

دیگر الواح حضرت بهاءالله

هو الحیّ القيوم تبارک و تعالی شأنه

آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان منوط باوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کلشی از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود و تجلی او در هر مرآة بلون او ظاهر مثلاً در مرایای قلوب حکما تجلی فرمود حکمت ظاهر شد و همچنین در مرایای افتده اهل صنعت اشراق نمود صنایع بدیعه منیعه ظاهر و در افتده عارفین تجلی فرموده بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر بانسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربانیه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهد بود اوست نار الهی و چون در صدور برافروخت ما سوی الله را بسوخت افتده عشاق از این نار در احتراق و این نار حقیقت ماء است که بصورت نار ظاهر شده ظاهرها نار و باطنها نور و از این ماء کلشی باقی بوده و خواهد بود و من الماء کلشی حی از خدا میطلبیم که این ماء عذب الهی را از این کأس روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سیل محبتش بگذریم و البهاء علی اهل البهاء

* * *

بسم الله الأقدس العلیّ الأبهی

آنچه از معنی بیت در آیات الهی نازل و از افق سماء حقیقت مشرق همان تمام است و فصل الخطاب لا ینکره الا من کان من الجهلاء بیانی دیگر بلسان پارسی ذکر میشود تفضلاً لک انه یحبّ عبادہ الذاکرین و آن اینکه اگر بخواهی کما هی این مقام را مشاهده نمائی در بحر آیات تکوینیّه متغمّس شو کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها در مقام تجلی سلطان مجلی در ملکوت اسماء و صفات از برای کلّ اثبات آیتیّت میشود در اینصورت غیر آیات چیزی مشهود نه تا قرب و بعد تصوّر شود بعد از اشراق شمس معانی از افق این بیان کلّ از آیات الهی محسوب دیگر غیر تجلی سلطان مجلی امری ملحوظ نه تا آنکه ذکر شود و یا بقمیص عبارت درآید و اگر دست قدرت الهیه آیتیّت اشیاء را اخذ نماید لا تری فی الملک من شیء چه قدر پاک و مقدّس است پروردگار تو و چه قدر عظیم است سلطنت و غلبه او آیات تکوینیّه و آفاقیه که مظاهر اسماء و صفات او تعالی شأنه هستند در یک مقام مقدّسند از قرب و بعد تا چه رسد بذاته تعالی انشاءالله اگر از این خمر معانی که در خمخانه عزّ صمدانی بانامل قدس سبحانی تربیت شده بیاشامی از عالم و عالمیان درگذری و بشطر دوست من غیر اشاره توجّه نمائی

قسم بنیر آفاق اگر جمیع ناس حلاوت کلمهئی از کلمات الهیه که از مشرق فم مشیّت رحمانیه اشراق فرموده ادراک نمایند کلّ از لداید دنیای فانیّه منقطع شوند و بوجه باقی توجّه کنند بعد عباد بشائی ملاحظه میشود که نفسی را که مقصود از دنیا و تعمیر آن ظهور او بوده در اهرب بلاد منزل داده اند دیگر در اینصورت بچه استحقاق فضل الهی از سماء عزّ رحمانی نازل شود همچو مدان که نفسی بر حقّ قادر است قسم بمطلع اسم اعظم که اگر اراده فرماید جمیع را بکلمهئی معدوم نماید قبول این سجن اعظم نظر بخلاصی اعناق است از سلاسل نفس و هوی و قبول این ذلّت نظر بعزّت من فی الأرض بوده چه

که این نفعه رحمانیه از برای حیوة بریه آمده و زود است که اشراق شمس کلمه را از جمیع اطراف مشاهده نمایند ان ربک لهو المقتدر القدیر ولكن مقصود شاعر از این بیت که

دوست نزدیکتر از من بمن است

وین عجبتر که من از وی دورم

ترجمه آیه مبارکه بوده که میفرماید و نحن اقرب الیه من حبل الوریث و فی الحقیقه بلسان پارسی خوب ذکر نموده و در این حین از خمر رحمت رب العالمین شارب چه که از لسان قدم ذکرش جاری شد چون حق فرموده که من بانسان نزدیکترم از رگ گردن او باو لذا میگوید با وجود آنکه تجلی حضرت محبوب از رگ گردن من بمن نزدیکتر است مع ایقان من باین مقام و اقرار من باین رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقر استواء رحمانی است و عرش تجلی ربانی از ذکر او غافل است و بذکر غیر مشغول از او محجوب و بدنیا و آلاهی آن متوجه و حق بنفسه قرب و بعد ندارد مقدس است از این مقامات و نسبت او بکلّ علی حدّ سوءا بوده این قرب و بعد از مظاهر ظاهر این مسلم است که قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیه قبله این مقام را بیان فرمودیم لا یسعی ارضی و لا سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن و قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است بسا میشود که از مجلی غافل است در حین غفلت از حقّ بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکر بحقّ نزدیک است و اسم قریب بر او جاری و دیگر ملاحظه نما که بسا میشود که انسان از خود غافل است و لکن احاطه علمیه حقّ لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهود لذا البتّه او اقرب بوده و خواهد بود چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلق فیه محجوب و هر ذی بصری بعین الیقین مشاهده مینماید که قرب و بعد بنسبتهمما الی المظاهر ذکر شده و میشود و آن سلطان قدم مقدس از قرب و بعد و اذکار و اسماء و صفات بوده و خواهد بود

باری قرب بحقّ در این مقام توجه باو بوده و بعد غفلت از او مثلاً هر نفسی که الیوم از ریح اظهر ابهی نوشید باعلی ذروه قرب و وصال مرتقی و من دون آن در اسفل درک بعد و انفصال بوده اگرچه در کلّ احيان بذکر رحمن ناطق و باوامرش عامل باشد چنانچه الیوم ملل مختلفه که در ارضند چون از صهای احدیه محرومند کلّ در تیه بعد سائر و قرب و بعد در ظهور مظهر الهیه معلوم و مشهود هر نفسی که بحرم ایقان توجه نمود او از اهل قرب محسوب و هر نفسی که اعراض نمود بعید بوده و خواهد بود قرب حقّ بعد ندارد اگر ناس بعید نمانند اصل شجره قرب در ارض این بیان که از سماء رحمن نازل شده ثابت و فرعها احاط العالمین وقتی که شمس اسم قریب از مشرق لقا اشراق فرمود جمیع آفاق را احاطه نموده و قرب معنوی از قرب ظاهر اقدم و اقرب است چنانچه مشاهده میشود بسا از نفوس که با حقّ بوده‌اند و در عشی و اشراق در ظاهر مشرف و لکن حقّ تصدیق قرب در حقّ آن نفوس نفرموده چه که از قرب معنوی محروم بوده‌اند و حقّ عالم و سائر و اگر نفسی در اقصی بلاد ساکن و بحقّ ناظر باشد در حقّ او کلمه قرب نازل و لکن یا طوبی و یا حبذا از برای نفسی که بهر دو مرزوق شود فوالذی جعلنی ذلیلاً لعزّ العالمین و مسجوناً لعنق اهل العالم که اگر نفسی یکبار از روی خلوص وجه رحمانی را زیارت نماید مقابل است با حسنات اولین و آخرین بل استغفر الله عن ذلک چه که بذکر و بیان این مقام محدود نشود بر فضل این مقام احدی مطلع نه مگر حقّ جلّ کبریائه و اگر نفسی در شطری که عرش ظهور در آن مستقرّ است وارد شود در جمیع عوالم لانهای فیض و اجر این عمل او را مدد نماید تا چه رسد بنفسی که بلقا فائز شود و مقصود از جمیع آنچه از سماء عنایت نازل و در کتب الهیه مذکور و مسطور لقاء الله بوده طوبی لمن فاز به و ورد شطر الذی من افقه اضاء شمس جمال رحمة ربّه العلیّ العظیم و مسّ ترابه و استنشق هوائه انه فاز بخیر الذی لیس فوقه خیر و لا فضل و عنایة تالله یزورنه اهل الفردوس و یجدن منه عرف الله المقتدر المهیمن العزیز القدیر

ای سائل انشاء الله بعنایت سلطان لایزالی از کوثر بیان اطهر ربّانی در این ایّام روحانی از اناء رحمت رحمانی بیاشامی و بشطر الله توجّه نمائی جمیع عوالم ما لا نهائیه اذکار و الفاظ و بیان از نقطه اولّیه تفصیل شده و کلّ بآن نقطه راجع و آن نقطه باراده قدمیه ظاهر هر نفسی که الیوم باو و بحبّ او فائز شد صاحب جمیع اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب علم و بیان بوده و خواهد بود ولکن احدی از زلال این بیان که از یمین عرش رحمن جاری است نیاشامد مگر اهل بهاء ای سائل مشاهده رحمت و فضل الهی نما مع آنکه در سجن جالس و اعدا از کلّ جهات مترصد مع ذلک تو را محروم ننموده و در این احزان بذکر دوستان الهی مشغول هل رأیت فضلاً اعظم من ذلک لا وربّک الرحمن امروز روزی است که حبیب قد عرفناک میگوید و کلیم به قد رأیناک ناطق و خلیل به قد اطمئنّ قلبی ذاکر جهد نمائید شاید از فضل رحمن محروم نمانید و هر چه در این ایّام فوت شود تدارک آن ابداً ممکن نه طاهر و خفیف شوید چون نسائم ربیع روحانی بشطر رحمانی مرور نمائید اینست نصیحت رحمن اهل اکوان را و از ذکر اینکه کلّ اشیاء آیات الهی بوده توهم نرود که نعوذ بالله خلق از سعید و شقیّ و مشرک و موحد در یک مقامند و یا آنکه حقّ جلّ و عزّ را با خلق نسبت و ربط بوده چنانچه بعضی از جهّال بعد از ارتقاء بسموات اوهام خود توحید را آن دانسته اند که کلّ آیات حقّند من غیر فرق و از این رتبه هم بعضی تجاوز نموده اند و آیات را شریک و شبیه نموده اند سبحان الله أنّه واحد فی ذاته و واحد فی صفاته ما سواه معدوم عند تجلّی اسم من اسمائه و ذکر من اذکاره و کیف نفسه فواسمی الرحمن که قلم اعلی از ذکر این کلمات مضطرب و متزلزل است از برای قطره فانیه نزد تموّجات بحر اعظم باقی چه شأن مشاهده میشود حدوث و عدم را تلقاء قدم چه ذکری بوده استغفر الله العظیم از این چنین عقاید و اذکار

بگو ای قوم موهوم را با قیوم چه مناسبت و خلق را با حقّ چه مشابهت که باثر قلم او خلق شده اند و این اثر هم از کلّ مقدّس و منزّه و مبرّا و از این مقام گذشته در مقام آیات ملاحظه کن که شمس یکی از آیات الهی است آیا میشود او را با ظلمت در یک مقام ملاحظه نمود لا فونفسه الحقّ لا یتکلّم احد بذلک الاّ من ضاق قلبه و زاغ بصره بگو در خود ملاحظه کنید اظفار و چشم هر دو از شما است آیا این دو نزد شما در یک رتبه و یک شأن بوده اگر گفته شود بلی قل کذبتم برّی الأبهی چه که آن را قطع میکنید و این را مثل جان عزیز دارید تجاوز از رتبه و مقام جایز نه حفظ مراتب لازم یعنی هر شیء در مقام خود مشاهده شود بلی وقتی که شمس اسم مؤثّر بر کلّ اشیاء تجلّی فرموده در هر شیء اثر و ثمری علی قدر مقدور ظاهر چنانچه ملاحظه میشود که سمّ با اینکه مهلک است مع ذلک در مقام خود اثری و نفعی از او مشهود و این اثر در اشیاء از اثر این اسم مبارک است سبحان خالق الأسماء و الصّفات شجر یابس را بسوزانند و شجره طریّه و شجره را در ظلّش مأوی گیرند و از اثمارش منتعم شوند در احیان مظاهر الهیه اکثری از برّیه بامثال این کلمات نالائقه ناطق چنانچه در کتب الهیه و صحف منزله تفصیل آن نازل توحید آن است که در کلّ آیه تجلّی حقّ مشاهده کنند نه آنکه خلق را حقّ دانند مثلاً تجلّی شمس اسم ربّ را در کلّ ملاحظه نمائید چه که در کلّ آثار تجلّی این اسم مشهود است و تربیت کلّ منوط باو

و تربیت هم دو قسم است یک قسم آن محیط بر کلّ است و کلّ را تربیت میفرماید و رزق میدهد چنانچه خود را ربّ العالمین فرموده و قسم دیگر مخصوص بنفوسی است که در ظلّ این اسم در این ظهور اعظم وارد شده اند ولکن نفوس خارجه از این مقام محروم و از مائده احدیه که از سماء فضل این اسم اعظم نازل ممنوعند چه نسبت است آن نفوس را مع این نفوس لو کشف الغطاء لینصعق من فی الأكوان من مقامات الذین توجّهوا الی الله و انقطعوا فی حبه عن العالمین و موحد در این دو طائفه تجلّی این دو اسم را ملاحظه مینماید بقسمی که مذکور شد چه که اگر اخذ تجلّی شود کلّ هالک خواهند بود و هم چنین در تجلّی شمس اسم احد ملاحظه کن که بر کلّ اشراق فرموده یعنی در کلّ آیه توحید الهی ظاهر چنانچه کلّ مدلّد بر حقّ و سلطنت او و وحدت او و قدرت او و این تجلّی رحمت او است که سبقت گرفته کلّ را ولکن نفوس مشرکه از این تجلّی غافل و از شریعه قرب و لقا محروم چنانچه مشاهده میشود جمیع ملل مختلفه بوحدانیّت او مقرر و بفردانیّت او معترف

اگر آیه توحید الهی در آن نفوس نمیبود هرگز مقرّ باین کلمه مبارکه لا اله الا هو نبودند معذلک غافل و بعیدند و عندالله از موحدین محسوب نه چه که سلطان مجلّی را ادراک نموده‌اند و در مقامی این تجلّی که در مشرکین ظاهر اثر اشراق موحدین است لا یعرف ذلک الا اولو الالباب ولکن موحدین مظاهر این اسمند در رتبه اولیه و ایشانند که خمر احدیه را از کأس الوهیّه نوشیدند و بشطر الله توجه نموده‌اند کجا است نسبت این نفوس مقدّسه با آن نفوس بعیده و هم‌چنین در تجلّی اسم قریب و امثال آن ملاحظه کن که در رتبه اولیه مظاهر این اسماء اهل بهاء بوده و مادون آن معدوم و مفقود انشاءالله بیصر حدید در جمیع اشیاء آیه تجلّی سلطان قدم مشاهده نمائی و آن ذات اطهر اقدس را از کلّ مقدّس و مبرّا بینی این است اصل توحید و جوهر تفرید کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلیّ العظیم

ای سائل نظر بشأن عباد نما همین سؤال را در سنین قبل نفسی از مشرک بالله نموده و جوابی بخطّ خود نوشته نزد حرف سین است فواللّٰذی انطقنی بذکره بین الأرض و السماء که معنی ظاهر این فرد را ادراک نموده و سیّد محمد اصفهانی تلقاء وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته را امر فرمائید از سلمان اخذ نمایند جایز نه که باطراف بیرد و حاجی میرزا احمد و او در منزل کلیم بر مشرک بالله ثابت نموده‌اند که غلط معنی نموده معذلک ناس نسناس او را حقّ اخذ نموده‌اند و بحقی که جمیع امور بکلمه او معلق و منوط باغواي آن مشرک مردود ظلم و اعتساف نموده و مینمایند حال بر تو لازم که آن نوشته را از حرف سین اخذ نمائی و متوکلاً علی الله و خالصاً لوجه بمتابعانش بنمائی لعلّ یتخذنّ الی الله سبیلاً از قراری که استماع شد بعضی الواح ناریه آن مشرک بالله را حبّاً لله سوخته‌اند اگرچه این فعل من غیر اذن واقع شده ولکن چون حبّاً لله بوده عفا الله عمّا سلف ولکن ابدأً محبوب نیست عندالله که کلمات احدی محو شود چنانچه حال بعضی از مکتوبات آن مشرک بالله لازم است که در دست باشد چه که قدرش از کلماتش ظاهر بگو ای ناس گذشته از جمیع مراتب انصاف کجا رفته گیرم امر او را حقّ ستر فرمود آیا کلمات او را ندیده‌اید فوا حسرة علیکم علی ما فرطتم فی جنب الله نفسی که از عهده معنی یک شعر برنیايد چگونه هادی اخذ نموده‌اید معلوم نیست بعد از مشاهده خطّ او که نزد حرف سین است بچه عذر معتذر خواهند شد کذلک اخذ الله سمعهم و بصرهم بلی آن نفوس را مثل آن مولی لازم دعهم بأهوائهم و اقبل الی مولاک القدیم

جهد کن که شاید نفسی را بشریعه رحمن وارد نمائی این از افضل اعمال عند غنیّ متعال مذکور و بشأنی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع ننماید اگرچه من علی الأرض بمعارضه و مجادله برخیزند مثل اریاح باش در امر فائق الأصباح چنانچه مشاهده مینمائی که اریاح نظر بمأموریت خود بر خراب و معمور مرور مینماید نه از معمور مسرور و نه از خراب محزون و نظر بمأموریت خود داشته و دارد احبّاء حقّ هم باید ناظر باصل امر باشند و بتبلیغ آن مشغول شوند لله بگویند و بشنوند هر نفسی اقبال نمود آن حسنه باو راجع و هر نفسی که اعراض نمود جزای آن باو واصل و در حین خروج نیر آفاق از عراق اخبار داده شد بطیور ظلمتیّه و البتّه از بعض اراضی نعیب مرتفع خواهد شد چنانچه در سنین قبل شده در کلّ احوال پناه بحقّ برده که مباد متابعت نفوس کاذبه نمائید قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الأعظم کذلک ینصحکم ربکم العلیم الحکیم و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

م ص

جناب آقا میرزا علیمحمد

هو الله تعالى شأنه العظمة

آیات الهی عالم را احاطه نموده و نور فضلش قلوب موحدین را منور داشته نیز عدل از افق سماء سیاست کبری مشرق و لائح و لکن سیاحت انفس غافله یعنی اعراض آن نفوس شریره انوارش را مستور داشته آیا سبب حرمان چه بوده و علت منع چه شکئی نبوده و نیست که حضرت قیّاض جلّت عنایت و عظم فضله عالم را محض عرفان و ظهورات عدل و انصاف خلق فرموده لازال امطار جودش هاطل و آیات فضلش نازل در هر شیء علّم القدرة لله منصوب و در هر مقام رایة العزة لله مرتفع مع ذلك موحدین ضعیف و مشرکین قویّ مشاهده میشوند چنانچه دیده شد مدائن اهل توحید محاط و مدافع مشرکین محیط این نیست مگر از جزاء اعمال و افعال و الصلوة المشرقة من افق سماء رحمة الله على جوهر خلقه و مطلع آثاره و مشرق وحیه و مصدر امره الذی بنوره تنور العالم و باسمه استبرک الأمم هو الذی به بدئ کل امر و ختم و به ظهر صراط الله المستقیم و امره العظیم لولاه ما ظهر اسم من الأسماء و لا صفة من الصفات و على آله و اصحابه الذین ما منعهم حجبات المحتجبین و سطوة المشرکین نصروا دين الله حقّ النصر بحيث اخذت سطوتهم من فى العالم و احاط اقتدارهم کلّ الأمم اولئک عباد ما خوفهم شیء من الأشياء و ما حجبهم ذکر من الأذکار طلوعوا من افق الاقتدار و سخرّوا مدن الأشرار بهم اشرق نور التّوحید و ظهر حکم التّجريد

سیحانک یا سیّد العالم و مقصود الأمم اسألك بهم و بما ظهر منهم فى سبيلک بأن تؤیّد اهل التّوحید على ما تحبّ و ترضى ثمّ انصرهم على الذّین اعتدوا عليهم و اخذوا حقّهم انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القوىّ القدير و بعد قد بلغ الخادم کتابکم قرأت ما فيه و عرضت تلقاء الوجه قال المولى ارواحنا فداه نسال الله تعالى ان يفتح على وجوه عباده باب فضله و یقرّبهم الى بحر عرفانه و یزینهم بما یرتفع به امره و یکتب لهم من القلم الأعلى اجر الآخرة و الأولى انه ربّ العرش و الثّرى نشهد انه لا اله الا هو اقراراً لوحداثيته و اعترافاً لفردانيته لم یزل كان مقتدراً على من فى الأرض و السّماء لا اله الا هو الفرد الواحد المهيمن القيوم انا نسلّم من هذا المقام على احبائنا و نوصيهم بالحكمة و بما یرتفع به المقام بین الأنام انتهى

لله الحمد نعمت محبّت که از اعظم نعماء الهی محسوبست موجود عالم بنارش مشتعل و بنورش منور اعتدالش روحست از برای هیاکل وجود و اگر فی الجملة تجاوز نماید معدوم نماید و مفقود سازد سبحان الله هم عمار عالم از او و هم خرابی این چه خلقی است که کل از وصفش حیران هم نحیب بکا از او مرتفع و هم سرور لایحصى از او ظاهر خادم از حقّ جلّ جلاله سائل و أمل که اعتدال را نصیب دوستان فرماید و عنایت کند طعم رحيق مختوم از او یافت میشود در مقامی اوست هادی و اوست واسطه فیض بعد از انبیا سلام الله عليهم و اوست مترجم در مقامی و مبین در مقامی سبحان الله وصفش بقلم تمام نمیشود در جمیع اشیاء هم این فضل على حدّها ظاهر و مشهود چه که کل مدلّ بر حقّ جلّ جلاله اند و همچنین از صنع او قلم و مداد فارس این مضمار نه الأمر بيد الله يفعل ما يشاء و یحکم ما یرید و هو العزيز الحمید اینکه ذکر جناب حاجی سیّد مهدی علیه سلام الله را نمودند ذکرشان لدى المولى بشرف اصغا فائز فرمودند این مناجات را تلاوت نمایند آنها تهدیه الى صراط الله المستقیم

الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و متوجّهاً الى مشارق وحیک و مطالع الهامک و مهابط علمک و مصادر اوامرک و احکامک اسألك باسمک الذی به سخرت العالم و هدیت الأمم و بسلطانک الذی غلب الأشياء و بآياتک الّتی احاطت الأرض و السّماء و بالذّین ذابت اکبادهم فى حبّک و انفقوا ارواحهم و ما عندهم فى سبيلک بأن لا تخيبنى عمّا کتبتہ لأصفيائك و قدرته لأولیائك ای ربّ ترى المحتاج قائماً لدى باب کرمک و المسکین متمسّکاً بحبل عطائك قدر لی ما ینبغی لسماء جودک و بحر

فضلك انت الذى شهدت الكائنات بعلوك و سموك و الممكنات بعظمتك و اقتدارك اى رب فأنزل من سحاب سماء رحمتك ما يقرئنا اليك ثم ارزقنا خير ما انزلته فى كتابك اشهد يا الهى بوحدايتك و فردانيتك و بانك انت الله لا اله الا انت لم تنزل كنت فى علو العظمة و الاقتدار و لا تزال تكون بمثل ما قد كنت فى ازل الازال لا تمنعك شؤونات الخلق و لا شبهات القوم انك انت القيوم الذى لا تضعف جندك جنود العالم و لا صفوف الأمم تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و انك انت المقتدر العزيز الحميد الهى ترى العاصى اراد بحر غفرانك و البعيد افق قربك و رضائك اسألك بنفحات آياتك و التسمات التى تمر من شطر عنايتك بأن تؤيدنى على ذكرك و ثنائك و الاقبال الى افقك و النظر الى آثارك و التوجه الى آياتك يا اله العالم اسألك بالسراج الأظهر الأقوم بأن تجعلنى من الذين وصفتهم فى كتابك الذى انزلته على سلطان رسلك اولئك عباد مكرمون لا خوف عليهم و لا هم يحزنون هل تمنعنى يا الهى بعد اذ سرعت الى فرات رحمتك و هل تخيبنى يا مقصودى بعد اذ رفعت ايدى الرجاء الى سماء فضلك و مواهبك لا وعزتك ما هذا ظنى بك اشهد ان بابك مفتوح و فضلك محيط و رحمتك سابقة لا تمنع جودك اعراض العباد و لا عطائك خطاء من فى البلاد فاغفر لى بجودك و احسانك ثم ايدنى على خدمة اصفياك و اولياك انك انت المقتدر العليم الحكيم لا اله الا انت الفرد الواحد العزيز الجميل انتهى

الحمد لله عنايت ظاهر و فضل باهر از حق جلّ جلاله اين خادم فانى مسئلت مينمايد كه ايشان را تأييد فرمايد بر آنچه سزاوار است و موفّق دارد بر ذكر و ثنائش و الاعتراف بما نطق به قلمه الأعلى قبل خلق الأرض و السماء انه لا اله الا هو لم يلد و لم يولد و ما اتخذ لنفسه صاحبة و لا ولد انشاء الله از رحيق بيان بياشامند چه كه هر نفسى بان فائز شد بعرفان حق جلّ جلاله فائز اگر جميع اهل عالم كلمه توحيد را اصفا مينمودند حق اصفا هرآينه كل منقطعاً عن الكل الى الله توجه ميكردند شؤونات و اشارات خادعه عالم امم را از فيض اعظم منع نموده مكافات و مجازات دو مرآتند از براى اعمال حسن و قبح آن در اين دو ظاهر و هويدا قسم بسرّ وجود كه اگر بكتاب الهى جلّ جلاله عمل مينمودند ذلّتهائى مشهوده ظاهره دست نميداد و ظاهر نميشد امروز كل بايد بكمال خضوع و ابتهال دستهاى ظاهر و باطن را بسماء جود و فضل حقّ تعالى شأنه بلند نمايند و نصرت طلبند كه شايد كل محروم نمانند و از بحر آگاهى و دانائى ممنوع نگردند بارى جزاء اعمال ناس را منع نموده ولكن چون باب فضل مفتوح است اميد هست كه ناله هاى مؤمنين و موحدين اثر نمايد و عالم را بطراز عدل و انصاف مزين فرمايد انما السؤال من العباد و الاستجابة من الله مالک يوم المعاد

خدمت محبوب مكرم حضرت ح و س عليه بهاء الله و عنايته سلام ميرسانم الحمد لله فائز بوده و ذكرشان لدى المولى المذكور اسأله تعالى ان ينزل عليه من سماء الفضل امطار الرحمة و العطاء انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون و همچنين خدمت محبوب مكرم جناب كاف و راء عليه سلام الله و الطافه و ساير دوستان سلام الله عليهم سلام ميرسانم و از براى هر يك توفيق و تأييد ميطلبم ان ربنا الرحمن هو السامع المجيب السلام و الثناء عليكم و على عباد الله المخلصين

* * *

جناب ميرزا آقا عليه بهاء الله

بنام خداوند يكتا

آيات نازل و بينات ظاهر ولكن عباد غافل و محجوب بفانى مشغولند و از حضرت باقى محروم امروز روز ذكر و ثناست طوبى از براى نفسيكه شبهات عالم او را از انوار يقين منع نمود و محروم ساخت سبحان الله زخارف و الوان فانيه عالم ناس را از

ملکوت باقی الهی غافل نموده عنقریب جزای اعمال کل را اخذ نماید انّ ربّک هو العادل الحکیم امروز حضرت قیوم ظاهر و رحیق مختوم مشهود بگو ای عباد بشتابید شاید فائز شوید بآنچه که از برای او از عدم بوجود آمده‌اید اینست وصیّت مظلوم اهل ارض را طوبی لمن سمع و اقبل و ویل للمعرضین الحمد لله ربّ العالمین

* * *

جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الله الأبهی

هو الرّؤف الرّحیم

ابصار را خبر مینمائیم و بشارت میدهیم خود را از مشاهده آثار مقصود عالم و مالک امم منع منمائید یوم یوم شماست چه که از برای بینائی از عدم بوجود آمده‌اید و مقصود از این بینائی در مقام اوّل و رتبه اولی مشاهده آثار الله بوده و هست و آذان را بشارت میدهیم خود را از فیوضات فیاض حقیقی در ایّام الهی محروم مسازید شکّی نبوده و نیست که از برای اصغاء ندا خلق شده‌اید و مقصود از این اصغاء در قیوم اسماء شنیدن این ندا است که از افق اعلی در عشی و اشراق مرتفع

یا حیدر قبل علی و یا علی قبل حیدر این یوم را مثلی نبوده و نیست چه که بمثابه بصر است از برای قرون و اعصار و بمثابه نور است از برای ظلمت ایّام فی الحقیقه ایّامی که از تجلیات انوار آفتاب حقیقت محرومست از لیالی محسوب بل اظلم کذلک نطق مالک القدم اذ احاطته الأحران من الذین نذوا الأمانة ورائهم و قالوا ما نأح به الصدق و عملوا ما صاح به الصّهیون اولیای الهی دانسته و میدانند که این مظلوم نظر برکن وفا که از اعظم ارکان نزد مالک امکان مذکور نصرت و اعانت حضرت سلطان را میطلبید ولکن از مقام دیگر و افق آخر نیز نصر و ظفر اشراق نمود قل

الهی الهی اسألك بقیامک الذی به قام التّبیون و المرسلون و نصبت رایة لا اله الا انت علی اعلی مقام الوجود ان تزین سلطان الايران بأنوار الفضل و الاحسان ای ربّ ایده علی العدل الخالص لتستضیء به آفاق مملکتک ثمّ الهمه یا الهی ما اردت فی ارتفاع مقامه و حفظ مملکته ای ربّ وفقه برحمتک ثمّ احفظه بجنود غیبک لیقوم علی ارتفاع کلمتک بین ملوک ارضک الذین فوّضت الیهم امور خلقک ای ربّ زد فی قدرته و سلطانه و عزّه و اقتداره لیحکم بین العباد علی ما امرته به فی کتابک انک انت المقتدر العزیز الفضال

باید این حزب مظلوم در لیالی و ایّام عدل حضرت سلطان را طلب نمایند و مسئلت کنند ولکنّ الله اظهر ما اراد و یظهر ما یرید البتّه عدل حضرت سلطان ایران از برای اهل آن افضل و احبّ است و اما از افقی که این ایّام نور عدل اشراق نموده باید اجر آن و مکافات آن از نظر اولیای الهی محو نشود جوهر جمیع کتب سماوی مشعر و ناطق است بر مکافات محسنین و عاملین نسأل الله ان یوفّقکم علی اجراء ما امرتم به من قلمه الأعلی انّه علی کلّ شیء قدیر

توجه بدول خارجه جایز نه هذا ما حکم به المظلوم فی کتابه المبین چون اراده‌ها و دعاها را شما لوجه الله است البتّه بر حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی نیز عدل اشراق مینماید

الهی الهی ایده علی ابقاء اسمہ فی کتابک و ارتقاء مقامه بین خلقک انک انت المهیمن العزیز المختار یا حیدر قبل علی علیک بهائی الأبدی باب فضل باز است و فرات جود از قلم لدّتی جاری فضل بمقامی رسیده که اگر از ذرات کائنات سؤال شود لمن الفضل تقول لله ربّ الأرباب اولیای الهی را بعنایتش بشارت ده و بفضل نامتناهیش آگاه

نما لئلا يحزنهم نقنق الضفادع در هر حال بحبل رحمت متمسک باشید و در باره کل بفضل ناظر شما انهار جاریه منشعبه از بحر اعظمید باید خود را در راه ارتقاء اهل عالم فدا نمائید

یا علی قبل حیدر علیک بهاء الله مالک القدر اگرچه در ظاهر بزرگوار افتادی ولیکن در باطن در مقام ابر رحمت چه که آثار امانت و دیانت و عفت و صدق و صفا در اطراف عالم بتو منتشر وصف این مقام خارج از بیان الامر بید الله مالک الانام اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان قل نوصیکم بأعمال یتنور العالم بأنوارها بذیل عدل تشبث نمائید و بحبل حکمت متمسک ضغینه و بغضای عباد این ایام نظر بنادانی و عدم معرفت است والا اگر بیابند که شما از برای چه ظاهر شده‌اید و بچه مأمورید هرآینه کل سرّاً و جهراً بطواف مشغول گردند آنه یعلم و یقول و الناس یقولون و لا یعلمون

یا حیدر قبل علی مخصوص ابناء خلیل ارض هاء و میم چندی قبل الواح مقدسه از سماء اراده نازل و ارسال شد اگر جمیع اهل عالم بیک قطره از بحور مستوره در کلمات الهی فائز شوند از ما عندهم بگذرند بشأنی که اسباب عالم از اشیاء و زخارف و الوان ایشان را از نبأ الله محروم نماید و از اثمار سدره منتهی منع نکند اینکه مصلحت ندیدید جناب مذکور در امورات عین و شین داخل شود نعم ما عملت قد تزیّن رأیک فی هذا المقام بطراز القبول

و در باره جمع الواح از لوح قبل خود و اشراقات و طرازات و تجلیات و غیر آن و همچنین از الواحی که حکم منع سیف و فساد و جدال در آن نازل و امثال لوح برهان و الواحی که ناطق است بمحبّت و الفت و اتحاد کل که ذکر نمودید این اراده مبارکست و محیط و نافذ و فی الحقیقه از سلطان اعمال نزد غنی متعال مذکور و محسوب طوبی للعالمین انشاءالله کاتب مذکور موفق شود بر تحریر آنچه سبب بقا و علّت آسایش اهل عالم است انا ذکرنا ابناء الخلیل فی الواح شتی و ابن من سمی یهودا و اوقدنا بذکرهم ناراً فی السدره المرتفعه فی الفردوس الاعلی تنطق آنه لا اله الا هو المهیمن القیوم کبر علیهم من قبلی و بشرهم بما اشرق و لاح من افق اللوح من نیر عنایه ربهم الغفور الکریم نسأل الله ان یمدّهم و یؤیّدهم علی الاستقامه الّتی بها ارتعدت فرائض المشرکین

ذکر هادی دولت‌آبادی را نمودید فی الحقیقه بیک قطره از بحر انصاف فائز نه اولیای ارض قاف و میم را در الواح شتی ذکر نمودیم انشاءالله بشرف استقامت فائز شوند هادی باعث اسف ظاهر و در اضلال ناس ساعی و جاهد اسامی اولیای ارض قاف و میم را ذکر نمودید مخصوص هر یک لوحی نازل و ارسال شد از حقّ میطلیم نفوس آن ارض را بمثابه جبل ثابت و راسخ و مستقیم دارد نهرین از اول ایام الی حین جاری قد سبقا فی الاقبال و التوجّه علی اکثر العباد یشهد بذلک مالک الایجاد ذکر کتب عقاید هادی را نمودی سبحان الله از یومی که اسم بابی را باو نسبت داده‌اند الی حین آرام نگرفته بانواع حیل و تدبیر جان ناقابلش را حفظ مینماید مع ذلک با فوارس مضمار انقطاع عمل نموده آنچه را که هیچ ظالمی ننموده اهل سده را از قبل مظلوم تکبیر برسان قل یا قوم انظروا الی آثار الله و رحمته و عزّه و عظمت و اقتداره و اذکروا ما ظهر من عندی قد کنت قائماً فی اول الايام امام وجوه العالم و بلغت الأمراء و العلماء و العرفاء ما اردته فی اصلاح العالم و ارتقاء الأمم بحیث ما سترت وجهی فی اقلّ من آن ثمّ فکروا فی الذین انفقوا اموالهم و ارواحهم فی سبیلی ما منعهم الثروة و لا الزینة و لا العزة اقبلوا الی مقرّ الفداء بوجوه نوراء و فازوا بکثر الانقطاع و الانفاق فی حبّ الله المهیمن القیوم بگو ای قوم هادی بمثابه یکی از علمای فرقان بر ترتیب حزبی مثل شیعه مشغول دعوه بقدرة الله ثمّ اسلکوا سبل الذین ما منعهم سطوة الظالمین و لا شوکه المعتدین و لا جنود الأرض کلّها کذلک یدکرکم القلم الاعلی فی سجنه الأعظم لتعرفوا و تکنونوا من الشاکرین امید آنکه از نفحات وحی و نار کلمه کل مشتعل شوند و بنور امر منور حیل و مکر سیّد مهدی نجف‌آبادی در ساحت اقدس مشهود قد انزلنا له من قبل آیاتاً بها تعطّرت مدائن الحکمة و البیان و العلم و العرفان و ما انجذبت به افئدة المقرّیین سبحان الله بمثابه صخره صماء قابل اصغاء کلمه الله نبوده و نیست قل یا مهدی قد احاطت الآیات کلّ الجهات و اشرقت شمس البیّنات امام

وجوه الأحزاب آنک لو تنکر فضل الله و آیاته و حجّة الله و برهانه بأی شیء تثبت ما عندک و بأی برهان تدعو الناس الى ما عندکم من الأوهام و الظنون نشهد أنّه ما عرف السبیل و لا الدلیل يتبع اهوائه كما اتبع القوم اهوائهم الا أنّه و من معه من الأخسرین فی کتاب الله العليم الحکیم

اینکه ذکر اسم الله جیم را نمودی و همچنین استقامتشان را بر امر حقّ جلّ جلاله این ایام مخصوص او از سماء عنایت نازل شد آنچه که لآلی بحور بیان و عرفان بآن معادله ننماید امروز باید کل بتألیف قلوب مشغول شوند و به ما اراده الله متمسک گردند انا نکبر علیه من هذا المقام و نبشّره بما قدّر له من لدن مقتدر قدیر ایادی امر هر یک لدى المظلوم مذکورند و این معدود باید در لیالی و ایام بحکمت و بیان در الفت و اتحاد همّت را مبذول دارند هذا ما حکم به الله فی الزّبر و الألواح یا حیدر قبل علی هر هنگام آثار علوّ امر فی الجملة ظاهر از خلف استار بی انصافهای عالم بیرون آمدند و عمل نمودند آنچه را که شنیدید و دیدید این الانصاف و این العدل لو لا البهّاء من یقدر ان یقوم امام الوجوه و من یقدر ان ینطق بین الأحزاب علم الله انّ المفترین و النّاعقین یعلمون و یعرفون بأنّا رفعنا الأمر بقدره من عندنا و سلطان من لدنا ولكن ینکرون اتباعاً لأوهامهم و ظنونهم نسأل الله ان یرجع الکاذبین و المفترین الى بحر الصّدق أنّه هو المقتدر المعطى العزیز الحکیم

توجّه جناب محمد اسمعیل از قبل امضا شد و جناب حاجی سیّد اسدالله را هم اذن میدهم بشرط اقتضای حکمت و اگر از طریق دیگر توجّه نمایند احبّ و اولی است چه که در مدینه کبیره مفترین و خائنین مترصدند در هر قلبی القای شبهه و ربب نموده و مینمایند مع آنکه خیانت آن نفوس نزد اهل آن مدینه ثابت و مبرهن گشت

یا حیدر علیک بهائی چندی قبل لوحی مخصوص ابن شهید علیهما بهاء الله الأبهی نازل و در آن لوح ذکر شهید الّذی فدى نفسه فی سبیل الله بوده و انزلنا له ما لا ینقطع عرفه و لا یتغیّر اثره و ما قدّر فیہ انّ ربّک هو الغفور الرّحیم رعایت ابن بر کل لازم البتّه باید بکسب و شغلی اشتغال نماید بی اثر و ثمر نماند الحمد لله الّذی زین رأسه باکلیل اسمی و هیکله بطراز نستی و نسأله ان یوفّقه علی حفظ هذا المقام الأعلى و المقرّ الأبهی

قد احزننا ما ورد علی ابن ابهر من القضاء المثبت قد کان لها شأن و مقام عند الله انا ذکرناها من قبل و نذکرها فی هذا الحین یا امتی و یا ورقتی اشهد أنّک اقبلت اذ ارتفع النداء من الأفق الأعلى و اخذت یدک الیمنی کوثر الرّضاء و بالأخری سلسبیل البقاء و شربت منهما مرّة باسمی الأعلى و اخری باسمی الأبهی نشهد أنّک حملت الشّدائد و البلیا فی سبیل الله ربّ العرش و الثّری ما منعک اعراض الاماء و لا شماتتھنّ و لا ما خرج من فمھنّ اشهد أنّک سبقت اکثر العباد فضلاً عن الاماء و اقبلت الى افق الظّهور اذ اعرض عنه رجال الجهات أوّل ضیاء ظھر من بحر النّور و أوّل تجلّی اشراق من افق الطّور علیک یا امّة الله مالک یوم النّشور انت الّتی اجبت نداء ربّک و فزت بآیاته و آثاره و ما ظھر من عنده نسأل الله تبارک و تعالی ان ینزل علیک من سحاب فضله امطار رحمته و یکتب لک اجر اللّائی طفن حول العرش فی العشیّ و الاشراق و فی الغدوّ و الاصال یا ورقتی انت فی الأفق الأبهی و یدکرک المظلوم فی سجن عکاء طوبی لک و نعیماً لک افرحی یا امتی بهذا الذّکر الّذی اذا خرج من فمّی ماج بحر الغفران و هاج عرف الرّحمة و الاحسان من لدى الرّحمن طوبی لمن اقبل الیک و ذکرک بما نطق به لسان الله المهیمن القیّم البهّاء من لدنا علیک و النّور من عندنا علیک و علی من تقرّب الیک و حضر امام تربتک و زارک بما نزل من لدى الله مالک الغیب و الشّهود

ذکر جناب ابن ابهر علیه بهائی در ساحت اقدس بوده و هست و آنچه در مقامات جذب و شوق و اشتعال و تبلیغ ایشان ذکر نمودی بشرف اصغا فائز امید آنکه بانقطاع خالص و منتهی التّقیدس بتبلیغ امر الهی مشغول باشند انا سمعنا ذکره و ندائه فی هذا الأمر المبرم و کنا معه فی المجالس و المحافل انّ ربّک یسمع و یری و هو السّميع البصیر چندی قبل جواب مطالب ابن ابهر از سماء عنایت نازل و ارسال شد ولكن نرسیده نسأل الله ان یشرفّه به و یجعلہ فائزاً بلقائه

یا حیدر قبل علی از حقّ بطلب مبعوث فرماید نفوسی را که منقطعاً عن العالم بر نصرت مظلوم قیام نمایند و ایادی امریّه موجوده را مؤیّد فرماید بر آنچه سبب و علّت ورود عباد است در لجنّه بحر توحید حقیقی ابن مریم میفرماید یا اغنام الله شما را مابین ذئاب میفرستم باید از ارضی که اراده حرکت بارض دیگر نمائید تراب آن ارض هم با جامه‌های شما نباشد ولکن نظر بتغییرات اسباب و خلق باید انسان در آنچه سزاوار یوم است تفکر نماید و عمل کند

ذکر بیشعوری بعضی از معرضین بیان را نمودی فی الحقیقه بحقّ ناطقی حضرت نقطه روح ما سواه فداه بأعلى النداء التماس مینماید و بکمال عجز میفرماید آن یوم به بیان محتجب ممانید مع ذلک هادی دولت‌آبادی با هر یک از مقبلین ملاقات مینماید بذکری از بیان قصد اضلال میکند و غافل از آنکه آن حین بمخالفت حضرت مشغول است از مالک وجود مسئلت نما انصاف عطا فرماید سبحان الله بمقدمه مؤمنند و از اصل معرض بمبشّر قائلند و از سلطان ظهور محجوب فی الحقیقه مقام این کلمه علیاست یا حیدر قبل علی این ایادی غیر طاهره قابل تشبّث ذیل اطهر اقدس نبوده و نیست

الهی الهی فابتعث من عندک من یذکرک و ینصرک انک انت المجیب و انک انت السّميع و انک انت العليم لا اله الا انت المؤید المشفق الکریم

ذکر جناب میرزا محمد باقر علیه بهائی را نمودید انا ذکرناه فی مقامات شتی و نسأل الله ان یحفظه و اولیائه من کلّ ظالم بعید و کلّ معتد اثم اولیا طراً را وصیت مینمائیم بمدارا و حکمت و بآنچه سبب جذب افتده و قلوبست در جمیع احوال از آنچه سبب ضوضا و اشتعال نار بغضا است نهی نمودیم چه که اکثری جاهلند و بمقصود آگاه نه لذا مشتعل میشوند

شهر محرم الحرام لازال محترم بوده بالآخره بشهادت سیّد الشهداء علیه السلام دارای مقام اعلی و رتبه علیا شد و در این ظهور نظر بظهور نقطه اولی و تولّد او مقام دیگر تحصیل نمود از اوّل جزع و فرح و نوحه و ندبه ظاهر و از ثانی فرح و سرور ولکن این فقره نزد حزب الله معلوم و واضح و نزد حزب دیگر مستور و مکنون لذا نظر برحمت الهی که سبقت گرفته و فضل و عطای ربّانی حزب الله باید در آن ایام حرمت آن یوم را نگاه دارند حضرت نقطه هم حرمت آن یوم را ملاحظه میفرمودند

فی آخر القول امید آنکه اولیای الهی تمسک نمایند بآنچه که سبب تقرّب احزابست و همچنین سبب اصلاح عالم و امم البهآء المشرق من افق سماء الفضل و العطاء علیک و علی اولیائی الذین نبذوا ما نهوا عنه و عملوا ما امروا به فی کتاب الله العليم الحکیم الحمد لله ربّ العرش العظيم

* * *

اجذبتنی بوارق انوار طلعة
لظهورها کلّ الشّمس تخفّت
کأنّ بروق الشّمس من نور حسنها
ظهرت فی العالمین و غرّت
لبهجتها مسک العمآء تهیّجت
لرفعتها روح العلاء تعلّت
بنفختها صور القیام تنفّخت
بنفختها ظلّ الغمام تمرّت^۲
بلمعتها طور البقاء تظّهرت
لغرّتها نور البهآء تجلّت

عن مغربها شمس الظهور تظّهرت^٤
من مشرقها بدر الشهور تكررت
و عن شعرها طيب الوصال تنفّحت^٥
و عن طرفها عين الجمال تقرّت^٦
بنور وجهها وجه الهدى قد اهتدى
بنار طلوعها^٧ نفس الكلیم تزكّت^٨
لسهم شفرها صدر الصدور تقبّلت
لوهق جعدها رأس الوجود تمدّت^٩
و غايتی القصوى مواقع رجلها
و عرش العماء ارض عليها تمشّت
و فى كلّ عين قد بكيت لوصلها
و فى كلّ نار قد حرقت لفرقتى^{١٠}
بسطت بكلّ البسط لالقاء رجلها
على قلبى و هذا من أوّل منيتى^{١١}
طلبت حضور الوصل فى كلّ وجهة
رقت حروف القرب فوق كلّ تربة^{١٢}
ولو كنت سارعاً فى وصل نورها
رميت برمى البعد من بعد قربتى
و ان رفعت ايدى فى مدّ وصلها
بالسيف جابتنى فذاك جزاء حبّتى^{١٣}
و همى لم يكّ الا لوثق عروتى
و قصدها لم يكّ الا لقطع نسبى
قلت لها روحى فداك و ما بى لفاك
ارحمى فلا تكشف عنّى فضيحتى^{١٤}
و منى بفرط الحبّ عنك بوصلة
ابقائه باقياً فى زمان ازليّة^{١٥}
وسرّ^{١٦} ظهور لاح من ظهورها
كلّ الورى و بالأصل قامت قيامتى
و حزن حسين قد احملت لحزنه
كور الوجود فى كون قدوتى^{١٧}
لأنت رجاء قلبى و محبوب سرّتى
و مالك روحى و نورى و مهجتى
و منى بفوز الوصل من بعد هجرة

و هبني بروح الأنس من بعد كربتي
و عن حرقتي نار الوقود^{١٨} توقدت
و من زفرتي نور الشهود تذوت^{١٩}
بحر العماء من حرّ ظمأى يابس
و نهر السنن لن يسقني بعض عطشتي
بكلّ تراب كلّ ثأر^{٢٠} شهدته
ها أنّها عن دمّ عيني تحكّت
و من دمعي بحر السرور تجمّدت
و من حرقتي نار الخليل كجذوة
و من حزني بحر السرور تجمّدت
و عن همّي عين الهموم تجرّت
سنائي اغمى ضيائي اغشى
و نوري اطفئ من غر^{٢١} مشمتي^{٢٢}
عظامي ابرى و جسمي ابلى^{٢٣}
و قلبي احرى من حرّ حرقتي
هواك هباني و حبّك حكّني
و هجرك ذابني و وصلك منيتي^{٢٤}
و عن سرّ حزني كاد السّماء تفضّرت^{٢٥}
و من همّ قلبي ارض الفؤاد تشقّت^{٢٦}
و عن حرق قلبي دمع عيني حاكيا
و من زفر^{٢٧} سرّي صفر وجهي تدلّت
احن^{٢٨} بكلّ اللّيل من شمت^{٢٩} معذلي^{٣٠}
الح^{٣١} بكلّ اليوم من فقد^{٣٢} نصرتي
وصلت الى غاية الدّلّفقد^{٣٣} رتبة
عن ذكرها كلّ اللسان تكلّت^{٣٤}
حور القصور من حزن سرّي تقمّصت
قميص السّود في كلّ غرفة
وردت بكلّ الحزن في كلّ قلبة
قبضت بكلّ القبض في كلّ بسطة
و نادتنى من ورائي و قالت ان اصمت^{٣٥}
فخذ لسانك عن كلّ ما قد تحكّت^{٣٦}
فكم من حسين بمثلك قد ارادني
فكم من عليّ كشبهك من احبّني

فكم من حبيب فوقك قد احبني
فكم من صفى كفوك من اهل صفوتي
فقد ضج^{٣٧} فى كلّ الأوان و لم يفز
بنور الوصل لحظاً الىّ بنظرتي
و من مشرقى شمس الظهور كنجمة
و عن مظهرى نور البسيط كلمعة
و عن نور سرى سرّ الوجود كنملة
و من نار حبي نار الوقود كقبسة^{٣٨}
عن فطرتي^{٣٩} فطر الاله^{٤٠} تدبنت^{٤١}
و من كفتى كفّ السناء^{٤٢} تضمّت^{٤٣}
و قد جاء امر الأمر من امر ظاهر
و قد جاء عدل الحكم من عدل حكمتي
و موج البحر قد كفّ من موج باطنى
و روح القدس قد هاج من نور بهجتى
و عن نظرتي^{٤٤} موسى البقاء تصعّقت^{٤٥}
و من لمعتى طور الجبال تدكّت^{٤٦}
عن نشر امرى روح النفوس تحشّرت
من نفخ روحى عظم الرّميم^{٤٧} تهزّت^{٤٨}
و قد طاف نفس الأمر فى حول بيتها
و روح البيت قد قام من نور طلعتى
و ملك معالى العلم فى الباء^{٤٩} سرّة
و بآء الجهر بالسّرّ خرّت لنقطتى^{٥٠}
كلّ الهدى من فجر امرى قد بدا
و كلّ العلى قد اوفدت^{٥١} من وفدتى
و عن نغمتى غنّ الطيور كلحنة
و من غنّتى لحن التّحول كرنة
شرعت بسوء الظّنّ عنك شريعة
شربت بحبّ الغير عن دون شرعتى
و جئت بأوصاف اتيت بنسبة
و رمت بأسماء عن سوء محبّتى^{٥٢}
وصفت بنفس و نسبته بنفسى
ها هو حدّ فالحدّ اعظم خطئة
رجوت بظنّك وصلى هيهات لم يكن

بذاك جرى شرط ان وفيت توفت
فشرب بلاء الدهر عن كل كأسه
و سقى دماء القهر عن دم مهجة^{٥٢}
و قطع الرجاء عن مس كل راحة
و قمع القضاء عن طمع كل حاجة
سفك الدماء في مذهب العشق واجب
و حرق الحشا^{٥٤} في الحب من اول بيعتي
يقظ^{٥٥} الليالي من لدغ^{٥٦} كل ملدغ^{٥٧}
و شتم التوالى في كل يومة
و عن ستي سم^{٥٨} الردى^{٥٩} كشربة
و عن ملتي قهر القضاء كشفقة^{٦٠}
خل دعوى الحب او فارض بما جرى
كذاك جرى الأمر في فرض ستي
و ناديتها سراً بأن يا حبيتي
و غاية آمالي و مقصود سرّي
فها انا حاضر بين يدي قدرتك
فها انا آمل بما قد تعدت^{٦١}
فها انا طالب بكل ما انت تحب
فها انا راكن^{٦٢} بما قد تقضت^{٦٣}
صدرى هذا راجى لأرماع سطوتك
و جسمى هذا شايق لأسياف قهرة
نارك نورى و قهرک بغيتي^{٦٤}
و بطشک راحتى و حکمک منيتي^{٦٥}
فانظر دموع عيني كيف تجرّيت
فاشهد بسرّ قلبى كيف اضمحلّت
رميت رماح الكلّ في كل يومة
قتلت بسيف الردّ في كل ليلتي
قرأت كتاب الكفر في كل سطرة
و فزت بسبّ الكلّ في كل لحظة
طعنت بطعن الشّرك في كل آنة
رمحت برمح الطّرد في كل وقتي
كانّ بلاء الدهر لنفسي قد نزل
كانّ سيوف القهر حدّت لجيدتي^{٦٦}

و حزنة يعقوب^{٦٧} و سجنة يوسف^{٦٨}
و ضرة أيوب^{٦٩} و نار خليلتي
تأسف آدم و هجرة يونس^{٧٠}
و ضجة داود و نوحه نوحتي^{٧١}
و فرقة حواء^{٧٢} و حرقة مريم
و محنة شعيا و كرب زكريتي^{٧٣}
من رشح حزني قد قضى لكل ما قضى
و عن طفح همي قد بدا كل بليّة
فانظر بسيري في البلاد بلا مؤنس
فاشهد بأنسي في العراء^{٧٤} بوحشة
و عن فتح^{٧٥} عيني عين السماء تهمرت^{٧٦}
و من فجر قلبي فجر الأراض^{٧٧} تلقت^{٧٨}
و من روح حزني روح البقاء تقطعت
و عن نور همي عرش العلاء تهدت^{٧٩}
حمر الوجود من دم قلبي تحمرت
غصن الشهود عن دمع عيني تنبت^{٨٠}
مرّ البلاء في سبيل حبك حلوة
و شهد البقاء من عند غيرك مرة^{٨١}
و عن عنقي رسم الحديد^{٨٢} تعينت^{٨٣}
و من رجلي اثر الوثيق^{٨٤} تبقت^{٨٥}
ما مضى يوماً ألا و قد حرقت فيه
من تلويح نظم او تصريح نثرة
روحي قد راح و قلبي قد ذاب
و سرى قد فار من شدّ شدّتي
بقيت بلا روح و قلب و مهجة
و ابقاء نفسي كان من اعظم حيرتي
عن علوّ سرى قد قضى على ما جرى
فيا ليت بالأصل ما علت فطرتي
كذاك احاطتني البلاء عن كل شطرة
بذاك ابادتني القضاء^{٨٦} في كل حينه^{٨٧}
عرجت الى غاية الوجد وحدة
وصلت الى عين اللقاء في سريرتي
وصفك في وصف عيني شهدته

عن عينك في كلّ طرف حديد^{٨٨}
ان كنت بالحدّ فالحدّ منك ظاهر
ولو بالوصف فالوصف منك تبدّت^{٨٩}
و عن كدرتي ظلم الليال تحقّقت
و من سرّتي نور النهار تصفّت
فلا بأس ان صرت مطروداً لأن
فزت بالنور العلى يوم بعثتى
و آنست بالقدس من نور انسه
و هاجرت بالطّاء فى عهد غربتى
و آمنت بالنور من نور باطنى
و عارجت بالروح فى سرّ سرّتى
اناديك يا روح الحياة ان ارتحل
من نفس ما بقى فيها^{٩٠} من بقيّة
فيا روح العماء من العرش انزلى
فما لك قدر لمقدار ذلّتى
اصاحى يا فؤادى ان اخرجى
فما لك من عزّ فى بلاد ذليلة
فيا صبرى اصبر فى كلّ ما شهدته
فى رضا حبيبك من شدّ و رخوة
بالروح نادتنى و قالت ان اصبر
فقد عرفت بكلّ ما انت استدلّت
دع عنك ما عرفت و به قد
عكفت فالشّرك عندى كوحدة
ابهى بهاء الطور عندى كحشوة
و اسنى ضياء النور عندى كظلمة
آيات وصفك حقّ ولكن لفتية
آثار نعتك صدق ولكن لرعيّتى
و انّى لم يزل قد كنت فى قدسة
و انّى لن يحدّ قد كنت فى نزهة
فكم من عادل قد كان عندى ظالماً
فكم من عالم قد كان عندى كجهلة
فكم من باقى قد كان عندى فانياً
فكم من عارف لن يعرف بحرفتى

فكم من عابد قد كان عندى طاغياً
فكم من ساجد لن يعزّ وقتاً بسجدي
زبر^{٩١} السّماء فى كون نفسى ثابت
صحف^{٩٢} السنّا قد انزلت من صحيفتى
و من ذرّتى شمس المحيط تكوّرت
و عن قطرتى بحر الوجود تسبّحت^{٩٣}
كلّ الغنّاء من اهل الورى ظهر
عندى كغنة نمل او كرنّة نحلة
كلّ العقول من جذب سرّى تولّعت^{٩٤}
كلّ النفوس عن غنّ روحى تحيّت^{٩٥}
كلّ الألوه^{٩٦} من رشح امرى تألّعت
و كلّ الرّبّوب^{٩٧} عن طفح حكمى تربّت
ارض الرّوح بالأمر بى قد مشى
و عرش الطّور قد كان موضع وطأتى
لنورى نجم الظّهور تجلّيت
لروحى شمس السّرور تجلّت
جوامع آيات لوامع نزلة
مواقع آثار مطالع قدسة
جواهر افكار سوادج فكرة
طرائز انوار برائر حكمة
من كاف امرى^{٩٨} قد قضى لكلّ حكمها
و عن لطف سرّى قد بدا كلّ بديعة
اعرضت عن وجهى و بظنّك اقبلتها
و اجرّيت ماء الزّعم فى شريعة وهمة
ما استقمت بنور الغيب فيما صنعته
فى نفسك و كذا ضيّعت صنعتى^{٩٩}
تمسّك بحبل الأمر فى ظاهر صورة
تعرفّ بوجه النّور فى باطن غيبتى
فاخرق حجاب القرب عنك بلا رمزة
فاشهد جمال القدس فيك بلا كشفة
فاسكن فانّ قوّات العرش اضطرب
فاصبر لأنّ عيون الغيب قد تبكّت
و معنى وراء العلم فيك حجّبه

عاجز عن دركها كلّ عقل منيرة
لذّذ و آنس بسرّ القدس سرّة
فلا تفش عنها ان تكون امينتى
لو تكشف الغطاء عن وجه ما شهدته
ليفنى الوجود فى طرف قريية
كذاك جرى الأمر من عرش عزّة
بذاك جرى الحكم من سرّ قدرتى
فطوبى للفائزين عن حسن وفائهم
فطوبى للواردين فى شرع بديعتى
فطوبى للعاشقين فى سفك دمائهم
فطوبى للوائقين عن حبل عطوفتى
فطوبى للمخلصين فيما سرعوا
عن كلّ الجهات فى ظلّ ربوبتى

[یادداشت]

- ۱ اشاره بما قال تبارک و تعالیٰ یوم یأتی اللّٰه فی ظلل من الغمام ←
- ۲ اشاره بمرّ الجبال بأنّها تمرّ مرّ السّحاب كما قال ترى الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ مرّ السّحاب کلّ ذلک من علامات القيامة و ما یحدث فیها ←
- ۳ روشنی ←
- ۴ طلوع الشّمس عن مغربها ←
- ۵ از انقاس طیبّه شعر او طیب بهجت و سنا و مسک مرحمت و بها از شمال جنّه هوّیه که از یمین حدیقّه صمدیّه مبسوط شده مرتوح و متهیّج است که شاید عظام رمیم جوهریات ممکنات از نفحات دلکش آن و فوحات دلنشین آن از کأوب بدیع بی‌زوال و خمر جدید بی‌مثال بزندگانی ابدی و حیات سرمدی مفتخر شود و بر مفخر وجود فخر نماید و هم‌چنین از منظر او چشم جمال حقیقی که شمس سماء وجود ادنی آیه او است از مشاهده آن باضیاء و روشن و منور گشت فسبحان اللّٰه موجودها عمّا انتم تذکرون ←
- ۶ یعنی روشن شد ←
- ۷ عشقها ←
- ۸ چون موسیٰ رجل نفس رحمانیّه را که مودع در هیکل بشریّه بود از تعلین ظنونات عرضیّه منزّه و مقدّس فرمود و ید قدرت الهیّه را از جیب عظمت و رداء مکرمات ظاهر ساخت بوادی مقدّسه طیبّه مبارکه قلب که محلّ عرش تجلّی صمدانیّه و کرسیّ تحکّی عزّ ربّانیّه است وارد شد و چون بآن ارض طور که از یمین بقعه نور مبسوط گشته واصل شد رایحه طیبّه روح را از مشرق لایزالی استنشاق و استشمام نمود و انوار حضرت ازلی را از جمیع جهات من غیر جهات ادراک فرمود از حرارت رایحه محبّت الهیّه و قیسات جذوات نار احدیّه سراج هوّیه در مصباح قلب او بعد از کشف حجبات زجاجیّه آنیّه موقد و مشتعل شد و از صهبای وصال طلعت بیمثال و خمر زلال حضرت لایزال بوادی صحو ابدیّه بعد از محو مقامات ضدّیّه فایز گشت و از جذبّه شوق لقا بمدینه ذوق بقا اطلاع یافت و دخل المدینه حین غفلة من اهلها اذا آنس بنار اللّٰه القدیم و اضاء بنور اللّٰه العظیم كما قال لأهله امکنوا انّی آنست ناراً و چون وجه هدایت الطاف لابدایه را از شجره لاشرقیّه و لاغرّیّه استنباط و استدراک نمود از وجه فانی غیریه بوجه باقی صمدیّه مشرّف و مفتخر گشت و وجه هدایت منیع بدیع را از نار موقده که مکنون در افتدّه غیبیّه بود یافت اینست که فرمود او اجد علی النّار هدی و هم‌چنین ادراک نما مقصود آیه مبارکه را که میفرماید الَّذی جعل لکم من الشّجر الأخضر ناراً ایکاش مستمع یافت میشد تا رشحی از قمعام بحر نار و این طمطم از آخر شرّار ذکر میشد ولکن همان به که این لؤلؤ در صدف بحر هوّیه مکنون باشد و در اوعیّه سرّ مخزون ماند تا هر نامحرمی محروم گردد و هر محرمی محرم کعبه جلال شود و بحرم جمال درآید پس چه مسعود است نفسی که قفس تن را بنار حبّ بگدازد و بنفس روح مؤانس آید تا برحمت بلند راحت فایز گردد و بنعمت عالی عزّت مرزوق شود و کلّ آنچه مذکور شد از مراتب هدایت و مقامات تزکیّه نفس در رتبه موسیٰ علی نبیّنا و علیه السّلام مقصود ظهور این تجلّیات است در عالم ظاهر و الا آن حضرت لم یزل مهتدی بود بهدایت اللّٰه و لایزال خواهد بود بلکه شمس هدایت از او مستشرق شد و قمر عنایت

از او هویدا گشت و نار هوّیه از نار کینونه او موقّد و ضیاء صمدیّه از نور جبین او منوّر رفع این شبهات را خود کلام آن حضرت مینماید در حینی که فرعون سؤال از آن مقتول نمود جواب فرمود فعلتھا اذاً و انا من الضّالّین ففررت منکم لَمّا خفتکم فوهب لی ربّی حکماً و جعلنی من المرسلین صفحه تمام شد و الاّ مطلب لاینفد است و باقی ماند ←

۹ سهم تیر را نامند و شفر بمعنی منبت مژگان وهق من الوهاق بمعنی کمند یعنی برای تیر مژگان محبوب اعلیٰ صدور منبره زاکیه مقابل شده و اقبال بسته که بر او وارد آید و از برای کمند گیسوی او رأس وجود غیبی کلّی الهی امتداد بسته که بآن کمند درآید محروم ماند صدری که بآن تیر فایز نشود و معدوم شود رأسی که در آن کمند نیاید فسبحانه عمّا کُنا فی وصفه و تعالیٰ عمّا انتم تصفون ←

۱۰ یعنی آنچه عیون مقدّسه عالیه که در عوالم غیب سرّاً مستور است و عیون مشهوده که در ملک موجود است در هر مقام و هر زمان که گریست و گریان شد از فرقت این بنده بود از مشاهدۀ انوار جمال آن محبوب و این از ظاهر شعر مستفاد میشود و باطن آن لا یعلمه الاّ الله و ما نعلّم منه الاّ اقلّ من الحرف حرفاً و هم‌چنین در معنی مصرع دیگر درک نما تا ذوق و شوق و جذب و وله و عشق و حبّ در عالم وجود تو موجود شود که شاید بسدره منتهی و مسجد اقصای خود که آن تسلیم حکم و امر الله است مشرّف و فایز شوی و انّ مولاکم العلیّ قد کان بالحقّ علیکم شهیداً و بالعدل علینا وکیلاً ←

۱۱ بمعنی آرزو است یعنی بر کلّ اراضی از اقصیٰ مراتب آن از ارض فؤاد و فوق آن الی ما لا نهاییه که در حجب غیب مکنون است الی ادنی ارض وجود مبسوط شده و فرش گشته‌ام که شاید آن رجل بر قلب که محلّ اسرار غیبیه است وارد شود و این از منتها منای قلوب مقدّسه الهیه است ←

۱۲ بمعنی خاک آمده ←

۱۳ آنچه خلاف قوم باشد بعلتّ مراعات نظم است ←

۱۴ ای و ما حلّ بی من مراتب البیان و المعانی و ما عرفت فیہ من شؤونات الأسماء و الصّفات و ما ملّکنی الله فی عوالم الغیب و الشّهادات افدی لأنّ الاقیک مرّة واحدة او اشاهدک نظرة واحدة استغفرک یا الهی حینئذ عمّا ادّعیّت بین یدیک ولكن فوعزّک یا الهی ان لم اکن كذلك ارید ان اکون بحولک كذلك لأنّ من دون ذلک لن ینفعنی و لن یسکن به قلبی ولو تعطينی کلّ من فی السّموات و الأرض اذا اسألتک یا الهی بالذی شهد فی سبیلک ما لا شهد احد دونه بأن تنزل علی عبدک من آیات حبّک الکبریٰ و علامات ودّک الأبهی حتّی ترضی نفسی فیما ترجوه و انک انت علی کلّ شیء قدير ←

۱۵ اگر صفت باشد مطابق نیست ولكن کذاک جری و حقّ لا ریب فیہ ←

۱۶ واو قسم ←

۱۷ کور عالم سفلی چون متعلّق بارض است لهذا در احمل تای تأنیث داخل شد ←

۱۸ وقود بمعنی آتش‌زنه آمده چنانچه میفرماید وقودها النّاس و الحجارة ولكن بمعنی شعله و شدّت هم آمده ←

۱۹ بمعنی تحقّق آمده ←

۲۰ خون ←

۲۱ غرور ←

۲۲ شماتت‌کننده اکثر از ذرات موجودات تالّله ما لا رأت عين و لا سمعت اذن و لا احصت نفس و لا علمت اوهام مثل غيث هاطل از سماء غفلت عباد نازل قل يا اهل الأرض لا تتعرضنّ بالذی لم یکن فی قلبه الا تجلّی من انوار صبح العماء اتقوا الله و لا تتعرضوا ان لا تحبّون لا تبغضوا اگر حبّ الله موجود شود فقود دون آن را بأسی نیست نحمد الله بأن جعلنا غنیاً عن حبّهم و ذکرهم و هو الله کان علی کلّ شیء قديراً ←

۲۳ بمعنی کهنه و خلق آمده ←

۲۴ آرزو ←

۲۵ اشاره بآیه تکاد السّموات ان يتفطرن من فوقهنّ ←

۲۶ و تنشقّ الأرض ←

۲۷ شعله ←

۲۸ ناله و حنین ←

۲۹ شماتت ←

۳۰ ملامت‌کننده ←

۳۱ الحاح ←

۳۲ فقدان ←

۳۳ من الذلّة ←

۳۴ کلیل اللسان ای اثقل و الثغها ←

۳۵ بمعنی سکوت ←

۳۶ حکایت ←

۳۷ بمعنی فریاد و ناله و حنین از حبّ و حزن آمده ←

۳۸ اشاره بآیه فقال امکنوا انّی آنست ناراً لعلّ آتیکم منها بقیس ←

۳۹ مخفّف فطرة ←

۴۰ آیه فطرة الله الّتی فطر الناس علیها ←

۴۱ اشاره بآیه مبارکه اقم للّدين حنیفا ←

۴۲ آیه بیضاء من غیر سوء ←

۴۳ اشاره بآیه فاضم یدک فی جیبک ←

۴۴ اشاره بآیه فانظر الی الجبل ←

۴۵ خرّ موسی صعقا ←

۴۶ دکّ الجبال ←

۴۷ یحیی العظام و هی رمیم ←

۴۸ ای تحرّکت من السّرور و عناية الرّوح ←

۴۹ بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تمیّز العابد من المعبود حدیث کلّ ما فی القرآن فی الحمد الی آخره ←

۵۰ معنی نقطه لایعدّ و لایحصی و لایحدّ و لایفنی است زیرا که طلعت موعوده و کلمه جامعه و هیکل الهیّه باین اسم عالی و رسم متعالی عرش اعظم را که محلّ نزول و جلوس کینونه غیبیه است موسوم فرمودند و این

- مخصوص است بهمان هیکل و کفی بنفسه شهیداً ←
- ۵۱ بمعنی هبوط و نزول آمده ←
- ۵۲ بمعنی طریقه و خصله آمده ←
- ۵۳ مهجة القلب و دم القلب و روح بمعنی هر سه آمده ←
- ۵۴ دل ←
- ۵۵ بیداری ←
- ۵۶ عقارب قوم مقصود است ←
- ۵۷ زننده و گزنده ←
- ۵۸ زهر ←
- ۵۹ بمعنی هلاک ←
- ۶۰ از شفقت و مهربانی ←
- ۶۱ آنچه شمرده شد از غضب و سطوت ←
- ۶۲ مایل ←
- ۶۳ یعنی حکم کردی ←
- ۶۴ یعنی آرزو ←
- ۶۵ آرزو ←
- ۶۶ گردن ←
- ۶۷ و ابیَضَّتْ عیناه من الحزن ←
- ۶۸ آیه و دخل معه السَّجَن فتيان و قال رَبِّ السَّجَن احبِّ الیَّ ممَّا يدعوننی الیه الی آخر ←
- ۶۹ رَبِّ اَنِّیْ مَسْنِی الضَّرَّ ←
- ۷۰ و ذا النُّون اذ ذهب مغاضباً فظنَّ ان لن نقدر علیه الی آخرها ←
- ۷۱ نوح و داود بسیار نوحه و ندبه نمودند حکایت نوح معروفست و لکن امر داود و ضجیع آن از زبور معلوم میشود که چه قدر اذیت کشیدند و مبتلا شدند ←
- ۷۲ در مفارقت او از آدم یک اربعین یا بیشتر چنانچه در احادیث قبل مذکور است ←
- ۷۳ و نَجَّیْنَاهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ←
- ۷۴ فضا و بیابان را گویند ←
- ۷۵ اشاره بآیه مبارکه و فتحنا ابواب السَّمَاءِ ←
- ۷۶ ماء منهمر ←
- ۷۷ و فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عِیُوناً ←
- ۷۸ فَالتَّقَى الْمَاءِ عَلَى امر قد قدر ←
- ۷۹ انعدمت ←
- ۸۰ انبات و روئیدن ←
- ۸۱ تلخ ←

۸۲ کنایه از اغلال است ←

۸۳ یعنی معین و مشهود ←

۸۴ زنجیر ←

۸۵ یعنی باقی است ←

۸۶ ای اهلکنی ←

۸۷ قضایا ←

۸۸ و جعلنا الیوم بصرک حدیداً ←

۸۹ ای تظہرت ←

۹۰ فیه بهتر است اگرچه مخالف قوم باشد بعلت نفس ←

۹۱ من الزیر کتاب را گویند ←

۹۲ جمع صحیفه ←

۹۳ ای سالت ←

۹۴ من الوله و الشوق ←

۹۵ حیات ←

۹۶ آلهه ←

۹۷ ارباب ←

۹۸ عالم امر مراد است ←

۹۹ یعنی آیة تجلی که از تجلیات انوار صبح عما و تظہرات اشراق شمس قدس و سنا که از شمس وجود و قمر مقصود و نقطه معبود مستشرق و مستظهر شد بر حقایق ممکنات و جواهر افندۀ مخلوقات و جمیع ذرات موجودات و مذکورات را از قطرات ماء وجود الهی و رشحات زلال سلسال صمدانی بحیات ازلی سرمدی مشرف و مطرز فرمود و بخلع باقیه و قمایض عالیہ و اثواب دائمہ ابدیہ مخلّع و ملّس فرمود مع ذلک بچنین آیہ کبری و موهبہ عظمی و انوار لایطفی و اعطاء لایفنی مستقیم نگشته ایم و باین صنعت محکمہ و مکرم متقنہ و عزّت قدیمہ و لطیفہ سرمدیہ قائم نشدیم و از انفاس قدس روح القدس و اریاح طیب نور الأنس محبوب ماندیم بحدی که اگر هزار داود وجود از نغمات زبور و ترنّیات سرور بالحن بدیع طری بر عظام رمیم عباد بخواند هرگز مهتّر نشود و بحرکت نیاید زیرا که استعداد نزول رحمت از سماء قدرت از میان برخاست و کل بهوای نفس در قفس تن مسجون گشته اند و مدہوش شده اند و در صقع غفلت چنان منصعق گشته اند که هرگز بهوش نیایند و بمقام وصل و قرب حقیقی که مقصود اصلی است نرسند زہی حسرت و ندامت که بجوهر ہدی مہتدی نشدیم و بساذج قدم مقتدی نگشتیم نہ بسینای طور قریش مقبل شدیم و نہ از مظاهر نفیش معرض تأسی بجذبات روح مقدّسش نکردیم و تقدی بانوار بهجتش ننمودیم از جملہ تأسی انفاق ارواح است کہ بآن مفتخر نشدیم و پوشیدن قمیص استقامت است کہ بآن فایز نگشتیم بلی در قطب بحر ہوئے جالسیم و انتظار شریہ ماء میکشیم و در ظلال شمس صمدیہ ساکنیم و طلب سراج مینمائیم اینست شأن این بنده و عباد و کلّ من فی البلاد و اگر ہم ناری از سدرہ مشتعل شود بآن موقد نشده در اطفای آن میکوشند ہنیثاً لمن تردی برداء الانصاف فی هذا المصاف اگر باین صفت کبری متّصف شوید البتہ بعنایت ابھی فایز میگردید

اینست آن خیط صفر مکنون که بحرکت آن متحرک است کلّ من فی الوجود و بسکون آن ساکن است کلّ من فی بلاد المعبود پس باید صدور را از ظنونات فاسده مجتثه خبیثه منیر و منزّه نمود تا وجه بدیع انصاف از خلف جبل قاف سر برآرد و بعد غلبات ذوق صمدانیّه و جذبات شوق ربّانیّه را از دقّات حمامه بقا و کفّات ارواح سنا ادراک نمائیم و بر رفرف حبّ مستریح و مستکنّ گردیم اینست غایت قصوی و مقام اودانی و دیگر آنکه باید از معرضین از حقّ در کلّ شئون اعراض نمائیم و در آنی مؤانست و مجالست را جایز نداریم که قسم بخدا که انفس خبیثه انفس طیّبه را میگدازد چنانکه نار حطب یابسه را و حرّ ثلج بارده را لا تکنونّ مع الذین قاسیه قلوبهم عن ذکر الله باری آنچه ذکر شد در تفسیر این بیت تلطفاً لأنظار المعرضین و ترخّماً لأبصار المبعضین که بهوای خود معنی نکنند و تفسیر نمایند این اشعار در زمان مهاجرت در دیار غربت در اراضی روم گفته شد و هیچکس از علما و فضلاّی آن ممالک ایرادی نمودند و اعتراضی وارد نیاوردند ولیکن از سبع این قوم چنان گمان میکنم که بعد از تفسیر هم اعتراض نمایند و بخیال خود در سبل وهم و خطا و ظنّ و عمی سالک شوند قل الله قصد السبیل اما شاکراً و اما کفوراً و اما مقبلاً و اما نفوراً ختم اناء مسک که مفتوح شد هر ذی شمی ادراک مینماید و هر مزکومی محروم ماند و اگر کل بمرض زکام مبتلا شوند نقصی بر عطر بقا و وهنی بر مسک خطا وارد نیاید

فسبحانک اللهم یا الهی انادیک حیثذ حین الذی نزلت علیّ من آثار حزنک الّتی لو یطفح علی الوجود لینعدم الغیب و الشّهود بحیث کاد ان یفارق الرّوح من اضطرابها فوعزّک و غیب صمدیتک لو اتنفّس به لتحرّق الأكباد بجوهریّتها و تنفطر السّماء و ما فیها و تنهدم الأرض و ما علیها فآه آه بذلک لن یطفح رایحه الوفاء عن حدیقه السنّا و لن یهبّ طیب البقاء من مدینه البهّاء و لن یغنّ ورقاء العماء علی اوراق الحرّاء و لن یرنّ دیک السنّا فی ملکوت العلی فوعزّه من عزّزته و جعلته مظهر الوهیّتک و منبع ربوبیتک لنسیت کلّ الأذکار و کلّ ما علّمتنی من قبل من بدایع علمک و جوامع آیات حکمتک بل کنت نسیاً منسیّاً کأنّی ما کنت فی ارض الملک مشهوداً لعمر علیّ و حیاة محمّد و روح صفیّ و رحمة راحم و جذبه محمود و ولهة احمد و سرّه محبوب و بهجة طاهر ما احبّ ان اکون فی الملک لحظه و کان الله من ورائی شاهدی ←

* * *

آقا و سرور معظمّ جناب مبلّغ علیه من کلّ بهاء ابهاه

۱۵۲'

هو الأقدس الأعظم الأبدع العلیّ الأبهی

احمد و اشکر من جعلنی فائزاً بنفحات بیانکم اسبح و اقدّس من جعلنی مهتزّاً بظهورات ودّکم و شؤونات حبّکم و اتنی من لا یشنی بدونه بما جعل الخادم الفانی مشرفاً بکتابکم الذی دلّت و حکت کلّ کلمه منه بل کلّ حرف بخلوصکم لله ربّ العرش و القرّی و حبّکم من کان مسجوناً بین الوری لعمرک یا من جعلک الله خلیلاً لنفسه و مبلّغاً لأمره انّ الخادم یحبّ ذکرکم و ثنائکم و الیبداء الذی یجول فی قلمکم علی شأن لا یقوم القلم بذکره و لا اللسان ببیانه یشهد بذلک قلبی و قلبکم و عن

ورائهما مولى الورى محبوبنا و محبوبكم اسأله تعالى بأن يجعل فرات عنايتكم سارياً و مداد الطافكم سائلاً و عرف بياكنم متضوِّعاً
ليستَرَّ به قلبى و تقرَّ به عيني أَنَّهُ لهُوَ المعطى المتعالى المجيب الكريم

كينونتى و ما وهبنى الله لذكركم الفداء بعد مدَّة مديدة و قرون طويلة و عهود لا تحصى قد تشرَّفت بما اردته فى اللَّيالى و
الأيام و اذا فتحت و قرأت صعدت و عرضت تلقاء وجه الله المقتدر العلى العظيم فلما تمَّ ذكركم و مناجاتكم اذاً فتح لسان
العظمة و قال جلَّ اجلاله يا أَيُّها الخليل قد ارتفع ندائك الى ان تشرَّف باصغاء ربِّك العلى الأبهى و كتابك بهذا المنظر الكريم
أنا سمعنا ذكرك من لسان العبد الحاضر لدى العرش اذ كان قائماً و عرض ما ناديت به الله ربَّ العالمين ان افرح بما يذكرك
المحبيب من ملكوته الأعلى أَنَّهُ لهُوَ الكريم ولو أنَّ الغمام منع افق السُّرور ولكنَّ المحبوب فى بحبوحة البلاء يدع الورى أَنَّهُ لهُوَ
الذاكر الخبير ان اطمئنَّ بفضل الله و علمه أَنَّهُ يعلم ما انت عليه و انا الخبير أَنَّهُ قبل ما عملته فى سبيله و ما اردته فى هذا اليوم
الذى فيه ينادى الملك و الملكوت بما تحرَّك به قلمى الأعلى و انا السميع ان افرح بذكرى ثمَّ اقرأ ما نزل من سماء مشيَّتى
كذلك يذكرك المظلوم اذ كان بين ايدى الغافلين قل ما ورد على من اعدائى أَنَّهُ لهُوَ السَّبب الأعظم لارتفاع امرى بين عبادى و
ذكرى بين خلقى و انا البصير ان اذكر أيَّامى ثمَّ اشرب صافى كأس السُّرور باسمى و عنايتى و انا المعين أَنَّهُ معك فى كلِّ
الأحوال يشهد بذلك ما انزلناه باسمك انَّ ربِّك لهُوَ الفضل البديع المنيع كبر من قبلى على من معك ثمَّ اذكره بذكرى الجميل
انتهى

اينكه مرقوم فرموده بودند خوبست چنينم واگذاشته‌اند اشتعال را مددى نمي‌فرمايند الى آخر بياكنم مخصوصاً در ساحت
امنع اقدس عرض شد اذاً نطق لسان العظمة بما طارت به الصخرة قال و قوله الأحلى يا خليلي أنا امددناك بأسباب السموات و
الأرض و نمذك بما لا اطلع به احد الا الله المهيمن القيوم قد اسمعناك ندائى و اريناك افق امرى و سقيناك رحيق وحيى و
اشعلناك من نار ما مسها الدخان انَّ ربِّك لهُوَ الودود قد اجذبك صرير قلمى الأعلى الى افقى الأبهى و عرَّك ما هو المقصود
من الغيب و الشهود لعمرى انَّ لك المقام و انا المحمود أنا قد خلقناك و اظهرناك و ايدناك و عرَّفناك ما هو المستور عن
الأبصار و انك انت الشاهد على ذلك و انا المشهود اذا اسكرك خمر بيانى و كوثر كلامى قل

يا مالک ناصيتى و محبوب فؤادى اشهد انَّ فضلك احاطنى و رحمتك سبقتنى و انت الذى زينتنى بطراز اسمك الأبهى
فى ملكوت الأسماء يشهد بذلك كلُّ الأشياء و عن ورائها نفسك المهيمنة على الملك و الملكوت
كذلك رشحنا عليك من بحر عنايتى لتكون من الفرحين انتهى

و اينكه در باره سرکار خان عليه بهاء الله مرقوم فرموده بودند و حكايت آن خائن طاغى لم يزل و لا يزال از اينگونه خناس
و نسناس مابين ناس بوده مع آنكه اين عبد در بعض عرايض كه خدمت دوستان الهى و شاربان رحيق محبت رحمانى معروض
داشته اين فقرات را مفصلاً عرض نموده كه بسى از مردم كه حقيقه كذب و كينونة خيانتند بطراز امانت و صدق مابين عباد
ظاهر ميشوند بايد دوستان الهى فريب اينگونه اشخاص را نخورند و بادعاهاى محضه آنچه ميگويند نپذيرند مع ذلك شخصى از
احبا از ارض حدبا بساحت اقدس توجه نمود و شخص خادع مكارى با او همراهى نمود و اظهار عبوديت و ايمان و حبّ كرد
بشأنى كه فوق آن متصور نه و بعد در منزلى از منازل آنچه بود برداشته و قصد ديار اخرى نمود ولكن در اين ممالك نتوانست در
هيچ محل بيرون بيابد ترس و خوف بشأنى او را اخذ نمود كه قيمت آن اسباب را بتلغراف خبر دادند كه تسليم مينمايد و تسليم
هم نمود مع ذلك چند يوم بعد شخص ديگر از احبا با يكي از قاطعان طريق آشنا شد و آن خادع كذاب اظهار دوستى و
مودت نمود و در همان شب اول آنچه با آن شخص بود برداشت و رفت از حقّ ميطلبيم كه جميع را مؤيد فرمايد بر عمل
بحكمّت تا كل بصيرت عمل نمايند و ببعض اقوال مطمئن نشوند

و اینکه در باره آقا خان مرقوم فرموده بودید بساحت اقدس عرض شد فرمودند هذا ما اخبرك به الصادق الأمين البتّه بعد از ظهور حجّت و برهان هر نفسی از محبوب عالمیان اعراض نماید بسزای عمل خود خواهد رسید عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزیید و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه و این فقره شدّت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدّتی بر این نهج ایام می‌رود و اذا تمّ المیقات يظهر بغتة ما یرتعد به فرائض العالم اذا ترتفع الأعلام و تغرّد العنادل علی الأفنان انتهى

و اینکه در باره ملا حسن مرقوم فرموده بودید عریضه ایشان در ساحت اقدس عرض شد و شمس بیان از افق اراده محبوب عالمیان مشرق انشاءالله جناب مذکور بآن فائز شوند

و اینکه فقرات جناب ذیح علیه بهاء الله را مرقوم فرموده بودند فی الحقیقه ایشان از اوّل امر تا حال بکمال استقامت بذکر حقّ مشغول بوده‌اند و مکرراً هدف سهام بلا واقع شده‌اند از حقّ جلّ و عزّ می‌طلبیم که ایشان را در کلّ احوال مؤیّد فرماید و از شرّ باغین و طاغین محفوظ دارد

و اما در باره جناب ابابدیع علیهما بهاء الله که نوشته بودند طوبی له ثمّ طوبی له ایشان بکمال استقامت جان را در ره دوست نثار نمودند قد شرب من كأس فاز بها ابنه قبله قد نزل له من القلم الأعلى ما فاحت به نفحة القميص فی العالم چه قدر خوب واقع شد که در ابتدا از ایشان امری مغایر و مخالف حکمت ظاهر نشد و بعد از اخذ و حبس ظاهر منه ما ظهر قد شهد بما هو علیه السن الأعداء فضلاً عن الأحباء الذین توجّهوا بوجههم و قلوبهم الی وجه الله الباقي الدائم العزیز المنیع عرض دیگر آنکه شاربان کوثر معانی که در آن ارض حاضرند خدمت هر یک عرض فنا و نیستی معروض میدارم و از حقّ می‌طلبیم از برای کل مقدّر فرماید آنچه را که سبب بقا و هستی وجود است انه لهو المعطی الکریم

و جناب حاجی میرزا حسین انشاءالله در جمیع احوال موفق و مؤیّد باشند و بر امر الله قائم و مستقیم امید چنانست که در جمیع احیان نفحات قلمیه آن حضرت که فی الحقیقه مایه فرح و علّت ابتهاجست متضوّع باشد بهاء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبّکم لله ربّ العالمین احبّا و طائفین حول هر یک عرض خلوص و فنای صرف خدمت آن حضرت معروض میدارند

خادم

فی ۱۲ شوال ۱۲۹۵

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب سيّد محمد في ارض الباء

بسم الله الأبدع الأمتع الأقدس الأبهى

إذا نطق لسان الله في كلّ شيء بأنّي حيّ في هذا الأفق الذي ظهر بالحقّ و سمّي في ملا الأعلى باسم العلّي الأعلى ثمّ في مداين الأسماء باسم البهّي الأبهى ثمّ بين ملا الانشاء بهذا الاسم الذي منه ارتفع الضّجيج عن كلّ من في السموات و الأرض ألا من عصمه الله بفضلله و انقذه عن غمرات الوهم و الهوى و اصعده الى سدره المنتهى في هذا الحرم القصوى الذي يطوفنّ في حوله كلّ ما كان و ما يكون ولكنّ الناس احتجبوا انفسهم عمّا اشرق بالحقّ و اظهر نفسه بين العالمين بسلطان كان على الحقّ محيطاً قل يا قوم تالله الحقّ انّ هذا لبحر الذي منه ظهرت البحور و اليه يذهب كلّها و منه اشرقت الشّمس و اليه يرجع كلّها و منه اثمرت سدرات الأمر بأثمار التي كلّ واحدة منها بعثت على هيكّل نبىّ و ارسل الى عالم من عوالم التي ما احصاها احد ألا نفس الله التي احاطت الموجودات بحرف من كلمة التي خرج من قلمه الذي كان محكوماً تحت اصبعه الذي كان على الحقّ قوياً كذلك يغنّ جمال القدم في هذه الأيام المظلم الصّيلم فيا ليت من ذى سمع ليسمع نغماته و ينقطع عن العالمين جميعاً

ان يا عبد الناظر الى شطر البهاء في هذا اليوم الذي اضطربت فيه انفس كلّ مشرّك بعيداً فاعلم بأنّ حضر بين يدي الوجه ما الهمة الله في صدرك و شهدناه ببصر الرّحمة و الجود و انزلنا عليك تلك الكلمات التي بها ظهر كلّ امر محتوماً و كلّ سرّ مستوراً ثمّ اعلم بأنّ الله قد غفرك بفضل من عنده و طهرّك عن المعاصي في حين الذي ذكرت في كتابك هذا الذّكر الذي منه اقشعرت جلود كلّ غافل دنيّاً و هبّت عليك نسائم البقاء عن شطر ربّك العلّي الأعلى و قلبك الى شاطئ القصوى حين غفلت عنك و كذلك تمّت عليك نعمة الله و فضله لتكون شاكراً في نفسك و تكون على الحقّ رضىّاً و لقد نزلنا في هذا اللّوح مائدة الأمر من سماء الفضل تالله من يرزق منها ليشهد نفسه عن كلّ من في الملك غنياً

و اما ما سألت عن الله ربّك فيما نزلناه من قبل على محمد عريّاً فاعلم بأنّ أوّل ما بعثناه بالحقّ فهو علّيّ قد اشرقناه عن افق الفارس و انزلناه على ظلل الرّوح من سماء عزّ عليّاً و آخر ما بعثناه فهو ايضاً علّيّ و سمّيناه في الملا الأعلى باسمنا القدّوس ان انت بذلك عليماً و عزّناهما بهذا الجمال الذي ظهر بالحقّ و اشرق عن افق الأمر بسلطان ميباً و أنا لو نريد ان نفسّر لك تلك الآية لن يكفي الممداد و لا الأقلام ولكنّ اختصرنا بما فسّرنا لك لأننا نكون في تلك الأيام في امر عظيمّاً و لم نجد الفرصة و لو شاء الله و اراد لنفسرّها و نفصلها رحمة من لدنا عليك و انّ رحمتي عليك كثيراً ان استقم على الأمر ثمّ ذكّر الناس بالحكمة و الموعظة و لا تجادل مع احد كذلك امرك لسان القدس ان اعمل بما امرت و كن على استقامة منيعاً

* * *

از باغ الهی با سدره ناری آن تازه غلام آمد
های های هذا جُذِبْتُ اَلْهَى هذا خِلَعٌ یزدانی هذا قُمُصٌ ربّانی

با ابحر حیوانی با کوثر روحانی آن ربّ انام آمد
های های هذا عِدْبْتُ سبحانی هذا لُطْفٌ رحمانی هذا طُرُزٌ عَدَبانی

از مصر عمائی آن یوسف شیرازی با عشوه و نام آمد
های های هذا وَجَّهٌ ازلانی هذا طُلُعٌ نورانی هذا بَدْعٌ قَدَمانی

آن قاتل عشاقان وان محیی محبوبان با سیف و سهام آمد
های های هذا سَیْفٌ عشقانی هذا رُمُحٌ غمزانی هذا شَهْمٌ مژگانی

از خلف حجاب جان واز شهر لقای جانان با بخشش و انعام آمد
های های هذا لُمْعٌ قُدسانی هذا قِدَمٌ قَدَمانی هذا کِرَمٌ بدائی

آن جوهر ابقا از مخزن اسما با ظلّ غمام آمد
های های هذا خُزْنٌ کُترانی هذا لُكْلٌ صَدفانی هذا صِفَتْ اسمانی

آن فارس میدان وان قاتل محبوبان با تیغ و حسام آمد
های های هذا جُیْدٌ حَضرائی هذا صُدْرٌ الطافی هذا عُدْبٌ احسانی

آن موجد بیضا آن مظهر ابها در روز قیام آمد
های های هذا اَللهُ بدعانی هذا رُبْتُ قُدسانی هذا مِلَحٌ مزائی

آن سرّ جمال الله وان صرف جلال الله با صوت و پیام آمد
های های هذا شُعْفٌ لمعانی هذا جُذِبْتُ قدمانی هذا وَلَهٌ غِیبانی

با رَنه ورقا با غنچه رُوحا با کاسه و جام آمد
های های هذا هُكْلٌ غِلْمانی هذا جِکْمٌ سبحانی هذا غُنَجٌ وَلهانی

با ناز جهانسوز با راز جگردوز از مشرق لام آمد
های های هذا رُقَصٌ عجبانی هذا کَبْدٌ شباکی هذا جگر حرّاقی

آن باز شکاری از ساعد سلطانی با طبل و خیام آمد
های های هذا طَیْرٌ رضوانی هذا صُعْدٌ قطرانی هذا وَرَقٌ خَضرائی

هم مقصد مقصود عالم هم مظهر معبود آدم با جشن مدام آمد
های های هذا قُدْرَ عَظْمَانِي هذا عَظْمٌ قَدْرَانِي هذا جُيُوشُ اِبْدَانِي

آن جوهر روح حق با صور انا الحق چون هادم اصنام آمد
های های هذا رُنَنٌ سِرْيَانِي هذا غُنَنٌ عِبْرَانِي هذا لُحْنٌ فِرْقَانِي

با جُعدۀ افشانی با گیسوی ثعبانی با رحمت و الهام آمد
های های هذا غُفْرٌ اِزَالِي هذا كَرَمٌ بَهَائِي هذا هَبَّةٌ رِفْعَانِي

آن سازج ارواح وان مُحرق اشباح با صولت ضرغام آمد
های های هذا حُرْقٌ اِرْوَاحِي هذا عِلْمٌ وُجْدَانِي هذا قَلَمٌ ثَعْبَانِي

آن وجهۀ باقی چون صبح الهی در شام ظلام آمد
های های هذا شَمْسٌ شَرَّاقِي هذا قُمْرٌ لِمَعَانِي هذا نُجْمٌ طِرْزَانِي

یک موی ز گیسویش یک بوی ز هندویش از وی بمشام آمد
های های هذا بُعْثٌ نَوَّارِي هذا حُشْرٌ رِبَّانِي هذا وَهْبٌ اَلَّهِي

از صبح وفای حق از فجر لقای حق آن عیش بکام آمد
های های هذا وُلْدٌ شِيرَازِي هذا سُرْجٌ مَشْكَاتِي هذا بُرْقٌ مَصْبَاحِي

صد جام بدستش صد دام بهشتش با غمز تمام آمد
های های هذا سُدْرٌ سِدْرَانِي هذا شَجَرٌ عِمْرَانِي هذا غُمَزٌ فِتَّانِي

با اصبع لاهوتی با انمِل یاقوتی با بُطری رام آمد با نطق کلام آمد با شور تمام آمد
های های هذا شُرْبٌ نَوْشَانِي هذا عَذْبٌ وَلَهَانِي هذا حُرْكَ رُوحَانِي

آن شعلۀ ربّانی آن آتش فارانی با برد و سلام آمد
های های هذا مُلَحٌ بَهَّاجِي هذا سُتْرٌ وَهَّاجِي هذا اَلَّةٌ مَعْرَاجِي

آن ظاهر مستور آن غایب مشهور از صحن پیام آمد
های های هذا عُشْوٌ طَرْفَانِي هذا حَاجِبٌ قَوْسَانِي هذا شُعْلٌ رُوحَانِي

عیسی ز دمش زنده موسی ز غمش خسته کان شمس تمام آمد
های های هذا نَفْحٌ مَنَّانِي هذا رُوحٌ رَوَّاحِي هذا كَلِمٌ تَمَّامِي

آن قیصر سبحانی با افسر شاهنشاهی با تاج انا الهی چون صبح ز شام آمد

های های هذا تُجِجْ وَهَابِي هذا صُبْحُ بَرّاقِي هذا جُلَلُ خَلّاقِي

از خلف حجاب قدس واز ستر نقاب انس آن یار دلارام آمد
های های هذا عُدْرُ حورائِي هذا كُتْسُ بَلّارِي هذا عُيْنُ غَمّازِي

با رقصه قدّوسی با غمزه سبّوحی با کوب مدام آمد
های های هذا طَبِيزُ فردوسی هذا شَهَقُ طاوسی هذا نُعَمُ ناقوسی

در ارض الهی آن سرو سمائی با مشی و خرام آمد
های های هذا طَوْرُ الهامِي هذا خُبْرُ ذوقَانِي هذا سَطَرُ سَطْرَانِي

آن سیف الهی با جوهر یزدانی بیرون ز نیام آمد
های های هذا سُيْفُ قَهّارِي هذا عُتَبُ غَفّارِي هذا بُطَشُ جَبّارِي

آن بلبل گلزار از گلشن اسرار از دشت بدام آمد
های های هذا طَرَبُ جَبّارِي هذا اَثَرُ رَبّانِي هذا نَفْسُ رحمانِي

محتجبانرا مرگی منجمدانرا دردی شاهنشاه ایام آمد
آن کنز تمام آمد آن غیب بنام آمد رغم دل انعام آمد
های های هذا شُكْتُ سلطانِي هذا كُكْبُ محوانِي هذا لَهَبُ شعلَانِي

آن نار الهی از نفس رحمانی قرنهای دمیده شد تا بلون دم عاشقان هوای صمدانی ظاهر گشت و بعد بروح ربّانی عهدها
دمیده شد تا بلون جُعد نگار مشهود گشت و لا یعدّ و لا یحصی طائف حول کعبه قرب ذو الجمال و سالک سیل حرم ذو
الجلال شد تا بشرف ظهور در این لوح مذکور آمد و بهیاکل ارواح قدسی از عشق الهی بخضوع و خشوع و قیام و جلوس بهیئة
کلمات مرقومه در آیات مشهوده مشهود گشت پس باید اطیار عرشی که قصد مقاصد معارج قدسی نمایند بوله و آهنگی تلاوت
نمایند که جمیع من فی الملک را روح قدّمی و حیات ابدی و زندگی دائمی بخشند لعلّ رشحات النّار علی صدور الابرار قد
کان باذن الله مرشوشاً

* * *

جناب رحیم سلّمه الله

هو العلیم

اسمع یا اسمی ثمّ اسطع عن کتیب الحمراء کسطوع المسک عن رضوان ربّک المئان العزیز القدير لیعطّر منک الممکنات و
یضعنّ روابح الامکان و یقلبنّ الی وجه ربّک الرّحمن العزیز العلیم ان یا رحیم فاخرج عن غرف السّکون و کن منادياً من لدنّ
بین العالمین فانقطع عن نفسک فی سیل ربّک ثمّ هاجر الی ایّ ارض ترید باسمی المرید الغالب العظیم و ان تكون واحداً

فاستأنس بذكر ربك المهيمن العزيز الحكيم و أنك لو تسمع ما علّمك جمال العلم تالله يؤثّر قولك على كلشيء بل على كلّ جبل راسخ منيع قم عن مقامك ثمّ اشتعل بهذه النّار التي منها اشتعلت كلّ الأشياء ليحدث منك حرارة حبّ الله في قلوب الموحّدين تالله يا رحيم أنا وجدنا ملأ البيان في وهم الذي لن يقاس بوهم احد في الملك لذا بكت عيون سرّي لنفسى الوحيد الغريب قل يا قوم فانصروا الغلام و أنّه لهو الذي به رفع دينكم و علت اسمائكم و ظهرت قدرتكم و لاح جمال الله المقتدر العزيز البديع ان يا قوم لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل الذي ارتفع بالحقّ خافوا عن الله الذي اليه منقلبكم و مثوى العالمين قم باذن الله ثمّ ذكر النّاس بما يذكر روح القدس في هذا الليل المنير

ان يا اسمى ان كنت فقيراً في الضّعف فاستغن باسمى القادر و ان كنت عليلاً في الجسد فاستشف باسمى الشّافي و ان كنت كليلاً في النّطق فاستنطق بسلطاني النّاطق العليم الفصيح و أنك اذا اردت ان تبلغ النّاس الى الله اذاً تنطق الروح على لسانك و يجرى عنك ينابيع الحكمة و البيان و كان الله على ما اقول شهيد كذلك يشترك ربك لتبشّر النّاس برضوان قرب منيع

* * *

هو الله

اسمعي اطوار ورقة البقاء في سدره المنتهى و قولي بلحن الورقاء سبحان ربّي الاعلى هذا الذي يذكركم الى الوطن البهيّ الابهيّ قولي سبحان ربّي الاعلى و ينطق بالحقّ و يدعوكم الى الله و ما هذا الا وحي يوحى فسبحان ربّي الاعلى و يصعد العارفين الى غيب البقاء و المعرضين الى درك السفلى فسبحان ربّي الاعلى قل يا عبد لا تخف من احد و توكل على الله في الآخرة و الاولى فسبحان ربّي الاعلى لئلاّ يعترض عليك اصحاب الهدى و لعلّ يسرى فلك النّار على بحر التقى فسبحان ربك الاعلى و ان اعترض عليك من احد لا تحزن فارجع الى الله و انّ اليه الرجعى فسبحان ربّي الاعلى فابذل على اهل العماء ما اعطيك ربك في ملأ الغلى فسبحان ربّي الاعلى لعلّ يجدون فواكه الاصفى من دوحه القصوى فسبحان ربّي الاعلى و لعلّ يشربوا المقرّين من هذا الكأس الذهبىّ الحمراء عن جمال الله الابدئ الاسنى فسبحان ربّي الاعلى قل لا يحجبكم الاشارات و لا يمنعكم الكلمات عن الذين كفروا و اشقى ثمّ اعرضوا و اطغى فسبحان ربّي الاعلى قل يا قوم خافوا عن الله و لا تجاوزوا عمّا حدّد في لوح البقاء من قلم الرّوحى فسبحان ربّي الاعلى قل هذا عبد من الله يعلمكم من اسرار العظمى فسبحان ربّي الاعلى و يجزيكم باحسن الجزاء من عند الله العلىّ الاعلى فسبحان ربّي الاعلى و قدّر في هذا اللّوح شرب من الخمر الحيوان للذى آمن ثمّ هدى و حدّد من زقوم الظّلّماء لمن كفر و تولّى فسبحان ربّي الاعلى ١٥٢

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب حاجی میرزا علی اکبر نراقی

هو الله تعالى شأنه العظمة و القدرة و الكبرياء

اشهد الله و ملائكته و انبيائه و اصفياه و اوليائه و احبائه و اودائه بأن تنزيل الآيات من الله مالك الأسماء و الصفات بلغ الى مقام عجز المخلصون عن احصائها و الكاتبون عن تحريرها و أنها تنزل في الصباح و المساء و في آتاء الليل و اطراف النهار و اني مع عجزی و عجز ما دونی عن تحريرها كيف اقدر ان اشتغل الى شيء آخر و ازاحم احبائه الله بكلماتي التي لا تغني و لا تثمر لعمر الله ان قلبي كان مشتاقاً بذكر احبائه الله ولكن لن اجد الفرصة لأذكرهم بذكری الذي يحكي عني و يليق لنفسی لذا اطلب منهم العفو في كل الأحوال ليعف الله عنهم فضلاً من عنده انه لهو العفو الغفور

همیشه اوقات قلب و لسان و قلم مشتاقست بذكر دوستان و آقايان و لكن اين عبد فاني بشأني مشغولست که فرصت استماع ذکرى او تحرير کلمه‌ئى نمييابد لذا اگر در جواب تأخیری شود و يا تعطیلی رود اميد عفو است مکاتیب آن جناب پی در پی وارد و چون بطراز ذکر مالک اسماء مزین بود کمال بهجت و انبساط دست داد و لكن از امورات وارده بر آن جناب حزن شدید روی نمود اگرچه فی الحقیقه ملاحظه شود آنچه لوجه الله و فی امر الله و فی سبیل الله و فی رضاء الله وارد شود نعمت باقیه بوده و خواهد بود چه که هیچ عملی بی مکافات و بی مجازات نبوده و نیست و مکافات اعمال طیبیه در کتاب الهی ثبت شده و بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند لذا آن جناب باید از امورات وارده محزون نباشند

عرایض آن جناب در ساحت اقدس عرض شد هذا ما تكلم به لسان العظمة ای علی قبل اکبر هنگامی که تلقاء عرش در منظر انور حاضر بودی ملکوت بیان الهی ترا بحکمت امر فرمود باید در کل احوال بان ناظر باشی و هر نفسی بآنچه از مبدأ مشیت ظاهر شده عامل شود من غیر فتنه و ضوضاء عباد بآنچه اراده نموده فائز گردد حکمت جوهریست جذاب هر بعیدی را بمقرّ قرب جذب نماید و هر غریبی را بوطن کشاند نفوسی که بزخارف دنیا دل بسته‌اند و بمناصب فانیه مغرور گشته‌اند متنبّه نشوند و از خواب غفلت بیدار نگردند مگر باسبابی که حقّ بان عالم است و حکمت مذکوره در کتب و الواح اسّ این اساس بوده و هست ان ربّک لهو العليم الخبير اگر دست قدرت حجاب این مقام را بردارد و ما عند الله مشهود شود کل شهادت دهند که آنچه از قلم اعلی جاری شد همان محبوب و موصل بمطلوبست قد قرئ کتابک لدى الوجه و اجنباک بهذه الكلمات التي بها اشرق شمس علم ربّک طوبی لقوم يعلمون و ما يفوز به الا المخلصون انتهى

و آنچه از تبلیغ امر مرقوم نموده بودید نسأل الله ان يوفقكم على هذا الأمر العظيم ای حبيب من قلب این فانی بمثابة نار مشتعل است چه که مشاهده میشود حقّ ظاهر و ملکوت بیان باهر و يوم الله مشهود و مع ذلك نفوسی که خالصاً لوجه الله ناس را متذکر نمایند و بحقّ بخوانند مثل اکسیر احمر کم‌یاب مشاهده میشوند کم من ارض باتت من غير زرع و حرث و کم من ارض زرعت و حرثت و باتت من غير ماء و کم من ارض اتی وقت حصاها و لم یکن من حاصد لیحصدها و لكن از بدایع

الطاف الهیّه و ظهورات عواطف رحمانیّه امید هست که نفوسی باخلاق ملکوتیّه ظاهر شوند و بتبلیغ امر الله و تربیت من فی العالم مشغول گردند آن جهتی که سبب و علت جذب قلوب و تطهیر نفوس است انقطاع از ما سوی الله بوده طوبی از برای نفسی که از ریحیق بیان الهی سرمست شد و در انجمن عالم بذکر دوست ناطق گشت این مستی بر شعور بیفزاید و هستی در نیستی آورد شرح این مقام را پایانی نه آنّه لهو المبین العلیم الحکیم

در هر حال باید دوستان الهی و شاریان ریحیق روحانی بحکمت ناظر باشند و به ما انزله الله فی الکتاب متمسک دوستان و محبوبان ارض طاء را از قبل این فانی تکبیر برسانید و همچنین مظلومانی که فی سبیل الله بسجن مبتلا گشته اند هنیئاً لهم دنیا را اعتباری نبوده و نیست و جمیع اعمال معدوم و فانی خواهد شد مگر اعمال نفوسی که لوجه الله بآن قیام نموده اند آثار آن اعمال از دفتر ابداع محو نخواهد شد باید از بعد کمال مواظبت ملحوظ دارند تا امری که مغایر حکمت است ظاهر نشود چه که در اکثر الواح این فقره نازل و آنچه از قلم اعلی جاری شده آن مؤثّر و مطلع اثمار بوده و خواهد بود انشاءالله در جمیع احوال بخدمت امر مشغول باشید و به ما اراد به المقصود متمسک اسامی دوستان الهی که در ورقه آن جناب مذکور بود کل لدی الوجه عرض شد طوبی لهم بما ذکرتم اسمائهم فی المنظر الأكبر ثمّ هنیئاً لهم انّ لهم حسن مآب انشاءالله بر امر الله مستقیم باشند چه که این فقره بسیار عظیمست نه مثل بعضی که بهر ریحی متحرکند و بهر هوائی متّبع و بهر نعیقی متوجّه خدمت جمیع از قول این خادم فانی تکبیر منیع برسانید نسأل الله ان یزینهم بأثواب الاستقامه و ینطقهم بثنائه بین البریّه آنّه لهو المقتدر القدیر

مخدومزاده مکرم آقا محمد تقی را تکبیر برسانید انشاءالله بتحریر آیات الله همیشه موفق باشند امری محبوبتر از آن نیست خطوطی که خواسته بودند خدمت حضرت غصن الله الأكبر روحی لتراب مقدمه الأطهر فدا عرض شد فرمودند تو خود شاهد و گواهی که از کثرت تحریر الواح الهیّه فرصت بالمرّه مفقود و غیر مشهود است و فی الحقیقه همین است که فرمودند چه که اگر گاهی هم بر سبیل تفرّج بیرون شهر تشریف ببرند الواح همراهست و در آنجا هم مشغول میشوند مشاهده کنید حال از جمیع بلدان و از ارضها و از اطراف این ارض متّصلاً عرایض میرسد تحریر تنزیل مخصوص است باین عبد و تحریر الواح بحضرت غصن الله الأكبر روحی لحركة قلمه الفداء فی الحقیقه از قدرت حقّ است که فی الجمله از عهده برمیآئیم والا بر حسب ظاهر بسیار مشکل بنظر میآید نسأل الله التّأیید فی کلّ الأحوال آنّه لهو المؤید الکریم

عرض کئیّه این عبد آنکه باید آن جناب بکمال سعی و اهتمام در الفت و اتّحاد نفوس مشغول باشند اختلافی که در آن ارض واقع شد فی الحقیقه سبب تضییع امر الله بوده دوستان از آن محزون شدند و دشمنان از آن مسرور گشتند این فقره لدی الله بسیار عظیمست در هر حال باید جمیع بحبل اتّحاد متمسک باشند بشأنی که احدی رایحه اختلاف از احبّای الهی استشمام ننماید الیوم که سیّد ایّام و سلطان ازمان و اوقات است باید از وجوه مؤمنین بالله نضره رحمن مشاهده شود باری فقره اختلاف سبب حزن کلّی شد و عالم را تیره نمود انشاءالله این نار اختلاف بکوتر محبّت و اتّحاد فانی و معدوم شود تا کل به ما اراده الله فائز گردند البهآء علیکم

ط

جناب میرزا اسدالله فی ...

هو الناطق فی ملکوت الذکر و البیان

الأمر لله الذي أمسك قلمه الأعلى في أشهر معلومات بما اظلم افق الأمانة بما اكتسبت ايدي اهل الانشاء فلما قضت المدة و تم الميقات حركه بأنامل الاقتدار ليحول في مضمار الذكر و البيان و يستن في ميدان العلم و العرفان تبارك الرحمن الذي أمسك و اطلق و اذا أمسك ناح به الملاء الأعلى و اذا اطلق اهتز من في ممالك البقاء و تمايلت افان سدره المنتهى و تطاولت اغصان اشجار مدائن الأسماء انه لهو الفارس الذي لا يمنعه نعاق الفجار و لا نهاق الأشرار يركض و يجول و ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء بما جعله الله روحاً للملاء الأعلى و نوراً لملكوت الانشاء انه لهو الطراز الذي به تزين العالم و تضوعت نفحة القميص بين الأمم اسأل مالك القدم بأن يعرف العباد فضل هذا اليوم الذي ما قدر له شبيه في الابداع و لا نظير في الاختراع و اكبر و اصلى على الذين توجهت وجوههم الى الله فاطر السماء و اقبلت قلوبهم الى الأفق الأعلى و نطقت السنهم بذكر الله مالك الأسماء و انشرفت صدورهم من نفحات هذا اليوم الذي جعله الله مطلعاً لاسمه الذي به انكسر ظهر الأصنام و تزلزلت اركان الأوهام لا اله الا هو المقتدر العزيز العالم

و بعد قد فاز الخادم بكتابكم و وجدت منه ما جعلني مسروراً لأنه كان مزيناً بذكر الله و ثنائيه و مطرزاً بما ينبغي لكم في أيامه فلما اخذني عرف الوداد من نفحات مدادكم صعدت و حضرت بين يدي الله مالك الابداع و عرضت ما فيه اذا نطق لسان العظمة قال جلّ كبريائه يا اسد انا كنا ماشياً في البيت اذا حضر العبد الحاضر لدى العرش بكتابك و عرضه لدى الوجه فلما تم انزلنا الجواب من سماء المشيئة و الاقتدار لشكر و تكون من الفائزين يشهد قلمي الأعلى بأنك اقبلت و سمعت و حضرت و عرفت و رأيت و فزت بلقاء الله و انه لهو الشهيد ان انظر ثم اذكر اذ اسمعناك ندائي و اريناك منظري و اشهدناك جمالي و انا الجميل هل تحزنك شؤونات العالم بعد الذي وردت شاطئ بحر السرور و انا الحزين انت الذي شربت رحيق الوصال من يد عطاء ربك و فزت بالفرح الأعظم ان ربك لهو العظيم ان اشكر الله بما آتيك و رزقك لقائه انه لهو الموعود في كتب القبل ان ربك لهو العليم كن خادماً لأمر مولاك لعمر الله انه خير لك عما على الأرض كلها كذلك يعلمك قلمي و انا الخبير قد قدر لك بفضل ما يفرح به قلبك ان ربك لهو الكريم

ندى شما اصفا شد و آنچه در ثنای مالک اسماء از قلم جاری جمیع مشهود آمد انشاءالله در جمیع احوال بکمال حکمت و بیان بذکر حق ناطق باشید و بخدمتش مشغول الحمد لله از بدایع الطاف الهی بساحت اقدس فائز شدی و قلم اعلیٰ بعنایتی ناطق که ذکر آن بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد بود در لیالی و ایام بان ناظر باشید و چون جان محفوظش دارید حال خدمت امر بسیار لازم و افضل اعمالست انشاءالله بان موفق شده و میشوید انه یری و یسمع و انه لهو الحق المبین انتهی

و اینکه در باره جناب آقا میرزا علی اکبر علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض احوال ایشان شمس عنایت از افق فضل مشرق قال جلّ کبريائه یا علی نعیماً لك بما سمعت حقیف سدره المنتهی و خیر کثیر الحیوان فی ملکوت الانشاء تمسک بالعروة الوثقی و قل

لك الحمد يا مالك الأسماء بما عرفتني و اسمعتني و شرفتني بعرفانك بعد الذي غفل عنه اكثر خلقك اسألك يا مالك الملكوت و المهيمن على الجبروت بأن تجعلني منجذباً بآياتك و منقطعاً عن دونك و ذاكراً بثنائك بين عبادك بالحكمة التي امرتني بها في كتابك انك انت المقتدر على ما تشاء باسمك القدير

ان اشكر الله بما ذكرت في السجن الأعظم و ذكرک مولاك القديم الذي ينطق بأعلى النداء انه لا اله الا هو الناطق و انا السميع انتهی

و اسامی آقایان که در کتاب آن جناب مذکور بود واحداً واحداً عرض شد و نسبت بكل اظهار عنایت فرمودند قوله جلّ

جلاله

ان يا اسد يذكرك الفرد الأحد بآيات انفجرت منها ينابيع الحكمة بين البرية لتفرح و تشكر ربك العليم
يا على قبل نقى قد ذكرت لدى العرش و هذه مرة أخرى قل
يا مالک الأسماء لك الحمد بما عرفتنى و شرفتني و ذكرتنى اسألك بأن تجعلني ثابتاً على حبك على شأن لا تزلني
اشارات الذين كفروا بك اذ اتيتهم من سماء الأمر بسلطان مبين
يا محمد ان استمع ما يناديك به المظلوم و يذكرك فى هذا المقام الكريم ان اشكر بما شربت كوثر البيان اذ عرض
عنه اكثر من فى الامكان قل

يا الهى الرحمن اسألك بأن تؤيدنى على ما يرفع به ذكرى و يبقى به ذكرى بدوام ملكوتك المنيع
ان يا اسم الجيم قد توجه اليك وجه ربك من هذا المقام الذى زينته الله بطراز اسمه الأعظم الذى به اضطرب الأمم الا
من شاء ربك القدير كن راسخاً ثم ثابتاً على شأن يستقوى بهما كل ضعيف و يستقرب كل بعيد و يستفرح كل حزين و يستيقن
كل عبد مريب انا ذكرناك مرة بعد مرة لتقوم على خدمة الأمر و تذكر ربك الحميد
يا اباتراب يذكرك الوهاب لعمر الله ما احلى ذكركم و ندائكم و ما ابهى اضعاء ربكم السميع لكم ان تشكروا الله بما
جعلكم من الفائزين

يا حسن انا نذكرك فضلاً من لدنا ان استمع و قل
لك الثناء يا مالک الأسماء بما شرفتني و ايدتنى و رزقتني ما غفل عنه اكثر خلقك و انك انت الغفور الرحيم
انا نذكر من سمى بأيوب ليفرح و يكون من الشاكرين انت الذى وجهت و اقبلت و فزت يشهد بذلك قلمى السريع ان
اذكر اذ كنت لدى العرش و سمعت نداء المظلوم و كنت من الفائزين
يا قلمى الأعلى ان اذكر من سمى بمحمد الذى اقبل الى افقى الأبهى و اراد ان يشرب رحيق البقاء من يد عطاء ربه
الكريم لعمر الله لو تشرب منه باسمى لتجد لذة النعماء كلها و يأخذك سكر خمر العرفان على شأن تدع من فى الامكان عن
ورائك و تذكر ربك على شأن يجذب به كل غافل بعيد انا نوصيك بالاستقامة الكبرى لأن الأمر عظيم عظيم ان افرح بما
يذكرك المظلوم فى السجن الأعظم و توجه اليك من هذا المقر البعيد
يا يوسف ان استمع ما يناديك به ربك الأبهى من الأفق الأعلى ليلغك النداء الى مقام تدع الورى عن ورائك و تشهد
نفسك فى سرور مبين طوبى لك بما سمعت و اقبلت و ذكرت ربك اذ عرض عنه كل معرض مريب تمسك بحبل عطاء ربك
و قل

اسألك بنفسك بأن تجعلني مستقيماً على امرى و لائذاً بحضرتك و متشبتاً بذيلك المنير
كذلك ذكرناك لتطلع بالطفاف ربك و تكون من الراسخين
انا نذكر فى هذا الحين من سمى بعبدالحسين ليأخذه جذب نفحات الوحي فى هذا اليوم الذى فيه استقر مالک القدم
على العرش الأعظم و ينطق انه لا اله الا انا البديع لا يعادل بما ذكرت به لدى الوجه خزائن الأرض كلها يشهد بذلك قلمى
الأعلى و ما نزل فى لوحى الحفيظ ان اذكر مولاك فى كل الأحيان و قل
يا اله الامكان اسألك باسمك المهيمن على الأسماء بأن تجعلني راسخاً فى دينك و مستقيماً على حبك و ناطقاً
بذكرك الجميل اشهد ان بك ماج بحر العرفان و هاج عرف القميص بين الأديان و انك انت الذى باسمك ارتفعت سماء
البيان و بذكرك تشرقت كتب الرحمن لا اله الا انت الرقيع
ان الحميد يذكر عبده الحبيب ليجد كل ذى شم عرف عنايات ربه الكريم يا حبيب انا نذكرك من شطر هذا السجن
ان ربك لهو الرحيم ان استمع آيات ربك و خذها بقوة من لدى الله و قل

لک الحمد یا اله العالمین اسألك بقدرتک و سلطانتک و اجلالتک بأن تجعلنی من الذین نبدوا العالم باسمک
یا مالک القدم انک انت المقتدر علی ما تشاء تأخذ و تعطی و انک انت المتعالی العزیز المنیع انتهى

اینکه در باره جناب آقا محمد بیک مرقوم داشتید عرض شد قال و قوله الحق این ایام نظر باختلافات و انقلابات و نیران
حروب توجه بشطر سجن جایز نه بگو ای دوستان حضرت دوست میفرماید الیوم باید جمیع احبّا بافی اتحاد ناظر باشند و در
هوای ذکر و بیان طیران کنند یعنی باید بکمال اتحاد و یگانگی بتبلیغ امر بحکمت مشغول شوند این اعظم ثبوتات عندالله بوده
و خواهد بود انه یکتب اجر اللقاء لمن اراد انه لهو المقتدر القدیر انتهى

و همچنین جناب آقا علی عسکر که مرقوم داشتید مخصوصاً عرض شد فرمودند جزاه الله احسن الجزاء و یقدر له ما
ینفعه فی الآخرة و الأولى و انه مالک العرش و الثری لا اله الا هو السامع البصیر انتهى

ذکر مسجونین که فرمودید تلقاء وجه عرض شد فرمودند لیس لهم ان یحزنوا فیما ورد علیهم فی حبّ الله و امره قد ورد
علینا ما ورد علیهم ان ربک لهو المخیر العلیم ان الذین حبسوا فی سبیل الله سوف ینصرهم الله فضلاً من عنده و یجعل ذکرهم
مخلداً فی کتابه العظیم و كذلك ذکرناهم فی کتاب من سمی بعلی قبل اکبر الذی فاز بمنظر الله رب العالمین قل ان افرحوا
بذکر الله ایاکم انه یحب من حمل الشدائد فی سبيله انه لهو العزیز الکریم انتهى انشاءالله عنايات لا یتناهیة شامل حال ایشان
خواهد شد

و اما در باره مانکجی صاحب که مرقوم داشته بودید عریضه ایشان از طرف ارض صاد رسید ولكن جایز نیست احدی
اسم مرسل را بداند که کیست و زود هم رسید و جواب هم از سماء مشیت همان ایام نازل ولكن نظر بحکمت ارسال آن
تعویق افتاد و همچنین عرایض این عبد که خدمت بعضی آقایان عرض شده بود و در حین ورود عریضه صاحب که تلقاء عرش
عرض شد حضرت غصن الله اکبر روحی لثراب قدومه الفداء حضور داشتند بایشان امر فرمودند که جواب عریضه را بنویس
ایشان هم جواب مرقوم فرمودند و اینکه ارسال نشد نظر بآن بوده که در آن ایام چون بعضی از نصاری بر مسلمین قیام نمودند و
بکمال مکر و حيله بفساد اشتغال داشتند و در مکاتیب از طرف حکومت تفحص میشد که مباد از مفسدین مکتوبی باطراف
برود باین جهات و جهات اخری ارسال نشد تا در این کره شمس اذن از افق فضل مشرق و طالع و جواب ایشان ارسال شد
انشاءالله بمعانی آن فائز شوند ای برادر حقیقی و دوست واقعی از حق جلّ جلاله بطلبید که نفوس باذان واعیه و صدور منشرحه
و نفوس زکیه بکلمات الهیه ناظر شوند جناب صاحب بعضی از مطالب سؤال نموده اند از جمله از اختلاف مذاهب و این
مطلبی است اگر بتفصیل نازل شود البته سبب انقلاب بعضی خواهد شد چه که اکثری از مردمان از شریعه بیان نیاشامیده اند و
بمعانی ما نزل من لدی الرحمن برنمیخورند و ملتفت نیستند و اکثری از عباد در اختلاف شرایع متحیرند و حال آنکه این
اختلافات سبب و علت تربیت نفوس و ترقی آن بوده و خواهد بود چه که بمقتضای وقت و زمان و عصر احکام الهیه نازل
شده مثلاً در اختلافات ساعات ملاحظه نمائید و در اختلافات فصول مشاهده فرمائید اگر نفس بصیر فی الجملة تفکر نماید
بیقین میداند که این اختلافات سبب اتحاد عباد و علت حفظ من فی البلاد بوده و هست از قبل فرموده السفر قطعة من
السفر حال اگر گفته شود السفر قطعة من الجنة بأسی نبوده و نیست چه که اسباب تغییر کرده چنانچه مشاهده میشود که
حال مسافر بکمال راحت در کالسکه مینشینند و بهر سمت که اراده نماید میرود در این دو قول شخص بصیر هیچ مخالفت
مشاهده نمینماید و همچنین سرکار صاحب بیانات مذاهب را نموده اند و استفسار فرموده اند که کدام الیوم محبوبست و این
مسئله بر حسب ظاهر صراحه جواب آن نوشته نشد ولكن تلویحاً جمیع اجوبه ایشان از سماء مشیت رحمن نازل و ارسال شد
انشاءالله بحقایق آن پی برند و بهیاکل معانی ساکنه در غرف کلمات آگاه شوند الیوم بهتر و مقبول تر که فی الحقیقه مربی عالم و
منور عالم و محیی عالمست بیانات حق بوده چنانچه اگر شخص منصفی همین لوح صاحب را ملاحظه کند اعتراف مینماید

که سلطان بیان و ملیک کتب است و جامع کلّ معانی است و همین سؤالات که ایشان فرموده‌اند از قبل جواب کل نازل علم الله ما بقى من شىء الا و قد نزل فى الكتاب در جميع مطالب و امور از سماء مشیت نازل شده آنچه که جمیع را کفایت نماید و بکمال آسایش برساند از حقّ میطلبیم ناس را مؤید فرماید بادراک ما هو المقصود خدمت سرکار صاحب از قول این عبد سلام برسانید و مذکور دارید انشاءالله باید بانوار محبت الهی منور شوید و برضایش فائز و چون در عراق بشرف حضور فائز شدند انشاءالله باثر و ثمر آن مرزوق گردند آن مظهر ما یشاء بسلطانه و آنه لهو المظهر القدير

این عبد یک نسخه از لوح مبارک که باسم جناب صاحب نازل بخطّ نسق نوشته ارسال داشت که هر یک از دوستان بخواهد سواد بردارد از آن بردارد تا اصل محفوظ بماند و بدست صاحبش برسد در حین تحریر این عریضه این فقره بنظر آمد که دوستان آن ارض جدّ و جهد نمایند تا جناب صاحب بر اصل مطلب مطلع شوند یعنی آگاه شوند بر اینکه مقصود حقّ جلّ جلاله نزاع و جدال و نعوذ بالله اعمال شنیعه و افعال مردوده و سفک دماء و نهب و اخذ اموال ناس نبوده و نیست اگر فی الحقیقه بر این امور مطلع شوند و مقصود از ما نزل فی الكتاب را بیابند اینقدر میشود که بر بعضی از نفوس کلماتی القا نمایند که سبب اطمینان شود و اعزّه و امرا ادراک این مقام نمایند و بدانند که حقّ از جمیع نقایص مقدّس و مبرّاست این امر مثل شمس مشهود و واضحست و طریق آن ظاهر و سبیل آن مستقیم اگر در این کلمه جامعه که از مشرق قلم ربّانیه جاری شده تفکّر نمایند بر علوّ امر الله و سموّ آن شهادت میدهند قال جلّ اجلاله ليس الفخر لمن يحبّ الوطن بل لمن يحبّ العالم انتهى این الناس و ما يقولون و این مقام امر الله المهيم القیوم انشاءالله باید آن جناب بکمال ملایمت و حکمت عباد را متذکّر نمایند و کمال سعی و جهد در اتحاد احبّای آن ارض مبذول دارند علم الله هذا ما يفرح به كلّ الاشياء ان ربنا الرحمن وصّى فى اكثر الألواح احبائه بالمحبة و الاتحاد لأنّ بهما ترتفع رايات النصر و يلوح افق الأمر

و بعد از عرض عرایض آن جناب در ساحت اقدس و ما انزله الرحمن فی الجواب مجدداً این عبد را احضار فرمودند و فرمودند یا عبد حاضر بنویس باحیّا که قلم اعلی ابداً التفاتی بذکر اکسیر و ذکر علم آن نداشته و نخواهد داشت بعضی از نفوس از بعضی اقوال حکما و غیرهم سؤال نمودند مشاهده شد اگر جواب نازل نشود شاید سبب توهّمات شود لذا از مطلع علم ربّانی نازل شد آنچه نازل شد و کل را از عمل بآن نهی فرمودیم طوبی لمن سمع امر الله و نهی نفسه عن الهوى قسم بأفتاب افق علم که ایوم اکسیر اعظم و جوهر عالم کلمه الله است بگو ای دوستان این اکسیر اعظم را باسم مالک قدم بر وجود امم القا نمائید شاید تقلیب شوند و بمقام عرفان بالله فائز گردند و در این مقام بیانات مشرقه منیره لائح از قلم اعلی جاری و از قبل و بعد باطراف ارسال شد نعیماً لمن سمع امر الله المهيم القیوم

یا اسد طوبی للذین اجتمعوا لحبّ الله و امره و يتفکرون و يتدبرون فی امور احبائه بشرهم من قبلی بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت کلّ شىء آنچه در مشرق اذکار ذکر نمودی لدی العرش مقبول افتاد و همچنین ما ذکرّت فی محلّ البركة انا نذكر الذین اجتمعوا و يجتمعون لخدمة الله ليفرحوا و يكون من الشاکرين عليهم بهائی و ذکرى و ثنائى ان ربک لهو المقتدر الحکیم قد غفر الله الذین اردت غفرانهم لعمرى فی هذا الحین الّذی ظهرت هذه الكلمة من فم ارادة ربک لماج بحر الغفران و هاج عرف قميص رحمة ربک الرحمن آنه لهو الفضل الکريم انتهى

استدعا از آن جناب آنکه احبّای آن ارض را که از کوثر محبت الهی نوشیده‌اند و بقمیص منیر استقامت مزینند از جانب این خادم فانی تکبیر بدیع منیع برسانید و فنا و نیستی این عبد را نزد هر یک مذکور دارید حقّ جلّ جلاله شاهد و گواهست که این بنده فانی در اکثر اوقات بذکر ایشان مشغولست آنه لهو الخیر العلیم البهاء علیک و علیهم و علی الذین وفوا بميثاق الله و عهده و استقاموا علی الأمر فی هذا اليوم الأعظم العظیم و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

نی

خواجه محمد

بنام دانای بینا

الحمد لله آفتاب کرم مشرق و بحر علم موج و آسمان فضل مرتفع ولكن کلّ غافل و محجوب مشاهده میشوند مگر نفوسیکه
بعنایت مالک قدم از عالم و امم گذشته‌اند و بدوست یکتا توجه نموده‌اند دنیا و آنچه در اوست فانی شده و خواهد شد
نیکوست حال نفسیکه حجابات دنیا او را از مالک اسماء منع نمود و باستقامت کبری فائز شد بشنوید ندای مظلوم را و به ما
ینبغی لأهل الله عمل نمائید امروز روزیست که جمیع کتب الهی بذکر او ناطق باید اهل حقّ بکمال سکینه و وقار حرکت
نمایند نزاع و جدال و امثالهما در کتاب الهی منع شده و نصرت امر بحکمت و بیان منوط و مشروط است طوبی لمن اخذ
الکتاب بقوة من عندنا و عمل بما امر به من لدن آمر حکیم

* * *

الأقدس الأعلى

الحمد لله از تجلیات انوار نیر اعظم افق عالم روشن و منیر است و فیوضات رحمانیه از سماء مرحمت و مکرمت جاری و نازل
طوبی از برای نفوسی که بوساوس انفس خبیثه از شاطی بحر احدیه محروم نمانده‌اند و حجابات وهمیه را بعنایات مالک بریه
خرق نموده‌اند ایشانند نفوسی که خمر مرحمت را از ایادی فضل من غیر تأمل گرفته و نوشیده‌اند انّ لهم حسن مآب
ای طائران هوای رحمن و طائفان کعبه عرفان بشنوید ندای این مظلوم را که در منتهای شدّت و بلا شما را فراموش
نموده و در کلّ احیان احبای رحمن را امر مینماید بآنچه خیر است از برای ایشان عمّا خلق فی السموات و الارضین اعظم از
کلّ امور استقامت و اتفاق بر کلمه جامع الهیه است انشاءالله از فضل رحمانی و عنایت سبحانی کلّ بآن فائز شوید این بسی
واضح و معلوم است که آنچه ذکر میشود مقصود خلاصی نفوس است از سجن نفس و هوی و ارتقائهم الى الأفق الأعلى
انشاءالله باید کلّ متمسک بحبل محکم استقامت شوند و متشبّث بذیل اتحاد و اتفاق گردند باید بشأنی بر امر مستقیم باشند
که نفحات آن مضطربین و متزلزلین را مستقیم نماید لیس هذا علی الله بعزیز

ان رأیتهم الجیم قولوا له بأی حجة اقبلت و بأی برهان اعرضت عن الله المقتدر العزیز الحکیم انک اتبعت اهواء الذی ما
عرف الیمین عن الشمال الا انه من الأخسرین و الذی اغواک قد اخذناه بذنبه اذا فی بحر النار یقول تبت الیک یا محبوب
العالمین ضرب علی فمه من ید القدرة و قیل اصمت یا ایها المشرک البعید انک دعوت الناس الى الذی ما رأیته و ما عرفته و ما
اطلعت علی امره و انت تصدقنی فی ذلک لو تكون من المنصفین یا عبد ارحم نفسک و انفس الناس و لا تتبع الذین اتبعوا
الأوهام و جعلوها لأنفسهم ارباباً من دون الله دع ما عندهم ثم استقم بالاستقامة الکبری علی امر ربک فاطر الأرض و السماء
کذلک یأمرک مالک الأسماء لو کنت من العالمین

بلسان پارسی القا کنید که شاید کلمات نصحیه ربّانیّه را ادراک نماید و بشاطی بحر اعظم راجع شود عجب در
اینست که بعد از امواج بدیعۀ منیعۀ ابحر الطاف الهیه و اشراقات کلمات ربّانیّه باشارات عتیقه خلقه بالیه خلافت و امثال آن از

شاطی بحر احدیّه ممنوع و محروم مشاهده میشوند قل الله يعلم ما فی قلوبکم و ما انتم به تنطقون و تتکلمون در این ایام روحانی باید کلّ بطراز بدع رحمانی فائز شوند مقدّساً عن کلّ ما فی ایدی الناس و عن کلّ ما سمعوا تا چه رسد بخلافت مجعوله که از ناحیه کذب ظاهر شده امثال این اذکار سبحات مجلّله بوده که اکثر بریه از خرق آن عاجزند و لکن از برای حقّ عبادی است که بقدرت الهیه کلّ را خرق نموده‌اند و بدوست پیوسته‌اند الیوم آل الله نفوسی هستند که جمیع من فی السموات و الأرض را معلّق باراده حقّ دانند بشأنی که اگر بخواهد بحرکت اصبع اراده ذره تراب را باعلی ذروه ابداع رساند و همچنین اعلی ذروه را بادی ذره راجع فرماید کلّ ما يقول هو حقّ و ما يحکم به ینبغی ان یكون محبوب العارفین بدیع من جمیع الجهات در این ظهور ظاهر لو کان الناس فیه یتفکرون

باری بعضی اهل بیان باقوال ارامل اهل فرقان ناس را از شریعه رحمن منع نموده‌اند بحرف جیم و امثال او بگوئید بعین بصیرت مشاهده کنید هزار سال او ازید جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محلّ معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او مینمود فتوای قتل میدادند الا انهم من عبدة الأوهام فی کتاب ربک العلیم الخبیر و بعد از تولّد نقطه در ارض معروفه نزد صاحبان بصیرت واضح شد که آنچه در دست قوم بوده کلّ باطل و بی‌معنی بوده همین قسم در جمیع مطالبی که نزد آن قوم است مشاهده کنید انّی لا احبّ ان اخرق بعض الأحجاب طوبی لقوی یخرق بأنامل الیقین لیری ما هو المراد عند ربّه مالک الایجاد کلّ در این ظهور مأمورند که در نفس ظهور و آثار او مقدّساً عن الكلّ مشاهده نمایند و این فضل مخصوص این ظهور بوده و همچنین میفرماید اذا ظهر یبدّل النور بالظلمة و الظلمة بالنور مع ذلک بنفسی که از مبدأ و منتهای او مطلع نیستید از مطلع انوار احدیه و مشرق آیات الهیه محروم مانده‌اید بگوئید قدری بیان فارسی را ملاحظه کنید لعلکم تدعون الموهوم و ترون شمس اسم ربکم القيوم مشرقه بین السموات و الأرضین بشنوبید ندای ناصح امین را و قطع نظر از آنچه استماع نمودید در آیات الهیه نظر نمائید و در ما ظهر فی الظهور تفکّر کنید لعلکم تدعون الهوی و تتوجّهون الی الله العلیم الحکیم ان تکفروا انتم و من علی الأرض جمیعاً انه لهو الغنی الحمید

انتم یا احبائى فی القاف دعوا هؤلاء ثمّ اقبلوا بالقلوب الی شطر الله المقتدر العزیز المحبوب کونوا علی شأن تستضیء بکم الآفاق و تتوجّه بکم الوجوه الی شطر ربکم العزیز الودود احمداً الله بما جرت اسمائکم من قلم الوحی و ینطق بأذکارکم لسان المسجون نسأل الله ان یؤیدکم علی الاتحاد فی امر ربکم مالک يوم المعاد و یجعلکم من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون اشریوا كأس الحیوان بالروح و الریحان رغماً للذین کفروا بالرحمن و کانوا عن لقائه هم معرضون طوبی لکم بما ذکرتم من لدن مالک القدم فی السّجن الأعظم و توجه الیکم طرف الله المقتدر المهیمن القيوم بایستید بر امر الله بشأنی که هر مضطربی مستقیم شود و هر عظم رمیمی بحرکت آید و جهد نمائید تا ظلمت امکان از انوار ذکر رحمن مستنیر شود انشاءالله کلّ به ما یلیق لشؤونکم و نسبتکم الی الله قیام نمائید سدره منتهی تکلم میفرماید بگوش جان بشنوبید لسان رحمن در نطق است باصغای آن فائز شوید کذلک یدکرکم ربکم المتکلم العلیم

یا امائی هناك افرحن بما ذکرتم من القلم الأعلى ثمّ استقمین علی امر الله مالک الأسماء کذلک یعظک ربکم فی هذا اللوح الذی طرّ بطراز بیان الله العزیز المحمود ای اماء من انشاءالله لم یزل و لایزال از کوثر محبت غنی بیزوال بیاشامید و بذکر و ثنائش ناطق باشید انما البهّاء علیکم یا احبّاء الله و علی الذین یسمعون قولکم فی هذا الأمر الأبدع العظیم

ط

جناب میرزا یوسف علیه بهاء الله من

بسمی الّذی به ماج بحر البیان فی الامکان

الحمد لله از دریای عنایت الهی آشامیدی و بافق اعلی توّجه نمودی جمیع احزاب مختلفه ارض منتظر و چون آفتاب حقیقت از افق عالم طالع کل معرض الا من شاء الله اگر الیوم مقامات نفوس موقنه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند نقطه بیان میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ من فی البیان و همچنین میفرماید و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انه لا یشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان اگر نفسی در بحور مستوره در این کلمه علیا تفکر نماید فی الجمله بر مقام این امر اعظم اقدس اعلی آگاه شود مقام ظهور که معلوم شد مقام طائفین معلوم و واضح است لعمر الله نفسی که از نفسی در این امر برآید معادله نمینماید باو کنوز ارض طوبی لمن فاز ویل للغافلین لله الحمد آن جناب باین مقام فائز شدند انشاءالله بر حفظش مؤیدند مکتوب آن جناب را عبد حاضر قرائت نمود طوبی لک بما اعترفت بما اعترف به الله و بما کان مسطوراً فی کتبه و زیره و الواحه اینکه در اجتماع نفوس ذکر نمودید انا نذکر کلّ واحد منهم فضلاً من لدنا انه لهو الفضل الکریم

هو الأقدم الأعظم

یا ابن اسمی یشهد قلمی الأعلی بأنک هاجرت فی الله الی ان حضرت لدى الباب و سمعت ندائه الأهلی و شربت رحیق عنایتة منقطعاً عن الوری و درت البلاد لاعلاء کلمته العلیا و ارتفاع ذکره بین ملا الانشاء طوبی لک و لمن سمع قولک فی هذا الأمر الّذی اذا ظهر تزعزع بنیان الّذین کفروا بالله مالک الغیب و الشّهود

هو الظاهر الباطن

یا اسد یذکرک المظلوم الّذی ظهر باسمه القیوم و دعا کلّ الی الأفق الأعلی المقام الّذی منه اشرقت انوار الوجه بعد فناء الأشياء اشهد انک فزت بما لا فاز به اکثر العباد قد سافرت فی سبیلی و نصرت امری و اخترت الغربه حباً لجمالی و شوقاً لاعلاء کلمتی نشهد انک تحت لحاظ عناية مولی الأنام و تحرسک عین الله الّتی لا تنام

بسمی العلیم الخبیر

یا حبیب ذکرناک من قبل و نذکرک فی هذا الحین لیأخذک جذب آیات ربک علی شان لا تمنعک شؤونات العالم و لا حجبات الأمم طوبی لک و لیبت ارتفع فیہ ذکری و اجتمع فیہ اصفیائی الّذین اقبلوا الی افقی و نطقوا بشنائی و قاموا علی خدمة امری العزیز البدیع

هو الشّاهد الباقي العلیم

یا حسن یذکرک مولی السّرّ و العلن و یوصیک بما یرتفع به امر الله بین عبادہ و خلقه تمسک بما امرت به و قل یا الهی اسألك بأنوار وجهک و آیات عظمتک بأن تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی ذکرک و ثنائک و خدمة اولیائک انک انت المقتدر القدیر

هو الناطق فی ملکوت البیان

کَر یذکرک مولی الوری بما یقوم به الأموات بدوام الملک و یشّکرک بما رقم لک من قلم الارادة ما تقرّ به عیون اهل ملکوت
الأسماء و یأمرک بما ینبغی لهذا الیوم الذی کان مذكوراً فی افئدة الأصفیاء و مسطوراً فی کتب الله مالک الرقاب

بسمی الناطق الحکیم

یا نصرالله لعمری من عرفنی قد نصر الله فی ازل الآزال و هذا حقّ التّصرّ یشهد بذلك لسان العظمة و عن ورائه حقائق الأشياء
کلّها ولكنّ الناس اکثرهم فی حجاب عظیم

الحمد لله نفوس مقبله موقنه راضیه که در کتاب ذکر شده بود هر یک محلّ عنایت مخصوصه واقع شدند ان اشکر
الله بهذا الفضل المبین و قل

سبحانک یا الهی و اله الأشياء و محبوبی و محبوب افئدة الأصفیاء اسألك بالأکباد الّتی ذابت فی عشقک و حبّک و
الافئدة الّتی احترقت فی فراقک بأن تقدّر لی ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و متمسکاً بحبل
فضلك اسألك ان لا تخیننی عن بدائع جودک و ظهورات فضلك انک انت الذی خضعت لاسمک اعناق المقرّین و خشعت
اصوات الموحّدين لا اله الا انت محبوب العارفين و مقصود من فی السموات و الأرضین

* * *

محبوب فؤاد حضرت امین علیه بهاء الله الملك الحقّ المبین ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله الشّکر لأولیائه و الثّناء لأصفیائه الذّین ما بدّلوا نعمته و قاموا علی خدمته و انفقوا ما عندهم فی سبيله و سرعوا الی ما
امروا به فی کتابه و سألوا من بحر جوده و سماء عطائه کلمة رضائه اولئک ما منعهم شیء من الأشياء عن الله فاطر السّماء لا
یسبقونه بالقول و لا یعملون الاّ باذنه و لا یعترفون الاّ ما نزل من سماء مشیّته

سبحانک یا مالک یوم الدّین و ربّی العالمین ترى عبدک المؤمن متمسکاً بحبل رضائک و یراعی مقامات اولیائک و
یذکرهم فی مراسلاته لیذکرهم الخادم فی المقام الأعلى و الذّروة العلیا ای ربّ ایّده و من اتّحد معه ثمّ انصرهما و امددهما
بجنود الغیب و الشّهادة و برايات عظمتک و بیّنات ظهورک انک انت الهنا و مقصودنا و معبودنا و قاضی حوائجنا و حوائج
عبادک و خلقک انت الذی یا الهی ثبت بالبرهان توحید ذاتک و تفرد صفاتک لا اله الاّ انت القویّ القدير و بالاجابة جدير

نامه‌های آن محبوب الی دو هفته قبل متواتر رسید رسیدن نسایم ربیع و جواب نوشته شد بمثابه امطار مع کثرت اشغال و
کثرت تحریر که مشاهده کرده‌اند در جواب نامه‌های آن محبوب بهیچوجه تأخیر نرفت از حقّ میطلبیم آن محبوب را مؤید فرماید
بر آنچه سبب انتشار آثار الله و تقدیس و تنزیه امر اوست و در هر کرّه نامه در ساحت امنع اقدس عرض شد و لسان عظمت
بکلماتی که ممزوج بعنايات مخصوصه و معطر بنفحات رحمت حقّ جلّ جلاله بود نطق فرمود و در این لیلۀ مبارکه که
شانزدهم شهر شوّال المکرّم است نامه آن محبوب که چند هفته قبل رسیده بود مرّه اخرى در ساحت امنع اقدس اعلى بشرف
اصغا فائز قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهاء الله الملك الحقّ العدل المبین نامه‌های شما که بعبد حاضر ارسال نمودی در

ساحت اقدس عرض شد اینکه در ذکر اولیای آن ارض نوشتی کل اصغا گشت لله الحمد مؤید شدند بر آنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده‌اند جمیع اهل عالم طالب حق بوده و هستند از ملوک و مملوک و علما و فقها و سایرین و چون آفتاب حقیقت از افق سماء مشیت اشراق نمود کل ممنوع و محبوب سبحانه الله مع طلب محرومند و مع اشتیاق ممنوع اهل اروپا بکنائس و یهود بهیاکل و اسلام بمساجد و همچنین ملل اخری بصوامع و امثال آن متوجه کل حق را میطلبند و لکن حق شهادت میدهد بر غفلت و بعد آن نفوس آمال ایام محدوده و الوان آن کل را مشغول نموده و از آلاء باقیه و عنایات سرمدیه محروم داشته یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه المحمود

یا امین در اتحاد اولیا سعی بلیغ مبذول دار شمر عن ساعد الجهد لظهور الاتحاد بین اهل الوداد مخصوص نفوسی که بطراز تخصیص مزینند بگو یا اولیا هر نفسی لوجه الله خاضع و خاشع شود از برای یکی از احبباً لأجل ارتفاع کلمه اتحاد آن خضوع و خشوع مرقاتیست از برای علو و سمو یشهد بذلک ام الكتاب فی ملکوت العلم و البیان

آنچه در باره جناب علی حیدر علیه بهاء الله نوشتی ملاحظه شد لله الحمد موفقند بر خدمت لدی الوجه مذکور بوده و هستند بشره بعنایتی اولیا طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان از قبل ذکر موقنین و مقبلین را که بطراز ایقان مزینند و بافی اعلی ناظر نمودی این مظلوم هم هر یک را از قبل ذکر نموده انشاء الله فائز شوند بآنچه که سبب اصلاح عالم و هدایت امم است البهَاء من لدنا علیک و علی من فاز بهذا الأمر العظیم انتهى لله الحمد و الشکر چه که اولیاء خود را لازال ذکر نموده و مینماید قسم بانوار وجه مقصودنا و محبوبنا اگر ثمرات ذکر حق جلّ جلاله بقدر سم ابره تجلّی فرماید کل از عالم و عالمیان منقطع شوند رجای یک کلمه که از قلم اعلی جاری گردد حال اکثر امور مستور و لکن عنقریب ظاهر شود آنچه که الیوم اکثری از او غافلند ذکر حبیب روحانی جناب آقا علی حیدر و همچنین مخدوم مکرم جناب نایب علیهما بهاء الله و عنایته را نمودند فی الحقیقه ایشان بحق متمسکند و بر خدمت قائم این خادم فانی این شهادت را تلقاء عرش داده و میدهد

و اینکه در باره دو مؤید و دو منفق و دو خادم و دو حبیب یعنی جنابان اخوان ندافان علیهما بهاء الرحمن مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس اعلی نیز این کلمات اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهائی در توفیق و تأیید حقّ جلّ جلاله تفکر نما من کان لله کان الله له قسم بآفتاب حقیقت که نزد ملأ اعلی و سگان سموات مشهورتر و معروفترند از نزد اهل ارض برکت من عند الله بوده و هست در اول ایام سجن اعظم تفکر نما برکت و نعمت و مائده بمثابّه امطار نازل و هاطل و لکن چون خیانت بمیان آمد قطع شد چنانچه تجارت معطل ماند و اکثری پریشان شدند ید قدرت الهی سجن را بلند نمود بمقامی که با فردوس اعلی و جنت علیا برابری مینمود و لکن خیانت خائنین ابواب خیرات را مسدود نمود یا امین نفسین را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان ذکرشان در کتب و صحف الهی مخلّد است آنچه در ذکر ایشان و اشتعال و انقطاعشان نوشتی حق لا ریب فیہ نسأل الله ان یحفظهما و یجعلهما من الذین اتّخذوا فی جوار رحمة ربهم مقاماً فی کلّ عالم من عوالمه ان ربک هو المشفق الکریم اجرهما علی الله قد شهد القلم الأعلی باقبالهما و حبّهما و استقامتهما و خدمتهما هذه شهادة لا تعادلها ثروة العالم و لا خزائن الأمم ان ربک هو العليم الخیر انتهى لله الحمد سراج بیان بدهن حکمت منور و جمیع مدائن عدل و انصاف را نور عطا مینماید و روشنی میبخشد این مصباح خاموشی نپذیرد اریاح مختلفه او را از نور باز ندارد الأمر بیده یفعل کیف یشاء لا اله الا هو المقتدر القدر

و اینکه ذکر احبای گوکچای و چکن را نمودند یک لوح اقدس از سماء مشیت ربّانی مخصوص ایشان نازل و ذکر آن محبوب هم در آن نازل شده از حقّ میطلبم ایشان را مؤید فرماید بر قرائت و ادراک معانی آن و همچنین ورقهائی مخصوص جناب اسمعیل بیگ علیه بهاء الله ارسال شد

در یکی از دستخطها آن محبوب ذکر ملاقات حبیب روحانی جناب آقا علی حیدر و جناب سیّاح افندی را فرموده بودند و ذکر نموده بودند او طالب ملاقات شده هم با ایشان و هم با آن محبوب و همچنین مرقوم داشتند در این امور چه باید کرد و دستورالعمل خواسته بودند بعد از عرض این فقرات در افق اعلی و ذرّوۃ علیا لسان عظمت باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا امین تو مکرّر مظلوم را دیده‌ئی و در هر کرّه که بارض سجن وارد شدی اشهر متوالیات طائف بوده و در ظلّ قباب عظمت ساکن بالمواجهه شنیدی آنچه که سبب عمار عالم و اصلاح امم و ارتقاء نفوس و تطهیر قلوب بوده قلم اعلی من غیر ستر و حجاب میفرماید یا اولیائی یا حزب الله بیقین مبین بدانید این ظهور اعظم از برای اخمد نار ضغینه و بغضا که در افنده و قلوب مکنونست آمده معشر اولیا در اطراف باید جهد نمایند شاید بکوتر نصیحت و فرات موعظه عالم را مطهر سازند تا نار مشتعل خاموشی پذیرد و آفاق بنور اتفاق منور گردد هر امری که بقدر رأس شعری رایحه فساد و نزاع و جدال و یا حزن نفسی از او ادراک شود حزب الله باید از او احتراز نمایند بمثابه احتراز از رقشا این کلمه علیا در صحف و کتب و الواح بأعلی التّداء ندا مینماید و باصرح بیان میگوید یا ملأ الأرض بشاره الله آمد وقت فرح و سرور و ابتهاج است چه که محاربه و مجادله و منازعه در الواح الهی منع شده یوم یوم اصلاح است نه فساد باید اهل بها که باسم قیوم از رحیق مخنوم آشامیده‌اند بموعظه حسنه و اعمال طیبه و اخلاق مرضیه حق را نصرت نمایند قل هذا جند الله لو انتم تعلمون و هذا امر الله لو انتم تفقهون قل ان قائد عساکری تقوی الله لو انتم تشعرون نصرت و ظفر در این ظهور اعظم بجنود مذکوره مقدر گشته طوبی للعاملین و طوبی للفاضلین بشائی این فقره در الواح از قلم اعلی نازل شده که انسان از احصای آن برحمت میافتد هذا هو الحق و ما بعده الا الضلال ولكن در بعضی از مواضع که نفی مطلب جهرة سبب اشتعال نار بغضا شود باید بحکمت تشبث نمود باری در هیچ امری از امور این ظهور اعظم شریک فساد نبوده و نیست یشهد بذلک لسانی و قلبی و قلمی و زبری و صحفی و کتبی و الواحی یا امین علی حیدر علیه بهائی را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو الحمد لله لدی المظلوم مذکوری و بعنایات مشرق رحمت الهی فائز اولیای آن ارض طرّاً را ذکر مینمائیم و باتحاد و اتفاق امر میکنیم و انا الامر الحاکم القدیم انتهی

در سنین اوّلیه بعضی از اهل بیان در اوّل امر باعمالی ظاهر که قلم و لسان حیا مینماید از ذکر آن در مال مردم تصرف مینمودند من غیر اذن صاحبش و باعمال مردوده منهیّه مشغول بعد از توجّه مقصودنا و مقصودکم الی العراق در لیالی و ایّام نصیحت میفرمودند و موعظه مینمودند چه بقلم و چه بلسان تا آنکه فی الجمله بعضی به ما اراده الله فائز گشتند نظر بآن ایّام حال بعضی باوهامات قبل طلب مینماید آنچه را که نزد حقّ مردود بوده و هست در این مقامات باید بحکمت تشبث نمود چه اگر قبول شود مخالف است چه که فساد نهی شده نهیاً عظیماً فی الکتاب و اگر مأیوس کند فتنه احداث نماید فی الحقیقه انسان متحیر است باری این خادم فانی از حقّ مسئلت مینماید نفوس را بطراز عدل و انصاف مزین فرماید تا محبت ایّام فانیه از عنایات باقیه دائمه منع نکند ان ربنا و ربکم و ربّ الأرض و السّماء قد کان علی کلّ شیء قدیرا

اینکه تعریف و توصیف بلیغ منیع از احبّای الهی در ارض طاء نمودند این فقره بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی این کلمه علیا از امّ الکتاب ظاهر و نازل قوله تبارک و تعالی یا امین طوبی لک بما ذکرک اولیائی فی الطّاء کبر علیهم من قبلی و ذکرهم بأذکاری و بشّره بعنایتی نفوسی که از آن ارض بساحت اقدس توجّه نموده‌اند در این حین لدی الوجه مذکورند قد فضّلنا بعضهم علی بعض و قدرنا لهم خیراً کثیراً فی الکتاب انتهی این فانی هم خدمت کل سلام و ثنا و تکبیر میگویم و میفرستم و از حقّ جلّ جلاله از برای کل مدد میطلبم و توفیق میخواهم امید هست بنار محبت مشتعل شوند و بحکمت و بیان اهل امکان را بافق رحمن هدایت نمایند

و اینکه مرقوم داشتند گاهی از قبل آن محبوب بزیارت فائز شوم این استدعا باجابت مقرون لله الحمد این عبد موفق شد بعمل و عمل مزین گشت بطراز قبول

و اینکه ذکر مخدوم مکرم جناب آقا میرزا عبداللّه علیه بهاء الله و عنایتہ را نمودند بعد از عرض تبسم فرمودند و فرمودند نعم ما عمل امین فی ذکرہ انا ذکرناه من قبل و ارسلنا الیه لوحاً شہد بفضلی له و عنایتی ایاہ بشرہ بما بشرناک به قل لا تحزن ما توقّف عرف عنایتی و لا حرکة قلمی فی ذکرک ان ربک معک فی کلّ الأحوال انتہی فی الحقیقہ فائزند بآنچه کہ شبہ نداشته و ندارد ہنیئاً له و مریناً له

و ذکر جناب آقا میرزا حبیب الله و جناب آقا میرزا محمد تقی علیہما بہاء الله و همچنین ذکر اشتعالشان را بنار محبت الہی نمودند امروز کہ ۱۶ شہر مذکور است مخصوص این عبد خدمت جناب آقا میرزا محمد تقی علیہ بہاء الله مکتوبی نوشته در جواب دستخط ایشان و ذکر حبیب روحانی جناب آقا میرزا حبیب الله علیہ بہاء الله در آن شدہ و آن مکتوب حاوی آیات الله است و ذکر مغفرت بعضی از نفوس از قبل حقّ جلّ جلالہ در آن مذکور

و اینکه ذکر حبیب معنوی جناب حاجی میرزا حسین علیہ بہاء الله را نمودند کہ از آن محبوب خواہش نمودہ اند کہ در ساحت اقدس مذکور آیند الحمد لله بذكر الہی و عنایت ربّانی فائز گشتند ہنیئاً له

نامہ دیگر آن حضرت کہ رقم نهم ۹ و سلخ شعبان تاریخ آن بود بمثابۃ اناء مختوم وارد چون ختم برداشتیم مسک اذفر متضوّع چہ کہ مزین بود بذكر محبوب عالمیان بعد از قرائت و اطلاع در شبی از شبہا در افق اعلیٰ عرض شد قول الربّ تعالیٰ و تقدّس یا عبد حاضر لله الحمد جناب امین موفق شدند بر خدمت امر از حقّ میطلبیم او را تأیید فرماید بر اتحاد قلوب و اتفاق نفوس یا امین آنچه در بارۃ اتحاد با جناب علی حیدر نوشتی از قبل و بعد جواب مرقوم داشتیم لازال حقّ اتحاد و اتفاق را دوست داشته و آنچه در بارۃ ج و ع و ع و سایر اولیای آن ارض و همچنین ذکر اشتعال و خضوع و خشوع و قیام بر خدمت امر الله جلّ جلالہ نمودی بشرف اصغا فائز و ہر یک از بحر بیان رحمن نصیب برداشت و قسمت کلّی برد کل را بشارت دہ نسأل الله ان یقدّر لہم خیر کلّ عالم من عوالمہ انّہ ہو الفضل الکريم انتہی

اینکہ در بارۃ اولیای آن ارض و اسرای بلاد مرقوم داشتید یعنی نفوسی کہ فی سبیل الله از کأس بلایا نوشیدند و بیأساء و ضرّاء مبتلا شدند و از ظلم ظالمین یعنی علمای جہلا از وطن خارج و بارض طاء کہ مطلع ظهور مالک اسماء و صفات بودہ وارد تمام این فقرات و اسامی نفوس مهاجرین فی سبیل الله امام کرسی مقصود عالم عرض شد و بعد از اصغا بحر بیان رحمن بشانی مّواج کہ اقلام عالم از ذکرش و وصفش قاصر قولہ عزّ بیانہ و جلّ برہانہ یا امین علیک بهائی طوبی لک بما ذکرک احبّائی الذین ہاجروا من وطنہم بما اکتسبت ایدی الظالمین الذین بدّلوا نعمۃ الله کفرًا و نقضوا میثاقہ و جادلوا بآیاتہ و قاموا علی اطفاء نورہ قل موتوا بغیظکم سوف ترون انفسکم فی عذاب الیم و اولیائی فی الفردوس الاعلیٰ و لن تجدوا لأنفسکم الی الله سبیلاً کذلک نطق لسان العظمتہ فی هذا الحصن المتین انا اردنا ان نذکر کلّ واحد منهم فضلاً من عندنا و انا المبین العليم و انا المشفق الکريم

یا قلمی اذکر من سمّی باسمعيل قل طوبی لک بما اقبلت الی الله المہيمن القیوم و فزت بآیاتہ و نفحات آیامہ و ورد علیک ما ورد علیہ بما اکتسبت ایدی الذین نقضوا الميثاق و العہود اسمع ندائی ثم افرح بذكری لعمر الله لا یعادلہ ذکر العالم طوبی لقوم یعرفون قد اخذتک الأحزان فی سبیلی یاخذک السّرور و الابتہاج بذكری ان ربک ہو الفرد الواحد المقتدر العزیز الودود

یا (سید) محمود علیک بهائی نشہد انک سمعت من اعدائی ما لا احببت ان تسمع اسمع فی هذا الحین ما خلق الله الخلق لاصغائہ قل لک الحمد یا مقصود العالم اشہد ان ذکرک سبب لفرح العالم یشہد بذلک عباد مکرمون ایاک ان تحزنک حوادث الدنیا ضع ما عند القوم متمسکاً باسمی العزیز المحبوب قد نزل لک و لأولیائی ما قرّت بہ العیون

یا سید محمد اذا شربت رحيق الوحی من کأس بیانی قل

الهی الهی لك الحمد بما اسمعتنی ندائك الأعلی و صریر قلمك الأعلی اسألك باسمك القیوم الذی به قام من بشرّ العباد بظهورك و ما یظهر من عندك بأن تجعلنی متوجّهاً الیک فی كلّ الأحوال أنّك انت الغنی المتعال
یا (سیّد) محمّد رضا اذا تنوّرت بأنوار بیان ربّك الرّحمن و سمعت نداء المظلوم قل
الهی الهی لك الحمد بما عرّقتنی و علّمتنی و هدیتنی اسألك بأن تجعلنی مستقیماً علی حبّك و شارباً ریح العرفان من ید عطائك أنّك انت الغفور الرّحیم

یا (میرزا) محمّد علی یا منظر یذكرک مالک القدر من شطر منظره الأكبر و یدرّک بآياته و یشترک بفضله قل
لك الحمد یا مولی العالم و لك الثناء یا فاطر السّماء بما سقیتنی كأس حبّك و ایدتنی علی الاقرار بما انزلته فی کتابك ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و متمسّكاً بحبل جودك اسألك یا مالک الوجود بأن تكتب لی ما یحفظنی عن سهام اشارات النّاعقین و اسیاف شبّهات الملحدین أنّك انت المقنن علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الفضال
یا محمّد (نعم) اذا اخذک ریح بیانی و وجدت نفحات وحبی قل

الهی الهی لك الحمد بما ذکرتنی فی سجنك اذ كنت بین یدی اعدائك اسألك بحروفات کلمتك الجامعة و بآیاتك المنزلة و بحركة قلمك الأعلی و ظهورات قدرتك فی ناسوت الانشاء بأن تجعلنی ثابتاً علی حبّك و راسخاً علی امرک أنّك انت الذی ما خوّفتک جنود العالم و ما اضعفتک قوّة الأمم تأخذ و تعطی أنّك انت القویّ القدير
یا قنبر علی طوبی لعبد حمل الشّدائد فی حبّی و سمع شماتة الأعداء فی سبیلی أنّه من اخیر العباد عند ربّه المختار و من اعلی الخلق عند الحقّ یشهد بذلك أمّ الكتاب فی مقامه الرّقیع

یا محمّد علی طوبی لعبد سافر فی سبیلی و اختار الغربة لاسمی و قبل البلیا لحبّی أنّه من اهل فردوسی علیه بهائی و عنایتی و فضلی و رحمתי الّتی سبقت من فی السّماوات و الأرضین
یا محمّد قبل تقی قد ورد علیک ما ورد علینا لعمری أنّ السّم فی سبیلی شهد و الثّار نور و البلاء رحمة و البأساء نعمة و الضّرّاء مائدة كذلك نطق لك قلمی الأعلی فی سجن عکّاء لتسمع و تكون من الشّاكرین

یا قلمی الأعلی اذكر من سمی (حاجی) بسید میرزا قل طوبی لك بما اقبلت الی افقی و سمعت ندائی نعیماً لك بما اكرمت مثوی الذین هاجروا من مقامهم بما اكتسبت یدى الظّالمین طوبی لك و لمن راعهم و اكرمهم و اطعمهم و انعمهم انا معهم نسّمع و نرى أنّ ربّك هو السّميع البصیر نسأل الله ان یؤیّدک و یمدّک و یقدّر لك ما ینفّعک أنّه هو المقدرّ الحکیم
انتهی

لله الحمد کل بامواج بحر بیان رحمن فائز شدند بعد از عرض اسماء لسان عظمت بشأنی ناطق که هر سامعی متحریر و هر ناطقی مبهوت نسبت بهر یک از نفوس مذکوره فراتی جاری و رحمתי ساری و همچنین در باره نفوسی که بمهاجرین اظهار محبّت و مودّت نموده اند آنچه از سماء مشیّت مخصوص هر یک نازل گواهی میدهد بر عمّان رحمت رحمن فی الحقیقه نفوس مقدّسه در مقامات خود این مقام را آمل و راجی بوده و هستند الأمر بیده یؤیّد من یشاء رحمة من لدنه و هو الغفور الرّحیم این فانی هم خدمت هر یک سلام و تکبیر میرسانم و از حقّ تعالی شأنه مدد میطلبم

عریضه جناب آقا میرزا ابوالحسن (ع ط) علیه بهاء الله رسید و در شب سه شنبه (۳) نوزدهم شهر شوال المکرّم دو ساعت از شب گذشته در ساحت اقدس عرض شد و بانوار نیر قبول فائز گشت طوبی له و نعیماً له و یک لوح ابداع ارفع ابهی از سماء مشیّت مولی الوری مخصوص ایشان نازل و ارسال شد از حقّ جلّ جلاله میطلبم ایشان را تأیید فرماید بر اخذ لوح مبارک بقوّة من عنده و قدرة من لدنه لیشرّب من کؤوس بیان ربّه کوثر عرفانه ان ربّنا و ربّکم هو المشفق الکریم

و اینکه در باره صعود مرحومه ضلع علیها بهاء الله و رحمته و وصیت او معروض داشته‌اند فرمودند مغفوره خطایها چون ذکرش در ساحت اقدس مذکور کلمه مبارکه عفو در باره‌اش نازل و در باره وصیت او آنچه ناظرأ الى الحكمة عمل نمودند بشرف قبول مزین و مابقی باید به امین برسد و او بعضی از نفوس معینه برساند انتهی

و اینکه در باره ضلع اخری علیها بهاء الله مسئلت عنایت نموده‌اند بعد از عرض امام وجه یک لوح اعترأ علی مخصوص او نازل و ارسال شد فضله احاط و رحمته سبقت و نعمته سبغت ولكن القوم فی اعراض مبین زود است حجابات خرق شود و عباد بیابند آنچه را که الیوم از او غافلند و اقبال نمایند بآنچه که الیوم از او معرضند ان ربنا و ربکم هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون

و اینکه در باره والدین نوشته‌اند بعد از عرض در ساحت فی قبضته ملکوت کل شیء این کلمات عالیات از سماء اراده نازل قوله تبارک و تعالی قل

الهی الهی ترانی منجذباً بآیاتک و متمسکاً بحبل عطائک و مشتعلأ بنار حبک و طائرأ فی هواء قربک اسألك بأیادی امرک و مطالع قدرتک و مشارق عظمتک و اقتدارک بأن تقدّر لی و لمن نسبتہ الی نفسی ما یقرّبنا الیک و یهدینا الی صراطک المستقیم و امرک العظیم ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک لا اعلم ما یضرّنی و ینفعنی انک انت العلیم الخیر قدر لی یا الهی ما یقومنی علی خدمۃ امرک و ما ترتفع به کلمتک العلیا بین الوری انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم انتهی

عنایت حقّ جلّ جلاله ایشان را اخذ نموده و نازل شده آنچه که تغییر نیابد و تبدیل نشود انّ الفضل بیده یقدّر لمن یشاء و هو المقتدر المختار

و اینکه در باره خروج روح و کیفیت آن در عوالم اخری سؤال نموده‌اند بعد از عرض در ساحت امع اقدس لسان عظمت باین کلمات عالیات ناطق قوله تبارک و تعالی یا ایّها الشّارب رحیق حبّی و الطّائر بأجنحة الایقان فی هواء قربی در این مقام بیانات شتی مکرر از لسان مولی الوری در الواح نازل انبیا و مرسلین عرفان این مقام را ستر نموده‌اند لأجل حفظ عالم فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این مقامات جاری شده تفکّر نماید یقین مبین میداند که مشعر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراک نماید و بر حقیقت عارف شود و لکن اینقدر ذکر میشود که ارواح مجرّده که حین ارتقا منقطعاً عن العالم و مطهراً عن شبهات الأمم عروج نمایند لعمر الله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علّت ظهورات علوم و حکم و صنایع و بقای آفرینش است فنا آن را اخذ نمایند و شعور و ادراک و قدرت و قوّت او خارج از احصای عقول و ادراک است انوار آن ارواح مرّبی عالم و امم است اگر این مقام بأسره کشف شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد انتهی

در این ایام یکی از احبّای ارض قاف و واو این فقره را سؤال نمود و جوابی از ملکوت بیان ربنا الرحمن نازل بعینه در این مقام ذکر میشود تا اولیا از رحیق بیان الهی بیاشامند و بمقام استقامت کبری فائز شوند

و اینکه سؤال شده بود نفس بعد از فنای بدن باقیست یا نه و بر فرض بقا چه حالت خواهد داشت قوله تبارک و تعالی و اما ما سألت عن الرّوح و بقائه بعد صعوده اعلم انه یصعد حین ارتقائه الی ان یحضر بین یدی الله فی هیکل لا تغیر القرون و الأعصار و لا حوادث العالم و ما یظهر فیهِ و یكون باقیأ بدوام ملکوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنایة الله و الطافه انّ القلم لا یقدر ان یتحرک علی ذکر هذا المقام و علّوه و سموه علی ما هو علیه و تدخله ید الفضل الی مقام لا یعرف بالبیان و لا یذكر بما فی الامکان طوبی لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الأمم انه یتحرک فی هواء ارادة ربّه و یدخل فی الجنّة العلیا و تطوفه طلعات الفردوس الأعلی و یعاشر مع انبیاء الله و اولیائه و یتکلّم معهم و یقصّ

لهم ما ورد عليه في سبيل الله رب العالمين لو يطلع احد على ما قدر له في عوالم الله رب العرش و الثرى ليشعل في الحين شوقاً لذلك المقام الامنع الافرغ الاقدس الابهى بلسان پارسی بشنو يا عبدالوهاب عليك بهائي اينكه سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن و اينكه سؤال از كيفيت آن نمودی انه لا يوصف و لا ينبغي ان يذكر الا على قدر معلوم انبيا و مرسلين محض هدايت خلق بصراط مستقيم حق آمده‌اند و مقصود آنكه عباد تربيت شوند تا در حين صعود با كمال تقدیس و تنزيه و انقطاع قصد رفيق اعلى نمایند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقيات عالم و مقامات امم است ايشانند مايه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنايع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الأرض هيچ شىء از اشياء بى سبب و علت و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجرّده بوده و خواهد بود و فرق اين عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنين و اين عالم است باری بعد از صعود بين يدى الله حاضر ميشود بهيكلی كه لايق بقا و قابل آن عالم است اين بقا بقاء زمانست نه بقاء ذاتی چه كه مسبوقةست بعلت و بقاء ذاتی غير مسبوق و آن مخصوص است بحق جلّ جلاله طوبى للعارفين اگر در اعمال انبيا تفكر نمائی يقين ميبين شهادت ميدهی كه غير اين عالم عالمهاست حكماى ارض چنانچه در لوح حكمت از قلم اعلى نازل اكثرى بآنچه در كتب الهی نازل قائل و معترفند ولكن طبيعين كه بطبيعت قائلند در باره انبيا نوشته‌اند كه ايشان حكيم بوده‌اند و نظر بتربيت عباد ذكر مراتب جنت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند حال ملاحظه نماييد جميع در هر عالمی كه بوده و هستند انبيا را مقدم بر كل ميدانند بعضی آن جواهر مجرّده را حكيم ميگویند و برخی من قبل الله ميدانند حال امثال اين نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم ميدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقاتی كه شبه و مثل نداشته تحمّل نميفرمودند اگر نفسی بقلب صافی و بصر حديد در آنچه از قلم اعلى اشراق نموده تفكر نمايد بلسان فطرت به الآن قد حصص الحق ناطق گردد انتهى

و اما دستخط آن حضرت رقم ۱۰ كه بيست و هشتم رمضان تاريخ آن بود باب جديد گشود و خبرهاى جديده آورد از جمله خبر صحت و سلامتی و قيام آن محبوب بر خدمت امر الهی و همچنين ذكر سلامتی دوستان و اوليائي كه بطراز تخصيص مزينند سبحان الله اين قاصد بى لسان اينهمه حرفها گفته انشاءالله لازال متحرّك باشد تاى در هر مقام محبوبست مگر در اين مقام چه كه قاصدى كه از جانب اوليای حق است بايد بكمال تعجيل حركت نمايد و پى در پى برسد اينكه در باره ورقه كنيز الهی عليها بهاء الله مرقوم داشتيد بعد از عرض در ساحت اقدس اين كلمه عليا از افق بيان حق اشراق نمود قوله تبارك و تعالى يا امين عليك بهائي تو و منسوبانت از حق بوده و هستيد هر يك را از قبل حق تكبير برسان و بعنايت و رحمت و فضلش بشارت ده و اما در باره ورقه آنچه ذكر نمودى بطراز قبول مزين نسأل الله ان يوفقهما على ما يحب و يرضى انه هو مالك العرش و الثرى و رب الآخرة و الأولى انتهى

و همچنين دستخط آخر آن محبوب رقم ۱ و ۶ شهر شوال كتابی بود در ذكر و ثناء مقصود عالميان و اوليا و اصفيايش صدهزار شكر حضرت مقصود را كه شما را توفيق ذكر عطا فرمود و اين عبد را توفيق استماع الأمر بيده و هو الأمر الحكيم اينكه مرقوم داشتيد مناجات حضرت اسم جود عليه بهاء الله الابهى را ارسال داشتم تا در حضور عرض شود در اين حين اين عبد فانی در ساحت امنع اقدس حاضر و بعد از اذن عرض نمود و چون منتهی شد باب اين بيان بمفتاح فضل مفتوح قوله تبارك و تعالى انا سمعنا ندائك اجبناك مرة بعد مرة لله الحمد در هر كتابی ذكرت بوده لازال نير فضل از افق سماء رحمت الهی مشرق و لائح فائز شدی بآنچه كه عالم منتظرش بوده الفضل بيده و الجود فى قبضة قدرته انه هو الفضال المقدر الغفور الرحيم انتهى الحمد لله آفتاب جود الهی عالم وجود را فراگرفته و عناياتش بمثابه غيث هائل در هر حين بر اوليانش نازل كه قادر بر آنكه از عهده شكرش برآيد مگر اعانتش دست گيرد و عطائش آنچه ظاهر شده قبول فرمايد اوست كريم و اوست

توانا

عریضه جناب آقا ملاً محمد (ع ط) علیه بهاء الله بعد از عرض در ساحت امنع اقدس یک لوح مقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله از کوثر بیان بیاشامند و از انوار آفتاب معانی منور گردند و همچنین لسان بیان باین کلمات عالیات در باره ایشان ناطق قوله تبارک و تعالی الحمد لله باقبال و عرفان فائز شدند از حق میطلبیم او را باستقامت فائز فرماید چه که کذابهای قبل از خلف حجاب بیرون آمده‌اند و در ترتیب حزبی مثل حزب قبل سعی بلیغ نموده و مینمایند یا امین از حق بطلب عباد را از نیر عدل و انصاف محروم نفرماید آنه علی کل شیء قدیر انتهی این عبد هم خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حق جلّ جلاله میطلبد آنچه را که سبب و علت استقامت و قیام بر خدمت امر است الحمد لله بعنایت حق و مرحمت و مغفرت فائز گشتند و از قلم اعلی مذکورند هنیئاً له

اینکه ذکر جناب ملاً غلامرضای جاسبی علیه بهاء الله الأبدی را نمودند و همچنین ذکر اشتعال ایشان را بنار محبت الهی فرمودند بعد از عرض امام وجه این کلمه علیا از قلم اعلی در ذکر ایشان جاری و نازل قوله تبارک و تعالی یا غلام قبل رضا علیک بهائی لازال مذکور بوده و هستی از حق میطلبیم ترا مؤید فرماید بر آنچه که سبب اعلاء کلمه و استقامت عباد است از حق بطلب عباد خود را حفظ فرماید که شاید بمثل حزب قبل بظلمت اوهام و ظنون مبتلا نشوند و از انوار توحید حقیقی محروم نمانند اهل بیان تازه اراده نموده‌اند حزب شیعه ترتیب دهند اعاذنا الله و ایاکم من شر هؤلاء آنه هو المقتدر القدیر انتهی این عبد متحیر که باین زودی چگونه محتجب گشتند و از آنچه دیده و میبینند غافلند آیا حزب قبل چه صرفه بردند و چه خدمتی در یوم جزا بحق نمودند جز آنکه بر منابر بلعن مشغول و بر سفک دمش فتوی دادند حال در بی‌بصری عباد تفکر فرمائید قسم بآفتاب حقیقت که از سمع و بصر و فؤاد محرومند خدا بصر بخشد و انصاف عطا فرماید

و همچنین ذکر جناب مشهدی نصرالله و جناب مشهدی حسین و جناب آقا محمد صادق و اخوی ایشان علیهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض این فقره امام عرش این آیات از مشرق بینات اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا نصرالله علیک بهاء الله لله میگویم و لوجه الله اظهار میدارم نیر انصاف مستور و نور عدل غیر مشهود استقامت بمثابه عنقا مشاهده میشود یعنی مذکور و غیر موجود از حق بطلب ترا و اولیای خود را بر امرش راسخ و ثابت فرماید اوست قادر و توانا یا مشهدی حسین علیک بهائی این مظلوم ترا در سجن ذکر مینماید که شاید از نفحات ذکر بحبل مذکور تمسک نمائی تمسکی که جمیع عالم قادر بر فصل نباشد اینست مقام انسان طوبی لمن تمسک بعروة عنایة الله رب العالمین یا محمد صادق قلم اعلی ترا ذکر مینماید در حالتی که بین یدی غافلین مسجون و مظلومست و ترا وصیت میفرماید باستقامت بر امرش هر نفسی از کوثر استقامت آشامید او از اهل سفینه حمرا از قلم اعلی مذکور و مسطور طوبی لک و لمن معک و آمن بالله رب العالمین امروز استقامت از اعظم اعمال نزد غنی متعال مذکور طوبی لمن فاز و ویل للغافلین جناب امین ذکر هر یک را نموده لذا کل باثر قلم اعلی فائز گشتند انا ذکرنا الذین ذکرت اسمائهم لدى المظلوم و انزلنا لهم ما یقرّبهم الی الله مالک یوم الدین طوبی لمن اقبل و ویل للمعرضین انتهی

این عبد هم خدمت هر یک سلام و تکبیر میرساند و بعنایت حق بشارت میدهد امروز روز اقبال و توجه و استقامتست طوبی از برای نفوسی که همزات شیاطین ایشان را از افق اعلی منع نمود و محروم نساخت البهء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبکم لوجه الله رب العالمین

خادم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

محبوب روحانی جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعزّ الأعظم الأبهى

الحمد لله الذى اسمعنا فصل الخطاب و انزل علينا الكتاب و اظهر لنا سرّ المبدأ و المآب و هدايا الى سواء الصراط اصلى و اسلم و اكبر على الذين نبذوا الأوهام و اخذوا الأحكام و قاموا على نصرة امر ربهم مالک الأنام و الظاهر فى الأيام اولئك عباد بهم ظهر سرّ الأحديّة و لاح افق الاستقامة و هدر العنديل على اغصان سدرة الالهية انه لا اله الا هو العزيز الوهاب سبحانك يا مالک الأسماء و فاطر السمّاء و الظاهر فيملکوت الانشاء و المشرق من الأفق الأعلى تعلم و ترى انّ الخادم يراه عاجزاً عن ذکر هؤلاء الذين توجّهوا اليک بوجه نورآء و شاهدوا فى حبّک ما ناح به الملاء الأعلى و سکّان ملکوت الأسماء اسألك بأن تقدّر لهم يا الهى کلّ خير ثبت من القلم فى اللوح الأعظم ثمّ اكتب لهم ما يشرفهم بالشهادة الكبرى قبل صعود ارواحهم اليک انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز المتّان و بعد يا حبيب فؤادى قد فزت بكتابک الذى ارسلته من الهاء و الميم و ذكرت ایاماً كنت فى السجن الأعظم و حضورک لدى الوجه و اصغائك نداء محبوبنا و محبوبکم و محبوب من فى السمّوات و الأرضين و بعدما قرأت و عرفت قصدت المقام و عرضت ما فيه تلقاء العرش فلما تمّ اقبل الیّ وجه القدم و قال يا عبد الحاضر خذ اللوح و القلم فلما اخذت انزل من سمّاء مشيئة لكلّ واحد من الأسماء الذين ذکرتهم فى کتابک آیاتاً لا تعادلها كنوز الأرض و لا خزائن السمّاء تعالى هذا الفضل العظيم و هذه الموهبة الكبرى و الرحمة العظمی يسأل الخادم ربّه بأن يوفّقه و جنابک على خدمة الأمر بالروح و الرّيحان فيکلّ الأحيان انه لهو الواحد العزيز المتّان

عرض میشود بعد از ورود دستخط آنجناب و عرض تلقاء باب مخصوص هر یک از نفوس مذکوره آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد باید بمقتضای مصلحت داده شود یعنی در نفوس اقبال مشاهده گردد اگرچه فی الجمله باشد و بعد داده شود از حقّ میطلبیم که ناس را از بحر فضل خود محروم ننماید انه لهو المعطی الکریم دو لوح از الواح مخصوص حضرات ندّافها علیهما بهاء الله نازل شده زود برسانید و اینکه مرقوم داشته بودید که عهد نموده اند بکمال قناعت گذران کنند و مابقی را بساحت اقدس ارسال دارند اینفقره عرض شد فرمودند باعتدال حرکت کنند بر خود سخت نگیرند انا نحنّ ان یكونا فی عیشة راضیة و اگر بخواهند چیزی ارسال دارند بامّ حرم برسانند مقبول است از قبل هم آنچه تا حال داده اند امّ حرم معروض داشته انتهى

و آنچه در بارۀ احبای الهی در ارض هم مرقوم داشتند عرض شد و در جواب حضرت اسم الله زین المقربین علیه منکلّ بهاء ابهه ذکر کل شده و حسب الامر بان ارض ارسال میدارند و همچنین احتمال می رود مجدّداً بالواح بدیعۀ منیعۀ فائز شوند مخصوص آن طفل را ذکر فرموده اند طوبی له و لأیه

عرض دیگر آنکه چند يوم قبل عريضه مفصلی اينعبد خدمت جناب اسم الله جمال عليه بهاء الله و همچنين خدمت جناب ملا على اكبر عليه بهاء الله و همچنين خدمت جناب آقا سيد ابوطالب و جناب ابن عطار عليهما بهاء الله عرض نموده انشاءالله رسیده

عرض دیگر آنکه مدتهاست ذكر جناب ذبيح عليه بهاء الله در دستخطهای مبارکه احبای الهی دیده نشده استدعا آنکه ایشانرا ملاقات نمائید و از قبل اينفانی تكبير بديع منيع برسانید قل اين اشتعالك و اشتياقك و جذبك و انجذابك و حبك و غرامك و ولهك و احتراقك في الله رب العالمين اگرچه اينعبد موقن است باینكه جميع آنچه ذكر شد موجود است ولكن چون مدتهاست كه گوش و چشم باستماع كلمات و مشاهده آن مرزوق نگشته لذا اين عرايض اظهار گشت

عرض دیگر آنکه حسب الأمر باید چند نفوس كه بطراز امانت و دیانت و قناعت مزیند و دارای نطق و بیان باطراف توجه نمایند و بكمال حكمت بتبليغ امر مشغول شوند الواح بشأنی نازل شده كه احصای آن ممكن نه باید از فارسی و عربی آنچه موافق این ایام است جمع نمود و بمقتضای مقام و نفوس كلمات الهی القا شود انتهى انشاءالله حرارت نفوس مطمئنه افسردگی و برودت انفس غافله را زایل نماید

عرض دیگر آنکه بعضی از الواح مباركه را در این ایام حسب الأمر اينعبد نوشته چه كه در بعضی اوقات حضرت غصن الله روحی و ذاتی و كینونتی لثراب قدومه الفداء تشریف نداشتند از حق جلّ جلاله سائل و آمليم كه آنجناب مؤيد شوند بر ذكر حق و ثنای حق و تبليغ امر حق ليقوم به كلّ قاعد و ينطق كلّ صامت و يقبل كلّ معرض و يرى كلّ عمي و يتكلم كلّ كليل و يمشي كلّ مقعد و يطمئن كلّ مضطرب و يوقن كلّ مريب و يستقيم كلّ متزلزل انه وليّ من اقبل اليه و مجيب كلّ سائل خاضع خاشع منيب جميع طائفين عرش خدمت آنجناب تكبير ميرسانند و همچنين اغصان سدره الهيّه روحی و ارواح العالمين لهم الفداء بذكر ابدع ابداعه ابعي آنجناب را ذاكرند البهاء عليكم و على من معكم من احبّاء الله في هناك

خادم

في ١٥ ذى حجة سنة ١٢٩٧

عدد الواح منزوله مرسوله بيست و يك است انشاءالله جميع بآن فائز شوند

هو الغالب القادر القهير القدير القيوم

الحمد لله الذي اشرق شمس البهاء عن مشرق البقاء و استضاء منه اهل ملا العالمين الذينهم كانوا حول العرش لمن الطائفين و انه ما من اله الا هو يحيى و يميت ثم يميت و يحيى و كلّ عنده في لوح حفيظ

ان يا مير قبل محمد اسمع ما يرن لك عندليب الفراق حين الذي التفت الساق بالساق و انفصت كل الميثاق الا ميثاق الله ربك الخلاق و ابطلت كل الكتب و الاوراق الا الواح ربك الرزاق ان انقطع يا مير عن الدنيا و ما فيها و ما بينها و ما عليها و لا تتبع خطوات المشركين ثم اتكل الى الله ربك و كن في دين الله لمن المستقيمين ملّة هذا الغلام الالهى العراقى المبين و منه اثبتت كل الأديان من أول الذي خلق الآدم من الماء و الطين و يثبت الى ابد الأبدین ان يا مير طهر مرآة قلبك عن

الكدورات لتجد فيه شبح هذا المظلوم الأسير الذى وقع تحت سيوف البغضاء عما اكتسبت ايادى هؤلاء المشركين الذين يقولون بألسنتهم تالله انا آمنّا بعلى قبل نبيل و اذا جاء منزله بملك من الأمر اذا انكروه و كذبوه الى ان افتوا على قتله كما افتوا ملل القبل على التبيين و المرسلين و يشهد بذلك لسان سرهم بأنهم الذين يكذبون فى كلّ آن و فى كلّ حين قل يا قوم أ فمن كان ناظرًا الى شطر الله كالذى يعبد الأصنام او الذى يتبع المشركين تالله يا مير اذا تقول بهم يسودّ وجوههم و يلوون السنتهم فى افواههم و لن يقدروا ان يؤتون جوابك و انّ هذا لقول الصدق لو انت من السامعين ان يا مير أ تسرّ فى نفسك بعد الذى بدّل سرور البهاء بحزن عظيم أ تستبشر فى روحك بعد الذى غاب بشارة الله و جاء بحزن مبین أ تشرب الماء بعد الذى كان جمال البهاء ظمآن فى الأعراء و كان الله على ما اقول لشهيد قل يا مير تالله انّ الذى اشتهر اسمه فى البلاد قام على قتله و كان ان يكذّبه فى كلّ آن و فى كلّ حين الى ان وصل الأمر الى هذا المقام الذى تشهد و ترى ما ورد على هذا المظلوم الأسير الذى سمى فى ملكوت البقاء بالبهاء و هذا ما نزل من قلم قدس منير و أنك يا مير فانصره بقوة الله لتكون لجمال القدم لمن الناصرين أ تسكن يا مير فى البيوت بعد الذى وقع الحسين تحت سيوف اهل القنوت أ تنوم على الفراش بعد الذى كان نير الآفاق بين يدى هؤلاء الفساق و لن ينعم فى امر الله لا فى ازل الآزال و لا فى ابد الأبدین كذلك اخبرك بالصدق لتكون مطلعاً بما ورد على هذا الجمال الدرىّ الأمين من ايادى ظلم هؤلاء الفاسقين ان يا مير طهر النظر عن حدودات البشر و لا تتبع خطوات من مكر و غدر ثمّ انظر بهذا المنظر الأكبر لتطلع بما هو المكنون فى خزائن قدس مبین ثمّ اقرأ هذا الدعاء

فسبحانك اللهم يا الهى اسألك من انوار جمالك و باشراقات شمس فضلك و افضالك ان انقطعنى عما خلق فى السموات و الأرض و تجعلنى خالصاً لوجهك البهىّ الأبهى و مخلصاً لديك العلّى الأعلى يا من كنت مقدساً عما يعرف و يقال و عما يشهد بالمقال ثمّ اسألك يا الهى من سحاب جودك و مكرمتك و من غمام عنايتك و مرحمتك ان امطر على ارض قلبى امطار عزّ رأفتك لينبت منه نبات علمك و حكمتك ليجعلنى متوكلاً الى طلعة ابهائيتك اى ربّ انّ المشركون ما عرفوا جوهر ذاتك و غشوا اعينهم بغشوات الشّرك الى ان افتوا على قتل مظهر نفسك البهىّ الأبهى و قاموا على ذلك ليقومنّ الناس على هذا الفعل و زلّوا بعض الناس من صراطك عما خرج قول الباطل عن افواههم اذا انت يا محبوبى خذهم بعذابك الشديدة بما اكتسبت اياديهم و أنك انت المقتدر على ما تشاء تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و أنك انت المبدأ و المعيد و أنك انت السميع المستجاب ثمّ اغفر لى يا محبوبى خطايائى ثمّ استرنى يا مسجودى عيوبى و لا تغفلنى بأقلّ من آن عن ذكر جمالك و أنك انت الحقّ لا اله الا انت اليك المبدأ و المآب لن يعرف أنّك كلّ ذى عقل مستطاب

و أنك انت يا مير قبل محمد اسمع ندائى و لا تكن من الغافلين ان انقطع عما خلق فى التراب أنّه يفنى و يبقى كلمات ربّك فى ابد العالمين و الرّوح و العلاء و الكبرياء عليك و على من كان لقولى لمن السامعين

هو الظاهر الناطق المقتدر العليم الحكيم

الحمد لله الذى اظهر بسلطانه ما اراد و زين اليوم بنسبته اليه و سمّاه فى كتب السماء يوم الله و فيه ظهر ما بشّر به رسله و كتبه و زيره فلما اتى الوعد اشرق نير الظهور أنّه هو مكلم الطور بسلطان ما خوّفته شوكة العلماء و الأمراء و ما منعه سطوة الجبابرة و لا ظلم الفراعنة قام امام الوجوه و قال تالله انا المكنون و انا المخزون و انا الذى بذكرى تزينت سماء البرهان بأنجم البيان و الامكان بنور العرفان تعالى من اظهر نفسه و انزل برهانه و اسمع الكلّ آياته البهاء و التّكبير على ايادى امره بين عباده الذين جعلهم

تراجمه وحیه و ما انزلہ فی کتابہ و بہم ماج بحر العرفان بین الأديان و اشرق نیر العلم من افق الامکان و اضآت بنوره الآفاق و اهتزت به افئدة العشاق فی يوم الميثاق

یا ایہا الطائر فی ہواء العرفان و الناظر الی افق رحمة ربک الرحمن انا امسکنا القلم بما اکتسبت ایادی الأمم و اخذنا زمامہ فی برہة من الزمان بما احاطت بنا الأحزان من الذین نبذوا البرّ و التقوی و اخذوا البغی و الفحشاء اولئک اشتعلوا بنار الحرص و الهوی و خانوا فی اموال الوری من دون اذن من اللہ ربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الأولى قل الہی الہی لا تطردنی عن بحر عطائك و لا تمنعنی عن ظلّ قباب فضلك و عزّک یا سلطان الوجود و مالک ممالک الکرم و الوجود ما اتّخذت لنفسی دونک سلطناً و لا سواک ربّاً اسألك بخیر کوثر البیان و ہزیز نسّمات ظہورک فی الامکان و بآیاتک الکبری و حفیف سدرۃ المنتہی ان تؤیّد عبادک علی العدل فی امرک و الانصاف فی ظہورک ای ربّ تراہم معرضین عن ساحة عزّک و متمسّکین بأوہامہم فی ایامک نبذوا بحر العلم ورائہم مقبلین الی غدیر الوہم لم ادر یا الہی بأیّ حجّة یّتبعون ما عندهم و بأیّ برہان ینکرون ما انزلت علیہم من سماء فضلك و اظهرت لہم من اصداغ بحر ارادتک اشہد بظہورک ظہر السبیل و نزل الدلیل و تمّت الحجّة و کملت النعمة ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اکون متوجّہاً الی انوار وجہک و متمسّکاً بحبل عنایتک و معترفاً ببحر بیانک و سماء حکمتک و مقراً بما نطق بہ لسان عظمتک و ما انزلتہ فی کتبک ای ربّ اید الغافلین علی الاعتراف بما اظہرته بقوّتک و المعرضین علی الاقبال الی باب رحمتک و المنکرین علی الاقرار بوحدانیّتک و فردانیّتک ای ربّ وفقہم علی الرجوع الیک و القيام علی تدارک ما فات عنہم عند تجلّیات انوار نیر ظہورک انت الذی بارادتک نصبت رایۃ اسمک الوہاب فی المآب و ارتفع خباء مجدک امام وجوہ الأحباب طوبی لغریب قصد ظلّک و لفقیر اراد بحر غنائک و طوبی لطالب تمسّک بحبل قریک و تشبّث بذیل عطائك و طوبی لقاصد قصد فرات رحمتک و مخزن کرمک و طوبی لمنقطع نبذ ما دونک و اخذ ما امر بہ فی کتابک المبین

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو نابالغهای عالم عمل نمودند آنچه را کہ هیچ ظالمی عمل ننمودہ و گفته اند آنچه را کہ هیچ مشرکی نگفته نفوسی کہ در طین ظنون و اوہام غرقند قابل ادراک تجلّیات انوار آفتاب حقیقت نبودہ و نیستند تا قلب از نار و ہم فارغ نشود البتہ بنور یقین فائز نگردد کجایند آن نفوس کدرہ موہومہ و نفوسی کہ از عالم گذشته اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاہ افراخته اند

یا ایہا الناظر الی الوجہ چندی قلم را از تحریر منع نمودیم و سبب آن احزان وارده بودہ چہ کہ حضرت تقوی در تحت برائن نفس و ہوی مشاہدہ شد آتش طمع و حرص بر ہیکل تقدیس وارد آورد آنچه را کہ قلم از ذکرش عاجز و اوراق از حملش قاصر نفوس موجودہ قابل ادراک مقامات نبأ عظیم نبودہ و نیستند الاّ من شاء ربّک پر امل قادر بر طیران در این فضای مقدّس مبارک نہ قل یا قوم اتّقوا اللہ و لا تکنونوا من الغافلین ضعوا ما سمعتم و رأیتم و اخذتم و خذوا ما اوتیتم من لدی اللہ ربّ العالمین لعمر اللہ لا یغنیکم ما عندکم و لا ینفعکم ما عند الأحزاب ضعوا الظنون و الأوہام متوجّہین الی افق اشرق منه نیر الایقان من لدی الرحمن هذا ما امرتم بہ من قبل فی الواح شتی و فی هذا اللوح المبین

یا محمّد علیک بہائی امروز ہر نفسی ارادہ نماید بافتاب حقیقت کہ از افق سماء سجن اشراق نمودہ توجّہ کند باید قوۃ مدرکہ را از قصص اولی مقدّس نماید و رأس عرفان را بتاج انقطاع و ہیکل وجود را بطراز تقوی مزین دارد و بعد ارادۃ تغمّس در لجّہ بحر احدیہ کند

یا علی علیک بہآء اللہ الأبدی امروز روز کلمۃ مبارکۃ قل اللہ ثمّ ذرہم فی خوضہم یلعبون است قاصدین باید حین قصد ذروۃ علیا در قدم اوّل از کوثر این آیۃ مبارکہ بیاشامند و ہمچنین در قدم ثانی امام کعبۃ الہی این آیۃ را بلسان حقیقت

تلاوت کنند انّی ترکّت ملّة قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون اگر طالب بآنچه ذکر شد فائز شود او لائق تقرّب و حضور و قابل طیران در این هواء مقدّس است و الاّ باید باوهم معرضین و مغلّین تأسّی نماید چنانچه نموده‌اند

یا محمّد قبل علی هر خس و خاشاکی لائق این بساط نبوده و نیست باری اسباب توجّه بشاطی بحر معانی و تقرّب بانوار آفتاب حقیقی آنست که ذکر شد من دون آن السّیبل مسدود و الطّلب مردود بأعلی التّداء کل را بافی اعلی دعوت نمودیم ولکن غافلین و معرضین نپذیرفتند از حقّ جلّ جلاله مسئلت نما شاید عباد را تأیید فرماید و قوّت و قدرت بخشد تا از مرّقة اسماء صعود نمایند یعنی بگذرند و قصد سماء معانی کنند هادی دولت‌آبادی را بنصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال و هم یمین یقین توجّه کند و از موهوم بشرط قیوم اقبال نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصایح قلم اعلی در صخره صمّاء اثر نمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و باغواى آن نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسماء معتکف سبحان‌الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ربحی تحصیل نمودند و بچه فوزی فائز گشتند در یوم جزا کل از حقیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند و شجره مبارکه را بایادی بغی و فحشا قطع نمودند و بر منابر بلعن و سب مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلامهم نفسی از اهل سنّه و جماعت در جهتی از جهات ادّعای قائمیت نموده و الی حین قریب صدهزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همّت گماشتند و عمل نمودند آنچه را که عین حقیقت گریانست از ورود این مظلوم در زوراء الی حین بمثابه امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل ایران باریده مع‌ذلک آگاه نشدند و در غفلت و شقاوت قدیم خود باقی و برقرار و اگر این عنایت از آن شطر باین جهات توجّه مینمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده مینمودید أنّه ینطق بالحقّ ولكنّ الخلق فی حجاب مبین اسمع التّداء من شطر عکاء و خذ بیدک الیمنی کأساً من رحيق بیان ربّک مولی الوری و بیدک الأخری کوباً من ذکرى الأبهی رغماً لمن فی ناسوت الانشاء الذین انکروا آیاتی الکبری بما اتّبعوا اهل البغی و الفحشاء و مظاهر النفس و الهوى یا ایّها المتوجّه الی انوار الوجه باسم حقّ جلّ جلاله در هر حین از این رحيق مبین بیاشام این رحيق مطلع انبساط و نشاط است نه سکر و فساد قل

الهی الی لک البهّاء بما ذکرتنی من قلمک الأعلی و زینتنی بطراز عزّک و عطائک و نورّ قلبی بنور معرفتک اسألك یا من باسمک طار الموحّدون فی هواء قریک و انجذبت افئدة المخلصین من رشحات بحر بیانک ان تؤیّد عبادک علی الاقرار بما اظهرت لهم بجودک و کرمک و ما انزلت علیهم من سماء عرفانک انک انت الفضّال الکریم و المقتدر العزیز العظیم اشکر الله ربّک ربّ العرش العظیم و الکرسیّ الرقیع بما انزل لک ما یبقی به اسمک و ذکرک بدوام اسمائه الحسنی و صفاته العلیا أنّه هو الفیاض ذو الفیض العظیم و هو الفضّال ذو الفضل المبین لا اله الاّ هو العلیم الحکیم

یا نبیل قبل علی خفّاشهای عالم عباد الله را بصدهزار اوهام و ظنون از تجلّیات آفتاب حقیقت منع مینمایند کوثر استقامت و بیان و رحيق اطمینان و ایقان نصیب نفسی است که بیصر حقّ بافی اعلی ناظر باشد و بسمع او باصغاء ندا توجّه نماید امروز امواج بحر بیان مقصود عالمیان امام وجوه ادیان ظاهر و تجلّیات انوار ظهور مکّم طور مشهود و سدره رحمن در قطب فردوس اعلی ناطق یا لیت قومی یعلمون یا لیت قومی یسمعون یا لیت قومی ینظرون این آیام اغنام الهی بین ذئاب ارض مبتلا و این مظلوم تحت برائن بغضا ولکن شاکریم که حقّ عنایت فرمود و تأیید نمود بشأنی که من دون ستر و حجاب مابین احزاب اظهار نمودیم آنچه را که سبب اعظم است از برای اصلاح عالم و نجات امم با احدی مدهانه ننمودیم و در اجرای اوامر الهی توقّف نکردیم ظلم ظالمین و ضرّ معتدین قلم اعلی را از اظهار کلمه علیا منع ننمود هر هنگام نفسی از اصحاب جرائد و غیره بر اعراض قیام مینمود اعضا و اجزای دولت سرّاً و جهراً ترغیب مینمودند و تقویت میکردند باری در ظاهر و باطن در تضییع امر الله جاهد و ساعی ولکن این مظلوم منقطعاً عن العالم و الأمم ذکر نمود آنچه را که سبب تطهیر عالم است از

ضعینه و بغضا و علّت اخمد نار بغی و فحشا ناصر و معینی مشهود نه از هر جهتی سهام مفتريات مغلّین و اسنّه ملحدین بر هیکل امر وارد این مظلوم در سنین متوالیات باین کلمات عالیات ناطق

سبحانک یا الهی لو لا البلیا فی سبیلک من این تظہر مقامات عاشقیک و لو لا الرّزایا فی حبّک بأی شیء تبین شؤون مشتاقیک و عزّتک انیس محبّیک دموع عیونهم و مؤنس مریدیک زفراّت قلوبهم و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذّ سمّ الرّدی فی سبیلک و ما اعزّ سهم الأعداء لاعلاء کلمتک یا الهی اشربنی فی امرک ما اردته و انزل علیّ فی حبّک ما قدرته و عزّتک ما ارید الاّ ما ترید و لا احبّ الاّ ما انت تحبّ توکلت علیک فی کلّ الأحوال اسألك یا الهی ان تظہر لنصرة هذا الأمر من کان قابلاً لاسمک و سلطانک لیذکرنی بین خلقک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الاّ انت المهیمن القیوم سبحانک اللّهم یا الهی قوّ قلوب احبّائک بقوّتک و سلطانک لئلاّ یخوّفهم من فی ارضک ثمّ اجعلهم یا الهی مشرقین من افق عظمتک و طالعین من مطلع اقتدارک ای ربّ زینهم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبهم بأنوار المواهب و اللطاف انک انت الفرد الواحد العزیز العظیم اسألك یا مالک القدم و مولی العالم و مقصود الأمم بالاسم الأعظم ان تبدّل اریکة الظلم بسریر عدلک و کرسیّ الغرور و الاعتساف بعرش الخضوع و الانصاف انک فعّال لما تشاء و انک انت العلیم الخبیر بگو یا حزب الله از هر شطر و جهتی اعدا با سیوف بغضا احاطه نموده اند و معین و یوری بر حسب ظاهر نبوده و نیست بعضی از نفوس غافلّه موهومه باظهار عناد و مفتريات از برای خود مقام و اعتباری را راجی و آملند و چون این مظلوم را بی معین و ناصر دیده اند با اسیاف بغض و عناد حمله نموده اند سبحان الله چهل سنه بنصایح و مواعظ عباد را از نزاع و فساد و جدال منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمانی این حزب از سلاح باصلاح توجّه نمودند و ارادة الله را بر اراده های خود مقدّم داشتند هر یوم از ظالمین ظلمی ظاهر و ناری مشتعل مع ذلک صبر نمودند و بحق گذاشتند در بعضی از اراضی ظالمین هر سنه بسفک دماء مشغول و حزب مظلوم باین کلمه که از قبل بآن نطق نمودیم متمسک ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا لله الحمد در سبیل الهی کشته شدند و نکشتند چه که بامر الله ناظر بوده و هستند در ارض صاد و عشق آباد ظالمین نار ظلم افروختند و خون اولیا ریختند قل

الهی الهی تری اولیائک تحت سیاط الظالمین و اغنامک بین ذناب ارضک اسألك بقدرتک الّتی غلبت الکائنات و بسلطانک الّذی احاط الموجودات ان تنور قلوب عبادک بنور عدلک و زینهم بطراز البرّ و التّقوی فی مملکتک انک انت المقتدر العزیز الفضّال

این ایّام طغیان مفتترین و بغضاء خائنین از حدّ گذشته نفسی که در لیلالی و ایّام بمناهی مشغول لأجل حفظ او او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره با امثال خود متحد شده و بتضییع امر الله مشغول و اتّخذوا الآخر لأنفسهم معیناً و ناصرّاً لنشر مفترياتهم و نفس مطروده از ارض مقدّسه به شیخ محمّد یزدی پیوست و بفتوای اخوی بر ضرّ مظلوم و اکل اموال ناس قیام نمودند چون امرا و علمای ایران را مخالف و معرض میدانند لذا اختر و سائرین بر عناد قیام نمودند مخصوص اختر که محض اخذ دراهم و اعتبار تحریر نموده آنچه را که خود گواهی میدهد بر کذب آن لعمر الله انه فی ضلال مبین البتّه مقامی را که اکثر اهل عالم انکار نموده اند احدی از مطالع بغی و فحشا و ظلم و اعتساف در باره اش بصدق تکلم نکند و تمسک نماید بآنچه که سبب فرع اکبر است ولکن این مظلوم بفضل الله و عنایتی ما سوی الله را بمثابه کفّی از تراب مشاهده مینماید وضوحاً و غوغا و زماجیرشان را بمثابه طنین ذباب میدانند مگر نفوسی که از عنایت الهی بطراز عدل و امانت و صدق و صفا مزینند نه ملاحظه شأن و تزویر عرفا را مینمایند و نه وضوای علما را امام وجوه کل امر الله را اظهار نمودیم لن یصینا الاّ ما کتب الله لنا اگرچه این ایّام مطالع ظلم و اعتساف بر ضرّ این مظلوم قیام نموده اند سوف یظہر الله کنوزه لنصرة امره و نباه و این کنوز رجالد لا تمنعهم سطوة و لا تخوّفهم شوکه و لا تضعفهم الصّفوف و الألوف بحکمت و بیان امکان را مسخّر نمایند

قل یا حزب الله یقین مبین بدانید فساد و نزاع و قتل و غارت شأن درندگان ارض است مقام انسان و شأنش بعلم و عمل است در اکثر الواح عباد را از ما یضرّهم منع و به ما ینفعهم امر نمودیم یا حزب الله با جمیع احزاب عالم بمحبّت و مودّت معاشرت نمائید فساد و شئون آن طرّاً نهی شده نهیاً عظیماً فی کتاب الله ربّ العالمین اگرچه در اوّل ایّام از قلم اعلی نازل شد آنچه که ظاهرش مخالف امر جدید الهی است از جمله امثال این فقرات نازل قد طالت الأعناق بالتّفاق این اسیاف قدرتک یا قهار العالمین ولكن مقصود از آن نزاع و فساد نبوده بلکه مقصود اظهار مراتب ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم فراعنه ارض بمقامی رسیده که از قلم اعلی امثال این آیه نازل و حال وصیّت مینمائیم عباد الله را که از بعد بیعضی بیانات تمسّک ننمایند و سبب ضرّ عباد نشوند نصرت در این ظهور اعظم منحصر است بحکمت و بیان جند الله اعمال طیبّه طاهره و اخلاق مقدّسه مرضیه بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله مکرّر این بیان در صحف و کتب و الواح نازل خذوا یا قوم ما امرتم به من لدى الله المهیمن القیوم انه یأمرکم بما یحفظکم و ینفعکم انه هو الفضل الکرم

امروز استقامت از اعظم اعمال نزد غنیّ متعال مذکور سبحان الله بعضی از نفوس که سالها ادّعای استقامت مینمودند چون فی الجملة امتحان بمیان آمد فروا کحمر مستنفره فرّت من قسورة چندی قبل مکتوبی از قریه منشاد بساحت اقدس ارسال نمودند و در آن مکتوب از حقّ جلّ جلاله خوارق عادات طلب کرده اند لأجل اطمینان نفوس و ايقان قلوب ولكن سائلین بعضی از علمای فرقان بودند مشاهده شد اگر باسم آن نفوس ذکر این ظهور و حجّت و برهانش شود سبب ضوضای علمای فرقان گردد لذا اسناد را تحویل و تبدیل نمودیم و از ملکوت بیان نازل شد آنچه که هر منصفی اگر بقرائت آن فائز شود مادام الحیات به رجعت الیک یا مقصود العالم ناطق گردد و یکی از آن نفوس هم اظهار تصدیق مینمود و بعد از ملاحظه تحویل اسناد متزلزل مشاهده گشت لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یری و هو المهیمن علی من فی السموات و الأرضین امید آنکه از اضطراب باطمینان و از توقّف برجوع فائز شوند انه هو التّواب الکرم مع آنکه اهل قریه در این ارض موجود و در ظاهر ظاهر هم امور آن ارض معلوم و واضح مع ذلک واقع شد آنچه که شایسته نبود کجاست شأن آن نفوس و نفوسی که از شبهه و ریب و ظنون و اوهام انام گذشته اند و قصد بحر معانی نموده اند نقطه اولی میفرماید اگر او بر سماء حکم ارض نماید یا بر ارض حکم سماء لیس لأحد ان یقول لم و بم

باری بعضی از نفوس غافله در هر بلد بمثابه ابلیس در سرّ بتلیس مشغولند ولكن لدى الله مشهود یا حزب الله لوجه الله شما را ذکر مینمائیم و نصیحت میفرمائیم که شاید از ارض ادنی قصد ذروه علیا نمائید و از اوهام بنور یقین توجّه کنید و به ما یظهر من عنده راضی باشید حقّ جلّ جلاله با علم یفعل ما یشاء آمده و رایت یحکم ما یرید امام وجهش منصوب بآن ناظر باشید و از دوش فارغ و آزاد یقین مبین بدانید آنچه از او ظاهر شود حقّ است و صدق لا ریب فیه امید آنکه از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله اولیا یعنی نفوسی که از اصحاب سفینه حمرا و از اهل بهاء محسوبند شبّهات اهل عالم ایشان را از ریح مختوم و اسم قیوم منع ننماید و محروم نسازد بعضی از خلق در هر حال نظرشان بر اعراض و اعتراض است چنانچه الی حین چند کرّه اهل بیان سؤال نموده اند که حضرت داود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم علیه بهاء الله الّهی بوده ولكن نقطه اولی روح ما سواه فداه آن حضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند الرّسل است قلنا اتّق الله و لا تعترض علی من زینّه الله بالعصمة الکبری و اسمائه الحسنی و صفاته العلیا سزاوار عباد آنکه مشرق امر الهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که بمقتضیات حکمت بالغه احدی جز حقّ آگاه نه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر

نفوس اربعه اهل منشاد را طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسمعوا ما خلقت الآذان لاصغائه ولكن حاضر نشدند قد منعهم الأوهام عن نور الیقین از حقّ میطلبیم کل را مؤید فرماید بر تسلیم و رضا انه هو السّامع المحبیب امروز بر حزب الله لازم و

واجب که از بحر جود سلطان وجود و مالک غیب و شهود مسئلت نمایند که شاید عباد ارض باوهم حزب قبل مبتلا نشوند و لکن بعضی از نفوس مثل هادی دولت‌آبادی و مهدی نجف‌آبادی جمیع همت را بر اضلال خلق مصروف داشتند و بخدعه و مکرری ظاهر گشتند که سگان مدائن بیان و عرفان متحیر مشاهده میشوند یکاش نفسی امثال آن سؤالات را از نفس ساکنه در جزیره مینمود لپظهر له ما نزل بالحق فی هذا المقام العزیز المنیع قل یا اولیاء الله ندای مظلوم را بسمع فطرت بشنوید و در آثارش بعین حقیقت توجه نمائید عمری اداً یظهر لکم ما کان مستوراً عن اعین العباد ان الله هو الناصح الفیاض المشفق الکریم

یا ایها المنجذب بآیاتی اسمع ما انزلناه لأحد اولیائی انا ما اردنا فی الملک الا الاصلاح یشهد بذلك مصباح العالم الذی ما اتخذ لحفظه زجاجة ولا بلوراً ولا حائلاً لعمر الله ان البهاء ما نطق عن الهوی بل بما یقرّب الناس الی مقام تطمئن به قلوبهم و تستریح به نفوسهم انت تعلم و الله یعلم ورائک انی ما اتخذت لنفسی معیناً و نصرت امر الله بقدرة عجزت عند ظهورها قدرة العالم و سطوة الأمم الذین نبذوا التقوی و اخذوا الفحشاء من دون بیّنة و برهان

بگو ای عباد وصایای مظلوم را بشنوید اول هر امری و ذکری معرفت بوده اوست ممدّ کل و مرّی کل و اول امری که از معرفت حاصل میشود الفت و اتفاق عباد است چه که باتفاق آفاق عالم منور و روشن و مقصود از اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر و اسبابی که در ظاهر سبب اتحاد و الفت و وداد و محبت است بردباری و نیکوکاریست در یکی از الواح باین کلمه علیاً نطق نمودیم طوبی از برای نفسی که در لیالی در فراش وارد شود در حالتی که قلبش مطهر است از ضغینه و بغضا و لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم و حصن محکم متین از برای حفظ نفس اماره خشیه الله بوده و هست اوست سبب تهذیب نفوس و تقدیس وجود در ظاهر و باطن مکرّر گفتیم نصرتی که در کتب و صحف و الواح این مظلوم مسطور بحکمت و بیان بوده و همچنین باعمال و اخلاق لعمر الله اقوی جنود عالم اخلاق مرضیه و اعمال طیه بوده و هست سیف تقوی احدّ از سیف حدید است لو کنتم تعلمون من غیر ستر و حجاب امام وجوه احزاب امر الله را ذکر نمودیم و کل را به ما یقرّبهم و یحفظهم و یرفعهم امر کردیم و از اول ایام الی حین آنچه در سیل دوست یکتا وارد شده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل و رحمت الهی از امری که بقدر سمّ ابره رائحه فساد از آن استشمام شود مقدّس و منزّه بوده و هستیم امروز امری که لائق ذکر است امریست که سبب اتحاد و اتفاق و ارتقاء کل است عمل نیک بمثابة سدره مشاهده میشود و اثمار جنیه لطیفه از آن ظاهر میگردد امروز روز اعمال طیه است و اخلاق مرضیه نصایح مظلوم از نظر نرود امید آنکه مابین اولیا عرف محبت و دوستی متضوّع گردد و با یکدیگر بمحبت و شفقت معاشرت نمایند در یکی از الواح باین کلمه نطق نمودیم آسمان حکمت الهی بدو تیر روشن و منیر مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات امثال این امور بملوک عصر راجع ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزّت ربّانی بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله دو امر لازم خدمت و اطاعت دولت عاده و تمسک بحکمت بالغه این دو سبب ارتفاع و ارتقاء وجود و ترقی آن است از حقّ میطلبیم حضرت سلطان ایده الله را بتجلیات انوار نیر عدل منور فرماید اگر علمای حزب شیعه بگذارند رأفت و شفقت سلطانی کل را اخذ نمایند و بعدل و انصاف حکم فرماید این مظلوم وفا را دوست داشته و دارد و یا ملکی از ملوک ارض را بر اعانت مظلومیهای عالم تأیید نماید صراط حقّ و میزانش عدل و انصاف بوده از حقّ جلّ جلاله سائل و آملیم عباد خود را از آنچه ذکر شد محروم ننماید علمای ایران سبب و علّت منع عبادند از صراط الهی قل یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد ارتفع صریر القلم الاعلی بین الارض و السماء و ضعوا ما الفتّموه بأیادی الظنون و الأوهام قد ماج بحر العلم و اشرق نیر الیقین من افق ارادة الله ربّ العالمین انا نوصی اولیاء الله مرّة اخری بالأمانة و الدیانة و العفة و بتقوی الله قائد جیوش العدل من لدى الله الامر الحکیم

الهی الهی اید اولیائک علی عمل یتضوّع منه عرف رضائک و یکون مزیناً بعزّ قبولک ای ربّ تسمع زفراتهم و ترى عبراتهم و تعلم ما ورد علیهم من دون یبّنة من عندک انک تعلم ما فی قلوب عبادک و لا یعزب عن علمک من شیء قد شهدت امکانات بانک انت الحقّ علام الغیوب

طوبی لنفس تمسک بحبل الصبر و الاصطبار فیما ورد علیه فی سبیل الله ربّ العرش العظیم قلم مظلوم در جمیع احیان عباد را به ما ینفعهم و یقرّبهم وصیت نموده امید آنکه حقّ جلّ جلاله آذان عالم را مطهر نماید تا بسمع قبول نصایح و مواعظ مظلوم را بشنوند و بآن عمل نمایند

الهی الهی اید عبادک الغافلین علی الرجوع الیک انک انت التّوّاب الفضّال الفیاض الغفّار العظیم الحکیم یکی از اولیا علیه بهاء الله که از کأس استقامت نوشیده و ما سوی الله نزدش معدوم بوده در ارض صاد با هادی دولت آبادی ملاقات نموده آن غافل ذکر نمود ماء نطفه را نقطه اولی حکم بطهارتش کرده اند لأجل حرمت نطفه من ینظهره الله و در آن ایام جمال قدم بیست و پنج ساله بودند و مقصودش از این کلمه ردّ ظهور الله و نفی او و اثبات اوام خود بوده اولاً آنکه این کلمه از بیانست میفرماید در آن یوم بیان نفع نمییخشد و بآن تمسک نمائید قال و قوله الحقّ انه لا یشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان و بآنچه ذکر نمود مخالفتش با حضرت نقطه نزد متبصّرین واضح و ثابت چه که حضرت میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان بکمال تصریح مخالفت نموده و شاعر نیست قل لعمر الله لا یجد احد من البیان الا عرف ظهور مکلم الطور الذی ینطق بأعلى التداء الملك لله مولی الوری یا هادی سبب اختلاف و اضلال مشو انوار آفتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منور نموده و آیات الهی بمثابة امطار از سحاب فضل نازل و هاطل جمیع بیان الیوم طائف حول است لو کتم تفقهون سبحان الله هادی ملتفت نیست که چه میگوید و از بیان حضرت نقطه اولی در باره نطفه چه ادراک کرده ثانیاً بگو ای غافل نطفه من ینظهره الله روح ما سواه فداء طاهر و مطهر بوده و هست و آن نطفه مبارکه بذکر احدی محتاج نه اقسامک بالله الذی خلقک و سواک در یک آن قلب را از بغض مطهر نما و بعد در آنچه ذکر نمودی تفکر کن شاید بکلمه مبارکه تبت الیک یا مولی العالم موفّق شوی آیا پاکی و طهارت نطفه من ینظهره الله معلق بکلمه عباد اوست استغفر الله من هذا الوهم المبین استغفر الله من هذا الظلم العظیم استغفر الله من هذا الخطأ الکبیر بگو یا هادی اگر در این حین سمع را از قصص کاذبه طاهر سازی از لسان حضرت نقطه انّی انا اول العابدین اصغا نمائی من ینظهره الله روح ما سواه فداء محیط بوده نه محاط مقام نقطه بقول او ثابت شده و میشود انه هو غنی عمّن فی السموات و الأرض کل باو محتاج و در این مقامات حضرت نقطه بکلمه مذکوره ناطق اسمع ثم انصف و لا تکن من الظالمین و اگر بگوئی مقصود حضرت نقطه از ذکر نطفه آگاهی خلق بوده خلق اگر مثل تو مشاهده شوند هرگز آگاهی نیابند چه که بصر و سمع را از مشاهده و اصغا منع نمایند و اگر مقصود آگاهی نفوس منصفه بوده ایشان از ذکر من ینظهره الله و کلمه او که نقطه اولی از آن اخبار نموده بقوله انه ینطق فی کلّ شأن انّی انا الله الی آخر الآیه مقام آن نطفه طیبیه و آن لطیفه طاهره ربّانیّه را دانسته و میدانند باری مقصود آن حضرت از ذکر این اذکار اشتغال بذکر آن محبوب بوده اعرف و کن من الشّاكرین اعلم و کن من التّائبین انظر و کن من المنصفین میفرماید شجره اثبات باعراض از او شجره نفی میشود لعمر الله ندای بیان مرتفع و با ناله و حنین میفرماید یا قوم یوم یوم الله است و امر امر او بقطره از بحر ممنوع نشوید و بذره از آفتاب ظهور محروم نمائید لعمری یا هادی اخذت الغدیر و نبذت بحر الله ورائک اتق الله ثم انصف فیما ظهر بالحقّ انه یغنیک عن دونه و یهدیک الی نباه العظیم یا هادی هل یقدر من اردته ان یستنّ مع الفارس الالهی فی میدان الحکمة و البیان لا وربک الرحمن خذ اعنة هواک ثم ارجع الی مولاک ان الیه مرجعک و مژاک یا هادی قل للمهدی لست انت من فرسان هذا المضمار اعرف مقامک و لا تکن من المتجاوزین طهر قلبک من همزات الوری و بصرک عن رمد الهوی لتعرف من اتی من افق الاقتدار بربایات الآیات و تكون من العارفين یا مهدی از برای این

یوم خلق شدی بخدعه و مکر تمسک ننما و سبب اضلال مشو و مخالفت حضرت نقطه مکن بحر بیان امام بصرت مواج و آفتاب حقیقت فوق رأست مشرق و لائح انظر و قل

لک الحمد یا مقصود العالم و لک البهآء یا محبوب من فی السموات و الأرضین

یا هادی انصاف ده در آنچه ظاهر شده تو هر یوم در حفظ جان خود تدبیر مینمائی و مردم را بدرهم و دینار و اقوال نالائقه از حق منع میکنی بر خود و مردم رحم نما در بیدانشی بمقامی رسیدهئی که طهارت نطفه من یظهره الله را معلق بکلمه نقطه نمودهئی استغفر الله من هذا الوهم المبین استغفر الله من هذا الظلم العظیم استغفر الله من هذا البغی الکبیر استغفر الله من هذا الخطی الذی لیس له شبیه و لا نظیر قسم بآفتاب برهان که الیوم از اعلی افق عالم مشرق و لائح است این مظلوم لوجه الله ترا نصیحت میفرماید لعلک تتذکر او بخشی تو با ما نبودی از اصل امر آگاه نیستی بآثار رجوع نما لعل یتفتح علی وجهک باب العدل و الانصاف و تكون من الموقنین بعد از ذکر نطفه امام وجه شخص مذکور علیه بهآء الله و عنایتی گفته پنجاه جلد کتاب از یحیی نزد منست امشب بمان و ببین مع آنکه آنچه اعتراض کرده جوابهای محکم شنیده و لکن بغضا او را از توجه بافق اعلی منع نموده حق شاهد و عالم گواه که بکذب تکلم کرده دو جلد از مناجات حضرت نقطه روح ما سواه فداه نزد یحیی بوده و مکرر آنرا نوشته شاید آنچه نوشته به هادی سپرده و از این گذشته اگر صاحب هزار کتاب شود در این یوم او و امثال او را نفعی نبخشد یک قطعه الماس از صد هزار خروار حجر بهتر است صد رطل حدید و نحاس بیک یاقوت بهرمائی معادله نمایند از این امور گذشته معادل جمیع کتب سماوی از نقطه و قبل او الحال حاضر و موجود بیا و ببین و در حین تنزیل حاضر شو شاید نفحات وحی ترا جذب نماید و یا عرف الهام بمقصود رساند یا هادی اگر از حضور ممنوعی وکیل و نایب تعیین نما شاید بیاید آنچه را که الیوم از آن غافلید و اقبال نمائید بآنچه که از آن معرضید انّ المظلوم ینادی و یقول

الهی الهی لا تمنع عبادک عن شاطئ بحر عنایتک و لا تجعلهم من الذین کفروا بک و بآیاتک و انکروا ما انزلته من قلمک الأعلی فی ایامک ای ربّ عرفهم نبأک و علمهم صراطک و مقامک انک انت العزیز التوّاب

بگو یا هادی این مظلوم وقتی در زنجیر بود که تو در بستر بکمال راحت آرمیده بودی در لیالی و ایام لأجل ارتفاع کلمه الله حمل بأساء و ضرآء نمودیم زحمتهای این مظلوم و بلایای او خارج از حدّ احصاست ایّامی که از سطوت غضب علما و امرا عالم ظلمانی و تیره بود این مظلوم بقوّت ملکوتی و قدرت الهی منقطعاً عن العالم امام وجوه امم باظهار امر قیام نمود و از جهات نفحات متضوّع و تجلیات انوار نیر ینّات مشرق و ساطع و لائح و چون فی الجمله آفتاب امر از افق هر مدینه اشراق نمود تو و امثال تو از خلف حجاب با اسیاف ضغینه و بغضا و کذب و افترا بیرون آمدید و قصد مظلوم نمودید من غیر حجّت و برهان اتق الله یا هادی و لا تکن من الظالمین انا ندعوکم الی التور و تدعوننی الی النار ما لکم لا تتعقلون و فیما ظهر لا تتفکرون بشنو ندای مظلوم را ثمّ اجعل محضرک بین یدی الله ثمّ انصف فی هذا النبی الأعظم و لا تکن من الظالمین بحضرت نقطه روح ما سواه فداه بچه حجّت اقبال کردی و تصدیق نمودی اعظم از آن را ببصر انصاف ملاحظه نما لعلک تتخذ الله لنفسک معیناً و تجد الیه سبیلاً قسم بامواج بحر بیان مقصود عالمیان از ایمان تو و امثال تو گذشتیم القای بغضا در قلوب منما نصیحت ناصح امین را بشنو و بآثار منقطعاً عن الكل رجوع نما لعمر الله أنّها ترشدک و تهدیک الی صراط الله المستقیم هر یوم بوهمی تمسک مینمائی و بر اعراض و اعتراض تشبّث نفسی از شما باین ارض آمده و ذکر نمود معرضین بیان مقبلین را منع مینماید و از توجه بشطر الله باز میدارند و ذکر قتل و ظلم و امثال آن را القا میکنند و مقبلین را از صراط مستقیم محروم میسازند حقّ جلّ جلاله مقدّس و مبرّاست از ادراک و عقول معرضین باید در اثبات حقیقت نظر نمود و بحجّت و برهان تمسک جست اگر حقیقت ثابت شد دیگر آنچه از جانب او ظاهر شود حقّ است شک و ریب را در آن ساحت مقرر و مقامی نه چندی قبل

این خطبه مبارکه از قلم اعلی جاری و نازل حال مجدد ذکر میشود شاید بمرقاة انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر شده تفکر کنی و فائز شوی بآنچه که سبب اعظم است از برای نجات امم و اصلاح عالم

هو الذاکر المعزی العلیم البصیر

الحمد لله الذي استقرّ على العرش بالعظمة والعزة والكبرياء ونطق بما نفخ في الصور و اهتز من في القبور و انصعق من في الأرض و السماء الا من شاء الله مالک الأسماء و به نصبت رایة انه يفعل ما يشاء و ارتفع علم الملك يومئذ لله مولى الوری و مالک الآخرة و الأولى انه لهو الذي لا يفارق عن ساحة عزّه حکم الصدق ولو يحکم بالوجود لمن لا وجود له و لا یسمع من هوآء تقدیسه صوت اجنحة طیر العصیان ولو یحلّ ما حرّم فی ازل الازل انه لهو المعبود الذي شهدت الذرات لعظمته و سلطانه و الكائنات لقدرته و اقتداره انّ القائم من قام على ذكره و نطق بشائه و القيوم من فاز بالاستقامة على امره تعالی تعالی من ینطق بالحقّ تعالی من ابتلى بین الخلق تعالی من یری نفسه بین الجمع وحیداً و بین القوم فریداً الحمد لله الذي جعل البلاء طرازاً لأولیائه و به زینهم بین خلقه و بریته انه لهو الحاکم الذي ما منعه حجبات العالم و لا سبحات الأمم و ما اطلع على ما عنده احد الا نفسه یشهد بذلك من عنده علم الألواح

مقصود آنکه ساحت عزّش از خطا و عصیان مقدّس و منزّه است و آنچه از ملکوت اوامر و احکامش ظاهر شود کل من غیر توقّف باید بآن تمسک نمایند و عمل کنند اعمال این حزب نزد تو و اهل بیان طرّاً معلوم و واضح بوده و هست در سفک دماء و تصرّف در اموال ناس و ظلم و تعدی مبالات نداشته‌اند و بعد از اشراق نیر ظهور از افق عراق کل را از اعمال مردوده و اخلاق مبعوضه منع نمودیم ذرات کائنات گواه بوده و هست که در جمیع احوال عباد را به ما یرفعهم امر نمودیم و از آنچه سبب پستی و ذلّت بوده نهی کردیم مقصودی جز ارتفاع کلمة الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست هل من منصف ینصف فی هذا الأمر الأعظم و هل من عادل ینطق بالعدل فی هذا التّبا العظیم نسأل الله ان یؤیّد عباده علی ما یرفعهم و یرفعهم ما یرقرّهم الیه انه هو الحقّ المقتدر المهیمن العلیم الخبیر چه میگوئی در ظهور خاتم انبیا روح ما سواه فداه که در سه یوم هفتصد نفس را گردن زدند در بریّه شام و اطراف خلق کثیر را از طراز هستی منع نمودند باری حقّ مختار است در اعمال و افعال در آنچه ذکر شد تفکر نما شاید آگاه شوی و بیابی آنچه را که سبب بقای ابدیست بعد از اثبات حقّیت اعراض و اعتراض جائز نبوده و نیست مع ذلک ونفسه الحقّ در این مقام نازل شده آنچه که هر منصفی شهادت میدهد که مقصود این مظلوم حفظ ناس بوده و هست و اطفاء نار ضغینه در افنده و قلوب در کتب منزله و صحف مقدّسه و الواح منیره نظر نما شاید فائز شوی بآنچه که سبب ظهور عدل و انصافست لله الحمد بعنایت حقّ جلّ جلاله و اراده محیطه اش چهل سنه میشود که نار جدال و نزاع و فساد در ایران خاموش و مخمود است در امری که در عشق آباد واقع شده نظر نما یکی از اولیا را فئه طاغیه باغیه شهید نمودند و جراحات وارده از سی متجاوز بوده مع ذلک حزب الله تعرّض ننمودند و باین آیه مبارکه که مکرّر از قلم اعلی نازل گشته تمسک جستند انه هو السّتر یأمركم بالسّتر و هو الصّبار یأمركم بالصّبر الجمیل شفقت و محبتشان بمقامی فائز که از قاتلین و ظالمین شفاعت نمودند هنیئاً لهم نشهد انهم اخذوا کوثر الرّضاء من ایدی عطّاء ربهم الفیاض الغفور الرّحیم اگر فضل این ظهور را شما انکار نمائید البتّه حقّ جلّ جلاله برانگیزاند نفوسی را که لوجه الله قیام کنند و بحقّ تکلم نمایند در اعمال و افعال احبّای قبل تفکر نما و همچنین در اعمال این ایام شاید اعتساف را بسیف تقوی از میان برداری و بانصاف توجه کنی قل

الهی الاهی اشهد بانک اقبلت الیّ از کنت معرضاً و نادیتی از کنت صامتاً اسألك یا مسخّر الأفئدة و القلوب باسمک المحبوب ان تؤیّد عبادک علی ما یرفعهم باسمک و یجعلهم اعلام هدایتک فی ارضک ای ربّ نور قلوبهم بأنوار نیر العدل و

الانصاف و قدر لهم ما يزيّنهم بطراز عفوك و رضائك انك انت المقتدر العزيز الفضال

يا حزب الله بافق ارادة حضرت موجود ناظر باشيد و به ما ينجي لايامه متمسك يوم عظيم است و امر عزيز عجب است مع آنكه بعضي از عباد خود را از اهل بيان ميشمرند باوهم حزب قبل مبتلا مشاهده ميشوند امروز كتب عالم احدى را نجات نميخشند الا بكلمه‌ئي كه از مشرق فم ارادة الهي اشراق نمايد هر بياني بآن ميزين گشت او بعز قبول فائز امروز از كلمه مباركه عرف توحيد حقيقي متضوع طوبي لمن وجد و ويل للغافلين قل يا حزب الله ضعوا ما عند المعرضين و خذوا ما امرتم به من لدی الله رب العالمين لعمرى كتب عالم بكلمه‌اش معادله نمايد حال بسمع ظاهر مقدس اين آيه عليا را كه از نقطه اولی ظاهر شده اصغا نما قوله عز ذكره اگر يك آيه از آيات من يظهروه الله را تلاوت كنى اعزتر خواهد بود عندالله از آنكه كل بيان را ثبت كنى زيرا كه آن روز آن يك آيه ترا نجات ميدهد ولي كل بيان نميدهد حال در علو مقام و سمو آن تفكر نما شايد از شبهات مغلين و اشارات معتدين از تقرب الى الله محروم نماني سبحان الله بعضي لفظ مستغاث را حجاب نموده‌اند و بآن كلمه خلق را از حق منع کرده‌اند مع آنكه ذكر مستغاث هم از بيان است ميفرمايد به بيان از سلطان و منزل او محروم نمائيد و از آن گذشته ميفرمايد چه كسى عالم بظهور نيست غير الله هر وقت شود بايد كل تصديق بنقطه حقيقت نمايند و شكر الهي بجای آورند امروز اهل بهاء در ظل سراق عظمت و عصمت حق جل جلاله مقرر يافته‌اند و از برای خود مقام گزيده‌اند باستقامتي ظاهرند كه شبه و مثل نداشته و ندارد في الحقيقه هر بصيري متحير است و هر خيبري متعجب چه كه در اين ظهور اعظم ظاهر شده آنچه كه از اول ابداع الى حين ظاهر نگشته آفتاب قدرت امام وجوه مشرق و بحر علم ظاهر و سماء فضل مرتفع مع ذلک بادله و برهان عباد را بافق ظهور دعوت مينمائيم كه شايد محروم نمانند فضل بمقامي رسيده كه مالك ملكوت بيان در اثبات امرش بقول ديگران استدلال ميفرمايد بگو اي اهل بيان از حق بترسيد بعدل و انصاف در آنچه ظاهر شده تفكر نمائيد و ملاحظه كنيد شايد فائز شويد بآنچه كه از برای آن خلق شده‌ايد حزب قبل در قرون و اعصار باوهم مشغول و آن اوهم سدي شد حائل و ايشان را از كعبه الله محروم نمود و از عرفان مطاف مقررين و مخلصين منع كرد هر يوم حزبي را حزبي سب مينمودند و در اعراض و اعتراض شبه نداشته و ندارند

در ايام طفوليت روزي از روزها قصد ملاقات جدّه غصن اعظم را نموديم در ايامي كه ضلع مرحوم ميرزا اسمعيل وزير بوده بعد از ورود مشاهده شد شخصي با عمامه كبير نشسته و نفسي هم با او بوده از خلف حجاب مخصوص ورقه مؤمنه مقدسه تحقيق مينمود از جمله ذكر نمود بايد بدانيم و بفهميم كه جبرئيل بالاتر است يا قنبر اميرالمؤمنين اين مظلوم با آنكه ببلوغ ظاهره نرسيده بود بسيار تعجب نمود از عقل آن دو غافل باري شخص مذكور بخيال خود امثال اين بيان را از معارف ميشمرد و بگمان خود باعلي مقام عرفان ارتقا نموده غافل از آنكه از عبده اسماء لدی الله مذكور و محسوب بعد از توقف چند دقيقه اين مظلوم ذكر نمود اگر جبرئيل آن است كه در كتاب مبين ميفرمايد نزل به الروح الامين على قلبك آقاي قنبر هم در آن مقام نبوده و هنگامي هم كه توجه بارض قم نموديم همين شخص در آن ارض موجود مكرر امثال اين كلمات در چند مقام از او اصغا شد از جمله يومي ذكر نمود بايد بدانيم سلمان بالاتر است يا عباس آيا از برای اين گفتگو چه ثمر و اثری ملاحظه نموده‌اند و حاصل اين ذكرها چيست مقصود آنكه حزب الله بدانند كه آن قوم عبده اوهم بوده‌اند و باين جهت از عرفان حق جل جلاله در ايام ظهور محروم گشتند رجا آنكه امثال اين امور در اين ظهور ظاهر نشود حق را حق و خلق را خلق دانند طوبي للمنصفين

از قرار مذكور اين ايام ابن باقر ارض صاد حسب الامر حضرت سلطان در مدينه طاء وارد و در يكي از مجالس گفته بايد سورة توحيد را ترجمه نمائيد و بهر يك از اهل مملكت بسپاريد تا كل بدانند حق لم يلد و لم يولد است و بايها بالوهيت و ربوبيت قائل سبحان الله آيا چه شده كه ابن عمران در طور عرفان بعد از اصغاي انني انا الله از سدره مباركه ذكری نمود و دفتر

توحید را ترجمه نفرمود باری اگر نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اتق الله ندای ناصح امین را بسمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصفا نمود و قبول فرمود تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما لعمر الله کلمه مبارکه ائی انا الانسان نزد مظلوم اعظم است از جمیع آنچه ادراک نموده اند قل یا ابن باقر در این ظهور تفکر کن نفسی که بقدرت قلم اعلی ظاهر نمود آنچه را که اکثر عباد از ملوک و مملوک متحیر البتّه چنین شخص دارای خزائن حکمت و بیان است باید بانصاف مزین شوید و قصد ادراک نمائید و بکمال تسلیم و رضا اقبال کنید که شاید بلاکلی مکنونه در اصداف بحر اعظم فائز شوید از علو و سموّ ندا اراده توجّه عباد بوده که بعد از اقبال و توجّه القا نمائیم آنچه را که هر نفسی خود را در ظلّ سدره عطا غنی و مستغنی مشاهده نماید و کان سرّ الوجود علی ما اقول شهیداً قل یا ابن باقر مقامت را ادراک نما و از آن تجاوز نمما آنّه یهدیک و یرشدک بما یغنیک و یحفظک ینبغی لک ان تشکر ربّک الفضل و ربّک الفیاض و ربّک الکریم لوح برهان که از سماء مشیت رحمن مخصوص والد نازل شده تحصیل نما و قرائت کن شاید از شمال وهم و اوهام بیمین یقین و ایقان توجّه نمائی و بنور عدل منور شوی یا محمد قبل علی علیک بهائی و عنایتی بگو یا ابن باقر یک کلمه لوجه الله ذکر مینمائیم که شاید از عالم اعتساف و ظلم بگذری و بمرقاة توکل و انقطاع قصد مدائن عدل و انصاف نمائی آیا در دنیا نوری و یا ظهوری ظاهر شد و یا اشراق نمود که تو و امثال تو قبولش کردند و ردّش نمودند معین نما که بوده و نامش چه باری جسارت را بگذار و به ما حکم به الله راضی شو در لوحی از قبل این مناجات نازل قرائت نما شاید بر اختیار حقّ اقرار نمائی و قبول کنی آنچه را که از سماء مشیت نازل گشته

سبحانک اللهم یا الهی اسألك باسمک الّذی به سخرت من فی السموات و الأرض ان تحفظ سراج امرک بزجاجة قدرتك و الطافک لئلا تمرّ علیه اریاح الانکار من شطر الذین غفلوا من اسرار اسمک المختار ثمّ زد نوره بدهن حکمتک انک انت المقتدر علی من فی ارضک و سمائك ای ربّ اسألك بالكلمة العلیا الّتی بها فرع من فی الأرض و السماء الا من تمسک بالعروة الوثقی ان لا تدعنی بین خلقک و ارفعنی الیک و ادخلنی فی ظلال رحمتک و اشربنی زلال خمر عنایتک لأسکن فی خباء مجدک و قباب الطافک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم

یا ابن باقر حقّ با علم یفعل ما یشاء ظاهر شده انکار و اقرار تو منوط نبوده و نیست ذکر الوهیت و ربوبیت از حقّ جلّ جلاله بوده و هست این مظلوم لازال باین کلمات عالیات ناطق

الهی الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعظمتک و سلطانتک و بقدرتک و اقتدارک وعزّک یا اله الممکنات و معبود الکائنات احبّ ان اضع وجهی علی کلّ بقعة من بقاع ارضک و علی کلّ قطعة من قطعاتها لعلّه یتشرّف بمقام تشرّف بقدم اولیائک ای ربّ تسمع ندائی و ضجیجی و صریخی فی ایامک و تعلم بانّی ادعو عبادک الی التور و هم یدعوننی الی التار اسألك ان تؤیّد عبادک علی الرجوع الیک و الانابة لدی باب فضلک انک انت المقتدر العزیز الوهاب

ایکاش نفحات متضوّعه از آیات را ادراک مینمودی بشنو ندای مظلوم را از ظلم بعدل رجوع نما و از اعتساف بانصاف توجّه کن احضر امام الوجه لتری امواج بحر بیان ربّک الرحمن و تجلّیات انوار نیر البرهان ایّاک ان تمنعک الریاسة عن مشرق نور الأحدیة ضع ما عندک و خذ ما امرت به من لدی الله ربّ العالمین عنایت این ظهور بمقامیست که هیچ منصف و عادلّی انکار ننماید قریب چهل سنه میشود که این مظلوم عباد را از فساد و نزاع و جدال و قتل منع نموده در لیالی و ایام قلم متحرّک و لسان ناطق و الحمد لله نصح مظلوم را اولیای حقّ قبول نمودند و بآن عامل چنانچه در عشق آباد کشته شدند و نکشتند بلکه از ظالمها و قاتلها توسط و شفاعت کردند و همچنین در ارض صاد و دیار اخری آنچه بر حزب الله وارد شد صبر نمودند و بحق گذاشتند و از قبل کل میدانند هر سنه نزاع و جدال جاری چه مقدار از نفوس که از طرفین کشته شدند یک سنه در طبری و سنه اخری در زنجان و سنه دیگر در نیریز و بعد از توجّه این مظلوم حسب الاجازة حضرت سلطان به عراق عرب کل

را از فساد و نزاع منع نمودیم اگر تو منکری عالم شاهد و گواه اگرچه بعضی از مفتترین و منکرین حسنات قلم اعلی را ستر نمودند و بهوی تکلم نموده و مینمایند و لکن لعمر الله انّ البهَاء ما ينطق عن الهوى بل نطق بما يقرب الناس الى الأفق الأبهی یا حزب الله در حقّ سلطان بحقّ تمسّک نمائید و از برای او بطلبید آنچه را که سزاوار بخشش اوست فی الحقیقه مکرّر نصرت نموده‌اند و اغنام الهی را از ذئاب حفظ فرموده‌اند البتّه کل شنیده و میدانید لذا باید از حقّ بطلبیم از انوار آفتاب عدلش عالم را منور نماید انّه علی کلّ شیء قدیر

الهی الهی تری طغیان بغاة عبادک و اشرار خلقتک و ما ورد منهم علی اصفیائک و امنائک ای ربّ انصر حضرة السلطان لينصرهم بعزّک و قوتک و اقتدارک ثمّ افتح علی وجوههم ابواب عنایتک و رحمتک و عطائک ای ربّ نور آفاق القلوب بنور معرفتک و طهرها عن الضغينة و البغضاء بحکمتک الّتی احاطت علی الأشياء ثمّ اکتب للّذین انفقوا ارواحهم فی سبیلک و اقبلوا الی سهام الأعداء لاعلاء کلمتک اجر لقائک انت الّذی لا تعجزک قوّة العالم و لا تضعفک قدرة الأمم و لا يعزب عن علمک من شیء انک انت المقتدر العزیز الحکیم

باید اولیا و اصفیا در لیلای و ایّام از برای کل تأیید طلب نمایند اگر مدعیان محبّت الیوم بآنچه در الواح از قلم اعلی نازل شده تمسّک نمایند و عمل کنند عنقریب انوار آثار الهی بر کل تجلّی نماید یشهد بذلک لسان العظمة فی هذا الحین المبین

یا محمد قبل علی قد ذكرت بما لا ينقطع عرفه و فزت بما يكون باقياً بدوام الملك و الملكوت نسأل الله ان يجعلک من الّذین ما منعهم شیء من الأشياء و ما خوفتهم ضوضاء العلماء و ما اضعفتهم سیوف الأعداء ای ربّ اید حزبک علی نصره امرک بجنود البیان ثمّ اکتب لهم ما ترتفع به مقاماتهم بین عبادک و یقرّبهم الی بساط عزّک انک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک المبرم المحکم المتین

این مظلوم دو سنه فرداً واحداً غیبت اختیار نمود و در بیابانها و جبالها سائر و در ایّام غیبت هرج و مرج ظاهر بعضی را غفلت اخذ نمود بنشانی که از ما عند الله گذشتند و به ما عندهم تمسّک جستند بالأخره نار ظلم مشتعل و بحضرت دّیان وارد آوردند آنچه را که انجم سماء سرور ساقط و قمر عدل از نور ممنوع و شمس انصاف از ضیاء محروم در کتاب هیکل مخصوص حضرت دّیان از سماء عرفان نقطه بیان نازل قوله تعالی ان یا اسم الدّیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و اتیناک عزّاً من عند الله اذ عین فؤادک لطیف یعرف قدره و یعزّ بهائه الی آخر بیانه عزّ بیانه و در رأس کتاب هیکل این کلمات عالیات مرقوم قوله تعالی ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالتور الصمد اسم الله الدّیان و در مقام دیگر میفرماید ان یا مظهر الأحدیة الی آخر بیانه و همچنین در مقامی مخاطباً آیاه میفرماید ان یا حرف الثّالث المؤمن بمن یظهره الله و معنی این اسم جزادهنده یوم جزاست و او حرف سوّم بود که باقبال و ایمان و حضور فائز گشت و مقصود از کتاب هیکل ذکر این امر اعظم و نبأ عظیم بوده و لکن احدی ملتفت نه و در مقامی میفرماید هذا العلم عند الله لأعزّ من کلّ شیء مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت عنایت فرماید بظهور کنز مخزون که از نوزده سنه تجاوز نمینماید و بعشرین نمیرسد حال باید منصفین انصاف دهند اگر مقصود این نبوده اقدمیت آن بر سائر علوم و فضلش بر بیانات دیگر چه بوده باری غرض مرضی است انسان را از عدل و انصاف محروم مینماید حضرت دّیان را بظلمی شهید نمودند که سبب تبدیل فرح اکبر بحزن اعظم شد و بعضی از کتاب هیکل علم اکسیر و جفر را گمان کرده‌اند فباطل ما ظنّوا و هم یظنّون مقصود از کتاب بمثابة آفتاب ظاهر و واضح و لائح طویب للمتبصّرين کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوی بر شهادتش دادند و شهیدش نمودند و همچنین آقا ابوالقاسم و سائرین را فی الحقیقه خطیئات آن نفوس از حدّ احصا خارج این مظلوم این اذکار را دوست نداشته و ندارد مقصود آنکه بعضی آگاه شوند و بحقّ نطق نمایند اسم دّیان را ابوالشّور و جناب خلیل که در بیان میفرماید ان یا خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری

فى الكتب من بعد الصّحف ان يا اسمى فى البيان او را ابوالدّواهى ناميدند و بعد در صدد قطع سدره مباركه افتادند ولكنّ الله اطردهم بقدرته و سلطانه رغماً لأنفهم أنّه هو الفضّال الفيّاض الحافظ الكريم

در ليالى و ايام بنصرت قيام نموديم بشأنى كه اعراض احزاب عالم منع نمود و مقصودى جز اصلاح و اخمد نار ضغيته و بغضا نبوده و نيست يشهد بذلك ما جرى من قلمى امام وجوه الخلق و ما نطق به لسانى بين العباد نسأل الله تبارك و تعالى ان يزيّن الكلّ بما يحبّ و يرضى و يؤيّدهم على الانابة و الرجوع اليه أنّه هو القوىّ القدير

يا محمّد قبل على نشهد أنّك فزت بكتاب لا ينقطع عرفه و لا ندائه و لا ذكره لك ان تشكر الله فى اللّيالى و الايام بهذا الفضل المبين و تبشّر العباد بالحكمة و البيان بهذا النّبأ العظيم اوليا را از قبل مظلوم تكبير برسان و بتجليات انوار نير عنايت ربّانى بشارت ده انا ذكرنا كلّ واحد منهم بما لا تعادله خزائن الأرض طوبى لمن عرف و فاز و ويل للغافلين

و اينكه از بعد سؤال نمودى أنّه يظهر لك وعداً من الله ربّ العرش العظيم عريضه بعد بساحت اقدس فائز نحمد الله الذى عرّفك امره و علّمك ذكره و هداك الى صراطه المستقيم ستفنى الدّنيا و ما فيها و يبقى لك عملك فى ايام الله و ما جرى من قلمك فى ثناء المظلوم و ذكره نسأله ان يؤيّدك و يوفّقك و يمدّك بجنود البيان لتهدى النّاس و تقرّبهم اليه أنّه هو المؤيّد المقتدر القدير و الحمد لله العزيز الحميد

* * *

هو المنادى من افقه الاعلى

الحمد لله الذى اظهر بكلمته العلياء ما كان مكنوناً فى كنانز عصمته و مخزوناً فى خزائن حفظه أنّه هو المقتدر الذى بامر من عنده ماج بحر البيان فى الامكان و اشرق نير الفضل من افق سماء البرهان و نُصب العلم امام وجوه العالم و به ظهر توحيد الله و سلطانه و قدرته و اقتداره و الصّلوة و التّكبير و البهاء على ايادى امره الذين قطعوا السّبل و المناهج لاعلاء امره و اثبات كلمته العليا الّتى بها انجذبت حقائق الاشياء و نادت سدره المنتهى فى الفردوس الاعلى قد اتى المالك بامر لا يقوم معه السّموات و الارض و بسلطان غلب من فى ملكوت الامر و الخلق أنّه هو الذى بظهوره ابتسم ثغر امّ الكتاب فى المآب و دعا الكلّ الى الله مالک الرقاب و على الذين سمعوا ندائهم و اكرموا مثنوهم و عملوا بما أمروا به فى كتاب الله ربّ الارباب

يا اولياء الله و حزبه جناب بآء قبل ق الذى لقّب بهائى فى كتابى الابدى حضر امام وجهى و ذكركم لذا ذكرناكم و انزلنا لكم ما هاج به عرف بيانى و ماج بحر فضلى ان ربّكم هو المشفق الكريم

يا افنانى فى البلدان عليكم بهائى و عنايتى اسمعوا ندائى من هذا المقام الاعلى و الذّروة العليا أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد المهيمن القيوم نشهد أنّكم فزتم بعرفان الله مالک ملكوت الاسماء و آتمتم به و اقبلتم الى افقه اذ اعرض عنه العباد الذين انكروا ظهور الله و برهانه و نطقوا بما لا نطق به الاولون

يا اوليائى فى الطّاء اسمعوا ندائى من شطر سجنى أنّه اذ ارتفع ابتسم ثغر البيان و نطقت الارض و السّماء قد اتى الوعد و اتى الموعد برايات الآيات من لدى الله مالک الوجود

يا ايادى امرى طوبى لكم بما اقبلتم بوجوه نوراء و فزتم بعرفان ربّكم اذ ارتعدت فرائص الاسماء اشهد أنّكم شريتم رحيقى المختوم من كأس عطاء اسمى المخزون الذى ينطق فى هذا الحين امام وجوه من فى السّموات و الارضين و نبشّرهم بما ظهر و لاح من افق سماء رحمة الله مالک الغيب و الشّهود طوبى لمن احبّكم و سمع ذكركم و قام على خدمتكم أنّه من الفائزين فى كتابى المبين

فى هذا الحين ارادت ارادتى ان تذكر القاف و الميم بايات تنجذب بها افئدة الذين آمنوا اذ سمعوا نداء الله رب ما كان و ما يكون يا اوليائى هناك نوصيكم بالاستقامة الكبرى لئلا تنزل اقدامكم من همزات الذين انكروا حجة الله اذ نزلت بالحق و كفروا بالذى ينطق بينكم باعلى النداء انه لا اله الا انا الحق علام الغيوب

يا ارض الكاف قد مرت عليك نسائم الظهور فى فجر يومه هل وجدت ام كنت من الغافلين يا اوليائى هناك انا سمعنا ندائكم و رأينا اقبالكم و اعمالكم ان ربكم هو السميع البصير طوبى لسمع فاز بالاصغاء و لبصر رأى آياتى الكبرى انهما فى ظل عناية ربهما المقتدر القدير

يا ارض الصاد اين اوليائى و احبائى اشهد فيك اشتعلت نار البغضاء و احترقت بها اكباد الاصفياء الذين بهم اشرفت شمس الايقان من افق سماء العرفان و نادى المناد من كل الجهات قد ظهر من كان مكنوناً و اتى من كان مخزوناً فى علم الله مالك هذا المقام الرفيع يا اوليائى هناك طوبى لكم بما سمعتم ندائى و اقبلتم بالقلوب الى افقى و شريتم رحيق العرفان من يد عطائى و اعترفتم بما نزل فى كتابى العظيم انا سترنا اسمائكم حكمة من عندنا و رحمة من لدن عليم خبير

يا اهل النون و الجيم قد حضر الهائى امام وجهى و اراد من بحر جودى ذكركم ذكرناكم بما اشرفت بنوره الارض و السماء يشهد بذلك من عنده لوح حفيظ يا اوليائى هناك قد اتى ربيع البيان و امطرنا من سحب رحمتى امطار عنايتى طوبى لقلب نبت منه سنبلات حكمى التى امرنا الكل بها فى لوحى العظيم هنياً لكم بما حملتم الشدائد فى سبيلى و صبرتم فى البأساء شوقاً لرضائى نسئل الله ان يؤيدكم على الاستقامة و يكتب لكم من قلمه الاعلى كل خير انزله فى كتابه انه هو المنزل القديم

يا قلمى ول وجهك شطر الالف و الرء و قل اين ذكركم و بيانكم و اين اقبالكم و اشتعالكم و اين انجذابكم و انقطاعكم اياكم ان تخوفكم سطوة العلماء او تضعفكم قوة الاقوياء انصروا ربكم الرحمن بالحكمة و البيان و لا تكونوا من الضامتين قد كان لكم شأن عند الله سوف يرى كل مستقيم ما قدر له من لدن عليم حكيم ما لى اريكى ساكتين و صامتين عن ذكر الله و بيانه هل اخذتكم الغفلة ام كنتم من الخائفين قوموا باسمى و خذوا كوب البقاء ثم اشربوا منه بذكرى البديع انا خلقناكم و اظهرناكم لخدمتى اياكم ان تحجبكم حجابات الناعقين انا نوصيكم كما وصيناكم من قبل بالامانة و الديانة و الصدق و الوفاء و بما يرتفع به كلمة الله رب العالمين طوبى لمن نبذ الفساد و قام على الاصلاح انه من المقرين فى كتاب الله رب العرش العظيم يا اوليائى انا امرناكم بالبر و التقوى و نهيناكم عن البغى و الفحشاء و عن كل ما يتكدر به العباد فى ناسوت الانشاء و انا المشفق الكريم اجعلوا همكم نصره العباد و ما تفرح به افتدتهم ان ربكم يأمركم بما ينفعكم و يمنعكم عما يضرهم انه هو الفضل العزيز الحكيم يا اوليائى فى الجهات قد توضع عرف البيان اذ تكلم مكلّم الطور طوبى لاذن سمعت و ويل لكل غافل بعيد انصروا ربكم الرحمن ببيان تنجذب به العباد هذا ما امرناكم به من قبل و فى هذا الحين

يا اهل الدال و الواو و ضواحيها افرحوا بما وجدنا منكم عرف محبة الله رب هذا المقام الكريم نشهد انكم اقبلتم الى الله رب الكرسي الرفيع و ورد عليكم فى سبيله ما ناح به الفردوس الاعلى و الذين طافوا حول العرش فى بكور و اصيل قد انزلنا لاوليائى فى الصحيفة التى انزلناها من سماء مشيتى لمن طار فى هوائى و تمسك بحبل حى و نطق بشائى بين عبادى و تشبث بذيلى المنير

و نذكر فى هذا الحين من سمى بمحمد انه قام على خدمة امرى و تبليغ ما نزل فى كتابى نشهد انه فاز بما لا فاز به اكثر العباد و انا المحصى العليم

يا قلم ول وجهك شطر الخاء و الواو ثم اذكرهم بذكر تنطق به الاشجار بما نطقت به سدرة الطور لموسى الكليم يا اوليائى نشهد انكم فرتم باياتى و آتارى و نزل لكم فى الالواح ما انجذبت به افئدة المقرين نسئل الله ان يؤيدكم على الاستقامة

الكبرى بحيث لا تزلكم شبهات العلماء الذين منعوا الناس عن التقرب الى نبأ الله العظيم يا اولياء الله نشهد انكم كنتم تحت لحاظ عنايتي قد نزلت اسمائكم من قلمي الاعلى في الصحيفة الحمراء ان ربكم الرحمن هو الفضل المقدر العليم الخبير و ما اظهرنا اسمائكم و ما ذكرناها رحمة من عندي و حكمة من لدن حاكم عليم

يا اوليائي في المدن و القرى هذا يوم فيه ظهرت الآيات و برزت البيئات اياكم ان تمنعوا انفسكم عما ظهر بالفضل ضعوا الاوهام مقبلين الى هذا الثور اليقين هذا يوم فيه نصب الميزان و ظهر البرهان و مرّ الجبال كمرّ السحاب هذا ما اخبر به الرحمن في الفرقان طوبى لمقبل اقبل و ويل للمعرضين يا حزب الله اياكم ان تمنعوا انفسكم عن البحر الاعظم الذي ما ج امام الوجوه باسمي المقدر القدير قد جرت انهار البيان و سرت نسائم السبحان و الروح ينادي في برية الوفاء لبيك يا مولى الورى و لبيك يا من في قبضتك زمام الاسماء و لبيك يا مقصود العارفين

يا اوليائي في اليا قد اقبل اليكم المظلوم من شطر عكاء و يذكركم بما تبقى به اذكركم و اسمائكم في كتب الله رب العالمين اياكم ان تحزنكم حوادث الدنيا لعمرى انها ستفنى و يبقى ما قدر لكم من لدى الله رب العرش العظيم قد احاطتنا البلايا من كل الجهات و ورد علينا من الظالمين ما ناحت به الاشياء و صاح كل عالم خبير انا اردنا لهم العناية الكبرى و هم ارادوا لنفسى الذلة العظمى نسئل الله ان يزيّنهم بطراز العدل و يوفّقهم على الرجوع انه هو التّوّاب المشفق الغفور الرحيم

* * *

جناب بصرار عليه بهاء الله

بسمي المشرق من افق سماء العرفان

الحمد لله الذي اظهر من بحر البيان لآلئ الحكمة و التّبيان هو المالك الذي نصبت عن يمينه راية الملك لله و عن يساره علم يفعل ما يشاء لا تضعفه قوة الأمراء و العلماء و لا تمنعه شوكة الأقوياء و العرفاء لا اله الا هو فاطر السّماء و مالك ملكوت الأسماء و ربّ الآخرة و الأولى يا باقر يا بصرار عليك بهاء الله المقدر الغفار قد ذكرك اسمي على قبل اكبر ذكرناك بهذا اللّوح المبين لتشكر ربك الغفور الرحيم از مصيبت وارده محزون مباش اقرء ما انزله الرحمن في الفرقان المال و البنون زينة الحياة الدنيا و الباقيات الصّالحات خير عند ربك ثواباً و خير املاً اين آية مباركة بعد از صعود ابناء رسول الى الرّقيق الأعلى نازل شده به يقين مبین بدان آن طفل نزد امين حقيقى محفوظ بوده و هست قد جعله الله كنزاً لك و ذخراً لك و شرفاً لك انه هو ارحم الراحمين و اكرم الأكرمين لا تحزن من شيء توكل في الأمور على الله رب العالمين انه معك و سمع ندائك و هو السميع البصير منتسبين را از قبل مظلوم تكبير برسان و بعنايت حقّ جلّ جلاله بشارت ده نسئل الله تبارك و تعالى ان يؤيدكم على ما يحبّ و يرضى و يؤلف بين القلوب انه هو المقدر العزيز المحبوب ذكر اوليا در ساحت مظلوم بوده و هست اين ايام نامه يکى از افنان سدره مبارکه عليه بهاء الله الأبهى رسيد و ذکر اوليا طراً در آن مذکور و هر يك بذكر الهى فائز نسئل الله ان يوفّقهم على الاتّحاد و الاتّفاق و يقربهم اليه البهاء عليك و على اوليائي و امائي اللّائي آمنّ بالفرد الخبير

* * *

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذى انزل الآيات و اظهر البيّنات و انطق القلم الاعلى بين الارض و السّماء أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم و الصّلوة و السّلام على مبدء الوجود و منتهاه و غاية المقصود و ملجأه الذى به تدندن صبح الظهور و ترتّم العنديل على الطّور و على آله و اصحابه الذين بهم اثار افق العالم و استقرّ هيكل الامر على العرش الاعظم هم الذين جاهدوا فى سبيل الله باموالهم و انفسهم الى ان سالت البطحآء بقوّتهم و ابتسم الزّورآء بعنايتهم

و بعد يا حبيبى دستخطّ عالى رسيد معلوم است كه چه اثر بخشيد لعمر الله اثر روح چه كه بذكر مقصود عالميان مزين بود و بنای محبوب امكان مطرّر اجرکم على الله انشاء الله در جميع احوال بذكر و ثنای حق جلّ جلاله مشغول باشید الواح را بمقتضای وقت بدهيد چه ميشود اين ايام بعضی خائف و بعضی مضطرب و بعضیهم نظراً الى الحكمة اعطاء آن جايز نه بايد توقّف نمائيد تا وقت آن برسد و وقت هم اسرع از برق ميرسد مقصود آنكه تا بر احوالات دوستان مطلع نشويد ذكر الواح نمائيد هر نهالیکه در رضوان بيان مستحقّ فرات رحمت است ماء معانى بر او مبذول داريد و حق جلّ جلاله هنيئاً له ميفرمايد اينفقره حسب الامر در نظر آنمحبوب باشد

جميع دوستانرا بصبر و سكون و وقار وصيّت نمائيد و بگوئيد يا اولياء الله فى الارض باسم حق در جميع عوالم الهى معزّيد ولكن در اين دنياى فانيه كه اقرب از آن منتهى ميشود بذلتّ مبتلا در سبيل خداوند يكتا شماتت شنيديد و اذيتّ ديديد بحبس رفتيد جان داديد ولكن بجهت ظلم چند نفس غافل نبايد از حدود الله تجاوز نمائيد يعنى نبايد بنفسى تعرض كنيد آنچه بر شما وارد لله بوده هذا حق لا ريب فيه و حال هم جميع امور را باو راجع نمائيد و بر او توكل كنيد و تفويض نمائيد البتّه او هم شما را وانميگذارد اينهم لا ريب فيه هيچ پدرى اولاد را بسّيع نميدهد و هيچ صاحب غنمى اغنام خود را بگرگ نميسپارد البتّه در حفظش سعى بليغ مبذول ميدارد اگر چند يومى بمقتضای حكمت بالغه امور ظاهره بر خلاف مراد جارى شود بأسى نبوده و نيست مقصود آنكه كل بافق اعلى ناظر باشند و بآنچه در الواح نازل شده متمسك در اقليم فساد پا نگذارند و در عرصه جدال و نزاع قدم نهند بجنود صبر و تسليم و اخلاق و اعمال طيّبه و كلمات بدعيه منيعه حق جلّ جلاله را نصرت نمايند در اين ايام در لوحى از الواح اينكلمه عليا از قلم اعلى جارى قوله عزّ بيانه در كلّ حين متمسك باشيد بامريكه سبب اعلاء كلمه الله گردد اعمال طيّبه و اخلاق مرضيه جند اللهه در اينظهور اعظم و همچنين كلمه طيّبه مباركه اين جنود جذّاب قلوبند و فاتح ابواب مدائن اين سلاح احدّ از سلاح عالم است فاسئل الله بان يؤيّد الكلّ على ما نزل من قلمه الاعلى فى الزّبر و الالواح انتهى

قسم بنير آسمان معانى كه اگر دوستان بآنچه نازل شده عمل نمايند و يا مينمودند جميع عالم بمثابه عيون ايشان را حفظ و حراست ميكردند و عن ورائهم جنود الغيب جميع اشيا جند الهى بوده و هستند ارياح از جندش محسوب جبال از عسكرش محسوب موسى با يك عصا عالم را بر هم زد چه كه بامر الله ظاهر و بر خدمتش قائم انشاء الله اميد هست كه عصاى غيبى بحور نفس و هوى را بشكافد و كل را الى الله راه نمايد انه على كلّشئ قدير و بالاجابة جدير

حسب الامر مبارك آنجناب بايد در ارض ك امّ حرم عليها بهاء الله الابهى و همچنين عمّه و دختر عمّه ها و منتسبين كلّهم اجمعين را تكبير برسانند و بعنايات حق و ذكر مظلوم بشارت دهند فى الحقيقه در سبيل الهى بسيار زحمت كشيده اند از نظر نرفته و نميروند و در الواح از قلم اعلى مذكورند چندی قبل مخصوص هر يك لوح نازل و ارسال شد لذا اين كره توقّف رفت

هر يك را از رجال و نسا تكبير ميرسانيم و بعنايات مخصوصه الهيه بشارت ميدهيم و همچنين ساير دوستان آن ارض را
بذكر منظر اكبر مسرور دار جنابان ندافها في الحقيقه بخدمت فائزند طوبي لهما انا نذكرهما و نبشرهما بعنايات الله و رحمته
منتسبين جناب محمدصادق عليهم بهائي را از جانب مظلوم تكبير برسان انشاء الله بما يحبه الله ظاهر شوند و بما نزل
في الكتاب عامل و بجنود اعمال و اخلاق صفوف شياطين را بردرند انشاء الله كل باصغاي نداء الله فائز شوند و بصراطش
متمسك انتهي عرض اين فاني آنكه خدمت هر يك از آقايمان و دوستان كه در آن ارض تشریف دارند تكبير و سلام برسانيد
السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

خادم

غرة شهر صفر سنه ۱۳۰۱

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

محبوب مکرم حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر ملاحظه فرماید

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأعلى

الحمد لله الذى أنزل الكتب و أرسل الرّسل و جعلهم سرج هدايته بين خلقه و بهم فرق بين الحقّ و الباطل و فصل بين المعرض و المقبل و هم صراط الله المستقيم و امره المحكم المتين و بهم بشر الله خلقه باسمه المكنون و سرّه المخزون و نباه العظيم و نوره القديم الى ان قضى الميقات و اتى الوعد و اشرق افق العالم بنور الظهور و ارتفع نداء مكلّم الطّور و تكلم بكلمة انصعق منها من فى السموات و الأرض الاّ الذين انقذتهم ايدى العناية و وجدوا عرف القميص اذ تضوّع بين البريّة اولئك فازوا بيوم فيه اشرقت الأرض بنور ربّها و غرّدت حمامة الفردوس ببناء بارئها و ارتفع حفيف سدره المنتهى و بشرت الكلّ بظهور مقصودها و محبوبها و المنادى فيها الى ان بلغت الأيّام الى هذه الأيّام الّتى فيها اضطربت عقول العقلاء و تزعزعت بنیان الأقویاء و ارتعدت فرائض الأمراء و تزلزلت افئدة العلماء و الفقهاء الاّ الذين خلقتهم ايدى القدرة من جوهر الاستقامة و ربّتهم ارادة الله مالک البريّة فى مقام ما اطّلع به الاّ علمه المحيط اولئك عباد لمّا وردوا فى السّجن قالوا ما قال الرّضوان عند دخول المقرّبين فى الجنّة العليا قد اخذهم جذب محبة الله على شأن اختاروا السّجن على الجنان حبّاً لله ربّهم الرّحمن و اخذوا كأس البأساء باسم مالک الأسماء و شربوا منها بحبّ نطقا الصّبر و الاصطبار قد خلقنا الله بنور من انوار صبركم و اصطباركم لعمر مقصودنا نستحيى ان نظهر وجودنا امام وجوهكم بل ينبغى لنا ان نطوف حولكم بدوام ملكوت ربّنا المهيمن القيّوم

سبحانك يا من باسمك ماج بحر الحيوان و هاجت ارياح الامتحان و اشتعلت افئدة المخلصين و طارت عقول الموحّدين اسألك بنفوذ آياتك و ظهور علاماتك و مظلوميّة نفسك بين عبادك و بالّذين اختاروا لأنفسهم السّجن رجاء ما عندك بأن تنزل من سماء فضلك ما تقرّ به عيون الّذين تمسّكوا بحبل عنايتك و تشبّثوا بذيل رحمتك اى ربّ ترى اوليائك و اصفيائك مقبلين الى افقك الأعلى و معترفين بما نطق به لسان عظمتك فى ملكوت الانشاء قدّر لهم يا الهى ما ينبغى لجودك و الطافك و ما يليق لفضلك و كرمك ثمّ اكتب لهم يا مقصود العالم و مولى الأمم من قلم الارادة ما ينفعهم فى كلّ عالم من عوالمك اى ربّ قد ذاب كبد الخادم بما ورد على الّذين ذكرت اسمائهم فى الصّحيفة الحمراء من قلمك الأعلى و ذكرتهم بما ناح لهم اهل الملكوت و اصحاب الجبروت اى ربّ قرّبهم اليك فى كلّ عالم من عوالمك و قدّر لهم ما تقرّ به ابصار عبادك و تفرح افئدة المخلصين من خلقك انك انت الذى باسمك ماج بحر العطاء يا مالک الأسماء و بذكرك تشهّق الطّاووس عند عرش عظمتك يا فاطر السّماء اسألك بأن تنزل على اصفيائك ما تظهر به مقاماتهم فى ملكوت الانشاء انك انت مولى الورى و مالک العرش و الثّرى لا اله الاّ انت العزيز المحبوب

كُلَّ الخادم لسجنكم الفداء دستخطهای متواتره آن محبوب چه باسم این بنده و چه باسم حضرت اسم جود علیه بهاء الله الأبهی جمیع رسید و حزن و بهجت بی پایان رخ نمود و دلیل آن واضح است احتیاج بعرض نیست و بعد از قرائت و اطلاع هر یک از آن وقتی از اوقات در ساحت امنع اقدس عرض شد و اظهار عنایت و الطاف از افق فضل رحمانی ظاهر و لائح بشائی که این عبد فی الحقیقه عاجز است از ذکر آن بتمامه ولكن خود آن محبوب امواج بحر بیان رحمن و اشراقات آفتاب فضل را مشاهده فرموده اند بهیچ وجه احتیاج بمترجم و مبین و مفسر نبوده و نیست و همچنین در الواحی که با جناب محبوبی ح ک علیه بهاء الله و عنایت ارسال شد در بعضی از آن الواح هم ذکر آن محبوب نازل و دستخط آخر آن حضرت بعد از عرض در تلقاء عرش این بیان از ملکوت علم الهی نازل قوله عز کبریائه و جلّ بیانه

بسمی المشفق الکریم

یا علی لازال تحت لحاظ عنایت حقّ جلّ جلاله بوده‌ئی و از ملکوت فضل نازل شده از برای شما آنچه که خزائن ملوک و مملوک بل خزائن عالم بآن معادله ننماید ناس در ثروت و راحت غافل و مغرورند بشائی که مابین حقّ و باطل و ظلم و عدل و انصاف و اعتساف تمیز نمیدهند نعمت را نعمت می‌شمردند و سراب را آب می‌پندارند غافل از آنکه بیک تغییر فرح بحزن مبدل شود و نغمه بناله سبحان الله کل بتغییر و فنا آگاهند و بر آن گواه مع ذلک باعمالی که شبه آن دیده نشده مشغولند لعمر الله سوف یرون انفسهم فی خسران مبین در این ظهور اعظم حقّ جلّ جلاله ظالمین را مهلت نداده و نخواهد داد لو لا سبق الأمر من عنده لرأوا جزاء ما عملوا فی اقلّ من آن بحیث جعلتهم عاصفات القهر هباءً منثوراً حقّ با شما بوده و اعمال ظالمین و معتدین را مشاهده نموده و قلم اعلی آنچه واقع شده بعدم حکمت نسبت نداد و قبول فرمود فضلاً من عنده و یشهد لکم و لقیامکم و استقامتکم و ذکرکم و ثنائکم امام الوجوه و مظلومیّتکم و بکلّ ما ورد علیکم فی سبیل الله بارتکم و خالقکم و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض کذلک نطق القلم اذ استوی مالک القدم علی العرش الأعظم فی لیلة تنادی فیها المناد الملک لله مالک المبداء و المعاد طوبی از برای نفوسی که اولیای حقّ را خدمت نمودند و مؤانست جستند امروز یک ذره از اعمال حسنه مستور نماند و مکافات آن ظاهر گردد طوبی للذین فازوا بحبکم و خدمتکم فی سبیل الله رب العالمین آنچه بر شما وارد شده لوجه الله بوده در سبیل او شنیدید آنچه را که قابل اصغا نبوده و دیدید آنچه که لایق مشاهده نه این شهادت قلم اعلی اعظم است از دنیا و ما فیها لک ان تشکر ربک الذاکر الکریم دوستان را تکبیر برسان و بعنایت حقّ مسرور دار قل انه معکم یسمع و یری و هو العلیم الخبیر البهاء المشرق من افق ملکوتی علیک و علی الذین عملوا بما امروا به فی کتابی المبین الحمد لله رب العالمین انتهى

از صریر قلم اعلی مراتب و مقامات فضل و عنایت مشهود احتیاج بذکر این کلیل علیل نبوده و نیست قسم بافتاب افق معانی اگر آذان عالم مقدّس و مطهر بود باصغای این ندا مشتعل میشد اشتعالی که ذکرش از قلم و مداد خارج است یشهد بذلک مولی العالم و مقصود الأمم این فضل را شبه و نظیر نبوده و این رحمت را مانند نه از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل که عنایت فرماید و عباد خود را بکلمه علیا از نوم غفلت نجات بخشد و بافق آگاهی کشاند نعم ما قیل

عقل اگر خواهی که ناگه در عقیلت نفکند

گوش گیرش در دبیرستان الرحمن درآر

از حقّ میطلبم غافلین را آگاهی بخشد و از حلاوت بیان خود محروم نسازد انه علی کلّ شیء قدیر
عرض دیگر آنکه هر قدر ارسال مراسلات مستور ماند احبّ است چه اگر اهل ظلم آگاه شوند البتّه در صدد منع برآیند بسا میشود بیحکمتی دوستان اخبار مینماید در هر حال حسب الأمر باید بحکمت متمسک باشند و باو متشبّث مجدد حینی که

مناجات آن محبوب بتمامها در ساحت امنع اقدس لیس کمثله شیء عرض شد این بیان از مشرق عنایت محبوب امکان اشراق نمود قوله عزّ بیانه و جلّ ذکره

انا السّامع المجیب

یا علی قد ورد علی البحر الأعظم انهار ذکرک و بیانک و اراد ان یقذف علیک لآئی الذّکر و البیان ان اجمعها باسمه المقتدر القدیر قد سمعنا ثنائک و رأینا اثمار سدره خلوصک و ذکرناک بهذا اللّوح البدیع طوبی لقیامکم و خدمتکم و سکونکم و وقارکم و استقامتکم و لصبرکم الجمیل نسأل الله بأن يجعلک علماً فی امره و یجذبک الی مقام لا تری ما عندک بل الی ما یرتفع به امر الله ربّ العالمین فاعلم بالحقّ الیقین أنّه لا یعزب عن علمه من شیء و هو المشفق العزیز المنیع کذلک زیناً هیکلک بقمیص عنایتی و رأسک باکلیل فضلی الّذی لا یعادلّه شیء ان افرح و قل

لک الحمد یا مولی العالم بما ذکرتنی و علّمتنی و عرّفتنی و اشهدتنی و اریتنی و انطقتنی و جعلتنی فائزاً بلقائک و کوثر وصالک و اجتذبتنی علی شأن ما اضعفتنی قوّة الأقویاء و ما خوّفتنی شوکة الأمراء ای ربّ اسألك بنفسک بأن تحفظنی و تقرّبنی الیک و تکتب لی ما ینبغی لسماء جودک و شمس فضلك انّک انت الجواد الکریم لا اله الا انت العلیّ العظیم انتهی

لله الحمد اشراقات انوار آفتاب عنایت حقّ جلّ جلاله بمثابه وجودش ظاهر و باهر مع سحاب و سبحات که آفاق را اخذ نموده نور امر الله نزد مقرّبین و مخلصین اظهر از کلّ شیء له الحمد فی کلّ الأحوال یسأل الخادم ربّه بأن يؤیّد عباده علی الانصاف أنّه لهو المؤیّد الحکیم الحمد لله العزیز العظیم

و اینکه مرقوم داشتند ابن السّلطان که به وزیرنظام ملقّب است بسیار زخارف قول اظهار داشته که من با ایشان یعنی جمال قدم جلّ اجلاله مراود بودم و من خبر دارم کذب وربّ العرش و الثّری با ابناء سلطان موجود ملاقات واقع نشده بلی هنگامی که دربند شمیران قبل از ظهور منظر اکبر واقع شاهزادگان عظام از جمله مراد میرزا که به حسام السّلطنه ملقّب و فرهاد میرزا و امام قلی میرزا که به عمادالدّوله ملقّب دو بار به دربند آمده حضور مبارک را ادراک نمودند مع سیف الدّوله پسر ظلّ السّلطان و امّا فریدون میرزا که به فرمانفرما ملقّب بوده یک بار جمال قدم بمنزل او رفته چه که در جوار ساکن بود من دون آن آنچه گفته اند کذب بعضی از ذوی القربی با ایشان مراوده داشتند و بعضی هم بامورات بعضی مشغول بودند سبحان الله اگر قول آن نفوس را تصدیق نمائیم ظهور امر اعظم و اکبر و اعلی و ابهی مشاهده میشود و بر جمیع حجّت بالغه کامل و تمام باری یقولون ما قالوا من قبل فی الحقیقه انسان بی بصر و بی انصاف حکم معدوم بر او شده و میشود امرائی که باین صفات موصوف باشند بمثابه قبور فراعنه بوده و هستند ظاهر مکمل و باطن غیر آن یسأل الخادم ربّه بأن يؤیّدکم علی الانصاف و یزینکم بطراز العدل و الصّدق اگرچه اعمال آن نفوس جمیع سبل و طرق را سد نموده مگر یک سبیل یشهد بذلک کلّ منصف بصیر در جواب حبیب فؤاد جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی از قبل در این امور از قلم اعلی نازل شده آنچه که هر منصفی ملاحظه نماید عرف بیان رحمن را ادراک مینماید

ذکر جناب آقا سیّد آقا بزرگ علیه بهاء الله را فرموده بودند ذکر ایشان لازال از لسان مبارک استماع شده مکرّر فرمودند قد ورد علی اهل المیم من ذریّة الرّسول ما لا ورد علی احد من قبل و این کرّه آنچه از احوالات مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی فرمودند صدق وربّ الآیات صدق وربّ البیّنات قد ورد علیهم اعظم عمّا ورد علینا اذ ادخلنا المشرکون فی بلدة سمّیت بآمل و کانت الضّوضاء مرتفعة فی کلّ الأحيان و فی کلّ یوم ینادی المناد هذا یوم فیه یسفک الدّم الأطهر طوبی لأهل المیم الّذین ورد علیهم ما ناحت به سکّان الفردوس و الّذین طافوا عرش الله العظیم و ذکرنا العلی بذکر ناحت به الأشياء کلّها و ذابت به الصّخرة و صاح به السّحاب و نذکر فی هذا الحین من صعد الی الله فی السّجن قد اعترف قلمی الأعلی

بشهادته فی سبیلی طوبی له و نعیماً له لعمر الله حین ارتقاء روحه استقبله الملائة الاعلی من لدی الله مالک السماء و فاطر السماء و استبرکن به الحوریات فی غرفات الجنان طوبی لأصفیاء الله و اولیائه و ویل للذین ظلموا من دون بیته و برهان و نذکر کل من کسر سلاسل الأوهام و فاز بأنوار الیقین فی هذا الیوم الذی فیہ تنادی الذرات الملك لله مالک الایجاد انتهى

صدهزار حمد و شکر مقصود عالمیان را که آنچه در سیلش وارد بطراز قبول فائز زود است این حکومتها و ریاستها و ظلمها معدوم شود و هر ظالمی خسارت خود را مشاهده نماید سبحان الله مع آنکه معلوم نیست بقای آن نفوس در دنیا یک یوم او یومین او آن و آئین او دقیقه و دقیقین مع ذلک خود را از انوار عدل محروم نموده اند و عمل نموده اند آنچه را که بدوام ملک و ملکوت جزای آن باقی است اف لهم و بما اکتسبت ایادیهیم فی ایام الله بارئهم و خالقهم

خدمت جناب سید مذکور مظلوم علیه بهاء الله المهیمن القیوم و سایر آقایان تکبیر عرض مینمایم و از حق جلّ جلاله سائل و آمل مقدّر فرماید از برای ایشان آنچه که سبب و علت حفظ مقامات ایشانست و همچنین خیر دنیا و آخرت را از برای ایشان میطلبم اوست قادر و توانا و اوست مشفق و کریم البهاء و الثناء و التکبیر علی حضرتکم و علیهم من لدی الله ربنا و ربکم و رب من فی السموات و الارضین و الحمد لله رب العالمین

خادم

فی ۲۹ ذی الحجة الحرام سنة ۱۳۰۱

در این حین قصد مقصد اعلی نموده بعد از حضور فرمودند بنویس بجناب علی قبل اکبر علیه بهائی باید بکمال جدّ و اجتهاد در اتحاد و اتفاق قلوب مشغول باشی این مقام را اختلافات عالم ضرر نرساند اجرش در خزانه علم الهی مکنون و مخزون ان ربک لهو الصادق الناطق البصیر تمسک بما امرت به لعمری انه ینفعک فی کلّ عالم من عوالم ربک الخیر انتهى

عرض دیگر یک لوح اقدس علیحده از سماء مشیت مخصوص آن حضرت نازل و ارسال شد هذا فضل بعد فضل

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

* * *

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انطق ورقاء البيان على افنان دوحة التبيان بفنون الالحن على انه لا اله الا هو قد ابدع الاكوان و اخترع الامكان بمشيئته الاولى التي بها خلق ما كان و ما يكون و الحمد لله الذي زين سماء الحقيقة بشمس المعاني و العرفان التي رقم عليها من القلم الاعلى الملك لله المقتدر المهيمن القيوم الذي اظهر البحر الاعظم المجتمع من الماء الجارى من عين الهاء المنتهية الى الاسم الاقدم الذي منه فصلت النقطة الاولى و ظهرت الكلمة الجامعة و برزت الحقيقة و الشريعة و منه طار الموحدون الى هواء المكاشفة و الحضور و المخلصون الى منظر ربهم العزيز الودود

و الصلوة و السلام على مطلع الاسماء الحسنى و الصفات العليا الذي في كل حرف من اسمه كنزت الاسماء و به زين الوجود من الغيب و الشهود و سمى بمحمد في ملكوت الاسماء و باحمد في جبروت البقاء و على آله و صحبه من هذا اليوم الى يوم فيه ينطق لسان العظمة الملك لله الواحد القهار

قد حضر بين يدينا كتابك و اطلعنا على ما فيه من اشاراتك نسئل الله ان يؤيدك على ما يحب و يرضى و يقربك الى ساحل البحر الذي يموج باسم ربك الاعلى و تنطق كل قطرة منه انه لا اله الا هو و انه لخالق الاسماء و فاطر السما

يا ايها السائل اذا قصدت حظيرة القدس و سيناء القرب طهر قلبك عن كل ما سواه ثم اخلع نعلي الظنون و الاوهام لترى بعين قلبك تجليات الله رب العرش و الثرى لان هذا اليوم يوم المكاشفة و الشهود قد مضى الفصل و اتى الوصل و هذا من فضل ربك العزيز المحبوب دع السؤال و الجواب لاهل التراب اصعد بجناحي الانقطاع الى هواء قرب رحمة ربك الرحمن الرحيم قل يا قوم قد فصلت النقطة الاولى و تمت الكلمة الجامعة و ظهرت ولاية الله المهيمن القيوم قل يا قوم ءاشتغلتم بالغدير و البحر العذب يتموج امام وجوهكم فما لكم لا تفقهون انتظقون بما عندكم من العلوم بعد ما ظهر من كان واقفاً على نقطة العلم التي منها ظهرت الاشياء و اليها رجعت و عادت و منها ظهرت حكم الله و العلوم التي كانت لم تزل مكنونة في خزائن عصمة ربكم العلي العظيم دعوا الاشارات لاهلها و اقصدوا المقام الذي تجدون روايح العلم من هوائه كذلك يعظكم هذا العبد الذي يشهد كل جارحة من جوارحه و كل عرق من عروقه انه لا اله الا هو لم يزل كان في علو العظمة و الجلال و سمو الرقعة و الاجلال و الذين ارسلهم بالحق و الهدى اولئك مشارق وحيه بين خلقه و مطالع امره بين عباد و مهابط الهامه في بريته و بهم ظهرت الاسرار و شرعت الشرايع و ظهر امر الله المقتدر العزيز المختار لا اله الا هو العليم الخبير

يا ايها السائل فاعلم بان الناس يفتخرون بالعلم و يمدحونه ولكن العبد اشكو منه لو لاه ما حبس البهاء في سجن عكاء بالذلة الكبرى و ما شرب كأس البلاء من يد الاعداء ان البيان ابعدى و علم المعاني انزلني و بذكر الوصل انفصلت اركاني و الايجاز صار سبب الاطناب في ضربى و بلائى و الصرف صرفنى عن الراحة و النحو محا عن القلب سرورى و بهجتى و علمى باسرار الله صار سلاسل عنقى مع ذلك كيف اقدر ان اذكر ما سئلت في الآيات التي نزلت من جبروت العزة و العظمة و

عجزت عن ادراكها افئدة اولى النَّهى و ما طارت الى هواء معانيها طيور قلوب اولى الحبحى قد قرض جناحى بمقراض الحسد و البغضاء لو وجد هذا الطير المقطوعة القوادم و الخوافى جناحاً ليطير فى هواء المعانى و البيان و يغرد على افنان دوحة العلم و التبيان بما تطير به افئدة المخلصين الى سماء الشوق و الانجذاب بحيث يرون تجليات ربهم العزيز الوهاب ولكن الآن اكون ممنوعاً عن اظهار ما خزن و بسط ما قبض و اجهار ما خفى بل ينبغي لنا الاضمار دون الاظهار و لو نتكلم بما علّمنا الله بمّته و جوده لينفضّ النَّاس عن حولى و يهربون و يفرون الا من شرب كوثر الحيوان من كأوس كلمات ربه الرحمن لانّ كلّ كلمة نزلت من سماء الوحي على النَّبيين و المرسلين أنّها ملئت من سلسيل المعانى و البيان و الحكمة و التبيان طوبى للشاربين ولكن لما وجدنا منك رائحة الحبّ نذكر لك ما سئلته بالاختصار و الايجاز لتقطع من اهل المجاز الذين اعرضوا عن الحقيقة و سرّها و تمسّكوا بما عندهم من الظنون و الاوهام بعد ما نزل من قبل انّ الظنّ لا يغنى من الحقّ شيئاً و فى مقام آخر انّ بعض الظنّ اثم ثم اعلم بانّ للشمس التى نزلت فى السورة المباركة اطلاقات شتى و أنّها فى الرتبة الاولى و طراز اللاحدية و القصبة اللاهوتية القديمة سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله مخزون فى خزائن الله مكنون فى علم الله مختوم بختام الله ما اطلع عليها احد الا الواحد الفرد الخبير لانّ فى ذلك المقام أنّها هى نفس المشية الاولى و اشراق الاحدية تجلّت بنفسها على الآفاق و استضاء منها من اقبل اليها كما انّ الشمس اذا طلعت يحيط اشراقها على العالم الا الاراضى التى احتجبت بمانع فانظر فى الاراضى التى ليست لها عروش و جدار أنّها تستضيئ منها و التى لها جدار تمنع من اشراقها كذلك فانظر فى شمس الحقيقة أنّها تجلّى بانوار المعانى و البيان على الاكوان و الذى اقبل اليها يستضيئ من انوارها و يستنير قلبه من ضيائها و اشراقها و الذى اعرض لن يجد لنفسه نصيباً منها لانه حال بينه و بينها حجاب النفس و الهوى لذا بعد عن تجلّى شمس الحقيقة التى اشرقت عن افق سماء الاسماء

ثمّ فى مقام تطلق على انبياء الله و صفوته لانّهم شمس اسمائه و صفاته بين خلقه لو لا هم ما استضاء احد بانوار العرفان كما ترى انّ كلّ ملّة من ملل الارض استضاءت بشمس من هذه الشمس المشرقات و الذى انكر أنّه صار محروماً عنها مثلاً عباد اتّبعوا المسيح هم استضاءوا من شمس عرفانه الى ان اشرق نير الآفاق من افق الحجاز الذين انكروه من النصارى و ملل اخرى جعلوا محرومين عن تلك الشمس و انوارها و نفس انكارهم صار جداراً لهم و منعهم عن النور المشرق عن افق امر ربك العزيز المستعان

و فى مقام يطلق على اولياء الله و اودّائه لانّهم شمس الولاية بين البرية لو لا هم لاختدت الظلمة من على الارض كلّها الا من شاء ربك و لها اطلاقات شتى لو يقوم عشرة كتاب تلقاء الوجه و تلقى عليهم سنة او سنتين ليرون عجز انفسهم و لو لا انكار بعض الجهلاء لامدّنا المدّة و جاوز قلم الله المحمود عن ذكر الحدود فاعلم بانّك كما ايقنت بانّ لا نفاذ لكلماته تعالى ايقن بانّ لمعانيها لا نفاذ ايضاً ولكن عند مبيّنها و خزنة اسرارها و الذين ينظرون الكتب و يتخذون منها ما يعترضون به على مطلع الولاية أنّهم اموات غير احياء ولو يمشون و يتكلمون و يأكلون و يشربون فاه آه لو يظهر ما كنز فى قلب البهاء عمّا علّمه ربه مالك الاسماء لينصعق الذين تراهم على الارض كم من معان لا تحويها قصص الالفاظ و كم منها ليست لها عبارة و لم تعط بياناً و لا اشارة و كم منها لا يمكن بيانها لعدم حضور اوانها كما قيل لا كلّ ما يعلم يقال و لا كلّ ما يقال حان وقته و لا كلّ ما حان وقته حضر اهله و منها ما يتوقّف ذكره على عرفان المشارق التى فيها فصلنا العلوم و اظهرنا المكتوم نسل الله بان يوفّقك و يؤيّدك على عرفان المعلوم لتقطع عن العلوم لانّ طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم تمسك باصل العلم و معدنه لتري نفسك غنياً عن الذين يدعون العلم من دون بيّنة و لا كتاب منير

و فى مقام أنّها تطلق على الاسماء الحسنى بحيث كلّ اسم من اسمائه تعالى يكون شمساً مشرقة على الآفاق مثلاً فانظر فى اسم الله العليم أنّه شمس اشرقت عن افق ارادة ربك الرحمن و يلوح على هياكل المعلوم انوارها و آثارها و اشراقها كلّ علم

حقّ تراه عند العلماء الذين ما اتّبَعوا النَّفس و الهوى و اعترفوا بركن القضاء و تمسّكوا بالعروة الوثقى فاعلم بأنّه حقّ و علمه اشراق من اشراقات هذه الشّمس أنّا فسّرنا الاسماء و بيّنا اسرارها و اشراقها و انوارها و ظواهرها و بواطنها و اسرار حروفاتها و حكمة تراكيبها فى الكتاب الذى كتبناه لاحد من احبّائى الذى سئل عن الاسماء و ما فيها فاعلم بأنّ كلمة الله تبارك و تعالى فى الحقيقة الاولى و الرتبة الاولى تكون جامعة للمعاني التى احتجب عن ادراكها اكثر النَّاس نشهد بأنّ كلماته تامّات و فى كلّ كلمة منها سترت معانى ما اطّلع عليها احد الا نفسه و من عنده علم الكتاب لا اله الا هو المقتدر العزيز الوهاب

ثمّ اعلم بأنّ المفسّرين الذين فسّروا القرآن كانوا صنفين صنف غفلوا عن الظّاهر و فسّروه على الباطن و صنف فسّروه على الظّاهر و غفلوا عن الباطن و لو نذكر مقالاتهم و بياناتهم لتأخذك الكسالة بحيث تمنعك عن قراءة ما كتبناه لك لذا تركنا اذكارهم فى هذا المقام طوبى للذين اخذوا الظّاهر و الباطن اولئك عباد آمنوا بالكلمة الجامعة فاعلم من اخذ الظّاهر و ترك الباطن أنّه جاهل و من اخذ الباطن و ترك الظّاهر أنّه غافل و من اخذ الباطن بايقاع الظّاهر عليه فهو عالم كامل هذه كلمة اشرفت عن افق العلم فاعرف قدرها و اغل مهرها أنّا نذكر المقصود تلويحاً فى اشاراتنا و كلماتنا طوبى لمن اطّلع عليه أنّه من الفائزين قل يا قوم تالّله قد غتّت الورقاء على الافنان و دلع ديك العرش بالحكمة و البيان و انتشرت اجنحة الطّائوس فى الرضوان الى م ترقدون على فراش الغفلة و الغوى قوموا عن مرقد الهوى و اقبلوا الى مشرق رحمة ربّكم مالک البقاء و منزل الاسماء ايّاكم ان تعترضوا على الذى يدعوكم الى الله و سننه اتّقوا الله و لا تكوننّ من الغافلين ثمّ اعلم بأنّه تبارك و تعالى اقسم لنبيّه بشمس الالوهيّة و شمس الولاية و شمس المشيّة و شمس الارادة و شمس الاسماء و انوار هذه الشّمس و اشراقهنّ و تجلياتهنّ و ظهوراتهنّ و تأثيراتهنّ و بالشّمس الظّاهرة المشرقة عن افق هذه السّماء المرتفعة

والقمر اذا تلاها و القمر رتبة الولاية الذى تلا شمس النّبوة اى يظهر بعده ليقوم على امر النّبى بين العباد و أنّا لو نذكر مقامات القمر لترى الكتاب ذا حجم عظيم

والنّهار اذا جلّ لها و المقصود من النّهار فى الحقيقة الاولى كلّ يوم ظهر فيه نبيّ من انبياء الله و رسله لافامة ذكره بين عباده و اجراء حدوده بين بريّته و فيه تجلّى مظهر الامر على مظاهر الاشياء و فى ذلك اليوم تظّهر انوار الشّمس و أنّه مجلّ لها بهذا المعنى اى فيه و به اضاءت و لاحت شمس النّبوة

والليل اذا يغشها و المقصود من الليل هو حجاب الاحديّة الذى كان مستوراً خلفه النّقطة الحقيقيّة و أنّها بعد تنزلها عن مقامها استقرّت فى مقرّ الوجدانيّة رتبة الواحدية و كانت عنها الالف اللّينية و تحت حجاب الواحدية ظهرت بالالف المتحرّكة و هى الالف القائمة و المغشى الحجاب و المغشى النّقطة الحقيقيّة التى كانت حقيقة شمس النّبوة

والسّماء و ما بناها و للسّماء عند اهل الحقيقة اطلاقات شتىّ سماء المعانى و سماء العرفان سماء الاديان سماء العلم سماء الحكمة سماء العظمة سماء الرّقة سماء الاجلال و ما بناها اى و الذى خلق هذه السّموات المذكورة و ما تراه فى الظّاهر و الارض و ما طحّنها و المقصود من الارض ارض القلوب أنّها اوسع من الارض و السّماء لانّ القلب العرش الاعظم لاستواء تجلّى ربّك خالق الامم و مصوّر الرّمم و أنّه ارض اودع الله فيها حبوب معرفته و حبّه لتنبّت منها سنبلات العلم و الايقان قل يا قوم اليوم يوم الزّرع ازرعوا فى قلوبكم بايادى اليقين ما اوتيتم به من لدن ربّكم العليم الحكيم و للارض معان لا تحصى و أنّا اكتفينا بواحدة منها و ما طحّنها اى و الذى بسطها بيد قدرته و سلطان امره

ونفس و ما سوّاها و للنّفس مراتب كثيرة و مقامات شتىّ و منها نفس ملكوتيّة و نفس جبروتيّة و نفس لاهوتيّة و نفس الهيّة و نفس قدسيّة و نفس مطمئنّة و نفس راضية و نفس مرضيّة و نفس ملهمة و نفس لؤامة و نفس امّارة و المقصود فيما نزل هى النّفس التى جعلها الله جامعة لكلّ الاعمال من الاقبال و الاعراض و الضّلالة و الهداية و الايمان و الكفر و ما سوّاها اى و الذى خلقها و اقامها

فألهما فجورها و تقولها اى علّمها و اخبرها فجورها اى الاعمال الّتى لا تنفعها و تبعدها عن مالکها و موجدّها و تقولها اى الهمها ما یقدّسها عمّا نهیت عنه اى خلقها و عرفّها سبیل الهدایة و الضّلالة و الحقّ و الباطل و النّور و الظّلمة ثمّ امرها بتركها ما نهیت عنه و اقبالها الى ما امرت به

قد افلح من زکّٰها هذا جواب القسم اى فاز من زکّٰها اى طهرها عن النّقايص و الهوى و عن کلّ ما نهى عنه فى الكتاب فانظر فى الذّین زکّوا انفسهم فى هذه الايام لعمری أنّهم هم المفلحون أنّهم رجال ما منعهم الدّنيا و ما فیها عن التّوجّه الى السّبیل الواضح المستقیم أنّهم مصادیق هذه الآیة المبارکة و جعلوا التّقوى سراييلهم و تشبّثوا بذیل عناية ربّهم فى هذه الايام الّتى فیها زلّت الاقدام نشهد بما شهد الله و نعترف بما نزل من عنده أنّه هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضّلال

و قد خاب من دسّٰها اى و قد خسر من دسّٰها اى من ضیّعها و ما زکّٰها و ما منعها عمّا نهى عنه و ما امرها بما امر به کذّبت ثمود بطغولها و ثمود على ما هو المذكور فى الكتب طائفة بعث الله علیهم صالحاً علیه السّلام و انکروه بعد الذّی امرهم بالمعروف و نهاهم عن المنکر و هم ما اتّبّعوا امر الله و ما اطاعوه فیما امروا به و ترکوا امر الله و سننه الى ان عقروا النّاقة

فدمدم علیهم ربّهم بذنبهم اى غضب الله علیهم و جعلهم عبرة للعالمین ولكن فى الحقيقة کلّ من اعرض عن الحقّ فهو من ثمود من اى نسل کان فسوف یدمدم علیهم العذاب کما دمدم على الاحزاب من قبلهم ان ربّک لهو المقنن القدير و الحمد لله ربّ العالمین

انا ما ذکرنا ما قاله المفسّرون فى تفسیر السّورة المبارکة لانّ الكتب التّفسیریّة عند القوم موجودة من اراد ان یطلّع على تفاسیرهم و بیاناتهم فلینظر الى كتبهم أنّهم فسّروا الشّمس بالشّمس الظّاهرة و كذلك فى القمر الى آخر السّورة سلکوا سبیل الظّاهر و قنعوا بما عندهم ولكن انا فسّرنا بما لم یذكر فى الكتب نسئل الله ان یجعل کلّ حرف عمّا ذکر كأس المعانى و المعارف و یسقیک منها ما تنقطع به عمّا یکرهه رضاه و یقرّبک الى المقام الذّی قدره لاصفیائه أنّه لهو الغفور الرّحیم و الحمد لله ربّ العالمین

سبحانک اللهمّ یا الهی اسئلك باسمک الذّی به ینطق کلّ شیء ببناء نفسک ان تفتح ابصار بریّک لیروا آثار عزّ احدیّک و تجلّیات شمس عنايتک اى ربّ لا تدعهم بانفسهم لانّهم عبادک و خلقتک فاجذبهم بالکلمة العلیا الى مطلع اسمائک الحسنی و مخزن صفاتک العلیا انک انت المقنن على ما تشاء لا اله الا انت العزیز الحکیم

حبيب معنوی الذّی سمّی بجانب على قبل محمّد علیه بهاء الله و نوره ملاحظه فرمايند

۱۵۲

بسم ربّنا الأعظم الأقدم الأقدس العلیّ الأبهى

الحمد لله الذّی تجلّی بأثر قلمه الأعلى على من فى ملکوت الانشاء اذاً نطق کلّ کلّیل و برئ کلّ علیل و استعلم کلّ جاهل و استغنى کلّ فقير و قام کلّ مقعد و سرع کلّ متوقّف و به توجّهت الوجوه و اقبلت النفوس و هدرت حمامة البیان على اغصان سدرة البرهان انه لا اله الا هو العزیز المتّان البهاء المشرق من افق مشیّة الرّحمن على مطالع العرفان و مشارق الايقان الذّین قاموا بأرجلهم و نطقوا بالسنهم و اوماؤا بأکمامهم و اشاروا بعیونهم و حواجهم الى الله بارئهم و خالقهم و رازقهم و محییهم و ممیتهم

اولئك عباد شهد لهم القلم الأعلى باقبالهم و خلوصهم و خضوعهم و خشوعهم و قيامهم على هذا الأمر الذي به اندكت الجبال و اسودت وجوه اهل الضلال الذين اعرضوا عن المال و اقبلوا الى كل غافل محتال

سبحانك اللهم يا اله الأسماء و مالك العرش و الثرى اسألك باسمك الذي به تحرّك القلم على اللوح و ظهر منه عبادك و برّيتك بأن تؤيد اصفيائك على خدمة امرك على شأن لا تمنعهم اعراض العلماء و لا ظلم الأمراء ثم قرّ يا الهى عيونهم بأنوار وجهك و نور قلوبهم بضياء معرفتك ثم اظهر منهم فى الملك ما يبقى بدوام ملكوتك و جبروتك أنك انت المقتدر المتعالى العليم الحكيم

و بعد يا مهجة قلبى و بهجة فؤادى قد تضوّع عرف الخلوص لله الحقّ اذ فتحت كتابك لعمر المحبوب قد وجدت منه ما وجدت الأشجار من الأمطار فلما قرأت و عرفت اردت الغيب المكنون و الكنز المخزون فلما حضرت و تشرّقت اشرفت شمس الاذن و عرضت ما فيه تلقاء الوجه اذاً نطق لسان العظمة بما كان الروح للأبدان و النور للأبصار و كوثر الحيوان للعطشان و رحيق العرفان لأهل الامكان قال جلّ كبريائه و عظم سلطانه يا أيها الشارب من كأس حبيّ ان استمع ندائى من حول ضريحى انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد سمعنا ندائك و اجبتاك فضلاً من عندنا و هذا أوّل كتاب منك احضره العبد الحاضر لدى العرش و قرأه امراً من عندنا ان ربك لهو القادر الحكيم لله درك يا من اقبلت الى الوجه و حضرت هذا المقام الذى سمى بالأسماء الحسنى فى كتاب الأسماء و سمعت نداء المظلوم اذ كان ناطقاً باسمه المهيمن على ما كان و ما يكون قد فزت بما يبقى به ذكرك بدوام الملك و الملكوت كن مشتعلاً بنار الأمر و مضىءً بهذا النور الذى به انار من فى ملكوت الغيب و الشهود طوبى لك بما اردت خدمة مولاك و نطقت بين العباد بما سمعت و رأيت فى هذا المقام المحمود ذكرّ الناس بالاستقامة الكبرى و بشرهم بعنايتى و فضلى و رحمتى التى سبقت الوجود انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى على شأن لا يمنعهم كتاب السّجّين و اوراق الزّقوم قل لو يأتىكم احد بكتاب الفجّار دعوه عن ورائكم ثم اقرؤوا ما انزله الرحمن فى لوح محفوظ

جميع دوستانرا از قبل مظلوم تكبير برسان و بگو در اكثرى از الواح ذكر امر و عظمت آن و ذكر استقامت و مقام آن شده تا جميع بعنايت الهى بشأنى فائز شوند كه عالم و شئونات آن و ظهورات آن و سطوت آن ايشانرا از افق رحمن منع ننمايد ذكر ناعق و طيور ليل در احيان توقّف در عراق و در ارض سرّ و سجن اعظم در الواح نازل و باطراف ارسال شد تا كل مطلع شوند و به ما اراد الله عامل گردند بعضى از نفوس مشاهده شد بمواء سنّور از تغرّرات عندليب ظهور محروم ماندند مع آنكه مدّعى رتبه بلند استقامت بودند انشاءالله بايد نفحات رحمن در آن ديار بشأنى متضوّع شود كه از براى احدى مجال توقّف نماند كن قائماً على خدمة مولاك و ناطقاً بذكره و ثنائيه بين العباد كذلك يأمرك من عنده ام الكتاب انتهى

يا حبيب فؤادى عجب در اينست كه بعضى از نفوس مابين رايحه دفا و عنبرسارا فرق نگذارند ملاحظه در اهل بيان كه اليوم معرضند نماييد بعينه در سبيل اهل فرقان ماشيند و خود را از اهل بيان مينامند و بكمال خدعه و مكر در اضلال نفوس مقدّسه مشغولند از جمله ميرزا احمد كرماني كه از اوّل كمال اقبال و خلوص را اظهار مينمود و بعد نظر بجنون و اعمال شنيعه مردوده واگذاشته شد در بعضى از مدن ارض خاء رفته و به ما امره النفس و الهوى ناطق و چون اسرار باطنش ظاهر شد و خائب گشت رجوع نمود و چند عريضه بكمال ابتهال و انابه و استغفار بساحت اقدس ارسال داشت و بعد بارض هاء رفته و التجا ييكى از نفوس مقدّسه نموده و ايشان عريضه بساحت اقدس ارسال داشتند و توسّط نمودند بعد در مدينه كبيره رفته و نقض عهد نمود و بعضى كلمات واهيه شيطان را باطراف فرستاد لعمر الله انسان از چنين نفوس متحيّر ميشود حال چند عريضه اين بى انصاف موجود است و بقسمى اظهار عجز نموده كه هر نفسى مشاهده نمايد يقين ميكند بر صدق و اقبال و ايمان او و هر جا رفته خود اعمال و اقوالش مترجم باطن او شده و حال از مدينه كبيره اخراجش نموده اند اعاذنا الله و معشر الموحدين من مكروه و مكر امثاله نزد موافق بموافقت تمام ظاهر ميشود و ادّعاى ايمان و ايقان مينمايد و نزد منافق بكمال اتفاق ظاهر اين اّيام

کتابی از سجّین بدست آورده به آباء شیراز فرستاده و از آنجا صورت کتاب سجّین را نزد یکی از دوستان این ارض فرستادند تفصیل بساحت اقدس عرض شد این بیان از لسان رحمن ظاهر قوله عزّ کبریائه نفوسیکه از ثمره شجره قلم اعلیٰ مرزوقند کتب عالم ایشانرا از مالک قدم منع ننماید تا چه رسد باین هذیانات انتهی

و همچنین در لوح یکی از ابناء خلیل که در آن اراضی هستند اینکلمه محکمّه مبارکه نازل قوله جلّ اجلاله در سنّه اولیه از صریح قلم اعلیٰ اینکلمه مبارکه استماع شد طوبی از برای نفوسیکه امر بدیع را عارف شدند و بصراط بدیع توجّه نمودند و اینمقام بلند اعلیٰ حاصل نمیشود مگر بمحو آنچه از قبل بوده و آذان اصغا نموده نعیماً لمن فاز بهذا المقام الأعزّ الأبهی انتهی

از حقّ میطلبم جمیع را تأیید فرماید بر اصغای کلمه الهیه فوالذی تفرّد بالبیان و توحد بالکلام اگر همین دو فقره که ذکر شد نفوس عالم باصغای آن فائز شوند البتّه حلاوت بیان رحمن را بیابند و از حرارت محبت مالک امکان بشأنی مشتعل شوند که ما سوی الله را معدوم و فانی مشاهده کنند حیّذا ذاک العرف اذ تضوّع بین الأمم یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّد العباد علی عرفان هذا الأمر الذی به ترعزع بنیان الوجود الا من شاء الله مالک الغیب و الشهود

در این آیه منزله در کتاب اقدس که در اوّل ورود سجن اعظم نازل شده تفکر نمایند که میفرماید قوله عزّ اجلاله ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطلع به احد الا الله العلیم الخبیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّشیء فی لوح مبین انتهی

صدق الله ربّنا و ربّ آبائنا و ربّ من فی السموات و الارض انا آمنا به و بعلمه الذی سبق الکائنات و برحمته الّتی احاطت العالمین خود آنجناب میدانند وقتیکه کتاب اقدس از سماء مشیّت الهی نازل ذکر احمد هم در ظاهر نبود از تلویحات بیانات منزل آیات باید رفیق هم در آن ارض داشته باشد و لکن بعد لسان قدم بشارت میدهد آن ارض را بقوله تعالیٰ لا تحزنی بذلک سوف یظهر الله فیک اولیٰ بأس شدید یدکرونی باستقامه لا تمنعهم اشارات العلماء و لا تحجبهم شبهات المریبین اولئک ینظرون الله بأعینهم و ینصرّونه بأنفسهم الا انهم من الرّاسخین انتهی

طوبی لعین رأّت و لأذن سمعت ما نطق به لسان العظمة فی الیالی و الایام در چند سنّه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله در ساحت اقدس حاضر بودند وجه قدم باو متوجّه و فرمودند انا وجدنا رائحة دفرآء من ارض الکاف و الرّاء و اینعبد فانی اینفقره را چند سنّه قبل در جواب یکی از دوستان نوشته سبحان الله چه مقدار این نفوس مریبه از صراط مستقیم بعید دیده میشوند مع آیات منزله و براهین ساطعه و بیّنات مشرقه و علامات مشهوده در تیه اوهام سایر و سالکند معنی یوم الله را ادراک ننموده اند چه اگر ادراک نموده بودند اقلّ من آن محتجب نیمانند و بچشم و سر بیحر اعظم توجّه مینمودند و میشتافتند گویا از نقره کبری غافلند و از صور اعظم بیخبر

یکی از حروفات حیّ از نقطه اولیٰ روح ما سواه فدهه سؤال از آن نیر اعظم و مولیٰ الأمم که به من یظهر در بیان مذکور است نمود بقسمی جواب از مصدر امر صادر که هر منصفی ادراک مینماید که اینمقام بذکر و وصف و تعریف و ثنا محتاج نه بلکه مقدّسست از آنچه گفته شده و میشود چه که علم احدی باو احاطه ننموده و نخواهد نمود و ادراک نفسی باو پی نبرده و نخواهد برد اینعبد متحیر است که نفوس غافله چه ادراک نموده اند و بچه متمسّکنند باری نقطه اولیٰ روح ما سواه فدهه در جواب سائل باینکلمات عالیات تکلم فرموده قوله عزّ ذکره

فقد سمعت کتابک و انّ ما فیه جوهر لو لا ما فیه ما اجبتک علی ذلک القرطاس و لا حیثنذ بأعلیٰ ما قدر فی الابداع فما اعظم ذکر من قد سألت عنه و انّ ذلک اعلیٰ و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس من ان یقدر الأفئدة بعرفانها و الأرواح بالسجود له و الأنفس بثنائه و الأجساد بذکر بهائه فما عظمت مسئلتک و صغرت کینوتیک هل الشّمس الّتی هی فی مرایا ظهوره فی

نقطة البيان يسأل عن الشمس التي تلك الشمس في يوم ظهوره سجّاد لطلعتها ان كانت شمساً حقيقيّة وآلا لا ينبغي لعلّ قدسها و سموّ ذكرها و لو لا كنت من الواحد الأوّل لجعلت لك من الحدّ حيث قد سألت عن الله الذي قد خلّك و رزقك و اماتك و ابعتك في هيكلك هذا بالنقطة البيان في ذلك الظهور المتفرّد بالكيان فقلّ أولاً اذا اردت ان تخطر بعلمك ذكره سبحانه الله ذو الملك و الملكوت تسعة عشر مرّة الى آخر قوله عزّ و جلّ

اگر اهل بیان و یا اهل عالم بنور انصاف متور شوند و باینکلمات درّیات که از مشرق سماء علم الهی اشراق نموده نظر نمایند و تفکر کنند البتّه جمیع بجان ببحر حیوان توجّه نمایند از جمیع بیان جوهری اخذ نموده اند و آنرا بابدع بیان ذکر فرموده اند فی الحقیقه اینکلمه مبارکه جوهر لا عدل له بوده و از کلمه لا نظیر لها فی الکتاب محسوبست یکتا لؤلؤ دریای عرفان است و یکتا کلمه ملکوت بیان قوله عزّ بیانه

و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو أنّه لا یستشار بشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی وعزّه تلك الكلمة عند الله اکبر عن عبادة من على الأرض اذ جوهر کلّ العبادة یتّهی الى ذلك فعلى ما قد عرفت الله فاعرف من یظهره الله فأنّه اجلّ و اعلى من ان یكون معروفاً بدونه او مستشیراً بشاره خلقه و انّی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآياته و اخذت من ابکار حدائق جنّة عرفانه حدائق کلماته بلی وعزّه هو الحقّ لا اله الا هو و کلّ بأمره قائمون انتهى

با این بیانات واضحه و کلمات محکمه و آیات منیعه و براهین ثابته اهل بیان از ذکر الوهیّت اجتناب نموده و بر اعراض و اعتراض بشائی قیام کرده اند که ذکر آن ممکن نه ملاحظه در علو امر و سمو آن و عزّ او و مقام او نمائید و در پستی این خلق جاهل نادان بعینه مثل اهل فرقان اراده نموده اند یک دو هزار سالی وصیّ بازی بمیان آرند یک چند امام و همچنین نقبا و نجبائی تعیین نمایند قلم اعلى در اینظهور اعظم میفرماید هذا يوم الله ان انتم تعرفون و هذا يوم الظهور ان انتم تشهدون لا یذكر فيه الا الله وحده ان انتم تشعرون أنّه قد اتى بالحقّ مقدساً عن کلّ شاهد و مشهود و منزهاً عن کلّ ما جرى من القلم و ظهر من اللسان ان انتم تعلمون انتهى

هر حزبی از احزاب بکلمهئی تشبّث نموده و از مالک آن و منزل آن و خالق آن اعراض کرده بعضی گفته اند که مقام الوهیّت مقامیست بزرگ نمیتوان اینمقام را از احدی قبول نمود اولئک انکروا ما نطق به نقطة البیان و ما بشر به کتب الله المهیمن القیوم نقطة بیان روح ما سواه فداه میفرماید أنّه ینطق فیکلّشیء انّی انا الله و همچنین میفرماید لو یستقرّ علی التراب تنادی ذرات التراب علی أنّ ذلک عرش قد استوی الرحمن علیه انتهى

نقطه ظهور الیوم بلسان اهل بها باینکلمه ذکر میشود أنّه قد کان مقدساً عن ذکر الأسماء و فوقها و دونها و اختها أنّه لا یعرف بغیره و لا یوصف بدونه قد شهد کلّشیء بآنّه لهو المقدّس المنزّه عن الاشارات و البیانات و الدلالات و الأحادیات و الأبدیات و برخی اعتراض نموده اند بر اینکه باید در مستغاث ظاهر شود و حال وقت ظهور نبوده سلطان قدمی را که نقطة بیان در ذکرش میفرماید او مقدّست از بیان و اشاره من این قوم یحیا وقت از برای او معین میفرمایند این ذکر مستغاث که حضرت فرموده از برای آنست که خارج را منع نماید و اینکلمه وحدها را سبب امتحان خلق قرار فرموده نفسیکه بشهادت خود نقطه بیان بجمیع بیان معروف نمیشود چگونه بکلمه مستغاث معروف میگردد و مستغاث از بیان محسوبست و أنّه لا یعرف بالبیان با اینکه میفرماید اگر این حین ظاهر شود بر کل لازم است اقرار بر آنشجره مبارکه در کتاب هیاکل سرّ مستغاث مشهود است طوبی للعارفين و بهمین نفس سائل که حرف حیّ است و حال هم موجود است بشارت فرموده اند که بشرف لقا فائز میشود قوله عزّ ذکره لعلّک فی ثمانية سنة يوم ظهوره تدرك لقاء الله ان لم تدرك اولاً تدرك آخره ولكن یقن بأنّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر انتهى

باید نفوسیکه متمسک بذکر مستغاثند در اینکلمات عالیات تفکر نمایند شاید بالفاظ از بحر معانی محروم نمانند و بذکر مستغاث از سلطان او ممنوع نگردند ای ورّی انّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر طوبی للعارفین و نعیماً للمتفکّرين و المتفکّرين این خادم فانی این اذکار را مکرراً در نامه‌های دوستان ذکر نموده و لکن چون این ایّام نعیق ناعق که وعده داده شده بود مرتفع گشته و کتاب سجّین بمیان آمده مجدداً ذکر شد تا آنمحبوب دوستانرا آگاه نماید و اهل بها خود را به ما ینبغی لهم مشاهده نمایند و باستقامت کبری ظاهر گردند انشاءالله باید کل بیانات حقّ را ملاحظه نمایند بلکه حفظ نمایند تا از حلاوت کوثر عرفان در کلّ احيان محظوظ باشند

اینکه مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن بلقا دیدم مقام دیگر از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع آنجهات و شئون استقامت قبل نسبت ببعد نفس تزلزل و حقیقت اضطراب بوده و همچنین از حقّ منیع جلّ کبریائه و عظم اجلاله سائل شدید که آنجنابرا بمقامی فائز فرماید که در سبیل حبّش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کل بگذرند اینمراتب بتمامها در ساحت اقدس امع اعزّ ابهی جلّت عظمته عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان انشاءالله بکمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و بمقام شهادت کبری فائز گردد الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنّه بکمال حکمت بتبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفاتح قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوّع گردد این شهادت محدود بذبح و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان با نعمت حیات از شهدا در کتاب مالک اسماء ثبت شود طوبی لک بما اردت انفاق ما لک و منک و عندک فی سبیلی انتهی

در اینمقام این خادم فانی بیان رحمن را که در ذکر مقام شهادت سلطان الشّهداء ظاهر شده خدمت آنجناب ذکر مینماید تا جمیع دوستان لآلی بدیعۀ منیعۀ از دریای بیان الهی اخذ نمایند قوله عزّ کبریائه مخاطباً علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر انشاءالله باید جمیع اصفیا به ما یرتفع به امر الله قیام نمایند و عامل شوند تفکر نمایند الیوم کدام یک از اعمال سبب ارتقای عباد و ارتفاع امر است نزاع و جدال و فساد در اکثر از الواح منع شده و اینکلمۀ مبارکه از سماء اراده از قبل نازل نصرت امر الله بسیف حکمت و بیان است نه بسیف حدید و دون آن امثال این بیانات در آیات الهی بسیار است انشاءالله صاحبان ابصار دیده و دانسته‌اند در اینصورت باید اهل حقّ تفکر نمایند که الیوم چه کشف حجابهای خلق نماید و سبب علوّ و سموّ امر الهی گردد یا علی در آنچه از قلم جاری شده تفکر نما با زندگی خود را فدای سبیل حقّ کن این شهادتست که بقلم و لسان و بیان و الواح منتهی نشود اسم حاء علیه منکّل بهاء ابهاه باین شهادت کبری فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه که از خود بهیچوجه اراده و مشیّت و خیالی نداشت جمیع اینمراتب را فدای دوست نمود و بعد هم بشهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقیقی نثار نمود افسر حیات از سر برداشت و بر قدم دوست نثار نمود طوبی لمن عرف هذا المقام و طوبی لمن وجد عرف بیان الرّحمن هر نفسی فی الحقیقه خود را بحقّ سپرد و در سبیل حقّ از خود فانی شد او ملاحظه شأن و مقام و ننگ و نام خود را ننماید و ناظر بامر الله و ما یشیت به حکمه شود اقسام بشمس بیانی من فاز بما نطق به قلمی انه ربح فی کلّ عالم من عوالمی ایّاکم ان یمنعکم شیء عن سبیلی المستقیم کل باید بکمال جهد تحصیل کلمۀ رضا نمایند ناس جاهلند و هم غافل مبین لازم است و اگر آن مبین بامر حقّ عامل شود البتّه نور بیانش عالم را منور نماید و امم را بشطر قدم کشاند یا علی چون نصرت امر را حقّ جلّ جلاله و عظم کبریائه مقدّس نموده از نزاع و جدال و سلّ سیف و امثال آن لذا باید بحیل اعمال طیّبه و اخلاق روحانیّه تشبّث نمود اگر نفسی لله بآنچه ذکر شد عمل نماید البتّه در عالم اثر کند و خرق حجابات غلیظه نماید چه که آنچه را حقّ سبب و علّت نصرت و ارتفاع امر قرار فرمود نافذ و مؤثّر است یشهد بذلك کلّ عالم بصیر انتهی

اینعبد فانی از هنگام مقدّمه ارض صاد به یا لیتنی کنت معهم ذاکر است فی الحقیقه بمقامی فائز شدند که حسرت آن از برای مقرّبین و مخلصین و امثال اینعبد فانی باقی خواهد بود حال از حقّ منیع استدعا آنکه آنجناب و اینعبد را باین شهادت که از قلم اعلی جاری شد فائز فرماید تا در زندگی خود را نثار خدمت دوست نمائیم و به ما اراده الله فائز گردیم و اینکه مرقوم داشته بودید که مشرق‌الاذکار در ارض طاء معین شده و همچنین در بلاد آخری بعنایت حقّ جاری شده و میشود اینمراتب در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم فی الجواب طوبی لمحلّ و لبيت و لمقام و لمدينة و لقلب و لجبل و لكهف و لغار و لأودية و لبرّ و لبحر و لجزيرة و لدسكرة ارتفع فيها ذکر الله و ثنائیه این حکم محکم در کتاب اقدس نازل ولکن این امور معلّق بحکمت است در هر حال باید بافی حکمت ناظر شد چه که مفسدین و مغلّین در کمین بوده و هستند تا مستمسکی بیابند و بضوضا قیام نمایند از اصول احکام الهی و شریعة الله مابین اهل فرقان جز اسمی نمانده کل در بادیه‌های ظنون و اوهام سالک و بجهّال ارض متمسک معذلک بکمال جدّ و جهد در اطفای نور الهی که از مشرق آسمان دانائی طلوع نموده بوده و هستند افّ لهم و للذین تمسکوا بهم قسم بانوار وجه باقی بعد فناء اشیاء که اهل بیان محتجبت‌تر و خاسرتر و پست‌تر مشاهده میشوند چه که بعد از خرق حجابات و حرق اشارات و سبحات باوهام قبل تمسک نموده‌اند قد اتّخذوا لأنفسهم صنماً من دون الله الا انّهم من الأخسرین فی کتاب مبین ارتفاع مشارق الأذکار در مدن و دیار ارض خاء محبوبست چه که مطابق کتاب الله و سنن اوست و ستر آن از اعظم امور الّا از نفوس مطمئنّه مستقیمه طوبی لنفس قامت علی خدمة الأمر و طوبی لعبد دار البلاد لانتشار آثار مالک الایجاد ولکن در ارض طاء و یاء و ش و غیرها باید توقّف نمود و بحبل صبر تمسک جست الی ان یطلع نیر الأمر من افق الاذن چه که در این اماکن ظهور این امور از مقتضیات حکمت خارج است ای کاش ناس غافل منافع ظاهره خود را ادراک مینمودند نراهم فی جهل عظیم هر نفسی خیر خود را ادراک نماید یک حرف از اوامر الهی را بجمیع عالم مبادله ننماید هیئات هیئات قد جعلتهم اعمالهم محرومین عن رحمة الله و عرفانه و اوامر انتهی

امّا فقره محلّ البرکة بسیار محبوبست و حکم صریح هم از قبل از قلم اعلی نازل ولکن باید امرش در ستر باشد چه که بعضی از دوستان ضعیفند باندک وهنی و وهمی ذکر مینمایند و نفوس ظالمه هم منتظر اگر متعرّض نشوند شاید مطالبه وجه موجود را بنمایند اخذ وجه قابل نبوده و نیست ولکن امثال این امور شاید سبب احزان نفوس مقدّسه گردد لذا باید کمال حکمت در امور ملاحظه شود از حقّ میطلبیم آنجناب را بر خدمت امر مؤیّد فرماید أنّه لهو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته ملک السّموات و الأرضین ملاحظه نمائید این محلّ البرکة را حقّ قرار داده از برای خیر من علی الأرض معذلک اگر مطّلع شوند بنوحه و ندبه و واشریعتا قیام نمایند

و اینکه مرقوم داشته بودید که نامه‌های متعدّده ارسال فرموده‌اند و جواب عرض نشده مدّتها گذشت بلکه عهدها و قرن‌ها و خبری از آنجناب نرسید تا اینکه این ایّام متوالیاً متواتراً حضرت زین‌المقرّبین علیه بهاء الله الملک الحقّ المبین دستخطهای آنجناب را که باسم این فانی بود فرستادند و مرقوم داشته بودند که مکاتیب در عرض راه مانده و همچنین جعبه کاغذ و قلم این روزها نوشته بودند جعبه هم رسیده مقصود آنکه بر حسب ظاهر خبر نرسید والّا در جواب اهمال نمیرفت انشاءالله از حرارت محبّت الهی بشائی مشتعل شوید که سبب اشتعال انفس افسرده گردد تا اینمقام جواب یک نامه نامی آنجناب بود که عرض شد و بعد نامه دیگر مسرّت‌بخش خاطر غمگین گردید از نفحاتش بهجت تمام حاصل چه که مصدّر بود بذکر محبوبکم و محبوبنا و محبوب من فی السّموات و الأرض و بعد در ساحت اقدس عرض شد قوله عزّ کبرائه انشاءالله آنچه را از حقّ منیع مسئلت نموده‌اند بآن فائز شوند طوبی له بما اقبل الی الأفق الأعلى و شرب کوثر البقاء و تسنیم اللّقاء من ید عطاء مالک الأسماء و انشاءالله مقدّساً عنکلّ شیء بذکر حقّ ناطق و ذاکر باشند لعلّ نفوس مرده از نفحات ذکر زنده شوند و بمقام

اَنَا اليه راجعون فائز گردند يوم ظاهر و اين يومی است که جميع بآن موعودند و انوار آفتاب حقیقت مشهود ولکن جهال ارض از آن معرض چه که طبیعت خفّاشی در آن نفوس غلبه نموده اینست که از اشعه شمس معانی محرومند دوستان ارض خاء را از قبل مالک اسماء تکبیر برسان اَنَا نبشّره بتهکبیری و ذکری و عنایتی و نذکرهم فضلاً من عندی انّ ربّک لهُو الغفور العطوف نفوسیکه بمعارج ایقان ارتقا نموده اند و از سلسیل حیوان در ایام رحمن آشامیده اند جميع لدی المظلوم مذکورند بگو ای اشجار حدیقه محبّت الهی امطار رحمت در کلّ حین جاری و نازل است انشاءالله شئون عالم و ظلم امم شما را از آن محروم ننماید لعمر الله دنیا فانی و ما فیها فانی جهد نمایند تا از فرات رحمت رحمن بیاشامید قسم بذات حقّ هر نفسی آشامید او بحیات ابدیه و طراز باقی مزین است و يقوم علی خدمه مولاہ علی شأن لا تأخذہ لومة لائم و لا شماتة الذین کفروا بالله ربّ العالمین ای دوستان بروج و ریحان و بکمال حکمت و بیان جمع شوید و از ریحق اطهر انور باسم مالک قدر بیاشامید و اَنَّهُ لِحَبّی العزیز البدیع و بیانی العزیز المنیع و ذکرى المقدّس المتعالی العزیز الرّقیع از حوادث دنیا محزون مباشید تالّله بحر فرح لقای شما را آمل چه که هر خیری مخصوص شما خلق شده و باقتضای اوقات ظاهر خواهد شد کذلک یبشّركم قلمی الأعلى من هذا السّجن الأعظم فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم انتهى

اینکه ذکر شده بود توجّه بارض خاء نمودید و وارد ارض باء شدید و توقّف آنجناب نه يوم کامل در آن ارض و ظهور نار محبّت مابین نفوس مقبله لله الحمد و له المنة که آنجناب را مؤید فرمود بذکر و ثنا و خدمت امر انشاءالله روایح اختلاف از جميع جهات مقطوع شود و نفحات اتحاد و اتفاق مابین احباب متضوّع گردد آنچه سبب و علّت اعلاى امر الله مابین عباد است اول اتحاد و اتفاق است و همچنین صفات و اخلاق انشاءالله جميع بآن فائز شوند

و اینکه در باره سادات شهمیرزاد علیهم بهاء الله و قیام ایشان بر ذکر و ثنا و خدمت امر مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله لازال باینمقام اعزّ ارجمند اعلى فائز باشند اَنَا نذکرهم کما ذکرناهم من قبل و نوصیهم بما یرتفع به امر الله فی المدن و الدیار انتهى

و همچنین در ذکر ممالک و بلدان آنچه مذکور داشتید مایه فرح و مسرّت شد انشاءالله در هر حین بنار محبّت الهی بشعلهئى فوق شعله اول ظاهر شوند و در صدد آن باشند که در هر يوم خود را صاحب مقامی که فوق مقام يوم قبل است در محبّه الله مشاهده کنند

و اینکه در باره ابناء خلیل و دوستان آن ارض نوشته بودید جميع در ساحت اقدس اعلى عرض شد قوله عزّ کبرائه یا احبائى فی الخاء ان استمعوا نداء الله ربکم الأبهی اَنَّهُ یذکرکم بما یتقی به اذکارکم و ارواحکم فیملکوت الله ربّ العالمین ان استیقوا فی خدمه الله و امره هذا ما ینفعکم فی الدّنيا و الآخرة انّ ربکم الرّحمن لهُو المخبر العلیم لا تحزنوا عمّا ترونه الیوم سیأتی یوم فیه تنادی السن الأمم الملك لله المقتدر الفرد الواحد الخیر کذلک نورنا افق سماء البیان بهذا النّیر المشرق المقدّس المنیر نوصیکم یا احبائى بالأمانة و الصّدق و العمل بما امرتم به فی کتابی الکریم البهّاء علیکم و علی من یحبّکم من لدی الله الفرد الواحد الحکیم انتهى

و اینکه مذکور داشتند بارض صاد تشریف بردند و عنایات الهیه را از برای بقیه آل اسم الله حاء علیه منکلّ بهاء ابهّاء ذکر نمودند این معلوم و واضحست هر نفسی الیوم بقیّه آل اظهار محبّت نماید لدی الله محبوبست الحمد لله آنجناب موفّق بوده و هستند و در ساحت اقدس اعظم این عمل مبرور مقبول افتاد نعیماً لک و هنیئاً لک از جناب آقا میرزا اسرم و جناب ابن شهید علیه بهاء الله عرایض رسیده و همچنین باینعبد هم مکتوبی مرقوم داشته بودند جواب ارسال شد الحمد لله بطراز محبّت الهی مزینند و این ثوب موافق کلّ نفوس بوده و هست اگر اهل عالم بآن مزین گردند

و اینکه مرقوم داشته بودید از جانب اینفانی نیابت نمودید این منتهی آمال اینفانی بوده نشکر الله بذلك فی الحقیقه اینفقره از فوز اعظم است از حقّ جلّ جلاله سائل و آملم که اجر عظیم عنایت فرماید اشهد انه لا اله الا هو و الّذی زارهما کمن زار مالک القدم علی العرش الأعظم و اینکلمه مبارکه را اینعبد از لسان عظمت اصغا نمود و تمثال بیمثال در احسن احوال بساحت اقدس فائز و بانوار عرش منیر فرمودند هذا من افخر الهدایا قد حضر تلقاء وجه مالک الأسماء طوبی له و للذین حضرت اسمائهم لدى العرش كذلك يذكر الله عباده المقبلین انتهى

اگرچه این خادم فانی سبب زحمت آنجناب شده بقول اعجام بسیار درازنفسی نموده ولكن چون مقصود اولیه و امل حقیقی ذکر مقصود عالمیان و دوستان او بوده بآسی نبوده و نیست جواب دوستان و آقایان آن ارض بعضی عرض شده و میشود و انشاءالله بتدریج ارسال میگردد چه که ارسال پاکت ضخیم موافق حکمت نبوده و نیست و همچنین بعضی الواح منیعۀ مبارکۀ مقدّسه از سماء مشیت در جواب عریضۀ جناب الّاهورم علیه بهاء الله و اسماء مذکورۀ در عریضۀ ایشان نازل لو شاء الله از بعد ارسال میشود

عرض دیگر آنکه از طرف حدبا خبر رسید که جناب حبیب روحانی جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله مراجعت مینمایند لذا این کره چیزی خدمت ایشان عرض نشد اسأله تعالی بأن يؤیّده فیکلّ الأحوال و یقدّر له خیر الآخرة و الأولى عریض ایشان در ساحت اقدس عرض شد و جواب هم نازل انشاءالله ارسال میشود خدمت حبیب مکرم جناب ملا علی علیه بهاء الله و همچنین خدمت جناب ابن شهید علیهما بهاء الله و جناب آقا خداداد و آقا عزیزالله و سایر آقایان علیهم بهاء الله عرض تکبیر و فنا و نیستی خود را معروض میدارم آنچه نزد اینعبد ارسال داشتند در ساحت امع اقدس عرض شد و همچنین اینعبد هم خدمت بعضی جواب معروض داشت از حقّ توفیق میطلبیم موفّق شوم بر ارسال آن از بعد

اینکه مذکور داشتند که جناب ملا غلام رضا از شاهرود بآنجناب نوشته اند قلیل وجهی از مال الله نزد این ذره هست و چند نفر مسکین و پریشانهم در این شهر هستند و علاوه بر این بعضی الواح و آثار هم لازم است که نوشته شود و باطراف این بلد ارسال گردد آیا جایز است که این وجه باینمصارف برسد انتهى امثال اینفقره از قبل بساحت اقدس عرض شده حکم محکم اینکه در هر بلد آنچه از حقوق الله موجود است و یا بشود باید در ساحت اقدس عرض شود آنچه حکم صادر معمول گردد تا هر امری منظم باشد ولكن در این فقرۀ مخصوص اذن فرمودند که آنچه جناب ملا غلام رضا اراده نموده عمل نماید و از بعد محبوب آنکه آنچه در کتاب اقدس نازل بآن عامل شوند تا جمیع بطراز اراده محبوب عالمیان مزین باشد

ذکر مخدره والده علیها بهاء الله و سایرین در ساحت امع اقدس اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان القدرة و القوّة جمیع تحت لحاظ عنایت و ظلّ سدرۀ رحمت ساکن و مستریح باشند انا نکبر من هذا المقام علی وجوهنّ و نذکرهنّ بآیات الله المهیمن القیوم طوبی لهنّ بما فزن بآیات الله و ذکره و عرفانه فی ایّامه ان هذا الا مقام عظیم البهاء علیهنّ و علی اللّائی آمنّ بالفرد الخیر

انا نذکر فی هذا المقام اخاک الّذی حضر کتابه لدى العرش بشّره بذکری ایّاه لیکون من الشّاكرین انا قرأنا کتابه و اجنباه سوف نرسل الیه لو شاء الله لوح کریم لیجد منه عرف ذکری و بیانی ان ربک لهُو الذّاکر العلیم البهاء علیه من لدى الله ربّ العالمین انتهى

عرض میشود حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه العزیز فدا چندیست بمحلّیکه دو یوم مسافت باین ارض است تشریف برده اند انشاءالله بعد از مراجعت آنچه از مراتب خلوص و نیستی و فنا خدمت ایشان معروض

داشته بودند عرض میشود و اظهار عنایتشان نزد آنجناب ارسال میگردد البهَاء و الثَّنَاء علیکم و علی من معکم و علی الذین فازوا
بهذا الأمر العظیم

خادم

۲۷ محرم سنه ۱۲۹۸

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بنام خداوند یکتا جلّت عظمته

الحمد لله الذي تجلّى بنقطة من الكتاب الأعظم على أوراق العالم اذاً ظهرت الكتب و الصّحف و الزّبر و الألواح ثمّ تجلّى بنور من انوار المعاني على عالم البيان اذاً لاح افق العرفان و انار فجر الأمر بنير العناية و الفلاح
يا اسمى مهدى مكتوب جناب افنان الف و حاء عليه بهائي را عبد حاضر لدى العرش معروض داشت انشاءالله لم يزل و لا يزال از صهبای معانی در این یوم نورانی بنوشند و بر مستحقّین مبذول دارند انا وفقناه على خدمة الأمر و بذلك منّا عليه و على الأصفیاء من عبادى انّ ربّك لهو المعطى الكريم انا نبشّره برحمة من لدنا و نذكره بما استفرحت به افئدة المخلصين يا مهدى جميع دوستان را بحکمت امر نمودیم و الواح الهی بر این فقره شاهد و گواه مع ذلك بعضی من غیر ستر و حجاب تبلیغ امر مینمایند اگرچه از برای حقّ عاملند و باسم حقّ ذاکر ولكن لدى الحقّ مقبول نبوده و نیست چه که به غیر ما اراده الله عمل مینمایند بعضی از خوف و اضطراب از حدّ اعتدال تجاوز نموده اند و برخی از شوق و شغف بر منابر بذکر محبوب عالمیان ناطقند سبحان الله نفوس خائفه آیا چه ادراک نموده اند و خود را از برای چه امر حفظ و ستر مینمایند قسم بآفتاب بیان که از افق سجن طالع است اگر تحت اطباق ارض مستور شوند و بجمیع وسائل و اسباب خود را حفظ نمایند از مخالف موت رهائی نیافته و نیابند انشاءالله اشجار وجود بی بهره و ثمر نمانند و از برای این دو روز خود را از بحر حیوان محروم نمایند در هر امری حدّ اعتدال محبوبست چندی قبل این لوح امنع اقدس از قلم اعلی نازل قوله تعالى

هو الكتاب الحكيم

يا معشر البشر تمسّكوا بالحبل المتين انه ينفعكم في الأرض من لدى الله ربّ العالمين خذوا العدل و الانصاف و دعوا ما امرکم به کلّ جاهل بعيد الذين زینوا رؤوسهم بالعمائم و افتوا على الذى به ظهر کلّ امر حکيم باسمی رفعت مقاماتهم بين العباد و اذا اظهرت نفسى افتوا علىّ بظلم مبین كذلك نطق القلم بالحقّ و القوم من الغافلين انّ الذى تمسّك بالعدل انه لا يتجاوز حدود الاعتدال فى امر من الأمور و يكون على بصيرة من لدى البصير انّ التمدّن الذى يذكره علماء مصر الصّنائع و الفضل لو يتجاوز حدّ الاعتدال لثراه نقمة على الناس كذلك يخبرکم الخبير انه يصير مبدأ الفساد فى تجاوزه كما كان مبدأ الاصلاح فى اعتداله تفكّروا يا قوم و لا تكونوا من الهائمين سوف تحترق المدن من ناره و ينطق لسان العظيمة الملك لله العزيز الحميد و كذلك فانظر فى كلّ شىء من الأشياء ثمّ اشکر ربّک بما ذکرک فى هذا اللّوح البديع الحمد لله مالک العرش العظيم اگر نفسى فى الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده تفکّر نماید و حلاوت آن را بیابد البتّه از مشیّت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و بارادة الله حرکت نماید طوبی از برای نفسی که باین مقام فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند امروز نه خائف مستور محبوبست و نه ظاهر مشهور باید بحکمت عامل باشند و بخدمت امر مشغول بر کل لازمست در احوال این مظلوم تفکّر نمایند

از اوّل امر تا حین مابین احبّا و اعدا ظاهر بوده و هستیم و در احیائی که از کلّ جهات بلایا و رزایا احاطه نموده بود اهل ارض را بکمال اقتدار بافق اعلی دعوت نمودیم قلم اعلی دوست نداشته و ندارد در این مقام مصائب خود را ذکر نماید چه که البتّه مقرّین و موحدین و مخلصین را احزان اخذ کند آنّه لهو التّاطق السّامع العلیم در اکثر ایّام بین ایادی اعدا بودیم و حال مابین حیّات ساکنیم این اراضی مقدّسه در جمیع کتب الهی موصوف و مذکور و اکثر انبیا و مرسلین از این اراضی ظاهر شده‌اند اینست آن بیدائی که جمیع رسل به لّیّک اللّهمّ لّیّک ناطق بودند و وعده ظهور الله در این اراضی بوده اینست وادی قضا و ارض بیضا و بقعه نورا در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر مذکور است و لکن اهل آن در جمیع کتب الهی غیر مقبول بشائی که در بعضی از مقامات باولاد افاعی ذکر شده‌اند و حال این مظلوم مابین اولاد افاعی بأعلی النّداء ندا مینماید و کل را بغایه قصوی و ذروه علیا و افق اعلی میخواند طوبی لمن سمع ما نطق به اللّسان فی ملکوت الیّان و ویل لكلّ غافل بعید از حقّ بطلید تا جمیع دوستان را مؤیّد فرماید بآنچه الیوم لدی الله مقبول است اگر نفسی بیک عمل پاک الیوم موفّق شود او از مقرّین در کتاب الهی مذکور و مسطور است در جمیع امور بحبل مشورت متمسّک شوید این کلمه علیا در صحیفه حمرا از قبل نازل آسمان حکمت الهی بدو تیر روشن و منیر است مشورت و شفقت در امور بمشورت متمسّک شوید چه که اوست سراج هدایت راه نماید و آگاهی عطا کند کذلک یخبرکم الخیر و هو العلیم الحکیم

ای اهل بها قدر این یوم منع اقدس را بدانید و به ما یلیق لکم و ینبغی له قیام کنید و خود را از نعیق ناعقین و نعیب منکرین باسم حقّ جلّ جلاله حفظ نمائید لعمر الله معرضین از اهل بیان احجب از کلّ احزاب مشاهده میشوند بقدم اوّل راجع گشته‌اند یتکلمون بأهوائهم و یستدلّون بها علی الله المهیمن القیوم عرف یوم الهی را ادراک ننموده‌اند قل هذا یوم الله لا ینبغی لأحد ان یذکر دونه او یتوجّه الی سواه کذلک نطق لسان العظمه فی مقامه المحمود

انا نذکر الأفنان مرّة اخری فی آخر الکتاب لیشکر مولی الّذی ظهّر و اظهر ما اراد بمشیّته المهیمنه علی العالمین انت الّذی سمعت نداء ربّک و اقبلت الی الأفق الأعلى و کنت من المجبیین قل یا ملأ الأرض تالّله لا ینفعکم ما عندکم دعوه باسمی المقنّدر القدیر قل یا معشر العلّماء ضعوا ما عندکم من السّبحات و الحجّبات ان استمعوا ما ینادیکم به القلم الأعلى فی هذا الیوم البدیع بظلمکم ناح الملأ الأعلى و اهل الفردوس و الّذین نطقوا آنّه لا اله الا هو العلیم الخیر قد تغیر العالم من ظنونکم و اضطربت افئدة المقرّین من ظلمکم اتّقوا الله و کونوا من المنصفین یا معشر الأمراء قد شغلتمکم زخارفکم و ما عندکم سوف تأخذکم نفحات الفناء من کلّ الجهات اذا ترون انفسکم فی خسران مبین

انا نکبّر من هذا المقام علی احبّائی و نوصیهم بما وصّیناهم به من قبل و انا التّاصح الحکیم قل ایّاکم ان تمنعکم شبهات من خرج من دیارکم او تخوّفکم شؤونات الغافلین و نوصیهم مرّة بعد مرّة بالحکمة الّتی نزلت فی الواح الله ربّ العرش العظیم

و ما ذکر فی محلّ البرکة قد فاز بطراز القبول من قبل من لدن مشفق علیم اگر بروح و ریحان واقع شود محبوبست حقّ نفوس موقنه ثابتّه را تأیید میفرماید و بمعروف امر نموده و مینماید طوبی لنفس فازت بعمل فی سبیل الله آنّه من اهل الفردوس الأعلى فی کتابی الکریم

یا افغانی نشهد انک عملت بالمعروف فیما امرت به من لدن آمر علیم انشاء الله لازال موفّق باشید بر آنچه سبب و علّت اعلاء امر الله است دقایق و ساعات و لیالی و ایّام کل اقرب من آن بفنا راجع و آنچه باقی و دائم ما ظهر فی حبّ الله و سبیله چه بسیار از نفوس که سائل و آمل این مقام بودند و لکن الیوم غافل و محتجب مشاهده میشوند یا افغانی قل

سیحانک یا اله الممکنات و مقصود الکائنات اسألك بمطلع آیاتک الکبری الّذی به انار الأفق الأعلى و ارتفع النّداء بین الأرض و السّماء بأن تؤیّد احبّانک و اصفیانک علی الاستقامة علی هذا الأمر الّذی به ناحت الأصنام و ترعزعت بنیان الامکان

ای ربّ تری ما اکتسبت ایادی الظّالمین و تسمع نعیق الجاهلین الذّین اعرضوا عن رحيقک المختوم اذ ظهر باسمک القيّوم ای ربّ انر ابصارهم بنور معرفتک و قلوبهم بتجلّیات انوار وجهک قد شهد کلّ شیء بقوّتک و اقتدارک اسألك بأن لا تخيّب عبادک عن صریر قلم وحیک و لا تمنعهم عن التّوجّه الی بحر رحمتک انک انت الذّی لا تعجزک شؤونات الخلق و لا تخوّفک سطوة الذّین کفروا بک و بآیاتک لا اله الا انت المقتدر القدير

بش

علیا حضرت ورقة الفردوس علیها من کلّ بهاء ابهاه ملاحظه فرماید

۱۵۲'

الحمد لله الذّی تجلّی علی الممکنات باسمه القيّوم اذاً ظهر الانقلاب بین الأرض و السّماء من النّاس من اعرض و منهم من اقبل طوبی لمن وفی بميثاق الله و عهده و ویل لمن نقضه ظلماً من عنده انه من المعتدین فی کتاب الله ربّ العالمین و بعد قد فاز الخادم بما ظهر و لاح من افق سماء حبکم و خلوصکم و استقامتکم علی امر الله ربّنا و ربکم و محبوبنا و محبوبکم و محبوب من فی السّموات و الأرضین فلما قرأت کتابکم و عرفت ما فیہ قصدت المقصود و عرضت تلقاء الوجه اذاً نطق لسان الرّحمن بما لا تعادله کنوز الامکان قال جلّ کبريائه یا امتی یا ورقتی یا ایّها المنجذبة بآیاتی طوبی لک و لكلّ امة فازت بهذا المقام الأعلى انه من اهل البهّاء فی کتاب الله العلیّ العظیم انا سمعنا ذکرک اجبتاک من قبل و انزلنا لک ما یقرّبک الی العزیز العلیم کبری من قبلی علی وجوه امائی و بشّریهنّ بذکری الجمیل انا نوصی العباد و الاماء بالاستقامه الکبری علی هذا الأمر الذّی به زلت اقدام الأولیاء الا من اخذته نسایم رحمة ربّه الکریم هذا یوم قام فیہ القيّوم و قام النّاس تلقاء وجه ربّهم العزیز الحمید طوبی لمن عرف و فاز و ویل للمنکرین انشاءالله کلّ در این ایام لا شبه له به ما اراده المحبوب قیام نمایند بشأنیکه نعیق عالم ایشان را از رحيق اسم اعظم منع نمایند قد ارتفع النّعیق و یرتفع النّعیق و یرتفع هذا ما اخبرناکم به من قبل انه لهو الغفور الرّحیم جمیع باید بحکمت متمسک باشند و بتبلیغ امر مشغول آنچه الیوم سبب ضوضای مشرکین و منکرین است از حکمت خارج ان اجتنبوا یا احبائی عما نهیتهم عنه فی کتاب الله العلیم الخیر انتهى

اینکه در باره نار محبت الله در افتده و قلوب صافیة مرقوم داشتید طوبی لهم و نعیماً لهم انشاءالله بناری مشتعل شوند که اثر آن در عالم ظاهر گردد ولکن در جمیع احوال باید حکمت را از دست ندهند در این ایام شخصی در یکی از اراضی من غیر ستر بر منابر اعلاى کلمه نموده در ساحت اقدس این عمل مقبول نیفتاد فرمودند این فقره سبب ضوضا و اضطراب نفوس ضعیفه خواهد شد اهل بها باید در کلّ احیان از بحر حیوان بکمال حکمت بنوشند و بنوشاند تبلیغ امر الهی بحکمت محبوب است باید اراضی قلوب و نفوس را مستعد نمود از برای القای بذر و بعد بآنچه مقصود است پرداخت انتهى

و اینکه در باره نفوسیکه بخدمت امر قیام نموده اند مرقوم داشتید اسامی کلّ واحداً بعد واحد در ساحت اقدس عرض شد نسبت بهر یک شمس عنایت از افق اراده الهی مشرق قوله جلّ کبريائه طوبی لکم یا اهل البهّاء بما نبذتم قدح الفناء و اخذتم باسمه قدح البقاء و شربتم منه بذکره المحبوب هنیئاً لکم و مرثیاً لکم بما سمعتم و اقبلتم و عرفتم ما اعرض عنه اکثر العباد ان ربکم العلیم لهو المهیمن العزیز الودود ایاکم ان تخوّفکم سطوة الأمراء و تحزنکم اشارات العلماء او شبهات الذّین کفروا بالله مالک الوجود تمسکوا بحبل خدمة ربکم الرّحمن انه یسمع و یری و هو الحقّ علّام الغیوب انا کنا معکم اذ قمتم

على خدمة الأمر و سمعنا ندائكم اذ دخلتم المقام المرقوم لعمر الله قد فزتم بما لا فاز به احد من قبل يشهد بذلك من تحرّك بأمره القلم الأعلى على لوح محفوظ ندای كلّ بشرف اصغا فائز و اسامی كلّ در كتاب الهی مسطور و اعمال كلّ در پیشگاه حضور مشهود انشاء الله بامریکه لایق این یوم عزیز بدیع است قیام نمایند و بکمال استقامت و خلوص عمل کنند آنچه را سزاوار است و هر عملیکه الیوم سبب ضوضا شود لدى العرش ممنوع بوده و خواهد بود

جناب اسد علیه بهائی و عنایتی و همچنین جناب علی علیه بهائی تفصیل هر ارضی را بساحت اقدس عرض نموده اند و بتوسط جناب اسد عرایض ارض خاء بمنظر ابهی فائز و جواب از قبل ارسال شد انشاء الله بآن فائز شوند ای حکمای ارض و صرّافان دیار کشف لآلی نزد بصیر محبوب است آنکه از چشم بی بهره مانده قدر او را نشناسد و بعرفان او فائز نگردد گوش لایق اصغاست ولكن کمیاب انشاء الله باسم حقّ بگشایند و کلمه القا نمایند انتهى

و اینکه مرقوم داشتید بیتیکه محلّ سکنای حضرت باب اعظم روح من فی ملکوت الأسماء فداه بوده مشرق الأذکار نموده اند لدى العرش بسیار مقبول افتاد و فرمودند قوله جلّ کبریائه او از اعلی البیوت لدى الله محسوب است و او احقّ است از بیوت دیگر باین مقام اعزّ مانع ولكن باید كلّ بقسمی حرکت نمایند که سبب اضطراب نفوس مقبله نشود یا ورقة الفردوس انا قبلنا بیتک و زیّناه بطراز القبول فضلاً من عندنا و انا الفضّال الکریم طوبی لک و لیبتک و للذین فازوا بما امروا به من لدى الله ربّ العالمین انتهى

و اینکه در باره جناب بهاء الله نوشته بودید تحت لحاظ عنایت بوده و هستند اینفقره در ساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الوهاب فی الجواب قوله عزّ کبریائه عنایت حقّ با او بوده الحمد لله بعرفان حقّ و محبّت دوستان حقّ و خدمت امر حقّ فائز گشته و این از اموریست که لدى الله ضایع نشده و نخواهد شد این ارض در باطن مضطرب و در ظاهر ساکن و این فقره از قبل از قلم اعلی جاری لذا توجّه و توقّف در این ارض از حکمت خارج انا قبلنا توجّه و حضوره و قیامه و ذکره و ثنائیه له ان یشکر الله بهذا الفضل العظیم و یحمده بهذه النعمة الّتی سبقت الاشیاء البهّاء علیه و علی ایّه الذی فاز بأثر قلمی الاعلی فی هذا الیوم المبارک البدیع انتهى

و اینکه مرقوم داشتید مخدّره روحانی علیها بهاء الله استدعا نموده اند ذکر ایشان و جناب آقا محمد رضا و امّ ایشان علیها بهاء الله در ساحت امنع اقدس معروض گردد حسب الاستدعا عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة یا روحانی قد كنت مذکورة لدى العرش فی سنین متوالیات و فزت بما ظهر من قلمی الاعلی فی الزّیّر و الألواح انا ذکرناک و نذکرک بما لا تبدّله حوادث العالم و لا تمنعه شئونات الأمم انّ ربّک لهو المقتدر المختار و نذکر من سمّی بمحمد قبل رضا رحمة من عندنا لیفرح بما نزل له من لدى الله ربّ الارباب بشّریه من قبلی و کبری علی وجهه انّ ربّک یفعل ما یشاء و یحکم ما اراد طوبی له و لک و لأُمّک الّتی فازت بهذا الذکر الذی سرت به نسمة الرّحمن علی العباد انتهى

و در باره ولد جناب مهاجر الذی هاجر و فاز مرقوم داشتید لدى العرش عرض شد اذا نطق لسان الرّحمن فی ملکوت البیان و قال عزّ کبریائه انشاء الله بعنایت الهی فائز بوده و هستند امروز جمیع نسبتها بحقّ محکم است امروز یومیست بزرگ و در جمیع صحف و کتب یوم الله مذکور یک کلمه که در این روز پیروز در باره نفسی نازل شود او از صدهزار اولاد و احفاد مقدّم بوده و خواهد بود و کلمه الهی بمتابّه روح است و روح از کوثر زندگانی آشامیده و بحیوة باقیه فائز گشته هرچه در زمین مشاهده میشود البتّه بفنا راجع ولكن کلمه الهی در حدایق کتب سرسبز و خرّم و بدوام ملک و ملکوت بوده و خواهد بود جناب محمد علی مرّه بعد مرّه بلقا فائز و باین مقام بلند که بطراز اذن مزین بود رسید نعیماً له انتهى و همچنین در باره دو اخوی ایشان از سماء مشیت آیات بدیعه نازل لله الحمد هجرتشان بعد از عروج بطراز قبول مزین شد و برحمت نامتناهی الهیه فائز گشته

و اینکه در باره ارث مرقوم داشته بودید عرض شد این حکم محکم از مصدر امر الهی جاری و نازل یک واحد آنرا آنورقه تصرف نمایند و مابقی را حق بخود ایشان عنایت فرمود مابین خود قسمت کنند آنه لهو المعطی الکریم البهآء من لدنآ علیکم و علیها و علی من اقبل الی الله الفرد الواحد العلیم الحکیم انتهى

استدعای این خادم فانی آنکه در هیچ وقتی از اوقات از نظر عنایت دوستان الهی که از رحیق حقیقی آشامیده‌اند و بانوار وجه ناظرند محو نشود و خدمت کلّ بتکبیر بدیع ذاکر است انشاءالله جمیع بکمال حکمت و اتحاد در امر مالک ایجاد قیام نمایند بشأنیکه اثر آن از کلّ جهات ظاهر شود لیس هذا علی ربنا القدیر بعزیز تأییدات منزل آیات ظاهر انشاءالله جمیع عباد را اخذ نماید و بصراط مستقیم و میزان محکم هدایت فرماید و این بهمت و استقامت اولیای حق منوط بوده و خواهد بود امید هست که موفق شوند بآنچه سزاوار این یوم امنع اقدس است البهآء المشرق من افق عنایة ربنا الرحمن علیکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بهذا الیوم الذی فیه نصب الصراط و وضع المیزان الحمد لله المقتدر العزیز المنان

خادم

فی ۱۲ شوال سنة ۱۲۹۸

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

۹۱

حبيب مكرم جناب ملا على ب ج عليه بهاء الله ملاحظه فرمايد

هو الأقدس الأعظم الأكرم العليّ الأبهي

الحمد لله الذي تجلّى للكائنات بالنقطة التي كانت مقدّسة عن الجهات و النقاط و أنّها لهي التي لا يرى فيها إلا الله منزل الآيات و تنطق في كلّ الأشياء لا اله إلا هو المهيمن على من في الأرضين و السموات و أنّها لهي التي طرّرت بها الألواح في ملكوت الانشاء و زينت جبروت الأسماء و الصفات و حكّت عن تلك النقطة في مقام الأسماء عن نقطة تحت الباء البارزة عنها الهاء و اخبر عنها الكاظم بقوله الحمد لله الذي جعل كتاب الكينونة بالسّرّ البينونة بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق و أنّه قد اراد من النقطة الباء و أنّها اذا اتّصلت بالهاء ظهر الاسم الأعظم الذي به ارتعدت فرائض الأمم و تنزل من في العالم و به انصعق من في السموات و الأرض إلا من شاء الله مظهر البيّنات و أنّه لمكّم موسى من الشجرة في السّينا و ينطق من افقه الأبهي ظاهراً باهراً أنّه لا اله إلا انا المقدّس عن الأذكار و الاشارات طوبى لمن نطق و عمل بما انزله الرحمن في الفرقان بقوله تعالى قل الله ثمّ ذرهم في خوضهم يلعبون هذا يوم لا يذكر فيه الأسماء لأنّ الذي ظهر بالحقّ لا يحكى إلا عن الله كما اخبر به نقطة البيان بقوله أنّه هو الذي ينطق في كلّ شيء أنّي انا الله لا اله إلا انا المهيمن القيّوم و هذا يوم اخبر الله به حبيبه الذي تشرف به المعراج قال و قوله الحقّ لمن الملك اليوم لله الواحد القهار أنّ الذي وجد عرف البيان انقطع عن الامكان و تمسّك بالله وحده و شهد بما شهد لسان العظمة من قبل و من بعد و الذي غفل و تمسّك بالظنون أنّه احتجب عن الكنز المخزون و السّرّ المكنون و يدور حول الأسماء التي خلقت بالكاف و التّون نالّه قد انتهت الأسماء الى مبدئها و موجدّها الذي اذا اراد لشيء ان يقول له كن فيكون و الحمد لله الذي قد وفي بالوعد بظهور الموعود الذي به محت الآثار و سقطت الأثمار و انصعقت الأسماء و اصفرّت الأوراق و اندكّت الجبال و انفطرت السمّاء و كسفت الشّمس و خسفت الأقمار و تزلزلت الأرض و ما فيها من القوّات تعالت عظمتها و جلّت قدرته و عظمت سلطنته الذي انطق كلّ شيء بثناء هذا اليوم الأبدع الأمنع الأقدس الموعود ولكنّ القوم اكثرهم لا يفقهون منهم من تمسّك بالأوهام و جعلها ارباباً لنفسه من دون الله و منهم من نبذها و نطق في كلّ الأحيان الله الله قد آمنت بك منقطعاً عن الأسماء و عمّا ظهر في الانشاء نشهد أنّه فاز بالتّوحيد و كوثر التّجريد و عرف المقصود اذ اظهر نفسه لمن في الملك و الملكوت

يا حبيب قلبي قد هزنتى نفحات حبّكم و نسمات و دّكم بمشاهدة كتابكم مرّة بعد مرّة و اخذت القلم ان اترجم ما في قلبي من محبة احبّاء الله و اصفياه ولكن أنّه يصيح و يقول هذا مضمار لن يقدر ان يجول فيه مثلي لأنّ هذا مقام اقّرت الألسن بعجزها عن ذكره و الأقلام بقصورها عن ثنائه ولكن مع الاعتراف بالقصور و العجز اذكر على قدرى و مسكنتى و اسأل الله ان

یلهمنی ما ینبغی لأحبائہ و یلیق لأصفیائہ اَنّہ لہو الملہم المعلّم المقتدر الخبیر فلما فزت بکتابکم و اطلعت بما فیہ قصدت المقصد الأقصى و المنظر الأعلى و عرضت لدى العرش اذا تکلم لسان العظمة بما اشرفت به شمس العناية و اللطاف قال و قوله الحقّ ای علی الحمد لله بانوار فجر ظهور فائز شدی و بمقصود عالمیان توجّه نمودی و لدى الوجه مذکوری از حوادث دنیا محزون مباش آنچه حکمت بالغه الهی اقتضا نماید ظاهر میشود اَنّہ یمدکم بأسباب السموات و الأرض اَنّہ لہو المقتدر القدير ولكن قلم اعلى ترا و سایر دوستان را وصیت مینماید بحکمت و به ما انزلہ الله فی الكتاب اليوم لازم و واجبت متابعت احکام الهی و از اعظم احکام حکمت است جمیع بآن مأمورند و تفصیل آن در الواح عربی و فارسی نازل شده باید ملاحظه نمایند و بآن عامل گردند و باید بشأنی مابین خلق ظاهر شوند که کل عرف اخلاق الهیہ را از ایشان بیابند و آنچه سبب ارتفاع امر و تقدیس آنست بآن عامل گردند ای علی اگر نفوس مقبله از اراده‌های خود میگذشتند و به ما اراده الله عمل مینمودند حال اکثری از خلق بعرفان حقّ فائز بودند از جمله در اکثر الواح کل را بحکمت امر نمودیم بغیر آن عمل نمودند و همچنین قلم اعلى کراراً و مراراً نہی فرمود عباد را از توجّه بشطر اقدس معذلک از امر الله غفلت نمودند آنچه لسان الله بآن تکلم میفرماید آن خیر محض بوده و خواهد بود طوبی لمن نبذ ما اراد و تمسک بارادة الله المہيمن القیوم انتہی

عرض این خادم فانی آنکه دوستان حقّ باید در جمیع احوال بحبل حکمت متمسک باشند چه که در کتاب الهی مکرراً این امر محکم نازل شده اکثری از ناس سالها بظنون و اوہام تربیت شده‌اند و خرق آن دفعهً واحده بسیار مشکل است رحمت حقّ جلّ کبریائہ سبقت گرفته بر کل لذا باید نفوسی که از صہبای معانی آشامیده‌اند و بکوثر علم ربّانی فائز شده‌اند بکمال رأفت و شفقت بادویہ مناسبه امراض نفوس غافله را مداوا نمایند تا ابصار از رمد اوہام مطہّر شود و قلوب از امراض ظنون فارغ گردد باید مثل آن جناب احکام الهی را بکل برسانند تا جمیع مطلع شوند و به ما اراد الله عامل گردند اليوم بعضی از اهل بیان که بگمان خود خرق حجاب نموده‌اند و بغایه قصوی رسیده‌اند در کلمه مبارکه اَنّی انا الله که از مطلع ظهور ظاهر است توقّف نموده‌اند بلکه بواسطه آن اعراض کرده‌اند حال ملاحظه نمائید چه قدر از صراط حقّ مستقیم بعیدند و از مقصود محروم و حال آنکه از قبل اخبار نموده‌اند چنانچه در خطبه طنجیہ میفرماید فتوقّعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور و نقطه اولی روح ما سواه فداء میفرماید او در هر شیء بآئی انا الله ناطق است معذلک در بحور ریب متغمّسند و در هوای اوہام طایر تا چه رسد باحزاب مختلفه که هنوز ادراک یوم الله را ننموده‌اند چه که در آن یوم جز حقّ جلّ کبریائہ هیچ اسمی از اسماء مذکور نہ مثلاً از اعلی مراتب آن تا ادنی مقام آن از ذکر نبوت و ولایت و نقبا و نجبا و اوتاد جمیع از برای آن بود که ناس را بحقّ دعوت مینمودند و حال بعد از ظهور غیب مکنون و کنز مخزون اگر نفسی بغیر او ناظر باشد یا تمسک نماید البتہ از مقام بلند توحید و رتبه اعلای تفرید محرومست یوم قیامت مسمیات کلّ این اسماء فضل بدیع را راجی و مرتجیند چه که علم الملک لله الواحد القہّار مرتفع است و رایت آئی انا الله در قطب عالم بر اعلی المقام منصوب قسم بافتاب افق بیان اهل امکان غافلند اگر اقلّ از سمّ ابرہ به ما ظهر و لاح و اشرق و الاح مطلع میشدند از ما سوی الله میگذشتند و بندای لبیک لبیک یا الہ العالمین ناطق میشدند بلی این کوثر روحانی را هر نفسی سزاوار نبوده و نیست هنوز معنی خاتم النبیین که در فرقان نازل شده ادراک ننموده‌اند چه که معلوم و واضحست که بعد از ختم نبوت تلویحاً و تصریحاً در کتاب الهی ظهور الله مذکور و مسطور است شرح این مقام بتمامه از قوّہ و احصا و احاطه این عبد و امثال این عبد خارج است بهتر آنکه این بیان را باین کلمه مبارکه ختم نمایم

یومی از ایّام بین اصحاب از مجاورین و مهاجرین لسان عظمت باین کلمه ناطق فرمودند امروز روزیست که از او اخبار داده‌اند بقوله تعالی یوم یأتی ربّک متبصّرين از این بیان ادراک مینمایند که اگر نفسی در این یوم باسمى از اسماء متمسک شود و یا تشبّث نماید در مقامی از مشرکین محسوبست انتہی بیش از این گفتن مرا دستور نیست باری مقصود آنکه اگر نفسی که

باعلی رتبه ایقان و اطمینان فائز است امثال این بیانات را در اوّل مرتبه از برای طالب ذکر نماید البتّه او هلاک شود و بحیوة باقیه فائز نگردد باید برتبه و مقام او تکلم نمود تا قابل استماع نعمه الهی گردد هر نفسی باندازه و مقدار او باید رَحیق عرفان عطا شود مکرراً از لسان عظمت این کلمه اصغا شد که باید شاربان رَحیق معانی و بیان در صدد تربیت جمیع عالم باشند و این مقام بسیار بلند است بلکه اعلی من کلّ علوّ و اسمی من کلّ سموّ طوبی لمن فاز بهذا المقام الأعزّ الأقدس الأمتع الأعظم الأعلی

استدعا آنکه همیشه این خادم فانی را برشحات قلمیّه مذکور و مسرور دارند و نفوس مشتعلّه آن دیار را از جانب این بنده فانی تکبیر منیع برسانید و بگوئید امروز روز استقامتست و امروز روز خدمت است جهد نمائید تا بامری فائز شوید که ذکر آن بدوام الله باقی و دائم بماند استقامت از اعظم امور است چه که مشاهده شد نفسی که خود را از اهل ایمان میشمرد و در هوای ایقان طایر بود بنعیب غرابی از حقّ جلّ و عزّ ممنوع گشت انشاءالله باید آن جناب بکمال سعی و اجتهاد ناس را باستقامت دعوت نمایند چه که از قبل خبر فرموده اند کل را بنعاق ناعقین و ادّعی کاذبین و آنچه از قلم اعلی نازل شد البتّه ظاهر خواهد گشت سورة رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملک پاریس را که از اجزای سورة مبارکه هیکل است و همچنین لوح فؤاد که مخصوص یکی از احباب نازل شده و این لوح در وقتی نازل شد که فؤاد پاشا که وزیر خارجه روم بود بمقرّ خود راجع شده بود و سبب فتنه اخیر و مهاجرت از ارض سرّ به عکّا او شده بود دو نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدر اعظم بود و آن وزیر دول خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح میفرماید قوله عزّ کبریاؤه سوف نعزلّ الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار و همچنین در کتاب اقدس در نقطه واقعه بین البحرین ملاحظه نمائید که مقصود از آن نقطه اسلامبولست چه که از یک جهت بحر ایض است و جهة دیگر بحر اسود باری آنچه از قلم اعلی جاری کل ظاهر شده و اخبارهای دیگر هم که در الواح هست کل ظاهر خواهد شد نشهد أنّه هو العالم المقتدر السّامع البصیر الخبیر لذا باید احبّای الهی آنچه در الواح نازل شده در نظر داشته باشند که مباد از نعیقی خود را از فیوضات لانهایه محروم نمایند از حقّ میطلبیم که جمیع احبّای خود را بآنچه اراده فرموده موفق فرماید تا کل بکمال خضوع و خشوع و استغنا و تقدیس و تنزیه و اعمال حسنّه طیّیه و اخلاق مرضیه بشای حقّ جلّ جلاله و تبلیغ امرش مشغول شوند انّما البهّاء علیک و علی الذّین تزینوا برداء الاستقامه فی امر الله المقتدر العلیم الحکیم

خادم

[یادداشت]

۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه ”بهاء“ است. ←

طاء

جناب آقا محمد حسین علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله الذي تفرّد بالعزّة و توحد بالعظمة قد نطق بالكلمة و ارتفعت بها سموات الأفئدة و القلوب ثمّ نطق بكلمة اخرى اذاً سطع نور فلماً اخذته ارياح الارادة تشتّت و تقبّب على وجه السماء و بكلّ جزء منه تنور قلب كلّ من اقبل و فؤاد كلّ من توجه أنّه لهو الذي يفعل ما يشاء بسلطانه و يحكم ما يريد بقدرته لا تعجزه شئون العالم و لا اشارات الأمم و لا تخوفه سطوة الذين اعرضوا عن الله ربّ العالمين و الحمد لله الذي رفع سماء اللوح و زينها بشموس الكلمات و انجم الحروف التي ما ج في كلّ واحدة منها بحر الحكمة و المعاني تعالي المالك الأبدی الذي استوى على العرش بقوة ما اضعفتها قدرة العالم و ما اعجزتها شئون الذين قاموا على الاعراض و ظهوروا بنفاق ما ظهر شبهه في الآفاق يشهد بذلك لسان التاطق في يوم الميثاق و أنّه لهو الفرد الواحد المتعالي العليم الحكيم و الحمد لله الذي اظهر من افق السماء ما انجذب به من في ملكوت الانشاء اذاً تحرّك كلّ شيء و توجه كلّ وجه و شاخص كلّ بصر و اقبل كلّ قلب و سرع كلّ رجل اذاً اراد الامتحان و بذلك اشرقت من افق القضاء شمس البلاء و بذلك اضطربت النفوس و تزلزلت الأركان و من الناس من اعرض بعد اقباله و منهم من خاف بعد اطمينانه و منهم من تقهقر بعد توجهه و منهم من تبعّد بعد قربه و منهم من توقّف بعد سيره و منهم من ضعف بعد قدرته ليظهر بذلك من اراده منقطعاً عن الجهات اولئك ما منعهم شئون القضاء و لا ظهورات البلاء قالوا بلسان الظاهر و الباطن باسمك يا محبوب العالم و مقصود الأمم و سرعوا اليه بل طاروا بأجنحة الايقان الى افق فضله و شربوا رحيق البيان من يد عطائه اولئك عباد الذين وجدوا حلاوة الذكر و اخذهم سكر كوثر العرفان الذي ادارته انامل فضل ربّهم الرحمن طوبى لهم ثمّ طوبى لهم و تعالي من ظهر بهذا الفضل العظيم و الجود العميم اشهد أنّه لا اله الا هو لم يزل كان في علوه و سموه مقدساً عن وصف خلقه و ذكر عباده لا تدركه الأفئدة و القلوب و عنده علم كلّ شيء في كتاب مبين

و بعد يا ايّها الشارب من كأس البيان قد بلغ الخادم ما ارسلته بيد احد من الأحبّاء قرأته و وجدت منه عرف حبّكم لله ربّنا و ربّكم و اقبالكم الى الله مقصودنا و مقصودكم اسأله تعالى بأن يكتب لكم خير الدّنيا و الآخرة و يرزقكم ما يرتفع به ذكركم في إيامه أنّه لهو الفرد الواحد المقتدر العزيز القدير

بلسان پارسی عرض میشود تا مطالب در نزد هر یک از دوستان بی ستر و حجاب معلوم و واضح گردد که شاید بسعی آنجناب عبادیکه از سطوة ظلم و اعتساف متزلزل و مضطرب مشاهده میشوند بنور یقین و طراز اطمینان مزین گردند اینعبد بسیار متفکّر است چه که مشاهده مینماید دنیا در هر حین بلسان خود بر فناء خود شهادت میدهد معذلک از برای این دو روزه

فانیه کل از ملکوت باقی محرومند مگر نفوسیکه از ید عطا رحیق یقین آشامیده‌اند اولئک عباد مقربون و اولئک لا خوف علیهم و لا هم یحزنون از حقّ میطلبیم کل را آذان واعیه عطا فرماید تا باصغاء کلمات الهی فائز شوند اوست معطی حقیقی و قیّاض حقیقی اینست که در بعضی از الواح اینکلمه از سماء مشیت ربّانی نازل قوله تعالی لو فاز احد باصغاء نداء ربّه العلیّ الأبهی فی ملکوت الانشاء أنّه لا یسکن فی مقامه یقوم بالحکمة و البیان علی ذکر ربّه العزیز الحمید و همچنین در الواح دیگر میفرمایند که مضمون آن بفارسی اینست اگر مردمان ارض بشنیدن نداء الهی فائز شوند کل بافق اعلیّ توجّه نمایند و از رحیق ابهی بیاشامند قسم ببحر علم الهی که اگر بگوش حقیقی نغمه‌ئی از نعمات طبور عرش را ادراک کنند جان در ره دوست اثار نمایند و از محلّ فدا زنده برنگردند چنانچه شاربان کوثر معانی برنگشتند و آنچه بود و نبود از مال و جان و اهل در سیل آنشمس حقیقت دادند فنعم اجر العالمین اگر نفسی قطره‌ئی از بحر محبت بیاشامد و یا برشحه‌ئی از بحر انقطاع فائز شود جمیع عالم را شبه یک کفّ تراب مشاهده نماید و آنچه در آسمانها و زمین است او را از سیل دوست منع ننماید چندی قبل لوحی از سماء مشیت الهی نازل و اینفقره در آن لوح اقدس امع از قلم اعلیّ مسطور یک تجلّی از تجلّیات شمس انقطاع بر ملوک افتاد از خود و غیر خود گذشتند و سر در بیابانها نهادند از جمله نعمان بود که در یکی از لیالی شمس کلمه که از مشرق انقطاع مُشرق بود بر او تافت متفکّر شد و هم متحیر و چون از سکر تحیر برآمد خود او بخود او خطاب نمود که چه مصرف دارد اینهمه اموال و زخارف که جمع نمودی و فردا دیگری او را مالک شود و غیر تو بر کرسی تو نشیند در یک آن جذب رحیق انقطاع او را بمقامی رساند که از خزائن و دثائن و تاج و تخت و اسباب حشمت و سلطنت گذشت و در همان شب از بیت خارج شد و رو بصحرا نهاد و چون صبح طالع و امرا حاضر سریر سلطنت را بی ملک دیدند آنچه تفحص کردند خبری از او نیافتند و اگر الیوم از برای جمیع من علی الأرض از اعلیّ و ادنی اینمقام تجلّی نماید کل را منقطع از ما سوی الله مشاهده نمایند چه که بر فنا و نیستی دنیا فی الحقیقه واقف شوند و بچشم بصیرت ملاحظه نمایند جمیع ناس بفنای دنیا شهادت دهند ولکن این شهادت حقیقت ندارد و بمقام ملکه نیامده چه اگر فی الحقیقه ادراک نمایند و ببصر حقیقی ملاحظه کنند هرگز خود را بسبب او از فیوضات نامتناهیّه الهیّه محروم ننمایند اکثر دیدنها و گفتنها و شنیدنها و عرفانها عارضیست نه حقیقی هر بصیری این گفتار را گوا هست و هر علیمی بر راستی آن شهادت داده و میدهد از حقّ میطلبیم جمیع ناس را بشنیدن کلمه مبارکه خود مؤید فرماید تا کل از کدورات دنیا و غفلت آن منزّه شوند و بقلب و فؤاد بمطلع نور احدیه توجّه نمایند الله المعطی المجیب الکریم

ای برادر نار الله مشتعل و نور الله از افق جود مشرق بحر عنایت در امواج و سلطان غیب و شهود بر عرش ظهور مستوی مع ذلک کل بیخبر و بی‌بهره و مخمود و بعید مشاهده میشوند این نفوس را منع نموده مگر سیّاتیکه بآن قیام نمودند و از قبل مرتکب شدند اگر نفسی بآیات ناظر باشد شرق و غرب ارض را پر نموده از برای احدی مجال اعراض و اعتراض نیست و اگر بیّنات و معجزات ناظر باشد تشهد الأشياء کلّها قد ظهر منه ما لا ظهر فی الابداع از اینها گذشته آنچه ظاهر شده و ظاهر بشود از قبل بچندین سنه از قلم اعلیّ نازل و جاری اینبعد نمیداند که آنجناب بمشاهده آیاتیکه در ارض سرّ و عراق و سجن اعظم نازل شده فائز شده‌اند یا نه سورة مبارکه رئیس حین خروج از ادرنه نازل اکثری از اصحاب شاهد و گواهند و آن لوح مبارک نزد اکثری موجود است بگیرید و مشاهده کنید آنچه در ارض واقع گشته یعنی در مملکت دولت عثمانی فقره بفقره بکمال تصریح در آن نازل و ثبت شده و همچنین در لوح پاریس که ذکر ملک آن ارض و ما یرد علیه از قلم اعلیّ بتفصیل در آن نازلست و از اینها گذشته آنچه انسان تفکّر نماید و یا بخیالش خطور کند از آن اعظمتر و کاملتر از هر قبیل در ارض ظاهر شده مع ذلک ناس نناس بمثابه عنکبوت بیوت اوهامیه میتند قد اعرضوا عن الحقّ و تمسکوا بالباطل من دون بیّنه و برهان حجّت الهی که جمیع ذرات نزدش خاضعست انکار نموده‌اند و از برهان او گذشته‌اند و بمشارق ظنون و اوهام که بعضی از

علمای جاهل عصر باشند تمسک و تشبث جسته‌اند افت لهم و للذين اتبعوهم من دون بينة من الله العلي العظيم در فرقان حق جل و عز میفرماید یوم یاتی ربک او بعض آیات ربک و همچنین میفرماید یوم یقوم الناس لرب العالمین و امثال این بیانات در فرقان که فارق بین حق و باطل بوده بسیار است و در کتب قبل هم بوده و این عبد فانی در عرایضیکه بدوستان معروض داشته از قبل و بعد مکرر آن آیات را نوشته و ارسال نموده لذا در این مکتوب باختصار قناعت رفت از حق میطلبیم ابصار قلوب و افنده را از رمد اوهام مقدس نماید تا باشرافات انوار وجه بعد از فناء اشیاء فائز شوند طالب را یک کلمه کفایت مینماید و عرف حق از او استشمام میکند رایحه گل و دود آن واضح و مبرهن است هر ممیزی تمیز میدهد ولکن در صورتیکه شامه از شئونات عرضیه تغییر نیافته باشد و اگر نعوذ بالله شامه معیوب شود ممیز نخواهد بود این ایامیست که رشحات بحر بیان اهل امکان را تازه و زنده نموده ولکن انسان که خود را افضل مخلوقات میداند اکثری از او دور مانده‌اند و خبر هم ندارند اینست که فرموده‌اند اگر انسان بانسانیت ظاهر شود از ملک افضل است و دود آن از حیوان پست‌تر امید هست که آنجناب بمثابه سراج روشن و منیر شوند و سبب تذکر نفوس غافله گردند

و اینکه مرقوم داشته بودند که در یکی از الواح که مخصوص یکی از عباد نازل این آیه مبارکه فرقان مذکور قوله تعالی و انهم ظنوا کما ظننتم ان لن یبعث الله من بعده احداً و در آیه لفظ من بعد نیست و شخص عالمی محض حاجت از چند نفر سؤال نموده که اگر لفظ من بعد در قرآن بود استدلال در حق اینظهور اعظم تمام بود و چون لفظ من بعد نیست چگونه استدلال میشود ای برادر یک کلمه عرض مینمایم اگر فی الجمله توجه شود کفایت مینماید و افق شک بیقین مبدل میشود و شمس امر بشأنی تجلی میفرماید که آثار ظلمت در وجود نیماند آنکلمه اینست که هر طالب و هر قاصد و هر عامل در اول امر باید قلب را از ظنون و اوهمات ناس مقدس و منزّه نماید و در صدد عرفان حق جلّ جلاله متوکلاً علیه برآید تا حق جلّت عظمته را بصفات و آثار و علامات و حجج و براهین بقدر خود بشناسد و ادراک نماید چه که آن بحر قدم و شمس حقیقت و سماء کرم بکینونه و ذاته شناخته نشده و نمیشود قد اعترف التبیون بعجزهم و المخلصون بتحیرهم و المقربون ببعدهم اینمقام بذکر و بیان محتاج نه چه که مسلم کل است و جمیع ناس بآن مقرّر و معتزّفند و چون طیور ادراک و دانائی از صعود بآنمقام بلند اعلی عاجزند اینست که امر شده بآثار نظر نمایند که شاید هر کسی بمقام خود و مقدار خود بمؤثر حقیقی پی‌برد و هر نفسی باینمقام فائز شد و قطره‌ئی از دریای دانائی آشامید یعنی بعرفان حق فائز گشت و او را شناخت در اینصورت آنچه بفرماید مقبولست و حکمش مطاع و امرش نافذ اینکلمه مبارکه را ملاحظه نمائید که میفرماید یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید معتزّفین باینکلمه مبارکه از اهل حق محسوبند و آنها نفوسی هستند که از صهبای معانی آشامیده‌اند و برحیق نورانی در بامداد رحمانی فائز گشته‌اند ایشانند که در امر الله چون و چرا نگفته و نخواهند گفت اما در ذکر آیه اولاً آنکه نفسی از کتاب الهی خبر ندارد که از پیش چه بوده و ثانی آنکه اگر قائل اول کلمه خود را و یا آیات خود را کم نماید و یا بیفزاید مختار بوده و هست چه که اوست مکلم در شجره و اوست مکلم در فرقان و اوست مکلم در بیان و اوست مکلم در کتب و صحف و زیر من اول الذی لا اول له اگر نفسی بکتاب ایقان که در هنگام ظهور نیر آفاق از افق عراق نازل شده نظر نماید و تفکر کند خود را مستغنی مشاهده نماید قسم بآفتاب حقیقت که در آن کتاب مبارک لالی علم الهی مخزونست و دریاهاى عرفان مستور و مکنون نیکوست حال نفسیکه بانقطاع کامل باو توجه نمود و بآن فائز گشت و مقصود از ذکر این آیه مبارکه این بوده که مردم این عصر بدانند و آگاه شوند که در اعصار ماضیه و قرون خالیه هم اهل آن قرون بمضمون این آیه تکلم مینمودند که دیگر نبی نخواهد آمد و احدی برسالت مبعوث نشود و این مقصود حاصل میشود خواه لفظ من بعد بر حسب ظاهر مذکور باشد یا نباشد چه که معنی آیه مبارکه این میشود که ایشان گمان کردند همچنان که شما گمان کردید اینکه خدا مبعوث نمیکند احدی را و کلمه من بعد در باطن آیه بوده چنانچه در مقام دیگر بکمال تصریح میفرماید قوله تعالی و لقد جاءکم یوسف من قبل بالبینات

فما زلتم فی شکّ ممّا جاءکم به حتّٰی اذا هلک قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا کذلک یضلّ الله من هو مسرف مرتاب مشاهده نمایند که معنی آن آیه بعینه در این آیه موجود من بعد در آنجا مقدّر و در اینجا ظاهر و مقصود از ذکر من بعد در این آیه این بوده که معترضین و معترضین بر امر الله ادراک نمایند که از قبل هم در هر عصر که آفتاب حقیقت از مشرق ظهور ظاهر شد عباد آن عصر اعراض نمودند و گفتند بعد از نبیّ ما و کتاب ما احدی مبعوث نمیشود باری ذکر لفظ من بعد از برای وضوح مطلب بوده و بعضی از آیات مبارکه فرقانیه و کتب قبل ذکر آنچه مقدّر شده لازم میشود تا سامعین مقصود متکلم را بیابند و معنی آیات الهیه را ادراک نمایند مثلاً فرموده قوله تعالی و لقد خلقناکم ثمّ صوّناکم ثمّ قلنا للملائکه اسجدوا و این مسلمست که امر بسجود ملائکه قبل از خلق بوده اینست که علما چون خواستند طریقی از برای معنی آیه لأجل تفهیم و تفهیم ناس پیدا نمایند لفظ اباکم را گفتند مقدّر است که آیه مبارکه اینقسم میشود و لقد خلقنا اباکم ثمّ صوّنا اباکم ثمّ قلنا للملائکه اسجدوا که معنی چنین میشود که ما حضرت آدم پدر شما را خلق کردیم و مصوّر نمودیم و بعد امر نمودیم ملائکه را که باو سجده نمایند اگر اینعبد بخواهد از این امثله از کلام مجید ذکر نماید یک رساله باید تألیف کند و آنجناب را زحمت دهد بر قرائت آن حال آنجناب بآنشخص عالم ذکر نمایند یعنی آنشخصیکه ذکر نموده اگر لفظ من بعد در آیه مبارکه بود استدلال در حقّ اینظهور اعظم بامعنا بود در آیه دویم ملاحظه نمایند که لفظ من بعد ظاهر و باهر و مشهود است ای برادر آنچه عرض شد نظر بمحبّت بآنجناب بود و الا نفوسیکه الیوم مؤیّد شده‌اند و یا فی الحقیقه طالب صراط مستقیم باشند باید حقّ را بحق بشناسند و بحیل محکم او تمسّک جویند چه اگر بغیر او متمسّک شوند هرگز بیحر عرفان فائز نگردند و از انوار آفتاب حقیقت که از مشرق سجن طالعت روشن نیابند از جمیع ناس سؤال نما که چه میگویند در آیه مبارکه که میفرماید یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید حقّ هرچه بفرماید کتابست و جمیع باید باو ناظر باشند لسان از او بیان از او کتاب از او آنچه بفرماید حقّست و آنچه ذکر نماید حقّست و آنچه از او ظاهر شود حقّست و اگر نفسی توقّف نماید و یا لم و بم بگوید از صراط مستقیم الهی انحراف جسته انشاءالله باید آن عالمیکه ذکر نمودید بیصر انصاف در آنچه عرض شد ملاحظه نماید که شاید بوی ریحان ریاض علم حقیقی را استشمام کند و بمدینه طیبّه انا لله رجوع نماید در یکی از الواح مبارکه اینکلمه عالیّه نازل میفرماید لیس الیوم یوم السّؤال ینبغی لكلّ نفس اذا سمع النّداء یقول

لییک لییک یا فاطر السّماء و اله الأسماء اشهد انک اظهرت مشرق وحیک و مطلع آیاتک و ما لا یعرفه الا انت اسألك بأن لا تدعنی بنفسی و هوای ای ربّ یشهد کلّشیء بغناک و فقری و انک انت القویّ القدير

این خادم فانی از حقّ سائل که جمیع عباد را تأیید فرماید آنچه رضای او در اوست انه لهو المعطیّ المجیب الکریم جناب آقا سیّد علی اکبر علیه بهاء الله بسیار ذکر شما را نزد اینعبد نمودند امید است که انشاءالله موفق شوید بر خدمت امر تا ظاهر شود از شما آنچه که در ملکوت الهی باقی و دائم بماند بسیار این بنده از ذکر جناب سیّد مسرور شد و از حقّ میطلبم توفیق آنجناب را در کلّ حین زیاد فرماید انه ولیّ المحسنین

اینکه نوشته بودید که ملاّ جعفر نراقی که قبل از ظهور خود را از حروفات حیّ بیان میدانست اظهار نمود که هر نفسیکه اهل بیان است باید بدقت تمام حساب جمیع مایملک خود را بکند و خمس او را بدهد حتّٰی از ملیوس پوشش خود و بعضی از اهل آنزمان که قول او را سند داشته مبالغی که مقدور بوده دادند آیا جمال قدم آنچه داده شده از بابت حقوق الله قبول میفرمایند یا باید از اینظهور حساب کرده داده شود این تفصیل در ساحت اقدس عرض شد فرمودند ملاّ جعفر از احدی اذن نداشته از روی هوی تکلم مینمود و حکم میکرد ولکن چون نفوسیکه داده‌اند لأجل الله و امره عمل نموده‌اند لذا معفوّد دوباره مطالبه از ایشان جایز نه و این حقوق که ذکر شده و از افق سماء لوح الهی حکم آن اشراق نموده نفع آن بخود عباد راجعت لعمر الله اگر مطلع شوند بر آنچه مستور است و آگاه گردند از بحر فضلیکه در این حکم مکنون است جمیع ناس

آنچه را مالکند در سبیل ذکرش انفاق نمایند طوبی لمن فاز بما امر به من لدی اللّٰه العلیم الحکیم انتهی ای برادر از همان حکم ملاً جعفر معلوم میشود که از ریاض انقطاع بوئی نشنیده مثل او مثل نفوسیت که بتغسیل میّت مشغولند و در آنحین بغارت البسه متوجّه امر اللّٰه بروح و ریحان نازل شده طوبی لمن فاز به ویل للغافلین کتاب اقدس که از سماء مقدّس در سنین قبل ارسال شد مدّتی مستور بود و امر نفرمودند که ببلاذ ارسال شود میفرمودند امر حقوق الهی در آن کتاب نازل شده و این نظر برحمت و شفقت حقّ بوده و بعد از اطلاع عباد به ما انزله الرحمن فیه بر کل عمل بآن واجب میشود شاید از ادای آن تکاهل نمایند و یا چیزی در قلوب خطور نماید که لایق ایّام الهی نباشد و بعد از اکثر اطراف عرایض بساحت اقدس رسید و استدعای احکام نمودند و حسب الأمر ایعبد ارسال داشت و لکن امر فرمودند که احدی مطالبه حقوق ننماید بر هر نفسی در کتاب الهی فرض شده که خود او بکمال روح و ریحان ادا نماید اسأله تعالی بأن يؤیّد الکّل علی ما یحبّ و یرضی و اینکه در باره فقر نوشته بودید که میشود حقوق الهی را بآنها داد یا نه اینفقره منوط باذن است در هر محل که حقوق الهی جمع شد باید تفصیل آن و تفصیل فقر عرض شود آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید چه اگر عموماً اذن داده شود خالی از اختلاف نخواهد بود و سبب زحمت خواهد شد

و اینکه در باره حاجی میرزا احمد نوشته بودید تا حال عریضه شفاعت از جناب ذبیح علیه بهاء اللّٰه الابهی بساحت اقدس نرسیده بلی عرایض ایشان بسیار رسیده ولی ذکر شفاعت در آنها مذکور نه و ایعبد زیاده بر این اطلاع ندارد و آنچه از حقوق الهی بارض صاد ارسال داشتند رسید و اینکه اراده نمودید بساحت اقدس توجّه نمائید عرض شد فرمودند در جمیع احوال باید بحکمت ناظر باشید چه که این امر محکم از سماء اوامر الهی نازل شده و در این سنه حکمت اقتضا نمینماید و بعد الأمر یده انتهی ایعبد معبود حقیقی را شاکر است که آنجناب را بر عرفانش و خدمت امرش مؤیّد فرمود آنه لهو الفضال المعطی الکریم البهاء علیکم و علی اهلکم من لدی اللّٰه ربّ العالمین

استدعا آنکه از قول این فانی دوستان آن ارض را تکبیر برسانید و مذکور دارید از سقوط ظالمین ارض محزون نشوید الحمد لله بامری فائز شده اید که معادله نمینماید باو آنچه در ارض مشهود است و آنچه مستور قدر مقامات خود را بدانید و او را از دست مدهید عنقریب نفوس ظالمه بصد هزار حسرت و ندامت بخاک راجع و از آنجا بمقام خود نازل بحکمت متمسک باشید و بذکر اللّٰه مشغول از برای هر نفسی موت مقدّر و مکتوب و چون وقت آن رسید تأخیر نشود و این یک مرتبه واقع میشود و البتّه اگر باسم دوست و ذکر دوست و در ره دوست واقع شود احسن و اکمل و ابدع و ابهی و احلی خواهد بود آنکه از این شربت نوشیده عرض این عبد را بتمامه ادراک نماید و مذاق جاننش را شیرین یابد مقصود از عرض اینفقرات آنکه با حکمت باشند نه بحدّیکه امر اللّٰه ماینشان بالمرّه مستور ماند و نار اللّٰه بالمرّه مخمود گردد چون صبح منیر باشند و چون روز روشن جهد نمایند باعمال طیّبه و اخلاق روحانیّه ماین بریه ظاهر شوند چه که اعمال حسنه سبب علوّ امر اللّٰه بوده و خواهد بود و همچنین سبب تنبّه عباد البهاء الثناء علی احبّاء اللّٰه الذین فازوا برحیق الاستقامه بین البریّه و آمنوا و اقبلوا الی اللّٰه الفرد الخیر

سیحانک یا اله الاسماء و فاطر السمّاء و یا مجذب من فی الانشاء بندائک الاحلی اسألك باسمک الذی به انجذب المألّی الاعلی و طارت افئدة اهل مدائن البقاء بأن تنزل من سمّاء عنایتک ما تفرح به قلوب احبّائک الذین اجابوا اذ سمعوا ندائک و توجّهوا اذ عرفتهم سبیلک و اقبلوا اذ هدیتهم الی صراطک و افق ظهورک ای ربّ انهم عباد آمنوا بک و بآیاتک و حملوا الشّدائد فی سبیلک و تراهم یا محبوب الامکان تحت مخالب اهل الطّغیان الذین نبذوا آیاتک و کفروا ببیتاتک و اعرضوا عن حبّجتک و برهانک ای ربّ قد اخذتهم سطوة الظالمین علی شأن اضطربوا فی ایّامک و احاطتهم البلیا من کلّ الجهات بعد

تمسّكهم بحبل عنايتك اى ربّ فأشربهم من كوثر عطائك الذى من شرب منه لا يأخذه الاضطراب و لا فرع من فى البلاد
انك انت مولى العباد و الحاكم فى يوم المعاد لا اله الا انت الغالب المقتدر القوىّ القدير

خادم

مورّخه ٢ شوال سنة ١٢٩٦

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله الذی تفرّد بالمحبّة و توحد بالوداد أنّه لمولی العباد و مالک الایجاد و الناطق بما اراد فی المبداء و المعاد و النّفحة الّتی تضوّعت من قميص الله و النور المشرق من افق عنايته و السّلام الظّاهر اللّانح من ملکوت فضله علی الذّین قاموا علی اعداء کلمته و اظهار امره و عملوا بما امروا به فی کتابه اولئک عباد بهم جرت الأوامر و الأحکام بین الأنام و ثبت حکم التّقديس بین الأحزاب بهم رفعت الرّایات و ظهرت العلامات یصلّین علیهم الملاء الأعلی و عن ورائهم مالک الأسماء و فاطر السّماء و بعد از جلوس راضیه علیها بهائی بحضور حاضر و بنیابت آنجناب بزیارت فائز خان نعمت گسترد و حاضرین را بار داد و ضیافت کاملی باسم آنجناب بعمل آمد فی الحقیقه ما تنشّی الأنفس و تلذّ الأعین حاضر و موجود بل ما ترید الآذان چه که اوراق از نسیم اراده الهی متحرّک و از آنحرکت صوت خوشی مسموع و بکلمه مبارکی ناطق گویا از برای غائبین طلب حضور مینمودند و ابصار بمشاهده آثار قدرت و صنع الهی در ازهار و اثمار و اشجار و اوراق و انهار محظوظ الحمد لله الذی ایدک و ایدها

بنام مظلوم آفاق

یا علی الحمد لله بصر عالم از کحل حکمت و بیان احبّای الهی روشنست اگرچه این روشنی را سحاب تیره اوهام خلق از ظهور و بروز منع نموده ولكن البتّه اریاح اراده این ابر را متفرّق نماید اوست قادر و توانا و قدرتش البوم مستور ولكن در سرّ بفتح مدائن قلوب مشغول بیان رحمن مفتاحی است قویّ و فاتح و آفتابیست مشرق و لائح و بحریت محیط بگشاید و نور بخشد و حیات عطا نماید طوبی از برای بصیری که شک و ریب و اوهام و ظنون و سطوت و غضب اهل عالم او را از ذروه علیا منع نمود بیک کلمه عالم مضطرب و بکلمه اخری ساکن و مطمئن و بیک عمل مشتعل و بعمل آخر برد و سلام اینست که از قلم اعلی در زیر و الواح اخلاق روحانیّه و اعمال مرضیه و کلمه طیّبه از جنود قویّه الهیه ذکر شده از جمیع مراتب گذشته اگر ناس بانصاف تمسّک نمایند هم خود بانوار یقین فائز گردند و آثار و حجج و براهین حقّ جلّ جلاله را بمثابه آفتاب مشاهده نمایند و هم کرسی اقتدار حقّ مابین عالم ظاهراً باهراً مشاهده گردد

یا اکبر دوستان را تکبیر برسان و از قبل مظلوم القا نما شما از سایر اهل عالم باید ممتاز باشید و در جمیع احیان بشطر امتیاز ناظر قدر خود را بدانید و مقام اولیای حقّ را که از اوّل امر بخدمت قیام نموده اند بشناسید قلم اعلی جمیع را ذکر فرموده و بخلع عنایت مزین داشته ولكن از الواح نفوس مستقیمه ثابتة عرف امتیاز متضوّع طوبی لمن وجد و کان من العالمین یا ایّها النّاظر الی الله اشهد أنّک شریط رحیق حبّی فی اوّل ایّامی و اعترفت بما اعترف به الله و تمسّکت به و نشرت آثاره و کنت قائماً علی خدمته فی یوم فیه زلّت الأقدام کبر من قبلی علی احبّائی فی الطّاء و من حولها و بشرهم بعناية الله ربّ

العالمين انا نوصيهم بالتقوى الخالص و بما يرتفع به امر الله العليم الخبير قل ان ارحموا على انفسكم و على سدة الأمر و على الدماء التي سفكت لاعلاء كلمة الله المطاعة اتقوا الله يا قوم و كونوا من المنصفين لا تضيعوا اعمالكم و ما ورد عليكم في هذا النبأ العظيم لكم ان تفتخروا على من على الأرض انكم فزتم بما لا فاز به احد من الخلق يشهد بذلك من نطق ام الكتاب بذكره العزيز البديع لا تجعلوا انفسكم ملعب جهلاء الأرض ينبغي لكل عمل ينسب اليكم ان يكون مشرقاً كالشمس بين العالم كذلك يعظكم الله حق الوعظ رحمة من عنده انه يحبكم و يريد لكم ما ينبغي لمقاماتكم عند الله العلي العظيم اياكم ان تعملوا ما تتوقف به الرحمة في سماء المشية كذلك ينصحكم من كان اشفق بكم منكم ان ربكم الرحمن لهو العليم الحكيم بهاء المشرق من افق عنايتي و النور الالواح من سماء رحمتي عليك و على من معك و يحبك في سبيل الله مالك هذا اليوم المبارك المبين انتهى

انشاء الله جميع دوستان الهی بقميص تقدیس مزین شوند باید بشأنی ظاهر باشند که اگر در انجمن عالم بوعظ و نصح عباد قیام نمایند و بأعلى البيان تنطق کنند نه خود در سرّ خجل باشند و نه من على الأرض قادر بر اعتراض حال باید در لیالی و ایام در تدبیر آن باشند که نفسی را هدایت نمایند و از رحيق عرفان بچشانند این ایام ایامی نیست که فکر مختلف گردد و اراده متوقف و قصد مشوب و اعمال منافی و اخلاق خشن باید جميع اعمال و افعال و اخلاق مثل نقطه واحده مشاهده شود یعنی مرجع کل معروف باشد تا مدلّ بر معروف حقیقی و حاکی از او گردد کل تحت لحاظ عنایت بوده و هستند ما من احد الا و قد فاز باکلیل الذکر من لدى الله المهيمن القيوم حال آنچه لازمست باید احبای الهی بآن تمسک نمایند ایام راحت و فرح و عزّت را هم البتّه مشاهده کنند لازال میفرمایند اگر منادی را بشناسند و لذت بیان رحمن را بیابند عالم را معدوم شمرند و به ما يرتفع به الأمر ناظر و متشبّث و متمسک گردند باری این عبد خدمت هر یک عرض سلام و تکبیر و فنا و نیستی میرساند و بکمال عجز و ابتهال از معادن جواهر محبّت الهی استدعا مینماید که بمقامات عالیّه خود ناظر باشند و آنچه سزاوار است عمل فرمایند العرض و العجز من العبد و القبول من احبّاء الله العزيز المحبوب

اینکه ذکر نفسین مقبلین جناب آقا سیّد محمد و استاد محمد قلی علیهما بهاء الله فرموده بودند و هم چنین ذکر عمل ایشان را فی سبیل الله در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد نسبت بهر یک آفتاب عنایت و قمر رأفت و نجم شفقت و کلمه علیا ظاهر و مشرق قوله جلّ و عزّ

بسمی المنادی فی العالم

یا محمد قد ذكرت لدى المظلوم مرّة بعد مرّة و ذکرناک فی کلّ مرّة ما يجد منه المخلصون عرف عنايتي ان افرح و کن من الشاکرين و نذکرک فی هذا الحین کرّة اخرى فضلاً من لدنا ان ربک لهو العزيز الکريم ان احمد الله بما ذکر عملک فی الألواح و انزل لک ما یزینک بطراز الخلوص انه لهو المقنن القدير قد فاز ما عملته فی سبیلی برضائی و طراز قبولی ان ربک لهو العليم الحكيم طوبی لک و لعملک و لمن عمل بما امر به فی کتابی المبين بقیامکم علی خدمتی و عملکم فی حبّی نطق الملاء الاعلى طوبی لمن وفی بميثاق الله فی هذا اليوم المبارك البديع البهاء المشرق الظاهر الالواح اللّميع عليك و على کلّ عبد مستقیم

و هذا ما نزل من جبروت الفضل لجناب استاد محمد قلی علیه بهاء الله قوله جلّ کبريائه

بسمی المهيمن على الظاهر و الباطن

یا محمد قبل قلی یدکرک المظلوم من شطره و یدکرک بعهدہ و ینزل لک ما عملتہ متمسکاً بکتابہ طوبی لک بما وفیت و عملت بما امرت به فی حبّہ کم من عبد تمسک بسبل الأوهام معرضاً عن سبیلہ و کم من عبد نذ العالم عن ورائہ مقبلاً الی انوار وجهہ ان افرح بما ایدک علی العمل بما یقرّیک فی کلّ الأحوال الی نفسه نعیماً لک بما اقبلت الی اللہ و وجدت عرف قمیصہ انا ذکرناک من قبل و من بعد ان ربک یجزی من تمسک بحبل عنایتہ البہاء المشرق من افق سماء الفضل علیک و علی من اتّبع امرہ انتہی

طوبی لهما و نعیماً لهما چه کہ عرف خلوص از ایشان بشہادت اللہ متضوّع و بروح و ریحان عمل نمودند آنچه را بآن امر شدند انشاءاللہ این مقام اعلی را باسم حقّ جلّ جلالہ حفظ فرمائید از حقّ منبع این خادم فانی سائل و آمل کہ ایشان را باستقامت کبری فائز فرماید آنہ علی کلّ شیء قدیر تکبیر و سلام خدمت ایشان منوط بارادہ و عنایت آن محبوبست اینکه در بارہ ورقہ مخدّره حو علیہا بہاء اللہ مرقوم داشتید عرض شد فرمودند نعم ما عمل من المعروف فی حقّہا انشاءاللہ مؤید باشند بر اعمال طیبہ و ما یكون حاکياً عن الحکمة المحضۃ منتسبین انشاءاللہ بعنایت حقّ فائز باشند و باستقامت کبری مزین تا جلاجل دایہ ایشان را از صراط احدیہ منع ننماید

یا علی قبل اکبر علیک بهائی و رحمتی و عنایتی ان انظر ثم اذکر فی امۃ رجعت الی مقرّہا أنّہا بدلت التور بالنار و باعت ملک الناس بقطعة من الألباس مع کمال محبّت و اقبال و ادّعی عرفان دایہ بیک گل الماس او را فریب داد از حقّ معرض و بغیر او مقبل اینست شأن دنیا و اهل آن از اوّل امر معرض بوده و ابدأ اطلاع نداشته و ندارد چه کہ با ما نبوده خضوع و خشوع بیمعنی حضرات ق آن نفوس را بر آن داشت کہ اظهار ایمان نمایند آنہ یعلم ما فی الصدور و ما فی القلوب و هو العليم الخبير اگر یک ورقہ از اوراق در افعال و اعمال و حرکات او تفکر نماید تنطق و تقول انی بریئة منها و عن کلّ ما عندها و تحفظ وجهها عن وجهها آن جناب میدانند قلم اعلی در ذکر آن نفوس متوقّف بود ولكن نظر بظلم و تعدی و شرارہ نفس و ہوی از قلم اعلی این کلمات جاری و نازل و این ہم نظر بآنکہ او را بشناسند و بر اعمال و افعال او اطلاع یابند اعاذنا اللہ و ایاکم منها و امثالہا انتہی

این فانی از حقّ جلّ جلالہ سائل و آمل کہ دوستان آن ارض را بصراط مستقیم امانت و دیانت و صدق و صفا ہدایت فرماید تا کل در ظلّ حقّ و عنایتش مستریح باشند وقتی این کلمہ علیا از لسان مالک اسماء استماع شد فرمودند یا عبد حاضر از برای ہر شیء مبدئی بوده و هست اینکه عوام گفته و میگویند بی مایہ خمیر فطیر است حرفیست تمام و این قول حکیم عارف است الیوم اصحاب الہی مایہ احزاب عالمند باید کل از امانت و صدق و استقامت و اعمال و اخلاق ایشان اقتباس نمایند از حقّ بطلب عرف آگاهی را بیابند و بہ ما یرتفع بہ شؤونہم و مقاماتہم تمسک نمایند انتہی

اینکہ بعضی از معرضین بیان اعتراض نمودہ اند با ادّعی حقیّت اصحابشان بفجور و فحشا عامل و اصحاب نقطہ اولی بتقوی عامل و بطراز امانت و دیانت مزین این کلمہ از صراط حقّ و راستی خارج چه کہ از ورود جمال قدم بہ عراق کہ این عبد مطلع است متّصلاً آیات و کلمات در سرّ سرّ نازل و ارسال میشد و جمیع امر بہ ما ارادہ اللہ و نہی عمّا نہی عنہ فی الکتاب چندی قبل لسان عظمت باین کلمہ علیا ناطق از عراق و ارض سرّ و ارض سجن متّصل اهل بیان را نصیحت نمودیم و بہ ما ینبغی لأمر اللہ امر فرمودیم هنوز بغی و فساد مرتفع نشدہ اکثری آلودہ اند و بتقدیس و تنزیہ فائز نہ انتہی آن محبوب خود مطلعند کہ چه اعمال شنیعہ مابین این فرقه ظاہر فی الحقیقہ انسان قادر بر تقریر نہ احدی اختیار زن و فرزند و مال و اموال خود را نداشت اکثری باغی و یاغی و طاغی ولكن خود را از اصحاب خلّص الہی میدانستند معدودی مقدّس از شئونات و شبہات دیدہ شدند و آن ہم در اوّل امر و بعد خود آن جناب شاہد و گواہند کہ چه کردند و چه شد بقسمی کہ حضرت اعلی روح ما سواہ فداه اظهار حیرت فرمودند و در ظاہر چیزی نفرمودند چه کہ ناصر و معین موجود نہ در ایّام آخر لوحی مرقوم داشتند و

منتهای شکایت از آن نفوس فرموده‌اند و از اکثری عدم رضایت اظهار نموده‌اند و لکن ستر شد چه که اظهار آن مقتضی حکمت نه ناس ضعیفند چنانچه مشاهده شد با وجود اشراقات آفتاب حقیقت در وسط زوال و ظهور سدره منتهی از یمین بقعه بیضا هر نفسی بهوای خود وهمی را بطراز یقین جلوه میداد

باری اگر در این مقامات گفتگو نمائیم اوراق و دفاتر کفایت نماید و اما در این ظهور اعظم حتی اعدا شهادت داده و میدهند بر تقدیس و تنزیه و علو و سمو یکی از علمای یزد گفته بود در اول هرج و مرج اعمال این طایفه خارج از وصف و بیان حال مشاهده میشود در محفلها جمع میشوند و تلاوت آیات مینمایند و مناجات میخوانند و بکمال امانت و دیانت ظاهر و مشهود معلوم میشود از امر رئیس جدید است ملاحظه فرمائید چه مقدار از نفوس در این ظهور رایگان شربت شهادت آشامیدند و چه بدست خود خود را فدا نمودند با آنکه حق راضی نبود حال هم نفوسی هستند از جمیع عیوبات مقدس و منزّه و میرا ان ربنا العليم لهو الشاهد الخبير

این عبد یک کلمه از امانت و وفای بعهد ذکر مینماید که شاید بعضی متنبّه شوند و بیقین بدانند که لله تحت قیابه عباد اولی امانه عظیمه و اولی اعمال طیبه و اولی اخلاق روحانیّه در اسکندریّه چند نفر از احبای الهی حسب الامر بکسب مشغول و کسب در این ظهور اعظم از عبادت محسوب شده نسأله بأن یوفق الكلّ علی ما اراد و آن کلمه اینکه جناب آقا شیخ علی ابن جناب حاجی عبدالرحیم علیهما بهاء الله به خرطوم تشریف بردند بجهت مؤانست با جناب محبوب قلب و فؤاد حاجی میرزا حیدر علی و جناب حبیب روحانی حاء و سین علیهما بهاء الله چه که اسمین مسجونین نوشته بودند و یک نفر از اصحاب را خواسته بودند لأجل مؤانست و اطلاع بر امورات حادثه ارض مقصود و ما حولها و همچنین ایران جناب شیخ مذکور مصمم شدند و لوجه الله حرکت نمودند مدتی چون اوراق اشجار محبت مجتمع و از هواء لطیف و آب نورانی خفیف تر و تازه بودند ناگاه باد خریف وزیدن گرفت و اسباب تفرقه بمیان آمد اسمین مذکورین علیهما ثناء الله باین شطر توجه نمودند و به ما هو المقصود فائز گشتند و جناب شیخ در همان ارض بکسب مشغول بعد از سنین متوالیات حسب الامر مبرم جناب حاجی عبدالله علیه بهاء الله بآن سمت توجه نمودند لأجل مصاحبت با جناب شیخ و همچنین اعانت نماید ایشان را در اشغال ظاهره و تأیید کند در مراجعت و لکن نظر بتشتت امور بطول انجامید تا آنکه حضرت شیخ علیه بهاء الله صعود فرمودند و بعد از صعود جناب حاجی عبدالله مذکور در تمشیت امور پرداخت قنسل ایران که در آن مدینه بود تفصیل امورات مرحوم و همچنین امتعه و اموالش را بجناب کارپرداز اول دولت علیه ایران که مقیم قاهره است نوشت ایشان هم رسمی که حسب القانون مجرا شده از اموال و ترکه طلب نمودند جناب اسمین اعلیین محمد و علی علیهما بهاء الله از اسکندریّه نوشتند که آنچه حق شماست میرسد بعضی از تجار قاهره که اقبال نموده‌اند بجناب کارپرداز مذکور گفتند که این وجه بشما میرسد چه که قول حضرات صحیحست و مقدس از شک و ریب بعد اسکندریّه منقلب و قاهره مضطرب و دمدمه مدافع مرتفع و طنطنه صفوف و الوف و بنادق ظاهر بشائی که جمیع ناس مضطرب و خائف و اضطراب تجاوز نمود تا باین اراضی رسید لو لا فضل الله و رحمته لخشفت الأرض بمن علیها چه که نظر بغفلت و عصیان امت مستحق بودند آنچه را که واقع شد

باری اسکندریّه در ساعات معدوده عالیها سافلها مشاهده گشت چنانچه از قبل در بعضی از عرایض این فانی ذکر نموده و همچنین از قلم اعلی نازل احبای اسکندریّه و قاهره عریضه بساحت اقدس ارسال نمودند و تکلیف خود را خواستند و همچنین بحضرت اسم الله مه علیه من کلّ بهاء ابهاله که در آن اوقات در این ارض تشریف داشتند عریضه ارسال نمودند فرمودند احبای الف و سین باقتضا حرکت نمایند و بشطر اقدس توجه کنند و احبای مصر در مقرّ خود ساکن و مستریح باشند و بعد حضرات بارض مقصود وارد و غافلین و خائنین اسکندریّه را آتش زدند و اموال ناس را از هر قبیل چه سوختند و چه بتاراج بردند و اموال دوستان هم جمیع بتاراج رفت و مخزن ایشان منهدم و ویران و طرف خرطوم هم نار و غی مشتعل و شخصی علم

عصیان برافراخت نظر باغتشاش مصر آن اطراف جمیع منقلب و مضطرب و جناب حاجی عبدالله در آنجا محصور تا آنکه حکم خروج رسید و متوکلاً علی الله بیرون آمد و از صدهزار بلا حقّ جلّ جلاله حفظش فرمود و الحمد لله بارض مقصود وارد و مشرف

و اما حضرات اسکندریّه مع آنکه کمال افلاس موجود و جناب کارپرداز قاهره هم معزول و خبر ورود کارپرداز جدید در اسلامبل واصل مع ذلک نظر بوعدهئی که شده بود جناب آقا سیّد علی علیه بهاء الله در صدد آن برآمدند که بوعده وفا نمایند و از فضل و عنایت حقّ وجهی موجود شد او را اخذ نمود و روانه مصر گشت و مبلغ پنجاه جنیّه انگلیزی برد و تسلیم نمود مؤمنین تجّار و خود جناب کارپرداز بسیار متحیر و متعجب و اوّل کارپرداز از اخذ آن ابا نمود قسم یاد کرد که من حرفی ندارم این صفات شما مرا کافیت و در مدح و ثنای شما همین قدر بس که همان نفوسی که شما را دشمن میدارند بمدح شما ناطقند باری این فقره سبب اعلا شد در آن جهات و جناب آقا سیّد علی علیه بهاء الله نوشته اند شرحی از محبت دوستان مصر بقسمی که طبع حبّ در افتدۀ اولیا بحرکت و طیران میآید محبت لله فی الحقیقه حیات حقیقی بخشد و مرده را زنده نماید این وفای بعهد ایشان از سلطان اعمال عند غنیّ متعال مذکور و مسطور از حقّ جلّ جلاله میطلبیم احبّای آن ارض و اراضی اخیری را مؤید فرماید بر امانت و راستی

ارض سجن بمقامی مرتفع که جمیع اطراف باو ناظر بودند و هر یک از اصحاب اگر چیزی طلب مینمودند لأجل بیع و شری از مدن قریبه و بعیده بآنه هو حاضر جواب میشنیدند و بعد بخیانیت بعضی از نفوس و ظلمت ما فی قلوبهم از مقام اوّل بمقام ثانی راجع بل ثالث و مع ذلک نظر بآنکه مقرر کرسی واقع علوّ و سموّ مقامات احباب علی قدر معلوم مابین عباد باقی و برقرار کار یک عیب دیگر پیدا کرده هر نفسی که بسیار خبیث واقع میشود در آخر مقام دعوی حقیقت هم مینماید ید قدرت انشاء الله عباد خود را حفظ فرماید و به ما یحبّ و یرضی فائز نماید در جمیع احوال جمیع جوارح و اعضا باید بکلمه لا حول و لا قوّة الا بالله ناطق باشد

در این اثنا لدی العرش حاضر و مقصود غیب و شهود باین کلمه ناطق بنویس بجناب علی قبل اکبر علیه بهائی و رحمتی و عنایتی یا علی مر احبّائی بما یرتفع به مقاماتهم بأمری قل یا اولیاء الرحمن فی البلدان سخّروا مدائن القلوب بجنود الأعمال و الأخلاق هذا ما حکم به مولی العالم حین استوائه علی العرش الأعظم طوبی لعبد انجذب بندائی و عمل بما امر به فی کتابی المبین انتهی از این قبیل بیانات محکّمات لاتحصی از لسان مالک وری استماع شد طوبی للعاملین

اینکه در باره محبوب فؤاد جناب حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله مرقوم داشتید و ذکر خدمات ایشان را فی سبیل الله فرمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمه مکرّر از لسان عظمت جاری فرمودند علیه بهاء الله علیه بهاء الله خبر مازندران را آن محبوب بتفصیل مرقوم داشته اند و این ایّام از هر شطری عرایض رسیده و حاوی ذکر خدمت ایشان در قو و لکن بعد از عرض بر حسب ظاهر چند یوم در این فقره امری از مطلع ظاهر نه و بعد یومی از ایّام این کلمه علیا از مشرق بیان مالک اسماء ظاهر قوله جلّت عظمته و جلّ کبریّاته یا عبد حاضر اگر بگوئیم بحکمت واقع شده مشاهده میشود قباع خنازیر و ضوضای جهلا مرتفع و اگر تمام هم بجهت ضوضا ناظر باشیم ستر این خدمت باهر را دوست نداشته و نداریم لذا از مصدر امر الهی این حکم جاری میگوئیم بنطق و بیان ملجأ بوده و حقّ جلّ جلاله نظر بفضل و عنایت او را محل و مصدر اعلاّی کلمه فرموده و این اعلا اگرچه سبب ضوضا شد و لکن نظر بالجاء بأسی نبوده و نیست بلکه لدی العرش مقبول انا زینّا عمله بطراز القبول و ذکرناه فی الواح شتی ان ربّک لهو العطوف الغفور الرّحیم الکَرِیم انتهی

عرض این فانی آنکه صورت این عریضه اگر نوشته شود و بتصحیح فائز و باطراف ارسال گردد خالی از نفع نبوده و نیست چه که مزین است بآیات و کلمات حقّ جلّ جلاله که فی الحقیقه سبب اشتعال عالم و امم است شاید حلاوت آن را

بیابند و به ما یحبه الله قیام نمایند و شاید عرف اعمال و اخلاق طیبیه در اطراف متضوع شود و ناس غافل را آگاهی بخشد الامر بیده و ما انا الا عبد منیب و آنچه از الواح مخصوص احبای ارض میم خواسته اند همان ایام نازل و نظر بانقلابات و حکمت در ارسال آن تأخیر رفت این ایام امر بارسال فرمودند و انشاء الله ارسال میشود آنچه آن محبوب فؤاد در باره ایشان مرقوم فرمودند فی الحقیقه سبب مسرت قلب شد و عالم عالم محبت ظاهر انشاء الله آن محبوب و ایشان در جمیع احیان به ما اراده الله ناطق و بر خدمت امر قائم باشند

و دستخط ثانی آن حضرت که تاریخ آن غره شهر رمضان المبارک بود گوش تازه بخشید و بنعمه جدیده در محبت مالک احدیه مترنم و بعد از استماع و ادراک قصد مقام مقدس از ذکر و بیان نموده و تفصیل بعد از اذن عرض شد اذاً جری فرات الرحمة و الأنطاف و ماج بحر الفضل علی شأن لا یذكر بالبيان قال و قوله الحق

بسمی المظلوم الفرید

یا ایها الناظر الی شطر السجن و الناطق بثناء المقصود و الشارب من ریحی المختوم علیک بهاء الله المهیمن القیوم قد حضر العبد الحاضر بما ارسلته الیه و عرض تلقاء المظلوم ما غنت حمامة فؤادک فی ثناء الله و ذکره طوبی للسانک و لیبانک و لمن یسمع قولک فی امر الله العزیز الودود قد انزلنا علی المقرین ما لو یلقى علی التراب لتطلع منه شمس العلم و البیان کذلک نطقت یراعة الرحمن و الناس اکثرهم لا یفقهون انت الذی حضرت و رأیت البحر و امواجه و الشمس و انوارها و سمعت ما تکلم به مکلم الطور اذ کان مستویاً علی عرش الظهور ان ربک یدکر من اقبل الیه و نطق بثنائه و قام علی خدمة امره العزیز الممنوع لا تحزن عما یمعلون المقبلون لعمری لو انصفوا و عرفوا لعملوا بما امروا به فی الواح شتی من لدی الله مالک الوری کذلک نطق ام الكتاب من قبل و اللوح المحفوظ فی هذا المقام المحمود کبر من قبلی احبائی و ذکرهم بما ینفعهم و یحفظهم و یرفعهم الی ملکوتی الذی جعله الله مطاف من فی الغیب و الشهود قل یا اولیائی انا نوصیکم بأعمال یجد منها الملاء الاعلی عرف التقدیس لعمری بها یرتفع امری و مقاماتکم فی ظل قباب عنایتی و خباء مجدی و فسطاط رحمتی الّتی سبقت الوجود قل انا نכון معکم فی کلّ الأحوال نسمع و نری و انا السامع البصیر انا نری و نسترنسمع و نصمت لو نفضل لک ما ظهر و سیظهر تأخذک الأحزان فاسأل الله بأن یدله بسلطان من عنده ان ربک لهو القوی القدیر البهاء و الثور علیک و علی اولیائی و علی الذین وفوا بميثاق الله و عهده فی هذا الیوم العزیز البدیع انتهى

این فانی خدمت آن محبوب عرض مینماید که اگرچه جواب دستخطها تأخیر میشود و لکن بعد جمیع مطالب واحداً بعد واحد از سماء مشیت الهی نازل و ارسال میگردد از حسن حظ آنکه سبب تأخیر خدمت آن حضرت مشهود و واضح و مبرهنست در هر حال امید عفو است و دیگر از آن حضرت این خادم فانی مطمئن است چه که مطلع و آگاهند اینکه بشارت وصول الواح الهی را مرقوم داشتید و هم چنین اجتماع دوستان و القاء آن بر ایشان و ذکر مراتب شوق و ذوق و جذب و انجذاب حزبه تعالی فی الحقیقه مسرت بی اندازه عنایت فرمود انشاء الله در جمیع احوال از حلاوت بیان رحمن قسمت برند و بما ینبغی قیام نمایند چه قدر محبوبست از آن نفوس منجذبه مشتعل ظهور اعمال و اخلاق طیبیه مرضیه آفاق عالم انسان باین انوار روشن و منیر عمل مقبل مستقیم بمثابه شجر است اصلش در ارض استقامت و فرعش الی ما شاء الله و اثمارش بدوام ملک و ملکوت فی الحقیقه جز مرآت علم الهی احصای این مراتب ننموده و نخواهد نمود هنیئاً لحضرتکم و لهم از حق میطیلم جمیع اهل عالم را از این نعمت طیبیه و مائده سمائیه قسمت عطا فرماید و محروم ننماید انه علی کل شیء قدیر

و اینکه اظهار تشکر و بهجت و سرور از مائده ثانیه و شمس جدیده مشرقه و نعمت مکرره فرمودند ارکان را بهجت بسیار لطیفی بل الطف عما یحصى عطا نمود در ذکر اشراق الواح الهی از افق عنایت مره اخری این کلمه را مرقوم داشتید

قولکم دیگر این لاشیء این کرّه چنان جرعه نوش شده و از این عطیّۀ کبری محظوظ گشته که خود را مالک بر من علی الأرض یافته بعد از عرض این کلمه در ساحت امنع اقدس لسان الهی باین کلمۀ مبارکه ناطق قوله جلّ و عزّ این بیان جناب علی قبل اکبر بمثابۀ شاخۀ محبّت است که بعشق الهی پیوند شده انتهی صد هزار روح و بحور آن فدای این کلمۀ مبارکه که بمثابۀ آفتاب از افق عنایت طالع شده سبّح بحمد ربّک و کن من الشّاكرین

و اینکه در ذکر دوستان الهی مرقوم داشتید که ایشان هم از کوثر بیان رحمن منجذب شدند بشأنی که مجذوب وار بشای الهی ناطق گشتند و هم چنین بنفی شعور و ادراک و انسانیت از نفوس معرضۀ از اهل بیان بعد از عرض این فقره این کلمۀ تامّۀ مطاعه از مطلع بیان احدیّه اشراق فرمود فرمودند یا عبد حاضر انشاءالله دوستان الهی همیشه جمع باشند و بذکر و ثنای حقّ مشغول هر نفسی از بحر اعظم آشامید عالم را در ظلّ خود مشاهده نماید این طیور را پرواز حقّ آموخته و فوق طیور ادراک و عقول طیران نمایند طوبی لهم طوبی لهم انتهی فدای وجودی که حلاوت بیان را بیابد و شمس شفقت و الطاف را از آفاق سماء کلمات کتاب الهی مشاهده نماید و اینکه در بارۀ حرکت و مشورت مرقوم داشتند فی الحقیقه کون آن محبوب در آن ایّام در آن ارض لازم بود امید هست از عنایت حقّ جلّ جلاله که آن ارض مبارکه را از شئونات مردودۀ معرضین از اهل بیان مقدّس فرماید سبحان الله چه مقدار مردم غافلند هر ذی شعور و درایتی متحیّر است از آن نفوس مجعوله جهل را بر کرسیّ قلوب مقرّر داده اند و علم و انصاف را خارج باب داشته اند افّ لهم و لمن ضلّ و اضلّهم و لداهیه تمشی و لا تعرف الی من و لها هاویه تستعید الهاویه منها

و اینکه در بارۀ جناب آقا میرزا لطف الله علیه بهاء الله مرقوم داشتید در پیشگاه حضور مالک قدم عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت الیّان قوله جلّ اجلاله

بسمی النّاصح المشفق الخبیر

یا ایّها المقبل الی الوجه ایّام الله است بیک آن آن قرون و اعصار معادله نمینماید ذرّۀ این یوم بمثابۀ خورشید مشاهده میگردد و قطره اش مانند دریا اگر نفسی یک نفس فی حبّ الله و لخدمته برآرد او از سیّد اعمال از قلم اعلی مسطور اگر فضائل این یوم ذکر شود کل منصعق مشاهده شوند الاّ من شاء ربّک لذا محبوب آنکه در این یوم در صدد آن باشی که بانوار شمس رضای حقّ فائز شوی یک کلمه از صد هزار اولاد بهتر و برتر و پاینده تر است انشاءالله باین مقام بلند اعلی فائز گردی تا ذکرت بدوام ملک و ملکوت پاینده ماند در هیچ حال مأیوس مباش بذیل حقّ متشبّث باش و باو متوکّل قل یا الهی انا الذی اقبلت الیک بروحی و ذاتی و نفسی و ما عندی و وضعت املی و رجائی و مشیّتی و ارادتی امام کرسیّ عظمتک آیدنی علی ما اردته بحدودک و فضلك انت تعلم بأنّی لا علم لی بما ینفعنی و یضرّنی قدر لی ما هو خیر لی انّک انت الشّاهد العالم المشفق العلیم الحکیم انتهی

و اینکه در بارۀ جناب حاجی آقا علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس این لوح مبارک از سماء مشیّت نازل انشاءالله از بحر بیان رحمن بیاشامند و بانوار معرفتش منور گردند قوله جلّ کبرائه

هو الأقدس الأعظم الأبهی

انّ التّور ینادی و النّار تنادی طوبی لأذن سمعت و فازت بما اراده الله فی یومه العزیز البدیع انه اتی لحیوة العالم و الأمم ارادوا قتله فویل لهم انّ ربّک لهو الشّاهد الخبیر قل تالله انّ الطّور یطوف حولی و الأنوار سجّدت لهذا التّور اللّمع من النّاس من نطق

بالبهوى و منهم من قام على الافتراء و منهم من تمسك بالذين نقضوا ميثاق الله و عهده كذلك قضى الأمر و انا من الشاهدين يا ملاء الأرض دعوا ما عندكم رجاء ما عند الله كذلك يأمرکم من ينطق بالحقّ أنّه لا اله الا هو المقتدر القدير طوبى لك بما ذكرت لدى المظلوم و نزل لك من عنده ما يغنيك فى كلّ عالم من عوالم ربك ان انت من الراسخين تمسك بكتاب الله و ما نزل من عنده ان ربك لهو المؤيد الغفور الرحيم قد شهدت الكتب لكتابتى و هو هذا الهيكل الذى استوى على العرش رغماً لكلّ عالم بعيد كذلك نطق قلمى الأعلى فضلاً من عندى ان افرح بهذا الفضل العظيم البهاء المشرق من افق ملكوتى على الذين نبذوا سوائى و تمسكوا بعنابتى و تشبّثوا بذيلى المنير انتهى انوار فضل احاطه فرمود و فجر عنایت دمید صدهزار طوبى از برای نفوسى که اليوم بمقصود فائز شدند و شئونات و ظهورات ایام معدوده ایشان را از مقام باقى منع نمود تکبير و سلام این عبد خدمت جناب میرزا و ایشان و هر يك از دوستان الهى اگر ممکن شود در هر صباح و مسا بلکه در هر ساعت بل در هر آن معلق بعنایت آن محبوبست

و اینکه ذکر جناب رضا قلى خان عليه بهاء الله فرموده بودند امام وجه من لا يعزب عن علمه من شىء عرض شد هذا ما نطق به لسان الشفقة و الكرم و الفضل قوله جلّ شأنه و عظم كرمه يا على قبل اكبر عليك رحمتى التى سبقت البشر حقّ جلّ جلاله جميع عالم را از برای معرفت خود خلق فرموده و از برای كل راحت خواسته و اسبابى هم بمقتضيات حکمتش ظاهر فرموده لعمري اگر اهل ارض بانوار تير سماء علم منور شوند يعنى بآنچه از افق اعلى و ذروه عليا نازل تمسك نمایند و عمل کنند كل خود را در كمال سرور و امنيت و راحت مشاهده نمایند آنچه در باره ایشان عمل نمودید لدى العرش محبوب از قبل مظلوم تكبير برسان بگو محزون مباش از آنچه بر تو وارد شد بر حقّ اعظم از آن وارد قسم بانوار وجه الهى این عالم باین عظمت که مشاهده میشود لایق یک نفر از دوستان الهى نبوده و نیست ان استقم على الأمر انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد انشاءالله در كلّ احيان باو ناظر باشند و بذيلش متشبّث أنّه يقدر له ما اراد و هو المشفق الكريم البهاء عليه و الصبر له و الاصطبار لك و الأمر لى و انا الأمر الحكيم انتهى

اینکه در باره جناب آقا سيّد محمد طيب عليه بهاء الله مرقوم داشتید و همچنين مراتب ذهن و ذکا و اقبال و كمال و استعداد ایشان این مراتب بتمامه در حين زوال يوم يكشنبه شهر صفر مقرر عرش تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله جلّ كبريائه انشاءالله بعنایت حقّ فائز باشند و بانوار معرفتش منير و از رحيقش مشروب و از مائدهاش مرزوق جبّداً هذا اليوم المبارك العزيز عرفش عالم را احاطه نموده و نسيمش بر كل مرور کرده طوبى لمن انتبه من هذا التسيم و عرف و قام و قال مقبلاً الى الأفق الأعلى

قد كنت نائماً يا الهى هزئتى نسيمات عنایتك و اقامتنى امام افق فضلك اسألك بأن تؤيدنى على خدمتك و الاستقامة على امرک انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الوجود من الغيب و الشهود يا على لحاظ عنایت باو متوجه بشره بما نطق به المظلوم فى سجنه العظيم ترقى از برای وجود بوده و هست در جميع عوالم هذا حقّ لا ريب فيه البهاء عليك و عليه و على من تمسك بالمعروف و ما يرتفع به امر الله رب العالمين انتهى اینکه جواب سؤال ایشان مختصر از ملكوت اعلى نازل آن محبوب میدانند که در این مراتب و مقامات نازل شده آنچه که من على الأرض را کفایت نماید و این ایام قلم اعلى يحبّ ان ينطق فى كلّ شأن أنّه لا اله الا هو المهيمن القيوم از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که ایشان را در جميع احوال مؤيد فرماید بر آنچه که سبب اعلاى کلمة الله است و اینکه در باره جنابان آقا خداداد و آقا شاهویردى عليهما بهاء الله مرقوم داشتید فى الحقيقه ایشان بعنایت حقّ فائزند بعد از عرض در ساحت امع اقدس اعلى لسان کبريا باین کلمات عاليات ناطق قوله جلّ كبريائه

هو الشاهد السميع

یا خداداد قلم اعلیٰ شهادت میدهد بر اینکه هر هنگام ذکر ت عرض شد بکلمه الهی و ذکرش فائز شدی از حق سائل شو ترا تأیید فرماید بر عرفان این مقام کریم کبیر از اول اقبالت بافی اعلیٰ در هر یوم که ذکر ت شده لوحی مخصوص نازل و من غیر آن لحاظ عنایت بتو متوجه بوده ان اشکر الله ربک و رب من فی الأرض و السماء الذی اخذ یدک و انقذک من ظلمات الأرض و ادخلک فی ظل سدره عنایته و رفع ذکرک بین عبادہ المقربین فضل و رحمتش لازال سبقت داشته و دارد انه نجاک و هداک الی سوء الصراط و سقاک خمر الطهور بید عطائه و جعلک من اهل المقام کن قائماً علی خدمتی و ناطقاً بشائی و متمسکاً بفضلی الذی احاط الآفاق انتهى

و همچنین این آیات مشرقات از سماء مشیت حق جلّ جلاله در باره جناب حاجی شاه‌ویردی علیه بهاء الله نازل قوله جلّت عظمته

بسمی المشفق الکریم

یا شاه‌ویردی فائز شدی بآنچه که اهل عالم از آن غافل و محجوبند الا من شاء الله سلکت و اقبلت و توجهت الی ان بلغت الی مطلع الهدایه و سمعت ما تکلم به لسان الله المقتدر العلیم الحکیم کم من ولی مات فی حسرة لقائی و کم من حبیب قصد مقامی و کم من امیر ناح فی فراقی و کم من انیس انفق روحه لوصالی و انک قصدت و عزمت متوکلاً علی الله الی ان حضرت فی ساحة طافه الروح الامین و سمعت من المظلوم ما سمعت اذن المقربین ان اشکر الله بما ایدک و قرّیک الی بحر الحیوان و انزل لک ما لا یعادلہ شیء من الأشياء و اسمعک ما سمع الکلیم در عنایت حق تفکر نمایند تا شما را از جمیع احزان محدوده دوروزه فارغ و آزاد نماید لایق این فضل توجه است و لایق توجه فراغت از احزان البهائ علیک و علی من معک انتهى

این خادم فانی لازال از برای جنابان که از قلم اعلیٰ باینها خلیل و وراثت کلیم نامیده شده‌اند خیر و برکت و عنایت و استقامت و فضل و ذکر جاودانی طلب نموده و مینماید و البته وقتی مقرون باجابت گردد چه که بشهادت قلم اعلیٰ و شهادت آن محبوب اکثر اوقات را در خدمت امر مصروف داشته و دارند چنین نفوس را همه عالم ذاکر شده و خواهند شد این اشیاء متفرقه و الوان مختلفه عنقریب معدوم و ما عند الله لیبقی طوبی لهم فی الحقیقه مؤیدند از جمله تأیید آنکه آن محبوب از ایشان اظهار رضایت نموده‌اند انشاءالله لازال موفق باشند و اینکه جناب آقا خداداد علیه بهاء الله فرموده‌اند قریب یک سنه میشود آنچه ارسال نموده‌اند جواب از این عبد نرفته الامر کما قال ولكن این عبد نظر باطمینان از ایشان و همچنین نظر بآنکه در اکثر از الواح ذکرشان از قلم اعلیٰ جاری این عبد در جواب مراسلات بعضی که تازه بشریعه اقبال نموده‌اند مشغول و خود ایشان نظر بخدمت و استقامتی که در امر دارند البته راضیند بآنچه واقع شده حق تعالی شأنه شاهد و گواهست که لازال ذکرشان و قیامشان و خدمتشان نصب عین بوده و هست و امید است از فضل الهی جواب هم ارسال شود

و اینکه در باره جناب آقا محمد و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله مرقوم داشتند الحمد لله ایشان بذکر الهی از قبل و بعد فائز شده‌اند قد نزل ذکرهما من سماء عنایه ربنا و ربکم و محبوبنا و محبوبکم و رقما من القلم الاعلیٰ هذا من فضل مقصودنا و مقصودکم این کلمات عالیات در این مقام از لسان مالک وری جاری و نازل قوله جلّ و عزّ یا محمد طوبی لک بما وفیت بعهدک و طوبی لمن عمل فیہ ما کان مقبولاً لدى العرش قد زین عملک بطراز القبول فی هذا المقام العزیز المحمود ان اشکر الله بهذا الفضل و قل لک الحمد یا مالک الغیب و الشهود و نذکر علی قبل اصغر و نکبر علیه و نبشره برحمتی التی

سبقته طوبی له بما فاز بذكری من قبل و من بعد و شرب رحيقی المختوم انتهى عمل آن حضرت بسيار مقبول افتاد و عمل جناب آقا محمد هم بطراز قبول فائز قد شهد بذلك آیات الله ربنا و رب العالمين اينكه در باره جناب آقا ميرزا محمد على و اهل ايشان عليهما بهاء الله مرقوم داشتيد بعد از عرض در ساحت اقدس امواج بحر بيان الهی بصورت اين كلمات باهرات ظاهر و لائح قال جلّت عظمته

بسمی العزيز العظيم

يا محمد قبل على قد سمعنا ذكرک في کتاب من احبني و احبه الله و انزلنا لك آيات لا تعادلها ما في خزائن الملوك طوبى لمن فاز اليوم بعرفان الله الذي اذا ظهر نطقت الأشياء قد اتى الوعد و هذا هو الموعود انا اظهرنا الأمر و انزلنا الآيات و دعونا الكل الى الله المهيمن القيوم من الناس من نبذ الهدى و اخذ الهوى بما اتبع كل غافل محجوب قد ورد على المظلوم في سبيل الله ما ناح به الملاء الأعلى و سكان مدائن الأسماء ولكن القوم اكثرهم لا يفقهون في كل الأحوال قمنا على الأمر على شأن ما منعنا مدافع العالم و لا صفوف الجنود و اول من اعترض علينا علماء الأرض قد نقضوا ميثاق الله و عهده و قاموا علينا كما قاموا من قبل على محمد رسول الله و من قبله على الروح يناديهم الميزان و هم لا يسمعون و يندهم الصراط و هم لا يشعرون قد تمسكوا بالظنون و الأهوام معرضين عن انوار اليقين كذلك يقص لك قلمي الأعلى في هذا السجن الممنوع ان احفظ آياتي ثم اقرأها بربوات اهل البهاء هذا ما يأمرک من عنده کتاب محفوظ البهاء عليك و على ضلعک التي فازت برحیق محبة ربها العزيز الودود انتهى

يا محبوب فؤادی حسب الأمر اين آيات عظيمة منيعه را بر ايشان القا نمائيد و از قبل حق تکبير برسانيد شايد از نفحات بيان سلطان امکان بفرح حقيقی فائز شوند و از فرع اكبر محفوظ مانند اين عبد هم خدمت ايشان تكبير و سلام عرض مينمايد ذكر جناب آقا سيد على عليه بهاء الله از اهل خاء فرموده بودند و هم چنين ذكر اشتعالشان را بنار محبت الهی بعد از حضور و اذن و عرض آفتاب عنايت بصورت اين كلمات عاليات تجلی فرمود قوله جلّ اجلاله

بسمی الناطق من افق الملكوت

کتاب انزله المظلوم لمن اقبل الى الله في يوم بشر به رسل الله من قبل و كل کتاب منزل يا على فاذا کر ما اقامک على هذا الأمر و ما يقظک في هذا اليوم و من اسمعک نداء المظلوم الذي رأى في سبيل الله ما ناح به المقرّبون و من اخبرک بهذا المسجون و من حدّثک هذا الأمر الذي به ارتفع حفيف سدره المنتهى و انار الأفق الأعلى و نطقت الأشياء في ملكوت الانشاء قد اتى من كان مستوراً في علم الله و مسطوراً من قلم الأمر في كتابه المختوم طوبى لك بما سمعت و عرفت و اقبلت الى من اتى من سماء الأمر بسلطان مشهود دع الناس بأهوائهم و تشبّت بذيل عناية ربك مالک الوجود انا نوصيك و الذين آمنوا بما يفرح به قلب المظلوم و يرتفع امر الله العزيز الودود انه لو يجد عرف اخلاقه و ما امر به عباده في كتابه ليفرح كذلك نطق لسان البيان في ملكوت العرفان فضلاً من عنده و هو الحق علام الغيوب البهاء عليك و على من اشتعل بنار محبة الله في أيامه و على كل قائم نبذ القعود في هذا اليوم الموعود ثم الذکر و البهاء على من انتبه من نسيمات الوحي التي تمرّ من شطر سجنی العزيز المحبوب انتهى

در اين حين مبارک بشأني آيات نازل و بينات باهر که في الحقيقه صدهزار مثل اين عبد از ذکر و وصف و تحرير و تقريرش عاجز و قاصر العظمة لله ربنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم و مقصود من في الملك و الجبروت نميدانم اين خلق را

چه سکری اخذ نموده امت قبل استدلال مینمودند که چند فقره در کتاب نازل که حقّ جلّ جلاله از امور بعد خبر داده و این امور واقع گشته و نظر بوقوع آن او را از حجت و برهان میشمردند و حال آن جناب و جمیع دوستان شاهد و گواهند که اموراتی که هیچ عاقلی تصوّر آن نمینمود از قلم اعلی بکمال تصریح نازل و جمیع واحداً بعد واحد از قوه بفعل آمد و از باطن بظاهر جلوه نمود بلکه آنچه از بعد ظاهر شده و یا بشود واحداً بعد واحد ذکرش در کتاب نازل و در ظاهر ظاهر مشاهده شد این فقره هم محدود نبوده چه که از یک و دو و سه و فوق آن و فوق فوق آن ظاهر و باهر مع ذلک کلّ غافل نائم میّت الا من حفظته ید الفضل آیا احدی میتواند بگوید در هیچ ظهوری آیاتش اکمل و یا بیناتش اظهر و یا سدره حجت اثر از این سدره مبارکه باسقه بوده لا وربی مگر بالمره از انصاف عاری باشد این خادم آنچه عرض نموده و یا مینماید در پرده بوده و هست چه که اذن بر عرایض بعضی از امور نداشته و ندارد ختم الله علی فمه الأمر بیده یفعل و یحکم کیف یشاء و هو المقتدر المختار ذکر مخدوم معظم حضرت زین بربّ الذی هاجر الی الله و فاز فی ارض السّرّ فرمودید انشاءالله در جمیع احوال بعنایات مخصوصه حقّ و فیوضاتش فائز باشند لازال امام عین بوده و هستند هیچ وقت فراموش نشده و نخواهند شد انشاءالله در جمیع قرون و اعصار باسم حقّ و خدمت حقّ مذکور باشند بعض احیان مخصوص ذکرشان از لسان مالک قدم جاری یا محبوب فوادی از جمیع مراتب گذشته شجر وفا شجر مبارکیست اثمارش محبوب و آثار و اسرارش باقی و دائم اگر خوب ملاحظه شود اوست قائد جنود حبّ و اوست پیشرو اهل ودّ و راستی از صمیم قلب خدمت ایشان تکبیر و سلام عرض مینمایم عریضه ایشان خدمت حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینوتی لثراب قدومه الفداء رسید و انشاءالله جواب عنایت میفرماید اینکه در بعض امور توقّف رفته نظر بحکمت است ایام ایامیست که اگر امتیاز ظاهر شود بسا میشود سبب ضرر گردد یعنی از برای نفس ممتازه اعدا نظر بآنکه حال یقین مبین دانسته اند که حقّ جلّ جلاله فتنه و فساد و اذیت و قتل را منع فرموده اند لذا در بعض امور فی الجمله متوقّفند و لکن در سرّ سرّ مترصد اگر فی الحقیقه نفسی را منشأ اثر کلی در آن جهات بدانند بتشبّهات مختلفه تقصیری بر حسب ظاهر اثبات مینمایند مانند تقصیری که آن طیر ظالم از برای کبک بیچاره ثابت نمود و او را درید مقصود این فانی آنکه باین جهات بعض اوامر الهیه متوقّف

اینکه در باره امه الله هدهد علیها بهاء الله مرقوم داشتید وقتی از اوقات مخصوص این فانی مجدّد ذکر ایشان را نموده و بطراز عنایت حقّ جلّ جلاله فائز شدند و لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله تعالی یا ایّها النّاطر الی وجهی و القائم علی خدمه امری بشرها من قبلی و کبر علیها امراً من لدن ربّک المشفق الکریم انا ذکرناها من قبل و بنت اسمی الأصدق الذی اقبل و توجّه الی شطر الله امراً من عنده الی ان دخل السّجن و قام لدی الباب و سمع نداء الله المقتدر العزیز الوهاب انا نکبر علیها و علی امّها و علی امائی اللّائی اقبلن الی الله مالک الرّقاب و نوصیهنّ بالعمل الخالص و ما ینبغی لأیام الله ربّ الأرباب کذلک ماج بحر البیان اذ یمشی الرّحمن فی اعلی المقام انتهى الحمد لله فازت بما ارادت قد ذکرتم و نزلت لها و لبنتها ما تضوّع به عرف عنایه ربّنا الکریم

آخر دستخطّ آن محبوب جان بمناجات مع الله منتهی در حین عرض آن چون باین کلمه آن جناب رسید که عرض نموده اند الهی و محبوبی معزّز بدار نفسی را که امر ترا معزّز بدارد و علّت اعزاز و اعلاّی امر تو گردد در این مقام شمس این بیان از افق اراده مالک امکان اشراق نمود قوله جلّ اجلاله یا ایّها الشّارب رقیق بیانی انا اعزّزناک و نصرناک و رفعناک و ذکرناک لندکر امر ربّک العزیز الکریم این عزّت تغییر نیابد و جنود عالم بر ستر آن قادر نه چه که حقّ عنایت فرموده و از جانب حقّ است و زود است که آثارش در ارض ظاهر شود تمسّک بذکری و قم علی خدمه امری بالروح و الریحان و الحکمه و البیان کذلک یأمرك الرّحمن من هذا المقام العزیز المنیع آن جناب و بعضی از دوستان که صادق و محرمند و بطراز محبت

فى الحقيقه مزین مشورت نمايد و بآنچه سبب اتحاد و اتفاق است قيام كنيد لعمرى سوف يرفع الله من يحبه و يظهر مقامه بين خلقه انه ولي من والاه و ناصر من نصره فى يومه العزيز البديع انتهى

در اين مقام بحر بيان بشأنى موج كه حفظ و خيال و قوه از اين عبد رفت انا لله و انا اليه راجعون و الامر بيد الله ديگر نميدانم كاد ان يطير الجسد و كيف الروح بعد از عرض مناجات و تنزيل آيات و اظهار عنايات و ظهورات رحمت و بروزات فضل ذكر نفوس مقبله مستقيمه عليهم بهاء الله و عنايته كه در دستخط آن محبوب بود در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد هذا ما اشرقت به شمس الحقيقه من افق سماء البيان قوله جلت عظمته و عظم احسانه و كبر كبريائه

بسمى المذكور فى الصحف و الزبر و الألواح

كتاب نزل من لدى الله مالك القدم على الأحزاب و الأمم طوبى لسميع سمع و بصير رأى و ويل لكل منكر مراتب ان يا قلمى الأعلى ان اذكر الذين تشبثوا بأذيال رداء عناية ربك مالك الأسماء بذكر تنجذب به القلوب و الأرواح ان اذكر عبدى العظيم الذى اعترف بهذا التبا الأعظم و شرب رحيق العرفان من ايدى عطاء ربك الرحمن الذى ينطق فى كل شأن انه لا اله الا انا العزيز الوهاب انا ذكرناك من قبل من شطر البقعة البيضاء من سدره المنتهى بذكر تضوع منه عرف البقاء بين الأحزاب ان اشكر الله بهذا الذكر الأعظم فى سجنى الأعظم و قل لك الحمد يا مطلع الوحى و منزل الآيات لعمرى لا تعادل بحرف من آياتى كنوز الأرض كلها يشهد بذلك من عنده ام الكتاب قل يا ملأ الأحزاب تالله ان الكتاب ينطق فى قطب العالم و يدع الأمم الى مالك القدم ولكن القوم فى نوم عجاب قل اتى من خضعت له كتب الأرض كلها ان اعتبروا يا اولى الأبصار اتقوا الرحمن يا ملأ الامكان ان انصفوا فى هذا الأمر الذى اذا ظهر نفخ فى الصور و مرت الجبال قل فأتوا يا ملأ الأرض بما عندكم و وزن ما عندنا و عندكم بهذا الميزان الذى وضع بالعدل امراً من لدى الله رب الأرباب هذا يوم فيه ينادى الميزان بأعلى النداء بانى انا المميز العليم من لدن مالك الأديان

و نذكر من سمى بحيدر من هذا المنظر الأكبر ليسر بهرحمتى و عنايتى و يقربه الى مقام جعله الله مطاف الفردوس الأعلى و اهل ملكوت الأسماء فى العشى و الاشرار لعمرى لو تطلع بما عند ربك ليأخذك الفرح و الابتهاج على شأن تعجز عن ذكره الأقلام كن قائماً على خدمة امرى و ناطقاً بشئائى و ناظراً الى افقى و متشبثاً بأذيال رداء عنايتى كذلك امرناك من قبل و فى هذا اللوح الذى لاحت من افقه شمس الحكمة و البيان يا حيدر وص عبادى بأخلاقى و ما نزل فى كتابى ان ربك لهو الأمر العزيز العلام اياك ان تمنعك شؤونات الخلق عن الحق ضع ما سوائى ثم ول وجهك الى شطرى و قل اشهد انك كنت مسطوراً من القلم الأعلى و مكنوناً فى علم الله مالك الرقاب ان احمد الله بما ذكرت لدى المظلوم و انزل لك ما انارت به الآفاق

يا على قبل اكبر عليك بهائى و رحمتى ان افرح بما توجه اليك البحر الأعظم من هذا المقام الأنور الأقدم و اراد ان يذكر عمك و ابنه ليفرحا بذكر الله فى يوم فيه اسودت الوجوه و زلت الأقدام طوبى لمقبل سمع و اقبل ويل لمعرض اعرض عن الذى ذكره فى اللبالي و الأيام انا نبشرهما و نكبر من هذا المقام عليهما ليقوما على خدمة امرى الذى خضعت له الأعناق و نذكر احباء الله و اوليائه فى ارض السين و التون و نبشرهم بالشمس و اشراقها و البحر و امواجه و السماء و ارتفاعها و الأنجم و انوارها و ما رقم لهم من قلمى الأعلى فى الصحيفة الحمراء كذلك يجزى الله عباده فضلاً من عنده و هو العزيز الفضال

يا يحيى ان استمع النداء من شطر عكاء عن يمين البقعة النوراء من السدره انه لا اله الا انا الغنى المتعال هل تعرف من ينطقك و هل تعلم من اقبل اليك قل اى ونفسك ان مكلم الطور ينطق لى و مالك الظهور قد اقبل الى وجهى فضلاً من عنده و هو الغنى بالحق و انا الفقير المحتاج يا يحيى وص عبادى بالأمانة و الصدق و بما يرتفع به ذكر الله فى المدن و الديار ان افتحوا

القلوب بجنود الأخلاق كذلك امرنا العباد من قبل و في هذا الكتاب و كذلك زينا دياج كتاب الوجود بذكر المقصود لتشكر ربك مالك الأنام

و نذكر من سمى بمولى في هذا المقام الأعلى بندائي الأحلى و انا المقتدر على ما اراد قم على الذكر و الثناء و سبّح بحمد ربك مالك المآب انا ذكرناكم بذكر سالت به البطحاء و جرى فرات رحمتى من كل الجهات قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن بحر الحيوان اتقوا الرحمن الذى اتى بجنود الوحي و رايات الآيات قل هل يبقى لكم ما ترونه اليوم لا ونفسى الحق سيفنى من على الأرض و يبقى الملك لنفسه وحدها يشهد بذلك كل شجر و حجر و مدر و حصاة

و نذكر الهادى الذى هديناه الى سواء الصراط يا هادى ان المظلوم يذكرک و يأمرک و الذين آمنوا بالمعروف ان اتبعوا ما امرتم به من لدن فالى الصباح تالله يوم الله ينطق بالحق فى هذا القصر الذى جعله الله المنظر الأكبر ان اعرفوا يا اولى الألباب قل ضعوا ما عند القوم قد اتى سلطان الوجود بأعلام الوحي و الالهام يا ملأ الأرض اتقوا الله و لا تحرموا انفسكم عن الذى به ظهر ما كان مكنوناً فى الزبر و الألواح خذوا كتاب الله بقوة و لا تتبعوا كل جاهل مرتاب كذلك نورنا افق سماء العرفان بنور البيان طوبى لمن سمع و رأى و ويل لكل غافل مکار

ان يا قلمى الأعلى ان اذكر من سمع صيريرک و اقبل اليک الذى سمى بيوسف ليفرح بهذا الذكر الذى اذا ظهر سجدت له الأذکار انا ظهرونا و اظهرونا الأمر على شأن اضطربت القلوب و شاخصت الأبصار الا الذين نبذوا الأوهام عن ورائهم مقبلين الى الله مطلع الأنوار طوبى لمن فاز باصغاء ندائى و وجد عرف قميصى و انتبه من نسيمات عنايتى اذ سرت فى الأسحار هذا يوم فيه انجذبت الأشياء من نداء مالك الأسماء ولكن الناس فى غفلة و نعاس نعيماً لمن وجد عرف البيان و قام على خدمة الأمر فى الغدو و الاصال انا سمعنا ذكرک ذکرناک و رأينا اقبالک اقبلنا اليک من مشرق الأذکار

و نذكر على قبل محمد و نبشره و الذين آمنوا فى هناك برحمتى و عنايتى و فضلى الذى به شهدت الذرات توكل فى كل الأمور على مكلّم الطور و تمسک بما نزل فى الكتاب من لدن مرسل الأرياح اياک ان تمنعک اوهام العلماء عن فاطر السماء او تخوفک سطوة الأمراء عن مطلع الايقان لا تلتفتوا الى ايام معدودات انها ستمضى و يرون الموحّدون انفسهم فى اعلى الجنان انا نأمرکم فى كل الأحوال بالحكمة لئلا يرتفع ضوضاء الذين كفروا بالمآل كذلك تضوّع عرف البيان فى الامکان طوبى لمن وجد و ويل لكل منکر مکار

و نذكر احبائى فى الشين و الهاء و نبشرهم باقبالى اليهم و نكبّر على وجوههم من هذا المقام الذى تزین بأنوار وجه ربهم العزيز الغفار يا احبائى ان افرحوا بما نزل لكم من سماء الأمر ثم اشكروا ربکم الرحمن فى كل الأحيان انه غفرکم و هداکم و فضلكم على اکثر العباد انا ذکرنا كل من ذکر اسمه تلقاء الوجه ثم الذين ما ذكرت اسمائهم انه يفعل كيف يشاء بسلطان من عنده و هو المقتدر العزيز العالم

و نذكر من سمى بخانلر و نبشره بعناياتى التى لا يأخذها التفاد ان افرح بما ذكرناک و الذين آمنوا بآيات تفدى لها الأرواح ان اقتصر امورک على ذکر الله و ثنائه اذا ورد عليك احد من اوليائه قم على خدمته بالروح و الریحان اياک ان تحزنک شؤونات الدنيا و ما یرد فيها دعها عن ورائک و تمسک بحبل الله مالک الایجاد البهاء عليك و على ابنائک و اهلك و على كل موقن صبار انتهى

آيا بعد از امواج بحر معانى و ظهورات انوار بيان الهی اين عبد چه ذکر نماید و چه عرض کند وقتى از اوقات اين كلمه عليا از لسان مالک اسماء ظاهر فى الحقيقه قلب از آن محترق و زفرات متصاعد و عبرات نازل قوله جلّت عظمته يا عبد حاضر مشاهده مينمائى و اصفا ميکنى که در ليالى و ايام صرير قلم فضل مرتفع و ندای مظلوم بلند و جميع از برای هدايت عباد و نجات من على الأرض بوده اى کاش در جزای اين موهبت کبرى و شفقت عظمى بر امر الهى متحد مى شدند و بآنچه سبب و

عَلَّتْ سَمَوٌ وَّ عَلَوُ اَوْسْتِ مَشْبَثٌ كِه شاید عرف خوشی از اعمال خالصه و اخلاق روحانیّه ساطع شود و عالم را اخبار نماید بآنچه ظاهر شده این عرف اگر مرتفع شود قاصدیت صادق و رسولیت کامل و مبین طوبی لمن فاز بیانی و عرف ما اراد ملکوت مشیّتی انتهی این فقیر لازال در آنچه ظاهر شده متحیر و مبہوت یک طنین عنکبوت اقبال مینماید و از صریر قلم اعلیٰ اعراض رایحه کریهه را محبوب میشمزند و از عرف فردوس اعلیٰ محروم جمیع امور ظاهر و مشہود سوف یراہ حضرتک کذلک اخبرنی من عنده امّ الکتاب در این حین دستخطّ ثالث آن حضرت بمثابۀ نسیم ربیع حقیقی بر این جسد یابس مطروح عبور نمود بخششها فرمود و عنایتها اظهار داشت لله الحمد بشیر محبت در ظهور و مرور و انشاءالله این بشیر ممنوع نشود و از حرکت بازنماند و بعد از قرائت و اطلاع بمقام لا عدل له توجه نموده بعد از حضور و اذن مناجات آن محبوب بکمال روح و ریحان تلقاء عرش رحمن عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم و مولی العالم قوله تبارک و تعالیٰ

يا ايّها المتوجّه الى وجهي و المنجذب بآياتي انا سمعنا ندائك و ما ناجيت به الله ربك و سمعنا زفراتك و رأينا عبراتك في حبّ الله محبوبك و مقصودك و شاهدنا نار حبك و اشتعال قلبك و خضوعك و خشوعك و اهتزاز اركانك في عشق الله و وده انا كنا معك في المجالس و المحافل اذ كنت ناطقاً بهذا الاسم الأعظم و هذا النبأ الذي بشرنا به النبيين و المرسلين نعيماً لك و للذين ما منعهم شؤونات الأوهام قاموا و قالوا الله ربنا و ربّ العرش العظيم كبر من قبلي على احتياي قل تالله نوح قلبی و تبکی عینی بما ورد علی امری العزیز البديع تمسکوا بحبل الاتحاد و ما فات عنکم فی ایام الله رب العالمین کذلک اوقدنا سراج النصح بدهن الفضل و نار الحب ان لن تحفظوه عن الأرياح لا تكونوا سبباً لأطفائه اتقوا الرحمن و تفکروا فی عناية ربکم الغفور الرحيم قوموا على خدمة الأمر انه خير لكم عما خلق فی السموات و الأرضین انتهی

بصدهزار لسان این خادم فانی از دوستان الهی مسئلت مینماید که از جان بخروشند و جمعاً بکوشند که شاید اهل عالم مطلع و آگاه شوند بآنچه که حقّ جلّ جلاله اراده فرموده اگر احصای اختلاف و احساس اعمال غیر طیبیه نمایند لعمر محبوبی و محبوبکم یفرون و یستهزئون در یکی از الواح میفرماید باید دوستان بمثابۀ رگ شریان در جسد عالم متحرک باشند لذا باید جمیع باعمال و اخلاقی ظاهر شوند که جمیع عالم بسبب آن اقبال نمایند و بحرکت آیند صدهزار جان فدای عاملین لله کجایند نفوسی که حقّ را بر خود مقدم دارند و در سبیلش عمل نمایند آنچه که سبب ترقی و محبت اهل عالم است از فضل حقّ امید هست که حبه‌های عنایت مودعه در قلوب انبات نماید و باثمار لطیفه مزین گردد الأمر بیده و هو القویّ القدير ذکر جناب آقا شیخ عباس علیه بهاء الله از قلم آن حضرت مرقوم این فقره تلقاء عرش مطلع نور احدیه عرض شد و این لوح امنع مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاءالله از فرات جاریه در لوح الهی بیاشامند و باجر لقا و عنایت ربنا مالک الأسماء فائز گردند قوله عزّ بیانه و جلّ فضله و جلّت عظمته

هو الشاهد السميع العليم

يا عباس يذكرک المظلوم بذکر تنجذب به المقربون الى الله المهيمن القيوم قد اتت الساعة و ارتفع النداء و ظهرت الصيحة و مرّت الجبال و القوم هم لا يشعرون قد انقلب العالم و استقرّ العرش و استوى عليه مالک الظهور و مکلم الطور و الناس اکثرهم لا يفقهون قد ظهرت امّ الكتاب و تنادى بين الأرض و السماء بأعلى النداء و تدع الكلّ الى المقام المحمود من الناس من انکر و منهم من اعرض و منهم من جادل بآيات الله ربّ ما کان و ما يكون و منهم من نقض ميثاق الله و عهده بظلم ناح به اهل مدائن الأسماء و سکّان الملکوت فلما تفرّسنا وجدنا اکثر اعدائنا العلماء کذلک يقصّ لك لسان الأبهى من الأفق الأعلى انه لهو الحقّ علام الغيوب انا اظهرنا العلم لعرفان المعلوم فلما الاح افق الظهور و اتى المعلوم انکره العلماء فی اول الأمر الا من شاء الله مالک الوجود قل يا معشر العلماء ضعوا ما عندکم تالله قد ارتفع صریر القلم الأعلى و يبشّر الكلّ بظهور المعلوم الذى توجهتم

اليه فى كلّ اصيل و بكور قل ما لى اراكم يا معشر الغافلين تقصدون البيت و تعرضون عن الذى رفعه بأمر من عنده اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم ان اتبعوا من اتاكم بكتاب مشهود الذى اذا ظهر خضعت له كتب العالم كلّها ان انصفوا يا قوم و لا تكونوا من الذين كفروا بالشاهد و المشهود هذا يوم وعدتم به فى صحف الله و كتبه و هذا امر اخذ عهده من عنده علم ما كان و ما يكون قل يا ملأ الظالمين قد عملتم ما صاح به الملأ الأعلى و ناح اهل الفردوس و سعدت زفرات الجنة العليا و نزلت عبرات الملائكة و الروح قل ان كان عندكم اعظم عمّا اتى من جبروت الارادة فأتوا به و لا تتبعوا كلّ جاهل مردود قل تعالوا لأريكم ما غفلتم عنه فى هذا اليوم الذى نسب الى الله العزيز الودود هذا يوم فيه تضوّعت رائحة الرحمن و فاحت نفحات الوحي و نطق عندليب الأمر على الأغصان الملك لله مالک الملوك يا عباس قم على خدمة الأمر باسم ربك مالک القدم و ذكر الناس بهذا النبأ الأعظم الذى اذا ظهر ارتعدت فرائص الأوهام و الظنون إياك ان تمنعك عن مالک الأسماء شوكة الأمراء و شبهات العلماء كن كالجبل الراسخ على هذا الأمر المحتوم قل أنّه اتى بالحقّ و لا يلتفت الى اقبالكم و اعراضكم ظهر و اظهر ما اراد رغماً لأنفسكم لو انتم تعلمون أنّه هو الذى ينطق فى كلّ شأن أنّه لا اله الا انا الفرد الواحد العزيز المحبوب كذلك فتحنا على وجهك باب الفضل بمفتاح العدل اذا فرت به قل لك الحمد يا اله الغيب و الشهود اشهد أنّك نبذت الراحة لارتقاء الأمم و قبلت الدّلة لعزّ العالم و اخترت الغربة لبلوغ العباد الى الوطن الأعلى المقام الذى جعله الله مقدساً عمّا تدركه العقول يا أيّها المتوجّه الى الوجه خذ الرّحيق المختوم باسم المظلوم ثمّ اشرب منه بهذا الذّكر الذى به انجذبت الأرواح و القلوب انا كتبنا لك اجر اللّقاء من قلمي الأعلى فى الصّحيفة الحمراء ان افرح ثمّ اشكر ربّ البيت المعمور انا قبلنا اقبالك و توجّهك و عملك فى سبيل الله طوبى لك بما زينت اعمالك بطراز القبول انتهى

يا محبوب فؤادى گویا بر هر کلمه‌ئى از کلمات الهى يك منادى موجود و بأعلى التّداء من فى الوجود را ندا مينمايد سبحان الله عالم را چه واقع كه از اين فضل اكبر خود را محروم نموده‌اند و به ما لا يسمن و لا يغنى مشغول گشته‌اند بارى الحمد لله جناب مذکور بشرافت كبرى فائز و بذکر قلم اعلى مشرف انشاء الله قدر اين مقام اعلى را بدانند و از سلسيل و كوثر و تسنيم بيان الهى بنوشند و بنوشانند و آن محبوب و اين عبد بكلمه هنيئاً ناطق شويم و مريئاً گوئيم حبّذا هذا العرف نميدانم از كجا ميايد الحمد لمظهره و مرسله و مبعثه و فاطره و خالقه و محدثه اين فانى هم خدمت ايشان تكبير و سلام معروض ميدارد و دعای توفيق استدعا مينمايد ان ربّنا الرحمن على كلّ شىء قدير و ما ذكر حضرتكم فى جناب محمّد كريم الذى هاجر فى سنة القبل قد فاز باصغاء ربّنا الرحمن و نزل له ما تفرح به افئدة العارفين قوله تمّت كلمته و كمل برهانه

بسمى الذى به نزل كلّ كتاب مبين

شهد الله أنّه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و ارسلنا الرّسل ليبشّروا العباد بهذا الظّهور الذى به ظهر ما كان مذكوراً بلسان الأنبياء و مسطوراً فى كتب الله ربّ العالمين اذا ظهر الأمر و نزلت الآيات و استقرّ هيكل الظّهور على العرش قام النّاس على الاعراض الا من حفظته يد الاقتدار من لدن قوى قدير يا كريم ان استمع ما يناديك به المظلوم من شطر السّجن و يذكرك بما تجد منه عرف البقاء ان ربك لهو العليم الحكيم طوبى لوجه توجّه الى الأفق الأعلى و لرجل سلك سبيل الله العزيز الحميد انا سمعنا ندائك اذ وجدت عرف قميصى من شطر الحجاز المقام الذى نورانه بأنوار وجه محمّد رسول الله و خاتم النّبیین انا سمعنا ذكرک من قبل و ذكرناک فى کتاب ما اطّلع به الا الفرد الخبير طوبى لمن نبذ الهوى و اتبع ما امر به من لدى الله مالک الورى أنّه من اعلى الخلق فى كتابه المبين نعيماً لك بما نبذت الأوهام عن ورائك مقبلاً الى مشرق وحي ربك الرحمن الرّحيم أنّه ينصر من يشاء بسلطان من عنده و يهدى المقبلين الى صراطه المستقيم هذا يوم فيه ظهر ما لا ظهر فى ازل

الآزال يشهد بذلك من ينطق بالحقّ في كلّ شأن أنّه لا اله الا انا العليّ العظيم أنّك اذا فزت بكتابی و وجدت عرف بیانی سبّح بحمد ربّک ثمّ اشکره بهذا الفضل الّذی ما رأّت عین الابداع شبهه يشهد بذلك كلّ عالم منصف و كلّ عارف بصیر لا تحزن من شیء قد قبل ما عملته فی سبيله أنّه لا یضیع اجر المحسنین کذلک انار افق البیان بنیر ذکر ربّک المشفق الکریم انتهى هذه نعمة اخرى و رحمة اخرى و فضل آخر لمن اقبل اليه و تقرّب الى ساحة قدسه و استنشق الهوآء الّذی کان مجاوراً هوآء هذا السّجن المنیع انشاءالله از نار محبّت الهی که از هر حرفی از حروفاتش ظاهر و باهر است مشتعل شوند و باستقامت تمام بحکمت و بیان بذکرش ناطق له الفضل و المنة فی كلّ الأحوال و هو الفضال فی ازل الآزال

و اینکه آن محبوب ذکر نفوس مقبله علیهم بهآء الله فرموده بودند در ساحت اقدس کان الله و لم یکن معه من شیء واحداً بعد واحد عرض شد و مخصوص هر یک از سماء مشیت نازل شد آنچه که غریب را بوطن هدایت کند و تشنه را بسلسبیل و عاشق را بمعشوق رساند و طالب را بشطر مطلوب کشاند قال عظم احسانه و جلّ کبریائه و احاط فضله و علا سلطانه

بسمی المشرق من افق سماء ملکوتی العظیم

یا سلیم یذکرک الکریم من شطر السّجن خالصاً لوجهه لتسمع صریر قلمی الأعلى و هدير طیر البقاء علی اغصان سدره المنتهی أنّه لا اله الا انا العليم الخبير طوبی لقلب انجذب بآیات الله و لوجه توجّه اليه و للسان نطق بذکره البديع لا تنظر الى العلماء و کبریائهم ان انظر الى من یذکرک فی هذا السّجن العظیم قل أنّه ظهر بالحقّ و قام علی الأمر بسلطان ما منعتہ شؤونات الأوهام و لا حجّته حجابات المعرضین کم من عالم منع عن فضل الله و رحمته و کم من امّی فاز بهذا الرّحیق المنیر ان اشکر الله بما عرّکک مطلع الأمر و مشرق الوحی و عصمک عن شبهات الّذین کفروا ببرهانه القويم ان استقم علی حبّ الله و امره علی شأن یجد منک الموحّدون عرف الاستقامة فی هذا النّبأ الّذی استبشر به الملاء الأعلى و اهل الفردوس علی مقام کریم و هذا ما نزل لمن سمی بمیرزا ابوالحسن

بسمی العليم الحکیم

یا اباالحسن ذکرت نزد مظلوم مذکور و سماء بیان رحمن بتو متوجّه این آسمانیست که سیارات آن تا حین احصا نشده و نخواهد شد و شمس و اقمار آن لازال فی قطب الزّوال لائح و مشرق هر حکیمی از احصایش متحریر و هر قویّ قادری از ادراک و تحدیدش عاجز و ترا وصیت مینماید براستی و انصاف چه اگر جمیع خلق عالم بطراز انصاف مزین میشدند از عرفان اسم اعظم و مالک قدم محروم نمیگشتند این مظلوم بگمان اهل ظنون به غیر ما حکم به الله حکم نمود حضرت رسول و خاتم انبیا روح ما سواه فداه چه تقصیر بر او ثابت که در سنین متوالات بر اذیتش قیام نمودند برخی کاذبش گفتند و بعضی مجنون و حزبی ساحر و قومی مفتری جمیع آنچه ذکر شد آن عبد و سایر عباد شنیده اند و دانسته اند از آن وجود مبارک گذشته در حضرت روح تفکر نما که سبب چه بود که من علی الأرض بر انکارش قیام نمودند وارد شد بر مظاهر امر الهی آنچه که هر صاحب انصافی گریست و نوحه نمود سبب و علّت اعراض در هر عصر و قرن علمای آن زمان بودند که حبّ ریاست ایشان را از اقبال منع مینمود الا أنّهم فی ضلال مبین امید هست که آن جناب در ماضی تفکر نماید و بصراط مستقیم الهی پی برد شک و شبههئی نبوده و نیست که این مظلوم لله میگوید و الی الله میخواند لا یضرّه الاعراض و لا ینفعه الاقبال ظنون و اوهام

خلق را بخلق گذار و بقلب منیر بحقّ جلّ جلاله توجّه نما که شاید باب معرفت بر وجهت بگشاید و از انوار وجه بعد فناء
اشیاء ترا محروم نفرماید آنّه یقول الحقّ و یهدی الناس الی افقه المنیر
و هذا ما نزل لجناب مشهدی نصرالله

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا نصرالله یدکرک مولی الوری اذ کان مسجوناً فی هذا المقام البعید و یشترک بفضل الله و رحمته أنّه ما من اله الاّ هو یفعل ما
یشاء و یحکم ما یرید ان اشهد بما شهد الله أنّه لا اله الاّ انا الفرد الخبیر قد ذكرت لدی المظلوم و نزل لک هذه الآیات الّتی
لا یعادلها ما خلق فی الأرض یشهد بذلك ربّک العلیم طوبی لک بما نذت شبهات القوم و شربت من بحر یقین ان اعرف
مقام من هداک ثمّ اشکر ربّک المؤید الکریم ایّاک ان تحزنک شؤونات الخلق او تخوّفک الملوک و السلاطین ینبغی لکلّ من
اقبل الی افقی ان یتربّک الأرض و ما علیها لهم و یتوجّه الی فتح القلوب باسمی العزیز الحکیم انّ الأموال لأهل الجلال و القلوب
لله ربّ العالمین

و نذکر فی هذا المقام من سمّی بأبی القاسم الّذی هاجر الی ان فاز بلقاء ربّه العزیز الکریم و نوصیه بالاستقامة علی هذا
الأمر الأعظم و ندعو له ما ینبغی لفضل الله العلیّ العظیم البهاء علی اهل البهاء الّذین فازوا بذکر الجمیل انتهى این خادم فانی
از رحمت و عنایت مقصود عالمیان امیدوار است که ید عنایتش کل را اخذ نماید و از جحیم سفلی بجنت علیا کشاند آنّه لا
یعجزه من شیء و لا یعزب عن علمه من امر یعطى بالفضل و یمنع بالحکمة و هو المقتدر الأمر المرید
و اینکه در باره ملاّ محمّد علیه بهاء الله از اهل یاء مرقوم داشتید و همچنین ارتقاء ایشان بمرفاة البیان الی سماء عرفان
ربّنا الرحمن عرض شد این کلمات عالیات از مظهر علم الهی و مصدر امر ربّانی و فی الحقیقه مقام لایعرف و لایذکر در باره
ایشان ظاهر و نازل قوله تبارک و تعالی

بنام گوینده پاینده

یا محمّد از حقّ میطلبیم ترا مؤید فرماید بر عرفان و ایقان و خدمت امرش بشأنی که اگر اهل عالم بر اعراض قیام نمایند قادر بر
منع آن جناب نباشند امروز روح الله در بریّه ارض مقدّسه ندا مینماید و نور الله از افق اراده مشرق و عرف قمیص متضوّع و
نسمات وحی در مرور مع ذلک عباد در ضلالت خود باقی و برقرار جهد نما تا از کوثر عرفان رحمن بیاشامی و از مائده منزله
قسمت بری و بحکمت و بیان اهل امکان را بافق اعلی هدایت نمائی ناس غافلند مبین لازم بر خدمت امر حقّ قیام نما تا
مخدوم عالم شوی و بنار حبّش مشتعل شو تا محبوب آفاق گردی اگرچه کشف بعضی از اسرار شده ولکن اکثری از آن در
علم الهی مستور و مکنون چه اگر اسرار یوم الله و مقامات نفوس موقنه مطمئنه اقلّ از سمّ ابره ظاهر شود جمیع ناس را طائف
مطاف ماکان و مایکون مشاهده نمائی باسم حقّ بایست و بتدارک مافات قیام نما وقت بسیار عزیز است بل اعزّ از کبریت احمر
ناس را باخلاق روحانیّه و اعمال طیبّه وصیّت نما طوبی از برای نفوسی که لله عاملند و الی الله متوجّه

قل یا ملأ الأرض ایّاکم ان تمنعکم کتب العالم عن کتاب الله المهیمن القیوم الّذی نزل من سماء الفضل من لدی
الحقّ علام الغیوب قل تالله لا ینفعکم ما عند الناس اتّقوا الرحمن ثمّ اقبلوا الیه بوجه بیضاء و قلوب نوراء کذلک یأمرکم من فی
قبضته زمام العلوم قل یا معشر العلماء طهّروا قلوبکم عمّا عندکم لتسمعوا صریر القلم الأعلى و حقیف سدره المنتهی من المقام
المحمود هذا یوم لا تغنیکم کنوز العالم و لا صفوف الأمم دعوها عن ورائکم رجاء ما عند الله ربّ ما کان و ما یرکون انا

نوصیک و الذین آمنوا بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذى به اضطربت اركان الاسماء الا من شاء الله مالک الوجود کذلک
ماج بحر بیانی و هاج عرف عنایتی آنک اذا رأیت و وجدت قم و قل

اشهد آنک قبلت اذی العالم لارتفاع امر الله و حملت البلايا فی حبّ الله فاطر السّماء و مالک الاسماء الى ان قبلت
السّجن الأعظم لنجاة الأمم اسألك بالاسم الأعظم الذى به سخرت ملکوت الاسماء بأن لا تخيبنى عمّا عندک و لا تمنعنى
عمّا قدرته لأمنائك و اصفياک اى ربّ ترانى مقبلاً اليک و متمسکاً بحبلک اسألك بأن تؤیّدنى على الاستقامة على هذا الأمر
الذى به زلت اقدام اکثر خلقت لا اله الا انت المتعالی المشفق الغفور الکریم انتهى

انشاء الله مؤیّد شوند بر آنچه از لسان عظمت بآن مأمور شدند و از کنوس عنایت بیاشامند آشامیدنى که از منع ظالمین
بازنمانند فی الحقیقه اگر انسان در این ایام قسمت نبرد و از فیوضات فیاض بی نصیب ماند بچه چیز دلخوش و مسرور و مشغول
بسیار حیف است این اوقات عزیزه بگذرد و انسان غافل باشد انشاءالله باید جمیع دوستان همّت بر خدمت گمارند اول کل
بکمال تقدیس و تنزیه و انصاف و مشورت قیام نمایند آنچه را سبب تفریق مشاهده کنند اول باصلاح آن توجّه کنند و بعد بروح
و ریحان و حکمت بخدمت مشغول گردند اصلاح امور ایشان و عالم همه خواهد شد و امثال این بیان مکرّر از لسان قدم
استماع شده صد هزار نعيم و طوبی از برای نفوسی که قیام نمایند بر آنچه که سبب ارتفاع امر و راحت اهل عالم است و
فی الحقیقه نفس ارتفاع نفس راحت است ولکن ناس جاهل از این فقره غافل انشاءالله آن محبوب و این عبد دعا میکنیم که
شاید از شمال جهل بیمین دانائی فائز شوند

و اینکه در باره اخت حضرت سلطان الشّهداء روح ما سواه فداه مرقوم داشتید تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به
لسان العظمة یا على لحاظ عنایت باو و منتسبین نورین بوده و خواهد بود و به اسم الله مهدی امر نمودیم که در باره حقوق او
بجناب صادق علیه بهائی سفارش کامل نماید و همچنین از قلم اعلى مرقوم اگر اخت حقّی دارد باید ادا نمائید بحقّ و عدل
رفتار شود انا نکبر من هذا المقام علیها و نبشرها بفضلی و رحمتی انتهى و اما توجّه ایشان بشطر ص و قیام ورقهائی از اوراق على
ما یحبّه الله و یرضی این فقره بشرف اصغای مالک اسماء فائز فرمودند یا عبد حاضر طوبی لها ثمّ طوبی لها ینبغی ان ینزل علیها
من سماء عنایتی ما یبقی به ذکرها جزاء عملها و یکتب لها قلمی الأعلى و یشرها بقبول ما ظهر من عندها و تأمر الغصن بأن
یکتب لأمتی و ورقتی ما نزل من سماء مشیّة موجدها و ظهر من افق عنایة بارئها لیكون ذخراً و شرفاً لها فی کلّ عالم من عوالم
ربّها انتهى پرتو آفتاب عنایت عوالم غیب و شهود را منور نمود یا محبوب فوادی مشاهده نمائید عمل مرغوب چه مقدار
محبوبست عندالله اگر بحور اکسیر و کنوز عالم را احدی انفاق کند البتّه باین ذکر فائز نشود عملی ظاهر و بطراز قبول فائز
بشأنی که از مطلع بیان رحمن ظاهر آنچه که نفحاتش بدوام ملک و ملکوت منقطع نشود از جانب این عبد تکبیر و سلام بآن
ورقه برسانید علیها بهاء ربّها علیها بهاء ربّها و هذا ما نزل لها من سماء عنایة ربنا الغفور الکریم

بسمی الظاهر المشهود

یا ورقتی علیک بهائی ان افرحی بما نزل لک من القلم الأعلى انه ذکرک و بشّرک بما ظهر منک فی سبیل الله المهیمن القیوم
ان اشکری و تشبّثی بذیل العنایة و قولی

لک الحمد یا اله الوجود و مالک الغیب و الشّهود بما آیدتنی على عمل فاز بطراز قبولک و تزین برضائک لعمرك یا
محبوب قلبی لا یعادل ما اعطیتنی بما خلق فی سمائك و ارضک آنک انت المعطى الکریم انتهى

حقّ جلّ جلاله جمیع را مؤیّد فرماید بر آنچه نفحات رضایش از او متضوّع یک عمل مبرور الیوم معادلست با صد هزار
عمل بل استغفر الله من هذا التّحدید و همچنین عمل غیر خیر وقتی از اوقات لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله جلّ و

عزّ یا عبد حاضر عنایات حقّ خلق را جسور نموده بشأنی که ذکرش محبوب نه باید نفوس مقبله را آگاه نمود الیوم چون آفتاب ظهور مشرقست و پرتو انوار وجه عالم را احاطه نموده لذا اکثری از اعمال نالایقه ستر شده و میشود آنّه هو السّتار الحکیم امروز روز شادیست و روز فرح اکبر است بحر عنایت مّواج و نسیم جود در مرور و آفتاب فضل مشرق ولکن حال مشاهده میشود که اعمال شنیعه بمقامی رسیده که نزدیک بآنست غبارش بذیل حقّ جلّ جلاله رسد و حجاب حرمت را بردرد جمیع آنچه از اوّل امر تا حال وارد شد و قبول نمودیم لأجل اعزاز کلمه الهی و ارتقاء نفوس مطمئنّه مستقیمه راضیه مرضیه بود حال از اعمال بعضی بیاد رفته و میروید مگر اینکه حقّ جلّ جلاله بقدرت کامله حفظ نماید چنانچه نمود

یا عبد حاضر بجناب علی علیه بهائی و عنایتی بنویس باید جمیع دوستان آن ارض را متذکّر دارد و به ما ینفعهم آگاه نماید شاید از ما فات عنهم رجوع نمایند و بحقّ تمسّک جویند و شاید آنچه سبب ضرّ گشته و علّت ذلّت نفوس شده بماء رجوع طاهر و مقدّس گردد آنّه هو التّوّاب و هو الفضّال الکریم انتهی مکرّر این بیانات از لسان منزل آیات جاری و بعضی از اوقات این عبد وارد و جمال قدم را در کدورت و حزنی مشاهده مینمود که لرزه اندام این فانی را اخذ مینمود و حزن جمال قدم معلوم و واضحست که در چه بوده و هست احتیاج بذکر ندارد امروز اعمال طیّبه دوستان الهی منادی امرند بین عباد از این قبیل در الواح الهی مکرّر نازل شاید نفع بخشد و سبب تنبّه گردد والاّ آنّه لغنیّ عن العالمین چندی قبل بعضی از نفوس بر حسب ظاهر شکایت آغاز نمودند مع ذلک از ساحت اقدس جواب نازل نه فرمودند ستری سبق الکشف و صبری سبق العجل انتهی ولکن بیم آنست تجاوزات ما حجاب را بردارد و ستر را خرق نماید اتشّبت بذیل عنایت و اسأله بأن یؤیّد احبائه علی ما یحبّ و یرضی و یمنعهم عمّا یضرّهم و یهدیهم الی ما ینفعهم آنّه هو المقتدر المهیمن العطوف الغفور

حسب الأمر مهاجرین ارض صاد علیهم بهاء الله را از قبل حقّ تکبیر برسانید انشاءالله بنور اتّفاق منور باشند و بر خدمت امر قائم تا اثر نور در آفاق اشراق نماید و ظاهر شود جمیع فی الجمله برضای حقّ پی برده اند بآن تمسّک نمایند و بآن عامل شوند اینست سبب رستگاری در دنیا و آخرت هجرت و بلایای شما لازال تحت لحاظ بوده انشاءالله محفوظ ماند انتهی

اینکه در باره جناب آقا میرزا آقا بابا علیه بهاء الله مرقوم داشتید ذکرشان در ساحت اقدس بوده و بانوار عنایت شمس حقیقت فائز طوبی له در این ایام مکتوبی جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله از اهل یاء ساکن شاه بمصلحت جناب میرزا حی علیه بهاء الله و عنایته باین عبد ارسال داشته اند و اسامی متعدّده در آن مذکور و از جمله اسامی جناب آقا میرزا آقا بابا علیه بهاء الله بوده مخصوص هر یک لوح امنع نازل و ارسال شد انشاءالله فائز میشوند فی الحقیقه امر بقسمی است که آن محبوب مرقوم داشته اند چه که سفر جناب میرزا بآن سمتها سبب ارتفاع کلمه شد هذا یکفیه وربّ العالمین چون این کلمه از لسان محبوب استماع گشت ذکر شد والاّ این عبد قابل آنکه ذکر خدمات ایشان را نماید نبوده و نیست

اینکه در باره ورقه اهل جناب میرزا ح و سین علیهما بهاء الله و عنایته مرقوم فرمودند سبب حزن شد و اهل سرادق عصمت جمیع بکمال حزن مشهود و ظاهر و در ساحت اقدس هم مذکور خدمت جناب میرزا از جانب این فانی تعزیت بگوئید و انشاءالله خود این عبد هم عرض مینماید آنچه را که از ضعف و مسکنتش حاکی است

و اینکه ذکر صعود جناب حاجی میرزا حسن هراتی علیه بهاء الله نمودند در ساحت امنع اقدس عرض شد این کلمات عالیات محض فضل و عنایت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ جلاله و عزّ ذکره و عزّ ثنائّه

هو الذّاکر المعین

یا حسن یزورک المظلوم من مقامه الأعلى الذی جعله الله مطاف اهل ذروة العلیا و یذکرک بذکر فاح به عرف العنایة بین البریّة طوبی لک و لصعودک و لتوجّهک و لورودک فی الرّیق الأعلى و المقام الأبهی اشهد انک اقبلت الی الغایة القصوی و الأفق

الأعلى اذ ارتفع حفيف سدره المنتهى بين الأرض و السماء و شهدت بما شهد به لسان الكبرياء و قبلت ما نزل من عنده و ظهر من لدنه طوبى لك بما فزت بالغفران من لدى الرحمن و وجد منك الملاء الأعلى عرف حبي طوبى لمن يذكرك بما ذكرك المظلوم فى هذا المقام الممنوع قد كنت لله و رجعت الى بحر رحمته ان هذا الا من فضله العزيز المحبوب انتهى الحمد لله باين عنایت كبرى مفتخر شدند طوبى از برای نفوسى كه باين فيض اكبر فائزند و مقامش را ميشناسند نفوس مستقيمه طاهره مطمئنه از سماء عنایت قياض قسمت داشته و دارند و من غير تعطيل بر ايشان نازل و جارى چه در حیات و چه در ممات

و اینکه در صعود حضرت مرفوع مبرور آقا سيد ابوطالب عليه من كل بهاء ابهاء مرقوم داشتيد چندی قبل از طرف حدبا حضرت اسم الله زين عليه من كل بهاء ابهاء ذكر ايشان و همچنين بعض مطالب از لسان اهل ايشان عليها بهاء الله بساحت اقدس ارسال داشتند و جواب بتفصيل نازل و ارسال شد و ذكرشان هم در آن لوح مبارك نازل له الحمد و المنة فى كل الأحوال البهاء المشرق اللانح من افق عنایة ربنا على حضرتكم و على من معكم من الذكور و الاناث

عرض ميشود دو لوح اقدس مدتهاست مخصوص ابناء مرفوع مبرور جناب ذبيح عليه بهاء الله و بحر رحمته از سماء مشيت نازل و اين مدت ارسال نشد و بتأخير افتاد تا اين ايام ارسال گشت شايد بعنايات الهيّه متذكر شوند و به ما ينبغى و يحبه الله قيام نمايند خدمت هر نفسى در ساحت اقدس مذکور و منظور ولو بمقدار سم ابره مرفوع ذبيح عليه بهاء الله در اول ايام بشرافت اقبال و ايمان فائز شدند لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند بعد از استماع ندا اقل من آن توقف نمودند يشهد بذلك من عنده كتاب مبين لذا مراعات ايشان در هر حال شده و انشاءالله ميشود و اين فانى از حق جلّ جلاله تأييد ايشان را طلب مينمايد آن محبوب هم بايد بمهربانى ايشان را حفظ نمايند اول عمر است ارياح شباب را مهيى ديگر است عرض ديگر مخدّره خديجه بيگم عليها بهاء الله چند كره باين عبد مكتوب ارسال داشته و اين عبد نظر بانقلابات و محاربة اطراف جواب ارسال نداشت تا در اين كره مكتوبى كه چند شهر قبل نوشته شده بود ارسال داشت كه آن محبوب برسانند

و همچنين جواب مكتوبى كه جناب آقا محمد كريم ع ط عليه بهاء الله بحضرت اسم جود عليه بهاء الله الأبهى ارسال داشتند اين فانى نوشته ارسال داشت انشاءالله از اقداح فلاح در جميع احيان بياشامند و به ما ينبغى لا ايام الله عامل باشند از اطراف خبر رسيد كه جناب ايشان به ما انزله الله فى الكتاب عامل شدند و مخصوص تبليغ وكيل اخذ نمودند طوبى له و نعيماً له هر نفسى به ما اراده الله عمل نمايد البتّه در دنيا و آخرت ثمر بخشد و اثر پديدار نمايد و در هر دو جهان بكار آيد ديگر دوستان آن ارض را مكرّر تكبير و سلام عرض نموده بجناب على پاشا خان عليه بهاء الله بشارت دهيد چه كه فرش ايشان رسيد و يومى از ايام گسترده شد و جمال قدم تشریف بردند در بستان و بقدم حضرت مقصود روح من فى اللاهوت لقدمه الفداء مشرف گشت و فائز شد و جناب حاجى غلامعلى مسافر عليه بهاء الله را احضار فرمودند و فرمودند اگر جناب پاشا عليه بهائى را دیدى او را بشارت ده بقبول آنچه ارسال داشته نعيماً له و هنيئاً له انشاءالله مشتعل باشند بشأنى كه روشنيشان ظاهر و هويدا باشد اين فانى از حق جلّ جلاله ميطلب اوليا و اصفيا را مؤيد فرمايد بر عرفان ما قدر لهم چه اگر مطلع شوند سيل عالم قادر بر اطفاء نار محبتشان نباشد و روشنى آن را تاريخى اخذ نمايد

از جمله عنايات جديده آنكه مخصوص اسامى مذكوره الواح بديعه منيعه نازل هم بخط اين فانى كه در مكتوب ثبت شده و هم بخط مبارك حضرت غصن الله الأكبر روحى و ذاتى و كينونتى لثراب قدومه الفداء فى الحقيقه صاحبان الواح ذو

المقامین و ذو اللّوحین و ذو الذّکرین شده‌اند ینبغی ان نقول بکلّ جوارحنا و اركاننا لك الحمد یا فضّال القدیم و لك العنایة یا مقصود العالمین الثّور و البهّاء من افق عنایة ربّنا مالک الأسماء علی حضرتکم و علی من معکم و علی اولیاء اللّٰه و احبّائه

خادم

فی ۱۳ شهر صفر ۱۳۰۰

* * *

حبیب مکرم جناب آقا محمد باقر علیه بهّاء اللّٰه و عنایاته ملاحظه فرمایند هم
من ارض ن و ر

هو الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

الحمد لله الذی تفرّد بالکبریّاء و توحد بالتّداء و تعظّم بالاسم الذی کان سلطان الأسماء أنّه لهو الحاکم علی ما یشاء لا اله الاّ هو المقتدر العلیم الحکیم و الحمد لله الذی انزل الكتاب و زینّه بأسطر الأوامر و الأحکام لیتنفع بها الأنام الذین نبذوا الأوهام و اقبلوا الی افق منه اشرفت شمس علم ربّنا العلیم الخبیر أنّه ما اراد عن کلّ ما ظهر الاّ اظهار جوده و فضله و کرمه لعباده أنّه لهو المعطیّ الکریم

و بعد قد بلغ کتابکم الی هذا الخادم و قرأت ما فیه و حضرت به تلقّاء العرش و عرضت لدى اللّٰه العزیز الحکیم اسأل اللّٰه ان یوفّقکم و یظهر امثالکم لیعترفوا بما اعترف به لسان القدم بین الأمم أنّه لهو المقتدر القدير عرض این فانی آنکه مکتوب آنجناب رسید و فرح بی اندازه از آن حاصل چه که نفحات محبّت رحمن از آن استشمام شد انشاء اللّٰه در جمیع احیان بتوفیقات حضرت رحمن موفّق باشید و بذکر سلطان حقیقی ذاکر و ناطق مناجاتیکه بساحت اقدس امنع عرض نمودید عرض شد فی الحین لوحی از سماء مشیّت نازل و ارسال گشت انشاء اللّٰه بزیارت آن فائز شوید و بنفحات آن معطر

اینکه در باره حقوق اللّٰه ذکر نمودید و نوشته بودید که عبدی مالک وجه نقدی و ملکی است و حقوق اللّٰه بر حسب حکم آن در نقدی معلوم ولكن عبد که مالک ملک است آن ملک در جائیست که نمیخرند تا حقوق اللّٰه از آن جدا شود و اگر بخواهد از نقدی بدهد کفاف نمیدهد و خود عبد هم از کسب می افتد و آنملک هم اجاره ندارد در اینصورت تکلیف چیست حکم اللّٰه آنکه ملکی که انتفاع از آن مقطوعست یعنی نفعی از آن حاصل نمی شود حقوق اللّٰه بر آن تعلّق نمیگیرد أنّه لهو الحاکم الکریم

و اینکه در باره اسم ابن مذکور داشتید بأسی نیست ولكن در ظاهر باسم ظاهر عبّاس حضرت غصن اللّٰه الأعظم روحی و کینونتی لثراب قدومه الفداء نامیده شود

و اینکه در باره جناب آقا علی اکبر الذی صعد الی اللّٰه نوشته بودید عرض شد و کلمه غفران از ملکوت بیان رحمن در باره ایشان ظاهر طوبی له بما فاز بالذّکر فی حیاته و بغفران اللّٰه و رحمته بعد مماته و صعوده

اینکه در باره جناب آقا محمد علی نوشته بودید ذکر ایشان در ساحت امنع اقدس عرض شد مناجات مختصری از سماء مشیّت الهی نازل و ارسال گشت قرائت نمایند هذه صورة ما انزله اللّٰه من سماء المشیّة و الارادة

هو الأقدس الأعظم

قل سبحانك اللهم يا اله الأشياء و خالق الأسماء أسألك بالاسم الذي به كسرت الأصنام و زالت الأوهام بأن تغمسنى فى بحر الايقان يا مالک الأديان اى ربّ ائدنى على ما اردته بسلطانك و انزلته فى محكم كتابك اى ربّ هذا يوم تزيتت به صحائف الامكان و الكتب التي انزلته على سفرائك و اصفياك أسألك بأن لا تمنعنى عن رشحات بحر فضلك و لا تطردنى عن الباب الذى فتحتة على من فى سمائك و ارضك اى ربّ انا الضعيف تمسكت باسمك القوىّ القدير قدر لى من فضلك ما ينفعنى فى الدنيا و الآخرة أنك انت المعطى البازل المقتدر العزيز الحكيم انتهى

انشاء الله بقرائت اين كلمات منيعه مبارکه که از مشرق مشيت رحمانيه ظاهر شده فائز و مؤيد شوند

عرض ديگر آنکه نفوسیکه در آن ارض و ارض نون و راء از کوثر الهی آشامیده‌اند و بافق اعلى ناظرند جميع را از جانب اين حقير فقير تکبير برسانيد اى دوستان اى شاربان رحيق رحمت رحمن امروز روز بزرگيست قدرش عظيم و شأنش عظيم و ما يحدث فيه انه لهو عظيم عظيم بايد اوهامات نفوس غافله و ظنون هياكل شرکيه را معدوم و مفقود ملاحظه نماييد و از سلسيل يقين در کلّ حين باسم مالک يوم الدين بنوشيد لسان از برای امروز خلق شده و بصر از برای اين يوم مبارک از عرصه عدم بوجود آمده لعمر الله امروز روز آذان و قلوبست تا ببينند و بگويند و بشنوند و در خزينه محفوظ دارند بگو جهد نماييد که شايد از فيض فياض در مثل همچو روزی محروم نماييد اگرچه الحمد لله در آن روضه گلهاى معانى باسم محبوب ابدى شکفته و ازهار بيان باسم مقصود امكان ظاهر شده ولکن بايد انشاء الله در کلّ حين از اثر کلمه الهيه نارشان مشتعلتر و نورشان باهرتر ديده شود و از سلطان حقيقى اينعبد فانى سائل است که آن گلهاى محبت را از ارياح سموميه و بادهاى بارده حفظ نمايد تا هميشه با کمال طراوت و لطافت خندان باشند انه لهو العزيز الكريم البهاء عليكم و على من معكم و على الذين فازوا بعرفان الله و ايقنوا بلقائه العزيز المنيع

خادم

فى ٦ رجب ١٢٩٦

اسم الله الجمال عليه بهاء الله الأبهى

١٥٢'

هو الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

الحمد لله الذى توحد بالجلال و تفرّد بالاجلال و تقدّس عن الملal و تنزّه عن الآمال و هو الذى قدرّ للأعمار الآجال و هو التاطق فى ازل الآزال و الظاهر فى المآل لا اله الا هو الغنى المتعال و الحمد لله الذى قبل عمل الذين انجذبوا من نداءه و اسكرهم رحيق وحيه و انطقهم بثنائه و عرفهم شمس جماله و اظهرهم فى ايّامه و ايدهم على عرفان نفسه و وفقهم على رضائه انه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المهيمن الفعّال الحمد لله الذى انار افق العالم بالتّبرّ الأعظم و اذا استوى على العرش بشّر الناس بظهور بحر الطافه و شمس افضاله طوبى لراسخ نبذ ما منعه و سرع الى افقه الأعلى و ويل لمن توقّف بما اتّبع اوهام

الَّذِينَ ظَهَرُوا بِأَثْوَابِ الرِّجَالِ اكْبَرُ وَ اصْلَى وَ اسْلَمَ عَلَى الَّذِينَ مَا مِنْهُمْ الْهُوَ عَنْ اللَّهِ مَالِكُ الْأَسْمَاءِ وَ بِهِمْ اَشْرَقَ نَجْمُ الْعِرْفَانِ فِي أَكْثَرِ الْبُلْدَانِ وَ هُمْ عِبَادُ مَكْرُمُونَ وَ هُمْ عِبَادُ عَامِلُونَ وَ هُمْ عِبَادُ مَقْرَبُونَ وَ هُمْ عِبَادُ مَخْلُصُونَ وَ هُمْ عِبَادُ فَائِزُونَ وَ هُمْ عِبَادُ قَائِمُونَ عَلَى خِدْمَةِ مَوْلَاهُمْ وَ هُمُ النَّاطِقُونَ بَيْنَ الْعِبَادِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ أَشْهَدُ أَنَّهُمْ فَازُوا بِكَوْثَرِ الْحَيَوَانِ الَّذِي جَرَى عَنْ يَمِينِ عَرْشِ الرَّحْمَنِ وَ فَازُوا بِمَا لَا فَازَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْفَضَّلُ

روحی لقیامکم الفداء و لاستقامتکم الفداء قد كنت جالساً ساكناً متفكراً في امر الله و ما ورد عليه من عباده اذا اتى احد من احبائه الله بكتاب حضرتك فلما فككت وجدت رائحة حبكم محبوبنا و محبوب من في العالم و مقصودنا و مقصود من في السموات و الارض و قرأته و عرفت ما فيه من خدمتكم و قيامكم و ثنائكم و ما حملتموه في سبيل الله و بعد قصدت المقام الاعلى مقر عرش ربنا الابهى فلما دخلت و وقفت تلقاء الوجه عرضت ما ناديت به الله اذا تبسم ثغر المحبوب و قال ليس له من فضل في ذلك انا ايدناه على ذكرى فذكرني و عرفناه افقى فتوجه الى وجهي و وفقناه على خدمتي فقام عليها باذني ان الفضل كله لنفسى و انا الفضل القديم لو لم يكن رشحات بحر فضلي ما عرفني و لو لم يكن جذب آياتي من ملكوت بياني ما توجه الى سبيلي

يا اسمي الجمال تفكر في الملوك و الذي كشفنا عنه لتطلع بما نطق مولاك الحكيم ان ملكاً من الملوك كان مستغرقاً في بحور الملك و لازياً بالدنيا و ما فيها من الزخارف و الألوان و في احد من الليال تجلّت عليه شمس الانقطاع من افق ارادتي و كشفنا عنه انه ترك كل ما عنده و خرج عن البيت متوجّهاً الى البيداء و ما اطلع به احد الا الله ربك و رب العالمين و لو نكشف على الناس كما كشفنا عنك كلهم يقومون على خدمتي و ذكرى و ثنائى كذلك نطق لسانى لتكون من الفرحين ان ربك يحب المزاح في بعض الأحيان و يمزح انه لهو الفعّال لما يريد ليس لأحد ان يعترض عليه فيما ظهر من عنده يشهد بذلك كتب الله العليم الحكيم انتهى

و آنچه از مراتب عجز و نیستی و اعتراف بر معاصی و قصور اظهار نموده بودید فرمودند یا اسمی انا عفونا عنک من قبل و قبلنا خدمتک و طاعتک و حضورک و لقائک و سمعنا حنینک و انینک و صریحک و ضجیجک و زفرات قلبک فی حبّ الله ربّک العزیز الحمید انتهى

و اینکه نوشته بودید خطای این مرتبه که توجه بارض خاء باشد بر خطایای قبل افزود بعد از عرض این کلمه نطق لسان الرحمن فی ملکوت البیان ما لا یقدر ان یعرفه احد من اهل الامکان لعمرک لا یقدر اقلام العالم ان یقوم بوصفه و لا افئدة العارفين بادراکه و در آخر بیان فرمودند بنویس باسم جمال علیه بهاء الله که این خدمت قبول بوده و خواهد بود چه که جناب اسمی الحاء علیه بهاء الله بشما نوشتند و نشهد انه ممن اشتعل بنار محبة الله و کان مستغرقاً فی بحر فضله و فی مثل تلك الحالة لما سمع ما ورد فی ارض السّجن صاح فی نفسه و اخبر الناس بما ظهر ان ربک لهو العليم الخیر ان اطمئنّ انا قبلنا ما عملته فی سبیل الله و کن من الشاکرین ان امطار الفضل من سماء عنایتی كانت متوجهة الیک و لحاظ رحمتی ناظرة الى حبّک ان اذکر ربّک فی کلّ الأحوال بالحكمة و البیان انه یسمع و یرى انه لهو السّميع البصیر

ای جمال بعضی از نفوس بافق اعلى ناظر و بکمال شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب در سبیل الهی از هیچ شیء مضائقه ندارند و بتمام میل در خدمت امر سبقت میگیرند اولئک اهل البهاء فی صحیفتی الحمراء و بعضی باین مقام بلند اعلى هنوز نرسیده اند لذا از خطرات قلبیه محفوظ نیستند ان ربّک لهو العليم لذا حین ورود اخبار مذکوره بارض اقدس امر از مصدر امر مشرق و حکم منع از سماء مشیّت الهی نازل از جمله باسم جواد علیه بهاء الله که طائف حول است امر شد که بارض تاء و قاف بنویسد که احدی چیزی مطالبه ننماید و همچنین بجناب اسم حاء علیه من کلّ بهاء ابهاه من لدی الله امر شد در باره ارض خاء و کاف و طاء این فقره منع مخصوص بارض خاء نبوده کمال عنایت نسبت باحبای آن ارض از مشرق الطاف ظاهر

قد نزلت لهم آيات من قبل لو يقرأها احد يطّلع بفضل الله و رحمته عليهم ان ربك لهو الخبير شكى نبوده و نيست كه هر نفسى از نفوس مذكوره كه بخدمت قيام نمودند لله بوده و فى سبيل الله عمل نموده لذا البتّه عملشان مقبول و اجرشان عندالله از قلم اعلى مسطور بايد بكمال فرح و انبساط بذكر محبوب عالميان مشغول باشند انا نكبّر على وجوههم و نذكرهم بما يبقى به اسمائهم فى ناسوت الانشاء و فى ملكوتى البديع انتهى

عرض اين عبد آنكه اين امر مبرم در وقتى نازل كه اسامى نفوسى كه بخدمت امر موفّق شدند در ساحت اقدس بر حسب ظاهر مذكور نه و بعد از ذكر نفوس قبول شد و آنچه از وجوه رسيده بود امر شد مابين بعضى از احبّاي الهى كه در آن ارض ساكنند قسمت شود و صورت تقسيم را حسب الأمر جناب آقا ميرزا محمد على عليه بهاء الله از اهل قائن ارسال داشتند بايد قسمى نشود كه سبب تكدر نفوس مقبله گردد چه كه جميع عندالله معزّزند اليوم هر نفسى كه باقى اعلى توجه نمود كمال عنایت در باره او بوده و هست چه كه امر عظيم است از حقّ جلّ و عزّ ميطلبيم كل را بقميص استقامت مزين فرمايد و از رحيق اطهر در كلّ حين بنوشاند انه لهو المعطى الكريم اين بسى واضح و معلومست از يومى كه كتاب اقدس از سماء مشيت نازل شد در سنين معدوده مستور بود تا آنكه جمعى از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احكام الهى سؤال نمودند و بكمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر بارسال كتاب اقدس شد و فرمودند احدى حقوق الهى را مطالبه نكند و اين فقره معلق باقبال خود نفوس بوده تا آنكه سنين منتهى شد بسنه قبل و امر از مصدر امر صادر كه هر نفسى بخواهد اداى حقوق الله نمايد از او اخذ نمايند و فى الحقيقه اين هم فضل بزرگست در باره عباد چه كه سبب تطهير و نعمت و بركت الهى است طوبى لمن عمل بما امر به فى الكتاب اگرچه آن حضرت معلومست بكمال حكمت و انقطاع عمل نموده اند و حرفى هم كه مغاير امر باشد از آن جناب ظاهر نشد ولكن چون مخصوص اين فقره عازم شدند لذا حكم منع نازل چه كه بعضى از ناس ضعيفند والا فوالله الذى لا اله الا هو كه عمل شما مقبول و سعى شما مشكور بوده و خواهد بود يومى از ايام از لسان مبارك اين كلمه اصغا شد يا عبد الحاضر لدى العرش قد خلقنا الكلّ لخدمتى و ايامى و نصرة امرى و عرفان نفسى و التّوجه الى وجهى و الحضور لدى باب رحمتى و ما عندهم هو كان رشحاً من بحر عطائى لو نطلب منهم ما اعطيتهم بفضلى لتشهدهم غير ما شهدتهم من قبل ان ربك لهو العليم الخبير

و همچنين بلسان پارسى فرمودند اگرچه اين عبد قادر بر ذكر آنچه از ملكوت بيان اصغا نموده تماماً نبوده و نيست ولكن آنچه در نظر مانده ذكر ميشود فرمودند مع آنكه جميع عالم از حقّ است و كل هم باين مقررّ و معترف و آنچه هم باهل ارض داده شد از بخششهاى بحر عنایت او بوده مع ذلك اگر امر بانفاق ما عندهم شود البتّه بعضى را قاصر و متوقّف مشاهده نمائى و بعضى هم از تجلّيات انوار شمس انقطاع بمقامى فائز كه بكمال محبّت و خلوص فى سبيل الله انفاق نمودند آنچه را مالک بودند اين هم مشاهده شد انتهى

عرض اين خادم فانى آنكه قسمى بشود كه اهل ارض خاء مكدر نشوند و بطراز سرور باسم الله مزين گردند و اين فقره عندالله محبوبست چه كه كمال عنایت در باره دوستان از افق فضل مشهود و لائحست و اينكه در باره مشار اليه مرقوم فرموده بوديد كه هديه خدمت آن جناب فرستاد و اظهار نمود خدمت قابلى نمايد انشاءالله خدمت ايشان قبول شده در هر حال قسمى بفرمائيد كه احدى محزون نشود امرى كه نفى و اثبات آن لله واقع شود البتّه محبوبست ديگر از براى احدى در اين مقام حزنى باقى نخواهد ماند اين قدر عرض ميشود كه اين سفر شما لله بوده و جميع اعمال نزد حقّ مشهود و واضح و اينكه مرقوم فرموده بوديد حسب الأمر بارض خاء نوشتيد كه قبول نشد فرمودند اين كلمه سبب حزن خواهد شد چه كه گمان مينمايند كه نزد حقّ مقبول نيستند بايد قسمى بشود كه جميع مطلع شوند بآنكه لحاظ عنایت بايشان بوده و انشاءالله خواهد بود انتهى و سبب آنست كه از قبل عرض شد انشاءالله جميع بعنايات الهيّه مسرور و فائز باشند

و اینکه مرقوم داشتید که بعضی از آن نفوس که وجه داده‌اند از بابت حقّ الله داده‌اند فرمودند نعم ما عملوا لأنّ الحقوق کلمه انزلها الرحمن فی الكتاب بر کل لازم که بآن ناظر باشند و عمل نمایند و لکن چون آنچه واقع شد بر حسب ظاهر روایح دیگر بعضی از آن استنشاق مینمودند لذا حکم منع از سماء امر نازل آنه لهُوَ الْحَاکِمُ الْمُخْتَارُ یا اسمی الجمال انا احببناک فضلاً من عندی و نحبّک بعنايتی المهيمنة على العالم و نرى الذين زينهم الله فى ارض النخاء بطراز الخضوع و الخشوع و الخلوص ان ربّک لهُوَ الْعَلِيمُ الْمُحِيطُ هُمُ الَّذِينَ فَازُوا بِرَحِيقِ الْوَحْيِ و اسکرهم کوثر عنایة ربّک الکریم انا نسمع و نرى من نطق بذکری و عمل فى سبیل المستقیم لا یعزب عن علم ربّک من شیء ان ربّک لهُوَ الْعَالَمُ الْخَبِيرُ انّ الذين طاروا فى هوائى و عملوا ما امروا به فى سبیل سوف یرون انفسهم فى مقامات تعجز عن وصفها السن الناطقين انا نکبر من هذا المقام الأعلى الذى سمى بالسّجن الأعظم فى کتاب الأسماء على وجه الذين آمنوا بالله ربّ العالمين و اقروا و اعترفوا بما انزله من سماء الفضل ان ربّک لهُوَ الْمُعْطَى الْقَدِيمُ نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يُوقِّعَهُمْ عَلَى الْإِسْتِقَامَةِ الْكَبْرَى لثَلَا تَزَلْ أَقْدَامُهُمْ عَمَّا يَذْكَرُ فِي الْإِبْدَاعِ و عن نعیق النّاعقین انتهى تا این مقام جواب دستخطّ عالی که از یزد ارسال فرموده بودند فقره فقره عرض شد ان الحمد لله ربّ العالمین

دستخطّ ثانى که از ارض صاد مرقوم داشته بودید در وقتى که این عبد خادم در خارج بلد بود رسید علم الله فتحته و قرأته وجدته مزیناً مطرّاً مشرقاً مبارکاً معطراً بذكر الله محبوبى و محبوبکم و مقصودى و مقصودکم و مقصود العالمين حقّ جلّ و عزّ شاهد و گوا هست که این عبد نظر بنار مشتعل که از محبت الهی در صدر آن حضرت در فوران مشاهده نمود مرّة بعد مرّة قرائت کرد و بعد در وقتى مخصوص تلقاء عرش معروض گشت ان ربّی لهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اذَا تَوَجَّهَ وَجْهَ الْقَدَمِ إِلَى الْخَادِمِ و قال جلّت عظمته و کبريائه انا سمعنا ذکر اسمی و ندائه و مناجاته و رأينا توجّهه و ابتهاله و انا مضرم نار حبّی فى صدره و انا المقتدر القدیر یا اسمی قد اخذتنى الأحزان على شأن لو اذکر لک تنوح لی کنوح الفاقدين قد ظهر فى هذه الأرض ما لا ینبغى ان یظهر فى ایام الله و ظهوره و انا المظلوم الفريد قد جعلنا ارض السّجن جنّة من الجنان و انزلنا فيها البركة و اطلقنا سبیل الذين كانوا فى حصن متین و فتحنا باب المدينة یخرج منه من یشاء و یدخل فیه من یرید فلما ظهر ما ظهر وجدوا انفسهم فى ضیق مبين انک لا تحزن من شیء ان ربّک مع ما احاطته الأحزان انه على فرح عظیم بشرّ الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى بذکری و کبر على وجوههم من قبلی و انا الغفور الرحیم انا نذكر الذين آمنوا بالله فى اللیالی و الايام ان ربّک لهُوَ الصّادق الْخَبِيرُ کبر من قبلی على کلّ من نسب الیک من کلّ ذکور و اناث و من کلّ صغیر و کبیر انتهى و فقرات آخر مناجات آن جناب که مشعر بوصول لوح امانع و فرح و ابتهاج و شکر و حمد بود چون عرض شد اذَا نَطَقَ لِسَانُ الْعِظَمَةِ مرّة اخرى یا اسمی رأیناک متغمّساً فى بحر الرّضاء طوبی لک بما کنت فائزاً بهذا المقام الکریم کن فى کلّ الأحوال بمثل ما کنت كذلك یوصیک قلمی الأعلى فى هذا السّجن المبین انتهى

و اینکه در باره لوح جناب ملا علی جان علیه بهاء الله ذکر نمودید فی الحقیقه همان قسمست که مرقوم داشتید امثال این امورات سبب شد که مائده سمائیّه قطع گشت چنانچه مدّتی بود که قلم اعلى متوقّف بود یا حبیب فؤادی اگر عباد بآنچه از مالک ایجاد مأمورند عمل نمایند لعمرك ترى العالم غیر العالم بلکه زیاده از آنست که آن حضرت مرقوم داشته‌اند چنانچه وقتى از اوقات لسان قدم متوجّهاً الى الخادم فرمودند بعضی از الواح الهیّه که از سماء مشیّت محض عنایت نازل شده حال در زیر تراب مانده شخصی که رافع آن بود از خوف آن را مستور داشته و الواح بعضی را بعضی بیعض دیگر داده‌اند ان ربّک لهُوَ الْعَلِيمُ انتهى از این کلمه مبارکه مستفاد میشود که بسیار امورات غیر مقبوله در فقره الواح واقع شده از حقّ جلّ و عزّ شما و این عبد و همه دوستان بخواهیم و بکمال عجز و نیاز بطلبیم و استدعا نمائیم که جمیع را بطراز استقامت و امانت و صدق و وفا مزین فرماید فواللّٰذی انطق الأشياء باسمه الأعظم الأبهى اگر بنصایح مشفقّه الهیّه عمل مینمودند حال اشراق شمس کلمه

رَبَّانِيَه از هر مدینه مشرق و ظاهر بود و از هر افقی طالع و لائح مشاهده میشد قد قضی الأمر و ینبغی لللسان ان یکون علی صمت مبین انشاءالله از فضل و عنایت حقّ چنین دیده میشود که جمیع شاریان کوثر حقیقت بنار محبت بشائی مشتعل شوند که جز یگانگی و یکتائی نماند تا جمیع بیک لسان ناطق شوند و بیک دست عامل گردند اگر دعاهاى این عبد نظر ببحور عصیان باجابت مقرون نشود امید هست که دعای آن جناب و سایر دوستان عندالله مقبول گردد آنه لهو الفضال آنه لهو الجواد آنه لهو الرحمن الرحیم

عرض دیگر آنکه جناب زین‌المقرّین علیه بهاء الله الأبهی باین عبد مرقوم داشتند که شخصی از اهل مازندران باینجا آمده و اراده شطر اقدس دارد و چون در ساحت اقدس عرض شد لوحی مخصوص جناب ملا علی جان علیه بهاء الله در این ایام نازل و همچنین در باره آن شخص آیات مهمینه منیعه از سماء مشیت نازل و ارسال شد و مخصوص امر شد که لوح مخصوص را شخص حامل نزد شما بیاورد و بعد از زیارت آن حضرت لوح منبع را بصاحبش برساند

و عرض دیگر آنکه در وقتی از اوقات فرمودند که بجناب اسم جمال بنویس که توقف زیاد در محلّی لازم نه بلکه باید مثل ستاره سحری از افق هر دیاری طالع شوی تا بعضی از دوستان که افسرده‌اند بنار محبت الهی مشتعل شوند همچنان که غذا از برای اجساد لازمست همین قسم از برای ارواح واجب غذای روح مائده منیعه لطیفه طریقه است که از سماء عنایت الهی نازل شده اگر غذای روح بآن نرسد البتّه ضعیف شود لذا گاهی بکمال حکمت بعضی اطراف توجه نمائید لأجل تبلیغ امر آنچه لازم و واجبست تذکر نفوس مقبله است تا جمیع باعانت الهی بطراز استقامت و امانت و صدق و ما یرتفع به امر الله فائز شوند در این ایام از سماء مشیت مالک انام لوحی در انقطاع و مقام او نازل در این مقام ذکر میشود که شاید سبب تطهیر نفوس گردد و از حقّ جلّ و عزّ میطلبیم که جمیع را از این رَحیق بنوشاند و باین مقام اعزّ اعلی فائز فرماید و هر نفسی بطراز انقطاع فائز شد البتّه امین و صادق و مستقیم مشاهده شود یا حبّذا هذا المقام الأطهر یا حبّذا هذا المقام الأنور یا حبّذا هذا المقام الأسنى یا حبّذا هذا المقام الأعلى هذه صورة ما انزله الله فى الكتاب

بسمی الكتاب

الانقطاع شمس اذا اشرقت من افق سماء نفس تنخمد فيها نار الحرص و الهوى كذلك يخبركم مالک الوری ان انتم من العارفين انّ الذى فتح بصره بنور العرفان ينقطع عن الامکان و ما فيه من الألوان يشهد بذلك ربّک الرحمن فى هذا المقام العزيز الرّقیع ان انظر ثم اذكر النّعمان الذى كان من اعزّ الملوك و من قبله احد من الكيان اذا تجلّت علی قلبهما شمس الانقطاع ترکا ما عندهما و خرجا عن بیتهما مقبلین الى العراء و ما اطّلع بهما الا الله العليم انّ النّعمان كان مستویاً علی عرش الملك اذا اسمعناه كلمة من کلماتی العليا اهتزّ و تفکّر و تحیر ثم انتبه و قام و قال مخاطباً الى نفسه لا خیر فیما ملکته الیوم و غداً یملکه غیرک كذلك نبّهناه و انا المقتدر القدير فلما تنفّس الصّبح و طلع الشّمس وجد الأمراء العرش متروکاً تحیروا و تفحصوا فى الأفطار الى ان یسوا عمّا املوا آنه لهو العالم الخبير لعمر الله لو نکشف الغطاء عن العیون کما کشفنا عنه لترى الناس یدعون الدّنيا عن ورائهم و یترکون ما یمنعهم عن هذا الأفق المنیر طوبی لمن تنور بأنوار الانقطاع آنه من اهل السّفینه الحمراء لدى الله ربّ العرش العظیم طوبی لمدينة اشرقت شمس الانقطاع من افقها و لأرض اضاءت من انوارها لعمری لو فازت هذه الدّيار بنور من اشراقها لما بلی البهائم بین الأعداء كذلك یقصّ لك مالک الأسماء لتكون من العارفين لو ابثّ لك ما ورد علی المظلوم لتنوح و تبکی کبکاء الفاقدين اذا فزت بلوح الله و اثره ان اقرأ مرّة بعد اخرى ثم اقرأه علی الذّین تجد من وجوههم نظرة الله العزيز الکریم كذلك رشح البحر الأعظم لتفرح و تشکر ربّک العزيز الحمید اما الفرح بما توجّه الیک وجهه الله من هذا المقام

الكبير و انزل لك ما يجذبك الى المقصود و يقربك الى مقامه المنيع البهاء عليك و على من شرب كوثر البقاء من ايدى عطآء ربه الرحيم

حال اگر نفسی بصر طاهر خالصاً لوجه الله در این لوح ملاحظه نماید و تفکر کند یطلع بما ینفعه و بما ینتضی به العالم یا حبیب فؤادی اکثری از ناس در دبستان جهل و نادانی تربیت شده‌اند و در مفازۀ کذب و نفاق سایر کجاست بینا و کجاست شنوا این الأبصار الحدیدة و الآذان الواعیة نفسی که حرف ثالث مؤمن به من یظهره الله را بنصّ نقطه بیان روح من فی الامکان فداه بظلم و طغیان شهید نمود و همچنین شخصی که با او از ارض تاء به عراق آمد و همچنین نفوس دیگر هر یک را بیپناهانی فتوی بر قتلش داد معذلک نوشته که نفوس مقدّسه را میکشند و زورکی میخوانند ریاست نمایند حال ملاحظه نمائید که حرف ثالث من یظهره الله را از نفوس مقدّسه نشمرده و آقا جان مشهور به کج کلاه که خدای واحد شاهد است که از اعمال شنیعه او اهل این دیار بفریاد آمده بودند از ایران و استانبول و شام و این بلد استفسار نمایند تا حقیقت این نفس که خدمت شخص موهوم از نفوس مقدّسه شده معلوم گردد و آن شخص بزرگی که مرقوم داشته بودید که نفس موهوم مکتوبی باو نوشته ارسال داشته خوبست تفصیل آقا جان را از او سؤال نمایند چه که خواهر آقا جان در بیت نواب فریدون میرزا بوده و از جمله نفوس مقدّسه نفس موهوم رضا قلی بوده که خود آن جناب میدانند که برادرش در حضور آن حضرت ذکر مینمود که عدم ایمان من نظر بایمانیست که رضا قلی اخوی من ادّعا مینماید و من او را بهتر میشناسم و اعمال او را بهتر میدانم معذلک میبینم که او خود را یکی از اولیای این امر میدانند دیگر تفاسیل او بر خود آن حضرت معلومست و مطلع شده‌اند که بجهت از ساحت اقدس طرد شد و اگر از اتباع یحیی بود در عکا چه میکرد فوالله الذی لا اله الا هو ورد منه و من اخته ما ناح به سگان الملکوت اینها از نفوسی هستند که هر نفسی آنها را دیده شهید بکذبهم و نفاقهم هم الذین نبذوا امر الله و احکامه و اخذوا ما امرهم به اهوائهم یشهد بذلک ما انزله الرحمن فی الکتاب

لعمرك قد ذرفت العیون من اعمالهم و ذابت الأكباد بما ورد من ظلمهم علی امر الله و سفرائه یشهد بذلک کلّ من تزین برداء الانصاف چه قدر محبوبست که شخصی از جناب مشیرالدوله سبب رفتن سید محمد را به استانبول سؤال کند تا معلوم شود نزد هر ذی بصری که این نفوس کذبۀ موهومه چه مقدار سبب تضییع امر الله شده‌اند و از جمیع این امور گذشته خود آن جناب مطلعند که احدی با آن نفوس معاشر نبود چند شهر بود که جمال قدم با احدی معاشرت نمینمود باب مسدود و لقا ممنوع و در آن ایام واقع شد آنچه واقع شد انّ الخادم یسأل ربه بأن یعرف العباد ما عنده و یهدیهم الی صراطه المستقیم تا این محل جواب دستخط آن حضرت است که از ارض صاد ارسال داشته بودند و چند شهر قبل جواب عرض شد ولکن چون مطوّل بود و حاوی هر قسم مطلب و بیانی و اطراف منقلب لذا ارسال نشد و تا الیوم که پنجم ماه مبارک رمضانست در عهده تأخیر و تعویق ماند تا آنکه مجدداً در این چند یوم دستخط دیگر آن حضرت که در خارج ارض طاء یعنی امامزاده حسن مرقوم داشته‌اند علّت انبساط قلب و انشراح صدر گردید بعد از اطلاع بساحت اقدس توجّه نمود تمام آن را معروض داشت قوله جلّت عظمته و کبریائه

یا جمال مرّة نراک علی فرح مبین و طوراً علی حزن یکدّر به افئدة المخلصین اگر بفرح اعظم فائز شدید دیگر کدورت چه معنی دارد و اگر فی الحقیقه بفنای دنیا موقید و بانبساط بساط مبسوطه حقّ مطلع ذکر قبض از برای چه بین یا اسمی الجمال هل تعرف من یکلمک انه لهو الذی انفق الکلیم روحه لندائه و الحبيب للقاءه و الروح لعرف قمیصه هل تبقى لك الأحزان بعد هذه البیانات الّتی جرت من عیون رحمة ربک الرحمن الرحیم نشهد انک انت من الفائزین و انک انت من الموقنین و انک انت من المطلّعين ای جمال اولاً آنکه در ایامی که بحر فرح در امواج است و اریاح سرور بظهور مظهر ظهور در هبوب لایق نیست نفوس مقبله مستقیمه ذکر احزان نمایند مگر در مصیباتی که بحق راجع میشود و چون کدورات آن جناب

از این جهت بوده لذا بأسی نیست ولكن احزان شما بعنايات حضرت دوست بسرور مبدل میشود چه که معزّی اوست و مسلّی او حال احزان وارده بر مظلوم را چه باید کرد هل من معزّ یعزّیه او من مسلّ یسلّیه فیما ورد علیه لا ونفسه المهيمنة على العالمين ای جمال ذکر احزان محبوب امکان دارای بحر تسلّی است طوبی للعارفين تفصيل این اجمال را حال وقت اقتضا نمینماید چه که عبد حاضر حاضر است و اراده آنکه مکتوب شما که فقره بفقره عرض نموده در ملکوت بیان جواب نازل شود که شاید آن جواب بمثابه روح حیّ حیوان در اجساد اهل امکان سرایت نماید و کل را بنفحات اّیام الله فائز کند اّنه لهو المقدرّ العليم الحکیم ای جمال احبّا را که بافی رحمن توجّه نموده اند و از رحيق عرفان محبوب امکان آشامیده اند در کلّ احيان متذکّر دارید تا جميع باخلاق طيّبه و صفات مرضیه که سبب ارتفاع امر الله است ظاهر شوند ای جمال اگر ارض سجن بطراز امانت مزین بود محبوب عالم محزون مشاهده نمیشد باید دوستان را بامانت و صداقت دعوت نمائید که شاید باین دو نیر اعظم که از افق سماء اوامر الهی مشرقست فائز شوند

در یکی از الواح پارسی این کلمه از سماء مشیّت الهی نازل امروز اعمال شایسته باید و افعال پسندیده شاید و هر عمل نیکی بنفسه مبلّغ امر است شاهد این مقال بیانانیست که از قلم اعلی در الواح اخری ثبت شده اگر امروز نفسی بطراز امانت فائز شود عندالله احبّ است از عمل نفسی که پیاده بشطر اقدس توجّه نماید و بلقای حضرت معبود در مقام محمود فائز گردد امانت از برای مدینه انسانیّت بمثابه حصن است و از برای هیکل انسانی بمنزله عین اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نابینا مذکور و مسطور است اگرچه در حدّت بصر مانند زرقاء یمامه باشد ای جمال بعنايت الهی مطمئن باش و بر خدمت امر قائم بشأنی که حوادث زمان و کدورات امکان ترا از خدمت محبوب عالمیان منع ننماید بلی کدورت از صفات بشریّت است در هر صورت انسان را اخذ مینماید و افسرده میسازد ولكن در نفوس مقدّسه اثر کلّی نداشته و ندارد جسد محزون ولكن روح در رُوح و ریحان چنانچه ابن مریم میگوید جسد محزونست و روح در فرح و سرور ای جمال این ذکر را بزرگ شمر چه که امطار رحمت رحمانی از سماء عنایت بر تو باریده ان اشکر و کن من الشاکرين ان اشکر و کن من الحامدين انتهى

دیگر جای آن ندارد که این خادم فانی کلمهئی معروض دارد چه که سلطان کلمات آن حضرت را ذکر فرموده و ملیک معانی بر سریر عنایت مستوی گشته یا حبیب فؤادی و المذکور فی قلبی اگر جميع عالم و عالمیان یک گوش شود باصغای یک حرف از کلمة الله تماماً فائز نگردد آن حضرت شنیده اند و میداند و الناس فی انصعاق مبین چون ذکر امانت و صداقت از لسان احدیّه ظاهر شد لذا این عبد دو لوح از الواح الله که در این مقامات نازل شده ذکر مینمایم تا آن حضرت بحکمت و بیان بر دوستان القا نمایند که شاید منتشر شود و کل به ما اراده الله فائز گردند

هو السلطان فی ممالک البیان

قد كنّا تفكّرنا فی الأرض و سمعنا حدیثها و اخبارها اذا طلعت من غرفة من غرفات الفردوس حوریّة نورآء و سارت الى ان قامت فی وسط الهواء و نادت بأحسن الأصوات یا ملأ الأرض و السموات انّی حوریّة سمّیت بالأمانة فی الصّحيفة المرقومة المستورة قد كشفت عن وجهی باذن مالکی لتتظروا حسنی و جلالی و جمالی و خلّقی و خلّقی و تشاهدوا عینی الکحیل و وجنتی الحمراء و غرّتی الغرآء و غدائری السوداء اقسامکم یا ملأ الانشاء بمولی الوری و سلطان الآخرة و الأولى بأن لا تحبّیّنی بحجبات الخيانة و الحرص و الهوى و لا تدعونی بین ایدیها لعمر الله انّ الخيانة من اعدائی و شأنها الضّغينة و البغضاء اسألکم بالفرد الأحد بأن لا تسلّطوا علیّ عدویّ الألدّ ان ارحمونی یا اهل الأرض و لا تكونوا من الظّالمين کذلک انزلنا لک الآيات و عرفناک بالتلویح ما

ورد علينا في السجن الأعظم لتكون من العارفين أنا نحمد الله بما ورد علينا من البأساء في سبيله المستقيم أنك اذا قرأت اللوح وعرفت ما فيه ذكر أحبتي من قبلي و كبر على وجوههم من لدى المظلوم الغريب

بسمي البديع

كتاب الصدق نزل بالحق من لدن عالم خبير أنه لرسول الصدق الى البلاد ليدكر الناس الى مقامه الرفيع و يعرفهم شأنه الأعلى و مقره الأبهى و يريهم جماله الأبدع و مقامه الأرفع و سلطانه الأمتع الأعز البديع لعمر الله أنه يمشى و عن يمينه يمشى الاقبال و عن يساره الاطمينان و عن امامه اعلام العزة و عن ورائه جنود الوفاق يشهد بذلك مجرى الأنهار أنه بكل شيء عليم أنه ينادى و يقول يا معشر البشر ائني جئتكم من لدى الصدق الأكبر لأعركم علوه و سموه و جماله و كماله و مقامه و عزه و بهائه لعل تجلدون سيلاً الى صراطه المستقيم تالله ان الذي تزين بهذا الطراز الأول أنه من اهل هذا المقام المنير اياكم يا قوم ان تدعوه تحت مخالب الكذب خافوا الله و لا تكونوا من الظالمين مثله مثل الشمس اذا اشرقت من افقها اضاءت بها الآفاق و انارت وجوه الفائزين ان الذي منع عنه أنه في خسران مبين أنا نقول يا أيها الرسول هل تقدر ان تدخل المدن و الديار و هل تجد لنفسك فيها من معين أنه يقول ليس لي من علم أنك انت العليم الحكيم أنا نزلنا هذا اللوح فضلاً من عندنا لتذكر الناس بما فيه من لدن أمر عظيم البهاء عليك و على من يقرأ آيات الرحمن بالروح و الريحان و يكون من الراسخين

در این سنه اکثر آیات از قلم اعلى جارى يعنى حق جلّ جلاله خود مرقوم فرمودند و ذکر انقطاع و امانت و وفا و صداقت و سایر صفات عاليه در اکثري از الواح ظاهر و مشهود است و چون بعض امورات غير مرضيه در این ارض واقع شد لذا قلم اعلى نظر بتربيت عباد در ذکر اعمال و اخلاق و صفاتی که سبب علو نفوس مقدسه و ارتفاع امر الله و اطمینان اهل عالم و حفظ کل است مکرر اظهار فرموده آن حضرت و این عبد باید بکمال تضرع و ابتهاج از حق تعالی سلطانه بطليم که عباد خود را بآنچه رضای اوست موفق فرماید و بطرازی که لایق و سزاوار است مزین نماید أنه لهو المقتدر المتعالی المجیب الغفور الکریم

عرض دیگر آنکه نفوسی که ذکرشان در دستخط عالی بود بعد از عرض بساحت اقدس مخصوص هر یک آیاتی از سماء عنایت نازل انشاء الله جميع بان فائز شوند و بلسان ظاهر و باطن تلاوت نمایند هذا ما نزل لأخت ضلع حضرتک

هو الأقدس الأعظم

يا جمال ان افرح بما يذكرك الغنى المتعال في هذا اليوم الذى ينوح العدل كنوح التكللى بما اكتسبت ايدى الظالمين تالله قد سكن هيكل العدل على التراب و هيكل الظلم على سرير العز بغرور مبين ولكن لعمرك ان السرير يضحك عليه و الهواء يبشره بالعذاب و المكان يستعيز منه بالله ربك المقتدر القدير ان انظر ثم اذكر الذى جعله الناس اماماً لأنفسهم من دون الله الذى سمى بالرحماني في كتاب الله العلي العظيم قد ارتكبت ما ناح به الرسول و صاحبت به البتول ولكن القوم في شقاق بعيد ان ربك قد اخذها بسلطان من عنده و جعلها عبرة للذين كفروا بالله مالک هذا اليوم البديع يا جمال لا تحزن في شيء أنه قد اخذ في هذا الظهور كل ظالم ظلم و يأخذ الذين تراهم اليوم على ارائك الفتوى من دون بينة من لدى الله العليم الخبير يضحكون في بيوتهم و ينوح من ظلمهم اهل الفردوس و المأل الأعلى يشهد بذلك مالک الأسماء في هذا المقام الذى سمى بكل الأسماء في كتاب الأسماء من لدى الله العزيز الحميد

ان يا قلم دع ذكر الرّقشَاء ثمّ اذكر الّتي اقبلت و سمعت و آمنت و فازت الى ان طارت الى الرّقيق الأعلى و الجنّة العليا المقام الّذى فيه ينادى لسان القدم الملك لجمالى القديم يا جمال لعمري انّ الورقة طارت الى السّدره و تشهد كما شهدت فى الايام الفانية انّ ربّك لهو الرّقيب الشّهيد يا ايّها الورقة انا نذكرك فضلاً من عندنا انّ ربّك لهو الفضّال الكريم اشهد انّك آمنت باللّهِ و اقبلت اليه فى يوم فيه ظهر الفزع الأكبر بما اكتسبت ايدى الغافلين البهّاء عليك من لدنا و على اللّائى فزن بكلمة اللّهِ العزيز الجميل ان افرحى فى الجنّة العليا بما شهد لك اللّهِ اذ كان مستويّاً على عرشه العظيم

و نذكر فى هذا المقام من سمّى بالصّمد ليفرح بذكر اللّهِ الفرد الأحد الغفور الرّحيم يا صمد ان اطمئنّ بفضل اللّهِ و رحمته أنّه ذكرك بالحقّ و يذكرك فضلاً من عنده لتكون من الشّاكرين تمسّك بكتاب اللّهِ و سننه ثمّ احمدّه بهذا الفضل الّذى لا يعادله ما خلق فى الأرض انّ ربّك لهو الصّادق الأمين انا ذكرناك و ضلّعتك فى هذا اللّوح و نذكر امّها الّتى آمنت باللّهِ ربّ العالمين لا تحزنوا بما ورد عليكم لعمر اللّهِ ستفنى الدّنيا و ما فيها و يبقى ما قدّر لكم فى ملكوتى العزيز المنيع قد كنزت اسمائكم فى هذا الكنز الّذى سمّى باللّوح بلسان اللّهِ و أنّه ليكون باقياً ببقاء اسمائه يشهد بذلك كلّ عارف بصير انتهى

عرض ميشود اين لوح از سماء مشيت ربّانى مخصوص امه اللّهِ خديجه كه در لوح مبارك به ورقه ناميده شد نازل علم اللّهِ أنّها فازت بما لا تعادله السّماوات و الأرض فى الحقيقة در اين لوح بديع منبع حضرت شما و جناب عبد قبل صمد و ورقه و ضلع آن حضرت جميع بعنايات مخصوصه الهى فائز شده اند روح العالم لعنايته الفداء و ذكر شهادت نورين نيرين هم در آن شده و همچنين كاظم عليه و عليهما بهاء اللّهِ اگرچه مقدّمه ارض صاد سبب شعله اكباد و نوحه و صيحه عباد شد ولكن انسان بصير كه درست تفكرّ نمايد و منقطعاً عن الامكان نظر كند مشاهده مينمايد امرى اعزّ از آنچه واقع شده نبوده و نيست چه كه اين عبد از اوّل تا حال از تفصيل امور نورين نيرين مطلع است ايشان در عراق بساحت اقدس فائز شدند و كمال عنايت در باره ايشان ظاهر و اين فقره در اوّل منافى خيالات بعضى واقع شد ولكن يد قدرت الهيه ايشان را بلند نمود و بطراز عزّت مزين فرمود و از سماء مكرمت بركت بر ايشان مبذول داشت تا آنكه بمقامى رسيدند كه آن حضرت ديده و شنيده اند و بعد از مراجعت از ساحت اقدس بارض صاد دو عريضه معروض داشتند و همين امرى كه واقع شد بكمال عجز و ابتهال آن را از غنىّ متعال مسئلت نمودند حال ملاحظه نمائيد الحمد لله تا بودند از عنايت حقّ بكمال عزّت مابين عباد ظاهر و بقسمى القاي حبّ ايشان در قلوب شد كه احصاي آن را جز حقّ قادر نبوده و نيست و در آخر عمر بشهادت كبرى كه خود خواسته بودند فائز گشتند و بعد هم مشاهده نموده ايد كه از قلم اعلى در باره ايشان چه نازل شده لعمر اللّهِ بما نزل لهم تنوح الأشياء و تصيح الصّخرة و ييكى اهل الفردوس اگر نفسى مالك جميع دنيا باشد و انفاق نمايد باين مقام فائز نخواهد شد و اين مقاميست كه جميع مرسلين و مقرّبين آن را آمل بوده و هستند تا حال قريب صد لوح در اين مصيبت كبرى نازل شده بل ازيد چه كه در اين ايام هم مشاهده ميشود در بعضى از الواح ذكر شهدا مذكور است حال كدام شأن اعلاى از اين شأن و كدام مقام اعظم از اين مقام است وقتى از اوقات فرمودند يا خادم امثال اين امورات حادثه اگرچه سبب و علّت احزان لاتحصيه بوده و هست ولكن علّت ارتفاع امر اللّهِ است بايد از امورى شكائيت نمود كه سبب و علّت تضييع امر بوده از حقّ جلّ و عزّ ميطلبيم كل را هدايت فرمايد و به ما يحبّ و يرضى مؤيد نمايد و فرمودند بنويس يا جمال امر اللّهِ در ارض سجن اعزّ از كلّ شىء مشاهده ميشود و حال در مقامى واقف كه ذكر آن سبب احزان جديده ميشود انّ ربّك لهو الصّابر الحليم انتهى

اينكه مجدداً ذكر ارض خاء فرموده بوديد عرض شد هذا ما اشرق من افق البيان

يا جمال بشرهم بفضلى و عنايتى و رحمتى الّتى سبقت العالمين انا ذكرناهم و نذكرهم انّ ربّك لهو المعطى الكريم قد قبلنا ما ارسلوه بعد حضور اسمائهم لدى العرش أنّه لهو الفضّال الحكيم انّ الذين ذكرت اسمائهم فى كتابك قد ذكرناهم بذكر

انجذبت به افئدة المخلصين و تكبر من هذا المقام على وجوههم و نبشّرههم بأنّ لهم مقام عزّ كريم انّ الفضل بيده يعطى من يشاء ما يشاء و يقدر لمن اراد ما تقرّ به عيون الناظرين انتهى

و اينكه در باره جناب ميرزا على رضا مرقوم داشته بوديد عرض شد هذا ما انزله الرحمن فى الجواب

هو الناطق بالحقّ فى ملكوت البيان

سبحان الذى انزل النعمة و اظهر الكلمة و انها لهى الصراط قد نصب بالحقّ من لدى الله المهيمن القيوم و انها لهى الميزان الأكبر ولكنّ القوم هم لا يفقهون و انها لهى الصّور الأعظم الذى نفخ فيه و انصعق من فى السموات و الأرض الا من انقذته يد اقتدار ربّك العزيز الودود طوبى لك بما اقبلت الى الأفق الأعلى اذ اعرض عنه الورى انّ ربّك لهُو الحقّ علام الغيوب طوبى لقوى كسر اصنام الأوهام مقبلاً الى الله ربّ ما كان و ما يكون قد ذكر اسمك فى كتاب اسمى الذى آمن بنفسى و اعترف بما اعترفت به فى ملكوتى و حضر تلقاء عرشى و طاف فى حولى و طار فى هوائى و حمل الشدائد فى سبيلى و انه سمى بالجمال من لدى الله مالک الوجود و ذكراك لتفرح و تكون من الذين نطقوا بثناء الله العزيز المحبوب انا ذكرنا كلّ من اقبل الى الوجه ليكون ذكرى كنزاً له فى ملكوتى الممتنع المرفوع كذلك ذكراك و انزلنا لك ما قرّرت به العيون انتهى و همچنين در ساحت اقدس ذکر جناب بزرگ عليه بهاء الله که در دستخط آن حضرت بود معروض گشت هذا ما تكلم به لسان العظمة

هو الأعزّ الأقدم الأبهى

قل سبحانك يا من بيدك ملكوت الأسماء و فى قبضتك زمام الأشياء اسألك بالاسم الأعظم الذى به اضطرب الأمم الا من حفظته يد اقتدارك بأن تؤيدنى على ذكرک و ثنائک على شأن لا يمعنى نعيق الجهلاء الذين نبذوا احكامك عن ورائهم و جادلوا بآياتک و جاحدوا امرک و اعرضوا عن جمالك اى ربّ فانزل من سبحانه رحمتک ما ينبت به نبات حکمتک و اوراد عرفانک فى صدور الذين فازوا برحيق و حيق و کوثر الهامک اى ربّ ايد كلّ مقبل على نصرة امرک و الاستقامة على حبّک انک انت الذى لم تزل كنت مقتدرّاً على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم ثم اكتب لى يا الهى ما ينبغى لسماء جودک و بحر فضلک انک انت الفضال القديم لا يعزب عن علمک من شىء تسمع و ترى و انک انت السميع البصير انتهى و همچنين اسامى ديگر عليهم بهاء الله که در کتاب آن جناب بود فرداً فرداً عرض شد مخصوص هر يك آيات بديعه منيعه نازل انشاء الله بأن فائز شوند

هو الأقدس الأبهى

يا نصر انّ المظلوم شاهد اقبالک و توجّهک الى الله و انزل لك ما تقرّ به عينک و يفرح به قلوب السامعين ان افرح بذکرى اياک ثم اشکر ربّک الكريم انه توجّه اليک من شطر سجنه الأعظم و ذکرک بما هو اعزّ من بحر الحيوان عند ربّک الرحمن ان اشکر و قل لك الحمد يا مولى العالمين البهاء عليك و على ضلعک التى آمنت بالله الفرد الخبير ان يا قلم الأعلى ان اذكر من سمى بمؤمن ليفرح بذکر الله مالک المآب انا ذکراك من قبل فضلاً من عندنا و انا العزيز الوهاب طوبى لنفس اقبلت الى ملكوتى و شربت رحيق عنائتى من ايدى عطائى و نطقت بذکرى البديع قد كان ذکرک

فی کتاب اسمی و نزلت لك هذه الآيات التي لا تعادلها خزائن السموات و الأرضين البهاء عليك و على ضلعك التي فازت في أيام الله الفرد الخبير

و نذكر من سمى بعلى الذي اقبل الى الأفق الأعلى و نوصيه بما يرتفع به امر الله مالك الابداء يا على ان استمع ندائي ثم افرح بذكر ربك الذي به انارت الآفاق طوبى لسميع سمع نداء المظلوم و لوجه انقطع في سبيله عن كل الجهات البهاء عليك و على ابنك الذي آمن بالفرد الواحد المختار

انا نذكر على عسكر الذي آمن بالله مالك القدر في يوم فيه اضطرب كل ذي فضل و اعرض كل فقيه و اعترض كل حكيم الا من شاء الله رب العالمين كم من علم جعلناه ناراً لصاحبه و كم من عليم تركناه و جعلناه عبرة للتأخرين و كم من غنى غره الغناء الى ان اعرض عن مالك الورى و كم من فقير فاز بكثرة البقاء في أيام الله الملك العزيز الحميد

و نذكر من سمى بشيرعلى ليقون كل مؤمن انا نذكر من ذكر ربه العلي العظيم ان استمع ندائي انه يناديك من شطر سجنه البعيد فاسأل الله بأن يجعلك مستقيماً على امره و ناطقاً باسمه العزيز البديع

ان يا قلم ان اذكر من سمى بميرزا ليفرح بذكر مولاه و يكون من الراسخين يا ايها العبد توكل على الله في كل الأمور ثم اذكر ايامي و بلائي و ما ورد على نفسي و اصفيائي الذين آمنوا بآياتي و اقبلوا الى افقي المبين كذلك انزلنا الآيات فضلاً من لدنا ان ربك لهو المنزل الكريم

هو الأقدس الأعظم الأبهي

يا محمد قبل تقى ان استمع النداء من شطر عكاء المقام الذي سجن فيه هذا المظلوم الغريب قد احاط النداء من في الأرض و السماء ولكن الناس اكثرهم من الغافلين طوبى لك بما نبذت الأوهام و اقبلت الى مالك الأنام الذي اتى بسلطان مبين نعيماً لك بما اخذت رحيق العرفان و شربت باسم ربك الكريم كم من عبد اعرض في أيام الله عن مطلع الوحي و كم من عبد اقبل و اخذ ما اوتي من لدى الله رب العالمين كذلك تنفس صبح البيان اذ كان هيكल الرحمن مستوياً على عرشه العظيم البهاء على من ذكرك في كتابه و عليك و على ضلعك التي نسبها الله الى اسمه انه لهو العالم الخبير

يا اسمي الجمال انا نذكر احبائي كلهم اجمعين و تكبر على وجوههم من شطر سجنى و نصلى عليهم و نذكرهم في كل بكور و اصيل يا جمال بشرهم ببحر عنايتي و سماء فضلى و شمس رحمتي [التي] احاطت العالمين قل تالله ان القلم الأعلى يتحرك على ذكركم و وجه القدم توجه الى وجوهكم من هذا المقام العزيز المنيع ان افرحوا بذكرى ثم اشرىوا باسمي العزيز البديع انا نامركم بالفرح و نذكر حزني في هذا اليوم الذي فيه سمعت اذني ما ورد على اختي من معشر الظالمين نشهد انها اقبلت و فازت و طارت في هوائى و سمعت ندائي و تحركت باذني و ارادتي كذلك شهد القلم الأعلى ولكن القوم اكثرهم في ريب مبين طوبى لمن زارها و توجه اليها خالصاً لوجه ربه المنعم المعطى الكريم

اي جمال نقطة بيان ميفرماید كل از برای این بوده که در آن محضر اقدس انور اعلى مذکور آیند حال ملاحظه نمائید و قدر این فضل را بدانید که قلم اعلى در حینی که جمیع احزان او را احاطه نموده بذكر احبای خود مشغول است لعمری لم تمنعنی جنود الامکان و لا حوادث الدنيا قد نطقت في كل الأحيان و دعوت الكل الى الفرد الخبير جمیع دوستان را از قبل مظلوم آفاق تکبیر برسانید این سنه چند مصیبت واقع شده و در این آخر خبر اخت در ظاهر بساحت اقدس معروض افتاد و فی الحقیقه مظلومه بوده و سرّاً بر او وارد شد آنچه که غیر حق از احصای آن عاجز است طوبی لها و بهائی علیها بما صبرت فی الله و حملت الشدائد فی سبيله المستقیم انتهى

عرض دیگر آنکه الواح متعدده از سماء عنایت الهیّه مخصوص آن جناب ارسال شد از جمله بصحابت جناب آقا سید علی اکبر علیه بهاء الله لوحی مخصوص آن جناب و الواح اخری و همچنین مع جناب ابن اصدق المقدّس علیهما بهاء الله لوحی مخصوص آن جناب نازل و ارسال شد و حال هم لوح اعزّ امنع با پوسته ارسال شد مع این عنایات الهیّه و فضلهای ربّانیّه باید آن حضرت در کلّ احیان بکمال روح و ریحان بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند بشأنی که بیهوشان باده غفلت بهوش آیند و پژمردگان وادی اوهام تازه شوند و مردگان قبور اعراض زنده و پابنده گردند البهّاء علیک و السّلام علیک و الرّحمة علیک و عنایة الله علیک

عرض دیگر آن حضرت استخبار فرمایند که ابن جناب مشکین قلم اگر در ارض طاء باشند و ممکن باشد باین جهات توجّه کنند البتّه باین سمت روانه نمایند که بروند نزد جناب مشکین قلم اگر این فقره مجرا شود بسیار محبوبست البتّه آن حضرت منتهای جهد را مبذول فرمایند

هو الأعزّ الأبهی

بکلی فداک یا من کنت قائماً لخدمة امر الله المقتدر العلیّ الأعلى در دو پوسته قبل بحضور انورت عریضه قلمی و مذکور گردید و در این وقت هم این ورقه منیعه و لوح منیع ارسال ارض قاف خدمت جناب سمندر علیه بهاء الله گردید که ایفاد حضور مبارکت دارند الحمد لله بجوهر جواهر عنایات حضرت دوست مدام مفتخر و فائز بوده و انشاءالله خواهید بود یشهد بذلک ما ارسلته الی حضرتک چون نظر بثقلت پوسته در این ورقه مبارکه بهمین قدر اکتفا رفت تا معلوم باشد که وفا را و عهد را از نظر و قلب محو نموده ام الفانی جواد محبوبان حقیقی آقایان معنوی روحی لتراب اقدامهم الأطهر فدا بذکر خیر آن دوست روحانی را ذاکر و کذلک احبّای این ارض

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

آقای معظم و محبوب مکرم حضرت افنان آقائی جناب آقا علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأعظم الأقدس العلی الأبهی

الحمد لله الذى توحد بالكلام و تفرّد بالبيان الذى خضعت بحور المعانى عندما تلفّظ به فم مشيّته و سجدت كتب العالم عند ظهور حرف من آياته بحركة من اصبعه تحرّك القلم الأعلى فى ملكوت الانشاء و ثبت حكم الآخرة و الأولى قد اعترف كلّ فصيح بالعجز عند ظهور بيانه و كلّ بليغ اقرّ بالقصور عند بروز كلمته العليا التى بها فصل بين الورى أنّها لهى سيف الله المسلول و ميزانه الموضوع و صراطه الممدود و سراجہ المنير و أنّها لهى الصّور الأعظم و النّاقور الأفخم تعالى من تزین باسمه كلّ الكتب و الصّحف و الزّبر أنّه لهُو الذى سمّى بكلّ اسم من اسمائه الحسنی فى الصّحف الأولى و أنّه لهُو الذى سمّى فى التّوراة بيهوه و فى الانجيل بالمعزى و روح الحقّ و فى الفرقان بالنّبأ العظيم و سمّى بأسماء اخرى فى كتب ما اطّلع بها الا الله مالک العرش و الثّرى أنّه لهُو الذى نزل البيان لذكره و بشّر العباد بظهوره و قدومه طوبى لأذن سمعت ما نطق به النّقطة الأولى فى قیوم الأسماء فى هذا الظّهور الأظهر و السّرّ المستتر بقوله يا سيّد الأكبر انا بشيء الا و قد اقامتنى قدرتك على الأمر ما اتكلت فى شيء الا عليك و ما اعتصمت فى امر الا اليك و انت الكافى بالحقّ هل من ذى شَمّ لیجد عرف بیان الرّحمن فى الامكان و هل من ذى بصر لیرى الحجة و البرهان و هل من ذى سمع لیسمع نداء مالک الأديان الذى اتى بقدره و سلطان لعمر الله كلّ من عليها فان و هذا وجه ربّنا الرّحمن

سبحانک اللهم يا من باسمک اشرقت شمس مشیّتك من افق السّماء و سرت فلك الارادة على بحر الکبریاء اسألك بالاسم الذى به سخرت الأشياء و جعلته سلطان الأسماء بأن تؤیّد احبّتك على ما تحبّ و ترضى و تقدّر لهم من قلمک الأعلى ما یحفظهم عن الذّین اعرضوا عن آیاتک الکبرى اى ربّ هم عباد اقبلوا اليک و نبذوا ما دونک و اخذوا ما امروا به فى ایامک اى ربّ عرّفهم ما قدّرت لهم بجودک و احسانک ثمّ الهمهم ما کنزت لهم فى ملکوتک انت الذى یا الهی لا تعجزک شؤونات الخلق و لا تضعفک قوّة الأقویاء و شوكة الأمراء اسألك بذکرک الأعلى و کلمتک العليا بأن تبارک على افنان سدره امرک الذّین نسبتهم اليک و جعلتهم اعلاماً بین خلقک و ذکرتهم فى اکثر الواحک هم الذّین سمّيتهم بالأفنان بلسان عظمتک و خصّصتهم بهذا الاسم بین خلقک و بریتک اى ربّ فأنزل عليهم من سحاب رحمتک ما ینبغى لعظمتک و اقتدارک ثمّ انصرهم یا الهی بجودک و عنايتک ثمّ انزل عليهم بركة من عندک انت الذى یا الهی دعوتهم بنفسک اليک و قدّرت لهم ما یعجز عن ذکره لسانى و السن عبادک أنّک انت المقتدر الذى لا یعجزک شيء و السّطان الذى لا یمنعک امر قد كنت فى ازل الازل الهأ و لم یکن معک من شيء و تكون بمثل ما قد كنت من قبل و أنّک انت الشّاهد النّاظر السّامع العليم الخبير

روحی لذکرکم الفداء قد اسکرنی ریحی بیانکم الّذی ما ج فی بحور کلماتکم الحاکیه عن حبّکم مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الارضین و أنّها لهی المترجم الّذی یقرأ اسرار القلوب و یترجم ما هو المستور علم الله أنّ هذا لسکر لا یرید الصّحو و لا یحبّ الصّحو و لا یعتزیه الصّحو یسأل الخادم ربّه بأن یرید هذا السکر الّذی اخذنی من ریحی محبّه اولیاء الله و اصفیائه فلما فرت و قرأت و عرفت عرضته لدى الوجه اذا نطق لسان العظمه یا افنانی یا ایّها الفائز بکثر عنایتی و الناظر الی افقی أنّ الأمر عظیم عظیم و الخلق ضعیف ضعیف قد اظهرنا الأمر ولكنّ الناس هم عنه معرضون و انزلنا الآیات و هم لا یسمعون قد انتهى المیقات و اتی مظهر البیّنات ولكنّ القوم هم لا یفقهون قد ظهر ما هو الموعود فی کتب الله ولكنّ الناس هم عنه غافلون قد بینّا ما کان مستوراً فی علم الله و اظهرنا ما هو المخزون فی کنز الله ولكنّ القوم اکثرهم لا یشعرون قد تمّت الحیجّه و نزلت المائدة و اتی البرهان ولكنّ الناس هم لا یعرفون قد نبذوا ما عند الله و اخذوا ما عند رؤسائهم الّذین اعرضوا عن الله المهیمن القیوم هم العلماء عندهم و جهلاء لدى الحقّ علّام الغیوب قد تمسّکوا بما یفنی معرضین عمّا یبقى کذلک سوّلت لهم انفسهم و هم لا یعلمون قد اشتغلوا بالایّام الفانیة غافلین عمّا عند الله ربّ ما کان و ما یرى لو عرفوا ناحوا علی انفسهم ولكنّ الیوم هم محتجبون لعمر الله هذا یوم القیام و هم قاعدون و یوم البیان و هم صامتون قل یا معشر العرفاء قد ما ج بحر الحیوان و انتم عنه معرضون هذا یوم الایقاظ و انتم راقدون أ وجدتم نفحات الوحی و اعرضتم أ رأیتم الآیات و انکرتم ما لکم لا تشعرون قد انجذب من ریحی بیان الرّحمن من فی الفردوس الأعلى و انتم بأهوائکم تلعبون و لا تفقهون قل یا قوم تفکّروا فی القرون الأولى این الجابرة و الفراعنة این صفوفهم و الوفهم و این رئات سیوفهم و رئات قصورهم و این زئیر ابطالهم و زفیر اهوائهم و اعمالهم و این معاقلهم و محافلهم قد تشتّت شملهم و جمعهم و تبدّد عزیمهم و عزّهم قل خافوا الله یا قوم و لا تتّبّعوا کلّ فاجر مردود قل ایّاکم ان تمنعکم شؤونات الخلق عن الحقّ سیفنی ما ترونه الیوم و یقی ما قدّر من لدى الله العزیز الودود طوبی لک یا ایّها الطائر فی هوائی و المقبل الی وجهی و المتمسّک بحبل فضلی اذ اعرض عنی عبادی و بریتی الّذین خلقوا من کلمتی المهیمنة علی ما کان و ما یرى انّ الخادم یشکر الله علی ما عرفنا و انعمنا و انزل لحضرتک ما تفرح به القلوب و تقرّ به العیون

اینکه در باره ورقه علیا حضرت حرم علیها بهاء الله الّلهی مرقوم داشته بودید که با حضرت مبلّغ علیه من کلّ بهاء ابهاه مشورت نموده اید این فقره محبوبست و لدى العرش مقبول و آنچه مصلحت و موافق حکمت دیده شد عمل نمایند اگر آن حضرت مع ایشان عازم شوند البتّه اقریست چنانچه چندی قبل این کلمه را این عبد از لسان قدم استماع نمود جمیع امور لدى العرش ظاهر و مشهود است أنّه لهو العلیم الخبیر از حقّ جلّ جلاله این خادم مسئلت مینماید که عالم را مستعدّ فرماید از برای ظهور آنچه الیوم مستور است اکثری از ناس غافل مشاهده میشوند و بمصلحت خود هم عارف نیستند و اگر گفته شود و کلمه نصحی القا گردد ثمری نخواهد بخشید در بادیه های اوهام سالکند و باهواء خود مشغول از مصلحت ظاهره خود هم بیخبر و غافل دیده میشوند یک فقره بنظر این عبد آمد خدمت آن حضرت عرض مینمایم تا درایج شعور ناس معلوم شود در ایّامی که جمال قدم جلّ کبریائه در مدینه کبیره تشریف داشتند روزی از روزها کامل پاشا که یکی از وزرای دولت علیه بود بین یدی الوجه حاضر در بین عرایضی که معروض میداشت عرض نمود چندین لسان تعلیم گرفته ام و یک یک را معروض داشت از ده دوازده تجاوز نمود فرمودند ثمره این السن متعدّده چیست عمر گرانمایه بسیار حیف است در چنین امور صرف شود آنچه از لآلی بیان از کنز علم رحمن ظاهر شد بکمال فرح و سرور تسلیم و تصدیق مینمود و مع ذلک از عمل بآن محروم مشاهده میشد اگر فی الحقیقه بآنچه از قلم اعلی جاری شده عامل شوند جمیع در جمیع عوالم بآسایش و راحت تمام فائز گردند در فقره لسان از سماء مشیّت رحمن در کتاب اقدس نازل شد آنچه کل را کفایت مینماید و یک لوح اقدس بلسان پارسی در این مقام نازل شده اگر عمل نمایند جمیع را کافیهست و دیگر احتیاج تعلیم السن مختلفه نبوده و نیست عمر را ضایع و وقت را از

دست میدهند و به ما یأمرهم اهوائهم مشغولند چه مقدار مشقّت را حمل مینمایند از برای افتخار نفس خود چنانچه اليوم بتعليم السن مختلفه افتخار مینمایند در این مقام آنچه از قلم اعلی نازل شده اینست قوله عزّ کبريائه قد نزلنا فی الكتاب الأقدس یا اهل المجالس فی البلدان ان اختاروا لغة من اللّغات لیتکلم بها من علی الأرض و كذلك من الخطوط انّ الله یبین لکم ما ینفعکم و یغنیکم عن دونکم انّه لهو الفضّال العلیم الخیر این امر میرم از جبروت قدم از برای اهل عالم عموماً و اهل مجالس خصوصاً نازل شده چه که اجرای اوامر و احکام و حدودات منزله در کتاب برجال بیوت عدلیّه الهیّه تفویض شده و این حکم سبب اعظمست از برای اتّحاد و علّت کبری است از برای مخالطه و وداد من فی البلاد ملاحظه میشود اکثری از امم از تشبّت لغات اهل عالم از مخالطه و معاشرت و کسب معارف و حکمت یکدیگر محرومند لذا محض فضل و جود کل مأمور شده‌اند باینکه لغتی از لغات را اختیار نمایند چه جدیداً اختراع کنند و چه از لغات موجوده ارض انتخاب نمایند و کل بآن متکلم شوند در این صورت جمیع ارض مدینه واحده ملاحظه میشود زیرا که کل از لسان یکدیگر مطلع میشوند و مقصود یکدیگر را ادراک مینمایند اینست سبب ارتقای عالم و ارتفاع آن و اگر نفسی از وطن خود هجرت نماید و بهر یک از مدن وارد شود مثل آنست که در محلّ خود وارد شده تمسّکوا به یا اهل المجالس فی المدن و الدّیار اگر نفسی فی الجمله تفکر کند ادراک مینماید که آنچه از سماء مشیت الهیّه نازل شده محض فضل بوده و خیر آن بکل راجعست و لکن بعضی از عباد از ندی جهل و غفلت میآشامند بشأنی که آنچه خیر است و رجحان آن عقلاً و نقلاً ظاهر و مشهود است از آن تجاوز مینمایند و بمزخرفات نفوس غافله از حکمت الهیّه که سبب و علّت ترقّی عالم و ارتفاع اهل آنست چشم پوشیده و میپوشند الا انّهم فی خسران مبین هر طایفه‌ای بلسان خود تکلم مینماید مثل ترک بترکی و ایران پیارسی و عرب بعربی و اهل اروپا بالسن مختلفه خود و این السن مختلفه مابین احزاب متداولست و مخصوصست بطوایف مذکوره و یک لسان دیگر امر شده که اهل عالم عموماً بآن تکلم نمایند تا کل از لسان یکدیگر مطلع شوند و مراد خود را بیابند اوست باب محبّت و وداد و الفت و اتّحاد و اوست ترجمان اعظم و مفتاح کنز قدم چه مقدار از نفوس مشاهده شده که تمام اوقات را در تعلیم السن مختلفه صرف نموده بسیار حیفست که انسان عمری را که اعزّ اشیاء عالم است صرف اینگونه امور نماید و مقصودشان از این زحمات آنکه لسان مختلفه را بدانند تا مقصود طوایف و ما عندهم را ادراک نمایند حال اگر بآنچه امر شده عامل شوند کل را کفایت مینماید و از این زحمات لاتحصی فارغ میشوند لغت عرب ابسط از کلّ لغات است اگر کسی بیسط و وسعت این لغت فصیحی مطلع شود آن را اختیار نماید لسان پارسی هم بسیار ملیحست لسان الله در این ظهور بلسان عربی و پارسی هر دو تکلم نموده و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد بلکه اکثر لغات ارض نسبت باو محدود بوده و این مقام افضلیّت است که ذکر شد و لکن مقصود آنکه لغتی از لغات را اهل ارض اختیار نمایند و عموم خلق بآن تکلم کنند هذا ما حکم به الله و هذا ما ینتفع به النّاس لو هم یعرفون و همچنین سوای خطوط مخصوصه طوایف مختلفه یک خطّ اختیار نمایند و خلق عموماً بتحریر آن مشغول شوند بالأخره جمیع خطوط بخطّ واحد و جمیع السن بلسان واحد منتهی شود و این دو سبب اتّحاد قلوب و نفوس اهل عالم گردد و قطعات مختلفه ارض یک قطعه مشاهده شود لعمر الله اگر اهل ارض بآنچه در کتاب نازل شد فائز شوند و آفتاب عدل از خلف سحاب اشراق نماید جمیع عالم نفس واحده مشاهده شوند اذّ لا تری فی الأرض عوجاً و لا امتاً یا ملأ الأرض انّه یعلّمکم ما هو خیر لکم تمسّکوا به انّه لهو الواعظ النّاصح المبین المدبّر المشفق العلیم الحکیم انتهى حال ملاحظه فرمائید اگر اهل ارض بآنچه از لسان عظمت جاری میشود عمل نمایند کل خود را غنی و فارغ و آزاد مشاهده کنند آنچه سبب آسایش اهل ارضست از آن غافل و آنچه علّت آلایش و زحمت و ابتلای نفوسست بآن متمسّکند و لکن آنچه از قلم اعلی جاری شده البتّه ظاهر خواهد شد عنقریب صاحبان درایت و عقول مشاهده مینمایند که مفرّی نیست مگر بعمل بآنچه در کتاب الهی نازل شده در سنین ماضیه ملاحظه فرمائید که بواسطه هواهای نفسانیّه چند نفس چه مقدار از بلایا و رزایا بر اهل ارض وارد شد هر یوم

شدّت و بلا زیاد میشود تا آنکه بالأخره بآنچه از لسان عظمت در مراتب صلح نازل شده بآن متمسک شوند و بآن عمل نمایند
قوله جلّ کبریاّه

هو التّاصح الأمين

عالم را بمثابة هیکل انسانی ملاحظه کن و این هیکل بنفسه صحیح و کامل خلق شده ولیکن باسباب متغایره مریض گشته و لازال مرض او رفع نشده چه که بدست اطّباء غیر حاذقه افتاده و اگر در عصری از اعصار عضوی از اعضای او بواسطه طبیعی حاذق صحّت یافت عضوهای دیگرش بامراض مختلفه مبتلا بوده و حال در دست نفوسی افتاده که از خمر غرور تربیت یافته‌اند و اگر هم بعضی از این نفوس فی‌الجمله در صحّت آن سعی نمایند مقصود نفعی است اسماً و یا رسماً بایشان راجع شود چنین نفوس قادر بر رفع امراض بالکلیّه نبوده و نخواهند بود الاّ علی قدر معلوم و دریاق اعظم که سبب و علّت صحّت اوست اتّحاد من علی الأراضست بر امر واحد و شریعت و آداب واحده و این ممکن نه مگر بهمتّ طبیب حاذق کامل مؤیّد که مخصوص نظم عالم و اتّحاد اهل آن از شطر قدم بعرضه عالم قدم گذارد و توجّه نماید و هر هنگام که چنین نور از مشرق اراده الهیه اشراق فرمود و طبیب حاذق از مطلع حکمت ربّانیه ظاهر شد اطّباء مختلفه بمثابة سحاب حجاب اشراقات و تجلّیات آن نور شدند لذا اهل ارض باختلافات خود باقی ماندند و مرض عالم رفع نشد و صحّت نیافت آن اطّبا که قادر بر این امر خطیر نبوده و این طبیب را هم از معالجه منع نمودند و حجابهای مانعه حایل شدند در این ایّام ملاحظه کن که جمال قدم و اسم اعظم کشف حجاب فرموده و نفس خود را لأجل حیات عالم و اتّحاد و نجات اهل آن فدا نموده معذلک کل بر ضررش قیام نمودند تا آنکه بالأخره در سجنی که در اخر بلاد واقعت مسجون شده و ابواب خروج و دخول را مسدود کرده‌اند یار را اغیار دانسته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند مصلح را مفسد گمان نموده‌اند ای اهل ثروت و قدرت حال که سحاب شده‌اید و عالم و اهل آن را از اشراقات انوار آفتاب عدل و فیوضات لاتحصی منع نموده‌اید و راحت کبری را مشقّت دانسته‌اید و نعمت عظمی را نعمت شمرده‌اید اقلّاً و صایای مشفقانه جمال احدیه را در اموری که سبب نظم مملکت و آسایش رعیت است اصغا نمائید در هر سنه بر مصارف خود میافزائید و آن را حمل بر رعیت مینمائید و این بغایت از عدل و انصاف دور است این نیست مگر بسبب اریاح نفسانیّه که مابین در هبوب و مرور است و تسکین آن ممکن نه مگر بصلح محکم که سبب اعظم است برای استحکام اصول ابنیه ملّت و مملکت چاره اکنون آب و روغن کردنیست صلح و اتّحاد کلیّه که دست نداد باید باین صلح اصلاح شود تا مرض عالم فی‌الجمله تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیت و اهل مملکت بوده و خواهد بود در این صورت محتاج بعساکر و مهمّات نیستند الاّ علی قدر یحفظون بها بلدانهم و ممالکهم و بعد از تحقّق این امر مصروف قلیل و رعیت آسوده و خود مستریح میشوند و اگر بعد از صلح ملکی بر ملکی برخیزد بر سایر ملوک لازم که متّحداً او را منع نمایند عجب است که تا حال باین امر نپرداخته‌اند اگرچه بعضی را شوکت سلطنت و کثرت عساکر مانع است از قبول این صلح که سبب آسایش کل است و این وهم صرف بوده و خواهد بود چه که شوکت انسان و عزّت او به ما یلیق له بوده نه باسباب ظاهره اهل بصر حاکم را محکوم مشاهده نمایند و غنی را فقیر و قوی را ضعیف می‌شمرند در حکام ملاحظه نمائید که حکومت و ثروت و قوّت ایشان برعیت منوط و معلّق است لذا نزد صاحبان بصر این امور بر قدر انسان نیفزاید جوهر انسانیّت در شخص انسان مستور باید بصیقل تربیت ظاهر شود اینست شأن انسان و آنچه معلّق بغیر شد دخیلی بذات انسانی نداشته و ندارد لذا باید بقلّت و کثرت و شوکت و عظمت ظاهره ناظر نباشند و بصلح اکبر پیردازند سلاطین مظاهر قدرت الهیه‌اند بسیار حیف است که امثال آن نفوس عزیزه حمل امور ثقیله نمایند اگر فی‌الحقیقه زمام امور را بید نفوس مطمئنّه امینه عاقله بگذارند خود را فارغ و آسوده مشاهده نمایند طوبی از برای سلطانی که لنصرة الله و اظهار امره قیام نماید و

عالم را بنور عدل روشن سازد بر کلّ من علی الأرض حبّ او و ذکر خیر او لازمست هذا ما جرى من القلم من لدن مالک القدم نسأل الله بأن يوفّق الأمم بما ينفعهم و يعرفهم ما هو خیر لهم فی الدّنيا و الآخرة أنّه علی کلّ شیء قدير كذلك اشرقت شمس البیان من افق مشیّة ربّکم الرّحمن ان اقبلوا اليها و لا تتّبعا کلّ جاهل بعید انتهى

این لوح امانع اقدس در اوّل ورود سجن اعظم از سماء مشیّت مالک قدم نازل این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل است که بقدرت کامله اذن واعیه بخلق عطا فرماید تا کل باصغاء آیات الهی فائز شوند و لکن اعمال خلق مانع بوده و هست در ارض صاد ملاحظه فرمائید مع آنکه از اوّل ظهور جمال قدم جمیع را از نزاع و فساد و جدال منع فرمودند و این فقره را جمیع مطّلعند مع ذلک بآن دو مظلوم مع آنکه مال احدی را نبردند و ظلم و ستمی از ایشان نسبت بنفسی ظاهر نشد بلکه مطالع شفقت و مرحمت و عنایت بودند وارد آوردند آنچه قلم و لسان از ذکرش عاجز است این اعمال شنیعه سبب و علّت ظهور طاغی باغی عبیدالله ثانی شده و میشود چه مقدار نفوس از میان رفت و چه مقدار ضرر بدولت و رعیت وارد شد در این مقام کلمه‌ئی از لسان مبارک استماع گشت که ذکر آن حال جایز نه باری از حقّ میطلبیم نفوس غافله را بر رجوع مؤیّد فرماید تا بآنچه واقع شده کفایت شود أنّه لهو الغفور الرّحیم فی الحقیقه الیوم جمیع از نفخه صور منصعق دیده میشوند الا من شاء الله عجب در آنست که بعضی از اهل بیان احجب از امم قبلند و بعضی بحیله و مکرری ظاهر که شبه آن دیده نشده یعنی این خادم فانی در ایّام عمرش ندیده مثلاً میرزا احمد کرمانی که تفصیل آن را خود آن حضرت مرقوم داشته بودند بمکرری ظاهر که انسان تحیّر مینماید قوله جلّ کبريائه فی الكتاب الأقدس ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطّلع به احد الا الله العلیم الخیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّ شیء فی لوح مبین انتهی این کلمات عالیات وقتی از سماء مشیّت الهی نازل شد که ذکر احمد هم در ظاهر نبود بعد از چند سنه عرایض متواتره از او رسید مرّه یقبل و اخری یعرض یتقلّب کالرّقطاء و یتلوّن کالحرباء در هر حین بلونی ظاهر و در هر آن بشاخه‌ئی متمسک اشهد أنّه فی خسران مبین در ایّامی که در مدینه کبیره توقّف داشته عرایض متعدّده بساحت اقدس و همچنین مکاتیب عدیده نزد این عبد و جناب اسم الله مه علیه بهاء الله الأبهی فرستاده و جمیع مدلّ و مشعر بر توبه و انابه و رجوع و جزع و ابتهال بوده جواب از سماء عنایت نازل و آخر آن باین مضمون بعفو الهی فائزی لو تكون مستقیماً علی الأمر و لکن حالت او از قبل معلوم بوده و از آیّه مبارکه کتاب اقدس هم حالت او مستفاد میشود و از تلویح بیان مقصود عالیمان همچه مفهوم شد که از برای او بقیّه‌ئی در آن ارض موجود و مستور است العلم عند الله العلیم الخیر در ایّام حرکت از عراق ذکر ناعقین و طیور لیل در الواح الهی مذکور و جمیع را اخبار فرمودند و همچنین در ارض سرّ در آیات منزله ذکر نفوس غافله ملحده بوده و در بعضی از الواح این آیات بدیعّه منیعّه نازل اذا جاءکم ناعق بکتاب السّجّین او بأوراق التّار دعوها عن ورائکم ثمّ اعلموا بأنّه لهو التّاعق الموعود فی کتب الله العلیّ العظیم انتهى

آیات متعدّده باین مضمون نازل نسأله تعالی بأن یقوّی قلوب احبّائه و یظهرهم علی شأن لا یمنعهم ما ذکر فیما کان من قبل و یذکر فیما یکون من بعد أنّه لهو الحافظ التّاصر المقتدر القدير سبحانه الله حقّ جلّ جلاله بشأنی ظاهر که از برای احدی از امم عالم مجال اعراض و اعتراض نمانده جمیع کتب الهی از قبل مشحونست باین ذکر اعظم و جمیع آنچه در این ظهور واقع شده و میشود در کتب قبل بوده در یکی از الواح لسان الهی باین کلمه ناطق میفرماید برّ الهی در برّ شام ظاهر و مشهود و ندایش از صهیون مرتفع و صهیون محلّی است در این اراضی اینست که اشعیا میفرماید و اجعل فی صهیون خلاصاً لاسرائیل و در این آیه که حضرت اشعیا فرموده ملاحظه فرمائید میفرماید ما اجمل علی الجبال قدمی المبشّر المخبر بالسلام المبشّر بالخیر المخبر بالخلاص القائل لصهیون قد ملّک الهک روح الخادم لبیانہ الفداء خبر میدهد از قدوم مبشّر که نقطه اولی روح ما سواه فداء باشد و خبر داده که مبشّر بر جبال ساکن که چه‌رقی و ماکو باشد چنانچه کل عالمند و میفرماید مبشّر بسلام اخبار

میدهد و از این کلمه دو معنی مستفاد میشود یکی دارالسلام که مقرّ عرش بود و دیگر از سلام حقیقی لأجل کلّ عالم که در اوّل ورود جمال قدم در رضوان ظاهر شد سه ۳ آیه در اوّل ورود رضوان لسان عظمت بآن نطق فرمود یکی از آن این بود که حکم سیف در این ظهور مرتفع شد اینست سلام حقیقی که فی الحقیقه جمیع اهل عالم بآن فائز شده و میشوند و اینست که در مقامات دیگر میفرماید نصرت بحکمت و بیان و ما ینبغی للانسان بوده و خواهد بود لعمر المحبوب اگر یک آیه مبارکه را بسمع مقدّس از هوی اصغا نمایند کل بافق اعلی توجّه کنند و همچنین از مقرّ عرش در آخر آیه خبر میدهد بقوله القائل لصهيون قد ملك الهك و حال علم الله بر صهيون منصوب و نداء الله از آن و جمیع اراضی مقدّسه مرتفع و چه قدر ملیحست این کلمه این آیه که میفرماید المبشّر بالخیر و این خیرپست که نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید قوله عزّ ذکره ثمّ فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون اگر این عبد مجال مییافت بعضی از اشارات کتب الهی که از قبل در ذکر این ظهور اعظم نازل شده ذکر مینمود و لکن بهیچوجه وقت و فرصت دیده نمیشود و این فقره سبب خجلت این عبد شده چنانچه در عرض جوابهای لازمه تأخیر رفته و میروود و لکن چون جمیع مطالعند که این عبد لبلاً و نهراً مشغول است هر قدر هم تأخیر شود بشفقت و عنایت و عفو مقرون بوده و خواهد بود سبحان الله این خادم فانی متحیر است بلکه تحیر در این مقام منصع دیده میشود اعظم از همه امور غریبه عجیبه و غفلت و طغیان برّیه حجابات اهل بیانست چه که حجابی خرق ننموده بصدهزار حجاب دیگر مبتلا شده اند مع آنکه امر بقسمی ظاهر شده که از اوّل ابداع تا حال نشده و آیات بشائی نازل گشته که شبه آن دیده نشده و بیّنات بقسمی ظاهر که از برای هیچ منصفی مجال توقّف نیست نقطه اولی روح ما سواه فداه جوهر کلّ بیان را در قمیص یک کلمه ظاهر فرموده اند قوله عزّ ذکره و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی وعزّه تلك الكلمة عند الله اكبر عن عبادة من على الأرض اذ جوهر کلّ العبادة ینتهی الی ذلك فعلی ما قد عرفت الله فاعرف من یظهره الله فانه اجلّ و اعلی من ان یكون معروفاً بدون او مستشیراً باشارة خلقه و انّی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآياته و اخذت من اباکار حدائق جنة عرفانه حدائق کلماته بلی وعزّه هو الحقّ لا اله الا هو کلّ بامرّه قائمون لعمر الله این کلمه مبارکه یکتا لؤلؤ بحر بیانست و یکتا آفتاب جهان عرفان چه که سدّی است محکم از برای یاجوج جهل و مأجوج هوی و این کلمه مبارکه بشائی ملیحست که جمال قدم جلّ کبریائه در لوح امانع اقدس که باسم حضرت مبلغ علیه من کلّ بهاء ابهاه نازل شد ذکر فرموده اند این کلمه از برای معرضین بیان بمثابه سیف است دیگر مجال اعتراض از برای احدی باقی نمی ماند یا محبوب فوادی کلّ عجب در اینست که احدی از اصل امر اطلاع نداشته و ندارد و مع ذلك یتکلمون بأهوائهم ما یتکلمون پستی مقام را مشاهده کنید که بعضی از جهلاً بمستغاث استدلال کرده اند و از مالک آن محروم شده اند اشهد انّ منزل البیان تبرّاً منهم در باب خامس عشر از واحد ثالث بیان این کلمه مبارکه مسطور قوله جلّ شأنه چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند و همچنین میفرماید جمیع بیان بمثابه خاتم است در اصبع مبارک او و ورقه ایست از اوراق جنت او انتهی مع ذلك طنین ذباب مرتفع و جهال ارض بآن متمسک بحر حیوان امام وجوه ظاهر و قوم از آن غافل و محجوب و ببرکه منتنه متوجّه اینست شأن خلق و شأن الذین اتخذوه لهم ربّاً من دون الله گویا از یوم الله ذکری استماع ننموده اند و عرفی از او استشمام نکرده اند اینست که بذکر اصنام و مطالع اوهام مشغولند نقطه اولی روح ما سواه فداه در مقامی میفرماید قوله جلّ شأنه ثمّ اعلم انّ فی ذلك الیوم لم یکن معروفاً غیر الله و لا معبوداً الا اياه و لا موصوفاً سواه و لا محبوباً دونه و لا مقصوداً غیره انتهی

این کلمات مبارکه بأعلی البیان مابین زمین و آسمان ندا مینماید که امروز بحقّ وحده منسوبست و بیوم الله در کتب الهی مسطور و معروف لا یذکر فیهِ الا هو و حال قومی باوهامات قبل که الیوم در ساحت اقدس ذکری از آن نبوده و نیست مشغولند و اراده ننموده اند بسحاب اوهامات قبل خورشید فضل را مستور دارند و باریاح دفرا سراج الهی را از نور منع نمایند امروز

روز دیگر است و از برای او مقامی دیگر اسأله تعالى بأن يعرف عباده ما ستر عنهم و يقربهم اليه و يرزقهم ما انزل من سماء عطائه أنه وليّ الذّاکرين و مجيب السّائلين این بیانات نقطه اولی روح ما سواه فداه که ذکر شد مکرّر این عبد فانی در عرایضی که بدوستان الهی معروض داشته ذکر نموده که شاید نفوس محتجبه موهومه اینقدر ادراک نمایند که این یوم از حدودات و حجابات و ما عند النّاس مقدّس و منزّه و مبرّاست او بخود معروف بوده و خواهد بود لا یعجزه شیء و لا یضعفه امر و لا یستره حجاب الیوم اکثری از بصر و سمع ممنوعند طوبی لمن یراه بعینه منقطعاً عن عینه و يعرفه بنفسه ملقياً نفسه از مقصود یکتا سائل و آمل که عالم عرفان را بانوار آفتاب استقامت منور فرماید و آفاق قلوب را بنیر بیان رحمن روشن نماید آنه لهو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو العليم الحکیم

و بعد این خادم فانی بدستخط دیگر آن حضرت که تاریخ آن هشتم شهر شعبان بود فائز شد الحمد لله فرح بخشید و بهجت آورد و بعد در وقتی از اوقات در ساحت اقدس امع عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب

هو الأقدم

یا افنانی انا اردنا ان نلقى علیک ما نطق به قلمی الأعلى من قبل فی اوّل خطابی ایاک ان ربک لهو العزیز الودود

هو الأعظم

قد اتی الوعد و ظهر الموعد و القوم فی اضطراب مبین قد ماج بحر الحیوان و هم الی الموت یسرعون قد هاج عرف الرّحمن و هم عنه معرضون قد اخذوا الغدیر و نبذوا السّلسیل ما لهم کیف لا یشعرون قد اشتغلوا بالتّراب معرضین عن الوهاب الا انهم لا یفقهون لعمر الله ان عیونهم عمیاء و آذانهم صمّاء لا یسمعون و لا ینظرون ان یا قلمی الأعلى ان اذکر من اقبل الی النور و توجّه الی وجه الله المهیمن القیوم الذی سمع النداء اذا ارتفع فی ملکوت الانشاء و سرع فی میادین الرّضاء الی ان عرف و قال لک الحمد یا اله الغیب و الشّهود قل یا اهل البهّاء ا انتم فی النّوم او اخذکم سکر الهوی و منعکم عن ذکر الله مالک الوجود قل هذا یوم القیام کیف انتم تقعدون و هذا یوم النداء و انتم صامتون قوموا باسمی ثم انطلقوا بالحکمة و البیان لعلّ اهل الامکان یتوجّهون الی الرّحمن الذی ینادی فی هذا المقام الممنوع قل هل سمعتم و صبرتم اتقوا الله و لا تكونوا من الذّینهم لا یعرفون قل توجّهوا لتسمعوا لحن الله فی ملکوت البیان لعمری لو یسمعون لیأخذهم جذب الشّوق الی مقام یرقصون و لا یشعرون قل ا تدعون کوب البقاء و تأخذون صدید الفناء من ید کلّ فاجر مردود قل ا علمکم هذا معلّم الهوی او انفسکم فاصدقوا لی یا قوم و لا تتبعوا کلّ کاذب محجوب قوموا بالحکمة و ذکرّوا العباد بما امرکم مالک البریّة لعلّ یتوجّهون الی الله العزیز الودود کذلک نطق قلمی و تکلم لسانی و بیّت جوارحی طوبی لمن تقرّب و اخذ لوح الله ید القدرة و شرب منه ما رقم فی لوحی المحفوظ انک یا ایّها الشّارب من کأسی و النّاطق باسمی ان اشکر بما ارسل الیک من سماء العنایة هذا الکتاب المحتوم یا افنانی جمیع ذرّات از ندای الهی و صریر قلم ربّانی در وله و شوق مشاهده میشوند و عباد غافل در تیه اوهام و ظنون سالک قل لعمر الله أنه لا یعرف بغيره و لا یری ببصر دونه أنه لهو النّبأ الذی ما اطّلع به احد من قبل و لم تحط به نفس الا الله ربّ العالمین قل تالّه انّ هذا لنبأ عظیم الذی تزین بذکره کتب الله العليم الخیر قل لیس عنده ما عندکم و لا یمشی فی طرقکم قد اتی بالحقّ و اظهر صراطه المستقیم قد استقرّ عرشه فی اوّل الورد علی کوم الله بذلک ظهر ما کان مسطوراً فی کتب المرسلین قد تشرّف البرّ و البحر بقدموه و لقائه و نفحات قمیصه المنیر هذا یوم لا یدکر فی الا الله وحده و یوزن فی کلّ شیء بمیزان الله الذی یمشی و ینطق امام وجوه العالم قد اتی مالک القدم بسلطان مبین قل انّ البرهان یطوف حول العرش و الحجّة تنادی باسمه العزیز المنیع یا

افنانی ان اشرب من کلّ حرف من آیات ربّک رَحِیقُ البَقَاءِ ثُمَّ اشکر ربّک المعطیّ الکریم ثُمَّ اذکر احبّائی من قبلی و بشّرهم بعنایتی و رحمתי و ذکرهم بما انزله الرّحمن فی الفرقان و البیان و من قبلهما فی التّوارة و الانجیل تالّله قد ترشّح من اناء بیانی رَحِیقِ المختوم الّذی وصفه کتاب حکیم من لدن عزیز علیم انتهی الحمد لله لسان عظمت مرّة بعد مرّة اظهار شفقت و عنایت فرمود و در حین تنزیل بَشَائِنِ بحر بیان در امواج که این فانی مثل یک سمکه بسیار کوچک خود را مشاهده مینمود که بر سنگی چسبیده دیگر کجا قادر است بر آنچه لسان الله بآن تکلم فرموده خدمت آقایان مذکور دارد در این آیات بدیعه منیعه ذکر میزان نازل لذا این عبد فانی اراده نمود که لوح میزان که از قبل نازل شده ذکر نماید تا کل بحلاوت بیان الهی فائز شوند قوله جلّ کبریا

بسمی المجیب العلیم

قد اتت السّاعة و نفخ فی الصّور و المیزان ینادی انا الممیز العلیم ایّی و اظهر امام وجه العالم اعمال الأمم و انا الشّاهد الخبیر لم یبق من ذرّة الا و قد اظهرتها و انا العادل المستقیم قد جعلتنی مستویاً ید العدل فی ایّام الله ربّ العالمین هذا یوم فیهِ ینطق التّاقور و یصیح التّاقوس و ینادی الصّور الملک لله مالک هذا الیوم البدیع انک یا ایّها السّامع اذا فزت باصغاء لوح ربّک ولّ وجهک شطر المظلوم و قل نفسی لبلائک الفداء یا من انفقت ما انت علیه فی سبیل الله العلیّ العظیم انتهی این عبد فانی بمناسبت آنچه عرض مینماید هر چه از کلمات الهی و آیات ربّانی بنظر میآید دوست داشته و دارد که ذکر نماید چه که خادم مطمئن است از اینکه آن حضرت از قرائت و مشاهده آن مسرور میشوند یوم یوم ذکر و بیانست و لکن غافلین را از آن قسمتی نبوده و نیست امروز روزیست که حضرت داود در زبور میفرماید الأنهار لتصفق بالأیادی الجبال لترنم معاً امام الرّبّ لآنه جاء لیدین الأرض جمیع کتب الهی مشحونست بذکر این یوم مبارک و ما ظهر فیهِ و لکن دیده میشود آنچه در کتب ذکر شده در قلوب صخره صمّا اثری از آن ظاهر نشده بکمال تصریح ذکر یوم الهی و ظهور الله در کتب قبل بوده معذلک ناس غافل و محتجبند در بیان و اهل آن ملاحظه فرمائید نقطه اولی روح ما سواه فداء میفرماید و فی سنة التّسع انتم بلقاء الله ترزقون و همچنین میفرماید ثُمَّ فی سنة التّسع کلّ خیر تدرکون معذلک بعضی از ظهور الله محتجب دیده میشوند و چه مقدار آن حضرت در این امر تأکید فرموده اند بقسمی که میفرمایند به بیان و واحد بیان از آن شمس حقیقت محتجب نمائید قوله عزّ و جلّ ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیّة فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان الی آخر قوله عزّ و جلّ و در مقامی میفرماید قوله عزّ ذکره من ینظر الی تلك الشّجرة بغير عین الله لم یستحقّ له حکم النّجاة حال ناس غافل ببصرهای محتجبه مرموده اراده معرفه الله نموده اند سبحانه عمّا یظنون و همچنین در مقام دیگر لآلی این کلمات از بحر علم نقطه بیان روح ما سواه فداء ظاهر قوله عزّ و جلّ اینست که من فی البیان را نجات نمیدهد الا مشاهده من ینظره الله در کینونات خود نه مشاهده من قد ظهر انتهی در این آیه مبارکه نظر فرمائید که چگونه ناس را تعلیم فرموده اند بنصّ صریح میفرمایند باو ناظر باشید نه بنقطه بیان یکی از حروف حیّ از من ینظره الله جلّت عظمت و عظم کبریا

سؤال نموده اطرده لسان البیان بقوله جلّ و عزّ فما اعظم ذکر من قد سألت عنه و انّ ذلک اعلى و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس من ان یقدر الأفئدة بعرفانها و الأرواح بالسّجود له و الأنفس بشنائه و الأجساد بذکر بهائه فما عظمت سؤلک و صغرت کینونتک هل شمس الّتی هی فی مرایا ظهوره فی نقطة البیان یسأل عن الشّمس الّتی تلك الشّمس فی یوم ظهوره سجّاد لطلعتها ان کانت شمساً حقیقیّة والا لا ینبغی لعلو قدسها و سمو ذکرها و لو لا ما کنت من واحد الأوّل لجعلت لک من الحدّ حیث قد سألت عن الله الّذی قد خلّک و رزّک و امانک و ابعثک فی هیکلک هذا بالنّقطه البیان فی ذلک الظّهور المتفرّد بالکیان

انتهی

حال ملاحظه فرمائید معروضین در چه مقالند و امر در چه مقام یشهد کلّ شیء بتقدیس و تنزیه عمّا ذکره لسان العالم و یذکر و هذه کلمة لا ینکرها الا کلّ متوهم مریب و میفرماید قوله عزّ و جلّ لعلک فی ثمانية سنة یوم ظهوره تدرك لقاء الله ان لم تدرك اولاً تدرك آخره ولكن ایقن بأنّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر و سائل جناب ملاً باقر حرف حیّ علیه بهاء الله بوده که باو میفرمایند شاید در سنه هشت بلقاء الله فائز شوی و اگر اوّل هشت این مقام اعزّ ارفع اعلی را درک نمودی در آخر آن که منتهی باوّل تسع میشود بلقا فائز میشوی و همین حرف حیّ در سنه تسع لقاء الله را ادراک نمود و دو مرتبه هم بشطر سجن توجه نمود و بلقا فائز گشت و در این ایام برفیق اعلی صعود نمود علیه بهاء الله و بهاء الملائكة المقرّین و همچنین جناب میرزا اسدالله علیه بهاء الله را بشارت فرموده اند که بلقاء من ینظهره الله فائز میشوند و این خطاب مستطاب در باره او نازل که میفرمایند و انک انت یا ایّها الحرف الثالث المؤمن بمن ینظهره الله و در ایامی که نیر اعظم از افق عراق طالع بود بین یدی العرش حاضر و بشرف ایمان فائز گشت و بعد وارد شد بر او آنچه وارد شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین و تفصیل آن مظلوم در کتاب بدیع نازل و مسطور است حال ملاحظه فرمائید سلطان قدمی را که میفرماید جمیع بیان بمثابه خاتمی است در اصبع او یقلّب کیف یشاء لما یشاء بما یشاء و میفرماید بجمیع بیان و واحد آن از آن شمس حقیقت محتجب نمایند با این وصیت محکمه متقنه بیک کلمه آن که اسم مستغاث باشد تمسک جسته از مقصود عالم محروم مانده اند این آذان واعیه و ابصار حدیدة و صدور منشرحة و قلوب منیره میفرماید او را باو بشناسید نه بغیر او مع ذلک چه گفته اند و چه کرده اند و هنوز ملتفت نشده اند که بلفظی از بحر بیان ممنوعند و بکلمهئی از ملکوت کلام محروم و ابداً باعمال خود شاعر نیستند بعینه بلعب جابلقا و جابلسا مشغولند الیوم بیک کلمه اگر اراده فرماید آنچه در بیان حروف اثبات است بنفی راجع میفرماید یفعل ما یشاء و لا یسأل عمّا شاء انه علی کلّ شیء قدیر چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید قوله عزّ ذکره حلّ لمن ینظهره الله ان یردّ من لم یکن فوق الأرض اعلی منه اذ ذلک خلق فی قبضته و کلّ له قانتون و همچنین قادر است بر آنکه جمیع من علی الأرض را برداء نبوت فائز فرماید چنانچه میفرماید قوله عزّ ذکره فانه لو یجعل ما علی الأرض نبیاً لیکوننّ انبیاء عند الله انتهی جمیع اسماء باقبالهم الیه مفتخر و معزّز و مشرقند والا قابل ذکر نبوده و نیستند لسان احدیه در ارض سرّ باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ کبریائه قل انّ التبیّ من سمع نبأی و آمن بنفسی و الرسول من بلّغ رسالاتی و الامام من قام امام وجهی و فاز بأیامی و الولیّ من دخل حصن ولایتی و انقطع عن سوائی و الوصیّ من وصی نفسه ثمّ العباد بحبیّ و ذکری کذلک اشرفت شمس البیان من افق مشیّه ربکم الرحمن فی هذا الرضوان المقدّس الممتع المتعالی العزیز المنیع در این مقام نقطه اولی روح ما سواه فداه مسئلت مینماید که آنچه از حروفات که در بیان دون کتاب علّیین احصا فرمودی تبدیل نمائی و محو فرمائی و در مقام آن خلق نمائی از احرف نورانیّه بآنچه تو دوست میداری و بعد از بیانات عالیّه متعالیه میفرمایند تا آنکه منتهی شود باسم اعظم جلّ کبریائه و اصل مناجات آن حضرت بسیار محبوبست که ذکر شود تا کل از کوثر بیان قسمت برند قوله جلّ و عزّ و لأسألتک من فضلک یا الهی بأنّ تزین کلّ آثاری فی کتاب عظیم علی احسن خطّ منیع لم یکن اعلی منه فی علمک بشأن قد بدلت کلّ احرف الّتی قد احصیتها فی دون کتاب العلّیین بأنّ تمحوّنها بقدرتک و تخلقنّ فی مقامها احرف نورانیّه علی ما تحبّ و ترضی فی منتهی ذروة الأعلی و فوق العلی الی منتهی رفرف الأعلی الی ان ینتهی الی اسمک الأرفع الأعزّ الأجلّ الأجمل الأعلی الأبهی انک لعلی کلّ شیء قدیر انتهی لعمر الله هر نفسی که اقلّ من ان یحصى بانصاف و بصر فائز شود اشتعال نار محبّت نقطه اولی روح ما سواه فداه را در ذکر ظهور مالک اسماء مشاهده مینماید و ادراک میکند چه فائده که ناس را کسالت غفلت از مقصد اقصی و ذروه علیا و غایه قصوی منع نموده یا محبوب فؤادی فی الجملة ناری که در این خادم فانی مشتعل است او را بر این اذکار تأیید مینماید والا حقّ جلّ جلاله مقدّس و منزّه است از آنچه ذکر شده و بشود و بشهادت نقطه بیان روح ما سواه فداه به ما فی البیان معروف نشده و نخواهد شد تعالت عظمت و

ذکره و سلطانه و همچنین گمان میرود که بعضی از نفوس متوقّفه که در بیدای حیرت سالکند و بحجبات و اشارات محدود شاید متنبّه شوند و بصراط مستقیم الهی راه یابند الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

عرض دیگر آنکه جناب آقا محمّد خان علیه بهاء الله مع دو نفس دیگر وارد و بساحت اقدس فائز گشتند و سراجی که حاکی از قلوب اصفیا بود بتوسط ایشان صحیح و سالم رسید ولکن تا حین جمال قدم بیستان توجّه نفرموده اند انشاءالله حسب الفرمایش عمل خواهد شد چندی بود سجن اعظم مقرّ عرش واقع و حال یک شهر میشود که قصر بقدم مبارک مشرفّ و فائز است نسأل الله محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم بأن یقدّر لحضرتکم ما ینبغی لاسمه الکریم انه لهو الغفور الرّحیم البهاء علی حضرتکم من لدن عزیز علیم حضرت غصن الله الأعظم و حضرت غصن الله الأكبر ذاتی و کینوتی لترات اقدامهما الفداء آن محبوب را بذکر ارفع اعلی ذاکر و تکبیر اقدس ابهی ابلاغ میدارند و همچنین جمیع طائفین ارض سجن هر یک عرض فنا و نیستی خدمت آن حضرت معروض میدارند

عرض دیگر این فانی آنکه در جمیع احوال دوستان حقّ را بحکمت امر فرمائید که مباد از او غافل شوند و از ما اراد الله محروم گردند یوم قبل لسان عظمت باین کلمه ناطق ای عبد حاضر از آیات بدیعۀ منیعۀ مباد احدی بمقصود واقف نشود و گمان دیگر نماید به افنان بنویس که جمیع را اخبار نماید در جمیع احوال حکم حکمت ساقط نمیشود و اینکه در آیات نازل شده هذا یوم الایقظ و انتم راقدون و هذا یوم القیام و انتم قاعدون مقصود تبلیغ امر الهی است که نفوس مستقیمه بحکمت بر آن قیام نمایند و نفسی المهیمنه علی الأشياء که غیر این در نظر نبوده و نیست و در جواب یکی از دوستان این فقرات محکمۀ متقنه از سماء احدیه نازل ذکر میشود تا کل بعنایت و رحمت و شفقت حقّ واقف شوند و به ما اراد الله ناظر گردند قوله جلّ کبریا ئه ایّاک ان تعمل ما کتبتہ فی آخر کتابک این اعمال اعمال جهلاست و افعال غافلین قسم باسم اعظم که اگر نفسی از دوستان اذیت بنفسی وارد آورد بمثابۀ آنست که بنفس حقّ وارد آورده نزاع و جدال و فساد و قتل و امثال آن در کتاب الهی نهی شده نهیاً عظیماً تب الی الله عمّا قصدتہ فی نفسک ثمّ ارجع الیه و قل

یا الهی اسألك بالكلمة العلیا بأن تکتب لی کلمة الغفران لأنّی اردت ما لا اردتہ و نهیتہ فی کتابک اسألك بأن تکفّر عني سيئاتی و تغمّسني فی بحر غفرانک انک انت الغفور الکریم

هر ظلمی که از ظالمی ظاهر شد او را بنفس حقّ واگذارید عدل الهی مهیمن و محیط است احتیاج بفساد و نزاع و جدال و قتل و غارت نداشته و ندارد نصرت امر بیجان بوده و خواهد بود و دون آن از هواهای نفسانیّه ظاهر شده و میشود اعاذنا الله و ایّاکم یا معشر المقبلین انتهی

و همچنین در لوح اسم الله جمال علیه من کلّ بهاء ابهات این فقرۀ مبارکه نازل قوله عزّ کبریا ئه و نفسه الحقّ اگر قدرت ظاهره که فی الحقیقه نزد حقّ مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیّافی در مقابل و ارادۀ سوء قصد از او مشاهده گردد البتّۀ متعرّض او نشویم و او را باو واگذاریم انتهی شخصی از دوستان الهی ارادۀ ضرّ در بارۀ یکی از آحاد ناس داشت و در مکتوبی که باین خادم ارسال داشت ذکر قصد خود را نموده بود این عبد در ساحت اقدس عرض نمود آیات منزله مذکوره در جواب او از سماء مشیت نازل و ارسال شد انشاءالله حقّ جمیع را تأیید فرماید تا از ارادۀ خود بگذرند و بارادۀ الله ناظر شوند انه یقول الحقّ و یرید السبیل و الحمد لله العزیز الجمیل

عرض دیگر آنکه پاکت جناب اسم الله الجمال علیه من کلّ بهاء ابهات زود بایشان برسد تعجیل لازمست البهاء علیکم

خادم

في ١١ ربيع الأولى سنة ١٢٩٨

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بسم ربنا الأعظم الأقدم العلیّ الأبهی

الحمد لله الذي جعل النصرة في حكمته البالغة و امر بها كل البرية الذين آمنوا بالله مالك الأحديّة انه لهو الذي رفع بفضلته حكم السيف و وضع مقامه حكم البيان الذي به تضوّع عرف اسمه الرحمن بين الامكان تعالى ربنا الذي لا يوصف بما عند العلماء و اهل العرفان نعيماً لمن تمسك بما امر به في كتاب الله مالك الأديان و تبّاً لمن نبذ الحكمة و البيان و اخذ بأهوائه ما منع عنه في الزبر و الألواح و طوبى لمن قام على نصرة امر ربّه بالأخلاق و الأعمال يشهد الخادم انه من اهل الفلاح في كتاب الله مرسل الأرياح و الحمد لله الذي انزل من قلمه الأعلى ما انجذب به المخلصون في ملكوت الانشاء و انزل لمحبيّه ما طارت به الأرواح

و بعد قد فاز الخادم بما ارسلته من قبل كأنّ به فتح باب السرور فلما قرأت و عرفت و علمت قصدت المقام المحمود و عرضته تلقاء عرش ربنا العزيز الودود اذا نطق لسان العظمة بما عجزت عن ذكره الأقلام و النفوس و انزل لكل اسم كان في كتاب حضرتك ما فاحت به نفحات العناية بين السموات و الأرض يشهد بذلك لوح الأحباب الذي انزله الوهاب و ارسله اليك لتقرأ و تلقى على الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى و فازوا بالاستقامة الكبرى لعمر المحبوب لا يعادله شيء عمّا خلق في الأرض و السماء يشهد بذلك مالك الأسماء الذي استوى على العرش في هذا المقام الكريم فلما كنت مشغلاً بتحرير هذه الورقة احضرني محبوب العالم و قال جلّ كبريائه و عزّ بيانه

بنويس بجانب عندليب يا عندليب باين كلمه محكمه متقنه جامعه مباركه كه از افق سماء كتاب الهی مشرق است ناظر باش و جميع را بآن وصيت نما كه شايد يقين كامل بدانند كه نصرت امر الهی بسيف و جدال و نزاع و فساد نبوده و نيست و آن كلمه مباركه اينست كه در صحيفه حمرا از قلم اعلى ثبت شده قد رفعنا حكم السيف و وضعنا مقامه حكم البيان طوبى لأهل العرفان الذين تمسكوا بما انزله الرحمن في الكتاب مع اين كلمه محكمه متقنه مشاهده ميشود كه بعضی تا حين در شكّ و ريند و باوهامات نفسانيّه در تفسير كلمه نصريّه مشغولند قل ما لكم لا تفقهون و لا تشعرون انا وصينا الكلّ بالرفقة و الشّفقة و العناية طوبى لمن فاز بمرادى و ويل للغافلين گویا اراده خود را مقدم بر اراده حقّ ميشمارند و يا آنچه از ملكوت بيان نازل آن را مزاح ميدانند و يا نعوذ بالله حقّ را عاجز و ضعيف مشاهده ميكند قل ويل لكم انه لهو القوىّ القدير انه لهو العزيز العظيم انه لهو الغالب الحكيم انه لهو القاهر فوق خلقه و هو بكلّ شيء عليم فاسأل الله بأن يؤيد احبائى على الأعمال الحسنه و الأخلاق المرضيه و ما حكم به كتاب الله الناطق العليم الخبير امروز روز ديگر است و سماء ديگر مرتفع و بحر ديگر موج بقبل و بعد قياس نشده و نخواهد شد بگو امروز آفتاب جود موجود و بحر عنايت امام وجوه در اين هواء روحانى باجنحه روح حركت نماييد و از كدورات و اشارات و غبارهاى حوادث روزگار خود را فارغ و مجرد و مقدّس داريد بگل آوده لايق طيران نبوده و قابل صعود نه يا عندليب بگو امروز قلب منير بايد و صدر منشرح و بصر حديد شايد آنچه شنيده ايد بگذاريد و از

آنچه می‌بینید حکایت نمائید انسان را شئون انسانیّت لازم فاه آه الفاظ حمل این معانی ننماید و قلم خود را از مترجمی عاجز مشاهده کند الأمر بید الله مالک يوم الدين الحمد له أنه ينطق بالحقّ و هو ارحم الراحمين يا عندليب آنچه بعد حاضر و جناب اسم جود عليهما بهائی از رسائل ارسال داشتی در ساحت اقدس عرض شد محض فضل حیّاً و میّتاً مخصوص جميع نفوس مذکوره آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند ذکر الله حیوة للأموات و عناية للأحیاء قدر این فضل را بدان و بشکر و حمد الهی ناطق شو طوبی للسانک بما انشد و لقلبک بما انشأ و لفکرک بما ظهر منه ابکار العرفان فی ثناء الله مالک الحجّة و البرهان انتهى

عنایت الهی بآن محبوب و دوستان حقیقی واضح و مشهود است انشاءالله کل فائز شویم بآنچه لدى الوجه محبوب است آن جناب که الحمد لله بثنای حقّ در ایام الهی فائز گشتند جميع عالم از عهده شکر این فضل اعظم عاجز بوده و هستند انشاءالله نفوس آن اراضی را بنار محبت الهی مشتعل دارید کلمه‌ئی که از قلب فارغ ظاهر شود مؤثّر بوده و خواهد بود هذا ما سمعت من فم ارادة ربّي المبین الحکیم کل را از قبل این خادم فانی تکبیر برسانید و ذکر نمائید ای آقایان امروز روز بزرگ است جهد نمائید تا در این خرابۀ فانیۀ آثار باقیه ودیعه گذارید تا فرصت باقی کل باید غنیمت شماریم و بآنچه لایق و سزاوار است مشغول گردیم آنچه اليوم فوت شود کی تدارک شود و که تدارک نماید ینبغی فی هذا الحین ان ینادی الخادم مولی العارفين و مقصود من فی السموات و الأرضین و يقول

يا اله العالم و مقصود الأمم اسألك بالاسم الذى به فتح باب فردوسك الأعلى على من فی ملکوت الانشاء و به ظهرت الصّیحة بین الأرض و السماء بأن تؤیّد اصفیائک على ذکرک و ثنائک و تلهمهم ما اردته بعلمک ای ربّ لا تحرمهم عن بحر رضائک و لا تبعدهم عن مکامن قریک ای ربّ لا تنظر اليهم بما عندهم فانظر الى سماء جودک و غنائک و عجز خلقک و احتیاج عبادک انک انت المقتدر الذى خضع ملکوت القدرة عند ظهوره و بروزه لا اله الا انت المعطى المقتدر العزيز الکريم البهّاء علیکم و على الذين انجذبوا من حلاوة النّداء اذ ارتفع بین الأرض و السماء و على کلّ مقبل اقبل الى الله اذ اتى بسلطان مبین و الحمد لله ربّ العالمین

خادم

فی ۲۳ ربیع الأوّل سنة ۱۲۹۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الخلق بكلمة من عنده و ارسل اليهم الرّسل و انزل عليهم الكتب ليهدیهم الى صراطه المستقیم نشهد انه لا اله الا هو اقراراً لعظمته و قدرته و سلطانه و اعترافاً لفردانيّته و وحدانيّته لم يزل كان فى علوّ العزّة و الارتفاع و لا يزال يكون فى سموّ العظمة و الامتناع لا اله الا هو العليم الحکیم

يا اهل الوفاء اذا حضرتم لدى رمس الورقة العليا التى صعدت الى الرّقیق الأعلى قفوا و قولوا السلام و التّكبير و البهّاء علیک يا ايّها الورقة المباركة المنبئة من السّدرۃ اشهد انک آمنت بالله و آیاته و اجبت ندائه و اقبلت اليه و تمسّکت بحبله و تشبّثت بذیل فضله و هاجرت فى سبیله و اتّخذت لنفسک مقاماً فى الغربة حبّاً للقاءه و شوقاً لخدمته رحم الله من تقرّب اليک و

ذكرك بما نطق القلم في هذا المقام الأعظم نسأل الله بأن يغفرنا و يغفر الذين توجّهوا اليك و يقضى لهم حوائجهم و يعطيهم من بدائع فضله ما ارادوا أنّه هو الجواد الكريم الحمد لله اذ هو مقصود العالمين و محبوب العارفين

ط

سرور مكرم جناب آقا ميرزا حسين عليه بهاء الله و عناياته من اهل تاء و فاء ملاحظه فرمايند

١٥٢'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العليّ الابهي

الحمد لله الذي خلق القلم الاعلى و نفخ فيه اذاً انصعق من في الارض و السماء الا من شأت مشيئة التافذة و ارادته المحيطة و هم عباد مكرمون الذين ما خوفتهم سيوف الابداع و لا جنود الاختراع هم الذين وصفهم الله في كتب القبل و البعد قد شهد لهم الفرقان و من قبله التوراة و الانجيل و الزبور و ما نزل من لدى الله العزيز الودود الحمد لله الذي بعث منكل قطرة من دمآ اوليائه خلقاً لا يحصى عدتهم احد الا نفسه و جعلهم مشارق حبه و مطالع وده و هم ابادى الامر بين الخلق و هم الذين نصرنا الله في كلّ الاعصار و قاموا على ما اراد الله على شأن ما اضطربوا من الملوك و سطوتهم و ما منعهم عن الحق صليل سيوفهم و سهيل خيولهم قد نطقوا باعلى النداء بين الارض و السماء و دعوا الكل الى مولى الورى و مالک الآخرة و الاولى و ربّ العرش و الثرى اسئله تعالى بان يكتبنى من حزبهم و الذين استظلّوا في ظلهم و شربوا رحيق الفضل باياديههم أنّه لهو المقتدر على ما يشاء يفعل و يحكم و هو الحاكم المقتدر العليم الحكيم

و بعد يا حبيب فؤادى قد سمع الخادم ما غنّ به عندليب ثنائكم على اغصان دوحة الوفاء اذ حضر كتابكم الذي دلّ على حبكم مقصود العالم و مالک القدم الظاهر بالاسم الاعظم علم الله بعد اطلاعى بما فيه قد اخذنى الفرح و السرور على شأن كلّ لسان القلم عن ذكره نسئله تعالى بان يوفّقكم و يجزيكم احسن الجزاء من بدائع فضله أنّه لهو الفضال الكريم فلما حرّكتنى نفحات حبكم و فوحات آثاركم صعدت الى مقام القرب و القدس و الجمال و عرضت ما فيه تلقاء وجه ربنا الغنى المتعال فلما انتهت نطقت سدره المنتهى على شأن خرج عن حدى حكم الاحصاء قد كنت قائماً تلقاء العرش متفكراً الى ان قال و قوله الاحلى يا عبد الحاضر ان اذكره من قبلى و قل انا ذكرناك في اكثر السنين و ارسلنا اليك ما قرّت به عيون الملأ الاعلى انّ ربك لهو المعطى الكريم هذا يوم فيه نطق الملكوت الملك لله الواحد الفرد الخبير قم على ذكر الله و ثنائه ثم اذكره بذكر يتضوّع عرفه فى العالم لينجذب به كلّ قلب اقبل الى الله رب العالمين كم من ذكر به يهدى الله عباده الهائمين و كم من ثناء به يرتفع ذكر الله بين الخلق و تنصب راية الامر على كلّ جبل رفيع قل يا قوم تفكّروا فى القرون الخالية و القصور المشيدة ما بقى من الاول من بشر و لا يرى من الآخر من اثر قد انهدم كلّ بناء مرتفع و انعدم كلّ هيكل مزين آين القباصرة الذين عمّروا القصور لانفسهم و آين الفراغة الذين جعلوا انفسهم شركاء لبارئهم قد تركوا القصور قهراً و اخذوا القبور امراً من لدى الله المقتدر القدير

يا حسين ان استمع نداء المظلوم الذى ينطق قلمه الاعلى فيكلّ الاحيان و يدعو من فى الامكان الى مقام لا تغيّره تغييرات الدنيا و لا تبدّله شئون الارض فى ملكوت الانشاء كذلك ذكرناك لتفرح و تذكر ربك العليم الحكيم يا حسين دع الكائنات عن ورائك و الممكنات تحت قدميك و خذ قدح البيان باسمى ثم اشرب منه بذكرى البديع اياك ان تحزنك

شئون الخلق ان افرح بما يذكرك الحق من هذا المقام المنيع لعمر الله هذا ما ينفعك في كل عالم من عوالم الله يشهد بذلك ملا ملكوتى و اهل سرادقى و الذين يطوفون عرشى العظيم انا نذكر في هذا المقام من اظهره الله منك فضلاً من عنده و هو الفضل العزيز الجميل البهاء عليك و عليهم و على الذين سمعوا نداء مكلم الطور و اجابوا مولى العالمين

كبر من قبلى على وجه احبائى الذين نطقوا بذكرى و ثنائى و قاموا على نصرة امرى المحكم المتين قل طوبى لوجهكم بما توجهت الى الوجه و طوبى لعيونكم بما فازت و طوبى لقلوبكم بما اقبلت كذلك يذكركم قلم الرحمن و يشركم لتفرحوا فى هذه الايام التى فيها تنطق السدرة بين البرية انه لا اله الا انا المقتدر القدير قل اياكم ان يمنعكم شئ عن الله خذوا ما اُمرتم به فى كتاب الله العزيز العليم لا تلتفتوا الى العباد و سطوتهم و لا الى الامراء و شوكتهم و لا الى العلماء و احزابهم و لا الى العرفاء و اصحابهم دعوا من يدعوك الى الظنون و قولوا تالله قد انار افق الابداع بشمس العلم من لدى الله العليم الخبير قل هذا يوم الذكر و البيان و هذا يوم فيه اخبركم الله بظهوره ان اقرؤا كتب القبل لتطلعوا بما نزل فيها من لدن محصى عليم كذلك زيننا سماء اللوح بشموس الحكمة و البيان طوبى لمن شاهد و قال لك الحمد يا مقصود العالمين و يا محبوب العارفين انتهى

اينکه مرقوم فرموده بودید از اینعبد اظهارى نشده و آنجناب را بکلمات لا یسمنه لا یغنیه زحمت نداده الحق مع حضرتکم ولكن حق تعالى و تقدس شاهد و گواهیست که این اهمال و یا تعطیل از کثرت شغل بوده و همچنین بامید آنکه جناب ملا محمدعلی که حامل دستخط عالی بود بزودی مراجعت مینماید و آنچه در دل مستور است از مراتب محبت عرض میشود از قضا آمدن ایشان در عهده تأخیر ماند و این تأخیر هم بسببی از اسباب بوده العلم عند الله رب العالمین و کثرت شغل این فانی بمقامی رسیده که در آنی مجال نبوده و نیست چه از اینممالک و چه از آنجهات از حق جل و عز میطلبیم که بدعای آنحضرت این فانی را مؤید فرماید بر این خدمت عظیم اینکلمه که از افق قلم آنجناب اشراق نمود که بقول عرب انا دخیل سبب بهجت محبوب عالم گردید بسیار تبسم فرمودند و بسیار اظهار عنایت از مشرق فضل ظاهر فی الحقیقه ینبغی لكل وجود ان یفدى روحه لفضله و مواهبه و الطافه

و اینکه مرقوم فرموده بودید که غلام هر چه پیر شود قدرش کمتر شود فرمودند که ما شهادت میدهم که شما در ربیعان شباید من فاز بحبی انه لا زال فی ربیع الايام و ربیع الزمان انتهى

اینکه در باره شخص معلوم مذکور داشتید بساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاء الله بعنایت الهی موفق باشند کوثر رحمت رحمن را در کلّ حین بنوشند و بنوشاند و اصنام ظنون انام را باسم خلیل ایام بشکنند اهل اوهام را ریحیق یقین عطا کنند و اصحاب جهل را سلسبیل علم گمگشتگان بادی نادانی را بیحر دانائی دلالت کنند و پژمردگان روزگار را بفرات بیان تازه و خرّم نمایند لیس هذا على الله بعزیز فی الحقیقه اگر نفسی الیوم موفق شود و بافق اعلى توجه نماید کلمه او مؤثر است و البته در قلوب تأثیر نماید و اثرهای آن در ملک ظاهر شود کذلک یخبرک من عنده علم کلشی و انا الخبير و کذلک یعلمک من شهد بعلمه كتب الله من قبل و انا العليم

و اینکه این امور را مستور داشتهاید این موافق حکمة الله است بعضی از نفوس در ظلّ قباب عزّ و ایشان در هر حین از بحر سرور میآشامند من دون آنکه اثری از لبها ظاهر باشد ما اطلع بهم الا الله وحده عنده علم کلشی فی کتاب عظیم و مقصود از این ستر تبلیغ امر الله بوده و خواهد بود چه اگر نفسی از اینمقام اعلى محروم ماند از ثمره وجود محروم مانده طوبی از برای نفوسیکه باین امر اعظم قیام نمایند و اگر خود محروم باشند غیر خود را بر آن بدارند انه یذكر ما ینتفع به عباده انه لهو المعلم الحکیم و لوحی مخصوص ایشان من غیر اسم ارسال شد برسانید انشاء الله از حروفات آن معانی مستوره ادراک نمایند از کلماتش کوثر حیوان بیاشامند لعمر الله انه نسمة الله فی البلاد و روح الامر للعباد طوبی لمن فاز به و فاز بالثالی المستورة فی بحر بیانه انه من اعلى الخلق لدى الحق المنیع کذلک ماج البحر و هاج العرف طوبی لمن وجد و ویل للغافلین انتهى

و اینکه در باره عمل مکنون نوشته بودید بعد از تفصیل باید دو شیء مشاکل که دارای عناصر اربعه باشد تحصیل نمائید و این مشاکل که ذکر میشود مشاکلت فی الجمله بوده تا معلوم و واضح شود که آنچه از اضداد است امتزاج آن محال و آن دو شیء که فی الجمله مشاکلند بعد از تدبیر مشاکلت تمام ظاهر شود و اینمقام مقام تزویج است بعضی این را تزویج اول دانسته‌اند و بعضی ثانی گفته‌اند اکثر امورات این صنعت مکتومه بدرایت و فراست عامل منوط و مشروط است آنچه ذکر شد در اوراق فارسیه قلم اعلی بآن اشاره فرموده و فی الحقیقه اوست امّ البیان لمن فی الامکان قسم بجان آنحسب که این از اسرار امر است که ابداً از قبل ذکر نشده و تا حال هر که در این امر داخل شده یعنی این ماده مخصوصه را تفصیل کرده خواسته آن اجزا که فصل شده شیء واحد شود و این محال بوده و هست و بیشتر از این عقل احدی ادراک ننمود و فکر عباد قدمی پیشتر نرفت مع آنکه از قلم اعلی جاری شده که مشاکل و مشابه را اخذ نمائید مع ذلک آب قراح را گرفته مع دهن لزج سیاه و آن ارضیکه حاکی از اهل جهنّم است خواسته‌اند با یکدیگر متحد نمایند هیئات هیئات چه که ما بین آب و دهن ضدّیت تمام مشهود هرگز قابل امتزاج و اتحاد نبوده و نیست و ارض هم که حقیقت آن اخذ شد و بمقام رمادی رسید البتّه قابل حیات نبوده و نخواهد بود بعضی از حکما ذکر رماد نموده‌اند ولیکن مقصود از آن رماد جسد است نه جسم چه که جسم روح آن اخذ شده و حیات او بعد از اخذ روح محالست و در جسد بقیه روح موجود است ولیکن مستور بعد از تدبیر حی و حیوان مشاهده میشود و مقصود از ماء ماء فرّار است یعنی شبیه بفرّار است باید او را تحصیل نمائید و همچنین قدری از دهن قبل از انجماد او و آن آب را در او تربیت نمائید تا منجمد شود و این دو جزء و دو عنصر صاحب اربعه بوده و هستند چه که در ماء برودت و رطوبت است و در دهن ییوست و حرارت و همین ماء در دهن منجمد میشود و او را حجر مکرم مینامند اینست که حکما گفته‌اند که ما لا یُری و ما لا یوجد فیما لا یُری و ما لا یوجد حال ملاحظه نمائید که بعضی از ناس گمان مینمایند که حجر موجود است و اختلافات لا تحصیه در او ظاهر هر حزبی شیئی از اشیا را حجر دانسته و بتدبیر آن مشغول شده و عمر را تلف کرده اینست که فرموده‌اند العمل بعد العلم باری حجر مکنون و مخزون و مستور بوده و خواهد بود و بعد از تربیت او در عین شمس که دهن باشد یعنی حرارت دهن رطوبت زائده او را جذب مینماید در اینصورت او منجمد میشود و مثل حجر رخام ملاحظه میگردد باید او را از دهن فارغ نمود و بعد از فراغ و غسل قدری از همان ماء که این حجر از او حاصل شده باید بر او مسلط نمود و کم کم بآتشیکه مثل حرارت آفتابست او را تربیت نمود تا آنچه او از جوهر دهن اخذ نموده باین آب که مفتاح است حل شود و این دهن بکبریت احمر و ذهب حکما و ذهب ذو الجناحین معروفست بسا میشود این دهن سفید بر وجه آب مشاهده میگردد و بسا میشود که قرمز بسیار خوش‌رنگ مشاهده میشود آنهم که سفید است بفی الجمله تربیتی احمر مشاهده گردد آنّه لهو الکبریت الاحمر و ما اطلع به الا الله مالک القدر الذی ینطق فی المنظر الاکبر آنّه لا اله الا هو العلیم الحکیم

و اینکه در مشاکلت نوشته‌اید مقصود دهنیت ماء است یعنی آب تربیت شود تا دهنیت باطنی او ظاهر گردد در اینصورت با دهن دیگر امتزاجش سهل است اما تا صورت مائی در او موجود قابل امتزاج نبوده و نیست و این آب آبیست که بفرّار و ماء الهواء و نار الهواء و بسایر اسما نامیده شده اوست ماء الهی باری از قراریکه مذکور شد تحصیل دو عنصر که صاحب عناصر اربعه است لازم در اینصورت بزیق شرق و غرب نامیده شده‌اند اگر بخواهید جمیع آنحجر که بعضی از آن حل شده و بماء الهی متحد گشته تمام آنرا حل نمائید ممکنست باید آن آب را از او اخذ نمود و مجدّد بمقدار باو رد نمود تا کم کم جمیع حل شود و اینفقره بآتش بسیار ملایم یا بیخار ملایم باید تمام شود و بعد که کُل یعنی حجر و آنچه از او ظاهر شد بصورت ماء جلوه نمود کم کم بحرارت رطوبت او بالمرّه تمام شود و بعد از تمامی عقد شود و این حل و عقد میشود در یکمرتبه عمل تمام شود و میشود در سه بار و بیشتر و بسا میشود همان دهن که از حجر مکرم حاصل شد عمل و امل از او

حاصل میشود و تمام میگردد اوست زیق وحده و بعضی هم ارض حجر را با آن آب سحق و صلایه نموده‌اند تا آنکه عمل را تمام کرده‌اند و بعد صبح که همان دهنیست که بر وجه آب ظاهر شده باو داده‌اند و عمل را تمام نموده‌اند از این بیانات معرفت ملح هم حاصل میشود آنچه از رشحات بحر علم الهی در این عمل باینعبد رسید اینست که عرض شد ولکن مکرراً از لسان اقدس اصغا شد که نظر بسؤال بعضی از دوستان قلم اعلی مشغول شد و در این علم تکلم نمود و دوست نداشته که دوستان بآن مشغول شوند و سبب آنرا در بعضی از الواح ذکر فرموده‌اند و دیگر آنکه البتّه آنچه این عبد عرض نموده یا بعد از مشاهده محو نمایند یا ستر کَلّی و خود اینعبد تا حال مشغول باین عمل نشده آنچه از آیات منزلات الهی استنباط شده عرض شد و هر هنگام در آنچه در این علم از ملکوت بیان الهی نازل شده تفکّر و ملاحظه میشود باین دیگر مفتوح مشاهده میگردد انسان متحیر است سبحان من ظهر و اظهر ما اراد سبحان من نطق و انطق ما شاء سبحان من لا یعزب عن علمه من شیء سبحان من لا یعجزه من شیء انّه لهو المقتدر المتعالی العلیم الحکیم

و اینکه ذکر رؤیا فرموده بودید تلقاء وجه امنع اقدس عرض شد فرمودند ما در بیداری ایشانرا بشارت میدهیم بدولت پاینده لعمر الله قد قدر لمن استقام ما لا تعادله خزائن الارض کَلّها و از قلم اعلی در باره ایشان جاری شد آنچه که عقول از ادراک آن قاصر است نسل الله ان یؤیده علی حفظ ما اعطیناه و نزلنا له من ملکوتی المنیع هیچ عمل نیکی بی اجر نبوده و نخواهد بود انّه لا یضیع اجر العاملين و الحمد لله رب العالمین

و اینکه مرقوم فرموده بودید که جناب آقای آقا میرزا ع ب علیه بهاء الله اینعبد فانی را مأمور نموده‌اند که بوکالت ایشان بزیارت محبوب عالمیان فائز شود لله الحمد مقصود حاصل و اینعبد بنیابت ایشان بطواف کعبه مقصود فائز گشت هنیئاً له و مرئئاً لی انشاء الله لا زال بذکر محبوب بیزوال ناطق باشند و بافکش ناظر و بر امرش مؤید و در خدمتش قائم ذکر ایشان در ساحت اقدس عرض شد و شمس عنایت از افق فضل مشرق و لوح اقدس امنع مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاء الله بزیارت آن فائز شوند و همچنین مخصوص جناب آقا سید اسدالله و ابن ایشان و شخص آخر الواح بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد این خادم فانی خدمت هر یک فنا و نیستی خود را معروض میدارد و از حق میطلبد که ایشانرا مؤید فرماید بر آنچه بطراز رضا مزین است خدمت مخدومزاده‌ها و من کان مع جنابک سلام و تکبیر معروض میدارم البهّاء علیکم و علی من معکم و علی الذین تمسکوا بحبل الله المحکم المتین و الحمد لله رب العالمین آنچه با جناب آقا ملا محمدعلی علیه بهاء الله بود رسیده

عرض دیگر آنکه جناب آقا عظیم علیه بهاء الله برفیق اعلی صعود نمودند و از ترکۀ ایشان بقدر ده دوازده تومان میشود حسب الامر جناب اسم الله مهدی علیه بهاء الله الابهی جمع نموده ارسال میدارند نزد آنجناب که بورثه برسانند و در باره او فقراتی از قلم اعلی نازل که فی الحقیقه هر نفس مستقیمۀ راضیۀ مرضیۀ آنمقام را رجا مینماید بتمامه تبدیل شده بود و بمحبتی ظاهر که اکثری حسرت میبردند انّ ربّنا الرحمن لهو المقتدر القدیر سبحان من خلقه و اّیده و عرقه و جعله فائزاً بهذا المقام الکریم الذی ثبت من قلمه الاعلی فی کتاب عظیم

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

* * *

الى حضرة الأعزّ الأجلّ الأمجد جناب م ح م ص عليه بهاء الله الأبهى

١٥٢'

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء

الحمد لله الذى خلق الماء من بيانه الظاهر فى ملكوت البقاء ثمّ نظر اليه أنّه ارتعد فى نفسه و انجمد جزءاً منه اذاً ظهرت الأرض الغبراء من قضائه المثبت فى عالم البداء فلما انفصلا و تفرّقا نطق لسان العظمة بكلمة اخرى اذاً تحرّك ذاك الماء المحدث من المشيئة الظاهرة فى الامكان بنفس الامكان على تلك الأرض المحدثّة من ارادة الرحمن و صعدت منهما حرارة لطيفة روحية نورانية بقوتها الى الرتبة العليا لتفوز بالمقام الذى فيه ينطق لسان ربّها الأبهى فلما بلغت الى منتهى مقامها اذاً توقفت فى ذاك المقام الأعلى الذى يذكر عند الانشاء بالفلک الأعلى ثمّ امتزج الماء بالأرض امتزاجاً جزئياً و صعدت منهما حرارة اخرى و أنّها من ضعفها ما بلغت الى الأوّل و توقفت فى مقام آخر الذى يذكر بالفلک الثانی و كذلك صعدت منهما مرة بعد اخرى الى ان تمّت المقامات التى تذكر بالأفلاك اذا نطق لسان العظمة بكلمة اخرى و دارت المقامات و الأفلاك و من شدّة الدوران سطع نور و تقبّب على وجه السماء اذاً ظهرت انجم زاهرات و كواكب دريات فلما احاطها هيمنة اسمه القيوم من كلّ الجهات صار كلّ واحد منها مدوراً كما يرى فى الشمس و القمر تعالى الصّانع المقتدر الحكيم الذى جعل كلمته العليا مبدأ خلق العلويات و السفليات و الأسطقسات الأربعة و الطبائع العوالى المحدثّة اشهد أنّه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المقتدر القدير

روحي لحبك الفداء يا ايها القائم على خدمة امر الله قد تشرف الخادم بكتاب حضرتكم و وجد منه عرف وصالكم و بذلك فرح قلبي و قرّ بصرى و انشرح صدرى نسأل الله بأن يوفّق حضرتكم فى كلّ الأحوال و يؤيّدكم فى كلّ الأحيان أنّه لهو العزيز المنان

و بعد اطّلاع الخادم بما فى كتاب حضرتك حضرت به لدى العرش و عرضته قد نزل من سماء العناية و الألطاف لكلّ ما ذكرت ما يكفى به الآفاق قوله عزّ كبريائه قد حضر عبد الحاضر بكتابهك و قرأه لدى الوجه و نزل لك هذا اللوح المبين و اما ما ذكرت فى توجّهك الى الزوراء و قيامك على ظهور الألفة و الاتحاد بين الأحاب هذا ينبغى لك فى هذا اليوم الذى فيه ظهر الكنز و فصل كلّ امر حكيم و ما ذكرت فى الساسون و استقامته و انفاقه أنّه جوهر من الجواهر التى اخذناها بأنيق البيان من كلّ الأديان انّ ربك لهو المقتدر القدير طوبى له بما أثر الأعطاء على الامساك فى سبيل مولاك و ما منعه شحّ انفس الممسكين عن هذا الصراط المستقيم تالّه قد نزل له ما يثبت به ذكره فى كلّ عالم من عوالم ربك نسأل الله بأن يوفقه على الاستقامة على ما كان عليه أنّه لهو المؤيد العليم

ثم نذكر احبائي في الزوراء يا احبائي ان استمعوا نداء الذي ارتفع من شطر اسمى الجواد الكريم ثم اعملوا بما امرتم به في الألواح و ما نصحتهم به من لدن ناصح خبير لا تنظروا الى منافعكم الشخصية بل الى ما ينتفع به العالم كذلك يأمركم مالك القدم انه لهو الامر السميع البصير انا نحب ان نرى كل واحد منكم مبدأ كل خير و مشرق الصلاح بين العالمين آثروا اخوانكم على انفسكم فانظروا الى هيكلكم الله في الأرض انه انفق نفسه لاصلاح العالم انه لهو المنفق العزيز المنيع ان ظهرت كدورة بينكم فانظروني امام وجوهكم و غصوا البصر عما ظهر خالصاً لوجهي و حباً لأمرى المشرق المنير انا نحب ان نراكم في كل الأحيان في جنة رضائي بالروح و الریحان و نجد منكم عرف الألفة و الوداد و المحبة و الاتحاد كذلك ينصحكم العالم الأمين انا نكون بينكم في كل الأوان اذا وجدنا عرف الوداد نفرح و لا نحب ان نجد سواه يشهد بذلك كل عارف بصير انتم اوراق السدرة تمسكوا بها ثم انصروا ربكم الرحمن بالأخلاق الروحانية و ما امرتم به في لوحى الحفيظ كبر من قبلى الأسماء التي ذكرت في كتابك و بشرهم بذكرى ايّاهم ليفرحن و يكونن من الشاكرين هم المذكورون لدى العرش و الناظرون الى وجهي الجميل عليهم بهائي و عنايتي و رحمتي التي سبقت العالمين ثم اذكر احبائي في القرى و بلغهم التكبير الذي ظهر من مطلع العناية و الكبرياء ليشكرن ربهم العزيز الكريم نسأله تعالى بأن يوقفهم على الأعمال التي بها تتضوع رائحة مسك التقديس بين العالمين انا نذكرهم في اكثر الأحيان ان فضلنا احاط العالم و رحمتنا سبقت الخلائق اجمعين قل طوبى لكم بما فزتم بما لا فاز به اكثر العلماء و شربتم ما منع عنه اكثر الحكماء ان هذا لفضل عظيم سوف ترون الكل مقبلين الى الله و باكين على ما فات عنهم في ايّامه انه لهو المبين العليم انهم يرون انفسهم في حسرة و ذلة و انتم ترون انفسكم في مقام كريم طوبى لكم يا احبائي في الزوراء و ضواحيها ان لكل نصيب من هذا البحر العظيم نوصيكم بالاستقامة و نأمركم بما يتوجه به العباد الى الله ربكم الرحمن الرحيم

و ما ذكرت في الاسمين قد حضر كتابهما من قبل و من بعد و توجه اليهما طرف الله ربك رب العالمين يا محمد ان استمع نداء المظلوم من مطلع اسم القيوم الذي به اخذ الاضطراب سكان ممالك الانشاء الا من شاء ربك العزيز الحميد ان الذي فاز بحق الاصغاء انه قام على نصرة امر الله مالك الأسماء بالحكمة التي فصلناها في كل لوح بديع طوبى لك بما سمعت النداء و اجبت مولاك القديم و تمسكت بحبل الرضاء هذا ما ينبغي لأهل البهاء لعمري انهم اهل هذه السفينة التي لا تغرقها البحار و لا تضربها الأحجار و انها سفينة تسفن بهذا الأسم على متن البحر و البرّ و الرياض و الغياض و الجبال و الأتلال و انها حيوان من روح ربك الصانع العليم لا تحزن من شيء انه يكتب لمن اراد اجر لقائه ان الأمر بيده يفعل بسلطانه ما يشاء و يحكم ما يريد اذا فزت بآيات ربك ذكر الناس لعل يتنبهن و يتوجهن الى الفرد الخبير

يا عبدى الحسين ان استمع ما سمعه الكليم اذ اخذه جذب الاشتياق و الروح اذ كان راكضاً في بيداء الشوق و الانجذاب انه لا اله الا انا العزيز الوهاب قد حضر لدى العرش كتابك و فاز بطرف الله مالك يوم المآب نسأل الله بأن يوفقك على ما يحب و يرضى و يكتب لك ما كتبه لمن شرب رحيق الوصال من ايادي عطاء ربه الغني المتعال ان افرح بذكرى اياك لو تنظر اليه بعين الفطرة لتوقن بأن لا يعادله ما خلق في الأرض ان ربك لهو العزيز العلام انا نذكر من توجه الينا و نقبل منه ما عمل في سبيل الله رب الأرباب ان احمد بما ذكرت لدى العرش و نزل لك ما يبقى به اسمك بدوام الملك و الملكوت ان ربك لهو المعطى الفضل انما البهاء عليك و على الذين عملوا بما امروا من لدى الله مالك الرقاب

و ما ذكرت في الصالح قد حضر لدى الوجه ما انشاء و انشده و وجدنا منه عرف خلوصه لله المهيمن القيوم طوبى له بما فاز بشيء مولاة بعد الذي انكره كل جاهل مردود ان يا صالح انا نذكرك بالفضل ليأخذك سكر كوثر البيان على شأن تذكر ربك الرحمن بين الامكان و يجعلك مستقيماً على هذا الصراط الممدود كم من البلغاء منعوا عن كوثر البقاء و كم من الفصحاء ما افصحوا في ذكر ربهم مالك الأسماء و انت قمت على الثناء بين اهل الانشاء هذا من فضل الله عليك ان اشكر و

قل لك الحمد يا مالك الوجود كم من بسيط قبض في هذا اليوم و كم من حكيم منع عن هذا الرّحيق المختوم انّ الأمر بيده يختصّ من يشاء بفضل من عنده أنّه لهو الحقّ علّام الغيوب اذا اخذك جذب رحيق الآيات تجد كلّ شعرة من شعراتك و كلّ عرق من عروقك مهتزّاً متحرّكاً من هذه الآيات الّتي بها سجّر الله من في الغيب و الشّهود ان استقم على ما انت عليه و توكل على الفرد العزيز المحبوب ان اشكر الله بهذا اللّوح ثم اذكره في كلّ عشيّ و بكور

و امّا ما ذكرت في من سمّي بالمقصود انّا نزلنا له لوحاً بما حضر كتابه لدى العرش و ما ارسلناه الا بعد حضور كتابك و لا نحبّ ان نسلّمه لأنّ مثله نراه في كلّ ساعة على غصن من الأغصان ليس له من قرار الا من شاء ربّك أنّه لهو المقتدر على ما يريد ان وجدته على يقين فائق عليه آيات ربّك العلّى العظيم والا ان اقرأه لأحبائي اللّذين وجدوا عرف قميصي و توجّهوا الى وجهي و طاروا في هواء حبّي و فازوا ببحر عرفاني و استضاءوا من انوار جمالي اللّميع

بسمه الباقي الدائم

ان يا مقصود ان استمع نداء الله العزيز الودود من هذا المقام المحمود أنّه لا اله الا هو المهيمن على من في الغيب و الشّهود قد نطق لسان القدم بين العالم و لا تعادله صحف آدم و لا ما نزل على الخاتم توجّه بأذن قلبك لتجد حلاوة ما نزل من لدى الله المهيمن القيوم ليس هذا يوم الوقوف و لا التوجّه بما عند النّاس دعهم بأوهامهم مقبلاً الى الله ربّ ما كان و ما يكون كن طائراً في هواء العرفان لا بأجنحة شبه اجنحة الطيور و تقرب الى المقصود لا برجل كرجل العباد بل بالحركة الخفيّة الروحانيّة الحقيقيّة المحدثّة من قوّة الرّوح تالّله أنّها لأسرع من البرق الّذي تخطف به الأبصار هذا ما نزل في الصّحيفة الحمراء من قلمي الأعلى انّ ربّك لهو العزيز العلّام هذا يوم ينبغي لكلّ نفس اذا فاز بالنداء الّذي ارتفع من شطر العظمة و الكبرياء يدع ما عنده و يتوجّه الى الوجه و يقول آمنت بك يا من في قبضتك زمام الكائنات خذ قدح الانقطاع فارغاً عن الابداع ثم اشرب باسمه المهيمن على الامكان لو تتوجّه الى الطير المغنيّة على افنان سدرّة البيان لتسمع ما لا سمعته من قبل و يأخذك الاشتياق على شأن تنادى باسمه بين البلاد فاسأل الله بأن يؤيّدك على ما ينفعك و يثبت به ذكرك في الصّحف و الألواح اذا وجدت عرف الله عمّا نزل بالحقّ ان احمد و قل لك الحمد يا ربّي الغنيّ المتعال

امّا ما ذكرت في من سمّي بنصرالله ان اذكره من قبل الحقّ قل انّ الله غفر اخاك أنّه لهو الكريم أنّه لهو الرّحيم لا تحزن فيه أنّه احبّ مولاه و اجاب ندائه و قصد سبيلي الواضح المستقيم انّا وجدنا منه عرف الخلوص في سنين معدودات و عفونا عنه فضلاً من لدنا ان اشكر و كن من المطمئنين من يؤمن بالله و يخطأ في امر أنّه يعفو عنه أنّه لهو العطوف الكريم نصرالله ان افرح بفضلّي و بما ذكرت من قلمي الأعلى و كن من الشّاكرين

م ص قد حضر لدى الوجه كتابك الآخر و توجّه اليه طرف الله ربّ العالمين و قرئ ما فيه بلسان العبد الحاضر لدى العرش و اجبتك بهذا اللّوح البديع

و امّا ما ذكرت في من سمّي بيوسف الّذي انجذب من آيات ربّك و توجّه الى مشرق الوحي انّا نذكره فضلاً من لدنا ليثبت به ذكره في الألواح هذا خير له عمّا تطلع الشّمس عليها انّ ربّك لهو الفضّال القديم قل يا يوسف طوبى لك بما سمعت و عرفت و اقبلت الى الوجه بعد فناء الأشياء و ما منعك اعراض العلّماء عن هذا الكوثر البديع ان اشربه مرّة بعد مرّة و كرّة بعد كرّة مرّة باسمي الرّحمن و طوراً باسمي المهيمن على العالمين ثم باسمي الأبهي رغماً للّذين كفروا بالله اذ ظهر ببرهان احاط من في السّموات و الأرضين طوبى لك بما خرقت الأحجاب بقدرة ربّك مالك المآب فاسأل الله بأن يؤيّدك على كسر اصنام الأنام بعضد الذّكر و البيان انّ ربّك لهو المقتدر القدير نوصيك بالحكمة أنّها نزلت من لدن عليم خبير كن قائماً على الأمر على شأن لا يمنعك اعراض كلّ عالم و لا وضوء كلّ جاهل بعيد انّا نقبل من اقبل الى الوجه و نذكر من ذكر ربّه العالم الحكيم لا

تأسف على ما فات تمسك بعروة الفضل و تشبث بذيله الطاهر المنير أنه يقدر لمن يشاء ما اراد و ينزل عليه من سماء عطائه ما يعجز عن ادراكه افئدة العارفين ان استقم على الأمر و قل لك الحمد يا من عرفتني مطلع امرک و مشرق وحیک اذ كان مسجوناً في حصن الغافلين

مص انا نوصیک بالحکمة ثم نوصیک بالنصیحة بالحکمة لئلا يحدث ما تضطرب به افئدة الضعفاء هذا ما نزل في اکثر الألواح فضلاً من لدنا على کلّ صغیر و کبیر انما البهاء عليك و على من معک من احبائي الذين شربوا رحيق آياتي المجذب المحبی الرقیق اللطیف انتهى

عرض میشود این ایام شغل این عبد بمقامی رسیده که آنی فرصت و مجال نیست چه که از اطراف عرایض لاتحصی رسیده و جواب از سماء مشیت نازل و این عبد بتحریر آیات الله مشغول لذا باید چند روزی که تأخیر در جواب نامه شده عفو فرمایند و لوح میرزا مقصود چندی قبل نازل یعنی بعد از حضور عریضه او که از حدبا ارسال داشته ولكن حسب الأمر در ارسال آن توقف شد حال چون در کتاب آن جناب ذکر او بود صورت لوح منیع ارسال شد فرمودند مدتهاست نظر بحکمت لوح مخصوص ارسال نشده چنانچه جواب مکتوب اخ جناب امین علیهما بهاء الله تا حال در عهده تأخیر ماند و این کره لوحی مختصر از سماء مشیت الهی نازل و ارسال شد فرمودند لو شاء الله لننزل من بعد ما اردناه انتهى

آنچه امر حال در ستر باشد خاصه در آن ارض احسنست حکم تبلیغ در کلّ احوال جاری و نافذ ولكن بکمال حکمت و مقصود از امر بحکمت هم تلطف بضعفا بوده و این مشهود است و اینکه لوح مخصوص ارسال نمیشود از برای بعضی نظر بانست که اشتهاً آن مصلحت نیست فرمودند سوف نرى المصلحة و ننزل كيف نشاء انا کنا قادرین انتهى مجدّد در باره لوح میرزا مقصود عرض میشود که دادن سواد آن بنفس مذکور جایز نه چه که هر دوستی را دوستی است و هر رفیقی را رفیقی اگر در غیر محل ذکر کند سبب ضرر خواهد شد اگر خود او را مطمئن مشاهده فرمائید مخصوص او قرائت کنید والا فلا

در باره جناب شیخ محمد مرقوم فرموده بودید بسیار اظهار خجالت از آن جناب مینماید یعنی بقسمی که مؤثر واقع میشود و کتاب اقدس هم انشاءالله مخصوص آن جناب نوشته ارسال میشود جمیع احبا را از لسان این خادم فانی تکبیر برسانید جناب امین علیه من کلّ بهاء ابهاه را ذاکر و مثنی بوده و هستم انما البهاء علیکم خادم الله

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب آقا محمود علیه بهاء الله من ارض نر

فی شوال سنه ۱۲۹۷

بسم ربنا الامنع الاقدس العلیّ الابهی

الحمد لله الذي خلق الكلّ بكلمة واحدة و جمعهم في صقع واحد ثمّ ظهر النّداء من مكنن الكبرياء الست برّيكم منهم من اعرض بمجرّد الاصغاء و منهم من اقبل و قال بلى بلى يا مالک الاسماء بلى بلى يا فاطر السّماء انّ الذين اقبلوا حين الاستماع اولئك اهل البهاء كلّت عن ذكرهم السن الاقلام اولئك عباد وصفهم الله في كتبه و زبره و صحفه و السن انبيائه و اصفياه و سفرائه اولئك عباد لا يتكلّمون من عند انفسهم و لا يتحرّكون باهوائهم بل تحرّكهم ارياح مشيّة الله كيف تشاء و تنطقهم ارادة الله بما اراد لعمر الله يتكلّمون بما نزل في الكتاب و يقصدون ما امروا به في الالواح لا يتجاوزون عن حدودهم و شؤونهم و يقتصرون امورهم في ذكر الله و خدمة امره طوبى لهم و نعيماً لهم بهم اضأت الآفاق و ظهر الميثاق و بهم نصبت راية العدل في يوم الطلاق اسئل الله تعالى بان يؤيد كلّ احبائه كما ايدهم و يوفّق عبادهم على ما وفقهم و ويل للذين منعتهم الدنيا عن الله مالک الاشياء اولئك تمسّكوا باهوائهم و اعرضوا عن بارئهم بظلمهم ناح سکان مدائن الاسماء و صاح الملاء الاعلى قد غفلوا عمّا خلّقوا له و تمسّكوا بما نهوا عنه يسئل الخادم ربّه القادر بان يحفظ الكلّ عن هؤلاء الذين ضلّوا و اضلّوا بما اتبعوا ظنون كلّ عالم افتى على الله و كلّ عارف اعرض عنه اذ اتى بسلطان غلب من في السّموات و الارضين الحمد لله مالک يوم الدين و بعد قد تنفّس صبح الوصال اذ حضر كتابك و عسعس ليل الفراق بمشاهدة آثارك فلماً فككت و رأيت و قرأت و عرفت اخذني الفرح و السرور على شأن وجدت نفسي عاجزة عن ذكرهما لانه كان مزبناً بذكر الله و مطرراً بشنائه و متضوّعاً منه عرف حبه فلماً عرفت طرت باجنحة الاشتياق الى مقام تنور بانوار الاشراق فلماً دخلت و حضرت توجه الى الخادم وجه المحبوب و سئل عن المكتوب اذاً عرضت تلقاء العرش ما كان مسطوراً فيه فلماً تمّ نطق لسان العظمة بما كان روحاً لجسد العالم و بصائر للامم قال جلّ كبريائه يا محمود استمع نداء ربّك العليّ الابهی انه يناديك و يذكرک من مقامه المحمود هو الذي ذكرک و اسمعک و عرفک و انطقک بشنائه اذ اعرض عنه كلّ عالم محجوب انا ذكرناک و نذكرک في هذا الحين الذي استوى فيه المظلوم على عرش اسمه القيوم ان اشكر الله بما فتح لك باب السّماء و عرفت مولک اذ اتى بسلطان مشهود خذ كأس السرور باسم مالک الظهور ثمّ اشرب منه ليجعلک فارغاً عمّا ورد عليك من الاحزاب ان ربّك الرحمن لهو العطوف الغفور هل تحزنک شؤنات الارض و تسمع نداء مالک السّماء من شطر سجنه المعروف انا نرّک و نتكلّم معک و سمعنا ما نطق به لسانک ان ربّك لهو الحقّ علام الغيوب

يا محمود انشاء الله از فرات رحمت رحمانی بياشامی و از کوثر معانی قسمت بری بلایا و رزایا لا زال موکل اصفیای الهی بوده تفکر در آنچه بر اینمظلوم وارد شده نمائید قسم بلایا بحر علم الهی ایامیکه جمال قدم در دست نفوس غافله بود

هر روز وارد میشد بر او بلائی که ذکر آن قلوب دوستانرا میگدازد در جمیع لیالی مشورت در سفک دم مظلوم مینمودند و در ایام بکلمات نالایقه متکلم بودند غافل از آنکه ید قدرت الهی کنز مخزون را حفظ میفرماید و غیب مکنون را قبل از اظهار بدست خائنین نمیدهد یا محمود آنچه بر تو وارد شد حق آگاهست و فی الحقیقه وارد شد بر تو آنچه بر محبوب عالم وارد شد ولکن این بلاها بجهت مقصد عظیم بسیار عظیم وارد شده باید آنجناب بصد هزار لسان شاکر باشند و بلسان سرّ باینکلمات عالیات که از مطلع علم الهی ظاهر شده ناطق گردند

الهی الهی سمعت ندائک سرعت الیک و وجدت عرف قمیصک هاجرت عن وطنی الی ان فزت بلفائک و وفقتنی یا الهی علی شأن شربت کوثر وصلک قبل اظهار امرک و ظهورک اسئلک یا فاطر السّماء و اله الاسماء باسمک الّذی به تجلّیت علی من فی سمائک و ارضک و هدیت العباد الی بحر عطائک بان تقدّر لی ما ینفعنی فی عوالمک تری یا الهی قد مسّتنی البأساء و اخذتنی الضّراء و انا متمسّک بحبل فضلک و اقول انک انت المقتدر المتعالی المعطی الغفور الکریم فاکتب لی من قلمک الاعلی ما یسرّنی فی جوار رحمتک و ما یجعلنی فائزاً برضائک انک اعلم بی منی و انک انت العلیم الحکیم انتهى

و اینکه در باره کربلائی مصطفی مرقوم داشته بودند عرض شد و این لثالی مکنونه از کنز بیان الهی ظاهر قوله عزّ اجلاله یا مصطفی یذکرک مالک الاسماء فی سجن عکاء لتفرح و تكون من الشاکرین قد حضر کتاب من ارادنی و کان فیہ ذکرک ذکرناک اذ ماج بحر رحمة ربّک الکریم ایاک ان تمنعک شئون الخلق عن الحقّ دع ما سوله باسمی المقتدر القدیر انظر ثمّ اذکر ما انزله الرحمن فی الفرقان بقوله یوم یقوم النّاس لربّ العالمین هذا یوم بשרنا به عبادی بالسن النّبیین و المرسلین قلنا ان اخرج القوم من الظّلمات الی النّور و بشرهم بایام الله کذلک یذکرک لک قلمی الاعلی لتکون من الرّاسخین تمسّک بکتابی الّذی نزل من سماء مشیّتی ثمّ اعمل بما أمرت به من لدن علیم حکیم

اذکر المصطفی الّذی استشهد فی ارض النّاء فی سبیل الله مظهر هذا الامر البدیع

یا قلمی الاعلی وّل وجهک شطر من سمّی بمحمود و قل یا محمود انظر ثمّ اذکر عبدی فی ارض النّاء اذ اجتمع الظّالمون فی حوله و امروه ان یعرض عن الله و یتوب عن الامر الّذی خضع له من فی السّموات و الارضین انه قام علی الامر و ظهر منه الاستقامه الکبری بامر من عندنا و قدرة من لدنا علی شأن تحریر منه الملاء الاعلی و الّذین سکنوا خلف قلزم الکبریاء ان ربّک لهو الذّاکر الحکیم انه یذکر من نطق باسمی و اخذته الشّدائد لاجلی قد سبقت رحمتی الکائنات ولکنّ النّاس اکثرهم من الغافلین انا تجلّینا علیه حین ارتقائه الینا یشهد بذلک من عنده لوح حفیظ لعمری ما خوفته سطوة کلّ ظالم نطق باسمی و سرع الی مقرّ الفداء بحبّی العزیز المنیع البهّاء المشرق من افق البقاء علیه و علی الّذین فازوا بمقامه الاعلی و لادوا بحصن عنایه ربّهم العلیم الخبیر انتهى

اینکه در باره جناب رضا علیه بهاء الله مرقوم داشتید مرّه بعد مرّه بایشان عنایت شد قد ورد علیه ما ورد علی المقرّیین و الموحّدین و المخلصین بل ما ورد علی الله مقصودنا و مقصوده و محبوبنا و محبوبه قد سمعت باذن فی حقّه ما لا تعادله الخزائن و لا الكنائز از حق جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل است که آنچه فی الحقیقه مصلحت ایشانست از افق غیب ظاهر فرماید انه لهو المقتدر القدیر در هر حال ایشان بحکمت ناظر باشند و بآن تشبّث نمایند چه که در اکثری از الواح حکم حکمت نازل شده البتّه اگر آنچه از سماء علم الهی نازل شده بآن عمل شود ابواب یسر و فرح بر وجوه عباد باز گردد ایشان نباید دلتنگ باشند و البتّه هم با ابتهاج تمام مشاهده میشوند حق محبوس ایشان محبوس سوف یفتح باب السّجن کما فتح بالقوه و القدرة انه لهو القوىّ الغالب العزیز الحکیم جمیع منتسبین ایشانرا یعنی کسانی که بافق اعلی ناظرند از قبل خادم تکبیر برسانید

در باره جناب اخوی علیه بهاء الله مرقوم داشته بودید دستخطّ ایشان متوالیاً رسیده و میرسد اسئله تعالی بان یعطیه احسن الجزاء و یؤیّده علی ما یحبّ و یرضی در این اوقات هم تازه ورقهائی از ایشان رسید و مایه سرور بی اندازه شد انشاء الله همیشه

باین عمل مبرور موقّق باشند البهّاء علیکم من لدی الله الغفور الرّحیم الحمد لله العزیز الحکیم

* * *

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذي سخر القلم و اظهر منه من البيان ما لا يعلم الا من ايده الله بأمر من عنده انه لهو المقتدر المختار و الصلوة و السلام على انبيائه و رسله و صفوته و على الذي زين بطراز اسمائه و صفاته و جعله خاتماً لأنبيائه و على آله و اصحابه الذين تمسكوا بعهد و ميثاقه

و بعد روحی لذكرکم الفداء دستخطهای متعدّده آنحضرت چشم را نور و قوّه بیانیّه را تأیید نمود لله الحمد على ما انعم علينا من مائدة المحبّة و الوداد انه لمولى العباد و الهادی الى الرّشاد ولكن بعد از قرائت و اطلاع حزن بی اندازه حاصل چه که مشعر بود بر حزن آنحضرت و همچنین سایر دوستان

امّا در فقره حرکت از آن ارض یومی از آیام قبل از ذکر بعضی اخبارات فرمودند باید اصحاب آن ارض با کمال اتفاق و اتحاد و حکمت رفتار نمایند والاّ مابین فتنه احداث شود و این لدی الله محبوب نه انتهی لازال اینکلمه استماع شد که میفرمایند آفاق بنور اتفاق روشن و منیر گردد و بعد از ورود مخدوم مکرم جناب ناظر علیه سلام الله استفسار از احوالات دوستان آن ارض شد ذکر نمودند بعضی اگر اذن داده شود اراده حرکت نموده اند بعد از عرض اینمطلب در حضور فرمودند اگر بحکمت یعنی واحد او اثنین از نفوس بسمت عراق یا بطرف ایران توجّه نمایند لدی المظلوم مقبول انتهی و بعد خبرهای غیر مرضیه رسید از جمله ابناء بهیچوجه تابع آباء نیستند و از جمله شنیده شد که ابن جناب آقا میرزا عبدالله بایشان بی احترامی نموده اینفقره سبب حزن اینعبد گشت ولكن بعد از ورود او در این ارض اینعبد بعض کلمات بر او القا نمود فی الحقیقه اظهار ندامت و طلب عفو و غفران نمود اینعبد بسیار از او رضایت حاصل کرد چه که بکمال میل و محبت آنچه اظهار شد قبول نمود گویا لسان سرّش باینکلمه ناطق باقی عمر ایستاده ام بغرامت انشاءالله عراض خادم را فراموش نکنند و در نظر باشد و بعد خبر اختلافات دوستانهم مابین اصحاب این ارض انتشار یافت بعد از عرض اینمطالب تلقاء وجه فرمودند یا عبد حاضر اهل آن دیار بسیار متعصّبند و از اینطائفه هم اطلاع ندارند شاید گمان مینمایند دوستان حقّ هم بمثابه اعجام دیگر مشغولند بکلمات نالایقه و سب و شتم نفوس معروفه جمیع اعجام را رافضی میدانند با علم بر اینفقره و عدم اطلاع از احوال دوستان اگر بر اموری که سبب اختلاف مابین شده آگاه شوند البتّه اظهار ضغینه و بغضا نمایند و سبب فتنه شوند در اینصورت توقّف دوستان در آن ارض محبوب نه انتهی فی الحقیقه اگر آقایان آن ارض بحکمت و اتحاد و اتفاق تشبّث نمایند سبب اعلاء کلمه شود و کل آگاه شوند که این نفوس از قبیل اعجام مذکوره نبوده و نیستند ایشان بر اثر نور عدل مشی مینمایند و بافق فضل ناظرند و ذکر آنحضرت در این فقره بهیچوجه در میان نبوده و حرفی از لسان مبارک استماع نشد جز اظهار عنایت و الطاف یشهد بذلک من عنده امّ الكتاب و در مقامی هم بکلماتی تکلم فرمودند که عیناً آنکلمات را از قبل اینعبد نوشته ارسال داشت و جمیع اینفقرات فی الحقیقه متحد المعنی بوده و هست و بکمال عنایت باین بیانات نطق فرمودند خود ابن جناب مخدوم مکرم آقا میرزا عبدالله علیه سلام الله و عنایت بر ظهور عنایت و شفقت و فضل آگاهند بیان حضرت مقصود واضح و معلوم است چه که هر ذی شمی عرفش را ادراک مینماید از اوّل یوم ورود در سجن اعظم تا این حین این فانی از قلم و لسان حضرت مقصود روح ما

سواه فداه جز عنایت و شفقت و مکرمات نسبت بآنحضرت نشینده هر منصفی شهادت دهد و هر مسافری گواه و آگاهست و از ورای کل جمیع الواح شاهد و گواه اینمقال حال از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که امورات آن ارض را اصلاح فرماید یعنی نور اتفاق مابین ساطع گردد انشاءالله کل باعمال طیبه و اقوالیکه سبب تهذیب نفوس غافله شود مزین گردند آباء باید در دین ابناء و اتقان آن جهد بلیغ نمایند چه هر فرزندی از دین الهی خارج شود البتّه برضای ابوبن و حقّ جلّ جلاله عمل ننماید جمیع اعمال حسنه بنور ایمان ظاهر و مشهود و در فقدان این عطیّه کبری از هیچ منکری اجتناب نکند و بهیچ معروفی اقبال ننماید انّ الخادم بلسان عجزه و افتقاره یسأل الله بأن يؤید اولیائه و يجعلهم مطالع اعمال الحسنه و مشارق ما نزل فی کتابه من المعروف و الکلمه الطیبه باری عرض اینفانی آنکه عنایت در باره دوستان آن ارض بوده و هست

در این حین که یوم ورود پوسته است اینعبد مشغول بتحریر نامه محبوب روحانی جناب آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله الأبهی رسید و حامل دستخط آنحضرت بود که بایشان ارسال داشته بودند و ایشانهم بسیار اظهار حزن فرموده بودند از اخبارات مذکوره فی الحقیقه حقّ با ایشانست بعد از عرض نامه ایشان فرمودند آنچه ما در باره جناب زین اراده نمودیم تا حال از لسان جاری نشده له ان یطمئن بفضل الله و عنایت و شفقت و رحمته و نسأله تعالی بأن یرزقه خیر الآخرة و الأولى اگر اینمظلوم در باره او امری اراده نماید البتّه بخود او ابلاغ میدارد دوستان آن ارض را از قبل مظلوم سلام برسانند از برای کل میطلبیم آنچه را که لایق شأن ایشانست اگر گاهی از ایشان امری ظاهر شده که لایق شأن ایشان و امر نبوده و لکن بسیار بلایا هم در سبیل حقّ بر ایشان وارد گشته که جز حقّ بر آن آگاه نه از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه سبب علوّ و سموّ امر و مقامات ایشانست اماء آن ارض را هم سلام برسانند و بذکر مظلوم مسرور دارند انتهی

و ذکر نفوسیکه فرموده بودند کل عرض شد و جمیع بذکر بدیع منیع فائز گشتند ذکر ابن مرفوع علی نور علیه عنایه الله فرموده بودند تلقاء وجه عرض شد فرمودند انا سألنا الله تعالی و نسأله ثمّ نسأله ان یغفر اولیائه الذین حبسوا و سجنوا فی ارض الطّاء و یطهرهم عنکلّ ما لا ینبغی لهم و یرزقهم خیر الآخرة و الأولى و یقدّر لهم ما ینبغی لجوده و کرمه انه لهو العزیز الوهاب انا نذکره و نذکر اخاه الذی سمّی بزین العابدین و نوصیه بالعمل الخالص و بما انزله الله فی الکتاب انتهی

و اینکه در باره حضرت اسم الله جم علیه منکلّ بهاء ابهه مرقوم داشتند دستخط خود ایشان رسید یک کره جواب ارسال شد و مبشّر بود بعنایت و شفقت و فضل مجدّد هم نامه ایشان رسید حال فرصت جواب نه انشاءالله از بعد امید عرض هست

ذکر تقسیم وجه را فرموده بودند بطراز قبول فائز فرمودند انشاءالله بغنای حقیقی و ظاهری فائز شده و میشوند و اینکه در باره منتسبین جناب صفی علیه فضل الله و رحمته مرقوم داشتند عرض شد فرمودند ذکر ایشان نزد مظلوم بوده و انشاءالله الواح مخصوص ایشان ارسال میشود میهمان مسرور باشد نسأل الله بأن یوفّقهم و یوفّق اولیائه کلّهم علی الاستقامه علی حبّه انه علی کلّشیء قدیر انتهی

ذکر جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله از اهل نر فرموده بودند تلقاء وجه عرض شد فرمودند لله الحمد بطراز عنایت مزینند و بذکر دوست یکتا ناطق انا نسأل الله بأن یقدّر له ما یجعله منجذباً مشتعلّاً قائماً ناطقاً بالحکمة و البیان انتهی آنچه در باره ایشان از لسان مقصود جاری شده ظاهر و باهر خواهد شد انّ الخادم یسلّم علی جنابه

ذکر جناب آقا محمد علیه سلام الله از اهل هم فرموده بودند بعد از عرض فرمودند توجّه باین ارض در این ایام جایز نه بتجارت خود مشغول باشند و بذکر حقّ تعالی شأنه ناطق و بر خدمتش قائم و بمعروف عامل ضعف عباد و غفلت ایشان سبب محرومی دوستان گشته و لکن از حقّ میطلبیم در مکافات این محرومی خیر کثیر از برای ایشان مقدّر فرماید اوست قادر و توانا انتهی

عرض جناب آقا میرزا عبدالوہاب باصغای محبوب فائز فرمودند انشاء اللہ ثابت و راسخ باشند بر آنچه عرض نموده اند طوبی لایہ الذی ما منعتہ شماتۃ الأعداء و لا ظلم الأشیاء زین ہیکلہ بطراز العبودیۃ للہ الحق و کان متمسکاً بالمعروف فیکل الأحوال این وہاب ہم انشاء اللہ بمثابہ آن وہاب موفق شود بر اعمال طیبہ و اقوال لایقہ انتہی

و ذکر جناب آقا ابوالقاسم از اہل ن ج بشرف اصغا فائز فرمودند یا زین لک ان تسأل اللہ بأن یوفّق عبادہ علی اداء حقوقہ دنیا فانی عمرہا قلیل در اینصورت ہر نفسی موفق شود بر ادای آنچه بر او واجب شدہ البتہ اقرب بتقوی بودہ و ہست یا زین انا ذکرناہ و بشرناہ و امرناہ بما نزل فی کتاب اللہ رب العالمین بر کل فرض است عمل بما نزل فی کتاب اللہ جلّ جلالہ سلام مظلوم را باو برسان و همچنین بدوستان آن ارض یعنی ارض ن و ج انشاء اللہ کل فائز شوند بآنچہ کہ لدی اللہ محبوبست انتہی

ذکر جناب حبیب مکرم آقا سید محمد علی علیہ بہاء اللہ را فرمودہ بودند عرض شد فرمودند باو سلام میرسانیم و از حقّ میطلبیم او را موفق فرماید بر آنچه خیر او در اوست للہ الحمد حاضر شدند و فائز گشتند لہ ان یشکر اللہ فی اللیالی و الاّیام انتہی

و جناب آقا محمد جواد و آقا محمد صادق علیہما بہاء اللہ از اہل ن و ر ذکرشان در مقام بشرف اصغا فائز و اظہار عنایت مخصوص ہر دو از افق شفقت ظاہر و باہر للہ الحمد فائز شدند بآنچہ کہ فضائلش محدود نشدہ مؤید گشتند بتوجّہ و اقبال و عرفان و استقامت این خادم فانی از حقّ جلّ جلالہ سائل و آمل کہ ایشانرا مؤید فرماید و موفق دارد و ذکر مرفوع حضرت اسم اللہ الأصدق علیہ منکلّ بہاء ابہاء از لسان مبارک جاری ہنیئاً لہ و السلام علیکم و رحمۃ اللہ

عرضیکہ لازم بود عرضش آنکہ میرزا حسین بیک کذاب کہ دعوی محبت و اقبال مینمود و مال جمعی از اولیا را تلف نمود آن غاصب کاذب چیزها بہ آستانہ نوشتہ و دوستان صادق بی اطلاع ہر خائن کذاب را امین میدانند و اہل دین میشمردند باری آن کاذب بسزای خود رسید حال دوستان ملتفت باشند ہر کاذبی را صادق ندانند بدل آن غیر مرحوم شخص دیگر وارد و این از نفوسی است کہ سالہا در آستانہ در سفارت بودہ اگرچہ در ظاہر اینفانی از احوال او آگاہ نہ ولکن در ہر صورت در تفحص بودہ و ہست تا چیزی بدست آرد و بر مظلومین بتازد باید دوستان حقّ غافل نشوند و باظہار ایمان قناعت ننمایند بالمرہ امور دین را در اینصفحات از کل ستر نمایند چہ کہ ضررّش بشجرہ راجع ذکر و بیان در این اطراف جایز نہ مکرّر اینکلمہ از لسان مبارک شنیدہ شد مجدّد غفلت ننمایند و خارج را از داخلین محسوب ندارند عجب است کہ حضرت اسم اللہ جمال ہم گمان مینمودند کہ او از اہل ایمانست فی الحقیقہ لیس العلم عند احد کلّہ عند اللہ المہيمن القیوم یا محبوب فؤادی اگر اولیای حقّ بنصایح مشفقانہ حضرت مقصود عمل مینمودند نظم کلیّہ در امور ظاہر و باہر میگشت و بساط فرح و انبساط گسترده میشد و کل بکلمہ رحم اللہ امرء عرف شأنہ و مقامہ ناظر میگشتند و در خضوع و خشوع از یکدیگر سبقت میگرفتند انسان بمثابہ پولادی است کہ جوہرش مستور باشد بذکر و بیان و نصیحت و تربیت جوہر آن ظاہر و ہویدا گردد و اگر بحال خود بماند زنگ مشتہیات نفس و ہوی او را معدوم سازد در جمیع مقامات بیاناتی ظاہر کہ سبب حفظ و نجات و فلاح است از حقّ جلّ جلالہ سائل کہ اولیای خود را مؤید فرماید بر آنچه امر فرمودہ اَنّہ علی کلّشیء قدیر و بالاجابۃ جدیر لا الہ الاّ ہو العليم الخیر

دستخطّ دیگر آنحضرت کہ بتاریخ ۱۷ جمادی الاولی بود بساط قلب را انبساط بخشید و فرح لانہایہ عطا فرمود اینکہ مرقوم داشتند و اظہار تحیر فرمودند حسب الامر باید آنحضرت در جمیع امور مترصد امر باشند یعنی امریکہ مخصوص از قلم جاری شود والاّ گفتگو در عالم بسیار است و اکثر آن لایسمن و لایغنی بودہ و ہست

و اینکه در باره کتاب جناب آقا شاه‌پردی علیه بهاء الله مرقوم داشتند عرض شد فرمودند نعم ما عملت یا زین لعمری قد احزننی حزنک نسأل الله بأن یبدله بفرح عظیم انتهى

در باره جناب ملا محمد علی علیه بهاء الله مرقوم فرمودند بعض الواح او از شطر ارض تاء ارسال شد انشاءالله مسرور باشند چه که در حین حرکت نظر بحکمت امانت او داده نشد لذا با کدورت تمام توجه بآن اشطار نمودند از حق سائل و آمل که عنایت فرماید و ایشانرا بما ینبغی فائز نماید و حزن را بسرور تبدیل فرماید

و اما جناب آقا سید ابراهیم مصلحت ایشان آنست که در هر ارضی توقف نمایند بکسی مشغول شوند این ایام توجه باین ارض بهیچوجه جایز نه از حق جلّ جلاله میطلبم ایشانرا برضای خود مزین فرماید الأمر بیده و هو الغفور الکریم در باره وصلت حبیب روحانی جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهاء الله و عنایت مرقوم داشته بودند نعم ما عمل انشاءالله مبارکست حسب الأمر تهنیت بفرماید و از قبل خادم تکبیر برسانند

و اما در باره جناب آقا محمد حسن علیه بهاء الله و الطافه آنچه آنحضرت ذکر فرموده‌اند عرض شد فرمودند یا حسن علیک سلامی در هر حال سکون مقدم بر حرکت است و گاهی اسباب عکس مینماید یعنی اسباب سبب میشود که حرکت ترجیح مییابد حکم صریح اخرجوا از لسان ظاهر نه هر نفسی بروج و ریحان توقف نماید مقبول و یا بروج و ریحان خارج شود آنهم مقبول الحمد لله بعنایت حق فائز بوده و هستید جمیع منتسبین خود را از لسان مظلوم تکبیر برسان انشاءالله مؤید باشید بر ذکر و ثنا و باعمال و اقوالیکه سبب ارتفاع مقام گردد انتهى تفصیل امور در توقف و خروج ذکر شد فی الحقیقه اولیای آن ارض باید در جمیع احوال مشورت نمایند و آنچه را آنحضرت قبول فرمایند بآن عامل شوند از حق میطلبم اهل آن ارض را مزین فرماید بطرازیکه احدی را مجال گفتگو نماند اوست بر هر شیء قادر و توانا

و اینکه در باره جناب آقا علی اکبر علیه بهاء الله از اهل ک مرقوم داشتید و همچنین ذکر جناب میرزا بدیع علیه بهاء الله عرض شد فرمودند یا زین سمعنا ذکر البدیع و رأینا اقباله نسلّم علیه من هذا المقام و نذکره بذکر جمیل و نسأله تعالی بأن یوفقه و یقدّر له خیر ما نزل فی کتابه المبین و نذکر علی اکبر الذی فاز و زار البیت و تمسک بحبل الله المتین ولكن توجه باین ارض جایز نه انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا علی خرم‌آبادی نموده‌اند لله الحمد بذکر محبوب فائز شدند ولكن ملاقات جایز نه چه که اکثری از نفوس بغبار ضغینه و بغضا مشاهده میشوند از حق بخواهید کل را تأیید فرماید و از کوثر تقدیس کأسی عطا نماید عیون را حجابات نفس از مشاهده نور حقیقت منع نموده باوهم متمسک و بظنون متشبثند مقرّی را که جز ذکر حق نبوده نسبت داده‌اند بآنچه که انسان از ذکرش شرم مینماید باری چندی قبل در جواب اهل بر و اطراف آن و همچنین مخصوص دوستان آن دیار الواح معین ولكن تا حال ارسال نشد و بعد الأمر بیده

و اینکه مرقوم داشتند که بعض از امور نظر بآنکه اینعبد مغایر میداند با احکام شرع لذا از ترک آن بعضی گله و شکایت دارند فرمودند یا زین حق جلّ جلاله در کتاب کریم ناس را بمعروف امر فرموده و از منکر نهی و از اوامر و احکام آنچه که سبب وصول و بلوغ انسانست بذروه علیا و افق اعلی نازل لذا آنجناب باید بکتاب الهی ناظر باشند و بآن عامل رد و قبول اهل ارض لاشیء صرفست قابل اعتنا نبوده و نیست طوبی لک و هنیئاً لک یشهد المظلوم باقبالک و عملک فی سبیل الله ربّ العالمین در اطاعت اوامر منزله در کتاب الهی اگر جمیع عالم مخالفت آنجناب نمایند ضرری نداشته و ندارد ان افرح بما نطق به المظلوم و کن من الشاکرین انتهى

عرض آخر آنکه خدمت آقایان و دوستان آن ارض اینفانی سلام و تکبیر میرساند امیدوارم جمیع مزین شوند بآنچه سزاوار ایشانست انّ الخادم یختم القول بذکر الله و یقول الحمد لله ربّ العالمین

خادم

فى ٢٠ جمادى الثانية سنة ١٣٠١

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو المنادی بالحق امام وجوه الخلق

الحمد لله الذي سخر شمس البيان بقدرته و قمر البرهان بسلطانه الذي بأمره طوى ما انبسط فى ستة أيام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر و ظهر المنظر الأكبر بما استوى مكلّم الطور على عرش الظهور و نطقت السدرة امام الوجوه و به ارتفع النداء من الأرض و السماء هذا ظهور ابتسم به ثغر الوجود من الغيب و الشهود و قرّت العيون و تورّت الأبصار الأمر لله الواحد المقدر المختار تالله قد اتى اليوم و القوم فى ريب عجاب نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيد عباده على التقرب الى مشرق الأنوار و يوفقهم على الرجوع الى باب فضله و على تدارك ما فات عنهم فى سيّد الأيام و الصلوة و السلام و التكبير و البهاء على ايدى امره الذين ما منعهم ضوضاء الأنام عن التقرب الى الله ربّ الأرباب نبذوا ما سواه و اقبلوا اليه باستقامة انكسر بها ظهر الأشرار ما منعهم اعراض المعرضين و اعتراض المشركين الذين يتكلمون بأهوائهم ليصدّوا الناس عن سوء الصراط قل انه اتى بما يجذبكم الى الأفق الأعلى و يقرّبكم الى مقام تنور بأنوار بيان ربكم مولى الأنام يا عندليب عليك بهائى و عنايتى هنيئاً لك بما شربت رحيق البقاء من يد العطاء و قمت على خدمة الأمر بقيام اضطربت به اصحاب القعود و ناحت به الأحزاب الا من شاء الله ربك مالك يوم القيام الحمد لله در جميع احوال بذكر و ثنا مشغولى و بر خدمت قائم

اينكه در باره اعتراضات جناب سيّد على ذكر نمودى بشرف اصغا فائز قل اعلم بعلم اليقين بأنّ الله امر الكلّ بتبليغ امره و ما ترتفع به كلمته المطاعة بين البريّة بعد از اين حكم محكم كه از سماء اراده مالك قدم نازل كل باطاعت مكلّفند اگر باوامر الهى فائز شدند و بما ينبغي عمل نمودند عندالله مقبول والاّ الأمر يرجع الى الأمر و الغافل فى خسران مبین حقّ در كتب قبل جميع عباد را ابن خود خوانده و اين نظر بتجلیات انوار نیر رحمتی است كه بر كل سبقت گرفته و بسيارى از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفى گواهی داده و میدهد بر آنچه از قلم اعلى جارى شده آيا در شيطان چه ميگویند كه با جلالت قدر و مقام از مواقع و مكامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضی معلّم ملكوت بوده آيا اين مقام را كه عطا فرمود و در يك آن از اعلى مقام ملكوت باسفل مقام عالم ناسوت مقرّ یافت و از جميع فيوضات ممنوع و محروم با يفعل ما يشاء چه ميتوان گفت وقتى قابل عنايت و رحمت بود و هنگامى سزاوار غضب و نقيمت در باره حرم رسول الله تفكّر نمايند آن حضرت روح ما سواه فداه فرموده كلمينى يا حميراء كلمى و اين كلمه عليا كه از مشرق فم اراده مولى الورى جارى بر كمال عنايت و شفقت حضرت حاكيت و حال حزب شيعه ميگویند در باره اش آنچه را كه كل ميدانند آيا آن قبول را سبب چه و اين ردّ حزب شيعه را علّت چه يكى از مطارئة انطاكيّه گفته نفسى كه در انتها مردود ميشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود قل تفكّروا يا قوم ثمّ انصفوا فيما نطق به مكلّم الطور از استوى على عرش الظهور و لا تكونوا من الظالمين يكى از اجلّة انصار كه موسوم به طعمه بود بعد از طلوع نير حجاز از افق يثرب آنچه داشته با مهاجرين مساوات نموده و بعد مع كمال تقرب

ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اوّل امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود اَنَا انزلنا الیک الكتاب بالحقّ لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیماً باری به ما انزله الرحمن فی الفرقان رجوع نمایند در باره خلقت انسان میفرماید بل هم فی لبس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است قل تفکر لعلّک تتخذ الانصاف لنفسک معیناً از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتی الی الله و جهتی الی نفسه وقتی که لحاظ عنایت بجهت اوّل ناظر ذکر مینماید در باره او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجود نه یا عندلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیّه باو متمسک و متشبّثند آن حضرت او را امام و وصیّ فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زرار که از اجلّه اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد راوی این حدیث کلینی و معترض زرار هر دو نزد اصحاب رجال موثقند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الاعلی فی هذا المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضحست که معترضین و معترضین در این مقام چه گفته اند منهم من قال اگر قابل نبود از اوّل چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت خلق است در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اوّلین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزبست یشهد بذلک کلّ منصف و کلّ عالم و کلّ صادق امین در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض مینمودند بعد از غزوه احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند به سفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم از این کلمه نار طمع و حرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما بایمان فائز شدند و بوحدانیت حقّ و رسالت تو مقررّ و معترفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب الامر عازم آن حدود شدند و بعد از توجّه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمدّ چرا او را خبر نداد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند

یا ایّها الناظر الی الوجه معترض لازال بوده و خواهد بود و در یک مقام هم نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اوّل ایّام نعوذ بالله منکر فی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید ولکن در باره این مظلوم بانصاف تکلم نموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمتّ تمام در لیالی و ایّام بعد از ورود عراق باذن حضرت سلطان بتهذیب نفوس و تطهیر افنده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله نزع و فساد و جدال را منع نموده منعاً عظیماً فی الكتاب و عباد را باعمال طیبیه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل سنه میشود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده بلکه بکوثر نصائح الهی و حکمت ربّانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزاع و جدال در عالم نماند نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤلّف بین قلوبهم و یؤدّهم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انه علی کلّ شیء قدیر یا عندلیب علیک بهائی در باره شخص مذکور از حقّ جلّ جلاله بطلبید آنچه را که علّت ظهور عدل و انصافست این مظلوم هم از برای او میطلبید آنچه را که سبب رجوع الی الله است

الهی الهی آید عبادک علی اعمال یتضوّع منها عرف قبولک و علی اقوال تكون مزینة بعزّ رضائک و وفّقهم علی اخلاق
تنتشر بها رائحة ايامک ثمّ قدرّ لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک انک انت المقتدر علی ما تشاء بارادتک
المهيمنة علی من فی السموات و الارضین

و آنچه آن جناب در جواب القا نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده ولكنّ الله
اخذهم بقدرته و الارادة محت آثارهم بسلطانه و المشیة اخذتهم اخذ عزیز مقتدر بعضی از اعتراضات را ذکر نمودیم امثال این
امور از حدّ احصا خارج اگر بصر عباد از رمد هوی و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از
آن محرومند قل اعلم انا امرنا کلّ التبلیغ و انزلنا فی شرائط المبلّغین ما ینصف بها کلّ بصیر علی فضل هذا الظهور و عزّه و
عطائه و مواهبه و الطافه ینبغی لكلّ نفس اراد ان یتوجّه الی الأفق الأعلى ان یتطهر ظاهره و باطنه عن کلّ ما نهی فی کتاب الله
ربّ العالمین و فی اوّل القدم یتمسک و یعمل بما انزله الرحمن فی الفرقان بقوله قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون و یری ما
سوی الله کقبضة من التراب کذلک اشرق نور الأمر فی المآب من افق سماء ارادة الله المقتدر العزیز الوهاب و فی قدم آخر
یتوجّه بکله الی الوجه و بلسان السرّ و الحقیقة مقبلاً الی البیت الأعظم یقوم و یقول ترکّت ملّة قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخرة
هم کافرون اذا فازت نفس بالمقامین و الأمرین انّها کانت مرقومة من اهل البهّاء من القلم الأعلى فی الصّحیفة الحمراء طویبی از
برای نفسی که امام کعبه الهی قیام نمود و عمل نمود بآنچه از امر حقیقی و مشرق وحی الهی در این حین نازل شد

یا عندلیب علیک بهائی نیر شرائط مبلّغین بمثابة آفتاب از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است
الی حین ملتفت نشده‌اند حکم تبلیغ از سماء امر مخصوص کل نازل یعنی کل بآن مأمورند و همچنین شرائطی که ذکر شده
از حقّ بطلب کل را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائلین که در مجالس وارد میشوند مقصودشان اطلاع بر
احکام الهی است و برخی محض استهزاء و القاء شبهه در قلوب بعضی ان ربّک معهم یسمع و یری و هو السّميع البصیر و در
مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی لمن اراد ان یتلّغ امر مولاه ان یرتّب رأسه باکلیل الانقطاع و هیکله بطراز التقوی و فی
مقام آخر ینبغی لكلّ مبلّغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم ناظرّاً الی ما عند الله المهیمن القیوم این مظلوم مکرّر در این مقامات
ذکر نموده آنچه را که هیچ منصفی آن را رد ننموده لعمر الله اگر معدودی بآنچه حقّ اراده نموده عمل مینمودند هرآینه انوار آثار
قلم اعلی عالم را احاطه مینمود از بعضی از نفوسی که خود را بحقّ نسبت داده و میدهند ظاهر شده آنچه که سبب فرع اکبر
است قلنا و قولنا الحقّ لیس البلیّة سجنی و ما ورد من اعدائی بل من الذّین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به
قلبی و قلمی و کلّ عالم خبیر و کلّ عارف بصیر مکرّر امثال این آیات از سماء عنایت الهی نازل ولكن آذان آلوده بقصصهای
موهومه از اصغاء کلمات عالیات محکّمات محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله را فی الحقیقة اصغا نمایند البتّه از ما
عندهم به ما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حقّ جلّ جلاله در باره کل باید عدل و انصاف
را مسئلت نمایند قل

الهی الهی آید عبادک علی الرجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلمک الأعلى بعینک ای ربّ لا تمنعهم عن بحر جودک
و شمس عطائک و لا تبعدهم عن ساحة قدسک ای ربّ اسألك بنور امرک الذی عند ظهوره محت آثار الشّرك و التّفاق ان
تبدّل اریکة الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظّلم و الاعتساف بکرسى العدل و الانصاف انک انت المقتدر العزیز المّان
و در یک مقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلوم را از آن اصغا مینماید انک قد خلقت
لنصرتی و خدمة امری ولكن نصرت اعدائی بعمل کان اقوی من جنود الملوک و السّلاطین فی الحقیقة الیوم عمل نالایق از حزب
الله ناصر اعدا است نه ناصر اولیا یا عندلیب لآلی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهر فرمودیم که
مظاهر عدل و انصاف را بذروه علیا جذب فرماید از حقّ بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لا ظهر فی العالم لا من قبل و

لا من بعد يشهد بذلك أم الكتاب في ملكوت البيان طوبى للسامعين و طوبى للفائزين اين خلق را دیده‌ئی و میشناسی اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغرّادات حمامات فردوس اعلى ممنوع و محروم در معرضین بیان تفکّر نما که باجنحه اوهام در هوای اوهام طائرند الی حین آگاه نشده‌اند ربّی را که اخذ نموده‌اند که خلق نموده بعینه بمثابه حزب شیعه بروایات متوهّمین مشغولند و از حقیقت امر غافل و محجوب الفای کلمه از حقّ بوده و هست دیگر عمل بعاملین راجع من عمل فلنفسه و من اساء فعلیها بگو ای عباد حقّ با کلمه یفعل ما یشاء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود میفرماید الله لو یحکم على الأرض حکم السّماء او على السّماء حکم الأرض لیس لأحد ان یعترض علیه اگر سمع و بصر یافت میشد نازل میشد آنچه که کره خاک را از افلاک بگذراند ولکن از برای متوهّمین طنین لایق کتاب مبین لازم نه بگو ای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشّر روح ما سواه فداه در جواب سؤال یکی از حروفات حیّ علیه بهاء الله الأبهی در ذکر من یتظهره الله جلّ جلاله و عمّ نواله و روح الأمر و الخلق فداه میفرماید قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من یتظهره الله تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عندالله از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کلّ بیان نمیدهد انتهی حال ملاحظه کن چه مقامی را باوهام و ظنون تارکند و بچه مقامی متمسّک ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی اوهامهم ذرهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الا هو المقتدر المهیمن القیوم

اینکه در باره اختر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لاتغنی عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود آن جناب و جمیع اصحاب میدانند اصفهانی بی انصاف مال افنان و سائر احباب را بظلم تصرف نمود و باتش حرص و هوی بشأنی مشتعل که غیر حقّ از احصای آن عاجز و قاصر در این ایّام حکومت از او اخذ نمود ولکن الی حین بصاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم ولکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق بخیانت و مفتریات تمسّک جستند لأجل اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض باعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم ولکن عمل نمودند آنچه را که هیچ غافلی عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود انا اردنا لهم النور و الحفظ و هم ارادوا لنا الظلم و الافتراء و ما دعاء الظالمین الا فی ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص به اصفهانی و رفیق او نداشته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب رد نوشته و همچنین سائر جهلا که باسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواریخ در باره حضرت اعلى نوشته آنچه را که هیچ زندیقی ننوشته از حقّ میطلبیم عباد را مؤیّد فرماید تا بعدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرّس نمایند و اگر باین توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترکّت ملّه قوم اعرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند انّ التّأیید فی یده و التّوفیق فی قبضته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید ولکن اعمال عباد ایشان را از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغا ممنوعند انشاءالله از بعد فائز شوند بآنچه که سزاوار است امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آن جناب کل را بطراز اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه بیارایند و بعدل و انصاف متذکّر دارند لعمر الله انّ المظلوم فی فم الثّعبان یدکّرههم و ینصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاء و لا شیئاً و یری نفسه فی خطر عظیم چه که ستر نمودیم و بکمال تصریح کل را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم

اینکه در باره محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید لله الحمد ایشان را موفّق نمود بر عملی که بعزّ رضا فائز و بطراز قبول مزین نسأل الله تبارک و تعالی ان یفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطاء و یقرّبهم الیه و یؤیّدهم علی نصره امره بجنود الحکمة و البیان و الأعمال و الأخلاق الله علی کلّ شیء قدير

یا عندلیب هل تری من یجد حلاوة بیانی او ینصف فیما ظهر من عندی و هل تری من یطیر بأجنحه الانقطاع فی هذا الهوّاء قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثبات را محو اخذ ننماید و

این قیام مقدّس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر شده و خواهد شد و لا یقی من حرف
الّا و قد یراه المنصفون مستویاً علی عرش الظهور انّ ربّک یعلم و یقول و النّاس اکثرهم لا یعلمون

اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بمشاهده و اصفا فائز گشت الحمد لله آن جناب
را مؤیّد فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمه الله المطاعه بوده غصن اکبر چندی قبل بجهت اجرا توجّه نموده نسأل
الله ان یؤیّده علی نصره امره و ارتفاع کلمته و ارتقاء عبادۀ و یوفّقه علی تطهیر القلوب و تنزیه النّفوس أنّه هو المقتدر العزیز
الوّهّاب

ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهاء الله الأبهی را نمودید لله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزیور
فصاحت و بلاغت مزین چون در ذکر مقصود اخبار ناطق لدى العرش مذکور و بنور قبول منور نسأل الله تبارک و تعالی ان یوفّقه
علی ما یحبّ و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب
یا نصرالله قد ذکرک من طار فی هوائی و تمسّک بجلی ذکرناک بذکر به توجّهت الوجوه الی مالک الکرم و الجود
اشکر و قل

لک الحمد بما ذکرتنی و انزلت لی ما ینادی کلّ حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلک و عطائک ای ربّ ترانی
منجذباً بآیاتک و مشتغلاً بنار محبتک اسألك ان تجعلنی ثابتاً راسخاً فی امرک الّذی به اضطربت الأفئدة و العقول لا اله الا انت
الفرد الواحد العزیز الودود

یا نصرالله علیک بهاء الله و عنایتۀ اذکر من قبلی امّک أنّها فازت بذکری من قبل طوبی لها نشهد أنّها فازت بجوهر لا
عدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدّساً عن الأشباه و الأمثال و هما حیّ العزیز البدیع ذکرها من قبلی و بشرها بعنایتی و نورها بأنوار نیر
معرفتی انّ ربّک هو المشفق الکریم

یا عندلیب نفوس مذکوره در نامۀ آن جناب بذکر فائز الحمد لله الّذی ایدهم علی الاقبال فی يوم فيه اشتعلت نار
الاعراض و فازوا بالاصغاء اذ منع عنه اکثر العباد طوبی لقلوب تنوّرت بنور العرفان و لوجوه توجّهت الی انوار وجه ربّها الرّحمن و
لعیون قرّت بنور الايقان و لآذان فازت باصغاء التّداء اذ ارتفع بین الأرض و السّماء نسأل الله ان یؤیّدهم علی الاستقامه الکبری
علی امره الأعزّ الأرفع الأعلى بحیث لا تمنعهم جنود الأرض و لا صفوفها و لا تخوفهم ضوضاء الجهلاء و لا عرفائها و یقدّر لهم
نوراً یمشی امام وجوهم فی کلّ عالم من عوالمه أنّه هو العزیز الکریم و هو الغفور الرّحیم اتّا ما ذکرنا اسمائهم حکمة من عندنا
و انا الامر الحکیم الثّور السّاطع من افق سماء رحمتی علیهم و علی اللّائی اقبلن و آمنّ بالفرد الخیر مخلصین و مخلصات و
قانتین و قانتات و ذاکرین و ذاکرات و مقبلین و مقبلات کل در ساحت مظلوم مذکورند و آن جناب ایشان را باین بشارت
عظمی منور و مسرور دارند اینکه شخصی در بارۀ حجاب ذکر حکم و انزال لوح نموده اکثری باصفا اکتفا مینمایند و بما
تشتهی النّفس و الهوی تمسّک میجویند

یا عندلیب اگر مقدّساً عن البغی و الفحشاء و مزیناً بالبرّ و التّقوی مشاهده میگشتند کل بتجلیات انوار نیر اطمینان و
ایقان و غنی منور میشدند اخذوا ما عند القوم و نبذوا ما عند الله جزاء لأعمالهم تو شاهد و عالم گواه که این مظلوم بعد از
اشراق نیر آفاق از افق عراق بدو قاصد حقیقی و پیک معنوی در لیالی و ایّام اهل ایران را بافق عنایت مقصود عالمیان دعوت
نمود و آن دو پیک آمه و خامه بوده در جمیع احیان کوثر نصح از قلم جاری و سلسیل بیان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودی
جز اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم نبوده در اوائل امر اعمال بقسمی منکر مشاهده میشد که هر بصیری بحقّ پناه میبرد و هر
سمعی در لیالی و ایّام بعجز و ابتهال نجات میطلبید تا آنکه از فضل و عنایت بتحریر و بیان فی الجمله اعمال شنیعه باعمال طیّبه

و اخلاق غیر مرضیه بمرضیه تبدیل گشت از حق بطلب ناس را تأیید فرماید بر عرفان مقصود این مظلوم چه اگر آگاه شوند خود اقرار نمایند آنچه را که حال منکرند نسأل لهم التوفیق فی کلّ الأحوال آنه هو الغنی المتعال

ذکر مرحوم مرفوع حسن خان را نمودند که در سجن معرضین و منکرین بافی ابهی و رفیق اعلی صعود نموده طوبی له و نعیماً له لعمری قد فاز بما لا فاز به احد من قبل یراه المقربون فی هذا الحین علی مقام کریم انا کنا معه اذ اراد الحضور و اللقاء و ذکرناه بما ماج به بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف عناية الله رب العالمین و انزلنا له ما قرّت به اعین العارفين و ارسلناه الی ارض الطّاء انّ رحمة ربک احاط الوجود من الغیب و الشّهود ویل للّذین ما عرفوا مقامه و عملوا ما ناح به کلّ منصف و ذرفت به دموع العاشقین هل یقی الّذین ظلموا او یجدون لأنفسهم حین الّاخذ من مفرّ او من مهرب لا ویبانی الّذی به انجذبت حقائق الملاّی الّعلی و الفردوس الّابهی و الجنّة العلیا قل

الهی الّهی ألف بین قلوب عبادک و عرقهم ما اردت لهم بجودک لو یعرفون لینوحون علی انفسهم و یكون علی ما فات عنهم فی ایامک ای ربّ لا تدعهم بأنفسهم و لا تمنعهم عن التّقرّب الی شمس عرفانک انک انت المقتدر علی ما تشاء ثمّ اجعل اجر الّذین نقلوه کنزاً لهم عندک انک انت الفضّال الّامین و الحافظ الحارس المعین

ذکر نفوس اخری هم که با او بوده در الواح از قلم الّهی جاری و نازل هنیئاً لهم ذکر ضلع جناب قاسم خان علیه بهاء الله را نمودند فلما اردنا ذکرها سمعنا النّداء من شطر العظمة و الکبریاء ورودها فی الجنّة العلیا و استقرارها فی غرفة رقم علی فوق بابها قد بنیت هذه الغرفة لأهل البهاء نسأل الله ان یزل علیها فی کلّ حین ما تقرّ به عینها و یفرح به قلبها آنه هو الغفور الرّحیم

ذکر امّ و اختین را نمودید طوبی لهنّ و نعیماً لهنّ انّ المظلوم فی السّجن الّاظم اراد ان یدکرهنّ بما تبقى به اسمائهنّ بدوام ملکوت الله العزیز الحمید طوبی لک یا امتی و ورقی بما اظهر الله منک من قام علی خدمة امری و ذکرى بین عبادى و ثنائى بین خلقى قد وفّقه الله تبارک و تعالی علی نشر آثاره الّتی بنورها اشرفت الأرض و السّماء و تنوّرت الأفئدة و القلوب و قدّرا لک بعض اجره فی تبلیغ الأمر و اظهار الکلمة بالحکمة و البیان یا عندلیب کبرّ علیها من قبلی و بشرها بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الّاشیاء و نوری الّذی انار به الوجود

و نذکر اختک فی هذا الحین و نبشّرها بعناية الله ربّ العرش العظیم یا ورقی علیک بهائی و رحمتی نسأل الله تبارک و تعالی ان یرتّبک بقمیص العرفان و ینورک بأنوار الایقان و یقدّر لک ما قدّره لامائه الّلائى طفن العرش آنه هو السّامع المجیب و نذکر امتی الّاخری طوبی لأذن سمعت نداء یا امتی و یا عبدی و لقلب اقبل الی الله مالک يوم الدّین افرحی بذکرى ایّاک و سیّحی بحمد ربّک العزیز العظیم

و نذکر امائی فی الأطراف و نبشّرهنّ بما قدّر لهنّ من لدی الله الفرد الخیر انّ الّتی فازت بالاقبال أنّها من اعلی الرّجال عند الله طوبی للفائزات و الفائزین الحمد لله ربّ العالمین

ذکر جناب غلامعلی را نمودید یا غلام قبل علی هل تقدر ان تسمع بیانی باستقامة تفتح به ابواب آذان من فی الامکان و هل تقدر ان تنطق ببیان تنطق به السن العالم قل لا ونفسک الّا بحولک و قوّتک و لله خزائن البیان لو یزل آیه منها او یراه لؤلؤ منها لتری النّاس سکاری من رحیق بیان الله مولی الوری انّ ربّک هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفضّال الکریم قد ذکرک من قام علی خدمة امری و طار فی هواء حبّی ذکرناک بآیات ظاهرها نور و باطنها رحمة و فی باطن باطنها ما ینادى بهذا النّبا العظیم البهاء علیک و علی الّذین ما خوّفتهم سطوة کلّ غافل مریّب

یا عندلیب نفوسی که اقبال نمودند و بمحبّت با آن جناب معاشرت کردند و بقبول ما نطقت فی هذا الأمر الّاظم فائز گشتند و همچنین امائی که کسب رضا نموده اند و طلب ذکر از مولی الأذکار کرده اند کل بتجلیات انوار آفتاب عنایت مقصود

عالمیان فائز امروز بحر مواج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسی اقبال نمود و بخدمت اولیا فائز گشت او از اهل بهاء در قیوم اسماء از قلم اعلیٰ مذکور و مرقوم اولیای آن ارض را سلام و تکبیر برسان و همچنین اماء موقنات را در ظاهر اسامی مستور ولکن در باطن ظاهر و مشهود این ایام حکمت الهی سبقت گرفته آنه هو العلیم الخبیر عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین

ذکر جناب حاجی علی را نمودید و همچنین توجّهش بشطر اقدس اوامر و احکام الهی هر یک بمقتضیات حکمت مشروط جناب حاجی علی علیه بهائی باید در آنچه از قلم اعلیٰ جاری شده ملاحظه نماید اگر مطابق بحرکنست حرکت نماید و اگر موافق سکونست ساکن باشد از آن گذشته باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند بیع املاک هم نزد مظلوم محبوب نه مگر در ادای دیون بسیاری از نفوس لأجل ادای حقوق الله اراده یع نمودند و منع نمودیم

یا عندلیب بلایای این مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده در سجن جمعی از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبیر و اناث و ذکور قریب سیصد نفس موجودند دیگر باقی معلوم و واضحست بعضی بمثابه جبل ثابت و راسخ و برخی بمثابه نور منیر و بعضی هم یعلو مرّه و یسفل اخری و حقّ با کل بعنایت کبری سلوک میفرماید بیست و یک سنه با این جمع در سجن ساکن قل القدرة لله رب العالمین الحکمة لله مقصود العارفين الرأفة لله معبود من فی السموات و الأرضین الشفقة لله مولی الأولین و آخرین جلال در توجّه اذن داشته و اما دو نفس دیگر بعد از ورود در پرت سعید طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند ان ربک هو السامع المجیب

باری شرایط نفوسی که باذن فائزند اینست اول صحت مزاج و صحت بدن ثانی اسباب سفر از نقد و غیره و شرطی که اعظم شرائطست تحصیل اذنست در محل و مقام و اگر کل موجود باشد و حکمت اقتضا ننماید حرکت و توجّه جائز نه حقّ میفرماید و لله علی الناس حجّ البيت و بعد میفرماید من استطاع الیه سبیلاً از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که بآن مأمورند از مطلع امر ظاهر نمیشود مگر آنچه سبب علوّ و سموّ و محبّت و الفت و اتحاد عباد است آنه هو الامر الحکیم

اینکه در باره توجّه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بتشویق چاوشها قصد افق اعلیٰ و ذروه علیا مینمایند این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلیٰ عباد را باین مقام آورده مع اعراض کل جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در ایامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلک منقطعاً عن العالم کل را دعوت نمودیم بآنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروج و ریحان امر فرموده آن جناب دیده و میدانند آنچه از قلم اعلیٰ در زیر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و همچنین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود ولکن در این ظهور اعظم سدّ منع برداشته شد و بجای آن حریت عطا و عنایت گشت انشاءالله آن جناب بفتح مدائن قلوب بروج و ریحان مؤید شوند و بانتشار آثار بحکمت و بیان موفق آنه یمدک بجنود البیان آنه علی کلّ شیء قدیر و نبشّک فی هذا الحین بحضور ما ولد من ابکار افکارک و اشرق من افق خلوصک و خضوعک و قرئ امام الوجوه نسأل الله ان يعطیک اجرّاً فی کلّ عالم من عوالمه و یقدّر لک ما ینکون باقیّاً ببقاء ملکوته آنه هو الفضال الکریم و المؤید العزیز الخبیر اولیای هر محل را از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسان و بانوار نیر بیان رحمن منور دار استدلالیه آن جناب بساحت اقدس فائز این ایام انشاءالله ملاحظه میشود نسأل الله ان ینظر لک فی ذکره و ثنائه ما تنجذب به القلوب آنه هو المقتدر العزیز المحبوب النور المشرق من افق سماء بیانی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النبأ الأعظم و هذا الأمر العظیم

جناب میرزا حیدر علی علیہ بہاء اللہ

فی شوال ۱۲۹۸

بسم ربنا الأقدس العلیّ الأبھی

الحمد لله الذي سرّ خادمه بنفحات بيان أوليائه الذين كرم وجوههم عن التوجّه الى غيره و حفظهم بقدرته و سلطانه في يوم ينادى المناد من كلّ الجهات يا ملأ الانشاء طهروا قلوبكم و آذانكم و سنكم و عيونكم لمشاهدة جمال الله مالک الأسماء و اصغاء آياته الكبرى هذا يوم الذكر و الثناء قد شهد بذلك فاطر السماء طوبى لموقن اقبل الى الله فائق الأصباح و ويل لمن غفل و اعرض عن لقاء ربه اذ اتى بقدره و سلطان

سبحانك يا من بك سرع كلّ كليل الى ملكوت البيان و كلّ عطشان الى كوثر الحيوان اسألك باسمك الرحمن بأن تكتب لأوليائك ما يقربهم اليك و ينطقهم بثنائك و يؤيدهم على ذكرك و يعرفهم سبيلك و يوفقهم على خدمة امرك اى ربّ تراهم قائمين على اظهار ما اردته فى ايامك و ناطقين ببدايع ذكرك اى ربّ فاجذبهم بالكلمة العليا على شأن لا تحزنهم سبحات العلماء و لا اشارات العرفاء انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك ملكوت الأسماء لا اله الا انت المقتدر القدير

الحمد لله از عنایات نامتناهیة الهی مقبلین فائز شدند بمقامی که اهل عالم از ذکر آن عاجز و قاصر است ایشانند نفوسی که جمیع کتب و صحف بر علوّ و سموّ ایشان شهادت داده و ایشانند آن عبادی که راهها را از خار و خاشاک پاک نموده‌اند و ناس را بصراط مستقیم هدایت کرده‌اند فی الحقیقه هر نفسی الیوم بخدمت امر فائز شد او از مقرّبین در کتاب مبین مذکور و مسطور است امروز هر صاحب سمعی از کلّ اشیاء ذکر و ثناء حقّ جلّ جلاله را اصغا مینماید و هر صاحب بصری اشراقات انوار وجه را در هر شیء ملاحظه میکند این شأن بلند اعلی این یوم امع اقدس را کفایت مینماید که میفرماید بقوله تعالى الملك يومئذ لله

و بعد یا حبیب فؤادی و المذكور فی قلبی علم الله ذکرت مسرّت انگیز است و خیالت بهجت بخش مراسلات آن جناب که باسم حضرت اسم جود علیه بهاء الله و عنایتی بود در ساحت امع اقدس عرض شد قوله تبارک و تعالی یا حیدر شدائد عالم و مکاره امم را قبول نمودیم و کل را بغایت قصوی و ذروه علیا بأعلی التّداء دعوت کردیم و لکن ما فاز بها الا المنقطعون آنچه بطائف حول نوشتی لدى المظلوم مذکور لله الحمد و المنة که آن جناب را مؤیّد فرمود بر ذکر و ثنا و خدمت امرش قلم اعلی مرّة بعد مرّة شهادت داده بر آنچه فی سبیل الله از شما ظاهر شده حبّاً لله حمل بلایا و رزایا نمودی و بالقای کلمه مؤیّد گشتی هر کلمه‌ئی که لله ظاهر شود البتّه تأثیر آن در ارض وقتی از اوقات ظاهر خواهد شد انشاء الله بر کسر اصنام ظنون و خرق حجبات اوهام موفّق باشی ناس غافل باوهام قبل از یوم مشاهده و لقا محروم مانده‌اند هر حزبی بموهومی تشبّث نموده مخصوص معرضین اهل بیان تازه بحجابهای لانهایی محجوب مشاهده میشوند مشتی از خار و خاشاک علوم علمای فرقان را جمع نموده‌اند و اسمش را معرفة الله و اطاعة الله گذاشته‌اند و یل لهم و للذین اتبعوهم من دون امر من لدن آمر علیم لعمر الله از جمیع احزاب و ملل ابعد مشاهده میشوند و طالب آنکه از حقّ چیزی اخذ کنند و یا ادراک نمایند نبوده و نیستند و اذا اراد احد ان یلق علیهم من آیات ربه یجعلون اصابعهم فی آذانهم کما جعلوا من قبل الا انهم من الأخسرین فی کتاب مبین

ایّامی که جمیع از خوف مستور بودند صاحب امر بنفسه قیام فرمود و بکمال قدرت و قوّت و غلبه ناس موهوم را باسم قیوم دعوت نمود و جواهر وجود را اخذ فرمود و چون فی الجمله نفحات قمیص متضوّع شد و آفاق قلوب بعضی از عباد بانوار وجه روشن و منیر گشت از خلف ستر نعیب و طنین ظاهر کذلک سوّلت لهم انفسهم الا انّهم من المشرکین فی کتاب عظیم باید آن جناب بشأنی بر تبلیغ امر قیام نماید که حجبات و اشارات و کدورات او را منع ننماید ان اشرب فی کلّ الأحيان سلسیل الحیوان باسم ربّک منزل الأدیان اگر در سبیل الهی حمل زحمات نمودی و بغربت مبتلا شدی و شماتت شنیدی کأس عنایت هم از ایادی عطا مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه آشامیدی لا تعادل بقطره منها کنوز الأرض کلّها یا حیدر قبل علی ان افرح بما ذکرک المظلوم من شطر السّجن بما تجد منه عرف عنایة اسمه الرّحمن فی الامکان ان ربّک لهو المشفق العطوف ان انظر ثمّ اذکر اذ کنت معکم علی اعلی الأتلال و شربنا عندکم من ورق الصّین أنّه لا یعزب عن علمه من شیء یشهد بذلك عباد منصفون ثمّ اذکر اذ کنت حاضراً فی البستان المقام الّذی فیہ استقرّ عرش ربّک الرّحمن و سمعت ما نطق به لسان الله المهیمن القیوم ایّاک ان تمنعک شبّهات العالم عن مالک القدم ان اذکر ربّک بما تنجذب به القلوب انا کنا معک اذ کنت ناطقاً بذکر ربّک طوبی للسانک بما نطق بالحقّ و لوجهک بما توجّه الی مقامی المحمود کبر من قبلی علی وجوه احبّائی الّذین شربوا من ید عطائی ریحی المخبوم قل هذا یوم الذّکر و الثّناء لو انتم تعلمون و هذا یوم الأعمال لو انتم تفقهون و هذا یوم الله لو انتم تعرفون و هذا یوم الاستقامة الکبری تمسّکوا بها باسم ربّکم المهیمن علی ما کان و ما یكون و هذا یوم البیان لو انتم بالحکمة تنطقون و بشّرهم بذکری و رحمتی و عنایتی و ما قدرّ لهم فی کتابی المخبوم البهّا علیک و علیهم و علی من یحرّر فی هذا الحین تلقّاء عرش ربّه مالک الوجود انتهى لله الحمد که آن جناب بعنایت حقّ فائز بوده و هستند در شبی از شبها که این آیات مقدّسه ممتنّعه متعالیه از سماء مشیّت الهیه مخصوص آن جناب نازل میشد ذکر تل را بلسان پارسی هم ذکر فرمودند و همچنین ضیافت شما و حضور دوستان بعینه در کتب الهی از قبل هم مذکور و مسطور است میفرماید بر بلندیاها و رؤس جبال ضیافتهاست از برای ربّ جنود آنچه در این ارض ظاهر شده حرف بحرف در کتب الهی از قبل بوده طوبی للفاضلین طوبی للعارفین و در جمیع کتب ذکر ظهور در این ارض موعود است و همچنین در اطراف آن و جمعی هم از ممالک اخری آمده و در اطراف این ارض مقدّسه مبارکه ساکن شده‌اند و میگویند ظهور نزدیک است و ما آمده‌ایم تا بآن فائز شویم و ادراک نمائیم معذلک در غفلت عظیم مشاهده میشوند رئیسشان چند سنه قبل اراده نمود بحضور فائز شود در ساحت اقدس این عرض مقبول نیفتاد ولکن لوح اقدس از سماء عنایت مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شد آنچه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را بمقصود کشاند معذلک مصداق کلمه مبارکه لا یمسه الا المطهّرون ظاهر باری بقطره‌ئی از بحر معانی آن فائز نشدند و هنوز منتظرند کما انتظار قوم قبلهم و معهم صدهزار حسرت و افسوس که از فیض فیاض و رحمت نامتناهی الهی ممنوع و محرومند الأمر ید الله یعطی و یمنع و هو المقتدر القدر

اینکه ذکر جناب استاد حسین فرموده بودند بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمات عالیات از مطلع ظهور آیات نازل قوله عزّ کبریاّه یا حسین انا ذکرناک من قبل و نذکرک فی هذا اللیل الّذی تنور بانوار الوجه اذ یمشی جمال القدم فی سجنه العظیم قد اقبلت الینا و اقبلنا الیک ان اشکر و کن من الذّاکرین ان احفظ ما ظهر من القلم الأعلی کما تحفظ روحک و بصرک ان ربّک لهو الأمر الحکیم کن ناطقاً بذکر ربّک و قائماً علی خدمه اولیائه کذلک یامرک من عنده کتاب ما اطّلع به الا الله ربّ العالمین قد ذکرک من احبّنی و صار اسیراً فی سبیلی ذکرناک بما لا یأخذه الفناء یشهد بذلك کلّ منصف بصیر قل یا قوم ضعوا کؤوس الظّنون و خذوا الأقداح باسم ربّکم المعطى الکرم ان احمد بما توجّه الیک وجه القدم و انزل لک هذا الذّکر المبین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

و همچنین در باره جناب آقا سید آقا علیه بهاء الله که ذکر ایشان در کتاب آن جناب بود این آیات محکمت از سماء مشیت الهی نازل قوله عز کبرائه

یا سید آقا ییشکر مالک الأسماء من شطر السّجن و یذکرک بذکر تجد منه المخلصون عرف الله المهیمن القیوم طوبی لاسم تحرک علیه قلمی و للسان نطق بثنائی و لقلب اقبل الی ملکوتی العزیز المحبوب قد ذکرک من طاف حولی ذکرناک فضلاً من لدى الحق علام الغیوب ان احفظ آیات ربک ثم اقرأها بالروح و الریحان انّها تنفعک فی الآخرة و الأولى یشهد بذلك من عنده لوح مسطور ضعیف المریبین بأهوائهم و خذ ما امرت به من لدى الله ربّ ما کان و ما یكون انا امرنا کلّ فی الکتاب بما ینفعهم فی الآخرة و الأولى یشهد بذلك قلمی الأعلى و عن ورائه مالک الوری الذی ینطق فی السّجن انه لا اله الا انا العزیز الودود انا نوصی عبادنا بالأمانة الکبری و نأمرهم بما امروا به فی کتاب الله مالک الوجود البهاء علیکم و علی امائی اللائی سمعن النداء و فرن بالیوم الموعود

و فی هذا المقام یا حیدر قبل علی یذکرک لسان الله مالک الوری مرّة اخرى لشکر و تكون من الفرحين کن متوجّهاً بوجهک و مقبلاً بقلبک و مشیراً باصبعک و قل یا ملأ العالم تالله قد ظهر من کان مکنوناً فی خباء العظمة و مخزوناً فی سرادق العصمة و مسطوراً فی کتب الله ربّ العالمین اتّقوا الله یا ملأ الأرض و لا تنکروا من یدعوکم الی الله العزیز العظیم انشاءالله بجمیع قلب و لسان و جوارح و چشم بنصرت امر الله مشغول باشید ذکر شما و آنچه بر شما وارد شده از دفتر عالم محو نشده و نخواهد شد جناب اسم جود علیه بهائی الذی کان معی و یطوف الیوم حول عرشی قد ارسل ما ارسلته الیه فلمّا قرئ لدى الوجه نزل هذا اللوح المبین انشاءالله بحکمت و بیان جمیع من فی الامکان را بافی رحمن دعوت نمائی باید آنچه ارسال میشود جمیع را نوشته و در بعض قری و مدن بکمال حکمت از برای بعضی که سزاوارند قرائت نمائی حال در جمیع ایام و لیالی الواح نازل و باطراف ارسال میشود و کل را از نزاع و جدال و فساد و ما تکرهه العقول و النفوس منع صریح نمودیم و بآنچه سبب ارتفاع کلمه و ظهور مقام انسان است امر فرمودیم آنچه از آیات و الواح که ارسال میشود باید صورت آن را بعضی ثبت نمایند و محفوظ دارند انتهى فی الحقیقه در حفظ آیات الهی باید کمال جدّ و جهد مبذول گردد بعضی از دوستان اگر نفسی از مشرکین وارد بیتشان شود جمیع نوشتجات قبل از تجسّس بدستش میآید و این از حکمت بغایت خارج بوده و هست و ارسال الواح از این شطر باید مستور باشد مگر از نفوس مطمئنّه امینّه ثابته چه اگر منکرین و مشرکین مطلع شوند شاید بمنع و فساد قیام نمایند این عبد این عرایض را بر حسب ظاهر چون موافق و مطابق حکمت است معروض میدارد والاّ العلم عند الله و ما انا الاّ جاهل بعید اینکه مرقوم داشته بودید که الواح الهی را بصاحبانش رساندید صد هزار بار هنیئاً لجنابکم و لکلّ نفس فازت بلوح الله و اثره معلومست آن جناب در خدمت امر کمال سعی را مبذول داشته و دارند این فقره اظهر من الشمس در پیشگاه حضور ظاهر و باهر و هویدا است

ذکر جنابان ندافها علیهما بهاء الله را نموده بودید جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله مکرراً در ساحت اقدس عرض نموده اند و آیات بدیعۀ منیعۀ در باره ایشان نازل انشاءالله بآن فائز شده و میشوند و همچنین دو لوح اقدس مخصوص ایشان نازل و بجناب شیخ سل عنایت شد که برساند فی الحقیقه در خدمت امر بهیچوجه کوتاهی ننموده اند از حقّ میطلبیم ایشان را از ضوضای غافلین و نفاق ناعقین و شبهات بعضی از اهل بیان که فی الحقیقه از اهل تابوتند حفظ فرماید یا محبوی این عبد بسیار متحیر است چه که این اهل بیان که الیوم از سلطان بیان و منزله و مرسله غافل و معرضند ابداً از اوّل این امر و اصل آن اطلاع نداشته و ندارند معذلک در صدد اضلال نفوس مقبله بوده و هستند و خود را نزد هر کس از نفوسی قلم داده اند که در اوّل امر مؤمن بوده و از جمیع امور مطلع و آگاهند بعضی از عباد بیچاره چون که مطلع نیستند شاید بمکر و تزویر و فریب آن نفوس بعیدۀ محتجبه از صراط الهی ممنوع مانند و محبوب شوند فوالذی نطق و انطق الأشياء بذکره و ثنائیه

شبه این نفوس این عبد فانی ندیده و نشنیده یسأل الخادم ربّه بأن يحفظ عباده من شرّ هؤلاء الذين نبذوا امر الله عن ورائهم و اتبعوا كلّ شيطان مرید باری حضرات ندّافها علیهما بهاء الله تلقاء وجه مذکورند طوبی لهما و نعیماً لهما و آنچه بمخدّرۀ علیا امّ حرم علیها بهاء الله ارسال داشته‌اند رسیده و بساحت اقدس معروض داشته‌اند

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمود و اهل ایشان علیهما بهاء الله را نمودید در ساحت امنع اقدس عرض شد مخصوص ایشان در این ایّام لوح بدیع منیع از سماء رحمت رحمانی نازل و حامل آن جناب شیخ س که همین چند روزه بآن جهات توجّه مینماید و همچنین مجدداً در این لیل انور از سماء مشیت مالک قدر لوح جدید نازل و ارسال میشود انشاءالله رحیق معانی از بحر بیان الهی بنوشند و بنوشاند این عبد فانی خدمت ایشان تکبیر بدیع منیع که مقدّس از شئون و اشارات و کلمات این عبد است میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبم ایشان را مؤیّد فرماید بر تبلیغ امر و همچنین بر استقامت کبری انّ ربنا الرحمن لهو المؤیّد المقتدر القدیر

و اینکه در بارۀ جناب آقا محمد ابراهیم (ابن جواهری قمی) مذکور داشتید از حقّ این خادم فانی میطلبید که ایشان را بر صراط مستقیم خود مستقیم دارد تا مفتاحی باشند از برای ابواب قلوب عباد انشاءالله باسم حقّ بگشایند تا تجلیات انوار آفتاب ظهور کل را فراگیرد و احاطه نماید از فضل و عنایت مقصود عالمیان امید است که ایشان بمثابۀ سراج در آن مدینه روشن و منیر مشاهده شوند تا کل از آن روشنی بافق اعلی راه یابند و بغایت قصوی که معرفت حقّ جلّ جلاله است فائز گردند باری ذکر ایشان در ساحت اقدس اعلی عرض شد یک لوح اعزّ امنع اقدس مخصوص ایشان از ملکوت بیان رحمن نازل و ارسال شد انشاءالله از کؤوس کلمات منزل اسماء و صفات و مظهر آن رحیق معانی بنوشند و سرمست شده در انجمن عالم باسم مالک قدم بهدایت عباد مشغول گردند در جمیع احوال حکمت را از دست ندهند جمیع امور لدی الله بحکمت معلّق و منوط است مثلاً اگر حکمت اقتضا نماید تبلیغ جایز نه این کلمه‌ایست که مکرّر این خادم فانی از لسان عظمت اصغا نموده طوبی لمن نذ مشیت و تمسک بمشیت الله المهیمن القیوم

و اینکه در بارۀ شاه‌آباد مرقوم داشتید و اشتعال احبّ و همچنین اقبال نفوس معدوده و اجتماعشان بر کلمۀ جامعۀ الهیۀ جمیع در ساحت اقدس عرض شد و این آیات باهرات از سماء مشیت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ کبرائه

هو الأقدم الأعظم العلیّ الأبهی

کتاب نزل بالحقّ من لدی المهیمن القیوم للذین کسروا اصنام الظنون و الأوهام باسم الله مالک ما کان و ما یكون یا احبائی فی البلاد ان استمعوا النداء انه ارتفع بالحقّ طوبی لقوم یسمعون ان افروحا بما ذکرتم من قلمی الأعلی فی هذا الیوم الذی فیه استوی هیکل الظهور علی العرش الأعظم و نطق انه لا اله الا انا الحقّ علام الغیوب باید جمیع بکمال روح و ریحان بحکمت منزله در الواح بتبلیغ امر مشغول باشند اگر نفسی در ظاهر صاحب بیان نباشد مبین را اعانت نماید بسیار حیف است الیوم عباد از خدمت امر محروم شوند چه که عمل این یوم از اعظم اعمال لدی الله مذکور است انشاءالله کل مؤیّد شوند بآنچه که سبب و علّت ارتفاع کلمۀ الهی است لحاظ مظلوم متوجّه اولیا و دوستان خود بوده و خواهد بود انه معهم یسمع و یری عنقریب دنیا و آنچه در او مشهود است بعدم راجع گردد و آنچه از قلم اعلی در بارۀ اهل بها نازل شده بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده خواهد بود ای دوستان جهد نمائید تا برحیق استقامت فائز شوید و از کوثر یقین بیاشامید جمیع احزاب بظنون و اوهام تربیت شده‌اند اینست که از اشراقات انوار آفتاب حقیقت محروم و ممنوعند در معرضین از اهل بیان ملاحظه نمائید مع آنکه خود را عارف و ناجی می‌شمردند حال نزد حقّ از جمیع امم ارض پست‌ترند چه که باوهای متمسک شده‌اند که شبه آن از قبل نبوده و

بکمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مقبله مشغولند بصاحب بیان اظهار ایمان مینمایند و بر مرسل و منزل او وارد آوردند آنچه را که هیچ ظالمی وارد نیاورده و گفته‌اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته اعادنا الله و ایاکم من شرّ هؤلاء قولوا سبحانک یا من بحلاوة بیانک سرع الموحّدون الی فناء بابک و بأنوار وجهک توجّه المخلصون الی افق فضلک اسألك بالاسم الذی به سخرت الملك و الملكوت بأن تؤیّدنا علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک فی بلادک انت الذی یا الهی عزّقتنا بحر علمک و سمآء حکمتک و شمس ظهورک اسألك بأن لا تجعلنا محرومین عن الاستقامة علی امرک ای ربّ انت الکریم ذو الفضل العظیم فاکتب لنا من قلمک الأعلى ما کتبه للذین ما منعهم شبهات العلماء عن التّوجّه الیک و لا ظنوننا اهل البیان عن النّظر الی افق عنایتک ای ربّ فارزقنا من کأس الاستقامة علی شأن لا تمنعنا حجبنا العالم عن التّوجّه الیک و لا سبحات الأمم عن الاقبال الی شطرك لا اله الا انت المقتدر المتعالی العلیم الحکیم انتهی

یا حبیب فزادی صدهزار حیف که قوّه شامّه و مدرکه در عالم بمثابّه کبریت احمر کمیابست فوالذی خلقنی و اظهرنی و عزّقتنی و قرّبتنی و جعلنی خادماً لنفسه که اگر جمیع عالم بعرف بیان رحمن فائز شوند هرآینه کل طائف حول مشاهده گردند صدهزار افسوس که از فضل لا شبه له محروم گشته‌اند سبب و علّت محرومی عباد علمای عصرند که عباد بیچاره را از سلسال بیمثال بیزوال حضرت لایزال منع نموده‌اند و بکلمات و اشارات نالایقه مشغول کرده‌اند حقّ جلّ جلاله در کلمات مکنونه میفرماید ای بظاهر آراسته و بیاطن کاسته مثل شما مثل آب تلخ صافیست که در ظاهر کمال لطافت و صفا از او مشهود شود و چون بدست صراف ذائقه احدیه افتد قطره‌ئی از آن را قبول نماید مثل این علما مثل شخصی است که حصاة بسیاری جمع نموده باشد و گمان نماید آنچه نزد اوست از جواهر است و آنچه جمع نموده از اوّل عمر الی آخره بیک قیراط الماس معادله نماید ولکن بیچاره از این غافل و بیخبر است این خادم فانی از حقّ جلّ و عزّ سائل که ابصار را بگشاید و بنور معرفت منور دارد آنّه لهو المقتدر القدیر

خدمت جناب حسن آقا علیه بهاء الله از جانب این فانی تکبیر برسانید انشاءالله موفق باشند بر ذکر حقّ و خدمت حقّ و استقامت بر امر حقّ قسم بآفتاب وجود که جمیع عالم را فنا اخذ نماید جز عملی که در سبیل الهی ظاهر شده و بشود و همچنین خدمت جناب میرزا حسین علیه بهاء الله عرض خلوص میرسانم و از حقّ میطلبم ایشان را فائز نماید بآنچه الیوم محبوبست انشاءالله باستقامت کبری فائز شوند و بنار محبّت الهی مشتعل بشأنی که مشرکین و منکرین اهل بیان قادر بر اطفای آن نباشند از قول این عبد تکبیر برسانید و مذکور دارید لعمر الله بعضی از نفوس خائنه باطله کاذبه در صدد اضلال نفوس مقبله افتاده‌اند مع آنکه از اصل این امر بهیچوجه اطلاع نداشته و ندارند و در این صباح نورانی ناس را از صهبای معرفت رحمانی محروم کرده‌اند آن جناب باید باسم حقّ از کأس استقامت بنوشند نوشیدنی که تشنگی آن را اخذ نماید و ما سوی الله را معدوم صرف و مفقود بحث بیند مکرّر این فانی این فقره را از لسان احدیه استماع نموده قوله عزّ کبریا نه هذا یوم الله لا یذکر فیهِ الا هو طوبی لمن اقبل و فاز ویل للمعرضین

و همچنین خدمت جناب ملا میرزا محمد علیه بهاء الله تکبیر و سلام میرسانم امید آنکه بکمال استقامت بر خدمت امر قیام نمایند قیامی که اهل ارض قادر بر منع نباشند الحمد لله ذکرشان از قلم اعلی از قبل و بعد جاری و نازل شده و لحاظ عنایت باو متوجّه باید بشأنی مشتعل باشند که آثار آن در ارض ظاهر شود ولکن در جمیع امور باید بحکمت ناظر باشند بشأنی که ضوضای جهلا که باسم علما معروفند مرتفع نشود ارض را بسنجند و تخم حکمت ودیعه گذارند اینکه بعضی بر حسب ظاهر مابین موافق و منافق بتبلیغ مشغولند این فقره لدی العرش محبوب نیست میقات اظهار جهره گذشت بعد از شهادت حضرت بدیع علیه بهاء الله و رحمته کل بحکمت مأمور شده‌اند باید در جمیع احوال باو ناظر باشند چه که بعضی از دوستان نزد ظهور افتتان مضطرب و مکدر و مخمود مشاهده میشوند و ربّنا الرحمن لهو المشفق الکریم روحی و نفسی و ذاتی لشفقت

الفداء و لرحمته الفداء و لعنايته الفداء ای دوستان این خادم فانی بکمال عجز و نیستی معروض میدارد قدر این یوم را بدانید
جمع مفرّین و مخلصین بکلمه یا لیتنی ناطق بودند و از حقّ در کلّ احیان سائل و آمل که باین شرافت کبری و موهبت
عظمی فائز شوند و شما الحمد لله از فضل نامتناهی الهی فائز شدید و از رَحیق مختوم آشامیدید حال باید این عبد و آقایان
بکمال اتّحاد و اتّفاق بشکر و ثنای حقّ جلّ جلاله ناطق باشیم و قدر این نعمت کبری را بدانیم و بآنچه الیوم سبب ارتفاع امر
است عامل شویم در جمیع کتب و صحف و زبر و الواح و رقاع نصرت را بصبر و سکون و وقار و اخلاق روحانیّه و اعمال
طبیّه معلّق و منوط فرموده‌اند از حقّ عمّ نواله میطلبیم که جمیع را مؤیّد فرماید باوامر منزله در کتاب اوست قادر و غالب در مبدأ
و مآب

و اینکه در باره دوستان سلطان‌آباد مرقوم داشتید و همچنین در باره جناب ملا ابراهیم و استاد حسین علیهما بهاء الله
ذکر نمودید جمیع در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد لسان عظمت باین کلمات عالیات محکّمات ناطق قال عزّ کبریائه

بسمی الأقدم الأعظم الأعلى

ای دوستان ایّام رحمن است و کوثر حیوان از مطلع کرم جاری و ساری انشاءالله بقلوب نورا و وجه بیضا و غرر غرا از ید
عطا اخذ نمائید و باسم دوست یکتا بیاشامید اگر در کلمات مشرقه از افق قلم اعلى تفکرّ نمائید کل را وله و شوق بشأنی اخذ
نماید که ما سوی الله را مفقود مشاهده کنید و بتمام جوارح و ارکان بر خدمت دوست بایستید باستقامتی که شبهات و اشارات
علما و جهلا شما را منع ننماید و از این خیر اکبر و فضل اعظم بازدارد

یا حیدر قبل علی ذکرّ العباد بما نزل من سماء مشیة ربّک الرحمن و بشرهم بفضله العظیم قل یا احبّاء الرّحمن تمسکوا
الیوم بما ینبغی لأمر الله ربّ العالمین ایّاکم ان تمنعکم شبهات الخلق عن الحقّ تشبّثوا بذیل عنایة ربّکم الغفور الکریم لعمر الله
هذا یوم لا تعادله الاّیام ان اجهدوا لیظهر منکم ما یقرّبکم الی الفرد الخبیر انا نکبر من شطر سجنی الأعظم علی احبّائی فی
هناک و نوصیهم بما یرتفع به اسمائهم بین السّموات و الأرضین هذا یوم الأعمال و هذا یوم الأخلاق و ربّکم الخلاق المصوّر
العظیم الحکیم

یا ابراهیم ان استمع نداء المظلوم اذ احاطته الأحزان بما اکتسبت ایدی الغافلین کن ثابتاً راسخاً قائماً علی خدمة هذا
النّبی الّذی به اضطربت افئدة العرفاء و زلت اقدام العلماء الاّ من شاء الله المقتدر القدير لا تعادل بذکری ایّاک زخارف الأرض
کلّها ان اعرف قدره ثمّ اشکر ربّک العزیز العظیم

و نذکر الحسین بعد استاد لیجذبه نداء مالک العباد فی یوم المعاد علی شأن یقوم و یقول بالحکمة و البیان یا ملا
الامکان تالله قد اتی الرّحمن بسلطان مبین ان احمد الله بما ذکرّت لدی المظلوم اذ کان مسجوناً فی هذا الحصن المتین ایّاک
ان تحزنک شؤونات العالم دعها لأهلها و خذ ما امرت به فی کتاب الله مقصود العارفین

یا حیدر قبل علی بلّغهم ذکرى و عنایتی و فضلی و رحمתי الّتی سبقت العالمین لعلّ یظهر منهم ما اراده الله فی هذا
الیوم المقدّس البدیع کذلک اظهرنا من غرف الکلمات حوریّات المعانی و البیان طوبی لمن شهد و رأى و عرف آیات ربّه
الکبری فی المبدأ و المنتهى و ویل للغافلین و ویل للمعرضین و ویل للرّاقدین انتهى

و اینکه در باره جناب آقا میرزا محمّد حکیم علیه بهاء الله مرقوم داشتید و همچنین اقبالشان را بافق اعلى در ساحت
امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قال و قوله الحقّ یا محمّد ندای مظلوم را از شطر سجن بشنو ترا بحقّ
دعوت مینماید و بمقامی میخواند که ذکرش در کتب و صحف و زبر الهی از قبل و بعد بوده یا محمّد در ایّامی که از کثرت
بلایا و رزایا روز از شب امتیاز نداشت این مظلوم فرداً واحداً بر امر قیام نمود قیامی که ضوضای اهل ارض او را از ما اراده الله

منع نمود بأعلى الدّاء اهل ملكوت انشاء را بافق اعلى هدايت نمود سبيل مستقيم الهی را ظاهر و آشکار فرمود تا احزاب ارض از فيض فيّاض حقيقي محروم نمانند و چون صراط ظاهر و امر حقّ باهر و افق عالم از انوار ظهور مشرق کل بتمام اعراض قيام نمودند الا من شاء الله ربّك و ربّ من في السّموات و الأرضين حقّ جلّ جلاله شاهد و گوا هست که آنی خود را ستر نمود و بحفظ جسد نپرداختم در جميع احوال ارتفاع امر الهی و اعلاء كلمه عليا منظور نظر ظاهر و باطن بوده جميع اهل بيان در آنچه ذكر شد شاهد و گواهند مگر نفوسی که از بحر انصاف محرومند و از افق اعلى ممنوع و چون نسيم عنايت رحمانی مرور نمود و نفحه قميص ربّانی في الجملة متضوّع شد جمعی بنفاق برخاستند و بافاق دويدند که شايد نفوس مشتعلۀ بنار محبّت را مخمود نمايند اينست شأن عباد در يوم معاد سبحان الله از بصير عليم غافل شدند و بنفوسی که ابدًا از اصل امر اطلاع نداشته و ندارند توجّه نموده اند آن جناب بايد بكمال روح و ريحان اهل امكان را آگاه نمايند که شايد بعنايت کوثر حيوان از شئونات نفس و هوی مطهرّ شده بملكوت اعلى متوجّه شوند قدر و مقام اين يوم معروف بسيار عظيمست و ناس بسيار غافل مشاهده ميشوند انشاء الله از ندای احلی از نوم غفلت برخيزند و بدریای آگاهی توجّه نمايند يا محمد ان استمع نداء المظلوم انه يذکرک لوجه الله و يأمرک بما ينفعک فی کلّ عالم من عوالمه ان ربّک لهو الفيّاض الکریم ضع ما سمعت من الذّين لا يعرفون اليمين عن الشّمال و خذ ما امرت به فی کتاب الله ربّ العالمين خذ الرّحيق المختوم باسمی القيوم انه يجذبک الى مقام لا تمنعک شؤونات العالم عن مالک القدم ان ربّک لهو المقتدر القدير وصّ العباد بالاستقامة الکبری امرًا من لدن مالک الوری انه يأمرهم بما ينفعهم فی الآخرة و الأولى يشهد بذلك من عنده کتاب مبین انتهى از آیات و بیانات مالک اسماء و صفات عنايت و فضل الهی نسبت بعباد ظاهر و هویداست حقّ شاهد و گوا هست که اين عبد در اکثر احيان خود را متحیر مشاهده مينمايد چه که آفاق عوالم معانی و بيان از نیر ظهور روشن و منير است ولكن عباد در کمال غفلت و بعد دیده ميشوند از خمر غرور بشأنی مستند که ما ينفعهم را از ما يضرهم امتياز نميدهند در وادی برهوت سرگردان و مبهوت بوده و هستند انشاء الله نفوسی که بطراز ذکر حقّ جلّ جلاله در اين اوراق فائز شده اند مؤيّد شوند بر خدمت امر و تربيت عباد و احیای اموات اين خادم فانی خدمت هر يك تکبير عرض مينمايد و بأذکار قلم اعلى بشارت ميدهد انشاء الله حقّ ايشان را مؤيّد فرمايد بر آنچه سزاوار اين يوم مبارکست انه يؤيّد من يشاء امرًا من عنده و هو المقتدر العليم الخبير و اینکه مرقوم داشتيد که اگر غير آن جناب شخصی بآن سمتها توجّه نمايد سبب و علّت اشتعال نار محبّت شود اين فقره واضح و مشهود است ولكن جناب علی قبل اکبر عليه بهاء الله مالک القدر و همچنين جناب ابن اسم الله الأصدق المقدّس عليهما بهاء الله و جناب آقا ميرزا اسدالله عليه بهاء الله و عنايته هر که را مصلحت دانند با الواح ممتنّۀ مقدّسه ارسال نمايند شايد نفحات رحمن قلوب اهل آن اراضی را اخذ نمايد و بدریای دانائی کشاند در اين فقره بايد جهد بليغ مبذول دارند تا نفحات وحی از مدن و ديار قطع نشود و آذان از ندا محروم نمانند در ارسال نفوس و تبليغ امر توقّف جايز نه بايد نفوس را بر سبيل تبليغ امر الهی آگاه نمود تا بحکمت تمام ما بين انام تکلم نمايند و از مقصود حقيقي و نتيجه امر الهی ناس را آگاهی بخشند در اين صورت شمس استقامت از آفاق قلوب اشراق نمايد و عالم را منور سازد طوبی للعارفين طوبی للعاملين

و اینکه در بارۀ جناب حاجی سيّد ابوالفضل مرقوم داشتيد عرض شد لوح امنع اقدس مخصوص ايشان نازل انشاء الله بآن فائز شوند و به ما اراده الله عامل

و همچنين ذكر جناب محمد قبل حسين عليه بهاء الله ابن ل ط و جناب سمی ايشان نموده بوديد الحمد لله جناب مذکور در اين امر اعظم اقدم از اول ايام مقررّ و معترف بودند و بردای عنايت حقّ جلّ کبريائه مزین حال از اول ثابت تر و مشتعل تر ديده ميشوند اين خادم فانی از حقّ باقی جلّ جلاله سائل و آمل است که ايشان را بمثابه علم بر اتلال بين عباد خود ظاهر فرمايد و در هر حين بر مقامشان بيفزايد يك لوح امنع اقدس مخصوص ايشان نازل انشاء الله بروح و ريحان تلاوت نمايند

و از کوثر جاریه که در غیاهب کلمات الهی مستور است بیاشامند هنیئاً له و مریئاً له و امّا سمیّ ایشان ذکرشان در مراسله‌ئی که باین عبد فرستاده بودند مذکور و همچنین در مکتوب آن جناب که بجناب اسم جود علیه بهاء الله الابهی ارسال داشته بودند ذکر اقبال و توجّه و استقامتشان بوده هر دو در ساحت اقدس امنع اعزّ اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان قوله جلّ کبریائه الحمد لله بعرفان کلمه الهی فائز شد و اقرار و اعتراف نمود بآنچه لسان عظمت بآن ناطق مراتب شوق و اشتیاقشان لدی الوجه ظاهر و مشهود انشاءالله بحکمت تمام از کوثر بیان مالک امکان بنوشند انتهی و یک لوح امنع اقدس هم مخصوص ایشان از سماء مشیت رحمن نازل انشاءالله از بحور معانی و بیان که در کلمات مالک ادیان مستور است بنوشند و بنوشانند

و اینکه در باره جناب استاد حسن صباغ علیه بهاء الله مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قد ذکرناه من قبل من قلمی الأعلی و نذکره فی هذا الحین مرّة اخری لیشکر ربّه العزیز الکریم انشاءالله مؤید باشند بآنچه سزاوار این يوم ابدعست و موفق باشند به ما یرتفع به امر الله العلیّ العظیم یا حیدر قبل علی کبر من لدنا علی وجهه و ذکره بآیات ربّه المهیمن علی من فی السموات و الأرضین و نذکر فی هذا المقام ابنه الذی سمی بنصرالله و نبشره بمواهبی و الطافی لیحمد و یكون من الشاکرین و نوصیه بالاستقامة الکبری و بما نزل فی کتابی المبین انتهی

و اینکه در باره زیارت نورین تیرین علیهما من کلّ بهاء ابهه و من کلّ نور انوره مرقوم داشتید بتفصیل در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما تکلم به لسان الله المهیمن القیوم قوله عزّ اجلاله یا حیدر قبل علی علیک بهائی و عنایتی یشهد لسان بیانی فی ملکوت علمی بانک فزت بما کان من افضل الأعمال عند الغنی المتعال انا کنا معکما نسمع و نری و انا السّامع البصّار قد قبلنا توجّهکما و ما عملتما فی سبیل الله مالک الأدیان عدم بلوغ مکتوب و تأخیر جواب سبب عدم قبول نبوده آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر ان افرح بفضل مولاک آنه لهو الفضل الکریم آنچه لوجه الله ظاهر شود نزد حقّ معلوم و بطراز قبول فائز طوبی از برای نفوسی که خالصاً لوجه الله فائز شوند بآنچه شما فائز شدید یا غلام قبل علی بشنو ندای مظلوم را و یقین بدان که آنچه در سبیل الهی از تو ظاهر شد لدی الوجه مقبول افتاد عمل هیچ عاملی لدی الله ضایع نشده و نخواهد شد کن موقناً بما نطق به قلمی الأعلی و کن من الشاکرین اشهد انک سمعت التّداء و اقبلت الی الله مالک الأسماء و زرت مقاماً لم یزل کان تحت لحاظ عنایة ربّک الغفور الکریم لعمر الله قد زاره الملائکة و قبیل من الملائکة و سوف تتوجّه الیه قبائل الأرض ان ربّک لهو العلیم الخیر ان اشکر الله بما یدک و عرّک سبیله الواضح المستقیم مکافات اعمال حسنه و کلمه طیبّه لدی الله مکنون و مخزون است یشهد بذلك لسان الرحمن ولكنّ الناس اکثرهم من الغافلین انتهی از آیات محکمه الهی عنایت حقّ ظاهر و مشهود است براستی عرض مینمایم از هر کلمه‌ئی شمس فضل مشرق نعیماً لحضرتک و لمن کان معک الحمد لله باین نعمت کبری فائز شدید و از اهل سفینه حمرا در کتاب الهی مذکور و مسطور فی الحقیقه این مقام از اوصاف ظاهره که از قلم جاری میشود مقدّس و مبرّاست چه که از لسان عظمت ذکر آن جاری و نازل صدهزار طوبی از برای نفسی که باین مقام اعلی فائز شد

و اینکه در باره جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهاء الله نوشته بودید عرض شد اظهار عنایت فرمودند و یک لوح امنع اقدس اعزّ ابهی مخصوص ایشان نازل انشاءالله چشمشان بمشاهده آن روشن و قلبشان بزیارت آن مسرور خواهد شد قد فاز بلاکئ بحر بیان ربّه انّ الخادم یشّره بهذا اللّوح البدیع و یهنّئه بهذا الفضل العظیم

و اینکه در باره نفوس مطمئنّه مقبله علیهم بهاء الله مرقوم داشتید اسامی کل لدی العرش عرض شد و مخصوص هر یک آیات باهرات از سماء رحمت ربّ الأرباب نازل این خادم فانی عاجز است از ذکر آن بتمامه ولكن بعض از آن که بلسان پارسی نازل شد ذکر میشود تا کل بیان رحمن فائز شوند و به ما ینبغی للانسان عامل قوله عزّ کبریائه قلم اعلی شاربان رحیق

ابهی را تکبیر میرساند و میفرماید امروز روز خدمت و نصرت امر است خود را از فضل این ایّام و نفحات آن محروم ننمائید بکمال حکمت و استقامت و رفق و مدارا ناس را متذکّر دارید که شاید از کوثر عطای الهی بحیات تازه فائز شوند و از کلمه ربّانی بغایت قصوی و ذرّۀ علیا رسند امروز آفتاب فضل مشرق جهد نمائید تا بعملی که لایق و قابل یوم الهی است فائز گردید ذکرتان لدی المظلوم مذکور و از برای هر یک نازل شد آنچه که بمثابۀ کنوز باقیه است نزد امین علیم جمیع اشیای عالم باین کلمۀ مبارکه معادله ننمائید ان اشکروا ربکم الغفور الرحیم باید باعمال حسنه و کلمات طیّبه و حکمت منزله ناس را هدایت نمائید و انشاءالله باخلاق روحانیّه و صفات پسندیده بنصرت امر مشغول شوید انا نکبر من هذا المقام علیکم و نبشركم بفضل الله و رحمته و نامرکم بما نزل فی کتاب الله رب العالمین باید بقوادم اتّحاد در این هوای مقدّس طیران نمائید و بکمال محبّت و وداد مابین خلق ظاهر باشید انّه یكون معکم فی کلّ الأحوال انّه لهو الحقّ علّام الغیوب جمیع اماء بذكر الهی فائزند ای ورفات سدرۀ مبارکه بشما توجّه نموده و میفرماید باید کل بطراز تقدیس فائز باشید و باثواب تنزیه مزین از حقّ منبع بخواهید تا رؤس اعمال را باکالیل عصمت منور فرماید اوست مقتدر و توانا ادراک نمودید ایّامی را که مقرّین و موحدین و مخلصین لقای آن را از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل بودند از امورات ظاهره و شئونات دنیای فانیه مکدرّ و محزون نباشید دار فانی قابل ذکر نبوده و نیست عنقریب اهل ارض بحسرت تمام و خسران مبین بمقام خود راجع شوند آنچه در دفتر این عالم و دفاتر عوالم اخری بدوام اسماء حسنی باقی و پاینده است ذکر است که الیوم از قلم اعلی در صحیفۀ حمرا ثبت شود جهد نمائید تا بآن فائز شوید و باسم حقّ حفظش نمائید جز حقّ از ذکر این مقام عاجز بوده و خواهد بود بر جمیع شکر و ثناء حقّ در کلّ احیان لازم طوبی لعبد فاز و لأمة فازت و لعبد اعترف و لأمة اعترفت بما نطق به لسان العظمة قبل خلق السموات و الأرض انّه لا اله الا انا الخبیر البصیر انتهى

اینکه مرقوم داشته بودید جناب آقا عبدالحسین الموسوم بالیاهو در ارض ک بودند و فرقه عنود بر ایشان شوریده اند لیس هذا اوّل ظلم ظهر من الظالمین فی هذه الايام و لیس هذا اوّل اناء کسر فی سبیل الله و لیس هو اوّل رجل ابتلی بشماتة الأعداء باری تفصیل ایشان در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله جمیع عالم بطراز عرفان مالک قدم مزین شوند و بحکمت و بیان بر نصرت امر رحمن قیام نمایند امروز اشتغال بحرف و صنایع از عبادت محسوبست بر کل لازم بلکه واجب است که بشغل و عملی مشغول باشند کسالت و قعود و انزوا و بیکاری و تبلی لدی الحقّ محبوب نبوده و نیست انشاءالله جمیع به ما امر به الله فائز شوند و عامل گردند انتهى

از جانب این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر برسانید و مذکور دارید و بگوئید اشتغال بامور هم در مقامی از خدمت محسوبست انشاءالله نفوس مقبله باستقامت کبری فائز شوند و استقامت کبری مقامیست که هر نفسی بآن فائز شد غیر الله را معدوم و مفقود مشاهده نماید ولو یأتی بما عند الناس

و اینکه مرقوم داشته بودند که در مکاتیب این عبد لفظ مالک یوم الطّلاق بطاء نوشته شده و بنظر میآید بتاء منقوط باشد هر دو صحیح است چه که یوم الطّلاق بطاء مؤلف یوم قیامت است چه که یوم فصل است و چون فصل اکبر در آن یوم واقع لذا در بعض مقام بطاء نوشته شده و همچنین بتاء منقوط بمعنی تلاقی است و چون آن یوم اعظم یوم تلاقی است لذا در بعض از مقامات بتاء مسطور این یومیست که احزاب مختلفه در یک مقام جمع میشوند و شئونات متضادّه بیک معین توجّه مینمایند هذا یوم اللّقاء و هذا یوم التّلاقی و هذا یوم الالتقاء و هذا یوم الطّلاق و هذا یوم الفصل الأكبر و هذا یوم الجمع لعمر محبوبی و محبوبک و محبوب من فی السموات و الأرض اتت القارعة و قرعت و ظهرت الحاقّة و الحقت و برزت السّاعة و قضت در ایّامی که نیر ظهور از افق عراق مشرق ولكن نظر بعدم اکمال میقات خلف سبحات حکمت مستور یومی از ایّام جمال قدم از حرم بیرون تشریف آوردند و در بیرونی جناب حاجی محمد تقی از اهل نیریز علیه بهاء الله مع این عبد حضور داشتیم و در آن

ایام احدی از اصل امر مطلع نه و کل غافل و از غایت ستر جمیع ممنوع مع آنکه ونفسه الحق امر از آفتاب واضح تر بود ولکن بیانات نفس حق ناس را متحیر داشت در آن ایام اموری ظاهر که اگر عرض شود جمیع بکلمه واشوقا ناطق شوند باری در آن حین لسان قدم مخاطباً لجناب حاجی محمد تقی ناطق فرمودند حاجی محمد تقی نشسته بودم دیدم ساعت موعود راه میرود فرمودند ای حاجی محمد تقی آن ساعت موعود بیان باین قسم راه میرفت و مشی میفرمودند و مکرر میفرمودند حاجی بین همین قسم مشی مینمود همین قسم مشی مینمود سبحان الله مع این ظهور اعظم چون اراده بر ستر تعلق گرفته بود احدی در آن ایام آگاه نه الا معدودی و آن معدود هم علی قدر مقدور لا علی ما هو علیه جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه و لا اله غیره اینکه مرقوم داشته بودند که الواح بدیعۀ منیعۀ که در معنی نصرت از قلم اعلی نازل شده سواد نموده اند و همراه دارند تا جمیع مشاهده نمایند و بر نصرت امر الهی و معنی آن آگاه شوند این فقره فی الحقیقه خدمت بزرگیست بامر حق ولکن از قبل هم در معنی نصرت از قلم اعلی نازل شده آنچه که سبب هدایت و تذکر من علی الأرض است انشاء الله آنها را هم بدست آورده ضمّ نمائید بآنچه که نوشته اید تا کل ادراک نمایند که ظهور حق جلّ جلاله از برای اصلاح عالم است نه قتل و غارت و فساد و نفاق و اذیت و امثال آن

و اینکه در بارۀ جناب آقا محمد هاشم (از اهل ک) و سایر دوستان الهی نوشته بودید در ساحت امنع اقدس عرض شد مخصوص هر یک آیات بیانات از افق مشیت الهی نازل انشاء الله نفحات آن را بیابند چه اگر جمیع من علی الأرض عرف کلمه ئی از کلمات الهی را فی الحقیقه بیابند خود را مقدس و منزّه و فارغ و آزاد مشاهده کنند طوبی از برای نفسی که باین مقام اعظم اعلی فائز شد هذا ما نزل لجناب محمد قبل هاشم

بسمی الشّاهد العظیم الخبیر

ذکر من لدنا لمن فی العالم لیقرّبهم الذّکر الی مقام جعله الله مقدّساً عن شبهات الذّین کفروا بیوم الذّین یا هاشم ان افرح بما یذکرک من قام باسمه القیوم و کسر اصنام العلوم باسمه المقنن القدر انا قدّرتنا العلم لعرفان المعلوم و ما ینتفع به العباد لا ما ینطق به کلّ جاهل موهوم طوبی لوجه توجّه الی وجه الله و لأذن سمعت التّداء و للسان نطق بهذا الاسم العظیم ایاک ان تمنعک شبهات البشر عن مالک القدر دع ما عند النّاس و خذ ما اوتیت به من لدن مشفق کریم انا نذکر اهلک و من معک فضلاً من لدنا ان ربّک لهو الفضل القدیم و نکبر من هذا المقام علیهم و علی الذّین تمسّکوا بهذا الحبل المتین و هذا ما نزل لجناب میرزا سها (من سلطان آباد)

بنام محبوب یکتا

مالک اسماء میفرماید جهد نما تا از عنایت حق جلّ جلاله بشهاب نامیده شوی یعنی شهاب منیر مبین وجود اولیا و استقامتشان بر امر مالک اسماء نور است از برای مقبلین و نار است از برای مشرکین انشاء الله بمثابۀ ستارۀ سحری از افق سماء محبت الهی مشرق و لائح باشی امروز روزیست که هر نفسی میتواند تحصیل نماید آنچه را که سبب علو و سمو است چه مقدار از نفوس که طالب این یوم بدیع منیع بودند ولکن چون فجر یوم الله ظاهر شد کل معرض مشاهده گشتند از حق بخواه تا کل را از ذلت نفس و هوی مقدّس فرماید و بافق اعلی کشاند اینست نعمت حقیقی و مائدۀ سماوی طوبی لمن فاز بها و ویل لمن جعل نفسه محروماً عن نعمه الله و آلائه و عناية الله و الطافه از حق جلّ جلاله بخواه تا ترا مؤید فرماید بر امری که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است البهّاء من لدی المظلوم علی الذّین فازوا بهذا المقام العظیم

و هذا ما نزل لجناب استاد حسين ك

بسمي السامع العليم

يا حسين يذكرك المظلوم من شطر السجن و يدعوك الى الله العزيز الوهاب انا دخلنا السجن و نزلنا الآيات على شأن لا يحصيها الا الله رب الأرباب كن ناطقاً بثناء ربك و عاملاً بما انزله الوهاب في الكتاب طوبى لقوى ما اضعفته شؤونات الخلق و لمقبل ما منعته اشارات اهل الحجاب تمسك بحبل عناية ربك و سبّح في العشي و الاشرق ان احمد بما فزت برشحات قلمي الأعلى الذي اذا تحرّك ناد المناد قد اتى سريع الحساب كذلك ماج لك بحر عنايتي فضلاً من عندي و انا العزيز الفضال انا نذكر من سمى بهاشم و نبشّره بهذا الذكر الذي نزل بالحق من لدى الله مالک الرقاب و نذكر من سمى بمحمد ليفرح بعناية ربه الغني المتعال

و هذا ما نزل لجناب آقا حسين (ك) الذي فاز في الزوراء

هو الشاهد و المشهود

كتاب انزله مالک الوجود من مقامه المحمود لمن آمن بالله العزيز الودود طوبى لقاصد عرف المقصود و لطالب اجاب المطلوب و لعالم آمن بالله المهيمن القيوم كم من عالم اعرض عن الصراط و كم من جاهل عرف و سرع و قال لك الحمد يا مالک الغيب و الشهود تالله قد انار افق العالم بالتّبر الأعظم ولكنّ الناس اكثرهم لا يشعرون انّ الحقّ يمشى امام وجوه الخلق يشهد بذلك من نطق في قطب الامكان انه لا اله الا انا المقتدر على ما كان و ما يكون طوبى لمقبل اقبل و فاز باللقاء و ويل لكلّ معرض اعرض عن الله بما اتّبع كلّ غافل مردود و هذا ما نزل لمن سمى بجناب سيّد باقر ك

هو السامع المجيب

امروز جميع اشياء از نار كلمه الهيّه مشتعلند و جميع ذرات كائنات به قد اتى منزل الآيات ناطق طوبى از برای نفسی كه ندای مکلم طور را از شجره ظهور اصغا نمود و بتمام جان و روان بر امر محبوب عالمیان قیام کرد ذکر این یوم عزیز بدیع در کتب الهی اظهار از آفتابست در وسط آسمان طوبی از برای چشمی كه بمشاهده فائز شد و از برای قلبی كه بافق اعلى اقبال نمود يا باقر اگر بدوام ملك و ملكوت حقّ را شكر نمائی هرآینه باین لوح اقدس معادله ننماید قدر كلمات رحمن را بدان و چون جان حفظش نما انا نكبر من هذا المقام عليك و على ابيك و على الذين فازوا بهذا المقام العظيم يا سيّد قبل رضا مالک اسماء میفرماید جهد کن تا برضای حقّ جلّ جلاله فائز شوی این مقام را شبه و نظیر نبوده و جميع موحّدين و مقرّبين و مخلصين طالب آن بوده و هستند انّ ربك ينطق بالحقّ و يهدى من يشاء الى صراطه المستقيم و الحمد لله العزيز الحكيم

هذا ما نزل لجناب من سمى بملاً محمد رضا ك

هو الأقدم الأعظم

یا محمّد رضا آسمان جود مرتفع و شمس ظهور از افقش مشرق و لائح اینست آن یومی که کتابهای آسمانی کل را باو وعده و مژده داده امروز روز آگاهی است دانای یکتا میفرماید باب فضل مفتوحست و دریای رحمت امام وجوه ظاهر جهد نمائید تا از فیض فیاض قسمت برید و محروم ننماید در قرون اولی تفکّر کنید و در آنچه بر انبیا و سفرای الهی وارد شده نظر نمائید هر هنگام که مطلع وحی الهی از افق سماء مشیت ظاهر شد کل بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و بر آن جوهر وجود وارد آوردند آنچه را که اقلام عالم از ذکر آن عاجز است بگو ای دوستان آب حیات باسم منزل آیات جاری و ساری طوبی لنفس عرفت و شربت و ویل للغافلین الحمد لله رب العالمین

و هذا ما نزل لجنتاب من سمی بمحمّد قبل جعفر

بسمی المهیمن علی من فی الأرض و السّماء

ان یا قلمی الاعلی ان اذکر من فی ملکوت الانشاء لعلّ الذّکر یقرّبهم الی مقام کان فی الكتاب مذکورا لیس الیوم یوم الوقوف و الصّمت ینبغی لكلّ انسان ان ینطق بالحکمة و البیان فی هذا الأمر الذی کان من افق الفضل مشهودا یا احبّاء الله و اصفیائه ان استمعوا الدّعاء من شطر البقعة الثّوراء أنّه یشترکم بما نزل فی کتاب کان من قلم الله مسطورا ایّاکم ان تمنعکم شبهات الخلق عن الحقّ دعوا ما عند النّاس ثمّ اقبلوا بوجه نوراء الی افق کان بلسان الله موعودا قد تمّت الحجة و کملت النّعمة و ظهر ما کان فی سرادق العزّ مستورا قد انفطرت السّماء و سرت السّفینة الحمراء علی بحر الکبریّاء بأمر کان من سماء الوحی منزولا کذلک نطقت السّدره و دلج الدّیک و غنّت حمامة الأمر علی غصن کان باسم الله معروفا انا نوصیک و احبّاء الله بالاستقامة الکبری علی هذا الأمر الذی به زلّت اقدام العلماء انّ ربّک کان علی ما اقول شهیدا انتهى فی الحقیقه فضل و عنایت و کرم و رحمت حقّ بمقامی است که احدی از عهده شکر آن برنیايد در لیالی و ایّام آیات الهی من غیر تعطیل نازل و جمیع مرایائی هستند حاکی از جود و کرم و شفقت محبوب عالمیان این خادم فانی از حقّ سائل و آمل است که اولیایش را موفق فرماید بر عملی که لایق این فضل اقدس است از جانب این فانی خدمت شاربان رحیق معانی تکبیر بدیع منیع منوط بعنایت آن محبوب است انشاءالله کل کأساً بعد کأس و غرفة بعد غرفة و قدحاً بعد قدح از رحیق عنایت حقّ بیاشامند البهّاء علی جنابک و علیهم و علی کلّ ناطق نطق و کلّ قائم قام و کلّ سالک سلک صراطه المستقیم و الحمد لله ربّ العالمین

عرض دیگر آنکه چندی قبل مخصوص دوستان و اولیای ارض ک الواح بدیعه منیعه نازل مع جناب شیخ ارسال شد و همچنین این ایّام چند لوح اقدس که مخصوص جناب آقا محمّد حسین زوّ و دو سمی ایشان و جناب آقا غلامعلی علیهم بهّاء الله از سماء مشیت نازل از طریق پوسته ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند

و اینکه از قبل قبل از برای دوستان قمصر و اطراف آن الواح خواسته بودند و تعویق افتاد این نظر بتعویق نامه آن محبوب بوده و حال بعضی الواح از سماء عنایت نازل با اسم و بی اسم در کرّه دیگر ارسال میشود چه که در این کرّه ارسال آن خارج از حکمت است بعد از وصول آن جناب بهر کس مصلحت دانند اذن عطا شد که اسم او را نوشته بدهند تا کل بعنایت الهی فائز گردند الأمر بیده یقدر لمن یشاء ما یشاء و یثبت لمن اراد ما یرید و هو المقتدر العزیز الحمید

محبوب معظّم حضرت اسم الله زین علیه من کلّ بهّاء ابهّاء بلحاظ انور ملاحظه فرماید

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذى ظهر بالحكمة و اظهر امره بالحكمة و امر الكل بالحكمة و جعل النصير فى البيان و الحكمة تعالى مولى الحكمة و مظهر الحكمة الذى جعلها احد من السيوف و اهز من الرماح و انفذ من السهام الحمد لله الذى اذا استوى على العرش فى الحديقة الموسومة بالرضوان نطق بثلاثة آيات محكمات من اولها رفع حكم السيوف و وضع مقامه الذكر و البيان و بثانيها تجلّى بكلّ الأسماء على كلّ الأشياء تعالى فاطر السماء الذى نطق بما انجذبت به الأرض و من عليها الا الذين اخذوا ما عندهم و نبذوا ما عند الله مالک الأنام اصلى و اسلم و اكبر على الذين عملوا بما امروا و اتبعوا ما انزله الله فى الزبر و الألواح روحى لذكركم الفداء قد فاز الخادم بما لاح و اشرق من افق قلمكم الذى لم يتحرك الا على ذكر الله و ثنائه و اظهار امره و اعلاء كلمته فلما انار قلبى من ذلك النور اللّاح قصدت مقرّ العرش فلما حضرت عرضت ما فى كتابكم اذا نطق لسان العظمة فى ملكوت البيان و انه لهو البرهان لمن فى الامكان قوله عزّ كبريائه

بسمى المظلوم

يا اسمى ان استعدّ لاصغاء نداء ربك ان القيوم يذكرك بأعلى الذكر و المحبوب يناديك بأعلى النداء و المذكور يذكرك بأبهى الأذكار و المقصود توجه اليك بوجهه الباقي بعد فناء الأشياء تعالى مولى الأسماء الذى اذا استوى على العرش نطق بكلمة اهتزت بها الأرض و ما فيها الا كلّ غافل تمسك بصنم من الأصنام قل يا ملأ الايران قد اتى الرحمن ليقرّبكم و يعزّكم ما ينبغي للانسان انتم اعرضتم و كفرتم الى ان افتيتم على الذى به قرّت عيون السّفراء الذين ارسلهم الله الى العباد قل انه امركم بالمعروف و انتم اخذتم المنكر و ظهر منكم ما ناحت به الأشجار قل تالله قد اتى مكلم الطور انه هو الذى وعدتم به فى الزبر و الألواح قل ايّاكم ان تمنعكم شؤوناتكم عن الله ربّ الأرباب دعوا ما عندكم و تمسكوا بما نطق به ام الكتاب امام الوجوه امراً من لدى الله المقتدر المختار يا زين كبر من قبلى على وجوه احبائى الذين نبذوا سوائى و شربوا رحيق رحمتى من يد عطائى ثم أمرهم بما نزل من سماء مشيّى و ملكوت ارادتي ان ربك لهو العزيز الوهاب انا وصيناهم بالحكمة و بما يرتفع به مقاماتهم فى الامكان قل كونوا امناء الله فى الأرض و اعلام الذكر بين الأنام عاشروا مع العباد بالروح و الرّيحان على شأن لا يحزن منكم قلب احد و لا تضطرب افئدة الذين خلقهم الله بأمر من عنده انه لهو العزيز الغفار

يا احبائى فى الحدياء و فى ديار اخرى لعمر الله ان القلم الأعلى توجه اليكم و يذكركم بأبهى الأذكار و يظهر لكم لآئى قلم حكمة ربكم مالک الأيام طوبى لمن جعل الله له نصيباً فيما ظهر من عمّان فضله الذى سبق من فى الأرضين و السموات البهاء عليك و عليهم و على الذين عرفوا حكم المبدأ و المآب يا زين انشاء الله بعنايت الهى منير و روشن باشى الحمد لله در خدمت امر و انتشار آثار الهى غفلت نمودى اين مقام بسيار عظيمست ان اشكر ربك العليم يا زين المقرّين جميع عباد را بافق اعلى دعوت نموديم و بدرىای دانائى الهى هدايت فرموديم و همچنين جميع را بنصرت امر امر كرديم و نصرتى كه در كلمات الهى نازل شده بأظهر البيان ذكر نموديم مع ذلك مشاهده ميشود بعضى از معنى نصرت و ما اراد به الله غافلند يعنى اطلاع نيافته اند صدهزار افسوس كه اهل بها الى حين آگاه نيستند بعضى نصرت را بهواهاى خود معنى نموده و مينمايند مع آنكه از قلم اعلى لاتحصى اين كلمه ابهى نازل نصرت امر الهى بحكمت و بيان بوده نه بايذا و فساد جميع را از نزاع و فساد منع نموديم مع ذلك ممنوع نشدند چه كه از مقصود آگاه نيستند و نفسى هم كه لله قيام نمايند و ناس را متذكر دارند كمياب بوده و هست لذا اكثرى در اوهام خود مانده اند اهل نون و جيم را باوامر الهى اخبار نما حق آنچه را بيان ميفرمايد بايد جميع بان متمسك باشند و ارادة الله را بر ارادة خود مقدم دارند و مشيّه الله را بر مشييت خود مهيمن و غالب دانند وقتى حق جلّ جلاله بيك كلمه عالم را منقلب و مقهور نمايد هر نفسى بقرائت سورة رئيس و امثال آن فائز شد بر قدرت الهى فى الجملة آگاه ميشود و وقتى نفس حق را اذيت مينمايند و حق ساكن و صابر ملاحظه ميگردد جميع امورات بر وفق حكمت جارى ميشود ولكن

چون عباد مَطَّلَع نیستند لذا گاهی راضی و گاهی شاکی ملاحظه میگردند در این ظهور اعظم حکم سیف و فساد و نزاع و جدال و امثال آن نهی شده نهیاً عظیماً فی الکتاب اگر نفسی البوم سوء قصدی از او در باره مظلوم ظاهر شود البتّه متعرّض او نشویم در این ظهور دریای شفقت مَوَاج و بحر فضل مشهود و آفتاب جود مشرق بعضی از دوستان در ارض نون و جیم از این مراتب اطلاع ندارند از قبل حقّ بایشان تکبیر برسان و معنی نصرت را تا کلّ بآنچه لدی الله محبوبست مَطَّلَع شوند اگرچه از اعمال ظالمین قلوب احبّاً مجروحست قد ارتکب الرّقشَاء و الذّنب ما ناح به الرّسول فی الفردوس الأعلى و البتول فی الجنّة العلیا و القلم الأعلى فی هذا المقام الأبهی ولكن اطاعت امر الله و تسلیم در اوامرش لازم و واجبست باید جمیع آذان و ابصار مترصد باشد تا از افق امر چه ظاهر گردد و از لسان عظمت چه امر صادر و اگر نفسی بغیر ما اراد الله و ما امر به فی ظاهر الظّاهر ارتکاب امری نماید ضرّش بنفس حقّ راجع است اگر نفسی البوم یکی از اعدای الهی تعرّض نماید و یا اذیت کند حقّ را نصرت نموده و از ناصرین در کتاب محسوب نمیشود چه که مخالفت امر الله نموده و همچنین سبب ضرّ حقّ و دوستان او شده جمیع امور بتصدیق و قبول حقّ منوط و مشروط ضعوا یا احبّائی ما شتم و اردتم و خذوا ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم توکلوا علی الله فیما ورد علیکم و تمسّکوا بالصّبر و الاضطبار هذا خیر لکم یشهد بذلك کتابه الحکیم انتهی چندی قبل در جواب یکی از دوستان که بگمان خود قصد نصرت نمود که فی الحقیقه سبب تضييع امر بود این کلمات عالیات از مشرق اراده مالک اسماء و صفات نازل و ارسال شد قوله عزّ کبريائه ایاک ان تعمل ما کتبه فی آخر کتابک این اعمال اعمال جهلاست و افعال غافلین قسم باسم اعظم که اگر نفسی از دوستان اذیت بنفسی وارد آورد بمثابه آنست که بنفس حقّ وارد آورده نزاع و جدال و فساد و قتل و امثال آن در کتاب الهی نهی شده نهیاً عظیماً تب الی الله عمّا قصدته فی نفسک ثمّ ارجع الیه و قل

یا الهی اسألك بالكلمة العلیا بأن تکتب لی كلمة الغفران لأنّی اردت فی نفسی ما لا اردته و نهیته فی کتابک اسألك بأن تکفر عني سيّئاتی و تغمّسنی فی بحر غفرانک انک انت الغفور الکریم

هر ظلمی که از ظالمی ظاهر شد او را بنفس حقّ واگذارید ید عدل الهی مهیمن و محیط است احتیاج بفساد و نزاع و جدال و قتل و غارت نداشته و ندارد نصرت امر بیان بوده و خواهد بود و دون آن از هواهای نفسانیّه ظاهر شده و میشود اعاذنا الله و ایاکم یا معشر المقبلین انتهی و امثال این کلمات عالیات در این ایام بسیار نازل که شاید جمیع دوستان بر اراده الهی مَطَّلَع شوند و ارتکاب نمایند امری را که سبب تضييع امر الله و ضرّ اولیا و اصفیا گردد آنه يعلم و یحکم و هو الحقّ علام الغیوب

در باب من صعد الی الرّقیق الأعلى و ما بقی منه مرقوم داشتید این مراتب در ساحت اقدس عرض شد فرمودند ما قبول نمودیم و بجناب زین عنایت فرمودیم یفعل فیهِ ما یشاء و همچنین فرمودند وجه منیر علیه بهائی و نوری آن را هم بجناب زین واگذاشتیم هر دو فقره بطراز قبول فائز و بآن جناب راجع الأمر یده و هو الأمر الحکیم

اینکه در باره جناب آقا محمّد حسین ذکر نمودید ذکر ایشان از قبل در ساحت اقدس مذکور و لوح اعزّ امنع مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل مع الواح ارض هم که از طرف ارض قاف ارسال شد ارسال شده انشاءالله بآن فائز شوند و مجدّد هم ذکرشان در ساحت اقدس معروض و شمس عنایت از افق فضل مشرق و لائح انشاءالله باین بشارت هم فائز شوند و همچنین ذکر جناب آقا عبدالوهاب هم در ساحت اقدس اعلی معروض گشت هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان

هو الأعظم

يا وهَّابِ يذكرك المظلوم الذي نطق بما امر به من لدى الله رب العالمين قد انار العالم من نير الظهور ولكن القوم اكثرهم من الغافلين منهم من سمع و انكر و منهم من رأى و اعرض و منهم من اقبل الى الله ييقين مبين طوبى لقلب فاز بالاقبال و لعين رأت افقه المنير تمسك بحبل الأمر على شأن لا تمنعك اشارات المشركين ان تعمل ما امرت به فى كتاب الله انه يؤيدك و يكون معك ان ربك لهو العليم الخبير

هو الأقدس

انا نذكر من سمى بالألف و القاف (آقا جان) ليسمع ما سمعته آذان المقرئين الذين نبذوا العالم و اقبلوا الى مالك القدم ييقين مبين اولئك عباد ما منعهم السيوف و ما خوفتهم السهام فى هذا الأمر المبرم الحكيم انك اذا فزت بكتاب ربك خذه بقوة من لدى الله القوى القدير هذا يوم فيه ظهرت الأثمار و برزت الأسرار ولكن القوم اكثرهم من الغافلين هذا يوم الجزاء ولكن الناس اكثرهم من المعرضين طوبى لمن اقبل الى الله اذ ارتفع النداء من مقامه الكريم بهاء المشرق من افق الفضل على الذين آمنوا بالله العزيز العظيم انتهى

و اينكه در باره جناب آقا محمد جواد عليه بهاء الله مرقوم داشته بودند هذا ما نطق به لسان العظمة

هو الناطق بالحق

يا محمد قبل جواد انا قد نرى الأمرين فى السرين الأظهرين مرة ذكرنا ارض الصاد بما افتر به ثغر العالم و اخرى بما ناح به مولى الأمم فانظر فى رحمة الله و فضله و فيما ارتكبت الرقشاء ان ربك لهو العليم الخبير يا ارض الصاد نوصيك فى امانات الله و اصفياه كذلك وصيناك من قبل اذ يتحرك و ينوح قلمى الأعلى على ما ورد على الأمر من الذين ظلموا و انكروا حق الله اذ اتى بسطان مبين قل يا احبائى قد اخذتكم الأحزان بما ورد عليكم ان افرحوا اليوم بما توجه اليكم وجه القدم من افقه الأعلى و يذكركم بما انجذبت به افئدة المخلصين كذلك نطق لسانى فى ملكوت ياننى فضلاً من عندى و انا الفضال الكريم بهاء عليك و على احبائى الذين هاجروا فى سبيلى و حملوا الشدائد فى حبي و على كل موقن مستقيم انتهى

و در باره آن دو امه كه مرقوم فرموده بوديد بما اكتسبتا در ساحت اقدس عرض شد جواب از مطلع امر صادر نشد و بعرض مطلب آخر امر فرمودند لذا اين عبد متحير كه آيا از بعد بكلمه غفران فائز شوند يا نه الأمر بيد الله المقتدر القدير در فقره ضلع مرفوع جناب آقا سيد على عليه بهاء الله مرقوم داشتيد عرض شد قال عز كبريائه انه فاز بالغفران انا ذكرناه من قبل بذكر جميل حال از كدورات دنياى غبارآوده فارغ و بكمال روح و ريحان در رفيق اعلى ساير و ساكن عليه بهاء الله و رحمته و ثناء الله و ذكره انتهى

و همچنين در باره كربلائى آقا جان اين آيات بينات از سماء عنايت نازل قوله عز كبريائه

بسمى الذّاكر و المذکور

يا حرف القاف بين الألفين ان استمع نداء مجمع البحرين من هذين الاسمين الأعليين اللذين اذا ظهرا انفطرت السماء و انشقت الأرض و ارتفعت الصيحة بالحق و تزلزل كل قائم مستقيم بهما ظهر القائم و بشر الناس بالقيوم الذى اذا ظهر هدرت الأطيّار على الأشجار قد اتى الله بأمر لا يقوم معه جنود الأرض كلّها كذلك نطق لسان العظمة فى سجنه العظيم قل باسمى ظهر ملكوت الأسماء و بندائى ارتفع النداء من مطلع الكبرياء و بأمرى انصعق من فى السموات و الأرضين الا من حفظناه و

انقذناه و نجّيناه و انا المقتدر على ما اشاء و انا القدير كذلك صفت جنود الوحي على هيئة الكلمات في هذه الأسطر التي ظهرت في هذا اللوح المنير أنك اذا فزت بكتابی ان افرح و قل لك الحمد يا مقصود العالمين آنچه در ارض صاد از اموال بغارت بردند و از هر قطره خونی که در آن ارض بغیر حقّ چکید خلق لایحصى از ارض رفته و میرود و كذلك اموال حقّ را نوم اخذ نکرده و نمیکند بیدار و آگاهست و البته ظالمین بثمرات اعمال خود معذب خواهند شد از ظهور یک عمل از اعمال رقصاء عبيدالله ثانی ظاهر شده و ارتکاب نمود آنچه را که عبيدالله اول از آن اجتناب نموده الا لعنة الله على القوم الظالمين بی سبب و اثر هیچ امری ظاهر نشده و نمیشود تفکر نما چه مقدار از نفوس از میان رفت و چه مقدار از بلاد و دیار که بتراب راجع و اليوم قاعاً صفتصفا مشاهده میشوند قسمت امروز اینست و از بعد حقّ عالم است که چه واقع شود گمان نکنید که احبّا هم در این میان از سیوف ظالمان کشته شده‌اند قسم بآفتاب ملکوت صدق که هر نفسی از دوستان الهی که در آن واقعه شربت شهادت آشامید برفیق اعلى صعود نمود و در ظلّ قباب رحمت الهی ساکن و مستريح گشت اگر آن مقامات بقدر سمّ ابره تجلّی نماید کل بندای یا لیتنى کنت معه ناطق میگرددند و هر نفسی از دوستان که خسارت ظاهره بر او واقع شده آن ریح کامل بوده و هست اهل بها در ریح عظیم بوده و هستند اگر در یومی از ایّام و وقتی از اوقات نظر بمقتضیات حکمت الهیه خسارتی واقع شود نباید از او محزون بود البته حقّ او را بطراز ریح اعظم مزین فرماید آنّه لهو الحقّ المقتدر العليم الحكيم انتهى اینکه مرقوم داشته بودید که جناب آقا عزیزالله از ارض خاء خواهش نموده که آن جناب ذکر ایشان را در ساحت اقدس معروض دارند و از برای دوستان ارض خاء جناب ملا علی و آقا میرزا کاظم و آقا خداداد و آقا شاهوردی و سایر علیهم بهاء الله طلب عنایت نمایند جمیع در ساحت اقدس عرض شد در این ایّام مخصوص هر یک از سماء مشیت لوح امنع اقدس نازل و همچنین آیات بدیعۀ منیعه در بارۀ احبّای ارض خاء از قلم اعلى جاری حال دو پوسته مخصوص ارض خاء رفته و در این هفته هم خواهد رفت و همچنین هفته بعد یا بعد بعد بلی از قبل مدتها تأخیر شد حکمة من عنده و هو العليم الخبير فرمودند جناب زین بشارت الواح و ما نزل لهم را بایشان بدهند

عرض دیگر آنکه در بارۀ آن دو امه که بعد از عرض باظهار عنایت فائز نشدند در این حین لسان رحمن باین بیان ناطق یا عبد الحاضر بجناب زین وقتی اظهار داشتیم که اگر از اشقى الناس شفاعت نماید قبول نمائیم لذا عفو الهی شامل حال ایشان شد آنّه لهو الغفور الکریم انتهى عرض میشود که فی الحقیقه عملشان بسیار منکر بوده محض عنایت بآن حضرت کلمۀ غفران از فم فضل رحمن استماع شد له الحمد و المنة

عرض دیگر آنکه فرمودند بجناب زین بنویس که بسیار حکمت را منظور کند قوّت اسلام رو بضعف نهاده این نبوده و نیست مگر از غفلت غافلین و ظلم ظالمین احدی در تدارک آن برنیامده و سهل است علّت ضعف را هم نفهمیده‌اند بخيال خود حمیت جاهلیّه و تعصّبات لایسمنه لایغنیه را زیاد نموده‌اند لذا باید بسیار ملاحظه نمود بعضی از نفوس را باسم دوستی و محبت و اقبال داخل مینمایند تا بر امر مطلع شوند در هر حال مفتش گذاشته و میگذارند حکمت را جمیع دوستان ملاحظه نمایند هر قائلی را تصدیق نکنند و هر مقبلی را قبول ننمایند و از هر واردی مطمئن نباشند و بر هر مدّاحی کشف نکنند كذلك يعظ المظلوم احبائه و اوليائه عنایة من عنده انتهى در این فقرات بسیار باید ملاحظه نمود اگر بنظر انصاف ملاحظه نمایند و طرف حقّ را منظور دارند جمیع بخضوع تمام باین امر امنع اقدام کنند ولکن چون پیر هوی طائرنده و بنظر اعتساف ناظر لذا ستر آیات و علامات اولی و انسب حال درد را میدانند چه که می‌بینند ولکن از طیب و درمان غافلند عدل محض را ظلم دانسته‌اند و خیر محض را شرّ كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم لا يشعرون

ذکر جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله الأبهي در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة یا علی قبل اکبر مکلم طور در این ظهور باین کلمه ناطق لیس الفخر لمن يحبّ الوطن بل لمن يحبّ العالم و شمس این کلمه از قبل از

افق سماء لوح الهی اشراق فرمود طوبی للعارفین یا علی جمیع را آگاه نما تا کلّ معنی کلمه نصرت که در کتاب الهی از سماء مشیت نازل شده بباید و ادراک نمایند فساد را اصلاح ندانند و قتل و غارت را از شئون نصرت نشمرند نصرت بیان و ما انزله الرحمن فی الکتاب بوده در جمیع احوال کمال جهد را مبذول دارید تا رواج اختلاف بالمره مقطوع شود و آفتاب الفت و اتحاد از آفاق قلوب اشراق نماید انشاءالله ثمر این امر ظاهر شود و اثر آن بجدّ و اجتهاد باهر گردد یا زین در این ایام مخصوص جناب مذکور لوح ابدع امنع نازل و ارسال شد انشاءالله مطلع ما یحبّ و یرضی واقع شوند و بشهادت حقیقی در یوم الهی فائز گردند بشره من قبلی و اذکر له ما نطق به لسانی فی ملکوت بیانی انتهی

اینکه در باره جناب حاجی کاظم و میرزا حسن و آقا علی علیهم بهاء الله مرقوم داشتید عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن

هو الأقدس

یا کاظم قد حضر ذکرک لدى المظلوم و نزل لک هذا اللّوح المحکم المنیع قد ذکرناک من قبل و نذکرک فی هذا الحین فضلاً من لدن علیم حکیم لا تحزن من شیء ان افرح بما یذکرک القلم الأعلى من هذا المقام الرقیع الیوم باید هر نفسی بخدمت امر مشغول شود و خدمت امر و نصرت امر تبلیغ بوده و خواهد بود و همچنین اتحاد و اتفاق احباب و مراعات و مدارای با هم یا کاظم تمسک بما اراده الله انه خیر لک عمّا اردته ان ربک لهو الحاکم الخیر انشاءالله باستقامت کبری بخدمت امر الله مشغول باشی الیوم این خدمت مقدّم است بر کلّ اعمال کذلک یا مرمک من عنده کتاب مبین یا کاظم انا نذکر الکاظم الذی استشهد فی سبیلی و فدی نفسه لحبّی لعمر الله قد فاز بمقام عجزت عن ذکره السن العارفین

هو الأعظم الأبهی

یا حسن قد ورد علی هذا الاسم ما ناح به الحسین فی ملکوت الأعلى و ذرفت عیون اهل الفردوس ولكنّ الظّالمین فی فرح مبین سوف تأخذهم نفحات العذاب من لدى الله ربّ العالمین طوبی لزاره و لقاصد قصد رسمه الشّریف انا نذکره و اخاه فضلاً من عندنا و انا الذّاکر العلیم انشاءالله بعنایت الهی فائز باشی و به ما اراده الله عامل توجّه باین ارض نظر بانقلاب این ممالک محبوب نه متوکلاً علی الله در اراضی ایران بذکر محبوب امکان مشغول باشید انه یکتب لمن تمسک بالمعروف اجر الفائزین البهّاء علی من سمع ندائی و عمل بما امر به من عندی

بنام یکتا خداوند دانا

یا علی اسمی زین علیه بهائی تو را ذکر نمود و قلم اعلی از این مقام ابهی بتو توجّه فرمود که شاید از نار محبت الهی مشتعل شوی بشائی که از اراده و مشیت و خواهش خود آزاد گردی و باراده حقّ تمسک نمائی بکمال روح و ریحان بذکر مقصود عالمیان مشغول باش توجّه باین اراضی از حکمت خارج است هر نفسی با حقّ باشد حقّ با او خواهد بود اینست یکتا لؤلؤ دریای عرفان قولی من قبل کن لی لأکون لک کذلک نطق اللسان فی ملکوت البیان طوبی لمن سمع و شکر

هو الأعظم الأقدم

یا علی قبل اکبر ایّاک ان تمنعک ارادتک عن ارادة الله المقتدر العزیز العلامّ أنّه یعلم و یحکم و یری و یدکر ان ربّک لهو السّميع البصّار کن فانیاً عند ظهورات امره و راضیاً بما حکم الله فی الكتاب لک ان تتحرّک بارادتی و تمشی علی صراطی کذلک یعلّمک منزل الآیات ان اشکر الله بما انزل لک هذه الآیات الّتی بها انارت الآفاق لعمر الله لا یعادل بکلمة منها ما خلق فی الأرض یشهد بذلك من نطق أنّه لا اله الاّ انا الواحد المختار انتهى

و اینکه مطالب جناب ملا علیجان علیه بهاء الله را ذکر فرمودید انشاءالله از بعد آنچه در این مقامات نازل شد مع دو ورقه سؤالات که از کتاب اقدس و کتاب مناجات نموده بودید ارسال میشود حال این عبد در خارج بلد تلقاء وجه مشغول است و آنچه هم در این مقامات نازل شده در نظر نیست

اینکه در باره جناب حاجی محمد که از منتسبین جناب میهمان علیها بهاء الله است مرقوم داشتید قد عرضت و سمعت من لسان العظمة ما یکفیه بدوام الملك و الملکوت انّ الخادم یکبّر علیه و یشّره بعناية الله المقتدر المهيمن الغفور الکریم

و ما ذکرتم فی ضلع جناب محمد قبل علی علیه بهاء الله قد عرضته لدى الوجه و اجاب المقصود بما خضع له ما نطق به السن العالم و تحرّک علیه القلم فی ازل الآزال و هذا ذکر یظهر علی شأنی والاّ ما لی و ذکر من لم یعرفه احد من الممكنات تعالی تعالی عن وصفی و وصف فوقی آن ورقه را بشارت دهید بذكر الهی

قد حضر الخادم لدى الوجه و عرض ما عرضه من سمی بمحمد قبل صادق فلما سمع المقصود قال و قوله الأحلی طوبی له بما نطق بالمعروف و ذکر ما ینبغی ذکره نعیماً له و لمن توجه به فی سبیل الله یا زین امثال این عمل لدى المظلوم بسیار محبوبست کبر علیهما من قبلی و بشّرهما بذكری قل یا خادمی علیک بهائی یا حسن انک سمعت و عملت ما نطق به لسان الله من قبل بقوله احسن کما احسن الله الیک انا نذکر احبّاء الله فی هناك و نکبّر علیهم و نصلى علی من تمسک بالتقوى و عمل بما امر به فی الكتاب بشّرهم و ذکرهم ان ربّک لهو العزیز الوهاب البهاء علیک و علیهم و علی امائی اللّائی آمن بالله ربّ الأرباب انتهى

عرض دیگر چون مخصوص جناب آقا میرزا عبدالله علیه بهاء الله و الطافه لوح امنع اقدس از سماء مشیت نازل دیگر این عبد جسارت نمود و البتّه این عذر مقبول است نسأله تعالی بأن یؤیدنا علی خدمة امره فی کلّ الأحوال خدمت ایشان و دوستان و اسراء الله آن ارض ذکر فنا و نیستی از این عبد معلق و منوط بعنایت آن حضرتست انشاءالله کل بکمال فرح و سرور و ایقان و اطمینان از بحر عرفان بنوشند و بذكر دوست یکتا مشغول باشند البهاء علی حضرتکم و علی الذین یسمعون قولکم و بیانکم فی امر الله مالک الوجود

عرض دیگر در باره حضرت اسم الله اصدق علیه من کلّ بهاء ابهاه این بیان امنع اقدس در این حین نازل قوله عزّ کبرائه انا نذکر اسمنا الأصدق الّذی دار البلاد الی ان حضر لدى الباب و سمع ما سمعه الکلیم فی طور العرفان من لسان عنایة ربّه الرّحمن طوبی له و لمن ذکره بما نزل من القلم الأعلى من لدى الله فاطر السّماء و مالک الأسماء انتهى

خادم

۳ ربیع الثانی سنه ۱۲۹۸

حضرت افنان آقاي معظم آقائي جناب آقا ميرزا آقا عليه من كل بهاء ابهاه بلحاظ اطهر ملاحظه فرمايد

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذي ظهر و اظهر ما هو المستور في ازل الآزال و نطق بشأن نفسه اذا انجذب المخلصون الى ساحة القرب و القدس و الجمال و البهائيون الى مقام انقطعت عن ذكره الأقلام و لا يحويه المقال تعالى من سخر الأشياء من حركة قلمه الأعلى و اقام الأمر على اساس لا تزعه ارياح التفاف من الذين كفروا بالله رب الآخرة و الأولى البهء المشرق من افق فضل ربنا الأبهي على افنان السدرة الذين شربوا رحيق الأصفى من يد عطاء ربهم مالک الأسماء و على الذين نبذوا اهوائهم و تمسكوا بالعروة الوثقى التي ظهرت بين الأرض و السماء بارادة قويّة التي ما منعها سطوة الأشقياء الذين اعرضوا عن ملكوت البقاء و اقبلوا الى ما هو يفنى نسأل الله ربنا و رب ما خلق بين الأرض و السماء بأن يؤيد الكلّ على عرفانه و الاقبال الى ما ينفعهم في عوالم ربهم العليّ الأبهي

روحي لنفحات قلمكم الفداء لعمر الله قد وجد الخادم من عرف ببيانكم ما قرّرت به عين كلّ عارف و قام به كلّ قاعد و نطق به كلّ كليل و سمع كلّ اصمّ و تقرّب كلّ غريب و بعيد لأنه مرّ من روض نبتت باسم الله و محبته و ذكر الله و مودته و ثناء الله و عظمته قال عزّ ذكره في مقام طوبى لقلم تحرّك على ذكرى و ثنائى و لعين توجّهت الى مشرق فضلى و مطلع انوارى و للسان شهد بما شهد به لسانى و لقلب فاز بحبى و ليد اخذت كتاب اوامرى و احكامى و لرجل مرّت عن الدنيا و قامت على صراطى و لنفس شربت كوثر الاستقامة فى امرى كذلك نطق لسانى فى ملكوت بيانى ليفرح به كلّ قلب فى هذا اليوم العزيز البديع انتهى فى الحقيقة اين خادم فانى از دستخطّ عالى كمال بهجت و مسرّت و فرح حاصل نمود چه كه هر كلمه آن مدلّ بود بر رضای آن حضرت و تسليم آن حضرت و عرفان آن حضرت و اين كلمه چه قدر مليح است كه از قلم آن حضرت جارى شده كه مرقوم داشته ايد و ما قضى و يقضى و امضى و يمضى انه هو خير لأحبائه و اصفياه عن ملكوت ملك السموات و الأرضين لأنه اعلم بهم منهم يا ليت علم العالم ما وراء حجب الظهور و وقف الأمم بما هو المضمّر المستور الى آخر بيانكم بعد از عرض اين بيان بساحت اقدس لسان عظمت باين كلمه مباركه ناطق يا خادم اگر ناس بآنچه از قلم افنان عليه بهائى كه در اين چند سطر ثبت شده ناظر و عامل شوند كل خود را غنى و مستغنى از ما سوى الله مشاهده نمايند و بر ارائك سرور و انبساط و اطمينان متكى شوند يا خادم اگر نفسى فى الجملة تفكر نمايد و باستقامت تمام بعروة امر متمسك شود بيقين ميداند مقامى از او فوت نميگردد و بعناياتى فائز ميشود كه حال ادراك مدركين باو صعود ننمايد و عرفان عارفين خود را عاجز مشاهده كند و بعد از فوز باين مقام اعلى ديگر احزان و كدورات عالم او را مكدر نسازد طوبى لأفنانى الذى نطق بما تضوّع منه عرف العرفان بين الامكان لعمرى انه نطق بما ينبغى له انا نذكره و ذكرناه من قبل مرّة بعد مرّة كأنه كان قائماً لدى الباب فى العشى و الاشراق انتهى

يا محبوب فؤادى اين عبد در كلّ آن در بحر حيرت متغمّس چه كه ملاحظه مينمايد انوار ظهور عالم را احاطه نموده و تجليات آفتاب حقيقى جميع ارض را اخذ فرموده مع ذلك كل در فراش غفلت نائم و يا در تيه جهل سائر الا من شاء ربّى صدهزار افسوس كه نفوس از بحر سرور محرومند از حقّ جلّ سلطانه سائلم كه جميع اهل امكان را بخلع غفران مزين فرمايد و كل را به ما انزله فى الكتاب كما هي آگاهى عطا فرمايد چه اگر آگاه شوند والله الذى لا اله الا هو از خود و عالم بگذرند و به ما يليق لهذا اليوم قيام نمايند

عرض دیگر آنکه عریضه آن حضرت که بساحت اقدس معروض داشته بودند این عبد فانی بالمحبة و القوة اخذ نمود و بافق اعلی فائز شد و بعد از حضور در منظر ابهی معروض داشت هذا ما انزله الوهاب فی الجواب

هو المحرک فی العالم

یا افنانی قد قرأ العبد الحاضر ما ناجیت به ربک المظلوم الغریب الذی یدع الكلّ الی الله ربّ العالمین انا سمعنا ما نطق به لسانک و ما تحرک به قلمک و شاهدنا توجه قلبک و عینک و اذنک الیه و الی جماله و ندائه المرتفع فی کلّ حین فوالذی جعل مقرّ عرشه فی السّجن الأعظم لو اطلع العالم علی رشح من بحر فضلی لنبدوا سوائی و اخذوا صراطی المستقیم یا افنانی مع آنکه جمیع بشر در کلّ حین فنای ارض و آنچه در اوست مشاهده مینمایند مع ذلک باو متمسکند و از ملکوت باقی معرض چه بسیار از بیوت که در شب نغمات مفرّحه از آنها مرتفع و در صباح نوحه و زاری ظاهر و مسموع چه مقدار از اسباب فرح و سرور و عیش که در آنی بعزا مبدل شد و چه مقدار از زخارف و نعمه که صاحب آن از آن محروم گشت و جمیع این امورات را خلق غافل مشاهده نموده و مینمایند مع ذلک محجوب و غافل و معرض ملاحظه میشوند دریای شیرین مقابل چشمها ظاهر و موج و کل ببرکه ملحیه اجاجیه مشغول الحمد لله اثر حرارت محبت الهی از لسان و قلب و ارکان آن جناب ظاهر و هویداست بجان محبوب صدهزار عالم باین مقام معادله مینماید اگر وسعت عالم اقتضا مینمود ثمرات اعمال ظاهر میشد انشاءالله لم یزل و لایزال بعنایات مخصوصه ربّانیّه فائز باشند و بذکرش مشغول و مسرور نفوسی که از کوثر بیان آشامیده‌اند و بافق رحمن ناظرند جمیع را تکبیر برسانید و بذکر حقّ مسرور دارید انتهی

اینکه اظهار افسردگی فرموده بودند انشاءالله امید است که از نفعات بیان ربنا الرحمن که مخصوص آن حضرت نازل شده افسردگی رفع شود و بطراز سرور مزین گردند و بر حسب حکم الهی باید آن حضرت بتجارت مشغول شوند و انشاءالله اسباب آن فراهم خواهد آمد و آنچه از قلم اعلی در الواح قبل نازل شده ظاهر خواهد شد انه لهو المخبر العلیم الحکیم البهاء علی حضرتکم و علی الذین عملوا بما امروا به فی کتاب الله ربّ العالمین و عرض دیگر مبلغ ۱۴ عدد جنیه بتوسط آقائی جناب اسم الله مه علیه بهاء الله الأبهی رسید

خادم

فی ۱۴ ربیع الثانی سنة ۱۲۹۷

غصنین اعظمین روحی و ارواح العالمین لتراب اقدامهما العزیز فدا بذکر ابدع اعلی و تکبیر اقدس ابهی آن حضرت را ذاکر و مکبّرند

۱۵۲'

الحمد لله الذی عرّفنا نفسه و علّمنا امره و اوضح لنا مناهج الحقّ و الیقین و اظهر ما ینبغی لجوده علی العالمین نشکره فی کلّ الأحوال بشکر نطق به فی کتابه و علّمنا بجوده و سلطانه و التّکبیر و البهاء علی الذین استقاموا علی امره و نطقوا بشنائه و فازوا

باصغاء ندائه و اقبلوا الى افق فضله و تقرّبوا الى بحر اسمه العظيم

الحمد لله الذي فضّل بين الانشاء بالكلمة العليا و بها غاض الموهوم و فاض بحور العلوم تعالى القيوم الذي نور العالم بالاسم الأعظم و اشرع للأمم ما يقربهم الى ساحة العزة و العظمة و الجلال و مطلع القدرة و القوة و الاجلال انه لم يزل كان مقدساً عن الذكر و النّاء و لا يزال يكون منزهاً عما يتكلّم به اهل الانشاء فلما كان السبيل اليه مقطوع و الدليل اليه مردود نصفه بما وصف ذاته بذاته لذاته و اذكره بما ذكر نفسه بنفسه لنفسه انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و بعد قد فاز الخادم بكتابكم الذي كان مدلاً لحبكم محبوب العالمين و توجهكم الى مقصود العارفين و حمدت الله بما ايّدكم على ذكره بين خلقه و قيامكم على انتشار آثاره في مملكته و نسأل ربنا الرحمن بأن يسمعنا في كلّ الأحيان ما تهذر به الورقاء بين الأرض و السماء و يقدر لكم خير الآخرة و الأولى تفصيل مراسله آن جناب در ساحت اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله به ما تنجذب به القلوب و تطير به النفوس ناطق باشند و در هوای معانی و بیان طائر ماده اشتعال عالم اراده حقّ و کلمه حقّ است و اوست کبریت احمر که سبب اشتعال هر شیء بوده و خواهد بود انشاءالله قلوب بارده انفس غافله باین کبریت الهی مشتعل شوند و بشطر رحمن توجه نمایند انتهى

و اینکه در ذکر رساله سلوک که بلسان پارسی نازل شده مرقوم فرموده بودید این رساله قبل از ظهور بلسان قوم نازل شده و سبب تنزیل آن آنکه شخصی که هم عالم بود و هم عارف از اهل سنت و جماعت عریضهئی در عراق بساحت اقدس فرستاد لذا نظر بحکمت الهیه این رساله بطریق متداوله بین قوم نازل شد و ایوم نفسی که بافق اعلى توجه نمود و بحقّ عارف گشت بآنچه در او ذکر یافته از هفت وادی و یا هفت مقام بجمع فائز است چه که در این ظهور موهومات خرق شده جمیع بعد از عرفان حقّ مأمورند باکتساب علوم نافعه و ترک شئون موهومه نسأل الله بأن یوفق عباده علی ما اراد لهم من بدایع جوده و کرمه و احسانه انه ولیّ المقبلین و مولیّ المخلصین این بیانات از لسان حقّ استماع شده طوبی للفائزین

جناب محمّد مصطفی ممّن ائده الله علی القيام علی خدمته و سوف ینبت ما زرع فی العراق انه لهو المنبت الحکیم در باره دکان و ما یتعلّق به آنچه واقع شد انشاءالله خوبست و از حقّ میطلبیم نتیجه حسنه از او ظاهر فرماید بر جمیع احتبای آنجا لازمست که بکمال جدّ و جهد در تمشیت امورات شما سعی نمایند اگرچه حقّ کافی بوده و هست ولكن خیر اعمال حسنه بخود نفوس عامله راجعست نسأل الله بأن یوفقهم علی محبتک و ما یسرّ به قلبک اللطیف الشریف

و دیگر این عبد فانی از حال همشیره اطلاعی نداشته و ندارد و از لسان قدم هم در باره او کلمهئی استماع ننموده که دلیل بر جهات اقبال و یا غیر آن باشد در یکی از لیالی مقدّسه لدى العرش حاضر لوحی مخصوص جناب محمود اخوی آن جناب نازل و در آن لوح این آیه مبارکه نازل قوله جلّ کبرائه انا ذکرناک و نذکرک بالحقّ لأنّنا نحبّ الوفاء و جعلناه من اعظم الأسماء تفکّر فیما نزل من القلم الأعلى لتجد منه عرف المحبوب انتهى این عبد در حضور تحریر مینمود ناگاه اشتعالی در قلب این عبد ظاهر چه که خاطر آوردم شبی را که در بیت جناب ذبیح علیه بهاء الله بودم او در آنجا بود و اوّل ذکر محبوب را از او شنیدم این ابیات که از مطلع بیان منزل آیات نازل شده تلاوت مینمودند رشح عما از جذبۀ ما میریزد الی آخر بشوق و شغف و انجذابی تلاوت مینمودند که از نفحات تغیّاتش گویا عظام رمیمه از جذب بیان الهیه بحرکت میآمدند و این بنده چنان مشاهده مینمود که جذب آن آواز جمیع اهل انشاء را احاطه مینمود و کل را بمقرّ ظهور هدایت میفرمود از قول این عبد فانی تکبیر باو برسانید و بفرمائید چه شد آن الحان بدیعه و آن نغمات منیعه و آن اشتیاق و احتراق در حبّ نیر آفاق چون آیه وفا از مصدر مالک اسماء نازل شد این عبد نظر یوفا این جسارت را نمود که شاید بشائی از بدایع نغمات الهیه و الحان طیور عرشیّه بجذب و شور آئید که جمیع اماء رحمن را مجذوب نمائید و بشطر دوست کشانید و دیگر بخاطر آوردم آن یومی را که سیف گرفته بودند و بی حجاب میخواستند از خانه بیرون بروند صائحه باسم الله و اهل آن بیت او را گرفتند و منع نمودند بفرمائید

امروز روز آن جذب و شوقست چه که نوروز روزهاست و سید ایامهاست ای جهان از جان بجوش و از سینه بخروش و از تن بکوش و از لب خمر ذکر محبوب را بنوش برخیز بمحبتش و نوشانوش گو تا هوش از سرها برود و سروش غیبی در قلبها بذکر محبوب ناطق گردد این کلمات را ناظرأ الی الوفاء عرض نمودم چه که رسم وفا را چون در اوّل خمر بیان رحمن را از ساغر ذکر او نوشیدم خواستم حال این بنده از این ساغر ابدع اقدس احلی باو بنوشانم

عجب است که در این یوم اعظم که جمیع عالم بنار کلمه مالک قدم مشتعلند از آن دیار خبری نیست و حرارتی ظاهر نه ولکن انشاءالله آن محبوب احباب را بذکر ربّ الأرباب مشتعل دارند یعنی آن نفوسی که بنفحات جعلیه جعفریه از شاطی احدیه محروم شده‌اند بگو شما کلمه حقّ را ادراک نکردید و حقّ را از باطل تمیز ندادید این قدر هم تفکّر نمودید که آن وعده‌های ملاً جعفر که هر سه ماه یک مرتبه باولای خود وعده ظهور جعفری میداد که ظهور خودش باشد چه شد و کل این فقره را میدانند معذلک متنبّه نشده‌اند ای محبوب ناس را باین اذکار متذکّر دار که شاید از عنایت مالک قدم در این یوم اعظم محروم نمانند خلق ضعیفند و حجاب غلیظ کو اصبع یقین که باسم ربّ العالمین کل را بردرد و از خلف حجاب نور قلب بدرخشد باری آن محبوب دست از تبلیغ بحکمت و بیان برندارند دنیا عنقریب تمام و فانست انشاءالله باید بتأییدات الهی بخدمت قیام نمائید و اثر آن در ابداع ظاهر شود نسأل الله بأن يؤیّد الذین اقبلوا ثمّ توقّفوا و لا یحرّمهم عن البحر الذی احاط من فی السموات و الارضین آن بیچارها مطلع نیستند روایات کذب آن نفوس مقبله را بعید نمود ولکن امیدواریم که کل از کأس قرب بنوشند و از صهای یقین بیاشامند هنیئاً لهم ثمّ هنیئاً لهم مرئاً لهم ثمّ مرئاً لهم

حسب الأمر آنکه بوصیت مرحوم جناب حاجی علیه بهاء الله و رحمته و عنایت و الطافه عمل شود چه که دوست نداریم بعد از او بغیر رضای او عمل شود بذلک یزول الخیرات علیکم من سماء عطاء ربکم الکریم و در آنچه وصیت نکرده است رجوع بکتاب الهی یعنی کتاب اقدس نمایند و به ما نزل فیه عامل شوند انتهی

اینکه نوشته بودند که اگر اقتضا نماید بعض بیانات عالیّه که سبب تربیت ناس و تشویق نفوس باشد نوشته ارسال شود تا در جریده مذکوره طبع شود این بنده عرض مینماید آنچه فی الحقیقه سبب تربیت و علّت ترقّی ناس بوده لم یزل و لایزال از قلم اعلی جاری ولکن اکثری از آن غافل بوده و هستند و از گلزار معانی که مایه ترتیب و اعتدال است دماغ عالم قسمتی نبرده و حال بالفاظی که سبب ابتلا و هرج و مرج و تنگی عالمست بآن ناطق و بآن افتخار مینمایند اگرچه وجه عالم در این ایام بر بی‌باکی و بی‌پروائی و بی‌مذهبی است ولکن عنقریب ابصار حدیده و اذن واعیه در عالم ملک ظاهر خواهد شد و بساط مبسوطه منظوی خواهد گشت کما طوی من قبل الفاظی مابین ناس در ممالک اجنبیه و غیرها مذکور میشود و جمیع از عالم و جاهل بآن تکلم مینمایند و جمیع هم دارائی آن مقامات را مدّعی از جمله لفظ تمدّن و حرّیت و انسانیت و وداد و اتحاد و مواسات و آزادی و برابری و شرح و بسط طویل و عریض در ذکر آن الفاظ و تفاسیر آن در جرائد عالم مذکور در این مقام لسان صدق را سزاوار است که باین کلمه ناطق شود فأتوا بعمل ان اتم من الصادقین آنچه الیوم ملاحظه میشود اینست که سدرهئی را که ظهورات انسانیت و فوق آن در ظلّ آن مذکور اگر بدست قوم افتد البتّه قطع نمایند و بسوزانند از حقّ جلّ و عزّ طلوع نیر انصاف را از آفاق قلوب ناس مسئلت مینمائیم که شاید بحقّ ناطق شوند و بحقّ عامل گردند

و اینکه از جناب میرزا ایده الله تعالی مذکور داشتید انشاءالله بنصایح مشفقانه ایشان اصحاب جحیم جهل و اعتساف بنعیم عدل و انصاف فائز شوند و نسأله تعالی بأن يجعل الأختَر مرآةً لأهل البصر لیشاهدوا فیها الحال وجه ما هو المستور فی حجاب الاستقبال

و دیگر تفصیل مکتوب آن جناب در ساحت اقدس عرض شد فرمودند آنچه باید از قلم ظاهر شود ظاهر شد و هر چه باید گفته شود گفته شد و هر چه باید در انجمن عالم هویدا گردد لو شاء الله خواهد گشت حال صبر و صمت محبوب‌تر و

هو الأقدس الأبھی

عرض میشود کتاب آن جناب که فی الحقیقه دفتر محبت مالک ایجاد و صحیفه وداد و اتحاد بود بصر این احقر عباد را منور و قلب را تازه و خوشنود نمود نفحات اذکارش دماغ جان را قوت بخشید و فوحات اخبارش روح را بهجت عطا فرمود و این بنده را گمان آن بود که در جواب آن جناب شرح مبسوطی که مشعر و مدلّ بر مراتب خلوص و مودّت و اتحاد و محبت است معروض دارد ولکن از عدم فرصت از این فیض محروم ماند دیگر جناب سمندر علیه بهاء الله تفصیل را ذکر مینمایند در لیالی و ایام این عبد مشغولست لذا این مرتبه مختصراً این نامه عرض شد امید عفو است

و همچنین مخدومی جناب ملا عبدالرزاق علیه بهاء الله مکتوبی باین بنده مرقوم داشته‌اند ابداً فرصت جواب علیحده نشد جمعی که در ساحت اقدس وارد و فائز شدند کل شاهد و گواهند لذا خدمت ایشان تکبیر و ذکر و سلام این عبد میرساند انشاءالله در کلّ احيان بنصرت امر رحمن بحکمت و بیان مشغول باشند

و دیگر مکتوب جنابان میرزا سمیع خان و میرزا رحیم خان علیهما بهاء الله رسید الحمد لله از سماء مشیت الهیه لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و همچنین لوحی مخصوص احبای الهی که در ککن ساکنند نازل جناب ایشان مخصوص احباب آنجا تلاوت نمایند

و دیگر در فقره قراری که در آنجا شد مخصوص مسافرین جناب اسم جود علیه بهاء الله معروض داشتند قبول فرمودند معلومست این گونه امور که متعلّق بخیرات و حسناتست لم یزل لدی العرش مقبول بوده مخصوص این فقره و خاصّه که در بیت آن جناب واقع شده محبوب بوده و خواهد بود ولکن حسب الامر آنکه نفسی از احباب از کسی مطالبه ننماید هر نفسی خود سبقت نمود و باین فیض فائز شد هنیئاً له سوف یعوضه الله ضعف ما انفق فی سبيله انه لهو الغفور الکریم جمیع دوستان را تکبیر بلیغ برسانید و از قول این فانی معروض دارید کوثر حیات جاری هی بنوشید هی بنوشید و نعمت حقیقی نازل هی تناول نمائید هی تناول نمائید بحر الطاف مواج هی بجوشید هی بخروشید و در انجمن اهل بهاء که از صهای ذکر و ثنا مدهوشند و از حرقت فراق در خروش این فقیر خادم را بجرعه‌ئی مسرور فرمائید البهاء علیکم یا اهل البهاء

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

رنگون

برادر مکرم جناب آقا سید مصطفی علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

الحمد لله الذي عطر العالم من نفحات وحيه و نور افئدة المخلصين بنور معرفته الصلوة والسلام والتكبير والبهاء على اوليائه و اصفيائه الذين قاموا على خدمة امره و ما منعهم سيوف اعدائه و لا سطوة المعرضين من عباده قاموا بقوة الانقطاع و نصروا الله مالک الابداع ما اضعفتهم قوة و لا قدرة اولئك عباد الذين بهم ثبت حكم التوحيد و ارتفعت رايات التجريد و اشرق نير البرهان بظهور اسمه العزيز البديع

سبحانك اللهم يا الهی و سیدی و سندی طهر آذان عبادك بكوثر فضلك لاصغاء ندائك و نور ابصارهم بمشاهدة افق ظهورك ای رب ترى حزب الشيعة كانوا ان يفتخروا بعلومهم و فنونهم و ما عندهم فلما اتى الوعد و سطع نور الأمر انكروا حقك و جادلوا بآياتك الى ان افتوا على سفك دم مشرق فضلك و مطلع بيناتك و مصدر اوامرك و احكامك ای رب قدس افئدة مخلصيك من قصصهم و اذكارهم ثم زينهم بطراز ما جرى من قلم عدلك و يراعة يبانك ای رب فضلك احاط و سبق و رحمتك احاطت و سبقت قدر للمريدين من احبائك و المقرين من خلقك ما يجعلهم منقطعين عن دونك و متمسكين بما امرتهم به فى كتابك انك انت المقتدر القدير و بالاجابة جدير

و بعد نامه‌های آن برادر مکرم رسید هر کدام ذکرى بود مبین و گواهی بود امین از برای توجه و تمسک و اقبال الى الله ربنا الغنى المتعال و بعد از قرائت قصد مقام نموده امام وجه مولى الوری عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق به لسان البيان فى ملكوت العرفان قوله عز بيانه و جل برهانه

بسم الله العليم الحكيم

يا مصطفی عليك سلام الله مالک الأرض و فاطر السماء قد حضر لدى المظلوم العبد الحاضر بكتابك و عرضه امام الوجه سمعناه و اجبتك بايات بينات انها تقربك الى الله رب العالمين هذا يوم فيه ينادى المناد فى كل حين الملك لله مالک يوم الدين هذا يوم فاز به كل مستقيم و سمع كل اذن و شاهد كل ذى بصر ما ظهر و اشرق و لاح و سطع من افق ارادة الله رب العرش العظيم انه ما اراد الا تقديس العباد و تنزيههم عن البغى و الفحشاء و المنكر و الطغى انه هو ارحم الراحمين انك اذا سمعت النداء من الأفق الأعلى و شربت رحيق البيان من كأس عطاء مالک ملكوت السماء قل

الهی الهی اشهد انک ما خلقت العباد الا لعرفان مشرق آیاتک و مطلع بیناتک و ما خلقت الآذان الا لاصغاء صریر قلمک و لا الأبصار الا لمشاهدة انوار افق ظهورک و لا الأیادی الا لأخذ کتابک بقدره من عندک و سلطان من لدنک و لا القلوب الا للاقبال الی کعبة عرفانک و عزک و امرک و لا الأرجل الا للوصول الی صراطک اسألك بالوجه الّتی احمرّت من الدّم فی سبیلک و الصّدور الّتی تشبّکت من سهام الأعداء لاعلاء کلمتک و بالأفئدة الّتی ما منعها سطوة الظّالمین و ما خوّفها مدافع المشرکین اقبلوا باسمک الی مظهر نفسک و طافوا حول ارادته شوقاً للقائک بأن تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی التّمسک بحبل امرک و القيام علی خدمتک و ذکرک بین عبادک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک اجد نفسی متحرّرة فی ظهورک و طلوعک و آثارک الّتی احاطت ارضک و سماتک اسألك بأن تجعل رأسی مزیناً باکلیل الانقطاع و هیکلی مطرراً بطراز الخضوع و الخضوع لدى ظهور اوامرک و احکامک ای ربّ ایّدنی بجودک و کرمک علی الحکمة الّتی امرتني بها فی صحفک و الواحک ثمّ وفّقنی علی الاستقامة الّتی انزلت حکمها من سماء علمک و حکمتک ای ربّ قوّ عبدک هذا علی القيام علی خدمتک بالحکمة و البیان ثمّ انصره بالقدره الّتی احاطت الکائنات و بالقوّة الّتی غلبت الممکنات وعزّتک یا اله العالم و مقصود الأمم لا تطمئنّ نفسی الا بعنایتک و الطافک و لا تقرّ عینی الا بمشاهدة آثارک اسألك باسمک الأعظم بأن تکتبني من اصحاب السّفینة الحمراء الّتی بشر بها مبشّر امرک بین الوری و جعلتها مخصوصة لأهل البهّاء اشهد انک ما خیّت قاصدیک و لا تخیّب آملیک لا اله الا انت الغفور الرّحیم

یا مصطفی بلغه نورا ندای مظلوم را بشنو امروز ندا مرتفع و نور ساطع و عرف بیان متضوّع و کعبة الله مشهود و باب فضل مفتوح طوبی از برای نفوسی که خود را از اوهامات حزب قبل و ما عندهم من القصص و التّماثل مقدّس نمودند و بسمع پاک و بصر مقدّس در آنچه ظاهر شده توجّه و تفرّس کردند اگرچه این آیام آذان واعیه و ابصار حدیده بمثابة عدل و انصاف کمیابست بلکه نایاب اوّل امری که از برای سالک صادق لازم است تقدیس و تنزیه است از قصص و ادله و براهینی که حزب شیعه بآن تمسّک جسته اند لعمر الله انهم فی ضلال مبین اذکارهم مفتریات غفلت بمقامی رسیده که بر منابر مظاهر صفات و اسماء الهی را لعن مینمایند و شاعر نیستند عاملند آنچه را که ظالمهای ارض از آن پناه بحقّ برده و میرند از حقّ میطلبیم آن جناب را آگاه فرماید و بر نصرت امر تأیید نماید و نصرت آنچه در کتاب بهاء از قلم اعلی نازل شده باعمال و اخلاق بوده و هست این جنود اقدر و اشجع از جنود عالم مشاهده میگردد اولیا را تکبیر برسان بگو جند الله امروز اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه است بآن تمسّک نمائید لعمری باین جنود مدائن افنده و قلوب مسخّر شده و میشود در این ظهور اعظم فضل اعظم ظاهر و عنایت کبری مشهود کل را از سب و لعن منع نمودیم و همچنین از اعمالی که سبب حزن و علّت هم و غم است یا مصطفی نسأل الله تبارک و تعالی ان يؤیّدک علی ما یبقی به ذکرک بین الأذکار و اسمک بین الأسماء و یزیّنک بکلمة رضائه أنّه هو العزیز الفضّال لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر الفیاض انتهى

لله الحمد در این لیل که لیلۀ پانزدهم ۱۵ شهر شعبان المعظّمست باآثار قلم اعلی فائز شدند و همچنین بامواج بحر بیان ربّنا الرّحمن ایکاش اهل عالم بقطرهئی از دریای عدل الهی فائز میگشتند و باشراقات انوار نیر انصاف منور میشدند سبحان الله کینونت عدل ظاهر و حقیقت فضل امام وجوه مشهود ولكن بی انصافهای عالم یعنی اهل ایران باوهام مقبلند و از مالک انام معرض بخطا از عطای دائمی گذشته اند و بظلم از عفو و عدل الهی محرومند خود را از بهترین بشر و افضلترین امم میشمردند و میدانستند و چون اصبع قدرت پرده برداشت عکس آن ظاهر و باهر از صفات بشر محرومند و از اصحاب سقر در منظر اکبر مذکور حقّ شاهد و گواه هر زمان این خادم فانی در عنایات الهی ملاحظه میکند حزن او را اخذ مینماید بشأنی که قریب بهلاکت میگردد چه که هر نفسی طالب خیر و آمل فضل بوده و هست مع ذلک محروم و ممنوع مشاهده میگردد

الهی الهی آید عبادک علی عرفان ما اردت لهم بحدودک و کرمک و الهمهم ما قصدت لهم بفضلک و عطائک اسألك
بأنوار وجهک و اسرار علمک بأن لا تخيبيهم عن بدائع فضلک و کرمک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام من
فی السموات و الأرضين

و اینکه ذکر نفوس مذکوره عليهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این کلمات عالیات از مشرق
اراده مالک اسماء و صفات مشرق و لائح هذا ما نطق به لسان المقصود فی ذکر جناب ابوالظفر صاحب علیه بهاء الله قوله عز
بیانه و جل برهانه

بسم الله الفرد الواحد العليم الحكيم

یا ابالظفر یدکرک المظلوم فی السجن بما یجذبک الی الله رب العالمین انه انزل فی کتاب ما یهدی الأحزاب الی صراطه و
یعلمهم ما یقرّبهم الیه انه هو الفضل الکریم ان النصر فی المقام الأول هو الايمان بالله و الاقرار بمطلع آیاته و مشرق وحیه و
مهبط علمه المحيط قد حضر العبد الحاضر بکتاب من سمی بمصطفی علیه بهاء الله و رحمته و کان فیہ ذکرک ذکرناک
بذکر تنجذب به افئدة المقلین ان المظلوم یوصی اولیائه بما ترتفع به مقاماتهم بین العباد طوبی لمن سمع النداء و عمل بما امر
به من لدن آمر حکیم انا ذکرنا الذين اقبلوا الی الوجه قبل اقبالهم و بعد اقبالهم یشهد بذلك کل منصف بصیر
و هذا ما نطق به لسان المحبوب لمن سمی بخیرالدين صاحب و خیره علیه بهاء الله

هو الناظر من مقامه الأعلى

یا ایها المقبل قد حضر اسمک فی السجن ذکرناک بما تجد منه نفحات عناية ربک الخیر قل
الهی الهی لک الحمد بما سقیتنی کوثر العرفان من ایدای فضلک و ذکرتنی من قلمک الأعلى بما لا یعادلہ ما خلق فی
الأرض باسمک القدیر اسألك یا من بکلمتک العلیا انجذبت الأسماء و باسمک الأبهی سخرت من فی الأرض و السماء بأن
تجعلنی ناطقاً بذکرک بین خلقتک و متکلماً بثنائک بین عبادک ثم اجعلنی مستقیماً علی حبک بحیث لا تمنعنی سبحات
الجبارة و سطوة الفراغة ای رب ترى الضعیف تمسک باسمک القوی و البعید باسمک القریب و الفقیر باسمک القوی الغالب
القدیر ای رب انا الذی نبذت ما دونک متمسکاً بک و بما انزلته فی کتابک اسألك ان لا تخيبنی عمّا عندک انک انت المقتدر
علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز العظیم
و هذا ما نزل لجناب محمد اسمعیل صاحب علیه بهاء الله

هو الناطق امام الوجوه

یا اسمعیل در احزاب مختلفه عالم تفکر نما که بچه مؤمنند و بکدام حجت و برهان متمسک حزب شیعه وصایای الهی را
نپذیرفتند بهوی مشغول و از مولی الوری ممنوع حضرت مقصودی را که در قرون و اعصار منتظرش بودند چون ظاهر شد بر
کفرش فتوی دادند و بظلم شهیدش نمودند و حال مجدد معرضین بیان بهمان اوهام متمسک و بهمان ظنون متشبث قل
الهی الهی اسألك بالقدرة التي عند ظهورها محت قدرة العالم و بنور وجهک الذی به اضاء الأمم بأن تؤید عبادک علی
التقرب الی بحر علمک و التوجه الی مطلع فضلک و مخزن حکمتک انک انت الفیاض المقتدر الغفور الرحیم

یا سید مصطفی هر یک از نفوس مذکوره فائز شد بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد و سایر اولیا را از قبل مظلوم سلام برسان و بتجلیات انوار نیر فضل حق جلّ جلاله بشارت ده لیفرحوا و یکنونوا من الشاکرین کل را وصیت مینمائیم بامانت و دیانت و صفا و وفا جنودی که ناصر حق و سبب اعلاء کلمة الله است اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بوده مکرر این کلمه علیا از قلم مظلوم جاری و ظاهر طوبی از برای نفوسی که همشان اصلاح عالم و تهذیب امم است آنه هو المبین العلیم لا اله الا هو الفرد الواحد المهیمن علی من فی السموات و الارضین انتهى

یا حبیب فؤادی در جمیع احوال باید آن جناب ناظر بحکمت باشند لثلاً یظهر ما تضطرب به النفوس حکمت سبب نجات عباد است و همچنین علّت حفظ و حراست از حقّ میطلبم اولیای خود را بانوارش منور دارد و باتارش مزین ان ربنا هو التاطق الامین و الناصح المبین دوستان آن ارض هر یک را باذکار لطیفه روحانیه ذکر مینمایم و سلام میرسانم و میطلبم از برای ایشان آنچه را که سبب علوّ و علّت سمو است ان الله ربنا هو المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر

در جواب عریضه محبوب مکرم جناب حاجی سید مهدی علیه بهاء الله الابدی و ضلع ایشان علیها بهاء الله دو لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد انشاءالله از کوثر بیان بنوشند و بنوشانند اغصان سدره مبارکه روحی لثراب قدومهم الفداء مخصوص سلام میرسانند و اظهار عنایت میفرمایند البهاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی من معکم من الذین شربوا رحيق العرفان من ایادی عطاء ربهم المعطی الکریم

خادم

فی ۱۵ شهر شعبان المعظم سنة ۱۳۰۶

ط

جناب مشهدی حیدر ص علیه بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو التاطق الذاکر العلیم الحکیم

الحمد لله الذي فتح ابواب العرفان بمقاليد البيان و اظهر ما كان مكنوناً في ازل الآزال و مستوراً عن الادراك و الأبصار التّكبير و الثّناء و السّلام و البهاء علی ایادی امره الذين وجدوا عرف يوم الله و اقبلوا اليه بقلوب نوراء و اخذوا اقداح الفلاح باسمی الأبهی من ایادی العطاء اولئك عباد وصفهم الله فی كتبه و صحفه و زبره و الواحه و جعلهم ایادی امره فی بلاده علیهم رحمة من عنده و عناية من لدنه انه هو الفضّال الفیاض العزیز الوهاب

یا حیدر قد حضر کتابک فی المنظر الأكبر المقام الذي فيه نطق مالک القدر و ذکر اولیائه و انزل لهم ما تبقى به اسمائهم و اذکارهم و ارواحهم و ما ظهر منهم فی هذا السبیل المستقیم علیهم بهاء الله رب العالمین یا حیدر افرح ثم اشکر بما فاز کتابک باصفاء المظلوم اذ احاطته الأحزان منكلّ الجهات بما اكتسبت ایادی الذين نقضوا الميثاق و كفروا بآیات الله العلیم الخیر طوبی لعبد اقبل و قام امام العباد باستقامة اضطربت بها افئدة المعتدین قل یا حزب الله ضعوا الفساد و الاعتساف و خذوا

العدل و الانصاف لعمري انكم خلقتم لاصلاح العالم و تهذيب نفوس الأمم انه يفعل ما يشاء و يحكم كيف يشاء و فى قبضته زمام الأمور لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدير كبر من قبلى على اوليائى الذين شربوا رحيق العرفان من ايدى عطائي و قاموا على خدمة امرى العزيز الحكيم يا اوليائى هناك اسمعوا ندائى من شطر سجنى انه يحفظكم و يهديكم الى الله ربكم و رب السموات و الارضين

يا حيدر قل يا ملاء الأرض اتقوا الله ثم انصفوا فيما ظهر بالحق و لا تكونوا من الظالمين قد كنت صامتاً انطقنى الله و كنت ساكناً حرّكتنى ارادته لتشهد بذلك كتب الله العزيز العليم ضعوا الاعتساف و خذوا الانصاف انه يحفظكم و يكون معكم فيكلّ عالم من عوالم الله انه وليّ من اقبل اليه و وليّ المخلصين قد خلقنا الخلق لهذا اليوم ولكنّ القوم فى وهم مبين يرون و ينكرون يسمعون و يعرضون الا انهم من الأخسرين فى لوحى المبين

انا اردنا فى هذا الحين ان نذكر احبائى الذين كانت اسمائهم فى ورقة بيضاء ان ربك هو المشفق الكريم يا حسين قبل على قد اقبل اليك وجه المظلوم من هذا المقام الرقيع و ذكرك بما انجذب به الملاء الأعلى و سكاّن الفردوس طوبى للمنصفين قل انّ البيان يطوف حوله و الكتاب امام وجهه ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين قل به ماج بحر البيان و حاج عرف الرحمن لو انتم من العارفين قل انه بالقلم سبق اسياف الأمم و منع النزاع و القتال و حكم الجهاد انه هو ارحم الراحمين هذا هو المكنون الذى شهدت له الكتب و هذا هو النبأ الذى بشر به محمد رسول الله و من قبله كلّ رسول امين

يا زين العابدين انّ القلم من هذا السجن اقبل اليك و انزل لك ما صاحبت به الأشياء و نادت الملك و الملكوت و العظمة و الجبروت لله مالك هذا اليوم العزيز البديع انا ذكرناك و اباك بما يكون باقياً ثابتاً فى كتاب الله المنزل القديم اشكره بهذا الفضل الأعظم و قل

لك الحمد يا مالك القدم بما زينتنى بطراز العرفان و هديتنى الى مطلع البيان اسألك بقدرة آياتك و نفوذها ان تجعلنى مستقيماً على حبك بحيث لا يمنعنى ظلم الظالمين و لا سطوة المشركين الذين نبذوا عهدك و اخذوا ما ظهر من مطالع الظنون و الأوهام اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك اسألك بمشارك علمك و مطالع حكمتك ان تجعلنى مؤيداً على نصره امرك بجنود الأمانة و الديانة انك انت الحاكم على ما تشاء بأمرك المحكم المتين

يا على قد رجع حديث الطور بما ظهر مكلمه و نادت السدرة الملك لله ربّ هذا المقام الرقيع طوبى لأذن فازت بندائى و لقلب اقبل الى افقى المنير طوبى لبصر ما منعه الهوى عن النظر الى الأفق الأعلى و ليد اخذت كتاب الله بقدرة عجزت عند ظهورها قدرة من فى السموات و الأرضين قل يا اولياء الله هل تسمعون و تصبرون اين حنين قلوبكم و ضجيج نفوسكم هل عرفتم ما ظهر بالحق ام كنتم من المتوقّفين قل

الهى الهى و سيدى و مقصودى و معبودى و غاية املى وعزّتك و جلالك و عظمتك و اقتدارك احبّ ان اضع وجهى على كلّ بقعة من بقاع ارضك لعلّ يتشرف بمقام تشرف بقدوم اوليائك ايربّ اغفر جريرات عبادك و اوليائك و قدّر لهم ما يحفظهم عن دونك فى ايامك اشهد انك انت الكريم و انك انت الرحيم لا يعزب عن علمك من شىء تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد لا اله الا انت المقتدر العزيز العظيم

يا قلم اذكر من سمى بيدالله و ذكره بما جرى من لسان العظمة فى ملكوت البيان ليشكر و يكون من الحامدين نسأل الله ان يؤيدك على اخذ كتابه بقوة لا تمنعها قوّة العالم و باستقامة لا تزله شبهات الأمم ان ربك هو المقتدر على ما يشاء بهذا الاسم الذى به ارتعدت فرائض العالم الا من شاء الله الغفور الرحيم

يا روح الله قد ارسلنا الروح من قبل و بشرّ الناس بهذا النبأ الذى به انقلبت الأرض و السماء و اضطربت افئدة المعتدين و من قبله ارسلنا الكلم بآيات بينات و امرناه ان يخبر الناس بيوم الله العزيز العظيم هذا اليوم الذى فيه استوى مكلم الطور على

عرش الظهور و ينادى بأعلى النداء يا ملأ الأرض و السماء تالله قد ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و اتى من قرّت بظهوره اعين المقرّين كذلك اشرق نير البيان فى هذا المقام الذى بنى باسمى المقتدر القدير

يا نصرالله قد اتى النصر و القوم فى حجاب غليظ ان الظالم بالمكاره يهددنى و الله بالنصر يعدنى انه هو اصدق القائلين قل انه اظهر امره بسلطان لا تضعفه جنود العالم و لا تمنعه ضوضاء الجهال الذين منعوا العباد عن شريعة الله المهيمن المقتدر على كل صغير و كبير

يا لسان العظمة اذكر من سمى بسيد محمد الذى طار بأجنحة الاشتيق الى نير الآفاق الى ان ورد فى مقام جعله الله مطاف المخلصين يا محمد اذكر اذ قصدت الغاية القصوى و الذروة العليا و قطعت السبيل اذ فزت بالدليل فى ايام ربك العزيز الحميد و قطعت البرّ و البحر الى ان دخلت المدينة المحصنة التى اخبر بها الزبور و من قبله كتب الله رب العرش العظيم و قمت لدى الباب الذى فتح بمفتاح الفضل على من فى السموات و الأرضين شهدت و سمعت النداء و فزت بما كان مسطوراً من القلم الأعلى فى كتب النبيين و حضرت امام كرسي الربّ و سمعت ندائه و رأيت افقه يشهد بذلك هذا اللوح المبين طوبى لك و لسمعك و بصرك نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيدك على الاستقامة الكبرى و يقدر لك ما قدره للذين شربوا رحيق الشهادة من ايدى عطائه انه يذكر من ذكره و يحب من احبه و هو الفضل الغفور الرحيم و نشهد انك شربت رحيق الوصال اذ منع عنه العباد الا من شاء الله المهيمن القيوم قل

الهي الهى و سيدي و سندی و مقصودي و معبودى و محبوبى احب ان اذكرك فى قطعات ارضك و اناديك فيكلّ الايام باسمك بين عبادك اى رب اسألك بسلطانك الذى غلب الوجود من الغيب و الشهود و بأمرك الذى به سخرت العالم و افنده الأمم ان تجعلنى ناطقاً بذكرك و منادياً باسمك بالحكمة و البيان ثم اسألك بسلطانك الذى به ارتعدت فرائص كل جاهل و اضطرب فؤاد كل معرض ان تقدّر لى من قلم الفضل ما ينبغى لبحر جودك و سماء كرمك انك انت الفضل المقتدر الغفور العطوف

انا اردنا فى هذا الحين ان نذكر من وجدنا منه عرف محبة الله رب هذا المقام الرقيع و نحب ان نختم الكتاب بذكره ليجذبه رحيق البيان الى مقام ارتفع فيه النداء امراً من لدن أمر قديم انا اصبحتنا اليوم و اردنا ارضاً اخرى فلما وردنا شاهداً صفصافها مصفوفة و سكناً تحت اذياله الطويلة المعلقة كلما تحركها ارياح الارادة الى اليمين يسمع من حفيفها قد اتى الرحمن بسلطان مبين و الى اليسار يسمع منها قد ظهر المكنون باسمه القيوم و كان ان يبشر اشجار العالم بهذا الأمر الذى ظهر من مشيئة الله العزيز الحميد يا ابن الهاء اسمع النداء الذى ارتفع من طور العرفان عن يمين بقعة البرهان من سدرة البيان انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العزيز الكريم نسأل الله تعالى ان يؤيدك على عرفان ما منع عنه اكثر العباد انه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المهيمن على من فى السموات و الأرضين انا اظهرنا الأمر و انزلنا فى كتب شتى ما يظهر من بعد فى القرون و الأعصار عند ربك علم كل شىء ولكنّ الناس فى ريب عجاب يرون و ينكرون يسمعون و يعرضون الا انهم من اهل الضلال لدى الغنى المتعال قل انصفوا يا قوم ثم انصروا ربكم بالحكمة و البيان كذلك قضى الأمر من لدى الله رب الأرباب قل قد كملت النعمة و تمت الحجة اتقوا الرحمن يا معشر العباد فى البلاد نسأل الله ان يفتح على وجهك باب البيان و يؤيدك على تبليغ امره بالحجة و البرهان اياك ان تحزنك شماتة الأعداء او تخوفك سطوة الذين كفروا بالله مالك المبدأ و المآب قل

الهي الهى لك الحمد بما سقيتنى كأس عرفانك من يد عطائك و نور قلبى بنور الايقان بجودك و عنايتك اى رب ترانى مقبلاً الى سماء فضلك و متشبّهاً بأذيال رداء رحمتك و سائلاً لدى باب كرمك و راجياً بدائع جودك اسألك بالدّماء التى سفكت فى سبيلك و بالصدور التى تشبكت لاعلاء امرك و اظهار كلمتك ان تؤيدنى بجنود الغيب و الشهادة لأنصر امرك بين عبادك و اذكرك بأذكار تنجذب بها افنده خلقك اى رب انا عبدك الذى اعترف بجريراتى عند امواج بحر عفوك و بخطيئاتى

عند تجليات نير غفرانك كم من ليال كنت نائماً على الفراش غافلاً عن ظهورك و اصغَاء ندائك الأُحلى اذ ارتفع بين الأرض و السَّمَاء و كم من اَيّام كنت مشغولاً فيها بأمورى متوقفاً فى امرك اى ربّ انا الذى اعترف بمسكنتى و فقرى و افتقارى عند ملكوت غنائك و عفوك و عطائك وعزّتك استحيى ان اذكرك و اصفك الا بأن تجعل رأسى مزيناً باكليل عفوك و هيكلى مطرزاً بطراز غفرانك آه آه عمّا فات عنى فى اَيّامك اى ربّ ترى العاصى قائماً لدى باب فضلك اسألك بأنوار وجهك و مشارق وحيك ان تجعلنى ثابتاً راسخاً فى نباك الذى به زلت اقدام خلقك الا من انقذته يد كرمك لا اله الا انت الفرد الواحد القوى الغالب الغفور الرحيم

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذى فتق بين ماء الفرقان و البيان باسمه الذى اذ ظهر خضعت الأديان و هو نفسه و انه ظهر بالبرهان الذى به تزعزعت ببيان الأركان و هو المقتدر العزيز المنان

و بعد در اين فجر روحانى قصد سماء معانى نموده بعد از فوز حضور توجّه الى وجه القدم و نزّل هذه الكلمات العاليات من لدى مطلع القوّ و الاقتدار قوله جلّ جلاله و عزّ كبريائه و عزّ بيانه يا ابن ابهر عليك بهاء الله مالک القدر ولّ وجهك شطر المظلوم منقطعاً عمّا على الأرض كذلك امرناك من قبل و فى هذا الحين نسأل الله ان يوفّقك على الحضور و يفتح على وجهك باب اللّقاء و يحفظك فضلاً من عنده و هو الفضّال الكريم انتهى

عرض اين بنده آنكه چندی قبل هم از مصدر اذن در ايامى كه دستخطّ حضرت اسم الله عليه من كلّ بهاء ابهاه رسيد امر صادر بتوجّه آن جناب بشطر مقصود حال مجدداً اين امر امنع اقدس از سماء مشيت نازل هنيئاً لجنابكم و للذين فازوا بهذه النعمة العظمى و الموهبة الكبرى و مائدة السّماء نسأله تعالى ان يجمع بيننا و يجعلنا من الفائزين الحمد لله ربّ العالمين آقاياں آن ارض را تكبير و سلام عرض مينمايم البهاء المشرق من افق عناية ربّنا على جنابكم و على من تشبّث بذيل ربّنا الكريم

۹۱

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

الحمد لله الذى نصر امره بالأعداء الذين استقروا على سرر الظلم فى ناسوت الانشاء و ارتكبوا ما ناح به الملاء الأعلى و اهل الجنة العليا الحمد لله الذى جعل كلّ ما يظهر فى الأرض سبباً لاعلاء كلمته و ارتفاع امره و ظهور عظّمته بين عباده انه لهو الذى ما منعه البلاء عمّا اراد و لا البأساء و الضّرّاء عمّا شاء قد نطق بكلمة و انفطرت منها سموات الأديان و انشقت اراضى العرفان و محت آثار الذين كفروا بنفسه الرحمن تعالى من اظهر كذب كلّ ذى عمامة تمسّك بالأوهام انه لهو الذى لا تعجزه صفوف العالم و لا الوف الأمم سوف يرون مقاماتهم فى التّيران و ما فات عنهم فى اَيّام الله ربّ ما يكون و ما قد كان و الصّلوة و السّلام الظّاهر المشرق من افق دارالسلام على الذين ما منعهم حجابات الغافلين عن التّوجّه الى الله ربّ العالمين و ما خوفتهم سيوف الظّالمين عن النّبيا العظيم قاموا و قالوا يا معشر العلماء بائى ذنب قمتم علينا و بائى جرم افتيتم على اصحاب السّفينة

الحمراء الذين نطق بشنائهم لسان الكبرياء فى الأفق الأعلى و شهد بعرفانهم سدره المنتهى التى تنطق بين الأرض و السماء الله لا اله الا هو مالك الورى و رب العرش و القرى

سبحانك يا من باسمك ماج بحر العلم و ظهرت لآله بين العباد و سرت نسائم ظهورك فى البلاد اسألك بأن تؤيد اصفيائك الذين شربوا من يد عطائك ما انقطعت عنه السن الأوصاف و الأذكار على خدمة امرك على شأن يرتعد به ظهر الأصنام انك انت مولى الأنام و مالك الأيام اى رب ترى اصفيائك متشبتين فى بلادك و متفرقين فى ديارك اى رب شئت شمل الذين شئتوا شملهم و اخذوا ما عندهم و عملوا ما تبرأ منه اهل فردوسك الأعلى و حظائر قدسك يا مولى الأسماء اى رب اسألك بأنوار وجهك و ظهورات عظمتك بأن تفرغ عليهم صبراً من عندك و تثبت اقدامهم على شأن لا تزلهم شؤونات خلقك و اعتساف عبادك اى رب ترى سحاب الاعتساف تكدر افق العدل و الانصاف و غيرة الظلم منعت انوار عدلك و ظهورات كرمك اسألك بأن تنصر المظلومين من اصفيائك الذين تسمع حينهم من سجن الطاء و ديار اخرى انك انت الذى شهد كل ذى علم بقدرتك و اقتدارك و كل ذى بصر بقوتك و عظمتك و استعلائك لا اله الا انت المقتدر المهيمن العزيز الجبار

و بعد قد فاز الخادم بكتابتكم الذى كان ينادى و يصيح و يشهد بحبكم و وذككم و اقبالكم و خضوعكم و خشوعكم و تبليغكم و استقامتكم و ذكركم و ثنائكم لأمر الله ربنا و ربكم و مقصودنا و مقصودكم فلما اخذنى عرف بيانكم و سكر رحيق تبيانكم و ظهر لى سرركم و نجواكم فى الله و فى امره قصدت من لا يعزب عن علمه شيء و بعدما حضرت و عرضت نطق لسان المقصود بآيات لا يعرفها احد الا هو و لا يقدر ان يذكرها الا هو و تضوع منها عرف عنايته على شأن تعطرت منه الآفاق و اننى اقر و اعترف بعجزى عن ذكرها و اظهارها ولكن اذكر لحضرتكم ما انطبع فى مرآة قلبى على قدرى قال عز بيانه يا حيدر قد سمع المظلوم ندائك فى امر الله و سرورك فى حبه و حزنك بما ورد على اوليائه لعمر الرحمن انّ الأحزان اخذت الامكان و الناس فى مرية و نفاق قد احاط الأعداء حزب الله مالك الأسماء على شأن ناح به الفردوس الأعلى و سكان الجنة العليا و الذين طافوا العرش فى العشى و الاشراق يا على انّ الأحزان ما منع ربك الرحمن انه قام على الأمر على شأن ما خوفته سطوة العالم و لا ظلم الأمم ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء و يقول قد اتى يوم الميعاد و مالك اليجاد ينطق انه لا اله الا انا العزيز الوهاب يا على انّ الصبيان ارادوا ان يطفئوا نور الله بأفواههم و يخمدوا نار السدره بأعمالهم قل سحقاً لكم يا مظاهر الأوهام اتقوا الله و لا تنكروا هذا الفضل الذى به اضاءت الآفاق قل قد ظهر مطلع الاسم المكنون ان انتم تعلمون قد اتى من كان موعوداً فى كتب الله ان انتم تعرفون قد انار افق العالم بهذا الظهور الأعظم ان اقبلوا بقلوب نوراء و لا تكونوا من الذينهم لا يشعرون قد اتت الساعة و نرى الناس صرعى يشهد بذلك عباد مكرمون يا حيدر قبل على تالله قد نفخ فى صور البيان امراً من لدن ربك الرحمن و انصعق به من فى الأرض و السماء الا الذين انقطعوا عن العالم متمسكين بحبل الله مولى الأنام هذا يوم فيه اشرقت الأرض بنور ربك ولكن القوم فى غفلة و حجاب انا اردنا حياة اهل العالم و هم ارادوا قتلى كذلك سؤلت لهم انفسهم فى هذا اليوم الذى تنور بأنوار وجه ربه المقتدر العزيز المختار ام الكتاب ينطق و القوم هم لا يسمعون و اللوح المحفوظ قد ظهر بالحق و الناس اكثرهم لا يقرؤون اولئك كفروا بنعمة الله بعد انزالها و اعرضوا عن الحق علام الغيوب قد تشبثوا بأذيال الظنون معرضين عن اسم الله المكنون قل يا معشر العلماء ان انصفوا بالله ثم اتوا بما عندكم من الحجة و البرهان ان انتم من اهل هذا المقام المحمود قل ان اقبلوا الى مشرق وحى الله لنريكم معادل ما عندكم و عند الأحزاب من آيات الله و بيناته و حججه و برهانه اتقوا الله و لا تكونوا من الذين حقّ عليهم العذاب من لدى الله مالك الوجود هذا يوم فيه ينادى بحر العلم و اظهر لآله ان انتم تعرفون و سماء البيان ارتفعت بالحق من لدى الله المهيمن القيوم لعمر الله كينونة العلم تنادى و تقول قد اتى المعلوم الذى تزيت به كتب الله العزيز الودود قد ظهر منه كل فضل و خير و اليه يعود اتقوا الله يا معشر الجهلاء و لا تظلموا على الذين ما ارادوا الا ما اراده الله و لا تتبعوا اهوائكم ان انتم تسمعون سيفنى ما ترونه اليوم و تنوحون على ما فرطتم فى جنب الله يشهد

بذلك هذا اللوح المسطور ان افرح بما ذكرناك من قبل و فى هذا الحين بما لا ينقطع عرفه و لا يتغير بدوام اسماء الله رب العالمين انا قبلنا ذكرك و ثنائك و تبليغك و خدمتك فى هذا النبأ العظيم و سمعنا ما نطق به لسانك فى المجالس و المحافل ان ربك هو السميع البصير انا زينناك بطراز رضائى فى ملكوتى و ناديناك من شاطئ الواد الأيمن فى البقعة الثوراء خلف قلم الكبرياء من سدره المنتهى انه لا اله الا انا الله العليم الحكيم قد خلقناك لخدمتى و اعلاء كلمتى و اظهار امرى تمسك بما خلقت له من لدن امر قديم

و نذكر اوليائى فى هذا الحين و نبشرهم بعنايات الله و ما قدر لهم فى كتابى المبين قد سمعتم شماتة الأعداء فى حبى و رأيتم ظلم الأشقياء فى سبيلى و انا الشاهد العليم كم من ارض تزيتت بدمائكم فى سبيل الله و كم من مدينة ارتفع فيها ضجيجكم و حنينكم و كم من سجن ساقكم اليه جنود الظالمين فاعلموا باليقين انه ينصركم و يرفعكم فى العالم و يظهر مقاماتكم بين الأمم انه لا يضيع اجر المقرئين ايّاكم ان تحزنكم اعمال مطالع الأوهام و ما ارتكب كل ظالم بعيد خذوا كوب الاستقامة باسم الله ثم اشربوا منه بسلطانه القوى القدير كذلك لاحت من افق سماء اللوح شمس شفقتى و عنايتى لتشكروا ربكم العزيز الكريم البهاء المشرق من افق ملكوت يابنى عليك و على الذين اقبلوا اليك و سمعوا ما نطق به لسانك فى هذا الأمر العزيز العظيم انتهى

الحمد لله حفيف سدره منتهى بشأنى مرتفع كه قلوب اهل عالم اگر فى الجملة اقبال نمايند منجذب و مشتعل شوند بلكه كل اشياء ولكن شئون نفس و هوى عموم اهل عالم را از مالک ورى محبوب نموده اف للذين منعته انفسهم و اهوائهم عن الله رب العالمين اين خادم فانى بايد بعدد كل اشياء شكر و حمد نمايد محبوب حقيقى را چه كه از قلم اعلى حكم رضا مخصوص آن محبوب روحانى نازل كل الخير لمن فاز بهذا المقام الأعلى و الرتبة العليا ان ربنا الرحمن لهو البازل الكريم در اين ايام مكرّر ذكر آن محبوب از لسان عظمت جارى و ظاهر انشاء الله بزيارت هر يك فائز ميشويد اينكه ذكر آقايا و دوستان و اوليائى ارض ش را فرموديد لله الحمد بطراز حب الله مزيتند و باسمش در ملا اعلى مذكور و معروف اين فقره وقتى مخصوص در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد و هر يك بذكر محبوب عالميان فائز گشتند و اين كلمات عاليات از مطلع امر منزل آيات و مظهر بينات نازل قوله تبارك و تعالى

هو الذّاكر العليم الحكيم

يا حيدر قبل على دوستان آن ارض بذكر مظلوم عالم فائز شدند و در ساحت امنع اقدس مذكورند قد ذكرنا الحآء و السّين فى الواح شتى و فى الصحيفة الحمراء التى ما اطلع بها الا الله رب الأرباب و انزلنا له ما خضعت له الآيات يشهد بذلك ام الكتاب و ذكرنا العلى بذكر انجذبت منه الأشياء و عن ورائها كل ذى اذن فاز بنفحات هذه الأيّام يا على كن على شأن لا تحزنك نعيق الذين كفروا بالله و لا نعيب الذين انكروا هذا الأمر الذى به زلت الأقدام و ذكرنا من سمى بغلام قبل حسين مرّة بعد مرّة يشهد بذلك من ينطق فى هذا الحين انه لا اله الا انا العزيز الغفار طوبى لك و لاسمك الذى يجد منه المخلصون عرف خلوصك لله مالک الرقاب انا نوصيك بالعمل الخالص لله وحده و بما يرتفع به الأمر بين العباد و ذكرنا من سمى بمحمّد قبل باقر و نبشره بعناية الله و بما نزل له فى هذا المقام ان افرحوا يا احبائى فى ايامى قد ارسلنا اليكم من قبل ما يشهد لكم فى السرّ و الاجهار تمسكوا بعروة الله و حبله ثم انصروه فى ايامكم بجنود الحكمة و البيان انا نكبر على اوليائى فى هناك و نصيهم بالأعمال و الأخلاق و بما نزل من قلمى الأعلى فى اللّيالى و الأيّام انا جعلنا سلاح المقرّين بيان الله مالک يوم التّناد خذوه باسم ربكم لعمر الله به يسخر من فى الآفاق كذلك اوقدنا سراج العرفان فى مشكاة البيان و انا المقتر العزيز المتان يا اوليائى عليكم بهائى و رحمتى و عنايتى قد رأيتم ما لا رأت عين و سمعتم فى سبيلى ما لا سمعت آذان العالم يشهد بذلك مشرق

الوحي و مطلع البرهان قد سمعتم زماجير الأعداء في حبي ان استمعوا في هذا الحين ندائي الأحملى انه لا يعادله شيء من الأشياء يشهد بذلك من يدع العالم الى اعلى المقام انتهى فى الحقيقة فائزاً بأنچه كه ناس از آن محرومند الا من شاء الله انشاء الله بكلهم بر خدمت امر قيام نمايند و تكلم كند بأنچه كه مقناطيس است از برای جذب عالم و آن بيانات حق جلّ جلاله است قسم بمحبوب عالم اگر ناس در دقائق معدوده محدوده بيانات الهى را اصغا نمايند البتّه از عالم و عالميان مقدّس شده بر خدمت امرش قيام كنند بشأنى كه حوادث ايشان را منع ننمايد و محروم نسازد در اين ظهور اعظم ميفرمايد سلاح جنود الهى اخلاق مرضيه و اعمال شايسته و كلمه طيبه بوده و هست اين سلاح هرگز كند نشود و بصيقل محتاج نگردد هذا ما سمع الخادم من لسان ربّه المبين الحكيم اين خادم فانى خدمت محبوب مكرم معظم حضرت انيس الذى جعله المشركون اسيراً و داروا به الديار سلام و تكبير عرض مينمايد حقّ واحد شاهد كه لازال امام عين بوده و هستند و در هر حال از برای ايشان اين خادم فانى تأييد ميطلبد و همچنين آفايان مذكور سلام الله عليهم خدمت هر يك اين خادم فانى تكبير و سلام عرض مينمايد و منتها خجلت از برای اين عبد حاصل چه كه جناب شيخ سل عليه بهاء الله عازم بودند و اين عبد موفق نشد بر ذكرى و يا ثنائى و اظهار خلوصى و حبى و ودادى حقّ شاهد و گواهد بشأنى اين فانى بتحرير مشغول كاد ان يضلّ التّوم سبيل عيني و چون اين خدمت راجع بحقّ جلّ جلاله است و اثارش از برای كل لذا البتّه عذر فانى مقبول و مجرى است و از حقّ تعالى شأنه تأييد ميطلبم كه فانى را موفق فرمايد بر تدارك آنچه فوت شد ان ربّنا الرحمن لهو المقتدر القدير اينكه ذكر حضرت افنان جناب آقا ميرزا ابراهيم عليه بهاء الله الأبهى فرمودند وقتى مخصوص در حضور من لا يعزب عن علمه من شيء عرض شد اذا افترّ ثغر البيان و نطق بما عجز عن ذكره الامكان انّ الخادم يذكر على قدر معلوم قوله عظم بيانه و عزّ برهانه

بسمى المشرق من افق الفضل

كتاب انزله المظلوم من شطر السّجن لمن آمن بالله المهيمن القيوم انه يدع الكلّ الى الله و يهديهم الى صراطه الممدود قد اتى الوعد و نسفت الجبال و انفطرت السّماء و انشقت الأرض و ينطق على غصن البيان مكلم الطّور يا افنانى عليك بهائى انا نذكرك و الذين تمسّكوا بالعروة الوثقى و نوصيهم بما ينبغى لهذا الأمر الذى كان مستوراً فى علم الله و مسطوراً فى لوحه المحفوظ طوبى لك و لمن شرب رحيق العرفان من ايدى عطاء ربّه الغفور قل يا ملأ الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا أهواء الذينهم لا يفقهون خذوا ما امرتم به من لدى الله و لا تتبعوا كلّ جاهل مردود قل يوصيكم الله بالبرّ و التّقوى ان اعملوا ما امرتم به و لا تكونوا من الذينهم لا يشعرون كن قائماً على الأمر على شأن لا تحجبك حجابات الأرض و لا تمنعك ضوضاء كلّ غافل محجوب انا زيتاك بنسبتى هذا من فضل لا يعادله ما خلق فى الأرض يشهد بذلك عباد مخلصون انا نكبّر عليك و على احبائى فى هناك الذين توجّهوا الى الوجه از اشرق انواره من افق العالم و اجابوا از ارتفع التّداء من مقامه المحمود يا حزب الله فى هناك ان استمعوا من امواج هذا البحر انه لا اله الا انا العزيز الودود ان انصروا ربكم بسلاح البيان بالحكمة التى امرتم بها فى لوحى المسطور لا تحزنوا عن الذين ظلموا و لا تطمئنّوا من الذين يدعون الايمان كم من غافل جعل الاقرار شركاً لآماله و كم من شقىّ يعترف ليعرف ما انتم عليه كذلك وصاكم الله من قبل انه لهو الحقّ علام الغيوب البهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على اوليائى فى هناك و على الذين ما نقضوا ميثاق الله و عهده و على امائى اللّائى آمنّ بالله ربّ ما كان و ما يكون انتهى لله الحمد آن حضرت بعنايت حقّ جلّ جلاله فائز گشتند اين فانى خدمت ايشان اظهار فنا و نيستى مينمايد و از حقّ ميطلبد در هر آن بر مقامات افنانش بيفزايد انه على ما يشاء قدير

اینکه در توجّه بارض خضرا و آن اطراف مرقوم داشتند این فقره عرض شد فرمودند حال توجّه بآن اطراف جایز نه وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان عظمت شنیده شد فرمودند یا عبد حاضر نفوسی که بعنایت حقّ فائزند و مقدّمند بر کلّ معدود بوده و هستند و باید ایشان نفوس معروفه را ستر نمایند و اقبال و ایمانشان را مستور دارند و آنچه از ایشان در امر الله ظاهر شود نظر بحکمت باید مستور باشد از اعین و ممنوع باشد از آذان انتهی فی الحقیقه این فقره مهمّ است تفکّر در آن لازم چه که میشود سبب فتنه‌های عظیمه و ضررّ کلیّ شود مثلاً شخص معرّض معروفی اگر مشاهده نماید ذکرش انتشار یافته و این سبب ذلّت و پستی مقامش میگردد بکمال ظلم قیام نماید تا بر رتبه و مقام و عزّش نقصی راه نیابد فی الحقیقه مراعات این فقره لازم حقّ جلّ جلاله الهام فرماید آنچه را که مصلحت کلّ است

ذکر جناب آقا میرزا عبدالکریم علیه بهاء الله نموده بودند عریضه ایشان در ساحت امنع اقدس عرض شد و یک لوح از سماء مشیّت الهی مخصوص ایشان نازل انشاءالله بآن فائز شوند و از عرفش اهل آن دیار را معطر نمایند هذا ما نطق به لسان العظمة فی لیلة دلماء قوله عزّ یبانه و جلّ کبرائه

هو الناظر من افقه الأعلى

تالله قد ظهر امّ الكتاب و يدع الكلّ الى الله ربّ العالمین و البحار تنادی قد ظهر البحر الأعظم الذي يسمع من امواجه انه لا اله الا انا الفرد الخبير و الأشجار تصيح و تقول يا ملأ الأرض قد ارتفع حفيف سدره المنتهى و صرير القلم الأعلى ان استمعوا و لا تكونوا من الغافلين و الشمس تنادی يا معشر العلماء قد انفطرت سماء الأديان و انشقّ القمر و كلّ فی حشر بديع اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم ان اتبعوا من شهد له كتب الله العليم الحكيم قد رجع حديث الطور فی هذا الظهور و المكلم يقول قد اتی المقصود و استقرّ على عرش الايقان ان انتم من العارفين و وصی الكلّ بما يرتفع به امر الله و يهدى الكلّ الى صراطه المستقيم کم من مملوك انجذب من نداء الله و کم من مالک قام على الظلم على شأن ناح به سگان الفردوس الأعلى و اهل هذا المقام الکریم کم من فقير شرب رحيق الوحى و کم من غنى اعرض و انكر الى ان كفر بالله مالک هذا اليوم المبارک البديع قل خافوا الله ثم انصفوا فی هذا النبأ الذى اذا ظهر خضع له كلّ نبا عظيم قل يا معشر الجهلاء ان تنكروه بأى برهان يثبت ايمانكم برسلى الله من قبل و بما نزل من ملكوته العزيز المنيع هل يغنيكم ما عندكم و هل يحفظكم اموالكم لا و نفس الله المهيمنة على من فى السموات و الأرضين ضعوا ما الفتموه بأيادى الظنون و الأهوام و خذوا كتاب الله الذى نزل بأمره المبرم المتين قد حضر كتابك لدى المظلوم و انزل لك هذا اللوح الذى تضوّع منه عرف عناية ربك المشفق الکریم نسأل الله بأن يجعلك علماً فى مدينة ذكره و يرفع مقامك فى هذا الأمر الذى يرى المخلصون قبائل الأرض فى ظلّه ان ربك لهو العليم الخبير و نسأله بأن يرزقك خير ما فى كتابه انه لهو السامع المجيب كن قائماً على نصره امره بجنود الحكمة و البيان كذلك قضى الأمر من لدى الله العزيز الحميد طوبى لمقبل اقبل اليوم و لمستقيم ما خوفته جنود الظالمين البهلاء الظاهر اللائح من افق ملكوت البيان عليك و على الذين اخذوا رحيقه المختوم باسمه القيوم و شربوا منه رغماً للذين كفروا بالذى آمنوا به و انكروا هذا النبأ الذى شهد له الله فى كتابه العزيز القديم و نذكر الذين آمنوا من ذوى قرابتك و نبشّره بفضل الله و رحمته التى سبقت من فى السموات و الأرضين انتهى

حمد مقصود عالمیان را چه که امواج بحر عنایتش متتابع و اریاح فضلش مترادف یا محبوب فوادی مع آنکه احزان از کلّ جهات احاطه نموده قلم اعلى در لیالی و ایام متحرّک و مشغول روح من فى العالمین لأثر قلمه الفداء این خادم فانی هم خدمت جناب مذکور تکبیر میرساند از عرف آیات الهی که از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل امید هست فائز شوند بآنچه که نفاذ او را اخذ ننماید و تغییر راه نیابد الأمر بيد الله يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و هو المقنن القدير مع جناب شيخ سل

هم لوحى باسم ايشان نازل و ارسال شد ذكر جناب يوسف خا عليه بهاء الله نموده بودند الحمد لله بعنايت حقّ جلّ جلاله
فائزند اين فاني خدمت ايشان تكبير ميرساند مخصوص ايشان الواح متعدده نازل و ارسال شده انشاءالله بآثار قلم اعلى فائز شوند
و به ما ينبغي لأياهم عامل گردند ذكرشان در ساحت امّنع اقدس بوده و هست هذه بشارة من الخادم اليه
اينكه ذكر جناب آقا محمد حسين (با) عليه بهاء الله فرموده بودند بعد از عرض در ساحت امّنع اقدس لآلى ذكر بر
شكل اين كلمات از بحر بيان لايزالى ظاهر قوله تبارك و تعالى

بسمه الذّاكر العليم

يا محمد قبل حسين كن مستعداً لنزول عناية الله ربّ العالمين انّ الرّحمن اراد ان يقذف لك لآلى العرفان من بحر فضله العزيز
المنيع هل من ذى بصر يشهد و يرى و هل من ذى سمع يسمع ندائى الأحدى من الأفق الأعلى و هل من ذى قلب يقبل الى
سدرة المنتهى على شأن لا تضعفه سطوة الملوك و لا ضوضاء المملوك ينطق بالحكمة و البيان فى الامكان و يشهد بما شهد
الله أنّه لا اله الا هو القوىّ الغالب المقتدر العليم الحكيم
يا حسين قد ذكر ذكرك لدى المظلوم فى السّجن الأعظم و انزل لك ما لا تعادله كتب العالم يشهد بذلك مالک القدم
ولكنّ النّاس اكثرهم من الغافلين انا نادينا من افق البرهان من فى الامكان منهم من اخذه عرف بيان ربّه على شأن نبذ ما عند
النّاس شوقاً للقاء الله ربّ العرش العظيم و منهم من تحيّر و توقّف و منهم من سرع و طار و اجاب مولاه القديم و منهم من
اعرض و انكر الى ان كفر بالله العزيز الحميد و منهم من افنى عليه بظلم ناح به كلّ عارف بصير انا دعوناهم الى كوثر الحيوان
و هم حكموا على سفك دمي بظلم مبين كذلك اشرقت شمس التّبيان من افق سماء بيان ربّك الرّحمن انك اذا فرت بأنوارها
سبح بحمد ربّك و قل لك الحمد يا اله العالمين طوبى لك و للذين ما منعهم الدّنيا و زخارفها عن هذا الأفق المنير كبر احبائى
من قبلى انا نوصيهم بالحكمة التّى انزلنا حكمها فى كتابى البديع انتهى
و همچنين ذكر جناب آقا داراب و مشهدى باقر عليهما بهاء الله نموده بودند هذا ما نزل لهما من ملكوت فضل ربّنا
الرّحمن الرّحيم قوله عزّ بيانه و جلّت عظمته

بسمى المظلوم الغريب

ان يا قلم الأعلى اياك ان يحزنك ظلم العلماء او سطوة الأمراء او ضوضاء كلّ همج رعا ع كلّما زاد البلاء امرناك بالتّنداء اعظم
عمّا ناديت من قبل ان ربّك لهو الأمر المختار دع الأطفال ليلعبوا بالتراب كذلك يأمرک الوهاب فى هذا الحين الذى يذكر
عبده داراب كن راکضاً مرّة الى اليمين و قل يا اصحاب اليمين قد قرّرت عيونكم بما اشرقت شمس الظّهور و اخرى الى الشّمال
و قل يا اصحاب الشّمال موتوا بغیظکم قد اتى المکنون و ظهر المخزون و ينطق امامه امّ الكتاب يا اهل البهاء اياكم ان تمنعكم
شؤونات الأعداء عن مالک الأسماء سوف يفنى ما ترونه اليوم و يبقى لكم ما نزل من لدى الله فى المآب هذا يوم فيه تغرّدت
حمامة البيان على غصن العرفان و ظهر الصّراط و سكرت الأبصار كذلك دارت افلاك البيان بحركة اصبع ارادة ربّك الرّحمن
و سرت السّفينة الحمراء على قلزم الكبرياء امراً من لدى الله ربّ الأرباب
و نذكر من سمّى باقر و الذين معه ليفرحوا بعناية الله و رحمته أنّه لهو المشفق العزيز الوهاب

يا اوليائى نوصيكم بما ينبغي لمقاماتكم و لهذا الأمر الذى جعله الله مقدّساً عن الأذكار خذوا لوح الله بقوة من عنده ثمّ
اذكروه فى اللّيالى و الايام و فى العشىّ و الاشراق طوبى لمن خرق الحجاب الأكبر و سمع حفيف السّدرّة من شطر المنظر

الأَكْبَرُ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى فِي الزَّيْرِ وَالْأَلْوَحِ الْبَهَاءِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى الَّذِينَ نَبَذُوا أَوْهَامَ النَّاسِ عَنْ وَرَائِهِمْ مُتَشَبِّهِينَ بِأَذْيَالِ رِجَالٍ رُبَّهِمْ مَالِكُ الْإِبْجَادِ أَنْتَهَى

یا محبوبی عالم را آمال از عرفان مآل منع نموده و اموال از غایه قصوی محجوب ساخته بقطره متمسک و از بحر غافل و بکتاب متشبث و از امّ الکتاب محروم آیا چه سکری است که عالم را احاطه نموده بشأنی که فی الحقیقه شمس را از ظلّ تمیز نمیدهند العظمة لله القدرة لله فی الحقیقه این خادم فانی خود را در منتها درجۀ تحیر مشاهده مینماید چه که ملاحظه میشود امری که حقیقتش از ظهور آفتاب و بحر و سماء و ارض واضحتر و لائحتر است کل از آن محجوب و محروم از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی طلب مینماید که بید مبارک از بحر عنایت بر مردگان مبذول فرماید آنچه که سبب حیات کل است تا کل لذّت حیات و لذّت بیان رحمن و لذّت عنایتش را بیابد و بمثابه روح در عالم حرکت نمایند آنّه لهو السّميع المجیب و هو الغفور الکریم

و اینکه مرقوم داشتید در آن سمتها دوستان الهی وجهی معین نموده اند مخصوص اهل سجن ارض ط یشکر الخادم ربّه آنّه ایدهم علی ما ینبغی لهم فی مثل هذه الاّیام و هذه الحوادث

و اینکه مرقوم فرمودید قدری را نگاه داشتند تا در حرکت زحمت بر حضرت مذکور (اف) علیه من کلّ بهاء ابهه وارد نیاید این فقره بعد از عرض در ساحت امنع اقدس مقبول افتاد بشأنی که فرمودند طوبی له و نعیماً له بما یکون ناظراً فی الأمور الی عزّ امر الله و سلطانه و ارتفاع کلمته و اعلاء حکمه یا عبد حاضر از حقّ بطلب مبلّغین در جمیع احوال ناظر باشند بآنچه که سبب و علّت تضوّع عرف تقدیس است بین عباد طوبی لحیدر قبل علی انا اعترفنا برضائنا عنه و شهد بذلك قلمی الأعلی فی هذا المقام و مقامات اخری باید مبلّغین بقدر ضرورت از حقوق اخذ نمایند و آنهم اگر بروح و ریحان واقع شود انتهی

اگرچه در شرایط مبلّغین از قلم اعلی جاری شد آنچه که کافست ولكن در این ایام در عریضهائی که این عبد خدمت یکی از افنان سدره عرض مینمود این کلمه علیا از لسان عظمت استماع شد قوله عزّ کبریاؤه و جلّ شأنه از حقّ میطلبیم ایشان را مؤیّد فرماید بر خدمت امر و تبلیغ ما انزله الوهاب فی الکتاب بشأنی که ما یشهد و یری حجاب نشود و منع ننماید انشاءالله بثوب تقوی و رداء زهد و اکیل انقطاع مزین شود آنچه ذکر شد بمثابه سلاحست از برای مبلّغین بل احدّ و احکم و انفذ انتهی

جناب محبوب فؤاد آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله الأبهی هم سنه قبل در این فقره مرقوم داشته بودند و مقصودشان آنکه هر مبلّغی که من عند الله موفق و مأمور است باین امر عظیم باید بقدر کفاف با او باشد و در هر ارض که وارد میشود کمال انقطاع از او ظاهر باشد و فی الحقیقه این فقره مرعاة اعظم است از برای ارتقا و صعود و اقبال و توجّه امم زهد و انقطاع دو جناحند از برای صعود اسیرهای نفس و هوی الی هواء القرب و اللّقاء لله الحمد آن حضرت عمل فرموده آنچه را که عندالله مقبول بوده این مقامیست بزرگ و شائنیست عظیم حضرت افنان اح علیه من کلّ بهاء ابهه و بعضی از ایشان بسیار زحمت کشیده اند فی الحقیقه آنچه از ایشان برآمد عامل شده اند و در اعلاء کلمه و ارتفاع امر و انفاق کوتاهی ننموده اند آن حضرت خود چون راضی بزحمت ایشان نشده اند باید احباء الهی را هم بکمال روح و ریحان آگاه نمایند که شاید از بعد آقایان افنان علیهم من کلّ بهاء ابهه مستریح شوند اگرچه حقّ جلّ جلاله عطا میفرماید آنچه را که سزاوار است ولكن چون در این ایام دستگاه تجارت ایشان را خسارتی رسیده لذا چندی فارغ باشند اقرب بتقوی است یا محبوب فؤادی عنایت بزرگی در باره ایشان شده اگرچه حال از ایشان و غیر ایشان این فقره کما هو حقّه مستور است ولكن یظهره الله ربنا المقتدر العلیم الحکیم اینکه مرقوم فرمودند در منزل جناب حاجی میرزا فضل الله علیه بهاء الله تشریف داشتند مع دوستان الهی علیهم بهاء الله ذکرش در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به محبوب العالمین و المذكور فی افئدة التّبیین و المرسلین قوله عزّ کبریاؤه یا

فضل الله فضل حقّ جلّ جلاله در بارهات مشهود و ظاهر چه که بذکرش فائز شدی و در سجن اعظم از قلم اعلى اسمت نازل جمیع انبیا و اولیا و اصفیا باعظمیت این فضل گواهی داده و میدهند ان افرح بهذا الفضل المبین احبّای الهی که در آن مجمع حاضر بودند هر یک را ذکر نمودیم و در کتاب الهی از قلم اعلى اسم هر یک ثبت شده طوبی لهم انا نکبر من هذا المقام علیهم و علی اصفیائی و اولیائی هناك و فی دیار اخری و نوصی الكل بالصبر و الاصطبار فیما ورد علی الأبرار و بما یرتفع به امر الله العلیم الحکیم انتهى

و اینکه مرقوم داشتید ورقه علیها بهاء الله اخت محمد قاخا بافق اعلى توجه نموده لدى العرش عرض شد و همچنین عریضه اش معروض و هذا ما نطق به لسان الکبریاء فی الجواب قوله عزّ یبانه و جلّ ذکره

هو السّامع المجیب

یا امتی و ورقتی ان افرحی بما صعد ندائک الی سدرۃ المنتهی و انّها اجابتک من الأفق الأعلى أنّه لا اله الا انا المظلوم الغریب قد ظهّرنا و اظهرنا الأمر و هدینا الكل الی صراط الله المستقیم و شرعنا الشّراعی و امرنا الكل بما ینفعهم فی الآخرة و الأولى و هم افتوا علی سفک دمی بذلک ناحت الحور و صاح الطور و بکی الروح الامین قد منعوا انفسهم عن فیوضات الاّیام بما اتبعوا کلّ جاهل بعید قد نبذوا بحر العلم عن ورائهم متوجّهین الی الجهلاء الذّین یدّعون العلم من دون بیّنة من الله ربّ العالمین طوبی لک بما نبذت الأوھام و تمسّکت بحبل الله المتین در فضل حقّ جلّ جلاله ملاحظه نما چه بسیار از ملوک و ملکه های عالم بعد از طلب و آمال و انتظار از مقصود عالمیان محروم ماندند و تو بآن فائز شدی انشاء الله فائز شوی بعملی که عرفش بدوام اسماء حقّ جلّ جلاله باقی و پاینده ماند لعمر الله بکلمه یا امتی معادله نمینماید آنچه در ارض مشهود است زود است چشمهای عالم بمشاهده آنچه از قلم اعلى نازل شده روشن و منیر گردد طوبی لک و لأمّ رضعتک قدر این مقام را بدان و بایست بر خدمت امر بشائی که شبهات و اشارات مرییین ترا از قیام باز ندارد آفتاب یقین مشرق و ناس بظنون متمسک بحر علم موج و قوم بذیل جهلا متشبّث این امراض مزمنه را دریاق رفع ننماید مگر بعنایت حقّ جلّ جلاله اماء آن ارض را تکبیر برسان و بفضل و رحمت الهی بشارت ده انا اردنا لک مقاماً ان احمدی ثمّ اشکری ربّک الفضّال الکریم الحمد لله العلیّ العظیم انتهى

لله الحمد بما انعم و اکرم امطار ربیع رحمانی نصیب قاصدین و طالبین و قانتات صادقات بوده و هست اشعة آفتاب کرم بشائی دیده میشود که اگر جمیع کائنات فی الجملة اقبال نمایند ببحر عنایتش فائز شوند از دریا های کرم و جودش سائل و آمل که کل را بانوار هدایت مزین فرماید و از این فضل لا مثل له محروم نسازد أنّه لهو الفضّال الکریم

و دستخط دیگر آن محبوب که بتاريخ ۱۵ شهر ذی القعدة الحرام بود عالم عالم فرح بخشید و مسرت عنایت نمود انشاء الله لازال بعنایت حقّ جلّ جلاله مسرور باشید

و اینکه در باره جناب مش علیه بهاء الله مرقوم داشتید چندی قبل لوح امنع اقدس مخصوص ایشان بصحابت جناب شیخ سل علیه بهاء الله ارسال شد انشاء الله مؤید باشند بر خدمت امر اگرچه خطاهای کبیره از ایشان ظاهر ولكن عفا الله عنه فضلاً من عنده حال لحاظ عنایت بایشان متوجّه و امید هست از فضل بیمنت های حقّ جلّ جلاله آنچه مصلحت ایشانست از سماء عنایت نازل فرماید و از قلم تقدیر مقدّر نماید لا یعلم الانسان ما یضرّه و ما ینفعه هو یعلم و یعمل ما ینبغی لعنایتة لأحبّائه لکن آنچه این خادم فانی از برای ایشان طلب نموده اینست که در این ایام عامل شوند لله و فی سبیل الله آنچه را که بدوام ملک و ملکوت عرف بقا از او متضوّع باشد باری در هر حال از حقّ میطلبیم آنچه را که خیر عباد در اوست

و اینکه مرقوم فرموده بودند اجلاً لأمر الله من غیر اطلاع حرکت فرمودند این فقره لدى العرش بسیار مقبول افتاد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله جلّ جلاله و لمثله ینبغی ان یعمل ما عمل و لمثله یلیق ان یبلغ امر ربّه انتهى

و وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مالک وری و ربّ عرش و ثری شنیده شد قوله عزّ کبریائه زهد و انقطاع بمتابۀ
نیرین اعظمینند از برای سماء تبلیغ طوبی لمن فاز بهذا المقام الأكبر و المقرّ الأطهر الأعظم انتهى

اینکه الواح خواسته بودند با اسم و بی اسم ارسال شد و همچنین مخصوص اولیای آباده علیهم بهاء الله مالک الاحدیّه
الواح بدیعۀ منیعۀ از سماء مشیت الهیّه نازل و ارسال شد طوبی لهم طوبی لهم و لهم حسن المبدأ و المآب
اینکه در بارۀ جناب حاجی میرزا شک (ت ر) علیه بهاء الله مرقوم داشتید لله الحمد بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز شدند
و مکرّر ذکرشان در ساحت اقدس شده و لوح امانع اقدس هم مخصوص ایشان ارسال گشت یسأل الخادم ربّه بأن يجعله
مستقیماً علی هذا الأمر الأعظم علی شأن یشار الیه بالبنان حرکت و توجّهشان حال از حکمت خارج لو شاء الله یکتب له من
قلمه الأعلى اجر لقاءه هذه کلمة سمعها الخادم من لسان ربّه المشفق الکریم البهاء علیه

اینکه در بارۀ قطعاتی که مخصوص جناب خان علیه بهاء الله ارسال شده مرقوم داشتند تفصیل آنکه آن قطعات مال
سرکار خان نبوده شخصی خواسته بود لذا ارسال شد و حال دادن باو هم جایز نه حسب الامر باید بآن جناب برسد مطالبه
فرمایند حینی که ذکر محبوب فؤاد حضرت شیخ علّ الذی فاز فی اوّل الاّیام قبل اکثر الأنام و همچنین ذکر آقایان اف علیهم
من کلّ بهاء ابهه در ساحت امانع اقدس اعلی مطابق دستخطّ آن محبوب عرض شد این کلمات عالیات از مشرق امر مشرق
قوله عزّ کبریائه یا حیدر قبل علی نار سدره مشتعل و مکلمّ طور ظاهر و ناطق لعمر الله اگر دوستان الهی فی الجمله توجّه نمایند
حلاوت بیان رحمن ایشان را بشائی جذب نماید که آثارش ارض را احاطه کند و همچنین از نار سدره بشائی مشتعل شوند که
اثر حرارت در کل ظاهر گردد و این اشتعال و جذب نظر باسباب گاهی ظاهر و هنگامی مستور یعنی وقتی در ظلّ اسم ظاهر
ظاهر و زمانی در ظلّ اسم باطن باطن علی علیه بهائی و همچنین افنانی علیهم بهائی از اقبال و توجّه و اشتعالشان افنده و
قلوب مشتعل و آثار آن اشتعال در عالم موجود و لکن حال مستور سوف یری العالم جذبهم و اشتعالهم و آثار ما عملوا فی سبیل
الله ربّ العالمین لهم ان یشکروا الله بهذا الفضل الذی لیس له مثل فی العالم و ما ادرکه الأمم صدهزار حسرت و خسارت از
برای نفوسی که محجوب مانده اند و باقوال کذبۀ مفتریه از افق اعلی و ذروه علیا ممنوع گشته اند کذلک زیّتا سماء عنایتی بنیر
بیانی لأولیائی الذین ورد علیهم فی سبیلی ما خزن اجره فی علم الله العلیم الخبیر انتهى

الحمد لله حضرت محبوب فؤاد جناب شیخ علّ علیه بهاء الله الأبهی در ایّامی فائز شدند که افق آفتاب حقیقت از
سحاب خالی نه و فرات رحمت الهی در سرّ سرّ جاری و وجه امر از ابصار و عیون مستور صدهزار طوبی از برای ایشان که در
مثل آن ایّام بیحر اعظم رسیدند و از انوار آفتاب حقیقت قسمت بردند و همچنین آقایان عظام حضرات اف علیهم من کلّ بهاء
ابهه فائزند بمقامی که این عبد از ذکر آن عاجز است چه که حقّ جلّ جلاله ایشان را بشفاعت نسبت خود مزین داشته جمیع
عالم بیک کلمه یا افنانی معادله نمینماید دیگر آیاتی که مخصوص ایشان نازل شده بأفصح البیان تشهد لهم امام وجوه العالم
هنیئاً لهم و مرئاً لهم

و همچنین آقایان و اولیای حقّ جلّ جلاله که ذکرشان را فرموده بودند هر یک مکرّر بعنایت الهیّه فائز گشته اجر کل
عندالله ضایع نشده و نمیشود قسم بآفتاب ظهور یک نفس که در محبت الهی برآورده اند عندالله مذکور و در صحیفه حمرا از
قلم اعلی مسطور است اگر هر یک را بخواهم ذکر نمایم و مقامش را اظهار دارم باید بدفاتر متعدّده و تألیف کتب عدیده
مشغول شوم حقّ خود ظاهر میفرماید این خادم از حقّ میطلبد ایشان را در جمیع احوال تأیید فرماید بر استقامت و خدمت و
خلوصی که جمیع اشیاء بر آن گواهی دهد و آثارش در عالم ظاهر و هویدا گردد

اینکه ذکر جناب محمد قبل با (خ) و جناب میرزا ابو علیهما بهاء الله نموده بودند که الحمد لله در اوّل شباب بافق

اعلی توجّه نموده اند این فقره در منظر اکبر عرض شد هذا ما نزل لهما من لدى الله العلي العظيم قوله تبارك و تعالی

بسمی المظلوم

کتاب انزله الرحمن من ملکوت البیان لمن فی الامکان طوبی لمن سمع و اجاب و ویل لكل غافل مرتاب هذا يوم تنور بأنوار الوجه و فيه ینادی لسان العظمة الملك لله مالک يوم المآب قد ذکر ذکرک فی هذا المقام انزلنا لک ما عجزت عن ذکره السن الأنام ان افرح بما ذكرت فی السجن الأعظم و توجّه الیک وجه القدم من اعلى المقام انا انزلنا الآيات و اظهرنا البیّات و دعونا الكل الى سواء الصراط من الناس من اعرض و انکر و منهم من افتنی علینا من دون بیّنة و برهان و اول من اعرض عنا علماء الأرض فی هذا العصر الذین یدعوننی فی اللیالی و الاّیام باسمی یتکئون علی الوسائد العلیا و اذا اظهرت نفسی قاموا علیّ علی شأن صاحبت به الحصاة طوبی لک بما سمعت النداء و اقبلت الیه و اجبت مولاک اذ اتی بقدرة و سلطان و هذا ما نزل للآخر قوله عزّ کبرائه

بسمی الظاهر من افق البیان

سبحان الذی ظهر و اظهر امره علی شأن نطقت الأشياء قد جاء الوعد و اتی الموعد الذی شهدت الذرات انه لا اله الا هو المهيمن القيوم قد قرّت عیون المقرّین من هذا الظهور الذی به نطقت سدرة الطور و انار الدیجور و هدرت حمامة الأمر علی اغصان دوحه البیان انه لا اله الا هو العزیز الودود کم من عبد اقبل الی الأفق الأعلى و کم من ملک اعرض عن الله مالک الملوک طوبی لقلب اقبل و لوجه توجّه و لأذن سمعت هذا النداء الذی ارتفع من هذا المقام المحمود انک لا تحزن من شیء توکل علی الله فی کلّ الأمور قل

لک الحمد یا الهی بما ذکرتنی فی السجن و عرقتنی ما کان مکنوناً فی علمک و مسطوراً فی کتیبک اسألك بأن تجعلنی مستقیماً علی امرک و متشبّهاً بذیل عنايتک انک انت المقتدر العزیز الغفور انتهى و اینکه ذکر ورقه اخت جناب آقا غلامحسین علیهما بهاء الله نموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل لها و للأوراق التي اقبلن و آمن بالله الفرد الخبير قوله جلّ کبرائه و عزّ بیانه

هو المشرق من افق الظهور

یا امتی و یا ورقتی حمد کن محبوب عالمیان را که باین فیض اعظم فائز شدی در ایامی که اکثر علما و رجال ارض از آن محرومند ترا باسم ورقه ذکر نمودیم تا بمثابة اوراق از اریاح اراده حقّ جلّ جلاله متحرّک باشی چنانچه اوراق اشجار ارض از هبوب اریاح ان اشکری ربّک بهذا الذکر المبین اگر حلاوت کلمه یا امتی را بیابی از عالمیان خود را فارغ مشاهده نمائی و در لیالی و ایام بذکر مقصود یکتا مشغول شوی اوراق و امائی که از فرات رحمت رحمانی آشامیدند و بشرط الله ناظرند هر یک را بابدع بیان ذکر نمودیم طوبی لهنّ و نعیماً لهنّ سوف یظهر الله مقامهنّ فی مقام لا یذكر بالأذکار و لا یوصف بالأوصاف و ترا وصیت مینمائیم بآنچه سبب ارتفاع امر الله است مابین عباد و اماء ندای دوستان را میشوند و اعمال را مشاهده میفرماید انه هو السميع البصیر البهاء علیک و علیهنّ من لدى الله المقتدر العلیم الحکیم انتهى

و اینکه ذکر سیّد کبیره علیها بهاء الله که به حاجیه معروفند نموده بودند عرض شد و یک لوح امنع اقدس مخصوص او نازل یا محبوب فؤادی امواج بحر فضل الهی نه بشأنیست که انسان بتواند تعقل نماید و یا از عهده شکر برآید کینونت حمد

و ثنا و شکر در این عرصه خود را فانی مشاهده مینماید و عاجز و قاصر می‌بیند در آیامی که از سماء بغضا سهام بلا اغزر از امطار نازل و ظلمت ضغینه از جمیع جهات محیط قلم اعلیٰ بشأنی ناطق که صد هزار جوهر روح منصعق مشاهده میگردد بصدهزار عجز و ابتهال عرض مینمایم غافلین را آگاه فرماید و از دریای دانائی بنوشاند اوست باذل اوست معطی اوست بخشنده اوست کریم اوست توانا و بینا از مطلب دور افتادم هذا ما نزل لها قوله جلّ جلاله

هو الناظر من افقه الأعلى

ای کنیز خدا بشنو ندای مالک اسماء را که در سجن بتو توجه نموده و ترا ذکر مینماید هر قاصدی را اعانت نموده و هر ندائی را جواب عطا فرموده و هر طالبی را راه داده امروز سیل مستقیم ظاهر و میزان عدل منصوب و انوار آفتاب فضل مشرق ولکن ظلمت انفس ظالمه بمثابه غمام مابین آفتاب فضل و اهل عالم حجاب شده و حایل گشته طوبی از برای کسی که حجاب را خرق نمود و بانوار آفتاب ظهور منور گشت چه بسیار از نفوس که خود را از عقلا و اهل دانش میشمردند و در یوم الهی از جمیع فیوضات محروم و ممنوع گشتند یا ورقتی یا امتی قدر این فضل را بدان و همچنین رحمتی که بر تو سبقت گرفت و ترا بافی اعلیٰ هدایت نمود اماء قانات را از لسان مظلوم تکبیر برسان و بعنایتش مسرور دار انتهی و هذا ما نزل لضلع جناب الأنیس علیهما بهاء الله

هو الشاهد العليم

یا ورقتی ان استمعی ندائی من شطر سجنی انه لا اله الا هو الحقّ علّام الغیوب انا انزلنا من سماء الظهور ما انارت به الوجوه و قرّت به العیون قد اتی الوعد و القوم لا يشعرون قد ظهر الموعد و هم لا يفقهون قد اتی من خضع له العالم و تزعزعت ارکان الأمم الذین نقضوا الميثاق و العهود قد اتاهم من یذكرونه فی اللیالی و الاّیام و هم اعرضوا عنه و افتوا علیه بظلم ناح به روح الأمر و صاح العرش فی مقام مرفوع ان اشکری ربّک بما اختارک لعبده الذی کان اسیراً بأیدی المشرکین فی سنین معدودات و نجّاه امرأً من عنده و هو المقتدر علی ما کان و ما یكون یا ورقتی حمد کن مقصود عالم را که چشمت را روشن نمود بنور معرفت خود و اذنت را فائز فرمود باصغاء ندائه الأحلیٰ ندائی که در لیالی و ایام و عشی و اشراق مرتفع است ید فضل دستت را گرفت و از ظلمات اوهام بمشرق یقینت آورد از حقّ میطلبیم ترا مؤید فرماید بر آنچه که لایق این مقام بلند است انه غفرک و امک ان ربّک لهو الفضل الکريم انا نبشّرك و ایاها برحمتی و عنایتی و نذکر ضلع اخیک و نبشّرها بفضلی الذی احاط من فی السموات و الأرضین الحمد لله ربّ العالمین انتهی

اشراقات انوار آفتاب حقیقت اولیا و احبّا و قانات و ورقات را اخذ نموده لعمر محبوبنا و محبوب من فی السموات و الأرض اگر بگوش حقیقت آیات الهی را اصغا نمایند کل مشتعل شوند بشأنی که عالم را مشتعل نمایند یعنی هر نفسی که در او بقیه روح باقی بزندگانی حقیقی فائز میشود انه علی کلّ شیء قدیر

در این وقت بمنظر اعلیٰ توجه نموده الی ان دخلت المقام اذا نطق لسان العظمة قال و قوله الأحلیٰ یا خادم بچه مشغول بودی عرض شد بتحریر جواب مراسلات جناب میرزا و ذکر اولیا در آن حین این کلمه علیا از لسان مالک وری نازل قوله جلّ کبريائه و عظم اقتداره انا نحّب ان نذکر انجم سماء العرفان مرّة اخری و نصیهم بما یرتفع به امر الله المهيمن القيوم طوبی لهم بما اقبلوا و سمعوا و اجابوا و فازوا بما غفل عنه علماء الأرض و عرفائها الا من شاء الله ربّ العالمین باید باتّحاد و اتّفاق تشبّث نمایند بشأنی که اختلافات عالم سبب تشتّت نشود و فصل نماید بکمال همّت بر اصلاح عالم قیام کنند و در

جميع اوقات بحکمت و بیان ناس غافل را ببحر دانائی هدایت نمایند که شاید آگاه شوند و از ما سوی الله فارغ و آزاد گردند و امر مینمائیم دوستان خود را بحفظ مقامات خود لعمری از برای هر یک مقامی مقدر که اقلام عالم از ذکرش عاجز است طوبی لهم طوبی لهم انتهى

فی الحقیقه امروز روز اعمال و افعال و حکمت و بیان است در لوحی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل قوله عزّ بیانه در جمیع امور بحکمت ناظر باشید حکمت دریاق اعظم است بسا میشود معرض را مقبل مینماید و دشمن را دوست تمسک باو لازم چه که در اکثری از الواح این فقره از سماء مشیت مطلع نور احدیه نازل طوبی للعالمین در کلّ حین متمسک باشید بامری که سبب اعلاء کلمه الله گردد اعمال طیبیه و اخلاق مرضیه جند اللهند در این ظهور اعظم و همچنین کلمه طیبیه مبارکه این جنود جذّاب قلوبند و فاتح ابواب این سلاح احدّ از سلاح عالم است فاسأل الله بأن یؤید الکلّ علی ما نزل من قلمه الأعلی فی الزّبر و الألواح انتهى در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله تأیید میطلبم بی عنایتش هیچ شیء از اشیاء ثمری نداشته و ندارد له الفضل و الجود و الکرم و له ما یعجز عن ذکره الأمم

دستخط دیگر آن محبوب که بتاريخ ۲۳ شهر شعبان المعظم بود فی الحقیقه آب قوس بود از برای تشنه قلب الأسد لله الحمد مسرتّ کلی حاصل هر هنگام نفحهئی از شطر محبت آن محبوب متضوع میشود فی الحقیقه نافه مشکى است از برای این خادم فانی دماغ جان معطر و قلب با قوتّ جدید ظاهر چه که تمام آن مزین است بذکر و ثنا و خدمت و محبت محبوب عالم و در آن مرقوم آنچه که بر حزب الله در ارض میم و الف وارد شده تعالی تعالی عمل العلی و ذکر العلی و بیان العلی و استقامه العلی و شهادة العلی و محو العلی و صحو العلی و صعود العلی و علو العلی لعمر محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم قد ظهر منه من الاستقامه ما تزینت به سماء الاقتدار و من المظلومیّه ما ناحت الحوریّات فی الغرفات و اهل الفردوس الأعلی فی مقامات عالیات فی الحقیقه همچو دمی حیف بود هدر برود و در بساط منجمد شود حسن کار این بود که احدی از ایشان مغایری ندید و خلاف حکمتی واقع نه خالصاً لوجه الله اعلی و اعزّ اشیاء عالم را انفاق کرد هنیئاً له یک عالم هنیئاً از برای او لفظ و بیان و ذکر این عبد قابل این مقام نه ولكن از قلم اعلی نازل آنچه که سزاوار است له الحمد فی کلّ الأحوال این آیام هم توجّه آن حضرت بآن اطراف جایز نه و مخصوص اسرای آن ارض که بسجن طاء وارد شدند آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد ذکر آن دیار و اسرای آن دیار و شهدای آن دیار در ساحت اقدس بوده و هست توجّه بارض طاء هم این سنه جایز نه چه که از داخلی هم اطمینان کامل حاصل نه ان ربنا الرحمن لهو السّتر الکریم

اینکه ذکر جناب مشهدی حسین علیه بهاء الله فرموده بودند آنچه اراده نموده اند در ساحت امنع اقدس عرض شد و مقبول افتاد ولكن فرمودند ذکرش حال جایز نه چه که مفسدین ارض در حرکتند و مترصد دست‌آویز و همچنین فرمودند خدمات او در این سبیل در نظر بوده و هست و مدتهاست یک لوح امنع اقدس مخصوص او نازل ولكن ارسال نشده این آیام ارسال میشود و یک لوح دیگر هم این دو یوم نازل شد انشاءالله بهر دو فائز میشوند

اینکه در باره جناب حاجی علی و ضلع ایشان علیهما بهاء الله مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد هذا ما تکلم به مکلم الطور قوله عزّ کبريائه و جلّ جلاله این فقره لدی الوجه مقبول افتاد نعم ما عمل به الحاجّ المذكور یعنی در تزویج بنت ذبیح علیه و علیها بهاء الله انا ذکرناه من قبل و فی هذا اليوم بما قرّرت به العیون و طارت به الأرواح بشره من قبلی و ذکره من لدی المظلوم بما نزل من لدی الله مالک الرقاب انشاءالله بروح و ریحان و الفت و اتحاد آیام بگذرانند و بذکر و ثنای مقصود عالمیان در عشق و اشراق مشغول باشند انتهى فی الحقیقه مانند در ارض طاء در این آیام مثمر ثمری نه انشاءالله ابن حضرت ذبیح علیهما بهاء الله بمعروف تمسک مینمایند و سبب تفریق نمیشوند اگر محض تفرّج هم باشد توجّه بارض جناب حاجی نمایند محبوبست یسأل الخادم ربّه بأن یؤید الکلّ علی ما یحبّ و یرضی و السّلام علی من اتّبع الهدی

عرض دیگر آنکه جناب محبوبی امین علیه بهاء الله ذکر آن حضرت را مکرر نموده فی الحقیقه بحق ناظرند و بحق ناطق معروف را از دست نداده و انشاءالله نمیدهند باری ذکر خیر آن حضرت مکرر از ایشان شنیده شد حق توفیق عنایت فرماید تا کل موفق شوند بآنچه که لایق این یوم مبارک است

نفوس مذکوره در دستخط آن حضرت فی الحقیقه از بحر محبت آشامیده‌اند و بافق عنایت ناظرند این معدوم فانی شهادت میدهد در حق ایشان و از حق جلّ جلاله توفیق میطلبد چندی قبل مخصوص کل الواح مقدسه منیع از سماء مشیت الهیه نازل و انشاءالله ارسال میشود از حق منبع سائل و آمل که کل بنفحات آیات مقصودنا و مقصود من فی العالم فائز شوند اینکه در باره حقوق مرقوم داشتند که جناب حاجی مذکور اراده ادای آن دارند هذا من فضل الله یؤتیه من یشاء لله الحمد مؤید گشتند به عمل بما نزل فی الكتاب وجهی که قرار شد در این سنه بدهند حسب الامر قسمت شد صورت آن بنظر میرسد از حق میطلبم ایشان را بر اعمال عظیمه موفق فرماید و از سماء فضل برکت عطا نماید ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدیر

و اینکه در باره بقعه مبارکه حضرت ورقه علیا و مخدره کبری و حضرت افنان حضرت خال معظم علیهما من کل بهاء ابهاله مرقوم داشتید و رجای جناب من فاز و نفوس اخری علیهم بهاء الله در ساحت امنع اقدس مالک الوری عرض شد و باجابت مقرون فی الحقیقه این عنایت بسیار عالیست چه که محو باو راه ندارد عزل باو نمیرسد از قلم اعلی در ایام ظهور چنین عنایتی ظاهر شود معلوم است شأن و مقام آن فی الحقیقه بخلع باقیه و طراز دائمه فائز شدند نعیماً لهم و مرثیاً لهم و طوبی لهم این ذکر در کتاب الهی مخلّد و عرفش مابین عباد متضوع این بدء مقدس از ختم و نهایت است در این مقام بیاناتی از لسان عظمت شنیده شد از جمله این کلمه علیا قوله عزّ کبریاؤه آفتاب بیان الهی را افول اخذ ننماید و غروب از پی درنیاید انتهی اینست مقام خلود یشهد بذلک ربنا العزیز الودود و مخصوص لوح امنع اقدس هم در این مقام نازل یعنی در تفویض تولیت بقاع مبارکه مخصوصه در آن بقعه الی جناب الفضل الذی فاز بقاء الله فی السّجن و نفوس اخری الذین نزلت اسمائهم فی اللّوح امراً من لدن آمر علیم هذه صورة ما نزل من ملکوت الامر قوله عزّ بیانه

هو الامر الحکیم

یا فضل الله انا ولیناک و الأربعة المعروفة المذكورة لدى الوجه على البقعة الورقة العليا و البقاع المنسوبة الینا هناک و جعلنا التولية فی کفکم عزّاً لکم و لذریاتکم بدوام الملك و الملكوت ان اشکروا الله بهذه الدولة الباقية و العناية الدائمة انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المهیمن القیوم قوموا بقیام ثابت راسخ على خدمة فوضت الیکم من لدى الله مالک ما کان و ما یكون انتهی

و همچنین لوحی از سماء عنایت در ذکر قبول بیت و بستان جناب حاء و سین علیه بهاء الله نازل قوله جلّ اجلاله و عظم کبریاؤه

هو الحق لا اله الا هو

یا حسین انا قبلنا بیتک و بستانک و زیناهما بطراز القبول و قرزناهما مقرأً للأولیاء الذین یسافرون و یدورون البلاد لتبلیغ الامر و اعلاء کلمة الله المطاعة و جعلناک موکلاً علیهما و خادماً لهما و قدرناهما لک ذکراً باقیاً دائماً لتشکر ربک السامع المجیب انتهی

لله الحمد دو آفتاب از افق کرم مالک قدم ظاهر و مشرق یعنی دو لوح از سماء مشیّت مقصود عالمیان نازل و هر یک بافصح بیان بعنایت حقّ جلّ جلاله ناطق انشاءالله بآن فائز شوند و بآنچه مأمورند عامل گردند و همچنین حقوق الهی که جناب حاجی عل علیه بهاء الله بادای آن موفق شدند کل بطراز قبول فائز و این کلمه مبارکه از ملکوت بیان رحمن نازل قوله تبارک و تعالی انا قبلنا ما اراده فی سبیل الله طوبی لمن فاز بأداء ما علیه من حقوق ربّه و بعد از قبول حسب الأمر قسمت شد عدد خمسين مخصوص محبوسین راء و شین و اربعین مخصوص محبوسین ارض طاء و خمسين هم از جناب شیخ سل مخصوص بعضی از مسافرین اخذ شد باید از آن وجه بایشان برسد و خمسين هم بساحت اقدس ارسال دارند و یک سنه را هم بخود جناب حاجی عل علیه بهاء الله عطا فرمودند یعنی بخشیدند فی الحقیقه این عنایتی است بزرگ و فضلی است عظیم از برای نفسی که الیوم مؤید شود بر خدمت امر و ادای حقوق الهی چه که اثر و ثمرش بدوام ملک و ملکوت باقی است نسأل الله بأن یوفّقنا علی ذکره و ثنائه و علی العمل الصّالح و الکلم الطّیب و الأخلاق الطّیبة الرّاضیة المرضیة و القیام علی خدمة امره المبرم المتین این خادم فانی از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل که عظمت وقت و مقام آن را الهام فرماید تا کل قدر وقت را بدانند و بما ینبغی قیام نمایند انه لهو المؤید المقتدر القدير البهاء المشرق من افق سماء العنایة علی حضرتکم و حضرة الأیس و علی اولیاء الله و اصفیائه فی هناک الذین ما نقضوا میثاق الله و عهده و ما خوفتهم الصّفوف و الجنود و الحمد لله مالک هذا الیوم الموعود الحمد لله مرّة اخری بدستخطّ آن حضرت فائز اینکه در باره محبوی جناب انیس و آقایان جناب آقا میرزا سیّد علی و آقا غلامحسین و آقا میرزا محمد باقر علیهم بهاء الله و عنایاته مرقوم داشتید در لیله هفتم شهر صفر یک ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب گذشته قصد ذروه علیا و مقرّ عرش نموده آنچه مرقوم فرمودند امام وجه مالک قدم عرض شد آیه مبارکه منزله در کتاب اقدس را قرائت فرمودند قوله عزّ بیانه و جلّ ذکره تزوّجوا یا قوم لیظهر منکم من یدکرنی بین عبادی هذا من امری علیکم ان اتّخذوه لأنفسکم معینا و بعد این کلمه علیا از ملکوت اعلی ظاهر قوله عزّ اجلاله یا عبد حاضر جمیع امور در قبضه قدرت الهی بوده و هست و آنچه امر نماید او محبوست هر یک از نفوس مذکوره را ذکر نمودیم بشأنی که جمیع اشیاء از باده ذکر مجذوب و بشأی مذکور ناطق هذا من فضل الله یؤتیه من یشاء بنویس بایشان فقر بنفسه احتشام میطلبد لعمر الله فقر حقیقی بمثابه بحر است و احتشام عالم مانند قطره ولكن احتشام دوست لازال بخضوع و خشوع دوستان ناظر و بایشان متوجّه و با ایشان جالس انتهی

بعد از عرض شعر و ذکر عهد جناب آقا میرزا سیّد علی و همچنین رجای آقایان دیگر لسان عظمته باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ کبریائه باید آنچه در کتاب اقدس از ملکوت مشیّت الهی نازل شده عمل نمایند و قلم اعلی اجر لقا از برای هر یک در صحیفه حمرا ثبت میفرماید به نصبت رایة یفعل ما یشاء و هر چه اراده فرماید جاری مینماید لیس لأحد ان یقول لم و بم انتهی این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید که بعد از عنایت کبری یعنی اجر لقا اسبابی ظاهر شود که در ظاهر هم ایشان بشرف لقا فائز شوند و از کوثر وصال بیاشامند دیگر تا کی این عنایت ظاهر شود و شمس اذن اشراق فرماید ولكن حمد مقصود عالمیان را که از فضل بیمنتهاش عنایت فرمود آنچه را که هیچ شیء از اشیاء باو معادله ننماید اجر لقا نعمتی است عظیم و اوست مائدة دائمة باقیه لله الحمد بآن فائز شدند صد هزار حسرت از برای نفوسی که از عنایت امروز غافلند و از انوار آفتاب حقیقت محجوب و بیخبر

و اینکه مرقوم داشتید در ارض ص در مضجع مطهر مقدّس حضرت سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء روحی لهما الفداء بیتوته بعمل آمد لعمر محبوبنا و محبویکم آن حضرت عمل فرمودند آنچه را که از سیّد اعمال است و این فقیر لاشیء چگونه از عهده این شکر برآید و یا اولیای دیگر که در این ارض ساکنند این عبد از قبل خود و ایشان بعجز و قصور اعتراف مینماید و در حینی که کمال تحیر دست داده بود و در بحر فکر متغمّس بنظر آمد که مقرّ کان الله و لم یکن معه من شیء را

بوکالت ایشان زیارت نمایم و این عملی است که صد هزار هزار عالم ریح فوق ریح از برای آن محبوبست فوراً بحمد و ثنای محبوب یکتا مشغول گشتم و طلب اذن نموده بعد از اشراق آفتاب اذن از افق اراده امام وجه حاضر و زیارت فائز و بطراز قبول مزین اینست عملی که از برای او شبه و نظیر تصوّر نشده و نمیشود له الحمد و المنّة و له العنایة و الکرم و الرّحمة

و اینکه ذکر اهل بیت علیهم من کلّ بهاء ابهه را نموده بودند و عنایات و محبتشان که نسبت بآن جناب ظاهر شد فی الحقیقه سزاوار این مقامند لازال بخدمت حقّ مشغول بوده‌اند و کمال محبت را در باره اولیانش اظهار مینمودند آنچه از ظلم ظالمین یعنی ذنب و رقشا بر ایشان وارد شد از محبت الهی ممنوع نشدند باستقامت فائزند و این مقامیست بسیار بزرگ از حقّ جلّ جلاله میطلبم ایشان را موفق و مؤید دارد آنه علی کلّ شیء قدیر

و اینکه در باره جناب حاجی محمد صادق خا علیه بهاء الله مرقوم داشتید یک لوح امنع اقدس از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و از کوثر بیان رحمن بیاشامند آشامیدنی که انتهای آن از حدود مقدّس و منزّه هی بیاشامند و بنوشانند امثال آن نفوس اگر بحکمت رفتار نمایند و در حبّ الهی ثابت و مستقیم شوند تأیید حقّ جلّ جلاله بایشان میرسد باید بکمال حکمت بتبلیغ مشغول شوند که شاید اهل آن جهات عرف ظهور را بیابند و ندای دوست را بشنوند و به ما ینفعهم عامل گردند

هذا ما نزل من سماء مشیّة ربنا الرحمن لجناب خا علیه بهاء الله قوله تبارک و تعالی

بسمی الظاهر الناطق من الأفق الأعلى

انّ المظلوم یذكر من اقبل الى الفرد الخبير و اعترف بوحدانیته كما اعترف به القلم الأعلى اذ جال فی مضمار البیان طوبی لنفس فازت بعرفان ربّها و ویل لكلّ غافل مریب انسان بمثابه شجر است اگر باثمار مزین گشت لایق مدح و ثنا بوده و هست والا شجر بی‌ثمر قابل نار است اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیه از اثمار این شجره محسوب ربیع اشجار ظاهره در هر سنه ظاهر و مشهود ولکن ربیع اشجار انسانیّه ایام ظهور حقّ جلّ جلاله بوده اگر در این ربیع الهی سدره‌های وجود باثمار مذکوره مزین شوند البتّه انوار آفتاب عدل من علی الأرض را احاطه نماید و کل خود را فارغ و مستریح در ظلّ حضرت مقصود مشاهده کنند آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان است در یک آن غرس میشود و در آن دیگر از امطار رحمت رحمانی فرعش در سماء مشاهده میگردد شجره یابسه قابل ذکر نبوده و نیست طوبی از برای مقبلی که بطراز همّت مزین شد و بر خدمت امر قیام نمود او بمقصود فائز و بآنچه از برای او خلق شده عارف صد هزار افسوس از برای نفوس غافله فی الحقیقه ایشان بمثابه اوراق یابسه مطروحه بر ارضند عنقریب باد اجل هر یک را بمقرّ خود راجع نماید غافل آمدند و غافل زیستند و غافل بمقام خود رجوع نمودند عالم در هر حین بأعلى التداء ندا مینماید و میگوید من فانیم و ظهورات و الوان من فانی از اختلافات و تغییرات محدثه در من پند گیرید و متنبّه شوید معذلک بصر موجود نه تا ملاحظه کند و سمع مشهود نه تا بشنود سمع حقیقی امروز ندا مینماید و میگوید هنیئاً لی امروز روز من است چه که نداء الله مرتفع است و کینونت بصر میگوید مریئاً لی روز روز من است چه که جمال قدم از افق اعلی مشرق و لائح باید اهل بهاء از مالک اسماء در کلّ احیان سائل و آمل شوند که شاید اهل انشاء از فیوضات ایامش محروم نمانند جمیع علما باین کلمه ناطق بودند و مکرّر در زمان طفولیت نفس حقّ اصغا نموده میگفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه‌ایست که نقبا از آن فرار اختیار مینمایند بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده‌اید و ملتفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه اینست هو در قمیص انا ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق اینست آن کلمه‌ئی که فرائض مشرکین از آن مرتعد شده سبحان الله در جمیع کتب قبل عظمت این یوم و عظمت ظهور و عظمت آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت شأن و مقام ذکر شده معذلک

خلق از او غافل و محتجب انبیا لقای این یوم را آمل بودند داود میفرماید من یقودنی الی المدینة المحصنة مدینة محصنة عکاست و حصنش بسیار محکم و مظلوم در او مسجون و همچنین در فرقان میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و بشرهم بآیام الله در اکثری از صحف و کتب الهی ذکر این یوم بکمال تصریح مذکور و مسطور علمای عصر ناس را از این مقام اعلی و ذروة علیا و غایة قصوی منع نموده اند طوبی از برای آن جناب که ظلمت اوهام از نور یقین منعت نمود و سطوت ایام شما را از مالک انام بازداشت قدر این مقام را بدان و از حقّ جلّ جلاله حفظش را بخواه در هر حال دولت باقیه مخصوص حقّ و اولیائش بوده و خواهد بود البهاء المشرق من افق البقاء علیک و علی الذین تمسکوا بحبل الله المتین انتهى الحمد لله اشراقات انوار آفتاب عنایت کل را فراگرفته و بخششی ظاهر که هر ذکر بدیعی از ذکرش اظهار عجز نموده از حقّ جلّ جلاله این فانی سائل و آمل که کل را یعنی دوستان و آقایان را از شرّ خادعین و خائنین و ماکرین محفوظ دارد اوست مهیمن بر کل و قادر بر کل و محیط بر کل و اینکه در باره آقا میرزا عباس علیه بهاء الله مرقوم داشتید که در اوّل ایام عمر بنار محبت مشتعلند و بخدمت قائم این فقره هم در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن قوله جلّ و عزّ

هو العليم البصير

انشاءالله نهالهای جدید از امطار رحمت الهی باوراق و اثمار بدیعه جنيّه فائز شوند امروز پرتو آفتاب فضل عالم را احاطه نموده طوبی از برای نفسی که باو فائز شد و ویل لکلّ غافل مراتب نعیم از برای اشجاری که از اریاح اراده حقّ جلّ جلاله حرکت نمایند در اوّل ایام بعرفان حقّ و خدمت دوستانش فائز شدی انشاءالله در جمیع احوال و ایام حیات بافق اعلی ناظر باشی و بنار حبش مشتعل و از انوار وجهش منیر الأمر بید الله العليم الخبير البهاء علیک انتهى این عبد فانی هم خدمت کل مرّه بعد مرّه عرض خلوص میرساند دیگر از تحریر خجالت میرم چه که بسیار مزاحم شدم ای کاش هر دقیقه از دقائق این ایام هزار دقیقه و هر ساعتی هزار ساعت میشد و این عبد هم مؤید میگشت و بذکر و ثنای اولیای حقّ مشغول میشد اگرچه باز کما ینبغی از عهده برنمیآمد ولکن امید هست که این رجا مقام عمل ظاهر شود و مقرّر گیرد انّ ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير البهاء المشرق من افق سماء عنایة ربنا علی حضرتکم و علی من معکم و یحبکم و یسمع قولکم و یعینکم و ینصرکم فی الله ربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الأولى عرض دیگر آنکه جمیع اولیاء الهی از عباد و اماء که در دستخطهای آن حضرت مذکور بودند مخصوص هر یک لوح ابدع امنع اقدس از سماء عنایت نازل و ارسال شد هم این عبد در اصل مکتوب ثبت نموده و هم علیحده لوح نوشته ارسال گشت لله الحمد مکرر مذکور گشتند و آنچه بطرز لوح نیست یعنی بعضی فقرات منزله است باید آن محبوب سواد آن را از برای صاحبان آن ارسال فرمایند و همچنین یک لوح امنع اقدس اعزّ ابهی مخصوص آن محبوب نازل فضلاً علی ما نزل فی المکتوب ارسال شد انشاءالله بآن فائز گردند و عدد اسم اعظم الواح بدیعه منیعه بلا اسم ارسال شد حسب الاستدعای آن حضرت و آنچه الواح مخصوص اولیای ارض ش نازل نزد محبوب روحانی جناب انیس علیه بهاء الله الأبهی ارسال شد که برسانند و آنچه مخصوص اولیای آبا ده است نزد آقائی حضرت افنان جناب آقا میرزا آقا علیه من کل بهاء ابهه ارسال شد که ارسال دارند انشاءالله عرف آیات الهیه و کلمات قدسیّه که از خزائن علم ظاهر شده جمیع را اخذ نماید و به ما یحبّ و یرضی مؤید فرماید انه علی کلّ شیء قدیر الحمد لله الواحد العزیز الفرید

خادم

فى ١٩ شهر محرم الحرام سنة ١٣٠١

[يادداشت]

١ رقم ٩ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه ”بهاء“ است. ←

م ص

جناب حاجی میرزا ابوالقاسم ش عليه سلام الله

غرة رجب سنة ١٣٠٧

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذى نطق بكلمة من كلماته العليا و بها فصل بين العباد فى ناسوت الانشاء و بها اظهر سلطانه و ابرز اقتداره و بها ماجت بحور المعانى و البيان فى الامكان و نطق الكتاب الأعظم بين الأمم

يا ملأ الأرض و السماء تالله قد اتى مشرق الايقان و معه الفرقان الذى به فرق بين الحق و الباطل بذلك ارتعدت فرائص القبائل الا من شاء الله رب العالمين و مقصود العارفين

سبحانك يا الهى و سيدى و سندی اسألك بنورك الساطع المبين و بحبلک المتين و بتجلياتک فى يوم الدين ان تنور قلوب اوليائك بنور معرفتك ثم ارزقهم كوتر الاستقامة من ايدى عطائك اى رب قد خلقتهم لاعلاء امرک و اظهار كلمتك تراهم منقطعين عن دونک و مسرعين الى شاطئ بحر توحيدک بحيث نبذوا الأوهام و الظنون التى بها منع عبادک عن التقرّب الى ساحة عزک و بساط عظمتک قدر لهم يا مقصود العالم ما ينبغي لسماء جودک و بحر فضلک انک انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتک زمام الأمور لا اله الا انت مالک يوم النّشور

و بعد يا حبيبى قد طار قلب الفانى اذ سمع هدير عندليب ثنائک فى وصف الله ربنا و ربک و مقصودنا و مقصودک و اخذ زمام السّكون عن کفّی بحيث نطقتم امام الوجوه الملك لمن اجتذب بنداؤه عباده فى الأعصار و القرون وعزة الله و عظمته قد اخذنى الفرح من کلّ الجهات بما خرق حضرتک الحجابات التى بها منع العباد عن التّوجّه الى الأفق الأعلى و الذّروة العليا کأنّی سمعت من آثار قلمکم آیات انجذابکم و اشتعالکم و اشتياقکم الى الله المقتدر الغفور العطوف فلما قرأت و اطّعت قصدت المقام و عرضت امام الوجه قال المولى ارواحنا فداه يا ابالقاسم عليك سلام الله و عنايته قد حضر العبد الحاضر امام الوجه و عرض کتابک وجدنا منه نفحات حبک و اقبالک و خلوصک و ايقانک و استقامتک و خشوعک لله ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم لعمرى لو يتوجّه احد بسمع الفطرة لیسّمع من الصّخره الملك و الملكوت و العزّ و الجبروت لله ربّ العالمين طوبى لأذنک بما سمعت النداء و لبصرک بما رأى الأفق الأعلى و لقيامک امام کرسیّ العدل و لذكرك و ثنائک فى يوم فيه احاط المشركون مدن الله مالک ما کان و ما يكون

يا ايّها الطائر فى هواء محبة الله ينبغى لک و للموحّدين ان يتشبّهوا بأذيال رداء عناية الله و يسألوا من سماء فضله و بحر عطائه ان يحفظهم من شرّ المشركين و يبدّل ضعفهم بالقوّة و عجزهم بالاقتدار أنّه هو المقتدر على ما يشاء و فى قبضته زمام الأسماء لا اله الا هو المقتدر العزيز الحميد انک اذا سمعت نداء المظلوم ولّ وجهک شطر كعبة الله المهيمن القيوم و قل

لک الحمد یا الهی بما هدیتنی الی صراطک المستقیم و بشرتنی بظهور نبیک العظیم و نور قلبی بنور توحیدک و انطقت لسانی بما انزلته فی کتیبک و صحفک و الواحک سبحانک یا مرسل الأریاح و فالق الأصباح اسألك بمصباح الذی احاطته عواصف فراعنة العباد و قواصف جبابرة من فی البلاد ان تؤید من اقرّ بتوحیدک و اعترف بما انزلته فی کتیبک ای ربّ تسمع حنینی فی حبّک و شوقی و شغفی من نفحات و حیک اسألك ان توقّنی لأبشّر العباد بظهور آیاتک و بروز یناتک انک انت المقتدر الفضل الکریم لا اله الا انت العلیم الحکیم انتهى

این فانی متحیر که فضل و عنایت و عدل و عطای حقّ جلّ جلاله چه تصرّفی در عالم وجود داشته و دارد مقتضیات حکمت آن حضرت را مؤید فرمود بر حضور در مقامی که کل از آن اعراض نموده‌اند و موفق نمود بر اصغای بیانی که جمیع از آن ممنوع و محرومند الا من شاءت مشیته التأفده و ارادته الغالبه فی الحقیقه عالم جدید شده اسرار بیان باراده مقصود عالمیان از غیب بشهود و از ستر بظهور آمده چون این عنایات بر حسب ظاهر از برای آن حضرت ظاهر شده و کشف نقاب نموده امید هست قائد جنود الله یعنی بر و تقوی گردند اخلاق مرضیه از اقوی جنود عالم نزد مالک قدم مذکور انشاءالله باین جنود مدائن حکمت و بیان را تصرّف نمایند و عالم را بنور معرفت منور دارند این امر لدی الله صعب نبوده و نیست بیک کلمه گوهر پاک عدل را جذب نمود و بر سموات برتری داد هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون از همت آن حضرت اطمینان حاصل که جمعی از غافلین را بافق دانائی دعوت نمایند و فائز فرمایند بآنچه که السن حقایق بکلمه مبارکه الملك لله ناطق گردد اولیای آن ارض طراً نزد مولی مذکور بوده و هستند و این فانی از برای هر یک طلب نموده نعمتهائی را که از احصا خارجست و از تحدید فارغ

اینکه در باره ذکرى که سبب آگاهی عباد است مرقوم فرمودند در آن اراضی حسب الامر جایز نه چه که اکثری از عباد مابین مفسد و مصلح فرق نگذاشته‌اند بلکه مصلح را مفسد و مفسد را مصلح دانسته و میدانند ارکان انصاف را سستی اخذ نموده و کذلک عدل را باید این عبد و آن جناب از حقّ بطلبیم عباد خود را بطراز انصاف مزین دارد امری که سبب فرح و علّت سرور است اینست که آن حضرت از بحر عنایت محروم نگشتند و نوشیدند آنچه را که ذکرش الی الأبد باقی و برقرار است و لازال مذکورند مدد غیبی اعانتش را ظاهر فرماید چه که حرکت و نیت لوجه الله بوده و هست یسأل الخادم ربّه ان یقرّبکم و یوقّکم و یؤیدکم علی ذکره و ثنائه بالحکمة و البیان ان ربنا هو المقتدر العزیز المستعان

اینکه ذکر جناب حاجی میرزا ابوطالب آیده الله را نمودند چون قبل از اطلاع بر امر ظاهر شده باسی نبوده و نیست اسأل الله ان یقدّر له ما قدره لأمنائه و اصفیائه انه هو المقتدر المختار امید آنکه از بعد بذکر مولی مذکور آیند و از بحر اعظم محروم نمانند

و اینکه در باره کتاب مبارک ایقان مرقوم داشتند لو شاء الله تمام آن بآن جناب میرسد طائفین حول طراً سلام میرسانند و از حقّ جلّ جلاله از برای آن جناب تأیید میطلبند السلام و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی عباد الله الصالحین

هو الناطق علی العرش امام وجوه العالم

الحمد لله الذی نور العالم بنور لاج و اشرق من فجر الظهور فی افق سماء بیان الرحمن و بذلک غرّدت حمامة البهاء علی عمود التور فی الفردوس الاعلی تالله قد اتی مکلم الطور و ظهر ربّ النار فی سدره الوجود و ینطق انه لا اله الا انا الفرد الواحد العلیم الخیر و الحمد لله الذی زین سماء المحبة بانجم الاتحاد و الاتفاق و جعل سبب الاعظم لظهور ما اراد بین الامم حکم

الاقتران فی الامکان و انه عمّر الممالک و البلدان و اظهر الصّنائع و ما ترونه الیوم و سمعتموه من قبل من عباده الحکماء تعالی مولى الاسماء الذی حکم بالتزویج لراحة عباده و خلقه و سکونهم و اطمینانهم فی مملکته و بذلك انزل من ملکوته المقدّس فی کتابه الاقدس و فی کتبه و صحفه من قبل و من بعد انه لهو المقتدر علی ما اراد و هو الفرد الواحد المختار سبحانک یا اله العالم و مقصود الامم یشهد لسان ظاهری و باطنی و اعضائی و اجزائی و ارکانی یوحداً یتک و فرادیتک و بانک انت الله لا اله الا انت لم تزل کنت مقدّساً عنکّل ذکر و وصف و ثناء و لا تزال تكون بمثل ما کنت فی ازل الآزال ای ربّ اسئلك بنسائم فجر ظهورک الّتی بها احیيت الکائنات و بامطار سماء فضلك و لثالی بحر علمک و حکمتک بان تؤیّد الذی اقبل الیک و اظهرت له فضلك و عنایتک و وهبته امة من امائک الّتی کانت قائمة علی خدمتک فی سنین معدودات اظهراً لجودک و ابرازاً لفضلك ای ربّ الف بینهما باسمک الذی به سخرت القلوب و اجتذبت النفوس انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام من فی السموات و الارضین و الحمد لک یا اله العالمین و مقصود العارفين

* * *

اب

نبیل قبل تقی

هو المقتدر المتعالی المقدّس العلیّ الأبهی

الحمد لله الذی نورّ العالم من النور الذی اشرق من افق اسمه الأعظم اذاً اضطربت الأمم منهم من مات و رجع الی الفناء و منهم من انصعق علی الأرض الغبراء و منهم من اجتذبه النور الی الأفق الأعلى البقعة المبارکة الّتی تنطق فیها السّدرة المنتهی انه لا اله الا ربّ الآخرة و الأولى و الحمد لله الذی زینّ الأشياء بطراز النقطة الظّاهرة تحت الباء و رکبها بالهاء اذاً هدرت الورقاء و دلّع دیک السنّاء و غرّدت حمامة الیابن علی غصن البقاء انه لا اله الا هو و انه لهو الكنز المخزون و الاسم المکنون الذی به زینت الزّبر و الألواح و انه لنار الله لمن اعرض و طغی و نور الله لمن اقبل و هدی و به فضّل الله بین الأخیار و الأشرار و به ادارت ایادی العطّاء کوثر البقاء طوبی لمن نبذ الهوی و شرب منه باسم ربّه الأبهی و ویل لمن انکر و کفر بالله مالک الأسماء و فاطر الأرض و السّماء

و بعد قد بلغ الخادم کتابکم الذی کان مزیناً بذكر الله و ثنائه و معطّراً بالعرف الذی کان متضوّعاً من قمیص خلوصکم لسلطانته و حضرته نسأل الله بأن یقرّبکم الیه فی کلّ الأحيان و ینطقکم بما یجتذب به اهل الأديان انه لهو المقتدر المتعالی العزیز المستعان

مکتوب آن جناب واصل الحمد لله عرف محبّت محبوب عالمیان از آن ساطع و آنچه از اقبال و اتّفاق و اتّحاد احبّا ذکر نموده بودند کمال فرح روی داد چه که الیوم کلّ مخصوص عرفان الله و اتّحاد و اتّفاق در امرش خلق شده اند طوبی لهم انّ لهم حسن مآب و آنچه از بلاای و آمده مرقوم داشتند اگرچه بظاهر سبب حزن و اندوه شد و لکن چون لوجه الله وارد شده نور علی نور بوده و خواهد بود دنیا فانیست چنانچه مشاهده میشود در کلّ دقائق در تغییر و تبدیل است و همین تغییر لوحی است که در او فنای آن از قلم قدرت ثبت شده یا طوبی للمتبصّرين عنقریب بساط ظلم پیچیده شود چنانچه از قبل شده و بساط نتایج اعمال مخلصین گسترده گردد اگر این مقام تفصیل داده شود لعمر الله جمیع قلوب اهل عالم طائف حول احبّای

حول حقّ گردند نسأل الله ان يفتح الأبصار و يقرّها بالنظر الى ما طلع و اشرق و لمع و ابرق من الأفق الذي كان سلطان الآفاق لمن في الابداع

ای برادر روحانی ناس را غفلت و نادانی از ملکوت باقی الهی منع نموده باید حدّاق اطّابی معنوی بتدابیر حکمت و بیان ایشان را تربیت نمایند و بکمال محبّت و شفقت کوثر معانی را بنوشانند و این کوثر در هر مقامی بظهوری ظاهر در مقامی خمر لذّة للشاریین و در مقامی لبن لم يتغيّر طعمه و در مقامی ماء غير آسن و در مقامی غسل مصفّی و این مقامات اربعه از قبل نازل ولكن از قلم ربّنا الأبهي بعدد اسم اعظم نازل گشته یا بشری للشاریین و یا طوبی للشاریین

و اینکه مرقوم فرموده بودند بارض زاء توجّه نمودند و با احبّای آن ارض مجالست فرمودند و بعضی از نفوس قابله را بشطر احدیه دعوت نمودند این فقره بسیار محبوب بوده و هست طوبی لقلبک بما قصد خدمة الله و لرجلك بما سرع الى ارض الرّاء لتبليغ امر الله و للسانك بما نطق بذكر الله و لوجهك بما توجّه الى الأحبّاء خالصاً لوجه الله و طوبی از برای نفوسی که از کوثر محبّت و عرفان آشامیده‌اند و بافق رحمن توجّه نمودند بعضی که من دون الله از برای خود اله اخذ نموده‌اند بر اصل امر مطّلع نبوده و نیستند و بتوهّمات نفوس غافله در وادی ضلالت مبتلا و حیران مانده‌اند اگر بر تفصیل امورات نفسی که او را معبود دانسته‌اند مطّلع شوند قسم باقتاب افق تقدیس که صدهزار فرسنگ فرار نمایند و بندای یا لیتنا ما اتخذت فلاناً خلیلاً ناطق گردند و صیحه زنند از حقّ بطلبید انشاءالله جمیع مردگان را از کوثر حیوان معارف و بیان در این یوم که سیّد ایّام است زنده فرماید طوبی از برای نفوسی که بذکر آن جناب صنم وهم را بعضد یقین شکستند و بمالک یوم الدّین پیوستند علیه بهاء الله و رحمته انشاءالله ثابت و مستقیم بمانند چه که اکثری از ناس بمثل اوراق رقیقه یابسه مشاهده میشوند و بهر ریخی حرکت مینمایند این القلوب الصّافیة و این الآذان الواعیة و این الأبصار الحدیدة چه اگر نفسی الیوم در آنچه از مشرق امر الهی ظاهر شده تفکّر نماید جمیع عالم را معدوم مشاهده کند و بعروّه وثقی تمسّک نماید بشأنی که جمیع قادر بر فصل نباشند

و اینکه نوشته بودید که بعضی از دوستان فتنه حادثه در آن ارض را سبب و علّت ذهاب آن جناب دانسته‌اند ایداً وجود آن جناب سبب آن فتنه نبوده بلکه سبب امری دیگر بوده قد شاهد بذلک ربّنا المقتدر المبین العلیم الخیر باید جمیع اهل آن ارض از احبّای الهی مسرور باشند بعمل آن جناب و اسامی نفوس مقبله و اماء مقبلات که در مکتوب آن جناب بود بساحت اقدس معروض شد طوبی لهم و لهم بما ذکرت اسمائهم و اسمائهنّ فی المقام الذی جعله الله مقرّ عرشه و مشرق وحیه و مطلع ظهوره و سلطانه بین العالمین کلّ بعنایات الهی فائز شدند چه که هیچ امری اعظم از آن نیست که ذکر نفسی تلقاء عرش مذکور آید اگر بعظمت این مقام و شرافت آن مطّلع شوند هرآینه از بهجت و سرور هلاک گردند و لوحی از سماء مشیت الهیه مخصوص جمیع احبّای آن ارض نازل و بعنایتی مظلومین آن ارض در آن لوح مفتخر گشته‌اند که تالله لا یعادلها ما فی الامکان انا نشکر ربّنا الرحمن بالموهبة الّتی ظهرت و لاحت من افق فضله المهیمن العزیز البدیع

و اینکه از حین ارتفاع امر الله سؤال نموده بودید انّ له وقت مخصوص فی کتاب الله ولكن این ایّام افضل بوده و هست چه که ظلم ظالمین و انکار علما و اعراض و اعتراض جهلاً بمنزله مصفّی است آنچه خالص است وارد میشود و اجرام از دخول ممنوع قدر این ایّام را باید بدانیم محبّت و الفت و عرفان این ایّام را لذّت دیگر و رّوح دیگر است در ایّام ارتفاع امر و غلبه ظاهره هر نفس مردوده‌ئی ادّعای ایمان مینماید چنانچه مشاهده میشود در این ایّام که فی الجمله رایحه عزّ در بعض بلدان مرور نموده بعضی از ماکرین و خادعین ادّعای محبّت و ایمان نموده و بهوای نفسانیّه عامل و ناطقند چنانچه اوامر الهیه را لعب صبیان انگاشته‌اند و به غیر ما اذن الله تکلم نموده‌اند نسأل الله بأن يؤیّد الكلّ علی ما یحبّ و یرضی آنچه در الواح الهیه نازل باید کلّ بآن ناظر باشند و بآن عامل هر نفسی بغیر آن تکلم نماید از حقّ نبوده و نیست آنّه بریء من الذین یفسدون فی الأرض و یأکلون اموال الناس و یرتکبون ما نهوا عنه فی الزّبر و الألواح ولكن آن جناب محزون نباشند از ذلّت وارده این ایّام

همین ذلت نفس عزّت خواهد شد زود است که امر الله مهیمن بر کلّ ظاهر شود لا رادّ لأمره و لا مانع لحکمه یفعل بسلطانه ما یشاء و یحکم بقدرته ما یرید اگر نفسی الیوم درست مشاهده نماید شمس امر را در قطب زوال ملاحظه کند مع آنکه جمیع امرا مخالف و جمیع علما معرض و جمیع ملوک بر حسب ظاهر متحد و جمیع اخبار برّاً و بحرّاً متّصل و جمیع صفوف منتظم حقّ جلّ جلاله در سجن اعظم مع وحدته بشأنی ظاهر که فوق آن ممکن نه تعالی تعالی سلطانه تعالی اقتداره تعالی تعالی کبریائه و اگر دوستان حقّ بآنچه مأمور بودند عمل مینمودند حال مشاهده مینمودید که اکثر بلدان باعلام ایمان و عرفان مزین بودند از حقّ میطلبیم که دوستان را تأیید فرماید بر آنچه بآن مأمورند

و اینکه مرقوم داشته بودید که در محبت الله اتفاق جان محبوب تر است یا ذکر حقّ بحکمت و بیان لعمر الله انّ الثانی لخیر چه که بعد از شهادت جناب بدیع علیه من کلّ بهاء ابهه کلّ را بحکمت امر فرمودند باید امثال آن جناب بکمال حکمت بتبلیغ امر مشغول باشند که شاید گمراهان سبیل حقیقی الهی را بیابند و بمقام قدس قرب که مرجع من فی السموات و الأرض است فائز گردند شهادت در سبیل محبوب از افضل الأعمال محسوب فی الحقیقه شبه و ندی نداشته و نخواهد داشت و لکن اگر خود واقع شود محبوبست جمیع امور معلّق بقبول حقّ است و حقّ کلّ را بحکمت امر فرموده اگر نفسی بآن ناظر و عامل گردد و از او فساد و اعمال شنیعه که سبب تضییع امر الله است ظاهر نشود و بعد بحدوث فتنهائی شریّت شهادت بیاشامد این مقام اعلیّ المقام بوده و هست و فی الحقیقه این مقام سلطان مقامهاست لا یقدر البیان ان یصفه و لا القلم ان یرکبه عجب است از بعض نفوس که در چنین احیان مضطرب و متزلزل میشوند اصل این است که انسان به ما امره الله عامل گردد بعد از فوز باین مقام آنچه واقع شود محبوب بوده و خواهد بود باید آن جناب و جمیع احباب در کلّ احوال بحبل حکمت متمسک باشند چه که اکثری ضعیفند بمجرّد ارتفاع ضوضا مضطرب و خائف و محتجب مشاهده میشوند قد سبقت رحمة ربنا العالمین

و اینکه در اشعار شیخ بهائی مرقوم داشته بودید این عبد شهادت میدهد که اسراری که الیوم در وسط آسمان و زمین کشف شده و آن جناب بر آن مطلع گشته صد هزار مثل شیخ مرحوم و فوق فوق آن بآن عارف نبوده و مطلع نگشته چنانچه مشاهده نموده اید که علمای اعلام چه اوهاماتی در ظهور قائم مجسم نموده اند و چه مقدار از اوراق لطیفه ممرّده را بذکر ظنونات لایسمنه لایغنیه سیاه نموده اند کتب متعدّده در این مقام نوشته اند و کلمهائی از آن را ادراک ننموده اند عجب در این است که بعضی از اهل بیان مثل های هاویه که در ارض قاف ساکنست باوهامات اذکار قبل هنوز محتجب و در قبر جهل و نادانی ساکن است باید بکمال روح و ریحان و حکمت و بیان مشغول بتبلیغ امر باشند چنانچه الحمد لله بوده اند اینقدر بدانید توجّه شما بارض زاء و ذکر شما در آن ارض لدی العرش مقبول افتاده هذا یکفیک وربّ العالمین جهد نمائید تا احبّای الهی باخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمات طیبّه عامل و ناطق گردند از حقّ جلّ کبریائه میطلبیم که آن جناب را در کلّ احوال تأیید فرماید شما از نفوسی محسوسید که لدی العرش مذکور بوده و هستید و لوحی از سماء عنایت مخصوص آن جناب و هم چنین لوحی مخصوص مخدّره امّ علیها بهاء الله نازل و ارسال شد انشاء الله بزیارت آن فائز شوند

و اینکه از عسر احبّای الهی مرقوم داشته بودند بلی جمیع عالم مخصوص حقّ و احبّای حقّ خلق شده و این امریست که کلّ رسل و جمیع کتب بر آن گواهند مع ذلک خلق جاهل غافل نفس حقّ را بظلم مبین در این حصن متین حبس نموده اند و البتّه در این حبس و ظهور عسر و شدائد حکمتهای بالغه الهیه مستور است جمیع عنایات الهیه و قوآت صمدانیه و غنای ربّانیه متوجّه احبّای الهی است نظر بعدم اسباب ظاهر نشده عنقریب ظاهر خواهد شد و در الواح مبارکه منیعه که از سماء مشیّت ربّانیه نازل شده علّت و سبب ضیق و تنگی احباب در آن مذکور دیگر احتیاج بعرض این بنده نیست و لکن اینقدر عرض میکنم که خیر کل در این فقر و عسر است اگر احبّای بر آنچه مخصوص ایشان مقدّر شده مطلع شوند تالله لا یلتفتون الی الدنیا و

عسرها وشدتها و مكارها انها ظلّ زایل سیطوی بساطها و یقی ما قدر لهم من لدى الله العليم الحكيم و این عسر ظاهره هم انشاء الله یسر مبدل خواهد شد و شدت بر خا و اضطراب باطمینان آنه لهو المقدر العليم جميع احبای الهی را از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید و بگوئید الیوم یومیسست که باید بکمال سرور و ابتهاج رغماً لأنف العالم از کژوس محبت مالک قدم پی در پی بیاشامید و بذکر الله مشغول باشید قدر این ایام را بدانید و چون عنادل بستان معانی بکمال شوق و اشتیاق در این ربیع الهی بسرانید و در هر مجلس و مجمع که کوثر ذکر الهی بدور آید این خادم فانی را فراموش ننمائید انما البهاء علیک و علی احبّاء الله فی هناك

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي كان باقياً ببقاء كينونته و دائماً بدوام ازليته الذي خلق الموجودات بكلمة امره و اظهر الممكنات لتجلى انوار حبه و جعل قلوب اوليائه عرشاً لاستواء جمال احديته و مرآة لتحكي جلال سلطنته و الصلوة و السلام على اول نقطة ظهرت من غيب الاحدية و اول حرف بها تمت كلمة الجامعة و اول نور اشرق من فجر الهوية و اول نسيم هبت من رياض الالهية الذي جعله الله في عالم الأمر مظهراً لظهور جميع اسمائه و صفاته و في عالم الخلق سمّاه محمداً بين عباده و على آله و صحبه و سلّم تسليماً كثيراً

يا ايها المتعارج الى جبروت التوحيد و المتصاعد الى ملكوت التفريد قد وصل اليّ كتابك و عرفت ما ذكرت فيه عن مسألة التي تذهل عنها العقول و تحيرت منها النفوس و كأنّ جنابك اردت من هذا الفاني تفسيرها و كشف رموزها و هتك قناعها و غطاها مع انّي ما ادعيت شئون العلميّة و البلوغ الى معارج الحكمة من اسرار الله المودعة في هياكل البشريّة مع ذلك و ما سمعت ضوضاء المشركين و غوغاء المنافقين فيما قالوا في حقّي و ارادوا على نفسي كيف يقدر ان يدلع هذا الذيك الالهی في حديقة المعاني او ان تطير هذه الحمامة في رياض الفصاحة ولكن لما وجدت في وجهك انوار المحبة و في قلبك حب اسرار الالهية اجري عليك شطاً من هذا البحر الأعظم الموج و من هذا الغمام الهائل اللجلاج ليكون دليلاً لحبي اياك من حينئذ الى يوم الذي تحشر العاشقون تحت لوائه و تجمع العارفون عند اشرار انواره فاعلم بأنّ العرفاء الذين بلغوا الى لجج ابحر العناية و عرفوا اسرار البداية في النهاية يتكلمون بكلام في الظاهر و يريدون منه المعاني في الباطن و هذا من سننهم و عاداتهم لذا يكفرونهم بعض الجهال و يسبونهم اصحاب الجدل و يحاجون بهم اهل الضلال في المقال و من [جملة] كلماتهم هذه الكلمة و انها تكون نوراً و رحمةً للأبرار و نقمةً و غضباً للفجار و لما وصلنا الى هذا المقام من الكلام اردنا ان نذكر بعض المقامات ليظهر لجنابك السبيل قبل لقاء الدليل من هذا العبد الدليل الذي ابتلى في هذه الظلمات الطويل و يسمع من قلبه العويل كلّ من سكن في ديار الخليل و دخل في سرادق الاحدية عند مكاشفة انوار الجليل فاعرف بأنّ اول اشرار شمس الالهية في العوالم الملكيّة استوائه على عرش الرحمانية و من هذا التجلي ظهرت انوار الرحمة من سلطان الأزلية على الممكنات و هذه الرحمة انقسمت على قسمين قسم سميت بالرحمة المنبسطة و الرحمة الكليّة و الرحمة الجامعة و الرحمة المخزونة و الرحمة الاطلاقية و الرحمة المحيطة و امثال ذلك ممّا ذكر في كتب العارفين قدّس الله اسرارهم و ارواحهم و هي رحمة التي تعطى من دون سؤال و تنفق على الممكنات و الموجودات من البدايات و النهايات من غير الاظهار اعمّ من ان يكون بالاضمار او بالاجهار و هذه من رحمة التي سبقت كلّ شيء ممّا كان و عمّا يكون في عوالم المصنوعات و المخلوقات و بهذه الرحمة المنبسطة تظهر ربوبيّة الكليّة من ربّي الحقيقي على كلّ من في السموات و الأرض و بها يزق كلّ شيء و ينفق كلّ شيء و

يعطى كل شيء قبل طلبه و مشيئته و ارادته كما ان جنابك سمعت و عرفت عن آدم الأولى على نبينا و عليه الصلوة و التسليمات بأن الله تبارك و تعالى لما خلقه بقدرته و نفخ فيه من روحه و صوره على صورته هيأ له اسبابه و كل ما كان محتاجاً اليه و كذلك فانظر في الأطفال بأن الله تبارك و تعالى قدر لهم رزقهم و كل ما يحتاجون به قبل ظهورهم و تولدهم و أنهم حين خروجهم عن بطون أمهاتهم ليجدون ارزاقهم من غير ان يسألوها او يطلبوها لأنهم ما كانوا في الدنيا حتى يسألون شيئاً و يطلبون امراً و لما جرى ماء هذه الرحمة عن بحر الأحديّة في عالم الصمديّة لذا جعلها الله مقدّسة عن الحدود و الجهات و منزّهة عن الطلب و السؤالات و لذا سمى الله نفسه ربّ العالمين و اني لو اذكر هذا المقام العالى و هذا الأمر المقدّس المتعالى بدوام عمرى و بقاء كينونتى ما يفرغ حبّ قلبى عن هذا المقام الأعظم و هذا الرمز المنمنم الأكرم ولكن اختصرت فى ذكره لئلا تكسل فى مطالعته و ملاحظته و نسئل الله بأن يوفّقك بالوصول الى اسراره و البلوغ الى مواقعه و أنّه هو فعّال لما يشاء و أنّه هو العزيز الكريم و قسم سمى بالرحمة المحدودة و الرحمة التقييدية و امثال ذلك و من هذه الرحمة ينزل من غمام العدل غيث العطاء بعد طلب العباد فى عالم الابداد و هذا مقام العدل اى اعطاء كلّ ذى حقّ حقه و هذا مقام هندسة الابداد بعد الانوجد و مراتب القدر فى الاشهاد و الانشاء كما نزل من جبروت البقاء على خاتم الأنبياء صلى الله عليه و سلم و ان من شيء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم و من ذلك المقام تموجت ابهر القدريّة فى عوالم الملكيّة و اشرقت شمس الربوبية فى سماء الجوديّة

الله اكبر هذا البحر قد زخرا

و هيّج الريح موجاً يقذف الدّرا

و هذا مقام الذى زلّت فيه اقدام العرفاء و زلعت ارجل البلغاء كما سئل احد من الأولياء عن هذا المقام الأظهر و هذا المنظر الأكبر و اجابه بأنّه بحر زخار لا تلجه و فى مقام آخر ليل دامس لا تسلكه و بعد قال القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله مختم بختام الله مطوّى فى علم الله رفع الله عن العباد عرفانه و وضعه فوق شهاداتهم لأنهم لا ينالون بسرّ الصمدانيّة و لا بتجلى الرحمانيّة الى آخر القول و كما تشهد اليوم اختلافات الأمم [لم يكن] الا من عدم عرفانهم بهذا الأمر الأكرم والا لو وصلوا الى هذا المقام الكبرى و هذا الرمز العظمى لن يعترض احد احداً و لن يلم نفس نفساً كما غرّد الورقاء على اغصان سدره البقاء عجب لمن اشتغل بعيوب الناس و هو غافل عن عيوب نفسه و فى هذا المقام ينبغى بأنّ كلّ احد يتوجّه بنفسه و يهدّ بها عمّا نهاه الله عنه و لا يعترض على احد بهواه و يسئل كلّ ما يرد عليه من امر دينه عن الذينهم كانوا مرايا علم الله و مظاهر امره و مطالع حكمه و مواقع نهيه و لهؤلاء التقباء حقّ بأن يأمرؤا الناس بالمعروف و ينهؤا العباد عن المنكر و هم الذين يسارعون فى الخيرات و يركضون الى الحسنات و ليس لدونهم من هذا الكأس نصيب و لغيرهم اليها من سبيل فوعمرک لو لا خوفى عن نمرود ارض النفس و ملته لألقى عليك من معارف الالهية ما تقرّر به عيناك و تبلغ الى كلّ ما اردت عن هذا الحوت المتبلبل فى التراب ولكن مع ابتلائي بين يدى هؤلاء الفسقة الفجرة لن اقدر ان افتح عليك باب العلم و العرفان بمفاتيح الحكمة و البيان و اذكر لك من تغيّيات طور البقاء على اغصان شجرة الايقان و انّ جنابك احصيت بعض ما ورد علىّ من رضى الشّقاق و ما ضرب على فمى من ايدى الغلّ و التّفاق و أنّهم فى كلّ يوم يشاورون فى امرى على ما هم يريدون و انا نسئل الله بأن يجرى علينا ما يحبّ و يرضى من حكم القضاء فى عوالم الامضاء و سيظهر ذلك و بعض ما ارادوا لأنّى انفقت روحي و نفسى و جسدى فى سبيل محبوبى و اشتياقى الى الله كاشتياق العين الى الجمال و الحوت الى الزّلال بل ازيد من ذلك و اعلى عمّا يحصى من القلم على الألواح ولكن لا تظهر ما اشرناك حتّى يظهر لك ما القينا عليك اذا تركنا القول و رجعنا الى ما كنّا فى ذكره فاعلم بأنّ فى ذلك المقام اى مقام القدر يجرى كلّ الأمور على التّرتيب الطّبيعيّ و الميزان الأصليّ على ما قدر من تقدير الأزليّ و لكلّ شيء فى ذلك المقام مقدار و حدود و تكليف لو يتجاوز عنه اقلّ من سمّ الابرة ليخرج عن حصن الله الذى بناه

بأيدي امره لحفظ عبادته و من خرج عن حصنه فليس له اليه من سبيل و لا الى حياض رحمته من دليل الا بأن يتوب و يرجع اليه و انّ جنابك لو تشهد بعيون سرّك لترى بأنّ هذه الشريعة المطهرة في الحقيقة حصن اللاهوت في ارض الناسوت ليتحصنوا فيه عباد مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون و غيرهم من العباد الذين ارادوا ان يدخلوا في حصون شدداد و من يدخل في هذا الحصن لن يأخذه رمى الشبهات و الظنون و لا يمسّه من نصب و لا من كره و من خرج عنه يأخذ السارق ثياب معرفته و ردّاء ايمانه و شعار توكّله و دثار توسّله و يترك عرياً عن اثواب الجميلة التي نسجها الله بأيدي نبيّه و رسوله و صفوته اعادنا الله و اياكم من شرّ هذه السرقاء الذين لا يكتفون بالأموال و لا بما يتعلّق بالجلال في عالم التفصيل بعد الاجمال بل يأخذون من الناس كلّ ما اعطاهم الله من قمص عنايته و اثواب مكرمه و في هذا المقام يصدق عليهم الفقر الذي يورث سواد الوجه في الدارين كما غتّت عندليب الأحديّة في رياض الصمديّة الفقر سواد الوجه في الدارين و كاد ان يكون كفوّاً فوعمري لو اذكر لك اسرار هذه الاشارات لتقطع عن كلّ من على الأرض و تطير الى مدينة الصفات عند تجلّي انوار الذات ولكنّ القلم يمنعني عن ذلك و اللوح يصدّني عن هذا و نسئل الله بأن يظهر اياماً يستشرق فيها شمس العلم عن افق الحكمة و يطلع فيها قمر الأسرار من الله المقتدر العزيز الغفار فلما ثبت حكم الاعطاء لكلّ من في السموات و الأرض على قدر استعداداتهم و مراتبهم فاعرف بأنّ السالك الذي سافر الى الله و هاجر اليه و انقطع عن الوطن الفانية و اراد العروج الى الوطن الباقية لتكشف له اسرار المكنونة و الحقائق المخزونة و تظهر له جرائم الأحديّة و ظهورات الصمديّة و اذا وصل الى ذلك المقام الرقيع و هذا الوطن المنيع حقّ عليه بأن يكون اميناً لخزائن علم الله و معتمداً للآلئ اسرار حكمته و ينبغي له بأن يكون حافظاً لهذه المعارف المودعة في اوعية قلوب المنيرة من عند الله خالق البريّة و يحفظها بمثل عينيه و يكتمها في صدره و انه لو يكشف حرفاً من هذه الأسرار لغير اهله يجرى عليه ثلاثة جنايات الأوّل الخيانة لأنّه خان الله في افشاء اسراره لغير اهله و الثانی الظلم لأنّه اعطى هذا المقام لغير اهله و حمل عليه ما لا يطيقه و لن يقدر ان يحمله لذا يثبت عليه حكم الظلم و اىّ ظلم اكبر عن ذلك و الثالث القتل لأنّه اضلّ هذا المسكين و قتله قتلاً ايمانياً لأنّه لما لا يقدر ان يعرف هذه المعارف الالهية نزّل قدماه عمّا كان عليه في امر مبدئه و معاده لذا يصدق عليه حكم المقتول و يجرى على قاتله حكم القصاص و هذا القتل عند اهل الحقيقة اعظم و اكبر من قتل الجسد لو انتم بطرف الفؤاد تنظرون كما تدلّ بذلك ما نزّل من ملكوت الأحديّة على طلعة الأحمدية روحى و روح من فى لجج الأنوار فداه فى حقّ حمزة سيّد الشهداء و ابوجهل أ و من كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات و ليس بخارج منها اذا تفكّر فى هذه الآية المباركة ان كان المقصود من الموت موت الظاهريّة و الحياة حيوة الظاهريّة لن يصدق على الحمزة حكم الموت و لا الحياة لأنّه فى الظاهر كان حياً بحيوة العنصريّة الظاهريّة بل المقصود من الموت فى الآية الشريفة و الكلمة الالهية موت الايمانيّة و الموت القلبية فانّ الحمزة رضى الله تعالى عنه لما آمن بالله و آياته و برسوله الذى ارسله بالحقّ صار حياً بحيوة الايمان و شرب عن كأس الحيّ الحيوان من عين الايقان يصدق عليه حكم الموت اى عن العوارض الحديّة و الحياة اى الحياة الباقية الايمانيّة و بالعكس يجرى الحكم على ابوجهل و هذه الحياة الايمانيّة يبقى و لا يفنى و يدلّ بذلك قوله تعالى فلنحيينه حيوة طيبةً و اما الحياة الظاهريّة تفنى كلّ نفس ذائقة الموت و بذلك ثبت بأنّ الموت الايمانيّة اعظم من موت الظاهريّة فلما ثبت ذلك يثبت بأنّ القتل الايمانيّة ايضاً اعظم عن قتل الجسديّة و لذا يجرى على هذا القاتل حكم القصاص فلما اثبتنا حكم القصاص على العارف المكاشف بدلائل واضحة و براهين متقنة فاعرف بأنّ لن يقدر احد ان يجرى عليه القصاص الاّ الذينهم شربوا الرّاح عن ساقى الجمال فى عالم الأرواح قبل ظهور الخلق فى عالم الأشباح و لهؤلاء الأقطاب ينبغي ان يجرى عليه الحكم لأنّه ينبغي ان يجرى عليه حكم القصاص من لا جرى عليه الحدّ لا كلّ همج رعاع الذين لا يعرفون الحقّ عن الباطل و لا الظلمة عن النور اذا نكتفى بما ذكرناه لك و نختم الكلام بأنّ الحمد لله ربّ العالمين و السّلام على من اتّبع الهدى

محبوبی ابن اسم الله اص جناب على قبل نبیل علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذى كان فى علو الرقعة و العظمة و الجلال و يكون بمثل ما قد كان فى ازل الآزال انه لا يوصف بالمقال و لا ينعت بما عند الرجال و هو الغنى المتعال

يا محبوب فؤادى قد ورد على دين الله ما ناح به سکان الفردوس الأعلى و اهل الجنة العليا قد احاطت الأعداء من كل الجهات و ارادوا اطفاء النور الذى اشرق من افق البطحاء انّ الخادم يسأل ربه بأن يحفظ اوليائه و اصفياه و يشرفهم بلاقائه فى يوم فيه اسودّت الوجوه و شاخصت الأبصار

بلسان پارسی عرض میشود اسکندریه که فی الحقیقه تاج مدن اسلامیّه بود و بمثابة عروس بود مابین ممالک و دیار از سطوت مدافع انگلیس از اثواب امنیّت و اطمینان و طراز عزّت و عمار عاری مشاهده شد در ده ساعت عالیها سافلها بظهور رسید اهل وطن در کمال ضعف و اجنبیه بغایت قوی و غالب القدرة و الغلبة لله الفرد الخیر اینست بقیّه ظهورات ما انزله الله فى الكتاب طوبى للعارفين الفائزين در این ایام نامه مفصلی در جواب دستخط آن محبوب روحانی نوشته شد و لکن چون امورات پوسته منقلب است لذا ارسال آن در عهده تعویق ماند و این ورقه بکمال اختصار عرض شد و امید هست که آن هم از بعد ارسال شود چون دول اجنبیه بر سر مصر هجوم نموده اند لذا این دیار هم خالی از اغتشاش نیست احتیای الهی که در اسکندریه بودند جمیع باین ارض راجع شدند و آنچه داشتند مع اموال ناس کل بغارت رفت البلیّه اذا عمّت طابت اسکندریه و ما فيه خراب و سوخته و منهوب و لکن عنایت حقّ دوستان را حفظ نمود نحمده فى كل الأحوال از قبل هم نامه مفصلی ارسال شد و تا حین خبر آن نرسیده انشاء الله تا حال حضور و مشاهده را ادراک نموده

و اینکه در باره جناب مس علیه بهاء الله مرقوم داشتید از قبل لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و در مکتوب مفصلی که این عبد بآن محبوب نوشته تفصیلی ذکر نموده و حال مجدداً آن تفصیل عرض میشود باری در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آن محبوب را حفظ فرماید و جناب مس علیه بهاء الله را بر آنچه سبب و علت بقاء دائمی است مؤید نماید انه على كل شيء قدير و بالاجابة جدیر ذکر ایشان مکرر در ساحت اقدس شده و چون خواهش نموده بودند که مؤید شوند بر امری که سبب و علت ذکر ابدی دائمی شود امر فرمودند و کیلی معین نمایند در بنای بیت رفیع عالی و این فقره امریست که بدوام اسماء حسنی باقی و پاینده است و اثمارش از صدهزار اولاد اعظم و اکبر و احسن است و لکن بعد از نامه ثانی آن محبوب که مرقوم داشته بودند ایشان اراده حقوق الهی دارند بعد از عرض این مطلب فرمودند اگر حقوق ادا شود و از آن این بنا مرتفع گردد لدى الله اقرب و احسن است و بطراز قبول فائز در این صورت حرّیت مطلقه حاصل است انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو الامر العامل المختار انتهى فی الحقیقه این فضلی است عظیم در باره ایشان باید در لیالی و ایام بحمد و شکر الهی مشغول شوند و بکمال روح و ریحان و تسلیم و رضا بآنچه امر شد عمل نمایند
هنيئاً له

جوابهای دو دستخط آن محبوب تماماً در مکتوب مفصل نوشته شده و همچنین جواب دستخط قبل آن محبوب که حاوی مطالب متعدده بوده نوشته ارسال شد انشاءالله آن رسیده و این هم از بعد میرسد کلّ عسر یتزین برداء الیسر اذا شاء و اراد و ذکر منتسبین آن محبوب هم بتفصیل شده استدعا آنکه جمیع منتسبین و اولیا و اصفیا را از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید امید هست که کل فائز شوند بعنایت و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله البهّاء علی حضرتکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بعرفان الله ربّ العالمین

خادم

فی ۱۹ شوال المکرم سنه ۱۲۹۹

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

اسم الله حضرت زین علیه من کلّ بهاء ابهاه بلحاظ انور ملاحظه فرمایند

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذي كان و يكون بمثل ما قد كان و هو الذي انعم و اكرم و عرف و علم و الهم البيان انه لهو الرحمن لا اله الا هو الناطق في كلّ الأحيان

و بعد عرض این فانی خدمت حضرت عالی آنکه جناب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی علیه بهاء الله مکتوبی باین فانی نوشتند و مقصود آنکه عرض شود و جواب ارسال گردد حال مکتوبی از این عبد مع الواح منیعۀ مبارکه ارسال شد اگر مجال هست آن حضرت ملاحظه فرمایند و سواد بردارند والا اگر پوسته می‌رود ارسال دارند چه که زود باید بایشان برسد

حسب الأمر آنکه اگر نفسی به ارض نجف آباد و اردستان می‌رود و یا مکتوب آن جناب می‌رسد من غیر آدم بنویسید ناعقین و طیور لیل و کتاب سجّین و اوراق نار که از عراق و ارض سرّ و عکا در الواح الهی مذکور بود ظهور آن در جمیع اماکن شده و میشود انشاءالله نفوس مطمئنۀ مؤید شوند بر استقامت کبری و بقسمی ظاهر شوند که معرضین را مجال اعراض نماند یعنی بقوۀ آیات منزله و بینات ظاهره حجابات اوهام را خرق نمایند و البتّه مظاهر ظنون بی‌لاد رحمن توجّه کنند کتاب سجّین و الواح نار هم همراه دارند لعمر الله انّ الذي كتبها و ارسلها افترى على الله المهيمن القيوم لا ينبغي له ان يتكلّم بكلمة كذلك نطق لسان العظمة و القوم اكثرهم لا يشعرون بجاهای دیگر هم مصلحت بدانید اخبار نمائید البهاء عليك و على من معك انتهى

خادم

۵ رجب ۱۲۹۸

جناب ناظر

هو الله تعالى شأنه العظمة و الكبرياء

الحمد لله بعنايت مالک قدر يوم قبل جناب ملا علی اکبر عليه بهاء الله بنفحات آیات الهیّه متوجّه آن صوب گشتند و حال جناب ابابعدیه علیه بهاء الله عازمند لذا مجدداً این خادم فانی باین عریضه مصدّعت هنوز مسافرین قبل نرفته‌اند جناب ملا محمّد علی مع نفوس معدوده وارد از حقّ میطلبیم که قاصدان و مهاجران را تأیید فرماید بر آنچه اليوم سبب ارتفاع کلمه الله است و در هر مدینه و دیار که وارد میشوند سبب تذکّر نفوس و الفت و اتحاد قلوب شوند و فی الحقیقه ناس از ایشان عرف اخلاق الله را بیابند باید هر یک نفعه حیوة باشند از برای اجساد ناس و رشحات بحر محبت الهی باشند از برای اهل بلاد و البتّه امثال این نفوس قلیل بوده و هستند چنانچه از قبل فرموده‌اند مثل اکسیر احمرند و اکسیر احمر کم‌یابست و روایت قبل که میفرماید و المخلصون فی خطر عظیم شاهد این مقالست ولكن نظر بآنکه عنایت امروز را مثل و مانند نبوده و نیست این عبد امیدوار است که جمیع احبّا و دوستان حقّ به ما هو المقصود فائز شوند و به غیر ما اراد الله عامل نشوند و تکلم نمایند کل بنار ذکرش مشتعل باشند و بافق امرش ناظر اگرچه این عبد مع جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله مکتوب مفصل معروض داشت ولكن چون هر نفسی عازم میشود اشتیاق قلبی بر آن میدارد که مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه مزاحم شوم عریضی که با جناب ملا محمّد علی بود رسید انشاء الله جواب بهمراهی خود او ارسال میشود

یومی از ایّام فرمودند جناب ناظر علیه بهاء الله باید از عهده خرابیهای رفیق همراه برآیند چه که سنین معدودات لدی العرش بود و ابداً او را لأجل تبلیغ امر الله بشطری نفرستادیم شما سبب شدید و او را مخصوص تعمیر و آبادانی بردید و از قرار معلوم خرابی و ویرانی دست داد بسیار عجبت که بعضی از نفوس مع نصایح الهیّه و مواعظ ربّانیّه و شفقت و عنایت مشرقه لائحه قسمی رفتار نمایند که سبب حزن قلوب مقبله گردد و یا علّت اخمد نفوس مشتعل شود ولكن باید احبّای الهی ناظر بافق امر و ما یظهر من عنده باشند لا بما یظهر من غیره چه که عصمت طرازیست مخصوص حقّ و از برای سایرین سهو و خطا و نسیان بوده باید دوستان از یکدیگر اغماض نمایند و ناظر بعفو حقّ باشند و در باره یکدیگر دعا کنند انه لهو الغفور الکریم جمیع دوستان و آقایان آن اطراف را از قبل این فانی تکبیر برسانید انشاء الله کل بنار محبت الهی مشتعل باشند و بقمیص استقامت مزین و بانوار وجه رحمن منور دستخطّ جناب حبیب روحانی ملا مصطفی که در جواب مکتوب این فانی مرقوم داشتند رسید و سبب فرح و انبساط گشت نسأل الله بأن یوفّق حضرت علی القیام لخدمته و نصره امره و ذکره بین خلقه و یجعل من الذین قالوا الله ربّنا ثمّ استقاموا انه لهو المقتدر القدیر

و همان دستخطّ تلقاء وجه عرض شد اظهار عنایت فرمودند هنیئاً له ثمّ مرئاً له بعد از اتمام عریضه محبت قلبیه این عبد را بر آن داشت که مجدداً خاطر عاطر آن حضرت را بکلماتی که فی الحقیقه مرآت حاکیه وجود این فانیست مشغول نماید و جواب مراسلات جناب ملا محمّد علی در این کرّه عرض شود چه که گفته‌اند فی التأخیر آفات لذا عرض میشود دستخطهای متعدّد جناب ع ب (ن) علیه بهاء الله باین عبد فانی رسید الحمد لله خلیل آسا اصنام اوهام را شکستند و بافق یقین توجّه نمودند هنیئاً لحضرت بما فاز برحیق المعانی و البیان فی ایّام الرحمن و رأى اشعة انوار فجر الظهور و اقبل الیه اسأل الله بأن یوفّقه فی کلّ الأحوال و یقدّر له ما تقرّ به اعین العارفين انه لهو المقتدر القدیر مکاتیب ایشان بتمامه در ساحت اقدس عرض شد ولكن بعد از فقره کرّه مادیان قد تبسم محبوب العالم قال و قوله الحقّ انه قد نطق بالصدق و بعد از عشر دقائق قد توجّه وجه المقصود الی الخادم و قال ینبغی ان یرجع الی صاحبه فرمودند باید بصاحبش رد شود انتهی بشارت بایشان بدهید که مکتوبشان سبب تبسم جمال قدم شد طوبی له ثمّ طوبی له و دستخطهای متعدّد آن حضرت که از اوّل ورود در آن ارض الی آخر مرقوم فرمودید این خادم بتمام آن فائز الحمد لله که در جمیع احوال بذکر و ثنای حقّ مشغولید

در باره نفوسی که در این ایّام بساحت اقدس توجّه نموده‌اند الواح منیعه از سماء عزّ احدیه نازل و ارسال شد برسانید ولكن در کلّ احوال حسب الأمر آنکه بحکمت ناظر باشید چه که نظر بفضل الهی و ما نزل فی اوّل هذا الظهور ذکر هر

نفسی تلقاء وجه شده و یا بشود از سماء مشیت لوح نازل آنه لهُو الفضل المقتدر القدیر این خادم فانی عرض مینماید که اگر بعضی از دوستان بر حسب ظاهر بلوح فائز نشده‌اند از این فقره محزون نباشند چه که جمیع عالم خلق شده از برای آنکه ذکرشان در ساحت اقدس بشود چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید که کل از برای آنست که یک مرتبه در ساحت او ذکر شود و حال الحمد لله از فضل نامتناهی الهی جمیع احبّا در ساحتش مذکورند و اگر بثمره همین فقره مطلع شوند کل را جذب سرور و ابتهاج بشائی اخذ نماید که از من فی الملک بگذرند و بصد هزار لسان حقّ منیع را شکر نمایند هر عملی در این یوم عظیمست چه که این یوم نیست که خبر داده حقّ از آن بقوله تعالی من قبل الملک یومئذ لله و کذلک فی مقام آخر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار چه که الیوم یوم ظهور الله است و یومی است که فیه دکت الأرض دكاً و جاء ربک و الملک صفّاً و این یوم نیست که میفرماید لیوم الفصل و ما ادراک ما یوم الفصل ویل یومئذ للمکذّبین و در ده مقام قلم اعلی مکرراً میفرماید ویل یومئذ للمکذّبین

خدمت جناب محبوب اعنی ملاّ مصطفی علیه بهاء الله از قول این عبد ذکر نمائید که مع عظمت این یوم و مع آنکه در جمیع کتب الهیه از قبل قبل الی ان ینتهی الی الفرقان ذکر این یوم امنع اقدس اعظم تصریحاً من غیر تأویل بوده مع ذلک احدی ملتفت نشده اهل فرقان که فی الحقیقه از ثدی چهل مرزوقند ببلوغ نرسیده‌اند که سهل است ای کاش در این طفولیت بلبن انصاف موفّق میشدند و لکن عجب از اهل بیانست که آن نفوس مع ادّعی عرفان و ایقان از کلمه انّی انا الله اعراض نموده و در اسفل نیران مقرر گزیده‌اند نمیدانم قول حقّ را که میفرماید یوم یقوم الناس لرب العالمین چه تفسیر نموده‌اند و بعد میفرماید ویل یومئذ للمکذّبین الذین یکذبون بیوم الدّین و ما یکذب به الا کلّ معتد اثم و همچنین میفرماید در خطبه معروفه فتوقّعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور و اگر بیانات کتب قبل ذکر شود این نامه کتابی حجیم گردد باری شهادت میدهد این خادم فانی که احدی رایحه رضوان معانی را که در فرقان بامر رحمن مستور گشته نیافته الا الذین انقطعوا الیوم عمّا سوی الله و اجابوا کلّ ما سمعوا من السّدره التّی احاطت العالمین انشاء الله باید ایشان و آن جناب و سایر دوستان بهمت تمام بتربیت نابالغین بحکمت و بیان مشغول باشند در این حین خود این عبد متحیر است که چه ذکر مینمود و بکجا منتهی شد مع آنکه در این عریضه ذکر این گونه اذکار مقصود نبود و لکن شمس کلمه عرفت الله بفسخ العزائم این گونه اشراق نمود الأمر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

و عرض دیگر آنکه عریضه جناب آقا میرزا عبدالله علیه بهاء الله و ضلع و ابن ایشان بساحت اقدس فائز و مخصوص هر یک از سماء مشیت لوح امنع نازل و ارسال شد و در لوح ضلع از قلم اعلی ذکر ذریه طیبه شده انشاء الله بآن فائز هستند و خواهند شد و همچنین باین عبد هم مرقوم فرموده‌اند از حقّ سائل و آلمم که ایشان را موفّق فرماید بر اموری که سبب ذکر ایشان در عوالم لایتناهی الهیه گردد

و اینکه در باره حاجی میرزا شفیع و ابن او مرقوم فرمودید آنچه عمل شد مقبولست و لکن لا یزید الظالمین الا خساراً و از آنجائی که الیوم رحمت کل را احاطه کرده و یوم تبدل الأرض غیر الأرض است شاید اراضی نفوس غافله از امطار رحمت ربّانیّه بسنبلات حکمت و عرفان فائز شوند

و در فقره لوح حضرت غصن الله الأعظم روحی لثراب قدومه الأعزّ فدا مرقوم داشتید که محبوبست فارسی شود بعد از آن لوح مخصوص رساله‌ئی مرقوم فرمودند بلسان پارسی از برای اهل ایران که هنوز بکوش عرفان فائز نشده‌اند بسیار نافعست و مقصودشان از آن رساله آنکه ناس را از متابعت جهلا منع نمایند و بچشم و گوش خود در امور ملاحظه کنند و فی الحقیقه اگر درست ملاحظه شود از برای کلّ بشر آن رساله مبارکه نافع بوده و هست مع آنکه ظاهراً از امور بدیعّه مشرقه لامعه در آن ذکری نشده و لکن هر ذی شمی از باطن آن عرف ایّام الهی را استنشاق نماید و هر ذی بصری انوار شمس معنوی را ملاحظه کند و

آن رساله نزد مهاجرین موجود است انشاءالله بنظر آن جناب میرسد و مقصود آن بود که یک نسخه آن اول خدمت آن جناب ارسال شود ولکن از کثرت اشغال و عدم حضور کتاب تعویق افتاد

و اینکه مرقوم داشتید که یتیمی ابتیاع شده انشاءالله مبارکست نسأل الله ان یرفع فیہ ذکرہ بالحقّ انه ولیّ الذاکرین بسیار محبوبست در هر ارضی محلّی معین شود تا سبب آسایش واردین گردد انشاءالله همیشه اوقات قلم آن محبوب روحانی دوستان و مخلصان را یاد نماید البهآء علیک و علی الذین فی هناك من لدی الله مولانا و مولاک

* * *

ط

جناب ح س علیه بهاء الله

هو الشّاهد الخیر

الحمد لله بکلمه علیا فائز شدی و بشطر مقصود یکتا توجّه نمودی و از بحر وصال و لقا آشامیدی قد شاهد لک قلمی الاعلی من قبل بما نطق به لسان العظمه فی هذا الحین جمیع عالم معادله نمینماید بکلمهئی که از نزد حق ظاهر شود چه که عرف بقا از او متضوّع و حوادث دنیا باو راه نیاید باید آنجناب در لیالی و ایام بحفظ اینمقام اعظم ناظر باشند زود است شمس عدل از خلف سحاب برآید و انوارش عالمرا احاطه نماید الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید انشاء الله در ظاهر و باطن بنصرت امر الهی مشغول باشید سوف یفنی الملك و یتقی العزّه و الاقتدار لمالکه و سلطانه نصرت امر الهی اعمال طیبیه و اخلاق راضیه مرضیه بوده و خواهد بود انشاء الله کلّ موفق شوند بر آنچه که سبب اعلاء کلمه حق جلّ جلاله است انه معک فیکلّ الاحوال و هو الحافظ الناصر العلیم الخیر البهآء المشرق من افق عنایتی علیک و علی الذین ما منعتهم شؤنات الخلق عن الله المقتدر القدیر

* * *

جناب محمد قبل تقی علیه بهاء الله ابهر

بسمی الشّاهد السّمع

الحمد لله در جمیع احوال بعنایات مخصوصه غنیّ متعال فائز بوده و انشاءالله خواهید بود در سبیل حقّ وارد شد بر شما آنچه که در صحیفه حمرا از قلم اعلی مذکور در محبتش حمل بأساء و ضراء نمودید و شماتت مشرکین و لوم لائمین را استماع کردید انشاءالله این مقام اعظم اعلی باسم حقّ جلّ جلاله محفوظ ماند امروز روزیست که ذرات ممکنات از جمیع جهات به لک الحمد یا اله العالمین ناطق ولکن همج رعاع ارض غافل و محجوب

یا ایّها الطائر فی هوائی و الناظر الی وجهی از برای تبلیغ امر الهی خلق شدهئی بقلب فارغ و نور ساطع و توکل خالص و استقامت کبری بمدن و قری توجّه نما و بحکمت و بیان امراض نفوس غافله را شفا عطا کن بگو ای عباد وقت را از دست مدهید چه که بسیار عزیز است قسم بلاگی بحر علم الهی که شبه و نظیر از برایش دیده نمیشود بوجه منیره و قلوب پاکیزه بر خدمت امر قیام نمائید که شاید مردگان وادی حیرت و ضلالت از ریح هدایت زنده شوند و به ما ینبغی لأیام الله قیام نمایند

امروز روز خدمت و طاعت و پرهیزکاری و بردباری است جهد نمائید تا از بحر آگاهی بیاشامید و بآنچه سبب و علت آسایش عالم و نجات امم است فائز گردید یا محمد علیک بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت العالمین انا ذکرناک فی سنین معدودات لتشکر ربّک و تكون من القائمین علی خدمة امر ربّک الذی به اضطربت افئدة العلماء و اشتعلت بنار الضّغينة و البغضاء انّ ربّک یقصرّ لک ما ظهر فی ایّامه أنّه لهو الذّاکر العلیم ضع العالم و خذ ما امرت به من لدن مالک القدم سوف ترى ما قدّر لک من القلم الأعلى فی لوح عظیم و انزلنا لكلّ اسم کان فی کتابک ما قرّرت به عیون الملاّ الأعلى و انجذبت به افئدة المقبلین کلّما سمعنا ندائک اجبناک انّ ربّک لهو الفضّال الکریم قد کنت معک حین البأساء و الضّرّاء أنّه لهو الرقیب القریب لک ان تسقى العالم رحيق بیان مالک القدم کذلک امرناک من قبل و من بعد و فی هذا الحین

انا نذکر امّک الّتی آمنت برّبّها و فازت بعنایتی و فضلی العزیز المنیع بشّرها من قبلی و کبرّ علی وجهها من لدن ربّک و ربّ من فی السّموات و الأرضین سوف یرفع الله ذکرها و یظهر علی العباد و الاماء ما قدّر لها أنّه لهو المقتدر القدير یا تقی قد ورد علیکم فی سبیل الله ما ناح به الأشياء یشهد بذلك من ینطق فی هذا اللیل فی هذا المقام الرّقیع طوبی لکم و لمن احبّکم لوجه الله و لمن تقرّب الیکم و یسمع قولکم فی هذا النّبأ الذی به ارتفع هذا البناء العظیم و نذکر اختک الأولى و اختک الأخری و اللّائی ذکرت اسمائهنّ فی کتابک انّ ربّک لهو المشفق الرّحیم ان اذکرهنّ من قبلی و بشّرنّ بما نزل لهنّ من سماء مشیّتی ما عجز عن عرفانه علماء الأرض الاّ من شاء الله ربّ العالمین البهاء المشرق من افق ملکوتی و جبروتی علیک و علی الذین ذکرناهم فی لوح آخر و علی اللّائی اقبلن الی الأفق الأعلى و آمّن بالله الفرد الواحد العزیز الحکیم

* * *

هو المقتدر علی ما یشاء بأمر من لدنه و هو الله کان بكلّ شیء قديرا

الحمد لله ممّوج ابحر التّور بالماء النّاریة الالهیة و مهیّج احرف الظّهور بنقطة العمائیة الفردائیة و مطوّر طود الغیبیة من فلك الظّهور نفس البطون وجهة الأزلانیة و مکوّر نقطة الرّبویة من طرز الأبهائیة الصّمدانیة لیشهدنّ الكلّ بأنّه هو الحقّ لا اله الاّ هو و أنّه لهو الفرد الأحد الصّمد الذی لم یلد و لم یولد و لیس کمثله شیء و هو الله المتکبّر الجبار الحمد لله مطفّح طماطم النّاریة من هیکل القدوسیة السّاذجیة و مرشّح قماقم الجمالیة من رشحات السّبوحیة المجرّدائیة و مجدّب طلعات الهائیة من تغنیات الأزلیة الوحّدائیة و مغرّد حمامة التّوریة بالتغرّدات السّرمدیة الأبدائیة لیعرفنّ الكلّ بأنّه لهو الحقّ لا اله الاّ هو الجرّد القدر الذی لیس له وصف دون ذاته و لا نعت دون جنباه و أنّه لهو المقتدر القهار و الحمد لله مطوّر التّور فی طوران نوره و مکوّر التّور فی کوران نوره و مشعشع التّور فی وجهات نوره و مقمّع التّور فی قمعان نوره و ملجلج التّور فی حركات نوره و مبلّج التّور فی طلعات نوره حمداً له ثمّ حمداً له حمداً هو یستحقّه و لا غیره

فسبحانک اللهمّ یا الهی لم یکن لی من ضیاء حتّی انادیک بایات قدسک و لا لی من بهاء حتّی اناجیک بحروفات انسک و لا لی من سناء حتّی الاقیک فی سرایر عزّک و لا لی من شعاع حتّی اشاهدنّک فی مکان نورک فسبحانک اللهمّ یا الهی لأنادینک حین الذی جعلتنی محزوناً تلقّاء تمّوج طماطم بشاشیتک و جعلتنی فی الأرض مهموماً عند تهیّج قماقم سرّایتک و حین الذی جعلتنی فی البیت مغموماً تلقّاء تبدّخ ابحر نوّایتک فسبحانک اللهمّ یا الهی لأشهدنّک بما تشهد لنفسک بنفسک قبل کلّ شیء بأنّک انت الله لا اله الاّ انت لم تزل کنت مستریحاً فی عرش الجلال و لا تزال تكوننّ فی هوّیة الفضل و العدل لم تزل و لا تزال لتکوننّ بمثل ما قد کنت من قبل فی عزّ المجد و الجمال لن یعرفک احد علی حقّ عرفایتک و لن یصفک نفس علی حقّ وصافیّتک کلّ ما یعرفوک المقدّسون افک فی ساحة قدس ملیک وهاّیتک و کلّ ما ینعتوک الموحّدون شرک فی

فناء انس سلطان قدّارتك فسبحانك اللهم يا الهى انت الذى خلقتنى و لم اك شيئاً فى ملكك و رزقتنى و لم اك ذرّاً فى بلادك حتّى عرفتنى ذكرك و الهمتنى تصديقه لوجهك و الاذعان لأمره فى حقك و اودعت فى ذاتى نوراً من كينونيتك لأعرف بذلك نفسك و اشعشع فى مملكتك و استريح فى ساحة عزك حتّى تموّجت علىّ ابهر الحزن التى لن يقدر احد ان يشرب قطرة منها و حزنت بشأن تكاد الرّوح ان يفارق من جسمى بحيث هممت و اهممت الرّوحانيون و غممت و اغممت الثّورانيون و لك الحمد يا محبوبى على جميع ما اظهرت بقدرتك و قدّرت بمشيّتك و احكمت بقضائك و احصيت بامضائك لأنّ كلّ ذلك دليل لأمرك و سبيل لسلطان منك فسبحانك اللهم يا الهى كيف ادعوك ببدايع ذكرك بعد الذى قطعت السّبيل عن معرفة كنه ذاتك و كيف لا ادعوك و انك ما خلقتنى الا لذكر آلانك و تحميد نعمائك فسبحانك انّى كنت لديك لمن السّاجدين فسبحانك اللهم يا الهى لأقسمنك فى ذلك اللّيل الأليل عند تغّى حمامة الأمر فى جبل السّناء عن يمين شجرة الحمراء بتغنيّات ازليّتك و فى تلك الظّلّمات الأطول تلقاء تغرّد ورفاء الثّوراء خلف حجابات العماء بتغرّدات سرمديتك بأن ترفعنى الى سماء الغيب بهيمنة سلطان قيوميّتك و تصعدنى الى افق الشّهود بقوة مليك الوهيّتك و تعرجنى الى مكان احديّتك و تشرفنى بزيارة طلعتك حتّى اسكن فى جوارك و استريح فى بساطك و اتكأ الى وسائد الثّور بعنايتك و استرقد على سماء الظّهور بكرامتك لعلّ يسكن قلبى و يستريح فؤادى و يلذّ كينونيّتى و يطمئنّ ذاتيتى لأكون بذلك من الذينهم كانوا بلقاء ربّهم يوقنون

ان يا ايّها السّائل الجليل و المتوقّد بنار الخليل ايقن بأنّى من أوّل يوم الذى ايّدى الله بالتّصديق عليه و الاقرار بأمره الى حينئذ ما اريد ان اجوب احد من العباد ولكنّ لمّا وجدت فى قلبك ناراً من محبّة الله و قيساً من نور مظهر نفسه لذا قد تموّجت ابهر مودّتى لحبّى لك اريد ان اجيبك بحول الله و قوّته بما يطفح منى من رشحات العبوديّة فى ارض الظّهور ليجذبك نفحات الثّور الى ذروة السّرور و يصلك الى مقام الذى قدّر الله لك فى تلك الأيّام التى ارياح الحزن قد احاطتنى من كلّ شطر عمّا اكتسبت ايدى النّاس بما افترؤا علىّ من دون بيّنة و لا كتاب اى ربّ افرغ علىّ صبراً و انصرنى على القوم المعتدين فاعلم بأنّ لتلك الآيّة الجنيّة و الثّمرة اللّطيفة و رنة الالهية و درّة اللاهوتية معانيّاً لطيفة الى ما لا نهاية بما لا نهاية و انّى بفضل الله و جوده ارشح عليك طفحاً منها ليكون ذكراً للمؤمنين و نوراً للمستوحشين و حصناً للمتزلزلين فاشهد بأنّ للطّعام مراتب شتى ولكنّ انا لنكفيّتك بأربعة منها منها مقام عرش الهاهوت جنّة الأحديّة لن يقدر احد ان يفسّر حرفاً من تلك الآيّة فى تلك الجنّة لأنّ ذلك مقام سرّ الصّمدانيّة و ابنيّة الأحديّة و اسرائيليّة الفردانيّة و نفسانيّة اللّمعانيّة ظاهرها عين باطنها و باطنها عين ظاهرها لا ينبغي لأحد ان يطّلع بحرف منها ولكنّ الله سيظهر اذا يشاء لمن يشاء و انّى على قدر ضررى و مسكنتى لا اعلم حرفاً منها لأنّها لن يحكى الا عن الله بارئها و موجدّها فسبحان الله خالقها و محييها عمّا يقولون الموحّدون فوالذى نفسى بيده لو تموّجت ابهر الثّور فى تلك المقام ليغرق كلّ من فى السّموات و الأرض الا عدّة احرف الظّهور و كفى بالله علىّ و عليك شهيدا و منها مقام جنّة الصّمدية عرش اللاهوت نور البيضاء و هو مقام هو هو و ليس احد الا هو و هذه الجنّة مختصّ للعباد الذين يستقرّون على كرسيّ الجلال و يشربون ماء الكافور تلقاء الجمال و يقرؤون آيات الثّور فى سماء العدل و هم بها يتلذّدون و من ذلك الطّعام يتنعمون و سبحان الله موجدّها عمّا يصفون و منها جنّة الواحديّة ارض الصّفراء طمطام الجبروت و هو مقام انت هو و هو انت عباد الذين لا ينطقون الا باذن الله و لا يعملون الا بأمره و لا ينهاون الا بحكمه كما وصفهم الله بأنّهم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون و منها مقام جنّة العدل ارض الخضراء قمقام الملكوت ذلك مختصّ للعباد الذين لا تلهيهم التّجارة و لا بيع عن ذكر الله الا ان اولئك اصحاب الثّور و هم فيها باذن الله يدخلون و على بساط العزّ يسترقدون و منها مقام جنّة الفضل ارض الحمراء سرّ الصّفراء مستسرّ البيضاء نقطة النّاسوت و انّ ادلاء الذّكر فيها اكبر لو كنتم تعلمون فاه آه ثمّ آه آه لو كان نقطة الأولى فى تلك الأيّام و يشهد حزنى ليرحّم بى و يتلطّف علىّ و يشوقنى فى كلّ حين و يؤيّدنى فى كلّ آن فاه آه ليتنى متّ بعده قبل تلك الأيّام ام كنت نسياً منسياً قل ان يا ايّها الملاء ان ارحمونى و لا تفتروا علىّ و لا تعجلوا فى امرى لأنّى

عبد آمنت بالله و آياته و لا يبقى من أيامي إلا قليلا و كفى بالله ربّي عليكم وكيلا اذ هو حسبي و حسب من اراد من قبل و كفى بنفسه حسيبا ربّ افزع على صبرا و انصرني على القوم المشركين الذين لا ينطقون الا عن ظنون انفسهم و لا يتحركون الا بما يؤيدهم هواهم قل ما لكم كيف انتم لا تتفكرون و لا تشعرون

ان يا ايّها الأمين اذا تطفّحت ارياح المحبّة عن يمين شجرة الطّور و يقبّلك ذات اليمين و ذات الشّمال هنالك تحصّن فى كهف النّور باذن الله العليّ و هو الله كان بكلّ شىء قديرا و ان شهدت و علمت كلّ ما فسّرنا لك فاشهد بأنّا نريد بتفسير اخرى فاعلم بأنّ المراد فى الطّعام نفس العلم اى كلّ العلوم و من اسرائيل نقطة الأولى و من بنى اسرائيل الذى جعله الله من عنده حجّة على النّاس فى تلك الأيام الا ما حرّم اسرائيل على نفسه اى ما حرّم نقطة الأولى على ارقائه و عباده ثمّ اشهد بأنّ كلّ ما حدّد الله فى الكتاب من امره و نهيه حقّ لا ريب فيه و على الكلّ فرض العمل به و التصديق عليه و لا يحجبك عمل الذين كانوا يفسدون فى الأرض و يحسبون انهم مهتدون لا فورّب العماء هم كاذبون و مفترون و انّ على مثل تلك الفئة لن يحلّ عليهم ان يأكلوا الشّعير فى تلك الأيام فكيف يحلّ عليهم ان يأكلوا ما حرّم الله فى الكتاب فسيحانه سبحانه عمّا يقولون المشركون

ان يا ايّها الخليل اذا استشرقت بتشرّق شرق شوارق صبح الأزل التى ملأت الآفاق انواره و استجذبت بتجذب جذب جواذب نور الصّمد الذى ظهرت على هياكل الاشراق آثاره فاعرف بأنّ المقصود من الطّعام فى تلك الأيام التى كانت الشّمس طالعة فى وسط السّماء و يستضىء سراج الأزلّة فى مصباح العماء ما يكون الا معرفة صاحب الأمر و اسرائيل اى المشيّة الأولى التى خلق الله بها كلّ من فى السّموات و الأرض و ما بينهما و بنى اسرائيل عباد الذين يستجذبون بنار تلك المشيّة فى سنة ستين الى يوم الذى يحشر النّاس لربّ العالمين و ما كان الله ان يظلم احد ولكنّ النّاس انفسهم يظلمون فاعلم بأنّ نور الله لم يزل كان مستويا على اعراش العطاء و لا يزال يكون بمثل ما قد كان ولكنّ النّاس هم لا يشعرون و لا يشهدون فلما استبدخناك بتدخ طود النّور و استشمخناك بتشمخ طود العبوديّة فى ارض السّرور و استشريناك من يد يوسف الجمال ماء الأحديّة من عين الكافور و استرقدناك فى مهاد الأمن عند تغنى نملة المحبور هنالك يروح روحك و يلذّ نفسك و يسرّ ذاتك فاذا فاشكر الله الذى خلقك من قبل بأمر من عنده و جعلك من الذين هم بآيات الله لمهتدون ولكنّ الآن اشكو بشى و حزنى الى الله لأنّه يشهد همى و ينظر حالى و يسمع ضجيجى فوالذى طير طير النّور فى ارض الظّهور ما وجدت بمثلنى مطروحا كما الآن قد جلست فى نقطة التّراب بالدّلّة العماء و لم يكن فى الملك ذى روح الا و يحزنى بشأن تكاد السّموات ان يتفطرن و تنشق الأرض و تخرّ الجبال هذا بحيث لم ير عين الدّهر بمثلنى مظلوما و اتى صبرت و حلمت بين يدى الله و اتكلت عليه و فوّضت الأمر اليه لعلّ يرحم علىّ و يعفو عنيّ كلّ ما كان النّاس هم يفترون ثمّ اعلم يا كمال بأننى لو افسر تلك الآية من يومئذ الى ان اتصل الأيام الى المستغاث يوم الذى يقوم النّاس لطلعة حيّ بديع لأقدر بما اعطانى الله بفضله و جوده لأنّ سرّ الأحديّة قد تحرّكت و بحر الصّمدية قد تمّوجت و طلعة النّور فى سموات العماء عن يمين شجرة الأمر قد تلعلعت فى تلك الأيام التى ما طلعت شمس الظّهور بمثلها ولكنّ النّاس لا يعرفون قدرها و لا يشهدون لطفها فآه لو عرفوا لن يغيب الحجّة منهم و لن يرفع النّعمة عنهم قل ما لكم كيف تشركون بالله الذى خلقكم و أيّدكم بنور من عنده ان انتم مؤمنون ان يا كمال اسمع نداء تلك النّملة الدّليّة المطرودة التى خفى فى وكره و يريد ان يخرج بينكم و يغيب عنكم ممّا اكتسبت ايدى النّاس و كان الله شهيد بينى و بين عباده و هو الله كان على كلّ شىء شهيدا فآه لو يكون نقطة الأخرى طلعة حيّ قدّوس ليحزن على حالى و ييكى على ما نزلت بى و اتى اسئل من جنباه فى ذلك الآن و ادعو من حضرته بأن يصعدنى الى ساحة عزّه و يجلسنى فى بساط قدسه كأننى فى تلك الأيام كنت و لم اكن شيئا مذكورا اى ربّ فأفرغ على صبرا فانصرني على القوم الفاسقين

ان يا ايها الأمين ان كنت سكنت فى اجمة البيضاء جزيرة الفرقان فاعلم بأن الطعام ولاية التي قدر الله فيها لأهلها و ان المراد من اسرائيل نقطة الفرقان و من بنى اسرائيل اوصيائه من بعده الا ان يمثل ذلك يجرى الله عبادته المتقون و ان كنت سكنت فى جزيرة الحمراء حديقة البيان فاعلم بأننا نطلق الطعام و نريد نقطة الأولى صرف الأحديّة فى مقام و من اسرائيل وجهة الأخرى بر الصمديّة فى مقام و طلعة النور و مجرد الظهور و هيكل الأحديّة الذى جعله المعتدين مسجوناً فى الأرض و مستوراً فى البلاد فى مقام فسبحان الله عما اكتسبت ايدى الناس فما الله بغافل عما كان الناس هم يعملون فلما تموجت فى ذلك الآن نار المحبة فى قلب البهاء و يغرن حمامة العبوديّة فى سماء العماء و يرن هدهد النور فى وسط الأجواء و يحرق شجرة الطور لنفسه بنار نفسه فوق تابوت الشهادة عن خلف القاف ارض الامضاء و يكفّ نملة العبوديّة فى وادى الأحديّة فى ذلك الليل بالسرّ الوفاء اريد ان افسر تلك الآية بما علمنى الله فى ذلك الآن بفضل و جوده و أنه لهو العزيز الوهاب فاشهد بأن الطعام يكون بحر الغيب الذى هو المكون فى صحايف النور و المخزون فى الواح المسطور و اسرائيل مظهر الأمر فى تلك الأيام و بنى اسرائيل اهل البيان و كان ذلك الطعام حلّ لهم اى لكلّ من اراد ان يصعد الى سماء العناية و يشرب ماء الطهور من تلك الزجاجية كوب العبوديّة التي لم يكن الا كمثل فىء فى الأرض بل استغفر الله من ذلك التحديد فسبحان الله عما يقولون الظالمون فى وصفه تسبيحاً كبيراً فاه آه لو تموج على رشحاً من ابحر الاذن من سلطان العماء و ملك البهاء لفسرت تلك الآية بلحنات الروحانيين و ربوات المقدسين و نغمات المجتدين و لما ما اشمّ رايحة الامضاء بعد القضاء ليكفيّنك بما القيت عليك ليكون دليلاً للذينهم كانوا فى أيام ربهم متذكرون فاذا تصطلت بتصل نار الوداد و تلذذت بتلذذ اثر المداد فى تلك الألواح السداد فاشهد و ايقن بأننى ما ادعيت شيئاً الا العبوديّة لله الحقّ و كان الله حكيمى عما كان الناس هم يفترون قل ويل لكم عما اكتسبت ايديكم سترّدون الى عالم الغيب و الشهادة و انتم فيها لتسئلون

قل ان يا اهل المألا لا تتعجبوا عن صنع الله رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيان لو كنتم تعلمون اتقوا الله ثم اعلموا بأن صنع الله يستضىء بمثل سراج الأليّة بين صنع الناس كيف انتم لا تفكّرون و لا تشهدون فاه آه فوالذى قد استكفّ ورقاء المحزون فى صدر البهاء لنسيت كلّما شهدت من أول يوم الذى شربت لبن المصفى من ثدى امى الى حينئذ بما اكتسبت ايدى الناس و كان الله يعلم كلّ ما كان الناس هم لا يعلمون قل ان يا اهل العماء ان اخرجوا من مساكنكم للحضور فى حرم النور عماء الظهور بيت الله الأكبر التي حكمه فى لوح الفؤاد باذن الله العلى قد كان مشهوداً و انى اختتم الكلام بما غنت حمامة النور من قبل حين وروده فى ارض السرور و كان بلحن الفؤاد مغرّداً و انت تعلم يا محبوبى ما اردت لوجه الله معتمداً فان الصبر منقطع منى لحبى جمال الله منكشفاً و انت تعلم ما اراد ابن الزّناء فى دمي متعمداً لا وحضرة عزّك لا اباع به لا خفيّة و لا جهراً الله قرب يوم دمي ثم دمعى على التراب متكناً فيا ليت يومى يوم دمي كنت بالثرى متعطشاً فسبحان الله عما يقولون المشركون فى وصفه تسبيحاً كبيراً و الحمد لله رب العالمين بديعاً تمّت

* * *

بمبئى

حضرت افنان آقاي حاجى سيّد ميرزا عليه بهاء الله الأبهى

١٩ رمضان سنه ١٣٠٩

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

الحمد لله نعمت آیات ظاهر و مائده بیّنات نازل افنده و قلوب صافیه بطراز الفت بدیعه مزین حمد مالک وجود و مربی غیب و شهود را لایق و سزا که ذکرش را توقّفی نه و بیانش را منعی مانع نه اراده اش غالب و مشیتش محیط جلّ اقتداره و جلّت عظمته و جلّ اختیاره و لا اله غیره این ایّام اگرچه اخبار صحّت و سلامتی آن حضرت و حضرات آقایان افنان علیهم بهاء الله و عنایاته در عرصه مالک ادیان ظاهر و مشهود ولکن ذکر جدید را لذتی دیگر و حلاوتی دیگر است چندی قبل دستخطّ عالی بمثنایه پیک روحانی رسید فی الحقیقه فرح و حزن هر دو از آن مشهود فرحش افسردگی عوالم حزن و کسالت آن را از میان برداشت و حزنش بر غم ایّام افروز ولکن چون بلایا و رزایا و خسارات و انقلابات در ایّام دوست یکتا و فی سبیله تعالی وارد فی الحقیقه مطلع فرح عالم و مشرق سرور امم است اگر عالم و امم بادراک این مقام فائز شوند و یا فائز شویم الأمر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام مالک ابداع نموده بعد از اذن عرض شد و بشرف اصغاء مولی الوری فائز گشت هذا ما نزل فی الجواب من لدی الله مالک المبدأ و المآب قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

بسمه المهیمن علی الأسماء

یا ایّها المذکور لدی المظلوم و القائم امام الباب اسمع ما ینطق به ربّ الأرباب فی المآب أنّه یجذبک و یقرّبک و یخلّصک من احزان الدنیا و حوادثها و یجعلک ناطقاً بشنائه و متوجّهاً الی انوار وجهه و قائماً علی خدمه امره فی العشیّ و الاشرار امروز از مشرق قلم اعلی نیر استقامت مشرق و لائح و از مطلع بیان فرات عرفان جاری طوبی لمن وجد و اخذ و شرب و ویل للغافلین حقّ جلّ جلاله در این یوم مبارک اقدس ابهی بکلّ اسماء ظاهر طوبی لعبد وجد عرف البیان و فاز بما کان مرقوماً من قلم الوحی فی الزّبر و الألواح یا افنانی علیک بهائی و عنایتی از قبل این کلمه علیا از لسان مالک ملکوت اسماء نازل و همچنین در این حین مبین مرّه آخری ظاهر افنان سدره مخصوص خدمت امر از عدم بعرضه وجود آمده اند در جمیع احوال و احوال باید بآن متمسک باشند اوست سبب علوّ و علّت سموّ و ظهور آنچه حال از عقول و ابصار مستور است یا افنانی لعمر الله سوف یظهر ما رقم من قلم مالک القدم یشهد بذلك من عنده امّ الکتاب امروز باید آن جناب باسبابی که سبب ارتفاع کلمه و ارتقاء وجود است تمسک نمایند و سبب جذب و انجذاب و شوق و اشتیاق مقبلین و مشتاقین گردند در لوح دنیا این کلمه علیا نازل یا افنانی علیک بهائی و عنایتی خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فراگرفته و خواهد گرفت روز شماسست و هزار لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان بتسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید آن افنان این ایّام تمسک نمایند بآنچه سبب نشاط و انبساط اهل عالم است از خسارت و امثال آن محزون مباشید سبب و علّت آن عدم توجّه بامر آمر بوده و علّت عدم توجّه عفو و عطای مقصود عالمیان یشهد بذلك کتبی و زبری و الواحی و ما انزلناه فی هذا السّجن الذی جعله الله من اعلی المقام و این خسارت هم چون مبداء و اسبابش دنیا بوده لایق حزن نبوده و نیست چه که شاید این خسارت سبب نعمت و علّت راحت اهل عالم گردد چنانچه در اواخر عهد پادشاه مغفور فتحعلی شاه رحمه الله هر یوم ضرری و ضرری بر والد وارد و احدی از حکمت و سرّ آن آگاه نه تا آنکه اراده الهی و مشیت ربّانی فی الجمله کشف غطا شد و سبب و علّت آن بمثنایه نور آفتاب ظاهر و روشن گشت چه که با بقاء آن اسباب ظهور این امر از مطلع برهان مشکل بود باری عند ربّک خزائن العلوم لا تحزن و لا تخف افرح بفرحی الأكبر و کن مسروراً بسرور ربّک العلیم الخبیر و آنچه الیوم لازم اسبابیست که سبب تقرّب ناس بوده و هست اگر در سایر بلاد عباد الهی عمل مینمودند بآنچه که در سجن اعظم حزب الله بآن عامل حال اکثری از خلق بحقّ توجّه مینمودند و بآنچه سبب خلود در جنّت بیان است فائز میگشتند در محرّم و ماه مبارک رمضان نفس حقّ بما ینبغی عمل نموده و مینماید قل یا حزب الله خذوا کتاب الله بقوة من عنده ثمّ اعملوا به انه یحفظکم و یحرسکم بسلطان و یرفعکم باسمه بین عبادہ انه هو العزیز الفیاض قل

الهی الهی اسألك بالدماء المسفوكة فی سبیلک و بما ورد علی مظهر نفسک فی ارض الطاء من ظلم اعدائک و ضرر
اشرار خلقک ان تؤید عبادک علی الرجوع الیک و القيام علی خدمة امرک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزيز
الفضال

البهاء المشرق اللائح من افق سماء عطائی علیکم یا افنانی و علی الذین شربوا رحيق العرفان من كأس بیانی و یسمعون
قولکم فی هذا الأمر المبين و النبأ العظيم انتهى لله الحمد و البهاء و الذکر و الثناء چه که در ایامی که نار احزان از جهات
مشتعل و نور امر مستور حضرت مالک الملک بذکر اولیا مشغول عنایتی در عالم ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد در
این ایام مبارکه در جمیع ساعات لسان عظمت برحمت مسبوقة و عنایت محیطه اش ناطق و ذاکر و از برای اولیا مقدر فرموده
آنچه را که السن و اقلام از ذکرش عاجز یسأله الخادم ان یحفظ اولیائه من ظلم الظالمین و شماتة المشرکین و غضب
المعتدین انه علی کل شیء قدیر

اظہار دلتنگی از حوادث روزگار و ضیق امورات فرموده بودند بعد از عرض حضور این کلمات عالیات از ملکوت بیان
نازل قوله عزّ یبانه و جلّ برهانه یا افنانی علیک بهائی و عنایتی امثال این امور از شرایط ایام ظهور است امری که در اول ایام
جمیع انام از آن غافل البتّه سبب ضوضا و اختلاف و انقلاب میگردد و لکن از بعد کل بامر آمر حقیقی تبدیل میشود ظلم بعدل
اضطراب باطمینان بعد بقرب انکار باقرار اعراض باقبال فقر بغنا و مسکنت بثروت کلّ ذلک کان عند ربّک حتماً مقضیاً لو
تعرف ما قدر لک و لمن معک لتطیر بأجنحة الاشتیاق و تجد نفسک ثابتة مستقیمة راسخة مسرورة فی هذا الأمر المبرم العزيز
الحکیم باید آن جناب بشأنی حرکت نمایند که سبب فرح و سرور و جذب و انجذاب افنده و قلوب گردد بشنو نصیحت
مظلوم را آنها تحفظک و تنجیک و ترفع مقامک فی الظاهر و الباطن انّ ربّک هو العلیم الخیر انتهى در جمیع احوال آن
حضرت باید بعنایات مخصوصه حقّ جلّ جلاله مسرور باشند در هر کلمه از کلمات الهی آب حیات مستور لازال نوشیده و
مینوشند و لکن از بعد باید باوامر و احکام ناظر باشند و آنچه امر شود فی الحین بآن تمسک نمایند انشاءالله عرصه آن انجمن بآن
حضرت لازال گرم و مشتعل باشد از حقّ جلّ جلاله این فقره را مکرّر این خادم مسئلت نموده و مینماید انه هو السامع
المجیب

آقای مکرم حضرت افنان جناب حاجی سید محمد علیه بهاء الله الأبهی لازال مذکور بوده و هستند این عبد خدمت
ایشان و سایر حضرات افنان سدره علیهم من کلّ بهاء ابهه و اولیای الهی و اولیای اولیای الهی سلام و تکبیر و بها میرسانم و
عرض مینمایم و از برای هر یک از معدن کرم میطلبم آنچه را که باقی و دائم است انّ ربّنا هو المجیب و قاضی حوائج
المقرّین و المخلصین البهاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من یحبّکم و یسمع قولکم فی امر ربّنا و ربّکم و ربّ من
فی السموات و الأرضین

* * *

زیارة حضرت اول وارد و آخر نازل روح العالم فداهما

بسمه الرّؤف الکریم

السلام الظاهر من مطلع فم ارادة الله مولى الوری و النور المشرق من افق سماء رحمته الکبری و آيته التوراء علیکم یا ایادی
القدرة فی ملکوت الانشاء و ظهورات العظمة بین الأرض و السماء

انتم الَّذِينَ ايقظتكم نسمات فجر الظهور و اجتذبكم نداء مكلّم الطّور انتم الَّذِينَ وجدتم رائحة الرّحمن اذ سرت من يمن العرفان بارشادكم سرع الظّمان الى بحر الحيوان و العاصى الى فرات الرّحمة و الغفران انتم آيات الحقّ و صراطه بين الخلق بكم توجّهت الوجوه الى الأفق الأعلى و سرع الفقير الى مطلع الغنى بمصيبتكم ناحت الأشياء و صاحت الدّرات بين الأرض و السّماء و ترك آدم الجنّة العليا و اختار لنفسه مقاماً فى الغبراء انتم مشارق القدرة بين البريّة و مطالع الاقتدار بين الأخيار بكم ظهر ربيع المعانى فى عالم البيان و تجلّى الرّحمن على من فى الامكان

انتم ايدى امره فى بلاده و انجم عنايته بين عبادته بكم بزغت شمس العرفان و انارت آفاق الأديان و سطعت اشعة انوار العلوم بين الأمم و اتّسعت دوائر الفنون فى العالم انتم مشارق وحى الله فيما سواه و مطالع آياته فى ناسوت الانشاء و بقيامكم قام النّاس لخدمة الأمر و جرى فرات الرّحمة بين البشر

انتم لآئى البحر المكنون و حروفات الكتاب المخزون من كلمتكم العليا فصل كتاب الأسماء و فتحت ابواب الخير على من فى الأرض و السّماء بكم ظهر حكم الكاف و النّون و برز السّر المكنون و فكّ ختم الرّحيق المختوم آه آه بحزنكم اخذت الأحزان اهل الفردوس الأعلى و ناحت سكّان ملكوت الأسماء بمصيبتكم اخذت الزلازل قبائل الجزيرة الخضراء فى شاطئ قلزم الكبرياء بها سعدت زفرات المقرّبين و نزلت عبرات المخلصين انتم كتب الله و زبره و صحف الله و الواحه بفرحكم ابتسم ثغر الوجود و بحزنكم ناح الغيب و الشّهود

انتم سفن الله الجارية على بحر مشيئته و حزب الله القائمون على نصرة امره بكم ظهر النّبأ الأعظم و ارتعدت فرائض الأمم بندائكم استيقظ كلّ نائم و قام كلّ قاعد و سرع كلّ سطّيح و انتبه كلّ غافل و تعلّم كلّ جاهل و اطمئنّ كلّ مضطرب و نطق كلّ كليل بذكركم الأحلى سرع الورى الى الأفق الأعلى و سرت السفينة الحمراء على بحر الأسماء انتم مشارق مشيئة الله و مطالع امره و مظاهر حكمه و مصادر اقتداره و مخازن علمه و كنائز اسراره و مكامن قضائه و مواقع امضائه و جواهر بحر جوده و معادن كرمه و شمس سماء فضله و اقمار آفاق عطائه بكم نصب لواء الله هو الله فيما سواه و عرف كلّ غريب مرجعه و مثواه

باقبالكم سرع المخلصون الى مشهد الفداء و انفقوا ما لهم فى سبيل الله مولى الأسماء بكم فاز المقرّبون بكوثر البقاء و الموحّدون بما جرى من البقعة الثّوراء فى الفردوس الأعلى عند سدره المنتهى

اشهد انّ بكم فاحت نفحة الرّحمن فى الامكان و تضوّعت رائحة السّبحان فى البلدان بكم استقرّ العرش على ارض الرّعفران و استوى عليه الرّحمن بكم لاح افق الايقان و نطقت الأشياء الملك لله المقتدر المنان بأسمائكم اشرفت شمس المعانى من بروج البيان و سالت جداول حكمة المنان فى رياض العرفان انتم المعانى الّتى لا تعرف بالألفاظ و لا توصف بالأذكار نعيماً لفقير قصد افق غنائكم و لعطشان سرع الى شاطئ بحر الطافكم و لذليل توجّه الى بساط عزّكم و لجاهل اقبل الى مشرق علمكم و لمكروب تقرب الى خباء مجدكم و سراق فضلكم و لمريض مال الى كوثر شفائكم و لضعيف توجّه الى ملكوت اقتداركم و لحبيب فاز بسلسيل وصالكم و تشرّف بلقائكم الذى لا يعادله ما خلق فى الابداع و ظهر بالاختراع

طوبى لصال ركض الى مشارق هدايتكم و لراقد استيقظ من ذكركم و لميّت تحرّك من نفحات بيانكم و تزّين بطراز الحيوه فى ظلّكم و لقاعد قام لخدمتكم و لناطق نطق بشائكم و توجّه الى يبايع جودكم و لعاص ورد بحر الغفران بشفاعتكم بندائكم الأحلى انجذبت الأشياء الى الله مالك الأسماء و باقبالكم الى الأفق الأعلى اقبلت الوجوه الى مشرق عناية ربّكم الأبهى بكم ظهرت كنوز الأسماء بين الورى و بكم اشتعلت افئدة العشاق فى ناسوت الانشاء

البهَاء المشرق من افق سماء يبانى لكم و عليكم و لمن اقبل اليكم و توجّه الى ساحة عزّكم بكم غنّت حمامة القدم و غرّدت طيور العرش بين الأمم و ماجت البحار و هاجت الأرياح و سطعت الأنوار و اشرقت الآفاق و دلّع الديك و ظهر المستور و برز المحتوم و ادارت يد الفضل رحيقها المختوم بكم طلع صبح الايقان و طفأ سراج الأوهام و فتح باب الالهام و بكم ظهرت اسرار الكتاب و خرق الحجاب بكم غرّدت الورقة الخضراء على الدوحة الحمراء و شهدت بما شهد الله قبل خلق الأرض و السماء

انتم امواج هذا البحر الذى به ماجت البحار و ظهرت رحمة الله فى الأفطار اشهد انكم الجداول المنشعبة من البحر الأعظم و الأقمار المشرقة من افق العالم و الأنوار اللائحة بين الأمم انتم الذين جعل الله كلّ واحد منكم فرعاً لهذا الأصل القديم و مترجماً لهذا السرّ المجلّل المقنّع العظيم و مظهر الاسم الكريم و حاكياً عن فضله العميم طوبى لمن استبرك بأنفاسكم فى حيوتكم و استهدى بنبراسكم بعد مماتكم بكم سبغت النعمة و سبقت الرحمة و ظهرت الحجة و نزلت المائدة و تمت الكلمة و سرت التهمة و لاح برهان الرحمن بين البرية

بمصيبتكم اضطربت قبائل مدائن الأسماء و ناح القلم الأعلى و تكدر اهل الجنة العليا و اصفرّت اوراق سدره المنتهى و انصعقت الحوريّات فى الغرفات الحمراء و صاحت الذرّات بين الأرض و السماء و توقّف قلم الاسم الأعظم عن الحركة فى ميادين الذكر و النّاء

نعيماً لمن استضاء بأنوار وجهكم و فاز بقرب جواركم و طاف حولكم و زار رمسكم و لاذ بحضرتكم و تمسّك بحبل فضلكم و تشبّث بذيل عنايتكم و جاهد فى سبيلكم و استشهد فى حبّكم

بكم انار الأفق الأعلى و اقبلت الوجوه الى الله مالك الأسماء و بكم ظهرت سلطنة الله و اقتداره و عظمتة و كبريائه انتم انوار الملكوت و اسرار الجبروت و مطالع امر الله فى عالم الناسوت بكم اشرق نير البيان و ظهر بحر العرفان و ارتفعت سماء الايقان و استقرّ عرش الرحمن فى الامكان

طوبى لكم و لأولكم و آخركم و ظاهركم و باطنكم و لمن تقرّب اليكم و زار قبركم و تمسّك بحبل الطافكم و تشبّث بأذيال رداء مواهبكم

سبحانك يا اله الوجود و مالك الغيب و الشهود اسئلك بأمطار رحمتك التى بها ظهرت نعمك و آلائك لعبادك و بأسرار علمك و لآلئ بحر عرفانك ان تغفر لى و لوالدىّ و لكلّ عبد تمسّك بهذا المقام الشريف و سرع الى هذا المقرّ المنيف اى ربّ اسئلك بالكلمة التى بها سخرت افئدة الأولياء ان تقضى لى حوائجى ثمّ اجعلنى مستقيماً على امرك و ناظراً الى افقك منقطعاً عن الذين كفروا بك و بآياتك

اى ربّ ترى عبدك سرع الى بحر غفرانك و ما اراد الاّ ما كتبه لأوليائك انك انت المقتدر الذى لا يعجزك شئون العباد و لا تمنعك ضوضاء من فى البلاد تفعل بقدرتك ما تشاء و تحكم ما تريد انك انت القوىّ الغالب القدير

* * *

م ش

جناب محبوب فؤاد ابن حضرت اسم الله الأصدق المقدّس عليهما بهاء الله الأبهى

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

الله لا اله الا هو الذي ينطق فيكلّ شيء أنّه لا اله الا هو له العزّة والجلال والقدرة والجمال و هو الذي فصل بكلمة بين الحقّ والباطل والظلمة والنور والجهل والعلم والاقبال والاعراض أنّه هو المقتدر الذي اقرّ بقدرته كلّ الأشياء و بثنائه من فيملكوت الأمر و الخلق أنّه هو العزيز المختار العزّة والثناء والعظمة والبهاء والتكبير والعلاء على ايادي امره الذين ما نقضوا عهده و ميثاقه و وردوا في المدائن و القرى لاعلاء كلمته و هداية خلقه و اظهار امره و انتشار آثاره يسئل الخادم ربّه ان يؤيّدهم و يوفّقهم و يحفظهم و يحرسهم و ينصرهم و يمدّهم و يلهمهم ما يقرب العباد الى افق العناية و اللطاف

يا محبوب فؤادي آثار قلم كه از فؤاد رقيق لطيف بر ورقه القا شد في الحقيقه فتح باب لقائهم و ايام حضور آنمحبوب را يادآوری فرمود و در مقامی مبشّر بود علم الله از هر كلمه از كلماتش عرف محبّت محبوب عالميان بشأنی متضوّع كه از برای احدي جز كلمه فتبارك الله ملهم احبائه ما تنجذب به افئدة المقبلين مجالى نه و توقّفى نه جلّ بارئنا و حافظنا و ناصرنا و بعد از اطلاع و قرائت قصد مقام اعلى و مقرّ اقدس انور اسنى نموده امام وجه مالک اسماء عرض شد و بعزّ اصغا فائز گشت هذا ما نطق به مولی الآخرة و الأولى قوله جلّ جلاله

بسمی العليّ الأبهى

قد حضر اسمك و سمعنا ندائك و وجدنا عرف حبّك و خلوصك و اقبالك الى الله العزيز العظيم قد عرض العبد الحاضر ما ناجيت به الله الذي اتّخذ لنفسه فى السجن مقاماً و فيه رفع ندائه و اظهر امره و سلطانه و نطق امام وجوه عبادته و فتح باب فضله و رفع سماء بيانه و زينها بأنوار آياته أنّه هو المقتدر على ما يشاء و فى قبضته زمام البيان و هو الفرد العزيز المتّان

يا ابن اسمى عليك بهائى و عنايتى يعرف المجرمون بسيماهم امروز است و تظهر خافية الصدور و خاتنة الأعين امروز است در مدينه كبريه ظاهر شد آنچه كه مستور بود بمفترياتى تمسّك جستند كه شبه نداشته و ندارد يحيى و شيخ محمد بمثل خودى تشبّث نموده اند و بفساد مشغولند هر نفسى باين ارض توجه نمايد فوراً خبر سيّالهُ برقيّه ميرسد كه فلان وجهى را سرقت نموده و به عكّا رفته از جمله جناب افنان آقا سيّد احمد عليه بهاء الله الأبهى چندی قبل بعد از توجه او بشطر اقدس قبل از ورودشان به بيروت خبر سيّالهُ رسيد كه سيّد احمد و من معه مبلغى سرقت نموده بآنجهت متوجّه كذاك سؤلت لهم انفسهم مقامى را كه جميع منصفين شهادت ميدهند بر تقديس و تنزيهش مطالع ظلم اراده نموده اند بغير مفتريات بياليند مشيرالدوله ميرزا حسين خان غفر الله ورود مظلوم و رفتار و گفتار او را در مدينه كبريه ادراك نمود و فهميد و در مجمع اصحاب دولت و ملّت ذكر نمود الحمد لله الذى اظهر ما كان مستوراً فى افئدة الغافلين و المشركين و نسئله ان يجعل اوليائه طائفين حول ارادته باستقامه تضطرب بها افئدة الظالمين و المعتدين امروز امر الهى بمثابه أفتاب روشن و لائح و بقدرتى ظاهر كه شبه آن ديده و شنیده نشده مع ذلك ظالم دولت آبادى بمجرّد آنكه اصغا مينمايد نفسى اقبال نموده بتعجيل تمام خود او و يا كذّابى مثل او بانواع حيل در صدد اضلال برميآيد قل الهى الهى نور قلوب عبادك بنور معرفتك ثمّ الق عليهم ما يحفظهم من شرّ اعدائك بى انصافى بمقامى رسیده كه فضل اينظهور را انكار نموده اند يحيى بفرار مشغول و او در بيت مستور و مظلوم امام وجوه كل قائم گاهى در حبس و هنگامى تحت سلاسل چون تجلّيات انوار تيّر بيان الهى فى الجملة اشراق نمود از خلف حجاب بيرون آمدند و عمل نمودند آنچه را كه حقايق اشياء بنوحه و ندبه مشغول و روح الأمين با ناله مشهود

از جمله در سبزوآر با خليل ملاقات نموده و گفته آنچه كه حقّ بر آن آگاه ولكن عجب از خليل كه مثل آنغافل را راه داده بگو يا خليل بدان اعمال هادى اوّل خدعه و تزوير است كه در اين امر وارد شده طهر ذيلك من همزاته و همزات امثاله

در صدر اسلام امثال این نفوس غافله عمل نمودند آنچه را که ثمر آن در یوم جزا آن شد که مالک وجود را آویختند و شهید نمودند یا خلیل براستی میگویم امثال آن نفوس با ما نبوده و از اصل امر آگاه نه بآثار رجوع نما لیظهر لک الحقّ امروز نجات آیات عالم را احاطه نموده ختم رَحیق مختوم باسم قیوم برداشته شد خود را محروم مکن بقدرت و قوّت الهی بر امر قیام نما عالم فانی و ما عند الله باقی از اوّل اسلام الی حین نفسی از علما بر کیفیت ظهور آگاه نه و نزد حزب شیعه جز لعن و سب چیزی نبوده یا خلیل اطلع من افق البیت باسم ربّک قل یا قوم اسمعوا اسمعوا تالله قد ارتفع صریر القلم الأعلى من سجن عکّاء انظروا انظروا انّ التور اشرق و سطع من افق سماء مشیّة الله ربّ العالمین یا خلیل لا تسئل من احد انا ارسلنا الیک من قبل آیات لا تعادلها خزائن الملوک و لا ما عند العباد یشهد بذلك مالک الایجاد فیهذا المقام العزیز البدیع یا خلیل انشاءالله بعنایت حضرت جلیل مجدّد بیتر اوهام مبتلا نشوی در حزب شیعه از عالم و جاهل تفکر نما خود را اکبر و اعظم و اعلم و اتقی از اهل ارض میشمردند و سبب نفسی مثل هادی بوده یا خلیل در عمارتهائیکه بایادی ظنون و اوهام بنا نهاده اند و تعمیر کرده اند تفکر نما دیگر راضی مشو که امثال آن اوهام بمیان آید آه آه آن اوهام بظلم تبدیل شد و فزع اکبر ظاهر گشت و شنیدی که چه وارد آوردند و الی حین علما بر منابر بسب و لعن مشغولند سبب آنرا تفکر نما شاید از ید عطای مقصود عالمیان رَحیق ایقان بیاشامی و راضی نشوی مجدّد حزبی مثل حزب قبل در ارض ظاهر شود احفظ العباد امرأ من لدن آمر قدیم یا خلیل ایامیکه ظلمت سطوت عالم را اخذ نموده بود غیر اینمظلوم احدی ظاهر نه و چون فی الجمله نور امر مشرق بر اینمظلوم با اسیاف بغضا حمله نمودند آنچه البوم لازمست بر آنجناب اینست که بکمال خضوع و خشوع برخیزی و مقبلاً الی کعبه الله باینکلمات عالیات ناطق شوی

الهی الهی سیّدی و سندی اسئلک بأموّاج بحر بیانک و بالأسرار المکنونة فی کتابک و بالآیات المنزلّة من سحاب فضلك ان تؤیّدنی علی الانقطاع عن دونک و التمسک بحبل عنایتک ای ربّ ایّدنی علی الاستقامة الکبری و التوجّه الی بابک الّذی فتحته علی من فی الأرض و السماء انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الامر العظیم الحکیم ای ربّ احفظ عبادک من همزات المفترین و نفاق التّاعقین الّذین نقضوا عهدک و میثاقک و کفروا بآیاتک و جادلوا بحجّتک و برهانک انک انت الفضّال المقتدر القدر لا اله الا انت الفیاض المشفق الکریم

یا خلیل علیک بهاء الله در سنین قبل مکرّر مخصوص آنجناب آیات از سماء عنایت نازل و بتوسّط جناب ابن اصدق علیه بهائی ارسال شد اقرأها منقطعاً عن العالم أنّها تجذبک الی الله ربّ العرش العظیم در حزب قبل خوب تفکر نمایند که جزای اعمالشان در یوم قیام چه بود و چه شد شاید مجدّد بدام نیفتید اهل سنّة و جماعت که مبعوض کلّ اهل ایران بودند بدون تبلیغ بمجرّد ملاقات جمعی اقبال نمودند و شخصی در سودان ادّعی مهدویّت نمود صد هزار نفر دورش جمع شدند و شیعه ظالم بی انصاف عمل نمود آنچه را که از برای لسان قدرت بیان نمانده امروز روز این آیه است که میفرماید یوم یقوم الناس لربّ العالمین و همچنین میفرماید و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی التور و ذکرهم بآیام الله انّ فی ذلک لآیات لکلّ صبار شکور اگرچه آیام ظهور مظاهر هم از آیام الله محسوب و لکن این آیام مخصوص است بآیام الله در کتب الهی یا خلیل آن نفوس مثل هادی و غیره نزد مؤمن اوّل من آمدند و نزد کافر اوّل من کفر لعمر الله انه لیس من فوارس مضمار العلم و العرفان براستی میگویم خذ الکتاب بقوة لا تمنعک الجنود و الصّفوف و بقدره لا تضعفها ظلم الظالمین و ضوضاء المعتدین انتهى

له المنة و الفضل و العطاء بما اظهر لعباده لآئی کنوز عرفانه و جواهر خزائن بیانه انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفضّال الکریم فی الحقیقه هر منصفی متحیر و هر صاحب عدلی مبهوت چه که حزیکه خود را افضل و اعلاّی اهل عالم میشمردند در یوم جزا از ایشان ظاهر شد آنچه که از اوّل عالم الی حین نشده وقتی از اوقات فرمودند یا عبد حاضر ناله و حنین

منابر ایران مرتفع و بلسان افصح ندا مینمایند و میگویند الها سیدنا مقصودا محبوبا ما را از برای ذکر و ثنایت خلق فرمودی و ترتیب عنایت نمودی حال محلاً اعدای نفس تو شده توئی سمیع و توئی بصیر میشنوی که چه میگویند و مشاهده نموده‌ئی که چه کرده و چه میکنند و حال مجدّد بعضی بترتیب چنین حزبی مشغول انتهی

اینعبد نظر بمحبّت و همچنین اخلاصیکه بجناب ایشان بوده لازم دانستم بعضی امورات وارده را ذکر نمایم چه که ملحدین بحیل و تزویر تمسّک نموده‌اند و هر نفسی را که شنیده‌اند با او گفتگوئی شده باو توجّه مینمایند جمیع آگاهند که آن نفوس سالها از سطوت ایّام مستور بوده‌اند و چون بقوّت مالک ممالک علم و عرفان امر مرتفع شد و ندا از هر شطری ظاهر و نیر بیان از هر جهتی ساطع با سیوف ضغینه و بغضا بیرون آمدند البتّه ایشان آگاهند که چه مقدار نفوس از جذب بیان مقصود عالمیان قصد مقرّ فدا نمودند و جان رایگان در قدوم مولی الأنام نثار کردند اما میرزا هادی بمجرّد آنکه شنید او را بایی گفته‌اند اضطراب ارکانش را اخذ نمود و از برای زندگانی دو یوم دنیا از حیات ابدی و زندگی سرمدی گذشت و بر منبر گفت آنچه که سزاوار خود او بود لعمر مقصودنا نطق بما ناح به الرّوح الأمين در هر مقام بر منبر رفته و کلمه‌ئی گفته بر یکمنبر تبری نموده و خود را از کشتن نجات داده یا حبیب فؤادی بقاء وجودش گواhest بر نفاقش و نورین نیرین و جناب اشرف و من قبلهم جناب کاظم علیهم منکّل بهآء ابهاه شهادت هر یک شاهدیت مبین بر ایمان و عرفان و استقامت و ایقانیشان صاحبان بصر و سمع اگر خود بعین انصاف و سمع عدل در آنچه از اوّل اینظهور اعظم الی حین ظاهر شده تفکّر نمایند و مشاهده کنند کل بکلمه اقبلنا الیک یا اله العالم ناطق گردند سبحان الله مع انفاق نفوس مقدّسه ارواح و اموال خود را و همچنین قیام بر خدمت امر امام وجوه خلق متوهّمین در بیداء غفلت و هیماء اوهام سائر و سالکند مع آنکه کل میدانند او و امثال او اطلاع بر اصل این امر نداشته و ندارند چه که با حقّ نبوده‌اند اینعبد قریب چهل سنه بخدمت حاضر بوده و کل بر اینفقره آگاهند معذلک هیچ از اینعبد سؤال نموده‌اند که شاید بنور صدق منور گردند و در اینظهور ظاهر نشود آنچه که مجدّد سبب بلایای لائحی و رزایای لاتعدّ گردد باری اینفانی لوجه الله عرض نموده و مینماید که آنحضرت آگاه باشند و یقین مبین بر امر قیام نمایند قیامیکه قعود آنرا نیاید و بآن تبدیل نشود حضرت مقصودیکه بقدرت الهی و قوّت حضرت باری امام وجوه امرا و علما قیام فرمود ستر اخذ نمود و بحجاب تمسّک نجست و احکام و اوامر الهی را القا فرمود از او احتراز نموده‌اند چه که عبده اوهامند و آنحضرت میدانند لوح حضرت سلطان که از ساحت اقدس ارسال شد شنیده‌اند و همچنین نامه‌های ملوک را یا محبوب فؤادی معرضین بظلمی ظاهر شده‌اند که شبه نداشته و ندارد و در سنین قبل مکرّر الواح مخصوص آنحضرت نازل و ارسال شد و جناب ابن اسم الله اصدق علیه بهآء الله الأبھی مأمور بتبلیغ آن بوده خذ زمام الأمر بقدره من عند الله ربّنا و ربکم و ربّ العرش العظیم ثمّ اهد النّاس الی صراطه المستقیم و نبأه العظیم حال قریب صد جلد آیات و بیّنات از سماء مشیت نازل در مفتریات بمقامی رسیده‌اند که هر صاحب صدق و عدل و انصافی شهادت میدهد بر ظلم آن نفوس غافله یک حکایت لوجه الله عرض مینمایم تا آنکه فی الجمله مقام مفترین و کاذبین معلوم شود یومی از ایّام حضرت مرفوع جناب حاجی سید جواد علیه بهآء الله الأبھی معروف به کربلائی بحضور فائز عرض نمودند خال حضرت جناب حاجی میرزا سید محمّد و خال دیگر علیهما بهآء الله الأبھی زیارت نجف و کربلا فائز شده‌اند و حال مراجعت نموده‌اند و اراده رجوع بوطن دارند جمال قدم فرمودند بایشان چیزی گفته‌ئی عرض کرد خیر فرمودند چرا شما باید بتبلیغ امر الله مشغول باشید حال برو از قول ما سلام برسان و ایشان را بحضور آور کن دلیلهما الی ساحة العزّ و الجلال تشریف بردند یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز ولکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان بشأنی ظاهر که احدی قادر بر احصا نبوده بالأخره فرمودند ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که مابین شما روئیده و باثمار حکمت و بیان مزین محروم مانید عرض نمود مولای هزار و دویست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدن معروفه مشهوره ساکنند و اولادهای آنحضرت هر یک

بكمال عزّت و عظمت در آمدن موجود و هر نفسی کلمه‌ئی در تولّد آنحضرت ذکر مینمود فی‌الحین اخذش مینمودند و خورش میریختند و از این گذشته حکایت ناحیه مقدّسه چه شد ذکر بحر و غالیچه کجا رفت و همچنین از جمیع علمای حزب شیعه شنیده‌ایم که آنحضرت می‌آید و ظاهر میشود و دیون شیعیان را ادا میفرماید و جمیع ارض را مسخّر مینماید و همچنین ذکرهاییکه اینعبد از ذکرش عاجز است چه که مطلب بطول میانجامد بالأخره عرض نمودند مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات حال میگویند خواهرزاده شماس است اینعبد چگونه قبول نماید آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمثابه آفتاب روشن و ظاهر تکلیف اینعبد چیست نمیدانم بعد لسان عظمت باینکلمه علیا ناطق یا خال حال بمقرّ خود توجّه نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقّف شماس است درست در آن تفکّر کنید و معین نمائید مع جناب اخوی تشریف بیاورید لو شاء الله یدلّ الشّبهات بآیات محکّمات أنّه علی کلّ شیء قدیر یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد مابین عباد برسائه خال معروف و نظر بحکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و بکتاب ایقان موسوم گشت حال همین میرزا هادی بامثال خود گفته کتاب ایقان از میرزا یحیی است جمیع افغان موجود شما تفحص نمائید تا کذب مفتّرن معلوم و واضح گردد امید آنکه آنحضرت از اقوال ناشایسته آنقوم بگذرند و بآثار توجّه نمایند امر بمثابه آفتاب از برای آنحضرت واضح شود

الهی الهی هذا عبدک و خادمک تعلم و تری أنّه ما یتکلم من عنده بل بما عرفته بفضلک و علّمته بسلطانک اسئلک یا مقصود العالم و الظّاهر بالاسم الأعظم ان تؤیّد عبادک علی الرجوع الیک و الانابة لدی باب فضلک ثمّ وفّقهم علی التّدارک علی ما فات عنهم فی ایّامک انک انت المقتدر العزیز المختار لا اله الا انت المالك فی المبدء و المآل

حسب الأمر آنمحبوب فؤاد آنچه باسم میرزا هادی دولت‌آبادی نازل شده و نزد اولیا موجود جمع نمایند و بنویسند و بید امینی بجناب خلیل علیه بهاء الله برسانند تا ملاحظه نمایند و همچنین کتب آیات و بعد اخذ نمایند چند سنه میشود باسم ایشان لوحی مخصوص نازل نشده اگرچه از قبل مکرّر باسم ایشان آیات نازل و ارسال شد و هر یک حجتی بود لائح و برهانی بود ساطع از برای اثبات امر عنقریب از جمیع اقطار عالم ندای بلی بلی و لّیک لّیک مرتفع خواهد شد چه که مفرّی از برای احدی نبوده و نیست نسل الله ربّنا و ربّ العرش و الثّری ان يؤیّد الكلّ علی ما یحبّ و یرضی

ذکر حضرت مرفوع مغفور مرحوم جناب فائز علیه بهاء الله الابهی را فرمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی اینکلمات عالیات محکّمات مخصوص ایشان نازل قول الرّبّ تعالی و تقدّس

هو المبین المشفق الکریم

شهد الله أنّه لا اله الا هو و الذی فاز فی ایّامه أنّه هو الفائز و سمّی به من لسانه المقدّس العزیز البدیع نشهد أنّه فاز بالایمان فی اوّل الاّیام و شرب ریحق العرفان من ایادی عطّاء ربّه الرّحمن أنّه هو الذی زینّه الله بطراز الاستقامة الکبری بحیث ما منعه ضوضاء العباد و لا زماجیر الدّین انکروا حکم المآب یا فائز علیک بهائی و عنایتی و رحمتی افرح فی الفردوس الاعلی بما ذکرک مولی الوری فی سجن عکّاء طوبی للسانک بما اقرّ بتوحید الله ربّ العرش و الثّری و اعترف بما انزله القلم الاعلی فی الأفق الابهی و طوبی لقلبک بما اقبل الی افق الظّهور و لسمعک بما سمع نداء مکلم الطّور اذ ارتفع بالحقّ الذی به نفخ فی الصّور و قام اهل القبور و ظهر یوم النّشور و طوبی لبصرک نشهد أنّه فاز بآثار الله و بمشاهدة الدّین نبذوا الوری ورائهم مقبلین الی مشرق آیاته و مطلع بیّناته و مصدر احکامه و طوبی لوجهک بما توجّه الی شطره و لسمعک بما سمع ندائه الأحلی اذ ارتفع بین الأرض و السّماء نسل الله تبارک و تعالی ان ینزل علیک من سمّاء کرمه امطار رحمته و یرزقک من اثمار سدره المنتهی فیکلّ صباح و مساء و یفتح علیک فیکلّ الأحیان ابواب العنایة و الفضل و الاحسان أنّه هو المشفق العزیز المتّان

سبحانك اللهم يا الهى و سيدى و سدى و مقصودى و محبوبى اشهد بتوحيد ذاتك و تقديس نفسك عن المثل و الأمثال و اعترف بقدرتك و سلطانك و عظمتك و اقتدارك اسئلك يا اله الكائنات و مقصود الممكنات بربايات آياتك و اعلام هدايتك و بالتور الساطع اللامع الذى اشرق من افق ارادتك بأمرك و عزك و بحفيف سدرة المنتهى و خيرير كثر الحيوان فى الفردوس الأعلى و بهذا الترب الأطهر و هذا الرمس المطهر ان تقض لى حوائجى و تغفر لى و لأبى و امى و الذين آمنوا بك و بآياتك اى رب قدر لى خير الآخرة و الأولى و ما قدرته لعبادك الأصفياء الذين ما منعهم شبهات العالم و لا اشارات الأمم عن التوجه الى بساط عزك و التقرب الى ساحة مجدك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحيم انتهى

لله الحمد بعد از ذكر صعود حضرت مرفوع عليه بهاء الله الأبهى امام وجه امواج بحر عنایت و غفران را این خادم در ساحت اقدس مشاهده نمود از جميع جهات رحمت كبرى و عنايات عظمى بحضرت مرفوع متوجه اميد آنكه ابناء مقام ايشان را اخذ نمايند و آنچه سزاوار ايام است تمسك كنند ذكر ايشانهم در ساحت اقدس مذكور الشكر لله و العظمة له و العناية له چه كه از لسان عظمت ظاهر شد آنچه كه تلافى ما فات عنه را نمود اين خادم از حق جلّ جلاله ميطلبد آنچه را كه سبب توفيق و تأييد است تعالى فضل هذه الأيام و عنايته و رحمته و فضله

مخصوص جناب مرحوم از لسان عظمت ظاهر شد آنچه كه بقاء ابدى و عنايت سرمدى فائز گشته هنيئاً له و مريئاً له حسب الأمر ابناء و منتسبين عليهم بهاء الله را ذكر نمايند و بصبر و اصطبار وصيت كنند انه هو المشفق الغفور الرحيم اسامى مذكوره در نامه آنمحبوب فؤاد امام كرسى حق جلّ جلاله عرض شد و هر يك فائز شد بآنچه كه شبه و مثل نداشته و ندارد هذا ما نزل لجناب رفيع خا عليه بهاء الله قوله تبارك و تعالى

هو العليم الحكيم

هذا يوم فيه اثمرت اشجار الفردوس الأعلى بأثمار الحكمة و البيان و ارتفع خيرير ماء الحيوان باسم الله مالك الامكان و سطع النور من افق الظهور بما استوى مكلم الطور على عرش البيان تعالى الرحمن الذى اتى بقدره و سلطان يا رفيع عليك بهائى البديع افرح بما اقبلنا اليك من هذا الشطر الذى منه اضائت الآفاق و ذكرناك بذكر اذ ظهر من اللسان خضعت له الأذكار كن متمسكاً بحبل العطاء و متشبهاً بذيل رحمة ربك مالك ملكوت الأسماء اياك ان تحزنك مقالات الغافلين او تحجبك شبهات الذين كفروا بالله مولى الأنام خذ الكتاب بقوة من عندنا انه يقرّيك الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه ناد المناد الملك لله مالك الرقاب قل

لك الحمد يا مولى الورى و لك الثناء يا مالك الآخرة و الأولى و لك البهاء يا ربّ العرش و الثرى بما هديتنى و قرّبتنى و انزلت لى ما يكون باقياً بدوام اسمائك و صفاتك انك انت المقتدر العزيز الوهاب و هذا ما نزل لجناب يوسف خا عليه بهاء الله

هو التاطق الأمين

هذا كتاب يمشى و يقول قد اتى الوعد و هذا هو الموعد الذى اذ ظهر نطقت الأشياء كلّها تالله قد ظهر محبوب من فى السموات و الأرضين هذا يوم فيه ظهر ما كان مستوراً فى ازل الآزال يشهد بذلك من نطق امام الوجوه الملك لله ربّ العالمين يا يوسف خا قد ذكرك من احببى و شرب رحيق البيان من كأس عطائي ذكرناك بآيات لا تعادلها ما كان مشهوداً على وجه الأرض و مكنوناً فى طبقاتها كذلك نطق لسان العظمة فضلاً من عنده و هو الفضال الكريم خذ قدح البيان باسم محبوب

الامكان ثم اشرب منه انه يجذبك الى مقام تنطق فيه الذرات الملك و الملكوت و العظمة و الجبروت لله المقتدر العزيز الحميد

و هذا ما نزل لجنتاب ميرزا هدايت عليه بهاء الله

بسمي المقتدر المهيمن على الأسماء

طوبى لك يا هدايت بما هداك الله الى نبأه المبين و صراطه المستقيم قد اخذ فرح الظهور ممالك الغيب و الشهود و القوم اكثرهم من الغافلين قد نبذوا ما امروا به فى الكتاب و اخذوا ما نهوا عنه بما اتبعوا كل شيطان مريب طهر قلبك بماء الانقطاع و لسانك من كوثر البيان و قل

الهي الهى لك العطاء بما سقيتنى كوثر البقاء و لك البهاء بما هديتنى الى افقك الأعلى اشهد ان فضلك احاط الأرض و السماء اسلك بأنوار عرشك و اسرار كتابك و بالذى به ارتعدت فرائض عبادك ان تجعلنى مستقيماً على حبك بحيث لا تمنعنى الأسماء عن التقرب الى بساطك و لا الأشياء عن التوجه الى انوار وجهك اى رب ترى عبدك هذا متمسكاً بحبل جودك و منتظراً ظهورات عفوك و عطائك اسلك ان لا تخيبه عمّا عندك انك انت المقتدر الغفور الرحيم و هذا ما نزل لجنتاب ميرزا محمد حسين م س ابن عليه بهاء الله

بسمي الفضال العليم الحكيم

يا ايها الناظر الى الوجه انا اردنا ان نذكرك في هذا الحين في هذا السجن العظيم لياخذك جذب نداء ربك و يقربك اليه انه هو المقتدر على ما يشاء و هو الفياض الغفور الكريم اذا سطع النور و تكلم مكلم الطور اعرض عنه العباد منهم من منعه الأسماء عن موجدتها و منهم من غرته الدنيا و الوانها و منهم من اخذ الكتاب بقوة لا تضعفه جنود الأرض و ما فيها تبارك الله مولى العالم الظاهر بالاسم الأعظم الذى به نطقت الأشجار الملك لله مالك هذا المقام الكريم يا محمد قبل الحاء و السين اسمع نداء الله رب العالمين انه يذكرك بما يقربك اليه انه هو ارحم الراحمين توكل في كل الأمور على الله المقتدر القدير و بلغ الناس بالحكمة و البيان و عرفهم صراط الله المستقيم اياك ان يمنعك ما عند القوم عن اسمى القيوم و اياك ان تضعفك قوة كل ظالم بعيد ضع العالم و ما فيه و خذ ما نزل فى كتابي المبين كذلك غنت حمامة البيان على الأغصان امراً من لدن آمر حكيم هذا ما نزل لجنتاب شيخ اسمعيل عليه بهاء الله

بسمي الغفور الرحيم

قد ظهر الصراط و وضع الميزان الأمر لله المقتدر العزيز المنان قد اخذ اهتزاز الظهور من فى القبور و ظهر كل امر مستور فضلاً من لدى الله رب الأرباب انا سمعنا ندائك ناديناك عن يمين البقعة التوراء من السدرة الخضراء الله لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر الغفار يا شيخ يا اسمعيل اعلم ان التورين الأنورين الحسن و الحسين قصدا مقرّ الفداء شوقاً للقائى سرعا و حضرا و فازا بما قدر لهما من لدى الله مالك الابدان ما منعهما الدنيا و الوانها و الأشجار و اثمارها قد اقبلا و انفقا ارواحهما فى سبيل الله مالك يوم القيام كم من عبد اقبل الى مقرّ الفداء و ما رجع بما فدى روحه فى حب الله مطلع الأنوار اذا فزت بندائى و شربت رحيق بيانى قل

الهی الهی لك الحمد بما نورّت قلبی بنور معرفتك و هدیتنی الی مشرق وحیک و مطلع الهامك اسئلك به و بسلطانه و بعزّه و بهائه ان تجعلنی ناصر امره و القائم علی خدمته بحيث لا تزلّنی شبهات العالم و اعراض الأمم أنّك انت المقنن المهيمن العزيز العلام

هذا ما نزل لجنتاب حاجی محمد عر عليه بهاء الله

بسمی العزيز الفضال

قد اتی الأمر و ظهر ما كان مستوراً عن الأبصار و نزلت الآيات و برزت البينات و القوم فی غفلة و ضلال الا الذين نبذوا الأوهام ورائهم مقبلين الى الله مولى الأديان قد اتی مشرق وحی الله الذى به ناحت القبائل و ظهرت الزلازل كذلك قضی الأمر من لدى الله مالک المبدء و المآب يا محمد اشكر بما ذكرک الفرد الأحد من شطر السجن بما انجذبت به افئدة العباد قل يا ملأ الأرض اسمعوا النداء انه ارتفع فی الأفق الأعلى اياكم ان تمنعكم اوهام الذين انكروا امر الله اذ اتی بالحجة و البرهان يا قوم هذا يوم الله و هذا يوم كان مذكوراً فی الكتب و الزبر و الألواح اياكم ان تمنعوا انفسكم عن هذا الأمر الذى به تضوّع عرف البیان فی الامكان كذلك نطق الكتاب اذ يمشی فی اعلى المقام من الناس من قال هل الكتاب يمشی قل اى وربّ الأرباب يمشی و ينطق بل يأكل رغماً لكل منكر مراتب نسل الله ان يوفّقك على استقامة تستقيم بها ارجل الأنام و يوفّقك على ذكره و ثنائه و ينطقك بما تنجذب به افئدة اولی الألباب

و هذا ما نزل لجنتاب آقا ميرزا احمد ناه عليه بهاء الله

هو المجيب بالحكمة و البیان

سبحان الله نور ظهور مکلم طور عالم را منور نموده و آیات و بینات الهی احاطه فرموده بشأنیکه از برای منصفین مجال اعراض و انکار نمانده طوبی از برای منصفیکه بسمع و بصر خود بمشاهده و اصفا فائز گشت سبحان الله غفلت بمقامی رسیده که حروف را بر امّ الكتاب مقدم داشته اند بگو اى ملأ بیان ضعوا الظنون و الأوهام تالله الحق قد اشرق نیر الايقان من افق ارادة الله ربّ العالمين خود را از سلاسل اسماء فارغ نمائید و بازادی قصد مقام اعلى و ذروه علیا کنید امروز نفحات آیات الهی متضوّع و اسرار مستوره ظاهر و مشهود خود را محروم نمائید و از ما عندکم به ما عند الله توجه نمائید امروز بحر عطا موج و آسمان فضل مرتفع طوبی از برای نفسیکه اعراض ارباب عمائم او را از تقرب منع نمود و از توجه بازداشت کذلک ذکرک المظلوم فی هذه اللیلة الدلماء لتشکر و تقول لك الحمد يا مقصود من فی السموات و الأرضین انتهى

الحمد لله هر یک از اسامی مذکوره برحقیق بیان مقصود عالمیان فائز شد امید آنکه بیاشامند و بر خود حتم نمایند که بقدر قوه عباد را از اوهام حزب شیعه غافله حفظ کنند باسماء از مالک آن محروم نمانند هزار و دویست سنه یا وصی گفتند و از حقّ جلّ جلاله ممنوع و محروم بالأخره اعمال و افعال و اقوالشان ثمره‌ئی که بخشید سفک دم اطهر بود یا علی گفتند و مالک وجودیکه بکلمه اش هزار علی خلق میشود شهید کردند باری يوم يوم الله است طوبی از برای نفسیکه از این کأس بیاشامد منقطعاً عما سواه و التأيید من الله مالک الأسماء و الصفات

ذکر محبوب فؤاد حضرت حیدر قبل علی علیه بهاء الله الأبدی را نمودند حسب الأمر مأمور شدند که دیدنی از اولیا نمایند و مراجعت کنند باید آنمحبوب فؤاد در لیالی و ایام بر خدمت قائم باشند و بذکر و ثنای حقّ ناطق اصحاب اینظهور اعظم باید بشأنی مستقیم باشند که عالم و ما فيه من العباد و الأشياء و الألوان و الزخارف و الكتب ایشانرا از افق اعلى منع

نماید شاید کنوز حقیقی ظاهر گردد و آن رجالی هستند که غیر الله را معدوم صرف شمرند ناعقین بسیاری در هر شهر و دیار ظاهر شوند این از اخباری است که در عراق و ارض سرّ و اوّل سجن اعظم از قلم اعلی جاری این ارض هم خالی از ناعقی نبوده و نیست خدمت حضرت محبوب جان جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الرحمن و عنایته تکبیر عرض مینمایم و از حقّ جلّ جلاله از برای ایشان مدد میطلبیم لله الحمد در حضور مذکورند و بعنایت فائز اولیای آن ارض را تکبیر و ذکر و ثنا میرسانم و از برای ایشان میطلبیم آنچه را که سبب ارتفاع کلمه الله و ارتقاء مقام است

ذکر جناب حبیب روحانی آقا احمد علیه بهاء الله و عنایته را فرمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات

عالیات محکّمات مبارکات مخصوص ایشان از سماء مشیّت مالک اسماء و صفات نازل قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه

هو المشفق الکریم

حمد و سادج آن شکر و جوهر آن سزاوار بساط قرب قدس حضرت مقصودیست که خلق بدیع را باراده مطلقه نافذه جاذبه از عدم بحث بطراز وجود ظاهر فرمود و مزین داشت این خلق از ما عند القوم یعنی حزب قبل و بیان و ما عندهم مقدّس و منزّهند چه که من دون این حکم بدیع در مقام اوّل و رتبه اولی صادق نه طوبی از برای صدریکه باسم یا طاهر مقدّس از نقشهای عالم است و از برای اذنیکه مطهر از قصصهای کاذبه امم است ایشانند اهل بها و اصحاب سفینه حمرا که از قلم اعلی در قیوم اسماء ذکرش نازل و راسخ و ثابت و مرقوم یا احمد علیک بهائی و عنایتی لازال مذکور بوده و هستی نامه‌های شما که بعد حاضر ارسال داشتی هر یک بشرف اصغا فائز و بلحاظ عنایت مخصوصه مشرف طوبی لک و لایک الذی زین الله ظاهر الأرض بوجوده و باطنها بجسده لعمری قد انزلنا له ما لا تعادله زخارف الدنیا کلّها و لا بیانات العلماء و لا زفرات العرفاء و لا آه آه الحکماء مقصود از علما و عرفا و حکما در این مقامات نفوسی هستند که باسباب ظاهره خود را میارایند و در باطن سدود مانع‌اند از برای احزاب عالم والا عارف حقیقی و عالم معنوی و حکیم الهی در عرصه ظهور بیان مالک ادیان بر سر ایقان متکی و مستوی یا احمد انشاءالله بمتابۀ نار مشتعل و بمتابۀ نور لائح و ساطع باشی بشأنیکه کل از حرارت محبت سبیل الهی را بیابد و حق را از باطل تمیز دهند و باستقامتی فائز گردند که حرکت عالم آنرا حرکت ندهد و وضوای امم آنرا نلغزاند اولیای آن ارض و اطراف را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان قل افرحوا بما اقبل الیکم مالک الوجود و سلطان الغیب و الشهود و ذکرکم بذکر جعله سلطان الأذکار و امّا لهم ان یقولوا

لک الحمد یا محبوب الأرض و السماء و لک الثناء یا مالک الفردوس الأعلى و لک الشکر یا من باسمک خضعت الجنّة العلیا نسئلك یا محبوب العالم و مقصود الأمم ان تؤیّدنا علی القيام علی خدمة امرک بحیث لا تمنعه الجنود و الصّفوف ای ربّ ترانا منقطعین عن دونک و متمسکین بحبل قدرک قدر لنا ما ینبغی لجودک و عطائک و رحمتک و الطافک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی یمینک ازمّة من فی السموات و الأرضین

البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الذین نسبهم الله الیک و علی الذین یحبونکم لوجه الله مالک هذا المقام العزیز المنیع انتهى

اینفانیهم خدمت ایشان سلام و ثنا و تکبیر و بها میرساند حقّ شاهد و گواه که از نظر نرفته‌اند و لازال در بساط بیان مقصود عالمیان دارای مقام بوده‌اند امید آنکه از سدره‌های وجود اثمار طیبۀ طاهره که سبب اعلاء کلمه الله است ظاهر شود و عالم بنعمت قرب متنعّم گردد ان ربّنا هو المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر

اینکه در باره ابن جناب مرفوع مرحوم ملا غلام رضا علیه بهاء الله الأبهی مرقوم فرمودند چندی قبل مخصوص ایشان لوح امنع اقدس و همچنین زیارت از لسان عظمت نازل و ارسال شد فی الحقیقه تجلیات انوار نیر عنایت حقّ جلّ جلاله نسبت

بایشان و جناب ابن بمثابة نور ساطع و لائح له الحمد و له الشكر و له الثناء و له البهاء از حقّ از برای ایشان تأیید و توفیق میطلبیم و بعد از عرض ذکر اسم ایشان امام کرسیّ بیان مقصود عالمیان این آیات محکمات نازل قوله تبارک و تعالی یا مهدی علیک بهائی و عنایتی چندی قبل از جهة عرش اعظم آیاتی نازل الّتی بها ماج بحر الغفران و هاج عرف عنایة ربّک الرّحمن و بها اشرق نیر الفضل و ظهر ما یكون باقیاً بدوام ملکى و ملکوتى انّ ربّک هو الغفور الرّحیم قد ظهر ما لا نفاذ له لشکر ربّک المبین العلیم مکرّر ذکر من صعد الی الأفق الأعلى از قلم ابهى جاری و نازل اشکر و قل

لک الحمد یا بحر العطاء و لک الشکر یا مالک البقاء اسئلک ان تؤیّدنى على خدمة امرک بحيث لا یمنعنى منع المانعین و ضرّ الظّالمین و نار المعتدین و اعراض المعرضین

و اما ما سئلت فی البیت لک ان تؤدّی به دیون من صعد الینا هذا ینبغى لک و لمن تمسّک بهذا الجبل المتین قل لک الحمد یا اله من فی السموات و الأرضین

یا ابن اسمی الأصدق المقدّس قد فاز من صعد الی الأفق الأبهی بما لا فاز به اکثر العباد بشّر المهدى علیه بهائی و من معه بعنایة الله ربّ العالمین لله الحمد لحاظ عنایت بتو متوجّه منتسبین هر یک فرداً فرداً را بفضّل و عطای حقّ بشارت ده کل در ساحت اقدس مذکورند و بعنایت مخصوصه مزین و فائز قد قدرّ لهم ما لو یظهر منه اقلّ من سمّ الابرّة لینصعق العباد الا من شاء الله ربّ العرش العظیم باید آنجناب بعدل ظاهر شوند که صیّتش آنجهات را احاطه نماید هذا ینبغى لک و لنسبتک بهذا الأمر الأقدس الأعظم العزیز المبین کن کالتّار بین الأخیار لیجد منک کلّ نفس حرارة محبة الله ربّ العرش و الكرسيّ الرّقیع قد فزت مرّة بعد مرّة و سمعت کرّة بعد کرّة ما لو یلقى على الجبل لطار شوقاً لذكر الله العلیم الحکیم كذلك نطق لسان عنایتی فضلاً من عندی لیاخذک جذب البیان و یجعلک متحرّکاً منجذباً طائراً فی هواء محبة ربّک الرّحمن الرّحیم انتهى

اینعبد هم خدمت هر یک از منتسبین سلام و تکبیر و بها میرساند و از بدائع فضل و رحمت نامتناهی الهی از برای ایشان میطلبید آنچه را که اثمار وجود از آن ظاهر شود امید آنکه این استدعا بشرف قبول فائز و عالم از این اثمار منتفع گردد چه که ایّام ظهور است و عنایت و نعمت و مانده محیط انّ ربّنا هو المعطى الکریم و هو السّميع المجیب الرّوح و الثّناء و الذّکر و البهاء و التّکبیر و العلاء على حضرتکم و على من نسب الیکم و على من یحبّکم و على اصحاب السفینة الحمراء الذّین لن یذکر عندهم الأسماء و ملکوتها و لا المرايا و شمسها اولئک اهل البهاء حقّاً حقّاً فی کتاب الله ربّ العالمین

خادم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب علی علیه بهاء الله رش

هو الناطق امام وجوه الأحزاب

التور لله و العزة لله و الأمر لله و البهاء لله و القدرة لله اوست قادریکه بکلمه علیا من علی الأرض را از غفلت محض بافق آگاهی هدایت نمود و بشاطی بحر دانائی راه نمود کلمه اش اکسیرپست اعظم در تقلیب ممکنات و ارتقاء حقائق موجودات جلّت سلطنته و جلّت قدرته و جلّ سلطانه و عزّ برهانه یا علی علیک بهائی اسمی علی قبل اکبر نامه و عریضه شما را بمنظر الهی و مصدر فیوضات سبحانی ارسال نمود بلحاظ و اصغا فائز گشت در این حین یکی از اغصان سدره مبارکه حضرت ضیا امام وجه حاضر امرناه بأن یحرّر هذا اللوح الذی سطع من افق سمائه نور رحمة الله رب العالمین لازال مذكور بوده و هستی نسئل الله تبارک و تعالی ان یوفّقک و اولیائه علی ما یرتفع به امره بین عبادہ انه هو المقتدر العزیز الفضّال اولیای آن ارض را تکبیر برسان انا نوصیک و اولیائی بالأمانة و الدیانة و الصدق و الصّفاء انّ ربّک هو الناطق باسمه الأعزّ الأبهی بین الوری یا علی جناب مهدی را از قبل مظلوم تکبیر برسان انا ذکرناه من قبل بآیات لا تعادلها الأذکار قل لا تحزن من حوادث الدّیة و عسرها و ضیقها و نعمتها نسئل الله ان یفتح علی وجهک ابواب الفضل و العطاء انه هو مالک العرش و الثّری و هو السّامع المجیب البهاء علیکم

بسم الله البهیّ الباهی الأبهی

الها معبودا محبوبا مقصودا بکدام رو بملکوت ابهات توجّه نمایم و بکدام لسان طلب مغفرت و آمرزش کنیم نفسی خالصاً لوجهک از قفس تن برنیاوردم و گامی جز بکام نفس بر نداشتم خدایا چنان مستغرق عصیان شدم که از نفس عصیان خجلم دیگر تا چه رسد در پیشگاه اقدسست الها چگونه شکر نعمای و آلاهی وافرّه دائمهات بجا آورم معدوم بحت و باتّی را بعرصه شهود و هستی درآوردی و بشرف ظهور لقای خود که آمال جمیع انبیا و اولیا بود مشرف داشتی از ذکرت غافل شدم و تو از من غافل نشدی عصیان تو را کردم رحمت منبسطه خود را از من بازنگرفتی خدایا در این حین و در این هنگام دستم از چاره کوتاه مغفرت را آمل و سائلم اسئلك بحرمة آیاتک و آثارک ان تغفر لی و لأبی و امّی و انک انت ارحم الرّاحمین لا اله الا انت المشفق الکریم

هو السّامع المجيب

الهي الهي ارحم عبادك و امائك و لا تمنعهم عن فرات رحمتك الّذي جرى في ايامك في حديقة المعاني بأمرك اي ربّ انّهم عباد اقبلوا اليك منقطعين عن دونك اي ربّ ترى ملاً البيان نقضوا عهدك و كسّروا ميثاقك و اعرضوا عن جمالك اسئلك بالبحر الأعظم الّذي ماج باسمك و بعرف قميصك الّذي هاج في ايامك بأن تحفظ عبادك و امائك بقدرتك و سلطانتك لا اله الا انت المقتدر القدير

* * *

نفوسي كه از بحر عنایت الهی شفا طلب نموده‌اند و یا بنمایند باین کلمات علیا كه از مشرق فضل اشراق نموده ذاكر شوند

بسمه المهیمن علی الأسماء

الهي الهي اسألك ببحر شفائك و اشراقات انوار نير فضلك و بالاسم الّذي سخّرت به عبادك و بنفوذ كلمتك العليا و اقتدار قلمك الأعلى و برحمتك الّتي سبقت من في الأرض و السّماء ان تطهّرني بماء العطاء من كلّ بلاء و سقم و ضعف و عجز اي ربّ ترى السّائل قائماً لدى باب جودك و الآمل متمسكاً بحبل كرمك اسألك ان لا تخييه عمّا اراد من بحر فضلك و شمس عنايتك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الكريم

* * *

هو الظّاهر من الافق الابهي

الهي الهي اشهد هذا اليوم يومك الّذي كان مذكوراً في كتبك و صحفك و زبرك و الواحك و اظهرت فيه ما كان مكتوناً في علمك و مخزوناً في كنائز عصمتك اسئلك يا مولی العالم باسمك الاعظم الّذي به ارتعدت فرائص الامم بان تؤيّد عبادك و امائك على الاستقامة على امرك و القيام على خدمتك انك انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك زمام الاشياء تحفظ من تشاء بقدرتك و سلطانتك انك انت القوى الغالب القدير

* * *

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الهي الهي اشكرک في كلّ حال و احمّدک في جميع الاحوال

في النّعمة الحمد لك يا اله العالمين و في فقدّها الشّکر لك يا مقصود العارفين
في البأساء لك الثّناء يا معبود من في السّموات و الارضين و في الضّرّاء لك السّناء يا من بك انجذبت افئدة المشتاقين
في الشّدّة لك الحمد يا مقصود القاصدين و في الرّخاء لك الشّکر يا ايّها المذكور في قلوب المقرّبين

فى الثروة لك البهآء يا سيد المخلصين و فى الفقر لك الامر يا رجآء الموحدين
فى الفرح لك الجلال يا لا اله الا انت و فى الحزن لك الجمال يا لا اله الا انت
فى الجوع لك العدل يا لا اله الا انت و فى الشبع لك الفضل يا لا اله الا انت
فى الوطن لك العطاء يا لا اله الا انت و فى الغربة لك القضاء يا لا اله الا انت
تحت السيف لك الافضال يا لا اله الا انت و فى البيت لك الكمال يا لا اله الا انت
فى القصر لك الكرم يا لا اله الا انت و فى التراب لك الجود يا لا اله الا انت
فى السجن لك الوفاء يا سايع النعم و فى الحبس لك البقاء يا مالک القدم
لك العطاء يا مولى العطاء و سلطان العطاء و مالک العطاء اشهد انک محمود فى فعلک يا اصل العطاء و مطاع فى
حکمک يا بحر العطاء و مبدء العطاء و مرجع العطاء

* * *

اولياء الله فى شاهرود

هو الناطق فى ملکوت البيان

الهى الهى بهجرک ذابت الأكباد و بفراقک احترقت افئدة العباد الهى الهى قد ارتفع ضجيج العشاق من الآفاق و صرخ
الأصفیاء فى الفراق قد اظهرت يا الهى مشرق آياتک و مطلع ظهوراتک ليتشرف بلقائه من فى سمائك و ارضک ولكن المشرکين
و المعرضين حالوا بينهم و بين اشراقات نور وجهک اى رب ترى الوجوه متوجهة الى بوارق انوار وجهک و القلوب مقبلة الى افق
ظهورک و الألسن ناطقة بشائک و ذاكرة بما ورد عليها من نار فراقک و الأبصار منتظرة بدایع رحمتک و ظهورات قربک و لقائک
أ تمنعهم يا الهى بعدما ماج بحر الوصال باسمک و امرک و لاح افق اللقاء بنیر جودک و فضلک اى رب ترى ایدى الرجاء
متشبثة بأذيال عطائک اسألک بنفحات وحیک و لآلئ بحور علمک و ظهورات سلطنتک بين خلقک بأن تقدّر لأولیائک لقائک و
وصالک ثم اسمعهم ندائک الأحلى امام عرشک او تکتب لهم من قلمک الأعلى اجر الحضور لدى باب عظمتک الذى فتحته
على وجه من فى مملکتک

الهى الهى تعلم و ترى بأن حضر لدى المظلوم فى سجنه الأعظم ورقة و كانت فيها اسماء احبائک الذين شربوا رحيق
العرفان من کؤوس مواهبک و سلسيل الايقان من ایدى فضلک اسألک يا اله الأسماء و فاطر السماء باسمک الذى به بدلت
النار بالنور و كشفت الحجابات عن الأفئدة و القلوب بأن تؤيّدهم على الاستقامة الكبرى لئلا تنزل اقدامهم من شبهات المعتدين
و اشارات المعرضين الذين نقضوا عهدک و ميثاقک و جادلوا بآياتک و كفروا ببرهانک و اعرضوا عن حجّتک بعد اذ احاطت
ارضک و سمائك اسألک يا مالک القدم و سلطان الأمم بأن تؤيّدهم على عرفان مصدر احکامک و مظهر نفسک ثم اذکر
الذين حضرت اسمائهم امام وجهک ليفرحوا بذکرک و اقبالک و توجّهک انک انت اکرم الأکرمين و ارحم الرّاحمين انّ الفضل
فى قبضتک و الجود فى يمينک تفعل ما تشاء و تحکم ما تريد و انک انت العزيز الحميد

يا غلام رضا يذکرک المظلوم من شطر السجن و يوصیک بما يرتفع به امر الله المهيمن القيوم خذ الكتاب بقوة من
عندنا على شأن لا تمنعک سبحات الذين كفروا بالله مالک الوجود قم بالاستقامة الكبرى على امر ربک مولی الوری و قل يا ملأ
الأرض اتقوا الله ربّ العرش و الثرى و لا تكونوا من الذين انکروا نعمة الله اذ نزلت بالفضل اقبلوا بقلوب نورآء الى الأفق الأعلى

هذا ما امرتم به من قبل و من بعد يشهد بذلك من نطق في كلّ شأن أنّه لا اله الا انا الحقّ علّام الغيوب قل تالله قد انار افق الايقان بتبر البرهان اتقوا الله و لا تتبعوا مطالع الأوهام و الظنون قد ظهر من كان مكنوناً في العلم و مذكوراً في افئدة الأنبياء و مسطوراً من القلم الأعلى في كتب الله مالک الغيب و الشهود كذلك اظهرنا لك البرهان و انزلنا ما تقرّ به عينك و عيون الذين فازت بالمكاشفة و الشهود

يا حيدر قبل على يذكرک القلم الأعلى و يوصيک بما انزله في الكتاب کن ناطقاً بذكری و ثابتاً على امری و ناظراً الى افقى و متمسكاً بصراطی و متشبثاً بأذيال ردآء فضل ربّك مالک الایجاد لا يعادل بحرف من آیات ربّك ما يشهد و یرى يشهد بذلك من عنده امّ الكتاب طوبى لنفس فازت بأيّامی و لقلب اقبل الى وجهی و لرجل قام على امری و لعين رأت الأنوار يا عبدالکريم يذكرک المظلوم و يیشّرک بعناية الله مولی الأنام و يوصيک بما ينبغی لأیام الله ربّ الأرباب لا تلتفت الى الدّنيا و شؤوناتها و ما حدث فيها سيفنى ما فيها و يبقى ما نزل من قلم وحی ربّك المهيمن على من فى الأرضين و السموات انا انزلنا الآيات و ارسلناها الى الذين آمنوا اذ اتى الله بقدره و سلطان نعيماً لمن فاز بعرفان ربّه و ويل لكلّ غافل مرتاب يا قلم اذكر من سمى بمحمّد ثمّ انزل له ما يقربّه الى العزيز الوهاب الذى ظهر و اظهر ما اراد هو الذى نطق و انطق الأشياء أنّه لا اله الا انا المقتدر المختار اذا فزت بأيّاتى و وجدت عرف بيانى قل

لك الحمد يا الهى بما ايّدتنى على عرفانك و عرّفتنى من كان مخزوناً فى خزائن قدرتك اسألك ان تؤيّدنى على الاستقامة على امرک انک انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأشياء لا اله الا انت الغنى المتعال يا شيخ (محمّد) اسمع ندائى ثمّ اذكر ايّامی و ما ورد على نفسى من طغاة عبادى الذين انكروا ظهورى و بروزى و اشراقى و آیاتى الّتى احاطت الآفاق انا نذكرک و نوصيک بما يظهر به مقام الانسان بين الأديان تعالى الرحمن الذى خلقک و عرّفک هذا الأمر الذى به زلت الأقدام ايّاك ان تحزنک شبهات المعرضين او سطوة الذين كفروا بالله منزل الآيات كن مستقيماً على امر ربّك و ناطقاً باسمه بين العباد كذلك تضرّعت نفحات الوحى فى العالم ولكنّ الأمم اكثرهم فى غفلة و حجاب يا باقر اسمع النداء من يمين البقعة النوراء عند سدره المنتهى أنّه لا اله الا هو العزيز الغفار طوبى لئائب رجع الى الله و لخاضع خضع لهذا الأمر الذى به زلت الرقاب ايّاك ان تحجّبك حجابات العالم او تخوفك سطوة الذين كفروا بالمبدئ و المآب يا رضا اسمع النداء أنّه ارتفع بين الأرض و السماء و يدع الكلّ الى الله مظهر البيّنات تالله قد اتى من خضعت له الآيات و طافت حوله مظاهر الأمر من لدى الله ربّك ربّ الأرباب كن مستقيماً على الأمر على شأن تضطرب به افئدة الفجار الذين انكروا حجّة الله و برهانه و ارتكبوا ما صاح به السحاب كذلك نطق قلمى الأعلى على غصن البقاء طوبى لمن سمع و ويل لكلّ منكر كفّار

يا (ملا) على يذكرک المولى الذى اتى بالحقّ بقدره و سلطان تالله لا تمنعه الفراعنه و لا تخوفه الجبابرة قد ظهر و اظهر ما اراد أنّه لهو المنادى فى المال انظر فى اثر قلمى الأعلى و فكّر فيه أنّه يقربک الى الأفق الأبهى و يفتح على وجهک باب الفرح و الابتهاج ايّاك ان تمنعك ضوضاء اهل البيان عن مشرق وحی ربّك الرحمن او تحزنک اعمال الذين كفروا بالله مالک الأیام قل يا قوم انصفوا فى امر الله و لا تتبعوا الذين نبذوا كتاب الله ورائهم متمسكين بالظنون و الأوهام كذلك نطق الحقّ فضلاً من عنده و هو المهيمن على ما يكون و ما قد كان

يا محمّد قبل حسين قد سلّت بغاة الأرض سيوف البغضاء على وجه الله المهيمن القيّم قد ارتكبوا ما ناح به سگان الفردوس الأعلى و هذا المقام المحمود قل يا ملا البيان اتقوا الرحمن و لا تتبعوا الذين انكروا ما نزل من القلم الأعلى فى هذا اللوح المسطور قد نزلت الآيات و ظهرت البيّنات و القوم هم لا يفقهون طوبى لمقبل اقبل بقلبه الى الأفق الأعلى و لوجه توجّه

الى وجه الله ربّ ما كان و ما يكون كذلك تحرّك القلم اذ استوى مالک القدم على العرش الأعظم و نطق أنّه لا اله الا انا العزيز الودود

يا محمّد قبل حسن قد ارتفع حفيف سدره المنتهى و جرى ماء الحيوان فى ناسوت الانشاء طوبى لمن سمع و شرب و ويل لكلّ غافل محجوب ايّاك ان تحجبك حجابات العلماء خذ كأس عنايتي ثم اشرب منها رحيق المختوم كم من عالم منع عن المعلوم و كم من جاهل اقبل و قال لك الحمد يا مالک الغيب و الشهود بما اظهرت نفسك و انزلت آياتك و هديت عبادك الى صراطك الممدود

يا على يذكرك المظلوم فى هذا الحين المبين و يدعوك الى الله ربّ العالمين ايّاك ان يمنعك شىء عن الله مالک الأسماء او تحجبك اشارات الغافلين الذين نبذوا الحق ورائهم مقبلين الى كلّ جاهل بعيد ضع ما عند القوم و خذ ما امرت به من لدى الله العزيز الحميد كذلك انزلنا الآيات و صرفناها بالحق امرأ من عندنا و انا المقتر القدير

يا حسين اسمع صرير قلمي الأعلى أنّه ارتفع بين الأرض و السماء و به تضوّعت نفحات الوحي فى كلّ الأحيان قد ورد على المظلوم فى سبيل الله ما انقطعت الأشجار عن الأثمار و بحر المعانى عن الأمواج ولكن مكّلم الطور ينطق و يقول يا ملأ الأرض ضعوا ما عندكم و خذوا ما اوتيتهم من لدى الله ربّ الأرباب قد قمنا على الأمر على شأن ما منعنا الضوّاء عن ذكر الله مالک الرقاب قلنا امام وجوه العالم قد اتى الوعد و هذا هو الموعد يدعوكم الى الله اقبلوا اليه و لا تكونوا من الذين كفروا بنعمة الله و جادلوا بآياته التى احاطت الآفاق كذلك دلّع الديك و غرّدت حمامة الأمر على الأغصان

يا (ملأ) حسن قلم اعلى در آنى توقّف ننموده يتحرّك و يقول و بحركته تحرّكت الأشياء و ظهرت الممكنات جميع عالم از برای اين ظهور اعظم خلق شده اند در كتب قبل و بعد اين ذكر بوده و حال موجود حضرت مبشّر يعنى نقطه اولى جوهر بيان را اخذ نموده اند و باين كلمات عاليات ظاهر فرموده اند قوله و قد كتبت جوهرة فى ذكره و هو أنّه لا يستشار باشارتى و لا بما نزل فى البيان اين كلمه جوهر بيانست بل سلطان بيان مع آنكه اين ظهور اعظم بشهادات كلّ كتب محتاج بذكر و دليل غير نبوده و نيست آياتش عالم را احاطه نموده و ظهورات قدرتش واضح و هويدا طوبى از برای بصرى كه مشاهده نمود و از برای سمعى كه باصفا فائز شد

يا اباالقاسم (من ش) مظلوم ترا ذكر مينمايد از اول ايام تا حين در ليالى و ايام مقابل عيون انام حقّ جلّ جلاله را ذكر نموديم فرات رحمت از قلم مشرق آيات در كلّ حين جارى و چون فى الجملة اثرش ظاهر قومى بر اعراض قيام نمودند اشدّ از اعراض حزب قبل كه سيّد عالم را شهيد نمودند و بعضى سخنهاى زايد از حدّ خود گفتند نفوس غافله ادعاها نموده و مينمايند حزب الله بايد بيدار و آگاه باشند امر الله لعب جهال نبوده و نيست اگر هر يوم نفسى ادّعا نمايد امر الهى ما بين ناس معطلّ و معوّق مشاهده گردد نزد اهل بصر اين فقره واضح و معلوم است انشاء الله كلّ متّحد شوند و باتّفاق آفاق را بنور اين اشراق منور دارند

يا حبيب (ميرزا حبيب الله من ش) بشنو نداى حقّ را كه از شطر سجن مرتفعست لعمر الله كلمه اش سلطان كلمات و بيانش مالک بيان اگر آذان من على الأرض بحقّ اصفا شوند كل بافق اعلى توجه نمايند و از ما عندهم به ما عند الله راجع گردند آفتاب حقيقت مشرق و دريائى معانى موج و سماء علم مزين اين يوم غير ايامست و اين ظهور غير مظاهر طوبى از برای نفوسى كه اقبال نمودند و بعرفان حقّ فائز گشتند قدر ايام الهى را بدانيد لعمري لا تعادلها الخزان و لا ما فى الأرض أنّه هو الفضل الكريم

يا على (من بيرجند) انشاء الله بر امر الله مستقيم باشى و نبأ عظيم متمسك متمسكى كه عالم قادر بر منع نباشد

طوبی لأهل خاء الذين سمعوا النداء و اجابوا ربهم الناطق العليم اهل آن دیار را مکرر ذکر نموده ایم از حقّ میطلبیم کل را مشتعل فرماید اشتعالی که اهل عالم بحرارة محبة الله فائز شوند یکی از اهل خاء موسوم به محمد (من خوسف) تلقاء عرش حاضر آنه سمع ما سمع عباد مقرّون از حقّ میطلبیم او را حفظ نماید و مؤید دارد بر ذکر و ثنایش

یا قلم اذکر من حضر کتابه لدى العرش و سمی بابا (میرزا) انا ذکرناه و اولیائی الذين آمنوا بالله رب العالمین یا حرب الله ایاکم ان یمنعکم شیء او تضعفکم جنود العالم قوموا بالاستقامة الكبرى على امر الله مولی الوری آنه ایدکم و عرّکم و قرّبکم و هو المشفق الکریم یا بابا هر یک از اسماء اولیا که در کتابت مذکور ذکرش از قلم اعلی جاری و ارسال شد تا کل مشتعل شوند و تمسک نمایند به ما یحبّ و یرضی کل را وصیت مینمائیم بعمل بآنچه در کتاب الهی از قلم امر نازل شده آنه ارشدکم الی سوء الصراط و امرکم بما یرتفع به مقامکم بین الأديان البهاء علیک و علیهم و علی امتی و امتی الأخری (حاجیه بیکم و زهرا) بشرهما بعنایتی و فضلی و رحمتی ان ربک هو الغفور الرحیم و هو السميع البصیر و هو الظاهر المجیب

* * *

۱۵۲'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

الهی الهی تری عبدک اقبل الیک و اراد ان یتشرّف بما امرته به فی کتابک قدر له من قلمک الاعلی ما یقرّبه الی الذروة العلیا انک انت مربی العالم و مولی الامم و انک انت القوی الغالب القدير

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب سید مهدی خمین

هو العزیز

الهی ترانی فی فم الثَّعبان و تشهد کیف یلدغنی فی کلّ حین و حان اما تنصرنی یا الھی بعد الذی تمسکت بذیل عطایاک اما
ترحمنی یا محبوبی بعد الذی تشبّثت برداء عزّ افضالک و قضایاک اذاً یا الھی فانصرنی بسلطان نصرک ثمّ احفظنی عن هذا
البلاء یا من یدک ملکوت الانشاء و انت بکلّ شیء علیم ۱۵۲۱

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

اوست باقی و از افق ابهی ظاهر و هویدا

الواح عربی منیع بسیار مشاهده شد حال بلسان پارسی بدایع کلمات قدس الهی القا میشود فطوبی للسامعین لم یزل حقّ جلّ ذکره مقدّس از ظهور و بروز بوده و خواهد بود غیب لا یعرف و مستور لا یدرک و باطن لا یظهر و کنز لا یرز و سرّ لا یشهد چه که اسم غیب صادق مادامیکه مشهود نه در اینصورت ظاهر نیست تا معروف گردد و بعد از شهود اسم غیب موجود نه تا معلوم شود لذا غیب لایعرف بوده و خواهد بود طوبی از برای نفسیکه در این کلمه تامّه محکمّه الهیه تفکر نماید و بگوهر مقصود که در آن کنز مودع است فائز شود و اگر نفسی ادّعی عرفان غیب من حیث هو غیب نماید کاذب بوده و خواهد بود آنجمال قدم اعظم از آنست که بدون خود معروف گردد و عالیت از آنست که بدون ذات مقدّس خود موصوف آید چه که آنچه را مخلوق در منتهی مراتب عرفان خود ادراک نماید این عرفان در مخلوق وهمیست که بأنفسهم لأنفسهم احداث شده فتعالی من ان یعرف القدم بالحدوث

و چون ابواب عرفان و ادراک مسدود و منتهی رتبه عرفان عباد مردود محض فضل و جود سلطان وجود مظاهر احدیه و مطالع عزّ صمدیه را از افق انّی انا الظاهر فوق کلّ شیء ظاهر فرمود تا جمیع ناس بعرفان آن شمس مشرقه از افق حقیقت بعرفان الله فائز شوند و باطاعت آن ذوات مقدّسه برضی الله و طاعته مرزوق گردند و بمقتضای عدل و ظهور فضل بهر یک از مظاهر عزّ باقیه حجّتی و برهانی عنایت فرمود تا برای نفسی مجال اعراض و اعتذار نماند و بر کل حجّت الهی بالغ و کامل گردد و مقصود از این فضل اکبر آنکه ناس را تربیت نمایند که شاید بمملکت وجه داخل شوند و بمقام یقی وجه ربّ که مقام سدره منتهای وجود انسانیت فائز گردند و باقی مانند قسم بجمال قدم که اگر نفسی یکبار از این دنیا ظاهر و مقدّس شده برفیق اعلا ارتقا جوید ابداً فنا نه بیند بهستی اندر هستی رسد و ابداً نیستی و فنا را باین هستی و بقا راه نه و لکن چه فایده که این ناس با قلوب غیر طاهره این نغمه الهی را ادراک ننمایند

باری اینظهورات عزّ احدیه از اوّل لا اوّل بوده تا آنکه زمان منتهی شد بظهور بدیع اوّل در قمیص آخر و طالع شد از مشرق اعلی نقطه اولی جلّت عظمت و علت آثاره و عزّ کبریا و ناس را بشریعه بقا هدایت فرمود و جمیع عباد تمسک بررؤسای خود از علما جسته ابداً بساذج عزّ احدیه اقبال نمودند مع آنکه ظاهر شد بحجّتی که کل از اتیان مثل آن خود را عاجز مشاهده نمودند بعد بمعارضه برخاستند و خوارق عادت طلب نمودند آن ذات قدم رساله استدلالیه که بدلائل سبعة معروفست مرقوم فرمودند و جمیع حجّت و دلیل را بآیات منتهی نمودند و از قلم قدس جاری که الیوم این آیات که از سحاب عزّ نازل شده حجّت است بر شرق و غرب عالم و حجّتی فوق آن نبوده و نخواهد بود چنانچه ولیعهد آنجوهر صمد را در مجلس خود حاضر نمود و حجّت خواست آنجمال قدم فرمودند آیات الیوم حجّت است بالأخره نپذیرفتند و کل بر قتل آنساذج قدم فتوی دادند الا معدودی که بآیات الهی موقن شده و از مغرب کفر و ضلال بمشرق ایمان و اقبال توجّه نمودند

و بعد آن ذات قدم در کلّ الواح منزله جمیع را باین ظهور اعظم بشارت داده چنانچه سطری از بیان نازل نشده مگر آنکه این ذکر امنع در او مذکور و جمیع را نصیحت فرموده که مباد در حین ظهور مثل امت فرقان بحروفات بیان و کلمات منزله در آن از جمال رحمن محتجب مانید مع این وصایا و اینظهور اعظم و طلوع قدس اکرم که بتمام قدرت الهیه و جمیع حجج مطالع عزّ باقیه ظاهر شده کل اعراض نموده‌اند ایکاش بآنچه ملأ فرقان ارتکاب نموده‌اند کفایت مینمودند چه که ملأ فرقان همان فتوی بر قتل جمال رحمن داده‌اند ولکن این طایفه بر قطع سدره الهیه جهد نموده چون خود را عاجز مشاهده نمودند زبان افترا گشودند و البتّه تا حال نعیق مشرکین بآن ارض رسیده ولکن حمد خدا را که اموری باین ساذج اطهر نسبت داده‌اند که هر نفسی که اقلّ من شعیر صاحب شعور باشد و اقلّ از ذرّ صاحب نظر ادراک مینماید که این مفتریات از منبع غلّ و مخزن حسد و معدن بغضا ظاهر شده اذّا یتکلّم السن کلّ الذرّات بأن لعن الله اول ظالم ظلم نقطة الاولى فی ظهوره الاخری و حارب بنفسه و جادل بآياته و کفر بلقائه ثمّ افتري علیه

باری ای عبد اینست شأن این عباد نالایق نابالغ بیست سنه جمال قدم در دست اعدا مبتلی بشأنیکه در کلّ حین در معرض هلاک بوده گاهی در سجن اعدا و گاهی در سلاسل و اغلال و گاهی اسیر فجّار مع ذلک نسبت دنیا و حبّ آن باین ساذج روح داده‌اند مع آنکه جمیع دنیا و ما فیها خلق او بوده و اگر بر ارض الماس هیکل عرش مستقرّ شود سزاوار بوده بلکه خدّام درگهش را لایق و حال آنکه قسم بسلطان قدم که طائفین حولش از دنیا و ما فیها مقدّس بوده و خواهند بود چنانچه اگر نفسی مشاهده نماید فلسی از دنیا و اسباب متعلّقه بآن نزد مهاجرین نخواهد یافت حمد محبوبرا که کل را صابر و شاکر خلق فرموده و این سخنان و امثال آنرا ذکر نموده‌اند مگر آنکه القای شبهه در قلوب نمایند دیگر غافلند از اینکه فعل حقّ چون شمس مشرق و لائحتست و هر ذی بصری ادراک نموده و مینماید

ای عبد به پر معنوی بسماء قدس الهی پرواز کن و خود را از اشارات ما سوی الله مطهّر نموده بمنظر اکبر ناظر شو قسم بحقّ که ضرر اعظم از آنست که ذکر شود و بلایم اکبر از آن که بقلم مرقوم گردد انما اشکو بّی و حزنی الی الله و انه لنعم المولی و نعم النصیر انشاءالله در این ایام از بدایع افضال سلطان لایزال محروم نمائید و از رحیق بیمثال ذو الجلال ممنوع نشوید و البهّاء علیک و علی من معک من کلّ مؤمن موقن ثابت صابر شکور

* * *

هو الباقي على عرش الأمر باسمه الأبهي

اليوم آنچه لدى العرش محبوب تبليغ امر الله است و كذلك قضى الأمر من لدى المختار ولكن تبليغ بيان حسنه و اذكار منيعه محبوب نه بمجادله و محاربه احسنوا كما احسن الله اليكم نصرت امر مخصوص شده بيان و ذكر لسان كذلك قدر الأمر من لدى الرحمن اى احبّاي حقّ چنان حرکت نمائيد در ارض که از شما آثار او ظاهر شود بشأنیکه کلّ عباد از اعمال و از افعال و اقوال شما آثار حقّ مشاهده نمایند و بمقصود عزّ باقى شتابند و آنجناب لازال تلقاء عرش مذکور بوده فطوبى لک بما فزت بأمر ما فاز به اکثر العباد و بعد معلوم آنجناب بوده که زود است که شیطان در قمیص انسان در آن ارض وارد شود و اراده نماید که احبّای جمال سبحان را بوساوس نفسیه و خطوات شیطانیّه از صراط عزّ مستقیم منحرف سازد و از شاطی قدس سلطان احدیه محروم نماید اینست از خبرهای مستوره که اصفیا را بآن آگاه فرمودیم که مبدا بمجالست امثال این هیاکل بغضیه از مقام محمود ممنوع شوند پس بر جمیع احبّاء الله لازم که از هر نفسیکه رایحه بغضا از جمال عزّ ابهى ادراک نمایند از او احتراز جویند اگرچه بکلّ آیات ناطق شود و بکلّ کتب تمسّک جوید چه که مقصود از آیات و کتب عرفان نفس رحمن بوده و

خواهد بود پس در کمال حفظ خود را حفظ نمایند که مبادا بدام تزویر و حيله گرفتار آیند اینست نصیح قلم تقدیر که تحریر یافت من اطاع فلنفسه و من اعرض فانّ الله لا يحبّ المعرضین و این شیاطین بر چند قسم مشاهده میشوند قسمی از آن نفوسی مشاهده میشوند که در همان بلد فی الحین بنفس شیطانی در قمیص انسانی ظاهر میگردند و قسمی دیگر از مبدأ جحیم سفلی بر هیکل قاصدین وارد میشوند و قسمی هم بظلمت صرف بر هیکل لوح مبعوث میشوند باری الیوم شیطان بکلّ صور ظاهر شده و خواهد شد که شاید بشأنی از شتون و قسمی از اقسام ناس را از مبدأ امر محتجب نماید چنانچه الیوم اکثری را باین حجاب محتجب ساخته و اگر بصر منیر حدید یافت شود از صورت ظاهریّه اعداء الله قهر جحیم را ملاحظه مینماید بسیار در حفظ نفوس خود سعی نمائید چه که شیاطین بلباسهای مختلفه ظاهر شوند و بهر نفسی بطریق او برآیند تا آنکه او را بمثل خود مشاهده نموده بعد او را بخود واگذارند و الیوم از اعدای نفس سبحان لابدّ بر اینست که از اهل بیان ظاهر شوند چه که جواهر صافیّه این طایفه که بقمیص اعلی مفتخر شده اند و از ریح ابهی نوشیده اند بهترین خلق عندالله مذکور بوده و خواهند بود و اجساد کدره اینطایفه اشرّ جمیع مخلوقات و ابعد کلّ نفوس عندالله مذکورند لهذا این ظهور محیط لایح مبین را اشرار این طایفه باید بمحاربه برخیزند چه که هرچه ظهور نورانی تر حجابات غلیظتر مشهود آید و هرچه شمس جمال سبحان لایح تر معرضین در اعراض قوی تر کذلک نزلنا لکم الامر و قصصنا ما هو المستور عنکم لتطلّعوا به قبل وقوعه و بعد وقوعه و تكوننّ من المطّلعین لعلّ لا یمسّکم ذلّة النفوس و کذبهم بما یخرج منهم من الأقوال و الآثار و تكوننّ من العارفين و علی امر ربکم لمن المستقیمین پس الیوم احبّای الهی باید بشأنی ظاهر شوند که اگر کلّ من فی العالم باسیاف برهنه بر ایشان اجتماع نمایند ابداً اعتنا نفرمایند و جمیع را بقدرت پروردگار خود کأن لم یکن شیء مذکورا شمرند پس تو ای عبد مؤمن بشنو آنچه بر این لوح منع ذکر شده و این کلمات منزله پاریسیه را بجمیع احبّای الهی برسان و تبلیغ کن تا جمیع آگاه شوند کذلک نصحناکم بالحقّ لتکوننّ من العالمین

* * *

اسم الله زین المقرّین

هو العزیز الباقی

الیوم اعظم امور ثبوت بر امر الله بوده و هست چه که شیاطین از جمیع اشطار ظاهر و بتمام مکر در تخریب حصن امر مشغول بر هر نفسی از نفوس مطمئنّه لازم که در کلّ احیان پناه بخداوند متعال برند که شاید محفوظ مانند بر آنجناب لازم است که بقدر قوه در حفظ امر سعی نمایند که مبادا فراعنه بر جنود الهیه غلبه نمایند این قول نظر بتکلیف آنجناب ذکر میشود والا جند الله غالب بوده و خواهد بود فاستقم علی الامر و لا تلتفت الی احد فتوکّل علی الله المهیمن القیوم

ان یا ورقة الاحدیّه تمسّک بهذه الشجرة لئلا تسقط حین الذی تهبّ اریاح النّفاق عن کلّ ماکر لعین

باری در این ایام شیطان باسم رحمن دعوت مینماید و سامری بذکر ازلی ندا میکند و ابلیس بنهایت تلبیس مشغول گشته ففرّوا عنه یا ملاء الارض لعلّ انتم بلقاء الله ترزقون انشاء الله امیدواریم که از بدایع الطاف لا یزالی و عنایات ابهائی از صراط امر نلغزی و در کنف عصمه الله مستریح شوی و الله یقول الحقّ و هو یرهدی السبیل

باری این چند کلمه با قلم شکسته مرقوم شد و الروح علیک و علی من معک و علی الذی سمی بالکریم من لدن عزیز

حکیم

* * *

بنام محبوب یکتا

الیوم باید دوستان الهی بحکمت ناطق باشند و بما ینبغی ذاکر حق آگاه گواهیست که آنچه از قلم اعلی جاری شده و میشود مقصود ارتقای خلق و فراغت و آزادی بوده و خواهد بود باید صاحبان لسان و بیان که بحق منسوبند بحکمت تمام اطفال ارض را تربیت نمایند گفتار باید بمثابه نسیم ربیع باشد تا اشجار وجود از او سرسبز و خرم شوند یک کلمه اثرش مانند اریاح ربیعست و کلمه دیگر بمثابه سموم بگو ای دوستان در جمیع بیانات عربیه و فارسیه از قلم اعلی امر بحکمت نازل شده مع ذلک مشاهده میشود بعضی از او غافلند یا ایها المتوجّه الی الوجه ان افرح بما ذکرک المظلوم و امر العباد بما ینفعهم فی کلّ عالم من عوالم ربهم العلیم الحکیم انشاء الله کل بما انزله الوهاب فی الکتاب عامل باشند و بآنچه سبب علو و سمو و اشتعال است تکلم نمایند البهآء علیک و علی الذین عملوا بما امروا به

* * *

ضلع جناب ورقا علیهما بهآء الله

هو النور من افق الظهور

الیوم سدره مبارکه ذکر در ملکوت بیان باین کلمه ناطق طوبی لعبد اقبل و آمن و لأمّة سمعت و فازت انّها من فوارس مضممار العرفان یشهد بذلک لسان الرحمن فی مقامه الرّقیع یا ورقتی طوبی لک بما سمعت ندائی اذ ارتفع بالحقّ و اعترفت بظهوری اذ کان الرّجال فی وهم مبین قد فرت بعنایة ربّک من قبل و من بعد ان اشکری و سبّحی بحمدہ أنّه مع امائه المقبلات و عباده المقبلین البهآء المشرق من افق ملکوتی علیک و علی من هداک الی صراطی المستقیم

* * *

جناب میرزا آقا علیه بهآء الله

هو السامع المجیب

امروز از امواج بحر بیان مقصود عالمیان این کلمه اصغا شد یا حزب الله و اصفیائه انصروا ربکم بما انزله فی کتابه ایّاکم ان تمنعکم ضوضاء الجهلاء عن التّقرب الی الله ربّ العالمین طوبی از برای سمعیکه باصغای کلمة الله فائز گشت و باستقامت کبری متمسک بعضی نابالغهای عالم باسماء از مالک آن محرومند در مدینه کبیره ظاهر شد آنچه که هر صاحب بصری بر اعمال مقبلین و معرضین آگاه گشت از حقّ بطلب عباد را از اوهامات حزب قبل حفظ فرماید در کور فرقان نزاع و جدال بر اسماء واقع باسم امام و وصی و نقیب و نجیب و رکن رابع و امثال آن بمحاربه و لعن و سب و رد مشغول و در یوم جزا یک عمل پاک از علما و عرفای آنحزب ظاهر نه کل آگاهند که آنحزب اعراض نمودند و بالأخره بر سفک دم اطهر مشرق آیات الهی فتوی دادند قل

الهی الهی استلک بقدرتک الّتی غلبت الکائنات و بسططانک الّذی احاط الموجودات و بسططان الاسماء الّذی به
سخرت الارض و السماء بأن ترزین عبادک بتجلّیات انوار نیر العدل و الانصاف انک انت مالک المواهب و الالطاف ای ربّ
ترانی مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونک قدر لی ما ینبغی لسماء عطائک و بحر فضلک انک انت المقتدر العزیز العلام

سؤال از مرج البحرين نمودند در سنین اولی قلم اعلى در تفسیر و تأویل کتب الهی و همچنین در کشف رموزات و
اشارات اصحاب بیان و معانی مرقوم داشته آنچه را که هر ذی علمی بیحر علم لدنی گواهی داده ولكن این ایام مایل بتفسیر و
تأویل نبوده و نیستیم و این آیات از سماء مظهر بیّنات نازل لیس الیوم یوم السّؤال و الجواب بل ینبغی لكلّ نفس اذ سمع النداء
من الأفق الأعلى یقوم و یقول لّبیک یا مولیّ الاسماء و لّبیک یا من فی قبضتک زمام من فی السموات و الارضین این ایام
آنجناب و اولیای حقّ باید بکمال روح و ریحان باسباییکه سبب اعلاء کلمه است تمسّک نمایند آنجناب الحمد لله مؤید شدند
بر اقبال و توجّه و اصفا در ایامیکه اکثر اهل عالم معرض مشاهده گشتند محزون مباش نسئل الله ان یفتح علی وجهک باباً من
ابواب فضله و رحمته انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الغفور الکریم البهاء من لدناّ علیک و علی من سمع النداء و قال بلی
بلی یا مالک ملکوت الاسماء و الظاهر باسمک الأعظم الابهی

اولیاء الله فی الالف و السین ثم المیم و الصاد

هو المبشّر المشفق الکریم

امروز امّ کتابت امام وجوه احزاب ذکر مبدأ و مآب میفرماید فی الحقیقه ایام ایامیست که شبه و مثل نداشته و ندارد طوبی از
برای نفوسی که زماجیر قوم ایشان را از حقّ منع ننمود بر صراط قائمند و بامانت و دیانت که از شرائط تقوی الله است مزین
جناب عبدالبهاء علیه بهائی و عنایتی قصد جهات اولیا نموده و با طلب کامل و استدعای فاضل از سماء فضل و عطا از برای
هر یک مسئلت نموده آنچه را که سبب و علّت ذکر ابدی و ثناء سرمدیست لذا بحر بیان بامواج برهان و فضل مقصود عالمیان
ظاهر هر موجی بذکری ناطق موج اول میفرماید یا معشر الاولیاء بایامی فائزید که اکثر کتب عالم بذکرش مزین امروز باید بنور
اتحاد بشائی ظاهر باشید که جمیع عالم از شرق و غرب بآن نور منور گردد و موج دوم میفرماید یا قوم امروز احسن طراز عندالله
امانت است فضل و عطا از برای نفسی که باین زینت کبری مزین گشته موج سوم میفرماید روحاً لکم یا اهل البهاء لکم ان
تظهروا بما یتبّت به تقدیس ذاته عن المثل و الأمثال و تنزیه کینونته عمّا قبل و قال موج چهارم میفرماید یا معشر الاحباب ضعوا ما
ینزلکم و خذوا ما یرفعکم بهذا الاسم الّذی به حاج عرف الله المقتدر المهیمن القیوم

سبحانک یا الهی و سیدی و سندی احفظ اولیائک من شرّ اعدائک ثم انصرهم بجنود قدرتک و سلطانک ثم اجعل کلّ
عمل من اعمالهم سراجاً بین اعمال من فی ارضک لتبدّل الظلمة بالنور انک انت مالک الظهور و الحاکم فی یوم النشور لا اله
الا انت الحقّ علام الغیوب

جناب رجبعلی الّذی فاز

بنام خداوند مهربان

امروز باید شاربان رحیق معانی در کلّ احیان بافیِ رحمن ناظر باشند و بکمال استقامت و حکمت کوثر بیان را بر اهل امکان مبدول دارند قسم بیحر اعظم که در انفاس نفوس مقدّسه تأثیرات کلّیه مستور است علی شأن یؤثر فی الاشیاء کلّها ای دوستان تا وقت باقی دولت ییزوال را از دست مدهید آنچه مشاهده میشود فانی و معدوم خواهد شد مگر امریکه لله ظاهر شود و نفّسیکه لله برآید عالم عالم جهد باید و عالم عالم توجّه تا علّم کلمه علیا بر اعلام مرتفع شود اگرچه بفضل الله مرتفع بوده و خواهد بود و حق بنفسه نصرت امرش نموده و خواهد نمود ولکن مقصود آنکه نفوسیکه از ملأ اعلی محسوبند بشرافت کبری فائز شوند و از هیچ فضلی محروم نمانند آنه لهو التّاصح المبین العلیم

ندایت اصغا شد و آنچه خواستی باجابت مقرون آنه غفر الذّین اردت لهم الغفران و قبل حضورک فی السّجن آنه لهو المعط الکریم الحمد لله العزیز العلیم

* * *

هو الله تعالى شأنه البیان

امروز بیان ناطق و مراتب عشّاق عندالله فوق مقامات اهل عالم مشهود جذب و شوری در مدینه انقطاع از عشّاق ظاهر سبحان الله مشرکین بظلم متمسک و آن را سبب اطفاء نور دانسته و میدانند ولکن غافل از آنکه ید قدرت الهی آن را بدهن تبدیل نماید و بر نور مصباح یفزاید جلّ الکریم ذو العزم العظیم الذی يفعل ما یشاء بأمره المحکم المتین یا علی قبل محمّد قد ذکرک غصنی امام وجهی ذکرناک بهذا الکتاب المبین از حقّ میطلبیم در جمیع احوال ترا بر خدمت امر و خدمت افنان مؤیّد فرماید اوست سامع و مجیب و اوست قادر و توانا

* * *

ت

جناب خلیل عطّار علیه بهاء الله

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

امروز ثنا و سلام و ذکر و بیان مخصوص اولیاء حقّ جلّ جلاله است که شبهات اهل عالم ایشان را از سبیل رحمن منع نمود عرف قمیص را یافتند و بشطر دوست شتافتند منع مانعین و سطوت ظالمین و مکر ماکرین و اعراض علما و اغماض فقها ایشان را از انوار وجه مالک اسماء منع نمود از اقداح عرفان راح فلاح را باسم مسخّر اریاح نوشیدند نوشیدنی که ایشان را از انهار و جداول عالم غنی و بی نیاز نمود لعمر محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصود من فی السّموات و الأرض ایشانند آن نفوسی که در کتب قبل و بعد مذکورند تعالی الذی ایدهم و عرقهم و اظهرهم و اقامهم علی خدمة امره ایشانند کاسر اصنام اوهام و مخذل اعداء مولی الأنام یسأل الخادم ربّه ان یؤیّدهم و یوفّقهم و یرزقهم خیر ما عنده آنه هو العزیز الوهاب

سبحانک یا منزل الأمطار و مجری الأنهار اسألك بجواهر خلقک الذّین وفوا بعهدک و میثاقک بأن تؤیّد احبّائک علی استقامه لا ترلّها جنود الظّنون و الأوهام و لا تمنعهم امرآء الأنام ای ربّ ترى ملأ البیان و تسمع ما تنطق به السنهم و تعلم اعمالهم

و اعراضهم عن المقام الذي به ثبتت حجتك في ازل الازال و ظهرت آيات قدرتك بالعظمة و الاجلال اسألك يا مسخر العالم و محيي الرمم بأن تؤيدهم على الرجوع أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم ثم اجعل يا الهی و مقصودی عبدک الخلیل من الناصرین لأمرک و الناطقین بشائک ای رب آیده فی کلّ الأحوال أنك انت العلی المتعال و بعد نامه آن جناب که معطر بود بذكر و ثنای محبوب عالمیان عین را کحلی بود هویدا و قلب را وجدی بود آشکار از حقّ جلّ جلاله میطلبم آن جناب را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی نموده امام وجه عرض شد و بشرف اصغا فائز هذا ما نزل من ملکوت حکمة ربنا و ربکم و ربّ من فی الأرض و السماء قوله جلّ جلاله

هو السامع العليم

یا خلیل اهل عالم بمثابه صبیان مشاهده میشوند نیست بر احدی که از این کلمه علیا تعجب نماید چه که کل مشغولند باموری که خود بر فنا و زوال آن شاهد و گواهند و بایادی خود از برای خود میافروزند آنچه را که از اطفائش عاجز و قاصرند اوهام کل را اخذ نموده و ظنون جمیع را از ما ینفعهم منع کرده الا من شاء الله از برای حقّ نفسی نفسی برنیارد و گامی لله بر ندارد بمثابه اغنامی مشاهده میشوند که راعی را گم کرده اند متفرق و متشتت در هیماء غفلت و نادانی سائرند و شاعر نیستند از حقّ جلّ جلاله مسئلت نمائید قطره‌ئی از دریای دانائی بر عباد خود مبذول دارد و عنایت فرماید اوست بخشنده و توانا در ملأ بیان تفکر نما مع آنکه بر حزب شیعه و اعمال و ثمرات آن مطلع گشتند چنانچه بچشم دیده‌اید و بگوش شنیده‌اید مع ذلک بهمان اوهامات مجدّد تمسک نموده‌اند بوهم از سلطان یقین محرومند و بغدیر از بحر اعظم ممنوع قل

الها معبودا مسجودا شهادت میدهم بوحدانیت تو و فردانیت تو و بخششهای قدیم و جدید تو توئی آن کریمی که امطار سحاب سماء رحمت بر شریف و وضع باریده و اشراقات انوار آفتاب بخششت بر عاصی و مطیع تاییده ای رحیمی که ساذج رحمت بابت را ساجد و جوهر عنایت کعبه امرت را طائف از تو سؤال مینمایم و فضل قدیمت را میطلبم و جود جدیدت را میجویم که بر مظاهر وجود رحم فرمائی و از فیوضات ایّامت محروم نسازی جمیع محتاج و فقیرند و انت الغنی الغالب التقدير انتهى

لله الفضل و المنة بحر بیان نه بشأنی مواج که این خادم فانی از عهده ذکر و یا وصف برآید معدوم را نزد حضرت موجود شأنی نه و بیانی نه با کمال عجز و انکسار باذیال رداء کرمش متشبث که آن جناب را در جمیع احوال موفق دارد و عبادش را از فضل ایّامش محروم نفرماید انه علی کلّ شیء قدير و بالاجابة جدید

اینکه مرقوم داشتند در باره جناب آقا میرزا علی اخ جناب آقا میرزا محمد خان علیهما بهاء الله نامه ایشان رسید و امام وجه محبوب عالمیان عرض شد یک لوح امنع اقدس بشأن آیات و یک لوح ابدع احلی بشأن پارسی از سماء عنایت و فضل نازل نوشته ارسال شد از حقّ میطلبم ایشان را فائز فرماید بلقاء آن تا از بحر بیان رحمن بیاشامند آنچه را که سبب حرکت و علت اشتعال گردد و بر خدمت امر قیام نمایند یعنی بتبلیغ این عبد خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله تأیید میطلبد تأییدی که آثار آن در اقطار ظاهر و هویدا شود اوست بخشنده که حجبات عالم و سبحات امم او را منع ننموده و ننماید لازال ید قدرتش ظاهر و عین عنایتش مبسوط طوبی از برای نفوسی که در این مطلع ایّام خود را از اشراقات انوار آفتاب عنایت محروم ننمودند ان ربنا الرحمن هو المعطى الكريم و هو الجواد الكريم لا اله الا هو العلی العظیم

اینکه ذکر حضرات اولیا جناب آقا میرزا محمود و جناب آقا میرزا محمد خان و جناب آقا محمد حسن خان علیهم بهاء الله را فرمودند کل در ساحت امنع اقدس مذکورند لله الحمد بعد از عرض اسامی مخصوص هر یک از سماء فضل نازل آنچه که عرفش بدوام اسماء حسنی و صفات علیا باقی و دائم و این فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که هر یک را بمثابه علم بر

امرش مرتفع و ظاهر و باهر فرماید اوست قاضی حوایج سائلین و اوست امل آملین و مقصود قاصدین البهآء و الذکر و الشّآء علی جنابک و علی الذّین ما منعتهم الأوهام عن الله ربّنا و ربّکم و ربّ من فی السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین

جناب میرزا آقا الذی حضر و فاز

هو الأمر الحکیم

امروز جذب اعمال عشاق آفاقرا اخذ نموده و جمیع اشیاء بذکر و ثنای منقطعین ناطق و ذاکر در مدینه عشق نغمهاست و آوازا طوبی از برای نفسیکه باصغا فائز گشت و بنور تقوی و انقطاع منور شد بشارت عظمی که از قلم اعلی جاری و نازل آنکه ولکنه رسول الله و خاتم النبیین بکلمه مبارکه یوم یقوم الناس لربّ العالمین منتهی گشت یا اولیآء الله و حزبه ایّاکم ان تحزنکم سطوة الظالمین و ظلم المعتدین سوف یفنی ما یشهد و یری و یقی لکم ما نزل من القلم الأعلی فی حیف طوبی لکم و لمن یحبّکم لوجه الله العزیز الحمید

ت

جناب ورقا علیه بهآء الله الأبهی

جمادی الثّانیة سنه ۱۳۰۳

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

امروز حقیف سدره منتهی مرتفع و آفتاب بیان از افق سماء معانی مشرق و لائح صراط بافصح بیان ناطق و میزان باتمّ کلمات ذاکر مع ذلک رایة لیس فی الملک الا هو منصوب و مرتفع چه که عالم مخمود و افسرده بل مرده گوشه نه تا اصغا نماید و چشمی نه تا مشاهده کند الا معدودی که سبحات اسماء و حجابات اشارات و کلمات ایشان را منع ننمود غیر حق را گذاشتند و باو پیوستند ندا را شنیدند و ریح را نوشیدند و بر امر قیام نمودند قیامی که سبب و علّت اضطراب قلوب معتدین و تنزل اقدام مشرکین گشت فی الحقیقه هر گوشه لایق استماع نه و ابصار مرموده غیر حدیده قابل مشاهده نه امروز روز ذکر و ثناست که را اولیا آنان که بکمال استقامت بر امر قائمند و بذکر مقصود عالم ناطق هر ذکر و هر ثنائی آن نفوس مطمئنّه راضیه مرضیه را سزاوار

سبحانک یا من ناح المقرّبون فی فراقک و صاح المخلصون فی هجرک اسألك بأنوار صبح ظهورک الذی به احییت عبادک و خلقتک و بشرت من فی البلاد بوصالک و لقائک بأن تؤیّد اولیائک علی ما ترتفع به ظهورات قوتک و شؤونات قدرتک ای ربّ زینّ بأسمائهم دفاتر العالم و کتب الأمم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المؤیّد المعطى المقتدر العلیم الحکیم یا الهی و اله العالم و مقصودی و مقصود الأمم اسألك بندائک الأحلّی الذی ارتفع بین الأرض و السّماء و باشراقات انوار وجهک من الأفق الأعلی بأن تحفظ من قام علی خدمة امرک و نطق بشنائک ثمّ ایده بجنود الغیب و الشّهادة ثمّ انصره

بقیبل من الملائكة و الروح انك انت المقتدر الذي لا تعجزك قدرة الأمراء و لا سطوتهم و لا شبهات العلماء و اشاراتهم لا اله الا انت المهيمن المقتدر العزيز العظيم

يا محبوب فؤادی كنت ناظراً متفكراً متحيراً متفرساً فی ظهورات قدرة ربنا و فیما ورد علیه و ما ظهر من الأحزاب اذا فتح الباب و دخل من كان حاملاً کتابکم الذي وجد منه كل ذی شَمَّ عرف خلوصکم و حبکم و اقبالکم الى الله ربنا و ربکم و قیامکم علی خدمة الأمر فی ایام فيها اخذت سطوة الغافلين سکان مدائن الأسماء الا من حفظه الله مولی الوری و سلطان الآخرة و الأولى فلما قرأت وجدت من كل حرف من حروفاته ما علمنی ما عندکم و عرفنی ما انجذب به فؤادکم و عروقکم و ظاهرکم و باطنکم امر الله الذي تمسکتم بحبله و تشبثتم بذيله لاعلاء كلمته و هداية عبادہ و خلقه فلما عرفت طرت بأجنحة الاشتیاق الى الله مالک الميثاق حضرت و عرضت الى ان انتهى اذا ارتفع حقیف سدره المنتهی و نطق مولی الوری بما لا یقدر الخادم ان یذكره حق الذكر اسأله بأن یمدنی بفضلہ و جوده هل یقدر کاتب ان یحصی امواج البحر اذ ظهرت و ارتفعت لا ونفسه الحق الا بتأیید من عنده و فضل من لدنه لا اله الا هو محصی كل شیء فی کتاب مبین و فی آخر بیاناته روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فداہ قال عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو الناظر الشاهد العالم السميع البصير

سدره البیان فی قطب الامکان تنادی أنّه لا اله الا انا المهيمن القيوم سدره المنتهی علی الأرض التوراء خلف قلزم الکبریاء تنادی تالله قد اتی المکنون بسلطان مشهود سدره الايقان المغرسة علی ارض الرّعفران تنادی قد اتی المالک الملک لله مالک الوجود شجرة البرهان علی البقعة البیضاء تنطق قد تضوّع عرف القمیص و اشرق التور من افق الظهور اسرعوا یا ملأ الارض و لا تتبعوا كل جاهل محجوب هذا یوم فیہ خضعت الجبال اذ اتی الغنی المتعال برایة الاقتدار و علم أنّه لا اله الا انا مالک الغیب و الشهود قل یا ملأ الایران اتقوا الرحمن و لا تكونوا کالذین هم لا یعلمون انّا نفخنا فی الصور و هو قلمی الأعلى و احیینا به من کان فی علمی المحفوظ قل یا ملأ البیان هل سمعتم و انکرتم و هل رأیتم و اعرضتم اتقوا الله و انصفوا فی هذا الأمر الذي اذ ظهر اضطربت النفوس الا من اخذه الله و انقذه من ظلمات الأوهام و رفعه الى مقام سمع نداء الملکوت

یا ورقاء اسمع النداء كما سمعت من قبل و من بعد قد حضر العبد الحاضر بکتابک فلما قرأه لدى المظلوم تحرک قلم ربک القيوم و انزل لک ما افترّ به ثغر البیان و اخذ الاهتزاز من فی القبور قد انزلنا لک ما کان نوراً لکتاب العالم و صراطاً مستقیماً لأهل الأديان و رکناً عظیماً لمن اقرّ بهذا النبأ العظيم قل یا ملأ المعرضین اسمعوا ثم انصفوا لعمر الله انّ النداء یجذبکم الى مقام تضعون ما عندکم رجاء ما عند الله العزيز الودود قل هذا مضمار البرهان فأتوا بما عندکم لعمر الله لا تجول فیہ الا فوارس الايقان الذین نبذوا العالم مقبلین الى الله مالک الیوم الموعود کذلک اظهر البحر اصداق الحکمة و البیان و السدره اثمارها ولكنّ القوم لا یعلمون

لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو ظاهر شد آنچه مکنون بود و نازل شد آنچه در سماء مشیت لازال مخزون و در لوح محفوظ محفوظ ولكن جزاء اعمال کل را از فیوضات یوم مآل محروم ساخت چنانچه در حزب فرقان اعمال و جزاء آن دیده شد مخصوص حزب شیعه یا ورقا در عدم درایت نفوس موهومۀ اهل بیان تفکر نما مع آنکه حجابات خرق شد و ظنون و اوهام و کفر و نفاق و ظلم و اعتساف حزب قبل را بیصر ظاهر مشاهده نمودند حال مجدد در ترتیب حزب شیعه مشغولند میخواستند قومی را شیعه نمایند باری اوهام و اسماء ناس را از بحر معانی محروم نمود و از توحید حقیقی بی بهره ساخت فی الحقیقه در یک مقام اسماء اصنامند چنانچه مشاهده شده و میشود الى حین حزب قبل منتبه نشدند و از نوم غفلت برنخاستند هر یوم نار ظلم مشتعل تر و آتش ضغینه و بغضا روشن تر امروز بر کل لازم و واجب که بر نصرت امر قیام نمایند و آن حفظ نفوس ضعیفه

است از ظنون و اوهام اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسانید بگو جهد نمائید شاید بانوار آفتاب توحید حقیقی فائز شوید هر نفسی بآن فائز شد او خود را از عالم فارغ و آزاد مشاهده نماید هنیئاً للعاملین و هنیئاً للعارفین البهَاء الظَّاهِر اللَّائِح من افق سماء ملکوتی علیک و علی من یسمع قولک فی امر الله رب العالمین انتهى

یا محبوب فؤادی آفتاب بیان رحمن بشأنی مشرق و لائح که بیان عالم از اوّل ابداع تا حین عند ظهور و نزولش خاضع و خاشع دیگر این مفقود چه عرض نماید و چه اظهار دارد این خادم فانی متحیر که ناعقین چه میگویند و بچه متمسکند حال قدر و مقام بعضی معلوم میشود مع آنکه کل جسارت حزب قبل را ببصر ظاهر مشاهده نموده‌اند و شرک و غفلت و نفاق و ظلم آن نفوس را دیده‌اند مع ذلک گاهی مرآت گاهی وصی گاهی وکیل و نجیب و نقیب و امثال آن ذکر مینمایند سبحان الله هر چه مخالف اهواء نفوس معرضه از قبل نازل شده او را انکار نموده‌اند بیان فارسی که فی الحقیقه از اعظم کتب نقطه اولی روح ما سواه فداه است بالمره انکار کرده‌اند گفته‌اند تحریف شده باید کل بنوحه مشغول شویم و واسفا گوئیم کذبهای قبل مبعوث شده و مفتريات قبل بمیان آمده انا لله و انا الیه راجعون

یا محبوب فؤادی بر عظمت ظهور و احاطه‌اش و همچنین ما نزل من سماء مشیته منصفین و متبصرین عالم و عارفند و بمثابه آفتاب انوار ظهور مالک الرقاب را مشاهده مینمایند مع ذلک این قوم نسناس مکدره مغبره کثیفه مثل علماء حزب شیعه که در زاویه‌های مدارس بکثافت اظهار زهد مینمودند و بخبثات ادعای علم و ایمان مشاهده میشوند فی الحقیقه لایق این بساط نبوده و نیستند الحمد لله الذی قدس بساطه عن لقائهم و نوره عن مشاهدتهم و ظهوره عن عرفانهم و ندائه عن اصغائهم بمکر و تزویر و خدعه تمسک نموده‌اند بعضی اعمال از آن نفوس غافله جاهله ذکر نموده‌اند که هر صاحب عقلی متحیر اعاذنا الله و ایاکم من شر هؤلاء

اینکه مرقوم داشتند مراسلات این عبد کمتر در حرکت است فی الحقیقه تصدیق مینمایم این کلمه را چه که باید در کلّ حین ارسال نمایم آنچه را که عرف عنایت و شفقت محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الارض از آن متضوع باشد ولکن یا محبوب فؤادی بشأنی از اطراف نامه‌ها رسیده و میرسد که فی الحقیقه این عبد فرصت اینکه ما فی الضمیر را نزد اولیا اظهار نماید نبوده و نیست دو سنه گذشته و جواب بعضی از آقایان علیهم بهاء الله و عنایت در عهده تعویق بوده و هست از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که تأیید فرماید و توفیق عطا نماید اوست قادر و توانا ولکن جواب دستخطهای آن حضرت غالباً اظهار شده خدای واحد شاهد هر هنگام رقیمه آن محبوب رسیده فرح و انبساط جدیدی حاصل و از آن گذشته چندیست در این ارض هم بعضی گفتگوها بمیان آمده حکمت هم گاهی ملاحظه میشود و از همه گذشته آن حضرت میدانند که لیلاً و نهاراً در حضور بتحریر آیات الهی مشغول ولکن از خدمات این عبد آن محبوب هم قسمت و نصیب دارند اینکلمه بشهادت مقصود عالمیان مزین هنیئاً لحضرتک و لی

ذکر محبوبی جناب امین علیه بهاء الله و عنایت را فرموده بودند خود ایشان هم مکتوبی باین بنده مرقوم داشته‌اند لازال در جمیع مکاتیب ذکر آن حضرت را نموده‌اند فی الحقیقه خیرخواه اولیا بوده و هستند از حقّ سائل و آمل که ایشان را در جمیع احوال مؤید فرماید انه هو المشفق انه هو الکریم

اینکه بشارت ترک عادات مضرة بعضی از دوستان الهی را فرمودند بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس فرمودند از حقّ جلّ جلاله تقدیس و تنزیه کل را میطلبیم امروز اعمال طیبه و اخلاق مرضیه جند اللهند در ارض و باین جند حقّ نصرت فرموده و میفرماید یا ایها التّاطق باسمی و التّاظر الی افقی و الطّائر فی هوآء حبّی اولیای آن ارض را مکرر از قبل این مظلوم تکبیر برسان فرداً فرداً در ساحت حقّ مذکورند و ذکرشان از قلم اعلی جاری

جناب میم و صاد علیه بهاء الله را تکبیر برسان از حقّ میطلبیم او را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار یوم او است و همچنین بر عملی که عرفش منقطع نشود لله الحمد باقبال فائز شدند و بذکر قلم اعلی مزین انتهی این فانی هم از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید که ایشان را از شئون عرضیه مقدّس فرماید و بشئوناتی مزین نماید که سبب اعلاء کلمه الله گردد ارواح از برای این خلق شده و اجساد از برای این ظاهر گشته و آفتاب و ماه و اشیاء کل از برای این خدمت بوجود آمده انشاءالله بذکر و ثنا و تبلیغ امر موفق شوند تکبیر و سلام خدمت ایشان میرسانم و از حقّ از برای ایشان تأیید میطلبم

اینکه ذکر جناب سهراب و توجّه ایشان را بافق اعلی فرمودند در ساحت امنع اقدس بشرف اصغا فائز قوله جلّ ثنائه و عزّ برهانه یا سهراب معزی آمد تا نگفته‌ها را بگوید و نشنیده‌ها را بشنوند و آنچه گفته شده او را تمام کند حمد کن محبوب عالمیان را که بذروه علیا و غایه قصوی که عرفان نفس حقّ جلّ جلاله است توجّه نمودی خرق کن سبحات موهومه را و بشکن اصنام ظنون را تا بانوار آفتاب حقیقت و ایقان منور شوی و فائز گردی اب شفیق آمد ابنا نشناختند او را و از عرفانش محروم الا معدودی چند که شبهات بطارقه و مطارنه و اساقفه و خوارنه ایشان را از مطلع نور احدیه منع نمود ندا مرتفع و لسانی که بکلمه بلی فائز شود نایاب از حقّ بطلب آگاهی عطا فرماید و دانائی بخشد آنه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون انتهی

و اینکه در باره حبیب روحانی جناب ع و باء علیه بهاء الله الأبهی مرقوم داشتند لله الحمد ایشان بنفحات ایام فائز گشته‌اند در کتاب الهی مذکور و در صحیفه حمرا از قلم اعلی مسطور این فضل را هیچ فضلی معادله ننماید و این مقام را هر مقامی خاضع از حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله سائل و آمل که ایشان را تأیید فرماید بر حفظ این مقام اعلی و رتبه علیا نعیمه له و هنیئاً له و مرئياً له و طوبی له و این مراتب در پیشگاه حضور مالک ظهور عرض شد این بیان از ملکوت عنایت محبوب عالمیان ظاهر قوله جلّت عظمته و عزّ سلطانه

هو الشاهد من افقه الأعلی

انا ذکرناه بذکر لا تغیره حوادث الامکان و لا تبدّله القرون و الأعصار یكون مخلداً فی کتاب الله ربّ العالمین لعمری قد قدر له ما لا تعادله الأرض و خزائنها یشهد بذلك امّ الکتاب فی هذا القصر الذی تنطق ذراتها تالله قد استوی مکلم الطور علی عرش الظهور و نطق اللسان الملك و الملکوت ثمّ العزّة و الجبروت ثمّ المقام و اللاهوت لنفسی العزیز القدیم نسأل الله ان یفتح علی وجهه ابواب العنایة و اللطاف و یقرّبه الیه فی کلّ الأحوال انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفضل الکریم قد ذکرناه فی لوح آخر لیفرح و یكون من الشاکرین کذلک اظهرت الرّحمة امطارها و القلم اسراره و شمس المعانی اشراقها انه هو المقتدر الغفور الرّحیم البهاء المشرق من افق سماء فضلی علیه و علی الذین آمنوا بالله العزیز الحمید انتهی بحر خود شاهد خود است و امواجش دلیل بر او آفتاب خود مبین مقام خود است و اشراقش برهان او دیگر این خادم فانی چه ذکر نماید و چه عرض کند که لایق و سزاوار باشد

ذکر جناب خلیل علیه بهاء الله را نمودند لله الحمد موفق بوده و هستند ذکرشان در ساحت امنع اقدس بوده این فانی از حقّ جلّ جلاله میطلبد ایشان را موفق فرماید بر خدمت امرش آنه هو السامع المجیب یا محبوب فوادی آثار قلم اعلی اکثری در مقدمه طاء بدست معاندین افتاد هر که را اخذ نمودند مع کتب و زبر و الواح بوده باید آن محبوب حزب الله را آگاه فرمایند تا کل در حفظ و اعزاز الواح و آثار جهد بلیغ مبذول دارند و کمال سعی را منظور طوبی از برای دیاری که عرف صریر قلم اعلی در او متضوّعست حفظ الواح منیعۀ ممتنعۀ مبارکه بسیار لازم و عندالله محبوبست که مباد صفحه و خطوط بطراز خود باقی نمانند طریق حفظ را بفرمائید و تعلیم نمائید آنچه ذکر شد در این مقام حسب الامر اقدس اعلی بوده طوبی للعاملین

ذكر جناب میرزا محمد حسین خا و جناب عباسقلی خا علیهما بهاء الله فرموده بودند بعد از عرض امام حضور دو لوح
امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد از حق جلّ جلاله میطلبم بسماء مرتفعه در لوح فائز شوند و از انوار شمس و
اقمار آن منور گردند بشأنی که حوادث ایام آن را تغییر ندهد و ظلم فراعنه عصر و جباره بلاد آن را محجوب ننماید لیس هذا
على الله ربنا و ربکم بعزیز قول الربّ تعالى و تقدّس

هو التّور المشرق من افق العالم

هذا يوم فيه ينادى المقصود و يبشّر النّاس بأمره المحتوم و رحيقه المختوم طوبى للّذين اقبلوا بوجوه بيضاء و قلوب نوراء و اخذوا
كأس العطاء من يد مالک الأسماء و فاطر السّماء و شربوا باسمه المهيمن القيوم قد ظهرت النّار من السّدره و نطق مکلم الطّور
من افق سماء الظّهور يا ملأ الأرض تالّله قد اتى الوعد و الموعود من مقامه المحمود يدعوكم الى الله مالک الغيب و الشّهود قد
تجلّى الرّحمن على من فى الامکان و ظهر المنظر الأكبر و مالک القدر يقول يا معشر البشر اقبلوا الى الأفق الأبهى ثمّ استمعوا
صرير قلمى الأعلى انه يهديکم الى صراط الله ربّ ما کان و ما يكون يا ايّها المذكور لدى المظلوم انا سمعنا ذکرک ذکرناک
بما لا يعادله ما عند الأمم و لا ما عند الأمراء و الملوک طوبى لك بما فزت بآثار قلمى الأعلى و نطق باسمک المظلوم اذ کان
مستویاً على عرش اسمه الودود انا انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و خرقنا الحجابات امام الوجوه بحيث ما منعنا سطوة العالم يشهد
بذلك من عنده کتاب مرقوم قد احاطتنا البلايا من کلّ الأقطار و الرّزایا من الأقطار و قلم المختار کان ينطق فى العشىّ و
الاشراق و فى البکور و الآصال انه لا اله الاّ انا الحقّ علّام الغیوب طوبى لمن سمع ندائی و اقبل الى افقى و نطق بشأنى و قام
على خدمة امرى و تمسّک بحبلی الممدود انک اذا اجتذبتک نفحات آیاتى و اخذک کوثر بیانى قل

الهی الهی ترى البعید اراد قریک و الفقیر بحر غنائک و العطشان کوثر عطائک اسألك بانوار نیر بیانک و اسرار کتابک و
بافقک الأعلى و ما کان مخزوناً فى خزائن قلمک و کناز علمک یا مولیّ الأسماء و فاطر السّماء بأن تؤیّدنى على الاستقامة على
امرک و القيام على خدمتک اى ربّ ترانى مقراً بما نطق به لسان عظمتک فى ملکوت بیانک و معترفاً بما نزل من سماء مشیتک
قوّ یا الهى قلبی و جوارحی بحيث لا تضعفها قوّة الأقویاء و لا شبّهات العلماء ثمّ اجعلنى مشتعلّاً بنار سدرتک و منوراً بأنوار
عرشک اسألك یا مسخّر الآيات بأمرک الذى به نصبت رایات ظهورک فى الآفاق و اعلام نصرک فى البلاد بان تکتب لى من
قلم فضلک ما يكون معى فى کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتک زمام الأشياء تفعل ما تشاء و
تحکم ما تريد لا اله الاّ انت الفرد الواحد المهيمن العزیز الفضّال انتهى

و هذا ما نزل لجناب عباسقلی خان عليه بهاء الله قول الربّ تعالى و تقدّس

بسمی المهيمن على الأسماء

در این حین سدره بیان که در فردوس اعلى بيد عنايت الهى غرس شده باين کلمه ناطق يا اهل الأرض دعوا ما عندکم من
الأوهام و الظّنون هذا يوم فيه فكّ ختم الرّحیق المختوم باسم الله المهيمن القيوم اقبلوا ثمّ اشربوا منه رغماً لكلّ غافل مردود و کلّ
عالم محجوب طوبى از برای نفسى که ندایش را شنید و بحلاوت بیانش فائز گشت قسم بانوار نیر معانى که از افق سماء بیان
مشرقست هر نفسى باصفا فائز شود مشتعل گردد اشتعالی که اعراض عالم و اعتراض امم او را منع ننماید و محروم نسازد و
آثارش ظاهر و هویدا گردد از اول ایام تا حین من غیر ستر و حجاب امام وجوه امرا و علما و فقها ندا نمودیم ندائی که آذان از

برای اصغاء ان از عدم بوجود آمده ولكن عباد را زخارف ظاهره و الوان فانيه از نعمتهای باقیه سرمدیه منع نمود و محروم ساخت انک اذا سمعت نغمات طيور المعاني على اغصان البیان طهر قلبک و صدرک بماء التوجّه و الانقطاع و قل

الهی الھی لک الحمد بما اظهرت صراطک بین عبادک و دعوت الناس الی مشرق وحیک و مطلع الهامک و مصدر اوامرک و احکامک اشهد انک اظهرت السبیل و انزلت الدلیل و امرت الكلّ بما یقرّبهم الیک و ینفعهم فی کلّ عالم من عوالمک اسألك یا مالک الوجود بأمواج بحر جودک و انوار شمس فضلک بأن تؤیّدنی فی کلّ الأحوال لأکون ناطقاً بذکرک و مشتغلاً بنار حبّک و متذکراً بآیاتک و طائراً فی هوائک و متمسکاً بحبل عطائک و متشبّثاً بذیل کرمک ای ربّ تری عبدک مقبلاً الی افقک الأعلى و معترفاً بوحداًئیک و فردائییک و مقراً بعظمتک و سلطانک اسألك بالذی سرع الی مقرّ الفداء شوقاً للقائک و اقبل الی سهام البلاء حبّاً لجمالک بأن ترزقنی نعمتک الّتی انزلتها من سماء امرک و المائدة الّتی ارسلتها من ملکوت بیانک انک انت الذی لا تمنعک صفوف العالم و لا جنوده تفعل ما تشاء و تحکم ما تريد لا اله الا انت العزیز الحمید ثمّ اسألك یا مالک القدم بالاسم الأعظم الذی به نورت العالم بأن تقدّر لی خیر الآخرة و الأولى انک انت مالک الأسماء و فاطر السماء لا اله الا انت المقتدر العزیز الوهاب انتهى

العناية لله الفضل له و العطاء له هر نفسی که در ساحت اقدس حاضر و یا اسمش مذکور نازل شده از برای او آنچه که در هر کلمه آن بحور فضل و عنایت مستور طوبی از برای بصری که بآن فائز شد و قلبی که از آن نوشید این عبد خدمت هر یک از جنابان تکبیر و سلام میرسانم و از حقّ باقی میطلبم ایشان را تأیید فرماید بر خدمت امرش تا باسمش مدائن افنده را تصرف نمایند و نفسه الحقّ سیف بیان احدّ است و نفوذ کلمه مقدّس از احصا در هر حال حسب الامر باید حکمت ملاحظه شود این حکم مقدّمست بر اکثری از احکام چه که در الواح شتی از قلم اعلی نازل و جاری طوبی للعالمین اینکه مرقوم داشتند جناب آقا خلیل (عط) علیه بهاء الله و عنایت در اوّل با نفسین مذکورین در القای کلمه اقدام نموده بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس یک لوح مخصوص ایشان از سماء فضل نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و بحور بحور از بیان مقصود عالمیان قسمت برند قول الربّ تعالی و تقدّس

هو المغرّد علی الأغصان

قد انزلنا ما کان مکنوناً فی ملکوت البیان و اظهرنا ما کان مخزوناً فی کتب الله ربّ العالمین من الناس من وجد عرف البیان و اقبل الی الرحمن و منهم من اعرض و انکر ما اتی من سماء الفضل من لدى الله العليم الحکیم نعیماً لمن سمع النداء و انجذب بآیات الله و سحراً لكلّ غافل بعيد انّ الذین وجدوا حلاوة البیان انهم من اهل البهاء فی کتاب الله العزیز الحمید یا ایها الخلیل یذکرک المظلوم من شطر السّجن و یشکرک بعنایات ربّک و یذکرک بآياته انه هو الفضل الکريم قد انزلنا لک و للذین حضرت اسمائهم لدى الوجه ما یغنیهم عن کتب العالم یشهد بذلك هذا اللوح المبین الذی نزل فی هذا الحین من قلم الله مالک يوم الدّین انک اذا شربت رحيق الوحی من کأس البیان و اخذک جذب آيات ربّک الرحمن قل

الهی الھی اشهد بوحداًئیک و فردائییک و بما جرى من قلمک الأبهی و نزل من افقک الأعلى اسألك یا مقصود العالم و محبوب الأمم باسمک الأعظم الذی جعلته نوراً للمقرّیین من عبادک و المخلصین من خلقتک و ناراً لمن اعرض عنک و عن آیاتک و اعترض علیک فی ایامک بأن تؤیّد عبدک هذا علی خرق حجبات عبادک و سبحات خلقتک و وفقه فی کلّ الأحوال علی ما يتضوّع به عرف رضائک و اسألك یا مولی الوری و ربّ العرش و الثری بأن تجعلنی منقطعاً عن دونک و قائماً علی نصرة امرک و ناطقاً بما یقرّب عبادک الی ساحة عزّک و جمالک یا مطلع الجمال و جلالک یا مشرق الجلال لا احبّ الوجود الا لذكرک و ثنائک و لا ارید الا ما قدرته لی من قلم تقدیرک ای ربّ ایّدنی علی ما ینبغی لأیامک و ظهورک و ما انزلته فی کتابک

اسألك بآثار قلمك و نفوذ مشييتك و اقتدار ارادتك بأن تؤيد عبادك على الرجوع اليك و الانابة لدى باب فضلك و الخضوع عند ظهورات عظمتك اى رب لا تمنعهم عن امواج بحر بيانك و لا عن مشاهدة آثار قدرتك فى ايامك انت الذى لا تمنعك شؤونات العالم و لا اعراض الأمم و انت الذى يا الهى اظهرت الكليم من بيت فرعون رغماً له و لأعدائك و نجيت الخليل من نار ذات الوقود اظهراً لقدرتك و سلطنتك اسألك بآيات امرك و رايات عزمك بأن تقدر لأولياك خير الآخرة و الأولى و ما يقربهم اليك يا مالک الأشياء لا اله الا انت المقتدر القدير انتهى

از حق جلّ جلاله سائل و آمل که جناب مذکور علیه بهاء الله را مؤید فرماید و موفق دارد بر خدمت امر بروج و ريحان و حکمت و بيان ان ربنا الرحمن هو المقتدر على ما يشاء و هو المشفق الكريم

ذكر جناب آقا ميرزا عبدالله خا عليه بهاء الله که بهدايت حبيب روحانى جناب هدى عليه بهاء الله و عنايته بافق اعلى توجه نموده اند در پيشگاه حضور مالک ظهور بشرف اصغا فائز و يك لوح امنع اقدس مخصوص نازل و ارسال شد قول الرب تعالى و تقدس

هو الناطق فى ملكوت البيان

كتاب انزله المظلوم لمن اراد ان يشرب الرحيق المختوم من ايدى عطاء ربه المهيمن القيوم ليقربه التداء الى الأفق الأعلى و يؤيده على الذكر و الثناء طوبى لمن سمع و فاز و ويل لكل غافل محجوب انا سمعنا ذكرك ذكرناك من قبل و فى هذا الحين فضلاً من لدى الله مالک الغيب و الشهود قد حضر العبد الحاضر امام الوجه بكتاب من احببى و تمسك بحبل و طار فى هواء حبى و قام على نصرة امرى بين عبادى و كان فيه اسمك انزلنا من سماء الفضل آيات لا يعادلها شىء من الأشياء لتشكر ربك مالک الوجود اياك ان تمنع حوادث العالم عن مالک القدم او تحجبك شبهات الأمم عن هذا الأمر المحتوم قل يا معشر البشر قد انار افق الظهور بمالک القدر و ظهر ما كان مكنوناً فى كتب الله العزيز الودود ضعوا ما عندكم خذوا ما امرتم به من لدى الحق علام الغيوب

از لغة فصحي بلغة نورا توجه نموديم امروز عالم بانوار ظهور منور و جميع اشياء بذكر و ثنا و فرح و سرور مشغول در كتب الهى از قبل و بعد بياد اين يوم مبارك عيش اعظم برپا طوبى از براى نفسى که فائز شد و بمقام يوم آگاه گشت امروز صرير قلم الهى مرتفع و افقش مشهود طوبى از براى نفسى که شبهات و اشارات اهل عالم او را از مالک قدم منع نمود و از بحر اعظم محروم نساخت طوبى لك و لمن بشرک و هداك الى صراطى المستقيم و نبئى العظيم كذلك اسمعناك ندائى الأحلى و ارسلنا اليك ما قرّت به اعين المقرّين و نذكر فى هذا المقام ضلّك و نذكرها بآياتى و نبشّرها بعنايتى و رحمتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين البهاء المشرق من افق سماء عنايتى عليك و عليها و على الذين ما خوفتهم جنود الفراعنة و صفوف الجبابرة عن الله رب العالمين الحمد لله الملك الحق العدل المبين انتهى ذكر جناب ايشان از قبل هم شده اين خادم فانى از حق تعالى شأنه سائل و آمل مدد فرمايد ايشان را تا بتمامه بر خدمت امرش قيام نمايند و در اين ايام فانيه كسب مقامات باقيه فرمايند اوست مقتدر و توانا

و همچنين خدمت جناب هادى يعنى هدى عليه بهاء الله الأعلى تكبير و سلام ميرسانم لله الحمد بخدمت مشغولند و بعنايت فائز نسأل الله ربنا و ربكم ان يودع فى بيانه ما يجذب الناس الى افقه المبين و امره العظيم و همچنين ذكر جناب حس خا و جناب ميرزا محمد خا عليهما بهاء الله را فرمودند عرض شد و مخصوص هر يك لوح بديع از افق سماء فضل اشراق نمود و ارسال گشت لتقرّ بهما عيناها و يشكرا ربهما المشفق الكريم اين بنده هم خدمت ايشان تكبير ميرساند و از حق جلّ جلاله از براى ايشان تأييد ميطلبد انه على كل شىء قدير

ذکر دوستان ارض یاء علیهم بهاء الله را فرموده بودند در ساحت اقدس عرض شد واحداً بعد واحد بذکر حقّ جلّ جلاله فائز و این آیات از افق اراده مشرق قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

انا السّامع المجیب

یا اولیائی فی یاء در این حین که مکلم طور بر عرش ظهور مستوی پیک بیان از حدیقه معانی این کلمه آورد یا اهل البهاء زینوا هیا کلکم بطراز الأعمال و الأخلاق لتستضیء بها الآفاق هذه کلمة انزلناها فی لوح آخر و ذکرناها لکم فی هذا الكتاب المبین اسمعوا ندائی من شطر سجنی انه لا اله الا انا المقتدر القدير قد اظهرت نفسی و دعوت العباد الی بحر فضلی منهم من اقبل و منهم من اعرض طوبی لمقبل ما منعه اعراض المعتدین انا ذکرناکم من قبل بآیاتی و فی هذا الحین بما انجذبت به افئدة العارفين انا قدرنا النصرة بتقوی الله طوبی لمن تمسک به ویل للغافلين انصروا ربکم الرحمن بجنود الأخلاق هذا ما امرتم به فی الواح شتی و انا الامر الحکیم خذوا اقداح الفلاح باسم فالح الأصباح ثم اشربوا منها بذکری العزیز البدیع قولوا یا ملأ الامکان قد احاطتکم انوار البیان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من المعرضین اقبلوا الی الله سیفنی ما ترونه الیوم و ترون انفسکم من الأخسرین فی محضر الله العزیز العظیم این الأكاسرة و ابنائهم و الفراغنة و آثارهم انظروا ثم اذکروا اذ اتی محمد رسول الله اعترضتم علیه و اردتم اطفاء نوره ولكن الله حفظه بجنود الغیب و الشهادة و رفع امره کیف شاء انه هو المقتدر علی ما یشاء و الحاکم علی ما یرید لا اله الا هو العزیز الحمید یا احبائی یا اولیائی اشکروا الله بما اسمعکم ندائه و اراکم آثار قلمه و هداکم الی صراطه المستقیم طوبی لکم و نعیماً لکم بما فزتم بما لا فاز به علماء الأرض و فقهاؤها احفظوا هذا المقام الأعلى باسم ربکم الناطق فی هذا المقام الرقیع کذلک نطق القلم اذ یمشی مالک القدم فی سجنه العظیم البهاء المشرق من افق سماء عنايتی علیکم و علی من اقبل الی الله الفرد الخیر انتهى لله الحمد کل باتار فائز و بانوار شمس بیان منور از حقّ میطلبم کل را توفیق عطا فرماید و بر تبلیغ امر مؤید نماید و اسأله تعالی ان یمدّهم بجنود البیان انه هو المقتدر العزیز المستعان

دستخط دیگر آن محبوب فؤاد که نیر اتحاد از افقش طالع رسید و کار خود دید ذکرش نافذ و کلمه اش مسری لله الحمد نفحه اش فرح آورد و عرفش بساط انبساط گسترد و بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این بیان از ملکوت الهی نازل قول الربّ تعالی و تقدّس

بسم الّذی به فتح باب الملکوت علی الملوک و المملوک

علیک بهاء الله و عنايته و رحمته اتی اذکر نفسی فی هذا الحین من قبلک و نصفه بما ینبغی لی و یلیق لساحة اقدس جزاء اعمالک فی سیلی و انفاقک روحک و جسدک و لسانک و قلمک فی ذکری و ثنائی و خدمة امری العزیز المنیع لک کنز عند الله انه یوفی اجرک انه ولیک فی الآخرة و الأولى و هو المشفق الکریم البهاء المشرق من افق سماء رحمתי علیک و علی من معک و علی الذین ما منعتم شؤونات العالم عن امر ربهم العلیم انتهى دو آیه از سماء عنايت کبری نازل فی الحقیقه دو دنیا باو معادله نمی نماید هنیئاً لحضرتکم مریناً لجنابکم

اینکه ذکر اجتماع اولیای الهی را در بیت جناب آقا میرزا سلیمان و آقا میرزا مهدی علیهما بهاء الله الأبدی فرمودند که از جانب جناب امین علیه بهاء الله الأبهی مدعوّ بضيافت بودند بعد از عرض این مراتب و ذکر اسامی مجتمعه در ساحت امنع اقدس اعلی این آیات از افق سماء عنايت حقّ جلّ جلاله اشراق فرمود قول الربّ تعالی و تقدّس

هو الذّاکر اولیائه بذکر لا تعادله الأذکار

اح انّ المظلوم من شطر السّجن توجّه اليك و يقول

لك الحمد يا اله الغيب و الشّهود بما ايّدت عبدك على الاقبال اليك و التّوجّه الى انوار وجهك و التّظر الى افقك و التّمسّك بحبلک اسألك بأن تؤيّدہ على الاستقامة على امرک و تجعل عمله كنزاً له عندک ثمّ اغفر له فضلاً من لدنک انّک انت الفضّال الکریم

يا نبیل قبل بآء انّ المظلوم ذکرک في الواح شتی و انزل لک في هذه الايام ما لو يتضوّع عرفه لتجذب به افئدة العارفين
قل الحمد لله ربّ العالمين

جو قد فزت بذكری و آثار قلمی اعرف قدر هذا المقام الأعلى و قل

لك الحمد يا مولی الوری بما ايّدتني على الاقبال اليك و الاقرار بما نطق به لسان عظمتک اسألك بأن تؤيّدني على حفظ ما اعطيتني بجودک و کرمتک انّک انت الجواد الکریم

يا اباطالب انّ المطلوب يذکرک و المظلوم توجّه اليک طوبی لطالب فاز بالمطلوب و لعارف عرف المعروف و لعالم اقبل الى المعلوم خذ کتاب الله بقوة من عنده رغماً للذين انكروا حجّته و برهانه الا انّهم من الأخسرين عند ملاّ الأعلى في هذا المقام الکریم

يا محمّد على مکّلم طور بر عرش ظهور مستوی و اسمعک ندائه و انزل لک آیاته و ارسل اليک ما عجز عن ذکره کلّ عالم علیم و کلّ عارف خبير

يا على مظلوم در سجن ترا ذکر مينمايد بگو ای اهل عالم امروز نيّر اين کلمه از افق سماء نصح الهی مشرق و لائح خذوا سبيلي ضعوا سبل سوائی طوبی از برای نفسی که باصفا فائز شد و از کأس استقامت آشاميد اشکر الله بما ذکرک انّه يذکر من احبه انّه هو الذّاکر العلیم

يا محمّد قبل على باآر قلم اعلى فائز شدی لله الحمد حجابات اوهام را باسم مالک انام شقّ نمودی امروز میزان اعظم امام وجوه عالم منصوب و ينادی بأعلى التّداء انّی انا المميّز العلیم طوبی لمن ما منعتہ قدرة و ما خوّفته سطوة و اقبل الى الأفق الأعلى باستقامة کبری انّه من اهل البهآء في لوح مبين

يا رضا طوبی از برای نفسی که امروز بکلمۀ رضا فائز شد او از اهل فردوس اعلى مذکور عباد را اوهام آمال از مآل منع نموده بایامی معدوده از ملکوت باقی محروم و ممنوع ذرهم في خوضهم و قل

لك الحمد يا الهی بما ايّدتني على الاقبال و انطقتني بشائک الجمیل اسألك بأن تقدّر لی ما يقربني اليک انّک انت السّامع المجيب

يا (حاجی) على قبل اکبر (می) در منظر اکبر ذکرک مذکور و بعنايت حقّ فائز امروز ديباج کتاب عدل باين کلمۀ علیا مزین ای اهل عالم شما قطره‌های یک بحر و اوراق یک شجرید اختلاف و نفاق را بگذارید باتّحاد و اتّفاق تمسّک نمائید هذا ما امرتم به من لدی الله مالک يوم التّلاق ولكن آذان اهل عالم از اصفا محروم و از تقرّب ممنوع چه که زمام کل در قبضۀ جهلا بوده و هست الاّ من شاء الله طوبی لک بما عرفت المقصود اذ انکره المشرکون يا على اکبر (می) امروز نيّر ذکر از افق سماء قلم اعلى مشرق و لائح مقصود آنکه نفوس در ظلّ امر تربيت شوند و بر اطفاء نار بغضا که در صدور احزاب مختلفۀ عالم مشتعل است قیام نمایند شاید بصر عالم بچنين یومی فائز شود عناد سبب خراب و اتّحاد علّت عمار بوده و هست از حقّ بطلب نفوسی که خود را بافق اعلى نسبت میدهند باصغاء حقیقی فائز شوند و عمل نمایند آنچه را که بآن مأمورند طوبی لک بما سمعت التّداء و اجبت مولاک

یا محمد (ق) امروز عالم بانوار ذکر اعظم فائز و منور و مظلوم بأعلى النداء عباد را آگاه فرمود و راه نمود طوبی از برای نفوسی که بیوم فائز شدند و مقصود را شناختند از حق میطلبیم کل را تأیید فرماید و از نفحات آیاتش محروم ننماید یا (کربلائی) صادق صدق مبین را معرضین بیان انکار نمودند نفوسی که از مبدأ و منتها غافل بر ضرر امر قیام کردند و بجمیع اسباب متمسک که شاید بآمال خود که وبال دنیا و آخرتست برسند از حق میطلبیم اولیای خود را مستقیم فرماید بشأنی که ضوضای عالم ایشان را منع ننماید و محروم نسازد

یا محمد مهدی اذا اخذک جذب ندائی و فزت برحیق بیانی قل
الهی الهی زد نور بصری لمشاهدة افقک الأعلى و قوة سمعی لاصغاء صریر قلمک الأبهی ای ربّ انا الذی توکلت علیک و فوّضت امری الیک قدّر لی خیر الآخرة و الأولى لا اله الا انت القویّ القدير
یا مهدی هادی آمد انکارش نمودند حق آمد تکذیبش کردند سمع باطل قابل اصغاء ندای حقّ نه و بصر عاطل لایق مشاهده نه لله الحمد معشر اولیا بابصار جدیده فائز گشته‌اند ایشانند نفوسی که میفرماید اوتوا بصائر من الله شنیدند و دیدند و فائز شدند بآنچه که مقصود از آفرینش بوده

یا ورقا علیک بهائی و عنایتی منتهی شد اذکار بذکر تو طوبی لک و نعیماً لک لازال در ساحت اقدس مذکوری و بعنایات لانهائیه مقصود عالمیان فائز عزیز و روح را من قبل الله تکبیر برسان و آثار شفقت و عنایت و ظهورات مرحمت از قبل مظلوم اظهار نما تا بعنایت حقّ نموّ نمایند و ثمر دهند آنه هو المشفق الکریم و هو الغفور الرحیم انتهى لله الفضل و العطاء انجم سماء عرفان هر یک کسب ضیاء نموده و از انوار نیر اعظم منور و روشن این اذکار و اوصاف فی الحقیقه حاکی از حدود نفوسست چگونه قابل این مقام آنچه از خادم ظاهر قابل بساط الله نبوده و نیست له الحمد و الثناء و له الشکر و البهاء که مقامات و مراتب عجز و نیستی را القا فرمود و قبول نمود این مقام را هیچ عمل و هیچ ذکر و هیچ فکر چه از عالم ظاهر و چه از عالم باطن معادله نمی‌نماید

ذکر اماء الله علیهنّ بهاء الله را نمودند بعد از عرض در حضور هر یک بطراز ذکر مزین و بعنایات ملکوت بیان فائز نسأل ربنا و ربّ الارض و السماء ان یقدّر لهنّ خیر الآخرة و الأولى سبحانه الله سرّ امر و حکمت بالغه از نظر مستور عالمی که سالها بگمان خود طلب علم نمود از برای معرفت معلوم و چون انوار وجه معلوم مشرق معرض مشاهده شد و ورقات و اماء الله که در دبستان وارد نشده‌اند و از علوم بر حسب ظاهر بهره نبرده‌اند بنور عرفان منور و از کأس استقامت مرزوق گشتند انّ الفضل بیده و فی قبضة اقتداره یعطی و یمنع و هو العزیز المختار

و اینکه مرقوم داشتند از انفسی که موعود بوده و بعد بواسطه تکسر مزاج نیامد و رجای ذکر اسم در محضر انور نمود جناب آقا علی میلانی علیه بهاء الله میباشند بعد از عرض این فقره امام وجه مولی البریه این آیات از ملکوت بیان رحمن نازل قول الربّ تعالی و تقدّس یا علی ذکرت مذکور و کتاب مبین بتو متوجّه و ناطق قبول نمودی آنچه را که کل از او معرضند و اعتراف نمودی آنچه را که قوم منکرند رحیق عرفان را در یومی آشامیدی که اهل عالم از او محروم و محجوب حال فکر نما که چه لسان باید و چه بیان شاید که از عهده شکر برآید قل

لک الحمد یا الهی و لک الفضل یا موجدی و رجائی اشهد انک انزلت النعمة و ارسلت المائدة و اظهرت الحجة اسألك یا موجد العالم بالاسم الأعظم بأن تؤیّدنی علی ما یقرّبنی الیک علی شأن لا تمنعنی عن ساحة القرب ضوضاء خلقک و لا تبعدنی عن الحضور شبهات عبادک ای ربّ ترانی متمسکاً بحبل جودک اسألك بأنوار نیر علمک و اسرار کتابک بأن تکتب لی ما یكون باقیّاً ببقاء ملکوتک و جبروتک لا اله الا انت المعطى البازل العليم الحکیم انتهى

و همچنین ذکر مجلس آخر بیت جناب خلیل علیه بهاء الله را نمودند و ذکر جناب آقا ملا مصطفی علیه بهاء الله و جناب آقا میرزا عبادالله علیه بهاء الله فرمودند بعد از عرض لسان عظمت باین آیات مشرقا ناطق قوله تبارک و تعالی یا مصطفی علیک بهائی سدره باقیه ابهی در فردوس اعلی باین کلمه علیا ناطق طوبی لمن عرف مقام یوم ربّه و عمل بما ینبغی له لله الحمد ندای الهی را اصغا نمودی و بافق اعلی اقبال کردی همّت را بلند نما آنّه معک و یؤیدک علی ذکره و ثنائّه و خدمه امره قل

الهی الهی انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک اشهد أنّک خلقت لسانی لذكرک و بصری لمشاهدة آثارک و اذنی لاصغاء ندائک و قلبی لعرفانک و یدی لأخذ کتابک و رجلی للاستقامة علی صراطک ای ربّ ائیدنی علی ما یتضوّع به عرف رضائک هذا خیر لی عمّا فی الآخرة و الأولى أنّک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثری لا اله الا انت المبین الحکیم انتهى و هذا ما نزل لجناب آقا میرزا عبادالله علیه بهاء الله قوله تبارک و تعالی

هو الشّاهد الخیر

حقّ جلّ جلاله مبشّر فرستاد و مژده داد تا اهل ارض بطراز فرح و سرور مزین گردند و با کمال انبساط قصد بساط حقّ نمایند و لکن چون افنده عباد باوهم مشغول از انوار صبح یقین محروم مانده اند و این مژده جانبخش سبب احزان شد چه که قلب بغیر مشغول و آذان بآنکر الأصوات مأنوس سبحان الله فرات شیرین امام وجوه جاری و تیر اعظم از اعلی افق عالم مشرق مع ذلک خلق غافل در هر حال باید از حقّ جلّ جلاله مسئلت نمود عباد خود را محروم نفرماید حمد کن مقصود عالمیان را که بشارتش جان عطا فرمود و ترا بر توجّه و اقبال و عرفان تأیید نمود آنّه هو الفضّال الکریم لا اله الا هو المقتدر العلیم الحکیم انتهى

این عبد فانی هم خدمت هر یک سلام میرساند و تکبیر معروض میدارد و از حقّ از برای کل مسئلت مینماید آنچه را که ذکرش باقی و دائمست ذکر حبیب روحانی جناب ع ب علیه بهاء الله الأبهی را فرمودند و همچنین ذکر اشیاء مرسله ایشان را لله الحمد رسید و چون بنیت خالص ارسال شده بود هر یک بمقام خود فائز و ذکر حبیب مرسل مکرّر در ساحت اقدس و انجمن طائفین مذکور جناب محبوبی امین علیه بهاء الله مکرّر ذکر فرمودند و بیدمشک که فی الحقیقه اکلیل عطریات عالم بود در ساحت امنع اقدس و اهل سرادق عفت و عصمت صرف شد و محبوبی جناب امین علیه بهاء الله هم عمل نمود بآنچه که محبوب بود این فانی بصدهزار لسان میطلبد که بشکر و حمد الهی ناطق شود چه که ایشان را تأیید فرمود و در ساحت اقدس بقبول فائز گشت حقّ جلّ جلاله اولیای خود را حفظ فرماید و به اعلی ما یمکن فائز نماید آنّه علی کلّ شیء قدیر فی الحقیقه آن محبوب فؤاد مع فرداً فرداً آن اشیاء امام وجه حاضر این کلمه ایست که آن حضرت رجا نموده بودند لله الحمد بنور اجابت منور گشت

ذکر جناب کربلائی عبدالصّمد علیه بهاء الله از اهل مر فرموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد و همچنین مناجاتی که از لسان مقصود جاری و از آن حضرت مسئلت نمود که از قبل او بساحت اقدس معروض دارند مطابق مسئلت ایشان واقع شد چه که در شبی از شبها این تفصیل عرض شد و همچنین مناجات قرائت گشت هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قوله جلّ اجلاله

هو التّاطق فی ملکوت البیان

یا صمد علیک بهائی قد ذکرک من احبّنی و ارادنی و تمسّک بحبلی و تشبّث بذیلی و نطق بثنائی بین عبادی و قام علی نصره امری ذکرناک بآیات لو تلقیها علی الجبل لتسمع منه لَبِیک لَبِیک یا مقصود الملائع و یا محبوب من فی السموات و الارضین یا صمد اذکر اذ کنت حاضراً لدى العرش و سمعت بأذنک نداء ربّک و رأیت بعینیک افق ظهور الله ربّ العالمین قل الهی الهی لک الحمد بما اسمعنی ما خلقتنی له انت الذی یا الهی ایقظتنی اذ کنت راقداً و اقمتنی اذ کنت قاعداً و علّمتنی اذ کنت جاهلاً و قرّبتنی اذ کنت بعيداً و سقیتنی رحيقک المختوم و آویتنی فی جوار اسمک القيوم اسألك بظهورات قدرتك و شؤونات عظمتک بأن تجعلنی مستقیماً علی امرک و ثابتاً علی حبّک و راسخاً فی کلمتک انک انت المقتدر العليم الحکیم انتهى

فی الحقیقه جناب صمد علیه بهاء الله را فضل تازه رسید و عنایت احد مدد نمود هنیئاً له و لمن فاز بعنایة ربّه المشفق الکريم دستخط دیگر آن محبوب باب فرح گشود و بساط انبساط گسترد صدهزار آفرین بر فرح و سروری که از شطر اولیا ظاهر میشود آن فرح ملک الأفراحست و آن سرور سرور سرورهای عالم و نور بهجت‌های امم سبحان الله قلم مکث نکند فکر قطع نشود میترسم کثرت تحریر آن محبوب را از امور لازمه بازدارد یعنی از تحریر آیات و اظهار بینات و تذکر عباد الحمد لله آن حضرت موفقند بر ذکر و ثنا و خدمت شاهد این مقال قول خود آن محبوب که مرقوم داشتند آنچه بافتخار اولیای این ارض علیهم بهاء الله بود در سه مقام که با ملاحظه حکمت حضور بهم رسانیدند تلاوت شد و هر یک بتمام وجود بشکر و ثنای حضرت مقصود جلّ فضله و عزّ عطائه شاکر و ذاکر گردیدند و آنچه بافتخار اصفیای بلاد اخری بود فرداً فرداً سواد برداشته ارسال داشت و سوادى هم ناتمام از مکتوب برداشته که بجمیع بلاد بعد از اتمام ارسال شود چون در این ایام غیر از این فانی کسی نیست که مشغول تحریر باشد الی آخر بیانکم صدهزار فرح معادله نمی‌نماید باین فرح که حاصل شد چه که از فضل‌های نامتناهی الهی بصر و سمع و لسان و ید و قلم و مداد آن محبوب کل بخدمت مشغول و باعلاء کلمه متوجّه از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که از عمل هر عضوی اعضای عالم بر اعمال مأموره قیام نمایند و عامل شوند

اینکه در باره رساله استدلالیه که از یراعة الله نازل شده ذکر فرمودند معلومست آن حضرت عرف بیان رحمن را ادراک مینمایند شامه عالم مسدود است الا من شاء ربّنا ربّ الأرض و السماء و آن نفوس اربعه را مخصوص احضار فرمودند تا لدى العرش حاضر شوند و لکن موفق نشدند و یکی از آن اربعه جناب آقا ملا محمد علیه بهاء الله بوده لأجل حکمت با آن نفوس بوده و آن سه دیگر در ظاهر از اهل فرقان محسوب و لکن لدى العرش بشجره اعراض نسبت داده شده اگر جمیع عالم خالصاً عن الأغراض اصفا نمایند همان اوراق مبارکه معدوده کل را هدایت نماید و ببحر اعظم کشاند از حقّ میطلبیم کل را از اغراض نفسانیّه مطهر فرماید تا لایق اصفا و قابل مشاهده گردند

اللهم یا الهی و سیدی و ربّی و مقصودی قوّ قلب من اراد ذکرک و خدمه امرک و زد فی طلاقه لسانه فی ثنائک و حفظه فی قراءه آیاتک و رجله علی القيام علی اجراء حدودک انک انت القوى القدير

اینکه این عبد را وکیل فرمودند که از قبل آن محبوب و جناب عین قبل بآء علیه بهاء الله الأبهی بزیارت فائز شوم در شبی از شبها قصد مقصد اقصی نموده تلقاء وجه حاضر و بزیارت فائز و لسان عظمت بکلمه قبول ناطق هنیئاً لحضرتکم و له و لهذا العبد دستخط دیگر آن حضرت که مطلع ضجیع و صریخ بود در فراق محبوب عالمیان و مشعر بر مراتب شوق و اشتیاق و جذب و بهجت و ابتهاج حالت تحسّر حاصل و از حقّ جلّ جلاله آمل و سائل که در جمیع احوال این حالات را باین عبد فانی عنایت فرماید له الحمد و العطاء چه که عنایت فرموده آنچه را که شبه و مثل نداشته هم ذکر فراق آن محبوب در قلب نار و داد مشتعل نمود و هم شوق وصال و لقا نور ابتهاج پدید آورد له الحمد فی کلّ الأمور و فی کلّ الأحوال هر حرفی مدلّ بر عنایتش و هر کلمه‌ئی گواه بر فضلش

ذکر حضرت اسم الله الجمال علیه من کلّ بهاء ابهه را فرمودند و آنچه از قلمش در ذکر و ثنای حقّ جلّ جلاله جاری امام بحر اعظم عرض شد و بشرف اصغا فائز و چون منتهی گشت لسان عظمت در ملکوت بیان باین آیات باهرات ناطق قول الرّبّ تعالی و تقدّس یا ورقاء یا ایّها الشّارب ریحی المخبوم و المتمسک باسمی القیوم و القائم علی امری المخبوم بحر عنایت در این حین مّوّاج و عمّان سرور در اعلی مقام امکان ظاهر چه که عرف محبّت کبری از آنچه ذکر شد در اظهار خضوع و خشوع و استقامت و تضّرّع و ابتهاج اسمی جمال علیه بهائی ساطع و متضوّع یا جمال اظهار عجز نمودی تلقاء قدرت حقّ جلّ جلاله حال قدیر ترا ذکر مینماید و قادر بتو توجّه نموده و اظهار نیستی نمودی حقّ مطلق از شطر سجن بتو اقبال فرموده عجزت در این مقام فخر قدرتهای اهل ارضست و نیستیت اکیل هستیهای امم قد ذکرک و ذکر ذکرک من طار فی هوآء قری و حبّی و عنایتی و ارسله الی سجنی و عرضه عبد حاضری و اجابک لسان عظمتی ریحی طلب نمودی قد انهدر الیک بحری قطرهئی خواستی هطلت علیک امطار رحمتی طوبی لمن ذکرک در نیستی و مقام آن تفکّر نما که مطلع این عنایت کبری شده و در اظهار فقر و ثمراتش ناظر باش چه که ملکوت غنا را بتو متوجّه نموده هم ذکر حبّ تو من احبّنی را و ذکر او ترا از این دو ذکر نوری در عوالم محبّت و وداد و الفت و اتّحاد ساطع هنیئاً لکما و مریئاً لکما از حقّ میطلبیم از این نور آفاق قلوب اولیا را منور فرماید تا کل بحل اعظم حبّ الهی تمسک نمایند اینست کوثر حیوان که از قلم حضرت رحمن جاری و ساریست البهآء علیکما الرّحمة علیکما العنایة علیکما الفضل علیکما انتهی

مقام اتّفاق و اتّحاد مخصوص نفوسی که از ایادی امر محسوبند لدی الله مرغوب و محبوب بلکه بعد از قرائت نامه حضرت اسم الله علیه بهاء الله الابهی که بآن محبوب نوشته بودند و همچنین ذکر آن محبوب آن نامه را ابسم ثغر المحبوب از آنچه نازل شد در این مقام گواهیست امین و شاهدیست مشهود بر علو مقام اتّفاق و اتّحاد عند الله مالک الایجاد این عبد فانی خدمت حضرت ایشان سلام و تکبیر عرض مینماید لازال از غنیّ متعال مسئلت نموده ام آنچه را که سبب علو و سمو اولیای اوست انّ ربّی هو السّامع المجیب

ذکر سمی حضرت مقصود ابن من صعد الی الله (آقا میرزا محسن طیب) علیهما بهاء الله و اخوی ایشان جناب آقا میرزا جعفر علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض امام عرش فرمودند قول الرّبّ تعالی و تقدّس علیک بهائی و عنایتی انا نذکر ابن من فاز بحبّی و عاش بحبّی و صعد بحبّی از قبل مظلوم باو تکبیر برسان بگو یا سمی مقصود لله الحمد نیّر فضل از افق سماء عطا اشراق نموده اشراقی که عالم را احاطه کرده از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر اعمالی که هر ذی شمی عرف رضای الهی از او استشمام نماید باب فضل مفتوح و کرسی بیان در قطب امکان مشهود و خطیب الهی بر آن مستوی در لیالی و ایّام بأعلی التّداء بآیاتی که سبب عزّ وجود و نصایحی که علّت علو بوده ندا فرمود و وصیت نمود یا ورقا غبار اوهام بعضی را اخذ نموده انّ ربّک یعلم خائنة الأعین و خافیة الصدور

میرزا جعفر را ذکر مینمائیم فضلاً من عندنا و انا الفضّال الکریم یا جعفر خذ ما نزل فی الكتاب و ضع ما عند الأحزاب بعضی از نفوس موهومه باغوا مشغول و برخی بمفتربات ناطق و حزبی باو هام و ظنون متمسک حقّ مقدّس از ادراک و عرفان و امرش اظهار از آفتاب از حقّ میطلبیم سمع و بصر را محروم ننماید و کوثر بیان را از من علی الأرض منع نکند باید اولیای الهی باخلاق و آداب و اعمال ناس را هدایت کنند و بیحر اعظم راه نمایند انتهی هر ذی بصر و سمع و فوادی متحریر که چه سکری عباد را اخذ نموده که مابین آفتاب و کرم شب تاب فرق نمیگذارند و تمیز نمیدهند

وقتی از اوقات این کلمه علیا از مطلع نور بقا اشراق نمود قول الرّبّ تعالی و تقدّس یا عبد حاضر الی حین نمیتوان حقّ مبین را ذکر نمود مع صریر قلم اعلی و ندای مالک اسماء سمع و بصر حقیقی مشاهده نشد تا قابل مشاهده و یا لایق اصغا گردد در حزب بیان ملاحظه کن مع آنکه حزب شیعه ضلالت و گمراهی و خسارتشان واضح و آشکار مجدّد بترتیب چنین

حزبی مشغولند لعمر الله آن حزب رائجۀ توحید را نیافته‌اند عبده اصنام و اوهام بوده و هستند حقّ الی حین باندازه نطق فرموده چه که عباد ضعیفند در قرون و اعصار باوهام تربیت شده‌اند عیون مرموده لایق مشاهدۀ انوار آفتاب نه نفوس موهومه قابل تجلیات نیر یقین نه مبدئهم الظنون و منتهاهم الأوهام کذلک نطق لسان ربّک العزیز العلام انتهى

ذکر جناب آقا سیّد فرج‌الله علیه بهاء الله از قلم آن محبوب جاری بعد از عرض لدی العرش نیر این بیان از افق سماء برهان مشرق یا فرج علیک بهائی ذکرت مذکور و اسمت مسطور دیدیم و شنیدیم و باین بیان در ملکوت برهان نطق فرمودیم این ایّام مکرّر ذکرت از قلم اعلیٰ جاری اشکر ربّک از حقّ بطلب ترا تأیید فرماید بر ذکر و ثنا و ترویج امر آنّه علی کلّ شیء قدیر اهل آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به ما ینبغی لأیّام الله متذکّر دار انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا میرزا آقا (ش) علیه بهاء الله نمودند بعد از عرض این آیات نازل قوله تبارک و تعالیٰ شماتت اعدا و ظلم اشقیا و بلایای دنیا کل را لأجل خلاص عالم قبول نمودیم و حمل فرمودیم ولكن کل غافل الا من شاء الله انک احمد ربّک بما ائدک و علّمک و عرفک و سقاک کوثر العرفان من ایادی الفضل و العطاء نسأله بأن یوفّقک علی الاستقامه علی امره المبرم المتین انتهى

از توجّه جناب آقا میرزا مجید علیه بهاء الله بآن جهت و همچنین استقامت و اشتعال ایشان ذکر فرمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمات نازل قوله تبارک و تعالیٰ

یا مجید عالم را اوهام اخذ نموده و اسباب نزاع و فساد از هر شطری مشهود در این قرن عالم جرائد را رونقی پدیدار و صاحبان آن آن را علّت عمار عالم و تربیت امم و ترقّی و تهذیب و دانائی و آگاهی عباد میدانند فی الحقیقه اسباب حشر و نشر است یوم تحدّث الأرض اخبارها مشهود و مسموع و الأرض جمیعاً قبضته یوم القيامة ظاهر و آشکار ارض در سرّ حدیثهای بدیعه منیعه دارد و باخبارهای جدید و عتیقه ناطق و در ظاهر هم طیر اخبار بکلّ جهات طائر ولكن اسف در اینکه بعضی از جرائد اخبارات مجعوله را هم من غیر تحقیق نشر مینمایند هر نفسی آنچه بگوید میگویند و آنچه بنگارد مینگارند چنانچه مطالع اوهام بجرائد اوهامات خود را نشر مینمایند یا مجید در یوم تأتی السّماء بدخان مبین تفکّر نما این ایّام کذب را رونق عظیمی است غبار اوهام انام را از مالک ایّام منع نموده از حقّ میطلبیم نفوسی برانگیزاند بحقّ نطق نمایند و سد و صدّ عباد ایشان را از یوم معاد محروم نسازد طوبی لمن سمع ندائی و قام علی خدمتی و خدمه اولیائی و نطق بشنائی الجمیل الحمد لله الفرد الواحد العزیز الجلیل انتهى فی الحقیقه جرائد گاهی طیّ الأرض مینمایند و هنگامی بقوادم اخبار در طیران و وقتی تغییر اسم مینمایند و سیّالۀ برقیه میشود تنطایر منها الأذکار و الأخبار و الآثار ولكن از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایم صاحبان آن را تأیید فرماید تا کل بآنچه سزاوار است عمل نمایند گمان نمیرفت که بعضی از جرائد اروپا من غیر تحقیق ذکری نماید و یا تابع گفته‌های مجعوله عباد شود مظاهر اوهام در لیالی و ایّام بجرائد مکتوب میفرستند و من غیر تحقیق طبع میشود چون بعضی طالب اخبار تازه هستند طبع مینمایند از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید علی العمل بقوله تعالیٰ لا تصدّقوا کلّ قائل و لا تطمئنّوا من کلّ وارد مکرّر از هر محل بعضی از نفوس اراده نموده‌اند شرحی نوشته و ارسال شود تا در کتب و جرائد نشر نمایند مقبول نیفتاد الی حین کلمه‌ئی داده نشد الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

در بارۀ رضائین مرقوم داشتند بعد از عرض یک لوح امنع اقدس مخصوص جناب آقا محمّد رضای میلانی علیه بهاء الله از سماء عنایت الهی نازل و ارسال شد فرمودند هذا افضل من الأوّل و انا الفضل الکریم

مخصوص جناب آقا میرزا حسن علیه بهاء الله که مرقوم داشتند یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد از حقّ میطلبیم ایشان را موقّف فرماید بر حفظ این عنایت کبریٰ آنّه هو المحیب

در بارهٔ ابن جناب مرحوم آقا میرزا ع ب علیه بهاء الله آنچه مرقوم داشتید ملاحظه شد بعد از عرض در ساحت اقدس فرمودند لوحی در بارهٔ او نازل اگر مقتضی است برسانند والا فلا ولكن آن محبوب باید بسیار بحکمت حرکت فرمایند چه که امثال آن نفوس را اگر انسان پند بگویند و یا نصیحت نمایند همان کلمه سبب بغضا شود و سبب فساد گردد

آنچه در آخر این نامه از خضوع و خشوع و ابتهال و مناجات با حقّ جلّ جلاله ذکر شده بود بشرف اصغا فائز قوله تبارک و تعالی انا سمعنا منك ما ينبغي لساحة عزّي و عرش کبریائی طوبی للسانک انه نطق بما تضرّع منه عرف عنایتی و فضلی و رحمتی و لعینک بما شهدت و رأّت و لأذنک بما سمعت نداء الله الناطق العليم الحکیم قد فاز بالقبول توجّهک و حضورک و اقبالک و ابتهالک فی ایام الله ربّ العالمین نسأل الله ان یمدّک و یؤیّدک علی نشر امره و اعلاء کلمته و انتشار احکامه انه علی کلّ شیء قدیر انتهى بعد از عرض مناجات و مراتب خضوع و ابتهال آن محبوب فرات رحمت جاری و آفتاب عنایت از افق سماء فضل مشرق بشأنی بحر بیان رحمن مّوّاج که این عبد فانی از ذکرش عاجز و قاصر از بدایع فضلش میطلبیم رشحی از این فضل بر عالمیان مبذول فرماید تا کل فائز شوند بآنچه که سبب بقاء ابدی و حیات سرمدیست

در دستخط دیگر آن محبوب بعد از مراتب ذکر و ثنا و ارتقاء بسماء عرفان مالک اسماء ذکر حبیب روحانی جناب نوری علیه بهاء الله الأبهی را نمودند و همچنین فقرات مذکوره ایشان را مرقوم داشتند بعد از عرض حضور لسان عظمت باین آیات ناطق قوله تبارک و تعالی ع ب لازال مذکور بوده و هستی ذکرش ذکرت تعلیم نمود عنایتش یدت را اخذ فرمود رحمتش راه نمود و فضلش احاطه فرمود دانش عطا کرد بینش بخشید مدد فرمود تأیید نمود لله الحمد فائز شدی بآنچه که شبه از برای او نبوده و نیست در جمیع نامه‌های ورقا علیه بهائی و عنایتی ذکرت بوده نسأله تعالی بأن یمدّک و یؤیّدک علی ما یحبّ و یرضی و یقدّر لک ما یکون نوراً امام وجهک فی کلّ عالم من عوالمه انه علی کلّ شیء قدیر انتهى خبر ایشان و صحّت و سلامتی پی در پی از ارض طاء رسیده احبای آن ارض ذکر خیر ایشان را مکرّر نموده‌اند فی الحقیقه بحقّ ناطقند و بخدمت قائم

ذکر جناب اخوی (آقا میرزا حسین) علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این آیات از ملکوت بیان رحمن نازل قول الرّبّ تعالی و تقدّس یا حسین علیک بهائی انشاءالله فائز شوی بآنچه که سزاوار است و از نهالهای باثمر باشی که ظهوراتش در ایام الهی ظاهر شود حقّ بید عنایت نهالهای جدید کشته و بآب عنایت سقایه فرموده که شاید ثمر دهند و سایه بخشند طوبی لمن فاز بهذا المقام الأسنى قل

یا اله الأسماء و فاطر السّماء لک الحمد بما شرّقتنی و اریتنی و اسمعتنی اسألك بأن تؤیّدنی علی ما تحبّ و ترضی انک انت مولی الوری و ربّ الآخرة و الأولى انتهى

این عبد هم خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و از حقّ توفیق و تأیید میطلبد

اینکه در بارهٔ جناب استاد حسین علیه بهاء الله مرقوم داشتید که تازه بشریعهٔ عرفان وارد شده بعد فوز ذکره باصغاء مولی الوری نیّر فضل از افق ملکوت بیان مشرق و این آیات نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله احمد الله بما ایدک علی الاقبال فی يوم اخذ فیهِ الدّخان سکّان الأرض و علّمک اذ کان العباد علی جهل مبین قل

لک البهّاء یا مولی الأسماء و لک العناية یا مولی البریّة بما ایدتنی علی عرفان بحر بیانک و سماء عطائک و نورتنی بأنوار شمس ظهورک ای ربّ ایدنی علی الاستقامه علی امرک ثمّ وفّقنی علی ذکرک و ثنائک انک انت المقدر العزیز القدیر و بالاجابة جدیر انتهى

و این کلمات درّیات از مشرق ارادهٔ مولی الأسماء و الصّفات مخصوص دو ابن جناب ملاّ مصطفی و آقا غلامحسین علیهم بهاء الله نازل قول الرّبّ تعالی و تقدّس یا ابناء الانسان جهد نمائید از شما ظاهر شود آنچه لایق ایام الهی است این

مظلوم شما را وصیت میفرماید بآنچه که سبب علوّ و سموّ است زینوا هیاکلکم بطراز الأعمال و رؤوسکم باکلیل الأخلاق لتستضيء بهما الآفاق نور ظاهر و مشرق و نیر امر مشهود و لائح دیوان یعنی نفوس غافله در کمین انسان بوده و هستند خود را باسم حقّ حفظ نمایند آگاه باشید بیدار باشید اینست وصیت او طوبی للعاملین انتهى شکر مقصود عالم را عنایتش کل را شامل نیشان رحمتش لازال بر اراضی قلوب من غیر توقّف هاطل و نازل جودش وجود را احاطه نموده و فضلش عطا فرموده آنچه را که شبه و مثل نداشته ولكن آن محبوب فؤاد و این عبد باید از حقّ جلّ جلاله بطلبیم تا حجابات مانعه را خرق فرماید شاید ببینند و بشناسند

اینکه در باره مخدّره مرفوعه امّ حبیبان جناب آقا میرزا سلیمان و جناب آقا میرزا مهدی علیها و علیهما بهاء الله ذکر نمودند بعد از عرض در پیشگاه حضور این کلمات عالیات از مطلع اراده حقّ جلّ جلاله نازل و ظاهر قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه یا قلم اذکر الورقة التي خرجت من ديارها مقبلة الى الأفق الأعلى لتحضر امام الوجه و تقوم لدى الباب و تسمع نداء المظلوم و ترى افق الظهور اشهد انها سمعت نداء ربها و آمنت به و اقبلت اليه و شهدت بما شهد به لسان العظمة طوبى لك يا امتي و يا ورقتي انت التي فزت بذكرى قبل صعودك و بعده طوبى لك بما فزت بأيام الله و آثاره في يوم فيه اعرضن اماء الأرض و ملكاتها انا وجدنا منك عرف حبي و التوجه الى انوار وجهي نسأل الله تعالى ان يدخلك في الفردوس الأعلى و يزيتك بالاكلیل المزيّنة باسمه الأبهي و ينزل عليك في كلّ حين رحمة من عنده و نوراً من لدنه انه هو المقتدر الغفور الكريم البهاء من لدنا عليك و على الاماء اللاتي يذكرنك بما نطق به القلم الأعلى في هذه الليلة الدلّماء انتهى في الحقيقة این ایام ایامیست که انسان از یک جهت تفکّر مینماید موت میطلبد چه که بعد از ارتقا بآثار قلم اعلیٰ فائز میشود و از جهت آخر بقا میطلبد بامید آنکه خدمتی از او ظاهر شود ولكن حقّ آنکه هر چه محبوب اراده فرموده آن محبوبست والسلام خیر ختام مخصوص فرمودند جناب میرزا سلیمان و میرزا مهدی علیهما بهائی را تسلی میدهیم و ذکر مینمائیم بآنچه که ابواب فرح بگشاید و حزن بسرور اکبر تبدیل شود در حین صعود از قلم اعلیٰ در باره او نازل شد آنچه که باقی و دائمست انتهى از قبل هم در باره مخدّره مذکوره از قلم اعلیٰ نازل شد آنچه که عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است هنیئاً لها

آنچه در باره جناب آقا میرزا محمود (مراغه) علیه بهاء الله ذکر فرمودند باجابت مقرون و این عبد فانی بنیابت آن حضرت و ایشان در وقتی مخصوص بحضور فائز و بقبول مزین اسأله تعالى ان يجعل قطرة عملي بحراً من عنده انه على كلّ شيء قدير

و همچنین ذکر جناب آقا میرزا مهدی شقاقی علیه بهاء الله را فرمودند و استدعای عنایت مخصوص نمودند بعد از عرض لسان عظمت باین آیات ناطق قول الربّ تعالى و تقدّس

بسمی المظلوم الغریب

حقّ جلّ جلاله در جمیع احوال بذكر دوستان مشغول لسان عظمت ناطق و قلمش متحرّک لعمر الله بآثار قلمش معادله مینماید آنچه ظاهر و مشهود است یا مهدی اشکر ربّک بهذه الكلمة العليا انک اذا وجدت نفحات بیان الرحمن قل الهی الهی اشهد انک خلقتنی لعرفانک و التوجه الى انوار وجهک و الاقبال الى افق ظهورک و القيام لدى باب عظمتک و الحضور فی ساحة عزّک اسألك بآیاتک الكبرى و ظهورات قدرتک فی ناسوت الانشاء و ببحر فضلک و سماء علمک بأن تجعلنی مستقیماً علی امرک و منادياً باسمک ای ربّ اکتب من قلم جودک لعبدک هذا ما یقرّبه الیک فی كلّ عالم من عوالمک ثم اکتب له ما کتبه لعبادک الذین ما نقضوا عهدک و میثاقک و شربوا رحيق الوحی فی ایامک من ایدای عطائک انک انت المقتدر المهيمن العزيز الحكيم انتهى

و دستخط آن محبوب فؤاد که باسم حبیب مکرم جناب الف و حاء علیه بهاء الله و عنایتہ ارسال شد بشرف اصغاء مقصود عالمیان فائز قوله تبارک و تعالی الحمد لله الذی اید الألف و الحاء علی الاقبال الیه و التمسک بحبل فضله و التثبت بأذیال رحمته و القيام علی خدمة امره انه هو المشفق المؤید الغفور الکریم یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی قلم اعلی شهادت میدهد بر اقبال و توجه و خدمت او در ایامی که از سطوت و طغیان اهل ارض فرائض وجود مضطرب او بحق مقبل و بعرفانش فائز و بذکرش ناطق و بکلمه اش مقرر و معترف طوبی له و نعیماً له بشره من قبلی و ذکره بما نزل من قلمی لیفرح و یکون من الشاکرین انتهى

جناب محبوب روحانی امین علیه بهاء الله موافق اراده ایشان عمل نمودند مکرر ذکر ایشان و ذکر ابناء ایشان و ذکر آقا میر علی اکبر و آقا میر علی اصغر علیهم بهاء الله را نموده و همچنین اولیای دیگر را از اهل میم و یاء و سیسان جمیع را ذکر نموده و در اکثر نامه های ایشان ذکر آن حضرت هم بوده از حق میطلبم ایشان را تأیید فرماید در جمیع احوال بمحبت اولیانش انه هو المؤید المقتدر العلیم الحکیم

ورقه اخری که از سدره محبت محبوب عالمیان روئید بصورت و هیئت نامه رسید آفرین بر آن خامه و آمه که آب معنوی از او جاری و از آن آب که از عین محبت جاری چون بر ارض اوراق رسید ازهار خلوص مخصوص و خضوع و خشوع و ذکر و ثنا روئید صدهزار آفرین بر آن خامه و بر آن آمه و آن نامه و بعد از استشمام ازهار و اطلاع بر آثار قصد مقام اعز اعلی نموده بشرف اصغاء فائز قول الرب تعالی و تقدس

بسم الذی به حمل اللوح و تحرک القلم

علیک بهائی و عنایتی و رحمتی عبد حاضر با نامه حاضر ندای لسان فؤاد بشرف اصغاء فائز شنیدیم و دیدیم طوبی لقلبک بما اقبل الی افقی المنیر و للسانه بما نطق بثنائی الجمیل و لوجهه بما استضاء من انوار الوجه و لذاته بما تدوت بحبی العزیز المنیع یا ورقاء علیک عنایت الله و رحمته ایام حضورت لازال در پیشگاه حضور مذکور قد قمت فی اول ایامک علی خدمة امری و هدایة عبادی الی صراطی و تهذیب النفوس بآیاتی و تطهیرهم بماء عنایتی الذی جری من سحاب سماء مشیتی طوبی لک و نعیماً لک و لمن احبک لوجه الله ربک و رب العالمین البهاء علیک و علی من معک انتهى له الحمد و الشکر چه که در این لیلۀ مبارکه عنایت مخصوصه شامل و آن حضرت بطراز مخصوص مزین انشاء الله مؤید و موفق باشید بر تربیت عباد و تهذیب نفوس و تجذیب افئده و قلوب بعد از عرض مناجات امام وجه بحر اعظم بموجی ظاهر که این عبد از ذکرش عاجز در آخر لسان عظمت باین کلمۀ مبارکه ناطق ورقاء علیه بهائی و عنایتی بوجه قلب و لسان قلب و ذات قلب توجه نمود انه اشتعل بنار حب ربک و فاز بکوثر ذکره الجذاب الفضال المبعث المحیی المحرک العلیم الحکیم و بعد باین کلمۀ مبارکه ختم شد فرمودند هنیئاً له

در بارۀ فقرۀ معلوم آنچه واقع شد صحیح و مقبول بلی امثال آن نفوس را نباید مأیوس نمود و همچنین نباید متابعت اها نمود بین بین باید نگاه داشت عجب در اینکه الی حین جناب حرف سین هم بر مقصود آگاه نه و حال آنکه دو کره در سجن اعظم فائز و هر کره مدتی در جوار ساکن از حق جلّ جلاله سائل و آمل که او را بر مقصود آگاه فرماید وقتی از اوقات فرمودند از حق بطلبید او را مؤید فرماید بر آنچه سبب حفظ او و نجات اوست تقرّب در خدمت ملوک چون از حدّ تجاوز نماید بیم ضرر است انتهى این خادم فانی از حق میطلبد حضرت معین را مؤید فرماید بر اعلاء کلمه و انتشار امر اگر باین مقام توجه فرمایند البتۀ تأیید الهی و رحمت رحمانی مدد نماید و آنچه سزاوار است عطا کند

ذکر مخدوم مکرم جناب میرزا فض علیہ بهاء الله نموده بودند چندی قبل یک لوح اقدس از سماء فضل مخصوص ایشان نازل و ارسال شد از هر حرفی از آن لوح مبارک نفحات عنایات لایزالی متضوع لله الحمد مؤیدند بر استقامت و خدمت و ذکر و ثنا خدمت ایشان سلام و ثنا و تکبیر و بهاء میرسانم انشاءالله آثار فضل ایشان از اشطار و اقطار بامر مقتدر مختار ظاهر و هویدا گردد جمیع حاضرین و طائفین تکبیر میرسانند و سلام میگویند و ثنا ذاکرند

و در باب فقره معهود باید بروایت شیعه بحديث قبل عمل نمود که فرموده اند لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین سبحان الله الی حین نزد حضرات عنایت و شفقت و مرحمت حق جلّ جلاله معلوم نه مع آنکه جمیع الواح شاهد و گواهد است یسأل الخادم ربّه بأن يؤیّدہم علی عرفان ما اراد انّہ هو السّامع المجیب

ذکر قره عین الموسوم به ولی الله علیہ بهاء الله در ساحت اقدس معروض این آیات باهرات مخصوص آن قره عین و سایر قرر عیون علیہم حفظ الله و عنایتہ نازل قول الربّ تعالی و تقدّس

هو النّاطق فی ملکوت البیان

طوبی لک بما اقبلت فی اوّل ایامک الی ربّک ربّ العرش العظیم قل
الهی الہی ترانی مقبلاً الی سماء ظهورک و ناطقاً بثنائک و آیاتک و معترفاً بما اشرق من افق ملکوت عرفانک اسألك بأن
تجعلنی مؤیّداً علی نصرۃ امرک و اعلاء کلمتک بحیث ترتفع رایات امرک فی مدنک و دیارک انک انت مولی العالم و مربی
الأمم لا اله الا انت القویّ القدير
و هذا ما نزل لعزیزالله علیہ بهاء الله

بسمی المشرق من افق سماء البرهان

قد سمع المظلوم ندائک و اجابک بما کان للأراضی الطّیبۃ المبارکۃ رذاذ الرّحمۃ و لریاض المعرفۃ نسمة العنایۃ و لسماء البیان
شمس الايقان و للعطشان کوثر الحیوان و لأهل البهّاء رائحة الرّحمن اشکر قلمی الأعلى انّہ ذکرک بما یكون باقیاً بدوام ملکوت
الله ربّ العالمین
هذا ما نزل لروح الله علیہ بهاء الله

بنام آنکه پنهانست در حینی که ظاهر و هویداست

آنچه لسان فؤاد بآن نطق نمود بشرف اصغا فائز قل

الهی الہی لک الحمد بما خلقتنی بکلمتک العلیا و اظهرتنی فی ایامک یا مولی الوری و ربّ العرش و الثّری اسألك
بالسّفینۃ الّتی استوی علیها البحر الأعظم و بأمرک الذی به سخرت العالم بأن تجعلنی ساکناً فی ظلّ قباب رحمتک و سماء
فضلک ثمّ قدر لی ما یقرّبنی الیک فی کلّ الأحوال و يؤیّدنی علی نصرۃ امرک انک انت الغنی المتعال لا اله الا انت العزیز
الفضال انتهى

لله الحمد قرر عیون بعنایات مقصود عالمیان فائز گشتند از برای هر یک نعمت باقیه و مائده معنویّه از سماء فضل نازل
هنیئاً لهم در حین عرض تبسم فرمودند و بحر عنایت بموجی بدیع و اوجی عظیم ظاهر و هویدا له الحمد و الثّناء و له الشّکر و
البهّاء و مولود جدید علیہ بهاء الله العزیز الحمید که بطراز اسم بدیع الله مزین در آن حین بشرف امضا مشرف نعیماً له این خادم

از حقّ سائل و آمل که هر یک را تأیید فرماید تأییدی که از آیات منزله واضح و مشهود و اینکه ذکر نمودند یکی از ابناء را بمقرّ فدا فی سبیل اللّٰه بفرستند بعد از عرض هذا ما نطق به لسان العظمة یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی للّٰه الحمد آن جناب خود باین شرافت کبری فائزند و باین موهبت عظمی مزین یشهد بذلک لسان عظمتی و لسان فضلی و لسان عنایتی و لسان بیانی البدیع انتهی هذا فضل آخر و نعمة اخرى و رحمة اخرى و موهبة اخرى من لدی اللّٰه ربّنا و ربّ من فی السّموات و الأرضین

اینکه در باره جناب آقا میرزا آقا (ش) علیه بهاء اللّٰه و ارادة توجّه ایشان بانوار وجه محبوب و اشتعالشان بنار فراق مرقوم داشتند این مراتب بسمع من خلقت الآذان لاصغاء ندائه فائز هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قول الرّبّ تعالی و تقدّس

هو الشّاهد الخیر

قد سمعنا ندائك و رأينا توجّهک و اقبالک و اشتعالک فی هجر مولاک انا ذکرناک من قبل بما فاحت به نفحة الرّحمن فی الامکان نسأل اللّٰه ان يؤیّدک و یوفّقک علی ذکره و ثنائه و خدمة امره أنّه هو المقتدر المهیمن القیوم أنّک اذا شربت رحيق الوحی من كأس بیانی و وجدت عرف الرّحمن من کلماتی قل

الهی الهی هجرک اهلکنی و فراقک احرقنی و ظهورک حیرنی و آیاتک اشعلتنی و بیّاتک جذبتنی اسألك بالکلمة الّتی بها سرع المقرّیون الی مقرّ الفداء بأن تکتب لی من قلمک الأعلى اجر لقائک و الحضور امام وجهک و القیام لدی باب عظمتک ای ربّ ترانی منجذباً من نفحات وحیک و طائراً فی هواء حبّک اسألك بأقطار فجر ظهورک و انوار وجهک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال متمسّکاً بحبل فضلک و عاملاً بما امرتنی به فی کتابک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدير

حقّ اولیای خود را دوست داشته و دارد و از برای لقا و ظهورات عنایت و مرحمت آمده ولكن ظلم ظالمین و غفلت غافلین حایل شده چندیست ارض سجن مضطرب مشاهده میشود چه که نفسی از اهل بغضا مدّتی بر سریر حکومت جالس اگرچه بسقر راجع یعنی عزل شد ولكن الی حین ارض ساکن نشده لذا در اظهار کلمه اذن توقّف نمودیم أنّه هو الفضّال الکریم و هو الغفور الرّحیم از او میطلبیم آنچه را که خیر دنیا و آخرت در آنست أنّه علی کلّ شیء قدير و بالاجابة جدیر انتهی للّٰه الحمد فائز شدند بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد تفصیل این ارض البتّه الی حین بسمع آن جناب رسیده این عبد هم خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله خیر دنیا و آخرت میطلبد

اینکه مجدّد در باره جناب حاجی محمد علی (م) علیه بهاء اللّٰه مرقوم داشتند یوم ورود دستخطّ آن محبوب آنچه اراده نمودند در ساحت اقدس عرض شد و بشرف امضا فائز هنیئاً له و جناب محبوب فؤاد امین علیه بهاء اللّٰه هم در ساحت اقدس مطالب ایشان را عرض نمودند و امضا را باذن خود شنیدند و همچنین لوحی هم مخصوص ایشان از قبل نازل و ارسال شد یسأل الخادم ربّه بأن يؤیّد اولیائه علی ما یحبّ و یرضی و یقدّر لهم خیر ما نزل فی کتابه المبین

و اینکه در ذکر الوهیّت مرقوم فرمودند که شخصی را از شنیدن آن پریشانی دست داد بعد از عرض این فقره این کلمات عالیات از مشرق اراده ظاهر و مشرق قوله تبارک و تعالی یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی ناس ضعیفند الی حین قلم اعلی بما ینبغی ذکر ننموده مکلمّ طور مع آنکه آیاتش عالم را احاطه نموده خود را صامت مشاهده مینماید و الی حین جهل اهل فرقان بتمامه ذکر نشده لعمر اللّٰه از کأس توحید محرومند و از قدح تفرید ممنوع الی حین مقام توحید حقیقی مستور و این ستر فضلی است بزرگ از برای بعضی از نفوس که اقبال نموده اند اگرچه نفحة این مقام از قلم اعلی متضوّع مقصود آنکه آذان مستعدّه لاصغاء نداء اللّٰه و ابصار حدیده لمشاهدة ما ظهر من خزائن القلم قلیل مشاهده میشود آن جناب باید مدارا نمایند و باذکاری ناطق شوند که سبب توجّه و اقبال و انجذابست چه که مراتب و مقامات اولیای فرقان و مراتب آنچه سزاوار ظهور

است اگر از بعضی مستور ماند اقرب بتقوی است حال محبت و اقبال کافیت و بعد از اقبال و توجه اکثری بحبل بیان ارتقا مینماید و بقدر استعداد بر مراتب واقف میشوند قدرنا لک خیراً کثیراً فی الکتاب انتهی

یا محبوب فؤادی اکثری رضیعند شیر میطلبند قابل فوق آن نبوده و نیستند نسأل الله تعالی ان يؤید عباده علی ذکره و ثنائه و الاقبال الیه و التوکل علیه انه هو السامع المجیب و هو الفرد الواحد العزیز الحمید عرابضی که بساحت اقدس ارسال شد جواب نازل از حق میطلبم از اشراقات انوار آفتاب حقیقی که از افق لوح مشرقست اولیای آن دیار طراً منور شوند و از نار بدیعۀ منیعۀ مشتعل گردند و باتحاد و اتفاق قیام نمایند و با صدور منیرۀ مطهرۀ از ضغینه و بغضا باصلاح عالم پردازند تا نور اتفاق عالم را اخذ نماید و عداوتهای مکنونۀ در صدور ساکن شود و زایل گردد امید هست که اهل بهاء روح العالم فداهم کمر همت را محکم نمایند و فساد و نزاع و جدال و سفک دماء را از عالم بردارند تا عالم بیچاره نفس راحتی برآرد من این را میگویم ولکن هیئات هیئات میشنوم چه که بعضی از نفوس امر الله را سهل شمرده اند یلعبون و لا یعرفون و یقولون ما لا یشعرون در جمیع احوال این خادم فانی تأیید میطلبد و توفیق میخواهد ان ربنا الرحمن هو المشفق الکریم و هو العلیم الحکیم

و اما فقرۀ خطوط دو قسم حضرت غصن الله اکبر روحی و ذاتی لترات قدومه الفداء مرقوم فرموده اند بسیار خوبست تفصیل را خود حضرتشان مرقوم میفرمایند اینکه مرقوم فرمودند که یکی از دوستان سؤال از غیبت نموده ... این مراتب در الواح الہی بمثابة آفتاب ظاهر و لائح این ایام باید کل بنار کلمه مشتعل شوند و بخدمت امر مشغول وقت را غنیمت شمارند و بحکمت و بیان اهل امکان را آگاه کنند هر نفسی الیوم باعتراف بما انزله الله فی الکتاب موفق گشت او از اهل فردوس اعلی مذکور و محسوب امروز سید ایام است و مالک ظهورات بر عرش بیان مستوی طوبی للفائزین ایام مظاهر الہی در مقامی بیوم الله مذکور ولکن این ایام در جمیع کتب مخصوص است بظهور غیب مکنون و سر مخزون الذی ینطق بأعلی التداء امام وجوه العالم در کتب قبل و فرقان عظمت این ایام مذکور و مسطور است حضرت مبشر یعنی نقطۀ اولی روح ما سوا فداه در ایام توجه به ماکو بر حسب ظاهر مستوراً عن الكل بشرف لقا فائز و جناب قدوس علیه بهائی و عنایتی مکرر فائز در سفر ارض خاء مخصوص او را طلبیدیم و اشهر معدودات در حضور بلقا فائز ایشان و جناب باب اعظم را حضرت نقطه روح ما سوا فداه باسم اول و آخر نامیده و همچنین باؤل وارد و آخر نازل تعبیر فرموده و بشارت این ظهور را بهر یک داده و بجناب سیاح علیه بهائی مخصوص فرموده اند برو شاید بیابی مظاهر کلیه قبل از ظهور آگاه بوده اند ایشانند مطالع علم الہی نسأل الله ان يؤید اولیائہ علی عرفان ما انزله فی کتابه المحکم المبین بعضی اذکار سبب احتجاب میشود و همچنین علت اخماد نار سدره در وجود البهاء علی من اقتصر النظر علی التوجه الی الأفق الأعلى منقطعاً عن الظنون و الأوهام یا محبوب فؤادی فی الحقیقه بعضی از اذکار سبب غفلت و کسالت میشود مخصوص اذکار ما لم یرض به الله امید هست کل از ریح بیان رحمن بنوشند و در انجمن عالم بطراز امتیاز ظاهر شوند البتہ حزب الله باید از دوش ممتاز باشند خدمت اولیای آن ارض تکبیر و سلام از قبل و بعد عرض شده و میشود و این خادم فانی از حق باقی سائل و آمل که جمیع را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار است

و در فقرۀ معهود بسی واضح و معلومست که عندالله امری که سبب ضرر کسی و ابتلای نفسی بلکه سبب احزان و کدورات نفوس شود در این ظهور اعظم مردود و غیر مقبول و آنچه سبب ارتقا و علو و سمو و علت فرح و انبساط قلوب اهل عالم است مقبول و محبوب ولکن نظر بحکمت باید بقسمی رفتار شود که رائحه یأس مرور ننماید ان ربنا الرحمن قد منع الكل عن الفساد و النزاع و امرهم بالمحبة و الشفقة و الوداد ولکن حکمت مقتضی مدارا بوده و هست از حق میطلبم حضرت مذکور (معین) را تأیید فرماید بر حفظ اغنام در این صورت اعانت الہی در بارۀ او البتہ میرسد انه یحفظ من اقبل الیه و یقدر له خیر الآخرة و الأولى و یرفعه بجوده و رحمته و سلطانه و ینصره بجنود الغیب و الشہادة انه هو المقتدر القدر

و اما فقره اذكار حسب الاستدعاى محبوب مكرم جناب ميرزا فاض عليه بهاء الله از سماء عنايت نازل و ارسال شد و همچنين جواب حبيب روحانى جناب آقا ميرزا جليل عليه بهاء الله و ساير اوليا عليهم بهاء الله آن محبوب فؤاد بعد از زيارت و اطلاع بصاحبانش برسانند اينكه اذكارى مخصوص نوم و يقظه مسئلت نمودند بعد از عرض امام عرش اين اذكار مشرقاى از افق بيان الهى اشراق فرمود قوله جلّت عظمته و عظمت قدرته

انت الذاكر و انت المذکور

يا الهى و سيدى و مقصودى اراد عبدك ان ينام فى جوار رحمتك و يستريح فى ظلّ قباب فضلك مستعيناً بحفظك و حراستك اى ربّ اسألك بعينك التى لا تنام بأن تحفظ عيني عن النظر الى دونك ثمّ زد نورها لمشاهدة آثارك و النظر الى افق ظهورك انت الذى ضعفت كينونة القدرة عند ظهورات قدرتك لا اله الا انت القوىّ الغالب المختار

انت الله لا اله الا انت

لك الحمد يا الهى بما ايقظتنى بعد نومى و اظهرتنى بعد غيبتى و اقمتنى بعد رقدى اصبحت متوجّهاً الى انوار فجر ظهورك الذى به انارت آفاق سموات قدرتك و عظمتك و معترفاً بآياتك و موقناً بكتابتك و متمسكاً بحبلك اسألك باقتدار مشيتك و نفوذ ارادتك بأن تجعل ما اريتنى فى منامى امتن اساس لبيوت حبك فى افئدة اوليائك و احسن اسباب لظهورات فضلك و عنايتك اى ربّ قدّر لى من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى اشهد انّ فى قبضتك زمام الأمور تبدّلها كيف تشاء لا اله الا انت القوىّ الأمين انت الذى بأمرك تبدّل الدّلة بالعزّة و الضّعف بالقوّة و العجز بالاقتدار و الاضطراب بالاطمينان و الرّيب بالايقان لا اله الا انت العزيز المّنان لا تخيّب من سألك و لا تمنع من ارادك قدّر ما ينبغى لسماء جودك و بحر كرمك انك انت المقتدر القدير

هو المهيمن على الأسماء

الهى الهى كيف اختار النّوم و عيون مشتاقيك ساهرة فى فراقك و كيف استريح على الفراش و افئدة عاشقيك مضطربة من هجرك اى ربّ اودعت روحى و ذاتى فى يمين اقتدارك و امانك و اضع رأسى على الفراش بحولك و ارفع عنه بمشيتك و ارادتك انك انت الحافظ الحارس المقتدر القدير وعزّتك لا اريد من النّوم و لا من اليقظة الا ما انت تريد انا عبدك و فى قبضتك ايدنى على ما يتضوّع به عرف رضائك هذا املى و امل المقرّين الحمد لك يا اله العالمين

هو السّامع المجيب

يا الهى اصبحت فى جوارك و الذى استجارك ينبغى ان يكون فى كنف حفظك و حصن حمايتك اى ربّ نور باطنى بأنوار فجر ظهورك كما نورّت ظاهرى بنور صباح عطائك

هو المهيمن القيوم

اصبحت يا الهى بفضلك و اخرج من البيت متوكّلاً عليك و مفوضاً امرى اليك فأنزل علىّ من سماء رحمتك بركة من عندك ثمّ ارجعنى الى البيت سالماً كما اخرجتنى منه سالماً مستقيماً لا اله الا انت الفرد الواحد العليم الحكيم انتهى

آفتاب فضل الهی لازال مشرق و لائح دلیله نفسه و ظهورات عنایتیه آیاته هو الدلیل و هو الظاهر و هو الشاهد و هو المبین عنایتش شامل و رحمتش محیط احتیاج باستدلال نداشته و ندارد

در باره جناب حاجی علی عسکر (م) علیه بهاء الله مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت اقدس اذن رجوع نازل با بودن عیال البتّه باید بکتاب اقدس عمل نمایند صدهزار طوبی از برای عاملین

اینکه در باره مسجون تفلیس (مشهدی اسمعیل علیه بهاء الله) مرقوم داشتند در حضور عرض شد و بعنایت و شفقت الهی فائز ذکرش از لسان عظمت جاری و فرمودند بنویس باو محزون مباش مولی العالم در سجن اعظم قل

الهی الهی توکلت علیک و فوّضت امری الیک قدر لی ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انک انت العلیم الخیر

انتهی

ذکر جناب آقا محمد صادق الّذی هاجر و فاز فرمودند مخصوص ایشان لوح اقدس از سماء مشیت نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و از بحر معانی بیاشامند این عبد هم خدمت ایشان سلام و تکییر میرساند و توفیق میطلبد

در باره آنچه که رحمت عالم از او ظاهر و همچنین غضبش مرقوم داشتند یعنی مرکب که مراکب عالم از او جاری و ارکان امم از او محکم فی الحقیقه اگر اقلام عالم بخواهند اولاد این امّ را احصا نمایند خود را عاجز مشاهده کنند فکر باو نرسد دفاتر او را کفایت نکند باری اگر بر جمیع اوراق فی الحقیقه وصف او ذکر شود نزد تصرّفات عالیّه قاهره او معدوم و مفقود است باری آنچه باین اوصاف و فوق آن مذکور رسید و بسیار خوب و مرغوب لذا هی رحمت از او ظاهر

سبحانک یا اله الممکنات و مقصود الکائنات انت الّذی اودعت فی قطرة شیء حالك ما اهتزّ به اهل القبور به احییت و به اخذت و قبضت اسألك بقدرتک المهیمنة علی العالم بأن توفّق الأمم علی قبول امرک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم ثمّ اسألك یا الهی بیحر عنایتک و سماء فضلك بأن تنزل علی من احبّک و ذکر خادمک بهاء من عندک و سلام من لدنک و روح من جانبک انک انت المقتدر الّذی لا یمنعک ما یشهد و یری و انک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثّری لا اله الا انت العلیّ الابهی

* * *

ط

جناب آقا میرزا ایوب علیه بهاء الله

۱۹ جمادی الأولى سنه ۱۳۰۶

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الابهی

امروز حمد و شکر مخصوص اولیاست یعنی نفوسی که برحیق مختوم رسیده و میرسند و از اجل محتوم نمیترسند جان را در سبیل مقصود عالمیان رایگان انفاق نموده اند نه از سطوت امرا خوفی و نه از ظلم علما ترسی بافصح بیان امام ادیان قد اتی الحقّ گفته اند سبحان الله حیرت اندر حیرتست که اعمالی که از عشاق زمان در این ظهور ظاهر شده عباد ارض پند نگرفته اند و متنبّه نشده اند انصاف کجا رفته عدل چه شده آن یکی در حین شهادت هنیئاً لی گفته و دیگری به انفق روحی لله ناطق و آخر در مقابل بیت بدست خود جان را نثار نمود ان تعدوا شهداء الله فی هذا الظهور لا تحصوهم فی الحقیقه از احصا

خارجست هر يك بشأنى جان داد كه اهل ملاً اعلیٰ فببارك الله گفتند و اهل جنت علیا به الجذب لله متكلّم جلّت عظمتہ ربّنا لا اله الا هو المقتدر القدير

يا محبوب فؤادى نامۀ نامی رسيد فرح مفقود را موجود نمود و سرور مكنون را بعرضۀ شهود آورد لله الحمد حامل بشارت صحت آن محبوب بود و بعد از فرح و انبساط قصد بساط اعلیٰ و مبدأ نشاط ارض و سماء نموده امام وجه مولى العالم عرض شد و باصفا فائز گشت و بعد لسان عظمت باين آیات متكلّم قول الربّ تعالى و تقدّس

بسمى الناطق امام الوجوه

يا ايّها المذكور لدى المظلوم سمعنا ندائك و اجبتك بكلمة يجد منها كلّ حزب اعظم ما عنده بحيث يجد منه اهل الفرقان نفحات الرحمن و اهل الانجيل بيانات الجليل و اصحاب التّوراة تغرّدات حمامة الأمر على اعلیٰ الأغصان و ملاً البيان ما تنجذب به الأفئدة و العقول كذلك اظهر أم الكتاب بيانه و أمّ البيان آياته و البحر الأعظم امواجه و شمس الوجود جوده و اشراقه طوبى لنفس صعدت و سمعت و رأت ويل للغافلين قد كنت حاضراً لدى المظلوم و سمعت ندائه و عرفت أنّه ما اراد الا اصلاح العالم و تهذيب نفوس الأمم ولكنّ القوم اعرضوا عنه و انكروا ظهوره و ما ظهر من عنده بغياً على الله ربّ العرش العظيم تالله هذا يوم فيه اهتزّ الطّور متبسّماً لانه فاز بمكلمه و السّدره تنادى بأعلىّ النّداء قد اتى من انطقنى اتقوا الله يا قوم و لا تنكروا الذى به جرى فرات البيان فى الامكان و ماج بحر العرفان امام الأديان انصفوا فى امر الله و ظهوره و لا تكونوا من الذين جادلوا بآياته و كفروا بنعمته و ارتكبوا ما ناح به كلّ عالم بصير و كلّ عارف خبير قل يا معشر البشر قد تزيّن المنظر الأكبر بمالك القدر و ظهر كلّ امر مستتر اقبلوا بوجه نوراء الى الأفق الأعلى و لا تتبعوا الذين انكروا حجّة الله و برهانه اذ اتى بأمر عظيم و سلطان مبين قد حضر العبد الحاضر بكتابتك و عرضه امام الوجه انزلنا لك ما كان نعمةً للأبرار و نوراً للأخيار و كوثر الحيوان للأحزاب نسأل الله ان يؤيّدهم على الاقبال و يوفّقهم على ما ينبغى لهذا اليوم المقدّس العزيز البديع انك اذا اخذك جذب بيانى و سكر رحيق بيانى قل

الهى الهى نفسى لندائك الفداء و روحى لافبالك الفداء و لذكرك الفداء قد اقبلت الى من شطر السّجن و ذكرتنى اذ كنت صامتاً عن ذكرك و ناديتنى اذ كنت راقداً اشهد انّ رحمتك سبقتنى و نور امرك احاطنى اسألك بأنوار ملكوتك و اسرار جبروتك و بالكلمة التى بها انجذبت افئدة عبادك و حقائق خلقك بحيث سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً للقائك و بالعنق الذى فاز بحبل الأعداء فى ارض الصّاد اظهاراً لقدرك و ابرازاً لانقطاعه عن دونك بأن تؤيّد عبادك على الانصاف فى امرك ثمّ وفّقهم على خرق سبحات الأوهام التى منعهم عن التّقرب الى ساحة عزّك و عن اصغاء ندائك الأحملى الذى ارتفع من قلمك الأعلى اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك اشهد بوحدايتك و فردانيتك و بما انزلته فى كتابك و اظهرته لارتقاء خلقك الى مقام قدرته لهم بجودك و كرمك اى ربّ اسألك بأن تكتب لى ما كتبته لأصفيائك الذين ما نقضوا عهدك و ميثاقك و ما منعهم سطوة الملوك و ثروة المملوك عن النظرا لى افقك و التمسك بحبلك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الكريم انتهى

تبارك الله عجب ذكرى و نيكو وقتى حين ارتفاع ندای مالک اسماء و فاطر سماء ندای جميع اشیاء مرتفع شد امواج بحر بیان بشأنى ظاهر که دریاهاى عالم گویا کل گوش شدند از برای اصغا و همچنین اشجار آن عجب جذبی در این حین عالم را اخذ نموده گویا کلمات بدیعہ روح بخشیده و جان تازه عطا نموده هر یک بشارتی ناطق و بکلمه‌ئى متكلّم ولكن چه فائده خلق بی انصاف کل محروم و ممنوع آیا اگر از این امر اعظم بگذرند چه امری قابل تمسک است و اگر انکار نمایند چه امری لایق اقرار در هر حال دعا لازم است نه جفا چه که نزاع و جدال و فساد در این ظهور اعظم نهی شده نهیاً عظیمیاً فی

کتاب ربنا ربّ العرش العظيم ای کاش بر مقصود حضرت مقصود عارف میگشتند جمیع عباد را در جمیع احوال بصیر و اصطبار امر فرموده‌اند و اولیا باین کلمه مبارکه بشأنی تمسک بسته‌اند که کشته میشوند و نمیکشند و بد میشوند و نمیگویند این بی‌انصافهای عالم مطمئن شده‌اند و هر یوم وارد شده و میشود آنچه که عین عدل میگیرد نوری که سبب روشنی عالم است در اطفائش میکوشند و این سیفها و سنانها اگرچه در ظاهر باین عباد است ولكن در باطن بنفوس ظالمه راجع نسأل الله ان يعرف الكلّ ما منعوا عنه اليوم بالأوهام والظنون انا لله وانا اليه راجعون

اینکه اظهار عجز و انکسار در ساحت اقدس نمودند بعد از عرض فرمودند قوله تبارک و تعالی این عجز و انکسار آن جناب نزد حقّ جلّ جلاله از عظمت و اقتدار صاحبان اقتدار اعظم و احبست طوبی للسانک انه نطق بالحقّ نسأل الله ان یقدر لک خیر الآخرة و الأولى و یکتب لک ما یتقی به ذکرک فی کلّ عالم من عوالمه انه هو المقتدر القدير یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید انتهى

ذکر جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض امام عرش یک لوح امنع اقدس مخصوص ایشان از یمین عرش نازل انشاءالله بآن فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند آنچه را که سرمست شده در انجمن عالم به الملك لله مالک الملكوت ناطق گردند این عبد تکبیر میرساند و از حقّ میطلبد توفیق عنایت فرماید فی الحقیقه ذکر آن محبوب از برای قلب فرحی است تازه و از برای سمع نغمه‌ایست جدید و از برای ادراک معینی است امین لله الحمد که آن محبوب فائز شدند بذكر و ثنا و توجّه و محبّت و اقبال انه هو المشفق الکریم و هو المؤید الحکیم

قرّة عین و فرح قلب لقمان علیه بهاء الرحمن را فرمودند یک لوح امنع اقدس هم مخصوص ایشان از افق سماء برهان نازل امید آنکه درظلّ عنایت حقّ جلّ جلاله تربیت شوند و بآنچه سبب بقا و ذکر ابدیست فائز گردند ذکرش فرح‌انگیز بود و این دلیل است بر عنایت و رحمت حقّ انّ الخادم یسأل ربه بأن یقدر له ما هو خیر له انه هو المقتدر القدير خدمت دوستان آن ارض تکبیر میرسانم و آنچه سبب علوّ و سموّ است از حقّ جلّ جلاله از برای هر یک میطلبم انه هو السامع المجیب

* * *

جناب آقا محمد رحیم الذی هاجر و فاز

هو الشاهد العليم

امروز مظلوم از شطر سجن اعظم اهل عالم را ندا مینماید و بیحر اعظم دعوت میکند امرش اظهار از آفتاب و بیانش بمثابة انوار هیچ منصفی این فضل اکبر را انکار ننماید و هیچ عادلّی این عطیّه کبری را نفی نکند امروز روز اقرار و اعتراف است چه که حقّ جلّ جلاله بر عرش عرفان مستوی و بما ینبغی ناطق و متکلمّ این است آن ظهوری که در کتب قبل و بعد مذکور و از قلم الهی مسطور اولیا را تکبیر برسان و بعنایت حقّ جلّ جلاله بشارت ده قسم بامواج بحر بیان رحمن کل نزد مظلوم مذکورند و بعنایت فائز از حقّ میطلبیم جمیع را بر استقامت کبری مؤید نماید و از مائدۀ ابدیّه و نعمت باقیه عباد خود را محروم نسازد اهل باء و دال را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو ای دوستان بحبل حکمت تمسک نمائید و باندازه تکلمّ کنید یک کلمه بمثابة نار میسوزاند و یک کلمه بمثابة نور روشن و منیر میفرماید برفق و مدارا تشبث نمائید حقّ رحیم است و رحمتش سبقت گرفته و حقّ کریم است و کرشم احاطه نموده بعضی ضعیفند باید بدریاق ذکر و بیان علاج نمائید و قوّت بخشید اعتدال در جمیع مراتب

لازم چه اگر قوت تجاوز نماید بضعمف تبدیل گردد ای دوستان قلم اعلی شما را نصیحت میفرماید و امر مینماید بآنچه که سبب اعلاء کلمه و ارتفاع نفوس است در جمیع احوال باعتدال تمسک نمائید و در امور بانصاف تکلم کنید اعدا بنار جهل مشتعلند باید ببردباری تشبث جست که شاید بیفوسد و ساکن شود نسأل الله تعالی ان یؤیدکم علی ما یحب و یرضی و یوفقکم علی ما امرتم به فی الکتاب

یا رحیم اگر بارض خضرا رسیدی قل این اشجارک و اثمارک و این اسرارک و اورادک یا خضرآء این برک لا تحزنی عمّا ورد علیک سوف یظهر الله منک ما قدر لک انه هو المقتدر القدیر اولیای آن ارض را تکبیر میرسانیم و از حقّ میطلبیم ایشان را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است شاید از رحیق مختوم عباد را باسم قیوم حیات بخشند و زندگی عطا کنند اهل دیار را از قبل مظلوم ذکر نما بگو حمد کنید مقصود عالم را که شما را مؤید فرمود و بایامش فائز نمود قدر این مقام را بدانید لله الحمد از کلمه علیا بتجلیات انوار نیر توحید فائز گشتید و علمای ارض از کلمه فرار اختیار نمودند و از صراط الهی لغزیدند حزب الله را در ارض میم و شین تکبیر برسان شاید از نفحات بیان مقصود عالمیان مؤید شوند بر عملی که ذکرش بدوام ملک و ملکوت در کتاب الله باقی و پاینده ماند حکمت مقتضی ستر اسماء بوده و هست هذا ما نطق به فاطر السماء اذ استوی علی عرش اسمہ الستار الحکیم یا اولیائی عنقریب آنچه مشهود مفقود بتدارک مشغول شوید و مستعدّ گردید از برای صعود انه یؤیدکم و یأمرکم بما یربکم و یرفعکم انه هو الفضل الکریم

یا اولیائی فی العین و الشّین مکرّر بآثار قلم اعلی فائز شدید و بانوار بیان مقصود عالمیان مزین قدر این مقام را بدانید و بخدمت امر تمسک جوئید امروز فرات رحمت جاری و بحر فضل ظاهر

یا ناظر علیک بهائی لازال تحت لحاظ عنایت بوده و هستی از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر خدمتی که ذکرش غافلین را متذکر نماید لیس هذا علی الله بعزیز جناب علی قبل اکبر مذکور بوده و هستند لله الحمد موفّقند بر ذکر و ثنای مظلوم آفاق لازال در سجن اعظم لسان ناطق قلم متحرک وجه متوجّه لیظهر من العباد ما یجعله الله کنزاً لهم عنده انه هو الغفور الرّحیم البهاء من لدنا علیک و علی من سمع خریر کوثر بیانی و اقبل و اخذ و شرب باسم الله المهیمن علی من فی السموات و الارضین

* * *

جناب استاد محمد سلمانی

بنام خداوند دانا

امری که لم یزل و لایزال مقصود نبیین و غایه رجای مرسلین بوده باراده مطلقه و مشیّت نافذه ظاهر شده اوست موعودی که جمیع کتب الهی باو بشارت داده معذلک اهل ارض از او غافل و محجوب مشاهده میشوند بگو ای اولیای حقّ جهد نمائید شاید بعرفانش فائز گردید و بما ینبغی عامل اینست امری که اگر یک قطره در سیلش کم شود صد هزار بحر مکافات آن را مشاهده نماید یعنی مالک شود بگو ای دوستان این شأن عظیم را از دست مدهید و از این مقام بلند غافل مشوید عباد عالم بتصور موهوم چه مقدار جانها انفاق نموده و مینمایند و شما الحمد لله بمقصود فائزید و بموعود رسیده اید باعانت حقّ جلّ جلاله این مقام را حفظ نمائید و بآنچه سبب و علّت ارتفاع امر است تمسک جوئید انه یأمرکم بالمعروف و بما یرتفع به مقام الانسان فی الامکان تعالی الرّحمن منزل هذا اللّوح البدیع ان احمد بما توجه الیک المظلوم من شطر السّجن و انزل لک ما تجد منه

عرف عنايته التي تضيء بين السموات والأرضين الحمد له اذ هو محبوب العارفين بهاء عليك وعلى ابنك واهلك وعلى الذين تمسكوا بهذا الأمر المبرم المتين

جناب ملا محمد ز

هو الله البهي الأبهى

ان استمع ما يلهمك لسان الله عن جبروته المقدس العزيز المنيع لعل تسمع نداء ربك و تخرق الحجابات و تطلع عن رداء الستر باسمي العزيز الممتنع المنيع و لعل تكون بين الناس كالشمس التي تستضيء بها الممكنات او كشجرة التي تثمر في كل حين او تكون ملكاً و تصيح بين السموات و الأرض بأن هذا لجمال الأولى قد ظهر في رداء الكبرياء مرة اخرى و اعترضوا عليه اولى انتهى ثم هؤلاء المشركين الذين كفروا بالله جهرةً و اعرضوا عن آياته بعد الذي نزلت بالحق و كذلك ينزل حينئذ من لدن عليهم خبير قل تالله قد ارتفعت سحب الجود و ظهرت غمام الفضل و تمطر في كل حين بآيات بينات التي تذهل عنها عقول الموحدين قل تالله لو يلقى حرفاً منها على قبور الممكنات ليخرجن عن الأجداث خشعاً لله المقتدر العزيز المنيع و لو يلقى حرفها الأخرى اذاً يرجعون الى ما كانوا و كذلك قدرنا الكلمة سيف الله و نفصل بها بين الموحدين و المشركين و الذينهم استحيوا بكلمة الله اولئك اصحاب البقاء و يطيرن في هواء الروح بأجنحة المنقطعين و يصلون عليهم ملائكة الأمر ثم الذينهم كانوا في اجمة اللاهوت ثم في ستر ثياب الملكوت ثم في هواء الجبروت ثم في ارض الناسوت ان انتم من العارفين و الذينهم فروا عن كلمة الله و خرجوا عن ظلها و ماتوا عن نعمات القدس اولئك مثلهم كالرماد ان انتم من الشاهدين كما ان الرماد لن يحرك من شيء اولئك لن يحركن من كلمة الله و صوره ثم من نفحات الله و عزه كذلك نلقى عليك اسرار ما كان لتكونن من العالمين و انك انت يا اسمي فاخرج عن سباحات الأرض ثم غشوات الملك ثم اطلع عن مطلع الأسماء باسمي الغني المقتدر البديع ثم بلغ امر مولاك الى الشرق و الغرب و لا تصبر فيه و لا تكن من الساكنين كن كشعلة النار او كعمود من النور بحيث لو تظهر من جهة يظهر اشراقك عن جهة اخرى كذلك يحكم عليك قلم القدس من لدن عزيز حكيم و انا لما نريد ان نعزل نفسنا عن بين هؤلاء لذا نزلنا عليك ما يجعلك به منقطعاً عن العالمين و اكتفينا بهذه الآيات لعل تكون متذكراً في نفسك و تذكر الناس بأيام التي ما رأت بمثلها عيون الأرباب فكيف عيون المحتجين و لقد نزلنا عليك من قبل لوحاً و قد كنز في كل حرف منه رائحة التي لو يهب على الممكنات ليقومن عن تراب الغفلة و يتوجهن بوجوههم الى وجه الله المهيمن المقتدر العزيز القدير ولكن ما ارسلناه اليك الى ان يأتي وقته لأن كل الأمور معلقة بامضاء الذي يرجع الى القضاء الذي يرجع الى القدر الذي يرجع الى الارادة التي يرجع الى المشيئة التي يخلق بأمرى المقتدر العالی المتعالی العزيز المنيع كذلك بشرناك به لتكون مستبشراً في نفسك الى ان يتجلى عليك بسلطان الحروفات و الكلمات و ان هذا فضلي عليك و على العالمين و ان الذين ذكرت اسمائهم في كتابك بلغهم من لدنا سلاماً و رحمةً و تحيةً و عنايةً و تكبيراً و روحاً و ريحاناً ليستبشرون في انفسهم و يكونن من الرجاعين الى الله الذي يرجع اليه كل الأمور في يوم الذي تزل فيه اقدام المخلصين قل تالله ان اليوم قد ظهر بالحق في هيكल الغلام فتبارك الله ابدع الأبدعين و مظهر كنائز الغيب كيف يشاء و انه لهو الفرد العزيز المقتدر الكريم

قائِن

قد نزل لمحمد قبل على الذى كان فى ارض الطاء بحب الله معروفا

هو الباقي القديم

ان استمع يا عبد ما يوحى اليك عن شطر القدس و لا تلتفت الى الذينهم كفروا و اشركوا فاكف ربك ثم انقطع عن العالمين جميعا انه يحرسك عن رمى الشيطان و يقربك الى شاطئ قدس محمودا ذكر نفسك فى كل حين لئلا يحجبك الاشارات و كذلك يأمرك فلم الأمر من هذا الاصبع الذى خرج عن جيب القدرة بسلطان مبينا ان اتحد مع ابناء الله و كن ناصراً لأمره و لا تغفل عنه اقل من حيناً و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثم هذه الورقة التى جعلها الله عن غصن القدس مشهودا و اذا بلغت اليك خذها بروح و ريحان ثم اقرأها بنغمات عزّ بديعا و انها لقميصى قد ارسلناه اليك لتجد منه روايح عزّ محبوبا قم على الأمر بحكمة من لدنا لئلا تحدث الفتنة و يرجع الضر الى اصل الشجرة و كذلك امرت من لدن عزيز حكيم خذ كأس الحيوان من انامل الرحمن و لا تلتفت الى مظاهر الشيطان فى هذه الايام التى قام على مكر جديدا تالله تحيرت عن مكره سكان السموات و الأرض و كان الله على ذلك شهيدا ثم ذكر من لدنا عباد الذينهم آمنوا بالله و آياته و ما منعهم همسات الشيطان عن جمال الرحمن و كانوا على الأمر مستقيما و من دون هؤلاء لم يكن لهم من شأن عند الله دع ذكرهم لأنّ يومئذ لم يكن اسمائهم عند ربك مذكورا كذلك القيناك قول الحق لتتبع امر مولاك و تتخذ لنفسك اليه سبيلا و لقد نزلنا لأخيک لوحاً و ارسلناه اليه لتقر به عيناه و يكون على الأمر مستقيما

* * *

زوا

جناب آقا سيّد ابراهيم اخ من استشهد فى سبيل الله

بسمه العزيز الكريم

ان يا ابراهيم ان استمع نداء ربك الكريم من ملكوت بيانه الممتنع القديم لا اله الا انا الرحمن الرحيم قم بين العباد ثم اذكر ربك بذكر تشتعل به افئدة العالم و تنجذب به ارواح المخلصين و انظر ثم اذكر اذ توجه من سميناه بمحسوب الشهداء الى مشهد الفداء و انفق روحه حباً لله الملك العزيز الحميد تالله حين ارتقاء روحه استقبله الملاء الاعلى و وجدوا منه عرف قميص ربك الابهى و صعدوا معه الى الرقيق الاعلى ان ربك لهو العزيز العليم لو نذكر مقامه و ما رأى من بدائع الطاف ربك ليأخذ الشوق و الاشتياق من فى الآفاق على شأن يفدون انفسهم فى هذا السبيل المستقيم فلما امرنا العباد بالحكمة سترنا ذكر ذاك المقام ان ربك لهو المدبر الحكيم كذلك اختصاصه فضلاً من عندنا و آثرناه على اكثر الخلق انا كنا قادرين ينبغي لك و لمن آمن بالله ان يذكره بما ذكره الله فى لوح حفيظ كبر من قبلى على ذوى قرابته من الذين آمنوا بالله رب العالمين ثم كبر على وجوه ابناءى فيهنالك و بشرهم بذكرى الجميل

* * *

بسمه المهيمن على العالمين

ان يا احبائي في المعمور ان استمعوا نداء مطلع الظهور من شطر بيته المعمور الذي جعله الله مطاف الملا الأعلى و مشارق الأمر في ازل الآزال ليسرّكم نداء الله و يقدّسكم عن الدنيا و احزانها و يقربكم الى مطلع العظمة و الاقتدار انا ذكرنا الذين توجّهوا الى الوجه و جعلناه كنزاً لهم في عوالمنا التي ما اطلع بها احد الا نفسه المهيمنة على الامكان طوبى لكم يا احبائي بما فزتم بالمقصود اذ اعرض عنه العلماء و الأمراء و سقيتم كثر الحيوان اذ منع عنه كلّ غافل مراتب انتم الذين ما منعكم حجابات الناس و ما حبّبتكم اشارات الذين كفروا بالله مالک الرقاب قد توجّهتم الى الأفق الأعلى بوجوه بيضاء و سمعتم نداء مالک الأسماء اذ ارتفع بين الأرض و السماء ان افرحوا ثم اشكروا ربكم العزيز الوهاب كم من ملك اراد اللقاء و كم من عالم ناح لآيام الوصال و اذا قضى الميقات و انار افق الظهور بعدوا عنه و تمسّكوا بما عندهم من الأقوال قد خلق العالم ليوم الأكبر انه اتى بالحقّ ولكنّ القوم في مرية و شقاق قد فاز العالم بظهور اسمنا الأعظم من الناس من عرف و منهم من لم يعرف طوبى لمن سمع و ادرك و قال لك الحمد يا مطلع الآيات توجّهوا يا احبائي بقلوب نوراء الى مقرّ عرش ربكم مالک الأسماء ثم انصروه بالذکر و البيان قد سدّت الأبواب و قام البوّاب لو شاء الله يفتحها بمفتاح اسمه الأعظم و يطردهم بسلطانه الذي غلب الكائنات اذا احد اراد ان يحضر لدى العرش يتكلّمون فيه ما ينوح به سكّان الفردوس و الملا الأعلى انه لهو العزيز العلام

انا منعنا الناس عن الحضور لدى العرش بما اكتسبت ايدي الذين غفلوا عن الأمر و اتبعوا كلّ مشرک غرّار ينبغي لكلّ ان يعمل بما امر به من لدى الله الواحد المختار اياكم ان يحزنكم البعد ان الذي فاز اليوم بالاقبال و عمل بما امر به الله من اهل القرب في امّ الأنواح تفكّروا في فضل الله و الطافه انه يذكركم بالفضل في هذا الحصن الذي بنى من صخرة صماء و يرسل اليكم ما تقرّ به الأبصار ان اتبعوا اوامر الله و سننه و تشبّثوا بذيل رحمة ربكم فالق الأصباح تمسّكوا بحبل الاتحاد في سبيل الله مالک الایجاد باتّحادكم تضطرب افتدة الذين كفروا بالمبدأ و المال و علّموا ابنائكم ليقرؤوا آيات الله بالعشيّ و الاشرار قد كتب الله لكلّ اب تربية اولاده من الذکر و الأنثى بالعلم و الآداب ثم الصناعة و الاعتراف كذلك علّمناكم في كتابنا الأقدس الذي نزلناه من ملكوتنا المقدّس طوبى لمن اخذه بقدرة من عندنا انه من اهل هذا المقام ان اجهدوا ليظهر منكم ما ينبغي لآيام ربكم مالک الرقاب انما البهّاء عليكم و على الذين فازوا بما فزتم و شربوا كثر الحيوان من ايادي فضل ربكم مالک الأديان

جناب ملا احمد م ع عليه بهاء الله

بسمي المشرق من افق الابداع

ان يا احمد انا نحبّ ان نذكرك بذكر يستضيء به العالم و نريد ان نسقيك ماء الحيوان من كثر فم رحمة ربك المعطى العليم قد ارسلنا اليك من قبل قدح العرفان و شربت منه بهذا الاسم الذي به سخر من في العالمين و من قبله ارسلنا اليك كأساً و اخذتها و شربت منها و قلنا مريئاً لك يا من تزين قلبك بعرفان الله و تشرف لسانك بذكرى العزيز البديع لو نعدّ لك ما ارسلناه اليك من الأقداح و الكؤوس ليملا الألواح ان ربك لهو المفصل العليم الخبير قد قرأنا كتابك قبل حضوره لدى العرش و نزلنا لك هذا اللوح الذي منه يمرّ عرف الرحمن في الامكان لتجد منه ما يفرح به قلبك و يؤيدك على ذكرى العزيز المنيع

ان اجمع احبائي في هناك ثم اقرأ ما نزلناه لك ليظيرن بأجنحة العرفان في هواء محبة ربهم المقتدر القدير قل لا تحزنوا ان افرحوا بالفضل الذي احاط الآفاق لعمري لا يفوت عنكم من شيء لو تفكرون في هذه الكلمة لترون انفسكم في سرور لا يعتريه الظنون و لا تأخذه كدورات الامكان يشهد بذلك كل عارف متفكر متفرس بصير انتم تحت قباب الفضل و فسطاط الجود و قدر لكم ما تقر به ابصار الناظرين كبر على وجه كل واحد منهم من قبلي و بشرهم بهذا الذكر الجميل انا جعلناك نجم الهداية للبرية نورهم بأنوار وجه ربك المشرق الظاهر العزيز البديع ثم أمر الناس بما نزلناه من جبروتنا المقدس في كتابنا الأقدس ليعملن بما نزل فيه من احكام ربك العليم قل انه لمطلع الفضل لكم و روح الحيوان لابقائكم تمسكوا به بقدرة لا تمنعها اشارات الغافلين من عمل به انه فاز بأمر الله و رضائه و الذي غفل انه من الجاهلين به يمر عرف القميص بينكم و يقربكم الى الغفور الرحيم و انه لفلک الله بينكم و الآية الكبرى لأهل الوري نعيماً لمن تمسك بها انه من اهل هذا المقام المنيع البهاء عليك و على الذين اتبعوا امرك في هذا الأمر المبين

* * *

احمد ولي

هو الميّن الخبير

ان يا احمد قد ذكرناك من قبل و عرفناك سبيل الله الواضح المستقيم ان المظلوم يذكر من توجه اليه و صبر فيما ورد عليه في سبيل الله الملك العزيز الحكيم لا تحزن عما ورد عليك و انظر ثم اذكر ما ورد على احباء الله في الأعصار الخالية انه لهو الميّن الخبير طوبى للذين صبروا في البأساء ابتغاء لمرضاة الله الا انهم من الفائزين ان اذكروا ربكم الرحمن في كل الأحيان منقطعين عن الذين غفلوا عن اسمه العظيم اياكم ان تحجبكم شئون البشر عن المنظر الأكبر دعوهم بأنفسهم و توكلوا على الله المقتدر القدير

* * *

في الصاد

يصل الى آقا محمد حسين اخ من هاجر الى الله المهيمن القيوم

بسم الله البهي الأبهى

هو الفرد في جبروت البهاء

ان يا اسم الذي سميت باسمي في ملكوت الأسماء اسمع ما يلقيك الروح من سماء عزّ بديعا ثم استقم على حب الله و دينه لأننا شهدنا الناس في تلك الأيام على وهم كان على سر السطر غليظا و أنك فاحرق سباحات الأوهام بأنامل القدرة من لدن عزيز قديرا اياك ان لا تلتفت الى الذين يأمرن الناس بالشرك في هذا الغلام الذي ينطق الروح فوق رأسه بأن تالله هذا جمال يطوفن في حوله ملكوت قدس رفيعا كذلك اذكرناك في اللوح لتذكر الناس بالله ربك و تدخلهم في شاطئ اسم بهيّا قل تالله كل ما انتم سمعتم من دوني هو خلقي و كان الله بذلك شهيدا و ما انتم سمعتم بين الناس هو من امري و ما اطلع به الا نفسي الحق

و عن ورائى انفس معدودا فلما اخذهم الغرور و استكبروا على الله اذاً كشفنا الحجاب و اظهرنا الأمر ليكون الناس فى دين ربهم
تقياً و أنك انت فاشكر الله بما ستر عنك ما ورد على جمال الله من عبادہ و كن على شكر عظيم تالله لو تطلع لتبكي فى
روحك و تنقطع عن كل من يمشى على وجه الأرض و لا تجلس مع احد و لا تأنس مع نفس و تتخذ لنفسك مكاناً بعيداً و
بلغ الظلم الى مقام الذى يقتلوننى بأسياهم ثم يرجعوه الى انفسهم ليدخلوا به البغضاء فى قلوب العباد و كذلك يمكرون فى امر
ربك قل انه لأشد مكرراً و اعظم تنكيلاً اياك ان لا تستقر على مقامك ثم ادع الناس الى جهة العرش و كن فى تبليغ مبينا و ان
يمسك من ضرر فاصبر ثم اصطبر لأن ربك يأتيك بسرور جميلاً قل يا قوم ان تكفروا بما نزل من جهة العرش فبأى حديث آمنت
بالله اذاً فأتوا به و لا توقفوا اقل من حيناً كذلك امرناك ما نزل من جمال القدم على هذا القلم الذى كان فى الابداع باذن الله
مشهودا و الروح و العز و البهاء عليك و على الذين وردوا على بقعة عز بديعاً اياك ان لا تحزن فى امك فانها قد رفعت الى
الرفيق الأعلى مقرّ قدس منيعاً و دخلت فى غرفات الفردوس مقام الذى كانت الأنوار عن افقه مشروقا و اخذتها هبوب ارياح
الفضل و طهرتها عن العصيان و كذلك احاطها فضل ربك الرحمن و ان فضله قد كان على العالمين محيطاً فهنيئاً لها بما
شربت عن كأس القدس و زارت جمال الله على فردوس عز مكينا و حين استرقائها الى سدره البقاء استقبلتها الحوريات عن
غرفات الأبهى و معهن من الملائكة قبيلاً كذلك يرزق الله ما يشاء و ينزل الفضل على عبادہ و انه كان بأحبابه لغفوراً رحيماً

* * *

ارض الخاء

قد نزل من غمام الجود لاسمنا الصادق و كذلك كان الجود من لدى الله على العالمين محيطاً

هو الابدع فى افق الابهى

ان يا اسمى اسمع نداء الله عن مطلع كل اللسان بانى انا الله ربك و رب كل شئى و رب العالمين ثم استمع لما يوحى اليك
عن شطر البيان نفسى الرحمن الرحيم بأنه لا اله الا انا العزيز الحكيم قم ثم انذر العباد بما فرطوا فى جنب الله ثم بشرهم
برضوان الله العلى المقتدر العظيم قل يا قوم اتعجبون بان جائكم جمال الاولى مرة اخرى فى هذا القميص المشرق المنير قل ان
فى هذا الظهور لآيات للعارفين و بينات للمقرئين و اشارات للمتفرسين ان يا اسمى ول وجهك شطر الحرم تالله ان هذا لحرم
الله فيكم و حلّ القدس بينكم و مشعر الامر بين السموات و الارضين دع الاسم عن ورائك ثم الرسم تحت قدمك ثم الملك
على اهله لأن ربك احب ان يشهدك عرياً عن كل الاثواب ليزينك بطراز امره بين العالمين ثم اعلم بان نصب بيننا و بين العباد
سلم و له ثلاثة درجات الاولى تذكر بالدنيا و زخرفها و الثانية تذكر بالآخرة و ما قدر فيها و الثالثة تذكر بالاسماء و ملكوتها و من
جاز عن هذه المقامات يصل الى ملك الاسماء و الصفات اقرب من حين اياكم يا اهل البهاء لا تعطلوا انفسكم على هذه
المواقف ثم مروا عنها كمر السحاب و كذلك ينبغى لعبادنا المقرئين و الذى يمر عنها و يكون ثابتاً فى حبي لو يرفع رأسه الى
الفوق ليشهد ملكوتى و يسمع نغماتى و يكون من الفائزين

قل يا ملاء البيان لا تحرموا انفسكم عن فضل تلك الايام فاغتنموها ثم ارتقبوا امرى المشرق العزيز البديع قل خلصوا
انفسكم يا قوم ثم طهروها عن التوجه الى غيرى و بذكرى يطهر كل شئى ان انتم من العارفين قل اليوم لو يخلص كل الاشياء
عن حجاب النفس و الهوى ليلبس الله كلها قميص يفعل ما يشاء فى ملكوت الانشاء ليظهر آية سلطانه فى كل شئى فعلى من
هذا السلطان المقتدر المهيمن العزيز القدير ان اقرأ يا عبد ما وصل اليك من آثار الله بربوات المقرئين لتستجذب بها نفسك و

تستجذب من نعماتك افئدة الخلايق اجمعين و من يقرأ آيات الله في بيته وحده لينشر نفحاتها ملئكة النّاشرات الى كلّ الجهات و ينقلب بها كلّ نفس سليم ولو لن يستشعر في نفسه ولكن يظهر عليه هذا الفضل في يوم من الايام كذلك قدّر خفّيات الامر من لدن مقتدر حكيم

ان يا خليل تالّله اذاً يحرك القلم على اللّوح ولكن يكي و يصح في نفسه و يضحّ معه السّراج بين يدي العرش بما ورد على جمال القدم من الدّينهم بعثوا بارادة من عنده و كان الله على ذلك لشهيد و عليم و من يطهر اذنه من نعيق المشركين و يتوجّه الى الاشياء لسمع ضجيجها ثم صريخها فيما مستنا الضّراء من عبادنا المشركين كذلك القيناك ذكراً من مصابينا لتطّلع بما ورد على نفسي و تكون فيما ورد عليك لمن الصّابرين ان انصر ربك في كلّ شأن و كن من النّاصرين ثم ذكر النّاس بما نطق الرّوح في هذا اللّوح الدّريّ المبين

قل يا قوم لا تفسدوا في الارض و لا تحاربوا مع احد ان اصبروا في كلّ الامور و توكّلوا على الله و كونوا من المتوكّلين ان انصروا ربكم الرّحمن بسيوف الحكمة و البيان و انّ هذا شأن الانسان و من دون ذلك لا ينبغي لله الملك السّبحان ولكّن النّاس غفلوا عن ذلك و كانوا من الغافلين ان افتحوا يا قوم مصاريع القلوب بمفاتيح الذّكر من هذا الذّكر الحكيم ما اراد الله من الارض و ما عليها الاّ قلوب عباده و جعلها عرشاً لظهور تجلّياته اذاً قدسوها عن دونها ليرتسم عليها ما خلقت لها و انّ هذا لفضل عظيم قل يا قوم زينوا لسانكم بالصدق و نفوسكم بالامانة ايّاكم يا قوم لا تخانوا في شيء و كونوا امناء الله بين بريته و كونوا من المحسنين انّ الذين يرتكبون البغي و الفحشاء اولئك ضلّ سعيهم و كانوا من الخاسرين ان اجهدوا يا قوم بان تكون عيونكم ناظرة الى شطر رحمة الله و قلوبكم متذكّراً ببدايع ذكره و نفوسكم مطمئنّة بمواهبه و فضله و ارجلكم ماشية على سبل رضائه و هذا وصيّتي عليكم ان انتم من العاملين و من لن تهبّ منه روايح الامر و اثر مولاه انه لن يذكر عند الله الملك العالم الخبير قل اليوم لن ينسب احد بالله و مظهر نفسه الاّ بان يكون علم الهداية بين العباد بحيث يظهر من افعاله ما يهتدى به المريدين و يشهد من وجهه نضرة الرّحمن و يسمع من قلبه و لسانه ذكر الله العلّيّ العالم العليم كذلك علّمكم قويّ الامر في هذا اللّيل الّذي تغنّ فيه حمامة الامر بآيات حزين

ثمّ اعلم يا ايّها الموقن بالله بانّ ربك اختارك لحبه و منّ عليك في كثير من المواضع و نجاك عن الغفلة و ايّدك لعرفان نفسه و فضلك على كثير من بريته و جعلك من العارفين و علم ما ورد عليك في سبيله و ما حملته من الشّدائد في حبه و رضائه و انّ عنده علم السّموات و الارض و لن يغادر عن لوح القضاء ذرّة من اعمال الخلايق اجمعين فهنيئاً لك بما صبرت في ايّام الله و فزت بها و كنت من المدركين اذاً فاسع في نفسك لتكون ثابتاً على الامر بحيث لا يزلك السنّ العالمين ثمّ قم على ثناء مولاك و بلّغ رسالاته الى الدّينهم آمنوا بالله و آياته ثمّ اثبتهم على الامر و كن من الثّابتين ١٥٢

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

الأقدس الأعظم الأمنع الأعلى

ان يا اسمي ان احمد الله بما جعلناك امطار الفضل لما زرعه في الاراضي الطيبة المباركة و جعلناك ربيع العناية لما غرسناه من الأشجار البديعة المنيرة هذا فضل لا يعادله ما خلق في الامكان و سقيناك رحيق البيان من قدح الطاف ربك الرحمن و هو هذا الفم المقدس الذي اذا فتح اهتزت الممكنات و تحركت الموجودات و نطقت الورقاء هذا لكوثر الحيوان لمن في الابداع و ارسلنا اليك في اكثر الأحيان عرف الرحمن من هذا الفرع المتحرك على متن ربك العزيز المختار تالله الحق لو يتوجه اليه الوجود من الغيب و الشهود ليراه طائراً الى المقصد الأقصى مقام الذي فيه تنطق سدرة المنتهى انه لا اله الا انا العزيز الوهاب طوبى لك بما كنت سائراً في بلاد الله و كنت آية الفرح و الاطمينان لأهل البهائم الذين انقطعوا عما سواه و توجهوا بالقلوب الى هذا الشطر الذي منه اضاءت الآفاق و رشحت عليهم ما ترشح عليك من امواج هذا البحر الذي احاط من في الأكوان انت الذي عرفت نصر الله و قمت عليه بالحكمة و البيان قل ان نصري هو تبليغ امرى هذا ما ملئت به الألواح هذا حكم الله من قبل و من بعد قل ان اعرفوا يا اولي الأبصار ان الذين خرجوا عن الحكمة اولئك ما عرفوا نصر الله الذي نزل في الكتاب قل اتقوا الله و لا تفسدوا في الأرض خذوا ما امرتم به من لدن ربكم العزيز العلام انه علم النصير و علمكم ببيان لن يعتريه ظنون الذين هاموا في هيماء الشبهات

ان يا اسمي ان اسق الممكنات مرة اخرى من هذا القدر الذي به سجت البحار ثم اضرم في قلوبهم النار المشتعلة الملتهبة من هذه السدرة الحمراء ليقوم على الذكر و الشاء بين ملا الأديان قد حضر منك لدى العرش كتب شتى قرأناها بفضل من عندنا و نزلنا لكل اسم كان فيها ما اهتزت به العقول و طارت الأرواح و اسمعناك في اكثر الأحيان اطوار الورقات و تغنيات العنادل التي تغن على الأفنان كذلك تحركت يراعة الله على ذكرك لتذكر الناس بهذا البيان الذي جعله الله مطلع الآيات طوبى لأرض ارتفع فيها ذكر الله و لآذان فازت باصغاء ما نزل من سماء عناية ربك الرحمن وص العباد بما وصيناك ليمنعوا انفسهم عما نهوا عنه في ام البيان ان الذين يرتكبون ما تحدث به الفتنة بين البرية انهم بعدوا عن نصر الله و امره الا انهم من المفسدين في لوح جعله الله مطلع الألواح قل انا لو نريد لننصر الأمر بكلمة من عندنا انه لهو المقتردر القهار لو اراد الله ليخرج من عرين القوة غضنفر القدرة و يزار زئيراً يحكى هزيم الرجود القاصفة في الجبال انه لما سبقت رحمتنا قدرنا تمام النصير في الذكر و البيان ليفوز بذلك عبادنا في الأرض هذا من فضل الله عليهم ان ربك لهو الغنى المتعال قل خافوا الله و لا ترتكبوا ما يجرع به حبائى في الملك كذلك يأمركم هذا القلم الذي منه تحرك القلم الأعلى في مضمار الحكمة و العرفان كبر من قبلى على وجوه الذين تجد منها نضرة البهائم ثم ذكرهم بهذا الذكر الذي به قرت عيون الأبرار انما البهائم عليك و على من تمسك بحبل الله منزل الآيات

یا اسمی بعضی از ناس معنی نصر را ادراک ننموده‌اند چه که مشاهده میشود هنوز صلاح و فساد نزد بعضی مجهول است یعنی تمیز نداده‌اند در اکثری الواح از فساد و نزاع و جدال و اموراتی که سبب احداث فتنه و وضوء برّیه بوده تصریحاً منع شده‌اند مع‌ذلک باموری قیام نموده‌اند که سبب اضطراب افنده و قلوب شده گویند یکی از ملوک عرب بیکی از ندما گفته که آیا میشود نفسی فالوده را نخورده باشد و نشناسد آن ندیم عرض نمود که بلی بسا از نفوس هستند که نخورده‌اند و نمیدانند تا آنکه یومی از ایّام عربی وارد بر ملک شد ندیم عرض نمود گمانم اینست که این از آن نفوسی باشد که ادراک فالوده ننموده و نمیدانند چیست ملک ذکر نمود اگر چنین باشد یک بدره زر بتو عطا خواهم نمود بعد امر بیسط طعام نمود از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب گذاردند شروع در اکل نمود از طریق خوردن او ادراک نمودند که نمیدانند ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن حقّ جلّ و عزّ ذکر نخل و رمان فرموده نخل در بلاد ما هست گمانم اینست که این رمان باشد ندیم عرض نمود ای ملک باید دو بدره زر عطا کنی چه که رمان را هم نشناخته این حکایت مقطوع الأوّل و الوسط ذکر شد چه که آنچه مدّل بر مطلب بود بیان نمودیم

باری جمیع من فی البلدان را از امور مهیّجه و فساد و نزاع و شئوناتی که سبب حدوث فتنه میشود منع فرمائید آنچه الیوم مطلوب است تبلیغ امر بوده مثلاً نفوسی که بخیال بعضی از امور قیام نموده و مینمایند اگر بر تبلیغ امر قیام کنند عنقریب کلّ اهل آن دیار بردای ایمان فائز شوند یک آیه در لوح جناب نبیل اهل قائن نازل اگر کسی بحلاوت آن آیه فائز شود معنی نصر را ادراک نماید قل انّ البیان جوهر یطلب التّفوذ و الاعتدال اما التّفوذ معلق باللطافه و اللطافه منوط بالقلوب الفارغة الصّافیة و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی نزلناها فی الزّبر و الألواح یا اسمی بیان نفوذ میطلبید چه اگر نافذ نباشد مؤثّر نخواهد بود و نفوذ آن معلق بانفاس طیبیه و قلوب صافییه بوده و همچنین اعتدال میطلبید چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمّل نخواهد شد و در اوّل بر اعراض قیام نماید و اعتدال امتزاج بیان است بحکمتی که در زبر و الواح نازل شده و چون جوهر دارای این دو شیء شد او است جوهر فاعل که علّت و سبب کلّیه است از برای تقلیب وجود و این است مقام نصرت کلّیه و غلبه الهیه هر نفسی بآن فائز شد او قادر بر تبلیغ امر الله و غالب بر افنده و عقول عباد خواهد بود

یا اسمی شمس بیان از مطلع وحی رحمن بقسمی در زبر و الواح اشراق فرموده که ملکوت بیان و جبروت تبیان از او در انبساط و اهتزاز و اشراق است ولكنّ الناس اکثرهم لا یفقهون اینکه مکرّر مقام نصر و انتصار از قلم قدر جاری شده و میشود مقصود آن است که مباد احبّاء الله باموری که منشأ فتن و فساد است قیام نمایند جمیع باید در صدد نصرت امر الله برآیند بقسمی که ذکر شد و این از فضل او است مخصوص احبّای او تا کلّ بمقامی که میفرماید من احیا نفساً فقد احیا الناس جمیعاً فائز شوند و غلبه ظاهره تحت این مقام بوده و خواهد بود و از برای او وقتی است معین در کتاب الهی آنّه یعلم و یظهر بسلطانّه أنّه لهو القویّ الغالب المقتدر العلیم الحکیم و باید نفوس مقدّسه تفکّر و تدبّر نمایند در کیفیّت تبلیغ و از کتب بدیعّه الهیه در هر مقام آیاتی و کلماتی حفظ نمایند تا در حین بیان در هر مقام که اقتضا نماید بآیات الهی ناطق شوند چه که او است اکسیر اعظم و طلسم اکبر افخم بشائی که سامع را مجال توقّف نماند لعمری این امر بشائی ظاهر شده که مغناطیس کلّ ملل و وجود خواهد بود اگر نفسی درست تفکّر نماید مشاهده مینماید که از برای احدی مفهومی نبوده و نیست و کتاب اقدس بشائی نازل شده که جاذب و جامع جمیع شرایع الهیه است طوبی للقارئین طوبی للعارفین طوبی للمتفکّرين طوبی للمتفرّسين و بانبساطی نازل شده که کلّ را قبل از اقبال احاطه فرموده سوف یظهر فی الأرض سلطانه و نفوذه و اقتداره انّ ربّک لهو العلیم الخبیر

ان یا اسمی ان استمع ندائی من شطر عرشی أنّه یحبّ ان یدکرک فی کلّ الأحوال بما وجدک قائماً علی ذکره بین الرّجال انّ ربّک یحبّ الوفاء فی ملکوت الانشاء و قدّمه علی اکثر الصّفات أنّه لهو المقتدر القدیر ثمّ اعلم انا سمعنا ما اثبت

فى مناجاتك مع الله ربك العلى العظيم طوبى لك بما اقتصرت امورك على هذا الأمر المبرم العزيز الحكيم نسال الله بأن يجعل نداءك مغناطيس الأسماء فى ملكوت الانشاء ليسرعن اليه الكائنات من غير قصد و ارادة أنه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المتعالى الأمنع الأقدس الأرفع الأعز الأجل الأكرم العليم الخبير

قد نزل بالحق من جبروت عز قديم للذى سمى بأشرف ليكون شرفاً له و ذكرى للآخرين

هو العزيز البديع

ان يا اشرف اسمع ما يلقيك لسان القدم و لا تكن من الغافلين و ان استماع نغمة من نغمات ربك ليجذب العالمين لو يتوجهن اليها بسمع طاهر بديع و ان الأسماء لو يخلصن انفسهم عن حدودات الانشاء ليصيرن كلها اسم الأعظم لو انت من العارفين لأن جمال القدم قد تجلى على كل الأشياء بكل الأسماء فى هذه الأيام المقدس العزيز المنيع و أنك فاسع فى نفسك بأن تكون محسناً فى امر ربك وخالصاً لحبه ليجعلك من اسمائه الحسنى فى ملكوت الانشاء و ان هذا لفضل كبير فوعمرى لو يرفع اليوم ايدى كل الممكنات خالصاً عن الاشارات الى شطر الرجاء من ملك الأسماء و يسألته خزائن السموات و الأرض ليعطيهم بفضله العميم قبل ان يرجعن اياديهم اليهم و كذلك كان رحمته على العالمين محيط قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن فضل الله و رحمته و من يمنع و أنه على خسران عظيم قل يا قوم أ تعبدون التراب و تدعون ربكم العزيز الوهاب اتقوا الله و لا تكونن من الخاسرين قل قد ظهر كتاب الله على هيكल الغلام فبارك الله احسن المبدعين انتم يا ملأ الأرض لا تهربوا عنه ان اسرعوا اليه و كونوا من الرجاعين توبوا يا قوم عما قد فرطتم فى جنب الله و ما اسرفتم فى امره و لا تكونن من الجاهلين هو الذى خلقكم و رزقكم بأمره و عرفكم نفسه العزيز العلى العليم و اظهر لكم كنوز العرفان و عزجكم الى سماء الايقان فى امره المحكم العزيز الرقيق اياكم ان لا تمنعوا فضل الله على انفسكم و لا تبطلوا اعمالكم و لا تنكروه فى هذا الظهور الأظهر الأمنع المشرق المنير فأنصفوا فى امر الله بارتككم ثم انظروا الى ما نزل عن جهة العرش و تفكروا فيه بقلوب طاهر سليم اذا يظهر لكم الأمر كظهور الشمس فى وسط السماء و تكونن من الموقنين قل ان دليله نفسه ثم ظهوره و من يعجز عن عرفانهما جعل الدليل له آياته و هذا من فضله على العالمين و اودع فى كل نفس ما يعرف به آثار الله و من دون ذلك لن يتم حجه على عباده ان انتم فى امره لمن المتفكرين أنه لا يظلم نفساً و لا يأمر العباد فوق طاقتهم و أنه لهو الرحمن الرحيم قل قد ظهر امر الله على شأن يعرفه اكمه الأرض و كيف ذى بصر طاهر منير و ان الأكمه لن يدرك الشمس ببصرها ولكن يدرك حرارة التى تظهر منها فى كل شهور و سنين ولكن اكمه البيان تالله لن يعرف الشمس و لا اثرها و ضيائها ولو تطلع فى مقابلة عينه فى كل حين

قل يا ملأ البيان أنا اختصاصناكم لعرفان نفسنا بين العالمين و قربناكم الى شاطئ الأيمن عن يمين بقعة الفردوس مقام الذى فيه تنطق النار على كل الألحان بأنه لا اله الا انا العلى العظيم اياكم ان لا تحتجبوا انفسكم عن هذه الشمس التى استضاءت عن افق مشية ربكم الرحمن بضياء الذى احاط كل صغير و كبير ان افتحوا ابصاركم لتشاهدها بعيونكم و لا تعلقوا ابصاركم بذى بصر لأن الله ما كلّف نفساً الا بعد وسعها و كذلك نزل فى كل الألواح على النبيين و المرسلين ان ادخلوا يا قوم فى هذا الفضاء الذى ما قدر له من أول و لا من آخر و فيه ارتفع نداء الله و تهب روايح قدسه المنيع و لا تجعلوا اجسادكم عرياً عن رداء العز و لا قلوبكم عن ذكر ربكم و لا سمعكم عن استماع نغماته الأبدع الأمنع العزيز الأفصح البليغ

ان يا اشرف فاشكر الله بما شرّك بقلائه و دخلك تلقاء العرش مقعد عزّ عظيم فطوبى لعينك بما رأت جمال الله ربك و ربّ الخلايق اجمعين فطوبى لأذنك بما سمعت نعمة الله المقتدر العليم الحكيم ثم اعلم بأن تمت ميقات وقوفك لدى العرش قم ثم اذهب بلوح الله الى عباده المريدين الذين احترقوا الأحجاب بنار الانجذاب و صعدوا الى الله الملك العزيز الحميد ثم ذكرهم بما ورد علينا من الذينهم خلقوا بأمر من لدنا ثم بشرهم برضوان الله ليكوننّ من المستبشرين ان اقصص لهم من قصص الغلام ليطلعنّ بها و يكوننّ من الذاكرين قل يا احبّاء الله قوموا على النصّر و لا تتبعوا الذينهم جادلوا بنفس الله و انكروا حجة التي جعلها الله برهان امره بين السموات و الأرضين و بغوا على الله على شأن قاموا على الاعراض في مقابلة الوجه و ما استحياوا عن الله الذي خلقهم بأمر من عنده و كذلك ورد على جمال القدم من هؤلاء الظالمين و بلغ الاعراض الى مقام قاموا على قتلى بما القى الشيطان في صدورهم و كان الله على ذلك لعليم و شهيد و لما شهدوا انفسهم عجزاء عند سلطنة الله و قدرته اذا قاموا على مكر جديد كذلك ورد علينا من الذينهم خلقوا بأمر من عندنا و انا كنا قادرين انتم يا احبّاء الله كونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و آياته و عذاب المحتوم لمن كفر بالله و امره و كان من المشركين قل يا قوم لا تسمعوا قول المشركين في الله و مظهر نفسه اتقوا من يوم كلّ يسألون عمّا فعلوا في محضر ربهم العليّ العظيم و يجزون بما كسبوا في الحياة الباطلة و هذا ما قدّر على الواح عزّ حفيظ و لا تكونوا من الذين يتخذون في كلّ حين لأنفسهم امراً و يكفرون به في حين آخر اتقوا الله يا ملأ المؤمنين ان اتخذوا ما نزل عليكم عن جهة العرش و دعوا ما دونه و كونوا على الأمر لمن الراسخين و ان رأيت الذي سمى بمحمّد قبل عليّ ذكره من لدنا و بلغه ما امرت به ليقوم على الأمر و يكون مستقيماً بحيث لا يزلّ قدمه عن صراط الله العزيز الحميد قل يا عبد تالله كلّما سمعت و عرفت قد ظهر من لدنا و ما دوني قد خلق بأمرى ان انت من العارفين و كلّما اشرنا به الى دوني هذا لحكمة من لدنا و ما اطّلع بذلك احد الا الذين عرفناهم مواقع الأمر و ايدناهم بروح الأمين و انك شقّ حجابات الأوهام ليستشرق عليك شمس الايقان عن مشرق اسمى الرحمن و يجعلك من المخلصين قم على خدمة ربك و لا تلتفت الى الذينهم كفروا بالله و كانوا من المنكرين ان اذكر الناس بالحكمة و الموعظة و لا تجادل مع احد في امر ربك ليتّم حجة ربك على العالمين كن متّحداً مع احبّاء الله ثم اجمعهم على مقرّ الأمن في ظلّ اسم ربك العزيز العليم ان احفظ العباد بأن لا يزلّهم همزات الشيطان حين الذي يرد على ارضكم بمكر عظيم و معه ما يمنعكم عن حبّ الغلام كذلك نبأناك من نبا الغيب لتطّلع به و تكون من الثابتين ان انقطع عن كلّ الأشتار ثم ولّ وجهك شطر الحرم مقرّ عرش ربك الغفور الرحيم ثم اعلم بأننا اذكرناك في الألواح من قبل و من بعد و ما وجدنا منك ما ينبغي لك ايّاك ان لا تمنع نفسك عمّا قدرناه لك على الواح قدس حفيظ خلّص نفسك عن كلّ ما يمنعك عن الله ثم اذكره بقلب خاشع منير فينبغي لك بأن تكون مستقيماً على الأمر على شأن لو يجادلنّ معك كلّ من في السموات و الأرضين لن يقدرنّ ان يزلنّك عن الأمر و يشهدنّ انفسهم عجزاء كذلك ينبغي لمن ينسب نفسه الى الله في تلك الأيام التي غرقوا فيها اكثر العباد في غمرات الظنون و الأوهام و كانوا من الهالكين

و اذا رأيت ابابصير فاحضر هذا اللوح تلقاء وجهه ليقرأه و يكون من العارفين و كبر من لدنا على وجهه ليستبشر ببيارات الروح من لدن عزيز حكيم قل يا عبد انا نزلنا عليك الآيات و ارسلناها اليك رحمة من لدنا لتذكر الذينهم كانوا في ارضك ليقومنّ عن رقدتهم و يقبلنّ بقلوبهم الى قبلة التي عند ظهورها خرّت وجوه اهل ملاّ العالمين ثم ذكر من لدنا احبّاء الله الذين ما منعهم الأحجاب عن الدخول في لجة بحر رحمة ربك المعطى الكريم كذلك امرناك و القيناك و الهمناك لشكر الله ربك في كلّ الأحيان و تكون من الشاكرين و الروح و العزّ و البهاء عليكم يا اهل البهاء و على الذين ارادوا الوجه و كانوا من المقبلين

اين توقيع منبع بجهت امة الله در ارض قاف نازل شده تا جميع اماء الله تلاوت نمايند و در جميع بلاد انتشار دهند

هو الباقي

ان يا امة الله اتصبرين على مقعدك بعد الذي كان قميص الغلام محمراً بدم البغضاء بين الارض و السماء و ينادى في كل حين بنداء حزين و كلما يستغيث من احبائه يتقربون اليه بسيوف الحسد و كذلك كان الامر ان انت من العارفين اذا قد وقع جمال البهاء في غيايت الحب و انك ان وجدت سيرة العماء فارسليه لعل يدلي دلو الوفاء في هذا البئر الظلماء و يرفع به الغلام و يستضيئ بلحاظه كل العالمين ان يا امتي اتصبرين على محلك بعد الذي ابتلى الخليل بيد التمرد و لن يجد لنفسه ناصراً الا الله العزيز الجميل ان يا امتي اتشرين الماء بعد الذي كان الحسين ظمناً في ارض الطف و كان ان يمس من عرقه قطرات دم منير اتسيرين في الرضوان بعد الذي كان جمال السبحان متغيراً بما اصابته البأساء من جنود الشياطين ان يا امتي اتفرحين بعد الذي بدل فرح الله ربك بالحزن الكبرى و بذلك استدمت قلوب الممكنات ثم افئدة المقرئين عن وراء حجابات عز بديع اتأكلين من نعمة الله ربك بعد الذي يأكل الغلام من قطعات كبده بما اكتسبت ايدي المنافقين قولي يا ملأ البيان ءاسترحتم في بيوتكم بعد الذي تغرب جمال القدم و حل في ديار التي لن يعرفه احد من اهلها لا من وضيعهم و لا من شريف اتضحكون بعد الذي كان الروح بين يدي اليهود و يلدغوه كالثعبان في كل حين فوا حسرتاً عليكم بما نسيتم عهد الله و ميثاقه و نبذتم امر الله و اخذتم ما امركم هونكم يا ملأ المنافقين

ان يا اماء الله اتكحلن عيونكن بعد الذي ييكي عيون القدم و يجري الدموع على خدوده كما يمطر سحاب الفيض على خلود ارض بديع اتزين اجسادكن بعد الذي كان رداء الله مشبكاً من رماح المنكرين اتدخلن في حجرات السرور بعد الذي انقطعت نفحات السرور عن رضوان اسمي العظيم ان يا امائي اتحمرن وجوهكن و اصفر وجه الله من لطومات البغضاء من الذينهم ما آمنوا باحد من رسل الله بما انكروا هذا الفضل العزيز المنيع

يا امتي فاعلمي بان محبوب الرحمن قد ابتلى بين ملأ البيان كما ابتلى على بين ملأ الفرقان تالله بل اعظم من ذلك لو انت من الشاهدين و ان يوسف الجمال ينادى حين الذي وقع تحت اظفار الذئب و يستنصر من احبائه لعل يقوم احد على نصره و يكون من الناصرين اذا فاضربن على فخذكن ثم على ترائكن ثم على رؤسكن بما اراد الغلام ان يخرج عن بين هؤلاء بما ورد عليه ما لا يحصيه احد من العالمين تالله اهتزت شجرة القصوى ثم انقعت بجذعها على وجه الارض بما هبت على سدره المنتهى روايح السموم عن شطر القلوب من عبادنا المشركين ان يا امتي اتسترين رأسك بعد الذي ارتفع رأس الغلام على سنان البغضاء و بذلك عرت الحوريات رؤسهن في غرفات البقاء و قلعن شعراتهن بما شهدن سلطان الابهي بين يدي الاشقياء الذينهم اعترضوا على الله و كانوا من المعترضين على جمال عز قديم

ان يا جمال القدم ذكر العباد بما اذكراه لك خلف سراق العصمة ثم اكشف جمال الاسرار عن حجابات الاستار اقل من ان يلتفت بذلك احد الا كل فطن طاهر عليم لعل يعرفون بما نزلنا حكمه في التوراة و جعلناه عبرة للسامعين لان في ذلك آيات للعارفين و بينات للموقنين و دلالات لكل مجاهد امين الذين لن يمنعهم اشارات الكلمات عن الورود في مقابلة العرش هذا المقر المقدس الذي بترابه يستبركون اهل ملأ القدم على مكامن قدس رفيع قل انا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطين ثم البسناه قميص الاسماء بحيث اشتهرنا اسمه بين عبادنا المقرئين و ارفعنا ذكره الى مقام الذي كان ان يذكره الناس في اكثر الديار و احاطته امطار الفضل من سحاب امرنا المبرم العزيز القدير فلما قضت ايام بعثنا بعده الكليم بايات بينات و ارسلناه الى بلده اذا انكره و غرته الرئاسة الى ان حارب بالذي بحرف منه خلق السموات و ما دونها و الارضين و ما عليها و جعلناه مظهر

نفسی العلیم الحکیم ان یا عبد خذ زمام القلم ثم اکف بما اجريت من فمه من رحيق القدس و تسنیم المنیر ان اختتم الکلام فی هذا المقام ثم ابتداً بذكر اصفیائی لیكون ذکراً و شرفاً للذاکرین

قل ان یا اهل البهآء ان اركبوا سفينة البقاء التي جرت على بحر الحمراء ان الله ما قدر للمشرکین نصیباً منها لانها لا تحمل الا اهل التقی من اصحاب هذا الفتی الذی ركب رفرف الاستجلال و یصح بین السموات و الارض و یدعو الناس الی وجه الله لعل یتكونن من المتوجهین و انتم یا اهل البهآء ان وجدتم احداً ان یحلّ الالماس و یجریه علی اللواح فاكتبوا به ما نزل فی هذا اللوح ثم انشروه فی کلّ البلاد لیظهر آثار الله بین عبادہ الموقنین و ان لن تجدوا فاكتبوه بالذهب الخالص ایاکم ان لا تجاوزوا عما أمرتم به و لا تكونن من الصّابرين قل ان الله قد اشرق عن افق تلك الكلمات شمساً مشرقاً و لا یعلم عدتها الا الله المحصى العلیم و یربّی بکلّ واحد منها عالماً من عوالمه الّتی ما اطّلع بها احد من الممكنات الا الله العالم الخیر فطوبی لمن قابلها و استضاء بها و یخرّ بوجهه عند اشراقها و لا یتكونن من المستکبرین و ان حرفاً من هذا اللوح لیکفی فی الحجّة و البرهان کلّ من فی السموات و الارض و لا یعرفها الا کلّ منصف بصیر و لو یضعها احد علی کلّ شیء او تنلی علی السموات و الارض لیجدها خاضعاً لوجه ربک و تلك الكلمات نلقیها علی العباد لعلّ الناس یتكونن من المقبلین و یتستقیمن علی الامر و ینصرنّ هذا العبد الوحید الوتر الفرید

اینکلمات در شرح توقیع مبارک نازل شده ولكن معانی الفاظ آن بلسان پارسی شرح شده و بر حقیقت معانی آن احدى آگاه نه الا نفسه المقتدر العزیز القدير

هو الله البهیّ الابهی

ای کنیز خدا آیا صبر را در صدر قرار دهی و یا اضطبار را بر اضطراب اختیار نمائی بعد از آنکه قمیص این غلام الهی و ثیاب این جمال روحانی مرشوش و محمرّ گشته بدم بغضا در بین ارض و سما و در کلّ حین بنداء حزین ندا فرماید و هر گاه از دوستان استغاثه نماید و یا از محبّان استعانت جوید بشمشیرهای حسد تقرّب جویند و به تیغهای رشک و غضب اجابت نمایند این چنین بوده است امر این جمال مظلوم اگر هستی تو از عارفین و در اینوقت جمال ابهی در بئر ظلما مسجون گشته و در جنح بلا محبوس شده پس اگر یافتی تو سیّارة عما را او را بر سر این بئر ظلمانی دلالت نما و بر نصرت این یوسف مصر رحمانی هدایت کن که شاید دلو وفا را در این بئر ظلما فرود آرد و نزول دهد و این جمال الهی صعود کند و بلحظات و نظرات او مستضیی شوند عالمیان ای کنیز من آیا در محلّ خود صابر شوی و بر مسکن خویش ساکن گردی و آسایش طلبی بعد از آنکه خلیل رحمن در دست نمرود ملک طغیان مبتلا گشته و از برای نفس خود ناصری نیابد و معینی مشاهده نماید مگر خداوندی که عزیز و جمیل است ای کنیز من آیا از ماء عذب فرات بنوشی بعد از آنکه حسین مظلوم کبد مبارکش از نار عطش سوخته و خدّ منیرش از حرارت ظماً برافروخته بشدتیکه از عروق مبارکش قطرات دم میمکد ای کنیز من آیا رخت طلب را بساحت گلستان طرب کشانی و یا بجهت سیر و سیاحت خود را برضوان سرور و بهجت رسانی بعد از آنکه جمال الهی از ایذا و اذیت جنود شیاطین نفسانی متغیّر و پژمرده گشته و نار طلعتش خاموش و افسرده شده ای کنیز من آیا سرور و شادمانی جوئی و یا فرح و کامرانی طلبی بعد از آنکه فرح و مسرّت پروردگار بحزن و کدورت عظمی تبدیل گشته و بدینجهت قطعات کبد ممکنات و افتدۀ مقرّبین از وراء حجابات بدمّ حمرا تقلیب شده ای کنیز خدا آیا از نعمت پروردگار خود تمتّع جوئی و برخورداری طلبی بعد از آنکه غلام الهی از قطعات کبد خود تناول نماید بسبب آنچه اکتساب کرده ایادی منافقین پس بندای بلند اعلی و حنین کبری ندا کن ای ملأ بیان آیا مستریح شوید در بیوت خود بعد از آنکه جمال قدم از ممالک قرب غروب نمود و در ملکی نزول فرموده که نشناسد او را احدى از اهل او نه از وضع و نه از شریف ای کنیز من آیا متبسّم شوی و یا

خنده نمائی بعد از آنکه روح در دست یهود افتاده و بزخم حسود و دار عنود مقتول و مصلوب گشته و چون ثعبان کین او را در کلّ حین بگزند پس حسرت باد بر شما بجهت آنکه عهد و میثاق حضرت ذو الجلال را فراموش کردید و نسیان نمودید و امر الهی را ترک نمودید و بطوع و رغبت قبول نمودید آنچه امر کرد شما را هوای نفسانی خود ای ملأ منافقین ای کنیزان خدا آیا چشم را بزینت کحل مکحول نمائید بعد از آنکه عیون قدم گریان است و دموع او بر خدود او چون امطار نیشان در فیضان و آیا اجساد خود را زینت دهید بعد از آنکه رداء محبوب مشبک گشته از رماح انکارکنندگان و یا در حجرات سرور درآید و یا در محافل فرح و ظهور حاضر شوید بعد از آنکه نفحات سرور مقطوع و شئونات بهجت و ظهور ممنوع شده از رضوان اسم عظیم من ای کنیزان من آیا خدود را چون گل حمرا بلون شقرا مشاطه نمائید با آنکه جمال ابهی از لطمات بغضا بلون صفرا مشهود گشته از ظلم کسانیکه باحدی از رسل پروردگار ایمان و اقرار ننموده‌اند و این فضل عزیز منیع را انکار نموده‌اند ای کنیز من بدان که محبوب رحمن بین ملأ بیان چون نقطه اولی در بین ملأ فرقان مبتلا گشته قسم بجمال ذو الجلال که بلائای این جمال اعظم‌تر و اکبرتر است از بلائای اولین و آخرین اگر هستی تو از گواهان و در اینوقت یوسف جمال در تحت اظفار الذئب بندای حزین ندا فرماید و از احباء خود طلب نصرت نماید که شاید نفسی بقدرت و سلطنت الهیه بر این امر قیام نماید و این جمال مظلوم را نصرت نماید ای کنیزان من در این هنگام چون غلام روحانی اراده نموده که جمال نورانی را از انظار محبین و مغلین پوشاند دست افسوس و حسرت را بکمال تأسف و حیرت بر سر و سینه زند و با ناله زار همراه گردید و بضجیح و حنین دمساز شوید تا از چشم چشمه خون موج زند و از قلب جیحون دم جاری و ساری گردد قسم بخدا که شجره قصوی در مکان اعلی باصل خود بر زمین افتاد زیرا که وزید بر این سدره منتهی و جمال ابهی اریاح سموم از قلوب کسانیکه مشرک بالله بوده و خواهند بود ای کنیز من آیا سر را بمقنعه‌های الوان مستور و مزین نمائی بعد از آنکه رأس غلام مصر بقا بر سنان بغضا مرتفع گشته و باین سبب حوریات فردوس که در غرفات بقا ساکن و مستریحند برهنه نمودند سرهای خود را و پریشان نمودند موهای خود را زیرا که مشاهده نمودند که سلطان ابهی در دست اشقیا مبتلا گشته و در کلّ حین بر این جمال قدیم اعتراض مینمایند

در این حین جمال ابهی به بیانات قدس روحانی و کلمات عزّ سبحانی میفرماید که ای اصحاب بها بر سفینه بقا راکب شوید و بر بحر حمرا در اینمدینه کبریا حرکت نمائید و در اینمقام قدر خود را دانسته که احدی در این موهبت عظمی و مکرم کبری شریک نبوده و نخواهد بود چه که الیوم جمیع کشتی‌ها در غمرات طمطام فنا مبتلا گشته‌اند مگر این فلک قدس سبحانی و سفینه عزّ رحمانی که هر که باو تمسک یافته از فتنه ایّام محفوظ ماند و مقدّس فرموده او را پروردگار از حمل مشرکین و قعود معرضین و اینست فضل پروردگار که مخصوص است باوراق سدره تقدیس که از جیب قمیص ابهی بضیاء ابدع اصفی ظاهر گشته‌اند پس قدر این فیض بدیع و فضل منیع را دانسته که مبدا مظاهر شیطان شما را از ظلّ سدره رحمان منع نمایند و در ارض از محروم‌شدگان محسوب شوید پس شما ای بندگان من و مرایای جمال من اگر یافتید نفسی را اینکه قادر باشد که الماس را حل نماید و جریان دهد پس بنویسید این کلمات بدیع منیع را بمداد الماسیه و نشر دهید او را در هر بلاد تا آنکه آثار الهی در ما بین عباد او انتشار یابد و اگر نیافتید و قادر بر او نگشتید پس بنویسید آنچه از سماء تقدیس نازل شده بذهب خالص و بفرستید بمدینه‌ها و دیارهای من که شاید اهل دیار بجمال مختار راه یابند و هدایت شوند و از سلسبیل قدس منیع و تسنیم عزّ بدیع بیاشامند اینست وصیت پروردگار شما اگر هستید از شنوندگان و بدرستیکه اشراق فرموده از افق این کلمات پروردگار عالمیان آفتابهای عزّ صمدانی را که احدی بر احصای اعداد آنها قادر نبوده و نخواهد بود مگر پروردگار شما که او است احصاکننده و دانا و تربیت میفرماید بهر یک از این آفتابها عالمی از عوالمهای خود را که اطلاع بآن عوالم نیافته احدی از ممکنات مگر نفس او که عالم و دانا و محیط است بر جمیع عوالم خود پس بشارت باد کسی را که مرآت صدر

خود را مقابل نماید باین آفتابهای عزّ تمکین که از مشرقهای امر ربّ العالمین طلوع نموده‌اند و اشراق فرموده‌اند و بیفتند بوجه خود بر تراب در نزد طلوع این شمس معانی و نباشد از تکبرکنندگان
این کلمات در شرح آیات عزّ صمدانی بلسان فارسی ذکر شد تا هر نفس از معین قدس حیوان که از فم رحمان جاری و ساری گشته طلب حیات باقی نماید و بعضی از آیات این توقیع منبع ترجمه نشده بادرک قارئین منوط و مشروط گشته تا چه ادراک نمایند فعلى الله قصد السبيل يهدى من يشاء الى صراطه العزيز المستقيم

* * *

شمس جهان
قد نزل لورقة الرضوان من لدى الله العزيز الرحمن

هو الباقي في افق الأبهى

ان يا امة الله ان ابكى في نفسك بما وقع الغلام في بئر الحسد و كان ذلك عن انظر الناس خفيّا ان ابكى في نفسك لهذا الغريب الذي ابتلى بين يدي الحزين في هذا السجن الذي كان عن وراء مدائن و جبال عظيما ان استقمى على امر الله و حبه و لا تنسيه و كوني في حول النار على قطب الماء بالسّرّ الأمر مستقيما لا تضطربى عن الذين هم كفروا و اشركوا و كانوا عن مقرّ القرب على الاعراض بعيدا
ذكرى من لدنا ذبيح الأكبر ثم بشريه برضوان الذي كان عن جهة العرش في بدع هذه الأيام بالحق مخلوقا انا ما نسيناه و اذكرناه في الألواح من قلم الذي كان منه الأسرار على الرّمز مرقوما و نسأل الله بأن يثبتته على الأمر و يرزقه من ثمرات التي كانت من سدرة القدس باذن الله مشهودا
ذكرى من لدنا اماء اللواتي آمنن بالله ربهنّ و كنن بذكر الله في هذا الذكر الأعظم على الحق مسرورا

* * *

هذه سورة القميص قد نزلناها بالحق و جعلناها مظهر هيكل بين العالمين

بسم الله الأقدس الأقدس و بسمه البهيّ الأبهى

ان يا اهل البقاء في الملاّ الأعلى اسمعوا نداء الله عن هذا التّسيم المتحرّك في هذا الهوآء الخفيف تحت هذا السّماء الرقيق اللطيف و انه لمؤدّن الناس بالحجّ الأعظم في هذه الكلمة الأكبر التي كانت على هيكل السّطر في هذا الكتاب من قلم العزّ بالفضل مسطوراً قل انه لكتاب الأعظم الذي كان مختوماً بختام الله و مكنوناً خلف حجابات الغيب و مخزوناً في خزائن العزّ و قد ظهر بالفضل على هيئة العدل في ايام التي كانت على الحق موعوداً
ان يا قرّة الرّوح فأنزل على الممكنات من سماء فضلك ما يغنيهم عمّا بين الأرضين و السّموات لأنهم كانوا فقرآء في سرّ السّرّ و في فناء هذا القباب عند مطلع هذا الجمال قد كانوا باذنك موقوفاً
ان يا قرّة الرّوح انّ المشركين قد كانوا على ريب في امرك بعد الذي انطقناك على لحن الذكر عند مطلع النور في هذا الظهور الذي اشرق في هذا الطّور الذي قد ارتفع على هذين الاسمين في هذين الشّمسين المشرقين في الجمالين و انك لا

تحزن فاصبر ثم اصطبر فإن ربك الرحمن يحرسك عن جنود الشيطان و الله قد كان على العالمين حكيمًا ان اخرق الحجابات عن وجهك ثم السباحات عن جمالك ثم اطلع عن مطلع الفردوس على هيكل التور في هيئة الروح و لا توجه الى احد و لا ترتد بصرك الى وجوه المشركين و توجه الى جهة العرش شطر ربك و الله يكفيك عن العالمين جميعاً و الله ينصرك بالحق و يؤيدك في كل حين كما ايدك بالفضل بحيث انطق الروح في صدرك و جعلك على العالمين ضياءً منيراً قل تالله انى لمنظر الأكبر فى الملا الأعلى و الجمال الأطهر فى الأفق الأبهى و الكلمة الأطهر عند الشجرة القصوى و النبأ العظيم عند سدة المنتهى و الطلعة الغيب فى جبروت القضاء و سر الله و امره فى ملكوت البدء و باشارة من قلمى قد ظهر حكم الكاف بين الأرض و السماء و امر التون فى مداين الأسماء و ان ربك الكريم قد فضلك بالحق و جعلك على العالمين ركنًا شديداً قل انى انا الركن الأعظم و الكلمة الأتم و من تمسك بى فقد تمسك بحبل الله المتين فى هذا النبأ المبين الذى كان خلف سرادق العصمة عن وراء حجابات العظمة بالحق مستورا

ان يا قرة البقاء فى مطلع السنا تالله انت الحاكم فى هذا السماء فاحكم كيف تشاء بما ثبت من عندك احكام القضاء بالامضاء فان الشمس و الأقمار و النجوم مسخرات بأمرك الا لك الأمر فى جبروت البقاء و لك الخلق فى ملكوت الأرض و السماء فان ربك الذى لا اله الا هو قد جعلك للعالمين بالحق الخالص ناصراً و ظهيراً

ان يا اهل الأرض ا حسبت ان تدخلوا الجنة فى هذا العدن الذى قد ظهر على هيكل الرضوان فى هذا الجنان من غير حب هذا الغلام الأبدى الأزلئ السرمدي العجمي العربي الالهى فيس ما ظننتم فى انفسكم فان مثوى الظالمين قد كان فى نار التى كانت فى اسفل الجحيم بالعدل موقوداً قل انا نزلنا فى قلوب المشركين الرعب على العدل و فى قلوب الموحدين سكينه بالفضل من هذا الكتاب الذى كان عن سماء الغيب على العالمين بالفضل منزولاً

ان يا اهل الامكان اسمعوا نغمات الله فى قطب جنة الفردوس من سدة القدس التى كانت فى ارض الزعفران بأيدى الرحمن مغروساً قل تالله بنغمة منها تجلئ التور على الطور الرقيق فى سيناء القدس خلف لجة الأنس لموسى الكليم فى رفر البقاء عند شجرة القصوى من هذه النار المشتعلة الصفراء انى انا الله ربك و رب آبائك الأولين و الله قد كان على العالمين محيطاً و بنغمة منها تحركت الأرواح فى اجساد الممكنات و تغردت ديك العرش بين الأرض و السموات و نطقت روح القدس بلسان بدع مليحاً و بها ظهرت حكم الكاف و التون و تمت نعمة الله على من فى السموات و الأرض و ظهر جمال الله بطراز الذى انصق عنه كل من فى الملك جميعاً

يا اهل الأرض ان لن ترضوا بهذا الجمال الأطهر فى هذا الرضوان الأكبر موتوا بغيطكم انه قد ظهر بالحق و قد جعله الله نوراً للموحدين و ناراً للمشركين و الله كان بكل شىء بصيراً قل لن يرفع اليوم نداء احد الى الله الا من دخل فى جنة الخلد فناء هذه الكلمة التى تنطق بالحق على هذا الطور الذى كان على الأمر رفيعاً قل انه لكتاب الله و انه لصحيفة المختومة الممهوره التى كانت تحت كنائز القدرة فى حجابات العصمة بالحق محفوظاً يا ملأ الأرضين و السموات هل تقدرون ان تنفذوا من اقطار هذا الحصن الذى قد كان من زبر الحديد عن وراء جبل العز مرفوعاً و هل تستطيعون ان تخرجوا من ارض الله لا فوالذى لا اله الا هو لن تقدروا على التفوذ و لن تستطيعوا على الخروج اذا تمسكوا بهذا الخيط الصفراء فى هذا الهواء الذى اشرق فى هذا السماء الذى تجلئ على هذا العماء الذى استظهر بلون الحمراء فى قطب هذا البقاء الذى ما ادركه عيون اهل السناء لتكونن من اهل الفردوس فى رضوان القدس من قلم الله مكتوباً

ان يا ملأ البيان ا تقولون كما قالوا من قبل بأن يد الله مغلوله ام تظنون فى انفسكم بأن سدّت ابواب الفضل بعد الذى لم يزل كانت مفتوحة على وجه السموات و الأرض قل تالله اذا قد فتح باب القدس عن يمين الفردوس و طلع عنه جمال القدم بسلطان مبيناً و هذا هو الذى جعله الله بشيراً للموحدين و نذيراً للمشركين و انه لسراج الله بين السموات و الأرض يوقد بذاته

لذاته من دهن نفسه و يستضيء منه اهل ملا الأعلى ثم اهل لجة الحمراء ثم اهل قلم القدس خلف لجج الكبرياء و كذلك كان الأمر من قلم القضاء على لوح الامضاء بالحق مكتوباً

ان يا قرّة البقاء لا تمنع بدايع فيضك عن الممكنات و لا تحتجب من حجابات الاشارات فاخرج عن غرف الياقوت ثم انفق خمر الحيوان في هذا الرضوان من كؤوس الرحمن عن يد هذا الغلمان الذي كان عن افق القدس بطراز الله مشهوداً اياك ان تغمض عيناك عن الفضل و تمنع كوثر الجود عن العباد لا تنظر اليهم و لا بما عندهم فانظر بالمنظر الأكبر مقام عز محموداً فارحم عليهم ثم ارتفع في هذا السماء سحاب العز و البقاء ثم امطر على الممكنات امطار فضل محبوباً لأنك انت الكريم في ملكوت الأسماء و ذو الفضل القديم في جبروت البقاء و ذو الجود العظيم في لاهوت العماء و أنك انت قد كنت في الملا الأعلى فوق العرش بالفضل مشهوراً قل قد ظهر جمال الرحمن و طلعة السبحان في هيكل الانسان فتبارك الله الذي ارسله بالحق و علّم هذا القلم في سر السطر حكم البيان و انه قد كان بكلّ شيء قديراً

ان يا قرّة الروح حدث الناس بنعمة التي اعطيناك قبل خلق الموجودات في ذرّ البقاء و قبل ان زينت هياكل الأشياء بقميص الأسماء حين الذي كان آدم البقاء في طين القضاء بالأمر مكنوناً و ان يرد عليك اعراض المشركين لا تحزن فسوف نقدّس ذيل ردائك عن الاشارات من مظاهر الأسماء و الصفات كما طهرناك عن عرفان كلّ مشرك شقيّاً فاستقم على الأمر ثم انطلق بين الأرض و السماء بما انطقنا الروح في صدرك فتوكل على الله ربك في عشى القدس و اشراق القرب فانه يكفيك بالحق عن كلّ ظالم اثيماً فأقبل الى الله ربك ثم اعرض عما سواه و انا نحرك بسلطان القدرة و القوة و نحفظك بعصمة التي ما ادركها الخلايق جميعاً فسوف يظهر امرك و نرفع اسمك في الملا الأسماء و نذكرك في سرادق القدس بلسان صدق اميناً كذلك نلقى عليك من آيات الأمر و نصرف لك الآيات لتكون الحجة من عند ربك بالغة على العالمين جميعاً

ان يا ذكر الله الأكبر كيف اذكر بدايع ذكرك بما الهمتني بعد الذي احاطتني المشركون من كلّ الأقطار و أنك كنت بذلك شهيداً تالله قد ضللت رأس الخيط في امرى و صرت متحيراً لما بدت البغضاء في صدور الذين ما آمنوا بك في طرفة عين و أنك قد كنت بهم عليماً و اذا انظر الى بدايع مواهبك و عطاياك في حقّى و التقرب الى نفسك يهتزّ روحي شوقاً للقاءك و اذا ارتدّ البصر الى ابتلائي بين برّيتك تضطرب كينونتي خوفاً لقضائك و انت العالم بالحق في كلّ شيء و كنت بكلّ شيء خبيراً

ان يا قرّة البقاء لا تحزن من شيء و لا تخف من احد ثم انفق على اهل رفرف اللاهوت من كؤوس البقاء و على ملا قدس الجبروت من خمر الحمراء و على اهل سرادق الملك و الملكوت من كؤوب البيضاء من هذا اللبن الخالص الأصفى ثم على اهل الناسوت من اباريق القضاء و على اهل البهاء ما ينقطعهم عن كلّ شيء و يجذبهم الى مكنن قدس قديماً اياك ان تنظر الى المشركين و بما اكتسبت ايديهم ثم انظر بالمنظر الأعلى الى جمالك القدمى الأبدى الذي اشرق بالحق عن افق اسم علياً و انه يكفيك عن كلّ شيء و يحرسك عن رمى الشياطين و يرفعك بالعدل الى مقام عزّ بديعاً لأنك انت الحسين في جبروت الأسماء و بالعلوّ قد كنت في حول العرش مذكوراً و اذا اشتدّ عليك الأمر لا تحزن في نفسك ثم اصطبر في سبيلي فانّ اجر الصابرين قد كان في امّ الكتاب من قلم القدس مكتوباً قل قد جاء القضاء من هذا الامضاء و يحكم ما يشاء على من في السموات و الأرض من لدن عزيز حكيماً

يا اهل الأرض ا تدعون اسماء التي سمّيتوها انتم و آبائكم و ما جعل الله لها من سلطان و تذكرون الذي جاءكم بسلطان عظيماً اتقوا الله و لا تتبعوا ما يأمركم به انفسكم فاتبعوا امر الله و سننه بما نزل في البيان ان الحكم الا من عنده و انه كان بكلّ شيء عليماً و لا تبخلوا بما اتاكم الله من فضله ثم انفقوا ما رزقتم به ان كنتم فقراء يغنيكم الله من فضله انه كان على كلّ شيء قديراً فسوف يجزى الله الذين آمنوا ثم انفقوا احسن الجزاء من عنده و يدخلهم في رضوان قدس قديماً انا لما اردنا ان

نختم القول سمعنا النداء بين الأرض و السماء بأن يا جمال الكبرياء فى قمص الأبهى لا تمنع الآذان عن نعمات قدسك و لا الأبصار عن كحل عرفان جمالك و لا الشمس عن بوارق انوار افضالك و لا القلوب عن نفحات حبك و لا الممكنات عن رشحات فيض رحمتك التى كانت على العالمين محيطاً و ان حوريات الفردوس و اهل حظاير الأنس ثم الذينهم كانوا خلف العرش فى مواقع القدس نزلوا عن غرف البقاء و وقفوا فى الهوآ فوق الرأس فى هذا الفضاء الأقدس الأطهر و يريدن ان يسمعن تغرداتك الأحلى فى هذا المقام الأسنى تالله ان الصمت محبوب ألا عن نعماتك البديع و كان العصمة مطلوب ألا فى امرك المنيع و الاصطبار ممدوح ألا عن جمالك الدررى العزيز اللميع و أنك قد كنت بعلمك الحق على ما اقول عليمأ تالله الحق بربواتك المحزونة قد تشبكت الأكباد من اولى الوداد و رجعت الآيات الى جبروت السداد و عرت هياكل الأسماء عن خلع الصفات و حشرت الأشياء بأثواب الحزن بين الأرضين و السموات و أنك انت القادر بالحكم تفعل ما تشاء بسلطانك و أنك قد كنت على كل شىء قديراً و انا لما سمعنا منادى الرحمن عن جهة الرضوان انتهينا لحن الأولى و ابتدأنا بلحن اخرى لعل اهل السكرآ من اولى البغضاء ينصفون فى هذا الأمر البديع الأبدع الأعلى اقل من ذرة التى تتحرك فى هذا الهوآ و يشهدن قدرة ربهم فى السر و الاجهار فسبحان الذى نزل الآيات بالحق كما نزل على على بالحق و من قبله على محمد رسول الله و من قبله على الروح و من قبله على الكليم على انه لا اله الا هو له الأمر فى جبروت البقاء يحيى و يميت ثم يميت و يحيى و انه هو باقى لا يفنى و سلطان لا يعلى و ملك لا يلى و ظاهر لا يخفى و باطن لا يبدى بيده ملكوت كل شىء و انه لهو العزيز المختار

يا قوم اتقوا الله و لا تكفروا بآيات الله و لا بالذى يفتخر بلقائه سكان السموات و الأرض و من دونهما اهل ملا القرب الذين يرزقون فى كل حين بما يستشرق عليهم انوار الجمال من وجه الله المقتدر التوار قل يا قوم هذا نفس الله بينكم و سلطانه فيكم اياكم ان تجادلوا بآيات الله بعد الذى نزل بالحق كما تنزل الأمطار و ان الأمطار يمطر و يسكن ولكن الآيات تنزل فى كل حين بحيث لا يأخذها النقاد و الذين اوتوا بصائر القدس يشهدون بأنها نزلت من جبروت الله المهيمن الجبار يا قوم ان تكفروا بآيات الله فبأى حديث آمنتم بالله فى يوم الذى فيه زلت اقدام كل عارف و اقشعرت جلود كل موقن و خطفت فيه الأبصار اتقوا الله يا ملا البيان و لا تجادلوا بالذى آمنتم به من قبل فأنصفوا فى انفسكم و لا تختلفوا فى الذى به رفعت اسمائكم و لا تعقبوا كل مشرك مكار قل أ تتخذون لأنفسكم ارباباً من دون الله و تفعلون كما فعلوا امم الفرقان فويل لكم و بما اكتسبت ايديكم فسوف ترجعون الى مثواكم فما مشى الظالمين الا النار قل ان الذين يصغون كلمة الله و ينصعون شوقاً لها اولئك يسقون رحيق القدس من يد هذا الغلام الأحدى الأبدى الأزلى السرمدى الالهى الذى جاءكم على سحاب الأمر بسلطنته و اقتدار

يا ملا البيان أ تقرؤون الآيات و تكفرون منزلها تالله الحق ما فعل احد بمثل ما فعلتم و ما ارتكبت ملل مثل ما ارتكبت فويل لكم يا ملا الأشرار و انكم خبتم فى انفسكم بحيث نسيتم عهد الله و نكثتم ميثاقه و اعرضتم عن الذى بأمره خلقتكم و خلقت السموات و الأرض انه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر ينزل لمن يشاء ما يشاء و كل عنده بمقدار قل انا وصيناكم فى البيان بأن لا تكفروا بآيات الله اذا نزلت بالحق و انا ما نزلنا البيان الا لهذا النبأ الذى كان مسطوراً برحيق القدس على الواح التى ما ارتدت فيه الأبصار فلما جئناكم عن مشرق الروح تارة اخرى توليتم عن الصراط و كفرتم بنعمة الله و اتبعتم كل منكر مرتاب تالله الحق لن يعرفنا اليوم الا الذين صفت مرآة قلوبهم و طهرت انظارهم عن النظر الى غير الله اولئك اصحاب الأعراف يعرفون بارئهم فى كل شأن و يتمسكون بعروة الوثقى فى هذا الحبل المحكم الأصفى كذلك نصرف لكم الآيات و نلقى عليكم ما يغنيكم عن كل مشرك غدار قل يا قوم انى لن اخاف من نفسى بل على الذى يأتى من بعدى فى يوم الذى توقد فيه النار و تستضىء فيه الأنوار تالله الحق يا ملا البيان تفعلون به ما لا فعل امّة الفرقان بعلى و لا التصارى بمحمد و لا اليهود بعيسى و لا

الذينهم كانوا من قبل قبل الى رسل الله و يشهد بذلك ما فعلتم بهذا العبد بعد الذي جاءكم بسلطان الأمر و معه حجة يعجز عنها كل ذي علم و اقتدار

ان يا ملاء البيان أن نسيتم حين الذي جاءكم العلي بسلطان من الأمر و انكروه علماء الفرقان الى ان افتوا عليه و قتلوه بشأن بكت عليه السموات و الأرض و ناحت المقربون ثم اهل حجبات القرب و القدس و من ورائهم الأحجار و الأشجار و آمن به قليل منكم اذا رجع مرة اخرى ليمتاز الصادق عن الكاذب اذا كذبتكم و انكرتم الى ان كفرتم بما آمنتم به من قبل و كفى الله شهيداً بيننا و بينكم و من عنده علم الأسرار قل انتم في الملا الأعلى لمعروف بالكذب و في جبروت البقاء بالشرك و في ملكوت الأسماء بالكفر لأنكم كفرتم بآيات الله بعد الذي استدللتم بها لدونكم كذلك يظهر الله خاتمة النفوس و ما تخفى الأصدار و من المشركين من قال هذه الآيات ما نزلت على الفطرة تالله الحق ان الفطرة حينئذ قد ظهرت على هيكل خادم و قامت لدى الباب بخضوع و اناب يضحج و يقول فويل لكم يا معشر المغلين تالله اني قد خلقت بأمر من لدنه كذلك تشهد لنفسها ولكن لا يفقهون هؤلاء الأشرار تالله انها لتفتخر بنسبتها الى نفسنا الحق و انا لم يزل كنا غنياً عنها قد خلقناها و كل شيء بأمر من لدنا و لا ينكر ذلك الا كل منكر كفار كذلك صفت لهم السنتهم الكذبة بحيث يقولون ما لا يشعرون و يفترون على الله قل فمن اظلم ممن افترى على الله و كذب بآياته بعد الذي نزلت في الليالي و الأسحار قل موتوا بغيظكم لا مفر لكم اليوم الا بأن تنكروا بما عندكم او تقرؤا بما نزل من جبروت الأمر من لدن عزيز مختار قل أ تقولون كما قالوا علماء الفرقان اما تستحيون عن الله الذي خلقكم و رزقكم و عرفكم مظهر نفسه بآيات التي عجزت عنها العقول و الأفكار انتم يا جند الله طهروا قلوبكم عن ذكر هؤلاء ثم قوموا على نصر الله و امره ثم خذوا كتاب الله بقوة من عندنا و لا تلتفتوا الى المشركين و ما يقولون لأن اليوم ما بقى لهم من حجة و لن ينفعهم شيء الا ضرب الأعناق من سيف الله العزيز المقتدر السخار تالله انتم يا ملاء الأحباب سيوف الله لو تشربون من هذا الكأس التي تنقطع بها النفوس عن كل ما سواه و يرفعهم الى مقام لن يخافهم شيء عما في السموات و الأرض و لن يضطربهم قتلهم و لا كثرة الفجار فوالله الذي لا اله الا هو لو يقوم واحد منكم على نصره امرنا ليغلبه الله على مائة الف و لو ازداد في حبه ليغلبه الله على من في السموات و الأرض كذلك نفخنا حينئذ روح القدرة في كل الأشرار ليستقدرن به سكان الفردوس في اي شطر كان و ينصرن الله بآياتهم في كل ليالي و انهار ثم اعلموهم بأن الذين كانت قلوبهم متعلقة بشيء عما في السموات و الأرض لن يقدرن ان يدخلن ملكوتي لأن الله قدس هذا المقام عن دونه و جعله موطن الأبرار اذا فاسعوا الى هذا المقام و لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل و لا تكونن اصحاب النار ان الذينهم كفروا بالله و سلطانه اولئك ترهقهم ذلة و ما لهم من الله من عاصم فسوف يأخذهم سياط القهر من لدى الله القادر القهار كذلك نزلنا لكم الآيات و صرّفنا الأمر و سخّرناه بما اظهرنا من هذا القلم الأعلى ليكون تذكرة للأحبار ثم اعلموهم يا قوم بأن الله قد جعل كل الحروفات من هذه الكلمات لرضوان اوسع عما يحصيه اهل الامكان ثم الذينهم سكنوا عن خلف حجبات النور عند ظهورات هذا الظهور عما يتجلى عليهم من انوار السبحان و جلسن فيها حوريات المعاني و البيان من اسرار هذا الفتى الالهي الذي استقر على عرش الغفران و لو تكشف الجمال واحدة منهم على اهل السموات و الأرض كل ينصعقن بل ينعدمن الا من تمسك بحبل هذا الجمال الذي تفرّد في الأكوان بنفسه المنان و ينطق جمال الغيب في صدره في كل الأحيان بأنك انت الله لا اله الا انت المهيمن السخار و لما اردنا ان نختم القول قد سمعنا نداء الرحمن مرة اخرى عن جهة العرش فوق الرضوان بأن يا جمال القدم اقسمك بجمالي ثم ضيائي ثم امري بأن لا تصمت عن نعماتك الاحلى ثم صرّف الآيات على لحنك الأخرى لأن اهل الغيب من عوالم العماء يريدن ان يسمعن نعماتك الجذباء و انك انت القادر على ما تشاء و انك انت المقتدر العزيز المنيع

ان يا قوة الأمر ذكر في ظلال الأنوار عبادنا الأخيار في كل الأشرار لعل نعمة الجبار يثبتهم على الأمر بحيث لا يبدلن خلع المختار عن هياكلهم و يقومن على النصر باسمي الناصر المقتدر الغالب القدير قل ان ذكر الله احبائه ليكون احلى عن

كلّ حلو و اعزّ عن كلّ ما خلق بين السّموات و الأرضين فوالله لو يعرفون النّاس قدر ما ينزل عليهم من آيات الله المهيمن العزيز المنيع ليفدون انفسهم و ينفقون اموالهم رجاء حرف من آثار ربّهم و كذلك نلقى عليكم من حكمة الله لتكوننّ من العارفين ان يا اسمى اسمع نداء ربّك حين الّذى استوى على العرش بسلطان الّذى احاط بالممكنات لتستقيم على الأمر و تكون من الفائزين ثمّ اعلم بأنّا ابتلينا تحت مخالب البغضاء و لن اجد لنفسي ناصراً الاّ الله ربّي و ربّ العالمين و ورد علينا ما لا ورد على اصفياء الله من قبل و ما سمع شبهه اذن الخلايق اجمعين كذلك انبأناك من نبيّ الرّوح لعلّ تنصره بما استطعت عليه و تكون فى امره لمن الرّاسخين قل أنّه لن يحتاج بأحد و انّ النّصر كلّ فى قبضته ينصر من يشاء بأمر من عنده و أنّه لهو العزيز المقتدر الحكيم و أنّه لو يأمر النّاس بالنّصر هذا من فضله عليهم ليلغهم الى ما اراد و أنّه لغنى عن العالمين و بيده ملكوت كلّ شىء و فى يمينه جبروت الأمر و الخلق يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد ان استقم يا عبد حين الّذى يغشى النّاس سكر الأمر من هذا النّبيّ الأعظم العظيم بحيث يفرّون الى اليمين و الشّمال و يجعلون اصابعهم فى آذانهم لئلا يسمعون نغمات الّتى بها استجذبت افئدة ملاّ الأعلى و تحيّرت عقول الموحّدين كذلك احصينا الأمر فى الواح القضاء عن خلف حجابات العصمة و اخبرناك به فى هذا اللّوح المبين قل يا قوم تلك رحمة الله عليكم الّتى احاطت الذّرات و هل رأيتم ابداع منها لا فوربك الرّحمن ولكنّ النّاس اكثرهم فى حجابات عظيم قل تلك نسمة القدس الّتى تهبّ عن مشرق الأمر و هل احصيتم احسن منها لا فونفسى المنان ان انتم من الموقنين

قل يا ملأّ البيان انا آمنّا بما نزل من عند الله فى كلّ الأعصار و بعلىّ و بما نزل عليه من آيات الله العزيز العالم العليم و من قبله بمحمّد رسول الله و من قبله بأصفياء الله و رسله الّذينهم خرقوا سبحات الأكوان و طلّوا عن افق الرّحمن بسلطان مبين و برهان لا يح منير قل انا آمنّا بهم و بما عندهم من سنن الله و دينه ثمّ شرايع الله و امره أنّه ما من اله الاّ هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده فى الواح عزّ حفيظ كذلك شهد العبد لنفسه و يشهد على ذلك كلّ الوجود من الغيب و الشّهود ان انتم من الشّاهدين قل يا قوم تالّله هذا لعلّى بالحقّ قد ظهر بسلطان الّذى ما ادرك شبهه عيون الّذينهم اعتكفوا فى خيام المجد عن وراء حجابات النّور فكيف اعين هؤلاء المستضعفين و قد جرت عن يمينه بحور الحيوان و عن يساره جنود الرّحمن فتعالى من هذا الانسان الّذى ظهر فى قطب الامكان بجمال السّبحان فتعالى من هذا الجمال الأبدع الأمتع الأقدم القديم

ان يا جمال القدم ذكّر فى الكتاب رضى الرّوح ليكون راضياً عن نفسه و عمّا رشّحت على فؤاده سحاب القدس من امطار عزّ بديع لعلّ يحترق الحجابات بنار الّتى تجلّت فى قطب الامكان و يخرق سبحات الوهم بسلطاني المقتدر العزيز القدير قل يا عبد لا تخف من احد فى سبيل ربّك خذ كأس الحيوان على كفّك اليمينى ثمّ انفق بها على الّذين تجدهم على جهة الرّضوان فى هذا الجنان الّذى ظهر عن يمين الرّحمن و ان شهدت نفسك عاجزاً عن حمل الكلمة من هذا الثّقيل الأكبر فاستقدر باسمى القادر العليم الخبير و ان احصيت بصرك ضعيفاً عن نفع الأوهام فاستبصر باسمى البصير النّاظر العليم الحكيم قم على الأمر ثمّ خذ عصا الّذى اعطيناك فى سرّ تلك الكلمات ثمّ افلق بها بحر الأوهام فى تلك الايام الّتى اخذت الرّخوة كلّ من فى السّموات و الأرض الاّ من شاء ربّك الرّحمن و أنّه ليعفظ من يشاء و أنّه لعلّى كلّ شىء قدیر قل تالّله قد ظهر جمال الأولى مرّة اخرى و تجلّى من نور من انوار وجهه اقلّ من سمّ الابرة على من فى السّموات و الأرض اذا انصعقت الطّوريّون على الطّور الرّقيع من هذا الجمال المشرق المنيع بعد الّذى اخبرناهم بهذا الأمر فى الواح عزّ حفيظ و أنّك انت فاقراً ما نزل من جمالنا الأولى فى قديم الأسماء لتعرف سرّ الأمر فى هذا السّرّ الّذى تقنّع بالأسرار و كان خلف الأسرار بما اكتسبت ايدى الظّلم من هؤلاء الأشرار و لا يعلم ذلك الاّ الله العزيز المنيع و أنّك ان اطّلت فى الكتاب من اسرار ربّك و عرفت حكم الكرّة بعد كره الأولى ايّاك ان تظهر لأحد و لا تحرّك به لسانك لأنّ اهل لجة البقاء لن يقدروا ان يسمعون بل ينعدمنّ فى الحين ايّاك فاستر جمال الأمر عن الّذينهم كفروا و اشركوا و أنّك فاشهد جمال القدم فى مرآة قلبك ثمّ استأنس به و كن من

الشَّاكِرِينَ فَاسْتَرِ جَمَالَ اللَّهِ عَنْ عِيُونِ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ اسْرَارَهُ عَنْ قُلُوبِ الْمُغْلِبِينَ تَالَهُ الْحَقُّ تِلْكَ أَيَّامٌ فِيهَا امْتَحَنَ اللَّهُ كُلَّ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ ثُمَّ الَّذِينَ كَانُوا خَلْفَ سِرَادِقِ الْعَصْمَةِ وَ فُسْطَاطِ الْعِظَمَةِ وَ خِبَاءِ الْعِزَّةِ وَ كَيْفَ هَؤُلَاءِ الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْهَيْمَ أَنْفُسَهُمْ وَ إِذَا يَظْهَرُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانَةُ اللَّهِ وَ اقْتِدَارُهُ ثُمَّ عَظَمَتُهُ وَ أَجْلَالُهُ يَجْعَلُونَ كَفَّ الْأَعْرَاضِ عَلَى أَبْصَارِهِمْ ثُمَّ يَسْرِعُونَ فِي الْمَكْرِ لِيَشْتَبِهَنَّ عَلَى الْعِبَادِ كَذَلِكَ نَلْقَى عَلَيْكَ مَا يَحْفَظُكَ عَنْ رَمَى هَؤُلَاءِ الشَّيَاطِينِ وَ أَنْتَ إِنْ تَرِيدُ أَنْ تَشْرَبَ مِنْ هَذِهِ الشَّرْعَةِ الَّتِي جَرَتْ عَنْ يَمِينِ الْفَضْلِ وَ بِمَا وَعَدْتَ بِهِ فِي قُطْبِ الرِّضْوَانِ مِنَ الْكَافُورِ وَ السَّلْسِيلِ فَانْقَطِعْ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَنْ كُلِّ مَا جَرَى عَلَيْهِ حُكْمُ الْأَسْمَاءِ فِي مَلَكُوتِ الْبَدَاءِ لِيَفْتَحَ عَلَى قَلْبِكَ أَبْوَابَ الْمَعَانِي وَ الْبَيَانِ وَ تَطَّلِعَ بِأَسْرَارِ الرَّحْمَنِ فِي هَذَا الرِّضْوَانِ وَ تَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ إِنْ يَا رِضَى الرُّوحِ تَفَكَّرَ فِيمَا نَزَلَ عَلَيْكَ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ لَعَلَّ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ اللَّهُ عِرْفَانَهُ لِنَفْسِكَ وَ تَصِلَ مَقَامَ الَّذِي قَدَّرَ لَكَ فِي الْوَحْيِ عَزَّ كَرِيمٍ وَ أَنَا أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقَمِيصَ الَّذِي كَانَ مَرْشُوشًا بِدَمٍ صَادِقٍ لَعَلَّ تَطَّلِعَ بِمَا هُوَ الْمُسْتَوْرُ عَنْ أَنْظَرِ الْعَالَمِينَ إِلَّا مِنْ شَاءَ رَبِّكَ الَّذِينَ لَا يَمْنَعُهُمُ الْحُجُبَاتُ وَ لَا الْإِشَارَاتُ وَ لَا مَنَعَ كُلِّ مَانِعٍ وَلَوْ يَظْهَرُ عَلَى صُورِ الصَّافِينَ وَ الْكَرُوبِيِّينَ لِأَنَّهُمْ يَنْظُرُونَ بِالْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ فِي هَذَا الْجَمَالِ الْأَظْهَرِ وَ يَعْرِفُونَ الْحِجَّةَ بِنَفْسِهَا لَا بَغِيرِهَا لِأَنَّ دَلِيلَهُ آيَاتُهُ وَ وَجُودُهُ اثْبَاتُهُ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ بَعْدِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ

إِنْ يَا قُرَّةَ الْبَقَاءِ قُلْ تَالَهُ أَنَا مَا نَزَّلْنَا فِي الْأَلْوَابِ كَلِمَةً عَلَى لَحْنِ الْبَدِيعِ عَمَّا الْقَيْنَا عَلَى الْقَلَمِ مِنْ اسْرَارِ الْقَدَمِ لِأَنَّا وَجَدْنَا مَلَأَ الْبَيَانَ فِي سَكْرٍ وَ غَفْلَةٍ وَ وَهْمٍ لَنْ يَقَاسَ بِمِلَلِ الْأُخْرَى لَذَا سَتَرَهُمْ هَيْكَلُ الْكِبَرِيَاءِ جَمَالُهُ الْأَنْوَارِ الْأَعْلَى بِأَلْفِ الْفِ حُجَابٍ مِنَ النَّورِ لَنَلَّا يَرْتَدُّ إِلَيْهِ الْأَبْصَارُ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَائِنِينَ إِذَا فَاكِتَ بِمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اشْرَكُوا وَ كَانُوا فِي أَنْفُسِهِمْ لِمَنِ الْمُحْتَجِبِينَ فَوَاللَّهِ مَا مَسَّنَا مِنَ الْأَحْبَابِ لِأَشَدِّ وَ اعْظَمَ عَمَّا مَسَّنَا مِنَ الْكَافِرِينَ تَكَادُ أَنْ تَنْفَطِرَ السَّمَاءُ وَ تَنْشَقَّ الْأَرْضُ وَ تَنْسِفَ الْجِبَالُ وَ تَعْدِمَ قَوَائِمَ الْعَرْشِ وَ تَنْهَدِمَ أَرْكَانَ الْفِرْدَوْسِ وَ تَحْرِقَ أَفْنَدَةَ الْمُقَرَّبِينَ إِذَا يَكْبَى قَلَمُ الْأَمْرِ وَ تَضَجَّ وَرَقَاءُ الْبَقَاءِ وَ تَصِيحُ حِمَامَةِ الْعَمَاءِ بِمَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَثْبِتَ لِعِبَادِهِ إِيْمَانَهُ بَعْدَ الَّذِي كُلِّ خَلَقُوا بِأَمْرِهِ وَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ مَا خَلَقَ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ قُلْ يَا قَوْمَ أَنَا أَمَّا بِرِسْلِ اللَّهِ وَ صِفْوَتِهِ وَ بِمَا نَزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمَنْزِلِ الْكَرِيمِ فَبِأَيِّ ذَنْبٍ انْكُرْتُمْ هَذَا الْفَيْضَ الَّذِي مَا حَمَلَ مِثْلَهُ سَحَابُ الْأَمْرِ وَ لَا ادْرَكَهُ غَمَامُ الْجُودِ وَ مَا أَشْهَدُهُ عِيُونَ الْمُقَرَّبِينَ إِنْ يَا قُرَّةَ الْبَقَاءِ صَرَّفَ الْقَلَمُ عَنْ ذِكْرِ هَؤُلَاءِ وَ لَا تَدْخُلِ الْخَائِنِينَ تَحْتَ سِرَادِقِ ذِكْرِكَ الْأَحْلَى تَالَهُ كُلُّ مَا يَجْرِي مِنْ مَدَادِكَ هُوَ مُحِبُّوبٌ عِنْدَ أَهْلِ مَلَأِ الْأَعْلَى لَذَا عَزِيزٍ عَلَيَّ بِأَنْ يَحْرُكَ إِنْ مَلَكَ الْعَزِيزُ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِكَ الْبَدِيعِ الْعَظِيمِ إِذَا فَاخْتَمَ ذِكْرَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ ابْتَدَأَ بِذِكْرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَحِبَّائِكَ لَعَلَّ يَثْبِتَهُمْ بِدَائِعِ لِحْنَاتِكَ الْمُنِيعِ عَلَى صِرَاطِكَ الْعَزِيزِ الرَّقِيعِ لِأَنَّ الْمُشْرِكِينَ مِنْ أُولَى التَّفَاقِ ارَادُوا أَنْ يَدْخُلْنَ الْبَغْضَاءَ فِي قُلُوبِ الْأَحِبَّاءِ الَّذِينَ مَرَّ عَلَيْهِمْ مَرَسَلَاتُ الْبَقَاءِ عَنْ شَطْرِ الْبَهَاءِ وَ كَذَلِكَ أَحْصَيْنَا الْأَمْرَ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

إِنْ يَا رِضَى الرُّوحِ ذَكَرَ أَصْفِيَاءَ اللَّهِ الَّذِينَ كَانُوا فِي أَرْضِكَ هُنَاكَ لَيْسَرْنَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِمَا حَرَّكَ عَلَى أَسْمَائِهِمْ قَلَمُ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْقَادِرِ الْعَلِيمِ

وَ مِنْهُمْ مَنْ سَمَّى بِمُحَمَّدٍ ذَكَرَهُ بِذِكْرِ مَنْ لَدُنَّا لِيَفْتَخِرَ بِذَلِكَ بَيْنَ الْعَالَمِينَ قُلْ يَا عَبْدَ فَامِحٍ عَنْ قَلْبِكَ كُلِّ ذِكْرِ دُونَ ذِكْرِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ فَاجْعَلْ حَصْنَكَ حَبِيٍّ ثُمَّ رَدَائِكَ أَمْرِي ثُمَّ دَرَعَكَ ذِكْرِي ثُمَّ انْيَسْكَ جَمَالِي ثُمَّ اقْتَرَاكَ التَّوَكُّلَ عَلَى نَفْسِي الْمَنَّانِ الْمُقْتَدِرِ الْمُتَعَالَى الْعَلِيمِ

ثُمَّ ذَكَرَ الَّذِي سَمَّى بِاسْمِهِ لِيَكُونَ اسْمُهُ بَاقِيًا فِي جَبْرُوتِ الْعَمَاءِ وَ مَلَكُوتِ الْبَقَاءِ وَ يَكُونُ مِنَ الْمُتَذَكِّرِينَ قُلْ يَا عَبْدَ فَاشْكُرْ اللَّهَ بِمَا جَعَلَكَ سَمِيًّا نَفْسُهُ وَ أَرْسَلَ عَلَيْكَ نَفْحَاتِ الرِّضْوَانِ حِينَ الَّذِي كُنْتَ حَاضِرًا بَيْنَ يَدَيِ الْعَرْشِ عَلَى مَقْعَدِ الصِّدْقِ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ إِذَا فَاجْهَدَ بِأَنْ يَظْهَرَ مِنْكَ فِي أَيَّامِكَ مَا يَلِيقُ لِهَذَا الْأَسْمِ الطَّاهِرِ الْمَرْتَفِعِ الْمُنِيعِ ذَكَرَ نَفْسِكَ ثُمَّ ذَكَرَ الْعِبَادَ بِهَذَا الْأَسْمِ الْمُبَارَكِ الْمُنِيرِ

ثم ذكر الحاء و السين بسلطان الذكر ليخرّ بوجهه على التراب لوجه الله ربك و ربّ من فى الملك اجمعين قل يا حسن احسن كما احسن الله اليك ثم طهر نفسك لتجلى نفسه و قلبك عن خطوات المشركين دع الدنيا و من فيها و عليها فى ظلك ثم استظلّ فى ظلى الذى احاط بالممكنات و سكن فى جواره ملاً المقدسين

ثم ذكر الزمان بآيات الرحمن التى ينزل عن جهة عرش عظيم قل يا زمان اولاً فانقطع عن الزمان و ما فيه لتقدر ان تعرج الى معارج السبحان بين يدى ربك المنان العزيز المقتدر القديم تالله لن ينفعك اليوم شىء الا حبى فتمسك به و كن من الموقنين و ان يأخذك الدلة لاسمى لا تحزن فتوكل على الله و انه يعصمك عن ضرّ الشياطين ان استقم على حبّ مولاك بحيث لا يزلّك شىء عما خلق و يخلق و انّ هذا سجيّة المستقيمين ثم ذكر ابنك من لدنا ثم زين هامته بتاج القرب من هذا القلم الدرّى المتين

ثم بشر الرضا بشارات الروح الذى استجار فى ظلّ ربّه فى شهور و سنين قل يا عبد لا تحزن عن الفراق و انا بعثناك بين يدينا و كتبنا اسمك فى الواح القرب مع المقرّين اياك ان تنس نغمات ربك و نفحاته و انوار جماله حين الذى يستشرق بينكم و يستضىء منه اهل ملاّ العالين ثم ذكر ابيه و ابنه ثم اخيه و من معه الذينهم حضروا بين يدى ربهم و تجلّى عليهم الوجه بأنوار قدس لميع قل انا فجرنا لكم من جبل القدس فى سرّ هذا الرضوان ينابيع من الكوثر و السلسيل اذا انتم يا ملاّ البيان لا تحرموا انفسكم ثم تقرّبوا اليه و لا تكوننّ من الصابرين تالله الحقّ قد فزتم بما لا فاز احد من قبلكم ان تعرفوا نعمة الله التى نزلت عليكم من غمام القدس و تكوننّ من الراسخين كذلك منّا عليكم و انزلنا عليكم الفضل من كلّ الجهات و عن هذا الشطر المقدّس المتعالى المنيع

ان يا قلم القدس ذكر التراب ليتذكر فى نفسه و يقبل الى وجه ربّه و يكون من المنقطعين قل يا عبد قم عن التراب و عما يخرج منه لتستطيع ان تعرف ربك العلىّ الاولى و تكون من الفائزين تالله الحقّ اليوم لم يكن لأحد مفراً و لا مستقرّاً الا فى ظلّ وجهى العزيز المنير و على باب هذا الرضوان ملائكة الأمر لموقوفون على اسمى الحافظ السميع العليم و ان يجدن من احد روايح الدنيا و عما ظهر بين السموات و الأرض يمنعه عن الدخول فى هذا الرضوان و عن الوقوف بين يدى ربك المنان القديم كذلك يعلمك الورقاء و الذينهم آمنوا بالله العزيز المتوحد الفريد

ثم ذكر الحسين بما يذكره روح الأمين بآيات قدس مبين ليظيّر فى هواء القرب و يعرفنّ الله ربّه و ربّ العالمين فى تلك الأيام التى ما خلّص وجهه احد لوجه ربّه و كلّ يعبدون الأوهام كما عبدوا عباد قبلهم و كذلك كان و يكون و كان نفسى الرحمن على ما اقول شهيد

ثم اذكر فى الكتاب ذكر عبادنا الأخرى فى الملاّ المقدسين قل انّ الحسن ثم علىّ قبل نبيل ثم الحسن كلّ من الصالحين ثم محمّد قبل علىّ ثم العبد قبل علىّ ثم علىّ قبل رضا ثم عبادنا الأخيار كلّ من المخلصين و لكلّ قدر فى الواح القدس ما لا يحصيه احد من العالمين الله الذى خلقهم و ايدهم على امره و عرفهم مظهر نفسه و جعلهم من المؤمنين و يصلنّ الى هذا المقام ان لن يغيّروا نعمة الله على انفسهم و ان يغيّروا يغيّر الله عليهم انه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده فى امام عليهم قل ان يا احبّاء الرحمن ان اخرجوا عن خلف حجابات الامكان و سبحات الأكوان بقوة ربكم المنان ثم استقيموا على الأمر بين السموات و الأرض بحيث لو يجتمعنّ عليكم كلّ ما كان و ما يكون بكلّ ما عندهم ليبدلنّكم على ما كنتم عليه لن يكوننّ قدراً بل يشهدنّ انفسهم عجزاً عن ذلك كذلك يحقق الله الحقّ بكلماته و يثبت الأمر بآياته ان انتم من العارفين اذا خلّصوا مرايا قلوبكم لتجلى الأنوار من هذا الجمال الذى اشرق فى قطب الاستجلال و يستضىء فى مركز الزوال بضياء الذى استضاء منه كلّ من فى السموات و الأرضين الا الذينهم كفروا بآيات الله ثم انكروا برهانه و جاحدوا آثاره و اعرضوا عن جماله و

كانوا من المغلّين قل تالله قد انصعقت الطّوريّون على سيناء الأمر و فرّت العمانيّون عن هذا القسورة الالهى و سيموتنّ الرّوحيون
فى هذا الفرع الذى فيه يجزع كلّ شىء الا من اخذه يد الفضل من لدن عزيز قدير

قل يا قوم فافروا كلمات الله على احسن النّعمات ليستجذب منها اهل الارضين و السموات تالله الحق لو احد يتلو ما
نزل من جبروت البقاء من جمال الله العلىّ الأبهى فقد يبعثه الله فى جنّة الخلد على جمال الذى يستضىء من انوار وجهه اهل
ملاّ الأعلى و يزورنّه اهل سرادق القدس و اهل خباء الخفاء الذين ما وقعت على وجوههم اعين الذينهم كفروا بآيات الرحمن فى
هذا الزّمان الذى استعلى على الممكنات بجبروته الذى احاط كلّ الدّرات ان انتم من الشّاهدين كذلك قدّر الله لكلّ نفس يقرأ
آياته و من دون ذلك يبعثها عند مطلع كلّ ظهور ليتّم نعمته عليه و على العالمين كذلك يجرى الله عباده الذين يذكرونه احسن
الجزآ من عنده و أنّه وليّ المحسنين ثمّ اعلم بأنّ الذينهم حضروا بين يدى العرش اولئك فازوا بما لا فاز به احد دونهم كذلك
يمنّ الله على من يشاء من خلقه أنّه ما من اله الا هو يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد له الجود و الفضل يختصّ من يشاء بفضله
لا اله الا هو المعطى العزيز الجميل و الذين اذكرنا اسمائهم فى اللّوح منهم من طار الى مواقع القدس و منهم من وقف لدى
عقبة الدّنيا لكلّ نصيب عند ربّهم و كلّ عنده فى الواح عزّ عظيم و الذين ما اذكرنا اسمائهم انت ذكرهم بأذكار الرّوح من لدن
ربّك العزيز الغالب القدير و أنّك ان فزت بهذا اللّوح الذى فيه فضّلت اسرار ما كان و ما يكون قم عن مقامك ثمّ ضعه على
رأسك و قل

سبحانك اللهم يا الهى اشهد بلسانى و قلبى بأنّ نعمتك البديعة احاطت كلّ الدّرات عمّا خلق بين الارضين و
السموات بحيث ما بقى من شىء الا و قد تمّت عليه حجّتك و لاح له برهانك و بلغت به كلمتك و ظهر له سلطانك و نزلت
اليه آياتك و بدت له آثار فيضك اذاً يا الهى انقطعت عن كلّ ما سواك و قمت لدى خيام مجدك و خباء فضلك بحيث
طهرت قلبى و لسانى عن حبّ غيرك و ذكر دونك اذاً يا الهى فأدخلنى فى ظلّ شجرة فردائيتك و سدرة عزّ سلطان وحدانيتك
ثمّ ارزقنى حلاوة آياتك و ما ستر فيها من لآئى علمك عمّا اردته لعبادك و لا تحرمنى يا الهى عن نفحات قدسك الّتى تهبّ
على هيئة المبشّرات عن شطر لقائك و على صور الآيات عن منبع افضالك و أنّك انت المقتدر على ما تشاء و أنّك انت
المعطى العزيز الرحيم ثمّ استقمنى يا الهى على امرك الذى لا يقوم عليه احد الا الذينهم انقطعوا عن كلّ ما فى السموات و
الأرض ثمّ اجعل لى يا الهى قدم صدق على حبّك و مقعد عزّ عند ظهور انوار وجهك ثمّ الحقنى بعبادك المخلصين
كذلك علمناك و عرفناك بعدما الهناك و اشهدناك بعدما انبأناك لتشكر الله ربّك فى قلبك و تكون على فرح و
جذب بديع فوجمالى لو يأخذك جذوة من نار الشّوق الّتى اوقدناها فى سدرات القدس على سيناء تلك الكلمات ليجذبك الى
مقام الذى تشهد فى ظلّك ملكوت الأسماء و الصّفات و تجد نفسك فى علوّ الذى لن يبلغ اليه سكّان الارضين و السموات
كذلك الهكم قلم القدم فى هذا الطّراز الأقدم لتكون من الثّابتين

ان يا حرف الجيم اذهب بقميصى هذا ثمّ الق على وجه الممكنات لعلّ مطالع الصّفات يخرجنّ عن خلف الحجابات
و يطلعنّ عن وراء السّبحات و يعرفنّ الذى جاءهم عن شطر البقاء بسلطان مبین و أنّك انت يا ذلك الحرف أولاً طهر نفسك
ثمّ طهر النّاس عن دنس الأكبر من هذا الكوثر الأطهر الذى اجريناه من عيون المعانى لتكون مبشّراً من لدنا على الخلايق
اجمعين و كن خالصاً لله ربّك بحيث لن يجد منك احد روايح دونه كذلك يأمرك لسان صدق عليم و أنّك لو تسمع نصح
ربّك ليجرى الله من فمك ماء الحيوان و يحيى به كلّ عظم رميم كذلك منّا عليك مرّة اخرى لتكون من المنقطعين و الحمد
لمن يعرف مولاه فى هذا القميص الدّرّى المبین

ابراهيم جناب سائل الذى سأل ربّه من قبل و اجابه الله بفضل من عنده و أنّه لهو المسئول المجيب

بسم الله العليّ المستعان

ان يا ايّها السائل فاعلم بأنّ حضر بين يدينا كتاب من الذى اشتعل بنار الله و وجدنا فيه ذكرك لذا رشّ عليك من رشحات طمطام البقاء عن شطر الفردوس ليظهرك عن ريب الخلاق كلّها و ينقطعك بكلك الى الله و ينطلقك بثناء نفسه بين العالمين ثمّ اعلم بأنّا اجبتك فيما سألت عن الله ربّك من قبل بالحجب و الأستار مرّة اشهدناك انوار الوجه عن خلف سبعين الف حجاب و مرّة غطيّاها لأنّا وجدنا فى ذلك الأيّام عرفان العباد فى مقام النّطفة و ما وجدنا احداً ان يحمل امانة الله الملك المقتدر القدير لذا امسكنا القلم و ما اطلقنا زمامه الاّ على قدر مقدور و ربّينا عدّة معدودات بسلطان القدرة و الاقتدار فلمّا بلغوا الى ما اراد ربّك اذاً كسوناهم لحم الايقان و اتينا بخلق آخر فى حبّ ربّك فتبارك الله سلطان المقتدرين و احسن الخالقين ان من شىء الاّ و له ميقات عند ربّك فلمّا جاء الوعد يظهره بالحقّ و ينزل عليه ما قدر له و أنّه لهو المقتدر على ما يريد ولو انّ كلّ كلمة عمّا نزلت من لدنا أنّها لهى بالغة على الممكنات و فيها كنزت لآئى الحكمة فهنيئاً لمن يدلى فيها دلو العرفان و يصعد به غلام المعانى و يستغنى به عن العالمين و قدّرنا للعباد من كلّ كلمة نصيب على ما هم عليه فطوبى لمن يأخذ نصيبه و لا يجعل نفسه من المحرومين ولكن قدّرنا ظهور الكلمة و ما قدر فيها بين العباد على مقادير التّى قدّرت من لدن عليم حكيم و جعلنا حجاب وجهها نفسها و كذلك كنّا قادرين و أنّها لو تتجلّى على العباد بما فيها لن يحملّها احد بل يفرّ عنها كلّ من فى السموات و الأرضين فانظر الى ما نزل على محمّد رسول الله و أنّه حين النزول قدر له كنوز المعانى على ما ينبغي له من لدن مقتدر قدير ولكنّ النّاس ما عرفوا منه الاّ على مراتبهم و مقاماتهم و كذلك أنّه ما كشف لهم وجه الحكمة الاّ قدر حملهم و طاقتهم فلمّا بلغ النّاس الى البلوغ تجلّى عليهم بما فيه فى سنة السّتين حين الذى ظهر جمال القدم باسم علىّ قبل نبيل مع أنّك تشهد الكلمة على شأن واحد بحيث ما نقص عنها شىء و لا زاد عليها شىء و انا لو نفّصل هذا المقام لن يكفيه الألواح و لا الأقلام و كان ربّك على ذلك شهيد و أنّك ايقن بأنّ ربّك فى كلّ ظهور يتجلّى على العباد على مقدارهم مثلاً فانظر الى الشّمس فإنّها حين طلوعها عن افقها تكون حرارتها و اثرها قليلة و تزداد درجة بعد درجة ليستأنس بها الأشياء قليلاً قليلاً الى ان يبلغ الى قطب الزّوال ثمّ تنزل بدرابج مقدّرة الى ان يغرب فى مغربها كلّ ذلك من حكمة الله ان انتم من العارفين و أنّها لو تطلع بغتة فى وسط السّماء يضرّ حرارتها الأشياء كذلك فانظر فى شمس المعانى لتكون من المطّلعين فإنّها لو تستشرق فى أوّل فجر الظّهور بأنوار التّى قدر الله لها ليحترق ارض العرفان من قلوب العباد لأنّهم لن يقدرن ان يحملّها او يستعكسن منها بل يضطربن منها و يكونن من المعدومين لذا يستشرق عليهم على قدر قبولهم و استعدادهم كما شهدتم فى أوّل الظّهور ظهور ربّكم العليّ الأعلى فى سنة السّتين و أنّه قد ظهر فى أوّل ظهوره بقميص البايّة و فى هذا المقام عرّج نطفة القبول و الاستعداد من كلّ شىء الى العلقه ثمّ بدّل القميص بالولاية و اصعد الممكنات الى المضغة و انتهى الدّرايج بسلطانه الى ان بلغهم الى مقام خلقاً آخر اذاً تجلّى عليهم باسم الرّبوبيّة و نطق بأنّى انا الله لا اله الاّ هو العزيز المقتدر المتعالى العليم ولكنّ اليوم قد ظهر فضل لو يقابلنّه كلّ الموجودات اقلّ من حين ليلغّتهم الى مقام يعجز عن ذكره قلم الامكان ثمّ السن العالمين و لمثل هذا الرّبّ ينبغي التّسبيح من ملاّ البقاء و التّكبير من اهل ملاّ الأعلى و التّقديس من ملاّ المقرّبين ثمّ اعلم بأنّ ربّك لو يريد ان يبلغ الممكنات من النّطفة الى البلوغ اقرب من لمح البصر ليقدر بقدرته الغالب المحيط ولكن احبّ ان يجرى الأمور بأسبابها و درايجها التّى قدر لها لحكمة التّى ما اطّلع بها احد الاّ نفسه المهيمن الخير

ثم اعلم بأن الله ربك لم يزل على حالة واحدة لن ينزل و لن يصعد و كذلك مظهر نفسه في ذلك المقام فتعالى عما يشيرون اليه العباد بما عندهم فتعالى عن وصف كل واصف خبير و كل الكلمات عنده في حد سواء يرفعها في وقت و ينزلها في وقت و لا يسأل عما شاء و انه لهو المقتدر القدير و انه حين الذي يقول اني عبد يربى به مظاهر العبودية و كذلك فانظر في البائية و فوق ذلك الى ان ينتهي بانى انا الله الملك العدل الحكيم و نسبة هذه المقامات الى نفسه تعالى في حد سواء بل لو تشهد بعين الله لتشهد كلها خلق في ملكه و ظهرت بأمره الغالب القادر الحكيم و انك تفكر في هذا اللوح و اذا وصلت الى ما كنز فيه قم ثم ابشر العباد لعل يقومون عن النوم و يكونون من العارفين

ان يا خليل لما تمت ميقات الستر كشفنا من سر المستسر المفتع بالسر على الحق الخالص سرّاً اقل من ان يحصى اذا انصعقت مظاهر الأسماء و فزع كل من في السموات و الأرض الا الذين اطمأنت قلوبهم من انوار الله و فتحت ابصارهم بنور اليقين قل يا قوم لا تنظروا الى الا بعيني ان تريد ان تعرفن الله و قدرته و من دون ذلك لن تعرفوني ولو تفكروا في امرى بدوام الملك و تنظرون الأشياء ببقاء الله الملك القادر الباقي الحكيم كذلك بينا الأمر لعل الناس يستشعرون في انفسهم و يكونون من العارفين و انك فانظر شأن هؤلاء بعد الذي شهدوا كلهم بانى فديت نفسى و اهلى فى سبيل الله و حفظاً لايمانهم و كنت بين الأعداء فى ايام التى اضطربت كل النفوس و ستروا وجوههم عن الأحباب و الأعداء و كانوا بحفظ انفسهم لمن المشتغلين و اظهرنا الأمر و بلغناه الى مقام كل اعترفوا بسلطنة الله و قدرته الا الذين كان فى صدورهم غل الغلام و كانوا من المشركين و مع هذا الظهور الذى احاط الممكنات و هذا الاشراق الذى ما سمعوا شبهه فى الآفاق اعترضوا على ما البيان و منهم من اعرض عن الصراط و كفر بالذى آمن به و بغى على الله المقتدر المهيمن العلى العظيم و منهم من توقف لدى الصراط و علق امر الله بساذجه بتصديق الذى خلق بقولى و بذلك حبط اعماله و ما كان من الشاعرين و منهم من قاس نفس الله بنفسه و غرته الأسماء الى مقام حارب بوجهى و افتى على قتلى و نسبى بكل ما كان فى نفسه اذا اشكر فى بئى و حزنى الذى خلقتى و ارسلنى و احمده فى قضاياه و فى وحدتى ثم ابتلاى بين هؤلاء الغافلين و صبرت و اصبر فى الضراء متكلاً على الله و اقول

اي رب فاهد العباد الى شطر جودك و مواهبك و لا تحرمهم عن بدائع فضلك و الطافك لأنهم لا يعلمون ما اردت لهم من رحمتك التى سبقت العالمين اي رب هؤلاء ضعفاء فى الجهر و ايتام فى السر و انك انت الكريم ذو الفضل المتعالى العظيم لا تقهر يا الهى عليهم ثم انظرهم الى ميقات التى ينبغى لبدائع رحمتك لعل يرجعون اليك و يستغفرون عما ارتكبوا فى جنبك و انك انت الغفور الرحيم

و انك يا ايها الخليل ذكر وحدتى و غربتى ثم سجنى و ابتلاى و كن من الذاكرين ثم ذكر الناس خالصاً لوجه الله لعل بك يحيى قلوب الذينهم ماتوا من سطوة الأمر و اذا يكونون من الميتين كذلك امرناك و بلغناك بتبليغ مبين و البهاء عليك و على من معك على امر الله القادر العزيز العليم

المحبيب

ان يا ايها السالك فى صراط المحبة و الشارب عن كأس المرحمة فاعلم قد وصل الينا كتابك و عرفنا ما فيه من اشارات حبك و بيانات خلوصك و اطلعنا بما انت عليه و ما اخذتك نار الاشتياق و حرقتك من ايام الفراق عن بعدك عن لقاء محبوبك مع انه معك فى كل حينك و انك ان تراه فهنيئاً لك و ان لن تراه فانه هو يراك و ان عرفته فقررت عيناك و ان ما عرفته و انه هو يعرفك فى منقلبك و مثواك و انه لن يغفل عنك و لن ينساک و يسمع ضجيجك و نجواك و اما ما ذكرت من ذكر التياز

فاعلم بانّ نيازك حبّك انوار الجمال و ورودك فى شاطى بحر الجلال و تطهير نفسك عن كلّ المقال عمّا يحدث من اهل الجدل لتَهَبّ عليك نسَمات القدسيّة و تصلك الى مكنن الاحديّة لتجد رايحة الحبّ عن قميص الصمديّة و هذا هو اصل التّياز لكلّ من فاز و دخل فى هذا الرّياض و من دون ما ذكرنا لن يفيد و لن يذكر ولو تملأ كلّ من فى السّموات و الارض من الذهب الحمرآء و الفضة البيضا و كلّ ما سمعت من التّياز فى قواعد الاولياء هذا لم يكن الاّ لظهور محبّة الحبيب الى المحبوب و بروز خلوص العاشق الى المعشوق ليظهر انقطاع العبد الى مولاه و اقتدائه به فى آخرته و دنياه والاّ هم مقدّسون عن الدّنيا و زخرفها و زينتها و منزّهون عن كلّ ما يرجع اليها و قدر فيها لأنّهم فى هواء القدس يطّيرون و فى قباب الرّوح ساكنون لن يأخذهم شتونات العرضيّة و لن يدركهم افئدة المحدودة فى عوالم الملكيّة اذاً فاغمس فى هذا البحر الذى جرى من شطر الممداد لتجد روايح الوداد و تطلّع على اسرار العشق فى المبدأ و المعاد ثمّ اعلم بانّا قبلنا عنك نيازك و وجدنا من اورادك ما لا ينبغي ذكره و نسئّل الله بان يرزقك من خمر البقاء الّتى فجّرت من عيون البهّاء ليجذبك سكره و يأخذك صعقه و هذا من سكر الّذى لن يزول ابداً و لن يحول سرمداً

مست مى بيدار گردد از دبور

مست حق نايد بهوش از نفخ صور

* * *

بسم الله الأَمَنع الأَرَفع الأَقْدس الأَبهى

ان يا ايّها العبد اسمع نداء الله ثمّ اعمل بما تؤمر من لدن ربّك و لا تكن فى دين الله من الّذين هم اذا اشرفت شمس الجمال عن افق الجلال اتّخذوا لأنفسهم ظلمة و كانوا فى شكّ و ارتياب ايّاك ان تشرك بالّذى كان لم يزل واحداً فى ذاته و ما اتّخذ لنفسه شريكاً و لا شبيهاً و يشهد بذلك كلّ ما نزل من قبل من لدن عزيز وهّاب انّ الّذى سمّى بمحمّد قبل علىّ و نسبه الله الى نفسه أنّه لورقة من اوراق تلك الشّجرة تالّله الحقّ لو نأخذ عنه فى اقلّ من الحين فيوضات الأمر ليصفّر و يسقط على التّراب ان يا عبد هل تلعب فى امر الله و تحبّ ان تكون من الّذين هم يتّخذون فى كلّ حين ربّاً من دونى و الهأ سوائى و معبوداً غيرى و محبوباً عن ورائى تالّله قد زلّت اقدامهم و اسودّت وجوههم اذاً فاعتبروا يا ملأ الأُحباب فاعلم بانّى وحده قد كنت محبوب كلّ شىء و اله كلّ من فى السّموات و الأرض و ما اتّخذت لنفسى شريكاً فى الملك و كذلك كنت من قبل القبل و اكون الى آخر الّذى لا آخر له و انك فاشهد بما شهد الله و لا تكن فى مريّة و حجاب و انا خلقنا الابن بأمر من لدنا و قدرة من عندنا و انطقناه بثناء نفسنا ليتذكّر به اولى الألباب و يشهدنّ قدرة ربّهم و يوقننّ بأنّه لهو المقتدر على كلّ شىء ينطق من يشاء بسلطان من عنده و انّ اليه يرجع حكم المبدأ و المآب انّ الّذين هم ما حضروا تلقاء العرش و ما سمعوا نغمات الله و ما اشرفت عليهم انوار الجمال لو يتكلّمون بأهواء انفسهم و يحتجبون بالأوهام لعلّ يغفرهم الله بعد رجوعهم اليه لأنّهم ما اطّلعوا بأصل الأمر و كانوا فى ستر و حجاب ولكن انت يا عبد كنت حاضراً تلقاء العرش و رأيت ببصرك و عرفت بقلبك بأنّ كلّ ذى شمس سجّاد لطلعتى و كلّ ذى عزّ معزّز بذكرى و كلّ ذى ضياء مشرق بعنايتى و كلّ ذى نور يطوف فى حولى و كلّ ذى امر قد ظهر بأمرى تالّله لو تفكّك بصرك لتشهد بأن خرّت لعظمة ربّك كلّ الأرباب كلّ الأمواج الّتى تشهد من هذا البحر تذكر فى مقامها و علّة ظهورها عناية هذا البحر الّذى احاط بالممكنات خف عن الله و لا تفسد فى الأرض بعد اصلاحها فأقبل بكلك الى الله ثمّ اجتنب عن الذّئاب الّذين خرجوا من ايكات التّفاق بغيض الله و غلّه و اشركوا به كذلك نعلّمك بالحقّ فضلاً من لدنا عليك لتقطع عن العالمين و تستظلّ فى ظلّ هذا القباب

ان يا عبد لا تقترن بذكرى ذكر احد من الممكنات و لا بنفسى نفس احد من الموجودات لأنّ ما سوائى قد خلق
 بإشارة من اصبعى اما شهدت كيف انفطر كلّ سماء و انشقّ كلّ ارض و خسف كلّ قمر و مرّت الجبال كمرّ السحاب و اما
 شهدت بأنّ كلّ الوجود فانى عند ظهورات عزّى و كلّ ذى قدرة فى اضطراب من خشيتى اتق الله و لا تتخذ امر الله هزواً و
 كن من الذين دعوا كلّ من فى السموات و الأرض عن ورائهم و اقبلوا الى هذا الوجه الذى ظهر بالحقّ بخضوع و خشوع و
 اناب تب الى الله و لا تحزن الذين تجد من قلوبهم نفحات حبّى ثمّ اخفض بين يديهم جناح الدّلّ خالصاً لوجهى و انا عرفنا
 بأنك انت احزنت الذى احبّ الله ربّه و عندنا علم السموات و الأرض و علم كلّ شىء فى صحف و كتاب ايقن بأن لن
 يعزب عن علمنا من شىء لا فى السموات و لا فى الأرض و لن يحرك من ذرّ الآ بعد امرى و كلّ شىء يحضر فى كلّ حين
 تلقاء عرشى و يقصّ ما فيه و له و ورد عليه و ظهر عنه كذلك كان امر ربّك و يشهد بذلك عباد الذين انقطعوا عن كلّ
 الجهات و خرقوا بسلطنتى كلّ الأحجاب ان يا عبد انا اجنباك من قبل و امرناك بأن تعاشر مع الأحباب بخضوع و خشوع و
 تذكّرهم بهذا المظلوم الذى قاموا عليه عباد الذين هم كفروا بالله و اشركوا بجماله و حاربوا بنفسه لعلّ يتذكّر فى انفسهم بالله
 الذى خلق كلّ شىء بأمر من عنده و انّ اليه يرجع الأمر فى يوم الحساب و انا امرناك بأن تخرق حجابات الأوهام و انك زدت
 فى بعض النفوس ما زدت اذاً طهرّ نفسك و روحك و ذاتك عن كلّ ما سوائى ثمّ ذكرّ الناس بالموعظة الحسنة فى هذا الجمال
 الذى استوى على عرش الأحران فى تلك الأيام و لم يجد لنفسه ناصراً الا نفسه العزيز الوهاب و البهاء عليك و على من اتبع
 امر مولاه و استقرّ اليه بعد الذى اخذت كلّ النفوس رجفة و اضطراب

اى رحيم بشنو نعمات ابدع احلى را از مقرّ حزن كبرى و بكمال سلوك و مدارا با عباد الله رفتار نما بانقطاع خالص
 حركت كن بشأنى كه آثار حقّ از تو ظاهر شود لا تجادل مع احد و ذكرّ الناس بموعظة و حكمة ان يا عبد تخلق بأخلاقي لأنّنا
 ارفعنا حكم النزاع و الجدل و اظهرنا الأمر بقدرة و اقتدار من غير ان يلتفت به احد من العالمين لأنّ القدرة فى ارادتي لا فى
 المحاربة و الجدل كذلك يعظك لسان ربّك عن جهة عرش الجلال لتكون من الموقنين امر الله را همچه مدان كه در هر
 روزى و ساعتى هر نفسى بخواهد اظهار نمايد و ادعا كند زينت ده نفست را بعبوديت لله الحقّ وحده و لا تكن من الذين
 يمشون فى كلّ حين على سبيل جديد و البهاء عليك

* * *

الافدس الاعظم الاعلم

ان يا ايّها المذكور لدى المسجون ان استمع نداء اسم المكنون الذى ظهر بالحقّ و ينطق باعلى النداء فى ملكوت الانشاء أنّه لا
 اله الا هو المهيمن القيوم لا تلتفت الى القوم و قواعدهم فانظر الى ما اتى به القيوم بسلطان احاط ما كان و ما يكون لا ينبغي
 لمثلك ان يلتفت الى الاشارات بل الى الله منزل الآيات أنّه يدعوكم الى الافق الاعلى انّ ربّك لهو العزيز الودود انّ الآيات تنزل
 مرّة على شأن لا تكدرها قواعد العلوم و لم يصل اليها ما تدركه النفوس و مرّة تنزل على قواعد القوم انّ ربّك لهو المقتدر على ما
 اراد بقوله كن فيكون لو تنظر بعينى لشرى كلّها على قواعد متقنة و تشكر ربّك العزيز المحبوب لنا قواعد فى النحو ما اطّلع بها
 احد الا من شاء الله ربّك مالك الوجود فاسئل الذين حضروا لدى العرش عند تموجات بحر الآيات لعمري أنّها تنزل على شأن
 لا يقدر ان يكتبها من فى الملك ولكنّ الناس اكثرهم لا يعلمون دع كلّ ما عند القوم و قم على خدمة موليك قل يا قوم تالله
 قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و اتى الرحمن بملكوت البرهان توجّهوا اليه و لا تتبعوا كلّ عالم محجوب هذا لمبدء الذى منه
 ظهرت العلوم و كلّ امر محتوم قل ايّاكم ان يمنعكم الهوى عن الافق الاعلى او يحجبكم ما عند الناس عن الله مالك الوجود ان

اعرف قدر هذه الايام ثم ابتغ فضل ربك المهيمن على من فى الغيب و الشهود ينبغى لك ان يظهر منك ما يثبت به ذكرك فى لوحنا المحفوظ لا تحزن عن الخلق و وضائهم ان افرح بذكر الحق الذى يذكرك من هذا المقام المحمود

* * *

بسم الله الأقدس المتعال

ان يا ايها الناظر الى الوجه فاعلم باننا وردنا مع سبعين انفس فى حصن العكا و انها اخرب البلاد كلها و عند خروجنا عن مدينة السرّ قطع احد حنجره عوضاً للفداء و فى حين الدّخول فى هذه الأرض نبذ احد نفسه فى البحر حزناً للفراق و ظهر من فعلهما فزع الأكبر فى المقامين فسبحان من يقلّب العباد كيف يشاء و يقدّس من اراد بفضله و انه لهو العزيز المقتدر الوهاب

* * *

هو الحقّ

ان يا باقر قد سمعت ضجيج قلبك و صريخ فؤادك و تزلزل سرّك و تبليل جسدك و اجبتاك حينئذ بهذه الكلمات ليكون نوراً لك و رحمة على العالمين و انك لا تحزن فى شئ فتوكّل على الله و لا تكوننّ من القانطين و ان رحمة ربك وسعت كلّ من فى السموات و الارض و سيأخذك بأمر من عنده انه كان عليك وكيل و انه يعلم غيب السموات و الارض و يعلم ما سرّك و سيقضى عليك ما قدر لك فاصبر و لا تحزن فانه يوفّى اجور الصّابرين و اشهد حينئذ بانك آمنت بالله و آياته و اتبعت احبائه و احببت الذينهم آمنوا به و كذلك كنت من الموقنين سيرفع الله درجات الذينهم اتقوا و صبروا فى جنبه و يذكرهم بمثل ما اذكرناك حينئذ على احسن ذكر جميل لا تخف من احد و لا تحزن قدر شئ اقبل الى الله بكلّك و توكّل عليه بتمامك و لا تكن من الخائفين و ذكر من عندنا كلمة الفتح و بشره برحمة من الله و اجر عظيم و سينزل عليه ما يرضى به فؤاده ليكون من المتّقين و كبر فى وجهه و اذكره بالحبّ من لدى الله العزيز المنير

فسبحانك اللهم يا الهى هذا الذى انقطع عن دياره و سافر عن وطنه و هاجر فى سبيلك و جاهد فى حبك حتّى وصل الى مقعد نفسك و مكن جمالك و مخزن اجلالك و سمع نعماتك و شهد انوارك و زار حرم لقائك و كعبة وصالك و دخل بذلك فى حصن عنايتك و حديقة افضالك فاجره يا الهى فى ظلّ عطوفتك و مدينة مكرماتك ثم ارزقه من ثمرات شجرة ربّانيتك ثم ارجعه اليك اذ انك انت المقتدر العزيز الجميل

* * *

جناب طالب

بسم الذى كلّ فى ظهوره مضطربون الا عباد مكرمون

بسم الله العلى العظيم

ان يا بقيّة آلى اسمع ندائى عن شطر عرشى لتجذبك نغمات الرّحمن الى مقام كان عن عرفان العالمين مرفوعا فطوبى لك بما اخذتك نفحات الرّوح فى ايامه و حضرت بين يدي الحبيب الّذى استشهد فى سبيلى و استعرج الى سرادق القدس مقرّ الّذى كان عن انظر المشركين مستورا و انا كنّا معك فى اضطرابك و اطمينانك و قد محونا الاضطراب و اثبتنا الاطمينان فى لوح كان فى كنف الحفظ محفوظا و قبلنا ما اخذتك من البأساء و الضّرّاء فى سبيل ربك العلّى الأعلى و احبيناك من كوثر الّذى جرى عن يمين العرش و اسقيناك من هذه الكأس الّتى كانت بأيدي الله مأخوذا ان اشرب غرفة اخرى باسم ربك الأبهى و لا تخف من ملأ الانشاء تالّله ان ربك يحفظك كما حفظك بالحقّ و أنّه على كلّ شىء قديرا حرّك لسانك بذكرى ثمّ زين قلبك بحبّى ثمّ هيكلك برداء الاختصاص بهذا الاسم الّذى منه ظهر ملكوت الأسماء و غنّت ورقاء البقاء على افنان سدره الّتى كانت بأيدي الله مغروسا طهر نفسك عن شغونات الأرض و من عليها ثمّ اصعد فى كلّ حين الى سماء الّتى كانت باسم الله مرفوعا ذكرّ الناس بهذا الذّكر الأعظم اياك ان يمنعك شىء عن ذلك لأنك قد كنت من الفائزين فى الواح القدس من قلم الأمر مرقوما ان لا تمنعك نفسك من انوار هذه الشّمس الّتى اشرقت عن افق البقاء بأنوار كانت على العالمين محيطا فاشكر الله بما دخلت فى حزيه و ادركت لقاء الحبيب فى ايام الّتى اضطربت فيها سكّان الأرض و السّماء و نزّلت جنود الوحى برايات كانت على العالمين مشهودا طوبى لك و للذين تشرّفوا بلقائه و حضروا بين يديه و سمعوا نغماته و استظلّوا فى ظلّه و طافوا فى حوله و شربوا من كوثر بيانه و نصروه بما استطاعوا الى ان استشهدوا فى سبيله و طاروا فى هواء الّذى قدّسه الله عن كلّ مشرك مردودا ان يا بقيّة آل الله تالّله قد ورد على الحبيب ما لا ورد على احد لأنّه شرب كأس البلاء من الأحبّاء و الأعداء و انك اطلعت ببعض ما ورد عليه من الّذين كانوا فى حوله ولكنّ الله عفا عنهم بما استشهدوا فى سبيله و زينهم بطراز الغفران و أنّه كان عطوفاً غفورا ولكن ورد على محبوبه فى تلك الايام ما لا ورد عليه و لا على احد من قبل تالّله بذلك بكت الأشياء كلّها و ناحت سكّان مداين البقاء و بكت عيون العظمة و الكبرياء و اضطربت افئدة التّبيين و المرسلين فى رضوان قد كان بحبّى مخلوقا لأنّ المحبوب قد ابتلى بين يدي الّذى كان باسمه بين العالمين مذكورا قل تالّله ان الّذى يشناق لقائه اهل الفردوس و يستبرك بتراب بابه اهل ملأ الأعلى و بحركة من قلمه خلقت الممكنات قد ابتلى بين يدي مشرك الّذى كان من الموحّدين بين ملأ الشّرك معروفا اذا فابك علّى ثمّ ضجّ لابتلائي و صح فى نفسك لضربى و لا تكن من الّذينهم يصبرون فى امر الله و لا يبالون بما ورد علّى و يكوننّ على مقاعدهم مسرورا كذلك اخبرناك و اذكركناك لتطلّع بما ورد على المحبوب و تكون من المتبصّرين فى الألواح مذكورا و الرّوح و البهّاء عليك و على الّذين عرفوا الله بالّله فى هذا الظّهور الّذى به فصل بين الحقّ و الباطل و ظهر جمال القدم بسلطان كان على الحقّ عظيما

* * *

يصل الى جناب ملاّ محمّد جعفر ليكون ناظراً الى منظر الأكبر

هو الله البهىّ الأبهى

ان يا جعفر فاخرق حجابات الوهم لأنّا اخرقناها بسلطان من عندنا و قدرة من لدنا و انا المقتدر على ما اشاء و انا القادر العليم الحكيم ثمّ افتح عيناك ثمّ انظر الى كلمات ربك تالّله لن يعادل بحرف منها كلّ ما خلق بين السّموات و الأرضين دع الدّنيا و ما عليها فى ظلّك ثمّ اخرج عن خلف السّبحات باسراق مبين ثمّ فكّر فى نفسك بأنك لو تكفر بتلك الآيات فبأى حديث يثبت ايمانك بالّله المهيمن العزيز القدير اياك ان لا يحجبك الرّئاسة عن ذكر ربك الرّحمن الرّحيم قم على خدمة الله و ضع

رجلك على رأس الملك ثم اسرع الى شاطئ الأمر في هذه البقعة المباركة التي تنطق ذراتها بأنه لا اله الا انا العزيز الجميل طير
بخوافي القدس عن الأسماء و ملكوتها ثم عن الصفات و جبروتها ثم ادخل مقعد الأمن مقر الذي يوقد فيه النار من سدره ربك
العزيز المختار و هذا ما قدرناه لك ان انت من العارفين هل تستغنى بالكأس و ما فيها عن غمرات هذا البحر الأعظم تالله هذا
لا ينبغي لك لأننا قدرنا لك مقام قدس كريم تالله من يتنفس بنفس وحده في هذا الأمر ليكون خير له عن كنايز السموات و
الأرض و هذا تنزيل من لدن عزيز حكيم هل بعد ظهور الله ينفع احداً شيء لا فونفسى العليم الخبير كسر اصنام التقليد و ان
تجد في نفسك من ضعف فاستقدر باسمي الغالب القدير و ان لن تؤمن بالله و آياته اياك ان لا تنكرها ثم خذ يد الضّر عن
امر الله المهيمن الغالب المحيط تالله انك لو تلتفت الى الأشياء بسمع الفطرة لتسمع من كل الذرات ما سمع اذن الكليم و
تشهد بأنه لا اله الا هو و انّ هذا لسلطان القدم قد استقرّ على عرش عظيم ان يا اسمى تالله لا انطق عن الهوى بل الروح ينطق
في صدري ان هي من عندي بل من لدن مقتدر قدير خف عن الله الذي خلقك و سواك و لا تنكر ما ثبت به ايمانك بالله
ربك و رب العالمين اسمع ما وصيت به في الألواح و لا تدع حكم الله عن ورائك و لا تكن من الغافلين ذق من كوثر البقاء
عن يد البهلاء و لا تحرم نفسك عن حرم الخلد و لا تكن من المحتجين قل يا معشر العلماء من ملأ البيان أ تفعلون كما فعلوا
علماء الفرقان حين الذي اشرق جمال الأمر باسمه العليّ العليم تالله هذا ظلم منكم على الله بارئكم و يشهد بذلك كل فطن
بصير اياك ان لا تلتفت الى الدنيا و زخرفها فسوف يفنى الملك و يبقى وجه ربك العزيز الجميل كذلك القى الروح عليك من
آيات الأمر لعل تشهد قدرة ربك و تكون من الموقنين

و ان ورد عليك الذي سمى بأحمد ذكره بذكر من لدنا لعل يجذبه نفحات الفضل و يقربه بالله العزيز الكريم قل يا عبد
انا وصيناك حين خروجك عن تلقاء العرش بأن لا تتكلم الا على الصدق الخالص و لا تستر جمال التوحيد بحجاب الوهم و
التقليد و انك تركت امر الله و كنت من التاركين ان يا عبد فاجعل محضرك محضر الانصاف و العدل ثم تفكر بما آمنت به
بالله العزيز القدير و انك ان وجدت ما آمنت به بين يدي العبد هذا اذاً لا تكفر بآيات ربك و لا تكن من الممترين و ان يقول
احد هذه الآيات ما نزلت على الفطرة كما قالوا و ما استحيوا عن الله الذي خلقهم و خلق كل شيء و بذلك بكت عيون
العظيمة و هم ما استشعروا في انفسهم و كانوا من الفرحين قل تالله يا قوم انّ هذا لهو الذي بأمر من قلمه قد خلقت فطرة كل
نفس و فطرة السموات و الأرضين اذاً قام روح القدس تلقاء العرش و يقول يا ملأ البيان خافوا عن الله و لا تقولوا ما يحترق عنه
افئدة المقرين تالله اني و من في الفردوس الأعظم خلقنا بارادة من هذا الجمال تالله حينئذ يطوفن في حوله اهل ملأ الأعلى ان
انتم من الناطرين و من دون ذلك ان تريدوا ان يستشرق شمس الحق عن افق فجر منير اذاً فاجمعوا من الذين اوتوا الفرقان و من
دونهم من كل ملل اخرى ثم اقرؤوا ما عندكم و ما نزل من جبروت البقاء من لدن منزل عليم و ان وجدوا الفرق بينهما اذاً انتم
على امر من الأمر لا فوالذي نفسى بيده لن يجد الفرق الا انفس المشركين تالله انّ روح الأعظم شق ثيابها بما ورد على مظهر
نفس الله من عبادته المستضعفين قل يا قوم الى متى تكونن واقفاً على ارض الاشارات فاصعدوا عن هذا المقام ثم استبلغوا ببلوغ
الأمر لعل تكونن من البالغين و من طهر شم الانصاف عن زكام البغضاء ليجد رايحة الحق من هذه الرسائل كما يجد رايحة
فارة المسك و يكون من الموقنين كذلك علمناك و الهمناك حباً لك ان اقبلت فلنفسك و ان اعرضت فان ربك لغني عن
العالمين و الحمد لله محبوبى و محبوب العارفين

بسم الله الأقدس الأرفع الأطهر الأظهر الأعلى

ان يا حامل امانة حبّ ربّك العليّ المقتدر العظيم فى يوم الذى فزع كلّ شىء عن حملها و اضطربت اركان الممكنات عن التّقرّب اليها و كلّ انصعقوا من سطوة الأمر و خشية الله المقتدر المهيمن العزيز العظيم قل بلسان الذى قدّر الله فيك و لا تخف من احد و الله يحفظك عن ضرّ الشّياطين الملك يومئذ لله المقتدر الغفار العظيمة يومئذ لله المتجبر المتسخّر المتقهر المقتدر القهار السلطنة يومئذ لله العزيز المتعالى المتظاهر العليم العلّام و لن يتحرّك شىء عن موضعه الا بعد اذنه و لن تهبّ نفحة عن جهة الا بأمره و ارادته و كذلك كان مقتدرًا على من فى السّماوات و الأرض و محيطًا على العالمين ثمّ اعلم بأنّ حضر بين يدي العرش كتابك و اطلعنا بما سطر فيه من آياتك اذا تحرّك قلم الله على ذكرك و توجّه وجه الله اليك و هذا من فضل الذى جعلك مخصوصاً به بين برّيته لتشكر ربّك و تكون من الشّاكرين ذكر القوم بالحكمة و الموعظة و لا تصبر فى امر ربّك و الله يخلق منك ما يشاء بأمره كما خلق بالحقّ و الله لهو المقتدر على ما يشاء و الله على كلّ شىء قدير و من شريك رحيق البقاء اسقينا العباد ما قدّرنا لهم فضلاً من عندنا انا كنّا مقتدرين و من توجّهك الى وجه ربّك وجّهنا وجوه عبادنا الى هذا الشّطر المشرق العزيز المقدّس المنيع قل لو شاء الله لبيعت من نفس كلّ ما كان و ما يكون ثمّ يرجع اليها ثمّ يبعث منها مرّة اخرى و كان ذلك على الله ربّك اسهل من كلّ شىء و الله يفعل كلّ ذلك بحكم من عنده و يبعث ما يريد

فطوبى للسانك بما تحرّك على ذكر ربّك فى ايام التى خرسست فيها السنن النّاطقين و شهدت عينك جمال الأمر حين الذى عمت فيه ابصار الخلايق اجمعين و سقى قلبك خمر الحيوان من يدى الرّحمن فى يوم الذى منع كلّ القلوب عن تسنيم الذى جرى عن يمين العرش من منبع اسمى الرّحمن الرّحيم و عرفت نفسك نفس الله فى زمان الذى غشت النفوس حجبات الوهم و الهوى بحيث كلّ اعرضوا و اضطربوا و ضجّوا و صاحوا الا عدّة الذينهم انقطعوا عن كلّ وهم و كسّروا كلّ صنم ثمّ احترقوا كلّ حجاب غليظ تباركت يا مظهر الجود بأن وردت على شاطئ اسم المحبوب و اقبلت الى نير الآفاق بعد الذى كان فى حوله جنود الشّرك و يرمونه برمى الشّقاق و ما استحيوا عن الذى خلقهم بأمر من عنده و بشّره بقاء نفسه العليّ المقتدر العليم كذلك اختصّك الله بفضل من عنده و شريك من كأس البقاء و دخلك فى رضوان الأمر حين غفلة النّاس عنه و كذلك سبقك فضل ربّك و طهرّك عن دنس الخلايق اجمعين اذا بشّر فى نفسك ببشارة التى ما سبقتها بشاره بما فزت بهذا المقام الذى ماتوا على حسرته عبادنا المقرّبين

قل يا ملأ المغلّين موتوا بغیظكم قد اشرقت شمس العظيمة عن افق الأمر و استضاء بضائها كلّ الوجود و انتم غفلتم عنها و كنتم من الغافلين اذا فارحموا على انفسكم و لا تكفروا بالذى أنتم به و لا تكوننّ من المسرفين تالله الحقّ ان تكفروا بهذا الأمر فقد يضحك عليكم كلّ الملل لأنكم استدلتتم بينهم فى اثبات امركم بآيات الله المهيمن المقتدر العزيز العليم فلمّا نزلت مرّة اخرى بسلطنة عظمى اذا كفرتم بها فويل لكم يا ملأ الغافلين أظننتم فى انفسكم بأنكم مكسف الشّمس و ضيائها لا فونفسى لن تقدرنّ و لن تستطيعنّ ولو يجتمع عليها انتم و ما دونكم عمّا خلق بين السّماوات و الأرضين خافوا عن الله و لا تبطلوا اعمالكم ثمّ اسمعوا كلمات الله و لا تكوننّ من المحتجين قل تالله انى لن اريد لنفسى شيئاً بل اريد نصر الله و امره و كفى بنفسه على ما اقول شهيد و انتم لو تطهّرنّ ابصاركم لتشهدنّ فعلى شهيداً على قولى ثمّ قولى دليلاً على فعلى عمت عيونكم اما رأيتم قدرة الله و سلطنته ثمّ عظمته و كبريائه فويل لكم يا معشر المغلّين اسمعوا قولى و لا تصبروا اقلّ من آن و كذلك امركم جمال الرّحمن لعلّ تنقطعنّ عمّا عندكم و تصعدنّ الى هواء الذى تشهدنّ فى ظلّ الأمر كلّ العالمين قل لا مهرب لأحد و لا ملجأ لنفس و لا عاصم اليوم من قهر الله و سطوته الا بعد امره و هذا امره قد ظهر على هيكل الغلام فتبارك الله من هذا المنظر المشرق العزيز البديع خلّصوا انفسكم عن دونى ثمّ توجّهوا الى وجهى و انّ هذا خير لكم عمّا عندكم و يشهد بذلك لسان الله على لسانى النّاطق العالم العليم قل أ زعمتم بأنّ باقبالكم يزيد شىء لا فونفسى او باعراضكم ينقص عنه شىء لا فوذاتى الغالب الممتنع المنيع

ان اخرجوا حجابات الأسماء وملكوتها فوجمالي قد ظهر سلطان الأسماء الذي بأمره خلقت الأسماء من أول الذي لا أول له و يخلقها كيف يشاء و أنه لهو المقتدر الحكيم إياكم ان لا تعزوا اجسادكم عن خلع الهدى ثم اشربوا عن كأس التي يحركها غلمان الظهور فوق رؤوسكم و كذلك امركم الذي كان ارحم بكم من انفسكم و لن يطلب منكم اجراً و لا جزاء ان امره الا على الذي ارسله بالحق و جعله لنفسه حجة على الخلائق اجمعين و اظهره بكل الآيات اذا فارتدوا ابصاركم لتشاهدوا ما نطق عليكم لسان القدم لعل تكونن من المطلعين هل سمعتم من آبائكم و آباء آبائكم الى ان ينتهي الى آدم الأولى بأن اتى احد على ظلل الأمر بسلطان لائح مبين و حرّك عن يمينه ملكوت الله و عن يساره جبروت القدم و عن قدامه جنود الله المقتدر الغالب القدير و تكلم في كلّ حين بآيات التي تعجز عن عرفانها افئدة العارفين و لم يكن من عند الله اذا تبيّنوا ثم تكلموا على الصدق الخالص ان انتم من ذى لسان صادق منيع قل قد نزل معادل ما نزل على عليّ من قبل و من كان في ريب على ما نطق عليه الروح حينئذ ينبغي له بأن يحضر تلقاء العرش ليسمع آيات الله و يكون على بصيرة منير قل تالله قد تمت نعمة الله و بلغت كلمته و لاح وجهه و احاط سلطانه و ظهر امره و سبق احسانه العالمين فوعمرى يا جواد لو لم يكن خوفي من نمرود الظلم و اضطراب الأعداء لأمرنا بأن يحضر كلّ نفس تلقاء عرش ربك ليشهدن ما لا شهده عيون احد من قبل و يسمعن ما لا سمعه اذن المقرين ولكن لما وجدنا الملاء في الاضطراب لذا منعنا الناس عن الحضور و جلسنا في البيت وحده متكلاً على الله ربّي و ربك و ربّ الخلائق اجمعين قل ما انا الا مبلغ امر ربّي و بما ينطق الروح في صدرى تالله هذا لم يكن من عندى بل من لدن سلطان مقتدر قدير ان ارحموا يا قوم على انفسكم و انفس الناس و لا تحتجبوا عن الذي باشارة من اصبه قد شقت الأستار في كلّ عهد و عصر و بارادة من قلمه قد بعث حقايق المقدسين قل كلّ الأمور في قبضة قدرة ربّي المختار و لا ينبغي ان يتصرّف احد في شيء الا بعد اذنه و لا ان يتكلم في عرفان الله الا بعد حبه كذلك فصلنا الآيات و صرفناها بالحق لتكون حجة من لدنا و برهاناً من عندنا على عبادنا المريدين و الضيّا الذي اشرق عن منظر ربك العليّ الأعلى عليك و على الذين سمعوا قولك في الله ربك و رب العالمين و الحمد له اذ هو فعّال لما يريد

يصل الى اسم الأعظم جناب حبيب في ارض الصاد ليطلع بما ورد على الغلام و يكون من العارفين

هو البهيّ الأبهيّ

ان يا حبيب انا ارسلنا اليك من قبل الواحد و فيها ما يغني العالمين جميعاً و ما حضر بين يدينا اثر منك لذا امسكنا القلم اتماماً لميقات ربك فلما تمت نزلنا اليك الآيات من جبروت قدس عليّا ان يا حبيب عزّج الى المعراج و لا تخف من احد فتوكّل في كلّ حين الى جمال عزّ منيعاً ثم اخرج الأحجاب بأمر من عندنا و قم بين السموات و الأرض على هذه الكلمة التي كانت عن جهة العرش المذكوراً فاخرج حجابات الناس بما اعطاك الله لعل يشتعل بذلك نار الله في كلّ ما سواه و ينطق الروح في كلّ شيء بأنّه لا اله الا انا المقتدر على ما اشاء و انّي قد كنت عن العالمين غنياً ثم اعلم بأننا لما وجدنا الناس في وهم الجهل و سكر الهوى ارفعنا ذيل الستّر بأنامل الأمر اقلّ عمّا يحصى اذا ارتفعت ضجيج الطوّريّون على سيناء الوقوف و شقت استار الأبرار و انصعقت كلّ اسم معروفاً و قاموا على عباد الذينهم خلقوا بأمرى و رجعوا الى ما كانوا و كذلك كان الشيطان عن نفس الرحمن محجوباً و انك انت فاخرج عن خلف قميص الستّر ثم افتح اللسان على البيان و انّ الروح يؤيدك من لدن عزيز قيّوماً ثم اعلم بأنّ الذينهم كانوا محجوباً خلف الحجاب خوفاً لأنفسهم فلما ارفعنا الأمر و هبت روائح الاطمينان عن شطر الرحمن اذا قاموا

على بسبب البغضاء و ما استحيوا عن الله الذى خلقهم من حمأ مسنونا كذلك كان بغيتهم على و طغيانهم على الله الذى خلق كل شىء بأمر من عنده و أنه كان على كل شىء محيطا قل يا قوم تالله انتم و من على الأرض لم يكن عند الله الا كسواد عين نملة او اقل من ذلك و كفى بنفس ربك على ذلك شهيدا ان الذين اشتعلت فى صدورهم نار البغضاء اولئك اتخذوا الرياسات لأنفسهم ارباباً من دون الله فما لهؤلاء القوم لا يكادون ان يفقهون حديثا ان يا حبيب فلما نزلت جنود الهام ربك فى قمص الآيات اذا اسودت وجوه الذينهم استكبروا على الله و كانوا عن خباء الأمن بعيدا و غرتهم الرئاسة فى انفسهم الى ان كفروا بما آمنوا و كانوا على طغيان مبينا و أنك انت خذ زمام الأمر بقدره من لدنا و لا تصبر و لا تصمت لأن الصمت محبوب الا فى ذكر ربك كذلك كان الأمر من سحاب الفضل منزولا قدس ذيل التقديس عن مس المشركين ثم استقم بين السموات و الأرض بقدره منيعة تالله من يثبت على حبي ينزل روح الأعظم على قلبه و ينطق روح القدس على لسانه و يؤيده فى كل حين قل يا ملا البيان فاجعلوا محضركم بين يدي الله ثم انصفوا فى انفسكم و كونوا على الأمر تقياً انتم ان تكفروا بهذه الآيات فبأى حجة يثبت ايمانكم بالله و مظاهر نفسه فأتوا بها ان انتم على ذلك قديرا اذا تجد فى وجوههم غيرة النار من قهر ربهم المختار و يقولون ما قالوا امّة الفرقان حين الذى اتى على ظلال الأنوار من لدن عزيز حكيم ان يا حبيب قم على الأمر ثم ادر رحيق الأطهر قبل ان يرتفع نعيق الأكبر و كذلك امرناك بالحق فى هذا اللوح الذى كان من اصبع العز مرقوما ذكر الناس بهذا الذكر الأكبر و لا تخف من احد و أنه يحرسك بجنود القدرة و الاقتدار و يؤيدك بالروح و ينطقك بين السموات و الأرض بالحن الوفاء فى قطب البقاء و كذلك كان الحكم عن افق الأمر مشهودا تالله يا حبيب أنك لو تفحص فى جسد البهائم لن تجد فيه محلاً الا و قد وقع عليه سهم القضاء من اولى البغضاء و بذلك بكت عيون اهل البقاء على سراق عزم مستورا يقتلون نفس الله بأسياف غلهم ثم يقرؤون آياته قل ما لكم اليوم فى محضر الله من ذكر ولو تأتون بعمل العالمين مجموعا و منهم من غرتهم اسم المراتبة و منهم من اخذته حجاب الوهم و أنك فاخرق هذين الحجاين بسلطان القوة و القدرة و كن فى تقديس كان على الحق رفيعا دع الأسماء و ملكوتها ثم اصعد بخوافى القدس الى مقام الذى تشهد الممكنات فى ظلك و ترى نفسك فى على المقام مقر قدس ممنوعا و ان وجدت نفسك وحيداً فى حبي لا تحزن لأن هذا من امر الذى لن يقدر ان يحمله الا من كان منقطعاً عن كل من فى السموات و الأرض و كذلك طهر الله ذيل التقديس عن مس كل مشرك مردودا انس ربك ثم انس ما سواه ثم بلغ الناس بما يعلمك الروح من لدن مهيمن قيوما ثم اعلم بأن غلام الروح قد وقع فى بئر البغضاء و لم يكن سيرة البقاء ليدلى دلو الوفاء الا نفسه العلى الأعلى فسوف يرفعه بالحق و ينصره بأمر الذى كان على العالمين محيطا و أنك لو توجه بسمع الفطرة لتسمع ضجيج كل الأشياء على هذا الجمال الذى كان بين المشركين مظلوما كذلك القينا عليك حرفاً من الواح القضاء لتطلع بما هو المستور و تكون على بصيرة منيرا و الروح و العز و البهائم عليك و على من معك من الذينهم ايدهم الله على حبه و جعلهم على الأمر مستقيما

ان يا حبيب قد عرفت ما جرى عليك و قضى على وجهك و سمعت لحنات سرى و جزعات روحك فى خلف سراقات قلبك و اطّعت بما نزل عليك و ورد بك و احصيت صبرك فى الله و اضطبارك فيه فاعلم بان كل ما قضى عليك لم يكن الا لاتباعك اولياء الله فيما قضى عليهم من سنة الله التى لا تبدل لها فيما مستهم من الشدايد و المكروهات و ورد عليهم ما لا يحصيه احد الا الله و كل ذلك ما ورد عليهم الا لعدم اقبالهم بالدنيا و زينتها و زخرفها ثم اعلم بان الدنيا لو يكون لها شأن عند الله ما يترك لاهلها و لا تلقوا الا صفياء انفسهم بين ايدى الاشقياء ليفعلوا بهم ما يشاؤون و يجرى عليهم ما يريدون كذلك فاعرف قدر البلاء فى سبيل مولاك فوالله لو اكشف الغطاء عن وجه الامر لتشاهد سهم القضاء و رمح الامضاء لاحب عند الله عن ملك

الآخرة والاولى لأنّ بذلك يظهر جوهر الانقطاع و انوار الاختراع و عروج الارواح الى رفرف البقاء و سدره المنتهى فى ملاء الاعلى و أنّك انت فاعرف قدر ما اكرمك الله بجوده و اعطاك باحسانه فيما اشرق عليك من انوار فجر الاحديّة و بدايع ظهورات الصّبح من افق الالهية و ارفعك حتّى مشيت على الهواء و وصلت الى مقام الذى شربت عن كأس الايقان و استدركت جوهر المعانى فى حديقة البيان قطب الجنان و عرجت بجناحين الحب الى اقصى مراتب القرب و سمعت بشارات الوصل عن مكمن العزّ و القدس كأنك ادركت لحنات الهويّة عن حمامات السّرمديّة بحيث استغرقت فى انوار الجمال و استفرغت عن سبحات الجلال و وردت فى مقاعد الرّوح و الجذب و الوصال فوعمرک أنّك لو تلبس من هذا القميص الذى نسج من حديد الكلمات و زبر الاشارات لتكون غنيّاً عن كلّ من فى السّماوات و الارض و عن كلّ ما يظهر من افئدة المخلوقات و عقول المجرّادات و يحفظك عن رمى الشّبهات و سهم الظّنونات و عن كلّ بلاء و مكروه و عن كلّ ما يظهر فى ملكوت الانشاء و جبروت الادنى

و اما ما شهد حرف الصّاد فى نومه ايّاك هذا دليل على علوّ قدرک و اطاعتک ربّک و خضوعک بارئک كما امرناک من قبل فى عرش اللّقاء و القيناک من جواهر العلم و الهدى لتكون سالکاً فى مناهج العزّ و الرّضا و ماشياً على صراط الصّبر و التّقى و تكون صابراً فى البأساء و شاکراً فى الضّرّاء و مصطبراً فى موارد الهلکاء و مستصبراً فى نزول القضاء و مستبصراً فى ظهور البداء لتكون فانيّاً عن نفسك و باقياً بالله ربّک و الرّوح عليك و على من يحبّک و على الذين كانوا معک

* * *

جناب حرف حى

بسم الله البهى الابهى

ان يا حرف الحى فاسمع نداء ربّک مرّة اخرى فى هذا الجبروت المقدّس الابهى ثمّ ذکر بما يوحى اليک حينئذ عن جهة العرش فوق سدره المنتهى لعلّ تكون متذكّراً فى نفسك بما اذکرناک من قبل بلسان الله مرّة اولى اذا فکّر فيما بقى منه لتكون اهل الآخرة فى هذا الاولى قل تالله قد ظهر حکم التسع و اشرق جمال الثمانين و أنّک ما ادركت اولها فاجهد فى نفسك لعلّ تدرك آخرها لتكون من اولى النّهى اذا فاستقم على امر ربّک ثمّ ذکر النّاس بما يذکرک الورقاء حينئذ من ملكوت الله الاسنى ايّاک ان لا تخف من شىء و لا تصبر فى امر ربّک و لا تكن من اهل العمى فاخرج عن خلف الصّمت ثمّ اطلق لسانک فى ذکر ربّک لتكون من اصحاب الهدى و لتذكر النّاس بذکرک لعلّ بک تحدث فيهم ما اختاره الله لهم و كذلك منّا عليك مرّة اخرى لتكون موقناً فى امر ربّک و تخرق الحجب عن وجه الذّکرى قل تالله انّ الرّوح حينئذ بين يديه تسعى و الشّمس استضاء من غرته الغرّاء و جمال الغيب ينطق فوق رأسه بنداء تجذب منه افئدة اولى النّهى بانّ هذا لهو الذى ظهر فى السّتين و هذه من آياته الكبرى و انّ هذه لئلّالى الّتى اظهرناها عن صدف القدس و اقذفناها من بحر الكبرياء لعلّ تجدون ما قدر لکم من ربّکم العلّى الاعلى و انّ هذا لجمال الله قد اشرق عن خلف الحجب بسلطان لا يغطى و لا يخفى و انّ هذا لبحر الذى يتموج فى نفسه و تلك امواجه ان انتم من اصحاب الحجبى و انّ هذا لنسائم الله بالحقّ و تلك هبوبها قد هبت فى هذا الضّحى قل قد صنع نوح القدس سفينة البقاء و جرت على قلزم الكبرياء فسبحان ربّک الاعلى و أنّک توجّه اليها و تمسّک بها لتكون من اصحاب جنّة المأوى و انّ هذا لصوت الله قد رفع بين السّماوات و الارض اذا فاخلع نعليك الهوى لتكون متوجّها الى سيّاء الرّوح فى هذا الفضاء الفصوى ايّاک ان لا يمنعك شىء ولو يعارضک کلّ من فى الملك ثمّ استمع نداء ربّک لتكون ممّن سمع و

نادى كذلك القيناك و الهمناك ما ينقطعك الى الله ربك لتسرّ في نفسك و تكون ممّن آمن و هدى قل تالله قد ظهر جمال الاولى في نقطة الاخرى تالله هذا لرّبك الاعلى و من اعرض عنه و كفر بآياته أنّه قد ضلّ و طغى كذلك ناديناك مرّة اخرى لتسمع نداء ربك في جبروت البقاء و تهتّز في نفسك و تقوم على امر ربك باستقامة كبرى قل تالله من توقّف في امره فسوف يرجعه الله الى درك السفلى و كذلك اخبرناك و علّمناك لتكون متذكراً بذكر ربك و تكون من الّذى دنى فتدلى

* * *

هو العليّ المقتدر الأعلى

ان يا حرف الحيّ لقد سمعت اذن الله ندائك و لاحظت عين الله كتابك و يناديك حينئذ عن جهة العرش بآيات نفسه المهيمن القيوم فطوبى لك بما كسّرت صنم النّفس و الوهم و خرقت احجاب الظّنون بقدره ربك المهيمن العزيز المحبوب فاذا يصدق في حقك بأنك من حروف الّتي سبقن الحروفات و لذا اختصّك الله من قبل بلسان عليّ بالحقّ الّذي اشرقت من نور وجهه كلّ ما كان و ما يكون و انك انت فاحمد الله ثم اشكره بما ايدك على امر الّذي اضطرب عنه سكّان السموات و الأرض و ضجّت من في ملكوت الأمر و الخلق و بليت السراير عمّا هو المكنون في الصّدر اذّا يخاطبك ربك العليّ في الأفق الأعلى و يقول فطوبى لك يا حرف الحيّ بما آمنت بنفسى و ما خجلتني بين اهل ملاّ الأعلى و وفيت بميثاقك و اخرجت نفسك عن حجاب الوهم و اقبلت الى الله ربك و ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ البيت المعمور و اتى رضيت عنك بما وجدت وجهك مشرقاً في يوم الّذى اسودّت فيه الوجوه

قل يا ملاّ البيان اما وصيّناكم في كلّ الألواح و في كلّ زبر مكنون ان لا تتّبِعوا انفسكم و هواكم فانظروا بالمنظر الأكبر في حين الّذى ينصب فيه ميزان الأعظم و يرتفع نغمات الرّوح عن يمين عرش ربكم المهيمن العزيز القدّوس و نهيناكم عن كلّ ما يمتنعكم عن جمالى في ظهور بعدى ولو يكون مظاهر الأسماء و ملكوتها و مطالع الصّفات و جبروتها فلمّا اظهرت نفسى اذّا كفرتم و اعرضتم و كنتم من الّذينهم كانوا بآيات ربّهم يلعبون فوجمالي لن يقبل منكم اليوم شيء لو تسجدون ببقاء سلطنة الله او تكوننّ من الّذينهم يركعون لأنّ كلّ الأمور معلق بأمره و كلّ الأعمال منوط باذنه و كلّ حينئذ بين يديه ككفّ طين مقبوض و لن يرفع اليوم نداء احد الى الله الا بعد حبه و هذا من اصل الدّين لو انتم تعرفون أ رضيتم بسرّاب بقيعة و اعرضتم عن بحر الّذى جعله الله عذاباً سايعاً فويل لكم بما بدّلتُم نعمة الله و كنتم من الّذينهم كفروا بنفسى أوّل مرّة ان انتم في انفسكم تفقهون اذّا قوموا بين يدى الله و تداركوا ما فرطتم في جنب ربكم و هذا امرى عليكم ان انتم تسمعون فوعمرى ما فعل امّة الفرقان كما فعلتم و لا ملاّ التّورية و الانجيل و الزّبور و اتى بذلت نفسى لاثبات امره و بشرناكم في كلّ الألواح بظهوره فلمّا ظهر برداء الكبرياء على هيكल البهاء بتجلّى اخرى اذّا قمتم على المحاربة بنفسه المهيمن القيوم ايّاكم يا قوم فاستحيوا عنيّ و عمّا ورد عليّ في سبيل الله و لا تكوننّ من الّذينهم كفروا بما نزل عليهم من سماء عزّ مرفوع ان يا حرف الحيّ كذلك نطق حينئذ ربك في الرّفيق الأعلى بلّغ كلمات ربك الى العباد لعلّ يستشعرون في انفسهم و يتوبون الى الله الّذى خلقهم و سوّاهم و ارسل اليهم هذا الجمال الدّرّي المقدّس المشهود

و اما ما كتبت في ذكر اسمنا الجواد بأنك اعتكفت عنده و عرفت بأنّ رضائه رضاء ربك فنعم ما عرفت و كنت من الّذينهم يعرفون توقّف هناك ثمّ ذكر الّذينهم يأتونك ثمّ بلّغهم ما بلّغ الله اليك و كن من الّذينهم في امر ربهم ينطقون فاسع في نفسك بأن تكون ثابتاً على حبّ مولاك فسوف تهبّ روايح الاختلاف عن كلّ شطر اذّا لا تضطرب ثمّ اتّخذ في ظلّ عصمة

رَبِّكَ مقاماً محمود كذاكَ علِّمناكَ و فضِّلناكَ لشكر الله ربِّكَ و تكون من الّذينهم يشكرون و البهَاء عليك و على الّذينهم انقطعوا عن كلّ شيء و توجَّهوا بقلوبهم الى هذا المنظر المقدّس المحبوب

* * *

هو العزيز

ان يا حرف الميم اسمع ندائى و لا تكن من الغافلين قل انّ طير البقاء قد طار بالحقّ و بذلك احترقت اكباد المقرّبين قل انّ عندليب الرّوح قد طارت عن غصن العراق و ارادت غصن اخرى بما قضت اسرار القضاء فى الواح قدس حفيظ قل يا ملاً الارض تالّله الحقّ انّ هذا لحمامة تنادى فى كلّ حين و ما تخاف من احد سوى الله ربّ العالمين و أنّها ما توجّه الى نفس و لا تلتفت الى كلّ من فى السّموات و الارضين لانّ من توجّه الى الله لن يتوجّه الى غيره و هذا من سجيّة المخلصين فوا حسرتا عليكم يا اهل الارض بما غفلتم عن تلك الايام و كنتم من الغافلين و ما سمعتم نغمات الرّوح و انّ هذا لغفلة عظيم قل انّ الّذينهم ما حضروا فى تلك الارض قد كانوا على غيب مبين ثمّ اعلم بانّ الله قدّر فى هذه الهجرة لحكمة لا يعلمها الاّ الله العزيز الحكيم انتم يا ملاً البيان لا تحزنوا عن ذلك فتوكّلوا على الله و انّ عليه فليتوكّلن الموحّدون ثمّ ذكر من لدنا عباد الّذينهم صبروا فى الله و كانوا من الصّابرين و الرّوح عليكم يا احبّاء الله و على الّذينهم كانوا فى الامر لراسخين ١٥٢

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بسم الله الأقدس العليّ الأبهي

ان يا حسين ليس اليوم يوم الأحزان ان استبشر بين ملائكة الكون ثمّ اصعد بجناحين الاطمينان الى هواء رحمة ربك الرحمن قل
اي رب لك الحمد بما زينّت رأسي باكليل البلاء في سبيلك يا فاطر السماء و بذلك افتخر بين ملائكة السماء و انك
انت العليم الحكيم

ان اتبع سبيلي في كلّ الأمور بحيث لا يمنعك الهمّ عن مالک الأمم و لا يحجبك البلاء عن الأفق الأعلى سوف يأتي
أيام يذكرون الموحّدون اسمائكم و ينوحون على ما حملتم في سبيل ربكم المقتدر القدير أنّه ما منعه البلاء عن ذكر مولاه ان
ربك لهو العليم الخبير و الحمد لله العزيز العظيم

* * *

سليمان

هو الله العليّ الاعلى الابهي

ان يا سليمان اسمع ندائي عن جهة سجنى لتجذبك نعماتي و تنقطعك عن سوائي و تطيرك في هوائي و تقرّبك الى مطلع
جمالي و تنطقك بشائي بين عبادي و تشربك كوثر البقاء من سلسيل رحمتي و تسنيم القدس من فرات مكرمتي و انّ نفحاتي
يهدى المشتاقين الى رضوان ذكري و فوحاتي ترشد الطالبين الى فناء وصلي و لقائي كذلك يذكرك الغلام في تلك الايام التي
احاطته الانعام من فسقاء هؤلاء الانام

يا ابن الانسان قل يا اولي الاديان من اهل الاكوان انّ الذي صعد الى السماء قد اتى على ظلل من غمام الحمراء
بربوات قدسه و تمشي ملكوت الله قدّامه و عن ورائه جنود الوحي لو انتم تعلمون قل قد اتى معزي الذي وعدتم به في كلّ
الالواح و قد جائكم ليتّم لكم الحكمة و البيان اذا تفحصوا في اقطار العالم لعلّ تجدونه و ان وجدتموه ايّاكم ان تصلبوا هيكل
الموعود كما صلبوا ملائكة اليهود من قبل اتّقوا الله يا قوم و لا تكوننّ من الظالمين

فطوبى لعين تقع على جماله و لسمع تسمع نعماته و للسان تنطق بشائه و لرجل يمشي في مسالك رضائه و لقلب ملأ
من عرفان نفسه و لنفس حملت امانة حبّه كذلك دلّع ديك العرش لعلّ اهل الآفاق يبدّلون التّفاف بالوفاق ايّاكم ان ترجموه
بالاحداق بعد الذي يهديكم الى الوثاق قل أنّه انفق روحه كما انفق من قبل جسده و لا يخاف من احد عمّا خلق بين السموات
و الارض و يهدى الناس الى الله رب العالمين

قل يا اهل الارض ان اجتماعوا على مائدة ربكم الرحمن و انها قد نزلت مرة اخرى من جبروت الامضاء بعد القضاء و انها قد ظهرت على هيكل الانسان فى قطب الامكان انتم يا ملاء الاكوان لا تحرموا انفسكم عما قدر لكم من لدى الله المقتدر العزيز المنان قل يا قوم طهروا قلوبكم عن الغل و البغضاء و زكوا نفوسكم عن البغى و الفحشاء ثم زينوا ابدانكم برداء الوفاء ثم لسانكم بالصدق فى ارض الانشاء كذلك امركم قلم الاعلى فى جبروت القضاء ان انتم من العارفين

قل بنفحاته قد اهتزت حقايق الاشياء شوقاً للقائه و طلباً لوصاله انتم يا قوم لا تحرموا انفسكم عن حرم عرفانه و لا تختلفوا فيه لتكونن من الموحدين طوبى لك بما شريت كوثر الحيوان من يد الطاف ربك العزيز المنان نسئل الله بان يثبتك على حبه و يستقرک على امره و انه لعلی کل شیئ قدير قل به احيى الله العالم و خلق العالم لنفسه ولكن ظلموه اهل العالم و ما عرفوه و كانوا من الغافلين

و لو تريد ان تطلع بامرى و ما ورد على نفسى فاعلم بان البلايا قد بلغت الى مقام خرجت عن الذكر و البيان و ما اطلع بمصايب الغلام الا ربه العزيز العالم و نشكر الله بما قدر لنا بامر من عنده و نصبر كما صبرنا من قبل و ما استنصرنا من احد و ما النصير الا من لدن ربك العزيز الوهاب

اين لوح بديع ارسال شد ولكن آن عبد طالب بايد بكمال حكمت حرکت فرمايند كه ابدأ احدى از مشركين مطلع از مبدء امر قبل از ظهور نشوند و آنچه نوشته بوديد كه از سماء عنايت نازل و باطراف داده شود فسوف يأتى وقته و زمانه و انه لهو المقتدر على ما يشاء يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد

* * *

هذه سورة الاحزان قد نزلت من لدى الرحمن للذى توجه الى شطر السبحان فى هذا الزمان الذى كل انفضوا عن ظل الله و رحمته و اتخذوا الشيطان لانفسهم معيناً

بسم الله الامنع الاقدس الاعز الابهى

ان يا سيّاح الاحديّة سبّح فى قلزم الكبرياء الذى ظهر باسمى الابهى و جرت عليه سفن البقاء و ركب عليها عباد الذينهم انقطعوا عن الدنيا و طاروا بجناحين القدس الى فضاء هذا الهواء الذى ظهر فى هذه السماء التى ارتفعت فى هذا العماء و كذلك احاطهم فضل ربك ليشكرن الله و يكونن من الشاكرين فى الالواح مسطوراً و انك انت قل بسم الله و بالله ثم ادخل عرياناً فى غمرات هذا البحر الذى ما وصل المقربون الى ساحله و كيف الدّخول فيه كذلك امرک لسان المحبوب ان افعل و لا تخف من احد فتوكل عليه و انه يحفظك كما حفظك من قبل و انه كان على كل شىئ قديراً تالله الحق اليوم يومك ان اخرج عن خلف حجبات الصمت ثم انطق بين السموات و الارض و بشر الناس بهذا النبأ الذى انشقت منه اراضى الكبر و انفطرت سموات الاعراض و اندكت جبال الغل و انهدمت بيت البغضاء و اقشعرت منه جلود كل مشرك عمياً و انك انت فانظر الى المشركين و ما يخرج من افواههم منهم من يقول هل الله كان ظاهراً و هل الشمس اشرقت عن افق القدس قل اى وربى انها قد اشرقت بسلطان كان على العالمين محيطاً و انك انت يا اكمه الارض فافتح بصراك لتشاهدها مشرقاً مضيقاً منيراً و انها لم يزل كانت ظاهرة فى قطب الزوال بسلطان العظمة و القدرة و الاجلال و لن يسترها اعراض كل معرض و لا شرك كل مشرك و كذلك كان الامر على الحق مشهوداً و منهم من يقول هذا لهو الذى افترى على الله قل فويل لك يا ايها المشرك ان هذا الا وحي يوحى علّمه الله عند سدره المنتهى و رأى من آيات ربه ما رأى تالله لن يزل قدماه عن كل ما خلق بين الارض و السماء و

أنه مرة ينطق على لحن على في جبروت القصى ثم على لحن محمد في ملكوت الانشاء ثم على لحن الروح في سماء البقاء ثم على لحن الكبرياء في هذا الجمال الذي اشرق على كل شئ و ظهر من تجلياته على صور الممكنات هيئة انه لا اله الا هو و انه لهو المحبوب في كبد المقصود و انه لهو المعبود في كل ما كان و ما يكون ولكن الناس اكثرهم احتجبوا عنه بعد الذي ظهر بكل الآيات و ما ظهر من عنده قد كان على نفسه شهيداً فيا ليت أنك كنت حينئذ حاضراً لدى العرش و سمعت لحنات البقاء كيف يظهر عن هيكل البهاء تالله الحق لو يطهر آذان الممكنات و يسمعن نغمة منها لينصعقن كلهم على التراب بين يدي ربك العزيز الوهاب ولكن لما اعترضوا على الله جعلهم الله محروماً عن بدايع فضله و ما كانوا حينئذ بين يدي ربك الا ككف طين مطروحاً و أنك لو تفكر فيما يخرج من افواههم تالله تسمع ما لا سمعت من اليهود حين الذي ارسلنا اليهم الروح بكتاب مبيناً و لا من ملاء الانجيل حين الذي اشرقنا عليهم شمس البقاء عن افق البطحاء و ارسلناه اليهم بانوار كانت على العالمين مشهوداً و لا من ملاء الفرقان حين الذي شقت سماء العرفان و اتى الله على ظلل اسمه الرحمن بجمال على بالحق فلما بلغنا الى هذا الاسم المبارك الامنع الارفع الاقدس الذي كان بالحق بديعاً قد ظهر في نفسى حالتان اشاهد بان قلبي اشتعل من نار الاحزان بما ورد على جمال الرحمن من ملاء الفرقان كان كل اركاني يشتعل حينئذ بنار التي لو ألقى زمامها لتحرق كل من في الملك و كان الله على ذلك شهيداً و كذلك اشاهد بان ييكى عيني ثم كل جوارحي حتى يمطر من شعراتي قطرات الدموع بما مسته البأساء من هؤلاء الاشقياء الذينهم قتلوا الله و ما عرفوه و في حين الذي افتخروا باسم من اسمائه علقوه في الهواء و ضربوا عليه رصاص البغضاء فيا ليت ما خلق الابداع و ما ذوت الاختراع و ما بعث نبي و ما ارسل رسول و ما حقق امر بين العباد و ما ظهر اسم الله بين الارض و السماء و ما نزلت صحائف و لا كتب و لا زبر و لا الواح و لا رقاع و ما ابتلى جمال القدم بين هؤلاء الاشقياء و ما ورد عليه من الذينهم كفروا بالله جهرة و ارتكبوا ما لا ارتكبه احد من العالمين جميعاً تالله الحق يا على لو تنظر في كل اركاني و جوارحي و كبدى و قلبي و حشائي لتجد اثر رصاص الذي ورد على هيكل الله فاه آه اذاً بقى منزل الآيات عن الانزال و هذا البحر عن الامواج و هذه السدرة عن الاثمار و هذه السحاب عن الامطار و هذه الشمس عن الانوار و هذه السماء عن الارتفاع و كذلك كان الامر حينئذ مقضياً فيا ليت كنت فانياً و ما ولدتنى امي و ما سمعت ما ورد عليه من الذينهم عبدوا الاسماء و قتلوا منزلها و خالقها و محققها و مرسلها فاف لهم و بما اتبعوا انفسهم و هوبهم و ظهر منهم ما خرت الحوريات عن غرفاتهم و وضع الروح وجهه على التراب بما ورد على رب الارباب من هؤلاء الدياب اذاً ييكى كل شئ لبكائي لنفسه و يضج كل الاشياء لضجيجي لفراقه قد بلغت في الحزن على مقام لن يخرج من فمي نغمة البقاء و لا عن قلبي نفحات الروحي و لو لا عصمتي نفسى لانفطرت اركاني و كنت معدوماً و اذاً ييكى ظهور قلبي في افق الابهي و يخاطبك ان يا على تالله الحق لو تنظر الى قلبي و كبدى و حشائي ثم سرى و جهرى و ظاهرى و باطنى لتجد آثار رماح البغضاء التي ورد على ظهوري الاخرى باسمي الابهي اذاً انوح و ينوح كل من في الملاء الاعلى بيكائي عليه و اصيح و يصيح كل من في سرادق الاسماء لصيحتي و اضج و يضج كل من في مدائن البقاء لضجيجي لهذا المظلوم الذي وقع بين ملاء البيان تالله فعلوا به ما لا فعلوا امّة الفرقان بنفسى فاه آه عما ورد عليه و على ما مسته من هؤلاء اذاً خرت كل الوجود من الملك و الملكوت على التراب بما ورد على هذا الجمال الذي استقر على عرش الاقتراب فاف لهم و بما اكتسبت ايديهم في كل بكور و عشياً اذاً ينادى جمال القدم بان يا قلم الاعلى غير الذكر من هذا الذكر الذي به حزن كل الممكنات و كل ما وقع عليه اسم شئ ثم اجر على ذكر آخر فارحم على اهل ملاء الاعلى تالله الحق تكاد ان تنهدم العرش بعظمته و الكرسى برفعته و اتا لما سمعنا النداء انتهينا ذكر الاحزان و رجعنا الى ما كنا في ذكره لتكون بذلك عليماً و أنك انت يا على لا تحزن عما القيناك من مصائب التي وردت على ظهورنا الاولى ثم الاخرى فاشدد ظهرك لنصرة امر الله و قم على الامر بقوة و استقامة منيعاً ثم انظر شأن هؤلاء و ما يخرج من افواههم في تلك الايام التي اشرق الشمس بكل الانوار و استضاء منه كل مقبل اميناً تالله تسمع من هؤلاء ما لا

سمعت من احد لانهم يستدلون في اثبات امرهم بايات التي نزلناها على الذي ارسلناه بالحق و جعلناه رحمة لمن في الملك جميعاً فلما تتلى عليه اعظم عما سمعوا اذا يعترضن ويفرن و ان يجدن في انفسهم من قدرة ليقتلن الذي يقرء عليهم الآيات كذلك فاعرف شأن هؤلاء لتكون بما عندهم بصيراً

قل يا قوم ان الذي ظهر بالحق قد شهدتم عنه قدرة الله و سلطنته ثم ظهور الله و عظمته و من دون ما شهدتم من بدايع القدرة و القوة قد نزل من سماء فضله معادل ما نزل في البيان اتقوا الله يا قوم و كونوا في الامر تقياً اتحاربون مع الذي به اشرقت الشمس و نورت الاقمار و زينت التيجون و جرت الانهار و موجت البحار و رفعت السماء و انبسطت ارض القدس و اثمرت الاشجار فاف لكم بالذي امركم بان تكفروا بالله و تشركوا بجمال الذي استوى على العرش بسلطان كان على العالمين محيطاً تالله يا ايها الناظر الى الله قد ورد على من هؤلاء ما لا سمعت الاذان و لا شهدت الابصار اذا يكي على عيون الممكنات و ينوح لضري كل القبائل من ملكوت الاسماء و الصفات و عيون العظمة عن وراء حجابات عز منيعاً تالله الحق ان الذي يفر من الغلب و يستر وجهه خلف الدنان خوفاً من نفسه فلما شهد باننا ارفعنا الامر بسلطان القدرة و القوة و اشتهر اسم الله بين المشرق و المغرب اذا ندم عن ستره و خرج عن خلف القناع ببغضاء عظيماً و شاور مع احد من خدامي على قتلي و اراد ان يسفك هذا الدم الذي لو يترشح على الممكنات رشح منه كلهن ينطقن بانني انا الله لا اله الا هو و كذلك مكر في نفسه بعد الذي ربناه و علمناه في كل بكور و اصيلاً فلما نزلت جنود وحى الله و حفظني عن شره و مكره اذا قام على مكر اخرى و به تحيرت اهل لجج الاسماء ثم اهل ملاء الاعلى و كان الله على ما اقول شهيداً و نسب الى نفسى اموراً لو سمعها من ذى بصر لتعرف ما ورد على هذا المظلوم من هؤلاء الذين قاموا عليه بظلم كان في كل الالواح كبيراً

ان يا قلم الاعلى ذكر لمن تحبه ما نادى به احد من حزب الشيطان في شطر العراق بان يا ملاء البهاء لم تبغون امر الله ربكم و تدعون الناس الى الله الذي خلق كل شئى بامر من عنده لان منتهى رتبة العباد بلوغهم الى مقام الازل و انه لما ينزل عن مقامه و يؤخذ ما اوتي به كيف ينفع العباد تبليغكم و ذكركم كذلك سولت له نفسه و تكلم بما اشتد به غضب الله و سخطه على نفسه و على الذين يقولون ما قال و جعل انفسهم عن شاطى العرفان محروماً قل فويل لك يا ايها المشرك بالله ما توهمت في اسم الازل انا خلقناه كما خلقنا كل الاسماء ليدلن على موجدهم و صانعهم و يكونن في امر الله مستقيماً كل الاسماء عند الله في حد سواء يعطى و يأخذ و لا يستل عما شاء و انه كان على كل شئى حكيماً و كل فضل انتم عرفتموه في النفوس يبقى في ايمانهم بالله و اقبالهم عند ظهوره و توجههم الى شطر الذي كان في ازل الازال محبواً بين يا ايها الشقى كيف صار الديان ديناً و لن يتغير دونه ان يا واحد العين فكر في نفسك اتشهد عيوب الناس و تكون غافلاً عما في نفسك فويل لك بما علمك الشيطان الذي كفر بالله و جعلناه ظاهره عبرة للخلائق جميعاً قل يا ايها الكافر بالله فيا ليت رأيت و عرفت الذي اتخذته رباً من دون الله تالله الحق لو رأيت و عرفته لفررت منه الف فراسخ بل اكثر من ذلك و كان الله على ذلك عليماً قل يا ايها الحمير انا حفظناه و ربناه و وصفناه و اذكرناه و انت عرفت كل ذلك و كنت على ذلك شهيداً و انه حارب بنفسى و انكر آياتي اذا ينبغي لك بان تعترض عليه لا على الذي خلقتك و اياه من ماء مهيناً و تسئل منه باى حجة آمنت بنقطة الاولى و من قبله برسل الله و باى برهان كفرت بالذي ظهر بكل الآيات و اقيت على قتله و كنت في الاعراض قوياً و من دون ذلك يا ايها المشرك لم يزل كان من سنتنا بان نأخذ و نعطي اما رأيت حجر الذي امرنا العباد بان يطوفن في حوله كيف انزعنا عن هيكله رداء القبول و اعطينا هذا الفضل بمقام آخر لو انت بذلك عليماً اذا فانصف في نفسك ولو انا علمنا بانك لا تنصف ابداً و عندنا علم السموات و الارض نعلم ما علمك ابيك في الليالى و الايام و وسوس في صدرك و نفخ فيك من روح التي بها ينقلب كل انسان و يصير حميراً اذا فاسئل عن الذي اتخذته رباً من دوني قل يا ايها المعرض فانصف في نفسك هل سمعت ظهوراً في الابداع اعظم عما ظهر و ينطق حينئذ في قطب البقاء بانني انا ربكم العلى الاعلى في هذا الافق المقدس الابهى و هل رأيت

كلماتاً اعظم عمّا نزلت بالحق من جبروت البقاء من هذا الفتى الناطق فى سماء القضاء لا فوجمالى الذى كان على العالمين مشرقاً ومضيئاً ومع ذلك انت اتبعت هذا الذى خلق بحركة من قلمى و افتى على نفسى بعد الذى حفظناه فى كلّ شهر و سنيناً يا ايها البصير العمى بحيث ترى نفسك و لن تشهد مولاك الذى بامر منه خلقت الاسماء و ملكوتها ثم الصفات و جبروتها ثم الخلائق جميعاً هل رأيت فى المرآت التى انحرفت عن الشمس على وجهها من نور او ضياء او اثر لا فونفسى الرحمن لو انت بذلك بصيراً و كذلك فانظر فى مرايا الاسماء ان يدخلن فى ظلّ ربهنّ و يقبلن بتجليات التى يتجلّى بها شمس البقاء يستضيئن بانوارها و ضيائها و من دون ذلك يمنعن و يكونن محروماً عن تجليات التى كانت على الحق مضيئاً اما رأيت فى ظهور قبلى بانّ علماء الذينهم عمروا فى الدنيا و ارتقوا الى معارج العرفان و عبدوا الله فى الليالى و الايام نزل عليهم حكم الشرك و الكفر و نزع عن هياكلهم رداء الايمان و الذين يكنسون البيوت و ما عرفهم من احد البسهم الله رداء الولاية و النبوة كذلك فاشهد قدرة ربك و لا تكن جبّاراً شقيّاً هل ينبغى للذينهم كانوا على الارض بان يعترضوا على الله بانّ هؤلاء الذينهم عمروا فى دين الله و عبدوه و سجدوه و خضعوا لامره و كانوا علماء الارض و رجعوا الى النار انا كيف نصل الى مقام رفيعاً قل يا ايها المشرك تقول كما قالوا المشركون من قبل فى زمن كلّ ظهور و لن تستشعر ما تقول فسوف يضربن على فمك ملكة العذاب من لدن مقتدر قديراً ثم اعلم بانّ حين الظهور كلّ الاسماء فى صقع واحد من صعد الى الله يصدق عليه كلّ الاسماء من اسمائنا الحسنى و من وقف على الصراط لن يذكر عند الله ابداً و كذلك نزلنا الامر فى كلّ الالواح ان انت بذلك خبيراً و انا لو نأخذ كفّاً من الطين و نفخ فيه روح الحيوان و نجعله مظهر كلّ الاسماء و الصفات لنقدر و ما كان ذلك على الله عزيزاً و يكون باقياً فى هذا المقام ما دام الذى يكون فى ظلّ مولاه فاذا خرج يسلب عنه كلّ ما اوتى به و يرجع الى التراب بحسرة عظيماً قل اناك انت يا حمير ما اطلعت باصل الامر و لو يرد عليك ما لا تدركه فاسئل عن الذى يجرى عن قلمه بحور العلم و المعانى ليبيّن لك ما غفلت عنه و يعلمك من بدايع العلم لتكون فى دين ربك مستقيماً لا فوعمرى يا علىّ انهم ما ارادوا ان يعرفوا ما ستر عنهم و اناك فاشهدهم كاغنام يذهبون و لا يعرفون راعيهم بل لو تنظر اليهم بنظر الفطرة لتجدهم ذياباً يريدن ان يتفرّقن اغنام الله و يمصّسن دماّنهم كذلك احصينا امرهم فى هذا اللوح الذى نزل من جبروت عزّ عليّاً و اناك انت فاحفظ نفسك عن هؤلاء ثم انطق بلحن البقاء بين الارض و السماء ثم اذكر هذا الاسم الاعظم الذى منه انفطرت سماء الاسماء و لا تخف من احد فتوكل على الله و الله يحفظك عن كلّ مشرك مردوداً و يؤيّدك على امره و ينطق الروح فى صدرك و يهتّرك نفحات الرضوان عن شطر ربك الرحمن و الله كان عليك حسيباً اياك ان لا تحزن فى شئى لانا ما نسيناك و نحبّ ان نربك و نسئل الله بان يجمع بيننا بالحق و الله لمن دعاه مجيباً فيا ليت كنت معنا فى السّجن و عرفت ما ورد على جمالى المظلوم من الذين لن يقدرن ان يتكلّمن فى محضرى و خلقت حقائقهم بارادة من قلمى و تشهد ما كان عليك مستوراً اسمع ما امرك به قلم الاعلى و لا تسكن فى بيتك و لا تسترح فى نفسك ان ادخل مقرّ المشركين من ملأ البيان نبأ الله و امره و قل يا قوم قد جئتكم ببرهان كان على الحق عظيماً ان كان عندكم اعظم عمّا عندنا فاتوا به و ان شهدتم ببصركم اعظم عمّا شهدنا من قدرة الله و سلطنته بينوا و لا تصبروا اقلّ من حيناً و ان شهدتم انفسكم عجزاً عن ذلك خافوا عن الله و لا تجادلوا بالذى به رفع امر الله و علت اسمائكم و ظهرت حجة التى بها تستدلّون لدونكم لاثبات امركم خافوا عن الله و لا تكونن فى الملك كفّاراً اثيماً

ان يا سباح بحر المعانى قد تموّجت حينئذ قلزم الكبرياء باسمى الابهى و يقذف منه على الممكنات لثالى ذكر ربك العلى الاعلى تالله ما شهدت عين الابداع كشيئها و لا بصر الاختراع كمثلها فيا ليت وجدنا من امين لنودعها عنده او من بصير لنشهدها او من خبير لنذكر له اوصافها او ظهوراتها او تجلياتها اذلاً لما صعدنا الى سماء القضاء ما شهدنا احداً و بقينا فى نفسنا متحيزاً و حزينا و اناك فاسرر فى نفسك بما رشح عليك من رشحات هذا البحر و طهرّك عن روائح الذين لن تجد فى وجوههم الا غبرة النار و كفروا بالله فى كلّ عهد و عصر و كانوا عن نفحات الرحمن محروماً قل تلك شطوط يذهب الى بحر القدم

كما انشعبت منه فطوبى لمن شرب منها و استغنى بها عما على الارض جميعاً قل ان بحر القدم و ما يخرج منه و يذهب اليه موج من امواج قلزم الكبرياء الذى خلق باسمى الابهى كذلك كشفنا لك سرّاً من اسرار التى كانت عن اعين العالمين مستوراً و قد خلق فى شاطى هذا البحر بيداء ما احاط احد اولها و آخرها و فيه ارتفع نداء الله عن كل الاشطار و ما مرّ عليه من نبى و لا من رسول الا و قد اخذته نفحات الله فى هذا الواد و اذا وصلوا الى قبة الابهى التى خلقت من نور الذات فى وسط هذا الواد خروا بوجوههم على التراب خضعاً لهذا الجمال الذى ظهر بالحق فى هذا القميص الذى يجدن المخلصون منه رائحة الرحمن و كذلك كان الامر مقضياً ان يا على تالله الحق ما انقطع و لن ينقطع من هذا البيداء نداء ربك العلى الاعلى يسمع فى كل حين من رضاضها و كئيبها انه لا اله الا هو و ان الذى قد ظهر باسمى الابهى هو محبوب الابداع و مقصود من فى ملا البقاء لم يزل كان و يكون و كان الله على ذلك عليم فطوبى لرجل مشى فيه و لسمع يسمع نغمات التى يظهر من اقطارها و يطّلع بما ستر فيه من اسرار التى لم يزل كانت خلف سرادق العزّ مقنوعاً فيا ليت من ذى حب يتوجّه اليه و من ذى استقامة يستقيم عليه و من ذى فؤاد يسرع فيه و ينقطع عن العالمين جميعاً ان يا على تالله الحق ان الامر اعظم من ان يذكر و اظهر من ان يستر و اعلى من ان يصل اليه اعراض كل معرض او مكر كل ماكر عنيداً

قل يا قوم لا تفضحوا انفسكم ان استحيوا عن الله الذى ما اراد لكم الا فضلاً من عنده و نزل عليكم فى كل حين من سدرة القدس اثمار عزّ جنيّاً كلوا من نعمة الله حيث شئتم اتقوا الله و لا تكوننّ مفسداً فى الارض و لا تجعلوا انفسكم عن مقاعد القرب بعيداً تالله الحق ان الورقاء لن يمنع من نعماته ولو تلهث كلاب الارض كلّها او تعوى الذباب باجمعتها و كذلك نزلنا الآيات بالحق تنزيلاً من لدن عزيز حكيماً فمن كفر اليوم بهذا الامر فقد يلعنه كل الذرات ثم نفسه و ذاته و يده و لسانه و هو اصمّ فى نفسه لن يسمع بما غشت اذنه حجابات الغفلة و كذلك كان الامر حينئذ عن افق الحكم مشهوداً فطوبى لكم بما لن تجدن لانفسكم شريكاً فى هذه الثمرات التى اثمرت من سدرة ربكم العلى الاعلى و جعلها الله مخصوصاً بكم و لمن توجه اليها بقلب طاهر سليماً و انك انت ذق من تلك الاثمار و كن شاكراً فيما اوتيت من بدائع فضل ربك و كن على فرح مبيناً و ان الله قد جعلها مختصاً للمقرّين من عباده و جعل المشركين عن هذا الفضل محروماً كذلك بذلنا على فؤادك و روحك و قلبك رائحة الرحمن من يمن السبحان ليجعلك حياً بحيوته و باقياً ببقائه و ناطقاً بثنائه و ذاكراً بذكره و متوجّهاً الى وجهه و ناظراً الى جماله و ان فضله لم يزل قد كان عليك كبيراً ثم بديعاً ثم منيعاً ثم عظيماً و الكبرياء عليك ثم العظمة عليك ثم البهاء من طلعة البقاء الذى ظهر باسمه الابهى و منه علا كل داني و دنى كل عالى و انعدم كل وجود و حى كل مفقود و اظلم كل شمس و خسف كل اقمار و سقط كل نجوم و اضطرب كل موقن و اضمحل كل متعالى و تزلزل كل ثابت و تحرك كل ساكن و خمد كل نار و اشتعل كل مخمود و قبح كل مخمود و حمد كل قبيح و ظهر كل مستور و طلع كل مقنوع و خرق كل غطاء و بعث كل رماد و قرع كل باب و نطق كل كليل و عزّ كل ذليل و برئ كل مريض و طهر كل سقيم و شفى كل عليل و بصر كل عمى و برز كل كنز و تزلزل كل ارض و انفطر كل سماء و انشق كل ارض و فسق كل عادل و عدل كل فاسق و جهل كل عالم و علم كل جاهل و فرّ كل شجاع و شجع كل خائف و سقى كل عطشان و نفخ كل صور و ظهر كل ساعة و نقر كل ناقور و اظلم كل نور و نور كل مظلم و سقط كل ثمر و ييس كل خضر و اخضر كل يابس و هبت نسمة الله التى بها احيت الممكنات من قبل و يحيى الموجودات من بعد و كذلك كان فضل ربك على نفسك و على روحك و على فؤادك و على جسدك و على جسمك محيطاً

بسم الله الاقدس الابهى

ان يا صغير السن ان ربك يدعو نفسه بلسانك و يقول

يا من بيدك ملكوت الاشياء و جبروت الاسماء ترانى صرت غريباً فى حبك اسئلك بجمالك بان تجعل هذه الغربة سبباً
لتقرب عبادك الى مصدر امرك و مشرق وحيك اى رب ادعوك بلسان ما عصاك و اسئلك بسلطنتك و اقتدارك بان تحفظنى
فى ظل رحمتك و توفقنى على خدمتك و خدمة ابوى اذك انت المقتدر المهيمن القيوم

* * *

جناب ابوطالب

الأعظم الأعظم

ان يا طالب ان المطلوب يناديك و يقول دع الورى عن ورائك ثم اشرب حميماً المعانى من كأس محيياً ربك و اذا تعاطيت
الأقداح و اخذتك حرارة خمر معارف ربك فائق الأصباح قم بين ملاء الأرض و قل الى يا اهل الفلاح لأفربكم الى المنظر
الأكبر و اعزكم ربكم مالک القدر الذى به كسفت الشمس و انشق القمر اياكم ان تجعلوا انفسكم محروماً عما خلقتم له دعوا
الهوى و تمسكوا بمالك العرش و الثرى هذا خير لكم و يشهد بذلك لسان القدم فى سجنه الأعظم و من عنده علم الكتاب
طوبى لك بما فزت بالعرفان و تمسكت بالله ربك العزيز المقتدر المنان

* * *

ملاً احمدم

هو الله

ان يا طلعة الحب قد عرفنا شوقك الى الله فى رفرف البقاء على قربك فى ميادين اللقاء بين يدي ربك و كذلك احصينا كل
شئ فى كتاب كان فى اللوح قضياً فاعرف بانك اقبلت الى حرم الجمال و زرت كعبة القدس فى جنة الفردوس على فاران
الحب كذلك قضينا امرك فى لوح كان عن الطاغين حفيظاً الا تحزن فى شئ و لا تكن هميماً من مكاره الدنيا سيبعثك الله
فى مقام الذى كان بالحق علياً لأن الدنيا و زخرفها و زينتها سيمضى اقل من طرفه عينك فاجهد فيما يبقى لك فى ملكوت
الأعلى لتكون فى عوالم الروح حول شجرة الخلد بقيا اسمع بسمع قلبك ما يغرد الورقاء فى قطب البقاء فيما علمك سبل الحق
فى صراط الذى كان على النور رفيعاً فاقراً هذا اللوح بلسان الروح لتكون من نار الحب لميعاً اتق الله و لا تلتفت الى الذين
كفروا و لا تعقب الذين اعرضوا عن الله و لن يجدوا لأنفسهم الى الحق سبيلاً و كن مستقيماً على الحب و راسخاً فى الأمر
بحيث لن يزل قدماك ولو يعترضوا عليك كل من على الأرض جميعاً اذا فائق ما فى يمينك ثم ابتغ رضواناً من الله لتجد فى
مركز الجنان عند ابحر البقاء مقاماً عظيماً و كذلك كتبنا فى اللوح تفصيل كل شئ و اذكرناك فيه لتصل الى مقام الذى كان

عن الحزن عقيماً فوالله أنك لو تشمّ هذا القميص لتجد نسمات الهويّة و تفيض عيناك من الدّمع فى شوقك الى الله و تكون
فى امر ربك بصيراً و الرّوح عليك و على الذين كانوا حول القرب فى نار الوصل طويّاً
المنزول من الهاء بعد الباء

* * *

فتح اعظم

بسم الله العظيمّ بلا نفاذ

ان يا عبد النّاظر الى الله فاعلم بأن اتى القضاء و امضى ما نزل فى الواح مالک الأسماء و اخرجوا الغلام من ارض السّرّ بظلم
مبين و لما خرجنا بكت علينا من كلّ الملل و ظهر فرع الأكبر فى ذلك اليوم العظيم و ما مررنا على شجر و حجر و ارض و
مدرّ الآ و قد اودعنا فيه سرّ من اسرار الله المهيمن العزيز القدير فسوف يظهر بالحقّ و انّ ربك لعليم و حكيم و قد نزلت فى
كلّ حين آيات و ظهرت فى كلّ آن بيّنات استضاءت منها وجه اهل ملاّ الأعلى تالّله بها استجذبت افئدة المقرّبين أنا وجدنا
اهل السّموات فى سرور مبين و حزن عظيم امّا الحزن بما ورد علينا فى سبيل الله و امّا السّرور بما رأوا اشراق شمس الاستقامة
عن افق العظمة و الكبرياء كذلك فضلنا لك تفصيلاً عمّا ورد علينا من الغافلين و كنّا طائراً فى هواء الاشتياق الى ان وردنا فى
شاطئ البحر اذاً استوى بحر الأعظم على الفلك و جرت على البحر الأبيض و سرنا الى ان بلغنا مقابل مدينة التّى سمّيت
بالاسكندريّة قد دخل علينا فتى من اهل الابن و حضر تلقاء الوجه بكتاب عربىّ مبين الذى كتبه احد من اسقف النّصارى وجدنا
منه رايحة رحمة ربك العزيز العظيم و قد امرنا عبد الحاضر لدى العرش بأن يرسل اليك صورة كتابه لتعرف كيف قلبه قدرة ربك
و اخذه بأيدي الفضل و جعله منقطعاً عن العالمين فكّر ثمّ انظر فى تلك الأيام التّى احاطتنا بالبلايا انه اشتعل بنار حبّى و ذكرى
على شأن ما منعه القضايا كأنه خلق من كوثر رحمة ربك الغفور الرّحيم ينبغى لكلّ نفس بأن يكون ثابتاً فى حبّ مولاه بحيث لا
يمنعها ما يظهر فى الابداع كما ما منعه هذه الفتنة الدّهماء و استضاء فى ظلمتها كذلك كان ربك مقتدرّاً على ما يشاء و أنّه
لهو الحاكم على ما يريد لو نذكر لك كلّ ما ورد علينا لتحزن ولكن فاعلم بأننا نكون فى فرح مبين و فى كلّ ما ظهر لحكمة
فسوف يظهرها الله بالحقّ و يحيى العالم بهذا الماء الذى عذب منه الكوثر و السّلسيل قد ارسلنا اليك الواحاً ما ذكر فيها اسم
احد فاعط كلّ واحد منها لمن تجد فى وجهه نظرة الغلام و ما سترنا الأسماء ألا لحفظ انفسهم و ربك بكلّ شىء عليم
مخصوص ارض كاف لوح ارسال نشد ما هذا ألا لحكمة فسوف نرسل ولكن شما خبر بفرستيد

* * *

جناب هاشم

هو الأقدس الأرفع الأمتع الأعلى

ان يا عبد قد حضر بين يدينا كتابك و عرفنا بما فيه و كان الله على ما فى قلبك عليمّاً لن يعزب عن علمه من شىء يعلم ما
ستر عن الأنظار و ما خفى عن الأفكار و أنّه كان عن العالمين غنيّاً و امّا ما ذكرت فى الالهين اياك اياك ان لا تشرك بالله
ربك لم تزل كان واحداً فرداً صمداً وتراً باقياً دائماً قيّوماً ما اتخذ لنفسه شريكاً فى الملك و لا وزيراً و لا شبيهاً و لا نسبةً و

لا مثلاً و يشهد بذلك كلّ الذّرات و عن ورائها الذينهم كانوا فى الأفق الأبهى على منظر الأعلى و كانت اسمائهم حينئذ لدى العرش مذكوراً ان اشهد فى نفسك بما شهد الله لذاته بذاته بأنّه لا اله الا هو و انّ ما سواه مخلوق بأمره و منجعل بأذنه و محكوم بحكمه و مفقود عند شؤونات عزّ فردانيته و معدوم لدى ظهورات عزّ وحدانيته و أنّه لم يزل و لا يزال كان متوحّداً فى ذاته و متفرّداً فى صفاته و واحداً فى افعاله و انّ الشّبيه وصف خلقه و الشّريك نعت عباده سبحانه نفسه من ان يوصف بوصف خلقه و أنّه كان وحده فى علوّ الارتفاع و سموّ الامتناع و لن يطراً الى هواء قدس عرفانه اطيّار افئدة العالمين مجموعاً و أنّه قد خلق الممكنات و ذرأ الموجودات بكلمة امره و ما خلق بكلمة التّى ظهرت من قلم الّذى حرّكه انامل ارادته كيف يكون شريكاً او دليلاً عليه سبحانه من ان يشار باشارة احد او يعرف بعرفان نفس و ما دونه فقرآء لدى بابه و عجزآء عند ظهور عزّه و ارقآء فى ملكه و أنّه كان عن العالمين غنيّاً و كلّما ينسب العباد بالعبوديّة لاسمه المعبود او ينسب المخلوق الى اسمه الخالق هذا من فضله عليهم من دون استحقاقهم بذلك و يشهد بذلك كلّ موقن بصيراً فاعلم بأنّ كلّ شىء يرئى فى ظلّ اسم من اسماء ربّك و أنّه قد خلق الاسم بارادة الابداعيّة التّى قدّرها الله فى نفس الابداع اذا فاشهد سلطانه و قدرته ثمّ عظّمته و اقتداره ثمّ رفعته و استعلائه لتطلّع بما كان اليوم من اعين العالمين مستوراً تمسّك بالله ثمّ انقطع عمّا سواه ليشرّبك خمر العرفان من هذه الكأس التّى يدورها انامل الرّحمن فى هذا الرّضوان الّذى كان فى على الفردوس باذن الله مرفوعاً طهّرت قلبك عن رجس الذينهم آمنوا ثمّ كفروا و كانوا حينئذ من المعرضين عند ربّك مذكوراً دع الدّنيا و ما خلق فيها عن ورائك ليفتح الله على وجه قلبك ابواب العلم و المعانى و يصعدك الى مقام تشهد كلّ من فى السّموات و الأرض فى ظلّ اسم من اسماء ربّك كذلك اشرقت شمس البيان عن افق اللّسان من مهيمن قيّوماً و انا لما احببناك اجبتناك فيما ذكرت فى كتابك والاّ فوالّذى توحد بالعرّة و الجلال قد ورد علىّ من الرّزايا ما لا يحصيه احد الاّ الله و بذلك منع القلم عن الذّكر و هذا الظّلم كان فى امّ البيان عظيماً انّ الّذى حارب بنفسى تالّله قد خلقناه بقولى و الّذينهم اوتوا بصر الحديد يعلمون بأنّ هذا حقّ لا ريب فيه ولكنّ الّذينهم اخذتهم الأوهام اتّخذوه من دونى لأنفسهم وكيلاً و انك دع النّاس بأنفسهم و هواهم ثمّ اذكر ربّك و لا تخف من احد فتوكّل على الله و أنّه يحفظك بسلطان مبيناً و البهاء عليك و على كلّ قلب منيراً

جناب آقا سيّد باقر فى ارض الباء

هو البدیع الأقدس الأعلى

ان يا عبد قم و ناد بين العباد بالحكمة و الموعظة قل يا قوم هل ينبغي لأحد بعد ظهور الله و سلطنته بأن يتمسّك بشىء عمّا خلق بين السّموات و الأرض لا فوجمال الله المشرق المنير و هل يليق لنفس بعد اشراق الشّمس و وقوفها فى قطب الزّوال بأن يتكلّم عن المرأة ولو يكون مرآة حقيقيّة لا فونفس الله العليم الحكيم قل المرأة افتخارها بما تجلّى عليها الشّمس من انوارها و هذا التّجلّى يكون فيها و يظهر منها ان لن يحول بينها و بين مجلّيتها حجابات النّفس و الهوى و كذلك كان الأمر ان انتم من الشّاهدين و بعد الحجاب لن يحكى عن سلطان الشّمس ابدأ و ينقطع عنها انوار الله و فضله و عناية الله و احسانه و هذا من عندها لأنّها احالت بينها و بين الشّمس ما منعها عن انوار الله العزيز الرّحيم قل لو تقابلنّ اليوم مرايا الموجودات كلّهنّ هذه الشّمس التّى اشرقت عن افق القدس لينطبع فى كلّهنّ تجلّى الله المهيمن العزيز القدير و هذا التّجلّى يبقّى فى اقبالهنّ الى الشّمس و بعد الاعراض يرجع النّور الى مقرّه و ينتهى المخلوق الى شكله و مثله ان انتم من العارفين قل الله خلق المرايا كما

خلق كل شيء و يخلق كيف يشاء بأمر من عنده و أنه لهو المقتدر القدير و قدّر لكل اسم مقديراً في ملكوت الأسماء يرفع و ينزل و كذلك يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده علم كل شيء في الواح عزّ حفيظ قل ان قيام كل شيء بالله و قيامه بنفسه لو انتم من الشّاعرين و انّ ضياء كل شيء بضياء الشّمس و ضيائها بنفسها ان انتم من الموقنين قل ان افتخار كل اسم بموجده و افتخاره بنفسه المهيمن العليم الحكيم يا قوم لا تشركوا بالله و لا تتخذوا لأنفسكم ارباباً من دونه اتّقوا الله يا قوم و لا تعتدوا في امر الله و لا تكوننّ من الظّالمين قل اليوم كل شيء في حدّ سواء بحيث رفع الفرق عن بين الموجودات فمن اقبل الى الله فهو من اعلى الخلق و من اعرض فليس له ذكر عند الله الملك الجميل و انما المرأة اليوم من انقطع عن نفسه و هواه و توجه الى مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنير و من دون ذلك لن يصدق عليه حكم الوجود في جبروت البقاء فكيف هذا المقام ان انتم من العالمين قل يا قوم فانظروا مرايا الظّاهرة لو تقابلونهنّ الشّمس لتشهدنّ فيهنّ هيئتها و بعد انحرافهنّ لن تجدوا فيهنّ اثرأ من الشّمس كذلك يعلمكم قلم الأمر لثلاً نزّل اقدامكم على الصّراط و هذا من فضلى عليكم و انا الفضّال القديم و كذلك فانظروا في مرايا الأسماء لتكوننّ من الرّاسخين ولو انّ المرأة تدعى في نفسها رتبة الشّمس و مقامها ولكن الشّمس تعرف بأنّها تكذب في نفسها كما نزل حكم ذلك من قبل ان انتم من الشّاهدين

و للخلق عند الله مراتب شتى و منهم من يبعثه الله في ملكوت الأسماء و يشتهر اسمه بين العالمين و له مقام عند ربّه على ما هو عليه ان لن يتجاوز عن حدّه و يكون مستقرّاً في ظلّ الاثبات و ان يزلّ قدمه ليرجع في الحين الى اسفل السّافلين انّ الذين تسمع اسمائهم عن كل نفس و لن تجد منهم ما تستقرّ به افئدة الذينهم آمنوا و لن يظهر منهم آثار الله الخالق البارئ القديم اولئك بعث اسمائهم من دون كينوناتهم و في ذلك لحكمة لا يعقلها كل جاهل بعيد و منهم من يبعث الله كينوناتهم من دون الأسماء كما تشهد الذين يستضيء وجوههم و يهبّ منهم روايح القدس ولكن لن يعرفهم الا كل فطن بصير يمشون بين النّاس كأحد منهم و في قلوبهم تستدفّ حمامة الذّكر في شوقهم الى الله و اشتياقهم الى مقرّه المقدّس المنيع و عرفنا الكليم من قبل واحداً من هؤلاء اذا تحيّر في نفسه و كان من المتحيّرين و عندنا علوم لو تكشف حرفاً منها لتضطرب افئدة الموحّدين و منهم من يبعث الله اسمه و كينونته و كل ما فيه كذلك فصلنا لك الأمر لتعرف كل نفس في حدّها و شأنها و تكون من المتبصّرين و لو انا نفصل مقامات البعث و مراتبه على ما قدّرنا له لتطّلع بكلّ الأسرار ولكن لكلّ ذكر ميقات عند ربّك و اذا جاء الوعد ينزل من جبروت قدس رفيع قل ان يا مظاهر الأسماء لا يغرّتكم الدّنيا بغرورها و لا الأسماء برفعها خافوا عن الله و لا تستكبروا على الّذى خلقكم بقوله المحكم البديع ان افتحوا ابصاركم لتعرفوا شأنكم و الّذى خلقكم من ماء مهين اتّقوا الله و لا تفترّوا على الله بارئكم و لا ترتكبوا الفحشاء في انفسكم الا تحرموا ذواتكم عمّا قدّر لكم من لدن مقتدر عليم

و انك فانظر ملأ البيان و حجاباتهم و بما تمسّكوا بعد الّذى امرناهم بأن لا يتمسّكوا حين الظّهور بشيء عمّا خلق بين السّموات و الأرضين قل ان تكفروا بهذا الأمر فما حجّتكم في ايمانكم بظهور قبلى الّذى سمى بعلى قبل نبيل ايّاكم ان لا تحرموا انفسكم عن الّذى بأمره نزلت الآيات في كلّ عهد و ظهرت قدرة الله و احاطت رحمته العالمين اتّقوا الله ثمّ انظروا بطرف الله الى اصل الأمر و ما حقّق به كلّ امر حكيم و كنتم من قبل استدلتكم لدونكم في امركم بآيات الله المنزل العزيز الكريم تالله قد نزلت في تلك الأيّام معادل ما نزل من قبل على المرسلين و انتم لو تكفرون بها فما الفرق بينكم و ملل القبل الّذينهم كفروا بالله في يوم شقّت فيه السّحاب و اتى الله بسلطانه و قضى الأمر من لدن مقتدر قدير يا قوم ان ارحموا على انفسكم و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم و انّ هذا لظلم عظيم ان اخرقوا سبحات الجلال بسلطان اسمى الغالب المحيط فيا ليت كنتم مطّلعاً بأصل الأمر تالله كلّ ما سمعتم في غيرى هو من عندى و ما اطّلع بذلك الا نفسى العليم الخبير و انتم لو تنظرون الى الأمر بعيون طاهر منير لتعرفوا ما لا عرفتم من قبل و تجدنّ انفسكم على استقامة عظيم و انك انت يا عبد دع الأحجاب عن ورائك ثمّ ذكّر النّاس في هذا الأمر و لا تخف من احد فتوكّل على الله العزيز الجميل قم على الأمر ثمّ ناد بين

العباد و لا تكن من الصّابرين و انّ هذا خير لك عن كلّ ما يطلق عليه اسم شيء و بذلك يشهد كلّ شيء ان انت من الشّاهدين

فيا الهى و سيّدى و محبوبى انت تعلم بأنّى ما قصّرت فى تبليغ امرك و اظهرت لعبادك اعظم ما عندهم امراً من عندك و أنّك انت المقتدر المرید اذاً يا الهى فافتح عيونهم ثمّ طهّر قلوبهم ليعرفنّ نفسك و ينقطعنّ عن دونك و أنّك انت ذو الفضل العظيم

* * *

قد نزل لعلّى اكبر الذى هاجر الى الله و دخل تلقاء العرش و كان من الفائزين

هو الغنىّ باسمه الأبهى

ان يا علّى اسمع نداء الله ربّك عن يمين العرش بأنّى انا الله لا اله الا انا المهيمن القيّوم و قد بعثنا الرّسل من قبل و ارسلناهم الى الذين هم فرطوا فى امر الله ليهديهم الى مقرّ قدس محمود و من النّاس من كفر برسل الله و ما آمن بهم فى كلّ عصر و انقلب عن الوجه و كان من الذين هم منقلبون و منهم من آمن ثمّ ارتقى الى مقام الذى انفق روحه فى سبيل ربّه و كان من الذين هم فى كلّ حين ليسترجون و كم من رسول بلّغوا النّاس رسالات ربهم و بذلك مسّتهم البأساء و الضّرّاء الى ان قتلوا فى سبيل الله العزيز المتعالى المحبوب و استشهدوا على شأن بكت عليهم كلّ الأشياء بل ما كان و ما يكون و كلّما اشتدّت عليهم البلاء زاد اشتياقهم بحيث ما استراحوا على مقعد الأمن و بذلك يشهد عباد مكرمون و قضت الأيّام الى ان انتهت بسلطان الأيّام و ظهر جمال علّى بالحقّ عن مطلع اسمه المكنون و قال يا قوم قد جئتكم عن مشرق الأمر ببرهان واضح و حجة لا يح من لدى الله العزيز المهيمن القيّوم يا قوم لا تكفروا بآيات الله و لا تكوننّ من الذين هم استكبروا على جمال القدم و كانوا ان يجحدون اذاً قام عليه العلماء بأسياف الرّدّ و البغضاء و نهوا النّاس بالتقرّب الى شاطئ قدس مبروك و فى كلّ يوم اتّخذوا آية فى الكتاب و رواية من الذين هم مضوا من قبل و بها استدّلوا على ردّ الله و مظهر نفسه و كذلك فسدوا و افسدوا النّاس و اتّبّعوا ما امرهم هواهم كذلك نقصّ ما فعلوا ليطلّع به الذين هم آمنوا فى تلك الأيّام و يكون ذكرى للذين هم يأتون الى ان كفّروه العباد فى كلّ البلاد الا عدّة معدود فلما شهد الأمر كذلك وصّى هؤلاء الذين هم آمنوا فى الواح عزّ مسطور و قال يا قوم انتم لا تفعلوا كما فعلوا الذين هم اشرکوا بالله و حاربوا بنفسى و كفروا بآياتى و كذبوا حجّتى المهيمن العزيز المشهود و ان يأتيتكم احد لا تحتجّبوا بواحد الأوّل و لا بالمرايا و لا بكلّ ما خلق بين السّموات و الأرض ايّاكم ان لا تفرّقوا كلمة الله العزيز المحبوب تالّله أنّه لنفسى و بهائى و عظمتى و سلطانى و ما فى البيان ذكر له و دليل عليه ان انتم توقنون يا قوم لا تفعلوا به كما فعلوا ملّة الفرقان على نفسى المظلوم و يا قوم اذا سمعتم ذكره حين سجودكم او ركوعكم او طوافكم حول البيت فاقطعوا عمّا كنتم عليه ثمّ اسرعوا اليه لأنّ فى ذلك اليوم لن يقبل عمل الخلايق الا بعد اذنه و عرفان نفسه العلّى المقتدر المحمود تالّله انّ الأعمال كلّها حقّقت بكلمة التى جرت من قلمه القيّوم و كلّ شيء خلقناه لنفسه و بشّرناه لظهوره فى كلّ الألواح و فى لوح محفوظ و بلّغ العباد ما اراد الى ان قاموا عليه و قتلوه بظلم الذى بكت عليه الأشياء و ناح روح القدس و ضجّت افئدة الذين هم كانوا فى حول العرش ان يسبّحون فيا ليت ما خلقت الدّنيا و ما فيها و ما ظهر هذا الظلم الذى به ناح الله على عرش الكبرياء و شقّ ثياب الاصطبار كلّ ما كان و ما يكون فيا ليت ما ولدت من امّى و لمّا وُلِدْتُ ما رُضِعْتُ فلما رُضِعْتُ ما كبر اشدّى لئلا سمعت ما ورد على جماله المقدّس المظهر المتعالى العزيز المحبوب و قضت الأيّام الى ان وقع امر الشّين اذاً افترّوا علينا عباد الذين هم كفروا و

نسبوا هذا الأمر بنفسى و اخذونى بالظلم و طرحونى فى السجن اربعة اشهر معلومات و ورد علىّ فيه ما لا يحصىه احد و يعجز عن احصائه المحصون فلما تمت ميقات السجن بما قدّر على الواح قدس محفوظ اخرجونى عنه و اطرودنى مع اهلى عن الوطن فى ايام الشتاء التى فيها اشتدّ البرد على شأن كان الزمهير استبرد منه و ورد علينا ما لا يذكر بالبيان و ما اطلع به الا الله العزيز العالم القيوم و قطعنا السبيل الى ان وردنا العراق و سكنا فيه اشهر معدودات و ما وجدنا رايحة الأمر من الأقطار و لا من المدينة التى كنا فيها اذاً بكت عين سرى و جهرى و كان الله شهيداً على ما اقول ولكنّ الناس هم لا يشهدون و كلّما خرجت عن البيت و مررت على اعين الناس كانوا ان ينظروا علىّ نظر المغشى و يحركوا رؤوسهم مستهزئاً على نفسى الغريب المغموم و اشتدّ الأمر الى مقام ضاقت علىّ الأرض و كنا فى تلك الحالة فى اشهر معدود و فى تلك الايام ما سمعنا ذكراً من الأحباب و ما وجدنا رايحة الحبّ من احد الا على قدر مقدور و اخذ السكر كلّ من دان بالبيان و اخذهم الاضطراب على شأن سترو وجوههم عن الأحباب و الأعداء و اتخذ كلّ نفس لوجهه نقاباً حفظاً لنفسه الا قليل من عبادنا الشكور تالله ما وجدنا احداً لينصر دين الله و امره و شهدنا نار الله مخمودة فى الصدور اذاً قمنا بنفسنا على الأمر و كشفنا الوجه و اشرقنا عن افق القدس بسلطنة الله المهيمن القيوم و فتحنا باب البيت على وجه من فى السموات و الأرض و نصرنا الأمر بشأن لا ينكره الا كلّ منكر مردود الى ان ظهرت رايات الأمر فى كلّ البلاد و اشتعلت النار فى صدور الذين هم انقطعوا و كانوا من الذين هم منقطعون فلما اشتهر امر الله و ظهر برهانه و لاحت حجته و احاطت آثاره و تمت كلمته و علت سلطنته و اشرق وجهه اذاً قام علىّ الحزبان حزب من الأحناء و حزب من الأشقياء و كم من ليالى نامت العيون و ما نامت اهلى خوفاً لنفسى و يشهد بذلك كلّ من سكن فى العراق ان انتم تسألون و بلغ الأمر الى مقام قام علىّ كلّ الملل بكلّ الحيل و قمت فى مقابلة هؤلاء وحده و نصرت الله ربّى مرّة بلحظاتي و مرّة بلسانى و مرّة بيدي و مرّة بنفحات قلبى و مرّة بجنود الوحي و الالهام و مرّة بنفس الله المقتدر العلىّ الحكيم و ما استصرت من احد فى سبيل الله ربّى و يشهد بذلك كلّ نفس و عن ورائها لسان الله الملك الصادق الأمين و فى تلك الايام اضطربت انفس المحبين لنفسى على شأن كانوا ان يصيحنّ فى بيوتهم لابتلائي بين ايدى المشركين ثم ارتفعت صريخ اهلى عن البيت فى كلّ حين و انّ الغلام مرّة توجه الى الحرم لبحاظ هائل شديد و قلت يا اماء الله ان اسكنّ على مقاعدكنّ ثم اصبرن و اصطبرن لوجه الله المقتدر العزيز البديع و مرّة توجهت الى حزب الله و امرناهم بالسكون و الوقار و منعناهم عن الاضطراب و كذلك كنا عاملين و اتى بنفسى ما توقفت فى نصرة امر الله فى حين و ما تدهنت مع احد و كنت مشرقاً بين الأعداء بأنوار قدس منير و من المشركين من نادى بأنه يؤخذ فى تلك الايام و يرسل الى ملك العجم ليفعل به ما يشاء و منهم من قال بأنه يقتل فى تلك الأرض و منهم من قال فسوف يأخذونه مع اهله و يذهبون بهم الى ديار اخرى و منهم من ينادى سيغرقونهم فى الشطّ و كذلك كانوا قائلين فوالله فى تلك الايام تحير فى امرى اهل ملا الأعلى و كلّهم نزلوا عن مقاعدهم القصوى و كانوا قائماً فوق رأسى و ناظراً الى هيمنتى و سلطانى و سامعاً ما يخرج من فمى من كلمات الله و آياته بين ملا المشركين و كان الغلام يمشى بين الناس و ينطق ما نطق الروح فى صدره جهرة من غير ستر و حجاب كما سمعتم و كنتم من السامعين و فى حين الذى كنت ماشياً بين العباد يمشى ملكوت الله قدامى و جبروته عن يمينى و سلطانه عن يسارى و قدرته عن ورائى ولكنّ الناس كانوا غافلاً عن كلّ ذلك لأنهم احتجوا ابصارهم فى حجابات غليظ الا عدّة احرف حبّ نفسى العلىّ العظيم فوالذى نفسى بيده لو اذكر ما ورد علىّ فى يوم الذى خرجت وحده عن البيت و كنت ذاهباً الى محضر الظالمين الى ان دخلت عليهم بسلطان مبين لتحترق اكباد الذين هم يجدون رايحة الله عما ينزل من عنده و لذا سترنا ذكره و امسكنا القلم عنه و اودعناه فى مشيئة الله المقتدر العليم الى ان يأتى زمانه و يجرى من قلم مقتدر قدير و كنا فى تلك الحالة الى ان ارفعنى الله بأمره و نصرنى بنفسه و خسر الذين هم كفروا و اشركوا و كانوا من المنكرين و حضر بين يدي العرش احد من الوزراء برسائل عديد و ذكر تلقاء الوجه ما ذكر و حقّق حكم الخروج و خرجنا عن المدينة بسلطنة الله المقتدر العلىّ الغالب القدير و هبت

روايح الاعزاز عن كلّ الجهات و اشتهر امر ربك الرحمن الرحيم و خضعت كلّ الوجوه لوجه الله و ذلت كلّ النفوس لسلطانه و كذلك كنّا من الشاهدين فلما شهدوا الذين كان في قلوبهم غلّ الغلام في سرّ السرّ بأنّ ما مسّنى الضّرّ في ظهوري بين العباد و اعلائي في البلاد ندموا عن سترهم و حجابهم و قاموا على بمكر الذي تالله الحقّ لن يقاس بمكر الأولين و الآخرين و في كلّ الأحيان لدغوني كالثعبان و يشهد بذلك لسان الرحمن على عرش عظيم و أنا لما اشهدناهم على ما هم عليه تركنا الأمر و لذا مسّتنا الضّرّاء الى ان وردنا في هذا السّجن البعيد و بعدما وردنا في هذه الأرض كان الله محصى ما ورد علينا من الذين هم خلقوا بأمر من لدنا و حفظناهم عن ضرّ كلّ ذى ضرّ عنيد الى ان افتوا على قتلى من دون بيّنة و لا حجة مبين و بلغ الأمر الى مقام خرجت عن بين الأحباب كلّها ليخمد نار الحسد في قلوب المبغضين فلما خرجنا عن بينهم و شهدوا انفسهم مأیوساً عمّا ارادوا قاموا على الافتراء كذلك قصصنا حرفاً من قصص الغلام و اختصرنا في الذّكر لئلاّ يكسل انفس القارئین و الذين اوتوا بصائر الحديد يعرفون عمّا اذكرناه في اللّوح ما لا كشفناه لهم لأنّهم يخرجون من التّلويع حقايق التّصريح و يكفيهم الاشارة في البيان من لدن عليم حكيم و اذاً في قعر هذا الجبّ في هذا السّجن انادى احبّاء الله المخلصين لعلّ يقومون على نصر الغلام و يخرجته عن هذا البئر العميق

و انك انت يا عليّ قبل اكبر خذ هذا اللّوح ثمّ ارجع الى ديار الله لعلّ الناس يطّلعون بما ورد على هذا المظلوم من هؤلاء الظّالمين و ما النّصر الا من عند الله ينصر من يشاء بسلطانه و انّ نصره كان على المؤمنين قريب فطوبى لك يا عبد بما هاجرت عن نفسك و سافرت الى الله و دخلت مقرّ عرش ربك العليّ الحكيم و حضرت تلقاء الوجه و كنت من الذين هم فازوا بلقاء الله العزيز الجميل فسوف يظهر الله اجر ما حملت في سبيله و انه لا يضيع اجر المحسنين ان تكون مستقيماً على حبّ الله و امره و تكون من الرّاسخين و ان وجدت في كلّ مدينة مقبلاً الى الله ذكره من قبلي لأنّ رحمتي سبقت العالمين و من دون ذلك دعهم بأنفسهم و احترز منهم ثمّ اتخذ في ظلّ عصمة ربك مقاماً امين و اذا وردت في النّقاء ان احضر محضر اسمنا محمّد ثمّ اذكر له ما سمعت و عرفت من نبيّ الغلام على صدق مبين كذلك امرناك بالحقّ لتكون من العاملين ان يا عليّ عاشر مع الناس بروح الله و ريحانه ثمّ اتحد مع الذين تجد في قلوبهم حبّ الله ربك و ربّ العالمين زين لسانك بالصدق ثمّ قلبك بالذّكر ثمّ ايديك بالأمانة ثمّ نفسك بالتّسليم و وجهك بالخشوع و جسّدك بالخضوع كذلك نصحناك حينئذ بالحقّ اذاً خذ ما امرت به من لدن مهيمن قدير ايّاك ان لا تحزن في شيء و ان يصبك الضّرّاء ذكر ما ورد على نفسي ثمّ اصبر و كن من الصّابرين فسوف يبدّل الله الضّرّ لمن يشاء و ينزل عليه من فضله ما يريد و انه لأقدر الأقدارين و الرّحمة الّتي تهبّ عن جهة العرش عليك و على عباد الله الموقنين و الحمد لله ربّ العالمين

باسمى البهيّ الأبهيّ

ان يا عليّ فاشهد بأنّي ظهور الله في جبروت البقاء و بطونه في غيب العماء و جمال القدم في ملكوت البهاء و ساذج الرّوح في قمص الأعلى و كلّ خلقوا بأمرى و يطوفنّ في حولى و كلّ بأمرى لمن العاملين و كلّ سجدوا لوجهي و تمسّكوا بذيل عنايتي ولو لن يستشعروا بذلك في انفسهم في هذا الهيكل البديع قل انّ هذه لنقطة الّتي منها فصّلت كلمات الله و ظهرت صحايف قدس تجريد و الواح عزّ حفيظ قل انه لكلمة الله الّتي منها ظهرت النّقاط و اليها اعادت ثمّ بها تحدث في الحين قل انّ منها ظهر البرهان في كلّ الأعصار و تمّت كلمة الله و حجّته على العاملين قل انه لو يظهر بحرف ليكون ابدع عن كلّ ما ذكر في الملك في ازل الأزال و عن كلّ ما جرى من القلم على الواح عزّ مبين قل تالله انّها لأحلى عن كلّ ما تكلمت بها السن

القدس و تنطقت بها اهل ملا الأعلى و تفوّهت بها خلف سراق العصمة اهل لجج المسبّحين قل تالله بنعمة منها تغرّدت الورقاء على الأفنان و لاح برهان الرحمن بسلطان عظيم قل يا ملا المغلّين قد جاءكم عذاب الله و قهره اذاً موتوا من نار التي احدثها الله في نفوسكم ثم اجعلوا اصابع الاعراض في اذانكم ثم ارجعوا الى اسفل التار في قعر الجحيم قل انها لصاعقة الله قد ظهرت من غمام القدرة و معها شهاب مبین ليمنع الشياطين عن استماع هذه الأسرار التي كانت تحت حجاب القدرة و يبعدهم عن التقرّب الى الله العزيز الحميد قل تالله ليس لأحد مفرّ في هذا اليوم الا بأن يؤمن بهذا البرهان اللّايح الكريم و هذه الحجّة الكافي الأتم البديع المنيع او يكفر بحجج الله من قبل و آياته و رسله و صفوته ان انتم من العارفين قل لن يقبل الله اليوم من احد شيئاً ولو يسجده في ابد الأبدین او يذكره بكلّ ما نزل من سماء العزّ في زمن المرسلين الا بأن يدخل في هذا السراق الذي ارتفع بالحقّ و دخل في ظلّه اهل ملا العالين و من لن يدخل في ظلّ هذا الوجه فقد خرج عن ظلّ الله و لن يستثن عن هذا الحكم احد من العالمين قل انا كنا بينكم في سنين من الدهر و استرنا وجهنا عن كلّ بصر بصير لئلا يعرفنا من احد من اهل الأرض و كان الله على ذلك شهيد و عليهم فلما عادوا المشركون ارفعنا برقع السّتر عن وجه الجمال و اظهرناه كالشمس في قطب الزّوال فتبارك الله موجد الخلايق اجمعين قل قد جاءت الفتنة من شطر الله المقتدر المتعالی العظيم و قد ظهر الميزان بالعدل و به يوزن كلّ الأعمال ان انتم من الشّاهدين قل يا ملا الأرض ان تريدوا ان تسمعوا نغمات الله فاسمعوا هذه النّغمات البديع الملیح و ان تريدوا ان تشهدوا جمال الله فاشهدوا هذا الجمال العزيز المنير قل تالله لن يقدر اليوم احد ان يسمع نداء الله الا بأن يطهر اذنيه عن كلّ ما سمع من الناس و يحرق الحجابات بأسرها و يدع الدّنيا و من عليها في ظلّه اذاً يقدر ان يقرب بسدرة العزّ و يسمع نداء الله عن نار المشتعلة من هذا الشّجر المرتفع المنيع

ان يا عليّ قل تالله انّ الرّوح قد رجع بالحقّ في هذا الجمال الأزليّ الأبدیّ السّرمديّ الصّمدیّ الأحدىّ القدیمیّ و يدعوكم الى الله العلیّ و بما نزل في البیان من لدن سلطان عزّ عظیم و یشرکم برضوان الله و یهدیکم الى شاطئ قدس کریم فاستبقوا يا قوم بهدایة الله و لقائه و لا تفعلوا به كما فعلتم برسل الله من قبل اتّقوا الله يا قوم و لا تكوننّ من المفسدين و يا قوم لا تمنعوا غمام الله عن فیضه و لا نسمة الله عن هوبها و لا جماله عن هذا الطّراز المنیر اذاً فأنصفوا في انفسكم يا ملا البیان ان لن تؤمنوا بهذه الآيات فبأی شیء آمنتم من قبل ان انتم من المنصفين هل ترضون في انفسكم بأن تفعلوا بمثل ما فعلوا امم الفرقان فوا حسرة علیکم يا ملا الغافلین أ نسیتم حين الّذي جاءكم سلطان الرّسل باسم علیّ بالحقّ و معه بیضاء منیر و کتاب مبین و لوح عظیم اذاً قاموا علیه المشركون باعراض الّذي لن یقاس بشیء عمّا خلق بین السّموات و الأرضین و فعلوا به ما لا اقدر علی ذکره و لن يقدر ان یسمعه اذن الموحّدين کذلک نلقى علیک عمّا قضی من قبل لعلّ الناس یستشعرون في انفسهم و لن یفعلوا بعیده ازیّد عمّا فعلوا و یكوننّ من الرّاجعین الى الله الّذي اليه منقلبهم و مواءم في يوم الّذي فيه تحشر الخلايق اجمعين

ان يا فارس الجلال ذکر للعباد ما اشهدناک في سفرك حين الّذي سافرت عن مشرق العماء الى مطلع البقاء في رفارف الأعلى و كنت بحبل القدس في هوآء الرّوح متحرّکاً قل انا سافرنا الى ان بلغنا ورآء جبل المسک في بقعة السّنا شهدنا قوماً من المقدّسين حول هذه البقعة علی اسم من الأسماء موقوفاً و كانوا ان یقدّسوا الله عمّا ظهر في عوالم الأسماء و الصّفات و عن كلّ ما يعرفه اعلی حقایق الممكنات مجموعاً اذاً قمنا في مقابلة عیونهم و مکثنا بینهم و تجلّينا علیهم بطراز الله و کذلک کان الأمر في وادی العزّ بالحقّ مقضياً و کنا في تلك الحالة في المدة التي لن یحدّ بالقلم بما سبقت رحمتنا بالفضل علی العالمین جميعاً لعلّهم یلتفتون بالّذي كانوا ان یقدّسوه في ایامهم و یعرفون بارئهم و مولاہم بعد الّذي كانوا ان یدعوه في كلّ زمن قديماً فلما وجدناهم متمسکاً بحبل الأسماء و غافلاً عن سلطان المسمی سترنا الوجه عنهم و عرجنا عن بینهم و امضینا عنهم الى ان وردنا في فاران القدس ورآء جبل الیاقوت في بقعة قدس محبوباً اذاً وجدنا قوماً كانوا ان یعبدوا الله بقیامهم و قعودهم و رکوعهم و

سجودهم و توجّهنّا اليهم بجمال قدس مشهوداً لعلّ يعرفون مولاهم القديم و يشرفون ببقائه و يدخلون فى ظلّ كان الوجه فيه كالشمس عن افق العزّ مشروقاً فلماً وجدناهم متمسكاً بحبل العبادات و غافلاً عن سلطان الممكنات الذى بحرف منه شرّعت شرايع الأمر فى انهار الحكم اذا تركناهم فى هواهم و عرجنا الى مقاصد قدس مستوراً و سيرنا فى هوا القرب الى ان وصلنا الى منتهى المقام فى الامكان وادى عزّ مبروكاً وجدنا قوماً من الموحّدين و كانوا ان يوحدوا الله فى السرّ و الجهر و يشهدوا صنع الله فى آفاق الممكنات و انفسهم و كذلك كان الأمر بالحقّ مشهوداً كأنّهم بلغوا فى التوحيد الى غاية القصوى مقام الذى لن يطير فوقه اجنحة اولى التهى الا ان يشاء الله ربّك و ربّى و ربّ العالمين جميعاً و كأنّهم ما شهدوا من شىء الا و قد شهدوا الله عليه مستوياً و قيوماً و استقرّوا على اعراش المشاهدة و المكاشفة و اكراس عزّ تفريداً و كانوا فى ذلك المقام الى ان جاءهم الامتحان و الافتتان بما قدر فى الألواح و كان من قلم القضاء على لوح الأمر مرقوماً اذا هبّنا عليهم بأنفاس الرحمن و ارسلنا اليهم رايحة القميص من هذا الغلام لعلّ يجدون هذه التّفحات التى كانت عن رضوان الله مرسلواً و وجدناهم فى صقع الغفلة عن هذه الرسائل التى بنفحة منها تقلّبت الموجودات الى ساحة قرب محموداً و بعد ذلك وردنا بنفسنا الحقّ بينهم بجمال قدس محبوباً لعلّ بوارق الوجه تذكّرهم و تهديهم الى الذى كانوا ان يوحدوه فى أيّامهم و تدخلهم فى لجة الوصال مقام الذى كانت اعين المقرّبين عن فراقه مدموعاً و مكثنا فوق رؤوسهم شهوراً غير معدوداً و سنيماً غير محدوداً و ما وجدناهم فى اقلّ من الذرة على شعور كذلك احصينا اعمالهم فى هذا اللوح الذى كان على فخذ الله حينئذ منصوباً فلماً سبقت رحمتنا العالمين ما تركناهم و حرّكنا بعد اولى عن فوق رؤوسهم و توجّهنّا الى مقابلة عيونهم و صبرنا و مكثنا فى ذلك المقام فى مدّة التى كانت عن تحديد العالمين مرفوعاً لعلّ لا يحرموا عمّا خلقوا له و كانوا ان يوحدوه فى أيّامهم و فى سنين معدوداً اذا وجدناهم فى سكر من الأمر و غفلة عن الذى كانوا بحرف منه فى عوالم الأسماء مخلوقاً فلماً وجدناهم فى تلك الحالة بكينا عليهم و على وحدتى و غربتى و مضينا عنهم كمضى الصّبا عن رضوان قدس معموراً الى ان وردنا فى وادى النّيل هذا المعين الذى منه يجرى السّلسيل على هذا الاسم الذى منه ظهرت ملكوت الأسماء و كان عن وصف العالمين منزوهاً و وجدنا قوماً استقبلونا بوجه عزّ درياً و بهياكل قدس احدياً و كان بأيديهم اعلام النّصر و كان مكتوب عليها من قلم ياقوت حمرياً تالّله هذه لأعلام نصر الله التى كانت بدوام الله فى ظلّ هذا الاسم مرفوعاً و اولئك كانوا ان يحبّوا الله فى سرّهم و جهرهم كأنّهم ما اطلعوا بغير ذلك و ما كان دونه عندهم مسموعاً و كانوا ان يعبدوا الله فى سرّ السرّ على هذا السرّ المجلّل بالسرّ على الرّمز الخفى مرموزاً و كذلك اشهدناهم و احطنا امرهم الذى كان فى كلمات الله ممدوحاً و كأنّ اعمالهم و انفسهم صارت نفس امر الله من دون فرق و فصل مفصلاً و كانوا ان يذكروا الله فى هذه الكلمة الأتمّ الأكبر الأعلى الأبهى فى هذا المقام الذى كان عن الجهات مقطوعاً اذا نادى المناد فسوف يبعث الله من يدخل النّاس فى ظلّ هذه الأعلام بسلطنة من عنده و قدرة من لدنه ليكون الفضل فى هذا الفصل عن رضوان الكلمة على العالمين منزولاً كذلك نلقى عليك ما شهدناه فى سفرنا هذا لتطلّع بذلك على الأسرار التى كانت فى سراقق الأمر خلف حجاب النّور بالحكمة مستوراً

قل يا قوم اتّقوا الله ثمّ اعرفوا الذى جاءكم من قبل فى قميصه الأخرى ثمّ اسمعوا نغماته من هذه النّغمات التى كانت على لحن الله بين العالمين مرفوعاً قل تالّله ان لن تعرفوه فى هذا الجمال و لن تسمعوا آياته فى هذه الآيات لن يصدق عليكم عرفان نفسه فى يوم الذى جاءكم بالحقّ و يأتيكم بما وعدتم به فى الواح قدس محفوظاً قل يا قوم هذا غلام الله و عبده و خادمه و حجّته و سلطانه و جماله و عزة و كبريائه و برهانه و دليله و فضله على اهل السّموات و الأرض و كذلك كان الأمر حينئذ من سماء الأمر على هذا اللوح بالحقّ مسطوراً فمن شاء فليسرّع الى محضر الله بقلبه او برجله فمن شاء فليرجع الى قهر كان من نار الكفر بأمر الله موقوداً هل يقدر احد بأن يعترض بهذه الآيات و يدعى الايمان فى نفسه لا فوالذى نفسى بيده بل يكون مشركاً بالله و آياته و رسله و صفوته و بذلك يشهد هذا اللوح الذى ينطق بالحقّ و من ورائه لسان قدس مشهوداً

و ان يمسك الدّلّ لاسمى فاصبر و لا تحزن و توكلّ على الله ربك و أنّه يكفيك عن العالمين جميعاً و ان رأيت اسم الله جواد فانشر كتابك بين يديه ليقرأه بقلبه و لسانه ثمّ ذكره من لدنا بذكر جميلاً ثمّ ذكر الذي كان معه ليكون ذكر الله عليهما و على الناس بالحقّ مسبوقاً ثمّ ذكر الذين هم كانوا في ارضك من الذين هم آمنوا بالله و كانوا على الحبّ مستقيماً و الروح و النور و البهاء عليك و على من معك من كلّ صغير و كبيراً

بسم الله الأقدس الأبهي

ان يا غفّارى ان يا ايها الغريق فى بحر حبّى و الطّائر فى هواء قبرى و النّاطر الى وجهى فوالذى انطقنى بذكره بفعلك تحيّرت افئدة اولى النّهى و طارت طيور العقول الى السّدره المنتهى طوبى لك بما اخذك جذب ربك المختار الى افق الذى منه اشرقت شمس العظمة و الاقتدار اياك ان يمنعك الأحزان من ربك الرّحمن او يقلّبك السّجن عن شطر الله المقتدر العليم الحكيم و الحمد لله مالك يوم الدّين

ياء

غلام

بسمه المولى

ان يا غلام اسمع نداء هذا الغلام عن جهة العرش ليجذبك نداء الرّحمن الى رضوانه الممتنع العزيز المنيع ثمّ اعلم بأنّ هذا الغلام كلّما يكون ناظراً الى نفسه يجدها احقر الوجود و كلّما يرتدّ البصر الى تجلّيات الّتى ظهرت منها يجدها سلطان الغيب و الشّهود فسبحان الذى بعث مظهر نفسه بالحقّ و ارسله على كلّ شاهد و مشهود و اقامه مقام نفسه و انطقه بشأته على شأن ما منعه ضوضاء الملل و لا سطوة الملوك قل أنّه لهو المالك بالحقّ كلّ الملوك مملوك له و أنّه لهو العزيز الودود طوبى لك بما آمنت بالله و مظهر نفسه و آنست مع الذين منهم ارتفعت هذه السّدره المباركة على هذا المقام المحمود أنّه لا يضيع اجرک فى خدمتهم و يجزيك الله جزاء لا يعادله ما هو الموجود و المفقود فاصعد فى هواء حبّ ربك ثمّ انقطع عن الذينهم كفروا بالله العزيز الودود و البهاء عليك و على من استقام فى امر مولاه و انقطع عن الدّنيا فى هذه الايام المعدود

يصل الى فتح الأعظم فى ارض الف ليكون من العارفين

هو الباقي

ان يا فتح الأعظم انا قد احصينا فى نفسك نصر نفسنا الحقّ و نفخنا فيك روحاً من القوّة و الاقتدار حين الذى حضرت بين يدي العرش فى العراق و كان الله على ذلك شهيدا فوجمالي لو انت تريد بقدرة الّتى اعطيناك لتقلّب العالمين الى وجه ربك

لتقدر بسلطان الذى احاط العالمين جميعا ان استقم فى امر ربك و لا تضطرب من فتنه التى اضطرب منها كل من فى السموات و الأرض بحيث وضع الامكان حمله و ترى الناس سكرآء على ارض الفناء و غيرآء فى برية الوهم و الهوى و كذلك كان امر ربك على الحق شديدا و انا اردنا حين الذى كنت تلقآء العرش بأن نلقى عليك من امر المقنعة المغطية المحجبة عن كل الأنظار ولكن صبرنا تماما لميقات الله فلما تمت الميقات اظهرنا منه رمزا اذا تزلزلت سكان الأرض و انصعقت الطوريون على سيناء الأمر و ضجت افدة اولى النظر من هذا الفرع الأكبر و اظلمت كل شمس بازغ منيرا اياك اياك ان لا تمنع عن نفسك قدرة ربك ثم اتخذ فى ظل عصمة الأمر على الحق الأكبر مقاما رفيعا لئلا يأخذك سهم الاشارات من اولى الكلمات و يمنعك عن رحيق الحيوان فى هذا الرضوان الذى كان عن يمين العرش مشهودا دع الاشارات عن ورائك ثم ارتد البصر الى منظر الله الأكبر لتعرف ربك بنفسه و تكون من العارفين فى ام الألواح من قلم الله مرقوما

ان يا كلمة الأمر فلما نزلت جنود وحى الله بالروح الأعظم فى قمص الآيات اذا ضاقت صدور اهل الاشارات و منعوا آذانهم عن نغمت ربهم لذا جعلناهم عن شاطئ الفضل محروما اذن الناس بالحج الأكبر الى هذا الجمال الذى تطوف فى حوله بيت الله الأعظم ثم الحل و الحرم ثم هياكل القدم الذين ما سجدوا الا لوجه الذى كان عن افق القدس مشروقا ضع قدمك على رأس الاشارات و عن كل ما يمنعك عن الورود فى ساحة عز محبوبا قم بقيام ربك ثم انصر هذا المظلوم و لا تخف من الذين يقولون ما لا يشعرون و يحسبون انهم مهتدون لا فونفسى الحق اولئك لم يكونوا اليوم عند ربك مذكورا نسيت ما القى الروح عليك حين الذى دخلت على سراق الخلد مقام عز مبروكا تالله قد جاء فصل الأكبر و فصل بين كل الذرات اذا انصعقت الأرواح من كل نفس الا عدة وجه ربك و هم هياكل معدودا تالله لو ترتد بصر الذى اعطيناك لتشهد بأن السحاب ييكى على و الغمام ينوح لى و السماء تحن لنفسى التى كانت بين العالمين مظلوما و ورد عليه ما لا يحصيه احد الا الله ربى و لو كشف الغطاء عن وجهه لتقطع عن الروح و تصيح بين الأرض و السماء بصيحة كان على الحق عظيما ولكن سترنا و صبرنا الى ان يأتى الله بأمره و يظهر طلایع النصر اذا ينصر الغلام بجنود الغيب كما نصره اول مرة حين الذى كان فى سجن الظلم و اخرجته بالحق بسلطان من عنده و انزل عليه سكينه من لدنه و كان نصر ربك بالحق قريبا قل يا قوم هذا الذى منه استضاء كل الممكنات و طارت طير الأمر الى مقام الذى استظل فى ظلها كل الذرات و هل ينكر هذا الفضل احد لا فوالذى نفسى بيده الا كل مبغض مردودا

قل يا قوم لا تتبعوا هواكم ان اتبعوا ملّة الروح و لا تجعلوا انفسكم بحجبات النفس محجوبا فسوف تمنعون عن حب الله و مظهر نفسه و تدعون الى العجل و هذا من سر الغيب اخبرناكم به لتكونن من الذين اوتوا بصر العرفان و كانوا على الأمر خبيرا اياكم يا قوم لا تكفروا بآيات الله اذا نزلت بالحق و لا تحاربوا مع الذى به استشرقت شمس العز عن افق عز منيرا و لا تبطلوا اعمالكم ثم انظروا فى كلمات الله لأنكم خلقتم لاصغائها و انها تستضىء بين كلمات الناس كاشراق الشمس بين انجم مبزوغا كسروا اصنام التقليد بقدرة ربكم و ان وجدتم فى انفسكم من ضعف فاستقدروا بسلطاني الذى كان على العالمين محيطا قل يا ملا البيان اذا يتكلم لسان الله فى افق الأعلى و يقول يا ملا الأرض بأى حجة آمنتكم بعلّى من قبل حين الذى جاء بسلطان من الأمر و فى حوله من جنود عز مبينا ان كنتم آمنتكم به بما نزل عليه من جبروت البقاء آيات قدس بديعا تالله هذا نفسى و تلك آياتى ملأت الافاق اشراقها فلم كفرتكم بما آمنتكم به و كنتم على شفا حفرة من الاعراض بعد الذى وصيناكم فى كل الألواح بل فى كل سطر حفيظا بأن لا يحجبكم حين الظهور شىء عما خلق بين السموات و الأرض و انتم احتجبتكم بكل شىء و اعرضتم عن جمال عز مشهودا اياكم يا قوم قوموا على خدمة الله و امره ثم تداركوا ما فات عنكم و كونوا على صراط قدس مستقيما و يا قوم لا يغنيكم اليوم اموالكم و لا اولادكم و لا اعمالكم الا بعد حبي و كذلك نطق الروح عن جهة العرش ان انتم سمعيا

ان يا اسمى كذلك ورد على من الذين قاموا تلقاء وجهي و خلقوا بأمرى و ما اطلع بذلك ألا نفسى الحق و كان الله على ذلك شهيدا و لو وجدنا ذا اذن واعية لألقيناه ما يجعله بصيراً ليطّلع بما هو المستور عن انظر الغافلين جميعا ان يا اسمى دع كل ما يحتجب به الناس ثم ادع العباد الى رضوان الأعظم لعل يحدث فى قلوبهم ما يجذبهم الى جمال عزّ معروفادع المشركين و ما عندهم و لا تقعد مع الذين تجد فى قلوبهم غلّ الغلام و لا تأنس بهم لأنّ مثلهم مثل الثعبان بل اشدّ ضرّاً ان انت بذلك عليما فاجعل درعك حبّى و حصنك امرى و ذكرك اسمى اذا لن يضرك السموم و لن يحرقك النار و لا يغرقك الماء و لن يؤثّر فيك نفس كلّ ملحد بغياً تالله اذا لو يجادلک کلّ من فى السموات و الأرض ليجعلک الله غالباً عليهم بسلطانه الذى كان على الأمر قویّاً ايّاك ان لا يمنعك شىء عن حبّ مولاك لأنک سمعت ما لا سمع احد و رأيت ما شاخصت عنه ابصر كلّ غافل ممنوعاً قل يا قوم انّ هذا لوجه الله اشرق فوق رؤوسكم أ تمنعون الأنظار عنه و انّ هذا لظلم على انفسكم و كان الظلم مذموماً تالله انّ ملكوت الله يمشى قدّامكم اذا فاسرعوا اليه و لا تكوننّ عنه محروماً كذلك القيناك و الهمناك من حكمة التّى كانت تحت قناع الله مكنونا

ان يا فتنة البقاء فانظري فتنة الله المهيمن القيوم بانّها سيأتيكم بالحقّ فيها قد اتاكم حينئذ بالحقّ فاشهدون و أنّها لفتنة يفصل بين الكاف و التّون و يميّز بين الكلّ من يومئذ الى يوم الذى يظهر مرّة اخرى فى ايام بدع موعود بظهور غيب ذاته و كنه بقائه فى سنة المستغاث و انّ هذا لحقّ محتوم و انّ ذلك من فتنة يأخذ كلّ الممكنات من كلّ غيب و شهود قل انّ ذلك من فتنة تضطرب فيها النفوس و تذهل فيها العقول و تنفطر الاسرار ثمّ تنصعق بها ارواح المخلصون قل انّ ذلك من فتنة تنفطر بها سموات العلم و الحكمة و تنشق اراضى العزّ و القدرة ثمّ تندكّ بها جبال المجد و التّور قل انّ ذلك من فتنة يزلزل بها اعراش العظمة و ينقلب بها اهل سرادق الرّقعة ثمّ يتحير بها فى قدس البقاء ملأ الرّوح قل انّ ذلك لمن فتنة تظلم بها شمس الضّياء و تخسف اقمار العماء ثمّ تسقط بها فى سموات الامر انجم العلوم قل انّ ذلك من فتنة يمتحن الله بها كلّ الدّرات ثمّ كلّ الموجودات ثمّ كلّ من فى الارضين و السموات ثمّ كلّ العالمون و انّ ذلك من فتنة يفتن بها عباد مكرومون ثمّ عباد مخلصون ثمّ ملائكة المقرّبون ثمّ اهل ملأ العالون قل انّ ذلك من فتنة يمحّص فيها كلّ من يدعى المحبّة و الايمان بالله المهيمن العلىّ المحبوب بهذا الجمال الممتنع البهىّ المحبوب و انّ ذلك من فتنة ينخمد بها نار القدس ثمّ ينجمد ماء الحقيقة ثمّ يهتزّ سدرات التّور و يموتنّ الطّوريون قل انّ ذلك من فتنة يأخذ كلّ عارف سليم و كلّ بالغ حكيم و كلّ مدبر عليم و كلّ ملك امين ثمّ كلّ نبىّ مرسل

قل انّ ذلك من فتنة تضطرب بها كلّ الآفاق و يمحّص بها النّاس كلّهم اجمعون و يفرق بعض عن بعض كفرق الارض و السّماء بل اشدّ من ذلك فتعالى الله مظهر هذه الفتنة المحتوم و بذلك فرق ما فرق فى زمن كلّ النّبیین و المرسلون و من قبلهم فى زمن التّى لن يحيط بها علم البالغون و سيفرق بذلك كلّما يفرق فى زمن الآخرون و انّ هذا لسرّ غيب مكنون قد ستر فى كنائز قدس محفوظ و لا يعرف ذلك الاّ من آتاه الله بصراً كان عن ابصار الحديد لمستور و انّ ذلك من بصر لو تبصرون بها اهل عوالم الحقيقة ثمّ اهل مكامن الامر فى سرائر العزّة ليشهقون فى انفسهم و يقشعرون فى ذواتهم و لن يستطيعنّ ان يشهدون تالله الحقّ انّ من هذه الفتنة تخطف ابصار قلوب الغيوب و تبرق انظار القدس و الرّوح ثمّ تخسف بها فى سماء الامر اقمّر الرّبوب قل تالله فى هذه الفتنة تزلّ اقدام العارفين الذينهم يعرفون الله بالله و هم فى اسرار الامر و الحقّ فى كلّ حين يبصر الحديد ينظرون قل انّ ذلك لفتنة تهتك فيها استار المسترّات و تنكشف اسرار المسرّرات ثمّ تظهر بها كنائز الصّدور

قل تالله سيفتون في هذه الفتنة و يلقون في النار عباد الذين ما خطرت ببالهم باقل من ذرة انهم غير الله يعبدون قل تالله ليفتن في هذه الفتنة حقايق الذين لن يغفلون عن الله و امره في طرفة عين و هم كانوا في كل حين ان يتذكرون فكيف عباد الذينهم ما عرفوا من هذا الامر الذي ينصعق فيه كل المظاهر على قدر ما يعرف النملة من ذنابته و اولئك هم من جوهر الغفلة عند الله لمشهود قل تالله الحق يزل في هذه الفتنة اقدام كل العارفين من اهل ملاء العالين من قبل ان يلتفتون انفسهم او يفقه قلوبهم او يميزون في ساذج عرفانهم باعلى جواهر العقول فبعد ما يكشف لهم عما هم فيه يفرطون اذا يصيحون في انفسهم و يتنعمون في ذواتهم ثم يكون و يضجون ثم يصرخون ولو يكون لهم ملاء السموات و الارض من الروح و البقاء يريدون ان يقدون و باقل من ان عن هذا الجمال المنيع لا يحتجبون تالله ان روح القدس تضطرب في تلك الايام و نور الانس يرتعب و سر السر تقشعر ثم في لاهوت العز ملائكة العرش يشفقون قل تالله في هذه الفتنة تفتن الارياح حين هبوبها بنفس هبوبها ثم تمتحن المياه حين شربها و جريانها ثم النار حين الذي تشتعل و تفور تالله قد يفتن كل الاراضي و السموات ثم الشمس و الانجم ثم الاقمار ثم الابخار بكل سفائنها و امواجها و قطراتها و ما قدر فيها من عجائب صنع الله المهيمن القيوم تالله تفتن كل شئ في كلشئ من كلشئ الى كلشئ بنفس شئ و لن يخرج منه ذرات الهواء و ذلك سر ما نزل من قبل على حبيب الاول من جبروت الله العلي العالم المعلوم و هو ذلك الآية حين ما وصى اللقمان لابنه ان يا بني انها ان تك مثقال ذرة من خردل فتكن في صخرة او في السموات او في الارض يأت بها الله و الله يشهد بما هم كانوا ان يعملون تالله لو تنظرون تشهدون بان سراج الذي توقد في الليالي تلقائكم يفتن في حين ما يشتعل ثم طير الذي يطوف حوله ثم انوار التي تجلي منه و احاطت اطرافه و القت على جهات مشهود تالله ان الفتنة هو يفتن و المحك يمك و التمحيص يمحص و الغربال يغربل و الاشعار ينشق كل واحد بالف شقة ثم يمتحن الشقوق كل ذلك من ظهور هذه الفتنة الاعظم التي يظهر عن هذا الشطر المهيمن الاقدم و قد هبت ارياحها حينئذ فسيأتي من قريب في سنة الشداد و يأخذ كل البلاد و كل فيه يستغيثون

تالله و مظهر هذا الجمال القديم بذاته لذاته في ذاته لو يكشف الله حجابا عما هو المستور ليقع اذا زلزلته في قوائم الاعراس و يضطربون حوامل العرش و كاد ذواتهم يتفرون و اني لو اذكر هذا الثبا الاعظم و ظهورات فتنة و امتحاناته الاقوم من يومئذ الى ابد الابد في سرمد الدهور تالله لن ينفذ ذكرها و لن يبيد وصفها ولو يجري من بعد ما خلق الله كل البحور سبعين الف الف بمثل كل ذلك فتعالى الله هذا قليل محدود

اي شمس از كسوف وهم و هوى درآ و ملاحظه كن نير منير اظهر انور ابها را در قطب سماء بقا بضياء انوارى كه اگر جميع ذرات وجود من الغيب و الشهود باقل من ان تقابلي باشعهئى از اشعات انوار آن نمايند هراينه كل بنداى انى انا اللهى فائز گردند اى شمس ملاحظه كن از جهتي تشعشع انوار فضلش را كه بيك اشراق جميع سموات غيب عظمت را بشموس عزت زينت بخشيده و جبال قدس احديت بظهور معادن غيبه مفتخر فرموده و از جهتي شهاب ثاقب عدلش جميع اعراض علو و رفعت را منهدم فرموده و شموس بلند سماء عظمت را بر تراب ذلت ساقط نموده ولكن اى شمس چه ذكر نمايد اين ذرة فاني كه از ارتفاع و ظهور اين نير عظمى چه رايات غل و بغضائى از اولو القضاء من البيان در مقابل اين جمال رحمن برافراخته اند قسم بذات مقدس يكتا كه چنين مقدمهئى تا بحال در عالم ابداع ظاهر نگشته كسيكه وجود او بقولى خلق گشته تا بحال چندين دفعه اراده نموده كه اين آفتاب جمال سبحانى را باكمام غل و حسد پيوشد و جمال مطهرش را از افق امكان مستور نمايد ولكن يد قدرت و غلبه صمدانى كيد و مكر او را ظاهر نمود و حفظ فرمود جمال بهاء خود را بملائكة ذات مقدس ممتنع منبع خود اى شمس كسيرا كه در مدت بيست سنه ارتفاع و اشتهاى اسم او را در كل بلاد بقسمى فرمود كه جميع عباد او را بربوبيت پرستش نمودند و او را مسجود خود دانستند حال چون ارتفاع امر الله را ديد تنور حسد و بغضا بفروران آمده چند مرتبه بانواع و اقسام بر سفك دم مطهرش قيام نموده چون از اين اراده مايوس شد در پي مكرهاى ديگر افتاده تا در آخر چون

ملاحظه فرمودند که این نار بغضا را جمیع بحور ننشاند و این آتش غل و حسد را میاه امکان و اکوان ساکن نگرداند بالاخره عزلت از کل اختیار فرمودند و در بیتی فرداً و تراً و حیدراً جالس گشتند که شاید باین سبب قدری نائزۀ حسد اولو البغضاء ساکن گردد باینهم کفایت نموده و راضی نشده از همه جهت و همه سمت آتش فتنه و فساد افروخته‌اند و بهر قسم شورش و انقلابی در میان کل انداخته و حال در صدد جمیع مذهب و ملل و دول که القای بغضائی بواسطه آنها از این جمال مظلوم ظاهر نمایند و مقصود خود را بعمل آورند ای شمس تفصیل حالات این سنۀ شداد زیاده از آنست که بازکار اولین و آخرین مذکور گردد صد هزار عالم اسرار و مجال یک حرف گفتار آن نه ای شمس عنقریب میشنوی نعقیق کفر و نفاق را که در اطراف آفاق منتشر میگردد و آنچه خود بر او قیام نمودند بنفس خود راجع نمایند و فریاد مظلومیت برآورند

این ورقه در سنۀ قبل در جواب خطّ شما نوشتم البتّه پنج مقابل از این که نوشته شده زیاده است ولیکن بجهت ملاحظه اسرار مقدّره در ملکوت قضا ارسال نشد تا اینکه این ایّام ملاحظه شد که نعیق کبری برخاسته و فتنۀ عظمی طلوع نموده اراده نمودم که بخطّی که بتوان خواند ارسال نمایم چون بطرزی که اوّل نوشته‌ام درست خوانده نمیشد هنوز یکصفحه تمام نشده که صد هزار بحر از طماطم بلا بر وجه ابها نازل گشت بقسمیکه قلم از تحریر و لسان از تقریر بازماند

خادم الله آقا جان

و در این ایّام هم خطّی از شما و جناب معظم اسم الله الذیّ رسید اراده جواب مفصّل خدمتشان داشتم ولیکن تفصیل حال اینست که عرض شده بساذج تکبیرات اعلی مذکّر جمالشان میباشم

قرّه

باسم العلی الاعلی

ان یا قرّتی هلمّی و تعالی لتقرّ عیناک بجمالی ان یا اختی تصاعدی الی نغمات الرّوح من فمائی ان یا ولهتی فاسلکی فی مناهج حبّی طلباً لجمالی ان یا جذبتی لا تسکنی فاسرعی الی شوقاً للقاءئی ان یا بهجتی قمی و قالی امشی الی غایة رجائی لا شرب ماء الحيوان من عیون جنائی ان یا قرّتی تعالی فارکضی لتفوزی الی رفرف وصالی و لتدخلی فی جنّة الفردوس مسکنی و مقامی لا قبل فماک و لتقبّلی فمائی و لاستأنس بک و تستأنسی ببهائی ان یا قرّتی فاحضری لتسمعنی نغماتک و اسمعک نغماتی و تستلذّی بنغمات الحجازی من فتی العراقی ان یا اختی فاحضری لتمشی مقابل وجهی و قدّامی قمی یا قرّتی لتدخلی فی میادین جلالی لاشمّ روایح الطّیب عنک و تشمّی نسّمات القدس عن شعراتی حرّکی یا مسرّتی برجلاک لاخذک بایدائی فالبسی یا حبیبی ثوب طلبتی و افتقاری لالبسک من خلع غنائی فاصعدی الی ظاهر ذلّتی لتشهدی غیب اعتزازی فاسرعی یا اختی لاسکن فی قلبک و تسکنی فی فؤادی ان یا حبیبی احبّ ان اشرب الخمر من شفتاک و انت تقبّلی خیط الحمرآء من شفتائی ان یا قرّتی فاضربی بانامل حبّک و تکلمی بهذا المقالی سأرکض الیک متحافياً رجلائی و اعزّی فی شوقک مرغولاتی و امشی فی العراء بغیر زادی لافدی علیک روحی و قلبی و فؤادی ١٥٢

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب ملا علی اکبر فی ارض الألف

هو الباقي العالم العليم

ان يا قلم الأعلى ذكّر الذي غرق في ابحر الظنّ و الهوى لعلّ يخلّصه ما يجري عنك و يطهّره عن رجس المتوهّمين قل يا عبد المتوقّف على ارض الحيرة و المتدنّدين حول التّار قل بسم الله الأعزّ الأقدس الأبهى ثمّ ادخل فيها و لا تخف من احد فتوكّل على الله المقتدر القدير و الله يجعلها نوراً لك و رحمةً عليك و سلاماً على العالمين ايّاك ايّاك خف عن الله الذي خلقك بأمر من عنده و لا تكن مريباً في الذي نزل البيان و ما فيه لعرفان نفسه الرحمن الرحيم و احيا الله كلّ شيء للقائه و هذا ما نزلناه في كلّ الألواح ان انت من العارفين كلّ الأمور في قبضة قدرته و كلّ الوجوه منقاد لسلطنته و كلّ خلق بأمره المحكم الحكيم أ تشكّ في الذي كلّ ذى شمس سجّاد لطلعته و كلّ ذى بهاء خشاع لعظمته و كلّ ذى نور خضّاع لسلطنته و كلّ ذى علم جاهل عند علمه و كلّ ذى غناء فقير لدى بابه و كلّ ذى عزّ ذليل عند ظهورات عزّه و كلّ ذى اقتدار عاجز لدى شؤونات قدرته و كلّ ذى ساذج محدود في ساحة قدسه و كلّ ذى بقاء فاني عند بروزات انوار بقائه و كلّ ذى ضياء مظلم لدى اشراق وجهه المقدّس المنير أ توقّف في الذي به نزل كلّ كتب و ظهر كلّ صحف و خلق كلّ اسم متعالى رفيع أ تسأل عن الظلّ من الشّمس و ضيائها ان افتح بصرك ثمّ اشهدا لتجدها في قطب الزّوال بسلطان العظمة و الاستجلال بأنوار التي استضاءت منها اهل ملا الأعلى و سكّان لجج الأسماء و كلّ ما كان و ما يكون ان انت من الشّاهدين و ان منع بصرك رمد الأوهام عن مشاهدة انوار جمال ربّك العليّ الأعلى فاستشف باسمى الشّافى الكافى الظّاهر البديع أ تسأل عن قطرة التي بقت قعر بشر الظّلّماء من البحر و امواجه ثمّ سلطانه تالّله هذا ظلم من نفسك على نفسك و على الله ربّك العزيز العليم هل يليق لذى بصر يسأل عن شمس السّماء بعد اشراقها لا فوربّ العالمين ايّاك ايّاك لا تعلق امر ربّك بتصديق ما سواه و لا باقبال احد من الموجودات لأنّ ما دونه مخلوق بأمره و منجعل بارادته و خلقهم كخلق نفسك و لا فرق اليوم بينك و بين ما سواك الا من ايّده الله بأمره و عرّفه مظهر نفسه و الله من اعلى الخلق في الواح قدس حفيظ

قل أنّه لم يزل كان معروفاً بنفسه لا بشهادة احد من العباد و اقبالهم و لا يزال يكون بمثل ما قد كان و لا ينكر ذلك الا كلّ منكر عنيد ان يا عبد فأنصف في نفسك أ كان الله مقتدراً في امره ام انت مقتدر في تعيين ظهوره في وقت من الأوقات ان اعترفت بأنّه كان مقتدراً بارتفاع قيوميّته أنّه اظهر نفسه كما شاء و لا يسأل عمّا شاء و ان تظنّ بأنك مقتدر فأت برهانك و لا تكن من الصّابرين ايّاك ان لا تجعل امر الله محدوداً بحدود نفسك و لا بحدود احد من بريّته ثمّ اعلم بأنّ ما سواه عجزاء عن عرفان نفسه و كيفيّة ظهوره الا بما يعرّفهم فضلاً من عنده و رحمةً من لدنه و الله هو ارحم الرّاحمين و من ظنونك تكاد ان تهبّ قواصف القهر و عواصف الغضب على الممكنات خف عن الله ثمّ استغفر سبعين مرّة لعلّ يغفرک بفضل من عنده و الله لجواد كريم طهر قلبك عن اشارات ما عندك من كلمات اولى الفرقان ثمّ اصعد الى هوآء الذي فيه يستضيء انوار وجه ربّك

الرَّحْمَنُ لِتَشْهَدَ نَفْسُكَ غَنِيًّا عَنْ كُلِّمَا سَمِعْتَ وَتَجِدُهَا فَارِغًا عَنِ الْعَالَمِينَ تَاللَّهِ يَا عَبْدَ قَدْ تَمَّتْ حُجَّةُ اللَّهِ فِي هَذَا الظُّهُورِ
الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَظْهَرَ حَرْفٌ مِنْ آيَاتِهِ الَّتِي عَجَزَتْ عَنْ عَرَفَانِهَا كُلِّ عَالَمٍ عَلِيمٍ وَبَعْدَ الظُّهُورِ أَنْتَ فَانْظُرْ بِطَرْفِ الْبَدَأِ
إِلَى حُجَّةِ الَّتِي بَهَا ثَبَتَ إِيْمَانُكَ مِنْ قَبْلِ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَ فِي ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ اقْنَعْ بِمَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِ رَبِّكَ وَ أَنَّهَا يَكْفِيكَ عَنْ
دُونِهِ

وَقُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ رَبِّ مَسْئُولٍ يَكُونُ مُحْتَجِبًا فِي حِينَ الظُّهُورِ بِحُجَبَاتِ نَفْسِهِ وَ يَكُونُ مِنَ
الْغَافِلِينَ وَ مِثْلَ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَؤُلَاءِ كَمِثْلِ أَكْمِهِ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْ أَكْمِهِ آخِرَ هَلْ يَغْنِيهِ مِنْ شَيْءٍ لَا فَوْنَفَسَ رَبِّكَ الْعَلِيِّ
الْحَكِيمِ إِيَّاكَ أَنْ لَا تَكُنْ مِثْلَ الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِذِيلِ رُؤُسَائِهِمْ حِينَ الَّذِي أَتَى اللَّهَ عَلَى سَحَابٍ الْأَمْرِ بِاسْمِهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ اعْرَضُوا
عَنِ اللَّهِ بِاعْرَاضِهِمْ وَ بِذَلِكَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ وَ رَجَعُوا إِلَى مِثْوَاهُمْ فَبُئِسَ مِثْوَى الْمَعْرُضِينَ ضَعَّ حُجَبَاتِ الْوَهْمِ تَحْتَ
قَدَمَائِكَ ثُمَّ عَرَّجَ إِلَى مَقَرِّ الْعِزِّ وَ الْقُدُسِ وَ الْجَلَالِ لِتَشْهَدَ كُلُّ شَيْءٍ فِي ظِلِّ كَلِمَةِ الَّتِي ظَهَرَتْ مِنْ قَلَمِهِ فَكَيْفَ نَفْسُهُ الْعَلِيِّ
الْبَدِيعِ أَنْ يَا عَبْدَ أَنَا وَجَدْنَا مِنْكَ رَوَائِحَ إِشَارَاتِ الْقَبْلِ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْفِرْقَانِ مِنْ ذِكْرِ الْوَصَايَةِ وَ دُونِهَا وَ بِذَلِكَ حَزَنْتَ وَ حَزَنْتَ
مَظَاهِرَ الْأَسْمَاءِ فِي مَلَكُوتِهَا وَ مَطَالِعَ الصِّفَاتِ فِي جَبَرُوتِهَا لِأَنَّا أَمَرْنَا الْعِبَادَ فِي الْبَيَانِ بِأَنْ يَقْدَسُوا أَنْفُسَهُمْ عَمَّا عِنْدَهُمْ لِأَنَّ مَا
عِنْدَهُمْ مَا أَغْنَاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ احْتَجَبَهُمْ عَنْ لِقَاءِ اللَّهِ وَ جَعَلَهُمْ مُحْرَمًا مِنْ نَفَحَاتِ قُدْسِهِ كَمَا شَهِدْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ
أَمَّا سَمِعْتَ بِأَنَّهُ هُوَ حَيٌّ فِي الْأَفْقِ الْأَبْهَى وَ هَلْ يَحْتَاجُ بَعْدَ ظُهُورِهِ بِوَصِيِّ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا ظَنَنْتَ فِي نَفْسِي وَ ظَلَمْتَ وَ كُنْتَ
مِنَ الظَّالِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ أَشْيَاءِ الْفَانِيَةِ لِيَقْسِمَهُ وَصِيَّهُ بَيْنَ الْوَارِثِينَ وَ إِنَّ أَمْرَهُ هُوَ مَعَهُ وَ لَنْ يَفَارِقَ مِنْهُ إِيَّاكَ أَنْ تَتَّخِذَ لِنَفْسِهِ
وَكِيلًا أَوْ وَصِيًّا أَوْ حَسِيًّا أَوْ وَزِيرًا أَوْ نَظِيرًا وَ كُنْ مِنَ التَّائِبِينَ وَ أَنَّهُ يَكْفِي بِنَفْسِهِ كُلِّ الْمُمْكِنَاتِ وَ لَا يَكْفِي عَنْهُ شَيْءٌ لَا فِي
السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِينَ أَنْ أَنْتَ مِنَ الْمُسْتَشْعِرِينَ بَلَى وَ لِنَفْسِهِ مَرَايَا يَتَجَلَّى عَلَيْهَا بِأَنْفُسِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ أَنْ يَقَابِلْنَ الشَّمْسَ وَ
إِشْرَاقَهَا وَ هَذَا مَا تَشْهَدُهُ فِي الْمَرَايَا الظَّاهِرَةِ أَنْ أَنْتَ مِنَ النَّاطِرِينَ وَ يَحْكِيْنَ عَنْ إِشْرَاقِ الشَّمْسِ أَنْ يَقَابِلْنَهَا وَ يَسْتَقِيمْنَ عَلَى مَا
كَانَ عَلَيْهِ وَ بَعْدَ الْإِنْحِرَافِ يَرْجِعُ النُّورُ إِلَى أَصْلِهِ وَ مَقَرُّهُ وَ يَبْقَى الْحُجَابُ لِلْمَرَايَا وَ كَذَلِكَ يَبْقَى لَكَ مَا كُنْتَ غَافِلًا عَنْهُ لِتَكُونَ مِنَ
الْمُوقِنِينَ وَ لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَقَامُ مَخْصُوصًا بِأَحَدٍ دُونَ أَحَدٍ تَاللَّهِ الْحَقُّ لَوْ يَقَابِلُنَا الْيَوْمَ كُلِّ الْمُمْكِنَاتِ إِلَى أَنْوَارِ هَذِهِ الشَّمْسِ الَّتِي
إِشْرَقَتْ عَنْ أَفْقِ الْقُدُسِ بِطَرَازِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لِيَرْتَسِمَ فِيهَا تَجَلَّى أَنْوَارِ الشَّمْسِ وَ لَا يَنْكُرُ ذَلِكَ إِلَّا كُلُّ جَاهِلٍ بَعِيدٍ وَ
مِنْ دُونَ ذَلِكَ أَمَّا سَمِعْتَ يَا عَبْدَ بِأَنَّ ظُهُورَ الَّذِي ظَهَرَ فِي السَّيِّئِينَ هُوَ ظُهُورُ اللَّهِ وَ خَتَمَ النَّبُوءَةَ بِظُهُورِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنَّ اللَّهَ
رَبُّكَ مُقَدَّسٌ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ وَ إِشَارَةٍ وَ دَلَالَةٍ وَ نَسْبَةٍ وَ رِبْطٍ وَ أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ كَانَ مُسْتَوِيًّا عَلَى عَرْشِ التَّقْدِيسِ وَ مِنْزَهًا عَنِ الْخَلَائِقِ
أَجْمَعِينَ وَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصِيًّا وَ أَنَّمَا الْوَصِيُّ لِلْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ هُمْ خَلَقُوا بِقَوْلِهِ إِذَا قُلُوبُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْمُبْدِعِينَ وَ أَنَا أَرْفَعُنَا مِثْلَ تِلْكَ الْأَسْمَاءِ فِي الْبَيَانِ وَ كَسَرْنَا أَصْنَامَ الْأَوْهَامِ لئَلَّا يَحْتَجِبَ أَحَدٌ بِهَا عَنِ اللَّهِ رَبِّكَ
وَ رَبِّ آبَائِكَ الْأَوَّلِينَ إِيَّاكَ أَنْ لَا تَنْظُرَ إِلَى بَعِيْنٍ أَحَدٍ سِوَائِي وَ أَنْتَ أَنْ تَرِيدَ أَنْ تَعْرِفَنِي فَانْظُرْ بِعَيْنِي وَ مِنْ دُونَ ذَلِكَ لَنْ تَعْرِفَنِي وَلَوْ
تَفَكَّرَ فِي عَرَفَانِي إِلَى آخِرِ الَّذِي لَنْ يَحْصِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْمُحْصِينَ

وَ أَنْ أَرَدْتَ أَنْ تَصِلَ إِلَى ذُرْوَةِ الْفَضْلِ وَ تَبْلُغَ إِلَى مَقَرِّ الْأَعْلَى وَ يَقْدَرُ لَكَ كُلُّ خَيْرٍ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ مِنْ لَدُنْ رَبِّكَ الْعَلِيِّ
الْأَبْهَى فَانْقَطِعْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ تَوَضَّأْ بِمَاءٍ صَافِي طَاهِرٍ كَمَا أَمَرْتَ فِي الْبَيَانِ مِنْ لَدُنْ مَنْزِلِ قَدِيمٍ

وَ فِي حِينَ الَّذِي تَغْسِلُ يَدَيْكَ قُلْ

إِي رَبِّ طَهِّرْنِي عَمَّنْ سِوَاكَ ثُمَّ اسْتَعِذْنِي لِلْفَاكِ فِي يَوْمِ ظُهُورِ جَمَالِكَ وَ قِيَامِ نَفْسِكَ ثُمَّ قَدَّسْنِي عَمَّا احْتَجَبَنِي عَنْ
جَمَالِكَ الْمُنِيرِ وَ خَلَّصْنِي يَا إِلَهِي لِعِرْفَانِ نَفْسِكَ الْعَلِيِّ الْعَلِيمِ

وَ فِي حِينَ الَّذِي تَغْسِلُ وَجْهَكَ قُلْ

ای ربّ هذا وجهی اغسله كما امرتني بهذا الماء اذاً يا الهی اسألك باسمك الذى احتجب عنه العباد ألا الموحّدون من برّيتك بأن تغسل وجهی بماء رحمتك الذى جرى عن يمين عرش عظمتك ليكون خالصاً لوجهك المقدّس المشرق اللّميع ای ربّ فاحفظه عن التوجّه الى غيرك و الاقبال الى الذين هم كفروا بآياتك الكبرى فى ظهور نفسك العلّی الأعلى باسمك الأقدس الأمنع الأبدع الأبهى و لا تجعلنى يا الهی محروماً عن لحظات اعين عنايتك و لا مأیوساً عن نفحات قدس الطافك و انك قد كنت لمن دعاك مجيب و لمن طلب لقاك قريب و انك انت ذو الفضل العظيم ای ربّ فاجعله مستضيئاً فى يوم اللّذى تسودّ فيه الوجوه و مشرقاً بأنوار وجهك الكريم

و ان تقرأ بعد التّغسل لا بأس عليك فضلاً من لدن ربّك العليم و بعد الاتمام فاستعمل العطر ثمّ البس احسن ثيابك ثمّ ولّ وجهك شطر حرم الله الذى يطوفه حينئذ ارواح الوجود من الغيب و الشّهود ثمّ ارواح الذين ما امروا بأمر و لم يزل كانوا ناظرأ الى وجه ربّك المتعالی العزيز المنيع

ثمّ قم مستقراً على مقامك ثمّ ارفع يديك الى الله بسكون و وقار مبين قل

ای ربّ اسألك باسمك الذى به تجلّيت على الممكنات و استعليت على الكائنات بأنك كما عطّرتنى بهذا عطّرتنى من نفحات رضوان قدس رحمانيتك و فوحات الّتى تأتي بها رائحة قميص نفسك العزيز المنير لثلاً يجد احد متّى الّا روائح قدس فضلك و احسانك و اكون بكلّی مقبلاً اليك و منقطعاً عن دونك و انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت الكريم الرّحيم ای ربّ يا محبوبى و رجائى و مالک ذاتى و نفسى فأنزل حينئذ على عبدك ما ينبغى لسلطان عنايتك و اكرامك و ما يليق لبدائع فضلك و امتنانك و لا تحرمنى يا الهی عمّا قدرته فى سماء مشيتك و سحب ارادتك لأصفيائك الذين اختصصتهم لنفسك العزيز الجميل ای ربّ انا الفقير قد تمسّكت بحبل غنائك و انا الدّليل قد تشبّثت بخيط عزّك و اجلالك و انا الضّعيف قد استقربت الى خيام عزّ اقتدارك و خبأ مجد حكومتك و سلطانتك فيها انا يا الهی قمت بين يديك راجياً فضلك و ناسياً سواك و هارباً عن دونك و مقبلاً الى حرم وصلك و كعبة رضاك هل لدونك من وجود لأتوجّه اليه او لسواك من ظهور لأقبل اليه لا فوجمالك بل كلّ ذى ظهور معدوم عند ظهورات انوار قدس كبريائك و كلّ ذى علوّ مفقود لدى شؤونات عزّ علوّك و ارتفاعك فأنزل يا الهی على عبدك ما يجعله غنيّاً عمّا خلق بين السّموات و الأرضين و انك انت ارحم الرّاحمين

اذاً فامش ثلاثة اقدم متوجّهاً الى شطر الله و فى قدم الأوّل قل

ای ربّ تجلّ علّیّ فى هذا المقام ما تجلّيت به على الكليم فى فاران حبّك و حوريب عنايتك و سيناء عزّ رحمانيتك العزيز المنيع ثمّ انقطعنى يا الهی عن الأسماء و ملكوتها لثلاً احتجب بها عن الذى خلقها بأمر من عنده و انك انت على كلّ شىء قدير ثمّ اسمعنى يا الهی ندائك عن كلّ الأشجار كما اسمعته من سدره امرک عبدك الذى اصطفيته و ارسلته على العالمين

و فى قدم الثّانى قف و قل

ای ربّ تجلّ علّیّ فى هذا المقام كما تجلّيت على الرّوح لأقوم على ثناء نفسك و انطق بآياتك بين عبادك الغافلين لعلّ بذلك يطهّر قلوبهم عن الشّكّ و الرّيب فى امرک الذى به انصعق كلّ من فى جبروت الأسماء الّا معدود قليل ای ربّ قدّسنى فى ذلك المقام عن الصّفات و جبروتها الّتى يكون حائلاً بينى و بين مشاهدة انوار الدّات ثمّ اسقنى يا الهی كأس البقاء من ايادى ذكر اسم ربّی العلّیّ الأعلى فى هذه الكرة الأخرى و انك انت لذو فضل عظيم ای ربّ ذقنى من كوثر الحيوان لأشتعل من حرارة حبّك على شأن يشتعل متّى عبادك ثمّ اجر من فمى سلسيل العرفان فى عرفان نفسك الرّحمن لأستدلّ به على برّيتك الذين اضطربوا على صراطك الواضح اللّائح المستقيم

ثمّ فى قدم الثّالث قف و قل

ای ربّ تجلّ علیّ فی هذا المقام كما تجلّیت علی انبیائک و اصفیائک المقرّیین ثمّ انقطعنی یا الهی عن الدّنیّا و الآخرة ثمّ ادخلنی فی جنة لقائک و رضوان بهائک العزیز المنیر ای ربّ فامح عن قلبی کلّ ذکر دون ذکرک لأقوم ببناء نفسک بین السّموات و الأرضین ای ربّ فاغفر جریراتی الکبری و خطیئاتی العظمی و ما فرطت فی جنب ربّی العلیّ الأعلی و توقّفت علی صراط الذی احاط العالمین ای ربّ فالبسنی ثوب الغفران و خلع الايقان و انک قاضی حوائج الطّالبین

ثمّ اخر بوجهک علی التّراب و قل

لک الحمد یا الهی علی بدائع احسانک و ظهور الطافک فی حقّی بحیث علّمتنی سبل عرفانک و مناهج هدايتک اذا یا الهی اسألك بنور وجهک الذی به استضاء امکانات و استنار الکائنات بأن لا تجعلنی من الذّین سمعوا ندائک و ما اجابوک و اظهرت لهم نفسک بأعلی ظهورک و ابهی طلوعک و ما اطاعوک ثمّ اجعل لی مقعد عزّ فی جوار اسمک الرّحمن فی رضوان الذی خلقته فی قطب الجنان ثمّ الحقنی بعبادک المقرّیین ثمّ انزل علیّ کلّ خیر فی علمک ثمّ ابتعثنی يوم القيامة بین یدی مظهر نفسک المتعالی العلیّ القدير

اذا فارغ وجهک عن التّراب لأنک اتممت عملک الذی امرت به فی هذا اللّوح المبین فوعمر من يظهره الله من يعمل هذا العمل خالصاً لوجه ربّه و منقطعاً عن دونه فقد يقضى الله حوائجه و يبعثه يوم البعث بطراز يتحیّر عنه ملائكة المقرّیین و كذلك علّمتاک و اذکرناک لعلّ تدرک لقاء ربّک و لا تكون محروماً عمّا هو خیر لک عن کناز السّموات و الأرضین ان عملت فلنفسک و ان ترکت فانّ ربّک لغنیّ عن العالمین

* * *

هو الظّاهر باسمه القيوم

ان یا قلم الأعلی نحّب ان نذکر من فاز بأنوار الوجه اذ کان خلف الحجاب أنّه ممّن فاز بلقاء الله اذ ما ج بحر الوصال فی الزّوراء امراً من لدى الله العزیز العلّام قد خرج من بيته مقبلاً الى الأفق الأعلی الى ان دخل و سمع و فاز بما کان موعوداً فی کتب الله الغنیّ المتعال

یا کمال ان افرح بما یذکرک المظلوم من شطر السّجن بما یجذبک الى مقام القرب و القدس و الجمال ان انظر ثمّ اذکر اذ کنت حاضراً لدى العرش و سمعت نداء مکّلم الطّور الذی اذ اتی من سماء الأمر نطقت الأشياء قد اتی مالک يوم المعاد ان افرح بهذا الفضل الأعظم لعمر الله لا تعادله کنوز العالم يشهد بذلك من کان راکباً علی السّحاب و ماشياً علی مشارف الأرض بقدره و سلطان

کمال اليوم مقامات عنايات الهی مستور است چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد ولكن سوف يظهر امراً من عنده أنّه لا تضعفه قوّة الجنود و لا سطوة الملوک ينطق بالحقّ و يدع الكلّ الى الفرد الخیر جميع از برای اصلاح عالم خلق شده اند لعمر الله شئون درنده های ارض لایق انسان نبوده و نیست شأن انسان رحمت و محبّت و شفقت و بردباری با جميع اهل عالم بوده و خواهد بود بگو ای دوستان این کوثر اصفی از اصبع عنایت مالک اسماء جاری بنوشید و باسمش بنوشانید تا اولیای ارض یقین مبین بدانند که حقّ از برای چه آمده و ایشان از برای چه خلق شده اند

مراسلات شما در این ایام رسید و جميع در ساحت اقدس عرض شد و بالطاف و عنایت مظلوم آفاق فائز شدی امروز استقامت از اعظم امور لدى الله بوده چه که مظاهر ظنون و مطالع اوهام در صدد اضلال عباد بوده و هستند بگو ای دوستان سلسبیل استقامت که از معین کلمات الهی جاری و ساریست بگیرید و باسمش بیاشامید تا خود را دارای مقامی مشاهده نمائید

كه اكر كلّ عالم بجميع كتب و زبر و صحف ظاهر شوند معدوم صرف مشاهده نمائيد كذلك نطق اللسان في ملكوت البيان
لتشكر ربك العليم الخبير

البهاء عليك و على ضلعك و على ابائك و اختيك و على اللآني آمن بالله العلي العظيم مخصوص دوستان آن ارض از
سماء مشيت الواح بديعه منيعه نازل انشاءالله برسد و بان فائز شوند البهاء للمخلصين الثابتين و الثور للسامعين الراسخين

* * *

قد نزل للتي سميت بمريم انها اشتعلت بنار حب ربها قبل ان تمسسها و انا سترنا شأنها في حيوتها فلما ارتقت الى الرفيق الاعلى
كشف الله الحجاب و عرفها عباده و من اراد ان يزور الطاء الكبرى التي استشهدت من قبل فليزر بهذه الزيارة

بسم الله العلي الاعلى

ان يا قلم الاعلى ما اخذك السرور في ايام ربك العلي الاعلى لتغن به على افنان سدره المنتهى بنغمات البهاء ولكن مسنك
المصيبة العظمى اذ ضج بين الارض و السماء ثم اذكر ما ورد عليك من شئون القضاء ليحجرى دموع من في لجج الاسماء في
هذه المصيبة التي فيها اهتز الرضوان و تزلزلت الاكوان و اضطربت حقايق الامكان و بكى عين العظمة على عرش اسمه الرحمن
و قل اول رحمة نزلت من سحاب مشية ربك العلي الابهي و اول ضياء اشرق من افق البقاء و اول سلام ظهر من لسان العظمة
في ملكوت الامضاء عليك يا آية الكبرى و الكلمة العليا و الذرة النوراء و الطلعة الاحدية في جبروت القضاء كيف اذكر
مصابيك يا ايها الورقة الحمراء تالله من سقوطك عن شجرة الامر سقطت اوراق سدره المنتهى و انكسرت افنان دوحه البقاء و
بيست اغصان شجرة طوبى و احترقت قلوب الاولياء و اصفرت وجوه الاصفياء و تشبكت افئدة الاتقياء في الجنة المأوى و ناح
الروح الامين على محضر الكبرياء و صاحت سكان الارض و السماء انت التي كنت لوجنة الاماء شامة الهدى و لجبين التقوى
غرة الغراء و بك شقت سبحات الاوهام عن وجه الاماء و بك زينت هياكلهن بطراز ذكر مالك الارض و السماء انت التي اذا
سمعت نداء الله ما توقفت اقل من آن و سرعت اليه منقطعة عما سواه و آمنت به و بآياته الكبرى و عرفت مظهر نفسه في ايامه
بعد الذي فرع من في السموات و الارض الا الذين امسكهم يد ارادة ربك العلي الابهي و نجاهم من غمرات النفس و الهوى
انت التي كنت غريبة في وطنك و اسيرة في بيتك و بعيدة عن ساحة القدس بعد اشتياقك و ممنوعة عن مقر القرب بعد شوقك
و توجهك انت التي لم تزل حركتك ارياح مشية ربك الرحمن كيف شاء و اراد و ما كان لك من حركة و لا من سكون الا
بامره و اذنه طوبى لك بما جعلت مشيتك فانية في مشية ربك و مرادك فاناً فيما اراد مولاك انت التي ما منعتك اشارات اهل
التفاه عن نير الآفاق و لا اعراض اهل الشقاق عن مالك يوم التلاق و قد وفيت الميثاق في يوم تشاخصت فيه الابصار و انفض
الفجاء عن حول مظهر نفس ربك المختار الا قليلاً من الاخيار

فاه آه في مصيبتك منع القلم عن الجريان و مرت روايح الاحزان على اهل الجنان و بها انفصلت اركان كلمة الجامعة و
ظهرت على صور الحروفات المقطعات في اوائل سور الكتاب و بها اخذ العقول حكم القيود في عالم الجبروت و لبس الهيولا
ثوب الصورة في ملكوت القضاء

فوحقك يا ايها الورقة البقائية صعب على بان ارى الدنيا و لا اراك و اسمع هدير الورقاء و لا اسمع نغماتك في ذكر
ربك العلي الابهي تالله بحزنك حزننا الاشياء عما خلق في ملكوت الانشاء و لبس مطالع الاسماء اثواب السوداء فكيف اذكر
يا حبيبة البهاء ايام التي فيها تغنيت على الافنان بفنون الالحن في ذكر ربك الرحمن و بنغماتك في ثناء ربك العزيز الممان ارتفع

حفيف سدره البیان و هدير ورقاء العرفان و خریر ماء الحیوان و هزیز اریاح الجنان و زقاء دیک العرش فی ذکر ربک العزیز المستعان انت الّتی بتسییحک سبّح کلّ الوجود ربّه العزیز الودود و بعدک تکلکلت الورقاء و رکدت الاریاح و خبت مصاییح الفلاح و جمدت میاه التّجّاح عمت عین ما شهدت فی وجهک نضرة الرّحمن و ما بکت بما ورد علیک من الاحزان و خرس لسان لا یدکرک بین ملأ الاکوان فیا بشری لایام فیها تحرّکت علی الشّجرة و تغنّیت علیها آیات الاحدیة و استجذب به فؤاد کلّ امة خاشعة خاضعة الّتی ارادت ربّها بوجهة ناضرة ضاحكة مسبتشرة فواحننا لتلك الایام الّتی فیها غطّی وجهک و ستر ظهورک و منع لقائک

فاه آه یا ایتها الورقة الاحدیة و الكلمة الاوليّة و السّاذجة القدیمیة و الثّمرة الالهیة و الطّلعة العمائیة و الآیة اللاهوتیة و الرّوح المملکوتیة فی مصیبتک منعت البحار عن امواجها و الاشجار من اثمارها و الآیات من انزالها و الكلمات من معانیها و السّماء من زینتها و الارض من انباتها و المیاه من جریانها و الاریاح من هبوبها و انّی لو اذکر رزایاک علی ما هی علیها لیرجع الوجود الی العدم و یرتفع صریر قلم القدم لم ادر ایّ رزایاک اذکره بین ملأ الاعلی ءاذکر ما ورد علیک من احبائک او ما ورد علیک من اعداء الله ربّ الآخرة و الاولی انت الّتی حملت فی سبیل مولاک ما لا حملته امة من القانتات و به جرت دموع القاصرات فی الغرفات و خررن حوریّات الفردوس علی وجه التّراب و عررن رؤسهنّ طلعات الافریدوس یا ورقة الحمراء بمصیبتک تغیر وجه الظّهور و بدّل السرور و اضطربت اركان البيت المعمور و طوی رقّ المنشور فاه آه بمصیبتک قبل کلّ الوجود من الغیب و الشّهود حکم الموت بعد الحیوة و لبس مشیة الاوليّة ردآء الاسماء و الصّفات و لمّا انصبت رزایاک علی نهر الاعظم الّذی کان مقدساً عن الالوان تفرّقت و صارت اربعة انهار و اخذته الالوان المختلفة و الحدودات العرضیة فلمّا القیت علی رکن الاوّل من كلمة التقوی تأخّرت فیها حرف الاثبات لحزنها و استقدمت حرف النفی و ظهر منها ما احترق به قلب البهآء و کبد البهآء فلمّا قرئت علی النّقطة الاوليّة صاحت و اضطربت و تزلزلت الی ان تنزلت و ظهرت علی هیئة الحروفات فی الصّفحات فلمّا سمعت نقطة العلم ضجّت و ناحت و اختلفت و تفرّقت و فصلّت و ظهرت منها علوم متفرّقات و مظاهر مختلفات و بها استکبرن مراياها علی الله فی یوم فیه شهد کلّ الذّرات بأنّ الملک لله الواحد المقدر القهار تالّه بما ورد علیک من اعدائک کاد ان یرتقب العدل فضل ربک و القهر رحمة الّتی سبقت کلّ الاشیاء

فاه آه یا كلمة البهآء و المستشهد فی سبیل البهآء کم من لیالی بکیت علی الفراش شوقاً للقاء البهآء و کم من ایّام احترقت بنار الاشتیاق طلباً لوصل البهآء و توجّهأ الی وجه البهآء الّذی لا یری فیه الاّ الله العلّی الاعلی و انک انت ما اردت من وجهه الاّ وجه ربک و یشهد بذلك اهل ملأ الاعلی ثمّ اهل جبروت البقاء عمت عین ما شهدت فیک آیة التّوحد و ظهور التّفرد یا ایتها المذکور بلسان البهآء تالّه حکم التّأنیث یخجل ان یرجع الیک یا فخر الرّجال طوبی لک یا مظهر الجمال طوبی لک بما طهرک الله فی ازل الازال عن شبهات اهل الضّلال و حفظک عن الزّلال و أنّه لهو العزیز المتعال و الیه یرجع حکم المبدء و المآل اشهد بأنک کنت ورقة لم تزل حرّکتک اریاح مشیة الله و ما اخذتک اشارات اهل التّفاق الّذین نقضوا الميثاق و کفروا بالله مالک یوم الطّلاق طوبی لامة انست بک و سمعت ذکرک و تمسّکت بحبل حبّک و استقربت بک الی الله موجدک و خالقک و الّتی ما ذاق حبّک خالصاً لوجه ربک أنّها صارت محرومة من عناية الّتی اختصّک الله بها و الجنّة لمن اقبل الیک و بکی علیک و زارک بعد موتک یا ایتها المستورة فی اطباق التّراب انّ جسدک و دبیعة الله العزیز الوهاب فی بطن الارض و روحک استرقی الی الافق الابهی و الرّقیق الاعلی

اللّهمّ یا الهی وال من والاها و عاد من عاداها و انصر من نصرها و ارزق من زارها خیر الدّینا و الآخرة و ما قدرته للمقرّین من خلقک و المخلصین من بریتک و انک انت مالک الملوک و راحم المملوک و فی قبضتک ملکوت ملک الارض و السّماء تفعل ما تشاء لا اله الاّ انت ربّ العرش و الثّری و ربّ الآخرة و الاولی

سبحانك اللهم يا الهى اسئلك بمظهر نفسك العلى الاعلى و بظهوراتك الكبرى و بآياتك التى احاطت الارض و السماء
ثم بهذا القبر الذى جعلته اوعية حبك و مقر ورقة من اوراق سدره ظهورك بان لا تطردنى عن بابك و لا تجعلنى محروماً عما
قدرته لاصفياتك اى رب اسئلك بك و بها و بمظاهر الاسماء كلها بان لا تدعنى بنفسى و هوأى و لا تجعلنى من الذينهم
اعترضوا عليك و اعرضوا عنك فى يوم الذى فيه استويت على عرش رحمانيتك و تجليت على كل الاشياء بكل اسمائك
فاشربنى يا الهى من سلسيل عرفانك و كوثر عنايتك لأجعل به منقطعاً عما سواك و مقبلاً الى حرم وصلك و لفاك و انك
انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المتعالى العزيز الوهاب

اى رب اسئلك بنار التى اشتعلتها فى صدر هذه الورقة التى تحركت من ارياح مشييتك و نطقت على ثناء نفسك بان
تشتعل قلوب عبادك من نار حبك لينقطعن عن الذينهم كفروا و يقبلن الى وجهك ثم انزل يا الهى على و على عبادك
المنقطعين و احبائك القابطين خير الدنيا و الآخرة ثم اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اخواننا و ذريتنا و ذوا قربتنا من الذين
آمنوا بك و بآياتك و كانوا مقرراً بوحدانيتك و معترفاً بفردانيتك و مدعناً بامرک و ناطقاً بثنائك انك انت الذى لم تزل كنت قادراً
و لا تزال تكون حاكماً لا يمنعك اسم عن اسم و لا صفة عن صفة كل الاسماء خادمة لنفسك و طائفة فى حولك و منقادة
لسلطنتك و خاشعة عند ظهور آثار قدرتك و خاضعة لدى بوارق انوار وجهك و انك لم تزل كنت و تكون مقدساً عن خلقك و
بريتك و بذلك يشهد نفسى و كل الذرات و كينونتى و كينونات من خلق بين الارضين و السموات لا اله الا انت المقتدر
المتعالى العزيز المنان

هو المعزى المحزون

ان يا قلم قد انتك مصيبة كبرى و رزية عظمت التى بها ناحت اهل الفردوس الاعلى و الجنة العليا بها صعدت الاحزان الى ان
بلغت اذيال رداء الرحمن طوبى لقاصد قصد خدمتها فى حيوتها و زارها بعد صعودها و عروجها و لامة قصدت مقامها و تقرت
الى الله بها البهاء المشرق من افق غررى الغراء و النور الظاهر اللائح من سماء اسمى الابهى عليك يا ثمرة سدره المنتهى و
الورقة المباركة النوراء و انيسة من ابتسم بظهوره ملكوت البقاء و ناسوت الانشاء نشهد انك اول ورقة فازت بكأس الوصال فى
الوثاق و آخر ثمرة اسلمت روحها فى الفراق انت التى ذاب كبك و احترق فؤادك و اشتعلت اركانك فى بعدك عن الحضور
فى مقام جعله الله مشرق آياته و مطلع بيناته و مظهر اسمائه و مصدر احكامه و مقر عرشه يا ورقتى و عرف جنة رضائى انت فى
الرفيق الاعلى و المظلوم يذكرك فى سجن عكاء انت التى وجدت عرف قميص الرحمن قبل خلق الامكان و تشرقت بلفائه و
فزت بوصاله و شربت رحيق القرب من يد عطائه نشهد ان فيك اجتمعت الايتان قد احييتك آية الوصال فى الاولى و اماتك آية
الفراق فى الاخرى كم من ليل صعدت فيه زفرائك فى حب الله و جرت عبراتك عند ذكر اسمه الابهى انه كان معك و يرى
اشتعالك و انجذابك و شوقك و اشتياقك و يسمع حنين قلبك و انين فؤادك يا ثمرة سدرتى فى مصيبتك ماج بحر الاحزان و
هاجت ارياح الغفران اشهد ان فى الليلة التى صعدت الى الافق الابهى و الرفيق الاعلى و يومها قد غفر الله كل عبد صعد و
كل امة صعدت كرامة لك و فضلاً عليك الا الذين انكروا حق الله و ما ظهر من عنده جهرة كذلك اختصك الله يا ورقتى
بهذا الفضل الاعظم و المقام الاسبق الاقدم طوبى لك و لزائريك و لمجاوريك و لطائفيك و لمن توسل و يتوسل بك الى الله
انت التى بمصيبتك ناحت الحور و تكدرت اوراق سدره الظهور انت التى اذا سمعت النداء الذى ارتفع من لسان مالك ملكوت
الاسماء قد اقبلت اليه و اجتذبتك على شأن كاد ان يخرج الاختيار من كفك يا ورقتى يا ايها الطائرة فى هواء حبنى و المتوجهة

الى وجهى و النّاطقة بشائى قد انزلنا لك ذكراً لا تمحوه شئون القرون و لا ظهورات الاعصار انا خلّدنا ذكرك من قلمي الاعلى
فى الصّحيفة الحمراء الّتى ما اطّلع بها الا الله موجد الاشياء و ذكراك فى هذا اللّوح بما يذكرك به المقرّبون و يتوجّه الى
رمسك الموحدون طوبى لك و نعيماً لك و لمن يحضر تلقاء قبرك و يتلو ما انزله الوهاب فى المئاب

* * *

هذه سورة الدّم قد رشّحناها من بحر الغيب ليكون آية ظهورى بين الخلايق اجمعين

هو الباقي فى العرش باسمى البهى الأبهى

ان يا محمّد اسمع نداء ربّك عن هذا المقام الّذى لن يصل اليه ايدى الممكنات و لا افئدة الموجودات و لا حقايق الّذينهم
نعسوا فى اقلّ من آن فى هذا الأمر المقدّس العزيز المستور قل يا قوم فاسرعوا الى حرم الله و كينوته و بيت الله و انّيته و ظهور
الله و سلطنته و لا تكوننّ من الّذينهم يذكرون الله بالسنهم ثمّ بآياته يعترضون قل يا قوم هذا مقام الّذى يطوفنّ فى حوله اهل ملا
الأعلى ثمّ اهل سراق البقاء ثمّ الّذينهم سكنوا خلف لجج الكبرياء ان انتم تفقهون قل هذا لمشعر الله و شطره و وجه الله و
عظمته ان يا اهل ملا اللاهوت ثمّ اهل مواقع الجبروت ثمّ اهل العزّ فى رفار الملك و الملكوت ان اخرجوا عن اماكنكم
لتزورنّ مقام الّذى ما فاز به الا الّذينهم انقطعوا عن كلّ من فى السّموات و الأرض و عن كلّ ما يذكر عليه اسم و رسم و جهة و
اشارة ان انتم تعرفون قل يا قوم هذا مقام الله و فئائه ثمّ رضوان الله و فردوسه ثمّ خباء الله و سرادقه اياكم ان لا توجّهوا الى غيره
فاسرعوا اليه لعلّ انتم بثمرات الرّوح ترزقون و يا قوم هذا مقام الّذى توقّفت فيه الأبرار و الّذينهم طافوا فى حول العرش كما انتم
تشهدون

و انك انت يا محمّد فاعمل ما يوصيك حينئذ لسان ربّك ثمّ اعمل بما تؤمر من لدى الله المهيمن العزيز المحبوب أوّلاً
فاخرق حجابات الموهوم عن وجه قلبك بسلطاني العزيز المقتدر المعلوم ثمّ ادخل مصر الرّحمن باسمى العزيز السّبحان و لا
تلتفت الى ما كان و ما يكون و لو تشهد بأنّ الشّيطان جلس على بابك و يمنعك عن الدّخول فاغمض عينك عنه ثمّ استعد
بجمالى المبارك المهيمن المحبوب و اياك ان لا تجلس مع الّذين تجد آثار غلّهم كآثر الحرارة فى الصّيف او كآثر البرودة فى
السّموم و انك فرّ عنهم و عن مثلائهم و لا تنظر اليهم و بما عندهم بل الى امرى الّذى يكون خيراً عن كلّ شىء لو انتم تشعرون
و ان تريد ان تمرّ على البلاد فاستشرق عليها بأنوار ربّك ثمّ تفكّر فيما ترى من صنع ربّك لتكون من الّذينهم يتفكّرون و كن
متخلّقاً بأخلاقى بحيث لو يسط عليك احد ايدى الظّلم انت لا تلتفت اليه و لا تتعرّض به دع حكمه الى ربّك القادر العزيز
القيّوم كن فى كلّ الأحوال مظلوماً تالّله هذا من سجيّتى و لا يعرفها الا المخلصون ثمّ اعلم بأنّ تأوّه المظلوم حين اضطباره لأعزّ
عند الله عن كلّ عمل لو انتم تعلمون ان اصبر فيما يرد عليك فتوكّل فى كلّ الأمور على الله ربّك و أنّه يكفيك عن ضرّ ما
خلق و يخلق و يحفظك فى كنف امره و حصن ولايته و أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ به يستنصرون و ان يغتبك
نفس انت لا تفعل به كما فعل لئلاً تكون مثله ثمّ اعرض عنه و توجّه الى خباء القدس فى هذا السّراق المقدّس المرفوع كن
بين النّاس كتلال المسك لنفوح منك روايح القدس بينهم لعلّ تجذبهم الى فناء قدس محبوب ان وجدت معيناً لنفسك من
احباء الله فاستأنس به فى كلّ عشى و اشراق و فى كلّ سنين و شهور فاقتد فى كلّ الأمور بالله ناصرك ثمّ امش بين العباد بوقاره
و سكينته ثمّ بلّغهم امر مولاك على قدر الّذى يقدر ان يسمعون

و انتك انت يا هدهد السبا اذهب بكتابي الى مداين الله و ان يسألك الطيور عن طير القدس قل انى تركتها حين الذى كانت تحت مخالب الانكار و منسر الأشرار و ما كان عنده من ناصر الا الله الذى خلقه و سواه و جعله سراج جماله بين السموات و الأرض ان انتم توقنون و ان وجدت احداً من احبائى و يسأل منى قل تالله انى خرجت عن مدينة السجن حين الذى كان الحسين مطروحاً على الأرض و كان ركبة الشين على صدره و يريد ان يقطع رأسه و كان السنان واقفاً تلقاء الرأس و ينتظر بأن يرفعه على السنان كذلك كان الأمر فى سر السر ان انتم تشعرون و فى تلك الحالة رأيت شفتاه يتحرك و ينظر بطرفه الى السماء بلحاظ تقطع عنه القلوب و عن ورائها قلب الله المهيمن العزيز القيوم و انى تقرت رأسى الى شفتاه سمعت بأنه تحت السيف يقول يا قوم تالله ما نطقت بينكم عن الهوى بل بما نطق منطق الطور فى صدرى المقدس الأصفى تالله لن تشبه آيات الله بشيء عما قدر فى جبروت القضاء و عما كان فى الآخرة و الأولى و انتم يا ملأ الشرك فاستششقوا هذه الآيات التى نزلت من جبروت الذات من مالک الأسماء و الصفات ان وجدتم منها ريحة القميص عن يوسف العزيز اذاً فارحموا عليه و لا تقتلوه بأسياف الغل ان انتم تشهدون بعين الانصاف ثم فى انفسكم تنصفون و يا قوم تالله انى سددت ابواب الفردوس فى عشرين من السنين لئلا يخرج من شفتاي ما يشتعل به نار البغضاء فى صدوركم و بذلك يشهد لسان العظمة ثم قلم الأمر على الواح قدس محفوظ و يا قوم انى لعلى و هذه لكثرة الأخرى بعد الأولى و اظهرت لكم اعظم ما اظهرته من قبل و قد جئت عن منبع العظمة و الجلال و مخزن الرقة و الاجلال بآيات التى ما ظهرت حرف منها فى الملك و هذا اللوح برهانى بينكم و لكم و عليكم ان انتم تعقلون

و يا قوم تالله كنت ساكناً فى البيت و صامتاً عن كل الألمان و لكن الروح اهتزى و انطقنى بالحق و ظهرت آثاره فى وجهى ان انتم فى جمالى تنفرون و اغلقت ابواب البيان فى مذ من السنين ولكن لسان الله فتح لسانى ان انتم تعلمون أ تقتلون الذى بأمره رفعت السموات و موجت البحار و اثمرت الأشجار و كشفت الأسرار و ظهر جمال المختار عن خلف الأستار انتم يا ملأ البيان اتقوا الله و لا تكونن من الذينهم بآيات الله هم يجحدون و يا قوم تالله لست انا من الذينهم كفروا بآيات الله ولو انتم تقتلوننى بكل الأسياف او بكل السهام فى كل حين تضربون و انطق فى ملكوت السموات و الأرض و لن اخاف من احد و هذا مذهبي ان انتم تشعرون تالله هذا مذهب كل الرسل و بما نزل على على فى كل الألواح و لم ادر انتم بأى مذهب تذهبون و اذا بلغت نغمات القدس الى ذلك المقام سكت لضعف الذى اخذه و كان فى تلك الحالة فى مدة فلماً افاق فتح عينته ثم التفت الى شطر القدس بلحاظ الأنس و قال

اي رب لك الحمد على بدايع قضايك و جوامع رزايك مرّة اودعنتى بيد النمرود ثم بيد الفرعون و وردا على ما انت احصيته بعلمك و احطته بارادتك و مرّة اودعنتى فى سجن المشركين بما قصصت على اهل العماء حرفاً من الرؤيا الذى الهمتنى بعلمك و عرفنتى بسلطانك و مرّة قطعت رأسى بأيدي الكافرين و مرّة ارفعنتى الى الصليب بما اظهرت فى الملك من جواهر اسرار عز فردانيك و بدايع آثار سلطان صمدانيتك و مرّة ابتليتنى فى ارض الطفّ بحيث كنت وحيداً بين عبادك و فريداً فى مملكته الى ان قطعوا رأسى ثم ارفعوه على السنان و داروه فى كل الديار و حضروه على مقاعد المشركين و مواضع المنكرين و مرّة علّقونى فى الهواء ثم ضربونى بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الى ان قطعوا اركانى و فصلوا جوارحى الى ان بلغ الزمان الى هذه الأيام التى اجتمعوا المغلّون على نفسى و يتدبرون فى كل حين بأن يدخلوا فى قلوب العباد ضغنى و بغضى و يمكنون فى ذلك بكل ما هم عليه لمقتدرون و مع ذلك انت يا الهى و محبوبى اودعنتى تحت ايدى هؤلاء المشركين اذاً يا الهى فاشهدنى على التراب و تحت اسياف اعدائك فوعزتك يا محبوبى اشكرك حينئذ فى تلك الحالة و على كل ما ورد على فى سبيل رضائك و اكون راضياً منك و من بدايع بلاياك ولكن يا الهى اقسمك بأسمائك المكنونة و جمال الظاهر المستور المطروح على تراب المذلة بأن تدخل فى قلوب عبادك حبك ثم استقرهم يا الهى على بساط رحمانيتك ثم استظللهم فى ظلّ

شجرة فردانيّتك و لا تحرمهم عن نسمات قدسك الّتي تهبّ عن رضوان جمالك و تفوح عن شطر افضالك و أنّك انت
المقتدر على ما تشاء و أنّك انت المهيمن القيوم

و أنّك انت يا محمّد فاعرف قدر ما القيناك من جواهر الأسرار ثمّ تفكّر فيما علّمتك من بدايع علمنا الّذى كان
مستوراً خلف ظلل الأنوار لتطلّع بما ورد علينا و تكون من الّذينهم كانوا من اسرار الأمر هم مطّلعون ثمّ قل بلسان روحك فى
سرّك هل من ناصر ينصر جمال الأولى فى طلعة الأخرى و هل من معين يعين نقطة الأخرى فى جماله البهى الأبهى لعلّ بذلك
يعت الله احداً لينصر الغلام فى هذه الأيّام الّتى اخذ السّكر سكّان السّموات و الأرض الّا الّذينهم كانوا الى جهة القرب فى
هذا الجمال هم ينظرون ولكن يا محمّد تالّله سوف تجد اعراض المعرضين و استكبارهم و قيامهم فى كلّ الجهات على بغض
هذا الغلام الّا من شاء ربّك العزيز القيوم

ان يا محمّد اسمع ما يأمرك قلم الامضاء فى جبروت القضاء فى هذا الهوّاء الّذى قدّسه الله عن هياكل البغضاء و طهره
عن مسّ المشركين و عرفان المغلّين و أنّك انت فاحرق السّباحات ثمّ اطلع عن مشرق الأمر بسلطان مبین ثمّ اذن بين النّاس
بهذا الجمال المشرق العزيز المنير ثمّ ادخل على اسم الهاء ثمّ الق عليه ما القى عليك روح الله المقتدر العزيز الكريم لعلّ يتذكّر
فى نفسه و ينقطع الى مولاه و يكون من المهتدين قل يا عبد انا نزلنا لك الواحاً و صحافاً لا يعلمها الاّ الله و فيها ما يغنيك عن
كلّ ما خلق فى الابداع و عمّا فى السّموات و الأرضين ولكن ما ارسلناها اليك لأنّا ما وجدنا منك رايحة العليّين فى هذا الغلام
العربىّ المبين قل تالّله سيفنى ما عندك و لا يبقى الاّ ما هو عند ربّك خلف سراق عزّ منيع دع الدّنيا لأهلها ثمّ انقطع عمّا
خلق فيها ثمّ توجّه بوجه ربّك المئان القديم قل انّ هذا لعلّى بالحقّ قد ظهر مرّة اخرى فى هذا الجمال الأطهر الأطهر الأبهى و
ينطق بالحقّ فى جبروت البقاء و ملكوت الأعلى ان انتم من السّامعين قل انتم يا ملأ البيان لن ينطق روح التّبيان فى قلوبكم الاّ
بعد حبّى و هذا من اصل الدّين ان انتم من الموقنين

قل يا ملأ الفرقان تالّله قد جاءكم الحقّ و ما يفرق به الأديان و يفصل به بين الحقّ و الباطل اتّقوا الله و لا تكوننّ من
المعرضين قل ان يا اهل الكنائس لا تضربوا على النّاقوس بما ظهر ناقوس الأعظم فى هذا النّاقور الّذى ظهر على هيكال الآيات
بين الأرضين و السّموات و يصيح بالحقّ على هذا الاسم المشرق الظّاهر اللّميع قل أنّه هو الّذى نزلت الآيات بأمره و سطر كلّ
الألواح باذنه و يشهد بذلك ما يفوح من هذا المسك الّذى جرى عن عين الكافور من هذا القلم الأقدم القديم قل أنّه لينطق فى
كلّ حين بآيات الّتى يعجز عنها عقول العقلاء و عرفان العرفاء و افئدة البالغين قل هذا ما وعدتم به فى كتب الله ان انتم من
العارفين و هذا ما حقّق به الحقّ فى ازل الآزال و يحقّق به الى ابد الأبدین

ان يا محمّد فاعمض عيناك عن كلّ من فى السّموات و الأرض لتستطيع ان تدخل فى حصن ربّك المئان القدير فاضرم
من هذا النّار فى اشجار الممكنات لينطقنّ كلّ بما نطق النّار على هيئة النّور فى طور الظّهور كذلك يمنّ عليك جمال القدم و
يأمرك على الأمر لتقطع عن كلّ شىء و تتمسّك بعروة عزّ منيع و الرّوح و التّكبير و البهاء عليك و على الّذين يسمعون قولك
فى هذا النّبأ العظيم

هو الله

ان يا محمّد قد مضى ايام و ما سمعنا عن طير قلبك نغمات الحبّ و ما وجدنا منك روايح الشّوق و الودّ كأنّك نسيتنا و نسيت
مقامات الوصل فيما هبّت عليك من نسمات الفضل و أنّك ان انسيتنا أنّا ما انساك و أنّك ان غفلت عن ذكرنا أنّا ما نغفل

عنك اذاً فارجع الى ما كنت من قبل لأن ما ينفعك الدنيا و لا زخرفها و لا زينتها و انّ ما ينفعك هو الانقطاع عمّا سواه و اقبالك الى الله فاسمع منّي و لا تحرم روحك عن معاني الالهية و لا سمعك عن استماع نغمات الاحدية و لا عينك عن النظر الى جمال الهوية و لا رجلاك عن الاستقامة على امر الله المنزلة و لا ايديك عن الارتفاع الى سماء العناية اذاً فكّر في امرك ثم اختر لنفسك ما تريد وليكن ان تسمع منّي فاختر ما يفرّجك بقلّاء محبوبك و يصلك الى مولاك و مقصودك و السلام على من اتّبع الهدى

* * *

هو الأعزّ الأقدس الأمنع الأبهي

ان يا مصطفى قد حضر بين يدينا كتابك و قرأناه و اتّا كنّا قارئين و سمعنا حنين قلبك في الله ربّك و ربّ العالمين و اجنباك في هذا اللوح بكلمات لن يعادل بحرف منها كلّ ما خلق في الابداع ان انت من العارفين و اذا تشرّفت ببقائه خذه بأيدي التسليم ثمّ ضعه على عينك ثمّ اقرأه بلحنات المجتذيين ثمّ ذكرّ حزني و همّي و غمّي و بلائي و ابتلائي و غربتي و بكائي و حرقتي و سجنّي في هذه الأرض البعيد ان يا مصطفى تالّله لو تطلّع بما ورد على جمال القدم لتنوح في العراء و تضرب على رأسك و تصيح كصيحة السليم فاشكر الله بما سترنا عنك اسرار القضايا التي نزلت من سحب مشيئة ربّك المقتدر القدير تالّله ما قمت عن الفراش الا و قد شهدت جنود البلاء واقفاً على فناء بابي و ما نمت عليها الا و قد كان قلبي محزوناً عمّا ورد عليه من جنود الشياطين فاذاً لا يأكل جمال القدم من طعام الا و قد يكون معه من البلاء و لا يشرب قطرة ماء الا و قد يكون معه جواهر القضايا و اذا امشى يمشى جنود الهمّ قدامي و عساكر الغمّ عن ورائي و كذلك فاشهد حالي ان انت من الشاهدين و انك انت لا تحزن بما قضى الله علينا ثمّ ارض برضائه لأنّنا كنّا لم يزل راضياً بما نزل من عنده و بما قدّر من لدنه لذا فاصبر انت في نفسك و لا تجزع و لا تكن من المضطربين فامش على اثرى و توكل على الله فيما يرد عليك و لا تخف من جنود المشركين

ثمّ اعلم بأنّ في تلك الأيام ارتفع نداء الكاذبين كأنّهم ما تكلموا في عمرهم بكلمة من الصدق كذبوا و اكذبوا ثمّ افتروا على جمال القدم ليدخل به غلّ الغلام في صدور الممرّدين أنّك دع ذكرهم و فكرهم و ما يظهر من عندهم عن ورائك ثمّ استقم على الأمر بقوّتي التي احاطت بالممكنات و انّ هذا الأمر من لدنا عليك فاعمل بما امرت و كن من العاملين ذكرّ الناس بالموعظة الحسنة و لا تجادل مع احد لأنّنا اودعنا الدنيا و ما فيها و عليها لأهلها و ما اردنا لنفسنا هو قلوب عبادنا المقربين طهر قلبك لحبيّ ثمّ لسانك لذكرى ثمّ عينك لمشاهدة انوار التي تستشرق عليك من هذا الفجر المقدّس المنير و من كان له اليوم بصر اقلّ من ان يحصى او شعور اقلّ من خردل تالّله ليشهد فيما كتبوا في شأن عباد الذين اعرضوا و كانوا من المعرضين عظمة كذبهم و شدّة غلّهم و كثرة بغضائهم لهذا الجمال المقدّس العزيز المنير و البهاء عليك و على ضلعك و على ابنك و على من كان ثابتاً على امر الله المقتدر العليّ العظيم

* * *

هذا لوح الحقّ قد نزل من جبروت الامر و من يقرئه و يتفكّر فيه يبعثه الله في قطب الرضوان بطراز الذي يستشرق منه انوار الرحمن و يستضيئ منها اهل ملاء العالمين

هو الحقّ قد كان عن افق الحقّ على الحقّ بالحقّ مشهوداً

ان يا ملاء الحقّ قد ظهر الحقّ عن افق الحقّ فى هذا الحقّ الذى طلع عن مطلع الحقّ و ينطق بالحقّ و يذكركم على الحقّ اياكم ان لا تنسوا الحقّ حين الذى اخذ عنكم عهد نفسه الحقّ و لا تكوننّ من الذينهم اعرضوا عن الحقّ و كانوا من المعرضين قل تالله انّ الحقّ حينئذ ينادى فى امامه و يخبر الموجودات بانّ هذا لهو الحقّ قد ظهر على الحقّ و أنّه لهو الحقّ الذى به حقّ الحقّ من قبل و يحقق الحقّ من بعد و انتم يا ملاء الحقّ فانظروا الحقّ بما استشرق من شمس جماله ثمّ اسمعوا نغمات الحقّ عمّا يخرج عن شفتائه ثمّ استشربوا من تسنيم الحقّ عمّا يعطيكم من كأس عنايته و كلوا من نعمة الحقّ عمّا نزلت من سماء عزّ سلطانه و غمام قدس افضاله ثمّ استظلّوا فى ظلّ شجرة الحقّ هذا الغلام الذى لو يحرّك فى نفسه ليحرّك به ظهورات الحقيّة و شمسوات الاحديّة و اذا يسكن فى نفسه ليستقرّ جمال الحقّ ثمّ هيكله على عرش قدس منيع و انتم يا ملاء الحقّ لو تصفّون ابصاركم عن غبار الممكنات و ما يحدث منها ممّا لا يليق لسلطان الاسماء و الصفات لتشهدوا بانّ مظاهر الحقّ و مطالعه و مشاركته و مكانه ليظوفنّ فى حول هذا الحقّ الذى ظهر بالحقّ ثمّ استوى بالحقّ على العرش الذى يسجد عند ظلّه كلّ من فى السموات و من فى الارض ولو أنّهم لا يعرفون ذلك و لا يستشعرون فى انفسهم و يكوننّ من الغافلين عن هذا الحقّ الذى لو يشقّ برقع الجلال عن وجه الجمال لينطقنّ كلّ الاشياء و يؤيّدنّ روح القدس بما ايده نفس البهاء فى عالم البقاء بانّى انا الحقّ لا اله الا هو و انا كلّ عند ظهور هذا الحقّ لنكوننّ من الساجدين و انّ هذا لهو الذى يمشى عن امامه مظاهر الحقّ و عن ورأته مطالع الارباب و عن يمينه جواهر السبحان و عن يساره هياكل الرحمن و كلّهم ينطقنّ و يصحنّ و ينادينّ بان يا ملاء البيان تالله قد كذبكم السنن الرحمن بما تدعون فى انفسكم الايمان بالله المهيمن العزيز القدير لانّكم انتم ادعيتنّ فى انفسكم بانّكم آمنتم بالله و مظهر نفسى الذى سمى بعلىّ قبل نبيلاً فلما جاء مرسله بسلطان من الامر على غمام القدس فى فردوس الاعلى اذاً انكرتموه و كذبتموه الى ان افتيتم على قتله كما افتموا علماء الفرقان على علىّ من قبل مظهر نفسه العلىّ المتعالى المقتدر المهيمن القدير اذاً ما تمرّون على شىء الا و قد يكذبكم و يبرأ منكم و يستعيز بالله من لقائكم فوالله لو تصفّون فى انفسكم تشهدون بانّ نفس الذى يخرج منكم ليكذبكم و سماء التى رفعت فوق رؤسكم ليبرأ منكم و كلّ ما يمطر من السحاب ينكر ما يخرج من السنتكم لو انتم من السامعين و بكم منعت غمام الرّحمة و الفضل و بدّلت عيش اهل ملاء الاعلى ثمّ اصفرّ وجه الكبرياء لانّكم فعلتم ما لا فعل احد من قبل و انا سترناه بفضل من لدنا و انا الفضل المقتدر الحكيم و ما اظهرنا بين العباد هذا رشح من ترشحات بحور اعمالكم والا لو انطق على الحقّ فيما فعلتم ليرجع امر ما يكون الى ما كان و يرجع الوجود الى عدم البحث الباتّ و بيدلّ كلّ ما يشهد فى الملك الى التراب و كذلك نزل الامر من لدن عزيز وهّاب ان انتم تكوننّ من المتبهيّين

بسمه المسرور المحزون

ان يا مهدى ان انظر من افق البداء انوار وجه ربك العلىّ الابهى ثمّ استمع التّداء من هذا القلم الاعلى أنّه لا اله الا انا المهيمن القيّوم ان انزع قمايص الاحزان مطمئناً بفضل ربك الرحمن ثمّ اظهر بجذب تنجذب منه الافئدة و العقول كن على شأن توقد بك نار الله فيما سواه هذا ينبغي لنسبتك الى الله مالك الغيب و الشّهود كن مطلع فرح ربك و مظهر هذا الابتهاج الذى لا تعتريه الهموم لا تشتغل بما يحزنك بل بما يجعلك طائراً فى هواء السرور لو يشتدّ حزنك تفكّر فيما ورد على هذا المظلوم كن مطمئناً بعناية ربك بحيث يستشرق من افق قلبك شمس الاطمينان هذا ينبغي لك وعزمى الثّابت المحتوم

قد حضر بين يدينا كتاب الميم و اطلعنا بما فيه من ذكر الله العزيز المحبوب طوبى له بما استقام على الامر و قام على حبّ موله بعد الذى اعرض عنه كلّ مشرك مردود انا ولو ارسلنا اليه القميص تلك مرّة بعد اخرى انّ ربّك لهو العزيز الغفور ليشتعل من حرارة بيان ربّك على شأن لا تأخذه برودة الدّينهم غفلوا عن ذكر ربّهم و اتّبعا الاوهام و الظّنون نسئل الله بان يؤيّد به كلّ الاحوال و يلهمه ما تستتير به الصّدور و ما ذكر فى عبدى و ما ورد عليه فى سبيلى قد كنّا معه اذ قام عليه المشركون قل لا تحزن بذلك قد اقتديت بمولاك اذ احاطه الظّالمون قد شرب ما شربت طوبى لى و له لعمرى هذا لرحيق مختوم كلّ ما يرد علينا فى سبيل الله أنّه لهو المحبوب واسمى المشرق على ما كان و ما يكون لو كان المرض أنّه شفّاء لو كان السّم أنّه لدرياق و لو كان الموت أنّه حيوة ولكنّ النّاس هم لا يعرفون لو شئنا لنسفّع ناصية كلّ ظالم ولكن تركناهم فى ايام معدودات الى وقت معلوم سوف نأخذ الدّين ظلموه انّ ربّك لهو الشّاهد على ما هم يعملون انّهم فعلوا ما لا فعل عباد الدّين بغوا على الله من قبل الا انّهم هم الخاسرون قد نزل للاتيهم من لدن ربّك الشّديد ما ينبغي له و ما ارسلناه الى الحين سوف يرى قهر ربّه و يجد نفسه فى اسفل الجحيم و قد ذكر فى كتابه الصّادق عليه بهاء الله الملك العزيز الجميل قد ارسلنا اليه ما يفرح به قلبه و يقوم على نصرة هذا الغريب طوبى لاجبّاتى فى هناك الدّين وفوا بميثاق الله و عهده و استقاموا على هذا الامر العظيم ان يا اسمى مهدى قد حضر لدى الوجه ما انشأه ابن اخيك فى ثناء موله و عرفنا منه الشّوق و الاشتياق و نزّلنا له ما يحدث به الشّغف و الاحتراق فى حبّ الله مالك يوم الطّلاق طوبى لمن يقرء و يتفكّر فيما نزل من لدى الله المقتدر القدير

بسم الله الاقدم الاعظم

قد احترق المخلصون من نار الفراق اين تشعشع انوار لقائك يا محبوب العالمين
قد ترك المقرّبون فى ظلماء الهجران اين اشراق صبح وصالك يا مقصود العالمين
قد تبلبل اجساد الاصفياء على ارض البعد اين بحر قريك يا جذّاب العالمين
قد ارتفعت ايدى الرّجاء الى سماء الفضل و العطاء اين امطار كرمك يا مجيب العالمين
قد قام المشركون بالاعتساف فى كلّ الاطراف اين تسخير قلم تقدير ك يا مسخّر العالمين
قد ارتفع نباح الكلاب من كلّ الجهات اين غضنفر غياض سطوتك يا قهّار العالمين
قد اخذت البرودة كلّ البريّة اين حرارة محبّتك يا نار العالمين
قد بلغت البليّة الى الغاية اين ظهورات فرجك يا فرج العالمين
قد احاطت الظّلمة اكثر الخليقة اين انوار ضيائك يا ضياء العالمين
قد طالّت الاعناق بالنّفاق اين اسياف انتقامك يا مهلك العالمين
قد بلغت الدّلة الى التّهاية اين آيات عزّتك يا عزّ العالمين
قد اخذت الاحزان مطلع اسمك الرّحمن اين سرور مظهر ظهورك يا فرح العالمين
قد اخذ الهمّ كلّ الامم اين اعلام ابتهاجك يا بهجة العالمين
ترى مشرق الآيات فى سبحات الاشارات اين اصبع قدرتك يا اقتدار العالمين
قد اخذت رعدة الظّماء من فى الانشاء اين فرات عنايتك يا رحمة العالمين
قد اخذ الحرص من فى الابداع اين مطالع الانقطاع يا مولى العالمين
ترى المظلوم فريداً فى الغربة اين جند سماء امرك يا سلطان العالمين
قد تركت وحدة فى ديار الغربة اين مشارق وفائك يا وفاء العالمين

قد اخذت سكرات الموت كلّ الآفاق اين رشحات بحر حيوانك يا حيوة العالمين
قد احاطت وسوس الشَّيطان من فى الامكان اين شهاب نارك يا نور العالمين
قد تغيّر اكثر الورى من سكر الهوى اين مطالع التَّقوى يا مقصود العالمين
ترى المظلوم فى حجاب الظّلام بين اهل الشّام اين اشراق انوار صباحك يا مصباح العالمين
ترانى ممنوعاً عن البيان من اين تظهر نغماتك يا ورقاء العالمين
قد غشت الظّنون و الاوهام اكثر الانام اين مطالع ايقانك يا سكينه العالمين
قد غرق البهّاء فى بحر البلاء اين فلك نجاتك يا منجى العالمين
ترى مطلع آياتك فى ظلمات الامكان اين شمس افق عنايتك يا نوّار العالمين
قد خبت مصابيح الصّدق و الصّفاء و الغيرة و الوفاء اين شتّونات غيرتك يا محرّك العالمين
هل ترى من ينصر نفسك او يتفكّر فيما ورد عليها فى حبّك اذا توقّف القلم يا محبوب العالمين
قد كسرت اغصان سدره المنتهى من هبوب ارياح القضاء اين رايات نصرتك يا منصور العالمين
قد بقى الوجه فى غبار الافتراء اين ارياح رحمتك يا رحمن العالمين
قد تكدّر ذيل التّقديس من اولى التّدليس اين طراز تنزيهك يا مزين العالمين
قد ركذ بحر العناية بما اكتسبت ايدى البريّة اين امواج فضلك يا مراد العالمين
قد غلق باب اللّقاء من ظلم الاعداء اين مفتاح جودك يا فتّاح العالمين
قد اصفرّت الاوراق من سموم ارياح التّفاق اين جود سحاب جودك يا جوّاد العالمين
قد تغيّر الاكوان من غبار العصيان اين نفحات غفرانك يا غفّار العالمين
قد بقى الغلام فى ارض جدباء اين غيث سماء فضلك يا غياث العالمين
ان يا قلم الاعلى قد سمعنا ندائك الاحلى من جبروت البقاء ان استمع ما ينطق به لسان الكبرياء يا مظلوم العالمين
لو لا البرودة كيف تظهر حرارة بيانك يا مبين العالمين
و لو لا البليّة كيف اشرقت شمس اصطبارك يا شعاع العالمين
لا تجزع من الاشرار قد خلقت للاصطبار يا صبر العالمين
ما احلى اشراقك من افق الميثاق بين اهل التّفاق و اشتياقك باللّهِ يا عشق العالمين
بك ارتفع علم الاستقلال على اعلى الجبال و تموج بحر الافضال يا وله العالمين
بوحدتك اشرقت شمس التّوحيد و بغريتك زين وطن التّجريد ان اصطبر يا غريب العالمين
قد جعلنا الذّلة قميص العزّة و البليّة طراز هيكلك يا فخر العالمين
نرى القلوب ملئت من البغضاء و لك الاغضاء يا ستار العالمين
اذا رأيت سيفاً ان اقبل اذا طار سهم ان استقبل يا فدّاء العالمين
أتنوح او انوح بل اصيح من قلّة ناصريك يا من بك ارتفع نوح العالمين
قد سمعت ندائك يا محبوب الابهى اذا انار وجه البهّاء من حرارة البلاء و انوار كلمتك التّوراء و قام بالوفاء فى مشهد
الفدّاء ناظراً رضاتك يا مقدّر العالمين
ان يا على قبل اكبر ان اشكر الله بهذا اللّوح الذى تجد منه راحة مظلوميّتى و ما انا فيه فى سبيل الله معبود العالمين
لو يقرئه العباد طرّاً و يتفكّرون فيه ليضرم فى كلّ عرق من عروقهم ناراً يشتعل منها العالمين

* * *

قد نزل لاسم الله محمد الذي سافر بأمر الله و كان عند ربه رضىً

بسم الله البهي الأبهى

ان يا نبيل الأعظم اسمع ما يناديك به لسان القدم عن جبروت اسمه الأكرم و أنه ينطق حينئذ في ملكوت الأعلى و يغنّ في قلب كلّ الأشياء بأنّي انا الله لا اله الا انا لم يزل كنت سلطاناً مقتدرًا و لا يزال اكون مليكاً مهيمناً و انّ برهاني قدرتي ثمّ سلطاني بين العالمين جميعاً ان اشهد في نفسك بأنه لا اله الا انا قد بعثت الممكنات بارادة من قلمي و ارجعتهم الى نفسي ثمّ نبعتهم مرةً اخرى وعداً من عندنا و كذلك كان الأمر من قلم الفضل على لوح العدل بالحقّ مرقوماً ان استمع ما يغنّ روح القدس يومئذ في ملكوت كلّ شيء بأنّ تالله قد ظهر محبوبي و محبوب كلّ التبيين و المرسلين و انّي افدى نفسي لمن يحبه و ارتدّ اليه لحظات مالک الأسماء و الصفات عن منظر اسم بهياً

ان يا اسمي طوبى لك بما ركبت على فلك البهاء و كنت سائراً في بحر الكبرياء بسلطاني الأعلى الأعلى و كنت من الفائزين من اصبع الله مكتوباً و شربت كأس الحيوان من هذا الغلام الذي يطوف في حوله مظاهر السبحان و يستبركن بلقائه مطالع الرحمن في كلّ اصيل و بكوراً عزّاً لك بما سافرت من الله الى الله و دخلت بقعة البقاء مقرّ الذي كان عن ذكر العالمين منزوهاً و اهتزّك ارياح القدس في حبّ مولاك و طهرت ماء العرفان عن دنس كلّ مشرك مردوداً و بلغت الى رضوان الذكر في هذا الذكر الذي كان على هيكل الانسان مشهوداً اذا فاشكر الله بما ايدك على امره و انبت في رياض قلبك سنبلات العلم و الحكمة و كذلك كان فضله عليك و على العالمين مسبقاً اياك ان لا يحزنك شيء عمّا خلق بين الأرض و السمّاء عزّ نفسك عن كلّ الاشارات و دع عن ورائك كلّ الدلالات من اهل الحجبات ثمّ انطق بما يلهمك روح الأعظم في امر ربك لتقلّب الممكنات الى شطر قدس محموداً بلغ رسالات ربك الى شرق الأرض و غربها و لا تصبر اقلّ من حين و انّ هذا امر من لدن عزيز حكيماً كسر اصنام الوهم بقوة من لدنا و قدرة من عندنا ثمّ اطلع عن افق العلم ببيان بديعاً ان اتحد احبّاء الله و اصفياه على الأمر ثمّ اجتمعهم على فرات عذب منيعاً تحرّك بين العباد بوقار الله و سكينته ثمّ استقم على الأمر بشأن يستقيم بك كلّ مضطرب ضعيفاً

ثمّ اعلم بأنّ حضر بين يدي العرش كتابك و اخذناه بيد الفضل و قرأناه بلسان القدس و توجّهنا اليه بلحظات الرحمة فضلاً من لدنا و رحمةً من عندنا عليك و قدرنا لك في امّ البيان خيراً قد كان عند الرحمن عظيماً و اطلعنا بما فيه و بما بلغت رسالة ربك الى جهة الشرق فيا حبّذا لك بما فزت بأمر كان في امّ الألواح من قلم الله مذكوراً و نزل عن جهة العرش لكلّ نفس ذكر في كتابك لوح كان على الحقّ منيعاً تالله لو تذكر كلّ الأسماء عمّا خلق في ملكوت الانشاء لننزل عن سحاب الفضل لكلّ واحد منها لوحاً الذي يكفى حرف منه كلّ العالمين جميعاً كذلك منّا عليك مرةً بعد مرةً لتخرج الناس عن ظلمات الوهم و تبشّروهم بأنوار اليقين و تذكرهم بأيام الروح تالله انّ الأيام قد كان على احسن الجمال من نفحات الله يومئذ بالحقّ مبعوثاً ان اخرق حجبات الوهم باسمي الأعظم و كذلك امرت قلم القدم من جبروت اسم عليّاً ان احفظ نفسك غاية الحفظ لئلاّ يمسك من ضرّ و عاشر مع الناس بحكمة من لدن ربك المختار لئلاّ يظهر الفساد بين العباد و يصيبك الضرّاء من كلّ مشرك ائيماً ثمّ اعلم بأنّا ارفعنا حكم السيف و قدرنا النصّر باللسان و ما يظهر من البيان و كذلك كان الأمر عن جهة الفضل مقضياً قل يا قوم لا تفسدوا في الأرض و لا تحاربوا مع نفس لأنّ ربك اودع مداين الأرض كلّها بيد الملوك و جعلهم مظاهر قدرته على ما

هم عليه و ما اراد لنفسه من الملك شيئاً و كان نفسه الحقّ على ذلك شهيداً بل اراد لنفسه مداين القلوب ليظهرهم عن دنس الأرض و يقربهم الى مقرّ الذي كان عن مسّ المشركين محفوظاً أن افتحوا يا قوم مداين القلوب بمفاتيح البيان و كذلك نزلنا الأمر على قدر مقدوراً تالله أنّ الدنيا و زخرفها و ما فيها من آلتها لم يكن عند الله إلّا ككفّ من التراب بل احقر لو كان الناس في انفسهم بصيراً طهروا انفسكم يا ملأ البهَاء عن الدنيا و ما فيها تالله أنّها لا ينبغي لكم دعوها لأهلها و توجّهوا الى منظر قدس منيراً و ما ينبغي لكم هو حبّ الله و مظهر نفسه و اتّباعكم بما يظهر من عنده ان انتم بذلك عليماء قل زبّوا نفوسكم بالصدق و الأدب و لا تحرموا انفسكم من خلع الحلم و العدل ليهبّ من شطر قلوبكم على الممكنات روايح قدس محبوباً قل إياكم يا ملأ البهَاء لا تكونوا بمثل الذين يقولون ما لا يفعلونه في انفسهم ان اجهدوا بأن يظهر منكم على الأرض آثار الله و اوامره ثمّ اهدوا الناس بأفعالكم لأنّ في الأقوال يشاركون اكثر العباد من كلّ وضيع و شريفاً ولكنّ الأعمال يمتازكم عن دونكم و يظهر انواركم على من على الأرض فطوبى لمن يسمع نصحي و يتبع ما امر به من لدن عليم حكيماً

ان يا نبيل الأعظم قم على الأمر ثمّ بلغ نصحي الى الذينهم آمنوا بالله و آياته لعلّ يتخذنّ نصح الله لأنفسهم معيناً ثمّ اعلم بأننا ارسلنا اليك الواحداً و منها ما وصل اليك و منها علّق في مشيئة الله فسوف يصل اليك وعداً من لدن عزيز عظيم ثمّ اعلم بأنّ المحبوب قد وقع بين يدي التمرود و لن يجد لنفسه ناصرّاً إلّا الله و يكون يومئذ في سجن البغضاء من هؤلاء الأتقياء بالظلم مسجوناً و قام المشركون على مكر الذي لم يكن له شبه في الابداع ولكنّ الله ربّك قد كان اشدّ مكرّاً و اعظم تنكيلاً كبر من لدى البهَاء عباد الذينهم دخلوا في حزب الله و طهر الله وجوههم عن التوجّه الى كلّ منكر شقيّاً

ورقة الرضوان شاهزاده خانم

بسم الله الأمنع الأقدس الأبهي

ان يا ورقة الحبّ اسمعي نداء ربّك عن شطر هذا السّجن لتجذبك نغمات الرّحمن الى مقرّ الذي فيه استضاء وجه الذي فيه كتب من قلم الله هذا لوجه الله المقتدر المهيمن العزيز القيوم ان اشكرى يا ورقة بما هبّت عليك روائح المحبوب و جعلك الله من اوراق سدرة التي استطلّت في ظلّها عباد منقطعون ان اذكرى ربّك في كلّ الأيّام و لا تغفلي عنه و أنّه يكفيك عن الذين هم كفروا و اشركوا بالله العزيز المحبوب ذقي من اثمار تلك الشجرة و لا تمنعي نفسك عنها ثمّ توكلّي على الله ربّك في كلّ الأمور ثمّ اجهدي في نفسك بأن يظهر منك ما ينبغي لنسبتك الى الله و لا تكوني من الذين هم ينسبون انفسهم الى نفس الله ثمّ في مناهج الرضا هم لا يسلكون ان اقتنى ثمّ اذكرى ربّك في تلك الأيّام التي اتّخذوا الناس لأنفسهم ربّاً من دون الله و هلكوا في مناهج البغي و الضلال و هم لا يشعرون كذلك القيناك قول الحقّ لتفرحي بذكر المحبوب و تكوني من اماء اللواتي هنّ بذكر ربّهنّ يفرحون و البهَاء عليك و على الذين هم آمنوا بالله ربّهم و انقطعوا عن كلّ عجل مسحور

هذه صحيفة الله المهيمن القيوم لأحبّاء الله في خليج آباد

هو الناطق في ملكوت البيان

أنا اردنا ان نذكر اوليائي فضلاً من عندى و انا الفضل القديم ليجذبهم النداء الى الأفق الأعلى و يقربهم الى مقام لا يرى فيه الا الله و آثاره كذلك نطق القلم اذ كان مالک القدم فى سجنه العظيم

يا باقر قد انزلنا عليك الآيات و اظهرنا لك ما شهد بعنيتي و فضلى و جودى و كرمى و رحمتي التي سبقت من فى السموات و الأرضين بشر عبادى بذكرى و ما نزل لهم من سماء مشيتي ليشكروا ربهم الفيض الغفور الرحيم أنا ذكرناهم من قبل و زيناهم بآثار قلمي الأعلى و انا المشفق العزيز الحميد

يا على قبل اكبر رأينا ذكرك ذكرناك و سمعنا ندائك اجنالك بهذا الكتاب المبين الذى يشهد كل حرف من حروفاته بوحدانية الله و فردانيته و بما نزل فى لوحه العزيز البديع اشكر الله بهذا الفضل الأعظم و قل

لك الحمد يا مولى العالم بما هديتني الى صراطك المستقيم و جعلتني مقبلاً الى افقك اذ كان القوم فى اعراض مبين اياك ان تمنعك شبهات الذين كفروا بيوم الدين قم على الأمر و ذكر الناس بآيات الله المقتدر القدير كذلك ماج بحر البيان و هاج عرف الرحمن طوبى لمن وجد و اقبل و ويل لكل غافل بعيد

يا على اصغر اذا تنورت بأنوار نير البيان و شربت رحيق الحيوان من كتاب ربك الرحمن قل الهى الهى قريبك رجائي و ظلك مقصدي و جوارك مطلبى و حضورك املى و لقاءك منتهى منيتي و وصالك بغيتي اسألك ان لا تخيبنى بفضلک و رحمتك يا ارحم الراحمين

يا سمى المقصود اذا اشعلتك نار السدرة فى طور البيان و اخذك جذب نداء ربك الرحمن قل الهى الهى ندائك اجتذبتني و نار حبك اشعلتني و هجرک اخذ الاضطراب عن كفى ارحمنى يا موجدى و مقصودى قدّر لى الحضور امام وجهك و القيام لدى باب عظمتك او قدّر لى اجر لقاءك انك انت المقتدر القدير يا على قبل اكبر اذا فزت بكوثر البقاء الذى جرى من قلمي الأعلى قل

الهى الهى لك الحمد بما سقيتني كوثر بيانك و هديتني الى صراطك و انزلت لى آياتك اسألك بأنوار صبح ظهورك و آيات توحيدك و رايات قدرتك بأن تقدّر لى ما يقربني اليك انك انت المقتدر المهيمن القيوم يا قلمي اذكر من سمى بلطفعلی و بشره بعنيتي و نبئه بما ظهر و لاح فى ايام الله رب العالمين ان ذكرک مصباح الفلاح لأهل العالم و آية القدم بين الأمم طوبى لمن فاز ويل للغافلين

يا سيد محمد اذا رأيت امواج بحر بياني و اخذتك نفحات آياتي قل الهى الهى طوبى لسبيل نسب اليك و لدليل نزل من سماء عنايتك و طوبى لأرض تشرقت بقدمك و لمقام فاز بلقائك و لعبد سمع ندائك و اقبل بقلبه الى افقك الأعلى اى رب اسألك بأمرک الذى به ظهرت كنائز العلوم و الفنون و جرى فرات البيان فى الامكان بأن تقدّر لى ما يجعلني راضياً برضاك و معترفاً بما جرى من قلمك الأعلى و لا اقول فى امر من اوامرک لم و بم اى رب احب ان اكون خاضعاً خاشعاً راضياً لدى ظهورات قدرک و قضائك انك انت العزيز الكريم

يا سيد على قد فاز اسمک بلحاظ عناية مولاك و انزل لك ما لا تحرقه النار و لا يأكله التراب و لا يغيره الهواء و لا تبدله القرون و الأعصار يكون لك باقياً بدوام ملكوتي و ذكرى بين عبادى احفظ هذا المقام باسمى ان ربك هو المبين العليم الحكيم

يا احمد اذا سمعت تغنيات عنادل بياني على اعلى الأغصان و تغردات حمامة عرفاني من اعلى المقام قل الهى الهى لك الثناء يا مولى الأسماء و مالک ملکوت البقاء و لك البهاء يا من فى قبضتك زمام الأشياء اسألك بنور امرک و حفيف سدره ظهورك و خريز كوثر بيانك و هزير الأرياح فى حديقة فضلک بأن تقدّر لى ما قدرته لأصفيائك الذين

انفقوا صدورهم فى سبيلك و عيونهم لحبك و ارواحهم لارتفاع كلمتك العليا و اجسادهم لظهار امرك يا مولى الورى و ربّ العرش و الثرى انك انت المقتدر بارادتك و المهيمن بسلطانك لا اله الا انت الامر القديم

يا قلم اذكر الحسن الذى سمع و اقبل و اراد ان يشرب كوثر البيان من يد عطاء ربّه الرحمن و يقوم على خدمة امره و خدمة اوليائه الذين بهم انتشرت آيات الله المهيمن القيوم

يا حسين توجه اليك وجه القدم من السجن الأعظم و يوصيك و اوليائه بالعدل و الانصاف و بالأمانة التى بها سطع نور العزة و الانقطاع فى الابداع اشكر الله ربك انه ايدك و شرّك باثار قلمه الأعلى انه هو المقتدر فى المبدأ و المآب

يا حبيب الله قد اتى الحبيب اعرض عنه العباد و اعترض عليه من فى البلاد و اشتد الأمر الى ان نزلت آية الهجرة من سماء المشيئة فلما خرج ناح البيت لفراقه و ابتسم ثغر يثرب للقاءه يا حزب الله انظروا ثم اذكروا ما ورد على سفراء الله و اصفياه و ما قالوا فى حق من ارسلهم و ما ورد عليه من قوم سوء اخسرين

يا محمد جعفر يذكرك المظلوم لوجه الله لعلّ تجد عرف البيان و تكون مستقيماً على امر ناح به كلّ مغلّ و اضطرب كلّ غافل و زلّ قدم كلّ جاهل و اشتعلت نار الضغينة فى قلب كلّ عالم بعيد و كلّ ظالم عنيد نسأل الله ان يؤيدك و اوليائى على الاستقامة على هذا الأمر العظيم

يا محمد كاظم هل المذكور فى القصر او تحت ارادة كلّ ظالم اعرض و كفر و هل المحبوب بين الأحزاب ام بين انياب الذباب قد استوى هيكल الظلم على سرير الاعتساف و ارتكب ما لظمن به على وجوهنّ طلعات الفردوس الأعلى كذلك قضى الأمر فى هذا السجن المبين و ما منعنا ظلمه عن اظهار العدل و كفره عن اعلاء الكلمة و لا شركه عن توحيد الله الفرد الواحد العليم الخبير و ما منعنا سطوته و لا شوكته و ما خوّفنا جنوده يشهد بذلك من حضر لدى الوجه و كلّ صادق امين

يا على مراد مراد العالم ينوح على نفسه و يقول انّ الأحزاب يدخلون الهياكل و الكنائس و المساجد و الصوامع لاسمى و هم غافلون عن نفسى و معرضون عن لقائى و عاملون ما ضاق به صدرى و ناح به قلبى و قلّمى و اهل خباء مجدى و سراق عظمى كذلك اخذتهم الغفلة من كلّ الجهات نسأل الله ان يكشف لهم فضلاً من عنده و يهديهم الى سواء الصراط

يا محمد هاشم ندا بسيار بلند است ولكن منافذ آذان فى ضيق مبين از حقّ بطليد عباد خود را محروم نفرمايد لله الحمد نفوس مقبله هر يك بانوار نير بيان فائز گشتند و از يد عطا كوثر بقا آشاميدند يا حزب الله شما از اثمار سدره دانشيد اين مقام بلند را از دست مدهيد بآنچه لايق و سزاوار است تمسك نمايد

يا محمد حسين بشنو ندای مظلوم را كل را وصيت مينمايد بآنچه سبب و علّت رضای حقّ جلّ جلاله است امر عظيم است بايد حزب الله در جميع احيان بافق رحمن ناظر باشند و از او طلب نمايند حفظ خود را از شبهات ناعقين و اشارات معتدين نسأل الله ان يحفظك و اوليائه من شرّ الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و جادلوا بآياته و انكروا حجّته و برهانه انه هو المقتدر على ما يشاء و هو الفرد الواحد الحافظ العليم الحكيم

يا محمد على اذا سمعت نداء الله ربّ الأرباب و شريت رحيق البيان فى المآب ولّ وجهك شطر الله المهيمن القيوم و قل

الهي الهى قد نبذت دونك آخذاً حبل عنايتك اسألك بنفحات آياتك و حفيف سدره المنتهى و صرير قلمك الأعلى و بالكلمة التى بها طار الموحّدون الى هواء قربك و رضائك و المخلصون الى ساحة عزّك و عظمتك بأن تقدّر لى ما قدرته للمنجذين من عبادك الذين اخذهم سكر بيانك الأحلى بحيث غفلوا عن دونك متوجّهين الى انوار وجهك اى ربّ ترانى

ناظرًا الى افق امرک و منتظرًا بدایع فضلک فأنزل علیّ رحمة من عندک انک انت الذى باسمک ماج بحر الکرم فى العالم لا اله الا انت الغفور الکریم

یا غلامحسین مظلوم از افق سجن ندا میفرماید و کل را راه مینماید سبحان الله انوار ظهور عالم را احاطه نموده و امر الله بمثابه آفتاب ظاهر و هویدا مع ذلک اهل عالم بما عندهم مشغول و از امطار رحمت رحمانی و نیشان مکرمات یزدانی محروم و ممنوع ظنون عباد را از مکنون منع نموده و اوهام از حضرت قیوم محروم ساخته طوبی لمقبل ما منعه اعراض القوم و لقوی ما اضعفه ظلم العباد اگر نفسی البوم این امر اعظم را انکار نماید بر اثبات چه امری موفق خواهد شد لا والله معرض از این امر ظاهر هویدا لازال از حقّ معرض بوده یشهد بذلک قلمی الذى بصریره انجذبت الأشياء و نطقت قد اتی الوعد و الموعد ظهر بسلطان مبین

یا احمد حضرت فرد احد برایات آیات آمد و با اعلام بینات ظاهر شد مع ذلک احزاب امم از او محروم و ممنوع هر حزبی بحیلی متمسک و بوهمی متشبث الوان عالم و زخارف امم سدیست حائل طوبی از برای مقتدری که بعضد یقین سبحات را خرق نمود و سد را از میان برداشت در لیالی و ایام لسان قدم امم را بنصائح مشفقانه و مواعظ حسنه ذکر نموده و مینماید و متذکر میفرماید از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید و بمطلع انوار راه نماید اوست قادر و توانا

یا ایها القلم الأعلى اذکر امائی اللّائی سمعن النداء و اقبلن الی الأفق الأعلى و آمنّ بالذی اتی من افق الاقتدار برایات الآیات نسأل الله ان یؤیّدهنّ و یوفّقهنّ و یقدّر لهنّ ما یقرّبهنّ الی الله ربّ الأرباب یا امائی و اوراقی حمد کنید مقصود عالم را که شما در سجن اعظم بکلمه یا امتی فائز گشتید آذان اولیای الهی لازال منتظر این کلمه مبارکه بوده و اکثری در حسرت اصغاء کلمه یا عبدی ناله ها نموده اند زمام فضل در ید اقتدار حقّ بوده و هست یفعل ما یشاء و لا یسأل عما یفعل انه هو المقتدر المختار طوبی از برای شما ایام ظهور را ادراک نمودید و بعرفان مقصود حقیقی فائز گشتید هنیئاً لکنّ و مرئاً لکنّ و از حقّ بطلبید اماء خود را بمثل اماء حزب شیعه باوهام مبتلا نفرماید انه هو السّميع البصیر و بالاجابة جدیر

* * *

محبوب فؤاد حضرت علی قبل نبیل ابن حضرت اسم الله الأصدق علیهما بهاء الله الأبهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲۱

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

انسان بصیر لازال منفعل و خجل چه که وصف مینماید مقصودی را که جمیع ارکان و اعضا بکلمه لایوصف مقررّ و ذکر مینماید مقامی را که بکلمه لایذکر معترف هر خیبری از وصف رایحه تحدید استشمام مینماید و از ذکر و ثنا رایحه عرفان بعد از اصغا و ايقان و اعتراف بآنکه سیّد لولاک ما عرفناک فرموده فی الحقیقه مقام ذکر و وصف اگرچه نزد متغمّسین بحر عرفان بی انتهاست ولکن در مقامی حکایت از تحدید و عرفان مینماید و مقررّین و مخلصین از این کلمه رایحه غرور استشمام مینمایند لذا استغفر الله مرّة اخرى استغفر الله کرّة اخرى استغفر الله آه آه من خجلتی و انفعالی و عدم حیائی لآئی ایقنت بأنّ ذکری ایاه یدلّ علی وجودی تلقّاء القدم و اظهار مقامی لدی تجلّیات انوار مالک الأمم و مقصود العالم ایضاً استغفر الله

الهی الهی تری ضعیفی عند ظهورات قدرتک و عجزی لدی شؤونات اقتدارک و فقری تلقّاء بحر غنائک و عزّتک حین ذکرک تأخذنی الحیره و الخجلة علی شأن ارید ان استر نفسی تحت اطباق تراب ارضک فآه من جهلی عند تجلّیات نیر

علمک اشهد انّی فی هذا المقام حین ما انطق بذکرک ترتعد فرائضی و ارکانی من خشیتک فآه آری عملی مخالفاً بما یخرج من فمی تلقاء ملکوت بیانک و فی مقام ینادینی ظاهری و باطنی و اساری و عروقی و شعراتی لا تحزن بذلك لانه جلّ جلاله لئلاّ ما ج بحر فضله و هاج عرف عطائه اذن لعباده بذکره و ثنائیه و عزّک و جلالک فی مقام آخر انک خلقت اللسان لذکرک و العیون لمشاهدة انوار ظهورک ای ربّ اسألک بأسرار اسمک الأعظم و بنور امرک الذی اشرق به العالم بأن تبدّل ما لا یلیق لک و لأیامک بما یلیق لظهورک و سلطنتک انا عبدک و ابن عبدک اعترفت باقتدارک و اختیارک و برحمتک الّتی سبقت عبادک و خلقتک ای ربّ قدرّ لعبدک و لأولیائک ما یقرّبهم الیک و یقدّسهم عن کلّ ما لا ینبغی لساخه عزّک و بساط قریک انک انت المقتدر علی الرّدّ و القبول و علی المنع و البلوغ و انک انت المقتدر المهیمن علی ما کان و ما یکون

و بعد دستخط آن محبوب فؤاد مکرّر رسید و مکرّر تلقاء کرسی ربّ باصفا فائز و کرّه بعد کرّه امواج بحر فضل بکمال اوج ظاهر و از لسان عظمت جاری شد آنچه که هیچ قلمی احصا نتواند و هیچ مدادی از عهده برنیاورد و لکن تأخیر جواب از کثرت تحریر بوده ذلک تقدیر من لدن علیم خبیر و خود آن محبوب بر آنچه ذکر شد شاهد و گواه تا آنکه نامه‌ها باین نامه که بتاریخ چهارم شهر شعبان المعظم بود منتهی گشت عوالم علم سرمدی گواهیست صادق که آنچه از قلم آن محبوب جاری گشت فرح اکبر را منبع بود و سرور اعظم را مطلع چه که از هر حرف و هر کلمه آن عرف ذکر و ثنا و اقبال و توجّه و استقامت بر امر محبوب عالمیان استشمام گشت و بعد از قرائت قصد مقام نموده امام وجه مولی الأنام عرض شد اذّا تحرّک ملکوت البیان و انزل ما انجذبت به افئدة اهل مدائن العلم و العرفان قول ربّ تعالی و تقدّس

هو المشرق من افق سماء العطاء

یا ابن اسمی علیک بهائی و عنایتی در امر مظلوم تفکّر نما و فیما ورد علیه من البلیا و الرّزایا در جمیع احیان از افق سماء فضل اشراق نمود آنچه که عالم رجا و طلب را منور فرمود و از قلم اعلی جاری شد آنچه که اهل قبور را برانگیخت و بحیات تازه جدیدۀ منیعۀ فائز نمود یا ابن اصدق اگر صاحب اذن حقیقی یافت شود اصفا مینماید آنچه را که مخلصین و مقرّبین در طور عرفان اصفا نمودند و مقصود از ظهور و ذکر و بیان آنکه نفاق برخیزد و بجایش اتّفاق مقام اخذ نماید و کل بصفات و اخلاق مبارکۀ ممدوحه که سبب حفظ و علّت ارتفاع است مزین گردند و لکن در بعضی عکس آن ظاهر مقام اتّفاق نفاق مشهود و مقام امانت خیانت از حقّ بطلب عباد خود را مؤیّد فرماید تا از کأس انقطاع بنوشند و بطراز تقوی مزین گردند نصح الهی را فراموش نمودند بعضی باعمالی ظاهر شده‌اند که سبب تضییع امر الله مابین غافلین و تارکین شده بیدانشهای دنیا هر امر منکری را که از مدّعیان محبّت مشاهده مینمایند بحقّ نسبت داده و میدهند بذلک ناح قلمی الأعلی فی الذّروة العلیا و بکت العیون فی الفردوس الأبهی اولیا را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان تکبیری که کل را مشتعل نماید و از برای اصغاء نداء مکّم طور مستعدّ فرماید قل یا اولیاء الله فی الأرض اسمعوا نداء المظلوم و زیّوا رؤوسکم بأکالیل التّقوی و هیاکلکم بأثواب الانقطاع ثمّ انصبروا ربّکم بالأعمال هذا ما امرتم به من لدی الله الغنی المتعال امروز اعمال و اخلاق ناصر و معین حقّ جلّ جلاله اند طوبی از برای رجالی که لوجه الله باین دو تمسّک نمودند تقوی سراجی است منیر اوست سبب روشنی عالم و علّت هدایت امم اگر از اوّل امر مدّعیان محبّت الهی باوامر و احکامش تمسّک میجستند حال عالم بنور ایمان منور مشاهده میگشت این ایّام از مدّعیان محبّت وارد شد آنچه که از اعدا وارد نشده لعمر الله انّ المظلوم فی حزن مبین انتهی

لازال مواعظ حسنه و نصایح مشفقانه که فی الحقیقه سبب قرب و لقا و علّت فیوضات لانتناهی مولی الوری است از لسان عظمت جاری و نازل و بشأنی نازل که قلم و مداد از احصای آن عاجز و قاصر مع ذلک از بعضی ظاهر شده آنچه که عین عدل و انصاف میگردید و قلوب ناله میکند باید این عبد و آن محبوب و اولیا کل از سماء عفو و عطای حقّ جلّ جلاله

مستلست نمائیم غافلین را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است و کل را توفیق رجوع عطا نماید تا بر تدارک ما فات عنهم قیام کنند و در این یوم اقدس انور خود را از فیوضات و عنایات مقصود عالمیان محروم نسازند ان ربنا هو العطوف الغفور ذکر توجه باطراف را لأجل اعلاء كلمة الله نمودند و همچنین ورود در مقامی که از لسان عظمت به فروغ نامیده شده بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات از سماء فضل نازل قوله تبارک و تعالی

هو الذاکر العلیم

یا اولیائی فی فروغ اسمعوا نداء الله المقتدر العزیز الودود انه ذکرکم بذکر اشتعلت منه الأفئدة و القلوب و به شهدت الأشياء و من فی ملکوت الأسماء انه لا اله الا انا المهیمن القیوم قد ذکرناکم مرّة بعد مرّة فضلاً من لدنا و انا الفضّال فی ممالک الغیب و الشّهود و انزلنا لمن زینّاه بطراز التّخصیص و ابنائه و من معه ما انجذبت به حقائق الموجودات و توجّهت الوجوه الی الله مالک الیوم الموعود نسأل الله ان یؤیّدهم علی ذکره و ثنائه و تبلیغ امره العزیز المحبوب بذلک اشرقت شمس البیان من افق سماء عناية الله مالک الملک و الملکوت طوبی لمن شهد و رأى و ویل لكلّ غافل محجوب البهّاء من لدنا علیکم و علی امائی اللّائى آمن بالله اذ اتی من سماء الأمر بسلطان مشهود انتهى و هذا ما نزل لأحبّاء الله فی حصار

هو المقتدر العلیم الحکیم

یا اولیائی فی حصار افروحا بما توجّه الیکم من شطر السّجن وجه ربکم المختار و ذکرکم بما انجذبت به افئدة الأبرار اسمعوا التّداء من شطر السّجن انه یقرّبکم الی الله ربّ الأرباب انا ذکرنا من احبّنی الذی صعد الینا بنور اشرقت منه الآفاق قد استقبله حین العروج قبیل من الملائّی و اهل الجنّة العلیا یشهد بذلک من اتی من سماء الفضل برايات الآیات و ذکرنا الذین نسبهم الله الیه و قدرنا لهم فی الصّحیفة الحمراء ما غرّد به العندلیب و قرّت به الأبصار نسأل الله ان یؤیّدهم علی ما یحبّ و یرضی و یکتب لهم ما کتبه لأصفیائه انه هو العزیز الوهاب انا اردنا ان نذکر من سمّی بمیر قبل حسن (حاجی میر حسن بیگ) لیفرح بعناية ربّه فی هذا الیوم الذی فیہ نادى المناد من کلّ الجهات

و نذکر من سمّی باللهیار (بیگ) لیتمسک بحبل المختار و یشهد لسان ظاهره و باطنه بما شهد به مکلم الطّور اذ استوی علی عرش الظّهور و یطوف حول الأمر باستقامة لا تمنعه فراعنة الأرض و لا جبابرة البلاد و اردنا ان نذکر من سمّی بمحمود (کربلائی) فی کتاب الأسماء و انا العزیز الغفّار یا محمود خذ کأس البیان باسم مالک الأدیان ثم اشرب منها امراً من لدنا و قل یا قوم تالّله قد نزل من سماء البرهان ما قام به اهل القبور و نفخ فی الصّور و نطقت الأشياء الملک لله فالق الأصباح یا جهانگیر (بیگ) اسمع نداء الله المقتدر القدير من السّدره الحمراء المغروسة فی الفردوس الأعلى من ید ارادة مولی الوری و قل سبحانک اللهمّ یا الهی لک الحمد بما هدیتنی الی صراطک و سقیتنی کوثر بیانک و عرّقتنی اذ کان القوم فی نوم عجاب

یا اسمعیل اشکر الله ربک بما جعلک فائزاً باصغاء ندائی الأهلی الذی کان امل المقربین و المخلصین فی ازل الآزال
اشهد بجودک الذی سبق الوجود و بأمرک الذی سخرت به الأحزاب

یا اولیائی فی نامق انا ذکرناکم من قبل و فی هذا الحین بما اشرق به نیر البیان من افق سماء رحمة ربکم مالک الایجاد
انا ذکرنا الذی شرب رحيق الشهادة فی سبیل ربّه امام العیون و الأبصار و بذلك فاز بما لا فاز به احد الا من شاء الله مالک
الرقاب

یا ابن الشّهد طوبی لک بما تمسکت بعروتی و تشبّثت بذیل رحمتی اذ کان القوم فی غفلة و ضلال نسأل الله ان
یقربک الیه و یقدّر لک من قلمه الأعلى ما ارتفع به النداء بین الأرض و السماء الملک لله ربّ ما یرى و ما لا یرى و ربّ
مشارك الأذکار

یا اباالقاسم قد حضر اسمک امام الوجه اقبل الیک وجه الله من هذا المقام و انزل لک ما اشتعلت به النار فی الأشجار
و نطقت أنّه لا اله الا هو المقدر المهیمن العزیز الجبار ذکر الناس بآیات ربک و بشرهم بما نزل من القلم الأعلى فی اعلى
المقام انتهى

لله الحمد در این ایام بعضی مکرّر بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز شدند نامها و عرایض متتابع رسیده و میرسد و در هر
یک اماکن و دیار آن اطراف مذکور و هر یک از اولیا فائز شده بآنچه که گواهی میدهد بر عنایت و شفقت و فضل حقّ جلّ
جلاله صدهزار طوبی از برای نفوسی که در این ایام بعنایت الله فائز گشتند چه که کلمه الله را فنا اخذ نمایند و تغییر راه نیابد
یشهد بذلك لسان العظيمة كما شهد من قبل أنّه هو المقدر علی ما یشاء فی المبدأ و المآب

ذکر بجستان را نمودند بعد از عرض امام وجه این آیات از سماء عطا نازل قوله جلّ جلاله و عزّ برهانه

یا بجستان افرح ثمّ احمد سبح ثمّ اشکر بما ذکرک الذی بکلمة منه خلقت السموات و الأرض کم من عالم ما ذکر
لدى المظلوم و کم من عارف انکر المعروف و کم من رجل منع عن بحر الحیوان فی ایام ربّه الرحمن و انت فزت بعنایة الله و
رحمته و ذکرک من کان مذکوراً فی افئدة المقربین و المخلصین انا ذکرنا علیاً فی الكتاب و فی الزّبر و الألواح مرّة بعد مرّة ثمّ
الذین آمنوا بالله ربّ العرش العظیم نسأل الله ان یبعث منک رجلاً ینصرون ربّهم فی الأعمال و یعطوا الناس بالأخلاق و نوصیهم
بالمحبّة و الوداد أنّه هو العلیم الحکیم انا سمعنا نداء الذین اقبلوا و اجبناهم بلوح یشهد لهم فی کلّ عالم من عوالم الله الملک
الفرد العزیز الحمید یا ابن اسمی کبر علی وجوه عبادی فی بلادی ثمّ اتل علیهم آیات الله ربک و ربّ آبائک الأولین قد انزلنا
لک فی هذه الأيام ما ابتسم به ثغر البیان ان ربک هو الغفور الرّحیم

و هذا ما نزل لأولیاء الله فی فاران قوله جلّ جلاله و عظم شأنه لله الحمد اولیای آن ارض فائز شدند بنور ایمان فاران
خوب اسمیست از آن عرف محبّت استشمام میشود لهم ان یفتخروا بهذا الاسم الذی خرج من فم مشیّة الله ربّ العالمین
انشاءالله آثار این اسم بارادة الله در اولیای آن ارض ظاهر و مشهود گردد کل را در این حین ذکر مینمائیم نفوسی که قصد
کعبه الله نمودند و رحيق لقا را از ایادی عطا آشامیدند کل در ساحت اقدس مذکورند لله الحمد آن نفوس بذکر و حضور و لقا
فائز گشتند و همچنین سایر اولیا در این ایام مکرّر ذکرشان از قلم اعلى جاری یا ابن اصدق علیک بهائی و عنایتی حال اراده
آنکه نفوس مذکوره در نامه را ذکر نمائیم لتعرف اولیائی بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت من فی السموات و الأرضین
هذا ما نزل لجناب میر آقا حسین بیک علیه بهاء الله

هو الله

یا حسین علیک بهائی در این حین مصباح الهی باین کلمه مبارکه ناطق یا حزب الله خذوا كأس الفلاح من ید عطاء ربکم مسخر الأریاح ثم اشربوا منها باسمی العزیز البدیع طوبی لک بما تمسکت بحبل الله و اقبلت الیه اذ کان الظالمون فی ظلم عظیم و اعراض مبین نسأل الله ان یؤیدک علی ما اردته فی سبیلہ الواضح المستقیم
ما نزل لجناب حاجی میرزا عبدالعلی علیه بهاء الله

هو الله

یا عبدالعلی علیک بهاء الله الأبدی اشکر الله بما توجه الیک وجه القدم من شطر سجنه الأعظم و انزل لک ما انجذبت به افئدة الأمم الذين وفوا بعهد الله و میثاقه و اخذوا الكتاب بقوة من لدنه انه هو المؤید العلیم طوبی لک و لمن فاز برحیق یانی و کوثر عرفانی و سلسبیل ذکر العزیز المنیر البهاء من لدنا علی اهل البهاء الذين اقبلوا بالقلوب الی هذا النبأ العظیم
و هذا ما نزل لجناب استاد علی اکبر علیه بهاء الله

هو الله

یا علی قبل اکبر علیک بهائی در کتاب قبل بشارت داده میفرماید کل باسماء ذکر میشوند حمد کن محبوب عالم را که ترا فائز فرمود بآنچه که مظاهر جلال و مطالع کمال از آن محرومند مقصود از این کمال اموریست که نزد مظاهر اوهام مقبول سبحان الله حزب غافل اسم منکر را معروف گذاشته اند و جهل را علم نسأل الله ان یعرفهم خسرانهم و ما فات عنهم فی هذا الیوم الذی بذکره نطقت الأوراق فی الأشجار قد اتی المختار و معه فرات العلم و الحکمة اقبلوا و لا تكونوا من الغافلین
هذا ما نزل لجناب کربلائى حسن علیه بهاء الله

هو الله

یا حسن علیک بهائی حسین را علمای عصر بر شهادتش فتوی دادند چنانچه در این عصر بر مالکش فتوی دادند کتب الهی از ظلم علمای آن عصر و این عصر نوحه مینماید ولكن آذان از اصغا ممنوع احفظ لؤلؤ محبة الله فی خزينة قلبک ثم استره من اعین الخائنین و قل لک الحمد یا اله العالم و معبود من فی السموات و الأرضین
و هذا ما نزل لجناب میر احمد بیك علیه بهاء الله

هو الله

یا احمد علیک بهاء الله الفرد الأحد بگو یا قوم امروز روز ذکر و ثناست چه که جمال قدم و محبوب امم بر عرش عطا مستوی خود را از این فیض اعظم و فضل اکبر منع نمائید جهد نمائید شاید فائز شوید بآنچه که بعز قبول فائز گردد و بدوام ملک و ملکوت باقی ماند عالم منتظر این یوم بوده و چون ظاهر شد اهلش بعدم راجع طوبی لمن عرف المقصود و تمسک بالمعروف
انه من المقرّین عند الله رب العالمین

هذا ما نزل لجناب میر غلام رضا بیك علیه بهاء الله

هو الله

يا غلام قبل رضا مقصود یکتا از سجن عکّا بنو اقبال نموده و ترا ذکر مینماید لیجذبک ذکره الی مقام تسقی بید العطاء اهل البهّاء کوثر البقاء أنّه هو مولی الوری یذکر اولیائه بما تبقى به اسمائهم بدوام اسمائه و صفاته أنّه ولیّ المقبلین و مقصود العارفین انا نوصی عبادنا و اماننا بتقوی الله ربّ العرش العظیم طوبی لمن تمسک بحبلی و نطق بشنائی بین عبادی أنّه من المخلصین فی لوحی المبین

و هذا ما نزل لجناب محمد هاشم علیه بهاء الله

هو الله تعالى

یا محمد قبل هاشم علیک بهائی و عنایتی مکرّر ذکر از قلم اعلی نازل أنّه معک و سمع ندائک فی ذکره و ثنائّه و هو السّميع البصیر و هو العلیم الحکیم انشاءالله در جمیع احوال و احوال بنار حبّش مشتعل باشی و بنور عرفانش منور اولیا را تکبیر برسان و بضیاء سراج الهی مشتعل نما تا کل بحکمت و بیان عباد را بشریعه مقصود عالمیان فائز نمایند یوم یوم حکمت است و خدمت و خدمت حقّ جلّ جلاله در رتبه اولی تبلیغ امرش بوده و هست از حقّ میطلبیم اولیای خود را مؤید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع کلمه و ارتقای مقام است البهّاء علیک من لدن مشفق کریم انتهى

این یوم الحمد لله یوم ابصار مخلصین و آذان مقررین است چه که جز ابصار حدیده و آذان واعیه لایق مشاهده امواج بحر بیان الهی و اصغاء حقیف سدره ربّانی نبوده و نیست هنیئاً لهم و مرئناً لهم هم باصفا فائز و هم بمشاهده فائز یوم یوم اولیاست و وقت وقت اصفیاء فی الحقیقه ساعت موعوده متحرّیر چه که مقام مقامیست که جز حقّ آگاه نه و جز اراده و علمش محیط نه یسأل الخادم ربّه بأن یقدّر لأحبّائه ما قدّر للذین فازوا بکثرة الانقطاع فی آیامه اولئک عباد زین الله السن الملائه اعلی بذکرهم و ثنائهم من یقدر ان یصفهم حقّ الوصف او یعرفهم حقّ العرفان اولئک رجال استقرّوا فی ظلّ قباب العظمة و الاجلال امرأاً من لدی الله الغنی المتعال

ذکر توجّه بارض باء و شین و قریه را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات یتّبات از لسان عظمت ظاهر و نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

بسمی الذی به انجذب اهل مدائن العلم و العرفان

اولیای ارض باء و شین لدی الله مذکور بوده و هستند در این آیام مکرّر ذکرشان از سماء مشیت نازل و هر یک بامواج بحر بیان مقصود عالمیان فائز لله الحمد از کأس عرفان و ایقان آشامیدند و لدی الله از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور أنّه یحبّ اولیائه هناك و ذکرهم من قبل بذکر احیا الله به عبادّه و یذکرهم فی هذا الحین بما فاحت به نفحات الوحی فی الامکان أنّه هو العزیز المّان لا یعزب عن علمه من شیء یشهد و یری و هو العزیز البصّار یا اولیائی اسمعوا ندائی من شطر سجنی ثمّ اذکروا ما ورد علی المظلوم من الذّین یدعون العرفان فی انفسهم و یرتکون ما ارتفع به حنین الملائه اعلی یشهد بذلك من اتی بالحقّ بملکوت الآیات انا نبشّر کلّ واحد منهم من القانتین و القانتات بما قدّر لهم من لدی الله ربّ الأرباب البهّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیکم و علی الذّین سمعوا النداء و قالوا لک الحمد یا من فی قبضتک زمام من فی الأرضین و السموات

و نذکر اولیائی فی خیرالقری و نذکرهم بآیات الله مولی الأنام یا (ملاً) محمد قبل رفیع قد ذکرک من قام علی خدمتی ذکرناک بلوح تضرّع منه عرف عناية الله ربّ الأرباب طوبی لک و لمن اتّخذ لنفسه مقاماً فی آیام الله مالک المبدی و المآب

احمد الله بما ذكرك من نطقك الأشياء عند ظهوره قد اتى المخزون بأمر لا يعادله ما كنز فى الأرضى و الجبال
يا (ملاً) محمد قبل تقى قل

لك الحمد يا الهى بما ذكرتنى مرّة بعد مرّة و ايدتنى على الاستقامة على امرك اشهد أنّك انت العزيز الفضّال اسألك
بأن تنزل علىّ و على عبادك من سحاب رحمتك امطار العنايه و الألطاف أنّك انت المقتدر العزيز الوهاب
يا ابن اصدق قد ذكرنا من صعد الى الله الذى سمى بمحمد قبل على ثمّ الذين نسبهم الله اليه ان ربك هو المشفق
العزيز الفياض انا نذكرهم فى هذا الحين و نكبّر على وجوههم و نسأل لهم ما يقربهم الى الغنى المتعال انتهى
ذكر هر يك از اوليا كه در محضر مولى الورى عرض شد بعنايت كبرى فائز گشت مقصود از خلقت آنكه در حضور
مذكور آیند تا بخدمتى فائز شوند امطار رحمت از سحاب فضل و عنايت من غير تعطيل و تعويق نازل ما ذكر من اسم الآ و قد
نزل له ما يكون باقياً باسمه الباقي طوبى از برای نفوسى كه در اين ايام موجودند و لدى الوجه المذكور

ذكر ورقه بنت محبوب فؤاد جناب حاء و سين و همچنين ورقه بنت اخت ايشان عليه و عليها بهاء الله را نمودند لله
الحمد از سنين گذشته الى حين عندالله المذكور بوده‌اند و بذكر و عنايت و الطاف و شفقت سدره مباركه مزين و مرزوق و
مخصوص هر يك اين ايام لوح اقدس ابداع انور ابهى نازل نزد جناب محبوب فؤاد حاء و سين عليه بهاء الله الأبهى ارسال شد
يسأل الخادم ربّه بأن يجعلهما من اللآئى طفن العرش فى العشى و الاشرار و يسبحن ربهنّ فى الغدوّ و الأصال و يقدر لهما ما
تقرّ بهما الأبصار فى الحقيقه اولياى باء و شين در هر سنه بلکه در هر شهر بلکه در هر يوم در پيشگاه حضور المذكور بوده‌اند
متنعمند بنعمتهای ذكر و بيان و حكمت و عرفان مجدّد بعد از عرض باء و شين در ساحت امع اقدس اعلى اين آيات از
مشرق اراده اشراق نمود قوله جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم سلطانه

هو السّامع العليم

يا امتى يا ورقة الفردوس قد فزت بآيات قد خلق الله بكلّ حرف منها عوالم ما اطّلع بها آلا نفسه ان ربك هو العليم الخبير قد
فزت فى اكثر الأيّام بنداء الله مقصود العارفين انا ذكرناك ثمّ اللآئى آمنّ بالله ربّ العالمين قد توجّه اليك ملكوت البيان و انزل
لك و لمن معك ما شهدت به الدّرات بفضل الله و عنايته و رحمته و عطائه انه هو الفضّال الكريم

يا روحانى عليك بهائى و عنايتى نطقك بالحقّ اذ اقبلت الى الله مقصود المخلصين قد فاز ما جرى من فؤادك و
لسانك باصغاء ربك ربّ العرش العظيم تشهد بعنايتى لك كتبى و صحفى و ما جرى من قلمى العزيز البديع طوبى لك و لمن
احبك و ذكرك و لأمة سمعت قولك فى هذا التّبا المبين قد فاز عملك بطراز القبول نسأله ان يؤيّدك على ما يبقى به ذكرك و
ذكره بدوام امرى المحكم المتين

يا غلام قبل رضا قد فاز اوليائى هناك بذكرى مرّة بعد مرّة و فى هذه الأيّام ذكرناهم كرّة بعد كرّة بذكر انجذب به
الملا الأعلى و سكّان هذا المقام الرّقيع اشكر الله بما توجّه اليك الوجه و زينّ عملك و عمل اوليائى بطراز تنوّرت بها مدائن
الأعمال فكّر فيما جرى من قلمى الأعلى لتجد حلاوة ذكرى و ما نزل من ملكوتى و سماء عنايتى التى سبقت من فى السّموات
و الأرضين

يا محمد قبل على قد ناح قلبى و قلمى بما ورد علىّ من جنود الغافلين الذين ينسبون انفسهم الى نفسى و يأكلون اموال
النّاس بالباطل الا أنّهم من الأخسرين فى كتابى العظيم قد ارتكبوا فى المدينة الكبيرة ما صاحبت به الصّخرة و ناحت به الأشجار
و ذرفت دموع العارفين نسأل الله ان يوفّق الكلّ على العدل و الانصاف و يؤيّدهم على الرّجوع انه هو المقتدر القدير الحمد لله
الذى ايدك و اوليائى على خدمة امره و ما يرتفع به ذكره انه هو المؤيّد الحكيم

يا (حاجی میرزا) حسین انّ المظلوم اقبل اليك و ذكرک بما انجذبت به مدائن الأذکار منهم من قال يا اولیاء الله قوموا ثمّ اقبلوا بقلوب طاهرة و نفوس زكية و وجوه منيرة و آذان واعية و ارجل مستقيمة تالله قد ارتفع ما طارت به الأشياء و ظهر ما خضع عند ظهوره من فی السموات و الأرضين قد انزلنا لك ما يجد منه المقربون عرف حبّی طوبی لك و لمن فاز بأيام الله و سمع ما ارتفع من الفردوس الأعلى انّه من المخلصين يشهد بذلك كلّ منصف خبير کبر من قبلی علی وجوه اولیائی و بشرهم برحمتی و فضلی انّ ربّک هو المشفق الغفور الرحیم البهاء من لدنا علیک و علی ابنک و علی الذين ما منعهم ضوضاء الغافلين عن صراطی المستقیم

يا عبدالوهاب اسمع نداء مالک الرقاب الّذی ارتفع فی المآب رغماً لكلّ عالم بعيد قل هذا يوم فيه استوی مالک القدم علی عرش اسمه الأعظم و نطق بما هدی الأمم الی منظره المنیر طوبی لعین رأّت و لأذن سمعت و لقلب فاز بالاقبال الی مشرق آیات ربّه الناطق البصیر

و نذكر فی هذا الحین امائی اللّائی شرین رحیق البیان من كأس عطائی و سمعن النّداء من شطر سجنی و تمسّکن بحبلی و تشبّثن بذیل الله المقتدر العزیز الحکیم یا ورقتی یا امّ مهاجری انّ المظلوم لا ینساک قد ذکرک و یذكرک بدوام ملکوته العزیز الجمیل

و نذكر امة الأخری انّه یحبّ اولیائه و امائه الّذین نبذوا العالم فی حبّه و رضائه و اخذوا ما امروا به فی کتابه الّذی اذا نزل خضع له ما عند الأمم انّ ربّک هو المبین الخبیر و نوصی الکلّ مرّةً أخرى بالأمانة الکبری لعمری قد ظهرت فی المدينة الکبيرة خیانة بها ناح عباد مکرمون انّا لله و انّا الیه راجعون

یا قلم الأعلى اذکر اولیائک فی سرايان و بشرهم بعناية الله ربّ الأرباب یا محمّد قبل طاهر انّا ذکرناک من قبل و الّذین آمنوا فی المدن و الدیّار تالله قد سرت نسمة الرّحمن فی البلدان و القوم اکثرهم فی غفلة و ضلال هل تعرف ما منعهم قل اهوئهم و هل تعرف بأیّ شیء يتحرّکون قل بشبهات الّذین کفروا بالمبدی و المآب ذکر احبّائی من قبلی و نورهم بما سطع و لاح من افق لوح الله مالک الرقاب قد فتح باب السّماء و اتی الموعود بنور ما منعه السّحاب قل

لک الحمد یا مولی العالم و لک الثناء یا منزل الآيات اشهد انک ظهرت و اظهرت ما هدی النّاس الی سوء الصّراط یا مسعود اسمع نداء الله العزیز الودود قد حضر اسمک من قبل امام وجه مالک الفضل و اجابک رحمة من عنده و هو العزیز المحبوب قد ظهر کلّ سرّ و برز کلّ امر و نطق کلّ لسان الملک لمالک الوجود قد حضر اسمک مرّةً أخرى ذکرناک کرّةً بعد کرّةً امرأً من عندنا و انا المقتدر المهیمن القیوم طوبی لك بما سمعت و اقبلت و ویل لكلّ غافل مردود نوصیک و الّذین آمنوا بما تشتعل به الأفئدة و القلوب و بالأمانة و العفة و الاتحاد طوبی لمن سمع و عمل بما امر به فی لوحی المحتوم طوبی لمن اقتصر اموره علی تألیف قلوب الأولیاء و طوبی لمن تمسّک بحبله الممدود ذکر اولیائی من قبلی و بشرهم بما نزل لهم من لدی الله ربّ الجنود لعمری من اقبل الیّ من العباد و الاماء قد تحرّک علی ذکره القلم و فاز بعناية مالک القدم الّذی نطق امام وجوه الأمم الملک لله مالک الملک و الملکوت انتهى

یا اولیاء الله و احبّائه از برای هر یک از دوستان از سماء بیان نازل شده آنچه که سبب حیات عالم و امم است عالم از نفحه الهی تازه و خرّم عمر ربّنا و ربّکم هر یوم کتابی نازل و هر لیل حجّتی باهر ولكن قوم غافل از حقّ میطلبم اولیای خود را بر تبلیغ امرش مؤیّد فرماید یعنی بحکمت و بیان عالم را برهان احاطه نموده و نور ظهور منور داشته ولكن غافلين بیخبرند آیا سبب بیخبری چه بوده علمه عند ربّنا العلیم الخبیر

و هذا ما نزل من سماء مشیّة ربّنا مالک الایجاد لأولیائه فی کاخک و جناباد قوله تبارک و تعالی

بسمی السّميع و بسمی البصیر

یا محمّد سمع الله ندائك و انزل لك ما لا يعادله ما عند القوم يشهد بذلك كتاب الله المهيمن القيوم طوبى لأذن فازت باصغاء ندائي و لوجه توجّه الى شطري و لعين رأت آثار قلمي و ليد اخذت كتاب الله ربّ ما كان و ما يكون فضائل أيام الهي خارج از تحديد و فيوضاتش مقدّس از انتها و احصا طوبى از برای نفسى كه ضوضا و زماجير و غوغا و نعاق او را از نيّر آفاق منع نمود بوجه منير اقبال نمود و بعين مقدّس از رمد و اذن منوّه از مانع قصد مقام اعلى و ذروه عاليا كرد يشهد لسان العظمة بأنّه هو اهل البهَاء المستقرّ على السّفينه الحمراء كذلك اشرق نيّر العطاء من افق سماء عناية مولى الورى طوبى لقوم يعرفون طوبى لك بما اقبلت و سمعت اذ منع عن الاقبال اكثر الاماء و الرجال نسأل الله ان يوفّقك على خدمة امرى و يكتب لك خير كلّ عالم من عوالمه أنّه هو المشفق العزيز الودود

يا اسمعيل اسمع ندائي من ملكوت بياني أنّه يجذبك الى افق اشرق منه النور و اضياء به الدّيجور قد ذكرك من احتّى و قام على خدمتي ذكرناك بآيات لا يذكر عندها ذكر الخزائن و الكنوز نعيمًا لك و لمن عمل بما امر به فى لوحه المحفوظ انا زيّنا سماء البرهان بأنجم الذّكر و البيان طوبى لمن سمع و فاز أنّه من الذين وصفهم الله فى الفرقان بقوله لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون

و نذكر امائى اللّائى اقبلن الى الأفق الأعلى و عملن ما امرن به فى كتابى المحتوم يا امائى و اوراقى فى المدن و الدّيار اسمعوا نداء ربّكم المختار أنّه اتى من افق الاقتدار بسلطان احاط الغيب و الشّهود و ذكر كلّ عبد اقبل اليه و كلّ امة اقبلت و سمعت و قالت

لك الحمد يا الهه الأسماء بما هديت عبادك الى افقك و اوراقك الى سدره امرك اسألك بأمرك الذى سنّ العالم و الأمم بأن تغفر لهم و تؤيّدهم على ما يقربهم اليك فى كلّ الأحوال أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الحقّ علام الغيوب البهَاء المشرق من افق سماء رحمتى على عبادى و ورقاتى اللّائى آمنّ به و بآياته فى يوم فيه نصب الميزان و نفخ فى الصّور

يا (استاد) محمّد قبل باقر قد توجّه اليك المظلوم من شطر الله المهيمن القيوم أنّه يدعوك بما يقربك اليه و يلقى على العالم ما يؤيّدهم على خدمة مالك القدم هذا الاسم الأعظم الذى به حدثت الأرض اخبارها و اظهرت كنوزها و خزائنها طوبى لمن سمع و رأى و ويل للغافلين احفظ ما نزل لك و قل لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الوجود من الغيب و الشّهود انّ الكتاب ينطق و القوم لا يسمعون و النور اشرق و القوم اكثرهم لا يفقهون قد اتى الميقات و سلطان الآيات استوى على العرش و قال العزّة لله مالك الوجود

يا اوليائى فى الجيم و النّون قد انجز الله وعده و اظهر ما اراد بقوله كن فيكون ما منعه ضوضاء العباد و لا صفوف الذين انكروا حجّة الله و برهانه و قالوا ما لا قاله الأوّلون يا محمّد قبل باقر (ياء) لعمر الله قد تبدّلت الأرض و النّاس فى ريب عظيم و نطقت الأشجار و القوم اكثرهم من الرّاقدين قد سمعوا النّداء و انكروه و احاطت الجهات حجّة ربّك و هم لا يشهدون اذا قيل لهم بأىّ حجّة آمنتم برسل الله يقولون الكتاب فلمّا نزل أمّه كفروا و قالوا ما ناح به المقرّبون لعمر الله لا يعرفون ما يخرج من افواههم اولئك همج رعا عاتبوا اهوائهم فى يوم فيه نادى المناد من الأفق الأعلى يا ملأ الانشاء قد استقرّ العرش فى عكّاء اسرعوا هذا خير لكم عمّا خلق فى الأرض ان انتم تعلمون اذا اخذك كوثر بياني قل

الهي الهي لك الحمد بما هديتنى و لك الشّكر بما ذكرتنى و لك البهَاء بما القيت علىّ ما قرّبنى اليك اشهد أنّك انت مولى العالم قد ظهرت و اظهرت ما كان مكتوناً فى العلم و مخزوناً عند الله مالك الملكوت البهَاء من لدنّا على اهل البهَاء الذين

سمعوا و قالوا لك الحمد يا اله الغيب و الشهود

يا اولیائی فی خیرآباد لا اشکو بئی و حزنی ولكن ذکر مینمائیم آنچه را که سبب تنبّه و بیداری و آگاهیست هر بلد و هر مدینه که الیوم بقاء اهل بهاء فائز او بسبب و علّت ظهور خود آگاه گشته و از فائزین عندالله مذکور و محسوب ولكن اهل بهاء نفوسی هستند که بارادة الله تمسک نموده اند و بذیل مشیتش تشبّث ایشانند مطالع عفت و امانت و مشارق عهد و وفا قسم بمالک یوم که اگر نفسی الیوم ندا نماید آیا وصایای الهی در چه وقت نازل و در کدام ورق مسطور در آن وقت الواح لاتحصی از اطراف عالم ندا نماید مائیم حامل نصایح الهی و مواعظ ربّانی و بر هر نفسی القا نمودیم آنچه را که سبب نجات ابدی و عزّت سرمدیست ولكن بعضی از مدعیان محبّت هیکل امانت را اخذ نمودند و بزنجیرش کشیدند آن ظالم بی وفا در صباح و مسا از ضرب سیاط جفا معذبش دارد ظلم بمقامی رسیده که حنین حصاة بلند شده و نواة واسفا میگوید ینبغی لكلّ نفس ان يقول

الهی الهی لك الحمد بما هدیتنی و ایدتنی علی عرفان بحر آیاتک و سماء رحمتک اسألك بأن تؤیّد عبادک علی ما تحبّ و ترضی و زین هیاکلهم بطراز الأمانة و الوفاء بدّل یا الهی کذبهم بالصّدق و اعراضهم بالاقبال و انکارهم بالاقرار و ظلمهم بالعدل و اعتسافهم بالانصاف ای ربّ وفقهم علی الرجوع الیک و الانابة لدی باب عفوک انک انت التّوّاب الغفور الرّحیم و الفضّال العزیز الکریم انتهى

از فضل نامتناهی و رحمت لاتحصی هر یک از اسماء که در ورقه آن محبوب فؤاد بود فائز شد بما لا عدل له اگر باب انصاف و عدل بر وجه عباد باز شود کل شهادت دهند از آنچه نازل گشته بر عنایت و شفقت و فضل حقّ جلّ جلاله چه بسیار از لیالی که کل در مهارد راحت بوده اند و لسان مقصود عالمیان بذکر احبّائش ناطق و ذاکر آیا کدام حمد و شکر لایق این عنایاتست ما یظهر من الخلق لم یکن لایقاً للحقّ جلّ کرمه و جلّ فضله و جلّ جوده الّذی احاط الوجود

الهی الهی بچه لسان و بچه استعداد میتوانیم تدارک عملهای ناکرده را نمائیم پا در گل غفلت فرو رفته و ید را اوهام و آمال از اخذ کتاب بازداشته مقام اعراض اقبال فرموده اند و بعنایت خفیه ستر نموده اند غیر او که را داریم تا از او مسئلت نمائیم آنچه را که سبب تدارک ما فات عنا گردد ولكن نظیر بانحصار مبتلا و بحدود محدود کجا لایق مشاهده و یا قابل عمل است و چون سیلی جز سیلش نه و راهی جز راهش نه با حمل کبائر و صغائر باو راجعیم چه که غیر او نداریم و نشنیدیم و ندیدیم پس باید دست توسّل بذیل اطهرش بلند نمائیم و بحبل رحمتش تمسک جوئیم اوست قادر یکتا و بخشنده یکتا و عالم یکتا و کریم یکتا بصد هزار لسان مسئلت مینمائیم که کل را مؤیّد فرماید بر عمل بآنچه تعلیم داده و اخبار فرموده

ای پروردگار ما بمثابه اطفالیم تربیت لازم داریم از دریای کرمات مسئلت مینمائیم که ما را بایادی اراده ات تربیت نمائی و بمقام بلوغ که انقطاع از غیر و توجه بفناء باب تو است مزین و فائز فرمائی قدر لنا فی کلّ الأحوال ما یقرّبنا الیک و یطهّرنا عن دونک انک انت الفضّال الکریم و تمنعنا عما لا یلیق لعظمتک و سلطانتک و قدرتک و اقتدارک لا اله الا انت الفرد الواحد القویّ القدیر

ذکر زاوه و اولیای الهی را در آن ارض نمودند مخصوص ذکر جناب آقا سیّد جواد علیه بهاء الله و عنایت و ذکر اشتعال و توجه و قیامشان را بر خدمت امر بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس ابهی یک لوح مبارک از سماء مشیت مالک رقاب نازل و ارسال شد یسأل الخادم ربّه بأن یشرقه بقاء لوحه و یرزقه ما کان مستوراً فی کلماته المطاعة امید آنکه از نار سدره و نور احدیه آن جهات را مشتعل نمایند و منور دارند ان ربّنا الرّحمن هو المبین العلیم و هو المشفق الکریم این عبد از برای ایشان توفیق و تأیید میطلبد تا بحکمت و بیان اهل امکان را راه نمایند و بمقصود رسانند

در لوح حکمت این کلمات عالیات از سماء مشیّت منزل آیات نازل قوله تبارک و تعالیٰ اِنَّ الْبَيَانَ جَوْهَرٌ يَطْلُبُ التَّفْوِذَ وَ
الاعتدال اما التَّفْوِذَ مَعْلَقٌ بِاللِّطَافَةِ وَ اللِّطَافَةُ مَنْوُطَةٌ بِالْقُلُوبِ الْفَارِغَةِ الصَّافِيَةِ وَ اَمَّا الاعتدال امتزاجه بالحكمة الّتي نزلناها في الزّبر و
الألواح انتهى

اکثری غیر بالغ مشاهده میشوند لذا باید بایادی محبّت و رفق و مدارا اهل آن اطراف را از نوم غفلت برانگیزانند و ببحر
اعظم هدايت فرمایند اِنَّ اللّٰهَ يَمْدُّهُ وَ يُؤَيِّدُهُ فَضْلاً مِنْ عِنْدِهِ وَ رَحْمَةً مِنْ لَدُنْهِ وَ هُوَ الْجَوَادُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
وَ هَذَا مَا نَزَلَ مِنْ سَمَاءٍ مَشِيَّةٍ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ لِأَوْلِيَائِهِ هُنَاكَ قَوْلُهُ عَزَّ بِرَهَانِهِ وَ عَزَّ بَيَانِهِ

بسمی الذّاکر العلیم

یا شیخ قاسم احمد الله تبارک و تعالیٰ بما اَیَّدک علی التَّوَجُّهَ الیه و الاقرار بما انزله فی کتابه فی یوم فیهِ اعرض عنه اکثر خلقه و
انکروا ما سطع و لاح من افق سماء قلمه الأعلى طوبی لقوی ما اضعفته الشّبهات و ما منعتہ اشارات الذّین کفروا بیوم الذّین
افرح بما جرى ذکرک و اسمک من لسان العظمة فی هذا السّجن البعید و انزل لک ما یبقی بدوام الملک و الملکوت من لدن
علیم حکیم لا یعادل بکلمة من کلماته ما عند القوم یشهد بذلك من عنده لوح حفیظ نسأل الله تعالیٰ ان یوفّقک علی ذکره و
ثنائه و یمدّک بجنود البیان أنّه هو المقتدر القدير اذا سمعت النّداء من هذا الأفق الأعلى قل
الهی الھی لک الحمد بما زینت هیکلی بطراز الاقبال الیک و رأسی باکلیل حبّک و عینی بمشاهدة آثارک و قلبی
بالاقبال الی ساحة عزّک اسألك بجودک الّذی احاط الوجود و باسمک الّذی به سخرت من فی الغیب و الشّهود بأن تؤیّدنی
علی الاستقامة علی امرک انک انت المقتدر العزیز الوهاب
وَ هَذَا مَا نَزَلَ لِجَنَابِ شَيْخِ سَمِيٍّ حَضْرَةِ الْمَقْصُودِ

هو النّاطق بالحقّ

یا شیخ یا من سمّیت باسم ربّک قد توجّه الیک وجه المظلوم و ذکرک بما تضوّع به عرف الفضل اشکر و قل
لک الحمد یا مقصود العالم اسألك بالأکباد الّتی ذابت فی هجرک و فراقک و بنور وجهک الّذی به اشرفت مدائن
علمک و حکمتک و ببحر فضلک و عَمَانِ آیاتک ان تقدّر لی خیر الآخرة و الأولى ای ربّ لا تمنعنی عن فیوضات آیامک و لا
تجعلنی محروماً عمّا قدرته لأصفيائك الذّین بهم نصبت رایة ظهورک فی طور العرفان و ارتفعت اعلام هدايتک بین الأنام بأن
تجعلنی من الذّین نصرُوا امرک بالحكمة و البیان و طافوا حول ارادتک منقطعین عن اراداتهم و اخذوا کتابک بقوة من عندک و
سلطان من لدنک ای ربّ انت الّذی ايقظتني و اسمعتني و هديتني الی صراطک المستقیم و امرک المحکم المتین لا اله الا
انت المقتدر القدير

ما نَزَلَ لِجَنَابِ مَلّا رَجَبَعْلَى عَلَيْهِ بَهَاءُ اللّٰهِ

هو الظّاهر المستوی علی عرش البیان

یا رجب قبل علی علیک بهائی قد اتت الاّیام الّتی فیها قصد القاصدون بیت الله الحرام و طافوا حوله بأمره و عملوا ما امرهم به
فی کتابه طوبی لطائف انقطع عن دونه و فاز بما فاز به المقرّبون بفضله و عطائه اسأله ان یقدّر لهم من قلمه الأعلى ما تقرّ به
عیون الوری أنّه یشهد و یری و هو بالمنظر الأبهی لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم قم علی ذکر ربّک و بشّر العباد

بالحكمة و البيان بما نزل لهم ليشكروا ربهم رب من فى السموات و الأرضين هذا يوم المشاهدة و الاصغاء طوبى لأذن ما منعتهما القصص الأولى و لعين ما حببتها حجابات الغافلين كبر من قبل المظلوم على وجوه احبائي و نورهم بما اشرق و لاح من افق سماء عناية ربك الكريم كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتشكر و تقول

لك الحمد يا مقصود العارفين بما نور قلبى فى ايامك و هديتنى الى صراطك الأعظم العظيم

ما نزل لمن سمى بمحمد قبل حسين عليه بهاء الله

هو السميع من افقه الأبهى

يا محمد قبل حسين انا ذكرنا اولياء الله و احبائه من قبل و من بعد انه اقبل اليهم قبل اقبالهم اليه و ذكرهم قبل اذكارهم و توجه اليهم قبل توجههم ان ربك هو الفياض ذو الفضل العظيم و فى مقام اقبل اليهم بعد اقبالهم و ذكرهم بعد اذكارهم انه فى كل حين فى شأن بديع لا يشغله شأن عن شأن و لا تمنعه جنود الظالمين به ظهر حكم الاثبات و نزل كل امر حكيم انصروا ربكم بالحكمة و البيان لئلا ترتفع ضوضاء الغافلين انه ظهر بالفضل و اظهر ما كان مكنوناً فى علم الله رب العالمين طوبى لبصير ما منع عن مشاهدة آثارى و لسميع سمع نداء الله رب العرش العظيم كذلك ماج بحر البيان فضلاً من لدى الله لتشكر و تقول لك الحمد يا مقصود المقربين بما هديتنى الى ساحة عزك و سقيتنى كأس حبك و نورتنى بنور معرفتك و ذكرتنى فى سجنك و انزلت لى ما انجذبت به افئدة المخلصين

و هذا ما نزل لجناح ملا حسين عليه بهاء الله

هو البصير فى الأفق الأبهى

يا حسين فكر فيما ورد على هذا الحسين بعد القائم و هذا القيوم الذى قام امام الوجوه بسلطان مبين قد ورد علينا من علماء ايران ما ناح به سكان الفردوس يشهد بذلك من انصف فى هذا النبأ العظيم قل انه هو الذى وعدتم بظهوره بعد القائم لعمر الله لولاه ما ظهر النقطة و ما نزل البيان اتقوا الله يا قوم لا تنكروا الذى به ظهر كل برهان و ثبت كل حجة و تنور كل افق و نزل كل آية و ماج كل بحر و هاج عرف الله العليم الخبير قل يا ملأ الأديان طهروا آذانكم من القصص الأولى لتسمعوا صرير القلم الأعلى من الأفق الأبهى هذا ما امرتم به من قبل و فى هذا الحين من لدن عزيز حكيم اياكم يا قوم ان تمنعوا انفسكم عن رحيق عناية ربكم اقبلوا باسمه و خذوه بحبه ثم اشربوا بذكره العزيز البديع قل تالله لا يغنيكم اليوم ما عند القوم ضعوا مظاهر الأوهام و مطالعها مقبلين الى الله ربكم و رب آبائكم الأولين كذلك نطق القلم اذ كان الاسم الأعظم فى سجنه العظيم

قل يا معشر العلماء من الأعجام قد اخذتم زمام العباد باسمى و تقعدون على الصدور بنسبتكم الى امرى فلما اظهرت نفسى اعرضتم و عملتم ما جرت به دموع العارفين سوف يفنى ما عندكم و يبدل عزكم بالدلة الكبرى و ترون جزاء اعمالكم من الله الأمر الحكيم طوبى لك بما نبذت الموهوم و اخذت القيوم معيناً لنفسك انه مع من احبه يسمع و يرى و هو السميع البصير انتهى

ابن بنده هم خدمت هر يك تكبير ميرساند و از حق جلّ جلاله ميطلبد بر اشتعال ايشان بيفزايد ليشتعل به المتوقفين و يسرعون الى الله العزيز العليم

ذكر اولياى ارض خاء را نمودند لله الحمد هر يك بعنايت و فضل و رحمت الهى از قبل و بعد فائز شده و ميشود حبيب روحانى جناب ابن شهيد عليهما بهاء الله و عنايته از بحر ذكر الهى قسمت كلى برده اند چه كه مكرّر ذكرشان مذكور

مثل نداشته حکم الله آنکه تعرض باحدى ننمايند ولكن با نفوس معرضه که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جايز نه هذا حکم قد نزل من سماء ارادة آمر قدیمی طوبی لمن نبذ ما اراد و اخذ ما اراده الله رب العالمين انتهى

ذکر منتسبين ارض طاء را نموده بودند چندی قبل از آن ارض ذکرشان و مراتب اقبال و محبت و توجهشان را بتفصيل نوشته بودند و در ساحت اقدس بعز اصغا فائز و همچنین آن محبوب فؤاد از قبل ذکر نموده اند آنچه را که مشعر بر محبت و مودت و استقامت ايشان بوده لذا دو لوح امنع اقدس از سماء مشيت مخصوص ايشان نازل و بخط ابهى مسطور چند يوم قبل ارسال شد انشاء الله بان فائز شده اند و از بحر آيات الهی قسمت کامل اخذ نموده اند منتسبين آن محبوب لازال بعز ذکر الهی فائزند و اين کره هم دو لوح اقدس مخصوص دو ورقه مذکوره عليهم بهاء الله از افق سماء فضل نازل و لائح ارسال شد يسأل الخادم ربّه بأن ينزل عليهم و على امّهما و امّ امّهما ما ينبغى لبحر جوده و سماء عطائه انه هو الکرام الفضال التّوار العلام الفياض المقتدر القدير

اينکه در باره توجه بعضی از بستگان مرقوم داشتند اين ايام توجه جايز نه چه که سارقين مدينه کبيره قاطعين طريق شده اند محض محبت حضرات آقاياں افنان عليهم بهاء الله الأبهى بنفس اصفهانی که حال در مدينه کبيره موجود اعانت نمودند و چون تجارت محکم شد و محل رجوع احباب از اطراف گشت بنار حرص و طمع مشتعل و مقصودش آنکه جناب نبيل ابن نبيل حاجی شيخ محمد على عليه بهاء الله را از میان بردارد و بعد با نفسی مثل خود که البته تفصيل او را شنیده و يا ميشنويد متحد شد در فساد و مبلغی مال مردم را از میان برد و فرياد برآورد که سارقين برده اند و چون اين افترا از او پذيرفته نشد بر اعراض قيام نمود و بهتک حرمت امر پرداخت در نزد جميع اعجام مدينه کبيره مذکور داشته باینها آمدند و مال مرا سرقت نمودند مقصود از اين ذکر آنکه آن محبوب و اوليا آگاه باشند که احدى بشر مدينه کبيره توجه ننمايد شقاوت آن نفسين بدرجه اعلی رسیده حرمت امر الله را نزد اعجام ضايع کردند يسأل الخادم ربّه بأن يعث من يعرف الناس بکذبهم و افترائهم انه على کلّ شىء قدير

و اينکه در ذکر جناب حاجی سيّ وفقه الله على ما يحبّ و يرضى مرقوم داشتند در حضور مکرر ايشان را نصيحت و موعظه فرمودند و از آنچه رايحه فساد از آن استشمام شود بتصريح تمام منع نمودند معذک ايشان باوهامات خود متمسک تمسکی که فصل آن بنظر محال آمد و بعد در ظاهر راضی و در باطن شاکی از اينجا تشریف بردند واقعه رشت و مازندران نظر بمعاشرت او با اصحاب واقع شد چه که بعضی از معاشرت ظاهره او با اصحاب همچو گمان نمودند که اهل الله با مولای او متحدند باری باين جهت وارد شد آنچه که وارد شد معاشرت او در ظاهر ابداً جايز نه ولكن تکدر او هم نظر باشنائی قبل محبوب نه صاحب یک وجه نبوده و نيستند چون از قبل اظهار محبت مينمودند از حقّ جلّ جلاله ميطلبم عالم خيال ايشان را از غبار و ظلمت فساد و نزاع و ما تتکدر به النفوس مقدّس فرمايد سبحان الله نزد هر نفسی صلاح مقدّم است بر فساد باری در باره ايشان بايد دعا نمود و از حقّ طلبيد آنچه را که سبب حفظ اوست انه هو السّامع المجيب

و اينکه در ذکر ناعق که در لوح خضرا بوده مرقوم داشتند ناعقين نفوسی هستند که ناس را از صراط منحرف ميسازند و بغير حقّ دعوت مينمايند سبحان الله کاظم مذکور عليه بهاء الله الأبهى امام وجوه بحقّ ناطق است و بر خدمت قائم جای شبهه نبوده و نيست بعد از عرض اين کلمات عاليات از سماء مشيت نازل قوله تبارک و تعالی

الهی الهی طهر قلوب اوليائك عمّا لا ينبغى لأيامک و ألف بين افئدتهم و عقولهم و نفوسهم لئلا ينطق احد بغير رضائک و عرفهم ما انزلته من قبل عباد مکرمون الذين لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون کل باید باين کلمه ناظر باشند و در قول سبقت نگيرند زمام امر در يمين اوست و قبضه قدرت او طوبی لمن انصف فى الأمور و تمسک بالعدل انه من الفائزين فى کتابی المبين انتهى

و اما حکایت کردستان در چند سنه قبل بعضی از نفسی شکایت نمودند و در شکایت صادق بودند و لکن قلم اعلی هتک ستر نمود باشارات ذکریه اکتفا رفت و این سنه شکایت عظیم کردند از نفس دیگر آن هم مستور است ان رّنا هو السّّار الحکیم این فقره بنفوس موقنه معدوده که حال در آن ارض موجودند راجع نبوده و نیست باید این عباد دعا کنیم و از حقّ بطلبیم نفوسی که خود را بحقّ نسبت میدهند بمثابه روح خفیف حرکت نمایند و لطافت روح از ایشان ظاهر شود بقسمی که در هر بیت وارد میشوند سبب تقدیس و تنزیه و ارتفاع و ارتقا و اطمینان اهل آن بیت گردند بخود نپردازند بلکه باولیا توجه نمایند در این مقامات از قلم اعلی نازل شده آنچه که مجدّد بذکر محتاج نه آنه هو المبین العظیم

صفحه مناجات که از قبل اولیا بساحت اقدس ارسال شد باصفا فائز جناب ابن شهید علیهما بهاء الله و عنایت الی آخر اسماء از اولیا و اوراق علیهم بهاء الله هر یک از بحر بیان مقصود عالمیان قسمت بردند و بعنایت مخصوصه فائز گشتند و لکن نظر بفقدان وقت و مجال باختصار ذکر شد فی الحقیقه آنچه از لسان عظمت جاری عظیم و محیط بوده و هست این عبد هم خدمت هر یک تکبیر و ثنا میرساند و توفیق و تأیید مقدّس از ادراک و عقول از برای هر یک طلبیده و میطلبد ان رّنا هو الجواد الکریم لا اله الا هو العظیم الحکیم البهاء و الذّکر و الثّناء علیکم و علی من معکم و یحبّکم و یسمع قولکم فی امر الله ربّ العرش العظیم

خادم

فی ۲۴ ذی الحجه سنه ۱۳۰۶

اوراق وصول از بعد ارسال میشود

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب طالب علیه بهاء الله

بنام مبین دانا

انشاءالله از باده اراده الهیه بنوشید بشأنیکه جمیع اراده‌های عالم را در ظلّ اراده حقّ فانی و معدوم مشاهده نمائید بسیار محبوبست نیستی محض عند هستی مطلق تفکّر نمائید که چه مقدار از بلایا و رزایا که متتابعاً و مترادفاً بحقّ و احبای او در این ظهور اعظم وارد شده و از حمل این مشقّات مقصود ارتفاع امر الهی و ارتقاء ظهور اراده سبحانی بوده حال باید دوستانیکه از کوثر محبّه الله نوشیده‌اند بکمال جدّ و جهد در اثبات ما حکم به المقصود قیام نمایند و ناس را از ظنون و اوهام قبلیه بکوثر ذکر الهیه مطهر نمایند تا کل به ما اراد الله فائز شوند مشاهده در قلّت ادراک ناس نمائید بعضی از الواح الهیه جز کاغذ و مداد مشاهده نمی‌نمایند نعم ما قال که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نایبنا لعمر الله اگر نفسی در یک لوح از الواح بدیده بصیرت ملاحظه کند مشاهده مینماید که بحور حیوان از او جاری و ساریست و هر قطره‌ئی از آن محیی اشیاء ان ربّک لهو العالم المبین العلیم الخیر باید بکمال توکل و انقطاع ناس را از ظلمات وهم و اختلاف نجات داد تا بمشرق امر الهی توجّه نمایند طوبی للعالمین قل ان الحمد لله ربّ العالمین

* * *

کرمانشاه

جناب میرزا صادق مشرف فوج

هو المشرق من افق سماء البیان باسمه الرحمن

انشاءالله بعنایت حقّ جلّ جلاله از رحیق عرفان بیاشامی و بافق اعلی ناظر باشی نامهات بتوسط عبد حاضر رسید و آنچه در او مسطور بود نزد مظلوم ذکر نمود از حقّ میطلبیم سمع جدید و بصر حدید بآن جناب عطا فرماید چه که فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصفا است هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح باید جمیع آنچه شنیده شد محو نمود و بعدل و انصاف در آیات و بیّنات و ظهورات ناظر شد امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم الله معروف جمیع انبیا و اصفیا طالب لقای این یوم بدیع بوده‌اند و همچنین احزاب مختلفه ارض و چون آفتاب ظهور از سماء مشیّت الهی اشراق نمود کل منصعق و مدهوش مشاهده گشتند الا من شاء الله یا ایّها الذّاکر حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود و از شنیدن ندا بازداشت انشاءالله آفاق بنور اتفاق منور شود و در جبین جمیع من علی الارض نقش خاتم الملك لله منطبع گردد از

حقیقت حقیّت من يظهر سؤال نمودی سبحان الله این مقام بیان نیاید و اقلام عالم احصای ثنای آن نکند جمیع انبیا و اصفیا بعجز مقررّد و جمیع اولیا بتقصیر معترف این مضامری است لا یجول فیہ فوارس العرفان و البیان و الادراک و العقول أنّه لا یعرف بدونہ و لا یوصف بسواہ احدی باین سرّ مکنون و رمز مخزون احاطه ننموده و نخواهد نمود آنچه ذکر شده بمثابۀ ظلّ است نزد انوار آفتاب حقیقت ولكن نظر بعنایت کبری و فضل لایحصى باین کلمۀ علیا قلم اعلی ناطق باین کلمۀ مبارکه که بمثابۀ شمس از افق سماء لوح الهی مشرقست ناظر باش فارجعلوا الی الآثار یا اولی الأبصار اگر نفسی بیصر انصاف در آثار و ظهورات و بیّات که در این ظهور امنع اقدس ظاهر شده تفکر نماید البتّہ بکلمۀ امنت بک یا مقصود العالمین ناطق گردد آنچه ذکر شد رشحی از بحر حقیقت بود لعمر الله از برای این بحر کران نبوده و نیست و هیچ غوّاص ماهری بعمق آن نرسیده و اگر ناظر به بیان باشید میفرماید هو الذی یطلق فی کلّ شأن انّی انا الله لا اله الا انا جمیع اسامی که شنیده شد بکلمۀ این ظهور اعظم خلق شده و میشود تفکر لتعرف و تكون من العارفين مع ذلك اهل بیان این مقامات را انکار نموده اند و باوہام متشبّثند بمثابۀ حزب طاغیۀ باغیہ یسرعون الی الوهم و الظنّ معرضین عن نور الیقین این مظلوم در هنگامی که از سطوت معتدین احدی قادر بر تکلم نبود بر امر قیام نمود و جمیع من علی الأرض را بافق اعلی هدایت کرد قسم بافتاب کلمۀ الهی جمیع بلایای ارض را محض حیات و اصلاح عالم قبول نمودیم و در سنین متوالیہ وارد شد آنچه که اهل فردوس اعلی بنوحه و ندبه قیام نمودند مع ذلك این خلق افسردۀ پژمرده از نسمة الله و عرف قمیص بحرکت نیامدند قل

سبحانک یا من فی قبضتک ملکوت الأسماء و فی یمینک زمام من فی الانشاء اسألك بهزیز اریاحک فی الفردوس الأعلی و هدیر عندلیبک علی اغصان سدرۃ المنتهی بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال قائماً علی امرک و ناطقاً بشنائک و طائراً فی هواء حبّک و عاملاً بما امرتني به فی کتابک ای ربّ انا الفقیر المحتاج و انت الغنیّ الوہّاب ترانی یا الهی قائماً لدی باب فضلك الذی فتحته باصبع قدرتك علی وجه من فی ارضک و سمائك اسألك بأن لا تخیّنی عمّا عندک و عرفنی ما اردته ببدائع جودک و الطافک و وفّقنی علی الاستقامة علی هذا الأمر الذی به زلت اقدام اکثر خلقک الذین نذوا میثاقک و اعرضوا عن جمالك و جادلوا بآیاتک و جاحدوا ما ظهر من عندک انت الذی لم یسبقک شیء و لم یمنعک امر تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید و انت العزیز الفرد الواحد الغالب القادر العلیم الحکیم

* * *

شیخ سلمان

بنام خداوند بیندۀ دانا

انشاء الله در کلّ احیان از رحیق حیوان بیاشامید و بذکر محبوب عالمیان مشغول باشید اوامر الهیّہ از سماء عزّ احدیّہ نازل باید کلّ بآن عامل شوید امتیاز و ترقّی و فوز خلق بآن بوده و خواهد بود هر نفسی که بآن عمل نمود رستگار شد بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید دو امر لازم اول استقامت بر حبّش بشائی که نعاق ناعقین و ادّعای مدّعین او را از حقّ منع نماید و کأن لم یکن شیئاً انگارد و ثانی اتّباع اوامر او است که لم یزل مابین ناس بوده و خواهد بود و باو حقّ از باطل ممتاز و معلوم است انشاء الله جهد نمائید تا بر عمل بما اراد الله موفق شوید أنّه لهو التّاصح العلیم

* * *

ش

من سَمَّى بِالرَّقِيعِ عَلَيْهِ بَهَاءُ اللَّهِ

بنام مبین دانا

انشاءالله لم یزل و لایزال از زلال سلسال معارف محبوب لایزال بنوشی و بنوشانی کتابت لدی العرش حاضر و عین عنایت بآن ناظر طوبی لک بما ذکرک لدی العرش مرّۃ بعد مرّۃ و نزل لک ما تفوح به رائحة الألفاف بدوام الملك و الملكوت آنچه الیوم لازم و بر آن جناب واجبست اینست که بخدمت حقّ قیام نمائی و منقطعاً عن کلّ ما کان بتبلیغ امر مالک امکان مشغول شوی و رحیق مختوم که باصبع قیوم مفتوح شده بر اهل عالم مبذول دارید رشحات وحی متتابعاً مترادفاً از اوراق سدره منتهی ترشح میفرماید و بصورت کلمات در الواح الهیّه ظاهر و باهر است طوبی لمن فاز بها و وجد عرفها و نطق بثناء موجدھا و قام علی خدمة خالقها و بارئها

اینکه از حجّیّۃ کتاب سؤال نموده بودید حجّیّۃ ما نزل فی هذا الظهور اظهر از آنست که بدلیل محتاج باشد دلیلہ نفسہ و برهانه ذاته هر ذی شَمّ منصفی عرفش را استنشاق نموده و مینماید ملاحظه نمائید در این ظهور کل عالمند که بمدارس نرفته و تحصیل علم ننموده و از بیت اهل علم هم ظاهر نشده و اکثر ایام عمرش مبتلا و در سجنهای متعدّد مسجون بوده معذلک قلمش معین فرات علوم نامتناهی ربّانی گشته و اگر بدیده منزّه از رمد هوی مشاهده شود در هر قطره آن بحر علم و حکمت را موج بیند و همین قسم که علم حقّ محیط است همین قسم در سایر اسماء و صفات حقّ ملاحظه نمائید و این آیات یک ظهور از ظهورات حقّ است اگر تفصیل این مقامات ذکر شود این الواح کفایت نمایند اگر جمیع علمای ارض در حین نزول آیات حاضر باشند یقین بدانید که کل تصدیق مینمایند چه که مفرّ و مهربی مشاهده مینمایند الاّ الله المتکلم الناطق السميع البصیر زود است که نفوذ کلمه الهیّه و احاطه قدرتش را ملاحظه مینمائید اگرچه حال هم مشهود و واضحست مع آنکه در سجن بین ایدی غافلین بوده ظاهراً باهراً تصریحاً من غیر تأویل از ملوک و مملوک کل را بکمال اقتدار بشطر مختار دعوت فرموده و نظر بضعف عباد شأن این ظهور ذکر نشده الاّ علی قدر مقدور ما قدروا الله حقّ قدره و بعضی از ضعفا چون بمقام بلند عرفان بتمامه فائز نشده اند و بر عظمت آیات الهیّه مطّلع نگشته اند اینست که بعضی کلمات ترکیب نموده و ادعاهای باطله نموده اند و شأن حقّ را منحصر بآن دانسته اند چنانچه نازل شده و منهم من ظنّ انّ الآیة تطلق علی کلمات تنتهی بالعلیم او بالحکیم او باتّصال الف فی آخرهما او بزیادة نون علی امثالهما و ظنّ أنّها کلمات انزلها الرحمن فی صدره لا والله بل اوحی الشیطان فی قلبه قد خسر الذین کفروا بالبرهان و تجاهروا بالعصیان انتهی و اگر فی الحقیقه ناس طالب حقّ بودند و بحقّ عارف میشدند از جمیع عالم و عالمیان میگذاشتند و بشطر رحمن توجّه مینمودند انشاءالله آن جناب باید در کلّ حین بخدمت امر مشغول باشند و ناس را متذکر دارند تأییدات الهیّه بوده و هست چنانچه مشاهده مینمائید بر حسب ظاهر مع آنکه در سجن ساکنست بذکر شما مشغول و این لوجه الله بوده و هست که شاید بخدمت امر قیام نمائید و گمگشتگان بادیّه ضلالت را بافی هدایت دلالت کنید و همین قسم تأییدات باطنیّه را مشاهده نمائید که در کلّ حین متوجّه اولیا بوده و خواهد بود اکثری از ناس رضیعند باید ایشان را اولاً بلبن حکمت و باغذیه لطیفه تربیت نمود و بعد باغذیه قویّه کذلک تقتضی الحکمة انّ ربّک لهو المرئی العلیم از قبل لوح اقدس مخصوص آن جناب نازل و با این لوح ارسال میشود ان اطمئنّ بفضل مولاک أنّه یدکرک کما ذکرک من قبل ان اجهد لاحیاء الأموات بهذا الماء الذی جعله الله علّة حیاة العالمین قل ان الحمد لله ربّ العالمین

نفوسی که در کتاب آن جناب مذکور بود کل بذکر الله فائزند بشرهم بذکرنا ایّاهم و کبر علی وجوههم لیفرحن بتکبیر ربهم العلیّ الغالب المقتدر القدیر انما البهّاء علیک و علی الذین فازوا بهذا النّبأ العظیم

* * *

اخذت من فاز و طاف

بنام دوست یکتا

انشاءالله لم یزل و لایزال از کوثر عرفان محبوب امکان بیاشامید و در ظلّ سدره امر ساکن باشید ای امةالله چه بسیار از علما و عرفا بهواهای نفسیه و غرور علوم ظاهره از شطر احدیه محروم ماندند و تو بعرفان سدره منتهی که الیوم مابین ارض و سماء ندا مینماید فائز شدی از بحر عرفان آشامیدی و از ریح محبت رحمن چشیدی ان اشکری ربک بهذا الفضل العظیم قسم بآفتاب حقیقت که ذکر شما در کتاب الهی از قلم جلیّ ثبت شده و نزد ملاّ اعلی و سگان فردوس ابهی مذکوری چه که در سیلش دیدی و شنیدی آنچه را که قانات در اعصار قبل دیدند و شنیدند زود است که نام ظلم کنندگان از عالم محو شود و اسامی شما بمثابه ستاره سحری از آفاق سماء بیان لائح و منیر مشاهده گردد البهّاء علیک و علی اللواتی ما منعهنّ الشؤونات عن منزل الآیات و ترکن ما عندهنّ و اخذن ما امرن به من لدی الله رب العالمین

* * *

نی
احبّاء الله

بنام یکتا خداوند بی همتا

انشاءالله لم یزل و لایزال بعنایات مشرقه از افق امر سلطان بیزوال فائز و مسرور باشید در کلّ احیان بنصرت امر رحمن مشغول ای عبد ناظر الی الله کمر خدمت را محکم ببند بشأنی که بخدمة الله بین ما سواه مذکور و معروف باشی دنیا و آنچه در او مشهود عنقریب مفقود خواهد شد و آنچه باقیست ما قدر من لدی الحقّ لأحبّائه بوده و خواهد بود الیوم باید از احبّای الهی نفحات استقامت بشأنی مرور نماید که احدی نتواند آن نفوس مشتعل را از شطر احدیه منع کند بگو ای عباد خود را حفظ نمائید و بحقّ جلّ ذکره پناه برده که مباد نعیب غراب شما را از ربّ الأرباب منع نماید چه که در اکثر بلدان ندای مدعیان کذب مرتفع خواهد شد و این خبریست که حین مهاجرت از عراق بآن اخبار نمودیم و در الواح متعدّده از قلم مالک بریه تفصیل آن نازل شده قل خذوا كأس الاستقامه باسم ربکم ثمّ اشریوا منها بهذا الذکر الحکیم باید الیوم کلّ باخلاق روحانیّه مابین بریه ظاهر شوند تا جمیع ناس نفحات تقدیس و تنزیه از منتسبین حقّ استشمام نمایند حمد کن خدا را که تلقاء وجه مذکور و قلم امریه الهیه در ذکرت جاری بسیار عظیم است اینمقام طوبی لمن یعرف قدره و یكون من الحافظین

ای طایر هوای حبّ الهی بشنو ندای این مسجون را جمیع احبّا را من قبل الله تکبیر برسان طوبی لهم بما آمنوا و اقبلوا و سمعوا و اجابوا فی یوم فیه نسفت الجبال و اقشعرت الجلود انشاءالله باید کلّ بنصایح مشفقانه که از افق اراده مالک بریه ظاهر شده عامل شوند و جمیع را بحکمت امر نمودیم چه که فساد و نزاع و جدال و تصرف در اموال ناس من غیر اذن کلّ

در اینظهور اعظم منع شده بگو ای عباد بشنوید ندای قلم اعلی را که مابین ارض و سماء ندا میفرماید جهد نمائید که شاید بعنایت رحمانیه و الطاف ربانیه آنچه لایق اینظهور اعظمست از شما ظاهر شود باید کلّ متّحد باشید و باعمال و اخلاق و آداب ناسرا از بیدای ظلمانیّه بفضای خوش روحانیّه کشانید و جذب نمائید لازمه انسان انسانیت است طوبی لمن ظهر منه انه من الفائزین انسان نباید جمیع همّت را در خیال خود مصروف دارد باید در تمشیت امور یکدیگر بکمال سعی توجّه نمایند اینست حکم محکم مالک امم که از قلم قدم جاری شده لوحی از سماء مشیت در تربیت کلّ نازل ولکن این ایّام ارسال نشد چه که وقت اقتضا ننموده اذا جاء الحین نرسله الیکم لعمری انه کتاب مبین نزل من لدن ربکم رب العالمین

ایدوستان حقّ همّتتان خدمت احبّای حقّ باشد ملاحظه ضعفا لازم و اعانت فقرا از الزم امور لدی الغفور بوده و خواهد بود قسم بآفتاب عزّ تقدیس که از مشرق سجن طالع است که ندای مظلومین از احبّای حقّ و فقرای از دوستان او مؤثّر بوده و خواهد بود اگر ناس شأن حقّ را ادراک مینمودند و بشطر الله متوجّه میگشتند هرآینه امری ظاهر میشد که سبب غنای کلّ گردد قد ستر بما منعوا انفسهم عما اراد ربهم العلیم الخیر ان استمع ما یوحی الیک مالک القدر من شطر منظره الاکبر انه لا اله الا انا المقتدر القدير قم على الأمر و استقم بحول الله و قوته ثم بلغ ما امرت من لدن عزيز عليم قل يا قوم قد اشرقت شمس الجمال من افق امر ربکم العزيز الحمید و نطق کلّشیء الملك لله الواحد الفرد العليم الحکیم قل هل انتم من الأموات بلی وربی لو کانت فیکم نفحة الحیوة سمعتم نداء ربکم و اقبلتم و قلتم روحی لبلائک الفداء یا محبوب العالمین انت الّذی حملت الشدائد فی سبیل الله لاحیاء ما سواه الی ان حیست فی سجن عظیم لو تجدون حلاوة ما جرى من القلم الأعلى و تسمعون ما ینادی به لسان العظمة و الکبریاء لتدعون ما عندکم و تسرعون الی مقرّ العرش بخضوع مبین خافوا عن الله و لا تمنعوا انفسکم من نفحات الاّیام ان اقبلوا بقلوب نوراء و وجوه بیضاء کذلک یأمرکم ربکم المقتدر المتعالی العزیز الجمیل ان یا ایّها النّاطر ان افرح بذكر الله اّیاک و لا تلتفت الی الّذین یقولون ما لا یفقهون البهّاء علیک و علی ابنک و من معک من الّذین اقبلوا الی الوجه الا انهم هم الفائزون و الحمد لله العزیز المحبوب

جناب سیّد قبل رضا علیه بهّاء الله

الأعظم الأقدم

انشاءالله لم یزل و لایزال بخدمت غنیّ متعال مشغول باشید و از زلال کوثر یزوالش بیاشامید لعمری باطن باطن باطن الی ما لا نهاییه له بصورت کأس ظاهر تا محلّ این ماء طهور که از یمین عرش مالک ظهور جاریست واقع شود ثمّ استمع بلحن آخر انّ باطن الباطن الباطن الی ما شاء الله قد ظهر علی صورة کأس لیكون حاملاً لفرات رحمة ربک الّذی جرى من جهة عرش اسمی العلیّ العظیم انشاءالله از این ماء بیاشامید و از این کوثر بخلق مبذول دارید لو تبلغ الی مقام الّذی ذکرناه لتجد نفسک فی انجذاب تعجز السن من فی الامکان عن ذکره و تصل الی مقام تطیر من الشّوق فی هواء حبّ ربک العزیز العلیم ما یحکم به لعباده فی الظّاهر انه لحقیقة یطوف حولها الباطن و ربک مقدّس عما قیل و یقال انه لهو العزیز الکریم

محبوب آنکه آنجناب بکمال همّت بر خدمت امر قیام نمایند و در حال این مسجون مظلوم که مابین حزین مبتلا شده تفکّر کنند و تأسّی باو جویند عالم حادث و ما فیہ فانی کل باید بخدمت باقی قیام نمائیم که شاید عمر ضایع نشود و خدمتی از دست برآید اصل امور اتّحاد عباد است بر شریعه واحده مشاهده در ملّت اسلام و ضعف آن نمائید و در سبب و علّت آن

تفکّر کنید این ضعف نبوده مگر بجهة اختلافاتی که در آن واقع شده چنانچه مشاهده میشود هر حزبی طریقی اخذ نموده‌اند و در سیلی مشی مینمایند و اگر نفسی بگوید الطّرق الی الله بعدد انفس الخلائق و این سیلها از سیل اعظم منشعب شده بر فرض تصدیق این مقام البتّه اگر نفسی در سیل اعظم و طریق اکبر سالک شود احسن بوده و خواهد بود و اقرب بتقویست در این مقامات بیانات لایحصى بوده و هست ولکن نظر باحزان وارده باین قدر اکتفا نمودیم و فی الحقیقه اصل مقصود ذکر آنجناب بوده که همچو ندانند که ذکرشان از منظر اکبر محو شده همیشه مذکور بوده‌اید و انشاءالله خواهید بود نسأل الله بأن یظهر منک ما تحیی به افئدة النّاس و تنجذب به القلوب و تطیر به الأرواح و یقوم کلّ عظم رمیم أنّما البهّاء علیک و علی الذّین اقبلوا الی قبله من فی السّموات و الأرضین

* * *

بسمی المّزّاح

انّ الحقّ نطق بلسان الخلق

ما عاشقان روی تو ما عاکفان کوی تو ما بستگان موی تو
میخام رضای تو میخام لقای تو ای من فدای تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما آهوان دشت تو ما ماهیان شصت تو ما طالبان رسم تو
میخام جمال تو میخام جلال تو جانها نثار تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما قاصدان قصر تو ما طایفان شهر تو ما خادمان امر تو
میخام وصال تو میخام بهای تو ای من فدای
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما کشتگان عشق تو ما مردگان هجر تو ما فانیان اسم تو
میخام بلای تو میخام قضای تو جانها نثار تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما طایران رام تو ما ماهیان دام تو ما ساقیان جام تو
میخام وفای تو میخام جفای تو ای من فدای تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما طایفان سجن تو ما حارسان مصر تو ما حافظان سرّ تو
میخام ندای تو میخام هوای تو جانها نثار تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما شاربان كأس تو ما حاملان عرش تو ما ناظران وجه تو
ميخام ثنای تو ميخام نوای تو ای من فدای تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما والهان غمز تو ما خازنان کنز تو ما واقفان رمز تو
ميخام شعار تو ميخام دثار تو جانها فدای تو
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

* * *

ميرزا محمد قبل تقی

الأقدس الأعظم الأبهي

انّ المذكور يقول يا ملأ الامكان قد خلقتكم لذكرى لو انتم تعلمون قوموا على البيان في ذكر ربكم الرحمن هذا ما ينفعكم ان
انتم تفقهون ان اتبعوا من اتاكم بالحق من لدى الله المهيمن القيوم انه خير لكم عما خلق في الأرض طوبى لقوم يعرفون كونوا
سرج الهداية بين البرية هذا ما امرتم به من لدى الله العزيز المحبوب ان الذي سكت اليوم عن ذكر ربه انه ترك في بيداء
الضلال و كان من الذينهم ميتون قد اخذت الأحزان نفس الرحمن و الناس هم في فرح و سرور طوبى لمن اوتي بصر الحديد و
توجه بقلبه الى هذا الأفق المحمود يا ايها المقبل الى الله قم على ذكر مولاك قل يا ملأ الامكان هذا يوم العطاء اذ اتى فاطر
السماء بملكوت الأسماء اياكم ان تمنعكم اهوائكم عن هذا الفضل الذي احاط الغيب و الشهود ان اسرعوا بالقلوب الى شطر
المحبوب و لا تتمسكوا بما تمسك به المعتدون ان انصروا امر مولاكم باستقامة تتحير بها الأرواح و العقول كذلك زيننا اللوح
بطراز الالهام طوبى لقوم يقرؤون

* * *

هو المشرق من افق سماء البيان

انّ الكتاب ينطق في الأفق الأعلى و يقول يا ملأ الانشاء تالله فتح باب السماء و اتى مالك ملكوت الأسماء بسطان لا تضعفه
قوة العالم و لا تخوفه اسياف الأمم قام امام وجوه الأمراء و العلماء و انزل لهم ما انجذب به الملأ الأعلى و اصحاب الجنة العليا
طوبى لذي بصر ما منعه حجابات الذين كفروا بالله رب العالمين قد توضع عرف البيان في الامكان و سرع المقربون الى مقام
فيه استوى الرحمن على عرش اسمه العظيم يا ملأ الأرض تالله انّ المظلوم ما نطق عن الهوى قد اتى من افق الاقتدار بسطان
مبين انه يدعوكم لوجه الله و ما اراد منكم جزاء يشهد بذلك سكان الفردوس الأعلى ان كنتم من المنصفين اتقوا الله يا قوم و لا
تتبعوا الذين اعرضوا عن البرهان اذ ارتفع نداء مظهر الظهور في طور العرفان انصفوا في الأمر لوجه الله و لا تكونوا من المعتدين
انظروا ثم اذكروا ما ورد على الغلام في الليالي و الأيام من الذين نبذوا كتاب الله ورائهم متمسكين بالأوهام و التماثيل انظروا ما
انزله الرحمن في الفرقان و لا تكونوا من الغافلين انه بشركم بأيام الظهور و عرفكم صراطه المستقيم في هذا الذكر الحكيم بظهوره

ناحت مظاهر الأوهام و بسلطانه ارتعدت فرائص الظالمين أيّاكم ان تحجبكم حجابات القوم فى هذا اليوم الذى فيه تنادى الذّرات الملك لله العزيز الجميل

يا حسن اسمع النداء من مطلع الكبرياء أنّه يقرّبك الى افق منه اشرق و لاح نير بيان ربك العليم الحكيم هذا يوم فيه ظهر ما اخبر به رسول الله من قبل و بشّر به المسيح ما من رسول الا و اخبر الناس بهذا الظهور الذى انجذب به من فى الأرض و السماء و ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و مسطوراً من قلم القدم ولكنّ القوم اكثرهم من المشركين نبذوا التوحيد ورائهم متمسكين بما عندهم من الظنون و الأوهام يشهد بذلك البحر الأعظم فى هذا المقام الرقيع يا ملاء الأرض لعمر الله ما اردت لكم الا نجاتكم و ما اريد الا تقرّبكم الى الله العزيز الحميد لا تمنعوا انفسكم عمّا ظهر بالحقّ ضعوا ما عند القوم و خذوا ما امرتم من لدى الله ربّ هذا السبيل المستقيم يا حزب الله فى الديار اعلموا انا اردنا لكم نوراً تمشون به فى ظلمات الأرض و يكون معكم فى عوالم ربكم المهيمن على كلّ صغير و كبير طوبى لنفس فازت بكلمة الله و شهدت بما شهد الله قبل خلق الأشياء أنّه هو الله لا اله الا هو له العظمة و الكبرياء و له العزّة و الاقتدار لا تمنعه حوادث الدنيا و لا تخوفه نار الوغى قد حكم بالحقّ و بما ترتفع به مقامات الانسان اذ استوى على العرش امام وجوه المقرّبين

يا اولياء الله فى الشّين و الألف و الهاء انّ الكلمة التى خرجت من خزائن غاية ربكم الرحمن أنّها تكون كنزاً لكم عند فضّال امين انا نوصيكم و الذين آمنوا بما ترتفع به مقاماتكم بين الأحزاب أنّه هو المشفق الأمر العليم ينبغى للانسان ان يظهر منه ما يكون ذكره باقياً ببقاء الملك و الملكوت و يستضىء به الوجوه فى كلّ عالم من عوالم ربّها المقتدر القدير افرحوا بآيات الله و ذكره أنّه ذكركم فى السّجن الأعظم بما لا يعادله شىء من الأشياء يشهد بذلك كلّ صادق بصير

يا اهل مجد اسمعوا نداء المظلوم أنّه يهديكم الى مقام ارتفع بالحقّ من لدى الله ربّ الأرباب قد نصب خبأه المجد على اعلى المقام طوبى لكم بما نبذتم الأوهام آخذين ما امرتم به من لدى الله مولى الأنام انا ذكرنا الذين اقبلوا الى الوجه و الاماء اللّائى آمنّ بالله فالىّ الأصباح أيّاكم ان تمنعكم الأوهام عن الاتحاد او التّفاق عن الاتّفاق خذوا ما امرتم به من لدى الله منزل الآيات نعيماً لمن فاز بآياته و نطق بشئانه و توجّه بوجهه و اقبل بقلبه الى مشرق الأنوار

و اردنا ان نذكر اولياء الله فى الخاء و اللّام ليجدوا نفحات الوحي و يتّخذوا لأنفسهم سبيلاً الى الله مالك يوم المآب و نذكر فيه من احبّنى و اراد مولاه ليجذبه الذّكر الى المقام الأعلى و يبشّره بما قدر له من لدى الله مظهر البيّنات و نذكر اوليائى هناك و نبشّره بما قدر لهم و نذكرهم بآيات لا تعادلها الأذكار أيّاكم ان تمنعكم وساوس الملحدين و شبهات النّاعقين قوموا على الأمر باستقامة تضطرب بها افئدة كلّ مشرك مرتاب و نوصيكم بتقوى الله و بما انزله فى الألواح لا تحزنوا عمّا سمعتم من المشركين أنّهم ارتكبوا ما ارتكب قوم قبلهم سوف يرون جزاء اعمالهم وعداً من لدى الله المقتدر المختار البهاء من لدنا عليكم و على اماء الله اللّائى سمعن و آمنّ فى يوم القيام

انّ المظلوم اراد ان يذكر احبّائه فى ارض السّلطان ليفرحوا بذكره و يتذكّروا بآياته و يطمئنّوا بفضلته و تستضىء وجوههم من نور اشرق و لاح من افق ارادة الله مالك الأديان انصروا ربكم بجنود الحكمة و البيان و الأعمال و الأخلاق هذه من سنّة الله فى هذا الظهور الأعظم يشهد بذلك مكلم الطّور الذى به ارتفعت سماء العرفان أيّاكم يا اوليائى ان تعترضوا على احد توكلّوا على الله فى كلّ الأمور أنّه مع احبّائه فى كلّ الأحوال لا يعزب عن علمه من شىء يشهد و يرى و هو المقتدر البصّار كونوا متمسّكين بحبل الله الأعظم بحيث لا يمنعكم اصحاب الضّلال

يا قلم انّ مالك القدم اراد ان يذكر اوليائه فضلاً من عنده و هو العزيز الفضّال يا اوليائى فى نظام اتّبّعوا امر الله و سننه ثمّ انصروه بأخلاق تستضىء بها الآفاق ينبغى لكلّ نفس بأن ينصر الله بما يرتفع به امره بين العباد قد حرّم فى الكتاب حكم الجدل يشهد بذلك امّ الكتاب فى اعلى المقام طوبى لفقير اقبل بقلبه الى بحر الغناء و لعليل اراد الشّفاء و لقاعد قام على خدمة امر

الله بخضوع و اناب لعمر الله قد ظهر ما كان مسطوراً في كتب الله و مستوراً عن الأبصار انصروا ربكم بالأعمال و بما ترتفع به مقاماتكم بين الأحزاب كذلك تحرك قلم العدل و نطق بما يقرّبكم الى مطلع البيان قد حضر اسمائكم لدى المظلوم و انزل لكم من سماء العطاء ما عجزت عن ذكره الأقلام طوبى لكم و لأمة آمنت بالله في هذا اليوم الذي اتى الحق بالحجة و البرهان يا اهل الهاء و الميم انّ المظلوم اقبل اليكم في هذا الحين من شطر السجن و يذكركم بآيات الله المهيمن القيوم قد ذكرناكم في الواح شتى بذكر تضوّعت منه رائحة الرحمن لو كنتم تعلمون قد ذكركم الأمين مرّة بعد مرّة و اراد لكم ما يؤيدكم على عمل يكون باقياً في الأعصار و القرون اشكروا ربكم الرحمن انه انزل لكم ما يجد منه المخلصون عرف الله العزيز الودود اياكم ان يمنعكم شيء من الأشياء عن الله ربّ ما كان و ما يكون انّ الفضل كان بينكم و ذكركم نسأل الله ان يؤيده و يؤيدكم على ما يحبّ و يرضى انه هو الحق علام الغيوب

لسان پارسی ندای مظلوم را بشنوید جناب امین علیه بهائی و جناب فضل علیه عنایتی اولیای آن ارض را ذکر نموده اند نفوس مطمئنّه مستقیمه راضیه لازال لدى الله مذکور بوده و هستند لعمر الله از قلم اعلى ذکرشان در صحیفه حمرا مذکور این ذکر را محو اخذ نکند و تغییر راه نیابد هر بصیری آگاه و هر خیبری گواه آنچه از قلم اعلى جاری شده شبه و مثل نداشته و ندارد ولكن مفترین اهل بیان فوق حزب قبل باو هام تشبث جسته اند و تمسک نموده اند بعضی از دوستان الهی بمقتضیات حکمت بالغه ذکرشان بر حسب ظاهر مذکور نه ولكن در کتاب مذکور و بخاتم عزّ مختوم هنیئاً لهم و مریناً لهم انه یشهد و یری و هو السميع البصیر جمیع احبّاء را بفضل و عنایت حقّ بشارت میدهم و همچنین ابناء خلیل و وراث کلیم را عندالله هر یک مذکور از صغیر و کبیر و اناث و ذکور بر کل لازم است تمسک نمایند بآنچه سبب تقدیس نفوس و اقبال عباد است قلم نصح الهی در لیالی و ایام ذکر فرموده آنچه را که فرات رحمت از او جاری و انوار فضل از او مشهود طوبی از برای نفوسی که بآن تمسک جستند و ویل لكلّ غافل مردود البهاء من لدناّ علیکم و علی الذین شهدوا بما شهد الله قبل خلق السموات و الارضین الحمد له اذ هو مقصود العارفين و محبوب افئدة المخلصین یا حسن اذا وجدت عرف رحيق بیانی و رأیت امواج بحر حکمتی قل

الهی الهی لك الحمد بما هدیتنی و عرفتنی و اسمعتنی ندائك الذی به انجذبت افئدة المخلصین من عبادک و الموحّدين من خلقتی و اخذتنی عناياتک من کلّ الجهات بأسبابک یا مسبّب الأسباب الی ان وردت البقعة النوراء المقام الذی جعلته مشرق آیاتک الکبری و مطلع صفاتک العلیا و اریتنی ما کان امل المقرّبین من قبل و من بعد و مطاف الکرویین فی هذا الحین الذی فيه تنادی الأوراق و الأشجار و الأنمار و ما خلق فی الأرض و السماء تالله قد ظهر ما کان مکنوناً فی ازل الآزال اقبلوا بقلوبکم و لا تتبعوا کلّ مشرک مرتاب ای ربّ اسألك بلائی بحر عرفانک و تجلیات انوار شمس فضلک ان تؤیّدنی علی الاستقامة علی امرک بحيث لا تمنعنی اسیاف العالم و لا ضوضاء الأمم ای ربّ ترى الدلیل قائماً امام عرش عزّک و الفقیر متمسکاً بحبل غنائک اسألك ان لا تخیّنی عمّا عندک قدر لی و لأولئک ما یقرّبهم الیک فی کلّ الأحوال انک انت الغنی المتعال

برو

علی اکبر

الأفدس الأعظم الأبهى

انّ فى ابتلاء مالك الامكان فى كلّ الأحيان لآيات لمن فى الأكوان قد قبل الشدّة لرخاء البريّة و المشقّة لراحة من فى الامكان نفسى لفضله الفداء و كينونتى لرحمته الفداء و روحى لعنائه التّى احاطت الآفاق ما اصبح الا و احاطته ظلمات الاشارات من الذين كفروا بالله منزل الآيات و انه لا يمنعه شىء عمّا اراد فى امر الله مالك يوم التّناد مرّة ينادى بلسانه المبين و طوراً يشير باصبع اليقين و يدع الكلّ الى الله مالك الرّقاب لو نذكر ما ورد علينا لتنفطر السّماء و تخرّ الجبال انّ الذين كفروا افتخروا بما عندهم من الألقاب انّ الأخرس سمّى نفسه بالقدّوس و ادّعى فى نفسه ما ادّعى الخنّاس و الآخر سمّى نفسه بسيف الحقّ و قال انّى انا فاتح البلاد قد بعث الله من ضرب على فمه ليوقننّ الكلّ بأنّه ذنب الشّيطان قطع من سيف الرّحمن قد كان ان ينتظر ايام عزّه و ظهوره بما وعده من كفر بالله فالقّ الأصباح كذلك يأخذ الله من اعرض عنه و قام على تضييع امره بين العباد فلمّا هلكوا سرت ارياح الرّبيع و فتحت ابواب السّماء و امطر السّحاب طوبى لمن فاز بعرفان الله فى ايامه و انقطع بكّله عن كلّ الجهات قل أ و لم يكفكم ربّ السّموات و الأرض أنّه قد اتى بالحقّ باسمه المهيمن على الابداع انك نور قلبك بمصباح الأعظم الذى اوقده مالك القدم ثمّ استقم على الأمر بسطان ربّك المقتدر المختار

* * *

خويد

جناب ملا مهدي

بسمه المذكور الذى كان مقدساً عن الأذكار

انّ فى تغمّس البهّاء فى بحر البلاء و تقمّصه قميص القضاء لآيات لأولى الأبصار ان يا اولى النّظر لو تنظرون بالبصر الأنور الى هذا المنظر الأكبر ترون قميص مالك القدر مرشوشاً بدماء البغضاء من اولى الفحشاء تالله بأعمالهم ناحت الأعمال و بأفعالهم تغيّر طراز الله بين السّموات و الأرضين يدّعون ما لا يفعلون و يقولون ما ليس فى قلوبهم الا أنّهم من الصّاغرين اذا يرون الرّاسخين يقولون انا آمنّا بالله الملك الحقّ المتعالى العزيز المنيع و اذا يقعدون مع امثالهم يشربون ما ارادوا و يتكلّمون بأهواء انفسهم الا أنّهم من المغرّقين يفرحون بما عندهم ان عرفوا ناحوا سوف يأخذهم قهر الله و غضبه أنّه اشدّ المنتقمين لعمري رحمتى سبقت غضبى و اصطبارى احاط العالمين ان يا اهل البهّاء ان استمعوا النّداء من شطر الكبرياء من سدرة القضاء على البقعة البيضاء أنّه لا اله الا هو المقتدر القدير انّ فى صبرى لحكمة و لحلمى حكم اخرى ما اطّلع بها احد الا الله العزيز الحكيم قوموا على الذّكر و التّناء بين ملا الانشاء هذا خير لكم ان انتم من العارفين يا ايّها المذكور لدى العرش ان اشكر ربّك بما تحرّك على ذكرك قلم الله العزيز الحميد كن على شأن تلوح من وجهك نضرة المحبوب و تفوح من اعمالك نفحات امر ربّك العزيز البديع

* * *

جناب ذبيح عليه بهّاء الله

بسمه الرّحمن

أنا أخبرنا الناس بأيام الشّداد و ما يحدث فيها في لوح عزّ مسطور الّذى سطر فيه ما قضى من لدن مهيمن قيوم لئلاّ يضطرب احد حين ظهور ما قدّر فيها فضلاً من لدنا على المخلصين فلما اشرقت شمس البلاء عن افق القضاء وجدنا المخلصين على خطر عظيم قل فأنصفوا يا قوم انّ الموت يأتيكم و هذا حقّ لا ريب فيه و يأخذ كلّ صغير و كبير و لمّا كان الأمر كذلك أ تفدون في سبيل الله خير او الموت على الفراش فتيّبوا يا ايّها المنصفين قل انّ الرّوح خلق للفداء لو انتم من العارفين قل أنا نسأل الله بذلك لو انتم من الكارهين تالله لو لم يكن مخالفاً بما نزل في الألواح لقبّلت يد الّذى يسفك دمي في سبيل محبوب العالمين و قدّرت عمّا ملّكني الله له ارثاً ولو أنّه يستحقّ بذلك نقمة الله و سخطه ثمّ قهره و غضبه بدوام الله الملك العادل الحكيم انّ الّذينهم قتلوا و ما قتلوا اولئك حينئذ في الرّقيق الأعلى مع التّبيين و المرسلين انّ الله لو يكشف الغطاء عن ابصار الّذينهم غفلوا كلّهم يفدون ارواحهم حبّاً لذلك المقام ولكن ستر عنهم و كشف لقوم آخرين فضلاً من لدنه لعباده المنقطعين

انّك يا ذبيح اذا اردت مشهد الفداء لا ترض البداء ان افد جسّدك حبّاً الى الملا الأعلى مقام الّذى لا يذكر بالبيان فوربك الرّحمن قد جعل الله ذكره بكرةً ولو ذكر بالسنن العالمين أنّه ما ذكر ابداً لأنّ السّمع و البصر و الفؤاد كلّ يدرك ما خلق في هذا العالم و عن ورائه لا يطير طيور افدة العارفين الا من جعل الله بصره مقام بصره أنّه يشهد و يستر حكمة من لدن عالم حكيم و الّذى آمن بهذا الظّهور أنّه فدى في سبيل الله و أنا كنّا شاهدين ان اطمئنّ في نفسك انّ الله كتب لك اجر من استشهد في سبيله و يعصمك عن حدّ الحديد ان تكون ثابتاً على امره و تبّلغ امره بالحكمة على ما تستطيع به و أنّه ما يكلف نفساً فوق طاقتها أنّه غفور رحيم و اتّى لأشكوّن اليك عن الّذين يسفكون الدّماء بعد الّذى انت تعلم بأنّا نهينا العباد عن ذلك في كلّ الألواح و كان الله لشهيد و خير قل يا قوم قد بعثني الله للألفة و الاتحاد اتّقوا الله و لا ترتكبوا ما يرجع به الضّر الى اصل الأمر و انّ هذا لظلم عظيم انّ الّذينهم يدعون امر الله عن وراء ظهورهم و يرتكبون ما نهوا عنه اولئك في غفلة مبين قل ان تحبّون الجهاد في سبيل الله جاهدوا مع انفسكم و انّ هذا لجهاد كبير انّك اسمع قولي طهّر قلبك و قلوب العباد عن اشارات المشركين كلّها ثمّ استقم على سرير الايقان في ظلّ ربّك الرّحمن و أنّه يكفيك عن المحتجّين و أنا علمنا بأنّ غشت الهاء حجابات الوهم و منعت الاسماء عن الورود في ملكوت الله و كان من الرّاقدين و ما نفعه الذّكرى أنّه لا يزيد الظّالمين الا خسراً مبين أنّه يسترضع من ثدى الوهم ما جاء حين فطامه فكيف بلوغه لذا منع عمّا وعد في الكتاب و صار محروماً من نفحات الله العليم الحكيم فسوف يقول وا حسرتا علىّ بما فرّطت في جنب الله و كنت من الغافلين قل بعد اعراضك عن هذه الآيات هل تحسب نفسك من الّذى آمن بما نزل في البيان تالله اذا يضحك عليك كلّ الأشياء و يتبرأ منك كلّ العالمين طوبى لبصير يشهدهم في بحر الغفلة و يقول الحمد لله الّذى عصمني بفضل من عنده و انقذني من غمرات الوهم و جعلني من الفائزين كذلك القينا ما ينفعك رحمة من لدنا عليك و على الموقنين و البهّاء عليك و على ابنك نسأل الله بأن يرزقه و اياك خير ما قدّر للمقرّين و الحمد لله ربّ العالمين

* * *

بنويس بجانب مهدي

أنا انطقنا التّيل قبل علىّ في صغره ليشهدنّ الناس قدرتي و سلطنتي ثمّ عظمتي و كبريائي ولكن احبائي الجهلاء اتّخذوه شريكاً لنفسى و فسدوا في البلاد و كانوا من المفسدين ملاحظه نما كه چه قدر ناس جاهلند نفوسى كه تلقاء حضور بوده اند مع ذلك رفته اند و چنين سخنها انتشار داده اند قل أنّه عبد من عبادى قد خلقناه بقدرتي و انطقناه لثناء نفسى بين العالمين و اگر آنى از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود قل يا قوم انّ ما سوائى قد خلق بقولى أنّه و امثاله من الّذين انبتهم الله من هذا

الشَّجَرَةُ هُم سَحَابُ الرَّحْمَةِ وَ غَمَائِمُ الْفَضْلِ وَ سِرْجُ الْهَدَايَةِ وَ ادْلَائِي بَيْنَ الْبَرِيَّةِ اِنْ يَكُونَنَّ ثَابِتًا عَلَى امْرِى وَ اَنْ رَّبِّكَ مَا اتَّخَذَ لِنَفْسِهِ شَرِيكَاً وَ لَا شَبِيهَاً وَ لَا وَزِيْرًا وَ لَا نَظِيْرًا وَ لَا نَدًا وَ لَا ضَدًّا وَ لَا مِثَالًا كَذَلِكَ اَشْرَقَ الْحَكْمُ وَ قَضَى الْأَمْرَ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

* * *

جناب معلّم

بسمه المهيمن على العالمين

اَنَا فِي بِحْبُوحَةِ الْبَلَاءِ دَعَوْنَا اَهْلَ الْاِنْشَاءِ اِلَى اللَّهِ مَالِكِ الْآخِرَةِ وَ الْأَوَّلَى يَشْهَدُ بِذَلِكَ عِبَادُ مُخْلِصُونَ وَ اِذَا اَظْهَرْنَا الْأَمْرَ اضْطَرَبَتْ اَفْتَدَةُ الْأَقْوِيَاءِ وَ تَزَلْزَلَتْ اَرْكَانُ الْأُمَرَاءِ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ فِي حُجَبَاتٍ اَنْفُسُهُمْ مَيّتُونَ قَدْ وَرَدَ عَلَيْنَا مَا لَا وَرَدَ عَلَى اَحَدٍ بِذَلِكَ نَاحَتِ الْقُلُوبِ وَ تَذَرَفَتْ الْعْيُونَ لَنْ يَحْصِيَ اَحَدٌ بِلَايَايَ اِلَّا الْحَقَّ عَلَامُ الْغُيُوبِ قَدْ قَضَتْ اَيَّامِي اَكْثَرَهَا فِي سَجُونِ الْبِلَادِ وَ كُنَّا شَاكِرًا فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ وَ رَاضِيًا بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمَهِيمَنِ الْقَيُّومِ كَمْ مِنْ فَجَرٍ طَلَعَ وَ سَمِعَ نِدَائِي وَ كَمْ مِنْ اَصِيلٍ وَجَدَنِي نَاطِقًا بِذِكْرِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ وَ كَمْ مِنْ لَيْلٍ مَا اَدْرَكْنِي نَائِمًا بَلْ نَاحَ لِضَرْبِي وَ بِلَائِي وَ مَا وَرَدَ عَلَى فِي هَذَا السَّبِيلِ الْمَمْنُوعِ يَنْبَغِي لِكُلِّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ اَنْ يَتَّبِعَ مَوْلَاهُ عَلَى شَأْنٍ لَا تَمْنَعُهُ حُجَبَاتُ الْعِبَادِ وَ لَا تَخَوِّفُهُ جُنُودُ غَافِلُونَ

* * *

ط

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله

بسمي الناطق الظاهر العليم الحكيم

اَنَا نَحْبُ اِنْ نَذَكَرَ وَ نَقْرَأَ مَا اَنْزَلَنَاهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اِنْ تَخْشَعُ قُلُوبُهُمْ لَذِكْرِ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ فِي لَيَالِيهِ وَ اَيَّامِ آيَاتِ الْهَيِّ وَ بَيِّنَاتٍ صَمْدَانِي بِمِثَابَةِ غَيْثِ هَاطِلٍ اِزْ سَمَاءِ ارَادَهُ نَازِلٌ مَعَ ذَلِكَ كُلِّ غَافِلٍ اِلَّا مَنْ اخَذَتْهُ يَدُ الْاِقْتِدَارِ وَ اِنْقَذَتْهُ عَنْ طِينِ الْأَوْهَامِ اَمْرُوزَ ظَاهِرٍ شَدِيدٍ اَنْجَحَهُ كَمْ فِي جَمِيعِ كُتُبِ قَبْلِ وَ بَعْدِ قَلَمِ اللَّهِ كُلِّ رَا بَانَ بَشَارَتِ دَادِهِ وَ ذَكَرَ نَمُودِهِ اَيَا چِه شَدِيدِ كِه اَذَانَ عِبَادِ اِزْ اَصْغَاءِ مَمْنُوعِ وَ اَبْصَارِ اِزْ مَشَاهِدِهِ مَحْرُومِ يَدِ عَطَايِ رَبَّانِي فِي اَيْنِ اَيَّامِ نَوْرَانِي رَحِيقِ بَيَانِ وَ كَوْتَرِ عَرَفَانِ رَا مَبْذُولِ دَاشْتِهِ هَيْچِ مَقْبَلِي اِزْ اَيْنِ فَيْضِ اعْظَمِ وَ عَنَايَتِ كِبَرِي بِي نَصِيبِ نَمَانْدِ يَا حَزْبِ اللَّهِ يَوْمِ يَوْمِ اَنْبَسَاطِ وَ نَشَاطِ اِسْتِ اِزْ يَكِي اِزْ الْوَاخِ اَيْنِ كَلِمَاتِ عَالِيَاتِ اِزْ قَلَمِ اَعْلَى نَازِلِ قَلْنَا رُوزِ رُوزِ نَشَاطِ وَ اَنْبَسَاطِ اِسْتِ نَشَاطِ اِزْ چِه اِزْ صَهْبَايِ مَحَبَّتِ الْهَيِّ فِي اَيْنِ فَجَرِ رُوحَانِي طُوبَى اِزْ بَرَايِ نَفْسِي كِه خُودِ رَا اِزْ كَوْتَرِ بَيَانِ مَقْصُودِ عَالَمِيَانِ مَقْدَسِ نَمُودِ وَ بَاسْتَقَامَتِ تَمَامِ بَرِ اَمْرِ مَالِكِ اِنَامِ قِيَامِ فَرْمُودِ قِيَامِي كِه عَزَّتِ اَعْدَا وَ ثُرُوتِ اَشْقِيَا اَنْ رَا حُرْكَتِ نَدَهْدُ وَ اِزْ اِسْتَقَامَتِ حَقِيقِي بَازَنْدَارِدِ بَغُو يَا حَزْبِ اللَّهِ يَوْمِ يَوْمِ اللَّهُ اِسْتِ دَعَا مَا عِنْدَ الْقَوْمِ وَ عَزَّهُمْ وَ ثُرُوتَهُمْ وَ قَدَرَتَهُمْ وَ فَنُونَهُمْ وَ عُلُومَهُمْ وَ غَنَائِمَهُمْ وَرَائِكُمْ مَتَمَسِّكِينَ بِمَا اَشْرَقَ وَ لَاحَ وَ سَطَعَ وَ فَاحَ مِنْ اَفْقِ سَمَاءِ ارَادَةِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بَرَاَسْتِي مِيْكَوِيْمِ اِگَرِ نَفْسِي فِي الْحَقِيقَةِ لَوْجِهَ اللَّهِ بَرِ تَبْلِيغِ اَمْرِ قِيَامِ نَمَايِدِ الْبَتَّةِ فِي جَمِيعِ اَشْيَاءِ بَيَانِشِ نَافِذِ وَ ذَكَرْشِ مَتَصَرِّفِ وَ نَدَايِشِ مَحِيطِ اَنَّهُ هُوَ الْمَقْتَدِرُ الْمَهِيمَنِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ

یا ابن ابهر علیک بهاء الله و نوره جناب اسد علیه بهائی حاضر و مکرر شما را ذکر نموده و از قیاض حقیقی طلب عنایت کرده و نامه‌های آن جناب را بساحت اقدس ارسال داشته هر کلمه آن گواهی داده بر توجه و استقامت و خدمت آن جناب اصلاح بعضی امورات را ذکر نمودی بطراز قبول و عزّ رضا فائز و مزین نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیدک علی اعلّاء کلمته بین الغافلین من عبادہ آنہ علی کلّ شیء قدیر این ایام من غیر ستر و حجاب و تعویق و تأخیر سفینه بیان بر بحر معانی متحرّک و جاری بگو یا حزب الله توجه نمائید یوم یوم نصرت است خود را محروم منمائید سبحان الله بعضی از نفوس معرضه غافله از اصغاء ندای الهی و مشاهدۀ جواهر و لآلی خزائن قلم اعلی محروم و ممنوعند آیا بچه حجت و برهان بحضرت مبشّر ایمان آورده‌اند و از مرسل و منزل او غافل و محجوبند امروز جمیع مرسلین از فردوس اعلی و جنت علیا ندا مینمایند و میفرمایند یا ملاً الأرض خود را از وساوس نفس و هوی مطهر نمائید و قصد افق اعلی کنید امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ندایش از جمیع جهات مرتفع یا ابن ابهر بشنو ندای مظلوم را کمر خدمت را محکم کن و بذکر و ثنای حضرت مقصود مشغول باش شاید نفوس بعیده قصد قرب نمایند و گمراهان سبیل الهی را بیابند ظاهر شده آنچه که از اوّل ظهور ابوالبشر الی حین شبه و مثل نداشته طوبی لأذن سمعت نداء الله المهیمن القیوم و لبصر رأی منظره العزیز المحبوب کتاب الله ینطق امام الوجوه یمشی و یشّر العباد الی افق لاح منه یتبرّ عنایة ربهم الغفور قل یا ملاً المعرضین ذروا ما عندکم تالّله قد اتی الموعد بسلطان مشهود به ماج بحر البیان و هاج عرف العرفان و ظهرت اسرار ما کان و ما یکون انظروا انظروا قد جری من بیانه فرات البرهان و ظهر کتز الله العزیز المکنون لعمری لا تمنعه شبهات الذین اعرضوا عن الوجه و لا اشارات کلّ غافل محجوب اذکر من قبلی اولیائی و بشّره بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود قل أ فی الله شکّ ام فیما نزل من سحاب الاراده ام فی سلطانه الّذی احاط الجنود و الصّفوف قل آنه ما اراد الا اظهار امر الله المهیمن القیوم و ارتفاع مقاماتکم یشهد بذلك من عنده علم کلّ شیء فی کتابه العزیز المخزون قل یا اولیاء الله و احبّائه افرحوا بما جرت اسمائکم من لسان العظمة و اذکارکم فی لوحه المبارک العزیز المحتوم کذلک اشرفت شمس البیان من افق سماء البرهان فضلاً من عند الله منزل هذا الرّق المنشور البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علی اولیائی و احبّائی و علی کلّ ثابت راسخ متمسک بحبل الله العزیز الودود

ذکر بعضی که من غیر شعور نطق مینمایند نمودی باید در جواب گفته شود الحمد لله که مثل آن نفس غافله ظالمه مفتریه مابین اهل حقّ نبوده و نیست این مقام شکر است نه شکایت بقای او از اوّل الی حین دلیل است بر نفاق و تزویر و کذب چه اگر بصدق تکلم مینمود بمثابه نورین تیرین و اصفیای قبل و بعد عروج نموده بود لعمر الله بر منبر ارض صاد و حضور ابن شیخ باقر تکلم نموده بآنچه که اکباد مقرّبین و مخلصین محترق حال در شهادت و انفاق و تسلیم و رضای نفوس مطمئنّه مقدّسه تفکر نمائید و همچنین در نفوس مفتریه کاذبه هر یوم مشاهده مینمائید که بچه دسائس متمسکند نزد معرض معرض و نزد مقبل مدّعی ایمان لعمر الله عالم صدق و صفا را آلوده نموده هر یوم بتدبیری وجود مضطرب خود را حفظ مینماید بگو ای دوستان امروز آفتاب حقیقت از افق سماء سجن عکا ظاهر و باهر و ناطق ما منعه ظلم الجباره و لا سطوة الفراغنة و لا شبهات الذین کفروا بیوم الدّین لله الحمد در آنی خود را ستر نمودیم من غیر ستر و کتمان امر الله را تبلیغ نمودیم من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انّ الله هو الغنیّ الحمید

این ایام فکر جدیدی بخاطر آن نفوس مجعوله خائنه رسیده اراده کرده‌اند کتاب الله را سرقت نمایند و محو کنند قل ویل لکم یا اعداء الله و ظهوره و امره اتّقوا و لا تكونوا من الظّالمین بیان پاریسی کتابیست عظیم چه که مشعر و مدلّ بظهور حقّ جلّ جلاله است فی الحقیقه انسان متحیر است نسأل الله ان یأخذهم بقهره و یمنعهم بسلطانه یا ایّها النّاظر الی الوجه بعینه کلمات قبل ظاهر شده بمثابه حزب موهوم با یکی از اصحاب مکالمه نموده‌اند انّ الموقن تمسک بالبیان طرف مقابل ذکر نمود بیان شما صحیح نیست گفت آن بیانی که خدمت شماست فأت به گفت آنهم صحیح نیست گفت بیان صحیح کجاست

گفت در جزیره است مقصود معلوم حال ملاحظه کنید چه عرف مکروهی از آن کلمه منتشر است نسأل الله ان يؤیّدهم علی الرجوع و الصدق و یوفّقهم علی الانابة لدی باب فضله انه هو الجواد الکریم
ذکر بعضی را طلب نمودی انشاءالله کره اخری ارسال میشود اطمئن بفضل مولاک و کن من الفرحین

* * *

تفلیس

جناب محمد قبل علی

الافدس الاعظم الاعلی

انا ندع الامم الی مطلع القدم و نبشّر العالم بهذا الاسم الذی به فکّ ختم رحیق البقاء و انجذب اهل مدائن الاسماء لعلّ الناس یتنبّهنّ و یتوجّهنّ الی الله المهیمن القیوم قد اضاء العالم من انوار وجه ربّه الرحمن ولكنّ الامکان اکثرهم لا یشعرون قد اصبحت الشمس مغطیة بسحاب الاوهام بما ورد علیها من الذینهم لا یفقهون قل یا قوم خافوا الله و لا تمنعوا الحقّ عمّا اراد لکم ان اقبلوا بوجوه بیضاء ثمّ استمعوا ما یأمركم به فیهذا المقام الممنوع قد ذکرناک من قبل و تلك مرّة بعد اخری فضلاً من عندنا لتشکر مولی العالم و تذکره بهذا الاسم المحبوب

* * *

تفلیس

جناب محمد قبل علی

الافدس الاعظم الاعلی

انا ندع الامم الی مطلع القدم و نبشّر العالم بهذا الاسم الذی به فکّ ختم رحیق البقاء و انجذب اهل مدائن الاسماء لعلّ الناس یتنبّهنّ و یتوجّهنّ الی الله المهیمن القیوم قد اضاء العالم من انوار وجه ربّه الرحمن ولكنّ الامکان اکثرهم لا یشعرون قد اصبحت الشمس مغطیة بسحاب الاوهام بما ورد علیها من الذینهم لا یفقهون قل یا قوم خافوا الله و لا تمنعوا الحقّ عمّا اراد لکم ان اقبلوا بوجوه بیضاء ثمّ استمعوا ما یأمركم به فیهذا المقام الممنوع قد ذکرناک من قبل و تلك مرّة بعد اخری فضلاً من عندنا لتشکر مولی العالم و تذکره بهذا الاسم المحبوب

* * *

انا نذکر من اراد الوجه و نطق بثناء الله مالک الوجود هذا یوم فیہ قام الناس لله المهیمن القیوم و هذا یوم اخبر به الله و بشّر به العباد بقوله ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و ذکرهم بأیام الله کذلک قضی الأمر من لدی الله ربّ ما کان و ما یكون هذا یوم فیہ مرّت الجبال و القوم اکثرهم لا یفقهون قد حضر کتابک لدی المظلوم و سمعنا ما نادیت الله ربّ البیت المعمور قد فاز حنینک بالاصغاء و انزلنا لک ما لا یعادلہ شیء من الأشياء و لا کنز من الكنوز تمسک بالحبل الأعظم و تشبّث بذیل الله ربّ

المقام المرفوع الذي فيه نطق لسان العظمة و دعا الكل الى مقره المحمود من الناس من اخذه جذب آيات ربك على شأن نبذ العالم مقبلاً الى الله مالك القدم اقبل و سمع و اجاب و فاز بما كان مذكوراً في افئدة الأنبياء و مسطوراً من القلم الأعلى في لوحى المحفوظ قد اردت الغفران من عمّان رحمة ربك الرحمن انا طهرناك فضلاً من عندنا بماء العناية و الألطاف ان ربك هو المشفق العطوف انك اذا وجدت عرف كلماتي و فزت بأثر قلمي ذكر أيامي و ما ورد عليّ من اعدائي الذين نبذوا امر الله عن ورائهم بما اتبعوا كلّ عالم مردود و كلّ جاهل متروك قد افتى علينا الذين عند ذكرنا قاموا و قالوا ما قالوا و لما اظهرنا الأمر اعرضوا عنّا و اعترضوا علينا بظلم ناح به اهل الملكوت انا نوصيك بما يرتفع به امر الله هذا ما ينبغي لمن اقبل الى الأفق الأعلى في هذا اليوم الموعود البهاء على اهل البهاء الذين تمسكوا بعهد الله و ميثاقه و عملوا بما امروا في لوحه المسطور الحمد لله مالك الملوك و سلطان الجبروت

* * *

سروستان

كربلائی صادق

هو الأقدس الأعظم

انا نذكر من اقبل الى الله و تمسك بالعروة الوثقى التي اظهرناها بهذا الاسم العظيم طوبى لقاصد قصد المقصود و لطالب توجه الى الله رب العالمين قد سبقت رحمتنا العالم و احاط كرمنا من في السموات و الأرضين انا نأمرک بالاستقامة الكبرى على حب ربك مولی الوری تمسك بها منقطعاً عن المرييين قد تضيّعت رائحة القميص و هاج عرف الله بين كلّ صغير و كبير نعيماً لمن فاز به و ويل للغافلين ان افرح بذكر المظلوم اياك انه يذكر احبائه بعد الذي يكون بين ايدى الظالمين كذلك ارتفع صرير قلمي و ماج بحر رحمتي فضلاً من عندى عليك ان اشكر و قل لك الحمد يا مطلوب الطالبين

* * *

جناب میرزا ابوطالب

هو المبین العليم

انا نذكر من اقبل الى الوجه و آمن بالله الفرد الخبير ان يا طالب انّ المطلوب يناديك من سجنه العظيم و يذكرک بذكر لاح به افق البيان و تزین كلّ هيكل بطراز اسمى الحكيم ان افرح بما توجه اليك البحر الأعظم من هذا المقام البعيد و يدعوك الى الله خالصاً لوجهه يشهد بذلك كلّ الأشياء ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين لعمر الله قد ربح من اقبل الى الأفق الأعلى و خسر كلّ من اعرض في هذا اليوم البديع طوبى لمن توجه بسمعه الى السدرة التي تنادى بين العالم و لبصر رأى هذا المنظر الكريم قل يا اله الأسماء و فاطر السمآء اسئلك بأن تجعلني من الذين شربوا رحيق الاستقامة من ايدى عطائك و قدّرت لهم خير الآخرة و الأولى في صحائف امرک اى ربّ انا الذي توجهت اليك و قصدت كعبة لقائك و افق وصالک فاكتب لى ما ينبغي لوجودك و احسانك انك انت المقتدر المتعالى المعطى الكريم

* * *

جناب آقا محمدرضا زواره

هو البهّی الابهی

أنا نسمع في هذا الحين النداء الذي ارتفع بين الارض و السماء كان المنادي هو الله رب العالمين فلما توجهنا اليه بسمنا الاظهر سمعنا يقول يا معشر البشر تالله قد ظهر المنظر الاكبر و جعله الله مقرّ عرشه العظيم يا اهل الامكان قد ظهر الرحمن بالبرهان توجهوا و لا تكونوا من الغافلين أنا ذكرنا لك ما اسمعنا اسمنا القيوم الذي هو هذا الناطق الامين لتحمد و تشكر من خلقتك و عرّقتك هذا اليوم المنير البهاء على اهل البهاء من لدى الله العزيز الجميل

* * *

هو الشاهد الخبير

أنا نشهد بما شهد الله أنه لا اله الا هو اقراراً بوحديته و اعترافاً بفردانيته و عظمتة و سلطانه و نشهد أنك ارسلت الى المظلوم ما لا يعادله الكنز المختوم و كان احبّ عندي من كلّ الأشياء المشهودة في ملكوت الانشاء نسأله تعالى بأن يجزيك احسن الجزاء في الآخرة و الأولى أنه ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش و الثرى و ارسلنا اليك ما تشرف باللقاء لتجد منه عرف الشفقة و العناية لعمري انّ عرفه يجذبك الى مقام لا يذكر بالبيان الأمر بيد الله مالك الامكان و مربّي الأديان

* * *

في ك خ

ح م

بسم الله العليّ الأبهي

أنه هو حينئذ حيّ في هذا الأفق العزيز المنير يشهد و يرى و يقول مخاطباً لملاّ المقرّبين طوبى لكم بما فزتم بقاء الله و عرفانه و كسّرتهم اصنام الوهم و الهوى و فزتم بأنوار الوجه في هذه الأيّام الممتنع المنيع قل من عرف الله أنه فاز بقاءه و دخل جنّة التي كان قصر من قصورها معادل السموات و الأرضين طوبى لهم بما استقرّوا على فلك البهاء و انقطعوا عن الذينهم كفروا بالله العليّ العظيم قل من اقبل اليه فقد اقبل الى الله و سفرائه و من اعرض عنه فقد اعرض عن مبدعه ثمّ عن المرسلين قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا الذينهم نكثوا ميثاق الله و نكصوا على عقبيهم بالاعراض تالله انهم ناكسوا رؤوسهم في تلك الأيّام في محضر ربّهم العزيز العلام كذلك كان الأمر ولكنّ الناس هم في حجاب عظيم أنه لهو الذي نطق في كلّ شيء بأنّي انا الله لا اله الا انا العزيز الكريم و ينطق حينئذ في كلّ شيء بأنّي انا محبوب العارفين و مقصود العالمين و بهاء من في السموات و الأرضين قل كلّ ما يخرج من فمه أنه لمحبي الأبدان لو انتم من العارفين كلّ ما انتم تشهدون في الأرض أنه قد ظهر بأمره العالي المتعالي المحكم البديع اذا استشرق عن افق فمه شمس اسمه الصانع بها تظهر الصنایع في كلّ الأعصار و انّ هذا لحقّ يقين و

يستشرق هذا الاسم على كل ما يكون و تظهر منه الصنایع بأسباب الملك لو انتم من الموقنين كل ما تشهدون ظهورات الصنعة البديعة كلها ظهر من هذا الاسم و سيظهر من بعد ما لا سمعتموه من قبل كذلك قدر في الألواح و لا يعرفها الا كل ذى بصر حديد و كذلك حين الذى تستشرق عن افق البيان شمس اسمى العلام يحمل كل شىء من هذا الاسم بدايع العلوم على حده و مقداره و يظهر منه فى مذ الأيام بأمر من لدن مقتدر عليهم و كذلك فانظر فى كل الأسماء و كن على يقين منبع قل ان كل حرف تخرج من فم الله انها لأم الحروفات و كذلك كل كلمة تظهر من معدن الأمر انها لأم الكلمات و ان لوحه لأم الألواح فطوبى للعارفين و هذا ما نزل فى ظاهر الأمر و من كان ناظراً الى حكم الباطن يوقن بأن فى كل حرف نزلت من سماء بيان ربكم الرحمن لكنز روح الأولين و الآخرين و لا يعادلها كل ما خلق بين السموات و الأرضين

كذلك نزلنا عليك الآيات بالحق لأن لك قدر شأن من الشؤون ان تستقيم على امر هذا المسجون الغريب الذى حبس فى هذه الأرض و اعترضوا عليه عباده المستضعفين الذين آمنوا به فى ظهور قبله فلما ظهر فى قميص آخر كفروا به الا لعنة الله على الكاذبين انهم كانوا ان يستروا وجوههم خوفاً من انفسهم فلما اظهرنا الأمر بسلطان مبين خرجوا عن الستر و الكتمان و حاربوا بالله ربهم الرحمن الرحيم كذلك يظهر الله خافية صدور الذين كانوا فى مرية و نفاق عظيم أنك انت كن راعى اغنام الله ثم احفظهم من ذياب الأرض و لا تكن من الغافلين لأن الذئب يعوى عن خلفهم و ينتظر ليجد من فرصة كذلك يتنا لك الأمر لتكون من العالمين ان اجتمع عباد الله ثم احفظهم عن رمى الشياطين فسوف يظهر فى كل ارض آثارهم و هياكلهم اذا تجنب منهم و توكل على الله العزيز المنيع بذلك اخبرنا عبادنا من قبل و نخبرك حينئذ فضلاً من لدنا عليك و على عبادنا الموقنين

قل يا قوم هذا على بالحق قد جاءكم بآياته ثم بيناته ثم ببرهانه الأعظم العظيم و ينطق كما نطق من قبل و يشهد بذلك كل منصف بصير اتقوا الله و لا ترتكبوا ما نهيتهم عنه فى كل الألواح و لا تجادلوا بالذى بارادة من عنده خلقتهم و خلق اهل ملا الأعلى ثم اهل سرادق العظمة و البقاء ثم اهل السموات و الأرضين و انه اشرق عن افق الأبهى فسبحان نفسه العلى الأعلى و جرى عن يمينه انهار عز منيع من شرب قطرة منها لن يمت ابدأ و هذا ما رقم من قلم القدرة على لوح عز حفيظ قل يا قوم لا تحرموا انفسكم عما قدر لكم و لا تكونن من الغافلين قل ان الغلام ما اراد منكم شيئاً و يشهد بذلك كل منصف عليهم و انفق روحه حباً لمن فى السموات و الأرض ليظهرهم عما يمنهم عن الصعود الى ملكوت الله المقتدر العليم الخبير و ورد عليه فى كل حين ما لا ورد على سرفاء الله من قبل و انتم تصدقوننى لو تكونن من المنصفين قل يا ملا البيان يكفينى ملل القبل الذين اعترضوا على و وردوا فى كل حين ما بكت عنه عيون المقرين انتم فارحموا على نفسى ثم على انفسكم اتقوا الله و لا تكونن من الظالمين قم على الأمر بقدرتى و سلطانى و لا تخف من احد لو يعترض عليك كل الخلائق اجمعين أ تحب نفسك ازيد عن نفس الله تالله هذا لا ينبغى لك لأنك انت من الذين كتبت اسمائهم على الواح الله العليم الحكيم ان الدنيا ستفنى لا ينبغى لأجباي بأن يلتفتوا اليها طهر نفسك عنها و كن فى انقطاع مبين طير فى كل حين الى سمائى لتسمع نغماتى و تشرب عن كوثر حيوانى و تسير فى ممالك انسى و افلاك قدسى و تطلع بخفيات امرى كذلك يأمرك هذا القلم الأعلى لتستفرح فى نفسك و تكون على استقامة بديع فائق التكبير من قبل الله على وجه امك و اختك ثم بشرهما ببشارات الروح لتكونا من المبشرات فى لوح عز عظيم

ثم ذكر من لدنا عبدنا البا و كبر على وجهه من لدى الله ربك و رب العالمين قل يا عبد أ تسكن فى البيت و كان المحبوب فى بلاء عظيم أ تستريح فى نفسك و كان الروح تحت اظفار المشركين اياك ان تغفل عن ذكر ربك و ان بذكره تشتعل افئدة المخلصين الذين قاموا على حب الله و امره تالله انهم لعباد الذين يكبرن عليهم اهل ملا الفردوس ثم ملائكة المقرين قل ان نصره فى تبليغ امره اياكم ان تجاوزوا منه يا ملا الموحدين ان الذين يسفكون الدماء اولئك فى غفلة عظيم قل يا

قوم لو تريدون ان تجاهدوا مع اعداء الله اذاً جاهدوا مع انفسكم هذا اقرب بالتقوى لو انتم من العالمين لو تقدرون في انفسكم فأحبوا عبادنا الميتين ليقومن بروح الايمان على امر الله ربهم و رب آبائهم الأولين قل يا قوم لا تسفكوا الدماء انه حرم عليكم في الكتاب من لدن عزيز حكيم قل ان الله قد بعثنى للايتلاف و الاتحاد اتقوا الله يا ملأ الأرض و لا تكونن من الظالمين من يعمل سوء يرجعه المشركون الى نفسى المظلوم الفريد اتقوا الله و لا تتركبوا ما يرجع به الضر الى سدره الله الممتنع العزيز الرقيع انك انت فاطمئن بفضل الله و رحمته و ان رحمته سبقت العالمين من يستقيم على هذا الأمر انه من اعلى الخلق عند الله و يطوف في حوله اهل ملا العالمين و التكبير من الله على ضلعتك لتحمد الله ربها و تكون من الشاكرات في لوح قدس حفيظ

ثم ذكر من لدنا عبدنا مهدي ليفرح بذكر الله و يكون من الراسخين على هذا الأمر الذى به انصعق كل من في السموات و الأرض الا من عصمه الله بفضل من عنده و انه لعل كل شىء قدیر ان يا عبد قم على امر الله و ان قيامك على امره لخیر لك عما خلق بين السموات و الأرضين لا تمنع نفسك عن هذا الكوثر الذى جرى بالحق من اصبع ربك العادل القديم ثم اشرب منه باسمنا الأبهى و لا تخف من المشركين الذين اذا يروا كوثر الحيوان لم يشربوا منه و اذا يجدون ماء الصديد ليكونن من الشاربين طهر نفسك عما يكرهه الله ربك ثم تجنب من اعدائه و تمسك بهذه العروة المتين ان اجعل مرادك ما اراد الله ثم ارض بما قدر لك و انه لهو ارحم الراحمين ثم ذكر من لدنا ضلعتك لتسر في نفسها بذكر الله العلى العظيم و الروح عليك و عليها و على ابنك و بنتك من لدن غفور كريم

ان يا محمد بلغ رسالات ربك صدقاً و عدلاً ثم ذكر الناس بهذا النبأ الأعظم العظيم ليقومن الكل على ثناء بارئهم بين الخلائق اجمعين كذلك غنت الورقاء على افنان دوحة البقاء لتجذبكم نغماتها و تقرّبكم الى الله ربكم و رب العالمين و ينقطعكم عما سوى الله و يبلغكم الى مقر الذى فيه استضاء وجه الرحمن عن افق نفسه العلى العظيم طوبى لمن بلغ الى هذا المقام و سمع آيات ربه و شرب من هذا الكوثر الذى جرى عن يمين العرش و يشربن منه عباد الله المنقطعين و الروح و العز و البهاء عليك و على الذينهم انقطعوا عن كل شىء و طاروا في هواء محبة ربك الغفور الرحيم

اننى انا الله لا اله الا انا الرحمن الرحيم اننى انا الله لا اله الا انا السلطان العظيم اننى انا الذى خلقت الموجودات بأمرى و ذرئت الممكنات جوداً من عندى و انا المقتدر على ما اشاء و انا العليم الحكيم و بأمرى اشرقت الشمس عن افق السماء و غنت عندليب القدس بأن هذا لجمال الله فى ناسوت البداء و ظهور الله فى ملكوت العلى و بطون الله فى جبروت البقاء و ساذج القدم فى هذا القمص المنير البيضاء كذلك كنت من اول كل اول الها فرداً واحداً و تراً صمداً باقياً دائماً حياً مريداً مقتدراً عزيزاً قيوماً و اكون سلطاناً ملكاً حكماً عالماً قادراً ازلاً ابداً حياً دائماً كائناً معبوداً

جناب ملا رضا عليه بهاء الله زو

بنام خداوند يکتا

اول فجر برخواستيم و بارضيكه باسم حق مذکور است توجه نموديم و چون داخل شدیم جميع را از كوثر لقا مسرور يافتم از هر يك از اشجار و ازهار و اوراق و اثمار نداى الملك لله اصغا نموديم يا ايها المقبل الى افقى سكر بيان رحمن بشأنى اشيائى

بستانرا اخذ نموده که هر ذره‌ئی از ذرات ترابش بترنمات بدیعۀ منیعہ بذکر حق جلّ جلاله مشغولند امروز روزیست که جمیع مقرّبین و مخلصین لقای او را از حق جلّ جلاله مسئلت مینمودند و کتب الهی بر این گفتار شاهد و گواه طوبی از برای نفوسیکه باصغای ندا فائز شدند و بمشاهدۀ افق مفتخر گشتند چشم از برای امروز است و گوش از برای این ایّام چه که ندای محبوب عالمیان مرتفعست و افق جمال بنور وجه منور جناب مسافر شما را ذکر نمود و این لوح امنع اقدس که جمیع عالم بحرّفی از او معادله نمینماید نازل تا بآن مسرور شوی و بذکر حق جلّ جلاله ناطق گردی الامر بیده و هو الامر الحکیم اگر دوستی یافتی از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو ایّاک ایّاک ان تمنع نفسک فی ایّام اللّٰه دع العالم بالاسم الاعظم أنّه يحفظک و یهدیک الی صراط اللّٰه العزیز الفرد الواحد العلیم

* * *

هو الله تعالی

اگر این عبد بخواهد ذکر احزان وارده نماید ممکن نه و احدی جز حقّ بر احصای آن قادر نه لن یصیبا الا ما کتب اللّٰه لنا حمد خدا را که اخوی را ملاقات نمودید و بر وضع حرکت و تفصیل او مطّلع شدید فوالله الذی لا اله الا هو که آنچه در امر شنیدید جمیع از این عبد بوده و احدی مطّلع نه جز میرزا احمد که او هم خدمت شما رسیده و دیگر یکی از اخوان که به کلیم معروف است و در این ارض حاضر و مصلحت ذکر و انتشار اسم او را این دو دیدند چه که این عبد بسیار معروف بوده و اکثری از اهل مناصب بعداوت ثابت لذا اسم او مذکور شد و چه مقدار در وصفش ذکر و تحریر شده و کل باسم نقطه اولی مشهور و از این مراتب گذشته چه مقدار در تعلیم و تربیت و حفظش جهد و سعی مبذول شد و در موارد بلایا مستور و در مواقع قضایا منهزم و این عبد مابین اعدا مبتلا و آن جناب استماع نموده‌اند که چه مقدار ظلم و اعتساف تحمّل نمودم فوالله شبی آسوده و مطمئن نیاسودم و کفی باللّٰه شهیدا البتّه اجتماع اهل عراق و علمای عجم را استماع نمودید که چگونه بر عناد قیام نمودند تا آنکه بفضل اللّٰه دست قدرت الهی جمیع را مخذول نمود و باین ارض وارد شدیم اخوی چون از نفس خود مطمئن شد و این ارض را ساکن دید در سرّ یکی از خدام را بر قتلّم گماشت فلما اظهر اللّٰه خافیة صدره مضطرب شده انکار نمود و بخود آن خادم نسبت داد بعضی از مکاتیب بخطّ او ظاهر شد که حال موجود است و بعد این عبد از کل خارج شد و متوکلاً علی اللّٰه در بیت ساکن و معذلک نار غضبش ساکن نشد باطراف الواحی نوشته و فرستاده و آنچه را خود عامل بوده باین عبد نسبت داده چه که از همج رعاع ارض مطمئن است که آنچه بگوید محقّق و ثابت است اگرچه این مسئله را درست فهمیده چنانچه اکثری او را ندیده‌اند و آنچه شنیده‌اند از این عبد بوده معذلک بمحاربه با جمال احدیّه برخاسته‌اند فافّ لهم و علی الذین اتّخذوهم لأنفسهم اولیاء من دون اللّٰه و هر ذی بصری از آنچه نوشته شأن و مقام او را ادراک مینماید باری اموری مرتکب شده که هیچ نفسی ارتکاب ننموده انما اشکو بّی و حزنی الی اللّٰه انشاء اللّٰه امیدواریم که آن جناب در ظلّ سدرۀ امر ساکن باشید و از جمیع منقطع و البهّاء علیک و علی من معک

در فقرۀ حاجی میرزا احمد مرقوم داشتید فجراک اللّٰه جزآ حسناً لا یعقبه البداء و أنّه کان علی کلّ شیء قدير

* * *

منصور

اگر برود بخواند

اودعت نفسی تحت حفظک و حمایتک فاحفظها یا حفاظ العالمین

اگر نه مرتبه بخواند بهتر است

* * *

هو الحیّ

اگر شمس جهانی اشراق انوار بهجت کو و اگر قمر رضوانی ابتهاج ضیاء اسرار قدست کو و اگر از قاصرات غرفات جنّات احدیّتی جذبه و شوق کو و اگر از طلعات سرادقات ربوبیّتی وله و ذوق کو آخر هر مقامی را نشانی هست و هر رتبه را آیتی در کار مشک ختای احدیّه بی روحات دلکش معلوم نگردد و طیب سنای سبای صمدیّه بی نفحات دلپذیر چه کار آید اگر صورت بی معنی مراد است تصویر هندی بسیار است و در بغداد صفحه آن را در سوق الحراج بعشر عشر دینار میدهند و اگر معنی مطلوب و مقصود است آن را ظهور و بروزی باید تا نسایم شمال قدس عما از مجعّدات گیسو قسمت بردارد و نفایس مرغولات عزّ ضیا از معطّرات شمامه مجد او نصیب یابد اینست شأن جواهر مجردات و سواذج مقدّسات طوطی بی نطق از صعه کمتر بنظر آید و شمس بی نور و بها البتّه از ذره پست تر پای محبّت مستقیم کن تا سر رفعت برافرازی قلم نیستی بر لوح منیر دل بکش تا علم هستی فوق جبل قدرت بر پا نمائی ولکن کلّ ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء غیر ساذج وجود را از این نعمت قسمتی نیست و جز جوهر نفوس را از این حوض نصیبی نه و آنّه هو معطی ما یشاء لما یشاء جناب ملیح الله که عوالم وجود حقیقی را بی ملح خوش طعم او طعمی نیست و مزه نه بوفور تکبیر مکبّر شوید

* * *

آمیرزا رضاقلی

هو الله تعالی

اگرچه دفتر عاشقان بیان طی نشود و نامه مشتاقان بقلم امکان اتمام نپذیرد ولکن اگر بحری از وصال دست ندهد بنمی از اذکار باید قانع شد مدّتی است که از مدینه قرب سبا طیری نپزیده و بلبلی بگلزار رو ننموده گویا رسم وفا از اهل بقا زایل شده و یا آزادگان را غم هجران بدل نمانده و یا دوستان بساط معنوی را قاصد مقصود نگردد و حجاب بعد محجوب نگرداند بی قاصد نامه فرستند و بدل راز گویند بی قلم رقم زنند و بی لقا وصال جویند و در عین بعد بقرب رسند بلی اینمراتب حق است ولکن این قسمت دل باشد نه نصیب آب و گل روح اگر از غذاهای معنوی مسرور است ولکن جسد را اطعمه ظاهری درخور گوش ظاهر را نغمه ظاهری باید و گوش معنوی را رتّه الهی شاید چشم سرّی جمال باقی ملاحظه نماید و چشم سرّی جلال آفاقی مشاهده کند پس مقبول آن است که جمیع مراتب را باندازه قسمت بخشد و نصیب دهد

* * *

مظهر صدق الله في الحق و الخلق جناب ملا محمدصادق ملاحظه فرمایند

هو الله تعالى جلّ بهائه

اگرچه مدتها است که هبوب عنایتی از شطر آنجناب بر قلب این مسکین نوزیده و قلم محبت باسم این فانی رقم نزده و لکن این عبد بمقتضای اینکه المؤمنون نفس واحده و روح واحد و جسد واحد لذا مراتب حب و اتحاد که در نفس خود و آنجناب مشاهده مینمودم کذلک آنجنابرا هم بهمین قسم حمل نموده تا آنکه در این ایام جناب شیخ روح الله روحه بشطر محبوب توجه نموده در تلقاء عرش بین یدی مقصود حاضر شد مع دو نفس دیگر جناب آقا علی اکبر و جناب آقا سید اشرف و چون میقات وقوف در جوار رحمت سلطان رؤف باتمام رسید و اذن رجوع از سماء مشیت نازل لذا این عبد بر خود لازم شمرده که در محضر آنجناب خود را بوسیله مراسله مذکور دارم تا مراتب حب مستوره در دل در عالم ظاهر جلوه نماید و باطن بقمیص ظاهر و ظاهر بطراز باطن ظاهر و هویدا گردد چه که لا زال محبوب ذو الجلال دوست داشته که جمیع اعمال عاملین که خود را منسوب بحق دانسته اند بتمام عمل ظاهر شوند یعنی آنچه از ایشان صادر میشود قابل امورات ظاهریه و شئون باطنیه هر دو باشد لیدل ظاهرهم علی باطنهم و باطنهم علی ظاهرهم

و بعد آنکه اگر این عبد بخواهد از قضایای وارده و بلایای نازله که در این ارض بر جمال احدیه وارد شده ذکر نماید البته خود را قاصر مشاهده نماید و بر حزن آنجناب هم بیفزاید لذا این عبد باین اذکار نپرداخته و بعهد راجعین گذارده که بقدر وسع خود آنچه ادراک نموده اند البته معروض خواهند داشت و لکن خدمت آنجناب معروض میدارم که آنقدر معلوم آنحضرت بوده که این ایام را شبیهی و نظیری و مانند نبوده و نخواهد بود و بر هر نفسی لازم که بقدر وسع در اثبات امر الهی و تبلیغ ظهور عز صمدانی تقصیر ننماید و بجمیع ارکان در نصر امر که تبلیغ محض است بکوشند

و دیگر چه عرض نمایم از احتجاج بعضی با آنکه شمس عز اقبال از افق قدس اجلال بشائی اشراق فرموده که جمیع عالمرا احاطه نموده و بکمال قدرت و سلطنت ظاهر شده و مع ذلک بعضی باو هام تشبث جسته و از عرفان جمال ملیک علام دور مانده اند زهی حسرت بر چنین نفوس با وصایای شافیه و مواعظ بالغه که از مصدر عز احدیه در صحف منزله نازل شده مع ذلک ابعاد از ملل قبل و اغفل از کل من علی الارض ملاحظه میشوند باید در کلّ حین پناه بخدا برده که شاید از بدایع عنایت محیطه و رحمت منبسطه خود این عباد را از شاطی عز قدیمه محروم نفرماید و بر صراط امریه که الیوم جمیع عالمرا احاطه نموده مستقیم و مستقر دارد

در این حین از یمین عرش نازل که بنویس بقیة آل الله فی الارض که ای مظهر صدقم اگر بر فراش آرمیدهئی سر بردار و اگر نشستهئی بقوة اسمم برخیز و اگر ایستادهئی بشوق جمال طیر و اگر در طیرانی بسلطان قدرتم عرج و اگر در عروجی بملیک امرم قف علی مقررک فی هواء الروح ثم افتح شفتاک باسمی الفتاح ثم حرک لسانک باسمی المحرک ثم انطق علی لحنی قل یا ملا الارض و السماء تالله الحق قد ظهر ملیک البقاء و اشرق عن افق البداء بسلطانه العلی الاعلی ثم بدل قمیص اسمم و ظهر باسمه الابهی فوق منظر الاعلی مقرر الذی یطوفن فی حوله ملکوت الصفات و الاسماء ان یا قوم ان تریدن ان تشهدن قدرة الله فاشهدن قدرته التي احاطت کلشی و ان تریدن ان تنظرن سلطنة الله فانظرن سلطته التي غلبت کلشی و ان تقصدن ان تلاحظن رحمة الله فانظرن الی رحمته التي سبقت کلشی و ان تریدن ان تنظرن الی عظمة الله و هیمنته حولن البصر الی عظمته التي قامت علی کلشی و ان تریدن ان تسمعن نغماته فلتسمعن کلمته التي خلقت بامر و ارتفعت علی کلشی و ان تریدن ان تشرقن ببقائه تالله هذا جماله قد ظهر علی کلشی کذلک نطق لسان القدم حینئذ ان استمع لما اوحی

اليك ثم بلغه الى العباد لعلّ تطهّرّ انفسهم عن دنس الاوهام و يبلغنّ الى مقام الذي قدرّ لهم و كذلك امرک قلم الامر حينئذ من لدى الله المقتدر المهيمن العزيز القيوم

پس ای مظهر صدقم جهد نما که مطابق باین اسم در ارض ظاهر شوی و صدقیکه عند الله محبوب بوده آنست که بثناء نفسش قیام نمائی و بذکر امرش مشغول شوی چه که هیچ صدقی با کلمهئی که لله بآن تکلم میشود برابری ننموده و نخواهد نمود پس خوشا حال آن نفوسیکه باین رتبه بلند اعلی فائز شوند و از برای صدق مراتب لا یحصی عند الله مقرر است که ذکر آن در این ورقه نگنجد و از جمله آن مراتب صدقی است که در میانه ناس معروفست و باین رتبه که انشاء الله فائز شده پس سزاوار آنکه جهد منیع مبذول داری که بصدق اعظم که طائف حول منظر اکبر است فائز شوی و مرزوق گردید فہنیئاً للواصلین انتهت کلمات الله

و اینعبد در آخر عریضه معروض میدارد که انشاء الله لا زال آنجناب بذکر محبوب مشغول بوده بشأنیکه اثرش در تمام عالم ظاهر شود و ما من کلمة الا و لها اثر عند ربک و كذلك قدرّ من لدن عزیز قدیر و از خدا میطلبیم که بلقا مرزوق شوم تا از اسرار خفیّه و رموزات مستوره بی لسان و بیان معروض و مذکور دارم

جناب ابن که منظور نظر حق جلّ اعزازه بوده از لسان این عبد بیدایع ذکر منیع اظهار خلوص فرمائید و مراتب حبّ این بنده در آنحضرت اظهار از آنست که بذکر ظاهر شود و یا بیان ثابت گردد و کان الله عالم بما فی قلبی و انه لہو العليم الخبير

و دیگر احباب آن ارض یعنی آنانکه از کأس تجرید نوشیده‌اند و از جام تفرید مرزوق گشته‌اند بذکر لا نہایہ از جانب این عبد متذکر فرمایند و الروح و العزّ و البہاء علیک و علی الذینہم کانوا معک ثمّ علیہم جمیعاً

عبداللہ و خادم احبائہ آقا جان

* * *

بنام دوست یکتا

ای احزاب مختلفہ باتّحاد توجّہ نمائید و بنور اتّفاق منور گردید لوجہ الله در مقرّی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینہ وارد شوند و بر یک سریر جالس این مظلوم از اوّل ایام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد شکّی نیست جمیع احزاب بافی اعلی متوجّہند و بامر حقّ عامل نظر بمقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شدہ ولکن کل من عند الله بودہ و از نزد او نازل شدہ و بعضی از امور ہم از عناد ظاهر گشتہ باری بعضد ایقان اصنام اوہام و اختلاف را بشکنید و باتّحاد و اتّفاق تمسّک نمائید این است کلمہ علیا کہ از امّ الکتاب نازل شدہ یشہد بذلک لسان العظّمۃ فی مقامہ الرّقیع آن جناب و سایر اولیا باید باصلاح عالم و رفع اختلاف امم تمسّک نمایند و جهد بلیغ مبذول دارند انّہ هو المؤید الحکیم و هو المشفق الکريم

* * *

بنام مقصود عالمیان

ای احمد ندایت شنیده شد و توجّهت لدى المظلوم مذکور آمد یعنی بلسان ملاً اعلی در سبیل حقّ بلا یای متعدّده دیدی و رزایای کثیره حمل نمودی حرفی از دهن خارج نمی شود مگر آنکه آذان واعیه علم الهی آن را اصغاً می نماید و عملی در عالم احداث نه مگر آنکه صورت آن در مرآت علم مشاهده میشود پس یقین بدان آنچه بر تو و برادر تو در سبیل حقّ وارد شده در کتاب اسماء از قلم اعلی ثبت گشته شاید آسمان ظاهر منفطر و معدوم شود و لکن ذکر که از قلم قدم جاری فنا آن را اخذ ننماید و بدوام اسماء الهی باقی و دائم خواهد ماند طوبی لک بما ایدک الله علی ذلک و فزت بهذا اللّوح الذی فیه شهد الرحمن باقبالک الیه انشاء الله مؤیّد شوی بر آنچه لدى الحقّ محبوب است ان اذکر ربّک و قل لک الحمد یا من ایدتنی علی ما ورد علیّ فی سبیلک و الاضطبار فی امرک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم

البهاء علیک و علی اخیک الذی فاز بأیام ربّک و آمن بالفرد الخبیر

* * *

ق

امّ محمّد تقی

بنام خداوند یکتا

ای امة الله استقامت بر امر الله در الواح مذکور و از قلم قدم مسطور حمد کن محبوب عالم را که بحبّش فائز شدی و بذکرش ذاکر بسی از رجال الیوم از ذکر غنیّ متعال و عرفان او محروم و ممنوع شده اند و بسی از نساء که بافق اعلی ناظرند و بقمیص محبّت محبوب عالم مزین گشته اند هذا من فضل الله یعطیه من یشاء قسم بمطلع اسرار قدم نفسی لحبّ الله برنمی آید مگر آنکه نفعه معطرش در پیشگاه حضور مالک ظهور حاضر اجر هیچ عملی ضایع نشده و نخواهد شد طوبی لک ثمّ طوبی لک تو از امائی محسوبی که محبّت نسبت ترا از شاطی بحر عنایت و مکرمت منع ننمود انشاء الله لم یزل و لا یزال در ظلّ الطاف رحمن مستریح باشی و بفضلش مطمئن بذکر حقّ مشغول باش و بعنایتش مسرور دنیا در مرور و آنچه باقی حبّ الهی انشاء الله در کلّ عوالم طائف حول حقّ باشی و از دوش فارغ و آزاد طوبی لابنک الذی آمن بالله المقتدر العزیز الحکیم کبر من قبلی علی وجهه انا نذکره بالحقّ انّ ربّک لهو الغفور الکریم ینبغی له ان یتقیم علی شأن لا تضطربه اوهام الذین کفروا و لا کلمات المشرکین انّ الذین انقطعوا فی سبیله اولئک من اصحاب الیقین یصلّین علیهم اهل الرضوان انّ ربّک لهو العلیم الخبیر

* * *

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

ای امین بعنایت ربّ العالمین بافق مبین فائز شدی و باشرافات انوار جمال قدم در این نیرِ ایّام موفّق گشتی امر در قبضه قدرت حقّ بوده و خواهد بود بسا از نفوس را بعد از اقبال از ادنی مقام باعلی ذروه امتناع که مقرّر تجلّی انوار وجه است کشاند و بافق ابهی رساند و بعضی را از اعلی علوّ بما اکتسبت ایدیهیم به پست‌ترین مقام مقرّر دهد آنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نیکو است حال نفسی که از کأس انقطاع در ایّام مالک ابداع نوشید و بخلوص تمام بخدمت سلطان انام قیام نمود چنانچه مشاهده مینمائی که بعضی از افق انقطاع بشأنی طالع شده‌اند که جز حقّ را مفقود و معدوم شمرده‌اند و از ما عندهم لما عند الله گذشته‌اند این نفوس اگرچه اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهند بود ولکن در این ایّام بفضل رحمانی و عنایت ربّانی معدودی مشاهده میشوند که بکمال همّت در خدمت امر کمر بسته‌اند قدر این نفوس الیوم معلوم نه ولکن ونفسی الحقّ یجعلهم الله فی الظّاهر و الباطن مرجع کلّ ذکر خیر آنّه لهو المقتدر القدیر

من قبل المظلوم جمیع احباب را تکبیر برسانید وصیّت مینمایم جمیع بریّه را بر استقامت بر امر و دیانت و امانت که لم یزل و لایزال محبوب بوده طوبی لمن زین هیكله بقمیص الأمانة باید کلّ باین قمیص منیر فائز شوند تا جمیع من علی الأرض از عمل احبّای حقّ مهتدی گردند نفس عمل خیر هادی عباد بوده چنانچه مشاهده شد که از بعضی از احبّای الهیّه که بعضی اعمال حسنه ظاهر بنفس آن اعمال ناس اقبال نمودند و بشاطی بحر احدیّه متوجّه شدند شیئی بی‌رائحه خلق نشده از برای کلّ اشیاء عرفی بوده و خواهد بود طوبی لنفس یتضوّع منها عرف قمیص التّقدیس آنها من خیرة الخلق لدى الحقّ انّ ربّک لهو العلیم الخیر نعیماً لک یا امین بما اقبلت و دخلت و حضرت و فزت و رأیت و سمعت نداء ربّک العلیّ العظیم باید بحرارت محبّت الهی در هر بلدی چنان ظاهر و مشتعل باشی که کلّ از آن حرارت بحرکت آیند و بقلوب بشطر محبوب توجّه نمایند چه که سبیل رجل مقطوع است بما اکتسبت ایدی الظّالمین ای امین علّت حرکت حرارت بوده و علّت حرارت کلمه الله لذا باید احبّای بنار کلمه الهیّه عباد را از شمال ظنون یمین یقین کشانند و از حرارت کلمه ربّانیّه چنان بحرکت آیند که از عوالم نفسیّه فانیه بمعارج منیعۀ باقیه عروج نمایند ای امین اگر ناس بآداب و اخلاق ربّانیّه که در الواح منزله ثبت شده عامل میگشتند هرآینه مشاهده مینمودی من علی الأرض را مقبلاً الی الله ربّک و ربّ العالمین

و مقام تقدیس و تنزیه و اقبال و قرب و لقا با امورات ظاهره منافات نداشته و نخواهد داشت در این ظهور اعظم کلّ بکسب و اقتراف و صنائع متوکلاً علی الله المهیمن القیوم مأمورند و این حکم در الواح مؤکداً نازل طوبی لمن فاز بما امر من لدن ربّه الحکیم العلیم افرح یا امین بما زیناک بقمیص الأمانة ثمّ احفظ هذا المقام قل لک الحمد یا اله العالمین نسأل الله ان یوقّک فی کلّ الأحوال و یؤدّک علی ما اراد الله ولیّ المحسنین بیعضی از بلایای این مسجون مطلع شده‌ئی بر هر ذی بصری میرهن است که در بحر بلایا متغمّسیم و تحت ایادی ظالمین جالس چه که با احدی از اعلی العباد من اهل الظّاهر و ما دونهم مدهانه در امر الله نمودیم چنانچه از الواح منزله که بررّسای ارض ارسال شده مستفاد میشود لذا بر هر منصف بصیری واضح و معلوم است که جمیع آن نفوس سرّاً با کمال کین در قصد این ناطق مبین بوده و هستند و مع این امور در کلّ احیان ناس را بحقّ خوانده و میخوانیم اگر اقلّ من آن ناس در ما ظهر تفکّر نمایند یقین میدانند که این امر بقدره الله ظاهر شده و بکمال سلطنت و اقتدار الهیّه باهر گشته و ابدّاً بآسایش و راحت و خلاصی خود ناظر نبوده و نخواهد بود مثل او مثل عندلیبی است که تحت مخالف ظلم گرفتار شده

ای اهل ارض بشنودید ندای این مظلوم را که خالصاً لوجه الله ندا مینماید و قدری در دنیا و حوادث و عواقب آن تفکّر نمائید و هم‌چنین در ما اشرق من افق الأمر و ما ظهر فی ایّامه شاید این قدر ادراک نمائید که صاحب ندا لله میفرماید و بامر الله تکلم مینماید تا از نعاق غافلین و ظنون متوهّمین چه نفوسی که باسم حقّ مذکورند و چه دون آن از مقامات باقیه ممنوع و محروم نمایند این مسجون را مثل هدف مشاهده نمائید و از جمیع اطراف سهام متوالیاً متواتراً بر او میآید ولکن از عنایت الهیّه تا

حال محفوظ مانده و بعد الأمر بیده انّی احبّ ما احبّه و ارید ما اراده و اشتاق ما قضی الله لی لأنّ ما یظهر من عنده هو محبوبی و محبوب قلبی أنّه خیر لی أنّه لهو الغفور الرّحیم

ای امین آنچه در حضور القا شد باید بکمال حکمت معمول داری اذا تمرّ علی البلاد قل

یا الهی و سیّدی و محبوب فؤادی و رجاء قلبی و المذكور فی ظاهری و باطنی اسألك باسمک الذی انفق نفسه فی سیلک و حمل البلايا فی حبّک و اظهار امرک ان ترسل علی هذه الدّيار نفحات قميص رحمتک و الطافک ای ربّ هؤلاء عبادک و هذه دیارک ولو أنّهم احتجبوا بأهوائهم و بها منعوا عن التّوجّه الی شطر فضلک و الاقبال الی کعبه عرفانک ولكن انت الذی سبقت رحمتک الکائنات و احاط فضلک الممکنات اسألك باسمک الباطن الذی ظهر بسلطانک و جعلته مهيمناً علی من فی ارضک و سمائك ان لا تدع هؤلاء بأهوائهم انزل علیهم ما يجعلهم مقبلین الی شطر عنايتک و ناظرین الی وجهک فانظر اليهم یا الهی بلحظات رحمانيتک و خذ ايادهم بقدرتک و سلطانک اخرج یا الهی من جیب عنايتک يد قدرتک و بها اخرق الحجبات الّتی حالت بینهم و بینک لیسرعنّ کلّ الی شریعة قریک و یطوفنّ حول ارادتک و مشیتک لو تطردهم من یخلصهم من التّار یا نور السّموات و الأرضین

و حسب الأمر هر یک از احبّای الهی را ملاقات نمودی متوجّهاً الی هذا الشّطر البتّه من قبل الحقّ امر برجوع نمائید چه که امر این ارض بسیار صعب شده و بی‌اذن هم حاصلی نخواهند برد این است حکم محکم امریّه که از قلم اراده باذن مالک بریّه جاری شده و البهّاء علی من اتّبع الحقّ و سمع ما امر به

* * *

ن

جناب آقا محمد صادق

هو الظّاهر من افقه الأعلى

ای اهل بها بشنوید وصیّت قلم اعلی را از اراده خود بگذرید و باراده او ناظر باشید چه که نفسی بضرّ و نفع خود آگاه نبوده و نیست ولكن حقّ تعالی شأنه عالم و محیط بوده و هست آنچه مصلحت است البتّه جاری خواهد فرمود تمام عمر را در اصلاح امور خود صرف ننمائید در صدد آن باشید که عالم را اصلاح نمائید اینست مقام اهل بها که در صحیفه حمرا از قلم اعلی ثبت شده با جمیع اهل عالم و احزاب مختلفه امم بکمال محبّت سلوک نمائید هر نفسی باین عمل نمود او از سالکین سیل حقّ محسوبست و حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه و الیه منقلبه و مشواه

* * *

بنام دوست یکتا

ای اهل حقّ انشاءالله در این روز فیروز که فی الحقیقه سیّد روزهاست بعنایت الهیه و فیوضات الطاف ربّانیّه مسرور و خرم باشید غیر دوست دشمن است از او بگریزید و غیر از یار مار است از او فرار نمائید کزدمهای کین در کمین و ثعبانهای حسد در انتظار باسم اعظم خود را حفظ نمائید و بکمال قدرت و اقتدار ظاهر شوید قسم بآفتاب افق امرم که اگر نفسی باطمینان کامل

بایستد بر کل فایق شود آفتاب جود موجود و سحاب کرم مشهود نیکو کسی که بانوار آن فائز گشت و مبارک نفسی که از فیوضات این محروم نماند امروز روز ذکر و بیانست نه روز خاموشی و روز جهد و کوشش است نه هنگام وقوف و کاهلی پس باعانت دوست یکتا آهنگ شهر باقی و عالم جاودانی نمائید بگفتار آئید و از اشرار مترسید و بکمال رأفت و رحمت عباد را بشطر مالک یوم معاد دعوت کنید که شاید از این نسیم جانبخش بحرکت آیند

* * *

بنام خداوند یکتا

ای اهل عالم بعد از کشف حجاب جمعی بآیات متمسک آیات نازل نمودیم و برخی بیّنات متشبّث آنرا اظهار داشتیم و حزبی باحکام متوجّه شطری اعظم از آن ظاهر فرمودیم آنچه خواستند مجری شد و هر چه گفتند باصفا فائز مقصود از جمیع آنچه ظاهر شد آنکه گوشها مستعدّ شود از برای اصغای یک کلمه علیا و آن اینست یا ملأ الأرض لا تجعلوا دین الله سبباً للبغضاء اگر اینکلمه در عالم محل اخذ نماید کل خود را فارغ و مستریح مشاهده نمایند بگو لعمر الله مذهب الهی و دینش از برای اتّحاد و اتّفاق آمده نه از برای اختلاف و نفاق یشهد بذلک امّ الكتاب و القوم هم لا یسمعون البهء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی الذین نبذوا الاوهام متمسکین بأنوار الیقین

* * *

کرنند

ای بلبلان ای بلبلان فصل گل و گلزار شد
ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد
ای عاشقان ای عاشقان معشوق رخ بنمود عیان
ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد
صبح جمال حقّ دمید انوار مطلق شد پدید
از حبس تن باید رهید تا در هوا سیّار شد
آن دلبر پرده‌نشین وان خسرو چرخ برین
چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد
آن غیب در قاف بقا پوشیده بد صد دهرها
اینک چه خورشید سما بر دشت از کهسار شد
بازار جمله عاشقان از زلف مشک ترفشان
وز شکر لعلش عیان چون دگّه عطّار شد
خمها همه در جوش شد عقل و نهی مدهوش شد
زهر کشنده نوش شد تا جام حقّ سرشار شد
تسیح زّار آمده تزویر بر باد آمده

زاهد ز عشق روی او در کوچه خمّار شد
تقوی بیکسو شد نهان سالوس آمد لب گزان
تا سرو قدش در جهان چون کبک در رفتار شد
کنز خفی ظاهر شده سیمرخ جان طایر شده
کشف همه اسرار شد خرق همه استار شد
بلبل بشاخ گل پرید عاشق بیحر دل رسید
طوطی بهندستان دوید اغیار جمله یار شد

* * *

فی الیاء
جناب حسن

هو الأرفع الأحسن الأقدس الأعلى

ای حسن ایّام امتحان کبری است و افتتان عظمی بحبل عنایت متمسک شو و بذیل رحمت متشبّث قلب را از صور
سجّینیّه ظلّیه مقدّس و طاهر نما و بفضای عزّ احدیه وارد شو جز حقّ معدوم دان و ماسوایش را مفقود شمر ببصر اطر
اکبر ناظر شو الیوم کلّ ابصار محجوب و کلّ انظار ممنوع مگر نفوسیکه بعنایت الهی و بدایع مکرمات سبحانی حجبات را
خرق نمودند و بسرادق ملیک اسماء و صفات وارد شوند بگو ای عباد حقّ بدونش معروف نبوده و نخواهد بود بلکه ماسوایش
باو معروف بوده و هر نفسیکه از امرش اعراض نمود از اهل نار و سجّین بین یدی الله مذکور ولو از اجلّه زمان باشد و هر
نفسیکه بعرفانش فایز شده از اهل جنتّ اعلی و رضوان ابهی محسوب ولو از پست‌ترین خلق باشد این است فضل الهی و
رحمت او بر دوستانش و البهّاء علیک

* * *

دوست باقی و مادونش فانی

ای حسین بذکر الله مانوس شو و از دوش غافل چه که ذکرش انیسیت بی‌نفاق و مونسیت با کمال وفاق میهمانیت
بی‌خیانت و همدمیت بی‌ضرّ و جنایت مجالسیت امین و مصاحبی است با ثبات و تمکین رفیقیت باوفا بشأنیکه هر کجا
روی با تو آید و هرگز از تو نگسلد غم را بسرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزاید الیوم یومیت که کلمه جذیّه الهیه مابین
سموات و ارض معلّق و جذب میفرماید جواهر افندۀ ممکنات را و آنچه از نفوسیکه از امکانۀ ترایه صعود ننموده‌اند حکم ملل
قبل و نفی بر آن نفوس من عند الله جاری قسم بافتاب معانی که اگر مقدار ذره‌ئی از جوهر بل اقلّ در جلی مستور باشد البتّه
کلمه جذیّه و فصلیه آن ذره را جذب نماید و از جیل فصل کند چنانچه در ملأ بیان ملاحظه مینماید که آنچه از قلوب صافیه
و نفوس زکیّه و صدور طاهره در این قوم بود بمکمن اعزّ اعلی و مقرّ سدره منتهی متصاعد شدند و آنچه از نفوس غیر مطهّره
کدره باصل خود راجع گشتند بوهمی از سلطان یقین اعراض نموده‌اند و بظلّ فانی از جمال باقی غافل شده‌اند مردودترین عالم

و محدودترین ناس الیوم بین یدی الله مشهودند چه که بحجتیکه خود بآن موقن شده و بر سایر ملل افتخار مینمایند حال باعظم و اتم و اکبر آن کافر و معرض شده‌اند کذلک یطل الله اعمال الذینهم کفروا و اشکروا و کانوا فی مرية عن لقاء ربهم بعد الذی ظهر بکل الآيات و سلطان عظیم ای حسین کأس بقا و فنا هر دو باتم ظهور و اظهار بروز بایادی ملائکة جنت و نار در دور آمده پس نیکو است حال نفسیکه از کأس بقا مرزوق شود و کأس فانی را باهلش گذارد ای حسین امر حق را الیوم چون شمس ملاحظه نما و جمیع موجودات را مرایا و هر یک از مرایا که بشمس توجه نمود و مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هویدا و الیوم هر قلبیکه مقابل شد با جمال الهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک محروم بل مفقود و الیوم مقابل نشده مگر معدودی و ایشانند جواهر وجود عندالله قلم قدم میفرماید جز سمع کلماتم نشنود و جز چشمم بجمال عارف نگردد بصر که برمد هوی علیل شده چگونه بمنظر اکبر ناظر شود طیب جمله علتها حیم بوده و شافی جمیع امراض و دم خواهد بود حب الهی را مطهر دان در هر محل که وارد شود رجس نماند علت را بصحت و جرم را برحمت تبدیل نماید طوبی برای نفوسیکه باین فضل لا عدل له فائز شوند پس تو ای عبد موقن بالله حمد کن که از حروفات باقیه عندالله مذکوری سحاب رحمت رحمانیش بر تو باریده و غمام مکرمات سبحانیش بر تو امطار مرحمت مبدول داشته در وطن اصلی و مقام محمود که مدینه حب الهیست مقرر گرفته‌ئی انشاءالله جهد نما که در کل حین از رحمت بدیعی که مخصوص آن حین است فائز شوی و مرزوق گردی چه که در هر آنی جمال الهی بتجلی ابداع تجلی فرماید اهل وقوف را از این فضل معروف قسمت نه بایست مستقیم بر امر الله و بقدر وسع در تبلیغ امرش جهد نما که الیوم اقرب قربات در نزد سلطان اسماء و صفات این رتبه بلند اعلی است ای حسین بر اثر قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابداً از امورات وارده محزون مباش فوالذی نفسی بیده که اگر عوالم لایتناهی الهی منحصر باین عالم بوده و نعیمش مخصوص آنچه در دنیا عند اهلش مشهود است ابداً خود را در بلایای لایحصى معذب نمیساختم فکر در انبیای مقررین نما و در ضریکه بر هر یک در سبیل الهی وارد شده قسم بقلم قدم که در هر نفسی اقل من ذر شعور باشد بذکر این بیان و تفکر در آن ابداً بدنیا اعتنا ننماید و از وجود و فقدان محزون نگردد و همچنین موقن شود بامریکه احدی باو موقن نشده الا من آید الله علی عرفانه و فتح بصره لمشاهدة اسراره و اگر از ضرر وارده در این مدینه ذکر نمایم البتة محزون شوی ولكن اینقدر بدان که فوالذی دل لسان الفجر لثائه که از اول ابداع تا حال چنین ظلمی ظاهر نشده و بر احدی شبه آنچه بر جمال احدیه وارد شده نشده و بذلک ناح کل شیء و هم لا یشعرون و اقول لن یرد علینا الا بما اراد الله لنا علیه توکلنا و ان علیه فلیتوکلن المقربون و جناب نبیل قبل علی عندنا فاطمئن من نفسه ثم اشکر الله بما جعله معاشر نفسه فی العالمین حمد خدا را که بچشم بمنظر اکبر ناظر است و بسمع در استماع کلمات الله مشغول و بقلب متوجهست بذکر او فطوبی له و لکم احباء الله را از قبل این مظلوم ذکر ذکر برسانید

* * *

بنام دوست یکتا

ای حسین ندایت شنیده شد و طرف مظلوم از شطر سجن اعظم بتو توجه نمود این از فضل بزرگ پروردگار عالمیانست ان عمل بما نزل فی کتابی الاقدس لعمری انه ینفعک ان ربک لهو العلیم الخبیر

* * *

ای حیات العرش خورشید و داد

که جهان و امکان چه تو نوری نژاد
گر نبودی خلق محجوب از لقا
یک دو حرفی گفتم از سرّ بقا
تا که جانها جمله مرهونت شوند
تا که دلها جمله مجنونت شوند
تا ببینی عالمی مجنون و مست
روحها بهر نثار اندر دو دست
تا رسد امر تو ای فخر زمان
برفشانند بر قدومت رایگان
سر برآر از کوه جان خورشیدوار
تا ببینند عیان از هر کنار
جلوه ده آن روی همچون ماه را
سبز و خرّم کن ز لطف این کاه را
قطره میجوید ز بحرت کوثری
کوثری کن زانکه شاه مهتری
ذره گشته ملتمس نور تو را
وادهش از لطف بی چون و چرا
دانه بگشاده دهان سوی سما
تا بیاید بر وی از لطفت بها
قطره‌های رحمت بر وی بیار
وی ملوک عرش وی میر دیار
حرق کن این پرده صد توی را
خوش تماشا ده کنون آن روی را
زانکه در فضلت نباشد شبهه‌ئی
بهر ما بر بند ز لطفت توشه‌ئی
مشرق کل کن کنون این غرب را
بهجت مل ده کنون این شرب را
نور دل را نور ده ز انوار نور
تا ببینند از رخت انوار طور
هان بکش آن تیغ اللّهیت را
هین بکش این دشمنان دینت را
برفروز آن نار ربّانیت را
خوش بسوز این ملحد حریت را

جمله خفاشند ای خورشید روز
سر برآور جمله ظلمانی بسوز
صاف کن این درد غم‌آلوده را
نور ده این شمع شب افسرده را
عالمی قائم بتو چون تو بجان
تا شود پیدا ز امرت کن فکان
ای بهاء جان بیاد روی تو
نکته‌ها گویم همی از خوی تو
تا برآرم جانها را از خرد
تا بینم در عشقت که خرد
برفروزم آتشی اندر جهان
تا بسوزم پرده‌های قدسیان
حور معنی را برآرم از حجاب
نور غیبی را کنم کشف نقاب
رمزی از اسرار عشق سرمدی
باز گویم چون بجان بازآمدی
خوش بیا ای طیر ناری در بیان
تا نماند وصف هستی در میان
پاک کن این قلبهای پرحسد
نقد کن این قلبهای بی‌رسد
تا که بیهوشان عهدت ای کریم
هم بهوش آیند از جام قدیم
بلکه از الحان قدس ای یار ما
دور کن هم هوش و بیهوشی ز ما
ای سرافیل بها ای شاه جان
یک حیاتی عرضه کن بر مردگان
سدرهٔ اوّل بود ز اغصان دل
وارهانش از هوا و آب و گل
تا ز جوهر وز عرض فارغ شود
تا ز شمعش شمسها بازغ شود
این نهالت غرس کن در ارض دل
پس مقدّس دارش از اشراق و ظلّ
هم تو حفظ از مختلف بادش نما

هم ز وهم مشرک آزادش نما
اصل او ثابت نما در ارض جان
فرع او را بگذران از آسمان
نوبهاری تو ز نو آور عیان
تا ز حشرت برجهند این مردگان
جوش دریاهاى عشق از جوش تو
هوش اطیار بقا از هوش تو
بوی پیراهن بوز از مصر جان
سدره موسی نما اینجا عیان
ای نگار از روی تو آمد بهار
زین بهار آمد حقایق بیشمار
هر گل از وی دفتری از حسن دوست
هر دل از وی کوثری از فضل هوست
این بهاران را خزان ناید ز پی
جمله گلها طائف اندر حول وی
این بهاری نه که جان درکش کند
این بهاری که روانها را کُند
آن بهاران شوق خوبان آورد
وین بهاران عشق یزدان آورد
آن بهاران را فنا باشد عقب
وین بهاران را بقا باشد لقب
آن بهار از فصل خیزد در جهان
وین بهار از نور روی دلستان
آن بهاران لاله‌ها آرد برون
وین بهاران ناله‌ها دارد کنون
این بهار سرمدی از نور شاه
برزده خرگاه تا عرش اله
جمله در خرگاه او داخل شدند
گر تو چشم‌ت هست بنگر هوشمند
شاه ما چون پرده از رخ ب‌فکند
این بهاران خیمه بر گردون زند
یار ما چون ب‌فکند از رخ نقاب
این بهاران برافروزد بی‌حجاب

ما برویش در بهاران اندریم
ما ز رویش در گلستان ننگریم
ما بذکرش فارغیم از ذکر کان
ما ز شمسش بازغیم اندر جهان
گر نسیمی بروزد زین خوش بهار
یوسفان بینی که آیند در نظار
گر نسیمی بروزد زین بوستان
یوسفان روح بینی در جهان
جسمها بینی که گردد همهچه روح
روح را هر دم رسد صد گون فتوح
این ربیع قدس جانان هر دمی
صد بیان دارد ولی کو محرمی
این بیان باشد مقدّس از لسان
کی بمعنیّش رسند این ناکسان
این بیان از گفت و لفظ و صوت نیست
این بیان جان است و او را موت نیست
عاشقان بینی تو اندر این بهار
جان نثار آورده هر دم صدهزار
این بهار عزّ روحانی بود
این ربیع قدس ربّانی بود
گر وزد بر تو نسیمی زین سبا
جان فانیّت کشد جام بقا
گر نسیمی آیدت از کوی دوست
جان فدایش کن که این جان هم از اوست
لاله توحید بین در این بهار
سنبل تجرید بین از زلف یار
غنچه‌های معرفت زین طرف جو
جملگی از شوق او در جستجو
سروهایش حاکی از قدّ نگار
سبزه‌هایش دفتری از خطّ یار
بلبلانش مست از جام الست
قمریانش از جمال دوست مست
عندلیبان در هوای وصل او

جمله مستند از نسیم فضل هو
نغمه این بلبل ار ظاهر شود
جان خلقان از حسد طاهر شود
بحر معنی زین بیان مواج شد
فلک هستی زین کرم لجلاج شد
هر شقایق که برآید زین بهار
صد حقایق بردمد از سرّ یار
بوی مشک آید همی از جعد یار
دست فضلش میکند بر تو نثار
زلف او همچون سمندر بین بنار
کو همی گردد بنار روی یار
عندلیب قدسی از هجران دوست
ناله‌ها دارد که سوزد مغز و پوست
گر ز درد هجر خود آهی کند
شعله اندر جان خاصان افکند
غیر خاصان را نباشد این نصیب
وامگیر از لطف این فضل ای حبیب
بروزان مشک الهی را ز جان
تا ز عطرت بو برند این ناکسان
این بهار روح باشد جاودان
نی بهاری کز پیش آید خزان
زین بهار قدس روح آید برون
وز هوایش نور نوح آید برون
برنشانند اهل کشتی را بفلک
پس بیخشد هر که را صد گونه ملک
ای جمال الله برون آ از نقاب
تا برون آید ز مغرب آفتاب
نافه علم لدنی برگشا
مخزن اسرار غیبی برگشا
تا ز مشکت بو برند این مردگان
تا ز خمert خوش شوند این بیهشان
این ذلیل ارض وحدت را ز جود
خلعت عزّت پیوشان ای ودود

فانیی را پوش از ثوب بقا
فقر بحتی را چشان شهد غنا
تا برون آید بکلی از حجاب
بردرد امکان هستی را نقاب
بیخود و سرمست آید او برون
شمعسان اندر زجاج راجعون
چون که این خار از گلستانت دمید
صد گلستان آر از وی نو پدید
هر گلستان را باسمی زن رقم
پس بهر برگی نما سرّ قدم
تا که انوار رخت آید عیان
پر کند نورت زمین و آسمان
بروزان بادی ز رحمت ای کریم
بردران احجاب غفلت زین سقیم
در پناه سدره خود جای ده
روحهای پاک ای سلطان مه
بابی از رضوان معنی برگشا
سدّ مکن این باب از بهر خدا
تا درآیم بی حجاب اندر جهان
تا کنم رمزی ز احسانت بیان
گفت الله الله ای مرد نکو
رمز حقّ در نزد نادانان مگو
الله الله ای لسان الله راز
نرم نرمک گو و با مردم بساز
هم مگر لطف تو گیرد دستشان
پس کند فارغ ز بیم این و آن
پر معنی برگشا طیار شو
در هوای قرب او سیّار شو
قرب او با جان نه در طیّ قدم
چون بجان پوئی درآئی در قدم
پس بآنی طیّ افلاک وجود
نیست مشکل چون شوی ز اهل سجود
در بیان این بگویم نکته‌ئی

تا بری از آب حیوان حصّہ ئی
تا شوی واقف ز رضوان بقا
تا بری راهی باقلیم لقا
تا بطیّ الأرض معنی پی بری
تا چه روح اندر هوایش برپری
چون تو هستی این زمان در دام گل
کی بری بوئی تو از رضوان دل
پس برهنه شو تو از ثوب قیود
پس مقدّس کن تو جان را از حدود
ظلمت دل را ز نورش کن منیر
تا شوی در ملک جانها تو امیر
چون که ظلمت رفت و نورش مشرق است
بر دلت انوار طورش بازغ است
چون که لیل رفت و صبح آمد پدید
هم نسیم عزّ روحانی وزید
پس تو آن ظلمات و آن نور تباہ
آب حیوانش تجلّیّ اله
گر تو زین ظلمات نفست بگذری
بی تعب از خمر حیوان برخورداری
پس تو اندر ظلّ خضر جان درآ
تا شوی فارغ از این ظلمت سرا
آن خضر نوشید و برهید از ممات
وین خضر بخشد دوصد عین حیات
آب حیوان بر همه انفاق کرد
خود نموده جان نثار شاه فرد
آن خضر جہدی نمود آنگہ رسید
زین خضر صد چشمه آبی شد پدید
آن خضر شد از پی چشمه دوان
وین خضر را چشمه ها از پی روان
ای بهای جان تو بازآ زین شکار
تا کنی صید معانی صدهزار
صید گوران را بهل از بهر گور
صید معنی آر از صحرای طور

صید کردی جان عشاقان بدشت
تا که جانها جمله از هستی گذشت
نیست فرصت تا تو از اسرار گل
پیش بلبل گوئی ای سلطان مل
برپران بازی ز ساعد ای نگار
تا که بازآرد معانی زان دیار
این زمان سیمرخ معنی صید کن
برگشا گنجی تو از مفتاح کن
آنچه کردی وعده اکنون کن وفا
ای ز نورت روشن این ارض و سما
از بهار خود بکن خرّم جهان
تا که رضوانت شود رشک جنان
از حقایق بس شقایق بردمان
در فضای این بهارستان جان
پس ز هر گل رمز بلبل کن عیان
شرح مل از دل بگو با خسروان
زانکه اینجا این زبان نامحرم است
محرم و نامحرم اینجا چون هم است
ای صبای صبح از زلفین یار
نافه‌های مشک روحانی بیار
ای سحاب فضل روحانی بیار
تا صدف لؤلؤ همی آرد بیار
شرح اسرار لدنی بازماند
ذکر طیّ الأَرْض معنی بازماند
پس تو ای مخمور از جام غرور
نار نفست را بدل میکن بنور
تا کنی طیّ جهان در یکنفس
تا رها گردی ز حبس این قفس
پیش از آنکه اندر آئی ظلّ دوست
نی خبر از مغز داری نی ز پوست
پای معنیّت بگل باشد فرو
بی خبر ز انوار آن روی نکو
چون بظلّ شاه جان مسکن کنی

آن زمان دل از جهانی برکنی
اوّل ساعت بدی اندر تراب
آخر ساعت گذشتی ز آفتاب
پس بآنی طیّ عالمهای جان
بی‌قدم کردی تو ای سالک بدان
این زمان بوئی ز عطریستان جان
بروزید و شد معطرّ این جهان
باز مشک جان از آن رضوان جود
بروزید و برد جمله آنچه بود
هوش و بیهوشی ز دست اینجا برفت
مست و هشیاری همه یکجا برفت
صحو شد هم محو و محوی هم نماند
مست شد هشیار و صحوئی هم نماند
آنچه بود از اسم و رسم این جهان
فانی آمد چون که شد شاهم عیان
زانکه اسما گر دوصد قرن او پرد
می نیارد که ز قدرش بو برد
آنچه چشمش دید و هم گوشت شنید
او ز جمله پاک آمد ای رشید
پس تو با این گوش و چشم ای بی‌بصر
کی شوی از سرّ جانان باخبر
چشم دیگر برگشا از یار تو
گوش دیگر باز کن آنگه شنو
چشم جاهل می نبیند جز قدم
چشم عارف بیند اسرار قدم
چشم عارف صدهزاران ساله راه
چشم جاهل می نبیند روی شاه
سائلی مر عارفی را گفت کی
تو بر اسرار الهی برده پی
وی تو از خمر عنایت گشته مست
هیچ یادت آید از روز الست
گفت یاد آید مرا آن صوت و گفت
کو بدی بود و نباشد این شگفت

هست در گوشم همی آوای او
آن صدای خوب جان‌افزای او
عارف دیگر که برتر رفته بود
درّ اسرار الهی سفته بود
گفت آن روز خدا آخر نشد
ما در آن یومیم آن قاصر نشد
یوم او باقی ندارد شب عقب
ما در آن روز و نباشد این عجب
گر رود ذوقش ز جان روزگار
می‌نینی عرش و فرشی برقرار
زانکه یوم سرمدی از قدرتش
لایزول آمد پدید از حضرتش
پس تو ای جان این معما گوش دار
پند اسرار الهی هوش دار
تا که رزق جان بری از حکمتش
تا که جان سازی فدای طلعتش
تا که هر دم بشنوی الحان او
تا بنوشی جامی از احسان او
تا شوی واقف تو بر اسرار عشق
تا چشی راح ازل ز انهار عشق
رخ نگردانم ز سیف این خسان
گر دوصد بارم کشند این کافران
خمر تو نوشید جانم ز ابتدا
هم بیادت جان دهم در انتها
ای بها یک آتشی از نو فروز
عالم تحقیق و دانش را بسوز
پاک کن جان را ز اوصاف جهان
برگشا رمزی ز اسرار نهان
موجی از دریای ژرف معنوی
برفکن تا فلک لفظی بشکنی
یک قدح درده که تا از خود رهم
همچه صفدر پرده‌ها را بردرم
ای ز اسمت سدره هستی بیار

هم ز دست قدرت حق آشکار
ای جهانی در کف تقدیر تو
منقلب گه ساکن از تدبیر تو
نور ده این شمع و هم زو نور ده
این جهات مختلف ای شاه مه
این چراغت را چه روشن کرده‌ئی
در زجاج حفظ حفظش کرده‌ئی
هم ز دهن جود دادیش مدد
وز فتیله امر کردیش رشد
پس ز باد ظلم حفظش دار تو
تا شود ظاهر از او انوار تو
دست دشمن از سرش کوتاه نما
ای تو ماه امر و شاه انما
بنگر این شمعت که گشته میتلا
در میان گردباد پر بلا
چون ز انوار جمالت نور یافت
پس مکن در نزد امکانش تو مات
چون که کردی روشنش خامش مکن
چون که هوشش داده‌ئی بیهش مکن
ای ز مهرت ذره خورشیدی شود
وی ز قهرت شیر عصفوری شود
بروزیده بادها از هر کنار
مانده این شمعت میان ای کردگار
گر تو خواهی آب آتش میشود
ور نخواهی آتش آن دم بفسرد
ای ز حکمت دیو گردد همه چه حور
ای ز امرت بردمد از نار نور
گر تو خواهی باد چون دهنی شود
برفزاید روح و هم نوری شود
ای بهاءالله چو نارت برفروخت
خرمن هستی عشاقان بسوخت
یک شرار از نار بر دلها زدی
صدهزاران سدره بر سینا زدی

پس ز هر دل سدره‌ها آمد پدید
موسیا اینجا بسر باید دوید
تا که نار الله معنی را ز جان
بنگريد و وارھيد از قبطيان
ای ذبيح الله ز قربانگاه عشق
برمگرد و جان بده در راه عشق
بی سر و بی جان بیا در کوی یار
تا شوی مقبول اهل این دیار
وادی عشق است روح الله بیا
تا صلیب از راه و هم بی‌ره بیا
از فلک بگذر هم از معراج جسم
ای تو شاه جان و هم بهاج جسم
بلبل روحی تو بر گلزار روح
باز می‌آی تو مهمان‌دار روح
ساعد شه مسکنت ای باز جان
سوی مقصد آی اینجا رایگان
پس تو هم ای نوح فلک تن‌شکن
خویش را در بحر نورانی فکن
غرق کن این نفس و حفظ خود مخواه
تا برون آری سر از جیب اله
حفظ خواه از شاه و از کشتی مخواه
تا درائی در پناه حفظ شاه
هم تو ای موسی بطور جان بیا
بگذر از نعل و ردا عریان بیا
تا شوی واقف تو از اسرار نار
زانکه نار آمد همی از زلف یار
زلف او ناری که سوزد جان عشق
کفر و ایمان هم سر و سامان عشق
زلف او نار است و بر فاران چمد
هم بتارش گردن دوران خمد
بس کن ای ورقا تو از اسرار نار
لؤلؤ جان پیش این کوران میار
این عصا سیفی بود کز دست حقّ

می بدرّد صفت امکان چون ورق
آن عصا از دوحهٔ بستان دمید
وین عصا از امر حق آمد پدید
آن عصا از آب و گل آمد برون
این عصا از نار دل باشد کنون
این عصا ناری بود کز شعله‌اش
می بسوزد پرده‌های غلّ و غشّ
این عصا بادی بود کز قوم هود
میشناسد مؤمن از کافر جهود
کشتی آمد آن عصا در عهد نوح
هم عصا در عهد عیسی گشت روح
موسیا نارت ز جان شعله کشید
پس بطور جان همی باید رسید
نعل چه از جان و از ایمان گذر
همچه باد از ملک جان پُران گذر
برپر از فانی مکان ای طیر جان
تا بیزم باقی آن گل‌رخان
آتش موسی پدید از سدره‌اش
روح صد عیسی دمید از نفحه‌اش
نار آن موسی ز طور آمد پدید
نار این موسی ز جان شعله کشید
در میان کوه و جان بس فرقه‌ها
هست ظاهر چون ثمر از ورق‌ها
سینه‌اش سینا و نارش نور دوست
کفّ او بیضا و قلبش طور اوست
این نه آن بیضا که ز امر آمد پدید
این همان بیضا که امر آرد پدید
این زمان فاران عشق آمد پدید
یار ما چون پرده از رخ بردید
بوی جان می‌آید این دم بر مشام
می ندانم از کجا آید مدام
اینقدر دانم که از زلفین یار
میوزد بوئی که جان گردد نثار

نافه مشک الهی باز شد
جان ما با یاد او همراز شد
ای نسیم صبح روحانی بوز
از سبای قدس رحمانی بوز
تا ز بوی عنبرت جانهای مست
برپرند از ارض هستی تا الست
چون که عنقای بقا از قاف جان
برپرید او تا هوای لامکان
هم بیک پر سیر آفاق جهان
کرد از تأیید سلطان زمان
این زمان بازآمد از عرش نگار
نغمه‌هایی که برون است از شمار
از گل رویش دی آمد چون بهار
وز لب لعلش شب آمد چون نهار
کار عشاقان ز زلفش شد دراز
جمله معشوقان ز هجرش در نیاز
گردن گردان بمویش در کمند
صفدر یزدان ز تیرش مستمند
از لبش جانهای عشاقان بلب
هم ز وصلش جان شاهان در طلب
از جمالش چشم جان معنوی
گشت روشن گر تو نیکو بنگری
گر نبودی چشم او اندر جهان
چشمه‌های نور کی گشتی روان
از گلش بس گلستان آمد پدید
وز رخس گل‌های معنی بردمید
نار موسی نوجو در کوی او
جان عیسی روح‌جو از روی او
گر شبی آید برون او از حجاب
صد جهان روشن کند چون آفتاب
لیل نبود جز ز زلف آن نگار
صبح ناید جز ز نور روی یار
شهریاران جمله اندر شهر عشق

جان نثار آورده‌اند از بهر عشق
از جمال او جمال الله پدید
وز لبش دل خمر جان اندر کشید
جمله عالم بمویش بسته است
هم ز بهرش سینه‌هاشان خسته است
چون زلیخای جمال آن روی دید
در مقام دست او دل را برید
یک نفس از روح خود چون بردمید
صدهزاران روح عیسی شد پدید
این نه وصف او بود ای ذو صفات
وصف آن نوری کزو هستش حیات
گر تو بر وصف جمالش پی‌بری
از هزاران بحر معنی بگذری
وصف یک پرتو که باشد اینچنین
وصف او خود چون بود ای مرد دین
چشم عاشق چون جمال او بدید
هم ز دنیا هم ز عقبی دل برید
موج دریا‌های عشق از موج او
اوج عنقا‌های جان از اوج او
چون که چشم تو ز چشمش نور یافت
ظلم باشد گر بغیر او بتافت
چون که نور از او گرفته چشم جان
حیف باشد گر فتد بر دیگران
چشم تو از چشم حق گشته عیان
تا نبینی جز جمالش در جهان
سرّ این سر بسته گفتم ای رفیق
درّ این در خفیه سفتم ای شفیق
تا نیفتد چشم بد بر روی او
تا نیابد غیر راه کوی او
هم‌چنین در کلّ اعضا این بدان
تا رهی از قید این ظلماتیان
گوش تو چون نغمه رازش شنید
رازهای جانی از سازش شنید

چون که صنع ایزدی گشته عیان
چشم بر او کن از این خلق جهان
گر تو با چشمش جهان را بنگری
بر هزاران ملک معنی پی‌بری
می‌نبیند چشم او جز روی او
می‌پی‌د مرغ او در کوی او
از وصالش جان عشاقان بسوخت
وز فراقش نار دلها بر فروخت
پس بسوزد عاشق بی جان و سر
هم ز هجر و هم ز وصلش ای پسر
پس تو عشق حق رفیق خود بدان
تا شوی پیران ز قید این جهان
عشق آن باشد که جان فانی کنی
جان و دل در ملک باقی افکنی
سرّ این معنی شنو گر پی‌بری
تا بمعراج الهی بر پری
تا که نخلت بار روحانی دهد
میوه‌های قدس نورانی دهد
ای نسیم از زلف او عطری بیار
ای غمام از فضل هو رشحی بیار
تا ریاض جان عشاقان او
لاله‌های عشق آرد بس نکو
این دل عاشق بود عرش اله
چون که پاک آمد ز قید ما سواه
چون ز حبّش بیت او معمور شد
او نه بیت و بیت او مستور شد
بیت او از سنگ و گل نبود بدان
بیت او جز دل نباشد ای جوان
چون که قلبت پاک شد از نور او
شد مقامش چون که آمد طور او
چون که بیت الله عاشق شد تمام
جلوه معشوق آمد بر دوام
باز عشق آمد حجاب عقل سوخت

خرمن عرفان و علم و فضل سوخت
چون که غیرش نیست در بیت ای پسر
جمله حکم او بدان تو سر بسر
پس تو چشم و گوش و دست از او بدان
او ببیند او بگیرد آن زمان
جان عارف مسجد اقصای اوست
مخزن اسرار او ادنای اوست
چاره‌ئی اکنون ز نو باید نمود
این نصیحت را بجان باید شنود
هم ز هجر و وصل هر دو درگذر
تا رسی در رفرف اصل ای پسر
تا تو در هجری یقین در آتشی
هم ز وصلش در تب و هم ناخوشی
پای نه بر عرصه پاک بقا
که بود غیرش در آن میدان فنا
گر حدیث کان لله خوانده‌ئی
ور تو رمز لیس غیره دیده‌ئی
پای همّت اندر این ره تو گذار
تا شوی فارغ ز وصل و هجر یار
چون که دانستی یقین ز اسرار جان
که نباشد غیر یزدان در میان
پس ز آب جان بران خاشاک را
تا ببینی جلوۀ آن پاک را
تا ببینی تو وصال اندر وصال
تا ببینی در دلت نور جمال
این بود وصلی که ضدّ نبود ورا
بلکه هجرش می نباشد از ورا
وصل و هجر تو بود شرک ای پسر
گر تو داری گوش بر پند پدر
زین دو عقبه چون هما برپر برو
تا هوای وحدت سلطان هو
لیک ترسم که بلغزد پای تو
وهم بد پیدا شود در رأی تو

واجب آمد شرح این معنی کنم
بیخ وسواس دل از بن برکنم
تا نیفتی زین بیان اندر غرور
وارهی از کبر و ناز و شرّ و شور
وصل او را تو تجلیش بدان
که شده بی چند و چون در تو عیان
نور او در تو ودیعه او بود
جهد آن کن تا که او ظاهر شود
پس تو وصل او ز خود جو ای نگار
تا نبینی بعد از این هجران یار
مخزن کنز الهی هم توئی
لیک از غفلت پی اینان دوی
تا نگردد در تو اوصافش عیان
خویش را در هجر و گمراهی بدان
او ز جود خود نکردت بی نصیب
از صفات و اسم و رسمش ای لیب
او ز لطفش بابها بر تو گشود
تو مبد آن بابها همچون یهود
چون شنیدی ناله نی را ز عشق
این زمان بشناس او را هم ز عشق
چون شنیدی صوت نی نائی نگر
تا نباشی بی خبر از شه مگر
چون که نائی در جهان اغیار دید
زان سبب نی را حجاب خود گزید
پس تو بردر این حجابت یک زمان
تا که جز نائی نبینی در جهان
همچه صفدر بردر آن احجاب را
تا ببینی جلوّه وهّاب را
همچه نی بخروش تو اندر فراق
تا که آید نائیت اندر وثاق
چون درآید نائی جان در خروش
سینه‌های عاشقان آید بجوش
آتشی بفرور زین نی تو همی

تا بسوزی در جهان وصف منی
از منی چون میم سوزد در جهان
غیر نی باقی نماند در میان
چون که گردد چشمش از نورش بصیر
غیر نائی خود نبینی ای خبیر
پس زمانی بشنو این اسرارها
تا بری بوئی از این گلزارها
یک شرار از نار عشقش بر فروخت
خرمن هستی سلطانی بسوخت
چون جمالش پرده از رخ برکشید
پرده اجلال سلطانان درید
خورد چون تیری ز مژگان نگار
بردید او صدر جان شهریار
تاج شاهی را ز سر آن دم فکند
بنده گشت و آنگه افتاد او به بند
همچه صید او دست صیادی فتاد
یا چه کاهی در دم بادی فتاد
گر بود پیکی رود سوی عراق
شرح گوید درد هجران و فراق
کز فراق جان مشتاقان بسوخت
تیر هجرت سینۀ شاهان بدوخت
در میان ما و تو ای شهر جان
صدهزاران قاف باشد در میان
نیست پیکی جز که آه پرشر
یا رود باد صبا گوید خبر
دست از نخلش بسی کوتاه ماند
جان ز هجرش بحرها از چشم راند
ای صبا از پیش جانان یک زمان
خوش بران تا کوی آن زورائیان
پس بگویش کی مدینه کردگار
چون بماندی چون که رفت از برت یار
یار تو در حبس و زندان مبتلا
چون حسین اندر زمین کربلا

یک حسین و صدهزارانش یزید
یک حبیب و اینهمه دیو عنید
چون کلیم اندر میان قبطیان
یا چه روح‌الله میان سبطیان
همچه یوسف اندر افتاده بچاه
آن چهی که نبودش پایان راه
بلبلت شد مبتلا اندر قفس
بسته شد هم زین قفس راه نفس

* * *

جناب باقر

ای دوست بشنو کلمهٔ دوست را و بجان اصغا نما صعبست بر دوست مفارقت دوست ولکن دوست چنین خواسته دوست را
چه لایق تسلیم و رضای دوست دوست میفرماید دوست من آنچه من دوست دارم البتّه دوست داری پس برضای دوست و
آنچه از اوست راضی شو ای دوست علّت حرکت حرارت و سبب صعود خفّت انشاءالله نار حبّ الهی که در کلمات
نظمیهات مودعست سبب صعود و علّت حرکت خواهد شد و دوستان را بدوستان ملحق خواهد ساخت

* * *

این لوح ابداع امنع اقدس از سماء مشیّه رحمانی مخصوص اهل قریّه زیرک نازل ورقّه فردوس یعنی اخت الباب ملاّ محمد و
اصحاب آن قریه را بخواند و برایشان بخواند

بنام خداوند فرد واحد

ای دوستان جمال رحمن من غیر ستر و کتمان از افق اکوان مشرق و لائح بشائیکه احدی از اهل بصر را مجال انکار باقی
نمانده مگر آنکه لایق ادراک منظر اکبر نبوده چنانچه مشاهده میشود شمس مشرق و مضيء ولکن اعمی از مشاهدهٔ آن محروم
و بی نصیب است پس خوشا حال نفوسیکه الیوم بمقرّ اطهر و منظر اکبر ناظرند قسم بانوار فجر تقدیس که آن نفوسند که اعزّ
از کبریت احمر مذکورند لم یزل هبوبات اریاح افتتان و امتحان از مشرق عدل رحمن در مرور بوده و خواهد بود تا تفصیل دهد
معرض را از مقبل ولکن طوبی از برای نفوسیکه در حین هبوب مضطرب نشوند جمیع ناس را از قبل بایام شداد و فتنهٔ آن اخبار
نمودیم که شاید در حین اهتزاز اریاح قضا از توجه بشطر دوست محروم نمانند و سراج حبّ الهی را بزجاجات توکل و انقطاع
از اریاح مختلفه حفظ نمایند معذلک در حین نزول اکثری از ناس غافل الاّ من شاء ربّه بشائیکه زجاجات مکسور و سرج
مخمود و قلوب مضطرب و نفوس متزلزل مشاهده شد مع آنکه این بسی واضح است که حسن روح و قدر آن مخصوص
آنست که در راه دوست انفاق شود مبارک نفسیکه انفاق نماید و دوست قبول فرماید چون بصر قلب بحجبات نفس و هوی
محتجب مانده لذا از ادراک اینمقام محروم گشته و اگر نفسی بیصر اطهر ناظر شود صدهزار جان بمنّت انفاق نماید انشاءالله

باید کل در صراط امر الهی بشأنی مستقیم باشند که از اعراض و اعتراض کلّ من علی الأرض نلغزند و در احیان هبوب اریاح امتحان عاشقان جمال رحمن از اهل خسران ممتاز میشوند و نفوسیکه در این ایام مستقیمند از اهل جتّ لا ظلّ لها عندالله مشهود و مذکورند

شما ای احبای الهی بشنوید ندایش را از جهة سجن و در جمیع احیان پناه بحق برده که از شرّ ایام و ما یحدث فیها من مظاهر الشیطان محفوظ مانید لازال نظر عنایت حقّ بشما بوده و خواهد بود این چند روز فانیه دلتنگ نباشید و بذکر و ثنایش مشغول شوید و بیادش مسرور باشید بسجایای حقّ مابین عباد حرکت نمائید تا جمیع ناس نفحاتش را از افعال و اعمال و اقوال شما استشمام نمایند و بشطر دوست توجه کنند هر شجرى را ثمرى لایق و سزاوار است چه که اگر شجر مقطوع الثمر شد لایق نار بوده و خواهد بود پس اشجار نفوس انسانی در این زمن الهی باید باثمار بدیعه ظاهر شوند و ثمره این اشجار عرفان الله و اعمال حسنه مرضیه بوده و خواهد بود انشاءالله باید کل بطراز انقطاع مزین گردید و در این ربیع رحمن بخلع قبول مفتخر آئید و از سلسبیل عنایت و مکرمات محروم نمائید قسم بافتاب معانی که بابی از ابواب رضوان مفتوح شده که از قبل و بعد نشده و نخواهد شد پس قدر این ایام را بدانید و از دون الله منقطع شوید بشأنیکه احدی قادر نشود بر آنکه در قلوب تصرّف نماید چه که در این ایام مظاهر قدسیه الهیه بکمال تقدیس و تنزیه ظاهرند و همان قسم مظاهر شیطانیّه در نهایت مکر و خدعه مشهود و مشغول و مابین ناس بصورت انسان ظاهر پس بحق توجه نموده که از فضل و رحمتش از شرّ آن نفوس نسناسیه خناسیه محفوظ مانید اگر عالم هستی و بقا را ادراک نمائید در راه دوست از نیستی و فنای ظاهره مضطرب و متزلزل نشوید باین فضای تنگ فانی دل مبندید در هوای بافضای روح طیران کنید تا در مقری وارد شوید که جمیع عالم و اهل آنرا مفقود و معدوم مشاهده کنید نسایم فضل از یمین عرش رحمن در هبوب و مرور است بشأنیکه اگر اهل اکوان فی الجمله اقبال نمایند جمیع را از رجس دنیای فانیه مطهر نماید و بشطر اطهر راجع کند بدبخت نفوسیکه در این ایام غافل و مهجور مانده اند و شما ای دوستان حمد کنید محبوب امکان را که اریاح مکرمتش بر شما مرور نموده و بشهر احدیتش هدایت فرموده پس قدر این نعمت را بدانید و در کلّ احیان بشکرش مشغول باشید کلّ امور در پیشگاه حضور مشهود است و از قلوب احبایش باخبر و آنه بکَلشیء علیم نسل الله بأن یحفظکم عن شرّ الذینهم کفروا و یشریکم کأْس حبه فی کلّ حین و آنه علی کَلشیء قدیر

سبحانک اللهم یا الهی هؤلاء عبادک الذین توجّهوا الی بوارق انوار وجهک و استضاءوا من ظهورات عزّ فردائیک فی ایامک اسئلک باسمک الذی به ظهر الزلزال بین ملأ الانشاء و اخذ السكر عباد الذینهم غفلوا عن ذکرک و لقائک و به قام المخلصون علی ذکرک و ثنائک بأن لا تجعل هؤلاء محروماً من نفحات وحیک و الهامک و ظهورات عزّ فردائیک و شئونات قدس وحدائیک ثم احفظهم یا الهی عن رمی الشبهات و سهم الاشارات و طهرهم من کوثر الطافک و تسنیم مواهبک لئلا یتحرکوا الا باذنک و امرک و لا یتکلموا الا بثناء مظهر نفسک العلیّ الأبهی و انک انت الفعّال لما تشاء لا اله الا انت المقتدر المتعالی المهیمن العزیز المختار

بنام خداوند بی همتا

ای رضا این اسم از عالم غیب بعرضه شهود آمد تا جمیع عباد بآنچه مقصود از این اسم است فائز گردند الیوم هر نفسی برضای الهی فائز نشد از معرفت این اسم قسمت نبرده و نخواهد برد و رضای محبوب عالمیان حاصل نشود الا بمعرفت مطلع وحی و مشرق علم و مهبط الهام او طوبی از برای نفسی است که از بحر عرفان نوشید و بافق ظهور مالک ادیان توجه نمود او

است اهل سفینه حمرا که در کتاب اسماء از قلم اعلی مذکور و مسطور است انشاءالله باید جهد بلیغ مبذول دارید که شاید بعرفان این مقام بلند اعلی فائز گردید نسأله تعالی بأن یوفقک و یقدر لک ما ینفعک انه لهُو المقتدر العزیز الکریم

* * *

باسمی المحزون

ای سلمان از شهر جان بنسایم قدس رحمن بر اهل اکوان و امکان مرور نما و بقدم استقامت و جناحین انقطاع و قلب مشتعل بنار محبّه الله سایر شو تا برد شتا در تو اثر نکند و تو را از سیر در وادی احدیه منع ننماید ای سلمان این ایام مظهر کلمه محکمّه ثابتّه لا اله الا هو است چه که حرف نفی باسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته و احدی از اهل ابداع تا حال باین لطیفه ربّانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نموده که لم یزل حروفات نفی علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بوده که منزل آن نظر بحکمتهای مستوره در این کلمه جامعه نفی را مقدم داشته و اگر ذکر حکمتهای مقنعه مغطیه نمایم البته ناس را منصعق بل میّت مشاهده خواهی نمود آنچه در ارض مشاهده مینمائی ولو در ظاهر مخالف اراده ظاهریه هیاکل امریه واقع شود ولکن در باطن کلّ باراده الهیه بوده و خواهد بود اگر نفسی بعد از ملاحظه این لوح در کلمه مذکوره تفکر نماید بحکمی مطلع شود که از قبل نشده چه که صورت کلمات مخزن حقد و معانی مودعه در آن لثالی علمیه سلطان احدیه و ید عصمت الهیه ناس را از اطلاع بآن منع میفرماید و چون اراده الله تعلق گرفت و ید قدرت ختم آن را گشود بعد ناس بآن ملتفت میشوند مثلاً در کلمات فرقان ملاحظه نما که جمیع خزائن علمیه جمال قدم جلّ و عزّ بوده و جمیع علما در کلّ لیالی و ایام قرائت مینمودند و تفاسیر مینوشتند مع ذلک قادر بر اینکه حرفی از لثالی مستوره در کنوز کلماتیه ظاهر نمایند نبوده اند و اذا جاء الوعد دست قدرت ظهور قبل ختم خزائن او را علی شأن الناس و استعدادهم حرکت داد لذا اطفال عصر که حرفی از علوم ظاهره ادراک ننموده بر اسرار مکنونه علی قدرهم اطلاع یافتند بشأنی که طفلی علمای عصر را در بیان ملزم مینمود اینست قدرت ید الهیه و احاطه اراده سلطان احدیه اگر نفسی در این بیان مذکوره تفکر نماید مشاهده مینماید که ذرهئی از ذرات حرکت نمیکند مگر باراده حقّ و احدی بحررفی عارف نشده مگر بمشیت او تعالی شأنه و تعالی قدرته و تعالی سلطنته و تعالی عظمته و تعالی امره و تعالی فضله علی من فی ملکوت السموات و الارض

ای سلمان قلم رحمن میفرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتم و حکم آن لو شاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهیم داشت ای سلمان احزان بشأنی احاطه نموده که لسان رحمن از ذکر مطالب عالیه ممنوع شده قسم بمربی امکان که ابواب رضوان معانی از ظلم مشرکین مسدود گشته و نسایم علمیه از یمن عزّ احدیه مقطوع شده ای سلمان بلاایم علی الظاهر از قبل و بعد بوده منحصر باین ایام مدان نفسی را که در شهر و سنین بید رحمت تربیت فرمودم بر قلم قیام نمود اگر از اسرار قبل ذکر نمایم مطلع میشوی که لم یزل بعضی از عباد که بکلمه امریه خلق شده اند با حقّ بمعارضه برخوستند و از بدایع امرش تخلف نمودند ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرّب الهی بودند از غایت تقدیس بملک موسوم گشتند باراده محیطه از عدم بوجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و بشأنی عند الله مقرّب بودند که لسان عظمت بذکرشان ناطق بود تا بمقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلی و ازهد از کلّ عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر امتحان وزید و باسفل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه ما بین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کلّ شیئی فی الواح عزّ محفوظ و مع ذلک احدی بر حقّ اعتراض نمود از امم آن عصر که حقّ جلّ کبریآئه بعد از بلوغ این دو ملک بمقامات قدس قرب چرا اینمقام را اخذ فرمود ای

سلمان بگو باهل بیان که سلسال باقیه الهیه و کوثر دائمه ربانیه را بماء ملحیه تبدیل مکنید و نعمات عندلیب بقا را از سمع
 محو نمائید در ظلّ سحاب رحمت منبسطه مشی کنید و در سایه سدره فضل ساکن شوید ای سلمان لم یزل حقّ بظاهر بین
 ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که ما بین بریه بظاهر حکم نمایند و جز این جایز نه مثلاً ملاحظه نما
 نفسی حال مؤمن و موحد است و شمس توحید در او تجلّی فرموده بشأنی که مقررّ و معترف است بجمیع اسما و صفات الهی
 و شهادت میدهد بآنچه جمال قدم شهادت داده لنفسه بنفسه و در این مقام کلّ اوصاف در حقّ او جاری و صادق است بلکه
 احدی قادر بر وصف او علی ما هو علیه الاّ الله نبوده و کلّ این اوصاف راجع میشود بآن تجلّی که از سلطان معجلی بر او
 اشراق فرموده در اینمقام اگر نفسی از او اعراض نماید از حقّ اعراض نموده چه که در او دیده نمیشود مگر تجلیات الهی
 مادامی که در اینمقام باقی است اگر کلمه‌ئی دون خیر در باره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود و بعد از اعراض آن
 تجلّی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع باو بمقررّ خود برگشت دیگر آن نفس نفس سابق نیست تا آن اوصاف در او
 باقی ماند و اگر بصر حدید ملاحظه شود آن لباسی را هم که پوشیده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود چه که مؤمن در حین
 ایمان او بالله و اقرار باو لباسش اگر از قطن خلقه باشد عند الله از حریر جنت محسوب و بعد از اعراض از قطران نار و جحیم
 در اینصورت اگر کسی وصف چنین نفسی را نماید کاذب بوده و عند الله از اهل نار مذکور ای سلمان دلایل این بیان را در
 کلّ اشیا بنفسه لنفسه ودیعه گذاشته‌ام مع ذلک بسیار عجب است که ناس بآن ملتفت نشده‌اند و در ظهور اینگونه امور
 لغزیده‌اند ملاحظه در سراج کن تا وقتیکه روشن و منیر و مشتعل است اگر نفسی انکار نور آن نماید البتّه کاذب است ولکن
 بعد از آنکه نسیمی بوزد و او را منطفی نماید اگر بگوید مضیی است کاذب بوده و خواهد بود مع آنکه مشکوّه و شمع در
 حین ضیا و دون آن یکی بوده و خواهد بود ای سلمان الیوم کلّ اشیا را مرایا مشاهده نما چه که خلق بیک کلمه خلق شده‌اند
 و در صقع واحد بین یدی الله قائمند و اگر جمیع باین شمس عزّ باقی که از افق قدس ابهی اشراق فرموده توجّه نمایند در
 جمیع تجلّی شمس بهیسته مرتسم و منطبع در اینصورت جمیع اوصاف و صفات شمس بر آن مرایا صادق چه که دیده نمیشود
 در آن مرایا مگر شمس و ضیاء آن و بر عارف بصیر مبرهن است که این اوصاف مرایا لنفسه بنفسه نبوده بلکه کلّ اوصاف
 راجع است بآن تجلّی که از مشرق عنایت شمس در آن مرایا ظاهر و مشرق شده و مادامی که این تجلّی باقی اوصاف باقی و
 بعد از محو آن تجلّی از صور مرایا وصف واصفین آن مرایا را کذب صرف و افک محض بوده و خواهد بود لانّ الاسماء و
 الصّفات یطوفنّ حول تجلّی الذی اشرق من الشّمس لا حول المرایا بنفسهنّ لنفسهنّ ای سلمان عزّت کلّ اسما و رفعت آن و
 عظمت و اشتها آن بنسبتها الی الله بوده مثلاً ملاحظه نما در بیوتی که بین ملل مختلفه مرتفع شده و جمیع آن بیوت را
 طائفند و از اماکن بعیده بزیارت آن بیوت میروند و این واضح است که احترام این بیوت بعلتّ آن بوده که جمال قدم جلّ
 اجلاله بخود نسبت داده با آنکه کلّ عارفند که جمال قدم محتاج به یتی نبوده و نخواهد بود و نسبت کلّ اماکن بذات
 مقدّسش علی حدّ سواء بوده بلکه این بیوت و امثال آن را سبب فوز و فلاح عباد خود قرار فرموده تا جمیع ناس را از بدایع
 فضل خود محروم نفرماید فطوبی لمن اتّبع امر الله و عمل بما أمر من لدنه و کان من الفائزین و این بیوت و طائفین آن عند الله
 معرّزند مادامیکه این نسبت منقطع نشده و بعد از انقطاع نسبت اگر نفسی طائف شود طائف نفس خود بوده و از اهل نار عند
 الله محسوب و هم‌چنین در بیوت انفسیه ملاحظه نما که بعد از اعراض حکم صنم بر او جاری و عاکفانش عند الله از عبده
 اصنام بوده و خواهند بود حال تفکرّ نما که این بیوت در حین نسبتها الی الله و بعد از انقطاع نسبت بیک صورت بوده و
 خواهند بود و صورت ظاهره این بیوت در دو حالت بیک نحو مشاهده میشود بشأنیکه در ظاهر این بیوت چه در حین نسبت و
 چه در دون آن ابداً تغییر ملحوظ نه ولکن در حین قطع نسبت روح خفیّه مستوره از آن بیوت اخذ میشود و لا یدرکه الاّ العارفون

و همچنین در کلّ مظاهر اسما که بیوت انفسیه اند ملاحظه کن ای سلمان در کلمات رحمن بقلب طاهر و بصر مقدّس مشاهده نما و تفکّر کن که لعلّ بمراد الله فایز شوی

ای سلمان در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل بندا آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البتّه بحرکت آیند آن دو که ظاهر شدند ولكن عنقریب طیور لیل بدعوی ربوبیت و الوهیت برخیزند ولكن نسئل الله بان یعرف الناس انفسهم لئلا يتجاوزوا عن حدّهم و شأنهم و یذکرون الله بهذا الذکر الاعظم و ینصرون الله بكلّ جوارحهم و ارکانهم و یكونن کالاعلام بین السموات و الارضین ان اسکنوا یا قوم فی ظلّ الله ثمّ استقرّوا علی مقاعدکم بسکینه الله و وقار عظیم و تمسکوا بحبل العبودیّة لله الحقّ انّها لشأن لا یعادلّه ما خلق بین السموات و الارضین و بها یظهر امر الله بین عباده و بریّته و من تمسک بها فی تلك الايام لنصر الله حقّ التّصر و من تخلف عنها فقد استکبر علی الله و لن یتکبر الا کلّ معتد اثم انشاء الله جمیع در ظلّ جمال قدم ساکن و مستریح باشند و بشطر او ناظر و انّ هذا لفضل عظیم

و اینکه از معنی شعر سؤال نمودی اگرچه قلم امر اقبال بر اینکه بر معانی شعر حرکت نماید نداشته چه که الیوم بحور معانی بکینونتها و اصلها ظاهر شده دیگر احتیاج بکلمات قبل نبوده و نیست بلکه کلّ ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج باین بحور متموّجه بدیعه بوده و خواهند بود ولكن نظر بخواهش تو مختصری ذکر میشود و از قلم قدم علی ما اراد الله جاری میگردد سؤال

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد

موسیقی با موسیقی در جنگ شد

ای سلمان عرفا را در امثال اینمقالات بیانات بسیار است بعضی حقّ را بحر و خلق را امواج فرض گرفته و اختلاف امواج را میگویند از صور است و صور حادث است و بعد از خلع صور جمیع بیحر راجع یعنی حقیقت بحرند و در صور هم بعضی بیانات دیگر نموده‌اند که ذکر آن در اینمقام جایز نه و همچنین حقّ را مداد و سایر اشیا را بمنزله حروفات ذکر نموده‌اند و گفته‌اند همان حقیقت مداد است که بصور مختلفه حروفات ظاهر شده و این صور در حقیقت مداد واحد بوده و اوّل را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته‌اند و همچنین حقّ را واحد و اشیا را بمنزله اعداد و حقّ را آب و اشیا را بمنزله ثلج چنانچه گفته‌اند

و ما الخلق فی التّمثال الا کثلجۃ

و انت لها الماء الذی هو نابع

ولکن ینوب الثّلج یرفع حکمه

و یوضع حکم الماء و الامر واقع

و در مقامی دیگر گفته‌اند

و البحر بحر علی ما کان فی قدم

انّ الحوادث امواج و اشباح

باری جمیع اشیا را مظاهر تجلّی ذاتی حقّ میدانند و تجلّی را هم سه قسم ذکر نموده‌اند ذاتی و صفاتی و فعلی و قیام اشیا را بحقّ قیام ظهوری دانسته‌اند و اگر این مطالب بتمامها ذکر شود سامعین را بشائی کسالت اخذ نماید که از عرفان جوهر علم محروم مانند و همچنین بکون اعیان ثابتّه در ذات قائل شده‌اند چنانچه یکی از حکمای عارف گفته حقایق الاشیاء کائن فی ذاته تعالی بنحو الاشرف ثمّ افاضها چه که معطی شیئی را فاقد شیئی ندانسته‌اند و میگویند محال است چنانچه ابن عرب در اینمطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفین و متأخّریں بمثل صدر شیرازی و فیض و امثالهما در رضراض ساقیه ابن عرب

مشی نموده‌اند فطوبی لمن یمشی علی کثیب الاحمر فی شاطی هذا البحر الّذی بموج من امواجه محت الصّور و الاشباح عمّا توّهّموه القوم فیا حبّذا لمن عزّ نفسه عن کلّ الاشارات و الدلالات و سیح فی هذا البحر و غمراته و وصل بحیثان المعانی و لثالی حکمة الّتی خلقت فیه فنعیماً للفائزین و هر نفسیکه معتقد بر بیانات عرفا بوده و در آن مسلک سالک شده موسی و فرعون هر دو را از مظاهر حقّ دانسته منتهی آن است که اوّل را مظهر اسم هادی و عزیز و امثال آن و ثانی را مظهر اسم مضلّ و مدلّ و امثال آن و لذا حکم جدال ما بین این دو محقّق و بعد از خلع تعینات بشریّه هر دو را واحد دانسته‌اند چنانچه در اصل جمیع اشیا را واحد میدانند و مجمل آن از قبل ذکر شد این مطالب قوم که بعضی از آن مجعلاً بیان شد و لکن ای سلمان قلم میفرماید الیوم مثبت و محقّق این بیانات و مبطل آن در یکدرجه واقف چه که شمس حقیقت بنفسها مشرق و از افق سما لا یزال لایح است و هر نفسیکه بذکر این بیانات مشغول شود البتّه از عرفان جمال رحمن محروم ماند ربیع تحقیق اوهام زمان غیبت است و الیوم ربیع مکاشفه و لقا قل ان ارتعوا یا قوم فی تلك الاّیام فی ریاض المکاشفه و الشّهود ثمّ دعوا الاوہام کذلک امرکم قلم اللّٰه المہیمن القیوم

ذکر جمیع علوم برای عرفان معلوم بوده و بیان ادلّه مخصوص اثبات مدلول حال الحمد للّٰه که شمس معلوم از افق سماء قیوم مشرق و قمر مدلول در سماء امر ظاهر و لایح قلب را از کلّ اشارات مقدّس کن و شمس معانی را در سماء قدس روحانی بچشم ظاهر مشاهده نما و تجلیات اسمائیّه و صفاتیّه‌اش را در ما سواه ملاحظه کن تا بجمیع علوم و مبدء و منبع و معدن آن فایز شوی ای سلمان قسم بجمال قدم که این ایّام در هر حین از سماء عرفان ربّ العالمین معارف جدید نازل فطوبی لمن وصل الی هذا المعین و انقطع عمّا عنده ای اهل جذب و شوق انصاف دهید در این بیانات که از قول عرفا مختصر ذکر شده کتب لا یحصی حال ما بین ناس موجود اگر انسان اراده نماید جمیع را ادراک کند دو عمر کفایت نماید ای سلمان قل اللّٰه ظاهر فوق کلّ شیئی و الملک یومئذ للّٰه ثمّ ذر النّاس بما عندہم باری معارف قبل را بقبل بگذار موسی که از انبیای اعظم است بعد از ثلثین یوم که بقول عرفا در عشره اوّل افعال خود را در افعال حقّ فانی نمود و در عشره ثانی صفات خود را در صفات حقّ و در عشره ثالث ذات خود را در ذات حقّ و گفته‌اند چون بقیّه هستی در او باقی بود لذا خطاب لن ترانی شنید و حال لسان اللّٰه ناطق و میفرماید یکبار ارنی گو و صد هزار بار بزیارت ذو الجلال فایز شو کجا است فضل این ایّام و ایّام قبل باری ای سلمان آنچه عرفا ذکر نموده‌اند جمیع در رتبّه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیہ و افتدّه مجرّده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبّه ممکن و ما خلق فی انفسہم بانفسہم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الاذکار من کلّ ذاکر و کلّ الاوصاف من کلّ واصف یتّهی الی ما خلق فی نفسہ من تجلّی ربّه و هر نفسی فی الجمله تفکر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اوّل لا اوّل بخلق او که از مشیّت امکانیّه بنفسه لنفسه لا من شیئی خلق شده راجع فسبحان اللّٰه من ان یعرف بعرفان احد او ان یرجع الیه امثال نفس لم یکن بینہ و بین خلقه لا من نسبه و لا من ربط و لا من جهة و اشاره و دلالة و قد خلق الممکنات بمشیّته الّتی احاطت العالمین حقّ لم یزل در علوّ سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لا یزال بسموّ امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الارض و السّمآء بکلمه او خلق شده‌اند و از عدم بحث بعرضه وجود آمده‌اند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقا نماید ای سلمان سبیل کلّ بذات قدم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیّه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده من عرفہم فقد عرف اللّٰه و من سمع کلماتہم فقد سمع کلمات اللّٰه و من اقرّ بہم فقد اقرّ باللّٰه و من اعرض عنہم فقد اعرض عن اللّٰه و من کفر بہم فقد کفر باللّٰه و هم صراط اللّٰه بین السّموات و الارض و میزان اللّٰه فی ملکوت الامر و الخلق و هم ظهور اللّٰه و حججه بین عبادہ و دلائله بین برّیّہ ای سلمان منقطع شو از کلّ آنچه ما بین عباد

مشهور است و بجناحین انقطاع بسماء قدس ابهی طائر شو تالله لو تطیر الیها و تصل الی قطب المعانی فیها لن تری فی الوجود الا طلعة حضرة المحبوب و لن تری المعرضین الا کیوم لم یکن احد منهم مذکوراً ذکر اینمقام را لسانی دیگر باید تا ذکر نماید و سمعی دیگر شاید تا استماع کند

ای سلمان حال خوشتر آنکه اسرار جان و بدایع اذکار جانان را در سماء مشیت رحمن ودیعه گذاریم و در معنی شعر شروع نمائیم بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر موسی و فرعون ذکر مثل بوده نه آنکه این دو در ذات یکی بوده اند نعوذ بالله عن ذلک چه که فرعون و امثال او بکلمه موسی خلق شده اند لو انتم تعرفون و همان اختلاف ظاهره که ما بین بوده دلیل بر این است که در کلّ عوالم با یکدیگر مخالف بوده اند و این بیانی است خفی لا یعرفه الا کلّ عارف بصیر و صاحب مثنوی جمیع عباد را در ملکوت اسما موسی فرض نموده چه که کلّ از تراب خلق شده و بتراب راجع خواهند شد و هم چنین کلّ بحروف موسومند و در عالم ارواح که عالم یکرنگی است ابداً جنگ و جدال نبوده و نیست چه که اسباب جدال مشهود نه ولكن بعد از دخول ارواح در اجساد و ظهور آن در این عالم اسباب نزاع بمیان میآید چه حقّ و چه باطل و این نزاع و جدال اگر لاثبات امر ذو الجلال واقع شود حقّ بوده و خواهد بود و من دون آن باطل و این نزاع و جدال و حبّ و نفاق و اقبال و اعراض جمیع طائف حول اسبابند مثلاً ملاحظه نما یک سبب از مسبب ظاهر میشود و این سبب واحد بوده ولكن در هر نفسی بما هو علیه منقلب میشود و آثار آن ظاهر میگردد ولكن در هر مقام بظهوری ظاهر مثلاً در اسم مغنی الهی ملاحظه نما که این اسم در ملکوت خود واحد بوده ولكن بعد از تجلّی در مرایای وجود انسانی در هر نفسی باقتضای او اثر آن تجلّی ظاهر میشود مثلاً در کریم کرم و در بخیل بخل و در شقیّ شقاوت و در سعید سعادت ظاهر میشود چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در او است مستور است مثلاً نفسیکه فلسی نزد او موجود نه کرم و بخل او مستور است و هم چنین سعادت و شقاوت در اینمقام غیر مشهود و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در او است ظاهر و مشهود میگردد مثلاً نفسی آنچه را مالک شد فی سبیل الله انفاق مینماید و نفسی اسباب محاربه ترتیب میدهد و با حقّ بمعارضه و مجادله قیام مینماید و نفسی جمیع را حفظ مینماید بشأنی که خود و دون او از مال او محرومند حال ملاحظه کن از یک تجلّی چه مقدار امور مختلفه متغایره ظاهر میشود ولكن قبل از تجلّی جمیع این نفوس در اماکن خود مخموم و مستور و افسرده بوده و بیک تجلّی شمس اسم مغنی این نفوس را چگونه محشور نمود و آنچه در باطن مستور بود ظاهر و مشهود فرمود و اگر بچشم بصیرت در این بیان ملاحظه نمائی بر اسرار مستوره مطلع شوی ملاحظه در فرعون زمان کن که اگر غنا و قدرت ظاهره نبود ابداً بمحاربه با جمال احدیه قیام نمینمود چه که در فقدان اسباب عاجز بوده و خواهد بود و کفر در او مستور پس خوشا حال نفسیکه اسیر رنگ دنیا و ما خلق فیها نشده اند و بصبغ الله فایز گشته اند یعنی بزرگ حقّ در این ظهور بدیع درآمده اند و آن تقدیس از جمیع رنگهای مختلفه دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه چنانچه الیوم اهل بها که بر سفینه بقا راکبند و بر قلمز کبریا سایر یکدیگر را میشناسند و دون این اصحاب احدی مطلع نه و اگر هم عارف شوند همان مقدار که اعمی از شمس ادراک مینماید ای سلمان بگو بعباد که در شاطی بحر قدم وارد شوید تا از جمیع رنگها مقدّس گردید و بمقرّ اقدس اطهر و منظر اکبر وارد شوید ای سلمان جمیع عباد را رنگهای مختلفه دنیا از شاطی قدس ابهی منع نموده مثلاً در نفس معروف که بمحاربه برخاسته ملاحظه نما قسم بآفتاب افق معانی که لیلاً و نهراً طائف حولم بوده و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیات الله بر او الفا میشد و در تمام لیل و نهار بخدمت قائم و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهور لون اسم و حبّ ریاست چنان اخذش نمود که از شاطی قدس احدیه محروم ماند فوالّذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حبّ ریاست و جاه دیده نشده فوالّذی انطق کلّ شیئی بثناء نفسه که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسش را

احصا کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند نسل الله بان يطهر صدره و يرجعه الى نفسه و يؤيده على الاقرار بالله المقتدر العلیّ العظیم

ای سلمان ملاحظه در امر الله نما که یک کلمه از لسان مظهر احدیه ظاهر میشود و آن کلمه در نفس خود واحد بوده و از منبع واحد ظاهر شده و لکن بعد از اشراق شمس کلمه از افق فم الله بر عباد در هر نفسی علی ما هو علیه ظاهر میشود مثلاً در یکی اعراض و در یکی اقبال و همچنین حبّ و بغض و امثال آن و بعد این محبّ و مبغض بمحاربه و معارضه قیام مینمایند و هر دو را رنگ اخذ نموده چه قبل از ظهور کلمه با یکدیگر دوست و متحد بوده‌اند و بعد از اشراق شمس کلمه مقبل بلون الله مزین شده و معرض بلون نفس و هوی و اشراق همین کلمه الهیه در نفس مقبل بلون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض بلون اعراض مع آنکه اصل اشراق مقدّس از الوان بوده در شمس ملاحظه نما که بیک تجلّی در مرایا و زجاجات تجلّی مینماید و لکن در هر زجاج بلون او در او جلوه مینماید چنانچه مشهود است و جمیع دیده‌اید باری سبب جدال معرض و مقبل لون و رنگ شده و لکن ما بین این دو رنگ فرقی است لا یحصی این بصیغ الله ظاهر شده و آن بصیغ هوی و صیغ مؤمن مقبل مجاهد صیغ رحمن بوده و صیغ معرض منافق صیغ شیطان آن رنگ سبب و علّت تطهیر نفوس است از رنگ ما سوی الله و این علّت آرایش نفوس است برنگهای مختلفه نفس و هوی آن حیوة باقیه عنایت فرماید و این موت دائمه آن منقطعین را بکثر بقا هدایت فرماید و این محتجبین را زقوم فنا چشانند از آن رایحه رحمن در مرور و از این رویح شیطان و مقصود صاحب مثنوی در این کلمات آن نبوده که موسی و فرعون در یکدرجه بوده‌اند فنعود بالله عن ذلک چنانچه بعضی از جهّال چنین فهمیده‌اند فعل موسی بر دین او گواهی است صادق چه که جدال او لله بوده و مقصود آنکه فرعون را از الوان فانیه نجات بخشد و بلون الله فایز نماید و خود در سیل دوست شربت شهادت چشد و لکن جدال فرعون برای آنکه جان خود و سلطنت خود را حفظ نماید مقصود موسی اشتعال سراج الله بین ما سواه و مقصود فرعون اخماد آن افمن ینفق روحه فی سبیل الله کمن یحفظ خلف سبعین الف نقاب فما لهؤلاء لا یکادون یفقهون بیاناً من الله العالم الحکیم بلکه مقصود صاحب مثنوی آنکه سبب جنگ موسی و فرعون رنگ شده و لکن رنگ موسی رنگی بوده که اهل ملأ اعلی خود را فدای آن رنگ نموده‌اند و رنگ فرعون رنگی که اهل جحیم سفلی از آن احتراز نموده خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده ذکر فرعون نموده اگر ملاحظه کنید ادراک مینماید که مقصود او این نبوده که بعضی نسبت میدهند و چه مقدار اظهار اشتیاق نموده که با احبّای الهی مأنوس شود و خدمت دوستان حقّ فایز گردد اینست که در مقامی ذکر مینماید

بی عنایات حقّ و خاصّان حقّ

گر ملک باشد سیاهستش ورق

باری ای سلمان بر احبّای حقّ القا کن که در کلمات احدی بدیده اعتراض ملاحظه مینماید بلکه بدیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حقّ بذکر و بیان است نه بسیف و امثال آن کذلک نزلنا من قبل و حیث ان انتم تعرفون فواللذی ینطق حیث فی کلّ شیء بانّه لا اله الا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه‌ئی مرقوم دارد مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل ملأ اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع ارفع مستقیم شود مقابل است با کلّ من فی السموات و الارض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم

ان یا احبّاء الله لا تستقرّوا علی فراش الرّاحة و اذا عرفتم بارئکم و سمعتم ما ورد علیه قوموا علی التّصرّ ثمّ انطقوا و لا تصمتوا اقلّ من آن و انّ هذا خیر لکم عن کنوز ما کان و ما یکون لو انتم من العارفين اینست نصح قلم اعلی عباد الله را باری

ای سلمان بدانکه هرگز احدی از عباد که فی الجمله شعور داشته قائل باین نشده که مقبل و معرض و موحد و مشرک در یکمقام و درجه باشند و اینکه شنیده‌اید و یا در بعضی از کتب قبل دیده‌اید مقصود در ساحت قدس حق است و اینکه ذکر شد اسما در ملکوت اسما واحدند ملکوت را موهوم بدان ملکوت و جبروت و لاهوت الیوم طائف عرشند و از افاضه اینمراتب و عوالم که در اینمقام مشهود است عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و فوق آن در مواقع خود موجود و برقرارند تفصیل اینمقامات حال جایز نه و در سماء مشیت معلّق الی ان ینزله الله بالفضل و الله علی کلّ شیئی قدیر باری در ساحت حقّ کلّ اسما واحد بوده و خواهند بود و این قبل از ظهور کلمه فصلیه است مثلاً ملاحظه کن که الیوم جمیع مظاهر اسما در ملکوت خود بین یدی الله مشهود و همچنین مطالع صفات و کلّ ما کان و بمقتضای استوای هیکل قدم بر عرش عدل عنایتش نسبت بجمیع علی حدّ سواء بوده و لکن بعد از القای کلمه تفریق و تفصیل ما بین عباد موجود و مشهود چنانچه هر نفسیکه بکلمه بلی موقّف شد بکلّ خیر فایز قسم بحزن جمال ذو الجلال که از برای مقبل مقامی مقدرّ شده که اگر اقلّ من سمّ ابره از آنمقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند اینست که در حیوة ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده و هر نفسیکه موقن نشد بذکر بلی عند الله غیر مذکور فعوذ بالله عما قدر له من عذاب الّذی لا عدل له ای سلمان بر عباد کلمات رحمن را القا کن و بگو خود را از ذیاب ارض حفظ نمائید و بسخنهای مزخرف که بعضی بآن ناطقند گوش مدهید سمع را برای اصغای کلماتم مطهرّ دارید و قلب را برای عرفان جمالمنّزه کنید از کلّ آنچه خلق شده

ای سلمان القا کن که بسا از اسحار که تجلّی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمود و شما را بدون خود مشغول یافت و بمقرّر قرار خود راجع شد ای سلمان بگو ای عباد بر اثر حقّ مشی نمائید و در افعال مظهر قدم تفکر کنید و در کلماتش تدبّر که شاید بمعین کوثر یزوال ذو الجلال فایز شوید و اگر مقبل و معرض در یکمقام باشند و عوالم الهی منحصر باین عالم بود هرگز ظهور قلم خود را بدست اعدا نمیگذاشت و جان فدا ننمود قسم بآفتاب فجر امر که اگر ناس برشخی از شوق و اشتیاق جمال مختار در حینی که آن هیکل صمدانی را در هوا آویختند مطلع شوند جمیع از شوق جان در سیل این ظهور عزّ ربّانی دهند باری شکر بطوطی داده‌اند و زبل بجعل زاغ از نغمه بلبل بی‌نصیب و خفّاش از شعاع شمس در گریز

ای سلمان ابتلایم در بین ملل و دول دلیلی است قویّ و حجّتی است محکم در مدّت بیست سنه شریّت آبی براحت ننوشتیم و شبی نیاسودم گاهی در غل و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر و اگر ناظر بدینا و ما علیها بودیم هرگز باین بلایا گرفتار نمیشدیم طوبی از برای نفسیکه از اثمار اینمقام مرزوق شود و از حلاوت آن بچشد از خدا بصر بخواهید و ذائقه سالم طلب کنید چه که نزد بی‌بصر نقش یوسف و ذئب یکسان است و در ذائقه مریض حنظل و شکر در یکمقام و لکن امیدوارم که از نفحات مقدّس این ایّام نفوسی ظاهر شوند که عالم و ما فیها را بفلسی نخرند و عری از کلّ ما سواه بشطر الله ناظر شوند و جان دادن در سیل رحمن را اسهل شیئی شمرد و از اعراض معرضین از صراط نلغزند و در ظلّ دوست مقرّر گزینند فیا طوبی لهؤلاء فیا بشری لهؤلاء و یا عزّا لهؤلاء و یا شرفا لهؤلاء تالله حوریّات غرفات اعلی از شوق لقای این نفوس نیارامند و اهل ملأ بقا از اشتیاق نیاسایند کذلک اختصّ الله هؤلاء لنفسه و جعلهم منقطعاً عن العالمین

ای سلمان احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیه منع نموده ضرّ بمقامی رسیده مقرّر عزّی را که اگر جمیع ما کان بر خوان نعمتش حاضر شوند و الی آخر لا آخر له از آنچه موجود است متنعّم گردند ابداً کسی را حرفی نه نسبت بخل داده‌اند و باطراف نوشته که شهریه ما را قطع کرده‌اند رزالت و پست‌فطرتی را ملاحظه کن که برای جلب زخارف از ناس و افترای بجمال قدم اینگونه مفتريات باطراف نوشته و فرستاده‌اند با اینکه تو در اینجا بوده و دیده‌ئی که ابداً این عبد شهریه این قوم را بچشم خود ندیده و آنچه هست در بیرون قسمت شده بهر نفسی داده میشود مع ذلک محض تضییع امر الله و اخذ دینار این قسم معمول داشته‌اند که شنیده‌ئی قسم بجمال قدم که اوّل ضرّی که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از

دولت نمود و اگر این نفوس همراه نبودند البتّه قبول نمیکردم و تو مطّلع شده‌ئی که چه مقدار امر بر مهاجرین صعب شده و مع ذلک جمیع شاکریم و در قضای الهی راضی و صابر لن یصینا الاّ ما کتب الله لنا علیه توکلنا فی کلّ الامور و این قوم که باطراف شکایت شهریه مینمایند و تکدی میکنند ادّعی ربوبیت مینمایند و از حقّ معرض دیگر در شأن آن نفوس که متابعت این گروه نموده‌اند ملاحظه کن افّ لهم و لمن اتّبعهم فسوف يأخذهم زبانية القهر من لدن عزیز مقتدر قیوم و لن یجدنّ لانفسهم من معین و لا ناصر کذلک نزل بالحقّ من جبروت الله المهیمن العزیز المحبوب و البهّاء علیک یا سلمان و علی الذّین ما باعوا کلمات الله بتوهّمات مردود

* * *

هو الله تعالى شأنه الکبریاء

ای سلمان در هر امور اقتدا بحقّ کن و بقضایای الهی راضی باش ملاحظه کن که این غلام مع آنکه از جمیع جهات بر حسب ظاهر امور بر او سخت شده و ابواب ظاهره مسدود گشته و در کلّ حین شیاطین بر اطفاء سراج الله و اخماد نار او مشغولند چنان منیر و مستضیء است که به اشرفت السموات و الأرض و چنان مابین ناس مشهود که گویا ابداً ضرّی بر او وارد نشده از علوّ و دنوّ و عزّت و ذلّت دنیا منال در کلّ احوال بمال ناظر باش چه که کلّ آنچه مشهود مفقود خواهد شد اینکه مشاهده مینمائی که بعضی از ناس بعزّت دنیا مسرورند و بعلوّ آن مغرور این از غفلت آن نفوس است و هر ذی بصر و ذی نظری شهادت میدهد که این قول حقّ است و این بیان از مشرق تیّبان اشراق نموده چه که کلّ عالَمند باینکه جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است و چون رسول موت وارد شود جمیع متغیّر لذا معلوم و محقّق است که نفوسی که باین امور دل بسته‌اند غافلند و از غفلت است که باین اسباب ظاهره مشغول شده‌اند

در لوحی از الواح نازل که از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمّل آن نماید آن ایّام ایّام ظهور عقل است مابین بریه مگر آنکه نفسی لاطهار امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید و نیکو است حال او که لحبّ الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و قبول این مشقّت و زحمت نماید اینست که در الواح نازل که دعای چنین سلطان و محبّت او لازم است

ای سلمان دنیا در مرور است و عنقریب کلّ من علی الأرض از آنچه مشاهده مینمائی بتراب راجع خواهند شد از خدا میطلبیم که جمیع احبّای خود را مؤیّد فرماید که استنشاق طیب گلزار معنوی نمایند و هر نفسی بآن فائز شد ابداً بغیر الله ناظر نبوده و نخواهد بود و بقضایای او راضی و صابر و شاکر خواهد شد محزون مباش که بلقا فائز نشدی قد کتب الله لک اجر من حضر بین یدیه انشاءالله سعی کن که از تو اعمال حقّ ظاهر شود و بناری مشتعل باشی که جمیع از تو کسب حرارت کنند ان اقبل الی الله بقلب طاهر و نفس زکیّة و لسان صادق و بصر مقدّس ثمّ ادعوه فی کلّ الأحوال انه معین من اقبل الیه و انه لهو الغفور الرحیم

قد سمعنا ضجیح الأسراء من اهلی و احبّتی لله الحمد بما جعلونی و اهلی و احبّتی اساری فی سبیلہ لو تزول الشّمس لا یزول هذا الذّکر فسوف یظهر الله ما اراد انه لهو العزیز القدیر از برای احدی از اسراء الاّ اسم الله میم علیه بهّاء الله نظر بحکمت لوح نازل نشد ولکن جمیع را تکبیر برسانید و امور کلّ مشهود است یک لوح مخصوص جناب عبدالوّهّاب نازل شد برسانید ولو نزل بلسان القوم و قواعدهم الظّاهرة ولکن یکفی من علی الأرض لو هم یشعرون در الواح اطراف اسم معین نشده

ولكن عندالله معلوم و مشهود و هر يك از الواح باقتضا نازل طوبى لمن يعرف و يكون من الشاكرين يك جعبه نبات بجهت حضرات موصل داده شد برسانيد

نسألك اللهم بالذين جعلهم الأشقياء اسارى من الزوراء الى الحذباء و بنسبة التى كانت بينهم و بين مظهر امرك بأن تثبت احبائك على حبك ثم استقمهم على ما كانوا عليه فى انتشار امرك فى الهى انت ترى و تعلم ما ورد عليهم فى حبك و رضائك بحيث بكت عليهم عيون اصفياك و اهل سرادق مجدك اسألك بأن لا تحرمهم من عواطفك و الطافك ثم اسكنهم فى جوار رحمتك فى الدنيا و الآخرة أنك انت على كل شىء قدير

* * *

جناب على

هو البديع

ای على بقاء الله فايز شدى و بضياء وجه مستير و اين فضلى است كبير ان يا على فانقطع عن كل من فى السموات و الأرض ثم اذهب بروح الله و رضائه الى المدينة ثم اخبر اهلها بما رأيت و شهدت و عرفت من ضرر الذى ورد على جمال القدم من المشركين اى على باخلاقم متخلق شو و با احبايم بخضوع تمام معاشر باش اى على آنچه تلقاء عرش نصايح محكمه از لسان الله اصغا نمودى فراموش مكن اى على در ايكار بذكر جمال مختار مشغول باش و در اسحار بيادش مأنوس اى على ذكرم شفاى قلوب و ضياء صدور بوده و خواهد بود بدنای فانی از طلعت باقى غفلت مكن و از شداید آن محزون مشو در كل امور بسلطان ظهور توكل كن اگر بوصایای الهی عامل شوى بخیر اكبر و منظر اظهار فايز گردى اى على برسولم مأنوس باش چه كه لحظات عنايتم لازال باو متوجه بوده كذلک امرک جمال القدم لتكون من العاملين

* * *

بنام مهربان خدای بخشنده

ای مادر نوشته تو را بزبان پارسی مینویسم تا شیرین زبانی طیر الهی را از لسان عراقی بشنوی و آوازهای خوش حجازی را فراموش کنی و اقرار کنی که بلبل معنوی بجمیع لسان در باغهای روحانی بر شاخسارهای قدسی در ذکر و بیان است تا از این آوازهای ظاهر آوازهای باطن بشنوی اى مادر از دل بگذر و بدلداری رو آور و از جان بگذر و بجانان فايز شو نهر قلب را ببحر مقلّب متصل کن و رشته حب را بریشه قرب محبوب محکم دار جان بی جانان بدرهمی نیرزد و دل بی دلداری بقلبی مقابل نه سر بی سرور در خاک به و دل بی درد سوخته به و گردن بی رشته بشمشیر بریده به بگو اى دوستان رو بدوست بخوابید و در فراش بخیال معشوق راحت گیرید و از گلها بوی محبوب بشنوید و از نارهای روشن نور رخ یار در نظر آرید قسم بجان دوست که اگر پیراهن یوسفی ببوی و بمصر دوستی خدائی درائی مادر همه مقربین شوی پس بجان در حبّ بکوش و بدل در منزل یار در آ غم روزگار را باهلهش واگذار هیچ اعتنا بايام دوروز دنیا مکن تا این پیراهن کهنه دنیا از بدن فرو افتد و بر سریر باقى جاوید مسکن گیری و استبرق الهی درپوشی و از جام محبوب باده حبّ بنوشی و بشمع حبّ برافروزی و جامه حبّ بردوزی اینست آن امری که هرگز تغییر نمیکند پس بدان که همه احکام الهی در هر عهد و عصر باقتضای وقت تغییر میکند و تبدیل میشود مگر شریعه

حبّ که همیشه در جریان و هرگز تغییر باو راه نیابد و تبدیل او را نجوید این است اسرار بدایع الهی که ذکر نموده برای عباد خود و او است بر همه بخشنده و مهربان و سکنه را از انوار الهی قمیص تکبیر پیوشان

* * *

جناب مجید

هو البدیع

ای مجید بشنو ندای این محزون را که قسم بافتاب افق عزّ تجرید که از اوّل ابداع تا حال چنین ظلم بر احدی وارد نشده چرا آسوده نشسته‌ئی آیا نغمات بدعم را فراموش نموده و یا معاشرت ناس آن جناب را غافل نموده تو صبر و حلم و سکونم را دیده‌ئی حال تفکّر نما که چه وارد شده که سبب ضجیع و صریخ و ندبه جمال احدیه شده فوالله الذی لا اله الا هو که اگر شربت شهادت از اشتر ناس مینوشیدم البتّه نزد ارجح از این بوده که این امور که سبب ذلّت امر بوده مابین ناس شایع شود فوالله یکی نفسی و عینی و قلبی و قلمی و من زفراتی ینوح سگان الفردوس ولكنّ الناس هم لا يشعرون و لا یسمعون ای مجید تو میدانی که چه مقدار در علوّ امر الهی بجان ایستادم تا آنکه امر بمقامی رسید که ملاحظه نمودی و بعد اوّل محبّتی که باین مظلوم شد این بوده که بر قلم ایستاده و در قطع شجره ربّانیه کمال جهد نموده‌اند و چون اشتها یافت این غلام خارج منفرداً عن الكلّ در بیت دیگر ساکن که شاید نار غلّ و بغضا ساکن شود بعد قاصد گرفته بجمع اطراف نوشته که کمر قتل مرا بسته‌اند و آنچه را مرتکب شده و در نفسش بوده بسدره لا یعرف نسبت داده و حال آنکه تو میدانی که اگر این عبد اراده ضرّش مینمود ابداً موجود نبود و چون نوشته او ملاحظه شد تکلیف دیده که ناس را اخبار از امور نمایم که مبدا از کلمات جعلیه که مسطور داشته عباد از سیل منیر منحرف شوند فوالذی توحّد بالعظمه و الکبریاء که اگر بعد از خروج این عبد ساکن میشد ابداً این عبد ذکر نمینمود و از جمله نوشته که برای نان از من خارج شده‌اند رذالت و پستی نفس را ملاحظه کن که چه گفته و چه کرده خود آن جناب تأمل نماید و این غلام را سالها دیده و معاشرت نموده‌ئی با تقدیس کبری و تنزیه عظمی اینگونه مفتریات بمالک اسماء و صفات لایق است لا فونفس الله المهیمن القیوم ذکر مصاییم از لسان و قلم هر دو خارج شده انما اشکو بشی و حزنی الی الله باری در اعراض آن جناب از امر الله کمال تدبیر خواهند نمود ای صفی تو در مابین کلّ عباد در اوّل امر بنفس الله فایز شدی و بین یدی الوجه مؤمن شدی بایست بر امر بشائی که از استقامت کل مستقیم شوند

* * *

باسم پروردگار رحیم مهربان

ای محمّد قبل علی بشنو ندای محبوب باوفا را که از شطر ابهی ندا میفرماید و میفرماید ای بنده من و پسر کنیز من ندایت را اصغا نمودیم و نجوایت را شنیدیم در کلّ اوان طرف عنایت بمتوجّهین ناظر بوده و خواهد بود نفسی از نفسی بدوستی برنیامد مگر آنکه بساحت دوست حقیقی وارد شد ای محمّد قبل علی اگر روایح عطریّه که از شطر رحمت مالک بریه مرور مینماید استشمام کنی بتمام جان و روان باین کلمه ناطق شوی و مابین عباد باسم صیحه زنی یا عباد قسم بجمال محبوب اینست

رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و اینست یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را فراگرفته ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لازال دوست نداشته که احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبایم استماع نمود مهموماً مغموماً بمحلّ خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض افتاد ملائکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحقّ یا نبیل قبل علی احتراق قلب بها از تو بیشتر است و ناله او عظیمتر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر یوفا بوده و عامل بشرایط آن چون کلمات تلقاء وجه مذکور شد قد تموج بحر وفائی و مرّت نسّمات غفرانی و اهتزاز سدره عنایتی و دارت سماء فضلی قسم بآفتاب افق باقی که از حزن محزونم و از همت مهموم آهت از سرادق ابهی نفوذ نمود و بمقرّ امنع اقدس اعلی فائز شد نالهات استماع گشت و نوحات بسمع مالک قدم رسید طوبی لک ثمّ طوبی لک اقرارت در مکمن مختار بهیکل بدیع ظاهر و اعتراف در منظر غفّار بطراز منبع باهر انت تعترف و انا المعترف و انت تقرّر و انا المقرّ چه که اعتراف مینمایم بخدمات تو و شدتهای وارده بر تو که در سیلم حمل نمودی یشهد بحبّی ایّاک کلّ الذّرات ای علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید قل

یا الهی و محبوبی و محرّکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سری لک الحمد بما جعلتنی مقبلاً الی وجهک و مشتعلاً بذکرک و منادياً باسمک و ناطقاً بشانک ای ربّ ای ربّ ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان لم يعلن الخطاء كيف يعلم بانك انت السّار الغفّار العليم الحکیم نفسی لغفلة غافلک الفداء بما مرّت عن ورائها نسّمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی لذنب مذنبیک الفداء بما عرفت به ارباح فضلک و تضوّعات مسک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفداء لأنّ به اشرقت شمس مواهبک من افق عطائک و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقتک ای ربّ انا الّذی اقررت بکلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ غفرانک و سکت فی ظلّ خیام مکرمک اسألك یا مالک القدم و المهیمن علی العالم بأن تظهر منی ما تطیر به الأرواح فی هواء حبّک و التّفوس فی فضاء انسک ثمّ قدر لی قوّة بسلطانک لأقلّب بها الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ فاجعلنی بکلی فانیاً فی رضائک و قائماً علی خدمتک لأنّی احبّ الحیوة لأطوف حول سرادق امرک و خیام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و خاضعاً لیدک فافعل بی ما انت اهله و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک

ای علی بعنایت ربّ العالمین فائز بوده و هستی بحول و قوّة او بایست مابین عباد بر نصرت امرش و اعلاّی ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کل در قبضه قدرت حقّ است بر وجه عباد گشوده و میگشاید انشاءالله این نفحه لطیفه در کلّ اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید بشانی که ثمرات آن در کلّ دیار ظاهر شود او است مقتدر بر هر شیء أنّه لهو المقتدر العزیز القدیر

هو المحزون فی حزنی

ای مریم مظلومیّت مظلومیّت اسم اوّل را از لوح امکان محو نموده و از سحاب قضا امطار بلا فی کلّ حین بر این جمال مبین باریده اخراج از وطنم سببی جز محبوب نبوده و دوری از دیارم علّتی جز رضای مقصود نه در موارد قضایای الهی چون شمع

روشن و منیر بودم و در مواقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت در ظهورات فضلیّه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احدیّه شعلّه فروزنده شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و بروزات حکمت غلّ اولی البغضا هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی براحث از فراش سر برنذاشتم قسم بجمال حق که حسین بر مظلومیّتم گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند اگر درست مشاهده نمائی عیون عظمت خلف سراق عصمت گریانست و انفس عزّت در مکمن رفعت نالان و یشهد بذلک لسان صدق منیع

ای مریم از ارض طا بعد از ابتلای لا یحصی بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شدیم و از غلّ اعدا بغلّ احبّا مبتلی گشتیم و بعد الله یعلم ما ورد علیّ تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلّق باو گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر بصحراهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غریتم گریستند و جمیع اشیا بر کُرتیم خون دل بیاریدند با طیور صحرا موانس شدم و با وحوش عرا مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم و دو سنه او اقل از ما سوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد

ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربّانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفسم مقصود است لا غیر باری تالله حملت ما لا یحمله الابحار و لا الامواج و لا الاثمار و لا ما کان و لا ما یکون و در اینمدّت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفساری از این امر ننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض فوالله نفّسی فی سَفَری لیكون خیراً من عبادة الثقلین با اینکه آن هجرت حجّتی بود اعظم و برهانی بود اتم و اقوم بلی صاحب بصر باید تا بمنظر اکبر ملاحظه نماید و بی بصر از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی ظل از مظل چه ادراک نماید و مشتی گل از لطیفه دل چه فهم کند تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را بفکر غلام کنعانی انداخت با دستهئی مکاتیب از همه جا و همه کس در جستجو افتادند و در کشف جبلی نشانی از این بی نشان یافتند و آنه لهادی کلّشی الی صراط مستقیم قسم بآفتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین این مهجور مسکین مبّهوت و متحیر شد بقسمیکه از ذکر آن این قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدم بیرون خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را بصدق مبین و حقّ یقین اظهار نماید و یا یک لسانی به بیان آید و لثالی رحمانی را از صدف صمت بیرون آورد و لیس هذا علی الله بعزیز باری ختم اسرار را ید مختار گشود ولکن لا یعقل الا العاقلون بل المنقطعون تا آنکه نیر آفاق بعراق راجع شد نفّسی چند مشاهده شد بی روح و پژمرده بلکه مفقود و مرده حرفی از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهدا این بنده فانی در مراقبت امر الله و ارتفاع او بقسمی قیام نمود که گویا قیامت مجدداً قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود بارتفاعیکه جمیع ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند

ای مریم قیام این عبد در مقابل اعدا از جمیع فرق و قبایل سبب ازدیاد حسد اعدا شد بشأنیکه ذکر آن ممکن و متصور نه کذلک قدر من لدن عزیز قدیر

ای مریم قلم قدم میفرماید که از اعظم امور تطهیر قلبست از کلّ ما سوی الله پس قلبت را از غیر دوست مقدّس کن تا قابل بساط انس شوی

ای مریم از تقیید تقلید بفضای خوش تجرید وارد شو دلرا از دنیا و آنچه در او است بردار تا بسلطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردي و بقوّت انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در مکمن قدس یقین درآ

ای مریم یک شجر را صد هزار ورق و صد هزار ثمر مشهود ولکن جمیع این اوراق و اثمار بحرکتی از اریاح خریف و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربّانیّه و غصن سدره عزّ وحدانیّه منصرف ملاحظه در بحر نما که در محلّ خود بسلطان وقار و سکون ساکن و مستریحست ولکن از هبوب نسیم اراده محبوب بی زوال امثال و اشکال لا یحصی بر

وجه بحر ظاهر و جمیع این امواج مغایر و مخالف مشاهده میشوند و حال جمیع ناس بامواج مشغول و از اقتدار بحر البحار که از هر حرکت او آیات مختار ظاهر محبوب گشته‌اند

ای مریم با نفس رحمان موانس شو و از مجالست و مجانست شیطان در حفظ عصمت مٔان مقرر گیر که شاید ید الطاف الهی ترا از مسالک نفسانی بفضای عزّ ابهائی کشاند

ای مریم از اظلال فانیه بشمس عزّ باقیه راجع شو وجود جمیع اظلال بوجود شمس باقی و متحرّک بقسمیکه اگر در آنی اخذ عنایت فرماید جمیع بخیمه عدم راجع شوند زهی حسرت و ندامت که نفسی بمظاهر فانیه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند

ای مریم قدر این ایّام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سرادق امکانی نه‌بینی و در جمیع اشیا آثار حزن ملاحظه نمائی فسوف تضعنّ انامل الحسرة بین انیابکم و لن تجدوا الغلام ولو تحسّسوا فی اقطار السموات و الارض و کذلک نزل الامر من ملکوت عزّ علیّا بلی زود است که انامل وجود را از حسرت غلام در دهان بینی و در تمام آسمانها و زمینها تفحص نماید و بلقای غلام فائز نشود باری امر بمقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج از ما بین یأجوج نموده متفرّد از کلّ جز نسوانی که لا بد باید با عبد باشند حتّی خدمه حرم را هم همراه نمیرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت مینماید در حالتیکه معین قطرات دموع منست و مصاحبم زفرا ت قلب و انیسم قلم و مونس جمالم و جندم توکلم و حزیم اعتمادم کذلک القینا علیک من اسرار الامر لتکوننّ من العارفين

ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلامست که بهیّته غمام ظاهر شده و بر مظلومیّت خود گریسته باری این جان و سر را فی ازل الازال در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود بآن راضی و شاکریم وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوایم معلّق آویختند و کذلک فعلوا بنا المشرکون باری ای مریم این لوح را بناله بدیعه و گریه ربیعیه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا براحه نوحه نمائی و در حزن با جمال قدم شریک باشی

و دیگر آنکه چون جناب بابا در سنه اولیّه در حضور بودند بر بعضی از امور مطّلعند انشاء الله روح القدس صدق و یقین بر لسان او نطق مینماید و برشعی از قضیه غلام عالم میشوید
حُسنی خانم و صغری خانم را ذاکریم

هو

خدیجه خانم را متذکّر باذکار حق که مقدّس از تحدید بشر است نمائید و مدّتیست که اراده مکتوب مخصوص برای او در نظر بوده ولکن در حمل پوسته آیات عزّ صمدانیه خالی از عسرت نیست لهذا معوّق ماند آقا را ذاکریم بنات و بنین حوّا خانم جمیع را بقمیص ذکر منیع مذکور دارید

و هر نفسیکه خمر حبّ الهی را از کأس مقدّس ربّانی نوشیده جمیع را ذکر نموده متذکّر دارید و بگوئید هنیئاً لکم بما شربتم عن کأس الّتی ما فاز به احد من العالمین ولکن این خمر ربّانیه و باده صمدانیه را هر که مرزوق شد باید در خزانه دل مستور نماید تا اغیار مطّلع نشوند هنیئاً للشاربین

بنام خداوند مهربان

ای مهربان دوستی از دوستان یادت نمود یادت نمودیم

امروز آنچه دیده میشود گواهی میدهد و بندگان را بخداوند یکتا میخواند بگو امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا نیکوست کسی که دید و شناخت آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار

بگو ای دوستان خود را از دریای بخشش یزدانی دور منمائید چه که او بسیار نزدیک آمده آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی بگذارید و بگیرید بگذارید آنچه در جهان دیده میشود و بگیرید آنچه را که دست بخشش میبخشد آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده ای دوستان بشتابید بشتابید بشنوید بشنوید

کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده بجای نیاز از نمودار راه خداوند خدا را گم کرده اند گمراهند و خود را دارای راه میدانند پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز گواهی دهند و بندگان را پیاک یزدان رسانند بگو ای دستوران از خواب برخیزید و از بیهوشی بهوش گرائید آواز بی نیاز را بگوش جان بشنوید و بآنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید

امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهنتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه

نشناخت

دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید بگو امروز خداوند در انجمن سخن میفرماید نزدیک شوید و گفتارش را بیابید گفتار پیک دیدار اوست شما را از تاریکی رهاوند و بروشنائی رساند

نامت را شنیدیم و در نامه یادت نمودیم این یاد مانند نهالست که بدست بخشش کشتیم زود است که با برگ و بار تازه بی اندازه پدیدار شود خداوند خدا چنین فرموده و راه نموده اوست توانا و بینا و اوست گوینده و دانا

* * *

هو

ای واصل بفراق مبتلی شدی و انا الفراق و لا ابالی و انا المفروق و لا اخاف

ان ترید ان تعرفنی فاعلم بانّی انا الَّذی اَمِنَ الْمُشْتَاقِیْنَ عَنِ الْوُرُودِ فِی سَاحَةِ قَدْسِی و اَبْعَدُهُمْ عَنِ مَقَرِّ عَرْشِی و انا الَّذی احترق قلوب العشاق من نار الفراق و اتركهم فی بوادی الآفاق و انا الَّذی اذا دُعیت ما استجبت و اذا ذُکرت ما توجَّهت و انا الَّذی غنائی لن یسمع ضجیع الفقراء و عزّی لن یعتنی الی الضّعفاء و الاذلاء هذا حین استوائی علی عرش اسمی القهار و حین استوائی علی عرش اسمی الرحمن اهدی المضلّین الی کوثر لقائی و ادخلهم جنّة وصالی و لن اخرجهم ابدًا انا الَّذی ادخلن الفقراء فی رضوان غنائی و الضّعفاء تحت خباء قدرتی و الاذلاء فی مدینة عزّی القدیم انا الَّذی اذا دعیت استجبت و اذا ذُکرت ذکرت و لم یزل کنت مجیب دعوة المضطّربین انا الَّذی استجبت قبل السّؤال و اعطیت من دون الاستحقاق

و هذا سجّيتي انا الذي ابكى من بكاء المحبين و اتقرّب بالمستقرين و فتحت ابواب عنايتي على وجه من في السموات و الارض طوبى للواردين

هو

ان يا ايها الحاضر لدى العرش قد سمعت ندائك و ضجيجك في الفراق و حزنت بما ورد عليك من القضاء و نسل الله بان يدخلك في مقرّك و انه ارحم من كلّ رحيم
دوستان الهی را ذکر بدیع میرسانم جناب رحیم و جناب منشی الامر را تکبیر برسانید جناب عبد الغفار بذكر الله المختار مشغول باشند لوحی مخصوص حاجی مذکور نازل و ارسال شد برسانید

* * *

ط

ثمره ورقه الحمرا

بنام دوست یگانه

ای ورقه انشاء الله از نسایم اراده رحمانیه از سدره ربانیه متمایل و متحرک باشی لم یزل و لا یزال از کأس محبتش بنوشی و از قدح رحمتش بیاشامی در کلّ احیان افتتان و امتحان الهی موجود و ظاهر بسیار جهد باید تا غیر دوست ترا از دوست منع ننماید و ما سوی الله ترا از حق محروم نسازد ملاحظه در امه منتسبه نما که باقوال کذب موهومه از شطر احدیه محروم ماند و حبّ دنیا او را از مالک اسما منع نمود و عاقبه الامر از دنیای خود ثمری نبرد و بمقرّ نالایق راجع گشت انشاء الله باید آن ورقه در جمیع احیان بذكر رحمن مشغول باشند و بمحبّه الله بشأنی ظاهر گردند که احدی نتواند او را از فیوضات نامتناهیّه الهیه منع نماید دنیا را بقائی نبوده و نیست در کلّ حین در انقلاب و اختلاف بوده و خواهد بود باصل شجره متمسک باش تمسکیکه اقوال و اعمال نفوس موهومه ترا از مقام عزّ باقی باز ندارد البهّاء علیک و علی من معک من احبّاء الله

* * *

باسم دوست یکتا

ای پسر عمّ حمد کن خدا را که این نسبت کبری قطع نشد و سبقت گرفتی از جمیع ذوی القربی تا آنکه در سجن اعظم بزیارت جمال قدم فایز شدی این فضل را غنیمت شمار چه که باو معادله نمیکند آنچه در آسمان و زمین خلق شده بحول و قوه رحمانی و اذن و اجازه الهی بوطن راجع شو و بذكر دوست ذاکر باش باید بشأنی رفتار نمائی که رایحه قمیص مختار را جمیع اهل دیار از تو بیابند نسبت خود را حفظ کن و در وعاء توکل و انقطاع و صدق و صفا محفوظ دار بسجایای الهیه مابین بریه ظاهر شو تا جمیع ناس از تو مشاهده نمایند آنچه را که لدى الحقّ محبوب است از دنیا و امورات محدثه در آن محزون مباش چه که باقی نبوده و نخواهد بود و ما هو الفانی لا یلتفت الیه عباد مکرمون بسا از اهل عزّت که آنی بذلت مبتلا شدند و

بسی از صاحبان غنا که بفقر راجع گشتند پس امری طلب کن که عزّت او را ذلّت از پی نباشد و غنای او را فقر ادراک نماید عمری آنّه هو التّمسّک باسمی و التّشبّث بذیلی المقدّس المنیر احبّای حقّ از ذوی القربی و دون آن کل را از قبل این مسجون تکبیر برسان

و اگر جناب اسم معروف را ملاقات نمودی تکبیر برسان قل لم منعت عن الذی فدی فی سبيله المأ الأعلى بأرواحهم و قرّت به عیون المقرّین چه شده شما را که بکمال خوف و اضطراب مشاهده میشوید تفکّر در حالت نفسی نما که بروح القدس امر مبعوث شد و فرداً واحداً بلوح الهی بمقرّ معهود توجّه نمود و بکمال قدرت و اطمینان رسالات رحمن را تبلیغ نمود و ابداً سطوت و غضب او را مضطرب ننمود هل تخاف من نفسک او عمّا عندک استمع ندائی من شطر البلاء و لا تمنع نفسک عمّا قدر فی ملکوت البقاء اقبل بکلّک الی الله و لا تخف من الذین ظلموا و لو تريد ابقاء نفسک فاسأل الله ربّک أنّه یحفظک لو تكون فی قطب البحر او فی اودية الثّار او فی فم التّمساح او بین سیوف الظّالمین تالله الحقّ لا تتحرّک ورقة الا بعد اذنه و لا تمرّ الأریاح الا بارادته و لا یتنفّس ذو نفس الا بمده دع الأوهام و تمسّک برّبک العزیز العلام انا نصحناک خالصاً لوجه ربّک لأنّنا لا نحبّ ان یقطع حبل نسبّک الی الله العزیز الحکیم و اذکر اذ کنت فی السّجن و نصرک الله بالحقّ و حفظک بجنود الغیب و الشّهادة الی ان اخرجک بسلطانہ و جعلک من الفرّحین انا کنا معک فی السّجن و وجدنا منک رائحة الاقبال علی قدر لذا نجّیناک کما نجّینا من اردنا اذ کان بین ایدی الغافلین فکرّ فیما القینا علیک لعلّک تتنبّه بذکری و تذرّ فضل ربّک بین العباد أنّه لهو العلیم الخیر کن علی شأن لا یשלّک المال عن المال و لا الأسباب عن مسبّب الأسباب استمع قول من یحبّک و یرید لک ما اراد لنفسه ضع الدّنيا کلّها و خذ ما اوتیت من لدن مقتدر قدیر هل رضیت بالحیة الفانیة و ترکت الحیة الباقیة لعمری هذا لا ینبغی لک لو کنت من العارفين فیما لیت فدیّت فی حبّ الله مرّة بعد مرّة و صیغ کلّ آن کلّ ارض بدمی فی سبیل الله ربّک و ربّ العالمین آخر چرا تفکّر نمینمائید ایّام گذشت و عمر باتنها رسید حال خود انصاف ده در آخر ایّام انسان در فراش برحمت امراض و شدّت اوجاع جان بدهد بهتر است یا آنکه آن چند یومی که از عمر باقی مانده در سبیل الهی فدا نماید قسم بجمال قدم الأوّل خسران و الآخر روح و ریحان زهی حسرت و ندامت که نفس انسانی چند نفسی که از جان عاریتی باقی مانده در ره دوست فدا نماید و در فراش غفلت بعد از آشامیدن دواهای مکروهه متنبّه ردّیه تسلیم نماید فاصدقنی ایّ الأمرین احقّ قل الكلمة الأولى وربّی الأعلى و مالک العرش و الثّری مقصود آنکه احبّای حقّ نباید مضطرب و خائف باشند بلکه باید شهادت را در سبیل دوست فوز عظیم شمرند اگر واقع شود نه آنکه خود را در مهالک اندازند چه که در این ظهور کل بحکمت مأمورند بشنو ندای مظلوم را که در منتهای شدّت و بلا و هموم و غموم تو را بحقّ میخواند از عالم و عالمیان منقطع شو و در ظلّ رحمتش مأوی گیر ثمّ اعلم بأنّ حضر تلقّاء الوجه احد و ادّعی بأنّه رءاک و قال انّک قلت بأنّنا لا نرسل الیک لوحاً من بعد اذاً بکت عین شفقتی لنفسک فوالذی انطقنی ببناء نفسه بین الأرض و السّماء لو وجدت عرف القمیص و قرأت لوحاً من الواح ربّک الّتی ارسلناها الیک لفدیّت بنفسک و ما عندک لکلمة منها و رضیت بأنّ تقتل فی کلّ حین الف مرّة و لا ینقطع عنک عرف قمیص القدم و نسمة الله الّتی تمرّ من شطر اسمه الأعظم لم ادر بأیّ شیء منعت عن هذا الفضل الأکرم و ترکت بین الظّنون و الأوهام تدارک یا اخی ما فات عنک و اقبل الی قبلة العالمین و قل

اقبلت بکلّی الیک یا فاطر السّماوات و الأرضین فاعف عنی ما غفلت فی جنبک انّک انت مولی العالمین

ایّاک ان تمنعک الحمیة عن مالک البریة دع الهوی و تمسّک برّبک الأبهی هذا خیر لک و کان الله علی ما اقول

شهیدا

و دیگر اهل قریه هر که را مقبل الی الله دیدی من قبل الله ذاکر شو و بگو محزون باشید از آنچه بر شما وارد شده چه که بر جمال قدم اعظم از آن وارد و حال در سجن اعظم ساکن و بشأنی امر شدید است که باب خروج و دخول را

مسدود نموده‌اند و لکن در کمال روح و ریحان بذکر رحمن مشغولیم محزون مباشید از آنچه بتاراج رفت زود است که جمیع من علی الأرض بذکر شما ذاکر شوند اجر هیچ نفسی ضایع نشده و نخواهد شد آنچه از زخارف دنیویّه در سیلش از شما اخذ شد البتّه در دنیا عطا خواهد فرمود و در عقبی مقاماتی که اگر یکی از آنها بر اهل ارض ظاهر و هویدا شود انفس خود را در سیل دوست فدا نمایند رجای آنکه بآن مقرّ اقصی فایز گردند بشنوید وصیّت جمال قدم را که از شطر سجن اعظم شما را ندا میفرماید بغی و طغی را بگذارید و بتقوی متمسک شوید نفوس خود را از اعمال شیطانیه مقدّس نمائید و بطراز الهیه مزین دارید فساد و نزاع شأن اهل حقّ نبوده و نخواهد بود از اعمال شیعیه اجتناب نمائید و در مسالک تقدیس و تسلیم و رضا سالک شوید جهد نمائید تا صفات و اخلاق الهیه از شما ظاهر شود و بکمال استغنا و سکون مابین بریه مشی نمائید و با کمال عدل و انصاف با یکدیگر معامله کنید خیانت را بامانت و غیبت را بتزکیه نفس و ظلم را بعدل و غفلت را بذکر تبدیل نمائید اینست نصیح رحمانی که از فم بیان مشیّت ربّانی ظاهر شده سعی نمائید که بلکه باعانت الهیه آنچه در ملکوت تقدیر مقدّر شده باعمال شیعیه تغییر نیاید و تبدیل نشود در کلّ احیان از مقصود عالمیان آمل و سائل باشید که شما را از فضل و عنایت خود محروم نفرماید و در ظلّ شجره اثبات و سدره اسماء و صفات منزل دهد و السّلام علیکم من لدی الله مولاکم القدیم و الحمد لله العلیّ العظیم

* * *

ش

جناب کریم علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

ای کریم انشاء الله بعنایت کریم در ظلّ سدره ربّ العالمین مستریح باشی و بفیوضات منزله از سماء فضل فائز ذکرت لدی العرش بوده و خواهد بود و این از اعظم عنایات الهیه محسوب ای کریم کمر خدمت را محکم کن که شاید نفوس ضعیفه از ذکر مالک بریه بکمال حب و قدرت قلبیه ظاهر شوند بشأنیکه دنیا و ما فیها آن نفوس را از حق منع ننماید کل باخلاق الهیه در این ایّام نورانیّه ظاهر شوند

ای کریم باده روحانیّه معنویه آماده و ساقی احدیه موجود و لکن اکثر بریه ممنوع و محروم مشاهده میشوند حق بکمال ظهور ظاهر و خلق در نهایت اشتیاق مشتاق مع ذلک عشاق از معشوق محروم و در تیه فراق در احتراق لذا هادی و ناصح و معلّم لازم دارند تا بدانند که سبب منع چیست و علّت بعد چه بعضی از عباد بتعلیم محتاج نیستند ایشان بمنزله عیون مشاهده میشوند و عین را دیدن نباید آموخت و همچنین گوش را شنیدن حینیکه باعانت روح مفتوح شد خود مشاهده مینماید و لکن در کلّ احیان باید بطلعه رحمن پناه برد که مباد رَمَد و یا علّت اخری حادث شود و حایل گردد ایشانند عبادیکه بعد از ارتفاع ندا بافق اعلیّ توجّه نموده‌اند و بشأنی مستقیمند که احدی قادر بر انحراف آن نفوس مطمئنّه از شطر احدیه نیست از سلسیل بیان رحمن در کلّ احیان نوشیده و مینوشند و بکلمات الهیه مأنوس و مشتاقند و ما دون این نفوس بمواعظ حسنه و نصایح مشفقانه محتاج لذا باید احبّای الهی بحکمت و بیان بر این امر خطیر اقدام نمایند بعضی را باقوال و بعضی را بافعال و اعمال و بعضی را باخلاق تبلیغ نمایند و بشطر احدیه کشانند اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه بنفسها مبلّغ امرند بعضی از این محزون نباشند که عالم نیستند و کسب علوم ظاهره ننموده‌اند ملاحظه در زمان رسول نما که بعد از ظهور آن نبی اعظم جمیع علما و ادّبا و حکما

از آن شریعه عرفان رحمن محروم ماندند و ابوذر که راعی غنم بود بمجرّد اقبال بغنی متعال بحور حکمت و بیان از قلب و لسانش جاری و حال جمیع علما را نزد ذکرش خاضع مشاهده مینمائی و حال آنکه در اوّل امر احدی باو اعتنا نداشته تعالی القدیم ذو الفضل العظیم آنّه هو الحاکم علی ما اراد أنّه لهو المقتدر القدیر لذا هر یک از احبّای الهی که بافق باقی فی الحقیقه اقبال نمود باو افاضه میشود آنچه سبب هدایت برّیه باشد بگو ای احبّای من شما اطّبّای معنوی بوده و هستید باید بحول و قوّه الهیه بدریاق اسم اعظم امراض باطنیه اُمّم و رمد عیون اهل عالم را مداوا نمائید و شفا بخشید تا کل بشاطی بحر اعظم در ایّام مالک قدم توجّه نمایند لذا باید کل بقمیص امانت و رداء دیانت و شعار صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مزین نمایند تا سبب علوّ امر و تربیت خلق گردد

این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدّقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند عمری لو اخرق الحجاب فی هذا المقام لتطیّر الارواح الی ساحة ربّک فالق الاصحاح ولكن چون بحکمت امر نمودیم لذا بعضی از مقامات را مستور داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ نماید و کل بآداب ظاهره ما بین برّیه مشی نمایند و سبب هدایت ناس شوند بعضی عقول شاید که بعضی حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطّلاع بر مصالح مکنونه در آن تصدیق نمایند ولكن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتّحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بما یتنفع به النَّاس جاری شده احدی انکار ننموده و نمینماید مگر آنکه بالمرّه از عقل محروم باشد اگر احبّای الهی بطراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند ضرّش بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع اوّلآ آن نفوس ابدآ محلّ امانت کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربّانیه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود و عن ورأئهما قهر الله و غضبه و عذاب الله و سخطه

ای کریم ندای رحمانی را از قلم روحانی بلسان پارسی بشنو لعمری أنّه یجذبک الی مقام لا تری فی الملک الا تجلّیات هذا الامر الذی اشرق من افق الطاف ربّک العلیم الحکیم اگر جمیع برّیه حجبات مانعه را خرق نمایند و صریق قلم اعلی را که در بقعه نورا باذن مالک اسما مرتفعست اصغا کنند کل بجان بشطر رحمن توجّه نمایند قد منعتهم اهوائهم و هم الیوم منصعقون ای کریم شمس کلمه الهیه که از مشرق اراده مُشرق و طالع شد هر صاحب بصری ادراک آن مینماید و آن کلمه بمثابه شمس ظاهره روشن و مضیی است ما بین کلمات عالمین الیوم یومی نیست که قلم اعلی باین اذکار مشغول شود ینیگی لکل نفس فی هذا الیوم اذا سمع النداء من الافق الاعلی یدع الوری عن وراه یقوم بحول الله مقبلاً الی مولاه و یقول لیّیک یا محبوب من فی السّموات و الارضین لسان رحمن در روضه بیان باین کلمه مبارکه ناطق میفرماید لا زال ذکر آن نیر اعظم لا اله الا انا ان یا خلقی ایّای فاعبدون بوده و خواهد بود و آنچه در این مقامات از قلم مبدع اسما و صفات جاری شده نظر برحمت سابقه بوده که جمیع ممکنات را احاطه فرموده که شاید اهل امکان از کوثر حیوان که از یمین رحمت رحمن جاریست محروم نمانند أنّه لهو الغفور الرّحیم بعد الذی کان غنیّاً عن العالمین

بعضی از اهل فرقان و بیان که در عقبه وقوف و یا عقبه ارتباب و امثال آن توقّف نموده اند این نظر بتوهمات نیست که از قبل ما بین قوم بوده بگو ای عباد امروز روزیست که باید خرق جمیع احجاب نمائید و جمیع اوهام را محو کنید و بکمال اقبال بافق جمال قلباً توجّه نمائید چه که سیل رجل بما اکتسبت ایدی الظّالمین ممنوع شده و بامری جز بما ظهر من الظّهور ناظر نباشید چه که ما بین ناس کلمات موهومه لا یغنیه بسیار و همان موهومات بعضی از اهل بیان را از نیر رحمن که از افق امکان طالع شده منع نموده و محروم ساخته و آن نفوس بغایت بی درایت و عقل مشاهده میشوند بگو ای گمگشتگان وادی ضلالت

کدام یک از موهومات محققه نزد شما صدق بوده و رایحه صدق از او استشمام نموده‌اید لا ونفسی الحق کلّها رجعت الی حقایقکم الموهومه و بقی الامر لله المهیمن القیوم

هزار سنه او ازید نفس موهومی را در شهر موهوم با جمعی از نسا و اولاد مقرر داده بودید و بآن اوهام معتکف تفکر نما که در آن الف سنه بچه متمسک بودند فوالذی انطقنی بالحق قلم شرم مینماید از ذکر آن نفوس موهومه محتجبه آنچه در ذکر آن تیر اعظم یعنی قائم ما بین آن قوم بوده حرفی از آن تحقّق نداشته و عند الله مذکور نبوده چنانچه بعد از ظهور بر کل معلوم و مبرهن شد این یکی از موهومات آن نفوس بوده بعد از آنکه ید قدرت الهیه خرق حجاب نمود بعضی مطلع شدند و همچنین موهومات دیگر که ما بین آن قوم است و تا حال خرق نشده باید بهمان قسم مشاهده نمایند عسی الله ان یخرقها لمن یشاء صدر ممرّد و قلب منیر باید مقدّساً عن کلّ الاشارات و الکلمات بشطر امر توجّه نماید بگو الیوم یوم ریب و ارتیاب نیست ان اخرقوها بنار کلمه ربکم العزیز الوهاب

ای احبّای من آخر بیصر انصاف مشاهده نمائید این مظلوم در فم ثعبان و در جمیع احیان بلایائی بر او وارد که احدی غیر الله مطلع نه و نفسش را انفاق نموده که شاید از افق انقطاع طالع شوید تا ممالک ابداع و اختراع از شما روشن و منیر گردد قدر خود را بدانید و از اموراتیکه سبب تضییع امر شود ما بین ناس احتراز نمائید قل یا لیت عرفتم تموجات هذا البحر و ما ستر فیه من لثالی حکم ربکم العزیز الحمید

ای کریم اگرچه تغنیات قلم اعلی را انتها نه ولكن بلحن دیگر توجّه نمودیم

سبحانک اللهم یا الهی استلک باسمک الذی به نزلت امطار رحمتک و ظهرت آیات قدرتک و طلعت شمس مشیتک و احاطت رحمتک من فی ارضک و سمائك بان تلبس الذینهم آمنوا اثواب الامانة و الانقطاع ثمّ اجذبهم الی مطلع الذی منه اشرفت شمس الامتناع لیظهر بهم تقدیس امرک بین عبادک و تنزیه احکامک فی مملکتک ای ربّ انت الغنیّ و هم الفقراء لا تأخذهم بما غفلوا فارحمهم ثمّ اغفر لهم لأنهم حملوا الشّداید فی سیلک ان غفلوا عن بعض اوامرک ولكن سرعوا بقلوبهم و ارجلهم الیک لا تنظر الی خطیئاتهم فانظر الی انوار الّتی اشرفت من آفاق قلوبهم و بلایا الّتی وردت علیهم فی سیلک ثمّ ایدهم بعد ذلک علی ما یرتفع به اعلام امرک فی بلادک و رایات عظمتک فی دیارک انک انت المقتدر علی ما تشاء فی قبضتک ملکوت الانشاء لا اله الا انت المتعالی المهیمن العلیّ العظیم

ای کریم وصایای الهیه را از برای هر نفسی ذکر نمائید و تلاوت کنید که شاید بما اراد الله عامل شوند ذکر من قبلی من معک من کلّ اناث و ذکور قل لک الحمد یا ربّی العزیز الغفور

جناب کلیم علیه بهاء الله

بنام خداوند بيماند

ای کلیم بشنو ندای جمال قدیم را و بایست بر امر الله بقیامیکه ارجل مضطربین از قیامت مستقیم شوند بگو ای عباد قسم بمظهر ایجاد و سلطان یوم معاد که آنچه از فم الله باذن خود استماع نمودید ابداً از احدی استماع نخواهید نمود اگرچه لازال در صحراهای آمال سائر شوید و سالک گردید قدر ایّام لقا مستور بوده چه که کل در هوای طایر بودند و در بیدای وهم و عمی سالک کلیم آفاق چون از افق عراق غایب شد اکثری به سامری و ما صنعه گرویدند با آنکه از قبل بجمیع امورات بعد

اخبار نمودیم چنانچه در الواح مهاجرت از قلم قدرت مسطور گشته و همچنین جمیع وقایع این ارض را در لوحیکه در وُشاش از اصبع قدرت مرقوم شد مذکور آمد فَأَتَّ لِمَا أَلْبَانِ چه زود نعمت الهیّه را تغییر دادند لم ادر فی ایّ واد هم یسلکون بگو ای عباد هر طیری قادر بر طیران در فضاهاى خوش رحمن نه امر الهی را بر خود مشتبّه نمائید چه که امرش از دوش ممتاز و ظاهر و هویدا آیا هدیر ورقا و صریر قلم اعلی با نغمه غراب پیدا مشتبّه میشود لا فونفس الله العلیّ الأعلیّ جهد نمائید که خلق را حقّ مدانید و او را منزّه از ماسوایش دانید نور ایّام از ظلام شام بسی واضح و ممتاز است دل بدنیا مبندید و بشجره فنا توجّه نمائید که حقیقت دنیا بوده و خواهد بود بگو ای عباد در ایّام افتتان محبوبست که در سیل رحمن بقدم ایقان مشی نمائید وَاَلَا در ایّامیکه نسیم عزّ از رضوان سبحان بوزیدن آید مدّعیان ایمان بسیار خواهند بود ولکن آن ایمان را اعتباری نه و معلّق است بکلمه فصلیّه آخری باری ای کلیم عنقریب است که اکثری را سقیم مشاهده نمائی و از کأس جحیم مشروب بینی و از جنّه النّعم معرض ملاحظه کنی انشاءالله آنجناب لازال شارب تسنیم بقا و ساقی آن عندالله مشهود آیند که شاید کوثر معارف الهیّه را هیاکل فانیّه از انامل حیّیه آنجناب بنوشند و سرمست شده بشطر منزل الست ناظر شوند ای کلیم شکر کن حقّ را که بطراز ایمان مزین شدی و بمولود جدید مرزوق و هذا ما اخبرناک به من قبل فی الواح عزّ حفیظ و اینست از آنجمله خبری که در ملکوت تقدیر مقدّر شده و بعد از اتمام میقات نازل و ظاهر شد الواح قبل را ملاحظه نما تا درست مطلع شوی و توقن بأنّ عنده علم کلّ شیء و علم الّذی ما اطلع به احد الا نفس الله العلیم الخبیر اگرچه بفضل الله موقن بوده و انشاءالله خواهی بود فنعم ما لقبتّه و سمّیتّه و قد قبلنا ما ظهر منک اذا فاشکر و کن من الشّاکرین انشاءالله در جمیع احیان مسرور باشید و اگر مسّ کند شما را حزنی بیقین بدان که بعد از آن سروری مقدّر است باری فضل الهی در باره آنجناب لایعدّ و لایحصی بوده و اگر بعضی امور نقصی وارد شده سبب اهمال خود آنجناب بوده در امورات خود و الرّوح و العزّ و البهآ علیک و علی من معک و علی الذّینهم تواصوا بهذا الأمر المبرم المحکم المتین

* * *

صحیفة الله المهیمن القیوم

بسمی المشرق من افق البلاء

این ایّام الف قائمه که از قیامش عالم قیام نموده نوحه مینماید و هاء مسکین از دو چشم میگریذ و حالت باء از ذکر خارج ما اطلع علی اسرار الله الا نفسه اوست عالم و دانا و قادر و توانا معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم اعلی امام وجوه نازل معذلک هر یک را بغافلی نسبت داده‌اند نفسی که لعمر الله از ادراک آیات الهی عاجز و قاصر است باو نسبت داده و میدهند مباحله در ارض سرّ امام وجوه کلّ ظاهر آن را انکار نموده‌اند جمعی از هر قبیل از داخل و خارج در آن یوم حاضر امر بمثابّه آفتاب مشرق و لائح معذلک بحجبات اوهام آن را ستر نموده‌اند

یا حیدر علیک بهائی و عنایتی یحیی مع هفتاد نفر در سفر همراه بوده بیعضی نوشته و حضور خود را انکار کرده و متوهّمین قبول نموده‌اند بر قدم شیعۀ شنیعه مشی نموده و مینمایند ذرهم فی ضلالتهم و اوهامهم سبحان الله از قبل گفته‌اند بنت رسول الله روح ما سواه فداه در بیت عثمان نبوده یکی از اجنّه بهیئت او ظاهر و با عثمان بوده اگر نفسی سؤال نماید آن ورقه مبارکه چه شده و کجا رفته فیهت الّذی کفر علمای قبل و بعد آن حزب چه در قبور خاک و چه در قبور نفس و هوی کلّ

منتظرند که موعود از مقامهای موهومه ظاهر شود اینست شأن آن عباد غافل بسیار حیف است انسان معبود و یا مقصود امثال آن قوم واقع شود

نامه‌های شما هر هنگام رسید بعضی جواب بتفصیل از سماء بیان مقصود عالمیان نازل و برخی در عهده تأخیر ماند الامر ییده با یفعل ما یشاء چه میتوان گفت در هر حال تسلیم و رضا محبوب بوده و هست ذکر نفوس موقته در قمصر را نموده‌اند هر یک بذکر فائز و بآثار قلم اعلی مفتخر این ذکر را اذکار عالم معادله ننماید انا نکبر من هذا المقام علی وجوههم و نذکرهم بآیاتی و نبشرهم بعنایتی و نوصیهم بالاستقامه الکبری و بالأمانه الّتی جعلها الله شمس الأعمال

یا حیدر علیک بهاء الله مالک القدر در یکی از الواح این کلمه علیا بلسان پارسی نازل ناصح امین میفرماید یا اولیاء الله تمسک نمائید بآنچه سبب ارتفاع کلمه و علّت انتشار امر است امروز نصرت بجنود اعمال و اخلاق مقرر گشته و از قلم اعلی در زیر و الواح ثبت شده هذه من سنّة الله فی هذا الظهور الأعظم و لن تجد لسنّته تبدیلاً و لا تحویلاً هذا حکم جعله الله محفوظاً من کلمه یمحو الله ما یشاء و مزیناً بطراز یثبت و عنده امّ الكتاب طوبی از برای نفسی که باین حکم محکم تمسک نمود و بصر و سمع و لسان و قلب را از آنچه نهی شده محفوظ داشت قل یا قوم لعمر الله بصر از برای مشاهده آثار و لسان از برای اذکار و سمع از برای اصغا و قلب از برای اقبال خلق شده اعرفوا و لا تكونوا من الغافلین قدر ایام الهی را بدانید لعمر الله مثل آن دیده نشده و از عدم بوجود نیامده

و همچنین اولیای ارض کاف را ذکر نمودند نشهد انهم فازوا بعرفانی و نطقوا بشنائی و اقبلوا الی افقی نسأل الله ان یمدّهم بجنود الغیب و الشّهاده و یؤیّدهم علی الاستقامه و یقرّبهم الیه فی الدّنیاء و الآخرة انه هو الغفور الرحیم کبر من قبل المظلوم علیهم و بشرهم بما انزل لهم فی هذا الحین المبین

جناب امین علیه بهائی و عنایتی در هر کره ذکر شما را نموده و طلب مدد و عنایت و رحمت کرده لله الحمد آن جناب فائزند بآنچه که عرف رضا از آن متضوّع و همچنین ذکر حزب الله را در دولت‌آباد نموده‌اند مکرّر ذکر ایشان از قلم جاری اسامی مذکوره هر یک بذکر و توجّه مظلوم فائز نسأل الله تعالی ان یوفّقهم و یؤیّدهم علی ما یحبّ و یرضی و یجعلهم من الذّین ما منعتهم شبهات العمام و اشارات الذّین کفروا یوم الدّین

یا حیدر معرضین بیان تفکر ننموده‌اند که در قرون و اعصار قبل بچه تمسک نموده‌اند و جزا در یوم جزا چه بود قد خسر الذّین کذبوا بأیام الله و اعرضوا عن الحقّ بما اتّبعوا کلّ مشرک بعید خاصّه مجدّد این قوم بی‌وفا متابعت هادی دولت‌آبادی و باقر اصفهانی که در ارض طاء موجود است نموده‌اند مع آنکه این دو غافل از اصل امر بی‌خبر و محجوبند ایکاش بمثل خودی تمسک مینمودند و خلق بیچاره را بخود میگذاشتند بگو یا هادی اتّق الله و لا تستر الامر و لا تتمسک بما تشتهیه نفسک ستر مکن جزیره رفتی و دیدی بر خود مشتهیه منما ریاست منعت ننماید خرق کن حجاب غفلت را و بعضد یقین صنم وهم را بشکن قسم بآفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده لوجه الله میگویم تو آگاه نیستی در قبل تفکر نما که راوی وجود قائم یکی از اناث بوده چند نفر از اهل عمام با او اتّفاق نموده جعفر را تکذیب نمودند و ناحیه مقدّسه و جابلقا و جابلصا ترتیب دادند و ناس بیچاره را از نفحات وحی ربّانی در ایام الهی محروم نمودند طوبی از برای نفوسی که از جمیع جهات منقطع و بافی اعلی وحده توجّه نموده‌اند ایشانند مظاهر تقوی و مشارق امانت و صدق و وفا

یا حیدر قبل علی امر این مظلوم عظیم است چه که نه با امرا مداهنه نمود و نه با علما حقّ و امرش را ستر نفرمود در سجن اعظم ظاهراً باهراً اظهار داشت آنچه را که مخالف نفس و هوای اهل ارض است الا من نبذ ما سوی الله و اخذ ما امر به من لدن علیم حکیم

ذکر جناب اشرف علیه بهائی و عنایتی را نمودی در آخر لوح او را ذکر مینمائیم جناب افان الذی یطوف حولی نامۀ ایشان را بحضور فرستاد آن نامه که در جواب احمد غافل نوشته بود مکرراً از قبل و بعد باصفا فائز طوبی له و نعیماً له قد نطق بالحقّ یشهد بذلك اهل مدائن العدل و الانصاف و اهل الجبروت و الملكوت نسأل الله ان یوفّقه فی کلّ الأحوال و به یفتح ابواب القلوب أنّه هو المقتدر المهیمن القیوم کبر من قبلی علی وجهه و علی ابنه الذی سمّی بالحسین فی کتاب الله ربّ العالمین یا ایّها الطائر فی هوائی دوستان را فرداً فرداً از قبل مظلوم تکبیر برسان و بفضل و عنایت و رحمت حقّ بشارت ده أنّه هو الفضل الکریم و هو الغفور الرحیم البهّاء المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی الذین سمعوا النّداء و اقبلوا الی الأفق الأعلى بوجوه بیضاء و قلوب نورآء الا انّهم من المخلصین فی کتاب الله العزیز العظیم

یا حیدر قبل علی مرّة اخری صریر قلم اعلی را بشنو أنّه یجذب القلوب و ینورها بنور معرفة الله ربّ العالمین کن مبشراً باسمی و ناطقاً بین عبادی بذکری الحکیم اشهد انّک فزت بعرفان الله و تبلیغ امره و ظهر منک ما انجذبت به افئدة المقبلین قد حضر کتابک الذی ارسلته الی اسم الجود و عرضه العبد الحاضر لدی الوجه اجنباک بما ینادی بین السموات و الأرضین تالله قد اتی سلطان البیان و منزله و مرسله أنّه هو احکم الحاکمین طوبی لعبد ما منعه المعرضون عن الاقبال الی الفرد الخبیر و طوبی لعبد نبذ العالم متمسکاً بتوحید الله ربّ العرش العظیم انا انزلنا لک ما لا یحصیه احد اشکر ربّک بهذا الفضل المبین و اما ما ذكرت عباد الله فی الطّاء و الرّاء نسأل الله ان یؤیّدهم علی ما یحبّ و یرضی و یجعلهم من الذین ما منعتهم مفتریات العلماء عن التّوجّه الی الله العزیز الحمید نبذوا ما عندهم و اخذوا ما امروا به فی کتاب الله المقتدر القدير

یا اهل طار بشنوید ندای مظلوم را قسم بآفتاب حقیقت لوجه الله نطق مینماید وارد شد بر او آنچه که بر احدی وارد نه بلایای ارض را فی سبیل الله لأجل نجات عالم و تهذیب امم قبول نمود آتی خود را ستر ننمود و بأعلى النّداء امر الله را من غیر ستر و حجاب بر کلّ عرضه داشت بعضی قبول نمودند و برخی نظر باوهامات حزب قبل از صراط لغزیدند از قبل مظلوم عباد را تکبیر برسان بگو

یا قوم اگر اهل بیانید جوهرش این کلمۀ علیاست که از لسان نقطۀ اولی روح ما سواه فداه جاری و نازل شده میفرماید و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو أنّه لا یستشار بشارتی و لا بما ذکر فی البیان و اگر اهل فرقانید میفرماید ان اخرج القوم من الظّلمات الی النّور و ذکرهم بأیام الله و اگر اهل بصرید منظر اکبر بمثابۀ آفتاب مشرق و لائح و سدره باثمار لاتحصی امام وجوه ظاهر و مرتفع و بحر بامواج برهان مشهود بشنوید ندای ناصح امین را و بمثابۀ حزب قبل خود را از معرفة الله و توحید حقیقی محروم مینماید سالها یا حقّ گفتند و چون از افق عالم ظاهر و مشرق بر اطفاء نورش کمر بستند و بر ضرّش قیام نمودند و بالأخره بنار بغضا و سیف جفا شهیدش کردند سبب و علّت علمای حزب قبل بوده و هستند چنانچه مشاهده نموده و مینماید عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود از بر و تقوی گذشتند و بنفس و هوی مشغول تیّر عدل و انصاف از ظلم آن نفوس خلف حجاب غلیظ مبتلا از حقّ میطلبیم عالم را بتجلیات انوار تیّر عدل منور فرماید

ذکر جناب غلامعلی علیه بهائی مذکور طوبی له و لابنه ذکرهما بما نزل من قلمی و بشرهما برحمتی و عنایتی نسأل الله ان یؤیّد الغلام علی خرق حجابات اوهام الأنام و یجعلهم من الذین نصروا امر الله ربّ الكرسیّ الرقیع چندی قبل نامۀ او که باسمی مهدی علیه بهائی نوشته بود در ساحت اقدس حاضر و بلحاظ عنایت فائز لله الحمد عرف خضوع و خشوع و استقامت از هر کلمهائی از کلماتش متضوّع انا ذکرناه فی الواح شتی و ایدانه علی الحضور و قرّناه الی مقام کان امل المخلصین و المقرّین از حقّ میطلبیم او را تأیید فرماید بشأنی که در لیلای و ایام بخدمت مشغول باشد نشهد أنّه خلق لذلك

یا حیدر قبل علی انا امضینا ما ذکرته فی الضّیافة أنّه هو الفیاض الکریم و نذکر الصّاد علیه بهائی و عنایتی الذی فاز بما کان مسطوراً فی صحف الله لله الحمد در سجن اعظم مذکورند و بعنایت فائز نسأل الله ان یرفعه باسمه و یجعلہ ذکراً بین

عباده آنّ هو المقتدر القدير اين اّيام نامه‌هاى ايشان هم رسيد انشاءالله جواب ارسال ميشود ليفرح و يكون من الشّاكرين اهل بيت در جميع مقامات عاليه و جّئات مرتفعه مذکور بوده و هستند طوبى لهم و ويل للغافلين

يا حيدر قبل على امانت بايد باو راجع شود هذا ما حكم به المظلوم من قبل و فى هذا الحين اسمع و كن من العاملين ذكر ابناء خليل و ابناء زردشت عليهم بهاء الله و عنايته را در ارض ك نموديد كه بهدايت نفسين محمّد و حسين عليهما بهاء الله و رحمته فائز گشته‌اند و بشطر سجن اقبال كرده‌اند طوبى لهما و نعيماً لهما قد فازا ما امرا به فى الزّبر و الألواح بشّرهما تمّ اللّذين آمنوا بذكر المظلوم و اقباله اليهم ليفرحوا و يكونوا من اللّذين طاروا بأجنحة الاشتياق فى هواء محبّة الله مالک يوم الدّين يا حيدر قبل على بعضى از آن نفوس لله الحمد بنور عرفان منورند و بامر الله متمسّك و برخى صاحب دو وجهند ان ربّك يعلم و يستر و هو السّتار الغفور الرّحيم

انا نذكر من سمّى باقا بابا و نسأل الله ان يجعله من اللّذين آثروا احبّاء الله على انفسهم و عملوا ما امروا به فى الكتاب امراً من لدن عليهم حكيم انشاءالله مؤيّد شود بر آنچه سبب اعلاء كلمة الله است اگر مالک بود جميع عالم را و در راه دوست انفاق مينمود باين كلمات منزلات معادله نميکرد له ان يشكر الله ربّه فى العشىّ و الاشرار و فى البكور و الاصيل اوليای مازگان را از قبل مظلوم تكبير برسان انا ذكرناهم من قبل بذكر لا يفنى و لا ينفد كبر عليهم من قبل و بشّرهم بآياتى و فضلى و رحمتى نسأل الله ان يمدّهم و يؤيّدهم على الاستقامة الكبرى انّ الله على كلّ شىء قدير

و نذكر من سمّى بملاً ميرزا و اللّذين آمنوا بالله الفرد الخبير طوبى لمن طهر نفسه بماء الانقطاع و زين رأسه باكليل التّقوى و قام على تبليغ الأمر بالحكمة و البيان لعمرى انّ الله من اهل البهاء فى قيوم الأسماء اللّذى نزل فى هذا الذّكر العظيم و الأمر المحكم المتين نسأله تعالى ان يكتب له اجر من قام امام الوجه لينفق اّيامه فى ذكر ربّه و يكون من الفائزين يا مشهدى حسن ذكرك من احبّنى و فاز بذكرى و خدمتى و لقائى عليه بهائى و على اللّذين اعترفوا بما نطق به جمال القدم فى هذا المنظر المنير يا مشهدى حسن اسمع نداء المظلوم انّ الله ظهر باسمه القيوم و نطق بين العباد بما امر به من لدى الله فاطر الأرضين و السّموات افرح بذكرى اّياك و قل

لك الحمد يا مقصود العالم بما ذكرتنى اذ كنت فى اخرب البلاد اسألك ان تؤيّدنى على ذكرك و ثنائك و الاستقامه على امرك اللّذى به احترقت افئدة الأشرار

يا حيدر قبل على اوليای هر ارض را از قبل مظلوم تكبير و سلام برسان بعنايتش مسرور دار و بنور امرش منور انّ الله مع اوليائه اينما كانوا يشهد بذلك لسانى و قلمى و اللّذين طافوا عرش الله الأعظم انّ ربّك هو الغفور الرّحيم و البهاء من لدنا مرّة اخرى عليك و على من يسمع قولك فى امر الله العزيز الحميد

* * *

هو الله تعالى شأنه العظمة و الكبرياء

اين اّياميست كه قلم و لسان جز بذكر شهدا ساكن نه و دوست نداشته و ندارد بذكرى مشغول شود مگر بذكر نفوسيكه در انجمن عالم در سبيل اسم اعظم جان و روان و جسم و جسد و مال و منال و اهل جميعرا بكمال تسليم و رضا انفاق نمودند انّ السّماء تبكى و الغمام ينوح و الجبال تصيح و القلوب تفور يا ليت كنت معهم و فزت بما فازوا قسم بآفتاب افق بيان كه در امكان چنين مصيبتى ظاهر نگشته و بچنين فضل احدى فائز نشده سوّد الله وجوه اللّذين كفروا و اعرضوا و قاموا و ذبحوا اللّذين ناح فى مصيبتهم سيّد الأنبياء فى الجّنة العليا و النّقطة الأولى عند سدره المنتهى صدهزار حسرت و افسوس كه اين فانى بچنين

فیض اعظم فائز نشد قسم بجمال قدم که این حسرت در دل مانده از قلم اعلی در باره آن نفوس مقدّسه کلماتی ثبت شده که نورش بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند تالله قد احتقرت اکباد اهل الفردوس بما نزل فی هذه المصیبة الکبری من قلم الله مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الارضین در هر حین صد هزار بار اینخادم دوست داشته که بکلمه یا لیتی کنت معهم ناطق گردد تعالی من خلقهم و تعالی من عرفهم و رفعهم و عزّهم مشاهده کنید و تفکر نمایند که نورین نیرین و نفسین زکیّین قبل از ورود به زوراء ذکری از ایشان در مدن و دیار نبوده و بعد از آنکه بطراز ایمان فائز شدند و بلقay رحمن مشرف آمدند حقّ جلّ جلاله ایشان را بقدرت کامله خود بردای عزّت و رفعت مفتخر نمود چنانچه شنیدید و دیدید محلّشانرا مأوی مخلصین قرار فرمود و خودشانرا ملاذ واردین و بعد چون از قبل از حقّ جلّ جلاله آمل شدند که بشهادة کبری در سیل مالک اسماء فائز شوند لذا در آخر عمر فائز شدند بمقامیکه والله الذی لا اله الا هو کلّ مرسلین و مخلصین و مقرّین طالب و آمل آنمقام بوده و هستند

ای برادر کلّ فضل در ید محبوب حقیقی است هر کس را بخواهد به ما هو المقصود فائز میفرماید لیس لأحد ان يعترض او يقول لم او بم انه لهو المختار المقتدر القدير و از قلم اعلی در این مصیبت کبری نازل شده آنچه که معادله ننماید بحر فی از آن آنچه در زمین مشهود است و آنچه در آسمان ظاهر و مستور است گاهی این عبد تفکر در مصیبات وارده بر آن نفوس مقدّسه مینماید میخواهد بصیحه و نوحه و ندبه مشغول شود و گاهی بفضلیکه شامل حال ایشان شده نظر میکند به یا لیتی کنت معهم ناطق میگردد و بفرح لایحصى خود را مشاهده مینماید طوبی لهم ثمّ طوبی لهم حال تفکر نمایند از برای هر نفسی در هر صورت موت مقرّر و ثبت است و البته جان در سیل رحمن مابین ملأ امکان صعود نماید صد هزار بار افضل است از موتیکه بر فراش واقع شود چه فائده که اکثری از ناس از اینمقام بلند اعلی غافلند یسأل الخادم ربّه المقتدر العلیّ الأبهی بأن یقدّر لكلّ نفس ما یقرّبه الیه و یعرفه اسرار حکمته فیما ظهر و یظهر انه لهو الفرد الواحد المبین العلیم الحکیم ایدوست مهربان دو مکتوب از شما رسید اوّل و ثانی هر دو از دار الأحباب یعنی ارض قاف ارسال شده بود مکتوب اوّل مزین بود بذکر الهی و خدمت امرش و سلامتی آنجناب و جناب امین علیه بهاء الله و هم چنین مکتوب ثانی الحمد لله که آنجناب بخدمت امر فائز شده و بکمال صدق و صفا و امانت مابین خلق ظاهر گشته هر نفسی الیوم بصفات مرضیه ظاهر شود او مبلّغ امر است چه که افعال پسندیده و اخلاق و صفات شایسته بنفسها مروّج امر محبوب عالمست چنانچه این معنی از قلم اعلی عبارات شتی در الواح نازلشده طوبی للعالمین و نعیماً للفائزین اینخادم فانی از قبل آنجناب و جناب امین علیک و علیه بهاء الله در کلّ حین شکر مینماید و فی الحقیقه مقام شکر و حمد است چه که هر نفسی مؤید نشده بآنچه شما مؤید شده اید انّ الخادم یحمد الله بذلک و یقول بلسانکم انّ الحمد لک یا مقصود العالمین و الشکر لک یا محبوب العارفین و فی هذا المقام یقول لسان ظاهری و باطنی الحمد لله ربّ العالمین و بعد از اطلاع این عبد بآنچه در مکتوب آنجناب بود بمقام اقدس انور ابهی توجّه نمود تلقاء وجه جمیع آنچه ذکر نموده بودید معروض داشت فرمودند انشاءالله لم یزل و لایزال در ظلّ رحمت الهی ساکن باشند و بخدمتش مشغول و فرمودند اینخادم از حقّ بخواه تا ایشانرا بر خدمت خود مستقیم فرماید و در جمیع اوان و احیان بطراز امانت مزین دارد و این خلعت اعزّ ابهی را از ایشان منع ننماید انه لهو المقتدر القدير انتهى

و اینکه در باره نفسین مقبلین در ارض قاف و میم نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الرحمن من ملکوت البیان یا اباالحسن انا سمعنا ندائک و ما کتبت فی التفسین طوبی لک و لهما من لدی الله الفرد الواحد المجزی الحکیم انا سمعنا ندائهما و رأینا ما عملا فی سبیل الله ربّ العالمین و قبلنا ما اظهر منهما فی سبيله المستقیم

انا نذکر محمّد قبل حسین الذی فاز بعرفان الله فی یوم فیهِ اضطربت افئدة العارفین ان یا حسین ان افرح بما ذکرت لدی العرش و نزل لک من ملکوت عنایة ربّک ما تقرّ به عیون النّاظرین قد قبل المقصود ما عملته فی سبيله انه لهو المختار العزیز

البديع

و نذكر من سمى بمحمد قبل رضا و نبشره بهذا الذكر المبين الذي به ماجت البحار و هاجت الأرياح و تضيّعت رائحة القميص بين السموات و الأرضين ان افرح بذكري و بشر نفسك بهذا الكتاب الكريم انا قبلنا ما ظهر منك في أيام الله انه يجزيكما احسن الجزاء انه لهو المقتدر القدير انتهى

و اينكه نوشته بوديد كه بآن نفوس ذكر شده بود كه حقوق الله را بهر نفسى نمیتوان داد اينكلمه حق بوده بايد حقوق الله نزد نفوس امينه جمع شود و بعد بيد امنای الهى بساحت اقدس ارسال گردد و آنچه بحضرت آقا جمال عليه بهاء الله و شما رسیده لدى الحق مقبولست و همچنين بام حرم عليها بهاء الله از حق ميطلبيم جميع احباب را بطراز ديانت و امانت فائز فرمايد در اين سنه نظر ببعضى امورات وارده در ارض سجن از سماء مشيت الهى در ذكر انقطاع و امانت و امثال آن آياتى نازل كه اگر بر جبال عرض شود تخضع لأمر الله عجبست كه بعضى قدر و مقام امانت را ندانسته اند و مراعات شأن خود نموده اند خود كه شأنى ندارند ولكن شأن الله را بين عباد تغيير دادند انشاء الله اميدواريم از بعد بآنچه از ايشان فوت شده قيام نمايند و تدارك اعمال كنند بايد در جميع احوال بافق عنايت غنى متعال ناظر باشند و بخدمت امر مشغول

و آنچه در فقره ارض ه و م در باره جناب آقا محمد باقر عليه بهاء الله نوشته بوديد بساحت اقدس عرض شد و بطراز قبول فائز ايشان فى الحقيقه بخدمت امر قيام نموده اند اسأله تعالى بأن يؤيده فيكلّ الأحوال و يرفعه بالحقّ انه لهو المقتدر القدير و همچنين در باره جناب آقا محمد حسن عليه بهاء الله ذكر نموده بودند فرمودند طوبى له بما فاز بما انزله الله فى الكتاب الحمد لله از نفوس مطمئنه طيبه در آن ارض نفحات محبت محبوب عالميان متضوعست انشاء الله كل بافق اعلى فائز شوند و بذكر و ثناء حق ناطق قل

سبحانك يا اله الغيب و الشهود و مالك الوجود اسألك بالموعود الذى استوى على عرش عظمتك و قام مقام نفسك بأن تؤيد العباد على الاقبال الى بحر علمك الذى ماج باسمك و سلطانك و طهر يا الهى قلوبهم من الظنون و الأوهام فيهذا اليوم الذى فيه اشرفت شمس اليقين من افق الاقتدار ايرب نحن فقراء بياك و عجزاء عند ظهورات قدرتك اسألك يا مالك الامكان باسمك الرحمن بأن تقرّب الغافلين الى افق ظهورك و توصلهم ولو بالسلاسل و الأغلال الى شطر مواهبك ايرب هم غفلوا عن أيامك بما اتبعوا مطالع الظنون الذين كفروا بآياتك وعزّتك لو تكشف الغطاء عن وجههم يسرعون الى مقرّك و يصيحون فى العراء فى فراقك ثم انزل يا الهى على احبتك ما يطمئنّ به قلوبهم و يقرّ به عيونهم و ينشرح به صدورهم انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القادر المهيمن العليم الحكيم انتهى

نسأل الله بأن يوفّقك و جناب الأمين على ما يرتفع به امر الله و ذكره انه لهو المقتدر القدير البتّه اخبار خود و جناب امين عليه بهاء الله بفرستيد جميع احبّاي آن ارض يعنى نفوسيكه از ما سوى الله منقطعند و فى الله ناطق و بالله متمسك و الى الله راجع و فى سبيل الله سالک از جانب اينفانى تكبير برسانيد و بگوئيد هذا يوم الخدمة و الذكر و الثناء طوبى لأهل البهّاء و الرّوح و البهّاء عليك و عليهم و على من فاز بالمقام الأعلى

خادم

فى ۵ رمضان سنة ۱۲۹۶

این جزو در مصیبت حروفات عالین نوشته شده ولکن این ایام بنفسی تخصیص یافت بعد جمعی طالب شرح و تفسیر شدند که بلسان فارسی نوشته شود لهذا مرقوم گشت و از جواهر کلمات ظاهر و هویدا گشت ولکن چون ترجمه کلمه بکلمه مطابق فطرت اصلیه ملاحظتی نداشت آنچه بقلم جاری شد مسطور آمد اگرچه صاحبان بصیرت در حرفی از آن کلّ حقائق معانی را از دقائق روحانی و معانی ربّانی استنباط مینمایند ولکن چون بعضی را که در عالم طبیعت بشری مأوی است دیده اعتراض باز است لهذا باظهار این بیان تبیان رفت بر سر و صدر اوراق مرقوم شود

هو هو

سبحانک اللهم یا الهی کیف يتحرّک القلم و یجری المداد بعدما انقطعت نسائم الوداد و اشرقت شمس القضاء من افق الامضاء و خرج سيف البلاء من غمد البداء و ارتفعت سماء الاحزان و نزل من سحب القضاء رماح الافتتان و سهام الانتقام بحيث افلت انجم السرور فی قلوب احبائک و انعدمت مقادیر البهجة فی افئدة اصفیائک و تتابعت الرزایا حتّی وصلت الی مقام لن یقدر احد ان یحملها و لن تطیق نفس ان تقرّبها بحيث اغلقت ابواب الرجاء و انقطعت نسائم الوفاء و هاجت روائح الفناء وعزّتک یکی القلم و یضجّ المداد و انصعق اللوح و ارتعشت الأبدان و انهدمت الأركان فآه آه عمّا قضی و امضى و ذلک من عنايتک الأولى

پاک و مقدّسی تو ای پروردگار من چگونه حرکت نماید قلم و جاری شود مداد بعد آنکه منقطع شد نسیمهای مرحمت و غروب نمود لطیفه‌های مکرمت و طلوع نمود آفتاب ذلّت و خواری و بیرون آمد شمشیر بلا از نیام و سماء حزن مرتفع شد و از غمام قدرت تیرها و نیزه‌های فتنه و انتقام بیارید بقسمی که علامتها و انجم سرور از قلوب غروب نمود و مقدارهای بهجت از افئدة روزگار زائل شد و ابواب رجا بسته گشت و عنایت نسیم صبا از حدیقه وفا مقطوع گردید و بادهای تند فنا بر شجره بقا بوزید قلم بناله مشغولست و مداد بصیحه و ندبه معروف و لوح از این خروش مدهوش و جوهر هوش از چشیدن این درد و الم در جوش و عندلیب غیب در این سروش که وای وای از آنچه ظاهر و هویدا گشت و این نیست مگر از مرحمتهای مکنونه تو ای پروردگار من

و انت الذی اوقدت سرج المحبّة فی مشکوة العنایة و ربّيتها بدهن العلم و الحکمة حتّی اضاءت و استضاءت و بنورها اشرقت انوار احديتک فی مشکوة عزّ سلطنتک و استحکمت ارکان بیت ازلیتک فی ریاض قدس هویتک و حفظتها بزجاجة فضلك و بلور رحمتک لئلاّ تهبّ علیها الأرياح المکدرة و بعد ذلک اقمصتها بقميص جودک و رأفتک و اظهرتها من ملکوت صفاتک علی هیکل اسمائک فلما تمّ خلقها و طاب خلُقها هبّت علیها ارياح الفناء و انقطعت عنها نسائم البقاء حتّی اخذت حیوتها و انکسرت مشکوتها و فنت انوارها فآه آه عمّا قضی و امضى و ذلک من قضایاک الأخری

و تویی ای پروردگار من که روشن فرمودی شمع مرحمت و چراغهای هدایت خود را در محلّهای عنایت و مکرمت و تربیت فرمودی بروغنهای علم و حکمت خود تا اینکه بضياء او روشن شد چراغهای هدایت در غرفه‌های عزّت تو و باو ظاهر شد نورهای احدیّت تو از مصباحهای بزرگی و حکومت تو و حفظ فرمودی او را از بادهای تند خاموش کننده تا آنکه محفوظ بماند در سایه‌های رحمت تو و بعد پوشانیدی او را از خلعتهای باقی خود و ظاهر فرمودی او را از ملکوت صفات در هیکل اسمی از اسماء خود و چون تمام شد خلق او و نیکو گشت خلُق او و زید بر او بادهای مخالف فنا و بسته شد بروی او درهای بقا بحدّی که خاموش شد روشنی او و شکست فانوس او و خالی شد محلّ او و فانی شد نور او پس وای وای از آنچه قضا شد و هویدا گشت و اینست از امر مبرم تو ای پروردگار من

کیف اذکر یا الهی بدائع صنعک و اسرار حکمتک بحیث خلقت من جواهر النعماء الماء الدریّ و اجریتہ من اصلاّب الآبَاء و نقلتہ من صلب الی صلب حتّی انتہی فی ظہر احد من عبادک ثمّ نزلت هذا الماء اللطیف الصافی فی صدف امة من امائک و ربّیتہ فیہ بأیادی سرّک و لطائف رأفتک و دبرتہ بتدابیر حکمتک حتّی صورتہ فی بطن الأمّ علی هیکل التّکریم و احسن التّقویم ثمّ بعد ذلك اخرجتہ و ارضعتہ و انعمتہ و غذیتہ و سقیته و اکرمته و اعلیتہ و قومتہ و کبرتہ حتّی اوصلتہ الی الغایة الّتی لا غایة لها فی خلقک و العلوّ الّذی لا منتهی له فی برّیتک بحیث عرّجتہ الی سماء امرک و هوآء عزّ قدسک و اوصلتہ الی معارج الأسفار بین یدیک و قطعته عن کلّ الجهات و رجّعتہ منک الیک حتّی ورد علیک و نزل بک ولكن یا الهی حین ورودہ علیک عرّیت جسده لأنک ما احببت غیرہ و اخذت ثیابه لأنک ما اردت دونہ و اسكنتہ فی بیت لم یکن فیہ من رفیق و لا من شفیق و لا من مصاحب و لا من انیس و لا من سراج و لا من فراش و بقى فیہ مسکیناً فقیراً فريداً مستجيراً فأه آه بذلك انقطعت نسائم الشّرف عن طرف البقاء و کلت ورقاء الأمر عن نغمات الوفاء و شقّ الوجود عن هیکله الثّیاب الصّفرآء و القت الحور علی وجهها الرّماد و بکت عیون العظمة فی سرائر الامکان بالمدامع الحمرآء فأه آه قضی ما امضی و ذلك من مصائبک الکبری

چگونه ذکر نمایم ای محبوب من و مقصود من حکمتهای بالغه ترا در ظهورات صنع تازه تو و اسرارهای سلطنت و تدبیر تو که مستور شده از مشاهدۀ عیون و منزّه گشته از ادراک عقول بقسمی که خلق فرمودی از جواهر نعمت‌های خود آب لطیف نورانی و جاری نمودی او را در صلب‌های روحانی و نقل نمودی از صلبی بسوی صلبی و از محلّی بسوی محلّی تا اینکه منتهی شد و مقرّر گردید در ظہر یکی از عباد تو و بعد نازل فرمودی از ظہر او در صدف یکی از اماء خود و تربیت نمودی او را بدست‌های باطنی خود و لطیفه‌های بخشش و رحمت خود تا اینکه خلق فرمودی او را در بطن امّ بر هیکل کرامت و بزرگی و بیہترین صورت او را زینت دادی و از عیون صافیہ شیر دادی او را و از قدرت کاملہ حفظ فرمودی او را تا آنکہ بزرگ شد در جوار رحمت تو و ساکن شد در دیار حکومت تو و چشید از خمرهای مکرمت تو و نوشید از چشمه‌های لطف تو تا آنکہ بحدیقه عرفان وارد شد و بمحلّ ایقان مستریح گشت و در ریاض قرب و مشاہدہ سائر بود و در بساط وصل و مکاشفہ میخرامید تا آنکہ بشرف لقا مشرّف شد و از خمر بقا مرزوق گشت و ثمرۀ قرب را از شجرۀ وصال اخذ نمود و آب زلال را از چشمۀ جمال بنوشید و زلال معارف الهیہ را از طلعت بیمثال حضرت لایزال ادراک نمود و طیّ نمود سفرهای ممالک عشق را و راه‌های مهالک صبر و طلب را تا آنکہ وارد شد بر تو و راجع شد بسوی تو و بازگشت نمود نزد تو و ساکن شد در قطب لامکان مقابل جمال تو در این وقت بموج آمد بحر قضای تو و بھیجان آمد بادهای تند در هوای بلاهای تو پس عریان نمودی بدن او را و ذلیل فرمودی جسد او را و منزل دادی او را در خانہ‌ئی کہ نہ فرشی در او گسترده بود و نہ چراغی در او آمادہ شدہ بود و نہ رفیق و مونسی کہ مصاحب نماید با او و نہ دوست و انیسی کہ انس گیرد با او پس وای وای مسدود شد علامات سرور و لال شد عندلیب ظہور و شقّ نمود جوهر وجود ثیاب خود را و ریخت حوریۀ فردوس بر سر خود خاک سیاه را و جاری شد از چشمه‌های قدرت انہار ذلتّ پس وای وای از آنچه ظاہر شد و هویدا گشت و اینست از مصیبت‌های بزرگ تو ای پروردگار من

سبحانک اللّٰہم یا الهی بعدما اصعدتہ الی میادین الهآء عرش البقاء و فنائه عن نفسه و بقائه بالنور الأعلى فی رفارف البدآء و وصولہ الیہ و عرفانہ نفسہ و ابلاغہ نورہ و ادراکہ جمالہ سقیتہ من بدائع العیون الصّافیة من جواهر علمک المکنونة و البستہ من ردآء الہدی و اشربتہ من کؤوس التّقی حتّی سمع نغمۃ الورقاء فی مرکز العماء و وقف علی المنظر الأكبر و قام لدی حرم الکبریآء و استمسک بالعروة الصّفرآء فی البقعة الحمرآء و استغنی بکینونتہ و استبقی بذاتیّتہ و شاهد بعینہ ما شاهد و عرف بقلبہ ما عرف و عرج بتمامہ الی المقام الّذی لن یسبقہ احد فی حبّہ اّیاک و رضائہ فی قضائک و تسلیمہ فی بلائک و کان فی ذلك الشّأن الأعلى و المقام الأعزّ الأوفی حتّی نفخت علیہ من نفحات قضائک و اریاح بلائک و اخذت منہ کلّ ما اعطیتہ

بجودک بحیث منعت رجلاه عن المشی و یداه عن الأخذ و بصره عن مشاهدة جمالک و سمعه عن استماع نغماتک و قلبه عن عرفان مواقع توحیدک و فؤاده عن الايقان بمظاهر تفریدک و ما اکتفیت بذلك حتّی نزعته عنه خلع عنایتک و نزلته من قصور العزّة الى تراب الذلّة و من مخزن الغنی الى مکن الفقر و سکن فی بطن الأرض وحیداً غریباً عریاناً محروماً مهجوراً فآه آه عمّا قضی و امضی و ذلک من رزیتک الکبری

عجب در اینست که بعد از دخول در حدیقه بقا و استسقاء کؤوس بقا و طیران در سماء بقا و وصول بمکامن بقا و ورود در مقامی که جز بقا چیزی مشهود نه و جز صرف قدم امری موجود نه عساکر فنا از جمیع جهات احاطه نمود تا آنکه اخذ نمود او را فتفکروا فيه یا اهل البیان خمسين الف سنة ان انتم فی علم الله لراسخون لا فوری لا تعرفون ان انتم فی ازل الآزال تتفکرون

پاک و منزهی تو ای مقصود من بعد از آنکه بلند فرمودی او را بمقامهای عزّ فردوس و وارد نمودی او را در گلزارهای بقای قدس که درهای فنا بروی او باز نگشته تا آنکه فانی شد از نفس خود و باقی ماند ببقای تو و داخل گشت در حدیقه وصال و نوشید از چشمه جمال و ادراک نمود جواهر علوم و سواذج حکمت را از چشمه های مکنونه و پوشید از جامه های هدی و چشید از کأسهای تقی و شنید نواهای ورقاء الهی را از چنگ و بریطهای صمدانی و از همه برید و بحضرت تو پیوست و سر تسلیم در صحراهای قرب تو گذاشت تا آنکه در بیابانهای طلب جان درباخت و بعد گرفتی از او آنچه عطا فرموده بودی تا آنکه پای او از مشی بازماند و دستهای او از حرکت افتاد و چشمهای او از مشاهده جمال محجوب شد و گوشهای او از شنیدن بیان تو ممنوع گشت و اخذ نمودی از او خلعتهای مرحمت خود را تا آنکه افتاد برهنه و عریان بر روی خاک و از قصرهای بلند عزّت بر بیت ذلّت مسکن گرفت و از مراتب بلند غنی بر ارض فقر مقررّ گزید و باقی ماند در میان زمین تنها و غریب و وحید و فقیر پس وای وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت و اینست از بلاهای بزرگ تو ای پروردگار من

و انت الذی اغرست شجرة طیّبة فی ارض مبارکة لطیفة و اشربتها ماء الکافور من عین الظهور و ربّيتها باقتدار سلطنتک و حفظتها بأیدی قدرتک حتّی ارتفعت و علت و جعلت اصلها ثابتاً فی ارض مشیتک باسم من اسمائک و فرعها فی سماء ارادتک و استقرّت و ارتفعت و صارت ذات افنان متعالیه و ذات اغصان مرتفعة و ذات دوحه قویّه و ذات قضبان منیعة عظیمة و سکنت علی افنانها ارواح عزّ هویتک و رقدت علی اغصانها حمامات قدس ازلیتک و قفصات النور علیها معلقات و فیها من طیور العزّ مغنیات و حمامات القدس مغرّبات کلّهنّ یدکرن الله ربّهنّ باللسان البدیع فی الألحان و بالکلمة المنیعة علی الأغصان و من نغماتهنّ تولّمت افئدة المخلصین و استقرّت انفس المقرّبین فلما بلغت الی اعلى مقامها اخذتها صواعق قهرک و قواصف بلیتک حتّی کسرت اغصانها و اصفرّت اوراقها و سقطت اثمارها و انکسرت اقفاصها و طارت طیورها حتّی وقعت بأسرها و اصلها و فرعها کأنّها ما غرست و ما خلقت و ما ظهرت و ما علت و ما رفعت فآه آه قضی و امضی و ذلک من اقتدار سلطنتک العظمی

و تو ای پروردگار من غرس فرمودی شجرة لطیف نیکو را در زمین مبارک مرغوب و بدستهای مهربانی و عنایت تربیت فرمودی او را و در جوار قدرت و غلبه حفظ فرمودی او را تا اینکه بلند شد شاخه های او و بثمر آمد غصنهای او و اصل او ثابت شد در ارض معرفت و فرع او بلند شد تا سماء علم و حکمت تو و ساکن شد بر اوراق او ارواح قدس عنایت تو و مستریح شد بر غصنهای او انوار مجد مکرمت تو و بر شاخه های او ساکن شد طیرهای جذب و شوق و عندلیبهای عشق و ذوق که جمیع نفوس مقدّسین و ارواح مقرّبین از تغنیات حجازی و نغمات عراقی و نواهای قدس الهی مدهوش گشتند و از حدود وجود رستند و چون تمام شد مدّت او احاطه نمود او را صاعقه های قهر تو بقسمی که شکست اغصان او و زرد شد اوراق او و از

هم پاشید ثمرهای او و منهدم شد قفصهای او و پرید طیرهای او و افتاد بر وجه ارض گویا که خلق نشده بود و ظاهر نگشته بود و بشمر نیامده بود پس وای وای از آنچه قضا شد و هویدا گشت و اینست از ظهورات سلطنت تو ای پروردگار من و انت الذی نزلت حکم القدرة من جبروت العزة و اشرق باذنک حکم القضاء بالامضاء فی ملکوت البداء لاستواء بقعة العظمة علی اوتاد من الحديد المحكمة المتقنة و سويتها من تراب العناية من جنة ازليتك و بنيتها علی اربعة ارکان من هياكل عزّ احديتك و زينتها بشموس صمديتك و طرزتها من صافی ذهب مرحمتک و جعلت ابوابها مزينة من الياقوتة الحمراء فی اسمک العلّیّ الاعلیّ و جدارها مرصعاً من لآلی صفاتک العليا فی ذکرک الأكبر الأبهیّ و جعلت سقفها و عرشها من الألماس الرطب الأصفی فی الذکر الأتمّ الأقدم الأوفی سبحان الله خالقها و موجدھا و مظهرھا و مقدّرھا و بعد بلوغھا الى غايتها و ظهورھا علی احسن خلقها كانت باقية الى ان تمّ ميقاتها اذا ارتفعت سماء بلائک فی لاهوت سطوتک و نطقت علیها ملائكة قهرک بکلمة بطشک تحرک اساس البيت حتّی وقعت ارکانها و سقطت عروشها و انهدمت ابوابها و انعدم جدارها و محت علامتها کأنّھا ما بنيت علی ارضک و ما رفعت فی دیارک و ما ظهرت فی بلادک بحيث تفرّق ترابها و نسی ذکرها و محت آثارها فآه آه قضی ما امضی و ذلك من بدائع تقدیرک الاعلیّ و لک الحمد علی حسن قضائک الأحملي

و تو ای مالک من و رجای من از ملکوت عزّت نازل فرمودی حکم محکم قضا را و از سرادقات قدرت امر مبرم قدر را بر ساختن ییتی تا در او ساکن شود نفوس مضطربه و در او مستریح شود عقول مجرّده و بنا فرمودی او را از خاکهای پاک و پاکیزه که از ذرّه‌ئی از آن تراب خلق شد حقائق عالین و افئدة مقدّسین و بر ارکان ربوبیّه مستقرّ فرمودی رکنهای او را و بآفتابهای مشرقه از افق جمال زینت بخشیدی او را و مطرّز فرمودی او را بذهب صافیه و ابواب او را مزین فرمودی بیاقوت بدیعه که از جوهر هوّیه خلق شده بود و مرصّع فرمودی دیوارهای او را بلاکلی منیعه که از لطیفه بحر احديّه ظاهر گشته بود و چون تمام شد بنای او و ظاهر شد آیات او و هویدا شد علامات او امر فرمودی که جمیع آنچه در آسمانهای قدرت تو سائر بودند و در هواهای عزّت تو حرکت مینمودند طائف شوند حول او را و زائر شوند تراب او را و مقبل شوند ابواب او را مردود شد هر که مکث نمود و مقبول شد هر که اقبال نمود پس چون تمام شد وقت او و منقضى شد امر او ابرهای بلا از مشرق سطوت و غضب برخاست و ملائكة قهر بحر فی ناطق شد که لرزه بر ارکان بیت افتاد بقسمی که منهدم شد ارکان او و برو افتاد سقفهای او و منعدم شد علامتهای او گویا هرگز بنا نشده بود و بلند نگشته بود بحدّی که فراموش شد اسم او و متفرّق شد تراب او و معدوم شد رسم او پس وای وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت اینست از بدائع تقدیرهای بلند تو ای آقای من و حمد میکنم ترا بر نیکوئی قضای شیرین تو ای پروردگار من

وعزّیک یا الهی لا اشکو الیک فیما ورد من عندک و نزل من جنابک بل استغفرک فی کلّ ما ذکرک و حکیت و نطقت من اجترحاتی الّتی لن تحکی الاّ عن غفلتی من ذکرک و اعراضی عن ریاض قریک لأنّی عرفت مواقع حکمتک و اطّلت علی تدابیر عزّ ربوبیتک و ایقنت بأنّک بسلطان فضلک لن تعامل بعبادک الاّ ما ینبغی لعزّ جلالک و یلیق لبدائع افضالک و ما قضی حکم الرجوع من افق قدرتک و جبروت ارادتک الاّ بما یوصل العباد الى غایة فضلک و منتهی مراتب جودک و فیضک و اعلم بأنّ الذی عرج الیک و نزل علیک ارتقی الى سموات عزّ ازليتك و سکن فی جوار قدس ربوبیتک و استقرّ علی کرسیّ الافتخار عند اشراق انوار جمالک و رقد فی مهد البقاء لدى ظهور عزّ الوهیتک کأنّی اشاهد فی هذا الحین بأنّه یطیر بجناحی العزة فی هواء قدس مرحمتک و یسیر فی مدائن روح احديتك و یشرب عن کأوب وصلک و لقائک و یغتذی بنعماء قریک و وصالک فی روحا لذلك الشرف الأبهیّ و العناية الکبریّ و أنّک لمّا اخفيت عن بریتک ما کشفته لعبدک لذا صعب علی العباد حکم الفراق و مستصعب علی الأرقاء ظهور الفصل من افق الطلاق و عزیز علی الأحبّاء ظهور الفناء فی هياكل البقاء و بذلک نزل علی احبّانک ما نزل بحیث لن یحصیه احد و لن تحیطه نفس و لن تطیقه افئدة و لن تحمله عقول و منها هذه الرزیه

التَّأْزِلَةُ وَ هَذِهِ الْمَصِيبَةُ الْوَارِدَةُ الَّتِي بِهَا احْتَرَقَتْ الْأَكْبَادُ وَ اشْتَغَلَ الْعِبَادُ وَ اضْطَرَبَتِ الْبِلَادُ وَ مَا بَقِيَ مِنْ عَيْنٍ إِلَّا وَ قَدْ بَكَتْ وَ مَا مِنْ رَأْسٍ إِلَّا وَ قَدْ تَعَرَّى وَ مَا مِنْ نَفْسٍ إِلَّا وَ قَدْ تَبَلَّغَتْ وَ مَا مِنْ فُؤَادٍ إِلَّا وَ قَدْ تَكَدَّرَ وَ مَا مِنْ نَوْرٍ إِلَّا وَ قَدْ اظْلَمَ وَ مَا مِنْ رُوحٍ إِلَّا وَ قَدْ انْقَطَعَ وَ مَا مِنْ سُرُورٍ إِلَّا وَ قَدْ تَبَدَّلَ فَآهَ آهَ عَمَّا قَضَى وَ امْضَى وَ ذَلِكَ مِنْ قَضَائِكَ الْمَثْبُتِ فِي الشَّجَرَةِ الْحُمْرَاءِ

قسم بعزت و بزرگواری تو ای مولای من و مقتدای من و حبیب من که شکایت نمیکنم بسوی تو از آنچه وارد شد از حضرت تو و ظاهر شد از جانب تو بلکه سرهای عاشقان تو طالب کمندهای محکم است و گردنهای طالبان روی تو منتظر شمشیرهای برنده و سینههای منیره از جذب و شوق مترصد تیرهای زهرآلوده زهرهای کشنده نزد عاشقان از خمرهای حیوان نیکوتر و زخمهای هلاک کننده از شربتهای لطیف پاکیزه تر پس معلوم شود نفسی که در راه عشق تو جان نبازد و مفقود شود وجودی که در طلب وصل تو سر نیندازد و بمیرد قلبی که بذکر تو زنده نگردد و دور شود هیکلی که بجان طالب قرب نشود و مشقتهای بادیۀ عشق را نچشد ولکن ای سید من بازگشت و توبه مینمایم بآنچه مشغول شدم در ساحت قدس تو باین کلماتی که ظاهر نشده مگر از غفلت این عبد از مقامات قرب و وصل زیرا که هر که بتو رسید از غیر تو بازماند و هر که از تو گذشت بغیر تو مشغول شد پس وای بر کسی که از تو برید و بغیر تو پیوست و در وادی حیرت نفس سرگردان بماند و بمرد و از مدینه حیات باقیه و زندگانی دائمه محروم ماند و بعزت و جلال تو ای پروردگار من که مشاهده میکنم دوستان و محرمان کعبۀ وصال ترا و سرمستان خمر جمال ترا که مشغوفند بیدائع قضای تو و مسرورند ببلاهای نازله از نزد تو اگرچه قهر صرف باشد و یا غضب بحت زیرا که این قهر مالک لطفهاست و این غضب سلطان مهرها و این سم محیی جانها جبروت عزت طائف این ذلت است و ملکوت غنی طالب این فقر و تو ای مولای من راجع فرمودی این طیر را از جسد ظلمانی بلاهوت معانی و از غذاهای روحانی مرزوق گشته و بنعمتهای صمدانی محظوظ شده و بتو راجع گردیده و بر تو وارد آمده و ارتقا برافرازد قدس تو جسته و در جوار رحمت تو مستریح گشته و بر کرسی افتخار مقرر گردیده و در هواهای عزّ روح طیران مینماید و از بادههای وصال احدیۀ مینوشد و از شرابهایی لقای صمدیۀ میآشامد و چون بحکمتهای بالغه مستور فرمودی این مراتب را در پردههای قدرت خود لهذا صعب گشته بر عباد حکم فراق و سخت است بر ایشان امر طلاق و بجزع میآید نفوس از ملاحظۀ آن و بفرع میآید عقول از مشاهده آن و از جمله آن بلاای مقدره و مصیبتهای جلیۀ مستوره این مصیبت بدیعه و این بلیۀ جدیده است که باو محترق شد اکباد و مشتعل شد حقائق عباد و مضطرب گشت اهل بلاد پس نماند چشمی مگر آنکه خون گریست و باقی نماند قلبی مگر آنکه کأس الم بچشید و رؤس عالین برهنه و عریان شد و نفوس راضین از غم نالان گشت فؤادها مکدر شد و نورها تاریک و مظلّم گشت و منقطع شد روح از اماکن خود و تبدیل گشت سرور از محافل خود پس وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت و اینست از قضایای ثابت تو در شجرۀ ظهور تو ای پروردگار من

وَ اِنَّكَ اَنْتَ يَا اَلٰهِيَّ وَ مَحْبُوْبِيَّ وَ رَجَائِيَّ تَعْلَمُ بِاَنَّ الرَّزَايَا قَدْ اَشْرَقَتْ مِنْ اَفْقِ الْقَضَاءِ وَ اِحَاطَتْ الْاِمَکَانَ وَ مَا فِیْهِ وَ غَلَبَتْ الْاَکْوَانَ وَ مَا لَهَا وَ بِهَا وَلٰكِنْ اَخْتَصَصْتُهَا فِیْ هَذِهِ الْاَزْمَانِ لِلطَّلَعَتِیْنِ وَ سَمَّیْتُ اَوَّلَاهُمَا بِاسْمِ اَلَّتِیْ اَخْتَصَصْتُهَا وَ جَعَلْتُهَا اُمَّ الْخَلَائِقِ اَجْمَعِیْنَ وَ الْاٰخِرٰی بِاسْمِ اَلَّتِیْ اصْطَفَيْتُهَا عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ وَ نَزَّلْتُ عَلَیْهِمَا حِیْنَ اِذْ لَمْ تَكُنْ لِهَمَا مِنْ اُمَّ لَتَشَقَّ ثِیَابُهَا اَوْ تَلْقٰی الرَّمَادُ عَلٰی رَاسِهَا اَوْ تَوَافِقَ مَعَهُمَا اَوْ تَبْكٰی بِمَا وَرَدَ عَلَیْهِمَا اَوْ تَعْرِیْ رَاسُهَا بِمَا نَزَلَ بِهِمَا وَ لَا لِهَمَا مَوْئِسَاتٌ لِیَأْنَسْنَ بِهِمَا وَ یَمْنَعْنَهُمَا عَنْ بَکَائِهِمَا وَ لَا مَصَاحِبَاتٌ لِیَجْفِفَنَّ الدَّمْعُ عَنْ خَدَّیْهِمَا وَ لَا بَتُولَاتٌ لِیَسْتَرْنَ شَعْرَاتِهِمَا وَ لَا مَشْفَقَاتٌ لِیَسْكُنَّ اضْطِرَابَهُمَا اَوْ یُكْیِّنَ فِیْ مَصَائِبِهِمَا اَوْ یخْضِبْنَ اَیْدِیْهِمَا اَوْ یَمِشْطُنَ شَعْرَاتِهِمَا بَعْدَ عَزَائِهِمَا اِذَا یَا اَلٰهِيَّ لَمَّا قَضِیْتَ بِاَمْرِكَ مَا قَضِیْتَ وَ اَمَضِیْتَ بِحُكْمِكَ مَا اَمَضِیْتَ فَاُكْرِمُهُمَا ثُمَّ الْبِسُهُمَا مِنْ ثِیَابِ الْحَرِیْرِ وَ الْحُلْلِ الْمُنِیْرَةِ عَلٰی کَلِمَةِ التَّكْوِیْنِ لِتَقَرَّ عَیْنَاهُمَا بِبِدَائِعِ رَحْمَتِكَ وَ یَتَبَدَّلَ حَزْنُهُمَا بِجَوَاهِرِ سُرُورِكَ وَ اَنْوَارِ النُّوْرِ فِیْ مَشْرِقِ طَوْرِكَ ثُمَّ اَسْمَعْهُمَا نَغْمَاتِ هَوَیَّتِكَ مِنْ سَدْرَةِ عَزِّ اَزِیَّتِكَ وَ دُوْحَةِ قُدْسِ اَحَدِیَّتِكَ وَ التَّرَنَّمَاتِ الَّتِیْ تَصْعَقُ الْعُقُولُ عَنْ اَسْتِمَاعِهَا وَ تَهْتَزُّ النَّفُوسُ لَدٰی ظُهُورِهَا وَ تَتَجَذَّبُ الْاَرْوَاحُ عِنْدَ بَرُوزِهَا ثُمَّ ارْزُقْهُمَا مِنْ

اثمار شجرة ربّائیک و اذقهما خمر الحیوان من عیون صمدائیک ثمّ انزلهما فی شریعة قریک و مدینه وصلک و اسکنهما فی جوار مرحمتک فی ظلّ حدیقه لقائک و وصالک ثمّ افرغ علیهما صبراً من عندک ثمّ اجعلهما و اللّواتی کنّ معهما متکلات علیک و منقطعات عن دونک و مشغولات بذکرک و مؤانسات باسمک و مشتاقات لجمالک و مسرعات الی وصلک و لقائک و مرزوقات من کأس عطائک و طائفات حول ذاتک و راقدات فی مهد قریک و طائرات فی سماء حبّک و ماشیات فی اراضی رضائک و راکضات الی مکن انوارک و طالبات حسن قضائک و راضیات عند نزول بلائک و صابرات فیک و راضیات عنک لتکون ابصارهنّ منتظرة لبدائع رحمتک و قلوبهنّ مترصدة لظهور مکرماتک لانهنّ ما اخذن لأنفسهنّ ربّاً سواک و لا محبواً دونک و لا مقصوداً غیرک و اسألك بالّذی اظهرته من قبل و تظهره من بعد بأن لا تحرمهنّ و عبادک عن حرم کبریائک و لا تردّهم عن ابواب المدینه الّتی نزل فی فنائها کلّ من فی السموات و الأرض و قاموا لدی بابها و ما دخلوا فیها الاّ الذین اختصصتهم بجودک و جعلتهم مرایا نفسک و مظاهر ذاتک و مطالع عزّک و مشارق قدسک و مغارب روحک و مخازن وحیک و مکن نورک و بحار علمک و امواج حکمتک و کذلک کنت مقتدرّاً علی ما تشاء و حاکماً علی ما ترید و انک انت المقتدر القیوم ثمّ اصعد یا الهی هذا الضیف الّذی ورد علیک فوق ما اصعدته بجودک حتّی یرد فی قباب العظمة خلف سرادات الأحدیة فی جوار اسمک الأبهی و ذاتک العلیا عند الشجرة القصوی و جنة المأوی و روحک الأسنی لتأخذه روائح القدس من النقطة الأولى و المركز الأعلى و الجوهر الأحملی لیدور حول جماله و یطوف حرم کبریائه و یزور نور صفاته فی کعبة اسمائه ثمّ البسه من خلع السّرور لیستّر بذلک فی ملا الظهور و یسمع لحنات القرب عن شجرة الکافور لتنطق بذلک الحمامة البیضاء بلحن الجذب فی هذه الورقة الحمراء و فی کلّ الأشجار بلحن الجبار من هذه الشعلة الموقدة عن هذه النار بأنّه لا اله الاّ هو الملك المقتدر العزیز الجبار و بأنّه هو الله العزیز المهیمن القهار و عند ذلک یختم القول بأن الحمد لله المتفرد القدّار و ستقضى یا الهی ما ترجی و هذا من عطائک الّتمّ الاقدم الأوفی

و بدرستی که تو ای محبوب من مشاهده میفرمائی که رزایا و بلایا از مشرق قضا ظاهر گشته و امطار قهر از جمیع جهات باریدن گرفت و اریاح حزن بوزیدن آمد بسی جانهای بیشمار که در راه دوست نثار شد و چه سرهای نامدار که بر دار مرتفع گشت و در آنی راحتی دست نداد و در شبی عیشی میسر نشد کمند عشق تو سرهای عارفان را بسته و تیر حبّ تو جگرهای عاشقان را خسته چهارده سنه میگذرد که آسایش مقطوع گشته و ابواب راحت مسدود شده نه نعیمی از نعمت ملک برداشتند و نه نسیمی از رحمت روح ادراک نمودند گاهی در ذلّت حبس مبتلا و گاهی در بادیّه هجر مختفی از هر وطنی مردود شدند و از هر دیاری مطرود گشتند و از هر راحتی محروم ماندند چه خیطهای محکم که گسسته شد و چه عروه‌های مستحکم که مقطوع گشت از هر نصیبی بی‌نصیب شدند و از هر قسمتی بی‌بهره ماندند نعمتهای ممالک بنقمتهای مهالک تبدیل شد و شمس مشارق الوهیّه بمغارب خفا مختفی گردید و سراج ربوبیّه در زجاج صدور مکتوم گشت و نار ازلّیه در شجرة سرّ مستور ماند و لؤلؤ صمدیّه در صدف غیب مخزون و مطلع الوهیّه در حجاب قدس مکنون دیگر قلم کجا تواند رقم زند و یا بیان قدم بردارد و تو ای سیّد من و آقای من مطّلعی که باین عبد چه وارد شده و چه نازل گشته در آنی بمقرّ امنی نیاسوده و زمانی بر مقعد عزّی مستقرّ نگشته جز خون دل آبی نیاشامیده و جز قطعۀ کبد بطعامی مرزوق نشد گاهی اسیر کفّار و بشهرها سائر و گاهی بغل و زنجیر معاشر خاصّه این ایّام که هدف سهام فرقتین شده و محلّ انتقام حزین گشته دوستان را از ذلّتم عزّتی و از حزنم سروری حاصلست و دشمنان را از وجودم غلّی در دل است بسی غلها که در صدور پنهان گشته و چه بغضها که در قلوب کتمان شده از حبس ظاهر بیرون آمده و بسجن نفوس مشرکه مسجون گشته و تیرهای ظنونات از کلّ جهات میریزد و اسیاف حسد از جمیع اطراف بمثل باران ریزنده میبارد ولکن با همه این بلایا و محن و رزایای محکم متقن امید هست که از خدمت بازنماند و رجل از استقامت نلغزد و عیون بجای پا بخدمت بایستد در این وقت که دموع از خدّم جاری و دم

حمرا از قلبم ساریست ندا میکنم ترا که قلب حزینم را از غیر خود غافل گردانی و بخود مشغول نمائی تا از همه مقطوع شود و بتو دربندد زیرا که بسته تو هرگز نگسلد و مقبول تو هرگز مردود نشود سلطان است اگرچه محکوم عباد شود و منصور است اگرچه نفسی او را یاری ننماید و محبوبست اگرچه مردود باشد در این وقت مشعل توحید برافروزد و مرآت تفرید از هیكل تجرید حکایت نماید و مزار عراقی بلحن حجازی آیه کلّ شیء هالک الا وجهه بنوازد زیرا که دستهای عارفین کوتاه و تو در مکنم بلند عزّت مستقرّ و قلوب عاشقین مضطرب و تو در کمال استقلال بر مخزن رفعت مستقیم خیال کجا راه یابد تا در آن سماء بافضا طیران نماید و فکر کجا بار یابد تا در عرصه فناء قدس قدم گذارد توهمات عباد بمنزله غبار است و غبار تیره مکرر کجا بذیل قدس مطهر رسد و یا نظره محدود بر روی منیر تو وارد آید لم یزل و لایزال غیر معروف بودهئی اگرچه از هر ظهوری ظاهرتری و همیشه مستور خواهی بود اگرچه در کلّ شیء از نفس شیء مشهورتری اینست غیب تو در اجهار و ظهور تو در اسرار بلی ای محبوب من هر صدی قابل حبّ تو نیست و هر قلبی لایق ودّت نه حبّ تو ناری مشتعل و اجساد عباد حطبی یابس حطب را بمقاربت نار کجا قراری و استقراری ماند مگر آنکه عنایت قدیمت قدمی بردارد و علم بردا و سلاماً برافرازد تا قلم قدرت بر لوح منیر دل رقم حبّت نگارد و ذلک من فضلک القدیم توتیه من تشاء من عبادک قسم بعزّت تو ای پروردگار که جمیع این بلایا از هر شهدی شیرین تر است و از هر روحی نیکوتر زیرا که طالبان کعبه وصال تا از حدود جلال نگذرند بظهور جمال مسرور نگردند و تا از کأس فنا ننوشند بشریعه بقا وارد نگردند و تا قمیص فقر در سیل رضای تو ننوشند بردای بلند غنی مفتخر نشوند و تا از درد عشق مریض نشوند بسمنزل شفا پی نبرند و تا از وطن ترابی نگذرند بوطن قدس الهی عروج نمایند تا در بیدای طلب سرمدی نمیرند بحیات باقی ازلی فائز نشوند و تا در ارض ذلّت مأوی نیابند بر سماء عزّت راه نجویند و تا سمّ فراق نچشند بشهد بقا مرزوق نگردند و تا بادیه های بعد و هجر را طیّ نکنند بمصرهای قرب و وصل مستریح نشوند

اگرچه ای پروردگار من بلایا جمیع احبّا را احاطه نموده ولكن در این ایام تخصیص یافته بدو کنیز تو یکی باسم حوا نامیده شده و دیگری باسم مریم و وارد شد این مصیبت کبری در حینی که نبود با کنیزان تو مادری تا شقّ نماید جامه خود را و بریزد بر سر خود خاک سیاه را و بگیرد بر حزنی که نازل شد بر ایشان و نبود با ایشان مصاحباتی تا آنکه خشک نماید روهای ایشان را از آبهای چشم و پیوشاند موهای ایشان را از غبارهای تیره و نبود مشفقاتی تا اینکه تسلی دهد حزن ایشان را و بسرور آورد قلوبشان را و نبود از مونسات که انس گیرد بایشان و بعد از مصیبت خضاب نماید دستهایشان را و شانه زند مرغولاتشان را و از شرابه های خون نوشیده بودند و از طعامهای غم مرزوق گشته و چون قضا فرمودی تو ای پروردگار من آنچه را که اراده نمودی و جاری فرمودی امر مبرم قدر را در آنچه خواستی پس ای محبوب من پیوشان بر ایشان از جامه های صبر و شکیبائی و ثیابهای رحمت و بردباری تا آنکه روشن شود چشمهای ایشان برحمتهای تازه تو و ساکن شود قلوبشان از لطفهای بی اندازه تو و وارد فرما ایشان را در رودخانه های قرب و شهرهای وصال و منزل ده بی منزلان را در جوار رحمت خود و در سایه های خوش مغفرت و آموزش خود و آسایش ده این مضطربان را در محفلهای مقدّس خود و بچشان این تشنگان را از آبهای کوثر مکنون و از خمرهای حیوان مخزون و بوز بر ایشان از نسیمهای یمن حبّ خود و وارد فرما ایشان را در مصرهای بقای انس خود تا از غیر تو دور شوند و بتو نزدیک شوند و بذکر تو مشغول آیند و بیاد تو مشعوف گردند و شجره حبّت را در زمینهای منیر دل بکارند و از آبهای عشق تو سیراب نمایند تا بلند شود قامت او و بثمر آید شاخه های او تا در حبّت ثابت شوند و مستقیم گردند و تا در ارض رضای تو مشی نمایند و در مهدهای قرب تو مقرر گیرند و در بیابانهای وصل تو سیر نمایند و در آسمانهای لقای تو طیران نمایند و از شئونات تحدید بگذرند و بر محفلهای توحید مشرّف گردند و بنفحات تفرید در عالم تجرید سرافراز شوند تا چشم از همه دربندند و بتو بگشایند و از همه بگیرزند و بتو وارد آیند پس ای مولای من عنایت فرما بایشان و باین مهمان جدیدی که

بر تو وارد شد از آنچه ذکر شد و از آنچه ترک شد و از امری که از این دو جهت مقدّس و میرّاست و زود است که عطا میفرمائی آنچه را که بآن خوانده شدی اینست از عنایت تمام تو که پیشی گرفته همه موجودات را ای پروردگار من

* * *

این عبد فقیر معروض میدارد که اگرچه تفصیل حرکت از ارض سرّ و بلایای وارده در آن ایّام از ذکر و بیان و خامه و بنان خارج است لم یحصیها الاّ الله ربّی و ربّ کلّ شیئی ولكن حسب الامر مختصر عرض میشود که شبی از شبها پنج ساعت گذشته امر فرمودند که جناب اسم الله جمال با دو نفر همراه ایشان که قاصد حرم مقصود بودند در همانوقت از شب بروند مال بگیرند و از آن ارض خارج شوند این بنده متحرّیر که سبب چیست حسب الامر مأمور شد و حضرات علی الصّباح خارج شدند بعد از چند ساعت از حین خروج ایشان آمدند و استفسار احوالشان نمودند که چه شدند و کجا رفتند جواب مختصری ذکر شد و رفتند یوم بعد بغتة ساعت هشت جمیع احبّاء را از تاجر و غیره که در سوق مشغول بودند جمیع را گرفته بیاب بردند و حبس نمودند و اطراف بیت را بغتة ضبّاط عسکریّه گرفتند و از باب شخصی آمد خدمت غصن اعظم معروض داشت که حسب الحکم باید بگلی بولی تشریف ببرند دیگر چه عرض کنم که چه واقع شد بقسمیکه جمیع آنچه در بیت بود باسم هراج بتاراج رفت و بعد در سرایه باصحاب ذکر کردند که هر که بخواهد در محلّ خود برود و بکسب و تجارت خود مشغول شود دوازده نفر که در خدمت حضرت ابهی بادرنه وارد شده‌اند باید در خدمتشان بروند باقی خود مختارند نفسی قبول توقّف ننمود و جمیع از اشیا و اسباب و اوضاع خود گذشتند و مفارقت اختیار نمودند مخصوص چند نفر تاجر بودند که سنه قبل وارد ارض سرّ شده بودند کلّ از اسباب خود گذشتند و ضرر کلّی بر آن نفوس وارد شد و مبلغی اسباب را بقیمت بسیار نازل فروختند و نفوسیکه خریدند در دادن وجه تعلّل نمودند و ایشان معطلّ نشدند از مال گذشتند و بجنود اجلال ملحق شدند و یکنفر هم خود را فدا نمود که ولوله در شهر افتاد و اکثری از قناسل دول بحضور آمدند و بسیار سخنها بمیان آمد فرمودند که این سفر حتم است و باید برویم علی الله فی کلّ الامور توکلّی باری اگر بخواهم تفصیل بیانات حضرات را معروض دارم بطول خواهد انجامید ولكن بسیار بمحبّت آمدند و تفصیل امور را کلاً و طراً بجمیع دول نوشتند و در روز حرکت غوغای غریبی بر پا شد با هفتاد و دو نفر از ارض سرّ بارض سجن توجه فرمودند دیگر چه عرض کنم که در راه چه حالت خوشی دست داد والله جمیع بمثل آنکه بعیش میروند و دیگر چه عرض کنم از آیات بدیعه که در هر حین ظاهر و هویدا میگشت فیا لیت کنت معنا و بعد وارد گلی بولی شدیم عمر افندی مین باشی مخصوص با پنج نفر اون باشی وارد شدند معروض داشت باید بعکّا تشریف ببرید بعد در بابور لمسه متوجه سمت عکّا شدیم قرب بمدینه فلک ایستاد و بقایق تشریف آوردند و چهار نفر را از حضور منع نمودند جناب سیّاح و جناب مشکین قلم و آقا محمّد باقر و آقا عبد الغفّار عمر افندی مذکور داشت که مأمورم این چهار نفر را بقبرص ببرم حضرات بناله آمدند بعد از چند دقیقه مفارقت جناب آقا عبد الغفّار خود را از عرشه کشتی ببحر انداخت فیا روحا من حبّه و انقطاعه و توکله و استقامته و بعد بعکّا وارد شدیم در قشله عسکریّه منزل دادند و شب ورود چیزی در حرم نبود پاشا شام فرستاد و آنهم باطفال داده شد و هوا در شدّت حرارت و گرمی و آب شور و غذاهاى مخالف دیگر معلوم است که چه گذشته ولكن از فضل الهی در کمال روح و ریحان بوده و هستیم فسوف ینصر الله عباده بالحقّ و انه موفی وعده و انه بکلّ شیئی علیم چنانچه هر چه در الواح قبل در تفصیل انقلاب ارض سرّ مرقوم کلّ ظاهر شد آنچه هم از نصرت که مرقوم شده البتّه ظاهر خواهد شد و سه نفر در این ارض غربت و سجن فدا شدند دو برادر جناب باقر و اسمعیل علیهما رحمة الله و عنایته دست بگردن هم در یک شب فدا شدند از اوّل ابداع تا حال چنین امری واقع نشده که دو برادر باین قسم متّحداً متّفقاً از ارض تیره بمقرّ اطهر منیر طیران نمایند طوبی لهما و لاصلاب حملهما و لرحم خرجا منه تفصیل عنایاتی که در باره ایشان

ظاهر شد حال نمیتوانم عرض کنم چه که السبیل مقطوع و القلم ممنوع و همچنین جناب آقا ابوالقاسم از اهل سلطان آباد با همه این بلایا فی الحقیقه در کمال راحت و روح و ریحان بودیم چه که بلقا فایز بودیم و لکن محزون از طرف احبای عراق چه که از حضور دور بودند و بیلای دیجور مبتلا و لکن چونکه لله و فی الله بوده باسی نیست و حزنی نه و اما آنچه در باره جناب آقا سید مهدی نوشته بودید در حین رجوع مشافهه بایشان امر شد که در کمال ستر باشند باین جهت معاشرت نکرده اند و دیگر در ثبوت بعضی از احباب نوشته بودید نحمد الله و نشکره بما جعل اولیائه ثابتاً علی امره و راسخاً فی حبه

و در باره جناب زین دستور العمل خواسته بودید فرمودند الیوم تکلیف کل صبر بر قضایا و انتشار ذکر الهی است ما بین عباد بحکمت محضه و قضایای متوالیه و بلاهای متواتره نفوسی را که فی الحقیقه از کوثر حیوان آشامیده اند منع نماید اگرچه زحمت ایشان فوق قوه واقع شده و لکن چون مرجع امور بحق است آنچه وارد شده سهل است بهر محل از بلاد که مصلحت بدانند مکتوب بنویسند و بفرستند و چون اصل شجره از اریاح قضائیه در نمو است لذا اوراق هم در حرکت احزان کل و بلایای کل معلق باصل شجره است فسوف ینزل ما یفرح به قلوب احبائه

جمع را فرداً فرداً تکبیر و سلام برسانید مخصوص نفوسی که آثار استقامتشان منتشر شده و عند الله مذکور گشته اگر ممکن بود بکل توقیع ارسال میشد و لکن این ایام مقتضی نیست چنانچه مشاهده میکنید و دیگر بهر مدینه که رسیدی احبای الهی را تکبیر برسان و بگو که الیوم یوم ثبوت و نصرت است بهیچوجه محزون نباشید چه که آنچه وارد شد از قضایای محتومه بوده و در الواح قبل ذکر شده فسوف یظهر حکمة ما ظهر و نحن فی شکر مبین

هو الله تعالی شأنه العظمة و البیان

این مظلوم بین انیاب ذئاب بوده و هست در این حالت صریر قلم اعلی قطع نشده و ندای مقصود عالم توقّف ننموده در جمیع احوال اهل امکان را بافق رحمن دعوت نمودیم و چون اشراقات انوار آفتاب ظهور عالم را احاطه نمود حزبی با سیف و سنان قصد مقصود عالمیان نمودند میگویند آنچه را که هیچ مشرکی نگفت و هر یوم جاهلی کلمهئی گفته و میگوید باری عبده عجل بسیار در این اراضی هم شاید ظاهر شود چه که نفاق ناعقین را از قبل اخبار نمودیم و در هر بلدی ظاهر شده و میشود از حق میطلبیم اولیاء خود را از شر آن نفوس حفظ نماید و قلوب را بانوار الفت و اتحاد منور دارد یا حزب الله بشنود ندای مظلوم را در ناعقین قبل تفکر نمائید چه مقدار از نفوس را بظنون و اوهام مبتلا نموده اند حق گفتند و شهیدش نمودند یا قائم گفتند و بر منابر سب و لعنش کردند اینست شأن عباد غافل عمل نمودند آنچه را که عالم عدل گریست و اقلیم انصاف نوحه نمود غافلی در این ارض وارد ظاهراً اظهار وفاق و ایمان در باطن کفر و نفاق و لکن ستار ستر فرمود و ذکر نفرمود او حق را غافل دانسته از عدم اظهار عدم اطلاع گمان نموده غافل از آنکه اسم ستار بذیل مختار تشبث جست و ستر طلب فرمود ای دوستان بر امر ثابت و راسخ باشید اگر نفسی کلمهئی بگوید در جواب بگوئید ظاهر شد آنچه که بیک تجلی از تجلیات انوار امرش عالم را روشن و منور نمود و یک بیان از بیان منزل از سماء مشیتش کل را از کتب عالم و بیان امم بی نیاز کرد طوبی لمن فاز بالله و آیاته و اعرض عن کل ناعق بعید باری هر نفسی الیوم ذکری نماید که سبب اختلاف شود لدی الله مردود بوده و هست لعمر الله امر تمام و کامل و ظهورات منتهی لکن نفوس محيله مثل نفوس قبل موجود و اختلاف را دوست داشته و میدانند نسأل الله ان یوقّهم و یؤیّدهم علی نصره امره العزیز البدیع و یمنعهم عمّا یختلف به الناس و یحفظهم من همزات الشیاطین

یا سمندر نامه شما که بجناب اسم جود علیه بهائی نوشتی در ساحت اقدس حاضر و ذکر جمعی از اولیا را نمودی لله
الحمد از اول امر تا حین موفقی بذکر و ثنای حق و همچنین بذکر اولیا اقبال نمودی توجّه کردی و بر خدمت قائمی من یقدر
ان ینکر ما نطق به لسان المظلوم فی سجنه المبین جناب نبیل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر از قرار مذکور لأجل تبلیغ بجهات
اخری توجّه نموده اند نسأل الله ان یمده و یوفقه علی ما یحب و یرضی جناب جواد علیه بهاء الله او و منتسبین بذکر و ثنا و
خدمت امر مشغولند ذلک من فضل الله علیه انه هو الفضال الکریم

ذکر جناب معلّم را نمودی ذکرناه من قبل و من بعد بذکر بدیع و همچنین ذکر نفوس اخری هر یک فائز شد بآنچه
که در جمیع کتب و صحف الهی مذکور و مسطور است یا استاد قبل علی قل

الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی و اسمعتنی و عرّفتنی و علّمتنی سیلک الّذی اعرض عنه اکثر عبادک و خلّقتک
اسألك بالنّقطة الّتی بها فصّلت الکتب و الزّیر و الألواح و اظهرت منها صحائف مجدک و اسرار امرک ان تجعلنی ثابتاً علی
حبّک بحيث لا تمنعنی شبهات من یأتی و یوسوس العباد بالتّفاق فی يوم التّلاق و انک انت مالک الآفاق و مؤلّف القلوب
باسمک العزیز الوهّاب

یا حسن اسمع التّداء من شطر السّجن انه لا اله الا هو الفرد الخبیر اذا رأیت انجم سماء بیانی و شربت رحيق العرفان
من کأس عطائی قل

الهی الهی لک الحمد بما ایقظتنی و ذکرتنی فی سجنک و ایدتنی علی الاقبال الیک اذ اعرض عنک اکثر عبادک
اسألك بقیام مشرق امرک و مصدر احکامک و قعوده و نطقه و صمته و ظهوره و ضیائه و سکونه و حرکتی ان تجعلنی فی کلّ
الأحوال منادیاً باسمک بالحکمة و البیان و ثابتاً علی امرک بین الأدیان ای ربّ لا تمنعنی عن کوثر عنایتک و لا عن قدح
عطائک قدّر لی ما یجعلنی منقطعاً عن دونک و متمسّکاً بحبلک انک انت المقتدر القدير

یا محمّد رضا ندا مرتفع و مظلوم لازال بین ایادی اعدا بوده ظلم ظالمین و اعراض منکرین و سطوت معتدین و ضعیفه
علما و بغضای امرا او را از ذکر مالک اسماء و فاطر سماء منع نموده امام وجوه بأعلی التّداء کل را دعوت نمودیم ولكن قوم
کلمه حق را نپذیرفتند و باوهم مشغولند مخصوص معرضین اهل بیان مقام تصدیق تکذیب نمودند و مکان شکر شکایت آغاز
کردند از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر استقامت و حفظ آنچه عطا فرموده اوست بخشنده و مهربان

یا قلمی الأعلی سیّد عبدالغنی را ذکر نما تا ذکر او را بمشرق نیر استقامت جذب فرماید ای قلم روز گفتار است بگو
آنچه باید گفت دوستان الهی را از رحيق حقیقی محروم منما و از دریای بخشش ربّانی منع مکن یوم یوم تو است از خزائن
معانی و بیان عنایت فرما آنچه را که سزاوار ایام است بگو ای دوستان نور الهی از اعلی افق عالم ساطع اوست شمس حقیقت
و خورشید دانائی آفتاب ظهور بهر اسمی نامیده شده بلکه اسماء حسنی و صفات علیا طائف حولش بوده و هست بابصار
حدیده نظر نمائید و بقلوب فارغه توجّه کنید بصر مغناطیس است از برای باب دانش آگاهی و دانائی عقل از بینائی بصر است
طوبی از برای نفسی که راه راست را شناخت و باو تمسّک نمود انا نذکر فی هذا المقام اباک الّذی صعد الی الرّقیق الأعلی
امراً من لدی الله ربّ الأرباب انا طهرناه من کوثر العفو و الغفران و ادخلناه فی مقام عجزت عن ذکره الأقلام البهاء من لدنا
علیه و علی الّذین ذکره بما نطق به القلم الأعلی فی هذا المقام الرّقیع قد اخذته نسائم العنایة و اللّطاف من کلّ الجهات هذا
من فضل الله مالک الرّقاب انا نذکر فی هذا المقام ضلعه و الّذین آمنوا بالله مالک الأدیان کذلک نطق القلم اذ کان مالک
القدم فی سجنه الأعظم بما اکتسبت ایدی الظّالمین

یا سمندر ذکر اولیای ارض راء و شین و اطراف مکرّر از قلم اعلی جاری لآلی صدف عرفان لازال بایادی مقبلین ارسال
گشته جمیع را از قبل مظلوم ذکر نما و تکبیر برسان شاید نفحات بیان رحمن ایشان را از احزان وارده مطهر نماید و بفرح اکبر

فائز فرماید

ذکر جناب آقا سید احمد را نمودی از قبل مظلوم تکبیر برسان از حقّ میطلبیم امطار رحمت را که از سماء فضل نازل و جاریست منع ننماید یا احمد بآثار فائز شدی جهد نما که شاید باعمالی فائز شوی که عرفش از عالم قطع نشود کنوز عالم بکلمه الهی برابری ننماید قدر کلمه الله را بدان باو تمسک نما ناعقین بسیار از حقّ حفظ طلب کن اوست سامع و اوست مجیب

اَنَا اُردنا ان نذکر من سَمی بالحسین الذی صعد الى الله ربّ العالمین قسم بآفتاب افق سماء معانی که آنچه از قلم اعلی در باره نفوسی که بافق ابهی صعود نموده‌اند جاری و نازل میشود همان حین آن ارواح مجرّده را قوّت عطا فرماید و همچنین بر عزّت و رفعت و نعمت و راحتشان بیفزاید حکمت بالغه این مقامات را ستر فرموده لحفظ عباد هر آیهی از آیات این ظهور کتابیست مبین از ذکر نقطه موصوفه در الواح مقام آیات و حروفات و کلمات نزد متبصّرین معلوم و واضح و ظاهر است لله الحمد حسین علیه بهائی از آیه مبارکه فائز شد بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد

یا سمندر فضل الهی عباد را اخذ نموده و اسم غفار و ستار عنایات خود را اظهار فرموده بشأنی که عدل مستور و نیر فضل از افق سماء عنایت مشرق و لائح طوبی از برای نفوسی که در این بحر سیر نمایند و بیابند آنچه را که سزاوار داناییست یا غلامعلی بشنو ندای مظلوم را و در امر الله مستقیم باش بقسمی که خود را بعنایت حقّ از دوش مستغنی مشاهده نمائی اگر باین مقام فائز شوی از نفاق ناعقین و محبین فتنه و اختلاف محفوظ مانی حمد کن مقصود عالمیان را که ترا ذکر نمود و بآثار قلم اعلی فائز فرمود اوهام و ظنون لائق متوهّمین بوده و هست بانوار یقین ناظر باش و بحبل استقامت متمسک مکرّر ذکر اولیا در ساحت مظلوم بوده و از برای کل استقامت میطلبیم اوست مشفق و مهربان

یا اباتراب ذکرت نزد مظلوم مذکور و بذکر قلم اعلی فائز گشتی از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بشأنی که حوادث عالم و وضوای امم و اشارات جهلا و گفتار ضعفا و شبهات علما شما را محزون ننماید باسم حقّ مسرور باشی و باو مأنوس در جمیع احیان از رحیق محبت محبوب عالمیان بیاشامی و بیادش عالم را فراموش کنی و تقی علیه بهائی را از قول مظلوم تکبیر برسان و باشرافات انوار نیر کرم بشارت ده شاید این بشارت سبب انتباه اهل عالم گردد بر اقتدار قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا احدی آگاه نه هر بیان که از افق سماء اراده مقصود عالمیان ظاهر میشود عرفش عالم را اخذ مینماید و معطر میسازد طوبی از برای نفوسی که ببینند و بیابند البهّاء من لدنا علیکما و علی الذین سمعوا النداء اذ ارتفع من الأفق الأعلی و قالوا لک الحمد یا مقصود العارفين و محبوب المخلصین

یا سمندر قلم اعلی در سجن عکا محض فضل و عنایت اراده نموده میم و لام و کاف علیه بهائی را ذکر نماید و باشرافات انوار آفتاب بیان رحمن مسرورش دارد

یا محمد قبل صادق اسمع نداء المظلوم انه ینادی فی کلّ الاحیان امام وجوه الأدیان و یدعوهم الى الله ربّ العالمین و نذکرهم من قلمی و نذکرهم بآیاتی و نبشّرهم بعنایة الله مالک یوم الدّین قد قمنا امام الوجوه فی ایام زلت فیها اقدام العلماء یشهد بذلک من عنده کتاب مبین سمعنا ندائک ذکرناک و اقبلنا الیک لشکر ربّک المشفق الکریم قد انزلنا الآیات و اظهرنا البیّنات و فتحنا علی وجوه العباد ابواب العنایة و اللطاف من لدی الله العزیز الحمید و امرناهم بما یقرّبهم الیه و ایدناهم بفضله الذی احاط العالم و رحمته الّتی سبقت من فی السموات و الأرضین انک اذا وجدت عرف بیانی و شربت رحیق الوحی من کأس عطائی قل

الهی الهی لک الحمد بما ذکرتنی و انزلت لی ما لا ینقطع عرفه بدوام ملکوتک اشهد یا الهی بوحدانیّتک و فردانیّتک اسألك بنفوذ مشیّتک و احاطة ارادتک و بأمواج بحر بیانک و انوار نیر برهانک ان تجعلنی منقطعاً عن دونک و متوجّهاً بکلی

الیک الہی الہی تری اقبال الیک و توسلی بحبلک نور ظاہری و باطنی بأنوار معرفتک ای رب لا تجعلنی محروماً عما قدرته لأصفيائك و لا ممنوعاً عما انزلته فی کتابک ای رب اسألك بالكلمة التي بها نسفت جبال الأوهام و انفطرت سماء الأديان ان تجعلني ثابتاً على امرک و راسخاً فی حبک بحيث لا يمنعني نفاق التّاعقين عن الاقبال الى افکک و لاسطوة الظّالمين عن اخذ کتابک انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحکيم

و نذكر فی هذا المقام من سمی بلطفعلی ليشکر الذي ذكره اذ كان بين ایدی الظّالمين يا لطفعلى سمندر عليه بهائی ذکر را نمود و این کلمات مخصوص تو از ام الكتاب نازل تا روح را تازه نماید و ارکان را قوت بخشد و بر امر الہی ثابت و مستقیم مانی چه بسیار از نفوس باوہام متمسکند و بحرفی اعراض نموده و مینمایند از حقّ جلّ جلاله بطلب کل را تأیید فرماید و قوّة شامّه عطا کند و همچنین قوّة سامعه و باصره تا بیابند و ببینند و بشنوند

یا مهدی اهل بیان حزب شیعه و اوہام و ظنون و همچنین اعمال و مقامشان در یوم جزا کل را مشاهده نمودند معذلک در ترتیب همچه حزبی مشغولند اینست شأن عباد اعرف و کن من المتبصّرين لله الحمد اولیای مذکورہ در کتاب سمندر هر یک بفیوضات فیاض حقیقی فائز گشتند

و نختم الکلام بذكر الخلیل و من معه لعمر الله انه كان مذکوراً لدى المظلوم بذكر لا ینفد نوره و لا تغییره حوادث العالم و لا قاصفات الأمم و لا حجابات المعتدین یا خلیل اسمع النداء انه هو الله لا اله الا هو قد ظهر و اظهر امره المحکم المتین ما منعتہ قصص العالم و لا ظلم الذين كفروا یوم الدین یا خلیل اخسر اهل عالم حزب ایران بوده و هستند قسم بآفتاب بیان که از اعلی افق عالم مشرقست حنین منابر آن دیار در کلّ حین مرتفع و اول ایام در ارض طاء این حنین اصغا شد چه که ترتیب منبر از برای ذکر حقّ جلّ جلاله بوده و حال در ایران مقرر سبّ مقصود عالمیان شده ملاحظه نما اخسر احزاب چه کرده و چه گفته معرضین بیان هم بر اثر آن حزب مشی مینمایند جناب حیدر قبل علی علیه بهائی و عنایتی از ارض صاد نوشته که متوهمین این ارض ناس را بکتاب ایقان بمطلع اوہام دعوت مینمایند اینست شأن عباد کو عدل و کجاست انصاف درهم فی خوضهم یلعبون

و نذكر محمداً قبل کریم و نبشره بعناية الله العزيز الحمید ذکره بآیاتی و بشره برحمتی التي سبقت و بفضلی الذي احاط الوجود انشاءالله بنار سدره مشتعل باشند و بنورش منیر و باغصانش متمسک بشأنی که عالم را معدوم و مفقود شمرند البهّاء علیک و علیه و علی من معکما و علی کلّ ثابت مستقیم

و نذكر من سمی یحیی الذي حضر و فاز و ایدّه الله علی الانصاف فی هذا التّبا العظيم یا یحیی حضرت و سمعت و رأیت اذ نطق القلم الأعلی اذ كان مستویاً علی عرشه الرّقیع هنیئاً لمن شرب رحيق الالهام من ایدای عطاء ربّه مالک الأنام و تمسک بالحکمة التي انزلناها فی الواح شتی و بما امرنا العباد به فی کتابی المبين

* * *

جناب محمدحسن علیه سلام الله

هو المشرق من افق سماء العطاء

این مظلوم لوجه الله مقبلین را ذکر مینماید و بما ینفعهم و یرفعهم امر میفرماید انسان باید ناظر باشد بآنچه که سبب عزّت و علوّ و سموّ اوست و آن حاصل نشود مگر باعمال طیبّه و اخلاق مرضیه مکرّر این کلمه از قلم جاری بیک کلمه و یک عمل

پاک کره خاک از افلاک گذشت امید آنکه کل فائز شوند بآنچه که سبب اقبال نفوس و الفت قلوبست یا محمد قبل حسن جناب زین المقرّین علیه بهائی و عنایتی نامهات را بساحت مظلوم ارسال نمود و این لوح باسمت نازل اشکر ربّک بهذا الفضل العظیم و قل

الهی الهی لا تمنعنی عن سماء جودک و لا عن شمس فضلک اسئلك بالکلمة الّتی بها سخرت الغیب و الشّهود ان تؤیّدنی و اولیائک علی ما یرتفع به امرک بین عبادک و فی بلادک ثمّ قدّر لی کلّ خیر انزلته فی کتابک انک انت المقتدر الغفور الکریم

البهاء علیک و علی ابنک و علی الّذین آمنوا باللّهِ الفرد الخبیر

* * *

جناب اعزّ اجلّ ملاّ محمد ملاحظه دارند

باسمه البهیّ الابهیّ

این نامه از این عبد حزین غمین بشطر مشفق امین ارسال میشود که ای یار از اغیار رخ عرفان پیوش و در مقابل وجه نگار بگشا از جان بگذر و بذکر جانان در مابین زمین و آسمان بیان بی ستر و کتمان برآر حجاب صمت شقّ نما و سحاب سکون خرق کن لسان ذو الجلال از جهة عرش فرموده که بنویس

ای محمد عاشق جمال دوست قرار نجوید و در ذکرش اضطبار ننماید چون سمندر نار شعله در دیار افکند بشائی که جمیع حجابات و سبحات را از جمیع ذوات محترق و معدوم سازد ای محمد چنان از خلف ستر و سکون بیرون خرام که جمیع جهانیان از حرکت مهتّز شده بهیجان آیند بقسمی که جمیع حوریّات مستوره در قمایص سندسیّه و جوهریّات افنده محتجبه از غرف ستر و سکون بی حجاب و نقاب بذکر ربّ الارباب ناطق شوند ای محمد قسم باسم اعظم که قدرتی ظاهر شده که اگر ایادی رجای جمیع ممکنات یمین اعطایش بلند شود جمیع باکفّ مشرق بیضا از سینای فضل و عنایت کبریا راجع شوند پس کفّ منیره را از جیب امریه باذن خالق بریه بیرون آر و گمراهان وادی نفس و هوی را برضوان قدس ابهی و فردوس عزّ اعلیّ دلالت نما و از فقدان ثابتین و اعراض معرضین محزون مباش چه که بدعاً خلقی مبعوث شوند که قدم انقطاع بر کلّ من فی الارضین و السموات گذارند و آستین تقدیس بر کلّ ما خلق من الماء و الطّین برافشانند و بی سر و پا بقدم دوست بشتابند

در سنه ستّین ملاحظه نما که چه قدر از ناس بحجبات اشارات که در ظهور قائم از رؤسای قوم در دست بود محتجب بودند و چون ظهور نبیّ اقدس ارفع ابهی از افق عزّ اعلیّ ظاهر و مشرق گشت خلقی مبعوث شدند که جمیع آن اشارات مشهوره را از صدور محو نمودند و قدم بر صراط عزّ مستقیم سلطان وقار و تسلیم و تسکین گذاردند و بهیچ حجابی محجوب نشدند و بهیچ نهیی منهیّ و ممنوع نگشتند کذلک یخلق الخلق بسلطان امره ولكنّ النّاس هم لا یعرفون بلکه بشائی از کلّ شیء منقطع شدند که ذکر خاتم که نصّ کتاب بود بتصریح اتمّ من غیر تلویح بآن هم ممنوع نشده بساحت مرفوع و مقام محمود بین یدی سلطان مقصود وارد شدند و حال شهادت میدهند سرّاً و جهراً که نبیّ از اوّل لا اوّل بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود حال مشاهده فرما که چه قدرتی ظاهر شد که بصر را از جمیع این کلمات برداشت و بمنظر اکبر دلالت فرمود

باری بگل حسد مغلّ چشمه خورشید و اشعه شمس تفرید و تجرید آلوده نشود و از فیض خود ممنوع نگردد زود است عبادی ظاهر شوند که بهیچ عبارتی محتجب نگردند و بهیچ کلماتی از ساذج قدم محروم نمانند

قل یا ملاً البیان بعد اشراق جمال ذو الجلال فی وسط الزّوال لن ینفع شیء شیئاً ولو یكون اعظم فی الأنظار و اثقل عمّا خلق بالاجهار جز دوست را معدوم و مفقود شمزند و بسلطان معلوم توجه نمایند چند سور لأجل آن جناب از سماء قدم نازل شد یکی به عراق ارسال شد و سورة دم بارض ط و همچنین لوح منبع دیگر انشاءالله رسیده و میرسد باری این عبد فانی عرض مینماید که ای جان جانی من و ای طیب دل غمگینم از جان بخروش خروشدنی که جمیع عالم را از نوم غفلت بیدار نماید دیگر تا چه کند قدرت لسانت و آتش قلب منیرت

و در این پوسته که نوشته آن جناب نبود بسیار حزن وارد شد انشاءالله بعد بر خلاف این کرّه معمول دارند و آن لوح که به عراق ارسال شد آن لوح اعظم معهود است که از قبل ذکر شده و بعد فوزک به تشهد بآنه لنفسه دلیل علیه و وصفه ما کان فیه و دونه یعجز عن بیانہ ولو یكون السن الخافقین
لوحی از آقائی آقای آقا میرزا محمد علی ارسال گشت بزیارت آن فائز آیند

۵ شنبه ۱۲ ذی القعدة

خادم البهآء آقا جان

* * *

بنام مقصود عالمان

این نامه‌ایست از مظلوم بسوی مظلومی که از کأس بلا آشامید و از کوب بآساء چشید وارد شد بر تو آنچه بر ما وارد شد محزون مباش عنایت حقّ ترا احاطه نمود نجات بخشید حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه که در کلّ حین تحت لحاظ بوده و هستی از عاقبت امور احدی الاّ الله آگاه نه لذا نباید در امورات حادثه مکدر باشی اگر لذّت بیان رحمن را بیایی و عنایتش را آگاه شوی خود را بر سریر اطمینان و فرح مشاهده کنی قد بدلّ الله اضطرابک بالاطمینان و ذلّک بالعزّ انه یكون معک فی کلّ الأحوال قل

الهی الہی فرّج همّی بجدوک و عطائک و ازل کرّبتی بسلطنتک و اقتدارک ترانی یا الہی مقبلاً الیک حین اذ احاطت بی الأحران من کلّ الجهات اسألك یا مالک الوجود و المہيمن علی الغیب و الشّہود باسمک الذی به سخرت الأفئدة و القلوب و بأمواج بحر رحمتک و اشراقات انوار نیر عطائک ان تجعلنی من الذین ما منعهم شیء من الأشياء عن التوجّه الیک یا مولیّ الأسماء و فاطر السّماء ای ربّ تری ما ورد علیّ فی آیامک اسألك بمشرق اسمائک و مطلع صفاتک ان تقدّر لی ما یجعلنی قائماً علی خدمتک و ناطقاً بشنائک انک انت المقتردر القدیر و بالاجابة جدیر ثمّ اسألك فی آخر عرضی بأنوار وجهک ان تصلح اموری و تقضی دینی و حوائجی انک انت الذی شهد کلّ ذی لسان بقدرتک و قوتک و ذی درایة بعظمتک و سلطانک لا اله الاّ انت السّامع المجیب

* * *

عبداللہ علیہ بہاء اللہ

بنام خداوند یکتا

این کتابیست از مظلوم آفاق بیکی از دوستانش که از مقام خود هجرت نموده تا آنکه بافق اعلیٰ فائز گشته و کوثر وصال را از ایادی عطاء مالک اسماء آشامیده طوبیٰ له و لأئیه الذی فاز بالدّخول فی هذا المنظر الکریم ای عبداللہ انشاء اللہ بعنایت محبوب عالمیان موفّق شوی بر اموری که سبب اعلاء کلمه اللہ شود مابین عباد او در کلّ احیان بافق رحمن ناظر باش و بکمال صدق و صفا و امانت و دیانت مابین ناس مشی نما قسم بآفتاب وحی که از مشرق بیان طالع شده که افعال مرضیّه و اعمال پسندیده سبب اعلا و استعلاء وجود عباد است طوبیٰ لمن تزین برداء الأخلاق الّتی انزلها اللہ فی الکتاب حسب الاذن باین سفر توجّه مینمائی انشاء اللہ باید بما ینبغی عامل شوی از حقّ میطلبیم در جمیع احوال ترا مؤیّد فرماید بآنچه رضای او است البهّاء علیک و علی الذین اقبلوا الی افق الامر و آمنوا باللّٰه العلیّ العظیم

* * *

بسم ربّنا العلیّ الأعلیٰ

اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت در مکن عظمّت و مقعد قدس رفعت خود میفرماید پس بگوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح محبوب محروم و ممنوع ننمائید ای مؤمن مهاجر عطش و ظمأ غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان بیت محبّت باقی را بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیره نفسانی مپوش تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی اللہ اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان بازمدار بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسّل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلّت نفس نجات نبخشد ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیّه مطلع شوید از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید نار طلب در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منیع که مقام قرب و لقای جانان است فایز گردید

ای احمد از ابجر متموّجه ملتطمه مستوره خود را منع مکن و از صراط واضحه مستقیمه محروم مباش چشم را منیر کن و بنور لایح روشن نما تا بسینای مبارکه طّیه که محلّ ضیا و استضیاء سنای الهیه است وارد شوی و بتجلیات انوار لانهایه منور گردی و ندای جانفزای انظر ترانی از مشرق بیان سبحانی من غیر تعطیل بشنوی جمال غیب در هیکل ظهور میفرماید ای احمد نفحهئی از عرف گلستان قدس روحانیم بر عالم هستی وزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدانی مزین فرموده و رشحی از طمطام یم عنایتیم بر عالمیان مبذول گشته و جمیع را سرمست از این بادۀ قدس الست از عدم محض فانی بعرصه وجود باقی کشیده

ای احمد دیده را پاک و مقدّس نما تا تجلیات انوار لانهایات از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آرایش تقلید منزّه کن تا نعمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی بشنوی

ای احمد چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتیه نفسیه از اصغاء کلمه جامعه بازمدار قلب خزینه من است لآلی مکنونه آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما بگو ای عباد فیض رحمت بی متهایم از سماء مکرم

بی‌ابتدایم چون غیث هاطل در نزول و جریان است با دیده مقدّس و گوش منزّه و استقامت تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید بگو ای بندگان من بتحدید نفس و تقلید هوی خود را مقید و مقلّد مسازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم‌یزل تشنگان را سیراب ننموده و لایزال سقایه نخواهد نمود از سراب فانی چشم برداشته بزال سلسال لازوال بی‌مثالم درآئید لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی آن بملاقات آب فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی و منیر گردد پس جهد بلیغ و سعی منیع نمائید تا لؤلؤ قدس صمدانی را من دون اشاره بدست آرید و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم‌یزل بآب عنایت من زنده و حیّ و باقی خواهد بود ای بندگان من جمال قدم میفرماید که از ظلّ هوی و بعد و غفلت بظلّ بقا و قرب و رحمت بشتابید و چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملوّنه مقدّسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکنن قدس ولایت درآئید

ای بندگان من از مدینه و همیه ظنیه بقوه توکل بیرون آمده بمدینه محکمه مشیده یقین وارد شوید و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مأیوس مباشید که همه هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض بملک هستی آوردم بی‌طلب عنایت فرمودم و بی‌سؤال اجابت فرمودم و بی‌استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و بنیسان رحمت بی‌زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیّه و خطرات ملکیه بملائکه حفظ فرمودم حال از مغرس و حافظ و مربی خود غفلت ننمائید و دون او را بر او مقدّم و مرجّح مدارید که مبدا اریاح سمومیه عقیمیه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید کلمات حکمت را از لسان ظهور قبلم شنو که پیسر مریم فرمودم که هر مالک بستانی شجره یابسه را در بستان باقی نگذارد و البته او را قطع نموده بنار افکند چه که حطب یابس درخور و لایق نار است پس ای اشجار رضوان قدس عنایت من خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه که معاشرت بمشربین و غافلین است حفظ نمائید تا اشجار وجود از جود معبود از نفحات قدسیّه و روحات انسیّه محروم نگردد و لازال در رضوان قدس احدیه جدید و خرّم ماند

ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم‌یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقه غیر مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نچنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عزّ ابهی را از ظهور در سماء قدس ابقی ممنوع داشته‌اید اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدید بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت فبئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون

ای بندگان بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمه مبارکه جامعه اولیه را تبدیل ننمائید و از مقرر عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته ولکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح مشفقهام را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سر و سرّ در بدیع امرم ملاحظه نمائید از امواج بحر رحمتم که جمیع ابحر لانهایه قطره‌ایست نزد او محروم مشوید و از

معین قدس عذب فرات سایغم خود را ممنوع مسازید قسم بذات غییم که اگر اقلّ از ذرّ بشعور آید بسینه بسینای روح بشتایید و بعین خود بمعین قدسیّه منوره واضحه وارد گردید و نداء روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منیره بشنوید و غفلت ننمائید ای احمد از تقیید تقلید بروضه قدس تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام بگو ای عباد باب رحمت را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم بدست ظلم و اعراض مبندید و سدره مرتفعه عنایتیم را بجور و اعتساف قطع ننمائید براستی میفرمایم قلب مخزن جواهر ممتنعه ثمینه منست محلّ خرف فانیّه دنیای دنیّه مکنید و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ منست او را بغبار تیره بغضا میالائید بصفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم درآئید جمیع اشیاء کتاب مبین و صحف محکم قویم منند بدایع حکمت لدنّیم را بچشم طاهر مقدّس و قلب نورانی منزّه مشاهده ننمائید

ای بندگان من آنچه از حکم بالغه و کلم طیبّه جامعیه که در الواح قدسیّه احدیه نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعدّه است بسموات عزّ احدیه والاّ جمال مقدّس از انظر عارفین است و اجلال منزّه از ادراک بالغین در شمس مشرقه منوره مضیئه ملاحظه ننمائید که اگر جمیع عباد از بصیر و اعمی چه در وصف منتهی مبالغه نمایند و یا در دون آن منتهی جهد مبذول دارند این دو رتبه از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح و ذمّ جمیع در امکنه حدودیه بخود مقبل و معرض راجع بوده و خواهد بود و شمس در مقرّ خود بکمال نور و اعطای فیض و ضیای خود من دون تغییر و تبدیل مشرق بوده و خواهد بود و هم چنین در سراج مضیئه در لیل مظلمه که در محضر شما روشن است مشاهده ننمائید آیا آنچه از بدایع اوصاف منیعه و یا جوامع صفات ذمیمه در حقّ او ذکر شود هیچ بر نور او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد لا فوالذی نفسی بیده بلکه در این دو حالت مذکوره او بیک قسم افاضه نور مینماید و این مدح و ذمّ بقائیلین راجع بوده و خواهد بود چنانچه مشهود ملاحظه میشود حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع ننمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش ننمائید

ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتیم مثل بحریست که در قعر عمق آن لآلی لطیفه منیره ازید از احصا مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدّره در الواح محتومه مکتونه را علی قدر طلبه و جهد اخذ نماید حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید هیچ از آن بحر و لآلی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید فیئس ما توهّمتم فی انفسکم و ساء ما انتم تتوهّمون

ای بندگان تالّه الحقّ آن بحر اعظم لجّی و مواج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از جبل ورید بآنی بآن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فایز گردید ای بندگان اگر در بدایع جود و فضلم که در نفس شما ودیعه گذارهام مطلق شوید البتّه از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت منست پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطماع عنایت و مقمقام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیه ظاهر و مشهود بینید این مقام منع اقدس را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیّه خود را ساکن ارض فانیّه بیند حال ای عباد پرهیای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع ننمائید

ای عباد لآلی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی بقوّت یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات
غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم اثناء مسک احدیّه را بید القدره مفتوح نمودم و
روایح قدس مکنونه آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم حال مع جمیع این فیوضات منیعّه محیطه و این عنایات مشرقه لمیعّه
اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود

ای اهل بیان الیوم مقصود از آفرینش و خلق خود را دانسته چه که جواهر جبال مرتفعه الهیه اید و لآلی ابحر فضل احدیّه
و دون شما از آنچه در سموات و ارض مشهود است در ظلّ شما محشور و بالتّبع مرزوق و متّعمّد مثلاً ملاحظه در ارض طیّبه
منبتّه نمائید که مقصود زارع از سقایه سقایه زرع خود است و بسا حجر صلدّه صلبه که در آن کشت و زرع بالتّبع مشروب
میشوند پس مقصود از نزول فیض قیّاض مزارع احبّای او بوده که محلّ انبات نبات علم و حکمتند و من دون آن از اعدا و
غافلین که احجار متروکه ارضند بالتّبع برشحات فضلیّه و قطرات سحابیّه مرزوق و مشروبند ای اهل بیان با جمیع این مراتب
عالی و مقامات متعالی از خود غفلت معجوئید و از حقّ عزلت مگیرید و از مراقبت امر الله در جمیع احوال غافل مشوید و جهد
نمائید که کلمات الهی را بدون آن قیاس ننمائید

ای بندگان اگر صاحب بصیرد بمدینه بینایان وارد شوید و اگر اهل سمعید بشهر سامعین قدم گذارید و اگر صاحب
قلبید بحصن موقنین محلّ گزینید تا از مشاهده انوار جمال ابهائیه در این ایّام مظلّمه محجوب نمائید چه که این سنه سنّه
تمحیص کبری و فتنه عظمی است

ای عباد وصایای روح را با قلم تسلیم و مداد اذعان و ایقان بر لوح صدر خود مرقوم دارید و در هر آن توجّه بآن نموده
که مباد از حرفی از آن تغافل نمائید و بجّدّ تمام اقبال بحقّ جسته و از دون آن اعراض نموده که اینست اصل ورقه امریه منبتّه از
شجره الهیه

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلّیات انوار صبح لقا و تکلم نمنیماید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما پس
متابع نفس نمائید و عهد الله را مشکنید و نقض میثاق مکنید باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجّه نمائید و نباشید از
بی‌خردان دنیا نمایشی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو مبندید و از پروردگار خود مگسلید و
مباشید از غفلت کنندگان براستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد
بلیغ نمایند و چون باو رسند بی‌بهره و بی‌نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو
رسد لایسمن و لایغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد

ای عباد اگر در این ایّام مشهود و عالم موجود فی‌الجمله بر خلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دل‌تنگ مشوید که
ایّام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع آن ایّام و عوالم قسمتی مقدّر و عیشی معین و
رزقی مقرّر است البته بجمیع آنها رسیده فایز گردید اگر قمیص فانی را بقمیص باقی تبدیل نمائید و بمقام جنت ابهائیه که مقرّر
خلود ارواح عزّ قدسیّه است وارد شوید جمیع اشیاء دلیل بر هستی شما است اگر از غبار تیره نیستی بدرآئید از زحمت ایّام
معدوده دل‌تنگ مباشید و از خرابی تن ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر
زحمتی نعیم راحت مستور

ای بندگان سلسبیل عذب صمدانی را از معین مقدّسه صافیه طلب نمائید و اثمار منیعّه جنت احدیّه را از سدره مغرّسه
الهیه اخذ کنید چه که در وادی جرز یابس تسنیم خوش تسلیم و کوثر قدس تکریم بدست نیاید و از شجره یابسه ثمره لطیفه
منیعّه ملحوظ نگردد

ای طالبان باده روحانی جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی بی حجاب لن ترانی میفرماید چشم دل و جان را محروم ننمائید و بمحلّ ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید کذلک ینصحکم لسان الله لعلّ انتم الی شطر الروح تقصدون

* * *

هذا ما ظهر و اشرق من افق البیان

اینکه در باره انقلاب و اختلاف ایران مذکور نموده بودید هذا ما وعدنا به فی الألواح ای طیب قبل از ارسال بدیع حجت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهره کلمه حقّی بر او القا نکرده و لکن بعد از ظهور بدیع بقدرت منیع الهیه و ابلاغ کلمه ربّانیّه و کتاب الهی حجت و برهان کامل و بالغ شده چون بنعمت معنویه اقبال نمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع گشتند حتم بود این بلا من لدی الله مالک الأسماء حال باید تفکّر نمود که سبب چه بوده که رشحات بحر غضب الهی رئیس را مهلت داده و سایرین را اخذ نموده عند ربّک علم ما کان و ما یكون أنّه لهو العلیم الخبیر اگر ناس در امور وارده و این بلیّه کبری تفکّر مینمودند کلّ را بشاطی عزّ احدیه متوجّه مشاهده مینمودی و لکن قضی ما اراد أنّه لهو المراد ای طیب ناس را اوهام از ربّ انام منع نموده مشاهده در اهل فرقان نما که بکلمات مزخرفه موهومه از سلطان کلمه محروم گشته اند دو مطلب مابین آن قوم محقّق و ثابت بوده بشأنی که ایّام و لیالی بذکر آن دو مشغول بودند یکی ذکر قائم و یکی ذکر وصایت در باره قائم مشاهده نمودی که آنچه در دست آن قوم بود وهم صرف بوده حال اهل فرقان را بگذار و بعضی اهل بیان را مشاهده کن که مجدداً باوهامات قبلیّه تمسّک جسته و متشبّثند چنانچه خیث اصفهانی هر نفسی را که دیده ذکر وصایت نموده که شاید نظر باوهامات قبل ناس را از شاطی عدل محروم نماید و حال آنکه خود آن خیث میدانند که ذکر وصایت ابداً در بیان نبوده و نیست و از این گذشته بر امر یحیی مطلع نبوده معذلک بوسوسه مشغول او و اتباعش باین اذکار ناس را از طلعت مختار منع مینمایند اینست که ناس هنوز بالغ نشده اند اگر بالغ بودند باین اذکار از مذکور ممنوع نمیگشتند و از حقّی که بیک کلمه او صدهزار ولیّ خلق میشود بعید نیمانند طوبی از برای نفسی که حجبات اوهام را بکّلها خرق نماید و بیصر حدید بمطلع عزّ تفرید ناظر شود مع آنکه اهل بیان مشاهده نمودند که آنچه از قبل در دست بود جمیع موهوم صرف بوده معذلک بتوهّمات انفس مشرکه از مالک بریّه محجوب مانده اند الیوم اگر نفسی جمیع این مقامات را معدوم و مفقود نشمرد عندالله از انسان محسوب نه تا چه رسد بمقامات عالیّه باذن جان ندای رحمن را بشنو که میفرماید انّ السّالک فی المنهج البیضاء و الرّکن الحمرآء لن یصل الی مقام وطنه ای مقام لقاء ربّه الاّ بکفّ الصّفر عمّا فی ایدی النّاس و عمّا یتکلّم به السنّ النّاس و عمّا توهّمّت به افئدة النّاس یا حیّذا لمن فاز بهذا المقام الأسنى و الغایة القصوى و الذّروة العلیا و الفلک الحمرآء و العزّ الأقصى و الطّلة التّورآء و الأفق الأعلى منقطعاً عن اوهام من فی السّموات و الأرضین معرضین اهل بیان بضری قیام نموده اند که شبه آن در عالم ظاهر نشده چه اگر بیصر انصاف مشاهده مینمودند و به ما اراد الله توجّه میکردند عرف قمیص الهی کل را اخذ مینمود فوالذی انطقنی بالحقّ بشأنی بی انصاف و غافل مشاهد میشوند که فوق آن متصوّر نه فاسأل الله ان یؤیّدهم علی عرفان هذا البدع الذی ما رأت عین الابداع ابداع منه قل تالله أنّه لبدیع السّموات و الأرض و أنّه لسراج الله للعالمین

و اما ما ذکرّت فی المیم أنّه قد تعدّی سوف یری خسارنه بما ارتکب الاّ ان یتوب و یرجع أنّه لهو الحاکم العزیز العلیم انا امسکنا القلم عمّا هو علیه لأنّه لیس له رأى بل کان محکوماً بما یحکم به من فی حوله کذلک قضی الأمر فی لوح عظیم لا

تحنزوا بذلك سوف ينصر الله احبائه و يأخذ الذين ظلموا انّ هذا لحقّ يقين

يا طيب نسمع حنين البيت انه يقول

ربّ نجّني من القوم الظّالمين يا الهی فابتعث من يأخذني و يخلّصني و يعمرّني انّك انت المقتدر على ذلك و انّك انت العزيز القدير الى متى اكون في تصرّف الذين كفروا بك و بآياتك الكبرى ای ربّ خلّصني من هؤلاء المشركين الذين ما سمعوا ندائك و ما اجابوك قد اخذتهم الأوهام على شأن اعرضوا عنك و اعترضوا عليك بعد اذ جتتهم من مطلع الفضل بسلطان مبین

اگر نفسی در آنجا یافت میشد که علی العجالة اجاره هم مینمود محبوب بود الأمر بيد الله انه لهو الحاكم على ما يريد کبر من قبلي احبائي و بشرهم بذكري ايّاهم نسأل الله ان يوفّقهم على الاستقامة على حبّه لأنها لا يعادلها شيء في الابداع انّ ربّك لهو العليم الحكيم

کبر عبدالرحيم نسأل الله ان يؤيّده على حبّه على شأن يضع الأوهام تحت رجله و يکسر صنم الظنون باسم ربّه العزيز الحكيم و يوفّقه على خدمته و طاعته و يقدّسه عن نفحات المغلّين و يجعله ذاكر نفسه بين عبادته انه وليّ من توجه اليه لا اله الا هو المقتدر القدير انما البهاء عليك و عليه و عليهم من لدن عزيز حكيم

* * *

ق

محبوب فؤاد حضرت سمندر عليه بهاء الله الأبهي ملاحظه فرمايند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

اَيّام ايام احزانست و امواج ضعيفه و بغضا در افتدۀ دشمنان شراره کبر و غرور و دخان حرص و طمع عالم فرح را تيره نموده سبحان الله مع ظهور عنايات و بروز فضل و الطاف وارد شد آنچه که بر حسب ظاهر هيچ نفسی شبه آن را گمان نمينمود يسأل الخادم ربّه ان ييسط بساطاً آخر و يطهر افتدة عبادته بماء الكوثر و ينورها بأنوار منظره الأكبر انه هو السميع المجيب و هو العليم الخبير يا محبوب فؤادی دستخطّ حضرت عالي که بنام اين خادم فاني بود و همچنين نامه های متوالی که باسم حضرت اسم جود عليه بهاء الله الأبهي بود کلّ بشرف حضور و اصغاء مکلمّ طور فائز قوله تبارک و تعالی

بسمي المنادی بين الأرض و السماء

هذا كتاب من لدى المظلوم الى الذي آمن بالله المهيمن القيوم قد احاطت الأحزان مولی الامكان و اوليائه بما ورد عليه من مظاهر الأوهام و الظنون لعمر الله ناح القلم الأعلى في الأفق الأبهي و صاح الصهيون و نسف كوم الله بما اكتسبت ايادي الذين انكروا حجة الله و برهانه بعد اقرارهم و كفروا بالشاهد و المشهود قد اشتعل الظالم بنار الحرص و الهوى و البغى و الفحشاء و ارتكب ما ناحت به الأمانة و بكى عباد مكرمون قد اتفق مع عدوّ الله في التصرف في اموال الناس انّ القلم عجز عن ذكر اعمالهما و ما ورد منهما على امر الله ربّ ما كان و ما يكون

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو سبحان الله نفسی که عنایت کبری بر حسب ظاهر در باره اش منظور و اسباب تجارت از هر جهت از برایش موجود چون دارای زخارف دنیا شد اول سيف جفا بر معين و ناصر و مؤيد خود وارد آورد و بعد بر اوليا و

دوستانش آن بی‌انصاف در اموال افنان و سایر دوستان طمع نمود و او بیلا برآورد که مال مرا بردند و عمل نموده آنچه را که سبب تضییع امر بوده قلم اعلی در این مقام باین کلمات مشغول تا سمندر ناری از احزان وارده و امورات نازلۀ بر نبیل قبل علی محزون نشوند و افسرده نگردند در این احزان شریک بزرگی از برایت موجود یا سمندری لا تحزن عمّا ورد علی و علیک من کلّ ظالم بعید و کلّ فاجر عنید کن مشتعلاً بنار محبتی و طائراً فی هواء عنایتی و ناطقاً بما تنجذب به الأفئدة و القلوب اولیا هر یک را بنور بیان مقصود عالمیان منور دار و بنار سدره مشتعل نما هر یک امام وجه حاضر و بلسان عنایت مذکور نظر بمقتضیات حکمت ذکر اسم نشده ولکن امام وجه غائب نبوده و نیستند پیشهد بذلک بحر بیانی و سمّاء عطائی و عن ورائهما لسان العظمة فی مقامه المحمود قل

الهی الهی تری ما ورد علی اولیائک من اعدائک قد کفر بک من رفعتہ بأیادی فضلک و انکر حقّک بما اتّحد مع مطلع البغضاء فی ایّامک ای ربّ تری الظّالم اتّخذ عدوّک لنفسه ناصراً و معیناً و ارتکب ما اخذت به الأحزان اهل سرادق عصمتک و خبّاء عظمتک ای ربّ اسألك بأنوار وجهک بأن تحفظ اولیائک من شرّهما و مکرهما انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأمور لا اله الا انت العطوف الغفور انتهی

یا محبوب فؤادی فی الحقیقه امر عجیبی ظاهر محمّد علی اصفهانی در سنین قبل با جناب آقا عبدالرحیم علیه بهاء الله باین ارض وارد چندی در سجن ساکن بعد اذن توقّف در مدینه کبیره را مسئلت نمود بعد از اشراق نیر اذن بآن جهت متوجّه و در آن ارض متوقّف و ساکن تا ایّامی که محبوب روحانی جناب حاجی شیخ اخوی علیه بهاء الله الابهی قرار شد در آنجا بتجارت مشغول گردند محمّد علی مذکور بضاعتش مزجاة بود لذا در اعانت او اشارت رفت بعضی از حضرات آقایان افنان علیهم بهاء الله الابهی هر یک مبلغ صد لیره تسلیم نمودند و همچنین از اشیاء صین و هند متواتر نزدش ارسال داشتند تا در این سنه خبر انقلاب تجارت آن ارض بمسامع صاحبان مال رسید قصد توجّه بمدینه نمودند لأجل اطلاع و تحصیل آن ظالم بمجرّد اصغا با مطلع بغضا متحد شد یومی از ایّام فریاد برآورد صندوق را شکستند و سیصد و پنجاه لیره بردند هر یوم بنفسی نسبت میداد و بالآخره سیّدی را متهم نمود و بحکومت عارض شد و آن بیچاره فقیر را حبس کردند بعد از چندی چون کذبش ظاهر شد حکومت سیّد را رها نمود در آخر این تهمت بر جناب ناظر مسکین علیه بهاء الله وارد آورد چه که همچو گمان نمود که جناب ناظر در آنجا وارد شد شاید امر تجارت آن محلّ باو راجع شود باین توهم این نسبت را باو داد و مجلسها برپا نمود و باطراف نوشت و بهر معرض منکری که میرسید میگفت باینها آمدند و مال مرا سرقت کردند و بردند باری با عدوّ الله متحد گشت و نزد اکثری از تجّار گفتند آنچه را که سبب تضییع امر الله شد باری از اوّل ایّام الی حین چنین لطمه‌ئی بر امر وارد نشده سرکار معین‌الملک ایده الله تعالی بحضرات فرموده سیّد میگوید محمّد علی کاذب است صاحبان مال مالشان را طلب نموده‌اند و او باین بازیها و لعبها تمسک نموده و من هم شریک قول این سیّد هستم از دفترش کذبش بمثابه شمس ظاهر و هویدا و بعد مکتوبی باین فانی و بحضرت اسم الله م علیه بهاء الله الابهی ارسال نمود و مذکور داشت محض حفظ امر الله این عبد ذکر سرقت را ننموده و اگر اذن عنایت شود ثابت مینمایم که این مال را جناب ناظر سرقت نموده از مصدر امر اذن صادر که الله ثابت کن و مالت را اخذ نما چندی گذشت و خبری در این فقره از او نرسید حضرت افنان علیه بهاء الله الابهی هم در آن ارض از او طلب اثبات فرمودند که خود نوشته حال از عهده برای بعدرهای نالایقه کذبہ متمسک بعد بحضرت اسم الله نوشته مال مرا برده‌اند میگوئی بیا اثبات کن و حال آنکه خود او مکرّر این فقره را اظهار کرده از این کلمه باقی قول و عملش معلوم و واضحست فی الحقیقه بظلمی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و بعد معلوم شد که قبل از اظهار باین ارض بهمه جا نوشته باری نذر کرده که یک کلمه صدق در عالم نگوید نهر کذب و نفاق بیحر کفر و شقاق پیوست انا لله و انا الیه راجعون

اخبار تازه آنکه حضرات آقایان افغان سدره مبارکه با کمال روح و ریحان در نیمه ماه مبارک رمضان وارد و بحضور و لقا فائز و حال از فضل الهی و رحمت رحمانی در ظل قباب عظمت مقرر گرفته‌اند و ساکنند هنبأ لهم و مریئاً لهم حق شاهد و گواه که اکثر اوقات ذکر آن محبوب فؤاد از لسان جان ظاهر ذکرت فرح‌انگیز و یادت روح‌انگیز مکرر در این ایام این کلمه علیا از لسان مولی الوری جاری قال و قوله الحق قد ورد علی سمندری ما ورد علی نفسی این ایام در احزان شریکست ولکن پاینده نبوده و نیست سوف یزول و تبقى العزة و الفرح و السرور لی و له و لأولیاء الله و اصفیائه و امنائه انتهى

لله الحمد حضرت شیخ علیه بهاء الله و عنایت اکثر ایام بحضور و لقا فائز است ابن آن حضرت با کمال خضوع و مسرت مشهود و امام کرسی رب قائم و موجود فی الحقیقه گوش از ذکر خالص آن محبوب مهتر و بصر بلقay منتسبین با فرح اکبر یسأل الخادم ربّه بأن یعزّ حضرتک بعزّه و یرفعک و من معک بقدرته و سلطانه انه هو خیر ناصر و خیر معین و هو ارحم الراحمین و اکرم الأکرمین

اینکه در باره حبیب روحانی جناب آقا شیخ محمد عرب علیه بهاء الله و عنایت مرقوم داشتند فی الحقیقه بخدمت قائمند و بعنایت مولی فائز مکرر ذکرشان از لسان عظمت جاری و نامه‌ها که باین عبد ارسال داشته‌اند جمیع در ساحت اقدس بعز اصغا فائز و مخصوص اولیا و احبّا که ذکر نموده‌اند کلّ بنفحات وحی و ذکر حقّ جلّ جلاله فائز گشتند عنایت در باره ایشان بوده و هست و الواح مقدّسه بخواهش ایشان ارسال شده آن محبوب فؤاد امواج بحر عنایت را دیده‌اند و میدانند بحر فضل را کرانی نه و نور تیر کرم را حدی نه یسأل الخادم ربّه بأن یؤید المقرّین علی عرفان ما کان مکنوناً فی آیاته و مخزوناً فی کلماته انه علی کلّ شیء قدیر بشارت کبری و مژده عظمی کلمه مبارکیست که لسان عظمت من غیر ستر و حجاب در یومی از ایام بجناب نبیل ابن نبیل علیه بهاء الله الابهی فرمودند و آن اذن حضور آن محبوب فؤاد است انّ الخادم یحمده علی ذلک و یشکره شکرّاً لا ینتهی بدوام نعمته و لا یتغیّر ببقائه اسمائه ولکن معلق بحکمت فرمودند باید بمقتضیات آن ناظر بود و اینکه جناب شیخ در باره تعیین مذکور داشته‌اند آن محبوب میدانند گاهی موجود و گاهی مفقود وقتی آفتاب غنا مشهود و هنگامی افلاس ولکن در باره جناب شیخ علیه بهاء الله فرمودند بجناب آقا علی حیدر علیه بهاء الله حواله شود که برساند تعویق و تأخیر امثال این امور از عدم وجود شیء مذکور است لاغیر و جناب شیخ هم باید با جناب امین علیه بهاء الله و عنایت بمحبّت رفتار نمایند حال جناب امین نسبت ابوت دارند بر اکثری و از اول امر الی حین بر خدمت قائمند و بذکر خیر عامّه احبّای الهی مشغول فی الحقیقه ذکر خیر همین جناب شیخ علیه بهاء الله را مکرر نموده‌اند و بساحت اقدس فرستاده‌اند اگر گاهی نظر بحکمت یا نصیحت کلمه‌ئی بگویند نباید مکدر شوند در ذکر این مقامات این کلمه علیا از لسان مولی الوری ظاهر قوله تبارک و تعالی

یا سمندری علیک بهائی و عنایتی امواج بحر عنایت الهی و اشراقات تیر فضل ربّانی متوجّه اولیا بوده و هست لله الحمد الی حین هر عمل جزئی که از اولیا ظاهر شد و یا قبل از ظهور لحاظ عنایت بآن توجّه نموده انه لا یضیع اجر المحسنین باید کلّ بما ظهر من عنده ناظر باشند و هو الفرد الواحد العلیم الخبیر انتهى

فی الحقیقه ذکر جناب شیخ علیه بهاء الله صحیح است و لدی المولی مقبول چه که نفوسی که از شئونات ظاهره و زخارف فانیه مقدّسند اقوال و اعمالشان مؤثر واقع میشود در اکثری از مقامات در شرایط مبلّغین فرموده‌اند آنچه را که نزد آن محبوب واضح و مبرهنست لحاظ عنایت بایشان بوده و هست انقطاع سبب ارتفاع است و تقوی علّت ارتقا باری آنچه در مقامات قناعت و تقوی ذکر نموده‌اند در ساحت اقدس مقبول یسأل الخادم ربّه بأن یمدّ جنبه باسباب تکنون علّة لاقبال الناس و توجّههم الی وجه ربّهم مالک الایجاد

ذکر جناب حاجی درویش آقا علیه بهاء الله را فرمودند بعد از عرض امام حضور این کلمات عالیات از امّ الكتاب ظاهر قوله تبارک و تعالی یا درویش آقا علیک بهاء الله فاطر السماء اهل طریقت عهدا و قرنھا بذکر و ثناء مولی مشغول و خود را مابین عباد اهل حقیقت میشمردند و مراتب توحید و تجرید و انقطاع را ذکر مینمودند و چون سید عالم باسم اعظم ظاهر کلّ انکار نمودند الا من شاء الله از حقّ میطلبیم آن جناب را مؤید فرماید بر اقبالی که سبب اقبال اهل طریق گردد خذ باسمه القیوم رحیق البقاء من ایدای العطاء ثم اشرب بذکره المبین

بگو ای اهل عالم امروز حجج مقربین و مرسلین امام وجه اسم اعظم حاضر و بذکر و ثنا و طواف مشغول ضعوا الأوهام لأهلها و خذوا ما قدر من لدن مقتدر قدیر و عالم خبیر در احزاب مختلفه تفکر نما و همچنین در حجج باقیه لیظهر لک الحق و سلطانه و قدرته و اقتداره و آیاته و بیّناته و تكون من الفائزین انتهى

امید آنکه از نفحات بیان مقصود عالمیان بتمام همّت بر خدمت قیام نمایند و رحیق مکنون در آیات الهی را بیابند و بیاشامند الأمر یدیه یؤید من یشاء بجنود الغیب و الشّهادة و هو المقتدر العزیز الحکیم

ذکر جناب حاجی میرزا فضل الله و ورقه ضلع ایشان را فرموده اند بعد از عرض در ساحت اقدس مخصوص هر یک نازل شد آنچه که مطاف کتب ارض است اسأل المحبوب ان یؤیدهما علی اصغاء بیانه حقّ الاصغاء آمین آمین یا مقصود العارفین آمین آمین یا محبوب من فی السموات و الأرضین ذکر برادر مکرم جناب آقا میرزا ابراهیم علیه بهاء الله را نموده اند همچنین ذکر نامه ایشان را که بآن حضرت ارسال داشته و ارسال فرموده اند در ساحت اعزّ اقدس علی بعزّ اصغا فائز و یک لوح مبارک از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل و ارسال گشت یسأل الخادم ربّه ان یوفّقه علی ما یحبّ و یرضی و یقدّر له لقاء لوحه الذی لاح من افقه نیر العناية و العطاء انه هو فعّال لما یشاء و هو الفرد الواحد المقتدر التقدير

اولیای آن ارض هر یک را ذکر مینمایم و از حقّ جلّ جلاله میطلبیم در هر آن رحیق بیان بر ایشان مبذول دارد هی بنوشند و به لک الحمد ناطق گردند فی الحقیقه نفوس مطمئنّه موجوده گوی سبقت را از عالم و عالمیان ربوده اند و بفیوضات حضرت فیاض در ایامش فائز گشته اند که تواند از عهده شکر برآید جز عجز چارهئی نه و جز اقرار بر تقصیر مفری نه الأمر یدیه و الحکم فی قبضة قدرته و هو المقتدر المختار

ذکر جناب معلّم علیه بهاء الله را نموده اند که مع تهیّه اسباب نظر بتنهائی آن حضرت و موافقت توقّف شد این موافقت در ساحت اقدس ابھی مقبول افتاد بقسمی که اجر لقا مخصوص ایشان از لسان قدم جاری و نازل و در آخر بیان لسان رحمن باین کلمه ناطق طوبی از برای او و از برای نفسی که اسباب او را فراهم آورد انا سترنا ذکر اسمہ حکمة من عندنا و انا المختار انتهى البهاء و الذکر و الثناء علی حضرتک و علی من معک و من فی بیتک و یحبّک و یسمع قولک لوجه الله ربّ الأرباب و الحمد له اذ هو مالک الایجاد و مولی العباد

خادم

فی ۲۶ شوال سنة ۱۳۰۶

سه قطعه ارسال شد یکی مخصوص جناب نفس مذکور ایدّه الله تبارک و تعالی و دو دیگر یکی مخصوص آن حضرت و آخر مخصوص حبیب فؤاد جناب آقا محمد جواد علیه بهاء الله ۱۵۲'

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو هو

ایام ایام امتحان و ابجر اختلاف و ابتلا در هیجان و رایات مشتهات از هر گوشه و کنار در فساد و خسران معلوم است که هیچ احتجایی اشد از احتجاب از حق نیست و هیچ ناری احقر از بعد او نه در هر آن پناه بخدا بر مظهر نفس او برده و عامل بآنچه رضای او است بوده که اینست ثمره وجود و سر مقصود و بعد بر رفارف مرتفعه و مکامن ممتنعه مستریح باشید شبیه نیندازد شما را ندای بعضی از عساکر نفی و از حق غفلت ننمائید که در هر ظهور اینگونه اختلافات ظاهر گشته لکن الله یثبت امره و الله یظهر نوره ولو کره المفسدون در جمیع ایام مراقب امر الله بوده و از نفی احتراز و در ارض اثبات ساکن باشید کینونتی را ساجد باشید که لم یزل و لایزال بر مسند عزت مستریح بوده و هست و ستایش ننموده ذات مقدس او را هیچ منزّه و مقدسی پس بجوهر عزّ خود و اصف عزّ بوده و بهویّ جود خود ناعت جود خود خواهد بود و کلّ جودها نزد جود او ساجد بوده اند و جمیع عزّها عند بروزات عزّ او خاضع خواهند بود زیرا که هر شیء بعزّ جود او موجود خواهد گشت فسبحانه سبحانه عمّا یقول الظالمون

* * *

محبوب روح و فؤاد حضرت ورقا علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲^۱

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

ایام ایام فرح جدید است چه که در مدینه عشاق عاشقی بکام دل رسید و بما هو المحبوب فائز گشت اگرچه در یکمقام مقام حزن و مرثیه و نوحه است چه که مشاهده میشود عطش ظالمین الی حین ساکن نشده در هر یوم در لهیب تازه و شعله بی اندازه ملاحظه میشوند ولکن چون قاصدی قصد وطن اعلی نمود و عاشقی اراده فدا فرمود و بکمال میل و محبت از کأس فنا فی سبیل مولی البقاء نوشید نوشیدنیکه ملائکه مقررین و کرویین هنیئاً مرئاً گفتند و از وراء ایشان لسان عظمت در عرش جلال بکلمه نعیماً نعیماً له ناطق اینمقام مقام فرح اکبر و سرور اعظم است چه که عاشقی از مدینه عشاق فائز شد بآنچه که منتهی امل راجین و مقررین بوده و در این ایام عرصه حضور مالک انام بذکرش معطر و بنور بیان منور ای کاش این کأس نصیب میشد و عنایتش عطا میفرمود آنچه را که بمخلصین و مقدسین عطا فرموده له الحمد و الثناء و له الشکر و العطاء لا اله الا هو العلی الابهی

یا محبوب فزادی و بهجة قلبی دستخط حضرت عالی بمثابه شکوفه ربیع روحانی از سدره لوح رسید و مشاهده گشت کوثر محبت الله از هر کلمه آن جاری چه که عرف انقطاع و خلوص و محبت مولی العالم و مالک القدم از آن متضوع و منتشر نسل الله ان یؤید قلمکم و خزینة حبکم الّتی منها ظهر ما قرّت به العیون و تنوّرت به القلوب

و بعد از ملاحظه و قرائت قصد افق اعلی نموده امام وجه بعد از اذن عرض شد قوله تبارک و تعالی یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی و رحمتی این ایام ایام دیگر است چه که عرف استقامت عالم را اخذ نموده و مسک بیان مجدّد از سدره بیان مقصود عالمیان متضوع گشته عاشقانرا شور دیگر بر سر و منجذبانرا نغمه دیگر نسیم فجر ظهور طور را مؤید نموده بر ندای آخر و جذبه آخری و رتبه احلی و غنّه ابهی این غنّه در مقامی مجدّد عالم و مفرّح امم است در اینمقام لسان فضل باینکلمه علیا ناطق ثمره مبارکه قصد سدره منتهی نمود و ورقه طیبه اراده فردوس اعلی کلمه مبارکه کتاب بام کتاب راجع و ندای قد ظهر الحق بسدره طور وارد اینمقام را بیان بآخر نرساند و طیر ادراک در این هوا طیران نکند آنچه ذکر شد رشحی است از بحر محبت الله و در مقام دیگر لسان عظمت باینکلمه ناطق یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی انّ الثّعبان فاغر فاه و بلع مولاه سبحان الله ظلم بمقامی رسیده که عدل نوحه مینماید و صبر منصعق شده و اضطبار هزیمت نموده و لکن این تعدّیها و ظلمهای لا تحصی سبب و علّت ظهور عدل اکبر است و این احزان وارده علّت فرح اعظم صاحبان بصر مشاهده مینمایند و نفوس مقبله ادراک میکنند سوف یطهر الله الارض من دنس هؤلاء انّه هو الحاکم فی الآخرة و الاولى

نامه جناب الف و حاء علیه بهائی و عنایتی باصغا فائز گشت و لحاظ مظلوم و طرف محبوب بآن متوجّه لا زال ندایش باصغاء حضرت مقصود فائز ید عنایت کبری و موهبت عظمی ظاهر فرمود از برای ایشان آنچه را که وصفش از مداد و قلم و ورق خارج است مخصوص ایشان اشجار منیعه لطیفه غرس شده چه مقدار از عباد که از اول ایام و بعد اراده نصرت و خدمت نمودند و بآن فائز نگشتند و ایشان اراده نمودند و فائز گشتند و رسیدند بآنچه که امل مقرّین و رجای مخلصین بوده یا ورقا قلم اعلی شهادت داده و میدهد فکر فی عنایة الله و رحمته و قل

لک الحمد یا مقصود العالم و لک الثّناء یا مولی الاسماء و لک البهّاء یا محبوب من فی السّموات و الارضین
اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بنفحات آیات منزله مرقومه از شمال حزن یمین فرح جذب نما ان ربّک هو الغفور الرّحیم و هو العلیم الحکیم

قد حضر العبد الحاضر أمام الوجه و عرض فی الحضور ما نادیت به الله ربّ الجود و مالک الوجود طوبی للسانک بما اقرّ و لقلمک بما اعترف و لقلبک بما اقبل نسل الله تبارک و تعالی ان یؤیدک علی اعلاء ما اراد و اظهار ما منع عنه من فی البلاد عالم متحرّی از این قوم غافل در هر حین دنیا ندا مینماید و خبر میدهد و مینماید مع ذلک کل محجوب و غافل الا من شاء الله اولیای حق باید امروز بکمال صبر و اضطبار و سکون و وقار بنصرت حق مشغول شوند و بآنچه سزاوار است عامل قل لعمر الله یوم یومیست که قرون و اعصار نزد ظهورش خاضع و ساجد یا اولیاء الله و حزیه جهد نمائید که شاید اهل قبور را از ریحی مختوم برانگیزانید امروز روز قیام است نه قعود و لکن قیام بحکمت و بیانست طوبی از برای نفسیکه باسم حق جلّ جلاله از کوثر بیانش ظاهر و باطن را از غبار ظنون و اوهام مقدّس نمود و بقلب پاک بشطر الله اقبال کرد او اگر در نوم باشد عند الله قائم و شنوا و گویاست چه که جمیع ارکان و اعضا و شعراتش بمحبت حق ظاهر شده و از فضل و عنایتش قوّت اخذ نموده و بر خدمت ایستاده این قیام را ضوضاء عالم منع نکند و این لسان را زماجیر اهل امکان از بیان باز ندارد امام وجوه فرموده و میفرماید قد اتی الیوم و القوم فی نوم عجیب کذلک اظهر الشمس ضیآتها و نورها و البحر امواجه و السّدره اثمارها و القلم آثاره انا نکبر فی هذا الحین من شطر السّجن علی اولیائی الذّین وصفهم الرّحمن فی الفرقان عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون و بما انزله الرّحمن فی هذا الحین اولئک عباد لا تضعفهم قوّة العالم و لا تمنعهم جنود الامم یفعل ما یشاء و یحکم

ما یرید و هو المقتدر العزیز الحمید البهّاء المشرق من افق سمائی و الموج الظّاهر من بحر عنایتی و التّور اللّائح من افق غربی علیک و علی اولیائی هناک و علی کلّ ثابت مستقیم لا اله الاّ هو الفرد الواحد العلیم الحکیم انتهى

سبحان الله جماد از نفحات بیان مالک ایجاد متحرّک و منجذب و مسرور ولکن انام کل محروم الاّ من شاء ربّنا و ربّ العرش و الثّری جمیع عالم و احزاب امم از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آذان بکلمه مبارکه یا عبدی و یا کلمهئی که عرف نسبت از آن متضوّع آید بوده و هستند و این ایّام که در هر حین کلمه مبارکه عبدی و ورقتی و ثمری و المتوجّه الی انوار وجهی و یا حبیبی و مریدی اصغا مینمایند التفات ندارند چه که از بحر دانائی محرومند و از مشاهده انوار ملکوت ممنوع مصباح عنایت امام وجوه روشن و منیر و تجلّیات انوار آفتاب حقیقت از هر افقی ظاهر و مشهود جمیع عنایات الهی و عطایای صمدانی را گذارده اند و باسماء عتیقه مشغول وهم را از برای خود سراج اخذ نموده اند و ظن را علاج استغفر الله العظیم از اعمال آن نفوس غافله و عقاید آنشردمه مردوده زود است که ید اقتدار سبحات را کشف نماید و حجابات را از میان بردارد آنحین معرضین بعدایی مبتلا که شبه آنرا گوش نشنیده و چشم ندیده عمل این ایّام البتّه بسمع آنمحبوب رسیده در ارض صاد ابن ذئب چه کرده و چه میکند قد سبق اباه فی الظّلم و الکفر و التّفاق و الاعتساف باری این خادم از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید و عرض میکند و میطلبد آنچه را که سبب کشف احجاب و ارتفاع سبحاتست انّ ربّنا هو القویّ القدير و هو الفرد الواحد العزیز العظیم

اینکه ذکر جناب کربلائی زینل علیه بهاء الله را فرمودند و همچنین اراده ایشانرا بعد از عرض اینفقره در ساحت عزّ احدیه اینکلمه مبارکه از لسان عظمت جاری و نازل قول الرّبّ تعالی و تقدّس یا زینل علیک بهاء الله مالک العلل ولّ وجهک شطر البیت ثمّ اقبل الیه بانقطاع یتوجّه معک الموجودات کذلک اشرق نیر البیان من افق اراده ربّک الرحمن انه هو السّامع المجیب انا اذناک فیما اردت فی سبیل الله ربّک ربّ الارباب قل

لک الحمد یا الهی بما هدیتنی و اذنت لی ما سئلت من عمّان جودک و کرمک تشهد ارکانی و جوارحی و ظاهری و باطنی بانّک انت الغفور الرّحیم انتهى

لله الحمد بعد از عرض شمس اذن از افق سماء مشیت الهی مُشرق و لائح نعیماً له و طوبی له این خادم خدمت اولیای آن ارض طراً سلام و تکبیر میرساند و از کل سائل و آمل که از برایش از حق تأیید طلب نمایند و توفیق بخواهند انّ ربّنا هو المقتدر علی ما یشاء یسمع و یری لا اله الاّ هو السّامع البصیر

مخصوص زائرین علیهم بهاء الله یعنی نفوسیکه بحضرت الف و حاء علیه بهاء الله الابهی منتسبند الواح بدیعۀ منیعۀ نازل و هر یک بطراز ختم مالک یوم الدّین مزین و منور صد هزار هنیئاً در اینمقام قلیل است بل اقل حسب الامر باید بحکمت تمسّک نمود ناس هم جاهلند و هم غافل در هر صورت مدارا لازم و حکمت الزم انتهى فی الحقیقه جناب مخدوم مکرم حضرت حاجی علیه بهاء الله الابدی در ایّام ظهور عمل نمودند آنچه را که اهل عالم از آن محرومند این شهادتیست که این خادم مکرّر باذن خود از لسان عظمت استماع نموده

عرض دیگر آنکه نواب اشرف والا حضرت ولیعهد دولت الی حین بر حسب ظاهر داخل خون اینطائفه نشده اند و این موهبت و عنایت حقّ جلّ جلاله است در بارۀ ایشان ای کاش حضرت نواب والا باین فیض عظمی آگاه میشدند اگر یکی از مأمورین پاک طینت منصف عادل باینفقره ملهم شود و اظهار دارد بسیار خوبست چه که بتوفیق و عنایتیکه الی حین در بارۀ ایشان شده آگاه میشوند و قدر این نعمت عظمی و عطیۀ کبری را میبایند از حق تعالی شأنه میطلبم حضرت ایشانرا از این ظلم مبین حفظ فرماید و الحمد له الی حین فرموده و بعد هم میفرماید انه علی کلّشیئ قدير و بالاجابة جدیر این امر را باید نفسی از غیر اینحزب مؤید شود و بگوید انه یلهم من یشاء ما یشاء و هو العلیم الخبیر

سبب شهادت حضرت معلوم علیه منکّل بهاء ابهه و من کلّ سنّاء اسناه در ارض صاد در این ایّام عدم فساد بوده چه که نفوسیکه اراده فساد داشتند اراده ایشان طرد شد و بقبول فائز نگشت خود حق جلّ جلاله عالم است بر عنایات و عطایایش الحمد له و الثّناء له قد امر الكلّ بالاصلاح و منعهم عن الفساد و بالعناية الكبرى و عدم ظهور الضّغينة و البغضاء أنّه هو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو الحاکم العالم المهیمن القیوم

اینکه در باره دو کتاب مقدّس ذکر شده بود ایشان مأمور بودند که جلدین را نزد آنحضرت بیاورند و آنحضرت نسخ متعدّد از آن بردارند و بعد حضرت الف و حاء علیه بهاء الله الابهی و هر یک از ثابتین مستقیمین اخذ نمایند آن دو مجدّد در حضور قرائت شده و بتصحیح فائز از قبل این آیات نزد هر که باشد باید محو نماید چه که صحیح نیست

و اینکه ذکر جناب نقّاش باشی علیه بهاء الله الابهی و اراده ایشانرا فرمودند در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله تبارک و تعالی نعم ما اراد لله الحمد اثر و ثمر و عمل ایشان امام وجه حاضر فی الحقیقه اینعمل ایشان لا عدل له است و الی ابد الابد در کتاب الهی مخلّد گشته و اذن میدهم معدودی از آن ابوالجمال و ابوالحسن را مخصوص آنجناب و یک دو نفر از اولیا بنگارد أنّه من عناية الله و فیضه الاعظم و عطائه الاكمل الاتمّ البهاء من لدنا علیه و علی ابنه و ضلعه و علی الذین شهدوا بما شهد الله ربّ العرش العظيم معدود آن جایز اگر زیاد شود محبوب نه و وجهش معلومست الحمد لله موفّقند و مؤیّد و همچنین طالبین و فائزین بآن

اغصان سدره مبارکه روحی و ذاتی و کینونتی لثراب قدومهم الفداء بکمال عنایت آنمحبوب را ذکر میفرمایند و سلام و تکبیر میرسانند البهاء و الذّکر و الثّناء علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی هذا الامر الاعظم العزیز الممنوع

خادم

فی ۲۷ ربیع الثّانی سنه ۱۳۰۶

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو الحیّ

باز بلند مکنت پرواز نمود و غراب غیرت از مغرب جان متصاعد و باوج عماء قدرت متمکّن شد و از صعود آن صعوه خاموش حدیقه عزّت بخروش آمد و بلبل ریاض قدس در ملکوت انس بحرفیکه منزّه از حرف و صوتست مغرّد گشت از لحنی از آن حجابات عظمت خرق شد و سرادقات رفعت منهدم آمد و از لحن دیگر آن روح بقا از مدینه وفا راحت بخشید و نور لقا لطایف نعمت را از جذبه ورقا بچشید و مصباح احدیه سراجی از کافور برافروخت و صرف عدم علم قدم فوق جبل ظهور برافراخت و نور صمدیه در بلور وجود غیبیه نار احدیه بعد از تقدیس از مشکاة اسمیه مشتعل فرمود چه مبارک نفسی که بآن نور مهتدی شود و چه فرّخ وجودی که بآن نار مصطلی گردد حینئذ قل

قلباً طاهراً فاخلق فیّ یا الهی سرّاً ساکناً جدّد فیّ یا منائی و بروح القوّة تثبتنی علی امرک یا محبوبی و بنور العظمة فاشهدنی علی صراطک یا رجائی و بسلطان الرّقة الی سماء قدسک عرّجنی یا اوّلی و باریاح الصّمدیّة فابهجنی یا آخری و بنغمات الازلّیّة فاسترحنی یا مؤنسی و بغناء طلعتک القدیمة نجّنی عن دونک یا سیدی و بظهور کینونتک الدّائمة بشّرنی یا ظاهر فوق ظاهری و الباطن دون باطنی

* * *

بازآ و بده جامی این ساقی عطشانرا
زان ساغر باقی ده این فانی دورانرا
این هیکل فانیرا برسوز و برو خندان
تا از روزن جان بینم رخساره جانانرا
پاکم کن از آرایش دردم ده از آسایش
وانگاه بهم دریچ این دفتر هجرانرا
هم نفحه عیسی ئی هم سدره موسی ئی
نار الله حمرائی کاتش زدی امکانرا
از ابدم برهان وز قدمم بجهان
در ظلّ فنا ده جا این سرور بیسامانرا
دنیا و عقبی را جمله براهت دادم
بازآ برهت ریزم هم جان و روانرا

گر پرده براندازی عالم همه بگدازی
 کار همه برسازی بر هم زنی ایمانرا
 شمشیر بکف آمدی ای عشق اینک سر و اینک دل
 زخمی زن و محکم زن این زنده بیجانرا
 با ابروی خونریزت خون من بیدل ریز
 پس با لب جانبخشت روحی بدم ارکانرا
 افعی گیسویت خون دل و جان خورده
 پس با کف بیضایت برگیر تو ثعبانرا
 گر تیغ تو بر فرقم ور تیر تو بر صدرم
 ناید همی اندر پی حاصل چه بود مستانرا
 درویش همی خواهد جانرا برهش باز
 گرچه نبود لایق هدیه جان یردانرا

* * *

قوله تعالی

بحر وحی که در قلم اعلی مستور است بصورت این کلمات ترشح فرموده ای جمال بمقرّ اقدس وارد شدی و بمنظر اکبر فائز گشتی امواج بحر معانی الهیه را بچشم ظاهر مشاهده نمودی و کلمات تامّات که هر یک مخزن لثالی حکمت و بیان بود بگوش خود اصفا کردی و فیوضات منبسطه رحمانیه و رحمت واسعۀ الهیه را نسبت بکلّ بریه بقدریکه عرفان آن ممکن است علی ما ینبغی لک ادراک نمودی ای جمال الیوم باید بمحبّت و مرحمت و خضوع و خشوع و تقدیس و تنزیهی ظاهر شوید که احدی از عباد از اعمال و افعال و اخلاق و گفتار شما روائح اعمال و گفتار امم قبل استشمام ننماید که بمجرّد استماع کلمهئی یکدیگر را سبّ و لعن مینمودند انا خلقنا النفوس اطواراً بعضی در اعلی مراتب عرفان سائرند و بعضی دون آن مثلاً نفسی غیب منیع لا یدرک را در هیکل ظهور مشاهده مینماید من غیر فصل و وصل و بعضی هیکل ظهور را ظهور الله دانسته و اوامر و نواهی او را نفس اوامر حقّ میدانند این دو مقام هر دو لدی العرش مقبول است ولیکن اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو رتبه نزاع و جدال نمایند هر دو مردود بوده و خواهند بود چه که مقصود از عرفان و ذکر اعلی مراتب بیان جذب قلوب و الفت نفوس و تبلیغ امر الله بوده و از جدال و نزاع صاحبان این دو مقام تضییع امر الله شده و خواهد شد لذا هر دو بنار راجعند اگرچه بزعم خود باعلی افق عرفان طائرند

ای جمال غیب منیع لا یدرک ینوح و ییکی چه که استشمام نمینماید آنچه را که الیوم محبوب است اهل حقّ باید باخلاق او ظاهر شوند آنّه هو ستار العیوب و علام الغیوب و غفّار الذنوب امروز روزی است که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود مرتفع باید نفوس پژمرده را بنسائم محبّت و مودّت و میاه مرحمت تازه و خرّم نمود احبّای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرّات تراب آن محلّ شهادت دهند بخلوص آن جمع و جذبۀ بیانات روحانیّه آن انفس زکیّه ذرّات آن تراب را اخذ نماید نه آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل منکم چه که در حمل مشقّات فلاحین صابرم و بکلّ ذی روح اعطای فیض فیاض

که در من ودیعه گذارده نموده و مینمایم مع همه این مقامات عالیّه و ظهورات لا تحصی که جمیع ما یحتاج وجود از من ظاهر است باحدی فخر ننموده و مینمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کلّ ساکنم

ملاحظه در علما و عرفای قبل نمائید مع آنکه در هوای توحید طائرند و بذکر مراتب تجرید و تحمید ناطق کلمه‌ئی از آن نفوس لدی الکلمة مقبول نیفتاد و نفسیکه از تکلم لفظ کلمه توحید عاجز بود چون بمقرّ ظهور موقن شد اعمال نکرده‌اش مقبول شد و ثنای نگفته‌اش محبوب افتاد فاعتبروا یا اولی الابصار

قسم بامواج بحر معانی که از ابصار مستور است که احدی قادر بر وصف این ظهور اعظم علی ما هو علیه نبوده و نیست لذا باید کلّ با یکدیگر برفق و مدارا و محبت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید بکمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر بکوچک و بزرگی ظروف باشد یکی کفی اخذ نموده و دیگری کأسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری امروز نظر کلّ باید باموری باشد که سبب انتشار امر الله گردد حقّ شاهد و گواه است که ضرری از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت ما بین احباب نبوده و نیست اجتنبوا بقدرة الله و سلطانه ثمّ الفوا بین القلوب باسمه المؤلّف العلیم الحکیم

از حقّ جلّ جلاله بخواهید که بلذّت اعمال در سیل او و خضوع و خشوع در حبّ او مرزوق شوید از خود بگذرید و در سایرین نگرید منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارید امری از حقّ پوشیده نبوده و نیست اگر برضای حقّ حرکت نمایند بفیوضات لا تنهایی فائز خواهند شد اینست کتاب مبین که از قلم امر ربّ العالمین جاری و ظاهر شد تفکّروا فیما نزل فیه و کونوا من العالمین نفوسیکه الیوم من عند الله مأمورند به تبلیغ امر و تخصیص داده شده‌اند بعنایات مخصوصه او کلّ باید نسبت بایشان خاضع باشند چه که آن خضوع لله واقع میشود چون بامر حقّ است بحقّ راجع است و لکن آن نفوسیکه تخصیص داده شده‌اند باید کمال اتحاد ما بینشان مبرهن و ظاهر باشد دیگر درایج عرفان و مراتب آن نفوس عند الله مشهود بوده و خواهد بود کذلک اوقدنا سراج البیان بین الامکان طوبی لمن اقتبس من مشکاته و استضاء بانواره انه من الفائزین المکرّمین و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

بدایات کلام و غایات ختام ذکر سلطان عما و ملیک بهاست جلّ عنایت و عظم احسانه و لا اله غیره و بعد عرض میشود که مثل جناب شما که از اوراق شجره الهیه و از اثمار سدره کینونیه ظاهر شدید و از کؤوس سنا مرزوق و از کأوب حمرا مشروب گشته‌اید چرا باید از سرائر امور الهیه و ظواهر کلمات صمدانیه محجوب گردید و از مقصود اصلی و مطلوب روحانی دور شوید همچو گمان نشود که غرضی در هویت این کلمات مستور و خیالی در سرّ اشارات مکنون است قسم بخدائیکه این عبد را بر بساط حبّ جالس نمود و بر نمارق وّد مستریح فرمود که آنچه ذکر شده از جواهر عنایت و سواج مکرمتست منزّه از ملاحظه غیرت و مقدّس از مشاهده کیفیت است انظر الی قرون الاولى و فکر فیما نزل الله فیها علی اهلها لم وقع الخلاف بینهم و بم اعرضوا عن وجهته و ابعدوا عن صراطه و افسدوا فی امره و اشركوا مع سلطان وحدته و صاروا من الهالکین أ سمعت ان یمحو دین الله من قبل ان یثبت او ینسخ حکم الله من قبل ان یظهر قل ما لکم کیف لا تعرفون و لا تشعرون لا فورّبی ربّ السموات و الأرض لن یقدر احد ان ینسخ حرفاً ممّا نزل فی البیان من عند الله المهیمن القیوم و کتب علی نفسه بأن یثبت کلّ ما حدّد فی الکتاب من عنده و لکنّ الناس لا یعلمون و لا یفقهون ان یا حبیب انصف بالله ثمّ اجعل محضک بین یدیه هل کتبت البیان کما امرک الله محبوبک العارفین لا فوعمرک ما کتبه و ما اطعته فیما امرت من عنده و صرت من المتوقّفين بل اردت

ان تبعد النَّاس عن امره و نهيه و تكون من المبعدين أ رضيت بالَّذى استهزء بالله و اعرض عن حضرته و ابعد عن صراطه و اغفل عن ذكره و صار من المعرضين قل اما تستحى عن الله الَّذى خلقك و ربّاك و جعلك ملكاً لتذكّر النَّاس بأَيّام الله و تكون من الذّاكرين و اتّبع بما تهوى نفسك و تولّيت عن حكم الله ربّى و ربّك ربّ العالمين فاقراً عليهم ما نزل من قبل ان تكفروا انتم و من على الأرض جميعاً انّ الله لغنّى حميد فوربّ السّموات و الأرض لو اجتمع كلّ من فى السّموات على الألوهيّة و كلّ من على الأرض على الرّبوبيّة لن يقدرّ و لن يستطيعنّ ان ينزلنّ حرفاً ممّا نزل الله فى الكتاب قل ما لكم كيف لا تتنبّهون و لا تعرفون فوالَّذى نفسى بيده ما اريد فى تلك الكلمات الاّ حبّى لنفسك و ودى لجناحك والاّ ما لى و شأنى بأن اتذكّر من كان هو خير المذكورين ولكنّ لما شاهدت نسيانك عن عهدك لذا القيت عليك ما لا يلقيك احد من العالمين لتعرف حقّ الله فى تلك الايّام و تدارك ما فاتك و تكون من المحسنين و الحمد لله ربّ العالمين در هر حال اين اَيّام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قدرت اسيرند مفرّی برای نفسى نیست و امر الله را باين سهلى ندانيد که هر کس هوسى در او اظهار نمايد حال از اطراف چندين نفس همين ادّعا را نموده اند زود است که خواهيد ديد که شجره استقلال بسلطان جلال و مليک جمال خود لم يزل و لايزال باقى خواهد بود و كلّ اينها فانى و مفقود بل معدوم کأن لم يكن شيئاً مذکوراً هباء خواهند گرديد اذا انا لله و انا اليه راجعون

و اگر مصلحت بدانيد از قول اين عبد خدمت جناب ميرزا تکبير برسانيد و بعد عرض کنيد که آيا روايات اختلاف از كلّ جهات مرتفع نشده و فساد اين اصحاب عالم را فاسد نه نموده همين بس نیست چگونه جمع اينها ممکنست اينست که در كلّ کتب و كلّ رسل مکتوب و مقررست لا تشرك بعبادة ربّک احداً مثل شما بايد بجمع مراتب ناظر باشيد ديگر مختاريد ما انا الاّ ناصح امين و السلام على الموقنين

* * *

بلحاظ اطهر انور قبله الموحّدين جناب زين المقريّن عليه بهاء الله الأبهى مشرف گردد

بسم الله الأقدس الأعظم الأبهى

بروحى و كينونتى لك الفداء يا حبّذا بما فزت بكتابك الذى كان رأسه مرّيناً باكليل ذكر ربّنا العليم الخبير و هيكله مطرّاً بطراز حبّ محبوب العالمين قد اجتذبنى ظاهره بما مرّت منه نساييم الايقان فى امر ربّنا الرّحمن و سقانى باطنه خمر الحيوان التى عصرت من انامل الاستقامة فى ثناء الله المقتدر القدير اذا فزت و وجدت و عرفت قمت و حضرت تلقاء العرش و قرأت امام وجه ربّك الرّحمن بعد الذى اشرق شمس الاذن من افق ارادة ربّك المتعالى العزيز المنيع نفسى لنفسك الفداء يا من اقبلت الى قبله العارفين روحى لروحك الفداء يا من اذا سمعت النداء قلت لبّيك يا اله من فى السّموات و الأرضين طوبى لعرفانك الذى به فزت الى الايّام التى فيها فاض معين العناية و الجود باسم ربّك العزيز البديع طوبى لقلمك بما جرى على ذكره و ثنائى بعد الذى غفلت عنه اكثر من على الأرض يا روحاً لهذا المقام العظيم لو اقول أنّه سراج ارى بأنّ السّراج يضىء ظاهر الأشياء و سراج ذكرک فى وصف ربّنا الأبهى يضىء قلوب المقرّبين كينونتى لئلاّ تترك الفداء يا من انجذبت بنار الله المشتعلة بين العالمين حقيقتي لمائک الفداء يا من احيت بماء عرفان ربّک كلّ عظم رميم

بکتاب عديده آن حضرت فائز شدم و کمال مسرت و ابتهاج از زيارت آن روى داد و اينکه جواب تأخير شد سبب ناامنى سبيل بوده اگرچه حال هم بهمان ناامنى باقيست چون جناب مشتعل بنار الله و القائم على صراط الاستقامة و الهدى

جناب محمد مصطفی علیه من کلّ بهاء ابهه و همچنین جناب مهاجر فی سبیل الله و حامل الشّدايد فی حبّ مولاہ اعنی جناب مصطفی علیه من کلّ سنّاء اسناه عازم آن جهت بودند لذا باین عریضه مشغول شدم که شاید ذکرى از این فانی در خدمت آن حضرت و احبّاء الله مذکور آید

در یک کتاب آن حضرت که ذکر ورود جناب شیخ نبیل علیه بهاء الله مذکور بود بعضی عرایض مرقوم فرموده بودند که تلقاء عرش اعظم عرض شود از جمله سوالات مشهدی رضای صباغ در کیفیت حضرت ابراهیم و اسمعیل و قربانی و کیفیت جبریل هذا ما اشرق من افق بیان ربّک الرحمن قوله عزّ اعزازه و جلّ کبريائه ان یا رضا قد ذکر لدی العرش ذکرک و هذا جواب ما اردته فی سؤالک ینبغی لک بأن تطیر من الشّوق فی هوآء حبّ ربّک المتعالی العزیز المّان انا فدینا الابن و ما اطّلع بما اراد ربّک لا جبریل و لا الملائکة المقرّبین فاعلم انا کتبنا لعبدنا الخالق الذی کان من ملاّی الرّوح کلمة نلقیها علیک مرّة اخرى فضلاً من لدن ربّک العزیز الغفّار نزّلنا له اذ سأل مسئلة یا ایّها النّاطر الی المنظر الأبهی لیس الیوم یوم السّؤال اذا سمعت نداء ربّک قل لیّیک یا محبوب العالمین فی کلّ سنة من هذا الظّهور بعثنا اسمعیلاً و ارسلناه الی مشهد الفداء و ما فدیناه بذبح کذلک قضی الأمر من لدن ربّک العزیز المختار منهم اسمعیل الذی سرع مسرعاً الی مقرّ الفداء فی العراق بعد الذی انجذب بکلمة من لدنا و فدی نفسه منقطعاً عن الأكوان و منهم اشرف الذی کان ذاکراً بین العباد بذکر ربّه مالک یوم التّناد و کلّ ما منعوه ازداد شوقه الی الله الی ان فدی نفسه و طار فی هوآء القرب و دخل مقعد الأمن مقام الذی جعلناه اعلی المقام و منهم البصیر علیه ثناء الله و ذکره لعمری انجذب بنداؤه حقایق الأشياء اذ طلع من افق بیته بثناء ربّه و کان منادياً بین العباد بهذا الاسم الذی منه اضطربت البلاد الی ان شرب كأس الشّهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله کذلک نزّلنا الأمر فی الألواح و منهم من فدی نفسه فی الطّاء و منهم من قطع حنجره اذ رأى نفسی مظلوماً بین ایدی الفجّار و منهم من اخذه حبّ الله علی شأن نبذ نفسه فی البحر قل ان اعتبروا یا اولی الأبصار لم ادر ایّ ذبیح اذکر لک یا ایّها المذکور بلسان ربّک فی هذه اللّیلة الّتی یطوف حولها النّهار و منهم فخرالشّهداء الذی احضرناه لدی الوجه و خلقناه بکلمة من لدنا ثمّ ارسلناه بکتاب ربّک الی الذی اتّبع هواه و فضّلنا فیهِ ما تمّت به حجّة الله علیه و برهانه علی من فی حوله کذلک قضی الأمر من لدن مقتدر الذی کینونة القدرة ینادی عن ورائه لک العظمة و الاقتدار

ای سائل لسان قدم میفرماید بقول ناس سر بریده فراوان بود بخانه ما محبوب تر آنکه در این ذبایح فکر کنی و در جذب و شوق و وله و اشتیاق این نفوس مذکوره و مقامات ایشان سیر نمائی و ایشان نفوسی هستند که بمیل و ارادة خود در سبیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند و از مشهد فدا برنگشتند اینهمه اسمعیل نقد داری و خود بر احوال بعضی مطّلع این نقد ترا کافیست و چه مقدار نفوس دیگر که بعد از اخذ بمنتهاى استقامت ظاهر شدند بشأنی که تا حین خروج روح از جسد بذکر اسم اعظم جهره ذاکر بودند و امثال این نفوس در ابداع ظاهر نشده لو تفکّر تحرّ علی التّراب و تقول لک العظمة و الجلال یا محیی من فی العالمین و ما سمعت فی خلیل الرحمن انه حقّ لا ریب فیهِ مأمور شدند بذبح اسمعیل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر الله بین ما سواه و مقصود از ذبح او هم فدائی بود از برای عصیان و خطاهای من علی الأرض چنانچه عیسی ابن مریم هم این مقام را از حقّ جلّ و عزّ خواستند و همچنین رسول الله حسین را فدا نمودند احدی اطلاع بر عنايات خفیّه حقّ و رحمت محیطه او نداشته و ندارد نظر بعضیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصیبات وارده بر اصفیا و اولیا جمیع مستحقّ هلاکت بوده و هستند ولكن الطاف مکنونه الهیّه بسببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و میفرماید تفکّر لتعرف و کن من القابّین

و اما ما سألت من الجبریل اذا جبریل قام لدی الوجه و یقول یا ایّها السائل فاعلم اذا تکلم لسان الأحديّة بکلمته العلیا یا جبریل ترانی موجوداً علی احسن الصّور فی ظاهر الظّاهر لا تعجب من ذلک ان ربّک لهو المقتدر القدير آنچه سؤال شده و

میشود جمیع در الواح الله از قبل و بعد تلویحاً و تصریحاً نازل و الیوم نغمه قلم قدم لا اله الا انا المهیمن القیوم است هذا ما وعدتم به فی البیان من لدی الرحمن لو انتم تعلمون انتهى

آنچه در باره آقا محمد ابراهیم خباز که ذکر فرموده بودید که بعد از رجوع الی الله و اعراض از معرضین طلب مغفرت از حقّ نموده و همچنین ابن آن جناب و دیگر برات نام که جمیع طلب مغفرت و رحمت از حقّ نموده اند کل تلقاء عرش معروض شد بلسان ابدع پارسی نازل هر نفسی که بساحت اقدس توجّه نمود در آن حین نسایم غفران بر او مرور نموده و مینماید و بطراز رحمت رحمن مزیناً لدی الحقّ مشاهده میشود و لکن باید انشاء الله باقبال تمام بقلوب منیره متوجّه بمقصود باشند و جهد نمایند که باستقامت کبری مابین بریه ظاهر شوند و کل باصلاح ناظر باشند و از فساد و ما یتعلّق به بالمره خارج شوند طوبی لهم بما ذکر اسمائهم لدی العرش و اشتغل بأذکارهم قلم ربّک العزیز المختار انتهى

و دیگر در باره محمد رحیم از اهل ص که مرقوم فرموده بودند تلقاء وجه معروض شد مخصوص لوح منیع نازل و ارسال شد ارسال فرماید

و آنچه در باره قضای حوائج بعضی مرقوم فرموده بودند بهمان تفصیل لدی العرش معروض شد و هذا ما نزل فی الجواب قوله جلّ اجلاله ان استمع ما تنطق به شمس التّیان من افق ارادة ربّک الرحمن و بشرّ الناس بفضل الله و جوده و کرم الله و عنایتة انه لهو المعطی العزیز الجوّاد هر نفسی اراده هر مطلبی نموده و از ساحت عرش خواسته البتّه مستجاب شده و خواهد شد بلی اگر از برای بعضی ظهور آن بحسب ظاهر تأخیر شده نظر بحکمتهای بالغه و مصالح بریه بوده تعالی فضلته تعالی تعالی عظمته تعالی کرمه تعالی عطائه تعالی جوده و سخائه در یکی از الواح منزله به نبیل اعظم نازل ای نبیل بعضی عباد از حقّ سمّ قاتل طلب نموده و مینمایند و بگمان خود شهد فائق خواسته اند آیا رضیع اگر سم طلب نماید اعطای آن از بالغ جایز لا و نفسی ولو یصیح و یکی چنانچه شنیده اید و مشاهده نموده اند که بعضی در عراق تلقاء وجه حاضر و از حقّ جلّ شأنه خواستند آنچه را خواستند و بعد از اعطا ظاهر شد از ایشان آنچه سبب خسران شد از جمله مردان چون مخصوص جمال قدم از محلّ خود حرکت نمود لذا اذن حضور داده شد مع جمعی از اهل عراق بین یدی حاضر و بعد مطالبی چند معروض داشت مع آنکه باو اظهار شد که اگر به ما قدرّ لک راضی باشی اقرب بصلاحست و لکن چون عجز و کمال اصرار از او ظاهر کلمهئی باو القا شد بشرایطی چند و بعد مافوق آنچه خود اراده داشت بآن فائز اگرچه در خدمت فقرا و احبّای حقّ بکمال استقامت مشغول بود و لکن کثرت زخارف دنیویّه و اشتغالات امور ظاهریّه او را بشأنی غافل نمود که بجمیع اعمال شنیعه مشغول شد تا آنکه بمقامی رسید که در دو سنه قبل از مهاجرت چند مرتبه لدی الباب حاضر و اذن حضور نیافت اگرچه قلبش از طراز حبّ رحمانی محروم نبود و لسانش بشنای حقّ ناطق و لکن نظر باشتغال دنیا از اعلیّ المقام مهجور ماند و لکنّ الله عفا عنه و وهبه فی الملکوت ما یكون خیراً عمّن علی الأرض کلّها ان ربّک لهو الحاکم علی ما یرید و نفوس دیگر بعد ان وصلوا بما ارادوا بالمره از حقّ اعراض نمودند بعضی از آن راجع و بعضی بکمال طغیان باقی ان ربّک لهو العلیم الخبیر در بعضی از الواح منزله که قبل از میقات ظهور اعظم از سماء مشیّت مالک امم نازل تفصیل این مراتب مذکور مقصود آنکه احبّای الهی از تأخیر ما ارادوا من ربّهم الکریم مکدرّ و محزون نباشند چه که آن مبدأ کرم و مخزن جود و مبدأ فیوضات لانهایه و مصدر عنایات غیر متناهیه لم یزل و لایزال معطی و باذل بوده و خواهد بود انه لهو العزیز الکریم انتهى ما اشرق من افق البیان امانتی باسم جناب آقا حسن علیه بهاء الله الأبهی ارسال شده برسد بایشان بسته مخصوص باسم جناب خلیل علیه بهاء الله الملک الجلیل ارسال شد برسانند و تکبیر ما لا نهاییه از قبل کل ابلاغ فرمائید نسأل الله بأن یجعل غصنفر الاستقامه فی امر مالک البریه

نه لوح مخصوص ن از سماء قیوم نازل و لوحی هم مخصوص جناب آقا عبدالکریم الّدی فاز بلقاء الله العزیز الحمید در بسته علیحده ارسال شد اسامی معین نشده بمصلحت آن حضرتست ولکن باید جناب آقا عبدالکریم حامل آن باشند و همچنین لوحی بجناب آقا یوسف از سماء امر نازل مخصوص از یمین عرش نازل من قبل حق تکبیر بایشان برسانید و این خادم فانی باین کلمه ذاکر ای ربّ آید و احبّائک علی خدمه امرک و ذکرک و ثنائک بین عبادک انک ولیّ الذّاکرین

وصیّت الهی آنکه احبّای او از اماکنی که رایحه اختلاف استشمام کنند اجتناب نمایند چه که الیوم اختلاف ضرّ اعظمست از برای اصل شجره نسأل الله بأن یعرف النفوس نفسه لیعلموا أنّهم عجزاء لدی شؤونات قدرته و عدماء لدی ظهورات سلطنته انه علی ما یشاء قدیر انتهى

و دیگر بسته مخصوص اهل خاء باسم جناب نبیل قبل علی علیه ذکر الله و بهائه باید بایشان برسد و باید بکمال حکمت و احتیاط حمل فرماید و این امورات باید از کل مستور باشد از داخل و خارج چه که بعضی هستند من غیر غرض کلمهئی تکلم مینمایند و آن سبب ابتلا میشود

دیگر طائفان حول عرش رحمن جمیعاً عرض تکبیر خدمت جمیع میرسانند خدمت جناب مولای مفتّم معظم جناب طیب علیه بهاء الله و بهاء کلّ شیء بذکر نیستی و فنا ذاکرم جمیع مکاتیب ایشان که باین ارض رسیده مایه فرح و نشاط بوده مخصوص در نامهئی مذکور فرموده بودند که حضرات نهی الهی را بقدر عطسه اعتنا ننمودند آن نامه تلقاء عرش معروض شد تبسم فرمودند و این کلمه از مشرق کلمه مشرق و نازل هر نفسی نصح جناب طیب علیه بهاء الله را نپذیرفت لدی العرش مقبول نیفتاد انتهى بر خود آن نفوس هم مشقتهای بسیار وارد عجبت که مع نهی صریح و اخبار از سیّاله برقیه ممنوع نشده‌اند این بسی واضحست اگر این ارض محلّ امنی بود و خارج از ضرّ جمیع را طلب میفرمودند محلّیست این ارض که کسب و تجارت در او بسیار مشکل شده و دیگر کموسعت است یک نفر که وارد میشود نمایانست و جمیع در تفحص حال او و این بسی واضح است که سبب فساد ادرنه اجتماع اصحاب بوده و دیگر دو سنه است که کلّ یوم اریاح قحط استشمام میشود این ایّام که بسیار بر ناس سخت شده کلّ یتضرعون و لا یعرفون الی من یتوجّهون

و دیگر وصیّت الهی آنکه جمیع احبّا بکلمهئی تکلم نمایند که سبب وحشت من علی الأرض شود و یا مخالفت ملوک و غیره از آن استشمام گردد جمیع باید بحکمت و بیان حرکت نمایند و بکمال صلاح و سداد منقطعاً عن الفساد در بلاد باسم مالک ایجاد ذاکر و مشهور و معروف باشند مخصوص نفوسی که از ساحت مقصود مراجعت نموده‌اند باید بکمال آداب ظاهره و باطنه و حکمت منزله بین بریه عمل نمایند انتهى

و ایضاً اشرق من افق الارادة ان یا احبّائی فی حدباء علیکم ذکری و بهائی و ثناء کلّ الاشیاء و ثناء من فی جبروت الابداع و ملکوت الاختراع انتم الذّین حملتم الشّدايد فی سبیلی و الرّزایا فی حبّی لعمری سوف نرفع اسمائکم و نعلو مراتبکم و مقاماتکم و نظهر بین الأمم ما ورد علیکم فی سبیل ربّکم لم یزل کان طرفی الیکم و لا یزال یكون بمثل ما قد کان طوبی لکم بما اقترن اسمائکم بهذا الاسم الأعظم العظیم ایّاکم ان تجزعوا فی شیء ان احفظوا مقاماتکم و ایّاکم ان یظهر منکم ما یدل به ما قدّر لکم من لدن علیم حکیم ان اعتصموا بحبل الله و عنایتہ ثمّ انقطعوا عمّا یکرهه رضاه هذا خیر لکم عمّا ترونه فی الأرض انه ولیکم و ولیّ من والاکم و ولیّ من یحبّکم و یذکر ما ورد علیکم هذه کلمة بها زیّنا الواح کینوناتکم لو انتم تعرفون و طرّنا بها دیاج انفسکم لو انتم تفقهون و یتقی اثره فی الظّاهر و الباطن فی الملکوت کذلک نطق ربّکم العلیم الخیر بهاء علیکم یا احبّائی فی هناک ان اجتماعوا علی امری و ذکری و ثنائی بین عبادی ثمّ اشرّبوا اقداح الفلاح باسمی و ذکری کذلک نزل لکم من لدن منزل قدیم و الحمد لله ربّ العالمین انتهى ما نزل من سماء الفضل و العناية

روحی فداک از آن حضرت ملتسم که تلقاء وجوه جمیع آن وجوهات منیره منوره باشراقات انوار حبّ الهیّه علیهم بوارق انوار الّتی اشرفت من افق جبین المحبوب ذکوراً و اناثاً صغیراً و کبیراً از قبل این خادم فانی عرایض مشتاقانه و اذکار بهیّه منیعہ و ساذج حبّ و صرف خلوص برسانید علیهم بهاء الله و ثنائہ و ثناء من فی العالمین

خادم الله

هو الله المستعان

بسا اشجار که باثمار بدیعہ الهیّه تزین یابد و ما در تحت تراب مسجون باشیم و چه مقدار از ریاض خرّم که در ارض ظاهر شود و این ابصار موجوده از دیدنش ممنوع بسا طیور که بر افنان اشجار بتغیّی آیند و این آذان از استماعش محروم لذا باید این ایّام معدوده را غنیمت شمرد و از ذکر الله و ثنای او غافل نشد در جمیع احوال پناه بخدا برده و مراقب بوده که مباد بهمسّات شیطان از نفحات رحمن محروم مانی سعی نما که باخلاق حسنه و افعال محموده بین بریّه ظاهر شوی و از تو نسایم تقدیس و انقطاع بوزد که شاید قلوب مردگان از مؤانست و مجالست بحیات ابدی فائز شوند و بکوتر تسلیم و رضا مرزوق گردند اگرچه جاهل را پند عاقل ثمر نبخشد چنانچه در جمیع الواح نصیحت نمودیم که نفسی متعرّض نفسی نشود از زمان توقّف در عراق تا حین ناس را از شهوات نفسانیّه و مجادله و محاربه مع بریّه منع نمودیم مع ذلک عامل شدند آنچه را که در جمیع اوراق و الواح ممنوع بوده و ضرّ اعمال جهّال باین عبد مسجون راجع شده و نفوسیکه کلّ اعمال شنیعه را مرتکب بوده اند حال خود را بلباس زهد جلوه داده اند و جمیع آنچه را عامل شده اند باین عبد نسبت داده اند اینست که در کتب قبل نازل شده که ذیاب بلباس اغنام ظاهر شوند و بفریب ناس مشغول گردند باری در جمیع احوال بحقّ ناظر باش و از دوش منقطع ذکرش را غنیمت دان و امانت حبّش را بخائن و سارق منما و در کمال حفظ محفوظش دار در کلّ حین شکر نما که هجرت بوصل تبدیل شد و بعدت بقرب و بعرفان الله در ایّامی که اکثری محجوبند فائز شدی و الروح علیک

بعد از اتمام این مکتوب دستخطّ حضرت محبوب فؤاد جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله و عنایتہ رسید الحمد لله فرح و بهجت آورد و همچنین دو دستخطّ از محبوب فؤاد جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله در همین روز رسید از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل است که موفق شود جواب را زود عرض نماید و ارسال دارد و همچنین دستخطّ محبوب فؤاد جناب ابن ابهر علیهما بهاء الله و رحمته رسید سه فقره تا حال باسم ایشان الواح ممتنعّه مقدّسه نازل و ارسال شد یک فقره آن هنوز باقیست نظر بحکمت یکمرتبه ارسال نشد و لکن در همان ایّام که دستخطّ ایشان رسید جمیع الواح نازل و موجود از قول این فانی خدمت هر یک از آقایان و محبوبان مجدّداً تکبیر منیع بسته بعنایت آن جنابست

ق ک

جناب استاد آقا جان علیه بهاء الله

اوست دانای بینا

بعضی از احزاب عالم همّت بر آن گماشته‌اند که بلسانهای مخصوصه خود تکلم نمایند و این فقره را سبب علوّ و سموّ خود دانسته‌اند چنانچه اهل ایران که بطراز قابلیت و استعداد مزینند اراده نموده‌اند بلسان قدیم تکلم نمایند و آنچه از خارج داخل شده خارج نمایند و لکن نزد مظلوم محبوب آنکه جمیع عالم را یک وطن مشاهده نمایند و در ترویج یک لسان یا دو چنانچه از قبل گفته شد همّت گمارند تا جمیع آفاق بنور اتفاق فائز شود و اهل ارض از آفتاب دانائی و دریای بینائی قسمت برند و آنچه سبب اتحاد عالم و امم بوده از قلم اعلی در الواح متفرقه جاری و نازل شده انشاءالله عباد بطراز انصاف مزین شوند و بعدل موفق گردند تا آنچه ذکر شد ثمرات آن را بیابند و گواهی دهند بآنچه حقّ جلّ جلاله بآن امر فرمود اوست راه‌نما و اوست دانا و بینا شکر کن محبوب عالم را که ترا مؤید فرمود و بآنچه از اکثر ابصار مستور است راه نمود آنّه لهو الحقّ علام الغیوب لا اله الا هو العزیز المحبوب

* * *

بنام آنکه بیم از اوست و امید از او

نخستین گفتار کردگار اینست با سینه پاک از خواهش و آرایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا و بینا و توانا بیایید و آنچه سزاوار روز اوست بیارید امروز روز دیدار است چه که یزدان بی‌پرده پدیدار و آشکار بجان پاک بشتابید شاید برسید و بآنچه سزاوار است بی‌برید از آب پرهیزکاری خود را از آز و کردارهای ناشایسته پاک نمائید تا راز روز بی‌نیاز را بیابید روشنی نخستین در روز پسین پدیدار به سه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده بگو ای دوستان راه‌نما آمد گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راهها نمودار راه او است بیابید گفتار گفتار اوست بشنوید امروز ابر بخشش یزدان میبارد و خورشید دانائی روشنی میبخشد و بخود راه مینماید جوانمرد آنکه راههای گمان را گذاشت و راه خدا گرفت ای دوستان دست توانای یزدان پرده‌های گمان را درید تا چشم ببیند و گوش از شنیدن بازماند امروز روز شنیدنست بشنوید گفتار دوست یکتا را و بآنچه سزاوار است رفتار نمائید از گفتار پاری بگفتار تازی آغاز نمودیم

يا أَيُّهَا الْمَقْبِلُ اسْمِعِ التَّوَّابَ أَنَّهُ ارْتَفَعَ فِي سَجْنِ عِكَاءٍ وَ يَدْعُ الْعِبَادَ إِلَى اللَّهِ مَالِكِ الْإِبْجَادِ تَفَكَّرْ فِيمَا ظَهَرَ لَتَرَى مَا لَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الْفَضْلُ الْإِيَّامُ أَنْ يَمْنَعَكَ مَا فِي الْعَالَمِ عَنْ مَالِكِ الْقَدَمِ دَعِ الظُّنُونَ وَ مَظَاهِرَهَا وَ الْأَوْهَامَ وَ مَشَارِقَهَا مَقْبَلًا إِلَى اللَّهِ مَالِكِ الْمَبْدِإِ وَ الْمَآبِ هَذَا يَوْمُ الْبَصَرِ لِأَنَّ الْمَنْظَرَ الْأَكْبَرَ تَشَرَّفَ بِأَنْوَارِ ظُهُورِ مَالِكِ الْقَدَرِ الَّذِي أَتَى مِنْ سَمَاءِ الْبَيَانِ بِالْحُجَّةِ وَ الْبِرْهَانِ وَ هَذَا يَوْمُ السَّمْعِ قَدْ ارْتَفَعَ فِيهِ صَرِيرُ الْقَلَمِ الْأَعْلَى بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ اسْمِعْ وَ قُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِ وَ لَكَ التَّوَّابُ يَا مَالِكَ الرَّقَابِ

يا أَيُّهَا السَّائِلُ امْرُوزَ نَوْرِ نَاطِقٍ وَ نَارِ مُتَكَلِّمٍ وَ خُورْشِيدِ حَقِيقَتِ مَشْرِقِ جِهْدِ نَمَا شَايِدِ فَاثِرِ شَوَى بَآنِچِه سَزَاوَارِ يَوْمِ اللَّهِ اسْتِ اِگَرِ دَرِ آنِچِه ظَاہِرِ شَدِه تَفَكَّرِ نَمَائِي خُودِ رَا غَنِيّ وَ مُسْتَغْنِيّ اِزِ سَوَالِ مَشَاہِدِه کُنِي حَقِّ مُقَدَّسِ اسْتِ اِزِ ظُنُونِ وَ اَوْہَامِ وَ مَشِيَّتِ وَ اِرَادَةُ اِنَامِ بَا عِلْمِ يَفْعَلِ مَا يَشَاءُ وَ رَايَةُ يَحْكُمِ مَا يَرِيْدِ اَمَدِه حُجَّتِ وَ بَرْہَانِ فَوْقِ مَقَامَاتِ اِہْلِ اِمْکَانِ ظَاہِرِ فَرْمُودِه آيَاتِشِ دَرِ کُتُبِ وَ صَحُفِ وَ زَبَرِ وَ الْوَاحِ مَوْجُودِ وَ مَشْہُودِ وَ بَيِّنَاتِشِ دَرِ سُوْرِ مُلُوکِ وَ رُئِيسِ ظَاہِرِ وَ هُوِيْدَا لَيْسَ لِأَحَدِ اِنْ يَجْرِبُ الرَّبَّ أَنَّهُ يَمْتَحِنُ الْعِبَادِ کَيْفِ يَشَاءُ اِگَرِ فِي الْحَقِيقَةِ بِيَصْرِ اِنصَافِ دَرِ آنِچِه ذِکْرِ نَمُودِيْمِ مَشَاہِدِه نَمَائِي وَ بِسْمَعِ عَدْلِ اَصْغَا کُنِي بِکَلِمَةُ مُبَارَكَةِ

رجعت اليك يا مولی العالم منقطعاً عن الأمم ناطق شوی بشنو ندای مظلوم را قدم از مقامات ظنون و اوهام اهل امکان بردار و بر لامكان گذار لتسمع تغرّدات طيور العرش و تغنیات عنادل العرفان على اعلى الأغصان نسأل الله ان يؤیّدك و یوفّقك على ما یحبّ و یرضی أنّه هو مولی الوری و ربّ العرش و الثّری لا اله الاّ هو الفرد الواحد العلیم الحکیم اذا اخذک جذب التّداء من الأفق الأعلى قل

الهی الھی اشهد بوحدانیّتک و فردانیّتک و بعزّک و عظمتک و سلطانتک انا عبدک و ابن عبدک قد اقبلت الیک منقطعاً عن دونک و راجیاً بدائع فضلك اسألك بأمطار سحاب سماء کرمک و بأسرار کتابک ان تؤیّدنی على ما تحبّ و ترضی ای ربّ هذا عبد اعرض عن الأوهام مقبلاً الى افق الايقان و قام لدى باب فضلك و فوّض الأمور الیک و توکّل علیک فافعل به ما ینبغی لسماء جودک و بحر کرمک انّک انت المقتدر العلیم الحکیم اشهد یا الھی بأنّک اعلم بی متى قدر لی ما یقرّنی الیک و ینفعنی فی الآخرة و الأولى انّک انت مولی الوری و فی قبضتک زمام الفضل و العطاء لا اله الاّ انت الفضال الکریم البهّاء على اهل البهّاء الذین ما منعتهم ضوضاء الأمم عن مالک القدم قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ العرش العظیم

* * *

هو الشّافی الکافی المعین الغفور الرّحیم

بک یا علیّ بک یا وفیّ بک یا بهیّ انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا سلطان بک یا رفعان بک یا دیان انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا احد بک یا صمد بک یا فرد انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا سبحان بک یا قدسان بک یا مستعان انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا علیم بک یا حکیم بک یا عظیم انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا رحمن بک یا عظیمان بک یا قدّران انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا معشوق بک یا محبوب بک یا مجذوب انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا عزیز بک یا نصیر بک یا قدیر انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا حاکم بک یا قائم بک یا عالم انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا روح بک یا نور بک یا ظهور انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا معمر بک یا مشهور بک یا مستور انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا غائب بک یا غالب بک یا واهب انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا قادر بک یا ناصر بک یا ساتر انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا صانع بک یا قانع بک یا قانع انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا طالع بک یا جامع بک یا رافع انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا بالغ بک یا فارغ بک یا سابع انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا نافع بک یا مانع بک یا صانع انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا جلیل بک یا جمیل بک یا فضیل انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي
بک یا عادل بک یا فاضل بک یا باذل انت الکافی و انت الشّافی و انت الباقي یا باقي

بك يا قيوم بك يا ديموم بك يا علّوم انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا عظّوم بك يا قدّوم بك يا كرّوم انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا محفوظ بك يا ملحوظ بك يا ملحوظ انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا عطوف بك يا رؤف بك يا لطوف انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا ملاذ بك يا معاذ بك يا مستعاذ انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا غياث بك يا مستغاث بك يا نفّاث انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا كاشف بك يا ناشف بك يا عاطف انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا جان بك يا جانان بك يا ايمان انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا ساقى بك يا عالى بك يا غالى انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا ذكر الأعظم بك يا اسم الأكرم بك يا رسم الأقدم انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا سبّوح بك يا قدّوس بك يا نزّوه انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا فتّاح بك يا نصّاح بك يا نجّاح انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا حبيب بك يا طيب بك يا جذيب انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا جلال بك يا جمال بك يا فضّال انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا واثق بك يا عاشق بك يا فائق انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا وهّاج بك يا بلاّج بك يا بهّاج انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا وهّاب بك يا عطّاف بك يا رافّ انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا ثابت بك يا نابت بك يا ذاوت انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
بك يا نافذ بك يا لاحظ بك يا لافظ انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
يا ظاهر مستور يا غائب مشهور يا ناظر منظور انت الكافى و انت الشّافى و انت الباقي يا باقى
يا قاتل عشّاق يا واهب فسّاق
يا كافى بك يا كافى
يا شافى بك يا شافى
يا باقى بك يا باقى
انت الباقي يا باقى

سبحانك اللهم يا الهى اسألك بحدودك الذى به فتحت ابواب الفضل و العطاء و به استقرّ هيكل قدسك على عرش
البقاء و برحمتك التى بها دعوت الممكنات الى خوان مكرماتك و انعامك و بعنايتك التى بها اجبت فى نفسك من قبل كلّ من
فى السّموات و الأرض فى حين ظهور عظمتك و سلطنتك و طلوع عزّ حكومتك بكلمة بلى ك و بهذه الأسماء الحسنى
الأعظم و بهذه الصّفات العليا الأكرم و بذكرك العلىّ الأعلى و بجمالك الألفى و بنورك الخفىّ فى سرادق الأخرى
و باسمك المتممّص بقميص البلاء فى كلّ صباح و مساء ان تحفظ حامل هذه الورقة المباركة ثمّ الذى يقرأها ثمّ الذى يلقي
عليها ثمّ الذى يمرّ فى حول بيت التى هى فيها ثمّ اشف بها كلّ مريض و عليل و فقير عن كلّ بلاء و آفة و مكروه و حزن ثمّ
اهد بها كلّ من يريد ان يدخل فى سبل هدايتك و مناهج فضلك و غفرانك
و أنّك انت العزيز الكافى الشّافى الحافظ المعطى الرّؤف الكريم الرّحيم

بنام خداوند یکتا

بگو ای دوستان کذب قبل محبوب بعد را آویخت و برصاص ظلم شهید نمود تفکر در نفوس کاذبه خائنه که باسم صدق و امانت و زهد و ورع مابین ناس ظاهر بودند نمائید تا از فزع این یوم اکبر محفوظ مانید یکی ذکر جابلقا نمود و دیگری به جابلقا اشاره کرد و کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرر معین نمود بی انصافی ناحیه مقدسه ذکر کرد و بی انصاف دیگر کلماتی باو نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب و علت شد که سلطان مدینه احدیه را بتمام ظلم شهید نمودند اگر ید قدرت الهی جمیع حجابات را خرق نماید امور تازه مشاهده نمائید و کلمات بدیعه اصغا کنید حال یک کلمه میفرماید که شاید آن کلمه سدی شود مابین صدق و کذب و آن کلمه اینست طهروا اذانکم عما یتکلم به الذین ینسبون انفسهم الی البیان و یکفرون بمنزله و سلطانه و مرسله چه که این نفوس محتجبه بعینه بر قدم آن نفوس حرکت مینمایند طوبی از برای چشمی که ببیند و ادراک نماید او از اقوی الناس و اقدرهم لدی الحق مذکور است استمعوا ما نطق به مبشری من قبل قال و قوله الحق نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کل بیان محض عنایت و شفقت این اذکار از قلم مختار جاری احفظ و قل لک الحمد یا اله العالمین حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مرحومه میشمردند و افضل اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قاتل شود باینکه موعود متولد میشود کافر است و از دین خارج این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ما سواه فداه از فارس از صلب شخص معلوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذاً خسر الذین اتبعوا الظنون و الاوهام و امر بمثابه انوار آفتاب بر عالمیان ظاهر شد مع ذلک آن حزب غافله مردوده اعراض نمودند و بر قتل آن جوهر وجود قیام کردند ای اهل بهاء مالک اسماء میفرماید در این امور تفکر نمائید که شاید اصنام ظنون و اوهام را فی الحقیقه بشکنید و باوهام تازه که معرضین بیان بآن متمسک و متشبثند مبتلا نشوید بقوت و قدرت الهی بر امر قیام نمائید و عباد را از ظلم نفوس مشرکه و ظنون انفس کاذبه غافله حفظ کنید در اسرار مستوره تفکر نمائید تا حین ظهور اهل فرقان یعنی حزب شیعه از یوم الله و کیفیت ظهور مطلع نبودند گویا از بحر آگاهی بالمره بی نصیب بودند و از اشراقات آفتاب معانی محروم و ممنوع آنچه را بظنون و اوهام خود ادراک نمودند و بآن متمسک بودند امر الهی بر غیر آن جاری و ظاهر شد و آن نفوس موهومه که خود را اتقای خلق و ازهد عالم میشمردند بظلمی قیام نمودند که ملاً اعلی و اهل مدائن اسماء و ملکوت انشاء کل متحیر ماندند کذلک نطق القلم الاعلی فضلاً من عنده لتطلعوا علی ما ستر عنکم و تشاهدوا ما کان خلف الحجاب بما اکتسبت ایدی الذین هاموا فی هیماء الظنون و الاوهام و افتوا علی الذی اتی بالحق من لدی الله المهیمن القیوم

ای شاریان رحیق مختوم اسم قیوم میفرماید در فرقهئی که خود را ناجیه و مرحومه میشمردند ملاحظه کنید که عند ظهور امتحان از فرقه طاغیه باغیه منکره مردوده محسوب شدند و در کتاب الهی از قلم اعلی از مظاهر نفی مذکور و مسطورند انشاء الله باید اهل بهاء که از اصحاب سفینه حمرا در قیوم اسماء مذکورند باستقامتی ظاهر شوند که لائق این امر اعظم و یوم مبارکست امروز روز خدمت و استقامت است اگر طفلی بر این امر مستقیم ماند او اقوی از کل بیانست بشهادة الله و شهادة من ظهر من قبل و بشر الناس بهذا التبا العظیم در الواح عراق و ارض سر و سجن اعظم دوستان الهی را آگاه نمودیم و بظهور عجل و ناعقین و طیور لیل و کتاب سجین و الواح نار اخبار دادیم تا کل بشأنی مستقیم شوند که اهل عالم و ما عندهم قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیمه نباشند باید بمثابه جبال مشاهده شوند نه مانند اوراق که بهر ریخی متحرکند و باندک نسیمی

منقلب کذلک علّمکم العلیم و عرّفکم العارف الخیر و هداکم الی صراطه المستقیم جهد نمائید و بکمال عجز و ابتهاج از قویّ قدیر مسئلت کنید تا شما را مؤید فرماید بر امری که بطراز رضا مزین است و همچنین موفق دارد بر عملی که ذکر آن بدوام ملک و ملکوت در کتاب الهی باقی و پاینده ماند فرصت را از دست مدهید و وقت را ضایع مگذارید قسم بدریای علم لدنی که آنی از این ایّام افضل است از قرون و اعصار یشهد بذلک ربّکم المختار فی هذا المقام الکریم انشاءالله بنار محبّت رحمن حجابات مانعه را بسوزانید و بنور وجهش قلوب را منور دارید امروز روز این کلمه محکمه مبارکه است که از قبل لسان احدیه بآن تکلم نموده کلّ شیء هالک الا وجهه امروز یوم الله است و حقّ وحده در او ناطق لا یدکر فیہ الا هو این الأبصار الطاهرة الحیدرة و این القلوب المنيرة الفارغة امروز روز ابصار و آذان و قلوبست از حقّ بخواهید تا این سه را مالک شوید و از حجابات مقدّس دارید چه که حجاب رقیق بل ارقّ بصر را از مشاهده و آذان را از اصغا و قلب را از تفقّه منع نماید باین کلمه علیا که از قبل از قلم اعلی نازل شده نظر نمائید

ای پسران دانش چشم سر را پلک بآن نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود

ای دوستان امروز باب آسمان بمفتاح اسم الهی گشوده و بحر جود امام وجوه ظاهر و مّوّاج و آفتاب عنایت مشرق و لائح خود را محروم ننمائید و عمر گرانیامه را بقول این و آن تمام مکنید کمر همّت محکم نمائید و در تربیت اهل عالم توجّه کنید دین الهی را سبب اختلاف و ضغینه و بغضا ندانید لسان عظمت میفرماید آنچه از سماء مشیت در این ظهور منع اقدس نازل مقصود اتحاد عالم و محبّت و وداد اهل آن بوده باید اهل بهاء که از رحیق معانی نوشیده اند بکمال روح و ریحان با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشان را متذکّر دارند بآنچه که نفع آن بکل راجعست اینست وصیت مظلوم اولیا و اصفیای خود را عالم بمحبّت خلق شده و کل بوداد و اتحاد مأمورند باین کلمه مبارکه که از افق فم سلطان احدیه اشراق نموده ناظر باشید و ذکر نمائید کنت فی قدم ذاتی و ازلیّه کینوتی عرف حیی فیک خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی

ای اهل بهاء شما در اوطان و این مظلوم در سجن اعظم در حینی که در دریای احزان منغمس است هر یک از شما را بکلمات و بیاناتی ذکر مینماید که اگر حرفی از آن کلمات بر مرایای وجود ممکنات تجلّی نماید در کل کلمه انت المحبوب ظاهر شود بشائی که جمیع بیابند و قرائت نمایند این فضل بی منتها را از دست مدهید و آنچه در سبیل الهی بر این مظلوم و شما وارد شده از آن غافل نشوید قدر خود را بدانید و مقامات خود را باسم حقّ حفظ نمائید چه که مشرکین و منکرین و خائنین بلباس توحید و اقبال و امانت ظاهر شده اند و بکمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مشغولند انّ ربکم الرحمن یقول الحقّ و یخبرکم بالفضل و یشهدکم صراطه المستقیم سبل ناس را بگذارید و راههای غافلین را معدوم شمارید و بگوئید انه لا یمشی فی طرقکم و لا یعمل ما عندکم قد ظهر و اظهر صراطه المستقیم و عرّف کلّ منهجه القویم طوبی لنفس سرعت الی بحر رحمة ربّها و لأذن سمعت صریر قلمه الأعلی و لعین رأّت آیاته الکبری و للسان نطق بثنائه الجمیل قل ان ارحموا علی انفسکم و لا تتبعوا الذین کفروا بالله و آیاته و انکروا حجّته و برهانه و قاموا علی الاعراض بظلم مبین انه فی السجن الأعظم دعا الملوک و المملوک الی الاسم الأعظم الذی کان مکنوناً فی علم الله و مذكوراً فی صحف المرسلین

ای دوستان ذکر جمیع در کتب الهی بوده و خواهد بود و اگر بعضی از اولیای حقّ بلوح علیحده فائز نشوند بیقین مبین بدانند که اسمشان و توجّهشان و اقبالشان علی مراتبهم از قلم اعلی در کتاب مذکور و مسطور است از حقّ تأیید بخواهید تا بامری که سبب و علّت ذکر پاینده باشد فائز گردید انه یری و یسمع و هو العلیم الخیر دنیا را شائی نبوده و نیست عنقریب من علی الأرض بقبور راجع شوند فوالذی انطلق کلّ شیء بثناء نفسه که این دنیا و آنچه در او مشهود است نزد صاحب بصر بیک کلمه از کلمات الهی معادله نمینماید چه که او زائل و فانی بوده و خواهد بود و این بدوام اسماء و صفات دائم و باقی خواهد

ماند هیچ عاقلی بملاحظهٔ یوم او یومین نعمت باقیه الهیه را از دست نمیدهد براستی میگویم جان لم یزل و لایزال آهنگ گلشن مکاشفه و لقا داشته و دارد ولکن اوهام و آمال لاتغنی او را از ملکوت قرب منع نموده باید بنار ایقان و نور ایمان حجابات را بسوزانید و قلوب و افئده را منور دارید جهد نمائید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاریست بنوشید هر نفسی بآن فائز شد او از اهل بقا در صحیفهٔ حمرا مذکور است الحمد لله عنایت حق و الطافش مقبلین را بصراط مستقیم راه نموده و بعطیهٔ کبری و موهبت عظمی فائز فرموده قدر مقام خود را بدانید و در کلّ احوال آگاه باشید چه که گمراهان در کمین هادیان بوده و خواهند بود انّ ربکم الرحمن لهو العلیم الحکیم آیا در ارض طالب صادقی مشاهده شد که از فیض فیاض محروم شود یا قاصدی دیده شد که بصدق تمام مقصد اقصی را اراده نماید و از او ممنوع گردد لا ونفسه الحق و اگر بعضی از موحدین و مقربین و مخلصین بر حسب ظاهر امری را طلب نمودند و بآن فائز نشدند این نظر بحکمتهای بالغه الهی بوده باید محزون نباشند چه که از برای هر امری میقاتی مقرر و مقدر است اذا جاء الحین یظهر بالحق من لدی الله ربّ العالمین افرحوا یا اولیاء الله و اصفیائهم بما یدکرکم قلمی الاعلی فی هذا اللیل الذی فیه ینطق لسان العظمة انه لا اله الا هو المؤید الناصح الفرد العزیز الحمید طوبی لمن فاز بالاستقامة الکبری انه من اهل الفردوس الاعلی فی کتاب الله مالک الاسماء و فاطر السماء الذی ظهر بالحق بسلطان مبین ایاکم ان تمنعکم حجابات الاسماء عن سلطانها و منزلها و میدعها تمسکوا بحبل عنایة ربکم الرحمن و تشبثوا بذیله المنیر من عمل ما امر به یصلینّ علیه الملاء الاعلی و اهل جنة العلیا و الذین سکنوا فی قباب العظمة امرأ من الله العزیز الحمید کذلک ذکرکم المظلوم اذ کان فی السجن الغافلین و علمکم ما یقرّبکم فی کلّ الاحوال الی الله المقتدر المهیمن العزیز الفرید انا نوصی کلّ بالحکمة و البیان فی امر ربهم الرحمن کما وصیناهم من قبل انه لهو الناصح الامین تلک کلمة انزلناها فی الواح شتی ینبغی لکلّ من آمن بالله فی هذا الظهور ان یتمسک بها و یکون من الراسخین و نهینا کلّ عن کلّ ما لا یحبّه الله و امرناهم بما تفرح به افئدة الأمم انه لهو المشفق الکریم عاشروا یا احبائى بالروح و الریحان کلّ الأدیان ایاکم ان تجعلوا کلمة الله علة لاختلافکم او سببا لظهار البغضاء بینکم قل اتقوا الله یا ملاء الارض و لا تكونوا من الغافلین انه یأمرکم بما تجدون منهم عرف الروح لو کنتم من العارفین البهاء علیکم و علی من معکم و یحبکم و یخدمکم و یسمع منکم ما رقم من القلم الاعلی فی هذا الأمر المبرم الظاهر المبین

* * *

بسم الله الأقدس العلیّ الأبهی

تالله بالبلاء زاد حبّ البهاء علی شأن ما منعه عن ذکر مالک الاسماء و فاطر السماء و فی کلّ الأحيان یدعو اهل الاکوان الی ربهم الرحمن فیا حبذا هذه النار الّتی کلّما یمسّها الماء یزداد لهیبها فی حبّ ربّه المقتدر العلیّ العلیم و قبل الذلّة لعزّ من علی الارض و اختار السجن لنجاة العالمین سیاحی امری عظیم عظیم لا یمنعه جنود السموات و الارضین لو تجد حلاوة ذکر ربک فی آیه من آیاته لتضعق فی الحین و اذا قمت تقول

اشهد یا الهی بأن سبق ظهورک مطالع الوحی و مشارق الالهام و فی کلّ حرف عمّا یدعّی من فمه ستر ما یحیی به العالمون ای ربّ انه سکن فی ارض البلاء بعد الذی باسمه عمرت السموات و الارض کذلک ارتکبوا عبادک الظالمون ان اشتعل بحرارة حبّی علی شأن ینبغی لهذا الظهور الذی به اضاءت وجوه المقربین و اذکر من قبلی من ارادنی ثم اشربه کوثر فضلی من انامل عنایتی لیجذبه الی افق رحمتی و مطلع اسمائی و مقرّ عرشی العظیم و الحمد لله ربّ العالمین

جناب اسم الله الجمال عليه من كل بهاء ابهاه

١٥٢١

هو المشفق العطوف الغفور الرحيم

تالله يا اسمي الجيم قد قرئ لدى العرش كتابك و وجدت منه نفحات حبك لله يشهد بذلك قلبي الأعلى في هذا الليل الذي فيه ينطق جمال القدم بما تضوع منه عرف الحياة بين العالمين و أنك اذا فزت به قم و قل لك الحمد يا اله العالمين
ان يا اسمي الميم ان استمع النداء من شطر السجن لعمري ان لسانى يشهد بحبك لله و باقبالك اليه ان اطمئن بفضل ربك و قل لك الثناء يا محبوب العالمين

ان يا اسمي الألف تشهد الف الابداع بانك انت الذي سمعت النداء و اقبلت الى الأفق الأعلى و تمسكت بالمعروف و استقمت على حب مولاك اذ كان مضطرباً كل قوى امين

ان يا اسمي اللام ان ربك العالم يناديك من مقر عرشه العظيم و يشهد لك بما تقر به عينك و يستر به قلبك و يأخذ عرف العناية كل صغير و كبير لا تحزن من شيء انه يسمع و يرى و ينزل لك ما تفرح به قلوب العارفين لعمري لو تجد نفحات هذه الآيات لتطير من الاشتياق و تصيح في البيت لك الفضل يا من في قبضتك ملكوت السموات و الأرضين انا خلقناك و ربيناك و اسمعناك و اربناك منظري الكريم

يا اسمي الجمال عليك بهاء الله في كل حين و بعد حين و قبل حين انت الذي تمسكت بالجبل الأعظم و حملت الرزايا في حب الله رب العالمين انا كنا معك اذ دخلت في السجن و كانت معك انفس معدودات ان ربك لهو البصير الخبير
ان اذكر من سمى بعلي قبل اكبر انه ممن وفى بميثاق الله و عهده و استشهد في سبيلي المستقيم انا نذكره في هذا الحين و نقول عليك بهاء الله و بهاء من في الملا الأعلى و بهاء الذين فازوا بهذا الأمر البديع يا على قبل اكبر أنك انت دخلت الرمس و محبوب العالم يذكرك في هذا المقر الرقيب انت الذي توجهت الى وجه مولاك و قطعت البر و البحر الى ان دخلت شاطئ البحر الذي ينادى كل قطرة منه قد تم الميقات و اتى الرحمن بسلطان مبين و اقبلت الى افق الظهور و قمت لدى الباب و فزت بأنوار الوجه و سمعت نداء الله المهيمن العزيز الحميد و كنت في جوار رحمته اياماً معدودات ثم رجعت باذنه و دخلت السجن في حبه ان ربك لهو الشاهد السميع طوبى لمن يذكره بعده بما نطق به القلم الأعلى في هذا المقام المنيع
نشهد انه ممن انفق روحه في حب مولا في يوم فيه زلت اقدام العارفين انا نذكره و الذين معك ليشهد الكل بفضل الله و رحمته انه لهو المعطى الغفور الكريم ثم نبشرك بفضل آخر ان ربك لهو المبشر الخبير انا قد غفرنا اخاك الذي صعد الى الله و نشهد انه ممن اقبل الى الأفق الأعلى و بلغ الغاية القصوى كل ذلك من فضلى عليك لتكون من الشاكرين انه في الأفق الأبهى يشهد بذلك لسان عظمتي في هذا المقر المنير

انا نذكر في هذا المقام من سمى بعلي قبل نقى ليقى ذكره بدوام اسم الله الملك المقتدر العزيز الحميد ان يا قلم الأعلى ان اذكره بالروح و الريحان ثم اشهد له بما شهد له الرحمن ان ربك لهو المعلم الأمين قل طوبى لك يا من صعدت الى الرقيق الأعلى و توجهت الى المقام الأسنى اشهد أنك قد سمعت النداء و اقبلت و آمنت و كنت من الفائزين انت الذي ما

منعتك شؤونات الخلق عن الحقّ قمت على الذكر و التّناء بين ملائ الانشاء و توجّهت بوجهك الى وجه الله المشرق من هذا الأفق المنير طوبى للذين فازوا بهذا المقام و نعيماً لكلّ مقبل اقبل الى الله العزيز الجميل

ثمّ نذكر من سمّى بعندليب الّذى طار في هواء محبّة الرّحمن و فاز بظهور الله في يومه البديع انا نذكره بأحسن الذكر و نرسل اليه نفحات الآيات من هذا المقام الّذى فيه ينطق لسان العظيمة الملك لله العزيز المنيع يخاطبه جمال القدم و يقول عليك ثناء الله يا من كنت ناطقاً بذكر ربّك و عليك بهاء الله يا من كنت ناظراً الى مشرق فضل ربّك العليم كذلك ذكرنا الّذين سمعوا نداء الله و اقبلوا اليه بقلوبهم و شهدوا بما شهد الرّحمن اذ استوى على عرشه العظيم نعيماً لهم و طوبى لهم بما فازوا في هذا الحين بكوثر ذكر ربّهم المقتدر القدير هل تعادل بهذا الفضل كنوز العالم لا واسمى الأعظم ولكنّ التّاس اكثرهم من الرّاقدين

بشارة بعد بشارة بما توجّه وجه القدم من شطر سجنه الأعظم الى من سمّى بمحمّد قبل على الّذى فاز بعرفان الله مالک الایجاد انا نذكره بلحن الله ربّ الآخرة و الأولى بذكر تمرّ به رائحة القميص بين العالم و يتضوّع عرف الرّحمن في الامكان انت الّذى اقبلت الى قبلة الآفاق و آمنت بالّذى اعرض عنه اكثر العباد طوبى لك بما فزت برحيق الحيوان الّذى ادارته انا مل عطاء ربّك الرّحمن بين الامكان اشهد أنّك تقرّبت و توجّهت و عرفت و اخذت و شربت باسم الله مالک الأديان هل من ذی اذن لیسع لحن الله هل من ذی بصر ليشاهد انوار الوجه هل من ذی شمّ يجد رائحة الفرع الّذى علّق على ظهر الله المقتدر العزيز المّنان انت في الرّقيق الأعلى و ربّك الأبهى يراک و یذکرک لیكون ذکره آية لمن في الابداع

يا جمال قد سمعنا منك ما كان شاهداً لخضوعك لله و خشوعك لوجهه و عجزك و ابتهالك لدى الله المقتدر العزيز الوهاب أنّه يكون معك في كلّ الأحيان و یذکرک و الّذين معك أنّه لهو العزيز البصّار و نکبر من هذا المقام الأعلى و المقرّ الأسنى على اهلك و من نسب اليک انّ ربّک لهو المبین المختار لا یعزب عن علمه من شیء یذکر من یشاء بما یبقی به ذکره بدوام ملک الله مالک الأنام ای جمال کتابت بلحاظ مالک اسماء فائز و جواب آن از سماء مشیت الهی نازل بشأنی که هر کلمه آن شهادت میدهد بر فضل محبوب عالم و عنایت او ان اشهد و کن من الشّاكرين و مخصوص هر یک از اسماء که در کتاب آن جناب بود آیات بدیعہ منیعہ نازل ای جمال قسم بشمس محبت که از افق عالم مشرقست و بأعلى الضّیاء و ابهى النّور ظاهر و باهر که اگر جمیع ناس در ساعتی از ساعات بقلوب مقدّسه مطّهره توجّه نمایند و نداء الله را اصغا کنند و اطوار اوراق سدره منتهی را مشاهده نمایند البتّه کلّ از فیض بحر اعظم محروم نمانند و در این فجر منیر بعنایت حقّ فائز گردند و لكن انّهم فی غفلة و ربّک هو الشّاهد الخیر اهل خانه و منتسبین شما جمیع لدى العرش مذکورند و جمیع بعنایت الهی فائز شده و میشوند لا تحزن من شیء قد قدرّ لك ما تفرح به القلوب انّ ربّک لهو الصّادق المخبر الأمين

يا اسمی الجمال قد توجّه في هذا الحين وجه ربّك الى من سمّى بیزرک لیجد نفحات الوحی و ينطق بثناء ربّه الخیر انّ الّذى توجّه الى الله أنّه يتوجّه اليه فضلاً من عنده و انا العليم من نطق بهذا الاسم الأعظم یوقن بأنّه کان مذکوراً لدى العرش یشهد بذلك ربّک و انا الشّهید کبر من قبلی على وجهه قل تالله قد فزت بالفوز الأعظم اذ ذکرک مالک القدم فی هذا اللّوح الحفیظ ان افرح بفضل مولاک ثمّ اشکره انّ ربّک لهو السّميع هذا يوم فيه انجذبت الأشياء من نداء مالک الأسماء و یسمع من کلّ ذرّة من الذّرات تهلّل و تکبّر و تتحرّک شوقاً الى ظهور الله فی هذا المقام المبین یا جمال ان اشهد ثمّ انظر ثمّ اذکر ما رأیت بعینک اذ كنت قائماً لدى الباب و کان متوجّهاً اليک وجه الله ربّ العالمين ان افرح بفضلی ثمّ عنایتی ثمّ مواهبی و رحمتی الّتی سبقت الأشياء و بحر کرمی الّذى احاط العالمين و ما ذكرت فی الّذين اقبلوا الى المظلوم بشّرهم بذکری ایّاهم لیكونن من الفرحين قد عرض لدى العرش العبد الحاضر کلّ اسم کان مذکوراً فی کتابک و نزلنا له ما فاح به عرف الفضل بين السموات و الأرضين طوبى لهم بما فازوا بعرفان الله فی ایّامه و تمسّکوا بحبله المنیر

يا اهل الطّاء لعمر الله انّ المقصود يذكركم و يناديكم من هذا المقام البعيد و يدعوكم الى مقام لا يأخذه الفناء انّ ربّكم العليم لهو الشّاهد الأمين قد ذكرناكم مرّة بعد مرّة ان افرحوا بفضل ربّكم و كونوا من الشّاكرين ان ابشروا بما توجّه اليكم وجه الله من هذا الأفق البديع قولوا لك الحمد يا اله العالم و مالك القدم بما تحرّك باسمنا قلمك الأعلى و تضوّع منه عرف عنايتك لهؤلاء العباد نشهد أنّك انت الفضّال و نحن من السّائلين

و ما ذكرت في اهل الهاء و الميم أنّا نزّلنا لهم الآيات فضلاً من لدنّا و انا الكريم و نزّلنا لملة الكليم في هناك ما اردته من فضل ربّك الرّحيم و نذكر اهل الشّين و السّين و الميم الذين فازوا برحيق البقاء الذي فكّ ختمه باصبع ارادة مالك الانشاء طوبى لهم ثمّ طوبى لهم و حسن مآب ان يا احبائي في الشّين تالله قد ذكركم مالك الأسماء بآيات لا يراها المحو في ممالك الابداع انّ مالك الاختراع يشهد بذلك و عن ورائه كلّ عارف علّام

يا رضا قد سمعت النداء مرّة بعد مرّة ان استمع في هذه الكرة الأخرى و توجّه بالوجه الأطهر الى المنظر الأكبر و بالقلب الأنور الى افق ظهور ربّك العزيز الوهاب قل

لك الشّاء يا مالك البقاء و لك الذّكر يا من بيدك زمام الايجاد اشهد أنّك قد قرّبتني و شرّفتني و عرّفتني و اسمعتني ندائك الأحلى في ملكوت الانشاء و أنّك انت الكريم الفضّال أسألك بالاسم الأعظم بأن تجعلني ناطقاً بذكرك و تؤيّدني على الاستقامة الكبرى على امرك الذي به انقلبت الأسماء و ناحت قبائل الأرض كلّها إلّا من شاء كرمك الذي احاط الامكان و نذكر الذين في هناك ليحرّكهم عرف آيات ربّهم الرّحمن و نكبّر من هذا المقام على وجوههم و نوصيهم بما ينبغي لهذه الأيام

ان يا قلمي الأعلى ان اذكر من سمّي بطالب ليفرح بذكري و يكون قائماً على خدمة هذا الأمر الذي به زلّت الأقدام يا طالب ان استمع نداء المظلوم تالله أنّه ما اراد لك إلّا ما يقربك الى الله ربّ الغيب و الاجهار ان اعمل بما وصّيناك من قبل بلسان الصّدق ثمّ تشبّث بذيل رحمة ربّك فائق الأصباح قل

اي ربّ لك الحمد بما عرّفتني و علّمتني و اشهدتني قد توجّهت اليك بكليّ و أسألك بأن لا تدعني بنفسى و أنّك انت المقتدر المنان

و نذكر احبائي في السّين قل ان افرحوا بذكري و ثنائى لعمر الله ييقى لكم ما جرى من هذا القلم الذي شهد أنّه لا اله إلّا انا المقتدر العزيز الفضّال أنّا نراكم في حبّ الله و امره و نوصيكم بالاستقامة الكبرى لأنّ بها ترتفع اعلام النّصرة بين الأرض و السّماء و يغرد عندليب البقاء في الأجواء أنّه لا اله إلّا هو المقتدر على الأكوان خذوا رحيق البيان باسمى ثمّ اشربوا منه بذكري الذي احاط الجهات طوبى لكم بما تشرّفتم بذكر الله و توجّهتم في يوم فيه زلّت الأقدام

يا قلمي توجّه الى اهل الميم الذين شربوا رحيق العرفان في أيّام الرّحمن و فازوا بهذا الذّكر الجميل أنّا سمعنا نداء كلّ واحد منكم و نراكم على ما انتم عليه فضلاً من لدى الله العليم الخبير

انّا نذكر من سمّي بعلى (ملاً على جان) في ملكوت الأسماء ليسمع نداء ربّه الكريم ان يا على ان استعدّ لاصغاء نداء ربّك الأبهى الذي ارتفع من هذا الأفق الأعلى و المنظر الأسنى لتشهد بما شهد الملأ الأعلى انّ ربّك لهو المبين العزيز الحميد قم على خدمة مولاك على شأن يتحرّير به ما سواك كذلك يأمرك قلم الأمر من هذا المقام المنير تمسّك بالعروة الاستقامة و تشبّث بذيل رحمة ربّك و قل

يا اله الأسماء و فاطر السّماء و المهيمن على الأشياء أسألك باسمك الذي به انكسر ظهر الأصنام بأن تجعلني ناطقاً بذكرك و ذاكرأ بين خلقك ثمّ ايّدني على خدمة امرك أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا اله إلّا انت العليم الحكيم

ان يا على اذا ارتفع نعيق ناعق في هناك دعه بنفسه و توجه بقلبك الى افق ظهور ربك العزيز الحميد كذلك جرى اسمك من لسان المظلوم و نزل لك ما يبقى به اسمك بين السموات و الارضين
و نذكر من سمى بالباء و الزاء ثم الراء و الكاف (سيد آقا بزرگ) لياخذه جذب آيات ربه على شأن يقوم و ينادى تالله قد ظهر المحبوب و اتى الرحمن بعرشه العظيم قل يا قوم لا تضيعوا امر الله بينكم دعوا ما عندكم و خذوا ما اتاكم من لدى الله رب العالمين هذا يوم لا تنفعكم خزائن العالم و لا اعانة الأمم توكلوا على الله و توجهوا الى افقه المنير كذلك يعلمك ربك لتذكره بين عباد و تكون من الراسخين

توجه وجه القدم الى ارض التون و يذكر الذين آمنوا بالله رب ما كان و ما يكون يا محمد (شيخ محمد) ان افرح بما يذكرك الفرد الأحد من هذا المقام الأعلى لتقوم على ذكر مولاك الذي سجن في سبيل الله المهيم القیوم قل تالله قد جعل الله السجن قصراً من الياقوت و ينطق فيه مالک الملكوت انه لا اله الا انا العزيز المحبوب كن مستقيماً على حب مولاك لأن التاعق ينق بين العباد دعه بنفسه و تمسك بحبل الله رب الغيب و الشهود كذلك جرى من قلم الرحمن ماء الحيوان ان اشرب و قل لك الحمد يا اله العالم و لك الشكر يا مالک الوجود

ان يا محمود يذكرک ربک من هذا المقام المحمود و ينادیک بنداء لو يجد من في الوجود عرفه ليدعن ما عندهم و يطيرن في هواء محبة ربك العزيز الودود اذا فزت بآيات الله ان احفظها ثم اقرأها في الليالي و الأيام لعمر الله تستضيء بها الآفاق و تستنير بها القلوب اياك ان تحزنك شؤونات العالم كن ناظراً في كل الأحوال الى هذا الأفق الذي منه ينادى الاسم الأعظم الملك لله مالک الملوك قل يا عباد الرحمن هل بينكم من ذی سمع لسمع نداء الله و هل بينكم من ذی بصر لينظر ما ظهر في يوم الموعود قل انه يكتب لمن اراد اجر لقائه كذلك قضى الأمر في لوح محفوظ كم من عبد تقرب و ما فاز و كم من عبد فاز باللقاء اذ كان في مقام بعيد كذلك يعلمكم الله فضلاً من عنده انه لهو العليم الحكيم

انا نذكر الذين آمنوا بالله في ارض زينت باسم الميم (مازندران) في هذا اللوح المنيع يا اهل الميم و الزاء ان افرحوا بذكر الله و توجهوا بقلوب نوراء الى مشرق الطور الذي فيه ينادى مالک الظهور الملك لله الفرد الواحد العليم الخبير انا نذكر الذين شربوا رحيق الوحي و فازوا بعرفان الله في هذا الفجر المنير طوبى لكم بما سمعتم و اقبلتم و آمنتم بالله رب العالمين انتم في مقاعدكم و لسان المظلوم يذكرکم من هذا المقر الذي يطوفه الملاء الأعلى ثم اهل مدائن الأسماء و الذين يطوفون حول عرش عظيم هنياً لكم و مريئاً لكم يا اصفیاء الله و احبائه طوبى لوجهكم بما توجهت و لقلوبكم بما اقبلت و لنفوسكم بما طارت و لعيونكم بما رأت و لألسنكم بما نطقت بثناء الله الملك الحق المبين انا نوصيكم بالاستقامة على امر الله لأنها تنفعكم في الدنيا و الآخرة ان ربكم الرحمن لهو العليم خذوا كأس الحيوان باسمی الرحمن رغماً للذين كفروا بالبرهان اذ ظهر من لدى الله العزيز الجميل ثم اشربوا منه تارة باسمه و طوراً بذكری البديع المنيع كذلك يذكرکم من سجن في سبيل الله و كذلك يذكرکم من استقر على هذا المقام الكريم البهاء عليكم من لدى الله مقصود العارفين و الحمد لله رب العالمين

روحي لحببكم الفداء و لخدمتكم الفداء بعد از زیارت کتاب آن حضرت که فی الحقیقه مطلع سرور و مشرق ابتهاج بود لدى العرش حاضر و جمیع تلقاء وجه عرض شد و فی الحقیقه نفحات محبوبه از آن نامه مبارکه در هبوب بود دیگر احتیاج دلیل و برهان نیست نفس آیات منزله از سماء مشیت الهیه شاهد و گواهیست بر فضل اکبر و عنایت کبری لذا باید در کل احیان بکمال فرح و سرور محبوب امکان را ستایش نمائید این عبد که بعد از نزول آیات منیعه بزبان کلیل عوض آن حضرت نیستی و فنا و عدم استحقاق این عباد عطایای لایحسیه الهیه را اظهار نمودم و بصد هزار لسان شکر مینمایم محبوب عالم را چه که

کمال الطاف نسبت بآن حضرت ظاهر فرمود انّ الخادم يشكره بلسان كلّ الأشياء و ذرّات العالم و رمول البيداء و بصدهزار عجز و نیاز استدعا مینمایم که لدى الله مقبول واقع شود باری فضل حقّ نسبت بآن جناب زیاده از ذکر این فانی بوده و خواهد بود و بهر یک از اسامی که در نامه آن حضرت بود واحداً بعد واحد آیات بديعه منيعه از سماء عنایت رحمانیه نازل و ارسال شد انشاءالله بصاحبانش برسد تا از سلسیل وحی بنوشند و از کوثر بیان رحمن قسمت برند هنیئاً لهم و از برای بعضی از نفوس مذکوره الواح الهیه متتابعاً مترادفاً رفته و مخصوص جناب ملا علی جان یک لوح بديع منيع از سماء بیان نازل و از قبل ارسال شد ولکن عجبت از بعضی از نفوس که در اخذ الواح مخصوص احبای الهی بسیار ساعی و جاهدند و بعد از اخذ بعضی میرسانند و بعضی نگاه میدارند از حقّ میطلبم کل را بدیانت و امانت موّقف فرماید فاه آه ثمّ آه آه عین الخادم تبکی بما ورد علی هیکل الأمانة بين البرية لو كنت مأذوناً لذكرت ما ينوح به العالم ولكن استر و اصبر انّ ربّي لهو السّتر الصّبار الغفور الکریم

و عرض دیگر آنکه جواب عریضه مانکجی صاحب از سماء مشیت نازل و ارسال شد و چون بلسان پارسی نازل شده شاید در بعضی اثر نماید و ثمر آن ظاهر شود این عبد از روی آن سوادى بخطّ نسق نوشته و ارسال داشت که هر یک از دوستان بخواهند از روی آن سواد بردارند تا اصل لوح بی نقص و عیب بصاحبش برسد باری اگر سواد آن نوشته شود و تصحیح شود و ببعضی داده شود شاید ثمر نماید ولکن در جمیع احوال بمقتضای حکمت عمل فرمائید قسم بعرف قمیص که اگر جمیع ناس مستعدّ بودند همین یک لوح کفایت مینمود

و اینکه مرقوم داشته بودید که جهره حرکت فرمائید و یا در ستر باشید تلقاء عرش عرض شد فرمودند ستر بهتر است و آسوده‌ترید عجبت که هنوز مردم مطلع نشده‌اند که مطلع وحی الهی و مشرق امر ربّانی مقصودش فساد و نزاع و جدال نبوده و نیست ای کاش عرف اراده حقّ را اقلّ من سمّ الابرّة ادراک مینمودند در این صورت یقین مینمودند که آنچه اراده فرموده اعزّ از کبریت احمر و اعلیٰ عمّا خلق فی الأرض بوده چون بوئی از گلزار اراده حقّ نبرده‌اند اینست که خوفاً لأنفسهم متعرّض اولیای حقّ شده و میشوند در جمیع امور و احوال ناظر بحکمت باشید و شایسته نیست نسبت بدولت حال احدی بکلمه نالایقه تکلم نمایند فی الحقیقه با اعراض علما و قساوتی که آن نفوس را اخذ نموده حضرت سلطان بسیار خوب سلوک فرموده در هر صورت دولت رعایت اهل ملّت را مینماید چه که ارتکاب امری که سبب ضوضاء عامه خلق شود نزد دولت مقبول نبوده و نیست چه که باید حفظ تخت و بخت خود نماید این قدر معلوم آن جناب بوده که در منظر اکبر ذکر سلطان بنیکوئی شده اگر یکی از این علمای مظلوم سلطان میشد آن وقت قدر همه سلاطین نزد شما معلوم و واضح میگشت کاش شیخ حسین ظالم و مظلوم شیراز را میدیدید یکی اسمش مظلوم که صدهزار ظالم پناه برده و میرد بخدا از شرّ او و ظلم او کذلک یککلمک ربّک و یمرح لتفرح و یفرح کلّ عبد بصیر انتهى

و اینکه در باره محمد تقی نوشته بودید بلی چند یومی بساحت اقدس وارد و مشرف شد و در هنگام رجوع مخصوص باو فرمودند که متوجّه باش تا شیاطین ترا از علّیین بسجّین نبرند یعنی مضمون کلام مبارک این بود و حال این عبد امیدوار است که راجع شود اگر کسی او را دید بگوید تو بنده خدا و من بنده خدا با کمال فقر و نیستی میگویم که قسم بآفتاب تقدیس که بر تو مشتبه شد و فریب خوردی و از تو میطلبم که رجوع نمائی و چندی در آن ارض با آن نفوس معاشرت کنی ولکن با کمال بصیرت باشی تا بر تو معلوم شود آنچه بر تو مجهولست الیوم آن مرتبه رفتی ولکن ملتفت نشدی این عبد دوازده سنه با او بوده و بامر حقّ بخدمت او مشغول یا لیت کنت معی و عرفت ما عرفته و این چند کلمه لله ذکر شد که شاید رحيق اصفی را تبدیل نمائی و بکأس غبرا معاوضه نکنی و الأمر بيد الله یسقی و یمنع انه لهو المقتدر علی ما یشاء

و اینکه مرقوم فرموده بودید اگر عرایض قبل جواب دارد ارسال شود آنچه از سماء عنایت نازل قبل و بعد و حین همه را کفایت خواهد نمود و اینکه مرقوم فرموده بودید که الواح نارینه از برای بعضی آورده بود اگر همان الواح را صاحبانشان در آن

تفکّر نمایند شهادت بر غفلت کاتب می‌دهند و ملتفت میشوند

و ذکر آقا علی عسکر و شیرعلی و میرزا که در آخر کتاب آن حضرت بود عرض شد و نسبت بهر یک عنایات الهیه ظاهر و مشرق نسأل الله بأن يؤیدهم و یوفّقهم و یرزقهم خیر ما عنده انه لهو المعطی الکریم

حسب الأمر آنکه در ستر امور و ارسال پوسته بسیار جهد نمایند چه اگر شیاطین داخل و خارج مطّلع شوند که از ساحت اقدس اخبار میرسد البتّه فساد نمایند و شاید بعضی اظهار خدمت بخیالشان خطور نماید و بیعضی از امرا و وزرا اخبار دهند که شاید مقرب شوند در هر حال ستر لازم و واجبست و تأخیر جواب عرایض را سبب کلی این بوده و خواهد بود انتهی اگر قسمی شود این فقره مستور ماند همیشه الواح منیعۀ بدیعۀ مخصوص دوستان ارسال شود

عرض دیگر آنکه خدمت دوستان الهی یعنی نفوسی که بافق اعلی ناظرند و از رحیق استقامت آشامیده‌اند هر یک را از قبل این خادم فانی تکبیر ابدع اعلی برسانید ابن جناب عط علی و علی ایّه بهاء الله که ذکرش در کتاب آن حضرت بود تکبیر لایحصى از این عبد معلق بالطاف آن حضرت است و همچنین جناب کربلائى مهدی و سایر دوستان علیهم بهاء الرحمن و البهاء الأبهى علی حضرتکم و علی من معکم اهل سرادق عصمت ربّانیّه بابدع اذکار و اعلاها و ابهاها آن حضرت را ذاکر و بتکبیر امنع اقدس مکبر و همچنین دوستان ارض سجن کلاً و طراً عرض خلوص خدمت آن حضرت معروض میدارند

خادم

فی ۲۵ رمضان سنة ۱۲۹۵

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع

آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

۲ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع

آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

بسمی المنادی بین الأرض و السماء

تبارک الّذی انزل الآيات و جعلها آيةً من عنده و حجةً من لدنه و برهاناً من جانبه أنّه هو المقتدر علی ما يشاء يعطى و يمنع و هو الفرد الواحد العزيز المختار تبارک الّذی اظهر ما كان مکنوناً فی العلم و بعث من نطق بالحقّ امام وجوه العباد هو الّذی انطق عبده فی السّجن بذکره و ثنائه بحيث ما خوفه ظلم ظالم و لا نعاق کلّ ناعق انکر حقّ الله فی المبدأ و المآب

یا ابن ابهر قد حضر لدى المظلوم ما ارسلته الی من قام علی خدمة امر الله ربّ الأرباب طوبی لنفس حملت البلیا فی سبیل الله مالک يوم التّناد طوبی للسانک بما نطق بالحقّ و لوجهک بما توجهّ الی الله منزل الآيات هذا يوم فيه ظهر کلّ مستور و برز کلّ مکنون و نطق کلّ صامت رغماً للّذین کفروا بالله و انکروا حجّته الّتی احاطت من فی الأرضین و السموات

یا ایّها النّاطق باسمی و القائم علی خدمة امری اسمع ندائی من شطر سجنی أنّه یقرّبک و یهدیک الی النّبأ الأعظم الّذی به انصعق الوجود و اندکّت الجبال و انفطرت سماء الأديان اشکر الله بما وفّقک فی السّجن علی ذکره و ثنائه و اظهر ما کان مستوراً عن الأبصار یا ابن ابهر صدّهزار حمد مقصود عالم را که باسم اعظم ابواب افنده امم را گشود باسمش خوف را باطمینان و بعد را بقرب و ظلمت را بنور تبدیل فرمود اوست آمری که ضوضای معتدین منعش ننماید و شبهات مریبین او را از مشیتش بازندارد لعمر الله این عبد و اولیایش خود را در بحر سرور مشاهده مینمایند چه که در ضوضای این ایّام از هر حزبی حزنی بر حضرت سلطان وارد جز این حزب که پاس حرمت و ادب را از دست ندادند فی الحقیقه از برای ادب نزد ربّ مقامیست عظیم طوبی از برای نفسی که بآن فائز گشت و محروم نماند این مظلوم در لیالی و ایّام متحیر و متفکّر آیا چه شده که علمای انام و فقهای ایّام و حکمای عصر عمل نمودند آنچه را که سبب حزن موحدین و منقطعین گشت یا ابن ابهر مقام ظهور شکر و بروز حمد این ایّامست که این حزب بعد از فضل الهی و عنایت ربّانی و رحمت مسبوقه رحمانی ترک ادبی از ایشان ظاهر نه مع آنکه مدّعیا در شب و روز بدسیسه و خدعه مشغول قل لک الحمد یا الهی بما حفظت حزبک بقدرتک و سلطانتک مع اعدا و ظهور اشقیا از ایشان بر وجود مبارک سلطان چیزی وارد نه اگر در این ایّام این فقره انکار شود بعد البتّه آثارش و ظهوراتش عالم را احاطه نماید و کل اقرار نمایند بظهور فضل و رحمت الهی أنّه لا یضیع اجور العالمین آن جناب و سایر اولیا مجدّد عباد را بصبر و اصطبار دعوت نمایند و از اعمال بعضی مکدّر نشوند بافق امر ناظر باشند نه باقوال و اعمال عباد بر حضرت سلطان و امیر الأمراء اصل امر و حسن نیت این حزب مستور نه اگر نظر بحکمت از حضرت آمر امری ظاهر شود باید بحبل صبر تمسّک جست این مظلوم از حقّ میطلبد این حزب را محفوظ دارد و حراست فرماید که مباد امری ظاهر

شود که اعمال و اضطبار چهل ساله را بر باد دهد هیچ نعمتی و هیچ مائدهئی لذتش بر لذت صبر غلبه ننماید از این حزب آنچه ظاهر شود لوجه الله است و لحاظ کل بشطر عنایت او متوجه اوست موفی اجور سائلین لا اله الا هو العليم الحكيم از حق بطلید از برای حضرت سلطان و حضرت امیر الأمراء کشف فرماید تا بر نیت این مظلوم و آمالش آگاه شوند تالله اذاً یجدان انفسهما ساکنتان علی فلک لا تحرکها الأریاح و لا تضرّها الأمواج کذلک نطق المظلوم فضلاً من عنده علیک انه لهو الفضل المشفق الکریم لازال مذکور بوده و هستی خذ العروة الوثقی باسم مولی الوری و قل
 الهی الهی اسألك بمطلع آیاتک و مشرق نیتاتک ان تکشف لعبادک ما کشفتم لنا بقدرتک و سلطانک انک انت الذی باسمک نصبت رایة الاختیار امام وجوه الأبرار و الأشرار لا اله الا انت المقتدر علی ما تشاء بأمرک المبرم الحکیم

* * *

ط

جناب ملا علی اکبر

فی جمادی الثانیة ۱۲۹۵

هو المتعالی العليم الخبير

تبارک الیوم الذی فیہ انار افق البیان و استوی الرحمن علی عرش العظمة و الاحسان و نطق فی الامکان بما انجذب به المخلصون و طار به الموحّدون و نطق به المقرّبون انه لا اله الا هو لم یزل کان مقدّساً عن الأمثال و لا یزال یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو العزیز المتعال هذا یوم فیہ ظهر الاسم الأعظم و استضاء به العالم طوبی لمن اقبل الیه و شرب كأس البلايا فی سبيله و الرّزایا فی حبه انه ممّن فاز بعرفانه و طار فیهوآء قربه یصلینّ علیه الملاء الاعلی و یستبرکنّ به ملکوت الأسماء نعیماً ثمّ نعیماً لمن تردّی بردآء البلاء فی سبیل الله مالک الأسماء طوبی ثمّ طوبی لمن أخذ و منع و سُجن و بُلی فی حبّ الله فاطر الأرض و السّماء لعمر الله یخاطبه جواهر الوجود فی غرفات الکلمات و یذکره حقائق الأسماء فی قصور الأذکار و الصّفات علم الله یشئ علیه کلّ الأشياء و یستقرینّ به العباد الی الله منزل الآیات یا لیت کان الخادم مع احبّاء الله اذ دخلوا فی السّجن و ذاقوا كأس البلاء بما اکتسبت ایادی اهل النّفاق فسوف يأخذهم الله بقهر من عنده و یزین هیاکل اولیائه بطراز لا یبلی و عزّ لا ینفی و جمال لا یستره غطاء الانشاء و نور لا تحجبه ظلمات من اعرض عن الأفق الاعلی کذلک یجزی الله المخلصین من عباده و الموحّدین من خلقه و المخلصین من اصفیائه انه لهو المقتدر علی ما تشاء لا اله الا هو العزیز المحبوب

یا حبیب فؤادی کیف یقدر ان یذکر قلمی الکیل من شرب ریحیق الوحی من ید عطاء ربّه و حمل الشّدائد فی سبيله لعمرک انّی اکون معترفاً بعجزی و قصوری عن ادآء ذکر ما انت علیه فی حبّ الله مولاک و مولای و مولی العالمین ولكن استفرح بذکری لأنّ به اری نفسی واقعاً بین صفوف الذّین یذکرون اصفیاء الله و احبّائه و اولیاء الله و اوّلائه

و بعد عرض میشود که بعد از اصغاء ثناء حضرتک محبوب العالم و عرفان ما تغرّد به حماسة قلمک فی ذکر الله مالک القدم اذاً وجدت یتیی رحباً و قلبی وسیعاً و صدری منشرحاً و فؤادی طائراً الی المقصد الأقصى و المنظر الأبهی حضرت و عرضت ما فی کتابکم اذاً توجّه الی وجه المحبوب و نطق بما انجذبت به القلوب تعالی تعالی بیانه من ان یصفه عباده کأنّی رأیت بأنّ ملکوت البیان یطوف حول ما یمخرج من لسان عظمته و کینونة الغیب و الشّهود تهرول عند ما یتفوّه به فم اقتداره قال جلّ کبریائه یا علی قبل اکبر انا نذکرک من شطر منظری اکبر لتسمع ندائی و تجد نفسک فی فرح عظیم لعمری قد کنت

معکم اذ دخلتم فی السّجن طوبی لکم ثمّ طوبی لکم بما حملتم البلیا فی سبیلی و الرّایا فی اعلاء کلمتی و ارتفاع امری انّ ربّک لهُو البصیر طوبی للّذین دخلوا حصن عرفانی و طاروا فی هواء حبیّ و شربوا ریحی و حبّی و اخذهم سکر خمر بیانی علی شأن انقطعوا عن سوائی و توجّهوا الی وجهی و اقبلوا الی افق فضلی و تمسّکوا بحبل عنایتی و تشبّثوا بذیل کرمی انّهم من اللّذین یذکرهم السن العالم و ینضع لأسمائهم کلّ الأمّ یشهد بذلك لسان عظمتی و ملکوت بیانی و هذا القلم الّذی یستنّ فی مضمار العرفان و انا الخبیر انّ اللّذین فازوا بالسّجن قد فازوا بذكر قلمی الاعلی و أنّه لأعزّ الأشیاء لعمر الله لا یعادل به ما خلق بین الأرض و السّماء طوبی ثمّ طوبی لمن تشرف بطراز الاستقامة أنّه من اعلی الخلق فی کتاب الله انّ ربّک لهُو العلیم کبر من قبلی علی وجوههم قل طوبی لوجوهکم بما توجّهت الی وجه الله و لقلوبکم بما تقرّبت الی الغایة القصوی و لنفوسکم بما اقبلت الی الأفق الاعلی قد ذقتم فی سبیلی کأس البلیا ان اشربوا الیوم من ید عطائی ریحی الأبهی و کوثری الأصفی لأقول هنیئاً لکم و مرثیاً لکم فی ملکوت الانشاء کذلک یدکرکم الله بأحسن الذّکر أنّه لهُو الکریم ان افرحوا باسمی ثمّ اشربوا بذکری انّا توجّهنا الیکم و نکبر علی وجوهکم من هذا المقام الجمیل قد کنت محزوناً بحزنکم و نفرح فی هذا الحین بما یدکرکم الله بنفسه جزاء ما عملتم فی سبیلہ المستقیم لو یجدون احبائی لذّة البلیا فی سبیلی ليقدموا الهدایا باسمی لأعدائی جزاء ما عملوا بهم لأنّ بهم بلغوا هذا المقام الّذی یدکرهم جمال القدم فی هذا السّجن العظیم قد اشتروا لأنفسهم مقاماً فی السّقر و لکم مقاماً فی منظری الأكبر تعالی من لا یضرّ محبّیه ضرّ العالم و ظلم الأمّ فیا بشری لنفس عرفت ما نطق به لسانی العزیز انتهی

یا بهجة قلبی مشاهدۀ عنايات الهیة نمائید قسم بآفتاب افق بیان اگر جمیع اهل امکان در این آیات منزله تفکر نمایند و در رأفت و شفقت و عنایت حقّ جلّ کبریائۀ تعقل کنند هرآینه جمیع بیحر کرم توجّه نمایند و بافق فضل ناظر گردند چه فایده که سکر هوی من فی الانشاء را اخذ نموده الا من حفظنه ید قدرة ربّنا المقتدر القدیر

اینکه در بارۀ ورقۀ کبری حضرت اخت علیها من کلّ بهاء ابهاه نوشته بودند بساحت اقدس عرض شد حسب الامر آنکه هر نفسی بخواهد حقوق الله را ادا نماید و از آن وجه بایشان برسد بقدر کفاف و ادای دین لدى الحقّ مقبول است ولكن مطالبه نمودن حقوق از نفسی جایز نه از حقّ بخواهید احبّا را مؤید فرماید بر ادای حقّ الله چه که اینفرقه سبب پاکی مال و حفظ آن و خیرات و برکات بوده و خواهد بود انتهی

و اینکه ذکر اسمی احبّاء الله فرمودند یعنی نفوسیکه لمحبة الله وارد سجن شدند یشهد الخادم ما انزله الرحمن فی حقّهم لیکفی العالم و ینطق السن الأمّ علی ذکرهم و ثنائهم وقتی از اوقات ذکر آن نفوس از لسان عظمت اصغا شد بعنایت کبری ذکر هر یک را فرمودند و بعد فرمودند از حقّ بخواهید که اینمقام اعلی و نعمت کبری را باسم حقّ و محبت او حفظ نمایند و از توهمات عباد مضطرب نشوند باید بکمال سعی و اجتهاد اینمقام ارفع اعلی را ناظر باشند و در کلّ حین بشکر الهی ناطق

اینکه در بارۀ جناب آقا میر عبدالباقی و دو نفر دیگر علیهم بهاء الله مرقوم داشتند بساحت اقدس عرض شد فرمودند طوبی لهم و لهم المقام الأسنی فی کتاب ربّهم العزیز الحکیم انا زینا اللّذین مستهم البأساء فی سبیل الله مالک الأسماء بما ینقی به ذکرهم فی ملکوت الله ربّ العالمین قل ان اصبروا کما صبر مولاکم و أنّه معکم و ینصرکم کیف یشاء لا اله الا هو المقتدر القدیر علیهم بهاء الله و رحمته کذلک یدکرکم محبوب العالم فی هذا السّجن المبین ما ینبغی لکم الیوم ان تسألوا ربّکم الرحمن بأن یکنز لکم ما عملتم فی سبیلہ و یحفظکم علی ما انتم علیه لعمری هذا لفضل الأكبر یشهد بذلك مالک القدر طوبی لكلّ سامع بصیر انتهی

باری بعد از عرض تفصیل مسجونین در ساحت اقدس کمال عنایت در بارۀ ایشان ظاهر چنانچه از آیات منزله مستفاد میشود هنیئاً لهم و انشاءالله عنقریب نجات خواهند یافت اگرچه فی الحقیقه در نجات کبری هستند چه که فی سبیل الله واقع

شده حسب الأمر آنکه جمیع احبای الهی باید بکمال سکون و وقار حرکت کنند و در جمیع احوال بحبل حکمت متمسک باشند و بمنتهای روح و ریحان اهل امکانرا از ریحی حیوان زنده نمایند و فرمودند در آیات منزله این مضمون نازل که اگر احباً لذت بلایای فی سبیل الله را بیابند هرآینه تقدیم هدایا نمایند از برای کسانیکه ایشانرا باین فیض اعظم فائز نمودند حال این معلومست که مقصود اظهار علو اینمقام و سمو این رتبه بوده حال اگر نفسی بر حسب ظاهر تقدیم هدایا نماید البته از حکمت خارج شده چه که این سبب تحریک و ضوضا و نفاق خواهد شد بگو ای دوستان لسان رحمن میفرماید متمسک شوید باموریکه سبب بهجت و سرور و سکون عباد گردد در اکثری از الواح نازل که اطفال روزگار را باید بلبن که رقیق و لطیف است تربیت نمود تا ببلوغ فائز شوند البته غذای ثقیل را حمل نتوانند نمود آنه یذکرهم بما ینفعهم و آنه هو خیر الذاکرین و البهآء علیکم و علی الذین توجّهوا و فازوا باستماع آیات الله رب العالمین

یا علی مرّة اخری ینطق قلمی الأعلى و یوصی احبائه بالاتحاد فی امر الله عمری به تفتح ابواب الخیرات ان ربک لهو المبین العلیم طوبی لمن یجعل هذه الکلمة نصب عینه نشهد انه من الفائزین انتهى

نفوس مذکوره اگرچه الطاف الهیه نسبت بایشان در آیات منزله بشأنی ظاهر که فوق آن متصور نیست بعد از زیارت آنجناب هم شهادت میدهند بآنچه عرض شد و لکن مع ذلک حین تنزیل آیات کلمهئی از لسان عظمت شنیده شد که مشعر بود بر اینکه مخصوص آن نفوس الواح منیعهم هم نازل میشود ولو بیک آیه باشد طوبی لهم بما فازوا بعناية ربهم از کان الناس اکثرهم محرومین عن هذا الفضل الأقدس الأعزّ الأعظم البدیع المنیع

عرض دیگر آنکه جمیع دوستان یعنی نفوسیکه از باده ذکر الهی مستند و بیاد دوست خرسند از قبل این فانی تکبیر بدیع منیع برسانید و بفرمائید امروز روزیست که همه نبیین و مرسلین منتظر آن بوده اند و از حقّ جلّ و عزّ ملاقات آنرا سائل و آمل هذا یوم فیہ جاء الله و هذا یوم فیہ نطق الفرقان الملک یومئذ لله و اینست آن یومیکه بذکر آن جمیع کتب مزین شده باید احبای الهی با کمال اتحاد و یکتائی و یگانگی بر امر الله ثابت و مستقیم باشند فرمودند بنویس بجناب علی قبل اکبر علیه بهآء الله که امروز باید نفوس مقبله را از کأس عرفان پی در پی نوشاند و بمائدۀ بدیعۀ منیعۀ تربیت نمود تا در امر الله مستقیم و ثابت شوند بقسمیکه احدی از اهل عالم قادر بر تغییر و تبدیل آن نباشد ناس ضعیفند و بعضی حرفهای لایسمنه و لایغنیۀ اهل فرقان در گوش و جان ایشان باقی مانده لذا بعضی موهومات را شاید اصغا نمایند قل لیس الأمر کذلک لو یکشف لکم ما ستر عنکم لتدعون الدنیا و ما فیها من الکلمات و الاشارات و تتمسکون بالکلمة الّتی احاطت العالم ای دوستان از اوهامات و ذکر قبل قلب را طاهر و مقدّس نمایند شاید بانوار بدیعۀ فائز و منور گردید تفکر و تدبّر نمایند در آنچه گفته اند و در آنچه واقع شده در اینصورت بر کذب روایات که در طبقۀ اول قائم بوده اند مطلع و واقف شوید لعمر الله اذا ترون شمس الاطمینان مشرقة من آفاق قلوبکم و قمر الایقان لائحاً من سموات وجودکم و تجلدون انفسکم علی مقام لا یبلغه غیرکم و ترون ما دونکم من ملأ البیان فی اسفل المقام قل یا احبائی دعوهم بأوهامهم و بما تنطق به السنتهم الکذبة لعمر الله هذا یوم لا یذکر فیہ ما عندهم یشهد بذلك القلم الأعلى و لسان الله فیملکوت الانشاء انه لهو المبین الخیر انشاء الله باید دوستان محبوب عالمان در این فقرات و فقرات دیگر که از قلم وحی جاری و نازل شده تفکر نمایند در اینصورت جمیع نفوس را یعنی آنانکه از ریحی حقیقی محروم و ممنوع شده اند معدوم صرف و مفقود بحت مشاهده کنند و حقّ المحبوب انسان سمیع از کلمات نفوس مشرکۀ طاغیۀ کاذبۀ موهومه قدرت حقّ را مشاهده نماید که چگونه بعد از خرق حجابات موهومه مجدداً باوهامات دیگر مبتلا شده اند قسم باسم اعظم که از یوم الله چیزی ادراک ننموده اند و از بحر بیان الهی قطرهئی نیاشامیده اند درهم فی خوضهم یلعبون و لکن باید احباب را تربیت نمود تا صدهزار مثل آن نفوس موهومه را معدوم و فانی ملاحظه نمایند تازه ارادۀ بثر جدید نموده اند و به جابلقا میخوانند تشریف ببرند بگو یک ناحیۀ مقدّسهئی هم تشکیل بنمائید و گاه گاهی هم توافیع متعدّدۀ از آنجا اظهار نمائید بگو

آفرین بر ادراک و شعور شما که هنوز نفهمیدید که آنچه در دست داشتید و بآن افتخار مینمودید عندالله مذکور نبوده معدودی برخاستند و زمام ناس بیچاره را اخذ نمودند و چه قدر مجعولات و موهومات از آن نفوس که خود را رؤسای قوم و نقبای ارض میشمردند منتشر شده اگر نفسی منصف باشد مشاهده مینماید که سبب شهادت نقطه اولی روح ما سواه فداه آن نفوس کذبیه بوده اند یا لیت کنت مأذوناً من الله و عرضت و ذکرته ما هو المستور عنهم و عن اکثر الناس الأمر یبده بأمر و یمنع و لا یسأل عمّا یفعل و هو السائل المقتدر القدير حال مشاهده نمائید آنچه عرض شد کلّ اهل بیان بآن مطلع معذلک نمیتوان اینمقام را واضح ذکر نمود چه که مضطرب و متزلزل مشاهده میشوند حال قوت اوهام را ملاحظه فرمائید که نفوس موهومه را چگونه احاطه و اخذ نموده فرمائید اگر در تعمیر سردابی هم مشغول میشدید بسیار خوب بود چه که بقول شخصی باید مابعد به ماقبل مطابق باشد لا شک فی ذلک انّ الموهوم یطابق الوهم بالوهم فویل لهم و لمن اتّبعهم قد شهد الرحمن بأنّ هذا امر بدیع قد جعله الله مقدساً عن المثل و الأمثال و عن القبل و البعد و أنّه لهو بدع السموات و الأرض طوبی للعارفين باری باید آنحضرت بکمال حکمت تکلم فرمایند چه که بعضی از بیانات هست که مثل شمس واضح و لائح و مشرقست معذلک اگر انسان بآن تفوّه نماید سبب اضطراب قلوب گردد اسرار معانی و بیان را نمیتوان مابین مظاهر حیوان ذکر نمود انشاءالله آنچه سعی و قوه هست بحکمت و بیان در خدمت امر رحمن مبذول دارید

* * *

بیر

جناب آقا سید اسدالله

الأظهر الأبهي

تری یا الهی اشراق شمس کلمتک من افق سجنک بما ارتفع فيه ذکرک بلسان مظهر ذاتک و مطلع نور احدیتک و بذلک تضوّعت نفحات محبوبیتک فی بلادک و احاطت اهل مملکتک یا الهی لمّا اظهرت فضلک لا تمنع عبادک عن التّوجّه الیه لا تنظر یا الهی الی مقاماتهم و شؤونهم و اعمالهم فانظر الی عظمتک و مواهبک و قدرتک و الطافک و عزّتک لو تنظر بعین العدل کلّ یستحقّون غضبک و سیاط قهرک خذ یا الهی ایادی الخلق بأیادی فضلک ثمّ عرفهم ما هو خیر لهم عمّا خلق فی ملکوت الانشاء نشهد یا الهی بأنّک انت الله لا اله الا انت لم تزل کنت و ما کان احد دونک و لا تزال تکنون و ما یكون غیرک اسألك بالأبصار الّتی یرونک مستقرّاً علی عرش التّوحید و کرسیّ التّفرید بأن تنصر احبّتک باسمک الأعظم ثمّ ارفعهم الی مقام یشهدون بذواتهم و السنهم بأنّک انت الواحد الفرد الأحد الصّمد ما اتّخذت لنفسک شریکاً و لا شبیهاً انّک انت العزیز المستعان

* * *

محبوب مکرم معظم حضرت نبیل اعظم علیه بهاء الله الابهی بلحاظ انور ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

تعالى الرَّحْمَنُ الَّذِي اجتذب بكلمته العليا من في الارض و السَّمَاء و هدى الكلّ بها في يوم فيه تزعر ببيان مدائن الاسماء هو الَّذِي سَخَّرَ الاشياءَ من قلمه الاعلى و به فتح باب اللّقاء على من في ملكوت الانشاء و نطقت حمامة الامر على اغصان دوحه البقاء تعالى من تنور باسمه العالم و زلّت به اقدام الامم الَّذِينَ نبذوا صراط الله عن ورائهم و اتبعوا هوائهم اولئك عباد ضلّوا و اضلّوا الى ان افتوا على الَّذِي فطرهم و خلقهم كذلك سوّلت لهم انفسهم يشهد الخادم و اولياء الله في الارض بأنهم فرطوا في جنب الله اذ نُصبت راية هو الحقّ على اعلى المقام و تعالى من اجرى من لسان اصفياه فرات العلم و البيان انهم سُرج الهداية بين الانام اولئك عباد نطق كلّ كتاب بثنائهم و كلّ لسان بذكرهم هم الوية العرفان في الامكان و اعلام البيان من لدى الرَّحْمَنُ تعالى من خلقهم و عرفهم و انطقهم و قربهم و اصطفيهم لخدمة امره بين عباده و انطقهم بذكره بين خلقه و جعلهم ايدى امره في مملكته بهم دلح الديك و صاح السحاب الملك لله المقتدر العزيز الوهاب

سبحانك يا من باسمك ظهرت لثالى العرفان من عمّان رحمتك و هاج عَرَفَ القميص بامرک و ارادتک استلک بارادتک التّی تبدّل الظّلّة بالتّور و الهموم بالسّرور بان تنزل من سماء فضلك على اصفیائک و اولیائک ما یقرّبهم الیک فی کلّ الاحوال و یحفظهم عن الّذین کفروا بالمبدء و المال لا اله الا انت الغنی المتعال

روحي لاستقامتكم الفداء قد اسمعني طيور عرفانكم من هواء ايقانكم ما وجدت منه عَرَفَ خلوصكم و استقامتكم على امر محبوبنا و محبوبكم فلمّا اجتذبتني صرير قلمكم و سرّی بیاانکم طرت بقوادم الاشتياق الى ان فزت مقام القرب و القدس و الجمال و لمّا حضرت عرضت ما فی کتابکم اذا نطق لسان العظمة بما نُصّب به الميزان و مرّت به الجبال قوله عزّ كبريائه

بسمی المشرق من افق البیان

يا ايّها الشّارب كوثر بياني و الطّائر في هوائی ان استمع ندائی أنّه یجذبک الى ملکوتی و جبروتی لعمری انّ الكلمة التّی احببنا من نفحاتها ملکوت الانشاء أنّها تنوح لحزنی و ما ورد علیّ من الّذین نقضوا عهدی و ميثاقی و اتّخذوا لانفسهم محبوباً سوّائی كذلك نطق لساني لتطّلع بما ورد على المظلوم من جنود الظّالمين قد جرى من كلّ كلمة من كلمات ربّك فرات الحجّة و البرهان ولكنّ النّاس فی ريب مبین قد ماج بحر الحکمة امام الوجوه و القوم اکثرهم من الغافلين ان انظر ثمّ اذكر اذ كنت معی و رأيت امواج بحر بيان ربّك العليم الخبير فانظر فی ملأ البیان أنّهم يدّعون الايمان فی انفسهم و ينكرون من انزل البیان من ملکوته الممتنع المنيع قد انار العالم من شمس كلمتي العليا ولكنّ القوم فی حجاب غليظ انّ الكلمة مرّة تغنّ و اخرى تنوح الاولى بما فيها و الاخرى بما عليها من الّذین کفروا بالله ربّ العالمين هذا يوم بَشَّرَ به الآدم و من بعده النّوح و من بعده الهود الى ان اتى محمّد رسول الله بكتاب مبین و انزلنا عليه الفرقان فی ذکر هذا الذّکر الحکیم و بَشَّرنا الكلّ فيه بهذا اليوم الَّذِي كان سيّد القرون و الاعصار من لدى الله المقتدر القدير أنّه بَشَّرَ الكلّ بأيّام الله و نطق بشاء هذا الظّهور الَّذِي اذا قام قام النّاس لرَبِّ العالمين

يا ايّها النّاظر الى وجهی هل الآذان تسمع لا وعمر ربّك النّاطق البصير هل الابصار تنظر لا وجمالی المقدّس المنير لعمر الله لو يسمع احد نداء ربّك الابهی من الافق الاعلى و يجد حلاوة بيانه لطير بقوادم الانقطاع فی هذا الهوّاء الَّذِي يسمع منه المقرّبون أنّه لا اله الا انا العليّ العظيم ذكّر النّاس بأيّات ربّك الكبرى لعلّ يدّعون ما عندهم مقبلين الى الله مالک يوم الدّين طوبى لناطق نطق بهذا الذّکر الاعظم و لسامع سمع النداء و لقلب اقبل الى الله العزيز الحميد لك ان تنطق بما تطير به طيور الايقان فی الاقطار و الامصار كذلك يأمرک من سقاك كوثر المعاني باسمه الغفور الكريم کبّر من قبلي احبّائي الَّذين اعرضوا عن سوّائی و تمسّكوا بحبلی المتين البهاء عليك و على من فاز بهذا المقام العزيز البديع انتهى آفتاب فضل نه بشأنی روشن و منير است كه نفسی بخواهد بدلائل و براهين او را ثابت نمايد الحمد لله لا زال آنمحبوب در محضر انور و منظر اكبر مذكور

بوده و هستند علّت کلّیه در تأخیر عریضه حرکت و سیر آنحضرت بوده چه که دستخطهای متوالیه آنحضرت و سایر دوستان از حرکت و اراده حرکت اخبار مینمود این خادم فانی از حق جلّ جلاله میطلبید که او را مؤیّد فرماید تا در باقی عمر بذکر مشغول باشد و بما فات قیام نماید

و اینکه در دستخط آخر مرقوم فرموده بودید در منزل جناب کربلائى عبد الباقي عليه بهاء الله شاریان رحیق معانی جمع بودند و بذکر محبوب عالمیان مشغول هنیئاً لحضرتک و لهم و للذین فازوا بعرفان الله ربّ ما کان و ما یکون اینفقره هم در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن فیملکوت البیان قوله عزّ کبریائه

بسمی الاقدم الاعظم

چون آفتاب آسمان معانی در مرآت علم تجلّی نمود کلمه مبارکه انا الظاهر فوق کلّشی ظاهر در هر کرّه بیانی ظاهر و کلمهئی مشهود امر الهی مهیمن بوده و خواهد بود و عنقریب آثار آن در عالم مشاهده شود مراتب محبّت و اقبال و استقامت آنجناب لدى المظلوم معلوم و واضحست انشاء الله از کوثر بیان رحمن مردگان وادی غفلت و نادانی را زنده نماید تا کل از فرات رحمت رحمانی بیاشامند و بافی اعلی توجّه نمایند امروز روزیست که از برای او شبه و مثلی نبوده انشاء الله مفرّین و مخلصین باعمالی موفق شوند که آنهم از شبه و مثل مقدّس باشد در جمیع احوال دوستان را از نفحات قمیص رحمن تازه و خرّم دار قسم بجان محبوب امکان که اقلام عالم و السن امم از وصف و ثنای این یوم بدیع عاجز و قاصر است آنچه در کتب قبل بود امروز ظاهر و هویدا قل تالله قد ظهر من جعل الفجر ظلاماً و مشی علی مشارف الارض کن ساقیاً بین عبادی ثم اشربهم کوثر عنایتی و رحیق فضلی مرّه باسمی و اخری بذکری و تارة بحبّی العزیز المنیع عنقریب این ایام منطوی شود و اکثر ناس خود را در خسران مبین مشاهده نمایند جهد نما تا مشتی تراب از سلسبیل بیان زندگی پاینده یابند امروز هر نفسی قادر است مالک شود چیزی را که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند طوبی از برای نفوسیکه بیوم فائز شدند و صاحب آنرا شناختند قل این الجنود و الاحزاب و این من اعرض عن ربّ الارباب این الصّفوف و الاعلام و این الاکالیل و الاعراش قل این فرح الکسری و نوح الثکلی فاسئل الله بان یوفّق کلّ علی ما ینبغی لظهوره و ایامه و یؤیّدهم علی ذکره و ثنائه و خدمه امره العزیز العظیم باید بعنایت حق ناطق شوی بآنچه عالم را مشتعل نماید و در هر حین کوثر استقامت بخشد تا من علی الارض از رجس ظنون و اوهام مطهر شوند و بطراز علم و یقین مزین گردند انه یامرک بما ینتفع به العباد انّ ربک لهو الامر الحکیم انتهی و همچنین اینکلمات عالیات از منزل آیات در باره جناب آقا عبد الباقي عليه بهاء الله که بیتشان محلّ اجتماع احبّای الهی واقع شد نازل قوله عزّ کبریائه

بنام خداوند بیمانند

یا عبد الباقي در محضر رحمن حاضر شدی و ندای الهی را شنیدی و افق اعلی را مشاهده نمودی قسم بافتاب افق سماء امر الهی که اینمقام از ذکر من علی الارض مقدّس و میرّاست ولکن باید باسم دوست حفظش نمائی و از سارقین و خائنین مستور داری یا عبد الباقي وصایای مظلوم را فراموش مکن انه وصی کلّ بما ینفعهم فی الدنیا و الآخرة انّ ربک لهو العلیم الحکیم انه معک یسمع و یری و هو السّميع البصیر طوبی از برای نفسیکه الیوم بخدمت امر بحکمت قائمست و از برای بیتیکه ذکر الهی از او مرتفعست انا نذکر الذین اجتمعوا فیهناک و نبشّره بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود طوبی لالسنهم بما نطقت بثناء الله ربّ العالمین و لآذانهم بما سمعت ذکر الله المقتدر العلیم الحکیم

یا نبیل یا محمد علیک بهاء الله الفرد الاحد کبر من قبلی علی وجوه احبائی اللّٰذین ذکرتمهم فی کتابک و بلغهم ذکرى و ثنائى و ذکرهم بآیاتى و ما نزل من قلمی قل تالله هذا لهو الذی بارادته نُزل امّ الكتاب و بحركة قلمه تحرک القلم الاعلى و بندائه ارتفع النداء من مطلع کبریاء الملك لمن ینطق بالحقّ طوبی لمن شرب من کأس بیانه و ویل للغافلین کذلک فتحنا باب ملکوت البیان باصبعی و انا المقتدر القدیر لعمر الله اگر عَرَفَ یک آیه از آیات الهی را جمیع من علی الارض فی الحقیقه بیابند کل بمطلع امر توجّه نمایند و از ما عندهم غافل و بما عند الله اقبال کنند انتهی یا محبوب قلبی ملکوت بیان از بیان الهی در اهتزاز ولكن ناس غافل بلکه پژمرده بل مرده از کوثر بقا که از قلم اعلی امام وجوه جاریست قسمت نبرده‌اند و نصیب برنداشته‌اند

وقتی از اوقات اینکلمه مبارکه از افق بیان مالک احدیه ساطع و نازل مخاطباً لاسم من اسمائه اگرچه اصل بیان رحمن در نظر نیست ولكن مضمون آن آنکه از حقّ منیع مسئلت نما تا نفعاتی متضوّع شود که عَرَفَ آن نفعات افنده و ارواح را بمقاماتی جذب نماید و عوالمی را بخاطر آرد که اذکار و شئونات این عالم نزد او نسیاً منسیاً گردد باید اولیای حق بمقام و شأنی فائز شوند که شئونات جباره و اشارات فراغه که در مقامی بعلمای منکرین و در مقامی بمعرضین اهل بیان نامیده میشوند ایشانرا از کوثر الهی منع ننماید هر چه امر عظیم و بزرگست بلایا و محن او بزرگ ولكن امروز بلایا و محن دیده نمیشود چه که سماء فضل مرتفع است و بحر عنایت ظاهر اگر از جهتی کنوس بلایا و رزایا مشاهده شود از جهت اخری طلعة ابهی با ید بیضا کوثر بقا عطا میفرماید اگر نعیق مرتفع است رحیق هم جاری و ساری

در یکی از الواح این بیانات از منزل آیات نازل قوله جلّ جلاله و عزّ اعزازه بگو ای اولیای حق از شماتت معرضین و انکار منکرین محزون نباشید چه که این امور لم یزل و لا یزال دلیل بر حقیقت حق جلّ جلاله بوده اگر از شخص نادان غافل جاهلی کلمه نالایقی اصغا نمائید بأسی نبوده و نیست چه که او و آنچه با اوست عنقریب بفنا راجع و شما الیوم از کوثر بیان رحمن میآشامید و کلمه انتم متی اصغا مینمائید در این حین ملکی از ملائکه مقرّبین که طائف حول است عرض نمود یا الهی و سیّدی و مقصودی و محبوبی و محبوب من فی السموات و الارض از بحر جود و شمس فضل تو سائلم که صد هزار سب و طعن و لعن در محبتت بشنوم و یکبار این گوش باصغای کلمه احلی انک انت من اهل البهّاء فائز شود انتهی اکثر من علی الارض الیوم از حق معرضند و از بحر آگاهی بی نصیب گفته و میگویند آنچه را که اهل فردوس اعلی و نبیین و مرسلین از آن در نوحه و ندبه‌اند لیس هذا امر ظهر فی الامکان اولیای حق باید در کلّ احوال بکمال همّت و استقامت بخدمت امر مشغول باشند جناب رومی علیه الرّحمه میگوید مه فشانند نور و سگ عوعو کند باید نظر جمیع باصلاح عالم باشد و بما ینبغی لحضرة الانسان البتّه نفسیکه بقایش مخالف امر الله باشد او را اخذ نموده و مینماید از حکمت بالغه کسی آگاه نبوده و نیست در این حین که بتحریر اینعریضه خادم مشغول بود از مصدر اعلی امر حضور صادر و بعد از ورود در ساحت امنع اقدس لسان عظمت باینکلمه مبارکه ناطق قوله عزّ کبریائه بنویس بجناب نبیل علیه بهائی و عنایتی باسم حق و عنایت حق و قدرت حق بر خدمت حق قیام نما قیامیکه کینونت استقامت تهلّل عن ورآئه از نار محبت افنده و قلوب را مشتعل نما و از نور معرفت وجوه را منور دار تا افنده و قلوب مخلصین از جمیع شبهات و شئونات و اشارات مقدّس شوند و فارغ و آزاد در ممالک و دیار الهی بذکر و ثنا و تبلیغ امرش مشغول گردند بگو ای تشنگان فرات رحمت جاری و ای مشتاقان بحر وصال مّوّاج ای منتظران حضرت مقصود ظاهر و آشکار چشم را از برای چه روز نگاه داشته‌اید و قلب را از برای چه وقت و لسان و آذان را از برای چه هنگام امروز بصر باعلی النداء میگوید یوم منست چه که مقصود عالم بکلمه أنظرُ ترانی ناطق گوش میگوید تالله انّ الوقت وقتی چه که ندای احلی از شطر کبریا مرتفع است و لسان در ملکوت بیان بانّ الیوم یومی متکلم صد هزار طوبی از برای نفسیکه شئونات عالم و تلوّنات اعراض او را از جوهر الجواهر منع نمود و اشیای فانیه او را از ملکوت باقی بازداشت انتهی

بیاناتی در آنحین از مطلع وحی الهی ظاهر که واللّٰه الذی لا اله الا هو اینعبد منصعق و متحیر ماند و فی الحقیقه از اظهار کلمه‌ئی از آن خود را عاجز مشاهده نمود اگر تأییدات حق جلّ جلاله اعانت نماید کجا اینعبد قادر بر تحریر است و یا لایق تحقیق استدعا آنکه آنحضرت و جمیع اولیا از حق جلّ جلاله مسئلت نمایند که اینعبد را تأیید فرماید بر این خدمت اکبر اعظم آنّه مؤید العالم و فی قبضه زمام الامم لا اله الا هو المقتدر القدیر

مراسله‌ئی محبوب مکرمّ جناب سمندر علیه بهاء الله بجناب اسم جود علیه بهاء الله ارسال داشتند و ایشان بساحت اقدس فرستادند تمام آن عرض شد جواب بعضی از فقرات از سماء فضل نازل و لکن کرّه بعد ارسال میشود الامر بیده یفعل ما اراد و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید فی الحقیقه ایشان در خدمت امر کوتاهی ننموده‌اند انشاء الله در کلّ احوال مؤید باشند ذکرشان در ساحت اقدس بوده و هست انشاء الله بجواب مراسله مذکوره فائز میشوند هنیئاً له و لجناب نبیل ابن نبیل اینعبد در جمیع اوقات دوست داشته و دارد که بذکر و ثنای اولیای حق مشغول شود و لکن وقت نمییابد و فرصت مفقود است در هر پوسته ملاحظه فرمائید از اکثر جهات عرایض و مراسلات میرسد بسیار شده که اینعبد از عدم فرصت کمال خجلت را حاصل نموده از یکجهت بتحریر آیات الهی در حضور مشغول از جهت دیگر باخذ سواد آن متوجّه و از آن گذشته جواب مراسلات و دستخطهاییکه بخود اینعبد آقایان مرقوم میدارند و از اینمراتب گذشته حسب الامر بعضی از الواح هم بخطّ اینفانی ارسال میشود در جمیع احوال از حق جلّ جلاله تأیید میطلبم و توفیق میخواهم که آنچه از ایّام باقی مانده بخدمات مأموره بگذرد آنّه ولیّ التوفیق لا اله الا هو العزیز الحمید

دستخطی جناب سرور مکرمّ جناب کد علیه بهاء الله باینفانی مرقوم داشته‌اند و همچنین عریضه‌ئی بساحت اقدس ارسال نموده‌اند تلقاء عرش عرض شد شمس عنایت از افق فضل مشرق و لائح و لسان عظمت باینکلمه مبارکه ناطق قوله عزّ اجلاله

بسمی المشرق من افق العالم

یا ایّها المذکور لدی المظلوم ندایت باصغای مالک اسما فائز انشاء الله بعنایت حق در جمیع لیالی و ایّام بذکر الله مشغول باشی و بر خدمت امر قائم این یوم بدیع منسوب باوست فانظر ما انزله الرحمن فی الفرقان الملك یومئذ لله انّ المیزان یمشی و یقول انا الممیز العلیم و الصّراط ینادی قد ظهر صراطه المستقیم و القیوم ینادی باعلی الدّاء قد اتی المعلوم و قام النّاس لرّب العالمین طوبی لمن عرف و سمع و اقبل و وجد عرف بیان الرحمن اذ اتی بسلطان مبین ذکر من قبلی احبّائی و بشرهم بذکری و رحمتی و عنایتی و بلّغهم تکبیری العزیز البدیع بگو در جمیع کتب قبل و بعد این یوم بیوم الله نامیده شده و لکن مظاهر ظنون و مطالع اوهام از او غافل و محجوبند و بمثابه خراطین در طین جهل مطروح و مشغول انشاء الله اهل بها بطرازی ظاهر شوند که لایق و قابل این امر عظیم باشد کذلک ذکرناک من قبل و فیهذا الحین و نذکرک من بعد بلوح تلوح منه شمس عنایه ربّک المشفق الکریم انتهى اینعبد فانیهم انشاء الله جواب دستخط ایشان را معروض میدارد و هذا ما نزل من مطلع الآیات لمن سُمی بمحمّد قبل جواد فی یوم التّناد قوله عزّ کبریّاته

هو الاقدم الاعظم

هذا یوم فیه تنادی الذّرات المُلک لمنزل الآیات و ینادی الرّوح من شطر العرش العظمة لله ربّ الارباب طوبی لک و للذّین تزینت رؤسهم باکالیل عنایه ربّهم مالک المآب ستمضی الاّیام و اللّیالی و یقی لک ما نزل من هذا القلم الذی اذا تحرّک

سجدت له الاقلام ان افرح بذكرى اياك انه لا تعادله خزائن الملوك و لا ثروة التجار انا نوصيك و الذين آمنوا بما يرتفع به امر الله فالق الاصباح و نذكر امائي فيهنالك اللائي طفن حول ارادة ربهن مالک الرقاب و نذكر ضلعك التي وجدنا منها عرف الاستقامة على هذا الامر الذي اذا ظهر نكتت العهود و نكست الاعلام طوبى لها ثم طوبى لها نشهد انها فازت بما منع عنه اكثر العباد

يا احمد يذكرک الفرد الاحد اذ يمشى على اعلى المقام قل يا معشر الاموات قوموا ثم استمعوا ما نطق به مكلّم الطور على سيناء الظهور بهذا الاسم الذى به ناح الطاغوت و نسفت الجبال اياک ان تحزنک شئون الدنیا ولّ وجهک شطر الکريم و قل

قدّر لى ما ينفعى يا من فى قبضتک زمام الکائنات انت الذى تدیر العالم باصبع ارادتک و ملکت ناصية السیاسة باصبعک الآخر انک انت المقتدر العزیز الوهاب

البهاء عليك و على ابيک و امک و على الذين معکم من احباء الله مالک الایجاد انتهى
مخصوص جميع دوستان آن ارض آيات بديعه منيعه از لسان الهی جارى و نازل فرات رحمت جارى اينقطره قادر بر احصا نه يا ليت اهل العالم يعلمون و يا ليت يسمعون و يا ليت ينصفون
و در آخر بيانات سلطان اسما و صفات اينکلمات عاليات مخصوص جناب فيض الله عليه بهاء الله نازل قوله عزّ کبريائه

بسمي الميّن الخبير

يا فيض الله لسان فضل ميفرمايد ابر رحمت مرتفع و از سحاب عنايت امطار مكرمت جارى نيكوست حال نفسيكه امروز از فيض فياض حقيقي محروم نمائد انشاء الله قلوب بدریای فرح الهی متصل شود تا از کدورات و احزان عالم فارغ و آزاد گردد از کأس بیان رحمن مرّه بعد مرّه آشامیدی انشاء الله بر حفظ اينمقام اعلى مؤيد باشی آنچه بر کل اليوم لازم و واجب آنکه کمال جد و جهد را در تحصيل رضای الهی مصروف دارند تا باين نعمت کبری و عطيه عظمی فائز شوند و اينمقام حاصل نشود مگر بفنای محض در اراده و مشيت حق انشاء الله کل بتسلیم و رضا موفق شوند و بما امره الله شاکر دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبير برسان نيكوست حال نفسيكه بذکرش فائز شد و بر خدمتش قيام نمود الامر بيده يعطی و يمنع و هو المقتدر التقدير انتهى

و اینکه مرقوم داشته بوديد بدوستان الهی در ارض خاء مراسلات مفصله که حاوی مواعظ و نصايح بود فرستاديد اين تفصيل در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن فيملکوت البيان قوله عزّ اجلاله نعم ما عمل انشاء الله بايد در جميع اوقات من لدى الحق مبشر باشند اهل ارض را مرتبي لازم و همچنين ميبين تا کل در اين صباح روحانی از صهبای محبت الهی بنوشند و بما اراد الله لهم فائز گردند طوبی لاهل خاء الذين نبذوا الهوى و تمسکوا بمولى الوری انا نبشرهم بفضل الله و رحمته و نقرّبهم الى مقام کان من قلم الله مذکوراً کبر من قبلی على وجوههم و ذکرهم بايامی التي کانت فی الالواح موعوداً قد جرى ذکرهم من قلمي الاعلى يشهد بذلك ام الكتاب الذى ينطق فى السجن الاعظم بين الامم بما يؤيدهم على امر کان فى الكتاب مسطوراً انشاء الله کل بعنايت الهی فائز باشند انتهى

و آنچه از شخص معروف مرقوم داشتيد عرض شد فرمودند انا حفظناه و اخاه فى مواقع عديدة ان ربك لهو الفضل الحافظ الکريم و کتبنا لهما خير الدنيا و الآخرة انه لهو المقتدر القدير انشاء الله در يوم الهی فائز شوند بآنچه که ايشانرا از کدورات عالم نجات بخشد از حق جلّ جلاله بطليبد که مؤيد شوند بر حفظ آنچه بايشان عطا شده ان ربك ينطق بالحق و هو العليم الخبير و يظهر منهما ما يبقی به ذکرهما بدوام الملك و الملکوت هذا ما ينبغى اليوم لمن اقبل الى الفرد الحكيم البهاء

عليه و على من معه من الذين اقبلوا الى افقى المنير انتهى اينعبد فانى از حق جلّ جلاله مسئلت مينمايد كه اوليائى خود را مؤيد فرمايد بر آنچه سزاوار يوم الهى است

عرض ديگر آنكه مخصوص نفوس مجتمعه در بيت جناب كربلائى عبد الباقي عليه بهاء الله كه مرقوم داشتيد آيات بديعه منيعه از سماء مشيت الهى نازل انشاء الله جميع بان فائز شوند
ولكن در آخر دستخط ذكر جناب آقا محمدعلى عليه بهاء الله از ارض اش فرموده بوديد بعد از عرض در ساحت اقدس شمس بيان بصورت اينكلمات عاليات تجلى فرمود قوله جلّ و عزّ

هو الظاهر المستور

انا نذكر من اراد ذكر ربه و تأمره بما ينبغى لآيام الله المهيمن القيوم فى اللّيلالى يرتفع صرير قلمى الاعلى و فى الايام ينطق لسان عظمتى انه لا اله الا انا الحق علام الغيوب كلّ الساعات يشهد بذكرى و كلّ الاوان يقول ما انقطع النداء من شطر مالک الاسماء يذكر طورا بقلمه و تارة بلسانه و مرة بقلبه المقدّس عما كان و ما يكون ان افرح يا محمد قبل على بذكرى اياك و عنايتى لك و اقبالى اليك من مقامى المحمود نكبّر من هذا المقام على وجوه احبائى فى ارضك ليفرحوا بهذا التّكبير الذى به تضوّع عرف عناية الله فى الغيب و الشّهود البهاء المشرق من افق البقاء عليهم من لدى الله مالک الوجود انتهى عرض اينفانى در آخر عريضه آنكه جميع دوستان آن ارض و آقايان را كه از كوثر بيان رحمن آشاميده‌اند و بافق اعلى ناظرند تكبير عبد خاضع خاشع ابلاغ فرمائيد انشاء الله كل بفيوضات حضرت فيّاض فائز باشند و بر خدمتش قائم البهاء على حضرتك و عليهم و على الذين شهدوا بما شهد الله ربّ العالمين

خادم

فى ٢٢ محرم سنه ١٢٩٩

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

مخدّره ورقه حبیبه بنت بنت حضرت ازغندی علیه و علیهما بهآء الله الأبهی ملاحظه نمایند

۱۵۲'

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

تعالی تعالی من رفع الفرق و وضع الاتفاق تباهی تباهی من اخذ الاختلاف و حکم بالاثبات و الایتلاف لله الحمد قلم اعلی فرق مابین عباد و اماء را از میان برداشت و کل را در صقع واحد بعنایت کامله و رحمت منبسطه مقرر و مقام عطا فرمود ظهور ظنون را بسیف بیان قطع نمود و خطرات اوهام را بقدرت غالبه قویه محو فرمود این عنایت را السن کائنات از شکرش عاجز و افنده ممکنات از احصائش قاصر جلّ فضل ربّنا و جلّت عنایتیه کامله و رحمته الشّاملة و کرمه المحیطة و جوده الظّاهرة المشرقة

سبحانک یا اله الوجود و ربّ الملکوت و سلطان الجبروت اسألك بأمرک الذی به خلقت الکائنات و اظهرت الموجودات و امرت الكلّ بما یقرّبهم الیک و ینفعهم فی عوالمک و یکون معهم فیکلّ الأحوال ای ربّ ترى الخادم اراد ان یدکر امة من امائك و ورقة من اوراک الّتی ایدتها بجدوک و کرمک و جعلتها مقبلة الی افق ظهورک فی ایامک و معترفة بما انزلتها من سماء عنایتک لعبادک و خلقتک اسألك یا اله الغیب و الشّهود و هادی الكلّ علی التّوجّه الی اسمک الودود بأن تؤیّدها بجنود غیبک علی ذکرک و ثنائک بین امائك انک انت القویّ القدير و الفرد الواحد السّامع المجیب و بعد نامه‌های آنمخدّره رسید و از هر یک نعمت ایمان و عرفان مشهود الحمد لله فائزید بذکر و ثناء حقّ جلّ جلاله و بعد از قرائت و ملاحظه قصید افق اعلی و مقررّ اعلی و مقام اعلی نموده امام وجه مولی الوری نامه آنمخدّره عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو المشفق الغفور الکریم

یا امتی و ورقتی سمع المظلوم ندائک و ما نطق به لسان قلبک و ظاهرک فی ثناء مولاک لعمر الله لا یعادل بثنائه الیوم ما عند القوم و خزائن الأرض و ما عند الأمراء و الملوک یشهد بذلك مالک الملکوت فی هذا الحین المبین و سمعنا حنینک و انینک اجبتاک بلوح ینادی بین الأرض و السّماء و یدکرک بما یمیّی به ما ظهر منک فی حبّه و خدمته و ذکره و ثنائه و جعل کلّ ما خرج من فمک امانة لک عنده أنّه هو الفضّال الکریم لو تسمیعین ما نزل لک فی هذا الحین من قلمی الأعلی حقّ الاستماع لتطیرین بأجنحة الاشتیاق فی هوآء محبّة مالک یوم الميثاق و تقولین فی ایّام حیاتک لک الحمد یا مقصود العالم و لک الثّناء یا محبوب العارفین کلّ الوجود لعنایتک الفداء و ما کان و ما یکون لکلمتک الفداء یا ایّها المظلوم بین الأعداء و یا من فی قبضتک

زمام من فی السموات و الأرضین ای کنیز من و فرزند کنیز من ندای مظلوم را بلسان پارسی بشنو لازال منتسبین مرحوم مغفور الذی بذکره تعطر العالم از ذکور و اناث باکلیل عنایت و طراز ذکر و شفقت مزین حق وفا را دوست داشته و نظر عنایت مخصوصه که متوجه من صعد الی الله بوده نفوس منتسبه باو اسمشان و ذکرشان از صحیفه حمرا محو نشده و از قلم اعلی در آن مذکور و مسطور کل باید قدر این نعمت عظمی و عطیة کبری را بدانند و بمثابه قلب و جان و بصر و روان حفظش نمایند اینمظلوم از بحر فضل و عطا سائل که اهل آن بیت را مؤید فرماید بر عمل بآنچه در کتاب از قلم امر نازل شده و همچنین موفق دارد بر آنچه سبب انتشار آثار اوست آنه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون یا بنت بنت من احببتی افرحی آنه غفر اباک و امک فضلاً من عنده امروز هر نفسی بذکر کلمه‌ئی از کلمات الهی فائز شد او بخیر اکبر و عنایت کبری فائز است انشاءالله مؤید شوی بر آنچه لایق و سزاوار ظهور الهی و امر ربانیت

جناب میرزا محمد تقی علیه بهائی و عنایتی لازال مذکور بوده و هست از حق میطلبیم او را تأیید فرماید بر اعمال و اخلاقیکه سبب ارتفاع کلمه الله و مقام اوست انا نکبر علیه فی هذا الحین و نبشره بما نزل له من قبل و من بعد ان رحمة ربه سبقت الوجود در هر حال نفوس آن ارض باید اهل آن بیت را مکرم و معزز دارند چه که شأن و مقام حضرت ازغندی عندالله عظیمست

و نکبر فی هذا الحین علی من سمی بعبدالحسین انا سمعنا ذکره فی هذا الذکر الأعظم و ثنائه فی هذا الثبأ المبین انشاءالله ایام جوانی خود را در ذکر و ثنا و توجه صرف نماید آنه یسمع و یری و هو السميع البصیر البهآ من لدنا علی الذین سمعوا النداء و عملوا بما امروا به من لدن آمر حکیم انتهى لله الحمد برشحات بحر عنایت الهی فائز شدید امروز ید عنایت فرق را از میان برداشته عباد و اماء در صقع واحد مشهود طوبی از برای عبدیکه به ما امره الله فائز گشت و همچنین از برای ورقه‌ئی که باریاح اراده حرکت نمود این عنایت بزرگست و اینمقام کبیر فضل و عطایش در هر حین ظاهر و باهر من یقدر ان یشکره علی عطایاه المتواترة و عنایاته المتوالیه در هر حال بذیل عنایتش متشبثیم و بحبل فضلش متمسک و از او میطلبیم جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهآ الله الذی فاز باللقاء را مؤید فرماید بر محبت و شفقت اوست مؤید یکتا و معین یکتا لا اله الا هو العلی الأبهی امروز باید کل بنور امر منور شوند و بنار سدره مشتعل و بکمال محبت و وفا قدح اعلی را از ساقی ابهی اخذ نمایند و رغماً للأعداء بنوشند و بیاشامند و بذکر مقصود یکتا و معبود یکتا مشغول گردند حبیب روحانی جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بهآ الله انشاءالله مؤیدند بر اتحاد و اتفاق نفوس خدمت ایشان تکبیر میرسانم و از برای ایشان توفیق میطلبیم

و همچنین از برای قرّة عین جناب عبدالحسین علیه بهآ الله الحمد لله در اول ایامش بذکر مولی الأنام مؤید شده ان ربنا هو الکریم و هو الرّحیم و هو المؤید و هو الموفق و هو المعین و هو ارحم الرّاحمین و اکرم الأکرمین نظم آن قرّة عین امام وجه مقصود عالمیان عرض شد و بعز قبول فائز گشت طوبی از برای لسانیکه بثنا ناطق و قلبیکه بنار حب مشتعل در هر حال عنایت از اوست و تأیید از او میطلبیم از برای نفوس مذکوره آنچه را که سزاوار بخشش اوست آنه هو الغفور الرّحیم و السّامع المجیب المقتدر الحکیم البهآ علیک و علی امائه القانتات و عبادہ القانتین و الحمد لله رب العالمین

خادم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بسمی الجواد الکریم

تعلم یا الهی بآن مطلع الظهور طلع من بینه المعمور متوجّهاً الى بیت اخیه الذی سمّی بالکلیم و اعتکف فیہ ثمانیة ایّام بلیالها و اتمناها بلیل آخر فضلاً من لدنا و فیہ فتحنا ابواب اللّقاء علی وجه الأجاب و سقینا کلّ من بحر وصالک و مناهل قریک و رضائک بحیث قد حضر من اراد فی کلّ یوم لدی عرش رحمانیتک و فی کلّ لیل تلقّاء وجهک و اشرقت علیهم فی کلّ الأحيان انوار وجهک و شمس عظمتک و اقتدارک ای ربّ اجعل هذا اللّقاء کوثر الاستقامة لأنفسهم و رقیق الاطمینان لنواتهم ای ربّ نور قلوبهم و قدّس نفوسهم و ثبت اقدامهم لأنّ صراطک دقیق دقیق بل ارقّ من کلّ رقیق اسألك یا فالق الأصباح و مسخر الأریاح باسمک الذی به اشرق نیر الفلاح لأهل مملکتک بأن تجعلهم منقطعین عن سوائک و لائذین بحضرتک و متشبّثین بأذیال رحمتک ثمّ وفّقهم یا الهی علی القيام علی خدمتک ای ربّ عرفهم فضیلة ایّامک لئلاّ یمنعهم شیء عما قدّر لهم فی ملکوتک و جبروتک ثمّ انزل علیهم برکة من عندک و نعمة من سماء عطائک انک انت الجواد الکریم انت تعلم یا الهی بآن کلیم قد قام فی هذه الايام الّتی نورّت بینه بأنوار شمس وجهک علی خدمتک و الطواف حول عرشک ای ربّ قدّر له و للذین معه ما ینبغی لفضلك و الطافک و جودک و عنایتک انک انت الذی باسمک ارتفعت رايات الکرّم علی العلم و الوبّة النصر بین الأمم تفعل ما تشاء بسلطانک و تحکم ما ترید لا اله الا انت الغفور الرّحیم

* * *

هو السّامع المجیب

تعلم یا الهی بآئی ما اردت فی الملک الا اصلاح العالم و تهذیب نفوس الأمم لعلّ تنحمد نار البغضاء بماء تدیرک و یسطع نور الاتحاد بتریتک و حکمتک ای ربّ اید امرآء الأرض و علمائها علی القبول علی ما تأمرهم بجودک و عنایتک و علّمهم یا الهی ما اردت لهم بفضلك و عرفهم سبیلک الواضح المستقیم و امرک اللّائح المبین ای ربّ قدّر لأولیائک من قلمک الأعلى ما ینفعهم فی الآخرة و الأولى انک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثّری

* * *

جناب آقا رضی زاده الله عزّاً و شرفاً

هو الظّاهر علی عرش الحزن

تلك آيات الأمر نزلت من جبروت البقاء و لا يعقلها إلا الذينهم طاروا بجناحين الانقطاع الى سماء عز مرفوعا و فيها ما ينقطع عنه افئدة المرسلين و يجري الدموع على خدود قدس منبرا و من يفتح الله له بصر الأمر ليشهد كل حرف من هذه الآيات على هيكل الانسان فتبارك الله الذى اظهره على احسن صورة محبوبا و تبكى فى غرف الكلمات بمدامع الحمراء و لا يعرف ذلك إلا كل عارف بصيرا و فيها يذكر حبيبى الذى نسبه الله بنفسى و ان هذا من فضل الله عليه لو يكون على ذلك خيرا

ان يا اخى اسمع نداء ربك عن جهة العرش ثم توجه اليه بسمع طاهر منيعا لتطلع بأسرار الأمر فى تلك الأيام التى غشت النفوس حجابات وهم غليظا ان استمع ما يلقيك الروح عن جهة العرش ثم اخرق الأحجاب بأنامل قدس قويا لتدخل خلف الحجاب و تشهد ما تقر به عيناك و تفرح به قلبك لأن عن ورائه ما لا ادركه الخلايق مجموعا تالله يا اخى لو تنظر ببصر الروح لتشهد بأن ملكوت الله يطوف فى حول الكلمات من هذه الآيات التى نزلت عن سماء عز رفيعا و تبكى لنفسها و تبكى سكانها عما ورد على جمال القدم من هؤلاء الذينهم اعترضوا على الله بعد الذى خلقوا بأمر من عنده و كذلك كان الأمر من قلم القدس فى أم الألواح المذكورا و عن ورائها تبكى عيون الله على مقر القصوى بصريخ ينفطر عنه اركان كل عارف معروفا و بذلك تبكى كل الذرات و كل من دخل فى ظل الأسماء و الصفات و كذلك نخبرك بالحق لتكون على علم بديعا و لو تشهد ببصر آخر لتجد هذا المداد على لون الدم فلما احترق فى كبد الحزن قد ظهر على لون السوداء بين الأرض و السماء و كفى بذكرى على ذلك شهيدا و أنك انت اردت من قبل بأن تطلع على ما ورد علينا اذا فاستمع لما يوحى اليك من سدرة الثار عن وراء قلم الأمر على بقعة التى كانت فى ازل الأزال عن مس المشتركين محفوظا لتعرف ما ورد على اخيك بعد الذى جعله الله مظهر سلطانه فى الأرض و مطلع اقتداره فى الملك و مخزن وحيه بين العالمين جميعا

ثم اعلم بأن اخى الذى كان معروفا بينكم قد اورد على فى هذا السنين ما لا يحصيه احد إلا الله تالله لو انطق به او اتكلم على الصديق لن يقدر ان يسمعه اذن الابداع و كان الله على ما اقول عليما و أنك لو تقدر ذكره فيما فرط فى اخيه لعل يتخذ فى نفسه الى الروح سيلا قل يا اخى الذى قمت على بسيف البغضاء و افترت على بما كنت قادرا عليه بعد الذى ربيناك بالحق و احفظناك عن كل ظالم مردودا تالله يا اخى ما كان الأمر كما سمعت فى أول الأمر ولكن انا سترناه لحكمة كان عن العيون مستورا و علمناه و ايدناه فى كل حين و ما اطلع بذلك إلا عدة احرف ذكر اسم ربك و هم انفس معدودا و انت تعلم ما ورد على فى أول الأمر الى ان اخذونى بالسلاسل و الأغلال و حبسونى فى ارض الطاء الى ان تمت ميقات ربك فى اربعة اشهر متواليات اذا ظهر طلايع النصر و نصرنى الله بالحق بجنود الغيب و الشهادة و انزل على سكرينة من عنده و اخرجنى من السجن بسلطان كان على العالمين مشهودا ثم اخرجونى عن المدينة مع انفس معدودات و قطعنا السبيل الى ان دخلنا العراق و كذلك كان الحكم من قلم القضاء على اللوح مقضيا فلما دخلنا العراق و قضت أيام معدودات و دخل علينا اخى و كان معنا فى اشهر كان فى الألواح المذكورا و اراد ضلعا منا و اخذنا له ما سكنت بها نفسه و يكون فى الأرض مستريحا فلما استراح فى نفسه قام علينا فى سر السر بما لا حمله السموات و الأرض و كان الله على ما اقول شهيدا و انا كنا نذكره بين العباد اعزازا لكلمة الله و انه لو يجد من نفس ليدخل فى قلبه بغض الغلام الى ان تركنا الأرض لنفسه و خرجنا عن بين هؤلاء وحده اذا بكت على عيون القدم فى سراق عز مرفوعا و انا لو نذكر لك ما ورد على بعد هجرتى لتبكى و يبكى كل من فى الملك جميعا فلما قضت ميقات الله فى سنتين اذا ارجعوننا احباء الله بفزع به ارتفع فرع الأكبر فى جبروت الأمر و الخلق الى ان دخلنا البيت بحزن مبينا و وجدنا الأمر غير مذكور بين العباد بحيث اخذت الذلة كل الأحباب من كل وضع و شريفا كأن جنود وحي ربك انقطعت عن النزول و منعت سحاب الفضل عن امطار رحمة التى كانت على العالمين منزولا و اشهدنا اخينا فى ذلة لن يقاس بذلة اذا اخذنا قوائم الأمر و ارفعنا خباء الذكر الى مقام الذى كان عن ايدى الظالمين مرفوعا فلما اشتهر ذكر الله فى الأطراف و اشتعلت نار البغضاء فى صدور الناس من اعلاهم و اسفلهم و قاموا على بأسياف شاحذ حديدا و قمت فى

مقابلة هؤلاء بنفسى وحده فى تلك الأيام التى اضطربت فيها كلّ النفوس و زلت كلّ رجل مستقيما و كم من أيام كان اخى مستريحاً على بساطه و كان اهلى مضطرباً من سطوة الأيام و تبكى عيونهم فى كلّ بكور و اصيلا و اشتدّ الأمر على شأن اضطربت على ضررى و ابتلاى اكثر اهل العراق كما سمعت و كنت على ذلك عليما و بلغ الضرّ الى مقام تزلزلت كلّ نفس لنفسى و بكت كلّ عين بما مستنى البأساء من كلّ الأخطار و احاطتنى ذياب الشرّك و عن ورائها كلّ نفس شريرا و مع ذلك ما تداهنت مع احد فى امر الله و كنت ناطقاً فى قلب كلّ شىء بأنّه لا اله الا هو و أنّه كان على كلّ شىء محيطا

اذأ يخاطب قلم الأمر اخيه و يقول ان يا اخى الذى فعلت بأخيك ما لا فعل احد بأحد و وردت عليه ما بكت عنه عيون ملاّ البقاء على غرفات عزّ منيرا و كنّا ان نؤيدك فى كلّ الأحيان و احفظناك عن ايدى الظلم و انك كنت بسيف البغضاء عن ورائى لتجد الفرصة و تفعل ما تعدم عنه اركان عرش عظيم و كنّا ان نرسل الى الديار لتحضر بين يديك من القانتات و تستأنس بهنّ و تكون على راحة مبينا و كنت ان تنقطع فى السرّ عن وجهى نفحات السرور و كذلك احصينا كلّ شىء فى امام قد كان على هيئة اللوح فى هيكल الروح مشهودا و كنت ان تطلب متى ما تسرّ به نفسك الى ان اجتمعت فى حولك عدّة من الاماء و عيشت بهنّ فى نفسك و فى السرّ ارسلت الى احبائك الواحاً و فيها ذكرت ذكر السّجن ليدخل بذلك بغضائى فى قلب كلّ جاهل بغيا اذأ جرى التّهين من العينين فى هذين الاسمين الاعليين اللّذين كانا فى ازل الازال على العدل فى حول العرش موقوفا و انا علمنا فعلك و ما فى قلبك و سترنا ذلك بعد علمنا لحكمة التى كانت من اصبع الرّحمن على لوح الامكان بالسرّ السّطر مرقوما تالّله يا اخى لو كان الأمر بيدى لسترت وجهى عن كلّ من فى السموات و الأرض و خرجت عن بين العباد و سكنت على كتيب الحمراء عن وراء قلم الكبرياء لئلا يبقى ذكرى بين احبائى فكيف هؤلاء الذينهم كفروا بالله و حاربوا مع سلطانه و كانوا من قوم سوء اخسرنا تالّله كلّما اريد ان اخرج عن بين هؤلاء و اصمت عن بدايع الألحان فى هذا الرّضوان اذأ نفحات الرّحمن يأخذنى و روح القدس ينطقنى و روح البقاء يحرك لسان البهاء ان هى من تلقاء نفسى بل من لدن مقتدر قيّوما ان يا اخى فكم من ليالى كنت مستريحاً على الفراش مع ازواجك و انى كنت بنفسى حافظاً لنفسك الى ان اشرقت شمس النّهار عن افق قدس منيرا فكم من أيام كنت فى العيش و انى كنت حاضراً فى مقابلة الأعداء لئلا يصيبك الضّرّاء من كلّ منكر عنيدا و انك كنت فى سرّ السرّ فى ضررى لكى تجد وقتاً لتفعل بى ما ينقطع به الأرواح عن جسد كلّ اسم قديما تالّله بما جرى من قلمك قد خرت وجوه العظيمة على رماد السّوداء و شقت ستر حجب الكبرياء فى جنّة المأوى و تشبّكت اكباد المقرّبين على مقاعد القصوى و اضطربت افئدة كلّ فطن بصيرا الى ان سافرت معى فى هذا السّفر الذى به جرت مدامع اهل غرف الفردوس على وجوه قدس لميعا مع كلّ ما سألت متى و استأذنت عنى ما تكلمت بحرف لأننى اطّلت منك ما لا اطّلع به احد من العالمين جميعا الى ان دخلت معى فى تلك الأرض اذأ قمت علىّ فى كلّ الأيام بل فى كلّ حين تالّله ما بقى من جسدى من محلّ الا و قد ورد عليه رماح تدبيرك و انك لو تنكر يشهد بذلك لسان صدق عليما الى ان افيتت علىّ فلمّا اظهر الله خافية نفسك و اطّلع بها عباد اللّذين هاجروا الى الله اذأ ارتفع ضجيجهم و انك كنت فى نفسك على غفلة عظيمة فلمّا شهدنا فعلك و ما خرج من فمك اذأ خرجنا عن بينكم فرداً واحداً من دون ناصر و معينا حتّى لم يكن معى من يخدمنى او يخدم هؤلاء اللّذين ارفع الله عنهم قلم الأمر اذأ بكت علينا كلّ عين بصيرا و انك بعد ذلك ما استرحت فى نفسك ثمّ انتشرت فى البلاد فعملك باسمى ليدخل غلىّ فى صدور من اراد ربّه على هيكل اسم عليّا و خرج من لسانك و قلمك ما يستحيى ان يذكره قلم العالمين جميعا و ما فعلت ذلك الا بأن ظننت فى نفسك بأنك كلّ ما تقول يسلموا منك عباد اللّذينهم كانوا عن شاطئ الأمر بعيدا تالّله لا تظمننّ بذلك لأنّ لله عباد يشهدنّ الأمر بنفسه و لن يحجبهم حجبات الوهم و لن يمنعهم الاشارات عن صراط قدس رفيعا ذكرّ فيما نزل من قبل انك لو تبسط يدك لتقتلنى ما انا بباسط يدى لأقتلك كما بسطت و ما بسطنا بعد قدرتنا عليك و كان الله على فعلك شهيدا

قل ان يا اخي تالله سيفنى انت و من معك و ترجع الى التراب و يبقى الملك لله ربك و ربّ الخلايق جميعا تالله يا اخي لم يكن فى قلبى بغضك و لا بغض احد من الممكنات اسمع قولى ثم ارجع عما انت عليه و توجه الى ربك بخضوع منيعا و انك لو تكون على ما انت عليه و يسجدك كل من على الأرض هل يغنيك فى شيء لا فوالذى بيده نفس البهاء اذا فارجع ثم اتخذ الى عرش ربك سيلا و لو يعترض كل العباد على الله ربهم بقولك و يعضونى فى انفسهم هل ينفعك ذلك فى امر لا فوربك ان انت بذلك خيرا اذا ييكى قلمى و عينى و كل من فى السموات و الأرض ان انت بذلك عليما دع الدنيا و زخرفها عن ورائك و لا يغرنك الرئاسة عن ذكر ربك ثم اسلك سبل الانصاف و لا تجعل نفسك عن حرم القرب محروما و مع ذلك ما اكتفيت فى نفسك الى ان كتبت الى حاكم البلد بالدلة التى ضيعت بها حرمتى و كذلك احصينا اعمالك فى لوح الذى ما غادر عنه حرف من الأعمال من كل صغير و كبير و انك كنت ساترا وجهك خلف الحجاب خوفا من نفسك فلما اظهرنا الأمر و هبت رايح الاطمينان و اطمأنت خرجت عن خلف الستر و اعترضت على بما كنت مقتدرا عليه و وردت على ما تشبكت عنه افدة كل موقن ذكيا ثم اتفقت فى الأعراض مع الذى لم تزل كنت تبغضه و هو يبغضك و سمعت منه بأذنيك ما اشتكيت به تلقاء الوجه و مع ذلك لما وجدت فى قلبه بغض الغلام اتحدت معه و اخذته لنفسك معينا تالله يا اخي لو تنصف لتبكي على نفسك ثم على نفسى و تنوح فى أيامك الى ان يغفر الله لك و يجعلك من التائبين فى ام الكتاب مذكورا فانظر الى اول الدهر ان الذى قتل اخيه الأكبر الذى سمى بهابيل هل نفعه ذلك فى شيء اذا فأنصف و لا تكن عن صراط الصديق بعيدا اياك ان لا يحجبك ما اعطيناك من جبروت الأسماء لأنها قد خلقت بأمر من عندنا و انا كنا على كل شيء لمقتدرا

ان يا قلم الأمر طهر نفسك عن كل ذكر الا عن ذكر ربك دع الناس بأنفسهم و لا تلتفت اليهم و كن فى عصمة منيعا و ان ربك يكفيك عن دونه و كفى الله بنفسه عليك معينا ثم ذكر اخيك الذى سمى بالرضى فى ملكوت الأسماء ثم ارسل اليه هذا اللوح ليجد منه رايح قدس محبوبا و ليقر بذلك واحد من عينيه و ييكى الأخرى بما مس اخيه ضر العالمين جميعا و ليطلع من امر الغلام و بما ورد عليه من سهام البغضاء تالله حينئذ يكون فى بئر الحسد و يرفع منه نداء ضعيف حزينا و يقول هل من ناصر ينصر الغلام و يدفع عنه رمح كل مغل اثيما و فى لحن آخر يقول تالله ما استنصر من احد الا الله و كذلك كنا فى مقابلة ملا الأرض وحيدا و الروح و التكبير و البهاء عليك و على الذين يقرؤون آيات الله و يتفكرون فى اسرارها و يجدون نفحاتها فهنيئا لهم و لكم و لكل ذى شمس لطيفا

باسم الله البهى الأبهى

تلك آيات الأمر نزلت بالحق من لدن مقتدر قيوما و فيها ارتفعت صريخ الله بما مسته انامل البغضاء من كل مشرك مبغوضا قل يا قوم لا تقطعوا عضد الله بسيوف الغل و لا رأسه بصمصام البغضاء اتقوا الله و لا تخمدوا نار الله بينكم و لا تجعلوا انفسكم عن رشحات هذا الفضل محروما ان الذين ينكرون رحمة التى نزلت من سحاب الأمر اولئك اتخذوا الأصنام لأنفسهم اربابا من دون الله و كان الجمال عن اعينهم مستورا و انهم لو يشهدون لا يشهدون كذلك خلقناهم صماء من غير بصر و جعلناهم بكماء على ارض الذل محشورا قل ان الذينهم اعترضوا على نفس ذات ربك ثم يذكرون نقطة البيان اولئك فى فجوة من النار و اولئك يومئذ خلف حجاب الهوى على تراب النفس مطروحا قل يا قوم اذكرون سلطان البيان و تكفرون بذاته فويل لكم بما القى الشيطان فى انفسكم اتقوا الله حق التقى ثم قدسوا نفوسكم عن مس الشيطان و اتباعه انه كان للانسان عدوا مشهودا ان الذين

تجد في قلوبهم رايحة النفاق من نير الأمر اولئك لن يجدوا لأنفسهم في أم الكتاب نصيباً مفروضاً قل ان انتم تحبون نقطة البيان لم تصرقتم في حرمه و كفرتم بآياته بعد انزالها و حرقتكم كلمة التي كانت في كل الألواح من قلم الله مرقوما ان انتم الا اتخذتم الوهم لأنفسكم رباً من دون الله بعد الذي كنتم في ارض الأسماء باسم الله مشهودا ان اصغوا يا قوم كلمة الله ثم استسقوا من رحيق القدس ثم اصطلوا من نار التي كانت عن جهة العرش موقوداً قل يا قوم تالله الحق انا اخذنا كفاً من الطين و نفخنا فيه روحاً من امرنا و زينا به قميص الأسماء بين الأرض و السماء و جعلناه بين العالمين معروفاً فلما كبر اشدّه قام علينا ثم اعترض و بغى على الله الذي خلقه بأمر من عنده الى ان افنى عليه و كذلك كان الانسان بريّه كفوراً

ان يا اسمى ذكر الناس بما نطق روح الأعظم تلقاء عرش ربك ثم استقم على الأمر في تلك الأيام التي كانت مظاهر الأسماء على عقبة الوقوف لدى الصراط موقوفاً تالله كل ما سمعت من هذا الأمر و اشرنا به الى غيرنا هذا لحكمة من الله ربك و ما اطلع بذلك الا انفس معدودا ان الذين يذكرون ما يذكرون ان هم الا يرتعون في رياض الجهل و هاموا في بريّة الشرك و اولئك كانوا يومئذ عن رياض العلم محروماً قل يا ملأ العمياء داووا ابصاركم بكحل ذكر ربكم الرحمن لعل تذكرون ما لا ادركه ابصر الخلايق مجموعا ان يا اسمى تالله قد كنت في مقابلة الأعداء في عشرين من السنين و الذينهم اليوم بغوا على الله اولئك كانوا خلف الحجابات خوفاً لأنفسهم محجوباً فلما ارفعنا الأمر بسلطاني و قدرتي و هبت روائح الاطمينان و العز اذا خرجوا عن خلف القناع و سألوا سيف البغضاء على وجه الذي بلحاظه اشرقت الأرض و السماء اذا لو تتوجه اليه بسمع القدس لتسمع ما تحترق به الأكباد خلف خباء عز مرفوعاً فسوف تشهد ملأ البيان كل ما شهدت في ملا الفرقان بحيث يتمسكون بما عندهم من الروايات و يحتجبون بها عن موجد الأسماء و الصفات و يقولون كما قالوا و يستدلون كما استدلو بل تجد هؤلاء اشد احتجاباً عن ملل القبل و كذلك نزلنا عليك ما كان من سماء الفضل منزولاً لتكون على بصيرة في امر ربك ثم استقامة بحيث لا يزلك وساوس الشيطان على صراط الذي كان على فردوس الأمر باذن الله ممدودا اياك ان لا تضطرب في تلك الأيام التي يضطرب فيها النفوس و تذهل فيها العقول و يرفع فيها خوار العجل بصريخ عظيماً تمسك بعروة الأمر لئلا يحرك الأرياح من مظاهر الأشباح ثم اتخذ في ظل عصمة ربك مقاماً محموداً قل يا ملأ البيان اما وصيتم في الكتاب بأن لا تكفروا بآيات الله اذا نزلت بالحق و لا تدحضوها بظنونكم و هواكم فلم اعترضتم عنها و كفرتم بالذي آمنتم به فأت لكم بما نقضتم ميثاق الله و عهده و كنتم عن شاطئ الاشراق عن هذا الجمال محروماً و يا قوم فانظروا في حجج التبيين و المرسلين و ما نزل في البيان لعل تداركوا ما فرطتم فيه و تتخذوا الى ذى العرش سبيلاً قل ان كنتم آمنتم بنقطة البيان تالله هذا نفسه و تلك آياته قد نزلت من ملكوت عز عليا ان يا اسمى تالله ان هؤلاء ضيعوا حرمة الله بينهم بما اتبعوا الذينهم خلقوا بأمرى و كان الله بذلك شهيداً و بلغ الأمر الى مقام الذي كتبوا باسم نقطة البيان الواحاً كذبة على ردى ثم نشرها بين الناس ليصدنهم عن سبيل الذي كان عن جهة العرش ملحوظاً قل تالله ان بحر الأعظم لن يتغير بما مسته الكلاب و ان جمال الشمس لن يكشف بحجاب هذا السحاب التي حالت بينهم و بين رب الأرباب تالله انها اشرقت بسلطان الجلال و وقفت في قطب الزوال فمن اهتدى فلنفسها فمن اعرض فان ربك غنى عن كل معرض مردودا و انا نشكر الله بأن طهر قميص التقديس عن مس المشركين و جعل ايدي الكافرين عن هذا الدليل مقطوعاً و انت قم بنفسك ثم قل يا ايها الملاء خافوا عن الله و لا تكفروا ببرهانه بعد الذي ظهر بالحق ان كنتم آمنتم بعلي من قبل بما نزل عليه من آيات ربكم اذا فافروا ما عندكم و انا نقرأ لوحاً من اثر هذا الظهور تالله اذا يستشرق شمس الايقان عن افق فجر منيرا اذا تجد رؤوسهم ناكسة و يرهقهم سياط القهر من لدن عزيز قيوماً كذلك القيناك لتلقى على صدور التي وجدها عن الرب منزوها و الروح عليك و على من معك من كل اناث و ذكورا

اي دوست من حزن بقسمي اين عبد مظلوم را احاطه نموده كه ذكر آن قلب را ميگدازد دنيا محل افتان و امتحان بوده و خواهد بود از كآسش جز زهر قاتل احدي نوشيده و از جامش جز سم مهلك نفسي نچشيده لازال بلايای آن نصيب

مريدان حقّ بوده و رزايای او قسمت قاصدان او خواهد بود زينهار بحزنش محزون نشوی و از ذکر رحمن در اين ايام تغافل نمائی در جميع امور بحق توکل نما و از دوش دل بگسل و در اين ايام شداد که سکر جميع ايجاد را احاطه نموده از ملکوت سداد حبش غفلت مکن و چون شمس باشراقات حبّ سلطان اسماء و صفات مشرق باش تا انوار جمال مختار از تو در بين عباد ظاهر شود و کمر همّت در استقامت بر امر محکم بند و از کلّ ماسوی آزاد و فارغ باش دنيا را وفا نيست و عنقریب آنچه بر ارض مشهود در قعر آن مستور آيند و الروح عليك و منع آن دوست از قرب لقا سبب هبوب ارياح اختلاف بوده و بعد از تفصيل کبری و سکون آن ان شاء الله بمقتضای وقت اظهار ميشود

* * *

سيّد في الکاف

هو العزيز

تلك آيات الروح نزلت بالحقّ لعلّ الناس يستشعرون في انفسهم ثمّ بآياته في ايام الروح يهتدون قل يا قوم قد اتت الساعة بالحقّ و غنت الورقاء و دلّع ديك العرش و اتى الله بمظهر نفسه في ظلل من الغمام و المؤمنون هم بفرح القرب يفرحون و انتم ما استشعرتُم بشيئ من ذلك و اتخذتم لانفسكم ارباباً من دون الله و اعرضتم عن جمال عزّ محبوب اذاً فاسمعوا قولي و توجّهوا الى حرم الجمال ثمّ بنعمة الله في ذكره الاكبر لا تكفرون و هذا خير لكم عن كلّ ما انتم في الملك تشهدون و تعرفون سيفني الدنيا و ما فيها و انتم ترجعون الى مقرّ سلطان عزّ قيوم و تسئلون عمّا اكتسبتم في ايامكم الباطلة و تجزون بما كسبتم او تكسبون و لن ينفعكم شيئ و لن يرحمكم نفس و لن يخلصكم احد و كلّ من سطوة الامر مضطربون ارحموا على انفسكم و تداركوا ما فرطتم في جنب الله ثمّ في امره تتفكّرون و انّك انت فاشهد في نفسك بأنّه لا اله الا هو الملك المقتدر القيوم و ان سمعت خروجي عن تلك الارض لا تحزن و لا تضطرب لانّ فيه اسرار لا يعقلها الا الذينهم كانوا يبصر الله في امره يتفرّسون ثمّ اعلم بانّا انفقنا كلّ ما لنا و علينا في سبل الله العزيز المحمود و لن اخاف من احد و نوفي بما عهدنا في ذرّ البقاء ان انتم تعلمون و انّك فاجهد في روحك لتكون بمثل ما كنّا بحيث لا يزلّك وساوس الشيطان عن امر ربّك و تكون بانوار العزّ الى ميادين التوحيد لمن الرّاجعين و انا نشكر الله بما ورد علينا من قبل و بما يرد علينا من بعد و انا كلّ عباد له و كلّ اليه لراجعين و الروح عليك و على عباد الله المخلصين ١٥٢

قل سبحانك اللهمّ يا الهى اسئلك باسمك الذى به تغيّت على افنان سدرة ربّانيتك بان تنزل علىّ من كلّ خير اتمّه و كلّ فضل اقدمه و كلّ ذكر اكبره ثمّ اصلح يا الهى امورى في الدنيا و الآخرة و انّك انت على كلّ شيئ قدير

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو العزیز

تلك آیات الرّوح نزلت بالحقّ من عبد منیب لتسمع نغمات الامر و تكون من الذّینهم كانوا بانوار العزّ لَمِنَ المهتدين اَیّاك ان لا تنس فضل الله عليك و لا تكن من الغافلين قدّس نفسك عن كلّ من فی السّماوات و الارضین فاعلم بانّ الدّنيا و زخرفها یفنی و یبقى الملك لله الملك المتعالی العزیز القدير قل انّ الطّیر قد طارت عن افنان العراق و ارادت فنون اخرى بما اكتسبت ایدی الظّالمین و هذه من سنّة الله الّتی قد خلت علی عبادہ المقرّبین قل انّ فی هذا الخروج لآلاء لامر الله العلیم الحکیم و فیہ ستر اسرار الحکمة و لا یطلّع بها الاّ الله ربّ العالمین فسوف یظهر الامر بالحقّ و یرفع اسم الله العلیّ العظیم ذکّر العباد بما استطعت و لا تكن من الصّابرين فتوکّل علی الله و انه یکفیک عن دونه و انّ علیه فلیتوکّلنّ المخلصون قل یا ملأ البغضاء موتوا بغیظکم لانّ شجرة القدس اثمرت باوراق عزّ لطیف و طالت افنانها الی مقام الّذی انقطعت عنها ایدی المغلّین و انّ الذّینهم یفرحون بخروج هذه الطّیر تالّله انّهم علی غفلة مبین فسوف یدلّ الله سرورهم بالحن و يأخذهم عذاب یوم عقیم قل انّ هذا العبد انفق روحه لله محبوب العارفين و لن یخاف من احد ولو یجتمع علیه ملوک الارض و من ورائهم هؤلاء المبغضین لانه اقبل الی الله و توکّل علیه و انه یکفیه عن كلّ من فی الملك اجمعین و الرّوح علیک و علی من تمسّک بحبل الله العلیّ العظیم

۱۵۲^۱

هو العزیز

انشاء الله امیدوارم که بر خلاف سابق و لاحق حرکت فرمائید و بالمرّه از نفس و شئونات او طاهر شده بفضای خوش روح قدم گذارید جز صدق تکلم ننمائید و جز در سبیل انصاف مشی نفرمائید قلب را مقدّس فرمائید و دل را منزّه دنیا عنقریب میگذرد و ظهورات آن را بقائی نباشد فی آخر القول اسمع ندائی و لا تكن من الغافلين و لن ینفعک شیئی فی الملك الاّ ما القیناک بالحقّ ولو یسجدک کلّ الخلائق اجمعین و الرّوح علیک لو تسمع نداء هذا المهاجر الغریب ۱۵۲^۲

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

٢ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

* * *

بسم الله الأعظم العظيم

تلك آيات الله الملك الحق العدل المبين نزلت بالحق من جبروت فضل عظيم و أنّها لحجّة الله بين خلقه و برهانه بين الخلائق اجمعين و أنّها لتنزيل من لدن عزيز عليهم قل يا قوم اتّقوا الله و لا تعقبوا كلّ جاهل مريب ان اتّبّعوا اللّٰه ما اراد لكم الاّ بأن يقرّبكم الى مقرّ القرب مقام اللّٰه الذي ارتفعت فيه نعمات ربّكم الرّحمن الرّحيم

انّك انت يا ايّها النّاطر الى شطر الأمر ان استمع ما يوحى اليك عن جهة السّجن هذا المقرّ الذي فيه حبس الغلام بما اكتسبت ايدي الظّالمين بأنّه لا اله الاّ هو في قبضته ملكوت الأمر و الخلق يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد طوبى لك بما اشتعلت من نار محبّة الله و توجّهت بقلبك الى شطر بيت عظيم قم على امر الله و حبّه و لا توقّف اقلّ من حين بلغ النّاس ما القى الرّوح على فؤادك و لا تكن من الصّامتين و لو يسألك احد من هذا الغلام قل نالّله أنّه لنبأ الله في الواح الأمر و جماله قد ظهر بالحقّ بسلطان عظيم و أنّه لعلّي قد جاءكم بآيات ربّكم لو انتم من العارفين و انفق روحه في سبيل الله ليقربكم الى مقرّ عرش عظيم ايّاكم يا قوم ان تدحضوا الحقّ بما عندكم و ما عندكم لو يكون على الحقّ أنّه قد نزل من لدنا و قدّر من عندنا لو انتم من العارفين ان استنشقوا كلّ ما يظهر من عنده لو وجدتم رائحة المحبوب خافوا عن الله و لا تكوننّ من الظّالمين يا قوم لا تظلموا على الذي اجتمع عليه ملل الأرض كلّهم اجمعين يا قوم ان تكفروا بهذه الآيات فبأيّ حديث آمنتم بعلّي من قبل ثمّ بآيات الله في زمن المرسلين ان استقم على الأمر ثمّ بلغ النّاس هذا النّبأ الأعظم العظيم ان اجتمع احبائي على شريعة حبّي و هذا من امري عليك ان اعمل بما امرت و لا تكن من الصّابرين ان افتح اللّسان بالبيان في ذكر ربّك الرّحمن ليقومنّ بذكرك عبادنا الرّاقدين قل يا قوم قد ظهر بحر الأعظم و استضاء سراج الأمر و اشرقت شمس البقاء عن افق هذا الفجر المنير ايّاكم ان تمنعوا انفسكم من انوارها و الذينهم منعوا أنّهم قوم سوء اخسرين قل يا قوم ان تريدوا ان تسمعوا نعمات الله ان استمعوا ما رقم في هذا اللّوح الحفيظ و ان تريدوا ان تتصاعدوا الى معراج القرب ان اقرؤوا ما نزل فيه و لا تكوننّ من الصّامتين يا قوم فارحموا على انفسكم و لا ترتكبوا ما ارتكب الذين كانوا من قبلكم و كفروا بآيات الله و سفرائه الى ان صبغت الأرض من دمائهم و بذلك لعنوا في الدّنيا و الآخرة و كانوا من المشركين خذ كأس الّتي ظهرت على هيكل الكلمة و ملئت من كوثر عرفان ربّك العليّ العظيم ثمّ اشرب منها باسمي ثمّ ادرها بين ملاّ المحيّن ليستجذب كلّ من هذا الكوثر البديع المنيع و من شرب منه قطرة لن يمت ابداً و يكون باقياً ببقاء ربّه العزيز الباقي الحكيم كذلك وصّاك هذا المسجون لتنصره بالحقّ و تكون من القائمين على هذا الأمر الذي فرع منه من في السّموات و الأرض الاّ الذينهم انقطعوا عن كلّ شيء و توجّهوا الى هذا الشّطر العزيز المنير

ذكر من لدنا الذي سمى بكاظم ليكون متذكراً بذكر الله ربّه و ينصره بالبيان هذا ما قدر لكلّ نفس في هذا الظهور من لدن عزيز حكيم طوبى لأبيك بما فاز بقاء الله و كان مع الحبيب الى ان فدى في سبيل الله محبوب العالمين و انا احببناه على شأن لن يذكر بالبيان طوبى له و لأيامه و لكلّ ما يكون متعلقاً به و أنّه حينئذ في الرقيق الأعلى مع ربّه العليّ الأبهي لو انتم من العارفين و أنّك انت يا عبد فامش على اثره كذلك نصحناك من قبل و حينئذ امراً من لدى الله ربّك و أنّه بكلّ شيء عليم لا يعزب عن علمه من شيء و عنده غيب السموات و الأرض و أنّه على كلّ شيء محيط

ثمّ كبر من لدنا الذي سمى بابراهيم ليرى ملكوت السموات و الأرض و يكون من الموقنين ان اتبع ملّة الخليل في حبّ هذا الغلام قل يا قوم فاجعلوه بضاعة لأنفسكم و لا تشتروه بالدرهم و الدنانير قم على خدمة الله و نصره و قل يا قوم دعوا ما يأمركم به انفسكم و اهوائكم ثمّ خذوا سنن الله بقوة من لدنا و لا تكوننّ من الغافلين

ثمّ كبر من لدنا على وجه التي كانت معك و بشرها من لدن هذا الغلام الذي سجن في سبيل الله الملك العادل العزيز الحكيم و انا نحبّ ان يتحدّث اهل ذلك البيت و يكوننّ كنفس واحدة كذلك يأمركم هذا المظلوم حبّاً لأنفسكم ان انتم من العارفين ان ارفعوا الاختلاف ثمّ اتحدوا على حبيّ و ذكرى و ثنائى و انّ هذا خير لك عمّا خلق في السموات و الأرضين ثمّ كبر من لدنا على وجه التي استشهد صاحبها في سبيل الله و استرقى الى الرقيق الأعلى في جوار رحمة ربّه العليّ العظيم و أنّه ولو ارتكب ما نهى عنه ولكنّ الله عفا عنه و هبّت عليه روايح الغفران و طهره عن العصيان و اسكنه في رضوانه العزيز البديع

أنك انت يا عليّ بلغّ رسالات ربّك و لا تكن من الخائفين ينبغي لأحبّائه بأن ينقطعنّ عمّا سوى الله و يقومنّ على الأمر على شأن لا يمنعهم ضوضاء الظالمين كلّما تنزل الافتتان من غمام الامتحان أنّهم على روح و ريحان بما اشرقت عليهم شمس البيان من هذا الأفق المشرق المنير قل اليوم لو ينقطع احد عن كلّ من في السموات و الأرض و يتوجّه بقلبه الى شطر القدس ليسخرّ الممكنات باسم من اسماء ربّه العليم الحكيم قل قد اشرقت الشمس باشراقات ما اشرقت بمثلها في اعصار القبل ان استضيؤوا يا قوم من انوارها و لا تكوننّ من الصّابرين قل ان ارحموا على انفسكم و لا تجعلوها محروماً عن نفحات تلك الأيام و لا تكوننّ من الصّاغرين اتّقوا الله ثمّ اعرفوا قدر ما نزل عليكم من سحب رحمة ربّكم الرحمن توجّهوا اليه بقلب طاهر منير كذلك القيناك بالحقّ لتلقى النّاس ما القى الرّوح في صدرك لعلّ يقومنّ النّاس عن رقد الغفلة و الهوى و يستقربنّ الله الى الذي خلقهم و خلق كلّ شيء و يكوننّ من الفائزين و البهّاء عليك و على الذينهم كسروا اصنام الأوهام بقوة الخليل الذي حينئذ يقول الحمد لله مقصود العالمين

جناب آقا سيّد يوسف في الصّاد

هو الله الأمنع الأعزّ الأسبق الأطهر الأبهي

تلك آيات الله قد نزلت بالحقّ عن جهة ايمن العرش و جعلها الله هدى و ذكرى للعالمين و فيها فتحت ابواب الرضوان و جرى كوثر الحيوان من معين اسمى الرحمن الرحيم ليشربنّ منه عبادنا الذينهم انقطعوا عن كلّ من في السموات و الأرض و توجّهوا بقلوبهم الى هذا الأفق المشرق المنير

ان يا ملاً البيان لا تكونوا كملاً الفرقان و لا تكفروا بآيات الله و برهانه ثم حجته و آثاره و لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل الذى ظهر بكل خير و تجذب الممكنات عن كل الجهات ان يقبلن الى وجه المحبوب فى هذا القميص البديع خافوا عن الله و لا تبدلوا نعمة الله بما عندكم ثم افتحوا ابصاركم فأنصفوا فى الذى ظهر بالحق بسلطان مبين و يمشى عن يمينه سدة المنتهى ثم عن يساره شجرة السينا ثم قدامه جنود وحى الله الملك المقتدر العلى الحكيم اياكم يا قوم لا تقنعوا بغرفة من ماء اجاج ثم اسرعوا الى بحر الله الأعظم الذى يتموج فى ذاته لذاته بذاته و بموج منه ظهرت ملكوت الأسماء و الصفات و بموج اخرى ظهر كل امر مبرم حكيم ان ارفعوا سرادق الانقطاع فى شاطئ قلزم الكبرياء و لا تلتفتوا بماء الغدير و انكم لو غفلتم عن الله فى هذا الظهور الذى ظهر بكل الآيات ولكن انا لم يزل سبقت رحمتنا كل شىء ما نسد ابواب السماء على وجوهكم و نطعمكم خالصاً لوجهى المشرق المقدس الممتنع المتعالى المنير و ما نريد منكم جزاء ان اجزى الا على الذى فطرني و خلقتني و ارسلني على الخلائق اجمعين و انا قد جعلنا ميقاتاً لكم فاذا تمت الميقات و ما قبلتم الى الله ليأخذنكم عن كل الجهات و يرسل عليكم نفحات العذاب عن كل الأقطار و كان عذاب ربك لشديد يا قوم ان اخرقوا حجاب الأوهام ثم توجهوا بوجه ربكم العزيز العلام و لا تكونن من الخاسرين الذين عبدوا اصنام انفسهم و هواهم و اعرضوا عن الذى خلقهم و رباهم بأيادى قدرته المتعالى المحيط

ان يا يوسف اسمع نداء الله عن هذا الغلام الذى ينطق فى كل شىء بأنه هو الله لا اله الا انا الرحمن الرحيم و اذا وصل اليك آيات الله فى هذا القرطاس الذى كتبه عبد الحاضر لدى العرش اذ غسل كما امرت فى الكتاب ثم خذ به بأيديك و ضعه على رأسك ثم اقرأه و تفكر فيه لتصل الى ما كنز فيه من اسرار الله المقتدر المتعالى العليم الحكيم فوعمرى لو تطهر نفسك عن حب ما سوى الله ربك ليفتح الله على وجه قلبك ابواب المعانى و البيان و يعلمك من بدايع العلم ما يغنيك عن دوني و ان فضله قد كان عليك كبير ان تستقيم على امره و تنقطع عن دونه و تذكر الناس بهذا النبأ الأعظم الأفخم العظيم ثم اعلم بأن حضر لدى العرش كتاب الذى فيه ذكرك و توجهت اليه لحظات الله ربك و رب العالمين و سألت فيه ما لا ينبغي لشأنك و شأن كل من فى السموات و الأرضين أ تسأل عن الذى بأمره ظهر كل ما كان و ما يكون عن الذى خلق بقوله كن فيكون ان انت من العالمين هل تقترن ذكر ربك بذكر ما سواه تالله ان هذا ذنب لا يعادله ذنب اهل السموات و الأرض و كان نفسى الحق على ما اقول شهيد هل تسأل عن الذى بحركة من قلمه بعث النبیین و المرسلين بأنك انت بعد الذى هذه حروفات ظهرت من قلمك الذى حرّكته اناملك تالله ان هذا لغفلة اخذتك و احجبتك عن هذا المنظر المشرق الكريم هل يليق لأحد ان يسأل ما سألت عن الذى كان ظاهراً فوق كل شىء و قائماً على كل نفس و اظلمت عند ضياء وجهه شمس الأولين و الآخرين اياك اياك يا ايها العبد لا تكن من الذين شكوا فى امر الله بعد الذى ظهر بتمام الظهور و البطون و قام لدى فناء بابه هياكل المقرئين و المخلصين أ تكون مريباً فى هذه الشمس التى سجد لطلعتة و كل الربوب خضّاع لحضرته و كل الأصفياء منقاد لسلطنته و كل الأولياء منجذب بارادته و كل الأشياء متحرّك بأمره المحكم المتين اياك طهر قلبك عن اشارات القوم كلّها و دع الدنيا و ذكرها و ما خلق فيها عن ورائك لينطبع على وجه قلبك انوار هذه الشمس التى اشرقت عن افق البقاء باسراق لائح عظيم اما تكفيك ما نزلنا عليك الآيات من قبل و ارسلناها اليك و ما شهدت من ظهور الله و سلطنته و ما سمعت من قدرته التى احاطت كل الوجود من الأولين و الآخرين و اما تكفيك تلك الآيات التى ملأت شرق الأرض و غربها تالله لو تشهد بعين الفطرة لتشهد تجلياتها على كل الأشياء و تكون من الموقنين فكر فى نفسك بأى حجة آمنت برسل الله من قبل ثم بعلى قبل نبيل تالله يا ايها العبد الناظر الى الوجه قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و يشهد بذلك كل الذرات ولكن الناس بما اخذتهم الأحجاب منعوا عن هذا الوجه و كانوا فى ضلال مبين و انك انت تب الى الله الذى خلقك و سواك فيما اقترنت ذكره بذكر احد من عباده الذى خلق بقوله و كذلك امرك ربك حباً لنفسك لتكون من

العاملین و آنک تعلم بأننا احببناک من قبل و لذا نبأناک فی هذه الکلمات لتذکر فی نفسک و تكون علی بصيرة منیر و تعرف امر مولاک لأنّ بعرفانه تطهر النفوس عن دنس کلّ مشرک عنید ثمّ اعلم بأنّ کلّ ما سمعت فی هذا الأمر قد ظهر باذنّی ولكن انا سترناه لحکمة من لدنا و وهبنا الاسم لغيرنا امراً من لدنا و انا کنا علی کلّ شیء لقادرین و بذلك امتحنّا نفسه و انفس العباد و أنّه لمّا اطمئنّ من نفسه بما ارفعنا الأمر و هبت عن شطر امرنا روابح العزّ خرج عن خلف القناع و افتی علی نفس الله المهيمن العزیز القدير و امنعه جنود الوحي و الالهام فلما شهد عجز نفسه تالله قد اخذ القلم و افتری فی حقّی ما يستحيی القلم ان يذكره و من کان له اقلّ من الشّع شعوراً لیعرف بما جرى من قلمه شأنه ثمّ کذبه ثمّ عظمت هذا الأمر المبرم العظیم انک لا تحتجب بهذه الحجبات فانظر الی اصل الأمر و ما ظهر من ناحية القدس من هذا الجمال الظاهر المشرق العزیز العليم ان احفظ نفسک بأن لا یزلک عواصف الامتحان و لا قواصف الافتتان و تكون علی امر ربّک مستقیم کذلک اذکرناک و القیناک و امرناک و علّماک لتسرّ فی نفسک و تذکر هذا المسجون الذی وقع فی هذا البئر العمیق و الکبرياء علیک ان تكون مستقیماً علی امر ربّک و علی من احبّک و یسمع قولک فی ذکر ربّک العلیّ المقتدر العظیم

لسان الله بکلمات فارسی تکلم میفرماید ای یوسف حجّت بر کلّ من فی السموات و الأرض قبل ان اعرف نفسی تمام بوده و بالغ شده چه که بظهوراتی ظاهر و بشئوناتی باهر که احدى را مجال توقّف و اعراض نه تفکر در امم قبل کن که بچه سبب از شاطی بحر احدى محروم شده‌اند و از جمال عزّ باقیه ممنوع و اگر بیصر حدید مشاهده کنی ادراک مینمائی که کل بحجبات کلماتیه و اشارات وهمیه و دلالات حادثه از منبع فیض احدى ممنوع شده‌اند و در ایام الله که جمال الهی چون شمس در وسط سماء مشرق و مضیء است کل بحجبات وهمیه محتجب مع آنکه در کلّ الواح وصیت شده‌اند باینکه در حین ظهور بشیئی از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض تمسک نجویند و باصل امر و به ما یظهر منه ناظر باشند معذلک کل از سبیل مستقیم منحرف شده و عرفان حقّ را که لازال مقدّس از دوش بوده بتصدیق و تکذیب عباد او معلق نموده‌اند فافّ لهؤلاء ثمّ سحقاً لهم بما ارادوا ان یعرف الله بغیره و هذا لن یمكن ابداً چه که آن ذات قدم بنفس خود معروف بوده و هر معروفی بذیکری که از قلم امرش جاری شده معروف گشته بین عباد فتعالی شأنه من ان یعرف بسواه لأنّ ما سواه مخلوق کخلق نفسک

باری الیوم کلّ من فی السموات و الأرض در صقع واحد عندالله مشهودند و هر نفسی که از ماسوای او منقطع شد و بسموات عرفان نفسش طیران نمود او از اصفیای حقّ و اولیای او بوده و خواهد بود اگرچه نزد احدى معروف نباشد و همچنین نفسی که معرض شد از پست‌ترین خلق بین یدی الله مذکور اگرچه از رؤسای قوم باشد چه که حقّ جلّ ذکره را نسبت و ربطی با احدى از ممکنات نبوده و نخواهد بود و کل بنفحه امر او علی حدّ سواء خلق شده‌اند و این بلندی و پستی و علوّ و دنوّ بعد از القای کلمه در انفس خود عباد ظاهر شده هر نفسی که بعد از استماع کلمه الهی بکلمه بلی موفّق شد از اهل علیین و اثبات و جنت ابهی محسوب و من دون آن از اهل جحیم و هاویه مذکور پس الیوم هر نفسی که منسوب سازد خود را بشجره امر باید از کلّ من فی السموات و الأرض منقطع شود و بقلب طاهر و نفس زکّی و فؤاد منیر بمنظر اکبر راجع گردد و اگر نفسی اراده نماید که حقّ جلّت عظمته را بغیر او عارف شود ابداً موفّق نشود و عارف نگردد چه که غیر او محدودند بحدود امکاتیه و حادثند بمشیّه اختراعیّه و بحادث و محدود ذات قدم شناخته نشده و نخواهد شد بشنو وصایای ربّانی و نعمات قدس صمدانی را و از شمال وهم و ظنّ بیمین یقین راجع شو و بیصر خود در ظهورات الهیه و شئونات قدس صمدانیه ملاحظه کن پاک کن بصر را از اشارات لایغنیه تا ظهورات عزّ احدى را در کلّ شیء مشاهده نمائی و گوش را از کلمات قوم مطهر ساز تا نعمات قدس الهیه را از کلّ جهات استماع نمائی و قلب را از اشارات کلمات قبلیّه منزّه کن تا اشارات کلمات منزله بدیعه را ادراک نمائی و بمعین قدس بیروال و زلال خمر بیمثال فائز شوی اینست وصیت جمال قدم آن عبد را

و اما آنچه سؤال نمودی از مبدأ و معاد و حشر و نشر و صراط و جنت و نار کلاً حق لا ریب فیها و موقن بصیر در کلّ حین این مراتب و مقامات را بچشم باطن و ظاهر مشاهده مینماید چه که هیچ آنی از فضلی ممنوع نه و از امری محروم نخواهد بود اگر بسموات فضل الهی طیران نمائی در هر آنی امورات محدثه در کلّ اوان را چه از قبل و چه از بعد مشاهده کنی چه که فضلش مخصوص بشیئی دون شیئی نبوده و نخواهد بود و لکن مقصود الهی از حشر و نشر و جنت و نار و امثال این اذکار که در الواح الهیه مذکور است مخصوص است بحین ظهور مثلاً ملاحظه نما که در حین ظهور لسان الله بکلمهئی تکلم میفرماید و از آن کلمه مخرجه عن فمه جنت و نار و حشر و نشر و صراط و کلّ ما انت سالت و ما لا سالت ظاهر و هویدا میگردد هر نفسی که بکلمه موقن شد از صراط گذشت و بجنت رضا فائز شد و همچنین محشور شده در زمره مقرّین و مصطفین و عندالله از اهل جنت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجّین و در ظلّ مشرکین محشور اینست ظهورات این مقامات که در حین ظهور بکلمهئی ظاهر میشود و لکن آن نفوسی که موفق شده اند برضی الله و امره بعد از خروج آن ارواح از اجساد باجر این اعمال در دار اخری فائز خواهند شد چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه اگرچه کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای نفسی امری مقدّر و مقررّ و همچه تصوّر مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده لغو بوده فتعالی عن ذلک قسم بآفتاب افق معانی که از برای حقّ جنتهای لا عدل لها بوده و خواهد بود و لکن در حیوة اولی مقصود از جنت رضای او و دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مؤمنین از این دنیا بجنت لا عدل لها وارد و بنعمتهای لایحصى متّعم و آن جنان ثمرات افعالیست که در دنیا بآن عامل شده اند آیا ملاحظه نمینمائید که یکی از عباد او که خدمت نفسی نماید و زحمتی برای او تحمّل کند اجر و مزد خود را اخذ مینماید چگونه میشود کریم علی الاطلاق امر فرماید عباد را باوامر خود و بعد عباد خود را از رحمت خود محروم فرماید فسبحانه سبحانه عن ذلک و تعالی تعالی عما یظنون العباد فی حقّه باری الیوم جمیع این مراتب مشهود است پس نیکو است حال نفسی که بجنت ابهائیه که اعلی الجنان بوده و خواهد بود فائز شود و اگر آذان مطهره و نفوس بالغه مشهود میشد هرآینه از بدایع فضلهای الهی ذکر میشد تا جمیع از کلّ آنچه ادراک نموده و عارف شده و مشاهده نموده اند فارغ و مطهر شده بمنظر اکبر اطهر توجّه نمایند و لکن چه فایده که با تربیت نقطه بیان روح ما سواه فداه این عباد از مقام علقه بمضغه نرسیده اند تا چه رسد بمقام اکتسای لحم و من دون ذلک مقاماتی که ابداً ذکر آن نشده فوا حسرة علی هؤلاء الذین غیروا نعمة الله علی انفسهم و بوجودهم منعت سماء المعانی عن ظهوراته و شؤوناته کذلک فاشهد شأن هذا الخلق و کن من الشّاهدین

باری جنت و نار در حیوة ظاهره اقبال و اعراض بوده و خواهد بود و بعد از صعود روح بجنت لا عدل لها و همچنین بنار لا شبه لها که ثمره اعمال مقبل و معرض است بآن خواهند رسید و لکن نفسی جز حقّ ادراک آن مقامات ننموده و نخواهد نمود و از برای مؤمن مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده از بدایع نعمتهای الهی که در جنتهای عزّ صمدانی مقدّر گشته و همچنین از برای معرض فوق آنچه مسموع شده از عذابهائی دائمه غیر فانیه و ادا نشهد بأنّ الصّراط قد رفع بالحقّ و انّ المیزان قد نصب بالعدل و انّ الظهورات حشرت و البروزات برزت و التّاقور نقر و الصّور نفخ و التّار اشتعلت و الجنت قد ازلفت و المنادی قد ناد و السّموات قد طویت و الأرض انبسطت و نسمة الله قد هبت و روح الله ارسلت و الحوریات استزینت و الغلمان استجملت و القصور حققت و الغرف رصّعت و المیاه سیّلت و القطوف دنیت و الفواکه جنبت و الآیات نزلت و اعمال المعرضین قد محت و افعال المقبلین قد ثبتت و اللّوح المحفوظ قد ظهر بالحقّ و لوح المسطور قد نطق بالفضل و مقصود الابداع ثمّ محبوب الاختراع ثمّ معبود من فی الأرض و السّماء قد ظهر علی هیکل الغلام اداً تنطق السن کلّ شیء بأنّ تبارک الله ابدع المبدعین

ای عبد من ای یوسف بشنو نعمات الهی را و الیوم را قیاس بیومی مکن و کلمات ابدع احلی را قیاس بکلماتی منما بعین خود در امورات ظاهره نظر کن و باحدی در عرفان تیر اعظم متمسک مشو و الیوم بر کلّ احبای الهی لازم که آنی در تبلیغ امر ظهور تکاهل ننماید و در کلّ حین بمواعظ حسنه و کلمات لئنه ناس را بشریعه عزّ احدیه دعوت نمایند که اگر نفسی الیوم سبب هدایت نفسی شود اجر شهید فی سبیل الله در نامه عمل او از قلم امر ثبت خواهد شد این است فضل پروردگار تو در باره عباد مبلّغین ان اعمل بما امرت و لا تکن من الصّابرين و البهّاء علیک و علی من معک ان تستقیم علی هذا الأمر الأعظم العظیم

* * *

خان

قد نزل لاحمدقلی الذی اذکره الله من قبل من قلم عزّ بدیع

هو النّاطق فی جبروت الاعلی

تلك آیات الله قد نزلت بالحقّ و أنّها لكتاب مبين و جعلها برهاناً من لدنه ثمّ ذكری للعالمين و بها قدّرت مقادير الامر و فصلّ کلّ امر حکيم و جعلها حجة باقية لمن فی السموات و الارض و لا ينکرها الاّ کلّ غافل بعيد و أنّها لخمير الحیوان الّتی بها یحیی افئدة الخلاق اجمعين و أنّها لکوثر الرّحمن و من سقى منها لن یظلم ابداً فطوبی للشاریین و بها فصلّ الله بین الحقّ و الباطل و النور و الظلمة فی قرون الاولین و یفصلّ بها الی آخر الذی لا آخر له و كذلك قضی الامر علی الواح عزّ عظیم ان یا عبد ان استمع ما یوحی الیک عن جهة عرش ربّک العلیّ العظیم بأنّه لا اله الاّ هو قد خلق الخلق لعرفان نفسه الرّحمن الرّحیم و ارسل الی کلّ مدینة رسولاً من عنده لیبشّرهم برضوان الله و یقرّبهم الی مقعد الامن مقرّ قدس رفیع و من النّاس من اهتدی بهدی الله و فاز بلقائه و شرب من ایدای التّسليم سلسبیل الحیوان و کان من الموقنین و منهم من قام علی الاعراض و کفر بآیات الله المقتدر العزیز العظیم

و قضت القرون و انتهت الی سیّد الايام یوم الذی فیهِ اشرفت شمس البیان عن افق الرّحمن و طلع جمال السّبحان باسم علیّ عظیم اذاً قام الكلّ علی الاعراض و منهم من قال ان هذا الاّ رجل افتری علی الله العزیز القدیم و منهم من قال به جنة کما تکلمّ بذلک احد من العلماء فی محضری و کنا من الشّاهدین و منهم من قال ما نطق علی الفطرة بل سرق کلمات الله و رکّبها بکلمات نفسه و بما خرج من افواههم قد بکت عیون العظمة و هم کانوا علی مقاعدهم لمن الفرحین و قال یا قوم تالّله قد جئتکم بامر الله ربّکم و ربّ آبائکم الاولین و یا قوم لا تنظروا الی ما عندکم فانظروا بما نزل من عند الله و أنّه خیر لکم عن کلّ شیء ان انتم من العارفين و یا قوم فارجعوا البصر الی ما عندکم من حجة الله و برهانه و ما نزل یومئذ لیظهر لکم الحقّ بآیات واضح مبين و یا قوم لا تتبعوا خطوات الشّیطان ان اتبعوا ملّة الرّحمن و کونوا من المؤمنین هل بعد ظهور الله ینفع احدأ شیء لا فونفسی المقتدر العظیم الحکیم

کلّمّا زاد فی التّصح زادوا فی البغضاء الی ان قتلوه بالظّلم الا لعنة الله علی الظّالمین

و آمن به قلیل من النّاس و قلیل من عبادنا الشّاکرین و وصّی هؤلاء فی کلّ الالواح بل فی کلّ سطر جمیل بان لا یعتکفوا حین الظّهور بشیء عمّا خلق بین السموات و الارضین و قال یا قوم اتّی قد اظهرت نفسی لنفسه و ما نزلت البیان الاّ

لأثبات امره اتَّقوا الله و لا تتعرضوا به كما اعترضوا علىّ ملأ الفرقان و اذا سمعتم ذكره فاسعوا اليه و خذوا ما عنده لأنّ دونه لن يغنيكم لو تتمسّكوا بحجج الأولين و الآخرين

فلما قضت اشهر معلومات و سنين معدودات قد شقت سماء القضاء و اتى جمال علىّ بالحقّ على غمام الاسماء بقميص اخرى اذاً قاموا على التّفاق بهذا التّور المشرق عن شطر الآفاق و نقضوا الميثاق و كفروا به و حاربوا بنفسه و جادلوا بآياته و كذبوا ببرهانه و كانوا من المشركين الى ان قاموا على قتله كذلك كان شأن هؤلاء الغافلين
فلما شهدوا انفسهم عجزاء عن ذلك قاموا على المكر و يأتون فى كلّ حين بمكر جديد ليضيع به امر الله قل فويل لكم تالله بذلك يضيع انفسكم و انّ ربكم الرّحمن لغنىّ عن العالمين و لن يزيده شىء و لن ينقصه امر ان آمنتم فلانفسكم و ان كفرتم يرجع اليكم و كان ذيله مقدساً عن دنس المشركين

ان يا عبد المؤمن بالله تالله لو اريد ان اذكر لك ما ورد علىّ لن تحمله النفوس و لا العقول و كان الله على ذلك شهيد و انك انت فاحفظ نفسك و لا تعقب هؤلاء و كن فى امر ربك لمن المتفكرين ان اعرف ربك بنفسه لا بدونه لأنّ دونه لن يكفيك بشىء و يشهد بذلك كلّ الاشياء ان انت من السّامعين

ان اخرج عن خلف الحجاب باذن ربك العزيز الوهاب ثمّ خذ كأس البقاء باسم ربك العلّى الاعلى بين الارض و السّماء ثمّ اشرب منها و لا تكن من الصّابرين تالله حين الذى يصل الكأس الى شفتاك ليقولنّ اهل ملأ الاعلى بانّ هنيئاً لك يا ايّها العبد الموقن بالله و اهل مداين البقاء بانّ مريئاً لك يا ايّها الشارب من كأس حبه و ينادى لسان الكبرياء بانّ بشرى لك يا ايّها العبد بما فزت بما لا فاز به الاّ الذينهم انقطعوا عن كلّ من فى السّموات و الارض و كانوا من المنقطعين

كذلك القيناك و الهمناك لتسرّ فى نفسك و تتبّع امر مولاك القديم و البهاء عليك و علىّ الذين آمنوا بالله العلّى

العظيم

* * *

هذا ما نزل من جبروت البقاء لعباده و منهم من طار الى سماء الأمر و منهم من وقف و كذلك نزلنا الأمر رحمة من لدنا لعبادنا الموقنين هذه سورة السّلطان قد نزلت من جبروت الرّحمن بآيات مهيمن مبرم قديم

هو الأبدع الأقدس الأبهى

تلك آيات الله قد نزلت بالحقّ من جبروت البقاء و جعلها الله حجّة من عنده و برهاناً من لدنه على من فى السّموات و الأرض من يومئذ الى يوم الذى فيه تنعدم رايات التّفاق و يستضىئ نير الآفاق عن مشرق اسمه الرّحمن الرّحيم اذاً يخطف ابصار الذينهم كفروا و اشركوا و يضطرب النفوس و يأخذ السكر كلّ من فى ملكوت الأمر و الخلق بحيث يضع انامل الحيرة بين انيابهم كلّ ما كان و ما يكون و فيه تبلى السّرائر من كلّ ذى روح ان انتم من العالمين

قل يا قوم خافوا عن الله الذى خلقكم و رزقكم و جعلكم كبراء فى الأرض و ارسل عليكم من السّماء ما ينبت منه الأرض بفواكه قدس منبع اياكم يا ملأ الأرض لا تكفروا بنعمة الله و لا تختلفوا فى امره ان اتبعوا ما نزل عليكم من سماء الأمر آيات عزّ بديع و يا قوم قد جاءكم الفرج من عند الله ربكم و يأمركم بالبرّ و التّقوى و يمنعكم عن كلّ ما يأمركم الى الهوى اتّقوا الله و كونوا من المتّقين قل انّ فرجكم فى استواء هذا الجمال على عرش عزّ مبين ان انتم من العارفين قل أنّه قد ظهر بشأن تحيّر عن سلطانه كلّ العالمين و انكم انتم ما عرفتم فرج الذى وعدتم به فى كلّ الألواح و كنتم من الغافلين قل تالله لو انتم

تتفكّرون فى امر الذى ظهر بالحقّ لتشاهدوا فرج ربّكم الرّحمن فيما يظهر من هذا القلم الدّرّىّ العزيز المنيع اذّا يا قوم فاستشعروا فى انفسكم لعلّ تعرفون بارئكم فى تلك الايام التى ما عرفه احد من الممكنات الا من شاء ربّكم المقتدر العزيز القدير بل قاموا المشركون عليه و يجادلون معه فى آيات الله و يعترضون على ما نزل عليه كما اعترضوا امّة الفرقان على الله العزيز الممتنع الرّبيع حين الذى شقّت سحاب الفضل و طلع جمال القدم عن خلفها على اسم علىّ بالحقّ بآيات عزّ مبين و يا قوم تالّله انّ الذى خلقتها بكفّ ارادتى قد بغى علىّ بمثل ما بغى الفرعون بين يدى الله ربّكم و ربّ الخلائق اجمعين و قال انا ربّكم الأعلى بعد الذى ما كان قادراً بأن يخلق الذّباب فى الأرض و يشهد بذلك كلّ ذى بصر منير و من خلق بقولى اعترض علىّ بشأن بكت السّموات و الأرض ثمّ عيون الذينهم طافوا حول حرم الكبرياء بمدامع الحمراء و عن ورائهم عيون المقدّسين قل انّ ابن مريم صعد الى جبل الأمر و غطّاه غمام القدس اذّا شهد رشحات الدّم على قميصه تحيّر فى نفسه و سأل منه و كان من السّائلين فأخبره الغمام عمّا يرد على الغلام اذّا صاح فى ذاته و انقطع عن العالم و ما فيه و صعد الى مقرّ القدس بين يدى الله ربّه و ربّ كلّ شىء و ربّ العالمين و اتى لو انطق بكلمة عمّا ورد عليه لينشقّ ستر حجاب العظمة و تنعدم اركان البيت و تضطرب قوائم عرش عظيم ولكن سترنا و صبرنا الى ان يأتى الله بسلطان نصره و يعرف جماله بين السّموات و الأرضين ثمّ اعلم بأنّ المشركين لمّا شهدوا آيات الله اعترضوا عليها و كفروا بما آمنوا به من قبل و بذلك حبطت اعمالهم و ما استشعروا بذلك و كانوا من الغافلين و بذلك يلعنهم كلّ الذّرات و كلّ ما كان خلف حجبات القدرة و هم على مقاعدهم يلعبون و يكونون من الفرحين كذلك يظهر الله خافية القلوب و خائنة الذينهم يدّعون الايمان بالسّنتهم و يكفرون بالذى بأمره قدر مقادير الايمان من لدن عزيز حكيم و منهم من اعرض و طغى فى نفسه و بغى على الله جهراً و كان من المشركين و منهم من اراد بأن يمكر فى امر الله و به يدخل غلّ الغلام فى صدور الذينهم آمنوا ليزلّهم عن الصّراط و يبعدهم عن الشّاطئ المقدّس المنير و بذلك اجتمعوا على ما وسوس الشّيطان فى صدورهم و مكروا مكرّاً فسوف يظهر الله مكرهم لمن يتّبع امر ربّه و يكون على بصيرة من الله المقتدر القدير و منهم من اطمأنّ بأنّه لو يعترض على الغلام ليعترض عليه الذين اتّبعوه فى غلّه لأنّه يشهد فى نفسه الرّئاسة قل فويل لكم يا معشر المنكرين و لله عباد لن يمنعهم الاشارات و لا الدّلالات و لا يصدّهم منع مانع و لا اعراض معرض ولو يجتمع عليهم الخلائق اجمعين اولئك الذين ما صدّهم اشارات القبل فى ذكر القيامة و ما منعهم ما نزل فى الفرقان ولكنّه رسول الله و خاتم النّبیین و خرقوا تلك الحجبات بسلطان القدرة من لدنا و دخلوا حرم القدس مقرّ ربّهم العلّى الأعلى بصدق مبين و اعترفوا فى انفسهم بأن لا ينقطع النّبوة من حينئذ الى آخر الذى لا آخر له و كذلك نفخ الرّوح فى صدورهم روح الاطمينان من لدن عزيز جميل اولئك يعرفون الله بالله و بما يظهر من عنده و يمنعون آذان القدس عن نفاق المشركين ولو يكونون من عظماء القوم و اشرافهم لأنّ شرفهم فى اتّباعهم امر بارئهم و السّجود بين يدى الله العزيز العالم العليم قل يا قوم خافوا عن الله و لا تجادلوا بآيات الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم فاستحيوا عن الذى خلقكم بقوله اتّقوا الله يا قوم و لا تكونون من الظّالمين و ان لن تؤمنوا بالذى جاءكم عن مشرق الرّوح بآيات التى بها تثبت ما عندكم لا تفتروا عليه و لا تكونون من المفترين ان يا ملأ البيان تالّله هذا لعلّى بالحقّ و يتلى عليكم من آيات الله اتّقوا الله يا ملأ الأرض و كونوا من المنصفين ان تعترضوا بما نزل عليكم حينئذ فبأى برهان تسكن انفسكم و تكونون من المستريحين قل لن يقبل اليوم ايمان احد و لا عمل نفس الا بأن تتّبع هذا الأمر المبرم العزيز الحكيم و انتم ان لن تؤمنوا فسوف يبعث الله قوماً و يسمعهم نغمات الأمر و يدخلهم فى هذا الرّضوان الذى جعله الله آية كبريائه بين السّموات و الأرضين اولئك يعرفون بارئهم بنفسه و بما نزل من عنده من آيات الله المهيمن العزيز الغالب المنير و يدعون كلّ ما عند النّاس عن ورائهم ولو يكون كتب الأوّلين و الآخرين انّ الذينهم عرفوا سلطنة البحر و غمراته و لآلته هل يلتفتون الى الأمواج لا فوربك العزيز المتّان لو انتم من العارفين و الذى شرب من كوثر القدس عن يد الغلمان هل يقنع بملح اجاج لا فوربك الرّحمن لو انتم من الموقنين و من عرف الشّمس لن يشتغل بأظلالها كذلك نلقى على افئدتكم ما يقربكم الى الله مولاكم العزيز المتعالى المنيع

لعلّ اهل الفؤاد يرتقون عن التراب و يصعدنّ الى جبروت السّداد مقرّ عزّ مكين و أنّك اذا وردت ارضك مدينة الّتي سمّيت باسمى السّلطان بشّرها و اهلها من الّذين آمنوا بما حرّك عليهم قلم القدس من اصبح الله لثكوننّ من المستبشرين قل يا قوم انتم كنتم رقداء على وسائل السّكون و كان هيكّل الأمر فى صريخ و حنين و يا قوم ان انصروا الله و امره فى تلك الأيّام و لا توقّفوا فى شىء و كونوا من النّاصرين و انّ نصره هو تبليغ امره على العباد و الاستقرار على حبّه فى تلك الأيّام الّتى اضطربت فيها اركان العارفين و يا قوم لا تبدّلوا نعمة الله بينكم و لا تنكروا ما يثبت به ايمانكم بالله المقتدر المهيمن العزيز القدير اتّقوا الله يا قوم و لا تدعوا امر الله عن ورائكم و لا تتبعوا خطوات الشّياطين و يا قوم ان تكفروا بسلطان الأمر فبأى وجه انتم تتوجّهون فى هذه الأيّام الّتى غشت غبرة النّار اكثر العباد و اخذ السّكر سكّان السّموات و الأرضين الّا الّذين هم اتكلوا على الله و انقطعوا عن كلّ نسبة و تمسّكوا بحبل الله العزيز الجميل

ان يا روح الأعظم ذكرّ فى الكتاب ابوالقاسم الّذى سافر الى الله و مسّته فى السّبيل شدائد الغربة ليستبشر فى نفسه و يستقيم على امر ربّه حين الّذى تولّ فيه اقدام كلّ عارف بصير ان يا عبد لا تحزن عن شىء و لا تلتفت الى الّذينهم كفروا و اعرضوا و كانوا على غفلة مبين ان اصبر فيما ورد عليك ثمّ توكلّ على الله ربّك و ربّ كلّ شىء و ربّ العالمين
ان يا فرج أنّك ان لن تمرّ على ديارك فأرسل هذا اللّوح لعبادنا المقرّبين أنّا جعلنا هذا اللّوح قميص الأمر ليهبّ منه رائحة الغلام على الممكنات لعلّ بذلك يبعث الله قومًا لا ينظرون الّا الى الله ربّهم و لا يحجبهم اشارات المعرضين لعلّ يجد عبدنا ابراهيم عن هذا القميص روايح التّقديس و يقوم على الأمر بين السّموات و الأرضين

ان يا ابراهيم فاخرج عن خلف السّكوت باسمى الطّاطق المتكلّم العليم الحكيم ان يا خليل قدّس نفسك عن الاشارات ثمّ ناد بنداء الرّوح بين الأرض و السّموات لعلّ بذلك تشتعل النّار فى صدور الأبرار و يقومنّ على الأمر بسلطان من لدنا و امر من عندنا و انا المقتدر على ما اشاء و انا المعطى المتعالى العزيز الرّحيم قم على خدمة الله و نصره و لا تخف من احد و انّ هذا امر الله عليك و قضى من قلم عزّ مبين قل اليوم لا ينفع احدًا شىء ولو يأتى بصحف السّموات و الأرض الّا بأن يدخل فى ظلّ ربّه العلّى الأعلى فى ظهوره الأخرى تالّله هذا لجماله بالحقّ ثمّ ظهوره فى ملكوت الأمر و الخلق و سلطانه بين الخلائق اجمعين قل يا قوم أ تكتبون البيان و تكفرون منزله فويل لكم يا معشر الغافلين أ تذكرون الله ثمّ تقتلون نفسه فوا حسرتا عليكم يا ملأ المشركين قل أنّه ظهر فى تلك الأيّام على شأن ذلّت له رقاب كلّ شىء ان انتم من العارفين و ظهر امر الله بنفسه وحده كما انتم سمعتم و كنتم من السّامعين قل تالّله قد اشرق الأمر كالشمس فى وسط الرّوال و لن ينكره الّا كلّ اكمه رجيمن ان يا خليل عزّ نفسك عن اشارات القوم ثمّ زيّن هيكلك برداء عزّ منير لأنّا جعلناك منادى امرنا فى هناك لتبّغ النّاس بما الهكم الرّوح من لدنا و تكون على ذكر بديع فوجمالى من كان فى قلبه حبّ شىء عمّا خلق بين السّموات و الأرض لن يقدر ان يحمل هذا الأمر المبرم العزيز المنيع طهر نفسك من هذا التّسليم الّذى جرى عن معين القدم ثمّ طهر به افئدة المريدين اذا بشّر فى نفسك بما سمّيناك بمنادى الأمر ثمّ ادر خمر الحمراء باسمى الأبهى بين الأرض و السّماء ليحيى بها ارواح الّذين اذا يتلى عليهم من آيات ربّهم العلّى الأعلى يخرنّ بوجوههم على التراب خضعاّ لله المهيمن العزيز القدير ثمّ اعلم بأنّ كلّما سمعت فى هذا الأمر قد ظهر بأمرى و ما دونى خلق بقولى و ما اطّلع بذلك الّا نفسى العليم الخبير و أنّا لمّا اردنا اعزاز الأمر بين ملل القبل لذا اشترنا فى الكلمات الى غيرنا حكمة من لدنا و أنّا كنّا حاكمين و ارفعنا الأمر الى مقام الّذى سمعتم انتشاره و اعلائه الى ان ملئت الكلمة و ذكرها بين السّموات و الأرضين فلمّا ظهر الأمر و برز ثمّ لاح و اشرق قاموا علىّ عباد الّذينهم خلقوا بأمرى و كذلك كانوا من المعتدين ان يا منادى الأمر انّ الّذينهم كانوا ان يقنعوا وجوههم خلف القناع خوفاً لأنفسهم فلمّا هبّت رائحة الاطمينان خرجوا كالثّعبان و كذلك نقصّ عليك ما هو المستور عن اعين النّاظرين و لتطّلع بما ورد على جمالى و تكون على بصيرة من الله و تكون من العالمين فهنيئاً لك يا منادى الأمر بما حضرت بين يدى العرش حين الّذى اشرقت شمس الآفاق عن شطر

العراق تالله بذلك فزت بما لا فاز به احد و هذا تنزيل من لدن عزيز عليم فاشكر الله بما رزقك لقائه و ايدك بزيارة مظهر نفسه في ايام التي ما عرفها احد من العباد بما اخذتهم الأوهام و كانوا على غفلة مبين ثم اعلم بأن يأتيكم الشيطان عن شطر الطغيان و معه ما يمنعكم به عن جمال الرحمن ثم قم على الأمر و دع ما عنده عن ورائك ثم اعرض عنه ثم اقبل الى وجهي المشرق العزيز المنير قل يا ايها الشيطان فاخرج عن بين ملاي الروح لأننا وجدنا منك روايح البغضاء من الله العزيز الكريم و حملت يا ايها الملعون ما يلعنك به كل من في السموات و الأرض و سكان ملكوت الأمر و الخلق و كل ما كان و ما يكون ولكن انت غفلت عن ذلك و كنت من الغافلين تالله ما مررت على شيء الا و هو لعنك بلسان سره و انك لما كنت صمًا ما سمعت ندائه و كنت من الجاهلين و كذلك نقص عليكم من انباء الغيب لتوقن بأن عندنا علم السموات و الأرض و علم كل شيء في الواح عز حفيظ

ان يا لسان القدم ذكر الحسين في الكتاب ثم بشره بأنوار العرش ليقبله الى شطر البقاء منظر ربه العلي الأعلى و يقربه الى شاطئ الفردوس مقر الذي توقد فيه النار عن سدره المختار و ينطق بأنه لا اله الا انا الرحمن الرحيم ان يا عبد الى متى تكسل في نفسك اذا فاشتعل بهذه النار ثم ناد بين الاخيار بما علمك ربك العزيز الغالب القدير اياكم ان لا تختلفوا بينكم و لا تدعوا امر الله عن ورائكم و كونوا بين الناس كأناور الشمس بحيث يستضيء وجوهكم بين العالمين فوالله يا عبد لو تطلع على ما مسنى البأساء لتبكي و تنوح بدوام عمرك و ان هذا الحق مبين ولكن انا سترنا الأمر لئلا يحيط الأحزان مظاهر الرحمن و يحترق به اكباد المقرئين لذا صبرنا و سترنا الأمر لئلا يشق ستر الحجاب عن وجه العالمين

ان يا منادى الأمر ذكر عبدنا الذي سمى بكلمة الأول من اسمي ليشكر في نفسه و يكون من الشاكرين قل يا ابن فاشكر الله بما استشهد ابيك في سبيله و كان من المستشهدين تالله الحق حين الذي ارتقى روحه الى الرقيق الأعلى اذا استقبله اهل ملاي الأعلى بأباريق القدس و اكواب من رحيق الفردوس و يستبرك بلقائه جنود غيبتنا العالين و لو تكشف الغطاء عن ابصر الناس و يشهدن مقامه في رضوان الأبهي ليفدين انفسهم ليصلن الى مقامه المتعالي اللامع المنير اذا يستبقن حوريات الفردوس على خدمته و انه كان جالساً عن يمين الرضوان و على رأسه تاج البقاء من اسمي الأعظم الأبهي و كذلك احاطه فضل ربه الغفور الرحيم و انك يا ابن لا تحرم نصيبك لأن لك شأن من الشأن عند ربك العزيز المقنن القدير فامش على اثر ابيك ثم اقتد بهداه لأنه لو يقطع اركانه لن يجد احد فيها الا حبي كما شهدتم و كنتم من الشاهدين و كذلك اخبرناك بما هو المستور عن افئدة الناس لتستقر على امر ربك و تكون في امره لمن الراسخين

ثم ذكر الذي سمى بمحمد قبل علي ثم بشره من لدنا بما اذكره الله في اللوح و جرى اسمه من اصبع القدس و هذا من فضل لن يعادله فضل الأولين و الآخرين و كل من فاز بذلك فقد فاز بكل الخير من لدن ربه العزيز الكريم ان يا عبد لا تحزن عن الدنيا و شدائدنا لأن كلما يقضى على العباد من اسطر القضاء ولو يكون من سوء و هو خير لهم ان تكون من العارفين لأن الله قد ستر عواقب الأمور عن انظر الناس و انه ما من اله الا هو يحكم ما يشاء و يفعل ما يريد و كم من شدة يصل العبد الى معين الرخاء و كم من رخاء يصله الى الشدة ان انتم من الشاهدين مثلاً انك لو كنت على ما كان عليه جدك من العزة و الاقتدار لعل الرئاسة يمنعك عن الهداية و كذلك يلقيك جمال الأحديّة لتكون في كل الأحوال على سرور و فرح بديع فاشكر الله بما اخذ عنك ما يحجبك عن عرفانه لأن ما ينفع العبد هذا و من دون ذلك لن ينفعه ولو يكون ملاء السموات و الأرض من قطعات ياقوت ثمين او لؤلؤ قدس منير تالله ما يغني به العباد في تلك الايام هو عرفان ربهم ثم حب الغلام و من دونهما لا يسمن و لا يغني ولو يكون عندهم خزائن السموات و الأرضين كذلك يعظك قلم الأمر لتستقيم على حبي بحيث لن يضطربك شيء ولو تضرب بسيف شاحذ حديد اياك قم على خدمة الله على استقامة لو يقوم عليك كل من في السموات و الأرض لن يزل قدماك عن صراط الله العزيز الحميد تالله لو يقوم احد في تلك الايام على حبي و يجادله كل من على الأرض

ليغلبه الله عليهم لأن روح القدرة قد هبت عن شطر الافتدار على الموحددين ثم بلغ امر ربك بروح وريحان بحيث لا تحدث الفتنة على الأرض لأنها ترجع الى اصل الشجرة لو انتم من العارفين

ثم ذكر يعقوب يبدائع الذكر من ربه العليم الحكيم قل ان بصر يعقوب قد ارتد من روائح القميص عن يوسف العزيز و كان من الناظرين و انا ارسلنا اليك قميص ربك العلي الاعلى على هيئة اللوح لتجد منه روائح القدس و تقر بصر قلبك بحيث تشهد انوار عرش عظيم و تستقر على حب مولاك فى ايام التي تضطرب فيها نفس السكون و الاستقرار و تندك جبال الاوهام و تنشق حجاب المتوهمين اذا تجد ملاء البيان فى سكران من الامر و يأخذهم سياط الامر من كل الاشطار و هم يفرحون فى انفسهم و يكونون من الغافلين اذا انتم لا تلتفتوا اليهم ففروا الى الله الذى خلقكم و سواكم ثم اتخذوا على شطر الايمن مقعد عز امين ان يا احبائي زينوا اجسادكم برداء الأدب و الانصاف و لا تفعلوا ما يكرهه عقولكم و رضاكم اتقوا الله و كونوا من المتقين و انك انت يا يعقوب لو تشهد بعين القلب قميص ربك الرحمن لتجده محمراً بدم البغضاء بما ورد عليه سهام الاشقياء و كان الله يشهد ما انتم عنه لمن الغافلين

ثم ارسلنا رحمتنا عن شطر القدم الى الذى سمى برحمة الله ليسترحم فى نفسه و يكون من الراحمين و ان رحمته على نفسه هو عرفان ربه و هذا اصل الرحمة و هل رأيتم احسن منها لا فونفس البهاء لو انتم من الموقنين ان يا عبد لا تمنع هبوب رحمة ربك على نفسك و لا عن ذاتك نفحات ربك الرحمن الرحيم دع كل ذكر عن ورائك ثم تمسك بذكر ربك العلي العليم و ان يمسك من ضرر لا تحزن ثم تفكر فى ضرر و قل كما اقول اى رب قد مسنى الضر و انك انت ارحم الراحمين و ان يمسك من اضطراب فاصبر و قل كما اقول اى رب فأفرغ على صبراً و انك خير الناصرين و ان يصبك من قضاء فاضطرب و قل اى رب فأنزل على رحمة و انك انت خير المنزلين

ان يا جمال القدم فاستشرق عن شطر البقاء باسراق اسمك الأبهى على من سمى بمحمد فى ملكوت الأسماء ليستجذب فى نفسه بما اخذه تجلى الأمر عن شطر الله المهيمن العزيز القدير ان يا عبد لو يكون لك الف روح و تفديها بما جرى اسمك من قلم الله ليكون احقر من كل شىء فى جنب هذا الفضل العظيم و انك لو تدق بصرك لتشهد بأن لا يعادله شىء عما خلق بين السموات و الأرضين اياك ان لا تنس فضل ربك و لا تكن فى دين ربك لمن الممترين ان استقم على الأمر ثم اثبت و لا تضطرب عن نعيق المشركين فسوف يرفع ضجيج السامري ثم صريخ العجل بين العالمين كذلك نخبركم بالحق لتطلعوا بما يظهر فى الخلق و لا يحجبكم نفحات المشركين

ثم استشرق باسراق اخرى على الذى سمى باسمعيل ليستروح بروحات ربه و يكون من الفرحين ان يا ذبيح فاحفظ نفسك عن كل ما يكرهه ربك العزيز العليم و لا تلتفت الى الدنيا و زخرفها و ما قدر فيها لأنها لن ينفعك فى شىء و ما ينفعك ما قدر لنفسك على الواح عز عظيم اياك ان لا تحرم ذاتك عن حرم القدس و لا نفسك عن كعبة الأنس و لا لسانك عن ذكر الله الغالب المقتدر القدير ان يا عبد فابك على نفس الله و وحدته ثم ابتلائه و غربته فى هذا الأرض التي انقطعت عن ورودها ارجل القاصدين قل يا قوم فارحموا على الذى نصركم حين الذى كنتم فى ذلة و خوف مبين و قام بنفسه بين الأعداء و نصركم بجنود الغيب و كذلك كان نصره على المؤمنين قريب اياكم يا قوم لما اطمأنتم من انفسكم لا تجاوزوا عن حدكم و لا تحاربوا مع ربكم الرحمن و لا تجادلوا بما نزل عليكم من سماء اسم عظيم و يا قوم لا تدحضوا الحق بما عندكم تالله كلما انتم به تستدلون لغيركم قد خرج عن لساني ثم جرى من قلمي العليم الحكيم اياكم ان لا تأخذوني بذلك لأن روح الأعظم تنطق فى صدرى و روح البقاء يحرك قلم البهاء كيف يشاء ان هذا من عنده بل من لدن عليم خبير تالله لو كان الأمر بيدى لسترت وجهى عن كل من فى الأرضين و خرجت عن بين هؤلاء و سكنت على جبل لن يذكر ذكرى بين احبائي فكيف هؤلاء المغلين فوالله كلما اريد ان اصمت عن بدائع الذكر روح الذكر ينطق فى اركانى و يقومنى على امره و يؤيدنى فى كل حين

ان يا اخي الذي افتريت عليّ بما كنت مقتدرًا في نفسك بعد الذي ربّيتك بنفسى و حفظتك عن ضرّ العالمين فكم من ليالى انت كنت مستريحاً على الفراش و انى قد كنت فى حول بيتك لمن الحافظين فكم من ايام انت كنت فى العيش مع ازواجك و انى كنت حاضراً على محضر الظالمين لئلا يمسك من ضرّ و لا يرد عليك ما يحزنك و تكون من المحزونين و انك مع كلّ ذلك لكنت فى سرّ السرّ عن ورائى لكى تجد فرصة عليّ و تفعل ما ينعدم عنه اركان عرش عظيم و انا كنا ان نرسل الى الديار ليحضر بين يديك ما يسرّ به نفسك و يفرح ذاتك و تكون من الفرحين و انك فى كلّ حين قد كنت فى ضرّى بحيث لو تجد من نفس لتلقى فى قلبه ما احترقت عنه اكباد ملاّ العالين تالّه انى قد كنت عالماً بكلّ ذلك ولكن سترنا بعد علمنا على ما انت عليه و كذلك كان ربّك لغفور رحيم تالّه بما جرى من قلمك فى الأخلاق قد خرّت وجوه العزّ على تراب الأرض و شقّت ستر حجب الكبرياء فى رضوان البقاء و تشبّكت احشاء المقرّبين الى ان سافرت معى فى هذا السّفر الذى به جرت دموع اهل غرف العزّ على خدود عزّ منير مع كلّما سألت منى و استأذنت عنى ما تكلمت بحرف لأنى اطّلع منك ما لا اطّلع به احد من العالمين الى ان سافرت و دخلت فى هذه الأرض اذاً قمت عليّ فى كلّ يوم بل فى كلّ حين تالّه ما بقى فى جسدى من محلّ الآ و قد ورد عليه سهماً من سهام تدبيرك و انك لو تنكر فى نفسك ليشهد لسان الله الملك العليم الى ان افتيت عليّ من دون بيّنة و لا كتاب منير فلمّا اطّلعوا بذلك هؤلاء المهاجرين قد ارتفعت ضجيجهم ثمّ صريخهم و انك كنت فى بيتك على روح و ريحان عظيم فلمّا شهدنا فعلك و ما خرج من قلمك اذاً خرجت عن بينكم وحده من دون ناصر و معين حتّى لم يكن عندى من يخدمنى او يطبخ لهؤلاء الأطفال ما قدّر لهم من ملكوت ربّهم المعطى البازل الرحيم و انك بعد ذلك ما استرحت فى نفسك ثمّ انتشرت فى البلاد فعلك باسمى لتدخل غلىّ فى صدور المحبّين و خرج من لسانك و قلمك ما يستحيى ان يذكره قلم العالين فاسمع ما نزل من قبل و انك لو تبسط يدك لتقتلنى ما انا بباسط يدي لأقتلك و كان الله على ما اقول شهيد ان يا اخي تالّه ستفنى انت و من معك و ترجع الى التراب و يبقى الملك لله المقتدر القدير تالّه يا اخي لم يكن فى قلبى بغضك و لا بغض احد من الممكنات اذاً فاسمع قولى ثمّ طهر نفسك و لا تكن من الغافلين و انك لو تكون على ما كنت عليه و يسجدك كلّ من فى السّموات و الأرض هل يغنيك فى شىء لا فونفسى العليم الحكيم و لو ييغضنى كلّ العباد بقولك هل ينفعك ذلك فى امر لا فوربك المهيمن العزيز القديم اذاً ييكى قلمى و عينى ثمّ كلّ شىء لو انت من الشّاهدين دع الدّنيا و زخرفها عن ورائك و لا يغرنك الرّئاسة عن ذكر ربّك و عن الخضوع لعباد الله المتّقين و مع كلّ ذلك ما اكتفيت الى ان كتبت الى رئيس المدينة بالدّلة التى بها ضيّعت حرمتى بين الخلائق اجمعين ثمّ الفت مع الذى تبغضه و هو ييغضك و سمعت منه بأذنك ما اشتكيت به تلقاء وجهى و كنت من الشّاكين فلمّا قام على بغضى و اشتعلت فى قلبه نار الغلّ اذاً اتّخذته لنفسك معيناً و كذلك كنت من الفاعلين فسوف يظهر لك ما فى قلبه و قد حتم الله بأن يظهره بالحقّ و أنّه لهو الفاعل لما يريد تالّه يا اخي لو تنصف لتبكي على نفسك ثمّ على نفسى و تنوح فى ايامك و تكون من التّائبين الى الله الذى خلقك بأمر من عنده أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده فى الواح قدس منبع فانظر الى أوّل الدّهر انّ الذى قتل اخيه الأكبر الذى سمّى بهاييل هل بقى على الأرض لا فوالله الملك العزيز الحكيم بل رجع الى التراب ثمّ بعثه الله بالحقّ و سأل عمّا فعل ثمّ ارجعه الى مقرّه و كذلك فانظر فى الأمر ثمّ تفكّر فيه و كن من المتفكّرين اياك ان لا تحتجب عمّا اعطيناك من ملكوت الأسماء لأنّها قد خلق بأمر من عندنا و انا كنا على كلّ شىء لمن الأمرين

ان يا جمال الأعظم حرّك القلم على ذكر ربّك ثمّ طهره عن ذكر ما سواه اياك ان لا تشتغل بأحد و كن فى ذكر ربّك العليّ المقتدر العليم ثمّ انظر الذى كان واقفاً تلقاء الأمر بلحظات عزّ رأفتك العزيز المهيمن المحيط الذى سمّى بعلىّ بعد الشّعبان ليقوم عن رقدته و يكون من الذّاكرين قل يا عبد قد ارتفعت سدرة الذّكر فى هذا الذّكر الحكيم و تنطق الورقات المعلّقات المتحرّكات على اغصانها بأنّه لا اله الا انا العزيز الفريد و انّ هذا لبهاء الله بين السّموات و الأرض و ضيائه فى

جبروت الأمر و الخلق و سلطانه على ما كان و ما يكون ان انتم من العارفين و به اشرقت شمس العزة و الجلال و استضاءت وجوه المقرئين لولاه ما ظهر فى الابداع من شىء و ما نطق الروح على غصن البقاء بأنه لا اله الا انا العزيز المقندر العليم ان يا عبد تخلق بأخلاقى ثم امش على اثرى و ان هذا لفضل لن يقابله فضل العالمين ثم زين لسانك بالصدق ثم هيكلك برداء الانصاف ان انت من العالمين كذلك علمك شديد القدرة من آيات ربك العزيز الحكيم ثم زين هيكل الخليل برداء ذكر ربك الجليل لعل يكسر اصنام الهوى بسلطاني العلى الأعلى و يكون من المستقيمين فى ايام التى تضطرب فيها نفوس الذينهم استقروا على سرر الأسماء و يضع كل ذى امر امره و ترى الناس سكرآء من صاعقة الأمر و كذلك نلقى عليك من آيات القدس لتكون من العارفين ان استقم يا عبد على حب الله و مظهر نفسه و ان هذا اصل الدين ان انت من العالمين دع النفس و الهوى ثم طير بقوادم القدس الى هذا الهواء الذى انبسط فى هذا السماء التى احاطت العالمين اياك ان لا تحتجب لسانك بحجاب الكذب لأنه يخزى الانسان بين الخلائق اجمعين قل يا قوم وفوا بما عاهدتم و لا تحرموا الفقراء عما عندكم لأن بذلك تمنع الخير من سحاب فضل رفيع ثم اتبعوا ما قدر لكم فى الكتاب و كونوا فى الفعل ازيد من القول تالله هذا سجيى و سجيى المقدسين قل يا قوم قد ارتدت اليكم لحظات الله و انتم لا ترتدون البصر اليه اذاً تكونن فى غفلة عظيم و قد اشرق وجه الله فوق رؤوسكم اياكم لا تمنعوا ابصاركم عن النظر اليه و ان هذا فضل قد كان لدى العرش كبير و قامت ملكوت الله امام وجوهكم اياكم ان لا تحرموا انفسكم عن ظلها و لا تكونن من الغافلين كذلك يأمركم سلطان الأمر بما هو خير لكم عما خلق فى العالمين

ان يا منادى الأمر فأمر الذى سمى بالرضا ليوجهه مرآة قلبه الى منظر الله الأكبر هذا المقام الأظهر الأظهر و يكون من الموقنين قل يا عبد ان اخرق حجابات الظن بقدرة من لدنا ثم ادخل شريعة اليقين ثم اعلموا بأن كل الملل احتجبوا بحجاب الوهم فى ازل الأزال فلما اردنا خرقها ارسلنا مظهرًا من مظاهر نفسنا ليخرق سبحات الأكوام بقدرة الرحمن اذاً ارتفعت الضجيج عن بين السموات و الأرض و فزعت انفس المشركين الى ان حقق الله الحق بآياته و بطل اعمال الذينهم احتجبوا عن جمال الأمر و كانوا من الغافلين و مع لم يكن بينهم الا الوهم كبر عليهم خرقه و كانوا من الصارخين و فى تلك الأيام بعثنا كل الأوهام على هيكل بشر و زيناه بقميص اسم من اسمائنا ثم اشتهرنا ذكره بين العباد و كذلك كنا فاعلين فلما استكبر على الله ربه و حارب معه و جادل به نزعنا عنه ثوب الأسماء و اشهدناه ككف من الطين فطوبى لمن يخرق هذا الحجاب الأعظم الذى ما ظهر شبهه فى جبروت العالمين فيا بشرى لنفس ما احجبه كبر الوهم و يشق بأنامل القدرة من لدن عزيز قدير فيا روحا لمن لا يمنعه سبحات الجلال عن الدخول فى ظل ربه العلى المتعال و يكون من الذينهم دعوا عن ورائهم كل ما يحجبهم عن ذكر ربهم العزيز القادر الحكيم

ان يا قلم القدم فى جبروت الأعظم حرّك باذن ربك على ذكر من سمى بعلى قبل خان ليجذبه نفحات الرحمن من هذا الرضوان الذى ينطق وقاتها بأنه لا اله الا انا الغالب العادل الفرد الحكيم ان استمع ما يغن روح الأعظم فى جبروت القدم لعل يستريح بذلك نفسك و تكون من الذين اخذهم فرح الأمر من كل الجهات و يكونن من المفرحين يا قوم كونوا من انوار الوجه بين العباد و مظاهر الأمر فى البلاد ليظهر منكم آثار الله بين بريته و اقتداره بين الخلائق اجمعين اياكم زينوا انفسكم بأداب الله و امره و كونوا ممتازاً عن دونكم اذاً يصدق عليكم انتسابكم الى ربكم الرحمن الرحيم و من دون ذلك لن يصدق على نفس حكم الوجود فكيف هذا المقام المرتفع الرفيع كذلك ينصحكم قلم النصيح من لدن عزيز كريم

ان يا منادى ناد من لدنا عبدنا السليمان و بشره بنفس الرحمن ليكون من المستبشرين ان يا سليمان فاحفظ نفسك من مظاهر الشيطان ثم ابن مسجد الأقصى بزبر الحب من هذا الغلام الأبهى ثم عمره بأيدى الانقطاع ثم زينته بذهب الذكر فى ذكر هذا الجمال الذى ارتفعت به راية الاستجلال على سماء الاستقلال و بذلك ورد عليه ما بكت عنه عيون الأولين و الآخرين يا

قوم فادخلوا مسجد الأقصى الذى بناه الله بأيدى الفضل فى قلوبكم اياكم ان لا تخبروه بجنود النفس و الهوى ثم احفظوه من ذكر الشياطين قل تالله ائنى لمسجد الأقصى فى ملا الأعلى و بيت المعمور فى ملا الظهور و حرم الكبرياء عند سدة المنتهى و حل الأمر على مشعر البقاء و مقام القدس فى هذا الفردوس الرفيع المنيع قل يا ملا البيان اتقوا الله و لا تخبروا بيت امره بأيدى البغضاء و لا تعدموا اركانها بوساوس النفس و الهوى خافوا عن الله الذى خلقكم بمظهر نفسه و ارسل اليكم ما قررت بحمالة عيون القدم ولكن انتم فى حجابات انفسكم لمن الميتين و يا قوم لا تنقضوا ميثاق الله و لا تدعوا عهده من ورائكم و لا تكونن بآياته لمن المستهزئين كما استهزؤوا فى تلك الأيام عباد الذين خلقت حقايقهم بأثر من قلمه و كذلك كانوا من المعتدين

ثم ذكر فى الكتاب مهدى ليهتدى بهدى الله ربه و يكون من المهتدين ان يا مهدى خذ هداية الله بقوة من عندنا و دع عن وراء ظهرك هداية الذين يذكرون الله بالسنةم و يعترضون بنفسه و يحاربون بذاته و لا يكونن من الشاعرين و اذا يدخل عليهم احد يقعدون مربعا ثم يخرجن رؤوس اناملهم من عبهم و يتحركن السنةم بالوقار فى ذكر ربك المختار و هذا ما يفعلون على ظاهر الأمر و فى الباطن يفتون على الله حفظاً لرياساتهم و لا يبالون فى ذلك اقل من التقير قل تالله الحق انتم لو تذكرون الله على قدر الذى يقطع السنةم و تعبدونه على شأن الذى ينحنى اظهاركم لن ينفعكم الا بعد حبي و كذلك نزل الأمر من جبروت عزّ قدير هل ينفع الذين اوتوا الفرقان لو يعبدون الله بعبادة الثقلين لا فورب العالمين و كذلك فانظر اليوم فى الملا البيان ان انتم من العارفين و كذلك شقت انامل القدرة ستر الحجاب و يظهر الحق و ينطق الروح بالصدق الخالص بين السموات و الأرضين لعل الناس يعرفن بارئهم و لا يحجبن عما يكون بين العباد عن ذكر ربهم الرحمن الرحيم

ثم اراد قلم الأمر بأن يذكر الرسول فى اللوح ليكون فعله مطابقاً باسمه و يكون من العاملين ان يا رسول بلغ رسالات ربك اولاً على نفسك ثم بلغ الناس ليؤثر قولك فى قلوب القاصدين ثم ارسل على العباد ما ارسلناه اليك من شطر الرحمن روائح السبحان لعل يجذبهم الى عرش الرضوان هذا المقر المقدس المنير قل يا قوم فأصغوا كلمة الله ثم اقرؤوها فى ايامكم و قد قدر الله لتاليه خير الدنيا و الآخرة و يبعثه فى الجنان على جمال يستضيء منه كل من فى العالمين فهنيئاً لمن يقرأ آيات ربه و يتفكر فى اسرارها و يطالع بما كنز فيها من جواهر علم حفيظ

ثم ذكر الذى زار بيت العتيق ليستبشر بما ذكر من اثر الله فى هذا الخطاب المبرم المحكم المتين قل تالله انا بعثنا الحرم على هيكल التعظيم فى هيئة التكريم على صورة الغلام فى هذه الأيام فتبارك الله احسن الخالقين و من يطوف فى حوله فقد يطوفه اهل ملا الأعلى ثم هياكل المسبحين ولكن الله قبل من احبائه ما فات عنهم فضلاً من عنده و انه لأرحم الراحمين فسوف ينزل جنود سلطنة الله فى هناك و ينصرون امره و يرفعن ذكره و يقرؤن آياته فى كل بكور و اصيل

ان يا منادى الأمر ذكر من لدنا عباد الذين ما حرك قلم الله على اسمائهم ليأخذهم نفحات الذكر من لدن غفور رحيم قل انا اثبتنا اسمائكم فى الواح القدس الذى كان مكنوناً تحت حجابات الأمر و مخزوناً فى كنائز عصمة ربك الحاكم الحكيم ان اجتمع احبائه الله على امره على شأن لا يحدث بينهم ما يختلفهم و يكونن كنفس واحدة كذلك امرناك و اياهم لتكونن من العاملين ثم ذكر اماء الله اللواتى آمن بالله بارئهن ثم اللواتى اصابتهن المصائب قل ان اصبرن و لا تحزنن بذلك لأن الله قدر لكنن و للذين استشهدوا فى سبيله ما لا يدركه عقول العاقلين و الروح و العز و البهاء عليكم يا جنود الله فى الأرضين ان انتم فى امر ربكم لمن الراسخين

* * *

هذه سورة الاعراب قد نزلت من لدن منزل قديم

هو المقدّس المتعالى العلىّ الابهى

تلك آيات الله قد نزلت بالحقّ من سماء عزّ بديع و جعلها الله حجة من عنده و برهاناً من لدنه على العالمين و فيها يذكر عباد الله الذينهم عرفوا الله بنفسه و ما احتجهم عوى المشركين و دخلوا فى ظلّ عنايته و سكنوا فى جوار رحمته التى سبقت الممكنات و انّ هذا لفضل عظيم اولئك هم الذين يصلّون عليهم اهل ملاء الاعلى ثمّ ملئكة المقرّبين اولئك الذين اذا استشرقت عليهم شمس البقاء عن افق العلى مرة اخرى خرّوا بوجوههم سجداً لله العلىّ العظيم

ان يا احبّاء الله من الاعراب اسمعوا نداء الله من هذه الشجرة التى ارتفعت بالحقّ و تنطق كلّ ورقة من اوراقها فى كلّ شئى بانّى انا الله لا اله الا هو المقدّس العزيز الكريم ان يا قوم ان اسرعوا الى سدة الله ثمّ استظلّوا فى ظلّها تالله الحقّ لو تفحصن فى اقطار السموات و الارض لن تجدنّ مقرّ الامن الا فى ظلّ هذه الشجرة التى ارتفعت على العالمين و تهبّ من خلالها نسمة الله التى بها يحيى كلّ عظم رميم توجّهوا اليها و كلوا من اثمارها ليظهر بها قلوبكم من اشارات كلّ مكّار اثم ان اشكروا الله بما عصمكم عن تيه النفس و الهوى و انقذكم من غمرات الوهم و العمى فى يوم الذى فيه اتى الله بملكوت امره و اظهر سلطانه على من فى السموات و الارضين و عرّوكم نفسه و اظهر عليكم جماله و كلّم معكم ظاهراً مشهوداً و جعلكم من عباده العارفين ان استقيموا على الامر لانّ الشيطان قد ظهر بجنوده و يأمركم فى كلّ حين بان تكفروا بالله الذى خلقكم بامر من عنده و جعلكم من الفائزين ان احمداوا الله بما اختصّكم لنفسه بحيث لمّا غابت شمس القدم عن وطنها اشرقت عن افق العراق ارضكم و انّ هذا من فضله عليكم و لن يعادله شئى عمّا خلق بين السموات و الارضين و كان وجه الله بينكم مشرقاً مضياً من غير ستر و حجاب و يتلو عليكم من آيات ربّكم فى كلّ شهر و سنين و كان يمشى بينكم جمال القدم بوقار الله و سكينته و يتجلّى عليكم فى كلّ حين بتجلّى آخر و بذلك تمتّ نعمة الله و رحمته عليكم لتكوننّ من الشّاكرين فينبغى لكم بان تفتخروا على قبائل الارض كلّها لانّ دونكم ما فازوا بما فزتم ان انتم من العارفين اذاً ينبغى لكم بان تخلّقوا باخلاق الله لتهبّ من شطر قلوبكم روائح القدس على الممكنات و يظهر منكم آثار ربّكم الرّحمن الرّحيم و أنّه لمّا اصطفاكم عن بين برّيته فاجهدوا بان يظهر منكم ما لا ظهر من دونكم ليبرهن اختصاصكم بنفسه بين العالمين كونوا كالنّجوم بين ملاء الارض ليهتدى بكم عباد الذينهم احتجوا عن عرفان الله و مظهر امره و كانوا من الغافلين كونوا امناء على انفسكم و انفس الناس ثمّ فى اموالهم و أنّها لصفة التى احبّها الله من قبل ان يخلق آدم من الماء و الطين و انتم ان لا تكونوا امناء فى الارض لن تطمئنّوا من انفسكم و لا الناس منكم كذلك ينصحكم الله بلسان مظهر امره و أنّه لذكرى لكم و للخلائق اجمعين طهّروا صدوركم عن الحسد و البغضاء ثمّ نفوسكم عن البغى و الفحشاء ثمّ اعملوا بما امركم الله و أنّه ما امر العباد الا بما هو خير لهم عن خزائن السموات و الارضين ايّاكم ان لا تجادلوا لما خلق فى الدّنيا مع احد دعوها لاهلها لتستريح انفسكم و تكوننّ خالصاً لوجه ربّكم العلىّ العظيم و انّ ملكوت الغناء بيد ربّكم الرّحمن يغنى من يشاء بامر من عنده و أنّه لهو المقتدر العزيز الكريم

ثمّ اعلموا بانّ الله اودع الارض بيد الملوك و جعلهم ظهورات قدرته بين الخلائق اجمعين ان يدخلن فى ظلّ سدة الامر و من دون ذلك الامر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد أنّه لم يزل ما اراد لنفسه شيئاً اودع الدّنيا و زخرفها لاهلها و قدّس اوليائه عن التوجّه اليها لانه ما اراد لهم الا ما هو يبقى بدوام نفسه العلىّ العظيم و ما اراد من الدّنيا هو قلوب احبّائه ليقدّسهم عن كلّ ما سوله و يعرّجهم الى مقرّ الامن مقام الذى لن يشهد فيه الا بوارق الوجه و لن يذكر الا ذكرى العزيز البديع ان افتحوا يا قوم مدائن القلوب بسيف اللسان باسم ربّكم المقتدر العزيز المّان و كذلك امركم لسان الرّحمن من قبل و حينئذ ان اعملوا بما امرتم و لا تجاوزوا عن حدود الله ربّكم و ربّ العالمين ايّاكم ان لا تجادلوا فى امر الله مع احد لانا ارفعنا حكم السيف و قدّرنا النّصر بالحكمة و البيان فضلاً من لدنا على الخلائق اجمعين ان اشتعلوا يا قوم بحرارة حبّ الله لتشتعل منكم

افئدة النَّاس و انّ هذا حقّ النَّصر لو انتم من العارفين انّه لم يزل كان مقدّساً عن الدّنيا و ما خلق فيها و عليها و لو اراد ليسخّر الارض و من عليها باسمه المقتدر العزيز القدير ان اصبغوا يا قوم بصيغ الله ثمّ اجتنبوا عن صيغ المشركين انّ الله يأمركم بالبرّ و التّقوى ان اتّقوا فى دين الله و لا ترتكبوا البغى و الفحشاء كونوا من الَّذِينَ يُشْهَدُ من وجوههم انوار ربّكم المختار و يظهر منهم اثر الله و وقاره كذلك ينبغي لكم اهل البهّاء فى هذه الايام الشّديد

ان يا اعرابى اسمعوا ندأتى ثمّ امشوا على اثرى ثمّ اذكروا ايام لقائى و وصالى ثمّ هجرتى و غربتى و سجنى ليذكركم الله فى ملكوت عزّ كريم دعوا كأس الفناء من الذينهم اتبعوا النّفس و الهوى ثمّ خذوا كأس البقاء من انامل البهّاء باسم ربّكم العلّى الاعلى فى هذه الكرة الاخرى و انّ بها تستغنى النّفوس عن العالمين

ان يا قلم القدم ذكرّ عبادنا الاعراب الذين اختصّهم الله بنفسك و جعلهم ناظراً الى شطر رحمتك و انقطعهم عن المشركين ليفرحوا فى انفسهم و يستقيموا على امر الذى انفطرت منه سماء الاعراض و اندكت كلّ جبل شامخ رفيع قل يا قوم انا اخبرناكم حين الخروج عن العراق بانّ السّامرى يظهر و العجل ينادى و تتحرّك طيور اللّيل بعد غيبة الشّمس ايّاكم ان لا تنسوا كلمات الله كونوا فى عصمة منبع تالله يا اعرابى لو تنظروننى لن تعرفونى و قد ابيضّ مسك السّود من تتابع البلايا و ظهرت الف الامر على هيئة الدّال من توالى القضايا ثمّ اصفرّ هذا الوجه المحمّر المنير يا اعرابى لا تنسوا ذكرى و بلائى و لا كرتى و ابتلائى فوعمرى انّ عيني يمطر و قلبى ينوح على نفسى بين هؤلاء المشركين تالله انّ جمال المشيئة قد تغير من ظلم الاعداء و هيكّل الارادة قد استقرّ على الرّماد و القدر شقّ ثياب الصّبر و القضاء منع عن الامضاء بما ورد من جنود الاشقياء على الله العلّى الاعلى فى ظهوره الاخرى و كذلك قضى الامر ان انتم من السّامعين هل من ناصر ينصر جمال الله باللسان و يحفظ هيكّل امره من سيوف اهل البيان و يكون من الذين ما منعهم حجابات الاسماء عن الورود فى طمطام الاعظم هذا الذّكر الحكيم و هل ذى رحم يرحم على هذا المظلوم و يستقيم على نصره و ينقطع عن العالمين ان يا اعرابى انّ الذى لن يقدر ان يتكلّم فى محضرى قد قام على قتلى بعد الذى خلقناه و ربّناه و علّمناه و حفظناه فى شهور و سنين تالله لو اقصّ لكم من قصص يوسف البقاء و ما ورد عليه من ذياب البغضاء لتقطعنّ عن انفسكم و ارواحكم و تتوجّهنّ الى البيداء و تنوحنّ الى ان تفارق الرّوح من اجسادكم ولكن امسكنا القلم عن البيان حفظاً لانفسكم يا معشر المخلصين يا اعرابى نوحوا لوحدتى و غربتى و سجنى و بلائى و لا تكوننّ من الغافلين انّ الذين جعل الله ظاهرهم عبرة فى الارض قد قاموا على الاعراض على شأن عجز عن ذكره قلم العالمين يا اعرابى اسمعوا قولى و لا تقربوا الذين تهبّ منهم روائح النّفاق تجتّبوا عن مثل هؤلاء و كونوا فى عصمة منبع كذلك امركم جمال الرّحمن حين الذى احاطته الاحزان من جنود الشّيطان ان انتم من العارفين و الضّيّاء الذى اشرق عن ناحية البقاء عليكم يا اهل البهّاء بدوام الملك المقتدر العلّى العظيم

* * *

هذا مدينة التّوحيد فادخلوها فيها يا ملأ الموحّدين لتكونوا ببشارة الرّوح لمن المستبشرين

هو العزيز الوحيد العالى العلّى الفريد

تلك آيات الكتاب فصلت آياته بدعيّاً غير ذى عوج على آيات الله و هدى و نورى و ذكرى لمن فى السّموات و الارضين و فيه ما يقرب النَّاس الى ساحة قدس مبين و أنّه لكتاب فيه يذكر كلّ امر حكيم و نزل بالحقّ من لدن حكيم عليم و فيه ما يغنى النَّاس عن كلّ شىء و يهبّ منه روائح القدس على العالمين و يغنّ بانه لا اله الا هو يفعل ما يشاء بأمره و يحكم ما يريد قل انّ

فيه ما يضيء الصُّدُور وفيه تفصيل كلِّ شيء من لدى الله العزيز القدير و ما من اله الا هو له الخلق و الأمر يحيى و يميت ثم يميت و يحيى و الله هو حيّ في جبروت البقاء يحكم ما يشاء و لا يسئل عمّا شاء و في قبضته ملكوت الانشاء لا اله الا هو العزيز الجميل و الله لهو الحق لا اله الا هو لم يزل كان مقدساً عن دونه و متعالياً عن وصف ما سويه و لا يسبقه احد في العلم و الله على كلِّ شيء محيطا و لا يزال ما اقترن بعرفان كينونته احد من خلقه و لن يصل اليه ايقان موقن و لا عرفان نفس و الله لهو الغنى الحكيم و كان واحداً في ذاته و واحداً في صفاته و واحداً في افعاله لم يزل كان متوحداً في عرش الجلال و لا يزال يكون متفرّداً على كرسيّ الاجلال و الله هو الصمد الذي لن يخرج عنه شيء و لن يقترن به شيء و هو العليّ المقتدر العظيم ما وحده احد دون ذاته و ما عرفه نفس دون كينونته و كلّ ما خلق في الابداع و ظهر في الاختراع خلق بكلمة من امره لا اله الا هو العزيز الكريم و انّ ما يعرفه العارفون في اعلى مقاماتهم و انّ ما يبلغه البالغون في اقصى مراتبهم هو عرفان آية تجليّه بنفسها لنفسها و هذا غاية العرفان ان انتم الى معارج العلم لمن القاصدين فلما سدّت ابواب الوصول عن ذاته الأزليّة و انقطعت جناحين العرفان عن الطيران الى ملكوت امره ارسل الرّسل من عنده و انزل عليهم الكتب من لدنه و جعل عرفانهم عرفان نفسه و هذا ما قبل عن الممكنات جوداً من عنده و فضلاً من لدنه على من في الملك اجمعين و من اقرّ بهم كأنه اقرّ على الله و توحد ذاته و من تقرّب اليهم كأنه تقرّب الى ساحة قدس مبين و من اطاعهم اطاع الله و من اعرض عنهم اعرض عن وجه الله العزيز المقتدر الحيّ الرّقيب و قدّر الله عرفان نفسه في عرفان انفسهم و هذا ما قدّر في الواح الأمر من لدن مقتدر قدير و هذا مبلغ العارفين في منتهى معارجهم ان انتم من العالمين و ما قدّر الله فوق ذلك لأحد نصيب و لا لنفس سبيل اليه و هذا ما كتب على نفسه الحق ان انتم من العارفين هل يقدر الضّعيف ان يصعد الى قوى قديم قل سبحان الله كلّ فقراء اليه و كلّ عن عرفانه لعاجزين و هل ينبغي للفاني ان يطير في جبروت الباقي قل سبحان الله كلّ عجزاء عنده و كلّ في مظاهر امره لحايرين و انك انت يا سلمان فاشهد في نفسك و روحك و لسانك و جميع جوارحك بأنّه لا اله الا هو و كلّ عباد له و كلّ له لعابدين ثمّ يا سلمان سلّم في نفسك لأمر الله و بما امرت في الكتاب و لا تكن من الغافلين ثمّ اعرف قدر تلك الأيّام و لا تنس الفضل في نفسك و كن من الشّاكرين ثمّ انقطع عن نفسك و هواك ليلهمك الله بفضله ما يخلّصك عن العالمين و ايّاك ان لا تحرم نفسك عن نسّمات هذا الرّوح و انّ هذا لغبن مبين ثمّ قرّب بتمامك الى الله الملك الحيّ المقتدر القديم قل هذا فصل من فصول الله قد ظهر بالفضل و لن يغيّره شيء عمّا في السّموات و الأرضين قل تالله هذا لربيع الذي زين بطرازه الفردوس و لن يعقبه الخريف في ابد الأبدين و انّ هذا فصل ما سبقه فصل في الأرض لأنّه استظلّ في ظلّ عليّ عظيم

يا ملاّ الفردوس خذوا نصيبكم من هذا التّسيم الذي به جدّد هياكل العالمين و فيه نفخ روح الحيّ الحيوان على عظام رميم و ان يا اهل لجة الأحديّة فانقطعوا عن عرفانكم و عن كلّ ما وحدتم به بارئكم و وحدوا الله في هذه الأيّام بما فصل لكم بالحقّ و لا تكوننّ من الغافلين ثمّ خذوا حظكم في هذا الفصل الذي فيه يصبغ كلّ شيء بصبغ الله العزيز الحميد و ان يا ملاّ البقاء فانقطعوا عن كلّ ما اخذتم لأنفسكم ثمّ اقبلوا الى رضوان الذي فتح باسم الله العليّ في سرّ قدس بديع و ان يا اهل السّموات سبحوا الله باسم الذي منه اقترن الكاف بركنه الرّاء و الميم ثمّ اسمعوا نغمات الرّوح من هذا الطير الذي تغنّ بكلّ الألحان في كلّ حين قل ان يا اهل الأرض تالله هذه لحمامة يذكركم احسن الذّكر لتكوننّ من الذّاكرين و ما اراد منكم شيئاً و لن يريد منكم جزاءً و ما جزائه الا بأن يستشهد لحبّ الله العزيز العليم قل فوالله من لن يطلب لنفسه ما ذكرت حينئذ بالحقّ أنّه على خسران مبين قل انّ الذين يفرّون من الموت في سبيل بارئهم اولئك في ريب من لقاء الله و اولئك هم الغافلين و اولئك ما وجدوا روايح القدس من هذا القميص المنير و ناموا على فراش الغفلة و اعرضوا عمّا هو خير لهم عن ملكوت ملك العالمين قل سوف يطوى الله الأرض و من عليها و يحشركم بالحقّ في مكنن قدس مكين اذا تشهدون اسرار الأمر و تطلّعون بما قدّر من

لدى الله العليم الحكيم و تقولون فى انفسكم يا حسرتا علينا فيما غفلنا عن ذكر الله و كنّا على ضلال مبين فوالله لو يكشف الغطاء عن وجه العباد و يطّلعون بما اكتسبت ايديهم فى ايام الله لينقطع الروح عن اجسادهم و هذا لحقّ يقين و انك انت يا سلمان فاستنصح بما انصحناك بالفضل و امرناك بالعدل و لا تكن من الراقيدين ثمّ ذكر نفسك و انفس العباد فيما نزلناه عليك بالحقّ لعلّ الناس ينقلبون بقلوبهم الى مقعد عزّ كريم

و اما ما سئلت فى آية التوحيد و كلمة التجريد فاعلم بأنّ هذا فوق شأنى و ما انا الا عبد ذليل هو الذى بيده ملكوت العلم و فى قبضته جبروت الحكمة يعلم من يشاء فيما شاء لا اله الا هو العزيز الجميل و له الامر فى كلّ من فى السموات و الأرض يفعل كيف يشاء و هو الملك السلطان العزيز القدير لن يعزب عن علمه شيء و لن يعجزه شيء لا يسئل عمّا يفعل و أنّه لهو الغالب القاهر العزيز الرقيع ولكن انّى مع عجزى و ضرّى و فقرى و افتقارى لمّا احبّ فى نفسى اظهار ما اعطانى الله بفضله لئلا اكون من الذينهم قال الله فى وصفهم فى كتاب عزّ حفيظ قال و قوله الحقّ الذين ييخلون و يأمرّون الناس بالبخل و يكتمون ما اتاهم الله من فضله لذا القى عليك ما يجرى الله على قلمى لتفتخر بما اختصاصك به بين الناس و لعلّ تكوننّ من المنقطعين و لتشكر الله فيما اعطاك بفضله و انزل عليك آيات التى تتخيّر عنها العارفين فاعلم ثمّ اعرف بأنّ للتوحيد مراتب و عوالم و مقامات شتى لا يعلم احد و ما احصاه نفس الا الله الملك المقتدر العزيز الجليل و انّى لو اريد ان افصل لك فى هذا المقام ما علّمنى الله بفضله لا يحمله الألواح و لن تكفيه البحور لو يجعل مداداً لهذه الكلمات المقدّس المتعالى العزيز الكريم لأنّ الله لم يكن لفيضه من تعطيل و لا لأمره من تعويق و هو الذى فصل من نقطة الأويّة علم ما كان و يكون ان انتم من العارفين و سيفصل فى طراز هذه النقطة علوم اتى ما سمعها اذن احد و لن يعرفها احد من العالمين قل أنّه لو يريد ان يطوى كلّ العلوم عمّا فصل فى الملك من أوّل الذى لا أوّل له ليقدر و يكون ذلك اقرب من لمح البصر لا اله الا هو السلطان المقتدر القدير هو الذى فى قبضته ملكوت علم السموات و الأرض يمحو ما يشاء بأمره و يثبت ما اراد بقدرته و عنده للوح قدس حفيظ قل أنّه هو الذى لم يزل كان مقدّساً عن كلّ ما علمتم و يأتى فى كلّ شأن بعلم بديع قل انّ جواهر التوحيد و التّحديد عنده فى حدّ سوء ولكنّ الناس اكثرهم على فراش الجهل لراقيدين قل لو يمحو آيات التوحيد و يحكم بالتّحديد هذا لحقّ مبين و ليس لأحد ان يقول لم او بم لأنّ الأمر ما يظهر من عنده و الحكم ما يحكم عليه من لدنه و هو القوى القدير فاشهد يا سلمان فى نفسك بأنّ فى خزائن علم الله لعلوم لن يذكر عند حرف منها علم احد و لا توحيد الذى به يوحدون الله عباده و لا اعلى جواهر التّفريد ولكنّ لمّا سبقت رحمته كلّ العباد يقبل منهم بما يأمرهم فى زمن كلّ رسول و عهد كلّ نبيّ فضلاً من لدنه على الخلائق اجمعين فاشهد بأنّه لا اله الا هو لن يعرفه احد و لن يصل الى بدايع علمه نفس و لا يدركه كلّ من فى الملك ان انتم فى اسرار الأمر لمن المتفرّسين فيا ليت ليوجد حمامات قدسيّة و افئدة مجرّدة لطيرنّ مع هذا العبد فى هواء هذا العلم الذى احترقت من تقربها اجنحة المقرّبين فسوف يظهر الله فى الأرض عبداً ما يمسخهم منع المغلّين و يطيرنّ بجناح القدس و يسيرنّ فى ممالك البقاء و يدخلنّ فى سرادق عزّ منير و لا يشغلهم شأن فى الملك و لا يلهيهم زخارف الأرض عن ذكر الله العلىّ المقتدر العزيز و اذا يسمعون نغمات الروح تفيض عيونهم من الدّمع و يستبشرون بروح الله و يقلّبون الى جمال قدس بديع و لن يبدّلوا آيات الله بشيء ولو ينفقون بكلّ من فى السموات و الأرضين و كلّما يسمعون نغمات الله يميلون الى وطن القرب و يفدون انفسهم فى كلّ حين حينئذ ينبغى بأن ابتداء فى ذكر ما اردت من قبل و اختتم هذا الذكر الذى لن يبلغه اعلى افئدة البالغين

فاعلم يا سلمان بأنّنا نشهد فى مقام توحيد الذات بأنّه واحد فى ذاته و لم يزل كان مستويّاً على عرش التوحيد و كرسيّ التّفريد و لم يكن معه من شيء و لن يذكر عنده من احد و هو الباقي القائم العزيز الكريم و لم يزل كان فى قيوميّة ذاته و لم يكن معه لا ذكر شيء و لا عرفان نفس و لا توحيد احد و الآن يكون بمثل ما قد كان فى ازل الازال لا اله الا هو الفرد

الحكيم و انقطعت عن هذا المقام عرفان العرفاء و بلوغ البلغاء لأنّ دونه معدوم عنده و مفقود لديه و موجود بأمره الا له الأمر و الخلق و أنّه كان على كلّ شيء خبير أنّه هو الله لا اله الا هو الذي ما اتخذ لنفسه ولياً و لا نصيراً و لا شريكاً و لا شبهه و لا وزيراً لا اله الا هو العزيز القادر المحيط ثمّ نشهد بأنّه كان واحداً في صفاته و انقطعت كلّ الصّفات عن ساحة قدسه و هذا ما قدّر لنفسه ان انتم من العارفين ثمّ اعلم بأنّ كثرات عوالم الصّفات و الأسماء لن يقترن بذاته لأنّ صفاته تعالى عين ذاته و لن يعرف احد كيف ذلك الا هو لا اله الا هو العزيز المتعالى الغفور الرّحيم و يرجع كلّ ذلك الأسماء و الصّفات الى انبيائه و رسله و صفوته لأنّهم مرايا الصّفات و مطالع الأسماء والاّ أنّه تعالى غيب في ذاته و صفاته و يظهر كلّ ذلك في انبيائه من الأسماء الحسنی و الصّفات العليا لئلاّ يحرم نفس عن عرفان الصّفات في جبروت الأسماء و انّ هذا لفضل من عنده على العالمين و للموحّد في ذلك المقام حقّ بأن يوقن في نفسه بأنّ ظهور تلك الصّفات في رسل الله لم يكن الا صفاته تعالى بحيث لن يشهد الفرق بينه و بينهم الا انّ صفاتهم ظهرت بأمره و خلقت بمشيئته و هذا حقّ التّوحيد في هذا المقام قد القيناكم بالفضل لتكوننّ من الرّاسخين و لن يشهد العارف شيئاً لا في السّموات و لا في الأرض الا و قد يرى الله قائماً عليه و يشهد كلّ شيء بلسان سرّه بأنّه لا اله الا هو العزيز العظيم و يرتقى العارف الى مقام يشهد آثار تجلّى الله في كلّ شيء بحيث لو يأخذ انوار هذا التّجلى عن الممكنات لن يبقى في الملك شيء و بذلك ثبت على نفسه بأنّه كان و لم يكن معه من شيء فسبحانه و تعالى عمّا يقولون هؤلاء المشركين و للموحّد حقّ بأن لا يفرّق كلمات الله و يشهد بذاته و نفسه بأنّ كلّ الآيات نزلت من عنده و كلّما نزلت على المرسلين حقّ لا ريب فيها و فصلت من لدى الله المهيمن القدير و كلّ الشّرايع فصلت من نقطة واحدة و شرع من لدى الله و ترجع اليه و لا فرق بينها ان انتم من الموقنين و مع اختلافها في كلّ اعهاد و اعصار لا اختلاف فيها لأنّ كلّها ظهرت من امر الله و الأمر واحد في ازل الآزال و هذا ما رقم حينئذ من قلم قدس منير و اياكم يا ملأ التّوحيد لا تفرّقوا في مظاهر امر الله و لا فيما نزل عليهم من الآيات و هذا حقّ التّوحيد ان انتم لمن الموقنين و كذلك في افعالهم و اعمالهم و كلّما ظهر من عندهم و يظهر من لدنهم كلّ من عند الله و كلّ بأمره عاملين و من فرق بينهم و بين كلماتهم و ما نزل عليهم او في احوالهم و افعالهم في اقلّ ممّا يحصى لقد اشرك بالله و آياته و برسله و كان من المشركين و كذلك نعلّمكم سبل العلم و الحكمة لعلّ انتم في سداد العزّ لتكوننّ من الدّاخلين و كلّما ذكرنا الأمر بينهم من جواهر التّوحيد و حقايق التّفريد هذا لم يكن الا في مقام التّنزيل لأنّ كلّهم بدّوا من عند الله و يعيدوا اليه و حكموا بأمره و نطقوا باذنه لذا يثبت حكم التّوحيد عليهم في هذا المقام و كذلك نصرف لكم الآيات لتكوننّ من الموقنين ولكن في مقام الفرق فضّل الله بعضهم على بعض كفضل المولى على العبيد و في هذا المقام فاشهد مقام بعضهم كالنقطة في صدر الحروفات و كما انّ الحروف يفصلنّ عن النّقطة و يدورنّ حولها كذلك فاعرف مراتب التّبيين و نشهد بأنّ الذي جائكم باسم عليّ هو النّقطة و تدور في حولها ارواح المرسلين اذا قل في نفسك فتبارك الله احسن الخالقين و نشهد في مقام الأفعال بأنّ كلّها ظهرت بأمره و خلقت بقوله و بعثت بقضائه و يرجع الى مقام الذي قدّر لها من عنده ذلكم الله ربّي و ربّكم و ربّ آبائكم الأوّلين هل يمكن لأحد ان يحرك في الملك بغير ما قضى الله له في الكتاب قل سبحان الله كلّ الأشياء محرّكة بأمره و كلّ اليه لراجعين ما من اله الا هو يقبض ما يشاء لمن يشاء و يقدر لكلّ شيء ما يريد و هو المقنن العليم و ما من شيء الا و قد احاط علمه قبل ظهوره و بعد ظهوره و قدّر له ما هو خير له عن كلّ ما في السّموات و الأرض و هذا ما رقم من قلم حكم قدير

اياكم يا ملأ البيان لا تشبه عليكم بأنّ الأفعال لو يظهر من عنده كيف يعذب عباده العصاة في طبقات الجحيم فاعلموا بأنّه تعالى ارسل الرّسل بالحقّ ليأمروا النّاس بالبرّ و التّقوى و ينهوهم عن البغى و الفحشاء و يشرّوهم بقاء الله في يوم الذي فيه تشرق الأنوار من مقعد عزّ منير و هذا ما قضى على الحقّ من عنده على العالمين و بهم عرفهم الله سبل الهداية و الضّلالة و بين لهم بلسان رسله كلّما اراد لهم بحيث ما ترك من خير الا و هو في كتاب مبين فلمّا بين لهم الحقّ و اوضح لهم

سبل القدس و اظهر لهم مناهج الفردوس امرهم بكلّ ما يبلّغهم الى هذه المقامات القدسيّة و يقربهم الى الله العزيز الحميد و انهامهم عن كلّ ما يضرهم و لذا يرفع المطيعين الى رفرف القرب و يضع المستكبرين ثمّ اختارهم فى هذين السّيلين بعد علمهم و عرفانهم سبل الهداية و الضّلالة و يمدّهم فى كلّ ما يختارونه لأنفسهم و هذا عدل من عنده على كلّ من فى الملك اجمعين اذاً فاشهد فى نفسك بأنّ الله ما ظلم نفس على قدر خردل و لن يظلم و أنّه لهو المعطى الواهب الكريم فلما ظهر للعباد سبل الحقّ عن الباطل و مناهج الهداية عن الضّلالة يسعدهم فيما يريدون و يجرى عليهم القضاء بعد ارادتهم و كذلك نصرّف لكم الآيات و تلقى عليكم كلمات الحكمة لتستبشر بها قلوبكم و قلوب المقرّبين و أنّه تعالى لو يمسك عباده عن فعل و يجبرهم على فعل آخر ليكون ظلماً من عنده فسبحانه و تعالى من ان يظلم نفس على قدر نقير و قطمير و أنّه بعد قدرته على كلّ شىء و جريان قضائه فى كلّ شىء يمدّ كلّ الممكنات فى افعالهم بعد عرفانهم بالتّور و الظّلمة و هذا لفضل من عنده لو انتم ببصر الحكمة فى اسرار الأمر لمن الناظرين و من قال بغير ما الهمناك او يقول بغير ما القيناك فهو مجرم بنصّ الكتاب و كان الله بريئاً منه الاّ بأن يتوب و يرجع الى الله و يكون من المستغفرين أنّه يغفر من يشاء و يعذب من يشاء و يعطى لمن يشاء و يمنع من يشاء و لا يسئل عمّا شاء و بيده ملكوت الأمر و الخلق و فى قبضته جبروت السّموات و الأرض يحيى و يميت ثمّ يميت و يحيى و أنّه هو حيّ لا يموت و لا يفوت عن علمه شىء و احاط فضله كلّ الممكنات و سبقت رحمته كلّ الكائنات و يعلم خائنة القلوب و ما ظهر منها لا اله الاّ هو العالم الغالب الحاكم اللّطيف الخبير

ثمّ اعلموا يا ملأ البيان بأنّ الله ما اراد لعباده الاّ ما يقلّبهم الى رفارف القصوى فى جبروت البقاء و ما قدر لهم الاّ ما يخلّصهم عن النّفس و الهوى ليبقى الملك لنفسه الحقّ و يطهّر الأرض و من عليها من دنس هؤلاء المشركين و نشهد فى مقام توحيد العبادة بأنّ كلّها يرجع الى الله العزيز المتعالى العليم و كلّها ظهرت من امر واحد من لدن حكيم قدير و بدئت من الله و سيعود اليه و كلّ اليه لراجعين و اليه والله يصعد الكلم الطيّب و كلّ لوجهه لساجدين و يعبد كلّ من فى السّموات و الأرض و ما من شىء الاّ و قد يسبح بحمده و يخاف من خشيته لا اله الاّ هو العزيز القيّوم كلّ الأعناق منقادة لسلطنته و كلّ القلوب خاشعة لأمره و ذاكرة بذكره و هو الذى عبده كلّ شىء و يعبد كلّ من فى السّموات و الأرضين انّ الذينهم استقرّوا على كرسيّ التّوحيد و مقاعد التّفريد يشهدون فى انفسهم بأنّ كلّ ما يعبد به العباد بارئهم فى صوامعهم و مساجدهم نزل من عند الله و يرجع اليه لأنّ المعبود واحد سبحانه و تعالى انا كلّ له عابدين ولو انّ العباد يغفلون فى عباداتهم و ينسون بارئهم ولكن نفس العبادات و الأذكار يسرعون الى بارئهم و خالقهم و كلّ اليه لسارعين و كلّ ما انتم تشهدون فى ملل الأرض و عباداتهم و اذكارهم كلّها فصلت من لدى الله فى عهد رسله و سفرائه و كلّ بأمره لعابدين ولكن لما احتجبوا عن المقصود و ما قدر الله لهم لذا احتجبوا عمّا اختار الله لهم فى تلك الأيّام التى فيه تغتّ لسان الأحديّة بكلّ الحان جذب بديع فلما عرضوا عن الله بعد انتظارهم و اختاروا لأنفسهم هذا جرى عليهم حكم القضاء و كان ذلك فى صحايف قدس حفيظ و نشهد حينئذ بأنّ مقامات التّوحيد و مراتب التّفريد كلّها ظهرت فى جمال عزّ بديع الذى ظهر فى السّتين بأمر الله المقتدر الحكيم العليم و أنّه هو الذى كان واحد فى ذاته و صفاته و افعاله و لم يكن له شبه و لا ندّ و لا ضدّ و كلّ خلقوا بأمره و كلّ بأمره لقائمين و لن يقدر احد ان يشاركه فى امره و لا يعارضه فى حكمه لا يسئل عمّا فعل و كلّ فى محضره لراجعين فاستمع يوم يناد المناد فى قطب البقاء و يغنّ حمامة الحجاز فى شطر العراق و يدعو الكلّ الى الوثاق و فيه يفتح ابواب الفردوس على وجه الخلايق اجمعين و هذا يوم لن يعقّبه ظلمة اللّيل و كانت الشّمس يستضىء منه لأنّه استنار من انوار وجه منير فوالله حينئذ يسط بساط قدس بديع من لدى الله العزيز المقتدر المنيع قل فوالله أنّه ليوم لن يحمل فيه عرش ربّك الاّ نفسه الحقّ و انا كنا بذلك لشاهدين و فيه يكشف مقامات لن يذكر فيها التّوحيد و لن يصل اليها حقايق التّفريد و لن يطير فى هوائها اعلى معارف العارفين الاّ من شاء ربّك فهنيئاً لمن قرّت عيناه فى هذا اليوم بقاء الله الملك المتعالى العزيز

قل يا ملاً المشرق و المغرب انّ هذه لنعمات يذكر من الحآء حين الذى مرّت على وادى السّنآء فى سيناّ الرّوح بقعة التّى لن يذكر فيها الاّ الله العزيز اللّطيف و اذا وردت فيها اخذت حرف السّين من وادى الأولى لحبّ الذى اتّصل بينهما فى ذرّ البقاء اذاً ظهرت حروفات المجتمعات فى عوالم الأسمآء بأمر من لدى الله العزيز الجميل قل هذه لمدينة لو يدخل فيها المريض ليشفى و يطيب اقرب من ان يجرى على اللسان اسم الحين و لو يمرّ عليها ملكوت الأسمآء لتصير كلّها اعظماً و تحكى كلّها عن الله بحيث باسم منها ينقلب كلّ من فى السّموات و الأرضين و انّك انت يا سلمان فاجهد فى نفسك لتدخل فى هذه المدينة و ان لن تقدر على الدّخول فاسع بروحك لعلّ تمرّ فى حولها و يهبّ عليك من نسائم التّى يخرج منها فوالله هذا خير لك عن ملك الأوّلين و الآخرين و هذا امرى عليك و على الدّينهم صعدوا الى مقرّ سلطان مبين و اذا دخلت ارض الصّاد ذكرّ حرف الرّآء بأذكار قدس منبع قل فاستمع ما تغنّ عليك حمامة القدس حين الذى تطير من هوآء الى هوآء عزّ رفيع و لا تضطرب عن ذلك لأنّ فيه ستر اسرار الأمر ان انت من المستبصرين فتوكّل على الله فى امرك و لا تخف من احد و لا تكن من الخائفين هذا ما اخبرناك به من قبل فى الواح قدس حفيظ قلبّ بوجهك و قلبك الى الله الملك العزيز الكريم فوالله لن ينقطع ندآء الله فى وقت و ينادى بأعلى الصّوت فى كلّ حين و من طهرّ اذناه عن كلمات الخلق يسمع الندآء عن جبروت العزّة و لن يلتفت الى احد فى الملك و يستجذب من ندآء الله و يقلّب الى مكمن قدس مكين و كذلك ذكرّ الميم من لدناّ بأذكار عزّ بديع و اذا وردت ارض الشّين فانشتر تلك الألواح بين يدي الدّينهم آمنوا بها ليتذكرنّ بها و يكوننّ من المتذكرينّ فمن يتذكرّ بها ليكون خير له عن كلّ ما خلق من ايدى القدرة فى جبروت عزّ مبين لأنّ فيها لن يشهد الاّ الله وحده و ما دونه خلق بحرف منها ان انتم من العارفين و كذلك منّا عليكم يا سلمان بما القيناك قول الحقّ و بيّنا لك اسرار التّوحيد و هديناك الى هذا السّيل الذى فيه جرى السّلسيل من هذا المعين و لا ينفد بدوام الله و لا يبيد فى ابد الآبدين ثمّ اعلم يا سلمان بأنّ الدّينهم ما اتّصفوا بصفات التّوحيد لن يصدق عليهم اسم الموحّد ان انتم من الشّاعرين و لن يتمّ لأحد حكم التّوحيد بالقول و انتم يا ملاً البيان فاجهدوا فى انفسكم لتكونوا بصفات الله لمن المتّصفين و من لن يهبّ منه نسمات الله و صفاته لن يفوز بهذا المقام و لن يعدّ من الموحّدين اذاً نختم القول بأنّه لا اله الاّ هو و انا كلّ عباد له و كلّ اليه لراجعين و الحمد لله ربّ العالمين

* * *

تلك آيات ظهرت فى خدر البقاء و هودج القدس حين ورود اسم الاعظم عن شطر السّبحان فى ارض الصّامصون يمّ بحر عظيم اذاً نزلت جنود وحى الله بطراز الذى انصعقت عنها كلّ من فى السّموات و الارضين و اشرقت قدامهم شمس الجمال فى هيكّل قدس لطيف و خاطب الفلك بما جرى من قلم الله من قبل فى لوح الذى خاطبنا فيه ملاح القدس بندآء حزن خفىّ و بما نزل حينئذ فى هذا اللّوح من قلم قدس منير و من يريد ان يطّلع باسرار الامر من لدن حكيم عليم فليُنظر فى اللّوحين ليعرف اسرار الله و تقرّ بها عيناه و يكون من الموقنين

قد تمّ ميقات الاستواء فى هودج القدس و خرج جمال الهويّة بمنظر عزّ كريم قل قد انتهى سفر التّراب الى ساحل بحر عظيم اذاً ييكى هودج الخلد و يستبشر سفينة قدس منير ان يا ملاح القدس قد جاءّ الوعد فيما وعدناك بلسان صدق عليهم فاستعدّ فى نفسك لتحوّل نفس الله على فلك ما سواه بهذا الامر المحدث القديم سيظهر عليك كلّما وعدناك بالحقّ ان انت من الصّابرين و اخبرناك من قبل كلّما يقضى و ما التفت به احد من العالمين و اغفلناهم عن ذلك بما اكتسبت ايدهم و انّ هذا لعدل مبين فوالله انّ الذين يدخلون فى ظلّك ستأخذهم عذاب فتنة عظيم قل تالله هذا محكّ الله قد استقام بالعدل و يفصل بين الحقّ و الباطل و الشّكّ عن اليقين ولكن انت طهرّ النّظر عن حدودات البشر و لا ترتدّ البصر عن هذا المنظر المنير و هبّ عليهم من روايح الفضل لعلّ تخلصهم عن ظنونهم و تقلّبهم الى الله العزيز الحكيم و تطهرّ قلوبهم عن هواهم و تبلّغهم

الى وطن قدس بديع و لعلّ تحترق بذلك حجابات التّقليد و يستشرق جمال التّوحيد فى مشكوة افئدة لطيف و لا ترن العباد بميزان الله لأنّهم يزنون فى كلّ حين و يكوننّ من الرّانين فاعف عنهم و تجاوز عن جريراتهم لأنّك انت الكريم ذو الفضل العميم اذاً لمّا اغمضت عيناك عن العصيان و فتحتها بالاحسان هبّ على اهل الاكوان من نسّمات قدس كريم لعلّ يستشعرون فى انفسهم بما فضّلهم الله على الخلائق اجمعين و جعلهم معاشر نفسه و شرّفهم بلقائه و انزل عليهم ثمرات الوصل من شجر قدس مبين و اقمصهم قميص الاختصاص و فضّلهم على خلق ما كان و ما يكون و كتب اسمائهم فى الواح عزّ حفيظ كلّ ذلك يصدق عليهم لو لن يغيروا نعمة الله على انفسهم و يعرفون ما انعم الله عليهم و يشكروه فى كلّ حين

و انّك انت يا فلك الامر فاحمل هؤلاء ثمّ اجر على البحر باذن من الله العزيز القدير ان يا سفينة القدس فابشرى فى نفسك بما ورد فىك جمال عزّ منيع ان يا بحر البقاء قرّ عيناك بما ورد عليك بحر روح لطيف لذا خلّقت قبل البحار ان تكون من المستشعرين اذاً فاکرم ضيوف الله عباد الّذينهم ركبوا عليك و وردوا فىك و لا تكن من المضطربين فاحفظ امانات الله و لا تخان فى نفسك و لا تكن من الخائنين ان يا حيتان البحر فاستبشروا فى انفسكم ثمّ اذكروا بارئكم بما فزتم بقاء الله فى ايام الّتى اشرقت شمس الجمال عن مطلع اسم قديم ان يا هواء البحر هبّ على اجساد الطّيبة المنيرة الّتى خلقهم الله من نور ذاته قبل خلق السّموات و الارضين و سرّ فى نفسك ثمّ ابشر فى روحك بما رزقك الله من هواء روح خفيف فوالله اذاً استبشرت سكّان اهل البحر و صحت سكّان البرّ بما خرج جمال الهويّة عن هودج البقاء و استقرّ على فلك قرب رفيع

قل يا اهل السرّ و الشّهادة و الغيب و الظّهور لا تحزنوا عن شىء ثمّ افرحوا بفرح الله المقدّس المتعالى العليم قل انّ هذا لفّرح الّذى اخذ الموجودات كلّها و احاط كلّ من فى العالمين و لن يأخذ احداً دون احد ان يتوجّهون الى منظر الله المقدّس العزيز المنير قل هذا لفّضل يقلّب كلّ الدّرات الى جمال الهويّة اقرب من ان يذكر المحبوب اسم الحبيب و كذلك نلقى من آيات الرّوح و نبسط بساط الفضل على كلّ من فى الملك اجمعين

و انّك انت اناديك يا لجة القدس فى آخر القول بما ورد عليك لجة الله المهيمن الغالب القويم ان يا طمطام الاحديّة فاسرر فى ذاتك بما استوى عليك طمطام السرور و انّ هذا لفّضل عظيم ان يا مقام العزّ فابهج فى روحك بما ورد فىك قمقام الله المتعالى العزيز القدير فهنيئاً لك بما استحضر فى حولك ارواح المقرّبين و استقبلوا حينئذ كلّ الدّرات و قاموا فى هواك و كانوا من المنظرين ليمرّ عليهم نسايم القدس عن شطر الاحديّة من هذا الرّضوان المقنّع المغطّ المستور المشهود الطّاهر الخفى فطوبى لهم و لمن دخل فى ظلّه و شرّف بلقائه و شرب عن كأسه و تمسّك بحبله المحكم القويم و بذلك اتممنا الفضل على الاولين و الآخرين و انزلنا من سحب القدس ما يطهر به افئدة العارفين و قدّرنا لكلّ الاشياء قميص الهداية ان يقبلنّ اليه و يكوننّ من المتّقين و كذلك قدّرنا فى سماء الامر ما يغنى به العالمين

* * *

هو الله الملك السّلطان العزيز المقتدر القيوم

تلك لآيات الله المهيمن القيوم الى الّذينهم آمنوا بالله و آياته و هم من فرع الشّرك هم آمنون قل يا قوم لم تنكروننى و قد تشهدون بأنّى قد جئتكم بآيات الّتى تنصق عنها افئدة الّذينهم آمنوا و تذهل عنها العقول و يا قوم أ نسيتم حكم الله بما نزل فى البيان من لدن عزيز محبوب و اخذ عنكم العهد فى كلّ كتاب بل فى كلّ رقّ منشور بأن لا تجادلوا بآيات الله اذا نزلت بالحقّ و لا تجادلوا بالّذى يأتىكم بالواحد عزّ محفوظ و ان لم تؤمنوا به لا تعترضوا عليه خافوا عن الله ثمّ بجماله لا تكفرون و لقد نزلنا من قبل على محمّد رسول الله ان انتم تفقهون لا يجادل فى آيات الله الا الّذينهم كفروا كذلك نزل من قبل من لدى الله

المهيمن القيوم قل يا قوم اتقوا الله و لا تستكبروا على الذي كَلَّ من سطوته مشفقون ايّاكم ان لا تبطلوا اعمالكم و لا تتمسّكوا بما عندكم بل بما نزل بالحقّ من لدن عزيز قيوم قدّس نفسك ثمّ ذكّر العباد بما القى الرّوح عليك و لا تخف من احد و لا تحزن عمّا اصابتك البأساء و الضّرّاء و توكلّ على الله ربّك و لا تكن من الذينهم في آيات الله لا يتفكّرون فوالله لو تقوم بنفسك على حبّ الله و غلامه لينصرّك الله على من على الأرض كلّها أنّه ما من اله الا هو ينصر من يشاء بقوله كن فيكون كذلك نتلى عليكم من آيات الله و نلقى عليكم ما تطمئنّ به قلوبكم و قلوب الذينهم لن ينظروا الا بالمنظر الأكبر في هذا الجمال الدّرّي المكنون و أنّك انت فاخرق حجابات الوهم ثمّ اطلع عن خلف السّحاب بقوّة من عندنا و قدرة من لدنّا لتشهد ما لا شهد احد من الخلق و هذا ما اشهدناك بالحقّ في هذا المقام المقدّس المحمود ايّاك ان لا تكن بمثل الذينهم لا يتّبعون الا هواهم و هم في وادي الوهم يحبرون

و امّا ما سألت عن الفطرة فاعلم بأنّ كلّ النّاس قد خلقوا على فطرة الله المهيمن القيوم و قدّر لكلّ نفس مقادير الأمر على ما رقم في الواح عزّ محفوظ ولكن يظهر كلّ ذلك بارادات انفسكم كما انتم في اعمالكم تشهدون مثلاً فانظر فيما حرّم على العباد في الكتاب من شيء كما انتم في البيان تنظرون بحيث احلّ الله ما اراد بأمره و حرّم ما شاء بسلطانه قل كلّ ذلك في الكتاب أ فلا تشهدون ولكنّ النّاس بعد علمهم عمّا نهوا عنه هم يرتكبون هل ينسب هذا الى الله او الى انفسهم ان انتم تنصفون قل ما من حسنة الا من عند الله و ما من سيّئة الا من انفسكم أ فلا تعرفون و هذا ما نزل في كلّ الألواح ان انتم تعلمون بلى أنّه عالم بأعمالكم قبل ظهورها كما هو عالم بعد ظهورها و أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده في الواح قدس مكنون و هذا العلم لم يكن علّة الفعل في خلقه كما انّ علمكم بشيء لم يكن علّة لظهوره فيما اردتم او تريدون و علمتم او تعلمون كذلك نلقى عليك من آيات البدع و نصرّقها بالحقّ لعلّ النّاس كانوا بآيات ربّهم موقنون اذا تفكّر في نفسك فيما سألت لعلّ يفتح الله على قلبك ابواب العلوم و الحكمة و يشهدك خلق كلّ شيء و يعرفك اسرار ما كان و ما يكون فوالله كلّ ذلك عنده لأسهل عن كلّ شيء يعطى على ما يشاء من خلقه بأمر من عنده و أنّه لهو المقتدر العزيز المحبوب و أنّك انت طيّر في فضاء القدس في هذا الهوّاء الذي فيه يتحرّك نسائم الحيوان ايّاك ان تكن من اهل الوقوف فاسع في نفسك بأن ترتقى في كلّ حين الى سماء اخرى و فضاء اخرى لتطلّع في كلّ آن بأسرار بدع مستور لأنّ لم يكن لسماء فضله من نهاية و لا لأرض فيضه من بداية ليتّم بالقدم او بالجنّاح او بادراك العقول فاخرق الحجابات باسمى العزيز المحبوب و لا تلتفت الى احد الا الله ربّك و توجّه الى وجه الدّرّي المشهود بحيث لم يمنعه كبر العمايم عن الدّخول في حرم الله المهيمن العزيز القدّوس لأنّا وجدنا ملأ البيان بمثل ملأ الفرقان بل اشدّ احتجاباً ان انتم تعلمون بحيث يقولون بمثل ما قالوا و يفعلون كما فعلوا امم القبل فسوف تعرفون و أنّك فاجهد في نفسك لئلاّ تمشى على قدمهم بل على قدم الله ربّك في هذا الصّراط المنير المبارك الممدود و لو تسأل عنهم ما الفرق بينكم و بينهم اذا يقولون ما لا يشعرون كذلك سوّلت لهم انفسهم و قست قلوبهم بما كانوا ان يكسبون

و امّا ما سألت عنّي فاعلم بأنّي عبد آمنّت بالله و آياته و رسله و كتبه و لا نفرّق بين احد منهم و بذلك امرت من لدى الله المهيمن القيوم و آمنّت بكلّ ما نزل من عنده و ما ينزل حينئذ من سماء قدس محبوب و اتّبع ما امرت به في الكتاب بحول الله و قوّته و لن احبّ ان اتجاوز عن حرف منه و يشهد بذلك ذاتي و كينونتي ثمّ لسانى ان انتم تشهدون و احلّ على نفسى كلّ ما حلّله الله في البيان و احرمّ ما حرّم من لدنه و اعتقد بكلّ ما نزل فيه ان انتم تعتقدون انّ الذين يحلّلون ما حرّم الله عليهم و يحرمّون ما احلّه الله في الكتاب اولئك لا يفقهون شيئاً و لا يعرفون ولكن هذا السّؤال لا ينبغي لأحد من النّاس لأنّ هذا مقام لن يحرك عليه القلم و لن يجرى عليه المداد ان انتم تعرفون و لو كان هذا السّؤال من غيرك ما اجنباه بحرف ولكن لما اردنا لك شأناً من الشّؤون لذا اجبناك لعلّ تستدرك في نفسك و تكون من الذينهم مهتدون في هذه الأيام التي اخذت كلّ نفس

سكرها و كل كانوا عن جماله معرضون ألا الذينهم انقطعوا بكلهم عن كل ما سمعوا و كانوا بعين القدس هم يشهدون ثم ينظرون تالله الحق قد سألت عن مقام الذي كان اكبر من خلق السموات و الأرض و جعله الله فوق شهادات عباده لن يعقلها إلا العارفون بلى ان الناس يعرفون على قدر مراتبهم و مقدرهم لا على ما قدر له فسبحانه عما انتم تسألون و انك ان تكشف الحجاب عن بصرك و تصعد الى هوآء القدس فى هذا الهوآء الذى يهب فى هذا السماء و تنقطع عن كل من فى السموات و الأرض و عن كل امر ممدود ليلقى الروح فى صدرك من هذا المقام الذى يغنيك عن كل ما خلق و يخلق و يكفيك عن كل شىء عما كان و عما يكون كذلك يتلو عليك قلم الأمر من حكمة الله المهيمن القيوم و يلقي عليك ما يقربك الى مقام عز محمود الذى منعت عن الدخول فى فائه اكثر العباد و لن يصل اليه احد إلا الذينهم كانوا على ارائك الخلد هم يتكئون

و اما ما سألت عن ابني فاعلم بأن ابنائى ان يتبعون احكام الله و لا يتجاوزون عما حدّد فى البيان كتاب الله المهيمن القيوم و يأمرهم انفسهم و انفس العباد بالمعروف و ينهون عن المنكر و يشهدون بما شهد الله فى محكم آياته المبرم المحتوم و يؤمنون بمن يظهره الله فى يوم الذى يحصى زمن الأولين و الآخرين و فيه كل على الله ربهم يعرضون و لن يختلفوا فى امر الله و لن يتعدوا عن شرعه المقدر المسطور اذا فاعلموا بأنهم اوراق شجرة التوحيد و اثمارها و بهم تمطر السحاب و ترتفع الغمام بالفضل ان انتم توقنون و هم عترة الله بينكم و اهل بيته فيكم و رحمته على العالمين ان انتم تعلمون و منهم تهب نسمة الله عليكم و تمر على المقرئين ارياح عز محبوب و هم قلم الله و امره و كلمته بين برته و بهم يأخذ و يعطى ان انتم تفقهون و بهم اشرقت الأرضين بنور ربك و ظهرت آيات فضله على الذينهم آيات الله لا يجحدون اذا من اذاهم فقد اذانى و من اعرض عنهم فقد اعرض عن صراط الله المهيمن القيوم فسوف تجد اعراض المعرضين و استكبارهم علينا و بغيتهم على انفسنا من دون بينة و لا كتاب محفوظ قل يا قوم انهم آيات الله فيكم اياكم ان لا تجادلوا بهم و لا تقتلوهم و لا تكونن من الذينهم يظلمون و لا يشعرون و هم اسراء الله فى الأرض و وردوا تحت ايدى الظالمين فى هذه الأرض التى وقعت خلف جبال مرفوع كل ذلك ورد عليهم حين الذى كانوا صغراء فى الملك و لم يكن لهم من ذنب بل فى سبيل الله القادر المقتر العزيز المحبوب و الذى منهم يظهر بالفطرة يجرى الله من لسانه آيات قدرته و هو ممّن خصه الله على امره انه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و انا كل بأمره آمرون و نسأل الله بأن يوفقهم على طاعته و يرزقهم ما يرضى به فؤادهم و افئدة الذينهم الى شطر الله هم فى كل حين يتوجهون و يتجاوز عن جريراتهم و يجعلهم من الذينهم يتوارثون جنة الفردوس من لدى الله العزيز المهيمن القيوم كذلك منّا عليك فى هذا اللوح و كشفنا لك ما ستر عن دونك فضلاً من لدنا عليك و على الذينهم بهداية الله فى هذا الفجر هم مهتدون و انك انت فاحفظ هذا اللوح كعينك اياك ان لا تكشف لأحد الا لأهله كذلك يأمر الله بما هو المكنون و لا تجاوز عما امرت به لأننا وجدنا ملأ البيان اشدّ احتجاباً عن ملل الأرض الا من شاء ربك و كذلك احصينا الأمر ان انتم تحصون و نسأل الله بأن يوفقهم على امره ليخرقوا الحجابات و يخرجوا عن خلف السحاب بسلطان من لدى الله المقتر القدوس

ثم اعلم بأنا اجبتاك مسائلك حين الذى حضر بين يدينا كتابك بلسان عجمي مبين فلما ما وجد من رسول لرساله اليك محواه فى اليم بأمر من لدنا لئلا يرفع به ضوآء المشركين و بيده ملكوت كل شىء و يمحو ما يشاء و يثبت و عنده الواح قدس حفيظ اذا اجبتاك فى ثلاثة منها بلسان عربى بديع و امسكنا القلم عن الاثنين بحكمة التى لا ينبغي ان يطّلع بها احد الا الله رب العالمين و يجرى القلم فى حينه اذا جاء الأمر من افق قدس منبع اذا شاء الله و اراد انه لا اله الا هو يحكم ما يشاء و يظهر ما يريد كل الروح و التكبير و البقاء عليك ان تكون فى امر ربك لمن الراسخين

هو الله العزيز الجميل

توحید بدیع مقدّس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عزّ حضرت لایزالی را لایق و سزا است که لم یزل و لایزال در مکمن قدس اجلال خود بوده و فی ازل الازل در مقعد و مقرّ استقلال خود و استجلال خود خواهد بود چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات منزّهش از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سگان ارضین و سموات از علوّ جود بحث و سموّ کرم صرف در کلّ شیء ممّا یشهد و یری آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیء از عرفان حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آیه مرآت جمال او است در آفرینش و هر قدر سعی و مجاهده در تلطیف این مرآت ارفع ابداع امع شود ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آیات در آن مرآت منطبق و مرتسم گردد علی مقام یشهد کلّ شیء فی مقامه و يعرف کلّ شیء حدّه و مقداره و یسمع عن کلّ شیء علی انه لا اله الا هو و انّ علیاً قبل نبیل مظهر کلّ الاسماء و مطلع کلّ الصفات و کلّ خلقوا بارادته و کلّ بامرہ یعملون و این مرآت اگرچه بمجاهدات نفسانی و توجّهات روحانی از کدورات ظلمانی و توهّمات شیطانی بحدایق قدس رحمانی و حظایر انس ربّانی تقرّب جوید و واصل گردد و لکن نظر بآنکه هر امری را وقتی مقدرّ است و هر ثمری را فصلی معین لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمات فی ایام بوده الله بوده اگرچه جمیع ایام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما هی علیه عنایت فرموده و لکن ایام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقررّ داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات و الارض در آن ایام خوش صمدانی بآن شمس عزّ ربّانی مقابل شوند و توجّه نمایند جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الذی ما سبقه من فضل فتعالی من هذه العناية التي لم یکن له شبه فی الابداع و لا له نظیر فی الاختراع فتعالی عمّا هم یصفون او یذکرون اینست که در آن ایام احدی محتاج باحدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلم و حکمتی ناطق شدند که بحر فی آن دون آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگرچه الف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند اینست که احبّای الهی در ایام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساری است

ای هادی انشاء الله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلّمه فانیه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی چه که او است کتاب جامعه و کلمه تامّه و مرآت حاکیه کلّ شیء احصیناه کتاباً ان انتم تعلمون

و بعد سؤال از انقطاع شده بود معلوم آن جناب بوده که مقصود از انقطاع انقطاع نفس از ما سوی الله است یعنی ارتقا بمقامی جوید که هیچ شیء از اشیاء از آنچه در مابین سموات و ارض مشهود است او را از حقّ منع ننماید یعنی حبّ شیئی و اشتغال بآن او را از حبّ الهی و اشتغال بذکر او محجوب ننماید چنانچه مشهوداً ملاحظه میشود که اکثری از ناس الیوم تمسّک بزخارف فانیه و تشبّث باسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند اگرچه سالک سبیل حقّ بمقامی فایز گردد که جز انقطاع مقامی و مقرّی ملاحظه ننماید و لکن این مطلب را ذکر ترجمان نشود و قلم قدم نگذارد و رقم نرزد ذلک من فضل الله یعطیه من یشاء باری مقصود از انقطاع اسراف و تلف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجّه الی الله و توسّل باو بوده و این رتبه بهر قسم حاصل شود و از هر شیء ظاهر و مشهود گردد او است انقطاع و مبدأ و منتهای آن اذاً نسأل الله بأن ینقطعنا عنّ سواه و یرزقنا لقاءه انه ما من اله الا هو له الامر و الخلق یهب ما یشاء لمن یشاء و انه کان علی کلّ شیء قدیر

و دیگر سؤال از رجعت شده بود این مسئله در جمیع الواح مفصل و مبسوط ذکر شده بیانات شتی و حکم لایحصى انشاءالله رجوع بآن فرماید تا بر کیفیت آن اطلاع بهم رسانند بدء کلّ من الله بوده و عود کلّ الی الله خواهد بود مردی از برای احدی نیست رجوع کل بسوی حقّ بوده ولكن بعضی الی رحمته و رضائه و بعضی الی سخطه و ناره و در الواح فارسیه و عربیه این مطالب بأسرها و اتمّها ذکر شده فارجعوا الیها ان انتم تریدون ان تعرفون و همچنین نقطه اولی جلّت کبریائیه در بیان فارسی بتفصیل مرقوم داشته اند رجوع بآن نمایند که حرفی از آن کفایت میکند همه اهل ارض را و کان الله ذاکر کلّ شیء فی کتاب مبین و همچنین مشاهده در بدء خود نما که من الله بوده و الی الله خواهد بود کما بدئتم تعودون و الیه ترجعون

و اما ما سألت فی حدیث المشهور من عرف نفسه فقد عرف ربه معلوم آن جناب بوده که این بیان را در هر عالمی از عوالم لانهایه باقتضای آن عالم معانی بدیعه بوده که دون آن را اطلاع و علمی بآن نبوده و نخواهد بود و اگر تمام آن کما هو حقّه ذکر شود اقلام امکانیه و ابحر مدادیّه کفایت ذکر ننماید ولكن رشحی از این طمطم بحر اعظم لانهایه ذکر میشود که شاید طالبین را بسرمنزل وصول رساند و قاصدین را بمقصود اصلی کشاند و الله یهدی من یشاء الی صراطه العزیز المقتدر القدیر مثلاً ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربّانیه است در انفس انسانیه نمائید مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و شمّ و نطق و مادون آن از حواسّ ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقلّ من آن مقطوع شود جمیع این حواسّ از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلّی سلطان احدیه است بوده و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده میشود که سمع بتوجّه باو مذکور و کذلک دون آن از کلّ ما یجری علیه الأسماء و الصفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود ولكن او بنفسها و جوهریّتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحث است و اگر الی ما لا نهایه بعقول اوّلیه و آخریه در این لطیفه ربّانیه و تجلّی عزّ صمدانیه تفکّر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عزّ قدیمه بعین سر و سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتها مقام عرفان عبد است و منتها بلوغ عباد و اگر بمدارج توکّل و انقطاع بمعارج عزّ امتناع عروج نمائی و بصر معنوی بگشائی این بیان را از تقیید نفس آزاد و مجرد بینی و من عرف شیئاً فقد عرف ربه بگوش هوش از سروش حمامه قدس ربّانی بشنوی چه که در جمیع اشیاء آیه تجلّی عزّ صمدانیه و بوارق ظهور شمس فردانیه موجود و مشهود است و این مخصوص بنفس نبوده و نخواهد بود و هذا لحقّ لا ریب فیه ان انتم تعرفون ولكن مقصود اوّلیه از عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در هر عهد و عصری زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده لهذا عرفان کلّ عرفا راجع بعرفان مظاهر امر او بوده و ایشانند نفس الله بین عباد و مظهره فی خلقه و آیه بین بریّه من عرفهم فقد عرف الله و من اقرّ بهم فقد اقرّ بالله و من اعترف فی حقّهم فقد اعترف بآیات الله المهیمن القیوم کذلک نصّرّف لکم الآیات لعلّ انتم بآیات الله تهتدون

ان یا هادی فاهتد بهدایة الله ربّک و ربّ کلّ شیء ثمّ اشدّد ظهرك لنصرة امر الله و لا تعقب الذین اتّخذوا السامریّ لأنفسهم ولیاً من دون الله و يستهزئون بآیات الله سخریّاً و یكونن من المعتدین و اذا تتلى علیهم آیات ربّک یقولون هذه حجبات قل فبائی حدیث آمنتّم بالله ربّکم فأتوا بها ان انتم من الصادقین حال امر بمقامی رسیده که فوالذی نفسی بیده که کلّ من فی

سجدت الآدم من قبل و لن اسجد لأنى لو اسجد غير الله لأكون اذاً لمن المشركين قل يا ملعون انك لو آمنت بالله لم كفرت بعزّه و بهائه و نوره و ضيائه و سلطنته و كبريائه و قدرته و اقتداره و كنت من المعرضين عن الله الذى خلقك من تراب ثم من نطفة ثم من كفّ من الطين فوالله يا قوم انه لو يذكر الله لن يذكر الا لمكر الذى كان فى صدره اتقوا الله و لا تقربوا به يا ملاّ المؤمنين و انه لو يأمركم بالمعروف يأمركم بالمنكر لو انتم من العارفين ايّاكم ان لا تطمئنّوا به و لا بما عنده و لا تقعدوا معه فى مجالس المحييين فوالله ما اردنا فيما ذكرناه لكم الا لحبى بكم يا معشر المخلصين و انتم يا معشر البيان فانصروا الرحمن بقلوبكم و نفوسكم و السنكم و ابدانكم و ما لكم و عليكم و لا تكوننّ من الصّابرين فوالله يا جنود الله و حزيه قد فعل بنا هذا المنافق ما لا فعل الشيطان بآدم و لا التمرود بابرهم و لا الفرعون بموسى و لا اليهود بيسى و لا ابوجهل بمحمّد و لا الشمر بحسين و لا الدّجال بقائم و لا السفينى بالله المقتدر المهيمن العزيز الكريم فوالله ييكى علينا غمام الأمر ثمّ سحاب الجود ثمّ اعين المقرّبين كذلك ورد علينا فى ديار الغربة فى سجن الأعداء قد اخبرناكم بحرف منه بل اقلّ منها لتكوننّ من المطّلعين و لعلّ تحدث فى قلوبكم نار المحبّة و تنصروا فى كلّ شأن و لا تكوننّ من الغافلين

ثمّ ذكر المهدىّ الذى ورد عليه ما يحزن عنه قلوب العارفين قل يا عبد ان اصطبر فى امر الله و حكمه ثمّ استقم فى كلّ شأن و لا تكن من المضطربين و ان مسّك الذلّة لاسمى لا تخمد فى نفسك ثمّ استقم فى حبّك ثمّ ذكر ايام التّى كان ان يهبّ بينكم رواجح الله العلىّ المقتدر العظيم ثمّ انقطع بنفسك و روحك و ذاتك عن مثل هؤلاء و كن فى الملك من عبادنا المستقيمين

ثمّ ذكر المجيد من لدنّا ثمّ الذين معه من اصفياء الله و احبائه لتكوننّ من الفرحين قل ايّاك ان لا تجمع مع اعداء الله فى مقعد و لا تسمع منه شيئاً ولو يتلى عليك من آيات الله العزيز الكريم لأنّ الشيطان قد ضلّ اكثر العباد بما وافقهم فى ذكر بارئهم بأعلى ما عندهم كما تجدون ذلك فى ملاّ المسلمين بحيث يذكرون الله بقلوبهم و سنتهم و يعملون كلّ ما امروا به و بذلك ضلّوا و اضلّوا الناس ان انتم من العالمين فلمّا جاءهم علىّ بالحقّ بآيات الله اذاً اعرضوا عنه و كفروا بما جاء به من لدنّ حكيم خبير كذلك يلقي الله عليكم ما يحفظكم عن دونه رحمة من عنده علىّ العالمين ثمّ ذكر الرّحيم من لدنّا ليكون متذكراً فى نفسه و يكون من الذاكرين

قل يا عبد ذكرّ العباد بما علّمك الله ثمّ اهد الناس الى رضوان الله ثمّ امنعهم عن التّقرب الى الشّياطين قل فوالله فى ذلك اليوم لم يكن ميزان الله الا حبّ الله و امره ثمّ حبّى ان انتم من العارفين انّ الذينهم اعرضوا عنّى فقد اعرضوا عن الله و انّ هذا حجّتى لو انتم من النّاظرين و يا قوم قدّسوا ابصاركم ثمّ قلوبكم ثمّ نفوسكم لتعرفوا وجه الله عن وجوه المشركين ثمّ ذكر الذينهم آمنوا بالله و آياته ثمّ نوره و بهائه ثمّ بالذى يظهر فى المستغاث ليكون رحمة من لدنّا عليهم و ذكرى للعالمين و من اعرض عنّى فأعرضوا عنه و لا تقبلوا اليه ابدأ و انّ هذا ما رقم فى الواح عزّ حفيظ و الحمد لله ربّ العالمين

ز

ثمّ اذكر محمّد الذى اتّصل الرّكن الأوّل من اسمه باسم ربّه العزيز العظيم قل انا سمعنا نداء سرّك و توجّهك الى الله العليم الخبير قل

يا الهى لك الحمد بما اخذنى عرف عنايتك و قلبتني نفحات رحمتك الى شطر الطافك اى رب اشربني من انامل
عطائك الكوثر الذى من شرب منه انقطع عما سواك طائراً فى هواء انقطاعك و ناظراً الى شطر رأفتك و مواهبك اى رب
اجعلني فى كل الأحوال مستعداً للقيام على خدمتك و الاقبال الى كعبة امرك و جمالك لو تريد اجعلني نبات رياض فضلك
لتحرّكني ارياح مشيتك كيف تشاء بحيث لا يبقى فى قبضتي اختيار الحركة و السكون انك انت الذى باسمك ظهر السرّ
المكنون و الاسم المخزون و فكّ الاناء المختوم و تعطرّ به ما كان و ما يكون اى رب قد سرع الظمان الى كوثر افضالك و اراد
المسكين الانغماس فى بحر غنائك فوعزّتك يا محبوب العالمين و مقصود العارفين قد اخذني حزن الفراق فى الايام التى فيها
اشرقت شمس الوصال لبريتك فاكتب لى اجر من فاز بحضورك و دخل ساحة العرش باذنك و حضر لدى الوجه بأمرك اى رب
اسألك باسمك الذى به انارت الأرضون و السموات بأن تجعلني راضياً بما قدرته فى الواحك بحيث لن اجد فى نفسى مراداً الا
ما انت اردته بسلطانك و مشيئة الا ما انت قضيته بمشييتك الى من اتوجه يا الهى بعدما لم اجد سبيلاً الا ما بينته لأصفيائك
يشهد كل الذرات بأنك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت مقتدرأ على ما تشاء و حاكماً على ما تريد قدر لى يا الهى ما
يجعلني فى كل الأحوال متوجّهاً الى شطرك و متمسكاً بحبل فضلك و منادياً باسمك و منتظراً ما يجرى من قلمك اى رب انا
الفقير و انت الغنى المتعال فارحمنى ببدايع رحمتك ثم ارسل علىّ فى كل آن ما احببت به قلوب الموحدين من خلقك و
المخلصين من بريتك انك انت المقتدر المتعالى العليم الحكيم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الله الابهی

هو الکریم ذو الفضل العظیم

جذب و ولهی در مدینه عشاق ظاهر چه که جوهری از جواهر ثمینہ قصد کان خود نموده و عاشقی از عشاق سبقت گرفته و خود را در سیل مقصود عالمیان فدا کرده انّ الذّنب افترس و الظّالم عقر و الثّعبان فاغر و بلع سبحان الله اعمالیکه سبب حیرت ملاً اعلی است در عباد جاهل تأثیر ننموده جذب ایام و ظهور انوار و بروز اسرار امام وجوه مشهود و لکن بی اثر مشاهده میشود و بی ثمر ملاحظه میگردد چه که عصیان سدره استحقاق را قطع نموده و رجا را از قلوب محو کرده الی حین در وجود عباد نور امر و لطافت آن و جوهریت آن ظاهر نه از حق بطلب تبدیل فرماید تغییر دهد آنه هو الجواد الکریم

حی علیک نور الله و رحمته و عزّ الله و عنایتہ واقعۀ ارض صاد را سبب عدم فساد بوده ارادۀ ظالمین و قصدشان چون مقبول نیفتاد بر ظلم قیام نمودند آنجناب شاهد و مقرّین و مخلصین گواه که اینمظلوم بجنود مواعظ و نصایح و حکمت و بیان آن نفوس را حفظ نمود و لکن نظر بعدم ذکر این عنایت کبری مستور مانده و سترش عند الله اولی از جهر آنهم برینون ممّا اعمل و انا برئ ممّا یعملون و لکن اولیا طراً را بصبر و اضطبار وصیّت مینمائیم باید کل بافق اعلی ناظر باشند امور را بحق جلّ جلاله تفویض کنند طوبی للمتوکلین الذین توکلوا فی الامور علی الله مالک یوم النّشور یقین مبین بدان این ظلمهای وارده عظیمه تدارک عدل اعظم مینماید ظلم فرعون عدل موسی را تدارک نمود و ید اقتدار از بیت او ظاهر کرد آنچه را که بتمام جد و جهد از آن احتراز مینمود و در رفعتش میکوشید شوکۀ الله فوق شوکتهم و امر الله فوق اوامرهم و ارادۀ الله فوق اراداتهم

نامۀ آنجناب که باسم جود ارسال نمودید در ساحت مظلوم حاضر و آنچه مذکور باصفا فائز طلب شهادت نمودید و مقامش را از حق جلّ جلاله از قبل و بعد سائل شده اید و قلم اعلی شهادت میدهد بر شهادت شما اشکر ربّک بهذا الفضل المبین

در بارۀ سلطان الشّهدا قبل از شهادت ظاهره قلم اعلی بر شهادتش شهادت داده و باینکلمۀ علیا ناطق انّ الشّهد یمشی و یتکلم و یخدم امر مولاه چند سنه قبل از صعود در دفتر شهدا اسمش از قلم اعلی مذکور و مسطور امروز خدمت شما و نصرت امر اعظم است از هر عملی سبحان الله کورهای عالم از مشاهده محرومند و کرها از اصغا ممنوع یا ایها النّاطق باسمی و الذّاکر بشائی اغنام الهی ما بین ذیاب محصورند حارس و حافظی جز حق نداشته و ندارند و آنجناب باید بکمال حکمت حرکت نماید و بآنچه البوم لازمست تمسّک جوید اوّل آنکه در قری و مداینیکه نار فتنه مشتعل توجّه بآنشطر جایز نه عدل و انصاف در ایران بمثابۀ عنقا شده مدّتی بود که حضرت سلطان در حفظ اغنام الهی همّت گماشته بود در هر صورت از سایر عباد رجحان داشته و دارند شفقت و رحمت و عنایتش نسبتی بسایرین نداشته و ندارد از ارض صاد مفتریاتی ذکر نموده و ارسال داشته اند انا لا نحبّ ان نظهر ما هو المستور خلف سرادق العلم و ثانی اولیاییکه در بأسا و ضرّاً مضطرب و خائف

مشاهده میشوند بآسی بر آن نفوس نه چگونه است حال مرغیکه عقاب بیند و حال غنمیکه از اطراف ذیاب مشاهده کند کمال مرحمت را باید در باره آن نفوس مبذول داشت و اگر هم امر خلافی و یا کلمه نالایقی از ایشان ظاهر شود باید بصبر جمیل تمسک جست و بستر اکبر که از نتایج اسم ستار الهی است تثبیت نمود چه اگر ترک اولی از بعضی ذکر شود سبب حزن آن بیچاره و انفعال او شود و این لدی الله محبوب نه حالت اینمظلوم بر کل معلوم است و اراده اش واضح و هرگز ملاحظه حفظ خود ننموده و نمینماید در لوح حضرت سلطان اینکلمه علیا از قلم اعلی نازل که معنی آن بفارسی اینست اینمظلوم جالس است در تحت سیفیکه بخیطی یا بشعری معلق معلوم نیست حال وارد شود و یا ساعت دیگر و یا یوم دیگر بکرات در حبس رفتیم و در کوچه ها و بازارها مثل اسرا ما را گرداندند و جمیع آنچه وارد شد و حمل نمودیم مقصود آنکه عموم اهل عالم از ضغینه و بغضا مقدس شده بنور محبت و مودت و اتفاق منور گردند باری این ایام توجه بارض شین و صاد جایز نه نفوس مقبله ثلثه و رابع علیهم بهاء الله را دوست و دشمن هر دو موجود شیاطین ارض و ذیاب آن در صدد بوده و هستند لذا ورود آنجناب در آن ارض مصلحت نه در ارض صاد باید حال نفسی از اهل آن ارض بر خدمت قیام نماید و بحکمت تمسک جوید و بنور بیان افنده و قلوب را منور نماید نسل الله ان یبعث فیها من یدکرنی و ینصرنی و لا یمنعه الظلم عن العدل و لا الضوضاء عن الاستقامة علی نبأ الله رب العرش العظیم

و این ایام ذکر اسامی اولیا بر رؤس الواح مقدسه جایز نه ولکن من غیر اسم عدد اسم اعظم الواح منزله بخط غصنین و خادم و عدد ها بخط غصن اکبر ارسال شد باسم جود امر نمودیم تفصیل اعطاء الواح را مذکور دارد

ذکر جناب میرزا مهدی خا علیه بهاء الله را نمودید انه معه یشهد و یری و هو السميع البصیر بعنایت حق مطمئن باشند و بفضلش موقن لله الحمد از اول ایام از کوثر بیان آشامیدند و از رحیق مختوم قسمت عظیم بردند او و اولیای آن ارض را سلام و تکبیر میرسانیم و بانوار تجلیات آفتاب حقیقت بشارت میدهیم در این ایام مجدّد ذکرشان از قلم اعلی نازل لو نشاء نرسله فضلاً من عندنا ان ربک هو الفضال الکریم

اولیای آن اطراف طراً را از قبل مظلوم ذکر نما بگو از ظلم ظالمین محزون مباشید نسل الله تبارک و تعالی ان یعرفکم مقامات الذین اقبلوا و اجابوا اذ ارتفع النداء بین الارض و السماء و شربوا رحیق الاستقامة من هذه الكأس التي تفتخر علی البحور

یا حیدر قبل علی علیک بهائی قل

الهی الهی عندک کنوز الابصار و الآذان اسئلک بعینک الّتی لا تنام و باسمک الّذی به سخرت الانام و بیحر آیاتک و ملکوت بیانک بان لا تحرم عبادک عن المشاهدة و الاصغاء انک انت مولی الوری لا اله الا انت الفضال البصار صلّ اللهم یا الهی علی اصفیائک و امنائک الذین ما خوفتهم اسیاف العالم و ما منعهم سبحات الذین کفروا بیوم الدین انک انت المقتدر العلیم الحکیم

جناب قاسم علیه بهاء الله

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

جميع انبيا و اوليا از نزد حقّ جلّ جلاله مأمور بوده‌اند که اشجار وجود انسانی را از فرات آداب و دانائی سقايه نمایند تا از کلّ ظاهر شود آنچه که در ایشان بنفس ایشان من عند الله وديعه گذاشته شده هر درختی را ثمری مشهود چنانچه مشاهده میشود شجر بی‌ثمر لایق نار است و مقصود از آنچه فرموده‌اند و تعلیم داده‌اند حفظ مراتب و مقامات عالم انسانی بوده طوبی از برای نفسیکه در یوم الهی باصول الله تمسک جست و از قانون حقیقی انحراف نجست اثمار سدره وجود امانت و دیانت و صدق و صفا و اعظم از کلّ بعد از توحید حضرت باری جلّ و عزّ مراعات حقوق والدین است در جمیع کتب الهی این فقره مذکور و از قلم اعلی مسطور ان انظر ما انزله الرحمن فی الفرقان قوله تعالی و اعبدوا الله و لا تشركوا به شیئاً و بالوالدين احساناً ملاحظه نمائید احسان بوالدین را با توحید مقترن فرموده طوبی لكلّ عارف حکیم یشهد و یری و یقرأ و یعرف و یعمل بما انزله الله فی کتب القبل و فی هذا اللوح العظیم یا قاسم انشاءالله موفق باشی بر آنچه که رضای دوست در او است جناب والد از نفوسی است که در اول ایام عرف صبح ظهور را ادراک نمود مکرر بلقا فائز شد قدرش را بدان و رضای او را تحصیل نما تا برضای محبوب عالمیان فایز شوی اذا فزت بأثر قلمی الأعلی ولّ وجهک شطر السّجن و قل

اسألك باسمک الذی به ارتعدت فرائض الأسماء و اضطربت افئدة العلماء و الأمرأ بأن تؤیّدنی علی ما امرتني به فی کتابک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الجواد الکریم الحمد لك یا محبوب من فی السموات و الأرضین

* * *

بنام پدیدآرنده عالم

جميع اهل عالم از برای معرفت حقّ تعالی شأنه و سلطانه خلق شده‌اند و جمیع هم بیوم ظهور وعده داده شده‌اند ولکن چون آفتاب معرفت از افق ظهور طالع و مشرق شد و بحر بیان بامواج باهر گشت کل غافل و از او محجوب مشاهده شدند مگر نفوسیکه سلاسل اوهام را باسم حقّ شکستند ایشانند که از چشمه صافی یقین نوشیدند و از عالم لفظ و ظنون گذشتند و بیحر معانی فائز گشتند تفکر در اعصار قبل نمائید هر وقت و هنگام که مشارق الهام در ارض ظاهر شدند نفوس غافله بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و اکثری را باسیاف غل و بغضا شهید کردند الا لعنة الله علی القوم الظّالمین قد خسر الذین کفروا و اشركوا و غفلوا و ظلموا و ربّ الذین استشهدوا فی سبیل الله ربّ العالمین از حقّ میطلبیم آجنابرا تأیید فرماید تا در این یوم که بانوار ملکوت عرفان منور است بآنچه حقّ منبع اراده فرموده فائز شوند و از اشراق آفتاب فضل محروم نگردند فنای عالم بر هر کسی واضحست احتیاج بذکر نیست لذا باید در طلب مقامی که مقدّس از ظنون و اوهام و منزّه از شئون و الوان است بود قل

یا اله العالم و سلطان الأمم اسألك بأبدیّة ذاتک و ازلیّة نفسک بأن تؤیّدنی علی الاقبال الی افقک الأعلی و مقامک الأسنی ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و ناطقاً بشئاک اسألك بأن تجعلنی قائماً علی خدمتک و منقطعاً عن دونک ثمّ اکتب لی یا الهی ما کتبتہ لأصفیائک الذین فازوا بعرفان مطلع آیاتک و مظهر بیّناتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن

القیوم

* * *

سمی مقصود جناب اسمین ح ع

هو المبین العلیم

جميع عالم منتظر يوم الله و بكمال خضوع و خشوع از حقّ جلّ جلاله ظهور موعود را در لیالی و ایّام سائل بودند و چون آفتاب حقیقت از افق ظهور مشرق و لوح محفوظ از سماء عنایت نازل کل باوهم خود متشبّث و از سلطان یقین معرض مشاهده شدند الا من اتی الله بقلب سلیم منیر موقن مستقیم ای دوستان جهد نمائید و بمبارکی اسم اعظم در این يوم الهی مقامی را مالک شوید که بمثابه شمس از افق بقا طالع و مشرق باشد بآنچه سزاوار این روز مبارکست عامل شوید از قلیل و کثیر مقرر فانی و دریوزه فانیه چشم بردارید و بیحر لا اوّل و لا آخر له ناظر باشید بگو ای دوستان بمثابه اطفال بالوان مختلفه مسرور نشوید و مشغول نگردید با عزم ثابت و قلب راسخ و بصر حدید و نور یقین با کمال امانت و اخلاق حسنه مابین ناس ظاهر باشید انا وجدناک مقبلاً الى کعبة الوجود ارسلنا الیک هذا الکتاب الذی لا یعاده ما ستر فی البحر و ما خزن فی الأرض و ما کنز فی الجبال ان ربک ینطق بالحقّ و انه لهو الغنی المتعال

* * *

سر چاه

جناب ملا علی اکبر اخ من فاز

بنام خداوند یکتا

جناب احمد فائز و عملش لدی الله مقبول جميع عالم بشهادتی که در این لوح از قلم اعلی جاری شده معادله ننیماید انشاءالله مؤید شود بر اموری که لایق ایّام الله است و این مقام اعلی را باسم مالک وری حفظ نماید یا علی قبل اکبر فضل و عنایت الهی در باره شما بوده و آنچه در سیلش وارد شده در کتاب اسماء از قلم امر جاری و ثابت در سیل حقّ وارد شد بر شما آنچه که لسان عظمت آن را ذکر فرموده محزون مباش و بکمال روح و ریحان بذکر حقّ مشغول باش چه که آنچه وارد شده لله و فی سیل الله بوده کدام مقام اعظم از اینست و کدام امر اعزّ و احسن لا ونفسه الحقّ از برای نفوس مقبله مستقیمه مقاماتیست که قلم و لسان و بیان از او عاجز و قاصر است دو حرف از شما بکتاب راجع و دو طیر بآشیان اعلی و دو نفس بوطن ابهی توجه نمودند لعمر الله انهما فی الرقیق الاعلی ینظران و یسمعان ما نطق به لسان الفضل فی هذا الحین لو ینظر احد مقامهما لینصعق ان افرح بهذا الفضل العظیم

و نذکر فی هذا المقام اخاک الذی سمی بمحمّد قبل علی و صعد الی الله نشهد انه اقبل الی الأفق الاعلی و اجاب مولی الأسماء از نادی من ملکوت البیان انه لا اله الا انا المهیمن القیوم قد کنا معه حین صعوده و استقبله قبیل من الملائکه المقرّین البهّاء علیه و علی من ذکره بما نطق به قلمی فی هذا المقام الرقیع لا تحزن من شیء ان ربک معک انه یدک علی الاقبال و عرقک ما غفل عنه ابطال الرجال ان ربک لذو فضل علی اولیائه ولكنّ الناس اکثرهم من الغافلین لله الحمد بفضل عظمی فائز شدید چه که رحمت حقّ و عنایتش شما را احاطه نموده و آثار آن بمثابه شمس مشرقه از آفاق الواح مشرق و لائح از برای حرفین محزون مباش دو حرف بودند از کتاب محبت الهی و بآم الکتاب راجع گشتند در این فضل تفکر نما که علمای عصر مع آنکه در قرون و اعصار منتظر ظهور حقّ بوده اند چون فجر يوم الله طالع و عالم از انوار آفتاب حقیقت منور کل بحجبات اوهم محروم ماندند و از دریای کرم ممنوع و اطفال شما بمقامی فائز که از قلم اعلی ذکرشان جاری رغماً لأنفهم و

انف الَّذِينَ كَفَرُوا بما وعدوا في كُلِّ كِتَابٍ وَ كُلِّ صُحُفٍ وَ كُلِّ زَبْرٍ وَ كُلِّ لَوْحٍ عَظِيمٍ اَنَا ذَكَرْنَاكَ مِنْ قَبْلِ وَ فِي هَذَا الْحِينِ تَمَّ
الَّذِينَ مَعَكَ وَ الَّذِينَ سَمِعُوا وَ اجابوا مولا هم المظلوم الغريب

* * *

هوالبهي

جناب سلمان انتهای شب است و ابتدای طلوع صبح که این عبد قلم برداشته تا رشحی از ابحر حبّ که در قلب مواج است از مجرای قلم باعانت مداد بر لوح سداد جاری گردد ولکن قلم امکان را طاقت اظهار نه و الواح وجود را گنجایش این فضل مشهود نیست اگرچه در این ایّام که رایحه رحمانی از یمن قدس روحانی در هبوست جمیع این مراتب حبّ بقلب راجع است و نفحات قلبیه و نسایم روحیه در عبور و مرور فیهنئاً للفائزین باری بقوّة الهی چون شعله نار بکلّ آفاق و دیار گذر کن و حجابات غافلین را بانامل ذکر و یقین خرق کن چه که اکثری از نفوس محتجبه از کیفیّت و کمّیّت امور غافل و از خفیّات اسرار بکلی جاهل و تو در مطلع انوار جمال مختار حاضر شدی و از تفصیل مطّلع لئن یهدی بک نفساً خیر لک من حمر النّعم ای سلمان بعنایات جمال مّنان مسرور باش از هیچ امری محزون مشو چه که کل فانی الا الطاف ربّک الباقی در استقامت بر امر الله چون اوتاد وجود باش و در حبّ الله چون شمس در سماء شهود ای سلمان از الطاف خفیّه الهیه که لم یزل بر تو سبقت داشته مستریح باش که لم یزل تلقاء وجه حاضری کمال مرحمت در حقّ تو بوده و خواهد بود در اینصورت باید چون باز در پرواز باشی و چون شمع در هر جمع بذکر حقّ برافروزی و انشاءالله بصحّت و سلامت وارد بغداد شده‌اید در ارسال پوسته قدری تأخیر رفت لا بأس و ذلک من تقدیر ربّک العزیز الکریم و در خصوص تفسیر آن دو بیت فوالذی نفسی بیده از آن حین تا بحال آنی فرصت ننمودم و حال هم نزدیک صبح است که توانستم که این دو کلمه را مرقوم دارم بجان تو از آن روزی که از حضور مرخص شدی تا بحال همان یک شب را که نظر نموده بودم در فراش خواب وارد شدم انشاءالله اگر ملاقات شد از عهده جمیع اینها خلاص می‌شوم و جناب عبدالکریم و محمّد حسن و علی آقا را بکمال حبّ ذاکر شوید و جمیع احبّاء الله را از صغیر و کبیر تکبیر برسانید باقی همیشه در ابحر حبّ الله مستغرق باشید

* * *

جناب میرزا مهدی

هوالله

جناب میرزا مهدی برحمت محیطه مخصوص بوده و در جمیع حال از استکتاب کلمات الله و ارسال آن بیدار تغافل ننموده و در کمال انقطاع بر رفرف امتناع مستریح باشند و در نهایت اتّحاد با مظاهر حبّ ایّام بگذرانند دنیا در گذر و مرور است و اگر مقامی در او مشهود میگشت البتّه سازج صرف خود را بمهالک لایحصی مبتلا نمینمود فاعتبروا حرم را ذکر منبع برسانید و در استرضای او تغافل ننمائید چه که بسیار ضرر باو وارد شده ولکن در سیل محبوب سهل است جناب آقا محمّد علی تفصیل امور ذکر مینماید و موقن میشوید بآنکه ضرر جمیع عالم در جنب ضرر مفقود صرف میهمان را ذاکر شوید از جناب منیب خبری

نرسید و الرّوح علیکم بجناب محمّد حسین معروف که در ارض کاف توطن نموده لوحی ارسال شد و بجناب آقا سیّد مهدی مرقوم شد که برساند و اگر سواد بعضی از الواح و سور باو برسد محبوب است

* * *

هو الله

جواهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط حضرت سلطان بی مثال و ملیک ذو الجلالیست که حقایق ممکنات و دقائق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلّت بعد و فنا نجات داده بملکوت عزّت و بقا مشرّف نمود و این نبود مگر بصرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیّت و استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت کون و انوجاد نباید و بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات بتجلی اسم یا مختار انسانرا از بین امم و خلایق برای معرفت و محبّت خود که علّت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود چنانچه در حدیث قدسی مشهور مذکور است و بخلعت مکرمّت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و برداء عنایت و موهبت فتبارک الله احسن الخالقین مفتخر و سرافراز فرمود زیرا کینونت و حقیقت هر شیئی را باسمى از اسماء تجلّی نمود و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و باین فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود ولکن این تجلّیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوبست چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش و رخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار شئون بشری تیره و مظلّم گشته مخفی و مهجور است حال این شمع و سراج را افروزندهئی باید و این مرایا و مجالی را صیقل دهندهئی شاید و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود هرگز سراج نیفرزد و تا آینه از زنگ و غبار ممتاز نگردد صورت و مثال و تجلّی و اشراق شمس بی امس در او منطبع نشود و چون مابین خلق و حقّ و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه ربط و مناسبت و موافقت و مشابّهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یکمقام حقیقت که مقام لا ینطق الا عن الله ربّه است که در حدیث میفرماید لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا و هو هو و هم چنین قف یا محمّد انت الحبيب و انت المحبوب و هم چنین میفرماید لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و مقام دیگر مقام بشریّت است که میفرماید ما انا الا بشر مثلکم و قل سبحان ربّی هل کنت الا بشراً رسولاً و این کینونات مجرّده و حقایق منیره و ساطع فیض کلّیه اند و بهدایت کبری و ربوبیّت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیّه از کدورات عوالم ملکیه ساذج و منیر گردانند و افنده مفرّین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افنده برافرازد و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لابدّ در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلّیه و مظهر اسم الوهیّت و ربوبیّت باشد تا جمیع ناس در ظلّ تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باینمقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرّف و فائز شوند اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیا و اولیا با قوّت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آن را ادراک نموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهائی تعقل نماید زیرا فیضی اعظم از این فیض کلّیه نبوده و

رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود و شکّی نیست که اگر در یک آن عنایت و فیض او از عالم منقطع شود البتّه معدوم گردد لهذا لم یزل ابواب رحمت حقّ بر وجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیات و حقایق و اعیان متراکم و مفیض خواهد بود اینست سنّت خدا من الأزل الى الأبد ولكن بعد از ظهور این طلعات قدسیّه در عالم ظهور و شهاده بعضی از نفوس و برخی از ناس که گروهی بظلمت جهل که ثمرات افعال خودشانست مبتلا گردند و گروهی بزخارف فانیه مشغول شوند و چون آن جمال غیبی جمیع ناس را بانقطاع کل و انفاق کل دعوت مینماید لهذا اعراض نمایند و باید و اذیت دست دراز نمایند و از آنجائیکه این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح بکمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سیل حقّ قبول نمودند لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند بقسمیکه آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضا و جوارح این کینونات مجرّده در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند و چون مؤمنین و محبّین بمنزله اغصان و اوراق این شجره مبارکه هستند لهذا هرچه بر اصل شجره وارد گردد البتّه بر فرع و اغصان و اوراق وارد آید اینست که در جمیع اعصار اینگونه صدمات و بلایا از برای عاشقان جمال ذو الجلال بوده و خواهد بود و در وقتی نبوده که این ظهورات عزّ احدیه در عالم ملکیه ظاهر شده باشند و اینگونه صدمات و بلایا و محن نبوده و لکن اگرچه در ظاهر اسیر و مقتول و مطرود بلاد گشتند اما در باطن بعنایت خفیه الهیه مسروند و اگر از راحت جسمانی و لذّت جسدی مهجور ماندند و لکن براحت روحانی و لذایذ فواکه معانی و ثمرات جنیه قدسی ملّت و منتعم گردند و اگر ناس بدیده بصیرت ملاحظه نمایند مشهود شود که این محن و بلایا و مشقّت و رزایا که بر مخلصین و مؤمنین نازل و وارد است عین راحت و حقیقت نعمت است و این راحت و عزّت معرضین از حقّ نفس مشقّت و عذاب و زحمت است زیرا که نتیجه و ثمره این بلایا راحت کبری و علّت وصول برفرف اعلی است و پاداش و اثر این راحت زحمت و مشقّت عظمی است و سبب نزول در درک سفلی پس در هیچ وقت و احیان از نزول بلایا و محن محزون نباید بود و از ظهورات قضایا و رزایا مهموم و مغموم نشاید شد بلکه بعروۃ الوثقای صبر باید تمسّک جست و بحیل محکم اضطبار تشبّث نمود زیرا اجر و ثواب هر حسنه را پروردگار باندازه و حساب قرار فرموده مگر صبر را که میفرماید انّما یوفّی الصّابرون اجرهم بغير حساب

آقا میرزا اسمعیل را بکمال شوق و اشتیاق طالب و ذاکرم انشاءالله همیشه در ظلّ عنایت حقّ ساکن و مستریح باشی

* * *

* * *

هو العلیّ العالیّ الأعلیّ

جوهر تسبیح و ساذج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزااست که از رشحات طفحات ابحر عنایت و مکرمت خود هوایات موجودات و کینونات ممکنات را از ذلّت عدم و نیستی بر عرش عزّت و هستی جالس فرمود و باسرافیل قدرت و سلطنت نفخه حیات را بر اجساد جواهر مجرّدات و سواذج مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرائز مجرّدات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخت تا جمیع ذرّات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوبات شهادت دهند بر اینکه او است سلطان وجود در اعراش ممکنات و او است ملوک مقصود

در هوایات معلومات منزّه است ذات مقدّس او از هر وصف ساذجی و مقدّس است کینونت منزّه او از هر نعت مجرّدی
بسلطان وحدت خود بر عرش تفرید جالس است و بملیک عزّت بر کرسیّ مکرمّت خود ساکن

و بعد طمطام رأفت کبری بجوش آمد و مقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل بتلاطم آمد و انهر جود بطمطام تا
آنکه قمیص جلال از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدسیّه و بلور صمدیّه بجوهر وجود و مجرّد شهود علم هستی برافراخت
و غطاء نورانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشّر باشد از هوّیّه نور و وجهه ظهور و نقطه احدیّه در اعراش طور که
جميع من فی الملک مترصد امر الله و طلعة الله باشند تا سراج ازلیّه در زجاج افنده عباد مستضیء شود و مصباح صمدیّه در
مشکاة صدور ناس مستنیر گردد که مستحکی شوند از سلطان عما و مستجلی شوند از ملیک سنا معزّز فرمود این دقیقه ربّانی و
لطیفه صمدانی را بطلعت ثالث کما اشار عزّ شأنه بشأن عجزت الموحّدون عن ادراکها و قصرت المقدّسون عن عرفانها و هو
هذا اوّل ما نزلنا فی الکتاب ذکر منیع و آخر ما اظهرنا امر عجیب فکذبوهما فعزّزناهما بهیکل الثالث ذکرنا من لدی الله العزیز
الجمیل اینست که سموات ازلیّه مرتفع شد و انجم صمدیّه باهر گشت و اقمّر احدیّه طالع آمد جذبّه سرور برّئات محبور مزین
گشت و حمامات شهور بر اغصان شجره کافور مغرّد شد و عندلیب سنا بر افنان سدره سینا بترنّم آمد و ورقاء بیضا بر اوراق
دوحه غنا بتغنی آمد و فلک بهجت در سموات رفعت متحرّک و فلک قدم بر بحر عظم جاری و ساری گشت سلطان امر بر
سریر حکم جالس و متمکّن شد کما استغرد ورقاء السناء فی خطبة النوراء و استرنّ بلبل الوفاء علی افنان دوحه العماء بأنّ جلوسه
خير من عبادة الثقلين الا انّ بذلك فليتنافس المتنافسون الا انّ بذلك فليستندف ورقاء المخلصون

قسم بجوهر سنا و نقطه امضا بر عرش قضا که جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است
این ناری است که بنفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکه مسّ کند او را ناری بلکه این ظهور شمس عما بخاطر
احدی از مقرّبین و مخلصین نگذشته چنانچه نقطه اعلی و طلعت ابهی روح من فی اعراش الظهور فاده در حقّشان میفرماید
لن یخبره الأخبار و لن یفکره الأفکار و لن یبلغ الی بساط عزّه اعلی جواهر افنده الموحّدین و لن یصل الی ساحة قدسه ابهی
مجرّد عقول المقدّسین مفخر ظهوراتند و مظهر شئونات من عند الله خالق الأرض و السموات متفرّدند از اشباه و امثال و
مقدّسند از اشراک و اجلال سبحان الله از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده

ای اهل بیان بشنوید ندای مرا و از کینونات فانی خود رجوع کنید بطلعت باقی و از افکار عدمیّه متصاعد شوید بسوی
سموات قدمیّه که شاید نسیم رحمت و عنایت بوزد و انوار الهی شما را فروگیرد و بعد بر خیام رفعت و قباب عظمت جالس
شوید و بر فسطاط مکرمّت و اکراس مرحمت مستریح باشید تا نداء سروش غیب را از گوش هوش بشنوید و از سکر غفلت
بهوش آئید و جلوس سلطان ازلی را از یمین قوّت و قدرت مشهوداً مشاهده نمائید که اینست نتیجه اعظم و لطیفه افخم و
دقیقه اقوم اگر عامل شوید بآنچه ذکر شده در اینورقه مبیضه منیره خواهید شنید ندای غنّات طیور را بر اغصان شجره کافور که
بساذج جذب و جوهر وله از جمیع جهات میخوانند شما را و کفّات طلعات سرور را بر اعراش محبور ملاحظه مینمائید که
چگونه طائفند شما را پس بجبال افنده صافیّه منیره متصاعد شوید که تا نسایم رحمت الهی از مشرق جان میوزد و نفحه عبیر از
شمال شعر محبوب میآید قسمت عمر را بردارید و نعمت جاوید نامتناهی را اخذ نمائید اینست حیات ابدی و عنایت سرمدی
قدر این ایّام را بدانید همیشه طلعت امر ظاهر نیست سیخفی الجمال فی قمص الجلال انتم حیثنذ تنضرعون و تصرخون پس تا
عیون مرحمت جاری است و سحاب مکرمّت مرتفع و بحار مودّت متموّج است سعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل
نشوید و از اوامر و نواهی بازنمائید

این عبد فانی دانی قسم بخدا که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیّت برآیم و علم خدمت برافرازم در کلّ آن
بر کلّ ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکلّ لسان سائل و آملم رحمتشان را ان اشهدوا بانّی ما خلّیت من ارض الا و قد

وقعت وجهی علیها سجّداً لله المقتدر العزیز الحمید و ما ترکت من لسان الا و قد نادیت به الله و کان الله علی ما اقول علیم
نیستم مگر عبد ذلیل در ساحت قدسشان چشمهای غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف پیوسته منتظر رحمت
است و جمیع نفوس آرمیده‌اند و این جسد بر ذلت خاک مترصد عنایت اینست که در عرایض بایشان عرض شده

سبحانک اللهم یا الهی تری بأنّ کلّ العیون نائمون علی فراشهم و عیون البهّاء منتظرة لبدایع رحمتک و کلّ العباد
مسترقدون علی بساط عزّم و طلعة الرّجاء علی وجه التّراب مشتاقّة لطرایز رافعتک

سبحان الله کجا از برای غیر تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است از برای عدم تلقاء تظہر آیات القدم
و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک
در نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و میشود کلّ معدوم صرّیف و
مفقود بحت و لا نملک لأنفسنا نفعاً و لا ضرراً و لا حیوةً و لا نشوراً کلّ در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر زیرا
که کلّ من فی الملک در ارض وجودند و ارض در قبضه اقتدار مقتدر و الأرض جمیعاً قبضته یوم القيامة و السموات مطویّات
بیمینه سبحانه عمّا انتم تصفون

چه لطیف است این رتبه طور از حمامه سرور و چه بدیع است این خمر طهور از طلعت محبور و چه ملیح است این
غنه ابهی از حنجر روحا و چه رقیق است این جذبۀ حمرا از وجهه بیضا تا نار مخموده بفوران آید و تراب مجموده بذوبان و
کینونت افسرده ملتهب شود و جسد پژمرده مهتر گردد و بعد حدود الله را حباً لله عامل شوید که اعظم از کلّ خیر است و اعلی
از کلّ علم زیرا که آنچه از مراتب علم من عند الله حکم شده نفس معلوم است و معلومی احسن از رضای خدا و اوامر او
نیست و با یکدیگر در کمال رحمت و رأفت سلوک نمائید اگر خلافتی از نفسی صادر شود عفو فرمائید با کمال حبّ او را
متذکر دارید سخت مگیرید و بر یکدیگر تکبر و عجب نکنید که قسم بخدا که از لوازم نفس غفلت است و منتهای غفلت بر
هلاکت پناه میریم بخدا از شرّ او و از مکر او شما هم پناه برید که شاید اسکندر عما سدی از زیر سنا مابین حایل گرداند تا از
یاجوج هوی و مأجوج عمی آسودگی حاصل شود هذو ورقة تحکی عن سرّ الجذب لو انتم تعلمون لتقرؤنها و لتشهدن بأنّه لهو
الحقّ لا اله الا هو و انا کلّ له عابدون و توقنن بأنّی عبد آمّن بالله و آیاته ان انتم قلیلاً ما تفقهون

همین ذلت کلّ اهل بیان را کفایت میکند که سلطان امر در سراق کون مکنون است و در خزاین ستر مخزون کسی
نیست که بداند در چه ارض ساکنند و در کدام دیار سایر اذّا صاح الورقاء فی قطب فلک العماء و تزلزلت ارکان عرش عظیم و
تقمّصت قمص السّوداء طلعات الابهی علی اکراس عزّ رفیع و تغرّدت حمامة الحزن فی سرّ الکلمات بنداء سرّ خفیّ فلتبکین
القاصرات فی عرش الغرفات بآیات بدع حزین و لیجرین دموع المحمّرات من عیون الطّاهرات علی خدود مجد لمیع حیثذ لمّا
سمعت صریخ البکاء من ملکوت الأشیاء ترکت القول و رجعت الی ذکر الله العزیز الحمید الذی له ملک الآخرة و الأولى و کلّ
له راجعین و الحمد لله ربّ العالمین

از اهل بیان یک توقّع دارم و استدعا مینمایم ثمّ اقسامهم بالله المقتدر المتعالی المهیمن القیوم بأن لا یذکرونی لا بالحبّ
و لا بالودّ و لا بالیغض و لا بالکره گویا رضای خدا هم در این باشد و کفی بالله بینی و بینهم بالحقّ شهیدا ثمّ علیّ وکیلا
کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کلّ اهل بیان جناب ملا
زین العابدین صلوات الله علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن میذول فرمایند فوربّ السموات و الأرض انه لکتاب عزّ محبوب و آیات
مهیمن قیوم ان اکتبه بأحسن الخطّ علی کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبوا ثمّ اقرؤوها بالحبّ ان تحبّوا الی سموات الجذب
تخرجون و الی عماءات القدس تصعدون

حبيب روحانى جناب آقا ميرزا غلامعلى عليه بهاء الله ملاحظه فرمايند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

جوهر حمد و بيان و سازج شكر و تبیان بساط امنع اقدس مالک امکان را لایق و سزااست که در بحبوحه اشتعال نار بغضا کوثر بقا عطا مینماید و بنور افق اعلی هدایت میفرماید اوست مقتدری که بلایای ارض او را منع نمود و ظلم خلق او را از ماینبغی بازداشت در لیالی و ایام لسان عظمت ناطق و کوثر بیان جاری و ساری طوبی از برای نفوسی که با قلب طاهر و صدر مقدس و وجه منیر بوجه الهی توجه نمودند امروز زمین و آسمان از اشراقات انوار وجه منور قد اخبر بذلک ربنا الرحمن فی الفرقان بقوله تعالی و اشرفت الأرض بنور ربها امروز اهل ملاء اعلی و جنت علیا با کئوس و اباریق طواف مینمایند و بر مقبلین عطا میفرمایند صد هزار افسوس از برای نفوسی که در غرقاب ظنون و اوهام مانده اند سبحان الله منظر اکبر منور و مالک قدر ناطق ولکن عباد غافل از خمر غرور محجوب این عبد خالصاً لوجه الله در مسا و صباح خلق عالم را بکمال عجز و ابتهال ذکر مینماید و از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که کل را تأیید فرماید و بمطلع ظهور راه نماید اوست مقتدر بر آنچه اراده فرماید و قادر بر آنچه بخواهد

سبحانک یا من باسّمک ما ج بحر البیان فی الامکان و سرع المقرّبون الی مشرق العرفان اسألك بالاسم الذی به قام اهل القبور و ارتفع النداء من الطّور بأن تؤیّد احبائک علی الاستقامة علی امرک و نور قلوبهم بأنوار معرفتک ای ربّ تراهم مقبلین الی افقک الأعلی و متمسّکین بحبل فضلک یا مالک الأسماء و فاطر السّماء اسألك بنفسک و بمشارق وحیک و مطالع علمک بأن تنزل علیهم من سماء جودک ما یقرّبهم الیک ای ربّ لا تمنعهم عن رحیقک المختوم و اسرار اسمک القيوم انت الذی لا یعزب عن علمک من شیء و لا یعجزک من شیء تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید اشهد یا الهی عند تجلّیات انوار وجهک و ظهورات قدرتک و قوتک فی ایامک بما شهد به لسان عظمتک قبل خلق عبادک و قبل سمائک و ارضک بأنک انت الله لا اله الا انت الفرد الواحد العليم الحکیم صلّ اللهم یا الهی علی الذین وجدوا عرف بیانک و سمعوا ندائک و قاموا علی خدمة امرک فی ایام فیها اضطرب کلّ ساکن و فزع کلّ صابر و خاف کلّ مطمئنّ و تزلزل کلّ مستقیم و ناح کلّ قبيلة ای ربّ ترى احبائک تحت مخالف البغضاء و اصفیائک تحت سیوف الأعداء اسألك یا حافظ العالم و منجی الأمم بأن تخلّصهم من طغاة بریتک و بغاة اهل مملکتک ثم اکتب لهم من قلمک الأعلی خیر الآخرة و الأولى لا اله الا انت المقتدر العزیز العظیم

و بعد زمزمه های طیر حبّ که از شطر آن حبيب قصد مقصد اعلی نمود این خادم فانی را اخذ فرمود قسم بمقصود عالمیان که نفحات حبّ مرده های بیدای غفلت را زنده نماید و نهالهای یابسه پژمرده را تازه و سرسبز کند طوبی از برای نفسی که بایام الهی عارف شد و بنفحات قمیص فائز گشت او اگر در صفّ نعال قائم در صدر مجلس عالم ملاحظه گردد این سلسله هر قدر کشیده شود از قلم محبت بانتهای نرسد لازال مدد غیبی و عنایت سرّی الهی برسد باری بعد از ملاحظه نامه و اطلاع بر مراتب محبت و وداد و شوق و انجذاب آن حبيب مکرم قصد ذروه علیا نموده تلقاء عرش عرض شد هذا ما انزله الرحمن من ملکوت البیان قوله جلّ و عزّ

هو الشّاهد السّميع

یا ایّها الناظر الی شطری و المقبل الی افقی ان استمع ندائی من حول عرشى انّه لا اله الاّ انا الفرد الخبير قد اظهرت نفسى لاصلاح العالم و دعونا الكلّ الی الأفق الأعلى و القوم يدعونى الی النار ما لهؤلاء القوم لا يفقهون حديثاً من الله ربّ العالمين قد انزلنا لك من قبل ما جرى منه فرات البیان فی الامكان تعالى الرحمن الذى خلقك و سواک و عرّک ما احتجب عنه کلّ عالم کبير و نذکرک فی هذا الحين اذ كان المظلوم مستویاً على عرش السّجن بما اكتسبت ایدی الظّالمين طوبى لأذن فازت باصغآء ندائی و لعین تشرّفت بمشاهدة انوار وجهی الباقي العزيز البديع

قد حضر العبد الحاضر بکتابک فی ليلة بلمآء تلقآء الوجه و فاز ما کتبه باصغآء ربّک السّامع المجيب قد سمعنا ندائک و رأینا اقبالک اقبلنا الیک من هذا المقام العزيز الرّقیع بشرّ احبائى من قبلی بالحکمة و البیان ثمّ التی على کلّ مستقیم ما نزل من سمآء الفضل فضلاً من لدنا و انا المنزل القديم انا عفونا عن الذّین اخذهم الاضطراب اذ نعب الغراب و اخذت الزّلازل احبآء الله ربّ الکرسى الرّقیع یا اولیائی لا تحزنوا عمّا ورد علیکم ان اقرؤوا ما انزله الرحمن فی الفرقان ربّ افرج علينا صبراً و ثبت اقدامنا و انصرنا على القوم الظّالمين قل ایّاکم ان تحزنکم شؤونات الخلق قد ورد علیکم فی سبیل الله ما ورد على التّبین و المرسلين لعمرى لا تعادل بحزنکم فی سبیلی ثروة العالم و لا کنوز الملوك و السّلاطین توکّلوا فی کلّ الأمور على الله ربّکم و ربّ آبائکم انّه یسمع و یرى و هو المقتدر القدير قل ان اطمئنّوا بفضل الله و رحمته انّه معکم و يأخذ من ظلمکم كما اخذ من قبل طوبى للمتفرّسين این الرّقشآء و این الذّنب و این ملک الرّوم الذى امر بسجن المظلوم من دون بیّنة و لا ذنب یشهد بذلك من فی قبضته زمام الأرض کلّها و فی یمینه ملکوت الأمر و الخلق ان ربّک لهو المقتدر القوىّ الغالب القدير

و نذکر الذّیّح الذى فاز بعرفان الله فی اوّل الاّیام و شرب رحيق المعانى من ید عطآء ربّه المشفق الکریم انّه کان قائماً على ذکر الله و ثنائه و نصرة امره العزيز البديع انا ذکرناه فی الواح شتى و انزلنا له ما جعله الله حجة لمن فی السّموات و الأرضین انّه فی الرّقیق الأعلى یسمع ما ینطق به مکلم الطّور فی مقامه العزيز المنیع البهآء علیه و علیک و على امّک و اخویک و اختیک و على من سمى بعلیّ فی کتاب مبین انا کنا معه اذ کان ناطقاً بثنائی الجمیل و انزلنا له ما یجد منه المقرّبون عرف البقاء طوبى له و لمن فاز بهذا المقام العزيز المنیع انتهی لله الحمد کل بامواج بحر معانى فائز شدند و از اشراقات انوار آفتاب حقیقت منور گشتند از آیات منزله عنايات الهیّه مشهود و واضح این فانی در جمیع احیان از برای آن حبيب روحانی و سایرین تأیید و توفیق میطلبد الحمد لله منتسبین حضرت ذیح علیه بهآء الله الأبهی تحت لحاظ عنايت بوده و هستند سوف یظهر الله ما هو المستور عن العیون انشاءالله جمیع به ما ینبغی لأیّام الله عامل باشند

اینکه ذکر مخدّره خدیجه بیگم علیها بهآء الله فرمودند تلقآء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله جلّ و عزّ یا خدیجه انشاءالله بطراز نسبت حقیقی مزین شوی و این مقام بسیار عظیم است و این حاصل نمیشود مگر بانقطاع عن کلّ منکر و منکره اعرض و اعرضت عن الله العلیّ العظیم ذکر ت نزد مظلوم مذکور و در سنین متوالیه باسمت جاری شد آنچه مدلّ و مشعر بر عنايت حقّ جلّ جلاله است ان اشکری ربّک بهذا الفضل العظیم یا غلام بشرها من قبلی نسأل الله بأنّ یؤیّدها على الاستقامة الکبری فی هذا الأمر المحکم المتین در الواح شتى ذکر او شده و الواح بدیعۀ منیعۀ در باره اش نازل انشاءالله بما ینبغی ذاکر باشد و بذکر و ثنای حقّ ناطق ینبغی لكلّ نفس ان ینظر الی الأفق الأعلى وحده طوبى لعبد فاز بهذا المقام الأعلى و لأمة فازت انتهی این فانی هم تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبد از برای او آنچه سزاوار ایّام اوست مکرّر این عبد باو مراسلات ارسال داشته امید هست گاهی بانها رجوع نمایند چه که سبب ازدیاد محبّت میشود و در این ایّام یک لوح امع اقدس مخصوص او نازل و ارسال شد انشاءالله از فرات رحمتش بیاشامند و از رحيق معانیش قسمت و نصیب برند

و همچنین ذکر مخدّره خانم سلطان علیها بهآء الله را نمودند در پیشگاه حضور عرض شد هذا ما نطق به ملکوت البیان یا امتی ذکر ت در سجن اعظم نزد مظلوم مذکور لذا مطلع ظهور الهی و مشرق وحی ربّانی از این مقام بعید بتو توجّه

نموده و ترا بافق اعلی دعوت فرموده و میفرماید بگیر باسم پروردگار عالمیان رحیق استقامت را و بنوش بذکرش و حبش لعمر الله هر نفسی بآن فائز شد ضوضاء عالم او را از مالک قدم منع نمود امروز نسبت کل بحق جلّ جلاله بوده و هست تمسکی بحبل نسبة ربك منقطعة عمّن فی السموات و الأرض كذلك یا مَرک امّ الكتاب فی المآب انتهى

اینکه ذکر جناب آقا سیّد نعمه الله و جناب آقا سیّد فتح الله علیهما بهاء الله نمودند عریضه ثانی نزد این فانی حاضر و در ساحت من لا یعزب عن علمه من شیء عرض شد و یک لوح اقدس از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و اما اوّل که ذکرش در نامه آن جناب بود وقتی از اوقات امام وجه مالک ایجاد عرض شد این آیات باهرات مخصوص ایشان از ملکوت فضل نازل قوله جلّ جلاله و عظم برهانه

هو الشّاهد العليم

یا نعمه الله من فاز بهذا الأمر أنّه فاز بنعمة الله و المائدة المنزلة من سماء اسمه الکريم قل تالله قد اتى النبأ الأعظم و به ظهر صراط الله المستقیم طوبی لمن سمع التّداء و اقبل الى الكلمة العليا الّتی خرجت من فم ارادة ربه النّاطق العليم یاک ان تخوفک شؤونات الخلق تمسک بذیل الحقّ منقطعاً عمّن فی السموات و الأرضین كذلك نطق لسان الوحی اذ کان مستویاً علی عرش عظیم انتهى این بسی واضح و معلوم است که عنایت حقّ جلّ جلاله کل را احاطه نموده و رحمتش سبقت گرفته و لکن ای حبیب روحانی من شما و این عبد و سایر دوستان باید بکمال عجز و ابتهاج از حقّ متعال مسئلت نمائیم که دوستان خود و عباد خود را از فیوضات ایّامش محروم نفرماید ناس اکثری غافلند نمیدانند چه شده و چه ظاهر گشته و چه عالمی است یا لیت فاز الخادم بالأذن و ذکر فی العالم ما تنجذب به افئدة العباد

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا حسین علیه بهاء الله نموده بودند عریضه ایشان امام عرش عرض شد و یک لوح اقدس مخصوص ایشان نازل هنیئاً له و مریئاً له

و اینکه در باره حضرت ذبیح الّذی صعد الى الرّقیق الأعلى مرقوم داشتند و همچنین ذکر رجای ایشان را در شهادت این فقره لدى الغنیّ المتعال عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله تبارک و تعالی یا غلام انّ اباک فاز بالاقبال فی اوّل الاّیام و شرب رحیق المختوم باسمی القیوم أنّه ممّن اقبل و آمن و قام علی خدمة الأمر الى ان استشهد فی سبیل الله ربّ العالمین قد رقم اسمه من قلمی الأعلى من الشّهداء فی الصّحيفة الحمراء و سمّیناه بالذّبیح فی کتابی المبین علیه بهائی و بهاء من فی السموات و الأرضین انتهى فضل مقصود عالمیان ایشان را احاطه نموده لازال بذکر مقصود فائز و بر خدمت امر قائم طوبی لحضرته و للذّین معه و لمن احبه لوجه الله ربّنا و ربکم و ربّ الغیب و الشّهود

اینکه ذکر مخدّره مکرمه و ورقه امّ جناب ع ط و اخته علیه و علیهما بهاء الله و رحمته و عنایتیه نموده بودند مخصوص هر یک لوح اقدس که فی الحقیقه عرف عنایت حقّ از آن متضوّع است نازل و ارسال شد در این فتنه ارض طاء بعضی از اوراق اقوی از بعضی از رجال مشاهده شدند و این کلمه ایست که خادم باذن خود از لسان مبارک استماع نمود طوبی لهّن و نعیماً لهّن این عبد خدمت هر یک تکبیر و سلام میرساند و از حقّ میطلبد از برای هر یک مقدّر فرماید آنچه را که سزاوار عنایت و بخشش اوست

ذکر حبیب روحانی جناب علی پاش خا علیه بهاء الرّحمن نموده بودند لله الحمد ذکرشان در ساحت اقدس بوده و هست مکرّر این عبد ذکر ایشان را از لسان قدم استماع نموده هنگامی که نامه آن جناب تلقاء عرش عرض شد باسم ایشان که رسید این کلمات علیا بمثابه شمس از افق سماء بیان رحمن اشراق نمود قوله عزّ بیانه و جلّ فضله و عظم احسانه

هو الشاهد الخبير

یا علی علیک بهائی و عنایتی آنچه بر تو در فتنه ارض طاء از احزان وارد شد نزد مظلوم مذکور آنکه کان معک و یشهد و یری و هو السميع البصير معشر غافلين بر اطفاء نور الهی قیام نموده اند و شرذمه مغلبين بر اخمداد نار محبت رب العالمين منتهای جد و جهد را مبذول داشته اند آیا فرعون چه ربح برد و از اعمالش چه ثمر دید و از ظلمش چه اثر یافت با تمام همت بر سفک دماء اطفال قیام نمود عاقبت ید قدرت و تربیت الهی کلیم را در بیت او تربیت نمود و ظاهر فرمود اراده الهی بر کل غالب است در شفقت حق جلّ جلاله و ظلم اعدا تفکر نما سی و دو سنه او ازید حزب الله را از نزاع و جدال و فساد منع نمودیم سبحانه قضا امطار بلا بر ایشان ریخت مع ذلک صبر نمودند کلمات سخیفه شنیدند و جواب نگفتند کمال ذلت را دیدند و اعتراض نمودند کشته شدند و نکشتند مع ذلک خلق بی انصاف دست برنداشتند اسم الله را دیده اید صبر و سکون و حلم و شفقت و محبت و وقار ایشان را اکثری دیده و میدانند مع ذلک او را مفسد قلم داده اند و بر ضرش قیام نموده اند اینست شأن خلق حق از ظلم ظالمان چشم نبوشیده و نخواهد پوشید مخصوص در این ظهور که هر یک از ظالمین را جزا داده در رئیس روم از قبل و طائفان حولش تفکر نما قد اخذهم الله اخذ عزیز مقتدر چه که من غیر جهت آل الله را بسجن اعظم فرستاد و همچنین در رقشا و ذئب تفکر نمائید کاذب ارض طاء را که به صادق معروف ملاحظه کنید مع ذلک خلق غافل بشعور نیامده اند و از بحر آگاهی و دانائی بالمره محرومند

آن جناب باید در جمیع احوال بافق اعلی ناظر باشد و بر خدمت امر قائم قسم بآفتاب افق سماء معانی هر نفسی که از شما در سبیل الهی برآمد لدی الله مخزون و مکنون این گلپاره های عالم که بجنود و صفوف و ظلم فخر مینمایند بملاقات آب قلبی از هم بریزند بیک تب شعله نار غرور بیفسرد و آتش حرص و هوی منطفی گردد سبحان الله مع ذلک متنبه نشده و نمیشوند من غیر جهت قصد نفوس راسخه مطمئنه نموده اند اولیای الهی را من دون جرم و گناه بظلم مبین اخذ و حبس کرده اند لعمر الله سجن را جنت دانسته اند و ظلم را از آیات عدل شمرده اند چه که در سبیل حضرت محبوب بر ایشان وارد شده آنچه وارد شده طوبی لمن یحبهم و یذکرهم و یخدمهم و یتقرب الیهم آنکه من اهل الفردوس الأعلى فی کتاب الاسماء یشهد بذلک مظلوم الآفاق الذی ینطق فی السجن انه لا اله الا انا العليم الحکیم البهاء علیک و علی من معک و علی الذین ما زلتهم اشارات القوم عن صراطی المستقیم انتهى قد فاز الیوم کلّ مقبل بما لم یفز به احد من قبل و ادرك ما لم یدرکه الخلق قبل هذه الايام یسأل الخادم ربّه بأن یرحمه باب فضله مفتوحاً علی وجوه المقبلین و الموحّدين و المقرّبین و المخلصین ان ربنا الرحمن علی کلّ شیء قدير و هو الغفور الرحیم

و ذکر جناب حاجی علی علیه بهاء الله و عنایته را نموده بودند بعد از عرض تلقاء وجه بحر علم باین امواج ظاهر و باهر قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

هو الشاهد العليم

یا علی یشهد لک قلمی الأعلى بانک اقبلت الی الله و فزت برحیق حبه اذ اعرض عنه کلّ غافل بعید انت الذی اجبت مولاک از سمعت ندائه و عملت بما امرت به اذ عرفته و شهدت بما شهد لسان القدم قبل خلق العالم انه لا اله الا انا العليم الحکیم قد تزین الطور بأنوار الظهور و البطحاء تنادی و الحجاز تبشّر العباد بما اشرق من افق الله رب العالمين قد اخذ الفرح کلّ العالم و الأمم فی خسران مبین الا الذین نبذوا ما منعهم عن الله و تمسکوا بحبلی المتین یا علی قد فزت بلوحي من قبل و انزلنا لک فیه ما یقرّبک الی الأفق الأعلى و یجذبک الی وجهی المنیر طوبی لعبد ادرك ایامی و لنفس فازت بهذا الأمر العزیز البدیع قل

یا الهی اشهد انّی کنت راقداً اقامتنی ید فضلک و کنت غافلاً عرّقتنی بدائع الطافک و کنت متوقّفاً اسرعتی ندائک
الأحلی اذ ارتفع بین الأرض و السّماء و کنت میّناً حیّتیّ نسماّت فجر عنايتک اسألك یا محبوب العالم و مقصود الأمم باسمک
الذّی به هدیت عبادک الی صراطک المستقیم و انزلت علیهم ما جعلهم اقویاء فی ایامک بأن تؤیّدنی علی الاستقامة علی امرک
انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی یمینک زمام الأرض و السّماء لا اله الا انت العلیم الحکیم انتهى

الحمد لله جناب مذکور فائز شدند بآنچه که شبه و نظیر از برای او نبوده و نیست چندی قبل هم دستخط حضرت
محبوب فؤاد جناب حاجی میرزا حی علی علیه بهاء الله و عنایت باین عبد رسید و ذکر ایشان مفصلاً در آن مذکور و بعد از
عرض تلقاء وجه یک لوح امنع اقدس از سماء رحمت نامتناهی مخصوص ایشان نازل و ارسال شد از حقّ جلّ جلاله سائل و
آمل که ایشان را موفق فرماید بر آنچه که اثرش از عالم محو نشود آنّه لهو المقتدر علی ما یشاء و هو القویّ القدير

اینکه در باره اذن توجّه ایشان مرقوم داشتید عرض شد فرمودند این سنه توقّف اولی و بعد اگر حکمت اقتضا نماید اذن
عنایت میشود در هر حال باید بحکمت ناظر باشند کل باین مأمورند در ایّام فتنه آنچه لله و فی سبیل الله گفته شد بطراز قبول
فائز و اگر هم از نفوس معدوده فی الجملة فتوری و یا غفلتی ظاهر شد بطراز عفو حقّ جلّ جلاله مزین گشتند قال عزّ ذکره
خذوا الحکمة امرأ من عندنا و حکماً من لدنا و انا الامر و انا الحکیم انتهى

این فانی حقّ را شاکر است و حامد و در لیالی و ایّام بذکرش ذاکر چه که محض فضل نفوسی ظاهر فرمود که بطراز
محبتش مزینند و بذکرش ذاکر آنچه قابل ذکر است فی الحقیقه این مقام است الامر بیده و هو المقتدر العزیز العظیم البهاء
اللائح من افق سماء عنایة ربنا علی جنابک و علی الذّین فازوا بذکر الله ربّ العالمین

خادم

فی ۲۹ شهر رجب سنة ۱۳۰۱

قریه

مخدوم مکرم جناب حاجی محمد علی علیه بهاء الله ملاحظه فرماید

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

جوهر حمد و ساذج ثنا و حقیقت ذکر ساحت امنع اقدس ارفع ابدع حضرت مقصودی را لایق و سزااست که فناء بابش لازال
مقرّر مقرّین و ملجأ موحدین و مخلصین بوده و هست اوست مقتدری که نباح کلاب ارض و قباع خنازیر بلاد او را از اراده اش
منع نمود سیوف و صفوف عالم او را از مشیتش بازداشت گاهی از بر و هنگامی از بحر و حینی از جبال ندایش مرتفع بشائی
که هر صاحب سمعی اصغا نمود و هر صاحب قلبی آگاه شد هر قدر عباد غافل بر ضرّش افزودند امرش اظهر و ندایش
مرتفع تر نفوسی که باسمش معزّز و معروف بودند در اول ظهور باعراض و اعتراضی قیام نمودند که شبهش در عالم دیده نشده و
سبب و علّت اعراض و اعتراض در رتبه اولیه علمای عصر بودند و ناس جاهل بایشان اقتدا نمودند و بشائی بر ضرّ قائم که

جميع اشیاء بصيحه و ندبه مشغول و بشأنی بر اولیای الهی امر سخت شد که مقرر امن و محل اطمینان از برای ایشان مفقود مع بلایای وارده و رزایای نازله نفوس مستقیمه هر یک از افق سماء استقامت بمثابه تیر اعظم روشن و منیر چه که عالم بقدر پر پشه بل احقر نزدشان قدر و شأنی نداشته هم ایادی امر الله و آیاته بین عباد و آیاته فی بلاده اولئک عباد خضعت اعناقهم لوجه الله مولی الوری و خشعت اصواتهم عند ذکر اسمه الأبهی و ذرفت عیونهم بما ورد علی الله من اللّٰذین نقضوا میثاقه و عهده و نبذوا کتابه و جادلوا بآياته الى ان حاربوا بنفسه و ارسلوه بظلم مبین الى هذا المقام اللّٰذی سمی بالسّجن الأعظم بلسان مقصودنا و مقصود من فی السّموات و الأرضین

سبحانک یا من باسمک نصبت الرّایات و ظهرت العلامات و غرست اشجار البیان فی روض العرفان و جرى کوثر الحیوان فی الامکان اسألك بأن تؤیّد اللّٰذین ما منعهم الاشیاء عن ذکرک یا مالک الاسماء و ما حبّبتهم قوّة الأقویاء عن الأفق الأعلى ثمّ اسألك یا مالک الوجود و سلطان الغیب و الشّهود بأن تنصر احبتک بجنود الحکمة و البیان انک انت المقتدر العزیز المتّان لا اله الاّ انت الفرد الواحد المستعان

و بعد نامه‌های آن جناب رسید و هر یک گواهی بود صادق و شاهدهی بود ناطق بر ذکر و ثنای محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم و معبود من فی الأرض و السّماء فی الحقیقه عرف محبت آن مخدوم از او متضوّع هنیئاً لجنابک و مریئاً لجنابک چه که از کأس محبت رحمن آشامیدند و از رشحات بحر ایقان قسمت بردند این عبد از کلماتش مسرور و منبسط بشأنی که قلم از عهده ذکرش برنیاید چه که این بسی واضح و معلوم است که هر ذکر و بیانی که عرف محبت محبوب عالمیان از او متضوّع است جان را تازه و روان را فرح بی اندازه عطا مینماید فی الحقیقه این مقام از وصف خارج و از نعت مقدّس است صدهزار طوبی از برای آن جناب که فائز شدند بآنچه که عالم بعد از انتظار از او غافل مشاهده شد الاّ من شاء الله

باری بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام کان الله و لم یکن معه من شیء نموده بعد از حضور و صمت اذن حاصل عریضه و نامه آن جناب بتمامه عرض شد و این کلمات عالیات در جواب از ملکوت بیان حقّ جلّ جلاله نازل قوله عزّ اقتداره و عظم شأنه

بسمی السّامع و بسمی المجیب

یا محمّد قبل علی این ایام در هر حین از خیر کوثر معانی که از یمین عرش الهی جاری کلمه‌ئی اصغا میشود و این کلمه علیا در این حین باصغاء مالک اسماء فائز طوبی لمن سمع و اجاب و قام علی خدمه امر الله ربّ العالمین لعمر المقصود من فاز به یشتاقه الفردوس الأعلى و اهل الجنّة العلیا و اللّٰذین طافوا عرشه العظیم یا محمّد قبل علی قد سمعت نداء المظلوم مرّة بعد مرّة و هذه کرّة اخرى فضلاً من عنده و هو الفضّال المشفق الکریم قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه تلقاء الوجه اذ کان المظلوم فی حزن مبین لعمر الله لیس حزنی من سجنی و ما ورد علیّ من اعدائی بل من اللّٰذین ینسبون انفسهم الینا و یرتکبون ما ذرفت به اعین العارفین هذا یوم ینبغی لكلّ نفس اقبل الى الوجه ان یتخلّق بأخلاقی و یتمسک بما نزل فی کتابی البدیع

بلسان پارسی بشنو لازال حزن حقّ از اعمالی بوده که از دوستانش ظاهر شده سجن اسمی مهدی و اللّٰذین معه و ما ورد علیّ فی سبیل الله سبب و علّت حزن نبوده و نیست بلکه این مقام مقام فرح اعظم است و بهجت اکبر و سرور اتمّ امروز در یکی از الواح این آیه کبری از قلم اعلی جاری و نازل طوبی للّٰذین دخلوا السّجن فی سیبلی و مستّهم البأساء لاسمی لعمر الله لا یعادل بذلّهم عزّ العالم و لا یفقرهم ثروة الأمراء و لا کنوز اللّٰذین شغلّتهم الأموال عن المال

یا محمد قبل علی اعراض و اعتراضات امرا و علما و فقها بمثابه آبست از برای سدره و اریاح ربیع است از برای او اثرش ظاهر و ثمرش باهر ولکن اعمال و اخلاق غیر طیبیه که مخالف است با کتاب الهی بمثابه سموم مشاهده میشود چه که ناس غافل آن را بحق نسبت میدهند امروز باید بجنود اخلاق روحانیّه و کلمه طیبیه و اعمال راضیه مرضیه امر الله را نصرت نمود این جنود اقوی از جنود عالم بوده و هست

یا محمد براستی میگویم هر کلمه که از مشرق بیان الهی اشراق مینماید بمثابه آفتابست و هر حرفی بمثابه بحر نیکوست حال نفسی که از اشراقات انوار آفتاب بیانش منور شد و از بحر معانی آشامید یا علی ناس غافل در دبستان آگاهی قدم نگذاشته‌اند و از بحر دانائی ننوشیده‌اند انامل قدرت از زیر بیان درخ ایقان مهیا نموده و اهل امکان اکثری از طراز اول گذشته باثواب ظنون و اوهام تشبث نموده‌اند افّ لهم و للذین اتبعوهم من دون بینة من لدنا و برهان من عندنا

اولیای آن اطراف و آن محل را بعنایت و شفقت حقّ جلّ جلاله مسرور دار بگو قدر ایام الهی را بدانید و بما ینبغی قیام نمائید امروز میزان ظاهر و صراط مشهود و صیحه مرتفع و امّ الکتاب ناطق جهد نمائید شاید بکلمه رضا از قلم اعلیٰ فائز گردید و یا بعملی مؤید شوید که عرفش منقطع نشود بآفتاب حقیقت که از افق سجن اعظم مشرق و لائح است اگر نفسی اقلّ از خردل بمکافات اعمال حسنه آگاه شود رایگان جان را در تحصیل آن انفاق نماید ای دوستان این ایامی است که قرون و اعصار طائف اوست و این وقتی است که جمیع وقتیهای عالم نزدش خاضع و خاشع بالوان مختلفه دنیا خود را از فیض ابدی و نعمتهای باقیه دائمه محروم نمائید از حقّ جلّ جلاله میطلبیم مدن و دیاری که منظر اولیائش واقع از اشراقات انوار آفتاب دیانت و صداقت و امانت بی‌نصیب نفرماید اوست مقتدری که حجابات عالم او را منع نمود و سطوت امم او را از اراده‌اش بازداشت انک لا تحزن من شیء ان افرح بهذا اللوح الأعظم الذی وجد منه الملاء الأعلیٰ عرف عنایه ربّک مولیٰ الوری البهّاء المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی اولیائی الذین انتبهوا من التّداء و اجابوا ربّهم الغفور الکریم انتهى

لسان بیان رحمن ناطق خود مبین و خود معرف اذکار و بیانات و عرایض این فانی بمثابه عدم است تلقاء قدم و بمثابه کلیل است تلقاء ملکوت بیان ولکن چون یوم یوم فضل اکبر و عنایت کبری است هر نفسی باطمینان بذکر حضرت دوست مشغول اگر رحمت سبقت نگرفته بود و یا فضل مشاهده نمیشد این فانی جسارت بر ذکر حرفی نمینمود در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله عفو میطلبیم و از اولیائش رجا مینمایم در احیان ذکر و فکر و فراغت قلب این عبد را فراموش نفرمایند آنچه از لسان عظمت جاری شده مراتب محبت و رحمت و عنایت و شفقت حقّ جلّ جلاله نسبت بآن جناب واضح و مشهود است لله الحمد فائز شدید بآنچه مثل از برای او نبوده و نیست باید آن مخدوم و این فانی و سایر دوستان از حقّ مسئلت نمائیم تا عالم را بنور عدل و انصاف مزین فرماید و معتدین را هدایت نماید اوست بر هر شیء قادر و توانا

اینکه ذکر رضوان و وصول آیات الهی و فرح و سرور دوستان را مرقوم داشتید این مراتب تلقاء عرش بشرف اصغاء مالک اسماء فائز قوله عزّ کبریاؤه مرّه اخری

یا ایّها المقبل طوبی لمن فاز برضائی فی رضوانی و عمل بما امر به فی کتاب الله المهیمن القیوم قد سمعت التّداء من قبل و من بعد ان استمع فی هذا الحین الذی نطق فيه جمال القدم انه لا اله الا انا الفرد الواحد العزیز الودود وصّ احبائی بالحکمة و البیان لئلا یظهر ما تضطرب به افئدة الضّعفاء هذا ما نزل هذا الحین و من قبل فی الواح ربّک مالک الغیب و الشّهود قل یا اهل القرية ان اعملوا ما امرتم به فی کتابی انه یكون معکم فی کلّ عالم من عوالم ربّکم ان انتم تعلمون ان افرحوا بذکری ایّاکم انه لا یعادلہ ما خلق فی الأرض یشهد بذلک عباد مکرمون لیس لأحد ان ینطق بما یرتفع به الضّوّاء بین المدن و القری انه ینصحکم فضلاً من عنده و هو النّاصح العطوف انتهى طوبی از برای نفوسی که برضوان الله فائز شدند یعنی برضایت او در

رضوان هنیئاً لهم و مریئاً لهم لازال عنایت این کأس منع نشود و اولیا از فیض این قدح محروم نمانند آنه لهو البادل المشفق
الکریم

اینکه تمنای طواف و توجه بافق اعلی را نمودند این دو فقره در ساحت عزّ احدیه عرض شد اما طواف بشرف اذن فائز
و این فانی بوکالت آن جناب بعمل بآن مفتخر لله الحمد فی کلّ الأحوال قسم بمحبوب عالم اگر این عبد عرض نماید یک
طواف حول بر عبادۀ ثقلین زیادتى نموده حقّ است بلکه خود را در این ذکر خاطی و قاصر میدانند چه که اجر این عمل
محدود نبوده و نیست و جز علم الهی احدی او را احاطه ننموده چنانچه حضرت اعلی روح ما سواه فداه میفرماید مخاطباً
لجناب العظیم علیه من کلّ بهاء ابههه قال و قوله الحقّ جلوس ساعة فی محضره خیر من عبادۀ الثقلین

و اما در بارۀ لقا بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمۀ علیا از افق اعلی ظاهر قوله جلّ جلاله و عظم کبریائه
یا محمد قبل علی قد خلق الله العالم للتوجه الى وجهی و القيام لدى بابی و النظر الى افقی و التکلم بثنائی الجمیل
فلما انار افق العالم بالتیر الأعظم اعرض عنه الأمم الا من شاء الله ربّ العالمین قد نطقت کتب الله بهذا الاسم و بشرت الکلّ
بهذا اليوم الذى فيه ينطق مکلم الطور انه لا اله الا انا المقتدر القدير قد ارتفعت الصیحة و نادت السّدره و قرعت القارعة و
ظهرت الحاقّة و ارتفع نداء الصّور و ظهر السرّ المستور و لکنّ القوم اکثرهم من الغافلین قد قاموا على الاعراض على شأن انکروا
ما نزل فی کتب الله العلیّ العظیم قد نقضوا میثاق الله و نبذوا کتابه عن ورائهم الا انهم من الأخسرین فی کتاب مبین

یا محمد قبل علی بلسان پارسی احلی بشنو جمیع عالم از برای لقا و عرفان این یوم مبارک خلق شده‌اند و هیچ عملی
با این عمل معادله نمینماید این عمل بر سریر عزّت مستوی و در صدر عالم مقرّ گزیده معذلک قوم قدر یوم و ما ظهر فيه را
ندانسته وارد آوردند آنچه را که ذرات کائنات و اهل غرفات و مظاهر آیات کل بنوحه و ندبه مشغول لعمر الله سیل لقا واضح و
مشهود و اولیا طالب و لکن عباد غافل حایل اهل بهاء را از افق اعلی منع نموده‌اند و اصحاب سفینه حمرا را از حرکت
بازداشته‌اند ظلمت ظلم عالم را احاطه نموده و تا این ظلم موجود ملوک و مملوک امرا و غیرهم راحت نیابند هر یوم عسر
جدیدی و فساد جدیدی احداث شود چنانچه دیده و شنیده‌اید این ایّام نظر بفتنه ارض طاء در این ارض هم فی الجمله
گفتگوهای نالایقه بمیان آمده لذا در اذن توقّف نمودیم و از حقّ جلّ جلاله میطلبیم اجر لقا را از قلم اعلی مرقوم فرماید آنه
على کلّ شیء قدیر و بالاجابة جدیر انتهى

انسان صدهزار چشم میخواهد تا بگرید چه که وارد شده بر نفس حقّ جلّ جلاله آنچه که جمیع کائنات و موجودات
از ذکرش عاجزند بحر اصلاح را بفساد نسبت داده‌اند و مطلع انوار باقیه را بغیر عدل سبحان الله این چه غفلتی است که
عوالم دانائی از او متحیر است در هر حال چون رحمت حضرت مقصود سبقت گرفته باید بکمال تضرّع و ابتهاج از حقّ متعال
بطلبیم عباد خود را محروم ننماید و از دریای بینائی قسمت عطا فرماید شاید بشعور آیند و بما ینبغی قیام کنند اوست کریم و
اوست رحیم و اوست بخشنده و مهربان لا اله الا هو العزیز المستعان

اینکه در بارۀ حمّام و مشرق‌الاذکار نوشتید در ساحت من لا یعزب عن علمه من شیء عرض شد هذا ما نطق به لسان
المختار فی مشرق‌الاذکار قوله جلّت عظمته و جلّ اقتداره

حمد کن مقصود عالم را که ترا مؤید فرمود بر خدمت امرش و مع ضوضای اهل عالم و فتنه و فساد و قیام کل بر اطفاء
نور ذکر الهی از شما و اولیا ظاهر و هویدا گشت

این بنا را ذکر جاودانی همراه چه که باسم حقّ در ایّام حقّ بنا شده و بطراز امضا مزین گشته از حقّ بطلبید کل را
مؤید فرماید بر خدمت امر و استقامت و ما انزله الله فی الکتاب

دنیا فانی زود است کل بعدم راجع و یقی ما قدر من القلم الأعلی من لدى الله المهيمن القيوم انتهى

و اما در باره حَمَام و مدد دوستان آن ارض که ذکر نمودید این بیان از مطلع وحی ظاهر قوله تبارک و تعالی طوبی از برای نفوسی که بمعروف عمل نمودند و در ایام الهی بر خدمت امر قیام کردند طوبی از برای آنان که زحمت کشیدند و آنان که مدد نمودند کل را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو مکافات اعمال حسنه عندالله مکنون و مخزون است ان افرحوا بهذه الكلمة العليا ان ربکم الرحمن لهو المبشر العليم هر عملی الیوم فی سبیل الله ظاهر شود او از سلطان اعمال در کتاب اسماء مذکور و از قلم اعلی مسطور طوبی للعالمین و طوبی للعارفین ان الحمد لله رب العالمین انتهی دوستانی که الیوم عملشان لدی العرش مذکور و ذکرشان از لسان عظمت جاری لعمر محبوبنا و محبوبکم آن نفوس در مقام اول قائمند و از اعلی الخلق لدی الحق مذکور امید از فضل و عنایتش آنکه این فانی و سایر آقایان و دوستان را مؤید فرماید بر تدارک ما فات عنا فی ایام الله یک جهان لسان باید تا ذکر نماید آنچه را که از عیون مستور است مقتضیات حکمت بالغه را احدی آگاه نه ان ربنا الحکیم هو العليم الخبير

بشارت دیگر آنکه ذکر والدین آن جناب تلقاء وجه عرض شد و کلمه غفران از لسان مقصود ظاهر ان الخادم یحمده و یشکره علی بدائع فضله و عنایته لمن اقبل الیه و قام علی خدمته

اینکه در باره ضلع و اخت و سایرین مرقوم داشتید لدی العرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قوله جلّ جلاله

یا محمد قبل علی بشر ضلعک من قبلی و ذکرها بآیاتی ان ربک یجیب من ناداه و یذكر من ذکره و یتوجه الی من توجه الیه فضلاً من عنده و هو الغفور الکریم انا ذکرناها و ذکرنا الأخت رحمة من لدن ربک الرحمن الرحیم نعیماً لعبد آمن بالله فی الیوم الآخر و لأمة اقبلت و فازت بأنوار العرش الذی استوی علیه ربک العلیّ العظیم کبر من قبل المظلوم علیهما و علی اللائی آمن بالله رب العالمین کم من ملک وجدناه غافلاً عن الیوم و کم من امة فازت بهذا الأمر الذی به زلت اقدام العلماء الا من شاء الله العزیز الحمید سوف یفنی ما عند الملکات و یبقی ما نزل لامائی من لدن منزل قدیم البهآ علیک و علیهنّ و علی کلّ امة ما منعتها ضوضاء المشرکین انتهی

فضل بعد فضل رحمت بعد رحمت عنایت بعد عنایت شفقت بعد شفقت ظاهر و مشهود کدام حامد از عهده حمد برآید و کدام شاکر از عهده شکر در هر شفقت صد هزار نعمت مستور و هر نعمتی را صد هزار شکر لازم استغفرالله از این تحدید ییمعنی بلکه شکر نامتناهی قابل نبوده و نیست تا چه رسد بشکر محدود معدود من یقدر ان یشکره حقّ الشکر و من یقدر ان یشیه حقّ الثناء لا ونفسه الحقّ کلّ عاجزون و کلّ قاصرون

و اینکه در باره وصیت مرحومه مرفوعه مصعوده مخدّره ورقه بنت اخت ورقة الفردوس علیها بهآ الله الأبهی مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس کان الله و لم یکن معه من شیء این بیان آن جناب باصغا فائز فرمودند طوبی لها أنّها شربت کوثر محبتی و طارت فی هوائی و نطقت بثنائی و فازت باصغاء ندائی و خضعت لأمری و اقبلت بقلبها الی افقی انا ذکرناها بذکر یجد منه المقربون عرف البقاء یشهد بذلك مولی الوری فی هذا السّجن المبین از منتسبین ورقه قبول نمودیم اعمالی را که از قوه بفعل نیامده قلنا من قبل نیّة المؤمن خیر من عمله نیّت آن مخدّره علیها بهآ الله و رحمته بطراز قبول مزین طوبی لها و نعیماً لها انا ذکرناها من قبل و نذکرها فی هذا الحین لیشهد کلّ ذی اسم بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت من فی السموات و الارضین یشهد لها لسان العظمة کما شهد من قبل و أنّها سمعت ندآ ربّها و اقبلت الیه و اجابت مولاه العزیز الکریم لا یعادل بشهادتی ما یراه الخلق یشهد بذلك من ینطق فی کلّ شأن أنّه لا اله الا انا الفرد الخبير طوبی لمن یقرأ ما نزل لها من سمآ عنایتی نشهد أنّه من الفائزین البهآ المشرق من افق سمآ رحمتی علیها و علی اللائی اقبلن اذ اتی المقصود بأمر عظیم انتهی ذکر آن جمع در ساحت امنع اقدس از یوم اول الی حین بوده یشهد الخادم بأنّهنّ و أنّهم فازوا بما نزل فی کتب الله ربّ

العالمین و از حقّ میطلبیم ایشان را حفظ فرماید و مؤید نماید بر آنچه سبب ارتفاع امر است آنّه علی کلّ شیء قدیر و همچنین خدمت هر یک تکبیر میرسانم و بکمال عجز و ابتهال مستدعیم که از برای این فانی تأیید بطلبند که شاید از عهده این خدمت عظیم برآید

و اینکه مرقوم داشتند معلوم نیست ذکر بعض امور در ساحت اقدس جایز است و یا نه البتّه جایز بل لازم چه که حکم بر حسب ظاهر جاری میشود و امورات اولیا مخصوص نفوسی که تحت لحاظ فضل الهی بوده و هستند البتّه باید ذکر شود تا حکم از مصدر امر جاری و نازل گردد ذکر جناب آقا میرزا محمد حسین علیه بهاء الله را فرمودند در ساحت اقدس عرض شد و یک لوح منبع مخصوص ایشان از سماء فضل نازل و ارسال شد انشاءالله از مائده معنویه اش قسمت برند و از بحار معانیش نصیب اخذ نمایند انّ ربّنا الرحمن لهو الغفور الکریم همچنین مخصوص جناب آقا ابوالحسن لوح اقدس نازل و ارسال شد هذه عطیة اخرى فضلاً من لدن ربّنا و ربّ الأرض و السّماء طوبی لمن فاز و ویل للغافلين و اما مخصوص اهل قریه این آیات باهرات نازل قوله عزّ یبانه و جلّت عظمته

بسمی المهیمن علی الأسماء

ان یا قلم الأعلى ان اذکر من قبلی اهل قریتی الذین سمعوا و اقبلوا و اجابوا ربّهم الرحمن الرحیم انا ذکرناکم من قبل بذکر اذا خرج من فم مشیّتی خضعت له اذکار العالم یشهد بذلك من عنده کتاب مبین هذا یوم فیه جرت انهار البیان باسم ربکم العزیز الکریم طوبی لکم بما سمعتم نداء ربکم من الأفق الأعلى و اقبلتم الیه بخضوع خضع له الکائنات و عن ورائها کلّ عالم بصیر ایّاکم ان تخوفکم سطوة الأمراء او یحجبکم اعراض الجهلاء الذین یدعون العلم من دون بیّنة من الله العلیم الحکیم خذوا کأس البیان باسم ربکم الرحمن ثم اشربوا منها بالحکمة الّتی انزلناها فی الواح شتی و فی هذا اللوح البدیع هذا امر اذ ظهر ناحته به الأصنام و انصعق کلّ جبار عنید طوبی لناطق نطق بما شهد به الله و لسامع سمع ما نزل من ملکوته المنیع کذلک نطق لسان القدم فی سجنه الأعظم فضلاً من لدنه للذین اقبلوا الیه بوجه نوراء و عملوا بما امروا به من لدی الله العزیز یا اهل القرية علیکم بهائی و علیکم عنایتی و علیکم رحمتی بدوام ملکوتی و جبروتی و اهل مدائن عزّی الّتی ما اطلع بها الا من ینطق فی هذا الحین انه لا اله الا انا الحقّ المبین انتهى

این عبد فانی خدمت هر یک از اهل قریه تکبیر و سلام میرساند و عرض مینماید باید کل بکمال حکمت بخدمت امر مشغول باشند و آنچه فوت شده الیوم بتدارکش قیام نمایند چه که ایّام دیگر ممکن نه از حقّ سائل و آمل که اعمال و افعال و اخلاق طیبّه روحانیّه دوستان خود را در کنائز عصمت خود حفظ فرماید و از برای هر یک ذخیره نماید اوست عادل و اوست امین خود فرموده انه لا یضیع اجر المحسنین جهد نمائید شاید از شما اعمالی ظاهر شود که فنا و سهو و نسیان عالم ملک او را محو ننماید و از نظر ستر نکند اوست بر هر امری مقتدر و توانا

و همچنین یک لوح اقدس مخصوص جناب آقا ملا حسن علیه بهاء الله نازل انشاءالله مؤید شوند بر قرائت آن بقراءته تشرح الصدور و تقرّ العیون

و اینکه بعضی از عباد الله و امائه علیهم و علیهنّ بهاء الله موفق شدند بر ادای حقوق و ارسال نمودند رسید لله الحمد مؤید گشتند بآنچه در کتاب از قلم اعلی نازل و بعضی از برکهای مرسوله بمقصوده و مقصود العالم فائز یعنی بمساس بدن مبارک مزین نعیماً لمرسلها و ناسجیها و لها هر شیء از اشیاء که امروز بحضور فائز شد او بثمره وجود خود فائز حسب الأمر آن جناب هر یک را تکبیر برسانند و بکلمه قبول مسرور دارند البهّاء و الثناء و التّکبیر علی جنابکم و علی الذین فازوا بأيّام الله ربّ العالمین

مخصوص بعضی الواح منیعہ ارسال شد و از بعد ہم لو شاء اللہ ارسال میشود و بعضی از الواح بخطّ این عبد ارسال
شده و میشود

خادم

فی ۱۵ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۰۲

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

۱۵۲'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

جوهر حمد و لطیفه ثنا و ساذج شکر بساط اقدس اعزّ حضرت محبوبی را لایق و سزااست که اولیای خود را از کوثر اطهر زندگانی بخشید و بر خدمت امر قائم نمود تا بکمال روح و ریحان و استقامت کبری عالم را از نفحات بیان رحمن معطر نمایند اولئك عباد قد انزل الله ذکرهم و ثنائهم فی کتبه و زبره و صحفه و الواحه هم الذين ما منعهم شئون الخلق عن الاقبال اليه و القيام على خدمته يصلين عليهم الملاء الاعلى و اهل الجنة العليا و الذين يطوفون العرش في صباح و مساء سبحانك يا الهی و محبوبی و مقصودی اید اولیائک علی ذکرک و ثنائک علی شأن یرتفع به رايات امرک ای ربّ وفقهم علی خدمتک ثم انصرهم بجنود الغیب انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدير

عرض اینفانی خدمت آنمحبوب مکرم آنکه دو پاکت یکی باسم جناب محبوبی ملاً علی اکبر علیه بهاء الله و دیگری باسم جناب ابن اسم الله الاصدق علیهما بهاء الله ارسال شد انشاء الله آنمحبوب کمال جد و جهد را در وصول آن مبذول دارند هر چه زودتر برسد احبست عند الله از حق میطلبم که آنجناب را مؤید فرماید بر خدمت امر خود الحمد لله مؤید بوده و هستید و عنقریب آثار آن ظاهر خواهد شد انه لا یضیع اجر المحسنین از قبل عرض شده بود مکتوبی این خادم فانی در جواب دستخط عالی ارسال میدارد تعویق آن تا حال سبب خجالت شده و حال هم چنین اتفاق افتاد که این عبد در خارج سجن بارسال جواب مراسلات جنابین مذکورین مشغول بود و جواب آنمحبوب از قبل نوشته در شهر مانده و مجال هم نبود اینبعد تدارک آن نماید و ارسال دارد امید عفو بوده و هست انشاء الله دفعه دیگر ارسال حضور میشود دستخطی حضرت غصن الله الاکبر روحی و ذاتی و کینونتی لتراب قدومه الاطهر فدا مخصوص آنمحبوب مرقوم داشتند ارسال شد خدمت جمیع اولیا و دوستان آن ارض که از کوثر استقامت آشامیده‌اند و بافق امر ناظرند تکبیر معروض میدارم و از برای کل از حق جلّ اجلاله توفیق و تأیید میطلبم انه لهو المؤید الموفق العليم الحکیم و الحمد لله رب العالمین

خادم

فی ۲۹ جمادی الاولى سنه ۱۲۹۹

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو الله تعالى جلت عظمته و جلّ برهانه

حبّذا ید اراده حقّ جلّ جلاله مساعد و نجوم از ظلمت سماء سجن فارغ و بازغ و منیر و مشرق اگر سجن بسماء نامیده شده بآسی نه چه که محلّ اولیای حقّ واقع و للحقّ وارد و الی الحقّ راجع و من الحقّ ناطق حمد ساحت امنع حضرت مقصودی را سزاست که از سجن مخلصین آیّه مبارکه کلّ یوم هو فی شأن را تفسیر فرمود باسم سجن دوستان خود را بمقامی مرتفع نمود که السن عالم از ذکرش قاصر یعطی و یمنع و هو العلیم الحکیم یرفع حزناً بسلطان من عنده و یضع الآخرین انه علی کلّ شیء قدیر قدرتش از نار سرّ نور ظاهر فرماید و از نور نتیجه نار عصیان اهل عالم از رحمتش نکاهد و ایقان اهلش بر او نیفزاید اگر اسم کریمش اقلّ از سمّ ابره تجلّی فرماید آثار عصیان در امکان نماند و اگر اسم عدلش تجلّی فرماید قامتهای عالم از وزر عصیان خم مشاهده گردد اوست کریمی که از غفلت منع نعمت ننماید و از عاصی روزی بازنگیرد رحمتش چون فرات جاری و کرمش چون کلمه امرش نافذ و مسری له الحمد فی کلّ الأحوال و هو الغنی المتعال و بعد دستخطهای آن حبیب روحانی که بجناب عبد حاضر علیه بهاء الله مرقوم داشتند رسید و در ساحت امنع اقدس ابهی بشرف اصفا فائز هذا ما نطق به لسان ربّنا الرحمن فی ملکوت البیان قوله عزّ اعزازه و عظم مقامه

هو الناصر القدیر

یا ایّها المسجون فی سبیلی ان استمع ندائی انه یدکرک فی حین احاطته الاحزان من کلّ الأقطار انه اخرجکم من السّجن لیعلم الغافلون انّهم غیر معجزی الله انه یشّرههم فی هذا الحین بعذاب الیم لا تحزن من الذّین کفروا و اعرضوا سوف یرون ما قدّر لهم من لدن مقتدر قدیر لعمر الله لا ینفعهم حنینهم و بکائهم سوف یجدون انفسهم فی عذاب الله من غیر ناصر و معین انّ الغافلین استنصروا علینا بجنودهم و صفوفهم و سیوفهم و خیولهم و نحن استنصرنا علیهم بالله القویّ الغالب المقتدر القدیر قد حضر کتابک و قرأه من کان حاضراً لدى العرش اجنباک بآیات لا تعادلها ما فی العالم یشهد بذلك هذا الکتاب المبین قد ورد علیکم فی سبیلی ما ناح به قلمی و صاح من طاف حول عرشی العظیم طوبی لک و للذّین صبروا و شکروا فی البأساء و الضّرّاء الا انّهم من المقرّیین عند الله ربّ العالمین انّا ذکرناک و الذّین سجنوا من قبل بذکر یجد منه المقرّبون عرف البقاء کذلک قضی الأمر من لدى الله العلیم الحکیم خذ کتابی بقوّة من عندی انه یؤیّدکم و یقرّبکم انه هو الغفور الرحیم قد انزلنا الآیات و القوم هم لا یسمعون و اظهرنا البیّنات و النّاس هم لا یشعرون قد نبذوا العلم ورائهم مسرعین الی وهم مبین الذّی اعرض عن الله اذ ظهر بالحقّ و اتی بسلطان عظیم قل یا قوم اتّقوا الله و لا تجعلوا الوهم لأنفسکم ربّاً من دون الله ضعوا ما عندکم خذوا ما امرتم به من لدن علیم خبیر انّا ذکرناک و الذّین ذکرتم اسمائهم و کتبنا لکلّ واحد منهم ما یکون معهم فی عوالم ربّهم المشفق الکریم و نوصیهم بحفظ ما فازوا به انّ ربّک هو النّاصح الأمین

یا علیّ قبل اکبر قد رحب المنظر الأكبر بذكر الله و ثنائه و تقدیسه و تنزیهه و عظمته و کبریاؤه و ثناء اولیائه و اصفیائه و ادلائه و اودائه قد سمع المظلوم ندائک و حنینک و ما نطق به لسان فؤادک فی ذکر الله موجدک و مؤیدک و خالقک و رازقک و معینک ذکرتنی اذکرک شکرتنی اشکرک انّ ربّک هو الفیاض العزیز العظیم طوبی لک و للّذین ما اضعفتهم قوّة الاقویاء قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ من فی السموات و الأرض اولئک عباد وصفهم الله فی کتبه من قبل و من بعد و هم عباد اعترف لسان اولیائه بعلوهم و سموهم بقوله طوباهم افضل من طوبانا کذلک نطق لسان العظمتة فی هذا المقام العزیز المنیع البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الّذین فازوا بحفظ امانات الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ هذا المقام الرقیع انتهى

اشراقات شمس عنایت حقّ از کلمات درّیات واضح و مبرهن است قسم بمقصود من فی السموات و الأرض این کرّه در باره مسجونین نازل شد آنچه که هر ذی وجودی رجای حبس نمود و از حقّ جلّ جلاله در کلّ حین سائل و آمل که از این فیض محروم نمانند آنّه هو الفیاض الکریم لله الحمد کلّ خسارت بمعتمدین راجع و جمیع ربح بمقرّبین یعنی مسجونین این از بدایع فضل پروردگار عالمیانست اگر این عبد در ظاهر لیتنی کنت معکم نگفته ولكن قلب لازال به یا لیتنی ناطق بوده الحمد لله از جمیع جهات خبر فرح رسید کلّ از ورود در سجن محزون و از خروج از آن مسرور این نعمتی بود بجمیع امزجۀ عوالم معانی و بیان موافق رغماً للّذین کفروا بآیات الله مالک هذا اليوم العزیز البدیع تازهتر از کلّ ظهور رأفت و شفقت حضرت سلطان از لسان عظمت در خباء مجد مکرّر این کلمه شنیده شد فرمودند از حضرت سلطان معروف عظیمی ظاهر از حقّ تأیید و توفیق از برایش میطلبیم مشابه این کلمه علیا مکرّر نطق فرموده اند له الحمد و المنة حضرت سلطان را مؤید فرمود باین خیر بزرگ از حقّ میطلبیم باب حقیقت را بر وجهشان مفتوح نماید و بانوار آفتاب عدل منور فرماید آنّه علی کلّ شیء قدير

اینکه مرقوم داشتند نامه های متعدّد بنام حضرت خادم علیه من کلّ بهاء ابهه ارسال داشته اند و جواب نرسیده حال حضرت ایشان چند یومست اوّل طلوع بیستان توجّه مینمایند و بعد از غروب مراجعت گاهی بغرس اشجار و گاهی بقلع مشغولند از ده تا پانزده یوم اذن حاصل نموده اند ولكن بنظر حقیر نمیآید در جواب آن حضرت اهمال کنند و یا در جواب مطلبی توقف نمایند این مدّت هر چه از هر جا رسیده عرض نموده و جواب کلّ را فقره بفقره نوشته مع آنکه از جمیع جهات رسائل بمثل امطار وارد بقدر قوّه کوتاهی نشده اگر عنایت حقّ جلّ جلاله شامل نشود کجا میتوان از عهده این شغل عظیم خطیر برآمد با تأییدش جمیع مشکلیها آسان و من دون آن هر آسانی مشکل لله الحمد ذکر آن حبیب روحانی در ساحت امنع اقدس بوده و هست در ایّام سجن اولیا جواب گاه گاهی صادر و نازل و این نظر بحکمت بوده چه که وقتی این کلمه علیا از لسان مالک اسماء شنیده شد فرمودند تا در سجن هستند باقلاً واجب باید عمل نمود چه که اولیای الهی محاطند و معتدین بحسب ظاهر محیط حکمت بالغه ارسال الواح را تصدیق نمینماید الاّ علی قدر مقدور شاید باین جهت هم جواب بعضی از نامه ها تأخیر شده باشد در هر حال آنچه یک بار برسد کافیست چه که در هر بار کتابی ارسال شده و میشود از حقّ میطلبیم آنچه از الواح و صورت آن بر باد رفته جمع شود اهل ظلم غافلند و شئونات ظاهره بقسمی مغرورشان نموده که جز بمشتهیات نفسانیّه توجّه نداشته و ندارند هر عملی را عامل و هر عصیانی را تابع از حقّ جلّ جلاله میطلبیم آنچه را بظلم اخذ نموده اند یعنی آیات الهی بصاحبانش راجع شود

و اینکه در باره اخوان جناب آقا عبدالعظیم و آقا حیدر علیّ علیهما بهاء الله مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل لهما من ملکوت حکمة ربّنا العلیم الحکیم قوله عزّ یبانه یا علیّ قبل اکبر عظیم و حیدر در منظر اکبر بذكر مالک قدر فائز لعمری ذکرناهما بما لا یعادله ما یری فی الأرض و ما ستر فیها یشهد بذلک امّ الکتاب فی هذا المقام کبرّ علیهما من قبلی و ذکرهما بلسانی و بشّرهما برحمتی الّتی سبقت الافاق بگو امروز روزیست بر عظمتش حقّ در جمیع قرون و اعصار شهادت داده صحف و کتب و زبر کلّها بر فضلش ناطق و بر مقامش معترف و مقرّ دنیا را شائی نبوده و نیست باید در محبّت

الهی بمثابه نار مشتعل باشند و در معرفتش بمثابه نور باز و روشن بشانی که عرف استقامت متضوع باشد نفس مطمئنه و روح فارغ از کلمه مبارکه حق جلّ جلاله پرواز مینماید و فوق عالم سیر میکند نه قوت معتدین او را ضعیف مینماید و نه سطوت ظالمین او را از حق باز میدارد لکن نفس ذائقة الموت مردن یک بار است و زندگی ابدی در عقب یا لیت قومی یعلمون از حق میطلبیم ایشان را مؤید فرماید و موفق دارد با کمال حکمت مابین عباد مشی نمایند و بذکر و ثنای حق مشغول باشند آنچه پابنده است اینست که ذکر شد کان الله علی ما اقول شهیدا

جميع منتسبين را تكبير برسان و بطراز ذکر الهی مزین دار آنه مع كلّ ذاکر و كلّ مقبل و كلّ متوجّه و كلّ متمسک و كلّ متشبّث و كلّ ناظر الى افقه الأعلى و الذّرة العليا البهّاء الظّاهر من افق سماء فضلى عليهما و عليهنّ و على الذين تمسکوا بعروتي الوثقى و تشبّثوا بذيلي المنير انتهى له العناية و الجود و الکرم و له الفضل و العطاء على من فى العالم فى الحقيقة جميع متحیر چه که آفتاب فضل بشانی اشراق نموده که قطره‌ای از ذکر را یک بحر اجر عطا فرموده و ذره‌ای خیر را مکافات طراز خورشید بخشیده و این مخصوص عموم مشاهده شده و میشود و لکن امثال آن حضرت و بستگان ایشان فائزند بآنچه که ذکر و فکر از احصای آن عاجز و قلم قاصر من یقدر ان یصف من قام على خدمة من لا وصف له چندی قبل این عبد در حضور قائم و همچنین عبد حاضر علیه من كلّ بهاء ابهاه لسان عظمت خدمات ورقه ضلع آن حضرت و همچنین منتسبین آخری را ذکر میفرمودند این عبد شهادت میدهد که هیچ یک فراموش نشده‌اند خدمات كلّ عند مالک ازمنه علوم ظاهر و باهر و هویدا طوبی از برای نفسی که بخدمت فائز شد و بذکر حق جلّ جلاله مشرف این ذکر را مقامیست که بوصف درنیايد عمر مقصودنا و مقصودکم و محبوبنا و محبوبکم انّ البقاء يستحی ان ینسب الیه فى الحقيقة از برای ذکر حق جلّ جلاله مقامیست ادراک بآن نرسد و فهم انسان پی‌نبرد الا باعانتہ تبارک و تعالی این عبد خدمت كلّ سلام و تکبیر میرساند از حق میطلبد كلّ را فائز فرماید بآنچه لایق ایام اوست

و آنچه در باره حقوق مرقوم داشتند بعد از عرض در پیشگاه عرش رحمانی این کلمات باهرات از افق سماء الهی اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا علی قبل اکبر علیک بهائی الیوم بر هر نفسی ادای حقوق واجب و لازم اخذ آن را امر نمودیم در صورتی که بروح و ریحان واقع شود یعنی عباد رحمن بصرافت طبع و بکمال خوشی و خوشوقتی ادا نمایند اگر من دون این واقع شود اخذش لازم نه در سنین معدودات امنا را از اخذ آن منع نمودیم بعد نظر بمقتضیات حکمت ضرورت اقتضا نمود امر باخذ فرمودیم بشرائط مذکوره طوبی از برای نفسی که فائز شد بادای آن لعمر الله نفعش بخود نفوس راجعست لو هم یعرفون باید اخذ شود و بامر الهی صرف گردد جميع باید بآنچه ذکر شد عمل نمایند من غیر اذن تصرف در آن جائز نه مقصود از این بیانات آنکه هرج و مرج واقع نشود و امور از قانون الهی تجاوز نمایند ایادی امر باید در اجراء قانون و اصول احکام الهی ساعی و جاہد باشند تا كلّ باوامر الله مطلع و آگاه گردند

و آنچه جناب عظیم علیه بهائی داده بشرف قبول فائز طوبی له ثم طوبی له انا غفرناه و طهرناه فضلاً من عندنا ان ربک هو الفضل الکريم آنچه در باره آن جناب عمل نموده لدى الوجه مقبول بشره بهذا الذکر الحکیم و آنچه رسیده از حقوق محسوب گشته و این خدمت در کتاب از قلم اعلى مذکور و مسطور انتهى امروز روزیست هیچ عملی در او ضایع نشده و نخواهد شد اگر انسان تفکر نماید در آنچه در شأن عمل جناب عظیم نازل شده بمعرفت یوم و معرفت اولیا و مقام اعمال فائز میگردد آنچه در باره آن حبیب روحانی صرف نموده‌اند از حقوق محسوب شده الحمد لله الذى ائده على اداء حقوقه و اطاعة امره المبرم فى کتابه المبین

و اینکه در باره اخت علیها بهاء الله مرقوم داشتند قد فازت بأمر عظیم الحمد لله الذى ائدها و وفّقها على امر ذکره الملاء الأعلى و اهل الجنة العليا و الذين طافوا و يطوفون العرش العظیم ذکر اخت در الواح متعدده نازل خلعت هم مخصوص

ایشان ارسال شد امام وجه قدم مذکور بوده و هستند طوبی لها و لامرأة عملت فی سبیل الله ما ذكره القلم الأعلى فی مقامه الرقیع لله الحمد این کره اخوان آن جناب کلّ بعنایات مخصوصه فائز گشتند از حقّ سائل و آمل که کلّ را بر خدمت امرش تأیید فرماید و موفق دارد

و اینکه در باره لقا مرقوم داشتند بعد از عرض این کلمات عالیات از سماء اراده نازل قوله عزّ اعزازه این ایام در این ارض امور جدیده احداث شده لذا در اذن توقّف نمودیم و بعد هم بمقتضیات حکمت ربّانیّه عمل میشود جمیع را مجدّداً از قبل مظلوم تکبیر برسان لیقرّبهم الفرح و السرور الی مقام لا تحزنهم اعمال المعتدین و قباع الظالمین و نباح الملحدین من کان لله کان الله له این کلمه مبارکه نوشته شد تا اولیا ییقین مبین بدانند حقّ با ایشان بوده و هست و اگر در ظاهر لقا از برای بعضی حاصل نشود اجرش در کتاب از قلم وهّاب جاری و نازل این کلمه بشارتست از برای نفوسی که لله عمل نموده و مینمایند انتهی

اینکه در باره احبّای ارض طال و الف و شین و دیار اخری علیهم بهاء الله و عنایت و رحمته و الطافه مرقوم داشته بودند این تفصیل در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل لهم من سماء العظمة و الاقتدار قوله جلّت عظمته یا حزب الله فی الطّاء قد سمعتم النداء اذ ارتفع بین الارض و السماء ان استمعوه مرّة اخری من هذا المقام الأبهی الذی يطوفه الملاء الأعلى فی الغدوّ و الاصلال قد ورد علیکم ما ناح به الروح و صاح به القلم الأعلى فی مقام قدّسه الله عن الأوصاف بیشرکم اهل الفردوس و الجنة العلیا و سکان القصر فی العشیّ و الاشرار یا علیّ قبل اکبر کبر من قبلی علی وجوهم و ذکرهم بما نزل لهم من ملکوت بیان ربّک المختار قل ایاکم ان تخوفکم سطوة الذین یدخلون بیوتهم فی الاصل و فی الاشرار تسوقهم ملائكة العذاب الی بئس القرار انتم الذین سمعتم شماتة الأعداء و ما ناح به الروح و سلطان الرّسل فی اعلی الغرفات قد فزتم فی سبیلی بما انزله مالک الأسماء من قلمه الأعلى ان افرحوا بذلك یا اولی الأبواب كذلك انزلنا لکم الآیات فضلاً من لدنا لیجذبکم الی مقام لا تحزنکم اشارات الذین کفروا برّب الأرباب البهاء علیکم و علی من فاز بهذا الأمر الذی به نادت الأشياء الملك لله الواحد الغفار انتهی

و هذا ما نزل من سماء عنایة ربّنا المتعال لأهل الطّال قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

هو النّاطق المحیب

یا اهل طال علیکم بهاء الله الغنی المتعال مظلوم عالم در سجن اعظم محض فضل بشما توجه نموده جمیع امرا و علما و فقها و ادبا طالب این یوم و از حقّ در لیالی و ایام لقایش را طالب و آمل چون تیر اعظم از افق سماء ظهور طالع و لائح و مکلم طور ناطق و ذاکر کلّ محبوب مشاهده گشتند الا معدودی قلیل لعمر الله انه نطق بکلمة و انصعق من فی السموات و الارض الا عدّة احرف وجه الله المهیمن القیوم لله الحمد شما باین فیض اعظم و موهبت کبری فائز گشتید حال از حقّ بطلبید تا باستقامت کبری مؤید شوید در علمای شیعه و آن حزب تفکر نمائید کلّ عجل الله میگفتند چون امطار علم و عرفان از سحاب عنایت مالک ظهور نازل کلّ بنقمة الله راجع گشتند در اعمال آن فئه خبیثه تفکر نمائید شاید از بعد محفوظ مانید مجدّد بامثال آن اذکار از سبیل مستقیم و راه واضح مبین محروم نمائید البهاء علیکم و الرحمة لکم و علی من معکم انتهی

هذا ما نزل لأهل الألف و الشّین

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا حزب الله فی الألف و الشّین جناب امین علیه بهائی ذکر شما را از قبل نموده مجدّد جناب علیّ قبل اکبر علیه بهائی الّذی سجن لاسمی از بعد شما را ذکر نموده لذا قلم اعلیٰ بذکر شما مشغول از حقّ میطلبیم کلّ را مؤیّد فرماید بر آنچه در کتاب الهی از قلم ابدی جاری و نازل شده ایّام در مرور است و عنقریب ما فی الدّنیّا بفنا راجع و یقی لکم ما نزل لکم و یشهد لکم فی کلّ عالم من عوالم ربّکم ان اشکروا الله بهذا الفضل العظیم عنایت حقّ شامل بوده و فضلش با شما خواهد بود جهد نمائید تا فائز شوید بعملی که فنا او را اخذ ننماید و بدوام ملک و ملکوت پاینده ماند ذکر کلّ در ساحت اقدس بوده و خواهد بود البهّاء علیکم و علی من معکم و یحبّکم و هذا ما نزل لجناب محمّد

یا محمّد تفکّر نما در آنچه شده تا بر آنچه مشرکین تازه اراده دارند آگاه شوی فرقه شیعه که خود را اقدم خلق و اعظم عباد و اهذب نفوس میدانستند لدی الوجه از ادنیّ النّفوس و اشقیّ العباد مذکور گاهی بذکر وصیّ مغرور و هنگامی بذکر ولیّ مشغول وقتی به جابلقا و جابلصا و ناحیه کذب متباهی چه مقدار از نفوس که باین اوهامات کشته شدند و سیّد عالم بسیوف کذب آن نفوس شهید شد حال هم جمعی در ارض کاف و راء یافت شده‌اند و فرس ظنون را بسرج هوی آراسته و اراده جابلقا و جابلصا نموده‌اند اعاذنا الله و ایّاکم یا معشر المخلصین باری مجدّد آن کذبها بمیان آمده تا حین عارف نشده‌اند که الیوم یوم الله است و ذکری دون ذکر او محبوب نه آیا از گفتهای پیش آن حزب غافل چه ثمر بردند که این نفوس مجدّد اراده کرده‌اند افّ لهم و بما اکتسبت ایادیهم بحقّ جلّ جلاله متمسّک باش و از دوش فارغ و آزاد امروز کتب عالم نجات نمی‌بخشد الاّ بهذا الکتاب المبین اهل آن دیار را از قبل مظلوم تکبیر برسان که شاید از کوثر استقامت بیاشامند و از ما سوی الله بگذرند الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید انتهی و اینکه در باره اهل میم مرقوم داشتند و همچنین مسجونین کلّ لدی العرش مذکور و بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز جمیع را بشارت دهید و بعنایت الهی مطمئن نمائید و اما ما ذکر جنابک فی اهل السّین و الشّین بعد از عرض در منظر اکبر این آیات واضحات از سماء مشیّت مالک قدر نازل قوله عزّ ذکره و عزّت عظمته

هو الکتاب المبین

انه ینطق فی هذا الحین بما نطق لسان العظمة قبل خلق السّموات و الأرضین انه لا اله الاّ انا العلیم الحکیم یا اولیائی فی السّین ان استمعوا ندائی من شطر سجنی ثمّ اذکروا ما ورد علیّ و علیّ اولیائی من الذّین نبذوا الحقّ ورائهم مقبلین الی کلّ مشرک مریب قد منع العلّماء اهل الانشاء عن التّقرّب الی الله مالک الأسماء اذ اتی من السّماء بسلطان عظیم کذلک سوّلت لهم انفسهم الاّ انهم من الأخسرین فی کتاب الله ربّ العالمین قد ماج البحر الأعظم و انار افق البیان بشمس عنایة ربّکم المقتدر القدیر انا نوصیکم بما یرتفع به الأمر و بالأمانة الّتی ذکرناها من قبل امرأ من لدنا و انا الأمر العلیم قولوا یا قوم خافوا الله و لا تجحدوا الحقّ بما عندکم لعمر الله لا ینفعکم کتب العالم و لا صحف الأمم اتّقوا الله یا ملأ الأرض و لا تكونوا من الغافلین قد ظهر من کان مکنوناً فی حضرة العلم و مسطوراً فی کتب الله العزیز الحمید قد ارتفع التّعاق و ظهر ما اخبرناکم به من قبل انه هو الحقّ علّام الغیوب سوف یأتیکم ناعق بکتاب الفجّار لیمنعکم عن صراطی المستقیم مرّة یری بخضوع و اخری بمکر کبیر کلّ را از قبل وصیّت نمودیم و بناعق اخبار فرمودیم طوبیٰ از برای نفسی که ناعقین از او عرف استقامت کبریٰ بیابند بشأنی که فرائص شرک مرتعد شود و افتد منافقین مضطرب هر نفسی الیوم غیر ذکر الهی بذکری ناطق شد او لدی الله مردود بوده و هست بعد از زحمتهای زیاد و حمل شدائد و نفی دیار بدیار فی الجملة آفتاب ظهور اشراق نمود و

تجلیاتش احاطه فرمود جمعی از خلف ستر و حجاب بیرون آمده و باضلال اولیای حق کمر را محکم نمودند هر نفسی در ثمره اعمال فرقه فرقان تفکر نماید و همچنین در روایات کذبیه که ناس بیچاره را بآن روایات از صراط مستقیم منع نموده‌اند بهیچ وجه بآن نفوس تقرّب نمیجوید و هدیانات آن گروه را قابل اصغا نمیداند نسأل الله بأن یوفّقکم و یقرّبکم و یرزقکم خیر الآخرة و الأولى انّه علی ما یشاء قدیر یا اهل السّین قدر ذکر الهی را بدانید و بر لوح قلب بقلم استقامت ثبت نمائید تا از نظر نرود و سارقین و خائنین بآن راه نیابند انتهى
ما نزل لأولیاء الله فی السّین

هو الناطق الأمين

یا اهل السّین محبوب عالم شما را تأیید فرمود بر توجّه و اقبال و فائز نمود شما را بر عرفان امری که انبیا و مرسلین عرفان و لقایش را سائل و آمل بودند این فضل عظیمست و این مقام کبیر در حفظش جهد بلیغ لازم این روزیست که خلیل را بآن بشارت دادیم و کلیم را آگاه نمودیم و اشعیا و یوحنا و مسیح را بآن راه نمودیم و خاتم انبیا کلّ را بر عظمت آن اخبار فرموده اگر وصفش را از کتب الهی اخذ نمایند کلمه‌ئی باقی نمی‌ماند لکن عارفین بر این مقام مطّلع و آگاهند از اوّل امر تا حین جمیع بلاای ارض را لوجه الله قبول نمودیم در لیالی و ایّام قلم اعلی متحرّک و فرات رحمت از یمین عرش جاری چون عالم باین طراز بدیع مزین و جدید شد منافقین بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس ساعی و جاهد وصیّت قلم اعلی اولیای خود را آنکه بافق اعلی وحده ناظر باشند و گوش را از حکایات قبل و بعد مقدّس دارند تا باصغاء حقیقی فائز شوند نسأل الله ربّ العرش و الثّری بأن یوفّقکم و یقرّبکم و یرزقکم کوثر الاستقامة انّه علی کلّ شیء قدیر و بالاجابة جدیر انتهى این فانی از حقّ باقی سائل و آمل که اهل آن دیار را از ریح مختوم و عنایت حضرت قیوم محروم نفرماید و ایشان را مؤیّد فرماید بر استقامت کبری تا جمیع خائنین و ماکرین و ناعقین خود را از منع عاجز مشاهده نمایند انّ ربّنا الرحمن لهو القویّ القادر العلیم الحکیم و خدمت کلّ ذکر تکبیر و سلام منوط بجناب عالیست
ذکر امه الله مریم در ساحت امنع اقدس معروض هذا ما نزل لها من سماء عنایة ربّها الغفور

هو الذّاکر العلیم

یا علیّ قبل اکبر انّا نذکر فی هذا المقام من سمی یحیی و نبشّره بعنایات ربّه الغفور الرّحیم انّا ذکرنا الّذین اقبلوا الی الأفق الأعلى و شربوا ریح الوحی من ید عطاء ربّهم الکریم یا یحیی طوبی لک اخذت الکتاب بقوة من عند ربّک و نصیّک فی هذا الحین بحفظ هذا المقام العظیم و نذکر امتی الّتی زیّناها بطراز حبّی و سقیناها کوثر ذکر الجمیل انّها ذکرت ربّها حین الصّعود و ذکرناها فضلاً من عندنا و ادخلناها فی ظلّ سدرتی الّتی تنطق اوراقها انّه لا اله الاّ انا الفرد الخیر انّا غفرناها رحمة من لدنا و انا الغافر الحکیم انتهى

اینکه مرقوم داشتند اگر اذن حاصل شود بارض میم مخصوص تسلّی اولیای آن ارض توجّه نمایند عرض شد قوله تبارک و تعالی یا علیّ قبل اکبر این فقره بسیار محبوبست لازمست نفسی باین خدمت عظیم قیام نماید و مظلومان وادی ظلم را بنور عدل منور سازد تسلّی بدهد و بحر رحمتی که در قمیص لفظ نیاید از قبل حقّ بر آن مظلومان نثار نماید یا علیّ کلّ بعنایت حقّ فائز شدند و کلمه عفو از برای کلّ نازل بعضی را خوف اخذ نمود و سطوت ظلم مضطرب ساخت بلا عظیم بود و نار ظلم مشتعل و قلوب معتدین قاسی عمل نمودند آنچه را که قلم از ذکرش حیا مینماید و لکن عمر دنیا کوتاهست محزون نباشند چه

که آنچه واقع شده لله بوده و فی سبیل الله وارد گشته این عذاب در کام عشاق عذب بوده و هست لکن توجه آن جناب باید در آن ارض مشورت نمایند و بآن عامل شوند بسیار حکمت باید لثلاً یحدث ما حدث من قبل باید بکمال حکمت حرکت نمود ناس جاهل مترصد ضوضا بوده و هستند ولكن الله یحفظ عباده انه علی کل شیء قدیر بعد از مشورت اگر عازم شدند آن وجه را هم خرج سبیل نمایند کذلک امرناک ان ربک هو الامر العلیم الحکیم انتهى

لوحی از قبل مخصوص آن حضرت نازل و ارسال شد و همچنین لوح امنع اقدس دیگر نازل و در ارسال آن تأخیر رفت حال حسب الامر آن هم ارسال شد انشاءالله از بحر معانی مستوره در آیات منزله و الواح مبارکه بنوشند و بنوشاند هنیئاً لجنابک و لمن شرب من یدک کأس عطاء ربنا و ربک و دو لوح مذکور در ایامی که در حبس تشریف داشتند از سماء عنایت نازل فی الحقیقه فضل و عطا را احدی قادر بر احصا نه له الحمد فی کل الأحوال حضرت غصن اعظم و همچنین حضرت غصن اکبر روحی لهما الفداء تکبیر میرسانند و اظهار عنایت از قبل و بعد از ایشان ظاهر با حزن شریک بودند و با سرور شریک جمیع اهل سرادق عظمت و عصمت بآن حضرت و ورقه ضلع و اخت و منتسبین آن جناب از رجال و اماء تکبیر میرسانند و اظهار محبت میفرمایند فی الحقیقه این حبس جدید غیر حبسهای قبل واقع شد چه که مطلع حزن اکبر و همچنین فرح اکبر بود لله الحمد و المنه علی کل ما یفعل یضع و یرفع و هو المقتدر القدیر تعالی الذی کان محموداً فی فعله و مطاعاً فی امره و هو العزیز الحکیم السلام و التکبیر و البهاء و الذکر و الثناء علیکم و علی من معکم و علی من شرب ریح الوحی منقطعاً عن الذین کفروا و غفلوا و اشركوا و اعرضوا عن الله المقتدر العلیم الخیر

حسب الامر باین جناب اصدق المقدس تکبیر برسان تأخیر جواب عرایض او سبب انقلاب این ارض بوده از حین انقلاب ارض طاء تا حین در این ارض گفتگو بمیان آمده از هر چیزی تفحص مینمایند و همچنین جواب عرایض جناب میرزا اسدالله علیه بهاء الله انشاءالله در این ایام میرسد و اهل جناب حرف عین و همچنین اصحاب آن ارض را از قبل مظلوم مجدد تکبیر میرسانی و بعنایات حق جلّ جلاله بشارت میدهی بگو حقیقت شما بمثل آفتاب واضح و هویدا شد چه که تا الیوم یعنی از اول ابداع تا حین بر اهل حق وارد شده آنچه بر شما وارد شد آنها گواه شما هستند و شما گواه آنها و حق گواه هر دو یا علی قبل اکبر علیک بهائی و عنایتی باید کل بحکمت عمل نمایند و بآن متمسک باشند معنی حکمت را القا نما تا کل به ما امروا به من عند الله عامل شوند اینست خیر عظیم البهاء و التکبیر علیهم و علی عباد الله الراسخین

* * *

جذبا

محبوب مکرم جناب آقا میر محمد حسین بک علیه بهاء الله و عنایت ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حبذا یوم الله ظاهر و عرف قمیص متضوع و سدره ناطق امروز از حقیقت اینکلمه علیا ظاهر العزّه و القدرة و العظمة لمن اتی بالحق بجنود الوحی و الالهام در جمیع احوال آیات الهی نازل و بیناتش ظاهر امروز روز توحید خالص است لله الحق جلّ جلاله چه که یوم یوم اوست و لا یدکر فیهِ الا هو رغماً لأهل البیان الذین نذوا ما امروا به فی کتاب الله مالک الأسماء و فاطر السماء بقدّم اول راجع شده اند لعمر محبوبنا و محبوب من فی الأرض و السماء پست تر از حزب شیعه مشاهده میشوند در آنی تفکر

نمودند آیا ثمر آنقوم چه بود و حاصل عقاید و اعمالشان چه جز آنکه فتوی بر قتل سید عالم و اولیای الهی دادند و بر منابر و مساجد بسب و لعن مشغول فضّل الله فاهم و الصلوة و السلام على اولیاء الله فی هذه الايام نفوسیکه اسماء ایشان را منع نمود و اعراض و اعتراض قوم ایشانرا از توجّه بازداشت باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمودند ایشانند نفوسیکه کتب قبل و بعد بذکرشان ناطق و بر مقامشان گواه صدهزار طوبی از برای آن نفوس که بحق ناظرند و از غیرش منزّه و مقدّس و مبرّا علیهم سلام الله و تکبیره و رحمة الله و فضله اسأل الله بهم ان يجعلنى و اولیائه قائمین ثابتین راسخین على شأن لا یمنعنا نفاق کلّ ناعق و مکر کلّ ماکر غدار

و بعد یا حبیبی چندی قبل نامه آنجناب رسید عرف توجّه و اقبال و استقامت از او متضوّع بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی نموده حضرت و عرضت تلقاء الوجه فلما تمّ نطق لسان العظمة بما لا یعرف بذکری و ذکر امثالی اسأله فیکلّ الأحوال بأن یؤیّدنی على حفظ ما ینطق به لسان العناية فیملکوت البیان قوله تبارک و تعالی بسمى الناطق فی السّجن الأعظم انه یهدی الأمم الى الله مالک القدم و یقرّبهم الیه فضلاً من عنده و هو الفضل الکریم

یا ایّها الناظر الى الأفق الأعلى قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه تلقاء الوجه و انزلنا لک ما تجد منه عرف عنایتی الّتی سبقت من فی السموات و الأرض یشهد بذلك أمّ الکتاب فیهذا المقام الرقیع وجدنا منک عرف حبّی و الاستقامة على امری طوبی لک و لمن فاز بهذا المقام العظیم فانظر ثمّ اذکر ما نطق به اهل البیان الّذین اعرضوا عن الحقّ و کفروا بالله ربّ العالمین یدعون الایمان بنقطة البیان و کفروا بالّذی ارسله بالحقّ و جعله مبشّراً لهذا النّبا الّذی به اضطربت ارکان العلماء و اخذت الزلازل کلّ القبائل الا من شاء الله ربّک العزیز الحمید لم ادر بأی برهان آمنوا بالله من قبل و بأی امر اعرضوا عن هذا الأفق المنیر

بلسان پارسی ذکر میشود تا کل بیابند و بر خدعه و مکر و غفلت نفوس مشرکه آگاه شوند سلطان وجودیکه معادل جمیع کتب الهی بل ازید از ملکوت مشیتش نازل چنانچه عالم را احاطه نموده او را انکار نموده‌اند و بگمان خود خود را از اهل ایمان می‌شمردند لعمر الله نقطه بیان از ظلم آن نفوس بنوحه و ندبه مشغول است امروز حقّ جلّ جلاله در اثباتش بهیچ امری محتاج نه آنکه یستدلّ بما انزل من عنده و اظهر من لدنه دوستان آن ارض را تکبیر برسان و بعنایت و الطاف حقّ جلّ جلاله بشارت ده سوف تقرّ عیونهم بما وعدهم الله انه هو ارحم الراحمین و المهیمن على من فی السموات و الأرضین انتهى

صدهزار حمد و شکر مقصود عالمیان را که دوستان خود را از عرف محبت یکدیگر مسرور می‌فرماید و همّ و غم را بی‌هجت و ابتهاج تبدیل مینماید یک کلمه که از قلب طاهر پاک ظاهر میشود عالم خلق را تربیت مینماید و به شطر دوست میکشاند له الحمد و المنة فیکلّ الأحوال و از او سائل و آمل که آنجناب را از اعلام منصوبه محسوب فرماید و بشأنی توفیق عنایت نماید که از برای احدی مجال اعراض و اعتراض نماند ناله این عبد و حنینش از نفوسی است که آفتاب را مشاهده مینمایند و بر ستر آن همّت گماشته‌اند و بنفسه الحقّ بیم آنست مجدّد بظنون و اوهام قبل خلقرا محجوب نمایند و هزار و دویست سنه دیگر بل ازید بمجادله با یکدیگر مشغول شوند امید آنکه حزب الله ناس را حفظ نمایند جاهلانرا آگاهی بخشند و غافلان را متنبّه سازند طوبی لمنصف انصف فیما ظهر و ویل للغافلین و التّارکین

اینکه در باره علیا مخدّره معظمه ورقة الفردوس علیها بهاء الله الابهی مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة جمیع اهل عالم از برای عرفان نفس حقّ و خدمت امرش خلق شده‌اند و لکن حبّ زخارف و اشتغال بآن کل را از عنایات مخصوصه حقّ جلّ جلاله منع نموده و محروم ساخته بشأنیکه در اداء حقوقیکه بنفس حقّ راجعست متوقّفند و حال آنکه ثمره‌اش بخود آن نفوس راجع طوبی از برای نفوسیکه بنار محبت مشتعلند و بما نزل فی الکتاب عامل تا حین بقدریکه در نصرت امر صرف شود مؤیّد نشده‌اند لعمری کل غافلند الا من شاء الله چه اگر بر مقام اعمال این ایام مطّلع

شوند جان رایگان اיתار نمایند تا چه رسد باموال فانیه انتهی این خادم فانی از حقّ میطلبید جمیع را مؤید فرماید تا کلّ حجابات را خرق نمایند و بر خدمت امر قیام کنند

و اینکه مرقوم داشتند امر صادر شود بر تسلیم حقوق الی الورقة علیها بهاء الله و عنایتی حسب الامر باید نفسی عباد را لله متذکر نمایند که شاید بر اداء حقوق موفق شوند و تحصیل مقام عالی و اجر باقی نمایند نزد امینی جمع شود و اخبار نمایند تا بارادة الله عمل شود و از آنجوه مقداریکه بحضرت ورقه علیها بهاء الله از قبل میرسید برسانند و تفصیل را بنویسند امید هست که وراثت حضرت میرزای مرفوع علیه بهاء الله و رحمته موفق شوند و بر اثر قدم والد مشی نمایند حال که بعضی محجوب و بعضی متوقف و بعضی متدنند امید هست که نیت خالص آنمرفوع مرحوم سبب و علت فیوضات کلیه گردد و ابنا را از اجر جزیل و خلق جمیل و انفاق فی سبیل الله محروم نفرماید از حقّ میطلبیم ایشانرا مؤید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع کلمه است انشاءالله حزب الهی موفق شوند بر آنچه در کتاب نازل شده

و اینکه در باره نهال بستان عرفان و اوراق سدره محبت رحمن علیهم بهاء الله که بآنجناب منسوبند مرقوم داشتند در پیشگاه حضور عرض شد و بشرف اصغا فائز هذا ما نزل للابن ولی آقا علیه بهاء الله

هو المشرق من افق سماء البیان

ذکر من لدنا لمن فاز بأنوار الملكوت اذ اتی مولی الجبروت بسلطان مبین قل سبحانک یا من باسمک ماجت بحار الحکمة و العرفان و بنور وجهک اشرق افق البرهان اسألك بألم الكتاب و نفحات وحیک فی المآب بأن تجعلنی مؤیداً بتأییداتک و مستقیماً علی امرک و ناظراً الی افقک و ناطقاً بثنائک بین عبادک لک الحمد یا الهی بما اظهرتنی فی ایامک من صلب احد من اولیائک اسألك بقدرتک و قوتک ان لا تجعلنی محروماً عما عندک و لا تخیبنی عما قدرته لأصفیائک و امنائک انا الذی اعترفت یا الهی بوحداثیتک و فردانیتک و بما انزلته فی کتابک لا اله الا انت المقتدر المهیمن علی ما کان و ما یکون انتهی و هذا ما نزل للبت علیها بهاء الله

بسمی المقدس عن الأسماء

یا ورقه ندای الهی را از طور معانی بشنو از اول خلق عالم تا حین چنین ندائی مرتفع نشده لعمری بندائی الأحلی انجذب من فی السمآء و سکان ملکوت الأسمآء طوبی از برای امیکه ترا شیر داد و از برای اییکه ترا تربیت نمود قدر و مقامش را بدان چه که اوست واسطه وجود تو و اوست سبب اقبال تو جمیع عالم طالب و چون انوارش از افق ظهور لامع و ساطع کل اعراض نمودند و تو از اوراقی محسوبی که در صحیفه حمرا از قلم اعلی مذکورند قدر اینمقام اعلی را بدان و حقّ جلّ جلاله را شاکر باش البهآء علی اییک و امک و علیک و علی اللآئی آمن بالله المهیمن القیوم و هذا ما نزل لبنت اخری علائیه علیها بهاء الله

بنام دوست یکتا

امروز هر نفسی بمعرفت حقّ جلّ جلاله فائز شد او از اهل فردوس اعلی در کتاب مذکور و مسطور و هر نفسی غفلت نماید او از اهل سجین در کتاب مبین طوبی از برای نفسیکه دنیا او را از مالک وری منع نمود لعمر الله او اگر از اوراق است از

اقوى الرجال محسوب و اگر از اضعف عباد است از ابطال عند غنى متعال معروف طوبى لورقة ما منعها ارياح عاصفات عن الله ربها از حقّ ميطلبيم اهل آن بيت را بر امرش مستقيم فرمايد و باسمش معروف اوست مقتدريكه ضوضاء عالم و ظلم امم او را منع ننمايد اراده اش قاصم اراده هاى عالم و مشيتش قاطع مشيات انه لهو الفرد الواحد المقتدر القدير انتهى و هذا ما نزل للأخت عليها بهاء الله

هو المقتدر على ما اراد و يريد

كتاب انزله المظلوم فى السجن الأعظم و فيه يذكر امة من امائه و ورقة من اوراقه لتأخذها حلاوة بياني و تقرّبها الى ملكوتى العزيز المنيع انا ذكرناك بهذا الذكر البديع نسأل الله بأن يجعله كنزاً لك عنده انه على كلّ شىء قدير و هذا ما نزل للأخت اخرى عليها بهاء الله

هو الناطق العليم

سبحان من انزل الآيات و اظهر البيّنات و نطق فيكلّ شأن انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد سمع كلّ شىء نداء ربّه و القوم هم لا يفقهون انا اظهرنا ما كان مكنوناً فى العلم و مخزوناً فى كتب الله مولى الوجود طوبى لأمة فازت بالايمان و آمنت برّبها اذ اتى بسطان مشهود خدى كتاب الله بقوة من عنده ثم اشكرى ربك العزيز الودود كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتذكرى ربك مالک اليوم الموعود و هذا ما نزل للضلع عليها بهاء الله

هو الناظر من افق الملكوت

كتاب انزله مالک الملوك و فيه يذكر امائه اللّائى آمن بالله الفرد الخير قد خلقنا كلّ شىء لاصغاء ندائى و عرفان نفسى المهيمنة على من فى السموات و الأرضين من الناس من فاز بالعرفان منقطعاً عن الامكان و منهم من اتّخذ الشيطان لنفسه ربّاً من دون الله الا انه من الصّاغرين فى كتاب الله العلّى العظيم خدى كتاب الله بقوة من عنده ثم اشكرى ربك العزيز الحميد انا ذكرنا كلّ عبد اقبل الى الله و كلّ امة اقبلت الى افقه المنير البهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على كلّ امة ما منعها شبهات العلماء و لا اشارات المعرضين انتهى عنایت حقّ جلّ جلاله بمقاميست كه جميع السن عالم از شكرش عاجز و قاصر ولكن عباد غافل از اينمقام بلند ارجمند آگاه نه باوهم خود مشغول يا حبيب فؤادى فى الحقيقه عالم از نار ظنون و اوهم سوخته و خلق را از حقّ منع نموده امروز يك كلمه كه از قلم اعلى در باره نفسى جارى و نازل او بعنايت سرمدى فائز است اكثرى از خلق از عرفان اينمقام بى بهره و بى نصيب مع آنكه كل ميدانند جز حقّ جلّ جلاله معين و ناصر نبوده و نخواهد بود عنایت و آثارش عالم فانى را بطراز باقى مزین فرمايد در جناب مستوفى مرفوع عليه بهاء الله ملاحظه فرمائيد در دنيا بسيار زحمت كشيد اولادش را بر چشمهائش ترجيح ميداد معذلك بعد از او قدر و مقام او را ندانستند و بر قدمش مشى نمودند لعمر مقصودنا آنچه با اوست و سبب فوز ابدى او آياتى بود كه از قلم اعلى مخصوص او نازل شد بيك آيه آن هزار وارث و صدهزار اولاد معادله نمينمايد علاوه بر الواح منيعه يك لوح اقدس در زيارتش نازل لعمر الله لا يعادله شىء من الأشياء از حقّ ميطلبيم اولاد ايشانرا هم مؤيد فرمايد كه شايد از بحر حيوان محروم نمانند و از فضائل پدر قسمت برند انه على كلّ شىء قدير

اینکه در باره مخدّره مرفوعه مبروره والده علیها بهاء الله و عنایتہ مرقوم داشتید عرض شد هذا ما نزل لها من ملکوت مشیّة ربّنا العلیم الخبیر

هو الغفور الکریم

سبحانک یا من باسمک امطرت السّماء و نبت الأرض و اشرقت الشّمس و ظهرت الأسرار و برزت الآثار اسألك ببحر رحمتک و نفحات وحیک و ظهورات آیاتک بأن تغفر امتک الّتی صعدت الیک و ارادت فضلك و جودک و مواهبک و الطافک ای ربّ فأنزل علیها من سحاب الکرّم ما ینبغی لفضلك یا مالک القدم ایربّ هذا یومک و فیه هاج عرف قمیص جودک و تضوّعت رائحة بیانک اسألك بأن تفعل بها ما ینبغی لک و لأیامک و یلیق لعزّک و سلطانک أنّک انت الّذی لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر لا اله الا انت المقتدر الغفور الکریم انتهى لله الحمد مخدّره مرحومه را از جمیع جهات رحمت الهی احاطه نمود ینبغی لنا ان نشکره فی کلّ الأحوال و نحمده فی الغدوّ و الآصال و همچنین ذکر صعود جناب ملاّ محمّد حسن علیه بهاء الله تلقاء عرش رحمانی باصغا فائز هذا ما نزل له من سماء الفضل و العطاء قوله تبارک و تعالی

بسمی الّذی به ماج بحر الغفران فی الامکان

سبحان الّذی انزل الآیات بالحقّ و اظهر الدّلیل و اوضح السّییل و نطق و انطق الأشياء علی أنّه لا اله الا هو المهیمن القیوم شهد الله أنّه لا اله الا هو و الّذی اتی بالحقّ أنّه مالک الظّهور و مکلم الطّور و المذکور فی کبد البهّاء بالسّرّ المستور و المرقوم من القلم الأعلى فی الفرقان و الانجیل و التّوریه و الزّبور به ظهر الصّراط و نصب المیزان و نفخ فی الصّور و رجع کلّ امر الی الله مالک یوم النّشور

ان یا قلم اذکر من سمّی بالحسن بذكر يتضوّع منه عرف عناية الله ربّ ما کان و ما یكون طوبی لک یا حسن بما شهدت بما شهد الله قبل خلق السّموات و الأرض و اعترفت بما اعترف به لسان العظمة فی مقامه المحمود اشهد أنّک اقبلت الی الله اذ اعرض عنه العباد و اجبت مولاک اذ ارتفع النداء بین الأرض و السّماء انت الّذی فزت بلوح الله و ذکره و ایّام الله و ظهوره طوبی لک و لمن تقرّب الی رسمک و زارک بما انزله الرّحمن من سماء الايقان أنّه من المحسنین فی کتاب الله ربّ الملک و الملکوت انت الّذی زینک الله بنور الايمان و غفرک فضلاً من عنده و ادخلک فی الجنّة العلیا و سقاک کوثر العطاء باسمه المهیمن علی الغیب و الشّهود

سبحانک یا مالک الاسماء و فاطر السّماء تعلم و ترى أنّه سمع ندائک و اقبل الی افقک و اشتعل بنار حبّک فی ایّام فیها اعرض عنک العلماء و العرفاء و الأدباء ایربّ زینّه بطراز الغفران بین اهل الجنان و نورّه بنور الموهبة و العطاء یا من فی قبضتک ناسوت الانشاء و ملکوت البقاء لا اله الا انت المقتدر المهیمن العزیز العظیم الحمد لله العلیم الحکیم انتهى طوبی له و نعیماً له و هنیئاً له فائز شد بآنچه که این عبد و ملاّ مقرّبین و مخلصین آنرا راجی و آملند قسم بآفتاب افق بیان این ایّام موت بسیار محبوبست اگر باثر قلم الله فائز شود ولكن زندگی را هم این خادم بسیار طالب چه که شاید خدمتی از او ظاهر شود که لایق و قابل ذکر باشد شهادت میدهم این خدمتی که باین فانی راجعست عظیم و بسیار عظیمست از حقّ جلّ جلاله توفیق میطلبیم و از آنجناب هم التماس دعا مینمایم که شاید موفق شوم و از عهده برآیم

و اینکه در باره جناب ابوطالب بیک و جناب خلیل آقا علیهما بهاء الله مرقوم داشتند چند شهر قبل جناب آقا عزیزالله علیه بهاء الله و عنایتہ نوشته بودند که جناب ابوطالب بیک چندی قبل قصد طبس نمودند و جناب میر علیه بهاء الله الأبھی او را تبلیغ نموده و بشرف ایمان فائز گشته و او جناب خلیل آقا را و این تفصیل از قبل در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد و دو لوح مخصوص ایندو از قلم اعلی نازل و نزد جناب آقا عزیزالله علیه بهاء الله ارسال شد که برسانند و این کره هم که عرض شد اینکلمات عالیات در باره این دو نازل قوله تبارک و تعالی

بسمی المشرق من الأفق الأعلى

یا میر انّ القدير يناديك فيهذا الحين الذي استوى على سرير الایقان و يدع الكلّ الى افقه المنير اذكر من سمّی بأیطالب الذي اوضحت له السبيل و دعوته الى الله الفرد الخبير انا ذكرناه من قبل بلوح لاحت من افقه شمس عنایة ربك المشفق الكريم طوبى لك بما سقيته كوثر العرفان و عرفته سبيلي المستقيم انا نوصيه بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر البديع و نذكر الخليل الذي اقبل الى الجليل في يوم اعرض عنه كلّ جاهل مريب انا ذكرناه و الذين آمنوا بما يجد منه المقربون عرف عنایة ربهم العزيز الحميد طوبى از برای ابوطالب که سلاسل قوم را در يوم الهی باسم حضرت قیوم شکست و بافق اعلی توجه نمود اهل طریق در اینظهور اکثری غافل مشاهده گشتند طوبی از برای نفسیکه بعرفان مکلم طور فائز شد نسأل الله بأن يوفقه و يقربه و يؤيده على محو ما سمع من قبل و صحو ما يسمع اليوم من شطر السجن الذي اشرقت من افقه شمس البيان امراً من لدن مقتدر قدیر البهاء المشرق من افق سماء فضلی عليك و عليه و على الخليل و على كلّ ثابت راسخ مستقیم انتهى اینفانی از حق سائل و آمل که ایشانرا مؤید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع امر اوست امروز استقامت از اعظم اعمال لدى الله مذکور چه که شیاطین بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس مقدسه ساعی و جاهدند مع آنکه از اصل امر بیخبر و غافلند این عبد هم خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و از برای هر یک توفیق و تأیید میطلبد

اینکه در باره حضرت افنان جناب آقا سیّد علی علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتند ایشان و حضرت افنان کبیر و اخوی و امّ و اخت و بنین اخت و من معهم حال در جوار ساکن و این کره کره سیم است که حسب الاذن بسجن فائز و در ظلّ سدره مستریح قد جعل الله التوفيق رفيقهم و اسکنهم فی جواره و رزقهم ما کان مسطوراً من القلم الأعلى و مذکوراً فی کتب المرسلین اینفانی تبلیغ ذکر آنحضرت را نمود و ایشانهم بذكر آنجناب ناطق حاملین و طائفین و مهاجرین و مسافرین کل سلام و تکبیر میرسانند حبداً هذا المقام العزيز المنيع لازال اینبعد از محبوب بیزوال مسئلت نموده که آنحضرت را تأیید فرماید بر تألیف قلوب و اشتعال نفوس بنار محبة الله و کل موفق شوند بحکمت هذا امر من لدى الله با کمال شوق و اشتیاق و شعف و اشتعال متمسک باشند و متشبث این فضلی است از برای ضعفا باید اقویا ملاحظه نمایند البهاء و الذکر و الثناء على حضرتکم و على من معکم و على الذين اعترفوا بما اعترف به لسان العظمة انه لا اله الا هو العزيز المحبوب

عرض دیگر ذکر مرفوع مبرور جناب آقا محمّد علی علیه بهاء الله که در جدّه صعود فرمودند در دو مقام از قلم اعلی نازل یکی در لوح مخدّره امّ ایشان و آخر در لوح جناب ملا غلامحسین قد فاز بما کان امل الخادم و آمال المقرّبین

خادم

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

* * *

هو الله المقتدر القيوم

حرّك يا عبد هذا القلم السّنا على هذا اللّوح الدّرّي البيضاء ليحكى عمّا يغنّ الرّوح في قلبك من الحان الهويّة في هذا الجنّة البديعة على هذا الدّوحة الصّمدية لتستبشر بذلك عباد مكرمون الذين فيهم غرس شجرة الرّبّاني و اشرفت شمس الصّمداني و النور السّبحاني و الظّهور القدماي و بهم فجّرت عيون الالهية و استورقت سدره العمائية و اثمرت ورقة الكافورية و منهم استقرّ جوهر الهويّة على عرش القدم و تغرّد الورقاء في هيكل المكرّم و طلعت انوار الصّبح من شمس الهويّة في قصص المفخّم و بهم ظهرت الموجودات و اليهم اعادت و منهم طلعت الممكنات و اليهم رجعت و بهم ليس هيكل الفناء رداء البقاء و تنوّب جوهر الفقر قميص الغناء و ساذج الدّلّ ثوب الكبرياء

فسبحانك اللهم يا الهى لم ادر ما اذكرك حينئذ اذكرك بما تنطق في صدرى او بما تلهم في قلبى او اذكرك بما وفيت بعهدك فى حقّى و حقّ عبادك كما وعدت من قبل فى محكم كتابك و متقن آياتك قلت و قولك الاحلى و وعدك الصّدق فى ملكوت الاعلى يوم يغنى الله كلّ من سعته اشهد حينئذ بين يديك بانك وفيت بكلّ ما وعدت و اديت بكلّ ما حتمت و قضيت كلّما ثبتّ بحيث جعلت كلّ شئى مكمّن غنائك و معدن افضالك فيما عرفتهم مناهج امرك و سبل احكامك و جواهر حكمتك و ساذج علمك و معانى آياتك و كشفت عن وجهك براقع الجلال ليشهدن الكلّ من انوار الجمال فى هيكل ذكرك و قمص عزّك و جوهر علمك و مخزن وحيك و معدن امرك و مكمّن نورك حتّى استغنيت به عن دونه و استكفيت به عن كلّ ما سواه و استفرغت به عن كلّ من فى السّموات و الارض بحيث كلّ العباد يطلبون قربك و جوارك و الطّوف فى كعبة ذاتك و الورود فى حرم لقائك ولكن انّى فوعزّتك ما عرفت بعدك حتّى اطلب قربك و وصالك و ما شهدت فراقك لكى اتمنّى و صلك و لقائك فما ظنّى بك يا الهى و ما همّ العباد اليك يا محبوبى لانك كنت قائماً فوق كلّ شئى و باقياً على كلّ شئى فاستلك حينئذ بشمس ازليّتك و انوار عزّ قدس ربوبيّتك بان تجعل هؤلاء من آيات عزّ سلطنتك و من اثمار شجرة فردانيّتك و من اوراق سدره كينونتك ثمّ اشتعل يا الهى فى قلوبهم سراج محبّتك و مشكوة عنايتك و مصباح ولايتك لتحرق اكبادهم شوقاً للقائك و حبّاً لوصالك و طلباً لزيارة جمالك اذ هذا شأن لم يكن فى الملك شأن اعظم من ذلك و لتحركهم ارياح القدس عن شمال الحديّة الى يمين الاحديّة ليقدروا على الصّعود الى رفرف العماء خلف سرادق المجد فى ملكوت السّنا و جيروت البقاء فى حديقة الكبرى عند قميص العلى فى هيكل الاعلى ثمّ استقرّهم يا الهى على مقام اللّذى خلقت لهم بهم بانفسهم ثمّ البسهم من خلع هدايتك و قميص اللّذى نسجته من ايدى قدرتك و انامل عزّتك ثمّ اثبت يا الهى على الواح قلوبهم من قلم الامضاء ممّا ينبغى لاهل القضاء و انك فعّال لما تشاء و انك انت على كلّ شئى قدير ١٥٢

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب میرزا ابوالقاسم علیه بهاء الله

بسمه المهیمن علی الاسماء

حضرت خاتم انبیا روح ما سواه فداه از مشرق امر الهی ظاهر و با عنایت کبری و فضل بیمنتھی ناس را بکلمه مبارکه توحید دعوت نمودند و مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرک نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیا در جنت علیا نوحه نمودند در انبیای قبل تفکر نما هر یک باعراض قوم مبتلا گشتند بعضی را بجنون نسبت دادند و برخی را سحر گفتند و حزبی را کذاب بمتابۀ علمای ایران سالها از حق جلّ جلاله ظهور این ایام را میطلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت کل اعراض نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند آنک اذا سمعت تغرّدات حمامة یبانی علی اغصان دوحه عرفانی قل

الهی الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بان لیس لک شریک فی ملکک و لا شبیه فی مملکتک اسئلک بامواج بحر قدرتک و اشراقات انوار شمس احدیتک بان تحفظنی من شرّ اعدائک و تقرّبنی الیک ای ربّ ترانی مقبلاً الی افقک معرضاً عن دونک اسئلک بنار سدرتک و نور امرک ان تکتب لی ما کتبه لاصفیائک انک انت المقتدر الغفور الکریم لا اله الا انت العلیم الحکیم

* * *

هو السّامع البصیر

حضرت رحمن انسان را بینا و شنوا خلق فرموده اگرچه بعضی او را عالم اصغر دانسته اند و لکن فی الحقیقه عالم اکبر است و مقام و رتبه و شأن هر انسانی باید در این یوم موعود ظاهر شود

قلم اعلی در کلّ احیان بکمال روح و ریحان اولیای حقّ را ذکر نموده و متذکرّ داشته طوبی از برای نفسی که شئونات مختلفه دنیا او را از مطلع نور توحید منع ننموده باستقامت تمام باسم قیوم از ریح مختوم آشامیده آنه من اهل الفردوس فی کتاب الله ربّ العالمین

انشاء الله حلاوت بیان رحمن را یبایی و باستقامت کبری بر امرش ثابت و راسخ و مستقیم مانی آنه یحفظک و یقرّک و یسقیک و یددیک الی صراطه المستقیم لا اله الا هو العلیم الحکیم

* * *

جناب آقا میرزا اسدالله ابن نجّارباشی علیه بهاء الله

بنام دوست یکتا

حقّ جلّ جلاله اهل عالم را بحیات دائمه میخواند و لکن عباد او را بظنون و اوهام غفلت بشأنی ناس را احاطه نموده که در لیالی و ایام بغیر حقّ مشغولند و شاعر نیستند در کلّ حین عذاب مبین از برای خود مهیّا مینمایند عنقریب ثمرات اعمال خود را مشاهده کنند و بر خسران خود گواهی دهند طوبی از برای نفسیکه زخارف فانیه و الوان مختلفه و اقتدار فراعنه او را از مطلع نور احدیه منع نمود بحقّ متمسک و باو متشبّث از حقّ میطلبیم عباد خود را محروم نسازد و از رحیق مختوم قسمت عطا فرماید

* * *

ضلع جناب ابوالحسن الذی هاجر

بنام دوست مهربان

حقّ عزیز میفرماید ای کنیز من ذکرت لدی العرش مذکور و لسان الهی باین لوح ناطق تا از بدایع فیوضات رحمت محیطه اش مسرور شوی و بعنایتش مطمئن در کلّ احیان بذکر محبوب امکان مشغول باش و از دوش فارغ آنچه مقصود از آفرینش بوده عرفان الله است الحمد لله بمعرفتش فائز شدی و از بحر محبتش آشامیدی این نعمت بزرگ را غنیمت دان و سهل مشمر و از سارقین و منکرین و شیاطین حفظش نما چه که لؤلؤ ثمین را سارقین از کلّ جهات در کمین بوده و خواهند بود انشاءالله بتأییدات اسم اعظم الهی مکنون و محفوظش داری

* * *

هو المبین الحکیم

حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علّت بغضا نمائید این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده

ای اهل بهاء کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناری است عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد در محاربه واقعۀ بین دولت علیّه و روس ملاحظه نمائید طرفین از جان و مال گذشتند چه مقدار قریه ها کأن لم یکن مشاهده شد

مشکوة بیان را این کلمه بمثابۀ مصباح است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبت و اتحاد و مودّت و اتفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و

هست

جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر میآید و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علمای عصر گاهی بلسان شریعت و هنگامی بلسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایه قصوی ظهور این مقام بلند اعلی بوده کفی باللّه شهیدا

ای اهل بهاء با جمیع اهل عالم بروج و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمه‌ئی و یا جوهری است که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والا او را باو گذارید و در باره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائده روح و بمثابه معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

اگر اهل فرقان بشریعت غرّا بعد از حضرت خاتم روح ما سواه فداه عمل مینمودند و بذیلش تشبّث بنیان حصن امر متزعزع نمیشد و مداین معموره خراب نمیگشت بلکه مدن و قری بطراز امن و امان مزین و فائز از اختلاف امت مرحومه و دخان انفس شریره ملت بیضا تیره و ضعیف مشاهده میشود اگر عامل میشدند از انوار آفتاب عدل غافل نمیگشتند سبحان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضا و نون دیگر معین و یاور او و هر دو بر حسب ظاهر با جنود و عساکر ایشان در قلعه حدید ساکن و مظلوم در بیتی که جدار آن بمثابه قرطاس الأمل مقطوع الا من الله انه لو يشاء يجعل القرطاس حديداً اغلظ من الجبل و الحديد رقيقاً ارق من جفن العين لعمر الله ادعوهم الى النور و يدعونني الى النار و ما دعاء الظالمين الا في ضلال اردت لهم العزة و ارادوا لي الذلة الكبرى از اول ايام در دست غافلین مبتلا گاهی به عراق و هنگامی به ارض سرّ و از آنجا به عکا که منفای قاتلین و سارقین بوده من غیر جهت ما را نفی نمودند و از این سجن اعظم معلوم نیست بکجا و چه جا محل گیریم العلم عند الله ربّ العرش و الثرى و ربّ الكرسي الرقيع ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب الله بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلی ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع امر بوده و هست خذوا امر الله و تمسکوا به انه نزل من لدن آمر حکیم

با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را به ما ینتفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم قسم بافتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده‌اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام وجوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه این مقال امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکّم طور را اصغا نماید امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشأنی که مشرق آیات و مطلع بینات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران بدریای بخشش بی‌پایان پی‌برند تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهر که بدکار گمان مینمود از اختیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناس را سبب علمای شیعه و اعمال ناشایسته بوده سبحان الله در کودکی میشنیدیم فلان عالم در کلمه قائم سخن میگوید که از احادیث و اخبار بما رسیده یوم ظهور آن حضرت بکلمه‌ئی تکلم میفرماید و نقبا کل از آن کلمه علیا اجتناب مینمایند و فرار اختیار میکنند آیا آن کلمه چیست که اعلی الخلق از حق اعراض مینمایند ای معشر جهلا آن کلمه اینست و در این حین میفرماید هو در قمیص انا ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق نشنیده فرار نمودید بگو این است آن کلمه‌ئی که از سطوتش فرائض کل مرتعد الا من شاء الله مقصود از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی بحر احدیّه منع نموده‌اند والا عالم عامل و حکیم عادل بمثابه روحند از برای جسد عالم طوبی از برای عالمی که تارکش بتاج عدل مزین و هیکلش بطراز انصاف

قلم اعلیٰ حزب الله را وصیت میفرماید و بمحبت و شفقت و حکمت و مدارا امر مینماید مظلوم امروز مسجون ناصر او جنود اعمال و اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و توپ یک عمل پاک عالم خاک را جنت علیا نماید ای دوستان بااخلاق مرضیه و اعمال طیبه حق جلّ جلاله را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید به ما له ناظر نباشد بل به ما عند الله لیس له ان ينظر الى ما ينفعه بل بما ترتفع به كلمة الله المطاعة قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدس باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیة نصر تقوی الله بوده و هست او است درعی که هیکل امر را حفظ میکند و حزب الله را نصرت مینماید لازال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح المقرّبون مدن القلوب باذن الله ربّ الجنود

عالم را ظلمت احاطه نموده سراجی که روشنی بخشد حکمت بوده و هست مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه نمود و از حکمت ملاحظه مقامات است و سخن گفتن باندازه و شأن و از حکمت حزم است چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول نماید از قبل نوشتیم لا تطمئنوا من کلّ وارد و لا تصدّقوا کلّ قائل در جمیع احوال از حق جلّ جلاله بطلبید عبادش را از رحیق مختوم و انوار اسم قیوم محروم نفرماید

یا حزب الله قلمی الأعلیٰ یوصی العباد بالأمانة الكبرى لعمر الله نورها اظهر من نور الشمس قد خسف کلّ نور عند نورها و ضیائها و اشراقها از حقّ میطلبیم مدن و دیارش را از اشراقات شمس امانت محروم نفرماید جمیع را در لیالی و ایام بامانت و عفت و صفا و وفا امر نمودیم طوبی از برای عاملین از اول ایام که انوار آفتاب امر از افق عراق اشراق نمود تا حین قلم بیان از حرکت بازنماند بکمال روح و ریحان اهل امکان را باعمال طیبه و اخلاق مرضیه وصیت نمود در لیالی و ایام صریر قلم مرتفع و لسان ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت تفویض ظاهر سی سنه و ازید آنچه بر این حزب مظلوم وارد صبر نموده‌اند و بخدا گذاشته‌اند هر صاحب عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد شهادت داده و میدهد این مظلوم در این مدّت بمواعظ حسنه و نصایح شافیة کافیه تشبّث نمود تا بر کل ثابت و واضح شد که حقّ از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس آمده نزاع و جدال شأن درنده‌های ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان تبارک الرحمن الذی خلق الانسان علّمه البیان بعد از همه زحمتها نه امراء دولت راضی و نه علمای ملت یک نفس یافت نشد که لله امام درگاه حضرت پادشاه کلمه‌ئی بگوید لن یصینا الا ما كتب الله لنا بمعروف عمل نمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت انصاف بمثابه عنقا شد و صدق مانند کبریت احمر نفسی بخیر تکلم نمود گویا عدل بمثل اهل حقّ مبعوض عباد و مطرود بلاد گشته سبحان الله در فتنه ارض طاء احدی به ما حکم به الله تکلم نمود نظر باظهار قدرت و ابراز خدمت در حضرت سلطان معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته‌اند امثال آن نفوس قطره را دریا نمایند و ذره را آفتاب بیت گلین را حصن متین گویند و از حقّ مبین چشم پوشند جمعی مصلحین عالم را بتهمت فساد اخذ نمودند لعمر الله آن نفوس جز عزّت دولت و خدمت ملت قصدی و املی نداشته و ندارند لله گفته و لله میگویند و فی سبیل الله سالکند

ای دوستان از مقصود عالمیان مسئلت نمائید حضرت سلطان را تأیید فرماید تا از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز امن و امان مزین گردد از قرار مذکور بصرافت طبع بستگان را گشود و مقیدین را آزادی بخشود بعضی از امور عرضش امام وجوه عباد فرض است و اظهارش از سجدیه ابرار تا اخیار مطلع شوند و آگاه گردند انه یلهم من یشاء بما اراد و هو المقتدر الامر العلیم الحکیم از آن ارض کلمه‌ئی بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا معتمدالدوله فرهاد میرزا در باره مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب نه این مظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم ملاقات نمود آنچه در نظر است دو بار در مرغ محله شمیران که مقرّ مظلوم بود تشریف آوردند کره اول طرف عصر یومی کره ثانی یوم جمعه صبح تشریف آوردند نزدیک مغرب مراجعت فرمودند ایشان عالم و آگاهند نباید بغیر حقّ تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید این کلمات را امام وجه از قبل مظلوم مذکور دارد

هو العليم الخبير

يا ابن الملك حضرتك رأيتنى من قبل كأحد من الناس لو تتوجّه اليوم ترانى بنور لا يدرى احد من اظهره و بنار لا تدرى نفس من اشعلها ولكنّ المظلوم يدرى و يعرف و يقول اظهرته يد ارادة الله ربّ العالمين و اوقدتها يد القدرة تسمع من زفيرها تالله قد اتى الوعد و مكلم الطّور ينطق فى سدره الظّهور و القوم اكثرهم من الغافلين يا امير قد كنت ساتراً امرى اظهرنى ربّى و كنت راقداً ايقظتنى نسمة الله فلمّا رفعت رأسى سمعت من كلّ الجهات يا ايّها النّاطق فى السّدره طوبى لأرض تشرقت بقدومك و لنفس فازت بندايتك و لوجه توجّه اليك قم و قل يا ملأ الأرض ليست افكارى افكاركم و لا امشى فى طرقكم اذكروا ما وعدتم به فيما نزل من قبل و فى كتابى المبين اذاً قمت و نطقت بما امرت به ليس هذا من عندى بل من لدن مقتدر قدير اسأل من حضرتك العدل و الانصاف فى هذا التّبا العظيم و هذا البناء الكريم لحضرتك ان تسأل الأمر الذى فى سبيله سفكت الدّماء و نصبت الرّؤوس و تشبكت الصّدور و ذابت الأكباد و انصعق العباد ألا من شاء الله ربّ العالمين ليس الأمر بيدى بل بيده أنّه هو القوىّ الغالب القدير قد نطق اللّسان على قدر مقدور و هو المقدّر الحكيم

طوبى از برای نفسى كه شبهات اهل هوى او را از مولى الورى منع ننمود و از افق اعلى بازداشت عظمت امر و عظمت ايام در كتب الهى مذکور و مسطور است طوبى لعين رأت و لأذن سمعت ما نطق به لسان ارادة الرّحمن على الأغصان و ويل لكلّ غافل بعيد

ای دوستان جناب حیدر قبل علیّ و محمّد قبل حسین علیهما بهائی ذکر اولیای الهی را نمودند شهر شهر و خانه خانه قصّه کرد بل قصّه ها گفتند و از عدم حضور کل لدى الباب غصّه ها خوردند یا حزب الله فى المدن و الدیار قد ذكرت اسمائکم لدى الوجه و نزل لكم ما انقطع عنه ایدای التّغییر و الفناء و یوصیکم بحفظ ما اوتیتم به من لدى الله ربّ العالمین این مقام اعلى را باسم مالک اسماء حفظ نمائید از حقّ بخواهید کل را مؤیّد نماید بر امرى كه عرفش و ذكرش بدوام ملك و ملكوت باقى و پاینده ماند

و فى آخر الكتاب نوصیکم مرّة اخرى بالعفة و الأمانة و الدّیانة و الصّدق و الصّفاء ضعوا المنکر و خذوا المعروف امراً من لدى الله العليم الحكيم در این حین قلم اعلى نوحه مینماید و نطق میکند آنچه در كتب الهی از قبل و بعد بود ظاهر لعمر الله ظاهر شد آنچه كه چشم عالم شبه آن را ندیده مع ذلك مشاهده میشود بعضی از دوستان از گفته هاى اهل بیان توقّف مینمایند و یا از ضوضاء منافقین مضطرب میشوند اینست آن امرى كه بنفسه ظاهر است و بر كل لازم كه وجه امر را بچشم او ملاحظه نمایند شأن انسان آنكه اگر جمیع عالم اراده نمایند او را از افق اعلى منع كنند یا از صراط مستقیم منحرف سازند خود را عاجز مشاهده نمایند از قبل كل را بنعيق ناعقین و ضوضاء معتدین اخبار نمودیم حزب الهی باید بسيف این كلمه مباركه كه از مطلع فم نقطه اولی روح ما سواه فداه اشراق نموده كه میفرماید و قد كتبت جوهرة فى ذكره و هو أنّه لا يستشار باشارتى و لا بما نزل فى البیان و بدرع كلمه مباركه اخرى كه میفرماید اياك ان تحتجب بالواحد البیانیه و اياك ان تحتجب بما نزل فى البیان خود را از مفسدین اهل بیان حفظ نمایند در ظهور خاتم انبیا روح ما سواه فداه و امورات بعد آن تفكّر نمائید و پند گیرید و راضی نشوید مجدّد ناحیه كذب و بثر موهومه و جابلقا و جابلسای ظنونیّه بمیان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد بافق اعلى ناظر باشید و از دوش فارغ و منقطع و آزاد از اوّل امر تا حین آنچه گفته شد امام وجوه بوده حقّ جلّ جلاله آگاه و عمل گواه لا حول و لا قوه الا بالله البهّاء المشرق من افق سماء عنایتی علیکم و على من یدکرکم و یحبّکم و على كلّ مقبل ثابت مستقیم و الحمد لله العلیّ العظيم

بنام خداوند یکتا

حقّ جلّ جلاله اهل عالم را مخصوص معرفت خود خلق فرموده و جمیع را بطراز دانائی و بینائی مزین نموده تا از ریح حق حیوان که معرفت حضرت رحمن است محروم نمانند و اسبابیکه سبب و علّت علوّ وجود و سموّ نفوس بوده بلسان رسل ذکر شده و لکن بعضی را هواهای نفسانیّه منع نموده چنانچه مشاهده مینمائید مع آنکه خلق باعتقاد کلّ مخصوص عرفان الله خلق شده‌اند از او محجوبند و بغیر او متوجّه اعاذنا الله و ایاکم عن شرّ الذین عرضوا عن الله و غفلوا عما امروا به فی کتابه العظیم باید آنجناب متوکلاً علی الله بآنچه الیوم سبب ارتفاع امر و علّت تذکّر عباد است مشغول باشند این کلمه‌ایست که از قبل و بعد حقّ جمیع را بآن امر فرموده طوبی للعاملین جمیع دوستان آن اراضی را اگر ملاقات نمودید از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسانید البهّاء علی من استقام علی امر الله و اتّبع ما انزله الله من ملکوته العزیز المنیع

* * *

جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الله الأبھی

بسمی الذی یطلق فی بحبوة الأحران

حقیقت مدح و جوهر ثنا اهل بها را لایق و سزا که ثروت و زینت و الوان ناسوت انشاء ایشانرا از توجّه بافق اعلی منع ننمود اقتدار جباریه و اختیار فراغنه حائل نشد بنور تقوی و نفوذ کلمه علیا عالم را بحیات تازه و زندگی پاینده مزین نمودند ایشانند رجالیکه تجارت عالم ایشانرا مشغول نساخت و از توجّه بمالک قدم بازداشت در بلایا صابرند و در رزایا ساکن چه که از خلق بریده‌اند و بحق پیوسته‌اند تعالت مقاماتهم و تعالی اضطبارهم نسأل الله تبارک و تعالی ان یرفعهم بین عباد و یزینهم بطراز العدل فی مملکتهم و یقدّر لهم ما یجعلهم حروفات کتابه و کلمات الواحه انه هو الحاکم علی ما یشاء و الامر بما اراد لا اله الا هو مالک الایجاد و المهیمن علی من فی البلاد

یا حیدر قبل علی علیک بهائی لازال در ساحت مظلوم مذکور بوده و هستی لله الحمد فائز شدی بآنچه که در کتب الهی از قلم ابدی مرقوم و مسطور آنچه در باره توجّه و اشتعال اولیای ارض الف و راء ذکر نمودی باصفا فائز لله الحمد از اوّل ایام نور ایمان از افق سماء آن ارض طالع و لائح و ساطع و مخصوص در این کرّه از سماء عطاء مالک نور احدیه آیات بدیعّه منیعّه نازل و ارسال شد نسأل الله ان یسقیهم من کؤوس آیاته کوثر عرفانه و من کثوب بیانه سلسبیل حبّه و رضائه و نسأله ان یؤیدهم علی ما یرتفع به امر الله فیما سواه

اینکه ذکر رجوع از ارض صاد از قلم اعلی نازل مقصود آنکه در مدینه‌ئی که ذئب در آنست توقّف زیاد جائز نه و قبل هم اینکلمه از ملکوت امر الهی جاری اکثری از امرا و رؤسا در ظاهر اظهار محبت مینمایند و در باطن بتحریک مشغول سبحان الله الی حین اعمال عظیمه و عنایت کبیره اینمظلوم معلوم نه و احدی بآن آگاه نه قریب چهل سنه حزب الله را از نزاع و فساد و قتل و غارت و اعمال و افعال مردوده منع نمودیم چنانچه کل اگر بانصاف آیند شهادت میدهند که فضل اعظم از اینمظلوم ظاهر و هویداست از قبل در هر سنه نار حرب مشتعّل چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند و بعد از ورود اینمظلوم در عراق عرب احدی بغیر ما اراده المظلوم حرکت ننمود مع عناد غافلین و بغضای ناعقین نفسی بر تلافی و دفاع قیام نکرد نصایح الهی و مواعظ ربّانی چنان تأثیر نمود که اولیا را کشتند و شهید نمودند و ایشان نکشتند و بحق گذاشتند مع ذلک نه دولت و نه ملت

اظهار رضایت نمودند گویا از اینعمل غافلند و الی حین باین رحمت کبری و عنایت عظمی آگاه نگشته‌اند از حقّ بطلید آگاهی بخشد و انصاف عطا فرماید در اکثری از الواح حضرت پادشاه ائده الله را ذکر نمودیم و از برایش حفظ و حراست از حقّ مسئلت کردیم باری معروف اینمظلوم مستور چه که مظاهر انکار بیشمار آیا چه شده که وزرا و امرا در تدبیریکه سبب حفظ و حراست و راحت عالم و امم است توجّه نمی‌نمایند امروز میتوان باموریکه سبب بقاء دولت و ترقّی ملت است تمسّک نمود و لکن ایّام بعد را این فضیلت نبوده و نیست یشهد بذلک من عنده نور المعرفة و البیان

یا حیدر قبل علی اگر چند یومی بارض خاء توجّه نمائی و بحکمت ناظر باشی شاید ثمریکه سبب نجات خلق است از سدره امید بروید و ظاهر گردد صحیفه منزله که باسم جناب نبیل اکبر نازل و همچنین صحیفه اخری که مخصوص جناب محمد قبل علی از سماء بیان نازل اگر با شما باشد خوبست فی الحقیقه این دو صحیفه یکی است باید در یکجلد جمع شود و همچنین سور و الواحیکه سبب جذب و ابتهاج و علّت هدایت و انبساطست و لکن در جمیع احوال ملاحظه حکمت اعظمست از جمیع امور از قبل در حفظ الواح بآنجناب نوشته شد آنچه که تکرار ذکر لازم نه در خضرا دو سنه قبل شخصی که نزد اینمظلوم معروف بوده ملاقات با یکی از اولیا را طلب نمود و مقصودش آنکه ادراک نماید و بیابد آنچه را که مقصود اینظهور اعظمست و با یکی از اولیا ملاقات نمود و لکن از آنملاقات ثمری حاصل نه چه که بستر و کتمان مجلس بآخر رسید و نظر بحکمت مطلب مستور ماند از برای حکمت اندازه و مقدار است معلوم چه اگر این قسم حکمت عمل شود ناس ممنوع و محروم مانند در هر امری اعتدال لازم حال اگر آنجناب قصد آن اطراف نمایند لأجل زیارت و ملاقات اولیا اثر ظاهر شود البتّه عملیکه لوجه الله ظاهر گردد آثار بدیعه منیعه از عدم بوجود آید و بطراز تأثیر فائز شود بعضی از کتب منزله و آیات و الواح را اگر بعضی مشاهده نمایند عندالله محبوب و مقبول چه که اکثری از خلق از اصل امر آگاه نه بمفتریات کاذبین و روایات ناعقین از تقرّب الی الله منع شده و میشوند آنچه بر کل الیوم لازم و واجب اینست که لله بیصر خود در آنچه ظاهر شده و نازل گشته ملاحظه نمایند و فی سبیل الله در حفظ عباد توجّه کامل مبذول دارند که شاید حزب الله باوهامات حزب شیعه مبتلا نگردند اسماء اصنام عباد گشته باید بعضد قدرت و قوّت آنرا بشکنند و بریزند و مقصود از قدرت و قوّت قدرت و قوّت حکمت و بیان است لعمر الله این قوّت غالب بوده و هست و صفوف عالم و سیوف امم آنرا منع ننماید و ضعیف نسازد ان ربّک یعلم و يقول و الناس اکثرهم لا یعلمون از حقّ بطلب کنوز مودعه در ارض را ظاهر فرماید و هم رجال لا تضعفهم قدرة و لا تعجزهم قوّه و لا تمنعهم حجبات الأرض و لا سبحانه ینصرون الأمر باللسان و البیان نشهد انهم اولیاء الله فی ارضه و اصفیائه فی بلاده طوبی لمن سمع و اجاب و لمن عمل بما امر به فی الکتاب

از برای نفوسیکه از قبل الواح طلب نمودی بعضی از قبل ارسال شد و حال مخصوص نفوس الف و راء ابناء مرحوم فا و همچنین ابناء مرفوع را الواح مقدّسه ارسال شد نسأل الله تبارک و تعالی ان يؤیّدهم علی ذکره و ثنائه و خدمه امره انه علی کلّ شیء قدیر لازال اهل آن ارض در ساحت مظلوم مذکور و لکن کشف کامل و ستر کامل محبوب نه چه که ان الذّئب یعی و الکلب ینبح یا حیدر قبل علی از برای کل تأیید طلب نما در آن ارض بذر حکمت و بیان ودیعه گذارده شده سوف یظهر ما اراده الله ربّ العالمین در هر ارض که وارد شدی اولیا را از قبل مظلوم ذکر نما لتنجذب افدتهم من ذکر الله المهیمن القیوم اولیای شاهرود را ذکر نما لحاظ عنایت بایشان متوجّه از حقّ میطلبیم کل را از سموم رقشا حفظ فرماید در پست فطرتی هادی تفکر نما تازه باذکاری ناطق که اذن واعیه ابدأ اصغای آنرا دوست نداشته و ندارد تازه مرآت و وصی و امثال آن ظاهر شده بگو بریزید این اسماء مانعه را و به ما ینبغی لایّام الله تمسّک جوئید امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ناطق و سدره باثمار جنیه مزین و مشهود قل

الهی الهی اسألك بآياتك الكبرى و حقیف سدرۃ المنتهی و صریر قلمك الأعلى ان تؤید اولیائک علی استقامۃ لا تمنعها جنود الشبهات و لا صفوف الاشارات و لا الأسماء و الصفات اهل بها بحق ناظرند و از دونش فارغ و آزاد سست عنصرهای عالم بمفتریات قبل تمسک جسته‌اند از بحر معرضند و بغدیر متمسک از تشعشعات آفتاب ممنوعند و بمطلع ظلمت مقبل انصاف و عدل در ایران مرحوم شده و از عیون و ابصار مستور یا حیدر قبل علی اینمظلومها در ارض صاد و عشق کشته شدند و تعرض نکردند و دست درنیاوردند و بصبر و اضطبار تمسک جستند معذلک عناد اهل ایران نسبت بقبل بمراتب زیادتر و کاملتر مشاهده میشود در مراجعت عمل نموده آنچه را که دموع مقررین جاریست نسال الله تبارک و تعالی ان یزین بلادہ بمواہبہ و الطافہ و جودہ و احسانہ انہ علی کل شیء قدیر چهل سنہ میشود حضرت پادشاه را بر حسب ظاهر اینمظلوم بارادۃ حق جلّ جلالہ حفظ نمود معذلک ثمری ظاهر نہ و اثری هویدا نہ نشکر و نحمد و نقول

یا نوار الوجود و ستار الأمور اسألك بمشرق ظهورک و مطلع آیاتک و مخزن لآئی علمک و حکمتک ان تؤید الغافلین علی التوجّه الی بحر عطائک و شمس فضلک ثم قدر لهم یا الهی ما قدرته بجدوک و عنایتک انک انت المقنن المختار یا حیدر قبل علی آنچه الیوم لازم منع عباد است از توجّه باقی اعلی براستی میگویم و بلسان حقیقت ذکر مینمایم هر نفسی از عشاق که مشتعل بنار اشتیاق و حضور است باید بآنچه از قبل ذکر شد عمل نماید لعمر الله در اینصورت از اهل حضور و لقا و اصحاب مشاهده و اصغا در صحیفه حمرا از قلم اعلی ثبت میشود بشر العباد بذلک آنچه از قلم الله نازل و جاری باقی و ثابت است بشأنیکه محو آنرا اخذ ننماید و تغییر نپذیرد ان ربک هو المبین المشفق العزیز الوهاب سیل بعید و مشقتهای آن بسیار امروز باید کل بکلمه الهی متمسک باشند و بارادۃ او متشبث آنچه از ملکوت امر نازل آن محبوب و مطاعست طوبی للعارفین و للعاملین اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان مخصوص من طار فی هوآء محبتی و اشرق من افق الانقطاع فی ایامی و شرب رحیق الوحی من کأس عطائی الذی سمی بعلی قبل حیدر علیه بهاء الله مالک القدر و المنظر الأكبر فی الحقیقه عمل نمودند آنچه را که در این عصر از احدی ظاهر نہ از حق میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه که سزاوار آنعمل مبرور مشکور است نامه جناب امین علیه بهائی و عنایتی رسید ولکن هنگامیکه بر حسب ظاهر وقت باقی نہ لذا جواب معلق است بکرۃ اخری لازال در ساحت مظلوم مذکورند و بر خدمت مؤید انشاءالله در جمیع احوال بحر عطا باشند از برای وری و فرات شفقت و محبت نسبت بکل از قبل فرموده خلقنا النفوس اطواراً لذا باید ایادی امر مدارا نمایند چه که ایام ظهور است رحمت و عنایت سبقت گرفته جناب امین از اول ورود در لجه احدیه الی حین مدارا نموده‌اند نسال الله ان یوفقه و یؤیده بجنود الغیب و الشّهادۃ علی ذکره و ثنائه و خدمۃ امره المحکم المتین جناب ابن ابهر در آن ارض بماند نسال الله تبارک و تعالی ان یجعلہ مبلغ امره بحیث تنطق السن الکائنات بذکره و قیامه و استقامته و خضوعه و خشوعه لله رب العالمین انا نکبر علیه من هذا المقام الأعلى و نبشره بما نزل فی هذا اللوح المبین یا ابن ابهر علیک بهاء الله مالک القدر بیت معهود مذکور بطراز قبول فائز بشرهما من قبلی و نسال الله ان یوفقهما و یقدر لهما ما یقرّیہما الیه انہ هو السميع البصّار البهاء المشرق من افق سماء بیانی علیکم یا اولیائی و علی امائی اللّائی اقبلن و سمعن و آمنن بالله الفرد الواحد العزیز النّوار

محبوب فؤاد حضرت امین جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

حمد بساط حضرت موجودیرا که وجود را موجود فرمود و عالم را بانوار اسم اعظم منور نمود در عالم معنی و معنی معنی و معنی سرّی و مطلبی و کلمه‌ئی باقی نه مگر آنکه از قلم اعلایش جاری و ساری و ظاهر و هویدا جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه و لا اله غیره و الصلوة و السلام و التّکبیر و البهّاء و الذّکر و الثّناء علی اولیائه الذّین ما نقضوا عهده و میثاقه و قاموا علی خدمة امره العزیز البدیع

و بعد یا محبوبی این نامه ششم است که ارسال میشود دستخطهای آنمحبوب نمره اول ۱۷ ربیع الاول و ثانی دهم جمادی الاول و ثالث پنجم جمادی الثانی رسید رسیدن ارمغان بیان در حقیقه معانی آنچه در او مذکور مکرّر قرائت شد نفحات محبت از او ساطع و فوحات خلوص از او در هبوب هر کلمه آن شاهی بود صادق و گواهی بود امین بر اقبال و توجّه و خدمت حضرت امین و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقصد اعلیٰ نموده امام وجه بعد از اذن عرض شد و باصغاء محبوب عالم فائز گشت هذا ما انزله الرحمن فی الجواب قول الرّبّ تعالیٰ و تقدّس

انا المبین الحکیم

یا امین طوبی از برای کلمه‌ئی که در ایّام الله باصغاء مقصود فائز گشت و طوبی از برای حرفیکه در محضر اقدسش حاضر شد و طوبی از برای لفظیکه در مدینه‌اش ظاهر گشت قل ان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها ظاهر شد و ظاهر فرمود آنچه را که از قلوب و عیون مستور بود راهش نمودار امرش پدیدار من غیر تعطیل و تعویق اشراقات انوار آفتاب عنایتش رسیده و میرسد سرج امر باسمش ظاهر و آیات عظمت بامرش نازل اوست قادر یکتا و گوینده یکتا حزب الله را از ذکور و اناث که در بلاد حقّ جلّ جلاله ساکنند یعنی مدائن ایمان و ایقان هر یک را تکبیر و سلام برسان و بانوار آفتاب بخشش الهی بشارت ده و بآثار قلم اعلیٰ متذکر دار طوبی لک یا امین شاهد قلمی الأعلیٰ بأنّک فزت بالحضور و اللّقاء و المشاهدة و الاصغاء کن سحاباً للبلاد و نisan العناية للعباد از حقّ میطلبیم حزب خود را بطراز انقطاع مزین فرماید بشأنیکه بتمام همّت بر خدمت قیام نمایند و بهدایت من علی الأرض توجّه کنند

بگو ای اهل عالم ندای مظلوم را بشنوید و بآنچه سزاوار است تمسّک نمائید بر هر نفسی راه خدا معلوم و واضح بمثابه آفتاب نورش مشرق و اشراقش ظاهر هر نفسی بر خدمت قیام نماید ذرات عالم و اهل فردوس اعلیٰ و جنت علیا از حقّ تأییدش را میطلبند و توفیقش را میخواهند بعنایت حقّ جلّ جلاله قدم را از مکان بردارید و بر لامکان گذارید و آن مقام انقطاع از کل و قیام بر خدمتست امروز نور ندا مینماید و طور بشارت میدهد اثمار میگوید یا اشجار روز روز شادیست و یوم فرح و سرور است چه که محبوب ظاهر و مشهود است عجب جذبی عالم را اخذ کرده و عجب شوری بین ملأ اعلیٰ بساط ابتهاج بکمال انبساط مبسوط طوبی از برای لسانیکه بذکرش ذاکر و سمعیکه بترنمات اشیاء فائز ای صاحبان سمع اطیّار فردوس اعلیٰ در تغنی ای صاحبان بصر انوار اسم اعظم مشهود خود را محروم منمائید قدر ایّام را بدانید قلم اعلیٰ در لیالی و ایّام بذکر حزب الله مشغول طوبی لهم و لهم حسن مآب و لله الأمر فی المبدء و المعاد انتهى الحمد لله فائز شد آنمحبوب بآنچه که امل مقرّین و امل مخلصین بوده

اینکه در ذکر مخدّره مکرمه عمّه و بنت علیهما بهاء الله مرقوم داشتند و همچنین ذکر حاجیهای ارض کاف علیهم بهاء الله و ذکر ضیافت ورقه خدیجه سلطان علیها بهاء الله کل بشرف عرض امام حضور ربّ فائز و هر یک از لسان عظمت مذکور

این نعمت عظیم است مقامش را بدانید چندی قبل حضرت اسم الله مه علیه منکّل بهاء ابهاه ذکر ضیافت نمودند و بعد از قبول عمل فرمودند در همان ليله ذکر ایشان از قلم اعلى جارى و ارسال شد

اینکه در باره جناب آقا سید فرج الله علیه بهاء الله و محبت و استقامت ایشان نوشته بودند بعد از عرض آفتاب عنایت از افق سماء فضل مشرق و از قبل هم حضرت اسم الله از جانب ایشان عمل نمود آنچه را که ذکر شده بود و اینکه در باره ابناء خلیل و وراثت کلیم علیهم بهاء الله در ارض هاء و میم مرقوم داشتند در ایامیکه آنمحبوب بشرف حضور فائز بودند یک صحیفه مبارکه از سماء مشیت مخصوص ایشان نازل نظر بحکمت الی حین ارسال نشد و حال ارسال میشود از حقّ میطلبم ایشانرا مؤید فرماید بر استقامت کبری چه که ناعقین و ناهقین کالجراد المنتشر در مدن و دیار متفرّق شده اند نسل الله ان یحفظ الکّل بفضلہ و جوده آنه هو جواد کریم

اینکه مرقوم داشتند مکتوب اینبعد که تاریخ آن ۲۶ ربیع الأول بود رسیده و قبل آن نرسیده صورت آنچه ارسال شد موجود یازدهم ربیع الأول مکتوب اینبعد که مزین بود بآیات الهی مع عدد تسع ۹ اوراق وصول ارسال شده امید است که تا حال رسیده باشد

اینکه در باره حبیب روحانی جناب آقا یحیی علیه بهاء الله مرقوم داشتند هر صاحب بصر و انصافی اگر ملاقات نماید میگوید آنچه را که جناب آقا یحیی گفته ولكن نظر بحجبات نفس و هوی و حبّ ریاست و اختلاف و فتنه و نفاق میگویند آنچه را که سبب اضلال خلق بیچاره است بمثابة مفتریات قبل که چند نفس غافل نظر بحبّ ریاست از حقّ گذشتند و بیانات موهومه عباد بیچاره را در بیدای حیرت و اختلاف و کذب مبتلا نمودند آنچه گفته اند جمیع کذب مثل ناحیه و جابلقا و جابلسا و امثال آن چنانچه بکرات اینفقرات در نامه های اولیا ذکر شده که شاید بعضی متنبّه شوند و مرّه اخری باوهامات قبل مبتلا نگردند این ایام احمد کرمانی ابن ملا جعفر و آقا خان بجزیره رفته اند و با مطلع اوهام تدبیرات کرده اند و مراجعت نموده اند حال ملاحظه نمائید اگر آن نفوس فی الجمله منصف بودند و یا لله حرکت مینمودند باید باین ارض که از اول امر الی حین ندای حقّ بأعلى النداء مرتفعست بیایند به حاجیه از اهل کاف و راء علیها بهاء الله گفته اند که به عکّا هم میآئیم مع ذلک نیامده اند سبحان الله بخدعه و مکرری ظاهر شده اند که غیر از حقّ از احصای آن عاجز حقّ شاهد و اولیائش گواه که آن نفوس ابداً از اصل امر آگاه نبوده و نیستند باری ذرهم فی خوضهم یلعبون مقصود از تحریر اینکلمات اطلاع آنمحبوب بوده لا غیر

در این حین تلقاء وجه حاضر و لسان عظمت باینکلمه ناطق قوله جلّ جلاله یا امین علیک بهائی لازال در نامه های تو که بعد حاضر ارسال نمودی ذکر اتحاد و اتفاق و الفت و محبت و وداد حزب الهی بوده مخصوص نفوسیکه مابین عباد اختصاص یافته اند و بشرف عنایت مخصوصه فائزند ولكن الی حین آنچه سزاوار است مشاهده نگشت زهی حسرت اگر بنصایح قلم اعلى لوجه الله منقطعاً عن ملهمات النفس و الهوی عمل مینمودند ارض غیر ارض و عباد غیر عباد مشاهده میگشت از حقّ میطلبیم و بطلب تا ظاهر شود آنچه که سزاوار است امروز انقطاع و تقوی معین و ناصر امرند طوبی لمن فاز بهما فاسئل الله ان یمدّهم بجنود الذکر و یلهمهم ما ینبغی لهم فی ایام ربهم المبین العلیم الحکیم

یا محبوب فوادی اینبعد در این حین از حزن جمال قدم بشأنی محزون که فی الحقیقه عدم را بر وجود ترجیح دادم چه که حالتی مشاهده شد که لسان یارای ذکر و قلم یارای بیان ندارد و کفی بالله شهیدا و اینکه مرقوم داشتند دوستان الهی را در هر ارضی ملاقات نمایند بعد از عرض اینفقره در ساحت اقدس فرمودند امین علیه بهائی سبب تذکر عبادند و در جمیع احوال خیرخواه کل از حقّ میطلبیم او را تأیید فرماید انشاء الله در جمیع احوال بعزّ امر ناظر باشند ادای حقوق بر کل واجب و نفع آن بانفس عباد راجع ولكن قبول آن معلق است بروح و ریحان و رضای نفوس عادلّه عامله در اینصورت اخذ جایز والا فلا ان ربک هو الغنی الحمید انتهى

اینکه در باره محبوب روحانی جناب عندلیب علیه بهاء الله و عنایت مرقوم داشتید لله الحمد موفّقند بر خدمت امر حضرت محبوب فؤاد جناب سمندر علیه بهاء الله الأبّهی مکرّر ذکر ایشانرا نموده‌اند و این ایّام نظم و نثر ایشان در حضور عرض شد و ورقه نظم را التفات فرمودند باهل سرادق عصمت و عظمت انّ ربّنا هو الفضّال الکریم بایشان بشارت بدهید لازال ذکر ایشان و تبلیغ ایشان و خدمت ایشان مذکور یسئل الخادم ربّه ان یؤیّده فی کلّ الأحوال

اینکه مراتب خلوص و محبّت و اشتعال مخدّره ورقه ضلع مرفوع مرحوم آقا محمّد جعفر علیهما بهاء الله و همچنین ذکر اشتعال جناب حاجی ابوالقاسم علیه بهاء الله و توجّه ایشانرا مرقوم داشتند هنیئاً لهما الحمد لله بعنایت حقّ جلّ جلاله فائزند و مخصوص ذکرشان از لسان عظمت جاری کل را بعنایت الهی بشارت دهید اینبعد هم خدمت هر یک سلام و تکبیر میرساند و از حقّ تعالی شأنه از برای هر یک میطلبد آنچه را که باقی و پاینده است ذکر جناب آقا میرزا مهدی علیه بهاء الله و محبّت و استقامت ایشانرا فرموده بودند و همچنین ذکر من معه الّدی سمّی باسمه الحمد لله این ایّام در ساحت اقدس مذکورند و ذکر ایشان در آیاتیکه مخصوص حضرت محبوب فؤاد جناب ورقا علیه بهاء الله الأبّهی از سماء مشیّت نازل شده نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شده و میشوند و باشراقات انوار نیر بیان الهی مزین میگردند انّ ربّنا الرحمن هو المبین العلیم و هو المشفق الکریم حسب الاستدعای آنمحبوب این خادم بنیابت بزیارت فائز نسئل الله تعالی ان یجعل حرف عملنا و آملنا کتاباً من عنده انّه علی کلّشیء قدیر

اینکه در دستخطّ دیگر آنمحبوب ذکر ورود به راء و شین و ذکر اولیای آن ارض و اشتعال و استقامتشانرا در محبّت الهی مرقوم داشتند بعد از عرض حضور مالک یوم النّشور این آیات از مطلع عنایت اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا اولیائی فی الرّاء و الشّین اسمعوا نداء الله الملك الحقّ المبین انّه لا اله الا انا الفرد الخیر امروز اشیاء مترنّم و عنادل بیان بر اغصان سدره عرفان مغرّد امروز هر یک از اشیاء محلّی اختیار نموده و در آنمحل بذکر حقّ جلّ جلاله مشغول از عرف آیات مالک اسماء و صفات و شوق ظهور مظهر بیّات کل منجذب آیات سرور و ابتهاج کل را اخذ نموده و لکن معشر عباد اکثری غافل یا حزب الله اگرچه السن عالم از ذکر مالک قدم علی ما ینبغی عاجز و قاصر است و لکن چون کل را امر بذکر و ثنا فرموده لذا مقبول عنایت حقّ جلّ جلاله نسبت بشما بمثابة آفتاب روشن و منیر خلق فرمود تربیت نمود بصراط مستقیم راه داد و از کأس محبّت قسمت عطا فرمود لعمر الله ملأ اعلی در جمیع احیان بذکر اهل بها مشغول یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه المحمود نسئل الله ان یوفّقکم و یؤیّدکم علی ما امرتم به فی الكتاب و یمدّکم بأسباب الأرض و السّماء و یقرّیکم الیه و یوصیکم بالمحبّة و الاتّحاد و بالحکمة و البیان انّه هو الأمر الحکیم کل بکمال اتّحاد و اتّفاق رفتار نمائید و حکمت را از دست مدهید فساد و نزاع مردود است یا حزب الله انصروا المظلوم بالأعمال و الأخلاق هذا ما نزل فی الواح شتی من لدی الله مولی الوری البهّاء من لدنا علیکم و علی الذّین ما منعهم ظلم العالم عن الله مولی الأمم انتهى

و همچنین ذکر سادات خمس علیهم بهاء الله را نمودند هذا ما نزل لهم من جبروت عنایة ربّنا المشفق الکریم قول الرّبّ تعالی و تقدّس یا امین علیک بهائی لله الحمد سادات مذکوره علیهم بهائی مکرّر بآثار قلم اعلی فائز بشرهم بذکری فی هذا الحین انا ذکرنا الذّین اقبلوا الی الله ربّ العالمین نسئل الله ان یوفّقهم و یکتب لهم ما ینفعهم فی الآخرة و الأولى انّه هو السّامع المجیب انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا محمّد حسین (ص) علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض این آیات از مطلع عنایت ربّنا الرحمن نازل قوله تبارک و تعالی انا ذکرناه من قبل و من قبل قبل و ایدناه علی الاقبال الی الله الفرد الخیر لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند این ایّام لوحی مخصوص او نازل و بتوسط اسم الله مه ارسال شد بشره بعنایتی و فضلی و رحمتی

انتهی فی الحقیقه ایشان در ایامیکه فارس تشریف داشتند بذکر ناطق بودند و بر خدمت قائم آنه لا یضیع اجر المحسنین اینبعد هم خدمت ایشان سلام و ثنا میرساند و تکبیر عرض مینماید

ذکر ارض قاف و اولیای حقّ و ضیافتهای ایشان و همچنین ضیافت جناب حاجی محمد جواد علیهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این بیان از ملکوت برهان نازل قوله تبارک و تعالی طوبی از برای نفوسیکه بخدمت اولیای الهی مشغولند لله الحمد اولیای ارض قاف هر یک بعنایت فائز و بانوار آفتاب استقامت منور کل را ذکر مینمائیم و بشارت میدهیم یا جواد علیک بهائی جناب امین ذکر شما را نموده از حقّ میطلبیم در جمیع احوال شما را تأیید فرماید و از اثمار ایقان اشجار بدیعه در ارض طیبّه مبارکه برویاند و از آن اشجار اثمار دیگر و اوراق دیگر ظاهر فرماید اوست قادر و توانا لا اله الا هو العلیّ الأبهی یا جواد افرح بذکری ایّاک و اقبالی الیک من شطر السّجن آنه لا یعادل بذکری شیء من الاشیاء یشهد بذلک من عنده امّ الكتاب انتهى

اینکه در باره محبوب فؤاد حضرت حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله الأبهی مرقوم داشتند و همچنین مراتب خدمت و توکل و انقطاع و اشتغال و قیام و استقامت ایشانرا فی الحقیقه ایشان همان قسمند که آنمحبوب نوشته اند لله الحمد باخلاق طیبّه مزینند و بر امر مستقیم و بنور منیر و بنار سدره مشتعل از حقّ تعالی شأنه از برای ایشان میطلبیم آنچه را که از افق کتاب الهی محو نشود

اینکه ذکر شیخ محمد کرمانشاه نمودید او از معرضین کبار است بیچاره کورکورانه میدود از امور اطلاع ندارد آنچه از غافلین شنیده بآن تمسک جسته حاجی ابراهیم اهل قاف لیلاً و نهراً با منافقین معاشر یا محبوب فؤادی استقامت بمثابه عنقا ذکرش موجود و هیکلش مفقود اکثری بهر ریخی متحرک از حقّ میطلبیم بصر انصاف را بگشاید و راستی عطا فرماید بسیار حیف است این ایام عباد از بحر بیان محروم مانند الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

اینکه در باره وجوهائیکه حواله شده بود بیعضی برسانند مرقوم داشتید فی الحقیقه این امورات هر یک بایست از برای خیرات مع ضیق و تنگی این ارض و مصارف لاتحصی آنچه برسد اراده حقّ جلّ جلاله آنکه بنفوس راضیه مرضیه برسد تا باستغنائی کامل بتعلیم و اصلاح و تهذیب قبائل مشغول شوند در این حین اینکلمه علیا از مطلع عنایت کبری نازل قوله تبارک و تعالی هر نفسی الیوم اراده نصرت امر نماید یعنی بتبلیغ مشغول شود باید اولاً بطراز انقطاع مزین گردد از حقّ میطلبیم کل را موفق فرماید بر آنچه لایق ایام اوست انتهى

اینکه در ذکر ورقه ثمره علیها بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس لسان عظمت باینکلمه مبارکه ناطق قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهائی وجه هدهد علیها بهائی را امر نمودیم به ثمره برسد که او برساند چه که واسطه او بوده اما وجه میرزا محمد را مخصوص نوشتیم باید بدست خود او برسد اینفقره معلق بمشورت کسی نبوده آنچه از سماء مشیت نازل باید بآن تمسک نمایند تا مطابق امر مبرم الهی واقع شود مقصود آنکه اینفقره اشتها نیاورد ستر این امور نزد حقّ محبوب بوده و هست آنه هو السّتر یا مرمک بالسّتر الجلیل و هو الصّبر یا مرمک بالصّبر الجمیل انتهى

اینکه در باره برات معلوم مرقوم داشتند و همچنین ردّ آنرا که مصلحت ندیده اند بلی باید مدارا نمود سبحان الله عالم شاهد و گواه که در الواح الهی مطلب واضح و هویدا مع ذلک الی حین مقصود معلوم نه مکرر از لسان عظمت اینکلمه علیا استماع شد قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر اینظهور از برای اصلاح عالم و الفت امم آمده که شاید بکثر بیان که از قلم رحمن در کلّ احیان جاری نار ضغینه مکنونه در صدور بیفسرد و هیکل عالم از این مرض ادهم ظاهر شود و شفا یابد و همچنین هنگامی دیگر اینکلمه مبارکه از لسان مبارک شنیده شد فرمودند لعمر الله اگر ضرر بر نفس حقّ وارد شود نزد مظلوم اولی و احسنست از آنکه بغیر واقع گردد مکرر امثال این بیان از لسان رحمن استماع شد و نفس کتب و زیر و الواح ناطق و مبین

طوبی للناظرین میتوان ببعضی معاذیر تمسک نمود که هم ایشان فارغ شوند و هم معین مطمئن این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که مخدوم مکرمّ جناب سی را مؤیّد فرماید بر آنچه که خیر و صلاح کل در آنست اگر راضی شوند بآنچه که در حضور القا شده البتّه حقّ جلّ جلاله نصرت نماید و اعانت فرماید و این نصرت و اعانت باسباب ظاهره معلّق نبوده و نیست بل مسئلت عبد است از حضرت باری جلّ جلاله و عمّت نعمائه و احاط فضلّه و کرمه و ملاقات آنمحبوب با نفوسیکه ذکر نمودند جایز نه هر قدر از آن نفوس مستور باشید اولی و احبّست

و اینکه در باره جناب آقا علی حیدر علیه بهاء الله مرقوم داشتید ایشان لازال لدی الوجه مذکورند اجر عاملین در کتاب از قلم اعلی مسطور بعد از عرض ذکر ایشان امام عرش اینکلمه علیا از لسان مولی الوری ظاهر قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهائی جناب علی قبل حیدر بذکر حقّ فائز لازال حقّ اعانت فرموده و او را بخدمت امر فائز نموده آنچه در باره او و خدمتش و همچنین اشتعالش بنار محبّت الهی ذکر نمودی صحیح ولکن مرقاة را پلّه بسیار است و عرفانرا مراتب لانهایه از حقّ میطلبیم در هر یوم بر او بیفزاید و تأیید نماید لیصل الی مقام تکنون اعماله کلّها ذکراً واحداً و یجد منه المخلصون عرف عناية الله ربّ العالمین البهّاء من لدنا علیه و علی الذین ما غرّتهم الدّنيا و ما منعهم عن التّقرب الی الغنی المتعال انتهى اینعبد فانیهم خدمت ایشان تکبیر و سلام میرساند در لیالی و ایام مذکورند من کان لله کان الله له آنچه از ایشان مشهود است خدمت امر الهی است یشهد الخادم بما یری و الأمر بید الله مولی الوری

و اینکه ذکر احبّاء الله سیسان علیهم بهاء الله را فرمودند لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و همچنین لوح امة الله ضلع جناب آقا محمد قلی و یک صحیفه مبارکه مخصوص ابناء خلیل علیهم بهاء الله در ارض هاء و میم و همچنین اوراق وصول آنچه آنمحبوب نوشته اند و طلب نموده اند ارسال شد اولیا و دوستان الهی در هر ارض و بلد که ساکنند اینعبد خدمت هر یک سلام و تکبیر میرساند ربّ مطلوب و ایشان طالب ایشان سائل و حقّ مجیب لذا استدعا آنکه عباد خود را بنار محبّت مشتعل فرماید و بنور معرفت منور اوست خداوند یکتا و المقتدر علی ما یشاء شاید از ذکر این خادم فانی متذکّر شوند و به ما ینفعهم قیام نمایند السّلام و الثّناء و الذّکر و التّکبیر و البهّاء علی حضرتکم و علیهم و علی کلّ ثابت راسخ مستقیم و کلّ قائم ناطق مبین علیم و الحمد لله المقتدر العزیز الحکیم

خادم

فی شعبان المعظّم سنة ۱۳۰۴

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو الشاهد السامع العليم الخبير

حمد حضرت قیوم را لایق و سزااست که بایادی عطا رحیق مختوم را بر عالمیان مبذول داشت امواج دریای غضب رحمتش را منع نمود و زماجیر ملوک و سلاطین لسان عظمتش را از نطق بازداشت اوست مکلم طور و مالک ظهور که بکلمه علیا اصحاب قبور را حیات تازه بخشید و بخدمت بازداشت و لا یعرفهم الا من ينطق فی السجن الاعظم امام وجوه الامم قد اتی المالك الملك لله المهيمن القيوم

التكبير و البهاء و النور و الضياء علی ایادی امر الله الذين نصرنا امره فی البلاد و الدیار اولئك عباد جعلناهم مفاتيح ابواب العلم و العرفان فی الامكان تعالی الرحمن الذي ایدهم علی القيام علی خدمة امره المحکم المتين قد حضر حضرة غصني بكتابتك الذي ارسلته الى الحبيب عليه بهائي و عنایتی و قرأه امام وجهی اجنالك بآيات انجذبت بها الاشياء و نادى الذرات امام الوجوه الملك لله المقندر العزيز المختار لو يسئلك احد عن البهاء قل لعمر الله انه تحت برائن البغضاء و يذكر اوليائه بما لا ينقطع عرفه بدوام الله مالک السرّ و الاجهار يا فضل الله اسمع النداء من افق عكاء انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقندر العزيز العالم لا يعزب عن علمه من شيء يشهد و يرى و هو العزيز الوهاب طوبى لك بما ذكرت ربك في حين احاطته الاحزاب من كلّ الجهات قل هذا يوم النصر انصروه بالذكر و البيان هذا ما حکم به الرحمن فی الزبر و الالواح قد بكت عيون الاصفیاء فی الفردوس الاعلی بما ورد علی اولیاء الله فی مدينة الیاء كذلك قضی الامر من لدى الله رب الارباب لعمر الله بذلك نصر الله امره و رفعه الى مقام انقطعت عنه الذاکار سوف یرون المخلصون قدرة الله و سلطانه كذلك نطق لسان العظمة اذ كان یمشی فی قصر جعله الله مشرق الانوار

یا علی قبل محمد انا ذکرناک من قبل بلوح فاحت به نفحات الله فی الاشطار قد كنت مذكوراً لدى العرش بآيات زلت بها الاقدام الا الذين احاطتهم عنايات ربهم مالک الرقاب نسل الله تبارک و تعالی ان يؤلف بك بين القلوب و يؤيدک فی کلّ الاحوال اقرء ما انزلناه فی کتابنا الاقدس و بشر به عبادي الذين قاموا علی خدمة امری و طاروا فی هوائی و نطقوا بما نطق به لسان عظمتی فی اعلى المقام قل یا قوم هذا يوم التبليغ ضعوا ما عندکم متمسکين بحبل الله مالک يوم القيام البهاء من لدنا علیک و علی الذين يحبونک لوجه الله المهيمن علی المشعر و المقام

یا محمد قبل حسن اولیای ارض هاء و میم لا زال در نظر بوده و هستند ما بین مظلوم و ایشان حجابی نه یشهد بذلك أم الكتاب و عن ورائه لسان الله العزيز الفیاض یا اولیائی امروز روز نصرتست و روز بیانست بتبلیغ امر الهی مشغول شوید و در جمیع احوال بروح و ریحان و حکمت و بیان از رحیق مختوم که باصبع عنایت حضرت قیوم باز شده عطا نمائید شاید غافلهای عالم بدریای آگاهی راه یابند و بر خدمت قیام کنند یا حزب الله و اولیائه و اصفیائه آنچه را که از آن رائحه فساد استشمام شود

از آن اجتناب نمائید و بطراز صبر و اضطبار خود را مزین دارید لعمر الله حقوق اعمال شما باطل نشده و نمیشود و نزد امین مکنون و مخزونست افرحوا بهذه الكلمة التي لا تعادلها كلمات العالم يشهد بذلك مالک القدم في هذا الحين المبين
 انا اردنا ان نذكر في هذا الحين من سمي بجواد في كتاب الله الناطق في المئاب يا جواد ظاهر شد آنچه که شبه آن را عین عالم ندیده و سمع امکان نشنیده ولكن بعضی از متوهمین مشاهده میشوند بمثابة اهل بیان و فرقان بحبل ظنون متمسکند و از انوار نیر ایقان محروم بگو ای قوم امروز بحر معانی موج و آفتاب علم الهی مشرق و لائح بر خود و امر رحم نمائید مجدد سبب اختلاف مشوید بافق ظهور وحده ناظر باشید اینست مقام توحید حقیقی و نور حکمت ربانی حزب قبل هر یوم ربی اخذ نمودند و ثمر آن در یوم جزا آن شد که دیدید و شنیدید طوبی لک و لمن نبذ الاوهام فی ایام الله رب الارباب اولیا را از قبل مظلوم ذکر نما و آنچه از سماء رحمت رحمانی و فضل سبحانی نازل شده بشارت ده لیجذبهم بیان الرحمن و یقرّبهم الیه فی کلّ الاحیان

یا قلم اذكر من احبتي و نبذ ما سوائی متمسکاً بما نزل فی الزبر و الالواح انا نحب ان نختم البیان فی هذا اللوح بذکره لیفرح بعناية ربّه مالک الایجاد نشهد انه فاز بما كان مذكوراً مرقوماً من القلم الاعلی فی کتاب الله العزيز الوهاب یا ايّها الناظر الی الوجه ندای مظلوم را بلسان پارسی بشنو این ایام وارد شده آنچه که قلب عالم محزون مشاهده میشود شهادت نفوس مطمئنّه سبب اعلاى کلمه بوده و هست و اما بر بعضی افزود آنچه را که لایق ذکر نه سبحان الله نفوسیکه خود را مطلع استقامت میدانستند مشرق اوهام مشاهده میشوند دعا در حق اینمظلوم لازم

یا حیدر قبل علی لو یستلک احد عن المصباح قل تالله بین الایاح و لو یستلک احد عن السدرة قل تحت اسیاف الضّغينة آیا کتاب اقدس را قرائت نموده‌اند و آیا عرف آیات را نیافته‌اند ذلّت و زحمت و شهادت و نعمت و عذاب در سیل الهی شهیدست احلی و نعمتی است عظمی ولكن ظنون بعضی از اولیا قلب را گداخت لعمری قد ذابت الاکباد بما احاطت امواج البغضاء سفينة الله مولى الوری

اولیای حقیقی را تکبیر و سلام و ذکر و بها برسان از حق میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه سبب اعلاى کلمه اوست اوست مقتدر و توانا در جمیع احوال بتهذیب نفوس مشغول باشید انه یعلمکم و یحفظکم و ینصرکم بصفوف الحکمة و البیان من لدى الله العزيز المّان البهاء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی اولیائی الذین نبذوا الوری ورأئهم و قاموا امام الوجوه و قالوا الله ربنا و رب آبائنا و رب العرش العظيم و الكرسي الرقیع

طوبی لعلی قبل اکبر الذی اخبرناه من قبل باسره و ما یرد علیه من جنود الظالمین اسیری آن نفس مطمئنّه راضیه از قبل از قلم اعلی جاری انا خبرناه بذلك فضلاً من لدى الله المقتدر القدير طوبی لمن یذکره و یعینه و یحبّه فی هذا الیوم المبارک العزيز البديع کبر من قبلی علی ضلعه و بشرها بعنایتی و رحمته التي سبقت الاشیاء لا اله الا هو العليم الحکیم و نذكر فی هذا الحين من سمي بامین فی کتابی المبين نسئل الله ان یحفظه من شرّ الغافلين و ینصره بجنود العالمین و یقرّبه الیه فی کلّ حین انه هو ارحم الراحمین الحمد لله رب العالمین

محبوب فؤاد حضرت ورقا علیه بهاء الله الأبهي ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهي

حمد حضرت مقتدری را لایق و سزااست که بنقاط قلم اعلیٰ صفوف اقتدار را بیاراست و حروف و کلمات را بطرز جدید و طور بدیع ترکیب نمود و از آن علم کلمه آنه هو الله را برافراخت و با معدودی محدود امام جنود اعدا سطوت کبری ظاهر فرمود ناصرش در رتبه اولی قلم اعلیٰ و در رتبه آخری مظاهر تقوی جلّ بیانه و عظم سلطانه و التّکبیر و البهاء علی المخازن المکنونة فی ناسوت الانشاء الّتی منها ظهرت صفوف الحکمة بأعلام البیان اولئک عباد ما اخذهم سکر الهوی بل نشاط الهدی قاموا امام الوجوه و دعوا کلّ بأمر الله المحتوم الی الرّحیق المختوم طوبی للّذین فازوا و ویل للّذین انکروا و کفروا اولئک من اصحاب التّار لدی الله العزیز المختار

یا محبوب فزادی آثار خامه محبت و وداد بهیئت اثمار سدره وفا ظاهر اوراق سدره بنغمات بدیعۀ مجذبه مغرّد و اثمارش بذكر آثار قلم اعلیٰ ناطق بعد از استماع و اصغا و وجد و طرب قصد مقام مولی الأنام نموده و بعد از حضور امام مکلم طور قال روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فداه ما فی یدک بعد العرض امرنی بالقراءة عرضت و قرأت امام الوجه فلمّا تمّ و انتهى نطقت سدره المنتهی بآیاتها الکبری قوله تبارک و تعالی

بسمی المحزون فی ناسوت الانشاء

یا ایّها النّاطق بذکری و القائم علی خدمة امری و النّاظر الی افقی اسمع ندائی انه ارتفع من مقام احاطته احزان العالم بما اکتسبت ایادی الّذین ادّعوا قربی و حبّی و ارتکبوا ما ناحت به یراعة الله المهیمن القیوم قد فتح باب فی المدینة الکبيرة لیكون مهبط الأمانة و العفة و الوفاء و الدّیانة و الصّدق و الصّفاء ولكنّ الظّالم جعله محلاًّ للسرقة و الخيانة و الظّلم و الجفّاء بذلك صاح المقربون و ناح المخلصون ثمّ الّذین طافوا العرش الأعظم و شهدوا بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الواحد المهیمن علی ما کان و ما یكون

یا ورقاء ینوح البهاء و ینطق بما ورد علی هیکل الأمانة ضریة و علی وجه الصّدق لطمة من الّذی شقّ بأصابع الظّلم ستر الحرمة و عمل ما ظهر منه الفزع الأكبر فی مدینة عدل الله مالک الوجود انا اردنا له المعروف و هو اراد لنا المنکر بذلك فتح باب الشّماتة و الاستهزاء علی الله ربّ الغیب و الشّهود انّ المظلوم ینادی و یدع کلّ الی الوفاق و الاتّفاق ولكنّ الّذین نقضوا الميثاق قاموا بنفاق ارتفع به صریخ الأشياء من الآفاق و القوم اکثرهم لا یسمعون قد راج سوق الکذب بما اکتسبت یداه و الصّدق فی حزن ما اطّلع به الا الحقّ علام الغیوب لعمری قد نبذ التّقوی و اخذ الفحشاء بعدما منعناه و اولیائی عنه فی الواح شتی یشهد بذلك عباد مخلصون انا اردنا له التّجارة و الغافل اراد لنا الخسارة قل خذ المعروف و ضع المنکر امراً من لدی الله ربّ الجنود ربح المظلوم هو العدل و الانصاف لا الرّخارف الّتی بها فتح باب الحرص و الهوی علی وجوه الوری قل ایّاکم یا قوم اتّبعوا عدل الله بینکم و لا تتّبعوا الأوہام و الظّنون

یا ورقا علیک بهاء الله مولی الوری در مدینۀ کبیره وارد شد آنچه که کبد عدل را سوخت نفسی که کمال عنایت در باره اش مجرا شد نار حرص و طمع بشائی در قلبش مشتعل که حقّ جلّ جلاله و نعمت و عنایتش را فراموش کرد در لیالی و ایّام با عدو الله محشور و مأنوس قد ارتکب ما ناح به الأفئدة و القلوب اعلم یا ورقاء انّ المحبوب فی ضرّ مبین و فی حزن مبین و فی غمّ مبین و فی جمیع الأحوال الحمد لله ربّ العالمین انتهى

از نفحات بیان مقصود عالمیان حالت این عبد معلوم چندی قبل آن محبوب ذکر نفسی را فرمودند که از مدینۀ کبیره مکتوبی بآن شطر فرستاده آن غافل نزد مؤمن مؤمن نزد منکر منکر نزد کافر کافر نار نفاق در قلبش مشتعل با نفس دیگر در جلب زخارف و خیانت متّحد گشت مبالغی مال مردم از میان رفت و حال بنفاق ظاهر چه که تصدیق خیاناتش نشده و نمیشود و طغیان بمقامی رسیده مع آنکه حقّ جلّ جلاله عاشروا مع الأدیان فرموده از معاشرت او و منافقین اولیای خود را منع نموده از

حقّ میطلبم آتش طمع را بماء قناعت ساکن نماید و شعلۀ حرص را تسکین عطا کند مع آنکه کمال عنایت امام وجوه در باره اش مجرا اولیا از برایش محلّ معین نمودند و باموال مدد کردند مع ذلک از او ظاهر شد آنچه که ذکر از ذکر آن در گریز است در لیالی و ایّام از حقّ جلّ جلاله میطلبم آنچه را که سزاوار است

اینکه در ذکر اولیای آن ارض و اطراف آن و اشتعالشان را بنار محبت الهی مرقوم داشتند بعد العرض امام الوجه فی الأفق الأعلى لسان بیان در ملکوت عرفان باین آیات محکّمات ناطق قوله تبارک و تعالی یا اولیائی فی التّاء و ضواحیها اسمعوا نداء المظلوم به خلق عالم البیان و عالم الآذان یشهد بذلک هذا الكتاب الأعظم المبین هذا نداء کان اصغائه منتهی امل المقرّین و المخلصین ذکرکم من کان مشتعلًا بنار حبّی و ناطقًا بشائی الجمیل ذکرناکم بآیات تنجذب بها افئدة الملائ الأعلى و اهل خباء المجد و سراق عصمة الله ربّ العالمین انا نبشّره بعنایتی و نذکرهم بآیاتی و انا المشفق الکریم قد اثبتنا اسمائهم من قلمی الأعلى فی الصّحیفة الحمراء الّتی ما اطلع بها الا الله مالک هذا اليوم البدیع طوبی لکم بما اخذتم کوثر بیانی من ید عطائی و شربتم منه باسم الله الملك الحقّ العدل المبین

یا ورقا علیک بهائی و رحمتی قل لا تعادل بقطرة منه بحور العالم طوبی لمن فاز به و ویل للغافلین عباد بیچاره را علمای ایران از عرفان مقصود عالمیان در یوم ظهور منع نمودند ایشانند حجاب اعظم خود و امم هر دو را محروم داشتند اولیا را بشارت ده چه که هر یک فائز شد بآنچه که شبه و مثل نداشته در این حین کعبه الله بایشان توجّه نموده و ظهور الله بآن اشیاطار ناظر نسأل الله ان يجعلهم مخازن حبه و کناز استقامته و مطالع جوده بین عباد و نوره فی بلاده انه علی کلّ شیء قدیر سوف نفتح ابواب اللسان بذکرهم و ثنائهم و نؤید القلوب بتوجّها الیهم ان ربهم الرحمن هو السّامع الناظر العلیم البصیر البهاء من لدنا علیهم و علی الذّین ما منعهم الضّوضاء عن التّوجّه الی الأفق الأعلى و ما خوّفهم جنود الذّین کفروا بالله العزیز الحمید انتهى ربّنا و سیّدنا و مولانا نشکر بدائع فضلک و نحمد ظهورات الطافک و عطائک و مواهبک اسألك یا مولی العالم و سیّد الأمم بأن تحفظ المقبلین من شرّ المعرضین و المقرّین من ظلم المنکرین و المقرّین من اعتساف الذّین کفروا بک و بآیاتک فی یومک المقدّس العزیز المنیر

امید هست عنقریب در آن ارض و اطراف ظاهر شود آنچه که کل را بصراط مستقیم و نبأ عظیم هدایت نماید ان ربّنا هو المقتدر القدیر

اینکه در باره توجّه و اقبال جناب آقا سیّد مهدی علیه بهاء الله الذی فاز بالرحیق المختوم فی هذا اليوم المبارک المختوم مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلى یک لوح ابداع ابهی از سماء عنایت مولی الوری مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله از رحیق بیان که در کلمات مالک ادیان مکنون و مستور است بیاشامند و بحکمت و بیان عباد غافل را آگاه فرمایند شاید از فیوضات حضرت قیّاض از این ایّام محروم نمانند انه هو الفضّال الکریم

ذکر جناب حاجی علی عسکر علیه بهاء الله را فرمودند لله الحمد فائز شدند بآنچه که امل مخلصین بوده و مخصوص اولیای میلان علیهم بهاء الله هم لوح منیع ارسال گشت انشاءالله الی حین رسیده و ابصار بنورش منور گشته مکرّر از لسان عظمت ذکر مهاجرین و فائزین ارض میلان جاری مخصوص نفوسی که بمحبوب مکرّم حضرت حاجی الف و حاء علیه بهاء الله الأبهی منسوبند کل مذکورند و بعزّ عنایت الله فائز هنیئاً للذّین شربوا رحیق حبه و فازوا بالاقبال الی افقه یسأل الخادم ربّه بأن یحفظهم و یؤیدهم علی ما یحبّ و یرضی این ایّام مکرّر از ابناء ایشان که در تاء و فاء تشریف دارند نامه رسیده و ذکرشان تلقاء وجه مذکور صد هزار شکر که تأیید فرمود و توفیق بخشید و فائز نمود احبّای خود را بآنچه که در کتب و صحف و زبر از برایش شبه و مثل ذکر نشده انه هو الفیاض و هو الفضّال و هو الغفور و هو الکریم

و اینکه ذکر امة الله ضلع جناب حاجی علی عسکر علیهما بهاء الله را فرمودند و همچنین توجّه و حضور را بعد از عرض امام کرسی ربّ این کلمه علیا از مصدر امر مالک الرقاب نازل قوله تبارک و تعالی یا ورقا علیک بهائی امة الله را از قبل مظلوم تکبیر برسان او را بشارت ده چه که اراده اش امام نیر اراده الهی مشهود و واضح و لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق یا امتی علیک بهائی از حقّ جلّ جلاله میطلبیم ترا مؤیّد نماید و ارادات را که حال در عالم قول است بعمل مزین فرماید و قبول نماید آنچه را که طلب نمودی و مقدّر فرماید از برای تو اجر امائی که قصد مقصد اقصی نموده اند و بحضور و اصغا و مشاهده فائز گشته اند اشکری ربّک بهذا الفضل الذی احاط العالم ثمّ احمدی مولاک بهذه الرّحمة الّتی سبقت الأمم قولی قولی

لک الحمد بما هدیتنی و عرفتنی و قدّرت لی اجر من شرب رحیق قریک و فاز بأنوار نیر لقائک ای ربّ انت الکریم لا اله الا انت الغفور الرّحیم اسألك بأن تقدّر لی فی کلّ عالم من عوالمک کلّ خیر قدّرتّه لامائک الفائتات انک انت المقتدر العزیز العظیم انتهی

طوبی از برای نفسی که بچنین مقامی فائز شده و یا بشود چه که از فضل و رحمتش عالم قصد بمقصود واصل و از مقام طلب بمقام فعل آمد ان تعدّوا عنایاتها لا تحسوها این بنده هم از برای آن مخدّره میطلبد آنچه را که سبب فلاح و نجات است ان ربّنا هو الغفور الکریم

و همچنین ذکر جناب مشهدی الله ویردی علیه بهاء الله بساحت اقدس فائز و این جواب از سماء عطا نازل قوله تبارک و تعالی

بسمی المقدّس عن الأسماء

یا الله ویردی طوبی لک و لاسمک چه که این اسم مدلّ و مشعر است بر دریاهاى فضل و عطا و بخشش و عنایت مولی الوری حمد کن مالک قدم را که ترا تأیید فرمود بر فضل و عنایتش و قرب و عرفانش بگو

الهی الّهی اشهد انک خلقت الوجود بقطرة من بحر جودک و اظهرت منه من نیشان رحمتک ما اردته بقدرتک و فضلک ای کریم توئی آن مقتدری که حجابات عالم ترا از ارادات بازداشت و سبحات امم حایل نشد باصبع اقتدار شقّ استار فرمودی و اولیا را بخواه مجد راه نمودی باب کرم بر وجوه امم مفتوح و سیل رستگاری امام عیون عالم مشهود ای کریم افنده و قلوب را از نفحات وحیت محروم مفرما و ابصار و آذان را از مشاهده و اصغا منع منما توئی آن قادری که بدو حرف نیست بحث را طراز هستی بخشیدی و فانی باتّ را بعالم باقی دعوت فرمودی ای رحیم این عبد فانی را از کوثر بقا قسمت عطا کن و از دریای دانائی آنچه سزاوار بخشش تو است روزی نما توئی بخشنده و مهربان و فی قبضتک زمام من فی الامکان انتهی

و ذکر جناب حاجی محمّد علی (مر) علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این کلمات مبارکات از امّ الکتاب ظاهر قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا ایّها القائم علی خدمتی و الناطق بثنائی بشّره من قبلی بعنایتی و رحمتی انا ذکرناه من قبل و من بعد و ایدناه علی الاقبال و سقیناه کوثر عرفانی من ید عطائی و انا الجواد الکریم نسأله تعالی ان یجعلہ حرفاً من حروفات کتابه و علماً باسمه بین خلقه انه هو المقتدر القدیر

و نذکر فی هذا المقام ابن الدّخیل الذی اخذه سکر بیانی و اجتذبه الی افقی و انطقه بثنائی الجمیل بین عبادی الذّین شربوا کوثر العرفان من ایادی فضل ربّهم الرّحمن الرّحیم انتهی لله الحمد لازال اولیا مذکور بوده و هستند فضل احاطه نموده و اسباب تأیید فرموده تا آنکه افتدّه مقدّسه بنور معرفت منور و بنار سدره مشتعل اشتعالی که امید است سبب اشتعال عالم گردد باری این عبد خدمت هر یک تکبیر و سلام میرساند و از حقّ میطلبد آنچه را که سبب حیات کل است یا محبوب فوادی قسم

بآفتاب حقیقت اگر ناس بر عنایت و فضلش علی قدر سمّ ابره آگاه شوند کل خود را از دوش فارغ و آزاد مشاهده نمایند
طوبی لمن شرب الرّحیق و فاز بما فاز به المقربون و المخلصون

و همچنین ذکر جناب کربلائی محمّد جعفر علیه بهاء الله باصفا فائز و بعد از عرض در حضور این کلمه علیا از افق
سماء طور مشرق و نازل قوله تبارک و تعالی یا جعفر لعمر الله مظلوم حمل نموده آنچه را که عالم از حملش عاجز بوده و هست
و مقصود آنکه از بیان و اراده حقّ جلّ جلاله در این فجر ظهور نسیم عنایتی مرور نماید ظاهر را بطراز عدل و انصاف مزین
دارد و باطن یعنی افنده و قلوب را از ضغینه و بغضای اهل عالم مطهر فرماید آنچه سبب ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس است بیان
واضح صریح در زیر و الواح از قلم الله نازل و جاری ولکن آذان واعیه و ابصار حدیده و صدور منشرحه و افنده منیره اقلّ از
کبریت احمر مشاهده میشود یا حزبی همّ این مظلوم و بلا و حزنش از ما ورد علیه من الأعداء نبوده و نیست ولکن از مدعیان
محبّت ظاهر شد آنچه که صخره صیحه زد و سحاب نوحه نمود و ما سوی الله بکلمه و اسفا ناطق گشت بهتر آنکه این مقام
مستور ماند لئلا تتکدّر قلوب اولیائی و اصفیائی نسأل الله تبارک و تعالی ان یوفّقک و یؤیّدک علی ما یرفعک بین العباد انه هو
العزیز الفضّال انتهى

از ذکر و بیان عنایت مقصود عالمیان نسبت باولیا واضح و مشهود از حقّ میطلبم اولیا را بشأنی از نار بیان و نور تبیان
منور فرماید که جمیع آفاق منور گردد تا اهل عالم بظهور اعمال و اخلاق طیبیه روحانیّه بصرای مستقیم و نبأ عظیم توجّه نمایند و
خود را از کدورات و غبار شبهات و اشارات قوم مقدّس و میرا ملاحظه کنند رحمتش احاطه نموده و فضلش بمثابة آفتاب از
افق هر حرفی از حروفات کتابش مشرق و لائح ان ربّنا هو المعین المعطی الکریم انشاءالله قطعۀ مقطّعۀ مذکوره مخصوص
جناب آقا میرزا عبدالحسین علیه بهاء الله ارسال میشود لتقرّ بها عین من ارادها و یک قطعۀ مبارکه هم از خطّ حضرت غصن
الله الأكبر روحی لثراب قدومه الفداء مخصوص جناب ابن دخیل علیه بهاء الله و عنایت ارسال میشود

و اینکه در باره وصول و ایصال الواح مبارکه مخصوص اولیای بناب و میان دوآب مرقوم داشته اند فی الحقیقه بشارتی بود
مشهود و بر قوّت باصره افزود الحمد لله آن اشطار فائزند وقتی از اوقات این کلمه مبارکه علیا از لسان مولی الوری استماع شد
قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر اگر ما در مملکت دیگر بودیم و این الواح که بمثابة امطار بر ایران بارید بر ممالک دیگر این کرم
مبدول میشد هرآینه اکثری از اهل مدن و دیار خارجه بمطلع نور احدیه توجّه مینمودند انتهى فی الحقیقه اینست آن محبوب
میدانند چه مقدار آیات نازل چه مقدار بیّنات ظاهر هر لوح از الواح الهی مفتاح اعظم بود از برای کنوز معانی و شأن و مقامش
را احدی انکار ننموده این ایّام نفسی از اختیار باین کلمه مولی الوری ناطق و از ارض طاء نوشته که عباد در نزد ظهور لآلی
حکمت و بیان که از خزانه قلم اعلی ظاهر خاضعند و احدی ملاحظه نشد که انکار نماید و یا نپسندد معذلک سکر نفس و
هوی بشأنی اخذشان نموده که در حین اقرار منکر مشاهده میشوند چه که قول مسموع و مشهود و عمل مفقود چه اگر بعمل
فائز میگشتند حال قطعات عالم یک قطعۀ مشاهده میشد و از جنت ابهی محسوب میگشت صد هزار افسوس و دریغ که الی
حین بر خسارت و ربح حقیقی پی نبرده اند و آگاه نگشته اند اشهد أنّهم من الغافلین

اینکه در باره جناب ملا حسین (می) علیه بهاء الله مرقوم داشته اند بعد از عرض در ساحت اقدس فرمودند یا حسین
خذ کتابی بقوة لا تمنعك قوة العالم و بقدره لا تضعفك ضوضاء الأمم و باستقامة لا تزلّك شبهات المرييين و لا ضوضاء
التّاعقین و لا كَرّ الملوك و لا فَرّ السّلاطین انا اقبلنا اليك في هذا الحين و انزلنا لك ما لا تعادله خزائن السموات و الأرضین
افرح و قل لك الحمد يا مولی العالم و لك البهاء يا محبوب افنده المخلصین انتهى

و اما در باره حقوق بطراز عفو حقیقی فائز شدند عفا الله عنه فضلا من عنده ان ربّنا هو الفضّال الکریم ولکن امید
آنکه بهدایت خلق مشغول شوند که شاید بحکمت مقدّر و بیانات منزله نفوس غافله را آگاه سازند و از کوثر معرفت مرزوق

دارند ان ربنا هو المؤيد الحكيم انتهى

و هذا ما نزل لجناب اخيه ملاً احمد عليه بهاء الله يا احمد عليك بهاء الله رب العالمين در ظهور و آثارش تفکر نما
امطار حکمت و بیان در جمیع احیان از سماء رحمت رحمانی و سحاب حکمت لدنی نازل و آفتاب قدرت و عظمت و اقتدار
از اعلی افق عالم امام وجوه امم مشرق و لائح و لآلی عرفان در کلّ احیان از خزائن قلم اعلی ظاهر و مشهود نور ساطع بحر
مواج مع ذلک کلّ محبوب و مخمود الا من شاء ربک یا احمد ندای مظلوم را بگوش جان بشنو و از عالم و عالمیان بگذر
لازال باین کلمه علیا که از افق امّ الكتاب مشرقست ناظر باش قوله تبارک و تعالی یا اولیاء الله فی ارضه و اصفیائه فی بلاده و
حزبه بین خلقه طهروا قلوبکم من القصص الاولى التي بتمسکها زلت اقدام حزب القبل الذين افتخروا علی العالم و الأمم یا
احمد انا اردنا ان نسقیک کوثر البیان ليقدّسک عن الظنون و الأوهام التي بها منعت الشيعة عن مطلع نور الأحديّة اسمع النداء
من افق هذه السماء و خذ ما امرت به انه ینجیک فضلاً من عنده و یعرفک نبأ العظیم یا احمد اهل سنة فتوی بر شهادت سید
عالم ندادند و بجابلقای موهوم و جابلسای ظنون تمسک نجستند و یهود طلعت ظهور را رد نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی
ندادند یا احمد خوب تفکر نما قلمی که از آن نصیح الله جاری و کلمه الله ظاهر حال بتو توجه نموده و ترا ذکر مینماید بگو
ای مردم اگر بنور ایمان فائز نمیشوید از ظلمت حزب شیعه خود را خارج نمائید لعمر الله اعمال غیر اعمال رسول و همچنین
اقوال عمل نمودند آنچه را که عبده اصنام علی قولهم و عبده اوهام عمل نمودند ایکاش ضجیع منابر ایران را اصغا مینمودی
بلسان فصیح ذاکر و هر یک در هر آن بکلمهئی ناطق میگوید الهی الهی خلقتی لذكرک و ثنائک اذا تسمع من الذی ارتقی
علی سبک و سب اولیائک یا لیت ما غرست و ما خلقت یا احمد ادعای آن حزب چه بود و عمل چه شد فکر لتکون من
الراسخين یا احمد اگر از این بحر قطرهئی ظاهر شود و یا از صحیفه مکتونه که بصحیفه حمرا مذکور است کلمهئی بمیان آید
و گفته شود بید خود عنقت را قطع نمائی باری حقّ از برای حیات ابدی آمده نه از برای موت کل را بحفظ امر نموده نفس
حقّ شاهد و الواح گواه قل

الهی الهی لک الحمد بما ذکرتنی اذ کنت فی السجن و اقبلت الیّ اذ کنت غافلاً عن ظهورک و طلوعک و اقتدارک
اسألك بأمرک الذی جعلته علّة وجود العالم و ظهور الأمم بأن تجعلنی ثابتاً فیما ظهر و متمسکاً بحبلک المتین و نیاک المبین
انتهی

ذکر حبیب روحانی جناب آقا محمّد صادق علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این عطیّه کبری از
افق سماء عطا نازل قوله تبارک و تعالی الف و حاء و منتسبین کل فائزند بآنچه که سبب اعظمست از برای هدایت امم
اسمشان در اراضی معارف غرس شده اغصان و افنان و اوراق و اثمارش بدوام ملک و ملکوت باقی و برقرار طوبی لهم و نعیماً
لهم نشهد انهم من الفائزين فی کتابی المبین کل را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بعنایات لاتتناهی الهی بشارت ده
و اما در باره اسم اولیا را از قبل اذن دادیم باسمین اعلیین یا اسامی اغصان نسأل الله ان ينزل علیهم رحمة من سماء
عطائه و برکة من لدنه انه هو الفیاض الفضال انتهى

اینکه مرقوم داشتند جناب آقا علی (می) علیه بهاء الله رجا نموده که هر گاه فرشی یا چیز دیگر که بقدر چهل پنجاه
تومان بشود لازم باشد امر و عنایت فرمایند و هر گاه وجه الزم لدی الاشارة ارسال میشود بعد از عرض این فقرات در ساحت
امنع اقدس قوله تبارک و تعالی انا عفونا عنه فضلاً من لدی الله العزیز الحمید نسأل الله تعالی ان يجعله مستقیماً علی امره و
ناطقاً بشئائه لله الحمد بخدمت فائز شد و آنچه ظاهر شده لدی الله مذکور و مخزون انا نبشّره بعنایتی و نذکره بآیاتی لیاخذه
الفرح الأكبر فی ایام الله مالک القدر و موجد البشر انشاء الله بنار محبت الهی نفوس افسرده را مشتعل سازد و بظهور انوار نیر
اعظم راه نماید انتهى این عبد هم خدمت ایشان و سایر اولیا تکبیر و سلام میرساند الحمد لله از نفوس قائمه لدی الله مذکورند

امید آنکه هر یک از اولیا بر هدایت عباد قیام نمایند و نطق بگشاید و لکن بحکمت باید در جمیع احوال بحکمت تمسک نمایند نفوسی که بساحت اقدس فائز گشته‌اند عمل اغصان سدره مبارکه و اصحاب را دیده‌اند و آگاه گشته‌اند اقرار و اعتراف منع شده بعد از اربعین سنه او ازید که مطالع اوهام بدسایس و خدعه مشغول و خلف دنان مستور یکی از آن نفوس این ایام ظاهر و شأنش باهر و آن میرزا هادی دولت‌آبادی است که در ارض صاد ساکنست باری در این ایام بعد از شهادت حضرت اشرف روح المقرّین له الفداء او را باسم بابی ذکر نمودند خوف اخذش نمود و اضطراب او را بر آن داشت که بر منبر ارتقا جست و از اوّل امر الی حین تبرّا نمود آن نفس ظالمه از برای حیات دو یوم ارتکاب کرد آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود حال در نفوسی که متابعت امثال او مینمایند تفکّر فرمائید خسر الطالب و المطلوب و آن غافل ظالم مجدّد در اضلال ناس مشغول است حال شهادت اشرف شهید و حیات آن غافل دو شاهد عظیمند بر حقیقت مقام و اعمال آن دو این فقره مکرّر ذکر شده چه که از برای تنبّه خوبست لعلّ الغافل یتذکّر او یخشی چه مقدار از نفوس که در این ظهور اعظم رایگان جان نثار نمودند العلم عند الله ربنا و ربّ العرش العظيم

اخبار جدید آنکه جمعی از حضرات افان و اوراق سدره و حضرت امین علیهم بهاء الله ربّ العالمین در بیستم شهر رمضان حاضر و بمطاف ملاّ اعلی فائز جناب امین مکرّر ذکر آن محبوب را نموده فی الحقیقه مخلصین و مقرّین را بسیار دوست میدارد هنیئاً له

جناب آقا محمّد حسین اسکوئی علیه بهاء الله الابدی ذکرش در این حین در ساحت اقدس ابهی مذکور و باصفا فائز و هذا ما تحرّک به لسان العظمة اذ کان مستویاً علی کرسی العطاء قوله تبارک و تعالی

هو السامع المجیب

یا محمّد قبل حسین ذکرک من احبّنی ذکرناک بما اشرق به نیر العطاء من افق لوح الله المهيمن القيوم قد لاح به النور و ظهر ما کان مکنوناً فی علم الله مالک الوجود هذا یوم فیه ظهرت الأسرار من کنز حکمة الله ربّ ما کان و ما یكون انّه ظهر بالفضل و حکم بالعدل طوبی لعبد ما منعه حجبات العلماء و ما خوّفته سبحات الّذین انکروا ما نزل من لدی الحقّ علام الغیوب قل یا ملاّ الأرض اتّقوا الله و لا تتّبّعوا کلّ جاهل مردود قد خرقت الأحجّاب و هتکت الأستار من اصبع الاقتدار امرأ من لدن مالک الغیب و الشّهود طوبی لسمیع سمع النداء و لبصیر فاز بمشاهدة آثار الله الملك العزیز الودود انک اذا اخذتک نفحات الآیات قل

سبحانک اللهم یا مظهر البینات و مالک الأسماء و الصّفات اسألك بنورک الّذی سطع من افق ظهورک و استضاء به آفاق مدائن فضلک و عطائک و بأمرک الّذی احاط بالأشیاء و بسلطانک الّذی غلب من فی الأرض و السّماء بأن تؤیّدنی علی ما ینبغی لسماء جودک و بحر کرمک ای ربّ ترى الجاهل اراد بحر علمک و الخاطی قلزم عفوک و عطائک اسألك ان لا تخیبه بجودک و کرمک انت الّذی بندائک نادت بالأشیاء و لاسمک خضع من فی الأرض و السّماء لا اله الا انت المهيمن العزیز الفضال انتهى

حسب الأمر این لوح مبارک بخطّ حضرت غصن الله اکبر روحی لتراب قدومه الفداء هم نوشته ارسال شد امید آنکه از آیاتش عبرات مشتاقین نازل گردد این بکا بکاء شوقست و محبوبست و از صدهزار فرح افضل دیگر عشاق این مقام را یافته‌اند هنیئاً لهم

ذکر جناب آقا میرزا محمّد ابن مرحوم مغفور علیهما بهاء الله را نمودند لله الحمد و المنة مجدّد ذکرشان در انجمن مقرّین و مخلصین مذکور آمد این عبد لازال از حقّ متعال طلب نموده او را مؤیّد نماید بر خدمتی که سبب اعلاء کلمه و

علّت ظهور انقطاعست باری بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس یک لوح مقدّس مخصوص ایشان از سماء عنایت مقصود عالمیان نازل و ارسال شد اسأله تعالی ان یجذبّه بآياته و یقرّبه بفضله و یقدّسه عمّا لا ینبغی لأَیامه أنّه هو السّامع المجیب

و ذکر جناب میرزا محمّد خا و میرزا علی علیهما بهاء الله بعد از عرض امام وجه این آیات یبّینات از سماء مشیّت نازل قوله عزّ بیانه و عزّ برهانه

بسمی الظّاهر امام وجوه الأدیان

یا محمّد علیک بهائی آیات الهی عوالم غیب و شهود را احاطه نموده و تجلّیات انوار آفتاب ظهورش بر کل پرتو افکنده لعمری بحر بیان بامواجی ظاهر که از اوّل دنیا الی حین شبه آن دیده نشده معذلک عباد بیشعور خود را در این ظهور از فیوضات مکّم طور محروم نموده‌اند بهوی متمسّکند و از تقوی معروض و از حقّ بعیدند و باوهم خلق متشبّث از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید تا باستقامت تمام بر خدمت امرش قیام نمائی و از رحیق عنایتش بیاشامی سبحان الله جمیع احزاب بذکر مالک رقاب مشغول و بشنایش ناطق ولکن اکثری غافل از حقّ در جمیع احوال از برای کل میطلبم آنچه را که وجود را مرّه آخری موجود فرماید و بطراز ابدی مزین دارد اوست قادر و توانا

و هذا ما نزل لجناب آقا میرزا علی علیه بهاء الله قوله تبارک و تعالی

بسمی العزیز البدیع

یا علی ماکان گذشت و مایکون از بعد میآید باید این حین را غنیمت شمرد و بما ینبغی تمسّک جست امروز هر شجری را ذکرست و هر مدری را بیانست قسم بآفتاب حقیقت اذن واعیه از جمیع اشیاء ندای الملک لله مولی الوری اصغا مینماید در شرق ظاهر و آثارش از غرب هویدا و در غرب بر سریر بیان مستوی و از شرق ندایش مرتفع از حقّ میطلبیم اولیای خود را مدد فرماید و از اشراقات انوار نیر بیان محروم ننماید اوست بخشنده و اوست عطاکننده و هو الکریم الفیاض انتهی باسم هر یک سلسیلی جاری و کوثری ساری از شیء میان خالی چه مقدار لآلی حکمت و بیان ظاهر شده و میشود طوبی لذی بصر لینظر و لذی سمع یسمع نداء الله ربّنا و ربکم و ربّ هذا المقام الکریم

بعد از عرض ذکر سمی حضرت مقصود ابن من صعد الی الله علیهما بهاء الله الأبھی من لدی الله مولی الوری این کلمات عالیات از بحر فضل و عطا و مطلع صفات و اسماء نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا ایّها المذکور لدی المظلوم مکرّر ذکرست مذکور و از قلم اعلی باسمت نازل شد آنچه که شهادت میدهد بر فضل و رحمت و عنایت حقّ جلّ جلاله هر صاحب شمی از آیات عرف عنایات استشمام نموده و هر صاحب بصری از مشاهدۀ آثار بافق اعلی راه یافته نسأل الله تبارک و تعالی ان ینزل علیک من سماء العطاء ما یقرّیک الیه و یکتب لک من قلمه الأعلى اجر الحضور و اللّقاء أنّه هو المشفق الکریم و هو الفیاض الغفور الرّحیم

و اردنا ان نذکر ضلعک الّتی آمنت بالله الفرد الخبیر یا امتی و یا ورقتی قد ذکرک من احبّنی و طاف حول امری ذکرناک بهذا الذّکر الأعظم لیقرّیک الیه أنّه هو السّامع المجیب اشکری ربّک أنّه سمع ندائک و انزل لک ما یكون باقیّاً ببقاء اسمه المهیمن علی الأسماء انّ ربّک هو الذّاکر العلیم افرحی بعنایتی و قولی

لک الحمد یا من نور قلبی بنور معرفتک و ایدتنی علی الاقبال فی يوم فيه اضطربت افئدة المریبین من عبادک انک انت القوى الغالب القدير

البهآ علیک و علی ابنیک و بنتیک من لدی الله منزل هذا الذکر المبین انتهى
له الحمد و البهآ و له العناية و الثآ نفوس مذکوره هر یک به ما لا عدل له فائز و این عبد هم از حقّ جلّ جلاله از برای هر یک میطلبند آنچه را که نهر ابدی از آن جاری و عرف سرمدی از آن ظاهر ان ربنا هو المقتدر علی ما یشآ بقوله المبارک العزیز البدیع

در باره لقا سبیل بعید و حایل و مانع هم موجود لذا در اذن توقّف رفت از ورود حاکم کُرد الی حین مابین ناس بعضی سخنها مذکور نسأل الله ان یرفع المانع بقدرته انه هو القوى القدير

در آخر نامه ذکر قرر عیون علیهم بهآ الله و رحمته و عنایته امام حضور مذکور و هر یک بامواج بحر فضل فائز یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّدهم علی خدمة امره لینصروا المولی بجنود الحکمة و البیان انه هو العزیز المّان
ذکر حبیب روحانی جناب عین و باء علیه بهآ الله الأبهی و نوره الأسنی لازال بوده و هست و این ایام خبر ایشان بتفصیل رسیده لله الحمد بر امر مستقیمند و بر خدمت قائم علیه بهآ الله ربّ الغیب و الشّهود البهآ و الذکر و الثآ علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی هذا الأمر العزیز البدیع و الحمد لله المقتدر الفرد المنیع

خادم

فی ۱۲ شوال سنة ۱۳۰۶

عریضه جناب آقا میر علی اصغر (اسکوئی) علیه بهآ الله بعد از عرض در پیشگاه اذن توجّه عنایت شد یسأل الخادم ربّه ان یؤیّده علی التّوجّه و الاقبال انه هو الغنی المتعال و همچنین توجّه جناب مشهدی حسن علیه بهآ الله اگر بحکمت واقع شود در هر حال باید بحکمت ناظر باشند خلاف آن محبوب نه البهآ علیهما

* * *

اس

شطر الاسمین جناب م ح علیه بهآ الله الابهی

۷ ذی الحجّه سنه ۱۳۰۷

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

حمد حضرت مقصود را سزاوار که بکلمه مبارکه طیه طاهره عباد نورانی شفقت لی مرحمت لی خلق فرمود بجمیع لسان آشنا و در جمیع آن صادق دسایس و وساوس در شریعت ایشان مردود با صدق مؤانسند و از دوش در گریز آنچه از ایشان ظاهر شود گواهیست صادق بر صدق نیتشان و اخلاص حقیقتشان امید آنکه از انوار وجوه مخلصین و مقرّبین عالم منور گردد و این کدوراتیکه بمثابه طین سبب آرایش وجود گشته از کوثر بیان مقصود عالمیان طاهر شود و سبیل واضح و طریق لایح گردد این

خادم فانی از حق جلّ جلاله میطلبد قلوب اولیای آن ارض را متحد فرماید و الفت بخشد و بنور توکل و تفویض روشن و منیر دارد آنه علی کلّ شیء قدیر

یا محبوب فزادی دستخطهای سامی و نامه‌های عالی هر یک چون نجم سحری آفاق قلوب را منور نمود و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام نموده امام وجه عرض شد و بعز اصفا فائز گشت فرمودند یا محمد علیک سلامی امریکه الیوم امام آمر حقیقی مقبول و مرغوب حفظ صیت اولیای الهی است در آن ارض که از فضل حضرت باری و مقتضیات اسم رحمانی و ربّانی صیثان عالم را احاطه نماید و هر جهتی از جهات کسب امانت و دیانت و صدق و صفا از مشارق آن ارض نمایند شأن دنیا معلوم و واضح و فنای آن نزد هر صاحب بصر و ادراکی ظاهر و مشهود در شهر عشق یک امر ظاهر و آن شهادت حضرت مذکور در الواح بوده و اولیا نظر پنهانی تعرض که از قلم اعلی نازل شده تعرض نمودند و بصبر جمیل و ستر جلیل تشبّث جستند سبحان الله بمظلومیّت کبری حق جلّ جلاله امرش را نصرت نمود و شرق و غرب را اخبار فرمود امید آنکه جمیع اولیا بما اراده الله تمسک نمایند انشاء الله نفوس مطمئنّه مستقیمه سبب اعلاء کلمه و ارتقاء وجود گردند و در هر محل و مقام نار ضغینه و بغضا و بغی و فحشا را بماء صافی صبر و اصطبار و توکل و انقطاع افسرده نمایند و اطفاء کنند این ایّام قلیله را لدی الله و اولیای او شأنی نبوده و نیست انسان بصیر البتّه خود را بحبّ آن آلوده ننماید و ذیل اطهرش را نیالاید طوبی از برای نفوسیکه بروح آمدند و بریحان گذران نمودند و بتوکل کامل بحضرت مقصود راجع گشتند یا محمد اولیای آن ارض و اطراف نزد مظلوم مذکورند و بنور بیان منور کل را سلام برسان و بتجلیات انوار نیر مواهب و الطاف الهی مسرور دار آنه یمدک و یؤیدک و ینصرک بجنود الحکمة و البیان لا اله الا هو المقتدر العزیز المّان انتهى

حمد خدا را که این بی بضاعت را توفیق عطا فرمود و قدرت بخشید تا در لیالی و ایّام بخدمت امرش مشغول و از دوش غافل لله درّ عمل المقرّین و المخلصین چه که رایحه طلب آمال از آن مقطوع و ممنوع له الفضل و العطاء و له الجود و البهّاء قدرت عالم و آمال امم او را منع نمود و از اراده قویّه غالبه بازداشت تعالی سلطانه و تعالت قدرته بیک کلمه روح بخشید و بکلمه آخری اخذ فرمود من یقدر ان یقول لم و بم الا من یرج عن سلطانه و یفرّ من حکومته لیس له مقام و لا ذکر و لا وصف فی الحقیقه امثال این وجود نزد مستقرّین سفینه حمرا معدوم و مفقود باری در جمیع احوال این خادم از خداوند یکتا از برای آنحضرت میطلبد آنچه را که سبب حیات ابدی است آنه هو القادر البصیر و هو السّامع المجیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الخبیر

نامه‌ئی در این کرّه حسب الامر بجناب آقا علی علیه سلام الله و عنایت نوشته شد و نزد آنمحبوب حقیقی ارسال شد تا ملاحظه نمایند و اگر مصلحت بیند بدهند نسئل الله ان یحفظه بقدرته و سلطانه و یجعل له من التّاصرین

اینکه در توجّه پیرت سعید و مصر و مقامات دیگر مرقوم داشتند از لقای آنمحبوب فؤاد در هر ارضی انشاء الله از آن ثمری ظاهر و نور محبّتی ساطع در هر امری از امور و هر شیئی از اشیا از قدرت کامله الهیه اثری و کنزی مکنون و لکن باسباب ظاهره بعد یوماً فیوماً ظاهر میشود و نفس آثار عباد را آگاه مینماید و خبر میدهد انّ الله علی کلّ شیء قدیر انشاء الله از حرارت محبّت آنمحبوب آثار حرارت در اطراف ظاهر گردد حضرت افغان علیه الابهی لا زال مذکور بوده و هستند فی الحقیقه سبب ارتفاع امرند نسئل الله ان یؤیده و یوفّقه بسلطان من عنده آنه هو القادر الحکیم

حضرت وزیر ایدّه الله تبارک و تعالی الحمد لله از ما لا ینبغی مقدّسند و بما ینبغی و یلیق مزین انشاء الله مؤید شوند بر اعلاء این امر اعظم حسب الامر باید آنمحبوب در جمیع احوال بحکمت و بیان متمسک باشند خود لقا من غیر حرف در بعضی از نفوس مستعدّه مؤثّر واقع میشود بی لفظ هدایت مینماید و بی وصف راه نشان میدهد باید قدر همچه وزیری را دانست و بقدر مقدور محبّت و مودّت و صدق و صفا بایشان لازم باید اینحزب از حق بطلبند عزّت و رفعت ایشانرا انّ الله هو السّامع

البصیر و جناب خان وفقه الله انشاء الله در عمل محمودند و در ذکر محمود و در بیان محبوب شکر خدا را که از برای او عبادی هست که بطراز صدق و صفا و محبت و وفا میزنند

ذکر جناب حاجی و تفصیل حضور در آنحضرت مبارک را نمودند و البته مبارکست چه که مجمع اولیا واقع هر بقعه از بقاع ارض که در آن ذکر حق میشود آن بر سایر بقاع افتخار مینماید هذا حق لا ریب فیه اگرچه آن بقعه در آن ایام محزون چه که بحزن حضرت حاجی و من معه علیهم بهاء الله اولیا و آشنا را صاحبان ابصار حدیده محزون مشاهده مینمودند ولکن الواح منزله که از افق هر یک شمس عطا مشرق جمیع کدورات را بفرح و سرور و نشاط و انبساط مبدل نمود

و اینکه مرقوم داشتند بعد از قرائت سجده شکر بعمل آوردند سبحان الله عرف این شکر یقین است که صعود نمود و بمقام اعلیٰ فائز گشت فرمودند اینکلمه را ذکر نما قسم بآفتاب حقیقت که عوالم عدل و انصاف و افنده و قلوب اصحاب را منور نمود اگر کشف حجاب شود و آنمقام را ملاحظه نمایند بفرحی ظاهر شوند که در عالم شبه نداشته و ندارد آنها فازت و سعدت الی مقام حین ورودها نادت الحوریات من الغرفات قد تضيوع عرف ورقة السدرة المباركة بشرن بلقائها ثم افرحن بحضورها باری لعمر الله جذب این ندا در جنت ابهی و فردوس اعلیٰ همه را اخذ نمود ان الله هو الفضل الکريم و هو الغفور الرحيم انتهى

حضرت محبوب فؤاد جناب آقا سید علی علیه سلام الله و عنایته را سلام میرسانم فی الحقیقه اذکار محبتیه ایشان جذّاب افنده و قلوبست و مُجَدِّد وجود از حق جلّت عنایته از برای ایشان میطلبم آنچه را که سبب نزول رحمت و عنایتست از سحاب کرم و فضلش و از برای خود تأیید میطلبم که هر کرّه ذکر نمایم آنچه را که در قلب مستور است سایر اولیای آن ارض را ذکر مینمایم و از حق از برای هر یک توفیق میطلبم چه قدر محبوبست عند الله ظهور محبت احباب با یکدیگر هنگامیکه ذکر جناب حاجی عباس علیه سلام الله عرض شد که در ایام مصیبت در بیت حضرت حاجی بمحبت مشتعل و بهمت تمام بر خدمت قائم مکرّر فرمودند هنیئاً له ثم هنیئاً له باید در لیالی و ایام بشکر و حمد مشغول باشیم که عنایت فرمود راه نمود عزّت عطا کرد ذلت کبری که در ایران مخصوص اینحزب بود حال الحمد لله بعضی ادراک نموده‌اند که اینحزب را نیت دیگر است و امل دیگر جز راحت امم و عمار عالم خیالی نداشته و ندارند هر بصیری تصدیق مینماید و هر سمیعی اعتراف میکند و اگر بعضی از کلوخهای عالم بمقتضای عدم انصاف و عدل سخنی گفته و یا بگویند خارج از دیرستان عدل حق است عنایات و الطاف و شفقت بمقامی است که السن عالم از ذکرش عاجز

یومی از ایام بیستان توجّه فرمودند و در محلّ جدید خباء مجد مرتفع و حسب الامر اولیا در آنمقام حاضر و مجتمع و بعد از تعلّق اراده و حضور جمع از بستان اوّل مع اغصان سدره مبارکه بآنمحل توجّه فرمودند و بعد از جلوس و قرائت حروفات عالین ذکر مصیبت جدیده را بقسمی فرمودند که کل متأسّف گشتند و بعد بکلمه اخری ذکری فرمودند که فی الحقیقه ارواح مجرّده قصد عروج نمودند که بعد از عروج بچنین مجلسی فائز شوند و در دو یوم که فی الحقیقه آفتاب عنایت از افقش طالع ظاهر شد آنچه که از عنایت کبری و شفقت عظمی حکایت مینمود و در حضور عمل شد آنچه سزاوار بود ان الله ربنا و ربکم هو الفیاض الکريم و هو المشفق الغفور الرحيم

و همچنین ذکر اعمال خیریه آنمحبوب فؤاد مکرّر از لسان مبارک جاری فی الحقیقه اجر احدی علی قدر سمّ ابره ضایع نشده و نمیشود فرمودند جناب محمد از اوّل ایام الی حین بخدمت قائم و بحبل فضل متمسک و از ایشان در اینمذّت مدیده امری ظاهر نشد که مخالف رضا باشد هذا وصف یرجوه الفردوس الاعلیٰ و الجنة العلیا ینبغی فیهذا المقام ان نقول الحمد لله الذی ایدّ حضرتکم و وفقکم و اظهر منکم ما وصفه مالک الوجود و سلطان الغیب و الشهود نسل الله ان يجعل

حضرتکم مفتاحاً لكلّ باب و قائماً على كلّ امر و ذاكراً في كلّ حين أنّه هو اقدر الاقدرين لا اله الا هو المهيمن على من فى السموات و الارضين

ديگر ارمغانهای آنحضرت محبوب رسید چون بتوجه و ذکر آنمحبوب فائز شده‌اند البتّه مقبول واقع شود چون نسبتش بحق جلّ جلاله است هر ورقی از اوراقش رشک جنانست از حق جلّ جلاله میطلبم اجر آنرا در حقیقه معانى و بیان ثابت فرماید و ظهوراتش را در بستان مذکور لیس هذا علیه بعزیز یشهد الخادم بقدرته و سلطانه و عزّه و اقتداره و یسئله ان یقدّر لحضرتکم خیر کلّ عالم من عوالمه أنّه هو المقتدر العزیز الحکیم

خدمت نور فؤاد حضرت حاجی سیّد جواد علیه بهاء الله مالک الایجاد سلام و ثنا عرض مینمایم و بکمال خلوص از حق جلّ جلاله میطلبم که ایشانرا در جمیع اوان و احیان مؤیّد فرماید بر خدمتش خدمتیکه لازال گواهی دهد بر توجّه و تشبّث و محبّت و استقامت ایشان در انجمن عشاق ذکرشان بوده و هست امید آنکه در ایّام باقیه بهیئت اجتماع بر خدمت قیام نمائیم و بما اراده الله مشغول شویم أنّه هو المؤیّد العظیم الخیر الحمد لله نامه بذکر ایشان ختم شد این ختم با بدء توأم است بلکه در مقامی میتوان گفت سبقت دارد چه که مقام حضرت خاتم روح ما سواه فداه از بدیع اوّل که بدء بوده زیاده از وصف و بیانست این است ذاکر و اینست گواه الذکر و الثناء من الله علیکم یا مهابط الحبّ و الوداد و معادن المحبّة و الاتحاد لا اله الا هو العزیز الفیاض

اولیا و اصفیای آن ارض در قلب مذکور و بحراست عنایت حق جلّ جلاله محفوظ عالم محبّت مقتضیاتش در هر حین ذکر و ثنای اولیا بوده و هست خاصّه نهالهائیکه در ظلّ رحمت تربیت شده‌اند و پرورده گشته‌اند و از ریح تازہ مرزوقند چنین نفوس را لسان طاهر باید ذکر نماید و قلب مقدّس شاید که اظهار حبّ نماید باری در نقطه قلب مذکورند و بحرارت فؤاد مشتعل الحمد لله فائزند بآنچه که ضد نداشته و از ند مقدّس ذکرشان مفتاح کنوز است و حبّشان باب فتوح کلّ ذلک من عناية الله و فضله و جوده و نسئله ان یجمعهم فی ظلّه و یرفعهم باسمه و ینطقهم بثنائه الجمیل السّلام و الذکر و البهاء ثمّ العزّة و الرّعة و العلاء على حضرتکم و على من یحبّکم و یسمع قولکم فی امر الله ربّ العالمین

* * *

ب

حضرت افنان جناب حاجی سیّد علی علیه بهاء الله الأبهی

ربیع الأوّل سنه ۱۳۰۷

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمد حضرت مقصودی را سزااست که بانوار آفتاب حقیقت مدن و دیار را بنور معرفت مزین فرمود و آذان طاهره مقدّسه را باصغاء ندا مؤیّد ساخت من فاز بالاصغاء فاز بالاستقامه مقصود از اصغاء حقّ الاصغاء بوده و هست چنانچه مشاهده شد از قبل قد سمعوا و اعرضوا و یسمعون و یعترضون و الصّلوة و السّلام على حبیبه و صفیه الذی اختاره لاطهار امره و ابراز احکامه و اوامره و على آله و اصحابه الذین بهم تمّت حجّة الله على خلقه و ظهرت سطوة الله بین عباده

روحي لذكرکم الفداء و لاستقامتکم الفداء دستخط مبارک رسید فی الحقیقه حامل مژده‌ها بود چه که صحّت و سلامتی مزاج عالی را مبشّر و همچنین مراتب و مقامات خلوص و انقطاع و تشبّث و توسّل را مخبر خبری بود دانا و حنیفی بود ناطق و

توانا و بعد از مشاهده و قرائت قصد مقام نموده امام وجه عرض شد فرمودند نَسألُ اللهَ تبارک و تعالی ان یوفِّقه علی ما ینبغی و یفتح علی وجهه ابواب البرکة و العنایة و یظهر منه ما یریدى الناس الی صراطه و یرزئهم بطراز الأمانة و العفة انه علی کلّ شیء قدير

و نذکر افنانی من اهل الوفاء الذی سمّی بسید آقا و نبشّر من سمّی بمحمّد قبل رضا و نَسألُ اللهَ تعالی ان یکتب لهما من قلمه الأعلى ما لا ینفد و یكون باقیّاً ببقاء اسمائه الحسنی و صفاته العلیا و نذکر اولیائی هناك و نَسألُ لهم البرکة و العافیة من الله مولی البریة و نقول الهی الهی فاجعل عاقبة امورهم خیراً انتهى

این خادم فانی لازال از حقّ جلّ جلاله از برای هر یک از افنان طلب نموده آنچه را که سبب فیض اعظم است از برای امم آنه مالک العالم و هادی عبادہ الی اسمه الاقدم الاکرم و همچنین از برای اولیا علیهم سلام الله طلب نموده آنچه را که سزاوار بخشش اوست آنه هو المقتدر القدير و بالاجابة جدیر

ذکر محبوب روحانی جناب آقا میرزا ابوالفضل علیه بهاء الله را نمودند و همچنین حبیب روحانی جناب آقا میرزا عبدالکریم و اولیای آن ارض یعنی عشق آباد را فرمودند بعد از عرض فرمودند آنچه را که امطار ربیع عنایت است از برای نهالهای وجود و نسیم مکرمت است از برای نفوس مستعدّه از غیب و شهود از قبل دو ورق از بیانات که از هر کلمه آن عرف فضل و رحمت و عنایت متضوّع بود بتوسط آقای مکرم حضرت افنان علیه بهاء الله الابهی بآن ارض ارسال شد و در ثانی هم چون آن حضرت اراده ذکر فرمودند امر بارسال سیّالة برقیّه شد یسأل الخادم ربّه بأن یؤید الکّل علی ما یحبّ و یرضی و یوفّقهم علی ما ترتفع به مقاماتهم بین الأحزاب آنه هو المقتدر علی ما اراد و هو الامر الحکیم

اما فقره جناب ملا محمد علی (تفتی) علیه بهاء الله بعد از عرض فرمودند جناب مذکور حین ورودش در سجن آنچه داشت ارسال نمود و امر باخذ شد ولكن الی حین تصرف نمودیم و حال نظر باینکه ایشان مجدد اراده ارسال مقداری نموده اند آن وجه را قبول مینمائیم که او هم این وجه ثانی از جانب ما قبول نماید هذه عنایة من عندنا از قبل مظلوم باو سلام برسان و بعنایات لاتحصی بشارت ده افنان میدانند و مطلقند قبول این مظلوم وجه قبل را محض محبت بایشانست الی حین از اکثری قبول نشده و از ایشان مرتبه اول بطراز قبول فائز ليقبل منا فقره الثانية نَسألُ الله ان یفتح علی وجهه ابواب عنایت و فضله و برکت و یجعله من الذين فازوا بذکره فی بلاده و نصرة امره بین عبادہ بالحکمة و البیان آنه هو المقتدر العزیز المنان انتهى

مجدد در ذکر اولیای ارض عین و شین فرمودند یا اولیاء الله بالحکمة و بما ترتفع به مقاماتکم و شؤونکم طوبی لکم و لمن یحبّکم خالصاً لأمر الله ربّ الأرض و السماء و ربّ العرش العظیم ایاکم ان تخوفکم وضوء القوم الذين نبذوا العدل ورائهم متمسکین بالظلم الا انهم فی عذاب مهین لیس لهم ناصر و لا معین سوف تأخذهم نفحات العذاب من کلّ الجهات آنه هو الأحد المقتدر القدير آنچه لازم است اتحاد و اتفاق و حکمت و اعتدال در امور است طوبی للذين تمسکوا بحبل الاتحاد و عملوا بما امروا به من لدن علیم حکیم

و اما فصل در هیچ احوال جایز نه فصل در آن ارض سبب اشتعال نار بغضا میشود در جمیع بلاد ایران آن ارض چون متعلّق بدولت دیگر است اسباب حرّیت بدست میآید ولكن این حرّیت سبب رقیّت سایر احبّا است در بلاد ایران باری در جمیع احوال باعتدال و اسبابی که سبب تقرّب و انجذاب قلوبست باید تمسک نمود و این فقره منوط باعمال طیبه و اخلاق مرضیه است که سبب هدایت و تقرّب نفوسست آنه معکم یشهد و یری و هو السميع البصیر انتهى

در باره جناب میر محمد حسین بیک علیه بهاء الله و بعض عرایض آن جهات مرقوم داشتند چندی قبل مخصوص ایشان نازل شد آنچه که حجّت باقیه است از برای عالم و اهل آن و ارسال گشت یسأل الخادم ربّه بأن یقرّ الأبصار بمشاهدته

و الآذان باصغائه الله هو المؤيد الحكيم لازال محبوبی میر و اولیای آن اطراف از ذکور و اناث در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند مقامشان از الواح الهی معلوم و واضحست هنیئاً لهم آن حضرت جواب نامه‌های ایشان را مرقوم فرماید و اظهار عنایت از قبل حق مذکور نمایند

در باره امورات علیه مرقوم داشتند در جمیع احوال از حق سائل و آمل اعزاز امرش را در مدن و دیار و نصرت حضرت افنان را آنه مجیب السائلین

و اما در باره قرآن باید با قرآن از آقا حسینعلی اخذ شود با نوشته معتبری بمهر جمعی و تفصیل در آن مذکور گردد و در ارض طاء نزد جناب حاجی میرزا حسن علیه بهاء الله ارسال شود و این فقره بسیار لازم است چه که بسیار ذکر نموده‌اند و مفتریاتی نسبت داده‌اند و لکن بدوستی از آقا حسینعلی خواهش نمایند طرف معارضه واقع نشوند با هر نفسی لوجه الله محبت و شفقت لازم مگر نفوس معرضه این حکم در کتاب اقدس از سماء امر نازل طوبی للعالمین السلام و الذکر و البهاء علی حضرتکم و علی من یحبکم و یسمع قولکم

* * *

هو المشرق من افق سماء البیان

حمد حضرت مقصودی را لایق و سزااست که آن جناب را مؤید فرمود بر اقبال و توجه و نصرت و تبلیغ و بکلمه مبارکه الملك لی اشراف ساعت و اسرار قیامت را ظاهر نمود له الحمد و الثناء و له الشکر و البهاء از اول ایام اقبال نمودی و از کأس اقرار امام وجوه اختیار و اشرار آشامیدی و باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمودی در ایامی که اوهام کل را از افق اعلی محروم داشت باصبع یقین خرق حجابات ظنون نمودی و بعضد ایقان ظهر اصنام را شکستی از حق میطلبیم در جمیع احوال بتأییدات بدیعۀ جدیدۀ شما را مؤید فرماید حتی یجعل اعمالک کلها ذکراً واحداً عند ربک و یتضوع منها ما یهدی الناس الیه الله هو المقتدر القدیر چندی قبل اسم جود علیه بهائی نامه شما را نزد مظلوم ارسال داشت وجدنا منه ما ابتمس به ثغر الحب ان ربک هو الغفور الرحیم یا ایها الشارب رحيق الوحی من کأس عطائی اسمع ندائی من شطر سجنی الله ینادیک فضلاً من عنده و یذکرک رحمةً من لدنه الله هو الفضال الکريم

یا سمندر در اقتدار حق جلّ جلاله تفکر نما و همچنین در مظاهر ظنون و اوهام حضرت مبشر نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو الله لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان ایکاش این یک کلمه را ادراک مینمودند و بان تمسک میجستند با ذکر این کلمه محکمه مطاعه که بشهادت حق جوهر بیان است آیا جایز است اهل بیان الیوم از منزل و مرسل آن محبوب و غافل شوند هر منصفی در این ایام صمت اختیار مینماید تا از صریر قلم اعلی اصغا نماید آنچه را که عرف امر الله از آن متضوع است حضرت نقطه در رفیق اعلی بکلمه مبارکه اننی انا اول العابدین ناطق قل یا قوم اتقوا الله انظروا افقه ثم اسمعوا ندائه لا یشبه ذکره بأذکار العالم و لا ما ظهر من عنده بما ظهر بین الأمم آسمان برهان الهی الیوم مزین است بشموس حکمت و بیان و انجم اوامر و احکام اقبلوا الیها و لا تكونوا من المعرضین این ظهور اعظم محیط بوده نه محاط حضرت مبشر ذکر فرموده آنچه را که شبه و مثل نداشته و از ظهور و بروز خود مقصود اعلاء این کلمه بوده و این در یک مقام ذکر میشود و در مقام دیگر لا یعرفه الا هو هذا حق لا ریب فیہ تالله الحق این امر اعظم و حجت کبری در اثبات ظهور بامری محتاج نبوده و نیست بحر بیان امام وجوه ادیان ظاهر و آفتاب برهان فوق رؤس مشرق و لائح سدره منتهی باثمار بدیعۀ منیعۀ و اوراق جدیدۀ لطیفه باهر و هویدا قل ضعوا ما یمنعکم عن الله رب العالمین و خذوا ما امرتم به من لدن مقتدر

علیم حکیم امروز بیان بقبول این ظهور اعظم معلّق و منوط انا انزلنا لمبشّری ما قرّت به عیون کتب الله المهیمن القیوم و ارسلناه الیه فلما حضر و قرأ انجذب من نفحات الوحی علی شأن طار بکله فی هوائی و قصد الحضور امام وجهی قد هرّته الکلمات بحیث لا ینتهی ذکره بالقلم و المداد و لا باللسان یشهد بذلك امّ الكتاب فی المآب انا سترنا اصل الامر لحفظه حکمة من عندنا و انا العزیز المختار انه یفعل ما یشاء و لا یسأل عما شاء و هو المقتدر العزیز العلام

یا سمندر خراطینهای طین لایق صعود و طیران نبوده و نیستند و حزب قبل یعنی شیعه فی الحقیقه بظنون و اوهام تربیت شده‌اند لعمری بر امری از امور آگاه نبوده و نیستند الی حین اسرار ظهور معلوم نه بیک اسم و یک لفظ دین اسلام ضعیف شد و از دست رفت یا سمندر حروفات هر ظهوری باید در ایام ظهور حاضر باشند و بشرف لقا فائز گردند فکر ثمّ استر و کن من الحافظین الی حین معنی توحید را ادراک نکرده‌اند ینبغی ان ندع ذکرهم و نذکر ما یتنزّه به الجبال فضلاً عن العباد انه هو المقتدر القدير

ذکر نفوسی که اراده اقبال بحر اعظم کرده‌اند نموده بودید یا سمندر ابصار و آذانی که قابل و لایق اصغا و مشاهده باشد چون کبریت احمر کمیاب ولكن امید هست از یمن خلوص آن جناب و قیامش بر خدمت کلمه نفوذ نماید و عباد را بافق اعلی هدایت کند از حقّ میطلبیم ایشان را مؤیّد فرماید بر ادراک حزب شیعه و اعمال و اقوالی که مخالف امر الله بوده چه اگر هر نفسی فائز شود باین مقام خود را ثابت و راسخ مشاهده کند بشأنی که اسماء او را از حقّ منع نکند و قصص کذبّه اولی او را محروم نسازد اولیای آن ارض هر یک را از قبل مظلوم ذکر نما کلّ تحت لحاظ عنایت بوده و هستند نسأل الله ان یوقّهم علی اظهار امره بالحکمة و البیان و ینزل علیهم من سماء عطائه فی کلّ حین ما یقرّبهم الیه انه هو العزیز الفضال اذا اخذک جذب ندائی اقبل الی شطری و قل

الهی الهی تری اقبالی و تمسّکی و توجّهی و تشبّتی اسألك بعروثک الوثقی و اذیال رداء عنایتک یا مولی الوری و بنور امرک الّذی به اشرقت الأرض و السماء ان تجعلنی فی کلّ الأحيان مقبلاً الی افقک و ناطقاً بشئاک و مبلّغاً امرک بالحکمة و البیان انک انت العزیز المنان ای ربّ نور افئدة عبادک بنور معرفتک ثمّ افتح ابواب قلوبهم بمفاتیح جودک و عطائک ای ربّ تراهم هائمین فی هواء الحیرة و الضلال خلّصهم باسمک القدير و انقذهم باسمک القوی ثمّ انصرهم یا الهی بآیاتک و بیّناتک و عرّفهم سبیلک و علّمهم ما یرفعهم الی سماء عزّک و قبولک انک انت المقتدر الّذی لا تمنعک حجبات المعتدین و لا اعراض المعرضین و لا شماتة المشمتین انک انت العلیم الحکیم

ذکر ملاقات با حاجی میرزا ابوالفضل را نموده بودید یا سمندر در ایامی که نیر اعظم از افق سماء ارض سرّ مشرق و لائح بعد از ارسال الواح و انزال آیات ملاً اسمعیل به عبد حاضر نامه‌ئی ارسال نمود و در آن نامه اقرار و اعتراف خود را بمن ینظر اظهار داشت و بعد باین کلمه غیر لایقه ناقابله نطق نمود که اگر این مقام را در ارض قاف اظهار نمایم نان مرا ملاً هادی قطع مینماید حال ملاحظه نما سمع الطف ابهی چگونه امثال این کلمه را اصغا نماید ولكن فی سبیل الله شنیدیم و بصبر و اضطبار امر نمودیم یک لوح امنع اقدس در جواب آقا سیّد موسی علیه بهاء الله از سماء عنایت نازل و ارسال شد لیجد منه عرف الله المهیمن القیوم انا لله و انا الیه راجعون

* * *

یاء

جناب حاجی میرزا محمد افشار علیه بهاء الله

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

حمد حضرت مقصودی را لایق و سزااست که از حرکت قلم اعلی اهل ناسوت انشاء را مسخر نمود و از کوثر مکنون در آن عظام رمیمه را بحیوة جدیدة بدیعه فائز فرمود تعالی تعالی فضله و تعالت رحمته و تعالت عظمته و سلطنته من یقدر ان یحصی بدائع عنایاته و جوامع اوامره و الطافه هو الذی جعل کلمة من کلماته علم الهدایة من عنده و رایة امره بین عباد و بها اظهر القيامة و اسرارها و السّاعة و اشراطها طوبی لعارف عرف ما ظهر من عنده و لعالم شاهد ما اشرق من افق سماء جوده البهاء و الذّکر و الثّناء علی اولیائه و اصفیائه الذّین سمعوا ندائه الأحملي و فازوا بكلمة بلی بلی یا فاطر السّماء و مالک ملکوت الأسماء اولئک عباد فائزون و عباد مکرمون و عباد مستقیمون و هم انصار الله و ایادی امره و مطالع اسمائه الحسنی و صفاته اخذوا الرّحیق من ید عطائه رغماً لأعدائه و شربوا باسمه امام وجوه خلقه أنّه هو مؤید اولیائه و مشید ارکان امره و رافع احبائه و مظهر مقاماتهم و شؤونهم فی مملکته أنّه هو القویّ الغالب العلیم الحکیم

دستخطّ عالی با ارمغان بیان و معانی باین خادم فانی رسید فی الحقیقه هر کلمه اش کأسی بود مملوّ از سلسبیل محبّت و وداد چه که مزین بود بذکر و ثنای مالک ایجاد و مولی العباد مکرّر قرائت شد و از هر کرّه عرف جدیدی بمشامّ حقیقی رسید سبحان الله نفحاتش بساط سرور گسترد و فوحاتش فرحی مقدّس از مقام عباد آورد و بعد قصد جنت علیا و فردوس اعلی نموده امام مولی الوری عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت اذاً ماج بحر بیان ربنا الرحمن و نطق مکلم الطّور اذ کان مستویاً علی عرش الظّهور بما ظهر به کنوز العرفان فی الامکان امام وجوه الأديان و نادى المناد من شطر السّجن اسمعوا نداء الله المرتفع من اعلی المقام قوله تبارک و تعالی

هو النور اللامع الساطع من افق سماء العرفان

مح افرح بما اراد ان تتحرّک علی ذکرک یراعة الله المهيمن القيوم انا ذکرناک مرّة بعد مرّة و ارسلنا الیک الواحاً شتی الّتی ماج فی کلّ کلمة من کلماتها بحر بیان ربّک المهيمن علی الغیب و الشّهود و لاحت من آفاقها شمس المواهب و الألطاف ان ربّک یرید من اراده و یحبّ من احبه و یذکره بما یتقی به اسمه و اثره بدوام الملک و الملكوت انّ المظلوم یذکرک فی بحبوحه الأحزان فضلاً من عنده علیک لتشکر ربّک مالک الوجود لم یمنعه ظلم الأعداء و لا سطوة کلّ أمر محجوب کنا مستویاً علی اریکة العدل ورد العبد الحاضر بکتابک و قرأه امام الوجه وجدنا منه عرف خضوعک و خشوعک و توجّهک الی الله ربّ هذا المقام المحمود طوبی لأذنک بما سمعت نداء الله و لعینک بما فازت بمشاهدة آثاره و للسّانک بما نطق بثنائه بین عبادہ ان ربّک هو الحقّ علّام الغیوب اشهد أنّه بالبلاء رفع اسمه الأبهى و اظهر ما کان مکنوناً فی کنز علمه العزیز المحبوب انا امرنا الکملّ بالأمانة و الدّیانة و الصّدق و الوفاء من النّاس من نبذ امر الله ورائه و ارتکب ما ناح به المقرّبون اخذ البغی و الفحشاء و نبذ البرّ و التّقوی و نطق بمفتریات ما سمعت اذن الدّنيا شهبها یشهد بذلك من ینطق فی هذا البيت المعمور قل

الهی الھی تری اغنامک بین ذئاب الأرض و امنائک تحت برائن الخیانة ای ربّ اسألك ببحر آیاتک و انوار فجر ظهورک و بندائک الذی جعلته کوثر حیوان لأهل الامکان و باسمک الذی به اضطربت افئدة الأديان ان تزین عبادک بطراز الصّدق و الانصاف وفقهم علی هدایة ما فات عنهم عند تجلّیات انوار شمس ظهورک ثمّ یدهم علی الرّجوع الی بساط عفوک و غفرانک

و القیام لدى باب جودک و کرمک ای ربّ خلّص عبادک من ظلم الظّالمین و سطوة المعرضین ثمّ احفظهم بجنود الغیب و الشّهادة أنّک انت المقتدر علی ما تشاء و المهیمن علی الأشياء لا اله الا انت الفیاض الفضّال العلیم الخبیر

یا ایّها الشّارب رحیق بیانی قد سمعت ندائی الأحلی باللّغة الفصحی و نحبّ ان نذکرک باللّغة التّورآ لازل این مظلوم در دست اعدا بوده وارد آوردند آنچه را که جز حقّ از احصای آن عاجز و قاصر این ایّام ذئاب ارض احاطه نموده و در سرّ سرّ بضرّ این مظلوم مشغول و لکنّ الله یعلم خائنة الأعین و خافیه الصّدور آنچه در سبیل الهی وارد شود محبوبست کلمه یعقوب را بلا ملحق نمودیم اگرچه این ایّام من غیر ناصر و معین مشاهده می‌شویم سوف یبعث الله کنائز ارضه و یظهر خزائنها و آن رجالی هستند که مبعوث میشوند بنصرت نبأ عظیم بشأنی که هیچ منعی و هیچ سدّی حائل نشود ایشانند مشارق قدرت و مظاهر قوّت الهی هیچ امری از امور این جواهر لامعّه مشرقه را منع نکند و ستر ننماید سبحان الله اهل بیان الی حین نفحات یوم را ادراک نموده‌اند احجب از حزب قبل مشاهده میشوند قل

اسألک یا مالک ملکوت الاسماء و فاطر السماء بمصباحک الذی ما اراد الا اصلاح العالم و ما اتّخذ لنفسه زجاجاً و لا بلوراً و لا حافظاً دونک ان تنور افئدة عبادک بنور معرفتک و زین رؤوسهم بأکلیل العدل و الانصاف ای ربّ ترى الظّالمین اتّحدوا فی تضییع امرک و مقامات امنائک اسألک بارادتک المحیطة و مشیتک النّافذة ان تحفظهم من شرّ هؤلاء الذّین نقضوا عهدک و میثاقک و کفروا بآیاتک الکبری و بیّناتک العظمی لا اله الا انت العلیّ الأبهی

اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان تکبیری که نفحاتش افئده و قلوب را جذب نماید و بافق منیر الا رساند و کل را از قبل مظلوم وصیّت نما بامانت و دیانت و تقوی الله مالک الوجود و مربّی الغیب و الشّهود مکرّر فرمودیم در این ظهور اعظم نصرت بحکمت و بیانست نه بسیف و سنان در هر حال باید بتألیف قلوب و اتّحاد نفوس مشغول باشند اعمال طیبّه جند الله بوده و هست و اخلاق مرضیه هادی عباد آنچه سبب اجتناب و احتراز عباد است بعزّ قبول فائز نه و بطراز رضا مزین نه اگرچه در محرمّ نقطه اولی از ملکوت اعلی ظاهر البتّه این فقره محبوب جانست و علّت فرح و انبساط و سبب سرور و نشاط و لکن اکثری از عدم آگاهی اگر فرحی در آن ایّام مشاهده نمایند نعوذ بالله حمل بر ضغینه و بغضا کنند لذا از مقتضیات حکمت حرمت آن یوم لازم چنانچه این مظلوم در عراق در ایّام محرمّ مصائب آن حضرت را ذکر مینمود و در بعضی از مجالس مصیبت حاضر میشد رحمه للعباد و شفقه لهم و حضرت اعلی روح ما سواه فداه هم حرمت آن ایّام را ملاحظه می‌فرمودند آنچه سبب تقرّب ناس و علّت اقبال و توجّه است باید بآن تمسّک نمود الی ان یظهر الأمر لهم این حکم محکم را بعباد برسانید تا کل آگاه شوند و به ما اراده الله تمسّک نمایند البهآ المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی من معک و یحبّک و یسمع قولک فی امر الله المقتدر العلیم الحکیم انتهی امید آنکه اولیای الهی با قلوب طاهره مقدّسه و جنود مذکوره که اخلاق و اعمال طیبّه است بر نصرت امر قیام نمایند از افق هر لوحی نیر حکمت و بیان مشرق و لائح و کل بآن مأمورند انشاء الله آن محبوب نفوس غافله را از اوامر و نواهی الهی آگاه نمایند اگر الی حین به ما اراده الله عمل میشد ایران بل ممالک اخری هم بنور امر ساطع و لائح مشاهده میگشت این خادم فانی لازال عرض مینماید

الهی الهی اید اولیائک علی ما یظهر به عنایاتک علی خلقک و امواج بحر عطائک فی مملکتک ای ربّ طهر افئدة المقبلین من کوثر بیانک و قدر لهم ما یزینهم بطراز العدل و الانصاف فی ایّامک لا اله الا انت الفضّال العزیز الحکیم

و اما استدلالیه محکمه آن جناب باصفا فائز و قبول فرمودند لو شاء الله این ایّام ارسال میشود و اذن طبع هم از افق بیان طالع یسأل الخادم ربّه ان یفتح بخلوصکم و خضوعکم و اقبالکم و ذکرکم و بیانکم ابواب افئدة النّاس انه اله النّاس و مربّیهم باسمه المرّبی الحکیم صدهزار شکر مقصود عالمیان را که هیچ مقبلی را از تجلّیات نیر کلامش محروم نمود و عرض جدید آن محبوب امام وجه مالک ملکوت بیان بشرف اصفا فائز و بنور قبول منور و مخصوص هر یک از اسامی مذکوره لوح امنع

اقدس از سماى عطا نازل و ارسال شد الحمد لله آن محبوب واسطه فیض فیاض گشتند و همچنین سبب نزول امطار رحمت فضال شدند امر نزول آیات بشان نیست که کل از احصایش عاجز و از جمیع جهات در لیالی و ایام عرایض میرسد و جواب عنایت میگردد و اگر گاهی تأخیر شود دو جهت دارد اول آنکه از فضل حقّ جلّ جلاله آن حضرت در مقام اعلی یعنی اطمینان و ایقان ساکن لذا در تأخیر باسی نه و ثانی کثرت تحریر در جواب عرایضی که بدعاً فائز شده‌اند و البته آن محبوب راضی و شاکرند چه که بمائده‌های سماوی و نعمتهای حقیقی مکرّر فائز گشته‌اند هنیئاً لحضرتکم وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مالک ملکوت اسماء در ذکر آن جناب استماع شد قوله عزّ بیانه یا عبد حاضر جناب میم و حاء بر خدمت قیام نموده انا جعلناه ساقی کوثر بیان الله رب العالمین انتهى

سبحان الله فضل بمقامیست که صاحبان السن و اقلام از عهده ذکرش برنیابند تشهد بذلک اوراق جنان الله المبین العلیم الحکیم اولیای آن ارض را اگر حکمت اقتضا مینماید و اجازه می‌دهد از جانب این خادم تکبیر و ثنا برسانید حقّ آگاه که در اکثری از احیان از مقصود عالمیان میطلبم آنچه را که در امّ الکتاب مخلص است انه هو السامع المجیب و هو المقتدر القدیر البهاء و الذکر و الثناء علیکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امر الله المهیمن القیوم انا لله و انا الیه راجعون

* * *

محبوب فؤاد جناب ابن ابهر علیهما بهاء الله الأبهی ملاحظه فرماید

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

حمد حضرت موجودی را لایق و سزااست که بانوار ملکوت عالم ناسوت را از برای القاء کلمه حکمت و بیان مؤید نمود و مستعدّ فرمود و بعد از القاء کلمه خلقی موجود و بکلمه آخری تغییر حاصل جمعی بشطر احدیه توجّه نمودند چه که نفحه دوست را ادراک کردند و برخی بتفحص مشغول و شزدهئی بر اعراض و اعتراض قائم و ناطق ولكنّ الله ربنا و مقصودنا اظهر ما اراد رغماً لهم انه هو المقتدر المختار و التکبیر و البهاء و السلام و العطاء علی اولیاء الله و اصفیائه الذین انفقوا ارواحهم فی سبیلہ اولئک عباد ذکرهم فی کتبه و امرهم باصلاح العالم و تهذیب نفوس الأمم و انهاهم عن الخیانه و الضغینه و الفساد تعالی الله ربنا و ربّ العرش العظیم و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرضین

یا محبوب فؤادی در این حین بحضور فائز و در ید مبارک عریضه آن محبوب که بحضور اطهر آقائی و مولائی حضرت غصن الله الأكبر روحی و ذاتی لثراب قدومه الفداء ارسال داشته بودند و بعد از فوز بلحاظ اقدس اعلی این کلمات عالیات از منزل آیات ظاهر و نازل قوله تبارک و تعالی

هو السامع و هو المجیب

یا بن ابهر مالک قدر از منظر اکبر بان شطر توجّه نمود و ترا ذکر مینماید هل تقدر ان تسمع هذا النداء الذی ارتفع من هذا المقام الاعلی باصغاء تظهر من التراب آذان واعیه و ابصار حدیده و افئدة منیره للمشاهده و الاصغاء قل لا ونباک العظیم الا بفضلک و جودک و عنایتک و عطائک و ان ترید ان تذکرنی لک ان تذکر بذکر تنطق به السن العالم بذکر ربک الذی به ظهرت الأسرار و جرت الأنهار و نطقت الأشجار الملك لله رب العالمین انا ذکرناک من قبل بآیات احاطت شرق الأرض و غربها أ نسیت ام تقول زدنی بیاناً یا مولی العارفين انا نحبّ ان نراک قائماً فی الجمع و ناطقاً بذکری الجمیل و نحبّ ان نراک

غافلاً عن دونى و منادياً باسمى و متمسكاً بعروة عنايتى و متشبهاً بذيلى المنير انا خلقناك و القيناك ما يقرّبك الى الله و ينطقك بما تنجذب به افئدة المقبلين ضع ما سوائى و خذ ما امرت به فى كتابى المبين هذا يوم فيه انصعق الطّوريّون اذ ارتفع النّداء بين الأرض و السّماء و نادى المناد الملك لله ربّ العرش العظيم هذا يوم فيه تنطق البحار بأمواجها و الكتاب بآياته و الشّمس بأنوارها و السّماء بأنجمها و الأشجار بأثمارها و الأرض بالآنها ولكنّ القوم اكثرهم لا يسمعون يرون و ينكرون الا أنّهم لا يشعرون انا نراهم من عبدة الظّنون و الأوهم يشهد بذلك عباد مكرمون نبذوا البحر الأعظم ورائهم مسرعين الى التّهر الا أنّهم لا يعلمون يا بن ابهر اسمع النّداء بأذن قلبك أنّه يجذبك و يقرّبك الى مقام لا يعتريه التّغيير و الرّوال كذلك نطق لسان العظمة أنّه هو الحقّ علام الغيوب انا زينا رأسك باكليل الاقبال و هيكلك بطراز العرفان لتبّلع امر ربّك بالحكمة و البيان أنّه هو المشفق العطوف أنّك قمت لدى باب عظمتى و سمعت ندائى و رأيت امواج بحر بيانى و شمس سموات حكمتى بشّر بما اريناك و اسمعناك فى هذا المقام الأقدس الأمتع العزيز المرفوع كذلك هطلت امطار رحمتى و اشرق نير فضلى من افق سماء عطائى قل

الهى الهى لك الحمد بما نورّت افق رجائى و سقيت ظمأ فؤادى و بدّلت همّى و غمّى اسألك يا مالك القدم بأنوار عرشك الأعظم ان تؤيّدنى فى كلّ الأحوال لظهورك و أيّامك و بروزك و اقتدارك اى ربّ ترانى منادياً باسمك بين عبادك و ناطقاً بذكرك فى بلادك و اعترفت فى أوّل الأيّام بوحديّتك و فردانيّتك و صرت منجذباً بآياتك و طائرّاً فى هوائك و قائماً على خدمتك ارحمنى يا الهى برحمتك الكبرى ثمّ انطقنى بذكرك الأحدى انا الذى يا الهى ندائك حيّرنى و اخذ زمام الاختيار عن كفى ادعوك يا الهى باسمك الكريم و ناديك باسمك الرّحيم و اقسمك باسمك العليم ان تقدّر لأوليائك ما يقرّبهم الى بساط عزّ احديّتك و ساحة قدس فردانيّتك ثمّ افتح بهم ابواب قلوب عبادك و انر بهم يا الهى افئدة خلقك ثمّ اكتب لى و لهم اجر من فاز بلقائك و شرب رحيق الوصال من يد عطائك أنّك انت الذى لا يمنعك شىء و لا يعجزك امر تفعل ما تشاء بسلطانك و تحكم ما تريد بقدرتك ثمّ اسألك يا اله الأسماء و فاطر السّماء بلائى بحر حكمتك و تجلّيات انوار نير فضلك ان تقدّر لأمتك التى صعدت اليك اجر لقائك ثمّ ادخلها يا الهى فى جوار رحمتك و اسمعها نغمات حمامات احديّتك على اغصان سدره عرفانك ثمّ اشربها يا مقصودى كوثر بيانك من يد عطائك ثمّ انزل عليها من سحب رحمتك امطار جودك و كرمك اشهد يا الهى أنّها سمعت ندائك و اجابت خطابك و امرك و تمسّكت بحبلك بحيث ما منعها شبهات المرييين و لا اشارات النّاعقين و لا سطوة المشركين و لا ظلم الظّالمين و اخذها جذب ندائك على شأن اشتعل قلبها بنار محبّتك و حقيقتها بحرارة مودّتك قد ورد عليها فى سبيلك ما انت اعلم به من دونك اغفر يا الهى لها و لمن احبّها و ذكر أيّامها و زار رمسها و ما نزل من قلمك الأعلى أنّك انت المقتدر على ما تشاء بأمرك ماج بحر الغفران و هاج عرف عنايتك يا من فى قبضتك زمام الامكان لا اله الا انت العزيز المتّان

انا اردنا ان نذكر فى هذا الحين امتنا التى صعدت الى الرّقيق الأعلى بما جرى عليها حكم القدر و القضاء من لدى الله مالك ملكوت الأسماء و فاطر السّماء يا امتى و يا ورقنى نشهد أنّك اخذت كأس البيان من يد عطاء ربّك الرّحمن و شربت منها رغماً للاماء اللّائى منعهنّ الأوهم و الظّنون عن الله المهيمن القيوم يا ايّتها المذكورة لدى المظلوم انت فى الفردوس الأعلى و مقصودك فى سجن عكّاء اشكرى ربّك بهذا الفضل الذى اذ اشرق نوره خضعت له الأسماء و الصّفات نشهد أنّك سمعت النّداء و اقبلت و قلت بلسان سرّك بلى بلى يا مولى الورى لبيك لبيك يا من فى قبضتك زمام الأشياء انت التى خرقت حجابات الضّلال و سبحات الجلال و فزت بعرفان ربّك فى أيّام فيها انكره الرّجال و الاناث الا من انقذته يد عناية الله ربّ العالمين طوبى لك بما اعترفت بوحديّته الله و فردانيّته و ما انزله فى كتابه و بما نطق به لسانه كم من أيّام فيها صعدت زفراتك و نزلت عبراتك فى حبّك لله ربّك ربّ العرش و الثرى و مالك الآخرة و الأولى انت التى احرقتك نار الفراق و اضعفتك سطوة الهجر فى أيّام ربّك منور الآفاق و اخذتك الأحزان و بها ذاب كبّدك و اضطرب قلبك و تزلزلت اركانك و انفطر وجودك و لو لا

حفظ ربك لتشئت اعضائك و جوارحك و تتفرق عروقك و اسيرك طوبى لك يا ايها الورقة المتمسكة بسدرة المنتهى و يا ايها المذكورة عند اهل البهآ فى ناسوت الانشاء بحزنك احاطت الاحزان اهل مدائن العرفان و بمصيبتك ناح سگان حديقة البيان نسأل الله تبارك و تعالى ان ينزل عليك فى كل الأحيان ما ينبغى لسمآ جوده و بحر كرمه و شمس عطائه الله هو المقتدر العزيز المختار السلام و البهآ و الذكر و الثآ عليك و على اولك و آخرك و ظاهرک و باطنك و رحمة الله و بركاته و عزه و نعمته و آله ان العناية فى قبضته و الفضل فى يمينه يفعل ما يشآ و يحكم ما يريد و هو المقتدر المهيمن العزيز الوهاب انتهى لله الحمد از براى آن ورقة طيبه از سحاب رحمت الهى نازل شد آنچه كه ذكرش باقى و عرفش باقى و نورش باقى صدهزار شكر كه در ايام الله صعود نمود ايامى كه جميع انبيا و اصفيا بان بشارت داده‌اند و از براى خود خواسته‌اند كه حاضر باشند و فائز باشند يا محبوب فؤادى قدرت يفعل ما يشآ را اشياء ارض و سماء منع ننمايد هر قسم اراده فرمايد ثابت و محتوم الامر لله ربنا المهيمن القيوم باري فضلش احاطه كرد و رحمتش سبقت گرفت و آن زفرتها كه در ليالى و ايام در فراق مالك انام از ايشان ظاهر اثرش را ظاهر نمود الله لا يضيع اجر المحسنين و اجر المحسنات تا آنكه در اين ايام مباركه ظاهر شد آنچه كه شبه نداشته و ندارد الحمد له فى كل الأحوال

ذكر جناب آقا سيد ابوتراپ عليه بهآ الله را نموده بودند و خدمت و توجه و محبت ايشان را بعد از عرض در ساحت امنع اقدس لسان عظمت باين آيات ناطق قوله تبارك و تعالى يا الف و البآ يذكرک فى هذا الحين من احاطته اشرار العباد من كل الجهات منهم من انكره و منهم من اعرض عنه و منهم من اعترض عليه و منهم من تمسك بالظلم و الاعتساف و مفتریات ناح بها سگان الملكوت و الجبروت و الملاء الأعلى و الجنة العليا كذلك قضى الامر و نحن فى فرح مبين نسأل الله ان يؤيدک على ما يرتفع به مقام الانسان و يمدک بأسباب الأرض و السماء و يقدر لك من سماء عطائه و سحاب رحمته ما تفتح به ابواب القلوب الله هو المقتدر العزيز المحبوب خذ كوب البقاء باسمى الأبهى الله يجذبک الى مقام تسمع ندآ الأشياء فى ذكر هذا الثبأ الأعظم الذى به اضطربت اركان الأمم الا من شاء الله رب العرش العظيم انا ذكرناک من قبل و فى هذا الحين لتفرح و تكون من الشاکرين نسأل الله ان يجعل اجورک فى احبائه كنوزاً عنده الله هو المقتدر الحافظ الأمين انتهى

و همچنین ذکر جناب مشهدى رحيم (ص) و جناب آقا محمد رحيم (ع ط) و آقا محمد عليهم بهآ الله را نمودند بعد از عرض اين اسامى در ساحت امنع اقدس اعلى اين كلمات عاليات از سماء منزل آيات نازل قوله جل جلاله يا مشهدى رحيم قد اتى الوعد و الأمر لله المهيمن القيوم الله ظهر و اظهر امره و انجز وعده و نطق بما يقرب الناس الى الله مالک الوجود يا اوليائى انا سمعنا ندائکم و رأينا حبکم اقبلنا اليکم من هذا الشطر الممنوع و انزلنا لکم ما فاح به عرف عناية الله مالک الوجود يا محمد قبل رحيم اشکر ربک بما ذکرک فى السجن بايات لا ينقطع عرفها و لا تتغير بدوام الملك و الملكوت قل

لك العزة يا الهى و لك العظمة يا سيدى و لك الفضل يا محبوبى بما عرفتني مشرق آياتك و مطلع بيناتك اسألك بأن تجعلني فى ايامك نهراً جارياً باسمك و جبلاً راسخاً فى حبك انك انت المقتدر على ما تشآ و فى قبضتك زمام الغيب و الشهود

انا سمعنا نظمک و ما انشأته فى ذکر هذا الأمر الذى اذ ظهر انفطرت السماء و انشقت الأرض و اضطرب قلب كل غافل محبوب افرح بما اقبلنا اليک من هذا المقام و انزلنا لك ما انجذبت به حقائق الأشياء و افئدة عباد مقبلون البهآ عليك و على الذين تمسكوا بهذا الحبل الممدود يا محمد طوبى لك بما ذكرت لدى الوجه و اقبلت الى من اعرض عنه العباد الا من شاء الله مالک هذا المقام المحمود انا نوصيک و الذين آمنوا بالأمانة و العفة و الوفاء طوبى لمن نبذ ما عند القوم و اخذ ما عند الله رب الملائكة و الرّوح انتهى

اینکه ذکر جناب آقا میرزا رضا (من ارض کاف و راء) علیه بهاء الله را نمودند و همچنین ذکر اشتعال و علو ادراک و سمو عرفانشان را مرقوم داشتند بعد از عرض این فقرات امام کرسی ربنا منزل الآيات این بیان از سماء مشیت مقصود عالمیان نازل قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو المبین العلیم

قد انزلنا کتاباً حین نزوله خضعت له کتب العالم یشهد بذلك الاسم الأعظم الّذی به ارتعدت فرائص الأمم الّا من شاء الله ربّ العالمین قد جرت انهار المعانی و البیان فی حدیقة العرفان طوبی لمن سمع خریرها و حقیف اشجارها و ویل لكلّ غافل مریب یا میرزا رضا اسمع النّداء الّذی ارتفع فی سجن عکّاء عن یمین البقعة النّوراء من السّدرۃ المبارکة الحمرآء الله لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم قل یا ملأ البیان اتّقوا الرّحمن ثمّ انصفوا فیما ظهر بالحقّ و لا تكونوا من الّذین انکروا ظهور الله و سلطانه و نقضوا عهده و جاحدوا ما ظهر من عنده الا انّهم من المعرضین فی کتاب الله العزیز العظیم یا رضا هل تقدر ان تدع ما عند القوم ورائک و هل تقدر ان تنادی بین العباد بهذا الاسم المهیمن علی من فی السّماوات و الأرضین نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدک علی اعلآء کلمته و اظهار امره باستقامه لا تزّلها جنود الأوهام و لا ظنون المعرضین و یجعلک قائد عباده و یرفعک باسمه المهیمن علی کلّ صغیر و کبیر قل یا قوم هذا یوم فیہ ینادی المناد من کلّ الاشیاطار و یدعو الكلّ الی صراط الله المستقیم انک اذا اخذک جذب آیاتی و شریعت رحیق البیان من کأس عطائی قل

لک الحمد یا الهی و لک الفضل یا مقصودی بما هدیتنی الی افق ظهورک و اسمعنی النّداء الّذی ارتفع بین عبادک و اریتنی آثارک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک متمسکاً بحبل جودک و متشبّثاً بذیل فضلک اسألك ان لا تجعلنی محروماً عن امواج بحر بیانک و لا ممنوعاً عن النّظر الی تجلّیات انوار شمس عطائک ای ربّ ترى السّائل قائماً لدى باب عظمتک و خباء مجدک اسألك ان لا تخیه عمّا قدرته للمخلصین من عبادک و المقرّیین من خلقک ای ربّ انر قلبی بأنوار ملکوتک و وفّقنی علی اعمال یتضوّع منها عرف قبولک و رضائک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ الغالب القدير انتهى
من یقدر ان یحصی ما ظهر من ملکوت بیان الله ربّنا و ربّ العرش العظیم هل یقدر احد ان یحصی قطرات البحار او رمول العراء او اوراق الأشجار لا ونفسه الا بحوله و قوّته قد نزلت آیات الله علی شأن عجز القلم عن تحریرها و اللسان عن ذکرها و القوّة المدركة عن احصائها یسأل الخادم ربّه ان یزین عباده بخلع العدل و الصدق أنّه هو اقدر الاقدرین لا اله الا هو مالک يوم الدّین

ذکر بعضی از نفوس مقبله موقنه مطمئنّه علیهم بهاء الله و تأییده را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات محکّمات از مشرق عنایت الله مالک الجهات نازل قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه یا ایّها الطّاثر فی هوائی قد حضر لدى المظلوم اسماء الّذین ذکرتهم اردنا ان نذکرهم بما یقی به ذکرهم بین الأذکار ان ربّک هو العزیز المختار

بسمی السّامع المجیب

یا لسانی کن منادیاً فی ملکوت بیانی لعلّ یجذب النّداء من فی ناسوت الانشاء و یقرّیهم الی الأفق الأعلى المقام الّذی جعله الله مطاف الجنّة العلیا و الفردوس الأبهی ان ربّک هو الأمر العلیم الحکیم یا اولیاء الله و احبّائه علیکم بهائه و رحمته قد حضرت اسمائکم لدى المظلوم ذکرناکم بذکر جرى من کلّ حرف من حروفاته نهر الحیوان لحوّۃ العالم ان ربّکم الرّحمن هو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته زمام من فی السّماوات و الأرضین خذوا کتاب الله بقوّة من عنده و قدرة من لدنه بحیث لا

تمنعكم ضوضاء الجهلاء الذين يدعون العلم من دون بيّنة من الله العليم الحكيم اولئك عباد انكروا حجج الله من قبل و من بعد يشهد بذلك كتابه المبين اقرؤوا ما انزله الرحمن فى الفرقان لتطّلّعوا على ما ورد على مشارق آياته و مطالع ظهوراته و مهابط وحيه و مصادر امره المحكم المتين بهم ناح الرسول و صاحبت البتول و بكى الروح بما ورد عليهم من هؤلاء الظالمين باسمهم غصبوا مقامهم الا انهم من الأخسرین فى كتاب الله العزيز الحميد يذكرون الله بألسنهم و يفتنون على سفك دمآء اصفیائه و لا يشعرون يتصرفون فى اموال الناس بالباطل و لا يفقهون قولوا موتوا بغیضكم انه اتى من افق الاقتدار برايات الآيات لاصلاح العالم و تقرّب الأمم يشهد بذلك ام الكتاب فى هذا المقام المرفوع لعمر الله ما منعنا حوادث الأیام و ظلم الأنام و لا سجن ارض الطآء و لا العكآء قمنا امام الوجوه و دعونا الكلّ الى الله المهيمن القيوم قد نبذوا امر الله ورائهم متمسكين بما عندهم الا انهم لا يعلمون ستفنى الدنيا اذا يرون جزآء اعمالهم و يستغيثون و لا يغاثون كذلك اظهر القلم كنوزه و البحر امواجه طوبى لقوم يعرفون البهآء المشرق من افق سمآء رحمتى عليكم يا مشارق حبّی و على الذين ما منعتم شبهات كلّ غافل محجوب انتهى لله الحمد از تجلّيات انوار نیر بیان منور گشتند ذكر اسامى ستر شد نظر بمقتضيات حكمت بالغه اين خادم از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل كه آن نفوس فائزه را تأييد فرمايد و مقدّر نمايد آنچه را كه سبب بقاء ابدى و عزّ سرمدیست سبحان الله انسان متحیر چه كه مشاهده مينمايد بسبب دو يوم اكثرى از نعمتهای ابدیة الهی و عنايات سرمدیة ربّانى خود را محجوب مينمايند زهى خسارت اميد آنكه از توجّه و عنايت مقصود عالميان حجبات جميع اهل ايران خرق شود و كل فائز شوند بآنچه كه شبه و مثل نداشته و ندارد انّ ربّنا هو الفضل الكريم و هو الغفور الرحيم

يا محبوب فؤادى يك فقره از فقرات نامۀ آن محبوب كه در پيشگاه حضور مكّلم طور عرض شد بعزّ قبول فائز و بعنايت رضا مزین و حسب الأمر در اين مقام آن فقره ذكر ميشود قولكم و ذكركم الهی الهی عالمی و واقفان اسرار مىدانند كه اين مظلومان بتريت و تعليم قلم اعلايت جز فرح و اطمينان عباد و ترقى و ارتقاى من فى البلاد در ظلّ مرحمت و عطوفت همين سلطان ناصرى كه گاهى بقره و سطوت اتباعاً للجهلاء المعتدين و حال بشفقت و مرحمت بميل و ارادة خودشان بر نصرت دين مبینت قيام داشتهاند امرى را نخواسته‌ايم و غير از ظهورات اعمال طيبة طاهره و اخلاق مرضية فاضله از عالميان چيزى نميخواهيم و ميخواهيم مدّعيان ايمان اهل امكان را طرّاً در اين دارى كه جميع شئونش را فنا احاطه دارد اهل بقا و اصحاب جنّت عليا نمايند پس الهام فرما بصرف فضل و عطا بايشان آنچه را كه مقدّسشان گرداند از شئونات نفس و هوى و مؤيّدشان دارد بر عصمت و عفّت و بر و تقوى و ما ظهر من عندك فى زبرك و الواحك لا اله الا انت مولى الورى و ملك العرش و القرى و انك انت الرحمن ذو الفضل العظيم اميد آنكه آنچه آن محبوب مسئلت نموده باجابت مقرون گردد و اولياى حقّ جلّ جلاله مؤيّد شوند بر آنچه كه سبب اقبال اهل عالم است وقتى از اوقات اين كلمۀ مباركۀ عليا از لسان مالك اسماء ظاهر قوله تبارك و تعالى بايد همّ اوليا عليهم بهائى و عنايتى بر تقديس و تنزيه نفوس باشد نه ترتيب امور خود از حقّ ميطلبيم چشم روزگار را بمشاهده چنين نفوس منور و فائز فرمايد انتهى

ذكر جناب آقا ميرزا محمد تقى و جناب آقا ميرزا على عليهما بهآء الله را نمودند بعد از عرض امام عرش مقصود عالميان بجواب فائز قوله جلّ جلاله و عمّ نواله يا محمد تقى عليك بهائى يوم يوم مباركست انشاء الله اهل بهاء از كوثر استقامت بياشامند لئلا تمنعهم الأسماء عن ملكوتها وخالقها و لا الدنيا و ثروتها و زخرفها انّا ذكرناك من قبل و فى هذا الحين بذكر خضعت له الأشياء كلّها يشهد بذلك امّ البيان فى هذا المقام المنير و نذكر من سمى بعلی لیسع و يكون من الشاكرين يا على قد ذكر اسمك لدى المظلوم انزل لك ما فاحت به نفحات البيان فى الامكان نسأل الله ان يؤيدك على الاقبال بكلك و يرفعك باسمه انه على كلّ شىء قدير انّا اردنا ان نذكر فى هذا الحين اباكما فضلاً من عندنا و انا الفضل الكريم نسأل الله ان

ينزل عليه في هذا الحين رحمة من عنده و يدخله في الفردوس الأعلى و يقدر له كل نعمة و كل مائدة قدرها لأصفيائه و امنائه
أنه هو العزيز العلام قد سبقت رحمته و احاط كرمه لا اله الا هو المقتدر الفياض انتهى

ذكر جناب ربيع عليه بهاء الله المذكور و معروض و اين آيات مخصوص ايشان از سماء فضل نازل قول الرب تعالى و
تقدس يا ربيع الحمد لله در ربيع الهى باوراد معانى اقبال نمودى و از مياہ جاريه روحانى قسمت بردى انا نوصيك بحفظ هذا
المقام الأعلى و نسأل الله ان يحفظك من شبهات المريين و سهام المعتدين و يمدك بجنود البيان انه هو العزيز المنان قد
نزلت الآيات و ظهرت البيئات ولكن القوم فى ريب عجاب طوبى لك بما نبذت الأوهام و اخذت سبيل الايقان من لدى الله
مالك الأديان و نذكر فى هذا المقام من سمى بمجيد الذى اقبل الى افقى و سمع ندائى الأحدى الذى انجذب به الملاء
الأعلى و فاز بما كان مرقوماً فى كتب الله رب الأرباب يا ربيع ان رأيته بشره من قبلى نسأل الله ان يؤيده على ذكره و ثنائه و
الاستقامة على هذا الثب العظيم انا ذكرناه من قبل بآيات لا يعادلها شىء من الأشياء و ذكرناه بذكر لا ينقطع عرفه بدوام ملكوت
الله العزيز الوهاب انه شرب رحيق البيان من يد عطائى و فاز بما لا فاز به اكثر العباد البهآ من لدنا عليه و عليك و على كل
مقبل اقبل الى مالك الرقاب انتهى

ذكر قرر عيون اثرين حضرت مرفوع مرحوم حاجى ميرزا كمال الدين عليه بهاء الله الأبهى باصغاء مقصود عالميان فائز هذا
ما نزل لهما من سماء عطاء ربنا المجيب قوله عز بيانه و جل برهانه

هو المشفق الكريم

يا نورالدين قد شرب كمال الدين من يد عطاء رب العالمين رحيق البيان و فاز بلقاء الله العزيز المنان انه من الذين فازوا بما انزله
الله فى البيان و فى سنة التسع انتم كل خير تدركون نشهد انه فاز و ادرك كل الخير و نزل له تفسير ما انزله الرحمن فى الفرقان
بقوله تعالى كل الطعام كان حلاً لبني اسرائيل كذلك احاطه فضل ربه المقتدر الغفار يا نور رأينا اسمك ذكرناك فضلاً من عندنا
لتقر به عينك و تشكر ربك الفضال نسأل الله ان ينزل عليك عناية من عنده و بركة من لدنه انه هو الفرد الواحد المقتدر الجبار
و نذكر اخاك الذى سمى بعلى انه كان مذكوراً لدى المظلوم و ناطقاً بهذا الاسم الذى به سخر الله افئدة العباد قل

لك الحمد يا الهى بما ذكرتنى فى السجن و انزلت لى ما قررت به الأبصار اى رب انا عبدك و ابن عبدك قد عرفتنى
صراطك و هديتنى الى مقامك اشهد ان فى قبضتك زمام من فى الأرضين و السموات

كذلك اظهر المصباح انواره و الكتاب آياته و الثور اشراقه فضلاً من لدى الله العليم الحكيم انتهى ندا من جميع جهات
مرتفع و آثار منتشر ولكن قوم غافل و محجوب الا من شاء الله ربنا رب من فى السموات و الأرضين در جميع احوال از حق
جل جلاله از برای عباد تأييد ميطلبم شايد در اين يوم مبارك از امواج بحر عنايت محروم نمانند و فائز شوند بانچه كه عرفش
ابديست انه هو المقتدر على ما يشاء يشهد و يرى و هو السامع المجيب

و همچنين ذكر قرّة عين جناب آقا ميرزا عطاء الله ثمر حبيب روحانى جناب آقا محمود عليه بهاء الله و عنايته را نمودند
بعد از عرض در افق اعلى امام كرسي مولى الورى اين بيان از ملكوت عنايت ظاهر قوله تبارك و تعالى يا عطاء الله ان المظلوم
يذكرك و اقبل اليك فى هذا الحين بذكر تضويع منه عرف رحمة ربك فى العالم يشهد بذلك الاسم الأعظم فى هذا المقام
المنيع

و نذكر المحمود الذى اقبل اذ ظهر الأمر و اخذه جذب النداء على شأن سرع الى مطلع الآيات و قطع البر و البحر
الى ان حضر امام الوجه و شهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض طوبى له و نعيماً له نشهد انه من الفائزين فى كتابى
المبين البهآ المشرق من افق سماء رحمتى عليه و عليك و على الذين يحبونكم لوجه الله رب العالمين انه يذكر من ذكره و

يحبّ من اقبل اليه الله لا يضيع اجر المحسنين الحمد لله مولى العارفين انتهى اين عبد فاني خدمت هر يك تكبير و سلام ميرساند و در ليالي و ايام اوليا را ذكر نموده و مينمايد و از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل كه قرر عيون و اصفيا و اولياي آن ارض را فائز فرمايد بآنچه كه سبب اعلاء كلمه اوست و همچنين علّت ارتقاء عباد او ليس هذا على ربّنا بعزير چه بسيار از عباد كه بمجرّد قبول كلمه مباركه باعلى مقام نصر و ظفر فائز گشتند و چون نار سدره مشتعل كل بآن شعله منوره مقدّسه مشتعل گشته بهدايت عباد مشغول شدند و آنچه از آن نفوس مقدّسه ظاهر از نفوذ اسيايف عالم انفذ بوده اميد آنكه در اين ظهور اعظم هم اولياي حقّ باين مقام فائز شوند و راقدين را بكلمه آگاه سازند و بنورش هدايت نمايند ان ربّنا هو المقتدر القدير

و همچنين ذكر جناب سينا و ثنر عليهما بهاء الله و قيامشان را بر خدمت و توجهشان را بحكم تبليغ نمودند اين مراتب امام وجه مالك غيب و شهود عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله تبارك و تعالى يا بن ابهر انا ذكرناهما من قبل بايات تضرّع منها عرف عناية الله المهيمن القيوم نسأل الله ان يحفظهما بفضله و ينصرهما بجنود الغيب و الشهود و يؤيدهما على جذب الأفتدة و القلوب طوبى لهما و لمن تمسك بحبل الاقبال فى هذا اليوم الموعد نعيماً ليد ارتفعت الى سماء فضله و لوجه توجه الى افق عنايته و لعين رأت ما منع عنه بصر كلّ غافل محجوب هذا يوم فيه ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و برزت اسرار ما كان و ما يكون انا ذكرناهما بجودى و بشرناهما برحمتى التى سبقت الوجود نسأل الله ان يظهر بهما ما يقرب الناس الى افقه و يسقيهم رحيقه المختوم البهاء المشرق من افق ملكوت عنايتى عليهما من هذا المقام المرفوع انتهى

در باره ابن حضرت شهيد از قبل نازل شد در حقّ منفقين آنچه كه بدوام ملك و ملكوت ذكرش باقى و دائم است طوبى لنفس تمسك فى امره بالمعروف و لعبد انفق له ما تيسر انه لا يضيع اجر المحسنين

آنچه در باره جناب فخرالدين ابن اخ و اخت و اخت اخرى عليهم بهاء الله مرقوم داشتند امام وجه مولى العالم عرض شد و بشرف اصفا فائز گشت هذا ما نزل لهم من سماء ارادة الله ربّ العالمين قوله تبارك و تعالى

هو المؤيد الحكيم

يا فخرالدين قد اتى الله بسلطان مبين و ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و مستوراً عن اعين الغافلين يا فخرالدين قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا كلّ غافل بعيد هذا يوم اخبر به الرّسل و شهدت له كتب الله ربّ العالمين قل لا تنفعكم علمائكم و ما عندهم اما سمعتم النداء الذى ارتفع فى اول الايام من لدى الله قال و قوله الحقّ يا معشر العلماء ضعوا اقلامكم قد ارتفع صرير القلم الأعلى و ضعوا ما التفتموه بأيدى الظنون و الأوهام قد اتى الأمر و اشرق نير الايقان من افق سماء ارادة الله العزيز الحميد يقرؤون الكتاب و يكفرون بالله الا أنّهم من الأخسرين فى كتابي العظيم قد حضر اسمك لدى المظلوم و انزلنا لك ما تفرح به افئدة العارفين اذا وجدت نفحات آياتى و اخذك جذب ندائى قل

الهي الهي ترى الفقير قصد بحر كرمك و اراد بدائع فضلك و ظهورات عطائك اسألك بالكوثر الذى احببت به العباد و بالنور الساطع الذى نورّت به البلاد ان تجعلنى من الذين ما الهتهم ثروة العالم و لا زينة الأمم و لا خزائن الملوك اى ربّ اقبلت بكلى اليك و تمسكت بحبلك اسألك ان لا تخيبنى عمّا اردته من سماء عطائك و بحر جودك انك انت المقتدر على ما تشاء باسمك العزيز القدير

و هذا ما نزل للورقة اخت عليها بهاء الله قوله تبارك و تعالى يا ورقتى و يا امتى انا ذكرناك بايات لا ينفد ذكرها و لا تنحمد حرارتها ان ربك هو الفضال الكريم قد نزل اسمك فى اول الايام من لسان الله ربّ هذا المقام العظيم قد احاطك فضلى و سبقتك رحمتى يشهد بذلك هذا الكتاب المبين و ذكرنا امك اذ صعدت الى الأفق الأعلى و انزلنا لها ما يجد منه كلّ

ذی شَمَّ عرف الله العليم الحكيم نسأل الله ان ينزل عليها في كلّ الأحيان مائدة من سماء عطائه و رحمة من سحب فضله أنّه هو مقصود العارفين و محبوب العاملات و العاملين

و نذكر اختك الأخرى فضلاً من لدنّا و رحمةً من عندنا و انا المشفق الغفور الرّحيم يا امتی و یا ورقتی قد حضر اسمک و ماج بحر العطاء و هاج عرف عناية الله العليم الخبير انا ذكرناک من قبل و في هذا الحين بايات انجذبت بها افئدة المقرّين اشکری ربّک و سبّحی بحمده أنّه ذکرک بما لا ينفد ذکره بدوام ملکوتی العزيز البديع البهاء من لدنّا عليك و عليها و على كلّ امة آمّنت بالفرد الخبير انتهى كينونة الفضل ينادی و يقول

لک الحمد يا مقصود العارفين و محبوب من فی السموات و الأرضين قد نورّت آفاق قلوب احبائک بنور معرفتک و عرقتهم ما منع عن عرفانه اکثر عبادک اسألك ببحر عطائک و سماء جودک ان تقدّر لعبادک و امائک ما يجعلهم من الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون ثمّ ايدهم على ما ترتفع به اعلام هدايتک و ظهورات رحمتک بين خلقتک انک انت المشفق المعطى العليم الخبير

ذکر حبيب روحانی جناب آقا ميرزا جليل عليه بهاء الله را نمودند چندی قبل عريضه ايشان بساحت اقدس فائز و اسامی مذکوره در آن واحداً بعد واحد بامواج بحر عنايت و بيان الهی مزین هنيئاً لهم و مريئاً لهم و هذا ما نزل لجناب الجليل عليه بهاء الله في هذا الحين قوله تبارک و تعالی

يا بن ابهر اذکر من قبلي عبدی الجليل انا ذکرناه و الذين آمنوا بايات احاطت الوجود من الغيب و الشّهود لا تمنع ربّک حوادث العالم و لا تخوّفه سطوة الجنود قد ظهر و اظهر ما اراد امرأ من لدنه أنّه هو المهيمن القيوم انصروا ربّکم بالحكمة و البيان أنّه يمدّکم بأعمال و اخلاق تنجذب بها العقول و القلوب كذلك نطق المظلوم في هذا اللیل الذي اراد فيه ان يؤلّف بين امة من امائه و ورقة من اوراقه و بين ذکرأ من کتابه الذي سمّی بعدالبهاء في الأفق الأعلى و في کتاب الأسماء عليهما بهائي و عنايتی التي سبقت ما کان و ما يكون نسأل الله ان يؤيّد احبائه على خرق الأحجاب أنّه هو المقتدر على ما يشاء بأمره کن فيكون انتهى اين ليله شبی است مبارک چه که حسب الارادة ذکر حضرت سلطان الشّهداء روح المقرّين فداه بميان آمد و فجر اين ليل مابين ورقه مخدّره و حضرت محبوب فؤاد جناب عبدالبهاء عليهما بهاء الله الأبهي الفت و اتّحاد از عالم باطن که عالم قضای حقّ جلّ جلاله است بر حسب ظاهر بامضا فائز و مزین ميگرديد في الحقيقة ملاحظه اهل بيت ارض صاد بر کل لازم وارد شد بر ايشان آنچه که بر احدی وارد نه خوف آن ايام اطفال صغار را از نشو و نما منع نموده ضعيف مشاهده ميگردند ولكن الحمد لله بحضور و لقا فائزند محل ظلّ قباب شراب کوثر لقا غذا مائدة سماء البسه و اثواب مواهب و الطاف مالک ملکوت اسماء يسأل الخادم ربّه ان يزيّنهم في كلّ الأحيان بما يقرّبهم اليه أنّه هو السميع المجيب

اهل بيت محبوب فؤاد جناب عين و طاء عليه بهاء الله الأبهي لازال مذکور بوده و هستند و در اين حين اين کلمات عاليات از مشرق عنايت مولی الأسماء و الصّفات نازل قوله جلّ جلاله و عزّ بيانه لازال اهل بيت عين و طاء در ساحت اقدس مذکور انا نذکرهم باياتی و نبشّرهم بعنايتی و ننزل لهم ما يتضوّع منه عرف عطائي يا ابن ابهر عليك بهائي و رحمتی ذکر اهل آن بيت از اراده و مشيت و قلم و لسان جاری جناب عين و طاء عليه فضلی و رحمتی را از قبل مظلوم تکبير برسان هنيئاً له قد شهد له لسان العظمة باقباله و توجّهه و حبه و انفاقه و انفاق امّه و ما عمل به من صعد الينا في هذا السّيل المستقيم و هذا النّبا العظيم جناب امين عليه بهائي مکرّر ذکر اختين عليهما بهائي و ذکر عين و طاء و سايرين را نموده في الحقيقة اهل آن خانه از اول ايام اقبال نموده اند و بذکر و ثنا و خدمت امر فائزند نذکر بنت اسمی عليهما بهائي و عنايتی نسأل الله تبارک و تعالی ان يؤيّدنا على التمسک بحبل حبّی في كلّ الأحيان البهاء عليها و على من معها من لدى الله المشفق الکریم و نذکر من فاز

بلقائی و ضلعه الّتی عملت بما امرت به فی کتابی المبین طوبی لهما و نعیماً لهما نشهد أنّهما من الفائزین فی محضر ربّهم الآمر
الحکیم البهاء من لدنّا علیهم اهل ذاک البیت و الّذی شرب کوثر اللّقاء من ید العطاء فضلاً من لدن فضال فیاض کریم
و نذکر ابن الدّیج و ضلعه لیحمدا ربّهما و یكونا من الشّاكرین انا نبشّرها كما بشّرناهما من قبل و نسأل الله ان
یقربّهما الیه أنّه ولیّ المحسنین

یا ابن ابهر جناب حاجی سیّد نصرالله علیه بهائی نزد مظلوم مذکور بشّر باقبالی الیه من شطر السّجن و نورّه بأنوار بیانی
البدیع قد شهدنا باقباله و توجّهه و قیامه علی خدمة امر الله ربّ العالمین

انا نحبّ ان نذکر فی هذا المقام اوراقی و امائی نشهد أنّهنّ شربن رحیق الوحی من ایدای العطاء و شهدن بما شهد الله
قبل خلق السّموات و الأرضین أنّه لا اله الاّ هو الفرد الواحد المقتدر القدير فی الحقیقه اوراق مذکورات یعنی عمّه و بنتها خدیجه
و بنتها الأخری بذکر و ثنا و خدمت و خضوع و خشوع و استقامت فائز بوده و هستند هنیئاً لهنّ من لدی الله العلیم الحکیم
الحمد لله ابناء عمّه هم فائز شدند بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد نسأل الله ان یحفظهم من اعدائه و یحرّسهم بسلطانه و
ینزل علیهم برکة من عنده أنّه علی ما یشاء قدیر لا اله الاّ هو العزیز العظیم انتهى این عبد هم خدمت هر یک از اوراق و اولیا
تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبد از برای هر یک بمفتاح اسمی از اسماء حسنی بابی بگشاید تا کل بذکرش ذاکر و
بشایش ناطق و بر خدمتش قائم گردند امید است که بحر رحمت آنچه مسئلت شد باجابت مقرون فرماید اوست فضالی که
فضلش احاطه نموده و فیضش پیشی گرفته یظهر ما اراد فی الملک رغماً للذّین کفروا به و بآیاته و انکروا ظهوره و سلطانه المبین
نامه جناب اخوی علیه بهاء الله و عنایته که بآن جناب نوشته اند و ارسال داشته اند آن نامه هم تلقاء وجه مولی الوری
عرض شد و باصفا فائز گشت امید آنکه مخصوص ایشان هم از بعد از سماء عنایت نازل شود آنچه که ایشان را از کدورات
عالم مقدّس فرماید تا بنار محبّت جدیده آن اطراف را مشتعل نمایند حال این عبد بنقد خدمت ایشان سلام و ثنا و ذکر و بهاء
میرساند امید آنکه اساس این دو یوم ایشان را از توجّه بعالم ابدی و نعمتهای سرمدی الهی منع ننماید بقوّه ایقان بر منبر انقطاع
بکلمه مبارکه قل الله ثمّ درهم فی خوضهم یلعون ناطق گردند

یا محبوب فوادی در قدرت قلم اعلی تفکّر فرمائید که در جمیع سرهای عالم ندا را وارد نموده فی الحقیقه اگر نفوس
عالم بانصاف تکلم نمایند بجمیع ارکان حتّی شعرات بکلمه مبارکه أنّه هو اقدر الاقدرین ذاکر شوند سبحان الله ندای باین بلندی
که در این ایام شخص بزرگ معروفی در یکی از مدن کبیره ذکر نموده که از مشایخ و عرفای عالم امری که قابل ذکر باشد
مشهود نه فی الحقیقه امروز ندا از عکّا مرتفع و حال آنکه بر حسب ظاهر نه بشرف لقا فائز و نه بآثار مع ذلک ناس غافل و
محبوب اگر بیک قطره از بحر انصاف مرزوق شوند جمیع بکلمه النداء لله نطق نمایند منقطعین عمّا علی الأرض کلّها طوبی
للمنصفین و طوبی للمتبصّرين لله الحمد اسمی مذکوره کل فائز شدند و از بحر بیان مقصود عالمیان مرزوق گشتند

و بعد از اتمام اسماء قال و قوله الحقّ انا نحبّ ان نختم البیان بذکر ایوب علیه بهائی و عنایتی و من معه یا ایوب اسمع
النداء من الجهة العلیا و الأفق الأعلى ثمّ اشکر من اقبل الیک و انزل لک ما طارت به الأفئدة و العقول انا نحبّ الوفاء و نذکر
من ذکرنی و اقبل الی وجهی و عمل فی سبیلی ما تضوّع به عرف الرّضاء ان ربّک یسمع نداء اولیائه و یری توجّههم الیه أنّه هو
الحقّ علامّ الغیوب قد ذکرناک من قبل و فی هذا الحین المبین نسأل الله تبارک و تعالی ان یحفظک من طغاة عباده و
یحرّسک بجنود الغیب و الشّهود قل

الهی الاهی اسألك بمصباحک الذی تنوّرت به افئدة اولیائک و استضاء منه ما کان و ما یرى ان تؤیّدنی علی ذکرک و
ثنائک بالحکمة و البیان و نصرة امرک بین الأدیان أنّک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأمور ای ربّ لا تمنعنی

عن بحر عطائك و لا تحرمنى من اللآلئ المخزونة فى خزائن قلمك الأعلى انك انت مالك ملكوت الأسماء و فاطر السمآء قد شهد كل لسان بقدرتك و اقتدارك و بعظمتك و سلطانك لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم انتهى

لحاظ عنایت لازال متوجّه اولیا بوده و هست اگر خدای نکرده سهوی بر ما وارد شود حقّ بنفسه یادآوری فرماید و ذکر نماید نسأله فى هذا الحین ان يؤیّد اولیائه و عبادہ و امائہ و اوراقه على الاستقامة على امره و القيام على خدمة اولیائه انه هو المقتدر العزیز الفضال این عبد خدمت کل باین کلمه ناطق البهآء و الذکر و الثناء و التکبیر الذى فاز بعزّ القبول فى منظر ربّنا الأبهى علیکم یا اولیاء الله و امائہ و اوراقه و اسأل لهم ما یزین اعمالهم بطراز القبول و یعزّها ببقاء الملكوت انه على کلّ شیء قدیر لا اله الا هو الأمر الحاکم الخبیر

خادم

فى ۱۹ شهر ذی الحجة الحرام سنة ۱۳۰۷

بسم الذى هو منفخ الروح فى اجساد الكلمات بروح قدس منیر

حمد خدا را که عیون حیوان غیبی که در حجابات ستر الهی مستور بود بتأییدات روح القدس علوی از حقایق کلمات جاری و ساری گشت بلی چشمه حیوة مشهور که بعضی از عباد در طلب او شتافتند حیوة ظاهری عنصری بخشید و این چشمه حیوة که در کلمات سبحانی جاری و مستور است حیوة باقی و روح قدسی بخشید مبدء و محلّ آن چشمه ظلمات ارض است و مبدء و سبب این چشمه جعد محبوب چون حور معانی که ازل الازل خلف سرادق عصمت صمدانی مستور بود وقتی از ساحت قدس سلطان لا یزالى اذن خواست که از غرفات خلوت روحانی بانجمن رحمت ربّانی درآید و یک تجلّی از تجلّیات مکنونه بر عوالم قدس احدیّه اشراق فرماید در این حین منادی از مصدر الوهیّت کبری و مخزن ربوبیّت عظمی ندا نمود که خلقی که قابل این تجلّی و اشراق شوند مشهود نه امر بخلق جدید و صنع بدیع گشت جمیع اهل ملاء اعلی و سگان رفارف بقا متحیر گشتند که این خلق بدیع از چه عنصری مخلوق شوند و از چه حقیقتی موجود آیند در این حین نسیم صباى قدسی از سیای فردوس معنوی بوزید و غبار لطیف معطرّی از گیسوی آن حوری روحانی آورد و در آن ساعت چند قطره شراب نورانی از کوثر جمال حضرت رحمانی در آن غبار چکید و دست قدرت صمدانی از کنز غیب رحمت سلطانی ظاهر شد و آن غبار روحانی را بماء عذب نورانی عجین فرمود و بعد نفّسی از نفس قدمانی در او دمید اذاً قاموا خلق لو ينظر احد منهم بطرف طرفه على اهل السموات و الارض لينعمن کلّهنّ و ينقلبن و يرجعن الى عدم قدیم و بعد امر مبرم از سماء امر الهی شد که اهل سرادق عظمت و اهل حجابات قدرت و ملاء کرویین و حقایق صافین جنّت خلد را بانوار جمال تزیین نمایند و بفرش سندس و استبرق قدسی فرش نمایند و بعد اذن خروج از سماء ظهور رسید و آن حوریّه روح از خلف سرادق کبری بیرون آمد و بر سگان اهل سموات و ارض بذل روح حقیقی فرمود و بعد از قیام بر فراش سندسی حرکتی فرمود و از آن حرکت از شعرات او چند نقطه سودا که حاکی از آن ظلمت نورا بود بر ارض استبرقی چکید و از آن نقطه‌های معدوده این کلمات بدیعه تزیین یافت و کوثر حیّیه در ظلمات عیون این کلمات مستور گشت پس ای همپران هوای قدسی از توجّه بدنای فانی خود را از این سلسبیل باقی ممنوع ننمائید که شاید بررفارف بقای لقای جمال ذو الجلال اذن دخول یابید و کذلک نذکر لکم الاسرار فیما ستر على

عقولکم و قلوبکم فی ماء الذی ذکر فی کلّ الالواح بالحيوان لعلّ انتم الی هذا الماء فی هذا المعین بعد انقطاعکم عن کلّ من فی السموات و الارض تصلون و الی بدايع فیض فضله ترجعون

* * *

* * *

ع ش

حضرت افنان جناب حاجی سید علی

۱۲ جمادی الأولى سنه ۱۳۰۸

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد خداوند یکتا را لایق و سزا که عالم ملک و ملکوت را بوجود انسان کامل بیاراست بعدل امر فرمود تا اصل شجره ظلم را از زمین برآرد و به ما ینبغی له و قدر له راجع فرماید سبحانه سبّحانه ما اعظم سلطانه و اعزّ بیانه حکمت بالغه اش در هر شیء ظاهر و هویدا و نیز امرش فوق کلّ شیء باهر و مهیّا طوبی لمقبل اقبل الیه و لناصر قام علی نصرته و لمعین اعانه فی ایام سجنه و الصلوة و السلام علی ایادی امره الذین داروا البلاد لاعلاء کلمته و ما نقضوا عهده و میثاقه و فازوا برحیق الوحی فی ایامه انهم من اعلى الخلق فی کتابه یصلی علیهم الملائکة و الروح باذنه نسأل الله تبارک و تعالی ان یوفّقهم و یؤیّدهم علی ما ینبغی لنسبتهم الی امره المحکم المتین انا کلّ الیه لمن الرّاجعین

روحي لذكرکم الفداء دستخطّ حضرت عالی از بادکوبه و از جهات دیگر بمثابه نور ساطع و سبب و علّت روشنی قلب مبتلای بظلمت احزان گردید ذکر و یاد افنان مائده ایست حقیقی چه که قوّت ارکان از آن حاصل نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّد افنانه علی ما ینبغی لأیامه انه هو منزل الآیات و قاضی الحاجات و بعد از قرائت قصد مقام اعلى نموده و بعد از حضور و اذن تمام آن امام وجه مولی العالم عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان قوله تبارک و تعالی

هو الأمر الحکیم

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی نظر بعدم استعداد اهل عالم حوادث لاتحصی امم را احاطه نموده این مظلوم کل را به ما یحفظهم و یرفعهم آگاه فرموده رشحات بحر اعظم الهی در ایام ظهورش بر خلق مبذول حقّ جلّ جلاله گواه که این مظلوم جز نصرت امر و اعلاّی کلمه و هدایت برّیه اراده نداشته و ندارد براستی میگویم و لوجه الله میگویم امروز باید اهل بهاء بر نصرت امر قیام نمایند و بروح و ریحان و حکمت و بیان خلق افسرده و پژمرده را تازه و خرّم دارند و از ما عندهم به ما عند الله توجه کنند و بآنچه سبب تقرّب عباد است تمسّک جویند آن جناب و افنان طرّاً میدانند که اعمال این حزب از قبل چه بود و از بعد چه شد و مشرکین و متوهّمین اهل بیان حال برعکس سابق بظاهر تمسّک نموده اند بآنچه که سبب حضور و لقا است

جناب حیدر قبل علی نوشته هادی دولت‌آبادی در ارض طاء وارد و در ایام جمعه بر منبر بذکر مصیبت سیدالشهداء مشغول و در عراق بعضی به غیر ما اذن الله لهم در اول محرم بفرح و سرور و عیش که منافی جمیع احزاب عالم است عمل نمودند و الی حین اهل آن بلد بعضی همچو گمان نموده‌اند که این حزب نعوذ بالله به سیدالشهداء علیه السلام محبت نداشته و ندارند بلکه قلوبشان بنار ضغینه و بغضا مشتعل فی الحقیقه این فقره سبب لغزش عباد است چه که عارف نیستند بر عنایت و فضلی که در آن یوم ظاهر شده و از آن گذشته این اصحاب یقین مبین آگاهند که آن حضرت باذن الهی از قبر برخاسته لذا ملأ اعلی و اهل فردوس ابهی و جنت علیا کل با آن حضرت بفرح و سرور مشغول باری تا حجاب جهل و عدم آگاهی موجود باید بقواعد قوم لأجل قرب و هدایت عباد تمسک جست خلق اکثری جاهلند و احداث جهل هم از عدم تربیت حاصل شده ارباب عمائم بی‌انصاف در ایران گفته‌اند آنچه را که از وهم و ظنون متولد شده و حال اکثری قادر بر خرق احجاب نبوده و نیستند مگر فضل الهی مدد فرماید و این فقرا را نجات بخشد اهل بیان دیگر از آن نفوس احجب مشاهده میگردند خود معترفند بر اینکه بعد از قائم ظهور حسینی است و جمیع انبیا در زیر علم آن حضرت جمع میشوند مع ذلک یرون و ینکرون یشهدون و لا یعرفون

باری دلائل حقیقت فوق احصاست ولکن آذان واعیه مفقود نفوسی که بمنکر متمسک بودند حال اظهار معروف مینمایند حیل و مکر بمقامی رسیده که قلم از ذکر آن عاجز است و این مظلوم از اول الی حین کل را باعمالی که سبب هدایت عباد و تقرب ایشانست امر نموده و مینماید و دو یوم محرم را به حسین ابن علی علیه السلام اول بوکالت نقطه اولی و ثانی بالاصالة طوبی لنفس عملت بما امرت به فی الکتاب یا حزب الله باخلاق طیب و اعمال مرضیه تمسک نمایند چه که این دو افتده و قلوب عالم را جذب نماید حق جلّ جلاله در این ظهور این دو را ناصر و معین قرار فرموده اهل بهاء باید بهمت کامل باین دو تمسک نمایند و بتسخیر افتده و قلوب مشغول گردند نسأل الله تعالی ان یوفقهم و یؤیدهم علی ما یرتفع به امره بین عباد فی الحقیقه اصحاب عشق علیهم بهاء الله و رحمته و عنایت فائز شده‌اند بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد امید آنکه از بعد بمثابه پدر مشفق مهربان با عباد رفتار نمایند و در حفظ صیت طیب طاهر جهد بلیغ مبذول دارند

یا علی یا افنانی اولیا طراً را از قبل مظلوم ذکر نما و بعنایت و رحمت حق بشارت ده و از حق میطلبیم از شما ظاهر فرماید آنچه که سبب انقطاع اهل عالم شود از ارض طاء عرایض متعدده رسیده ولکن قائم بر خدمت اظهار تسلیم و رضا نموده بهیچ وجه شکایتی از او ظاهر نشده بلکه بهمت تمام بر عدم ورود این اخبار در ساحت اقدس قائم طوبی له و نعیماً له باید جمیع افنان و اولیا بر مکافات این عمل مبرور نادر الوجود برخیزند ان الله هو المؤید الحکیم و هو الموفق العلیم انتهی حق شاهد و گوا هست که از عمل قائم بر امر ظاهر شده آنچه که سبب فرح و سرور مقرّین و مخلصین است این خادم فانی یقول

الهی الهی خذ ایادی افنانک و اولیائک و آیدهم علی خدمه امرک تراهم یا الهی متمسکین بک و بحبلک المتین فأنزل علیهم امطار رحمتک من سحاب عنایتک ثم افتح علی وجوههم ابواب جودک و کرمک انک انت المقتدر الامر الحکیم نظر بعملی که از جناب قائم بر امر ظاهر شده یقین است که این عمل طاهر مقدس را مکافات الهی خواهد رسید و در دنیا و عقبی این عمل را بخلع ابدی و قبول سرمدی فائز فرماید ان ربنا هو الفضل الکرم این ایام مکرر از لسان عظمت ذکر این عمل مبرور استماع شده لابد فضل احاطه نماید و رحمت عنایت فرماید و ید قدرت اعانت کند انه علی کل شیء قدیر یجیب من دعاه و یعطى من سألہ لا اله الا هو الغفور الرحیم

اینکه در باره اولیای بادکوبه علیهم بهاء الله مالک الأحدیّه مرقوم داشتید فی الحقیقه مشتعلند و ذکرشان مکرر در ساحت اقدس بوده و هست مخصوص مبلّغین که سبب اقبال عباد و توجّهشان بمبدأ و معاد است از حق سائل و آمل که بر همت و

استقامتشان بیفزاید بشأنی که مابین اهل عالم بخدمت امر معروف و مذکور باشند نسأل الله تبارک و تعالی ان یرفع اولیائه هناك و یثبت اقدامهم علی الصراط انه هو العزیز الوهاب فی قبضته زمام الامور و فی یمینه ملک الارضین و السموات آنچه در باره توجّه جناب کربلائی قاسم علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض فرمودند این ایام برودت هوا و انقلاب بحر مقتضی توجّه نیست ولیکن اذن عنایت شد هر هنگام صولت سرما رفع شود در توجّه بشطر سجن باسی نبوده و نیست هذا ما امر به الامر الحکیم انتهى

اینکه در باره توقّف محبوب فؤاد جناب ورقا علیه بهاء الله الابهی مرقوم داشتید چندی توقّف نمایند فی الحقیقه الیوم جمیع باید بخدمت امر مشغول باشند و خدمت امر تبلیغ است و انشاءالله کل موفّق شوند فرمودند یا ورقاء علیک بهاء الله مولی الوری انشاءالله بوصایای الهی متمسکید و منقطعاً عن دونه متشبّث این مقام فخر مقامها و سبب اقبال قلوب و توجّه وجوه است لله الحمد بحضور و لقا و مشاهده و اصفا مکرّر فائز شدی انه یعینک و یؤیدک و هو الفضال الکریم و هو الغفور الرحیم انباء امام وجه مذکورند و بفضل و رحمت مرزوق نسأل الله ان یوفّقهما علی ذکره و ثنائه و خدمته العزیز الرقیع انتهى

انشاءالله آن محبوب فؤاد بآیات الهی و ما ظهر من عنده عباد را آگاه نمایند و از نوم غفلت بیدار فرمایند این ایام عباد از قبل بهتر مشاهده میشوند اکثری اراده ادراک این امر را نموده اند حال باید آن محبوب فؤاد مادامی که در آن ارض تشریف دارید بهدایت خلق بروج و ریحان مشغول گردید مکرّر تبلیغ را بحکمت معلّق فرموده اند که مباد امری حادث شود که سبب تزلزل ضعفا گردد در سجن حضور داشته اید و حکمتی که اولیا بآن مأمورند دیده اید و مشاهده نموده اید امید آنکه اولیای آن ارض کل بحکمت تشبّث کنند و عمل نمایند آنچه را که سبب تقرّب عباد است ان ربنا هو المشفق الکریم

قرر عیون عزیزالله و روح الله علیهما بهاء الله که فی الحقیقه در قلب و لسان هر دو مذکورند و امام وجه مشهود نسأل الله ربنا ان یقدّر لهما ما ینبغی لعظمته و الطافه و کرمه و مواهبه انه هو السامع المجیب انشاءالله این دعاها باجابت مقرون ان ربنا هو الغفور الرحیم

اینکه در باره جناب افنان آقا میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله الابهی مرقوم داشتید وارد و بشرف لقا و حضور فائز و بضیافت لیلۀ قبل مزین و مشرف نسأل الله ان یوفّق جنابه و یقدّر له العزّة و الغناء انه هو مولی الوری و هو المقتدر القدير اینکه در مراجعت اذن طلب فرمودید که اگر بشود نفس او نفسین همراه بیاورید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس بعزّ قبول فائز نفسی لفضله الفداء امید آنکه از آن حضرت ظاهر شود آنچه که سزاوار است تا صیتش عالم را احاطه نماید و کجیهای دنیای بی وفا را راست فرماید این فقره بسیار عزیز و مرغوبست و البتّه تأییدات الهی مدد فرماید و ظاهر نماید انه هو الکریم ذو الفضل العظیم

آنچه در باره ارض غرس مرقوم داشتید انشاءالله تدارک و عمل میشود این ایام قریب یک شهر تمام بل ازید آسمان از غفلت غافلین و ظلم ظالمین هم گریه کرده و هم نوحه نموده لذا سبل مسدود و طرق ممنوع و چون فضل الهی مدد فرماید و عرصه طرق و سبل از نسایم ربیع رحمانی معتدل شود بوصایای آن حضرت عمل میشود ان ربنا هو المؤید الموفّق المقتدر الحکیم البهاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من یحبکم و یسمع قولکم فی امر الله ربنا ربّ ما یری و ما لا یری رب العالمین و الحمد له اذ هو مالک يوم الدین

اینکه در باره ارسال اشجار و اقلام آن و اثمار مکنونه در آن که فی الحقیقه نفس اسرار است ذکر فرمودید فی الحقیقه این امور دارای ذکر و ثنای ابدی است چه که مقصود حضور اثمار جنیّه لطیفه مبارکه است امام وجه مقصود و اولیا و اصفیا و عباد او لذا هر صاحب اقتداری بقدر قوه باید ملاحظه فرماید مخصوص افنان سدره مبارکه علیهم بهاء الله الابهی که خود منتسبند البتّه در خدماتی که باسم حقّ جلّ جلاله است توقّف نکرده و نخواهند کرد نسأل الله ان یوفّقهم و یرفعهم و یؤیدهم و

يفتح على وجوههم ابواب العناية و الثروة و العزة انه هو المعطى الغفور العزيز العظيم و نسأل الله تبارك و تعالى ان يوفق معيها و آخذها و مرسلها و حاملها الذى يأخذ و يؤدى الى مقام قدّره الله لغرسها ثمّ نسأله تعالى ان يقدر للمرسل ما ينبغي لجوده و كرمه و يجعل ذكره باقياً ببقاء الأشجار و اثمارها فى الأرض انه هو وليّ الذين قصدوا من اعمالهم و افعالهم منفعة العباد و عمار البلاد انه يسمع صوت من ناداه و ذكر من ناجاه و قاضى الحوائج من قبل و من بعد انه هو الفرد الواحد المقتدر العزيز المختار

بسم الله ربّ الأرض و السّماء

حمد ساحت امنع اقدس حضرت مقصودى را لايق و سزا كه اسرار قلوب را ظاهر فرمود و مكنونات ضمائر را هويدا ساخت آه
آه عمّا ورد على هيكल التّقدّيس و التّنزيه و الأمانة و الوفاء سهام الحرص و الطّمع و الهوى نفس مذكور مع محبّتهای حضرات
افنان عمل نمود آنچه را كه هر امينى نوحه نمود و هر صادقى گريست بامانت نصحيّت نموديم خيانت نمود و بصدق وصيّت
كرديم بكذب خود را بياراست انصاف را باعتساف تبديل نمود و امانت را بخيانت در اعمال آن غافل هر آگاهى متحيّر مقام
محبتّ عداوت ظاهر و محلّ شكر شكايّت نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤدّد الكلّ على ما يحبّ و يرضى و يعرفهم ما ينفعهم و
يقربهم انه هو العزيز الوهاب

نامه جناب ميرزا عبدالكريم عليه سلام الله ملاحظه شد و عرف محبتّ از كلماتش متضوّع و همچنين نور استقامت
ساطع و از شطر آخر نامه جناب فضل عليه سلام الله و عنايته رسيد انه قام على خدمة الأمر و نطق بثناء مولاه و آنچه از
شهادت مرحوم ذكر نموده اند اصفا شد هنيئاً له بما سقاه الله من كأس الوفاء جرعة و من قدح الانقطاع غرفة و من بحر
الشّهادة شربة و حين صعوده استقبلته الأرواح المجرّدة و الحقايق المنوّرة بعد اذ احاطته انوار العفو و الغفران نعيماً له و لمن
ذكره و يذكره بالخير انّ الله هو الغفار و هو الفضّال الكريم و سبب ظهور اين امر امور حادثه در محرم الحرام بوده بعد از وقوع
واقعه آنچه ذكر نموده اند از اخبار بحكومت و حاكم مملكت مقبول اطلاع آمين بر امثال اين امور لازم و لكن در سؤال و
جواب بايد گفته شود اسلام حقيقى ما بوده و هستيم و لكن اختلافى ما بين واقع و آن اينكه بظهور قائمى از اولاد رسول موعود
بودايم و اين حزبى كه معروفند به بابى ميگوئيم آن حضرت ظاهر شده و حزبى از احزاب اسلام كه خود را شيعه ميدانند منكر
اين ظهورند و ميگويند بايد از جابلقاى موهوم و جابلساى ظنون كه اسم دو مدينه است بعلاّمات مجعوله آن حضرت ظاهر شود
اين فقره سبب اختلاف شده و آن قائمى را كه ما بظهورش قائل شديم او را شهيد نمودند و اين فقره هم سبب ضعيفه و
بغضاي كلّى گشت و در سنين اوليه در ايران نزاع و جدال مكرّر واقع شد و آن قائم ما را بشارت بظهور اسم قيوم داد كه بعد
ظاهر ميشود و اين ظهور مبارك كلّ را از نزاع و جدال نهى فرمود نهياً عظيماً فى الكتاب و بمعاشرت و محبتّ با جميع اديان
امر نمود امراً محكمّاً فى الألواح چنانچه در كتاب اقدس فرموده عاشروا مع الأديان بالروح و الرّيحان در مقام ديگر فرموده ان
تقتلوا خير لكم من ان تقتلوا و همچنين بلسان پارسي ميفرمايد اگر نزد شما لؤلؤ ثمينى و يا جوهر منيرى باشد بنمائيد و عرضه
داريد اگر قبول شد مقصود حاصل والاّ او را باو واگذاريد و در باره او دعا نمائيد نه جفا و حال قريب چهل سنه ميشود نزاع و
جدال بفضل الله و عنايته بكملى مرتفع گشته و در اين سنين متواليات در هر بلدى مكرّر از اين حزب مظلوم شهيد نموده اند و
ايشان تعرّض نكرده اند و بحق گذاشته اند و شهادت اين مظلوم كه در اين ايام واقع شده گواهي است صادق بر مظلوميّت اين
حزب و ظلم اعدا اين حزب مظلوم از براى كلّ از حقّ راحت و نعمت و عزّت و سلامتى ميطلبند و لكن اعدا در مقابل بقتل و

نهب مشغول بوده و هستند و حال از حقّ تعالی شأنه سائل و آملیم از برای این حزب مظلوم ناصر و معین ظاهر فرماید آنّه علی کلّ شیء قدیر و سبب این قتل و نهب بعضی از علمای ایران بوده‌اند که من غیر دلیل و برهان فتوی بر شهادت این حزب داده‌اند و حضرت سلطان ایران ائده الرحمن هم چند سنه میشود باین حزب تعرّض نفرموده و بلکه حمایت فرموده و در بعضی از مواقع این حزب را از شرّ جهلا حفظ نموده نسأل الله تبارک و تعالی ان يؤیّد حضرته علی حفظ المظلومین من مطالع الظلم و الاعتساف آنّه هو السّامع المجیب

و در مقرّ و محلّ ذکر عکّا وحدها کافی است مکرّر در شهر محرّم الحرام این امور واقع حین خروج از عراق عرب کلّ را وصیّت نمودیم بحکمت و بآنچه سبب فلاح و نجاح کلّ است ولکن بعد از توجّه مظلوم به مدینه کبیره در ماه محرّم بعضی عمل نمودند آنچه را که سبب ضوضای عظیم شد چه که عامّه خلق بقطرهائی از بحر آگاهی فائز نشده‌اند همچه گمان مینمایند نعوذ بالله عقاید این حزب و یا محبتشان نسبت بآن حضرت کم شده و یا سستی پذیرفته حاشا و کلاً بلکه فرح آن ایّام نظر بآنست که رجعت فرموده‌اند و ظاهر گشته‌اند موافق عقیده حزب شیعه چه که از اخبار محقّقه آنکه در ظهور قائم ائمه فرقان از قبور برمیخیزند و ظاهر میشوند غافل از آنند که در این ایّام امر دیگری ظاهر شده و کنز مکنون باهر گشته این امور در مثل این ایّام جایز نه چه که خارج از حکمت است اکثری از خلق غافل و محجوبند از حقّ غافل و بخود ناظر لذا آنچه سبب فصل است عندالله محبوب نه فصل سبب اجتناب و بعد است اصبروا یا حزب العدل زود است ایّامی ظاهر شود که کلّ مقصود را ادراک نمایند و بر خدمت قیام کنند

جناب شهید الّذی احاطته رحمة ربّه من کلّ الجهات از اشراقات نیر محبّت و تجلّیات نور مودّت مراعات حکمت را علی ما ینبغی ننموده لذا واقع شد آنچه واقع شد عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین امروز باید باسبابی تمسّک نمود که سبب تقرّب و توجّه عباد گردد یا اولیاء الله تمسّکوا بما تنجذب به الأفئدة و القلوب اعمالی که سبب انقلاب و اشتعال نار بغضاست جایز نه و بعزّ قبول فائز نه این ظهور از برای وصل کلّ است نه فصل و آنچه الی حین ظاهر شده در آن باسی نبوده و نیست و استقامت بعضی از نفوس هم ظاهر از حقّ میطلبیم در جمیع احوال کلّ را تأیید فرماید و آنچه الیوم لازم اتّحاد و اتّفاق اولیاست بر کلّ لازم در این فقره جهد بلیغ مبذول دارند ذکر اولیای آن ارض را نموده‌ایم ولکن نظر بحکمت ارسال نشد سوف نرسله آنّه هو المشفق الغفور الرّحیم السّلام و الذّکر و البهّاء علیکم و علی الذّین عملوا بما امروا به فی کتاب الله ربّ العرش العظیم یا احبّائی ملاحظه حکمت و متابعت دولت از اوامر محتومه الهی است تمسّکوا بهما امراً من لدن ناصح امین

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلّی الأبهی

حمد ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزااست که بکلمه علیا در یوم میثاق نفاق مستوره در قلوب اهل شقاق را ظاهر فرمود و بهمان کلمه مبارکه وفاق اصحاب اتّفاق را اوست مقتدری که نعمتش را برای مشرکین نعمت نموده و نورش را نار بیک کلمه حساب کل را رسیده و بمیزان سنجیده نه اقبال مقبلین بر او افزایش و نه اعراض معرضین از او بکاهد لم یزل مستغنی از ذکر و بیان بوده و لایزال خواهد بود جمیع خلق در صقع واحد حاضر و خطاب صادر از شطر کبریا شامل کل و بعد باعمال و اقوال مقامات مختلف و شتون متشتّت من اقبل و صدّق بالحسنی آنّه من اهل السّفینه الحمراء و من کذب و تولّی آنّه من اهل النّار فی کتاب الله ربّ العرش و الثّری و الصّلوٰة و السّلام و التّکبیر و الثّناء علی الذّین ما بدّلوا نعمة الله و ما انکروا سلطانه اولئک ما خوّفتهم جنود العالم و لا صفوف الأمم و ما منعهم اشارات القوم الذّین جادلوا بآياته و انکروا بیّناته و حاربوا

بنفسه يسأل الخادم ربّه بأن يفتح الأبصار و يؤيّد الكلّ على العدل و الانصاف أنّه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المهيمن القيوم

و بعد نامۀ آن جناب مکرم و دوست معظمّ رسيد قد وجد الخادم منه عرف خلوصکم و اقبالکم لله و الى الله ربّنا و ربّکم و مقصودنا و مقصودکم و مقصود من في السموات و الأرضين و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام مالک ابداع نموده فلما حضرت عرضت تلقاء الوجه هذا ما نزل في الجواب من لدن ربّنا العزيز الوهاب قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

بسمی السّامع المجيب

مطلع آیاتی را که معادل جميع کتب الهی از قبل و بعد از ملکوت بیانش نازل و آنچه از بعد ظاهر شد بتصريح مبين از آیاتش مشهود و ظاهر انکار نموده‌اند و بوهم صرف تمسّک جسته‌اند اينست شأن عباد تازه باوهامات بر اعتراض قيام نموده‌اند بگو ای بی‌انصافان از بفعل ما يشاء چه ادراک نموده‌اید لعمر الله باسمی رفعت رایۀ أنّه لا اله الا هو و نصب علم بفعل ما يشاء و يحکم ما يريد اگر متوهّمين در این کلمۀ مبارکۀ علیا تفکّر نمایند صبیحه زنند و بکلمۀ تبنا اليک يا اله العالم و محبوب الأمم ناطق شوند ولكن ظنون و اوهام حائل گشته و حجاب شده و ایشان را از انوار آفتاب عدل محروم ساخته سوف يعرفون ما فات عنهم في ایام الله المهيمن القيوم در این ظهور هر کلمه‌ئی که از افق ارادۀ حقّ جلّ جلاله اشراق نمود جميع اذکار بل جميع کتب نزدش خاضع است این البصر لیری و این السّمع لیسّمع و این القلب لیفقه شأن غافلین آنکه باوهامات خود لعب نمایند چنانچه هزار و دویست سنه بل ازید بآن مشغول بوده‌اند نفسی که از غدیر اوهام آشامیده لایق تقرّب ببحر اعظم نبوده و نیست الا بفضل من لدى الله ربّ العالمين انتهى

از روی عدل و انصاف عرض میکنم اگر نفسی فی‌الجملة بطراز انصاف مزین باشد شهادت میدهد که آنچه در این حین از قلم اعلیٰ نازل کل را کافیت و اقلام عالم از تفصیلش عاجز و قاصر اگر حقّ را بفعل ما يشاء میدانند دیگر اعتراضات چه معنی دارد و اگر منکر این کلمۀ مبارکه‌اند امر ثابت و رجعت الآیۀ الی مطلعها و مبدیها و مرجعها دیگر گفتگو لازم نه ای برادر من هزار و دویست سنه و ازید امثال آن نفوس بمعارضه و جدال و نزاع مشغول بودند و در حین مباحثه برگهای گردن بمثابۀ خرطوم بر سر هم میکوفتند و یکدیگر را انکار مینمودند بلکه لعن و شتم از هر حزبی بحزب دیگر ظاهر و مشهود مع آنکه در یوم امتحان جميع اهل سقر و در آن مقرّ یافتند و عقاید و اعمال هیچیک بکار نیامد و ثمری از او ظاهر نشد بگوئید آخر فکر نمائید حزب شیعه که خود را در اعمال و عقاید سیّد احزاب عالم و اعلم امم میشمرند ثمرات اعمالشان چه بود و حاصل عقایدشان چه این عبد میدانند و خوب میدانند ثمر آن آنکه سیّد عالم را شهید نمودند آن نفوس و امثالهم در قرون و اعصار باوهام تربیت شده‌اند کجا میتوانند در مقامی که میفرماید طور یون منصعق میشوند درآیند و یا تقرّب جویند هیئات هیئات الا بكفّ الصّفر عن کلّ ما سمعوا و رأوا امر عظیم است و یوم عظیم غافلین اهل بیان بهمان اوهامات فرقۀ شیعه متمسّکند و بحال ظنون در اضلال نساء و رجال مشغول چنانچه از قبل بوده‌اند بگوئید قدری در کذبهای قبل تفکّر نمائید شاید متنبّه شوید در مقامی این کلمۀ علیا از ملکوت بیان مالک اسماء نازل قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر طوبی از برای نفسی که اسماء او را از مالک آن منع ننماید و اوهام او را از انوار فجر یقین محروم نسازد بگمان خود این ایام را بمثابۀ ایام قبل فرض گرفته‌اند قل لا ونفسی هذا یوم یقوم النّاس لربّ العالمين هذا یوم بشّر به الکلیم و انزله الرّحمن فی الفرقان بقوله تعالیٰ ان اخرج القوم من الظّلمات الی النّور و ذکرهم بأیام الله اگرچه ایام ظهور مظاهر الهی در مقامی یوم الله بر او صدق مینماید ولكن این یوم اعظم مخصوصست و نبأ عظیم در او ظاهر قل اتّقوا الله یا قوم و لا تدحضوا الحقّ بأهوائکم اذا وجدتم عرف یانی و رأیتم انوار افقی و سمعتم ندائی قوموا و قولوا لّییک یا مقصود العالم لّییک یا محبوب من فی السموات و الأرضين انتهى

ای برادر انسان متحیر است چه ذکر نماید و چه بگوید نقطهٔ اولی روح ما سواه فداه میفرماید اگر بر سماء حکم ارض بفرماید و بر ارض حکم سماء لیس لأحد ان یعترض او یقول لم و بم و من قال فقد کفر در این ظهور اعظم ذکر هر اسمی که در ساحت اقدس عرض شد مخصوص او از سماء مشیت الهی آیات نازل و این نظر بوعده‌ایست که در لوح حضرت اسم جود علیه بهاء الله الأبھی میفرمایند اگر بعدد ذرات اسماء در ساحت اقدس حاضر شود مخصوص کل آیات الهی نازل میگردد و لکن از برای مقبلین و مستقیمین و راسخین این فضل محقق و ثابت و هر نفسی اعراض نمود یرجع التور الی اصله و هو یقی فی خسران مبین این اعتراضات کل از عدم بصیرت و انصاف ظاهر در عراق لوحی باسم سید محمد اصفهانی نازل بعد از مدتی یومی از ایام بآن جانب تشریف میبردند و این عبد بمسافتی از عقب میرفت در وسط جسر بگفته فرمودند من غیر آنکه باین عبد نظر فرمایند و یا رأس مبارک را بجهتی میل دهند این لوح از این محمد نیست محمد نامیست که در سه هزار سال بعد بآن فائز میشود بفرمائید از برای خدا بر خود و عباد رحم نمائید اوهامات قبل را مجسم مکنید و سبب قتل اولیای الهی مشوید دنیا را وفائی نه شما از اصل امر آگاه نبوده و نیستید حجتی که معادل جمیع حجج الهی و براهین صمدانی ظاهر فرموده اگر انکار نمائید چه اثبات میکنید ملاً عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطهٔ اولی روح ما سواه فداه در قمیص بایست ظاهر اظهار اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت باو مشهود تا آنکه لوحی مخصوص او ارسال فرمودند و در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی اننی انا القائم الحقّ الذی انتم بظهوره توعدون بعد از قرائت صبحه زد و باعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طاء بسبب او اعراض نمودند بگوئید ای منصفین امروز این اعتراضات لایق نه شما از اسرار مطلع نیستید علم الهی محیط بوده و هست آنچه از بعد ظاهر شده از قبل از قلم اعلی بتصریح تمام در سور نازل و کل آگاه و گواهند که این فانی بصدق تکلم مینماید آیا سورهٔ رئیس را ندیده‌اند و یا سور ملوک را نخوانده‌اند چندی قبل این عبد اوراقی خدمت یکی از اولیای الهی معروض داشت و لکن از کثرت مشاغل تا حین موفق بر اتمام آن نشده از حقّ میطلبم مؤید شوم البتّه آن جناب سبب را میدانند در لیلی و ایام بتحریر مشغول از جمیع جهات مراسلات میرسد و در جواب الواح از سماء عنایت نازل و این عبد بتحریر مشغول و چه مراسلاتی که باسم این عبد میآید و باید جواب عرض نماید و از این امر خطیر عظیم گذشته مدّتیست شغل دیگر احداث شده و این فانی را مشغول نموده باید در حقّ نفوس غافله دعا نمود فی الحقیقه بسیار بعیدند آگاه نیستند باید آن نفوس در آنچه از قبل واقع شده تفکر نمایند و متنبّه شوند یسأل الخادم ربّه بأن یوقّهم علی ما یحبّ و یرضی و یجعلهم من المنصفین و من الثّابّین و من الرّاجعین

و اینکه ذکر نمودند بعضی از نفوس ثابتهٔ مستقیمه مضطرب مشاهده میشوند و هم‌چنین بعضی نعوذ بالله نفی علم از حقّ جلّ جلاله مینمایند این فانی عرض مینماید ایشان خویست چندی الواح منزله را قرائت نمایند شاید بقطره‌ئی از بحر علم الهی آگاه شوند هیئات هیئات لا یعزب عن علمه من شیء یشهد بذلک ما نزل من لدن ربّنا و ربکم و ربّ من فی السّموات و الأرض ای برادر هر نفسی قابل این بساط نبوده و نیست و هر کسی محرم اسرار حقّ نه غفلت بعضی بمقامیست که تا حین بر جهل خود آگاه نشده‌اند چه اگر آگاه میشدند نفی علم از منبع آن نمینمودند حیرت اندر حیرتست امروز مستقیمین و ثابتین نفوسی هستند که اگر کلّ من علی الأرض مطالع اسماء و مظاهر صفات شوند و در این امر اعظم و نبأ عظیم اقلّ من آن توقف نمایند کل را معدوم و مفقود مشاهده کنند طوبی للثّابّین یا حبیبی این الثّابّین و این الرّاسخین و این المستقیمین از حقّ سائل و آمل عالم را از انوار وجوه مستقیمین و راسخین و ثابتین و قائمین و قانتین و عاملین محروم نفرماید و اینکه نوشته‌اند در آیات آن شخص نازل شده انا ذکرناک بذکر خضعت له الأذکار هر حرفی که از لسان ارادهٔ مالک غیب و شهود ظاهر میشود حروفات عالم و اذکار امم و ما عندهم کل نزدش خاضع است این شرافت راجع است بذکر حقّ و کلمهٔ منزله از سماء مشیت همهٔ عالم لدى الحقّ مذکورند هر نفسی الیوم بذکر حقّ فائز شد او بکلّ خیر فائز است و لکن این مقام معلّق و منوط

است باستقامت و در اکثر الواح این فقره نازل اگر جمیع عالم الیوم اقبال نمایند در جمیع اثر تجلّی حقّ ظاهر این مقام باقی تا اقبال باقی والا یرجع التّجلی الی المجلّی و هو یرجع الی اصله این امور واضح و مبرهنست چنانچه در کتاب بدیع و کتب دیگر و همچنین الواح این مقامات بکمال وضوح و تصریح نازل شده آن آیات دو سنّه قبل نازل و آن تغییرات از بعد واقع بگوئید ای مظاهر اوهام بشکنید اصنام را بعضد یقین و بحقّ جلّ جلاله تمسّک نمائید و متشبّث شوید در این حین کلمهائی نازل میشود در حقّ شخصی و حین دیگر نسخ میفرماید یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید در ناسخ و منسوخ فرقان تفکّر نمائید این عبد اگر بخواهد این مراتب را بتمامه ذکر نماید از اموری که صدهزار بار اعظم از این اذکار است بازیماند و آنچه عرض شد و ذکر شد نظر بمحبتی است که با آن جناب بوده و هست بگوئید از خدا شرم نمائید اقلّاً ساکت باشید لعلّ تجدون الی الحقّ سیلا بگوئید اگر مقصود نفی علم است خود بآن اولی یشهد بذلک کلّ منصف بصیر باری اگر بنفی علم خود مشغول شوند اولی و انسب است اولیاء آن ارض را از لسان این فانی تکبیر برسانید نمیدانم چه شده نفوسی که ابداً اطلاع نداشته و ندارند قول آن نفوس مسموع و نفوسی که لازال با شخص معهود بوده غیر مسموع البتّه این فقره از درایج عالیّه عرفانست خدا حفظ فرماید بشارت آنکه چندی قبل یک لوح اقدس مخصوص آن جناب نازل ارسال شد لتقرّ به عینکم و تجد منه عرف محبوبنا و محبوبکم و این نامه را بهر نفسی دادن جایز نه چه که دست بدست بمشربین میرسد و آن نفوس آنچه از آثار بدستشان آید جمع مینمایند از آیات حقّ جلّ جلاله بسیار سرقت نموده اند آنّه هو العلیم الحکیم از برای هر نفسی قرائت نمائید لیعلم کلّ نفس مقداره

اینکه در باره اعیاد ذکر نمودند اوّل و ثانی شهر محرم الحرام است ولکن حال حکمت اقتضا نمینماید چه که حزب غافل یعنی شیعه گمانهای دیگر نموده و مینمایند لذا این حکم و احکام دیگر از برای ایّام بعد است و زمانش خواهد آمد هذا ما نطق به لسان ربّنا العلیم الحکیم و ما ذکرک فی التّیروز آن یوم عید است تحویل چه اوّل نهار واقع شود و چه آخر آن چه که تجلّی شمس آن یوم جمیع ساعات آن را فراگرفته لذا آن یوم از صبح از عید محسوبست و همچنین عید اعظم سی و دو یوم از نوروز گذشته همان عصر یوم سی و دوم ابتدای عید است طوبی از برای نفسی که نفحات این یوم مبارک بدیع را بیابد و از انوارش محروم نماند در یکی از مناجات‌ها این کلمه علیا از قلم مالک اسماء نازل قوله تبارک و تعالی ای ربّ هذا یوم قد جعلت نوره مقدّساً عن الشّمس و اشراقها اشهد آنّه تنوّر من نور وجهک و اشراق انوار صبح ظهورک و در کتب مقدّسه الهی این مقام مذکور این عبد باین مقدار ختم نمود اینقدر هم که ذکر شده و میشود بر بغضای غافلین بیفزاید چه که فرموده نعمه للأبرار و نعمة للفجّار تا امروز نشنیدیم اگر فضل الهی نفسی را اخذ نماید سبب اعراض او شود این شکّی نبوده و نیست که احدی بنفسه سزاوار ذکر حقّ نبوده و نخواهد بود این مراتب که قلم مقصود عالم بذکر عباد مشغول میشود این از اشراقات انوار آفتاب فضلست فرمودند یا عبد حاضر اگر اسم ستّار آنچه در نفسی است ستر نماید و اسم فضّال او را بخیر ذکر فرماید آیا این محلّ اعتراض است لعمری اگر نفسی بنفحه این فضل فائز شود طرف یمین وجه را بر تراب بگذارد و به تبت الیک یا فضّال الکریم ناطق شود انصاف کو شامّه کو از حقّ میطلبیم او را موفق فرماید بر تلاوت و قرائت همان آیات با قلب منیر و بصر حدید که شاید نفحه قمیص را بیابد و محروم نشود انتهی

حقّ شاهد و گواهست که این کلمه مبارکه کبد را میگذارد حال فضل و عنایت حقّ را ملاحظه نمائید در چه مقامست و اوهمات ما در چه درجه از حقّ اصلاح میطلبیم و عنایت میجوئیم و فضل میخواهیم اگر نیر عدلش در یک آن تجلّی فرماید جمیع عالم مستوجب عذاب دائمی و اگر آفتاب فضلش بقدر سمّ ابره اشراق فرماید اسم عصیان از امکان محو و فانی

بار الها پروردگارا ضعیفیم و بفضلت امیدواریم بحبل کرمتم متمسکیم و باذیال رداء جودت متشبث ما را بخود وامگذار ای قوی دست ضعیفان را بگیر و از غرقاب ظنون و هوی نجات بخش توئی معین و توئی مقتدر مائیم مانده و مائیم ضعیف روح را بی عنایت روحی نه و جان را بی بخشش اثری نه ای کریم اعمال نالایقه را بطراز قبول مزین فرما و اقوال ناشایسته را بحلمت ستر نما جز تو نداریم و جز تو نخواهیم ما را در پناه عصمت مأوی ده و در ظل قباب عظمت مسکن عطا فرما و از نار نفس و هوی و ظنون و طغی حفظ فرما جز تو حافظی نداریم بیاب فضل متوجهیم و بدایع رحمت را منتظر آن کن که لایق بزرگی تو است و سزاوار جود و کرم تو لا اله الا انت الغفور الکریم

اینکه در باره خاتم مبارک ذکر نمودید این فقره بتمامه در ساحت امنع اقدس عرض شد تبسم فرمودند و فرمودند بنویس انشاءالله فائز میشوی ان اصبر حتی یأتیک الله بعنایتہ الأخری انه مولی الوری و رب الآخرة و الأولى انتهی

ذکر حبیب روحانی جناب آقا طاهر علیه بهاء الله که در سنین قبل حاضر و فائز شدند در ساحت اقدس بوده و هست در این حین هم فرمودند باو تکبیر برسان و از قبل مظلوم ذکر نما لیفرح بذکری و یكون من الشاکرین انتهی این عبد هم خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حق جلّ جلاله تأیید میطلبد مخصوص ایشان آیات بدیع منیع نازل و همچنین ذکر بعضی که در نامه ایشان بوده لو شاء الله این ایام ارسال میشود از حق میطلبم از بحر عنایت بیاشامند و از انوار آفتاب فضل منور گردند یعنی از معانی مستوره در آیات الهی که فی الحقیقه مائده سماء و روح ملکوت بقاست قسمت برند البهاء و التکبیر و الثناء علی جنابکم و علی الذین قاموا بالاستقامه الکبری و قالوا الله ربنا و رب العرش و الثری

خادم

فی ۷ شهر رجب سنة ۱۳۰۲

در این یوم نامه جناب دوست مکرم آقا محمد حسن علیه بهاء الله رسید خدمت ایشان تکبیر برسانید انشاءالله جواب ایشان هم میرسد رنگ و حنای مرسوله رسید یسأل الخادم ربّه بأن ينزل له ما تقرّ به عینه انه هو الجواد الکریم

اسمین محمد و حسین علیهما بهاء الله

هو الناطق امام وجوه العالم

حمد مالک اسماء و فاطر سماء را لایق و سزااست که بکلمه علیا نطق فرمود فی الحین ماج بحر العرفان و هاج عرف الرحمن و سطع نور الايقان من افق البرهان تعالی هذا الفضل الأعظم و تعالی هذا الجود الذی احاط الوجود و تعالی هذا الکرّم الذی احاط الأمم

یا حزب الله یوم استقامت کبری است اهل بهاء نفوسی هستند که از خلیج اسماء گذشته‌اند و در شاطی بحر حقیقت علم توحید حقیقی برافراخته‌اند اسماء بمثابه حزب شیعه ایشان را از نور احدیه منع نمود بحق وحده متمسک و ناظرند ایشانند از اهل سفینه حمرا که در قیوم اسماء ذکرشان از قلم اعلی جاری

یا محمد قد اقبل الیک وجه القدم من شطر سجنه الأعظم و ذکرک بما یقی به ذکرک فی کتاب اللہ ربّ الأرباب هذا
یوم بذکره زین کتب اللہ من قبل و من بعد طوبی لمن عرف و فاز بفیوضاته و ویل لكلّ غافل مرتاب قل یا قوم تالله قد اتی الیوم
و القیوم فتح ختم رحيقه المختوم اقبلوا ثمّ اشربوا منه باسمه المهيمن علی من فی الأرضین و السموات

یا حسین اسمع نداء المظلوم انه یذکرک بما یقرّبک الی اللہ مشرق الأنوار اذا وجدت عرف بیان الرحمن قل
لک الحمد یا الهی بما سقیتنی کوثر عرفانک من کأس عطائک و نور حققتنی بنور معرفتک و عرفتنی سبیلک الواضح
المستقیم و نبأک العظیم اسألك بالرّایة الّتی نصبت بأمرک علی اعلی بقاع ارضک و بالعلم الّذی ارتفع باسمک و ینطق امام
وجوه خلقتک ان تقدّر لی ما ینبغی لبحر کرمک و سماء عطائک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اسألك ان لا تخیننی عمّا
قدّرتہ لأصغیائک و امنائک الّذین انفقوا اموالهم و ارواحهم فی سبیلک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز
الفضّال

از حقّ میطلبیم شما را مؤیّد فرماید و همچنین اولیایش را بر استقامت چه که امر الهی در این ظهور بسیار عظیم است
اکثری از مقبلین الی حین از اصل امر آگاه نه یشهد بذلك امّ الکتاب فی هذا المقام الرّقیع انوار ظهور مکّم طور عالم را
احاطه نموده ولكن ابصار مرمود و از مشاهده ممنوع نسأل اللّٰه ان یؤیّد الکّل علی ما یقرّبهم الیه فی کلّ عالم من عوالمه انه هو
المقتدر علی ما یشاء و هو الفیاض البهّاء المشرق من افق سماء ملکوتی علی ابن الشّہید و علیکما و علی من سمّی بمیرزا آقا و
علی کلّ ثابت مستقیم و راسخ امین

* * *

ع ش

جناب استاد علی اکبر علیه بهاء اللّٰه

هو النّاطق امام وجوه الأمراء و العلماء

حمد مالک فضل و عطا را لایق و سزا که بکلمه مبارکه علیا بحر جود مّوّاج و مشرق ظهور بر کرسی عدل مستوی و نور
رحمت ظاهر و محیط طوبی از برای نفوسی که ظهورات نفس و هوی و شئونات بغی و فحشا ایشان را از توجّه بافق اعلی منع
نمود بقوّت الهی و قدرت صمدانی ما فی الامکان را گذاردند و کتاب الهی را بقوّتی فوق احصا برداشتند اولئک عباد لم
تمنعهم الوان العالم و لا سطوة الأمم و لا جنود الأمراء و لا منع العلماء نسأل اللّٰه ان یحفظهم بقدرته و یحرسهم باقتداره و ینزل
علیهم فی کلّ الأحيان آیات فضله و ینات رحمته الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود

یا علی قبل اکبر علیک بهائی اسمی علیه بهائی نامہات را که بذکر شہداء ارض یاء مزین بود بساحت اقدس فرستاد
اگرچه آنچه واقع شد سبب احزان ملأ اعلی و جنّت علیا و سراق ابھی گشت ولكن در سرّ سرّ ارتفاع عظیم و ارتقاء مبین از
آن ظاهر لعمر اللّٰه در سرّ سرّ آن بشارت علیا مکنون و مخزون سوف یظهرها اللّٰه فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم امید
آنکه جمیع اولیای الهی بر نصرت امر قیام نمایند و در جمیع احوال از فساد و نزاع و جدال فارغ و آزاد باشند امروز جمیع اشیاء
بآنچه واقع شده ناطق و ذاکر اگر آمرین باصغاء سطری از آن موفق شوند خود را بدست خود هلاک نمایند یا لیت کشف لهم
الغطاء و عرفوا ما عملوا فی ایام اللّٰه العزیز الحمید

جناب محمد قبل کاظم علیه بهائی از قبل ارسال نمود آنچه را که ناطق بود باقبال و استقامت اولیا علیهم بهاء الله در آن ارض مبارکه آن المظلوم یسأل الله ان یقدّر لهم خیر الآخرة و الأولى و یقرّبهم الیه فی کلّ الأحوال انه هو العزیز الفضّال الثّور المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی احبّائی و اصفیائی الذّین ما منعهم سطوة العالم عن التّقرّب الی الله ربّ العرش العظیم

* * *

ط

جناب آقا میرزا حسن علیه بهاء الله الابهی

بسمی الذی به ماج بحر البیان و هاج عرّف الرّحمن

حمد مالک ملک و ملکوت را سزا که بکلمه علیا ارض و سما را بطراز هستی مزین فرمود و علم یفعل ما یشاء را بر اعلی علم عالم برافراخت سطوت اُمرأ و ظلم و جهل علما او را از ذکر افق اعلی منع نمود تعالی سلطانه و تعالی برهانه و تعالت حجّته و عظمت سلطنته هذا یوم فیه نطقت السّدره اُمام وجوه البریّة ولكنّ النّاس فی حجاب غلیظ قل تالّله قد اتی الیوم و القوم فی ضلال مبین اخذوا اوهامهم و نبذوا الهمهم الا انّهم من الغافلین قد ارتفع النّداء من افق عکاء و النّاس اکثرهم فی بُعد مبین یا ایّها المذکور لدی المظلوم لعمر الله آذان و ابصار از برای مشاهده و اصغاء آنچه در این ایام از افق اعلی ظاهر و مرتفع است خلق شده ولكن ممنوع مشاهده میشوند قد منعّتهم اعمالهم و حجّبتهم اوهامهم و هم لا یفقهون از قبل در یکی از الواح اینکلمه علیا از قلم مظلوم جاری یا ابن اسمی اگر عالم روح بتمامه بقوة سامعه تبدیل شود میتوان گفت لایق اصغاء این نداست که از افق اعلی مرتفع والاّ این آذانهای آلوده بقصص کاذبه لایق اصغاء نبوده و نیست از حق بطلبید کل را مؤید فرماید بر آنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده اند ندا بشأنی مرتفع که از برای احدی مجال انکار نه از اول ایام الی حین من غیر ستر و حجاب ناس را بما یقرّبهم و یعرّفهم و یقرّبهم دعوت نمودیم ظلم عالم حجاب نشد و ضرّش حایل نگشت و چون نور امر از آفاق عالم فی الجملة اشراق نمود نفوسی از خلف حجاب با اسیاف بغضا بیرون آمده قصد آفتاب حقیقت نمودند کذلک سوّلت لهم انفسهم لعمری انّهم لا یفقهون هزار و دویست سنه حزب قبل باسما متشبّث و بر اصنام هوی عاکف و در یوم جزا ظاهر شد از ایشان آنچه که قلم اعلی گریست و لوح بندبه مشغول

از صدر اسلام الی یومنا هذا علمائیکه خود را هادی ناس و حافظ شریعة الله میشمردند احدی از ایشان از کیفیت ظهور آگاه نه حال بر آنجناب و نفوس مقدّسه مطمئنّه لازم و واجب که عباد بیچاره را حفظ فرمایند که مباد مجدّد باوهامات قبل مبتلا شوند اینمظلوم جمیع بلایا را حمل نمود لاجل تطهیر قلوب و تزکیه نفوس که شاید مقصود را بیابند و از اثمار سدره مبارکه که امام وجوه عالم مرتفع است محروم نمانند امروز حقیف سدره منتهی مرتفع و خریر کوثر بقا مسموع ولكن عباد اکثری غافل و محجوب در لیالی و ایام بایادی ظنون و اوهام شهرها بنا نمودند و نفوسی ذکر کردند و جمیع ناس منتظر که امور مذکوره ظاهر شود و فوز و فلاح خود را در ظهور هیاکل موهومه میدانستند و خلق بمفتربات مذکوره مشغول لذا چون فجر ظهور دمید و تجلیات انوار نیر حقیقت از افق ارادة الله مشرق کل اعراض نمودند الاّ معدودی از اصحاب حضرت شیخ علیه بهاء الله الابهی ایکاش بآن اکتفا میکردند بالاخره علمای بلاد مع تابعین بسب و لعن ناطق و همچنین فتوی بر سفک دم اظهر دادند مقصود از این اذکار اینکه آنجناب لوجه الله قیام نمایند بر آنچه که سبب حفظ عباد است از ظنون کاذبین و مفتترین

حال مجدد جمعی بترتیب حزبی مثل حزب قبل مشغولند نسل الله ان یحفظ عبادہ من ظنونہم و اوهامہم و یقرّبہم الیہ اّہ علی کلّ شیئی قدیر امروز امّ الکتاب ظاهر و ناطق عالم را از قبل و بعد بکمال تصریح تبلیغ فرمودہ و باین آیات باہرات محکّمات ناطق یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد تحرّک القلم الابیہ فی الافق الاعلی و ذروا ما الفتّموه بایادی الظّنون و الاوهام تالّہ الحقّ قد فتح باب العرفان بمفتاح الایقان و اّہ کتاب انزلہ الرّحمن فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم و همجین در بارہ ملوک اینکلمہ علیا و آیہ کبری نازل یا معشر الملوک قد اتی المالک و الملک لله المہيمن القیوم و باین آیات محکّمات کل را دعوت نمودیم

هو الناطق فی ملکوت البیان

نور الانوار من افق سمآء الاسرار علی السّرّ المستسرّ و السّرّ المقنّع بالسّرّ قد کان علی هیئۃ الالف القائمة فی دیاج الکتاب الاعظم بعد البآء و الہآء بالحقّ مشہوداً بها دارت افلاک المعانی و البیان و استوی الرّحمن علی عرش البرہان و اظهر ما کان عن الابصار بالعدل مستوراً طوبی للّذین طاروا باجنحة الایقان فی هذا الهوآء الّذی یسمع من ہزیز اریاحہ قد اتی الموعود بسلطان کان فی امّ الکتاب من قلم الوہّاب بالحقّ مسطوراً یا ملأ الارض ضعوا کتب و الاقلام قد ظهر امّ الکتاب فی المآب امام وجوہ الاحزاب و القلم ینطق بالحکمة و البیان و یتحرّک علی ذکر الّذین نزلّ لهم فی قیوم الاسماء ما انجذب بہ فؤاد من کان فی سرّ السّرّ امام الوجہ بالحقّ مذکوراً کذلک اظهرنا من خزائن قلمی الاعلی لثالی الذکر و الثنآء بامواج بحر علمی الّذی کان امام الابصار من غیر السّرّ مشہوداً

انظروا یا اهل البہآء آیاتہ الکبری ثمّ انصروه بجنود العدل و الانصاف و لا تكونوا من الّذی کان عن بحر الفضل بالعدل محروماً کذلک خرق القلم الاعلی حجابات ملأ الانشاء و اسمعہم ما قرّبہم الی مقام کان عن العرفان مرفوعاً سبحان الّذی انزل الآیات و اظهر البینات و عرف العباد نبأہ الاعظم الّذی بہ اضطربت افئدة الامم الّا من انقذتہ ید الاقتدار بسلطان کان علی العالمین محیطاً قل یا ملأ العرفان تالّہ انفطرت سمآء الاوهام و اتی الرّحمن بامر لا تقوم معہ جنود الارض و السّمآء یشہد بذلک امّ الکتاب الّذی خضع لہ رقاب الّذین شربوا رحيق الوحی من قدح کان علی سریر التّور أمام الظّہور مشہوداً

یا ایّہا الطّائر فی هوآئی و النّاظر الی وجہی و القائم علی خدمۃ امری اسمع ندائی مرّة بعد مرّة انّ ربّک کان معک و ذکرک بما یشہد بالملک و الملکوت یشہد بذلک لسان العظمتۃ اّہ کان علی کلّ شیئی حکیمأ شہد الله اّہ لا الہ الاّ هو و الّذی اتی بالحقّ اّہ بحر العرفان لمن فی الامکان و الکتاب الاعظم بین الامم و سلسبیل الثنآء لاهل الانشاء و رحيق البیان للادیان طوبی لمن نبذ الاوهام و اقبل بقدرۃ الایقان و آمّن باللّہ مولی الاحزاب قل یا ملأ الارض انّ السّدرۃ تنادی بالحقّ اتّقوا الله و لا تكونوا من الغافلین ایّاکم ان یمنعکم ما عند القوم ضعوہ ورائکم مقبلین الی الله الفرد الخبیر اّہ اتی بآیات لا ینکرہا الاّ الّذین اعرضوا عن الحقّ فی یوم فیہ اقبل کلّ عالم بصیر و کلّ عارف خبیر لعمر الله لا ینفعکم ما عندکم یشہد بذلک قلم الله الاعلی فی مقامہ الرّیّع اسمعوا یا ملأ الارض ما ارتفع من شطر السّجن ثمّ انظروا ما اشرق و لاح من هذا الافق المنیر قد سرت نسمة الفضل و ھیکل العدل ینادی امام وجوہ من فی السّموات و الارضین ارحموا علی انفسکم و لا تتّبّعوا کلّ جبار عنید قل انظروا بعین العدل الی السّدرۃ و اثمارہا و الی الالواح و آیاتہا و الی کتب و اسرارہا و الی البحر و امواجه و التّور و اشراقہ و لا تكونوا من الغافلین

یا ایّہا المذکور لدى المظلوم بعد از خروج از ارض طاء در لیالی و ایّام حزب الله را بمعروف امر نمودیم و از منکر نہی تا آنکہ سلاح باصلاح تبدیل شد حال قریب چہل سنہ میشود نزاع و جدال مرتفع گشتہ بشأنیکہ در بعضی از مُدُن کشتہ شدند و نکشتند و قبل از اربعین آنجناب میدانند و شنیدہاند در ہر سنہ محاربہ واقع و جمع کثیری از نفوس مقتول جمیع اشیا

شاهد و گواه که اینمظلوم عمل نمود آنچه را که سبب خیر و حفظ اهل ارض بوده ولكن ملت و دولت هیچیک آگاه نگشتند و ملتفت نیستند چندی قبل واقعه عظیمی در عشق آباد ظاهر یکی از اولیای حق را بقسمی شهید نمودند که آثار مظلومیتش بر دول خارجه تأثیر نمود و نفسی از اینحزب تعرض نکرد و بر قصاص قیام ننمود بلکه از قاتل شفاعت نمودند مع ذلک مشاهده میشود بغضای معرضین اعظم از قبل ظاهر سبحان الله انصاف بمثابه عنقا معدوم و نیز عدل تحت سحاب ظلم مستور نسل الله تبارک و تعالی ان يؤید عبادہ علی الرجوع الیه و الانابة لدی باب فضله انه علی کل شیئ قدیر البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیکم و علی من معکم و علی کل ثابت مستقیم و کل راسخ امین

* * *

یاء

جناب افشار علیه بهاء الله

۲۴ رجب سنه ۱۳۰۸

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد مالک ملک و ملکوت را لایق که از کلمه علیا حقایق وجود را بطراز اقبال و قلوب را بنور معرفت منور و مزین فرمود امروز الحمد لله آفتاب توحید حقیقی از افق اراده الهی اشراق نموده ولكن متوهمین باینمقام نرسند و فائز نشوند از حق بطلبید وجوه و قلوب را خالصاً لوجه تأیید فرماید بشأنیکه امور حادثه دنیا و زخرف و الوان آن از افق اعلایش منع نفرماید و بر دین مبین مستقیم دارد انه هو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم دستخط عالی که بمثابه انائی بود که حامل عطر محبت بود چون ختمش گشوده شد عرفش ساحت وجود را معطر نمود حمد خدا را تأیید عطا فرمود و باسباب لا تحصی توفیق عرفان و اقبال و توجه کرم نمود جودش وجود را موجود نمود و بصراط عدلش دلالت فرمود بعد از توجه وقرائت و فرح و انبساط قصد بساط اعلی و ذروه علیا نموده امام وجه مالک اسما بعد از اذن عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة بعد الاصغاء قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه و لا اله غیره

بسمی الذی به ماج بحر علم الله المهیمن القیوم

یا ایها الناظر الی الوجه و الناطق بین العباد قل یا ملأ الارض تالله الحق ان النداء ارتفع من سجن عکاء انه نداء مات فی حسرة اصغائه خلق کثیر یشهد بذلك لسانی فیهذا المقام العزیز البدیع هذا یوم فیہ ماج بحر بیان الله رب العالمین طوبی لمن اقبل و شرب باسمه العزیز الکریم قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن هذا الفضل الذی زین الله بذکره دیاج کتبه و صحفه و لوحه المقدس العزیز المنیر ضعوا ما عندکم مقبلین الی الافق الاعلی و کسروا اصنام الاوهام بجنود الحکمة و البیان هذا خیر لکم عما عندکم کذلک نطق اللسان فیملکوت البیان طوبی للسامعین

یا ایها الطائر فیهوئی بهمت تمام غافلین را بافق دانائی هدایت نما طوبی از برای صدریکه از نقشها و قصصهای قبل مقدس شده بام کتاب اقبال نمود امروز فرات حکمت و بیان از یمین عرش رحمن جاری و از خزینة قلم اعلی لثالی علم و جواهر عرفان ظاهر و باهر بگو ای قوم انصاف دهید و خود را باقوال کذب نالایقه و قصصهای جعلیه میلائید قسم بآفتاب عرفان که از اعلی افق بیان مشرق و لائح از اول عالم الی حین شبه اینظهور ظاهر نه اوست مکلم طور که بر عرش ظهور مستوی

اوست نبأیکه در کتب قبل ذکرش مذکور و انبیا و رسل احزاب را بظهورش بشارت داده‌اند خذوا یا قوم کتاب الله بقوة من عنده و لا تكونوا من الغافلين قد قُدر للمقبلين من لدى الله رب العالمين ما عجزت الالسن و الاقلام عن ذكره و احصائه اتقوا الله ثم اقبلوا بوجهه بوضاء امراً من هذا الامر الحکیم

یا ميم عليك بهائی و عنایتی انصر امر الله بجنود الحکمة و البیان و بما یقرّب الناس الی افقه العزیز البدیع أنه یكون معک و یؤیدک بسلطانه و یمدک بجنوده أنه علی کلّ شیء قدير طوبی لقلمک بما جرى منه ما فاز بطراز القبول رحمة من لدى الله العزیز الحمید امور حزب شیعه نزد آنجناب معلوم فی الحقیقه آنچه ذکر نمودی سبب اقبال و هدایت ناس است لو تكونوا من المنصفين اینمظلوم بقدرت و قوت الهی امام وجوه اعالی و ادانی من غیر ستر و حجاب ذکر نمود آنچه را که سبب هدایت و نجات و راحت خلق بوده منع مانعین و سطوت ظالمین او را از اظهار اسرار منع نمود در جمیع احوال بنصایح و مواعظ تکلم نمودیم و چون تجلیات انوار نیر برهان از آفاق قلوب اشراق نمود کل بر اطفاء آن نور ساطع لائح قیام نمودند الا من شاء الله مع آنکه در کتب و صحف و زیر و الواح نزاع و فساد و جدال را منع نمودیم و بآنچه سبب نجات و تقرّب الی الله و افعال طیبیه و اخلاق مرضیه بود امر فرمودیم سبحان الله مع آنکه آفتاب حقیقت مشرق و لائح و بحر علم و معرفت موج و انهر عنایت جاری و سدره مبارکه مقدسه ناطق کل محجوب مشاهده میگردند مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشکور قل یا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا هواکم اتبعوا من اتیکم بسلطان مبین

در مدینه کبیره معدودی بر عناد قیام نموده‌اند و بتضییع کلمه علیا مشغول نفسیکه چهل سنه و ازید در ظلّ قباب عظمت ساکن و مستریح الیوم با معدودی متحد و بظلم لا حدّ له ظاهر هر یوم عمل نموده‌اند آنچه را که سبب احزان مقرّین و مقدّسین بوده از مفتریات جنودی اخذ نموده‌اند و از اکاذیب صفوفی و بمحاربه مشغولند کذلک اظهر الله خافیه صدورهم و خائنه اعینهم جناب افنان الف و حاء علیه بهائی و عنایتی باین شطر توجه نمود از عقب بسیّالہ برقیه خبر دادند که سیّد احمد و من معه مبلغی نقد و همچنین اوراق نقدیه سرقت نموده‌اند و بعکّا رفته‌اند و جناب افنان کبیر علیه بهاء الله الابهی که در این ارض جز اعتکاف خیالی نداشته و ندارند در باره ایشانهم نوشته‌اند آنچه را که خود گواهی میدهند بر کذبش این امور ظاهر شد تا کل یحیی را بشناسند و بر آنچه بر اینمظلوم وارد شده آگاه گردند اسرار سورة لقمن در این ایام ظاهر و مشهود ولکن این امور و امثال آن معدوم صرف بوده و هست ذکرش نظر بحکمت بالغه است تا اولیا بیابند و بشناسند قل یا قوم تالله انّ السّدره تنطق و النار تتکلم و التور یدکر و ینادی قد اتی محبوب من فی السموات و الارضین عند ذلک ارتفع النداء من کلّ الجهات طوبی لک یا عکّا بما جعلک الله مشرق وحیه و مطلع الهامه و شرقک بقدومه و نعیماً لک یا عکّا بما ارتفع فیک النداء و ظهر ما کان مکنوناً مخزوناً فی العلم و مستوراً عن الابصار

منتسبین هر یک را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بآیات منزله از سماء احدیه بشارت ده تا کل از ما عند القوم خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند و بما عند الله توجه کنند البهاء المشرق من افق سماء العطاء علیک و علی من معک و یحبک و یسمع قولک فی هذا الامر الذی جعله الله مقدساً عن الشبه و المثل و جعله طالعاً مشرقاً من افق الفضل لمن فی السموات و الارضین انتهى

صد هزار شکر مقصود عالمیان را که بنفحات آیات افنده و قلوب را مستعد فرمود و الفت بخشید سبحانه سبحانه له العظمة و الاقتدار و القدرة و الاختیار اوست قادریکه صدور مخلصین را بنور عنایت منور نمود و قلوب را بحرارت محبت مشتعل داشت این اشتعال را تأثیرهاست حزبی را بمشهد فدا میفرستد و برخی را بر سریر انقطاع مقرر عطا میفرماید در لیالی و ایام لسان عظمت بما یؤلف القلوب ناطق چه بسیار از شبها که عین عظمت حبّاً لاولیائه نیاسود و نوم اخذش نمود آیات بمثابه غیث هائل نازل سبحان الله بی انصافهای عالم الی حین غافل و محجوب نار سدره و نار نفس و هوی را امتیاز نمیدهند

سجّتهم الاعراض و عملهم الاغماض فى الحقيقه حيرت اندر حيرتست حزب فرقان بكتاب الله متمسك و كل مشاهده نموده‌اند و قرائت کرده‌اند و اصحاب روح عليه سلام الله و بهائى بانجيل متمسك و كل ديده‌اند كه جميع بيان آن مبين عليهم از جزوى تجاوز نمينمايد و حال در هر حين نازل ميشود آنچه كه اقلام عالم از تحريرش عاجز و السن امم از احصايش قاصر حال بكمال عجز عرض مينمايم

الها محبوبا كريما رحيمًا عبادت را خلق نمودى و از براى معرفت از عدم بوجود آوردى حال محروم منما توئى آن صانعيكه صنايع عالم و الاسباب الظاهرة بين الامم كل بر توانائيت گواهند و بعنايت و فضلت مقر و معترف اگر ايشانرا منع نمائى من الذى يعترف باقتدارك و يقرّ باختيارك اى پروردگار شهادت ميدهد هر ذى درايتى بر قدرت و سلطنت و عظمت تو اوليائت را بايادى كرم از طين اوهام نجات ده و بجنود وحى و الهامت حفظ فرما توئى توانا و عالم و دانا اظهار شكر و خلوص و فنا و نيستى كه تلقاء ظهور مكلّم طور روح من فيملكوت الامر و الخلق لذكره الفداء نموديد فى الحقيقه عرف انقطاع و صفا و خضوع و خشوع و وفا از آن متضوّع و بعد از عرض اينفقره در ساحت امنع اقدس اين بيان از لسان محبوب عالميان ظاهر و مشرق قوله عزّ بيانه و عزّ برهانه

بسمى الظاهر امام الوجوه

يا ايّها الطّائر فيهوآئى و الناظر الى افقى و المتوجّه بانوار وجهى و النّاطق بشئائى و المتمسّك بحبل عطائى اسمع ندائى فيهذا اليوم الذى سُمّي بيوم الله فى الزّبر و الالواح قل يا قوم اسمعوا اسمعوا قد ارتفع التّداء من شطر عكّاء و ماج بحر البيان امام وجوه الاديان و اشرق نير البرهان بنور خضعت عند ظهوره الانوار يا قوم اتّقوا الله ثمّ انصفوا فيما ظهر بالحقّ انه يجذبكم الى اعلى المقام يا قوم لا تنكروا حجة الله و برهانه اقبلوا بالقلوب الى الله ربّ الارباب انا سمعنا ما ناديت به الله و وجدنا منه عرف حبّك و اقبالك و توجّهك الى العزيز الوهاب سبحان الله حزب فرقان بشهادت ما ظهر من لسان العظمة ولكنّه رسول الله و خاتم التّبيين نفحات وحى و فوحات الهام بعد از آنحضرت منقطع است و اينكلمه مباركه منتهى ميشود بقوله تعالى يوم يقوم النّاس لرّبّ العالمين بشهادت فرقان يوم يوم الله است و ظهور ظهور الله مع ذلك احدى ادراك نموده مطلع جهل و كذب و نزاع و فساد گفته سورة توحيد را بايد ترجمه نمود چه كه بايها بربوبيّت و الوهيّت قائلند بگو يا قوم انصاف دهيد اگر نفحات وحى منقطع هادى عباد كه و كيه بوده اگر قول مخبر صادق را اصغا مينمائيد بعد از خاتميّت ظهور الله است و جميع كتب بر اين شاهد و گواه و همچنين گفته‌اند دعائيكه در اسحار ماه مبارك رمضان قرائت ميشود و باين اسم مزين ترك آن لازم مع آنكه بقول او بشارت داده‌اند كه اسم اعظم در اين دعا موجود و مذکور جميع عالم را آيات و ظهورات و اشارات اينظهور اعظم احاطه نموده مع ذلك قوم بما عندهم از ما عند الله محبوب بارى فضيلت اين دعا را انكار نموده‌اند و قرائتش را نهى کرده‌اند اينست شأن علما ديگر شأن جهلا معلوم نشهد انّهم هم الجهلاء و ما دونهم افضل منهم نقطه اولى روح ما سواه فداء ميفرمايد انه ينطق فيكلّ شأن اننى انا الله لا اله الا انا ربّ كلّشئى و انّ ما دونى خلقى ان يا خلقى اياى فاعبدون در اول بيان ذكر من يظهر را بآنچه ذكر شد بيان فرموده طوبى للناظرين و للفائزين يا ايّها الناظر الى الوجهه بر شما و بر كل لازمست كه زمام امر را باذن الله اخذ نمائيد شايد اينحزب باوهم حزب قبل مبتلا نشوند اين از افضل اعمال نزد غنىّ متعال مذکور انتهی

ذكر جناب آقا ميرزا احمد عليه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در افق اعلى اين آيات از افق ارادة الهى اشراق نمود قوله تبارك و تعالى يا احمد اذان عالم از براى اصغاء اين ندا خلق شد اين ندا نوري است ساطع دوستان را آگاه كند و راه نمايد و ناري است مشتعل يك تجلّى از تجلّيات آن بر سدره طور زد نداى اننى انا الله مرتفع و بر روح زد از عالم جسم و جسمانى قصد مقام ابدى نمود و فلک چهارم مقرّ استوا شد يا احمد يوم الله را ندانستند و از آفتاب حقيقت محرومند اما حزب

شیعه چه میگویند اگر اعمال مطابق اقوال بود ثمرش کو و اگر سدره اقبال غرس شد اوراق و افاناش کو یوم یقوم الناس را قرائت مینمایند و از آن محرومند اقرء ما انزله الرحمن فی الفرقان اَنَّهُا ان تک مثقال حَبَّة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر یا احمد فرعون ایام با سیف بغضا از خلف سحاب بیرون آمده البتة تفصیل را شنیده مظلوم آفاق کل را وصیت مینماید بر حفظ عباد که شاید مجدد سبحات اوهام حائل نشود و مردم را از تجلیات نیر ظهور منع ننماید انه علی کل شیء قدیر قل یا قوم خافوا الله قد ظهر ما لا ظهر فی الابداع و اتی من کان مرقوماً من القلم الاعلی ضعوا ما عند القوم مقبلین الی الله المهیمن القیوم نسل الله ان یؤیدک و یوفقک علی ما یحب و یرضی انه ولیّ المحسنین قل لک الحمد یا الهی بما جرى اسمی من قلمک اشهد انک ظهرت و اظهرت ما کان مخزوناً فی العلم و مکنوناً فی کثر عصمتک انک انت المقتدر القدیر اسئلک یا مقصود العالم و محیی الامم بالتور الذی ما منعت حجاب الامم ان تؤیدنی علی القيام علی خدمتک و نصرة امرک بالحکمة و البیان انک انت العلیم الحکیم

اینعبد هم خدمت ایشان تکبیر و ثنا و ذکر و بها عرض مینماید امید آنکه حجاب خلق را باصبع استقامت خرق نمایند شاید فائز شوند بآنچه که از برای آن بطراز وجود مزین شده اند الامر ید الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم و اما در باره طبع لله الحمد بقبول فائز حضرت غصن الله الاعظم روحی و ذاتی لتراب قدومه الفداء حسب الامر ملاحظه فرمودند فی الحقیقه نادانی و گمراهی حزب قبل از آنچه ذکر شد واضح و هویدا طوبی لمن انصف فیما ظهر و طوبی للفائزین البهآء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبکم و یسمع قولکم فی اثبات ظهور الله رب العالمین در این حین خادم بحضور فائز قد اقبل الیه جمال القدم و قال نحب ان نذکر ابن من احببنا الذی اقبل و فاز و ورد و اخذ و شرب کوثر البیان من ید عطآء ربّه مالک الانام انا ذکرناه من قبل و فی هذا الحین و نشهد انه من الفائزین یا محمد علیک بهآء الله کبر علیه من قبلی و بشره بعنایتی انه فاز بالقیام الذی اخبر به الفرقان یوم یقوم الناس لرب العالمین انتهى

اینعبد هم خدمت ایشان تکبیر و بها میرساند و از مشرق عنایت کبری از برای ایشان طلب مینماید ان ربنا هو السامع و هو المجیب و هو العزیز الحمید و فاز ما ارسله بطراز القبول فضلاً من لدن ربنا و ربکم و ربّ هذا السجّج المعمور البهآء و الذکر و الثناء علیک مرّة اخرى و علیه و علی کل صبار شکور

* * *

جناب آقا سیّد نصرالله علیه بهآء الله

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

حمد مالک وجود و سلطان غیب و شهود را لایق و سزااست که بیک تجلی از تجلیات نیر اسم قیّومش اسرار کلمه مبارکه و نفخ فیهِ اخری اذا هم قیام ینظرون ظاهر یوم عظیم است و شرایطش اعظم امروز خافیه صدور و خائنه عیون امام وجوه مشهود یا نصر علیک بهآء الله مالک القدر از حق بطلب عباد را از فیوضات مالک ایجاد در معاد محروم نفرماید حیات انسان در عالم بمثابه نسیمی است که از دری وارد شود و از دری خارج باید امروز اولیای مقصود عالمیان که از بحر عرفان نوشیده اند و بافی رحمن ناظر بکمال محبت و روح و ریحان و حکمت و بیان غافلین را آگاه نمایند و نائمین را بیدار بگو ای دوستان امروز بامداد یوم داد است جهد نمائید تا مظاهر و مطالع و مشارق اعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیّه گردید در این ایام انسان قادر است بر تحصیل آنچه سبب بقای ابدی و حیات سرمدیست

جناب اسد علیه بهائی با نامه آنجناب حاضر لله الحمد عرف خدمت و استقامت از آن متضوع امروز هر امری از امور که رائحه عدل و انصاف و معروف از آن ساطع باید بآن تمسک نمود خالصاً لوجه الله مالک الوجود و الامر فی يوم الموعود لا زال این امر مبرم از امر حکیم علیم ظاهر و گواه آن کتب الهی کل را امر فرموده بیر و تقوی و نهی نموده از بغی و فحشا طوبی لمدينة ما منعها الحوادث عن نور الدیانة و الامانة و العفة اینکلمه مبارکه بمثابة نیر اعظم از افق سماء الواح الهی مشرق و لائح طوبی لمن عرف و عمل و ویل للغافلین

یا نصر تو آگاهی که کمال عنایت بر حسب ظاهر در باره نفسیکه در آستانه موجود مجری گشت و لکن آن بی وفا باتش حرص و هوی امانت را گداخت و ضرب قوی بر عدل و انصاف وارد عمل نمود آنچه را که شبه نداشته و ندارد لا زال خیانتش ظاهر و باهر و لکن اسم ستار ستر فرمود تا بالاخره باغوی عدو الهی ستر را درید حال در مدینه عدل الهی ناله ها مرتفع چه که ضرر اعمالش بنفس سدره وارد حضرات افان اعانتش نمودند و از هر جهتی از جهات تجارت احباب باو راجع مع ذلک حرص را بر قناعت ترجیح داد و همچنین ظلم را بر عدل قسم بافتاب حقیقت که از افق سماء اراده اشراق نموده دیناری از آن دو مخزن نسبتش بحق نبوده اینفقره را لاجل انتفاع او تصدیق نمودیم یعنی تجارت او را در آستانه و همچنین لاجل ظهور نیر امانت ما بین امت و لکن آن بی انصاف در لیالی و ایام بکذب و خیانت مشغول تا بالاخره بایادی طمع و حرص ناری مشتعل نمود که اکباد امانت و دیانت و صدق و صفا را گداخت سبحان الله مقام وفا جفا ظاهر و مقام امانت خیانت نسئل الله ان یؤیده علی الانابة و الرجوع انه هو التواب الغفور الکریم خیانت و حرص و اعتساف بمقامی رسیده که محو آن ممکن نه الا بارادة الله رب العرش و الثری و مالک الآخرة و الاولى

اینکه در باره مجلس شور و اولیای آن ذکر نمودید بعز قبول فائز اولیای الهی در جمیع احوال باید بآنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء وجود و ارتفاع کلمه الله است مشغول باشند و ظهور آن منوط و معلق است بمشورت امانی بیت عدل طوبی از برای نفوسیکه همت بر خدمت عالم نموده اند آثار آن نفوس عالم را از زحمت براحه و از فقر بغنا و از ذلت بعزت رساند نسئل الله ان یوفقهم علی البر و التقوی و یفتح علی وجوهم ابواب العنایة و الرحمة و البركة و الغناء انه هو فعال لما یشاء و فی قبضته زمام الاشیاء یفعل و یحکم و هو الامر القدیم و الحاکم العلیم

لله الحمد جناب محمد قبل علی موفق گشتند بر خدمت اهل عالم انشاء الله نفس اراده نافذ و مؤثر است و از آن ثمرات کلیه ظاهر خواهد شد کل باید در جمیع احوال باینکلمه علیا ناظر باشند یا اهل البهآ انصروا الرب بالاعمال و الاخلاق اثر اعمال انفذ است از اثر اقوال اعمال طیبیه و اخلاق روحانیه هر یک منادی حق است ما بین عباد نصرت امر الله باین جنود معلق و منوط شاید نفوسی لوجه الله ظاهر شوند و عباد را از ظلم درنده های ارض نجات بخشند تا فساد باصلاح تبدیل شود و حرب بصلح و نفاق بوفاق قل

الهی الهی زین عبادک بطراز صفاتک و اخلاقک لیظهر ما اردت لهم بجودک و کرمک

یا نصر لعمر الله اینمظلوم فی فم الثعبان کل را بافق رحمن دعوت مینماید قل تمسکوا یا قوم بذیل التقوی انه ینجی العباد و یقریبهم الی الله مالک الایجاد اولیاء الله در آنجهات باید بقدر مقدور جناب مذکور را اعانت نمایند هر عملی امروز ظاهر شود آن از سید اعمال مذکور و از قلم اعلی مسطور طوبی للعاملین

ذکر جناب میرزا محمد علیه بهائی را نمودید لله الحمد مؤیدند بر ذکر و ثنا و بما ینتشر به حب الله فی الاطراف نسئله تعالی ان یوفقه و یؤیده علی الاستقامة الکبری مفسدین آستانه بانتشار اخبار کذب مفتربه مشغول سبحان الله هر صاحب بصری متحیر خیانت وجودیکه بمثابة آفتاب ظاهر و هویداست اظهار دیانت و امانت هم مینماید حال مال جمعی از اصحاب در قبضه خیانت خائن معذب و مبتلا یا نصرالله در دیار غربت در سجن بر اینمظلوم وارد شده آنچه که قلم و مداد از احصای آن عاجز

است اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بعنایت حق جلّ جلاله بشارت ده هر یک بانوار نبیّ فضل فائز است در ذکر اسامی نظر بمقتضیات حکمت توقّف نمودیم ولكن اصحاب سفینه حمرا لدى الوجه حاضر و لدى الباب قائم طوبی لهم و همچنین اماء آن ارض را بعنایات مخصوصه مسرور دار قل

الهی الهی لك الحمد بما اظهرت لعبادک امواج بحر بیانک و تجلیات نبیّ ظهورک اسئلک یا سلطان الوجود بحبلک المتین و بیانک المبین و بالكلمة العلیا الّتی احییت بها المقرّیین من عبادک مرّة اخرى بان تؤیّد اولیائک و اصفیائک علی استقامة لا ترلّها شبهات الامم و ضوضاء النّاعقین و سطوة الذّین کفروا یوم الذّین ای ربّ وفّقهم بالحکمة الّتی انزلتها فی کتبک و زبرک و صحفک ثمّ انزل علیهم من سماء رحمتک امطار الفضل و العطاء و قدرّ لهم ما یقرّبهم الی ساحة عزّک و بساط انسک انک انت المقتدر القدیر لا اله الا انت الفرد الواحد العلیم الخبیر

* * *

جناب آقا صمد علیه بهاء الله

بنام یکتا خداوند دانا

حمد مالک وجود و سلطان غیب و شهود را لایق و سزااست که بانوار اسم اعظم عوالم افنده و قلوب را منور فرمود و بافق اعلی در سجن عکا راه نمود اوست مقتدری که قوت عالم ضعیفش نمود و از اراده اش بازداشت جلّت عظمته و علت سلطنته سبحان الله مدعیان محبت الهی نقض عهد نموده اند و باعدا پیوسته اند نصائح مشفقانه و مواعظ حکیمانه اثر نمود از حقّ جلّ جلاله سائل و آملیم عباد خود را بطراز عدل و انصاف مزین فرماید اوست قادر و توانا لا اله الا هو العلیّ الاعلیّ اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو چون قضیه مظلوم علّت غصّه است لذا از ذکرش صرف نظر نمودیم سفینه الهی را امواج احاطه نموده و مصباح ربّانی را اریاح از حقّ میطلبیم ظاهر فرماید آنچه را سبب و علّت صدق و امانت و دیانت و عدل و انصافست عالم و امم گواهند که این مظلوم جز اعلای کلمه و ارتقاء وجود اراده نداشته و ندارد طوبی لمن زین رأسه باکلیل العدل و هیكله بطراز الانصاف و ویل للمعرضین و المنکرین

* * *

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد محبوب امکان و مقصود عالمیان را لایق و سزا است که اولیای خود را مؤیّد فرمود بر نصرت امر و اعلای کلمه و موفق فرمود بر اجراء اوامر و احکام که سبب نظم عالم و حفظ امم است ایشانند ایادی امر و حروف کتاب بایشان قدرت و غلبه در عالم ملک ظاهر شد و باهر گشت ایشانند انجم سماء ظهور و اعلام نصر من لدى الله مالک النّشور بهم امطرت السّماء و اشرفت الشّمس و انارت الآفاق

دستخط آن حضرت فی الحقیقه کتابی بود که عشاق جمال بیمثال را جذب مینمود چه معطر بذكر محبوب عالم و منور بشمس اسم مبارکش بود علم الله نرجس و نسترن را این عرف نباشد و کذلک عنبر و یاسمن را بعد استشمام آن و اطلاع بما فیه بآسمان آسمانها توجّه نموده مراتب عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم جلّ جلاله

یا اسد علیک بهاء الله الفرد الأحد الحمد لله بذكر حق مشغولی و بخدمت امر قائم بگو ای عباد امروز روز دیگر است لسان دیگر باید تا قابل ثنای محبوب عالم شود و عمل دیگر باید تا مقبول درگاه گردد جمیع عالم طالب این یوم بودند که شاید موفق شوند بآنچه لایق و سزاوار است طوبی از برای نفسی که امورات دنیا او را از مالک الوری منع ننمود غفلت ناس بمقامی رسیده که از خسف مدینه و نسف جبل و شقّ ارض آگاه نشده و نمیشوند اشارات و علامات جمیع کتب ظاهر و در هر حین صیحه مرتفع مع ذلک جمیع از خمر غفلت مدهوشند الا من شاء الله هر روز ارض در بلای جدیدی مشاهده میشود و آنّا فأنّا در تزايد است از حین نزول سورة رئیس تا این یوم نه ارض بسکون فائز است و نه عباد باطمینان مزین گاهی گاهی محاربه گاهی امراض مزمنه مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیک بیأس است چه طیب ممنوع و متطبّب مقبول و مشغول در این اطراف در بعض بلدان آثار خسف ظاهر امورات عجیبه ظاهر شده و میشود ولکن غافلین در حجاب مبین آیا تفکر نمینمایند کجا است صدر اعظم ایران و عزّت و ثروت او کجا است قدرت و قوّت او غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده سوف یرون ما عملوا فی ایام الله کذلک ینبّئک الخیر من لدن مقتدر قدیر انشاءالله بذكر حقّ و بثنای حقّ و خدمت امر حقّ لازال مؤیّد باشی بشأنی که آثار آن از آفاق عالم و آفاق قلوب امم ظاهر شود اولیای حقّ جلّ جلاله را باسم ابهی رحیق بقا بنوشان و کل را بذكر حقّ و عنایتش مسرور دار بگو جهد نمائید تا از ملکوت بیان بکلمهئی فائز گردید انتهی لله الحمد که کوب وصال در راه است بقول اهل پارس پی در پی میرسد از حقّ میطلبم این کأس همیشه در دور باشد چه که بظلم حبیب ممزوج است و باسم محبوب مشهور انشاءالله این نعمت را زوال اخذ نکند و ایادی معتدین تغییر ندهد هی خادم بنوشد و هی هنیئاً بشنود

دو دستخطّ آن جناب که بتاريخ ۹ ذیقعه و ۲۴ آن مرقوم بمثابه دو شمس بازغ بود از برای قلب فانی انشاءالله امثال آن شمس همیشه بازغ و طالع و مشرق و لائح باشد این عبد از حقّ سائل و آمل که در عرض جواب مؤیّد شود و تأخیر نرود چه در هر کرّه از اطراف میرسد آنچه که از اداء جواب آن عاجز است در جمیع احوال تأیید از حقّ جلّ جلاله است انه لهو المؤیّد القدیر

اینکه در باره جناب صاحب علیه بهاء الله مرقوم داشتند از قبل جواب آن در دو مکتوب عرض شد تا حال رسیده انشاءالله مؤیّد شوند بآنچه که اثر آن بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند الحمد لله که آن جناب در جمیع احوال بحکمت مؤیّدند اینکه ورود قم و معاشرت با دوستان حقّ جلّ جلاله را مرقوم داشتند این تفصیل عرض شد هذا ما نطق به لسان المقصود قوله عزّ اجلاله انشاءالله لازال بخدمت امر مشغول باشند و بهدایت غافلین موفق انتهی

و اینکه در باره جناب آقا محمد ابرهیم و همچنین ندافها علیهم بهاء الله و اشتعالشان مرقوم داشتند انشاءالله همیشه مشغول باشند طوبی لهم و لهم حسن مآب

و اینکه مرقوم فرمودند گاهی اگر نفسی بآن اطراف توجّه نماید محبوب است هذه کلمة یصدقها کلّ عالم خیر و کلّ عارف حکیم لازال از لسان مبارک شنیده شد که باید نفوس چندی که باخلاق مزینند و بمقتضیات وقت و حکمت ناظر بآن جهات توجّه نمایند و روح حیوان مبذول دارند نسایم بیان رحمن باید همیشه در مرور باشد این فقره حسب الامر لازم و واجب طوبی للعاملین

اینکه در باره جناب نائب علی اکبر بیک علیه بهاء الله مرقوم داشته بودید جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله در دو مراسله که باین فانی ارسال داشتند ذکر ایشان و مراتب محبّت ایشان را نوشته بودند و هم چنین ذکر یک مرکوب را بتفصیل نوشته بودند ایشان در این امورات تا حال کمال ملاحظه را نموده اند و آنچه بایشان از هر کسی رسیده بساحت اقدس رسانده اند هذا ما شهد به الخادم علی قدرد و مقامه و العلم عند الله العالم الخیر

اینکه در دستخط دیگر ذکر احبّاء الله قم عليهم بهاء الله مرقوم بود بعینه همان فقرات مذکوره در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله عزّ کبريائه

یا اسد عليك بهائی سکر غفلت عالم را احاطه نموده مبین لازم نفس دوستان حقیقی الهی بمثابه نسائم لطیفه ربیع است در هر بلاد که مرور نماید اشجار وجود را خرم فرماید و باثمار بدیعه منیعه فائز کند ان احمد الله ربّک و ربّ من فی ملکوت الأمر و الخلق بما ایدک علی خدمه امره و عرفک ما کان مستوراً عن الأبصار الا من شاء الله جناب احمد و ابرهیم و ندافها عليهم بهاء الله و سایر دوستان آن ارض را تکبیر میرسانم انشاءالله بمقامی فائز شوند که سطوت غضب نفوس ظالمه ایشان را از مطلع نور احدیه منع ننماید بگو ای دوستان امروز روز پرواز و روز ذکر و بیان است باید باسم حق بقوادم ایقان در هواء محبت رحمن طائر و سائر باشید نسائم رحمت در مرور است و کأس ریح بایادی عطا امام وجوه موجود ان اشریوا منها باسم ربکم مالک الغیب و الشهود قدر این ایام را بدانید یکبار مرگ محتومست اگر در سیل حق واقع شود احبّ بوده و خواهد بود اهل بها باید باخلاق حسنه مرضیه و آداب ملاء اعلی ظاهر باشند و بحکمت ناظر در این صورت آنچه وارد شود لعمر الله احسن است از حیوة عالم ای دوستان وقت را از دست مدهید بکمال وقار و تمکین به ما امرتم به فی الکتاب تمسک نمائید انه یسمع و یری و هو السميع البصیر انتهى

و اینکه مرقوم داشتید که جناب آقا محمد ابرهیم علیه بهاء الله در آن ارض مشتعلند لوح امنع اقدس مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاءالله بآن فائز شوند قوله عزّ کبريائه

هو السامع المجیب

یا ابرهیم یذکرک الخلیل الذی دعا کلّ الی الله ربّ العالمین انّ المظلوم سمع ذکرک و اشتعالک بنار محبة الله ذکرک بهذا اللوح المنیر انا دخلنا السجن الأعظم و اظهرنا ما اراده الله العزیز الحکیم من الناس من نبذ ما عند القوم و اقبل الی الأفق الأعلى و آمن بالفرد الخیر و شرب کوثر الحیوان من ایدای عطاء ربّه الرحمن و منهم من اعرض و استکبر علی الله العزیز الحمید طوبی لعین رأی ینات ربّها و لسمع سمع آیاته الکبری و للسان نطق بذکره الجمیل خذ الکتاب بقوة من عندنا علی شأن لا تمنعک حجابات العلماء و لا تخوفک شؤونات الظالمین قل یا ملاء الأرض تالله قد فتح باب السماء و اتی مالک الأسماء بسلطان عظیم و اراد ان یحیی الأرض بعد موتها اتقوا الله و لا تكونوا من الغافلین بظلمهم ناح الملاء الأعلى و ذرفت عیون المقرّین سوف تفنی الدنیا و ما عند الناس و یرقی لک ما نزل فی هذا المقام الکریم انا نذکر احبائى فی هناك الذین تمسکوا بما امروا به فی الکتاب من لدن آمر حکیم قل لو یأتیکم احد بغير ما اراده الله دعوه بنفسه متوکّلین علی الله المقدر القدير یا احبائى انا نذکرکم لوجه الله لیبقی به اسمائکم فی لوحه الحفیظ کذلک نطق لسان المظلوم از کان بین ایدی المعرضین ان افرحوا فی ایام ربکم تالله قد ماج بحر الفضل و انار افق الظهور بشمس ذکرى المقدّس العزیز البدیع انتهى انشاءالله بزیارت این لوح امنع اقدس فائز شوند بنورش منیر و بحرارش مشتعل گردند بشأنی که آثار آن در ملاء اعلی ظاهر شود تا چه رسد باهل ارض ولکن در جمیع احوال باید بحکمت ناظر باشید که مباد نعیق مرتفع شود و ریحی مستور ماند و مخصوص جناب آقا سید احمد و جنابان ندافها عليهم بهاء الله از قبل الواح منیعه مقدّسه نازل شده انشاءالله بآن فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند و اینکه مرقوم فرمودند بارض جاسب توجه نموده احباب الهی را ملاقات فرمودند مکتوبی این خادم فانی در جواب مراسله جناب ملاء غلام رضا نوشته و در آن مکتوب یک لوح امنع اقدس از سماء مکرمت مخصوص جناب ایشان نازل و هم چنین نفوس مذکوره در کتاب ایشان از برای هر یک لوح مبارک نازل تعالی تعالی فضل محبوبنا و عنایه مقصودنا و رحمته الّتی سبقت من فی الوجود اسم هر یک از دوستان که تلقاء وجه عرض شد حیاً میّتاً نازل شد آنچه که شاهد و مدلّ و گواه

است بر عنایت و شفقت و رحمت انشاءالله اهل بها بر مقامات خود مطلع شوند و حفظش نمایند لله عمل الذين اعترفوا بما نطق به لسان العظمة صدهزار طوبی از برای نفسی که بتبلیغ امر الله قیام نمود و از برای نفوسی که باصغا فائز شدند و بکمال ثبوت و رسوخ بر امر قیام نمودند يسأل الخادم ربّه بأن يوفّق من فى العالم و يعرفهم ما فات عنهم فى هذه الايام التى ما رأت العيون شبهها و نظيرها و مثلها

و اینکه توجّه بارض بادقان و ذکر جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله و اشتعال ایشان را بنار محبّه الله نموده بودید ذکر ایشان در مکتوب جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله بوده و این عبد این فقره را عرض نمود یک لوح امنع اقدس از سماء مرحمت مخصوص جناب ایشان و احبّای آن ارض نازل نزد جناب مذکور ارسال شد که برسانند آن محبوب باید بشارت لوح مبارک را بایشان بدهند تا بتأییدات الهی بیشتر از پیش بخدمت امر مشغول باشند و مخصوص جناب آقا محمد ابرهیم علیه بهاء الله از اهل قم هم لوح امنع اقدس نازل نزد جناب حاجی میرزا ابوالحسن ارسال شد که برسانند چه که ایشان ذکر جناب مذکور را نموده بودند و چون آن محبوب هم ذکر نموده اند یک لوح اعزّ امنع مرّه آخری نازل و تفصیل آن عرض شد انشاءالله آن محبوب میرسانند جناب مذکور صاحب دو لوح شده اند انشاءالله این دو لوح دو جناح شود از برای پرواز ایشان در هواء محبّت رحمن

و اینکه در باره نراق و احبّای آن ارض مرقوم داشتید تلقاء وجه عرض شد و ذکر هر یک از انفس مذکوره از لسان مبارک جاری و فرمودند الحمد لله جناب اسد علیه بهائی فائز شدند بخدمت حقّ و ذکر و ثنایش امری که الیوم اهمّ است و لدی الله از رکن اعظم تبلیغ است و او بکمال روح و ریحان بآن مشغول است طوبی له و لمن یسمع منه ما انزله الله فى الكتاب احبّای ارض ن و راء تحت لحاظ عنایت بوده اند انشاءالله موفق شوند بآنچه سزاوار یوم الله و مؤیّد گردند بآنچه سبب و علّت بقای ذکر است فرات جاری و بحر ظاهر طوبی للفائزین انتهى این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر و ثنا معروض میدارد امید از فضل عمیم حقّ جلّ جلاله که جمیع را مؤیّد فرماید بر اتفاق و اتحاد و بر آنچه الیوم سبب ارتفاع امر الله است

و اینکه مرقوم داشتید در حین نوشتن جناب آقا میر علیه بهاء الله از اهل فتح آباد هم استدعا نمودند که ذکر ایشان بشود این فقره عرض شد هذا ما نطق به لسان المحبوب فى الجواب قوله عزّ کبریاؤه یا میر انشاءالله انوار یوم ظهور در کلّ حین شما را منور دارد و بذکر دوست یکتا مشغول مشاهده در ناس نما عالمی را که کل بفنایش مقررّ و معترفند او را معبود اخذ نموده اند و از معبود حقیقی و انوار آفتاب معنوی محبوب و ممنوع شده اند یا میر ندای این اسیر را بشنو أنّه یؤیّدک و یقرّیک الی الله الفرد الخیر ذکر نفوس مستقیمه از قلم اعلیّ جاری و نازل انشاءالله به ما اراده الله متمسک شوند و از دوش فارغ و آزاد جمیع دوستان آن ارض و دیار آخری را تکبیر میرسانم و بآنچه سبب علوّ و سموّ مقام انسان است وصیت مینمایم طوبی للعاملین و ویل للغافلین البهّاء المشرق من افق ارادة ربکم الرحمن علیک و علیهم و علی کلّ صبار شکور الحمد لله العطوف الغفور انتهى ذکر جناب حاجی محمد رضا علیه بهاء الله از ارض صاد را مرقوم داشتند ذکرشان در ساحت من لا یعزب عن علمه من شیء عرض شد و این کلمات عالیات از سماء مشیّت منزل آیات مخصوص ایشان نازل انشاءالله بآن فائز شوند و از بحور معانی آن بیاشامند آشامیدنی که اثر آن در ملک باقی و پابنده ماند قوله تعالی

هو الشاهد السامع العليم الخیر

یا محمد قبل رضا حمد کن محبوب عالم را که بعنایت اسم اعظم تو را تأیید نمود و بآنچه که الیوم اکثر اهل ارض از آن غافل و محجوبند هدایت فرمود سبیل الهی واضح و آیاتش نازل و بیناتش ظاهر معذلک کلّ غافلند الا من شاء الله قدر این ایام را بدان و بذکر و ثنای حقّ جلّ جلاله مشغول باش حشمت جباره و سطوت فراعنه و شوکت اکاسره و ثروت قیصره کل فانی و

معلوم مشاهده شد و آنچه هم الیوم مشهود است البتّه بفنا راجع خواهد گشت سزاوار اینکه انسان متشبّث شود بامری که پاینده و باقی است ان احمد ربّک بما عرّک مشرق وحیه و مطلع آیاته و مظهر نفسه و انزل لک ما لا تعادله ممالک الأرض کلّها انّ ربّک لهو الغفور الکریم ثمّ اسأله بأن یؤدک علی ما ینبغی لأیامه أنّه لهو السّامع المجیب الحمد لله مالک هذا الیوم البدیع انتهى انشاءالله در کلّ احیان از کلمات الهی اخذ نمایند آنچه را که سبب حیوة و بقا است انّ الخادم یحبّ ان یذکر من اقبل الی الله و فاز بعرفانه و خضع لسلطانه و نطق بثنائه اینکه مرقوم فرموده بودند بنیابت آن محبوب بزیارت فائز شوم دو ساعت از شب سه شنبه ۲۵ ربیع الاولی قصد محضر مالک الوری نموده و بعد از حضور و اذن زیارت و طواف بعمل آمد و الحمد لله بطراز قبول فائز شد هنیئاً لحضرتک

ولی اینکه ذکر ارض کاف و جناب نواب علیه بهاء الله و جناب حاجی سیّد محمد و جنابان آقا سیّد نصرالله و آقا سیّد هاشم علیهم بهاء الله فرموده بودند این باصغاء مالک اسماء فائز و نسبت بهر یک تجلیات آفتاب عنایت مشرق و لائح چندی قبل خدمت جناب نو تفصیلی این عبد نوشته ارسال داشت و هم چنین لوح امنع اقدس مخصوص ایشان ارسال شد و هم چنین مخصوص جناب حاجی سیّد محمد و سایر دوستان بهمراهی جناب شیخ س علیه بهاء الله الواح بدیعه منیعه ارسال شد این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل است که کل را بشأنی مؤید فرماید که اشیاء متلونه این دوروزه دنیا از مالک اسماء منع ننماید موفّق شوند بآنچه که سزاوار است و مؤید گردند بآنچه که بطراز بقا مزین است و هم چنین دستخط دیگر آن محبوب که بتاریخ ۲۷ ذی الحجة الحرام مرقوم فی الحقیقه دریاق بود از برای این خادم علیل چه که مزین و معطر بود بعرف خلوص آن محبوب لله الفرد العزیز الودود

و اینکه ذکر مراجعت بارض قمص و هم چنین ملاقات با جناب حاجی سیّد ابرهیم علیه بهاء الله فرموده بودند ذکر ایشان در ساحت امنع اقدس عرض شد یک لوح مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل و هم چنین مکتوب این عبد جناب آقا میر عبدالرحیم علیه بهاء الله و مخصوص ایشانهم در مکتوب این عبد لوح امنع اقدس نازل و هم چنین مخصوص نفوس مذکوره در مکتوب ایشان فرداً فرداً از افق سماء فضل الواح بدیعه منیعه ممتنعه اشراق نمود انشاءالله بآن فائز شوند و هم چنین مخصوص جناب ملا غلام رضا علیه بهاء الله از ارض جاسب و نفوس مذکوره در مکتوب ایشان که باین عبد نوشته بودند و هم چنین مخصوص جناب شیخ حسن علیه بهاء الله و نفوس مذکوره در مکتوب ایشان الحمد لله در باره جمیع اسامی مذکوره در پاکتهای آن محبوب اظهار فضل و عنایت کبری از مشرق رحمت مالک اسماء مشهود و لائح آن محبوب ملاحظه فرمایند و بعد از اخذ صورت اصل را ارسال دارند نزد جناب حاجی سیّد ابرهیم علیه بهاء الله و ایشان بعد از ملاحظه بصاحبانش یعنی نفوس مذکوره برسانند

و اینکه در ذکر حقوق مرقوم داشته بودند بیع املاک حسب الأمر جایز نه نفوسی که حقوق بر ایشان تعلّق گرفته در صورت استطاعت بادای آن فائز شوند فرمودند املاک را بخود آن نفوس واگذاشتیم لهم ان يتصرفوا فیها کیف یشاؤون انتهى خیر اعمال حسنه بخود نفوس عامله راجع است مخصوص نفوسی که بادای حقوق الله موفّق گردد این امری است که باید بکمال اعزاز جاری شود هر نفسی اقبال نماید و بکمال میل و رضا ادا کند امنا از او پذیرند و الاّ أنّه غنی عن العالمین این کلمه علیا از قلم اعلی مخصوص ابوالحسن اردکانی صادر از جمیع دنیا بگذرید و از یک ذره اعزاز امر الله نگذرید انتهى طوبی از برای نفوسی که فی الحقیقه الیوم بخدمتی قیام نموده اند و بما ینبغی مؤید گشته اند

و اینکه در باره مبلّغین مرقوم داشتند در ساحت اقدس مقبول افتاد فی الحقیقه باید هر نفسی که بر این امر خطیر اعظم قیام نماید بجمیع صفات ظاهره و باطنه مزین باشد و بقدر کفاف با او باشد و در هر ارض که وارد شود عرف انقطاع از او متضوّع گردد فی الحقیقه آن محبوب در این مقام بیان مرغوبی فرموده اند انشاءالله آن محبوب در جمیع احوال مؤید و موفّق باشند

بر اموراتی که سبب اعزاز امر الله است فرمودند زاد مبلّغین دو قسم است و هر دو لازم الأوّل التّوکل علی الله و الثّانی باید آنچه از حقوق الله حاصل بعضی بایشان یعنی بمبلّغین داده شود انتهی و از سنین قبل در شرایط مبلّغین از قلم اعلی نازل شده آنچه کافی است فی الحقیقه این امر بسیار عظیم است طوبی لمن فاز به الله ممّن نصر الله ربّه بکمال ما یمکن فی الابداع انشاءالله نفوس متموّله باثروت موفّق شوند بر ادای حقوق تا این امورات بکمال روح و ریحان در ارض جاری شود لو عرفوا لأنفقوا ارواحهم و ما عندهم فی سبیل الله و دیگر خود آن محبوب در اخذ حقوق مأذونند الحمد لله تجلیات آفتاب عنایت آن جناب را اخذ نموده له الحمد فی کلّ الأحوال و هو العطوف الکریم و قرار آن محبوب در امر حقوق فی الحقیقه درست و محکم بود ولیکن چون این فقره معلّق بعمل نفوس کثیره است در مدن و قری البتّه انتشار یابد و انتشار آن سبب ضوضای غافلین و جاهلین گردد لذا باید به ما حکم به الله عمل نمود و در باره دو واحد در حقوق که ذکر فرموده بودند حسب الأمر عدد اسم اعظم خود جناب حاجی سیّد ابرهیم تصرّف نمایند و در اعیاد صرف کنند و یا بفقرا بدهند هر دو لدى الوجه محبوب است و مابقی بآن محبوب یا بجناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله میرسد

اینکه ذکر جناب آقا محمد هاشم و سه نفس دیگر که برحیق ایمان فائز شدند مرقوم داشتند تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزل فی الجواب من ملکوت الله مالک المآب قوله عزّ کبريائه

هو الأقدس الأعظم الأبهي

یا هاشم قد ذکرک من قام علی خدمتی و اقتصر اموره علی نصره امری نذکرک فضلاً من لدنا و انا الفضّال الکریم طوبی لبیت فیهِ ارتفع ذکرى و لعبد تزین بطراز حبّی العزیز البدیع ان احمد الله بما یدک علی عرفانه و هداک الی صراطه المستقیم لک ان تشکر الله فی کلّ الأحيان ان ربّک لهو السّامع المجیب

و نذکر محمد الذی اقبل الی الأفق الأعلى و فاز بهذا الأمر الذی اعرض عنه من علی الأرض الا من شاء الله ربّ العالمین یا محمد ان اسمع التّداء من شطر السّجن و قل لک الحمد یا الهی بما عرفتنی و شربتنی کوثر البیان من ایدى العطاء اشهد انّ فضلک سبق العالم لا اله الا انت الغفور الرّحیم

و نذکر امة الله الّتی اقبلت و ارادت ان تشرب کوثر البیان فی ایّام ربّها الرّحمن طوبی لكلّ امة فازت بهذا المقام الکریم و نذکر امة اخرى و نبشرها بفضلی و عنایتی و نأمرها و امائی بالاستقامه علی الأمر و العمل بما ینبغی لأیّام الله الفرد الواحد الخیر انتهی

استدعای جناب آقا محمد هاشم تلقاء وجه عرض شد لسان عنایت باین کلمه مبارکه ناطق نسال الله تعالی بأن یقدّر لها ما ینفعها فی الآخرة و الأولى انه یعلم ما عنده و هو الشّاهد السّامع العلیم انتهی

و اینکه مرقوم داشتند که جناب آقا محمد هاشم از اهل ص بیت خود را اراده نموده اند باسم حقّ فائز شود و محلّ عبور و مرور احبّاء الله واقع گردد این مراتب عرض شد هذا ما نطق به لسان مقصودنا و مقصود من فی السّموات و الأرض قوله عزّ اجلاله یا اسد علیک بهائی انا قبلنا ما کتبه بشر من قبلی من سمی بمحمد قبل هاشم لیشکر الله ربّه بهذا الفضل العظیم طوبی از برای نفوسی که مقام یوم الهی را ادراک نمودند و بفیوضات حضرت فیّاض فائز گشتند جمیع انبیا و مرسلین لقای این یوم را از حقّ جلّ جلاله آمل و سائل بودند و این امر در جمیع کتب و صحف الهی مذکور و مسطور است مع ذلک فائز نشد مگر اهل سفینه حمرا که از قلم اعلی در قیوم اسماء ذکر آن نازل انشاءالله بتأییدات حضرت مقصود نفوسی که بضغینه و بغضا آلوده نشده اند نفحات وحی را ادراک نمایند و بآنچه مقصود است فائز شوند کبر من قبل احبّائی فی المدن و الدیار و بشرهم بفضل الله و عنایته و رحمته الّتی احاطت الملک و الملکوت انتهی

یا محبوب فؤادی نفوسی که نفحات محبت محبوب عالمیان در ایشان ساطع و متضوّع است فی الحقیقه عدل و مثل و شبه نداشته و ندارد و این خادم فانی لازال ذکر ایشان را دوست داشته و دارد بشأنی که اگر جمیع ایام و لیالی بذكر ایشان مشغول شود مع ذلک اقلّ از ذرّ بنظر میآید از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل است که مقامات لا مثل لها از برای ایشان مقدر فرماید آنّه لهو الغفور الرحیم

و اینکه ذکر جناب محمد حسین ابن مرفوع آقا محمد باقر علیهما بهاء الله فرمودید این فقره در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله جلّ و عزّ

هو الشاهد الناطق العليم

یا محمد قبل حسین امروز روز اقبال و توجه و ذکر و ثنا و خدمت است انشاءالله از نسائم ربیع بهار الهی تازه و خرم باشی و بذكر محبوب عالمیان ناطق قسم بافتاب افق ظهور یک ذکر الیوم اعزّ است عندالله از ذکر خلق کثیر که در غیر این ایام واقع شود تمسک بحبل عنایه ربّک و توکل علیه آنّه یؤید من یشاء امراً من لدنه و هو الفضال الکریم از حقّ جلّ جلاله بطلب تا تو و اهل آن ارض را از نعيق ناعقین و ضوضاء کاذبین و خادعین حفظ فرماید آنّه هو المقتدر العليم الحکیم انا نکبر من هذا المقام عليك و على احبائي الذين اجابوا اذ سمعوا ندائي العزيز البديع انتهى

الحمد لله هر نفسی که از قلم آن محبوب ذکرش جاری شد بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز گشت انشاءالله قدر این مقام اعزّ اعلی را بدانید و باسم محبوب امکان حفظش نمائید اکثر امور الیوم مستور است یا لیت وجدت نفحات الاذن و ذکرک لأولیاء الله ما قدر لهم من لدی الله ربنا و ربکم و رب من فی السموات و الارضین

اینکه در باره جناب حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله مرقوم داشتند که بحکم مشاورت قرار شد در ارض ک بمانند و در هر چندی باطراف آن عبور نمایند و ناس را بامر الهی متذکر دارند این فقره لدی الوجه مقبول افتاد انشاءالله باین خدمت اعظم فائز شوند و به ما اراده الله عامل و در جمیع احوال باید بحکمت ناظر باشند اگرچه الحمد لله خدمات ایشان بمثابه آفتاب روشن است احتیاج بعرض این خادم نبوده و نیست ولکن این عرض نظر بتأکید جمال قدم است یومی از ایام این کلمه علیا از لسان مبارک ظاهر فرمودند مهاجرین لله که مخصوص تبلیغ امر بمدن و دیار توجه مینمایند اگر امام وجوه ناس به بیت یکی از احبای الهی که معروف است وارد شوند این از حکمت خارج است و از این بیان محبوب امکان اهمیّت حکمت معلوم و واضح است و همچنین فرمودند باید از برای ایشان از حقوق الهی بقدر احتیاج معین شود و اینکه حال هم بسمت مازندران توجه نموده اند آنهم لدی الله مقبول است انشاءالله نفوسی مخصوص این خدمت بزرگ مبعوث شوند و بکمال زهد و ورع و تقوی بمدن و دیار توجه نمایند که شاید عظام رمیمه از رشحات بحر بیان الهی زنده شوند تا کل بطراز انا لله و انا الیه راجعون مزین گردند

و دستخط چهارم آن حضرت که بتاريخ ۶ محرم الحرام سنه ۱۲۹۹ مرقوم شده بود غم برد و بهجت آورد لله الحمد فی کلّ الأحوال و بعد از قرائت و اطلاع قصد اعلی المقام نموده و در منظر اکبر تلقاء وجه تمام آن عرض شد قوله عزّ اجلاله یا اسد علیک بهائی صریر قلم اعلی در لیالی و ایام قطع نشده انشاءالله خلق عالم باصغاء آن فائز شوند امروز آفتاب حقیقت در جمیع احوال در وسط الزوال مشاهده می شود ابصاری که قابل مشاهده باشد بسیار کمیاب انشاءالله آن جناب بحکمت رمد ابصار را رفع نمایند شاید در این ایام که سلطان ایام است محروم نمانند مکرر میگوئیم دوستان الهی را در هر دیار که ملاقات شد از قبل مظلوم تکبیر برسان شاید بنفحات تکبیر الهی فائز شوند و به ما یرتفع الامر مشغول گردند انتهى مکرر در این

دستخط آن حضرت هم ذکر حقوق بوده در این فقره آنچه از لسان مبارک اصغا شد عرض شد حقّ جمیع را مؤیّد فرماید که هر وقت قدرت و قوّت ظاهر شد ادا نمایند طوبی للعالمین و طوبی للفائزین

و اینکه در باره جناب اخوی علیه بهاء الله و مراتب اقبال و خلوص و خضوع و خشوع ایشان را مرقوم داشتید سبب و علّت سرور جدید گردید در الواح الهی در باره ایشان نازل شده آنچه که ثمر آن ظاهر شده و میشود و آنچه آن محبوب در این مقام مرقوم داشتند در شبی از شبها این خادم فانی بتفصیل تلقاء وجه عرض نمودم تبسّم فرمودند و بعد باین کلمه مبارکه نطق فرمودند قوله عزّ کبریائه انشاءالله بتأییدات الهی مؤیّدند قد انزلنا له ما لا یعادلہ شیء انا نکبر من هذا المقام علیه و نبشّره بما اراده الله ربّ العالمین انّ الأمور کلّها فی قبضة قدرته یفعل ما یشاء بسلطانہ لا اله الا هو المقتدر القدیر انتهى الحمد لله آثار فضل و عنایت و رحمت در باره آن جناب و بستگان ظاهر و هویدا است هم از او میطلبیم ایشان را مؤیّد فرماید بر آنچه باقی و دائم است و مقدّر فرماید از برای ایشان خیر دنیا و آخرت را آنّ هو القویّ الحکیم این فانی خدمت ایشان تکبیر میرساند انشاءالله بخیر ظاهر و باطن فائزند و از نظر این فانی نرفته و نخواهند رفت

و اینکه در دستخط دیگر ذکر خدمت بعضی و عدم قبول اعزازاً لأمر الله مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد این کلمه علیاً از لسان مطلع امر ظاهر قوله تعالی لله درّه و درّ من یسمع قوله آنچه نوشته‌اند صحیح و تمام است انتهى

و اینکه در باره جناب ملا غلام رضا علیه بهاء الله از اهل فاران و حکایت اسب مرقوم داشتید فرمودند عمل او لله بوده و عدم قبول آن البتّه سبب و علّت حزن میشد انا نذکره فی هذا الحین و فی هذه الساعه هذا اللیل و فی هذا السّجن و فی هذا المقام الّذی عجز الألسن عن ذکره و الأقلام عن ثنائه و نبشّره بقبول ما عمل فی سبیلی و نذکره کما ذکرناه من قبل و انا الذّاکر العلیم انتهى انشاءالله آن محبوب فائزند بآنچه لدى العرش محبوب است و عاملند بآنچه سبب عزّت امر است و اینکه مرقوم داشتید که اراده توجّه بارض الف و راء و ص و ن ج و اطراف فرموده‌اند این مراتب بتمامه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة انشاءالله بمثابه نسیم سحری بر دیار الهی مرور نمایند و جمیع را متذکّر دارند که شاید اشجار بستان معنوی باثمار بدیعۀ منیعۀ یعنی اعمال طیبۀ حسنۀ مزین شوند انتهى

عرض این فانی اینکه اهل خاء یعنی جناب آقا خداداد و آقا عزیزالله علیهما بهاء الله و سایر دوستان الهی ذکر شما را نموده‌اند چنانچه خود آن جناب هم در این باب سبقت گرفته و ذکر اولیا و دوستان ارض خاء را بتفصیل از قبل نوشته‌اند در این ایّام بعضی مسألت نموده‌اند که آن جناب بآن سمت توجّه نمایند مخصوص جناب آقا عزیزالله انشاءالله بتأییدات الهی باراضی مذکوره کلّها توجّه نمائید و جمیع را متذکّر دارید عرض دیگر این فانی خدمت محبوبی جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله مالک القدر عرض خلوص و فنا و نیستی این فانی منوط بعنایت آن محبوب است دستخط ایشان الحمد لله علّت فرح و انبساط شد و هم‌چنین دستخطی که بجناب آقا حسین علیه بهاء الله مرقوم داشته بودند در ساحت اقدس عرض شد کمال عنایت ظاهر و فی‌الحقیقه سبب تذکّر بعضی واقع گشت کلمه حقّ در هر حال مؤثّر است و هم‌چنین مراسله‌ای هم بجناب اسم جود علیه بهاء الله الأبهی ارسال داشته بودند آنهم در ساحت اقدس معروض گشت و این عبد باطمینان اینکه در ارض طاء تشریف دارند در ارسال جواب این کرّه تعویق نمود انشاءالله کرّه بعد امید هست این فانی بعرض جواب موفّق شود عریضه جناب آقا میرزا صادق ابن جناب آقا میرزا محمود علیهما بهاء الله بساحت اقدس فائز و تلقاء عرش عرض شد هذا ما نزل من ملکوت بیان ربّنا الرحمن قوله تعالی

هو النّاطق من افقه الأبهی

یا صادق قد حضر کتابک و سمعنا منه ندائک وجدنا عرف حبک طوبی لأیک و امک و لمن رزقه الله ذریة طيبة نطقت بشاء المحبوب و قامت على خدمة امره المبرم الحکیم ان افرح بما اجبتک بما یقریک الی الله رب العالمین انا ذکرنا اباک و اخته من قبل بآیات لا یعادلها شیء من الأشياء ان ربک لهو الناطق العالم الخبیر و ارسلناه مع السلمان الذى دار البلاد بالواح ربّه المقتدر القدير بهاء علیک و علی من کتب کتابک (کمال الدین) و علی من اقبل الی الأفق الأعلى المقام الذى فیہ ینطق لسان العظمة الملك لله مالک هذا الیوم البدیع

و نذکر من سمی بنصرالله الذى ذکرنی و انا الذاکر العلیم قل ایاک ان تمنعک شؤونات العالم عن مالک القدم دعها و خذ ما امرت به من لدن عزیز حکیم قد سمعنا ندائک اجبتک و اقبلنا الیک من هذا المقام البعید البهاء علیک و علی الذین ذكرت اسمائهم فی کتاب من سمی بصادق الذى توجه الی وجه ربّه عزیز الحمید ان افرحوا یا احبائى انه اتی ببحر الفضل و غفر الذین ارادوا الغفران انه لهو الغفار الفضال العطوف الکریم انتهى

انشاءالله نفوس مذکوره بآیات بدیعه فائز شوند الحمد لله ذکرشان در مقام لیس کمثله شیء معروض گشت و نسبت بهر یک شمس بخشش حق جلّ جلاله مشرق

عرض دیگر این فانی آنکه محبوب فؤاد ابن جناب اسم الله الأصدق علیهما بهاء الله و عنایته دو دستخطّ باین عبد ارسال داشته‌اند جواب دستخطّ اول عرض شد و اراده بود که این کرّه ارسال شود بعد دستخطّ ثانى رسید این عبد فانی اراده نمود که جواب آن را هم عرض نماید و یکمرتبه ارسال دارد و دستخطّ ثانى وقتی رسید که پوسته عازم بود و وقت غیر موجود عرض فنا و نیستی خدمت ایشان بسته بمرحمت آن محبوب است انشاءالله در خدمت محبوب عالمیان بمثابه برق متحرک و منیر باشند و بمثابه شریان در هیکل عالم نباض الأمر لله المقتدر العزیز الفیاض مکتوب آخر رسید و افسردگی دست داد چه که حقّ شاهد حال است زمانى که بذکر آقایان یعنی نفوس قائمه بر امر الله مشغولم حرارت محبت ارکان را اخذ مینماید بکمال شوق و شغف و شغف عرض میشود و قریب بانتهای حزن دست میدهد یسأل الله الخادم الفرح و الفرج و السرور لحضرتک و لمن فاز بخدمة الأمر فی ایام الله رب العالمین استدعا اینکه در هر دیار که وارد میشوید سلام و تکبیر این فانی را خدمت دوستان الهی برسانند انشاءالله جمیع بکمال اتحاد و اتفاق که فی الحقیقه اکسیر اعظم است از برای هیاکل نحاسیه عالم موفّق شوند البهاء علی حضرتکم و علی احبّاء الله و اولیائه فی الأقطار انه لهو السامع البصّار

فی ۴ ربیع الثانی سنة ۱۲۹۹

* * *

هـ

میرزا علی

بنام مقصود عالمیان

حمد محبوبی را لایق و سزا است که لم یزل بوده و لا یزال خواهد بود رحمتش جمیع من فی الوجود را احاطه نموده و سبقت یافته و این رحمت در رتبه اولیه اظهار برهان است که از مشرق عنایت رحمن ظاهر میشود تا کلّ بعرفان آن بحر قدم که مقصود اصلی از خلق عالم است فائز شوند و در رتبه ثانیه اوامر الهیه بوده تا کلّ باین مرقاة اکبر اعظم بمکامن قدس تجرید و مواقع عزّ توحید ارتقا جویند طوبی از برای نفوسیکه الیوم باخلاق روحانیه و اعمال طیبیه بنصرت امر مالک بریه قیام نمایند انشاء

اللّٰه باید جمیع احباب با کمال محبت و وداد باشند و در اعانت یکدیگر کوتاهی ننمایند و معنی مواساة که در کتاب الهی نازل شده این است که هر یک از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند یعنی خود را اعلیٰ نشمرند و اغنیا فقرا را از مال خود محروم ننمایند و آنچه از برای خود از امورات خیریه اختیار مینمایند از برای سایر مؤمنین هم همان را اختیار کنند اینست معنی مواساة حدّ مواساة تا اینمقام بوده و تجاوز از آن از شئونات هوائیه و مشتهیات نفسیه عند اللّٰه مذکور اعاذنا اللّٰه و ایّاکم عن کلّ ما لا یحبّه انشاء اللّٰه باید جمیع بکمال تقدیس و تنزیه بذکرش ذاکر باشند انّه لهو الامر السّميع العليم

* * *

مخدوم مکرم جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بهاء اللّٰه ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد محبوبی را لایق و سزااست که حین استوای بر عرش در بستانی که به رضوان نامیده شده بسه آیه مبارکه تکلم فرمود بیک آیه نزاع و جدال و قتل و غارت را از عالم برداشت و بیان واضح مبین فرمود نصرت امر بحکمت و بیان مقدّر شده طوبی از برای نفوسی که باستقامت کبری بآنچه مأمور شده‌اند عاملند قد شاهد مالک القدر فی مقام آخر انّی جئت للألّفة و الاتحاد بین العباد و امثال آن که از قلم اعلیٰ در زیر و الواح نازل شده معذلک دیده میشود بعضی از امر مبرم محکم الهی بیخبرند و اطلاع ندارند فی الحقیقه اگر نفسی الیوم ارادة اذیت نفسی نماید آن اذیت بنفس حقّ وارد است و این کلمه‌ایست که این خادم فانی مکرّر از لسان قدم استماع نموده امروز یوم فرح اکبر است و یوم نطق و بیانست ولكن بالحکمة الّتی انزلها الرّحمن فی کتابه العظیم باید قلوب اهل بهاء از انوار نیر ظهور منیر و روشن باشد با جمیع اهل عالم بکمال محبت حرکت نمایند در این کلمه مبارکه که فی الحقیقه یکتا گوهر بحر معانیست تفکر نمایند قوله عزّ کبریائه لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم صدهزار جان فدای این کلمه الهیه که در هر حرف آن بحر عنایت مواج و فرات شفقت جاری چندی قبل لوحی بحضرت اسم اللّٰه جمال علیه من کلّ بهاء ابهه از سماء مشیت نازل و این فقره مبارکه بلسان پارسی از قلم اعلیٰ جاری قوله جلّت عظمته ونفسه الحقّ اگر قدرت ظاهره که فی الحقیقه نزد حقّ مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیّافی در مقابل و ارادة سوء قصد از او مشاهده گردد البتّه متعرّض او نشویم و او را باو واگذاریم انتهى

حیف است قلوب منیره باین غبارهای تیره از لطافت خود بازماند و محروم گردد اگر ارض مستعدّه یافت شد باید بکمال روح و ریحان بذر حکمت رحمن را در او ودیعه گذاشت والاّ انّه غنیّ عن العالمین هذا یوم فیه اشرقت الأرض بنور ربّها و فیه جاء ربّنا و الملک صفّا صفّا باید انسان به ما ینبغی له در ایّام الهی عامل شود لعمر اللّٰه قد خلقه اللّٰه لعمار العالم از برای آبادی آمده نه از برای خرابی حقّ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است از قبل در زمان رسول اللّٰه روح ما سواه فداه حکم جهاد نازل و در این ظهور اکبر اعظم آن حکم مرتفع لا یسأل عمّا اراد الله هو الامر السّائل العليم الحکیم نفسی لشفته الفداء و روح العالم لألطافه الفداء باید امروز کل به ما انزله اللّٰه فی الكتاب ناظر باشند و بالسن صادق و اعمال مقدّسه و اخلاق روحانیه بنصرت امر قیام نمایند تا از نفحات اعمال طیبّه طاهره اهل ارض بنور اقبال فائز شوند و بافق اعلیٰ توجّه نمایند الحمد لله الذی ظهر و اظهر صراطه المستقیم و هدی النّاس الی افقه المبین و اسمه الأعظم العظیم الیوم بر کل لازم است که بر دوستان القا

نمایند آنچه را که عندالله محبوب و مقبولست که مباد نفسی از غفلت سبب و علّت ضرّ جمعی شود آنّہ يقول الحقّ و یهدی السّبیل لا اله الاّ هو العزيز الجمیل

و بعد قد فاز الخادم بکتابکم الّذی کان یحکّی عن اقبالکم و خضوعکم و خشوعکم و رسوخکم و استقامتکم علی امر مولانا و مولاکم الّذی به تزعزع بنیان علوم العلماء و اصول ابنیة معارف العرفاء الاّ من شاء الله ربّنا و ربّکم و ربّ من فی السموات و الأرضین فلما قرأت و اطّلت عرضته بعد الاذن تلقاء الوجه قوله عزّ کبریائه انشاءالله لازال از رحیق بیان رحمن بیاشامند و بآنچه البوم لایق و سزاوار است عمل نمایند مخصوص بعضی از نفوس مذکوره آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد که شاید بقرائت آن فی الحقیقه فائز شوند و به ما یحبّ و یرضی موّفّق گردند امروز روز فضل اعظمست اگر جمیع عالم اظهار محبّت نمایند ولو از حقیقت عاری و محروم باشند از ساحت اقدس اظهار عنایت شده و میشود که شاید نفحات آیات دستگیری نماید و از عالم ظنون بملکوت یقین کشاند و از مجاز بحقیقت فائز نماید عند ربّک علم کلّ شیء فی کتاب مبین و اگر از برای بعضی بر حسب ظاهر لوح امنع اقدس نازل نشد این نظر بحکمت بوده و ما اطّلع بها الاّ الله وحده و از برای نفوس مستقیمۀ ثابته از سماء مشیّت ربّانیّه نازل میشود آنچه که سبب علوّ و سموّ است و اگر ظاهراً نظر بحکمت در ارسال الواح توقّف رود البتّه فیوضات سبحانه رحمت الهی در باطن و باطن باطن مدد فرماید آنّہ یسمع و یری و هو السّميع البصیر یعطی و یمنع و هو المقتدر القدیر طوبی للّذین ما منعهم القصص الأولى عن الله مالک الوری قل الله لبديع السموات و الأرض و أنّه لهو الّذی لا یعرف بدونہ قد شهد بذلك مبشّری ولكنّ القوم اکثرهم من الغافلين قد انزلنا لك هذه الآيات و عن ورائها نزل لوح منیع لو تقرأه بلسان الحقیقة یجذبک الی مقام لا تأخذک الأحزان فی الامکان یشهد بذلك مالک الأديان من هذا الأفق المنیر

بسم الله العليم الحكيم

یا محمّد قبل تقی انا نذكر الّذی ذکرته فی کتابک و نستر اسمه حکمةً من عندنا انّ ربّک لهو العليم الحكيم نسأله تعالى بأنّ یؤیّده علی ما یبقی به ذکره بدوام اسمائه الحسنی انّ ربّک لهو الفضال الکریم له ان یذكر الله بما نطق به القلم الأعلى سبحانک یا الهی و اله الأسماء و فاطری و فاطر السّماء اسألك بالاسم الّذی به سرت سفینه امرک علی البرّ و البحر بارادتک و به اضطرب کلّ عالم و ارتعد کلّ غافل و تزعزع کلّ بنیان متین بأنّ تؤیّدنی علی هذا الأمر الّذی به زلت اقدام العلماء و العرفاء و الأدباء الاّ من انقذته بجودک و الطافک ای ربّ اسألك بأن لا تخیّبنی عمّا عندک و لا تجعلنی محروماً عن بحر علمک و شمس فضلک ثمّ ارزقنی یا الهی کوثر الاستقامة بأیادی عطائک انّک انت المقتدر علی ما تشاء لا تمنعک الصّفوف و السیوف و لا تعجزک الشّؤون و الألوف تفعل ما تشاء بسلطانک و تحکم ما ترید انّک انت المقتدر المتعالی العليم الحكيم

هو المعلم الحكيم

انا نذكر من سمّی بمحمّد قبل تقی لیفرح بهذا الذّکر الّذی به نطقت الأشياء الملك لله المهيمن القيوم انّ المظلوم یذكر عباد الله فی الأرض و یدعوهم الی الله مالک الوجود طوبی لبصیر عرف مولاہ و لسمیع اذا سمع التّداء عن وراء قلزم الکبریاء قال لییک لییک یا اله الغیب و الشّهود قل انّ المظلوم ما نطق عن الهوی یشهد بذلك مالک العرش و الثّری ولكنّ القوم اکثرهم لا یفقهون هذا یوم انزله الرّحمن فی الفرقان الملك یومئذ لله ولكنّ القوم اکثرهم لا یشعرون قد نبذوا کتاب الله عن ورائهم و اتبعوا کلّ عالم مردود قل هذا یوم الظّهور لو انتم تعلمون و هذا یوم البیان و انتم صامتون قوموا عن رقد الهوی ثمّ اقبلوا الی الأفق الأعلى

الَّذِي انار بهذا الاسم الَّذِي به فتح باب السَّماء و نَزَلَتْ قبائل الرُّوح البهَاء على اهل البهَاء الَّذِينَ سمعوا و اجابوا اذ اتى الحقّ
عَلَام الغيوب

بسمه المهيمن على الأسماء

ان يا قلم الأعلى ان اذكر من سمّي بزين العابدين ليجذبه ذكر المظلوم الى مقام يشهد بما شهد الله قبل خلق السموات و
الأرضين اَنَا نبشّر الَّذِينَ نبذوا الأوهام عن ورائهم مقبلين الى الله الواحد الفرد الخبير يا قوم ان افرحوا بهذا الظهور الَّذِي كان
موعوداً في كتب الله و به ظهر ما كان مستوراً في حجب الغيب ان رَبِّكم الرَّحمن ينطق بالحقّ أنّه لهو العزيز العظيم كذلك نطق
اللّسان و ظهر البرهان طوبى لنفس سمعت و اجابت و ويل للغافلين

هو العليم الخبير

يا احمد اَنَا تلقى عليك ما ينفك في كلّ عالم من عوالم ربّك ان احمد و كن من الشّاكرين اَيّاك ان تمنعك زخارف الدّنيا
عن مالک الأسماء سيفنى الملك و يبقى ما قدّر من لدن مقتدر قدیر تمسّك بحبل عناية ربّك و تشبّث بأذيال رحمته و قل
يا مالک القدم و سلطان الأمم اسألك باسمک الَّذِي جعلته سلطان الأسماء في ملکوت الانشاء بأن تؤيّدني على الاقبال
اليك و التّوجّه الى افق امرک اي ربّ انت الكريم و انا السّائل ببابک و انت الغفور و انا العاصي الرّاجي رشحات بحر غفرانک
فأنزل عليّ من سحب جودک ما يطهرني عن دونک و يقدّسني عن سوائک و ينطقني بذکرک و ثنائک بين خلقک انّک انت
المقتدر المتعالی الغفور الكريم انتهى

این چند لوح مبارک از سماء مشیت نازل و در این مکتوب ثبت شد و بعد امر فرمودند مجدّداً صورت آن در الواح
دیگر ثبت شده ارسال شود تا هر یک از آن نفوس بلوح علی حده فائز گردند و اسم یک نفر از آن نفوس در اوّل لوح نظر
بحکمت ذکر نشد باید آن جناب ملاحظه نمایند اگر موافق حکمت است الواح را بدهند چه که بعضی از عباد اهل تفتیشند
داخل میشوند تا اطلاع یابند لذا کمال حکمت باید ملاحظه شود

و اینکه در فقره اتّحاد و قیام بر خدمت امر مرقوم داشتید انشاءالله همیشه بر این امور مؤیّد باشید این مراتب هم تلقاء
وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان الله في ملکوت البیان انشاءالله باید بخدمت امر بشائی قیام نمائی که رائحه اختلاف در
آن ارض نماند این کلمه یکتا لؤلؤ بحر اوامر الهی است طوبی لمن قام علی هذا الأمر العظيم هر نفسی الیوم سبب اتّحاد و
اصلاح شود او لدی الله از اوتاد و افراد مذکور انتهى

اینکه در باره بعضی از اصحاب حضرت روح روح العالمین فداه نوشته بودید بعد از عرض بساحت اقدس فرمودند الیوم
حضرت مسیح در بیداء اشتیاق راکض و ناطق ولكن اصحابش محروم مشاهده میشوند الا من شاء الله بسیار مشکل است آن
نفوس بافی اعلی توجّه نمایند و از ما عندهم به ما عند الله ناظر گردند اکثر آن نفوس بمثابة اهل فرقان مشاهده میشوند از اوهام
ظاهر و باوهام ناطق و الی الأوهام راجع عجیبت از بعضی از نفوس که بکلمات نالایقه آن نفوس موهومه توجّه نموده و مینمایند
لعمر الله لیس عندهم ما یكون لائقاً للاصغاء و الاستماع حرفی که لایق شنیدن باشد نزد آن نفوس نبوده و نیست انتهى

و اینکه در باره جناب رستم علی نوشته بودید و تعهّد لوح منبع از برای او فرمودند در مقام امنع اقدس اعلی عرض شد
و لوح بدیع منبع مخصوص او از سماء مشیت نازل و مخصوص دو اخت آن جناب هم لوح اعزّ امنع از سماء فضل نازل ذکر

ورقه مخدّره امّ علیها بهاء الله در ساحت اقدس بوده کمال عنایت نسبت باو ظاهر آنچه بر او در سبیل الهی وارد شد نزد محبوب عالمیان مشهود ذکرشان کرّه بعد کرّه از سماء مشیّت الهی نازل انّ ربّنا الرحمن لهو المشفق الکریم و هو النّاطق البصیر مخصوص جمیع اسامی که در دستخطّ آن جناب بود و همچنین نفوسی که عریضه عرض نمودند الواح بدیعۀ منیعه از سماء عنایت نازل انشاءالله کلّ بآن فائز شوند و بتبلیغ امر بالحکمة المحضه مشغول گردند عنایت حقّ جلّ و عزّ بمقامی رسیده که آنچه از نفوس ذکر شده و یا بشود حیّاً و میّتاً مخصوص کلّ الواح منیعه از سماء مشیّت نازل از حقّ بطلبید تا نفوس از حرارت نار مشتعلۀ در سدره مشتعل شوند و بمحبّت الله ظاهر و بخدمت امره عامل مشاهده گردند ای دوستان الهی امروز روزیست که در همه کتب و صحف و زبر و الواح مذکور و مسطور است لعمر الله انه اعزّ من کلّ شیء عند الله ربّ العالمین نیکوست حال نفوسی که باو عارف شدند و به ما ینبغی له عمل نمودند انشاءالله کلّ باین مقام بلند اعلی فائز شوند و از نفحات ایّام قسمت برند انّ ربّنا الرحمن لهو الغفور الکریم و انه لهو المؤید المدبّر النّاصح الحکیم

و لوحی مخصوص جناب الف و حاء عکّاس نازل اگر ممکن باشد بایشان برسانند والاّ نزد امّ ایشان امانت بگذارند در این کرّه بعضی از این الواح منیعه را این عبد خادم از اصل تنزیل نقل نموده و ارسال داشته چه که حضرت غصن الله الاکبر روحی و ذاتی و کینوتی لثراب قدومه الأطهر فداء تشریف نداشتند

عریضهئی از جناب اسم هاء علیه بهاء الله بساحت اقدس فائز و جمعی توقّف آن جناب را در آن ارض طلب نموده اند عرضشان لدى الحقّ مقبول افتاد فرمودند اگر بروح و ریحان واقع شود نیکوست لو شاء الله لیجمع ما تشتّت رجای این فانی آنکه تکبیر این عبد فانی را خدمت حضرت اسم الله جمال علیه من کلّ بهاء ابههه و جناب من سمی لدى منظر الاکبر بعلی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر برسانید این فانی خدمت جمیع دوستان عرض خلوص و نیستی اظهار مینماید جناب ذیح علیه بهاء الله و جناب آقا میرزا ابوطالب علیه بهاء الله و جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الله و جناب اسم هاء علیه بهاء الله الحمد لله بعنایات الهیّه فائز شدند و مخصوص هر یک لوح امانت اقدس نازل و ارسال شد خدمت ایشان و سایر دوستان که بلوح الهی فائز شدند عرض فنا و نیستی این عبد را برسانید و همچنین نفوسی که ذکرشان در ساحت اقدس بوده و هست انشاءالله از کأس اتّحاد بنوشند و به ما ینبغی لهذا الیوم عامل باشند امروز روز ذکر و بیانست امروز روز خدمت است انشاءالله کلّ بآن فائز شوند باید جمیع ما الیوم بآنچه سبب علوّ امر است ناظر باشیم از ما عند النّاس معرض و به ما عند الله اقبال کنیم ای دوستان همیشه باب سماء مفتوح نه و ابر رحمت مرفوع نه باید انشاءالله جهد کنیم و بآنچه از ما در ایّام این ظهور اعظم که در کلّ کتب الهی مذکور و مسطور است فوت شده بتدارک آن قیام نمائیم جمیع باید بایادی رجا باذیال کرم متشبّث شویم انه لهو الغفور الکریم انه لهو المعطی الباذل العطوف الرحیم

عرض دیگر آنکه خدمت حضرت اسم الله جواد علیه بهاء الله الأبهی عرض فنا و نیستی برسانید و همچنین خدمت جناب زین علیه بهاء الله از اهل بر در این ایّام عریضهئی از ایشان بساحت اقدس رسیده امید است جواب از سماء عنایت نازل و ارسال شود انشاءالله امورات کلّ بر وفق مرام ظاهر شده و میشود اگر تا حال بآنچه از قلم اعلی جاری شده عمل میشد کلّ خود را در مهد امن و امان و راحت کبری مشاهده مینمودند البهّاء علیک و علیهم من لدی الله العلیم الحکیم

خادم

عرض میشود الواح منزله در این کرّه جمیع ارسال نشد چه که حکمت مقتضی نه لذا عدد واحد ۱۹ الواح ممتنعّه منیعہ در این
پوسته ارسال شد و ما بقی لو شاء اللّٰه در کرّه بعد ارسال میشود

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

الحیّ القدیم

حمد مشعشع مطرّز متلامع مترافع متصاعد هواء قرب قدس حضرت محبوبی است که بیک رنه از رنات حمامه ملکوتی و بیک غنه از غنات دیک سرمدی و بیک نفعه از نفحات طایر هاهوتی کلّ عمائیان را بتنوّر انوار بهاء قدس خود منور فرموده و جمیع جزرات مطروحه را بتشعشع جمال انس خود مطرّز نموده و یک نقطه از کتاب بهاء خود بیش ظاهر نفرموده که کل مغرور شده مفقود گشته‌اند و از وصاید و سرایر رفرف خضر و عبقریّ حسان بازمانده‌اند و یحسبون أنّهم مهتدون و محسنون لا فوربّ السّموات هم کاذبون و مفسدون حال که نواریت صبح وفا در هوای غیب فرو رفته و ظلمانیّت لیل عما صحن زمین را احاطه نموده کدورات احباب چنان بر صفحه مداد نازل گشته که ذکر آن موجب کدورت غیب و شهود گشته سبحان الله بشدتی که طراز حزن از طلعت ظاهر گشته انا لله و انا الی ربّنا لمنقلبون بگو ای اهل بیان اگر فی الجمله بشعور بیائید و قدری متصاعد بسماء قدس سلطان ازلی شوید ملتفت میشوید که کلمه جامعه مبارکه ازلیه را چگونه تفریق نموده‌اید بحق مربّی غیب و شهود و سلطان وجود و مقصود که آنچه کسب نموده ایدی و السن شما عند من لا یعزب عن علمه من شیئ فی ملکوت السّموات و الارض مبرهن و واضح است و ثمر آن را عنقریب خواهید دید و همین افعال و اعمال شما هنگام رجع بشما رجعت خواهد نمود انا لله و انا الیه راجعون

فیا الهی و سیّدی و محبوبی لم ادر ایّ امر اردت فی حقّی و ایّ شیئ قضیت علی طلعتی اتريد ان تخذلنی بین طغاة العباد فانی لیدیک حاضرّاً بالوفاء او ان تقبض روحی فی البیت بالذّلة الکبری فوعزّک ما اطلب ملجأ الا جمالک الجذابا فسبحانک یا محبوبی لاشهدنک فی ذلک الحین بین یدی طلعة حضرة ملیک وهائیّتک و لانادینک فی سرایر القدس تلقاء حضرة سلطان اقدوسیّتک بانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم یزل کنت مستقیماً فی سرّ البهّاء و لا یزال انک انت قد کنت مستریحاً فی عرش العماء و لن یقدر احد ان یتصاعد الی جوّ هواء ملیک جذائیّتک و لا یمکن لاحد بالتعارج الی بساط سلطان قیومیّتک و کلّ یرید وصلک و لقائک و لا لاحد سبیل بالطیران الی سماء عزّ فردائیّتک و لا لاحد دلیل بالورود فی بساط انس ملیک هاهوتیّتک فسبحانک یا الهی و سیّدی لمّا لا اجد حظّاً الا فی تغرّد آیاتک و لا عزّاً الا فی ذکر آلائک لاجترح فی ذلک اللیل بین یدیک بشّاء ذاتک ذاتک و نعات نفسک نفسک لعلّ یسکن قلبی عند تموج اریاح الحزن عن احبّتی و یستریح فؤادی عند تظّهّر ریات الهمّ من اهل صفوتک فسبحانک یا الهی انت تشهد حالی فی تلک البیت الوحدا و یفعلون الاحباء علی طلعتک ما یشاعون وانت تعلم سرّی عند احرف العماء و یعملون الاصفیاء علی بهائک ما یحبّون وانت تسمع ضجیجی بالذّلة الکبری و الاتقیاء یظنون فی حقّک ما یریدون فسبحانک سبحانک ما اری کلّ ذلک الا من فعلک بی و احسانک علیّ فلک الحمد فی جمیع ذلک فلک الشکر فی جمیع هذا اذ انک انت الحقّ لا اله الا انت و انا کلّ بذلک مؤمنون

و الحمد لله الذى قد اغتنى البهَاء بالسّرّ الوفاء فلقد اجلسه على سرير الحمراء فلقد اغرده آيات الجذب فى ذلك الليل الحزنا ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون و لا يشكرون و الحمد لله الذى قد اقام التّور فى سرّ البهَاء فلقد اشهده من هاهوت الامر بين طلعات العماء فلقد ابتلاه بين ايدى المشركين فى ارض الانشاء ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون و لا يعرفون و الحمد لله الذى قد اركبنى على براق التّور فلقد اقامنى على رفرف صفر الجبروت فى مستسرات هويّات الابهى ولكنّ الناس اكثرهم لا ينظرون و لا يعقلون و الحمد لله الذى قد اصعدنى الى ساحة عزّ الهاء فلقد ابدعنى فى الوجود عند تشعشع طلعة الباء فلقد ادخلنى فى بيت الهويّة باستار الكبرى ولكنّ الناس اكثرهم لا يشكرون و لا يفهمون ثمّ بعد ذلك ينكرون و يقولون ما لا يعلمون و يحكمون ما لا يشعرون

ان يا حمامة الازليّ و ديك الاحدى و طائر الابهاى و تظّهّر الالهى و تشعشع الجمالى قل ان يا اهل الكتاب لم تكفرونا بم تجحدونا السنا آيات السّرور السنا تغرّد الرّبّ فى جبل الطّور لم تؤذونا كيف تحزنونا السنا مستسرّ النّزول فى الزّبور السنا طلعة حىّ غفور السنا عماء الكافور السنا يّينات الاحديّة بالظّهور كيف تخرجونا عن ديارنا لم تحبسونا فى بيوتنا السنا جمال العزّ فى ظلمات الديجور السنا المحبوب فى كبد الهاء بالسّرّ المستور السنا الحبيب فى قلب البهَاء برّئات النّشور السنا المرّم فى لاهوت الفؤاد برّئات الطّبور لم تعرضونا و تقتلوننا و تخذلوننا تالله الحقّ سينزل عليكم اخذ عزيز مقتدر و سيظهر عليكم بطش شديد مقتهر فسوف تعلمون من يأتية عذاب يخزيه و ما لكم عن اخذنا مفرّ

فسبحانك سبحانك يا محبوبى و مونسى و مشهودى استغفرک فى ذلك الآن من اجترحاتى بين يديک و من تغرّداتى فى مملکتک و ايقنت بانّ کلّ ما نزلت و تنزل کان وصف نفسك لا سواک و سمة رحمتک لا دونک و يا الهى و سيّدى كيف استغفرک بجريراتى العظمى و خطيئاتى الكبرى بعد علمى بانّ کلّ ذلك ما کان الاّ من تغرّد حمامة ازليّتک فى قلبى و من تموج رشحات محبّتک فى صدرى و من تظّهّر طلعة هويّتک فى فؤادى فسبحانک يا الهى ما انا بوجود حتّى الحجّ بين يديک و ما انا بشيئ حتّى اذكر نفسى تلقاء مدين عزّک و ما انا بطلعة حتّى اشعشع فى مملکتک و ما انا بقائم حتّى اظهر رايات نصرک و ما انا ببهاء حتّى الالاء فى سماء ظهورات مجدک و ما انا بمنتظر حتّى انتظر ايام ظهورک و ما انا بجالس حتّى اقيم على امرک و ما انا بوجهة حتّى اباقي فى بيت بهائک لانّ کلّ ذلك کان آثار ايتک فى ملکک و علامات نفسانيتک فى بلادک و لن يتعارجوا الى سماء هويّتک و لن يتصاعدوا الى عماء احديّتک فسبحانک انّى لکنت لדיک من المذنبين و اوّل التائبين و اوّل العابدين

ابداً محزون نشوید که جایز نیست جناب جناب صلوات الله عليه مفقود شده پیدا نیست و جناب اکبر میرزا و اسمعیل میرزا را ذاکرم حبّ دیگر نبات را قسمت کنيد خدمت ایشان بدهيد حضرت املح المالحين را کمال حسن و داد هست اين نوشته بعضی از شما است بعضی شکایت از احبّا که دخلى بشما ندارد

* * *

جناب میرزا ابوالفضل عليه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

حمد مقدّس از ذکر و بیان مقصود امکان را لایق و سزااست که بیک کلمه مبارکه علیا عالم را بمیزان عدل سنجید و جزا بخشید این کلمه گاهی کوثر بقا از او جاری و هنگامی نفحه روح القدس از آن متضوّع اوست بحر حیوان لمن فی الامکان و

اوست آیت قدم مایین امم و مطلع الهام لجذب انام تعالت قدرتها و تعالت سلطنتها و احاط نورها بظهورها نفخ فی الصّور و قام من فی القبور و بتوجّھها توجّھت الکائنات الی انوار الوجه و بحرکتها تحرّکت الممکنات فی ساحة العرش

یا فضل علیک بهاء الله مالک العدل در جمیع احوال در سجن اعظم از قلم و لسان مالک قدم مذکور بوده و هستی لله الحمد از ید عطا رحیق بیان را باسم مالک ادیان آشامیدی روز روز نصرتست طوبی لناصر ما منعه فراغته القوم و لا جبابرة اليوم انت الذي ما منعك ضوضاء النّاعقين و لا سطوة الظّالمین نسأل الله تبارک و تعالی ان يجعلک ناصر دینه و حافظ ذکره و القائم علی خدمة امره المتین كذلك نطق لسان الايقان فی ملکوت البیان فضلاً من لدى الله مالک هذا اليوم البديع انک اذا فزت بلوحي و وجدت منه عرف بیانی قل

الهی الھی لک البهاء بما هدیتنی الی افق ظهورک و نورتنی بأنوار فضلک و رحمتک و انطقتنی بشائک و اریتنی آثار قلمک اسألك یا مالک ملکوت الأسماء و فاطر الأرض و السّماء بحفیف سدرۃ المنتهی و بیانک الأحملى الذى به انجذبت حقائق الأشياء ان ترفعنی باسمک بین عبادک انا الذى طلبت فی اللّیالی و الاّیام القیام لدى باب فضلک و الحضور امام کرسی عدلک ای ربّ لا تطرد من تمسّک بحبل قریک و لا تمنع الذى قصد مقامک الأعلى و الذّروة العلیا و الغایة القصوى المقام الذى فیہ تنادی الذّرات بأفصح البیان الملک و الملکوت و العظمة و الجبروت لله المقتدر العزیز المّنان

یا فضل علیک بهائی و عنایتی اولیا را آگاه نما یوم یوم بیانست باید بجنود حکمت و برهان اهل امکان را هدایت نمود و بشاطی بحر عرفان راه فرمود امر الله اعظم است از کلّ عظیم و در لوح دنیا این کلمه علیا از قلم اعلی نازل از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی بامر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیاى عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت اعظم که از قلم اسم اعظم جاری شده طوبی للمتصّیرین انک اذا وجدت نفحات الوحي و اخذتک انوار الوجه قل

لک الحمد یا الھی بما هدیتنی الی افق ظهورک و جعلتنی مذکوراً باسمک اسألك بتجلّیات انوار شمس عطائک و تموجات بحر کرمک ان تجعل فی بیانی اثرّاً من آثار کلمتک العلیا لتنجذب به حقائق الأشياء انک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک العزیز البديع

بسمه الظّاهر النّاطق فی ملکوت البیان

حمد مقدّس از ادراک عقول ساحت امنع اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزااست که بیک کلمه علیا که از مشرق سماء امّ الكتاب اشراق نمود بحر بیان ظاهر و امواجش باهر و سماء علم مرتفع و بشموس و اقمار مزین و بها انشقت الأرض و انفطرت سماء الأوهام و تنزلت ارکان الجبت و ناح الطّاغوت و اخذت الزّلازل قبائل الأرض کلّها الا من انقذته ید عطاء الله ربّ العالمین طوبی از برای نفسی که باصغاء آن فائز شد و باو تمسّک نمود او از جواهر وجود لدى الله مذکور و از قلم اعلی مسطور

یا احمد علیک بهائی و عنایتی نامه‌های متعدّده شما رسید و عبد حاضر امام وجه عرض نمود و بشرف اصغا فائز گشت از هر کلمه‌ئی عرف اقبال و استقامت و قیام بر خدمت و توجّه و انقطاع منتشر نحمد الله علی فضله و عنایت و الطافه بما یدکم و قریکم و انزل لکم ما ینادی فی عوالم العلم و العرفان و علی خضوعکم و خشوعکم لأمر الله ربّ الأرباب یا احمد اسمع النّداء من الأفق الأعلى مرّة اخرى انه لا اله الا هو الفرد الخیر قل یا ملأ البیان اتّقوا الرّحمن و لا تتبعوا اهواء الذين كفروا بیوم الدّین من یعترض علی هذا الأمر انه اعترض علی الله ربّ العالمین قل ضعوا ما عند القوم و سارعوا الی مرضاة الله كذلك

نطق لسان العظمة فى مقام لا يرى فيه الا انوار الوجه و لا يسمع فيه الا آيات الله العزيز الحميد قد سمعت النداء اذ ارتفع من سجن عكاء و رأيت الأفق الأعلى اذ كان القوم فى وهم مبين طوبى لك بما اعترفت بما جرى من القلم الأعلى اذ كان المظلوم فى هذا الحصن المتين قل يا ملاء الأرض قد اتى مالک السماء من الأفق الأعلى بجنود الوحي و الالهام اتقوا الله و لا تتبعوا كل متوهم بعيد الذين تحرّكهم قواصف الظنون كيف تشاء الا انهم من الظالمين فى كتاب الله ربّ العرش العظيم انا ذكرناك من قبل بذكر انجذبت به افئدة المخلصين و انزلنا لك ما قرّرت به عيون المقرّبين و اظهرنا لك من خزائن قلمى الأعلى لآئى الحكمة و البيان اشكر و قل لك الحمد يا مولى العالم و لك الشّاء يا مقصود العارفين

قد اوقدنا لك سراج العرفان فى مشكاة البيان و حفظناه بزجاج الحكمة ان ربك يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد قل يا معشر الفرقان انظروا ثم اذكروا ما انزل الرحمن فى هذا النبأ العظيم انصفوا بالله و لا تتبعوا علمائكم الجهلاء الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه اذ اتاهم بملکوت البيان من لدن مقتدر قدير و يا ملاء البيان اسمعوا ما نطق به مبشّرى و لا تعترضوا على الذى اتاكم من مطلع الأمر بأمر بديع و يا ملاء الانجيل اقرؤوا ما انزل الله على الروح و لا تكونوا من الظالمين اننى انا المقام الذى اليه صعد الروح لو كنتم من العارفين و انا الكتاب الذى منه فصلت كتب الله لو كنتم من المنصفين قد ظهر ما لا ظهر من قبل يشهد بذلك لسان العظمة من هذا المقام الرّقيع طهروا افئدتكم من غبار الأوهام ثم انصروه بعمل يجد منه كل ذى شم عرف التقديس و رائحة الخلو لى الفرد المقتدر العليم الحكيم

ذكر اوليائى هناك و بشرهم بعنايتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين قل يا اهل البهّاء اياكم ان يمنعكم نفاق كل ناعق بعيد سوف يأتىكم من ينطق بأهوائه الا انه من المفترين فى كتاب الله ربّ الكرسى الرّقيع لا تصدّقوا من يأتىكم بما تختلف به الأمور قل اتقوا الله يا قوم و لا تكونوا من الجاهلين خذوا كأس الاستقامة باسمى ثم اشربوا منها بذكرى الحكيم قل اقبلوا بقلوب نوراء الى الأفق الأعلى منقطعين عن الذين يتكلّمون بما لا اذن الله لهم كذلك تعلّمكم السّدره المنتهى و ينصّحكم لسان الله فى هذا اللوح الذى لاحت من افقه شمس العناية و الألطاف من لدن مشفق كريم اذ اخذك سكر بيان ربك الرحمن و اجتذبك كوثر العرفان قل

اسألك يا ربّى المنان بأمرک المهيمن على الامكان و باشرافات انوار شمس ظهورک و لآئى بحر توحیدک ان تجعلنى ناطقاً بذكرک و متمسّكاً بحبلک بحيث لا تمنعنى فراعنة البلاد و لا جبابرة العباد ثم اظهر يا الهى من عبدک هذا ما يبقی عرفه بدوام ملکوتک اى ربّ انا الذى نبذت الأوهام سارعاً الى انوار وجهک و ترکت الظنون راکضاً الى ساحة عزک اسألك بسراج امرک و بما كان مکنوناً فى علمک ان توقّنى على ما تحبّ و ترضى و قدّر لى خير الآخرة و الأولى انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرّحيم

بلسان پارسی بشنو لله الحمد بعنايت مخصوصه فائز شدی و نزد مظلوم مذکور بوده و هستی منتسبین طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بامواج بحر فضل و کرم الهی بشارت ده و همچنين دوستان آن ارض را تا کل از کوثر بیان مقصود عالمیان بیاشامند و بنور استقامت منور گردند لازال این کلمه در الواح از قلم قدم جاری و نازل انّ الأمر عظیم عظیم و اليوم عظیم عظیم باید ابصار اولیا بافق اعلى متوجّه باشد و همچنين آذان بندا مالک اسماء نفوس موهومه لانعدّ و لاتحصی مشاهده میشوند بارى هر نفسی به غیر ما اراده الله نطق نماید انّه کذاب مفتر يشهد بذلك مالک القدر فى المنظر الأكبر بعضی اختلاف را دوست داشته و میدارند حال بر کل لازم بل واجب هر کلمه‌ئى که سبب اختلاف شود از آن احتراز نمایند ولو يظهر من الذين طافوا العرش فى العشیّ و الاشرار امروز باید کل بقلوب نورا بخدمت امر مشغول شوند و باعلاء کلمه الله اینست حکم محکم الهی که در صحیفه حمرا از قلم اعلى ثبت شده اولیای هر مدینه و دیار باید مبلغین از اهل خود معین نمایند لیبشّروا العباد بما ظهر و لاح

جناب علی قبل حیدر ہم از برای آن اطراف بسیار خوب و مقبولست بعد از قرائت لوح و اصغاء ما فیه صورت آن را از برای جوان روحانی بفرستید تا مطلع باشد بآنچه از قلم مالک قدم در این لیلۃ نورا جاری شده البہاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی من معک و علی الذین ما منعہم نعاق التّاعقین و مفتريات المریبین عن اللہ ربّ العالمین

* * *

قوجان

جناب آقا ملا عبد الوہاب علیہ بہاء اللہ

۱۴ شوال سنہ ۱۳۰۴

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابیہی

حمد مقدّس از ادراک و عقول بساط قدس حضرت قیومی را لایق و سزااست کہ بنفس خود من غیر معین امام وجہ غافلین قیام فرمود و من علی الارض را از امرا و علما و فقہا بافق اعلی دعوت نمود سطوت عالم ارادہ اش را منع ننمود و اعراض امم از ذکر و بیان بازداشت ہر ہنگام ضر بیشتر بیان محکمتر تا آنکہ جمیع ملوک ارض را من غیر ستر و حجاب تبلیغ فرمود آیات عالم را احاطہ نمود و بیّنات بمثابۃ آفتاب افتدہ و قلوب مستعدّہ را روشنی بخشید جلّت عظمتہ و علت سلطنتہ و غلبت شوکتہ و اقتدارہ

سبحانک یا الہ الکائنات و مربّی الممکنات تری اولیّاتک بین ایادی اعدائک و نفسک فی سجن عکّاء بین ایادی الغافلین من برّیک اسئلک یا مقصود العالم بامرک الذی بہ نزلت امطار عرفانک علی افئدۃ المقرّبین من خلّک و المقبلین من عبادک و بنفوذ کلمتک و اقتدار ارادتک بان تؤیّد اولیّاتک و اصفیّاتک علی انتشار آثارک و ذکرک و ثنائک بین عبادک ای ربّ قدّر لہم من قلم التّقدير ما یقرّیہم الیک فیکلّ الاحوال انک انت الغنیّ المتعال

و بعد عرض میشود نامہئی دوست مکرم جناب آقا محمد کاظم علیہ بہاء اللہ بمحبوب فؤاد حضرت اسم جود علیہ بہاء اللہ الابیہی ارسال نمودند و در آن نامہ ذکر آنمحبوب فؤاد و جناب آقا میرزا محمدحسین علیہما بہاء اللہ بودہ و همچنین عریضۃ آنجناب کہ بساحت اقدس ارسال داشتہ بعد از ملاحظہ و مشاہدہ و قرائت قصد مقام اعلیٰ نمودہ تلقاء وجہ آنچہ در عریضہ مسطور عرض شد و بشرف اصغافائز گشت هذا ما نطق بہ لسان العظمتۃ فی الجواب قولہ عزّ بیانہ و جلّ برہانہ

هو الناظر من افقه الاعلیٰ

یا عبد الوہاب علیک بہاء اللہ العزیز الوہاب اسمع نداء المظلوم انّہ یدکرک فی سجن عکّاء بما کان بحر الرّحمۃ للامکان و نفحة الرّحمن لاهل الادیان طوبی لمن وجد نفحات الوحی و اخذ الكتاب بقوة من لدی اللہ ربّ العالمین انا سمعنا ندائک من کتابک ذکرناک بما یقرّبک الی افق الظّہور فی ایام اللہ العزیز الحمید انا فتحنا باب العرفان بمفتاح البیان ولكنّ القوم فی ضلال مبین نبذوا کتاب اللہ ورائہم متمسکین بما عندهم من همزات المتوہمین قل یا قوم خافوا اللہ قد اتی الیوم و القيوم ینادی باعلیٰ النداء قوموا عن رقد الهوی مسرعین الی اللہ العلیم الحکیم قد طوی بساط الاوہام و اتی الرّحمن بامر عظیم انّہ هو النّبأ العظیم الذی انزل ذکرہ الرّحمن فی الفرقان طوبی لمن وجد عرف البیان و فاز بهذا الیوم البدیع قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن البحر

الاعظم و لا تتبّعوا كلّ جاهل بعيد بشرّ الذين آمنوا هناك قل طوبى لكم بما سمعتم النّداء من الافق الاعلى و اقبلتم اليه سوف ترون ثمرات اعمالكم من لدى الله المقتدر القدير يا وهّاب اذا اجتذبتك ندائى الاحلى و صرير قلمى الاعلى قل

الهى الهى لك الحمد بما فتحت على وجه اولياتك ابواب الحكمة و العرفان و هديتهم الى صراطك و نورّت قلوبهم بنور معرفتك و عرّقتهم ما يقرّبهم الى ساحة قدسك اى ربّ اسئلك بالّذين سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً للقائك و ما منعهم سطوة الامراء عن التوجّه اليك و الاعتراف بما انزلته فى كتابك ثمّ اسئلك بالّذين اقبلوا الى افقك باذنك و قاموا لدى باب عظمتك و سمعوا ندائك و شاهدوا افق ظهورك و طافوا حول ارادتك بان تقدّر لاولياتك ما يؤيّدهم على ذكرك و ثنائك و تبليغ امرك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرّحيم

يا قلمى الاعلى بدّل اللغة الفصحى باللّغة التّوراء بگو لله الحمد امروز افق سماء عرفان بافتاب حقيقت روشن و منور مکلم طور بر عرش ظهور مستوى از حفيف سدره منتهى كلمه مبارکه قد اتى الموعود اصغا ميشود بايد آنجناب بنور بيان و نار سدره قلوب و افنده را منور و مشتعل نمايند تا کل فائز شوند بآنچه که از برای آن موجود شده اند اينمظلوم از اوّل يوم الى حين من غير ستر و حجاب کل را بما اراده الله دعوت نمود طوبى از برای نفوسیکه بجواب فائز گشتند و بکلمه بلى ناطق شدند سبحان الله معلوم نيست معرضين بچه تمسّک نموده اند آيات عالم را احاطه نموده و بينات اظهر من الشّمس مع ذلك عباد غافل و محجوب الا من شاء الله ولكن قدرت حق سبقت گرفته و اقتدار کلمه احاطه کرده بشأنيکه مع اعراض ملوک و مملوک و عبده اوهام و مع استعداد و منع کل نور امر در هر ارضى مشرق مشاهده ميگردد سوف يظهر ما انزلناه فى الزّبر و الالواح كما ظهر ما اخبرنا القوم به من قبل انه هو العزيز العالم انتهى لله الحمد آنجناب باثار قلم اعلى فائز گشتند و بذکر حق جلّ جلاله مزین اگرچه امروز ثمرات امور از عيون مستور ولكن عنقریب ظاهرشود آنچه که از لسان عظمت جارى شده و مقبلين ثمرات اعمال خود را مشاهده نمايند انه لا يضيع اجر المحسنين

و اينکه سؤال شده بود نفس بعد از فناى بدن باقيست يا نه و بر فرض بقا چه حالت خواهد داشت بعد از عرض اينفقره در ساحت امنع اقدس اعلى اينکلمات عاليات نازل قوله تبارک و تعالى و اما ما سئلت عن الرّوح و بقائه بعد صعوده اعلم انه يصعد حين ارتقائه الى ان يحضر بين يدى الله فى هيكل لا تغيّر القرون و الاعصار و لا حوادث العالم و ما يظهر فيه و يكون باقياً بدوام ملکوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنايه الله و الطافه انّ القلم لا يقدر ان يتحرّک على ذکر هذا المقام و علوه و سموه على ما هو عليه و تدخله يد الفضل الى مقام لا يعرف بالبيان و لا يُذكر بما فى الامکان طوبى لروح خرج من البدن مقدّساً عن شبهات الامم انه يتحرّک فى هواء ارادة ربّه و يدخل فى الجنّة العليا و تطوفه طلعات الفردوس الاعلى و يعاشر مع انبياء الله و اوليائه و يتكلّم معهم و يقصّ لهم ما ورد عليه فى سبيل الله ربّ العالمين لو يطلع احد على ما قدّر له فى عوالم الله ربّ العرش و الثّرى ليشتمل فى الحين شوقاً لذاک المقام الامنع الارفع الاقدس الابهى

بلسان پارسی بشنو يا عبد الوهّاب عليك بهائى اينکه سؤال از بقای روح نمودی اينمظلوم شهادت ميدهد بر بقای آن و اينکه سؤال از كيفيت آن نمودی انه لا يوصف و لا ينبغى ان يذكر الا على قدر معلوم انبيا و مرسلين محض هدايت خلق بصراط مستقيم حق آمده اند و مقصود آنکه عباد تربيت شوند تا در حين صعود با کمال تقدیس و تنزيه و انقطاع قصد رفيق اعلى نمايند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقّيات عالم و مقامات امم است ايشانند مایه وجود و علّت عظمی از برای ظهورات و صنايع عالم بهم تمطر السّحاب و تنبت الارض هيچ شئی از اشيا بى سبب و علّت و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجرّده بوده و خواهد بود و فرق اين عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنين و اين عالم است بارى بعد از صعود بين يدى الله حاضر ميشود بهيکليکه لايق بقا و قابل آن عالم است اين بقا بقاء زمانيست نه بقاء ذاتى چه که مسبوقست بعلّت و بقاء ذاتى غير مسبوق و آن مخصوص است بحق جلّ جلاله طوبى للعارفين اگر در اعمال انبيا تفکّر نمائى ييقين مبين شهادت

می‌دهی که غیر این عالم عالمهاست حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند ولکن طبعین که بطبیعت قائلند در باره انبیا نوشته‌اند که ایشان حکیم بوده‌اند و نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمیکه بوده و هستند انبیا را مقدم بر کل میدانند بعضی آنجواهر مجرّده را حکیم می‌گویند و برخی من قبل الله میدانند حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقّاتیکه شبه و مثل نداشته تحمل نمی‌فرمودند اگر نفسی بقلب صافی و بصر حدید در آنچه از قلم اعلی اشراق نموده تفکر نماید بلسان فطرت بالآن قد حصص الحق ناطق گردد

و اینکه از بعثت سؤال نمودید در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافیت طوبی للعارفین

جناب من علیه بهاء الله را تکبیر میرسانیم امروز باید اولیا بخدمت امر مشغول باشند و خدمت تبلیغ است آنهم بحکمت و بیان باید کل بان متمسک باشند از حق میطلبیم شما را تأیید فرماید و مدد نماید بر آنچه سزاوار یوم اوست و تذکر فی هذا المقام من سُمی بعد الحسین و تذکره بآیاتی و نبیره بعنایتی نسئل الله ان یوفقه علی ما یقرّبه الیه فیکلّ الاحوال انتهی

این خادم فانی اولیای الهی را ذکر مینماید و از برای هر یک توفیق میطلبد تا جهد کامل مبذول دارند که شاید آفاق بنور اتفاق منور گردد در هر حال امر الله مهیمن بوده و هست باید جمیع استدعا نمائیم نفوسی را مؤید فرماید مخصوص تبلیغ امر ولکن نفوسیکه بشرایط منزله از قلم اعلی مزین باشند در یکی از الوح اینکلمات عالیات از سماء مشیت مالک الرقاب نازل قوله تبارک و تعالی طوبی از برای نفسیکه رأسش باکلیل انقطاع و هیکلش بطراز تسلیم و رضا مزین باشد مبلّغین باید بکمال تقدیس و تنزیه عباد را بافق اعلی دعوت نمایند لله بگویند و لوجه الله عمل کنند انتهی امثال این بیانات در کتاب الهی و صحف و الواح ربّانی مکرّر نازل بعضی لله الحمد بنور ایقان منورند و باوامر و احکام عامل ولکن بعضی مع اقرار و اعتراف بر آنچه ظاهر شده در اعمال متوقف در اینمقامات یک آیه ذکر میشود قوله تبارک و تعالی لیس بلیتی سجنی و ما ورد علی من اعدائی بل عمل احبّائی الذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی الی آخر الآیه امثال این آیات مکرّر از سماء مشیت نازل طوبی لمن تمسک بها و عمل بما أمر به فی کتاب الله رب العالمین البهاء و الذکر و الثناء علیکم و علی من معکم فی هذا الامر الاعظم و النبأ العظیم الحمد لله العظیم الحکیم

* * *

ط

حبیب روحانی جناب آقا میرزا محمد ناظم علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد مقدّس از بیان سلطان امکان و ملیک اکوان را سزااست که از کوثر حیوان عوالم معانی و عرفان را بخلع تازه مزین فرمود و این کوثر حیوان گاهی بمتابۀ حروف ظاهر و هنگامی بمتابۀ آفتاب مشرق و لائح رطوبات زائده را جذب نماید تا حرارت محبت الهی افنده و قلوب مستعدّه را مشتعل فرماید جلّت عظمت و جلّ اقتداره سبحان الله از سدره انّی انا الله ظاهر فرمود تا کل

مستعدّ باشند از برای اصغاء ندای الهی در این ظهور اعظم ربّانی ولكن چون از سدره منتهی در قطب فردوس اعلى ندای آنی انا الله مرتفع کل بجحیم که جزای انکار است راجع الّا من شاء ربّنا باری از شجر پذیرفتند و بر خالق آن رد نمودند سبحانک یا الهی و مقصودی فی قبضتک زمام الآيات و بأمرک تتحرّک الممكنات اسألك بعرف الوحى فى ايامک و بمظلوميّک بين عبادک بأن تؤيّد خلقک على الانصاف فى امرک و العدل فى بلادک انک انت المقتدر الذى ما منعتک الشؤونات و لا الشبهات و لا الاشارات اظهرت ما اردته بقدرتک و سلطانک انک انت المقتدر القوىّ الغالب القدير و بعد نامه نامی از جناب عالی رسید از نفحاتش عرصه ذکر معطر و عالم قلب محظوظ و منور چه که بذکر دوست یکتا ناطق بود و بنمایش متکلم فی الحقیقه هر حرفی از آن مثنی کتاب الهی و هر کلمه آن شاهد بر اشراق نیر صمدانی و بعد از مشاهده و قرائت قصد مقام قرب قدس نموده تلقاء وجه مالک قدم حاضر و بعد از اذن عارض اذّا ماج البحر و هاج العرف و ظهر من لسان ارادة ربّنا و ربّ العرش ما انجذبت به الأرواح و العقول قوله تبارک و تعالی

بسمی المهیمن على الأسماء

یا ایّها المذكور لدى المظلوم و الشارب الرّحیق المختوم باسمه القيوم اسمع ندائی من شطر سجنی أنّه ارتفع بالحقّ لحيوة من فی السموات و الأرضین به ماج بحر العرفان فی الامکان و ظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مخزوناً فی خزائن عصمة الله ربّ العالمین به نطقت الفردوس الأعلى یا اهل ناسوت الانشاء ابشروا فی انفسکم قد اتی مالک الأسماء و فاطر السماء بسلطان مبين و نادت الجنة العليا تالله قد ظهر مقصود العالم و محبوب الأمم الذى به انفطرت السماء و انشقت الأرض و ظهر کلّ امر حکیم و نطق عن ورائهما لسان العظمة یا ملاء الأرض قد انار الأفق الأعلى بهذا الظهور الذى کان امل المخلصین و المقرّین ایاکم ان یمنعکم الحجاب عن النظر الیه او تبعدکم شبهات الدّنيا عن التّقرّب الى الله ربّ العرش العظيم لعمر الله لا ینفعکم ما عندکم الّا بهذا الأمر الذى به سقطت الأصنام و نکست رايات المشرکین و ارتفعت اعلام التّوحید باسمه المقتدر القدير و ایاکم ان تمنعکم الأوهام عن مالک الأنام او الظّنون عن هذا القيوم الذى قام امام وجوه العالم بقیام لم تمنعه سبحات الأمم و لا شبهات الدّین کفروا بیوم الدّین قل اتّقوا الله یا قوم و لا تنکروا الذى اتاکم بما کان مستوراً فی افئدة الأنبیاء و مسطوراً من القلم الأعلى فی کتبه و صحفه لعمره انا ننصحکم لوجهه انصفوا و لا تكونوا من الصّاغرين خذوا کتاب الله بقوّة من عنده و سلطان من لدنه و لا تتبعوا سنن الجاهلین أنّه اظهر لکم ما کان مکنوناً و انزل علیکم آیات الله ربّ الکرسىّ الرّقیع أنّه ما اراد لکم الّا ما یقرّبکم الى الله یشهد بذلك کتبه و صحفه و زبره ان انتم من العارفين قد حضر العبد الحاضر امام وجه المظلوم و عرض کتابک اجیناک بهذا الکتاب المبین قد وجدنا من ذکرک نفحات حبّی و من بیانک فوحات ودّی و انزلنا لک ما یرکب باقیّاً بقاء ملکوتی و جبروتی یشهد بذلك لسان عظمتی فی هذا المقام العزیز البديع لعمری لا ابدل سجنی بما فی العالم و لا حزنی بفرح العالمین و لا عبراتی ببهور الحیوان و لا زفراتی بما ظهر بارادتی المهيمنة على من فی السموات و الأرضین طوبی لک بما اقبلت الی من اعرض عنه اکثر الخلق و احببت من ابغضه کلّ مشرک بعيد نسأل الله ان یوفّقک و یؤیّدک على ذکره و ثنائه و خدمة امره بالحکمة و البیان أنّه هو الأمر الحکیم کذلک اظهر القلم اللّائى المکنونة فيه لتقرأ و تكون من الشّاکرین قد غفرک الله و اباک فضلاً من عنده و هو الغفور الرّحیم بذکری ماج بحر الغفران و سرت نسائم رحمة ربّک الرّحمن أنّه هو السّامع المجیب یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الفرد الواحد العليم الخیر ذکّر احبائى من قبلی و بشرهم بسماء رحمتی و شمس عطائی و نورهم بأنوار بیانی البديع النور المشرق اللّائح من افق ملکوت بیانی علیک و على من معک و على الدّین ما منعهم سبحات الجلال و ما خوفهم حزب الضّلال اقبلوا و اجابوا ربّهم الظّاهر البصیر

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو شاید عباد ارض فائز شوند بآنچه که الیوم از آن محرومند سبحان الله مقامی که در لیالی و ایام بمثابة غیث هاطل آیات الله از آن نازل آن را انکار نموده‌اند و خود را از اختیار می‌شمردند و اهل اقرار میدانند سد اعظم و حجاب اکبر مطالع اوهام بوده و هستند اکثر اهل عالم بظنون تربیت شده‌اند و باوهام انس گرفته‌اند طوبی از برای قوی قادری که باصبع ایقان خرق حجابات اوهام نمود و بانوار نیر ظهور فائز گشت

یا ایها الناظر الی الوجه اسماء اکثری را از بحر معانی منع نموده و بذکر اسم وصی و ولی و مرآت از مشرق آیات و مطلع بیّنات محروم داشته لعمر الله احدی قادر بر طیران در این هواء لطیف روحانی نبوده و نیست مگر بمحو آنچه شنیده انصاف معدوم شده عدل بنوحه مشغول نفوسی که با ما نبوده‌اند و از اول امر آگاه نه گفته آنچه را که هیچ ظالمی نگفته قد اخذوا الاوهام لأنفسهم ارباباً من دون الله الا انهم من الخاسرین بگو ای عباد نصح الله را بشنوید وقت را از دست مدهید سدره مبارکه باثمار لاتحصی مشهود و بحر بیان بامواج لاتحد موجود آفتاب حقیقت بانوار بدیعه و تجلیات محبوبه ظاهر و مشرق بچشم خود مشاهده نمائید نه بابصار مغلین و بگوش خود بشنوید نه باذان معرضین شاید باجنحه انقطاع در هواء معرفت الهی طیران نمائید و بآنچه الیوم از آن ممنوعید فائز گردید بمرقاة توکل قصد سماء عطاء الهی کنید و بسلم تفویض توجه نمائید انه يقول الحق و یهدیکم الی صراطه المستقیم من شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض انه هو المقدس القوی الغالب القدير انتهى له الحمد و الثناء و له العناية و العطاء در هر حین ظاهر شده آنچه ابصار عالم و عیون امم از آن روشن و منیر ولكن این فقره معلّق است بعدل و انصاف قوم اگر از ما عندهم به ما عند الله توجه نمایند و قصد عرصه عدل و انصاف کنند فائز میشوند بآنچه که منتها مطلب قاصدین و غایه رجاء مخلصین است فی الحقیقه طلسم غریبی ظاهر گشته نفوسی که الیوم از حق معرضند ممنوعند از تقرّب و محرومند از استماع کلمه حق این عبد فانی حق باقی شاهد و اهل عالم انصاف کل گواه که قریب چهل سنه میشود که بخدمت قائم بوده و از جمیع امور مطلع و آگاه مع ذلک نفسی از معرضین از این عبد سؤال ننموده که شاید از ذکر وقایع برشخی از بحر آگاهی فائز شود و خود را از ظلمت نفسانیّه و اوهام خناسیّه و بغضای مغلین و معرضین نجات دهد مثلاً هادی دولت‌آبادی ابداً از اول امر اطلاع نداشته و ندارد حق شاهد که آنچه گفته و میگوید من غیر اطلاع بوده و هست محض تقلید گفته و میگوید آنچه را که هیچ بی‌انصافی نگفته بمثل ارباب عمائم قبل ریاستی بدست آورده و از دست نمیدهد معجون قوی اوهام اخذش نموده و غرور او را از سلطان ظهور محروم داشته یا لیت که نزد عبد حاضر میشد و بعدل و انصاف میشنید آنچه را که نشنیده و بآن نرسیده این خادم در حق کل دعا مینماید و از حق جلّ جلاله میطلبد نفوس عالم یعنی احزاب مختلفه امم را از کوثر حقیقی و بحر عنایت محروم نفرماید انه قریب مجیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم

نفوس مذکوره در نامه بعد از عرض در ساحت امنع اقدس مخصوص هر یک نازل شد آنچه که حیات بخشد و زندگی تازه عطا نماید انه هو المنزل القديم

هذا ما نزل لأمة الله فاطمه عليها بهاء الله قوله تبارک و تعالی

هو المستوی علی عرش العطاء

یا فاطمه یا امتی اسمت نزد مظلوم مذکور و باین کلمات مبارکات که هر یک منبع فیض الهی و مطلع بیان ربّانیت ترا ذکر نمودیم ملکات عالم محرومند و اماء مقبلات فائز لله الحمد از رحیق بیان مقصود عالمیان نوشیدی و بافق اعلی توجه نمودی انه ظهر و اظهر ما اراد فضلاً من عنده و هو الفضال الکريم وصیت مینمائیم تو و سایر اماء را بآنچه سزاوار یوم الله است طوبی لأمة اقبلت و فازت و ویل لكلّ عالم مریب

هذا ما نزل لأمة الله خدیجه علیها بهاء الله

هو المستوی علی کرسی بیان

یا خدیجه علیک بهاء الله رب العرش و الثرى امروز آفتاب ظهور از افق سماء سجن مشرق و لائح و بحر فضل امام وجوه مواج و نار در سدره مبارکه بأعلى النداء ناطق ولكن عباد غافل و محجوب بظنون تربیت شده اند و باوهم مأنوسند طوبی از برای نفسی که حجبات اوهم را خرق نمود و بانوار یقین فائز گشت از حق جلّ جلاله بکمال عجز و ابتهاج بطلبید که شاید اماء ارض را محروم ننماید و عباد را از بحر معانی منع نفرماید اوست کریم و اوست رحیم لا اله الا هو الواحد العزیز العظیم
هذا ما نزل لضيآء علیه بهآء الله

هو الناطق امام الوجوه

یا ضیآء علیک بهآء الله مالک ملکوت الأسمآء ذکرت مذکور و اسمت حاضر قسم بآفتاب افق بیان جمیع آنچه مشاهده میشود معادله بکلمه‌ئی از کلمات الهی ننماید آفتاب فضلش عالم وجود را منور نموده و آسمان عنایتش بانجم رحمت و شفقت مزین گشته طوبی از برای نفسی که بمشاهده فائز گشت و بطراز ذکرش مزین نعیماً لک و لأیک و لأختک من لدی الله الفرد الواحد المهیمن القیوم
و هذا ما نزل لأمة الله ربیعہ علیها بهآء الله

هو السامع المجیب

یا امتی اذا سمعت ندائی و وجدت عرف بیانی قولی
الهی الهی لک الحمد بما ایدتنی علی الاقبال الیک و التوجّه الی افق ظهورک ای ربّ انا امة من امائک و ورقة من اوراق سدره عنایتک اسألك بالحبّل الذی اذا تحرّک تحرّکت الکائنات بأن تؤیّدنی علی ذکرک و ثنائک ثمّ اکتب لی من قلم فضلک ما کتبه لأوراقک و امائک اللّائی فزن بالطّواف حول کعبة لقاءک و شربن رحیق الوحی من ید عطائک ای ربّ ترانی مقبلة الیک و متمسّكة بحبلک اسألك بأن لا تخیّبنی من بدائع جودک و فضلک انک انت مالک الجود و سلطان الوجود لا اله الا انت مربّی الغیب و الشّهود
و هذا ما نزل لجناح محمّد صادق علیه بهآء الله

بسمی الذی به تضوّع عرف الرّحمن فی الامکان

یا ایّها المذکور لدی المظلوم اسمع النداء من الأفق الأبهی أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الخیر أنّه ینادی فی کلّ الأحيان لنجاة من فی الامکان ولكنّ القوم لا یسمعون ما ارتفع بالحقّ الا انّهم من الأخسرین فی کتابی المبین قد ذکرک من احبّتی ذکرناک بما یقی بدوام ملکوت الله ربّ العالمین اذا فزت بآیاتی ولّ وجهک شطر الله ربّک و ربّ آبائک الأوّلین و قل
الهی الهی اشهد انّ باسمک محت الأسمآء و بظهورک سقطت الأصنام و نکست الأعلام و اضطربت الأوهم و بعنایتک جرى کوثر الحیوان الذی جعلت منبعه قلمک الأعلى ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و راجیاً بدائع فضلک و آملاً ما قدرته لأصفيائک اسألك باقتدار کلمتک العلیا و اثمار سدره المنتهی بأن تجعلنی ناطقاً باسمک و ذاکراً ما ظهر من عندک ای ربّ انّ المسکین

اقبل الى بحر جودك و القاصد نير عطائك اسألك بأن تكتب لى اجر الذين فازت اعمالهم بالقبول و حضروا امام وجهك فى
سجنتك الأعظم أنك انت مولى العالم و مربى الأمم لا اله الا انت المقتدر العليم الحكيم
و هذا ما نزل لربابه ضلع المذكور عليها بهاء الله مالك يوم النشور

بنام مقصود يكتا

يا امة الله عليك بهائى لله الحمد فائز شدى بآنچه كه در كتب الهى مذكور و مسطور حقّ جلّ جلاله جميع احزاب عالم و
اشياء كلّها را باين ظهور اعظم بشارت داده و كل را از براى اين يوم مبارك خلق فرموده ولكن شبهات جهلا و اشارات علما و
سطوت امرا كل را از بحر بيان مولى الورى منع نموده كل بخود مشغول و از او غافل الا من شاء ربك زخارف دنيا اهل ناسوت
انشاء را محروم داشته چه بسيار از رجال كه از فرات رحمت محرومند و از تقرب بحقّ جلّ جلاله ممنوع اشكرى ربك انه
وفّقك و ايدك و ذكرك فى سجنه العظيم لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم
و هذا ما نزل لجناب على اكبر عليه بهاء الله

بسمى العظيم

يا على قبل اكبر متوهّمين بمثابه حزب قبل بظنون متمسّكند و از بحر علم الهى غافل و محجوب اقوال قبل بميان آمده و سبل
اوهام ظاهر گشته از ضغيه و بغضاي آن حزب ظاهر شد آنچه كه ملائكه مقرّبين و مشارق ظهور ربّ العالمين بنوحه و ندبه
مشغول گشتند و حال هم معرضين بيان بمثابه آن قوم بل اخسر مشاهده ميشوند عمل نموده اند آنچه را كه هيچ ظالمى عمل
نموده و در اطفاء نور الهى و اخماد نار محبت ربّانى بسعى تمام و جهد كامل مشغولند سبحان الله غفلت بمقامى رسیده كه نور
آفتاب حقيقت را انكار مينمايند و امواج بحر بيان را ستر ميكند بمثابه سحاب حائل گشته اند و عباد را از تجليات نير برهان
منع کرده اند كذلك سؤلت لهم انفسهم از حقّ جلّ جلاله ميطلبيم بصر عطا فرمايد و سمع بخشد شايد غافلين آگاه شوند و
بشطر الله توجه نمايند أنك خذ كتابى باسمى و قوتى انه يقربك الى ملكوتى و يحفظك من شبهات المريين و اشارات
التّاعقين نسأل الله ان يؤيدك على الاستقامة و يكتب لك خير الدّنيا و الآخرة انه هو المقتدر القدير بهاء من لدنا عليك و
على ضلعك التى آمنت بالله ربّ العالمين يا خديجه بحبل عنايت متمسّك باش و بافق فضلش ناظر از حقّ ميطلبيم اماء خود را
بطراز عفت و امانت و صدق و صفا مزين فرمايد انه هو الفيّاض الكريم اماء الله را در اين حين ذكر مينمائيم و بعنايت و
شفقت و توجه حقّ جلّ جلاله بشارت ميدهيم و از براى كل تأييد ميطلبيم بر اعمالى كه سبب ارتفاع كلمه الهى است انه
يقول الحقّ و يأمر عباده و امائه بما ينفعهم فى كلّ عالم من عوالمه انه هو الغفور الرحيم انتهى

الحمد لله هر يك از اوليا و اوراق فائز شد ببحر بيان و نور ظهور اين خادم فانى از حقّ ميطلبد كل را مؤيد فرمايد بر
اخذ لآلى بيان كه از عمّان فضلش ظاهر شده اگرچه ظاهر بوده و هست ولكن رسيدن بآن بى تأييدات و عنايات حقّ ممكن
نه انه يؤيد من يشاء كما ايدهم على الاقبال و ذكرهم بذكر لا تعادله اذكار الأمم انه وليّ المحسنين و مقصود العارفين

اذن حضور طلب نموده اند بعد از عرض امام وجه اين كلمه عليا از فم مشيت ظاهر قوله تبارك و تعالى يا ايّها النّاظر الى
الوجه عالم را حبّ مال و جاه از فيوضات يوم مآل محروم نموده بشأنى كه مصلح عالم را مفسد دانسته اند و بحر عدل را ظلم
انگاشته اند بكمال جدّ و جهد بمنع عباد از ساحت حضور مشغولند اهل اعتساف حايل گشته اند از حقّ ميطلبيم انصاف عطا
فرمايد بارى اگر حكمت اقتضا نمايد توجه نمايند ولكن توجهى كه تتوجه به الموجودات الى الله مالك ملكوت الآيات اشكر

رَبِّكَ بهذا الفضل الأعظم الَّذِي ظهر من نبأه العظيم انتهى الحمد لله تَبَرَّ اذن از افق سماء عطا اشراق نمود اشراقی که ظلمت حزن را بسرور تبدیل فرمود حسب الأمر اگر نفسی هم و یا نفسین توجّه نمایند بآسی نیست یا حییبی لازال حقّ جلّ جلاله اولیای خود را دوست داشته و دارد و عنایتش بمثابه آفتاب مشهود ولكن باسباب اخرى ممنوع گشته اند اوّل سطوت امرای ثانی ضوئاً علماً و ثالث کلمه مبارکه که از فم مشیت استماع شده قوله تبارک و تعالی ارض سجن ظاهرش ساکن و باطنش متحرّک انتهى العلم عند الله ربنا و ربّ العرش العظيم

اینکه ذکر یکی از اعمام را فرمودند که قبل از فوز بایمان صعود نموده بعد از عرض در موقف اعلی این کلمه علیا نازل قوله تبارک و تعالی نَسألُ الله ان يغفره بجوده و کرمه و ينزل عليه رحمةً من عنده و نوراً من لدنه انه هو اكرم الأكرمين و ارحم الراحمين

یا محمد علیک بهاء الله الفرد الأحد حمد کن مقصود عالمیان را که ترا تأیید نمود بر اقبال و ذکر الله یؤید من یشاء بجوده و کرمه و هو القویّ القدير و اجابت فرمود آنچه را اراده نمودی انّ الأمر فی قبضته يعطى و يمنع و هو الأمر الآخذ العليم الحکیم انتهى بحر غفران و عنایت حقّ جلّ جلاله امام وجوه کل موجود و لكن ناس نسناس این فضل اکبر را باوهامات انفس خود انکار نموده اند این ایام غافلگی که جمیع اشیاء بر غفلت و نادانیش گواهند ذکر نموده آنچه را که هر حرفی از آن شاهد بر جهل اوست ایکاش معرضین از اصل امر آگاه میشدند الی حین نمیدانند آنچه نزد نقطه اولی روح ما سواه فداه رفته از که بوده باری حقّ از دوش بمثابه آفتاب مشهود و واضح ولكن کوران و بی بصران از مشاهده محرومند درهم فی خوضهم یلعبون انا لله و انا الیه راجعون

اینکه فوز و فلاح خاتمه را طلب نموده اند بعد از عرض در ذروه علیا لسان عظمت باین آیات محکمات ناطق قوله تبارک و تعالی یا ایّها الشّارب رحيقی ندایت را شنیدیم و عرض العبد الحاضر ما ناجیت به الله ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الأولى الذی اتی من افق الاقتدار بسلطان مبین طوبی للسانک بما نطق بالحقّ نسأله تعالی ان یوقّک علی ما تنجذب به افئدة المقبلین و یرفعک بین العباد باسمه انه هو المقتدر القدير قل

الهی الهی لک الحمد بما جعلتني مقبلاً الیک و مقراً بوحدانیتک و معترفاً بما انزلته فی کتابک ای ربّ ترانی منجذباً بآیاتک و متمسکاً بحبلک و راجياً الورود فی لجة بحر احديتک و القيام لدى باب عظمتک و الحضور امام وجهک اسألك یا موجد العالم و محیی الأمم بالاسم الأعظم بأن تقدّر لی ما یقرّنی و یحفظنی و ینصرنی و یكون نوراً لی فی کلّ عالم من عوالمک ثمّ قدر لی یا الهه الأسماء و فاطر السّماء خیر الآخرة و الأولى انک انت الله لا اله الا انت لم تزل کنت مقتدرّاً بارادتک و مهیماً بمشیتک تفعل ما تشاء و فی قبضتک زمام الأشیاء لا اله الا انت السّامع المجیب ای ربّ قدر لی و لمن معی و لمن تمسک بحبل عطائک و تشبّث بذیل رحمتک ما قدرته لأصفیائک و امنائک انک انت المقتدر القدير و بالاجابة جدير انتهى

لله الحمد امواج بحر عطا متتابعاً مترادفاً ظاهر و مشهود هنیئاً لجناحک و مریئاً لحضرتک یسأل الخادم ربّه بأن يجعلک قائماً علی خدمته و ناطقاً بذكره بین عباده انه هو المقتدر القدير دوستان آن ارض را از قبل این خادم تکبیر برسانید از برای هر یک از حقّ جلّ جلاله استقامت میطلبم چه که غافلین و ناعقین و معتدین در کمین بوده و هستند اسأله تعالی بأن یحفظهم و یقدّر لهم ما یقرّبهم و یوقّهم علی الاستقامة الکبری انه هو المؤید الحکیم البهاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی من معکم و علی کلّ ثابت راسخ قائم ناطق مستقیم الحمد لرّبنا العزیز الحکیم

خادم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

سرور معظم مکرم حضرت طیب الهی علیه بهاء الله الاهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمد مقدس از بیان و عرفان محبوبی را لایق و سزااست که عنایتش جمیع عالم را احاطه نموده و رحمتش جمیع امم را سبقت گرفته اوست یکتا و اوست بینا و توانا لم یزل مقتدر بوده و لا یزال خواهد بود و شمس عنایتش بشأنی از افق فضل اشراق نموده که حکم سیف را از میان برداشت و نصرت امر را بحکمت و بیان مخصوص فرمود تعالی فضله تعالی تعالی کرمه چه نیکوست حال نفوسیکه از این کأس آشامیدند و بما اراده الله عامل گشتند قلم اعلی باعلی التداء جمیع عالم را بمحبت و وداد امر نموده و کل را از آنچه سبب فصل و اختلاف و کدورت و امثال آنست نهی بلیغ فرموده لیظهر فضله و جوده و کرمه و احسانه

سبحانک یا من باسمک نطقت السدرة فی اعلى الطور و اشرقت شمس علمک من افق الظهور بان تؤید اولیائک و اصفیائک علی ما نطق به القلم الاعلى ثم علمهم یا الهی ما اردته فی ایامک من اظهار امرک لئلا یظهر من الخلق ما یرتفع به ضجیع عبادک و صریخ خلقک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک اسرار ما کان و ما یکون و اصلی و اسلم علی اولیائک الذین نبذوا الظنون و الاوهام باسمک و قاموا علی خدمة امرک و فازوا برحیق الرضاء من ید عطائک ای رب ایدهم فیکل الاحوال علی ما تحب و ترضی انک انت مولی الآخرة و الاولی لا اله الا انت المهیمن القیوم

و بعد قد فاز الخادم الفانی باثر مدادکم و اجتذبه علی شأن قرئه مره بعد مره فلما عرفت ما فیه من ابکار عرفانکم و ما ظهر من خضوعکم و خشوعکم و فنائکم لله ربنا و ربکم قصدت المنظر الاعلى الی ان حضرت تلقاء الوجه و عرضت ما فیه قال و قوله الاحلی

انشاء الله بعنایت الهی فائز باشید و بما یهدب به اخلاق العباد متوجه و ناطق یا طیب ناس غافلند و مربی لازم دارند و بمعلم محتاجند باید بعنایات اطباء الهی و حکمای عصر امراض خود را بیابند و در صدد معالجه برآیند جهد نمائید که شاید ناس غافل ثمره اعمال حسنه و اخلاق مرضیه را ادراک نمایند اگر باینمقام فائز شوند هر یک خو را مصلح و مهذب و موصل غافلین و تارکین مشاهده نماید قلم مظلوم در اکثر احیان بمحبت و شفقت و اتحاد امر فرموده و نصرت مذکوره در الواح را بتصریح تمام ذکر نموده مع ذلک ملاحظه میشود بعضی فساد را اصلاح دانسته اند و از نصرت شمرده اند لا فوالذی خلق العالم بکلمه من عنده نصرت امر الله بحکمت و بیان بوده و آنها بکمال روح و ریحان معلق کشته از حق میطلبیم جمع را مؤید فرماید بآنچه الیوم سزاوار است

بگو ای عباد از برای عمار عالم از عدم بعرضه وجود آمده‌اید فساد و جدال شأن انسان نبوده و نیست الیوم اگر نفسی سبب حزن نفسی شود من ای ملّة کان لدی المظلوم محبوب نبوده یشهد بذلک لسان ظاهری و لسان باطنی و عن ورآئهما کلّ عارف بصیر و کلّ عالم سمیع اصل مذهب که از سماء امر الهی نازل شده مقصود اتحاد و اتّفاق خلق بوده یا طیب حال ملاحظه کن که این گوهر پاک چگونه بغبار اوهام آلوده گشته و از ظلم نادانان بمقامی رسیده که سبب و علّت بغضا ما بین عباد الله شده اینست زلال کوثر بیان که از ملکوت علم الهی جاری گشته طوبی از برای نفسیکه تقرّب جست و باسم حق از او نوشید امید چنانست که اهل بها بما اراده الله فائز شوند و مطالع الفت و اتحاد گردند که شاید بعنایت الهی و فیوضات رحمانی سبب اصلاح عالم و تعمیر آن گردند دوستان آن ارض را از قبل این غریب تکبیر و سلام برسان و بگو انشاء الله بکمال حکمت بذکر حق مشغول باشید بشأنیکه اذکار شما در قلوب تأثیر نماید و وصیت میکنیم شما را برأفت و رحمت و حلم و امانت و صدق که شاید عالم تیره بعنایت سراجهای اخلاق مرضیه و اعمال طیبیه روشن و منیر گردد اینست معنی نصرت که در کتاب نازل شده اگر از نفسی الیوم عملی ظاهر شود که سبب ابتلا و ضرّ نفسی گردد فی الحقیقه آنعمل بمظلوم راجعست اتّقوا یا احبّائی عن کلّ ما تکرهه العقول کذلک ینصحکم قلمی و یوصیکم لسانی الصّادق الامین انتم امام عینی نذکرکم و تتکلّم معکم و نبشّركم بما قدّر للمخلصین فی ملکوت الله ربّ العالمین انتهی الحمد لله عنایت و مرحمت بشأنیست که بذکر و تفصیل اینفانی محتاج نه هم تو برخوان باقی این گفتگو لله الحمد فیکلّ الاحوال انه لهو الغنی المتعال

دستخطّ عالی که تاریخ آن ۲۰ ذالحجّه بود این خادم فانی بزیارت آن فائز مایه بهجت و سرور لا یحصی گشت تأخیر جواب از مثل این عبد معلوم و واضحست که از کثرت اشغال بوده و خواهد بود چه که از جمیع جهات معلوم و اینبعد وحده باید تدارک کل نماید از حق جلّ جلاله سائل و آملم که اینفانی را از قطره‌های بحر باقی بیاشاماند و بر این امر خطیر مؤید فرماید بکرات اینبعد متفکّر که چگونه میتوانم از عهده آنچه لازمست برآیم باز ملاحظه میشود که حق تعالی جلّ جلاله و عظمت سلطنته تأیید میفرماید و همچنین نظر باطمینانیکه اینبعد از آنحضرت داشته و دارد اگر در جواب تأخیر رود خود را مسئول نمیداند انشاء الله فضل بدیعی ظاهر شود و اینبعد را بما اراد المقصود بدارد

و اینکه در باره آقا عبد الحسین ابن جناب علی پاشا خان مرقوم فرموده بودید در این ارض ذکری از او نبود تا آنکه از ارض طا نوشته بودند که خان بسیار محزون و مهموم است از جهت اینکه ابن ایشان همراه جناب صبری افندی علیه بهاء الله رفته و مقصود آن بود که بساحت اقدس فائز گردد و حال اگر اذن باو عنایت نشود این سبب حزن لا نهاییه از برای خان شود لذا از مشرق فضل شمس اذن مشرق اصل این بوده که اذن عنایت شد لاجل فرح قلب سرکار خان و حال هم آنچه واقع شد مقبولست و احدی نسبت بآنحضرت بکلمهئی نطق ننمود از اینجهات مطمئن باشند من فاز بعنایة الله انه لا یذکر الا بالخیر و هر که از اینمقام تجاوز نماید معلوم میشود از اهل غفلت است

و اینکه در باره اکراد و عبیدالله ثانی مرقوم فرموده بودید خدا شاهد و گوا هست که این از اعمال عباد است ظلم که از حدّ اعتدال تجاوز نمود ثمره آن اینست که دیده و شنیده شد دو نفس مظلوم را که بشهادت کل بخدمت عباد الله قیام نمودند از برای زخارف معدوده و دراهم فانیه چه کردند الا لعنة الله علی القوم الظّالمین آنچه بر ما میرسد از اعمال ماست چه مقدار نفوس از میان رفت و چه مقدار ضرر بدولت و ملت واقع و چه مقدار از ارض که قاعاً صفتاً مشاهده میشود باری اعوذ بالرحمن من شرّ النفس و الهوی

و اینکه در باره حرکت و توجّه آنحضرت مع اهل مرقوم داشتند عرض شد فرمودند حال مصلحت نبوده و نیست عنده حکمة کلّشی فی کتاب مبین این ارض هم نظر بیعضی از امور یوماً فیوماً در تنزل مشاهده میشود شما در نظرد و آنچه

مصلحت است البته ذکر شده و میشود کبر من قبلی علی وجهها و بشرها بذکری انشاء الله عنايت مخصوصه الهیه در باره ایشان بوده و خواهد بود اجر هیچ عاملی ضایع نشده و نخواهد شد ان ربک لهو الفضال الغفور الکریم انتهى

و اینکه در باره جناب سعید علیه بهاء الله مرقوم داشتید عرض شد فرمودند یا سعید قد ذکر ذکرک لدى المظلوم ذکرناک بهذا الذکر نسئله تعالی بان یرزقک حسن المآب و یقدر لک ما یقرّبک الیه و یکتب لک ما ینفعک فی الدنیا و الآخرة انه لمولی البریه و مالک الاحدیة لا اله الا هو المقنن العظیم الحکیم

و اینکه در باره حبیب روحانی جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله مرقوم فرموده بودید انشاء الله بعنايت حق فائز بوده و هستند و در جمیع احوال بافق اعلی ناظر باشند ذکرشان عرض شد و اظهار عنايت از مطلع فضل ظاهر و همچنین بسایر دوستان که در کتاب آنحضرت بود در حین تحریر اینورقه اینفانی بحضور احضار شد فرمودند بنویس بطیب علیه بهائی یا طیب کبر من قبلی علی وجوه احبائی و سلم علیهم بامری و بشرهم بارادتی و عنایتی و اقبالی و وصّ الکّل باذنی بالحکمة و بالحکمة و بالحکمة لئلا یتظہر من احد ما تتکدّر به بعوضه فکیف الانسان تعالی الرحمن الذی علّمنا ما اراد و هدانا الی سوی الصراط

عرض دیگر آنکه خدمت دوستان و آقایان که از زلال ریح عرفان نوشیده‌اند و بافق اعلی ناظرند تکبیر اینعبد که مقامش محدود است بمقام اینعبد منوط بعنايت و مرحمت آنحضرتست اینعبد امیدوار است که از فضل محبوب جمیع بما یحبّ و یرضی موفّق شوند

و اینکه در دستخط آخر مرقوم فرموده بودید که جناب ملا محمدعلی دهجی علیه بهاء الله از سمت کرمانشاه عازم هستند سبب بهجت و فرح شد انشاء الله صحیح و سالم بوطن وارد شوند

در یومی از ایام اینعبد فانی در ساحت اقدس فائز ذکر ابن آنحضرت جلال الدین علیه بهاء الله معروض شد بسیار اظهار عنايت فرمودند اینعبد در این حین بخاطر آمد انشاء الله در ظلّ سدره فضل ساکن باشند و از ریح مختوم محبوب بیاشامند و از حق جلّ جلاله سائل و آلمم که جناب اخوی که از فراقشان محزونند بایشان برسند و آن حزن بکمال سرور مبدّل گردد انه معجب کریم

عرض دیگر آنکه عریضه جناب محمدامین بیک رسید و در ساحت امع اقدس معروض گشت هذا ما نطق به ملکوت البیان یا محمد قبل امین قد حضر کتابک و قرئه العبد الحاضر لدى المظلوم و اجنباک بما تقرّر به العیون قل

سیحانک یا من باسمک هاج عرف البیان فی الامکان و ماج بحر العرفان بان تؤیّدنی علی ما امرتني به فی کتابک و توقّنی علی ذکرک و ثنائک بین عبادک ای ربّ ترانی متمسّکاً بحبل فضلک و متشبّثاً بذیل عنایتک اسئلك بالاسم الذی به سرت نسّمات الکرم علی العالم و فاحت نفحة قمیص الظهور بین الامم بان تجعلنی فیکلّ الاحوال ناطقاً بذکرک و ناظراً الی شطر فضلک و عاملاً بما امرتني به من مطلع وحیک ای ربّ انا المسکین الذی اراد جودک و الطافک و الفقیر الذی سرع الی بحر غنائک اسئلك بان تکتب لی ما کتبه لاصفیائک الذین اقبلوا الیک و اعرضوا عمّا دونک انک انت المقنن الذی لا تعجزک شئون العالم و لا تمنعک اشارات کلّ غافل مریب لا اله الا انت الغنی الغالب المقنن القدر انتهى

انشاء الله موفّق شوند بقرائت این مناجات و راضی باشند بما اراده الله له انه لهو الغفور الکریم

و همچنین ذکر صلوتیکه جناب میرزا محمد نوشته بودند دیده شد و بساحت اقدس فائز این جواب از مطلع عنايت ظاهر یا محمد قد رأینا ما ارسلته لدى المظلوم نسل الله تعالی بان یعرفک ما ینفعک و یعلّمک ما یهدیک الی صراطه المستقیم سدره الحکمة و اصلها و فرعها و غصنها عرفان الله جلّ جلاله و عظم شأنه و کبر کبریّاته و انه لا یعرف بدونه و لا یوصف بما عند الناس فاعلم بانّ کلّ الذاکار و الاوصاف و العرفان یرجع الی سفرائه و ینتهی الی اولیّائه الذین ارسلهم الی عبادہ و خلقه طوبی لمن عرف هذا المقام الاعلی و فاز بما اراده الله مالک الاسماء و فاطر السماء انشاء الله باید جهد نمائید تا بحکمتی فائز

شوید که آنجناب و سایر خلق ظاهراً و باطناً از او منتفع شوند و نصیب برند حکمت اهل ایران که بعضی از علمای اعلام علی قولهم بآن ناطقند محض حرف بوده و هست قد بدئت من اللفظ و ختمت الیه یشهد کلّ عارف بما شهد المظلوم فی هذا السّجن المتین انشاء الله بعنایت عالم حقیقی از دریای علم الهی بیاشامی و از آفتاب حقیقت منیر و روشن باشی بعضی از حکمای ایران بعض کلمات حکمای قبل را از اینمظلوم سؤال نموده‌اند و شخص سائل در خدمت حکیم سبزواری تحصیل نموده اینمظلوم در اوائل بجواب اینگونه سؤالات مشغول میشد باری در جواب سؤالشان از بسیطه الحقیقه ذکر شد آنچه که هر ذی بصر و ذی سمعی مشاهده و استماع نماید او را بافق هدایت دلالت کند مع ذلک از شخص سائل اثری ظاهر نه فاسئل الله الذی لا اله الا هو بان یوفّق کلّ علی ما یحبّ و یرضی أنّه مالک العرش و الثّری و سلطان الآخرة و الاولى جمیع ناس از رحیق انصاف گذشته‌اند و بصدید اعتساف مشغولند عالم را جاهل و جاهل را عالم دانسته‌اند و در بیدای غفلت و جهالت هائم و بما تأمرهم اهوائهم عامل الا من شاء الله مالک الوری و السلام علی من اتّبع الهدی انتهى

حسب الامر آنکه از اینگونه اشخاص مطمئن نشوید چه که مقصودشان حرفیست که گفته شود چنانچه معلوم و واضع و مبرهن شد آنچه ذکر شد جواب داده میشود ولكن ارض جزر قابل انبات نه یشهد بذلك کلّ عالم بصیر انتهى

عرض دیگر آنکه عریضه حکما را که ارسال داشته بودند عرایض ایشان بعضی از قبل و قبل قبل رسید و جواب از ساحت اقدس حیّاً و میناً ارسال شد و همچنین در این ایام از ارض هم تفضیلی از ایشان و اقبالشان معروض داشته‌اند جواب ارسال شد جمعی از ابناء خلیل و ملاّ کلیم اصنام اوهام را شکستند و بافق یقین توجّه نمودند انشاء الله حق جلّ جلاله کل را هدایت فرماید تا این ضعیفکه بر دین اسلام عارض شده بقوّت و غلبه مبدّل گردد أنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا اله الا هو العزیز الحمید

و اینکه در باره جناب محمد از اهل کابل مرقوم داشتید لدی العرش عرض شد و این کلمات عالیات در جواب صادر یا محمد اینمظلوم جمیع اهل عالم را بمالک قدم دعوت نمود و بآنچه سبب و علّت آسایش خلق است هدایت فرمود و لكن ناس غافل باوهام و ظنون تشبّث نموده‌اند و از حقّ مبین اعراض کرده‌اند و هم را بجای یقین اخذ نموده‌اند و صنم را صمد دانسته‌اند و بآن سجده کرده‌اند اینست شأن خلق قسم بافتاب افق سماء بیان اینمظلوم جز خیر محض اراده نداشته و جز امر بمعروف و ما یظهر به شأن الانسان تکلم نموده وارد آوردند بر او آنچه بر احدی وارد نیامد قد سمعنا فی سبیل الله صلیل سیوف الاعداء و صهییل خیول الاشقیاء و صبرنا بفضلہ و عنایتہ و نسله فی کلّ الاحوال بان یؤیّد العباد علی ما اراد و یوفّقهم علی ما یحبّ و یرضی أنّه مولی الوری و مالک الآخرة و الاولى انشاء الله آنجناب بیصر حدید و قلب منیر و صدر منشراح در امر الله نظر نمایند و تفکر کنند شاید بلغالی بحر معانی فائز گردند انا سمعنا ذکرک ذکرناک بهذا الذکر الذی به فُتح باب العرفان علی من فی الامکان تعالی الرحمن الذی ظهر بمظهر امره المبرم الحکیم سوف تفتنی الدّنیاء و ما فیها من الرّخارف و النّفوس و العلوم و الفنون و یرقی الامر لمن شهد بذاته لذاته قبل خلق الاشیاء أنّه لا اله الا هو العزیز العلیم و للکلّ ان یتمسّکوا بالحکمة و یعاشروا مع العباد بالروح و الرّیحان و یرفّقهم بالحکمة ما هو المستور عن انظر الغافلین الحمد لله ربّ العالمین انتهى اینکلمات عالیات مخصوص جناب سیّد محمد از اهل کابل مرقوم شد و لكن فرمودند امثال این نفوس بسیار مشکل است بملکوت ایقان صعود نمایند و لله تکلم کنند و الی الله توجّه نمایند بسیار از این نفوس ذکرشان در مراسلات احبّای الهی بوده و الواح متعدّده مخصوص هر یک نازل و بعد بهیچوجه خبری از آن نفوس اصفا نشد از حق جلّ و عزّ بطلید تا ناس را مؤیّد فرماید بر آنچه رضای او در اوست اقلاًّ اینقدر ادراک نمایند که فساد و نزاع و جدال شأن حق و اولیای او نبوده و نیست انسان باید در صدد اصلاح برآید أنّه بمنزلة البصر بین البشر کذلک ذکر من قبل و فی هذا الحین انتهى

عرض دیگر حضرت غصنین اعظمین اکبرین امنعین اقدسین روحی و ذاتی و کینونتی لتراب اقدام عزّهما الفداء بابدع
ذکر و ابھی تکبیر آنحضرت را ذاکر و همچنین جمیع طائفان و عاکفان عرض خلوص و تکبیر لا نهاییه معروض میدارند البهّاء
علی حضرتکم و علی من معکم و اهلکم و علی کلّ من عمل بالمعروف و اتّبع ما أمر به فی کتاب اللّٰه ربّ العالمین

خادم

۳ ربیع ۲ سنه ۱۲۹۸

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

ناصره

حبيب فؤاد جناب آقا علي اكبر عليه سلام الله ملاحظه فرمايند

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمد مقدّس از حدود حضرت محمودیرا لایق و سزااست که باسمش مقام محمود ظاهر و بمقامش مقام و رفعا مقاماً علیاً باهر اوست قائممقام حق جلّ جلاله ما بین خلق اوست ختم رُسل و شاه سُبل باو حجاز منور و مجاز بحقیقت مبدل بطحا بآب معارف فائز و یثرب بضیاء آفتاب ظهور مزین علیه و علی آله و اصحابه صلواة الله و سلامه و فضله و الطافه و رحمته و احسانه و بعد نامه آنحبيب فؤاد رسید فرح لا نهایه دست داد از صحت شما روح راحت یافت و از مولود شما قلب بشارت لله الحمد نعمت و رحمت فضل و عطا در صباح و مسا بر دوستانش مبذول فرموده و میفرماید السن عالم و اقلام امم از ذکر اینمقام عاجز و قاصر بعد از عرض امام وجه مولی لسان شفقت باینکلمه مبارکه ناطق یا علی اکبر نعمت لا تحصی و عزّت لا تفنی مخصوص اولیای حق بوده و هست قسم بآفتاب افق بیان مخصوص انبیا و احبای ایشان اسما و صفات الهی در عالم ظاهر و باهر العزة لله و لرسوله و للمؤمنین عزّت همشأن میطلبید جمیع صفات طالب محل و عاشق مقامند و مقام و محل اولیا و اصفیای الهی بوده و هستند آنک اذا سمعت ندائی و شريت رحيق بياني قم ثم ولّ وجهك الى القبلة و قل

الهي الهی لك الحمد بما هديتني الى صراطك المستقيم و علمتني عرفانك و الاقبال اليك و عرفتني توحيد ذاتك و تقدیس نفسک اسئلک بمشارك امرک و مطالع فضلک و مهبط علمک و حکمتک بان تبارک لی ما اعطيتني بجدوک و عطائك و قدر لی و لامّها و لها خير الآخرة و الاولى آنک انت مولی الوری و آنک انت السامع المجیب و اما الورقه سمّیها ظهوریه انتهى

الحمد لله آنحبيب فؤاد مورد عنایت و الطاف واقع اینفانی از حقّ باقی میطلبید برکت و نعمت از سماء عطا عطا فرماید اوست معطی و اوست کریم ورقه اهل علیها سلام الله را سلام میرسانم و از برای او توفیق طلب مینمایم السلام و الثناء علیکم و علی من معکم و علی عباد الله الصالحین

خادم

فی ۲۵ شهر ربیع ۱ سنه ۱۳۰۵

قدری هم نبات عنایت شد این شیرینی شما امّا شیرینی ما با شماست این طلب ما از حق میطلبم شما را تأیید فرماید تا وقتی از اوقات عالم ادا فرمائید

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

۹۱

آقای معظم حضرت افنان جناب الف و حاء علیه من کلّ بهآء ابهاء ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

حمد مقدّس از ذکر اهل انشا و ملکوت اسما ساحت امنع اقدس حضرت مقصودیرا لایق و سزااست که در بحبوحهٔ بأسا و ضراً قلم اعلی متحرّک و ندا مرتفع و اراده متوجّه و لسان عظمت در ملکوت بیان ناطق جلّت عظمته و علت سلطنته و اشرفت آیاته و ظهرت بیناته و احاطت آثاره و لاحت انواره طوبی لمن انقطع عن العالم متمسّکاً بالاسم الاعظم الّذی به ناح الامم الا من شاء الله مالک القدم و ویل للذین غفلوا و اعرضوا و اعترضوا الی ان قاموا علی تضییع الامر و قالوا مثل ما قاله الفرعون انا ربکم الاعلی

سبحانک یا من فی قبضتک زمام الامور اسئلک بظهورک و بروزک و قدرتک و اقتدارک بان تعرّف الذین ضلّوا و اضلّوا عبادک و قدّر لهم ما یقودهم الی شاطی بحر بیانک لئلاّ یتجاوزوا عن حدودهم و مقاماتهم و شئونهم ای ربّ انت تعلم ما فی انفسهم لو تشاء طهرهم عن رجس اقوالهم و ما نطقت به السنتهم یا الهی و سیّدی تری غفلتهم و اعراضهم و اعتراضهم و تسمع ما یتکلّمون باهوائهم قد منعتهم اقوالهم عن الاقبال الیک و اعمالهم عن التوجّه الی انوار وجهک ای ربّ ایدهم علی الرجوع الیک انک انت التّوّاب الغفّار العزیز الکریم ای ربّ هذه ایّام فیها ماج بحر عنایتک و حاج عرف فضلک اسئلک بان تکتب لافنانک من قلمک الاعلی ما ینبغی لجودک و الطافک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ الغالب المقتدر القدير

روحی لخدمتکم الفداء و لقیامکم الفداء دو دستخطّ آنحضرت که اوّل بتاریخ ۲۹ ربیع الثانی مزین و ثانی ۱۹ جمادی الاولی عالم بعد و فراق را بنور وصال منور نمود چه که نامه بمثنایه مرءاتست حاکی از مرسل مخصوص اگر مزین باشد بذکر محبوب عالم او مطلع حیاتست از برای آدم این خادم فانی از حقّ جلّ اجلاله میطلبید که نعمت وصال و لقا را مبدول فرماید و عنایت نماید چه که این نعمتی است اسبغ و اسبق از نعمتهای عالم و مائدهای منزله جمیع کتب الهی مبشّر اینمقام طوبی للفائزین اینمقام در حضور و غیاب هر دو حاصل میشود چه که فضل محیط است و رحمت مسبوق چه بسیار از عباد که تلقاء وجه فائز شدند و قلم اعلی تصدیق نفرمود و امضا نمود و چه مقدار که بر حسب ظاهر فائز نشدند و قلم اعلی گواهی داد بر توجّه و اقبال و حضور و اصغا و لقا و وصال جلّت عنایت و عظمت الطافه و بعضی بهر دو فائز هذا من فضل لا یعادل شئ فی العالم قد شهد بذلک مالک القدم و مولی الامم بعد از قرائت دستخطّ آنحضرت و اطلاع قصد ذروه علیا نموده بعد از درک حضور و اذن تمام آن تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله تبارک و تعالی

هو السّامع المجيب

يا ايّها المقبل الى افقى و المذكور فى ساحتى و المسطور فى كتابى من قلم ارادتى و الطّائر فى هواء حبّى ان استمع ندائى و شهادتى أنّه لا اله الا هو لم يزل كان مقدّساً عمّا نطقته به السن الكائنات و منزّهاً عن كلّ ما تفوّهت به الممكّنات أنّه لهو الذى ما منعه حوادث الايام و ما حجّبه اشارات الانام قد اتى بجنود الوحي و الالهام و اظهر ما كان مكنوناً فى كنائز علمه و مخزوناً فى خزائن قدرته اذاً قام العباد و من فى البلاد على الاعراض و الاعتراض على شأن انكروا كتب الله و صحفه و ما نزل من قبل على انبيائه و رسله قل يا اهل الارض انصفوا بالله ان تنكروا هذا الامر الاعظم و هذا التّبّ العظيم باى برهان يثبت ما عندكم هل تنكرون الذى به نصبت راية التّوحيد على قلب العالم و علّم الذّكر بين الامم اتّقوا الله و لا تكونوا من الجاهلين

احم عليك بهائى و عنايتى امر بسيار عظيم و عباد بسيار غافل لم يزل از قلم اعلى عظمت اين امر جارى و نازل اينست آن چيزيكه لا زال مستور بوده انبيا و مرسلين بتلويح و تصريح ذكر نموده اند و لقائش را از حق سائل و آمل طوبى از براى نفوسيكه اين يوم مبارك را ادراك نمودند و از فيوضات آن كه عرفان مشرق وحى و مطلع آياتست نصيب بردند سبحان الله احزاب مختلفه كل بذكر حق مشغول و منتظر ظهور مع ذلك محجوب و غافل الا من شاء الله اولياى حق را از قبل اينمظلوم تكبير برسان بگو امروز عرف قميص رحمن متضوّع و رايحه منتنه از افئدة مشرّكه منتشر بحبل استقامت كبرى تمسّك نمائيد و بذيل فضل تشبّث اگر حكمت مقتضى بذكر و بيان نفوس غافله را بصراط مستقيم دعوت نمائيد طوبى از براى نفسيكه بر خدمت امر قيام نمايد و ضعفا را از مكر و حيله اشقيا حفظ كند از حق ميطلبم اوليائش را موقّق فرمايد بر استقامت بشأنيكه عالم و عالميانرا معدوم شمرند و خود را فارغ و آزاد مشاهده نمايند اگر حق جلّ جلاله آنچه را ستر نموده اقلّ از خردل كشف نمايد كل از ما عندهم منقطع و بما عند الله تمسّك نمايند امروز روزيست كه آنچه در قلوب مستور ظاهر و آشكار شود ان اذكر ما انزله الرحمن فى الفرقان قوله تبارك و تعالى يا بنىّ انّها ان تك مثقال حبة من خردل فتكن فى صخرة او فى السموات او فى الارض يأت بها الله و اينمقام عدل است كه حق جلّ جلاله ذكر فرموده بگو اى دوستان جهد نمائيد كه شايد فائز شويد بامريكه عرف بقا از او استشمام گردد امروز انسان ميتواند صاحب دولت باقيه شود و همچنين خسارت دائمة الامر بيد الله يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو العزيز الحميد انتهى

سبحان الله اين خادم فانى بمثابة مؤلّه باهت مشاهده ميشود چه كه آنحضرت و ساير آقاياں مطّلعند كه در ايام شداد اياميكه ظلمت ظلم جميع بلاد را احاطه نموده بود در ليالى و ايام در اعلاء كلمه و ارتفاع امر الله مشغول بشأنيكه والله الذى لا اله الا هو اينفانى مجال نوم و يا اكل نميافت از اوّل ليل لسان عظمت ناطق و اينعبد در حضور بتحرير مشغول مائدة سمائيّه بشأنى نازل كه در بعضى از شبها فجر طالع و امر باحضار طعام نفرموده و همچنين در بعضى از ايام شب و روز لسان عظمت ناطق لاجل هدايت عباد تا آنكه در اطراف فى الجملة نورى ظاهر و در هر بلدى معدودى باسم حق جلّ جلاله بحيوه تازه بديعه فائز و بعد نعيق از هر طرف مرتفع و نهيق از هر بلد ظاهر اينست شأن ناس غافل جاهل بهر ريحى متحرّك و بهر حبلّى متمسّك در هر حال از حق جلّ جلاله ميطلبم كه اگر قابل رجوع هستند در حقّشان عنايتى فرمايد و از بحر فضل در اين ايام محروم نمايد أنّه على كلّشئ قدير جهل انسانرا بمقامى ميرساند كه بهيچوجه محلّ عنايت واقع نميشود

سبحانك يا مقصود الامكان اسلك ببحر علمك و سماء امرك بان تحفظنى من عصيان ينقطع به رجائى و يجعلنى محروماً عن نفحات آياتك و بيناتك اى ربّ اسلك بان ترحم هذا العبد المسكين الذى كانت يده اليمنى مرتفعة الى سماء رحمتك و الاخرى متشبّثة بذيل جودك و غفرانك و عرف عبادك الذين غفلوا عن ذكرك و ثنائك و عرفان مشرق وحيك و

مطلع آیاتک و قاموا على اضلال احبائک الذين قصدوا المقصد الاقصى و الغاية القصوى ای رب استلک بنفسک و الذين يطوفون عرشک بان تنصرهم بجنود الغیب و الشّهادة انک انت المهيمن المتعالی المقدّر المقتدر العليم الحکیم

ذکر جناب افشار عليه بهاء الله و منتسبين ايشان عليهم بهاء الله فرموده بودند الحمد لله هر يك بعنايت الهی فائز و الواح بديعه منيعه مخصوص ايشان نازل و ارسال شد انشاء الله از بحور معانی مستوره بپاشامند و بنفحات آیات فائز گردند مراسله نئی باین بنده ارسال داشته اند در ساحت امنع اقدس عرض شد و آنچه از سماء عنايت مخصوص ايشان نازل اينعبد در جواب نامه ثبت نمود و ارسال داشت از حق جلّ جلاله ميطلبم که ايشان و متعلّقان ايشانرا بر امر ثابت و بر خدمت قائم فرمايد آنه على کلتشي قدیر حسب الامر الواح مرسله و مراسلات اينعبد که بآيات بديعه منيعه مزین است ملاحظه فرمايند و برسانند

اينکه ذکر جناب حاجی علی و جناب آقا محمّدرضا و جناب حاجی محمّد عليهم بهاء الله و عنايته فرموده بودند لدى الوجه مذکور و هر يك باشرافات انوار آفتاب عنايت فائز اين خادم فانی از حق تعالى شأنه سائل و آمل که اولیای خود را مطالع شمس استقامت فرمايد و بما يرتفع به الامر مؤيد نماید

و اينکه ذکر جناب آقا ملا محمّد عليه بهاء الله و عناياته را مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد و يك لوح مناجات مخصوص ايشان از سماء عنايت محبوب امکان نازل و ارسال گشت اين خادم فانی تکبير و ثنا خدمت ايشان ميرساند و عرض مينمايد امروز روزيست که عظمتش بمثابه آفتاب واضح و ظاهر است جمعی در قرون و اعصار ناس را در ظنون و اوهام پرورده اند و بشأنی سکر غفلت ايشانرا اخذ نمود که بعد از ظهور و اعلاء کلمه و اشراقات آیات و ظهورات بينات بشعور نيامدند و از مطلع ايقان بغايت بعيد و محروم مشاهده شدند حال بايد جناب مذکور بعنايت حق بر خدمت امر قيام نمايند و ناس غافل را از هيما نادانی بيحر آگاهی کشانند و از شمال ضلالت يمين هدايت راه نمايند در هر حال بايد همت نمود که مباد مجدّد اصنام اوهام بميان آيد يسئل الخادم ربه بان يؤيد جنباه على ذکره و ثنائيه و خدمه امره و يکتب له من قلمه الاعلى خير الآخرة و الاولى آنه لهو المقتدر القدیر

و اينکه ذکر جناب آقا محمّدعلي از اهل به فرموده بودند و ذکر اراده ايشان در ادای حقوق چند شهر قبل باينعبد هم در اينفقره نوشته بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد جوابی از مصدر امر ظاهر نه تا در اين ايام اينکلمه عليا از مالک اسما اشراق نمود قوله جلّ جلاله يا عبد حاضر بنويس بافان عليه بهائي اگر شخص مذکور في الحقيقه اراده ادای حقوق الهی نموده بنفوس مذکوره برسانند و همچنين اذن خواسته بودند بساحت اقدس توجه نمايند شمس اذن مشرق از حق جلّ جلاله ميطلبم دوستان را از شرّ معرضين و منکرين و خادعين حفظ فرمايد و صورت تقسيم هم ارسال شد اگر رسيد آنحضرت برسانند اينعبد جواب نامه ايشانرا ارسال داشت انشاء الله برسد

حضرت محبوب فؤاد جناب حاجی حى على عليه بهاء الله الابهی چند لوح بجهة اهل به و قرية قرب آن خواسته بودند و مکرّر نوشته اند در اين ايام الواح بديعه منيعه از سماء مشييت رحمانی نازل و ارسال شد بجناب آقا محمّدعلي برسد که برسانند و يا قسم ديگر که آنحضرت مصلحت دانند

در باب عشق آباد و توجه جناب استاد على اکبر عليه بهاء الله بانشطه مرقوم فرمودند خود جناب استاد تفصيل امور را نوشته ارسال داشته اند و جوابی در اينفقره از مصدر مشييت نازل و ارسال شد عمل آنحضرت را امضا فرمودند و بطراز قبول فائز محليکه مرجع مدن و قرای متعلّقه بدولت روس واقع شود اخذ اراضی و تعمير در آن بسيار خوبست اما ذکر با والی در اين ايام جايز نه حسب الامر چندی صمت اولی جناب استاد بکار خود مشغول باشند اگر اسبابی فراهم آمد و ذکرى بمقتضى بميان آيد آنوقت کلمه نئی گفته شود باسى نيست حق جلّ جلاله آگاه و بيدار آنچه اراده فرمايد اسبابش اقرب من آن ظاهر و هویدا

شود باید جمیع دوستان بحکمت ناظر باشند این حکم در الواح الهی مکرّر نازل حتّی از اقرار و اعتراف منع نموده‌اند انّ الامر بیده يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لیس لاحد ان یقول لم او بم صد هزار طوبی از برای نفسیکه باقی امر الهی وحده ناظر باشد و بآنچه مأمور است عمل نماید اوست اهل توحید و اصحاب تجرید و صاحب نفس مطمئنّه علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر و الخلق

اینکه در باره محبوب روحانی جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله الابهی و توجّه ایشان بجهت خلاصی اولیا علیهم بهاء الله و عنایت مرقوم داشتند بعد از عرض این فقره تلقاء وجه امنع اقدس ملکوت بیان باینکلمات عالیات ناطق قوله جلّ و عزّ طوبی از برای الف و حاء علیه بهائی چه که در فکر خلاصی اولیای حق بوده و هستند ینبغی له ان یکون کذلک انّا اخترناه و اصطفیناه لخدمه امری المبرم المتین ولکن چندی سکوت اولی انتهی

اینبعد عرض مینماید وعده و دادن زخارف بجهت خلاصی مسجونین در این ایّام جایز نه در دو وقت دو کلمه از لسان عظمت این خادم فانی استماع نمود یومی از ایّام فرمودند یا عبد حاضر حزب الله الیوم باید باین آیه مبارکه که از قبل بر خاتم انبیا روح ما سواه فداه نازل شده ذاکر باشند قوله تعالی ربّ افرج علینا صبراً و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین از اینکلمه مبارکه مستفاد میشود که صبر تلقاء عرش مقبول و محبوبست و همچنین یومی از ایّام فرمودند انّ الظالم یتنصر علینا بالمدافع و البنادق و الجنود و نحن نستنصر علیه بالقویّ الغالب المقتدر القدر و بعد این دو فقره مکرّر در الواح نازل انّه یعلم ما اراده عمّا نطق به لسان عظمته

و اینکه از نعاق ناعقین مرقوم داشتند هذا ما اخبرنا به القلم الاعلی اذ جال فی مضمار البیان فی الزّوراء سبحان الله نفوسیکه از امر بالمرة غافل و بی اطلاع گفته‌اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته اعاذنا الله و حضرتکم من شرّ هؤلاء مدتها در جمع‌آوری آیات و الواح و کتب بدیعه منیعه مشغول بوده‌اند و قصدشان معلوم و واضحست لذا جایز نیست از بعد آثار بدیعه بآن نفوس داده شود اینبعد در این ایّام چند ورقی در بعضی از مطالب نوشته و چون حامل و حاوی آیات الهی و زیاراتیست که در این ایّام مخصوص شهدا نازل شده ارسال میشود آنحضرت ملاحظه فرمایند و بعد نزد جناب میرزا عل علیه بهاء الله ارسال نمایند اگر در حضور بر مشرکین القا شود بآسی نبوده و نیست ولکن دادن نسخه ابداً جایز نه چه که در آیات الهی بالحد مشغولند ما صغر حدّهم و شأنهم و کبرت اقوالهم آیا آفتاب را نمیبینند و امواج بحر را مشاهده نمیکنند اگر این ندا و این صیحه و این نبأ اعظم را انکار نمایند بچه حبلی متمسک و بچه امری مستدل اوراقیکه نوشته و خدمت آنحضرت فرستاده از آن اوراق مقامش معلوم و نیتش مشهود و این خادم فانی چون آن اوراق را دیده لازم دانست که لوجه الله ذکر نماید آنچه را که مطالع انصاف و مظاهر عدل مشاهده نمایند و اغنام الهی را از ذیاب ارض حفظ فرمایند

و دیگر استدعا و عرض این خادم فانی آنکه خدمت آقایان عظام افان سدره علیهم من کلّ بهاء ابهات تکبیر و سلام ابلاغ فرمایند و این مرحمتی است از آنحضرت نسبت باینفانی البهات الظاهر اللائح المشرق من افق عنایة ربّنا و ربکم علی حضرتکم و علی من یحبکم لوجه الله ربّ العالمین

خادم

فی ۱۵ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۰۱

عرض میشود الواح بهرام‌آباد و حول آن نظر بخواهش جناب محبوبی حاجی میرزا حی علیه بهاء الله الابهی و حبیب روحانی جناب حاجی میرزا حسین علیه بهاء الله و عنایت از سماء فضل نازل و ارسال شد مع مکتوب اینفانی که در جواب جناب آقا محمّدعلی علیه بهاء الله نوشته آنحضرت ملاحظه فرمایند و بعد بفرستند نزد سرکار خان حسن علیه بهاء الله و بنویسند بایشان

که چند شهر قبل جناب حاجی میرزا حی و جناب حاجی میرزا حسین مخصوص نفوس مذکوره الواح بدیعۀ منیعۀ از سماء عنایت الهی طلب نمودند مدّتها از مصدر امر جوابی ظاهر نه تا آنکه مکرّر طلب نمودند الواح نازل و ارسال شد حال سرکار خان ملاحظه فرمایند اگر آن نفوس کأس را تبدیل نموده‌اند عطا نمایند و الاّ صاحبان آن ظاهر خواهد شد العلم عند الله ربّنا و ربّکم و ربّ العالمین

عرض دیگر دستخطیکه آنحضرت باینعبد مرقوم داشتند حینیکه در ساحت امنع اقدس عرض شد یک لوح مناجات مخصوص جناب آقا ملا محمّد علیه بهاء الله الابهی از سماء مشیت رحمانی نازل و دو یوم بعد هم که اینعبد تلقاء وجه بتحریر آیات مشغول یک لوح بدیع منیع مجدّد از سماء فضل مخصوص ایشان نازل قد ادرك الفضل مرّتين بجوده و کرمه و رحمته آنحضرت هر دو را برسانند انّ ربّنا الرحمن لهو الباذل المشفق الکریم

[یادداشت]

۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه "بهاء" است. ←

النَّاطِرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ الْبَهِيِّ جَنَابِ الْوَرَقَاءِ عَلَيْهِ بَهَاءُ اللَّهِ مَالِكِ الْعَرْشِ وَ الثَّرَى

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

حمد مقدّس از ذکر و اصغا مالک اسماء را لایق و سزااست که از آفتاب آسمان علم عالم انسان را منور فرمود و سماء دانائی را بانجم بینائی مطرّر نمود جهان دانش نزد قطرهائی از دریای دانائی او خود را جاهل و ابکم و الکن مشاهده نماید و عالم بینائی نزد ظهور نقطه کتابش خود را اعمی و اصم ملاحظه کند عند ظهور اختیارش یفعل ما یشاء متحیر و مبهوت و عند بروز اقتدارش یحکم ما یرید منصعق و مطروح عرصه معانی از حرکت قلم اعلی متزلزل و ملکوت عرفان نزد اشعه انوار شمس بیانش خاضع و خاشع نسیم قمیصش حدائق قلوب عشاق را تازه و خرّم نموده و عرف عنایتش ممالک جان را معطر فرموده از یک ذکرش آسمان دانش مرتفع گشته و از یک ندایش جهان پژمرده تازه شده زهی جسارت که خادم فانی در این مقام نطق نماید و زهی خسارت که خود را از اهل حیات شمرد مردگانیم در فنای عشق افتاده و مدهوش تا کوثر بیان چه کرم مبذول دارد هیکل فانی را بعدم راجع کند یا حیات پابنده عطا فرماید الأمر یریده یعطی و یمنع و هو الأمر الحاکم النَّاطِرُ الشَّاهِدُ الْخَبِيرُ

از حقّ جلّ جلاله فضل و رحمت و شفقت و عنایت و الطاف و مواهبش را این خادم فانی سائل و آمل است در لیالی و ایّام بکمال عجز و ابتهاج تأیید اصفیا و اولیا را مسئلت مینماید تا کل بذکر و ثنا و خدمت امر قیام نمایند و به ما اراده الله عامل شوند انشاءالله امید است که نفوس مقدّسه منقطعۀ مطمئنۀ از ریح بیان سرمست شده در عرصه امکان درآیند و جمیع ادیان را بافق رحمن هدایت نمایند حبّذا هذا اليوم المبارک حبّذا هذا اليوم المقدّس الَّذی فیهِ سِرُّ التَّسْمَةِ و نطق لسان الأحدیّه و ظهر ما کان مکنوناً فی خزائن قدره رَبَّنَا الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ

سبحانک یا من الیک توجّهت الأشياء و بک انشقت الأرض و انفطرت السّماء و الی بحر اسمک الأعظم سرعت حقائک الأسماء اسئلک باسمک الْقَیُّوم و سلطانک المهیمن علی ما کان و ما یكون بأن تکتب لأولیائک من قلمک الأعلی ما ینفعهم فی الآخرة و الأولى ای ربّ ترى احبتک بین اشقیاء خلقک و تسمع صریخهم و ضجیجهم و حنینهم فی ایّامک اسئلک بالاسم الَّذی به سخرت الوجود من ممالک الغیب و الشّهود بأن تکشف الحجاب عن وجوه عبادک و خلقک لیتوجّهوا الیک و یسمعوا ندائک الَّذی ارتفع بین الأرض و السّماء ای ربّ خلّصهم عمّا یمنعهم عن التّقرب الیک و الوفود فی فناء قباب عظمتک ای ربّ فاکشف لهم کما کشف لأولیائک و عرفهم نفسک و ما اظهرته بقدرتک و سلطانک انت الَّذی لا تعجزک الشّغونات و لا تمنعک الاشارات تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید و عندک علم کلّشیء فی کتاب ما اطّلع به الا نفسک لا اله الا انت العلیم الخبیر

یا محبوب قلبی و حبیب فؤادی قد اخبرنی صغیر طیر بیانک و علّمتنی هدییر عندلیب ذکرک و ثنائک ما سرّتی بسرور عجز الخادم عن وصفه علی ما هو علیه یشهد بذلك محبوبک و محبوبنا و مقصودک و مقصودنا و مقصود من فی السّماوات و الأرضین فلما هزّنتی اریاح المحبّه و اجتذبتنی ما نطقت به فی ثناء مالک الأحدیّه اخذت الكتاب و اقبلت الی العزیز الوهاب الی

ان دخلت و حضرت تلقاء العرش و عرضت ما فيه اذا توجه الى وجه المحبوب قال جلّ كبريائه يا ورقاء قد ظهر ما هو الموعود في الكتاب و اظهر ما عجز عن عرفانه اولوا الألباب لعمره قد اتى بآيات طاف حولها ام الكتاب يا ورقاء ان الكتاب ينطق و الناس هم لا يفقهون و الميزان ينادى و هم لا يشعرون و الصراط يصيح و هم لا يفقهون قد نبذوا الواح الله عن ورائهم و اخذوا ما امروا به من مطالع الظنون الذين جادلوا بآيات الله و نقضوا ميثاقه و انكروا امره الذي احاط الوجود قل هذا يوم فيه ماج بحر الحيوان امام وجه الرحمن و جرى فرات العلم و البيان عن يمين العرش ان انتم تعلمون هذا يوم فيه ظهر ما لا ظهر من قبل و اشرقت من افق سماء السجّج شمس الحكمة و البرهان و ملأ الأديان هم عنها معرضون قل يا اهل الأرض قوموا عن مقاعدكم ثم اقبلوا الى الأفق الأعلى تالله انه انار باسم ربنا الأقدس الأبهي اياكم ان تمنعكم شئون الورى عن مالک الغيب و الشهود قل انه ظهر بالحق و لا يمنعه ظلم العلماء و لا شوكة الأمراء و لا سطوة الذين اعرضوا عن الحق علام الغيوب قل هذا يوم البيان قوموا عن رقد الهوى ثم اذكروا مالک الأسماء انه خير لكم لو انتم تعرفون هذا يوم فيه قام كل قائم لخدمة الأمر و نطق كل ناطق بثناء الله المهيم القیوم قل يا قوم ضعوا ما عرفتموه من قبل و خذوا ما ترونه اليوم فى مقامه المحمود يا ورقاء قد حضر العبد الحاضر بكتابتك و قرأه لدى الوجه ان ربك لهو السميع قد سمعنا ذكرك و ثنائك و مناجاتك و وجدنا عرف حبك و خضوعك و خشوعك و اقبالك الى الله رب العالمين قد شهد كل كلمة من كلماتك لعظمة الله و سلطانه و ظهوره و بروزه و كبريائه ان ربك لهو العليم ان افرح بهذا الذكر الذى به جرى كوثر الحيوان فى الامكان و هدرت طير البقاء على الأغصان انه لا اله الا انا الفرد الخبير انا ذكرناك بعد رجوعك فى الواح شتى بذكر انجذبت به افئدة العارفين كن قائماً على خدمة امر ربك و ناطقاً بثنائه و هادياً الى سبيله المستقيم يا ورقاء در ایامیکه ملأ بیان از سطوت اهل ادیان مضطرب و پریشان اینمظلوم فرداً واحداً بر امر قیام نمود بشأنیکه منع علما و وضوای عرفا و ظلم امرا او را از ما اراد منع نمود ان قلمی الاعلی قد جال فیکلّ الأحيان فى میدان الحكمة و البیان الى ان اسمع الكل ندائه و اظهر للكل حجته و برهانه در بعض سنين بلايائى وارد که غير علم الهی از احصای آن قاصر و عاجز مع ذلك قلم در لیالی و ایام از حرکت بازماند و لسان صمت اختیار نمود و چون کلمه علیا انتشار یافت و اعلام ذکر و ثنا بر اعلى الاعلام منصوب و شمس اطمینان فى الجملة اشراق نمود نعیب غراب و طنین ذباب از خلف حجاب ظاهر قسم بندای مالک اسماء که از شطر سجن مرتفعست بشأنی خوف و اضطراب نفوس غافله را اخذ نموده بود که دیار بدیار میدویدند و از جبل بجبل پناه میجستند حال بکمال ضغینه و بغضا ظاهر گشته اند و در اضلال نفوس بهر وسیله ای متمسکند عجب است از نفوسیکه بمصدر ظنون و مطلع اوهام تشبث نموده اند قد خسر الذين كفروا بالله و آیاته و سلطانه و عظمته و اقتداره و اتبعوا من هو اخسر منهم لدى الله العلی العظيم انتهى یا حبیب فؤادی فى الحقیقه عباد باوهام راغب ترند از ظهورات یقین جمیع اهل بیان مطلّعد که این عبد با نفس مستوره بوده و در سنين متوالیه غیر این عبد کسی با او نبوده مع ذلك از نفوسیکه ابدأ اطلاع نداشته و ندارند آنچه بگویند میپذیرند و از این عبد تا حال احدى از آن نفوس سؤال نموده تا مطلع شود بر آنچه اليوم از او غافل و محجوب است فوالذى انطق الأشياء بذكره و ثنائه که مطیعین مع قلت درایتشان چندین رتبه اعلى و ارفع از مطاعشان مشاهده میشوند فوالذى نفسی بیده لله گفته و لله عرض مینمایم که شاید بعضی بقوت بیان حجبات را خرق نمایند و بانوار فجر یوم الهی و ما ظهر فيه فائز شوند انشاء الله حقّ جلّ جلاله تأیید فرماید تا بمقام اطفؤوا سراج الأوهام قد طلع صبح الیقین فائز شوند ولكن هیهات هیهات چه که اغراض نفسانیّه اغماض آورد و حجبات اوهامیه قلب و بصر را از مشاهده منع نمود بعضی از احزاب که باوهام و ظنون تربیت شده اند بسیار مشککست نجات ایشان چه که بسلاسل ظنون و قیود اوهام مقید مشاهده میشوند و حزب فرقان احجب از جمیع ملل دیده میشوند چه که امام وجوههم قصص فارغة و عن ورائهم اخبار کاذبه و عن یمینهم اذکار ظنونیه و عن یسارهم افکار وهمیه این ایام در اینمقامات اینکلمه مقدسه مبارکه از افق اراده منزل آیات اشراق نمود قوله جلّ کبريائه از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولادی ماند فرمودند طفلى بود و فوت شد

بعد که هیاکل مجعوله اینکلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند ملاحظه نمایند که ظلم بچه مقام بود و افترا بچه رتبه رسید بعد ذکر ناحیه مقدسه و ظهور تواقع بمیان آمد بهمان تفصیلات که از قبل شنیدید حق انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتب از ابی لهب گذاشتند حال مدتها هم این لقب کذاب از برای آن ناطق صادق مابین آل فرعون خواهد بود این نفوس مجعوله کذب بهمان تشبئات متشبثند اصل مشیشان بهمان طریق و سبیل است باید نفوس مقبله را آگاه نمود تا مطلع شوند و بوساوس حزب شیطان از ما اراده الله محروم نمانند قسم بروشنی آفتاب عدل مقصود اینمظلوم آنکه نفوس قویه بر امر قیام نمایند و ناس را از شر شیاطین حفظ کنند تا بمقامی وارد شوند که خود را از آنچه گذشته مستغنی مشاهده نمایند و غیر حق را معدوم و مفقود شمرند بگو ای دوستان بافق امر ناظر باشید و به ما ظهر منه اینست وصیت حق دوستان خود را و در مقام دیگر اینکلمه علیا از افق سماء بیان مولی الوری اشراق نمود قوله جلّ کبریا تا حال حجابیکه مابین اهل فرقان بوده تمام آنرا خرق نمودیم و اصنام اوهام را بتمامه نشکستیم اگر این دو واقع شود ورب العالمین ملأ البیان یرون انفسهم فی اسفل السّافلین بعضی را اصبع قدرت خرق نمود و عضد قوت از هم ریخت و لکن بسیاری باقی و برقرار است اگر استعداد در اهل بیان مشاهده میشد هرآینه کل بعرفان آنچه لدی الحق مذکور است فائز میشدند و لکن الله یشهد انهم احجب من حزب الفرقان و من سایر الملل و انا المحصى العلیم انتهی بشأنی اوهام اهل فرقان را احاطه نموده که هر صاحب قلمی از ذکر آن عاجز مخصوص حزیکه خود را ناجی میشمرد اهل سنّه و جماعت را عقیده آنست که حضرت قائم باید متولد شود چه که میگویند از رسول الله روح ما سواه فداه حدیثیکه مدلل بر وجود آنحضرت باشد در جابلقا و یا جابلسا و یا مقام دیگر دیده نشده بلکه حدیث سید البشر علیه بهاء الله مالک القدر و همچنین روایت شیخ اکبر مشعر بر تولّد قائم در بلاد عجم است چه مقدار از نفوس مقدسه را که بتولّد قائل شدند بظلم آشکار شهید نمودند عجب در اینست مع آنکه مشاهده مینمایند که فئه ناجیه فئه طاغیه باغیه بوده اند و عند ظهور امتحان از جمیع من علی الأرض اشقی و اضلّ مشاهده شدند چه که این فرقه غیر ناجیه جمال احدیه را در هوا آویختند و وارد آوردند آنچه را که اولین و آخرین از او احتراز میجستند بر اهل بیان لازمست که در آنچه مابین اهل فرقان بوده تفکر نمایند که شاید چشم حقیقی باز شود و ببیند آنچه را که دیدن آن لازمست در اینصورت از اهل بصر در منظر اکبر مذکور و الا حیوان اشرف از او از حقّ جلّ جلاله در جمیع احوال این خادم ذی الجلال سائل و آمل است که بکرم و شفقت و عنایت خود ملاحظه فرماید نه بمعرضین و منکرین و ما عندهم که شاید نسیم رحمت صبحگاهی در این یوم الهی مرور نماید و کل را بطراز مشاهده و عدل و انصاف مزین فرماید

اینکه در باره حضرت والد علیه بهاء الله الابهی مرقوم داشتید چندی قبل در ساحت اقدس بابدع بیان مذکور و فائز شدند تفکر در خلوص و مقام آن نفس مقدسه نمایند که در مقامی واقع شدند که در ذهاب و ایاب جمال قدم توقّف میفرمودند و بابدع بیان ذکر مینمودند لعمر المحبوب هذا مقام عظیم و فضل عظیم هنیئاً له و مرئاً لحضرته انّ الفضل بیده یعطی کیف یشاء انه لهو الغفور الکریم آن لوح مبارک مع جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله ارسال شد انشاء الله میرسد و بآن فائز میشوند و همچه بنظر میآید که حین تنزیل خود جناب مذکور علیه بهاء الله حاضر بودند

و اینکه مرقوم داشته بودید که سواد آنچه ارسال شده بود باطراف فرستادید لدی الوجه مقبول افتاد فرمودند انشاء الله مؤید باشند بانتشار آیات الهی و بینات و شئون و ظهوراتش

و اینکه اراده توجّه بانجهات فرمودید بسیار محبوبست چه که ناس ضعیفند از بعضی امورات مطلع نبوده و نیستند بسا هست که طنین ذباب را از حقیف سدره منتهی فرق نمیگذارند شاید از ملاقات آنجناب حجابات خرق شود و فی الحقیقه بدیع شوند از جمیع جهات وقتی از اوقات اینکلمه محکمّه متقنه مبارکه از افق فم مالک احدیه مشرق و ظاهر قوله جلّ کبریا تا مادامیکه خلق بیان باعمال و اقوال و اشارات و دلالات ملل قبل ناظر و ناطقند از امر بدیع و خلق بدیع و مقام بدیع و شأن

بدیع غافل و محرومند و در مقام دیگر اینکلمه مبارکه مشرق و ظاهر انی انا بدیع السموات و الأرض چه که بقبل و بعد شبیه نبوده و نیست اینست بدیع من جمیع الجهات طوبی للعارفین و طوبی للفائزین انتهى و اینکه در باره دوستان ارض یاء بهاء الله علیهم مرقوم داشتید اینجواب از سماء مشیت الهی نازل

هو الأقدم الأعظم الأقدس العلی الأبهی

یا اهل یاء ان استمعوا نداء مالک الأسماء الذی ینادیکم فی السجن الأعظم و یدعوکم الی مقام جعله الله مقدساً عن اوصاف الملل کلها و منزهاً عن اذکارهم و اشاراتهم انه لهو المقدر الذی به نصب علم یفعل ما یشاء و ارتفعت رایة یحکم ما یرید طوبی لقوی نطق بهذا الذکر الأعظم و لنفس اقبلت الی صراطه المستقیم انا دخلنا السجن و دعونا کل الی الله رب العالمین علی شأن ما منعنا الجنود و لا الصفوف و لا زماجیر الأبطال و الأمراء و لا ضوضاء العلماء و العرفاء طوبی لعبد فاز بما اراد الله و ویل للغافلین هذا یوم فیه ظهرت الزلازل و ناحت القبائل و صاحت الأرامل و اقشعرت جلود الذین جادلوا بآیات الله و برهانه و انکروا کتابه الظاهر المبین قل یا اهل البیان دعوا ما عندکم تالله قد اتی الرحمن بیرهان لا یقوم معه ما عند الأحزاب یشهد بذلك مالک الرقاب فی هذا اللوح العظیم قل ان المظلوم یریدکم لوجه الله و یأمركم بما تقر به عیون الذین اذا سمعوا النداء سرعوا الی الأفق الأعلى و اجابوا ربهم التاطق البصیر ایاکم ان تمنعکم شئون الخلق عن الحق دعوا ما عند الناس بهذا الاسم الذی ظهر به کل امر حکیم ان انصروا ربکم الرحمن بالحکمة و البیان هذا ما امرتم به فی سنین متوالات و فی هذا اللوح الذی ینطق امام وجوه العالم بما نطق لسان القدم انه لا اله الا انا العزیز الکریم انا حملنا الشدائد و المحن فی السر و العلن لارتفاع امر الله فلما ارتفع بالحق ظهر طنین الذباب عن خلف الحجاب بما ناح به کل نبی و صاح کل رسول امین قل یا ملأ البیان ان انصفوا فی امر ربکم الرحمن ایاکم ان یمنعکم ما منع اهل الفرقان عن التوجه الی البحر الأعظم و ایاکم ان تحجبکم ما احتجب به الأمم اتقوا الله و لا تتبعوا کل ناعق بعید ان اقبلوا بالاستقامة الکبری الی الأفق الأعلى لعمر الله هذا خیر لکم عما خلق فی الأرض و السماء یشهد بذلك مالک الأسماء فی هذا اللوح البدیع کم من عبد انجذب من آیات ربه علی شأن ما خوفته سطوة الأمراء و لا شوكة الأقویاء سرعوا فی بیداء المحبة و الوفاء و قالوا لیبیک لیبیک یا محبوب القلوب و لیبیک لیبیک مقصود من فی السموات و الأرضین كذلك نطق لسان العظمة فضلاً من عنده لیظهر ما کان مستوراً فی کثر الله و مسطوراً فی کتب المرسلین خذوا کتاب الله بقوة من عندنا و قدرة من لدنا لعمر الله هذا یوم واعدنا من قبل بأن نجعلکم ائمة فی الأرض و نجعلکم الوارثین تمسکوا یا عباد الله بالحبل الأعظم و تشبثوا بذیل الله المقدر القدر قوموا علی الأمر باستقامة لا تمنعها شئون العالم و لا شبهات المعرضین كذلك نورنا افق الکتاب بشمس ذکر ربکم الفرد الخیر قلم اعلى دوستان ارض یاء و اطراف آنرا ندا میفرماید و بأحسن اذکار ذکر مینماید که شاید حریق بیان رحمن بشأنی ایشانرا اخذ نماید که اشارات عالم و کلمات امم قادر بر منع نباشد باینکلمه طیبه محکمه مبارکه که بمثابة غیث هائل است از برای ریاض بیان رحمن ناظر باشید و از آن بیاشامید بچشمهای خلق حق منیع را نبینی و نیایی چشم از کل بردار تا بمشاهده و لقا فائز شوی امروز روزیست که اعمال و مراتب و مقامات کل ظاهر شده و میشود چه که ممیز علیم ظاهر و مفصل خیر آشکار و هویدا جهد نمائید تا از فیوضات نامتناهی قیاض محروم نمائید و از آنچه سزاوار این یوم اقدس امع است ممنوع نشوید بساط اوهام ابسط از قبل مشاهده میشود جنود ظنون اقوی از ماکان انشاء الله بعنایت رحمن مؤید شوید بر امریکه ذکر آن بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند الحمد لله یوم الله فائز شدید و نفحات قمیص وصال را ادراک نمودید نفوسیکه خود را اعلى الخلق و اعظمهم و اعزهم و اکبرهم میشمردند از دریای دانائی محروم و از افق امر الهی محجوب و ممنوع و شما از رحمت مسیوقه و عنایت محیطه فائز شدید بامریکه لم یزل و لایزال امل مخلصین و مقررین بوده از حق جلّ جلاله در کل احوال مسئلت نمائید تا بر حفظ این درّ ثمین

مؤید گردید و از ابصار سارقین و خائنین محفوظ و مستور دارید آنه يقول الحقّ و يهدى السبيل لا اله الا هو العزيز الجميل انتهى
 انشاءالله از عنایات لایتنهایی الهیه کوثر جذب و شوق و سلسبیل استقامت و اشتیاق از کلمات عالیات که از مصدر امر صادر
 شده کل بیاشامند چه هر نفسی فی الحقیقه بآن فائز شود جمیع عالم را معدوم مشاهده نماید و بر صراط الهی بایستند
 باستقامتی که محرکین عالم ضغینه و بغضا از حرکت او خود را عاجز مشاهده نمایند لعمر المحبوب از انوار امثال این نفوس افق
 قدرت و استقامت منیر و روشنست ملاحظه در قول ناعق نمائید برداشته بعدۀ خود نوشته دو کلمه از بیان و دو کلمه از فرقان
 اخذ مینمایند و آیه درست میکنند و باطراف میفرستند ملاحظه فرمائید که چه مقدار مردم را ابله و احمق میداند که باین
 مزخرفات قائل است و معذلک او را حجّت و دارای یتنه و برهان میداند لعمرک یا حبیب فؤادی این خادم بسیار در ناس متحیر
 است آیا چه شده و خلق چه ارتکاب نموده اند که بارشاد چنین بی دانشی مبتلا گشته اند از اول دنیا تا حال مانند این شئون
 بدیعه و آیات منیعه دیده نشده و چشم بیان و بصر عرفان شبه آن مشاهده نکرده با یک لوح امنع اقدس برابری نمینماید کلّ
 کتب یشهد بذلک من فاز بقطرة من بحر الانصاف عالم را آیات بدیعه منیعه احاطه نموده و معادل جمیع کتب سماوی آیات
 باهرات نازل و بر حسب ظاهر ظاهر آنچه از قبل واقع شده و یا از بعد بشود از قبل بکمال تصریح در کتاب الهی مذکور
 معذلک گفته و میگویند آنچه را که هیچ غافل معرضی نزد ظهور مظاهر نگفته و بی شرمی این فتنه باغیه طاغیه بمقامی رسیده که
 در ظهور مظهر و مرسل باینکلمات مزخرفات تکلم نموده و مینمایند حقّ انصاف عطا کند و بصر کرم فرماید

از جمله اخبار جدید آنکه میرزا احمد ارض ک و راء شی در مدینه کبیره بعد از استعمال بعض اشیاء آنچه نوشتجات
 معرض بالله نزدش بود آتش زده و گفته خوشم میآید فی الحقیقه بمثابه حریا مشاهده میشود معلوم نیست بآیّ جهة اراد و الی ایّ
 جهة برید و بآیّ وجه توجه و الی ایّ وجه يتوجه انشاءالله حقّ جلّ جلاله ذیل امر را از امثال این نفوس مطهر دارد و یا از فضل
 و عنایت خود رحيق ایقان و اطمینان کرم فرماید آنه لهو المعطی الکریم

اینکه در بارۀ جناب آقا میرزا عب علیه بهاء الله مرقوم داشتید و ذکر محبتهای ایشانرا فرموده بودید و همچنین عنایت
 مخصوص از حقّ جلّ جلاله استدعا شده بود اینمراتب تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن فیملکوت البیان قوله
 عزّ اعزازه لحاظ عنایت حقّ باو متوجه الحمد لله امریکه اکثر اهل ارض از آن محرومند بآن فائز شدند چندی قبل بهمراهی
 جناب ابوالحسن یک لوح مخصوص شما و یک لوح دیگر باسم ایشان ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند وصیت مینمائیم او را
 بحکمت و استقامت انشاءالله موفق شوند باین دو امر عظیم و عنایت مخصوصه هم از سماء عنایت ظاهر خواهد شد آنه لهو
 الفضال الکریم الحمد لله العلیّ العظیم انتهى

و اینکه در بارۀ شهدای میان دواب از حقّ جلّ افضاله مسئلت نمودید عرض شد و اینکلمات مشرفات از سماء مشیت
 نازل یا قلمی الأعلی ان اذکر الذین اقبلوا الی افقی الأبهی و سمعوا ندائی الأحلی و تمسکوا بعروتی الوثقی و تشبّثوا بأذیالی
 التوراء و توجّهوا الی وجهی بعد فناء الأشیاء و طاروا فی هواء محبة ربهم مالک الأسماء و شربوا من الکؤوس الحمراء خمر القضاء
 طوبی لکم بما فرتم بالغایة القصوی و المقام الأعلی و الرتبة العلیا نعیماً لکم و هنیئاً لکم بما یدکرکم محبوب العالم و الاسم
 الأعظم بما یجد منه کلّ مقبل عرف القمیص و کلّ ذی شمّ رائحة اسمی الرحمن الرحیم اشهد انکم فرتم بعرفان الله فی ایام
 فیها ناحت الأشیاء و الملاء الأعلی بما ورد علی الذین اخذوا کتاب الله بقوة من عنده و انفقوا ما عندهم فی هذا السبیل
 المستقیم ان افرحوا فی الرقیق الأعلی بما یدکرکم مولی الوری فی هذا السجن الذی سمی بکلّ الأسماء و بالسجن الأعظم فی
 کتاب الله العزيز الحمید قد سفکت دمائکم از کانت ممزوجة بمحبة الله و صعدت ارواحکم از کانت معطرة بنفحات الأيام و
 طرحت اجسادکم از کانت مزينة بطراز الشهادة فی هذا الأمر الذی به انفق المقربون و المخلصون ما عندهم و لهم كذلك نطق
 لسان العظمة بذکرکم و ثنائکم آنه لهو الغفور الکریم النور المشرق من افق سماء رحمة الرحمن علیکم یا مظاهر الأسماء فی

الامكان و مشارق العرفان بين ملأ الأديان انتم الذين ما منعكم منع مانع و لا شماتة مشرك سمعتم و سرعتم الى ان فزتم بالمقام الذي كان مسطوراً من قلم الله الفرد الخبير نعيماً لكم و طوبى لكم و للذين يذكرونكم و يزورونكم بما نطق به لسان المظلوم اذ احاطته الأحزان من الذين انكروا حق الله و اوليائه و اعرضوا عن الوجه اذ اشرق من افق الظهور بنور مبين

و نذكر الأمين الذي ذكرناه في كتابي المبين انه سبق اكثر الخلق في خدمة الله و امره و فاز بالعناية التي ما اطلع بها الا المحصى الخبير انا كنا معه اذ صعد روحه الى الرقيق الأعلى و سقيناه الكوثر الأصفى مرة بعد مرة و احاطته رحمة ربه على شأن عجزت عن ذكره الأعلام يشهد بذلك من نطق و ينطق فيكل الأحيان انه لا اله الا هو العزيز الجميل يا امين انت حرف من صحيفتي الحمراء و ذكر من هذا الكتاب الذي ينطق بالحق و يذكر احبائه بما يزورهم به الملأ الأعلى و الذين سجدوا لوجه ربهم مالک هذا اليوم البديع طوبى لمن يذكرک و يتقرب بک الى الله رب العالمين

يا ورقاء يا ايها الناظر الى الأفق الأعلى و الشارب رحيقي المختوم من انامل عنايتي البيضاء قد ذكرنا العباد الذين سئلت الله ذكرهم و ظهور الطافه و عنايته لهم ان اشكر الله ربك بهذا الفضل العظيم لك مقام عند ربك العزيز الحميد انه يوفقك على ما يحب و يرضى و يؤيدك على ذكره على شأن تنجذب به الأفئدة و العقول ان ربك لهو المقتدر القدير انتهى

اينکه در باره جناب ميرزا محمد خان و جناب ميرزا محمد علی مرقوم داشته بودید در ساحت امنع اقدس عرض شد و دو لوح اعز ارفع مخصوص ایشان از سماء مشیت نازل و ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند و به ما اراده الله مؤید گردند و اینکه در باره جناب سبزی علی ذکر فرموده بودند و همچنین توجّه به زنجان و توقّف در آن ارض بجهة تبلیغ امر الله تمام این مراتب معروض افتاد قال جلّ کبريائه بسیار محبوبست توجّه بان ارض چه که اکثری اطلاع ندارند و در معزلی از امر مشاهده میشوند انشاءالله بنار محبت رحمن سبب اشتعال شوید و قلوب متوقّفه پزمرده را از کوثر ذکر رحمن تازه نمائید جناب رسول علیه بهاء الله را از لسان اینمظلوم بطراز تکبیر مزین دارید قل لعمر الله انت المذکور لدى العرش و انت المسطور فی کتابی المبين لحاظ حق بتو متوجّه بوده و انشاءالله خواهد بود کن قائماً علی خدمة امر ربک فی کلّ حال من الأحوال سوف یفنی ما تری و یبقی لك ما ظهر من القلم الأعلى بدوام ملکوت الله العزيز الحکیم جميع دوستان آن ارض را بطراز بیان مالک ادیان مزین کن نیکوست حال قلبیکه در محبتش مشتعل شود و لسانیکه بذکرش ناطق گردد بگو ای دوستان رحمن جهد نمائید تا هر یک بمثابه آفتاب از افق سماء استقامت مشرق و منیر مشاهده شوید بشأنیکه مشرک بالله و ما عنده و من معه را مثل قبضه طین مشاهده کنید اینست مقام استقامت کبری که آفاق الواح الهی بذکر آن منیر و روشنست انتهى یا حبیب فؤادی بعضی از نفوس ضعیفه در دیار آنجناب و حوالی آن در شفا جرف هار مشاهده میشوند چه که شنیدند آنچه را که قابل اصغا نبود و اخذ کردند از نفوسیکه از اطلاع عاری بودند هذا ما عرفت من تأویل بیانات منزل الآیات و عرضته لجنابک انشاءالله بذراعی قدرت و قوت و ایادی اقتدار الهی و بیانات شافیّه کافیه از شمال ظنّ بیمین یقین توجّه نمایند و از کوثر استقامت بیاشامند عجب است از مردم که از سها اشراقات و انوار شمس را سؤال مینمایند بفرمائید ای صاحبان بصر بخود شمس توجّه نمائید و او را باو بشناسید او در اثبات امرش محتاج بغیر نبوده دلیله آیاته و وجوده اثباته آیا اینکلمه را نشنیده اند و یا آفتاب عنایت را که از افق سماء ظهور مشرقست ندیدند و یا نفحات بیانات را ادراک نمودند باری در اینظهور اعظم کل مأموند بعین او باو نظر نمایند و او را بشناسند مع آنکه جميع عالم کتابیست در اثبات این امر مبرم و جميع اشیاء و کتب و صحف و زبر و الواح بأعلى البیان ندا مینمایند و کل را بشارت بايام الله میدهند و نفس المحبوب این خادم بل هر ذی درایتی از محتجبین و اقوال آنها متحیر است آنچه اینعبد عرض نموده اگر بعضی از دوستان و آقایان ملاحظه نمایند بسیار محبوبست که شاید عباد را از تیرگی ظنون و اوهام فارغ نمایند و بصبح یوم الهی منور کنند اگر تفکر نمایند بر عظمتیکه در کلّ کتب در ذکر این امر امنع اقدس مذکور است آگاه شوند در یکمقام میفرماید هذا یوم لا یذکر فیہ الا الله وحده نفحات کاذبه که از قبل بوده ناس را از جوهر صدق در این

یوم بدیع منیع منع نموده در اینمقام بیاناتی از لسان قدم ظاهر که اگر آذان واعیه اصغا نماید البتّه از ما عند النَّاس فارغ و آزاد شود له الأمر و له العظمة و الاقتدار و هو الحاکم علی ما اراد و هو القویّ القدير شب گذشته چند لوح از سماء علم الهی نازل و حاوی بعض اذکار بود که فی الحقیقه جان را میگذاخت و جسد را مشتعل مینمود اینعبد فانی اراده کرد که سواد آنرا ارسال نماید بعد مجال نیافت چه که جمعی مسافرین موجود و هر یک الواح عدیده از سماء احدیّه استدعا دارند و این خادم فانی بتحریر آن مشغول بصد هزار لسان استدعا مینمایم که این فانی را تأیید فرماید تا از عهده این امر خطیر برآید انّه لهو المؤید القدير و یسئل الخادم ربّه بأن لا یمنع عباده عمّا ظهر فی الملک باسمه الأعظم العظیم

و اینکه مرقوم داشته بودید یکی از دوستان رسالهئی نوشته تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزل فی الجواب الیوم آنچه نوشته میشود باید بکمال دقت ملاحظه نمود تا سبب اختلاف واقع نشود و محلّ ایراد قوم نگردد آنچه الیوم دوستان حقّ بآن متکلمند بر مسمع اهل ارضست در لوح حکمت اینکلمه نازل انّ آذان المعرضین ممدودة الینا لیستمعوا ما یعترضون به علی الله المهیمن القیوم اینفقره خالی از اهمّیت نیست باید آنچه نوشته میشود از حکمت خارج نشود و در کلمات طبیعت شیر مستور باشد تا اطفال روزگار بآن تربیت شوند و بمقام بلوغ فائز گردند از قبل ذکر نمودیم که یک کلمه بمثابه ربیع است عالم قلوب از او تازه و خرم شود و کلمه دیگر بمثابه سموم ازهار و اوراد را بسوزاند انشاءالله مؤلفین از دوستان حقّ باید بنویسند آنچه را که نفوس منصفه بپذیرند و نزد قوم محلّ ایراد واقع نشود انتهی

از آیه مبارکه تحریم که در کتاب الهی نازل سؤال شده بود تلقاء عرش عرض شد فرمودند اولی و محبوب آن بود که تلقاء وجه لساناً بشما ذکر میشد حال ذکر آن در مکتوب جایز نه الی ان یأتی یومه انتهی و همچنین از این آیه مبارکه سؤال شده بود قوله عزّ اجلاله اذا غیض بحر الوصال الی قوله عزّ اعزازه الذی انشعب من هذا الأصل القویم مقصود الهی حضرت غصن الله الأعظم و بعده حضرة غصن الله الأكبر روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومهما الفداء بوده

و اینکه از اغصان الله و افنانه سؤال فرموده بودید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلی جاری شد مقصود نفوس منتسبه بنقطه اولی بوده چه که در این ظهور کل را بافی اعلی دعوت نمودیم و بیحر اعظم هدایت کردیم در اول آیام مناجاتی مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفیق ایمان و عرفان از برای ایشان مقدّر انشاءالله به ما اراده الله عامل باشند و بر این امر اعظم اعظم ثابت و راسخ طوبی لهم بما سمّیناهم بهذا الاسم الذی تضرّعت منه رائحة الرحمن فی الامکان و ایشان را باین سدره نسبت داده ایم فضلاً من لدنا علیهم فاسئل الله بأن یحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلم و فضّلنا بعضهم علی بعض فی کتاب ما اطلع به الا الله ربّ العالمین و سوف یظهر ما قدر لهم من لدن مقدّر خبیر و نفوسیکه حال بسدره منتسبند به ذوی القربی در کتاب اسماء مذکور اگر به ما اراده الله عامل باشند طوبی لهم بما اقبلوا و فازوا و لهم ان یسئلوا الله بأن یحفظهم و یوقّهم علی الاستقامة علی ما هم علیه امروز روزیست که جمیع نفوس باید جهد نمایند تا بکلمه رضا از نزد مالک اسماء فائز شوند و مقصود از اغصان اغصان موجوده و لکن در رتبه اولیّه غصنین اعظمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار و اوراق شمرده میشوند و در اموال ناس از برای اغصان حقّ نبوده و نیست انتهی و این آیه مبارکه ذکر شده بود قوله جلّ کبریا ان ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم مقصود از کتاب کتاب اقدس و فرع منشعب غصن بوده انتهی

در باره صوم مسافر و حدّ سفر این سؤال شده بود (حدود سفر و مسافر بیان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر میشود و در بین مسافرت هر گاه در محلی چند روز اقامت شود تکلیف او چیست و در روزیکه مسافر قصد سفر میکند مثلاً وقت ظهر یا بعد از ظهر مسافر میشود تکلیف او در آن یوم از صبح الی ظهر چیست) حدود سفر نه ساعت در کتاب الهی معین شده یعنی از مقامیکه حرکت مینماید تا مقامیکه اراده وصول بآن نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفع است و اگر

مسافر در محلّی توقّف نماید و معین باشد توقّف او تا نوزده یوم باید صائم شود و اگر کمتر باشد صوم بر او نیست و اگر در بین شهر صیام در محلّی وارد شود و اراده نماید یکشهر بیان در آن ارض توقّف کند باید سه روز افطار نماید و بعد مابقی ایّام صوم را صائم شود و اگر در وطن خود وارد شود باید همان یوم صائم گردد و یومیکه قصد سفر مینماید آن یوم صوم جایز نه عرض اینفانی آنکه آنچه اسامی در مراسلات آنجناب از قبل و بعد مرقوم بود و باینفانی رسید جمیع در ساحت اقدس عرض شد اظهار عنایت فرمودند و ارسال گشت یک لوح امنع اقدس هم مخصوص جناب آقا سبزیعلی نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند استدعای اینفانی آنکه خدمت جمیع بهر قسم که لایق و سزاوار است عرض فنا و تکبیر اینعبد را مذکور دارند امورات غریبه عجیبه از جزیره معروفه ظاهر شده در این ایّام خبر جدیدی رسید که سبب خجلت است و اینعبد از ذکرش شرم دارد بحقّ جلّ جلاله وامیگذاریم آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید جناب آقا سبزیعلی الحمد لله حجاب را خرق نمودند و صنم وهم را شکستند و از ید روح الامین کوثر یقین آشامیدند انشاءالله باینمقام اعلی همیشه فائز باشند حسب الامر آنکه در ارض زاء منتسبین جناب ابابصیر و آقا سید اشرف علیهما بهاء الله الابهی را از قبل حقّ تکبیر برسانید و نسبت بکل عنایة الله را اظهار دارید تا کل از انوار آفتاب حقیقت منور شوند و از دریای استقامت بیاشامند آنه ولیّ المقرّین و ولیّ المخلصین

جناب ناظر علیه بهاء الله در این ایّام وارد و در جوار ساکن و اینکه در باره جناب حرف حیّ علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از شرف زیارت حسب الامر و اراده مراجعت نمودند و بعد اذن خواستند که در مدینه کبیره توقّف نمایند اذن فرمودند بعد از چندی بافق اعلی صعود نمودند طوبی له آنه ممّن فاز بما اخبر به النقطه الاولى روح ما سواه فداه و کان من الفائزین

و جناب ملا محمد علی ده علیه بهاء الله مدّتیست توجّه نموده اند و اخبار ایشان از مدینه الله و سایر جهات رسیده یا محبوب فؤادی ذکریکه در آخر کتاب آنجناب بود بعد از عرض مطالب مجدداً در ساحت عرش عرض شد اینجواب از سماء مشیت الهی نازل قوله جلّ کبریا نه یا ورقاء یا ایها الناظر الی وجه ربک الابهی قد سمعنا ما ناجیت به الله فی آخر کتابک طوبی لوجهک بما توجّه و للسانک بما تکلم ان اذکر ربک بین العباد لیجذبهم الذکر و البیان الی افق الرحمن و یقرّبهم الی مقام لا تمنعهم شئون الخلق عن الحقّ و لا شبهات الذین کفروا بالله العلیّ العظیم طوبی لک و لمن سمع قولک فی امر الله ربّ العالمین البهاء المشرق من افق البقاء علیک یا من فزت بالرحیق باسمی العزیز البدیع انتهى اظهار ذکر و ثنا و تسبیح و تکبیر و سلام خدمت دوستان مدینه و دیار الهی از جانب این خادم فانی بسته بعنایت آنمحبوب است البهاء علی جنابکم و علی ذوی قرابتکم و علی الذین وفوا بميثاق الله فی یومه العزیز البدیع و الحمد لله الفرد الواحد العزیز الحکیم

خادم

فی غرة شعبان سنة ۱۲۹۸

* * *

۱۴ شوال سنة ۱۳۰۴

جناب عباسقلی خان علیه بهاء الله

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

حمد مقدّس از ذکر و بیان بساط امنع اقدس حضرت مقصودی را سزااست که عالم را بکلمه علیا خلق نمود و بطراز بینش و دانش بیاراست له الحمد و البهَاء و له العِزَّة و الثَّناء قوّتش را شوکت امرا ضعیف نمود و اراده اش را ضوضاء علما منع نکرد از اوّل ایّام امام وجوه انام از عالم و جاهل و صاحبان عزّت و ثروت و قدرت و عظمت قیام فرمود و بأعلى النّداء کل را بافی اعلی دعوت نمود کجا بودند آن ایّام نفوسی که الیوم بمعارضه قیام نموده اند لعمر مقصودی خلف دنان ظنون و اوهام و سبحات و حجابات منزوی و مستور و چون آفتاب برهان از مشرق اراده رحمن اشراق نمود با اسیاف بغضا از خلف حجاب بیرون آمدند هر صاحب بصر و عقل و شعور انکار آنچه ذکر شد ننماید چه که امر این ظهور اعظم هیچوقت مستور نبوده لزال دست اعدا مبتلا

سیحانک یا مالک الامکان و المستوی علی عرش العظمة و البرهان اسألك بتغرّدات حمامات فردوسک الأعلى بأن تؤیّدنی علی ذکر اولیائک و ثنائهم ای ربّ تری من اقبل الیک و اراد بحر علمک و شمس بیانک اسألك ان لا تخیبه عمّا اراد انک انت المقتدر العلیّ الوهاب

و بعد عرض میشود نامه آن جناب در سجن عکّا باین خادم رسید و چون کلماتش گواهی داد بر اقبال و مودّت و محبّت آن جناب لذا باب سرور مفتوح و افق بهجت مشهود بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی و ذروه علیا نموده مناجات آن جناب را لیله چهاردهم شهر شوال المکرم امام وجه مالک قدم و مقصود عالم بعد از اشراق نیّر اذن عرض شد و بشرف قبول فائز اینست بشاره کبری که عرض شد در آن حین این آیات محکمات و کلمات مشرقات از افق اراده مالک اسماء و صفات اشراق نمود قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو النّاطق من افقه الأعلى

یا ایّها النّاطر الی الوجه عبد حاضر در این حین امام وجه حاضر و قرأ ما ناجیت به الله ربّ العالمین و ربّ العرش العظیم انا سمعنا ندائک اجبتک بما لا تعادله کلمات العالم و لا ما عند الأمم اشکر ربّک بما انزل لک فی السّجن الأعظم ما یقرّبک الیه أنّه هو الفضل الکریم لا یعزب عن علمه من شیء و لا تمنعه حوادث الدّنیّا و لا تحجبه سبحات اهل البغی و الفحشاء قد اشرق من افق الاقتدار بنور مبین به ظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مخزوناً فی خزائن عصمة الله المقتدر القدیر انا وجدنا من کتابک عرف محبّتی و قیامک علی ذکری و ثنائی بین عبادی و انا العلیم الحکیم طوبی للسان تزین بذكر المقصود و لأذن سمع ما ارتفع به النّداء بین الأرض و السّماء و لعین فازت بمشاهدة آثاری و لقلب اقبل الی افقی المنیر اذا اخذتک نفحات بیانی و فزت بآیاتی قل

الهی الی الی لک الحمد بما ذکرتنی من قلمک الأعلى فی سجن عکّا اذ کنت بین ایدی الأعداء الذّین اعرضوا عنک و جادلوا بآیاتک و انکروا ما انزلته فی کتابک اسألك یا مولی العالم بأنوار جبروتک و اسرار ملکوتک و بلائی اصداف بحر حکمتک و بمظاهر امرک و مشارق وحیک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال ثابتاً علی حبّک و راسخاً فی امرک بحيث لا تمنعنی سبحات الجلال و لا صلیل سیوف اهل الضلال ای ربّ تری عبدک مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونک و ناظراً الی افق فضلک فأنزل علیه من سحاب سماء رحمتک ما یقرّبه الیک فی کلّ الأحوال انک انت الغنیّ المتعال

بلسان پارسی ندای الاهی را بشنو لعمر الله هر نفسی باصفا فائز شد سطوت جبابره و شوکت فراغه او را از مشرق نور احدیّه و مطلع آیات قدمیّه محروم نساخت یقین کامل و نور مبین ظلمت اوهام را محو نمود اوست فارس مضمار بیان فراغه و

جباره که در الواح نازل شده و یا بشود مقصود ارباب عمائمند یعنی علمائی که ناس را از شریعه الهی و فرات رحمت رحمانی منع نموده‌اند در علمای شیعه تفکر نما در قرون و اعصار یکدیگر را بر منابر سب و لعن نمودند و در لیالی و ایام بکلمه مبارکه یا قائم ناطق و چون عالم بانوار فجر ظهور منور کل با اسیاف ضغینه و بغضا قصد مقصود عالم و مربی امم نمودند منصفین میدانند که آن قوم چه کردند و چه گفتند حال هم در ایران بر جمیع منابر بسب و لعن مشغولند سبحان الله معرضین بیان هم بهمان اوهامات متمسک و متشبثند بر حزب الله واجب و لازم کمال جهد را در حفظ نفوس مبذول دارند که مباد بشبهات ناعقین و اشارات معتدین باوهامات حزب قبل مبتلا گردند مکرر این بیانات از مشرق علم الهی ظاهر که شاید مقبلین بطراز آگاهی فائز شوند و باسم حق جلّ جلاله خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کنند نسأل الله ان یؤدک و یوفک علی ما یحبّ و یرضی و علی ما یرتفع به امره بین عبادہ آنه هو ولیّ المخلصین لا اله الا هو الملك الفرد الواحد الحق العدل المبین انتهى

لله الحمد آن دوست مکرم بانوار بیان مالک قدم منور و باثر قلم اعلایش مزین این نعمت کبری را السن عالم از عهده شکر برنیايد و این مائده عظمی را قلم وصف نداند و ادراک احاطه نکند یسأل الخادم ربّه و ربکم و ربّ العرش و القری ان یسقیکم ریحی البقاء آنه هو مولیّ الأسماء و فاطر السماء

و اینکه سؤال از روایت قبل نمودند که میفرماید العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرّسل حرفان و لم يعرف الناس حتّى اليوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً بعد از عرض در ساحت امع اقدس این کلمات عالیات از مشرق علم الهی اشراق نمود قوله تبارک و تعالی مقصود از باقی حروف ذکر مقام کلمه مبارکه جامعه بوده هر نفسی آن کلمه را یافت از کلمات عالم خود را بیناز مشاهده نماید و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشامید عطش و ظمأ نفس و هوی او را اخذ نماید اوست آن کلمه‌ئی که جمیع علوم و فنون در او مستور اوست مفتاح مدینه استقامت و صراط امت اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام هر نفسی باو فائز شد او فائز است آنچه که الیوم سزاوار است و آن کلمه علیا از عالم مشیت بعالم اراده تجلّی فرمود و از اراده بعالم لاهوت و از لاهوت بجبروت و از جبروت بملکوت و تجلّی آن بصورت کلمه جامعه در لوح جناب حیدر قبل علی و حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بأنا المشهود ناطق اینست آن کلمه‌ئی که صدر مغلین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی الحقیقه باین کلمه مبارکه فائز گردد خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للفاضلین و طوبی للعارفین و در یک مقام مقصود از آن علوم و فنون بوده این مظلوم در این ایام بتفسیر کلمات قبل مایل نه نظر بعنایتی که در باره آن جناب بوده ذکر نمودیم آنچه که عرف بیان الهی از آن متضوع و اگر نفسی در آن تفکر نماید و مستقیم شود از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور البهاء علیک و علی الذین وفوا بعهد الله رب العالمین انتهى

عنایت حقّ از اشراقات انوار کلمات ظاهر و هویدا فضلش اخذ نموده رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه فرموده هل یقدر احد ان یشکره حقّ الشکر او یحمده حقّ الحمد نفس شکر شکر لازم دارد چه که تأیید شکر از اوست و همچنین حمد انسان بصیر فی الحقیقه متحیر است در بدایع فضل فضال و عنایات غنیّ تعال اولیای آن ارض را تکبیر و سلام میفرستم و بفضل و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله بشارت میدهم و از برای هر یک تأیید میطلبم امروز اهل بهاء بحزب الله در زیر و صحف و کتب و الواح مذکور و مسطور امید هست از فضل میمنتهايش به ما ینبغی لأیامه و لأمره قیام نمایند تا از محبتشان

عالم بنور محبت منور گردد و از اشتعالشان مشتعل آن ربنا هو المقتدر القدير و المؤيد العليم بهاء و الذكر و الثناء عليكم و على الذين شهدوا بما شهد الله أنه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير

در این حین در نظر این خادم فانی جناب مخدوم مکرم آقا علی حیدر علیه بهاء الله آمد کأن جنابه حاضر امام وجه الخادم نسأل الله تعالى ان يؤيده و يوفقه علی ما يحب و يرضی ولكن این دعا قبل از ذکر بشرف اجابت فائز شده باری خدمت ایشان و جناب بیگ علیه بهاء الله و جناب ع ب علیه بهاء الله و عط علیه بهاء الله و نفوس مذکوره در نامه ایشان سلام و تکبیر میرسانم و میطلبم از برای هر یک آنچه را که شبه و مثل نداشته آن ربنا الرحمن هو المقتدر الغفور الکریم حضرت محبوب فؤاد جناب امین علیه بهاء الله الأبهی در هر نامه ذکر ایشان و اولیای آن ارض را مینمایند فرمودند امین کتابیست مبین در ذکر اولیاء الله رب العالمین خدمت جمیع اولیای آن ارض سلام و تکبیر عرض مینمایم مخصوص آقایانی که بطراز تخصیص من عند الله مزین و مشرف و مفتخرند البهاء علیهم و علی من یحبهم

* * *

هو السامع من افقه الأعلى

حمد مقدس از ذکر و بیان ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزااست که از قلم اعلی کوثر بقا جاری فرمود و از قطره آن مقبلین را حیوة ابدی عطا نمود و این قطره در مقام اول و رتبه اولی بهیئت نقطه ظاهر و از او علوم اولین و آخرین را از عالم غیب بعرضه شهود آورد و چون خدمتش مقبول افتاد بحرف باء مؤانس گشت و باو علم الله لا اله الا هو مرتفع و رایت نصر و ظفر منصوب اوست مقتدری که اراده اش را قدرت کائنات و قوت ممکنات منع ننماید طوبی از برای نفوسی که از سلسیل کلمه یفعل ما یشاء نوشیدند و خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده نمودند آنک اذا سمعت صریر قلمی الأعلى و شربت رحيق الوحی من كأس عطاء مولی الوری قل

سیحانک یا مولی الأسماء و فاطر السماء اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعظمتک و اقتدارک اسألك بسراج امرک الذی به نور العالم و باسمک الأعظم الذی به هدیت الأمم ان تجعلنی فی کل الأحوال ناطقاً بشنائک و قائماً علی خدمة اولیائک و متمسکاً بحبلک ای رب تری اقبالی الی افقک و توجهی الی انوار وجهک اسألك ان لا تجعلنی محروماً عما کتبه لأصفیائک الذین ما منعهم سیوف الأعداء عن الاقبال الی افقک الأعلى و لا ضوضاء العلماء عن ذکرک یا مالک العرش و الثری و رب الآخرة و الأولى ای رب تری العاصی اراد بحر غفرانک و عفوک اسألك بکرمک الذی احاط علی العالم ان تغفر جریراتی و خطیئاتی و قدر لی ما یجعلنی مستقیماً علی امرک بحيث لا یمنعنی ظلم المعتدین و لا شبهات المریبین و لا اشارات الذین کفروا بیوم الذین ای رب لا تمنعنی عما اردت من سماء فضلك نور ارکانی بحدوک و رحمتک و قلبی بأنوار نیر ظهورک آنک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم

نامه ئی که بعد حاضر ارسال نمودی نزد مظلوم مذکور عرف اقبال و ایمان از آن متضوع از حق میطلبیم از هر یک از احبای آن ارض ظاهر فرماید آنچه را که سبب هدایت خلق است و همچنین جاری نماید آنچه را که علت حیوة اهل عالم است لیس هذا علی الله بعزیز در سلمان و اباذر تفکر نما که بعد از قبول بچه مقام فائز گشتند عنایتش تمار را از اختیار نمود و عدلش ابرار را از اشرار اینست معنی کلمه یجعل اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم در اصحاب عیسی بن مریم تفکر نما باخذ اعشار و سمک مشغول بودند ولكن از پرتو انوار نیر برهان بمقامی رسیدند که عالم را صید نمودند چه که از خود و ما عندهم گذشتند و به ما عند الله اقبال کردند و تمسک جستند اراده و مشیت خود را در مشیت الله محو و فانی نمودند و

بخدمت قیام کردند قیامی که سطوت یهود عنود و عبدهٔ اصنام ایشان را از مالک ایجاد منع نمود از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید و حفظ نماید ولکن بعضی از اهل بیان باسبابی که سبب تفریق و اختلافست مشغول اصل را گذاشته‌اند و در فکر آنند عجلی یافت شود و بآن تمسّک نمایند و سبب فتنهٔ اخری گردند باید کل از حقّ جلّ جلاله مسئلت نمایند آنچه را که سبب اعلاء کلمه و علّت استقامت بر آن است قلم اعلی ترا وصیت مینماید بآنچه سبب ابقا و ارتفاع است و دوستان آن ارض طرّاً را بحکمت امر نموده و مینماید لئلاّ یظهر منهم ما تضطرب به الأفئدة و النفوس لازال اولیای آن ارض تحت لحاظ بوده و هستند انا ذکرنا الذی صعد الی الله بذکر لا یتغیّر عرفه و لا تنقطع نفعاته انّھا تکنون باقیة ببقاء الملك و الملكوت یشهد بذلک مالک الجبروت اذ استوی علی العرش بسلطان مبین الذی سمّی بمحمّد قبل علی فی کتاب الأسماء علیه بهاء الله و بهاء من فی السموات و الأرضین انا طهرناه عما لا ینبغی و رفعناه الی مقام عجزت عن ذکره الأفلام

و نذکر ابنک الذی سمّی بمحمّد قبل حسن و ذکرناه بما نزل له فی هذا الحین امطار رحمة ربّه الغفور الکریم یا رفیع امروز کلمه الله از صد اولاد افضل بوده و هست جهد نمائید برضای دوست فائز شوید و ظاهر شود از شما آنچه که ذکرش در کتاب الهی مخلّد گردد اینست اولاد حقیقی و قرّة عین حقیقی و ذریّه حقیقی کذلک نطق المظلوم اذ احاطت به الأحزان بما اکتسبت ایدی الظّالمین یا اهل البهّاء لا تحزنوا من شیء الا فیما ورد علینا من جنود الغافلین انا صبرنا فی البأساء و الضّرّاء و امرنا اهل البهّاء بالصبر الجمیل

امّ طفل را ذکر مینمائیم و بشارت میدهیم بآنچه که در این لیل نازل شده البهّاء من لدنا علی الذین اخذوا كأس البقاء باسمی الأبھی و شربوا منها رغماً لكلّ غافل بعید و کلّ عالم مریب

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمد مقدّس از ذکر و بیان مقصود عالمیان را لایق و سزااست که عالم را بانوار توحید منور فرمود و رایت عظمای آنه لا اله الا هو را بر اعلی مقام عالم برافراشت سطوت امرا او را منع نمود و از اراده بازداشت رسل فرستاد و کتب نازل فرمود تا کل بصراط مستقیم فائز شوند و از برای عرفان نبأ عظیم در یوم قیام مستعدّ گردند له الحمد و المنّة و له الفضل و العطاء خلق فرمود و راه نمود تا کل فائز شوند بآنچه که مقصود از خلقت خلق بوده تعالی فضله و تعالی کرمه العمیم و جوده العظیم الصلوة و السلام علی سیّد العالم و مربّی الأمم الذی به انتهت الرّسالة و التّبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً

و بعد جناب محمّد قبل علی علیه سلام الله وارد ذکر شما را نمود لذا این مظلوم مرّه اخری بآن شطر اقبال فرمود لیسقیک سلسبیل المحبّة من كأس الوفاء نسأل الله تعالی ان یؤیّدک و یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی آنه هو مالک یوم الدّین و ربّ العرش العظیم اگر دوستی یافت شود از قبل مظلوم سلام برسان ليقربّه السلام الی مولی الأنام و يؤیّده علی ما انزله فی الکتاب

جناب ابن دخیل علیه بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو التّاطق في ملكوت البيان

حمد مقدّس از شئون عالم و اشارات امم و شبهات معتدين و ضوضاء معرضين ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را سزااست که در هر حینی بمثابۀ غیث هاطل از سماء عنایتش آیات نازل هیچ ذاکری از فضلش محروم نشد و هیچ قاصدی از بحر آیاتش ممنوع نگشت فضلش احاطه نموده و رحمتش سبقت گرفته در لیالی و ایّام مقبلین را بنفحات وحی معطرّ نموده تعالی تعالی فضله و تعالت رحمته جلّ جلاله و عظم برهانه

یا ایّها المقبل الی الله و الشّارب کأس لقائه و التّاطق بشأنه اسمع ندائه الاحلی من افقه الاعلی أنّه یدکرک بآیات تنادی فی العالم و تدعو الکّل الی العزیز الوهاب انا ذکرناک مرّة بعد مرّة لتشکر ربّک مالک الرّقاب قد حضر کتابک لدی المظلوم و قرئه العبد الحاضر اجیناک بکتاب جعله الله امّ الالواح لا تحزن من شیئی توکل علی الله ربّ الارباب أنّه ایدک علی ذکره و ثنائه و جعلک ساقیاً لهذا الرّحیق الذّی اذ فکّ ختمه تعطّرت الآفاق هنیئاً لقاصد قصد المقصود و فاز بما لا فاز به اکثر العباد قل الآیات مسخّرات بامرہ و الامور فی قبضة قدرته و هو المقنّدر العزیز العلام قد فزت بما لم یفز به علماء الارض و فقہائہا شہد بذلک امّ الکتاب فی المآب قد حضرت لدی المظلوم الاسماء الّتی کانت مذکورة فی کتابک و انزلنا لہم ما انجذبت بہ القلوب و قرّت بہ الابصار و هو المقنّدر المختار

یا تیمور یدکرک الغفور بذکرہ و یدکرک بآیاتہ و یوصیک بالمحبّة و الوداد و بالاتّحاد و الاتّفاق طوبی لک بما سمعت و اقبلت و ویل لکلّ معرض کفر باللّہ و آیاتہ مقبلاً الی ملطع الاوہام

یا منصور قد اتی التّصر و هو ظہوری و اتی الظّفر و هو ندائی و اتی السّلطان و هو امری و ظہرت الاسرار و ہی کتابی کذلک اظہرنا لثالی البرهان من اصداف عمّان ربّک العزیز المنّان

یا فیاض قد اتی فیاض بجنود الحکمة و البیان و نادى المناد من کلّ الجهات و مرّت الجبال و وُضع المیزان و القوم اکثرهم فی نوم عجاب منعّتهم احوّآتهم عن اللّہ نبذوا الکتاب ورآتهم و ارتکبوا ما تبرّء منه اهل سرادق العظمة و الاجلال البہاء علیک و علی اہلک و علی امائی اللّائی آمین باللّہ الواحد المختار

یا محمّد علی اسمع نداء المظلوم أنّه اتی امر اللّہ الذّی کان حصناً للواردین و درعاً لہیکل من اقبل الی الافق الاعلی و اجاب مولی الوری اذ ارتفع النداء بین الارض و السّماء قل یا قوم اعرفوا مقام امر اللّہ و حکمہ و لا تكونوا من الجاہلین کذلک ظہر النور من ملکوت بیان ربّک العلیم الحکیم البہاء علیک و علی ضلعک من لدن غفور رحیم

یا پاشا یدکرک مولی الانام فی هذه اللّیلة الدّلّماء و یدکرک بما یقرّیک الی مقام تشرف بذکر اللّہ و تزین بقدم اولیائہ أنّه ینطق فیکلّ الاحیان و یقول یا ملأ الامکان ارفعوا رؤسکم ثمّ انظروا الی ما اشرق و لاح من افق سماء العلم من لدن قویّ آمر قدیر

یا فرج قد فتح باب السّماء و اتی الفرّج بسّلطان لا تقوم معہ جنود الانشاء و لا صفوف الاقویاء و لا اوہام العلماء و ینطق باعلی النداء بین الارض و السّماء یا ملأ الانشاء قد اتی من ارتعدت بہ فرائص الاسماء و ظہر من کان مذکوراً فی افئدة المقرّین

یا ملأ بابا قد قبلنا بلاء الدّنیاء و شدائدہا لنجاة العباد و ہم قاموا علی الاعراض انکروا حجّة اللّہ و برہانہ و جادلوا بآیاتہ و اعرضوا عن انوار وجہہ و کفروا بنفسہ کذلک سوّلت لہم انفسہم و ہم الیوم من الاخسرین فی کتاب ربّک العزیز العظیم

یا صمد اسمع نداء الصّمد الفرد الواحد الاحد أنّه یأمرک بما یرفعک و یوصیک بعہد اللّہ و میثاقہ و بما نزل فی کتابہ أنّه مع الذّین تمسّکوا باوامرہ و عملوا ما أمروا بہ من لسان الوحی فی هذا الیوم المبارک المقدّس المبین

يا عبد الحسين طوبى لك و لاسمك اسمع بأذن الفؤاد ما نزل من ملكوت عناية مالك الایجاد الذى اتى براية الوداد و
امر الكلّ بالاتحاد نعيماً لمن تمسك بما أمر به من لدى الله ربّ ما كان و ما يكون
يا حسن قل

الهى الهى اسلك برحيفك المختوم و اسمك القيوم و بكوثر بيانك و سلسيل عرفانك و لبن فضلك و خمر رحمتك
بان تجعلنى فى كلّ الاحوال راضياً برضائك و مقبلاً الى افقك و ناطقاً بآياتك و متمسكاً بحبلك الممدود
يا قلمي اذكر من سُمى بعلی قبل اكبر الذى ما منعه سبحات الجلال عن الغنى المتعال سمع النداء من الافق الاعلى و
اقبل اليه فى يوم فيه اعرض من فى ناسوت الانشاء الا من اخذته يد الافتدار و ذكره لسان العظمة فى مقامه المحمود
يا على انا نوصيك و الذين آمنوا بتقوى الله و بالصدق و الصفاء ان ربك ما اراد لاحد الا ما يرفعه الى الجنة العليا و
الفردوس الاعلى المقام الذى لا يرى فيه الا ظهورات اسمائه و صفاته انه هو الفضال الذى لا يمنع فضله اعراض الامم و لا
حوادث العالم قد سبقت رحمته و احاطت الطافه ولكنّ القوم هم لا يفقهون
يا جعفر حضر اسمك لدى الوجه و نزل لك ما لا تعادله خزائن الارض و لا ثروة الخلق و لا ما يفتخر به اصحاب الغناء
فى ناسوت الانشاء و لا ما جمعه الامراء و الملوك اشكر ربك بهذا الفضل الاعظم و قل

الهى الهى لا تمنعنى عما قدرته لاصفيائك و لا تجعلنى محروماً عما يقربنى الى افقك انك انت المقتدر العزيز الودود
يا آقا بالا عليك بهاء الله مالك الاسماء و فاطر السماء طوبى لوجهك بما توجه و لقلبك بما اقبل و لسمعك بما سمع و
ليدك بما ظهرت منها قدرة الله و قوته الذى لا تعادله الدنيا كلها يشهد بذلك هذا المظلوم فى هذا المقام المرفوع افرح بهذا
الذكر الاعظم الذى جرى من قلم الله ربك مالك الغيب و الشهود

يا ابراهيم قد اتى الخليل من لدى الجليل و القوم انكروه و اعرضوا عنه و جادلوا بما ظهر من عنده و كفروا بالذى ارسله
بالحق الى ان اشتعلت نار البغضاء فى صدور اهل البغى و الفحشاء و ارتكبوا ما ناح به كلّ حبيب و صاح كلّ صديق كذلك
قضى الامر و القوم اكثرهم يذكرون و لا يشعرون

يا قلم اذكر من سُمى بمشهدى ابراهيم ليفرح بذكر الله المستوى على عرش البيان فى المأب انا نوصيك بما يرتفع به
مقام الانسان و بما انزله الرحمن فى الكتاب لا تحزن من شئ توكل على الله فيكل الامور انه ينصر الذين اقبلوا اليه فى يوم نادى
المناد الملك لله ربّ الارباب

يا محمد على خذ المعروف و ضع المنكر هذا ما أمرت به فى قيوم الاسماء و فى هذا اللوح المبين الذى اذا ظهر
خضعت له الالواح ان ربك هو المبين العليم

يا عبد الاحد خذ الانصاف و ضع الاعتساف كذلك جرى الامر من قلم الله ربّ العالمين انه ذكرك بما لا تعادله اذكار
العالم ان ربك هو المشفق الكريم

يا محمد قبل على اذا شربت رحيق الوصال و فزت بما كان مخزوناً فى علم الله و مسطوراً من القلم الاعلى فى كتبه و
زبره و الواحه اشكر ربك بهذا الفضل العظيم

يا محمد اسمع نداء المظلوم قل يا ملاً الارض خذوا العدل و ضعوا الظلم كذلك اتى الامر المبرم من الله مالك القدم و
مولى الامم انه هو الفرد الواحد المهيمن العليم الحكيم

يا احمد ان المسجون قد اقبل اليك من شطر السجن و يقول دع الموتى و خذ الكأس من كوثر الحيوان باسم ربك
الرحمن انه يقربك اليه و يهديك الى صراطه المستقيم

يا قلمي الاعلى اذكر من سُمّي بآقا ملاً ليجذبه ذكرك الى الذروة العليا و يقرّبه اليك و يؤيّده على ما يكون باقياً ببقاء الملك و الملكوت و يوفّقه على الاستقامة على هذا الامر الذى به زلت الاقدام و اسودّت الوجوه و سقطت اصنام المتوهّمين يا قنبر خذ الامانة باسمى و ضع ما يخالفها قد جعلها الله الطراز الاول لهياكل الملل طوبى لمن تمسك بها و عرف مقامها و تنور بنورها و تشبّث بذيلها كذلك نطق لسان العظمة اذ كان مستوياً على عرش البيان انه هو الفرد الواحد العزيز الجميل يا عبد الاحد اذكر الايام التى فيها حضرت امام وجهى و سمعت ندائى و رأيت افقى و شريت رحيق اللقاء من يد عطائى اياك ان تمنعك شئون الدنيا عن ذكرى و ثنائى و عمّا سمعته من لسانى فى سجنى هذا ما امرناك به من قبل و فى هذا الحين امراً من لدن قوى عزيز حميد

يا مشهدى حسين خذ الوفاء امراً من لدن فاطر السماء طوبى لهيكل تزّين به و ليد تمسكت به و لعبد عرف مقامه امراً من لدى الله المقتدر المهيمن القيوم

انّا اردنا ان نذكر من سُمّي بملاً اسلام و نُذكره بآياتى و نُبشّره بعناياتى و نُعرّقه ملكوتى و جبروتى و اهل مدائن قدرتى و عظمتى ليفرح و يشكر من اتى بالحقّ بسلطان غلب الارض و السماء طوبى لمن عرف و شهد و قال لك الحمد يا مالك الغيب و الشهود

يا شيخ قبل كاظم نوصيك بالحكمة و البيان و بما يبقى به ذكرك فى كتاب ربك الرحمن اياك ان تخوّفك سطوة العالم ضعه تحت قدمك و قل

الهى الهى لك الحمد بما وجدتُ عرف آياتك و رأيت آثار قلمك و اعترفت بما نطق به لسانك اسئلك يا مظلوم الآفاق باسمك الذى به خضعت الاعناق بان تؤيّدنى على ذكرك و على الاستقامة على حبك اى ربّ لا تمنعنى عن بحر فضلك و لا عن سماء كرمك لا اله الا انت الغفور العطوف

انّ المظلوم اراد ان يذكر من سُمّي بملاً نور محمد لتجذبه نفحات الوحي الى الافق الاعلى و يتمسك بما أمر به من لدن فاطر السماء و مالك ملكوت الاسماء ستفنى الدنيا و يبقى للمقبليين ما نزل لهم من سماء الفضل و العطاء يشهد بذلك عباد مكرمون الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون

يا على هذا يوم الذّكر و البيان و هذا يوم العناية و العطاء و هذا يوم العظمة و الاجلال طوبى لعبد اقبل و فاز و عمل بما أمر به من لدى الله مالك الوجود

يا على قد ظهر مقصود العالم برايات الفضل و العطاء و اعلام العزة و الهدى ولكنّ القوم نبذوا امر الله ورأتهم و ارتكبوا ما أمروا به من مطالع الظلم ان ربك هو العليم الحكيم

يا پاشا يذكرك مالك الاسماء و فاطر السماء قل يا ملاً الارض اسمعوا صرير القلم الاعلى خذوا كتاب الله بقدره و قوّة لا تمنعها قدرة العالم و لا سطوة الامم ان ربك هو الامر القديم

يا اسمعيل طوبى لك و لعبد نبذ الاوهام مقبلاً الى افق منه اشرق نير الايقان فى يوم فيه نطق الصّراط تالله قد اتى الميقات و قال الميزان قد كُشف الغطاء و اتى من سماء الاقتدار من عنده كتاب مبين

يا محمّد اذكر اذ اتى محمّد رسول الله اعرض عنه من على الارض منهم من قال انه كفر بالله و منهم من قال انه كذاب مفتر و منهم من قال انه ساحر ينطق عن الهوى كذلك نطق القوم فى امره المبرم المقدّس العزيز البديع

يا اهل شيشوان اسمعوا نداء ربكم الرحمن انه يذكركم اذ كان بين ايدي الذين اعرضوا عن التّقوى و اتبعوا البغى و الفحشاء و ارتكبوا ما ناحت به طلعات الفردوس الاعلى و الجنة العليا و ارتفع حنين شجرة الطوبى و سدره المنتهى اياكم ان تخوّفكم ظلم المعتدين و ضرّ الملحدين خذوا الحكمة فى ايام الله انها تقرّبكم اليه ان انتم تعلمون

یا حاجی آقا اسمع التَّدَاء من شطر السَّجَن اَنَّهُ يدعوك الى الحقِّ و یامرک بالعدل و الانصاف قد ظهر و اظهر ما اراد امام وجوه العباد فی يوم فيه امطر سحاب القضاء سهام البلاء يشهد بذلك من عنده لوح محفوظ

یا ملاً صادق قد جرى من قلمي الاعلى فرات الحکمة و البیان فی يوم فيه اعرض کلّ مقبل و انکر کلّ مفرّ و کفر کلّ مؤمن و شتم کلّ صامت کذلک ورد علينا من اللّٰذین ما انصفوا فی امر الله و سلطانه و نبذوا العدل و رأّهم آخذین ما ناح به الرّوح فی مقامه المقدّس العزیز المحبوب

یا محمّد قبل حسین انظر ثمّ اذکر اذ اتی الرّحمن بقدره و سلطان و ورد علیه من اهل الطّغیان ما صاحت به الصّخرة و ناحت الارض و السّماء و اضطربت افئدة الاولیاء و ارتفعت الصّیحة و نسف کلّ جبل باذخ رفیع

یا اباالقاسم قل

الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و متوجّهاً الی انوار وجهک و منتظراً بدائع فضلک اسئلك بالسّراج الّذی حفظته بقدرتک و سلطانتک و باسمک الاعظم الّذی به ارتعدت فرائض المعرضین من عبادک و المشرکین من خلقک بان تقدّر لعبدک هذا من قلمک الاعلى خیر الآخرة و الاولى انّک انت الله لا اله الا انت الفرد الواحد الغفور الکریم

یا میر علی اکبر انظر فی امری و ما ورد علی نفسی بعد ما جئتُ من الافق الاعلى لاصلاح العالم و تهذیب الامم قل آه آه لم یدر عبدک هذا ایّ بلاّتک یدکر تلقاء وجهک انّ القلم انصعق عند ذکر بلاّتک و ما وُردَ علیک من طغاة خلقک و بغاة عبادک اشهد انّک اظهرت نفسک لحيوة العالم و اصلاح الامم و حملت الشّدائد اظهراً لعنايتک و ابرازاً لفضلک نفسی لعنايتک الفداء یا مقصود العارفين و روحی لنفسک الفداء یا ایّها المسجون بین ایدی الغافلین

یا علی یا عطّار اذا سمعت صریر قلمي الاعلى ولّ وجهک شطر الله مولی الوری و قل

الهی الهی لم ادر فی ایّ مقام ارتفع ندأتک و فی ایّ مفرّ استقرّ عرش عظمتک اسئلك یا مالک الملوک و راحم المملوک باسمک الّذی به سخرت مدائن الافئدة و القلوب و باقتدار مشیتک و نفوذ ارادتک و بحر آیاتک و سماء حکمتک بان تقدّر لی ما يجعلنی راضیاً برضاتک و متحرّکاً بارادتک و متمسّکاً بالحکمة الّتی أمرت بها فی محکم کتابک انّک انت الفرد الواحد العزیز العظیم

یا قلم اذکر من سُمّی بعبّاس لیفرح و یكون من الشّاكرین قل

الهی الهی لك الحمد بما خلقتنی و اظهرتنی و عرّقتنی سیلیک و اعلم بعلم الیقین بانّک خلقتنی لاصغاء ندأتک و مشاهدة انوار افقک لم ادر یا الهی ما قدّرت لی من قدّرتک و قضاتک و ما اردته فی ایّامک ان تمنعنی عن التّقرب الی مفرّ عرشک لا تنفعنی حیوتی و لا وجودی و لا قیامی و قعودی آه آه ان یمنعنی قضاتک عن القیام لدى باب عظمتک و اصغاء ندأتک و عزّتک یا مقصود العالم و محبوب الامم لا یسکن ظمأی الا بالتّقرب الی ساحة قدسک و لا یسکن قلبی الا بالاقبال الی شطر عرشک و لا تستریح کینونتی الا بکوثر لقائک و سلسیل وصالک ترى یا الهی تبلبلی و اضطرابی و حزنی و همّی و غمّی فی ایّامک این فرجک یا مفرّج العالم و این اعانتک یا معین الامم و عزّتک قد تجاوز حالی عن الذّکر و البیان یا ربّی الرّحمن ارحمنی بفضلک ثمّ اکتب لی ما تقرّ به عینی و عیون عبادک انّک انت المشفق الکریم و انّک انت ارحم الرّاحمین

بنام دانای یکتا

یا سلیمان بزبان پارسی گفتار کردگار را بشنو امروز راز بیناز بی پرده آشکار نیکوست حال نفسیکه باسم قیوم رقیق مختم را آشامید و در سجن اعظم یادش نمود گیتی را غبار اخذ نموده و دخان فراگرفته از او مسئلت نمائید شاید عفوش کل را اخذ نماید و بآنچه مقصود از آفرینش است آگاه فرماید منتسبین را از قبل مظلوم ذکر نما و بآیات دوست یکتا بشارت ده

یا زین العابدین آنچه پنهان بود آشکار شد روشنی نخستین از آن پدیدار نیکوست حال نفسیکه ندایش را شنید و بقلب اقبال نمود و بانوار وجه توجّه کرد

یا رسول گیتی را الوان مختلفه از اقبال و توجّه بافق امر الهی منع نموده و از دریای گفتار کردگار محروم ساخته از حق بطلب شاید عباد را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار یوم اوست اوست قادر و اوست توانا
یا سید قبل محمّد خامه بتو رو نموده و ترا یاد مینماید شاید بآنچه سزاوار است تمسّک نمائی و بمقام قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعون فائز شوی

یا علی اصغر مالک قدر در منظر اکبر ترا ذکر مینماید اولیای ارض در حسرت استماع این ذکر برفیق اعلی شتافتند آنچه امروز از خامه کرم جاری میشود شبه و مثل نداشته و ندارد بشناس مقامش را و چون بصر حفظش نما
یا علی سراج میگوید یا اهل ارض قسم بنیر بیان سراج الهی امام وجوه روشن و ظاهر خود را از نورش منع نمائید و از آثار و ضیائش در خباء مجد ربّانی درآئید امروز بحر بیان رحمن مّوّاج و آسمان فضل مرتفع خود را محروم مسازید از غیر بگذرید و بدوست تمسّک جوئید اوست کریم و اوست مهربان

یا قلم قاسم را ذکر نما شاید از بحر بیان بیاشامد و از آفتاب علم الهی منور گردد و فائز شود بآنچه سبب استقامت است امروز صیحه مرتفع و جبل مندک و عباد منصعق طوبی از برای نفسیکه باصغاء آن فائز شد و مقصود را شناخت و باو عارف گشت از حق بطلب عباد خود را حفظ فرماید و بر اعلاء کلمه مؤیّد نماید

یا اسد انشاء الله ضرغام میدان حکمت و بیان باشی و در افنده و قلوب تصرّف نمائی صولت صولت حقیقی باشد و سطوت سطوت معنوی اید و اذیت شأن درندگانست از سحیّه خرد انسانی محبّت و شفقت و رحمت است خدایا بامری ان ربّک هو العلیم الحکیم

یا ایّها الکتاب اذکر من سُمّی بدرویش رحیم لتجذبه آیات ربّه و تقرّبه الیه و تؤیّده علی ذکره و ثنائه بین عباد و خدمه امره فی ایامه انه هو الحاکم علی ما یشاء و فی قبضته زمام من فی السّموات و الارضین البهّاء من لدنا علیه و علی ضلعه الّتی حَضَرَ اسمها لدی المظلوم فی سجنه العظیم

یا درویش خلیل قد اتی امر الله و القوم اعرضوا عنه و اعترضوا علیه بما نقضوا میثاقه و عهده و اتّبعوا الذّین کفروا بالله و بآياته عند ربّک علم کلّ شیئی فی کتاب مبین و نذکر ضلعک الّتی اقبلت فی یوم اعرض فیه اکثر اماء الارض ان ربّک هو المحصى العلیم

یا میرزا آقا انا اردنا ان نذکرک من هذا الشّطر و نذکرک بآیات الله الّتی نزلت من ملکوت بیانه لتقرّ بها عینک و یفرح قلبک و تقوم بالروح و الرّیحان علی خدمه الامر فی هذا الیوم الّذی فیه اتی المیقات و نزلت الآیات و ظهرت البیّنات و حدّثت الارضون و السّموات کذلک انزلنا ما یكون باقیّاً ببقآء اسمائی الحسنی ان ربّک هو العزیز الکریم

یا کربلائی احمد محمّد روح ما سواه فداه آمد انکارش نمودند و بر شهادتش فتوی دادند صاحبان فتوی علمای عصر بودند بشقاوت آن نفوس نار ضغینه و بغضا در صدور مشتعل و امر بشأنی شدید که آیه هجرت نازل و مالک ملکوت اسما از حجاز قصد یثرب فرمودند بذلک ذرفت الدّموع و ذابت القلوب و ناحت الاشیاء کلّها و القوم اکثرهم من الغافلین

یا غفّار مختار آمد با رایة انا الله آمد با عَلم المُلک لی آمد از یمینش فرات رحمت جاری و از قلمش اسرار حکمت ظاهر امام وجهش بحر بیان مّوّاج ولکن اهل دانش و ینش کمیاب بل مفقود کل افسرده بل مرده مشاهده میشوند انا لله و انا الیه راجعون

یا حسن یا عمو اذا فزت بآیاتی و سمعت ندائی قل

الهی الهی انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک قد سمعتُ ندائک اقبلت الی بحر عرفانک اسئلك بقدرتک الّتی غلبت الاشیاء و بانوار وجهک الّتی بها اشرقت الآفاق بان تجعلنی ثابتاً علی امرک و قائماً علی خدمتک و راسخاً فی حبّک و ناطقاً بشنائک انّک انت القویّ الغالب القدير

یا حیدر قبل علی ولّ وجهک شطر البیت و قل

الهی الهی لک الحمد بما سقیتنی کوثر عرفانک فی ایّامک و ایدتنی علی الاقبال الیک اذ اعرض عنک اکثر خلقک اسئلك بالاسرار المکنونة فی علمک و اللّالی المخزونة فی کنائز عصمتک بان تقدّر لی ما یقرّبنی الیک و ما یرفعنی بین عبادک انّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الحقّ علّام الغیوب

یا حسین اینمظلوم اراده نموده ترا ذکر نماید در چه مقام در سجن اعظم در چه حالت در بحیوّه احزان ولکن بلاى امم و ظلم عالم او را از ذکر باز نداشته ذرات کائنات بر آنچه ذکر شد گواهی میدهد از حق بطلب ترا تأیید فرماید بر آنچه سزاوار مقام اوست

یا علی بگوش جان بشنو و بچشم حقیقت مشاهده نما که شاید ندای دوست را بشنوی و آثارش را ملاحظه کنی چه بسیار از عباد که بینا و شنوایند ولکن در دفتر الهی اعمی و اصم و ابکم مذکور و مسطور

یا محمد کتاب نازل و اسرارش از قلم اعلی مذکور و مسطور ولکن عباد غافل و محجوب مگر نفوسیکه بایادی اقتدار حجابات و سبحات را خرق نمودند و قصد مقام اعلی که مقام معرفت دوست یکتاست کردند

یا جواد بحر بیان در امواج آفتاب حقیقت فوق رؤس مُشرق و طالع و نور عنایت از افق فضل ساطع از حق میطلبیم عباد خود را از این فضائل منع ننماید و محروم نسازد فیضش احاطه نموده و فیاض بر عرش رحمت مستوی هنیئاً للعارفين
یا ستّار روز رستخیز آمد و ستّار بر عرش اسم غفّار مستوی ستر نموده کرم فرموده باب عنایت باصبع قدرت گشوده ولکن عباد غافل بر ظلم قیام نموده اند عمل کردند آنچه را که سینه ها شکافت و کبدها مشتعل گشت این امور کل از شقاوت علمای ایران احداث شده عمل نمودند آنچه را که از اوّل دنیا الی حین شبه آن شنیده نشده انّهم من الاخسرین فی کتابی المبین

یا حبیب محبوب عالم را ذیاب ارض احاطه نموده و مظلوم آفاق را اهل نفاق حبس کرده هر حین ظلمی ظاهر و هر آن شدّتی وارد معلوم نیست از قبل بچه اقبال نموده اند و بچه حبلی متمسّکند و حال بچه جهت اعراض کرده اند لعمر الله انّهم لا یشعرون و لا یعرفون و لا یعلمون

یا حسین ندای حسین را بشنو از شطر سجن بتو توجّه نموده و لله تکلم مینماید و فی سبیل الله میگوید آیا آذان واعیه یافت میشود و یا ابصار حدیده موجود قسم بافتاب حقیقت حجّت ظاهر و باهر نعمت نازل و رحمت هاطل طوبی از برای صاحبان بصر و سمع و ویل للغافلین

یا قلم الله قلی را از قبل اسم اعظم ذکر نما که شاید ذکر بتبایه جناح او را تأیید فرماید بر طیران در این هواء لطیف منیر ندا را شنیدی آثار را دیدی از حق بطلب ترا مؤیّد فرماید بر استقامت کبری اوست آیه عظمی و غایه قصوی خذ ما أمرت به و ضع ما نهیت عنه امراً من لدن قویّ قدیر

یا ابراهیم آن نار بغضا که در آن ایّام مشتعل شد در ایّام اینمظلوم اعظم و اکبر آن مشتعل اخماد هر ناری سهل و آسان ولکن نار ضغینه و حسد را میاه عالم نیفسرد نار ظاهره در ساعتی ساکن شود و این نار در قرون و اعصار باقی و پاینده ماند از حق میطلبیم اولیائش را از این نار حفظ فرماید و بنور معرفتش منور دارد اوست بر هر شیئی توانا

یا مهدی اوّل امر معرفت الله بوده و خواهد بود و آخر آن استقامت چه که ناعقین بر مرصّد قائمند و باضلال خلق مشغول طوبی از برای نفسیکه ما سوی الله را معدوم و مفقود مشاهده نماید آنّه من اهل هذا المقام المنیر و هذا المقرّ العزیز المنیع

یا قلم رحمن را ذکر نما شاید جذب ذکر الهی او را اخذ نماید بشأنیکه بر امر ثابت و مستقیم ماند در جمیع احوال در عظمت امر و يوم ناظر باش طوبی لمن عرف و وجد عرف بیان ربّه العلیم الخبیر
یا عبدالله يوم آمد و وقت آمد ولکن بندگان مقصود عالمیانرا در این جامه نشناختند کل از شناسائیش محروم و ممنوعند الا من شاء ربّک طوبی از برای عبدیکه بعرفان مولایش فائز گشت و از جهان و آنچه در اوست گذشت و باو پیوست اینست مقام اشراق نور توکل حقیقی و تفویض معنوی

یا اسدالله در قدرت مظلوم تفکّر نما فرداً واحداً امام وجوه عالم قیام فرمود و در لیالی و ایّام آیاتش نازل و بیناتش ظاهر من غیر ستر و حجاب حجبات جلال و سبحات اجلال را باصبع اقتدار شق نمود و کل را باعلی النداء بصراط مستقیم و نبأ عظیم هدایت فرمود اوست مقتدریکه ضغینه و بغضای امرا و علما او را از ذکر حق و ما اراده منع نکرد فکر و قل لک العظمة و الاجلال و لک القدرة و الافضال

یا سرباز یا حبیب امید هست که در این يوم بدیع الهی از تجلیات انوار اسم اعظم بجای سربازی تاج بخشی کنی اباذر راعی اغنام بود بیک کلمه امنت حافظ بیضه اسلام و هادی انام گشت لیس هذا علی الله ربّک بعزیز
یا حسن گفتار مخصوص لسانست حال دریا متکلم و حرارت از نار است و این حین آفتاب معطی و باذل جهد نما شاید بحول و قوّه حق دارای مقام شوی و مستحقّ اکرام من لدی الله مولی الانام

یا محمد قبل باقر حجبات اسما اهل ناسوت انشا را از افق اعلی منع نموده هزار و دویست سال شیعه شنیعه باسم وصایت و نیابت و نجابت مشغول و چون آفتاب ظهور از افق اراده مشرق و لائح بر ضرش قیام نمودند و بر سفک دمش فتوی دادند بحق وحده ناظر باش تا از موحدین حقیقی در کتاب الهی مذکور و از قلم اعلی مسطور گردی

یا کاظم اذا وجدت نفحات بیانی و سمعت ندائی من شطر سجنی اقبل بقلبک الی المقام الاعلی و الذروة العلیا و قل الهی الهی قد اخذتني الاحزان فی ایّامک این فرجک یا فرج العالمین و اهلکنی بُعدک این کوثر قریک یا مقصود العارفین و ذاب کبدی فی هجرک این عنایتک یا مولی العالم و معبود الامم اسئلک بصریر قلمک و بالسّر الذی جعلته مستوراً عن اعین خلقتک بان تؤیّدنی علی العمل بما انزلته فی کتابک لا اله الا انت الغفور الرحیم
یا قلم اذکر من سُمی بمحمد قبل جعفر لیفرح بذكر الله مالک القدر و يقول

الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی بآیاتک الکبری الی صراطک المستقیم و نور قلبی بنور ذکر نبأک العظیم اسئلک بامرک الذی به سخرت العالم و بالکلمة الّتی بها انجذبت افئدة الامم بحیث سرعوا الی مقرّ الفداء شوقاً لرضائک و لقاءک ای ربّ ترى المسکین تمسک بحبل فضلک و العاصی تشبّث باذیال رداء اسمک الغفور الرحیم قدر له ما ینبغی لعنایتک یا اله العالمین

یا محمد قبل علی اسمع ندائی من شطر سجنی آنّه یجذبک الی افق فضلی و یقرّبک الی بساط عظمتی قل الهی الهی اقبلت بوجهی الی انوار وجهک و بقلبی الی افق جودک نور یا الهی ظاهری بانوار عنایتک و باطنی بنور معرفتک انت الذی لا یعزب عن علمک من شیئی و لا یعجزک امر من الامور فی قبضتک زمام العالم تفعل ما تشاء لا اله الا انت المهیمن علی ما کان و ما یکون

یا سیّد محمد قل

الهی الهی اشهد انک اظهرت نفسك و انزلت آیاتک و ابرزت بیناتک لهدایة خلقک و ارتفاع مقاماتهم فی ایامک اسئلك یا فالح الاصباح و مسخر الاریاح باصبع اقتدارک الذی به انشقت حجابات خلقک بان تجعلنی ناصراً لامرک و ثابتاً فی حبک لا اله الا انت المقتدر القدير

یا قلمی الاعلی اذکر اولیائی الذین صعدوا الی الرقیق الابهی و طاروا باجنحة الایقان الی الافق الاعلی قد سبقت رحمته الممکنات و فضلک الموجودات اسئلك بیحر جودک و سماء کرمک بان تنزل لهم فی کلّ حین من سماء عطائک ما تقرّ به اعین اولیائک و اصفیائک انک انت المقتدر علی ما تشاء تشهد بکرمک الکائنات لا اله الا انت المقتدر المهیمن علی الغیب و الشهود ثم اذکر الحسین الذی صعد الی مولاه و قدر له فی الفردوس الاعلی فیکلّ حین ما ینبغی لبحر کرمک و سماء فضلک انک انت الغفور الرحیم

و نذکر من سُمی باللّه و یردی الذی اقبل الی افقی و قطع البرّ و البحر حبّاً للقاءنی الی ان حضر امام وجهی و سمع ندائی طوبی لک بما فرت بآثاری من قبل و فی هذا الحین المبین اشکر ربک بهذا الفضل العظیم البهاء علیک و علی اختک و بنتها و علی اللّائی آمنّ باللّه ربّ العالمین و نذکر امانی فی آخر اللّوح و نبشّره بنیر عنایتی الذی اشرق و لاح من افق سماء رحمته فی سجنی العظیم

یا ملأ باجی یا امتی اشکری ربک انه ذکرک بما یبقی به ذکرک فی کتاب اللّه العزیز الحمید افرحی بعنایة ربک و سبّحی باسمه العزیز البدیع

انا ذکرنا عباد اللّه و امانه و انزلنا لهم ما لا تعادله الدّنیاء و زینتها و زخرفها و ما ظهر منها و کُتِرَ فیها ان ربک هو الفیاض الکریم

یا ابن دخیل للّه الحمد جمیع اسمی مذکوره هر یک بآثار قلم اعلی فائز بشّره من قبلی و نورهم بنور بیانی انا قدرنا لهم فی ملکوتنا الاعلی ما عجزت عن ذکره الالسن و الاقلام یشهد بذلك من ینطق فی هذا الحین امام الوجوه انه لا اله الا هو الفرد الواحد المهیمن علی کلّ صغیر و کبیر اولیا را تکبیر برسان بگو امروز روز ذکر و ثناست و روز جذب و انجذاب سعی نمائید بکلمه الهی افئدة عباد را جذب نمائید و بافق اعلی کشانید وصیت مینمائیم کل را بآنچه سزاوار ایام اللّه است و باصلاح عالم و تهذیب امم ان ربک هو الامر القدیم لا اله الا هو مالک یوم الدّین و هذا الامر الحقّ المبین البهاء المشرق من افق سماء بیانی علیک و علیهم الذین نبدوا سوأتی و اخذوا ما أمروا به فی کتابی المبین

انا نذکر فی هذا الحین احبّاء الرحمن فی میلان لتجذبهم نفحات الذکر و البیان الی مقام خضعت له بقاع الارض کلّها انه هو المقتدر العزیز الوهاب

قد سمعتم النداء مرّة بعد مرّة ثمّ استمعوا ما نطق به القلم الاعلی انه لا اله الا هو الفرد الواحد المختار طوبی لکم بما اقبلتم اذ اعرض عنه اکثر الوری و نطقتم بالثناء اذ تکلم المشرکون بما ناح به اهل الفردوس الاعلی علی اعلی المقام یا اهل میلان لعمر اللّه قد خزن فیکم لثالی المحبة و الوفاء یشهد بذلك امّ الکتاب از حق میطلبیم جمیع را تأیید فرماید و توفیق عطا کند تا کل بر خدمت امر قیام نمایند و قلوب فارغه را بانوار اسم اعظم منور کنند و بتهذیب نفوس غافله و اصلاح عالم مشغول گردند نار ضغینه و بغضا را که در قرون و اعصار در افئدة احزاب مشتعل بماء حکمت و بیان ساکن نمایند تا کل باتفاق در اصلاح آفاق جهد بلیغ مبذول دارند ذکر هر یک عند اللّه مذکور و از قلم اعلی مسطور نظر بحکمت ستر نمودیم و از قلم اعلی جاری فرمودیم آنچه را که سبب حیات باقیه است باعمال طیبیه تمسک نمائید و باخلاق مرضیه تشبّث بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله استقامت و امانت و دیانت امانات حقّند بین خلق کل را بحفظ آن وصیت مینمائیم طوبی از برای نفسیکه حوادث و زخارف عالم او را از بر و تقوی اللّه منع نمود و فائز شد بآنچه که ذکرش بدوام ملک و ملکوت در کتاب

الهی از قلم عنایت جاری و مثبت قدر ایام را بدانید و باتحاد تمام بذکر و ثنای مقصود عالمیان مشغول باشید آنچه سبب ضوضا و علّت فساد و نزاع است در کتاب الهی نهی شده له الفضل و العطاء و هو المشفق الکریم کل باید بنفوسیکه در اقبال و ایمان و عرفان سبقت گرفته‌اند بکمال محبت حرکت نمایند اینفقره در کتب الهی از قبل و بعد مذکور و فی الفرقان السّابقون السّابقون اولئک المقرّبون البهّاء و التّکبیر و الثّناء علی عباد الله المقرّبین و اصفیائهم المخلصین الذّین ما نقضوا عهد الله و میثاقه و عملوا بما أمروا به فی کتابه المبین

در این حین لسان بیان در ملکوت عرفان باهل سیسان توجّه فرموده و لوجه الله ایشانرا ذکر مینمائیم ذکر الهی در یکمقام بمنزله روح است از برای اجساد اهل عالم و در مقام آخر بمثابّه کوثر باقی از برای هیکل فانی و در یکمقام آیه رحمن است از برای ابرار و غضب اوست از برای اشرار طوبی از برای نفوسیکه ندا را شنیدند و از قبور غفلت برخاستند یا اولیائی فی سیسان بشنوید ندای مظلوم را و تمسّک نمائید بآنچه سبب علوّ و علّت سموّ است شما نهالهای بستان عنایت حقّید و از کوثر بیان رحمانی نموّ نموده‌اید و بمقام بلوغ که مقام عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز گشته‌اید اینمقام را باسم مالک ایام حفظ نمائید و چون جان عزیزش دارید زود است آنچه مشاهده میشود بفنا راجع الاّ ما قُدّر لکم من لدی الله العلیم الخبیر البهّاء و الذّکر و الثّناء علیکم و علی امائی اللّائی ما منعتهنّ ضوضاء الاماء و لا زماجیر الاشرار عن الله الفرد العلیم الحکیم انا ذکرنا کلّ امة اقبلت و فازت لا یعزب عن علم ربکم من شیئی یسمع و یری و هو الفرد الواحد المقتدر القدیر بعضی از نفوس مذکوره در اراضی اخری چون عرف استقامت بتمامه از ایشان تضوّع نمود لذا ذکرشانرا بوقت آخر و یوم آخر مقدّر نمودیم انّ ربک یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

آقای مکرم حضرت افنان جناب آقا میرزا آقا علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الابهی

حمد مقدّس از عرفان اهل امکان مقصود عالمیان را لایق و سزااست که بلا را مخصوص اولیا قرار فرمود طوبی از برای مقرّبین یعنی نفوسی که بسلمّ بلا بذروه علیا ارتقا جسته‌اند ایشانند اولیای حقّ جلّ جلاله لازال بافیق اعلى ناظر بوده و هستند بأساء ایشان را از توجّه منع نمود و ضراء از اقبال بازنداشت بلکه حوادث عالم و مصیبات آن نار محبت را مدد نمود و بر شعله افزود هر نفسی فی الحقیقه بر تغییر و تبدیل و فنای عالم آگاه شود او را هیچ شیئی از اشیاء پزمرده ننماید و از روح و ریحان بازندارد فرحش بالله است و عیشش لله همدمش انا لله و مصاحبش انا الیه راجعون بعد از آنکه قلب بانوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبت و مودّت حقّ جلّ جلاله پر گشت دیگر محل باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازلّه در آن وارد شود و یا داخل گردد

سبحانک یا نور العالم و منور العالم و مسخر العالم و مذهب احزان الأمم اسألك بالاسم الأعظم الذی به سرت نسلمات فجر عنایتک علی عبادک بأن تؤیّد افنانک علی الحضور امام وجهک و التمسک بما قدر لهم بجدوک و الطافک ثمّ احفظهم من شرّ اعدائک و شماتة الذّین کفروا بک و بآیاتک اسألك یا مالک الوجود و سلطان الغیب و الشّهود بأن تفتح علی وجوههم

ابواب عنایتک لتجذبهم نفحات بیانک الی مقام لا تحزنهم شؤونات الدنیا و کدوراتها و لا تخمدهم اعمال الذین اعرضوا عن افقک الأعلى ثم وفقهم یا الهی علی ما یقرّبهم الیک فی کلّ الأحوال انک انت الغنی المتعال

روحی لذکرکم الفداء و لخدمتکم الفداء دو دستخط حضرت عالی از قبل و بعد رسید هر یک مفتاحی بود از برای مداین محبت و مودت و توجه و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی نموده تلقاء وجه عرض شد قوله تبارک و تعالی یا افنانی علیک بهائی و عنایتی در بلایای وارده بر نفس حق و همچنین آنچه بر انبیا وارد شد تفکر نما جذب محبت الهی چنان اخذشان نمود که بلایا و رزایای عالم نزدشان مائده فرح و سرور محسوب اعراض عالم و انکار امم ایشان را از اقبال منع ننمود و از فرح اکبر بازداشت از حلاوت بیان رحمن و ما قدر لهم عالم را معدوم و مفقود مشاهده مینمودند در هر حین باجنحه ابتهاج قصد معراج که مقام قرب و لقاست میفرمودند و اگر عوالم و شئونانش منحصر باین عالم بود هرگز خود را بین ایادی اعدا تسلیم نمینمودند قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرق و لائحست لزال آن جواهر وجود در مقام تسلیم رضا واقف و قائم بودند بشأنی که ظلم و تعدی اهل عالم ایشان را از استقامت بر امر بازداشت چون قلب ببحر اعظم متصل شد عالم و ما عند الناس را بمثابة ظلّ مشاهده نماید که عنقریب فانی شود و زوال پذیرد شاید آنچه وارد شده بر شما سبب و علّت ظهورات عنایات غیبیه الهیه شود شما باو منسوبید آنچه بر شما وارد شده بعد از ایقان و اقبال بوده لعلّ یحدث بذلک ما تقرّ به العیون و تفرح به القلوب بر اسرار حکمت بالغه احدی مطلع نه یشهد بذلک هذا المظلوم فی هذا السّجن البعید قل

الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و متمسکاً بک و تری ضعف اولیائک و قوّة اعدائک و ظلمهم فی بلادک اسألك بحركة قلمک الأعلى الذی به سخرت الأشياء و بنفوذ آیاتک الکبری بأن تؤیّدنی علی ما یقرّبنی الیک ای ربّ ترانی فی بحبوحه الأحزان اسألك بأن تنزل لی من سماء عطائک ما یجعلنی طائراً فی هوائک و منجذباً بآیاتک و لائذاً بحضرتک ای ربّ قدر لی من قلمک الأعلى ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انا الذی یا الهی اعترفت بوحدانیتک و فردانیتک سبقنی علمک المحيط و تعلم ما یرفعنی و یوقّنی علی ما تحبّ و ترضی انک انت مالک العرش و الثّری لا اله الا انت المقتدر العلیم الحکیم انتهى

فی الحقیقه عواقب امور از ادراک و ابصار مستور غیر حقّ جلّ جلاله آگاه نبوده و نیست بسا میشود از این احزان ابوابهای فرح و سرور و بهجت و ابتهاج مفتوح گردد الیوم هیچ مقامی و هیچ فضلی و هیچ شأنی اعظم از آنچه بافنان عطا شده نبوده و نیست وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مولی الوری در این مقام استماع شد قوله تبارک و تعالی یا عبد حاضر بسا بُعد که حقّ جلّ جلاله آن را علّت قرب قرار فرمود و بسا حزن را که سبب فرح اعظم نمود و چه مقدار بساط هم که بانبساط تبدیل شد الفضل بیده و فی قبضة قدرته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العلیم الحکیم انتهى این خادم فانی در لیالی و ایام از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید آنچه را که جان از او سرور و تازه گردد انّ ربّنا الرحمن هو المشفق الکریم

در فقره وجه حضرت ورقة العلیا علیها من کلّ بهاء ابهات حضرت افغان کبیر علیه من کلّ بهاء ابهات امر شد که بنویسند به ارض یاء نزد هر نفسی باشد بمخدره کبری والده آن حضرت داده شود چندی قبل این فقره القا شد از حقّ میطلبم نفوس را مؤیّد فرماید بر عمل بانچه از سماء امر نازل

نامه جناب ملا شفیع علیه بهاء الله که ارسال فرمودند در ساحت امنع اقدس عرض شد و جواب نازل در کره بعد ارسال میشود و همچنین یک لوح مبارک مخصوص مخدره کبری علیها بهاء الله الأبهی نازل و ارسال شد الحمد لله در هر حال مذکور بوده و هستند چندی قبل از حکومت ظالمی ضرر وارد و در هر یوم حادثی و بلائی ظاهر و مشهود بدله الله امراً من عنده انه علی کلّ شیء قدیر مقصود آنکه آن حضرت هم در احزان با سدره شریک بوده اند خدمت حضرات آقایان افغان آن ارض تکبیر و ثنا و بهاء عرض مینمایم و همچنین خدمت اولیای آن ارض از حقّ میطلبم آن اطراف را از نور افغان منور فرماید

و عالم جديد ظاهر نمايد اوست مقتدر و توانا لا اله الا هو مالک العرش و الثرى البهآء و الذکر و الثنآء على حضرتکم و على
من معکم و يحبکم و يسمع قولکم فى امر الله ربّ الكرسيّ الرقيع

خادم

فى ٢٦ شهر ذى الحجة الحرام من سنة ١٣٠٤

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو البهیّ الباهی الأبهی

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ بی‌مثالی را سزا است که لم‌یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود احدی بسموات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج ننموده و از هر شأنی از شئونات عزّ احدیّتش تجلّیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلّی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب‌تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان موجی از طمطم رحمت بی‌زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفعه‌ئی از نفعات رضوان بی‌مثالش تمام موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته و برشحه مطفحه‌ئی از ق مقام بحر مشیّت سلطان احدیّتش خلق لا نهاییه بما لا نهاییه را از عدم محض بعرضه وجود آورده لم‌یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ ننموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلّیات ظهورات فطرت‌های بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سموات و ارضین اند چه از آیات عزّ آفاقیه و چه از ظهورات قدس انفسیه از باده رحمت خمخانۀ عزّ احدیّتش محروم نمانند و از رشحات فیوضات سحاب مکرمتش مأیوس نگردند

چه قدر محیط است بدایع فضل بی‌منت‌هایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامی که ذره‌ئی در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیّت او و ناطق است بشای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صدهزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صدهزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب لم‌یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لایزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسرمنزل حیرت نرسیده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذاشته‌اند چه قدر متحیر است این ذره لاشیء از تعمق در غمرات لجّه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم بیصر درآئی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلّی در خود نشده چگونه تو را عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ئی و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر

معروف مانی اگرچه لم یزل ابواب فضل وصل و لقاییت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بی‌مثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتمّ اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال انست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود بکینونت خود معروفی و بذات خود موصوف و چه قدر از هیاکل عزّ احدیه که در بیدای هجر و فراق جان باخته‌اند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبہوت گشته‌اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعلۀ ملتهبۀ نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که برجای وصالت جان داده‌اند نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبۀ قاصدین و مشتاقین بمقام قربت درآید و چون ابواب عرفان و وصول بآن ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشیاء مستشرق فرمود و آن جمال عزّ احدیه را از مابین بریۀ خود منتخب نمود و بخلعت تخصیص مخصوص فرمود لأجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را بسلسال کوثر بی‌زوال و تسنیم قدس بی‌مثال تا جمیع ذرات اشیاء از کدورات غفلت و هوی پاک و مقدّس شده بعبروت عزّ لقا که مقام قدس بقا است درآیند و او است مرآت اولیّه و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمۀ تامّه و تمام ظهور و بطون سلطان احدیه و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین اطاعت الله است مأمور فرمود تموجات ابهر اسمیه از اراده‌اش ظاهر و ظهورات یمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باین مقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس احدیت و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه چه که وصول بغیب لایدرک بالبدیه محال و ممتنع بوده پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر این ظهور سبحانی مشهود و اشراقات آن شمس غیب از افق این طلوع قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ و این کینونات مشرقه از صبح احدیه را بحجّتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز و قاصر بوده‌اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحہ حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود ولکن تخصیص آن حجّت بآیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط بارادۀ آن سلطان مشیت بوده و خواهد بود و منوط و معلق بارادۀ دون او نبوده

حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و ملیک شهود مسئلت نموده که شاید از طماطم یمایم جود و فضل خود تشنگان را از سلسیل بی‌زوال و تسنیم بی‌مثال خود محروم نفرماید چه که جمیع مقامات ما لا نہایۀ عرفان و منتها ثمرۀ وجود انسان وصول و بلوغ باین رتبۀ بلند اعلی و مقام ارجمند ابھی بوده جهدی باید تا از لا و مظاهر آن که الیوم عالم را احاطه نموده فارغ شده باصل شجرۀ مرتفعۀ مبارکۀ الّا فایز شوید که اینست تمام رستگاری و اصل آن و حقیقت فوز و مبدأ و منتهای آن و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت و سلطان حقیقت را از ظهورات بوارق انوار مستشرقۀ از آن کینونت احدیه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات اولیّه بنفس خود قائم و معروف بوده و حجّت او هم از نفس او ظاهر و لایح خواهد بود دلیل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لایح و مشرق و مضیّ است و هم‌چنین کلّ عباد بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احدیه بوده‌اند دیگر در این مقام ردّ و اعراض و یا توجّه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجّت نبوده و نخواهد بود

باری ای مؤمن باللّه در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات ظاهرۀ من عند او بوده تا از صراط الهی نلغزی مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی ولکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی هر آن و یومی که قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی پس نظر را از تحدیدات ملکّیہ و شئونات آفاقیہ و ظهورات اسمائیہ برداشته و باصل ظهور ناظر باشید که مباد در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بآن نباشید و نعوذ باللّه عن ذلک فلتراقبن

یا ملاً البیان لتعرفوا الظهور بنفسه و بما يظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن یغنیکم ولو یكون کلّ من فی السموات و الأرض و هذا خیر النصّح متّی علیکم ان انتم تقبلون باری بصر سرّ و شهاده را از توجّه ما سوی الله پاک و مقدّس نموده تا بجمال او در هر ظهور فایز شوید و بلقّای او که عین لقاء الله است مرزوق گردید و اینست قول حقّی که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب درنیاید او را باطلی لم یزل در مشکاة کلمات چون سراج منیر ربّانی روشن و مضیّء بوده و خواهد بود چه نیکو است حال نفسی که بنفس خود بانوار این ضیاء قدس صمدانی منیر گردد فہنیئاً للعارفین

* * *

۱۵۲'

بسم ربّنا الابدع الامنع الأعزّ الأقدس العلیّ الأبهی

حمد مقدّس از عرفان کائنات حضرت مقصودی را لایق و سزااست که بیک نظر عنایت ذرّه را بطراز آفتاب ظاهر فرماید و قطره را دریا نماید و اگر نعوذ بالله عنایت مخصوصه خود را منع فرماید معنی کلّ شیء هالک الا وجهه هویدا گردد پاک و مقدّست ساحت اقدسش از ذکر فصحا و بلغای ارض هر عارف منصفی اعتراف نموده بر عجز و هر عالم صادقی اقرار نموده بر قصور سبّحانه سبحانه عمّا یقولون المقرّبون و الموحّدون و المخلصون اوست مقتدری که بیک تجلّی از تجلّیات اسم اعظم عالم را منور فرمود و میزان را ظاهر نمود و صراط را امام وجوه عباد نصب کرد و بهمان تجلّی که در مقامی بکلمه ذکر میشود و در مقامی بمشیت و در مقامی باراده و امثال ذلک صور ظاهر و صیحه مرتفع و اهل قبور متحرّک تعالی سلطانه و تعالی قدرته و تعالی عظمته قد خلق کلّ شیء بکلمه من عنده کیف یقدر ان یعرف منشئها و خالقها و مظهرها یسأل الخادم ربّه بأن یوفّق عباده علی الاقبال الی الأفق الذی اثار بأنوار الوجه و البحر الذی ماج بأمره المحکم المتین

و بعد مکتوب آن جناب که تاریخ آن ۲۵ شهر صفر بود رسید و چون بذکر مقصود عالمیان فائز بود نهایت فرح و سرور حاصل شد انشاءالله از اشراقات آفتاب حقیقت و رشحات بحر عنایت محروم نباشید لازال کأس محبّت الهی را پی در پی بنوشید و بیاشامید و بنوشانید عجب است از ناس که مثل چنین یوم مبارکی را از دست داده‌اند و از عرفانش محروم مانده‌اند ابصار عباد ضعیف و شمس حقیقت در کمال نور و ضیاء از حقّ جلّت عظمت و جلّ سلطانه سائلم که چشمهای ضعیفه را قوّت عطا فرماید تا از مشاهدۀ آفتاب معنوی محروم نماند آنّه لهُو المقتدر القدیر و همچنین مکتوب دیگر که تاریخ آن دهم ۱۰ ربیع اوّل بود رسید و بعد از مشاهده و اطلاع به ما فیه بمنظر اکبر توجّه نموده و بعد از اذن و اجازه تلقّاء وجه مالک قدر عرض شد قال عزّ کبریائه یا ابالحسن ان افرح بما ذکرک لدی العرش مرّة بعد مرّة و توجّه الیک وجه المظلوم من هذا السّجن البعید قد انزلنا لک فی القصر ما تضرّعت به نفحة الرّحمن فی الامکان و فی هذا السّجن ما اهتزّ به کلّ منجمد ثقیل ان لا تنظر الا الله و امره هذه کلمه به لاح افق اللّوح و ابیضّت وجوه المخلصین یا ابالحسن انشاءالله بکثر معانی و بیان که در کلمات الهی مکنون و مستور است برسی و از آن بیاشامی کل بکلمه الله ناطقند و لکن یک نفس باصغاء کلمه مبارکه قل الله ثمّ درهم فی خوضهم یلعبون جان داد و نفس دیگر بعد از اصغاء آیات الهیه که از حدّ احصا خارجست از محلّ خود برنخاست از نفحات ایّام محروم ماند و از انوار وجه بی نصیب بلفظ ذکر کوثر و سلسیل مینمایند و هر دو امام وجوه ظاهر و از آن بغایت بعید و دور قلم اعلی در کلّ احیان اهل امکان را نصیحت میفرماید بآنچه ظاهراً و باطناً منفعت آن بخود آن نفوس راجعست مع ذلک گوش را از اصغاء منع نموده‌اند و چشم را بحجبات هوائیه از مشاهدۀ انوار محروم داشته‌اند یا ابالحسن ان اشکر ربّک

بما ائدک علی عرفانه و احضرك فی السّجن الأعظم تلقّاء وجهه و اسمعک ندائه العزیز المحبوب خدمات شما بطراز قبول مزین و این از نعمت بزرگ الهی است ان اعرف و کن من الشّاكرین چه بسیار از عباد که بعرفان حقّ فائز نشدند و چه مقدار از نفوس که بشرافت عرفان فائز گشتند اما بر خدمت امر موفق نگشتند و چه مقدار از نفوس که بخدمت قیام نمودند و لکن از قلم اعلی ذکر آن ظاهر نه و تو الحمد لله باین نعمت بزرگ فائز شدی احقر اهل ارض اگر نفعه خلوص از او متضوّع شود از طائفین عرش و از اهل بهاء لدی الله محسوب و مقبول است طوبی از برای نفوسی که ظنون و اوهام عباد ایشان را از بحر یقین منع نمود و ظلم اهل عالم از انوار ظهور محروم نساخت جمیع دوستان را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو یا احبائی تمسّکوا بحبل الاستقامة بقدرتی و تشبّثوا بذیل الاصطبار باسمی الصّبار العزیز الحکیم قدر این ایّام را بدانید و خود را از فیوضات نامتناهیة محروم نسازید بکمال اتّحاد بر امر الله قیام نمائید یعنی بذکر و ثنا و تبلیغ امرش مشغول باشید امری که الیوم سبب و علّت اعراض نفسی شود و یا علّت حزن گردد نزد حقّ مقبول نه بکمال روح و ریحان با عباد رحمن سلوک نمائید کذلک امرتم من قبل من قلمی الأعلی ان ربکم الرّحمن لهو المقتدر المتعالی العلیم الخبیر انتهی ای برادر مکرم الحمد لله بعنایت حقّ فائزی و بطراز امانت مزین از حقّ جلّ جلاله بخواهید که جمیع احبّاء را بآنچه الیوم لایق و سزاوار است مؤیّد فرماید تا شئونات فانیة و ظهورات آن ایشان را از ملکوت باقی محروم نسازد

اینکه در باب تجارت و ربّح آن نوشته بودید معلومست چون آن جناب لله عمل نموده‌اند و از خود مقصودی نداشته‌اند برکت عنایت شد هر امری لله واقع شود التّیّه اثر آن در ملک ظاهر میشود هنیئاً لک بما فزت بعرفان الله و برحق الوصال از اعراض عنه کلّ غافل بعید از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایم که آثار خدمات آن جناب را ظاهر فرماید ای حبیب من ملاحظه در فضل الهی نمائید مع آنکه احتکار منع شده و لکن چون آن جناب آگاه نبودند و آنچه را هم که عامل شدند لوجه الله بوده لذا بطراز قبول فائز شد و همچنین برکت عطا شد آنّ لهو الفضّال الکریم و امیدوار از فضل الهی بوده و هستم و مسئلت مینمایم که جناب امین و آن جناب را بنور امانت همیشه منور دارد

و اینکه در باره اهل ممقان نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الرّحمن من ملکوت البیان

هو الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

یا احبّاء الله فی ممقان ان استمعوا نداء الرّحمن الّذی ارتفع فی هذا المقام الّذی جعله المعتدون سجناً لمن یدع النّاس الی الصّراط المستقیم آنّ یأمرکم بالبرّ و التّقوی و التّوجّه الی الأفق الأعلی بقلوب نوراء کذلک حکم محبوب الامکان آنّ لهو المقتدر علی ما یشاء لا تعجزه شؤونات الخلق و لا تمنعه حجابات الّذین کفروا بالله ربّ العالمین هذا یوم فیه انار افق الظّهور و صاحت الأشياء الملك لله المقتدر العلیم الحکیم نعیماً لمن نبذ العالم و اخذ ما امر به من لدی الله مالک الأمم آنّ من اهل البهّاء فی لوح حفیظ انشاء الله بعنایت رحمن فائز باشید و از دوش فارغ و آزاد چه مقدار از نفوس منتظر ایّام الهی بودند و چون نیر اعظم از افق عالم طالع جمیع امم اعراض نمودند مگر نفوسی را که حقّ جلّ جلاله بقدرت کامله خود حفظ فرمود و از ظلمت نفس و هوی نجات بخشید قدر امروز را بدانید اصنام اوهام را باسم مالک انام بشکنید و بافق یقین ناظر شوید وصایای حقّ را فراموش نکنید و لآلی کلماتش را در صدف قلب محفوظ دارید الحمد لله فضلش شما را بخود نگذاشته در لیالی و ایّام بذکر و ثنایش مشغول باشید زود است که عالم ترابی و آنچه در اوست فانی و معدوم شود و آنچه از قلم الهی در باره احبّای او ثبت شده باقی و دائم ماند ان اجهدوا فیما ینفعکم و یغنیکم عن دونکم کذلک یأمرکم المظلوم فی هذا السّجن المتین

یا احبّاء الرّحمن فی سیسان ان افرحوا بما یدکرکم القلم الأعلی فی ملکوت ربکم العزیز الوهّاب تمسّکوا بالعروة الوثقی و تشبّثوا بذیل کرم ربکم مالک المآب تالله الحقّ قد انار افق الظّهور و ینطق مکلم الطّور فی هذا الیوم الّذی کان موعوداً فی

کتاب الله مالک الرقاب طوبی لنفس نبذت ما منعها عن التقوی و اخذت ما امرت به من لدى الله منزل الآيات طوبی لغریب قصد الوطن الأعلى و لفقیبر سرع الى بحر الغناء و لمقبل اقبل الى الكلمة العليا باذن الله فالق الصباح کم من عالم منع عن بحر العلم و کم من محجوب سرع و شرب و قال لك الحمد يا ربّ الأرباب اشهد أنّك قد اظهرت مظهر نفسك و انزلت ما عجز عنه العباد و زلّت به الأقدام كذلك زینّا افق البیان بنیر البرهان طوبی لمن وجد عرف القميص و تمسک بأمر الله العزیز المنان

انّا نذکر احبائنا فی ارض المیم و التّاء لیفرحوا بذكر الله مالک الأسماء و یشکروه فی العشیّ و الاشرار قد انار سراج الله فی العالم تقرّبوا یا اهل الأرض و لا تتبعوا کلّ مشرک مکّار انّ الذّین منعوا العباد عن البحر الأعظم اولئک فی غفلة و حجاب قد نبذوا علم الله عن ورائهم و اتبعوا الظّنون و الأوهام خذوا ما امرتم به و دعوا الذّین کفروا بالرحمن بعدما جاءهم بالحجّة و البرهان تمسکوا بحبل الاستقامة فی هذا الأمر الذّی به اضطربت النفوس و انارت وجوه الأبرار

ای دوستان انشاءالله بعنایت رحمن از کوثر حیوان که در امکان باراده حقّ جاری شده بیاشامید و قسمت برید امروز آفتاب کرم مشرقست و بحر جود مّواج خود را محروم مکنید در جمیع احوال بحبل ذکر متمسک باشید و بشای حقّ جلّ جلاله مشغول شیاطین ارض در اضلال عباد کوتاهی نموده و نخواهند نمود باید لآلی محبّت او را باسم او محفوظ دارید تا دست خائنین آن را آلوده ننماید و از طراوت بازندارد قدر این ندا را بدانید همیشه این یوم ظاهر نیست و این ندا مرتفع نه چه مقدار از اولیا و اصفیا که در حسرت ندای الهی جان دادند و بآن فائز نشدند ان اعرفوا قدر تلك الأیام و هذا الذّکر الذّی نطق به لسان العظمة فی هذا السّجن العظیم و الحمد لله ربّ العالمین انتهى

آنچه آن جناب در باره اهل ممقان و سیسان و متانه استدعا نمودند الحمد لله بفیض اجابت فائز و مزین شد حسب الامر این خادم فانی نوشته ارسال داشت ولكن آن جناب باید بکمال حکمت حرکت نمایند و در کلّ احوال حکمت را از دست ندهند که مباد امری احداث شود و سبب اخماد نفوس مشتعله گردد ناس ضعیفند و از اراده حقّ غافل چه اگر بقطره‌ئی از بحر اراده مطلع و آگاه میشدند جمیع را مقبل مشاهده مینمودید باری در کمال حفظ کلمات الهی را بر ایشان القا نمائید و آن نفوس را هم بحکمت امر نمائید نزاع و جدال جایز نبوده و نیست

اینکه در باره حضرت افنان آقائی جناب الف و حاء علیه من کلّ بهاء ابهاه نوشته بودید از قبل حکم محکم صادر که آنچه مرقوم فرموده‌اند عمل نمائید و وجوه ارض خاء بتمامها موافق ثبت که در همین مکتوب ارسال میشود قسمت شد و ایشان حسب الامر بنفوس مذکوره رسانده و میرسانند باید آنچه نزد آن جنابست بایشان برسانند

و اینکه در ذکر جناب آقا محمد صادق و سایرین نوشته بودید عرض شد و شمس عنایت نسبت بهر یک مشرق و از قبل ذکرشان در ساحت اقدس بوده و آیات بدیعۀ منیعۀ مخصوص ایشان نازل از حقّ میطلبم جمیع را به ما یحبّ و یرضی موفّق فرماید و همچنین ذکر جناب آقا میرزا غلامعلی علیه بهاء الله را نموده بودید ایشان از نظر نرفته و انشاءالله نخواهند رفت ذکرشان در ساحت اقدس بوده این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل است که ایشان را مؤیّد فرماید بر اموری که سبب علوّ مقام و سموّ امر است رجا آنکه خدمت ایشان و سایر دوستان علیهم بهاء الله که از کوثر تجرید نوشیده‌اند و بافق توحید ناظرند از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید

و دیگر آنکه چند یوم قبل جواب مکتوب آن جناب بتفصیل ارسال شد و ذکر نفوسی که در آن ورقه بود در ساحت اقدس عرض شد و مخصوص هر یک فرداً فرداً حیّاً و میّتاً آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد انشاءالله بزیارت آن فائز شوند زندگان را حیوة تازه عنایت فرماید و مردگان را ذکر باقی عطا نماید له الفضل و الکرم و الجود و العطاء انشاءالله همیشه ایام در ظلّ سدره مبارکه ساکن و مستریح باشید مکتوبی از محبوبی جناب ن ظ علیه بهاء الله باین فانی رسید و جواب آن لو شاء الله

عرض میشود باید آن جناب در امورات با ایشان مشورت نمایند و آنچه مصلحت دانند عمل کنند دیگر از جانب این خادم فانی خدمت حبیب مکرم جناب ورقا علیه بهاء الله تکبیر برسانید انشاءالله بعنایت حق بنار محبتش افسردگان را مشتعل نمایند و تشنگان را بفراوانی رحمت رحمانی دلالت کنند

و دیگر آنکه اراده چنین بود که در جواب دستخط محبوب معظم جناب نبیل فاین علیه بهاء الله عریضه معروض دارم ولیکن مرقوم فرموده بودند که اراده حرکت دارند لذا تأخیر شد تا محل سکونشان معلوم شود اگرچه فی سبیل الله آواره‌اند یا لیت کنت شریکاً معه فیما ورد علیه فی امر الله محبوبنا و مقصودنا و مقصود العالمین خدمت جناب امین علیه بهاء الله از قبل این فانی تکبیر بدیع منیع برسانید انشاءالله به ما اراد الله ناظر باشند و در خدمتش ثابت و راسخ البهاء علیک و علیه

خادم

۱۱ جمادی‌الأولی سنه ۱۲۹۷

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب خداداد ابن نصیر علیه بهاء الله

فی شوال سنة ۱۲۹۸

بسم ربنا الأقدس الأعظم الأبدع العلیّ الأبهی

حمد مقدّس از لسان و بیان ساحت اقدس حضرت لم یلد و لم یولدی را سزااست که از رشحات بحر یفعل ما یشاء در هر قرن و عصری باقتضا امری ظاهر فرمود و جمیع را معلّق و منوط بظهور اعظم نمود هر کتابی بیانیست از اشراقات انوار شمس حقیقت و هر صحیفه‌ئی ذکریست از رشحات بحر عنایت کلّ کتب مبشّرند باین یوم امنع اقدس اعلی و کلّ رسل ناطقند بذکر این ظهور اعزّ اقدم ابهی اگرچه جمیع مظاهر امر بحقّ منسوب بوده‌اند و ایامشان هم در مقامی بایام الله مذکور ولکن عارف بصیر مشاهده مینماید که این یوم بدیع مخصوصست بظهور غیب مکنون و سرّ مخزون جمیع کتب شهادت باینمقام اعزّ امنع اقدس اعلی داده مقصود از این عرایض اینکه نفوس مقدّسه مطمئنّه که الیوم از ریح عرفان آشامیده‌اند و در انجمن امکان باسم رحمن معروفند مقامشان و شأنشان بر عالمیان واضح و هویدا گردد قسم بمحبوب عالم که الیوم نفوس قائمه مستقیمه از لآلی بحر اسماء لدی الله مذکورند و از حروفات کتاب از قلم اعلی مسطور

سبحانک یا من بحلاوة بیانک انجذب اهل مملکتک و بأنوار شمس وجهتک اشرقّت الأرض و من فیها من خلقتک و بریتک اسألك یا مالک القدم بالاسم الأعظم بأن تسقّی احبائک من کوثر عطائک علی شأن لا تمنعهم شئونات الذین اعرضوا عن جمالک و لا شبهات رؤساء عبادک الذین یدعون العلم من دون یتنه من عندک و لا برهان من لدنک قد وضعوا جبال الجهل علی رؤوسهم و یفتخرون بها معرضین عن مشرق علمک و مطلع حکمتک و مظهر آیاتک و مصدر یتباتک انت تعلم یا الهی قد جعلوا عمائمهم شرکاً لضعفاء خلقتک ای ربّ تری اصفیائک قائمین علی خدمتک فی هذا الیوم الذی فیه توارت شمس عدلک خلف غمام الظلم من الذین یسعون الی المساجد لذكرک و ثنائک و ینکرون الذی باسمه ارتفعت الجوامع و المساجد و الهیاکل و بقدمه تشرّف کلّ ارض و کلّ مقام رفیع ای ربّ عرف عبادک ما قدرته لأولیائک و انر ابصارهم بأنوار معرفتهم فی ایامک ای ربّ انت القدر ذو العزم القوی فاکتب لهم من قلمک الاعلی ما یؤیدهم علی ذکرک و ثنائک فی کلّ صباح و مساء لا اله الا انت المقتدر العلیم الخبیر و اصلّی و اسلم علی الذین سمعوا النداء و سرعوا الیک یا مالک الاسماء اولئک عباد نبذوا مشیئاتهم و اراداتهم آخذین ما امرتهم به فی کتابک ای ربّ فأظهر شئونهم علی بریتک و اهل مملکتک ثمّ اجعلهم من ایدی امرک بین خلقتک لا اله الا انت المقتدر القدر

و بعد عرض اینفانی آنکه مکتوب آنجناب که لیل ۹ جمادی الثانیة تاریخ آن بود رسید سبب بهجت تازه و فرح بی اندازه شد لله الحمد که نفعه کلّ الأعمال صار ورداً واحداً فی یوم الله از او متضوّع چه که هر کلمه‌ئی از کلمات آنجناب مدلّ بر

اتّحاد و اتّفاق و استقامت اولیای حقّ بوده طوبی لهم و لهم مقام الأمن فی المبداء و المآب انشاءالله کل باینمقام بلند اعلی فائز باشند و بر آن مستقیم مانند لآلی بحر معانی را دزدان از پی باید نفوس موقته در حفظ و حراست آن جهد بلیغ مبذول دارند و بعد از مشاهدۀ نامۀ آنجناب و قرائت و اطلاع بما فیہ بمقام مقدّس از ذکر و بیان توجّه نموده و بعد از حضور و اذن تلقاء وجه معروض داشت اذّا توجّه الیّ وجه المحبوب بیشاشه و تبسم کأنّ لوائح الرّضا تلوح عن وجه مقصودنا و مقصود من فی السّموات و الأرضین قال جلّ کبریائه الحمد لله بانوار صبح یوم الهی منور شدی و باصغاء ندای احلی فائز گشتی شنیدی و اقبال نمودی کأنّ نسمة الله فی ایامه اقامتک علی ذکره و ثنائه بین خلقه امروز روزیست که روح اعظم مبشّر آن بوده و در بیدای شوق باسم او ندا نموده باید شاریان حریق بحکمت ناظر باشند و بتبلیغ امر مشغول و در هر امری از امور بحبل مشورت متمسک و بذیل شفقت متشبّث تا اطفال روزگار بشفقت و مهربانی حکمای الهی ببلوغ فائز شوند و بصحّت تمام مرزوق اینکلمۀ مبارکه در صحیفۀ حمرا از قلم اعلی جاری و نازل

آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظنّ و گمان را بیقین تبدیل نماید اوست سراج نورانی در عالم ظلمانی راه نماید و هدایت کند از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود و بلوغ و ظهور خرد بمشورت ظاهر و هویدا و اینکلمۀ مبارکه نیز در صحیفۀ حمرا از قلم اعلی ثبت شده خرد بمثابة آسمانست آفتاب و ماه او بردباری و پرهیزکاری قسم بآفتاب آسمان حقیقت که از برای خرد جندی اقوی از این دو نبوده و نخواهد بود یا خداداد انا ذکرناک فی المبداء و المعاد لتشکر ربّک و تكون علی فرح مبین قد فزت بآثار الله و ایامه ان هذا الا فضل عظیم کبر من قبلی علی وجوه احبائی ثم اذکر لهم ما نطق به قلمی ان ربّک لهو المشفق الکریم قد خلقناهم و اظهرناهم و علّمناهم و عرفناهم هذا الفضل الذی بشرّ به کلّ رسول امین و نأمرهم بالاستقامة الکبری فی هذا الیوم الذی خضعت له القرون و الأعصار یشهد بذلك من اعترف بما اعترف به الله فی کتابه المبین بگو ای دوستان امروز باید کل بر امری قیام نمائید که سبب و علت اتّفاق و اتّحاد گردد هر عظم رمیمی بحرکت قلم اعلی متحرک و بتسним بیان محبوب امکان قائم و ناطق انشاءالله هر یک بمثابة روح باشند از برای اجساد عباد و بمنزلۀ نور از برای بلاد البهّاء علیک و علی احبائی فیهناک و علی ضلعک و علی اللّائی آمن بالله الفرد الخیر انتهى

فی الحقیقه اینخادم فانی از ذکر اتّحاد آنجناب و الفت و اتّفاق اولیای الهی زیاده از حدّ حصر و احصا مسرور شده و میشود لله الحمد که آنجنابرا مؤید فرموده فی الحقیقه نامه‌های آنجناب مبشّر است چه که امری که الیوم سبب ارتفاع کلمۀ الهی است اتّحاد و اتّفاق اولیا و اصفیای اوست و در هر نامه این بشارت از آنجناب میرسد از حقّ جلّ جلاله آنجناب و اینفانی میطلبیم تا جمیع بلاد را باین نور اعزّ اقدس منور فرماید آنّ لهو القدیر آنّ لهو القویّ الحکیم اینکه در ذکر الواح مقدّسه نوشته بودید که بکمال اعزاز بصاحبانش رسیده مکافات این اعمال با حقّ جلّ جلاله است انشاءالله آنجناب را یوماً فیوماً بر خدمت امرش موفق فرماید از حقّ جلّ جلاله میطلبیم اولیای خود را تأیید نماید بر ادراک حلاوت آیات خود آنّ لهو المؤید الکریم

در بارۀ رضوان مرقوم داشتید و اجتماع احبّای حقّ در مجالس متعدّده و ذکر جذب و انجذاب و شوق و اشتیاق و اتّحاد و اتّفاق ایشان در حین عرض این فقرات جمال قدم متبسمّاً فرمودند یا عبد حاضر آنّ ممّن قام علی خدمة الأمر فاسأل الله بأن ینزل علیه ما کان مستوراً فی کناز فضلّه و عنايته و الطافه لعمری آنّ ذکر ما سرّی هذا یکفیه واسمی المهیمن علی الأسماء انتهى

و اینکه ذکر فرمودید جناب عزیزالله علیه بهّاء الله بعد از وصول لوح مبارک دو واحد از اولیای الهی را در بیت جناب ملاّ علی علیه بهّاء الله ضیافت نمودند این اعمال مقدّسه فی الحقیقه سبب انتشار امر الله شده و میشود ملاحظه در ظاهر

مفرمائید چه که یومی از ایّام در حین تنزیل آیات تلقاء وجه ذی الجلال بتحریر مشغول بودم در آن اثنا لسان عظمت باینکلمه متکلم فرمودند یا عبد حاضر آیات الهی در حینیکه باب مسدود است معذلک نفعه آن عالم را احاطه نموده و مینماید چه که کلمه نافذ بوده و هست اریاح بسیار نافذ است و در عروق ارض نفوذ مینماید و هر چیزی را باقتضای آن بامر مبرم بطراز الوان مزین میکند ظهور الوان بید تدبیر او از نزد مدبّر حقیقی معلّق و منوط ولکن نفوذ او از کلمه ظاهر و نزد نفوذ خود کلمه معدوم و مفقود بوده تعالی سلطانها تعالی نفوذا تعالی قدرتها و اقتدارها و همچنین وقتی از اوقات اینکلمه مبارکه از مطلع نور احدیه اصغا شد فرمودند اگر از نفسی نفسی لله ظاهر شود آن نفس در عالم مؤثّر بوده و خواهد بود انتهی انشاءالله آنجناب و سایر دوستان به ما یحبّه الله مؤیّد و موفّق باشند باری تفصیل ضیافت جناب عزیزالله علیه بهاء الله و صدمهئی که در سبیل بر ایشان وارد شد جمیع اینمراتب تلقاء وجه معروض افتاد این آیات باهرات از مطلع ارادة مالک اسماء و صفات ظاهر و باهر قوله عزّ یبانه یا عزیز جمیع حکما و علما و عرفا و فقها و امرا منتظر این یوم مبارک بودند و بعضی از سلاطین باسم قائم خزائن ترتیب نمودند و این ایّام در هند مخصوص باسم آنحضرت در صدد جمع اموالند معذلک در یومیکه آفتاب ظهور از افق آن طالع و کوثر حیوان از یمین عرش رحمن جاری کل غافل و محجوب و محروم مشاهده شدند و تو از فضل الهی بآن فائز شدی لعمر الله بمقامی فائز گشته‌اید که اگر شأن و مقام آن در عالم ظاهر شود کل به تبارک الله مظهر هذا المنظر الکریم ناطق شوند در قدرت الهی تفکّر نما و همچنین در فضلش شما را از پست‌ترین عباد می‌شمردند حال از عنایت حقّ از اعلی العباد و اعزّهم و اعلمهم و اعرفهم لدی الله مذکورید از قبل خبر داده نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین این بیان مکرّر از لسان رحمن جاری عنایة لکم و لمن معکم ان احفظوا هذا المقام الأعزّ الأقدس الأعلی باسم ربکم مالک الوری جمیع دوستان آن ارض را در این حین ذکر نمودیم کل بطراز عنایت فائزند انا نبشّره بهذا الفضل البدیع

و نذکر العلیّ و الکاظم لیفرحا بهذا الذکر العظیم انا ذکرناهما من قبل و نذکر الذین اخذوا کتاب الله بقوة من عنده و عملوا بما امروا به من لدن عزیز حکیم انتهی الحمد لله عنایت و فضلش بمقامیست که از برای اینعبد مجال ذکر نبوده و نیست بکمال ظهور و تصریح اظهار عنایت فرموده‌اند بصد هزار لسان باید محبوب امکانرا شکر نمائیم که آنجناب و سائرین را از قلم اعلی بابناء خلیل و وراثت کلیم نامیده و صدمهئی که بجناب عزیز علیه بهاء الله رسیده علامت قبولست طوبی له انشاءالله جمیع ظاهراً باطناً موافق و متحد مشاهده شوید جمیع دوستان در یکمقام از افغان و اوراق و اثمار مذکورند ان هذا الا فضل کبیر و اینکه ذکر نموده بودند که امر م‌ش در دو محل جاری یکی در منزل جناب آقا میرزا محمد کاظم علیه بهاء الله و یکی در منزل جناب عزیز علیه بهاء الله اینمراتب هم عرض شد هذا ما تکلم به لسان المقصود فی الجواب لهما ان یحمدا ربهما الله اسمعهما و عرفهما و انطقهما و ایدهما علی ذکره العزیز البدیع انا نذکر الکاظم و اباه الذی انفق ما عنده فی سبیل الله المهیمن القیوم انه قد فاز باللقاء و قام علی امر ربّه باستقامة نطقت بها السن المقرّین تبارک الذی ایدّه و اقامه علی نصره امره و انطقه بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا هو الحقّ علام الغیوب یا کاظم ان اعرف قدر ایهک و کن ماشیاً علی اثره امراً من لدی الله ربّ ما کان و ما یكون انا احببناه و ذکرناه فی مواضع شتی بذکر لا ینقطع نفحاته بدوام الملک و المملکوت و نذکر العزیز مرّة اخری و نوصیه بما یتضوّع عرفه بین السموات و الأرض کذلک نطق القلم اذ کان المظلوم فی سجن ممنوع انتهی

و اینکه در باره جناب آقا ملا علی علیه منکّل بهاء ابهه نوشته بودید که اراده نموده‌اند در این ایّام جاری نمایند اینفقره بسیار محبوبست الحمد لله ایشان بخدمت و تبلیغ امر الهی موفّق شده‌اند و تحت لحاظ عنایت حقّ جلّت عظمته بوده و هستند در جمیع امور باید شاریان رحیق معانی بحکمت ناظر باشند مثلاً امر مشرق الأذکار که در کتاب اقدس نازل شده و

حکم آن در آن دیار جاری گشته و بطراز قبول هم فائز اگر سبب ضوضا و هیجان اشرار شود منع آن و ترک آن جایز اینفقره ذکر شد تا کل مطلع باشند که حکمت لدی العرش مقدم است بر کلّ امور استدعای اینفانی از نفوس متوجه آنمقام مبارک عالی آنکه اینخادم لاشیء را فراموش ننمایند و بذکری یاد نمایند که شاید از شرکا محسوب شوم و از ذاکرین در کتاب مبین مذکور آیم

و اینکه در باره جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله از اهل یاء نوشته بودید در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد هذا ما نطق به لسان الکبریاء یا باقر اسمع اسمع هذا ندائی الأهلی ارتفع من سجن عکّا لعمری به طار قلب کلّ نبی و انار وجه کلّ رسول امین یا باقر انظر انظر هذا وجهی قد اظهرته لعبادی انه توجه الیک من هذا المقام الرّقیع یا باقر لعمری هذا يوم الاصغاء و هذا يوم المشاهدة و اللّقاء و هذا يوم البیان طوبی لناطق و لسامع و لشاهد تکلم بکلمتی العلیا و سمع آیاتی الکبری و شاهد افقی الأعلى کذلک نورنا افق سماء العرفان بنیر البیان نعیماً لمن عرف و شهد و رأى و ویل للغافلین انتهى فی الحقیقه این آیات بدیعه منیعه بمنزله روحست از برای جسد عالم تا چه جسدی قابل قبول این روح شود و لایق این ذکر محبوب از سلطان بیزوال لازال مسملت مینمائیم تا جمیع را از بحر فضل محروم نفرماید انه لهو الغفور الکریم و الحمد لله ربّ العالمین

و اینکه مرقوم داشته بودید که در حین حضور تلقاء وجه معبود از قبل آنجناب و سایر دوستان طلب نماید و بنیابت ایشان فائز شود اینفقره بعد از عرض بشرف قبول فائز و بطراز اذن مزین در همان حین اینبعد بنیابت بزیارت مقصود عالمیان و طواف فائز شد هنیئاً لکم و مرئاً لی

و اینکه در باره جناب حاجی محمد از اهل تاء علیه بهاء الله ذکر نمودید اینفانی مکرراً ذکر ایشانرا از لسان قدم استماع نموده و شمس عنایت از افق اراده حقّ جلّ جلاله در باره ایشان مشرق و لائح هنیئاً له و مرئاً له بما فاز بالاقبال و تبلیغ امره بالحکمة و البیان فی الامکان باری اینکلمات محکّمات در این حین از سماء عنایت منزل آیات در باره ایشان نازل قوله جلّ کبریائه

هو الأقدم الأعظم الأبهی

یا محمد انا ذکرناک من قبل و من قبل القبل و فیهذا الحین الّذی ینطق لسان المظلوم فی السّجن الأعظم بین الأمم الملک لله ربّ الأرباب شهد لک القلم الأعلى بأنک اقبلت الی الله مولی الوری اذ ظهر و اظهر ما اراد لعمر الله لا تعادل بهذه الشّهادة خزائن العالم و لا ما عند الأمم یشهد بذلك الکتاب الأعظم الّذی ینطق انه لا اله الاّ انا العزیز الوهاب طوبی لک بما شربت رحیق الحیوان فی ایام ربّک الرّحمن و فزت بما لا فاز به اکثر العباد ان اشکر ربّک بما ذکرک و عرّکت و انطقک و هداک الی سوء الصّراط قل

سبحانک یا من باسمک مرّت الجبال و ظهر يوم المآل اسألك بالاسم الّذی به ظهر النّاقور و نفخ فی الصّور و قام اهل القبور بأن تؤیّدنی علی خدمة امرک و توفّقنی علی ما ینبغی لأیامک و تعرّفنی ما کان مکنوناً فی خزائن علمک ای ربّ ترانی مقبلاً الی افقک الأعلى و ناظراً الی شطرک یا مالک الأسماء و فاطر السّماء اسألك بظهورک و بروزک و قیامک و استوائک بأن تکتب لی ما کتبه لأصفیائک الّذین نبذوا کؤوس العالم و اخذوا كأس الاستقامة باسمک و امرک ای ربّ انا الفقیر المحتاج و انت الغنیّ الکریم قد سرعت من الأحزاب الیک و اتّکلت علیک و تمسّکت بحبلک فاعمل بی ما ینبغی لسماء جودک و بحر فضلك و شمس کرمک لا اله الاّ انت الغفور العطوف انتهى

چندی قبل ابن اسم الله الأصدق جناب آقا میرزا علیمحمد علیه بهاء الله الأبهی دستخطی باینبعد ارسال داشتند و ذکر جناب حاجی محمد علیه بهاء الله در آن بود و از حقّ جلّ جلاله مسملت نموده بودند که اظهار عنایتی در باره ایشان بشود لذا

آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد لتقرّ بها عینه و عیون من فی السموات و الأرض و از قبل قبل هم اینفانی ذکر ایشانرا چنانچه عرض نمود از لسان عظمت کرّۀ بعد کرّۀ استماع نمود انشاءالله در ظلّ قباب عنایت ساکن و مستریح باشند اینفانی هم خدمت ایشان تکبیریکه مقدّس از ذکر اینفانیست معروض میدارد

و اینکه مرقوم داشتند جناب ابن شهید علیهما بهاء الله رجا نموده‌اند که ذکرشان در ساحت اقدس معروض شود و همچنین خواسته‌اند که ایشانرا در هیچ حالی از احوال بخود وانگذارند فی الحقیقه این ذکر بسیار محبوبست چه که نفحۀ خضوع و خشوع و تسلیم و رضا و عجز و ابتهاج از او متضوّعست و اینمقامیست که هر نفسی بآن فائز شد و بر آن مستقیم ماند از ملاّی در صحیفۀ حمرا محسوبست باری اینفقرات هم در ساحت امنع اقدس اعلیٰ عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فیملکوت البیان قوله جلّ کبريائه انشاءالله بحکمت و بیان و اعمال و اخلاق حقّ منیع را نصرت نمایند لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند له ان یحمد الله ربّه و یشکره فی اللیالی و الاّیام انا ذکرناه و اباه فی کتاب نزل بالحقّ من لدی الله ربّ العالمین و نکبرّ علیه من هذا المقام الأقدس الأعزّ الأعظم البدیع انتهى

و اینکه ذکر جناب میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله را نموده بودید مخصوص ایشان لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد انشاءالله فائز شوند

و اینکه ذکر جناب ملاّی علی علیه بهاء الله و عنایتۀ را مرقوم داشتید و از حقّ جلّ جلاله طلب نموده‌اند که ایشانرا به ما یحبّ و یرضی مؤیّد فرماید اینفقره تلقاء عرش عرض شد هذا ما نزل فی الجواب یا علی الحمد لله بخدمت امر فائز شدی و در یومیکه کل بحجبات ظنون و اوهام محجوب بودند تو بصراط مستقیم راه یافتی و بافق اعلیٰ فائز گشتی و بآنچه مقصود کتب الهی از قبل و بعد بوده رسیدی اینمقام بلند اعلیٰ را باسم محبوب عالم حفظ نما امروز روزیست که انسان میتواند مالک شود آنچه را که زوال آترا اخذ ننماید و فنا از بی نیاید و تغییر و تبدیل نپذیرد ان افرح بذکری ایّاک ثم اشکر الله بهذا الفضل العظیم کن متمسکاً فیکلّ الأحوال بتبلیغ امر ربّک بالحکمة الّتی نزلت فی لوح مبین انتهى

و ما ذکرک فی جناب الاسحق علیه بهاء الله مالک الميثاق قد عرضت ما نطق به تلقاء وجه القدم قال و قوله الحقّ یا اسحق انا ذکرناک من قبل و فیهذا الحین الّذی ینطق لسان العظمة انه لا اله الاّ انا المهیمن القیوم قل

یا الهی و اله الأسماء و فاطری و فاطر السماء و محبوبی و محبوب من فی ملکوت الانشاء اسألك بنار امرک و نور وجهک و امطار سحاب رحمتک و شمس سماء ظهورک بأن تکتب لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمک ثم اقض لی ما یؤیّدنی علی خدمة امرک انک انت تعلم ما یقرّبنی و ما یمنعنی و ما یضرّنی و ینفعنی انّی اکون غافلاً جاهلاً عمّا فی علمک لا اله الاّ انت العلیم الخیر ترانی یا محبوبی مقبلاً الیک و متمسکاً بک فاكتب لی ما ینبغی لفقری و یلیق لغنائک و ما یتحقّقه عجزی و ینبغی لقوّتک و قدرتک و اقتدارک ای ربّ قد وجّهت الی وجهک و القیت نفسی و روحی و فؤادی و ما ملّکتی امام امرک فافعل کیف تشاء بسلطانک انک انت المعطی البازل المقتدر الغفور الرّحیم انتهى

و هذا ما نزل لسمیّ جنابک ابن موسی علیه بهاء الله یا بن موسی قد فاز اسمک بالمنظر الأكبر و توجّه الیک مالک القدر و ذکرک بما یقی به ذکرک بدوام اسمائی الحسنی ان اشکر ربّک بذلك و قل لک الحمد یا من نادیتنی اذ کنت فی السّجن بین ایدی الغافلین یا بن موسی قسم بأفتاب سماء حکمت الهی اگر لذّت زحمت را در سبیل الهی بیابی از جمیع لذّات عالم بگذری و بآن تمسّک نمائی شماتت مشرکین و اعراض معرضین بنفسه شهادت میدهند بر اینکه تو از خلق بریدی و بحقّ پیوستی و این دو دو منادیند که در هر حین ترا اخبار مینمایند که از قبل و قبل قبل و قبل قبل ملازم اصفیای الهی بوده‌ئی یا خداداد یا بن موسی قسم بمالک اسماء که هیچ نبی و رسولی در عالم ظاهر نشد مگر آنکه شماتت قوم را اصغا نمود

و اعراض معرضين را مشاهده فرمود انشاءالله در سبيل محبوب عالميان بروح و ريحان با خلق امكان معاشرت نمائی اين دو يوم فانی قابل نبوده و نيست سوف يظهر في الأرض ما نزل في الكتاب امراً من لدن عزيز عليم انتهى
و هذا ما نزل لمن سمى بمحمد قبل تقى بعدما عرضته لدى العرش قوله جلّ كبريائه

يا محمد قبل تقى فائز شدى بآنچه اگر خزائن عالم را صرف مينمودى بمثل آن فائز نيمگشتى تفكر در اهل ارض نما مساجد و جوامع و هياكل و كنائس و پلها بنا مينمايند لأجل ابقای اسم و اجر و همچنين طالب اولادند لأجل ابقای ذكر و اجر كه در نظر دارند اگر صالح باشد و اين اسباب معلومست نزد هر ذى درايتى كه بفنا راجع شود اما كلمه نى كه از براى تو از قلم اعلی جارى شد بدوام ملك و ملكوت باقى و پاينده است و بمثابة آفتاب از افق سماء كتاب مشرق و لائح عمر الله از صدهزار اولاد اولی و از كنوز ارض ارفع و اعلی بوده و خواهد بود ينبغى لكل نفس فاز بكلمة الله ان يعرف مقامها و يحفظها باسم ربّه المقتدر التقدير انا نذكر ضلّك في هذا المقام و تكبر على وجهها طوبى لها بما سمعت و اجابت ربّها العزيز البديع و نبشّرها بما تحرّك على ذكرها قلمي الأعلى ان ربك لهو المشفق الكريم انتهى

و اينكه در باره جناب محمد صادق عليه بهاء الله نوشتيد تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة انشاءالله بعنايت حقّ فائز باشند و از خلق فارغ و آزاد چون اعلای كلمه و تبليغ امر را بكمال همّت طالبند انشاءالله باجر آن فائز خواهند شد يا خداداد ان اذكره من قبلى و بشّره بفضلى و رحمتى و عنايتى التى سبقت الوجود انتهى

اينكه ذكر جناب شاهپردى و جناب اسدالله و رحمةالله و سايرين عليهم بهاء الله كه در كتاب آنجناب مذكور بودند و از رحيق رحمت رحمن در سيّد ايام آشاميدند كل در ساحت امنع اقدس اعزّ اعلی عرض شد مخصوص هر يك شمس عنايت مشرق طوبى لهم بما فازت اسمائهم باصغاء مقصودنا و مقصودهم و معبودنا و معبودهم و معبود من فى السموات و الارضين كل از بدائع فضلش بكوثر بيانش فائز شدند و از بحر رحمتش قسمت و نصيب برداشتند هنيئاً لهم و مريئاً لهم

اينكه در باره مغفرت از مطلع نور احديّه استدعا نموده بوديد عرض شد هذا ما نطق به لسان المقصود انت الذى فزت بفضل الله و رحمته انه ايدك و وفقك و قرّيك و انطقك و ايقظك و اقامك على خدمة امره العظيم الحمد لله رحمت و شفقت و عنايت الهى شامل حال تو بوده و هست ان افرح بهذا الفضل البديع الحمد لمن نطق بالحقّ فيمقامه العزيز المنيع انتهى

و ديگر مراسلاتيكه بجناب آقا ميرزا محمد على قائنى عليه بهاء الله الأبهى ارسال شده بود جميع لدى العرش عرض شد و مكرراً آن اسامى بذكر و عنايت و شفقت الهى فائز گشتند و همچنين مراسله نى كه جناب عزيزالله بجناب آقا ميرزا محمد عليه منكلّ بهاء ابهاه نوشته در ساحت اقدس عرض شد و باصغا فائز گشت از حقّ جلّ جلاله اينخادم فانى مسئلت مينمايد كه جميع من فى العالم را مؤيد فرمايد بر اينكه نفحات آيات را بيانند و عرف قميص را ادراك كنند چه اگر باقلّ از شعر بآن فائز شوند كل بمطلع نور و مشرق ظهور اقبال نمايند فى الحقيقه اين شعر كه از قبل گفته شد در ذكر اين ايام است

و لو عبت فى الشرق انفاس طيبها

و فى الغرب مركزوم لعاد له الشّم

از جانب اينفانى خدمت شاربان رحيق معانى تبليغ تكبير بديع منوط بعنايت آنجنابست البهاء على جنابك و على الذين نبذوا و اخذوا ما ينبغى ليوم ربّ العالمين

بِسْمِ رَبِّنا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى

حمد مقدّس از لفظ و بیان سلطان بیزوالی را لایق و سزااست که جمیع کتب و صحف و زبر و الواح عالم باسمش مزین و بنمایش ناطق و کل باین کلمه محکمه متقنه جامعه الهیه که از افق قلم اعلی اشراق نموده مکلف و مأمور سوف یظهر من لا یشار باشارة الکتب کلّها و شهد بذلك ما انزله الرحمن فی البیان بقوله جلّ و عزّ و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو أنّه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان هل من ذی سمع لیسمع ما نطق به العنلیب علی الأغصان و هل من ذی بصر یراه بعین الرحمن قد اخبر کلّ نبیّ و کلّ رسول فی هذا الظهور الأعظم بأنّه لا یعرف بدونه و لا بعین خلقه و این کلمه مبارکه در جمیع کتب الهی مخصوص باین ظهور بوده و هست ولكن آذان را اشارات اهل فرقان و شبهات اهل بیان از اصغاء ندای رحمن منع نموده و ابصار را رمد ظنون و اوهام از مشاهده انوار آفتاب معانی محروم ساخته هل من سابح یسبح فی هذا البحر من غیر اشاره و هل من متوجّه یتوجّه الی الوجه من دون جهة این فوارس مضمار الحکمة و البیان الذین ما منعهم سبحات اهل الامکان عن التوجّه الی الله مالک الأدیان هل من ذی شمّ یجد عرف القميص فی ایّام الله منقطعاً عمّا سواه و هل من ذی استقامه یقوم و یقول ما انزله الرحمن فی الفرقان و ما صاح به الصّائح فی ملکوت البیان الملک یومئذ لله الفرد الواحد العزیز المّنان اوست ظاهر و اوست ناطق بشأنی که اشارات و سبحات اولی الجدل و الجلال او را از ما اراد منع ننمود بأعلی النداء اهل ملکوت انشاء را بافق اعلی دعوت فرمود بشأنی که از برای احدی از منصفین مجال اعراض و اعتراض نبوده و نیست هو الذی باسمه نصبت الرّایات و ارتفعت الأعلام طوبی لقویّ ما منعه طنین الذّباب عن ربّ الأرباب قام علی خدمة مولاه و شهد بما شهد الله به و اعترف بما اعترف به الله أنّه من اعلی الخلق لدی الحقّ یصلّین علیه کلّ عارف بصیر و کلّ عالم خبیر

سبحانک یا الهه الأسماء و فاطر السّماء تسمع حنین اصفیائک فی فراقک و انین اولیائک و احتراق قلوبهم فی ایّامک ای ربّ فاکتب لهم من قلم عطائک اجر لقائک و الذین شربوا من کوثر وصالک ای ربّ اسألك بالاسم الأعظم الذی اضطربت به افئدة الأمم بأن توفّق اهل البیان علی الاقبال الی افق ظهورک و العمل بما امروا به فی کتابک ای ربّ تراهم معرضین عن شطر عنایتک و متمسّکین بما تمسّک به اهل الفرقان فی ایّامک تعلم یا الهی بأنّهم یرون الآیات و ینکرونها و یتکلمون بما تکلم به اولو البغضاء و العناد عند ظهور مطالع وحیک و مظاهر نفسک و مصادر امرک و مشارق عرفانک قد احاطت الآیات کلّ الجهات و هم عنها معرضون و ظهرت الیّنات کالشمس فی وسط الزّوال و هم لا یشعرون ای ربّ وفّقهم علی کسر اصنام الأوهام و الاقبال الیک یا مولی الأنام انت الذی لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید لا اله الا انت المقتدر القدیر

و بعد مکتوبی که آن جناب از بیروت ارسال نمودند رسید سبب فرح شد انشاءالله کل بفرح اعظم موفق شوند یعنی بانچه الیوم از افق عالم ظاهر و هویداست جمیع کتب الهی بذکر این یوم امنع اقدس ابداع ناطق ولكن کل محجوب مشاهده میشوند چه مقدار جمال قدم حمل شدائد فرمودند تا آنکه بعضی از حجبات جدال و سبحات جلال خرق شد حال مشاهده میشود جمعی از ناعقین و مغلّین و مریین در صدد آنند که ناس را احجب از قبل نمایند هزار و دویست سنه و ازید فته فرقان یعنی حزب شیعه بکلماتی متکلم بودند و خود را اعلی الخلق و فرقه ناجیه مرحومه میشمردند در ظهور امتحان اشقی از کل مشاهده شدند چنانچه محبوب امکان را برصاص غل و بغضا در ارض تاء شهید نمودند قسم بآفتاب افق بیان محتجبین اهل بیان حال بهمان کلمات و اشارات و شبهات و ظنون و اوهام متمسک و ناطقند بگوئید ای بی بصران قدری تفکر نمائید که حاصل آن همه جدالها چه بود و ثمره آن نزاعهای بیمعنی کدام وقتی این کلمات محکّمات را از فم مشیّت مالک اسماء و صفات این خادم فانی استماع نمود قوله جلّ کبریائه

این نادانان امکان اراده نموده‌اند خلق بدیع را بمثابه خلق فرقان محتجب نمایند ای عبد حاضر ندای مظلوم را برسان که شاید محتجبین بیان بقطره‌ای از بحر انصاف مرزوق شوند بگو امروز یوم الله است و لا یذكر فيه کلّ ما عندکم و عند الخلق اگرچه هنگام ظهور مظاهر احدیه در عالم ملک لفظ یوم الله بر او صادق ولكن این ظهور اعظم در کلّ کتب بظهور کنز مخزون و غیب مکنون اختصاص یافته طوبی للمتفرّسين و طوبی للعارفين اینست آن روزی که میفرماید یوم يقوم الناس لرب العالمین و اینست آن یومی که میفرماید الملك يومئذ لله کتب الهی مشحونست باین اذکار معذلک تازه بذکر نقبا و نجبا و امام و خلیفه و امثال آن تمسک و تشبث نموده‌اند بگو آیا این اذکار از قبل نبوده فأتوا بثمرها و اثرها لو انتم من القادرین بگو اتقوا الله یا قوم و لا تجادلوا بآیات الله و عظمته و سلطانه و برهانه و حجّته و بیّنه ضعوا ما عندکم امراً من عندنا و خذوا ما نزل من هذه السماء المقدّسة المرفوعة بگو در احزاب قبل تفکر نمائید کلماتی را از قائلین اصغا نمودند و بحمیت جاهلیّه بقسمی بآن تمسک جستند که دون آن را نمیپذیرفتند و از اصغاء آن ابا مینمودند ای عبد حاضر لله بگو که شاید الی الله توجه نمایند نگویند آنچه را که از قبل گفته‌اند و عمل نمایند آنچه را که از قبل خائنین و غافلین بآن عمل نموده‌اند بگو ای اهل بیان ندای مشفق امین را بشنوید و ضحیح ناصح کریم را اصغا نمائید این آیات بآیات قبل شبیه نبوده و نیست و این ظهور از جمیع ظهورات ممتاز لله بشنوید و لله انصاف دهید شما هیچ یک از مبدأ ظهور این امر مطلع نبوده و نیستید فواللّٰذی انطق الاشیاء بثناء نفسه نفسی را که بسبب او از صراط مستقیم محروم مانده‌اید و از امّ الكتاب ناطق ممنوع قابل ذکر نبوده و نیست در آثارش از عربی و فارسی نظر نمائید و تفکر کنید لعلّ تتخذون لأنفسکم الی الحقّ سیلا بشنوید پند این مظلوم را نعیق را بناعقین بگذارید و بحفیف سدره منتهی توجه نمائید غدیر اوهام را باهل ظنون دهید و بیحر حیوان که امروز باسم رحمن ظاهر است بشتابید از عرصه الفاظ بگذرید و از مضمار روایات فارغ و آزاد شوید امروز روز اباهر و خوفا نیست بقوادم انقطاع پرواز نمائید که شاید از هزیز اریاح آنه لا اله الا هو استماع کنید از جداول و انهار چشم بردارید چه که بحر اعظم امام وجوه است از ناسوت و شئونات آن که سبب و علت بغی و فحشا و ضغینه و بغضاست بگذرید و بر فراز ملکوت مقرر گزینید ای اهل بیان لعمر الرحمن کلّ حرف من الحروف ينطق بأعلى النداء بأنّی انا مالک البیان لو انتم تسمعون بیصر حقیقی مشاهده کنید لعمر الله از هر کلمه‌ای جوهر معانی جاری بگو امروز روز سمع و بصر است ببینید و بشنوید لعمر الله آنچه فوت شود ابداً بر تدارک آن قادر نبوده و نخواهید بود بر خود و بر عباد رحم کنید و سبب ضلالت و گمراهی نشوید شنیده را بگذارید و بآثار رجوع کنید تا قدرت حقّ و سلطنت حقّ و علو حقّ و سمو حقّ و علم حقّ و احاطه حقّ را بفهمید و ادراک نمائید این هوای ارقّ الطّف را بانفاس آلوده خود میالائید و انوار صبح یوم الهی را بغمام ظنون و اوهام ستر نمائید ای اهل بیان ملکوت بیان از کلمه رحمن در اهتزاز و شما در طین دور خراطین مجتمع و به قال و یقول عمر را تلف نموده و خواهید نمود لعمر الله از سراب ممنوع مشاهده می‌شوید تا چه رسد بیحر معانی ای بی‌انصافان بیصر اطهر بمنظر اکبر توجه نمائید و براستی تکلم کنید امروز روز مکاشفه و شهود است نه یوم اوهام و ظنون قسم باسم اعظم که عالم معانی و بیان و اهل جنان از ظلم شما بنوحه و ندبه مشغول ان استمعوا ندائی و توبوا الی الله لعلّ یکفر عنکم سیئاتکم و یقرّبکم الی مقام ينطق فيه لسان العظمة آنه لا اله الا انا المهیمن القیوم انتهى

اگرچه بیانات مالک اسماء زیاده بر این بود که ذکر شد ولكن این عبد بقدری که مقتضای مقام بود و مصلحت این ایام ذکر نمود که شاید نفوس مرده بنفحه بیان رحمانیه بطراز زندگانی مزین شوند و از تقلید و تقیید و ظنون و اوهام فارغ و آزاد مشاهده گردند آنه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم

و اینکه در باره جناب آقا محمد جواد والد سمی حضرت مقصود و استدعایشان و جناب آقا محمد حسن ع ط و همچنین در باره جناب ملا ابراهیم علیهم بهاء الله ذکر نموده بودید در ساحت اقدس مطالب و عرایض عرض شد مخصوص

هر یک آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و در مکتوب بآن جناب که از قبل ارسال شده ارسال شد انشاءالله بآن فائز شده‌اید و نفوس مذکوره را فائز نموده‌اید و آن مکتوب تا حال جوابش نرسید به مدینۀ کبیره ارسال شده بود تا نزد آن جناب ارسال دارند در این حین حسب الأمر بساحت اقدس مشرف و فائز فرمودند یا عبد حاضر اراده آنکه احبای یاء و الف و راء را ذکر نمائیم که شاید بر صراط الهی مستقیم مانند و از هبوب اریاح منتنۀ انفس غافله محفوظ قوله جلّ کبریائه

هو الظاهر من افق السّجن

یا احبائی فی الیاء یذکرکم المظلوم فی سجن عکّاء و یوصیکم بالاستقامه الکبری علی هذا الأمر الّذی به انشقت الأرض و نسفت الجبال ایّاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن مقام القرب و القدس و الجمال قوموا باسم ربّکم مالک الأسماء علی شأن لا تخوّفکم زماجیر الرّجال أنّه ذکرکم من قبل بما انار به افق البرهان و یذکرکم بآیات اذا نزلت خضعت لها الأعناق ان انظروا ثمّ اذكروا القرون الخالیة و الأعصار الماضية و ما ورد فیها علی مشارق الوحی من الّذین کفروا باللّٰه ربّ الأرباب ایّاکم ان تحجبکم شؤونات الجهلاء عن هذا الأمر الّذی به شهدت الدّرات أنّه لا اله الا هو العزیز الوهّاب ان استعدّوا یا قوم لاصغاء صریر قلمی الّعلی الّذی ارتفع فی السّجن بأمر ربّکم مالک الأسماء الّذی به دلّح دیک العرش و هدرت حمامة العرفان علی الأغصان تالّله هذا یوم لا یذکر فیهِ الا اللّٰه وحده یشهد بذلک کتب اللّٰه و ما انزله الرّحمن فی البیان هذا یوم اخبرناکم به من قبل اذ کان نبیّ الأمر مشرقاً من افق العراق قد ظهر ما وعدناکم به فی هناك انّ ربّکم الرّحمن لهو العزیز العلّام ضعوا یا قوم ما عندکم و خذوا ما نزلّ لکم من سماء مشیّة ربّکم مالک الأدیان کذلک اشرفت من افق سماء الحجّة شمس ذکر ربّکم منزل الآیات ای اهل یاء ندای مظلوم آفاق را بگوش جان اصغنا نمائید که شاید اشارات ملحدین و شبهات مغلّین شما را از مالک یوم مبین محروم ننماید امروز سیّد ایامست و جمیع قرون و اعصار طائف حول او قدر این روز امنع اقدس مبارک را بدانید و به ما یرتفع به امر اللّٰه عمل نمائید جهد کنید تا بمثابۀ اوراق خریف دیده نشوید چه که بیک هبوب ساقط مشاهده میشوند باید در سبیل محبّت الهی بمثابۀ جبل ثابت و راسخ ملاحظه گردید امروز نسمة اللّٰه در مرور و روح اللّٰه در بیدای امر بلّبیّک ناطق قدر خود را بدانید و مقام خود را بشناسید و بمکر و حیل خادعین سبیل مستقیم را از دست مدهید لآلی محبّت رحمن را باسمش در کنائز جان محفوظ دارید امروز روز ذکر و ثناست و امروز روز عمل و انقطاع مشاهده در اوراق اشجار نمائید که نزد هبوب اریاح چگونه خاضع و خاشع و با تسلیم مشاهده میشوند اگر از جنوب در هبویست بآن جهت مایل و کذلک بجهات اخری انسان نباید کمتر از اوراق مشاهده شود انشاءالله باید کلّ نزد هبوب اریاح مشیّت الهی بکمال تسلیم و رضا ظاهر شوند یعنی بارادۀ او حرکت نمایند و بمشیّت او ناطق و ذاکر و عامل از حقّ بطلبید تا شما را مؤیّد فرماید بر استقامت کبری بشأنی که ندای غیر حقّ را از نعیق و نعیب شمردید یا اباالحسن ان استمع نداء مالک السّرّ و العلن أنّه یذکرک فضلاً من عنده انّ ربّک لهو الفضّال الکریم

انا نذکر الأحبّاء فی الالف و الرّاء و نبشّرههم بما تحرّک علی ذکرهم قلمی الّعلی فی سجن عکّاء انّ ربّک لهو الغفور الرّحیم قل انا نوصیکم بالأمانة و الصّداقة و ما یرتفع به امر اللّٰه فیما سواه ان اعملوا و لا تكونوا من الغافلین ایّاکم ان تمنعکم زخارف الدّنیاء عن مالک الوری دعوا ما فیها ثمّ اقبلوا بوجه نورآء الی الأفق الّعلی المقام الّذی ینطق فیهِ فاطر السّماء أنّه لا اله الا انا العلیم الحکیم قل هذا یوم فیهِ انجذبت الأشياء من عرف قمیص ربّکم الأبهی و انتم من التّائمین قل تالّله قد قام اهل القبور من نسמת الوحی و انتم من السّاکنین و نطق لسان العظمة فی ملکوت البیان و انتم من الصّامتین قل قد قصد کلّ ذی قلب الی الغایة القصوی و انتم من الرّاقدین قل قوموا باسمی علی امری و تمسّکوا بحبل التّبلغ هذا امر اللّٰه من قبل و من بعد ان انتم من العارفین قولوا

یا من فی فراقک ارتفع حنین المقرّبین و نوح المخلصین اسألك بصراطک المستقیم و اسمک الأعظم العظیم بأن تؤیّدنا علی الاستقامة علی امرک و توقّفنا علی ما تحبّ و ترضی ای ربّ نحن عبادک و ارقائك اسألك بنفحات وحیک فی ایامک و فوحات قمیصک عند اشراق انوار وجهک بأن تکتب لنا من قلمک الأعلى ما یحفظنا عن اشارات الذین کفروا بآیاتک و اعرضوا عن سلطانک و شبهات کلّ منکر جادل بآیاتک و انکر برهانک انک انت الذی لا تعجزک شؤونات الخلق تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید و فی قبضتک ملکوت ملک السموات و الارضین

ای اهل دیار الهی انشاءالله ثابت و مستقیم باشید شما از عناصر قویّه قدیره غالبه مهیمه محیطه ظاهر شده اید این مقام بلند اعلی را از دست مدهید بحبل قدرت متمسک باشید و بذیل عنایت متشبّث امروز باید شأن هر صاحب وجودی ظاهر و هویدا گردد چه که امروز روز حشر اکبر است و نشر اعظم هر مکنونی بشهود آید و هر مستوری واضح و آشکار گردد امروز آن روزیست که لسان رحمن در فرقان از آن خبر داده یا بنی آنها ان تک مثقال ذره من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الارض یأت بها الله جهد نمائید تا اعمال طیبه و اخلاق مرضیه و استقامت کامله در امر مالک بریه از شما ظاهر شود انشاءالله بقسمی بر امر الله ثابت و راسخ و مستقیم مشاهده شوید که جمیع عالم قادر بر منع نباشند و خود را عاجز مشاهده نمایند اینست نصیحت مظلوم و وصیت او انشاءالله بأن فائز شوید و عامل گردید چه که امروز روز عمل خالص است لوجه الله ربّ العالمین الحمد لله العزیز الامین انتهى

ذکر جناب آقا محمد حسین نوّ علیه بهاء الله نموده بودید عریضه ایشان چندی قبل بساحت اقدس فائز و همچنین مکتوبی باین عبد فانی مرقوم داشتند انشاءالله لم یزل و لایزال بخدمت امر مشغول باشند فی الحقیقه نفحات محبت الهی از ایشان استشمام میشود از قول این فانی تکبیر خدمت ایشان برسانید و بعنایت حقّ بشارت دهید این خادم فانی از حقّ سائل که ایشان را در کلّ احوال مؤید فرماید بشأنی که به ما ینبغی لایام الله قیام نمایند و در اسباب هدایت خلق جهد بلیغ مبذول دارند اینست آن شأن و مقامی که فنا آن را اخذ نماید و حوادث زمان آن را تغییر ندهد نعماً له و هنیئاً له از کثرت تحریرات این کرّه فرصت نشد خدمت ایشان مراتب خلوص در مکتوب علیحده ارسال شود چه که نامه آن جناب رسید و بکمال تعجیل این جواب اظهار رفت انشاءالله در همین چند روز جواب دستخطّ ایشان که بتوسط جناب شیخ س رسید ارسال میگردد

ذکر جناب آقا محمد علی و اخوی ایشان آقا محمد حسین و ابن عمّشان عباسقلی نموده بودید ذکرشان در ساحت اقدس عرض شد و این کلمات عالیات از سماء مشیت منزل آیات نازل قوله تعالی یا اباالحسن هر یک را از قبل حقّ تکبیر برسان و باستقامت کبری وصیت نما الحمد لله بذکر قلم اعلی فائز شدند و این مقامیست که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده خواهد ماند انشاءالله مؤید شوند بر اموری که سبب ارتفاع امر الله است بگو امروز دو ندا مرتفع محبوب امکان بأعلی النداء عباد را بافق اعلی دعوت میفرماید و همچنین مطلع اوهام باسم حقّ خلق را اغوا مینماید انشاءالله بحقّ ناظر باشید و بحبل امرش متمسک و بذیل عنایتش متشبّث هر عملی که امروز از اولیای الهی ظاهر شود از اعظم اعمال لدی الغنی المتعال مذکور است طوبی للذین وفوا بعهد الله و میثاقه و ویل للذین نبذوا العهد و نکصوا علی اعقابهم الا انهم من الهالکین انتهى از جانب این عبد فانی هم خدمت هر یک تکبیر برسانید انشاءالله مؤید شوند بر آنچه رضای الهی در اوست نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید که جمیع از برای آنست که بکلمه رضا از نزد او فائز شوند حال الحمد لله نفوس مذکوره بذکر الهی فائز گشتند و بانوار عنایتش منیر این فضلی است بزرگ و عنایتی است کبیر یشهد بذلک کلّ بصیر خبیر

و همچنین ذکر اهل میلان نموده بودید در باره ایشان الواح متعدّده از سماء مشیت نازل و از قبل ارسال شد و در این حین هم در ساحت اقدس عرض شد این بیان از ملکوت عرفان ظاهر قوله عزّ کبریائه یا اباالحسن طوبی لک بما ذکرک احبائی و ارسلت اسمائهم الی سجنی بشرهم بفضلی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت الوجود یا اهل میلان یدکرکم ربکم الرحمن من

هذا المقام المرفوع طوبى لكم بما شريتم رحيقى المختوم باسمى القيوم و فرتم بهذا الأمر الذى انكره علماء الأرض الا من شاء الله رب ما كان و ما يكون انا ذكرناكم من قبل و فى هذا الحين الذى يمشى المظلوم فى سجنه الممنوع كم من عارف منعه العرفان عن الرحمن و كم من صبي اقبل و فاز بهذا الأمر المحتوم طوبى لعبد فاز بالاستقامة الكبرى على امر الله مالك الورى و ويل لمن اعرض و اتبع كل عالم محجوب ان افرحوا بما ذكرتم من قلمى الأعلى فى هذا الفجر الذى ينطق فيه لسان الله مالك الأسماء قد اتى الميقات و ظهر منزل الآيات بلوح محفوظ انشاء الله از اصغاء نداى الهى كل مشتعل شوند و بحرارت كلمه عليا سرگرم شده در انجمن عالم بذكر اسم اعظم ناطق گردند بگو قدر اين يوم عزيز را بدانيد و به ما امرتم به فى الكتاب عمل نمائيد قسم بافتاب افق امر هر نفسى اليوم بعرفان حق فائز شد او از مقرئين در كتاب مبین مذکور و مسطور است بايد كل باعمال خالصه و اخلاق مرضيه و آداب حسنه مابين عباد ظاهر شوند بگو اى دوستان حق از برای وداد و اتحاد آمده نه از برای ضغينه و عناد كل در ظل سدره منتهى يعنى كلمه عليا جمع شويد و بذكر و ثناء حق جل جلاله مشغول گرديد و از كنوس حمرا كوثر اصفى را باسم مالك اسماء بنوشيد امروز روز فرح اعظم است بلكه فرح اعظم طائف حول اين فرح بوده و خواهد بود بياد دوست يكتا مسرور باشيد و در جنات محبتش سائر طوبى لكم ثم طوبى لكم نوصيكم فى آخر البيان بالاستقامة على امر ربكم مالك الأديان البهاء المشرق من الأفق الأعلى عليكم و على الذين ما حركتهم قواصف الظنون و لا عواصف الأوهام عن الله المهيمن القيوم انتهى و همچنين اين خادم فانى استدعا مينمايد ذكر فنا و نيستى او را در انجمن دوستان الهى مذکور داريد حق عالم و گواهست كه ذكرشان امام وجه و قلم بوده و انشاء الله خواهد بود

و ذكر جناب سمى مقصود ابن مرحوم حاجى غلام حسين از ارض ياء در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله تعالى

بسمنا الأقدس الأعظم

يا حسين قبل على قد حضر لدى المظلوم كتاب من الذى سمى بأبى الحسن فى كتاب الأسماء و فيه ذكرك ذكرناك فضلاً من عندنا ان ربك لهو الحق علام الغيوب ان افرح بهذا الذكر الذى اذا نزل من سماء مشية ربك انجذبت الأشياء و نادت الملك لله المهيمن القيوم تمسك بحبل عناية ربك و قل

يا من بك نصب الصراط و وضع الميزان و باسمك سرت نسمة الله على الامكان و يا من بندائك الأحلى انصعق من فى الأرض و السماء اسألك بالكلمة العليا التى بها سخرت مداين الغيب و الشهود بأن تؤيدنى على ذكرك و خدمة امرك و توفقنى على الاستقامة التى ذكرتها فى اكثر الواحك و وصيت بها خلقك و عبادك انك انت المقتدر الذى خضعت عند ظهورك مظاهر القدرة لا اله الا انت الأمر المقتدر العليم الحكيم انتهى

عرض اين فانى در اين مقام معلوم و واضح است يعنى خدمت ايشان هم از اين فانى مذکور داريد آنچه كه سبب و علت اشتعال نار محبت است اميد هست كه كوثر حيوان را از آيات محبوب امكان پياشامند و از عالم و عالميان منقطع و فارغ شده بر امر الهى ثابت و راسخ و مستقيم مشاهده گردند الأمر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد

و اينكه در باره اولياى الف و راء نوشته بوديد چندی قبل مخصوص هر يك لوح امنع اقدس از سماء عنايت رحمانى نازل لو شاء الله و اراد بان فائز خواهند شد ذكر جناب فتح اعظم عليه من كل بهاء ابههه هميشه در ساحت اقدس بوده و هست قلم اعلى در باره او شهادت داده بآنچه ذكرش بدوام اسماء حسنى در ملكوت انشاء باقى و پاينده خواهد ماند اين فقره هم در ساحت امنع اقدس عرض شد اين كلمات عاليات از مطلع بيان رحمن مشرق و هويدا قوله تعالى

بسمه المقدس عن الأذكار و الأمثال

یا اباالحسن قد حضر کتابک لدى المظلوم و فيه ذکر احبائى الذين اقبلوا الى افقى و طاروا فى هوائى و سمعوا ندائى الا انهم من الفائزين انا ذكرناهم من قبل بذكر وجد منه مظاهر الاسماء عرف قميص ربهم الابهى الذى اتى من سماء القضاء بسلطان غلب من فى السموات و الارضين ان يا قلم الاعلى ان اذكر من سمى بالفتح الاعظم من لدن مالک القدم ليفرح بذكره کلّ ذى همّ و يطير باسمه کلّ منجمد و يسرع به کلّ متوقّف و ينطق به کلّ صامت منع عن هذا الذکر الحکيم و نذكر اخاه الذى اقبل الى الأفق الأعلى اذ عرض عنه کلّ غافل بعيد انا نبشّره بفضل الله و رحمته و هذا الذکر الذى نطق به لسان المظلوم فى هذا السّجن العظيم کن كما كان اخوک كذلك یوصیک من عنده کتاب کریم قم على الأمر بالاستقامة الكبرى و ذکر الناس بهذا النبأ الذى کان مذكوراً فى کتب الله العلیّ العظيم و نذكر المحمّد فى هذا المقام الذى کان مذكوراً لدى الوجه و فاز يعرفان الله فى ایامه و نطق بثنائه الجمیل انا نوصیه بحفظ ما اعطیناه و العمل بما انزله الله فى کتابه المبین و نذكر الحبيب الذى اقبل الى الأفق الأعلى و شهد بما نطق به لسان العظمة فى هذا المقام المنیر و نذكر احبائى فى هناك و ندعوهم الى مقام يطوفه الملاء الاعلى و الذين اخذوا الكتاب بقوة من لدن قویّ قدیر طویب لکم یا احباء الرحمن و نعیماً لکم یا اصفیائی انتم الذين ما منعکم الظنون عن الاسم المکنون و لا حجبتکم الأوهام عن هذا اليوم المنیر انتم الذين سمعتم نداء ربکم و سرعتم الى البحر الأعظم و کنتم من الفائزين

قلم اعلى دوستان آن ارض را ذکر مینماید و بآنچه سزاوار يوم الهی است امر میفرماید اول امر معرفت حقّ جلّ جلاله بوده و بعد استقامت بر این امر اعظم جميع صحف و کتب و زیر الهی بعظمت این يوم گواهی داده طویب از برای نفوسى که ضوضای مطالع ظنون و اوهام ایشان را از مالک انام منع نمود امروز روز خدمت و ظهور استقامت است چه که طیور اوهام و طیور لیل در هوای ظلمانی طایرند و طالب جنس خود قلم اعلى از قبل باین امور اخبار فرموده ای دوستان بابصار حدیده در افق اعلى نظر نمائید و با رجل مستقیمه قیام کنید تا از اریاح خریف محفوظ مانید نفوسى که سالها از بیم جان خلف حجاب مستور بودند حال بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس مقبله مشغولند ای دوستان حقّ بکمال قدرت و قوّت بایستید و ناس را از مطالع ظنون و مشارق اوهام حفظ نمائید که شاید از انوار آفتاب حقیقت ظلمت اوهام رفع شود و صبح منیر یقین از افق اراده ظاهر گردد هر کلمه‌ئى را عرفی بوده و خواهد بود طویب از برای نفوسى که بعرف فائز شدند و بمطلع آن پی بردند

یا اله الاسماء و فاطر السماء تسمع ضجيج البهّاء و حنینه بما ورد علیه من طغاة خلقک و بغاة عبادک ای ربّ انّ الذى ربّيته بأیادی الرّحمة و العناية قد قام على تضييع امرک و اضلال خلقک و برّیک انت تعلم یا الهی بآئى ما اردت فى الأرض الا ما امرت به بأمرک و سلطانک ای ربّ ائد عبادک على عرفان مشرق آیاتک و مظهر بیناتک ثم اشربهم کوثر الاستقامة بأیادی عطائك انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الحکيم انتهى

و مخصوص جناب رف و م ح و ح ب الواح بدیعۀ منیعۀ نازل و بجناب شیخ س داده شد که برساند انشاءالله بآن فائز شوند و از بحر معانی بیاشامند این عبد فانی اگرچه بعد از شمس مشرقۀ کلمات الهیّه از افق بیان رحمن خود را لایق ذکر و ثنا خدمت دوستان الهی نمیداند ولكن نظر بآنکه جميع بمحبّت و اتّحاد مأمورند لذا بقدر و اندازه خود اظهار فنا و نیستی خدمت اولیا و اصفیا را از وظیفۀ خود می شمارم در این صورت خدمت دوستان آن ارض یعنی نفوسى که از کوثر اطهر آشامیده‌اند و بمنظر اکبر ناظرند سلام و تکبیر میرسانم و عرض مینمایم انشاءالله در این ربیع روحانی از امطار رحمت رحمانی سرسبز و خرّم باشید و از ازهار و اوراد حدیقۀ معانی محسوب شوید بایادی همّت اذیال استقامت را اخذ نمائید که شاید از اریاح اشارات غافلین محفوظ مانید یسأل الخادم ربّه بأن یوفّقکم و یؤدّدکم على ما یحبّ و یرضی انه لبالمنظر الأعلى و السلام على من اتّبع الهدی

و ذکر اهل مراغه نموده بودید یعنی از جناب آقا محمد علی و جناب آقا میرزا عبدالحسین و جناب آقا عبدالصمد و ابنشان و سایر دوستان علیهم بهاء الله انشاءالله کل از اشراقات انوار آفتاب معانی منور شوند و بذکر و ثناء محبوب ابدی مؤید گردند این فقره هم در منظر اکبر تلقاء وجه مالک قدر عرض شد این جواب از ملکوت بیان رحمن نازل قوله تعالی

هو المشرق من افق العالم بالاسم الأعظم

یا احبائی فی مراغه ان استمعوا نداء مالک الأحدیة انه یدکرکم كما ذکرکم من قبل فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم انا انزلنا لکم الواحاً شتی و ارسلناها الیکم امراً من لدنا و انا الامر المقتدر القدير ان اقبلوا بکلکم الی الله ثم اعملوا ما امرتم به من لدن حاکم خیر هذا يوم فيه ينطق المیزان تالله قد اتی الرحمن بأمر عظیم و فيه ینادی الطور و یقول قد اتی يوم الظهور الملك لله المقتدر العزیز العظیم ان اشکروا من ایدکم علی عرفان مطلع وحیه و مشرق عرفانه و عرّکم هذا الصراط المستقیم انه هداکم الی الأفق الأعلى و اسمعکم ندائه الأحلی اذ کان مظلوماً بین ایدی الغافلین یا اهل مراغه از قبل بأحلی البیان ذکر شما از قلم اعلی جاری و ساری انشاءالله کل بآن فائز شوید و جهد نمائید تا فی الحقیقه بحلاوت بیان مرزوق گردید چه اگر نفسی بآن فائز شود اشارات اهل عالم و سبحات امم و الواح معرضین و السن مغلین او را از محبوب من فی السموات و الأرضین منع ننماید لعمر الله اگر نفسی این رحیق اطهر را که از ید قدرت مالک قدر گشوده شد بیاشامد خود را از عالم و عالمیان در سبیل محبوب امکان فارغ و آزاد مشاهده نماید بشأنی که مغلین و معرضین و ملحدين و معتدین را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمائید امروز روزیست که هر نفسی آنچه اراده نماید بآن فائز میشود چه که ابواب عنایت مفتوح است و بحر کرم در امواج و آفتاب جود در ظهور و اشراق و اگر در بعض امور ظهورات عنایت تأخیر شود این نظر بحکمت بالغه الهیه بوده و خواهد بود نباید از آن محزون شد کذلک یعلمکم الکتاب الأعظم بما انار به العالم ان ربکم الرحمن لهو العزیز الودود انتهى

اینکه در باره احبای ارض قم ذکر نموده بودید لدى العرش معروض گشت اذاً نطق لسان العظمة بما انجذبت به قلوب العالم و انصعق الأمم الا من شاء الله العلی العظیم قوله جلّ کبريائه یا ابالحسن انا ذکرنا احبائنا فی هناك و نزلنا لمن سمی بالرضا ما انجذب به ملا الانشاء و انزلنا لمن سمی بالحسین ما فاح به عرف البیان فی الامکان تعالی الرحمن مظهر هذا الامر العظیم و ارسلنا الیهما من قبل ما تعطرت به الآفاق ولكنّ القوم فی حجاب مبین انک ان رأیتهما کبر من قبل المظلوم علیهما و بشّرهما بعناية الله رب العالمین قل طوبی لکما بما اقبلتما الی افق اعرض عنه کلّ جبّار عنید و کلّ عالم مریب قد شهد لکما قلمی الأعلى ان افرحا بهذا الفضل الأعظم و هذه الرحمة الّتی سبقت من فی السموات و الأرضین

ای دوستان این مظلوم در این حین که آفتاب در وسط الزوال است بشما توجه نموده و شما را ذکر مینماید و وصیت میکند بآنچه که سبب استقامت بر امر الله است چه که معتدین و مغلین و شیاطین بکمال جهد در اضلال احبای حقّ کوشیده و میکوشند بر حقّ جلّ جلاله بوده که اولیای خود را اخبار نماید لذا از قبل بظهور ناعقین و نعیب غافلین کل را آگاه نمودیم تا در این يوم بدیع باسم حقّ محفوظ مانند انشاءالله باید بشأنی بر امر الله ثابت و راسخ مشاهده شوند که احدی قادر بر تکلم نباشد تا چه رسد بمنع کذلک نطق اللسان فی ملکوت البیان طوبی لكلّ سامع و ویل للغافلین و آنچه در سبیل الهی از شما ظاهر شد لدى الحقّ واضح و هویداست انه یقرّب الی من تقرّب الیه و یجزی من عمل فی سبيله احسن الجزاء انه لهو الشاهد البصیر العلیم انشاءالله از دشمنان حقّ و اشاراتشان محفوظ باشید یا ابالحسن بعضی از منتسبین هم در آن ارض ساکنند از قبل الواح بدیعه منیعه مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شده‌اند و اگر در این کره ملاقات نمودید تکبیر بلیغ از قبل حقّ برسان و بگو انشاءالله بعنایت الهی فائز باشید و بامرش عامل مخصوص دو نفس مذکور هم حسین و رضا

عليهما بهاء الله دو لوح امنع نازل و با حرف سين ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند العاقبة للمتقين و الحمد لله رب العالمين انتهى

اينكه در باره ابناء جناب ملا عبدالغفور از اقربای جناب ملا رج عليه بهاء الله نوشته بوديد در منظر اكبر عرض شد هذا ما انزله الوهاب في الجواب يا اباالحسن انا ذكرنا من سمى بملك حسين و ذكره في هذا الحين الذي يمشي المظلوم في سجنه الأعظم و يشهد بما شهد به قبل وجود الكائنات انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم لعمر الله هذا يوم تزين بذكره كتب العالم و نطق بشائه اهل الفردوس الأعلى و الذين طافوا حول العرش امراً من لدى الله الخبير هذا يوم فيه تضوع عرف البيان ولكن القوم اكثرهم من الغافلين قد نبذوا اليقين عن ورائهم و اتبعوا مطالع الأوهام كذلك سولت لهم انفسهم الا انهم من الأخسرين في كتاب الله رب العالمين يا ملك قبل حسين هل تسمع ندائي الأحملي من الأفق الأعلى ام تكون من الغافلين ان افتح بصرك باسم ربك لترى الشمس مشرقة من هذا الأفق المنير لا تلتفت الى الذين تراهم في مرية عن امر ربك توكل في كل الأمور على الله الناطق الخبير ان يأتك احد بالقصص الأولى دعه عن ورائك مقبلاً الى مقام ينطق فيه لسان العظمة انه لا اله الا انا العزيز البديع

و نذكر من سمى بمحمد قبل باقر ليقر به نداء الرحمن الى ملكوت البيان و يؤيده على الاستقامة على هذا الأمر الذي به زلت اقدام العارفين أنك اذا سمعت النداء من شطر البقعة التوراء قل

لك الحمد يا مالك الأسماء و فاطر السماء بما عرفتني مشرق امرك و مطلع وحيك و هديتي الى صراطك المستقيم و نذكر من سمى بعلي و نبشره بهذا الذكر الذي لا تعادله خزائن الأرض كلها و لا ما عند الملوك و السلاطين يا على يذكر المظلوم اذ احاطته الأحزان من الذين جادلوا بآيات الله و برهانه و اعرضوا عما امروا به في كتب الله العزيز الحميد خذ رحيق الاستقامة باسم مالك الأحديث ثم اشرب منه مرةً بذكرى و اخرى باسمي العزيز الحكيم

يا رضا ان اقبل الى الأفق الأعلى تالله قد خلقت لهذا اليوم يشهد بذلك صحف الله من قبل و من بعد و عن ورائها هذا الذكر الأمتع الأقدس العزيز العظيم قم على خدمة امر ربك مالك الوري بالاستقامة الكبرى و قل

لك الحمد يا من ذكرتنى بفضلك و آيدتنى على الاقبال الى بحر علمك و حكمتك اسألك بأن لا تخيبنى عما قدرته لأصفيائك الذين نبذوا العالم في حبك و سبيلك و سرعوا الى مشهد الفناء بذكرك و اسمك اي رب انت القوى و ترى الضعيف متمسكاً بحبل عنايتك فاكتب له ما ينبغي لعظمتك و اقتدارك لا اله الا انت الغفور الرحيم

و نذكر في هذا الحين من سمى بالحسين لتجذبه نفحات الذكر الى مقام تنطق فيه لسان الله المهيمن القيوم يا حسين يذكرك الحسين الذي قام على الأمر في أيام فيها ارتعدت فرائص العالم من سطوة الأمراء و اعراض العلماء كذلك نطق مالك الأسماء من الأفق الأعلى و القوم اكثرهم لا يفقهون قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و اخبرنا الكل بما ظهر و يظهر في الأرض يشهد بذلك من شهد بما شهد به الله قبل خلق السموات و الأرض و قبل ذكر الكاف و التون تمسك بحبل اليقين معرضاً عن الذين نراهم في ريب عن هذا الأمر العزيز الممنوع انه غفر اباكم فضلاً من عنده و هو العطوف الغفور

يا حسن قلم اعلى بلسان پارسی تکلم میفرماید که شاید کل به ما اراده الله فائز شوند بگو بشنويد نداى مظلوم را و بشبهات منكرين و معرضين از مالک يوم الدين محروم نمايند امروز روز فرع اكبر است و همچنين فرح اعظم طوبى از براى نفسى كه سبحات و حجابات و اشارات اهل ظنون او را از عرفان اسم ظاهر مكنون منع نمود امروز مالک اسماء بايادى ييضا كوثر بقا عطا میفرماید تقرّبوا بحوله و خذوا باسمه ثم اشربوا منه بذكره الحكيم شياطين در كمين بوده و هستند و همچنين ماكرين و خادعين بر مراصد منتظر كه شايد نفسى را از حق منع نمايند و از فيوضات فياض حقيقى محروم سازند جهد نمائيد تا كاسر اصنام اوهام شويد آنچه در ارض ظاهر شده و بشود از قبل از قلم اعلى جارى شده بگو اى عباد در الواح ملوك نظر

کنید و در لوح رئیس تفکّر نمایند که شاید بانصاف تکلم کنید و در عرصه عدل قدم گذارید امر اعظم از آنست که باقول سخیفه نالایقه مستور ماند اتقوا الله یا قوم و لا تتبعوا أهواء الذين كفروا بالرحمن اذ اتى بالبرهان كذلك يذكركم من عنده كتاب عظيم

و نذكر في هذا المقام اماني اللائي آمن بالله رب العالمين و نبشّره بنعاية الله و فضله الذي احاط من في السموات و الارضين اى كيزان حق انشاء الله از شبهات و اشارات خلق مقدس و منزّه مشاهده شوید و در كلّ احوال بغنى متعال متمسك اين ايامى است كه حقّ جلّ جلاله بكلّ متوجّه و كل را بطراز ذكر مزين فرموده عيسى بن مريم كه بيبك كلمه مباركه كه از مطلع بيان الهيّه اصغا نمود بنار محبت مشتعل شد اشتعالى كه مياهم عالم او را منع نمود و محمود نساخت و آن كلمه اين بود كه فرمود اى بنده من و فرزند كنيز من و حال فضل بمقامى رسیده كه مكلم طور از مقرّ عرش ظهور ذكور و اناث و صغير و كبير را بيدايع اذكار خود ذكر ميفرمايد اگر نفسى فى الحقيقه در اين كلمه مباركه تفكّر نمايد تمام عمر به لك الحمد يا اله العالمين ناطق شود از حقّ بخواهد اذان را باذكار مغلين و معتدين و خائنين نيالايد و ابصار را باشارات منكرين از مشاهده انوار منع نفرمايد تا جوهر بيان را اصغا نمايند و جوهر نور را ادراك كنند آيا سامع منصفى در عالم هست تا بشنود و بحقّ ناطق شود و آيا بصير عادلى يافت ميشود تا حقّ را مشاهده نمايد و به ما شهد به الله شهادت دهد كذلك نطق اللسان فى بحبوحه الاحزان بما اكتسبت ايدى الذين نبذوا الههم و اخذوا الأصنام لأنفسهم اولياء من دون الله المقتدر القدير البهاء المشرق من افق البقاء على الذين توجهوا الى المنظر الأكبر بالبصر الأظھر و على الاماء اللائي سمعن النداء و اقبلن الى الله مالك الأسماء فى هذا اليوم العزيز المنيع انتهى الحمد لله جميع نفوس مذكوره بايات الهيّه فائز شدند و در باره هر يك بحر بيان مواج انشاء الله بآنچه سزاوار اين عنایت كبرى است قيام نمايند و به ما اراده الله فائز شوند اين عبد فانى در هر حين از حقّ سائل و آمل است كه نفوس را بر عرفان اين فضل اعظم كه عالم را احاطه نموده مؤيد فرمايد انه لهو المقتدر المتعالى العليم الحكيم و ديگر ذكر جناب حاجى محمد رضا عليه بهاء الله را نموديد بعد از عرض در ساحت اقدس اين كلمات مشرقا از مصدر امر ظاهر و مشرق قوله جلّ اجلاله

بسمه المقدس عما كان و ما يكون

يا محمد قبل رضا تالله الحقّ قد ظهر الوعد و اتى الموعد و ينطق فى قطب العالم انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد خلقت الخلق لهذا اليوم و بشّرتهم بهذا الظهور الذى فيه نطقت الحصاة الملك لمنزل الآيات و هدر العنديل على الأغصان العظيمة لله ربّ ما كان و ما يكون من الناس من جادل بايات الله و انكر برهانه و منهم من افترى عليه من دون بيته و لا كتاب معلوم و منهم من افترى عليه كذلك نطق لسان الوحي اذ كان فى هذا السجن الممنوع كم من عالم منع عن المعلوم بما اتبع الظنون و كم من اميّ سرع و فاز برحيقى المختوم هذا يوم فيه ينطق لسان الظهور و ظهر ما اخبر به الله بلسان الرسول يوم يقوم الناس لربّ الغيب و الشهود دع الأذكار كلّها و تمسك بهذا الذكر العزيز المحبوب قل

يا الهى اسألك بمسخر آياتك و ظهورات قدرتك فى ملكوت الانشاء و بأسمائك الحسنى و صفاتك العليا بأن تجعلنى مستقيماً على هذا الأمر الذى به انشقت الأرض و نسفت الجبال لا اله الا انت الغنى المتعال اى ربّ ترانى معرضاً عن دونك و مقبلاً الى كعبة ظهورك اسألك بأن لا تمنعنى عن بدايع جودك ثم اكتب لى من قلمك ما ينفعنى فى كلّ عالم من عوالمك انك انت المقتدر على ما تشاء و بيدك زمام الأسماء لا اله الا انت الغفور الكريم

كبر من قبلى على وجوه الذين نسبهم الله اليك لتجذبهم نفحات التكبير الى الله الفرد الخبير قل يا قوم تالله قد اتى اليوم و القيوم ينادى بهذا الاسم الذى به سخر الله ما كان و ما يكون قل اياكم ان تمنعكم سبحات المحتجبين عن الله ربّ

العالمین دعوا ما عند النَّاس و خذوا ما اوتیتم به من لدن فضَّال قدیر کذلک اشرقت شمس البیان من افق لوح ربِّکم الرَّحمن طوبی لمن اقبل و ویل للمعرضین انتهى قسم بآفتاب افق تقدیس که عنایت بمقامی رسیده که السن عالم از ذکرش عاجز و قاصر است ولکن یا حبیبی ناس نسناس موهومی را که اطلاع از او نداشته و ندارند اخذ کرده‌اند و از دریا‌های فضل الهی خود را محروم نموده‌اند در لیالی و ایام از قادر علیم بکمال عجز و ابتهاج بطلبید تا این نفوس را مجدداً بظنون و اوهام مبتلا نماید در کلّ حین رایحهٔ دفرا در حرکت و مرور بشأنی که قلم رغبت بذکرش ننموده و نماید یسأل الخادم ربّه بأن یحفظ عباده عن جنود النَّاس و الهوی و یؤیّدھم علی ما یحبّ و یرضی هذا ما ینفعھم فی الآخرة و الأولى و انه لھو الشّاهد الخبیر و دیگر ذکر جناب ملا عبدالغنیّ علیہ بہاء اللہ را نموده بودید آنچه مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد هذا ما اشرق من افق عناية ربنا الرحمن قوله جلّ کبریائہ

بسمی المہیم علی الأسماء

یا عبدالغنیّ ان استمع ندائی من شطر سجنی لعمری لو تسمعه حقّ الاستماع انه یجذبک الی مقام قدّسه اللہ عن ذکر الأولین و نبی الآخرین ان استعدّ لاصغاء کلمات ربّک انھا نزلت علی شأن تضرّع منها عرف القمیص بین السّموات و الأرضین طوبی لسمیع ما منعتہ الأحزاب و لبصیر ما حجّبتہ السّبحات و لمقبل ما خوّفہ اعراض المعرضین انّک اذا فزت بلوح اللہ و اثره ان اقبل بقلبک الی مطلع الأسماء المقام الذی اشرقت من افقه انوار وجه ربّک مولی الوری و قل

لک الحمد یا محبوبی و لک الثناء یا مقصودی بما اسمعتنی ندائک اذ کنت غافلاً و جعلتنی مقبلاً اذ کنت غافلاً و انطقتنی اذ کنت صامتاً اشهد انّک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأشياء لا اله الا انت الغفور الکریم ای ربّ لمّا اسمعتنی ندائک لا تمنعنی عن فیوضات ایامک طوبی لهوآء فاز بنفحاتک و لأرض تشرّفت بقدمک و لجبل مرّت علیہ نسایم و حیک و لریاض تعطرّ من اوراد حدائق عرفانک ای ربّ انا الفقیر المسکین و انت الغنیّ الکریم فانظرنی یا الهی بلحظات عنایتک ثمّ ارزقنی ما کتبه لأصفیائک الذین نطقت بثنائهم کتبک و صحفک و الواحک ای ربّ تبتنی علی امرک و ایدنی علی خدمتک و وفّقنی علی الاستقامة علی حبّک انّک انت الذی شهدت الکائنات بقدرتک و اقتدارک و امکانات بعظمتک و سلطانتک لا اله الا انت المتعالی الغفور الرحیم انتهى

فضل و عنایت و شفقت و رحمت حقّ جلّ شأنه و عظم کبریائہ از آیات منزله از سماء احدیّه ظاهر و هویدا است ای دوستان الهی قدر خود و این ایام را بدانید که شاید از سهام شیاطین و اشارات مغلّین محفوظ مانید و آنچه آن جناب در مکتوب خود اظهار نمودند جمیع در ساحت امنع اقدس عرض شد و بکمال فضل و شفقت جواب هر یک نازل و ارسال شد تا جمیع از بحر فیض فیاض حقیقی قسمت برند استدعا آنکه از جانب این خادم فانی خدمت اولیای الهی عرض تکبیر و ثنا و سلام برسانید انشاء اللہ کل به ما یحبّه اللہ قیام نمایند و بکمال روح و ریحان در تبلیغ امر محبوب عالمیان جهد بلیع مبذول دارند اینست وصیّت الهی از قبل و بعد از حقّ میطلبیم کل را بخدمت امرش موفّق فرماید بی عنایات او احدی قادر بر امری نبوده و نیست و اینکه این فانی را وکیل نمودید در زیارت حسب الخواہش آن جناب در این حین بساحت اقدس توجّه نموده بنیابت آن جناب عمل نمود آنچه مقصود عالمیانست هینئاً لک و لی و بعد از حضور و عرض و زیارت لسان عظمت باین کلمات ناطق قوله جلّ کبریائہ

یا اباالحسن الحمد لله بعنايات الهيّة مرّة بعد مرّة فائز شدی و ذکر اولیای حقّ و دوستان او را نمودی نشهد انّک ذکرک اسمائهم و زرت من قبلهم و عرضت ما عملوا فی سبیل اللہ ربّ العالمین در فضل الهی تفکر نما امری را که جمیع من علی الأرض بکمال شوق و اشتیاق طالب بودند فائز نشد باو مگر معدودی و تو از فضل و رحمت او بلقا فائز شدی و از کوثر وصال

آشامیدی و یومش را ادراک نمودی و موفق شدی بر ذکر احبّایش این مقامات هر یک بسیار بزرگ و بلند است جهد نما تا باسم حقّ و عنایت حقّ محفوظ ماند آنّه لهُوَ الحافظ العظیم الخبیر انتهى

عرض فانی آنکه چند یوم قبل کلمه‌ئی از لسان مبارک اصغا شد که مشعر بود بر اضطراب بعض نفوس ضعیفه از شبّهائی که معرضین و مغلّین القا نموده‌اند شاید در اقربا هم فی‌الجمله اثر نموده باشد حسب الامر باید آنچه بآن جناب ارسال شد و همچنین بجناب ورقا علیه بهاء الله الأبهی و بعضی اولیا در ارض طاء جمع شود تا دوستان الهی مشاهده نمایند آنّه لهُوَ الامر الحکیم و اگر صورت آن بجناب ملّا رج علیه بهاء الله هم داده شود بسیار محبوبست البهّاء علیک و علی من سمع نصح المولی و علی الذین شربوا ریحیق الاستقامه فی امر الله العزیز البدیع

خادم

فی ۱۴ شعبان سنه ۱۲۹۸

* * *

جناب شهید ابن اسم الله الأصدق محبوب مکرم حضرت نبیل بعد علی علیه من کلّ بهّاء ابهاه ملاحظه فرمایند

۱۵۲۱

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد مقدّس از لم‌یزل و لایزال ساحت قرب قدس حضرت محبوب بی‌زوالی را لایق و سزااست که افق سماء انسان را بنیر عرفان منور فرمود زهی حسرت و افسوس که معشر کزّوین و مقرّبین در تغنی و حورّیات غرفات فردوس در ترنّم و ساقی الهی قائم و بر دستش ریحیق باقی ولکن نه گوشیکه از اوّل قسمت برد و نه لبیکه بثنائی فائز گردد جلّ من اظهر للموحّدين من عباده و ستر عن المشرکین من بریته اوست ذات مقدّسیکه السن عالم از ثنائش عاجز و افتدّه امم از عرفانش قاصر بقدرت کامله از آب آتش هویدا نموده و از نار نور ظاهر فرموده دست قدرتش زمام عالم را اخذ نموده ولکن ابصار از او غافل و سلطان اراده‌اش کل را احاطه فرموده ولکن ادراک عباد قاصر طوبی از برای نفوسیکه بی‌بصر حدید فائز شدند و باذن واعیه تازه مزین گشتند ایشان از بحر دانائی نوشیده‌اند و از اثمار سدره بینائی چشیده‌اند امثال این سمع و بصر مطهر و مقلّب و منور بوده و هست طوبی از برای نفوسیکه منظر آن بصر واقع شدند و محلّ اصغا لله الامر من قبل و من بعد

سبحانک یا من فی فراقک ارتفعت ضجیح المقرّبین و المخلصین و فی هجرک سعدت زفرات الموحّدين و الفائزین و نزلت عبرات المشتاقین اسئلک بنار سدرتک و انوار وجهک و لآلئ بحر بیانک و اسرار ملکوتک و جبروتک بأن تؤیّد اصفیائک علی القيام علی خدمتک و التوجّه الی دیارک ای ربّ ترى الذین انقطعوا عن دونک و قاموا علی خدمه امرک و اختاروا مکاره الغریه فی حبّک و رضائک و شدائد البریه رجاء ما عندک اسئلک بی‌حر جودک و سماء فضلک بأن تحفظهم عن الذین سعوا فی اطفاء نورک و نقضوا عهدک و میثاقک انت الذی یا الهی خضعت کینونه القدره عند ظهورات قدرتک و سجد هیکل القوه لدی شئونات قوتک ای ربّ فأنزل علی من قام علی خدمتک ما يجعله ناطقاً علی شأن لا يعتریه الضمّت بما اکتسبت ایادی الأشرار فی مملکتک اسئلک یا محبوب القلوب و مقصود الوجود بأن تکتب له من قلمک الأعلى ما یظهره باسمک بین عبادک و یرفعه بعنایتک بین خلقتک لا اله الا انت المهیمن الغفور الکریم اصلی و اسلم یا الهی علیه و علی الذین طافوا لارتفاع

کلمتک و اظهار امرک ای ربّ فاجعلهم سرج هدایتک و اعلام نصرتک أنّک انت الّذی لا تمنعک شیء عن ارادتک لم تزل کنت مقتدرّاً علی ما تشاء و لا تزل تكون بمثل ما قد کنت فی ازل الّا زال لا اله الا انت الغنیّ المتعال و بعد یا محبوب فؤادی قد کنت راقداً ایقظتنی نسائم حبّکم الّتی سرت من آثار قلمکم و اسرّت من عالم المحبّة ما عجز عن ذکره قلمی و لسانی فلما عرفت و اطّعت قصدت الارتقاء الی مقام استقرّ فیہ کرسی مالک الأسماء حضرت و عرضت اذاً نطق لسان المقصود بما انجذب به حقایق الأشياء قال و قوله الأحلی

هو الحافظ الناظر العلیم الخیر

یا ایّها الطائر فی هوائی و المقبل الی ملکوتی و الناظر الی افقی و الناطق بشائی فی ایّامی و القائم علی خدمة امری قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه لدى المظلوم اذ کان یمشی فی مقام جعله الله المنظر الأكبر ان ربّک لهو المقتدر القدر سمعنا ندائک اجبتک و وجدنا عرف خلوصک ارسلنا الیک ما تضوّع منه رائحة قمیصی المنیر طوبی لعبد هزّته جذبات بیانک فی ذکر الله ربّک و ربّ العالمین قد کنا معک فیکلّ الأحوال و انزلنا لک من قلمی الّعلی ما یكون باقیّاً بیقاء اسمائی الحسنی ان افرح بهذا الفضل المبین انشاءالله در جمیع احوال مؤیّدی و لحاظ عنایت با شما بوده و خواهد بود احبّای الهی را از قبل مظلوم تکبیر برسان و جمیع را بفضل و عنایت حقّ جلّ جلاله بشارت ده انشاءالله موفق شوند بر آنچه لایق این یوم عزیز عظیم است طوبی از برای نفسیکه الیوم بخدمت امر قیام نمود نفوسیکه صاحب بیانند باید بتبلیغ مشغول شوند اینست امر مبرم الهی که در کتب و صحف از قلم اعلی جاری و نازل گشته اینفقره بسیار بزرگست از حقّ جلّ جلاله بخواهید تا کل را از اینمقام بلند محروم نفرماید اگر از اوّل امر نفوس مشتعلّه مطمئنّه بتبلیغ متمسک میشدند هرآینه عالم از تیر اعظم منور و روشن مشاهده میگشت امید هست که اولیای حقّ طراً بر تبلیغ امر قیام نمایند قیامیکه سبب قیام اهل عالم شود بیانیکه سبب نطق و بیان امم گردد در سحرگاهان هزیز نسایم عنایت رحمن بر کل مرور مینماید و اسرار وصل و لقا بر هر شیء القا میفرماید برخی باصفا فائز و بعضی محروم کلّ یعمل علی شاکلته قسم بآفتاب بیان که هر نفسی از عظمت این یوم آگاه شود عالم عالم زخارف و عالم عالم اشیاء و عالم عالم کتب او را منع ننماید و محروم نسازد جمیع را بر اتحاد امر نمودیم انشاءالله کل بهمتّ اولیا باینمقام فائز شوند یا علی قل لا انسان الا بالانصاف و لا قوّة الا بالاتّحاد و لا خیر و لا سلامة الا بالمشورة یا محمّد قلم اعلی در کلّ حین مشغولست از حقّ بخواه تا تشنگان بادیّه عشق از این فرات جاری محروم نمانند و ممنوع نشوند در اطراف عالم این ذکر منتشر و انوارش ظاهر و لائح مع ذلک اهل ارض محجوب و غافلند هر طائفه از طوائف امت عظیمه در مدن کبیره بامری از امور تمسک مینمایند و در اعلاء آن جهد بلیغ مبذول میدارند بشأنیکه از بذل جان و مال دریغ ندارند و اهل ایران از این امر اعظم که بمثابه آفتاب در قطب زوال روشن و منیر است غافل و محتجبند ذرهم فی خوضهم یلعبون انشاءالله نفوسیکه الیوم بحقّ منسوند و باسمش مذکور مقامات خود را بشناسند و حفظ نمایند شأن ایشان عندالله عظیمست از حقّ بطلبید تا کل را مؤیّد فرماید بر حفظ مقامات خود بشأنیکه هیچ امری از امور و هیچ شیئی از اشیاء ایشانرا سد ننماید و غافل نسازد انتهی

یا محبوبی اهل ارض از این فضل اعظم و عطیّه کبری غافلند بایادی خود صنم میتراشند و بکمال جدّ و جهد او را تقویت مینمایند و بعد از ظلمش نوحه میکنند مقصود از صنم که ذکر شده و میشود جاهلی است که باسم علم معروف در هر عهد و عصر سبب و علّت منع عباد از فیوضات مالک ایجاد در مبدء و معاد بوده و هستند اگر صاحب بصری تفکر نماید و در کتب الهی از قبل و بعد تفرّس کند بآنچه ذکر شد گواهی دهد

اینکه مرقوم داشته بودند باتفاق جناب محبوبی حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله بارض هم تشریف برده اند لأجل اعلاء کلمه الهی اینفقره تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان الوحی فی هذا المقام قوله تعالی انشاءالله نهالهای بستان

الهی از آب بیان اولیائش بخلع تازه فائز شوند و از حرارت محبتشان بمنتهی نمو و اثمار مزین گردند آنه لهُو المؤید الحکیم و الموفق العلیم انتهى

البته از توجه بجهات لأجل اظهار امر و اعلاء کلمه خالصاً لوجه الله ثمرهای کلیه ظاهر شده و میشود بیان فی سبیل الرحمن مؤثر بوده و هست

اینکه مرقوم داشتند نظر بحکم قبل اراده توجه بارض ص و اطراف آن نموده اند اینفقره بسیار محبوبست امر تبلیغ الیوم بر مثل آنمحبوب لازمست حسب الأمر آنکه هر نفسی را مصلحت بدانند یعنی دارای بیان و قلب فارغ باشد بمدن و دیار الهی از برای تطهیر نفوس از کوثر جاری از قلم اعلی بفرستند لدی الوجه محبوب و مقبولست انتهى

جميع نفوس از برای این یوم خلق شده اند انشاءالله باید آنمحبوب در اینفقره سعی بلیغ مبذول دارند و اگر نفوسیهم بقبایل توجه نمایند مثلاً بسمت کرمانشاه و همچنین محالّ بختیاری از اطراف فارس و غیره محبوبست بلکه لازم ولکن در صورتیکه آن نفوس بطراز حکمت منزله مزین باشند در هر محل که وارد شوند سبب تزکیه نفوس و اصلاح اهالی و اعمال طیبه و اخلاق حسنه گردند امید هست که از نار سدره انجمنی در عالم از این قبیل یافت شوند و بنور حکمت عالم را منور دارند ان ربنا الرحمن لهُو الغفور الرحیم و هو المقتدر القدير امروز روزیست که اشعیای نبی از آن خبر داده اخبار این یوم بمثابة نیر اعظم از آفاق صحف الهی مشرق جمیع انبیا اهل عالم را باین یوم اعظم بشارت داده اند و جمیع کتب الهی شاهد و گواهیست ولکن جهل حایل شده و ناس را از دریای علم محروم ساخته بقسمیکه نمیدانند چه نافع است و چه مضرّ عالم را بلا و ظلمت احاطه نموده معذلک احدی ملتفت نه صدق ربنا العلیّ الیهی اگر نفسی در سور و الواحیکه از قبل نازل شده بیصر انصاف ملاحظه نماید و تفکر کند شهادت میدهد بآنچه ظاهر شد حرف بحرف از ملکوت علم الهی بکمال تصریح نازل گشته خلق را گمان آنکه اهل انصاف و علم و حکمت و زهد و تقوی علمای ارضند غافل از اینکه نزد حقّ از جهلاً مذکور و محسوب این نفوس غافله سبب غفلت و منع عباد از افق اعلی بوده و هستند میفرماید انّ العالم من هدی الناس الی صراطی و علمهم سبیلی المستقیم عالمیکه باینمقام فائز شود او بمنزله بصر است از برای هیکل عالم قوله عزّ اجلاله حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم انشاءالله ارض از این دو عطیّه کبری محروم نماند و ممنوع نشود انتهى

اینکه در ذکر اوراق ناریه و انتشار آن مرقوم داشتید حقّ شاهد و گواهیست که همان میرزا هادی که حال در ارض طاء باضلال نفوس مشغول است ابدأً از امر نفسیکه خود را باو نسبت میدهد مطلع نبوده و نیست ای کاش خرق حجاب میشد و لله در دقائق معدوده باصفا فائز میگشت یعنی باصغاء کلماتیکه اگر بر صخره صماء القا شود مثل ماء جاری گردد معشر معشر غافلین است قسم بآفتاب افق بیان که بمثابة آنست که کوری کور دیگر را راه نمائی نماید و یا غافلی بغافل دیگر متمسک شود یتکلمون بأهوائهم و لا یشعرون ای کاش موفق میشدند اقلاًّ بآثار رجوع مینمودند این خادم فانی متحیر و مبهورت آیا بچه متمسکند و چه میگویند عالم را آیات الهی احاطه نموده علی شأن ملئت الآفاق منها و والله الذی لا اله الا هو اینعبد و امثال او از احصای آن عاجز و جمیع نفوس مقبله بر این شهادت میدهند معذلک رئیس المفتین نوشته دو کلمه از اینجا دو کلمه از آنجا اخذ مینمایند و باطراف میفرستند ملاحظه نمائید چه مقدار از غفلت و عدم درایت و بی بصری تبعه خود مطمئن است اگر مطمئن نبود باین هدیانات که کذبش بمثل آفتاب روشنست تکلم نمینمود اگر کسی لله فی الجملة تفکر نماید در شئونات ظاهره از افق اعلی بر اوّل امر و اصل آن مطلع میشود که چه قسم بوده از حقّ میطلبیم غافلین را بطراز آگاهی مزین فرماید و باکلیل انصاف سرافراز نماید آنه لهُو المقتدر القدير

و اینکه در باره محمد تقی مرقوم داشتید از او سؤال شود که در حین مرخصی باو چه فرمودند لعلّ یتذکر او یخشی بزخرف فانیه از مطلع نور احدیه گذشت و یوسف الهی را بدراهم فانیه تبدیل نمود در پست فطرتی او همین کافیت که حسین

سوخته او را از حقّ منع نموده و بجزیره معروفه برده العجب کلّ العجب و آنشخصهائی که در طهران باو جبه داده قسم بجمال حقّ که او هم مثل او ابدأً از اصل این امر اطلاع نداشته او و دو اخوی او از اوّل خارج بودند و از امر نقطه اولی روح ما سواه فداه بیخبر بلکه تبرّی مینمودند بیت آن نفوس در محلهائی و بیت مقصود در محله آخری و نظر باعراض سالها مابین فصل بود و اکثری بر اینفقره گواه بوده و هستند

اینکه ذکر جناب حاجی میرزا حس علیه بهاء الله و اراده جناب وزیر را نمودید اینمراتب تلقاء وجه عرض شد فرمودند آنچه الیوم لازمست تمسک بامر تبلیغ است اگر فی الجمله علو امر الله ظاهر شود جمیع وزرا باعانت قیام نمایند و آنچه هم الیوم سبب و علت آسایش و حرّیت شود محبوبست انتهی

عرض اینفانی آنکه در جمیع امور مشورت لازم باید آنمحبوب در اینفقره بسیار تأکید فرمایند تا امر مشورت مابین کل جاری شود آنچه در اینفقره از قلم اعلی جاری شده و میشود مقصود آنکه امر مشورت مابین دوستان محقق گردد چه که او سبب و علت آگاهی و هوشیاری و خیر و سلامتی بوده و خواهد بود

اینکه در باره دوستان الهی در هر محل مرقوم داشتید انشاءالله در جمیع اوان باصلاح خود و عالم مشغول باشند و بانوار وجه منور و فائز فی الحقیقه نفوسیکه الیوم بناموس اکبر تمسک جسته‌اند و بافق اعلی ناظرند بمنزله سرچند در عالم انشاءالله در صدد آن باشند که در ایام الهی ظاهر شود از ایشان آنچه که بدوام ملک و ملکوت ذکرش از دفتر عالم محو نشود اگر بر مقامات خود آگاه شوند لعمر المحبوب بفرح اکبر فائز گردند در سیل الهی حمل نمودند آنچه را احدی از قبل حمل ننمود از حقّ میطلبم اولیا را مؤید فرماید بر حفظ مقامات خود آنه علی کلشیء قدیر

اینکه از ارض خ و ک و ق و هم تعریف فرمودند لله درهم و طوبی لهم انشاءالله بکمال همّت بر این امر اعظم ثابت و راسخ و مستقیم باشند ذکرشان در ساحت اقدس عرض شد آفتاب عنایت نسبت بهر یک مشرق از حقّ میطلبم بر نار محبت و نور معرفشان در هر حین بیفزاید بشأنیکه شئونات جابره ایشانرا از ما هم علیه منع ننماید جابره و فراغه و امثال آن که از قبل و بعد ذکر شده در رتبه اولیه جهلائی هستند که بعلما معروفند مابین همج رعاع لعمر الله ایشانند قاطعان طریق الهی و ایشانند حجب مانعه و کتب کاذبه فی الحقیقه علمای ایران بسیار غافلند آنچه در دست آن فئه ضالّه مضلّه بوده اکثر مفتريات خود آن نفوسست که از قبل و بعد گفته‌اند و در کتب نوشته‌اند ایشانند صحف اوهامیه و دفاتر ظنویه و تواقع ناحیه کذب که بمقدسه نامیده‌اند وقتی از اوقات اینفانی قصد مقصد اعلی و ذروه علیا نموده بعد از حضور در ساحت امنع اقدس فرمودند ای عبد حاضر بگو ببینم آن رصاصیکه حضرت اعلی و مبشر جمال کبریا را شهید نمود از چه معدن و حقیقت آن چه بوده و آن سیوفیکه اجساد اولیا را قطعه قطعه نمود از چه فلز و از کدام معدن بیرون آمده یا عبد حاضر لدی الوجه در بیانات مظلوم آفاق تفکر نما که شاید از تفکر تو در اهل ارض این قوه ظاهر شود و کل بیصیرت تمام در آنچه واقع شده تفکر نمایند در آنحین اشعه انوار بیان رحمن اینفانی را بشأنی اخذ نمود که قادر بر ذکر آن نشده و نخواهد شد مدتی این عبد قائم و جمال قدم صامت و ساکت بالأخره فرمودند یا عبد آنحدید و رصاصیکه سبب نوحه مقرّین و ضجیح مخلصین شد آنکلمات نفوس غافله بوده که سالها در معادن جهل و کذب تربیت یافته و بالأخره از فم علما ظاهر شد و آن جوهر وجود و اولیائش را شهید نمود یا عبد درست تفکر نما اگر ذکر جابلقا و جابلسا و ناحیه مقدسه و وجود قائم باوصاف مذکوره نبود وارد نمیشد آنچه وارد شد و دیده نمیشد آنچه که قلم و لسان از ذکر آن مضطربست فرمودند یا عبد حاضر اگر نفسی بانصاف نظر نماید همان کلمه که از معدن کذب ظاهر شد که گفته آنحضرت موجود است و قائل بر تولّد او از کفار محسوب رصاصی بود که بر بدن آن سید عالم وارد شد و حال معرضین بیان بهمان طریق مشی مینمایند و در ترتیب همان موهوماتند انتهی

اعاذنا الله و معشر الانسان من مكرهم و افترائهم و ما يخرج من افواههم انه لهو الحافظ المقتدر القدير آيا يك گوش يافت نمیشود آيا حكم بصر محو شده آيا انصاف بکدام عالم سفر نموده و يا صدق وفات کرده اين کليل نادان نمیداند چه عرض نماید اين مقامات از ذکر و بيان خارج است زفات مرتفع و عبرات نازل و الأمر بيد الله ربّ الذّاكر و القائل و اينکه در بارهٔ یکی از اماء الله مرقوم داشتيد که از حقّ جلّ جلاله طلب عنايت از برای زوجهش نموده اينمراتب در پيشگاه حضور مالک قدم عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة في الجواب قوله عزّ اجلاله يا علي يا ايّها القائم علي خدمتي يا محمّد يا ايّها الناظر الي افقى و المتوجّه الي وجهي ان استمع ندائي و بشرها من قبلي لها ان تقرأ ما نزل من قلمي الأعلى في هذا المقام الكريم

سبحانك يا من باسمك ماج بحر الكرم و هاج عرف الفضل بين الأمم اسئلك بندايتك الأحلى و حفيف سدره المنتهى بأن تقدّر لي من قلمك الأعلى ما ينفعني في الآخرة و الأولى ثم اكتب لعبدك ما يقربه اليك و يعرفه ظهورك و بروزك و سلطانك و يعلمه ما كان غافلاً عنه في أيامك اي ربّ فضلك سبق و رحمتك سبقت كلّ الأشياء اسئلك بسلطان الأسماء بأن لا تخيّنني و آياه عن بحر جودك و سماء فضلك و شمس عطائك اي ربّ أنا لا نعلم ما ينفعنا انت اعلم بنا منّا لا اله الا انت الغفور الكريم انتهى

ملاحظهٔ عنايت حقّ جلّ جلاله را نمائيد بمقامی رسیده که هر منصفی اقرار و اعتراف نموده به ان لا مثل لها و لا نظير لها انشاء الله جميع من على الأرض مؤيّد شوند و بباب فضلش توجّه نمایند و البته خائب نشوند آنچه در اين مقام نازل شد بامه الله عليها بهاء الله برسانند

و اينکه ذکر منتسبين مرحوم مرفوع حضرت اسم الله الأصدق عليه من كلّ بهاء ابهاه را نموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند نظر عنايت بايشان بوده و لحاظ فضل قطع نشده و نخواهد شد جميع را از قبل حقّ تکبير برسانيد از قبل و بعد ذکر ايشان در کتاب الهی نازل و الواح مقدّسه هم از قبل ارسال شد جميع را از قبل حقّ باذکار بديعه منيعه که سبب و علّت فرح و ابتهاج است متذکّر دار انا معهم نسمع و نرى انشاء الله ظاهر ميشود آنچه که از برای ايشان مقدّر شد انه ييسط امراً من عنده و هو المقتدر البازل الكريم انتهى

اينکه در بارهٔ سرور مکرم جناب حاجی منشی حقيقی عليه بهاء الله و عزّه مرقوم داشتيد في الحقيقه همان قسم است که آتمحسوب مرقوم داشته اند از حقّ منيع اين خادم فانی مسئلت مينمايد که در هر حين بر شوق و شغف و محبت ايشان ييفزايد ذکرشان در ساحت اقدس بوده و هست و اينفانی هم مکتوبی در جواب دستخطشان عرض و ارسال ميدارد

و اينکه مجدّد در دستخطّ ديگر ذکر جناب وزير نموده ايد ايشان و حزیشان در رفاهيت و حرّيت کليّه ساعی بوده و هستند هنگامیکه اشعهٔ انوار ظهور از افق زوراء ظاهر و لائح بود قنصلی که در عراق بودند بکمال محبت بحضور آمدند و هر امری بايشان ذکر ميشد همان حين بر اجرای آن قيام مينمودند و جمال مبارک هم یک روز بمنزل ايشان تشریف بردند و کان يومئذ يوماً مشهوداً و بحرارتی استقبال و مشايعت نمودند که سبب حيرت بعضی شد و در هنگام هجرت از آن ارض جناب ميرزا مهدی حضور را که منشی سفارت بود فرستادند و بعد از حضور در ساحت اقدس معروض داشت که جناب صاحب سلام ميرساند و ميگويد اگر بسمت ما توجّه فرمايد جهاز حاضر است و اگر هم مطلبی باشد مرقوم فرمايد بجلالت ملکه ارسال ميدارم و جواب آنرا بزودی ميرسانم فرمودند في الحقيقه کمال مسرت از محبت جناب صاحب و دولت ايشان حاصل ولكن حال نظر باستدعای والی و وزرای دولت عليه بانسمت توجّه ميشود الأمر بيد الله يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و هو العليم الخبير از قول ما خدمت صاحب سلام برسان و بگو کمال ممنونيت از مهربانيهای شما داريم و از حقّ جلّ جلاله ميطلبيم مکافات اينعمل مبرور را بدولت بهيه عطا فرمايد انتهى و اينعمل ايشان از جميع اعمالیکه از اول ظهور و بروز دولت بهيه تا حال

ظاهر شده مقدم بوده و خواهد بود چه که ذکر اینفقره بدوام ملک و ملکوت باقیست انشاءالله امروز موفق شوند بر امریکه سبب علو و سمو و رفعت و ذکر ایشان بدوام اسماء و صفات الهی گردد

و همچنین ذکر جناب آقا میرزا ابراهیم علیه بهاء الله نموده بودند تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به ملکوت البیان قوله عز کبریائه یا ابراهیم یوم عظیم است و امر بزرگ هر نفسی الیوم از بحر ایقان آشامید و بافق اعلی راه یافت او از سید نفوس لدی الله مذکور طوبی از برای بصریکه بانوار وجه فائز شد و از برای سمعیکه ندای مظلوم را اصغا نمود امروز بعد از عرفان مشرق امر و مطلع وحی الهی استقامت از اعظم اعمال است هر نفسی بآن فائز شد او بذروه علیا فائز انشاءالله باینمقام اعظم بعنایت حق برسی و باسم حق حفظش نمائی طوبی لمن سقاک و عرقک ما احتجب عنه العباد الا من شاء الله رب العالمین انتهى

مخصوص نفوسیکه ذکرشان از قلم آنمحبوب جاری عنایات لانهایات حق جلّ جلاله ظاهر و لائح انشاءالله کل از کأس عنایت بنوشند و بفضل و رحمتش شاکر و حامد و مبسوط و مسرور باشند انّ الخادم يدعو لهم فیکلّ الأحوال و ربنا الرحمن لهو السامع المجیب

دستخط دیگر آنحضرت که بتاريخ ۲۰ صفر ارسال نمودید نفحه جان از او متضوع بود چه که مزین بطراز محبت محبوب عالمیان مشاهده شد الحمد لله بشارت بشیر معنوی پی در پی میرسد له الحمد و الشکر و الثناء فی کلّ صباح و مساء و چون خادم فانی از حرارت محبت گرم شد و از کأس ذکر و بیان سرمست گشت قصد ذروه علیا و غایه قصوی نمود و مراتب را تلقاء وجه معروض داشت هذا ما نطق به لسان مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض قوله جلّ جلاله یا ذاکری و ناظری و الطائف حول امری لعمری اگر نسیم گلشن بیان رحمن بر عظم ریم مرور نماید هرآینه از هزیز آن بمقام فکسونا لحماً فتبارک الله احسن الخالقین فائز گردد و بر نفوس غافله مرور نمود و اثری از آن ظاهر نه چه که از ثدی ظنون آشامیده اند و از بحر یقین محروم و ممنوعند از خود بهیچوجه صاحب بصر و سمع نبوده و نیستند جاهلی چند زمام آن نفوس را اخذ نموده و بهر سمت اراده نمایند میرند تحرکهم اهوئهم الا انهم فی خسران مبین ولكن عنقریب ثمرات اعمال خود را مشاهده نمایند و به یا لیتنا کنا تراباً ناطق شوند دوستان الهی را که از صهبای توحید آشامیده اند و بنار حب مشتعلند از قبل مظلوم تکبیر برسان که شاید از نفحه تکبیر بحیوة جدید فائز شوند و بکمال اتحاد بر امر مالک ایجاد راسخ و ثابت و مستقیم مشاهده گردند البهاء علیک و علی الذین نسیم الله الی اسمی الأصدق علیه بهائی و عنایتی و رحمتی و شفقتی بگو از شئون دنیا و مکاره آن محزون م باشید انشاءالله ظاهر میشود آنچه که سبب و علت فرح و نشاط مقررین و موحدین و مخلصین است انتهى

اشراقات آفتاب فضل بشان نیست که صدهزار مثل اینعبد از تحریر آن عاجز است خود آنجناب مشرف بوده اند و امواج بحر اعظم را مشاهده نموده اند دیگر محتاج بذکر اینفانی نبوده و نیست

و اینکه در باره مخدّره ام و اخت علیهما بهاء الله که در طاء ساکنند مرقوم داشتید اظهار عنایت نسبت بایشان شده و میشود و اینفانی بر اینفقره شاهد و گواه است مع ذلک تفصیل عرض شد و بشرف اصغاء محبوب عالمیان فائز گشت قوله جلّ کبریائه یا امه الله ذکرت در احیان متعدّده از قلم احدیّه جاری و نازل آنچه شما بآن فائز شدید ملکه های ارض بآن فائز نشدند بگوشت از لسان حق جلّ جلاله کلمه یا امتی میشنوی فوالذی سخر السموات و الأرض بکلمه من عنده لآلی و جواهر ثمینة ارض باینکلمه معادله نمینماید ان افرحی بذکری و اطمئنی بعنایتی اماء موقنة ثابتة راسخه از اوراق سدره محسوبند و باماء در کتاب مذکور و بحق منسوب کدام مقام اعظم از اینست انشاءالله به ما یحبّه الله متمسک باشید و بشطر سجن ناظر جمیع اماء آن ارض را تکبیر میرسانیم و بعنایت و شفقت و مکرمات حق بشارت میدهیم البهاء علیک و علی بنتک و علیهنّ انتهى

اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمد کاتب علیه بهاء الله نمودید هذا ما نزل له من سماء مشیة ربنا الغفور الکریم قوله عزّ

کبریائه

هو الشاهد السامع العليم الخبير

ان يا قلم الأبهى ان اذكر من اقبل الى افقى الأعلى و سمع النداء اذ ارتفع بين الأرض و السماء و اجاب مالک الأسماء الذى اتى بسلطان احاط من فى السموات و الأرض و بأمر خضعت له الأعناق يا محمد هل تعرف من يذكرك فى السجن لعمر الله يذكرك مكلّم الطّور و اقبل اليك مالک الوجود الذى به نفخ فى الصّور و نصب صراط الله ربّ الأرباب لو تطّلع بعنايتي و تجد عرف قميصي لتقوم على ذكرى و ثنائى على شأن لا تمنعك شئون الأرض و الوانها انّ ربّك لهو العزيز العلام طوبى لبصر رأى آياتى الكبرى و لسمع سمع ندائى الأحلى و لوجه توجّه الى افقى الأعلى و ليد اشتغلت بتحرير ما نزل من سماء عناية ربّها العزيز الوهاب أنا سمعنا ندائك اجبتك و رأينا اقبالک ذکرناک بهذا اللّوح الذى يكون باقياً ببقاء اسمائى فيملکوتى انّ ربّک لهو المقتدر على ما يشاء يعطى و يمنع و هو العزيز الفضال أنا دخلنا السجن و دعونا الكلّ الى البحر الأعظم من الناس من نقض ميثاق الله و عهده و منهم من قال لبيک لبيک يا منزل الآيات أنا ذکرنا کلّ من اقبل الى الوجه يشهد بذلك قلمى و لسانى و عن ورائهما علمى الذى احاط الآفاق انک اذا فزت باللّوح و سمعت ما نزل من سماء مشیة ربّک و لّ وجهک شطرى و قل اشهد انّ بک نزلت الآيات و ظهرت العلامات و ما کان مکنوناً مخزوناً مستوراً فى ازل الآزال اسئلک ان لا تخيبنى عن بدایع فضلک يا من فى قبضتک زمام الکائنات کذلک ارسلنا اليک من فرات رحمتى ما جعله الله علّة الحیوة لمن فى الأرضين و السموات أنا غفرنا التى اردت غفرانها انّ ربّک لهو العزيز الغفار البهاء عليك و عليها و على الذين نبذوا العالم و اقبلوا الى الاسم الأعظم الذى ينطق فيکلّ شأن انه لا اله الا انا المقتدر المختار انتهى انشاءالله از اشراقات انوار آفتاب کلمة الهى منور باشند و از بحور مودعه در آن باسم دوست یکشامند هنيئاً له و مریئاً له

و همچنین عرایضیکه در بین پاکت آنمحبوب بود جواب آن از سماء عنایت نازل و ارسال شد انشاءالله برسد و از بیانات منزله از سماء مشیّت حقّ جلّ جلاله قسمت و نصیب بردارند و فائز شوند بآنچه الیوم لایق و سزاوار است و اینکه از حرکت سجن اعظم که در الواح از قلم اعلی جاری شده سؤال فرمودند عرض شد فرمودند انه یظهر و یرى الأمر ید الله مالک الوری انتهى

و اینکه در شهادت فى سبیل الله مرقوم داشتید عرض شد قال جلّ کبریائه أنا کتبنا له هذا المقام الأعلى و هذا الذکر الأسنى طوبى له بما فاز به قبل ظهوره و قبلنا منه ما اراد فى الله الواحد الفرد العليم الخبير انتهى

اینکه در باره جناب ملا محمد قاضی مرقوم داشتید یک لوح امنع اقدس مخصوص ایشان از سماء مشیّت نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و از بحر معانی بیاشامند و همچنین عدد اسم اعظم ۹ الواح منیعه من غیر اسم ارسال شد بنفوس مذکوره در ورقه اسامی برسانند اسماء ایشان حکمه للأمر نوشته نشد الواح مقدسه بی اسم از اینقرار باید داده شود آنمحبوب اول بذکر الهی بعدد اسم اعظم مشغول شوند و بعد بوضو شروع نمایند و بعد از وضو مرّة اخرى بذکر اول مشغول گردند و الواح را در محلّ مرتفعی بگذارند و بمنذیل لطیفی روی آن را مستور دارند و بعد باسم هر که اراده نمایند دست برده یک لوح بیرون آورند و آن اسم را بنویسند و بدهند انشاءالله از بعد هم الواح مقدسه بهمین نحو ارسال میشود یکمرتبه ارسال آن جایز نه از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی میطلبد که از نفس آنمحبوب هیاکل افتاده بیشعور بشعور آیند و بخدمة الله قیام نمایند

ذکر توجّه بارض خاء نموده بودند جمیع دوستان آن ارض را حسب الأمر تکبیر برسانید این ایام مخصوص نفوسیکه عرایضشان بساحت اقدس رسید و همچنین بعض مراسلات که بحضرت مرفوع اهل قائن علیه منکلّ بهاء ابهاء ارسال داشته

بودند جواب بعضی نازل و ارسال شد لتقرّ عیونهم و تستنیر وجوههم و تطمئنّ افئدة الذین سرعوا الی صراط الله ربّ العالمین امریکه در این ایام در سجن اعظم بظهور رسیده ارتقای حضرت نبیل قبل علی از اهل قائن علیه من کلّ بهاء ابهه و من کلّ نور انوره بوده ایشان در اوّل فجر چهارشنبه بیستم ۲۰ شهر ربیع الاول برفیق اعلی صعود فرمودند و حسب الامر حضرت غصن الله الاکبر روحی و ذاتی لتراب قدومه الفداء و همچنین غصنین انورین روحی لهما الفداء که در قصر حضور داشتند بتشییع مأمور شدند و پیاده تشریف بردند و حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه الفداء در ارض سجن تشریف داشتند و در آن لیل و صبح یوم عند من صعد الی الله حضور داشتند و اینعبد هم طلب اذن نمود لأجل تشیيع توجه نماید فرمودند توجه تو جایز نه چه که هوا سرد است و آثار ضعف در تو مشاهده میشود بعد اینفانی مع اوراق و قلم و مداد در ساحت اقدس امام وجه حاضر و قائم در همان یوم از سماء فضل مخصوص آنمرحوم مرفوع نازل شد آنچه که عرف آن بدوام ملک و ملکوت باقی و ذکرش از السن اهل عالم جاری فضل و عنایت و شفقت و رحمت حقّ بمقامی است که جمیع عالم از ادراک آن علی ما ینبغی عاجز و قاصرند از قبل اینفانی دوستان الهی را تکبیر برسانید انشاءالله فائز شوند بآنچه که لدی الله محبوب و در کتاب مسطور است البهاء علی حضرتکم و علی الذین شربوا کوثر العرفان من ایادی عطاء ربهم الکریم الحمد لله العلیّ العظیم

خادم

فی ۲۹ جمادی الأولى سنة ۱۲۹۹

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب نبیل مسافر علیه بهاء الله

فی سنة ۱۲۹۸

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد مقدّس از ما عند النَّاسِ محبوبی را سزااست که جمیع عالم را بکلمهٔ واحده خلق فرمود و بعرفان و دانش مزین نمود تا کل از ریح وصال بیاشامند و از کوثر بیان بعرفان مرزوق گردند برخی از عباد از جذب کلمهٔ الهیهٔ بکمال شوق و شغف و جذب و انجذاب بمطلع ظهور و مشرق وحی اقبال نمودند و بعضی نظر باحتجابات ظنون و اوهام از محبوب خود محروم ماندند نه ندایش را اصفا نمودند و نه بافکش فائز گشتند از کوثر وصال محرومند و از ریح لقا ممنوع مع آنکه نار طلب در کل مشتعل و در لیالی و ایام بذکر ایام ظهور مالک انام مشغول ولکن چون ید قدرت حجاب را خرق نمود و انوار آفتاب حقیقت از خلف سحاب اشراق نمود کل در تیه اوهام و بادیه‌های ظنون سرگردان مشاهده شدند طوبی از برای نفسیکه فائز شد بآنچه مقصود عالمیانست لله الحمد که آنجناب مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه بغایت قصوی و مقصود من فی الارض و السّماء فائز شدند ندای مالک اسما را شنیدند و بعنایتش فائز گشتند هنیئاً لک و مریئاً لجنابک حق شاهد و گوا هست که از روزیکه آنمحبوب حسب الامر بوطن ظاهر راجع شدند در کلّ اوان در نظر اینعبد بوده‌اند و در ساحت امنع اقدس اعلا هم مذکورند دو طغرا دستخط آنجناب مسرّت و ابتهاج بخشید یکی از آن دو در این لیل که لیل پانزدهم ماه مبارک رمضانست رسید و بعد از ملاحظه اینعبد بساحت اقدس فائز و تمام آنرا معروض داشت هذا ما نطق به لسان القدم فیهذا المقام قال عزّ کبریائه

یا نبیل یا ایها المسافر الی الله قد سمعنا ضجیجک و صریخک و حنینک فی حبّ الله انا کنا معک و نکون معک فضلاً من لدنا ان ربک لهو الفضل الکریم و اریناک فی المنام ما سرّ به فؤادک و انشرح به صدرک و قرّت به عینک ان ربک لهو الشاهد السّمیع قد عرض العبد الحاضر ما فی کتابک اجنابک من قبل و فیهذا الحین ان ربک لهو الکریم الحمد لله از نسیم صبح الهی بیدار شدی و یوم الله را ادراک نمودی ندائش را شنیدی و از قلب و لسان و ارکان بقول بلی و لبیک مؤید گشتی در وقتیکه غفلت ارض را احاطه نموده بود تو از کلمه آگاه شدی جمیع ابصار از برای این یوم خلق شده و جمیع آذان از برای این یوم بوده ولکن بعد از طلوع و ظهور و اشراق کل محروم و محجوب مشاهده شدند الا معدودی و آن معدود از اهل فردوس اعلی لدی الله مذکور یا ایها السّالک الی سیلی و النّاظر الی افقی حمد کن مالک قدم را که ترا بمقامی فائز فرمود که قلم اعلی در بارهات شهادت داده اینمقام بسیار عظیم است ان اعرف و کن من الشّاکرین انشاء الله باید آنچه تلقّاء وجه اصفا نمودی بعمل بآن فائز شوی حکمت از نظر نرود چه که از اعظم احکام الهی بوده و هست باید در کلّ احوال باو متمسک باشی کوثر عرفان را آشامیدی ولکن باید اثر آن از لب ظاهر نشود اینست حکمیکه بآن مأموری و باید بآن عامل شوی آنچه الیوم سبب تسکین عباد است بآن باید متمسک جست چه اگر ضوضا مرتفع شود سبب اضطراب و انقلاب نفوس ضعیفه خواهد

شد حق جلّ جلاله کریم است و رحمتش سبقت گرفته کلّ وجود را از غیب و شهود انا قلنا من قبل لا تطمنن من کلّ وارد و لا تصدّق کلّ قائل از هر نفسی نباید مطمئن شد و نزد هر نفسی هم نشاید لؤلؤ محبت الهی را اظهار نمود چه که اکثر عباد سارق و خائن و ملحد مشاهده میشوند انّ ربّک يقول الحقّ و یهدی السبیل و هو العزیز الجمیل انتهی

از آیات منزله و بیانات مالک احدیه فضل و رحمت و عنایت و شفقت حق جلّ جلاله نسبت بآنجناب واضح و لائحتست یا محبوب فؤادی لعمر الله بمقام عظیم فائز شدید الیوم شأن آن معلوم نیست چه که ظاهر نیست ولكن البتّه اینمقام بر عالمیان ظاهر و هویدا خواهد شد حسب الامر باید آنجناب بجمیع وسائل ستر متمسّک باشند چه اگر امر آنجناب واضح شود بیم آنست که ضرر وارد گردد و این منافی است با حکمتیکه مأمورید بآن از نزد حق با کل بحکمت و مدارا رفتار نمائید حال حفظ وجود آنجناب بر خود آنجناب و سایر دوستان لازم است چه که بخدمت امر قائمید و اینمقام اعظمست از سایر مقامهای بلند اعلی که استماع شده و میشود از حق این خادم فانی میطلبد که شما را بآنچه امر فرموده مؤید فرماید انّه لهو المقتدر القدیر

از جمله عنایت حق آنکه در حینیکه مکتوب آنجناب عرض شد همان حین جواب از سماء مرحمت و عنایت نازل انّ ربّنا الرحمن لهو الفضل المشفق المعطى الغفور الکریم اینکلمه در دستخطّ آنمحبوب مرقوم بود گردنیکه بعشق بلند شد البتّه بشمشیر افتد و سربیکه بحبّ برافراخت البتّه بیاد رود و قلبیکه بذکر محبوب پیوست البتّه پرخون خواهد شد اینمراتب در پیشگاه حضور معروض گشت فرمودند شما از فضل الهی و رحمت نامتناهی ربّانی بشهادت کبری فائزید و اینمقام فوق شهادت ظاهر است هر نفسی الیوم باراده الهی تمسّک جست و بمشیت او فائز گشت او بشهادت کبری فائز است چه که از خود و اراده و مشیت خود فانیست و باراده و مشیت حق جلّ جلاله و عمّ نواله باقی و متحرّک لذا ابداً در فکر شهادت ظاهره مباش باعلاى از آن فائزى بکمال صبر و سکون و وقار باید حرکت نمائی اظهار کلمهئى که سبب ضوضا و غوغای عباد شود جایز نه و در کتاب الهی نهی شده نهیاً عظیماً با دوستی و بذکر او مشغول و مشغوفی و بخدمتش قائم کدام مقام اعظم از اینمقام است قسم بافتاب بیان که از افق سجن طالعتست که مقامی اعظم از اینمقام نبوده و نیست و دقیقه این حیات و زندگانی را قرون متوالیه و احقاف مترادفه و عهدهای متعدّده معادله نمایند اینست آفتاب بیان که از افق سماء عنایت رحمن اشراق نموده انشاء الله باو منور و مسرور و متمسّک و متشبّث باشید انتهی

و اینکه مخصوص جناب محمّد قبل علی علیه بهاء الله استدعای لوح امنع اقدس نمودند در ساحت عزّ احدیه عرض شد و باجابت مقرون لوحی از سماء فضل نازل و مخصوص ایشان ارسال شد برسانید انشاء الله بذکر حق و ثنای حق و خدمت امر حق مشغول باشند و باخلاق روحانیّه و اعمال مرضیه مزین وقتی لسان قدم باینکلمه محکمه مبارکه ناطق قوله عزّ کبریاّنه

یا خادم و یا عبدی الحاضر بنویس بجناب نبیل الّذی توجّه بعد الاذن الی الافق الاعلی دوستان الهی را بکمال روح و ریحان از قبل حق وصیت نماید و جمیع را بآداب حسنه و اعمال طیّبه و اخلاق روحانیّه دعوت کند تا کل بما یحبّه الله و یرضی فائز شوند و همچنین بگویند و اخبار نمایند که فساد و نزاع و جدال و امثال آن شأن سبّ ارض است شأن انسان مقدّس و منزّه و مبرّا از این امور

یا اهل البهّاء باعمال حق جلّ جلاله را نصرت نمائید و مدائن قلوب را باشمش فتح کنید مدن ظاهره و برّ و بحر را حق تعالی شأنه بملوک واگذاشته لایق توجّه دوستان الهی که فی الحقیقه از کوثر بقا آشامیده اند و بافی اعلی ناظرند نبوده و نیست و همچنین جمیع را امر نمودیم که بامری از امور و بشغلی از اشغال مشغول باشند طوبی از برای نفسیکه حمل نمود و حمل نشد

بکسب و اقتراف توجّه نمایند فلسفی از آن عند الله احبّ است از کنزیکه بغیر حق جمع شود و آماده گردد انشاء الله کل فائز شوند بآنچه از قلم اعلی نازل شده آنه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم الحمد لله العزیز الحکیم انتهى

این خادم فانی بصد هزار عجز و نیاز و ناله و ابتهاج از حقّ منبع سائل است که دوستان خود را مؤیّد فرماید بر عمل بآنچه در کتاب نازل شده آنه یحفظهم و یقرّبهم و یغنیهم عن دونه ان هذا الا فضل عظیم

و اینکه در باره زیارت مرقوم داشتند بعد از عرض مکتوب در ساحت اقدس بنیابت آنجناب زیارت مفصل بعمل و الحمد لله بطراز قبول فائز شد هنیئاً لجنابک و لعید القائم لدى العرش

و اینکه در فقره عطر نوشته بودند انشاء الله میرسد و بنعمت وصال فائز میگردد حال مزرعه منظر اکبر واقع است مکتوب جناب آقا محمدعلی هنوز نرسیده انشاء الله میرسد

و در باره قطعه مبارکه مرقوم داشته بودند انشاء الله میرسد و بآن فائز میشوند انشاء الله در جمیع احوال بخدمت امر و حفظ نفس خود لاجل خدمت موفق و مؤیّد باشند

ان ربنا الرحمن لهو الحافظ المقتدر العليم الحكيم البهاء على حضرتک و على من معک و على الذين فازوا بهذا الامر العظيم

* * *

محبوب حقیقی حضرت ورقا علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

حمد مقدّس از ما یشهد و یری مالک ارض و سماء را لایق و سزااست که بجنود قویّه غالبه قادره قاهره قلم اعلی و خزائن مدائن افنده و قلوب اولی الالباب را فتح نمود و عالم مرده را حیات تازه بخشید کلاً یتفکّر الوجود فی جوده و جنوده و عظمته و سلطانه و ما ظهر من عنده و آیاته و بیّناته یجد نفسه متحیراً حیرت اندر حیرت من غیر جنود مصفوفه و اسباب ظاهره و اسلحه نافذه از اوّل ایّام تا حین باستقامتی که ارکان عالم از آن مضطرب کل را به ما اراده الله بأعلی النداء دعوت فرمود تا آنکه نور امر از افق هر بلدی علی قدر مقدور مشرق و ساطع جلّت عظمته و جلّ سلطانه لا اله غیره

سبحانک یا اله الممکنات و مربّی الموجودات اسألك بقدرتک الّتی استضعف عند ظهورها قدرة العالم و قوّة الأمم بأن تؤیّد اولیائک علی استقامه تضطرب بها افئدة العالم و علماء الأمم ای ربّ تربهم حالوا بینک و بین عبادک قد منعوهم عن فرات رحمتک و بحر قریک ای ربّ اسألك بجدوک الّذی ما منعه غفلة عبادک و عصیانهم و طغیان من فی البلاد و اعراضهم بأن تؤیّد خلقک علی الاقبال الیک و التمسک بحبل طاعتک و التّشبّث بذیل رحمتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القوىّ القدير

و بعد یا محبوب فؤادی دستخطهای عالی متواتر و متوالی رسید لله الحمد حروفاتش مفرّج قلوب و کلماتش مبشّر نفوس نامه های اولیای الهی فی الحقیقه در رتبه اوّلیه دریاق اکبر است از برای عالم وجود و نمودار کرم است مابین عباد و رایة ذکر است لمن فی البلاد چه که مزین بود بنفحات حبّ محبوبنا و محبوبکم و محبوب من فی السموات و الأرض و هر یک بحضور فائز و جواب نازل و لکن شغل اعظم که نزد آنمحبوب معلوم و مشهود است سبب و علّت تأخیر اجوبه گشته و اینفقره نزد آنمحبوب واضح و میرهنست حین عرض اشراقات انوار آفتاب عنایت بشائی ظاهر که اینبعد فی الحقیقه از تحریر آن در

آنچنین عاجز روحی لعنایته الفداء و لذكره الفداء و لشفقته الفداء ولكن اينعبد مدّتی قبل جواب دستخطّ آنمحبوب را شروع نمود از حقّ تأیید میطلبم بر ارسال آن بزودی و حال که بیست و پنجم شهر ربیع‌الأولست دستخطّ جدید عالی که تاریخ آن پانزدهم صفر بود رسید لله الحمد قلب را مجذوب و روح را مسرور نمود از بهجتش اثر کَلّی ظاهر و بعد از مطالعه و مشاهده قصد مقام مالک اسماء و فاطر سماء نموده تلقاء وجه عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت قول الربّ تعالی و تقدّس

هو التّاطق فی ملکوت البیان

یا ورقا سدره منتهی در قطب فردوس اعلی باینکلمه علیا ناطق یا ملأ الأرض قد فتح باب السّماء و اتی مالک ملکوت الأسماء ضعوا ما عندکم و خذوا ما عنده ایّاکم ان تمنعوا انفسکم عن ظهوره و بروزه و سلطانه سوف یحیط امره المبرم من فی العالم و ینادی المناد من الشّطر الأیمن الملک لله الواحد المقتدر المختار طوبی از برای نفسیکه فائز شد و عمل نمود و ویل لكلّ غافل مریب یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی قد ذکرناک بما سطع منه النور فضلاً من عندنا علیک و انا الفضّال الکریم لله الحمد باستقامت فائزی و بذکر و ثنا مشغول بحر ظاهر نور لائح آیات نازل ینبات باهر مکلمّ طور بر عرش ظهور مستوی و صریر قلم و حقیف سدره مرتفع و لکنّ القوم فی ضلال مبین بگو ای عباد خود را محروم نمائید عنقریب کل به تنبا الیک یا اله العالمین ناطق و به رجعتنا الی ساحة فضلک یا محبوب العارفين ذاکر جهد نمائید شاید از خزائن قلم اعلی قسمت برید و نصیب بردارید در جمیع اوان لآلی حکمت و بیان از او ظاهر ایّاکم ان تجعلوا انفسکم من المحرومین اولیای آن ارض طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان انا نذکرهم بعنایتی و نذکرهم بآیاتی و نبشّره بفضلی الذی احاط من فی الملک و الملکوت البهّاء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی من معک و یسمع قولک فی هذا الأمر المبرم الحکیم و الثّبا العظیم انتهی فی الحقیقه انسان متحیّر که بچه لسان شکر گوید و چگونه از عهده برآید اگر جمیع اشیاء و کتیب عالم انشاء و قطرات بحار و اوراق اشجار کل لسان شوند از عهده برنیابند و اینعبد از قبل آنمحبوب با کمال عجز شکر نموده و مینمایم و چون اذن فرموده اند البتّه بقبول مزین و بطراز فضل منور است

و عریضه جناب آقا میرزا عبداللّه خا علیه بهّاء اللّه در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد و یک لوح امنع اقدس از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل انشاء اللّه از بحر معانی کلمات الهی بنوشند و بنوشاند و بنار سدره مشتعل شوند اشتعالیکه اعراض و اعتراض و انقلاب و حوادث و شبهات و اشارات او را خاموش نماید اینعبد هم خدمت ایشان تکبیر و سلام میرسانم و از حقّ جلّ جلاله از برای ایشان تأیید میطلبم ان ربّنا هو المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر و اختتم القول بأنّه لا اله الا هو المهیمن القیوم و هو الحقّ علام الغیوب اولیای آن ارض را طراً تکبیر و ثنا و سلام عرض مینمایم و از برای کل میطلبم آنچه را که سبب اصلاح عالم و تربیت امم است امید هست جواب دستخطهای متعدّده ارسال شود البهّاء و الذّکر و الثّناء علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امر ربّنا و ربکم ربّ العرش العظیم و ربّ الكرسيّ الرّقیع

خادم

فی ۲۹ شهر ربیع‌الأولی سنة ۱۳۰۴

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

حمد مقدّس عمّا يخطر بالبال بساط امنع اقدس حضرت غنّی متعالی را لایق و سزااست که بکلمه اولی که از مطلع فم اراده اشراق نمود عالم امر و خلق پدیدار شد و بآنکلمه ظاهر شد آنچه ظاهر شد هر چه تصوّر شود از قیامت و ساعه و شرایط آن دو از او ظاهر سبحان الله تفصیل اکبر از او باهر نار و نور علوّ و دنوّ سعادت و شقاوت هدایت و ضلالت کفر و ایمان از ظهور او در امکان پدیدار جلّت عظمت و تعالت قدرته و احاط سلطانه اوست مقتدریکه نعیق ناعقین و الحاد ملحدین و ضوواء مشرکین و اعراض علما و سطوت امرا او را از اراده اش بازداشت

سبحانک یا اله الأسماء و فاطر الأرض و السماء أسألك بأن تقدّر لأوليائك خير الآخرة و الأولى ای ربّ هذا یومک قد ماج فيه بحر عنايتک و هاج عرف فضلك و ارتفعت سماء جودک و اشرقت شمس عطائک أسألك بأن لا تطرد المقبلين عن بابک و لا تمنعهم عن فیوضات ایامک و امطار سماء رحمتک انت الذی بحرف من اسمک المکنون فتحت ابواب اسرار کتبک و زبرک و بحرف اخری ظهر سبیلک و دلیلک و صراطک ای ربّ خذ ایادی اولیائک بأیادی قدرتک و اقتدارک انک انت المختار و مولی الأخیار لا اله الا انت العزیز الجبّار

و بعد چندی قبل این خادم فانی مکتوب مفصّلی بآنمحبوب روحانی ارسال داشت که حاوی الواح و آیات و اوراق بود چون جواب تأخیر افتاد لذا مجدّد عرضی نشد تا در این یوم که دویم شهر ذی قعدة الحرام است مکتوب آنجناب که بحضرت افغان علیه بهاء الله الأبهي نوشته بودند ارسال باین ارض نمودند و در آنمکتوب بشارت رسید مکتوب مذکور رسید الحمد لله خبر صحت و سلامتی و خوشی و خوشوقتی و رسید نامه و پیام در یک آن قلب و جان را بطراز سرور و فرح مزین نمود از حقّ تعالی شأنه سائل لازال این پروانه ها را قوّت عطا فرماید تا در کلّ حین طائر باشند و در مدن و دیار سائر بعد از قرائت و اطلاع بر آن بعرض اینمکتوب پرداخت اگر از امورات این ارض بخواهید الحمد لله کما فی السّابق جمیع بذکر و ثنا و حمد حقّ جلّ جلاله مشغولند و حضرات افغان علیهم بهاء الله الأبهي مدّتی در این ارض در ظلّ سدره مبارکه قدمیه ساکن در هر آن بعنائینی فائز و بنعمتهای بیان محبوب امکان مرزوق و بعد از وفای بوعده حسب الامر به بیروت مراجعت فرمودند جای همه خالی بود و نبود چه که مخصوص در هر مجلس ذکر حضرات افغان و سایر دوستان در ساحت اقدس بوده فی الحقیقه اینست رستگاری ابدی و فوز سرمدی الحمد لله الذی وفی بوعده و اظهر ما کان مرقوماً من قلم الوحي فی کتاب ما اطّلع به الا ربّنا العليم الخبير در این حین امر مبرم از سماء حکم مالک قدم نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه

یا امین علیک بهائی در جمیع احوال باعزاز امر ناظر باش قلم اعلی در باره شما شهادت داده و میدهد و زحمتها و خدمتهای شما را خالصاً لوجه ذکر فرموده ذکریکه بمثابه افتاب در کتاب مشرق و لائح است ان اشکر ربّک بهذا الفضل العظیم ولكن وصیت مینمائیم ترا که بافق عزّت ناظر باشی احبّای الهی را باید بکمال روح و ریحان ناظرأ الى الكلمة بقوله تعالی ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین متذکّر نمود هر نفسی بروح و ریحان مؤیّد بر اعمال شد او از مخلصین در کتاب مبین مرقوم والا نباید ابدأ باو تعرّض نمود امروز حقّ جلّ جلاله بقلوب و لآلی مکنونه در او ناظر است اینست شأن حقّ و اولیای او جلّ جلاله باید در باره احبّای و دوستان مسئلت نمائید تا حقّ کل را بر عمل بما فی الکتاب مؤیّد نماید و اوهمات و شئونات دنیا ایشانرا منع ننماید یا ابالحسن علیک بهائی بعزّت امر ناظر باش و به ما تنجذب به الأفئدة و العقول تکلم نما مطالبه حقوق ابدأ جایز نبوده و نیست این حکم در کتاب الهی نازل لأجل بعض امور لازمه که من لدى الحقّ باسباب مقدّر شده اگر نفسی بکمال رضا و خوشوقتی بلکه باصرار بخواهد باین فیض فائز شود قبول نمایند والا فلا انتهى در این امر جهد بلیغ نمائید که بآنچه نازل شده عمل شود

الواح ارض خاء را بفرستید بسیار طول کشید از آنجا جناب حاجی احمد علیه بهاء الله بکرات عجز و التماس نموده اند که الواحیکه خواسته اند ارسال شود نسأل الله ربنا تبارک و تعالی بأن یوفق جنابکم علی خدمته کما وفقکم من قبل الحمد لله در هر محفل و مجلس در این سجن مبارک مذکورند لسان عظمت مکرر نزد مهاجرین و مجاورین و مسافرین ذکر شما را فرموده انه هو الفضل الکريم و مقصود من فی السموات و الارضین این ایام جواب مراسلات ارض یاء حسب الأمر ارسال میشود از حق تعالی شأنه سائل و آمل بصر و سمع عنایت فرماید تا کل ندا را بشنوند و افق امر را ببصر خود مشاهده نمایند در هر ارض تشریف دارند اولیا و دوستان آن ارض را از قبل فانی تکبیر و سلام برسانند از حق جلّ جلاله سائل و آمل که هر یک از حزب خود را کوه فرماید نه کاه عواصف و قواصف مشرکین قادر بر حرکت اول نبوده و نیست بحول الله و قوته ولكن ثانی از هر ریخی حرکت نماید و بهر جهتی میل کند از حق میطلبم کاه را هم بمثل کوه قوت عطا فرماید و عظمت بخشد اوست بر هر شیء قادر و توانا البهاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی من معکم و یحبکم لوجه الله رب العالمین و الحمد له اذ هو مقصود العارفين

خادم

فی ۲ ذی قعدة سنة ۱۳۰۲

هو الله تعالى شأنه

حمد مقصود عالم و معبود امم را لایق و سزااست که بکلمه علیا ارض و سماء را خلق فرمود و از عدم بوجود آورد لأجل عرفان ذات مقدّسش و این عرفان حاصل نشود الا بمشارق وحی و مطالع الهام و مصادر امر و مهبط علمش طوبی از برای نفسی که بحبل عرفانش تمسک نمود و از ماسوايش منقطع گشت خلق را بلسان کتب و رسل تربیت فرمود تا بمقام فتبارک الله احسن الخالقین فائز گشتند مکرر آن جناب را ذکر نمودیم جناب محمد قبل علی کرّة اخری طلب اظهار محبت نمود لذا آن جناب را ذکر نمودیم اولیای حق طراً را وصیت مینمائیم بتقوی الله و به ما تستر به الأفئدة و القلوب قل

الهی الهی اسألك بالذی به سالت البطحاء و به اشرق النور من افق الحجاز ان تنزل لعبدک هذا من سماء فضلك امطار عنایتک ای ربّ ترانی مقبلاً الیک منقطعاً عن دونک اسألك ان تجعلنی فی کلّ الأحوال مستقیماً علی امرک و متمسکاً بما انزلته فی کتابک ثم قدر لی خیر الآخرة و الأولى انک انت مولی الوری لا اله الا انت مولی الأسماء و فاطر السماء

سر چاه

حبیب روحانی جناب آقا محمد رضا علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد مقصود عالم و مولی الأمم را لایق و سزااست که اسرار مکنونه مخزونه را محض فضل ظاهر فرمود بیان را رونق جدید بخشید و کتاب را طراز بدیع کلمه‌اش عالم بیان را روح معانی داد و عالم الفاظ را نفوذ حقیقی قدرت‌ش را قدرت عباد منع نمود و سطوت من فی البلاد از اراده‌اش بازنداشت بنفسه امرش را نصرت نمود صور معنوی کلمه‌اش بوده هم منصعق نمود و هم حیات بخشید و آگاهی داد صراط از او ظاهر میزان از او باهر در هر حرفی از حروفات بحر عرفان مستور و کوثر ایقان مکنون و این کوثر و بحر مخصوص اولیا بوده و هست یعنی نفوسی که شبهات و شئون اهل عالم ایشان را منع نمود از کأس صبر نوشیدند هنگامی که سَمّ بلا را چشیدند ایشانند مظاهر اصطبار و جواهر اخیار علیهم صلوة الله و عنایاته و رحمة الله و مواهبه

سبحانک یا مولی الأسماء و فاطر السَّماء اسألك بأَنوار عرشک و امواج بحر رحمتک و اشراقات نیر فضلک بأن تؤیّد اولیائک علی خدمة امرک و ذکرک و ثنائک بین عبادک ثمّ وفّقهم علی الحکمة الّتی نزلتها فی زیرک و الواحک ثمّ اسألك یا مالک الوجود و مربی الغیب و الشّهود بأن تغفر من صعد الیک و رفعتہ الی افقک الأعلى بقدرتک و قوّتک و سلطانتک و لمتنسیبہ ما یقرّبهم الیک انک انت المقتدر العزیز المختار لا اله الا انت الفرد الواحد العزیز الوہّاب و بعد نامه آن حبیب روحانی رسید در ایامی که جناب جوان روحانی علیه بهاء الله الابدی در سجن ساکن و در ظلّ موجود و مزین بود بذکر و ثنای مقصود عالمیان لذا عالم عالم سرور دست داد و بعد از مشاهده و اطلاع قصد افق اعلی نمود تلقاء وجه عرض شد هذا ما انزله المقصود فی الجواب قوله تبارک و تعالی

بسمی الذّاکر العلیم

قد حضر کتابک لدى المظلوم و عرضه العبد الحاضر وجدنا منه عرف حبّک و خضوعک و خشوعک و اقبالک الی الأفق الأعلى و اصغائک حقیف سدرۃ المنتهی و استقامتک علی هذا الأمر الّذی به زلّت الأقدام انا انزلنا لکم من قبل ما نطق بفضلی و عنایتی و شهد برحمتی و عطائی كذلك قضی الأمر من قلم الله مالک الرّقاب و کان فی کتابک ذکر من صعد الی افقی و توجّه الی الفردوس الأعلى و الذّروة العلیا انزلنا له ما انجذبت به افئدة الأخیار یا قلمی الأعلى اذکر من سمّی بأحمد الّذی انقطع عن سوائی و اقبل الی افقی و حمل الشّدائد فی سبیلی و سمع شماتۃ الأعداء لنفسی فی ایامی و قصد المقصد الأقصی و الأفق الأعلى و قطع السبیل للقاء الجلیل و اصغاء الحجّة و الدّلیل من لسان ربّه العزیز الجمیل الی ان ورد فی السّجن و قام لدى الباب و سمع التّداء بأذنه و رأى الأفق الأعلى بعینه نشهد أنّه فاز بما انزله الرّحمن فی کتب القبل و بشّر العباد به بالفضل و اخذ کأس اللّقاء باسم مولی الوری و کوثر الوصال بأمره البدیع طوبی له و نعیماً له و هنیئاً له و مریئاً له أنّه حضر و فاز و سمع و اجاب انا طهرناه حین صعوده و غفرناه فضلاً من عندنا و نسأل الله ان ینزل علیه فی کلّ حین نعمة من عنده و رحمة من لدنه أنّه هو ارحم الرّاحمین و اکرم الأکرمین و هو الفضّال القدیم طوبی لمن زاره بما نطق به قلمی فی سجنی و جرى من لسان عنایتی أنّه من اهل هذا المقام الرّقیع

یا محمّد رضا علیک بهاء الله فاطر السَّماء قد ذکرنا اباک بما لا یعادلہ ذکر من الأذکار اشکر ربّک بهذا الفضل الّذی به انارت الآفاق انا نامرک و الدّین معک بالصّبر الجمیل و انا الصّبّار الحکیم لعمر الله لو یظهر ما قدّر له اقلّ من سمّ الابرۃ لتطیر الأرواح و تهتّز الأجساد انّ ربّک هو النّاطق فی المآب

بلسان پارسی بشنو الحمد لله فائز شد بآنچه که در کتب الهی از قبل و بعد مذکور و مسطور است شنید و دید آنچه را که از برای او از عدم بوجود آمد قبل از صعود و بعد بآثار قلم اعلی فائز گشت قد ذکره بذکر لو یلقى علی التّراب یهتّز و یقول لک الحمد یا مولی الأسماء و لک الثّناء یا فاطر السَّماء ترا وصیت مینمائیم بصبر و اصطبار و عمل خالص پاک چه که او در

مقامی است که میشوند و می‌بیند هیچ امری از امور شما نزد او مستور نیست یسمع و یری انّ ربّه هو السّميع البصیر دوستان آن ارض را مکرّر ذکر نمودیم مخصوص در این ایّام از برای هر مدینه و شهر و قریه نازل شد آنچه که عرفش قطع نشود و بافصح بیان اولیا را ذکر نماید طوبی للفائزین الحمد لله ربّ العالمین انتهى لله الحمد قبل از صعود بحضور فائز و بعد از صعود فائز شدند بآنچه که ببقاء ملک و ملکوت باقی و دائم است و در حین نزول زیارت ملاً اعلی بهنیئاً ناطق و بمریئاً ذاکر فی الحقیقه این ایّام صعود است چه که فائز میشود انسان بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد باری در هر حال حقایق الفضل و العطاء و زمام الذّکر و الثّناء در قبضه قدرت اوست انّه هو الفرد الواحد المشفق الباذل الکریم لا اله الا هو العلیم الحکیم

و اینکه مرقوم داشتند مدّتهاست خبری از ساحت مقصود نرفته یک سنه قبل بل ازید که آن مرحوم بطراز حیات ظاهره مزین بود جواب نامه آن حبیب مکرم را این عبد نوشته ولكن نظر بظلم ظالمی که بر سریر حکومت این ارض ساکن در ارسال آن تأخیر رفت چه که آن ظالم هر یوم در صدد بوده و بعد از تغییر و تبدیل او آن نامه ارسال شد امید هست تا حال رسیده باشد الحمد لله در ساحت امنع اقدس مذکور بوده و هستید تأخیر جواب را حوادث ایّام سبب بوده و هست چندی است در این ارض منکرین و معرضین بکلمات نالایقه ناطق اگر در ارسال تأخیر رفت ولكن حقّ جلّ جلاله را از اظهار امر هیچ شیئی از اشیاء نه از بآساء و نه از ضراء و نه اعراض معرضین و نه انکار معتدین و نه سطوة ظالمین منع نموده و نخواهد نمود انّ ربّنا و ربّکم و مقصودنا و مقصودکم هو المقتدر القدیر

در این حین نامه‌ئی که بحبیب روحانی جناب آقا محمّد علیه بهاء الله ارسال نمودند بساحت اقدس ارسال نمود و امام وجه بشرف اصغا فائز و از برای مرحوم مرفوع علیه بهاء الله و رحمته و فضله طلب آموزش نمود و همچنین از برای منتسبین مرحوم ذکر بدیع مسئلت کرد مجدّد هر یک بذکر مقصود عالمیان و عنایت و رحمتش فائز گشتند واحداً بعد واحد لدی الوجه مذکور این خادم فانی از حقّ میطلبید از برای کل خیر دنیا و آخرت را مقدّر فرماید و اینکه مذکور نمودند رمس مطهر یعنی قبر را شکافتند لله الحمد بعد از صعود هم بر او وارد شد آنچه که ملاً اعلی بذکرش ناطق این اعمال شنیعه است که سبب محرومی عباد و نزول بلایا از قبل و بعد شده بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس اعلی فرمودند از این فقره محزون مباش قسم بافتاب عدل که از افق سماء امر اشراق نموده آثار این عمل از دفتر عالم و صحف الله محو نخواهد شد مشرکین حضرت قدّوس را بعد از شهادت سوختند و نقطه اولی روح ما سواه فداه را بعد از ارتقاء روح من غیر کفن و ستر عمل نمودند آنچه که آثار شقاوت و قساوت آن نفوس بدوام ملک و ملکوت باقی و دائم است یا محمّد رضا از ظلم فراعنه ارض و جبابره عصر ظاهر شده آنچه که اهل مدائن عدل و انصاف نوحه مینمایند جمیع بلایا که از اوّل امر تا حین باین مظلوم رسیده چون لله و فی سبیل الله بوده محبوب بوده و هست مجدّد منتسبین را از جانب مظلوم ذکر نما و تسلی ده بگو اگر بلایای وارده بر نفس حقّ ذکر شود عالم وجود رجای عدم نماید انّ ربّکم هو الصّبار و هو السّتار و یا ممر احبائه بالستر الجلیل و الصّبر الجمیل منتسبین جناب محمّد الّذی فاز و طاف و یكون حاضراً لدی الوجه را از قبل مظلوم تکبیر برسان انا ذکرنا اباه من قبل بذکر جعله الله مالک الأذکار البهّاء من لدنا علیکم و علی من تمسّک بحبل الله ربّ الأرباب انتهى امواج بحر رحمت پی در پی بکمال اوج ظاهر طوبی از برای نفوسی که این ایّام صعود نمودند چه که فائز شدند بآنچه شبه و مثل نداشته و ندارد باری این خادم کل را تکبیر میرساند و از برای هر یک تأیید می‌طلبید تا فائز شوند بآنچه که ذکرش در کتاب الهی مخلّد شود انّ ربّنا الرحمن هو العزیز الفضال السلام و الذّکر و البهّاء علی عباد الله الّذین ما منعهم ضغائن الأشرار عن التّوجّه الی الله مالک الرّقاب

خادم

ط

ورقه مخدّره خدیجه بیگم علیها بهاء الله ملاحظه نمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

حمد مقصودی را لایق و سزااست که یک کلمه خرق حجابات غلیظه فرمود و اهل عالم را بافق اعلی راه نمود اینکلمه علیا اگرچه واحد است ولکن آثار مختلفه از او ظاهر گاهی اثر سیف از او مشهود چه که تسخیر قلوب مقدّسه و فتح مدائن افتده و نفوس زکیّه در اینظهور اعظم با او بوده و هست و هنگامی ماء حیوان از او جاری و آثار آن از او ظاهر چنانچه مشاهده شد چه بسیار از تشنگان بادیه‌های هجر و فراق را کوثر وصال بخشید و چه بسیار از مردگان را از نفحه‌اش بزندگی دائمی فائز نمود سبحان الله نفوس غافله که در هیماء هاویه ساکنند ظلمت را بجای نور اخذ نموده‌اند و جغد را مقام عندلیب السن ذرات شهادت می‌دهد بر غفلت و نادانی و ضلالت و بیخبری آن قوم آگاه نیستند و گواهی می‌دهند در بحبوحه عدم دعوی وجود مینمایند آنچه بگویند نزد صاحبان بیان از نعیق پست‌تر است و از نعیب کمتر ساجد خفّاشند و بگمان خود بحق مقبل آنّه برئی منهم و من الذین اتبعوهم من دون بیّنه و امر من لدی الله العلیم الخیر پست‌فطرتی و بی‌شعوری بمقامی رسیده که داهیّه دهما را مخلص و تابع و خاضع و ساجد و راکعند شصت سنه از عمرش رفته تازه دلبری آغاز نموده و همج رعاع ارض را بهاویّه خود دعوت مینماید سبحان الله عجب طالبها و عجایب مطلوب در عالم ظاهر شده آیا انصاف از ما بین ناس فرار نموده و یا آفتاب بینائی غروب کرده چه شده که صاحبان ابصار ظاهره از مشاهده محرومند و دارای آذان از شنیدن ممنوع از قبل شنیده بودیم بعضی ساجد بقرند و برخی عابد عجل ولکن اینکلمه را تصدیق درست نمینمودیم و بعوالم ظنون و اوهام راجع میکردیم حال در ظاهر ظاهر مشاهد شد که ربّ العالمین را گذارده‌اند و بخراطین تمسّک جسته‌اند فرات رحمت الهی را گذاشته‌اند و بصدید جحیم مقبل و متوجّه این خادم متحیّر که چه بگویند و چه تحریر نماید آنمخدّره و سایر اوراق و کنیزان الهی و عباد منصفین شاهد و گواهند که احدی از آن لجوج عنود اطلاع نداشت اینعبد بامر حقّ جلّ جلاله سالها با او بوده مع علم کلّ باینفقره از اینعبد حرفی استفسار نمودند سیلی از ظنون و نفوسی از اوهام آن ممدود و این سالک ضعیف الطالب و المطلوب و السّالک و المسلوک حال از رجال گذشتیم داهیّه دهما چه میگویند در اوّل ظهور حضرت اعلی روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه او و دو برادرش در کمال عداوت و بغضا بودند اکثری از اهل بلد بر اینفقره مطلقند در منازل و محافل و مجالس گفته‌اند آنچه را که قلم از ذکرش شرم مینماید در این ظهور نظر بنسبت چند یومی اظهار اقبال نمودند و بعد بدسیسه‌های ختاسیّه و اعمال فاسده مشغول گشتند حال بعد از شصت سال عشاق جدید یافت شده تبّاً للعشاق و تبّاً للمعشوق اگر فی الجملة در اطوار و رفتار او تفکّر نمائید حقیقت دنیا را مشاهده مینمائید که در لباسهای ملوّنه ظاهر شده سبحان الله هر صاحب بصری متحیّر و هر ذی فکری متفکّر انسان که از مذهب عاری شد میگوید آنچه را که میخواهد و عمل مینماید آنچه را که نفسش بآن مایل است کنیزان الهی را جمع نمائید از قول اینفانی تکبیر برسانید و بگویند امروز روز بصر است چه که حق ظاهر و آثارش باهر و

امروز روز آذانت است چه که ندایش مرتفع بشنود و باو تمسک نمائید تمسکی که نار است از برای قلب معرضه کبری و معرضین و معرضات و نور است از برای دوستان حق جلّ جلاله نار نفس و هوی بشائی در او مشتعل که جز حق از احصای آن عاجز و قاصر است و جمیع قصور بنفوس مقبله راجع چه که عبودیت آن نفوس سبب طغیان داهیه شده تا حال اینعبد فانی نظر ببعض امور اطوار او را ستر مینمود و لکن در این سنه که هزار و دویست و نود و نه است ظاهر شد از او امریکه از شیاطین قبل و بعد ظاهر نشده یشهد بذلک من عنده امّ الكتاب بیست سنه حق جلّ جلاله فواحش او را ستر نمود و همچنین اینعبد فانی و لکن در این کرّه واجب شد که بعضی از اطوارش ذکر شود تا عباد الله و امائه اطلاع یابند و او را بشناسند باری هر ذی بصری ادراک نموده و مینماید و از اطوار اشرار و اخیار ممتاز میشوند شریره کبری که جمیع امورش واضح و معلوم است طوبی للمتفرّسین و نعیماً للناظرین الحمد لله ربّ العالمین بعد از وصول نامه آنمخدره و اطلاع بما فیه توجه بافق اعلی و ذروه علیا نموده در ساحت امنع اقدس اعزّ ابهی عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمه فیملکوت البیان قوله عزّ و جلّ

بسمی الظاهر الخیر

یا امتی امروز ندای الهی از جمیع جهات مرتفعست و ذرات کائنات بشای منزل آیات مشغول و لکن کلّ غافل و محجوب خلق عالم در لیالی و ایام منتظر ظهور حق جلّ جلاله بودند و بیادش مسرور و بخیالش مشغول و چون مشرق ظهور و مکلم طور از افق سماء معانی ظاهر و مشهود بعضی بر اعراض و برخی بر انکار و حزبی بر اعتراض و گروهی فتوی بر قتلش دادند لم یزل و لا یزال احزاب ارض باین اعمال شیعه مردوده مشغول بوده و هستند مگر نفوسیکه پا بر عالم گذاشتند و قصد مالک قدم نمودند این نفوس را دمدمه مدافع ظالمین و صلیل سیوف منکرین و طنطنه صفوف و سطوت الوف و اعراض علما و ضوواء عرفا منع نموده و نمینماید ایشان بحق ناظرند و بذیلش متشبث این نفوس از بحر اعظم میآشامند و از دوش فارغ و آزاد انشاء الله نعیق اکبر اماء آن ارض را از ریح اظهر منع ننماید بگو ای کنیزان الهی شما بحق منسوید و باسمش مذکور جهد نمائید تا حبل محکم این نسبت قطع نشود و در هر حین محکمر مشاهده گردد امروز روز ذکر و بیانست و روز ظهور مراتب و ایقان چه که مقصود عالمیان بر عرش مستوی مبارک نفسیکه از انوار صبح ظهور منور شد و عرفان حق جلّ جلاله فائز گشت قسم بنقطه توحید که از افق سماء کتاب الهی لائح و مشرقست اگر خلق عالم در یک ساعت بانصاف آیند و تفکر نمایند بانوار ظهور حق منور گردند از برای بعضی آمال سبحات جلال گشته و از برای برخی عمّامه و عصا از حق بطلبید حجاب اکبر را باصبع قدرت خرق فرماید تا کلّ بافق اعلی توجه نمایند و باشرافات انوار آفتاب ظهور فائز گردند بگو ای کنیزان حق از کأس علیا بنوشید و از قدح اعلی بیاشامید صد هزار بحر طائف این قدح و هزاران هزار دریا خاضع این کأس بذکر دوست مشغول شوید و از فرات محبتش بیاشامید حزیکه الیوم خود را از اهل حق میشمردند از جمیع خلق پستترند بگو ای بی‌بصران اوراق غافلین را بخوانید و در او تفکر نمائید که شاید از طنین و سجّین فارغ و آزاد شوید و قصد علّیین نمائید حمد کن محبوب عالم را که از قبل و بعد ترا ذکر نموده انشاء الله سبب اتحاد شوی و آنچه سزاوار یوم الهی است توجه نمائی انتهی

لله الحمد آفتاب عنایت حق مشرق و سماء فضلش مرفوع دیگر احتیاج باذکار نالایقه اینعبد نبوده و نیست بیانات ملاً عالین نزد عرف بیانش معدوم تا چه رسد برطب و یابس این بنده و امثال این بنده از حق سائل و آلمم که اماء آن ارض را تأیید فرماید بر استقامت کبری انشاء الله آنمخدره در جمیع احوال بذکر غنی متعال مشغول باشند اگر گاهی در ارسال جواب خادم تأخیر رود این از تقصیر نبوده و نیست حق شاهد و گواهست که از کثرت تحریر جواب بعضی از دوستان الهی یکسره گذشته و هنوز موفق بر جواب نشده‌ام از او اعانت میطلبم که قوه عنایت فرماید و قوت بخشد و اعانت غیبیه دست گیرد که شاید از

عهده این خدمت مهم خطیر برآیم آنمخدره در جمیع احیان بذکر حق مأنوس باشند و بفرح اعظم مسرور چه که بذکر حق فائزند و در محضرش مذکور ان اعرفی هذا الفضل العظیم و قولی لک الحمد یا اله العالمین

عرایض اماء الله در ساحت امنع اقدس بتفصیل عرض شد فرمودند ای کنیزان الهی دوستان حضرت محبوب از ذکور و اناث از اوراق و اثمار شجره مبارکه محسوبند و جمیع در منظر اکبر در یک صف قائم و محترم امتیاز از مراتب استقامت و محبت و شوق و شغف ظاهر میشود ان اکرمکم عند الله اتقیکم بالاعمال یظهر مقامات النساء و الرجال والا کلّ در صقع واحد مشاهده میشوند مگر نفوسیکه از اثر قلم اعلی تخصیص یافته اند جمیع را امر باخلاق روحانیّه و کلمه طیّبه و اعمال مرضیه نمودیم ای دوستان شأن شما عنایت و شفقت و مرحمت است بر کنیزان حق تعدی نمائید بکمال رفق و مدارا سلوک کنید آیا نشنیده اید ما انزلناه بلسان القوم جمیع بار یکدارید و برگ یکشاخسار و عرف این بیان از کتاب اقدس هم استشمام میشود قسم بآفتاب ظهور از جمیع بیان اینمقام ظاهر حق جلّ جلاله از ملکوت فضل در سجن اعظم کلّ را بمحبت و مودّت و وداد و اتحاد امر نموده ای دوستان از شما انوار عدل باید مشاهده شود بشأنیکه بر ظلمت ظلم فائق آید اگر از قلم اعلی بشنود آنچه را که بآن امر فرموده البتّه در ملک ظاهر شود آنچه که سبب و علّت نجات و فراغت کلّ است یا خدیجه بشنو ندای مشرق نور احدیه را دوستان از رجال را وصیت نمودیم بآنچه که سزاوار است و همچنین اماء الله را وصیت مینمائیم بسکون و وقار و محبت و مودّت خلق ذکور و اناث از برای امتزاج و ایترافست نه از برای مخالفت و مباینت کلّ را در این حین که اوّل ظهر است وصیت مینمائیم باعمالیکه از شنیدن آن بهجت و سرور حاصل شود العاقبه لمن تمسک بالتقوی معرضاً عن الهوی و الحمد لله ربّ الآخرة و الاولى انتهى

انشاء الله انوار آفتاب نصح قلم اعلی قلوب من علی الارض را منور سازد و بآسایش حقیقی رساند یا ايتها الورقة انسان هنگامیکه در بدایع عنایات و ظهورات الطاف الهی تفکر مینماید تحریر او را اخذ میکند بشأنیکه قادر بر تکلم نیست حال ملاحظه کنید و در بیانات منزل آیات نظر نمائید هر کلمه ای بشفقتی نازل که عرف آنرا هر صاحب انصافی میباید جمیع اشیا امروز متحرک و منجذبند سبحان الله چه شده که بعضی مخمود دیده میشوند امید هست که از ظهورات فضل بیمنتهاش افنده و قلوب باقلیم محبت و وداد توجه نمایند حق شاهد و گواهد که اینفانی در لیالی و ایام مسئلت مینماید که کلّ را بنور اتفاق منور سازد و باخلاق روحانیّه موفق دارد اوست شنوا و اوست مجیب و اوست توانا و اوست دانا انشاء الله آنمخدره قانات آن ارض را بعنایات حق جلّ جلاله بشارت دهد تا کلّ در این یوم الهی بآنچه سزاوار است قیام نمایند و اینعبد هم رجال یعنی دوستان حق را بکمال عجز و ابتهال ذکر مینماید و از حق مسئلت میکند که ایشانرا باظهار مودّت و محبت و شفقت مؤید فرماید ان ربنا الرحمن لهو المقتدر علی ما اراد لا اله الا هو التّاصح المشفق العليم البهاء الظاهر الباهر الساطع اللّاح المشرق من افق عنایة ربنا علیک و علی القانات اللّائی شربن کوثر الاستقامة من ایدای عطاء ربهنّ فی هذا اليوم العزیز البدیع

خادم

فی ۸ شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۹

مکتوب دیگر آنورقه که از قبل دو ورقه از اوراق نرجس خاتون و سکینه خاتون علیهما بهاء الله نوشته بودند رسید الحمد لله عرف محبت محبوب عالمیان از آن استشمام شد انشاء الله آنمخدره لا زال بذکر حق و خدمت حق مشغول باشند آنچه ذکر نمودید تمام در ساحت امنع اقدس اعزّ اعلی عرض شد مخصوص هر یک از اوراق مذکوره آیات الهی نازل انشاء الله بآن فائز شوند و از بحر عنایت بیاشامند

هذا ما نزل للورقة نرجس عليها بهاء الله قوله جلّت عظمته

هو السّامع المجيب

یا امتی یا ایّتها النّاطرة الی افقی ان افرحی بما ذكرت لدى المظلوم و نُزلت لك آیات الله المهیمن القیوم در عنایت و الطاف حق تفکّر نما چه مقدار از علما و فضلا و فقها که در لیالی و ایام بذکر حق مشغول بودند و در مساجد باسمش ناطق و در جمیع احیان سائل و آمل که بلقائ مطلع امر فائز شوند و چون فجر ظهور طالع و انوار وجه مشرق کلّ بر اعراض قیام نمودند الاّ من شاء الله قدر مقام خود را بدان و بگو

لك الحمد یا الهی بما عرفتنی ما احتجب عنه علماء ارضك و فقهاء دیارك و ایدتنی علی شأن تحرّك علی ذكری قلمك الاعلی فی مقامك و سجنك اسئلک بانوار وجهك و نار سدرتك بان تكتب لامتك هذه ما ینبغی لعزّك و كرمك و الطافك انّك انت المقتدر المهیمن علی ما كان و ما یكون

طوبی لك یا نرجس بما اقبلت الی المظلوم و اردت ما كان مسطوراً فی كتب الله ربّ العالمین ان اشكری ربّك الرحمن أنّه زین اباك بطراز الغفران فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم و ما اردت فی اللّقاء أنّه یكتب لك اجره و یوصیک بالتقوی الخالص و ما ینبغی لایام الله العلیم الخبیر كذلك ذكرك لسان العظمة بما لا یعادلہ شی فی الارض ان احمدی بذلك أنّه لهو السّامع المجیب

و هذا ما نزل لاختها سکینه علیها بهاء الله قوله جلّ و عزّ

بسمی الظّاهر المقتدر علی الاسماء

یا سکینه جمال قدم از شطر سجن اعظم ترا ذکر مینماید و بآنچه که سبب و علّت علوّ و سموّ است وصیّت میفرماید امروز روز عمل خالص است و روز استقامت کبری انشاء الله بشأنی بر امر مستقیم باشی که ضوضای مشرکین و مشرکات ترا از منزل آیات محروم نسازد شیاطین بهر اسم و هیئت و هیکلی ظاهر و بر مرصّد منتظر انشاء الله لا زال در ظلّ حق محفوظ باشی و بانوار فضلش منیر البهاء علیک و علی امّک انا نبشّرها بعنایتی و فضلی الّذی سبق من فی السّموات و الارضین انتهى

الحمد لله دو ورقه که ذکرشان نمودید بشرافت کبری فائز و باین آیات محکّمات ذکرشان از سماء مشیّت در کتاب الهی مذکور طوبی لهما چه که فائز شدند بآنچه که از برای آن مثل و شبه نبوده و نیست آنچه از بحر جود طلب نمودند فائز شدند چه که کلمه غفران از لسان رحمن در باره آب جاری و نازل ان ربّنا الرحمن لهو العطوف الغفور الکریم

و اینکه آنمخدّره ذکر جناب محبوب فؤاد حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله و عنایتیه نموده بودند و همچنین ذکر وصلت را اینفقره تلقاء وجه محبوب عالمیان عرض شد و بطراز اذن فائز فرمودند انشاء الله مبارکست الیوم هر نفسی بجناب میرزا علیه بهائی بهر قسم اظهار خلوص و محبّت و مودّت نماید نزد حق جلّ جلاله مذکور و در کتاب مسطور انتهى

اینکلمه مبارکه فی الحقیقه عرف عنایات لا نهاییه از او استشمام میشود طوبی لمن وجد و فاز و بشارت دیگر آنکه ذکر ابناء و اختین و بنت آنمخدّره علیهم بهاء الله که در نامه مذکور تلقاء وجه مالک ظهور عرض شد و مخصوص هر یک از سماء فضل آیات باهرات و کلمات طیّبات نازل انشاء الله بزیارت و قرائت آن فائز شوند و بما ینبغی عامل

هذا ما نزل لجناب نصرالله قوله جلّ اجلاله

بسمی العزیز العلیم

ای نصرالله بحبل تقوی تمسک نما و بذیل تقدیس تشبث عالم را غبار تیره هوی از فیوضات مالک وری منع نموده از حق بخواه تا ترا باستقامت کبری مؤید فرماید و هر نفسی باو فائز شد از اهل بها در کتاب اسما مذکور و مسطور و محسوب جهد نما تا بآن فائز شوی و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد گردی قد ذکرناک بهذا الذکر لشکر ربک الذاکر الحکیم و هذا ما نزل لجناب میرزا آقا قوله جلّت عظمته

بسمی المشرق من افق العالم

یا عبد ان استمع نداء من خُلق العالم لعرفانه و نزلت الکتب لاطهار امره و الرّسل لتبلیغ احکامه و ایامه أنّه ینطق فیکلّشأن أنّه لا اله الاّ انا المظلوم الغریب قد اخترت الذلّة لعزّ العالم و البلاء لعلوّ اهل البهّاء و الغربة لبلوغ العباد الی الوطن الاعلیّ المقام الذی جعله الله مقدّساً عن کلّ ذکر بدیع انک اذا سمعت ندائی و فرت بآیاتی قل
لک الحمد یا من ذکرنتی بلسانک اشهد انک جئت لنجاة الامم لا اله الاّ انت المقتدر القدیر
کذلک ذکرناک و انزلنا لک ما تضوّع به عرف عنایتی و رحمתי الّتی سبقت من فی السموات و الارضین
و هذا ما نزل لمن سمی بحیب الله قوله تبارک و تعالی

بسمی العزیز الکریم

یا حیب زین لسانک بذکری و قلبک بطراز حبّی و رأسک باکلیل الاستقامة علی هذا النبأ العظیم دع ما عند القوم و تمسک بحبلی المتین أنّه ینجیک و یحفظک و یسقیک ریح حبّه یبد عطائه أنّه لهو المعطى الکریم اذا فزت بآیاتی ان اشکر الله الذی ایدک علی عرفانه اذ کان الناس فی ریب مبین کذلک ماج البحر اذ سرت نسّمات الوحی فیهذا الحین
و هذا ما نزل للورقة الّتی سمّیت بملکه قوله جلّ کبریّاته

بسمی المشفق العطوف

یا ملکه طوبی از برای تو چه که فائز شدی بآنچه که اکثر رجال از او محرومند انشاء الله در حبّ و اقبال ثابت و راسخ باشی چه که اریاح امتحان و افتتان در مرور است مقام اعظم لا مثل له رایگان بدست نیفتد الاّ بفضل و جوده مخصوص این ایام که دخان تیره در مکانی ظاهر و ابصار بعضی را از مشاهدۀ انوار وجه محروم داشته و میدارد در جمیع احوال بحق ناظر باش و بذلیش متشبث أنّه مع کلّ عبد استقام و کلّ امة استقامت البهّاء علیک و علی امک و اخوانک من لدن ربک الفضال القدیم
و هذا ما نزل للاخت قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

بسمی الغفور الرحیم

ای امة الله مالک اسما از سجن عکّا بتو توجّه نموده و ترا بافق اعلی دعوت مینماید طوبی از برای امائیکه بانوار عرفان منور شدند و از ریح مختوم الهی آشامیدند ایشان فی الحقیقه رجالد بل فوارس میدان چه مقدار از عباد که بظنون و اوهام از انوار یقین محروم مشاهده میشوند و چه مقدار از اماء که باسم مالک اسما جمیع حجبات را خرق نمودند و بحق وحده ناظر و متوجّهند نعیماً لعبد فاز و لامة فازت
و هذا ما نزل للاخت اخری قوله جلّ و عزّ

بسمی التّاصح العلیم

یا امة الله بحق ناظر باش و بحبل عنایتش متمسک بهترین جامه عالم جامه خُلق است نعیم از برای نفوسیکه باین طراز امنع اقدس مزین شدند و بما انزله الله فی الكتاب عاملند امروز روزیست عزیز قدرش را بدانید و آنچه سبب و علت ذکر باقیست توجّه نمایند آنه ینصح عباد و امانه طوبی لكلّ سامع مجیب و لكلّ عامل مستقیم انتهی

فی الحقیقه فضل بیمنتھی ظاهر چه که چند شهر قبل جواب نامه آنمخدره نوشته شده نظر بانقلابات اطراف در ارسال آن بملاحظه حکمت تأخیر رفت در این حین که آخر نهار یوم دوشنبه سیزدهم شهر صفر است جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله عریضه بساحت اقدس ارسال نمود و نامه آنمخدره را ارسال داشت و بعد از مشاهده و اطلاع در ساحت اقدس اعلیٰ عرض شد و گمان نمیرفت که این حین بحر عنایت بر حسب ظاهر باین فضل اعظم مشاهده شود چه که وقت ارسال مراسلات بود و از یکطرف تحریر آیات باری بعد از اطلاع و عرض فی الحین مشاهده شد شمس بیان از افق فضل مقصود عالمیان تجلّی فرمود بشأنیکه از برای اینبعد مجال تحریر بتمامه نماند تشهد الذّرات بفضله و عنایت و رحمته بمجرّد عرض مخصوص هر یک از اسامی مذکوره آیات باهرات از سماء مشیت ظاهر و نازل چنانچه مشاهده شده و میشود آنمخدره کلّ را بعنایت حق بشارت دهند و آنچه الیوم اهمّ از کلّ امور است اتّحاد دوستان الهی است نیکوست حال نفسیکه سبب اتّحاد شود و مقام سابقین و قائمین را بشناسد آنه بیهدی من یشاء الی صراطه المستقیم فی الحقیقه فضل حق در باره آنمخدره بشأنی ظاهر که اگر بدوام ملک و ملکوت شکر نمایند هرآینه از ادای شکر حرفی از آنچه نازل شده برنیاید اینبعد و آنمخدره و من علی الارض کلّ عاجز و قاصریم و از او مدد میطلبیم که شاید در یومش خدمتی از ما برآید و یا نفس فارغی در حبّش ظاهر شود اینبعد هم نفوس مذکوره و همچنین اماء الله آن ارض را تکبیر و سلام میرساند و از برای کلّ توفیق طلب مینماید آنه هو الفیاض الکریم لا اله الا هو العلیّ العظیم

و اینکه در باره حقوق الله نوشته بودید و همچنین سفر زیارت حسب الامر حقوق را دو ثلث صرف امر خیر یعنی عیش جدید نمایند و یک ثلث بساحت اقدس ارسال دارند و اگر بتوانند از مصروف توجّه بساحت اقدس عدد اسم اعظم یعنی نه تومان نزد جناب سمندر علیه بهاء الله ارسال نماید که او بجناب جواد ذاکر برساند و این امور در صورتی محبوب و مقبول است که اسباب آن فراهم آید و بروح و ریحان بگذرد السّلام و الثّناء علی الورقات المقبلات و القائنات المستقیمات المغنیات علی دوحه العرفان آنه لا اله الا هو المقتدر العزیز المتّان

خادم

فی ۱۳ شهر صفر سنه ۱۳۰۰

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد مولی العالم را سزااست که جمیع امم را وحده باسم اعظم دعوت نمود بشأنی که مدافع جدید و جنود مصفوفه و ضوواء جهلا که باسم علما معروفند او را از اراده مقدّسه اش منع ننمود بیک اشراق از آفتاب مشیّت اراده ظاهر و از او کلمهئی در عالم ملک ظاهر و از آن کلمه عوالم ما لا نهاییه خلق شد گاهی بصورش نامید و هنگامی بنافور مرّة بالصّراط و اخری بالمیزان و جمیع علامات قیامت و اشراط ساعت بامر مالک احدیّه از این کلمه محکمّه بدیعه ظاهر جلّت قدرته و عظمت قوّته و تعالی سلطانه اوست واحدی که مقدّس از اعداد است و ظاهری که منزّه از شهود و ظهور و بیان کلّ رسل در طور عرفان ارنی گویان و این عبد تلقاء حضور متحیر و حیران

سبحانک یا اله الأسماء و المقدّس عمّا خلق فی الأرض و السّماء اسألك بأنوار وجهک بعد فناء الأشياء و ظهورات قدرتك فی ملکوت الانشاء بأن توفّق عبادک الذّین منعوا عن الاصغاء اذ ارتفع ندائک الأحلی و بعدوا عن منظرک الأعلى اذ ماج بحر عنایتک و فتح باب اللّقاء علی من فی ارضک و سمائک ای ربّ اسألك بقدرتك الّتی احاطت الأسماء بأن تعزّهم ما غفلوا عنه و تؤیّدهم علی عرفان مطلع ذاتک و مشرق آیاتک و معدن علمک و مظهر نفسک اسألك یا الهی بشؤوناتک و ظهوراتک و آیاتک و بیّاتک بأن ترزّین عبادک بأثواب الصّدق و الانصاف لیتفکّروا فی امرک و ینصفوا فیما ظهر من عندک فی ایّامک هذا یوم یا الهی امرت الكلّ بلسان مبشّر امرک و النّاطق باسمک بأن ینظروا الیک بعینک لا بما فی البیان فلمّا ظهر من کان مکنوناً فی ازل الآزال اعرضوا عنه عبادک و خلّک الذّین تمسّکوا بحبال الأوھام ای ربّ اید عبادک علی عرفانک ثمّ اشربهم ریح و حیک لیجذبهم الی سماء علمک و ینورهم بأنوار شمس یقین الّتی اشرفت باذنک و ارادتک ای ربّ تراهم یتکلّمون بما تکلمت به امّة الفرقان فی القرون و الأعصار و اذا جاء الامتحان ظهرت منهم الضّغينة و البغضاء علی شأن افتوا علی من ذکره فی اللّیالی و الاّیام ای ربّ خذ ایادی عبادک بذراعی قوّتک و قدرتك ثمّ خلّصهم من غمرات الظّنون و الأوھام لیدعوا ما عندهم و یتوجّهوا الی مشرق و حیک الّذی به ظهر ما کان مکنوناً فی کناز کتبک و مخزوناً فی خزائن علمک ای ربّ انت الکریم ذو الفضل العظیم تعطی و تمنع و انت القادر العالم العزیز الحکیم الصّلوۃ الظّاهر من الأفق الأعلى و السّلام التّازل من سماء عنایتک یا مالک الأسماء علی الذّین قاموا علی الذّکر و البیان لنصرة امرک و اعلاء کلمتک بین الأدیان و علی الّذی قام فی اوّل ایّامک علی ذکرک و ثنائک بین خلّک و شهد له القلم الأعلى باقباله و خضوعه و خشوعه لطولعتک هو الّذی سمع شماتة الأعداء و ورد علیه فی سبیلک ما ناح به اصفیائک ای ربّ فاكتب له من قلمک الأعلى ما یرتفع به ذکره فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم

یا محبوب فوادی قد سرّی اثر قلمکم و اجتذبنی ما جرى منه فی ذکر محبوبنا و محبوبکم لعمر المحبوب قد اخذنی الشّوق و الاشتیاق من بیاناتکم الّتی ما حکت الا عن ظهور الله و سلطانه و ما دلّت الا الی صراطه و شربت من کلّ حرف من

حروفاته کوثر المحبّة والوداد فلمّا اسکرني رحيق بيانکم الأهلّی فی ذکر الله مالک الوری قصدت الأفق الأعلى و حضرت تلقّاء العرش و عرضت ما نادیت به الله ربّنا و ربّکم و ربّ من فی السّموات و الأرض اذاً نطق لسان العظمة بما تعجز عن ذکره السن البریّة قوله جلّ کبريائه

طوبی لک یا علی و طوبی لک یا اکبر نعیماً لک یا ذاکری و رحمתי علیک یا ایّها المقبل الی افقی در احتجاجات خلق تفکّر نما مع آنکه گواهی داده و میدهند بر ظهور حقّ جلّ جلاله ایّام را بانتظار میگذرانند و از سلطان ظهور محروم و ممنوعند حقّ منبعی که مقدّس و منزّهست از اشارات و دلالات و کلمات من علی الأرض او را باوهام خود میسجند و بر اعراض قیام مینمایند بیک کلمه تمسّک جسته‌اند و از کتب لاتحصی خود را محروم نموده‌اند اینکه ذکر شد شأن ملل قبل است در اهل بیان ملاحظه نما که فی الحقیقه سبب و علّت حیرت است هیچ ملّتی باحتجاج این قوم دیده نشد آفتاب حقیقت مشرق و ظاهر و نیر اعظم طالع و لائح معذلک غافل و ایکاش بغفلت کفایت میشد گفته‌اند آنچه را که ملأ روح در ظهور خاتم انبیا نگفته و یهود در ظهور مسیح بامثال آن تکلم نموده مع آنکه نقطه بیان بأعلى التّدآء ندا فرموده و جمیع سبل را قطع نموده چنانچه اگر ذکر صلوة شده فرموده مباد بصلوة در آن یوم اعظم محتجب شوید و اگر ذکر صوم فرموده فرموده ایّاک ان تحتجب به و اگر علامات و اشاراتی بیان فرموده بکمال تصریح فرموده انه لا یشار بشارتی و لا بما ذکر فی البیان یا علی این کلمه سلطان کلماتست در بیان میفرماید جمیع بیان ورقه‌ئی از حدایق اوست اگر مقبول واقع شود یا علی جمیع عبادات و عبارات و کلمات و آیات و بینات را معلق باراده سلطان احدیّه نموده از برای هیچ صاحب بصری مجال توقّف نبوده و نیست سبحان الله معذلک چه وارد شده و ایکاش نفوس مجعوله موهومه از امر مطّلع بودند لعمر الله احدی جز نفسین مطّلع نبوده چنانچه از قبل از قلم اعلی جاری این اذکار که از قلم اعلی جاری میشود نظر بآنست که شاید بعضی از نفوس که دارای رمقی از حیوة هستند عارف شوند بآنچه که از او غافلند هذا من فضل ربّک البازل الکریم لو لا ذکرى ما نزل البیان یشهد بذلک کلّ الاشیاء ولكنّ القوم فی اعراض مبین

دوستان آن ارض را که از رحيق عرفان آشامیده‌اند و بطراز یقین مزینند از قبل مظلوم تکبیر برسان قل ان اعرفوا مقاماتکم ثمّ احفظوها باسم ربّکم الرحمن هر یک در سیل الهی حمل بلایا و رزایا نموده شنیدند آنچه را احدی نشنیده و دیدند آنچه را نفسی ندیده حال باید قدر خود را بدانند و مقامات خود را حفظ نمایند عنقریب اشجار وجود باثمار خود فائز شود و مشاهده نمایند طوبی لهم و نعیماً لهم انشاء الله شئونات مختلفه دنیا اهل حقّ را از آنچه سزاوار این یوم امنع اقدسست منع نماید دنیا در کلّ حین بزوال و فنای خود شهادت میدهد صاحب سمع و بصر ندایش را می‌شنود و از او فارغ و به ما عند الله ناظر و متمسّک انتهی

اینکه در ذکر وصول الواح الهیّه و قرائت آن در مجالس متعدّده و همچنین در اشتعال احبّای الهی در آن ارض مرقوم فرموده بودند نهایت مسرّت و انبساط حاصل الحمد لله آن حضرت بر خدمت امر الهی قائمند و در ارتفاع کلمه ساعی و جاهد اگر در نظر باشد در اوّل ورود ارض سجن حقّ جلّ جلاله آن جناب را امر فرمودند بر حفظ و حراست بیت امر الحمد لله بآن موفق بوده و هستید لازال بثناء الله ناطق بودید و بارشاد خلق متمسّک این مقامیست که این عبد از ذکر و وصف آن عاجز است ان ربّنا الرحمن لهو الشاهد البصیر

و اینکه ذکر نفوس غافله موهومه خناسیه فرموده بودند حقّ شاهد و گواهست که کل باجنحه اوهام طائزند و بالسن ظنون ناطق ابداً خبر نداشته و ندارند یتکلّمون بأهوائهم و یحسبون أنّهم من المحسنین مقام اقدس امنعی را که نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید بمن از او محتجب نشوید و به بیان و حروفات آن در امرش توقّف منمائید و میفرماید هر وقت ظاهر شود

انا اول العابدین مع ذلک این قوم بی شرم و بی درایت عمل نمودند آنچه را که از اهل تابوت ظاهر نشده انشاء الله بقوت و قدرت الهی مثل جبل راسخ سدّی باشید حایل تا طاعین و باغین تجاوز نمایند آنّه علی ما یشاء قدیر

و اینکه مرقوم فرمودند اراده حرکت بسمت ارض ص بود و لکن از مشورت چنین ظاهر شد که در ارض ط تشریف داشته باشند لأجل حفظ نفوس ضعیفه فی الحقیقه این فقره عین مصلحت و صواب بوده البتّه در مثل چنین وقت حضور آن محبوب در آن ارض لازم انشاء الله در جمیع لیالی و ایام و در جمیع احوال ناظر و مراقب باشند در اکثر الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل خائنین مستعدّ و شیاطین بر مرصّد منتظر انتهی

باید اهل الله ناس را از جنود نفس و هوی باسم مالک وری حفظ نمایند آنّه لهُو الحافظ المقتدر العلیم الخیر و اینکه در باره دو جوان مرقوم داشتید که از عنایت حقّ محفوظ ماندند و بحر اعظم توجّه نمودند طوبی لهما ثمّ طوبی لهما این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبد که ایشان را مؤیّد فرماید بر استقامت بر این امر اقدس اعظم و بحرارت محبّت خود ایشان را مشتعل نماید بشأنی که حجابات ظنون و اوهام ایشان را از مالک انام منع نماید ندای رحمن مرتفع و هم چنین نعیق شیطان یکاش هیاکل موهومه آگاه میبوندند لعمر الله کل در بحر غفلت و جهالت مستغرق مشاهده میشوند

اینکه در باره اهل جناب مشکین قلم علیه بهاء الله مرقوم داشتید لله الحمد حقّ جلّ جلاله بعضی از دوستان خود را مؤیّد فرمود بر اجرای آنچه اراده بر آن تعلّق گرفت فی الحقیقه جناب آقا ابوالقاسم علیه بهاء الله بسیار زحمت کشیده اند بکمال روح و ریحان امّ و ابن را بارض مقصود آوردند و ایشان از آن محبوب کمال رضامندی اظهار نمودند اجر حضرتکم علی الله نظر بشفاعت آن حضرت توجّه جناب آقا ابوالقاسم بشرف اذن حقیقی فائز و نوشته آن محبوب را هم باین بنده دادند و در ساحت امنع اقدس عرض شد متبسّمأ فرمودند عمل جناب علی قبل اکبر علیه بهائی مبرور و مقبول انشاء الله در جمیع احوال بما ینبغی عامل باشند و در نصرت امر قائم از اول یوم تا حین به ما اراده الله مشغول چه که لازال در صدد هدایت غافلین و اجرای اوامر الهی مؤیّد بوده و هستند انّ اجره علی الذی فطره بالحقّ انتهی

ذکر جناب آقا محمد حسین علیه بهاء الله هم از لسان عظمت جاری شد و اظهار عنایت فرمودند الحمد لله موفق شدند با اجرای اراده محبوب عالمیان آن محبوب ایشان را بشارت دهند بقبول ما عمل فی سبیل الله

اینکه در باره جناب میرزا محمد حسین خا علیه بهاء الله مرقوم داشتید چندی قبل از ارض ق تفصیل ایشان را نوشته بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد یک لوح مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاء الله از نفحات بیان رحمن بمقام بلند استقامت فائز گردند طوبی بما حضر مثاله عند من لا مثال له فرمودند طوبی از برای نفسی که در اول جوانی و ریعان شباب بر خدمت امر مالک مبدأ و مآب قیام نماید و بحبش مزین شود ظهور این فضل اعظم از خلق سموات و ارض است طوبی للراسخین و نعیمأ للتّابّین انتهی

و اینکه در باره جناب آقا شیخ عبدالحسین علیه بهاء الله مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد و یک لوح مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاء الله از کلمه الهیه بحور معانی مستوره را ادراک نمایند و از کأس محبّت الهی بیاشامند آشامیدنی که اعتراضات علما و اشارات اهل بغضا ایشان را منع نمایند بکمال قدرت و قوت و استقامت بر این امر عظیم قیام نمایند و بخدمت مشغول گردند لذّت عالم در این فقره بوده و هست و اگر ثمرات آن در ارض ظاهر شود کل متحیر بل منصعق مشاهده شوند این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که ایشان را از ندای سدره مشتعل نماید اشتعالی که اثر آن در اشجار وجود ظاهر شود لیس هذا علی الله بعزیز و اینکه ذکر عریضه ایشان نمودید در پاکت نبوده نفس اقبال

کتابیست بزرگ و عریضه‌ایست مبسوط هر نفسی که اقبال مینماید نفحه قلبیه او در آن حین بساحت اقدس فائز و بعنایت مخصوصه الهیه مشرف و این از خصائص این ظهور اعظم است لله الحمد باین مقام فائزند

ذکر جناب امیر خان را مرقوم داشتید یک لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و هم‌چنین مخصوص جناب آقا میرزا مهدی لوح اقدس ابدع نازل و ارسال شد امید این فانی آنکه کل از کوثر حیوان بیاشامند و از دریای فضل قسمت برند بسیار حیف است در این ایام که عالم بنور ظهور روشن و آسمان عنایت بنیر اعظم مزین اهل ارض غافل مشاهده شوند امروز روز ظهور عنایات و مواهب الهیست صدهزار طوبی از برای نفسی که فرصت را از دست نداد و در تدارک آنچه از او فوت شد قیام نمود فی‌الحقیقه اگر نفسی باذن حقیقی توجه نماید از هر ذره‌ئی از ذرات و از هر شیئی از اشیاء این کلمه استماع مینماید ای اهل ارض یوم یوم الهی است ندائی مرتفع است که لم‌یزل و لایزال شبه آن را احدی استماع ننموده و نخواهد نمود و انواری از افق وجه مشرقست که نظیر آن دیده نخواهد شد در این صورت آن محبوب و این فانی و سایر دوستان الهی باید دست بدعا برداریم که شاید احدی از این فیض اعظم و فضل اکبر محروم نشود ناله‌ها و حنینها در قلب مستور و اظهار آن ممنوع الامر بیده وحده لا اله الا هو

اینکه در باره جناب حزقیل علیه بهاء الله و حضور او مرقوم داشتید در مقام کان الله و لم یکن معه من شیء عرض شد هذا ما نطق به لسان الکبریا

بسمه الفرد الصمد العزیز العلیم

یا حزقیل یا ابن خلیل ان استمع نداء الجلیل الذی یدکرک من هذا المقام النبیل و یدعوک الی الله الفرد الخیر قد ترین الطور بانوار الظهور و السدرة تنادی انه لا اله الا انا الشاهد السميع ان اشکر الله بما جعلک فائزاً بما فاز به الکلیم اذ سمع نداء الله العزیز الحکیم قد انار العالم من انوار الوجه و الأبصار فی حجاب غلیظ هذا یوم فیه ینادی الکلیم و یقول یا اهل التوریه قد اتی منزل الآیات الذی به ظهر ما کان مکنوناً فی ازل الآزال ان انتم من العارفين ضعوا ما عندکم و خذوا ما امرتم به من لدی الله مالک هذا الیوم البدیع انا نذکرک و الذین آمنوا بهذا الكتاب المبین الذی ینطق فی السجن الأعظم بسلطان لا یقوم معه من فی السموات و الأرضین یوصیکم الله بالمحبة و الأمانة و الاتحاد و یأمرکم بما ینظر به جوهر الانسان فی الامکان تعالی الرحمن الذی یفعل ما اراد و یحکم ما یرید کذلک ارتفع صریر القلم الأعلى طوبی لمن فاز بالاصغاء و ویل للغافلین انتهى

قسم بآفتاب حقیقت که هر نفسی در او فی‌الجمله استعداد یافت شود البتّه از نار کلمه الهی مشتعل گردد ناس غافل و این عبد متحیر و مبهور انشاءالله جمیع از انوار یوم الهی منور شوند و بقلب و جان بافق اعلى توجه نمایند امید هست که غواصان بحر حقیقت لآلی عرفان را امام عیون عالم بحکمت تمام عرضه دارند

یک شر از نار بر جانها زده

صدهزاران سدره بر سینا زده

آیا چه قساوتی قلوب عالم را اخذ نموده که از این حرارت حقیقی معنوی محروم مانده‌اند آیا چه علّتی ابصار را احاطه کرده که از مشاهده انوار محروم گشته اگر این خادم فانی آنچه را که باصغای آن فائز شده عرضه دارد ارض غیر ارض مشاهده شود این بی‌لسان کجا قادر است در مضمار بیان حرکت نماید و این بی‌بصر کجا لایق که در عرصه مکاشفه و شهود قدم گذارد در هر حال بحبل عنایت متمسک و بذیل فضل متشبّث باب رجا الحمد لله مفتوحست انشاءالله کل بما ینبغی فائز شوند و پرتو آفتاب عدل تیرگی عالم را محو نماید ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدیر

و ذکر جناب نصرالله خان علیه بهاء الله شده بود الحمد لله لدى الوجه مذکور بوده و انشاءالله خواهند بود از تشبّت امور محزون نباشند بعد از تفريق نور جمع اشراق نمايد اين مراتب در بساط عظمت عرض شد هذا ما نطق به لسان الوحي قوله جلّ كبريائه

يا على قبل اكبر يا ايها الناظر الى وجهي و الساكن في قباب عنائتي ان استمع ندائي من حول ضريحي انه لا اله الا هو الحقّ علام الغيوب كبر من قبلي على وجه من سمّي بنصرالله في ملكوت الأسماء و بشره بما قدر له من لدى الله المهيمن القيوم قل يا الهي و اله العالم و مقصودي و مقصود الأمم اسألك بحفيظ سدره المنتهى و لآئي بحر علمك يا مالك الأسماء و فاطر السمّاء بأن تكتب لي من قلمك الأعلى ما يجعلني في كلّ الأحوال ناظراً اليك و راضياً بما ينزل من سمّاء امرك و ناطقاً بشائك بين خلقك اي ربّ ايدني على ما يقي به ذكرى في كتابك اني لا اعلم ما عندك و انك انت المقتدر العالم الخبير ثمّ اسألك يا الهي بمظهر نفسك الذي به انار افق سمّاء ظهورك بأن تقدّر لي ما ينفعني في الآخرة و الأولى انك انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك زمام الأشياء لا اله الا انت الغفور الكريم انتهى

و همچنين دو لوح اقدس مخصوص جناب آقا ميرزا محمد تقی و رفيق ايشان جناب شيخ عبدالحسين عليهما بهاء الله ارسال شد لتقرّ عيناها تأييد ايشان را از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم بحر عنایت احصا نشده و نخواهد شد و آفتاب فضل بحدودی محدود نه ولكن مبين و مذکر كمياب انشاءالله بهمت آن حضرت و اوليای حقّ نفوسی مخصوص خدمت امر معین شوند تا جميع من على الأرض را بصراط الله هدايت نمايند اين فقره بسيار عظيمست طوبى لمن فاز

و اینکه در باره مخدّره اهل عليها بهاء الله مرقوم داشتيد تلقاء وجه عرض شد و يك لوح كه مزین بطراز عنایت حقّ جلّ جلاله است مخصوص ايشان نازل انشاءالله بنفحات آیات مظهر بیّات فائز شوند و همچنين مخصوص ورقه اخت آن جناب عليها بهاء الله لوح اقدس نازل انشاءالله بزیارت لوح الهي فائز شوند

و اینکه ذکر جناب آقا سيّد ابوالقاسم از اهل ص عليه بهاء الله نموده بودند ذکر اولیای ارض ص و مهاجرين لازال در ساحت اقدس بوده و اين عبد شهادت ميدهد كه طرف عنایت متوجّه نفوسی كه از كوثر استقامت نوشيده‌اند بوده و هست مع ذلك در ساحت اقدس مراتب خلوص ايشان عرض شد هذا ما نزل له من القلم الأعلى قوله عزّ اجلاله

بسمی الشاهد الخبير

يا ابالقاسم آنچه بر نورين نيرين از ظلم جهلای ارض كه بعلما معروفند وارد شد اصغا نمودی حال در آنچه بر اين مظلوم وارد شد تفكّر نما در ایّامی كه ظلمت عالم را احاطه نموده بود و از سطوت ظالمين اهل بيان مضطرب و مستور اين مظلوم وحده بر امر الهي قيام نمود يشهد بذلك انجم سمائی و شمس افق اقتداری و اكثر اهل ارض اصغا نموده‌اند آنچه وارد شد تا آنكه في الجملة اطمینان حاصل اذا ارتفع الطّنين و انتشرت اوراق النّار بأیادی الفجّار در هادی دولت آبادی تفكّر نما قسم بافتاب افق بيان كه از اصل امر غافل بوده و هست و از اين گذشته شعورش اقلّ از حيوان مشاهده ميشود حال بمثابه خراطین بطین مشغول شده افّ له و للذين اتبعوه بگو ای دوستان بحبل صبر تمسك نماييد عنقريب كذب آن نفوس مجعوله واضح و هویدا خواهد شد انك لا تحزن من شيء انا ذكرناك من قبل و من بعد دوستان آن ارض را تكبير برسان بايد باسم حقّ بقوّت و قدرتی ظاهر شوند كه عالم را مفقود و معدوم مشاهده نمايند تا چه رسد بطنين ذباب ان افرح بذكری ايّاك ثمّ اشكر ربك المبین العليم انتهى

و اینکه ذکر جناب آقا ميرزا زين العابدين عليه بهاء الله نموده بودند از حقّ جلّ جلاله ميطلبم كه موفق شوند بر تحرير آيات الهي و اين از فضلهای عظيم محسوب انشاءالله موفق و مؤيد باشند بر آنچه سبب و علّت بقاست اثر ايشان كه از قبل

ارسال شده بود بطراز قبول فائز و نزد این فانی موجود امروز که یوم بیست و پنجم جمادی‌الأولی است این کلمات عالیات از سماء عنایت منزل آیات مخصوص ایشان نازل قوله جلّ اجلاله

هو الشاهد العليم

کتاب انزله الرحمن من سماء الفضل ليقرب العباد اليه و يشرهم بما قدر لهم من قلمه الأعلى انه لهو الغفور الكريم لا تعجزه شؤونات العالم و لا يمنعه نفاق الغافلين ينادى فى كلّ الأحيان بأعلى النداء و يهدى الناس الى صراط الله المستقيم طوبى لسمع ما منعه ضوضاء كلّ معرض و لبصر ما حجبته حجابات الغافلين هذا يوم بشر به محمد رسول الله من قبل و شهدت له كتب الله ربّ العالمين انّ الذين اخذهم سكر الهوى اعرضوا عن مولى الورى و تمسكوا بما عندهم من الأوهام و التماثيل انك يا زين ان استمع نداء المظلوم من شطر السجن انه يذكر فضلاً من عنده و يوصيك بما يرتفع به امر الله العليم الخبير اياك ان تمنع ظهورات العالم عن مالک القدم ان احفظ مقامك باسم ربك المقتدر القدير تفكر فيما ظهر من عند الله و تفكر فى آثاره كذلك يأمرک من عنده کتاب مبين انّا ذکرناک من قبل و نذكرک هذا الحين فى هذا المقام الكريم کن قائماً على خدمة الأمر و ناطقاً بثناء الله العزيز الحميد كذلك نزلنا الآيات و ارسلناها اليک لتجد منها عرف عنایت ربک و تكون من الشاکرين انتهى

این عبد فانی خدمت ایشان و جناب آقا میرزا ابوالقاسم علیهما بهاء الله تکبیر می‌رساند و عرض مینماید امروز روزیست که جمیع دوستان الهی باید کمال جدّ و جهد را مبذول دارند که شاید گمگشتگان وادی نفس و هوی بوطن اعلى راه یابند و تشنگان بادیّه هجر و فراق از سلسبیل وصال بیاشامند امید هست که هر نفسی بکمال روح و ریحان بتبلیغ امر محبوب عالمیان مشغول شود یا محبوب فؤادی اگر فى الحقیقه نفوس مستقیمه بآنچه در الواح الهی از تقوی و پرهیزکاری و اخلاق طیبیه و اعمال مرضیه نازل شده مزین شوند و بتبلیغ امر متمسک عنقریب اکثر نفوس را جذبۀ خلوص و اثر آن اخذ نمایند در این صورت کل فارغ و آزاد و مستریح بر سر عزّت و رفعت مشاهده شوند حسب الأمر در جمیع امور باید بحکمت تمسک جست و از اعتدال تجاوز ننمود

اینکه ذکر جناب على اکبر بیک علیه بهاء الله نموده بودند الحمد لله لحاظ عنایت بایشان متوجّه ذکر ایشان مفصلاً در مکتوبی که بجناب محبوبی آقا میرزا اسدالله علیه من کلّ بهاء ابهه ارسال داشته شده انشاءالله ملاحظه می‌فرمایند و مطلع میشوند و حال هم مجدداً ذکر ایشان و جناب مشهدی حیدر علیهما بهاء الله که ذکرشان در آخر کتاب آن حضرت بود تلقاء عرش شد شمس عنایت نسبت بهر یک مشرق و لائح قوله عزّ اجلاله انّا رأینا اقبالهما و سمعنا ندائهما انه لا یعزب عن علمه من شیء و یظهر لهما ما قدر من لدی الله انه لا یضیع اجر المحسنین انتهى

و اینکه در بارۀ نصاب حقوق مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فى الجواب این فقره در کتاب اقدس بما نطق به البیان نازل شده و بعد حکم نصاب لدی الوجه بعدد واحد ۱۹ مقرر حکمة من لدنا انتهى و مقصود از این حکم غنای خزینۀ عمومیه از بعد بوده و شاید تفصیل آن از بعد عرض شود تا این مقام جواب دستخطّ آن حضرت که تاریخ آن هفتم ذی‌العقده الحرام بود واحداً بعد واحد عرض شد و دستخطّ دیگر آن محبوب که بذکر و ثنای محبوب عالمیان مزین بود و تاریخ آن بیست و هفتم ذی‌الحجّة الحرام قلب و بصر را روشن و منور نمود

و اینکه مرقوم فرموده بودند که اراده هست در هر شهر مراتب عبودیت و خضوع و خشوع خود را عرض نمایم و از ربّ مقتدر توفیق طلب مینمایم که موفق شوم بر خدمت امر این مراتب تلقاء وجه عرض شد قوله جلّت عظمته

هو القائم باسمه القيوم

اَنَا اَيْدِنَاكَ عَلَى عِرْفَانِ مَطْلَعِ آيَاتِي وَ مَشْرِقِ وَحْيِي وَ مَظْهَرِ أَمْرِ الْحَكِيمِ وَ اسْمَعْنَاكَ نِدَائِي فِي طُورِ الْعِرْفَانِ وَ ارِيْنَاكَ جَمَالِي الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ وَ اَقْمِنَاكَ عَلَى خِدْمَةِ أَمْرِي فَضْلاً مِنْ عِنْدِي وَ اَنَا الْفَضْلُ الْقَدِيمُ يَا أَيُّهَا الطَّائِرُ فِي هَوَاءِ حَبِّي اِنْ اسْتَمَعَ مَا يَقُولُونَ الْمُشْرِكُونَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا لِأَنْفُسِهِمْ مَقَاماً خَلْفَ الْحِجَابِ وَ اِذَا أَظْهَرْنَا الْأَمْرَ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجُوا بِطْنِينَ الذَّبَابِ وَ اعْتَرَضُوا عَلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَعَمْرُ اللَّهِ اِنْ الَّذِي اتَّخَذَهُ الْمُشْرِكُونَ صَنْماً لِأَنْفُسِهِمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَقْدِرُ اِنْ يَتَكَلَّمْ تَلَقَّاءُ الْوَجْهِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلٌّ مِنْصَفٍ بِصِيرٍ قَدْ كُنْتُ قَائِماً عَلَى الْأَمْرِ فِي يَوْمٍ فِيهِ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُ فَوَارِسِ الْقُدْرَةِ وَ الْاِقْتِدَارِ ظَهَرَتْ وَ اَظْهَرَتْ مَا نَطَقْتُ بِهِ الْأَشْيَاءُ تَالَلَّهِ قَدْ ظَهَرَ الْمَكْنُونُ وَ الْغَيْبُ الْمَخْزُونُ بِأَمْرِ لَا تَقُومُ مَعَهُ جُنُودُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ كَذَلِكَ تَكَلَّمَ مَكَلَّمُ الطُّورِ فِي سِينَاءِ الْبَيَانِ طُوبَى لِمَنْ سَمِعَ وَ وِيلٌ لِلْمُعْرِضِينَ كَبُرَ مِنْ قَبْلِي عَلَى وَجْهِ احْبَائِي وَ بَشَرِهِمْ بَعْنَايَتِي وَ فَضْلِي وَ رَحْمَتِي اَلَّتِي سَبَقَتْ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ اَنَا ذَكَرْنَاهُمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ اِنْ رَيْكَ لَهُوَ الْمَشْفِقُ الْكَرِيمُ قُلْ هَذَا لَهُوَ الَّذِي اخْبَرَ بِه نَقْطَةُ الْبَيَانِ بِقَوْلِهِ اَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْطِقُ فِي كُلِّ شَأْنٍ اَنْتَنِي اَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اَنَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قُلْ تَالَلَّهِ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ لَا يَنْفَعُكُمْ الْبَيَانُ إِلَّا بِتَصْدِيقِ مَا نَزَلَ فِيهِ فِي ذِكْرِ هَذَا الذِّكْرِ الْحَكِيمِ ذَرُوا مَا عِنْدَكُمْ وَ خَذُوا مَا ارْتَمَ بِهِ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْقَوِي الْقَدِيرِ كَذَلِكَ اِنَارَ افقَ الْبِرْهَانِ بِنِيرِ بَيَانِ رَبِّكَ الرَّحْمَنُ اَنَّهُ لَهُوَ الْمُبَيِّنُ الْعَلِيمُ الْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِي وَ حَمَلُوا الشَّدَائِدَ لِاسْمِي وَ عَمَلُوا بِمَا أَمَرُوا بِهِ فِي كِتَابِي الْمُبِينِ اَنْتَهَى

وَ عَرَايِضُ أَمَةِ اللَّهِ هَدَّهَدَ عَلَيْهَا بِهَاءَ اللَّهِ دَرِ سَاحَتِ اَمْنِ اَقْدَسِ اَعْلَى عَرْضِ شَدِّ قَوْلِهِ تَعَالَى اِي كَنْيَزِ الْهَيِّ وَ وَرْقَهُ سَدْرُهُ مَحَبَّتِ رَحْمَانِي ظَهَرَ حَقٌّ جَلٌّ جَلَالُهُ اِزْ بَرَايَ اَنْ بُوْدَهُ كَهْ جَمِيعٍ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ بِعِرْفَانِشِ فَائِزِ شَوْنَدِ وَ اِزْ كَوْتَرِ لَقَا وَ وَصَالِشِ بِيَاشَمَنْدِ جَمِيعِ كُتُبِ الْهَيِّ بَرِ اَيْنِ مَطْلَبِ گَوَاهِي مِيْدَهْدِ جَمِيعِ اَيَّامِ بِحَقِّ مَنْسُوْبِسْتِ وَلَكِنْ دَرِ صَحْفِ وَ زَبْرِ اَيْنِ يَوْمِ تَخْصِيصِ يَافْتَهِ وَ بِيَوْمِ اللَّهِ مَعْرُوفِ گِشْتِهْ اَوَلِيَا وَ اَصْفِيَا لَا زَالَ اِزْ حَقٌّ جَلٌّ جَلَالُهُ لِقَائِشِ رَا سَائِلِ وَ اَمَلِ وَ حَقٌّ هَمْ لِقَايِ اَوَلِيَايِ خُودِ رَا دُوسْتِ دَاشْتِهْ وَ دَارْدِ وَلَكِنْ شَتُوْنَاتِ غَافِلِيْنَ وَ ظَلَمِ ظَالَمِيْنَ سَدِّي اَسْتِ حَايِلِ بَايْدِ اَنْ اَمَةِ دَرِ جَمِيعِ اَحْوَالِ رَاضِي بَاشْدِ وَ بَارَادَةُ حَقِّ تَعَالَى نَاطِرِ وَ مُتَوَجِّهْ اَمَلْتِ بَسِيَّارِ بَلَنْدِ اَسْتِ وَ طَلِبْتِ مَقْبُولِ وَلَكِنْ قَلَمِ اَعْلَى عِبَادِ وَ اَمَاءِ خُودِ رَا بِحَكْمَتِ اَمْرِ فَرْمُودِهْ لَذَا تَوَجَّهْ بَايْنِ شَطْرِ اَيْنِ اَيَّامِ مَقْتَضِيْ نُبُوْدِهْ وَ نِيَسْتِ اِنْشَاءِ اللَّهِ مُوَفَّقِ شُويْ بَرِ اَعْمَالِيْ كَهْ سَبَبِ تَذَكُّرِ اَمَاءِ الْهَيِّ شُودِ هَرِ يَكِ اِزْ اَمَاءِ كَهْ بَايْنِ مَقَامِ بَلَنْدِ اَعْلَى فَائِزِ شَدِّ اَجْرِ لَقَا دَرِ بَارَةُ اَوْ اِزْ قَلَمِ اَعْلَى دَرِ صَحِيْفَةُ حَمْرَا نَازِلِ وَ مَسْطُورِ اِنْ اَعْرِفِيْ هَذَا الْفَضْلِ الْأَعْظَمِ ثُمَّ اَشْكُرِيْ رَبِّكَ الْكَرِيمِ

يَا عَلَى قَبْلِ اَكْبَرِ بَلَّغْهَا مَا نَزَلَ مِنْ سَمَاءِ مَشِيَّتِي وَ كَبُرَ عَلَى وَجْهِهَا مِنْ قَبْلِي وَ بَشَرَهَا بِمَا رَشَحَ اَنَاءَ فَضْلِي كَلَّمَ مَعَهَا مِنْ عِنْدِ بَارِئِهَا بِمَا تَقَرَّرَ بِهِ عَيْنِهَا وَ يَفْرَحُ قَلْبُهَا الْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى اَمَاءِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَنْتَهَى الْحَمْدُ لِلَّهِ بِذِكْرِ الْهَيِّ فَائِزِ شَدْنَدِ نَفْسِ آيَاتِ شَهَادَاتِ مِيْدَهْدِ بَرِ عَنَايَتِ حَقٌّ جَلٌّ جَلَالُهُ اِزْ قَبْلِ هَمْ بِخِدْمَتِ وَرْقَهُ كِبَرِيْ حَضْرَتِ اخْتِ عَلَيْهَا مِنْ كُلِّ بِهَاءِ اِبْهَاهِ وَ حَبِّشَانِ فَائِزِ بُوْدِهْ هَرِ هَنْگَامِ دَسْتِخَطِّيْ اِزْ اِيْشَانِ مِيْرَسِيْدِ ذِكْرِ اَوْ رَا مِيْفَرْمُودَنْدِ جَنَابِ مَحْبُوبِيْ اِبْنِ اِسْمِ اللَّهِ الْأَصْدَقِ عَلَيْهِمَا بِهَاءَ اللَّهِ هَمْ مَكْرَرُ ذِكْرِ اَوْ رَا نَمُودِهْ اَنْدِ وَ بَعْنَايَاتِ حَقٌّ جَلٌّ جَلَالُهُ فَائِزِ گِشْتِ اِگَرِ حَجَبَاتِ اَوْهَامِيَّهْ خَرَقِ شُودِ وَ مَقَامِ يَكِ ذِكْرِ كَهْ اِزْ قَلَمِ اَعْلَى جَارِيْ مِيْشُودِ بَرِ اَهْلِ عَالَمِ تَجَلِّيْ نَمَايْدِ اَنْ وَقْتُ قَدْرِ عَنَايَتِهَا وَ اِذْكَارِ وَ كَلِمَاتِ مَقْصُودِ عَالَمِيَّانِ فِي الْجُمْلَةِ مَعْلُومِ وَ وَاَضَحِ مِيْگَرْدَدِ تَعَالَى فَضْلُهُ وَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ وَ عُلْتُ عَنَايَتُهُ لَا اِلَهَ غَيْرُهُ

وَ اِيْنَكِهْ دَرِ بَارَةُ بِيْعِ مَلِكِ وَ حَقُوقِ اللَّهِ مَرْقُومِ دَاشْتِيْدِ اَيْنِ فَرْقُهُ عَرْضِ شَدِّ تَبَسُّمِ فَرْمُودَنْدِ وَ بَعْدِ اَيْنِ كَلِمَةُ عَلِيَا اِزْ مَطْلَعِ بَيَانِ مَالِكِ اَسْمَاءِ نَازِلِ قَوْلِهِ جَلٌّ كِبَرِيَّائِهِ طُوبَى لَهْ ثُمَّ طُوبَى لَهْ اَنَّهُ اَرَادَ اِنْ يَعْْمَلُ بِمَا اَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْعَلِيمِ الْخَيْرِ فِي الْحَقِيْقَةِ اَوْ وَ امْثَالِ اَوْ سَزَاوَارِ اَيْنِ عَمَلِ طَيِّبِ مَبْرُورِ بُوْدِهْ وَ هَسْتَنْدِ اَنَا قَبْلَنَا مِنْهُ مَا اَرَادَ فِي اللَّهِ وَ عَفُوْنَاهُ فَضْلاً مِنْ عِنْدِنَا وَ هَبَّةً مِنْ لَدُنَّا وَ اَنَا

الوهاب الفضال المؤید الکریم انتهى هنيئاً لحضرتکم چه که از این فقره جمال قدم متبسم مشاهده شدند این یک عمل بزرگ که از عرض اراده آن جناب حاصل شد و دیگر آنکه اراده مقبول افتاد و بعد ببخشش حقّ جلّ جلاله مزین گشت و فضل اعظم ذکری که در این مقام از لسان عظمت جاری شد انشاءالله لازال بامثال این عنایات فائز شوند و فی الحقیقه اینست آن نیتی که از قبل بآن خبر داده‌اند فرموده‌اند نیّة المؤمن خیر من عمله این کلمه مقام خود را در این مقام اخذ نمود هذا من فضل ربنا الرحمن الرحیم و در مقامی فرمودند یا عبد حاضر بنویس بجناب مذکور علیه بهائی حضرت فیاض میفرماید بفیضی که اراده نمودی فائز شدی و از نفوس مقدّسه که ادای حقوق الله نموده‌اند محسوب گشتی ان احمد و کن من الشاکرین انتهى و اینکه در باره جناب آقا سیّد ابوطالب علیه بهاء الله و عنایت مرقوم فرمودید الحمد لله فارغ شدند اگرچه فراغت فی الحقیقه از برای نفوسی که در بحر محبت الهی مستغرقند بوده و خواهد بود و ایشان از فضل محبوب عالمیان باین مقام فائز بوده و هستند مکرّر ذکر ایشان را این خادم از لسان احدیه استماع نمود یک بار این کلمه مبارکه از لسان رحمن اصغا شد قوله تعالی انه حبس فی سبیل الله و وجدناه صابراً فیما ورد علیه الی آخر بیانه جلّ و عزّ و کرّه دیگر این کلمه علیا اصغا شد فرمودند ابوطالب اقتدا نموده بمولایش در سجن انتهى و یک لوح منیع هم چندی قبل مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاءالله ارسال میشود

و در این حین که این فانی بتحریر مشغول بساحت امنع اقدس احضار شد بعد از شرف حضور فرمودند بنویس به ابوطالب علیه بهائی یا اباطالب ناله‌هایت را شنیدیم و حنیت باصغای مالک اسماء فائز شکر کن محبوب عالم را که ترا مؤید فرمود بعرفان مشرق وحی و مطلع آیات در بلایای وارده بر نفس حقّ جلّ جلاله تفکر نما قریب چهار شهر در سجن ارض طاء تحت سلاسل و اغلال بوده مکرّر بحبس وارد شدیم و بکمال فرح و انبساط باحسن اذکار ذاکر و ناطق و بعد از خروج باسیری رفیم تا این سجن اعظم مقرّ کرسی واقع شد در آنچه بر شما وارد شد مسرور باش ولكن در جمیع احوال بحکمت تمسک نما و تبلیغ وقتی محبوبست که محلّ مستعدّ مشاهده شود والا سبب و علّت فساد میگردد بحکمت تکلم کن و بحکمت ناظر باش و بحکمت عمل نما یا اباطالب انا ذکرناک من قبل بما لا يعادله شیء من الأشياء و نذکرک فی هذا الحین فضلاً من لدن ربک الکریم و نذکر اباک الذی شهد له الرحمن فی کتابه المبین انه ممن فاز بقاء الله اذ منع عنه من علی الارض الا من شاء ربّه المقتدر القدیر قد کان قائماً لدى الباب و عاملاً بما امر به من لدن آمر حکیم طوبی لمن ذکره بما نزل له من قلم الله الاعلی و لمن احبه لوجه الله ربّ العالمین یا اباطالب نوصیک مرّة اخرى بالحکمة الکبری تمسک بها و لا تجاوز عنها ان ربک اختار الحکمة و هو المختار العلیم البهاء علیک و علی اهلک و علی کلّ موقن بصیر انتهى این فانی خدمت ایشان تکبیر و سلام میرساند حقّ علیم شاهد و گواهست که لازال در نظر بوده‌اند و سبب و علّت اینکه این خادم فانی در عرض عرایض خدمت ایشان توقّف نموده این نظر بحکمت بوده

و اینکه سؤال از تکلیف خود نموده بودند این فقره تلقاء وجه عرض شد فرمودند امر الهی را باید از غیر اهلش ستر نمایند لؤلؤ ثمین نزد اعمی و تغرّات عندلیب نزد نفوسی که از قوّه سامعه محرومند ثمر نداشته و نخواهد داشت لذا ذکر امر در حکومت جایز نبوده و نیست در هر حال باید در اراضی مستعدّه حبّه‌های حکمت را ودیعه گذاشت انه یأمر بما هو خیر لکم ان اعملوا به و کونوا من الراسخین انتهى عرض میشود بعضی از اذکار نزد حکومت و یا نفوس ضعیفه جایز نبوده و نیست از جمله ذکر ارسال عرایض بساحت اقدس و جواب آن از سماء مشیت الهی لدى الحقّ ممنوع است منعاً شدیداً چه که شاید این ذکر سبب ضرر شود امر تبلیغ معلق است بشروطی چند باید کلّ بآن شروط ناظر باشند تا سبب اقبال شود نه علّت اعراض و همچنین سبب اطفای نار فساد گردد نه اشتعال آن محبوب باید این مراتب را ببعضی القا نمایند تا کلّ بآنچه لدى الله مقبول است قیام کنند

قریب سی سنه میشود که حقّ جلّ جلاله جمیع را از فساد و جدال و نزاع منع نموده چه مقدار بلایا که بر اولیا وارد شده و احدی تعرّض نموده مع ذلک هنوز دست برنداشته‌اند در هر حین بظلم مشغولند و مبدأ این ظلم علما بوده و خواهند بود حکومت هم تا حین مع شفقت و رحمت و عنایت و الطاف حقّ اصل مقصود را نیافته چه اگر حقّ جلّ جلاله را صادق میدانستند یقین مبین شهادت میدادند که این امر مقدّس از نزاع و جدال و فساد است اعمال بعضی از قبل که بهوای نفسانیّه آلوده بود سبب شبهه بعضی شد اگر حکومت فی الحقیقه مطّلع شود بر آنچه مقصود است البتّه بتدارک مافات قیام نماید لکن اثر صدق البتّه در عالم ظاهر شود چه که عرفش واضح و هر ذی شمی ادراک مینماید اسأله تعالی بأنّ یؤیّد الأمراء علی اجرآء العدل و اگر بانصاف و عدل مزین شوند و بالواح توجّه نمایند شهادت میدهند بر اینکه این امر منافی با حکومت نبوده و نیست بلکه مؤیّد اوست در اجرای عدل یا محبوب فوادی این عبد متحیر نمیداند چه عرض مینماید اکثری از عباد در بحر غرور افتاده و مدهوش و نظر بامتحان این عبد اذن اظهار مطالب نداشته و ندارد و الا فوالله الذی لا اله الا هو اگر یک ترنم از ترنمات طیر امر را اصغا نمایند کل بکلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون ناطق گردند فی الحقیقه تا این حین احدی باین کلمه مبارکه نطق ننموده مع آنکه کل بر حسب ظاهر بآن ناطقند چه که این مقام فنای بحث باتّست از خود و مشیّت و اراده خود و رجوع بحقّ و عرفان او و قیام باو

چندی قبل این کلمه علیا از فم اراده مالک اسماء استماع شد قوله عزّ و جلّ یا عبد حاضر ما دو کلمه در معنی لا اله الا الله اظهار نمودیم مشاهده شد بعضی از عارفین از ادراک آن اظهار عجز نمودند در لیالی و ایام باین کلمه ناطق و از معنی آن تا حین محتجب مشاهده میشوند انتهی انشاءالله جمیع من علی الأرض بطراز انصاف مزین شوند و بملکوت صدق صعود نمایند

اینکه در باره جناب آقا میرزا مهدی علیه بهاء الله ابن جناب مرحوم مرفوع وزیر علیه من کلّ بهاء ابهاه مرقوم داشتید در ساحت اعزّ اقدس ارفع ابهی عرض شد هذا ما نطق به لسان المقصود

بسمه العلیم الخبیر

مه انا ذکرناک من قبل و هدیناک الی صراط الله و میزانه انه لهو المیین الحکیم و نذکرک فی هذا الحین و نوصیک بالاستقامه الکبری علی امر الله مالک الوری و نبشّرک بفضله العظیم جمیع عالم از برای عرفان این یوم بدیع منبع خلق شده‌اند چه که مشرق ظهور و مطلع نور و مکّلم طور ظاهر و باهر است امروز حقیف سدره منتهی مرتفع و خیر کوثر زندگانی بغایت واضح و هر صاحب سمعی استماع مینماید انشاءالله بعنایت مخصوصه حقّ فائز شوی و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد گردی امروز ندای رحمن مرتفع و هم‌چنین ضجیح شیطان نفوسی که الیوم خود را بمعرض بالله نسبت میدهند از این امر مطّلع نبوده و نیستند بهوی تکلم مینمایند و بگمان خود بحقّ ناطقند افّ لهم و للذین کفروا بآیات الله و برهانه و حجّته و سلطانه باید بکمال جدّ و اجتهاد بر خدمت امر قیام نمائی بشأنی که مطالع ظنون و اوهام را مفقود دانی و معدوم شمیری یا مهدی کن سداً حائلاً لئلاّ يتجاوز یأجوج النّفس و مأجوج الهوی کذلک یامرک من عنده کتاب مبین انشاءالله بعملی فائز شوی که ذکر بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند انه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم الحمد لله العزیز العظیم انتهی در جمیع احوال باید آن جناب مراقب باشند و بحراست مشغول چنانچه از قبل و بعد باین خدمت بزرگ مأمور شده‌اند و اینکه ذکر اخوان علیهم بهاء الله را مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس اظهار عنایت فرمودند قوله تعالی انهم تحت لحاظ عنایتی و المذکورون فی ملکوت یبانی علیهم بهائی و رحمتی و شفقتی و الطافی انتهی

و اینکه ذکر جناب آقا حسنعلی علیه بهاء الله که از منسوبان آن محبوبست فرموده بودند بعد از عرض این کلمات عالیات از منزل آیات نازل و ظاهر قوله عزّاجلاله

بسمی المظلوم الفرید

یا حسن فته باغیه سالها منتظر ظهور حسینی بوده‌اند بعد از قائم قائم را مشاهده نمودی که شیعه شنیعه بر آن ملکوت روح چه وارد آوردند در کتب آن فته این نبأ عظیم مذکور و مسطور و گفته‌اند بعد از قائم ظهور حسینی عالم را منور فرماید و جمیع انبیا و مرسلین حتی قائم در ظلّ علم آن حضرت جمع شوند و چون عالم از انوار ظهور روشن شد کل منصعق و مدهوش و غافل نفوسی که بعرفان قائم فائز نشدند اگر انکار نمایند عجیب نیست عجب در این است که معرضین بیان که بزعم خود بعرفان قائم فائزند از این ظهور اعظم که بمثابه آفتاب منیر و واضح است محتجب و غافل مشاهده میشوند بلکه بانکاری قیام نموده‌اند که بصر و سمع شبه آن را ندیده و نشنیده طوبی لک یا حسن قبل علی بما یدکرک المظلوم و یامرک بما یرتفع به امر الله ربّ الکرسی الرقیع البهاء علیک و علی کلّ مقبل ثابت راسخ مستقیم انتهی استدعا آنکه از جانب این خادم فانی خدمت منتسبین کلّهم اجمعین تکبیر و سلام برسانید از حقّ میطلبم کل را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار این یوم مبارکست و اینکه در آخر دستخط ذکر امةالله ضلع جناب حاجی میرزا حسن کرمانی علیهما بهاء الله فرموده بودید آنچه آن محبوب در این مقام مرقوم داشت تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان ربّنا الاقدس الأعزّ الأبهی قوله جلّ کبرائه

بسمی المغرّد علی الأغصان

امتی امتی ان افرحی بما ذکرک من قام علی خدمتی و نطق بثنائی و ورد علیه فی سبیلی ما ناح به اهل الفردوس الأعلى یا ورقتی یا ورقتی ان السّدره تذکرک و تنادیک بما انجذبت به افئدة الحوریّات فی الغرفات ای امةالله امروز ملکۀ عالم فائز نشد بآنچه که تو فائز شدی ندای الهی را شنیدی و بافق اعلی اقبال نمودی و بنایش ناطق گشتی در یومی که علمای ارض از آن غافل و محجوبند اگر بعدد رمول و اوراق بشکر و حمد محبوب یکتا ناطق شوی نزد این نعمت کبری و عنایت عظمی معدوم مشاهده شود هنیئاً لک بما شربت رحیق حبّی و مریئاً لک بما فزت بنعمه امری انشاءالله لازال مؤید باشی بر ثبوت و رسوخ و استقامت جمیع اماء آن ارض را ذکر مینمائیم تا کل از نفحات بیان رحمن بکمال شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب بافق اعلی ناظر باشند و بذکر سدره منتهی ناطق

یا علی قبل اکبر علیک بهائی و عنایتی بلّغ ما امرت به و ذکر احبائی بما نزل من ملکوت فضلی و جبروت عنایتی و بشّرهم باقبالی الیهم و ذکرى لهم من هذا المقام البعید انتهی دیگر این عبد فانی چه عرض نماید از افق بیانات منزل آیات اشراقات شمس فضل و رحمت و عنایت بقسمی است که از برای احدی مجال عرض نمانده آیا نفسی از عهده این شکر میتواند برآید لا وعمرک جمیع عالم عاجز و قاصرند ولکن نظر باشتعال قلب بنار محبت انسان را تحریص مینماید بذکر و بیان باری مع عجزی و قصوری استدعا آنکه خدمت ورقه مذکوره علیها بهاء الله تکبیر و ذکر و ثنا از قبل این خادم ابلاغ دارید فیالحقیقه آنچه آن محبوب در باره آن ورقه مرقوم داشت در قلب حرارتی احداث نمود از حقّ منبع سائل که او را تأیید فرماید و امثال او را در ارض ظاهر و مبعوث نماید آنه لهو المقتر القدیر و الحمد لله العزیز الحمید البهاء علی حضرتکم و علی الذین نسبهم الله الیکم و علی الذین خرقوا الأحجاب و کسّروا الأصنام باسم مالک الأنام و سلطان الأیام

عرض این فانی آنکه یک قبضه قلم تراش که مرقوم داشتید که جناب آقا محمد و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله داده و استدعا نموده اند خدمت حضرت غصن الله روحی و ذاتی لتراب قدومه الفداء انفاد شود رسید انشاء الله بفضل و عنایت حق جلّ جلاله فائز باشند و بانوار محبت الهی منور و همچنین آنچه بنت جناب اسم الله الأصدق و بنت خاله ایشان علیهم بهاء الرحمن مخصوص اهل سرادق عصمت و عظمت ارسال داشتند جمیع رسید و یک فرد غالی که از قبل تفصیل آن را مرقوم داشتند رسید انشاء الله آن ورقات در ایام الهی باعملی مؤید شوند که ذکرش سبب تذکر جمیع نساء عالم گردد آنه هو المؤید السميع المجیب

خادم

فی ۲۹ جمادی الأولى سنة ۱۲۹۹

هو الباقي بلا زوال

حمد و ثنا مالک وجود و سلطان غیب و شهود را لایق و سزااست که ظلم ظالمین و سطوت آمرین را سبب و علت ارتفاع کلمه علیا فرمود مرّه بایادی الظالمین یرفع امره و اخری بایادی اولیائنه الذین یرون الغافلون ککف تراب و ینطقون بما نطق القلم الاعلی فی الافق الابهی اولئک رجال لا تلہیهم زخارف الدنیا و لا خزائن الامراء عن ذکر هذا الثبأ الذی بشر الله به فی کتبه و زبره و الواحه طوبی لمن تمسک به و اقبل الی ساحة عزّه و ویل للغافلین

یا حبیب روحانی نامه های مرسله آنجناب رسید یکی از آنها از جناب شیخ ابوالقاسم علیه سلام الله و بهائیه بوده طوبی له و نعیماً له چه که از کلمات نامه عرف محبت مالک آمه و خامه متضوع مقصود از این آمه قلم اعلی بوده و هست اوست صور الهی و فاتح ابواب رحمت و کرم ربّانی بصریه انجذبت افئدة العارفين و المخلصین طوبی لمن فاز باصغاء صریه حق الاصغاء انه یری نفسه منقطعاً عن الاشیاء قائماً لدى باب الفضل باستقامة لم یمنعه الوری من الامراء و العلماء و اهل ناسوت الانشاء و بعد از مشاهده و اطلاع قصد مقام نموده امام وجه عرض شد هذا ما ظهر من لسان المولی ارواحنا فداه

هو السامع المجیب

حمد خدا را که باب عرفانرا بمفتاح اسم رحمن بر اهل امکان باز فرمود و کل را بآن راه نمود یا شیخ علیک سلامی امروز بنور عدل این صفحات منور چه که حضرت سلطان عبد الحمید خان بر اریکه انصاف مستوی ظلم و اعتساف را در آنمقام راهی نه فی الحقیقه در لیالی و ایام بامور ملک و ملت مشغول امروز چشم عالم باو روشن و عباد منصفین باحکامش خورسند از اول ورود مظلومان در سجن اعظم الی حین امر مغایری از آنحضرت دیده نشده از هر مقام که ندای مظلومی مرتفع آنحضرت بنفسه متوجه و بما ینبغی لعزّه و اقتداره عامل اهل مملکت طراً در سایه سدره فضلش آرمیده اند کیست آن گمگشته کش فضلش نجست باری بر جمیع این حزب لازم که بکمال خضوع و ابتهال از غنی متعال حفظ و نصرتش را مسئلت نمایند آنه هو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته زمام الفضل و العطاء انه هو الله القوى الغالب القدير اینمظلوم لا زال از حق جلّ جلاله سائل و آمل که اولیای خود را فائز فرماید بآنچه که سبب ظهورات تقدیس و تنزیه است ما بین عباد لله الحمد فساد و نزاع و

مجادله و محاربه نهی شده نهیاً صریحاً فی الكتاب امید آنکه مقبلین بما اراده الله تمسک نمایند و بآنچه مأمورند عمل فرمایند شاید ضغینه و بغضا که در افنده و قلوب مشتعل بکوثر نصایح ربّانی و سلسیل مواعظ رحمانی ساکن گردد و خلق فائز شوند بآنچه که سبب نجات و اطمینانست دوستان آن ارض را سلام میرسانیم و ببر و تقوی وصیت مینمائیم نسل الله تبارک و تعالی ان يؤیدهم و يحفظهم بجنود القوة و القدرة و یقرّبهم الیه فی کلّ الاحوال

جناب عکاش علیه سلام الله مولی الاسماء مع منتسبین در ساحت مظلوم مذکورند جناب محمد علیه سلام الله و بهائیه نامه‌های آنشطر را بشطر مظلوم ارسال داشته و میدارند و نظر باحزان وارده جواب گاهی در عهده تأخیر و هنگامی فوراً اظهار میشود انتهی تجلیات انوار آفتاب عنایت بشأنیست که فی الحقیقه اقلام عالم و امم از احصای آن عاجز هر هنگام که ذکر یکی از اولیا نزد مولی ذکر شده آنحین بحر بیان بشأنی مّوّاج که عالم وجود را متحرّیر مینمود مع احزان محیطه و بلاای وارده در هر حین ظاهر شده آنچه که کتاب مبین است از برای حفظ عباد و عمار بلاد این مسجون از حق سائل و آمل که اهل آنمقام را مزین فرماید بطراز امانت و دیانت و ما یرتفع به مقاماتهم فی الارض و اینکه جناب مذکور اذن حضور طلبیدند بعد از عرض آفتاب اذن مشرق و لائح هنیئاً لجنابه

نامه جناب شمس علیه سلام الله حاضر الحمد لله چون نامه مزین بود بذکر و ثنای حق جلّ جلاله و ناطق بود بکلمه مبارکه توحید الهی عرفش موجد فرح و کلماتش فاتح باب سرور شکر مقصود عالمیانرا که اولیایش بتوحید ذاتش متمسک و بما نزل من عنده معترف

الهی الهی تری اولیائک مقبلین الیک و متمسکین بحبل اوامرک و احکامک اسئلک بامواج بحر بیانک و بالذی به زینت افلاک سماء قدرتک ان تحفظهم بجدوک و جنودک ای ربّ تری احبائک فی ایران تحت برائن الضغینه و العدوان اسئلک برحمتک الّتی سبقت الامکان ان تبعث من الارض من یقوم علی نصرتهم و حفظهم و اخذ حقوقهم و دیاتهم من الذین نقضوا عهدک و میثاقک و ارتکبوا ما ناح به سگان مدائن عدلک و انصافک انک انت المقتدر العلیم الحکیم

سبحان الله در ارض یاء فی ایران ذناب هجوم نموده‌اند بر اولیا و اهل وفا و ارتکاب کرده‌اند آنچه را که عبرات مقرّبین و زفرات مخلصین نازل و متصاعد است آن حزب گمراه بر اطفال بیگناه رحم ننمودند چند روز بی‌قوت ماندند و از قرار مذکور حزب حضرت روح الله علیه السلام اعانت کردند و قوت لا یموتی در سرّ سر فرستادند اگرچه ارتکاب این امور بجهت اطفای نور بوده ولكن الله جعل البلیا علّة لارتفاع امره و سبباً لاعلاء کلمته رغماً لانفهم انه هو العادل الحکیم سوف یبعث الله من قطرات دمآء المظلومین رجالاً ینصرون اولیائه و احبائه البتّه بعد از ظلمت ظلم نور عدل الهی اشراق فرماید و بعد از اعتساف آفتاب انصاف پرتو افکند ان ربّنا هو العادل المشفق الکریم

باری بعد از قرائت و تلاوت نامه جناب شمس علیه سلام الله قصد مقام نموده در ساحت مولی عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت قال ارواحنا فداه

بسم الله الرحمن الرحیم

یا شمس علیک سلام الله جناب محمد علیه سلام الله و عنایتیه نامهات را نزد مظلوم ارسال داشت و حضرت غصنی ضیا عرض نمود طوبی لک بما وجدنا منک عرف الاستقامه و الخضوع و الخشوع لله ربّ العرش العظیم اگرچه احزان وارده احاطه نموده ولكن باب ذکر و بیان مفتوح نسل الله ان یکتب لک و لاویائیه من قلم فضله اجراً جزیلاً فی کتابه و یحفظکم من شرّ اعدائه و ینورکم بانوار توحیده و يؤیدکم علی اعمال انزلها من قلم عدله و یقدّر لکم ما قدره لاصفیائه الذین انفقوا ارواحهم و اموالهم فی سبيله و ینزل علیکم من سحاب فضله امطار رحمته انه علی کلّشی قدیر

ذکر جناب عکّاش از قبل از قلم جاری و نحبّ ان نذکره مرّة اخرى فی آخر الکتاب لیفرح و یكون من الشّاكرین یا عکّاش ندایت باصفا فائز و ذکرت نزد مظلوم مذکور ذئاب ارض یاء اغنام الهی را دریدند امروز ناله و حنین اشیا مرتفع مظاهر بغی و فحشا و مطالع نفس و هوی عمل نمودند آنچه را که شبه و مثل نداشته نسلّ الله ان یؤیّد الاعداء علی الرجوع الیه و الانابة لدی باب فضله أنّه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون عباد و اماء آن ارض را از قبل مظلوم سلام برسان هر یک مذکور و بعنایتی فائز کل را وصیّت مینمائیم بمعروف و نهی میفرمائیم از منکر تا کل بطراز تقوی مزین گردند و بقبول حضرت مقصود فائز شوند أنّه هو ارحم الرّاحمین و اکرم الاکرمین انتهی در مدینه یزد اصحاب بغی و فحشا عمل نمودند آنچه را که از صخره صمّا ناله و حنین مرتفع قلوبیکه مخازن لثالی محبّت الهی بود قطع نمودند و هیاکلیکه بنور استقامت منور قطعه قطعه نمودند و بعد سوختند و در گودالها ریختند و از هزیز اریاح رحمت الهی که بر آن اجساد سوخته مرور نمود اینکلمات اصفا شد وای وای ای اهل ایران دوستان حقیقی خود را بامر دشمنان شهید نمودید ای حزب گمراه اطفال و عیال را چه گناه زود است که جزای اعمال شما را احاطه نماید و ناله و ندبه نمائید و معینی نیاید که مستحقّ غضب الهی شده‌اید ید عدل ظاهر و مشهود و از ظلم ظالمین نگذشته و نمیگذرد أنّه هو الأمر العادل الحکیم

دوستان آن ارض را سلام میرسانم و از قادر بیچند و چون از برای هر یک نعمت و ثروت و عزّت میطلبم أنّه هو المعطی المقتدر الفضّال البهّاء و الذّکر و الثّناء علی جنابک و علی اولیاء الله فی هناک و فی الاطراف الّذین اعترفوا بما انزله الله فی کتابه المبین

فی ۱۰ شهر صفر سنه ۱۳۰۹

ضیا

ع ش

جناب میرزا ابوالفضل الّذی فاز بالعنایة الکبری من لدی الله مولی الوری

بنام یکتا خداوند بیهمتا

حمد و ثنا متغمّسین بحر تجرید را لایق و سزا که در ظلمت ایّام و اعتساف انام و احزان وارده و هموم و غموم نازله از توجّه ببحر احدیّه و شمس ابدیّه محروم نماندند سبحات اسماء ایشان را از مالک اشیاء منع ننمود اسماء را گذاردند و ببحر معانی توجّه نمودند أنّهم عباد شربوا باسمی القیوم رحیقی المختوم ما سوی الله در نظرشان بمثابه کفّی تراب و قبضهئی رماد بوده و هست باسم از مالک آن محروم نشدند باستقامتی بر امر قیام نموده‌اند که فرائض معرضین بیان از آن مضطرب جلّت قدرته و جلّت عظمته و لا اله غیره

یا ایّها النّاظر الی افقی و النّاشر لوآء نصرتی بالحکمة و البیان اشهد أنّک اردت الاصلاح فی کلّ الأحوال و نصحت العباد بالبرّ و الفلاح طوبی لک و لمن احبّک لوجهی و سمع قولک فی امری نسأل الله تبارک و تعالی ان یمدّک بجنود الغیب و الشّهادة أنّه ولیّ المحسنین قد سبقت رحمته و احاطت عنایته طوبی لمنصف انصف فی امره و لعادل نطق بالعدل فیما ظهر من عنده

یا ابا الفضل علیک بهائی و عنایتی و رحمتی آنچه در آن ارض واقع شد معلوم و مشهود تبارک الّذی منع اصفیائه عن الفساد و البغی و الفحشاء و امرهم بالبرّ و الصّلاح و التّقوی لله الحمد در سیلش کشته شدید و نکشتید اولیا را در جمیع احوال بسکون و اطمینان و اصلاح امور عباد و تهذیب نفوس و امانت و دیانت و عصمت و عفت وصیت نما انا کنا معک فی الهاء و المیم و فاز عملک فیها بعزّ قبولی و شرف رضائی و فی ارض الیاء بما ینبغی لک فی امر ربّک الملهم المشفق الامین

بگو ای عباد براستی گفته میشود و براستی بشنوید حقّ جلّ شأنه ناظر بقلوب عباد بوده و هست و دون آن از برّ و بحر و زخارف و الوان کل را بملوک و سلاطین و امرا واگذارده چه که لازال علم یفعل ما یشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متألّی آنچه امروز لازمست اطاعت حکومت و تمسّک بحکمت فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حقّ چنین خواسته و چنین مقدّر فرموده قسم بآفتاب راستی که از افق سماء سجن اعظم مشرق و لائحتست یک نفس از مأمورین دولت از یک فوج ارباب عمائم عندالله اقدم و افضل و ارحم است چه که این نفس در لیالی و ایّام بخدمتی مأمور است که آسایش و راحت عباد در اوست ولکن آن فوج در لیالی و ایّام در فساد و رد و سب و قتل و تاراج مشغولند مدّتیست که در ایران حضرت سلطان اّیده الله تبارک و تعالی این مظلومهای عالم را از شرّ آن نفوس حفظ نموده و مینماید معذلک آرام نگرفته اند هر یوم شورشی برپا و غوغائی ظاهر امید هست که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود قد کتب الله علی هذا الحزب نصرة من نصرهم و خدمته و الوفاء بعهده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نمایند و لازال بحبل وفا متمسّک باشند طوبی لمن سمع و عمل و ویل للتّارکین

یا قلم دع الأذکار متوکلاً علی الله المهیمن القیوم ثمّ اذکر من صعد الی الرّقیق الأعلى بالوجهة الحمراء و اشتعل بنار العشق فی مدینة العشق و قل

اول نفحة فاحت من مسک المعانی و البیان علیک یا من انفقت روحک فی سبیل الرّحمن اشهد انک نبذت الأوهام و اقبلت بنور الیقین الی مشرق الالهام و اجتذبتک جذب النّداء الی الأفق الأعلى فی ایّام فیها اشتعلت نار البغضاء فی صدور الّذین نبذوا التّقوی و انکروا حجّة الله مولی الوری و ربّ العرش و الثّری اسألك یا مقصود العالم بهذا الدّم الّذی سفک فی حبّک ان تغفر عبادک الّذین وفوا بعهدک و میثاقک و اعترفوا بما انزلت فی کتابک المبین الحمد لک یا اله العالمین

* * *

حبیب روحانی جناب آقا میرزا عبدالله علیه سلام الله و عنایته ملاحظه فرمایند

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

حمد و ثنا مخصوص مالک آفاق و معبود علی الاطلاق است که آجال را باب وصول و لقا قرار فرمود بعد ظاهر اضطراب آرد و حزن و هم و غم پدیدار نماید ولکن علم الله سبب اعظم است از برای وصال و علّت کبری است از برای لقا یعنی لقاء انوار تجلیات اراده و مشیتش والاّ انه لا تدركه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو اللّطیف الخیر

وقتی از اوقات حضرت مولی باین کلمه علیا ناطق فرمودند اگر مراتب موحدین و مخلصین و موقنین اقلّ از سمّ ابره بر اهل عالم ظاهر شود کلّ موت را بر حیات ترجیح دهند و قصد رفیق اعلی نمایند سبحان الله موت در حبّش علّت حیات ابدی و بقاء سرمدی گردد عشاق کجایند که از لسان مولی بشنوند آنچه را که اجساد فضلاً عن الأرواح طیران نماید انتهی در

زحمت موت راحتها مقدّر و در عذابش نعيم باقى مستور هنيئاً لمن فاز براحة لا تبدّله القرون و لا تغيّره الأعصار موقنين را اين نقل مکان سبب ورود در جنتّ عليا است و علّت نعمائى که غير از حقّ قادر بر احصاء آن نبوده و نيست

الهي الهى اسألك بصريخ العاشقين و اشتياق المشتاقين بأن تؤيّد اوليائك فى مقامات المصيبة و الفراق على الصّبر الجميل و الاضطبار الجليل اى ربّ عرفهم ما كان مستوراً عن الأبصار و مكنوناً عن مشاهدة الأخيار ثمّ اسألك يا مقدّر الموت و الحياة بأن تكشف لأحبّائك ما سترته عن دونهم ثمّ افتح على وجوههم ابواب المكاشفة و الحضور أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرّحيم

و بعد نامه آن حبيب روحانى در بهترين وقتى از اوقات که حضرت موجود قصد مقام آخر فرمودند بعد از ورود رسيد سرور لانهايه آورد و همچنين حزن لابدايه چه که خبر صعود طير عرفان بأشيانۀ بيان آمد حقّ شاهد و عالم گواه که اين فانى نظر باسباب ظاهره بَشَأْنِي محزون که جز حقّ آگاه نبوده و نيست و همچنين بَشَأْنِي سرور که قلم و بيان آن را محدود ننمايد چه که سمعت من سيّدى و مولای قال و قوله الأحلى حين صعوده كان مزيّناً بحبّ الله و منوراً بأنوار توحيدة و وجد منه الملاء الأعلى عرف محبّة الله مولى الورى انتهى و بعد از قرائت و تفكّر و اشتياق صعود در اين ايام قصد مقام نموده تلقاء وجه عرض شد فرمودند يا عبدالله عليك بهاء الله و سلامه وارد شد بر شما آنچه که بر اين اسرا در اوّل ورود سجن وارد گشت ولكن حکم محکم الهى و قضای مبرم ربّانى از برای اشرار نار است و از برای ابرار نور اگر جميع عالم قلم شود و افلاک و ارض لوح و بحور عالم مداد از شرح مقام موحّدين و نعماء مقدّره مخصوص ايشان برنياید جلّ جلاله و عظمت نعمائه ولكن فراق و فصل انسان را محزون مينمايد اين بسی واضح و معلوم است که بعد از مؤانست شهر و سنين تفريق و تبعيد علّت و سبب هموم و غموم است يا عبدالله قد احزننى حزنک و حزن امة من امائى و ورقة من اوراقى انّ الذى صعد أنّه استظلّ فى ظلّ قباب رحمة ربّه و كان معاشرّاً مع اصفياء الله و امنائه فى جنة عالية نسأل الله ربّ العرش العظيم و الكرسيّ الرّقيع بجنود الوحي و الالهام و بأمواج بحر بيانه و اشراقات نير كرمه بأن ينزل عليه فى كلّ حين رحمة من عنده و موهبة من لدنه و مائدة من جنباه و يزيّنه بطراز العفو و العطاء و يقبل منه ما عمل فى سبيله و يكتب له اجر لقاء آياته و تجلياته و يسقيه من الكوثر و السلسيل أنّه هو هادى السبيل و منزل الدليل لا اله الا هو الفرد الواحد العزيز الحميد انتهى هنيئاً له و مريئاً چه که فائز شد بآنچه که عالم از برای او موجود گشت و از عدم بعرضه شهود آمد بعد از ورود خبر اهل سراق عزّت و عصمت کلّ را حزن اخذ نمود ولكن بعد از اظهار عنايات مولى و كشف ما هو المستور كلّ سرور و در حقّ مرحوم مغفور ميرور از حقّ جلّ جلاله طلب عنايت و رحمت و جود و فضل و کرم نمودند و مخصوص ورقه امّ مرفوع هر يك اظهار عنايت فوق العاده فرمودند و اين اسباب شاهد و مدلّ است بر علوّ مقام آن مرفوع عليه سلام الله و رحمته و عنايته

در اين حين بسببى از اسباب بحضور فائز فرمودند يا عبد حاضر نحبّ ان نذكر امتى و ورقتى امّ من صعد الى الله ضلع من قام على خدمتى اى ورقه ندای مظلوم را بشنو و محزون مباش انا نحبّ الصّبر و نأمرک بالصّبر الجميل دنيا مقام تفريق بوده و هست و اين تفريق سبب اجتماع عظيم بوده و هست هر فصلی را از پي وصى مقدّر و هر هجرى را لقائى معيّن دنيا دار محنت و بلا است کدام غنى را حقير نمود ايام و ليالى و همچنين الوان مختلفه و اشياى متفرقه گواهند بر تغيير و تبديل آن قبور در هر حين ندا مينمايد اى اهل قصور مرا فراموش نمائيد جهد نمائيد بلکه از عنايت حقّ جلّ جلاله آنچه لازمست با خود بياوريد موت در هيکلى مشهود و ندا مينمايد اى صاحبان حيات الوان دنيا شما را فريب ندهد و از من غافل ننمايد قصر کسرى را ملاحظه نمائيد و همچنين خورنق و سدیر نعمان را عنكبوت بر مقام ملوک مقررّ گزيده و پرده کشيده و جغد حکمران يا امة الله بحقّ انس گير و باو مؤانس باش با يك کلمه از کلماتش ثروت عالم معادله نمايد دنيا را اگرچه اکثري کاذب و محيل دانند ولكن نزد حقّ صادق و امين در هر آن فنای خود را مينمايد و تغييرات خود را بشهود ميآرد عالم بصر و سمع مفقود و غير

موجود تا بشنود و ببیند کلّ بر فنای او گواهند معذک باو مشغول و از حقّ غافلند اهل حقّ بکمال شوق و اشتیاق از مقام فانی قصد مقام باقی نمایند مردانه میزیند و مردانه میروند حقّ را موجود و غیر او را معدوم مشاهده کنند در عنایت مظلوم تفکّر نما در حزن خود را با تو شریک نموده و در مصیبت قرین گشته قسم بنیر بیان که از افق سماء سجن مشرق و طالع اگر آنچه از قلم اعلی جاری شده لذّت آن را بیایی صبر را احلی و تسلیم و رضا را ابهی و اعزّ از نعمتهای عالم مشاهده کنی اصبری یا امةالله و قولی

لک الحمد یا الهی بما ایدتني علی الاقرار بتوحید ذاتک و صفاتک و عرفتنی صراطک و میزانتک اسألك یا مولی العالم و مربی الأمم بالاسم الأعظم و بیئتک الحرام و بیحر عنایتک الّذی ماج فی المشعر و المقام و بالحبيب الّذی بقدمه تشرّقت الأفلاک بأن تجعلنی راضياً بقضائک و ناظراً الی مشیتک و ارادتک ای ربّ وعزّتک و سلطانک و عظمتک و اقتدارک لو اجزع فی ظهورات قضائک و قدرک اجد نفسی خائنة امام وجوه اصفيائک اشهد یا الهی و سیدی و مقصودی و معبودی قد اودعت بیدی امانة من عندک و اخذتها منی بارادتک و مشیتک اذاً لا ینبغی جزعی و فرعی و صریخی و ضجیجی و ما یدلّ علی عدم رضائی عند ردّ امانتک ای ربّ نور قلبی بنور معرفتک و بصری بمشاهدة آثارک زینتی یا الهی بطراز الصبر و الاصطبار انک انت المختار فی فعلک و المطاع فی امرک لا اله الا انت الغفور الرحیم انتهى

لله الحمد و المنة هر زحمتی را راحتی مقدّر فرموده و هر ذلّی را عزّی و هر عسری را یسری و هر شدتّی را رخائی در جمیع احوال رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه نموده اوست مشفق و اوست مهربان این خادم فانی از حقّ باقی سائل و آمل که آن حبیب روحانی و مخدّره ورقه و سایر منتسبین را صبر عنایت فرماید و بطراز اصطبار مزین دارد قرر عیون هر یک را سلام می‌رسانم و از حقّ عزّت و نعمت از برای کلّ میطلبم انّه جواد کریم محبوب معظمّ حضرت اسم‌الله علیه من کلّ بهاء ابهاه یوم قبل نامه شما را ارسال داشته و همچنین از قبل نامه یکی از قرر عیون را و مکرّر آن جناب و منتسبین را ذکر نموده‌اند چه که آنچه بایشان ارسال میشود بحضور می‌فرستند لله الحمد مؤیّدند بر ذکر و ثنا و تحریر و خدمت فضل حقّ ایشان را احاطه نموده از اعمال و اقوال مراتب فضل واضح و مبرهن میشود چندی قبل این عبد خدمت حضرت محبوب فؤاد جناب طیب علیه بهاء الله الأبهی نامه ارسال داشت و همچنین خدمت آن حبیب روحانی حال هم مجدّد هم خدمت ایشان و هم خدمت شما ارسال شد نامه‌هائی که حاوی بیانات مولی ارواحنا فداه بوده انشاءالله رسیده و میرسد اولیای آن ارض را از قبل این خادم فانی سلام برسانید از حقّ میطلبم ایشان را بنار حبّش مشتعل فرماید و بنور معرفتش منور و بر عمل بآنچه در کتابش نازل مؤیّد نماید اوست قادر و توانا

اینکه از ترکّه من سعد سؤال نمودند که تسلیم که شود و ولیّ آن از طرف اب باشد یا امّ بعد از عرض این فقره امام حضور فرمودند باید نزد شخص امین موثقی بماند و این حکم در کتاب اقدس واضح و مشهود و اما در باره طلاق بعد از انقضاء مدّت طلاق حاصل ولكن در ابتدا و انتها شهود لازم که عند الحاجة گواهی دهند انتهى

السلام و الثناء و الذکر و البهاء علی جنابکم و علی من معکم و علی الّذین آمنوا بالله الفرد العليم الخبير و الحمد لله العزيز الحكيم

خادم

فی شانزدهم شهر صفر سنه هزار و سیصد و پنج

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله و عنايته

ربيع الثاني سنة ١٣٠٥

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

حمد و ثنا مقصود عالميان را سزااست كه بسيف بيان امكان را تصرف فرمود و قلوب اهل عالم را بنور معرفت منور داشت و بمبلغين و مبشرين آفاق جهان را باتحاد و اتفاق يياراست اوست مقتدرى كه شرك مشركين و مقالات معرضين يكتائيش را ستر نمود و مخلصين و مقررّين را از اقبال بازداشت جلّت آيات سلطنته و ظهورات قدرته و عظمته

سبحانك يا من بمشيّتك جرت انهار المعاني فى حدائق البيان و انجذبت افئدة الموحّدين بما نطق قلم امرك فى مدائن العرفان يشهد الخادم بتوحيد ذاتك و تفريد نفسك و يعترف بما نطق به لسان عظمتك فى ملكوت الايقان بانك انت الله لا اله الا انت قد ارسلت الرّسل و انزلت الكتب و جعلتهم مبشرين بين عبادك و معترفين بما اردت لهم بجودك و الطافك الى ان انتهت الظهورات بظهورك الأعظم و نباك العظيم اذاً اظهرت نفسك بين خلقك و دعوتهم الى افقك الأعلى و ذروتك العليا من الناس من منعتهم اهوائه عن التوجّه اليك و اوهامه عن التّقرب الى بساط عزّك و منهم من انقطع عمّا عند القوم سارعاً الى مرضاتك و ناظراً الى افق ظهورك و راجياً بدائع فضلك و آملاً ما بشرتهم به فى كتبك و الواحك اى ربّ اسألك بضيآء وجهك و بأنوار ايامك بأن تؤيّد من اراد ذكرك و ثنائك و نصرة امرك بجنود الحكمة و البيان اى ربّ اسألك بقدرتك التى احاطت بالممكنات بأن توفّقه على اعلاء كلمتك و اظهار ما امرت المخلصين به فى كتابك انك انت القوىّ الغالب القدير

و بعد دستخط آن محبوب فؤاد بمثابة طائر فردوس محبّت و مودّت و انجذاب رسيد اشاراتش بشارتّى بود حقيقى و بياناتش رسائلى بود معنوى لله الحمد عرف استقامت و توجّه و انقطاع در سبيل خدمت مالک ابداع از آن متضوّع و منتشر قلب را جذب نمود و شامه جان را معطر داشت له الجود و له الفضل عنايتش احاطه نموده و فضيلش افئدة مقررّين را اخذ فرموده بشأنى كه از خود و غير خود گذشته اند و باو پيوسته اند ارواح و اجساد و اعضا كل را در سبيل امرش انفاق کرده اند بعد از قرائت و اطلاع و انبساط و انجذاب قصد مقام نموده تلقاء وجه مولى الأنام بتمامه عرض شد و اين آيات از موجد اسماء و صفات نازل قول الرّبّ تعالى و تقدّس

هو المبيّن العليم

كتاب انزله المظلوم لمن شرب رحيق البيان من ايدى عطاء ربّه الرحمن لتجذبه نفحات الوحى و تقرّبه الى الله ربّ العرش الأعظم و مالک الكرسىّ الرّبيع اسمع التّداء مرةً اخرى من سدرة المنتهى أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم قد جرى بحر البيان من منبع قلم ربّك الرحمن اشرب منه مرةً من كأس عنايتي و اخرى من كوب رحمتي و تارةً من غرفة يدى ان ربّك هو الفضل الكريم لعمر الله لو يسمع احد ندائى بأذن الفطرة أنّه يجعله منقطعاً عن سوائى و متمسّكاً بحبل عنايتي بحيث لا تمنعه سيوف الأعداء و لا سهام الأشقياء كذلك نطق القلم الأعلى فضلاً من لدى الله فاطر السّماء لشكر ربّك الغفور الرّحيم أنّه ذكرك من قبل بايات خضعت لها كتب العالم و ما عند الأمم يشهد بذلك امّ الألواح فى هذا الأفق المشرق المنير قل يا ملاً

الفرقان اتَّقُوا الرَّحْمَنَ و لا تعترضوا على الَّذی به ثبت کلّ امر و کلّ کتاب مبین و قل یا ملأَ البیان خافوا الله و لا تدحضوا الَّذی به ظهرت حجة الله و برهانه و غرّدت طیر العرفان على اعلى الأعصان تالله قد اتى الرَّحْمَنُ بسلطان عظیم لا تعجزه قوّة العالم و قدرة الأمم و لا تخوّفه سطوة الَّذین نقضوا عهد الله و میثاقه و كفروا بیوم الدّین انصفوا فی هذا الظّهور و سلطانه ثمّ انظروا ما نزل بالحقّ من ملکوت بیانه البدیع هو الَّذی کان موعوداً فی کتب الله و بشرّ به النّقطة الأولى و خضع عند ذکر اسمه بقوله انا أوّل العابدین یا ملأَ البیان انظروا ثمّ اذكروا اذ اتى نقطة البیان انكره علماء الأرض و فقهاؤها كذلك سوّلت لهم انفسهم ما ناح به روح القدس فی الفردوس و الرّوح الأمين فی هذا المنظر المبین نسأل الله ان یدکّ بجنود البیان و یوفّقک على نصرة امره ببرهان سطع نوره من مشرق بیان ربّک العلیم الخیر ذکر حزب الله بآیاتى و کبرّ على وجوههم من قبلی ثمّ اقرأ لهم ما نزل من سماء مشیّی و هوآء ارادتی لتقرّ به عیونهم و تفرح به قلوبهم انّ ربّک یحبّ اولیائه یشهد بذلك امّ الكتاب فی هذا المقام العزیز المنیع قل یا حزب الله انا وصّیناکم من قبل و نوصیکم فی هذا الحین بالأمانة و الدّیانة لعمر الله بهما ترتفع مقاماتکم و ترتقى شؤوناتکم تمسکوا بهما و لا تكونوا من الغافلین قل یا اهل البهآء خذوا ما امرتم به من لدی الله ثمّ اعملوا ما وصّاکم به لسان العظمة انه یرفعکم و یقرّبکم الى الفرد الواحد المقتدر العزیز الحمید البهآء المشرق اللّاح السّاطع من افق عنایتی علیک و على من یحبّک و یسمع قولک فی هذا الذّکر الحکیم الحمد لله العلیّ العظیم

یا ابن ابهر علیک بهائی حزب الله را آگاه نما بآنچه ظاهر شده اگر تفکّر نمایند در حزب قبل و اعمال و افعالشان در یوم قیام مجدّد باوهامات نفوس غافله جاهله مبتلا نمیشوند و خود را از ما سوى الله فارغ و آزاد مشاهده مینمایند نفوس غافله آنچه را ببصر خود دیده‌اند از آن غافل شده‌اند تا چه رسد باموری که طیر افنده و قلوبشان از طیران در آن فضا عاجز و قاصر است خود خسارت حزب شیعه را بچشم خود دیده‌اند و حال مجدّد باوهاماتی افتاده‌اند هزار مرتبه اعظمتر از اوهامات آن حزب هادی دولت‌آبادی قائد قوم شده و اراده نموده عباد بیچاره را بدار البوار بفرستد و در سقر مقرّ دهد بگو ای عباد در آنچه ظاهر شده و حال مشهود است و در آنچه گذشته و مستور گشته تفکّر نمایند شاید بعنایت حقّ کمر خدمت را لوجه الله محکم کنید بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال مسئلت نمایید که عباد را مجدّد بمثابّه اوهامات قبل مبتلا نفرماید سبحان الله ابصار را چه منع نموده آذان را چه از اصغاء کلمه حقّ بازداشته عوالم دانائی و بینائی متحیر یا ایّها الطّائر فی هوائی آذان موجوده و ابصار مشهوده قابل اصغاء و لایق مشاهده نبوده و نیست مگر عنایت حقّ جلّ جلاله مدد فرماید و غافلین را بشطر آگاهی کشاند و نائمین را از نوم غفلت بیدار فرماید این ایّام ظهور آیة مبارکه است که فرموده یجعلون اصابعهم فی آذانهم لئلاّ یسمعوا قول الحقّ چه که مطالع اوهام اولیای خود را از تقرّب باهل بهآء منع نموده‌اند سبحان الله باعمال مشرکین قبل عاملند و بهمان اقوال ناطق و شاعر نیستند قهر الله اخذشان نموده و نفحات عذاب احاطه کرده کذلک قضی الامر جزآء لأعمالهم انه اشدّ المنتقمین و مهلك المعتدین انتهى

یا محبوب فؤادی مدّتها باب مسدود و خبری از آن محبوب نبود لله الحمد عنایت حقّ جلّ جلاله بمثابّه مفتاح ظاهر و ابواب ذکر و بیان و حضور و لقا را گشود نار محبّت بتجلی و شعله اولی ظاهر حوریات ذکر که در غرفات معانی مستور بودند کشف حجاب نموده قصد انجمن نمودند قسم بآفتاب بیان ربّنا الرحمن اگر آذان اهل عالم مقدّس شود یک کلمه از کلمات علیا که از مشرق اراده مولی الوری ظاهر شده کل را هدایت مینماید و کفایت میفرماید باری در هر حال باید از حضرت مقصود طلب فرج نمود و فرج تنبّه عباد است و تفکّر در آنچه ظاهر شده در لیالی و ایّام این خادم مسکین با عجز مبین از مالک یوم الدّین نجات میطلبد چه که رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه فرموده شاید سبحات و حجابات را مجدّد خرق فرماید تا عیون از مشاهده بازماند با کرمش یأس را راهی نه و از برای رجا سدّی و منعی نه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

و اینکه در باره بعضی از اولیا علیهم بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلى مخصوص هر یک نازل شد آنچه که سبب ذکر ابدی و ثناء سرمديست و همچنین مخصوص ورقه کبری و صغری اختین مخدّره معظمه امّ علیها و علیهما بهاء الله بعد از عرض در حضور دو لوح امنع اقدس از سماء فضل نازل و عریضه آن حضرت که بساحت اقدس ارسال داشتند در ذروه علیا امام وجه مولی الوری عرض و قرائت شد آنّه یعلم ما نزل من سماء فضله فی الجواب و هو العزیز الوهاب و مخصوص اسامی مذکوره در آنهم الواح بدیعۀ منیعۀ مقدّسه نازل از حقّ میطلبیم اولیای خود را مؤیّد فرماید تا از کأس بیان مقصود عالمیان کوثر حیوان بیاشامند و بطراز زندگی ابدی فائز شوند

در این مقام مجدّد ذکر آن محبوب از لسان عظمت جاری و نازل و بعد از امواج بحر بیان این موج ظاهر یعنی این کلمات مشرقات مشرق و لائح قوله تبارک و تعالی یا ابن ابهر علیک بهاء الله مالک القدر نشهد أنّک فزت بآثار قلمنا و بما نطق به لسان الفضل فی مقام سمی بالسّجن الأعظم فی کتاب الله ربّ العالمین انا ذکرنا اباک من قبل بذکر فاحت به نفحات البیان فی الامکان یشهد بذلك من عنده کتاب مبین أنّه صعد الی الله بقلب خضعت له افئدة المقبلین لعمری استقبله الملائه الأعلی حین صعوده و ادخلته ید الفضل فی مقام عجزت عن ذکره السن الذاکرین البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیه و علی امّک الّتی فازت بآیات الله العزیز الحمید انتهى

الفضل احاط و النور الاح و العنايه احاطت و الرحمة سبقت سبحان الله جود و کرم بمقامی رسیده که از ذکر و بیان و شرح و تفصیل مقدّس و منزّه گشته جمیع جودهای عالم نزد بحر عطایش با قطره مقابله نکند عجز شأن عبد است و فی الحقیقه عاجز است این کلمه از شکسته نفسی نیست بر فرض انسان تصوّر نماید نجمی موجود حال آن نجم نزد شمس مشرقات و اقمار لائحات و انجم لائحی چه شائی داشته و یا دارد در هر حال از حقّ منیع سائل و آمل که عالم را بطراز آگاهی مزین فرماید و از کوثر حقیقی مبذول دارد شاید قابل درگاه و لایق بارگاه گردد آنّه علی کلّ شیء قدیر

یا محبوب فؤادی آیا کدام لسان قادر بر ثنا و کدام بیان لایق وصف این مقام یک موج از بحر بیان عالم را زنده نماید و یک تجلّی از تجلّیات آفتاب فضلش امم را بافق اعلى کشاند فضل و عنایت و شفقت و رحمت بمقامی رسیده که کل مقررّ و معترفند بر عدم بلوغ و احاطه ناس غافل و محجوب و حقّ ظاهر و مشهود صدهزار افسوس از برای این بندگان که در چنین ایامی بخود مشغولیم و از او غافل معرضین بیان در بحر اوهام متغمّس مع ظهور و بروز آفتاب حقیقت کل غافل مشاهده میشوند الحمد لله آن محبوب در سجن وارد شدند و مشاهده نمودند آنچه از عالم مستور است و همچنین اجتماع نفوسی را که طائف حولند شکی نبوده و نیست که این اجماع از برای نفس مبارک مضرّ است چه که دول در فکر مذهب نبوده و نیستند و لکن از اجماع در گریزند و با مطلع و مصدرش معاند معذلک اعتنا نفرموده اند و از برای راحت وجود مبارک دوستان را از لقا و وصال محروم نساخته اند یک نفس در جزیره با شخص موهوم معاشر حال از او سؤال نمائید بقید قسم که آنچه دیده و آنچه در آن ارض عمل شده ذکر نماید یا محبوب فؤادی این فانی سالها با او بوده بیست سنه میگذرد و الی حین نفسی در آن ارض موجود نه حتّی ابنائش را جواب نموده و بیرون کرده اگر آن محبوب آن شخصی که بآنجا رفته و در آن ارض ساکن بوده ملاقات نمایند و سؤال فرمایند بسیار از امور ظاهر شود و لائح گردد و لکن اگر بصدق تکلم نماید باری این عبد خدمت جمیع دوستان و آقایان تکبیر میرساند و از برای کل فوز اعظم مسئلت مینماید ربّنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم هو الشّاهد النّاظر المتکلم المبین العلیم الخبیر

اینکه در باره مهاجر فائز جناب ملا حسین علیه بهاء الله و عنایت مرقوم داشته اند فی الحقیقه همانست که آن محبوب نوشته اند بحرارت ذکر الهی مشتعلند امید هست از فضل حقّ جلّ جلاله این حرارت احاطه نماید و ناس غافل را بافق دانائی کشاند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس یک لوح مبارک که نیر عنایت از افقش لائح و مشرق مخصوص ایشان نازل لیشرّب

منه بحور المعانی و البیان الأمر بید الله ربنا الرحمن از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آنچه در خزائن کلماتش مکنون و مخزونست ظاهر فرماید تا کل نفحات بیان رحمن را بیابد و از ما فی الامکان به ما عند الله توجّه نمایند زود است آیات و بیّنات حجبات خلق را بردرد تا کل باشراقات انوار آفتاب ظهور فائز شوند و منور گردند ان ربنا الرحمن هو المقتدر علی ما یشاء و هو السامع المجیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم البهاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امر الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم

خادم

فی ۱۶ ربیع الثانی سنة ۱۳۰۵

* * *

جناب حاجی میرزا علی اکبر من ارض نون و راء علیه بهاء الله

جمادی الأولى سنة ۱۳۰۴

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد و ثنا نفوس مطمئنّه و افتدّه قویّه را لایق و سزا که سیوف اشرا ایشان را از آثار حضرت مختار منع نمود و صفوف ظلم از اظهار عدل بازداشت از استقامتشان ارجل غافلین متزلزل و از قیامشان مظاهر قدرت قاعد ایشانند مطالع اقتدار بین عباد و مظاهر ما اراده الله فی البلاد یصلینّ علیهم الکائنات عند تجلّی انوار الصفات

سبحانک یا الهی تری ضعفی و عجزی اسألك بأنوار عرشک و اخیار عبادک و بالنسمة الّتی بها احییت خلقک بأن تؤیّد اولیائک و احبائک علی ذکرک و ثنائک و القیام علی خدمة امرک ای ربّ تری و تعلم بأنّی اردت ان اذکر عبداً من عبادک الّذی اتی منه و من ابنه کتب عدیده فی ذکرک و ثنائک ولكن منعتنی عن الجواب کثرة التحریر امام وجهک اسألك یا مالک الملکوت بأن تمدّنی بزمان لا ینتهی بالساعات و الدقائق لأذکر احبائک و ابشرهم بعنایتک و فضلک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم

و بعد عرض فانی آنکه نامه های آن جناب و جناب ابن علیک و علیه بهاء الله پی در پی مانند غذای یومیّه رسید فی الحقیقه غذائی بود مقوی و جوارشی بود مفرّج چه که هر یک مزین بود بذکر و ثنای مقصود عالمیان ولكن تأخیر جواب نه از غفلت و یا عدم اعتنا و تقصیر این عبد بوده بلکه از کثرت تحریر امام عرش و عدم فرصت و وقت بوده کفی بالله شهیدا حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه که لازال نزد خادم فانی مذکور بوده و هستید یاد شما و ذکر شما از دل نرفته تا چه رسد بلسان وقتی از اوقات بعد از عرض نامه آن برادر مکرم و رفیق شفیق مقدّم در ساحت امنع اقدس این آیات باهرات از مالک ارضین و سموات نازل قوله تبارک و تعالی

هو الشاهد السامع الخبیر

لازال قلم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرک گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی کتاب مبین از او نازل اوست یکتا و خطیب اول دنیا لازال بر منبر تمکین متمکن و بمواعظ کافیه و نصایح نافعه ناطق حق شاهد و خلق گواه که آنی خود را ستر نکرده و حفظ ننموده امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر فرمود مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر باتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر بنصایح قلم اعلی بیانش آفاق را بنور اتفاق منور فرماید ذکرش نار محبت برافروزد و سبحات مانعه و حجابات حایله را بسوزد یک عمل پاک را از افلاک بگذرانند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را بازآرد حزب شیعه از ناسپاسی و حق شناسی از پستترین احزاب عالم نزد مالک رقاب امم مذکور هزار و سیصد سنه یا حق گفتند و بعد بسیوف بغضا شهیدش نمودند جزا در یوم جزا این بود و از آن مقام اعمال ظاهر و مشهود الی حین اهل توحید بر ذلت وارده آگاه نه که سبب چیست و علت چه اقوی الأحزاب بودند و حال اضعف الأحزاب مشاهده میشوند قدرت بضعف و ثروت بفقر و عزت بذلت و ربح بخسارت تبدیل شد لعمر الله کل از جزای اعمال بوده و هست و حال بمثابه قارون در هر حین باندازه یک اندازه برزمین فرومیروند و شاعر نیستند عنقریب آنچه در الواح از قلم اعلی نازل در ظاهر مشاهده نمایند یا حزب الله التقدیس التقوی الثقی بمثابه سرو آزاد باشید و چون قلب بهاء فارغ و آزاد بگو یا حزب الله ناصر و معین و جنود حق در زیر و الواح بمثابه آفتاب ظاهر و لائح آن جنود اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست هر نفسی الیوم بجنود اخلاق و تقوی نصرت نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت قیام کند البته آثارش در اشطار ظاهر و هویدا گردد یا علی قبل اکبر اذا فزت بلوح الله و اثره قل

الهی الی لک الحمد بما هدیتنی و رزقنی و لک الثناء بما عرقتنی و قربتنی اسألك یا مالک القدم بالاسم الأعظم و بأمرک المبرم الذی به سخرت الأمم بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال متمسکاً بحبل فضلک و متشبثاً بذیل عطائک ای ربّ ترانی مقبلاً الی مشرق امرک و مصدر عنایتک اسألك بأنوار وجهک و بما جرى من قلمک بأن تؤیّدنی علی ما ینبغی لأیامک و یتضوّع منه عرف رضائک ثمّ قدر لی و لمن معی خیر الآخرة و الأولى انک انت مولی الوری لا اله الا انت القوی القدر انتهی من یقدر ان یحصی انوار نیر فضله و من یقدر ان یصل الی الذروة العلیا مقام ذکره و بیان هو الذی بکلمه من عنده ظهرت البحار و امواجها و ما ستر فیها و الأشجار و اثمارها و اوراقها و اغصانها و ما کان مکنوناً فیها و الجبال و ما کان فیها من المعادن و اسرارها و الأرض و ما کنز فیها و ظهر منها و السماء و شمسها و انجمها و خلقها این مقام یک کلمه از کلمات الاهی است که بکمال اختصار ذکر شد اگر انسان فی الجملة در بحر قدر تفکر نماید خود را متحیر مشاهده کند فی الحقیقه السن و اقلام و الواح از عهده برنیاید و بانتهای نرساند جلّت عظمت و علت آیاته و کملت الطافه و سبغت نعمائه و آله این عبد چه مقدار در لیالی و ایام خود را متحیر و متفکر مشاهده مینماید چه که از یک سمت آثار قدرت و عظمت و رفعت و عنایت و شفقت حق جلّ جلاله مشاهده میشود و از جهت دیگر خلق را محجوب ممنوع محروم غافل غافل میبیند سبحان الله چه غفلتی است افنده و قلوب را احاطه نموده عالم عالم قدرت و قوت و رحمت و نعمت را بعد از مشاهده و ملاحظه میگذارند و باموری مشغول میشوند که قابل ذکر نه این عبد و آن جناب و سایر دوستان و احبّا باید بکمال عجز و ابتهال از غنی متعال مسئلت نمائیم شاید عباد افسرده را از امطار رحمت تازه نماید و از بحر فضل آگاهی بخشد اوست قادر بر هر چه اراده نماید و اوست مثبت هر چه بخواهد

از حق جلّ جلاله تأیید میطلبیم و توفیق میخواهم تا ذکر قره عین جناب آقا محمد تقی علیه بهاء الله را نمایم و از عهده برآیم چه که این کلمه فی الحقیقه مقام اعتذار ذکر میشود چه که مکرر نامه ایشان رسید و لکن خامه این عبد توفیق نیافت و لکن حق شاهد و گواهیست که لازال در نظر بوده و هستید و هستند آن جناب و منتسبین لازال در منظر اکبر مذکور بوده اند امید است ثمر کلی حاصل شود و آثار باقیه ظاهر گردد چه که هر عملی لله واقع شود چه از ذکر و چه از بیان و چه از عمل

بی‌اثر نخواهد بود آنّه جواد کریم و آنّه فضّال رحیم و غفّار مبین لا اله الاّ هو العلیّ العظیم البهّاء و الذّکر و الشّاء علی جنابکم و جناب الابن و علی الذّین ما منعهم الثّار عن التّقرب الی الثّور و الحمد لمالک الظّهور

* * *

قریه

جناب حاجی محمّد علی علیه بهّاء الله

۱۴ رجب سنه ۱۳۰۳

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد و ثنا و ذکر و بها صفدران مضمار معانی و بیانرا لایق و سزا که ضوضاء مشرکین و غوغاء منکرین و نفاق رجال و زماجیر ابطال ایشانرا از نور مآل منع نمود باستقامت تمام بر امر الله قائم و راسخند ایشانند مطالع نصرت و بیان و مشارق قدرت و عرفان شنیدند و لَبَّیک گفتند دیدند و به لک الحمد یا اله العالم ناطق گشتند حجبات عالم ایشانرا منع نمود و از افق اعلیٰ محروم نساخت کتب الهی از قبل و بعد بذکرشان ناطق و بثنائشان ذاکر

سبحانک یا ربّ البيت و مشیّد ارکانه و منوّر جدرانه و مبین آثاره و مظهر اثاره اسألك بحفیف سدره المنتهی و انوار وجهک من الأفق الأعلى و خزائن اسرارک فی اسمک المقدّس عن الأسماء بأن تؤیّد اولیائک علی الاستقامه علی امرک و القيام علی خدمتک ای ربّ ایدهم بقدرتک و قوّتک و سلطانتک ثمّ عزّهم برحمتک و رأفتک و مواهبک انت الّذی خضعت الآیات لآیاتک و الأنوار لنورک و الکتب لکتابک و المظاهر لظهورک و المطالع لطلوعک و البحار لبحرک قد ثبت بالبرهان قدرتک و اقتدارک یا مالک الامکان و سلطان الانس و الجنّ لا اله الاّ انت القویّ القدير و بالاجابة جدير

و بعد نامه آنجناب رسید فرح بخشید و سرور آورد بهجت عطا نمود و بعد از قرائت و اطلاع بافق اعلیٰ توجّه نموده تمام آن تلقاء وجه بشرف اصغا فائز قوله تبارک و تعالیٰ فی الحقیقه قلم اعلیٰ متحریر است چه که مشاهده میشود نفوس عالم قابل اصغاء کلمات الهی و مشاهده انوار وجه صمدانی نبوده و نیستند خلقیکه در قرون و اعصار باوهم تربیت یافته لایق مشاهده انوار آفتاب یقین نبوده و نخواهند بود الی حین اهل بیان عرف یوم الله را نیافته‌اند و از اسرار مستوره در کلمه مبارکه یفعل ما یشاء آگاهی حاصل نکرده‌اند بنمی از این یم فائز نگشته‌اند کورکورانه و بیشعورانه میدوند و میگویند گاهی ذکر تحریف بیان مینمایند و هنگامی ذکر دون آن مفتریاتی ترتیب داده‌اند که شاید انوار آفتاب افق اعلیٰ را بآن ستر نمایند فی الحقیقه اخسر احزاب عالم مشاهده میشوند از حقّ میطلبیم حزب خود را در آن اراضی و اطراف از شرّ نفوس ختاسیه حفظ فرماید آنّه علی کلّشیء قدیر دوستان آن ارض را تکبیر برسان و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت ده شاید از عرف ذکر رحمن باستقامت و اطمینان فائز گردند انا نذکرهم و نبشّره بعنایة الله ربّ العالمین نسأله تعالیٰ ان یمدّهم بجنود الغیب و الشّهاده و یقرّبهم الیه آنّه هو السّامع المجیب البهّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الذّین نصرُوا امر الله ربّ العالمین انتهی

الحمد لله نور لائح و عرف ساطع و ظهور مشهود و مکلم طور ناطق امروز روز فضل و عطاست و یوم عنایت و لقا طوبیٰ از برای نفوسیکه فائز شدند بآنچه در کتاب الهی از قلم اعلیٰ جاری و نازل اولیاء آن ارض الحمد لله تحت لحاظ عنایت محبوبنا و محبوب من فی الأرض و السّماء بوده و هستند و هر یک بذکر قلم اعلیٰ فائز از حقّ میطلبیم کل را بر این امر اعظم مستقیم فرماید استقامتیکه سبب اقبال و استقامت اهل عالم گردد

و اینکه در باره حقوق الهی مرقوم داشتند فی الحقیقه بسیار بر آنجناب زحمت وارد شد بعد از عرض در ساحت اقدس فرمودند منافع امورات خیریه بخود نفوس راجع و در این مقامات نطق یک کلمه کافیهست هر نفسی بکمال روح و ریحان و تسلیم و رضا ادا نمود لدى الله مقبول والا انه غنی عن العالمین طوبی لک یا محمد قبل علی بما کنت قائماً و ناطقاً و مقبلاً الی الله رب العالمین طوبی از برای نفوسیکه فائز گشتند بآنچه در کتاب الهی مذکور و مسطور است باید کل به ما اراده الله عامل شوند چه که آنچه در کتاب از قلم اعلی نازل سبب و علت تطهیر و تنزیه و تقدیس و نعمت و برکت بوده و هست طوبی للفائزین ولکن در ذکر حقوق بیک کلمه کفایت نمایند و لوجه الله بآنکلمه نطق کنند و بس اصرار لازم نه چه که حق دوست نمیدارد بر نفوسیکه بخدمت قائمند تعبى وارد شود انه هو الغفور الرحیم و هو الفضل الکرم انتهى

نفوسیکه باداء حقوق از قبل و بعد موفق گشته اند و آنجناب ذکر نموده اند کل بذكر حق جلّ جلاله فائز گشتند هیچ عملی ضایع نشده و نخواهد شد اعمال خیریه کلّها کنوزند عندالله از برای صاحبانش طوبی لعبد عمل و لأمة عملت فی سبیل الله ربنا و رب العالمین

و اینکه در باره جناب آقا محمد حسن مع ضلع علیهما بهاء الله مرقوم داشتند بعد از عرض فرمودند نعم ما عملت یا محمد قبل علی و نعم ما عملا فی سبیل الله حقوق الهی باید در صورت امکان و روح و ریحان داده شود نفوسیکه استطاعت ندارند بطراز عفو الهی مزینند انتهى امثال این فقرات از قلم اعلی جاری و نازل باید در کل احوال باعزاز امر ناظر بود این فقره اقدم و احب است عند الله ربنا و ربکم و رب العرش العظیم لله الحمد جناب مذکور و امة الله ضلع و دو ورقه علیهم بهاء الله کل بطراز ذکر الهی مزین گشتند قد احاطهم الفضل من لدى الله العلی العظیم مرسله ایشانهم بطراز قبول فائز گشت هذا فضل آخر انه هو الفضل الکرم

اینکه در باره جناب ملا محمد رفیع علیه بهاء الله و عریضه ایشان از قبل مرقوم داشتید در ساحت اقدس اعلی بشرف اصغا فائز و این آیات محکّمات از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ بیهانه و جلّ برهانه

بسمی السامع المجیب

یا رفیع علیک بهائی یقین مبین بدان هر نفسی ظاهراً و باطناً بافی اعلی اقبال نمود و بانوار وجه متوجه او بذكر حق جلّ جلاله فائز بوده و هست مقبلین لازال تحت لحاظ فضل بوده و هستند در این مقام که مقام صرف فضل است حجات و سبحات حائل نبوده و نیست یسمع و یجیب و هو السميع البصیر طوبی از برای نفوسیکه سبحات و اشارات بشر ایشان را از مالک قدر منع نمود و محروم نساخت از حق جلّ جلاله میطلبیم حزب خود را بطراز استقامت کبری مزین فرماید اوست بر هر شیء قادر و توانا انتهى

و اینکه ذکر جناب محمد حسن علیه بهاء الله و مرسله ایشان از قبل و جناب محمد علی علیه بهاء الله و مرسله ایشان و همچنین جناب آقا محمد علی ابن خال آنجناب و مرسله ایشان و جنابان محمد حسن و حاجی اسمعیل و همچنین ذکر ابناء خاله آنجناب علیهم بهاء الله کل در ساحت اقدس اعلی مذکور و بذكر مقصود عالمیان فائز له الحمد و المنة هر یک از کوثر بیان رحمن آشامیدند و در افق اعلی مذکور گشتند این خادم فانی از حق سائل و آمل که ایشانرا مؤید فرماید بر اعمالیکه عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده باشد اوست مشفق و اوست کریم لا اله الا هو المقتدر القدیر و آنچه از قبل و بعد ارسال شد کل رسید الحمد لله الذی وفقهم و ایدهم و عرفهم سبیل الواضح المستقیم

اینکه مرقوم داشتند اگر اذن باشد بجهات دیگر توجه نمایند لأجل امورات خیریه بعد از عرض این فقره در ساحت اقدس اینکلمه علیا از افق اعلی ظاهر یا محمد علی حزب الله باید کل در اعلاء کلمه الهی جهد نمایند ولکن در جمیع احوال

ملاحظه حکمت لازم اما در باره حقوق ذکرش یکبار کافیهست آنهاً عموماً ذکر شود هر نفسی فائز شد باداء آن او به ما نزل فی الکتاب فائز است از حق بطلب عباد را مؤید فرماید بر عمل بآنچه سبب خیر دنیا و آخرت است هذا ما حکم به الله فی کتابه المحکم المتین يوم يوم الله است و اعزاز امر مقدم الله يحکم بما ينتفع به الناس و هو المشفق الفضل انتهى در این مقامات از قلم اعلى نازل شد آنچه که هر ذی شمس عرف عنایت و غنا را استشمام مینماید و نفع آنچه ذکر شد بخود عباد راجع است يشهد بذلك کلّ عامل بصیر

در خصوص بناء حمّام مرقوم داشتید انشاء الله جميع آن اطراف مؤید شوند بآنچه در کتاب الهی نازل اینکه در باره امه الله ضلع جناب آقا محمد حسن علیهما بهاء الله مرقوم داشتند که خود را حبس خدمت مشرق الأذکار نموده این مراتب امام وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله تبارک و تعالی انا نذکر امتی التي آمنت بالله و آیاته و فازت بخدمة بیت بنی باسمه العزيز البديع انا نکبر من هذا المقام علیها و علی اللّائی سمعن النّداء و اجبن الله مالک هذا الأمر العظيم انتهى

اینکه ذکر اماء الله سبعة را نمودند لله الحمد ذکرشان بشرف اصغا فائز و هر یک بعنايات لايتناهى الهی مزین سعیشان مشکور و عملشان مقبول بشره من قبل الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظيم
اینکه مرقوم داشتند در آخر نامه جناب محمد صادق خان و جناب آقا میرزا لطفعلی علیهما بهاء الله رجای مغفرت نمودند این مراتب در حضور عرض شد و این آیات باهرات از مطلع عنایات حق جلّ جلاله نازل قوله تبارک و تعالی

هو السّامع و هو المجيب

یا صادق قد اقبل اليک وجه القدم من شطر سجنه الأعظم و ذکرک بما یقی عرفه بدوام الملك و الملكوت و اسمائه الحسنی تمسک به انه يؤیدک علی الاستقامة علی هذا الأمر العظيم

الهی الهی لک الحمد بما ایدتنی علی الاقبال الی افقک الأعلى و اصغاء ندائک الأحملى الذى ارتفع بین الأرض و السّماء و لک الثّناء یا مقصود المألّ الأعلى و المذكور فی افئدة الأنبياء بما وفقتنی علی عرفان مظهر نفسک و مطلع وحیک و مشرق الهامک و مهبط علمک انت الذى یا الهی اظهرت لعبادک صراطک المستقیم و سبیلک الواضح المبین اسألك یا مالک الوجود و مربی الغیب و الشّهود بیحر علمک و شمس جودک بأن تؤیّدنی فیکلّ الأحوال علی خدمة امرک ای ربّ ترى العاصی سرع الی بحر غفرانک و الفقیر الی مکمن غنائک فاكتب له من قلمک الأعلى ما يطهره عمّا لا ینبغی له انک انت الجواد الکریم لا اله الا انت الغفور الرّحیم

و هذا ما نزل لجناب میرزا علیه بهاء الله

بسمی المهيمن علی الأسماء

یا لطفعلی اشکر الله بما جرى اسمک من قلمه الأعلى قل

الهی الهی انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک قد اقبلت الیک معرضاً عن دونک و مشتعلّاً بنار حبّک و ناطقاً بثنائک و ناظراً الی افقک و متوجّهاً الی وجهک اسألك بنفحات اّیامک و ظهورات قدرتک بأن لا تخیبنی عمّا عندک ترانی یا الهی قائماً لدى باب عظمتک و سائلاً بدائع جودک و مواهبک ای ربّ لا تمنعنی عمّا قدرته لأولیائک قدر لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من

عوالمک ثم اسألك يا مولی العالم و مقصود الأمم بأن تغفر لی و ترحمنی انک انت التَّوَاب الغفور الکریم لا اله الا انت العزیز العظیم انتهى

لله الحمد آیات از سماء فضل نازل و امطار از سحاب رحمت هاطل از حق میطلبم کل را فائز فرماید و از نفحات ایامش محروم ننماید سبحان الله مع آنکه در هر حین بحری مّواج و در هر یوم آفتاب جود مشرق مع ذلک اکثری محجوب و غافل محتجبتر از جمیع احزاب اهل بیان معلوم نیست این حزب بچه مقبل بوده‌اند و از چه معرض اینفانی از حق سائل و آمل که کل را قسمت عطا فرماید و صدور اهل عالم را از نار کذب و بغضا مطهر نماید اوست مقتدریکه جمیع ممکنات بر قدرتش گواهی داده و میدهند لا اله الا هو المقتدر العظیم الحکیم

اینکه در باره لوح امانع اقدس نوشته بودند که در آن لوح مبارک امر بعمل ما نزل فی الفرقان شده اینفقره مخصوص بسجن اعظم بوده چه که اصحاب این ارض بقسمی رفتار نمودند که خارج بر جمیع امور مطلع شدند و همچنین یکی از اصحاب نظر باختلافی که مابینشان واقع شد در ملاً بعضی حرفها بمیان آمد و سبب ضوضاء خلق گشت لذا حفظاً للنفوس یک لوح باسم جناب آقا فرج علیه بهاء الله از سماء امر الهی نازل و در آن لوح امر بصوم فرقان فرموده‌اند و این حکم مخصوص این ارض نازل ولکن در الواح امر بحکمت شده یعنی اموری که سبب ضوضای ناس و ابتلای احبّا گردد اگر مستور ماند البتّه اولی و احبّست طوبی از برای نفوسیکه در مشرق الأذکار بذکر مولی الأخیار مشغولند طوبی از برای نفوسیکه بر خدمت آن بیت قائمند و طوبی از برای نفوسیکه سبب عمار آن بیت شده‌اند یدخلون بسلام و اشتیاق و یخرجون بأسف نسأل الله تعالی ربنا و ربکم بأن یمدکم بأسباب الغیب و الشّهادة و یقدّر لکم ما یکون باقیّاً بیقآء اسمه المهیمن علی الأسماء لا اله الا هو الغفور الرّحیم و اگر امر جدیدی از سماء امر آمر حقیقی صادر شود البتّه بآن دیار ارسال میشود آنه هو المخبر العزیز العظیم

اولیای ارض باء و ش و جذبا و فاران و قاف و فاء و تاء و خاء کل در ساحت امانع اقدس مذکور و بعنایت حقّ فائز قوله تبارک و تعالی

یا حزب الله فی الدّیار اسمعوا ندآء المظلوم انه یرید ان یقدّسکم عن الظّنون و الأوهام و یطهّركم بما جرى من القلم الأعلى لئلا یمنعکم اسم من الأسماء و شیء من الأشیاء عن الله الواحد المختار یا حزب الله معرضین اهل بیان باموری تمسک نموده‌اند که لم یزل و لایزال عندالله مردود بوده اگر نفسی الیوم در کلمه مبارکه یفعل ما یشآء تفکّر نماید خود را از مطالع ظنون و اوهام فارغ و آزاد مشاهده کند هر نفسی از کوثر مکنون اینکلمه مبارکه آشامید او را ضوضاء اهل فرقان و شبهات اهل بیان از مقصود عالمیان منع ننماید امروز هیچ ذکر و هیچ اسمی و هیچ کتابی انسان را کفایت ننماید و بکار نیاید چه که کل معلق است بقبول حقّ جلّ جلاله اهل بیان بظنونات قبل مشغولند و باوهامات محتجبین ناطق آنچه که سبب غفلت و اضلال است بآن تمسک نموده‌اند مع آنکه ابدآ از امر آگاه نبوده و نیستند باید حزب الله بر امر بشائی ثابت و راسخ باشند که جمیع اهل عالم قادر بر منع نباشند هذا حکم الله لو هم یسمعون و هذا امر الله لو هم یعرفون کل را تکبیر میرسانیم و بعنایت حقّ بشارت میدهم البهآء من لدنا علیهم و علی الذّین فازوا بهذا الأمر العظیم انتهى

الحمد لله کل بنفحات آیات فائز گشتند و از بحر عنایت قسمت بردند این خادم فانی از حضرت باقی سائل و آمل که باب رحمت را بر وجوه کل بگشاید تا جمیع از فیض اعظم محروم نمانند اینفانیهم خدمت هر یک سلام و تکبیر عرض مینماید و از برای کل توفیق و تأیید میطلبد تا جمیع بنار کلمه علیا که از قلم اعلی روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فدا نازل شده مشتعل شوند و عالم را مشتعل نمایند ان ربنا الرحمن علی کلّشیء قدير البهآء و الثّناء و الذّکر علیکم و علی من معکم و علی الذّین سمعوا و اجابوا ربهم المتکلم الصادق المجیب و الحمد له انه هو الظّاهر الباهر الرّقیب القریب

سمى الذى به انار افق العالم

حمد و ثنا و شكر و بها مقصودى را لایق و سزااست كه بحرکت اصبع اقتدار سبحات و حجابات عالم را شقّ نمود و شبهات و اشارات امم را معدوم ساخت سحاب نیر امرش را منع نمود و غمام حجاب نگشت باسم قیوم امام و جوه قوم قیام فرمود و كلّ را بافق برهان دعوت نمود اعراض ملوک و اغماض مملوک او را از اراده اش بازداشت بصریر قلم اعلى امرش را نصرت فرمود و خیمه آنّه لا اله الا هو بر اعلى المقام برافراشت طوبی از برای مقبلین كه بحیل متینش تمسك جستند و بذیل منیرش تشبث قوت امرا ایشان را منع نمود و ضوضاء علما محروم نساخت جلّت عظمته و جلّت قدرته و جلّ سلطانه و جلّ برهانه و عزّ ثنائه سبحان الله مع آنكه ندای سدره از اعلى المقام مرتفع و اشراقات انوار آفتاب حقیقت ظاهر و هویدا كلّ محجوب و محروم و ممنوع مشاهده میشوند

سبحانك یا سرّ الوجود و مالك الغیب و الشهود اسلك بالكلمة الّتی بها سخرت العباد و نورّت البلاد و بامطار رحمتك فى ايامك الّتی بها نبئت اوراد الحقائق و المعانى فى حدائق عرفانك و باسمك الّذى فتحت به مدائن القلوب و اظهرت المفقود و زینته بطراز الوجود بان تؤیّد عبادك على الاستقامة على امرک و التوجّه الى وجهك و القيام على خدمتك اى ربّ تسمع ضوضاء النّاعقین من المدن و ضواحيها الّذین نقضوا عهدك و میثاقك و قالوا ما نأح به سگان فردوسك و اهل خباء مجدك اى ربّ اسلك بقوة مشیتك و نفوذ ارادتک و قدرة كلمتك العلیا و اقتدار قلمك الاعلى بان تؤیّد عبادك على حفظ لئالى محبتك و جواهر علمك و عرفانك انت الّذى شهد بقدرتك من فى ارضك و سمائك و اعترف بسلطانك من فى ملکوتك و جبروتك لا اله الا انت المقتدر المهیمن العلیم الحکیم

نامه آنجناب و آنچه سؤال شد رسید باید آنجناب بنیر این کلمه علیا كه از افق سماء قلم اعلى اشراق نموده ناظر باشند یا ملاً الارض دعوا اليوم ما عند القوم متوجّهین الى الله المهیمن القیوم این روز غیر روزهاست و یوم غیر اّیام باید آنجناب بر خدمت امر قیام نمایند و عالم را بنور توحید حقیقی منور سازند اینمظلوم متحیر كه چه گوید و چه ذكر نماید كه عرف یوم الهی از او متضوّع گردد

یا ایّها المقبل نفحات برهان از روائح ما فى الامكان بمثابة آفتاب واضح و معلوم ولكن عباد از او غافل و محجوب امروز از حقیف سدره منتهی این کلمه علیا اصغا میشود هذا یوم الله لا یدکر فیهِ الا هو اگر نفسی باصغاء این کلمه فائز شود بکلّ خیر فائز است لعمر الله اینکلمه جمیع اوهام و ظنون را محو و معدوم نماید طوبی للسامعین نیکوست حال کسیكه بآن موفّق شود و این ذکر را كه سیّد اذکار است بیابد آنچه گفته شده باندازه بوده و لله اظهار شده و قلم اعلى تا حال بلحن خود علی ما ینبغی نطق نموده سارقین در پی و خائنین بر مراصد منتظر در صدد منع عباد و جمع آثار قلم اعلى بوده و هستند مقصودشان عند الله واضح و مشهود و از عباد مستور

قائمی در دنیا نبود مع ذلک وجود موهومی را با جنود کذب بر مقام عالی مقرر دادند و بایادی اوهام شهرها بنا نهادند و بمعمارهای ظنون مدن و دیار تعمیر نمودند عاقبت آن ظنون و اوهام در یوم قیام بیغضا تبدیل شد و بر سیّد انام وارد شد آنچه كه عیون اهل فردوس اعلى گریست و سدره منتهی نوحه نمود جعفر از روی راستی و حقیقت بیک کلمه نطق نمود الى حین کذابش گفتند اینست شأن مظاهر اوهام و ظنون علمای ایران طراً در سنین اولیه بر قطع سدره مبارکه قیام نمودند و بر قتلش فتوی دادند حال تفکر نمایند یکنفر از علمای آن دیار بقدر سمّ ابره بر حقیقت امر آگاه نه بسیار تفکر لازم كه شاید آنجناب

لله قیام نمایند و ناس را از ظنون و اوهام حفظ کنند تا مجدّد بمثابه اوهامات قبل مبتلا نشوند الیوم از ظلم مشرکین چشم انصاف میگرد و هیکل عدل نوحه مینماید حال مظاهر اوهام از سیل واضح مستقیم گذشته‌اند و ناس را براههای مهلك ظنون دعوت مینمایند ان ربک يعلم و الناس هم لا يعلمون طوبی لمن تمسک بحبل العدل و کان من المنصفین حقیکه معادل کتب الهی از سماء مشیتش نازل او را باوهامات خود میسجند و انکار میکنند و از برای دوش اثبات حقیقت مینمایند اگر این نبأ عظیم و امر ظاهر مبین انکار شود چه اثبات میشود قاتلهم الله باری از حق میطلبیم آنجناب را مؤید فرماید بر نصرت امر لله بایستید و لله بگوئید اینمظلوم تا حال اصل امر را ذکر نمود و لکن هر ذی بصر و انصافی از نفحات آیات و ظهورات بیّنات و قیام مظلوم امام وجوه ادراک مینماید آنچه را که لایق و سزااست

الها معبودا مقصودا کریم رحیم جانها از تو و اقتدارها در قبضه قدرت تو هر که را بلند کنی از ملک بگذرد و بمقام رفعا مقاماً علیاً رسد و هر که را بیندازی از خاک پستتر بلکه هیچ از او بهتر پروردگارا با تباه کاری و گناهکاری و عدم پرهیزکاری مقعد صدق میطلبیم و لقای ملیک مقتدر میجوئیم امر امر تو است و حکم آن تو و عالم قدرت زیر فرمان تو هر چه کنی عدل صرفست بل فضل محض یک تجلّی از تجلّیات اسم رحمانت رسم عصیان را از جهان براندازد و محو نماید و یک نسیم از نسائم یوم ظهورت عالم را بخلعت تازه مزین فرماید ای توانا ناتوانانرا توانائی بخش و مردگان را زندگی عطا فرما شاید تو را بیابند و بدریای آگاهی راه یابند و بر امرت مستقیم مانند اگر از لغاه مختلفه عالم عرف ثنای تو متضوع شود همه محبوب جان و مقصود روان چه تازی چه فارسی اگر از آن محروم ماند قابل ذکر نه چه الفاظ چه معانی ای پروردگار از تو میطلبیم کلّ را راه نمائی و هدایت فرمائی تویی قادر و توانا و عالم و بینا

یا ایّها المذکور لدی المظلوم لله الحمد بعنایت قلم اعلی و آثارش فائز شدی از حق میطلبیم ترا مؤید فرماید و مستقیم دارد و یجعلک علم الهدایه بین العباد و رایة الثناء فی البلاد اشکر الله انه ذکرک بما لا یعادلہ شی من الاشیاء اعرف ثم احفظ و کن من الحامدین انا وجدنا من کتابک عرف المحبة و الاقبال ذکرناک بهذا اللوح المبین الذی لاحت من افقه شمس عنایة الله رب العالمین طوبی لاذن سمع النداء و لوجه توجهه الی الافق الاعلی و لعین رأت الآیة الکبری و لرجل قام علی خدمة امر الله ربّ الکرسی الرقیع قد خلقت الاذان لاصغاء نداء الرحمن و الابصار لمشاهدة الآثار طوبی لمن سمع و رأى و ویل للغافلین انّ البحر الاعظم اراد ان یقذف علیک لثالی الحکمة و البیان لتفرح و تكون من الشاکرین قل یا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا الذین بدّلوا نعمة الله کفراً ضعوا الیوم ما عند القوم مسرعین الی الله الفرد الخیر اجیبوا داعی الله بینکم ثم اتخذوه معیناً لانفسکم انه اتی لنجاتکم یشهد بذلك کلّ عالم خیر و عارف بصیر قل

الهی الهی اسئلك بآیاتک الکبری و مظاهر قدرتک یا مولی الوری و بامرک الذی به سخرت الملك و الملکوت و برحیقتک المختوم الذی فتحت ختمه باسمک القیوم بان تؤید عبادک علی الاقبال الیک و التمسک بحبل عنایتک و التّشبّث بذیل رحمتک ای رب لا تمنعهم عن لثالی بحر علمک و عن مائدة بیانک و عمّا انزلته من سماء مشیتک ثم زینهم یا الهی بطراز التقوی انک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثّری لا اله الا انت السامع المجیب و السّميع البصیر

در جواب مسائل توقّف رفت چه که اینمظلوم بر حسب ظاهر علوم معروفه را نیاموخته در مدارس وارد نشده و از مباحث اطلاع نداشته و از ما عند الخلق گذشته و بما عند الله متمسک مقصود آنکه آنجناب این ایام بخدمت امر مشغول شوند اینست مقام اعلی اگر بآن تمسک نمائید یکشف الله لک ما اردته من عمّان علمه المحيط چه که این ایام اشتغال باین مراتب انسان را از امر اعظم و افق اعلی و ذروه علیا باز میدارد از قبل شئون علمیّه از قلم اعلی نازل و این ایام اقتصرنا الامور علی انه لا اله الا انا المقتدر القدیر قد جئت من مطلع البیان ببرهان مبین در یکی از الواح این آیه مبارکه نازل لیس الیوم یوم السّؤال و

الجواب ينبغي لكلّ نفس اذا سمع النداء من الافق الاعلى يقوم و يقول لبيك يا مقصود العالم و لبيك يا محبوب من فى السموات و الارضين

و نذكر لجناحك ما نزل فى اَوّل ورودى فى السجن فى جواب من سئل عن العالم و مبدئه و علّة خلقه و ظهوره الى ان قلنا ليس لجناحك ان تلتفت الى قبل و بعد اذكر اليوم و ما ظهر فيه أنّه ليكفى العالمين انّ البيانات و الاشارات فى ذكر هذه المقامات تخمد حرارة الوجود لك ان تنطق اليوم بما تشتعل به الافئدة و تطير اجساد المقبلين امش بقوة الاسم الاعظم فوق العالم لترى اسرار القدم و تطّلع بما لا اطلع به احد انّ ربّك هو المؤيّد العليم الخبير

كن نباضاً كالشريان فى جسد الامكان ليحدث من الحرارة المحدثّة من الحركة ما تسرع به افئدة المتوقّفين طوبى لمن فاز بفيضان هذا البحر فى ايام ربّه الفيّاض الحكيم كن مبلغ امر الله ببيان تحدث به النّار فى الاشجار و تنطق أنّه لا اله الا انا العزيز المختار قل انّ البيان جوهر يطلب النّفوذ و الاعتدال اما النّفوذ معلق باللّطافة و اللّطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصّافية و اما الاعتدال امتزاجه بالحكمة الّتى انزلناها فى الزّبر و الالواح

قد تضيّعت نفحات الآيات و ظهرت اعلام البيّنات ولكنّ القوم فى وهم عجاب انشاءالله بقوة ملكوتى نصرت نمائى و احداث آن و ظهور آن از قلوب فارغة صافيه بوده و هست اوست آية الله در وجود و امانت او در افئده و قلوب علما از عرفانش على ما ينبغي قاصر و حكما عاجز اين آية عظمى حاكم است در عالم و متصرّف است در امم اسماء طائف حول او و اسباب مطالع ظهور صفات او توجّهش باسباب بصر بصير است و باسباب سمع سميع و باسباب نطق ناطق اگر اين قوه را مانعى منع ننمايد و حجابى حایل نشود نافذ و قدیر است او است آفتابيكه از افق سماء عالم ادراك اشراق نموده اگر حجابات اوهم حجاب نشود عالم را منور نمايد داراى اينمقام اعزّ اعلى را سطوت عالم و جنود امم و شبهات علما و اشارات فقها از مالک اسماء منع ننمايد اينست مقام ما انزله الرحمن فى الفرقان قل الله ثمّ ذرهم فى حوضهم يلعبون بقول خليل عليه بهائى و عنايتى بل فى حوضهم كذلك نطق بالعدل انّ ربّك هو السميع البصير

لله الحمد از براى آنجناب نازل شد آنچه كه هر كلمه آن بر فضل و عنايت حقّ شهادت داده و ميدهد نحمده على فضله و عنايته و على رحمته الّتى سبقت من فى السموات و الارضين بهاء عليكم و على الذين ما منعهم شئ من الاشياء عن مالک الاسماء و فاطر السماء سمعوا النداء و اقبلوا و قالوا الله ربّنا و ربّ العرش العظيم

* * *

سر چاه

حبيب روحانى جناب آقا محمد رضا عليه بهاء الله ملاحظه فرمايند

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

حمد و ثنای اهل بقا مالک اسماء را لایق و سزااست كه ذیل اظهارش از مفتریات اهل بغضا مقدّس و مبرّا بوده و هست آنچه از افواه مغلّین ظاهر بساحت عزّش راه نداشته و ندارد اين خلق جاهل بيوفا مقام يفعل ما يشاء را ادراك نمودند و بنفس و هوى ناطق و ذاكر تقدّس ذكر ربّنا من همزاتهم و همساتهم و فوّهاتهم و دعواتهم و مناجاتهم جلّت عظمته و علت سلطنته و لا اله غيره

نامه آن حبیب مکرم رسید آنچه در آن مذکور علّت سرور گشت چه که نفحات حبّ مالک ظهور از آن متضوّع و بعد از قرائت قصد مقام احدیّه نموده امام وجه مالک بریّه عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق به لسان العظمة از کان مستویاً علی العرش فی مقام سمی بجینی قوله عزّ یبانه و جلّ برهانه و لا ظهور الا ظهوره

بسمی المظلوم الغریب

یا رضا علیک بهاء الله مالک الأسماء قد حضر کتابک و عرضه العبد الحاضر لدى العرش فی حین احاطتنی الأحزان من کلّ الجهات انّ المیم اتّبع المیم فی بغیه و ظلمه نبذ المولی و اتّبع من لا ذکر له فی ساحة عزّ الله فاطر السّماء قد خسر فی عمله و ضلّ فی سعيه سوف یری نفسه فی ذلّة و خسران اسمع النداء من شطر عکاء أنّه ینادی فی ناسوت الانشاء و یأمر الکلّ بالبرّ و التّقوی و بالأمانة و الدّیانة و الصّدق و الوفاء طوبی لمن سمع و عمل بما امر به من لدى الله مالک الرّقاب نعیماً لک و لأیک الذی اتّخذ لنفسه مقاماً فی ظلّ عناية ربّه العزیز الوهاب انا ذکرناه بآیات لا ینقطع عرفها و لا تغیرها حوادث العالم یشهد بذلك کتاب الله فی هذا المقام البهاء من لدنّا علیه و علیک و علی الذّین فازوا و صعدوا بنور العرفان الى الله ربّ الأرباب

بلسان پارسی بشنو منتسبین طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان اولیا لازال مذکور بوده و هستند جناب جوان روحانی علیه بهائی و عنایتی لازال مذکور و لدى العرش مشهود نامه ایشان از قبل رسید و جواب هم در عالمی که مقدّس از الفاظ است نازل و لکن الى حین از عالم معانی قصد عالم الفاظ نموده یقین مبین بدانید اولیای حقّ از نظر نرفته و نمیروند و لحاظ عنایت لازال متوجّه بوده و هست دوستان را وصیّت مینمائیم بحکمت و باعمالی که سبب انجذاب افنده و اقبال عباد است در ارض عین و شین از ظالمین وارد شد آنچه که عالم فرح را بهم تبدیل نمود سبحان الله در امثال این مقام سرور اعظم و هم مبرم هر دو ظاهر فاعتبروا یا اولی الأبصار لله الحمد که کشته شدند و نکشتند بوصایای الهی عمل نمودند قد اتّخذوا الصّبر لأنفسهم معیناً فی سبیل الله ربّ العالمین از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید تا در جمیع احوال بنصایح و مواعظش ناظر باشند آنچه در ماه محرّم در ظهور مبشّر و نبأ عظیم واقع شده جز اهل حقّ بر آن آگاه نبوده و نیستند لذا فرح آن ایام سبب انقلاب و ضغینه و بغضای عباد می گردد حکمت اظهار فرح و سرور آن ایام را تصدیق نمینماید یا اولیاء الرحمن فی البلدان خذوا ما تنجذب به افنده العباد و یقرّبهم الى الله مالک الایجاد اولیا طراً را ذکر مینمائیم و بتجلیات انوار نیر عنایت الهی بشارت میدهیم یا حزب الله همّت لازم امید آنکه نهالهای وجود از کوثر بیان شما بمقام بلوغ و رشد فائز شود و از اثمار و آثارش من علی الأرض مرزوق گردند امر نبأ اعظم عظیم است امرا و علما معرض و قوم هم تابع حکمای عباد باید بآنچه که سبب تطهیر وجود است از مرض جهل و نادانی تمسّک نمایند در هر حال اعمال طیبّه طاهره و اخلاق نورانیّه مرضیه ناصر و معین امر است طوبی للمتمسّکین جناب احمد ابن من نام فی ظلّ عناية ربّه مذکورند و نامه های ایشان مکرّر رسیده نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّده علی ما یرتفع به ذکره بین خلقه أنّه علی کلّ شیء قدیر قل یا قوم بر مبارکی این ایام کتب الهی از قبل و بعد شهادت داده چه که آفتاب حقیقت امام وجوه مشرق و لائح و نور بیان ساطع و لامع و فرات رحمت جاری و ساری و نسمة الله در هبوب اگر نفسی در مقام عنایتی که بیرگی از شاخسار متوجّه است تفکّر نماید مادام الحیات به انت الرّحیم و انت الکریم ناطق شود البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علیکم یا اهل البهاء و علی کلّ ثابت مستقیم و کلّ راسخ امین انتهی نفحات وحی الهی عالم معانی و بیان را اخذ نموده و لکن عباد غافل در هر حین بر منع آن مشغول هذه من سنّة قد خلت من قبل در جمیع ایام ظهور بر اطفاء نور احدیّه و اخمد نار سدره ساعی و جاهد بوده و هستند یسأل الخادم ربّه ان یزین عبادہ بما ینبغی لأیامه أنّه هو الغفور الکریم

ذكر جناب محمد قلی خا علیه بهاء الله را نموده‌اند و همچنین عمل مبرور ایشان را لله الحمد بعد از عرض عمل‌شان
بعز قبول فائز و یک لوح امنع اقدس از سماء مشیت ربانی مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند هنیئاً له بما
عمل فی سبیل الله

و همچنین ذکر اولیای خوسف علیهم بهاء الله الملك العزیز العطوف الرؤف و سائر اولیا علیهم بهاء الله امام وجه مولی
الوری بعز اصغا فائز

هذا ما نزل لجناب محمد علیه بهاء الله قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

هو الذاکر العالم الخبیر

یا محمد قد ورد علینا فی السجن الأعظم ما نأح به حقائق الوجود قد اشتعل الظالم بنار الحرص و الهوی و اکل اموال الناس
بالباطل الا أنه من اهل الطاغوت نبذ التقوی و اخذ الهوی و ارتکب ما ذرفت به الدموع من العیون انا سمعنا ندائك نادیناک من
طور العرفان الله لا اله الا هو المهیمن القیوم احفظ آیات ربک ثم اقرأها بربوات تنجذب بها القلوب ثم اشرب باسمی من کأس
بیانی رحیق المخبوم البهاء من لدنا علیک و علی الذین آمنوا بالله مالک الغیب و الشهود
و هذا ما نزل لجناب ملا علی علیه بهاء الله الأبدی قوله تبارک و تعالی

هو العلیّ الأعلى

یا علی ذئاب ارض اغنام الهی را احاطه نموده و سبب عالم بیراثن بغضا قصد اولیای اسم اعظم کرده جباریه از هر جهتی متجاهر
بظلم و فراعنه از هر سمتی باعتساف مشغول و لسان عظمت در چنین حالتی بذکر اولیا ناطق چه که این یک شبر خاکی نزد
حق و اولیانش معدوم و مفقود لعمر الله زماجیر عالم نزد اصحاب وفا بمثابة طین ذباب و عمار و آبادی آن بمثابة بیت عنکبوت
بل احقر از آن اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان عنقریب ایام باخر رسد جهد نمائید شاید فائز شوید بآنچه که بعز قبول فائز
گردد و بطراز ابدی مزین شود یوم یوم عمل است بامانت ناظر باشید و بدیانت متمسک آنه نصح عباد و ینصحهم بما یرفعهم
انه هو الفیاض الکریم

و هذا ما نزل لجناب علی خا علیه بهاء الله قول الربّ تعالی و تقدّس

هو الأقدس الأعظم

یا علی علیک بهائی ظالم عالم باب نصحیت گشوده قل یا غافل ینبغی ان تنصح اولاً نفسک لعمر الله قد سفک الدماء و نهب
الأموال و قام بالظلم و ارتکب ما نأح به الأشياء و اهل الفردوس و الذین طافوا العرش فی العشیّ و الاشرار قد اخذ بذنبه ولكن
ما استشعر فی نفسه سوف یری جزاء عمله من لدی الله المنتقم القهار انّ الطاغی اتبع الباغی فی ظلمه و کتب ما صاح به
الأصحاب و اشتعل بنار البغضاء علی شأن ارتعدت به حقائق الوجود و ذرفت دموع الأبرار نسأل الله ان یحفظ عبادہ من شرّه
انه هو المقتدر المختار قد حضر اسمک لدی المظلوم ذکرک بذکر طارت به الأحجار البهاء علیک و علی الذین ما منعهم ظلم
الظالمین عن التوجّه الی الله ربّ الأرباب

یا اولیائی فی الخاء و الواو (خوسف) اسمعوا ندائی انه یقرّبکم الی الأفق الأعلى و یرشدکم الی مطلع الرشاد لا تمنعوا
انفسکم عن مشرق الوحی ضعوا ما عند القوم متمسکین بما امرتم به من لدی الله مالک الجهات انا ذکرناکم من قبل فی الواح

شَتَّى بذكر منه تنوّرت الآفاق انتهى له الحمد و الثّناء و له الشّكر و البهّاء قد ذكر اوليائه بما تبقى به اسمائهم بدوام اسمائه الحسنی و صفاته العلیا انّ ربّنا هو المقتدر العزیز الوهّاب از حقّ میطلبیم جمیع را فائز فرماید بآنچه که سبب انتشار آثار اوست مابین عباد و این انتشار در الواح منزله سبب و علّتش اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و هست چه که اعمال و اخلاق که فی سبیل الله ظاهر شود جذّاب افنده و قلوب است و جذب سبب تقرّب است و تقرّب علّت آگاهی و مقام انتشار انشاءالله کلّ بآن فائز شوند

ذكر عمّ مکرمّ جناب ملا علی اکبر علیه بهّاء الله را نموده بودند هذا ما نزل له من سمّاء عناية ربّنا الأبهی قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

بسمی المنادی من الأفق الأعلى

یا اکبر بعد علی امورات عجیبه ظاهر و آثار غریبه باهر ذئب غنم الله را نصیحت مینماید و میگوید خون مخور و حیوان مدر ثعبان حوت را بیردباری وصیّت میکند و دب دیک را و هیکل ظلم بهیکل عدل میگوید ظلم مکن مال مردم را مبر از خدا بترس فی الحقیقه عالم تغییر نموده بغی و فحشا بر و تقوی را موعظه میکند و پیرهیزکاری امر مینماید خدعه و مکاری در عالم ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد نفسی که بیک فلس عالم تقدیس را میفروشد ادّعی خدمت عالم و محبّت امم مینماید لعمر الله بیک دینار اخیار را بدست اشرار و فجّار میسپارد حبّ وطن ذکر مینماید و دم سلطان سرّ و علن را میریزد عبده دینارند و از اخیار خود را می شمارند ینبغی ان ندع اذکارهم و نذکرک بما اقبلت الی امر اعرض عنه من فی البلاد الاّ الذین انقذتهم ایادی الاقتدار من لدی الله مولی العباد انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین بآیات اذ نزلت اشرق بها شمس العلم و اضاءت بها البلاد اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو در حینی که مابین اعدا مبتلا و از یمین و یسار حیّات مشهود بآیات ناطق و شما را ذکر مینماید جهد نمائید شاید فائز شوید بعملی که الیوم لایق و سزاوار است البهّاء من لدناّ علیک و علی الذین نسبهم الله الیک من الذکور و الاناث انّ ربّک هو العزیز الفیاض انتهى ایّام عظیم و بزرگیست بسیار حیف است بغفلت بگذرد یا اولیاء الله و احبّائه جهد لازم شاید فائز شوید بعملی که در کتاب الهی باقی و پاینده ماند آنه هو الکریم و هو الرّحیم و هو العزیز العظیم منتسبین آن حبیب مکرمّ مکرمّ از لسان عظمت ذکرشان ظاهر عنایات الهی خارج از احصاء عباد است ان تعدّوا عناياته لا تحصوها ولكن خلق غافل عامل شدند آنچه را که هیچ ظالمی در هیچ عهدی عمل نموده تشهد بذلک اعمالهم امام الوجوه سوف یرون جزائها من لدن عادل حکیم

ذكر ابن عمّ علیهما بهّاء الله را فرمودند بعد از عرض در ساحت عزّ احدیه این آیات بدیعۀ منیعۀ نازل قوله تبارک و تعالی

هو الذّاکر العلیم

یا محمّد امروز جمیع اشیاء بظهور مالک ملکوت اسماء در جذب و وله و شوزند و با یکدیگر تهنیت میگویند و بکلمه قرّت عیوننا ناطق طوبی از برای نفسی که بمقام ایّام عارف شد و بحمد و ثنای مقصود عالمیان مشغول گشت امروز عالم را نوری دیگر و بحر را موجی دیگر و سدرۀ طور را نغمۀ دیگر است طوبی لذی اذن و لذی بصر سمع و رأی و ویل للغافلین قل لک الحمد یا الهی بما نورّت قلبی بنور عرفانک و اذنی باصغّاء ندائک و بصری بمشاهدة آثارک اسألک بملکوتک و اسراره و سمّاء بیانک و انجمها ان تکتب لی ما یرفعنی بین عبادک و یقرّینی الیک و یرزقنی مائدة سمّاء فضلك انک انت المشفق الکریم

البهاء عليك و على امك و اخوانك و اختك من لدى الله رب من فى السموات و الارضين انتهى

ذكر والده و ضلع و غلامين الموسومين بغلامحسين و حبيب الله عليهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض امام وجه مولى الورى اين آيات مباركات از سماء فضل نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله يا محمد قبل رضا لله الحمد بكوثر بيان مقصود عالميان فائز شدى و از رحيق مختوم آشاميدى و منتسبين از امّ و ضلع و ابنين كل بذكر مالك اسماء فائز گشتند باين ذكر معادله نمينمايد اذكار عالم و ما عند الأمم چه كه ذكر الهى در لوح بدوام ملك و ملكوت باقى و دائم است و مادونش بفنا راجع هر يك را از قبل مظلوم تكبير برسان و بتجليات انوار نير عنايت بشارت ده لازال اوليا تحت لحاظ فضل بوده و هستند يشهد بذلك من عنده كتاب عظيم

و نذكر فى هذا الحين اخاك الذى سمى بعلى ليجذبه الذكر الى الأفق الأعلى و تسقيه يد العطاء كوثر البقاء طوبى لمن فاز بفيوضات الأيام و ويل للغافلين يا على عليك بهائى قل

الهى الهى لك الحمد بما هديت الظمان الى بحر رحمتك و الجوعان الى مائدة سمائك و المحتاج الى شمس كرمك و العاصى الى سماء غفرانك اسألك يا من باسمك جرى كوثر العطاء من قلمك الأعلى ان تقدر لى ما يرفعنى و يحفظنى و ينفعنى فى كلّ عالم من عوالمك تعلم ما عندى و لا اعلم ما عندك و انك انت المقتدر العزيز الوهاب

يا محمد قبل رضا البهاء من لدنا عليك و على اخيك و نبشركم بما نزل لكما من لدن عليم حكيم و انزلنا لمن شرب كوثر اللّقاء و فاز بما كان مسطوراً فى كتب الله العزيز الحميد ما اشرقت به شمس عناية الرحمن و ماج بحر الغفران و هاج عرف رحمة ربّه الغفور الرحيم انّ الذين صعدوا فى ايامى اولئك فازوا بما لم يفز به احد من قبل يشهد بذلك ما نزل من لدن عزيز عظيم و نذكر اوليائى هناك انّ المظلوم فى بحبوحة البلايا و الأحران يذكرهم بما لا تعادله كنوز العالم ليفرحوا و يكونوا من الشّاكرين كبر من قبل على وجوههم و ذكرهم بما نزل لهم من سماء عناية ربهم الكريم يا اولياء الله هناك شبه اين ايام ديده نشده يوم يوم عمل و استقامت است بايد كل باصلاح ناظر باشند و بنور محبت با عموم اهل عالم مجالس و معاصر الا من اعرض عن هذا النبيا الأعظم الذى كان لقائه امل المقربين متمسكين باين حبل بايد از عالم منقطع باشند از عالم اسم بگذرند تا فائز شوند بمقامى كه مقدّس است از شبه و مثل و ريب و ظنون و اوهام عباد ييقين مبين بدانيد هر نفسى اليوم بكلمه نى فائز شد او از اهل ملاً اعلى در كتاب الهى مذکور يا اوليا همّت نماييد شايد بحكمت و بيان نفوس غافله را آگاه سازيد و از كوثر استقامت بنوشانيد مقام استقامت مقامى است كه اگر ما سوى الله كل اراده نمايند نفسى را از صراط مستقيم منع كنند خود را عاجز مشاهده نمايند اينست مقام اعلى و ذرّۀ عليا و سدرۀ حمرا طوبى لمن نبذ العالم و اخذ ما امر به من لدن آمر قديم

يا محمد قبل حسين يا كفّاش در فضل و عنايت حقّ تفكّر نما كفّاش از صراط گذشت و علما لغزيدند تو بكوثر عرفان فائز شدى و رسيدى و فقها در هيماء اوهام متحيّر قل

لك الحمد يا اله من فى السموات و الارضين و لك الشّكر يا من فى قبضتك زمام الأوّلين و الآخرين قد هديت من اردت و ارادك و تركت من قصد غيرك اشهد انك تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد لا اله الا انت العزيز الحميد

يا حسين يا زارع طوبى از براى تو چه كه حجاب وهم را بتأييد الهى دريدى و سبحات حائله را بعنايتش خرق نمودى از حقّ بطلب استقامت عطا فرمايد چه كه ناعقين در كمين بوده و هستند و متوهمين بر مراصد منتظر قل

الهى الهى زد فى نور معرفتى ثمّ احفظنى بقدرتك التى غلبت الكائنات لئلا يزلّ قدمى من شبهات المرييين و نفاق النّاعقين الذين نقضوا ميثاقك و ارادوا ان يمنعوا عبادك عن فرات رحمتك و سبيلك الظّاهر الواضح المبين انتهى

ذكر مسئلت زيارت و طواف كه بوكالت اين خادم فانى نموده بودند در اين يوم كه ششم شهر ربيع الثّانى است شش ساعت از روز گذشته از قبل آن حبيب روحانى زيارت بعمل آمد و بعزّ قبول فائز گشت هنيئاً لى و لجنايبك و لمن فاز بهذا

الفضل الأكبر و الفيض العظيم

ذكر محبوبی جناب حاجی محمد کاظم علیہ ۶۶۹ نموده بودند و همچنین اخبار ایشان را در آنچه در مدینه کبیره واقع شده سبحان الله حرص و طمع آن نفوس را از شاطی بحر امانت و دیانت و عدل و انصاف محروم نموده ایکاش باین فقره ختم میشد لا والله هر یوم بافترائی ناطق و بکذبی متمسک نفسی که بیغی و فحشا معروف و از تقوی معرض در این ارض بوده محض عنایت و حفظ او را امر بخروج فرمودند به مدینه کبیره رفته مع مثل خودی متحد گشت و بمفتریاتی تمسک جستند که فرع اکبر از جمیع اشیاء ظاهر و عدل و انصاف بنوحه و ندبه مشغول هذه من سنة القوم و لن تجد لستهم تبديلا حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه کتاب ردی نوشته و همچنین شعری عصر بعضی گفته اند آنچه را که جزایش نزد عادل حکیم ثابت و محقق و جزای این عصیان انتها نیابد و تمامی نپذیرد و همچنین سپهر صاحب تاریخ نوشته آنچه که قلم از شرس بحق پناه برده باری این امور در باطن سبب اعلاء کلمه و انتشار امر بوده و هست يسأل الخادم ربّه ان يزین عبادہ بما يقربهم اليه و ينطقهم بالعدل و الانصاف انه ولينا و مقصودنا و هو التّوّاب الكريم

حبیب روحانی جناب آقا محمد علیہ بهاء الله و عنایتہ نامه های شما را باین عبد داده و در ساحت امنع اقدس هر یک عرض شد و فی الحقیقه آن نامه ها سبب ظهور فضل اکبر گشت هنیئاً لمن فاز بکأس بیان ربّه الرحمن یشهد الخادم انه من المقرّین فی کتاب الله ربّ العرش العظيم خدمت اولیای آن ارض از صغیر و کبیر اثاث و ذکور تکبیر و بها میرسانم و از برای هر یک طلبیده و میطلبم اجر ابدی و خیر سرمدی را و اسأله تعالی ان یحفظهم بجوده و یسقیهم کأس الاستقامه من ایادی عطائه انه هو الجواد الكريم اغصان سدره الهیة روحی لتراب قدومهم الفداء آن حبیب روحانی و منتسبین و اولیای مذکورین علیهم بهاء الله را ذکر میفرمایند و از برای هر یک نعمت باقیه و مائده سمائیّه از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایند انه هو الله لا اله الا هو مظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مستوراً عن الأبصار انه هو المؤید المختار

ذكر جناب حاجی ملا باقر و حاجی رضا و آقا محمد حسین و آقا علی علیهم بهاء الله را نموده بودند بعد از عرض امام وجه مخصوص هر یک نازل شد آنچه که بحیات ابدی بشارت میدهد طوبی للفائزین
هذا ما نزل لجناب حاجی ملا باقر علیه بهاء الله قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو الذّاكر العليم الحكيم

یا محمد قبل باقر اسمع نداء المظلوم انه ظهر بالحقّ و نطق امام الوجوه الأمر لله المقتدر المهيمن القيوم قد تمت حجة الله على خلقه و برهانه على عبادہ ولكنّ القوم اكثرهم لا يشعرون قد فاضت عين الحيوان امام وجوه الأديان و جرى فرات الرحمة من قلم الله ربّ ما كان و ما يكون هذا يوم فيه سطع نور البيان من آفاق سماء الواح ربّك مالک الوجود طوبی لعین فازت بالآثار و لأذن سمعت ندائه الأحلى و ليد اخذت كتابه المحتوم انصر ربّك بالحكمة و البيان ثمّ افتح ابواب القلوب باسمه العزيز الودود كذلك اوقدنا مصباح البيان في مشكوة حكمة الله مالک الغيب و الشّهود قد سمع الله ندائك و انزل لك ما قرّرت به العيون البهّاء من لدنا عليك و على الذين فازوا برحيقنا المختوم
و هذا ما نزل لجناب حاجی رضا علیه بهاء الله

بسمی الذي به هاج عرف العرفان في الامكان

یا رضا قد حضر اسمک فی المنظر الأبهی ذکرناک بما فاح به عرف عناية ربک مالک الأنام قل لعمر الله انّ البحر ماج امام الوجوه و هاج عرف الله ربّ الأرباب طوبی لمن شاهد و وجد و ویل لمن انکر ما نزل من سماء عطاء الله مالک المبدأ و المآب انک اذا فزت بقراءة آیاتی و مشاهدة آثاری قل

الهی الهی اشهد انک اظهرت نفسک لمن فی الامکان و جرى فرات رحمتک بین الأديان اسألك بأنوار عرشک الأعظم و اسرار امرک یا مالک القدم ان تجعلنی منقطعاً عن دونک و متمسکاً بحبل فضلک ای ربّ ترى اولیائک بین الظالمین من عبادک و اصفیائک بین المنکرین اللّذين اشتعلوا بنار البغضاء فی ایامک اسألك بقدرتک الّتی احاطت الکائنات ان تحفظهم بحدودک و تنصرهم بقدرتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الوهاب و هذا ما نزل لجناب محمّد حسین علیه بهاء الله

بسمی الّذی به نادى المناد بین الأرض و السماء

یا محمّد قبل حسین این مظلوم بین ایادی اعدا بتو توجّه نموده و ترا ذکر مینماید که شاید بحرارت ذکر الهی مشتعل شوی اشتعالی که شبهات اهل بغی و فحشا ترا از افق اعلى منع ننماید جمیع اهل عالم منتظر بوده و هستند و چون نیر ظهور از افق سماء طور اشراق نمود کل اعراض نمودند الا من شاء ربک حمد کن مقصود عالم را که ترا بر اقبال تأیید فرمود و ترا ذکر نمود بآیاتی که مخلّد است در کتاب مبین ینبغی ان تقول فی هذا المقام لک الحمد یا مقصود من فی السموات و الأرضین و هذا ما نزل لجناب علی علیه بهاء الله

بسمی الّذی به اشرقت الأرض و السماء

یا علی علیک بهائی امروز ابر رحمت الهی در کلّ حین عطا میفرماید آنچه را که سبب و علّت انبات سنبلات معارف و معانی است آفتاب کرم رحمانی امام وجوه عباد مشرق و لائح ولكن قوم غافل و محجوب الا من انقذته ید اقتدار ربک الفیاض الکریم از حقّ میطلبیم اولیای خود را تأیید فرماید بر ادراک بخششهای لایحصایش لعمری اگر اهل ارض فائز شوند بعرفان یک کلمه از کلماتش و آثار آن در ملک و ملکوت هرآینه کل از ما عندهم به ما عند الله تمسک نمایند قل الهی الهی لا تمنعنی من فیوضات ایامک و لا تجعلنی محروماً عمّا قدرته لأصفیائک اشهد انک انت الکریم ذو النّیا العظیم انتهى

قد اشرق نیر الجود و الکرّم و تجلّی بأنواره علی اولیائه و اصفیائه و احبائه طوبی لمن تنور به منقطعاً عن دونه انه من الفائزین فی کتب الله و زبره و الواحه فی الحقیقه عنایت و عطا بمقامی رسیده که قطره مقام بحر را رجا نموده و ذره مقام شمس را این خادم فانی لازال عرض مینماید

الهی الهی لا تحرم عبادک من کوثر الاستقامة علی امرک بحيث لا تمنعهم الأسماء عن مالکها

در این مقام حکایتی بنظر آمد عرضش محبوب است و آن اینکه سیّد تقی نامی چند سنه قبل بحضور فائز مدّتی در این ارض ساکن و بعد از رجوع در عرض راه به حسین معروف به سوخته رسید سؤال از او نمود از کجا می آئی ذکر نمود از عکا گفت چرا به جزیره نمیروی میرزا یحیی وصیّ نقطه است باین کلمه جمیع مراتبش از استقامت و ایمان و اقبال بر باد رفت و بعد به جزیره رفته به ایران مراجعت نمود با یک کتاب کذب سبحان الله چگونه میشود مدّعی محبّت الهی بیک کلمه از صراط مستقیم ربّانی منحرف شود و حال آنکه خود آن شخص آگاه بود که حسین مذکور از جائی اطلاع نداشته و ندارد باری جزای

اعمال است که انسان را باوهم راه مینماید و از نور یقین محروم میسازد امروز اهل بهاء از خلیج اسماء گذشته‌اند و قصد بحر معانی نموده‌اند جمیع عالم را زیر قدم گذارده‌اند و قدم آخر بر مقام اعلی الامر یید الله ربنا رب الارض و السماء نفسی هم از جذبا چند سنه قبل به کرمان رفته و در آنجا بیک کلمه مجعوله از ام الكتاب محروم گشته و کاش باین قدر کفایت می‌نمود بخدعه و تزویر و کذب و افترا پرداخت یکی از مکاتیب این عبد را که نزد یکی از اولیا ارسال شده بود بحیله و مکر اخذ نموده و سواد آن را اراده کرده نزد معاندین ارسال دارد این عبد عرض میکند

الهی الهی عبادت را حفظ نما از شرّ معرضین و منکرین و ناعقین و کل را تأیید فرما بر عدل و انصاف لینظروا آثارک بعیونهم و یسمعوا آیاتک بأذانهم انک انت علی کلّ شیء قدیر

هر حرکتی از حرکات مقصود عالمیان حجتی است واضح و برهانی است لائح ولکن غرض حجاب شده یومی از ایام لسان عظمت باین کلمه علیا نطق فرمود که کبد را گذاشت قوله جلّ بیانه و عزّ سلطانه یا عبد حاضر کاش معرضین بیان این قدر تأمل مینمودند که ما این امر را مابین اهل ایران ثابت و راسخ مینمودیم و بمقام اعلی و رتبه علیا میرساندیم آن هنگام هر نفسی قابل بود باو میسپردیم هر یوم بعد از زحمت‌های لاتحصی که امر فی الجمله مرتفع شد نفوسی محض بغضا ارتکاب نمودند آنچه را که سبب تضییع امر الله بوده در ایام شداد کل خلف حجاب مستور و چون نور ساطع و امر ظاهر با اسیاف میتاختند و عمل مینمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نموده حال بعضی با عمامه و ردا مثل حزب قبل بوسوسه مشغول انا نشهد و نری و نسترو و انا السّتر العلیم الحکیم انتهی این خادم لازال طلب حفظ نموده و می‌نماید ولکن عبادی که از اصل امر آگاه نبوده‌اند ادّعای آگاهی نموده‌اند و سبب اضلال ناس شده و میشوند در هر حال از فضل و بخشش او امید هست اولیای خود را مقدّس فرماید از آنچه سزاوار نیست اوست قادر و توانا لا اله الا هو العلیّ الأبهی

ذکر جناب آقا میرزا قوشید خا علیه بهاء الله را مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات محکّمات از سماء عنایت حقّ جلّ جلاله نازل قوله عزّ بیانه و جلّ سلطانه

هو الحاکم علی ما یشاء

قد حضر اسمک لدى المظلوم ذکرک بآیات اشرفت من افق کلّ کلمه منها شمس عنایة الله رب العالمین هذا یوم فیه تنطق الشمس الملك لله العزیز الحکیم و ینادی البحر العظمة لله مقصود العارفین طوبی لعبد سمع النداء من الأشياء فی ذکر الله مولی الوری و ویل لكلّ غافل بعید نسأل الله تبارک و تعالی ان ینورک بنور العرفان و یشعلک بنار محبته انه هو الکریم و فی قبضته زمام من فی السموات و الارضین اذا فازت عینک بآثار قلمی الأعلی قل

الهی الهی لک الحمد بما ذکرتنی و اسمعتنی و اریتنی و لک الثناء بما عرفتنی سبیلک الواضح المبین و امرک الظاهر المحکم المتین اسألك بجلودک الذی احاط الوجود ان تجعلنی مستقیماً علی امرک لئلا یرلّ قدمی من شبهات المعرضین عن صراطک المستقیم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم انتهی

و همچنین بعد از عرض ذکر جناب حاجی محمد حسن علیه بهاء الله این آیات کبری از ملکوت مشیة الله نازل قوله جلّ جلاله و عزّ برهانه

هو الظاهر القائم امام الملوک و المملوک

کتاب ينطق بالحقّ و يدعو الخلق الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه ارتفع النداء و ظهر ما كان مسطوراً من قلم الوحي فى كتب الله ربّ العرش العظيم قد اتى من كان موعوداً من لسان العظمة و ظهر من كان مرقوماً من قلم الله العزيز الحميد طوبى لنفس سمعت و اقبلت و فازت و ويل لمن اعرض عن هذا الفضل المبين

يا محمد قبل حسن سمعنا ندائك ذكرناك بما لا تعادله اذكار القوم لتنصر ربك بالحكمة و البيان و تكون من الموقنين خذ كوثر الاستقامة من يد عطاء ربك ثم اشربه باسمه المهيمن على الأسماء ان ربك هو الأمر التّاصح العليم اياك ان تمنع همزات اهل العمائم عن البحر الأعظم و اياك ان تحجبك اشارات عبدة الأسماء عن هذا الأفق المشرق المنير قل يا قوم هذا يوم الله لو انتم تعلمون و هذا يوم بشرت به كتب الله من قبل و من بعد لو انتم تعرفون قد اتى من كان مكنوناً فى العلم و موعوداً من لدى الله المهيمن القيوم قل اتقوا الله يا ملأ الأرض ضعوا ما عندكم و خذوا آثار الله بقدرة من عنده ثم اقرؤوها بنعمات الفردوس الأعلى أنّها تهديكم و تقربكم الى مقامه المحمود من كان موقناً باقتداره و اختياره لا تزله شبهات العباد و لا اشارات الذين كفروا باليوم الموعود قل

الهي الهى لا تمنعنى عن الاستقامة الكبرى فى امرك يا مولى الورى و لا تجعلنى من الذين آمنوا بحجّتك ثم انكروها بما اتبعوا مظاهر الأوهام و الظنون قوتى يا الهى لأخرق الحجابات كلّها باسمك القوى الغالب المهيمن على ما كان و ما يكون كذلك تضوّع عرف الوحي و تعطر الامكان من نفحات بيان ربك الرحمن اشكر و قل لك الثناء يا مولى الأسماء و لك البهَاء يا مقصود الأئدة و القلوب ثم اعلم قد انزلنا فى كتابنا الأقدس فى أوّل ورودنا فى السّجن الأعظم ما ظهر فى ارض الكاف و الرّاء و اخبرنا الناس بما يظهر فيها ان ربك هو الحقّ علام الغيوب نسأل الله ان يؤيّدك و يجعلك مستقيماً على امره بحيث لا تمنعك و اوليائه همزات من اعرض عن الحقّ أنّه هو المقنن على ما اراد و فى قبضته زمام الأمور نسأل الله تعالى ان يؤيّدك على خدمة امره و ذكره بين عباده أنّه هو المؤيّد الغفور العطوف البهَاء عليك و على الذين سمعوا و قالوا لك الحمد يا مالك الملك و الملكوت انتهى اميد آنكه نفحات آيات الهى عالم را اخذ نمايد و اوليای خود را از امورات واقعه در حزب قبل متنبّه سازد تا باسماى از مالك آن محروم نمانند و وساوس هر ملحدی را نپذیرند بيقين مبين بر خدمت قيام نمایند كه شايد ارض بنور حكمت الهى منور گردد ان ربنا هو السميع البصير و بالاجابة جدير مجدّد ذكر مينمايم اوليا هر يك را باذكار قلبيه متذكّر بوده و هستم و از برای كل از بحر عطا عطا ميطلبم و از شمس بقا بقا أنّه وليّ المحسنين و مقصود الطالبين البهَاء و الذّكر و الثّناء على جنابك و على من معك و على اولياء الله و احبائه هناك و فى كلّ الجهات و الحمد له اذ هو مقصود من فى الأرضين و السموات

خادم

فى ٤ جمادى الأولى ١٣٠٧

صورت آنچه ارسال شده اگر بارض جذبا و باء و شين و بعض جهات اخرى ارسال شود محبوب است دو فرد قالى كه از قبل ارسال داشتند رسيد و بعزّ قبول فائز حسب الأمر آنچه بآن اطراف ارسال ميشود بمحبوب فؤاد جناب جوان روحانى عليه بهاء الله و عنايته و فضله و رحمته برسد سواد بردارند و بصاحبش برسانند اين خادم فاني خدمت حضرت روحانى عليه بهاء الله الأبهى و قرّة عين و بصر جناب احمد تكبير و بها و ثنا ميرسانم لازال ذكرشان در ساحت اقدس بوده و هست مخصوص در اين حين لسان عظمت باين كلمه عليا ناطق يا عبد حاضر انشاءالله جواب جناب روحانى عليه بهائى و عنايتى ارسال ميشود و همچنين جواب جناب احمد عليه بهائى هنيئاً لهما و مريئاً لهما من لدى الله مولاها انتهى

آقای معظم حضرت افنان جناب آقا میرزا آقا علیه منکّل بهاء ابهاء ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

حمد و شکر اولیا و اصفیاء حق را لایق و سزااست آنانکه کوثر حیوانرا که از قلم مقصود عالمیان جاریشد آشامیدند و عطا نمودند ایشانند ایادی امر بین عباد و ایشانند انوار آفاق بهم لاح التور و انتشرت اوامر الله و احکامه بین ملاء الظهور ایشانند ساقی کأوس مواهب الهی و عطایای ربّانی باسم حق اخذ مینمایند و بذکر حق مینوشند و بهر طالب و قاصدی عطا مینمایند ایشانند نفوسیکه از خود اراده و مشیّتی نداشته و ندارند بافق رحمن ناظرند و بامرش عامل علّة حیاتشان ذکر حق و سبب بقا یاد دوست یکتا بکلمه قم قیام مینمایند قیامیکه قعود او را اخذ ننماید چنانچه در مناجات صوم میفرماید ایشان عبادی هستند اگر باصغاء کلمه صوموا از جهة امر مبرم فائز شوند و اینحکم معلق بمیقات و حدود نشود صائمند الی ان یرجّ الروح من اجسادهم حبّذا هذا المقام الاعلی و هذه الرتبة العلیا

سیحانک اللهم یا من باسمک انار افق الاقتدار و بذکرک اشرفت الانوار اسئلک بارادتک الّتی سخرت الممكنات و بمشیّتک الّتی احاطت الدّرات بان تؤیّد عبدک هذا علی ذکرک و ذکر افنانک الذّین نسبتهم الی نفسک و رفعتهم بکلمتک العلیا و جعلتهم مشارک حبّک فی ناسوت الانشاء ایرب انّ الخادم یعترف بعجزه و قصوره و خطایاه الّتی منعتہ عمّا ینبغی لایامک و جریراته الّتی غفلته عن ذکر اصفیائک اسئلک یا سایغ النعم بالاسم الاعظم بان تعلّمنی ما تحبّ و ترضی انّک انت مولی الوری و ربّ العرش و التّری

و بعد روحی لاستقامتکم و ذکرکم و اقبالکم الفداء قد فاز الخادم بدرج کان مملوّاً من لثالی الذّکر و الثّناء فلمّا تفرّست فزت بها و برونقها و صفائها و لطافة لونها قصدت مقام موجدھا و خالقها و ملهمها و مؤیّدھا و عرضتها بین یدی مالکی و مالکها و سلطانی و سلطانها و بعد ما فازت بلحاظ موجدی و موجدھا فتح باب البیان و نطق لسان العظمة بما لا یعادلها ما فی الامکان قوله تبارک و تعالی

هو المهيمن علی من فی الارض و السّماء

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی احاطت الآفاق قد اتی الرّحمن بملکوت البرهان و الثّاس اکثرهم فی مریة و شقاق قد منعت عیونهم عن مشاهدة امواج البحر و ما اشرق و لاح من افق به اشرفت الانوار یعبدون الاوهام و لا یشعرون یسمعون الآیات و هم لا یفقهون هزار و دویت سنه باوهامات انفس غافله تمسّک نمودند و در یوم جزا فتوی بر سفک دم مولی الوری دادند بخلیج اسما متمسّک و از بحور معانی محروم و ممنوع سیحان الله یکنفر از علما بعرفان حقیقی فائز نشد از وهم ظاهر و بوهم راجع هر صاحب بصری متحرّیر و هر صاحب قلبی مبهوت الیوم باید حزب الله بکمال همّت بر خدمت امر قیام نمایند که شاید عباد از اوهام قبل محفوظ مانند و نهالهای مغرسه جدیده را از ریح سموم حفظ نمایند لعمر الله نفس معرضین بمثابه سم مهلک است از حق بطلید کلّرا حفظ فرماید اوست قادر و توانا لا زال ذکرک در ساحت اقدس بوده و خواهد بود قد حضر العبد الحاضر بکتابک و قرئه لدى المظلوم وجدنا منه عرف الخلوص لله ربّ العالمین سمعنا ما فیه و اجیناک بآیات لا یعادلها ما فی العالم انّ ربّک هو الشّاهد الخبیر انه معک و یؤیّدک فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم کذلک اظهر التور ظهوره و

الشَّمْسُ اشراقها طوبى لك و لمن فاز بما سطع و لاح من افقى المنير البهآء المشرق من افق سمآء عنایتی علیک و علی من یحبّک و یكون معک و یسمع قولک فیهذا الامر العزیز البدیع انتهى

له الحمد و المنة چه که لا زال افنانشرا ذکر فرموده و میفرماید و هر یک باثر قلم اعلی فائز ولكن الله فضل بعضهم علی بعض هذا ما نطق به لسان الله ربنا من قبل انه هو العليم الخبير فی الحقیقه فضلی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد اینخادم فانی از حقّ باقی مسئلت مینماید که در هر حین بر عنایتش بیفزاید و از کوثر بیانش مسرور و پاینده دارد

اینکه در باره وجه حضرت ورقه علیا علیها منکّل بهاء ابهه مرقوم داشتند آنچه ارسال شد رسید ولكن باقی باید بعلیا مخدّره والدۀ آنحضرت برسد و اختیار البسه هم حسب الامر بآنمخدّره واگذارده شده فرمودند اگر بتوانند بعضیرا در صندوقی حفظ نمایند لدى الله محبوب و مقبولست و فرمودند حضرت افنان در زحمات ورقه علیا خدمت کامل باصل امر نموده‌اند و اینخدمت لدى العرش بسیار مقبول افتاد چنانچه مکرّر خادم اینذکر را از لسان عظمت استماع نمود هنیئاً لحضرتکم و مریناً

اما بیت تولیت آن بعلیا مخدّره ورقه امّ آنحضرت تفویض شده و هذا ما نطق به لسان العظمة فیهذا الحین یا افنانی علیک بهائی و عنایتی مخدّره علیا امّ آنجناب احقّ است بسکون در آن بیت تولیت آن بیت را باو واگذاریم و عنایت فرمودیم و بعد بذریه او لیكون تذکرة لها من لدى الحقّ و ذکرأ لها فی القرون و الاعصار انتهى فی الحقیقه عنایت حق جلّ جلاله بمقامیست که اینفانی از ذکرش عاجز است و بعد باید آن بیت اعظم بما نطق به لسان العظمة بترتیبیکه امر فرموده‌اند اولیا عمل نمایند و تعمیر کنند بر کلّ احترام آنواجب و لازم اینعطیۀ کبری امروز از قلم اعلی مخصوص علیا مخدّره نازل فضله احاط و کرمه اخذ و رحمته سبقت تعالی ربنا و الهنا و محبوبنا و مقصودنا نسله ان يؤیدنا علی ذکره و ثنائه و تبلیغ امره انه علی کلّ شیئ قدیر

و اما جای مرسلۀ آنحضرت رسید فی الحقیقه پاک و ممتاز و مرغوب بود ولكن خالی از حدّت نیست معذلک صرفشده و میشود بسته مرسله هم رسید در جواب عریضۀ علیا مخدّره حضرت امّ و ورقه علیهما بهاء الله الابهی دو لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند و از امطار رحمت ربّانی خرم و مسرور گردند

عرض دیگر دستخطّ ثانی آنحضرت که بتاريخ ۲ ربیع الثانی مزین بود عالم ذکر را تجدید نمود و نهال املرا طراز بدیع بخشید اسئله تعالی ان یرزقنی لقائکم و الاجتماع معکم فیظلّ سدرۀ عنایته و قباب عظمته در زیارت دستخط بسیار اینعبد متأثر شد چه که در عرض جواب تأخیر رفت ولكن حق شاهد و آنحضرت گواه که لا زال امام عین حاضرند فراموشی در اینمقام راه ندارد و نسیانرا حکمی نه ان ربنا الرحمن هو الشاهد العليم

خدمت آقایان افنان علیهم بهاء الله الابهی که در آن ارض تشریف دارند و دوستان الهی سلام و تکبیر عرض مینمایم و از برای کلّ عنایت بدیع و فضل جدید میطلبم اغصان سدرۀ مبارکه روحی و ذاتی و کینوتی لثراب قدومهم الفدا و اهل سرادق عصمت و عظمت کلّ تکبیر و سلام ابلاغ میفرمایند البهآء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و علی من یحبّکم لوجه الله ربّ العالمین

خادم

فی ۲۶ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۳

عرض دیگر جواب جناب آقا سیّد حسین زوارهئی علیه بهاء الله از سماء مشیت الهی لوح امنع اقدس مفصلّ نازل ارسال شد انشاء الله زود ارسال میفرمایند و لوحی هم مخصوص جناب حاجی میرزا محمد تقی علیه بهاء الله ارسال شد مخصوص

شخص مذکور هم لوحی نازل انشاء الله بآن فائز میشوند از حق میطلبیم رَحِیقِ مَخْتوم کَلِّرا اخذ نماید و بمقام محمود کشاند

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب رسول علیه بهاء الله من رشت

رجب سنه ۱۳۰۵

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

حمد پروردگار عالم را که کل را تربیت فرمود و خود را در کتاب اعظم رب العالمین نامید ظهور و بروز این مقام اعلی در این ظهور اعظم ظاهر چه که عنایتش کل را اخذ نموده و سحاب رحمتش بر جمیع احزاب باریده فیضش وجود را احاطه نموده و فضلش غیب و شهود را و بعد دو نامه از آنجناب مکرم و دوست معظم رسید اما اول مصلحت ندانست که امام وجه عرض شود و اما ثانی عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق مالک المآب فی الجواب قوله تبارک و تعالی

هو السامع المجیب

...ل اسمع نداء الله العزيز الودود ان السدرة تنطق و الأثمار تنادی و المبشر امام الوجه يقول لك الحمد بما اظهرت جمالک و ما کان مستوراً فی علمک و مرقوماً فی کتبک و زبرک و الواحک لا اله الا انت المهيمن القيوم هذا يوم فيه افترّ ثغر العالم بما اتى مالک القدم باسمه الأعظم ابشروا يا ملأ الأرض ثم استمعوا ما ينطق به مکلم الطور اياکم ان يمنعکم ما عند القوم عن رحيقه المختوم اقبلوا بقلوب نوراء و خذوا كأس الرّحیق باسمه الأبهی ثم اشربوا منها بذکره العزيز المحبوب يا رسول کنت حاضراً لدى المظلوم رأيت آثاره و سمعت بيانه و عرفت اخلاقه ينبغي لك ان تذكره بين الأديان بالروح و الرّيحان ان ربک هو الأمر المهيمن على ما کان و ما يكون اعلم ...ليقين انه لا يعزب عن علمه من شيء و هو الحقّ علام الغيوب نسل الله ان يؤيدک و يقدر لك ما يجعلک مستقيماً على امره و متمسكاً بحبله الممدود انا ذکرناک مرّة بعد مرّة قبل ورودک و بعده يشهد بذلك عباد مکرمون احفظ ما اوتيت باسم ربک و قل

لك الحمد يا مالک الوجود بما ايدتنی على الاقبال اليک و الحضور امام وجهک بعد علمک بجريراتی اشهد انک انت

العطوف الغفور قل

الهی الهی اسئلک بعناياتک الکبری و آياتک العظمی و امواج بحر غفرانک و باسراقات نیر عفوک بأن تقدّر لی ما یقرّبی الیک ثم ایدنی یا الهی علی ما یرتفع به امرک انک انت الله الفرد الواحد المهيمن القيوم انتهى

لله الحمد فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله شامل احوال آنجناب بوده مدّتی تشریف داشته‌اند و ظهورات عنایات حقّ جلّ جلاله را بیصر خود مشاهده نموده‌اند قبل از سؤال عنایت فرمودند پذیرائی نمودند خود گواهند بر اشراقات آفتاب فضل و رحمت حین رجوع عمل شد آنچه که دلیل بود بر عدم اسباب اینقدر عرض میکنم آنچه در آن یوم بآنجمع داده شد الی حین

دینش باقیست و اینعبد هم بجهة کثرت تحریر که خود آن برادر مکرم میدانند و هم اینکه متحیر بود که چه عرض نماید در ارسال جواب توقف نمود باری از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم باب عنایتش را بگشاید و این تنگیها را بوسعت تبدیل فرماید اوست قادر و توانا محزون مباشید قسم بآفتاب حقیقت که از افق سجن مشرق وقتی شد که خود جمال قدم بر حسب ظاهر پیراهن عوضی نداشتند همان که بود میشستند و خشک مینمودند و میپوشیدند اینکلمه را مستور دار مقصود آنکه آنجناب بدانند که از قبل امور بچه نحو بوده و از تنگی که بر ایشان وارد شده محزون نباشند فقر و غنا نزد خلق سبب علوّ و دنوّ است ولکن عند حقّ مقام و رتبه باقبال و استقامت و ایقانست آنجناب در سجن بوده‌اند و رفتار و معاشرت حقّ را دیده‌اند احتیاج بعرض اینفانی نیست لله الحمد حبّ حقّ در قلب شما هست و این درّ ثمین را مقومین عالم قیمت ندانند و از تعیین و تحدید و قدر و مقام عاجز و قاصر دوستان را تکبیر و سلام برسانید البهاء و الذکر و الثناء علی جنابک و علی من تمسک بالله العزیز الجمیل و الحمد لله العلیم الخیر

* * *

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمداً لمن اظهر بكلمته العليا ملكوت الانشاء و انطق السّدره في الفردوس الاعلى بما نطق به لسان العظمة قبل خلق الاسماء انه لا اله الا هو فاطر السماء و الصلوة و السلام على الذي ناهى به المشركون و فزع المنكرون و استفرح به عباد مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون و على آله و اصحابه الذين بهم انارت آفاق سموات البيان لملا الامكان و ارتفعت رايات التوحيد بين الاديان و بعد قد فتح باب الوصال بمفتاح ذكركم و بيانكم و ثنائكم مقصودنا و مقصود من فى السموات و الارض هنيئاً لمن فاز بالمقام المحمود و عمل بما نزل فى كتاب الله مالک الوجود فلماً شربت رحيق الحبّ من كأس كلماتكم اقبلت الى ان حضرت و عرضت لدى الوجه و سمعت فى الجواب ما تضوّع به عرف القميص فى الجهات سوف يسمع جنابكم حين الحضور الامر لله مالک الغيب و الشهود

این ایام الحمد لله بحر لقا در موج و کأوس وصال هر یک در نغمه و شور فضلاً عن الطيور له الحمد و المنة فيكلّ الاحوال و از او میطلبیم کل را در این سنه زیارت بیت فائز فرماید و لله على الناس حجّ البيت سکر کوثر اینکلمه مبارکه چنان عباد را اخذ کرده که در قرون و اعصار از جهات قریبه و بعیده توجّه نموده‌اند بشأنیکه امراض مزمنه و مشقتهای عظیمه و بلایای وارده ایشانرا منع نموده بجان شتافتند و بمقصد رسیدند طوبی لمن فاز عمله بطراز القبول و ویل لكلّ غافل محجوب

و آنچه مرقوم داشتند دیده شد جواب کل معلق و منوط بحضور است چون وعده وصال نزدیک شد لذا بعرض جواب نپرداخت خدمت آقای معظم حضرت افغان علی حضرت و علیهم من کلّ بهاء ابهاء عرض فنا و نیستی معروض میدارم الحمد لله بما يحبّه الله فائز و مرزوقند و همچنین خدمت محبوبی جناب آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله الابهی و من معه و جناب حبیب روحانی حاجی عباس و سایر دوستان تکبیر و سلام میرسانم و از برای کل تأیید و توفیق میطلبیم ان ربنا لهو المؤید الموفق المعین و الحمد لله رب العالمین

خادم

فی ۲۴ ج ۱ سنه ۱۳۰۰

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

بسم ربنا الأقدس الأعظم الأبهي

حمداً لمن لا يوصف بالمقال الذي لا يقوم معه الرجال و الأبطال و هو الظاهر في يوم المآل لا اله الا هو الغني المتعال و بعد عرض میشود مکتوب جناب س م عليه بهاء الله الأبهي که بآنجناب نوشته‌اند در ساحت اقدس عرض شد اینست بیانی که از ملکوت بیان بامر رحمن ظاهر یا سمندر قد عرض العبد الحاضر ما ارسلته الى اسم الجود

اینکه در باره جناب آقا مرتضی قلی نوشته بودید لدى المظلوم ذکر شد انشاءالله عنایت محبوب امکان جمیع دوستان را شامل شود و از خسران در جمیع عوالم محفوظ دارد ولكن في الحقيقة خسران از برای نفوسی است که الیوم از حق محروم و ممنوعند والا نفوسیکه بانوار وجه فائزند و بافق اعلی ناظر صاحب مقامی هستند که کنوز ارض و خزائن آن و لآلی بحر و معادن جبال باو معادله ننماید و قتی که جناب اسم الله مه در عراق بود مبلغی نزد او جمع شد و اراده نمود بسجن ارض سرّ ارسال دارد بعد سارقی مطلع شد و آن مال را سرقت نمود و جناب مهدی عریضه بساحت اقدس فرستاد که نوحه و ندبه از آن مرتفع بود و کدورات و احزان لا تحصیه از آن مشهود و این کدورات او نظر بآن بوده که اراده‌اش بظهور نرسید بعد از ساحت اقدس جواب نازل و ارسال شد باینمضمون ای مهدی اشیای فانیه قابل و لایق نفوس فانیه بوده و خواهد بود شما از اینفقره مکدر نباشید ان افرح بذکر ربک و ما یذکرک به مولاک جهد نمائید تا دارای شیئی شوید که فنا آنرا اخذ ننماید و دست خائن و سارق باو نرسد یا سمندر چه مقدار از نفوس که بکمال سعی و اجتهاد مشتی از زخارف جمع مینمایند و کمال فرح و شادی را از جمع آن دارند ولكن در باطن از قلم اعلی بدیگران محول شده یعنی نصیب خود ایشان نیست بسا میشود که باعدای آن نفوس میرسد اعاذنا الله و ایاکم من هذا الخسران المبین عمر تلف شد و شب و روز زحمت کشیده شد و مال هم سبب وبال گشت اکثر اموال ناس طاهر نیست اگر ناس بما انزله الله عامل باشند البتة عنایت حقّ آن نفوس را محروم نگذارد در هر حال فضلش مراقب و رحمتش متوجه خواهد بود جناب آقا مرتضی قلی محزون نباشند انشاءالله دارا شوند امری را که ذکرش بدوام ملک و ملکوت در ارض باقی ماند چه که الیوم هر نفسی قادر است بر تحصیل مقامات باقیه این مناجات را قرائت نمایند

سبحانک یا من فی فراقک احترق المقرّبون و فی هجرک صاح الموحّدون و فی بعدک ناح المخلصون اسألك بالاسم الذي به فتحت ابواب الخيرات على من فى الأرضين و السموات و به سرت سفينة فضلك على بحر عطاءك و جرت جداول رحمتك فى جهات مملكتك بأن تؤيدنى على ما تحبّ و ترضى و تقدّر لى ما يحفظنى عن خيانة كلّ خائن و حيل كلّ محتال و ضرّ الذين كفروا بك و بآياتك اى ربّ قد اخذت بأيدى الرّجاء ذيل كرمك يا مالک الأسماء اسألك بأن لا تخيبنى عمّا قدرته لأصفيائك الذين نبذوا ما عندهم و اخذوا ما امرتهم به فى كتابك ثمّ اسألك يا مقصود العالم و الظاهر بين الأمم بالاسم الأعظم بأن تنزل علىّ من سماء فضلك و سحاب جودك ما يجمع به ما تشئت منى ثمّ اكتب لى بعنايتك ما يجعلنى غنياً عن دونك و ينفعنى فيكلّ عالم من عوالمك انك انت المقتدر على ما تشاء باسمك المهيمن على الأشياء لا اله الا انت العليم

الحکیم ثمَّ اسألك بسلطان الأسماء بأن تنزل على اخي ما تصلح به اموراته التي منعه عن عرفانك اي رب انت اعلم به مني و منه و انك انت ارحم الراحمين

يا سمندر اينكلمات عاليات كه از سماء عنایت نازل تلاوت نمایند و اگر يك بار درست قرائت نمایند كافيست بايد جميع امور بروح و ريحان واقع شود در اينظهور امنع اقدس اعلى نهى نموديم عباد را از ذكر در معابر و اسواق چنانچه در كتاب اقدس كه از ملكوت مقدس الهى نازل شده اينفقره ثبت گشته طوبى لنفس عملت بما امرت به من لدن عليم حكيم از حقّ جلّ و عزّ بخواهيد تا غافلين را آگاه نمايد و از فيوضات سحاب عنایت خود محروم نفرمايد اين امورات كه در ارض حادث ميشود از قبيل خسران مال و اختلافات عالم و تغييرات آن جميع را بمثابة منادى ملاحظه كنيد انسان را بافصح بيان ندا ميكند و خبر ميدهد عما يرد عليه فى الاستقبال انشاءالله حقّ اذان واعيه عطا فرمايد تا كل بامرى قيام نمايند كه سبب نجاح و فلاح شود الامر بيد الله رب العالمين

اي سمندر جناب مر عليه بهاء الله را بعنایت حقّ مسرور داريد قل لك ان تقرأ لوح الرئيس و لوح الباريس چه كه اين دو لوح مبارك انسان را بمقام ايقان فائز ميفرمايد و بعد از ايقان و عمل بآنچه امر نموديم البته ابواب خيرات بر وجه شما مكشوف ميگردد لا تحزن من شيء توكل على الله ربك الكريم انه يأخذ كل يد ارتفعت اليه و يسمع كل ذكر نطق به عباده و يجيب كل سائل تمسك بحبله المحكم المتين الحمد لله رب العالمين انتهى از قول اينعبد خدمت ايشان تكبير برسانيد و بگوئيد انشاءالله بعنایت رحمن موفق خواهيد شد ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير

و همچنين فقره جناب آقا عبدالحسن عليه بهاء الله را ذكر نموده بوديد كه بتوسط ايشان مبلغ مذكور از ارض سلام و ارض هاء و م به حدبا ارسال شده در اين فقره جناب حاجي ميرزا ابوالحسن عليه بهاء الله هم از ارض تاء مكتوبى باينعبد نوشته بودند و سؤال نموده بودند كه مبلغ سى تومان در اينجا موجود شده كه بايد بارض حدبا ارسال شود و همچنين از جاى ديگر و بعد از عرض بساحت اقدس كلماتي از مطلع امر مشرق و حسب الامر آنكه صورت همان كلمات عاليات نزد آنجناب ارسال شود كه ارسال دارند قوله عزّ ذكره فى جواب ميرزا ابوالحسن عليه بهاء الله اينكه در باره موصل نوشته بوديد فرمودند اولي آنكه ببشارة و بشر الصابرين بعد از كلمه مباركه و لنبلونكم ملتفت ميشدند اگرچه در اين سنه قحط اكثر بلاد را فراگرفته ولكن انتشار اينگونه امور از دوستان شايد سبب بعضى از حوادث شود ذكر اين امور و نشر آن در هر حال باذن بايد واقع شود انه اعلم بعباده منهم انه لهو الفرد العليم الحكيم انتهى و هر نفسى بكمال شوق و اشتياق اراده كند حقوق الله را ادا نمايد بايد بامثال آنجناب و معتمدین بدهد و قبض اخذ نمايد تا آنچه واقع ميشود باذن و اجازه حقّ واقع شود انه لهو المعلم الحكيم

و فرمودند بنويس طوبى لك يا عبدالحسن بما سميت بهذا الاسم العظيم انا ذكرناك من قبل و نذكرك فيهذا الحين فضلاً من عندي و انا الذّاكر العليم طرف عنایت بشما متوجّه بوده و خدمات شما فى سبيل الله مشاهده شد و نيات خيريه شما هم در ساحت اقدس مشهود بوده ان اشكر الله بهذا الذكر المبين

و اينكه در باره حدبا نوشته بودند بعبد حاضر امر نموديم كه آنچه به ابوالحسن از اهل الف و را نوشته شد بشما بنويسند تا مطلع شويد فاسأل الله بأن يجعلك مؤيداً على ما يرتفع به امره و يثبت به ذكرك فى كتابه الحكيم الحمد لله العلي العظيم انتهى

و همچنين در باره قطعه ارضيکه مشابهه بقطعه صغيره اين عبد است خريده اند تلقاء وجه عرض شد اين جواب از افق بيان مشرق نعم ما عملت انشاءالله از آثار باقيه محسوبست و در اين ارض هم حسب الامر قطعه ارضى اخذ شد تا آثار باقيه باشد لمن اراد الخير انّ الفضل بيده يختص به من يشاء ان ربك لهو الفضل القديم امثال اين امور بدوام ملك و ملكوت باقى و پاينده خواهد بود چه كه باسم حقّ در ايام حقّ واقع شده انتهى

و اینکه در بارهٔ موفقیّت بعضی از احبّا نوشته بودید که بعابریں سیل و فقرای بلد گاهی اتفاق مینمایند در ساحت اقدس عرض شد فرمودند اینفقره بسیار محبوب بوده و خواهد بود طوبی لمن وفقه الله على الانفاق فى سبيله انه ينزل عليه البركة من سماء الفضل انه ولى الأغنياء و الفقراء و المساكين

یا سمندر کبّر من قبلی احبائی فى هناك الذین ما منعهم الأوهام عن صراطی المستقیم قل نالّله الحقّ سوف تجدون ما عملتم و صبرتم و رأیتم و سمعتم فى سبیل الله ربّ العالمین لا یعزب عن علمه ذرّة من اعمالکم انه یشهد و یرى و هو السّميع البصیر یشهد لکم کلّ الأشياء ولكنّ الناس اکثرهم من التّائمين سوف یقومون من نفحات العذاب و یرون ما انکروه فى اللّیالی و الاّیام ان ربّک لهو العليم الخبیر

ثمّ اعلم أنّا ذکرنا الجواد بآیات تفرح بها افئدة المقلبین و نزّلنا للعندلیب ما فاح به عرف رحمة ربّک الغفور الکریم یا سمندر جمیع دوستانرا تکبیر برسان کل لدى العرش مذکورند و در هر کرّه قلم اعلی بایشان متوجّه و از شطر سجن ایشانرا ندا مینماید انشاءالله در جمیع احیان باینمقام اعلی فی الحقیقه فائز باشند و ثمر زحمات ایشان در ارض ظاهر خواهد شد جناب اسم جود علیه بهائی در این ارض ذکر منتسبین خود را نموده کل را بعنایت الهی بشارت ده و بذکرش مسرور دار انه یذکر من ذکره و انه هو خیر الذّاکرین و الحمد لله ربّ العالمین

این خادم فانی اراده نموده که خدمت آنمحبوب تکبیر بفرستد ولكن معلوم نیست که بچه طریزی از طراز و بچه قسمی از اقسام و بچه ذکرى از اذکار و بچه قصّهئى از قصص عالم خود را موافق نماید تا ذکر نماید و یا بعرضه بیان جلوه دهد اشهد انّی انا الکلیل الحقیق الفقیر المسکین المحتاج الى الله الغنیّ المقتدر العليم الحکیم و همچنین خدمت محبوبی جناب اخوی علیه بهاء الله الأبهى و جمیع دوستان بهاء الله علیهم خلاف ادبست ذکرهای نالایقه این عبد ولكن از جمیع امید عفو است از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایم کل را بطراز وفا مزین دارد و بر صراط امر مستقیم بدارد هیچ ذکرى از این محبوبتر بنظر نمیآید انه لهو الشّاهد البصیر

عرض دیگر آنکه متّصلاً آثار قلم آنمحبوب میرسد اینفقره بسیار خوېست و مقبول است ولكن باید موافق حکمت واقع شود چنانچه از قبل عرض شد بعضی از نفوس بکلمهئى میآیند و بکلمهئى میروند لم ادر الى من یذهبون و اىّ وجه یریدون باری این نفوس باندک کدورتى آنچه واقع میشود ذکر مینمایند و شاید این سبب تحریک شود در هر صورت باید آنحضرت بحکمت ناظر باشند اگر بشود بقسمی ارسال شود که احدی مطّلع نشود محبوبست و الاّ چندی توقّف اولی است و اینفقره بنظر خود اینعبد آمد که ذکر نمود چه که مشاهده شد که حقّ جلّ کبریاّنه بسیار در امر حکمت امر مبرم نازل فرموده انه لهو العالم الحافظ النّاصر المقتدر القدير

* * *

حور بقا از فردوس على آمد	هله هله هله یا بشارت
با چنگ و نوا هم با کاسه حمرا آمد	هله هله هله یا بشارت
با غمزّه جانى با مزه فائى با رقص و نوا آمد	هله هله هله یا بشارت
با گیسوی مشکین با لعل نمکین از نزد خدا آمد	هله هله هله یا بشارت
دو سیف ز ابرویش صد تیر ز مژگونش بهر دل ما آمد	هله هله هله یا بشارت
با نغمه ورقا با رنّه ابهى با طبل و لوا آمد	هله هله هله یا بشارت
جانها برهش دلها بیرش جمله فنا آمد	هله هله هله یا بشارت

هله هله هله یا بشارت	با کفّه بیضا با گیسوی سودا چون اژدر موسی آمد
هله هله هله یا بشارت	این نغمه داودی از سدره لاهوتی با روح مسیحا آمد
هله هله هله یا بشارت	با جذب و وفا با شور عما از مشرق ها آمد
هله هله هله یا بشارت	با نور هدی از صبح لقا با طور سنا آمد
هله هله هله یا بشارت	این نغمه جان در منزل جانان از بلبل لا آمد
هله هله هله یا بشارت	با مژده وصلی این حور الهی از شاخه طوبی آمد
هله هله هله یا بشارت	این عاشق فانی این طیر ترابی در ره معشوق فدا آمد
هله هله هله یا بشارت	بر صدر حبیبان تیر قضا از میر سما آمد
هله هله هله یا بشارت	بر گردن عاشق سیف جفا از عرش وفا آمد
هله هله هله یا بشارت	این نامه قدسی با هدهد ناری از شهر سبا آمد
هله هله هله یا بشارت	این وجهه باقی از امر الهی با ید و بیضا آمد
هله هله هله یا بشارت	این باز حجازی با لحن عراقی از ساعد شاه آمد
هله هله هله یا بشارت	این طلعت معراجی با جذبه بهاجی از ساحت ادنی آمد
هله هله هله یا بشارت	هان بلبل معنی از گلبن قدسی با گفت و صدا آمد
هله هله هله یا بشارت	این ورقه نورا از مدین روحا با نور و ضیا آمد
هله هله هله یا بشارت	این شاهد یزدان و این مست می جانان با جام تولی آمد
هله هله هله یا بشارت	آن صرف جمال حق آن جوهر اجلال حق با آیت کبری آمد
هله هله هله یا بشارت	آن طلعت مقصود آن وجهه معهود با رحمت عظمی آمد
هله هله هله یا بشارت	جانها بوصالش دلها به نثارش کان ربّ علی آمد

این ذکر بدیع از گلشن باقی آمد تا عاشقان جمال جانان باتش حب از دل و جان در کمال اطمینان بیدایع لحنهای خوش بآن مشغول شوند که شاید از جذبه آن عاکفان کعبه عرفان بشور آیند و وطن قدس الهی را فراموش نفرمایند والسلام

* * *

آباد

جناب میرزا محمد حسین خا علیه بهاء الله

بنام دانای یکتا

حس صریح قلم اعلی و حقیق سدره منتهی مرتفع طوبی از برای نفسیکه باصفا فائز گشت یا ایها المذکور لدی المظلوم براستی میگویم امروز سبب ارتفاع و ارتقاء وجود تقوی الله است وصیت حق را بخلق برسان بگو یا قوم جهد نمائید شاید باسم حضرت قیوم از ریح مختوم بیاشامید امروز اهل فردوس اعلی و اصحاب جنت علیا یکدیگر را بظهور مکلم طور بشارت میدهند چه که جذب ندا کل را اخذ نموده و اشراق نیر جمال کل را منقلب ساخته من غیر قصد حرکت مینمایند طوبی از برای عبادیکه خود

را از نفحات این ایام محروم نمودند و بذیل تقدیس و حبل تنزیه تمسک و تشبث جستند بهآء من لدنا علیک و علی من معک و یحبک لوجه الله رب العالمین

* * *

م ص

جناب حاجی میرزا حسن علیه بهآء الله

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حس علیک بهآء الله رب العالمین لازال نامه های آن جناب که بعد حاضر ارسال نمودند رسید و بعز اصغا فائز وجدنا من کلّ کلمة عرف حبک و اقبالک الی الله الفرد الخیر ظالمهای عالم بظلم مشغولند و بآن افتخار مینمایند و لکن این مظلوم باین مناجات که چندی قبل از برای یکی از احباب نازل شده ناطق

سبحانک یا الهی لو لا البلیا فی سبیلک من این تظہر مقامات عاشقیک و لو لا الرزایا فی حبک بأی شیء تبین شؤون مشتاقیک و عزتک انیس محبیک دموع عیونهم و مؤنس مریدیک زفرات قلوبهم و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذ سم الردی فی سبیلک و ما اعز سهام الأعداء لاعلاء کلمتک یا الهی فأشربنی فی امرک ما اردته و انزل علی فی حبک ما قدرته و عزتک لا اريد الا ما تريد و لا احب الا ما انت تحب توکلت علیک فی کلّ الأحوال اسألك یا الهی بأن تظہر لنصرة هذا الأمر من کان قابلاً لاسمک و سلطانک لیذكرنی بین خلقک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم سبحانک اللهم یا الهی قو قلوب احبائک بقوتک و سلطانک ثم احفظهم من شر اعدائک ثم اجعلهم یا الهی مشرقاً من افق عظمتک و طالعاً من مطلع اقتدارک ای رب زینهم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبهم بأنوار المواهب و الألفاف انک انت الفرد الواحد العزیز العظیم اسألك یا مالک القدم و مولی العالم و مقصود الأمم بالاسم الأعظم بأن تبدل اریکة الظلم بسریر عدلک و کرسی الغرور و الاعتساف بعرش الخضوع و الانصاف انک فعال لما تشاء و انک انت العلیم الخیر اولیا را از قبل مظلوم سلام برسان و از برای کل میطلبیم عزت و نعمت و استقامت ان الله هو السامع المجیب مفتریات آن غافل مشاهده شد و ارسال امثال آن از بعد جائز نه انا فوضنا الأمور الی الله المقتدر الغالب القدر نسأل الله ان یؤدک و یکتب لک اجرأ حسناً ثابتاً باقیاً فی کتابه المبین السلام علیک و علی من معک و علی عباد الله الصالحین

* * *

ط

جناب حس علیه بهاء الله

هو المستوی علی العرش

حس علیک بهآء الله و عنایتہ قد کنت مذکوراً لدى المظلوم و یذکرک فیهذا الحین ان سماء البیان ارادت ان ترسل الیک انجم الحکمة و العرفان و تذکر لک ما یقرّب الناس الیها طوبی لمن سمع و اجاب و قال لک الحمد یا مقصود العارفين قد حضر کتابک لدى المظلوم و قرأه الغصن الاکبر امام الوجه سمعنا باذن الفضل و اجبتاک بلسان العدل لیتضوع باسمک عرف عنایتی

بین عبادی و تهدیهیم الی هذا التَّبَّاءُ الَّذی به ما ج بحر البرهان و اشرق نیر الیقان و انار افق الظُّهور و نطق مکَلِّم الطُّور رغماً لاهل
البیان الَّذین اعرضوا عن الرَّحْمَن و کفروا باللَّهِ الفرد الواحد العلیم الحکیم نسلَّ اللّهُ ان یظهر بک ما یقرَّب القوم الیه و یسقیهم
الرَّحیق المختوم باسمی القیوم بامری المحتوم الَّذی به ارتعدت الارکان و تزلزلت الابدان و انصعق من فی الامکان الا من انقذته
ایادی الفضل اَنَّهُ هو الفضَّال الکریم

یا اَیُّها الحاضر لدی الوجه اسمع ما قاله المعرضون منهم من قال اَنَّهُ سرق آیات النُّقطة و انزلها باسمه قل احضر لتسمع و
ترى اَنَّهُ ظهر بسلطان خضع عنده کلّ عارف بصیر و کلّ عالم خبیر قل لو کان النُّقطة الاولى لیحضر تلقاء العرش و یحرِّر ما نزل
من سماء مشیة اللّهُ رَبَّ العرش العظیم و منهم من قال اَنَّهُ حرَّفَ الکلمة و افترى علی اللّهُ القویّ القدیر ما اصغر شأنه و کبر قوله
قد ناح من ظلمه الفردوس الاعلی و اصحاب هذا المنظر المنیر اَنّک لا تحزن من شئ توکَّل فی کلّ الامور علی اللّهُ مالک يوم
الدِّین اَنَّهُ معک و ینصرک سوف تظهر آثاره امرأً من عنده عنده علم کلّ شئ فی کتاب ما اطَّلَع به احد ان رَبَّک هو المبشِّر
الخبیر

اذکر اولیائى من قبلی و بشرهم بعنایتی و نور قلوبهم بانوار ذکرى البدیع نسلَّ اللّهُ ان یؤیِّدھم علی خدمة امره و یقدِّر لهم
ما ینبغی لاسمه الرَّحیم

البهَّاء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی من معک کبَّر علی وجوههم من قبل المظلوم الَّذی حمل البلایا
لارتقاء العباد و ارتفاع کلمة اللّهُ رَبَّ من فی السَّموات و الارضین

* * *

هو اللّهُ تعالی شأنه الحکمة و البیان

حس علیک بهائى و عنایتی از حق بطلب عباد خود را بر آنچه از افق اراده اشراق نموده آگاه فرماید تا لسان بقدا اتی المالک
ناطق و قلب بخاتم اتی للهِ مزین و بصر بمشاهده انوار منور گردد غفلت عباد نعمت الهی را منع نموده اگرچه خطای عالم
مالک قدما را از عطا باز ندارد ولكن خلق خود انفس خود را از بدایع رحمت و فضل و عنایت محروم نمودند للهِ الحمد آنجناب
بتجلیات انوار آفتاب حقیقت فائز گشتند سوف یظهر اللّهُ ما قدَّر لک فی کتابه المبین لعمر اللّهُ اگر اهل ارض یک لوح از الواح
الهی را بعدل و انصاف قرائت نمایند کل بافی اعلى توجه کنند و از ما عندهم بما عند اللّهُ راجع گردند ذکر العباد بالحکمة و
البیان و عرقهم صراط اللّهُ الاقوم و نبأ العظیم البهَّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الَّذین وفوا بميثاق اللّهُ و عهده
و عملوا بما أمروا به فی کتابه المبین

* * *

جناب ح قبل س علیه بهاء اللّهُ

اللّهُ ابهى

حس علیک بهائى ید ظلم اراده نموده انوار آفتاب عدل را ستر کند و نور امر را از ابصار منع نماید لعمر اللّهُ این فوق مقام من
علی الارضست اولیای الهی من غیر جرم مسجون انا للهِ و انا الیه راجعون نار بغضا مشتعل ولكن اللّهُ احمدها بقدرته اَنَّهُ علی

كلّ شئٍ قدير البهَاء المشرق من افق عناية ربّك عليك و عليهم و على كلّ صابر ثابت مستقيم

* * *

ط

جناب حسن عليه بهَاء الله

هو الاقدس الاعظم

حس قد حضرت كلمة من خطّك لدى العرش و ذكر ذكرك في هذا المقام المنيع و ذكرناك رحمة من عندنا لتوقن بأنّه يذكر من اقبل اليه و فاز بما اراد الله ربّ العالمين تمسّك بالحكمة و توكلّ على الفرد الخبير كذلك ذكرناك و انزلنا الآيات أنّه لا اله الا هو العليّ العظيم كبر من قبلي على من معك و بشره بذكرى البديع

* * *

جناب حاجي حسن في القاف

هو العزيز الغالب القيوم

حسن ذكر الله على سينا القرب عن شطر الأيمن على بقعة الرّمان في فردوس العزّ قد كان مشهودا فاشهد بأنّه لا اله الا هو و أنّه لهو النّاطق في كلّ حين بأنّي انا الله لا اله الا انا قد كنت عن العالمين غنيّا و أنّه تجلّى عليك مرّة في عالم الجبروت ثمّ مرّة في عالم الملك و الملكوت ثمّ مرّة في هذه الأيام التي كانت الأنوار عن شطر القدس من جهة الغرب مضيئا و باسرافها اضاءت اهل ميادين البقاء ثمّ اهل ملاّ الأعلى ثمّ الذينهم اتّخذوا في انفسهم الى الوجه سبيلا ان استقم على ما يأمرك قلم الله بالحقّ و كن على الأمر في صراط ربّك مستقيما قل أنّه لصراط الله في السّموات و الأرض و حجّته في ملكوت الأمر و الخلق و أنّه سمّى بعلي في ملاّ البيان ثمّ بمحمّد في ملاّ الفرقان ثمّ بكلّ اسم من اسماء الحسنی في زمن قديما كذلك يعظك لسان القدرة و القوّة بآيات التي كانت على العالمين محيطا لتستبشر في نفسك و تبشّر النّاس بهذا النّبأ الذي كان عن العالمين خفيّا و تبلغ النّاس بما بلّغناك في هذا اللّوح و تأمرهم بالعدل الى جهة عرش عليّا قل الحقّ يقول تالّله لا يضرّ مع حبه من شئٍ و أنّه لعين التي جرت عن معين اسم عظيما و من شرب منه لن يخاف من احد و لا يقوم معه السّموات و الأرض و كذلك كان الأمر من قلم القدس مقضيّا ان اثبت في امر الله و بما امرت به و لا تخف من احد فتوكلّ عليه و أنّه يحرسك عن كلّ مكّار اثميا فوالله من كان في قلبه حبّ هذا الغلام ليجعله الله غالبا على كلّ من في السّموات و الأرض و كان الله على ذلك شهيدا و يمشي على الماء كما يمشي على الأرض و يطير في هواء الرّوح في هذا الفضاء الذي كان في هذا السّماء بسيطا فسوف تجدون المشركين يفرّون من هذا الغلام كما يفرّون الحُمْرَاء من قساور البقاء و ينقلبون على اعقابهم و ينكتون عهد الله بعد توكيده و أنّه كان بكلّ ذلك عليما و انك انت فائت رجلاك على الأمر ثمّ ذكرّ النّاس بأعلى صوتك في هذا الرّضوان الذي كان بالحقّ رفيعا و الرّوح و البهَاء و العزّ عليك و على ضلعك و على الذين اجابوا داعي الله اذا دعاهم و تمسّكوا بعروة عزّ بديعا

* * *

هو العزيز

در اینوقت که سنت الهی جدید و تازه گشت و حسین بقا از ارض باء با جمعی صغیر و کبیر حرکت نموده هذه من سنّة الّتی قضت من قبل علی عباد الله المقرّین ولكن اهل ارض بسیار غفلت نموده‌اند و چنان گمان کرده‌اند که میتوانند امر الله را معدوم نمایند و یا انوار الله را اطفاء کنند و یا چراغهای قدسی را خاموش نمایند فباطل ما هم یظنون قسم بخدا که هر چه در اطفائش سعی نمایند روشن‌تر میشود و آنچه در اخمادش بکوشند مشتعل‌تر خواهد شد مشیّت الهی محیط بر همه مشیّتها است و اراده او فوق اراده‌ها است چه که جمیع من فی السموات و الارض بنفحه‌ئی از نفحات مقدّسش که بکلمه امریه اطلاق شده موجود شده‌اند و بحرفی فانی خواهند شد لم یزل و لا یزال در علو سلطنت خود بوده و در سمو رفعت خود خواهد بود کل عاجزند نزد ظهورات قدرت او و کل معدومند عند بروزات سطوت او و همیشه ایام چشم دوستان او گریان بود و دشمنان او از غفلت خندان ولكن آن گریه را صد هزار رحمت از عقب و این خنده را هزاران نقت از پی و عنقریب ثمر هر دو از شجره قضا می‌روید زهی مفاخرت برای چشمی که قابل گریستن شود و زهی توفیق که گردنی قابل کمند دوست گردد انشاء الله بآنچه در ذرّ بقا عهد نمودیم ثابت و جازیم اگرچه مردود عباد و مطرود بلاد شویم چنانچه شده‌ایم و عنقریب دنیا و اهلش فانی شوند و اهل الله بر رفارف باقی درآیند انا لله و انا الیه راجعون و امیدواریم که آنجناب از این چشمه لطیف مشروب شوند تا جمیع این معدومان موجودنما را مفقود شمرند و سلطان احدیه را موجود و مشهود و ظاهر و باهر ملاحظه فرمایند باری انشاء الله مسرور باشید و بر سریر عزّ مستریح

و دیگر آنکه ناصر را روانه خدمت نمودیم و باو گفته‌ایم که از خدمت شما تغافل ننماید

افنان جناب میرزا علیه بهاء الله

بسم الله الأقدس الأمنع

در جمیع احوال بی‌لای متواتره متوالیه مبتلا بوده و هستیم ولكن مع ذلك بفضل الله و رحمته و قدرته و سلطانه بذکرش ذاکریم و بتبلیغ امر اعظم مشغول آنچه حمل شده و میشود مقصود آنکه افنده و قلوب از شئونات نفسیه و هواییه مقدّس شوند و بمنظر اقدس ناظر گردند تا بعنایت رحمانی در این دنیای فانیه کسب مقامات باقیه نمایند امطار رحمت رحمن در کلّ احوال از سحاب فضل نازل تا کی نفوس پژمرده بطراز حیوة بدیعه فائز شوند انما الامر بیده یفعل ما یشاء بسلطانه طوبی لک بما فزت بما اراده الله و قمت علی خدمته فی یوم فیه احتجب اکثر الناس قد ورد علی احبائنا فی هناک ما ورد علینا فی هذا المقام المنیع اگرچه آنچه وارد شده ظاهر آن بسیار تلخ و ناگوار بوده ولكن در باطن چون فی سبیل الله بوده بسیار شیرینست عنقریب معرضین نادم و خاسر مشاهده شوند و مقبلین بکمال عزّ و تمکین هذا حتم عند ربّک انه لهو العلیم الخیر البهاء علیک و علی من معک

در ساعتیکه عروس حزن از قناع نقاب رخ برافراخت و شاهد هموم علم حسرت برافراشت و فراش باد صبا فراش مبسوط کدورت بگسترانید و خادم طلعت بقا بر سرایر مثنوی بیارمید و ابر قدرت از هواء مکظوم امطار فراق بیارید و حوریات وثاق سر از حجرات طلاق برآوردند و مخدّرات شقاق طلعت نفاق پیاراستند قاصرات جنان بر فرق زدند و خیرات حسان سراسیمه دویدند و وجوهات قدس قمص سودا در بر نمودند و طلعات انس دم حمرا از عین وفا ریختند و خازن جنّت در نقاب خفا رفت و هادی ملّت در حجاب فنا مستور گشت اوراق شجره طوبی بلون صفرا میل نمود و اغصان سدره منتهی از هم فروریخت ابر رحمت ممنوع گشته و برق سطوت مرفوع شده حمامه غضب در طیران آمد و دیک بطشت در ذوبان بهجت سنا از عرش ذلّ برخاست و نعمت ظلما بر فرش عزّ بنشست زاغ شهر اغما طوطی مصر لقا را از شکرخائی منع نموده و صعوه جفا بلبل فنا را از نغمه سرائی بازداشته غراب غیور هدهد سرور را از سبای ظهور منع نموده و بوجهل مقهور طلعت محبور را از بیت معمور بیرون کرده شمع محفل ضیا مخمود گشته و شب پره عما بازی گر میدان گردیده سلطان مکمن عزّت بر نقطه ذلّت جالس گشته و زینم معدن نکبت بر عرش عظمت مستکن شده تنور حسد در سینه ارباب نخوت در فوران آمد و ابجر فتنه در صدور ارباب عبرت در هیجان شد ادیب عشق را از مصطفیٰ توحید بیرون نمودند و لیب شوق را از ذوق استدراک بازداشتند حدیقه تقلید زینت گرفت و ثمره تحمید مقطوع گشت محبوبان وادی محبت مبهوت گشتند و محبوبان وادی کسرت شاهد مقصود شدند باز سلطان در دست جفدان یحیا گرفتار آمد و یوسف امکان در دست برادران بی وفا در چاه شد

جغدها بر باز استم میکنند

پر و بالش بی گناهی میکنند

که چرا تو یاد آری زان دیار

یا ز قصر ساعد آن شهریار

جرم او اینست کو باز است و بس

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

دشمن طاوس آمد پر او

ای بسا شه را بکشته فرّ او

* * *

در فقره جناب ملا حسین و ابن ایشان علیهما بهاء الله مرقوم فرموده بودید مخصوص ایشان از قبل ذکر منع اقدس شده و ارسال شد عجیبت که نرسیده و همچنین جمیع مطالب آنجناب را فرداً فرداً جواب فرموده اند و ارسال شده وجهی امر شده بآنشطر بیاورند بعد از رسیدن حفظ فرمائید و خبر بفرستید و همچنین از هر جا چیزی برسد در همان ارض بماند تا خبر برسد در باره زراعت در این امور حکم کلیّه فرموده اند و آن اینست که بر هر نفسی واجب شده که بکسب یا زرع و یا صنعت مشغول شود و همان عمل نفس عبادتست نزد حق ولو یومی توقّف در ارضی باشد چنانچه در ایّام حرکت عراق با اینکه تدارک هجرت دیده میشد مع ذلک بزرع مشغول بودند و حین خروج امر شد که حاصل آن را ما بین احباب قسمت نمایند

هذا ما جرى من قلم البیان فی حقّک ان یا نبیل قبل حسین علیک ذکر الله و ثنائیه لا تحزن فی شیء انه مع من ینصر ربّه سیح بحمد ربّک فی کلّ حین امورات علی ما اراد الله جاری خواهد شد بعضی از احبای آن ارض نظر بعسرت و مشقت تسلی لازم دارند از قبل این مسجون تسلی دهند و شاید از نظر نرفته و نمیروند بمقتضای وقت و اسباب و حکمت بالغه فیوضات

رحمائیہ از سماء رحمت محیطہ ظاہراً و باطناً مبذول خواهد شد کبر من قبلی علی نفسک و علی من معک و علی الذین ہم آمنوا باللہ الفرد الخبیر

* * *

حضرت غصن اعظم

هو الله

دو ورقه در چهارشنبه رسید هر حرفی از آن شهادت داد بر توحید ذات و تقدیس نفس حقّ از شبه و مثل طوبی لقلمکم و مدادکم و لورق فاز بذکرکم نسأل الله ان یدخل بکم عبادہ فی لجة بحر احدیته و یسقیہم بذکرک کوثر الحیوان و ببیانک رحيق العرفان و یمدک بجنود العلم و الحکمة بحیث تفتح بک مدائن الآفاق و القلوب لا اله الا هو العزیز المحبوب یا بصری علیک بهائی و بحر عنایتی و شمس فضلی و سماء رحمتی نسأل الله ان ینور العالم بعلمک و حکمتک و یقدر لک ما یفرح به قلبک و یقرّ عینک انه علی کلّ شیء قدير البهاء و الرحمة و الثناء علیکم و علی من یطوف حولکم

* * *

هو الأمر القديم

دوستان آن ارض را ذکر نموده و مینمائیم بذکری که باقی و دائمست و عرفش از عالم قطع نشود افرحوا یا اولیائی بهذا الفضل العظیم و کل را وصیت میفرمائیم بآنچه که سبب علوّ و سموّ کلمة الله است بین عباد و همچنین در اموری که سبب ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس است و سبب اعظم تربیت اولاد است باید کل بآن تمسک نمایند انا امرناکم بذلك فی الواح شتی و فی کتابی الأقدس طوبی للعاملین

از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید و توفیق بخشد بر اجرای این امر مبرم که از قلم مالک قدم ظاهر شده و نازل گشته ایّاکم ان یخوفکم طنین الذّباب او تضعفکم قوّة الظّالمین بقوّة ایمان و بحکمت و بیان ناس را بشاطی بحر اعظم دلالت نمائید قسم بآفتاب حقیقت که ضوضای ناعقین و معرضین عندالله احقر از طنین ذباب است ولكنّ القوم اکثرهم لا یعرفون یا حزب الله بذیل اظهر تشبّت نمائید و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد باشید طوبی لکم و نعیماً لکم نشهد انکم فزتم بما لا فاز به امم قبلکم یشهد بذلك لسان العظمة فی هذا الحین المبین البهاء علیکم و علی من فاز بعرفان الله ربّ العالمین باید در هر مدینه معلّمی از این حزب معین شود لأجل تعلیم اطفال و باید اسباب معاش معلّم مهیا شود تا باطمینان کامل بآنچه لازم است مشغول گردد نسأل الله ان یؤید المعلّمین بقدرته و سلطانه و یوفّقهم علی تربیة ابناء عبادہ انه علی کلّ شیء قدير و بالاجابة جدیر

* * *

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزو است

دوست مهربان شکر خدا را که سلامتی فی الجمله حاصل است و مرآت صافیة قلب حاکی از اشارات و جذبات دل انشاءالله مراد این حاصل شود و مرام آن واصل آید اگرچه خوشتر این است که لوح نور را که از صفحات افئدة منیره است از دلالات این و آن پاک سازیم و عریان در میدان وسیع روح بتازیم چنانچه حکیم الهی میگوید

سوی آن دلبر نپوید هیچکس با آرزو

با چنان گلرخ نخسبد هیچکس با پیرهن

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا رضای خویشان

چه جای پیراهن که وجود حجاب میشود و غیرت خود نقاب میگردد ادیب شیراز میگوید تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز چنانچه یعقوب حبّ اگر هوّیه قلب و دل را از کدورت آب و گل پاک مینمود البتّه احتیاج قمیص مصر نداشت که بشیری مبشّر شود و یا سفیری مذکر آید بلکه نفحات طیبّه مقدّسه را از شمال روح میشنید و بجانان در عین وصال میآرمید شوق لقا و ذوق چشمه بقا را از عین صفا ذائقه مینمود و بحیات ابدی و دوام ازلی قیام میفرمود و بجنت خلود بعد از حشر روح مخلّد میگشت و هزار چون یوسف را بی ندای و اسفا طائف حول میدید و لطیفه مصر وفا را از مدینه فنای احد اخذ میکرد بلی تا کدورات عالم کثرت که نتیجه آن هلاکت است زایل و هالک نشود طلعت باقی وجه بی نقاب سر از حجاب برنیارد و معنی کلّ شیء هالک الا وجهه از جبین مبین هویدا نگردد چه نویسم که بوی جان از پشم شتر که منسوب به اویس است باید شنید چنانچه صاحب مثنوی میگوید

بوی جان میآید از پشم شتر

این شتر از خیل سلطان ویس در

ولیکن رایحه مشک جان و نسایم رحمن از یمن جانان مقطوع و ممنوع است بلی حقّه لؤلؤ بیضا در صدف دریا مخزون گشته زیرا که ناسفته آن مقبولتر آید و مطبوعتر باشد که قوّت قوای دل را قدرت کامل بخشاید و نور بصر را جودت قابل بیفزاید و شاید که این کمون سبب ظهور گردد و این ستر را از پی کشفی باشد و یا این تلویح را طفلی تصریح نماید و یا این ختم را قوّتی بگشاید

دانه چون اندر زمین پنهان شود

سرّ آن سرسبزی بستان شود

تا چه کند قوّت بازوی دوست ای شفیق رفیقت میگوید که آسایش وجود را نزهتی از آلائش حدود باید که تا چون عنقای مغرب سر از مشرق جان برآورد در هوای قدس روح که مدینه جان است سایر گردد قسم بخدا که اگر عساکر ممات دواسبه بتازند بگرد این سوار نرسند و عزرائیل چون خادم بر در کمر خدمت بندد و از عازم حرم منت برد که شاید در حریم عزّ محرم شود و در آن بساط لطیف که الطف از دراری نور است طائف گردد و واقف شود سبحانالله نسیم حبّ برخاست و مجلس انس را معطر نمود روح نغمه بدیع ساز نمود عشاق بادیّه هوش از سروش غیب مدهوش شدند بقسمی شوق و وله و ذوق و طرب احاطه نموده که نفعه روح القدس از عظم رمیم وزیدن گرفت و روح الامین با جناح نجاج در پریدن آمد اسرافیل حیات متحریر گشته که بکدام نغمه این اصحاب را بهوش آرد و عجز مینماید که شاید از این بیهوشی قسمت برد و نصیب بردارد

بس کنم دلبر درآمد در خطاب

گوش کن و الله اعلم بالصواب

این زمان جان از تنم آمد برون

هو العلیّ الأعلى فی جبروت الأبھی

ذكر اسم ربك عبده اذ دخل بقعة الفردوس مقرّ الذي استشرقت عليه انوار الوجه عن مشرق الجمال بآيات مبين وقام تلقاء العرش منظر الله العليّ الأعلى وسمع نغمات ربه الرحمن الرحيم و فاز بكلّ الخير حين الذي هبت عليه نفحات القدس عن رضوان الله العليّ المقتدر العزيز العظيم ان يا جمال القدم بشرّ الذي كان واقفاً بين يدي العرش بما قدر له في صحايف قدس حفيظ قل ان ورودك على شاطئ الكبرياء مقام الذي فيه تموج بحر الأسماء باسم الله العليّ الأعلى لخير عمّا خلق بين السموات و الأرضين ان يا أيها المسافر الى الله خذ نصيبك من هذا البحر و لا تحرم نفسك عمّا قدر فيه و كن من الفائزين و لو يرزقن كلّ من في السموات و الأرض بقطرة منه ليغنين في انفسهم بغناء الله المقتدر العليم الحكيم خذ بيد الانقطاع غرفة من هذا البحر الحيوان ثم رشّح منها على الكائنات ليطهرهم عن حدودات البشر و يقربهم بمنظر الله الأكبر هذا المقرّ المقدّس المنير و ان وجدت نفسك وحيداً لا تحزن فاكف ربك ثم استأنس به و كن من الشاكرين بلّغ امر مولاك الى كلّ من في السموات و الأرض ان وجدت مقبلاً فأظهر عليه لآئي حكمة الله ربك فيما القاك الروح و كن من المقبلين و ان وجدت معرضاً فأعرض عنه فتوكّل على الله ربك و ربّ العالمين تالله الحقّ من يفتح اليوم شفتاه في ذكر اسم ربه لينزل عليه جنود الوحي عن مشرق اسمى الحكيم العليم و ينزلنّ عليه اهل ملاء الأعلى بصحاف من التور و كذلك قدر في جبروت الأمر من لدن عزيز قدير و لله خلف سراق القدس عباد يظهرنّ في الأرض و ينصرنّ هذا الأمر و لن يخافنّ من احد ولو يحاربنّ معهم كلّ الخلايق اجمعين اولئك يقومنّ بين السموات و الأرض و يذكرنّ الله بأعلى ندائهم و يدعونّ الناس الى صراط الله العزيز الحميد ان اقتد بهؤلاء و لا تخف من احد و كن من الذين لا يحزنهم ضوضاء الناس في سبيل بارئهم و لا يمنهم لومة اللّائمين اذهب بلوح الله و آثاره الى الذين هم آمنوا و بشرهم برضوان القدس ثم انذر المشركين قل يا قوم تالله قد جئتكم عن جهة العرش نبأ من الله المقتدر العليّ العظيم و في يدي حجة من الله ربكم و ربّ آبائكم الأولين انتم و زنوها بقسطاس الحقّ بما عندكم من حجج التبيين و المرسلين ان وجدتموها على حقّ من عند الله اياكم ان لا تجادلوا بها و لا تبطلوا اعمالكم و لا تكوننّ من المشركين تلك آيات الله قد نزلت بالحقّ و بها حقّق امره بين بريته و ارتفعت رايات التقديس بين السموات و الأرضين قل يا قوم هذه لصحيفة المختومة المحتومة التي كانت مرقومة من اصبع القدس و مستورة خلف حجب الغيب و قد نزلت بالفضل من لدن مقتدر قديم و فيها قدرنا مقادير اهل السموات و الأرض و علم الأولين و الآخرين لن يعزب من علمه شيء و لن يعجزه امر عمّا خلق و يخلق ان انتم من العارفين قل قد جاءت كرهة الأخرى و بسطنا يد الاقتدار على كلّ من في السموات و الأرض و اظهرنا من سرّنا الأعظم على الحقّ الخالص سرّاً اقلّ عمّا يحصى اذا مات الطوّريون عند مطلع هذا التور الحمراء على بقعة السيّاء و كذلك جاء جمال الرحمن على ظلل البرهان و قضى الأمر من لدى الله العزيز الحكيم قل للحرورية الفردوس ان اخرجي من غرف القدس ثم البسي من حرر البقاء كيف تشاء و من سندس السنّا باسمي الأبهي ثم اسمعي نغمات الأبدع الأحلى عمّا ارتفع عن جهة عرش ربك العليّ الأعلى ثم اطلعي عن افق الثّقاب بطراز الحوراء و لا تحرمي العباد من انوار وجهك البيضاء و ان سمعت تشهّق اهل الأرض و السماء لا تحزني دعيهم ليموتنّ على تراب الفناء و ينعمنّ بما اشتعلت في نفوسهم نار البغضاء

ثم غنى على احسن التّغيمات بين الأرضين و السّموات فى ذكر اسم ملك الأسماء و الصّفات و كذلك قدّرنا لك الأمر و أنّا كنّا قادرين أيّاك ان لا تخلعى عن هيكلك الأطهر قميص الأنور ثمّ زدى عليه فى كلّ حين من حلل البقاء فى جبروت الانشاء ليظهر منك طراز الله فى كلّ ما سواه و يتمّ فضل ربّك على العالمين و ان وجدت من احد رايحة حبّ ربّك ان افدى نفسك فى سبيله لأنّنا خلقناك له و لذا اخذنا عنك العهد فى ذرّ البقاء عند معشر المقرّبين و لا تجزعى عن رضى الطّنونات من اهل الاشارات دعيهم بأنفسهم لأنهم اتبعوا همزات الشّياطين ثمّ صحى بين الأرض و السّماء تالله الحقّ أنّى لحرورية خلقنى البهاء فى قصر اسمه الأبهى و زين نفسى بطراز الأسماء فى الملاء الأعلى و أنّى لقد كنت محفوظة خلف حجابات العصمة و مستورة عن انظر البرية اذا سمعت ابداع الألحان عن شطر ايمن الرّحمن شهدت بأنّ الجنان تحرّكت فى نفسها شوقاً لاستماعها و طلباً للقاءها كذلك نزلنا فى قيوّم الأسماء على لحن البقاء و على لحن الأحلى فى هذا اللّوح المبين قل أنّه لهو الحاكم فيما يشاء بسلطانه يحكم ما يريد بأمره و لا يسأل عمّا شاء و اراد و أنّه لهو المختار القادر الحكيم انّ الذين هم كفروا بالله و سلطانه اولئك غلبت عليهم النّفس و الهوى و رجعوا الى مقرّهم فى النّار فبئس مقرّ المنكرين و أنّك زين نفسك بحبّى ثمّ قلبك بذكرى ثمّ لسانك بتبليغ امرى و كذلك قدّر لك فى الواح عزّ حفيظ ثمّ امش بين النّاس بوقار الله و سكينته ليظهر منك آثاره بين العالمين ان اشتعل فى نفسك من هذه النّار الّتى اوقدها الله فى قطب الجنان ليحدث منك حرارة الأمر فى افئدة الذينهم آمنوا بالله و كانوا من المؤمنين ان امش على اثرى و لا تكلمّ الا على الصّدق الخالص ثمّ اخضع لعباد الله الموحّدين كذلك يعظك لسان الأمر ان استمع بما امرت ثمّ اعمل به لتكون من الفائزين انّ الذين لن يظهر منهم آثار الله فى اوامره اولئك لن يصدق عليهم حكم الايقان ولكنّ النّاس اكثرهم احتجبوا عن امر الله و كانوا من قوم سوء اخسرين قل يا قوم هل ينبغى لأحد ان ينسب نفسه الى ربّه الرّحمن و يرتكب فى نفسه ما يرتكبه الشّيطان لا فوطلة السّبحان لو انتم من العارفين قدّسوا قلوبكم عن حبّ الدّنيا ثمّ السنكم عن ذكر ما سواه ثمّ اركانكم عن كلّ ما يمنعكم عن اللّقاء و يقرّبكم الى ما يأمركم به الهوى اتّقوا الله يا قوم و كونوا من المتّقين قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لا تفعلوا فما الفرق بينكم و بين الذينهم قالوا الله ربّنا فلمّا جاءهم على ظلل القدس اذا كفروا به و كانوا من المنكرين خلّصوا انفسكم عن الدّنيا و زخرفها أيّاكم ان لا تقرّبوا بها لأنّها يأمركم بالبعى و الفحشاء و يمنعكم عن صراط عزّ مستقيم ثمّ اعلموا بأنّ الدّنيا هى غفلتكم عن موجدكم و اشتغالكم بما سواه و الآخرة ما يقرّبكم الى الله العزيز الجميل و كلّما يمنعكم اليوم عن حبّ الله أنّها لهى الدّنيا ان اجتنبوا منها لتكوننّ من المفلحين انّ الذى لن يمنعه شىء عن الله لا بأس عليه لو يزيّن نفسه بحلل الأرض و زيتنها و ما خلق فيها لأنّ الله خلق كلّ ما فى السّموات و الأرض لعباده الموحّدين كلوا يا قوم ما احلّ الله عليكم و لا تحرموا انفسكم عن بدايع نعمائه ثمّ اشكروه و كونوا من الشّاكرين

يا أيّها المهاجر الى الله بلّغ النّاس رسالات ربّك لعلّ يمنعهم عن شطر النّفس و الهوى و يذكرهم بذكر الله العلىّ العظيم قل يا قوم اتّقوا الله و لا تسفكوا الدّماء و لا تعرّضوا مع نفس و كونوا من المحسنين أيّاكم ان لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و لا تتبعوا سبل الغافلين و منكم من اراد ان يبلغ امر مولاه فلينبغى له بأنّ يبلغ أولاً نفسه ثمّ يبلغ النّاس ليجذب قوله قلوب السّامعين و من دون ذلك لن يؤثّر قوله فى افئدة الطّالبيين أيّاكم يا قوم لا تكوننّ من الذين يأمرّون النّاس بالبرّ و ينسون انفسهم اولئك يكذبهم كلّما يخرج من افواههم ثمّ حقايق الأشياء ثمّ ملائكة المقرّبين و ان يؤثّر قول هؤلاء فى احد هذا لم يكن منهم بل بما قدّر فى الكلمات من لدن مقتدر حكيم و مثلهم عند الله كمثّل السّراج يستضىء منه العباد و هو يحترق فى نفسه و يكون من المحترقين

قل يا قوم لا ترتكبوا ما يضيّع به حرمتكم و حرمة الأمر بين العباد و تكوننّ من المفسدين و لا تقرّبوا ما ينكره عقولكم ان اجتنبوا الاثم و أنّه حرّم عليكم فى كتاب الذى لن يمسه الاّ الذين طهّروهم الله عن كلّ دنس و جعلهم من المطهّرين ان اعدلوا على انفسكم ثمّ على النّاس ليظهر آثار العدل من افعالكم بين عبادنا المخلصين

إياكم ان لا تخانوا فى اموال الناس كونوا امناء بينهم و لا تحرموا الفقراء عما اتاكم الله من فضله و انه يجزى المنفقين ضعف ما انفقوا انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر يعطى من يشاء و يمنع ممن يشاء و انه لهو المعطى البازل العزيز الكريم قل يا ملا البهلاء بلغوا امر الله لأن الله كتب لكل نفس تبليغ امره و جعله افضل الأعمال لأنها لن يقبل الا بعد عرفان الله المهيمن العزيز القدير و قدر التبليغ بالبيان لا بدونه كذلك نزل الأمر من جبروت الله العلى الحكيم إياكم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذكروها بالبيان الحسنة و الموعظة البالغة ان كانت متذكرة فلها والا فأعرضوا عنها ثم اقبلوا الى شطر القدس مقر قدس منير و لا تجادلوا للدنيا و ما قدر فيها بأحد لأن الله تركها لأهلها و ما اراد منها الا قلوب العباد و انها يستخر بجنود الوحي و البيان كذلك قدر الأمر من انامل البهلاء على لوح القضاء من لدن مقضى عليم ان ارحموا على انفسكم ثم على ذوى القربى ثم عباد الله المخلصين و ان وجدتم من ذليل لا تستكبروا عليه لأن سلطان العز يمر عليه فى مذ الأتام و لا يعلم كيف ذلك احد الا من كان مشيئته مشيئة ربكم العزيز الحكيم

ان يا ملا الأغنياء ان رأيتم من فقير ذى مترية لا تفروا عنه ثم اقعدوا معه و استفسروا منه عما رشح عليه من رشحات ابحر القضاء تالله فى تلك الحالة يشهدنكم اهل ملا الأعلى و يصلين عليكم و يستغفرون لكم و يذكركم و يمجّدنكم بالسن مقدس طاهر فصيح فى طوبى لعالم لن يفتخر على دونه بعلمه و يا حبذا لمحسن لن يستهزئ بمن عصى و يستر ما شهد منه ليستر الله عليه جرياته و انه هو خير الساترين كونوا يا قوم سترًا فى الأرض و غفارًا فى البلاد ليغفركم الله بفضله ثم اصفحوا ليصفح الله عنكم و يلبسكم برد الجميل و ان استجاركم احد من المؤمنين و كنتم مستطيعاً فأجروه و لا تحرموه عما اراد ليجركم الله فى ظل رحمته فى يوم الذى يغلى الصدور و يشتعل الأكباد و يضطرب اركان الخلايق اجمعين

قل يا قوم عليكم بالصدق الخالص لأن به يزين انفسكم و يرفع اسمائكم و يعلو مقداركم و يزداد مراتبكم بين ملا الأرض و فى الآخرة لكم اجر كان على الحق عظيم كذلك انصحن الذينهم آمنوا لعل يسمعون ما نصحوا به فى كتاب الله و يجدن الى ذى الفضل سبيل

ان يا ايها الوارد بالمنظر الأكبر قد تمت ميقات وقوفك لدى العرش قم باذن الله و خذ كتاب الفضل ثم اذهب به الى الديار و بشر اهلها برضوان الله الملك العلى العظيم ولكن حرّك من هذا الفردوس بنفحات الأنس لتحى بها قلوب الذينهم انصعقوا من صاعقة الأمر ليقومن عن قبور الغفلة و ينطقن بما نطق الروح يومئذ فى فردوس الأعلى بأنه لا اله الا هو و الذى جاء باسم على قبل نبيل مظهر سلطانه و مطلع آياته و منبع فضله و اقتداره لمن فى السموات و الأرضين ثم الذى ينطق حينئذ انه لعزه و شرفه و كبريائه ثم عظمتته و بهائه على الخلايق اجمعين كذلك ينبغى لك و للذينهم استقروا على مقر الأمر و شربوا رحيق المختوم من هذه الكأس المقدس المنير

و اذا وصلت ارض التاء فانشر هذا اللوح بين يدى اسمنا الجواد لتقر به عيناه و يفرح فى نفسه و يكون من الفرحين ثم بين يدى الذينهم خرجوا عن ظلمات الوهم و استقروا على مقر اليقين و فى هناك تسمع ضوضاء الذينهم كفروا و اعرضوا و كانوا من المشركين قل يا قوم أ كفرتم بالله الذى خلقكم و سوّىكم و عرفكم مظهر نفسه و جعلكم من العارفين إياكم يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن بحور المعانى و لا تتبعوا كل شيطان مريد فانظروا بطرف القدس الى ميزان الله لتعرفوا ميزانه الحق المستقيم قل اليوم حق لكل نفس بأن يطهر قلبه عن التعلق عما خلق بين السموات و الأرض و يقّس اذنه عن كل ما سمع و يرجع البصر الى ما كان بين يديه من حجج التى بها اظهر الله امره فى كل عهد و عصر ثم فى حجة التى ظهرت يومئذ بسلطان مبين و يتفرّس فى آثار الله و يتفكر فيها تالله اذا يستشرق عليه شمس الايقان عن مطلع بيان ربه و يستضىء بها قلبه و يكونن من الموقنين قل صنع الله لن يشته بصنع احد من الناس ولكن الناس يشتهن على انفسهم فما لهؤلاء لا يكادون يفقهون حديثاً من الله العزيز الخبير قل بعد اشراق الشمس و ضيائها هل يبقى ضياء ذى ضياء لا فونفس الله المهيمن العزيز القدير كذلك اذكرونا

الأمر و اتمننا الحجة على من على الأرض كلهم اجمعين و نشهد الله و اصفياه ثم ملائكته بانى ما قصرت فى كل ما امرت به و بلغت رسالاته الى شرق الأرض و غربها و كفى به و بهم على شهيد و عليم

و اذا وردت ارض الرآء ذكر عباد الذينهم كانوا هناك بهذا الذكر العظيم قل يا قوم آمنوا بالله و بما نزل من عنده و لا تتبعوا الذين هم كفروا بآيات الرحمن و سلطانه ثم يذكرونه فى كل بكور و اصيل قل مثلكم كمثل الذينهم كانوا ان يذكروا الله فى العشى و الاشرار فلما جاءهم الله على ظلل اسمه العلى كفروا به و كانوا من المشركين قل يا قوم ان انصروا الله بأنفسكم و اموالكم ثم استقيموا على امره على شأن لو يحاربكم كل من على الأرض لن يزل اقدامكم عن صراط الله العزيز القادر العليم ان استقيموا يا قوم حين الذى يدخل عليكم الشيطان و معه ما يمنع به الناس عن حب الله و يدعوهم الى طاغوت الأكبر و كذلك نخبركم لتكونن من العارفين تالله الحق كلما سمعتم فى هذا الأمر قد ظهر من امرى الغالب البديع و انا اشرناه الى غيرى هذا لحكمة من لدنا و لئلا يتوجه قلوب المشركين الى مقر واحد و ليكون الأمر محفوظاً عن ضرر كل ذى ضرر عنيد فوالله الذى لا اله الا هو ان الذينهم كانوا ان يستروا وجوههم عن كل ذى بصر اذا قاموا على يظلم الذى لن يقاس يظلم الأولين و اذا رأيت محمداً قبل على بشره من لدنا ثم ذكره بما نزل عليه الواح عز حفيظ قل يا عبد ان استقم على الأمر و لا تشرك بالله ثم اكف به عن كل ما سواه و كن على استقامة منيع فانقطع عن دونى و انس بذكرى و لا تكن من الممترين قم على العبودية الصرفة لأن بها يثبت امر الله ربك و تنزل الرحمة على العالمين قل يا قوم لا تقاسوا امر الله بما سؤلت لكم انفسكم و لا تجاوزوا عن حدكم و لا تكونن من المفسدين و من يتعد اليوم عن حده لن يذكر عند الله و يكون من المعتدين ان اسجدوا لله ربكم و اذا اشرقت عليكم شمس الحكمة عن مشرق البيان خروا على التراب خضعاً لرّبكم الرحمن و كذلك ينبغي لكم يا ملا المقربين و من وجد لذة العبودية و حلاوتها لن يبدلها بشيء عما خلق بين السموات و الأرضين و بها تستضىء وجوهكم و تطهر صدوركم و تقدس انفسكم و تعلق آثاركم بين العالمين ثم اعلموا بأن اكرمكم عند الله اخضعكم و اتقاكم كذلك نزلنا من قبل و حينئذ و انا كنا منزلين ان اسمعوا يا قوم ما يأمركم به الله فى ملكوت امره و لا تكونن من الذينهم فرطوا فى جنب الله و تجاوزوا عما قدرناه لهم فبئس مثوى المتجاوزين

يا ايها الحاضر بين يدي العرش عاشر مع الناس بالحكمة ثم احفظ نفسك لئلا يصيبك من ضرر و يرجع الى سدره قدس منيع تجنب عن امور التى تحدث منها الفتنة ثم ابتغ فضل ربك فى كل حين اياك ان لا تنس هذه الأيام تالله لن يعادل بأن منها زمن الأولين و الآخرين و لن يفوز احد بلقائها الا من شاء ربك كذلك قدرنا الأمر و انا كنا مقدّرين و لا تنس احيان التى كنت حاضراً تلقاء العرش فى فردوس الأعظم و استشرقت عليك شمس جمال ربك فى كل حين بأنوار بديع و شربت خمر الآيات من كوثر الرحمن و رزقت بنعمة الله المنعم المعطى الكريم و اذا رأيت مقبلاً الى حرم الله ليدخل مقر عرش عظيم فامنع من لدنا لأن بذلك تضطرب النفوس و يرجع الضر الى نفسى العزيز العليم ان لا توجهوا الى شطر الله الا بعد اذنه و كذلك ظهر الحكم عن افق امر حكيم ثم بلغ امر مولاك فى كل مدينة ان وجدت منقطعاً بشره برحمة الله و جوده ثم اذكر له ما ورد علينا من جنود الشياطين قل تالله قد ورد علينا ما لا ورد على احد من العباد و بذلك ارتفعت ضجيج كل عارف بصير و ما خلق فى الابداع شيء الا و قد ييكى على كرتى بل ما فى علم الله ان انتم من العارفين ان الذينهم خلقوا بارادة من قلمى قد كفروا بنفسى و كتبوا فى ردّى الواحاً بها بطل اعمالهم و لا يكونن من الشاعرين و بذلك محت آثار الفضل و انقطعت مياه الرحمة و منعت سحاب الجود و انقطعت هبوب ارياح القدس عن العالمين و انك فاقصص من قصص الغلام على ما عرفته و لا ترد و لا تنقص و كن على صراط صدق مستقيم ثم تبئ الناس بمفتريات انفس الذينهم كفروا و اشركوا قل تالله ما ارادوا بها الا بأن ينصرفوا العباد عن جهة العرش تالله ان هم الا على ضلال مبين

و اذا وردت ارض البآء من الخآء ذكر من لدنآ اهلها من القانتين و القانتات ليستبشرنّ فى انفسهم و يكوننّ من الفرحين قل تاللّه قد ظهر سرّ الأعظم بطراز القدم و حرّك شفتاه بكلمة اذا انفضّوا عن حوله هياكل المقرّبين و انتم يا قوم ان استقيموا على امر الله و سلطانه و لا تكفروا بالذى آمنتم به من قبل كذلك ينصحكم العبد حين الذى احاطته الضّرآء عن كلّ الجهات من مظاهر المشركين و جلس فى السّجن و لن يجد لنفسه معيناً ألاّ الله المقتدر العزيز الحكيم تاللّه الحقّ فى كلّ حين قتلت بكلّ الأسياف و لا يعرف ذلك احد ألاّ الله المحصى العليم

ان يا ايّها المسافر قد نزل من قبل للقانتات لوح سمّيناه بلوح البهآء و فيه ذكر ما ورد علينا بالتلويح انت خذ سواده ثمّ اذهب به اليهنّ ثمّ اقرء عليهنّ ليتذكرنّ بما ورد على الغلام من جنود الشّياطين قل يا احبآء الله ان احفظوا انفسكم لئلاّ يصدنكم الشّيطان عن ذكر الرّحمن ثمّ اذكروه بنعمات المجتدين لأنّ بذكره تطهّر القلوب و تهذبّ النفوس و تجتذب افئدة المحبّين

و اذا بلغت الخآء ذكر فى هناك عباد الله المخلصين و بلّغهم من لدنآ ذكراً و رحمةً و نوراً ثمّ اذكر لهم نبأ الغلام ليكوننّ من الذّاكرين ثمّ اذكر اسم الله ص الذى كان من بقيّة آل الحسين بين السّموات و الأرضين الذينهم انفقوا ارواحهم فى سبيل الله بارئهم و كانوا من المجاهدين اولئك الذين جاهدوا بأموالهم و انفسهم تلقآء الوجه الى ان دخلوا جنّة الرّحمن و كانوا فيها لمن الآمين اذا يحبرنّ فى جنّة الأعلى و يطوفنّ عليهم غلمان الأبهى بكؤوس البقآء و يخدمهم حوريّات العزّ فى كلّ بكور و اصيل كذلك يجزى الله الذينهم استشهدوا فى سبيله و يوفّى اجور الذين اصابتهم الشّدائد فى امره فنعم اجر المجاهدين

ثمّ توجه الى شطر اسمنا الأعظم بلوح الله و اثره ثمّ ادخل عليه ببشارة عظيم ثمّ ذكره بما القى عليك الرّوح من هذا المنظر الكريم ثمّ اخبره من قصص الغلام ليطلّع بما ورد علينا فى هذا السّجن البعيد ليكون شريكاً فى مصائبنا و يذكر ما ورد علينا فى هذه الأيّام و يكون من الذّاكرين قل يا ايّها النّاظر الى منظر الأكبر لا تنس ذكر ربّك قم على الأمر باستقامة من عندنا و قدرة من لدنآ و بلّغ النّاس ما امرت به و لا تكن من الصّابرين فاستعن فى كلّ حين من الله ربّك ثمّ اخرق حجابات المتوهّمين كذلك امرناك من قبل و نأمرك حينئذ بايات مبين ثمّ ذكر الذينهم كانوا هناك من عباد الله المنقطعين قل يا قوم قوموا على امر الله و دينه ثمّ انصروه و كونوا من النّاصرين ثمّ اعلّموا بأنّه لغنيّ عمّا سواه و ما يأمر به النّاس هذا من فضله عليهم لأنّ بذلك يصعدنّ الى مقرّ القرب فى فردوس الأعلى و يشهد بذلك كلّ ذى بصر حديد كذلك امرناك و قدّرنا لك ان اعلم بما امرت و كن على عدل مبين فسوف يجزى الله عمل الذينهم بلّغوا امره و ما منعهم لومة لائم و لا شماتة مشمت و لا منع مانع و لا كثرة المغلّين

و اذا رأيت اخيك الذى سمّى فى ملكوت الأسمآء بأحمد ذكره بذكر الله ربّه ثمّ اذكر له ما ورد علينا فى هذه الأرض البعيد قل يا عبد ايّاك ان لا تجزع فى نفسك حين الذى تجزع فيه انفس العباد من كلّ صغير و كبير طهّر بصرك عن الحجابات لشهد ما اشرقت عن افق كلمات ربّك شمس المعانى و البيان و تكون من العارفين ان اثبت على امر مولاك و لا تلتفت الى اليمين و الشّمال و انّ هذا لفضل كبير ان استقرّ فى ظلّ الشّجرة و ذق من اثمارها و كن من الشّاكرين كذلك امرناك لتدع ما يأمرك به هواك و تأخذ ما امرك به مولاك تاللّه هذا خير لك ان تكون من العاملين و أنّك انت يا ايّها الحاضر لدى العرش و النّاظر الى منظر الأكبر بشّر فى نفسك بما سمّيت فى ملكوت الأسمآء بمحمّد و فى جبروت الأعلى بمبلّغ و لدى العرش بمحمود و كذلك يختصّ الله بفضله من يشآء و أنّه لهو العزيز الكريم فطوبى لك بما فزت بكلّ الخير و منيعه و كنت من الواصلين و شربت تسنيم الفضل عن منبعه و اصله و كنت من الفائزين فسوف يظهر الله فضل ما فزت به و يجزيك ما عملت فى سبيله ان تكون عاملاً بما امرت من لدن حكيم عليم و كذلك تمّت حجّة ربّك عليك و على الذينهم آمنوا بالله و

آياته و على كلّ من فى السّموات و الأرضين اذاً سكن قلم الأمر عن حركته لحكمة التّى ما اطلّع بها احد الّا الله العزيز الجميل و الحمد له فى كلّ الأحوال أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ اليه لراجعين

جناب ملّا احمد فى التّاء الذى حضر تلقاء العرش

هو العزيز فى افق الأبهى باسمه العلىّ الأبهى

ذكر الله على هيئة النّار فى هيكل النّور من سدرة الانسان باذن الرّحمن قد كان فى قطب الجنان بالحقّ مشهودا و ينطق بالحقّ بأنّه لا اله الا هو و انّ هذا الجمال لجمال الأمر فى الملاّ الأعلى و سرّ البطون فى غيب العماء و طلعة الظّهور فى ملكوت البداء و هيكل القدم فى مدائن البقاء و اسم الأعظم فى مصر السّنا و جمال المشهود على هيكل قدس محبوبا ان يا ملأ البيان خافوا عن السّبحان و لا تحتجبوا عن الذى اتى على ظلل القدس بسلطان كان على الحقّ مبينا و يمشى عن يمينه ملكوت الله ثمّ عن يساره جيروت الأسماء و فى امامه جنود عزّ قويّا ان اتبعوا يا قوم امر الله و حكمه و لا تتبعوا الشّيطان ان اتبعوا جمال الرّحمن فى تلك الأيّام و خافوا عن الله الذى خلقكم بأمر من عنده و لا تكوننّ فى الأرض جبّاراً أثيما

ان يا احمد ان استمع ما يوحى اليك عن شطر القدم على بقعة المباركة الأزليّة الأبدية التّى فيها استوى جمال الرّحمن على عرش عزّ عظيم لتجذبك نغمات الرّحمن الى عرش الرّضوان و ينقطعك عن الأكوان و يطهرك عن دنس الأرض و انّ هذا من فضل الله عليك ان تكون بذلك خبيراً ان استقم على امر مولاك ثمّ اخرق حجابات الوهم بقدره من عندنا و سلطان من لدنّا و لا تخف من احد ولو يحاربك كلّ من على الأرض جميعاً قل اليوم لن ينفع احداً شىء ولو يقوم بعبادة اهل السّموات و الأرض الا بعد حبّى و برهاني قيامى و ما يجرى من قلم عزّ عليما دع كلّ الاشارات عن ورائك و ضع كلّ الدلالات تحت قدمك و توجّه بوجه المنير الى ساحة قدس امينا و انك انت دخلت بقعة الفردوس و كنت جالساً فى مقابلة العرش حين غفلت عنك لآثا كنّا ساتراً وجهنا فى تلك الأيّام خلف سبعين الف حجاب فلما تمّت الميقات اظهرنا الوجه بسلطان كان على الحقّ عظيماً فهنيئاً لك يا عبد بما فزت بلقاء الله و سمعت نغماته الأحلى بسمعك الأصفى و تجلّى عليك جمال القدم عن يمين العرش بأنوار قدس بديعاً تالّله الحقّ نظرة منك الى وجهه الله ربّك لكان خير لك عن كنوز السّموات و الأرض و يشهد بذلك لسان الله عن خلف خباء القدس ان انت بذلك عليما طهّر اذناك لتسمع نغماته الأحلى مرّة اخرى لأنّه كان بالمحسنين قريباً قدّس هيكلك عن حجابات البشر ثمّ عزّج الى منظر الأكبر مقرّ الذى فيه تستضىء الأنوار و جعله الله مقدساً عن انظر العالمين جميعاً الا من دخل فى ظلّ رحمته و استقرّ على عرش حبّه و كذلك قضى الأمر من لدن عزيز حكيماً

إذا يخاطب لسان الرّحمن عن جهة الرّضوان عباد الذين هم آمنوا بالبيان لعلّ يقومنّ عن النّوم و يرجعنّ عمّا فرطوا فى امر الله و يتوبنّ اليه و أنّه كان تواباً رحيماً و يقول ان يا ملأ البيان اما وصّيناكم فى كلّ الألواح بأن لا تتمسّكوا فى حين الظّهور بشىء عمّا خلق فى الأرض و السّماء فلم اعرضتم عن جمالى الأبهى فى قميص ظهورى الأخرى اذا تبيّنا يا ملأ الغفلاء لنعلم ما منعكم عن هذا الفضل الذى كان عن افق القدس مشروقا و اما اندرناكم بأن لا تتبعوا هواكم حين الذى تنشقّ فيه سموات الأمر و يأتى ربّكم الرّحمن على ظلل من الغمام فلما اتى يومئذ بالحقّ فلم اعرضتم عن لقائه و كفرتم بآياته و كنتم على شفا حفرة من النّار موقوفاً و منكم من احتجب باسم من اسمائنا و كفر بالذى آمن به و كان على اعقابهم منقلبا و منكم من تمسّك بحبل هواه و اعرض عن جمال الذى اليه منقلبه و مثواه و كذلك شهدناكم من الرّقيق الأعلى و كان نفسى الحقّ على ما اقول شهيدا ان يا

ملأ البيان تالله الحق ان آمنتم بنفسى تالله هذا نفسى قد ظهر بالحق و ان كنتم موقفاً بآياتى فوجمالى هذه آياتى قد نزلت بالفضل من جبروت اسم علياً خافوا عن الله و لا تدحضوا الحق بما عندكم و لا تتبعوا هواكم لأن كل الأمور ينتهى بآيات الله و أنها لنزلت على احسن النعمات من سماء قدس بهياً ان اغتصموا قدر تلك الأيām و لا تجادلوا بحجتي ثم برهانى ثم عظمتى و كبريائى و لا تحاربوا بنفسى و ان ذلك خطأ كان فى امّ الألواح عظيمما ان اسرعوا الى شاطئ الفضل بقلوبكم و لا تحتجبوا انفسكم بحجبات الأوهام ثم كسروا الأصنام بقدرة من لدنا و لا تخافوا من كل جبار شقيّاً ايّاكم ان لا تحرموا انفسكم عن حرم الله و لا تبطلوا اعمالكم بهمزات الشيطان ثم اعتصموا بحبل الله فى تلك الأيām التى اخذ السكر كل من فى السموات و الأرض الا من اتى الله بقلب منيرا كذلك نطق لسان الرحمن فى قطب الرضوان اذا قاموا يا ملأ البيان و تداركوا ما فات عنكم و كونوا على صراط العدل مستقيماً و لا تجادلوا بآيات الله بعد انزالها و لا تحاربوا مع نفسه ثم انصروه بما استطاع به انفسكم و ان هذا لخير لكم و لأنفسكم و أنه قد كان عن العالمين غنياً تالله قد ظهر البرهان عن افق السبحان و اشرقت شمس الايقان عن منظر قدس بديعاً اتقوا الله و لا تعقبوا انفسكم و هواكم ان اتبعوا ملّة الله فى امره و لا تجاوزوا عمّا امرتم به فى الكتاب و كذلك قضى الأمر من لدن مقتدر قديراً قل قد ظهر الأمر على شأن ما بقى لأحد مجال الاعراض الا بأن يكفر برسلى الله و سفرائه و بكتب الله و صحائف مجده و كذلك كان الأمر فى الألواح القضاء من قلم البهاء بالحق مرقوما ان الذين هم توقّفوا فى هذا الأمر اقل من ان يحصى تالله الحق قد حبطت اعمالهم كلّها الا بأن يتوبوا الى الله و يرجعوا اليه و أنه لغفار عباداه و أنه كان على الحق رحيماً يغفر من يشاء و يعذب من يشاء لا يعزب عن علمه من شىء و أنه كان على كل شىء محيطاً

ان يا عبد اذا وصل اليك لوح البقاء قم عن مقامك ثم استقبله بخضوع حسن ثم خذه بأيديك و ضعه على رأسك و

قل

يا الهى اشهد حينئذ فى موقفى هذا بأنك انت الله لا اله الا انت و ان نقطة الأولى لظهورك و بروزك و سلطنتك و كبريائك و به اشرقت شمس مواهبك على العالمين جميعاً و اشهد ان الذى ظهر بالحق باسمك الأبهى عن افق الأعلى أنه لبهائك فى ملكوت الأسماء و ضيائك فى ارض الانشاء و عزك و سلطانك و قدرتك لمن فى ملكوت الأمر و الخلق و به تمت نعمتك و ظهر برهانك و لاح وجهك و نصبت رايات امرك على اتلال عز منيعا

ثم اقرأ ما نزل فى اللوح ثم تفكّر فيه و بما نزل على النبيين و المرسلين لتكون فى امر ربك بصيراً و اذا وجدت رائحة القدس عن لوح الله و اثره اذا غسل نفسك فى ماء الطهور عمّا جرى من عين هذا الكافور هذا السلسيل الذى جعل الله معينه قلم امره و اظهر منه ما يطهر به افئدة كل عارف عليماً ثم انقطع عن كل من فى السموات و الأرض و كن منادياً بين العباد بهذا اللوح الذى ظهر و اشرق عن افق اصبع عز قديماً و كن صائحاً فى البلاد و مبشراً للذين هم آمنوا بآيات الله و برهانه و منذراً للذين هم كفروا بهذا الفضل الذى كان عن سحاب الأمر منزولاً ثم اشتعل فى نفسك بنار التى اشتعلناها فى رضوان تلك الكلمات لتشتعل بها الذين هم كانوا من برودة الأوهام مخموداً قل يا قوم فأنصفوا فى انفسكم ان تحتجبوا عن هذا الوجه بأى وجه تتوجّهون و ان تمنعوا ذواتكم عن حرم القدس فبأى حرم تقصدون اليوم اذا تبيّنوا يا ملأ البيان لا فونفسى الرحمن لم يكن عندكم من مأمّن و كان الله على ذلك عليماً أ تؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون بمعناها و منيعها و منزلها فوا حسرتا عليكم بما اعرضتم عن جمال القدم و اقبلتم الى هياكل ظلم موهوما كذلك الهمناك بالحق و ارسلنا اليك ما تقرّ به عيناك و تكون مستبشراً فى نفسك و متذكراً بذكر الله فى كل اصيل و بكورا ايّاك ان لا تصبر فى نفسك اقل من أن ثم استقم على امر مولاك و كن على صراط ربك على الحق مستقيماً قل تالله الحق قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و به رفعت سحاب الفضل و اثمرت سدرة الجود و غرّدت الورقاء و صاح ديك العرش و قامت الأرواح و اهتز كل عظم رميماً انتم يا ملأ البيان دعوا ما يمنعكم عن التّقرّب الى الله ثم توجّهوا الى هذا الفضل الذى كان على العالمين محيطاً

ان يا اسمنا الأحمد أنا اعطيناك فى هذا اللّوح قوّة من لدنّا ثمّ اثراً من عندنا ليؤثّر قولك فى العباد ان تكون منقطعاً عن كلّ من فى السّماوات و الأرض و متوجّهاً الى شاطئ قدس مبروكا قم باستقامة الكبرى ثمّ اسق النّاس من هذا السّلسيل الّذى اعطيناك فى كؤوس تلك الكلمات ليجذبهم الى سماء عزّ مرفوعا و ان وجدت نفسك مستطيعاً خذ القلم بأمر من لدنّا ثمّ اكتب مالقى الرّوح على فؤادك فى اثبات هذا الأمر تالّله الحقّ اذا يؤيّدك روح الأعظم من لدنّا و كذلك كان الأمر مقضياً و لا تمنع نفسك عن هذا الفضل ان اتّبع امر الله و حكمه لتكون من البالغين فى امّ الكتاب من قلم الأمر مسطورا و الرّوح و العزّ و البهاء عليك و على الّذين هم اتّبعوا امر ربّك و كانوا على مقعد القدس باذن الله موقوفا

* * *

ح سين فى الصّاد

هو العزيز العلّى الحىّ الجميل

ذكر الله فى شجرة الفردوس فى شاطئ البقاء على افنان العماء يمين الرّوح فى وادى المقدّس طور الجمال ان يا اهل البهاء فاسمعون هو الّذى انطق بالحقّ و انزل الآيات و ارسل الرّسل على أنّه هو الملك المقتدر المهيمن القيوم انّ فى خلق السّماوات و الارض و اختلاف النّور و الظّلمة و تورّق الاشجار [و] جريان فلك الاحديّة على بحر النّار و هبوب نسيمات القدس عن فردوس الجمال و تصريف الآيات من غمام الهويّة لآيات لقوم يتفكّرون

قل يا قوم اتّقوا الله و لا تشركوا به و لا تظنّوا ظنّ السّوء و لا تفتروا باصفيآته و لا تأكلوا اموال النّاس و لا تتركبوا البغى و الفحشاء ان انتم بحكم الله فى شجرة الامر توقنون هذا ما ينصحكم الرّوح فيما اجرى الله على قلم الاعلى فى الواح قدس مكنون ليوقننّ الكلّ بآياته فى ايّامه و يستبشروا الّذينهم طاروا بجناحين الانقطاع و هم من نعمة الله يستجذبون و اذا يلقي عليهم الآيات و جلت قلوبهم و تفيض عيونهم من قطرات الحمراء و هم عن نار الحبّ يشتعلون عليهم رضوان من الله و لهم الرّلفى فى معارج البقاء و قدّر لهم بين يدي الوجه سرّ من ياقوت البيضاء و هم عليها يتكئون كذلك نلقى عليك من الحان الهويّة لعلّ ينقطعك عن كلّ من فى السّماوات و الارض و يقلّبك الى جوار رحمة الله و يؤيّدك على النّصر و يرزقك من ثمرات الخلد و يجعلك من الّذينهم اهتدوا بانوار الجمال و عن حياض الرّحمة يشربون كذلك صرّقنا الآيات بالحقّ و انزلنا الرّوح عليك لتنهز نفسك من الشّوق و تكون من الّذينهم فى رضوان الوصال يحبرون

يا حرف العزّ اقرء ما رتلناه لك ثمّ احفظها ليحدث فيك روح الحيوان و يقربك الى مكمن عزّ مخزون فاعمل بما امرت ثمّ استقم و لا تخف من احد ولو يعترض عليك كلّ من فى السّماوات و الارض ليعثك الله فى هواء النّور و يهبك ملكاً فى اسمه الاعلى و ينزل عليك من غمام الرّحمة ما قدّر فى لوح محفوظ و الرّوح عليك و على الّذين كانوا لوجه الله ساجدون

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بسم الله العليّ الاعلى

ذكر الله في مدينة الصّبر عبده ايّوباً اذ آويناه في ظلّ شجرة القدس في فؤاده و اشهدناه نار التي توقد و تضئ في سرّه و تجلينا له بنفسه لنفسه و ناديناه في بقعة الله التي بورك حولها بانه هو الله ربّك و ربّ كلّ شئ و كذلك كان على كلّ شئ لمقتدرّاً قيّوماً فلما اضاء وجهه من النّار المشتعلة فيه اقمصناه قميص النّبوة و امرناه بان يأمر النّاس الى عين الجود و الفضل و يدعوهم الى شاطئ قدس محبوباً و مكّناه في الارض و امطرنا عليه امطار الجود و جعلناه غنيّاً على من على الارض مجموعاً و اتيناه سعة من المال و جعلناه في الملك غنيّاً و رزقناه من كلّ شئ قسمة و اشدّدنا عضدها بعصبة من القدرة و وهبناه ابناءً من صلبه و مكّناه في الارض مقاماً رفيعاً و كان في قومه سنين متواليات و يعظهم بما علّمناه من جواهر علم مكنوناً و يذكرهم بأيّام كان بالحقّ مأثراً قال يا قوم قد تمّوجت ابحر العلم في نفس الله القائمة بالعدل فاسرعوا اليها لعلّ تجدون اليها سبيلاً و قد اشرقت شمس العناية بالحقّ و كانت حينئذ في قطب الزّوال موقوفاً و قد لاح جمال الوجه عن خلف سرادقات القدس فاحضروا بين يديه لعلّ يستشرق عليكم من انوار قدس محبوباً و قد ارتفعت سموات العظمة و زينت بانجم العلم و الحكمة و كذلك كان الامر عن افق القدس مطلوعاً و يا قوم قد جآتكم من قبلي رسل برسالات الله و بلغوكم ما يقبلكم الى شاطئ عزّ مرفوعاً و اتت الساعات بالحقّ و اشرقت الانوار بالعدل و غنت ديك البقاء و رنت حمامة الامر و ارتفعت سحاب التّور و فاضت ابحر الفضل و انتم يا ملأ الارض قد كنتم عن كلّ ذلك محروماً اتقوا الله و لا تفسدوا في ارض حكمة الله ثمّ اصغوا كلمة التي كانت من سماء القرب منزولاً و كذلك كنّا ناصح العباد بلسان الرّسل من اوّل الذي لا اوّل له الى آخر الذي لا آخر له و كلّ اعرضوا عن نصيح الله و كانوا على اعقابهم منكوصاً الاّ الذينهم سبقتهم العناية من لدنا و سمعوا نداء الله عن وراء حجابات عزّ مكنوناً و اجابوا داعي الله بسرّهم و علانيتهم و استجذبوا من نغمات جذب محبوباً اولئك بلغوا الى مواقع الهداية و عليهم صلوات الله و رحمته و اعطاهم الله ما لا يعرفه احد و بلغّهم الى مقام الذي كان عن اعين الخلايق مستوراً فسوف يظهر الله بامرهم و يفصل بين الحقّ و الباطل و يرفع اعلام الهداية و ينهدم آثار المشركين مجموعاً و يرث الارض عباده الذينهم انقطعوا الى الله و ما شربوا حبّ العجل في قلوبهم و اعرضوا عن الذينهم كفروا و اشركوا بعد ما جآتتهم البيّنات من كلّ الجهات و كذلك كان الحكم من اصبع العزّ على الواح التّور مرقوماً

فاذكر عبدنا ايّوب حين الذي ظهر باعلام الغناء في الملك حسدوا عليه قومه و كانوا يغتبهوه في مجالسهم و كذلك كان اعمالهم في صحايف السّرّ محفوظاً و ظلّوا بانه يدعو الله بما اتاه من زخارف الدّنيا بعد الذي كان مقدساً عن ظنونهم و ايقانهم و عن كلّ من في الملك مجموعاً فلما اردنا ان نظهر آثار الحقّ في انقطاعه و توكله على الله انزلنا عليه البلايا من كلّ الجهات و فتناه فتناً و اخذنا عنه ابناءه و قطعنا عنه عطية التي اعطيناه بالحقّ و اخذنا عنه في كلّ يوم شيئاً معروفاً و ما قضى من يوم الاّ و قد نزل عليه من شطر القضاء ما سطر من قلم الامضاء و اخذته البأساء و الضّرآء بما قدّر من لدن مقتدر قيّوماً ثمّ احترقنا ما

حصد عن مزارعه بايدي ملئكة الامر و جعلنا كلها هبآ معدوماً فلمآ قدسناه عن زخارف الملك و نزهناه عن اوساخ الارض و طهرناه عن كل شئون الملئكة نفخنا فى جلده من ملئكة القهر ريحاً سموماً و ضعف بذلك جسده و تبلبل جسمه و تزلزلت اركانه بحيث ما بقى من جسمه اقل من درهم الا و قد جعل مجروحاً و هو فى كل يوم يزداد فى شكره و كان يصبر فى كل حين و ما جزع فيما ورد عليه و كذلك احصيناه متوكلاً و شاكرأ و صبوراً و اخرجوه قومه عن قرية التى كان فيها و ما استحيوا عن الله بارئهم و آذوه بما كانوا مقتدرأ عليه و وجدناه فى الارض مظلوماً و سد على وجهه ابواب الغنآ و فتح ابواب الفقر الى ان مضى عليه ايام و ما وجد شيئاً ليسد به جوعه و كذلك كان الامر عليه مقضياً و ما بقى له لا من انيس و لا من مونس و لا من مصاحب و جعل فى الملك فريداً الا زوجه التى آمنت بربها و كانت تخدمه فى بلائه و جعلناها له فى الامور سبيلاً فلمآ وجدته مصاحبه على تلك الحالة الشديدة ذهبت الى قومه و طلبت منهم رغيماً و ما كانوا ان يؤتوها هياكل الظلم و كذلك احصينا كل شئ فى كتاب مبيناً فلمآ اضطرت فى امرها دخلت الى التى كانت اشترى نساء الارض و ابت ان تعطيه رغيماً الى ان اخذت منها ما ارادت فوالله يستحى القلم عن ذكره و كان الله على اعمالهم شهيداً و جاءت الى العبد برغيف و لما التفت اليها وجد شعراتها مقطوعة اذاً اصرخ فى سره و بذلك اصرخت السموات و الارض و قال يا امة الله قد اجد منك امراً كان على الحق ممنوعاً لم قطعت شعراتك التى جعلها الله زينة جمالك قالت يا ايوب كلما طلبت من قومك رغيماً لاجلك فابوا كلهم الى ان دخلت فى بيت امة من امآ الله و سئلتها برغيف منعت عني الى ان اخذت شعراتي و اعطتني هذا الرغيف الذى حضرته بين يديك و بذلك بغت على الله و استكبرت عليه و كذلك كان الامر بيني و بينها مقضياً يا ايوب فاعف عني و لا تأخذني بذنبي لاني كنت مضطراً فى امرك فارحم لي و تب علي و انك كنت عطوفاً غفوراً و قضى بينهم ما قضى و حزن بشأن كادت السموات ان يتفطرن و تنشق ارض الحلم و يندك جبل الصبر اذاً وضع وجهه على التراب و قال رب قد مسنى الضر من كل الجهات و انك انت الذى سبقت رحمتك كل شئ فارحمنى بجودك و جد علي بفضلك و انك كنت بعبادك رحيماً فلمآ سمعنا ندآئه اجرنا تحت رجله اليمنى عين عذب سايع مفروتا و امرناه بان يغمس فيها و يشرب منها فلمآ شرب طاب عن كل الامراض و كان على احسن الخلق مشهوداً و رجعنا اليه كلما اخذنا عنه و فوق ذلك بحيث امطرنا عليه من جبروت الغنى ما اغناه عن كل من على الارض جميعاً و قرزنا عيناه باهله و وفينا له ما وعدنا الصابرين فى الواح قدس محفوظاً و اصلحنا له الامور كلها و ايدناه بعضد الامر الذى كان بالحق قوياً و ارفعنا به الخاضعين و اهلكنا الذينهم استكبروا على الله و كانوا فى الارض شقيآ و كذلك نفعل ما نشآء بامرنا و نوفي اجور الصابرين و نعطيهم من خزاين القدس جزآ موفوراً

ان يا ملا الارض فاصبروا فى الله و لا تحزنوا عما يرد عليكم فى ايام الروح فسوف تشهدون جزآ الصابرين فى رضوان قدس ممنوعاً و قد خلق الله جنة فى رفاف البقآ و سماها بالصبر الى يومئذ كانت اسمها فى كتاب العصمة مخزوناً و فيه قدر ما لا قدر فى كل الجنان و قد كشفنا حينئذ قناعها و اذكرناها لكم رحمة من لدنا على العالمين جميعاً و فيه انهار من ظلم عناية الله و حرمتها الله الا عن الذينهم صبروا فى الشدايد ابتغآ لوجه الله الذى كان بالحق محموداً و لن يدخل فيها الا الذينهم ما غيروا نعمة الله على انفسهم و دخلوا فى ظل شجرة الروح و ما خافوا من احد و كانوا بجناحين العز فى هواء الصبر مطيوراً و صبروا فى البلايا و كلما ازداد الضراء على انفسهم زادوا فى حبهم مولاهم و اقبلوا بكلهم الى جهة قدس علياً و اشتدت غلبات الشوق فى صدورهم و زادت نفحات الذوق فى انفسهم الى ان فدوا انفسهم و بذلوا اموالهم و انفقوا كل ما اعطاهم الله بفضله و جوده و فى جميع تلك الحالات الشديدة كانوا شاكرأ ربهم و ما توسلوا الى احد و كتب الله اسمائهم من الصابرين فى الواح قدس محتوماً فهنيئاً لمن تردى بردآ الصبر و الاصطبار و ما تغير من البأسآ و ما زلت قدماء عند هبوب ارياح القهر و كان من ربه فى كل حين راضياً و فى كل آن متوكلاً فوالله سوف يظهره الله فى قباب العظمة بقميص الدرر الذى يتلأأ كتلاًلأ التور عن افق الروح بحيث يخطف الابصار عن ملاحظته و على فوق رأسه ينادى منادى الله هذا لهو الذى صبر فى الله فى الحياة الباطلة

عن كلّ ما فعلوا به المشركين و يتبرّك به اهل ملاء الاعلى و يشناق لقائه اهل الغرفات و اعين القاصرات فى سراق قدس
جميلاً

و انتم يا ملاء البيان فاصبروا فى ايام الفانية و لا تجزعوا عمّا فات عنكم من زخارف الدنيّة و لا تفزعوا عن شدايد الامور
التي كانت فى صحايف القدرة مقدوراً ثمّ اعلموا بان قدر لكلّ الحسنات فى الكتاب جزاء محدوداً الا الصبر و هذا ما قضى
حكمه على محمد رسول الله من قبل و انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب و كذلك نزل روح الامين على قلب محمد
عريباً و كذلك نزل فى كلّ الالواح ما قدر للصّابرين فى كتب عزّ بديعاً ثمّ اعلموا بانّ الله جعل الصبر قميص المرسلين بحيث ما
بعث من نبيّ و لا من رسول الا و قد زين الله هيكله برداء الصبر ليصبر فى امر الله و بذلك اخذ الله العهد عن كلّ نبيّ مرسلأ
و ينبغى للصّابر فى اول الامر بان يصبر فى نفسه بحيث يمسك نفسه عن البغى و الفحشاء و الشهوات و عن كلّ ما انهاه الله
فى الكتاب ليكون فى الالواح باسم الصّابرين مكتوباً ثمّ يصبر فى البلايا فيما نزل عليه فى سبيل بارئه و لا يضطرب عند هبوب
ارياح القضاء و تموج ابحر القدر فى جبروت الماضى و يكون فى دين الله مستقيماً و يصبر على ما يرد عليه من احبائه و يكون
مصطبراً فى الذينهم آمنوا ابتغاء لوجه الله ليكون فى دين الله رضىاً فارتقبوا يوم يرتفع فيه غمام الصبر و يغنّ فيه طير البقاء و يظهر
طاوس القدس بطراز الامر فى ملكوت اللّقاء و تطلق السن الكليلة بالحن الورقاء و يكف حمامة الفردوس بين الارض و السماء و
ينفخ فى الصور و يجدد هياكل الوجود و تشتعل النار و يأتى الله فى ظلل من الرّوح بجمال عزّ منيعاً اذا فاسرعوا اليه يا ملاء
الارض و لا تلتفتوا بشئ فى الملك و لا يمنعكم منع مانع و لا تحجبكم شئون العلميّة و لا تسدكم دلالات الحكميّة فاسرعوا
الى مكن قدس مرفوعاً لانكم لو تصبرون فى ازل الازال و توقّفون فى ذلك اليوم اقلّ من آن لن يصدق عليكم حكم الصبر و
كذلك نزل الحكم من قلم عزّ عليماً قل يا ملاء الارض اتقوا الله فى هذه الايام و لا تفتروا على امانته و لا تقولوا ما لا يكن لكم
فيه شعوراً لانكم عجزاء فى الارض و فقرآء فى البلاد و لا تستكبروا فى انفسكم ثمّ اسرعوا الى ارض التي كانت بالحق مقبولة
فوالله سيمضى تلك الدنيا و كلّ ما انتم تفرحون بها و يجمعكم ملئكة القهر فى محضر سلطان عزّ قوياً و تسئلون عمّا فعلتم فى
ايامكم و لا يترك شيئاً عمّا فى السموات و الارض الا و هو كان فى لوح العلم مكتوباً اذاً لن يغنيكم احد و لن يرافقكم نفس و
لن ينفعكم الا ما حرثتم فى مزارع اعمالكم فتنهوا يا ملاء الاشقياء ثمّ اسمعوا نصيح هذا الشفيق الذى ينصحكم لوجه الله و ما
يريد منكم جزاء و لا شكوراً انما جزائه على الذى ارسله بالحق و انزل عليه الآيات ليكون الحجّة من لدنه بالغة على العالمين
جميعاً الى متى ترقدون على بساط الغفلة و الى متى تتبعون الذينهم لم يكونوا فى الارض الا كهجع محروكاً قل فوالله انّ الذين
اتخذتموهم لانفسكم ارباباً من دون الله لم يكن اسمائهم و ذواتهم عند الله مذكوراً فارحموا على انفسكم و خافوا عن الله
بارئكم ثمّ ارجعوا اليه لعلّ يكفر عنكم سيئاتكم و انه كان بعباده غفوراً قل فوالله انّ الذين تنسبون اليهم العلم و اتخذتموهم
لانفسكم علماء اولئك عند الله اشّر الناس بل جوهر الشرّ يفرّ منهم و كذلك كان الامر فى صحف العلم مرقوماً و نشهد بانهم
ما شربوا من عيون العلم و ما فازوا بحرف من الحكمة و ما اطّلوا باسرار الامر و كانوا فى ارض الشهوات فى انفسهم مركوضاً و
ما نزل على نبيّ و لا على وصيّ و لا على وليّ شيئاً من الاعراض و الانكار الا بعد اذنهم و كذلك كان الحكم من عندهم
على طلعات القدس مقضياً

قل يا ملاء الجهال اما نزلنا من قبل يوم يأتى الله فى ظلل من الغمام فاذا جاء فى غمام الامر على هيكل على بالحق
اعرضتم و استكبرتم و كنتم قوماً بوراً و اما نزل يوم يأتى ربك او بعض آيات ربك و اذا جاء بآيات بينات بم اعرضتم عنها و كنتم
فى حجبات انفسكم محجوباً قل انّ الله كان مقدساً عن المجئى و النزول و هو الفرد الصمد الذى احاط علمه كلّ من فى
السموات و الارض و لن يأتى بذاته و لن يرى بكيونيته و لن يعرف بانّيته و لن يدرك بصفاته و الذى يأتى هو مظهر نفسه كما

اتى بالحقّ باسم عليّ و جمعتم عليه بمخاليب البغضاء و افتيتم عليه يا معشر العلماء و ما استحييتم عن الذي خلقكم و سواكم و كذلك احصينا امركم في الواح عزّ محفوظاً

ان يا سمع البقاء اسمع ما يقولون هؤلاء المشركون بانّ الله ختم النبوة بحبيبه محمد رسول الله و لن يبعث من بعده احد و جعل يده عن الفضل مغلولاً و لن يظهر بعده هياكل القدس و لن يستشرق انوار الفضل و انقطع الفيض و تمّ القدرة و انتهى العناية و سدّت ابواب الجود بعد الذي كانت نسيمات الجود لم يزل عن رضوان العزّ مهوباً قل غلّت ايديكم و لغنتم بما قلم بل احاطت يده كلّ من في السموات و الارض يبعث ما يشاء بقدرته و لا يسئل عمّا شاء و أنّه كان على كلّ شئّ قديراً

قل يا ملأ الفرقان تفكّروا في كتاب الذي نزل على محمد بالحقّ بحيث ختم فيه النبوة بحبيبه الى يوم القيامة و هذه لقيامة التي فيها قام الله بمظهر نفسه و انتم احتجبت عنها كما احتجبوا ملل الارض عن قيامة محمد من قبل و كنتم في بحور الجهل و الاعراض مغروراً قل اما وعدتم بقاء الله في ايامه فلمّا جاء الوعد و اشرق الجمال عن افق الجلال اغمضتم عيونكم و حُشرت في ارض الحشر عمياً قل اما نزل في الفرقان بقوله الحقّ كذلك جعلناكم امّة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيداً و فسّرت هذه الآية باهواء انفسكم و كنتم موقناً معترفاً بما نزل بالحقّ لا يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم و مع ايقانكم بذلك اولّتم كلمات الله و فسّرت بعد الذي كنتم عن ذلك ممنوعاً و قمتم بالاعراض و الانكار للرّاسخين في العلم بل تقتلونهم كما قتلتموهم من قبل و كنتم باعمالكم مسروراً فافّ لكم و بما اكتسبت ايديكم و بما تظنّون في امر الله في يوم الذي كانت انوار الهداية عن فجر العلم مشهوداً اذا فاسئل عنهم كيف يفسّرون ما نزل من جبروت العزة على محمد عريّاً و ما يقولون في معنى الوسط لو ختم النبوة به فكيف ذكرت في الكتاب امّة وسط الامم اذا فاعرف مقدارهم كآتهم ما سمعوا نغمات الوراق و لو سمعوا ما عرفوا و كذلك كانت الحجّة من كتابهم عليهم بليغاً و هذا من قول الذي تكلم به كلّ الامم في عهد كلّ نبيّ فكلّمّا جاءهم رسول من رسل الله قالوا لست انت بمرسل و ختم النبوة بالذي جاء من قبل و كذلك زين الشيطان لهم اعمالهم و اقوالهم و كانوا عن شاطي الصدق بعيداً فاذا ذكر لهم نأ محمد من قبل اذ جاء بسطان مبيناً و قال يا قوم هذه من آيات الله قد نزلت بالحقّ ان لا تختلفوا في امر الله ثمّ اجتمعوا على شاطي عزّ منيعاً

و يا قوم فانظروا الى بنظرة الله و لا تتبعوا اهوائكم و لا تكونوا بمثل الذينهم دعوا الله في ايامهم و لياليهم و لمّا جاءهم اعرضوا عنه و انكروه و كانوا على اصنام انفسهم معكوفاً و قالت اليهود تالله هذا الذي افترى على الله ام به جنة او كان مسحوراً قالوا انّ الله ختم النبوة بموسى و هذا حكم الله قد كان في التورية مقضياً و لن ينسخ شريعة التورية بدوام الله و الذي يأتي من بعد يبعث على شريعته ليتنشر احكامها على كلّ من على الارض و كذلك كان الامر من سماء الحكم على موسى الامر منزولاً و الذين اتوا الانجيل قالوا بمثل قولهم و كانوا من يومئذ الى حينئذ منتظراً و اطردهم الله بما نزل على محمد العربي في سورة الجنّ و انهم ظنّوا كما ظننتم ان لن يبعث الله من بعده احداً فوالله يكفى كلّ من على الارض هذه الآية النّازلة و ما كنز فيها من اسرار الله ان يسلكوا في سبل عزّ معروفاً قل قد بعث الله رسلاً بعد موسى و عيسى و سيرسل من بعد الى آخر الذي لا آخر له بحيث لن ينقطع الفضل عن سماء العناية يفعل ما يشاء و لا يسئل عمّا يفعل و كلّ عن كلّ شئّ في محضر العدل مستولاً اذا فاسمع ما يقولون هؤلاء المعرضون و ظنّوا في الله كما ظنّوا عباد الذينهم كانوا من قبل قل فوالله اشتبه عليكم الامر قد قضت الساعة بالحقّ و قامت القيامة رغماً لانفسكم و انف الذينهم كانوا عن نغمات الله مصموماً قل انتم تقولون بمثل ما قالوا امم القبل في زمن رسول الله و تنتظرون بمثل ما هم انتظروا و زلّت اقدامكم على هذا الصّراط الذي كان بالحقّ ممدوداً اذا تفكّروا في تلويح هذه الآية لعلّ ترزقون من مائدة العلم التي ينزل من سماء القدس على قدر مقدوراً

يا قرّة البقاء فاشهد ما يشهدون المشركون في هذه الشجرة المورقة المباركة المنبتة التي كانت على جبل المسك مرفوعاً و طال اغصانها الى ان بلغت مقام الذي كان خلف سرادق القدس مكنوناً و يريدون هؤلاء المشركون ان يقطعوا افنانها قل أنّها

استحصنت في حصن الله و استحفظت بحفظه و جعل الله ايدي المنافقين و الكافرين عنها مقصوراً بحيث لن يصل اليها ايدي الذينهم كفروا و اعرضوا فسوف يجتمع الله في ظلّه كلّ من في الملك و هذا ما كتب على نفسه الحقّ و كان ذلك في الواح العزّ من قلم العلم محتوماً

يا قرّة الجمال ذكرّ العباد باذكار الرّوح في تلك الايام ثمّ اسمعهم نعمة من نعمات البقاء لعلّ يستشعرون في انفسهم اقلّ من الذرّ شيئاً و لعلّ لا يظنّون بمثل ما ظنّوا شركائهم من قبل و يوقنون بأنّ الله يكون قادراً على ان يبعث في كلّ حين رسولا قل يا ملأ البغضاء موتوا بغيطكم هذا ما قضى بالحقّ من قلم عزّ درياً اذاً فالتى عليهم ما غرّدت به حمامة الرّوح في رضوان قدس محبوباً لعلّ يتبعون ما فسّر في الختم عن لسان الذي كان راسخاً في العلم في زيارة اسم الله عليّاً قال و قوله الحقّ الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و كذلك ذكر معنى الختم من لسان قدس منيعاً كذلك جعل الله حبيبه خاتماً لما سبقه من التبيين و فاتحاً لما يأتي المرسلين من بعد اذاً تفكّروا يا ملأ الارض فيما القيناكم بالحقّ لعلّ تجدون الى مكنم الامر في شاطي القدس سبيلاً و لا تحتجبوا عمّا سمعتم من علمائكم ثمّ اسئلوا امور دينكم عن الذي جعله الله راسخاً في علمه و كانت الانوار من نور وجهه متلائماً و مضياً يا ايها الناس اتقوا الله و لا تتخذوا العلم من العيون المكدرّة التي كانت عن جهة النفس و الجهل جرياً فاتخذوه من العيون السائلة السايغة الصافية الجارية العذبة التي جرت عن يمين العرش و جعل الله للابرار فيها نصيباً ان يا طلعة القدس هب على الممكنات ما وهبك الله بجوده ليقومنّ عن قبور اجسادهم و يستشعرون على الامر الذي كان بالحقّ مأثراً ثمّ ارسل عليهم من نسيمات المسكينة المعطرة التي اعطاك الله في ذرّ البقاء لعلّ يحرك بها عظام الرميّة و لنلا يحرم الناس انفسهم عن هذا الرّوح الذي نفخ من هذا القلم القدسي الازلي الابدی و يكوننّ في هذه الارض الطيبة المباركة بين يدي الله على احسن الجمال محشوراً

ان يا قلم الامر انت تشهد و ترى بأنّ الممكنات في لجج اللا نهايات ما يستقبلون بهذه الرّحمة المنبسطة الجارية التي احاطت كلّ من في السموات و الارض و ما يتوجّهون الى وجه الذي منه اشرقت انوار الرّوح و بها اضأت كلّ من في ملكوت الامر و الخلق و انك كنت على ذلك شهيداً و يركضون في وادي النفس و الهوى و يخوضون مع الذين ما فازوا بلقاآك في يومك بعد الذي بشرتهم من قبل من قلم عزّ جلياً و قلت و قولك الحلو في جبروت البقاء و الامر يومئذ لله و كذلك كتب حكم اليوم على الواح العزّ من اصبع روح قدمياً فلما جاء اليوم و اتت الساعة و قضى الامر و استوت انوار الجمال في قطب الزوال اذاً قاموا الكلّ بالتفانق لهذا التور المشرق من شطر الآفاق ثمّ احتجبوا بحجابات كفر غليظاً و كذلك فاعرفوا كلّ الملل في كلّ الازمان بعد الذي كلّ انتظروا بما وعدوا في ايام الله فلما قضى الوعد انكروه بما القى الشيطان في انفسهم و كانوا عن شاطي القدس بعيداً كما تشهدون اليوم هؤلاء المشركين بحيث انتظروا في ايامهم بما وعدوا من لسان محمّد رسول الله و كلّما سمعوا اسمه قاموا و تصاحوا بعجلّ الله فرجه فلما ظهر بالحقّ انكروه في انفسهم و اعترضوا عليه و جادلوه بالباطل و سجنوه في وسط الجبال و ما اطفى غلّ صدورهم و نار انفسهم الى ان فعلوا به ما احترقت به اكباد الوجود في هياكل الشهود و بذلك تنزلت اركان مداين البقاء في جبروت العماء و ناحت جمال الغيب على مكنم قدس خفياً ان يا طلعة العزّ فاذكر للمؤمنين من اهل البقاء ما قال المشركون من قبل في ايام الذي قتل فيها الحسين من هياكل ظلم شقيّاً و كانوا ان يزوروه في كلّ يوم و يلعنوا الذينهم ظلموا عليه و كانوا ان يقرئوا في كلّ صباح مائة مرّة اللهمّ العن اوّل ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمّد فلما بعث الحسين في ارض القدس ظلموه و قتلوه و فعلوا به ما لا فعلوا به حد من قبل و كذلك يفصل الله بين الصادق و الكاذب و التور و الظلمة و يلقي عليكم ما يظهر به افعال الظالمين جميعاً

اذاً فاذكر في الكتاب عبد الله تقيّاً الذي آمن بالله في يوم الذي كان الامر عن مطلع الرّوح لميعاً و اعان ربّه بما كان مقتدرّاً عليه حين الذي دخل الوحيد في ارض حبّ شريقاً قال يا قوم قد جاء برهان الله بالحقّ و لاح الوجه ان يا ملأ الفرقان

فاسرعوا اليه و لا تكونوا على اعقاب انفسكم منكوصاً و يا قوم قد اشرق الجمال عن افق القدس و جاء الوعد بالحق فاسعوا الى رضوان الذى كان الوجه فيه مضيئاً ايّاكم ان لا تحرموا انفسكم و عيونكم عن لقاء الله و هذا يوم كان على الكافرين عسيراً و يا قوم قد وضع الكتاب بالحق و لن يغادر فيه اعمال العاملين على قدر نقيير و قطميراً و يا قوم لا تحتجبوا عن جمال الله بعد الذى جاء فى ظلل من الغمام و فى حوله ملكة القدس و كذلك كان الامر من جهة العرش مقضيّاً و اذ قال الوحيد يا قوم قد جئتكم بلوح من الروح من لدن على قيّوماً الا تنفروا فى امر الله و اجيبوا داعي الذى يدعوكم بالحق الخالص و يلقي عليكم ما يقرّبكم الى يمين عزّ محبوباً و يا قوم قد وعدتم فى كلّ الالواح بقاء الله و هذا يوم فيه كشف الجمال و ظهر التور و نادى المناد و شقت السماء بالغمام اتقوا الله و لا تغمضوا عيونكم عن جمال قدس درّيّاً و هذا ما وعدتم بلسان الرّسل من قبل و بذلك اخذ الله عنكم العهد فى ذرّ العماء اذاً اوفوا بعهودكم و لا تكونوا فى اراضى الاشارات موقوفاً و من النّاس من وفى بعهد الله و اجاب داعي الحقّ و منهم من اعرض و كان على الله بغياً

و منهم الذى سمى باسم التّقى فى الكتاب و آمن بالله ربّه و كان بوعده على الحقّ وفياً و حضر بين يدي الوحيد و تمسّك بالعروة الوثقى و ما تفرّق كلمة الله و كان على الدّين القيم مستقيماً و نصر ربّه فى كلّ الاحوال و بكلّ ما كان مقتدرّاً عليه و بذلك جعل الله اسمه فى اسطر البقاء من قلم العزّ مسطوراً و مسّته البأساء و الضّرّاء و احتمل فى نفسه الشّدائد كلّها و فى كلّ تلك الاحوال كان شاكراً و صبوراً و انّ الذينهم ينصرون الله باموالهم و انفسهم و يصبرون فى الشّدائد ابتغاء لوجه الله اولئك كانوا فى ازل الازال بنصر الله منصوراً ولو يقتلون و يحرقون فى الارض لانّهم خلقوا من الارواح و كانوا فى هواء الروح باذن الله مطيوراً و لا يلتفتون الى اجسادهم فى الملك و يشتاقون البلايا فى سبل بارئهم كاشتيق المجرم الى الغفران و الرّضيع الى ثدى رحمة الله و كذلك يذكرهم الورقاء باذكار الروح لعلّ النّاس ينقطعون عن انفسهم و اموالهم و يرجعون الى مقرّ قدس مشهوداً

و قضى الايام الى ان اجتمعت فى حول الوحيد شزيمة من قرية التّى باركها الله بين القرى و رفع اسمها فى اللّوح الذى كان امّ الكتاب عنه مفصّلاً و اتّبعوا حكم الله و طافوا حول الامر و انفقوا اموالهم و بذلوا كلّ ما لهم من زخارف الملك و ما خافوا من احد الا الله و كان الله على كلّ شئّ عليماً و كان قلوبهم زبر الحديد فى نصر الله و ما اخذتهم لومة لائم و ما منعهم اعراض معرض و كانوا فى مداين الارض كاعلام القدس باسم الله مرفوعاً و بلغ الامر الى مقام الذى سمع رئيس الظّلم الذى كفر بالله و اشرك بجماله و اعرض ببرهانه و كان اشقى النّاس فى الارض و يشهد بذلك رجال الذينهم كانوا فى سرادق الخلد مستوراً

ان يا اهل القرية فاشكروا الله بارتكم بما انعمكم بالحقّ و فضّلكم على الذينهم كانوا على الارض بحيث شرّفكم ببقائه و عرفكم نفسه و رزقكم من اثمار سدره الفردوس بعد الذى كان الكلّ عنها محروماً و فازكم بايّامه و ارسل عليكم نسّمات القدس و قلبكم الى يمين الاحديّة و قرّبكم الى بقعة عزّ مبروكاً كذلك يمين على من يشاء و يختصّ برحمته عباد الذينهم كانوا عن كلّ من على الارض مقطوعاً اذاً فابشروا فى انفسكم ثمّ افتخروا على من فى الملك مجموعاً فاعلموا بانّ الله كتب اسمائكم فى صحايف القدس و قدّر لكم فى الفردوس مقاماً محموداً فوالله لو يظهر مقام احد منكم على من على الارض ليفدون انفسهم ابتغاء لهذا المقام الذى كان بيد الله مخلوقاً ولكن احتجب عن عيون النّاس ليميّز الخبيث من الطّيب و كذلك يبلوهم الله فى الملك ليظهر ما فى قلوبهم كما ظهر و كنتم عليهم شهيداً و كم من عباد عبدوا الله فى ايّامهم و امروا النّاس بالبرّ و التّقوى و بكوا فى مصايب آل الله و غمضوا عيناهم فى حين الصّلوة و قراءة الزّيّارات لاطهار توجّههم الى مبدأ قدس مسجوداً فلما جائهم الحقّ اعرضوا عنه و كفروا به الى ان قتلوه بايديهم و كانوا بافعالهم مسروراً كذلك يبطل الله اعمال الذينهم استكبروا عليه و يقبل اعمال الذينهم اقبلوا الى الله و خضعوا لطاعته و كانوا فى سبل الرّضا مسلوفاً

فذكروا يا اهل القرية نعمة الله التي انعمكم بالحقّ و علمكم ما لا علمه كلّ علماء الارض الذينهم من كبر عمايمهم و ثقلها ما يقدر ان يمشوا على الارض و اذا يحركون كأنها يحرك على الارض جبل غلّ مبغوضاً فوالله ينبغي لكم يا اولياء الله بان تقدسوا انفسكم عن كلّ ما نهيتهم عنه و تشكروا الله في كلّ الايام و الليالي بما اختصكم بفضل الذي لم يكن لدونكم فيه نصيباً و تحكوا عن الله بارئكم بحيث تهبّ منكم رايحة الله و تكونوا بذلك ممتازاً عن الذينهم كفروا و اشركوا و كذلك تعظكم الورقاء و تعلمكم سبل العلم لتكونوا في دين الله راسخاً و على الحبّ مستقيماً اتقوا الله و لا تبطلوا اعمالكم بالغفلة و لا تمنوا على الله في ايمانكم بمظهر نفسه بل الله يمنّ عليكم فيما ايّدكم على الامر و عرّكم سبل العزّ و التقوى و الهمة بدايع علم مخزوناً فهنيئاً لكم يا اهل القرية و بما صبرتم في زمن الله على البأساء و الضراء و بما سمعتم بأذانكم و شهدتم بعيونكم فسوف يجزيكم الله احسن الجزاء و يعطيكم ما ترضى به انفسكم و يثبت اسمائكم في كتاب قدس مكنوناً فاجهدوا بان لا تبطلوا اصطباركم بالشكوى و كونوا راضياً بما قضى الله عليكم و بكلّ ما يقضى من بعد لانّ الدنيا و زينتها و زخرفها سيمضي اقلّ من آن و لا بقاء لها و تحضرون في مقعد عزّ محبوباً فطوبى لكم و للذينهم فدوا انفسهم في ايام الله و كانوا من الذينهم طاروا في هواء الحبّ و وردوا على مقرّ الذي كان عن غيرهم ممنوعاً

فاذكر يا قلم القدس ما قضى على الوحيد من اعادى نفس الله ليكون امره في الملاء الاعلى بالحقّ مذكوراً فلما سمع الذي كفر و شقى ثمّ استكبر و بغى ارسل جنود الكفر و امرهم بان يقتلوا الذين ما حمل الارض بمثلهم في ايمانهم بالله و يسفكوا دماء التي كانت بها كلّ شئ مطهوراً و امر الخبيث في الملاء بغير ما نزل الله في الكتاب و كذلك كان الحكم من عنده مقضياً و قرّر للجنود رئيسين اللذين هما كفرا بالله و آياته و باعا دينهم بدنياهم و اشتروا لانفسهم عذاب الباقية الدائمة و كانا بظلمهم الى قهر الله مستقبلاً و اتيا مع جنود الكفر و عساكر الشرك الى ان حاصروا جنود الله و احبّاه و كانوا من اشّر الناس في امّ الكتاب من قلم الامر مكتوباً و حاربوا مع اصحاب الله و جادلوا معهم و نازعوا بهم و عاركوا بما كانوا مقتدرين عليه ليغلبوا على جنود الحقّ ولكن جعلهم الله في حربهم بايدي المؤمنين مغلوباً فلما عجزوا عن حزب الله و اوليائه دبّروا في الامر و مكروا في انفسهم و شاوروا بينهم الى ان ارسلوا الى الوحيد رسولاً بلسان كذب مكرباً و دخل رسول الشيطان الى الوحيد و قال انت ابن محمّد و انا كنّا مقرّ بفضلك علينا و ما جئنا لنعارك معك بل نريد الاصلاح في امرك و نسمع منك ما تأمرنا و نتبع قولك و ما نخالفك في الحكم من اقلّ من الذرّ ذرّاً اذاً فتح فم الروح و نطق روح القدس بلسان الوحيد و قال يا قوم ان تقرّوا بفضلى و تعرفوني انا ابن محمّد رسول الله لمّ جئتم علينا بجنود الكفر و حاصرتونا و كنتم عن امر الله معرضاً و عليه بغياً و يا قوم اتقوا الله و لا تفسدوا في الارض و لا تدعوا امر الله عن ورائكم و خافوا عن الله الذي خلقكم و رزقكم و انزل عليكم آيات عزّ بديعاً و يا قوم سيفنى الملك و جنودكم ثمّ الذي ارسلكم بالظلم فانظروا الى ما قضت على امم القبل و تنهوا في امور التي كانت من قبل مقضياً و يا قوم ما انا الا عبد آمنّ بالله و آياته النازلة على لسان علىّ بالحقّ و ان لن ترضوا بنفسى بينكم اسافر الى الله و ما اريد منكم شيئاً اتقوا الله و لا تسفكوا دماء احبّاه و لا تأخذوا اموال الناس بالباطل و لا تكفروا بالله بعد الذي ادعيتم الايمان في انفسكم و كذلك انصحكم بالعدل فاتبعوا نصحي و لا تبعدوا عن امر الذي كان عن افق الروح مشروقاً و يا قوم اتقتلون رجلاً ان يقول ربّي الله و قد جائكم بآيات التي تعجز عن ادراكها عقول الخلايق مجموعاً فارحموا على انفسكم و لا تتبعوا هواكم ستخرجون من هذه الدنيا الفانية و تحضرون بين يدي مقتدر قيوماً و تستلون عمّا فعلتم في الارض و تجزون بكلّ ما عملتم في الدولة الباطلة و هذا ما قضى حكمه في الواح عزّ محتوماً و كرّر بينهم الرّسل و الرّسائل الى ان وضعوا كتاب الله بينهم و اقساموا به و ختموه و ارسلوه الى جمال عزّ وحيداً و كذلك كانوا ان يخدعوا في امر الله و عاهدوا بلسانهم ما لم يكن في قلوبهم و كان الغلّ في صدورهم كالنار التي كانت في خلال المكر مستوراً و استرجوا من الوحيد بان يشرف بقدمه اماكنهم و محافلهم و اكّدوا في العهد و الميثاق و كانوا على مهد النفس و الهوى مرقوداً

فلما حضر بين يدي الوحيد كتاب الله قام وقال للملأ في حوله يا قوم قد جاء الوعد و اتت القضايا بالحق و انا ذاهب اليهم ليظهر ما قدر لي خلف سراق القضاء و كذلك كان على ربه في كل حين متوكلاً و دخل الوحيد على عساكر الظلم و جنود الشيطان مع انفس معدوداً اذا قاموا و استقبلوه و قدموه على انفسهم في المشى و الجلوس و كان بينهم اياماً معدوداً و كتبوا على لسانه الى اهل القرية بان تفرقوا و لا بأس عليكم الى ان جعلوهم اشتاتاً و دخلوا جنود الكفر في محلهم و مكروا عليهم مكرّاً كبيراً فلما اطمأنت قلوبهم و نفوسهم كسروا ميثاقهم و نقضوا عهدهم و خالفوا حكم الله بينهم و نكثوا عهد الكتاب بهواهم و بذلك كتب اسمائهم في الالواح من قلم الله ملعوناً الى ان اخذوا الوحيد و هتكوا حرمة و عروا جسده و فعلوا به ما يجرى من عيون اهل الفردوس مدامع حمر ممزوجاً الا لعنة الله على الذين ظلموا عليه و على الذينهم يظلمون في هذه الايام التي كانت الشمس في غمام القدس مستوراً و ما رضوا بما فعلوا و قتلوا من اهل القرية في سنين متواليات و اساروا نساءهم و نهبوا اموالهم و ما خافوا عن الله الذي خلقهم و رباهم و كانوا ان يستسبقوا بعضهم على بعض في الظلم و بما القى الشيطان في صدورهم و كان الله باعمالهم شهيداً الى ان ارتفعوا الرؤس على الاسنان و الرماح و دخلوا في ارض التي شرّها الله على جميع بقاع الارض و فيها استوى الرحمن على عرش اسم عظيماً و حين ورودهم في المدينة اجتمعوا عليهم الخلاق و منهم آذوهم بلسانهم و منهم رجموهم بايديهم و كان اهل السموات يعصون انامل الحيرة عما فعلوا هؤلاء المشركين بطلعات عز منيراً و دخلوهم في المدينة و كان الله يعلم ما ورد عليهم بعد الدخول و هو محصى كل شئ في كتاب عز كريماً

ان يا جمال القدس ليس هذا اول ما فعلوا المشركون في الارض و قد قتلوا الحسين و اصحابه ثم اساروا اهله و اذا يكون عليه و يتضرعون في كل صباح و عشياً قل يا ملأ البهايم اما استدلتهم بحقية الحسين و اصحابه بما فدوا انفسهم و بذلوا اموالهم و كنتم بذلك متذكراً فكيف تنسبون هؤلاء الشهداء بالكفر بعد الذي بذلوا اموالهم و نساءهم في سبيل الله و جاهدوا فيه الى ان قتلوا بطرق شتى بحيث ما سمعت اذن و لا رأت عين الخلاق مجموعاً جميعاً و اذا قيل لهم لم قتلتم الذينهم آمنوا بالله و آياته يقولون وجدناهم كفراء في الارض قل فوالله هذا ما خرج من افواهكم من قبل على النبيين و المرسلين الى ان قتلتموهم باسياف غلّ مشحوداً و كان الله على كل شئ محيطاً و ويل لكم بما كفرتم برسل الله و قمتم عليهم بالمحاربة الى ان سفكنتم دمائهم بغير حق و يشهد بافعالكم ما رقم على الالواح حفظ مسطوراً قل اما قرّر الله في الكتاب ما يفصل به بين الصادق و الكاذب بقوله الحق فتمنوا الموت ان كنتم صادقين فلم كذبتم الذين شهد الله بصدقهم في الكتاب الذي لا يأتيه الباطل و كان من اللوح منزولاً و انتم ما استشعرتهم و نبذتم كتاب الله عن ورائكم و قتلتم الذينهم تمنوا الموت في سبيل الله و تشهد بذلك اعينكم و السنكم و قلوبكم و من ورائكم كان الله شهيداً فاف لكم بما سفكنتم دماء الذين ما رأت عين الوجود بمثلهم و كذبتموهم بعد صدقهم بنص الكتاب و اتبعتم الذين ما يرضون في سبيل الله بان ينقص ذرة من اعتبارهم و ما همهم في الملك الا بان يأكلوا اموال الناس و يقعدوا على رؤس المجالس و بذلك يفتخرون في انفسهم على من على الارض جميعاً فوالله ينبغي لكم بان تتخذوا هؤلاء الفسقاء لانفسكم ولياً من دون الله و تتبعوهم الى ان تدخلوا معهم نار التي كانت للمشركين مخلوقاً قل فوالله لو تستشعرون في انفسكم اقل من ان لتمحوا كتبكم التي كنتم بغير اذن الله و تضربون على رؤسكم و تفرّون من بيوتكم و تسكنون في الجبال و ما تأكلون الا حمأ مسنوناً

قل قد قضى نحب الذينهم استشهدوا في الارض و حينئذ يطيرن في هواء القرب و يطوفن في حول عرش عظيماً و في كل حين تنزل عليهم ملئكة الفضل و تبشّروهم بمقام عز محموداً و في كل يوم يتجلى الله عليهم بطراز الذي لو يظهر على اهل السموات و الارض يخزن منصعقاً قل يا ملأ الاشقياء لا تفرحوا باعمالكم فسوف ترجعون الى الله و تحشرون في مشهد العز في يوم الذي تزلزل فيه اركان الخلاق مجموعاً و يخاصمكم الله بعدله بما فعلتم باحيائه في ايام الباطلة و لن يغادر من اعمالكم شيئاً الا و هو عليكم معروضاً و تجزون بما اكتسبت ايديكم و لن يعزب عن علم الله من شئ و هو الله كان على كل شئ محيطاً

فسوف يقولون الظالمون فى اسفل دركات النار فىا ليت ما اتخذنا هذه العلماء لانفسنا خليلاً ان يا اهل القرية فاذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم على شفا حفرة من الكفر و انقذكم بالفضل و هداكم الى ساحة اسم وحيداً و اذ كنتم اعداء و الف بين قلوبكم و جمعكم بالحق و رفع اسمكم و انزل عليكم الآيات من لسان عزّ محبوباً ثم اذكروا حين الذى مررنا عليكم بجنود من الملكة و فتحنا عليكم ابواب الفردوس و كنتم مجتمعاً يَمّ القلعة و وسوس الشيطان بعضكم و القى فى قلوبكم الرّوع اذاً وجدنا بعضكم مضطرباً ثم متزلزلاً ولكن عفونا عن الذينهم اضطربوا رحمة من لدنا عليكم و على من على الارض جميعاً قل ان الذينهم كفروا من اهل القرية اولئك اشرّ الناس كما انتم اخير العباد و كذلك احصينا الامر فى لوح الذى كان بخاتم العزّ مختوماً و ان الذينهم ما حضروا بين يدى الوحيد و حاربوا معه و جادلوه بالباطل اولئك لُعُتُوا فى الدنيا و الآخرة و حقّت عليهم كلمة العذاب من مقتدر حكيماً

يا احبّاء الله من اهل تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم اشكروه بما فضلكم بالحق و اصبحتم برحمة من الله و كنتم على مناهج القدس مستقيماً ان يا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئكم بما هبّت عليكم نسائم الربيع فى فصل عزّ احدياً و ان يا ارض تلك القرية فاشكرى ربك بما بذلك الله يوم القيامة و اشرق عليك انوار الرّوح عن افق نور عزّياً و ان يا هواء القرية فاذكر الله فيما صفك عن غبار النّفس و الهوى و بعثك بالحق و جعلك على نفسه معروضاً فهنيئاً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك فى يوم الذى فيه خلقت السموات و الارض و اخذت كتاب الله بقوة ايمانك و صرت من نفحات ايّامه الى حرم الجمال مقلوباً اذاً بشّر فى ملاء الاعلى بما ذكرت فى لوح الذى تعلّقت به ارواح الكتب و من ورائها امّ الكتاب التى كانت فى حصن العصمة محفوظاً كذلك يجزى الله عباده الذينهم آمنوا به و بآياته و يأخذ الذينهم ظلموا فى الارض الا لعنة الله على الظالمين جميعاً

ان يا قرة البقاء غير لحنك و غنّ على نغمات الورقات المغنيات عن وراء سرادات الاسماء فى جبروت الصفات لعل اطيّار العرشية ينقطعون عن تراب انفسهم و يقصدون اوطانهم فى مقام الذى كان عن التنزيه منزوهاً ان يا جوهر الحقيقة غنّ و رنّ على احسن النغمات لان حوريات الغرف قد اخرجن عن محافلهم و عن سرادات عصمة الله لينصتن نغمتك التى كانت على قصص الحق فى قيم الاسماء مغروداً و لا تحرمهنّ عمّا اردن من بدايع احسانك و انك انت الكريم فى رفارف البقاء و ذى الفضل العظيم فى جبروت العماء و كان اسمك فى الملاء الاعلى بالفضل معروفاً

ان يا جمال القدس ان المشركين لن يمهّلوا بان يخرج الهمس من هذا النّفس و اذا يريد الصّوت ان يخرج من فمى يَصْعون ايادى البغضاء عليه و انت مع علمك بهذا تأمرنى بالتداء فى هواء هذا السّماء و انك انت الفاعل بالحقّ و الحاكم بالعدل تفعل ما تشاء و تكون على كلّ شئ حكيماً و لو تسمع نداء عبدك و تقضى حاجته بالفضل فاعذرهنّ باحسن القول و الطف البيان ليرجعن الى رفارهنّ و مقاعدهنّ فى غرفات حمر ياقوتاً و انت تعلم بانّى ابتليت بين المشركين من الحزين و انت الحاكم بالامرين و الناظر على الحكمين و الظاهر فى القمصين و المشرق بالشّمسين و المذكور بالاسمين و صاحب المشرقين و الأمر بالسّرين فى السّطرين و كان الله من ورائك على ما اقول عليمّاً و تعلم بانّى ما اخاف من نفسى بل بذلت نفسى و روحى فى يوم الذى شرقتنى بلقائك و عرقتنى بديع جمالك و الهمتنى جواهر آياتك على كلّ من دخل فى ظلّ امرك مجموعاً ولكن اخاف بان يتفرّق اركان الامر فى كلمة الاكبر كما تفرّقوها هؤلاء المغلّين فى يوم الذى استويت على اعراش الوجود برحمتك التى وسعت كلّ من فى العالمين مجموعاً و كذلك فضّلنا لهذا الامر تفصيلاً فى لوح الذى كان حينئذ من سماء الرّوح منزولاً

ان يا قميص المرشوشة بالدّم لا تلتفت الى الاشارات ثم احرق الحجابات ثم اظهر بطراز الله بين الارض و السّماء ثم غنّ على نغمات المكنونة المخزونة فى روحك فى هذه الايام التى ورد على مظهر نفس الله ما لا رأت عيون الخلايق جميعاً ان يا جمال القدس الامر بيدك و ما انا الا عبدك المتذلّل بين يديك و المحكوم بامرک اذاً لمّا تأمرنى بالذكر فى ذكر الله الاكبر و كنز الله الاعظم ينبغى بان تأمر ملكة الفردوس بان تحفظن اركان العرش ثم على ملكة العالمين بان تحفظن سرادات العظمة

لثلاً يشقّ ستر حجابات اللاهوت من هذا النداء الذى كان فى صدر العزّ مستوراً ان يا بهاء الرّوح لا تستر نفسك بتلك الحجابات فاطهر بقوة الله ثم فكّ الختم عن اناء الرّوح الذى كان فى ازل الازال بخاتم الحفظ مختوماً لتهبّ روايح العطريّة من هذا الاناء القدسيّة على الخلايق مجموعاً لعلّ يحيى الاكوان من نفس الرّحمن و يقومنّ على الامر فى يوم الذى فيه كان الرّوح عن جهة الفجر مشهوداً قل هذا للوح بأمركم بالصّبر فى هذا الفزع الاكبر و يحكم عليكم بالاصطبار فى هذا الجزع الاعظم حين الذى تطير حمامة الحجاز عن شطر العراق و يهبّ على الممكنات روايح الفراق و يظهر فى وجه السّماء لون الحمراء و كذلك كان الامر فى امّ الكتاب مقضياً قل انّ طير البقاء قد طارت عن افق العماء و ارادت سبأ الرّوح فى سيناء القدس لينطبع فى مرآت القدر احكام القضاء و هذا من اسرار غيب مستوراً قل قد طارت طير العزّ من غصن و ارادت غصن القدس الذى كان فى ارض الهجر مغروساً قل انّ نسيم الاحديّة قد طلع عن مدينة السّلام و اراد الهبوب على مدينة الفراق التى كانت فى صحف الامر مذكوراً قل يا ملأ السّموات و الارض اذاً فالقوا الرّماد على وجوهكم و رؤسكم بما غاب الجمال عن مداين القرب و اراد الطلوع عن افق سماء بعيداً كلّ ذلك ما قضى بالحقّ و نشكر الله بذلك و بما انزل علينا البلاء مرّة بعد مرّة و امطر حينئذ علينا من غمام الفضاء امطار حزن معروفاً

ان يا جوهر الحزن فاختم القول فى هذا الذّكر لانّ بذلك حزناً و حزنت اهل ملأ الاعلى ثم اذكر عبد الله الذى سئل عن نبأ قد كان بالحقّ عظيماً قل تالله الحقّ انّ النبأ قد قضى فى جمال علىّ مبيناً ثم اختلفوا فيه العباد و اعترضوا عليه علماء العصر الذينهم كانوا فى حجابات النّفس محجوباً و انتم عرفتم جمال الله فى قمص علىّ قيّوماً و سيعرفه كلّ من فى السّموات و الارض و هذا ما رقم بالحقّ و كان على الله محتوماً و ستعلمون نبأه فى زمن الذى كان على الحتم مأثياً ولكن انتم يا ملأ البيان فاجهدوا فى انفسكم لثلاً تختلفوا فى امر الله و كونوا على الامر كالجبل الذى كان بالحقّ مرسوخاً بحيث لا يزلّكم وساوس الشّيطان و لا يقلّبكم شئ فى الارض و هذا ما ينصحكم حمامة الامر حين الفراق من ارض العراق بما اكتسبت ايدى المشركين جميعاً ثم اعلموا يا ملأ الاصفياء بانّ الشّمس اذا غابت تتحرّك طيور اللّيل فى الظّلمة اذاً انتم لا تلتفتوا اليهم و توجّهوا الى جهة قدس محبوباً ايّاكم ان لا تتبّعوا السّامرى فى انفسكم و لا تعقبوا العجل حين الذى يتنعر بينكم و هذا خير النّصح من قبلى عليكم و على الخلايق مجموعاً ستسمعون نداء السّامرى من بعدى و يدعوكم الى الشّيطان اذاً لا تقبلوا اليه ثم اقبلوا الى جمال عزّ خفياً اذاً نخاطب كلّ من فى السّموات و الارض فى هذه المدينة لعلّ يستفيّز كلّ شئ بما قدّر له من لدن حكيم عليمّاً و انك انت يا حين لا تغفل عن هذا الحين الذى حان بالحقّ و فيه يهبّ نسمة الله عن جهة قدس غريباً و انك انت يا ايّها السّاعة بشرى بهذه السّاعة التى قامت فيك بالحقّ ثم اعرفى هذه المائدة الباقية الدائمة السّمائيّة التى كانت عن غمام القدس و ظلل النّور من سماء العزّ على اسم الله منزولاً ان يا ايّها اليوم نور الممكنات بهذا اليوم الدّرّى المشرقيّ الالهىّ الذى كان عن افق العراق فى شطر الآفاق مشهوداً و كذلك نفصل لكم الآيات و نلقى عليكم كلمات الرّوح و نعطي على كلّ شئ ما قدّر فى كتاب عزّ مسطوراً ليعلم كلّ شئ معين الاحديّة فى هذا الرّضوان الذى كان بالحقّ مسكوباً و الرّوح عليكم و على الذينهم طافوا فى حول الامر و كانوا الى جهة الحبّ مسلوكةً

منشاد

جناب آقا سيّد حسين عليه بهاء الله

بسم الله الاقدس الابهى

ذكر الله من سدرة التار على بقعة النور فى طور الظهور قد كان على هيكल الانسان باسم الرحمن على الحق مشهوداً ينطق فى كل الاحيان بان الملك لله المقتدر العزيز المنان كذلك كان الامر من لدى الرحمن منزولاً

يا عبد الناظر قم فانذر الذين احتجبوا قل قد اتى الرحمن بالبرهان اتقوا الله و لا تجعلوا الامر بينكم مهجوراً تمسكوا بالعروة الوثقى التى علقت بين الارض و السماء اياكم ان تتبعوا الذى كفر بالله و كان عن مكمن القرب بعيداً هذا يوم فيه خضعت الاعناق و قام المشركون بالنفاق الى ان نقضوا الميثاق و اتخذوا الشيطان لانفسهم معيناً قل لا ينفعكم شئ اليوم و لا يغنيكم عن ملك العرش ما خلق فى الاكوان كذلك نطق الرحمن فى هذا اللوح الذى كان بانوار الوجه منيراً قل انا نبعث من كل حرف خلقاً لا يعلم عدتهم الا الله انه كان بكل شئ عليمًا قل ءاشتغلتم بالدنيا و اعرضتم عن مالک الاسماء الى م ترقدون و لا تقومون ان ارفعوا الرؤس تالله قد اشرقت شمس الفضل من افق العدل بنور كان على العالمين محيطاً ان الذين نذوا امر الله عن ورائهم قد حرّمنا عليهم كوثر الحيوان فسوف يجدون انفسهم فى هاوية القهر و لا يجدون لانفسهم نصيراً ان افرح بلوح الله انه يذكرک فى السجن حين الذى احاطته جنود الشرک ان فضله كان عليك عظيماً لا تبتئس بما يفعلون انس بذكره ثم انقطع عما سواه انه يكفيک بالحق انه كان على كل شئ قديراً لا تحزن من شئ كل ما تراه سيفنى و يبقى الملك لله الحق و الخسران للذين ما اتخذوا اليه سبيلاً كبر من معك من قبل ربك من الذين هم آمنوا و بشرهم بما قدر لهم فى لوح كان خلف حجاب العزّ مستوراً

* * *

احمد

هو العزيز المتعالى القيوم

ذكر بديع من العبد الى الذى آمن بالله و كان من المهتدين فى الواح الروح مسطوراً ليسمعك نغمات الفردوس و يعلمک من حكمة التى جعلها الله فى خزائن العلم مخزوناً و يبلغک الى مقام جعله الله فوق سرادق الأحدثية و يرزقک من ثمرات التى ظهرت من سدرة البقاء و كذلك كان الفضل عن افق الأمر مشهوداً قل يا قوم هذا عبد الله يدعوکم الى الله و يهديکم سبل الهدى و يلقىکم من اسرار التى كانت عن العالمين ممنوعاً و يهبّ علیکم نسמת الحيوان و يرسل نفحات الرحمن عن مدينة التى جعله الله مقدساً عن العرفان و كان عن انظر العارفين مستوراً قل يا قوم خافوا عن الله و مظاهر امره و لا يشغلکم الدنيا و زخرفها لأنها سيفنى و لم يكن عند الله الا اياماً معدوداً فارفعوا رؤوسکم عن مراقد الغفلة ثم انقطعوا عن الملك و لا تكونوا كالذين نسوا الله و طرحوا كلمات الله وراء ظهورهم و كانوا فى كتاب الأبرار باسم الفجار مكتوباً اولئك هم الذين ضرب الله على قلوبهم اكنة من التار و على ابصارهم غشاوة من الغفلة بحيث اعرضوا عن جماله فى ايامه و كانوا عن نسמת هذا الرضوان محروماً و اشتغلوا بزخارف القول كأنهم ما سمعوا نغمات الهوى و ما فازوا برحمة التى كانت على اجساد المذنبين مهيوها كذلك يأخذ الله الذين كفروا و اعرضوا و يغفر الذين آمنوا و اقبلوا و سيرفعهم الى مقام القرب و يسكنهم فى جوار رحمة ممدودا قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا هواکم ثم ارجعوا الى الله و اتبعوا الذى يدعوکم الى الحق و يلهمکم كلمة التقوى و ينصرکم بجنود الغيب و يصلکم الى مقاعد قدس محبوباً و يهبکم حياة الباقية و يسقيکم من خمر الحيوان الدائمة و لا يريد منکم جزاءً و لا شکوراً قل ان الذين قالوا بان تلك الكلمات ما نزلت على الفطرة اولئك غلبت عليهم حسدهم و كأنهم ما عرفوا لحنات القدس

و ما ذاقوا فواكه الفردوس و جعلهم الله من طينة الجعل فى قمص الانسان محشورا قل كذلك قال الذين هم كفروا مثل قولكم و اخذهم الله بذنبيهم و جعلهم فى تابوت النار فى كفر انفسهم مسجوناً قل ويل لكم و بما اكتسبت ايديكم و تحرّكت به شفتاكم انّ روح الأحديّة يشهد بأنّ كلّ ذلك حقّ من عند الله و لم ير عين الدهر بمثل ما نزل من لدنه و بذلك يشهد كلّ من فى السموات و الأرض الاّ الذين تجد فى قلوبهم غلاًّ من الله قل موتوا بغيّلكم سينصر الله هذا الأمر بملائكة العالين و يرفعه الى مقام لن يصل اليه ايدى المنافقين و كان ذلك عليه حتماً محتوماً و الروح عليك و على الذين يعبدون الله فى ارضك و كانوا على صراط الحبّ بين يديه موقوفاً ١٥٢'

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

هذه مدينة الرضا فادخلوها يا ملاء الراضين ثم استبشروا بأنوار الله الملك المهيمن العزيز الحكيم

بسم الذي لا اله الا هو و برّنا العليّ الأعلى

ذكر رحمة الله عبده بالحق ليفتخر بذلك في ملا العالمين و يشكر ربه في كلّ حين بما تمّت نعمته عليه و على اهل السموات و الأرضين و هذا من كتاب يذكر فيه ما يقرب الناس الى ساحة قدس مبين و يشهد بأنه لا اله الا هو و كلّ عباد له و كلّ اليه لراجعين مثل الذين يسمعون نغمات الله ثم يتبعوها كمثّل نور يستضيء من نور الله العزيز القدير كذلك فاشهد من بلور الذي يشتعل منه النار حين الذي يقابل الشمس و هذا ذكر من لدنا للذاكرين قل يا ملاء الأرض لو تقدّسون انفسكم و ارواحكم لتجدوها الطف من البلور و هذا لحقّ يقين و ان تقابلوها بالله بارئكم لتطبع فيه من كلمة الله المهيمن القديم و تحدث فيها نار القرب و بها تستضيء ابدانكم و اجسادكم و كلّ ما لكم و عليكم بحيث توقد في شجرات انفسكم مشاعل الحبّ و بها تحترق حجابات التي حالت بينكم و بين انوار الوجه و كذلك نعلّمكم سبل التقوى لتكوننّ من العارفين قل لو تبقى في قلوبكم رايحة الفناء فيما يكون متعلّقاً بالدنيا و زخارفها لن تجدوا رايح البقاء عن قميص قدس منير فاتبعوا يا ملاء الأرض ما امركم الله و لا تختلفوا فيما حدّد في الكتاب ثمّ تمسّكوا بعروة الله المقتدر العزيز الحميد و انّ هذا لوح فيه تنطق الورقاء بلحنات البقاء و تلقى عليكم ما هو خير لكم عن كلّ ما قدّر في ممالك الروح و فيه هدى و ذكرى للمؤمنين و كذلك يختصّ الله برحمته من يشاء و ينزل عليكم من سماء العزّ فواكه عزّ بديع

قل يا اهل الأرض قد اضاء مصباح النور في زجاج القدس و استضاء منه اهل ملا البقاء اتقوا الله و لا تحتجبوا عنه و لا تكوننّ من المحتجبين و قد صنعت فلک الله بأيدي ملائكة الفردوس فتمسّكوا بها يا ملاء البيان و هذه لخير لكم عن كنوز الأرض و ما كنز فيها من جواهر عزّ منير و قد ارتفعت شمس الجمال في وسط الزوال و انتم رقداء على فراش الغفلة و منعم عن هذا الفضل الذي ما ادركه عيون المقرّبين اتقوا الله ثمّ اسلكوا سبل الرضا في ايام الله المقتدر العزيز الحميد و ان لن تعرفوا سبيله انا نعلّمكم بالحقّ بحرف ممّا اعطاني الله لتكون الحجة بالغة على كلّ من في الملك اجمعين

فاعلموا بأنّ للرضا مراتب لا نهاية له و انا نعلّمكم بما يجرى الله من قلمي و هذا يكفيكم عن ملك الأوّلين و الآخرين و من يريد ان يسلك سبل الرضا ينبغي له بأن يكون راضياً عن الله بارئه فيما قدّر له و بما جرى من قلم عليّ بالحقّ و بكلّ ما حدّد من عنده على الواح قدس حفيظ و بأن يكون راضياً عن نفسه و هذا لن يمكن لأحد الا بعد انقطاعه عن كلّ من في السموات و الأرض ان انتم من العارفين لأنّ الانسان لو يرتكب في نفسه اقلّ من ذرّ من الفحشاء لن يرضى عن نفسه و هذا ما شهدناكم بالحقّ لتكوننّ من الراضين و بأن يرتقى الى مقام يكون الشّهد و السّمّ عنده سواء لأنّ كلّ ذلك يقدر من مقتدر قدير و لو انّ واحد يعبد الله في الأزل الآزال و يكره في نفسه بما يمسه من البأساء و الضّرّاء لن يكتب اسمه في الألواح باسم الراضين من قلم قدس منير لأنّ الذين يقرّون في انفسهم بحبّ الله ثمّ يجزعون من البلايا في سبيله لن يصدق عليهم حكم

الرّضا و هذا ما نلقى عليكم بالحقّ لتكوننّ فى الحبّ من الرّاسخين و كيف يمكن بأن يدعى احد فى قلبه محبّة الله ثمّ يكره عمّا ينزل عليه من محبوبه العزيز الحكيم و بأن يكون راضياً عن احبّاء الله فى الأرض و يخفض جناحه للمؤمنين لأنّه لو يستكبر على الذين هم آمنوا كأنه استكبر على الله و نعوذ بالله عن ذلك يا ملاً المخلصين و من رضى عن الله ربّه يرضى عن عباده الذين هم آمنوا به و بآياته فى يوم الذى انصعقت فيه كلّ من فى السّموات و الأرض لأنّ رضا العبد عن بارئه لن يثبت الا برضائه احبّاء الله الذين انقطعوا اليه و كانوا من المتوكّلين فارتقب يوم ينفخ فيه الصّور و تغنّ فيه الورقّاء و يفتح ابواب الرّضوان و يأتى الله بأمر بديع اذا فاسرعوا اليه يا ملاً البيان و لا توقّفوا اقلّ من آن و هذا من اصل الرّضا لا تختلفوا فيه يا ملاً المقرّبين حينئذ تجدون نسايهم الرّضا عن مشرق القدس و تأخذكم غلبات الشّوق و تقلّبكم الى مقعد عزّ امين

اياكم يا معشر البيان لا تصبروا فى انفسكم و لا تحتجبوا عن جمال الله العزيز الحميد فوالله قيامكم بين يديه مرّة واحدة لخير عن ملك السّموات و الأرضين ولكن انك انت يا ايّها السّالك الى الله فاستبشر فى نفسك لأنك وصلت فى مدينة الرّضا و كنت الى ميادين القدس لمن السّالكين و انا حينئذ نشهد لك بأنك طيّرت فى هواء الرّضا و تجنّبت عن جنبك و تقرّبت بجنب الله العزيز الكريم و هاجرت عن ديارك و سافرت الى الله حتّى وردت فى بقعة التى تزورها اهل سرادق الخلد فى بكور و اصيل فطوبى لك و لمثلائك الذين وفقهم الله بالورود فى شاطئ البقاء يمّ قلزم الحمراء و سمعوا نغمة الله من وراء حجاب القدرة و زاروا بقعة التى تطوف فى حولها سدرات السيّئات و تخلع فيها التّعال كلّ من دخل فى قميص الوجود من الأوّلين و الآخرين ثمّ اعلم بأنّ حبّك ربّك هذا رضا الله عنك و رضائك به و هذا من شريعة التى شرع عن يمين حكمة الله و لن يتغيّر بتغيير نبىّ و لا بتجديد رسول بل كلّ يأمرّون النّاس بهذا و هذا من ودعة الله فى قلوب المخلصين و هذا ما يكفيكم عن دونه و من ورد فى هذه الشّريعة الجارية لن يترك حرفاً من الكتاب و لا يرضى الا بما رضى الله له و كذلك نفصلّ لك الآيات بالحقّ لتكون من الموقنين و انك اذا حيّيت روحك بنغمات الورقّاء و جدّدت هيكل سرّك بقميص البقاء فارجع الى بيت الله فى ارضك و كن مبشّراً من لدنا على الذين هم كانوا بفرح الرّوح لمن المستبشرين و ذكرّهم بآيات الله و كن كنسايهم الرّبيع على اهل ديارك ليجدّد بها انفسهم و ارواحهم و هذا ما نأمرّك بالحقّ ان كنت من المستمعين و لن تقدر على ذلك الا بأن تقبل الى الله بكلّك و تكون معرضاً عن كلّ ما فى ايدى الخلق اجمعين و انك اذا جدّدت فى نفسك لتقدر ان تجدّد النّاس و هذا ما تعظّمك الورقّاء بالحقّ لتكون من المحسنين الذين سبقتهم الهداية من الله و ذاقوا حلاوة الحبّ و شربوا عن عيون التى تفجّرت عن جهة عرش عظيم

ثمّ ذكرّ من لدنا كلّ من آمن بالله و آياته فى ارضك ثمّ الذين هاجروا الى الله و دخلوا فى جوار الله العزيز الكريم و منهم حرف الكاف الذى سبق فى الفضل و نذكره حينئذ فى الكتاب بربوات المقدّسين و منهم حرف القاف الذى هاجر الى الله فى ايامه و كان من المتّقين و كذلك حرف الهاء الذى هاجر ثمّ رجع باذن من لدنا و كان فى بحر الحبّ لمن المتغمّسين و منهم حرف الرّاء الذى سمع نغمات الورقّاء و دخل فى ظلّ الله العزيز العليم و منهم الذين هاجروا و رجعوا و ما اذكرنا اسمائهم و كلّ بلغوا فى الفضل مقاماً ما لا يدركه كلّ الخلايق اجمعين فسوف يظهر الله عليهم ثمرات اعمالهم و يطّيرون بأجنحة الياقوت فى رضوان قدس كريم و منهم الذين سافروا بقلوبهم و كتب اسمائهم من القلم القدرة على ارواح عزّ منيع و سيفتح الله على وجوههم ابواب الفردوس و يدخلون فيها بسلام و رحمة من لدنا و يكوننّ فيه لمن المحبرين فوالله لو يظهر على اهل السّموات و الأرض اقلّ من ان يحصى عمّا قدرّ للذين سافروا و هاجروا الى الله ليسرعنّ كلّ بعيناهم و رؤوسهم الى شاطئ قدس بديع ولكن احتجبوا كلّ بما اكتسبت ايديهم فى زمن الله و كانوا قوم سوء اخسرين قل يا ملاً المؤمنين فاصبروا بما جرى عليكم و لا تجزعوا عمّا مسّتكم من البأساء و الضّرّاء فسوف يوفّى اجور الصّابرين سيمضى الدّنيا و اهلها و كلّ يرجعون الى مقرّهم فى النّار و لا مفرّ لهم من نقمة الله القاهر الغالب العزيز القدير

قل يا ملأ الأرض اما تشهدون تغيّرات الملك و تبدّلات الأرض بحيث ما يمضى من آن الّا و قد يتغيّر فيه اكثر الأمور
فبأى شىء اطمانت قلوبكم و نفوسكم فويل لكم و بما علمتم فى الحيوّة الباطلة و أنكم اقبلتم الى انفسكم و اعرضتم عن الذى
خلقكم و رزقكم و كان عليكم ارحم من كلّ رحيم قل فوالله ما انتم الّا كمسافر فى ظلّ شجرة و لا بدّ ان تزول و لا تطمئنّوا به
و بما يفنى فاطمئنّوا بما لا يأخذه الفناء و يكون باقياً بقاء الله الباقي الدائم العزيز قل هل وجدتم اصباحكم بمثل لياليكم او
شبابكم بمثل مشيبيكم كلّ ذلك ذكرى لكم يا ملأ المسلمين و ما قدّرت الاختلافات فى كلّ شىء الّا بأن يذكركم بفناء
انفسكم لئلاّ تلتفتوا اليها و لا تكوننّ من المتمسّكين فتمسّكوا بحبل الله ثمّ اعتصموا بعروة البيان و هذا ما قدّر لكم من اصبع
عزّ قويم كذلك علّمناكم جواهر العلم و عرفناكم بدائع الحكمة و القيناكم حقايق العرفان و اشهدناكم سبل الفردوس لعلّ تطمئنّ
به قلوبكم و قلوب العارفين و الحمد لله ربّ العالمين و الرّحمة عليكم يا ملأ البيانيّين اذا احبّ ان انقطع عن كلّ الأذكار و
انادى ربّى بنغمات الّتى تجتذب منها افئدة الموحّدين

فسبحانك اللهمّ يا الهى فأرسل على محبيّك ما تستريح به قلوبهم و تسكن به نفوسهم ليذكروك فى الجهر كما يذكروك
فى السرّ و هذا عند قدرتك المحيطة لسهل يسير ثمّ ارتفع يا محبوبى اعلام نصرک و انتصارک على اهل مملكتك ليجمعوا فى
ظلّ عنايتك هؤلاء المتفرّقين الّذين تفرّقوا فى ديارک و تشتّتوا فى بلادک و لن يجدوا لأنفسهم مأوى الّا اليک و لا مهرباً الّا بک
و لا ملجأً الّا منك فاجمعهم فى ظلّ شجرة عنايتک ثمّ اكرمهم بفضلک و أنّک انت اكرم الأكرمين و انت تعلم يا محبوبى
كيف فعلوا اعاديک بأحبّائک بحيث اخذوا منهم كلّ ما اعطيتهم بجودک و وردوا عليهم ما لا سمعت اذن احد من قبل و ما
ترك من ارض الّا و قد سفك فيها دمائهم و ما بقى من حطب الّا و قد احترقت به اجسادهم و کم من صغير يا الهى بقى من
دون كبير و کم من امّ يضحّ لابنها و کم من ابن يکى لأبيه و انت احصيت كلّ ذلك و كنت عليهم لشهيد و أنّک انت يا
الهى تشهد و ترى كيف احاط الظلم ارضک و ديارک بحيث لن يشهد من احد آثار العدل و كلّ اتّبعوا الشّياطين و کاد ان
يصل الأمر الى مقام يرتفع عن الأرض اسمک و آثارک و كلّ اتّخذوا لأنفسهم الهة من دونک و أنّک تكون على ذلك لعليم
خبير و احاطت كلّ اهل ارضک ظلمات الغفلة بحيث لو يذکر احد من عبادک اسمک ليستهنّزوا عليه و بذلك احترق قلبى و
اکباد الموحّدين فوعزّک يا محبوبى لن اجد احداً من عبادک على سبيلک و لن استنشق منهم روايح حبّک و كلّ اتّخذوا الدّنيا
لأنفسهم وليّاً الّا الّذين هم رجعوا اليک و كانوا من الرّاجعين و فى كلّ الأيّام يا الهى اعاشر مع العباد و اشاهدهم فى غفلة عنک
بحيث يتوجّهون بكلّ وجه دون وجهک المنير و بكلّ مدينة سوى مداين عزّ ربوبيّک كأنّک ما خلقتهم و ما رزقتهم و كذلك
وجدنا الأمر بين هؤلاء المشركين و وصلت الدّلة الى مقام لن يقدرّوا احبّائک ان يذكروک و لو يريدون ان يقرؤوا کلماتک يختفون
فى اماکنهم و بذلك استدمت قلوب العاشقين و لو تقبل يا الهى هذه الأمور على نفسک فوا حسرتاه على اصفیائک فى ارضک
كيف يسمعون من اعدائک ما لا ينبغى لشأنک فیا ليت کلّهم يعمون و ما يشهدون و يصمّون و لا يسمعون ما لا يليق لجمالک
المنير و أنّک لو تدعهم على تلك الحالة فوعزّک لينعدم آثار سلطنتک فى مملکتک و تنهدم اركان حکومتک فى ارضک و
يمحى اسمک و رسمک بين الخلق اجمعين فیا الهى و محبوبى لا تمهلهم بعد تلك الأمور فأنزل عليهم ما يقبّلبهم اليک ثمّ ارتفع
هذا الصّبيّ الّذى قام عليك بتمامه ثمّ الّذين هم اتّبعوه فى هواه لتطهّر ارض تقدیسک عن هؤلاء الکافرين و انّى يا الهى اعلم
بأنّک اردت ذلك فى كلّ عامک ولكن ما جرى عليه لظهور بدائک و هذا لحقّ يقين اذا فأنزل عليه يا الهى من قضایاک المشبّهة
و احکامک النّافذة الّتى لن يردها البداء و لن يغيّرها الهواء ثمّ اثبت يا محبوبى هذا على الواح عزّ حفيظ و کتاب قدس حکيم
الّذى لن يأخذه المحو و لن يرجع اليه حکم الحکّ بل ثبت فيه الأمور من قلم حکم قدیر ثمّ قدّر بعده يا الهى ما هو خير
لعبادک و بيدک الخير کلّه و أنّک انت الحاکم القاضى العالم المعطى الحکيم الى متى يا الهى تصبر على اعادى نفسک
فوعزّک قد بلغت فى الحکم الى مقام الّذى شکّوا عبادک فى بدائع قدرتك بل ايقنوا دونها بعد ايقانى بأنّک انت المقتدر على

كلّ شيء و أنّك انت اقدر الأقدرين و انت تعلم بأنّ جزعى لم يكن على نفسى و لا على ذلّة محييك بل لمّا اشاهد بأنّ الكلّ اعرضوا عنك و عن جمالك و اتّخذوا آياتك سخريةً لذا تحرق كبدى و يضحّ سرى و تبكى عبنى و أنّك تعلم ما فى نفسى و أنّك على كلّ محيط اذاً يا محبوبى فاغفر عنى و عن جريرتى التى ارتكبت بين يديك لأنّ ذكرى اياك خطيئة لا يعادلها شيء فى الأرض و السّماء ثمّ اغفر ابواى و احبائى و عشيرتى و اقربائى و أنّك انت ارحم الرّاحمين ثمّ اغفر الذى سرع اليك و ورد عليك ثمّ عن ابواه و لا تأخذهم يا محبوبى بجريراتهم و خطيئاتهم و ارحمهم و تجاوز عنهم و أنّك انت ارحم الرّاحمين و اكرم الأكرمين

* * *

قائمين

قد نزل لعبد الله آقا بابا ليقرأ آيات ربّه و يكون من الفائزين

هو العلىّ الأعلى

ذكر رحمة ربّك عبده ليكون من المتذكّرين و تقرّ من اثر الله ربّه عيناه و يكون من الذينهم فازوا بعرفان الله و مظهر نفسه و ما منعهم منع الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا من الغافلين ان يا عبد نور بصرك من آيات ربّك و قلبك بذكر اسمه العلىّ العظيم و لا تحرم نفسك عن فضل الذى سبق الممكنات و كان ان ينتظر ظهوره هياكل الأمر فى قرون الأوّلين قل أنّه قد ظهر على هيكّل الانسان فتبارك الله مظهر هذا المنظر الكريم اياك ان لا يحزنك شيء و لا يمنعك امر عن سبيل الله المرتفع المستقيم و لا تلتفت الى الدّنيا و ما خلق عليها ثمّ ابتغ ما قدّر عند ربّك و أنّه يكفيك و يكفى العالمين ان اشرب كوثر الحيوان من عين التى جرت فى هذا الرّضوان ليجذبك الى وجه ربّك و أنّه لهو العزيز الكريم أنّه لن يمنع نفساً من بدائع فضله و لن يقطع عن العباد امطار رحمته أنّه ما من اله الا هو يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد كذلك نزل الأمر من سماء القدم لتتبع امر ربّك و تكون من المحسنين انّ الذينهم كانوا فى غفلة عن لقاء ربّهم و اعراض عن جماله اولئك لن يرحمهم الله فى الدّنيا ابداً و فى الآخرة لهم عذاب عظيم فسوف يرجعهم ملائكة العذاب الى مثواهم فيئس مثوى المعرضين كذلك فضّلنا لك الآيات و صرّفناها فضلاً من لدنا عليك لتكون من الشّاكرين و الرّوح و البهاء عليك و على عباد الله المخلصين

* * *

ذكر غلامرضا خان طوبى له أنّه عمل فى سبيل الله ما نطق به الملائة الاعلى يا غلامرضا عليك بهاء الاشياء و بهاء من فى الارض و السّماء و بهاء من فى ملكوت الامر و الخلق

* * *

١٥٢'

هو الله تعالى عظم شأنه و عزّ اقتداره

ذکر قلم و مداد قبل از نگارش حروف و الفاظ ذکر مالک ایجاد بوده و خواهد بود و بعد فرزند عزیز میرزا مصطفی همیشه از کوثر ذکر محبوب یکتا بنوشی و بیادش از عالم و عالمیان فارغ و آزاد باشی مکتوبت که مدلّ بر خلوص و حبّت لله بود رسید و سبب روشنی و خوشی دل و دیده گردید چه که هر ذکری که بذکر دوست مزین است او بمثابئه شمع است در انجمن خوشا بحال آنان که جمیع اذکار و افکار و اوراد و اعمال و افعالشان امروز لله و لحبّ الله و لخدمه الله واقع شده و میشود ای عزیز جان و روان از اله جاودان بطلب که بآنچه لایق و سزاوار امروز است فائز شویم و آن اینست که خود و غیر خود را بکلی فراموش نمائیم و بصد هزار تن و صد هزار جان بخدمت بایستیم و اول خدمت تطهیر قلب و بصر و سمع و فؤاد و جمیع ارکانست از آنچه لایق نبوده و بعد که بعنایت حقّ قدیم باین مقام عظیم رسید آن وقت سزاوار است کمر خدمت بندد و در صفّ بندگان ایستد ای نور چشم چشم عالم باز و یک چشم باز مشهود نه چه که مقصود از بازی دیدن و شناختن است و آن مثل اکسیر نایاب الاّ الذین اخذتهم ید فضل ربنا العزیز الوهاب ای عزیز جان نمیدانم قلم را سکر حبّ مالک قدم اخذ نموده که باین اذکار پرداخته و یا کاتب آتش حسرتهاى این ایام را که بما ینبغی فائز نشده میخواهد بماء این اذکار تسکین دهد سبحان الله سبحان الله نعم ما قال وصف این هجران و این خون جگر الی آخر باری آنچه از لباس طلب نموده بودی ارسال شد انشاء الله بخوشی و خوبی و خرمی و نیک نامی پیوشی و بدری نه این یک جامه را بلکه جامه عالم را ای مصطفی از لسان مالک اسماء باین اسم نامیده شدی این امه و آن عزیز از ربّ بی مثل و نظیر بکمال ذلّت و عجز و ابتهال میطلبیم که بآنچه از برای پاکان درگاهش مقدّر فرموده ترا بآن موفق دارد انه لهو المعطی الوهاب العزیز الحکیم

امه حرم صاحب

حال نوبت خادم است که نزد آن مخدوم مراتب حبّ و وداد اظهار دارد اگرچه بظاهر از نظر رفته قسم بمرّبی کل که هرگز از دل نرفته و نخواهی رفت و از تمام دل و جان و زبان از پروردگار عالمیان مسئلت مینمایم که بزودی بمقام قرب قدس فائز شوی و از کأس وصال بیاشامی بیا بیا که گوشها از برای اصغای حکایتهايت مستعدّ گشته و هوشها از پیشاپیش آماده هر چه زودتر آئی دیر است و هر چه پیشتر آئی دور سرمست باده طهور میگوید وقت از دست رفت فرصت از دست رفت سال رفت و ماه رفت شبانگاه و صبحگاه رفت و هنگام اصغای کلمه ارجعوا نیامد فاه آه آه اذّا اختتم القول بلا حول و لا قوه الاّ بالله

خادم

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بیرجند

جناب احمد الذی فاز

هو الغفور الرحیم

ذکر من لدنا لمن قصد المقام الأعلى و قطع البرّ و البحر الى ان ورد فی قبة نوراء المقام الذی ارتفع فيه نداء مالک الأسماء و فاطر السمّاء لعمر الله دخل و فاز بما کان مذكوراً فی الكتب و مسطوراً من القلم الأعلى فی الزّبر و الألواح یا احمد ان احمد الله بما آیدک و وفّقک و رزّقک لقائه الذی لا يعادله ما فی ملکوت و لا ما فی الجبروت یشهد بذلك لسان الرحمن فی ملکوت البیان نشهد أنّک حضرت و سمعت و عرفت ما منع عن عرفانه اکثر العباد قد انزلنا لكلّ من ذكرت لدى الوجه لوحاً شہد بفضل الله و عنايته طوبی لک و لكلّ عبد ما منعه ظلم الذین كفروا بالمبدأ و المعاد قد اریناک افقی و اسمعناک ندائی و ایدناک علی عمل خضعت له الأعمال لا تحزن عمّا ورد علیک قد ورد علینا فی سبیل الله ما صاحبت به الصّخرة و ناحت به الأشجار انا کنا معه حین صعوده لعمری قد استقبله الملاء الأعلى و وجدوا منه عرف ربّه الأبهى كذلك قضی الأمر من لدى الله ربّ الأرباب أنّه وفی بميثاق الله و عهده و شہد بما شہد الله قبل الأشياء أنّه لا اله الا هو الواحد المختار النور المشرق من افق سمّاء الفضل و التّفحة المتضوّعة من قميص مطلع العدل علیک یا من آمنت بالله و آیاته و هاجرت فی سبيله الى ان فزت بما کان مکنوناً فی علم الله و مسطوراً فی کتبه یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب نشهد أنّک سمعت النداء و اجبت مولاک و اقبلت اليه رغماً للذین نبذوا الآيات ورائهم و كفروا بالله اذ اتی بقدره و سلطان علیک بهائی و بهاء من فی سرادق عظمتی و بهاء کلّ مستقیم ما اضعفته قدرة الأمراء قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ الأرضین و السمّوات

یا احمد حمد کن محبوب عالمیان را ترا مؤیّد فرمود بر آنچه در کتابش مذکور و از قلم اعلى مسطور در اوّل ورود سجن غصنی از اغصان را فدا نمودیم لأمر ما اطّلع به الاّ الله ربّک دنیا قدری نداشته و ندارد و آن غصن در اوّل جوانی جان را نثار نمود و قصد مقام دیگر فرمود قسم بافتاب افق معانی اگر اقلّ از سمّ ابره مقام ابنک الذی صعد الى الله ظاهر شود کل از فرح منصعق شوند عالم را از برای امم غافله باید گذاشت مقامی که کلّ اشیاء بر فنای او شهادت داده‌اند قابل توقّف نبوده و نیست مخصوص ارواح مجردة مطمئنّة طاهره در کلّ حین ارادة طیران دارند ولكن بمقتضیات حکمت بالغه چند یومی را صابرنده الأمر بیده و الحکم فی قبضته محزون مباش حقّ با تو بوده و هست بکمال فرح و سرور این ایام فانیه را بخدمت حقّ مشغول باش أنّه يقول الحقّ و یهدی السبیل و هو العزيز الجمیل دوستان را تکبیر برسان و بعنایت حقّ مسرور دار الواح موعوده با جناب امین یعنی ابوالحسن علیه بهاء الله ارسال شد انشاءالله اهلش باو فائز شوند و از بیان رحمن کوثر حیوان بیاشامند طوبی لک و نعیماً لک امروز یوم حزن نیست وقت را از دست مده ذکر در ساحت اقدس بوده و هست وصیّت مینمایم اولیای خود را بحکمت با ناس غافل مدارا نمائید رحمت حقّ سبقت گرفته بر غضبش بمقتضا تکلم کنید ناس بمثابه ارضند بعضی جرز و

بعضى مبروك اگر اراضى طيِّبه يافت شود غرس نهال معانى و بيان جائز وآلا الصَّمت اولى البهَاء الظَّاهر اللَّانح المشرق من افق
سمَاء عنايتى عليك و على اوليائى الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بحبلِ المتين

* * *

احبَّاء الله فى فاران

هو الذَّاكر العليم

ذكر من لدنا عباد الَّذِينَ ذُكِرَت اسمائهم لدى المظلوم الَّذى سجن فى هذا الحصن المتين يا حزب الله فى فاران انا ذكرناكم
من قبل بما لا تعادله الأشياء كُلِّها يشهد بذلك مولى الورى فى هذا المقام الرقيق اياكم ان تمنعكم ضوضاء اهل البيان عن ربِّكم
الرَّحمن او تحجبكم حجابات كُلِّ عالم بعيد انا سمعنا ندائكم اجبناكم بهذا الكتاب المبين اَنَّهُ يرى ما تعملون و يسمع ما تقولون
و هو السَّميع البصير قد حضر كتاب فى السَّجن و فيه اسماء الَّذِينَ اقبلوا الى افقى المنير

يا محمَّد اسمع التَّداء المرتفع فى هذا المقام الأعلى من سدره المنتهى اَنَّهُ لا اله الا انا الفرد العليم الخبير كن ناطقاً
بثنائى و متمسكاً بحبلى و متوجَّهاً الى وجهى و متشبَّثاً بهذا التَّبَّاء العظيم الَّذى بَشَّر به الكليم فى طور العرفان و الرُّوح فى بيداء
الاشتياق و الحبيب بين اليبس و البطحاء كذلك قضى الامر من لدن امر قديم

يا على طوبى لنفس فاز بذكر قلمى الأعلى فى ايامى و وجد عرف قميصى اذ تَضَوَّع بين العالم اَنَّهُ من اهل السَّفينة
الحرراء فى كتابى المبين انا نوصيك و الَّذِينَ آمَنُوا بالعمل الخالص و بما ينبغى لنسبتكم الى الله العزيز الحميد
يا خليل قد اتى الجليل بسلطان لا تقوم معه جنود السَّموات و الأرضين اَنَّهُ يَشْرِك و الَّذِينَ آمَنُوا بما قَدَّر لكم امراً من
لدنه و هو المقتدر العليم الحكيم

يا رضا قد ذُكر مولى الأسماء فى هذا المقام الأعلى اشكر ربَّك بهذا الفضل المبين اَنَّهُ ذُكر بما لا يعادله شىء من
الأشياء يشهد بذلك لسان الله المقتدر القدير قل

الهى الهى لا تدعى بنفسى و لا تجعلنى محروماً عن نفحات وحيك و لا ممنوعاً عن باب فتح على وجوه من فى
الأرض و السَّماء و لا تخيبنى عمَّا قَدَّرته لأصفيائك الَّذِينَ وفوا بعهديك و ميثاقيك و عملوا بما امرتهم به فى كتابك العظيم
نسأل الله ان يقرِّبك اليه و يوفِّقك على الرِّضاء فى هذا الظَّهور العزيز البديع

يا فتحلى هذا يوم فيه جرى النُّهر و ماج البحر و اتى الأمر بسلطان مبين ضع ما عند القوم و قل تالله ما عنده خير عمَّا
عندنا يشهد بذلك كُلِّ عارف بصير هذا يوم فيه انار افق البيان بنير العرفان و غرَّدت الحمامة على الأغصان اَنَّهُ لا اله الا انا
المقتدر العليم الحكيم خذ كتاب الله بقوة من عندنا و لا تكن من الغافلين انا نوصيك و الَّذِينَ آمَنُوا بالأمانة و الدِّيانة و العفَّة و
الصِّفَاء ان ربَّك هو النَّاصح الخبير

يا درويش خدا قد ارسلنا اليك من قبل و فى هذه السَّنة لوحاً لاح من افقه شمس عناية ربِّك الكريم احمدي الله بما
ايدك على الاقبال و هداك الى صراطه المستقيم و انزل لك ما يغنيك عن كُلِّ كتاب و يذكرك بما ينبغى لأيامه اشكرى ربَّك
بهذا الفضل المبين

يا حزب الله نداى طير عربى و تغرَّدات او را اصغا نموديد حال بلسان پارسى اصغا نماييد اَنَّهُ يقرِّبكم اليه و يهديكم الى
الصَّراط و ينجيكم من عذاب اليم انا ذكرناكم فى الواح شتى و ايدناكم على الاقبال الى هذا الأفق المنير اياكم ان يمنعكم

شیء من الأشياء عن الله مالک الأسماء او تخوفکم سطوة الظالمین از اوّل يوم الى حين قلم اعلى مکث نمود و راحت نیافت و حقّ جلّ جلاله را بحرکت خود و ذکر خود نصرت نموده و چون رایات نصرت الهی در بعضی بلاد مرتفع اهل بیان از خلف حجاب بمحاربه قیام نمودند لعمر الله گفتند آنچه را که عین الله گریست و لسان الله نوحه نمود یا حزب الله نفوس مشرکه ابداً با ما نبوده و از این امر آگاه نه معذلک مفتریاتی ترتیب داده‌اند و قصد مقصود عالمیان کرده‌اند و بکمال جدّ و اجتهاد در اضلال نفوس ساعی و جاهلند نسأل الله ان يعرفهم مقاماتهم و يرجعهم اليه انه هو السامع المجیب

اینکه اراده زیارت بیت نمودید نزد مظلوم مقبول و محبوبست ولكن اگر بروح و ریحان واقع شود و مغایر حکمت نباشد بگو یا قوم اوّل امر عرفان حقّ جلّ جلاله و آخر آن استقامت و بعد تطهیر مال و ما عند القوم بما امر به الله بوده لذا باید اوّل حقوق الهی ادا شود و بعد توجّه ببیت محض فضل این کلمه ذکر شد و از حقّ میطلبیم جمیع را مؤیّد فرماید بر خدمت امر بشأنی که این دو یوم فانی و زخارف فانیه حایل نشود و از توجّه و اقبال بازندارد یا اولیاء الله هناك ندا در کلّ احیان مرتفع و قلم متحرّک و لسان ناطق که شاید عباد افسرده از نار کلمه علیا مشتعل شوند و بافق اعلى توجّه نمایند هر نفسی فائز شد او بخیر ابدی فائز است و بحیات قدمی مزین طوبی له و له حسن مآب البهآء المشرق من افق سمآء ملکوتی علیکم و علی من یسمع ندآء الله ربّ الارباب

* * *

جناب ابن ابهر علیه بهآء الله مالک القدر

هو المشفق الکریم

ذکر من لدنا لمن اجتذب العباد ببيان ربّه الرحمن و نطق امام الوجوه بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد انجذبت الأشياء من ندآء مالک الأسماء و القوم لا يعرفون قد تركوا ما امروا به و ارتكبوا ما ناهى به الملائع الاعلى و الذين طافوا البيت فى كلّ اصيل و بكور كن ناطقاً بذكر ربّك و قائماً على خدمة امره و مقبلاً الى افقه و متمسكاً بحبله الممدود كذلك اظهرنا لآلئ العرفان من صدف البيان طوبى لمن شهد و رأى و ويل لكلّ غافل محجوب البهآء المشرق من افق ملكوتى عليك و على الذين سرعوا اذ سمعوا ندآء الله مالک الوجود

* * *

هو الناطق المبین الخبير

ذکر من لدنا لمن اقبل الى الله ربّ العالمين و حضر كتابه فى السّجن الأعظم و فاز باصغآء المظلوم اذ كان بين ايدى الغافلين يا محمد قبل على ان استمع الندآء من شطر الكبرياء عن يمين البقعة النورآء من سدرة المنتهى انه لا اله الا انا العليم الحكيم قد سمعنا نداءك و وجدنا منه عرف حبّك اقبلنا اليك و اجبتك بهذا الكتاب الذى يجد منه المخلصون عرف عناية ربّهم الکریم کم من عالم احتجب بالعلوم عن سلطان المعلوم و کم من امّی کسر اصنام الهوى باسم مالک الوری و اقبل الى الأفق الأعلى بوجه منیر کم من عارف صار العرفان سلاسل لعنقه و منعه عن شاطئ بحر یسمع من امواجه قد تنور العالم بأنوار الظهور و اتى مکلم الطور بسلطان مبین و کم من فقیه منعه الحجاب الأكبر عن مالک القدر و کم من جاهل خرقة باسم ربّه القوىّ القدير یا

محمد قبل علی قم علی خدمه مولاك بالحكمة و البيان كذلك نزل الأمر من لدى الرحمن و الناس اكثرهم من الغافلين من الناس من اعرض عن ام الكتاب متمسكاً بما عنده من الأوهام و التماثيل هذا يوم نسب الى الله في كتب النبيين و المرسلين هذا يوم يسمع من كل شيء من الأشياء قد اتى مالك الأسماء و فاطر السماء بأمر لا تقوم معه جنود السموات و الأرضين ضع القوم بقوة ربك و ما عندهم من القصص الأولى لعمر الله انها منعتهم عن الأفق الأعلى ان ربك لهو المبین العزيز الحكيم

قل يا قوم ان انصفوا بالله في هذا الأمر الذي ظهر بالحق و لا تتبعوا اوهام الذين نبذوا ميثاق الله و عهده بما اتبعوا كل جاهل بعيد كسروا اصنام الظنون باسمه القيوم ثم اقبلوا بوجوه بيضاء الى مشرق وحى ربكم مالك الورى هذا ما ينفعكم فى الآخرة و الأولى ان انتم من العارفين هذا يوم لا يغنيكم ما عندكم من اشارات الذين غرتهم العلوم على شأن منعتهم عن سلطان المعلوم الذى ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء انه لا اله الا انا المقتدر العليم الحكيم قل يا معشر العلماء ان انظروا ثم اذكروا اذ افتيتم على رسل الله من قبل و انكرتم حق الله و سلطانه و جادلتم بآياته و كفرتم بأمره المحكم المتين دعوا ما منعكم عن صراط الله و خذوا ما امرتم به فى كتابه العزيز ان افتحوا الأبصار لعمر الله قد ماج بحر الحيوان امام وجوهكم و هاج عرف الرحمن فى دياركم اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين مثلكم كمثل الذى تمسك بحرف من الحروف معرضاً عن الكتاب الأعظم الذى نزل فيه اسرار ما كان و ما يكون قل تعالوا تعالوا لأنزل لكم ما عندكم من كتب الله و صحفه و ما نزل على اصفيائى من الأول الذى لا أول له كذلك هدر طير البيان على الأغصان و لسان الرحمن فى ملكوت العرفان لو انتم تعرفون قل قد اخذتم القطرة و نبذتم البحر عن ورائكم ما لكم يا معشر المشركين ان استمعوا نداء المظلوم من شطر اسمه القيوم و قوموا على نصرة امر ربكم مالك الغيب و الشهود قل تالله ان المظلوم يدعوكم لوجه الله يشهد بذلك ما ورد عليه فى آياته من الذين يظلمهم ناح الملاء الأعلى و بكت عيون الذين تمسكوا بالعروة الوثقى فى هذا اليوم المشهود كذلك انزلنا الآيات و صرناها بالحق لشكر ربك العزيز الودود البهاء المشرق من افق عناية مالك الأسماء عليك و على الذين انصفوا فى امر الله سلطان الوجود

الحمد لله آن جناب باصغاء نداء مالك اسماء فائز شدند و بافق اعلى توجه نمودند نامهات رسيد و عبد حاضر لدى المظلوم ذكر نمود و باصغا فائز گشت طوبى لكل مقبل اقبل و لكل سامع سمع و لكل بصير رأى الأفق الأعلى و الذروة العليا جميع كتب و زبر بر عظمت اين امر گواهی داده و حق جلّ جلاله مابين ايام اين يوم را بخود نسبت داده مع ذلك كل از عظمتش غافل و محجوب عجب آنکه تا حال بعضی از علمای ارض که محجوبند تفکر نمودند که سبب و علت اعراض اعراض علمای اعصار قبل و قرون اولی بر مظاهر احديّه چه بوده لعمرى ايشانند حجابهاى بزرگ و سبحات مجلله که سبب منع ابصار خلق بوده و هستند بسيار حيف است نفسى اليوم خود را از فيوضات حضرت فياض محروم نمايد چه که آنچه اليوم فوت شود تدارك آن از قوه بشر خارج است لله بايست و لله بگو هر كلمه‌ئى که خالصاً لوجه الله از لسان ظاهر شود مؤثر است عمل امروز از سلطان اعمال در كتب الهى مذکور و مسطور جهد نما تا از اشجار خلد برين در كتاب الهى محسوب شوى و ذكرت در دفتر عالم مخلد بماند

اينکه از حقيقت نفس سؤال نموديد انها آية الهيّة و جوهرة ملكوتية التى عجز كل ذى علم عن عرفان حقيقتها و كل ذى عرفان عن معرفتها انها اول شيء حكى عن الله موجدّه و اقبل اليه و تمسك به و سجد له در اينصورت بحق منسوب و باو راجع و من غير آن بهوى منسوب و باو راجع

اليوم هر نفسى شبهات خلق او را از حق منع نمود و ضوضاء علما و سطوة امرا او را محجوب نساخت او از آيات كبرى لدى الله مالك الورى محسوب و در كتاب الهى از قلم اعلى مسطور طوبى لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها

در مراتب نفس از آثاره و لوازمه و ملهمه و مطمئنّه و راضیه و مرضیه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار قلم اعلی اقبال بذکر این مراتب نداشته و ندارد نفسی که الیوم لله خاضع است و باو متمسک کلّ الأسماء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها

و در حین نوم تعلّق بشیء خارج نداشته و ندارد در مقام خود ساکن و مستریح جمیع امور باسباب ظاهر و باهر و باسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف میشود

در بصر ملاحظه نمائید جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کل را مشاهده مینماید و بیک سبب جزئی از جمیع محروم تعالی من خلق الأسباب و تعالی من علّق الأمور بها کلّ شیء من الأشیاء باب لمعرفة و آیه لسلطانة و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمته و اقتداره و سبیل الی صراطه المستقیم

یا محمد قبل علی ان اشکر الله بما اقبلنا الیک من شطر السجن و ذکرناک بذکر یدکرک به عباد مکرمون
انّ النفس علی ما هی علیه آیه من آیات الله و سرّ من اسرار الله او است آیه کبری و مخبری که خبر میدهد از عوالم الهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد ان انظر الی نفس الله القائمة علی السنن و النفس الأمّارة الّتی قامت علی الاعراض و تنهی الناس عن مالک الأسماء و تأمرهم بالبغی و الفحشاء الا أنّها فی خسران مبین ملاحظه در جهل و نادانی قوم نما که جمیع عالمنند باینکه احدی از مطلع اعراض اطلاع نداشته مع ذلك قالوا ما لا قاله الأولون ان استقم علی الأمر بقیام یجد منه کلّ ذی درایة عرف الاستقامة فی امر الله ربّ العالمین قل یا معشر الجهلاء تعالوا لننظر فی الآثار أنّها تهدینا الی سوء الصّراط و تعرّفنا ما کان مستوراً و تقرّبنا الی الله الواحد المقتدر العزیز الوهاب قل ضعوا ما عندکم و خذوا ما امرتم به فی الكتاب تالّله أنّه اتی بسلطان لا ینکره الاّ الذین نبذوا الانصاف عن ورائهم و قاموا بالاعتساف قل تعالوا تعالوا لنریکم الشّمس فی وسط الزّوال اتّقوا الله یا قوم و لا تكونوا من اصحاب الضّلال أنّه قد اتی لنجاتکم و انزل لکم ما یقرّیکم الی الله مالک الرقاب ضعوا الغدیر تالّله قد ماج البحر الأعظم امام وجوه الأمم ان اقبلوا الیه و لا تكونوا من الذّین رأوا البرهان و انکروه بما اتّبعوا کلّ غافل مرتاب کذلک استنّ القلم الأعلى فی مضمار الحجة و البرهان طوبی لمن فاز بصریره و ویل لمن اعرض عن الله مالک المآب

و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن بکجا راجع میشود اگر بحقّ منسوب است برفیق اعلی راجع لعمر الله بمقامی راجع میشود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است هر نفسی که در امر الله ثابت و راسخ است او بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض مینماید او است مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او بامر سلطان حقیقی و مرئی حقیقی در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است بمایه و ارواح مجرّده مایه عالمنند تفکر و کن من الشّاكرین

این مقامات و همچنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده او است آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و او است ساکن طائر و سائر قاعد شهادت میدهد بر عالمی که از برای او اوّل و آخر است و همچنین بر عالمی که مقدّس از اوّل و آخر است در این لیل امری مشاهده مینمائی و بعد از بیست سنه او ازید او اقلّ بعینه آن را مشاهده مینمائی حال ملاحظه کن این چه عالمی است تفکر فی حکمة الله و ظهوراته و قل

لک الحمد یا الهی و سیّدی و مقصودی بما ایدتنی علی عرفان بحر فضلک و سماء ظهورک و سقیتی کوثر الاقبال بآیادی عطائک اسألك بأنوار شمس وجهک و نار سدره امرک ان تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی خدمتک و تبلیغ امرک ای ربّ انت الکریم ذو الفضل العظیم لا تمنعک شؤونات العالم و لا تعجزک اشارات الأمم ای ربّ اسألك بنفسک ان تفتح باصبع قدرتک علی وجهی باب معرفتک ثمّ اکتب لی من قلمک الأعلى خیر الآخرة و الأولى انک انت مالک الوری لا اله الاّ انت القوىّ المقتدر القدیر

و ما ذكرت أ للتصديق بك و بمظاهرك له مراتب بحسب تفاوت الادراكات ام له حقيقة واحدة در این مسئله در قبل مابین فرق مختلفه فرقان گفتگوهای لاتسمن لاتغنی بمیان آمده و امثال این گفتگو فی الحقیقه سبحانه و حجاب است از برای ابصار حدیده و للذین اوتوا بصائر من الله العزيز الحميد البتة مقامات مختلف است و ادراكات متفاوت

در آثار صنع ملاحظه نما و تفکر کن خاتم انبیا میفرماید زدن فی یک تحیراً

و ما ذكرت فی انتهآء عالم الأجسام عرفان این مقام معلق است بابصار ناظرین در مقامی متناهی و در مقامی مقدس از آن حق لم یزل بوده و خواهد بود و همچنین خلق الا ان الثاني مسبق بالعلّة در اینصورت حکم توحید ثابت و محقق

و اینکه از افلاک سؤال نمودید اولاً باید معلوم شود که مقصود از ذکر افلاک و سماء که در کتب قبل و بعد مذکور چیست و همچنین ربط و اثر آن بعالم ظاهر بچه نحو جمیع عقول و افنده در این مقام متحیر و مبهور ما اطلع بها الا الله وحده حکما که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده اند در این مدت سیارات را احصا نموده اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لكل ثوابت سیارات و لكل سیارة خلق عجز عن احصائه المحصون

يا ايها الناظر الى وجهي امروز افق اعلى مشرق و ندآء الله مرتفع قد انزلنا فى الألواح ليس اليوم يوم السؤال ينبغى لمن سمع النداء من الأفق الأعلى يقوم ويقول لبيك لبيك يا اله الأسماء لبيك لبيك يا فاطر السماء اشهد ان بظهورك ظهر ما كان مكنوناً فى كتب الله و مستوراً فى صحف المرسلين هر نفسى فى الحقيقة عرف بيان را بیابد بتمام همّت بر خدمت امر بحکمت و بیان قیام کند بشأنی که ضوضاء مشرکین و نفاق غافلین او را باز ندارد از قبل از قلم اعلى شئونات علمیه ظاهر شده آنچه که از ادراکش اهل ارض عاجزند الا من شاء الله نقطه اولی میفرماید انه هو الذى ينطق فى كل شأن اننى انا الله لا اله الا انا و سدره هم باین کلمه علیا ناطق بوده و هست طوبی لمن وجد عرف الرحمن منقطعاً عما كان انه من اهل البهآء فى الصحيفة الحمراء طوبی للفائزين نعيماً لك بما اقبلت و آمنت فى يوم فيه ناحت الأرض و صاحت السماء و ارتعدت فرائض الأسماء و زلت اقدام العلماء الذين نقضوا ميثاق الله و عهده بما اتبعوا الظنون و الأوهام ان اشكر الله بما ايدك و عرّفك و انطقك و علمك ما هداك الى سوء الصراط انا وجدنا عرف حبك و اقبالك و اشتعال قلبك انزلنا لك هذا الكتاب و صرفنا فيه الآيات امراً من عندنا ان ربك لهو العزيز الوهاب قد رأينا ما انت عليه و سمعنا ما ناجيت به الله انه يشهد و يرى و هو السميع البصّار ان انظر ثم اذكر ما سمعت من قبل و ما ظهر فى هذا الظهور و قم على الأمر باستقامة تستقيم بها الأقدام كذلك وصاك المظلوم من شطر السجن و ذكرک بآيات لا يأخذها التفاد البهآء المشرق من افق عناية ربك عليك و على من تشبث بذيل الله مالک الایجاد

بسمی المنادی بین الأرض و السماء

ذكر من لدنا لمن اقبل الى المذكور اذ اتى الوعد و ظهر الموعد بسلطان مبين هذا يوم لا يذكر فيه الا هو يشهد بذلك كتب الله من قبل و من بعد و هذا اللوح العظيم هذا يوم فيه ماج بحر البيان و انار افق العرفان بما استوى مالک القدم على العرش الأعظم و هدرت حمامة البيان على اعلى الأغصان قد اتى المالك و الملك لله المقتدر العليم الحكيم لا يعزب عن علمه من شىء يسمع و يرى و هو السميع البصير

قد حضر كتابك لدى المظلوم و عرضه العبد الحاضر لدى الوجه اجبتاك بآيات اذ نزلت من سماء البرهان خضعت لها كتب الأرض يشهد بذلك من ينطق فى كل شأن انه لا اله الا انا العزيز الكريم كن ناطقاً بذكرى و متوجّهاً الى انوار وجهى و

متمسکاً بحبلی و قائماً علی خدمة امری العزیز البدیع انا اسمعناک و عرفناک و اریناک و هدیناک الی صراطی المستقیم اشکر الله بهذا الفضل الأعظم و قل

لک الحمد یا الهی و سیدی و سندی بما دعوتی الیک و سقیتنی کأس الحضور من ید عطائک و جعلتنی مقبلاً الی افقک الأعلى اذ اعرض عنه علماء الأرض کلّها اسألك بآیاتک الکبری و بالاسم الذی به جرت سفینه البیان علی بحر الأسماء ان تجعلنی فی کلّ الأحوال ناطقاً بشنائک بین عبادک بحيث لا تمنعنی سطوة الفراعنة و لا شوكة الجبابرة انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القوی الغالب القدير

قد اسمعناک آیات ربک بلسان عربیّ مبین و نرید ان نسمعک بلسان عجمیّ بدیع اگر عباد ارض بر عظمت يوم و عظمت امر آگاه شوند کل از ما سوی الله منقطع گردند و ببحر اعظم که امام وجوه امم ظاهر و هویداست توجّه نمایند اوهام عباد را از مالک ایام محروم نموده هر حزبی بوهمی متمسک و از انوار نیر یقین محروم و ممنوع هزار و دویست سنه و ازید بلعن و سب یکدیگر مشغول الفت و ابتلاف مفقود و اختلاف مشهود هر حزبی طریقی اخذ نمود و هر قومی سیلی ترتیب داد ان تعدّوا طرق الأوهام لا تحصوها آیات بشائی نازل که عالم را احاطه کرده و بیّنات اعلامش در لوح رئیس و سور ملوک مرتفع و هویدا اقتدار قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا نزد اهل بصر و اصحاب منظر اکبر واضح و مشهود از اول امر این مظلوم وحده من غیر ستر و حجاب بأعلی النداء امرا و وزرا و علما و فقها و حکما کل را بافق اعلی دعوت نمود معذلک عباد غافل جاهل متنبّه نشده اند و از بحر آگاهی نیاشامیده اند از اول ابداع تا حین شبه این ظهور ظاهر نه یشهد بذلک کتب الله المهیمن القیوم لازال این يوم عندالله مخصوص بوده العجب کلّ العجب از غفلت عباد و ظلم من فی البلاد از حقّ میطلبیم عباد خود را از فیوضات يوم جزا محروم نفرماید و از اصغاء کلمه خود و مشاهده افق منع نکند باب عدل را بمفتاح فضل بگشاید و اهل انصاف را ظاهر فرماید و باستقامت کبری مزین نماید که شاید خلق را از جهل نجات دهند و بحق کشانند الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

و نذکر اخاک الذی سمی بمهدی و نبشّره بعنایة الله ربّ العالمین یا مهدی بشنو ندای مظلوم را از اول ایام تا حین در دست اعدا مبتلا وارد شده آنچه که اهل جنّت علیا گریستند و اهل فردوس اعلی نوحه نمودند این مظلوم مقصّر در خاتم انبیا تفکّر نما بر آن حضرت وارد شد آنچه که افتدّه مقربین و اکباد مخلصین را گذاخت از برای صاحبان سمع یک آیه کافی بوده و هست ما ارسلنا من رسول الا کانوا به یستهزئون در عیسی بن مریم تفکّر کن ظلم بمقامی رسید که حقّ جلّ جلاله او را باسماں چهارم برد بشنو ندای مظلوم را و سمع را از آنچه شنیدهئی مقدّس نما و همچنین بصر را و بعد بچشم انصاف و گوش مقدّس ببین و بشنو آیات در هر مقام موجود و بیّنات واضح و مشهود آثارش بمثابة آفتاب لائح ولكن منصفین بمشاهده انوار فائز امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ناطق طوبی لمن سمع و رأى و ویل للغافلین

و نذکر فی هذا المقام ضلعک و نسأل الله تعالی ان یؤیّدها و یوقّحها علی الاستقامة علی حبّه انه علی کلّ شیء قدير یا امةالله جمیع عالم از برای عرفان جمال قدم از عدم بوجود آمده اند و باین يوم مبارک در کتب و زبر و صحف وعده داده شده اند علمای ایران در لیالی و ایام بذکر مالک انام مشغول و بر منابر به عجل الله فرجه ناطق و چون عالم بانوار نیر ظهور منور کل بر اعراض قیام نمودند و بالأخره بر سفک دم مطهرش فتوی دادند و تو از فضل و رحمت و عنایتش اقبال نمودی و از ریح حقّ حش آشامیدی قدر این مقام و مبلغ را بدان یعنی نفسی که ترا راه نمود و آگاه فرمود اشکری ربک و قولی

لک التّناء یا مولی الأسماء و لک البهَاء یا مالک العطاء بما هدیتنی الی صراطک و عرفتنی مشرق آیاتک و مطلع بیّناتک و سقیتنی کوثر حبّک بأیادی فضلك اسألك ان تکتب لی من قلمک الأعلى ما کتبه لامائک اللائی تمسکن بعروة احکامک و بحبل اوامرک انک انت الذی شهد بقدرتک لسان العظمة لا اله الا انت المقتدر المهیمن علی ما کان و ما یکون

اَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

افنان جناب میرزا علیہ بہاء اللہ

الأعظم الأقدم الأعلى

ذكر من لدنا لمن انار من انوار وجه ربّه العزيز الوهاب الذى اذا سمع النداء توجه و اذا دُعِيَ اجاب انّ الذين وفوا بميثاق الله اولئك من اعلى الخلق لدى الحق المتعال ان الذين غفلوا اولئك من اهل النار عند ربك العزيز المختار قل قد ظهر ميزان الأعظم و توزن به الأعمال و أنّه لصراط الله لمن فى الأرضين و السموات به اقبل كلّ مقبل و نطق كلّ شىء بذكر الله فالق الأصباح طوبى لك بما وجدت حلاوة البيان عمّا نزل من لدى الرحمن و عرفت مولاك فى هذا القميص الذى منه اضاءت الديار قد ارسلنا اليك من قبل كتاباً فيه فاحت نفحات عناية ربك العزيز الغفار ثمّ من قبله كتاباً آخر الذى به اشرقت شمس الفضل من افق رحمة ربك على من فى الابداع ايّاك ان يحزنك شىء او يمنعك طغيان الذين بغوا على الله اذ اتى فى ظلل الغمام اذا اخذك حزن فانظر فى امرى و تفكر فيما ورد على هذا المظلوم اذ ابتلى بين ايدى الحزين الذين اعرضوا عن الله بعد الذى جاءهم بملكوت الآيات طوبى لقوى قام على امر ربّه و لمنادى ينادى بهذا الاسم بالحكمة و التبيان قل يا قوم اين الذين ظلموا فى الأرض بغير حقّ و اين الأسرة و التيجان و اين الذين حاربوا مع الله و اصفياه قد اكلوا بما اكلوا اموال الناس بالباطل انّ ربك لشديد العقاب ما ييقى أنّه ما قدر للمقرّين كذلك قضى الأمر فى الألواح لعمرى سيفنى ما عند الناس و ييقى العزة و الاقتدار لمن اقبل الى مطلع الأنوار تالله لو يسمعون صرير القلم الأعلى ليأخذنهم جذب الله على شأن يضعن الملك عن ورائهم و يقبلن الى الملكوت كذلك نزل من سماء الجبروت فى هذا الحين الذى ينطق لسان العظمة الملك لله المقتدر العزيز النّور مثلى كمثل الذى ركب البحر و اخذته الأمواج من كلّ الجهات أنّه فى تلك الحالة ينادى البريّة و يدعوهم الى الله ربّ الأرباب قل أ لمثل هذا المحبوب ينبغى الثناء او البغضاء فأنصفوا يا اولى الاغضاء و لا تكونوا كالذين رأوا قدرة الله و انكروها الا أنّهم من اصحاب التّيران هل يظنون أنّهم على امر من الله لا ومالك الایجاد قد عبدوا الأوهام فى الف سنة و اذا جاء الميقات و اتى مطلع الآيات فزعوا و صاحوا ان هذا الاّ مفتر كذاب قل اتقوا الله و لا تقابلوا الدّرّ بالصّدف و لا الجوهر بالخزف كذلك يأمرکم ربکم حبّاً لعباده الذين خلّقوا بأمره المهيمن على الآفاق

ای عبد ناظر الى الله حمد کن محبوب عالمیان را که بحبش فائزى و بذکرش ذاكر و بشرطش ناظر این از فضل اعظم بوده و خواهد بود انشاءالله در جميع احوال مراقب امر الله بوده چه که آنچه منسوب بحقّ است باقى و دائم و ثابت و مادون آن فانى و معدوم نفوس ضعیفه اليوم شاعر نیستند بعضی در تیه غفلت مبتلا و بعضی بکلمات عتیقه بالیه خلقه از شطر احديّه ممنوع هزار سنه او ازید آن نفوس موهومه شخص موهومى را در مدينه موهومه معین نموده و باو عاکف و بعد از ظهور نیر اعظم قليلى خرق حجابات اوهام نمودند و مابقی بهمان اوهام باقى طوبى لقوى خرق الأحجاب بسلطان ربّه العزيز القدير آنچه در دست اهل فرقان از قبل بوده جميع را باين فقره مذکوره قياس نمائيد همیشه متوهمين بوده و هستند چنانچه حال مشاهده ميشود مشرک بالله و اتباعش بذکر خلافت مجعوله ناس را از مالک بریه منع نموده اند ان هم الاّ فى ضلال وربك الغنى المتعال مع آنکه کل عالمند که مطلع بر امر او نبوده و نیستند مع ذلك يهيمنون فى هيماء الضلال و لا يشعرون بارى از اين امور هم محزون نباشيد چه که از برای حقّ عباديست يحرقون حجابات الأوهام و يخرقون سبحات الأنام اولئك لا يمنعهم ما فى ايدى الناس و لا

ما ينطق به السنتهم الكاذبة أنهم انوار التوحيد فى البلاد و انجم التجريد بين العباد سوف يظهر مقامهم على من على الأرض أنه
لهو المقتدر القدير

و اگر از احوال این ارض بخواهید فى اضطراب مبین آنچه در الواح قبل اخبار آن نازل حال ظاهر آن ربّک لهو العليم
الخبير يا ليت لم يدرك البلاء الا نفسى فى سبيل الله ربّ العالمين در جميع احوال شاکر بوده و هستيم و بذکر و ثنائش ناطق
أنه لا يمنعه شيء لو يعترض عليه الملوك و يعرض عنه كلّ عبد مملوك نسأل الله بأن يوفّقك على خدمته و طاعته و ينصرک
بفضل من عنده أنه هو ارحم الرّاحمين

افنان را تکبير منيع رفيع برسانيد و كذلك من فى حولک من عباد الله المخلصين انما البهَاء من لدى البهَاء عليك و
على من معک من احبّاء ربّک القائم على الصّراط

هو الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

ذكر من لدنا لمن توجه الى افقى و فاز بعرفانى و اخذ رحيق البيان باسمى و شرب منه بذكرى العزيز البديع انا كنا معك اذ
سمعت و اجبت مولاك فى يوم فيه انصعق من فى السموات و الأرض الا من انقذته يد قدرة ربّك القدير قد سمعنا ندائك مرّة
بعد مرّة و رأينا توجهك الى وجه الله العزيز الحميد قد اسمعناك ندائى و سمعنا ندائك و اريناك آياتى و رأيناك فضلاً من عندى
ان ربّك لهو الفضل العليم الخبير و امسكنا زمام القلم الى ان اتى الميقات اذا اطلقناه امراً من عندنا و ذكرناك بالحقّ ان ربّك
لهو الغفور الكريم

قد حضر العبد الحاضر لدى العرش و فى يده كتابك قام و قرأ فى المنظر الأكبر المقام الذى استقرّ فيه عرش مالک
القدر الذى اتى من سماء الوحي بسلطان مبین و مرّة اخرى ذكرک تلقاء الوجه قلنا ان اصبر ان ربّك لهو الصّبار الحكيم يا ايّها
المقبل الينا قد سمعنا ما ناديت به الله و وجدنا منه شوقك و اشتياقك و عرف خلوصك لله ربّ العالمين قد شهد كلّ كلمة من
كلماتك بظهور الله و سلطانه ان احمد الله بما ايدك على هذا الأمر العظيم ان احفظ هذا المقام الأعلى باسم ربّك الأبهى
كذلك يأمرک مالک الأسماء من شطر سجنه البعيد ان افرح ثم اشكر بما فاز ندائك باصغاء المظلوم و اجابك بما ييقى بدوام
اسماء الله و صفاته ان ربّك لهو الصّادق الأمين قل

يا اله الملكوت و مالک الملوك و سلطان الجبروت اسألك بأنوار وجهك بعد فناء الأشياء بأن تجعلنى فى كلّ الأحوال
مقبلاً اليك و منقطعاً عن سواک ثم اشربنى من زلال كوثر عطائك الذى من فاز به طار فى هوائك و نبذ ما دونک و اخذه
سكر الآيات على شأن ما خوفه سطوة العالم و لا ضوضاء الأمم اى ربّ انا الذى توجهت الى بحر فضلك و اعترفت بسلطنتك
و اقتدارک اسألك بأن تؤيدنى فى كلّ الأحوال على خدمتك و ذكرک و ثنائک انت المهيمن على من فى الأرض و السماء
تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و انتك انت الأمر المعط الغفور الرحيم

جناب ميرزا محمد تقى ابهرى عليه بهاء الله

هو السّامع المجيب

ذكر من لدنّا لمن توجّه الى الوجه و فاز بما كان مرقوماً من القلم و مسطوراً في اللّوح يا ابن ابهر اسمع نداء الله مالک القدر أنّه يأمرک بذکره و ثنائه و القيام على خدمة امره المحتوم قد حضر لدى المظلوم احد احبائي الذی فاز بلقائي و شرب کوثر اللّقاء من يد عطائي ذکرت ذکرناک بلوح ینادی بین الأرض و السّماء و يدع الكلّ الى الله العزيز الودود قد غفر الله الذین عملوا ما منعوا عنه فی الكتاب امرأ من لدى الله ربّ ما کان و ما يكون قل اتّقوا الله یا قوم و لا تكونوا کالذین یسمعون امر الله و حکمه و لا یعملون اشکروا ربّکم بما غفرکم قبل ذکر عملکم أنّه هو الغفور العطوف نوصیکم بالأمانة و الدّیانة و ما نزل فی کتاب الله مالک الوجود

یا ابن ابهر اذکر الحسین من قبل المظلوم و بشّره بعناية الحقّ علّام الغیوب قل یا حسین کن متمسکاً بحبل الحکمة و ناطقاً بالبیان لئلا ترتفع ضوضاء الذین انکروا الغیب و الشّهود أنّا ذکرناک من قبل بآیات انجذبت به الأفئدة و العقول نسأل الله بأن یوفّقک على ذکره و ثنائه و على خدمة امره المحتوم

و نذکر من سمّی باسمعيل و نبشّره باقبالی الیه و بما نزل له من القلم الأعلى فی هذا المقام المرفوع ایّاک ان یمنعک و الذین آمنوا ما عند القوم عن الله المهیمن القیوم البهّاء من لدنّا علیک و علی ابنک الذی حضر اسمه فی هذا المقام الممنوع أنّا اردنا ان نذکر امتی و ورقتی الّتی ذکرنا اسمها و انزلنا لها ما لا یعادلہ شیء من الأشياء و کتبنا لها فی الصّحیفة الحمراء من قلمي الأعلى ما لا اطلع بها احد الاّ الله مالک یوم النّشور یا امّ اشرف لعمری تنطق حوریّات الفردوس الأعلى بفضائلک و مناقبک افرحی باظهاری هذا السّرّ الأخفی و ربّک هو المشفق العطوف الغفور

یا ایمان قد فزت بذکری مرّة بعد مرّة اعرف مقام هذا الفضل الأعظم و قل لک الحمد یا مولی العالم و مالک القدم اسألك باسمک الأعظم بأن تؤیّدنی على العمل بما انزلته فی لوحک المحفوظ سمعنا ندائک غفرناک ان ربّک هو الغفور الرّحیم أنّا اردنا ان نذکر فی هذا الحین الذی سمّی بمحمّد قبل قلی لیتمسک بالعروة الوثقی منقطعاً عن حبال العالم و انا التّاصح العلیم قد ذکرت لدى المظلوم ذکرت بهذا اللّوح البدیع لتفرح و تكون من الشّاكرین ایّاک ان یمنعک شیء من الأشياء عن صراط الله المستقیم

یا رسول قد اقبل فی هذا الحین مالک یوم الدّین الیک و ذکرت بما تصوّع عرف البیان فی الامکان و نطق الرّوح فی اعلی الجنان اسمعوا اسمعوا یا اصحاب الفضل و العطاء تالّله قد ارتفع نداء ربّکم الأبهی بین الأرض و السّماء و لمّا سمعوا انقلبت الأحوال منهم من انصعق و منهم من انجذب و منهم جعل اصبعه بین انیابه و ينظر الى الیمین و الشّمال کموّله باهت و منهم من انفق روحه فی سبیل الله ربّ العالمین کذلک تحرّک قلمي الأعلى و ظهر منه ما عجزت الألسن عن ذکره و القلم عن بیانه و الآذان عن اصغائه طوبی لمن وجد عرف الآیات و کان من الفائزین

یا سیّد حمزة أنّا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین فضلاً من لدى الله العلیم الخیر طوبی لقائم ما اعدته سطوة العالم و طوبی لناطق ما اصمته ضوضاء الأمم و طوبی لقاصد قصد بقلبه الى الغایة القصوی و طوبی لمنصف انصف فی هذا الأمر الأعزّ الأقدس الأبهی أنّه من اهل الفردوس عند الله ربّ العرش العظیم

یا ابن ابهر دوستان الهی را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بامواج بحر بیان حقّ جلّ جلاله بشارت ده لله الحمد امروز نیر اعظم مشرق و سماء کرم مرتفع باید کل بنار محبّة الله مشتعل شوند و اهل امکان را بحکمت و بیان بافق رحمن هدایت نمایند آنچه از قبل نهی شد و عمل نمودند عفو حقّ جلّ جلاله محوش نمود و قبل از وصول خبر برحمت و بخشش و عفو الهی فائز گشتند قد شهد بذلك ما ارسلناه من قبل ان ربّک هو المخبر العلیم قلم اعلی کل را نصیحت میفرماید بآنچه که سبب و علّت

نجاتست در عوالم الهی یا ابن ابهر قسم بانوار آفتاب حقیقت که از افق سجن مشرق و لائحست ضرّ اعمال شنیعه که در کتاب منع آن از قلم اعلی جاری شده بحقّ راجع و همچنین سبب توقّف ظهور امر است مابین عباد از حقّ میطلبیم از بعد کل به ما حکم به الله عامل شوند شاید بکلمه رضا فائز گردند امروز جنود حقّ و ناصرش اعمال و اخلاقت باید باین جنود افنده و قلوب و صدور عباد را تصرف نمود قل خذوا التّقوی بأیادی التّسلیم و الرّضآء أنّه ممدّکم و رافعکم و ناصرکم و منجیکم من لدی الله ربّکم و ربّ الكرسيّ الرّقیع

* * *

ش

جناب خلیل الذی سمّی لدی العرش بمبلّغ

بسم الله الأعظم الأعلّم الأحکم

ذکر من لدنّا لمن طار بذکر هذا الذّکر فی هواء الذی تطیر فیهِ طیور الفردوس و تمرّ رايحة القمیص من هیکل الله المهیمن العزیز الحکیم قل لیس له من هیکل انّ الذی ينطق قد جعله مقام نفسه لذا یصدق علیه ما یصدق علیه كذلك قدرّ الأمر من لدن مقتدر قدیر من قال أنّه غیره قد کفر بالله و لو یقول أنّه مثله قد کان من المشرکین لیس هو الا هو أنّه لظهور الله بین عباده و طلوعه لمن فی السّموات و الأرضین قل انّ الغیب لم یکن له من هیکل لیظهر به أنّه لم یزل کان مقدّساً عمّا یذکر و یبصر أنّه لبالمنظر الأكبر ينطق انّی انا الله لا اله الا انا العلیم الحکیم قد اظهرت نفسی و مطلع آیاتی و به انطقت کلّ شیء علی أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الخیر انّ الغیب یعرف بنفس الظّهور و الظّهور بکینونه لبرهان الأعظم بین الأمم من شهد بما شهد به الرّحمن فی اعلی الجنان أنّه لمن المقرّین بما اقّرّ مالک الأديان فی هذا اللیل الذی فیهِ طلع الفجر من افق البیان بالحکمة و التّبیان أنّه لهو الواحد الفرد العزیز الجمیل قد احییت الأموات من نفحات منزل الآیات و اولو الاشارات نراهم من المیتّین انّ الحجر نطق بذکر مالک القدر ولكنّ النّاس اکثرهم من الصّامتین ان اذکر مولی العباد بین الأنام لعلّ يتحرّکون من هذا التّدآء المبرم البدیع كذلك ذکرت لدی العرش و نزل لک هذا اللّوح المبین

* * *

هو الاقدس الاعظم

ذکر من لدنّا لمن فاز بانوار الايمان و اعترف بما انکره اهل الارض الا من شاء الله العلیم الحکیم أنّه کان قائماً بما امره الله و مستجيراً فی جوار رحمته الّتی سبقت العالمین ان افرح بعناية ربّک و قل لک الحمد یا اله من فی السّموات و الارضین و لک الحمد یا الهی بما جعلت السّجن الاعظم جنةً لاجبائک الذین ما منعّتهم الهوی عن اتّباع امرک اسئلك بان تجعلنی فی کلّ الاحوال ناطقاً بشنائک و شاکراً بما انعمتّی به فی ایامک انّک انت المقتدر العلیم الخیر

شهد الله أنّه لا اله الا هو المقتدر علی ما یشاء یحکم فی الملک کیف یرید هذا یوم فیهِ أمر الرّحمن بالاقتران لیظهر منه من ينطق و یذکر الله ربّ ما یُرى و ما لا یُرى و ربّ العرش العظیم طوبی لک یا حسین بما شربت رحيق محبة الله و فزت بهذا

المقام الكريم تمسك بالعروة الوثقى و تثبت بذيله المنير اياك ان يمنعك شئ عن الله و سلطانه ستفنى الدنيا و يبقى ما نزل
لك من سماء مشية ربك الغفور الكريم لا تياس من روح الله و رحمته انه ذكرك فى هذا اللوح ليبقى ذكرك بين العالم ان
احفظ هذا المقام العظيم ان اشكر الله بما انبت من ارض الحزن نبات السرور انه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز
الحميد البهاء عليك و على التى وهبها اياك ان اشكرا و قولاً
لك الحمد يا اله العالم و لك الثناء يا بهاء العارفين

* * *

ط

جناب عبدالرحيم عليه بهاء الله

بسمى الذاكر العليم

ذكر و بيان مقصود عالمان بمقامى رسيده كه عالم و عالمان را احاطه نموده ولكن اهل عالم محروم و محجوب يا اهل بها
عدم وجود رقيب فضلى است از براى شما بنوشيد از كأس عطا رحيق بقا رغماً للذين كفروا بالله مولى الأسماء و فاطر السماء
لازال جناب حبيب عليه بهائى و تو تحت لحاظ عنايت بوده ايد الواح منزله شاهد و گواه قد نزل له ما شهد بفضل الله و عنايته
و رحمته و الطافه و لك فى هذا اللوح ما لا يصمت ينطق امام وجوه العالم يشهد بذلك من ذكرك فى سجنه العظيم اولياى آن
ارض را ذكر مينمائيم و بعنايت حق بشارت ميدهيم و بما يرتفع به الأمر وصيت مينمائيم طوبى لمن سمع و تمسك بما امر به
من لدى الله رب العالمين البهاء عليكم يا اهل البهاء من لدن غفور كريم

* * *

هو العلى الاعلى

ذكر ورقة الهوى فى شاطى القدس على اغصان سدره الفردوس ان يا اهل العرش فاسمعون هو الذى انطق بالحق و ارسل رسل
الامر الا تعبدوا الا الله ثم بجماله لا تشركون و من الناس من اتبع هواه و اعرض عن الله و كان بمثل الذين هم عبدوا الاصنام و
كانوا عليها عاكفون و من الناس من انقطع عنكل من فى السموات و ما اضطرب عن موارد الضراء و كان من الذين هم الى
تجلى الانوار يسرعون اولئك هم الذين باسمهم رفعت سرادق الهوى و ظهرت اسرار الامر و غنت الورقاء من بدايع علم مكنون
كذلك يرفع الله من يشاء بامره و يجزى الذين هم انقطعوا اليه و يشربهم فى كل حين عن عين التى انتم لا تعرفون و بذلك
يعلمهم سبل التقى و يهديهم مناهج الهدى و هم فى كل آن الى سماء العلم يرجون و على رؤوسهم ملئكة الروح تحركن باطوار
ورقة البقاء و بباريق الثور فى حولهم يطوفون اولئك هم الذين يعرفون كل العلم من حرف من الكتاب و يحصون كل الاشياء و
ينظرون بنظرة الله ان انتم تعلمون و رزقهم الله من اثمار الاحدية و بعثهم من مرقد فؤادهم و جعلهم من الذين هم فى ايام الله
يستبشرون كذلك فصلنا لك من شرايع المقرئين لتشرب منها و تكون من ارواح التى هن فى هواء الروح معلقون و لتتبع سبيل
الرشد فى سبلهم و تهتدى بهدى الله و تكون من الذين هم الى مرقد الروح يتوجهون قل يا قوم هذا سبيلى هديناكم به و القينا
عليكم نصايح القدس ان انتم تستنصحن و العز عليكم و على عباد المخلصون

* * *

دولت آباد
محمد باقر

الأقدس الأعظم

ذكرى لمن فاز بأيامى و اقبل الى شطرى و نطق بثنائى ليفرح بعنايات ربّ العزيز الحكيم طوبى لمن تحرّك على ذكره قلم
الأعلى و نطق باسمه لسان العظمة و الكبرياء الا أنّه من اهل البهّاء عند ربّ العزيز العليم طوبى لك يا عبد بما شريت رحيق البيان
فى ايام ربّك الرّحمن و توجّهت بوجهك الى المنظر الأكبر و سمعت النّداء اذ ارتفع بالحقّ بين السّموات و الأرضين ضع
كؤوس الابداع و خذ هذه الكأس التّوّاء باسم ربّك الأبهى ثمّ اشرب منها رحيق الأصفى مرّة اخرى كذلك يأمر ربّك اذ
استقرّ على العرش بسلطان مبین لعمرى من شرب منه لا تحزنه اشارات الابداع و لا تمنعه مقالات الذينهم كفروا باللّهِ العلى
العظيم كذلك اختصصناك بهذه العناية الّتى احاطت العالمين

* * *

جناب ملا آقا بابا

هو الأقدس الأعظم الأعلى

ذكرى من توجّه الى وجهى و اقبل الى افقى و سمع ندائى و اجاب مولاه اذ اعرض عنه كلّ غافل بعيد أنّا دعونا الكلّ الى الله
ولكنّ النّاس اعرضوا و انكروا الا من شاء الله ربّ العالمين كم من عبد ناح فى الفراق و اذا اشرفت شمس الوصال من افق
الظّهور كفر باللّهِ الفرد الخبير طوبى لذى شمّ وجد عرفى و لذى بصر رأى افقى و لذى لسان نطق بثنائى و لذى علم سرع الى
بحر علمى العزيز القديم

يا ايّها النّاظر الى الوجه أنّا ذكرناك فضلاً من عندنا و نذكر الذين سرعوا الى رحيق البيان فى ايام الرّحمن و كانوا من
الفائزين طوبى لنفس وجدت عرف قميصى و قامت على خدمة امرى و نطقت بثنائى الجميل أنّا نوصى الكلّ بالاستقامة الكبرى
و نسأل الله بأن يؤيّدهم على ما اراد و يكتب لهم من قلم التقدير ما ينبغى لسلطانه العظيم طوبى لغنى افتقر فى سبيل الله و لقوى
اخذه الضّعف بما ورد عليه من جنود الظّالمين طوبى لمن صبر فى البأساء و الضّرّاء حبّاً لله يشهد قلمى الأعلى بأنّه من
المخلصين لا تحزنوا عمّا ورد عليكم ان افرحوا بهذا الذّكر الحكيم أنّه يذكركم بما تضوّع به عرف المحبوب فى العالم يشهد
بذلك اسمى الأعظم الّذى ينطق أنّه لا اله الا هو الفرد الغفور الكريم كذلك دلّج الديك و نطقت حمامة الأمر ولكنّ القوم
اكثرهم من النّائمين البهّاء عليك و على ابيك الّذى اقبل و على اخوانك الّذين فازوا بعرفان الله فى يوم فيه فزع من فى السّموات
و الأرض الا من اتى الله بنور مبین و بشرهم بذكرى ايّاهم ليأخذهم الفرح الأكبر فى ايام ربّهم العزيز الفريد

* * *

الأعظم الأبهى

ذكرى نار تشتعل به قلوب المخلصين و نور تستضيء به وجوه المقرّبين و مرّة تراه فراتاً قد علّق به حيوة العالمين و طوراً تراه على هيكल الانسان تبارك الرحمن الذى انزله بسلطان مبين انّ الذين كفروا ارادوا ان يطفئوا هذا النور المشرق من افق مشيئة ربّك العليّ العظيم لا وعمرى لا يقدر احد بذلك سوف ترى آثاره من كلّ الجهات أنّه لهو الحاكم على ما يريد قل بعد ارتقاء النقطة رفعنا الأمر أنّه لهو المقتدر القدير لو يسترون النور فى البرّ أنّه يظهر من قطب البحر و يقول انّى محيى العالمين لا تمنعه السحاب و لا حجاب الذين كفروا بيوم الدين طوبى لمن سمع و سرع و سكن و طار لكلّ نصيب فى لوح حفيظ ان اذكر ربّك قل لك الحمد بما ذكرتنى يا محبوب قلوب العارفين

* * *

* * *

باسم محبوب يكتنا

رايحة احزان جمال رحمن را احاطه نموده و ابواب فرح و بهجت از ظلم اهل طغيان من ملاّ البيان مسدود شده افّ لهؤلاء اين بسى مسلّم و واضح و مبرهن است كه هر ظهور قبلى ناس را بظهور بعد بشارت فرموده على قدر مقاماتهم و استعداداتهم بعضى باشاره و بعضى بتلويحات خفيّه و امّا ظهور قبل فوق آنچه تعقّل و ادراك شود در نصيحت و تربيت اهل بيان جهد فرموده‌اند و مع ذلك وارد شد آنچه وارد شد يك كلمه ذكر ميشود و از اهل بيان انصاف ميطلبيم آيا در هيچ موضعى از مواضع كتب الهيه ذكر شده در حين ظهور بعد در امرش توقّف نمائيد قل فاتوا به لا وربّي العليم الخبير از اين فقره گذشته آيا در هيچ موضعى از مواضع بيان ذكر شده كه اگر نفسى بايات ظاهر شود انكار نمائيد و يا بر قتلش قيام كنيد و اگر در اين آيات احدى شبهه نمايد اين بعينه همان شبهه‌ايست كه در احيان ظهور مظاهر امر مطالع سجين نموده‌اند قسم بشمس معانى كه اگر آيات منزله بديعه انكار شود احدى قادر بر اثبات آيات قبل نخواهد شد و چون نقطه بيان روح ما سواه فداه ناظر باين ايام بودند و ما يرتكب به عبادۀ از قلم اعلى جز وصايات محكمه و نصايع متقنه و مواظظ حسنه در ذكر اين ظهور جارى نشده كتاب اسماء نازل شد آخر فكر نمائيد كه مقصود چه بوده مخصوص كتاب اسماء ناميده‌اند و در آن الواح جميع اسماء را واحداً بعد واحد ذكر فرموده‌اند و تفسير نموده‌اند و بعد مظاهر اسماء را بمبدع اسماء وصيت فرموده‌اند يا قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما يغرد به ورقاء الأحزان فى هذا الزّمان الذى ارتفع نداء الشّيطان وراء نداء الرّحمن لأنّنا وجدنا ملاّ البيان فى غفلة و خسران عظيم و نفسه المحبوب هنوز نفسى ملتفت نشده كه كتب الهيه از هر قسمى نازل مخصوصاً كتاب اسماء بچه جهت نازل شده كذاك نبأكم عليم خير

ولكن كجا است آذان صافيه تا ندائى كه از شطر احدىّه در كلّ حين مرتفع است اصغا نمايد و كجا است ابصار حديده كه انوار حكمتيه الهيه را از كلمات مشرقه ادراك كند ظاهر شد قيوم بجمال معلوم و او است جمال تسع كه كل باو وعده داده شده‌اند مع ذلك روايح منتنه حسد و بغضا بريّه را بشائى اخذ نموده كه بالمرّه از نفحات رحمانى و روايح سبحانى در گريزند قل يا قوم لا تعقبوا الذين حقّت عليهم كلمة العذاب و يظهر من وجوههم قهر الله الملك المقتدر العليم الحكيم معلوم

نیست که اگر باین وصایا و مواعظ قلم اعلی حرکت نمیفرمود چه میکردند لا واللّٰه جعلنی مستغنیاً عن العالمین بما آتانی بفضل من عنده که فوق آنچه کرده‌اند و اراده دارند ممکن نبوده و نخواهد بود و عجب است که آیات الهی را تلاوت مینمایند تالله یلعنهم منزلها و هم لا یشعرون محبوب امکان مع وصایای محکمۀ متقنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر شده و بعد خواهد شد مع هر نفسی که حرمةً لأمر الله اعتنا نشد اظهار خلوص و عبودیت نموده‌اند تضييعاً لأمر الله و در اطراف ناس را بخود میخوانند آن عمل سرّ و این عمل جهر قدری انصاف لازم است آخر این غلام با نفسی عنادی نداشته این بسی واضح است که بهر نفسی که اعتنا نشد لأمر الله بوده و اظهاراً لسلطنته و اعزازاً لکلمته خواهد بود هر نفسی که باین جهت غلّی داشته باو اظهار عبودیت نموده‌اند ضرراً لأمر الله و بغیاً علیه و احدی از احبّای الهی خالصاً لوجهه مشرکین را از این اعمال شنیعه منع ننموده آیا اثر نار الهیّه در قلوب بریّه باقی نمانده و آیا انوار مصباح احدیّه در افتدۀ خلیقه تجلّی نفرموده چه شده که هیاکل نفوس از این نار مشتعل نشده‌اند و از این انوار مستضیء نگشته‌اند

بگو ای کاروانهای مداین عرفان جمال رحمن فجر صادق از افق سماء مشیت سبحان طالع شده تعجیل نمائید که شاید بجنود مقرّبین ملحق شوید البتّه هر چه خفیف حرکت نمائید احسن است بیندازید ثقل اشارات مؤتفکه را و بشطر احدیّه توجّه نمائید قلم قدم میفرماید ناله و حنینم را نمیشنوید یا میشنوید و ادراک نمینمائید اگر قادر بر طیران در هواهای خوش معانی نیستید در هوای الفاظ طیران نمائید اگر آیات بدیعۀ عربیّه این ظهور را ادراک نمیکنید در بیان فارسی که از قبل نازل فرمودم و کلمات فارسیّه که در این ظهور نازل شده تفکّر نمائید لکی تجدوا الی الحقّ سیبلا فواللّٰه اشتعل نار حبّه فی قلبی علی شأن لا تخمدوها میاه اعراض العالمین که طلعت بیان مقصودی جز این ظهور نداشته روحی لنفسه الفداء ما قصّر فی تبلیغ امری ولكنّ الناس هم مقصرون و مفرطون هر نفسی که یک ساعت خود را لوجه الله از حجابات و اشارات مقدّس کند و در آنچه از ملکوت الهی بلسان عربی و پارسی نازل شده تفکّر نماید تالله ینقطع عن العالمین و ینوح لهذا المظلوم المسجون الغریب احجار صلیبه از کلمۀ الهیّه در ناله و حنینند ولكن بریّه در غفلت عظیم اینست که در کتب الهیّه از قبل نازل که از احجار انهار جاری ولكن از قلوب اشرار اثری ظاهر نه صدق الله العلیّ العظیم

بدان ای سایل که کلمۀ الهیّه جامع کلّ معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور طوبی لمن بلغها و اخرج الالکئی المکنونة فیها اشراق کلمۀ الهیّه را بمثل اشراق شمس ملاحظه کن همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینماید همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربّانیّه اشراق فرمود بر کل تجلّی میفرماید استغفر الله من هذا التّشبیه چه که شمس ظاهره مستمدّ از کلمۀ جامعۀ بوده فکر لتعرف ولكن اشراق شمس ظاهره بیصر ظاهر ادراک میشود و اشراق شمس کلمه بیصر باطن فواللّٰه نفسی بیده که اگر آنی مدد و قدرت باطنیّه کلمۀ الهیّه از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و مفقود خواهند شد و اگر نفسی بیصر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارش را در کل مشاهده مینماید و هم‌چنین اگر باذن طاهره توجّه نماید نداء اوّل الهی را در کلّ حین اصغا مینماید ندای الهی لازال مرتفع ولكن آذان ممنوع و اشراق انوار نیر آفاق ظاهر ولكن ابصار محبوب

ای لیبیب طبیب لازم که شاید باکسیر اعظم رمد ابصار را رفع نماید و نحاس وجود را ذهب نماید ای کاش از وجود بالغین عرصۀ عرفان محبوب عالمین وسیع میشد تا از حروف ظاهرۀ کلمه علوم لانهایه ظاهر و تفصیل فرماید مرضی عارض ناس شده که رفع آن بسیار مشکل است الا لمن استشفی من الدّریاق الأعظم و آن اینست که هر نفسی که بگمان خود فی الجمله رایحه عرفان استنشاق نمود حقّ را مثل خود فرض نموده و اکثری الیوم باین مرض مبتلا و این سبب شده که از حقّ و ما عنده محروم مانده‌اند از خدا بخواهید که قلوب را طاهر و ابصار را حدید فرماید که شاید خود را بشناسند و حقّ را از دوش تمیز دهند و مقصود حقّ را از کلمات منزله ادراک نمایند و اگر امم بمقصود الهی فایز میشدند در حین ظهور محتجب نمیمانند

مع آنکه سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بحر فی از معانی آن فایز نگشتند چنانچه بالمره از مقصود محتجب و غافل بوده اند مع آنکه جمیع در کتاب الهی مذکور و مسطور کل محروم بشائی که بعضی از مطالبی که نزد عامه بود نفوسی که خود را از خواص می شمردند از او غافل مثل کون قائم در شهر معروف و بشائی در این قول ثابتند که هر نفسی قائل شده آن حضرت متولد میشود حکم قتل بر او جاری نموده اند

ملاحظه کنید خواص چه مقدار بعید و محروم بوده اند تا آنکه در سنه ستین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود مشهود گشت و هم چنین قیامت و ما یتعلق بها که احدی بر شحی از طمطام بحر این بیانات که در کتاب الهی بوده فایز نه و کل سراب را آب توهم نموده چنانچه مشاهده شد و از این مراتب گذشته از اصل عرفان محبوب عالمیان محتجب بوده اند و غبار وهم و طین ظنون جمیع بریه را از منظر احدیه منع نموده تا آنکه آمد مطهر اکبر و ناس را بکوثر اطهر غسل داد و بمنظر انور دعوت فرمود و بشارت داد حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شد محسناتی بود که جمیع از آن غافل بودند و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور و مکنون بود و در ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه طلعات معانی مقتعه در عرفات کلمات الهیه از خلف حجاب بیرون آمدند هذا حق لا ریب فیه و اگر گفته شود از قبل بر سیل اجمال ذکر شده و آمد مبین و مفصل حق لا ریب فیه و اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و کل بدیع است این قول هم صحیح و تمام است چه اگر حق جل ذکره بکلمه نئی الیوم تکلم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد بآن تکلم نموده و نمایند آن کلمه بدیع خواهد بود لو کنتم تفکرون در کلمه توحید ملاحظه کنید که در هر ظهوری مظاهر حق بآن ناطق و جمیع بریه از ملل مختلفه باین کلمه طیه متکلم مع ذلک در هر ظهور بدیع بوده و ابداء حکم بدع از او سلب نشده کلمه نئی که حق بآن تکلم میفرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده میشود و نفحات حیات از آن کلمه بر کلّ اشیاء ظاهراً و باطناً مرور مینماید دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاهر آفاقیه و انفسیه ظاهر شود

و اینکه بعضی از ناس بیعضی از مطالب موهومه متکلم و بآن افتخار و استکبار مینمایند جمیع عندالله مردود و غیر مذکور چه که فخر در عرفان حق و ثبوت و رسوخ و استقامت در امر الله است نه در بیانات ظاهریه چنانچه ظهور قلم این مراتب را بیان فرموده فانظروا لتعرفوا مثلاً نفوسی که بذروه عرفان ارتقا نموده اند و نفوسی که در ادنی رتبه مانده اند عندالله در یک مقام قائم چه که شرافت علم و عرفان به ما هو علم و عرفان نبوده اگر منتهی بحق و قبول او شود محبوب و الا مردود کلّ الفاظ در آن ساحت در رتبه واحده مذکور مثلاً لو یقول ولدت کفوله لم یلد و لم یولد اگرچه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر منتها مقام عرفان انام است چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی و ارفع است و لکن این امتیاز هم نظر بقبول حق است و باراده او محقق شده چنانچه در کور فرقان و بیان مشیت الهیه بتنزیه صرف و تقدیس بحث تعلق گرفته لذا در افئده عباد تجلیات این بیانات ثابت و ظاهر و الا آن بحر قدم از جمیع این کلمات محدثه مقدس و ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزّه نظر باید باصل امر الهی باشد نه بعلو و دنو مراتب عرفان لفظیه که بین بریه محقق شده یا لیت کنت مستطیعاً باظهار ما هو المستور و عدم استطاعت نظر باحتجاب نفوس است و الا انه لهو الغنی الحمید وقتی فرمود لن ترانی و وقتی فرمود انظر ترانی باری الیوم هر نفسی که تصدیق نمود بآنچه از سماء مشیت الهی نازل او بمنتهی ذروه عرفان مرتقی و فایز و من دون آن محروم و معدوم نسأل الله ان یوقننا و یتاکم علی الاستقامه فی هذا الأمر الذی منه انقلب ملکوت الأسماء و اخذ السکر سکان مداین الانشاء الا الذین سبقتهم الهدایه من الله المهیمن القیوم

ای مقبل در آنچه از قلم اعلی جاری شده درست تفکر فرمائید تا ابواب علوم لانهایه بر وجه قلبت مفتوح شود و خود را از دون حق غنی و مستغنی مشاهده نمائی و همچه بدانید که ظهور حق مخصوص است باظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابته بین بریه بلکه در حین ظهور کلّ اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی شده و خواهند شد و باقتضای وقت و

اسباب ملکیت ظاهر میشود و در این مقام مجملی در جواب سؤال یکی از قسّسین نصاری که در مدینه کبیره ساکن است از سماء مشیت رحمن نازل و در این مقام بعضی از آن ذکر میشود که شاید بعضی از عباد بر بعضی از حکم بالغه الهیه که از ابصار مستور است مطلع شوند قوله تعالی

قد حضر کتابک فی ملکوت ربّک الرحمن و اخذناه بروح و ریحان و اجبتک قبل السّؤال فکّر لتعرف و هذا من فضل ربّک العزیز المستعان طوبی لک بما فزت بذلك ولو هو مستور فسوف یکشف لک اذا شاء الله و اراد و ترى ما لا رأت العیون یا ایّها المتعمّس فی بحر العرفان و الناظر الی شطر ربّک الرحمن اعلم بأنّ الأمر عظیم عظیم انظر ثمّ اذكر الّذی سمی ببطرس فی ملکوت الله انه مع علوّ شأنه و جلاله قدره و عظم مقامه کاد ان تزلّ قدماه عن الصّراط فأخذته ید الفضل و عصمه من الزّلل و جعله من الموقنین انک لو تعرف هذه النّعمة الّتی هدرت بها الورقَاء علی افنان سدرة المنتهی لتوقن بأنّ ما ذکر من قبل قد کمل بالحقّ و اذاً یأکل فی ملکوت الله من النّعمة الباقية الأبدیة و یشرب من کوثر الحقائق و سلسیل المعانی ولكنّ النّاس هم فی حجاب عظیم انّ الّذین سمعوا هذا النّداء و غفلوا عنه انهم لو کانوا عدماء لخیر لهم من ان یتوقّفوا فی هذا الأمر ولكنّ ظهر ما ظهر و قضی الأمر من لدی الله المقتدر العزیز المختار قل یا قوم قد جاء الرّوح مرّة اخرى لیتمّ لکم ما قال من قبل کذلک وعدتم به فی الألواح ان کنتم من العارفين انه یقول کما قال و انفق روحه کما انفق أوّل مرّة حبّاً لمن فی السّموات و الأرضین ثمّ اعلم بأنّ الابن اذ اسلم الرّوح قد بکت الأشياء کلّها ولكنّ بانفاقه روحه قد استعدّ کلّ شیء کما تشهد و ترى فی الخلاق اجمعین کلّ حکیم ظهرت منه الحکمة و کلّ عالم فصلّت منه العلوم و کلّ صانع ظهرت منه الصّنائع و کلّ سلطان ظهرت منه القدرة کلّها من تأیید روحه المتعالی المتصرّف المنیر و نشهد بأنّه حین اذ اتی فی العالم تجلّی علی امکانات و به طهر کلّ ابرص عن داء الجهل و العمی و برئ کلّ سقیم عن سقم الغفلة و الهوی و فتحت عین کلّ عمی و تزکّت کلّ نفس من لدن مقتدر قدیر و فی مقام یطلق البرص علی کلّ ما یحتجب به العبد عن عرفان ربّه و الّذی احتجب انه ابرص و لا یدکر فی ملکوت الله العزیز الحمید و انا نشهد بأنّ من کلمة الله طهر کلّ ابرص و برئ کلّ غلیل و طاب کلّ مریض و انها لمطهر العالم طوبی لمن اقبل الیها بوجه منیر ثمّ اعلم بأنّ الّذی صعد الی السّماء قد نزل بالحقّ و به مرّت روایح الفضل علی العالم و کان ربّک علی ما اقول شهیداً قد تعطرّ العالم بروجعه و ظهوره و الّذین اشتغلوا بالدّنيا و زخرفها لا یجدون عرف القميص و انا وجدناهم علی وهم عظیم قل انّ النّاقوس یصیح باسمه و النّاقور بذکره و یشهد نفسه لنفسه طوبی للعارفين ولكنّ الیوم قد برئ الأبرص قبل ان یقول له کن طاهراً و انّ بظهوره قد برئ العالم و اهله من کلّ داء و سقم تعالی هذا الفضل الّذی ما سبقه فضل و تعالی هذه الرّحمة الّتی سبقت العالمین

انک یا ایّها المذکور فی ملکوت الله استقدر من ربّک قم و قل یا ملأ الأرض قد جاء محیی العالم و مضمّر النّار فی قلب العالم و قد ناد المناد فی بریّة القدس باسم علیّ قبل نبیل و بشر النّاس بقاء الله فی جنّة الأبهی و قد فتح بابها بالفضل علی وجوه المقبلین و قد کمل ما رقم من القلم الأعلى فی ملکوت الله ربّ الآخرة و الأولى و الّذی اراده یأکله و انه لرزق بدیع قل قد ظهر النّاقوس الأعظم و تدقّه ید المشیّة فی جنّة الأحدیة استمعوا یا قوم و لا تكوننّ من الغافلین انشاءالله خلّقی ظاهر شونند که مقصود حقّ جلّ و عزّ را از بیانات ادراک نمایند و در کمال خضوع و خشوع در مراقبت امر الله و حفظ و صیانت آن از انفس مشرکه مردوده جهد نمایند انه علی ما یشاء قدیر و هر نفسی که برشچی از کوثر بیان مرزوق شد ادراک مینماید که در ظهور نقطه بیان ظاهر شد آنچه لازال مستور بود و این ظهور و ظهور قبل بعینه ظهور ابن زکریّا و روح است و در بعضی از الواح نازله ذکر شده ملاحظه فرمائید اینست آن ظهور که برای استعداد اهل عالم آمده هنگام فنای عالم و اهل آن رسید آمد آن کسی که باقی بود تا حیات باقیه بخشد و باقی دارد و مایه زندگی عنایت فرماید ثابت شد آنچه در بیان نازل شده این است آن جمال موعود که فرموده بعد از من میآید و پیش از من است او بود آن ندا که مابین آسمان و زمین بلند شد که مقامهای الهی

را درست نمائید و تعمیر کنید یعنی قلوب را و آن همان ندا بود که ابن زکریّا قبل از روح فرمود من آواز آن کسم که در بیابان ندا میکند که راه خداوند را درست کنید اگر افعی از امّهای متولّد میشد احسن بود از اینکه انسان متولّد شود و در ملکوت الهی باعراض معروف گردد طوبی للعقائم فویل للمرضعات

بگو قلم اعلی میفرماید ای گم‌گشتگان برّیه هوی مرا قبول ندارید و دعوی نموده‌اید نفسی را که بذکرم ناطق بوده قبول دارید دروغ میگوئید اهل ظلمتید و از صبح منیر در گریز اگر تقرّب جوئید البتّه در روشنائی اعمال مردوده نفسانیّه دیده شود وای بر نفوسی که از این ایّام و ثمر آن غافلند عنقریب بر خود نوحه نمایند و نیابند نفسی را که تسلّی دهد ایشان را خوشا حال صدّیقان که بصدق مبین فایز شدند خوشا حال عارفان که سبیل مستقیم الهی را شناخته‌اند و بملکوت او توجّه نموده‌اند خوشا حال مسروران و مخلصان که سراجهای قلوبشان بدهن عرفان نفس رحمن مشتعل و روشن شده و بزجاجات انقطاع از هبوب اریاح احزان و افتتان محفوظ مانده نیکو است حال قوی‌دلان که از سطوت ظالمان قلوبشان ضعیف نشده و نیکو است حال بینایان که بر بقا و فنا هر دو مطلع شده‌اند و بشطر بقا توجّه نموده‌اند و از اهل بقا در جبروت اعلی مذکورند البتّه قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل بصرند بگو ای بندگان در هر صورت مقتول و مذبحید چه بسیوف امراض و چه بسیوف اهل اعراض در اینصورت اگر بشمشیرهای مشرکان در سبیل محبوب عالمیان کشته شوید احبّ و احقّ بوده چه که دینه نفس محبوب است این ثمر مرغوب را فراموش نکنید و از دست مدهید نیکو است حال درست‌کاران که از اعمالشان عرف قبول رحمن ساطع است بد است حال غمّازان و مفسدان و ظالمان اگرچه مابین عباد بعزّت و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلّت ناگهان و غضب بی‌پایان آن نفوس را اخذ نماید کلمه قبل بروح بدیع در جمیع احیان این زمان از افق فم مشیّت رحمن مشرق و آن کلمه‌ایست که به ابن یعنی روح خطاب فرمودم که بگو موسی برای دین و آیین آمد و ابن زکریّا برای غسل تعمید و من برای آن آمده‌ام که حیات جاوید بخشم و در ملکوت باقی درآورم بگو ای دوستان سارقان و خائنان در کمین گاهان مترصدند ای حاملان امانت رحمن غافل مشوید و لآلی حبّ الهی را از دزدان حفظ نمائید قسم بنیّر افق سماء معانی که اگر نفسی الیوم حجابات اوهام را خرق نماید نداء الهی را اصغا نکند نیکو است حال نفوسی که اصنام و همیه را بقدرت الهیه شکستند و ندای رحمن را شنیده از مابین اموات برخاسته‌اند علیهم نفعات الله مالک الاسماء و الصفات

ای اهل ارض ندای رحمن مابین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب عالم از اصغای کلمه الهی بنار حبّ مشتعل ولكن افسردگان در قبور غفلت و نسیان مانده‌اند حرارت آن را نیافته‌اند تا چه رسد باشتعال هم فی القبور خالدون قوموا یا قوم علی نصرة الله قد جاءکم القيوم الذی بشّرکم به القائم و به ظهر الزلزال الأكبر و الفرع الأعظم و المخلصون بظهوره یفرحون و المشرکون بنار الغلّ یحترقون قل اقسمکم بالله یا ملأ البیان بأن تنصفوا فی کلمة واحدة و هی انّ ربکم الرحمن ما علّق هذا الأمر بشیء عمّا خلق فی الاکوان کما نزل فی البیان و انتم فعلتم بمحبوبه ما فعلتم و لو علّق هذا الظهور بشیء دونه ما فعلتم به یا ملأ الظالمین هل من ذی اذن واعیه او ذی بصر حدید لیسمع و یعرف قل قد تبکی عین الله و انتم تلعبون یا من تحیر فیکم و من فعلکم ملأ عالون

ای دوستان من شما چشمه‌های بیان منید و در هر چشمه‌ئی قطره‌ئی از کوثر معانی رحمانی چکیده بیازوی یقین چشمه‌ها را از خاشاک ظنون و اوهام پاک کنید تا از شما خود در امثال این مسائل مسئوله جوابهای محکمه متقنه ظاهر شود در این ظهور اعظم باید کل بعلم و حکم ظاهر شوید چه که کل بریه بل کلّ اشیاء از هبوب لواقح الهیه در این ایّام لاشبهیه علی قدرها حامل فیوضات ربّانیّه شده‌اند در غیاهب کلمات منزله جواب مسائل مذکوره و مستوره مکنونه نازل انشاءالله بیصر الهی در کلماتش نظر فرمائید لتعرف ما اردت و این سؤال را بعینه از روح نموده‌اند که ابن زکریّا آمد و ناس را بحق خواند و

غسل تعمید داد مقصود از ظهور او چه بوده و از این ظهور چه فرمود او آمد که برای من شهادت دهد و وفا فرمود بآنچه مأمور بود و من آمدم از برای اشتعال اهل عالم

یا ایّها الناظر الی المنظر الأكبر احزان بمرتبهئی رسیده که لسان رحمن از بیان ممنوع شده فوالله تبکی عینی و يتحرک لسانی و یکتب ما یخرج منها من کان قائماً تلقاء وجهی چه که اهل بیان بشأنی محتجب شده‌اند که اگر الیوم از نفسی خلاف آنچه لم یزل و لایزال حقّ جلّ شأنه بآن امر فرموده بچشم خود مشاهده نمایند قبول دارند مثلاً رئیس الأفاکین نوشته آیات در اوّل ظهور حجّت بوده و حال نیست بگو ای اهل بیان انصفوا بالله ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهورات عزّ صمدانی که در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان را ملاحظه کنید و خود حکم نمائید شما که بحکم حقّ و ما نزل من عنده راضی نشدید ولکن حقّ بحکم شما اگر بانصاف واقع شود راضی است که شاید چشمی بانصاف باز شود و الی الله ناظر باشد و این بسی واضح است که جمیع بیان تصریحاً من غیر تأویل مخالف این قول معرض بالله است معذلک باین جرئت من غیر ستر مخالفت کلّ بیان نموده و مینمایند و خود را ناصر بیان میدانند فوالله انّ البیان ینوح منهم و یلعنهم

حال لوجه الله فی الجملة تفکر نمائید سبب اینکه باین جسارت در هتک حرمت کتاب الهی جهد نموده‌اند چیست این بسی معلوم و واضح است که سبب قبول بعضی از اهل بیان است والا فوالذی انطقنی بالحقّ و اظهرنی لاثبات امره اگر مطمئن نبودند هرگز چنین جسارت نمینمودند این از حکمهای اعظم الهی است که در بیان نازل شده بشأنی که سطری مسطور نه مگر آنکه در آن مذکور چه تلویحاً و چه تصریحاً که در ظهور بعد توقّف نمائید و جز آیات نخواهید معذلک انکار نموده‌اند و امثال این امور عظیمه که جمیع میدانید عامل شده‌اند و نفسی اعتراض نموده ولکن باین مقرر که باختیار او کلّ کتب ناطق است نسبت داده‌اند که احکام بیان را نسخ نموده الا لعنة الله علی القوم الظالمین مع آنکه بنصّ بیان این ظهور مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان بذکر و ثنائش ناطق و بظهورش مبشّر و ما یظهر من عنده هو ما ظهر من ظهور قبله و من فرق هو مشرک کذاب و منکر مرتاب و از آیات گذشته اکثری از اهل ادیان از مقرر اقدس خارق عادات دیده‌اند علی شأن لا یذکر بالبیان فاسألوا المدینة و من حولها لیظهر لکم الحقّ و معلوم نیست که آن نفس معرض در خود چه قائل است لا ونفس البهّاء لیس الا علی افک کبیر از حقّ بخواهید توفیق عنایت فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لأنّ هذا الأمر عظیم عظیم زود است که عظمت آن واضح و مبرهن شود لا یقی الا من کان ناظراً الی المنظر الأكبر و منقطعاً عنّ فی السموات و الأرض حبّاً لله المقتدر العزیز الحکیم

الیوم یوم نصرت امر الهی است بر هر نفسی لازم که در کمال استقامت ناس را بشطر الهی دعوت نماید انشاءالله جهد بلیغ نمائید که شاید گمگشتگان بریّه نفس و هوی بافق قدس ابهی توجّه نمایند از نفوس اثر محبوب بوده و خواهد بود چه که ثمر هر نفسی اثر او است نفس بی اثر مثل شجره بی ثمر در منظر اکبر مذکور لله ناطق شوید و لله تبلیغ امر نمائید باعراض و اقبال ناظر نباشید بلکه ناظر بخدمتی که بآن مأمورید من لدی الله اینست فضل اعظم و رستگاری ابدی و ثمر جاودانی و عنایت حقّ در کلّ احوال و مدد فیضش در کلّ اوان رسیده و خواهد رسید من کان له أنّه معه و یؤیّده بالحقّ و انه علی کلّ شیء قدير و البهّاء علیکم یا احبّائی بدوام ملکوتی و بقآء جبروتی

شرح عما از جذبه ما میریزد

سرّ وفا از نغمه ما میریزد

از باد صبا مشک خطا گشته پدید
وین نفحه خوش از جعده ما میریزد
شمس طراز از طلعت حق کرده طلوع
سرّ حقیقت بین کز وجهه تا میریزد
بحر صفا از موج لقا کرده خروش
وین طرفه عطا از جذبۀ ما میریزد
گنجینه حبّ در سینه فا گشته نهان
زین گنج محبت در وفا میریزد
بهجت مل از نظره گل شد ظاهر
این لحن ملیح از نغمۀ را میریزد
نقرۀ ناقوری جذبۀ لاهوتی
این هر دو بیک نفحه از جوّ سما میریزد
دور انا هو از چهرۀ ما کرده بروز
کور هو هو از طفحۀ ما میریزد
کوثر حق از حقّ دل گشته هویدا
این ساغر شهد از لعل بها میریزد
یوم خدا از جلوۀ ربّ شد کامل
این نغز حدیث از غنّۀ طا میریزد
طفح بهائی بین رشح عمائی بین
کاین جمله ز یک نغمه از لحن خدا میریزد
ماهی سرمد بین طلع منزّه بین
صدر ممرّد بین کز عرش علا میریزد
نخله طوبی بین رنّه ورقا بین
غنّۀ ابهی بین کز لمع صفا میریزد
آهنگ عراقی بین دفّ نوائی بین
کفّ الهی بین کز ضربه ما میریزد
طلعت لاهوتی بین حوری هاهوتی بین
جلوۀ ناسوتی بین کز ساحت ما میریزد
وجهه باقی بین چهرۀ ساقی بین
رقّ زجاجی بین کز کوبۀ با میریزد
آتش موسی بین بیضه بیضا بین
سینه سینا بین کز کفّۀ ما میریزد
نالۀ مستان بین سبزه بستان بین

جذبۀ هستان بین کز صحن لقا میریزد
 وجهۀ هائی بین طرزة بائی بین
 نظره هائی بین کز کلک بها میریزد
 طفع ظهور است این رشح ظهور است این
 غنّ طیور است این کز عین فنا میریزد

* * *

سرور و ... حضرت زین ... علیه بهاء الله ... بلحاظ انور ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

روحی فداک دستخطّ انور اطهر که مورّخه ۲۵ شعبان بود در اسعد اوان وارد الحمد لله و المنة گوش جان باصغای نغمات و ترنّامات و تغرّادات حمامات ذکر و ثنای محبوب بیهمتا از اغصان و افنان شجره بیان و سدره تبیان آنحضرت فائز شد هنیئاً للسامعین و مفصّلاً در ساحت اقدس معروض افتاد قوله تبارک و تعالی یا زین المقرّبین قد سمعنا ندائک و قرأنا کتابک و عرفنا ما فی قلبک من محبة الله المهيمن القيوم و نذكر کلّ من جرى اسمه من قلمک هذا من فضلی علیک ان اشکر و قل لک الحمد یا اله الوجود و فی کلّ ذلك نكون ناظرًا الیک و هذا من فضل ینبغی ان تشکره بدوام السموات و الأرض لا بل بدوام اسمائی الحسنی لا بل بدوام نفسی المهيمنة علی کلّ شاهد و مشهود و کلّ ذاکر و مذکور کبر من قبلی احبائی و ذکرهم من لسانی و زینهم بأثواب عنایتی و نورهم بأنوار بیانی المشرق المحبوب انتهى

آنچه در باره جناب آقا جمال ذکر فرموده بودید هذا ما نزل فی حقّه انا ذکرناه فی ملکوت سجنی و قبلنا منه ما عمل فی سبیل الله طوبی له بما سمع منع الله و اجابه فی ذلك لعمری انّ عمله خیر من اعمال الذين توجّهوا الی شطر العرش من دون اذن الله المهيمن المبین الحکیم بشره بذلك لتأخذه نفحات محبة ربّه العزیز الکریم انا نذکره کما ذکرناه فضلاً من عندنا و انا الذاکر الخیر انّ الذين يدعون حکم الله ورائهم اولئک اتبعوا اهواء انفسهم يشهد بذلك قلم ربّک العزیز المنیع انّ الأمر بیده یقبل عمّن یشاء ما عمل فی سبيله و یقدّر لمن اراد ما ینفعه فی عوالم ربّک المقتدر القدير انتهى

در ذکر قطعه صغیره مرقوم فرموده بودند از حقّ جلّ و عزّ میطلبم دعای آنحضرت را مستجاب فرماید و خود آنحضرت هم در ساحت اقدس بخدمت مشغول باشند

و اینکه در باره جناب حاجی کاظم مرقوم داشتند این ارض بسیار جمعیت شده و سبب اراجیف ناس گشته سی و پنج نفس علاوه بر نفوسیکه با جمال قدم هجرت نموده اند در اینجا جمع شده اند دیگر ملاحظه فرمائید در ارض سجن مع ضبقها و عدم اسبابها و نفاق اهلها و اضطراب سکّانها چه واقع شده و میشود در این ایّام از ارض خاء اب جناب بدیع علیهما بهاء الله و یک ابنشان و شخص دیگر وارد و جناب مح مص علیه بهاء الله الأبهی و نفس دیگر و همچنین آقا علی از اهل ق و یک نفر دیگر و نفوس عدیده که خبر رسیده این ایّام وارد میشوند و اخت آقا حسین و ابنها و اخت دیگر و زوجها و همچنین نفوسیکه در اطراف ارض سجن هستند علی الاتصال وارد میشوند دیگر خود آنحضرت میدانند که مردم خارج از این اجماع چه گفته و میگویند از حقّ میطلبم احبّای خود را مؤیّد فرماید بر اصغای اوامر و نهی باری ذکر جناب حاجی کاظم لدی العرش

معروض کمال عنایت در باره او ظاهر فرمودند ای کاظم بمحبه الله مسرور باش و از نهیش محزون مباش حق احبای خود را دوست داشته و دارد و آنچه مقتضای وقت و مصلحتست بآن امر میفرماید الحمد لله در ساحت اقدس مذکوری و بذکرش مفتخر از عدم اذن محزون مباش لعمری بیانی احلی من کلّ حلو و ذکری ارقّ من التّسیم بآن راضی باش و حقّ منیع را شاکر معطی اجر لقا اوست و ساقی کوثر وصال او غم مخور با فرح تمام مابین انام بذکرش مشغول باش ولكن بالحکمة و السّلام
انتهی

و دیگر وجهیکه مرقوم داشته بودید که یکی از اماء ارسال داشته بتوسط جناب نبیل رسید ولكن حسب الأمر از قبل این بوده که اگر وجهی برسد خدمت آنجناب بماند و بساحت اقدس معروض دارند تا حکم آن نازل شود و گز هم که ارسال شده بود رسید و همچنین منظومه جناب آقا صدرا قدری از آن وقتی مخصوص در ساحت اقدس عرض شد قبول فرمودند خدمت او را و انتشار آن معلق بآنست که تمام او عرض شود و شمس اذن مشرق گردد و این قدر شغل هست که فی الحقیقه این بنده و صد مثل این بنده عاجز و قاصر است مگر بتأییدات حضرت محبوب

و اینکه در باره جناب آقا غلامعلی مرقوم داشته بودند که آنحضرت مسرور شده اند که بی اذن وارد نشده فرمودند اذن تمام آنست که از ارض مسکونه اذن حاصل نمایند و او بعد از حرکت از آن ارض باین اطراف اذن خواسته و وارد شده لذا بعضی از اذن در باره ایشان صادق است نه تمام آن و در فکر عیال و طفل خود هم هستند ولكن در حین ورود ناخوش احوال بودند و هوای سجن هم معلوم هنوز صحّت تمام نیافته انشاءالله باحکام الهی که در کتاب مبارک اقدس نازل شده باید عمل نمایند

و در باره حبیب به ناصر اخبار داده شد که هرچه مقصود اوست بآنجناب اخبار دهد و دیگر در باره احمد ولی مرقوم داشته بودند عرض شد هذا ما نزل له قوله جلّ کبریا ان یا احمد قد حضر ذکرک لدی المظلوم و ذکرناک فی هذا السّجن العظیم قل یا احبائی لا تحزنوا بما ورد علیکم فی سبیل الله المقتدر المهیمن العزیز العلیم فانظروا الى القرون الماضیه و الأعصار الخالیة و ما ورد فیها علی اماناء الله و اصفیائه الذّین دعوا النّاس الى الله ربّ العالمین لعمری انّ القوم فی حجاب عظیم و خسران مبین شهد الله انه لا اله الا هو و الذّین صبروا ابتغاء مرضاته اولئک اهل الهدی بین الوری یصلّین علیهم اهل الفردوس و هذا المنظر الکریم یا احبائی لا تجادلوا مع احد تمسّکوا بالمعروف فی کلّ الأحوال فافقروا ما نزلناه من قبل من لدن علیم حکیم سوف یرفع الله اسمائکم و اذکارکم رغماً للذّین احتجبوا عن هذا الأمر الذّی به انار افق البیان و نظقت حمامة التّبیان الملک لله العلیم الخبیر

ای زین المقرّین اسامی نفوسیکه در عرایض شما مذکور بوده ذکر آن نفوس از قلم اعلی جاری شده و این نظر بفضلی است که بآنجناب بوده و هست مثلاً اگر اشقی النّاس الیوم بآنجناب متمسّک شود لدی الله مغفور و مذکور خواهد شد اگرچه بآنهم شاعر نشود هر نفسی را مصلحت بدانند جواب منزله را باو برسانند والا فلا دیگر چه رسد بکسانیکه بشطر الله توجه نموده اند و آنجناب ذکر ایشان را معروض داشته انتهی

و اینکه در ذکر جناب آقا محمّد صادق علیه بهاء الله مرقوم فرموده بودید عرض ایشان معروض افتاد قوله عزّ کبریا انّ صادق مذکور بوده و هستی و قابلی چه که بفوز اعظم فائز شدی و حمل بلایای شدیده در سبیل محبوب نمودی نسل الله بأن یوقّکم و یؤیدکم و یسقیکم فی کلّ الاحیان کوثر حبّه العزیز المنیع انتهی و دیگر عریضه جناب محمّد امین چلبی از اهل صلاحیه معروض افتاد هذا ما نزل فی جوابه

هو المبین العلیم الحکیم

کتابت لدی المظلوم حاضر و آنچه در او مذکور مشاهده گشت جمیع ناس لیلاً و نهراً بذکر حق مشغولند و لکن از حق محتجب در هر عصر و عهدی که عرف قمیص رحمن مابین اهل امکان متضوع شد اکثری از ناس باوهامات لایغنیه از مطلع نور احدیه محروم ماندند چنانچه الیوم نفسیکه لوجه الله کل را بصراط مستقیم الهی دعوت نموده در این سجن اعظم حبس نموده اند و لکن حق جل و عزّ این سجن را قطعهئی از رضوان نموده و در کمال روح و ریحان بذکرش مشغولیم و از جمیع عالم منقطع نحمده و نشکره بذلک انه لهو الشاهد العلیم الخبیر و نسئله تعالی بأن یوفّقک و یؤیّدک علی الاستقامه علی امره انه ولیّ المحسنین انشاءالله در جمیع احیان و اوان از کأس محبتش بنوشند و بذکرش ذاکر باشند اینست افضل اعمال لدی الغنی المتعال انتهى

این جواب را آنجناب بخطّ خوشی بنویسند و ارسال دارند

و اینکه سؤال از حلق رأس شده بود که در کتاب اقدس نهی از آن شده و در سورة حجّ امر بآن قوله تعالی جمیع الیوم مأمورند بکتاب اقدس آنچه در او نازل اوست حکم الهی مابین عباد و حلق رأس از قاصدان بیت عفو شده الیوم اعمالیکه سبب ضوضاء خلق نشود باید کل بآن عمل نمایند انتهى از ارض خاء جناب اسم الله الجواد علیه بهاء الله که در کر بلا ساکن بودند سؤال نمودند که الیوم عدم حلق رأس سبب ضوضاء خلق میشود و ابتلای اصحاب و تکلیف خود را سؤال نموده بودند حکم شد که عمل ببعضی اعمال در ایام ارتفاع امر است و قبل از ارتفاع کل باید بحکمت عمل نمایند چه که هر نفسی معروف شود در بعضی بلاد باین اسم ناس اجتناب مینمایند و امر تبلیغ تعویق میمانند

و اینکه سؤال شده بود که در کتاب ایقان که باسم جناب خال علیه بهاء الله الأبهی معروفست ذکر خوف در حق حضرت موسی (ع) شده و در کتاب بدیع نفی خوف از انبیا عرض شد قوله تعالی یا زین آنچه در کتاب ایقان نازل در مقام امتحانات الهیه ذکر شده نظراً لرفع توهّمات الناس فی هذا الظهور لذا آنچه در فرقان نازل نصّ آیه مبارکه من غیر تأویل و تفسیر ذکر شد و دیگر از تلویح آیه معلومست که آنچه موسی علیه بهاء الله فرموده در مقام اسکات خصم بوده چه که آنحضرت گفته اند که تو همانی که قتل نفس کردی و فرار نمودی آنحضرت رغماً لأنفهم مضمون آیه مبارکه را ذکر نمود و تصدیق فرمود من همانم و لکن بخلعت غفران مزین شدم و برسالت مفتخر گشتم و ذکر خوف و امثال آن از اموریست که قبل از بعثت واقع شده و از برای خوف بیاناتیست در آنمقام که تفصیل آن سبب تطویل میشود و آنچه در کتاب بدیع نازل انه لحق لا ریب فیه مشاهده در عمل آنحضرت بعد از بعثت نمائید انه لقوی امین ان یا زین ان استمع ما تکلم به منادی الطور فی هذا الظهور کنت غافلاً او کنت نائماً مرّت علی نسمة الرحمن و ایقظتنی عن النوم و اقامنی علی الصیحة او النداء بین الأرض و السماء مع آنکه عرف الرحمن و نسمة السبحان از او ظاهر شده و بلکه موجد آن بوده تفکّر و کن من الشاکرین و امثال این بیانات در لوح سلطان و ما نزل لبعض العلماء ذکر شده و این نظر بضعف عباد فضلاً من عنده نازل شده و میشود لو یظهر و یطلق بما هو علیه لترى الناس من المیین الا من شاء ربک

و دیگر ذکر اسم الله الأصدق علیه رضوان الله و بهاء فرموده بودند لدی العرش مذکورند و زیارتی هم مخصوص ایشان از قلم اعلی نازل و لکن تا حال اذن بارسال آن نشده انشاءالله هر وقت شد ارسال میشود بآن فائز میگردد طوبی له بما فاز و حضر و سمع نداء الله الملك العزیز الجمیل و صعد الی الله بالروح و الریحان و شهد بذلک قلم الرحمن فی هذا المنظر المنیر و دیگر محبوب معظم جناب اسم الله مهدی علیه بهاء الله الأبهی مدّتیست که مراجعت فرموده اند و در جوار ساکنند تکبیر آنحضرت را ابلاغ داشتیم و ایشانهم تکبیر ما لا نهایه ابلاغ میدارند کتب و الواح ایشان که باتفاق جناب مح مص علیه من کلّ بهاء ارسال شده بود بایشان رسید و آنچه نزد جناب استاد علی اکبر است ذکر نمودند اگر بطور خوشی دادند فیهما والا فلا

و دیگر استدعای این عبد فانی از آنحضرت آنکه ذکر خلوص و فنا و تکبیر ابدع امنع ارفع اعلی از جانب خادم
بجمیع آقایان و دوستان آن ارض ابلاغ فرمایند انما البهاء علی حضرتک و علی کلّ من حضر بین یدیکم و فاز بخدمتکم

خادم

۲۷ ذی قعدة سنه ۱۲۹۲

غصنین اعظمین امنعین و افنان الله بجواهر ذکر و تکبیر آنجناب را ذاکر و مکبرند

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

حکیم الهی الذی سمی بالرکن الأول من الاسمین الأعظمین بلحاظ انور ملحوظ دارند

هو الأقدس الأبهی

روحی لک الفداء نفحات قلمیة آن حضرت جمیع ارکان و اعراق را مهتّز نمود طوعاً لکأس شربنا منها رحيق المحبة و السرور و چون مشعر بر صحت مزاج حضرت عالی بود کمال بهجت و انبساط روی داد و تلقاء وجه معروض شد هذا ما تکلم به لسان العظمة نسأل الله بأن يؤيده في كلّ الأحيان و يقربه اليه في كلّ الأوان و يرزقه ما قدر له من لدى الرحمن أنه لهو العزيز المنان اینکه مرقوم فرموده بودند و استفسار از بیانات الهیّه در مجلس شده بود آنچه در نظر این عبد باقی مانده عرض میشود لیلۀ اولی حین صلوة عشا بود که بمجلس پاشا تشریف بردند و در آن مجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت و اضطراب جمال قدم در صدر مجلس متکناً جالس و ابدأ تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس بشوری و مکالمۀ بین خود مشغول بودند و در آن مجلس جز حضرت غصن اعظم روحی لثراب مقدمه الفداء احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخاسته معروض داشت که شما در محلّ دیگر تشریف ببرید چه که حال میخواستیم حضرات آخذین را استنطاق نمایم لذا جمال احدیّه در محلّ دیگر که بمجلس اداره موسوم است تشریف بردند و در آن محلّ غصنین اعظمین و آقائی آقا میرزا محمد قلی و آقا محمد علی اصفهانی و آقا محمد جواد و آقا محمد حسین ابن حاجی علی عسکر تلقاء وجه حاضر و بعضی از اهل سرایه از ضبط و غیره و الی ساعت سابعه در آن محلّ تشریف داشتند و متصلاً بآیات عظمت ناطق از جمله باین عبد فرمودند که در نظرت هست آیاتی که در لیلۀ قبل نازل شده و بعد آن آیات را بأعلى البیان تلاوت فرمودند و آن آیات اینست

بسمه الباقي الدائم العزيز العظيم

قد ماج بحر البلاء و احاطت الأمواج فلک الله المهیمن القيوم ان یا ملّاح لا تضطرب من الأریاح انّ فالق الأصباح معک فی هذه الظلمة التي احاطت العالمین توکل علی الله فی كلّ الأحوال و لا تخف من هبوب عواصف البغضاء ان استعذ بالله ربّک المقتدر العليم انه يحفظ من یشاء بسلطان من عنده انه لهو العليم الحکیم فی بحبوحة الظلمة کان الوجه مشرقاً بضیاء احاط من فی السموات و الأرضین انا فی تلك الحالة ندع البریة الی الله و لا یخوفنا اجتماع الذینهم کفروا بالله اذ اتی بأمر بدیع قد سرق السارق ما نزل من لدی العرش و احضره لدی الذین یحکمون علی العباد کذلک فعل ذاک المشرک البعید قل مت بغیظک یا ایها الجاهل هل تظنّ انک تسبقنا لا واسمی الذی به فاحت نفحات الروح علی کلّ صغیر و کبیر انا بلّغنا الأمر بأیدی الرّسل من لدنا انا کنا قادرین ثم نشرناه بأیدی الذین اعرضوا انه لا یضرّه مکر الماکرین انّ الخناس حضر بکنابی بین الناس و ظنّ بذلک یهجمون علی مطلع الأمر و یحتقر به شأن الله فیما سواه کذلک سوّلت له نفسه و حقّت علیه کلمة العذاب من لدن

غالب محیط قل بذلك یرفع امره و ینتشر آیاته و یعلو هذا الذکر الذی به قدر کلّ امر حکیم یا لیت یجتمعون علینا العباد و یسفکون دماننا فی هذا السبیل المستقیم انا فدینا ما عندنا فی سبیل الله یشهد بذلك ما انا فیہ من البلیا و عن ورائها قلم الذی به ثبت امر الله العزیز الحکیم قل ائی اكون منتظراً یوم الذی فیہ اری نفسی بین الأحزاب من جنود الظالمین تالله اذا یسمعون ما لا سمعوا من قبل و یرون ما لا رأّت عیون الذین سبقوا انّہ لہو الحاکم علی ما اراد و انّہ لہو القویّ القدیر قل یا ایہا الذباب هل تقدر ان تطیر مع الورقآء فی هذا الهوآء الذی ما طارت فیہ طیور العالمین کلّ ما یرد علینا انّہ رحمة لنا یشهد بذلك کلّ موقن بصیر نوح الذرّات لضربنا و نحن فی فرح مبین قد اظهرنا السّرور من افق الأحزان انّہ یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید انتہی

و در آن احوال ابدأ بمأمورین اعتنا نفرمودند وجه مبارک متوجّه بحضرت غصن اعظم و حضرت اکبر روحی لهما الفداء و بعضی احبّا کہ در خدمت حاضر بودند بوده بعد بحر بیان رحمن مّوّاج از جمله فرمودند قد اوحی الله تبارک و تعالی الی بعض انبیائه فی بعض وحیه وعزّتی و جلالی لأقطعن رجآء کلّ مؤمل یؤمل غیری و لأکسوّنہ ثوب المذلة بین الناس و لأبعدنہ عن فضلی و فرجی أ یؤمل عبدی فی الشّدائد غیری و مفتاحها یدیی ما لی اری عبدی معرضاً عنّی و قد اعطیتہ ما لم یسألنی أ فأسأل فلا اجود کلاً أ لیس الجود و الکرم لی أ لیس الدّینا و الآخرة یدیی ولو انّ کلّ واحد من اهل السّموات و الأرض سألنی مثل السّموات و الأرض و اعطیتہ ما نقص ذلك من ملکی علی قدر جناح بعوضة و امثال این بیانات کہ اکثری در نظر نیست متّصلاً از کوثر فم رحمن جاری بوده قد تعاطی اقداح البیان من خمر ذکر ربّک الرّحمن چه عرض کنم کہ در آن لیلة مبارکه آیات قدرت و عظمت و سلطنت چه قسم جاری و سایل و نازل بوده کأنّ سلسیل البیان بذل علی من فی الامکان و بحر الکرم ترشّح علی الأمم و سرّ المجلّل بالسّرّ تجلّی علی من فی الغیب و الشّهود بسیار از بیانات ابدأ در خاطر این عبد نمانده بعضی کہ در نظر مانده عرض شد بعد در ساعت سابعه یکی از ضبّاط آمده جمال قدم و غصنین اعظمین و آقائی آقا میرزا محمّد قلی را بردند جمال قدم و حضرت غصن اکبر را در محلّی کہ جنب لیمان است و آقائی را در محلّ دیگر و حضرت غصن اعظم را در لیمان تحت حدید این عبد و سایر احبّا را در نفس سرایه در محلّ بسیار مظلّمی تحت حدید حبس نمودند در لیلة ثانیہ تلغراف از والی آمده محلّ جمال قدم را تغییر دادند در قبّة مرتفعه کہ فوق لیمانست تشریف بردند و آنوقت حین صلوة عشا بود و حضرت غصن اعظم و حضرت غصن اکبر و آقائی هم در حضور امنع اقدس و توقّف در قبّة سی و هشت ساعت و نیم بعد مجدّداً یوم خمیس ساعت چهار از نهار بسرایه طلب نمودند لأجل سؤال و جواب حین توجّه بمجلس لسان عظمت باین کلمه ناطق اخذتم اصول انفسکم و نبذتم اصول الله عن ورائکم ما لکم لا تفقهون این آیه مکرّر از لسان عظمت جاری و بعد از ورود پاشا و اهل مجلس معذرت خواستند کہ ما مکلف بتفحصیم چه کہ سه نفس کشته شده‌اند و جمیع اهل بلد خائف و هراسان لذا باید بموجب قانون عمل شود گویا بیچاره از قانون هم اطلاع نداشته باری سؤال از اسم مبارک و وطن نمودند و معروض داشتند کہ موجب قانون اینست کہ این سؤالات بشود و نوشته گردد فرمودند انّہ اظهر من الشّمس مجدّد سؤال شد فرمودند لا ینبغی ذکر الاسم فانظروا فی فرمان الدّولة الذی عندکم و بعد بکمال ملایمت عرض نمودند کہ خود شما بفرمائید

اذاً جلس هیکل العظمة مستویاً علی السّریر و نطق بلسان القدرة و القوّة اسمی بهآءالله و مسکنی نور اذاً فاعرفوا ثمّ توجّه وجه القدم الی المفتی و قال عزّ کبریائه لو عرفتم لأسمعناکم هدیر ورقآء العظمة علی غصن سدرۃ الرّبانیّة لیظهر لکم ما قال العبودیّة جوهره کنهها الرّبویّة فبهت من حضر من کلمة الله الأبدی و بعد مخاطباً الی الكلّ فرمودند ما المقصود من هذا الاجتماع و السّؤال و الجواب لو تریدون لأعترف بما هو مقصودکم و رجآء قلوبکم لأنّی ما احبّ ان اكون فی الدّینا علی قدر ساعة و از آیات سور ملوک تلاوت فرمودند از جمله این فقره مبارکه ما مررت علی شجر الا و خاطبه فؤادی یا لیت قطعت

لاسمى و صلب عليك جسدی فی سبیل ربّی و فی اثناء البیان قد اخذ الاهتزاز ارکان الرّحمن ثمّ بعد ذلك قام القیام و توجّه جمال العلام الی محلّ آخر خارجاً عن المجمع

باری ای آقای من چه عرض نمایم عجایب روزی و عجایب وقتی بوده در بعضی از ناس شمس کلمه الله اشراق نموده اظهار محبت نمودند فی الحقیقه این عبد از ذکر بیانات رحمانی عاجز است صاحب مثنوی ذکرى نموده مناسب این مقام است

آن خطاباتى که گفت آن دم نبی

گر زند بر شب برآید از شبی

روز روشن گردد آن شب چون صبح

من نتانم گفت باز آن اصطلاح

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل

می چه گوید با ریاحین با دغل

هم تو میدانی که آن آب زلال

می چه گوید با ریاحین با نهال

باری این عبد از ذکر بیانات الهیه و اصطلاحات ربّانیه عاجز بوده و خواهد بود بعد پاشا فرستاد که به بیت مراجعت فرمائید و معذرت خواست از آنچه واقع شده فرمودند رجوع بحبس اولی است چه که جمعی محبوسند بعضی تلقاء وجه حاضر شده معروض داشتند که حال اهل بلد در حرکتند نمیتوان محبوسین را بیرون آورد چند یومی اگر توقّف شود بهتر است بعد مراجعت به بیت فرمودند و آنوقت ساعت یازده از نهار بود ابتدای خروج از حرم الی انتهای ورود در حرم شصت و نه ساعت و نیم منقضی شد توقّف در سرایه لیلۀ اولی پنج ساعت و نیم محبس جنب لیمان هیجده ساعت و نیم حبس قبه فوق لیمان سی و هشت ساعت و نیم توقّف در سرایه مرّه ثانیه هفت ساعت فی الحقیقه مشاهده شد که مکتوب بسیار مطوّل شده لذا باین مقدار اکتفا نمودم اگرچه نارحبّ هل من مزید میگوید و بهر وسیله که هست میخواهد ذکر نماید و زحمت دهد باری نسأل الله بأن یوفّق حضرتک و هذا العبد و سایر الأحبّاء علی ذکره و ثنائیه انّه علی کلّ شیء قدیر

و اینکه مرقوم فرموده بودند که جناب محمّد مصطفی علیه بهاء الله سواد روزنامه بیروت را فرستاده بودند اصل آن از بیروت نیست در لندره طبع شده تفصیل آنکه بعضی از اهل اروپا آمده و کمال جهد نموده که تلقاء وجه مشرف شوند قبول نشد ایّامی در خدمت حضرت غصن اعظم روحی لثراب مقدمه الفداء بودند و بعد بیلاد خود راجع شده تفصیل را ذکر نمودند و در روزنامه ها طبع شد در بیروت روزنامه لندره که بلسان انگلیزی بوده عربی ترجمه نموده بعضی را طبع کرده اند و بعضی را جرئت نموده که ذکر نمایند خوفاً من الدّولة چه که در روزنامه اصل که الآن نزد این عبد موجود است از بلاای وارد هم نوشته اند و هم چنین از پروسیّه روزنامه آمده در آنجا هم تفصیل ذکر نموده و اظهار داشته اند که چگونه دولت علیه بمقتضای این امر قیام ننموده بلکه در صدد اذیت برآمده کلّ نزد این عبد موجود است و لکن بعد از مقدمه جدیده نفس خیشی از اهل این ارض مکتوبی بمدير مطبعه بیروت فرستاده و آن بیچاره من غیر اطلاع در نجات طبع نموده اگرچه بزعم خود آنچه نوشته عداوة نوشته و لکن فی الحقیقه بلّغ الأمر و لا یفقه در این مقام آیه مبارکه نازل انا بلّغنا الأمر بأیدی الرّسل من لدنا انا کنا قادرین ثمّ نشرناه بأیدی الذّین اعرضوا انّه لا یضّرّه مکر الماکرین

دیگر مستدعی از آن حضرت آنکه عرض فنا و نیستی و خلوص این عبد فانی را خدمت هر یک از احبّ ابلاغ فرمائید مخصوص جناب زین المقرّبین و جناب حاجی عبدالمجید و جناب آقا محمّد رضا و آقا محمّد صادق و آقا عبدالله کلّ را تکبیر

ابدع ابهی القا فرمائید اغصان سدره الہیہ بذکر بدیع منیع آن حضرت را ذاکرند و همچنین احبّا بعرض خلوص ما لا نہایہ مصدّع انما الروح والعزّ والبهاء علیکم و علی من معکم و یحبّکم

خادم الله

مورّخه ۲۰ صفر

بسم الله الأقدس الأعزّ الأبهي

روحی و نفسی لک الفداء کتاب مبارک کہ بطراز حبّ محبوب عالمیان مزین بود این خادم فانی بزیارت آن فائز حمد خدا را کہ در این سجن اکبر بنفحات حیّہ کہ از شطر مقرّبان درگاہ احدیّہ در مرور است مسرور میفرماید خدای واحد شاهد است کہ در کلّ احیان ذکر آن حضرت در قلب و لسان بوده و هست و آنچه مشعر بر صحت مزاج سرکار عالی بود مایه بهجت بی‌اندازه شد و آنچه در ذکر بعضی از اعمال مدّعیان محبت مرقوم فرموده بودند سبب احزان لانہایہ گردید چه کہ آن حضرت میدانند کہ اعمال قبیحہ سبب احتجاب شدہ و اکثر از بریّہ را از شاطی احدیّہ محروم نمودہ در کلّ الواح حقّ متعال احبّای خود را بتقدیس و تنزیہ خوانندہ و جمیع را از فساد و نزاع و جدال و اکل اموال ناس منع فرمودہ چنانچہ در یکی از الواح منیعہ نازل کہ معنی پارسی آن اینست کہ میفرماید اهل بهاء نفوسی هستند کہ اگر بر مداین ذهب مرور کنند نظر التفات بآن نمایند و اگر جمیع نساء ارض باحسن طراز و ابداع جمال حاضر شوند بنظر ہوی در آنها نظر نکنند خود آن حضرت میدانند کہ چہ مقدار در این مقامات از قلم مالک قدم نازل شدہ معذلک اینست کہ مشاہدہ میفرمائید کہ باعمال خبیثہ ردّیہ کفایت ننمودہ بسدّ طرق مشغول شدہ‌اند و عجبست کہ امثال آن نفوس خود را بحقّ نسبت میدهند نسأل اللہ بأن یوفّق الکّل علی ما یحبّ و یرضی و یرجعہم الیہ تائبین خاضعین خاشعین متوجّہین منقطعین أنّه هو التّواب الرّحیم و همچنین جمیع را بحکمت امر فرمودہ‌اند معذلک اکثری عمل نکرده‌اند اگر احبّای الہی بآنچہ مأمور شدہ عمل مینمودند رأیت کلّ القلوب منقلباً الی قبلۃ العالمین و کلّ الوجوہ متوجّہاً الی وجہ ربّک العزیز الحمید

بعد از وصول نامہ آن جناب وقتی از اوقات مناسب مقام در محضر اقدس حاضر شدہ آنچه مرقوم فرمودہ بودند بتمامہ معروض داشتم آثار حزن از وجہ مبارک مشہود گشت این کلمات محکّمات از مشرق امر مالک اسماء و صفات اشراق فرمود قوله جلّ اجلالہ و عزّ بیانہ ای ذبیح در اکثری از الواح الہیّہ از قلم امریّہ نازل و جمیع احبّای الہی را وصیت فرمودیم کہ ذیل مقدّس را بطین اعمال ممنوعہ و غبار اخلاق مردودہ میالایند و همچنین وصیت فرمودیم کہ بما نزل فی الألواح ناظر باشند اگر وصایای الہیّہ را کہ از مشرق قلم رحمانی اشراق فرمودہ بگوش جان میشنیدند و باصغای آن فائز میگشتند حال اکثر من فی الامکان را بخلعت هدایت مزین مشاہدہ مینمودی ولکن قضی ما قضی حال کرّہ اخری در این ورقہ بیضا لسان قدم در این سجن اعظم میفرماید ای احبّای حقّ از مفازہ ضیقہ نفس و ہوی بفضاہای مقدّسہ احدیّہ بشتابید و در حدیقہ تقدیس و تنزیہ مأوی گیرید تا از نفحات اعمالیّہ کلّ بریّہ بشاطی عزّ احدیّہ توجّہ نمایند ابدأً در امور دنیا و ما یتعلّق بها و رؤسای ظاہرہ آن تکلم جایز نہ حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاہرہ را بملوک عنایت فرمودہ بر احدی جایز نہ کہ ارتکاب نماید امری را کہ مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواستہ مداین قلوب عباد بودہ و احبّای حقّ الیوم بمنزلہ مفاتیحند انشاء اللہ باید کل بقوت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند اینست نصرت حقّ کہ در جمیع زبر و الواح از قلم فالق الاصباح جاری شدہ و

همچنین با ناس بمدارا حرکت نمایند و رفتار کنند و بکمال تقدیس و تنزیه و صدق و انصاف ظاهر شوند بشأنی که جمیع ناس آن نفوس را آمناء الله فی العباد شمرند حال مشاهده کن در چه سمائی طیر اوامر حقّ در طیرانست و در چه مقامی آن نفوس ضعیفه ساکن طوبی للذین طاروا بأجنحة الايقان فی هواء الذی جرى من قلم ربک الرحمن ای ذبیح نظر باعمال حقّ کن و قل تعالی تعالی قدرته الّتی احاطت العالمین و تعالی تعالی انقطاعه الذی علا على الخلائق اجمعین تعالی تعالی مظلومیته الّتی احترقت بها افئدة المقرّیین مع آنکه بیلایای لایحصى در دست اعدا مبتلا جمیع رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبلیغ نمودیم آنچه را که ارادة الله بآن تعلّق یافته بود ليعلموا الأمم انّ البلاء لا يمنع قلم القدم انه يتحرّک باذن الله مصوّر الرّمّ حال مع این شغل اعظم لایق آنست که جمیع احبّا کمر خدمت محکم کنند و بنصرت امر الله توجّه نمایند نه آنکه بارتکاب امور شنیعه مشغول شوند اگر قدری در افعال و اعمال ظاهره حقّ مشاهده نمائی لتخرّج بوجهک على التّراب و تقول

يا ربّ الأرباب اشهد انّک انت مولی الوجود و مربّی الغیب و الشّهود و اشهد انّ قدرتک احاطت الکائنات لا تخوّفک جنود من على الأرض و لا تمنعک سطوة من علیها و اشهد انّک ما اردت الاّ حیاة العالم و اتّحاد اهله و نجاة من فیه حال قدری تفکرّ نمائید که دوستان حقّ در چه مقام باید حرکت نمایند و در چه هوا طیران کنند ان اسأل الله ربّک الرحمن فی کلّ الأحيان بأن یوفّقهم على ما اراد انه لهو المقتدر العزیز العلام ای ذبیح ضرّ این مظلوم از سجن و تاراج و اسیری و شهادت و ذلّت ظاهره نبوده و نیست بلکه ضرّ اعمالیست که احبّای حقّ بآن عاملند و آن را نسبت بحقّ میدهند هذا ضرّی و نفسه المهيمنة على العالمین و ضرّ اکبر دیگر آنکه هر یوم یکی از اهل بیان مدّعی امر شده و بعضی متمسّک بغصنی از اغصان و بعضی مستقلاً گفته‌اند آنچه گفته‌اند و عاملند آنچه عاملند ای ذبیح لسان عظمت میفرماید و نفسی الحقّ قد انتهت الظّهورات الى هذا الظّهور الأعظم و من يدّعی بعده انه کذاب مفتر نسأل الله بأن یوفّقه على الرجوع ان تاب انه لهو التّواب و ان اصرّ على ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انه لهو المقتدر القدير مشاهده کن که اهل بیان آنقدر ادراک ننموده‌اند که مظهر قبلم و مبشّر جمالم آنچه فرموده ناظرّاً الى الظّهور و قیامه على الأمر فرموده والاّ و نفسه الحقّ بکلمه‌ای از آنچه فرموده تکلمّ نمینمودند این جهّال امر غنیّ متعال را لعب اطفال دانسته‌اند هر روز بخيالی حرکت مینمایند و در مفازه‌ئی سایزند لو کان الأمر كما یقولون کیف یستقرّ امر ربّک على عرش السّکون تفکرّ و کن من المتفرّسين تفکرّ و کن من المتوسّمين تفکرّ و کن من الرّاسخين تفکرّ و کن من المطمئنّين على شأن لو يدّعی کلّ البشر بکلّ ما یمکن او فوقه لا تتوجّه الیهم و تدعهم عن ورائک مقبلاً الى قبله العالمین لعمری انّ الأمر عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم طوبی لمن نبذ الوری عن ورائه متوجّهاً الى وجه الذی بنوره اشرفت السّموات و الأرضین ای ذبیح بصر حدید باید و قلب محکم و رجل نحاس شاید تا بوساوس جنود نفسیه نلغزد اینست حکم محکم که باراده مالک قدم از قلم اسم اعظم جاری و نازل شده ان احفظه كما تحفظ عینک و کن من الشّاكرین در لیالی و ایّام بخدمت حقّ مشغول باش و از دونش منقطع لعمری ما تراه الیوم سیفنی و تجد نفسک فی اعلى المقام لو تكون مستقیماً على ما امرک مولاک انّ الیه منقلبک و متواک انتهی کلمات الله

آنچه از بلایای وارده که بر آن حضرت وارد شده و مرقوم فرموده بودند از جهتی حزن فوق طاقة دست داد و از جهتی سرور زیاده از حدّ اما حزن بعثت آنکه بر حسب ظاهر بر آن حضرت امور مختلفه و بلایای کثیره وارد شده و اما السّرور بسبب آنکه این عبد یقین میداند که عنقریب نفوس غافله نائمه بعد از شعور و انتباه جمیعاً باسم شما ذاکر شوند و بما ورد علیک ینوحون و یکنون ولكنّ الآن لا یشعرون و علاوه بر این در محنت و زحمت و بلایا با حقّ شریک بوده‌اید و جمیع شداید را لأمر الله حمل فرموده‌اید قسم بحقّ این مقامیست که بقلم ذکرش بانتهای نرسد و بیان ختم نشود نسأل الله بأن یجعلک متمسّکاً به و منقطعاً عن سواه و ناطقاً بذکره و ثنائیه بین العباد و آنچه از پریشانی مرقوم فرموده بودند معلومست مال بتاراج رفته و نفس بشداید و محن مبتلا شده از خدا میطلبیم که در جمیع احوال آن حضرت را اعانت فرماید انه على کلّ شیء قدیر

چندی قبل مبلغ پنجاه تومان حواله فرمودند برات و نوشته این عبد حسب الأمر الأقدس بشخص معهود نوشته و بجناب حسین از اهل یاء داد که بآن شخص بدهد و آن بشما برساند انشاءالله میرساند آن حضرت در جمیع حال بخدمت حق مشغول باشند اصلاح جمیع امور باین امر اعظم بوده و خواهد بود چه ظاهراً و چه باطناً روحی لحزنک و بلائک و غریبک الفداء لوحی که مخصوص جناب عن دل ب علیه بهاء الله ذکر فرموده بودند از مطلع وحی نازل و ارسال شد کمال عنایت در باره ایشان از افق شمس قدم مشرق و مضی است طوبی له ثم روحا له ان رأیته کبر من قبل هذا الفانی علی وجهه نسأل الله بأن یحفظه و یجعلہ مستقیماً فی امره انه لهو الغفور الرحیم انما البهاء علیک ثم الذکر علیک ثم الروح علیک و علی من نسبه الله الی حضرتک

* * *

بسم الله الأمنع الأقدس الأعزّ الأبهی

روحی و نفسی لک الفداء یا روحا بما فاحت نفحة الروح عن جهة قریک و تضوّعت رائحة قمیص وصلک و اهتز بها هذا العظم الرّمیم کتاب جلیل آن طلعة جمیل که باکلیل کبریا و عظمت و تجلیل لاسم ربنا البهیّ الأبهی مزین بود چون افسر روحانی زینت بخش سر این فانی آمد و نفحات قمیص تقدیس از کلمات مقدّسه از اشارات عرضیه و دلالات انفس موهومه استنشاق شد العظمة لله ثم القدرة و القوّة و السلطنة لله که باشارة من اصبع قدرته خرق فرمود حجابات مجلّله باسماء را و لو اراد و اشار اشاره اخرى عن انملة المقدّسة الأخری لارتفع ملکوت الأسماء بأسرها و لاهوت الذوات بحقیقتها اذا ظهرت کلمة البقاء لله المقتدر البهیّ الأبهی و بعد بهمین اصبع منیع خلق فرمود خلق بدیع را که اگر جمیع ابداع و اختراع هیاکل اسماء شوند و بخواهند حرفی از احرف کتاب انشاء بغیر عمّا نزل من قلم الله الأبهی تکلم او تفوّه نمایند جمیع را معدوم بحث و مفقود صرف شمرند تعالی تعالی قدرة ربنا المهیمن العزیز القدیر لله الحمد که آن جناب تلقاء منظر اکبر از انفس قویّه مستقیمه ظاهرند و بطراز خلق آخر مزین نسأل الله بأن یظهر من اثر استقامتک انفساً قویّه و ارجلاً مستقیمه لیستقیمن علی الأمر و ینصرنّ الرحمن بسیوف البیان انه علی کلّ شیء قدیر

و اینکه از قبل اذن لقا خواسته بودند این عبد شهادت میدهد که در جمیع احیان حکم قرب و لقا در باره آن جناب ثابتست حال ایامیست که کل باید جمیع امور را در خدمت امر مصروف داریم و بتبلیغ مشغول شویم الحمد لله که حق سبحانه آن جناب را مؤید و موّفق فرموده و بخدمات امر مشغول بوده و هستند نفسی لهمّتک الفداء

و در باره احبای ارض س و م که از قبل و بعد مرقوم فرموده اند ذکر کل تلقاء عرش مذکور و اظهار عنایات لانهایه مخصوص کل عن مشرقها ظاهر جمیع تحت لحاظ مرحمت و نظر عنایت بوده و هستند و الواح الله هم از سماء مشیت نازل و انشاءالله بتدریج ارسال میشود و کل از بحر فیض لایزال مرزوق میگردند عرض خلوص و فنا و تکبیر این عبد فانی را خدمت کل برسانید روحی لهم الفداء بما اقبلوا و عرفوا ثم آمنوا و ایقنوا بالله نسأل الله بأن یستقیموا علی حبّ الله و امره و یكوننّ من الثّابتین در لوح آن جناب جمعاً بلسان قدم ذکر شده اند تکبیر حق را بجمیع برسانید عرایضی که بهمراه جناب آقا شیخعلی علیه بهاء الله بوده سببی واقع شده و در مدینه کبیره کل را محو نموده بودند و فی الحقیقه بحکمت رفتار کرده اند آن جناب تفصیل را باهل خاء مرقوم دارند دو لوح مخصوص جناب آقا سیّد محمد رضا و آقا سیّد ابوطالب یک سنه متجاوز بود که نازل شده بود و نرسید حال ارسال شد برسانند عدد واحد الواح منیعه نازل بعضی من غیر اسم ارسال شد آن جناب ملاحظه فرمائید و باقتضا برسانید و جمیع را بظهورات عنایات نامتناهی الهی و اشراقات شمس مرحمت ابهائی مستبشر و مسرور و منور فرمائید

اغصان سدرهٔ مبارکه الهیّه و افنانها و اثمارها و اوراقها کل بذکر و ثنا و تکبیر ابدع ارفع آن جناب را ذاکرند و دیگر عرض خلوص و وداد و تکبیر این عبد فانی را خدمت جناب والد و والده علیهما بهاء ربّهما برسانید و هم چنین جمیع متعلّقین و منسوبین و کلّ من یتشرّف بحضورک کل را بعرض خلوص و تکبیر لایحصى مصدّع انشاءالله کل از تأثیرات انفاست قدسیّه و نفحات روحیّه آنحضرت بر صراط امر ثابت و مستقیم باشند بشأنی که دلالات افکیّه و اشارات شرکیّه انفس معرضه ایشان را منع نمایند و محتجب نسازد تالله یا محبوبی انّ الأمر عظیم و اعظم فوق کلّ عظیم بل اعظم من ذلک وربّک العلیّ العظیم

و دیگر حسب الامر آن جناب باید در این سفر بسیار بحکمت رفتار فرمائید و تأکید بلیغ در این امر فرموده اند انشاءالله معمول داشته و خواهند داشت و دیگر از امور وارده آنکه نفسین و اختهما در ارض سرّ باعمالی ظاهر شدند که مثل آن والله الذی لا اله الا هو در ابداع شنیده نشده و اذا انهاهم الله عمّا عملوا اعرضوا و اعترضوا الی ان کفروا بالله مالک یوم الدّین در جمیع ایام و لیالی بما نهوا عنه مشغول قد استهزؤوا برسّل الله و سفرائه و ظهر منهم ما ناح به سکّان الفردوس و الذین طافوا حول عرش ربّک العزیز الکریم ابدأ متدّین بدینی نبوده و نیستند ولکن در ارض سرّ سرّاً باعراض و اعتراض مشغول بودند الی ان رأى النّصر قهر ربّه تاب حین الموت و غفر الله انّ ربّک لهو الغفور الرّحیم و بعد ارتقائه حضر رضا قلبی و تاب انّ ربّک لهو التّوّاب ذو الفضل المبین اگرچه نفاق باطنش معلوم بود ولکن نظر بسبقت رحمت و احاطه فضل ستر میفرمودند تا آنکه باین سجن وارد در اغوای بعضی جهره مشغول شد چه که حقّ را مظلوم و مسجون یافت شرب الخمر جهره و اخته تشرب و تحضر لدی الوجه کذلک ورد علی المحبوب قد ذکرک لحضرتک لتکون من المطّلعین و این از احسن اعمالشان بوده نعوذ بالله من اعمالهما الأخری و چون طغیان و بغی و کفران بمنتهای رسید اطردهما الله و ترکهما فی عذاب الجحیم و ذهب و قالا ما لا قاله الأوّلون افّ لهما و لوفائهما آنچه آیات الهیّه که نزدشان بود بعضی هم مجعولاً بآن ملحق نموده باهل این بلد داده اند و فتنه بزرگی برپا نموده اند ولکن ضلّ سعیهم فی الحیوة الباطلة انه لهو الحاکم علی ما یرید جمیع اعمال شنیعه خود را بحقّ نسبت داده اند مشاهده فرمائید مع رحمت کبری و فضل محیط الهی چگونه طغیان نموده اند که آنچه طلب عفو نمودند مقبول نشد لذا خائباً خاسراً راجع و حال بشیطان متّحد شده اند لعنة الله علیهم مع آنکه آن نفوس از ابلیس و اتباعش چه مکاتیب در ارض سرّ نوشته و باطراف فرستاده اند باری ای محبوب من بیغضی ظاهر شده اند که شبه آن ظاهر نه بجمیع انبیا و مرسلین معاندند نسأل الله بأن یأخذهم بعدله انه لهو العزیز القدیر

و دیگر آنکه مدّتی بود که از سماء مشیت آیات نازل نه و باب لقا مسدود و طلعة مقصود وحده در بیت جالس چند روزیست سحاب عنایت مرتفع و امطار رحمت نازل انشاءالله از بعد هم الواح منیعه از شطر الهیّه ارسال خواهد شد لتقرّ بها عینک و عیون العارفین و الحمد لله ربّ العالمین و دیگر در باب نفس مطروده بجناب آقا میرزا حسین علیه بهاء الله هم مجملی نوشته شده ملاحظه خواهند فرمود و دیگر از قبل این عبد تکبیر منبع بجناب آقا میرزا سید حسین من اهل تاء و فاء برسانید و تفصیل بایشان بنویسید که مطّلع باشند و الرّوح و العزّ و القدس و البهاء علی حضرتک و من معکم من اهل البهاء

در اکثری از الواح منزله پاریسیّه و عربیّه تلویحاً و تصریحاً از قلم مالک ایجاد نهی عباد از توجّه باین شطر نازل و بسیار تأکید و تهدید و تحذیر در حکم محکم من لدن عزیز قدیر شده آن جناب باید مخصوصاً نهی نمایند و نگذارند احدی توجّه باین سمت نماید چه که ضرر کلّی در او مشهود در لوحی از الواح منیعه پاریسیّه نازل قوله جلّ اجلاله احبّای الهی را از توجّه باین شطر منع نما بگو ای دوستان ضرر ذهاب و ایاب باصل شجره وارد ایاکم ان تتجاوزوا عمّا حدّد فی الکتاب انه لهو العلیم الخبیر و امثال این فقره مبارکه و اشدّ و اعظم از این در مواضع متعدّده نازل ولکن بهمین یک فقره اکتفا رفت انشاءالله جمیع باید از حقّ جلّ شأنه توفیق طلب نمائیم که بامرش عامل شویم و در سبیل رضایش سالک گردیم انه ما یحکم لعباده شیء الا و هو خیر لهم عن ملکوت السّموات و الارضین و الحمد لله ربّ العالمین

دو عریضه در پاکت است این عبد معروض داشته باسمین علیهما بهاء الله برسانید

* * *

سؤالاتی که در احکام الهیه نموده بودند عرض شد از مطلع عنایت این جواب مشرق و لائح قوله جلّ کبریائه جناب زین المقرّین انشاء الله بعنایة الله در کلّ عوالم فائز باشید سؤالات شما لدى العرش مقبولست چه که منفعت کلّ خلق در اوست و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات الهیه سؤال نمائی انا جعلناک مطلع الخیر للعباد باید در کلّ احیان ناس را باحکام الهیه امر نمائید که شاید به ما امر به الله و ما ینتفع به انفسهم فائز شوند اگرچه نفوسیکه تابع اوامر الهی باشند کم مشاهده میشود چنانچه جمعی حال در بلدان بنور ایمان فائزند و لکن به عمل بما نزل من عنده هنوز فائز نگشته اند مگر قلیلی و از قبل بآنجناب نوشتیم که اگر حقوق الله را ادا مینمودند عباد آن ارض آسوده بودند قبل از حکم نفسی مکلف نبوده و قلم اعلی در سنین معدوده در انزال احکام و اوامر توقّف نموده و این نظر بفضل الهی بوده و اگر اهل امکان بشمرات ما انزله الرحمن عارف شوند کل بامرش قیام نمایند و بآنچه فرموده عامل شوند و لکن نظر بحکمتیکه در الواح الله نازل شده بعض احکام که الیوم سبب ضوضای ناس و علّت احتجاج خلق است اگر ترک شود لا بأس و اما اعمالیکه سبب اعراض و اشتها نیست مثل اذکار و ادای حقوق و امثال آن البته کل باید بآن عامل شوند و در باره زکوة هم امر نمودیم کما نزل فی الفرقان عمل نمایند انشاء الله در این ایام بعض از آیات کتاب اقدس بلسان پارسی بیان میشود و در ضمن بعضی از احکام که نازل نشده ذکر خواهد شد ان ربک فی کلّ الأحوال اراد خیر احبائه و یعلمهم سبیلہ الحقّ الواضح المستقیم

اینکه مرقوم فرموده بودند که این بنده نوشته که حقوق الله هر صد مثقال نوزده مثقالست چه از ذهب و چه از فضّه و چه از اشیای موجوده و فرموده بودید که از این همچو مفهوم شد که این حقّی است که در مال میّت تعلّق میگیرد و بعد از ادای آن سایر اموال تقسیم میشود قوله عزّ کبریائه قلم اعلی میفرماید نصاب حقوق الله نوزده مثقال از ذهبست بعد از بلوغ باین مقدار حقوق تعلّق میگیرد و اما فضّه بعد از بلوغ او باین مقام قیمه لا عدداً و کذلک فی سائر الاشیاء و اما حقوق الله یکمرتبه تعلّق میگیرد مثلاً شخصی مالک شد هزار مثقال از ذهب را و حقوق آنرا ادا نمود بر آن مال دیگر حقّ الله تعلّق نمیگیرد مگر بر آنچه بتجارات و معاملات بر او بیفزاید و بحدّ نصاب برسد یعنی منافع محصوله از آن در این صورت به ما حکم به الله باید عمل شود الا اذا انتقل المال الی ید اخرى اذا یتعلّق به الحقوق کما تعلّق اوّل مرّه در اینوقت حقوق الهی باید اخذ شود از حقّ جلّ جلاله بخواهید که احبّای خود را موفق فرماید تا کل از بحر رضای الهی که سبب و علّت نجات اهل عالمست نصیب بردارند و بآنچه سبب تطهیر و ابقای وجود است بالطّوع عامل گردند نقطه اولی میفرماید از بهاء کلّشیء که مالکند باید حقوق الله را ادا نمایند و لکن نظر بفضل اعظم اسباب بیت و بیت مسکونه را عفو نمودیم یعنی اسبابیکه ما یحتاج به است

و اینکه سؤال نموده بودند که حقوق الله و دیون میّت و تجهیز اسباب کدام مقدّمست حکم الله آنکه تجهیز مقدّمست و بعد ادای دیون و بعد اخذ حقوق الهی انه یؤدّی دیون احبائه و من اولی به فی ذلک انه لهو الموقی المؤدّی الکریم و اگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است بمقتضای آن قلیلاً و کثیراً قسمت شود امر دین اهمّست در کتاب طوبی لمن صعد و لم یکن علیه حقوق الله و عباد و معلوم بوده که حقوق الله مقدّمست بر جمیع حقوق و لکن محض فضل حکم مطلع الوحی بما نزل فی هذا اللوح من قلمه المحیی العلیم

اینکه مرقوم فرموده بودند که در باب ارث مقررّ شده که اگر ذریّه موجود نباشد حقوق ایشان به بیت العدل راجعست هر یک از طبقات هم هرگاه موجود نباشند مثل اب یا ام یا اخ یا اخت یا معلّم حقوق آنها راجع به بیت العدل است یا قسم دیگر است اینفقره بیان آن در کتاب الهی نازل شده قوله تعالی من مات و لم یکن له ذریّه یرجع حقوقهم الی بیت العدل الی

آخر و الَّذی له ذرّیّه و لم یکن ما دونها عمّا حدّد فی الكتاب یرجع الثّلاثان ممّا ترکه الی الذّرّیّه و الثّلت الی بیت العدل کذلک حکم الغنیّ المتعال بالعظمه و الاجلال اگر ذرّیّه موجود باشد و نفوس اخری از اب و امّ و اخ و اخت و سایرین کلّهم او بعضهم مفقود باشند حقوق آن نفوس سه قسمت میشود دو قسمت آن بذرّیّه راجعست و یک قسمت آن به بیت العدل معنی آیه مبارکه چنین میشود نفسیکه از برای او ذرّیّه بوده و نبوده است ما دونها ای ما دون ذرّیّه عمّا حدّد فی الكتاب ای نفوس مذکوره در آن از اب و امّ و زوج و اخ و اخت و معلّم راجع میشود دو ثلث از حقوق نفوس مذکوره عمّا ترکه المیت بذرّیّه و یک ثلث الی بیت العدل و این حکم در کل و بعض هر دو جاریست

* * *

۹۱

برادر مکرم جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲^۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

ساذج حمد و جوهر آن ساحت امنع اقدس حضرت قیومی را لایق و سزااست که بکلمه علیا ارض و سماء را خلق فرمود به انا لله بدء نمود و به انا الیه راجعون ختم فرمود هر نفسی از بحر این کلمه مبارکه آشامید او غیر الله را معدوم و مفقود و خود را فارغ و آزاد مشاهده کند در این وقت حقیقت کلمه مبارکه اخری جلوه نماید قوله جلّ و عزّ قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون هذه کلمه انزلها الرحمن فی الفرقان طوبی لقوم یعرفون و هنیئاً لعباد هم یسمعون سبحان الله مع ذلك معرضین اهل بیان اجهل احزاب و اغفل ادیان مشاهده میشوند یوم الله را ادراک نموده اند و از ما انزله الرحمن فی البیان غافل و محجوبند نفوسی که بقطره ای از بحر آگاهی فائز نشده اند مثل معرض کرمانی و من معه وادیهای ظنون و اوهام را پیمودند و از انوار صبح یقین محروم و ممنوع آمدند و به جزیره رفتند مطلع اوهام را دیدند و برگشتند مقامی را که از اول ایام تا حین امام وجوه امرا و علما و عرفا و عباد قائم و ناطق باو توجه نمودند باوهام خود مشغول و از نیر ایقان غافل شنیدند آنچه لایق اصغا نبوده و حاضر نشدند در مقامی که آذان عالم از برای اصغاء کلمه اش و ابصار امم از برای مشاهده افقش خلق شده معلوم نیست که آن نفوس یعنی نفوس معرضه آنچه میگویند چیست و از کیست لعمر ربنا و ربکم و ربّ الأرض و السّماء از اول امر احدی آگاه نه این خادم فانی سنین متوالیه در عراق و غیر آن با او بوده نفوس غافله حاضر نشدند تا بشنوند آنچه را که از او غافلند و بیابند آنچه را که حال از او محجوبند باری جزای اعمال آن نفوس را از تقرّب بافی اعلی منع نمود و از بحر اعظم محروم ساخت اقبلوا بآمال و رجعوا بخسران ولكن لا یشعرون هذا یوم الله لا یذکر فیهِ الا هو سبحان الله آن نفوس غافله حال بترتیب فرقه موهومه یعنی شیعه مشغولند عابد لفظند و از معنی محروم بغدیر متمسکند و از بحر اعظم ممنوع هزار و دویست سنه و ازید حزب ضالّه شیعه خود را افضل و اعلم و افقه و اتقای اهل عالم میشمردند و چون امتحان رحمن بمیان آمد کل بسقر راجع چنانچه علمای آن حزب و فقهای آن بر جمیع منابر بسبّ مقصود عالم مشغول حقّش را انکار نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند اهل سنّه و یهود و مجوس و نصاری و سایر احزاب هیچ یک عمل نمود آنچه از آن قوم ظاهر شد قسم بآفتاب حقیقت که اگر آن حضرت در مملکت دیگر ظاهر میشد البتّه مقامش مرتفع و امرش ظاهر و نورش باهر و کلمه اش محیط میگشت این خادم فانی

مکرّر امثال این اذکار را که از لسان عظمت شنیده و در حین تحریر آیات از قلم اعلی نازل شده ذکر مینماید شاید اولیای حقّ جلّ جلاله که در مدن و دیار تشریف دارند ناس را از ظنون و اوهام حفظ نمایند تا اکاذیب قبل مجدّد نشود و نفوس از بئر ظلمانی اوهام نجات یابند دیگر تا همّت آن جناب و اولیای آن ارض چه کند در هر حال از حقّ میطلبیم اعانت فرماید و مدد نماید اوست قادر و توانا

سبحانک یا من بحركة اصبعك خرقت الأحجاب و سبحات الجلال أسألك بسراج امرک الذی استضاء من افق سماء مشیتک و بقدره کلمتک العلیا و نفوذ ارادتک یا مولی الوری بأن تقدّر لمن اقبل الیک خیر الآخرة و الأولى و ما یقرّبه الیک فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر العلیم الحکیم ترانی یا الهی ناظرأ الی وجهک و راجیأ بدائع فضلک لأولیائک انک انت الذی شهدت بکرمک الکائنات و بعنايتک الممکنات و باقتدارک الموجودات تفعل و تحکم انک انت الفضّال الکریم و بعد نامه آن برادر مکرّم رسید و در لیل شنبه دهم شهر شوّال المکرّم امام وجه مالک قدم عرض شد و بشرف اصغا فائز هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان قوله عزّ یبانه و جلّ جلاله

هو السّامع المجیب

ذکر من لدنّا لمن حضر کتابه لدى المظلوم و عرضه العبد الحاضر أنّا سمعنا ما نطق به لسان فوّاده اجنباه بهذا الكتاب المبین الذی ينطق کلّ حرف من حروفاته امام وجوه العالم قد اتی الموعود من افق الاقتدار بنور عظیم أنّا وجدنا من کتابک عرف محبّة الله انزلنا لک ما قرّرت به ابصار العارفين انک اذا فزت بآياتی و اخذتک نفحات بیانی قل

الهی الهی لک الثناء بما ذکرتنی و لک البهاء بما اقبلت الیّ و لک العزّة و العلاء و لک الرّعة و العظمة و البقاء اشهد فی موقفی هذا بوحدانیتک و فردانیتک و بأنک ظهرت و اظهرت ما کان مکنونأ فی علمک و نطقت و انطقت الأشياء بذکرک و ثنائک اسألك یا مولی العالم و مالک القدم باسمک الأعظم بأن تؤیّد اولیائک علی نصرة امرک ای ربّ ایّدهم بقدرتک المهیمنة علی الأشياء و قوّتک الثّافذة فی الأرض و السّماء بأن تحفظ احبائک من شرّ اعدائک ثمّ افتح باصبع الکرّم ابواب فضلک علی الأمم لیدخلوا فی دینک و یعرفوا صراطک و یعترفوا بما نطق به لسان عظمتک و قلم ارادتک ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و معرضاً عن دونک اسألك بأنوار وجهک بأن تکتب لی ما قدرته لأصفیائک الذین ما منعتهم صفوف العالم و الوف الأمم عن الاقبال الی افقک الأعلى و اصغأ صریر قلمک الأبهی ثمّ ایّد یا الهی من توجّه الیک و اراد ان يعمل ما انزلته فی کتابک قدر له ما ینفعه فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر القدير لا اله الا انت الغفور الرّحیم انتهى

لله الحمد نازل شد آنچه که هر کیلی را ببحر بیان هدایت نماید و هر مریضی را بکوثر شفا ید فضلش دوستانش را اخذ فرمود و از غرقاب ظنون و اوهام نجات بخشید له الحمد و الثّناء و له الشّکر و العطآ آن حبیب مکرّم فائز شدند بآنچه که شبه و مثل نداشته از حقّ میطلبیم بیانات منزله از لسان عظمت هر حرفی از آن را مفتاح هدایت فرماید و ابواب عنایت را بر وجوه کل بگشاید مخصوص حزب الله که بین ملاّ اعلی باهل بهاء معروف و در قیوم اسماء باصحاب سفینه حمرا طوبی لجنابکم و لمن ذکرته و لمن فاز برحیق التّحقیق فی ایّام الله

و اینکه در باره وجه مذکور مرقوم داشتید حضرت امین علیه بهاء الله الملك الحقّ المبین چندی قبل باین بنده نامهئی ارسال داشتند و در آن نامه این فقره را ذکر نموده اند طوبی للعاملین الحمد لله ربّ العالمین ورقه وصول هم حسب الخواهش آن جناب ارسال شد بشما میرسد خدمت اولیا و اصفیای آن ارض تکبیر میرسانم مخصوص جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهاء الله که ذکرشان در نامه آن جناب بوده از قبل خادم خدمت ایشان سلام و تکبیر برسانید از سلطان یفعل ما یشآء روح من فی ملکوت و الجبروت لفناء بابه الفداء از برای ایشان میطلبیم آنچه را که سبب هدایت عباد و علّت تقرّب من فی البلاد گردد

انّ ربّنا و ربّکم و مقصودنا و مقصودکم هو المشفق الفضّال و هو العزيز الکريم البهّاء و الذّکر و الثّناء علی جنابکم و علی من معکم و علی کلّ ثابت مستقیم و کلّ راسخ امین

خادم

۱۰ شهر شوّال سنه ۱۳۰۴

۱۵۲

بعد از ختم نامه حضرت محبوب فؤاد جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله و عنايته نامه آن برادر مکرم را که بایشان نوشته بودند آورد از جمله ذکر صعود اخوی را مرقوم داشته بودند این فقره قبل از طلب باجابت مقرون چه که در ارض سرّ این کلمه مبارکه از لسان عظمت جاری و نازل قوله تبارک و تعالی

از جمله اموری که مخصوص است باین ظهور اعظم آنکه هر نفسی در این ظهور باقبال فائز و باسم قیوم از رحیق مختوم آشامید یعنی از کأس محبت الهی منتسبین او بر حسب ظاهر اگر مؤمن نباشند بعد از صعود بعفو الهی فائز و از بحر رحمت مرزوق خواهند بود این فضل محقق است از برای نفوسی که از ایشان ضربی بحقّ و اولیای او نرسیده کذلک حکم الله ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الأولى انتهى معذلک مجدداً این فقره امام وجه مالک قدم عرض شد هذا ما نزل فی الجواب قوله عزّ ببیانه یا ایّها المقبل اشکر الله أنّه ذکرک و اقبل الیک من شطر السّجن أنّه هو المشفق الکريم و غفر الذی اردت غفرانه فضلاً من عنده و هو الغفور الرّحیم فی حین النّزول ادخلته يد العناية فی جنّة عالیة رحمةً من لدی الله ربّ العالمین قل

نفسی لک الفداء یا مولیّ الأسماء و روحی لک الفداء یا مقصود العالمین قد شهدت بعنایتک الکائنات و بفضلک امکانات انّک انت المقتدر علی ما تشاء و انّک انت العزيز الحکیم انتهى

لله الحمد بحر عنایت در هر حین بموجی ظاهر و آفتاب فضل در هر آن بنوری مشرق از حقّ میطلبیم این عباد را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار عنایت و بخشش اوست اگرچه این محال است ولكن با کریمان کارها دشوار نیست مرّة اخرى البهّاء و الذّکر و الثّناء علیکم و علی الذّین سمعوا النّداء و قالوا لیّک لیّک یا محبوب العالم و لیّک لیّک یا مقصود العارفين

خادم

[یادداشت]

- ۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه ”بهاء“ است. ←
- ۲ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←
- ۳ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

ساذج حمد و جوهر ثنا صریر قلم اعلی را لایق و سزااست که ضوضای علما و زماجیر اهل انشاء او را از ندا منع نمود در جمیع احیان در مضمار حکمت و بیان بشائی متحرک که عوالم غیب کلّها از آنحرکت بشطر دوست توجّه نمودند حال مستور است سوف یظهره الله عدلاً من عنده انه لهو الفیاض الکریم این حرکت را سکون اخذ نماید و این ندا را صمت از عقب درنیايد طوبی از برای نفوسیکه باصغای آن فائز شدند اولئک اهل البهاء و اصحاب السفینه الحمراء التي انزل الله ذکرها فی قیوم الأسماء لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدیر

سبحانک یا من عند ذکرک سجدت الأذکار و عند اشراق نورک خضعت الأنوار اسألك باسمک الذی به سخرت الأشياء و فتحت مدائن ملکوت الأسماء بأن تؤید عبادک علی ذکرک و ثنائک و وقّهم علی العمل بما انزلته فی کتابک ای ربّ هذا یومک و فضّلته علی الأیام و ذکرته فی الکتب و الزّبر و الألواح اسألك به و بما ینبغی له بأن تنزل من سماء مشیتک علی عبادک ما یقرّبهم الیک و یعرفهم صراطک و یسمعهم آیاتک و یعلمهم ما انزلته فی کتابک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر انک انت المقتدر القدیر ای ربّ صلّ علی اصفیائک و اولیائک الذین ما منعهم شئون الجبابة عن التّوجّه الیک و ما خوفتهم الفراغة عن الاقبال الی شطرك تفعل ما تشاء بقدرتک و تحکم ما ترید انک انت العزیز الحمید

عریضه آنجناب را عبد حاضر در ساحت امنع اقدس عرض نمود و بشرف اصغا فائز گشت اینکه از ارض سؤال نمودی و ما نطق به الحکماء فی الحقیقه این امور تا حال بتمامه کشف نشده هذا هو الحقّ و ما بعده الا الضلال ولكن حکمای این اعصار نظر بآنکه از تجلّیات انوار ظهور قسمت برده اند اعرف از قبلند تا حال عدد سیّارات را بتمامه نیافته اند عنقریب کشف میشود و بر عدد سابق میافزاید این علم بحریست بی پایان از برای هر یک از ثوابت سیّاراتیست و هر یک از سیّارات عالمی است از عوالم پروردگار من یقدر ان یحصی جنود ربّک فیها او صنائع عباده فیها روحانیّت روح عالم انجیل را مزین نمود ولكن اهلش غافل و در هیماء ضلالت سالکند و بر فراش غفلت نائم از صیحه و صور بشعور نیامده اند و از قبور هوی برنخاسته اند عنقریب جزای اعمال را مشاهده نمایند ان ربّک لهو العادل الحکیم

اینکه از روح و سیر او سؤال نمودی ارواح مستقیمه مجردّه که مقدّس از شئون ارضند مرتبی عالم بوده و هستند لعمر الله بعد از صعود مهیمین و محیطند لم یزل و لایزال اینمقام مستور بوده و بخاتم حفظ الهی مختوم و در خزانه عصمت محفوظ لسان از ترجمه عاجز و عقول و افئده از ادراک قاصر مترجم اوّل که بر صدر عالم مقرر اخذ نموده لسان بوده و او مکرّر بر

عجز خود اعتراف کرده و آنچه در این مقام ذکر شد محض فضل و عنایت بوده اینقدر معلوم و واضح گردد که ارواح مقدّسه مجرّده که از این عالم بنور انقطاع صعود نمایند سبب بزرگند از برای تربیت عالم و ظهور صنایع و حکم در رتبه اوّلیه مقصود از ارسال رسل و انزال کتب این بوده یعنی ترکیه نفس و تصفیه ارواح و تنزیه و تقدیس آن طوبی از برای نفوسیکه الیوم باصغاء حقیف سدره منتهی فائز شده‌اند و عرف قمیص را ادراک نموده‌اند ای دوستان امروز روز عمل خالص است و روز ذکر و ثناست جهد نمائید تا فائز شوید بآنچه که عرف هستی از او بدوام ملک و ملکوت استشمام شود قل خذوا کتاب الله بقوة من عنده ثمّ اعمالوا ما امرتم به فیه انه لهو الامر الحکیم

و اینکه در باره کسب و معاملات ذکر نمودی این امور در کتاب الهی بمشورت معلّق شده با نفوس مؤمنه مستقیمه مشورت نمایند یعنی در کسب و اقتراف و امثال آن و آنچه ظاهر شود متوکلاً علی الله عمل کنند هذا حکم الله و هذا امر الله طوبی لمن سمع و عمل و ویل للغافلین

و اینکه در باره حقوق ذکر نمودی این مخصوص است بحقّ جلّ جلاله باید بساحت اقدس ارسال شود الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید چون آنجناب سؤال نمودند اینجواب از سماء عنایت نازل اینفرقه فرض است بر کل و شرف کل در ادای آنست چه که سبب تطهیر اموال و برکت و ازدیاد نعمت بوده و هست و تا حال ناس از اینفرقه غافلند سعی نموده و مینمایند یا از حلال و یا از حرام چیزی ذخیره نمایند و از برای وراثتیکه ثمر آن معلوم نیست بگذارند بگو امروز کلمه الله وارث است چه که مقصود از وارث ابقاء ذکر و اثر بوده و این بسی واضح و معلوم است که قرون و اعصار این اذکار را محو نماید ولکن هر کلمه‌ئی که از قلم اعلی در باره نفسی جاری شد بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است اینست فضل اعظم و نعمت کبری من شاء فلیعمل و من شاء فلیترک

ذکر توجّه بشطر سجن را نمودند بعد از اشتعال نار ظلم در ارض طاء این ارض هم فی الجمله منقلب مشاهده شد گفتگوهای کاذبه بمیان آمد لذا نظر بحکمت امر بتوقّف شد اگر بتدریج توجّه نمایند متمسکاً بالحکمة بأسی نیست اقرار در هیچ محل جایز نه متوکلاً علی الله واحد و اثنین عازم شوند در جمیع احوال باید حکمت را از دست ندهند تا ضوضا از آن ارض مرتفع نشود اعمالی را که از قبل بآن عامل بوده‌اند باید تغییر ندهند حکمة من الله رب العالمین امروز باید نظر کل بافق اعلی وحده باشد آنچه را بآن امر فرماید اوست حکم الله مابین عباد یشهد بذلك من ینطق انه لا اله الا هو الفرد الخبیر

دوستان را تکبیر میرسانیم و به ما یرتفع به الأمر امر مینمائیم و آن اعمال و اخلاقیست که سبب علوّ و سموّ کلمه الله است بین عباد البهّاء المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی احبائى الذین اقبلوا بالقلوب الى الله المقتدر العزیز المحبوب اماء آن ارض را تکبیر میرسانیم و بعنايات حقّ جلّ جلاله بشارت میدهم باید کل بکمال تقدیس و تنزیه در لیالی و ایام بذکر حقّ مشغول باشند هر یک از اماء الله که الیوم باصغا فائز و بجواب مؤید او از ورقات فردوس اعلی در کتاب اسماء مذکور و مسطور ان افرحن یا اماء الله طوبی لکنّ و نعیماً لکنّ کم من رجل منع عن الحقّ و کم من امة اقبلت و فازت بعرفان الله العلیّ العظیم حمد کنید محبوب عالمیائرا که شما را از مابین اماء برگزید و بطراز عرفان خود مزین نمود البهّاء علیکنّ و علی اللّائی فنز بهذا المقام العزیز المنیع

* * *

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار

تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار
 تا که این مستور شیدائی درآید در خروش
 تا که این مخمور ربّانی برآید زین خمار
 نار عشقی بر فروز و جمله هستیها بسوز
 پس قدم بردار و اندر کوی عشّاقان گذار
 تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه
 کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
 پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظلّ فقر
 تا بهیننی ملک باقی را کنون از هر کنار
 گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا
 گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار
 رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب
 ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار
 گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق
 چشم عبرت برگشا برپند راه افتخار
 تا بهیننی طور موسی طائف اینجا آمده
 تا بهیننی روح عیسی را ز عشقش بیقرار
 تا بیابی دفتر توحید از زلفین دوست
 تا بخوانی مصحف تجرید از خدّین یار
 هین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق
 تا بفیروزی سر اندازی همی در پای دار
 مردگانند در این انجمن اندر ره دوست
 ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر
 تا که برپزند اطیّار وجود از سجن تن
 در فضای لامکان در ظلّ صاحب اقتدار
 درویش جهان سوخت از این نغمه جانسوز الهی
 وقت آن است کنی زنده از این نغمه زار

بسم الله

ساقی بده آبی زان شعله روحانی
 تا که بشوید جانرا از وسوسه نفسانی

زان آب کزو شد صورت آتش پیدا
زان نار کزو ظاهر آن کوثر روحانی
یک جلوه ز عکسش بر صفحه جان افتاد
واله از آن جلوه صد حکمت یونانی
یک جذوه از آن شعله بر سدره سینا زد
مدهوش از آن جذوه صد موسی عمرانی
یک شعله از آن آتش شد عشق و بزد خرگاه
در آب و گل آدم هم در دل انسانی
ای عشق چهئی تو کز تو جهان پر آشوب
هم از تو در آمد حیرت در حکمت لقمانی
گاه کنی دعوی که منم جلوه محبوب بعالم
گه گوئی که منم خود آنطلعت سبحانی
چون از تو وزد بر جان رایحه جانان
بر هر چه کنی دعوی گویم که به از آنی
هم مونس جانی هم آیت جانانی
هم جمعیت جانها هم از تو پریشانی
گر پرتوی از رویت در مصر لقا آرند
بینی بخیرداری صد یوسف کنعانی
هم بوی قمیص از تو هم روح مسیح از تو
هم موسی بیضائی هم شعله فارانی
سرها بخمت بسته دلها ز غمت خسته
هم عامی شیدائی هم عالم ربّانی
من خود ز توام مخمور هم از تو شدم مشهور
که دهیم صد جان هم که کنیم قربانی
گر قابض ارواحی از چه کنیم زنده
ور محیی ابدانی از چه کنی ثعبانی
در خرگه سلطان یک بار چه بنخرامی
سلطان کنیش بنده هم بنده کنی سلطانی
یک شعلهئی از رویت در گلبن جان آمد
افروخت جمال جان چون لاله نعمانی
وه وه چه نسیم آمد با مؤده جان بخش
کز مشرق جان آمد آنطلعت یزدانی
جانها به پرید از شوق دلها برمید از ذوق

هم عشق شدش عاشق هم جوهر امکانی
درویش مدر زین بیش این پرده اسرار
کز شهر فغان خیزد وز عالم حیوانی
از حکمت او الفت ما بین دو ضد ظاهر
هم عشق شده بنده هم عقل کند درباری

* * *

نی
اولیاء الله علیهم بهاء الله

بسمی الذی به ارتفع علم الهدایة بین البریة

سبحان الله اظهر امره و انطق الأشياء علی انه لا اله الا هو الحق علام الغیوب یشهد المظلوم بوحدانیه و فردانیه لم یزل کان
معروفاً بنفسه و مهیماً بسلطانه و ظاهراً بآياته لا اله الا هو الفرد المهیمن القیوم طوبی لنفس نبذت الأوهام و الظنون و اخذت ما
امر به فی کتاب الله رب ما کان و ما یکون

یا محمد انا سمعنا ندائك اجنباک بلوح لاح من افقه نیر عناية الله مالک الوجود اذا تنورت بنور بیانی و تمسکت بحبل
عطائی قل

الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و آملاً بدائع فضلك و راجیاً ما قدرته لأصفيائك اسألك بسلطانک الذی احاط الوجود بنور
امرک الذی احاط الغیب و الشهود ان تجعلنی ناطقاً بشنائک و راسخاً فی حبک و ثابتاً علی امرک و خدمتک انک انت المقتدر
العزیز الودود ای رب لا تمنعنی عن امواج بحر عطائك و لا عن تجلیات نیر ظهورک انک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک کن
فیكون

البهاء من لدنا علیک و علی من نسبهم الله الیک ذکرهم بآیاتی و بشرهم بعنایتی و نورهم بنور فضلی الذی احاط ما کان
و ما یکون

یا موسی هذا يوم فيه فاز الکلیم بأنوار القدیم و شرب رحيق الوصال من كأس عناية الله رب العالمین قد فتح باب الفضل
و نصبت رایة العدل بما اتی الوهاب راکباً علی السحاب بسلطان مبین کذلک ارتفع صریر قلمی الأعلى فی ذکر من اقبل الی
الله العزیز الحمید البهاء من لدنا علیک و علی اهلک و من معک فی هذا النبأ العظیم
یا سید یا ابالقاسم اشکر الله بما اقبل الیک القلم امرأ من لدن اسمی الأعظم و اراد ان یذکرک بذکر یکون باقیاً ببقاء
ملکوتی و جبروتی ان ربک هو المقتدر القدیر قل

لک الحمد یا اله الأسماء و لک الشکر یا مولی الوری بما هدیتنی الی صراطک و انزلت لی ما یقرّبنی الیک انک انت
المقتدر العلیم الحکیم

یا لسان العظمة اذکر من سمی بزین العابدین لیقربه الی الله الفرد الخیر هذا يوم فيه نزلت الأمطار و جرت الأنهار
و اثمرت الأشجار و ناد الأخیار الملک و الملکوت و العزة و الجبروت لله مالک يوم الدین طوبی لنفس قام علی خدمة امری و
نطق بشائى الجمیل خذ کتابی بقوتی و تمسک بما فيه من اوامر ربک الأمر الحکیم

یا محمد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و ریحان را تغییر داده مکدر نموده در اول ایام که باسم سید انام متمسک بودند هر یوم نصری ظاهر و فتحی باهر و چون از مولای حقیقی و نور الهی و توحید معنوی گذشته و بمظاهر کلمه او تمسک جستند قدرت بضعف و عزت بذلت و جرئت بخوف تبدیل شد تا آنکه امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و مینمایند از برای نقطه توحید شریکهای متعدده ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه را که در یوم قیام حائل شد مابین آن حزب و عرفان حق جلّ جلاله امید آنکه از بعد خود را از اوام و ظنون حفظ نمایند و بتوحید حقیقی فائز شوند هیکل ظهور قائم مقام حق بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کیف یشیت تقدیس ذاته تعالی عن الشبه و تنزیه کینوتته عن المثل فکر فیما انزلناه بالحق و کن من العارفين

شاهرود

جناب آقا میرزا عبدالله علیه بهاء اللهه من یاء

فی ۲ صفر سنة ۱۳۰۰

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

سبحان الذی اظهر لنا ما كان مسطوراً فی کتابه و مکنوناً فی علمه و شرفنا بلقائه و عرفنا مشرق وحیه و مطلع آیاته و هدانا الی صراطه و سقانا ریحی بیانیه و ارانا افقه و اسمعنا ندائه اذ كانت الآذان کالکبریت الأحمر انّها صمّاء و اذ كانت العیون عمیاء و النفوس سکاری بل صرعی و سبحان الذی اظهر ما كان مستوراً فی ازل الآزال و انزل ما مرّت به الجبال أنّه لهو الذی لم تعجزه صفوف العالم و لا مدافع الأمم یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر العزیز المختار

و السلام الظاهر من مدینه السلام و الثور المشرق من افق عنایة ربنا مالک الأنام علی الذین سمعوا النداء و اقبلوا الی الأفق الأعلى و عملوا بما امروا به فی الزّبر و الألواح اولئک سرج الهدایة بین البریة یصلّین علیهم الملائه الأعلى و اهل ملکوت السماء فی العشیّ و الاشرار بل فی کلّ الأوقات و بعد قد بلغ الخادم ما ظهر من مترجم فؤادکم و وجدت منه عرف خلوصکم و خضوعکم و خشوعکم لله محبونا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرضین فلما وجدت و عرفت طرت بقوادم الاشتیاق الی ان حضرت تلقاء وجه مالک يوم الطّلاق و عرضت ما فی کتابکم فلما تمّ و انتهى توجّه الی وجه القدم و نطق بما ماج به البحر الأعظم قال و قوله الأحلی

بسمی الظاهر الناطق الأمین

یا عبدالله ان افرح بما توجّه الیک وجه المظلوم من هذا المقام الذی سمّی بالسّجن الأعظم من لدن مالک القدم انّ ربّک لهو السّامع المجیب قد وجدنا منک عرف حبّی اقبلنا الیک من هذا المقام البعید و انزلنا لک ما تجد منه عرف قمیصی المنیر طوبی لعبد نبذ الهوی و تمسک بالتقوی أنّه من اهل سفینتی الحمراء الّتی نزل ذکرها فی قیوم السماء و بشر بها مبشّری الذی فدی نفسه لنفسی و اخیر الناس بظهوری و بروزی و اشرافی و قیامی و امری المحکم المتین طوبی لأذن سمعت نداء المظلوم و لعین رأّت ما اشرق من افق ارادة ربّه المقتدر القدير یا عبدالله قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه تلقاء الوجه اذ كان المظلوم

یمشی فی هذا المقام الرفیع سمعناه و اجبتاک بما تضرّع منه عرف عناية الله ربّ العالمین انا نکبر من هذا المقام علیک و علی احبائى الذین نبذوا ما عند الناس رجاء ما عند ربهم الرحمن الرحیم انا نوصیهم بتقوى الله و ما یرتفع به امره العظیم قل یا اهل البهّاء اذا اتاکم احد بالواح التار و کتاب السجّین دعوها عن ورائکم متمسکین بکتاب الله العظیم الحکیم ان افرحوا یا احبائى تالله بکم تمطر السحاب و تعطى الأرض ما فیها من النعمة و الآلاء کذلک یشترکم من عنده کتاب مبین ایاکم ان تمنعکم شؤونات العباد عن مالک الایجاد او تخوفکم سطوة من فی البلاد الذین نبذوا کتاب الله عن ورائهم و اتبعوا کلّ فاجر بعید تمسکوا بالمعروف فی کلّ الأحوال و تشبّثوا بذیل الحکمة امراً من لدن عالم خیر علیکم بالأخلاق المرضیّة و الأعمال الطیّبة انّها جنود الله فی الأرض یشهد بذلك کلّ عارف بصیر البهّاء علیکم یا احبائى طوبی لوجهکم و لآذانکم قد فزتم بما کان المقصود فی کتب الله من قبل و من بعد ان ربکم الرحمن لهو المبین العزیز الامین انتهى

الحمد لله رشحات امواج بحر عنایت الهی دوستان را احاطه فرموده قسم بآفتاب افق بیان که جمیع عالم بآیهی از آن معادله نمینماید البوم من علی الأرض غافلند و اثمار و اسرار و آثار ذکر حقّ جلّ جلاله را نمیدانند چه اگر ثمرات یک حرف آن بر من علی الأرض القا شود ونفسه الحقّ کل منقطعاً عن الكلّ بافق اعلى اقبال نمایند ای دوست سکر غفلت کل را اخذ نموده و از فیوضات فیاض محروم ساخته الا من شاء ربک نیکوست حال نفسی که ذکرش در ساحت اقدس مذکور آمد نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید کل از برای آنست که یک مرتبه در ساحت او ذکر شود و همچنین در اعزاز کلمه الهی این بیانات عالیّه از مطلع بیان رحمن ظاهر قوله عزّ ذکره اگر کسی یک آیه او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند انتهی اگر در این بیان قدری تفکّر رود شأن معروضین از اهل بیان و سایرین و همچنین علو و سمو این امر اعظم واضح و معلوم میگردد طوبی للمنصفین طوبی للعارفین طوبی لكلّ عالم فاز بهذا المقام الأعلى و تزین بطراز هذا الثبّ العظیم جمیع دوستان آن ارض را تکبیر و سلام میرسانم و عرض میکنم امروز روز ذکر و ثناست و روز عمل لله انشاءالله مؤیّد شوید بر امری که باقی و دائمست اگرچه بفضل الهی موفق شدهاید بر ذکر حقّ تعالی شأنه و تعالت عظمته و این مقامیست که وصف از عهده او برناید و نعت کائنات باو نرسد و انشاءالله این مقام باسم مالک انام محفوظ ماند چه که از قبل قلم اعلى اخبار فرموده بالواح نار و کتاب سجّین و نعیق ناعقین و مکر ماکرین اعاذنا الله و ایاکم من مکر کلّ ماکر و خدع کلّ خادع و شرّ کلّ شیطان رجیم

عرض سلام و تکبیر خدمت حبیب مکرم جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله و عنایته اظهار میدارم انشاءالله بعنايات لانهایه حقّ جلّ جلاله فائز باشند و بذکرش ذاکر و بخدمتش مشغول از سماء مشیت الهی مخصوص ایشان و همچنین مخصوص هر یک از اسامی مذکوره در کتاب ایشان نازل شد آنچه که چشم مقرّبین و مخلصین بآن روشن و منور فی الحقیقه هر صاحب بصر و سمعی که یک آیه از آیات الهی را قرائت نماید و حلاوت آن را بیابد از من علی الأرض و ما عندهم خود را فارغ و مقدّس و آزاد مشاهده نماید الحمد لله ایشان بفیض کامل فائز شدند و همچنین سبب فیوضات گشتند طوبی له و لهم بحر فضل بشائی مواج که هر منصفی متحیر لا اله الا هو المنزل المظهر المعطى الغفور الکریم و از ورای آنچه از سماء عنایت در این ورقه مخصوص آن جناب نازل لوح مخصوص دیگر هم از سماء فضل نازل و از افق هر کلمه آن شمس عنایت سلطان وجود و مالک غیب و شهود مشرق و لائح طوبی للذین فازوا بالواح لا یعادلهما ما فی العالم البهّاء الظاهر اللّائح من افق سماء فضل ربنا و ربکم علیکم و علی الذین ذکروا من قلم الله الأعلى فی کتابه المبین و الحمد لله ربّ العالمین

افنان جناب خال علیه بهاء الله

بسمه المقتدر على من فى الأرض و السماء

سبحان الذى اظهر نفسه كيف شاء و اراد فى حين ما ادركته افئدة اولى الحجبى و اعترض عليه العباد الذين ما وجدوا عرف الوحى بما اتبعوا الأوهام منهم من قال انه ظهر قريباً قل اى وربى الغنى المتعال هل الأمر بيده او بأياديكم انصفوا يا اولى الاغضاء انه حكم بما شاء و يحكم كيف يشاء انه لهو المقتدر على ما اراد قل هذا لبديع السموات و الأرض ان كنتم من اولى الأبصار انه ما حدّد بوقت و لا بأمور اخرى انه لخارق الأحجاب لولاه ما ظهر حكم البدع فى الابداع و لولاه ما تغرّدت ورقاء الأمر على الأفنان هذا لهو الذى ما ظهر شبهه فى الاختراع هذا لبديع الذى تحيّر فى عرفانه من فى الأرضين و السموات قل انه كما لا يعرف بذاته لا يعرف بحينه كذلك قضى الأمر من مالک الأقاليم لما جاء الوعد اشرق من افق الأمر و ظهر بما لا تهوى اهواء الذينهم كفروا بالله منزل الآيات قل انه لا يدرك بما عندكم اقرؤوا البيان لتطّلّعوا على ما فيه من سرّ هذا الظهور الذى به انارت الآفاق هذا لأمر ما عرفه احد من قبل و ما ادركه اولو الأبصار بظهوره صاح الناقوس و غرّدت الورقاء و نادى الصّور الملك لله المقتدر العزيز الجبار قل الى من تهربون ليس لكم اليوم من مناص طوبى لمن استقام على هذا الأمر الذى اذ ظهر انفطرت سماء الأوهام و اضطربت افئدة الفجار قل يا قوم انظرونى بعينى هذا ما وصّاكم الله به فى الزّبر و الألواح طوبى لمن نذ ما سوائى مقبلاً الى وجهى على شأن ما منعت سبحات الاشارات و لا كلمات اولى الأحجاب قد قدرنا الاقبال بالقلوب بما ارتفع بناح الكلاب حول المدينة التى فيها ارتفع نداء الله ربّ الأرباب اذا يرون احداً من الأحباب مقبلاً الى الوهاب يعترضون عليه الا انهم من اهل التفاف يا افنان السّدره طوبى لكم بما وفيتم ميثاق الله و عهده و نبذتم ما تمسّك به اهل الضلال انتم من الذين خرّقوا الحجاب الأكبر اذ اتى مالک القدر بالعظمة و الاقتدار لو يأتىكم احد من البرهوت استعينوا بالله خالق الجبروت الذى اتى بملكوت البرهان ما نخبركم به انه لحقّ من الله انه لهو العزيز العلّام سوف ينقّ النّاق و يرتفع نعيق الغراب يا قلم الأمر توجّه الى الذى توجّه اليك ثم اسمعه صريك فى هذا الذّكر الذى به تحرّك الامكان استمع نداء الله من هذا المقام الأعلى من سدره الأبهى انه لا اله الا هو العزيز المختار ليأخذك جذب بيان الرّحمن على شأن لا تكدر شؤنات الدنيا و تجد فى نفسك فرحاً لا تغيره الأحزان نشهد أنّك ممّن اقبلت الى الله و توجّهت اليه فى يوم فيه زلّت الأقدام افرح بشهادة الله ثم استقم على حبّ مولاك انه لأعظم الأعمال طوبى لك بما حضر كتابك فى السّجن الأعظم اذا يدع المظلوم ربّه فى السرّ و الاجهار فلما فتحنا ختمه فاحت نفحات حبّ ربّك مظهر الأديان نسأل الله ان يوفّقك فى كلّ الأحوال و يجعلك مستقيماً على هذا الأمر الذى انهزم منه الفجار لا تحزن من شىء انه معك و قدر لك ما هو خير عمّا خلق فى الأكوان كذلك تموج بحر عطاء ربّك اذ كان مطلع امره بين ايدى الفساق و صّ عبادى بكلمة من عندنا هذا ما يأمر مظلوم البلاد قل لا تستمعوا ما لا ينبغى ان يستمع و لا تنظروا ما جرى من قلم الأشرار دعوا ما عند النّاس خذوا ما عند ربّكم مالک الرّقاب

انشاء الله بعنايت رحمن لم يزل و لا يزال در ظلّ محبوب غنىّ متعال مستريح باشيد و از ماسوايش فارغ و آزاد مكتوب آن جناب در سجن اعظم وارد فى الحقيقه سبب فرح قلب محزون اين مسجون واقع گشت چه كه اصل سدره اطوار افنان و نفحات آن را دوست داشته و دارد لله الحمد كه از جذب بيان رحمن و اثر كلك محبوب امكان كلّ بشريعه باقيه الهيّه فائز و از فيوضات امطار رحمانيه مستفيض هذا ما اردناه من قبل و نزلناه فى الألواح انّ ربّك لهو العليم الخبير

و اينكه مرقوم داشته بوديد عريضه نگارى مزيد روسياهى و گناه است ليس الأمر كذلك بل اصل صواب و حقيقت ثواب بوده و خواهد بود هر چه ميخواهى بنويس و هر چه ميخواهى بگو انه يحبّ ان يسمع كلماتكم و يجد عرف حبّكم محبوب العارفين امرى كه از آن جناب و كلّ اليوم محبوب است استقامت بر حبّ الله بوده بشأنى كه احدى قادر بر القاي اوهمات متوهّمين و كلمات مشركين نباشد و اين مقام بسيار عظيم است چه كه شياطين در كمين و جنود مشركين بكمال كين ظاهر

هر نفسی بخواهد باین مقام فائز شود باید بتمامه از دون حقّ منقطع گردد تا باستقامت کبری که اصل کلّ خیر است فائز شود این امر از جهتی بسیار عظیم است و از جهتی بسیار سهل عظمت آن معلوم و مشهود و در الواح اللّٰه مذکور سهل و آسانی آن کلمه واحده بوده اگر ناس موفق شوند بآن کلمه الهیه که جامع کلمات نامتناهیّه ربّانیّه است جمیع را کفایت نماید و بر صراط امر مستقیم دارد بشأنی که در کلّ احيان از ید عطاء رحمن رحيق حيوان بنوشند و بنوشانند و آن کلمه این است که میفرماید انظروه بعینه لا بعیونکم این بیانی است که هر نفسی بگوش قلب آن را اصغا نماید ابداً از صراط مستقیم منحرف نشود و از محبوب عالمین دور نماند اکثری از ناس بموهومات قبل و قصص اوّلین از مقصود عالم محروم مانده‌اند باید از آنچه در دست ناس موجود است از حکایات و کلمات و اشارات منقطع شد و بقلب و جان بکوی رحمن توجّه نمود اگر نفسی باوهم قبل ناظر باشد ابداً از زلال کوثر بی‌مثال نخواهد نوشید این رحيق اطهر را مثل و شبه نه تا امثال بآن پی‌برد مشاهده در اهل فرقان نمائید که کلّ را قصص قبل و اوهم از سیل مالک انام دور نمود اگر از علامات و اخبار و شرایط موهومه که در دستشان بود چشم می‌پوشیدند و بعین او مشاهده مینمودند البتّه بانوار وجه الهیه و ظهورات تجلّیات ربّانیّه فائز میگشتند امر آن نفوس سهل است در اهل بیان تفکر نمائید مع آنکه مشاهده نمودند آنچه از قبل در دست داشتند موهوم صرف بوده و یک بیان از بیانات الهیه را از ذکر قیامت و ساعت و صراط و میزان و حشر و نشر و قائم و ظهور آن کما هو حقّه ادراک ننموده چنانچه قرن‌ها و عهدها عابد موهوم من غیر شعور بودند و خود را اعظم و اکبر و ازهد و اتقای کلّ من علی الأرض می‌شمردند مع ذلک بحجبات اخری الیوم بعضی از کوثر حیوان رحمانیه و بحر علم صمدانیه محروم مانده‌اند افّ لهم و لوفائهم و اگر بکلمه الهیه که ذکر شد عمل مینمودند ابداً محتجب نیمانند بگو ای دوستان حقّ را بچشم او ملاحظه کنید چه که بغیر چشم او او را نخواهید دید و نخواهید شناخت این است کلمه حقّ که از مطلع بیان رحمن ظاهر و مشرق گشته طوبی للعارفین و طوبی للتّائیرین و طوبی للمستقیمین و طوبی للمخلصین و طوبی للفائزین الیوم آفتاب جهانتاب حقیقت در کمال ضیاء و نور مشرق و ظاهر و سماء عرفان بانجم حکمت و بیان مزین و مشهود طوبی از برای نفوسی که بی‌صبر خود توجّه نمودند و بآن فائز گشتند

و ما اردته من شمس عطاء ربّک این بسی معلوم و واضح است که شأن غنیّ متعال اعطا بوده و خواهد بود بهر قسم آن جناب بخواهند عطا میفرماید آسمان و زمین و آنچه در او است مخصوص احبّای او خلق شده کذلک جری من القلم الأعلی اذ تحرّک علی اللّوح باذن ربّک المحرّک العلیم الحکیم مطمئنّ باشید که تحت لحاظ الطاف مالک انام بوده و انشاءالله خواهید بود و آنچه مصلحت داند البتّه معمول دارد چه که از او محسوسید و باو منسوب اگر در امثال این امور تعویق رفته و یا تأخیر شده نظر بحکمت بالغه الهیه بوده و خواهد بود از بعد محزون باشید چه که لدی الوجه از اهل قرب محسوسید و الحمد لله کوثر وصال را در مطلع ایّام از ید مالک انام آشامیدید و بآن فائز گشتید قد کتبنا لمن استقام علی الأمر و انقطع عمّا سواه اجر من قام لدی الوجه فی العشیّ و الاشراق نسأل الله ان یسقیک رحيق السّرور و یبلّغک الی مقام تطیر فی کلّ الاحيان بأجنحة الرّوح و الریحان الی هوآء محبّه ربّک الرّحمن انه لهو المقتدر القدير این مناجات را مداومت فرمایند قل

سبحانک یا الهی و مقصودی و رجائی و محبوبی تری انّ نفحات و حیک جذبتنی الی افق الطافک و فوحات الهامک قلبتني الی شطر مواهبک و نداء مطلع امرک ایقظنی فی ایّامک اذا یا الهی اقبلت الیک بتمامی منقطعاً عن سواک و قائماً لدی باب فضلك الذی فتحتہ علی من فی الأرض و السّماء اسألك بکلمتک الّتی بها سخرت الکائنات و تحرّک بها الممكنات و بها سقیت الموحّدين کوثر لقائک و المخلصین رحيق وصالک ثمّ باسمک الذی اذ ظهر ظهر غیب المکنون و الكنز المخزون ان تجعلنی فی کلّ الأحوال ذاکراً بذکرک و ناطقاً بشائک و طائراً فی هوآء عرفانک و سائراً فی ممالک امرک و اقتدارک ای ربّ قد سرعت الی ظلّک و توجّهت الی وجهک لا تمنعنی عن فرات رحمتک و لا عن بحر عطائک یشهد کلّ جوارحی بهیمنتک علی الأشياء و قدرتک علی من فی الأرض و السّماء قدر لی ما يجعلنی فارغاً عن دونک لأشاهد نفسی آیه تجریدک فی

مملكته و برهان تقدیسك فی بلادك ثم اقض لی یا الهی ما اردته من سماء جودك و سحاب كرمك انك انت الذى احاط احسانك من فی الامكان و فضلك من فی الأكوان ثم اختر لی یا الهی ما ینفعنی فی الدنیا و الآخرة انك انت المقتدر علی ما تشاء و انك انت العليم الخبير و اسألك یا مالک الوجود و مربی الغیب و الشهود ان تغمسنی فی کل الأحوال فی بحر رضائك لأكون مریداً بارادتك و متحرکاً بمشيئتک و ناظراً بما اردت لی من بدائع افضالك ای رب قد تمسكت بحبل حبك اسألك ان تکتبنی من الذين طافوا حول عرشك بدوام جبروتك و ملکوتك وعزتك یا اله العالمین و مقصود العارفين هذا مطلبی و رجائی و املی و منای انت الذى امرتنی بالدعاء و ضمنت الاجابة فاستجب لی ما اردته بجودك و كرمك و فضلك و احسانك انك انت المعطى البازل الممتنع المتعالی الغفور الرحیم ای رب صل علی البیان من اهل البهاء الذين استقرؤا علی فلک الاستقامة بأمرک و سلطانک و سفينة الثبوت بقدرتک و اقتدارک و ایدتهم علی اظهار امرک بین بریتک و ابراز سلطنتک بین عبادک انك انت المقتدر العليم الحکیم

* * *

ط

اسمى الجمال علیه من کل بهاء ابهه

هو المنادى بین العباد

سبحان الذى انزل الآيات بالحق و اظهر ما اراد انه لهو الحق علام الغیوب قد تشرف العالم بقدم الاسم الأعظم اذا اخذت الزلازل قبائل الأرض کلها الا من شاء الله المهيمن القيم یا ايها الطائر فى هواء الرحمن ان استمع ما تتكلم به جنود الشيطان الذين كفروا بالله مالک الملوك ان الذى افتنى علی الحرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله قال ما انشق به ستر الملكوت و ناح به سکان الجبروت قد قتل بالظلم من ینبغى له ان يقبل ترب قدميه يشهد بذلك المظلوم فيهذا المقام المحمود و عن ورائه افتنى علی انفس معدودات و بذلك تدرقت عیون الملاء الأعلى و سکان مدائن الأسماء تباً له و لمن تبعه من الذين كفروا بالرحمن اذ اتهم بسلبطان مشهود قل انا لما رجعنا من هجرتی الى الزوراء وجدنا انه تصرف فى حرم النقطة بذلك بکت عین سرى و ذاب قلبی لعمر الله سترت ذلک بكلّ الجهد لئلا یطلع به کلّ مغلّ مردود تالله ان القلم لا یقدر ان یقوم بذكر ما ارتكب فی الحیوة الباطلة لأنه یتحیی ان یذكر ما لا ینبغى ذكره الیوم يشهد بذلك من كان معه و عاشره و عن ورائه الحق علام الغیوب انك تفكر فی صبری بعد قدرتی و سترى بعد علمی و ما یتكلم به کلّ ظالم مجهول انا ذكرنا لك بعض ما ورد علینا من الذين لا یعرفون الیمین عن الشمال و کیف هذا المقام المرفوع اذا فزت باللوح ان اقرأ فی نفسک ثم اقرأ علی الذين شربوا رحيق الحیوان فی ایام الله رب ما كان و ما یكون البهاء علیک و علی من نبذ الأوهام باسم الله مالک الغیب و الشهود

* * *

رش

جناب میرزا باقر علیه بهاء الله

بسمی العليم

سبحان الذى انزل الآيات و اظهر البيّنات و نطق بما قام به اهل القبور فى يوم فيه حدّثت الأرض اخبارها و سرت نسمة موجدتها و خالقها و ارتعدت فرائض الذين كفروا بالله المهيمن القيوم طوبى للذين سمعوا و اجابوا و قاموا على خدمة الأمر بالروح و الرّيحان على شأن ما منعهم الصّفوف و الجنود يا باقر ان استمع النّداء من شطر السّجن ثمّ اشكر ربك بما توجه اليك و انزل لك ما اثار به الوجود قد ذكرك اسمى عليه بهائى و انزلنا لك ما يبقى به ذكرك بدوام الملك و الملكوت و نذكر فى هذا المقام من سمى بعنديل الذى ذكرناه من قلمى الأعلى فى الصّحيفة الحمراء و انا المقتدر على ما اشاء بقولى كن فيكون طوبى لمن يسمع منه ما يهديه الى الله العزيز الودود البهاء عليك و على الذين سمعوا النّداء اذ ارتفع من مقامى المحمود

هو العزيز الجميل

سبحان الذى بيده ملكوت ملك السموات و الأرض و الله كان بكلّ شىء عليمًا له الجود و الفضل يعطى لمن يشاء ما يشاء و أنّه كان عن العالمين غنيًا قل يا قوم اسمعوا نداء الله عن هذه الشجرة المرتفعة المباركة الّتي نبتت فى ارض القدس مقام قرب محموداً بأنّه لا اله الا هو و انّ نقطة البيان نفسه و جماله و ما هو المستور ظهوره و سلطانه بين السموات و الأرض و كذلك كان الأمر من شجرة النار فى بقعة النور مشهوداً قل هذا لوح تجلّى الله عليه بأنوار قدس محبوباً قل انّ الجبل لمّا تجلّى الله عليه اندكّ فى الحين فصار هباءً متروكاً و هذا اللوح جعله الله محلّ تجلّيه فى هذا الآن و يتجلّى عليه من جمال القدم بما يظهر من هذا القلم الذى كان باصبع الله حينئذ مأنوساً ان يا اهل الأرض اتّقوا الله و لا تتّبعا خطوات انفسكم فاتّبعا امر الذى كان من فجر الله مشروقاً قل لن ينفعكم اليوم شىء فى الأرض ولو تأخذون كلّ العالمين لأنفسكم ظهيراً و لن يمدّكم اسباب السموات و الأرض ولو جعلوها لأنفسكم معيناً الا بأن تدخلوا فى ظلّ هذا الوجه الذى استوى على السّجن بما كان فى الألواح مكتوباً فادخلوا فى دين الله ثمّ اتّبعا ما حدّد فى البيان و كان من سماء القدس منزولاً ان لا تحرموا انفسكم عن بيت الله الحرام و لا تختلفوا فى امر الله و لا تدعوا صحايف الله وراء ظهوركم و هذا من امرى عليكم و على العالمين جميعاً يا قوم كنّا بينكم فى سنين متواليات و كنّا معكم كأحد منكم و كان الله على ما اقول شهيداً و وردتم علىّ فى كلّ حين ما لا وّرّد احد على احد كائى كنت فى سجن انفسكم مسجوناً و دعونا الله فى صباح القدس و عشىّ القرب الى ان نجّانا عن الّذينهم كفروا الى ان وردنا فى هذا السّجن الذى كان خلف جبال مرفوعاً و نشكر الله فى ذلك و نحمده على ما جرى و نصبر بحوله و قوّته و نذكره فى كلّ طلوع و افولاً و الروح عليكم يا ملأ البيان ان تسلكوا سبيل عزّ محموداً و صراط قدس ممدوداً

هذه سورة الامر قد نزلناها بامر من لدنا و سلطان من عندنا و انا الأمر الحاكم العالم المقتدر المهيمن القيوم

هو الممتنع السلطان الفرد الغالب المقتدر القدير

سبحان الذى خلق الخلق بامرهِ و ابدع خلق كلّ شىء اقرب من ان يحصى ان انتم تعلمون و سيخلق كيف يشاء بقدرته و لن يقدر احد ان يمنعه عن ارادته و هو الحقّ المهيمن القيوم و انزل كلّ شىء فى الكتاب و اتقن خلق كلّ بشيى بمقدار لعلّ النّاس بآياته يوقنون و سينزل امر كلّ شىء فى الكتاب ان انتم تشعرون لا يقطع آياته و لا ينفد برهانه و لا يعزب حجّته و لا يبيد سلطانه

و أنه لهو القوى العالم العزيز المحبوب هو الذى انزل الكتاب و فيه فضّل كلّ ما انتم لا تعلمون و سيفضّل بالحقّ و ينزل الامر كيف يشاء ان انتم تعرفون و علّم كلّ شئى مقادير العلم على ما هم عليه ان انتم تعلمون و سيعلم من بدايع العلم على عباده و انه لهو السلطان الرؤف قل هو الذى اضاء لكم سراج القدس لتستضيئوا به فى ظلمات انفسكم و لعلكم لا تضلّون و سيضيئ سراج الرّوح فى مصباح الامر ان انتم تشهدون هو الذى اوقد نار الامر فى بقعة البقاء وادى قدس مبروك و سيوقد بفضلله فى فاران البدع لعلّ انتم بهدى الله تهتدون و اشرق عليكم شمس الحكمة و البيان ان انتم ببصر الله تنظرون و سيشرق اذا شاء و اراد لا اله الا هو المهيمن القدّوس لن يقدر احد ان يمنعه من سلطانه يحكم كيف يشاء بامرهم ان انتم تؤمنون و يتم امره بقدرته ولو يعترض عليه كلّ من فى السموات و انّ هذا لحقّ معلوم و يمدّ عباده باسباب السموات و الارض الى ان يثبت امره و يعلو سلطنته و يظهر اقتداره كذلك كتب على نفسه فى الواح عزّ محفوظ قل مثل قدرة الله كمثّل البحر هل ينقص باخذ الاقداح قل ما لكم كيف تحكمون قل مثل علم الله كمثّل الارياح هل تنتهى بالهبوب ما لكم يا ملأ الغفلاء كيف تظنون قل انّ امره مقدّس عن الامثال كما انّ ذاته مقدّس عن كلّ ما انتم تعقلون ولكن يذكر بالامثال لعرفانكم امر الله و لعلّ انتم تجدون روايح القدس عن الرضوان و عن شطر قدس مكنون و لعلّ تستقرّ بذلك نفوسكم و لا تضطربون و لا تنكرون فضل الله و لا تنسون عهده و لا تكوننّ من الذينهم بهدى الله لا يهتدون و لعلّ تميّزون بين الحقّ و الباطل ثمّ الى الله ترجعون قل انّ الذينهم ينكرون فضل الله فسوف يأتيهم جزائهم و انتم اذا تشهدون ان لا تنكروا آيات الله اذا نزلت عليكم و لا تنقلبوا على ادباركم و لا تكوننّ من الذينهم كانوا على اعقابهم منقلبون و انّ اثر الله يستضيئ كالشمس بين الكواكب لو انتم تشعرون و لن يشتهب على احد برهان الله و امره الا الذينهم يشتهبون على انفسهم و كانوا بنعمة الله ان يكفرون قل يا قوم فارحموا على انفسكم و لا تفرطوا فى جنب الله ثمّ بآيات الله لا تجحدون سيفنى الملك و ما انتم اشتغلتم به بذواتكم ثمّ الى الله ركبم تحشرون فانظروا الى امم القبل ثمّ فى امرهم تتفكّرون هل بقى فى الارض اعراضهم او انكارهم و كلّ ما كانوا ان يفعلون او يقولون ما جائهم من رسل الله الا و قد اعترضوا عليهم الى ان حبسوه و قتلوه كما انتم تعلمون و مع ذلك رفع الله امرهم و اثبت برهانهم و قطع دابر الذينهم اعترضوا على الله و كانوا بآيات الله ان يجحدون فسوف تجدون هؤلاء الذينهم استكبروا على الله بمثل امم القبل و يأخذهم الله بكفرهم و يرجعهم الى مقرّهم فى نار انفسهم و كانوا فيها بدوام الله هم معذبون قل يا قوم خافوا عن الله و لا تتبعوا هوىكم فاتبعوا امر الله المهيمن القيوم و لا تجاوزوا عمّا فضّل فى الكتاب و لا تتعدّوا عن حدوده ثمّ عن ذكره لا تغفلون ايّاكم ان تنسوا احكام الله و عن كلّ ما امرتم به فى الكتاب و هذا خير لكم ان انتم تعلمون و لا تتكلوا على اموالكم و اولادكم فتوكلوا على الله العزيز المحبوب فاتبعوا حكم الله فى انفسكم ثمّ الى وجهه تتوجّهون كذلك نلقى عليكم من آيات الامر و نعلّمكم سبل القدس لعلّ انتم تفقهون قل انكم ان لن تعملوا بما قضى بالحقّ من لدن حكيم قيّم فسوف يخلق الله خلقاً آخر كلّ بامرهم يعملون ثمّ بين يديه يسجدون قل انه لغنى عن كلّ من فى السموات و الارض و عن كلّ ما انتم تعلمون او تعرفون قل هذا سبل الحقّ قد اظهرناها بالحقّ ان انتم تريدون ان تسلكون اذا فاسلكوا فيها باذن الله و لا توقّفوا اقلّ من آن ان انتم تؤمنون و لا تتبعوا الذينهم ظلموا على انفسهم و اظلموا العباد و كانوا من الذينهم كانوا فى ارض القدس ان يفسدون يقولون انا آمنّا بعلىّ من قبل ثمّ بآياته حينئذ يجحدون و يظنون بانهم آمنوا بالله فى مظاهر القبل ثمّ بسلطانه اليوم يكفرون كذلك يظهر الله اعمال الذين كان فى صدورهم غلّ من الامر ولو كانوا بانفسهم يسترون كذلك يبطل الله الباطل باعماله و يثبت الحقّ بكلماته ان انتم تعرفون قل انا ما نريد الا بما اراد الله لنا و هذا مرادى فى الآخرة و الاولى و يشهد بذلك ملكة الذينهم فى حول العرش يطوفون و ما شئنا الا ما شاء الله لنا و نفرح بذلك فى كلّ حين ان انتم تعلمون قل قد قضت علينا ايام لن يعرف احد كيف مضت الا الله المقنن العزيز المحبوب و يقضى علينا ايام فى هذه الايام و لن يدري احد كيف تمضى الا الله الفرد السلطان المقنن القيوم و انا كنّا شاكرًا بكلّ ما ورد علينا و راضياً بما قضى لنا و نصبر فى بلاياه و ما نشكو فى شئ الا اليه و نتبع فى كلّ الامور اصفياه الذينهم

فى البلاء كانوا ان يصبرون و نصبر كما صبر عباد مكرمون الذينهم كانوا من قبل و بعثهم الله بالحق على كل من فى السموات و الارض و دعوا الناس الى ان قتلوا فى سبيل الله العزيز المحبوب و كلما زادوا فى الذكرى زاد الناس فى شقوتهم و ما اجابوا داعى الله بينهم و كانوا بقاء الله ان يكفرون كذلك نذكر لكم من سنن الله التى قضت على عباده لتعلموا بما ورد على اصفيائه فى هذا الزمان لعل انتم فى انفسكم تتفكرون و لا تجحدوا آيات الله فى ايامكم و لا تتبعوا الشيطان فى انفسكم ثم اهدوا بانوار الله الملك العزيز القدوس هو الذى نزل البيان بالحق و انا به مؤمنون قد ابدع خلق السموات و الارض بامر و اتقن خلق كل شئ و هذا ما قدر من قلم الصنع على الواح قدس محفوظ و ما من اله الا هو له الخلق و الامر و كل اليه يرجعون و قدر مقادير كل شئ و انتم فى الكتاب تشهدون و فتح فيه ابواب الرضوان و فى كل باب خلق يعيشون و غرس فى كل رضوان اشجار عز مرفوع ثم اثمرت كلها باثمار القدس و الابرار منها يتنعمون و حدد فى كل واحد منها قصور من لؤلؤ عز مكنون و فى كل قصور حوريات كانهن خلقن من نور الله العزيز المتعالى المحبوب و كلهن يذكرن الله بارنهن بالحن جذب مرفوع و يتلذذون من نعمتهن اهل سرادق الخلد ثم بالحانهن هم يجذبون و جرت فى كل رضوان سبعة انهار لعل انتم منها تشربون و منها خمر البقاء تجرى عن يمين الرضوان كانهما ياقوت قدس مسبول و منها لبن السنا الذى لن يتغير لونه بدوام الملك ان انتم توقفون و منها عسل مصفى الذى لن يتغير طعمه و لن يرزق منه الا الذينهم توكّلوا على الله المهيمن القيوم و منها ماء غير آسن الذى يجد الانسان منه كل اللذات و هذا ما قدر فيه من فضل الله العزيز المقتدر القدوس و منها نهر يجرى على اسم الحبيب و اهل الجنة فى كل حين عن الله ربهم يسألون بان يسقون بشرية منه و هذا ما يطلبون عن الله فى كل عشي و بكور و منها نهر يجرى على هيئة التلثيت فى كلمة الترييع و يذكر الله فى سيلانه ان انتم تفقهون و يجتمعون فى حوله اهل الفردوس ليسمعوا ما يذكر من ذكر الله الغالب القدور و من يشرب قطرة منه ليصل الى ما اراد و يبلغ الى مقام الذى لن يصل اليه احد الا من شاء الله و اراد و كذلك نلقى عليكم بدايع صنع الله لعل انتم اليه تسرعون و منها نهر الذى جعله الله مقدساً عن كل لون و منزهاً عن كل طعم لانه خلق من ساذج فطرة الله ان انتم تعلمون و فيه قدر ما لا يجرى على البيان وصفه و لا يتم بالقلم امره ان انتم بذلك توقفون و من شرب منه شربة يظهر عليه سر ما كان و ما يكون و يعرف كل شئ فى اماكنه و يطّلع بكنوز الحكمة و يطير بجناحين الياقوت فى عوالم قرب محبوب يا ملاء البيان لا تتبعوا هويكم و لا تجعلوا انفسكم محروماً عن هذه التفحات التى تهب عن شطر البقاء يمين الفردوس و توجهوا بقلوبكم الى هذا الشطر المقدس المحبوب لا تتخذوا الحكم هويكم و لا تكونن من الذينهم كانوا على اصنام انفسهم لعاكفون كسروا الاصنام باسم الله و هذا من اسمه الاعظم لو انتم بالمنظر الاكبر تنظرون قل قد هبت نسائم الجود و رفعت غمام الفضل و انبسطت كل شئ بما استوى هيكल النور على سحاب قدس ممنوع فاعرفوا قدر هذا الفضل المتعالى العزيز المرفوع اذاً ينادى منادى البقاء كل من فى السموات و الارض و يبشر كل شئ بقاء الله ان انتم تسمعون ان يا سماء القدس زيني نفسك بكواكب العزة ثم ارتفعى كيف تشاء بما فزت بهذه الايام التى ما فاز بها المقربون الا الذين سبقتهم الحسنى فى هذا الامر و احاطتهم نفحات عز مخزون ان يا غمام الامر فامطر من لثالى القدس كيف تشاء و لا تلتفت الى احد لياخذ فضلك كل شئ بما استوى عليك جمال الله الملك المهيمن القيوم ان يا ارض الفردوس فابسطى فى نفسك ثم بشرى فى ذاتك بما مشى عليك قدم الروح و هذا لفضل مشهود ثم اظهرى اسرار التى كنزت فيك و هذا من يوم يحشر فيه عباد مقربون لان لدون هؤلاء ليس نصيب من هذا الحشر الذى يظهر فيه كلمات الله باتمها و هذه من كلماته لو انتم تقرئون و هذا من حشر الروح يحشر فيه ارواح القدسية و دونهم لن يستطيعوا على قدر انملة ان يقربون هذا مقام الذى لن يحرك فيه البراق و لن يصعد اليه رفرف الخلد ان انتم تعلمون ان يا حدائق الارض زينوا انفسكم باوراد قدس محبوب ثم اظهروا كل ما كنز فيكم من لطايف القدس و روايح عز ملطوف ان يا اشجار الارض ارتفعوا باذن الله ثم اظهروا من اثمار القدس فيما قدر فيكم من امر الله المقدس المتعالى القيوم بما هبت عليكم ارياح البقاء عن هذا الشطر الذى فيه ظهر كل امر محبوب ان يا طيور

الفردوس غنّوا و تغنّوا على احسن النغمات ثمّ طيروا فى هذا الفضاء بما خلقناكم باسم من الاسماء لتجتذب من هذه النغمات افئدة الذينهم انقطعوا عن كلّ الجهات و توجّهوا الى مقام قرب محمود كلّ ذلك من فضل الذى احاط كلّ من فى السموات و الارض و يستبشر به اهل ملاء الاعلى و من ورائهم اهل سرادق الخلد و انتم يا ملاء الارض حينئذ فاستبشرون و انك انت يا شطر العراق فابك بقلبك ثمّ بعينك بما خرج عنك جمال الله ثمّ استقرّ فى مقرّ السّجن خلف قلل من جبال صخر مرفوع فانزع عن هيكلك قميص السّرور بما انقطعت نسائم العزّ عن هذا اللؤلؤ المكنون تالله تبكى عليك عيون البقاء ثمّ استدمت اكباد اهل الفردوس بما ورد علينا من هياكل ظلم مبعوض ان يا هذا الشطر كيف تستقرّ فى مقامك بعد الذى تشهد مقام الله على حزن مشهود اتشهد مدينة الله بعد الذى خرجت عنها جواهر الامر و كانوا فى ارض البعد خلف القاف لمسجون ان يا مدينة كيف تستقرّين على مقامك و تحملين اجساد الذينهم كفروا و اشركوا بعد الذى خرجت عنك هيكلك الله مع اصحاب معدود اذا تكاد السموات ان تنفطرن و تنشقّ ارض القدس بما جرت دموع الغلام على هذا الخدّ الذى ما توجّه الا الى الله العزيز المهيمن القيوم و تبكى بيكائه ذرّات الممكنات و تضجّ طلعات الخلد فى غرفات حمر ياقوت اذا اسمع ضجيج اهل السموات ان انتم تسمعون و بقينا فى مقام انقطعت عن ذيلنا ايدى الممكنات و لن يرفع الينا ضجيج احد و لا صريخ الذينهم بلقاء الله لا يوقنون ولكن نصبر فى كلّ شأن و ما صبرى الا بالله و انّ عليه فليتوكّلن المنقطعون قل يا ملاء البيان انا لا نريد منكم شيئاً الا الانصاف فانصفوا فى كلّ امر و لا تجادلوا فى آيات الله بعد الذى نزلت بالحقّ و لا تكوننّ من الذينهم الى جمال القدس لا ينظرون و يغمضون عيناهم عن الحقّ و يتبعون اهلوائهم و يستكبرون على الله و هم لا يشعرون و اذا نزلت عليهم آيات الله يصرون مستكبراً ثمّ على اعقابهم ينكصون و يعترضون على الله فى كلّ حين و هم لا يفقهون قل اما خلقكم الله بما نفخ من القلم ارواح القدم و هذا من قلم الله ان انتم فى انفسكم تنصفون يا قوم فارحموا على انفسكم و لا تفتروا علىّ كما افترت من قبل و لا تتخذوا اللّهُ لانفسكم ولياً من غير الله ثمّ بآياته فى محضركم لا تلعبون و لا تقاسوا نفس الله بانفسكم و لا آيات الله بكلماتكم ان انتم بعين الله فى امره تفرسون و لا تقولوا فى امر الله ما لا يليق لشأنكم و لا تتجاوزوا عن حدّكم و هذا خير النصّح ان انتم فى انفسكم تنصفون صفوا انفسكم و ارواحكم و لا تحملوا اثقال الارض على اجسادكم و قلوبكم لعلّ تقدرون ان تطيرنّ فى هواء القرب ثمّ فى فضاء القدس انتم تدخلون ايّاكم ان تنظروا الى الدّنيا ثمّ الذين تجدون منهم ارياح التّفاف لعلّ تقع عيونكم الى صرف الجمال ثمّ فى خيام العزّ تدخلون قل انّ الله احصى بينكم عباد الذين يقرّون بفضل الله و يقرّون كلمات البيان و يأمرّون الناس بالعدل و هم فى كلّ حين بآيات الله ينطقون و من اوتى بصر العلم من الله يشهد قلوبهم بغير ما ينطق به لسانهم و يجد منهم روايح الغلّ و التّفاف و هذا ما نزل حينئذ من قلم الله العزيز المحبوب ولكن سترنا فى الكتاب اسمائهم لعلّ فى انفسهم يتنبّهون و انتم يا ملاء البيان لا تقرّبوا اليهم و لا تقبلوا عنهم اقوالهم ان تريدوا ان تسمعوا حكم الله فى انفسكم ثمّ اليه ترجعون قل انّ الشيطان لما اراد ان يضلّ احداً من عباد الله ظهر على صورته و عمل بمثل ما يعمل و يذكر كلّما يذكره من ذكر الله العلىّ العالى المتعالى المهيمن القيوم و كان فى تلك الحالة الى ان اشتغل قلبه و الهمة عمّا اراد اذا فرّ عنه و برئ منه و كذلك نمثّل لكم من كلّ مثل لئلاّ تضلّون ايّاكم ان تنسوا فضل الله عليكم و حين الذى كان بينكم و يلقي عليكم فى كلّ يوم من جواهر العلم و الحكمة و يستشرق على قلوبكم و ارواحكم من انوار عزّ مكنون و لا تنسوا حين الذى يمشى بينكم طلعة الله و يستنير من جماله قلوب الذينهم كانوا الى جماله يتوجّهون فاذكروا فى كلّ انكم ايّام التى تطير بينكم عندليب البقاء و تغنّ عليكم من نغمات القدس و انتم كنتم فى كلّ حين ان تسمعون اتشتغلون بانفسكم و تدعون ذكر الله عن ورائكم و هذا لغبن فى انفسكم ان انتم تعرفون اتشتغلون بالخريف فى ايّامكم و تنسون ربيع الله بينكم فما لكم كيف لا تتنبّهون تالله ما بقى من نصح الا و قد فصلناه لكم بالحقّ بلسان قدس محبوب لتستصحوا بنصح الله و لا تنقضوا ما عهدتم به فى ذرّ العماء فى محضر الذى اجتمعوا فيه المقرّبون

و ما من اله الا هو له الامر و الحق و كلّ اليه يرجعون و له يسبح من فى السموات و الارض و كلّ اليه يرجعون هو الذى قدر لكلّ نفس مقادير الامر كلّ ذلك فى الكتاب ان انتم تعقلون

هذا كتاب من جمال قدس منير الى الله العزيز المقتدر القدير و هذا لوح من الله العزيز القدير الى جمال قدس منير الذى يظهر من بعد كيف يشاء و اراد و هذا ما سطر من قلم الامر على الواح عزّ حفيظ و لا مردّ لذلك و لا مانع لهذا الحكم المتعالى المشرق الكريم هل يقدر احد ان يرده من سلطانه او يمنعه عن امره لا فورىّ ولو يقوم عليه كلّ العالمين سيظهر بالحق و ينطق بكلمة الله و يستضيئ وجهه بين السموات و الارضين ان يا ساذج الروح فاطهر بسلطانك و لا تلتفت الى احد من الشياطين ان يا كلمة الاعظم فالى على العباد ما القى الله فى قلبك و لا تخف من احد ان ربك يحرسك عن ضرّ المشركين ان يا سماء القدس فارفع فى نفسك الى مقام الذى انقطعت عنه ايدى الكافرين ان يا شمس الاحدية فاطلع على الممكنات باسراق انوار قدسك ثم ابدل على الكائنات ما اعطاك الله بجوده و لا تمنع احداً عن فضلك لانك انت الفضل المعطى الكريم الرحيم ثم اسق العباد من خمر التى جرت عن يمينك لانهم عطشان فى السرّ و ظمآن من الامر و انك انت الغفور الرحيم ان يا بحر الاعظم تموج فى ذاتك من امواج قدس منير بما تموجت ابحر الروح فى قلبك الطاهر البديع المنيع ان يا شجرة الله فانفق على المقرّبين من اهل البقاء من اثمار الجنة البديعة المنيرة القدسية الطاهرة التى وهبك الله قبل خلق السموات و الارضين لانّ منك بدئت الممكنات و اليك تنتهى الموجودات و منك ظهر الفضل قبل خلق الاولين و الآخرين و لو ينقطع فضلك فى اقلّ من آن لن يبقى شئ لا فى السموات و لا فى الارض و انا نشهد بذلك بلسان صدق مبين ان يا كنز الله فاطهر من كنوز الدائمة الباقية الازليّة الاحدية لتظهر لئالى العلم و الحكمة و هذا كلّ الفضل من عندك على الخلايق اجمعين لا تمنع يدك عن الجود و لا ترتدّ البصر عن النظر الى العالمين لانك انت بنفسك تكون كتاب مبين و حجة على من فى السموات و الارض و هدى و ذكرى لمن فى ملكوت الامر و الخلق اجمعين و انك انت برهان الله فى خلقه و حجته لعباده و دليله لبريّه و كلمته بين السموات و الارضين و بيدك الامر كلّ تفعل بقدرتك ما تشاء و تحكم بسلطانك ما تريد من شرف بلقائك فقد شرف بقاء الله العزيز العليم و من يمشى بين يديك فقد يمشى على صراط عزّ قويم فمن نظر الى وجهك فقد نظر الى وجه الله فمن اعرض فقد اعرض عن الله فى ابد الابد فطوبى ثم طوبى لمن حضر بين يديك و يلتقى منك كلمات عزّ عزيز و ينظر جمالك و يسمع نغمات الله عن شفتاك و تهبّ عليه نسيمات جعدك المسلسل اللطيف المنير فطوبى لارض التى جعلها الله موطاً قدميك و للمقام الذى يستقرّ عليه عرش جمالك و تستوى عليه سلطان مبين فطوبى للبيت الذى تدخل فيه و فيه يرفع ذكر اسمك الرحمن الرحيم و فيه يضيئ نورك و يعلو برهانك القويم فطوبى للحدائق التى تمرّ عليها و تلتفت اليها بلحظات الطافك و تنظر الى ازهارها و اورادها و اشجارها ببصرك الحديد فوالله ينبغى لتراب الذى يقع رجلك عليه بان يفتخر على عرش عظيم فطوبى للذين يطوفون فى حولك و يستبقون فى خدمتك و لا يمنهم الشّماتة و البلاء عن الدخول فى لجة بحر امرك المقتدر القدير ان يا اهل السموات و الارضين ثم يا ملائكة البيان لا تضيعوا اعمالكم فى ذلك اليوم و لا تجزعوا فى هذا الفزع الاكبر العظيم فادخلوا فى ذلك الباب ولو تنزل عليكم الاحجار من كلّ الجهات و انّ هذا خير لكم ان انتم من العارفين لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل و لا تفعلوا بمثل ما فعلتم فى هذه الايام خافوا عن الله الذى خلقكم و لا تكوننّ من المعرضين اتقوا الله و لا تتبعوا اليوم احداً ثم اتبعوا امر الله فى انفسكم ثم الى شطر الله بعيونكم فاسرعون و لا تمسكوا بعذر و لا توقّفوا بشئ من التّخارف و الى هذه البقعة المباركة فى وادى القدس برجل الانقطاع فاركضون و لا تحتجبوا عن جمال الله و تمسكوا بعروة الله المهيمن القيوم و ان كان فى الشّتاء اذاً بهذه النار فى انفسكم فاصطلون و ان تجلدوا حرّ الصيف اذاً عن كأس الحيوان فاستبردون فاعلموا بانّ الله يؤيد الذينهم توجّهوا اليه و يحرسهم بجنود السموات و الارض ان انتم من العارفين تالله توجّهكم الى هذا الشّطر فى ذلك اليوم لخير عن عبادة الثقلين و هذا يوم فيه تهبّ نسائم الحيوان على عظام رميم و فيه يبرء كلّ

مريض عن دأته و يشفى كلّ عليل و سقيم و فيه يصل العاشقون الى جمال المحبوب و يرد كلّ الظّمانين على ساحل سلسبيل عظيم و فيه يكسى كلّ عريان من رداء قدس كريم فوالله حينئذ تبكى عيون سرى فى بعدى عن لقائه و بما يرد عليه من جنود الشّياطين فيا ليت كنت حاضراً بين يديه و نذكر له كلّ ما ورد علينا من هؤلاء الظّالمين و أنّه يعلم بالحقّ لما يرد عليه و عنده غيب السّموات و الارض و أنّه لهو العلّام المتعالى العليم لو يريد ان يفصل من النّقطة علم ما كان و ما يكون ليقدّر و هذا عنده اسهل من كلّ شئ لو انتم من العالمين ان يا ساذج البقاء لا تحزن فى ذلك اليوم عن شئ ولو لا يستهدى بهداك احد من العالمين و انّ ذكرك نفسك خير عن ملك الاولين و الآخرين و انّ لحظائك الى جمالك لاعلى عمّا قدّر فى ملاء العالمين ان يسجدك خلق السّموات و الارض هذا خير لانفسهم و ان يعترضوا عليك فانّك بنفسك الحقّ لغنى عن العالمين و فى قبضتك ملكوت ملك السّموات و الارض و عن يمينك جيروت من فى العماءات و الخلق و أنّك انت العزيز المقتدر القدير اذا فاعف عن جريراتي و خطيئاتي بما اكتسبت بين يديك فى هذه الكلمات لانّ هذا لم يكن الاّ لحبى نفسك و ذكرى بين يديك و أنّك انت على ذلك لعليم خبير قد جئتكم ببضاعة احقر من ان يذكر بمزجاة ان تقبلها أنّك انت خير الرّاحمين و ان تردّها و تطردها فانّك انت خير العادلين و الامر بيدك و السّلطان فى قبضتك لا تسئل فيما تؤمر و كلّ لدى باب فضلك لمن السّائلين

ان يا اسم الله ان اشهد فى نفسك بأنّه لا اله الاّ هو قد خلق الممكنات بحرف من كلمته و أنّه لهو السّلطان الفرد العزيز الجميل ان يا اسمى ان اشهد فى ذاتك بأنّه لا اله الاّ هو قد خلق الموجودات بكلمة من امره و أنّه لهو الغالب المقتدر العزيز ان يا حرف البقاء ان اشهد فى روحك بأنّه هو الله لا اله الاّ هو قد بعث النّبیین بالحقّ و ارسلهم على خلق السّموات و الارض و أنّه لهو العلّى العظيم ان يا نسيم العزّ فاشهد فى كينونتك بأنّه لا اله الاّ هو قد يعث النّبیین بالحقّ و أنّه لهو المبدع الحيّ الرّقيق ان يا رضوان الحبّ فاشهد فى سرّك بأنّه لا اله الاّ هو قد اظهر القيّمة بامره و حشر كلّ من فى السّموات و الارض اقرب من ان يرتدّ اليه بصر البصير ان يا نعمة العماء فاشهد فى قلبك بأنّه لا اله الاّ هو سيظهر القيّمة كيف يشاء و يحشر الخلايق كيف يريد فى يوم الذى يأتى بالحقّ و هذا ما رقم فى الواح قدس حفيظ لا يمنعه شئ و لا يرده امر ولو يعترض عليه كلّ من فى الملك اجمعين ثمّ اعلم بأنّا وردنا فى سجن عظيم بما قدّر من قلم قدس منير و اشتدّ علينا الامر من كلّ الجهات و هذه من سنّة الله المهيمن العزيز الحميد و فى ذلك لحكمة لن يبلغها افئدة احد الاّ من شاء ربّك و سيظهر اذا شاء بين العالمين لن يظهر فى الارض من شئ الاّ و قد قدّر فيه مقادير القدر من حكيم عليم و لن يحرك من ذرّة الاّ و قد قدّر فيها حكمة بالغة و كيف هذا النّبأ الاعظم القويم و ورد علينا ما ورد على علّى فى الارض اذا فاعرفوا سرّ الامر يا ملاء العالمين و قد جرى علينا كلّما جرى عليه و هذا تقدير من ربّ العالمين قل أنّه حبس فى مقام الذى ما سمع اسمه احد من المحبّين كما حبسونا فى تلك الايام فى مقام الذى ما ذكر اسمه من قبل ان انتم من العالمين كذلك جرى بمثل ما جرى و قدّر بمثل ما قدّر و فى ذلك لآيات للعارفين قل قد ظهر جمال الاولى فى هيكل الاخرى فتبارك الله ابدع الابدعين و يظهر جمال الاخرى فى هيكل الاولى فتعالى الله اقدر الافدرين كذلك نذكر لك اشارات قدس خفىّ لتكون من الموقنين و نفصل لك ممّا كنز فى خزائن علم الله فى ازل الآزال قل أنّه قد بعثنى بالحقّ و انطقنى بآيات بدع مبين التى تعجز عن عرفانها كلّ من فى السّموات و الارضين لاهديكم صراط السّوىّ و القى عليكم ما سطر فى البيان من لدى الله الغالب القاهر المهيمن القدير قل يا ملاء البيان خافوا عن الله ثمّ افتحوا عيونكم الى منظر الله المقدّس الكريم و لا تفسدوا فى امر الله و لا تتبعوا ظنون المفسدين اتبعوا حكم الله فى البيان و اجيبوا داعى الله فى انفسكم و لا تسلكوا سبل الذينهم اشركوا بالله و كانوا من المشركين قل ما اردنا الاّ ما اراد الله فى الكتاب و يشهد بذلك لسان صدق عليم و ما نشاء الاّ ما انزله الله فى كتاب العزّ بلسان عربىّ مبين قل هذه لآيات نزلت بالحقّ و منها يجدد ارواح الخلايق اجمعين و منها يفصل احكام الله فيما نزل فى الواح قدس حفيظ و منها يرتقى هياكل الاسماء الى سرادق البقاء و يقدر مقادير الامر من لدن عزيز حكيم قل انّ المشركين ارادوا ان ينقطعوا فيض الله و يبدّلوا كلمته و

يَتَمَوَّ امره و ينقلبوا حكمه فبئس ما ظنَّوا فى انفسهم ان انتم من المتفرسين و كذلك ارادوا بان ينقطعوا نعمات الله عن شطر العراق و ممالك اخرى و هذا ما شاوروا فى انفسهم و انا كنا شاهدين و لذا يظهر الله فى اراضى القدس من يذكر الله باعلى صوته ليظهر بذلك برهان الله رغماً لانفهم و هذا ما قدرناه حينئذ من هذا القلم الدري المنير لتعلموا بان الله يرفع امره بقدرته و لن يعجزه شئ فى السموات و الارض و لن يمنعه منع هؤلاء المغلين قل ان نفحات القدس تهب من هذا الشطر على كل الجهات و هذا من فضل الله العزيز القدير و لن ينقطع فى اقل من آن و يجده كل من فى السموات و من له فطرة سليم قل يا قوم اتمكروا فى امر الله و تخادعون به فى انفسكم فان الله اشد مكرأ لو انتم من العارفين فسوف يأخذكم بمكرهم و يرفع امره كيف يشاء و يعلن برهانه و يثبت آياته ولو يكرهونها هؤلاء المبغضين ان يا طير البقاء فاخرجى عن الرضوان باذن الله ثم غنى على افنان الامكان بالحن قدس منبع ان يا غلام الفردوس فاطهر عن الغرفات و غنى باعلى صوتك فى عوالم الاسماء و الصفات و لا تصبر اقل من آن و لا تكن من الخائبين ثم استضى من هذا الوجه الذى يوقد و يضيئ بين الارض و السماء و استضاء منه اهل ملاء الاعلى ثم هياكل الصافين و الكرويين ثم امر الناس بما امرناك و بما حدد فى البيان من لدى الله العلي العظيم و كن على حفظ فى نفسك و على حكمة من لدن عزيز جميل و لا تلتفت الى المغلين الذين ينسبون انفسهم الى الله و كانوا على تزوير و مكر مبين و اذا لقوكم يقولون انا آمنّا بالله و بما كنتم عليه و اذا يقعدون مع احد مثلهم يظهر منهم الغلّ و البغضاء و كذلك احصينا كل شئ فى كتاب مبين قل يا اهل البيان لا تتقربوا اليهم و لا بمثلهم و لا تسمعوا منهم ولو ينطقون بالحق لان الشيطان لو يتكلم بالحق ليكون على مكر فى نفسه و ان هذا لحق لو انتم من المتفرسين قل من اعرض عن هذا الثور المشرق عن هذا الشطر المقدس المنير قد اعرض عن الله و برهانه و حجته و آياته و دليله و عن كل النبين و المرسلين قل يا ملاء الارض اتقوا الله و لا تتبعوا كل بعل و حمير قل ان هذه لشمس اشرفت لذاتها بذاتها و ان هذه لنار الله التى اوقدت لنفسها بنفسها و ان هذه لهداية الله قد برزت لكيونتها بكيونتها ان انتم من العالمين فمن اعرض عنها لن يذكر عليه اسم الانسان و يكون محروماً عمّا قدر فى رضوان الله المهيمن المتعالى العزيز الكريم قل ان حرفاً من ذلك لخير لانفسكم عن ملك الاولين و الآخرين كل ذلك جود من لدنا عليك و على عباد المخلصين قل يا ملاء البيان خافوا عن الله و لا تختلفوا فى امر الله و لا تتجاوزوا عمّا رقم فى البيان من اصبح الله الحي المتعالى القدير اياكم ان تغفلوا فى انفسكم و تشتغلوا بما يؤيدكم هوكم ان اشتغلوا بذكر الله فى كل حان و حين فوالله ذكر منه عند الله اعز عن خلق السموات و الارضين و لا تنسوا مصايب التى جرت علينا ثم اذكروا ايماننا بينكم و لا تكونن من الغافلين و لا تبدلوا كلمات الله بكلمات غيره ثم استقيموا على حبه ولو يعترض عليكم كل مكّار لئيم كذلك نفصل لكم من كل شئ تفصيلاً و نلقى عليكم كلمات القدس و نذكركم باحسن ذكر بديع و ان يمسسكم من البلاء فى سبيل بارئكم لا تحزنوا و تفكروا فيما ورد علينا من جنود الشياطين فوالله لو كان للدنيا و ما فيها قدر عند الله على قدر بعوضة لن تصل الذلة فيها على احد من المؤمنين فارفعوا انظاركم عن الدنيا و اهلها ثم انظروا الى وجه الذى اشرق كالشمس عن افق قدس لميع ثم اجتمعوا على نصر الله و ارتفاع كلمته و لا تصبروا فى ذلك اقل من آن و هذا نصحي عليكم ان انتم من المقبلين ان الله قد كتب على نفسه بان ينصر الذينهم نصروا امره و كانوا من الناصرين و الحمد لله رب العالمين

سر چاه

جناب ملاء احمد

الأقدس الأبهي

سبحان الذي نزل الآيات بالحقّ و من قبلها البيان ليستعدّ من في السموات و الأرض لهذا الظهور الذي طلع و اشرق من افق مشيئة ربك الرحمن و جاء بملكوت البرهان و يدعو من في الأكوان الى الله العزيز الحكيم قل يا ملأ البيان هل وجدتم فيما نزل على عليّ قبل نبيل ما لا يكون مزنيّاً بطراز اسمي لا وربّ العالمين لو لا ذكرى ما نزل البيان و لو لا نفسي ما اشرقت شمس التّبيان عن افق المعاني و البيان و يشهد بذلك كلّ منصف عليهم أنّه جعل كلّ البيان هديّة منه لنفسي و ورقة من رضواني فما لكم اعرضتم عن الذي فدى نفسه في سبيلي الواضح المستقيم تالله حين الذي علّقه المشركون في الهوآء استنشق نفحات قميصي و كان بصره متوجّهاً الى وجهي و قلبه متذكّراً بذكرى المنيع قل اتّخذتم امر الله هزواً ما لكم اعرضتم عن الذي به نطق كلّ شيء بما نطقته السّدرة الالهية أنّه لا اله الا انا العزيز الكريم قل الكليم قد استمدّ من هذا الاسم العظيم و الرّوح كان مؤيّدّاً بهذا الذّكر الحكيم ان نسيتم كتب القبل فانظروا البيان لعلّ تعرفون ما اراد الله لكم و لا تكوننّ من الذين صاحوا في الفراق و اذا هبّت روايح الوصال عن شطر الله الغنيّ المتعال نقضوا الميثاق و كفروا بمالك يوم الطّلاق اذ اتاهم بسلطان مبين قل لو يقرأ احد ما في البيان لينوح لضربى و ما ورد على نفسي لعمرى ان منزله ما قصد فيه الا امرى و ذكرى و ثنائى خافوا عن الله يا ملأ المحتجبين كذلك القيناك لتذكر النّاس في ايام ربك لعلّ يضعون الهوى و يأخذون كأس التّقى بهذا الاسم العزيز البديع ان امنع النّاس عمّا منعوا عنه في الكتاب ثمّ أمرهم بما امروا به من لدن ربك العزيز الحميد قل الى متى تشغلون بالدّنيا اما رأيتم فئائها اين آبائكم و اسلافكم كلّهم رجعوا الى التّراب و انتم ترجعون كما رجعوا هذا وعد محتوم ان انتم من العالمين طوبى لمن نبذ الدّنيا عن ورائه حبّاً لله و اقبل بقلبه الى مولى العالمين أنّه اهل سرادق عظمتى و خبآء مجدى و قباب فضلى عليه صلواتى و الطافى و اتى انا الغفور الرّحيم و الحمد لله مالك هذا اليوم العظيم

الأمنع الأرفع الأبهي

سبحان من اتى بالحقّ بملكوته العظيم و زين به من في السموات و الأرضين الا من اعرض عن الوجه الا أنّه من الهالكين طوبى لمن اخذته نفحات ايام الله و كان من المنقطعين هذا يوم الصّيحة طوبى لمن صاح بهذا الاسم العزيز المنيع ولكن بالحكمة كذلك امرتم من لدن عليم حكيم ليس الفساد شأن الانسان بل ما تصلح به امور من على الأرض كذلك نطق الحقّ أنّه لهو الغفور الرّحيم ان انصرونى بالأعمال الحسنة هذا ينبغي لكم لو انتم من العارفين لكلّ يوم نصيب فى كتاب الله اذا جاء الميقات يرتفع ما اراد أنّه لهو الحاكم على ما يريد انّ الذين نبذوا امر الله اولئك خرجوا من حصن العدل الا أنّهم من الغافلين قد اتى مالك القدم لاصلاح العالم لو عرف النّاس لطافوا حول العرش انّ ربك لهو العليم الحكيم مثلهم كمثل الصّبيان انّ ربك لمربّى العالمين لو اردنا لأخذناهم بكلمة من عندنا ولكن سبقت الرّحمة غضب الله المقتدر العزيز القدير ان اقتدوا ربكم أنّه هو ارحم الرّاحمين طوبى لمن يدعو النّاس خالصاً لوجه ربّه الكريم كونوا رعاة اغنام الله ان احفظوهم من الذّياب كذلك يعلمكم من عنده علم السموات و الأرضين طوبى لك بما القيت نفسك و اقبلت الى المنظر المنيع و فزت بأيّام الله و عرفان هذا النّبأ الذي منه اندكّ جبل الهوى و اشرق نير الهدى من افق ربك العزيز المنير

هو المقدّس عن الأمثال

سبحان من اظهر مظهر نفسه و انطقه بآيات انجذبت منها الأرواح قل هذا يوم فيه اضطربت الأنفس و مرّت الجبال و انصعق من فى السّموات و الأرض ألا من شاء الله مالك يوم المعاد طوبى ليد نبذت ما اخذت و لقلب اقبل الى قبلة الآفاق انّ الذين اخذوا لوح الله بأيادى القدرة و الاقتدار اولئك اهل البهّاء فى لوح البقاء يشهد بذلك مالك الأسماء الذى ينطق فى كلّ الأحيان الملك لله المقتدر العزيز المتّان قل يا قوم انّ لكلّ امر مرجع و لكلّ اشراق مشرق و لكلّ شىء مبدء تفكّروا لتعرفوا مراد الله يا اولى الأبواب انّ الذين ينكرون مبدء الأمر اولئك همج رعا ع ليس لهم نصيب من الكتاب هل ينكرون الله بعد الذى يرون سلطانه احاط الامكان انّ الذين ينكرون ظهور الله ينبغي ان يتفكّروا فى هذه الأيام التى فيها ينادى مالك القدم فى قطب العالم بعد الذى كان مظلوماً بأيدي الفجار لو يقولون الطّبيعة اظهرت هذا الجوهر قل لو نصدّكم فى ذلك نقول هل ترون له من شبه او تشاهدون له الأمثال فلمّا كان متفرداً فى ذاته و متوحّداً فى نفسه ينبغي ان تتبّعوه يا ملأ الجهّال لعمري يقولون ما لا يشعرون كذلك شهد الرّحمن فى المقام الذى كان اعلى المقام قل يا ملأ الأحباب لا تلتفتوا الى ما يقولون تمسّكوا بحبل الأمر و تشبّثوا بأذيال رحمة ربكم العزيز المختار طوبى لمن فاز اليوم و اقبل بالقلب الى الله مولى العباد و نبذ المتوهّمين عن ورائه ناطقاً بهذا الذّكر الذى جعله الله سلطان الأذكار

* * *

حبيب روحانى جناب على قبل نبيل عليه بهاء الله العزيز الجميل

١٥٢'

هو الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

سبحان من انار افق العالم بتبّير اسمه الأعظم الذى به اخذت الزّلازل كلّ القبائل و اضطرب منه الأمم ألا من انقذته يد الاقتدار و أنّه لهو الفرد المختار و أنّه لهو الذى به نطق القلم الأعلى بين ملأ الانشاء و شهد بما شهد مالك الأسماء أنّه لهو السلطان الذى لا يحويه عرفان اهل الامكان و لا يطرأ اليه طيور افئدة اهل الايقان قد استضعف كلّ قوىّ عند ظهور اقتداره و استعجز كلّ قادر عند بروز سطوته و كبريائه قد تزيّنت كتب السّماء بذكره و ثنائه و لوح المحفوظ باسمه و سلطانه لولاه ما انزل الرّحمن اسرار ما يكون و ما قد كان به شهد الاسم المكنون و سجد الاسم المخزون و به فتح باب الكنز و طلع الغيب المستور الذى كان مسطوراً فى الصّحف و الزّبر و الكتب ينادى و يقول يا ملأ الامكان قد اتى الرّحمن بالحجّة و البرهان طوبى لنفس اقبلت و فازت بالبحر الأعظم الذى جرى من معين بيانه بين خلقه اسأل الله بأن يوفّق عباده على الاقبال الى الأفق الأعلى و عرفان ما هو المستور من اعين اهل الانشاء أنّه لهو الفرد المهيمن على الأسماء لا اله الا هو المقتدر المتعالى العليم الحكيم

و بعد قد فاز الخادم بكتابتك و وجد منه عرف خلوصك لله ربّ العالمين فلمّا عرفت و علمت و اطّعت بما فيه توجّهت الى الأفق الأعلى و استقرت الى الغاية القصوى الى ان حضرت و عرضت ما ناديت به مولينا و مولى العارفين اذّا فتح باب الفضل و اشرق نير عطّاء مالك العدل قال جلّ كبريائه يا على قبل نبيل طوبى لعينك بما تشرّقت بمشاهدة جمال القدم و لأذنك بما سمعت ندائه الأحلى فى ارض الزّوراء و لهيكلك بما حضر لدى المظلوم كذلك يذكرك القيوم فى هذا السّجن

المبين ثم طوبى لأُمّك بما توجّهت و حضرت و فازت بما هو المقصود من كتب الله العليم الخبير طوبى ثم طوبى لأبيك الذي به تزينت العبوديّة لله الحقّ لعمري أنّه قد فاز اذ قام لدى العرش بما لا فاز به اكثر العباد و أنّه لهو الذي في مصيبيته نطق القلم الأعلى بما يبقى به ذكره في ملكوت الله المقتدر العزيز الكريم نشهد أنّه خرج من بيته بأمر ربّه منقطعاً عن دونه و قطع الصّحارى و البرارى و الجبال و الأتلال الى ان ورد شاطئ البحر و مرّ عنه باسمه الى ان دخل البقعة الثّوراء و الأرض البيضاء المقام الذي طافه الطّور السّيناء و سمع نداء الله مالك الأسماء و فاطر السّماء نعيماً له و لمن زاره بأمرى المبرم الحكيم قد نزل له ما فاحت به نفحة المحبوب بين العالم أنّ ربّك لهو المخبر الأمين ان اشكر الله بما عرّفكم و ايّدكم و رفع اسمائكم بين الخلق أنّه وليّ المخلصين

انشاء الله بايد بفضل نامتناهى الهى در جميع احيان مسرور باشى و بكمال روح و ريحان بذكر محبوب عالميان مشغول الحمد لله بشاطى بحر اعظم وارد شدى و از كوثر وصال آشاميدى و بمشاهده وجه محبوب در اياميكه جميع اشياء بفنا راجع فائز گشتى قدر اين نعمت كبرى را بدانيد و چون جان حفظش نمائيد اى على قبل نبيل حقّ بصير و سميع است آنچه بر شما در سبيلش وارد جميع را مشاهده نموده و در لوح محفوظ از قلم اعلى ثبت فرموده هيچ فضلى باين فضل برابرى ننموده و نخواهد نمود لا تنظر الى الناس و اطوارهم ان انظر الى الأفق الأعلى و قل يا مالك الأسماء و فاطر السّماء قد اقبلت بكلى اليك ايّدى على العمل بما ينبغى لأيامك و نسبى الى اسمك العزيز البديع

هر شىء را عرفى بوده و خواهد بود البتّه عرف عمليكه خالصاً لله ظاهر شود عالم را احاطه نمايد و هر ذى شىء آنرا بيابد ان اطمئنّ بفضل مولاك و تشبّث بذيله المنير در جميع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانيّه و افعال مرضيه به اسمى الأصدق المقدّس اقتدا نما او از نفوسيست كه فى الحقيقه بطراز عبوديه لله مزين شده ينبغى لكلّ نفس ان يذكره بما ذكره لسان عظمتى فى ملكوت بيانى البديع ان يا على قبل نبيل ان استمع ما يناديك به الرّبّ الجليل من هذا المقام الجميل أنّه لا اله الا انا المقتدر القدير ان استمع ما يقولون المشركون يقولون ما لا قاله اهل التّوراة و الفرقان و الانجيل منهم من قال أنّه ادّعى الرّبوبيّة قل اى وربّ البريّة أنّه نطق بما اخبر به الرحمن فى البيان يشهد بذلك من وجد عرف قميصى و توجّه الى افق فضلى و طار فيهوئى و انقطع عمّا سوائى كذلك يذكرك قلمى الأعلى و انا الخبير

اهل بيان يعنى نفوسيكه از مالك امكان اعراض نموده اند بكلمات و اشارات اهل فرقان متشبّث و بآن ناطق حال ملاحظه كنيد امر حقّ در چه مقام و عرفان نفوس غافله در چه مقام تبتّاً لهم و سحقاً لهم بما اعرضوا عن الحقّ و تكلموا بما لا يتكلّم به صبيان هذا الظّهور يشهد بذلك كلّ ذى بصر و ذى دراية و عن ورائهما قلم الله العزيز الحميد اى على قبل نبيل بايد بعنايت الهى و فضل نامتناهى ربّانى باستقامت تمام بر امر الله ثابت و راسخ باشى و رحيق استقامت را باسم حقّ مبذول دارى تا دوستان الهى از افق ايقان و اطمينان مشرق شوند بعضى از نفوس موهومۀ مجعوله كه از طلعة احديّه اعراض نموده اند و باوهامات اهل فرقان تمسّك نموده اند بگو اى صاحبان بصر اهل منظر اكبر فوق عالم حركت مينمايند بايد در جميع اوقات بافق اعلى ناظر باشيد و ما سوى الله را يعنى نفوسيكه از مقصود گذشته اند و بموهوم تمسّك جسته اند معدوم صرف و مفقود بحت شمريد آنچه در خدمت امر از آنجناب ظاهر شده لدى العرش مذكور بوده و خواهد بود انا كنّا معك اذ كنت متكلماً فى الرّضوان بين احبّاء الله و سمعنا ما كنت به ناطقاً فى ثناء موليك القديم فأسأل الله بأن يوفّقك و يؤيّدك على خدمته فيكلّ الأحوال أنّه لهو المقتدر القدير انا رأيناك فى ارض الهاء و الميم و فى ديار اخرى و سمعنا ما ذكرت به فى هذا الذّكر الحكيم انتهى

انشاءالله باید آنمحبوب در کلّ حین بنصرت امر الله بحکمت و بیان مشغول باشند که شاید قلوب پژمرده از ریحی ذکر احدیه تازه شوند و بافق امر توجه نمایند از حقّ جلّ جلاله میطلبیم جمیع را حفظ فرماید اکثری از ناس هنوز نمیدانند که این یوم چه یوم است و این امر چه امر مثلهم کمثل الأغنام اذا سبق احدها فی طریق یسلک کلّها عن ورائه ملاحظه در اسّ اساس دینیّه انفس غافلّه از اهل فرقان نمائید که خود را اعلی الخلق میشمردند و اعظم از کلّ میدانستند و در عهدها و قرنهای متابعت کلمات موهومه نمودند جابلقائی ترتیب دادند و سردابی بگل وهم ساختند و محلّ موهومی را باساس ظنون تأسیس نمودند و بناحیه مقدّسه نامیدند هل من ذی بصر لیبصر و هل من ذی سمع لیسمع ما یتکلم به الصّادق الامین ای برادر حقیقی و محبوب واقعی صدق نمیتوان گفت چنانچه در اکثر احیان از قلم رحمن جاری میفرماید آنچه از حجبات غلیظه و سبحات ضخیمه که باصبع اقتدار خرق نمودیم باز مشاهده شد که ناس حجباتی اعظم از آن و سبحاتی اکبر از آن از برای خود درست نموده اند انتهی هزار سال بل ازید خلق موهوم که خود را جواهر وجود میدانستند بشهر موهوم و بسرداب غیر معلوم و بناحیه ظنون ناظر و متوجّه بودند و گاهگاهی هم ذکر تواقع میشد که از آن ناحیه بیرون میآید یا لله هل من قوی لا تضعفه اوهام الناس و هل من مطمئن لا یخوفه ضوضاء العباد ملاحظه میشود بعضی از اهل بیان که از طلعه رحمن احتراز جسته اند بهمان خیالات مشغولند قوله تبارک و تعالی قل افّ لكم یا ملأ الیابن بما عملتم ما لا عمله اهل الفرقان انهم اتبعوا الأوهام و انتم اتبعتم ظنونهم بعد الذی تبرأتم عنها انتهی

از حقّ میطلبیم که نفوس مطمئنّه قویه مبعوث فرماید تا بحکمت و بیان ناس غافل را بشریعه رحمن دعوت نمایند مع آنکه اهل بیان مشاهده نمودند که آنچه از قبل در دست داشتند اسّ اساس آن موهوم بوده مع ذلک نمیتوان همین یک فقره را درست بایشان القا نمود چه که فی الحین متزلزل و مضطرب مشاهده میشوند مثلاً چراغ علم را مشاهده مینمایند که خاموش است مع ذلک اگر همین یک چیزیکه مشهود ایشانست بلسان گفته شود منقلب میشوند و هم علی اعقابهم منقلبون و یتقهقرون الی ان یرجعوا الی مقرّهم فی التار لو کنت مأذوناً لذکرت ما تفتح به الأبصار باری ظنون و اوهام را بمقامی رسانده اند که سبب و علّت شهادت محبوب عالمیان نقطه بیان روح من فی الامکان فداه شد چه اگر تواقع کاذبه مجعوله و ذکر شهرین موهومین و ما یتعلّق بهما کما کان الکتب مشحونه به نبود طلعه رحمن را انکار نمینمودند و بر سفک دمّ اطهرش قیام نمیکردند اگر بیش ازین شرح و بسط داده شود از جمیع جهات ضوضا و اوایلا بلند گردد العجب کلّ العجب ینکرون ما یشهدون نسأل الله بأن یبعث بسلطانہ رجلاً اولی استقامه عظیمه و اولی قوه شدیدة لیعرفوا اهل الأرض ما ینفعهم فی الدنیا و الآخرة انه ولیّ المخلصین اینکه در باره متعلّقان نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله حقّ مؤیّد میفرماید نفوسی را که حقوق الله را بقدر وسع ادا نمایند و بقدر احتیاج بایشان برسانند یا علی قبل نبیل شکّی نبوده و نیست که آنچه از قلم اعلی صادر و جاری شده از اوامر و نواهی نفع آن بخود عباد راجع است مثلاً از جمله حقوق الله نازل و اگر ناس بادای آن موفق شوند البتّه حقّ جلّ و عزّ برکت عنایت فرماید و هم آن مال نصیب خود آنشخص و ذریّه او شود چنانچه مشاهده مینمائی اکثری از اموال ناس نصیب ایشان نشده و نمیشود و اغیار را حقّ بر آن مسلط میفرماید و یا وراثتی که اغیار بر ایشان ترجیح دارد حکمه بالغه الهی فوق ذکر و بیانست انّ الناس یشهدون ثمّ ینکرون و یعرفون ثمّ یجهلون اگر باوامر عمل مینمودند خیر دنیا و آخرت را تحصیل میکردند فأسأل الله بأن یؤیّد عبادہ علی ما ینفعهم انه لهو المؤیّد الکریم انتهی

عرض اینبعد آنکه هر هنگام خدمت متعلّقان حضرة الأصدق المقدّس علیه من کلّ بهاء ابهاه و من کلّ ثناء اثناء و من کلّ نور انوره و من کلّ ضیاء اجمله چیزی مرقوم میفرمائید از قبل این فانی تکبیر لایحصى برسانید البهّاء علیه و علیک و علیهم عرض دیگر حسب الأمر این ایّام توجه بارض مقصود جایز نه باید انشاءالله بکمال روح و ریحان در دیار الهی بخدمت امرش مشغول باشید که شاید از اشعه آفتاب حقیقی مداین قلوب روشن و منور گردد هذا من اعظم الأعمال ونفسی المهیمنه

علی العالمین انتہی

جميع طائفین و عاکفین خدمت آنجناب و الذی معکم تکبیر میرسانند و دیگر اینعبد خدمت حبیب معنوی جناب آقا محمد علی علیه بهاء الله تکبیر و ثنا میرساند

اینکه در باره علی نام از اهل قائن ذکر نموده بودید تلقاء وجه عرض شد قال جلّ کبریاؤه ای علی بحر اطمینان موج و آفتاب ایقان از افق سماء اراده محبوب عالم مشرق و ظاهر بذکر حقّ قدم بردار و باسمش بر مقامی گذار که جمیع ناس و اوهامات و ظنوناتشان تحت او واقع شود ای علی از شرایط مؤمن الیوم اینست که چون نسیم سحری تر و تازه از امکان مرور نماید و بمبارکی اسم اعظم بلامکان درآید اگر ناس بی انصاف حقّ را انکار نمینمودند و بمظلومیّت کبری در زندان نفوس حاسدین محبوس نمیشد البتّه ظاهر میفرمود آنچه را که همه عالم غنی و مستغنی شوند از کلّ اشیاء باری این آفتاب حقیقی معنوی را صاحبان غل و بغضا اراده نموده اند بسبحات ظنون و اوهام مستور نمایند لعمر الله یتحرّی القلم عن ذکر ما اکتسبوا فی الحیوة الباطلة سوف یرون انفسهم فی خسران مبین لو ینکر احد هذا المقام الی ایّ مقام یتوجّه یشهد له کلّ الوجود من الغیب و الشّهود ولكنّ القوم فی حجاب عظیم و الحمد لله ربّ العالمین انتہی

عرض دیگر آنکه خدمت جناب آقا محمد علی علیه من کلّ بهاء ابهه را از قول این فانی تکبیر بدیع برسانید نسأل الله بأن یوفّقه و یؤیّده علی امره الأعظم و یرزقه خیر الدّینا و الآخرة و یقدّر له ما تقرّ به العیون و تفرح به القلوب لوح ابدع امنع اقدس مخصوص ایشان از سماء مشیت نازل و ارسال شد انشاء الله بأن فائز شوند ثمّ البهّاء علیک و علیه و علی کلّ آمن بالله و هدی

خادم

فی ۲۵ رمضان سنة ۱۲۹۵

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جذبا

حبيب مكرم جناب كربلائی آقا حسين عليه بهاء الله ملاحظه فرمايند

۱۵۲۱

بسم ربنا الأعظم الأعزّ الأقدم العليّ الأبهى

سبحان من زين العالم بطراز العلم و العرفان و اقام المخلصين مقام امره بين ملا الامكان اولئك عباد نطقت بشنائهم كتيه و زبره و الواحه بهم انار افق اليقين و قام كلّ عظم رميم اولئك عباد ما منعهم جنود العالم عن التوجّه الى الاسم الأعظم و لا ضوضائهم عن هذا الأمر الأقدس الأظهر الأظهر الأكرم يصلّين عليهم الملائ الأعلى و سكّان مدائن الأسماء
سبحانك يا سرّ الوجود و مقصود القلوب اسألك بعظمة عرشك الذى استويت عليه فى مقامك المحمود بأن تحفظ عبادك و خلقك و اوليائك و اصفياك عن الذين نقضوا ميثاقتك و جادلوا بآياتك و جاحدوا برهانك و كفروا بك و بما عندك اى ربّ انت الكريم ذو الرّحمة الواسعة و ذو الشّفقة الكاملة قد شهد بكرمك كلّ الوجود من الغيب و الشّهود اسألك بنسائم فجر يومك التى بها تحرّكت فى القبور عظام بريّتك بأن ترزقهم كثر الاستقامة من ايدى عطاك و تكتب لهم من قلم العناية ما كتبه لأمنائك و اصفياك لا اله الا انت الغفور الكريم و انت السّامع المجيب و انت العالم البصير لا اله الا انت المقتدر القدير و بعد قد سرّى كتابكم بما وجدت منه عرف ذكركم محبوبى و محبوبكم و مقصودى و مقصود من فى السّموات و الأرض فلمّا قرأت و عرفت هزّنتى نفحات حبّكم و فوحات ودّكم قمت و قصدت مقصد العالم و حضرت تلقاء العرش اذ كان مستويّاً فى سرادق عظّمته على جبل من الجبال و عرضت ما فى كتابكم اذاً نطق لسان العظمة بما عجزت عن ذكره السن العالم و الخادم يذكر لجنابكم بعض ما حفظه بقدرته و امره و سلطانه قوله جلّ و عزّ

بسمى القائم على الأسماء

سبحان الذى انزل الآيات و اظهر العلامات و نطق بأعلى التّداء فى أوّل الأيّام أنّه لا اله الا انا العزيز الوهاب قد ظهر و اظهر للعباد ما ينفعهم فيكلّ عالم من عوالم ربّهم العزيز المختار من النّاس من عرف و تقرّب و منهم من اعرض و انكر بما اتّبع كلّ غافل مرتاب قل تالله هذا يوم تضوّع عرف القميص بين العالم و ينادى الاسم الأعظم بأعلى التّداء بين الأرض و السّماء و يدع الشّرق و الغرب الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه تنطق سدره المنتهى أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العزيز الغفار كم من عاص اقبل و فاز و كم من عالم استكبر على الله منزل الآيات و كم من جاهل اخذه جذب الآيات على شأن نبذ ما عند القوم عن ورائه مقبلاً الى العزيز العلّام كم من فقير سمع تغرّدات طير البقاء و كم من امير اعرض عن الله مالك الرّقاب قل يا ملا الأرض

ان افتحوا ابصاركم لأريكم ما اشرق من افق الظهور تالله قد تجلّى الرحمن بأسمائه الحسنی ان اقبلوا و لا تتبعوا الأوهام كذلك نطق القلم الأعلى امراً من لدن مالك الأسماء طوبى لسمیع سمع و ویل لكل غافل مکار قد حضر العبد الحاضر بكتابتك و عرضه تلقاء الوجه و نزل لك هذا الكتاب الذى جعلناه فصل الخطاب اذا فزت به ان اقراه بربوات المخلصین و قل لك الحمد يا مشرق الأنوار انا نذكر احبائنا فيهنالك و نكبر على وجوههم من هذا المقام البهاء المشرق من افق عنايتى عليك و عليهم و على كل مقبل صبار و كل موحد بصار انتهى الحمد لله از اشراقات انوار آفتاب معانى آنجناب و جمعی و نفوس مذكوره منور گشتند هر ذكری كه مخصوص هر نفسی از قلم اعلی جاری شده و میشود او معطی حیات و ممدّ اوست در عالم ولكن ناس از این فضل اعظم و فیض اكرم غافلند نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید كل از برای آنست كه يكبار در ساحت اقدسش مذکور آید در شب و روز از مطلع بیان رحمن فرات عنایت جاری ولكن كل غافل الا من شاء الله از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل كه عباد خود را از این رحمت كبری و عطیّه عظمی محروم نسازد در یکی از الواح میفرماید امروز جمیع اشیاء از آنچه مشاهده میشود بدو لسان نطق مینمایند هذا يوم فيه تحدث الأرض اخبارها طوبى لنفس فازت باصغاء ندائه الأحلى و لوجه توجه الى الأفق الأعلى و للسان نطق بالذكر و الثناء

و اینکه ذکر نفوس مقبله نمودید در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد مخصوص هر يك لوح اعزّ ابهى نازل انشاءالله بزیارت آن فائز شوند و نفحات رحمن را از او بیابند لعمر المقصود معادله مینماید بلوحي از الواح آنچه مشاهده میشود بل بکلمه‌ای از کلمات گویا منادی امر میفرماید بنویس بلکه بحرّی از حروف ولكن فرات رحمت بشأنی جاری و آیات الله بشأنی نازل كه تا حال چشم ابداع شبه آنرا ندیده نعمت كه باینمقام رسید شاید نزد بعضی قدرش على ما هی عليها مستور ماند ای كاش این خادم مؤید میشد بر ذكر آثار و اثمار آن اگر جمیع ذرات كاتب شوند البتّه از عهده ذکر مقام كلمه الله برنیابند در اینصورت اینفانی از مفقودین محسوب استغفر الله العظيم عمّا نطق به لسانی و خطر به قلبی

و اینکه در باره شخص مذکور مرقوم داشتید كه بعضی از احبّا اظهار رضایت نموده‌اند امروز باید باقبال ناظر بود هر نفسی بآن فائز شد و اعتراف نمود بآنچه كه لسان عظمت بآن نطق فرموده او لدی الوجه مذکور است چه كه این ایامیست كه از قبل و بعد بآن بشارت فرموده‌اند و ایام الله وقت رحمت و شفقت و عنایت است چه كه در او آسمان فضل مرتفع است و آفتاب كرم مشرق لذا از بعضی غفلتها معفونند مع ذلك باید دوستان ملاحظه نمایند و بحکمت ناظر باشند تا حال هر اسمی از اسماء در ساحت اعزّ امنع اقدس اعلی مذکور آمد اظهار عنایت در باره او شده ولكن دوستان باید ملاحظه نمایند هذا حقّ لا ريب فيه چه بسا میشود ملحدی ادّعای دوستی مینماید و قصدش نفاق و اطلاع است الواح مباركه را باید بنفوس موقنه داد و شخص مذکور انشاءالله از موقنین است انه يقول الحقّ و يهدى الناس الى مقامه الأقدس العزيز المنيع

اینكه مکتوب آنجناب مزین بود بذكر من صعد الى الله يا لها من مقام لا يصل اليه ذكر الذاكرين و لا ثناء العارفين قد نطق فيه لسان العظمة بما لا ينقطع عرفه بدوام الملك و الملكوت و لا ببقاء العزّ و الجبروت و لا بدوام اسمائه الحسنی و مکتوب دیگر آنجناب وارد و عرف محبت الهی از او ساطع الحمد لله در يوم الهی فائزید بآنچه كه جمیع ناس از علما و عرفا و غیرهم از او غافلند الا من شاء الله و اینکه اراده نمودند بوكالت آنجناب اینفانی عمل نماید آنچه را كه مقصود عالمیانست در لیل دهم ۱۰ ماه صفر اینعبد فانی مع مکتوب قصد مقصد اعلی نموده بعد از حضور و اذن آنچه در نامه بود عرض شد اذا نطق لسان الله بما طارت به الأجساد و كيف الأرواح قال جلّت عظمته و كبر كبريائه

بسمی الشاهد الخیر

یا حسین ذکرناک من قبل بما لاح به شمس عنایة ربّک أنّه لهو المشفق الکریم ان افرح بما نزلّ لک من القلم الأعلى أنّه یشهد لک فیکلّ عالم من عوالم ربّک العلیم الحکیم قد اقبل الیک مالک الملل مرّة فی الجبل و اخرى فیهذا القصر الرقیع الذی بنی لاستواء العرش حین غفلة بانیه رغماً للذین حبسوا المظلوم فی هذا السّجن المتین قد استقرّ عرش ربّک علی اعلى المقام و رجعنا الظّالم الی اسفل السّافلین یا حسین ان انظر فی ارادة الله و ما اراده الظّالمون فی هذا الیوم البدیع انا اردنا حیاتهم و نجاتهم و هم ارادوا ضرّی و قتلی الا انّهم من الأخسرین قد حضر العبد الحاضر بکتابک الآخر و عرضه لدى المظلوم اجنباک بهذا اللّوح المبین و زار من عندک انا قبلنا عمله فضلاً من عندنا و انا المقتدر علی ما اشاء و الحاکم علی ما ارید ان اشکر الله بهذا الفضل الأعظم أنّه یرفع من یشاء امرأً من عنده و هو المقتدر القدير ان اذکر احبائى من قبلی و بشرهم بعنایة الله ربّ العالمین قل تمسّکوا یا احبّاء الرّحمن بما یرتفع به الأمر بین العباد کذلک انزلنا من قبل و فی هذا الحین قل ایاکم ان یمنعکم ضوضاء العلماء عن مالک الأسماء دعوهم عن ورائکم مقبلین الی الفرد الخبیر ان اقتصروا الأمور علی ما یبقی به اذکارکم بدوام ملکوت الله العزیز الحمید انا نکبّر من هذا المقام علیهم و علی امائی اللّائی اقبلن اذ اعرض کلّ عارف بعید یا امائی فیهنّا ان استمعن نداء المظلوم أنّه یذکرک فی هذا المقام الذی جعله الله مطاف المقرّین کذلک زیّنا افق سماء البیان بنیر العرفان طوبی لمن شهد و رأى و ویل للغافلین البهّاء من لدناّ علیک و علی من شرب رحيق الوحی باسمی العزیز البدیع انتهی لله الحمد مرّة بعد مرّة بعنایات حقّ جلّ جلاله فائز شدید یک مکتوب آنجناب از قبل رسید و در یومیکه سراق عظمت بر جبلی از جبال این ارض مرتفع بود لیظهر ما نطق به اشعیا النبیّ فی کتابه اینعبد تلقاء وجه حاضر و در آنمقرّ اعلى مکتوب را عرض نمود مخصوص آنجناب و نفوس مذکوره در نامه نازل شد آنچه که کنزیست باقی در نزد او و همچنین لوح امنع اقدس مخصوص اهل زیرک علیهم بهّاء الله نازل الحمد لله لحاظ عنایت بآنشطر متوجّه است چندی قبل وقتی از اوقات اینعبد قصد افق اعلى نموده بعد از حضور ذکر دوستان ارض باء و ورقة الفردوس علیها بهّاء الله و عنایت و فضله و مخدّره روحانی علیها بهّاء الله و سایر دوستان را میفرمودند و همچنین ذکر قریة زیرک و دوستان آن ارض از لسان عظمت جاری و نازل و مخصوص ذکر جناب حاجی محمّد علی علیه بهّاء الله از مطلع بیان رحمن استماع شد و اینکلمة علیا از مشرق وحی و بحر فضل ظاهر قوله تبارک و تعالی انا عرقناهم و علّمانهم و ایدناهم علی عرفانی و حبّی طوبی لهم و لهم حسن مآب طوبی لأمتی فاز و ویل لعالم غرّته اهوائه الی ان کفر بالله العلیّ العظیم

یا محمّد قبل علی انا سمعنا ندائک و رأینا اقبالک و وجدنا عرف خلوصک ذکرناک فی الصّحیفة الحمراء من قلمی الأعلى ان اشکر ربّک بهذا الفضل المبین ایقن أنّه لا یعزب عن علمه من شیء یسمع حنین المشتاقین و یری خضوع المتشبّثین کبّر من قبلی احبائى فی هناک و ذکرهم بذکری الجمیل قل طوبی لکم یا احبائى بما نبذتم اوهام العلماء و اخذتم ما اتاکم من لدى الله ربّ العالمین ان افرحوا بهذا الفضل الأعظم ثمّ اشکروا ربّکم الرّحمن الرّحیم انا ذکرناکم مرّة علی الجبل و اخرى فیهذا المقام الرقیع قد فزتم بنعمة الله و المائدة المکنونة المخزونة و هی هذا اللّوح الذی لاحت من افقه شمس عنایة ربّکم العزیز الحمید نوصیکم بالتّقوی الخالص و نأمرکم بما یرتفع به امر الله مالک ملکوت السّموات و الأرضین و نوصیکم فی ورقتی الّتی سمّیناها بالورقة الفردوس فی کتابی الحکیم و نذکر اوراقی و امائی اللّائی یذکرن الله فی اللّیالی و الاّیام و فی البکور و الاّصیل انتهی اظهار عنایت بشأنیست که صدهزار مثل اینعبد از ذکرش عاجز است و آنچه از آن ارض و ارض باء ارسال نموده اند بطراز قبول فائز و اسامی کل فرداً فرداً لدى الحقّ مذکور أنّه لا یعزب عن علمه من شیء و یومی از ایّام اینکلمة علیا از مشرق بیان رحمن مشرق قوله جلّت عظمته ادای حقوق الهی منوط باستطاعت است اگر نفسی قادر بر او نباشد أنّه یعفو عنه و هو الغفّار الکریم انتهی آنچه واقع میشود باید بروح و ریحان واقع شود هذا ما حکم به المقصود الذی خضع له کلّ آمر علیم این آیات باهرات محکّمات را آنجناب برسانند تا کل از فضل الهی و رحمت نامتناهیش مسرور گردند سروریکه احزان عالم از

مقابله با او عاجز و قاصر باشد و از پی درنیاید فی الحقیقه اگر انسان بصیر در آیات منزله اینظهور اعظم و همچنین در بیانات مشرقه و انوار ساطعه و ظهورات و بروزات عظیمه نظر نماید و تفکر کند خود را متحیر مشاهده نماید و لکن حیرتیکه از او فراغت کلیه حاصل شود و خود را از دوش غنی و آزاد بیند طوبی لجنابکم و لمن فاز بهذا الفضل العظیم

ذکر بعضی از نفوس موقنه مطمئنه آن ارض که صعود نموده اند و موجودند از لسان قدم جلّت رحمت و عظم فضله استماع شد لعمر المقصود بشأنیکه اینعبد از احصای آن خود را عاجز مشاهده نمود انّ الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المحصى العظیم الحکیم اینعبد خادم فانی خدمت جمیع دوستان آن ارض تکبیر و سلام معروض میدارد و عرض مینماید از حقّ جلّ جلاله میطلبم که هر یک از شما را مؤید فرماید بر آنچه عرف خلود از او استشمام شود یعنی عملیکه در کتاب الهی مخلّد ماند طوبی للعاملین طوبی للفائزین

در این لیلۀ مبارکه فضل لانهایه از جمال قدم جلّ شأنه و عظم کبریائه و روحی و روح من فی ملکوت و من فی الجیروت و من فی اللاهوت فداه دیده شد و ذکر جناب مرفوع مغفور مبرور علیه بهاء الله و رحمته را مکرّر فرمودند یا لیت فزت بما فاز به بعد العروج و همچنین ذکر سایرین را انشاءالله جمیع مستعدّ شوند از برای آنچه که زوال او را اخذ نماید و حوادث زمان او را تغییر ندهد البهاء المشرق من افق عنایة ربّنا علی جنابکم و علی من معکم و علی الذین اذا سمعوا النداء من سدرۃ المنتهی قالوا لّیک یا اله العالمین و مقصود المرسلین

و اینکه مرقوم داشتند که اگر بخواهند چیزی مرقوم فرمایند نزد که ارسال نمایند این بنده خود حاضر است و لکن یک شرط دارد و آن اینکه از تأخیر جواب مکدر نشوند چه که بسا میشود در یک روز عدد اربعین او خمسین او ازید او اقلّ عرایض و مراسلات باید در ساحت امنع اقدس عرض کنم و جواب از مصدر امر نوشته ارسال دارم و همچنین خود جواب عرض نمایم در اینصورت واضح و معلوم میشود که فرصت بمثابه عنقاست و مانند صبر نزد عاشق یا ذهب نزد مفلس حقّ شاهد و گواهیست حقّ منیع شاهد و گواهیست که در لیلی و ایام اینعبد مشغولست اگر عنایت مقصود عالمیان نباشد اینعبد از عهده هیچیک برنمیآید از کافۀ دوستان الهی و قاصدان کعبه لایزالی متوقّع و مستدعی که از حقّ جلّ جلاله توفیق و تأیید از برای اینعبد مسئلت نمایند که شاید از عهده این امر خطیر برآیم انّ لهو السّامع المجیب خدمت دوستان آن ارض طرّاً تکبیر و سلام معروض میدارم امیدوارم که هیچ شیء از اشیاء ایشان و دوستان آن اطراف را از مالک اسماء و فاطر سماء منع ننماید بگو بگیرید باسم حقّ جلّ جلاله و بنوشید بذکرش و بگوئید بیادش هذا مبدئکم و هذا معادکم و مآبکم و وطنکم الأعلى و مرجعکم الأسمى الأسنی جهد نمائید تا فی الحقیقه باینمقام بلند اعلی فائز شوید انّ یهدیکم الی الأفق الأعلى لا اله الا هو المبین الکریم البهاء الظاهر من عنایة ربّنا علی جنابکم و اخیکم و من معکم و علی الذین سمعوا و اجابوا ربّهم السّامع المجیب

عرض اینفانی آنکه حبیب مکرم جناب حاجی میرزا حسین علیه بهاء الله و عنایت از ارض شین بارض کر و اطراف بجهة تبلیغ توجّه نمودند و همچنین به نیریز و عریضه بساحت اقدس فرستادند و مخصوص چند نفس الواح بدیعه منیعه خواستند لذا از سماء عنایت نازل نزد آنجناب ارسال شد که بصاحبان الواح در شهر بابک و قصبه راوژ برسانند انّ ولیّ المرسلین و مؤید العالمین

خادم

فی ۱۰ شهر صفر سنة ۱۳۰۰

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

ط

جناب میرزا حسن علیه بهاء الله ص

هو المغرّد علی الاغصان

سبحان من ظهر و اظهر ما اراد أنّه لهو المقتدر الذی ما منعه شؤونات الخلق و القيوم الذی ما خوّفته جنود السموات و الارض و نطق و انطق الاشیاء علی أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحکیم شهد الله أنّه لا اله الا هو و الذی ظهر أنّه لبحر علمه و سمآء فضله و شمس جوده من انكره قد انكر الله فی ازل الازال و من اعترف به اعترف بما نزل من ملکوته الممتنع المنيع قد حضر کتابک و سمعنا منه ندآک و ضجيجک و صریخک فی حبّ الله ربّ العالمين أنّه یجزیک خیر الجزآء و نسئله ان یقدّر لک ما ینفعک فی الظّاهر و الباطن أنّه لهو الفضال القدير کتابت دیده شد و ندايت اصغا گشت انشاء الله لا زال باثمار شجرة قلم اعلى متنعّم باشی و بفیوضات نامتناهیة الهیة فائز با کمال روح و ریحان بذکر محبوب عالمیان مشغول باش که شاید نفوس غافله از دریای دانائی بیاشامند و بافی ظهور توجّه نمایند ان افرح بما ذكرت لدى المظلوم مرة بعد مرة و فاز کلّ اسم کان فی کتابک بذکر الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ العرش العظيم در جمیع احيان لدى الوجه مذکورید و بعنايتش فائز آنچه الیوم لایقتست استقامت کبری است باید بکمال حکمت و بیان اهل امکانرا باین مقام بلند اعلى دعوت نمود تا کل در امر مستقیم شوند و طائف حول کلمة الله گردند اذا لا ترى فی الارض عوجاً و لا امتاً انّ ربک يقول الحقّ و یرشد السبیل الملک لله الواحد العزيز الجمیل البهاء علیک و علی من معک

* * *

اح احمد م ع

هو الله الملك المحبوب المستعان

سبحان من له ملک السموات و الأرض یبین فی الكتاب احکام کلّ شیء و یفصل الآيات لقوم یتّقون و هو الذی اظهر رسله من قبل و اوصاهم بالهدی و الحقّ أ اله مع الله سبحانه و تعالی عمّا یشرکون انّ الذین یعبدون الله حقّ عبادته اولئک الذین یفوزون بمفازة ربّهم و یرثون الرضوان و هم له یشکرون تلك الآیة باقیة عند ربک و تلك حیاة دائمة فسبحان الله ربک عمّا یقول الذین کفروا اذ اتی کلمة الله و سبحان الله عمّا هم لا یعملون و له ما فی السموات و ما فی الأرض و انّ الذین یجعلون لله شرکاء من عباده اولئک هم اصحاب النار هم فیها یحضرون و من اعتصم بحبل الله و توکلّ علیه اولئک الذین نالوا حظاً من

رَبِّهِمْ وَ هُمْ فِي فِرْدَوْسٍ اَبْهَى يَحْبِرُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ لِكُلِّ اَحَدٍ مَّقَادِيرَهُ وَ مِنْ اَحْسَنَ مِنَ اللّٰهِ مَقَادِيرًا اِنْ اَنْتُمْ فِي آيَاتِ اللّٰهِ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ الَّذِي اَيَقِنُ صَنَعَ كُلِّ شَيْءٍ وَ اَبْرَمَ اَمْرَ نَفْسِهِ وَ مِنْ اَجْرَى مِنَ اللّٰهِ اَمْرًا وَ اَرْفَعَ قَدْرًا سَبْحَانَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ كُلٌّ لَهٗ يَشْهَدُونَ وَ هُوَ الْفَائِزُ عَلَى اَمْرِهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ اِنَّ رَبَّكَ الَّذِي خَلَقَكَ لِقَادِرٍ اِنْ يَرْزُقَكَ وَ يَرْجِعَكَ اِلَى مَا كُنْتَ فِيهِ اِنَّهٗ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْمُهَيْمِنُ الْقَيُّومُ هُوَ اللّٰهُ الْمَعِيدُ الْمَلِكُ الْمُبْدِئُ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

* * *

حاجى ميرزا محمد

بسم الله الأقدس الأقدس

سَبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ يَا اِلٰهِي اَسْأَلُكَ بِالَّذِي اَظْهَرْتَهُ وَ جَعَلْتَ ظَهْرَهُ نَفْسَ ظَهْرِكَ وَ بَطُونَهُ نَفْسَ بَطْنِكَ وَ بِأَوَّلِيَّتِهِ حَقَّقَ أَوَّلِيَّتَكَ وَ بِآخِرِيَّتِهِ ثَبَتَ آخِرِيَّتَكَ وَ بِقُدْرَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ شَهِدَ كُلَّ ذِي قُدْرَةٍ بِاِقْتِدَارِكَ وَ بِعَظَمَتِهِ شَهِدَ كُلَّ ذِي عَظَمَةٍ بِعَظَمَتِكَ وَ كِبَرِيَّاتِكَ وَ بِقَيُّومِيَّتِهِ عَرَفَ قَيُّومِيَّتَكَ وَ اِحَاطَتَكَ وَ بِمَشِيَّتِهِ ظَهَرَ مَشِيَّتَكَ وَ بِوَجْهِهِ لَاحَ وَجْهَكَ وَ بِأَمْرِهِ ظَهَرَ أَمْرَكَ وَ بِآيَاتِهِ مَلَأْتَ الْآفَاقَ مِنْ بَدَائِعِ آيَاتِ سُلْطَنَتِكَ وَ السَّمَاءَ مِنْ ظَهُورَاتِ عِزِّ اَحَدِيَّتِكَ وَ الْبَحَارَ مِنْ لَأَلِّي قُدْسِ عِلْمِكَ وَ حِكْمَتِكَ وَ زَيَّنْتَ الْأَشْجَارَ بِأَثْمَارِ مَعْرِفَتِكَ وَ بِهِ سَبَّحَكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ تَوَجَّهَ كُلُّ الْأَشْيَاءِ اِلَى شَطْرِ رَحْمَانِيَّتِكَ وَ اَقْبَلَ كُلُّ الْوُجُوهِ اِلَى بَوَارِقِ اَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ كُلُّ النَّفُوسِ اِلَى ظَهُورَاتِ عِزِّ اَحَدِيَّتِكَ وَ مَا اَعْلَى قُدْرَتِكَ وَ مَا اَعْلَى سُلْطَنَتِكَ وَ مَا اَعْلَى اِقْتِدَارِكَ وَ مَا اَعْلَى عَظَمَتِكَ وَ مَا اَعْلَى كِبَرِيَّاتِكَ الَّذِي ظَهَرَ مِنْهُ وَ اعْطَيْتَهُ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فِيَا اِلٰهِي اَشْهَدُ بِأَنَّ مِنْهُ ظَهَرَتْ آيَاتُكَ الْكُبْرَى وَ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ الْأَشْيَاءَ لَوْلَا مَا هَدَرْتَ الْوَرَقَاءَ وَ مَا غَنَّتْ عِنْدَ لَيْبِ الثَّنَاءِ فِي جَبْرُوتِ الْقَضَاءِ وَ اَشْهَدُ بِأَنَّ أَوَّلَ كَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ فَمِهِ وَ أَوَّلَ نِدَاءٍ ارْتَفَعَ مِنْهُ بِمَشِيَّتِكَ وَ ارَادَتِكَ اِنْقَلَبَتْ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا وَ السَّمَاءُ وَ مَا فِيهَا وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ بِهَا اِنْقَلَبَتْ حَقَائِقُ الْوُجُودِ وَ اخْتَلَفَتْ وَ تَفَرَّقَتْ وَ تَفَصَّلَتْ وَ اِثْلَفَتْ وَ اجْتَمَعَتْ وَ ظَهَرَتْ كَلِمَاتُ التَّكْوِينِيَّةِ فِي عَالَمِ الْمَلِكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ ظَهُورَاتِ الْوَاحِدِيَّةِ فِي عَالَمِ الْجَبْرُوتِ وَ الْآيَاتِ الْأَحْدِيَّةِ فِي عَالَمِ اللَّاهُوتِ وَ بِذَاكَ النَّدَاءِ بَشَّرْتَ الْعِبَادَ بِظَهْرِكَ الْأَعْظَمِ وَ أَمَرَكَ الْأَنْتَمَ فَلَمَّا ظَهَرَ اخْتَلَفَتْ الْأُمَمُ وَ ظَهَرَ الْاِنْقِلَابُ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ اضْطَرَبَتْ اَرْكَانُ الْأَشْيَاءِ وَ بِهِ ظَهَرَتْ فَتْنَةُ الْكِبَرَى وَ فَصَّلَتْ كَلِمَةُ الْعِلْيَا وَ بِهَا ظَهَرَ الْاِمْتِيَازُ بَيْنَ كُلِّ ذَرَّةٍ مِنْ ذَرَّاتِ الْأَشْيَاءِ وَ بِهَا سَعَرَتْ الْجَحِيمُ وَ ظَهَرَ النَّعِيمُ طُوبَى لِمَنْ اَقْبَلَ اِلَيْكَ فَوَيْلَ لِمَنْ اَعْرَضَ عَنْكَ وَ كَفَرَ بِكَ وَ بِآيَاتِكَ فِي هَذَا الظَّهْرِ الَّذِي فِيهِ اسْوَدَّتْ وَجُوهُ الْمُشْرِكِينَ وَ اَبْيَضَّتْ وَجُوهُ الْمُؤْمِنِينَ اَسْأَلُكَ يَا اِلٰهِي بِهَذَا الظَّهْرِ بِأَنَّ تَقْدَّرَ لَنَا خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ تَنْزِلَ عَلَيْنَا مِنْ سَمَاءِ جُودِكَ مَا يَجْعَلُنَا غَنِيًّا عَمَّا سِوَاكَ وَ مُنْقَطِعًا عَمَّا دُونَكَ وَ مُتَمَسِّكًا بِحَبْلِ عَنَانِيَّتِكَ وَ مُتَشَبِّهًا بِذِيلِ الطَّافِكِ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُهَيْمِنُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

* * *

هَذَا دَعَاءٌ قَدْ نَزَّلَ حِينَ الْاِفْطَارِ مِنْ لَدَى اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْمُخْتَارِ

هُوَ الْأَمْرُ

سَبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ يَا اِلٰهِي اَسْأَلُكَ بِالَّذِينَ جَعَلْتَ صِيَامَهُمْ فِي حَبِّكَ وَ رِضَائِكَ وَ اِظْهَارِ أَمْرِكَ وَ اتِّبَاعِ آيَاتِكَ وَ اِحْكَامِكَ وَ اِفْطَارِهِمْ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ فَوْعَزْتُكَ اَنَّهُمْ فِي أَيَّامِهِمْ كُلَّهَا صَائِمُونَ وَ اِلَى شَطْرِ رِضَائِكَ مُتَوَجِّهُونَ وَ لَوْ يَخْرُجُ مِنْ فَمِ ارَادَتِكَ مُخَاطَبًا أَيَّاهُمْ يَا

قوم صوموا حباً لجمالى و لا تعلّقه بالميقات و الحدود فوعزّتكم هم يصومون و لا يأكلون الى ان يموتوا لأنهم ذاقوا حلاوة ندائك و ذكرك و ثنائك و الكلمة الّتى خرجت من شفّتى مشيّيّتك

اى ربّ اسألك بنفسك العلّى الأعلى ثمّ بظهورك كرّة اخرى الّذى به انقلب ملكوت الأسماء و جبروت الصّفات و اخذ السّكر سكّان الأرضين و السّماوات و الزّلازل من فى ملكوت الأمر و الخلق الّا من صام عن كلّ ما يكرهه رضاك و امسك نفسه عن التّوجّه الى ما سواك بأنّ تجعلنا منهم و تكتب اسمائنا فى اللّوح الّذى كتبت اسمائهم و أنّك يا الهى بيدائع قدرتك و سلطنتك و عظمتك اخرجت اسمائهم من بحر اسمك و خلقت ذواتهم من جوهر حبّك و كينوناتهم من ساذج امرك و ما تعاقب وصلهم بظهورات الفصل و الانفصال و ما قدّر لقرّبهم بعد و لا لبقائهم زوال انّهم عباد لم تزل يحكون عنك و لا تزال يطوفون فى حولك و يهرولون حول حرم لقائك و كعبة وصلك و ما جعلت الفرق يا الهى بينك و بينهم الّا بأنّهم لمّا شهدوا انوار وجهك توجّهوا اليك و سجدوا لجمالك خاشعين لعظمتك و منقطعين عمّا سواك

اى ربّ هذا يوم فيه صمنا بأمرك و ارادتك بما نزلته فى محكم كتابك و امسكنا النّفس عن الهوى و عمّا يكرهه رضاك الى ان انتهى اليوم و بلغ حين الافطار اذاً اسألك يا محبوب قلوب العاشقين و يا حبيب افئدة العارفين و يا وله صدور المشتاقين و يا مقصود القاصدين بأنّ تطيّرنا فى هوآء قربك و لقائك و تقبل عنّا ما عملنا فى حبّك و رضائك ثمّ اكتبنا من اللّذينهم اقرّوا بوحدانيّتك و اعترفوا بفردانيّتك و خضعوا لعظمتك و كبريائك و عاذوا بحضرتك و لاذوا بجنابك و انفقوا ارواحهم شوقاً للقائك و الحضور بين يديك و نذوا الدّنيا عن ورائهم لحبّك و قطعوا التّسبة من كلّ ذى نسبة متوجّهين اليك اولئك العباد الّذين اذا يذكر لهم اسمك يذوب قلوبهم شغفاً لجمالك و تفيض عيونهم طلباً لقربك و لقائك

اى ربّ هذه لسانى تشهد بوحدانيّتك و فردانيّتك و هذه عينى ناظرة الى شطر مواهبك و الطافك و هذه اذنى مترصّدة لاصغاء ندائك و كلمتك لأنّى ايقنت يا الهى بأنّ الكلمة الّتى خرجت من فم مشيّيّتك ما قدّرت لها من نفاذ و تسمعها فى كلّ الأحيان الأذان الّتى قدّستها لاستماع كلماتك و اصغاء آياتك و انّ هذه يا الهى يدى قد رفعتها الى سماء مكرمتك و الطافك أ تطرد يا الهى هذا الفقير الّذى ما اتّخذ لنفسه محبوباً سواك و لا معطياً دونك و لا سلطاناً غيرك و لا ظلاًّ الاّ فى جوار رحمتك و لا مأمناً الاّ لدى بابك الّذى فتحته على وجه من فى سمائك و ارضك لا فوعزّتكم انا الّذى اكون مطمئناً بفضلك و لو تعدّبنى بدوام ملكك و يسألنى احد منك لينطق اركانى كلّها بأنّه لهو المحبوب فى فعله و المطاع فى حكمه و الرّحمن فى سجيّته و الرّحيم على خلقه

فوعزّتكم يا محبوب قلوب المشتاقين لو تطردنى عن بابك و تدعنّى تحت اسياف طغاة خلقك و عصاة بريّتك و يسألنى احد منك ينادى كلّ شعر كان فى اعضائى بأنّه هو محبوب العالمين و أنّه لهو الفضّال القديم و أنّه قرّبنى ولو ابعدنى و اجارنى ولو اطردنى و لم اجد لنفسى راحماً ارحم منه به استغنيت عن دونه و استعليت على ما سواه

فطوبى يا الهى لمن استغنى بك عن ملكوت ملك السّماوات و الأرض و الغنىّ من تمسّك بحبل غنائك و خضع لحضرتك و اكتفى بك عمّن سواك و الفقير من استغنى عنك و استكبر عليك و اعرض عن حضرتك و كفر بآياتك فىا الهى و محبوبى فاجعلنى من الّذين تحرّكهم ارياح مشيّيّتك كيف تشاء و لا تجعلنى من الّذين تحرّكهم ارياح النّفس و الهوى و تذهب بهم كيف تشاء لا اله الاّ انت المقتدر العزيز الكريم

فلك الحمد يا الهى على ما وفّقتنى بالصّيام فى هذا الشّهر الّذى نسبته الى اسمك الأعلى و سمّية بالعلاء و امرت بأنّ يصوموا فيه عبادك و بريّتك و يستقربنّ به اليك و به انتهت الأيّام و الشّهور كما ابتدأت أوّلها باسمك البهآء ليشهدنّ كلّ بأنّك انت الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن و يوقننّ بأنّ ما حقّق اعزاز الأسماء الاّ بعزّ امرك و الكلمة الّتى فصّلت بمشيّيّتك و ظهرت بارادتك و جعلت يا الهى هذا الشّهر بينهم ذكراً من عندك و شرفاً من لدنك و علامةً من حضرتك لثلاًّ ينسون عظمتك و

اقتدارك و سلطنتك و اعزازك و يوقنن بانك انت الذى كنت حاكماً فى ازل الآزال و تكون حاكماً كما كنت لا يمنعك عن حكومتك شىء عمّا خلق فى السموات و الأرض و لا عن ارادتك من فى ملكوت الأمر و الخلق

فيا الهى اسألك باسمك الذى به ناحت قبائل الأرض كلّها ألا من عصمته بعصمتك الكبرى و حفظته فى ظلّ رحمتك العظمى بأن تجعلنا مستقيماً على امرك و ثابتاً على حبك على شأن لو يعترض عليك عبادك و يعرض عنك برّيتك بحيث لا يبقى على الأرض من يدعوك و يقبل اليك و يتوجّه الى حرم انسك و كعبة قدسك لأقوم بنفسى وحده على نصره امرك و اعلاء كلمتك و اظهار سلطنتك و ثناء نفسك ولو اتى يا الهى كلّما اريد ان اسميك باسم اتخير فى نفسى لأننى اشاهد بأن كلّ صفة من صفاتك العليا و كلّ اسم من اسمائك الحسنى انسبها الى نفسك و ادعوك بها تلقاء وجهك هذا لم يكن إلا على قدر عرفانى لأننى لمّا عرفتها ممدوحة نسبتها اليك

والأ تعالى تعالى شأنك من ان تذكر بدونك او تعرف بسواك او يرتقى اليك وصف خلقك و ثناء عبادك و كلّ ما يظهر من العباد أنّه محدود بحدودات انفسهم و مخلوق من توهماتهم و ظنونهم

فآه آه يا محبوبى من عجزى عن ذكرك و تقصيرى فى ايامك لو اقول يا الهى انك انت عليم اشاهد لو تشير باصبع من اصابع مشيتك الى صخرة صمّاء ليظهر منها علم ما كان و ما يكون و لو اقول انك انت قدير اشاهد لو يخرج من فم ارادتك كلمة لتقلب منها السموات و الأرض

فوعزتك يا محبوب العارفين كلّ عليم لو لا يقرّ عند علمك بالجهل أنّه اجهل العباد و كلّ مقتدر لا يقرّ بعجزه لدى ظهورات قدرتك أنّه لأعجز برّيتك و اغفل خلقك مع علمى بذلك و ايقانى بهذا كيف اقدر ان اذكرك بذكر او اصفك بوصف او اثنيك بثناء اذاً مع هذا العجز قد سرعت الى ظلّ قدرتك و بهذا الفقر قد استظلللت فى ظلّ غنائك و بهذا الضعف قد قمت لدى سرادق قوتك و قدرتك أ تطرد هذا الفقير بعد الذى ما اتخذ لنفسه معيناً سواك أ تبعد هذا الغريب بعد الذى لم يجد لنفسه محبوباً دونك

اى ربّ انت تعلم ما فى نفسى و انا لا اعلم ما فى نفسك فارحمنى برحمتك ثمّ الهمنى ما يسكن به قلبى فى ايامك و يستريح به نفسى عند ظهورات وجهك اى ربّ قد استضاء كلّ الأشياء من بوارق انوار طلعتك و قد الاح كلّ من فى الأرض و السماء من ظهورات عزّ احديتك بحيث لا ارى من شىء إلا و قد اشاهد فيه تجلّيك الذى مستور عن انظر النائمى من عبادك اى ربّ لا تحرمنى بعد الذى احاط فضلك كلّ الوجود من الغيب و الشهود أ تبعدى يا الهى بعد الذى دعوت الكلّ الى نفسك و التقرب اليك و التمسك بحبلك أ تطردنى يا محبوبى بعد الذى وعدت فى محكم كتابك و بدائع آياتك بأن تجمع المشتاقين فى سرادق عطوفتك و المريرين فى ظلّ مواهبك و القاصدين فى خيام فضلك و الطافك

فوعزتك يا الهى انّ صريخى يمنع قلمى و حنين قلبى قد اخذ الزمام عن كفى كلّما اسكن نفسى و ابشرها ببدايات رحمتك و شؤونات عطوفتك و ظهورات مكرماتك اضطرب من ظهورات عدلك و شؤونات قهرك و اشاهد بانك انت المذكور بهذين الاسمين و الموصوف بهذين الوصفين و لا تبالى بأن تدعى باسمك الغفار او باسمك القهار فوعزتك لو لا علمى بأن رحمتك سبقت كلّ شىء لتعدم اركانى و تنفطر كينونتى و تضمحلّ حقيقتى ولكن لمّا اشاهد فضلك سبق كلّ شىء و رحمتك احاطت كلّ الوجود تطمئنّ نفسى و كينونتى

فآه آه يا الهى عمّا فات منى فى ايامك فآه آه يا مقصودى عمّا فات منى فى خدمتك و طاعتك فى هذه الايام التى ما رأت شبهها عيون اصفيائك و امنائك اى ربّ اسألك بك و بمظهر امرك الذى استقرّ على عرش رحمتيتك بأن توفّقنى على خدمتك و رضائك ثمّ احفظنى عن الذين اعرضوا عن نفسك و كفروا بآياتك و انكروا حقّك و جاحدوا برهانك و نبذوا عهدك و ميثاقك

كَبِّرَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى مَظْهَرِ هَوَيْتِكَ وَ مَطْلَعِ أَحْدَيْتِكَ وَ مَعْدَنِ عِلْمِكَ وَ مَهْبِطِ وَحْيِكَ وَ مَخْزَنِ الْهَامِكِ وَ مَقَرِّ سُلْطَنَتِكَ وَ مَشْرِقِ الْوَهْيَتِكَ النَّقْطَةِ الْأُولَى وَ الطَّلَعَةِ الْأَعْلَى وَ أَصْلِ الْقَدَمِ وَ مَحْيَى الْأُمَمِ وَ عَلَى أَوَّلِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ بَيَّاتِهِ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَرْشاً لَا سِتْوَاءَ كَلِمَتِكَ الْعَلِيَا وَ مُحَلَّلاً لظُهُورِ اسْمَائِكَ الْحَسَنِي وَ مَشْرِقاً لِأَشْرَاقِ شَمْسِ عَنَانِيكَ وَ مَطْلِعاً لَطُلُوعِ اسْمَائِكَ وَ صِفَاتِكَ وَ مَخْزِناً لِلْكَائِي عِلْمِكَ وَ أَحْكَامِكَ وَ عَلَى آخِرِ مَنْ نَزَلَ عَلَيْهِ الَّذِي كَانَ وَفُودُهُ عَلَيْهِ كُوفُودُهُ عَلَيْهِ وَ ظُهُورِكَ فِيهِ كَظُهُورِكَ فِيهِ إِلَّا أَنَّهُ اسْتِضَاءٌ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِهِ وَ سَجْدٌ لِدَانِهِ وَ أَقَرُّ بِعِبُودِيَّتِهِ لِنَفْسِهِ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِهِ وَ فَدَوْا أَنْفُسَهُمْ حَبّاً لِحِمَالِهِ

نَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِأَنَّهُمْ عِبَادُ آمَنُوا بِكَ وَ بَيَّاتِكَ وَ قَصَدُوا حَرَمَ لِقَائِكَ وَ أَقْبَلُوا إِلَى وَجْهِكَ وَ تَوَجَّهُوا إِلَى شَطْرِ قَرْبِكَ وَ سَلَكُوا مَنَاهِجَ رِضَائِكَ وَ عَبْدُوكَ بِمَا أَنْتَ أَرْدْتَهُ وَ انْقَطَعُوا عَمَّنْ سِوَاكَ أَي رَبِّ فَأَنْزِلْ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَ أَجْسَادِهِمْ فِي كُلِّ حِينٍ مِنْ بَدَائِعِ رَحْمَتِكَ الْكُبْرَى وَ أَنْتَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْمُقْتَدِرُ الْمُسْتَعَانُ

أَي رَبِّ أَسْأَلُكَ بِهِ وَ بِهِمْ وَ بِالَّذِي أَقَمْتَهُ عَلَى مَقَامِ أَمْرِكَ وَ جَعَلْتَهُ قِيُوماً عَلَى مَنْ فِي سَمَائِكَ وَ أَرْضِكَ بِأَنْ تَطْهَرَنَا عَنْ الْعَصْيَانِ وَ تَقْدِّرَ لَنَا مَقَرَّ صَدَقِ عِنْدِكَ وَ الْحَقْنَا بِعِبَادِكَ الَّذِينَ مَا مَنَعْتَهُمْ مَكَارِهِ الدُّنْيَا وَ شِدَائِدَهَا عَنْ التَّوَجُّهِ إِلَيْكَ وَ أَنْتَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْمُهَيْمِنُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

* * *

آقَا عَلِيِّ أَكْبَرِ

بِسْمِ اللَّهِ الْأَبَدِيعِ الْأَمْنَعِ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِزَفَرَاتِ قُلُوبِ الْعَاشِقِينَ وَ دُمُوعِ عَيُونِ الْمَشْتَاقِينَ أَنْ لَا تَجْعَلَنِي مُحْرُوماً مِنْ نَفَحَاتِ رَحْمَانِيَّتِكَ فِي أَيَّامِكَ وَ نِعْمَاتِ وَرِقَاءِ وَحْدَانِيَّتِكَ عِنْدَ ظُهُورِ أَنْوَارِ وَجْهِكَ يَا إِلَهِي أَنَا الْمَسْكِينُ قَدْ تَشَبَّهْتُ بِذِيلِ اسْمِكَ الْغَنِيِّ وَ أَنَا الْفَانِي قَدْ تَمَسَّكَتُ بِحَبْلِ اسْمِكَ الْبَاقِي إِذَا أَسْأَلُكَ بِنَفْسِكَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى أَنْ لَا تَدْعَنِي بِنَفْسِي وَ هَوَايَ خُذْ يَدِي بِأَيَادِي اقْتِدَارِكَ وَ خَلِّصْنِي عَنْ غَمَرَاتِ الظُّنُونِ وَ الْأَوْهَامِ وَ طَهِّرْنِي عَنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُهُ رِضَاكَ ثُمَّ اجْعَلْنِي مُقْبِلاً إِلَيْكَ وَ مُتَوَكِّلاً عَلَيْكَ وَ لَا تُؤْذِنِ بَحْضَرَتِكَ وَ هَارِباً إِلَى نَفْسِكَ وَ أَنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ بِقُدْرَتِكَ وَ تَحْكُمُ مَا تَرِيدُ بِأَرَادَتِكَ لَا مَانِعَ لِمَا قَضَيْتَ وَ لَا رَادَّ لِمَا أَمَضَيْتَ أَنْتَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْمُنَّانُ

أَنْ يَا عَلِيُّ أَنْ أَقْرَأْ هَذَا الدَّعَاءَ فِي الصُّبْحِ وَ الْمَسَاءِ عَلَى شَوْقٍ وَ انْقِطَاعٍ تَجْذِبُ مِنْهُ أَفْتَدَى أَهْلِ الْإِبْدَاعِ وَ الْإِخْتِرَاعِ لِيَشْهَدَنَّ كُلٌّ بِأَيْمَانِكَ بِاللَّهِ رَبِّكَ وَ أَقْبَالَكَ إِلَى حَضْرَتِهِ وَ انْقِطَاعِكَ عَمَّا سِوَاهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ السَّابِقُ وَ الرُّوحُ عَلَيْكَ وَ عَلَى مَنْ تَمَسَّكَ بِذِيلِ الرَّحْمَنِ وَ انْقَطَعَ عَنِ الشَّيْطَانِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ الْمُسْتَعَانِ

* * *

ضَا

بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْدَسِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ الَّتِي مِنْهَا اسْتَغْطَمَ كُلُّ شَيْءٍ وَ بِأَنْوَارِ وَجْهِكَ الَّذِي مِنْهُ اسْتِضَاءَ كُلُّ شَيْءٍ وَ بِبِدَائِعِ اسْمَائِكَ الَّتِي مِنْهَا فَصَّلْتَ بَيْنَ كُلِّ شَيْءٍ وَ بِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ قَائِماً عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ بِسُلْطَانِكَ الَّذِي بِهِ اسْتَعْلِيَتْ عَلَى كُلِّ

شيء و بآياتك التي منها استجذبت حقايق الأشياء و بكلمتك التي منها فرع من في الأرض و السماء و بندائك في برية القدس الذي به اشتعل قلب العالم و به اهتديت المخلصين الى شاطئ بحر احدىتك و طيرت العاشقين في هواء قريك و لقائك و استجذبت افئدة المقرئين الى يمين عرش رحمانيتك بأن تقبل منا ما عملنا في حبك و رضاك فيا الهى و سيدى و محبوبى ان الذين ذاقوا حلاوة نداءك سرعوا الى ظل مواهبك و جوار الطافك و اتبعوا ما امرتهم به حباً لنفسك و ابتغاء لوجهك اولئك لا يتحركون الا باذنك و لا يتكلمون الا بعد امرك

فيا الهى و سيدى انا عبدك و ابن عبدك قد قمت عن الفراش فى هذا الفجر الذي فيه اشرقت شمس احدىتك عن افق سماء مشيتك و استضاء منها الآفاق بما قدر فى صحايف قضائك لك الحمد يا الهى على ما اصبحتنا مستضيئاً بنور عرفانك و صمنا خالصاً لوجهك اى رب فأنزل علينا ما يجعلنا غنيّاً عما سواك و منقطعاً عن دونك ثم اكتب لى و لأحبتى و ذوى قرابتى من كل ذكر و انثى خير الآخرة و الأولى ثم اعصمنا يا محبوب الابداع و مقصود الاختراع بعصمتك الكبرى من الذين جعلتهم مظاهر الخناس و يوسوسون فى صدور الناس و انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت المقتدر المهيمن القيوم صل اللهم يا الهى على من جعلته قيوماً على اسمائك الحسنى و به فصلت بين الأتقياء و الأشقياء بأن توقفنا على ما تحب و ترضى و صل اللهم يا الهى على كلماتك و حروفاتك و على الذين توجهوا اليك و اقبلوا الى وجهك و سمعوا نداءك و انك انت مالك العباد و سلطانهم و انك انت على كل شيء قدير

* * *

هو الله تعالى شأنه العناية و الألفاف

سبحانك اللهم يا الهى اشهد بقدرتك و قوتك و سلطانك و عنايتك و فضلك و اقتدارك و بتوحيد ذاتك و تفريد كينونتك و بتفديسك و تنزيهك عن الامكان و ما فيه اى رب ترانى منقطعاً عن دونك و متمسكاً بك و مقبلاً الى بحر عطائك و سماء جودك و شمس رحمتك اى رب اشهد بانك جعلت عبدك حامل امانتك و هو الروح الذي به اظهرت الحياة للعالم اسلك بتجليات انوار نير ظهورك بأن تقبل منه ما عمل فى ايامك ثم اجعله مزيئاً بعز رضائك و مطرراً بقبولك اى رب اشهد و يشهد الكائنات بقدرتك اسلك ان لا تخيب هذا الروح الذي صعد اليك من فردوسك الأعلى و جنتك العليا و مقامات قريك يا مولى الورى ثم اجعل عبدك يا الهى معاشراً مع انبيائك و اصفياك و اوليائك فى المقامات التي عجزت الأقلام عن ذكرها و الألسن عن وصفها اى رب ان الفقير قصد ملكوت غنائك و الغريب وطنه فى جوارك و العطشان كوثر عطائك اى رب لا تقطع عنه مائدة فضلك و لا نعمة جودك انك انت المقتدر العزيز الفضال اى رب قد رجعت اليك امانتك ينبغى لسماء جودك و كرمك الذي احاط ملكك و ملكوتك ان تنزل على ضيفك البديع نعمك و آلائك و اثمار اشجار فضلك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الفضال الفياض العطايف الكرام الغفار العزيز العلام اشهد يا الهى انك امرت الناس باكرام الضيوف و ان الذي صعد اليك قد ورد عليك اذا فاعمل به ما ينبغى لسماء فضلك و بحر كرمك انى وعزتك اكون موقناً بانك لا تمنع نفسك عما امرت به عبادك و لا تحرم من تمسك بحبل عطائك و صعد الى افق غنائك لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الوهاب

* * *

جناب على افندى

هو الله تعالى شأنه العزيز

سبحانك اللهم يا الهى انت الذى لم تزل كنت فى علو القدرة والقوة والجلال ولا تزال تكون فى سمو الرقعة والعظمة والجلال كل العرفاء متحير فى آثار صنعك وكل البلغاء عاجز من ادراك مظاهر قدرتك واقتدارك كل ذى عرفان اعترف بالعجز عن البلوغ الى ذروة عرفانك وكل ذى علم اقر بالتقصير عن عرفان كنه ذاتك فلما سد السبيل اليك اظهرت مظاهر نفسك بأمرك ومشيتك وارسلتهم الى بريتك وجعلتهم مشارق الهامك ومطالع وحيك ومخازن علمك ومكامن امرك ليتوجهن كل بهم اليك ويستقربن الى ملكوت امرك وجبروت فضلك اذا سألك يا الهى بك وبهم بأن ترسل عن يمين فضلك على اهل الأكوام ما يطهرهم عن العصيان ويجعلهم خالصين لوجهك يا من بيدك ملكوت الاحسان ليقومن كل على امرك وينقطعن عما دونك وانت المقتدر العزيز المختار

فيا الهى وسيدى ومحبوبى انا عبدك وابن عبدك قد تمسكت بحبل عنايتك وتشبثت بذيل رداء عطوفتك اسألك باسمك الأعظم الذى جعلته ميزان الأمم وبرهانك الأقوم بأن لا تدعنى بنفسى وهوى فاحفظنى فى ظل عصمتك الكبرى ثم انطقنى بشأء نفسك بين ملا الانشاء ولا تجعلنى محروماً عن نفحات إياك وفوحات مطلع امرك وبأن ترزقنى خير الدنيا والآخرة بفضلك الذى احاط الموجودات ورحمتك التى سبقت الممكنات وانت الذى فى قبضتك ملكوت كل شىء تفعل ما تشاء بأمرك وتحكم ما تريد بقدرتك لا لمشيتك من مانع ولا لحكمك من نفاذ لا اله الا انت المقتدر العزيز الوهاب ان يا على طوبى لك بما شريت سلسيل المعانى من ايدى رحمة ربك العزيز المختار لا تحزن من شىء توكل فى كل الأمور على الله ربك والله مع عباده الأخيار قل يا قوم تالله قد فصلت النقطة الأولى وقامت الألف الالهية وظهرت ولاية الله الملك الواحد المقتدر القهار قل يا قوم خافوا عن الله ولا تجعلوا انفسكم محرومين من هذا الفضل الذى اشرق عن افق الأمر وهذا خير لكم عما انتم تعملونه فى السر والاجهار انا احببناك من قبل ونحبك بحول الله وقوته بما اقبلت الى ربك العزيز الغفار ان استقم على حب الغلام ثم بلغ الناس امر ربك بالحكمة والبيان لئلا يرتفع ضوضاء الغافلين وزماجير الأشرار دع الملك عن ورائك ثم اقبل الى مولاك ستفنى الدنيا وما فيها ويبقى الملك لله ذى العظمة والاقتدار كذلك ذكرناك فى هذا اللوح واسمعناك نغمات الورقاء على الأفنان بفنون الألحان لتجذبك الى الله مالك يوم التناد ذكر من لدنا اييك انا ما نسيناه

* * *

هو الله تعالى شأنه الفضل والعدل والله المستعان وعليه التكلان

سبحانك اللهم يا الهى انت تعلم بانى ما اردت فى ذكر الآ ذكرك وفى توجهى الى جهة الآ جهة فضلك ومواهبك وما اردت الا ما اردته لعبادك وخلقك وما قصدت فيما امرتنى الا نعتك وثائك وما شئت الا ما شئته بقضائك وما تفوهت الا ما امرتنى به بين عبادك وبريتك وما ارسلت الى احد كتاباً الا وقد اردت به حفظ خلقك وصيانة عبادك والا اتى فونفسك العلى الاعلى ما قصدت فى امر نفسى ما اريد حفظها فى مملكتك وانفقتها فى سبيلك واعلاء كلمتك وانت تعلم يا الهى ما ورد على عبادك واتى ما اردت فى شأن الآ ظهورك بين عبادك واقتدارك بين بريتك اى رب انت تعلم بان السبل كلها انقطعت والبلايا فى كل الجهات احاطت قد ورد على احبائك ما لا ورد على احد من قبل كم من رؤس ارتفعت على القناة فى سبيلك وكم من صدور تشبكت من السهام فى حبك وكم من دماء سفكت فى ارضك وكم من اخت ناحت فى فراق

اخيها و کم من اب ضجّ لقتل ابنه و کم من رضيع انقطع عن ثدى امّه کلّ ذلک ورد على هؤلاء المظلومين بعد الذی کلّهم اقرّوا بوحدانيتک و اعترفوا بفردانيتک ای ربّ اسئلك باسمائک الحسنی و کلمتک الثامّة العليا بان تنصر هؤلاء المظلومين ثمّ ادخلهم فی حصن حمايتک لئلاّ يقدر احد ان يظلم عليهم و يأخذهم بالاعتساف و انک انت المقتدر العزيز المستعان

عرض اين بنده آنکه بیست و پنج سنه میشود که جمعی از عباد شبی نیا سوده اند و آنی مستريح نبوده اند لا زال بسطوت غضب مبتلا و بشئون قهر معذب بسا از اطفال که بی پدر مانده اند و بسا از آبا که بی فرزند شده اند چه مقدار از امّهات که در فراق ابناء خود گریسته اند و چه مقدار از اطفال که از فقدان امّهات نوحه و ندبه نموده اند و چه مقدار از رضیع که شربت شهادت نوشیده اند نه بر رجال ترخّم نمودند و نه بر نسا بسا از لیالی که جمیع وحوش و طیور در ایکات خود آسوده و آرمیده اند و این عباد در وحشت و اضطراب مقرّ امنی نیافته اند و مقام امانی نجسته اند چه بسیار از رجال که در شب صاحب غنا و ثروت بوده و در صبح بکمال فقر و ذلّت مشاهده شده چه که مالش بتاراج رفت و اسباب زندگانش بیغما ارضی نمانده مگر آنکه خون این مظلومان بر او ریخته شده و محلّی نمانده مگر آنکه مشهد این بی معینان گشته چه مقدار از نسا را که اسیر نموده دیار بديار و شهر بشهر برده اند و چه مقدار از رجال را که بمبلغی فروختند و چه مقدار از نفوس که سر بصحرا گذاشته و معلوم نیست که بکجا رفته اند و چه مقدار که الآن محبوسند ناله های این مظلومان در کلّ لیالی و انهار مرتفع و صریخ این اسیران در کلّ احيان مسموع و جمیع این امور من غیر جرم واقع شده

دو کلمه ئی از لسان مبارک شاهنشاه زمان بسمع مظلومان رسید که فی الحقیقه ملک کلامست و شبه آن از هیچ سلطانی استماع نشده کلمه اوّل در جواب دولت روس در وقتیکه از سبب و علّت محاربه سئوال نموده بود فرموده بودند که فریاد مظلومانی که در بحر اسود من غیر جرم و گناه غرق شده اند در سحرگاه ما را از خواب بیدار نمود لذا بمحاربه قیام شد و این مظلومان مظلوم تر و درمانده ترند چه که بلایای آن نفوس در یومی بوده و رزایای این عباد در بیست و پنج سنه که در کلّ حین بیلای مبین مبتلا بوده ایم و کلمه محکمه دیگر که فی الحقیقه کلمه بدیعی بود که در امکان ظاهر گشت و آن این بوده که بر ماست دادخواهی مظلومان و فریادرسی واماندگان صیت عدل و داد سلطان جمع کثیرا امیدوار نموده تفقّد حال مظلومان از شیم سلطان جهانست و توجّه باحوال ضعیفان از خصلت ملیک زمان حال مظلومی در ارض شبه این مظلومان نبوده و نیست و ضعیفی نظیر این آوارگان مشهود نه چه که کلّ ذی روح از انسان و حیوان و وحش و طیر جمیع در مهد امن و امان مستريح مگر این ضعیفان که در هر ساعت و آن بسلاسل قهر بسته شده اند و باغلال غضب و بطش مبتلا دیگر طاقت این عباد تمام شد و صبر و اضطراب از صدر و دل منقطع گشت خواهش این عباد آنکه نظر مرحمتی فرمایند تا جمیع در ظلّ حمایت سلطان ساکن و مستريح شوند

* * *

جناب سیّاح و مشکین قلم این مناجات قرائت شود ولو یک دفعه باشد

سبحانک اللهم يا الهی انا عبادک و فی قبضتک و ما اردنا الا ما اردته بارادتک و ما شئنا الا ما انت شئته بقدرتک و سلطانک و قضیته فی لوح قضائک من قلم تقدیرک ای ربّ نشهدک و حوامل عرش عظمتک و سگان سراق عزّک ثمّ کلّ الممکنات بانّا کنّا معترفاً بفردانيتک و موقناً بوحدانيتک و مذعناً بما نزلته علی انبیائک و رسلک و علی من جعلته خاتم اصفیائک و جعلته بشیراً لأصحاب الیمین من بریتک و نذیراً لأصحاب الشّمال من طغاة خلقک و ما ظهر منّا فی ملکک ما یكون مخالفاً لسننک و حدوداتک اذا اسألك يا الهی بأسمائک الحسنی و صفاتک العليا بأن تجعل هذا السّجن مبارکاً علینا ثمّ اجعله ذکراً لعبادک و

آية لبريتك انك انت المقتدر على ما تشاء اى رب انت تعلم باننا نحب ما قدرته لنا و ما نريد الا ما اردته بأمرك انا لا نعلم ما عندك ان كتبت لنا الخروج من هذا السجن خلصنا منه بقدرتك و سلطانك ثم اظهر ما فى قلوبنا بين عبادك ليعلمن باننا ما اردنا الا انت و ما اخترنا لنفسنا الا حبك و رضائك و ما كنا مفسداً فى مملكتك بل اردنا السّياحة فى بلادك و زيارة بيتك الحرام و الوقوف فى المشعر و المقام اسألك بشعلة افئدة الموحّدين فى حبك و احتراق المخلصين فى عشقك بأن تقدّر لنا ما هو خير لنا ثم اجمعنا مع اوليائك فى رضوان عزّ احديتك و بساط قدس رحمانيتك انك انت مقصودنا و معبودنا بنفسك استغنيا عن سواك و بفضلك انقطعنا عن العالمين انك انت الغفور الكريم و انك انت ارحم الراحمين

* * *

ص

خديجه

بسم الله الباقي

سبحانك اللهم يا الهى ترانى بين ايدى الأعداء و الابن محمراً بدمه امام وجهك يا من بيدك ملكوت الأسماء اى رب فديت ما اعطيتنى لحيوة العباد و اتحاد من فى البلاد اسألك يا محبى القلوب باسمك الذى به ظهر تفصيل الأكبر بين البشر بأن تنزل من سحاب رحمتك على احبتك ما يقربهم اليك ثم اخرق يا الهى حجاب الذى حال بينك و بين عبادك لكى يعرفوك فى ايامك و يقصدوا مقصودهم الذى اتى من سماء امرك ثم اكتب يا الهى للذين قصدوا مقرّ الأقصى و شطرك الأبهى ما كتبه للمخلصين من بريتك الذين فازوا بلقائك و سمعوا ندائك انك انت المقتدر العزيز الكريم

* * *

قد نزل فى ليلة الّتى فيها استشهدت انفس معدودات فى حبّ الله مالك الاسماء و الصفات بالظلم الذى ما رأت شبهه اعين الممكنات و من يقرئه يحشره الله مع المقرّين فى الجنّة المأوى و يتجلّى عليه بانوار اسمه العلى الاعلى و أنّه لهو الفعّال على ما يشاء و أنّه لهو العزيز الكريم

بسم الله الكافى الغفور الرحيم

سبحانك اللهم يا الهى ترى ما عجزت السن ما سويك عن ذكره و تشهد ما تكلكل عن بيانه غيرك بحيث تموجت بحور الابتلاء و تهيجت ارياح القضاء و تمطر من السحاب سهام الافتتان و من سماء القدر رماح الامتحان اى رب ترى عبادك الذين آمنوا بك و باياتك كيف وقعوا بين مخالب اعدائك و سدوا على وجوههم ابواب الرّخاء و تركوهم فى هذا الحصن الذى منع عنه الرّاحة و الرّجاء و ورد عليهم فى سبيلك ما لا ورد على احد من قبل و يشهد بذلك سكّان العرش و الثرى و اهل ملائكة الاعلى فى الهى هؤلاء عباد الذين انقطعوا عن ديارهم حبّاً لجمالك و اهترّهم ارياح شوقك الى مقام انقطعوا عن كلّ نسبة فى سبيلك و حاربهم طغاة عبادك من اهل مملكتك و اخرجوهم عن كلّ الدّيار و جعلوهم اسارى بايادى الفجرة من عبادك و الكفرة من اشقياء اهل ارضك الى ان ادخلوهم فى هذا المقام الذى لن يوجد اردأ منه فى مملكتك و اخذتهم البلايا على شأن ييكى السّحاب عليهم و ينوح الرّعد لقضايا الّتى مستهم فى حبك و رضاك و انت تعلم يا الهى لم يكن فى ارضك من ينسب

اليك الّا هؤلاء الذين استشهد منهم عدّة و بقى عدّة اخرى ولو أنّ يا الهى لمثلنا لا يليق ان تنسب انفسنا الى نفسك لانّ الخطايا و الغفلة عن امرك منعنا عن الورود فى لجة بحر احديتك و التّسبح فى غمرات عزّ رحمتك ولكن يا الهى يشهد السّنا و قلوبنا و جوارحنا بأنّ رحمتك احاطت كلّ الاشياء و رأفتك سبقت من فى الارض و السّماء اسئلك باسمك الاعظم الذى به انقلبت الكائنات و اهتزّت الموجودات ان تنزل من سحاب رحمتك ما يطهر هؤلاء عن كلّ بلاء و مكروه ثمّ اصعدهم الى مقام لا يشغلهم البلايا عن بدائع ذكرك و لا الرّزايا عن التّوجّه الى ساحة عزّ احديتك فوعزّتك يا محبوب البهاء و مقصود البهاء انى بنفسى اقول فى كلّ الاحيان يا ليت تقرّبت اليك فى يوم قبل هذا ولكن لما اسمع ضجيج المخلصين من بريتك و المقرّبين من عبادك الذين ما اتّخذوا لانفسهم وليّاً الا انت و لا ملجأ الا انت ثمّ اختاروا فى سبيلك لانفسهم ما لا اختاره احد عند ظهور مظاهر عزّ احديتك و مطالع قدس ربوبيتك لذا يحزن قلبى و يكدر فؤادى و ناديك بقدرتك التى احاطت كلّ الوجود من الغيب و الشّهود بان تحفظهم عن كلّ ما يكره رضاك و هذا لا لانفسهم بل ليبقى بهم اسمك بين عبادك و ذكرك فى بلادك و انك تعلم يا الهى بأنّ كلّ العباد قد اعرضوا عنك و قاموا بالمحاربة على نفسك و ليس لك عباد ليطيعوك الا هؤلاء و الذين آمنوا بظهورك الذى به انقلبت الوجود و اضطربت النفوس و تبلبت الرّقود فى الهى انت الكريم ذو الفضل العظيم فانزل عليهم ما يطمئنّ به قلوبهم و تسكن نفوسهم و تجدد ارواحهم و تطيب اجسادهم انك انت مولهم و مولى العالمين و الحمد لله ربّ العالمين

* * *

بسمه الرّحمن الرّحيم

سبحانك اللهمّ يا الهى ترى مقرّى فى السّجن الذى كان خلف البحور و الجبال و تعلم ما ورد علىّ فى حبّك و امرك انت الذى يا الهى بعثتنى بأمرك و اقمتنى على مقام نفسك و امرتنى بأن ادعو الكلّ الى شطر رحمانيتك و احدثهم بما قدّرت لهم فى لوح قضائك من قلم وحيك و اشعل قلوب العباد بنار حبّك و اقرب من فى البلاد الى مقرّ عرشك و لما قمت بأمرك و ناديت الكلّ باذنك اعترض علىّ عبادك الغافلون منهم من اعرض و منهم من كفر و منهم من توقّف و منهم من تحيّر بعد الذى ظهر برهانك على اهل الأديان و لاحت حجّتك بين ملائكة الأكوان و ظهرت آيات قدرتك على شأن احاطت من فى العالمين و عن وراء هؤلاء اعترض علىّ ذوو قرابتي بعد الذى انت تعلم بأنّى احببتهم و اخترت لهم ما اخترت لنفسى و لما وجدونى فى السّجن ارتكبوا فى حقّى ما لا ارتكب احد فى ارضك اذا اسألك يا الهى باسمك الذى به فصلت بين النّفى و الاثبات بأنّ تطهر قلوبهم عن الاشارات و تقرّبهم الى مطلع الأسماء و الصّفات فى الهى انت تعلم بأنّى قطعت جبل نسبتي من كلّ ذى نسبة الا من تمسّك بنسبتك الكبرى فى ايام ظهور مظهر نفسك العليا باسمك الأبهى و عن كلّ ذى قرابة الا من تقرّب الى طلعتك النّوراء اى ربّ ليس لى من ارادة الا بارادتك و لا لى من مشيئة الا بمشيئتك و لا يجرى من قلمى الا ما ينادى به قلمك الأعلى و ما تكلم به لسانى الا بما نطق به الرّوح الأعظم فى ملكوت البقاء و ما تحرّكت الا بأرياح مشيتك و ما تفوّهت الا باذنك و الهامك لك الحمد يا محبوب قلوب العارفين و مقصود افئدة المخلصين بما جعلتنى هدف البلايا فى حبّك و مرجع القضايا فى سبيلك فوعزّتك انى لا اجزع عمّا ورد علىّ فى حبّك و فى أوّل اليوم الذى عرّقتنى نفسك قبلت كلّ البلايا لنفسى و فى كلّ حين يناديك رأسى و يقول اى ربّ احبّ ان ارتفع على القناة فى سبيلك و دعى يقول يا الهى فاجعل الأرض محرّمة بى فى حبّك و رضائك و انك تعلم بأنّى ما حفظت نفسى فى البلايا و فى كلّ حين كنت منتظراً لما قضيته فى لوح قضائك اذا فانظرنى يا الهى فريداً بين عبادك و بعيداً من احبائك و اصفياك اسألك بمطار رحمتك التى بها انبتت فى قلوب الموحّدين

اوراد الذّكر و البيان و ازهار الحكمة و التّبيان بأن ترزق عبادك و ذوى قرابتي اثمار سدره فردائيتك فى هذه الايام الّتى استويت على عرش رحمائيتك اى ربّ لا تمنعهم عمّا عندك ثمّ اكتب لهم ما يصعدهم الى معارج فضلك و الطافك ثمّ اشر بهم كثر عرفانك و قدّر لهم خير الآخرة و الأولى و أنّك انت ربّ البهّاء و محبوب البهّاء و المذكور فى قلب البهّاء و النّاطق بلسان البهّاء و المستوى على قلب البهّاء لا اله الا انت العلىّ الأعلى و أنّك انت المقتدر المتعالىّ الغفور الكريم

يا ايّها النّاطر الى الوجه قد حزناً بحزنك فى المصيبة الّتى فيها بكت عين العظمة فى سراق العزّة و الاجلال تالّله بها ناحت الأشياء و فرع من فى لجج الأسماء و قد نزل من القلم الأعلى فى ذكرها بعد ارتقائها الى الرّقيق الأعلى ما يجرى به دموع الأصفياء فى ملكوت الانشاء طوبى لمن يقرأ ما نزل لها و يزورها بعد عروجه فسوف يستنشّق من تراب قبرها عباد مكروم ما وجد يعقوب من قميص اسم من اسمائنا لا بل الفرق بين الأرض و السّماء بأنّ يعقوب وجد من القميص ريح ابنه ولكن اهل الايقان يجدنّ منه عرف الرّحمن كذلك نطق الانسان الّذى بأمره علّق الوحي و الالهام و نسأل الله بأنّ يجزيك خير الجزاء فى هذه المصيبة الكبرى ولكن لا تحزن ثمّ اصبر و اصطبر تالّله الحقّ أنّه اذاً فى ملكوت الأبهى و ان ربّك يوفّى اجر من صبر فى سبيله و أنّه على كلّ شىء قدير

بسم الّذى بذكره يحيى قلوب الملأ الأعلى

سبحانك اللهمّ يا الهى تشهد و ترى كيف ابتليت بين عبادك بعد اذ ما اردت الاّ الخضوع لدى باب رحمتك الّذى فتحت على من فى ارضك و سمائك و ما امرتهم الاّ بما امرتنى و ما دعوتهم الاّ بما بعثتنى به وعزّتك ما اردت بأن استعلى على احد بشأن من الشّؤون و ما اردت ان افتخر عليهم بما اعطيتنى بجودك و افضالك لأنّى لا اجد يا الهى لنفسى ظهوراً تلقاء ظهورك و لا امراً الاّ بعد اذنك و ارادتك بل فى كلّ حين نطق فؤادى يا ليت كنت تراباً تقع عليه وجوه المخلصين من احبائك و المقرّين من اصفياك لو يتوجّه ذو اذن الى اركانى ليسمع من ظاهرى و باطنى و قلبى و لسانى و عروقى و جوارحى يا ليت يظهر منّى ما تفرح به قلوب الّذين ذاقوا حلاوة ذكر ربّى العلىّ الأعلى و يصعد بندائى احد الى جبروت امرك و ملكوت عرفانك يا من بيدك ملكوت البقاء و ناسوت الانشاء و ان قلت الّى الّى يا ملأ الانشاء ما اردت بذلك الاّ امرك الّذى به اظهرتنى و بعثتنى ليتوجّهنّ كلّ الى مقرّ وحدائيتك و مقعد عزّ فردائيتك و انت تعلم يا محبوب البهّاء و مقصود البهّاء أنّه ما اراد الاّ حبّك و رضاك و يريد ان يطهر قلوب عبادك من اشارات النّفس و الهوى و يبلّغهم الى مدينة البقاء ليتحدوا فى امرك و يجتمعوا على شريعة رضائك وعزّتك يا محبوبى لو تعدّبتنى فى كلّ حين بلاء جديد لأحبّ عندى من ان يحدث بين احبائك ما يكدر به قلوبهم و يتفرّق به اجتماعهم لأنك ما بعثتنى الاّ لاتّحادهم على امرك الّذى لا يقوم معه خلق سمائك و ارضك و اعراضهم عمّا سواك و اقبالهم الى افق عزّ كبريائك و توجّههم الى شطر رضائك اذاً انزل يا الهى من سحب عنايتك الخفيّة ما يطهرهم عن الأحزان و عن الحدودات البشريّة ليجدنّ منهم الملأ الأعلى روائع التّقديس و الانقطاع ثمّ ايّدهم يا الهى على التّوحيد الّذى انت اردته و هو ان لا ينظر احد احداً الاّ و قد ينظر فيه التّجلىّ الّذى تجلّيت له به لهذا الظّهور الّذى اخذت عهده فى ذرّ البيان عمّن فى الأكوان و من كان ناظراً الى هذا المقام الأعزّ الأعلى و هذا الشّأن الأكبر الأسنى لن يستكبر على احد طوبى للّذين فازوا بهذا المقام أنّهم يعاشرون معهم بالروح و الرّيحان و هذا من التّوحيد الّذى لم تزل احببته و قدّرت للمخلصين من عبادك و المقرّين من برّيتك اذاً أسألك يا مالك الملوك باسمك الّذى منه شرعت شريعة الحبّ و الوداد بين العباد ان تحدث بين احبائى ما

يجعلهم متّحدين في كلّ الشّؤون لتظهر منهم آيات توحيدك بين برّيتك و ظهورات التّفريد في مملكتك و أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المهيمن القيوم

قلم اعلى ميّفرماید ای دوستان حقّ مقصود از حمل این رزایای متواتره و بلاایای متتابعه آنکه نفوس موقّنه باللّٰه با کمال اتّحاد با یکدیگر سلوک نمایند بشأنی که اختلاف و اثنبیّت و غیریت از مابین محو شود الاّ در حدودات مخصوصه که در کتب الهیّه نازل شده انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت شأن او و پاکی فطرت او مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی این خضوع فی الحقیقه بحقّ راجع است چه که ناظر بایمان او است باللّٰه در این صورت اگر نفس مقابل بمثل او حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر شود شخص بصیر بعلوّ عمل خود و جزای آن رسیده و میرسد و ضرّ عمل نفس مقابل بخود او راجع است و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار بحقّ راجع است نعوذ باللّٰه من ذلک یا اولی الأبصار قسم باسم اعظم حیف است این ایّام نفسی بشئونات عرضیه ناظر باشد بایستید بر امر الهی و با یکدیگر بکمال محبّت سلوک کنید خالصاً لوجه المحبوب حجابات نفسانیّه را بنار احدیه محترق نمائید و با وجوه ناضره مستبشره با یکدیگر معاشرت کنید کل سجایای حقّ را بچشم خود دیده‌اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبّای الهی از این غلام آزرده باشد قلب عالم از کلمه الهیّه مشتعل است حیف است باین نار مشتعل نشوید انشاءالله امیدواریم که لیلۀ مبارکه را لیلۀ الاتّحادیه قرار دهید و کل با یکدیگر متّحد شوید و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مزین گردید و همّتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعه بقا هدایت نمائید و در میانه عباد بقسمی رفتار کنید که آثار حقّ از شما ظاهر شود چه که شمائید اوّل وجود و اوّل عابدین و اوّل ساجدین و اوّل طائفین فوالذی انطقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت اعلى مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما گمان مکنید این سخن وهم است یا لیت انتم ترون ما یری ربکم الرحمن من علوّ شأنکم و عظمتۀ قدرکم و سموّ مقامکم نسأل الله ان لا تمنعکم انفسکم و اهوائکم عمّا قدر لکم امیدواریم که در کمال الفت و محبّت و دوستی با یکدیگر رفتار نمائید بشأنی که از اتّحاد شما علم توحید مرتفع شود و رایت شرک منهدم گردد و سبقت بگیری از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضا له الخلق و الأمر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و انه لهو المقتدر العزیز القدیر

* * *

بسم الله الأقدس الأبهي

سبحانک اللهم یا الهی قد اقرّ کلّ عارف بالعجز عن عرفانک و کلّ عالم بالجهل تلقّاء ظهورات علمک و کلّ قادر اعترف بالضّعف عند ظهورات قدرتک و کلّ غنی اعترف بالفقر لدى ظهورات آیات غنائک و کلّ عاقل اقرّ بالحیره عند ظهور آثار حکمتک و کلّ معروف توجّه الی حرم عرفانک و کلّ مقصود قصد کعبه وصلک و مدینه لقائک مع هذا المقام الذی تحیرت فی عرفانه افئدة العرفاء و عقول العقلاء کیف اقدر ان اقوم بذکره و ثنائۀ لأنّ کلّ شیء یشئ ما ادرکه و کلّ ذاکر یذکر ما عرفه و أنّک لم ترزل لا تدرك بدونک و لا تعرف بما سواک فلما رأیت یا الهی بعین الیقین عجزی و قصوری عن الطّیران الی هوآء قدس عرفانک و العروج الی سماء عزّ ثنائک اذکر مصنوعاتک الّتی لا یری فیها الاّ بدایع صنعک فوعزّک یا محبوب قلوب العاشقین و یا طیب افئدة المشتاقین لو اجتمع کلّ من فی السموات و الأرض علی احصاء ما قدرته فی ادنی آیه من آیاتک الّتی تجلّیت لها بها بنفسها لیشهدنّ انفسهم عجزآء فكيف الكلمة الّتی منها خلقتها سبحانک سبحانک انت الذی شهد کلّ شیء بأنّک انت انت وحدک لا اله الاّ انت لم ترزل کنت مقدّساً عن الأمثال و الأشباح و لا ترزل تكون بمثل ما قد کنت فی ازل الازال کلّ

الملوك مملوك عندك و كل الوجود من الغيب و الشهود مفقود لديك لا اله الا انت العزيز المقتدر المتعال اى رب صل على الذين كسروا اصنام الهوى و توجهوا الى وجه ربهم العلى الابهى ثم انزل عليهم كل خير قدرته لأصفيائك ثم اجعلهم يا الهى ثابتين على حبك و مستقيمين على امرك على شأن لا يحركهم عواصف الامتحان و قواصف الافتتان و انك انت المقتدر العزيز المستعان لا اله الا انت المهيمن الغفور الرحيم

* * *

هو الاظهر الاظهر الابهى

سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما جعلتنى اسيراً بايدى الظالمين فى سبيك فوعزتك لا يذهب عن مذاقى حلاوة ما شربت من كأس القضاء فى حبك اى رب عرف عبادك جمالك و لا تجعلهم محروماً عن خمر رحمتك التى جرت من اصبع مشييتك فى ايامك انك انت المقتدر القدير

* * *

هو الله المقتدر العليم الحكيم

سبحانك اللهم يا الهى و اله من فى الوجود من الغيب و الشهود اشهدك و من فى ملكوت انشائك باننى عبدك و ابن عبدك قد آمنت بك و باياتك و بانبيائك و بسفرائك اشهد انك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت مقتدراً على الأشياء و مهيمناً على الأرض و السماء و لا تزال تكون بمثل ما كنت فى ازل الازال انك انت المقتدر الغنى المتعال يا الهى و سيدى اسألك بسماء مشييتك و بحر ارادتك بأن تجعلنى فى كل الأحوال ناظراً اليك و مستقيماً على حبك اى رب انت المولى و انا العبد اسألك بأن تؤيدنى على خدمتك و توفقنى على ذكرك و ثنائك انك انت المقتدر على ما تشاء فى ملكوت الأمر و الخلق لا اله الا انت العزيز الكريم

* * *

قد نزل لآقا محمد حسن اخ جناب آقا محمد اسم الله المقتدر العزيز القدير

هو العليم الفرد الوتر الابهى

سبحانك اللهم يا الهى كيف اذكرك بعد الذى ايقنت بأن السن العارفين كلت عن ذكرك و ثنائك و منعت طيور افئدة المشتاقين عن الصعود الى سماء عزك و عرفانك لو اقول يا الهى بانك انت عارف اشاهد بأن مظاهر العرفان قد خلقت بأمرك و لو اقول بانك انت حكيم اشاهد بأن مطالع الحكمة قد ذوت بارادتك و ان قلت بانك انت الفرد الاحظ بأن حقايق التفريد قد بعثت باننائك و ان قلت انك انت العليم اشاهد بأن جواهر العلم قد حققت بمشييتك و ظهرت بابداعك فسبحانك سبحانك من ان تشير بذكر او توصف بثناء او باشارة لأن كل ذلك لم يكن الا وصف خلقك و بعث بأمرك و اختراعك و كلما يذكرك الذاكرون او يعرج الى هواء عرفانك العارفون يرجعون الى النقطة التى خضعت لسلطانك و سجدت لجمالك و

ذوّت بحركة من قلمك بل استغفرک يا الهی عن ذلك لأنّ بذلك يثبت النسبة بين حقایق الموجودات و بين قلم امرک فسبحانک سبحانک من ذکر نسبتهم الى ما ينسب اليک لأنّ کلّ النسب مقطوعة عن شجرة امرک و کلّ السبل ممنوعة عن مظهر نفسک و مطلع جمالك فسبحانک سبحانک من ان تذكر بذکر او توصف بوصف او تشئ بشاء و کلّما امرت به عبادک من بدايع ذکرك و جواهر ثنائک هذا من فضلک عليهم ليصعدنّ بذلك الى مقرّ الذی خلق فی کينونيّاتهم من عرفان انفسهم و انک لم تزل كنت مقدّساً عن وصف ما دونک و ذکر ما سواک و تكون بمثل ما كنت فی ازل الآزال لا اله الا انت المتعالی المقتردر المقدّس العليم

فسبحانک اللهم يا الهی تشهد و ترى كيف احاطت الأحزان مظهر نفسک الرحمن و نزلت عليه البلايا من کلّ الأشطار بحيث شقّت الأبرار من مظاهر اسمک المختار قميص الاصطبار و بکت عيون القاصرات خلف الحجب و الأستار فوعزّک يا محبوبی لن اشکو منک بما نزل علیّ من سحاب امرک سهام تقدیرک و بما ورد علیّ من غمام اذنک رماح قضائک لأنّ المشتاقين يشتاقدنّ کلّ ما ينزل من عندک و يظهر من لدنک اذاً يا الهی هذا حسين قد جاء بنفسه و اهله تلقاء مدين قضائک و يريد ما انت اردته بامضائک و يشکرک فيما ورد عليه فی ازل الآزال فی سبيلک و رضائک مرّة يا الهی اودعته بيد اخيه الذی سمى بقايل و قتله بسيف البغضاء بين الأرض و السماء و بذلك جرت الدموع على خدود المقرّبين و عن ورائهم کلّ الأشياء و هو کان تحت السيف يشکرک و يدعوك بلسان الذاکرين و مرّة يا الهی اودعنتی بيد النمرود و القانى على النار و فی حين كنت معلّقاً فی الهوآء فوق النار ادركنتی ملائکة امرک و ارادوا نصرتی و انتصاری و انا لم ارتدّ النّظر عن طرف مواهبک اليهم اعتماداً بنفسک و ارتضاءً لقضائک الى ان جعلت النار لنفسی نوراً و رحمةً و عزّاً و شرفاً و برداً و سلاماً و مرّة اودعنتی تحت ايادى اعدای نفسک و طغاة بريّک و قطعوا رأسی على الطّشت استرضاءً لأشّر خلقک و اكفر عبادک اذاً بکت على مظلوميّتى عيون السموات و الأرض و مرّة يا الهی و سيّدی اودعنتی مع اهلى بين ايادى الأشرار و بغوا علیّ على شأن حاربوا بنفسی و قتلوا الذّين نسبتهم الى ذاتی و کينونتى و اساروا اهلى و قطعوا رأسی ثمّ رفعوه على القناة و داروا به فى البلاد بين العباد و کان رأسی على السّنان يذکرک ببدايع ذکرك و يشکرک بجواهر شکرک و يناديک لک الحمد يا الهی على ما قبلت منّی ما لا ينبغى لشأنک و لا يليق لسلطانک و لم يكن هذا الاّ من بدايع مواهبک على عبدک و ظهورات فضلک لابن امتک الى ان حضره الى مقعد الظّالمين و مقرّ الفاسقين و بعد ذلك انت تعلم ما ورد عليه و احصيته بعلمک و مضت الايّام و اللّیالى الى ان بعثتنى بالحقّ و اظهرتنى باسم علیّ بين عبادک و القيتهم ما امرتنى بسلطان امرک و بلّغتهم رسالاتک و اوامرک اذاً قاموا علیّ من غير بيّنة و لا جرم الى ان علّقونى فی الهوآء و ضربونى برصاص البغضاء الى ان ارتقت روحى بالرفیق الأبهى و الأفق الأعلى و بذلك شقّ ستر الحجاب عن وراء سرادق عزّک و خباء مجدک و احترقت افدة المرسلين على مكامن تقدیسک و مقاعد تسبیحک تالّله بذلك بکت الأخيار و الأبرار ثمّ الأشجار و الأثمار ثمّ البحار و الأنوار ثمّ ما کان و ما يكون و ما مضت من ذلك ایام الاّ و قد بعثتنى بقميص اخرى و اظهرتنى بهذا الاسم فى ملکوت الانشاء و ارسلتنى الى کلّ من فی الأرض و السماء و القيت العباد ما القى علیّ الرّوح من عندک و بلّغتهم رسالاتک و علّمتهم سبل هدايتک و تلوت عليهم من بدايع آیاتک و نصرتهم بالسلطان الذّی به رفعتنى الى من فى ملکوت امرک و خلقک فلمّا نصرتهم يا الهی بقدرتک و اقتدارک و رفعت امرک الى المقام الذّی هبّت روايح الاعزاز عن شطر عنايتک اذاً قاموا علیّ و حاربوا بنفسی و جادلوا بآياتى و کذبوا برهانى و اشتدّ الأمر علیّ على مقام بقیت فريداً بينهم من غير ناصر و معين اذاً يا الهی لا تمنعنى عن لحظات اعین رحمانيتک و لا تحرمنى عن نفحات قدس فردائيتک فلمّا يا الهی انهزموا عنّی عبادک فى سبل حبّک انت لا تبعد عنّی بفضلک و رحمتک لأنّ بوجودک لا ينبغى ان يكون سواک و انّی بک استغنى عن کلّ شىء و عن کلّ من فى السموات و الأرض

فيا الهى و محبوبى ترى كيف اجتمعوا على العباد الذين يدعون الايمان بك و الايقان بمظهر نفسك اذاً يا الهى هذا حبيبك بين يديك و تنظر المشركين فى حوله بحيث لو التفت الى اليمين اشاهد المغلبن بسيوف البغضاء و اذا اتوجّه الى اليسار لاحظ المنكرين برماح الغلّ و الانكار و انى اخاطب اياهم بلسان سرى و اقول تالله ما انطق عن الهوى فاسمعوا ما يشهد فوق رأسى لسان الله العلى الأعلى و ينادى تالله يا قوم ان هى من تلقاء نفسه بل من لدن شديد القوى عند سدره المنتهى و يا قوم ان لن تؤمنوا لا تكفروا و لا تتعرضوا و لا تكوننّ من المشركين و بذلك امرتم فى ملكوت البقاء من لدى الله العلى الأبهى و يا قوم أ حرّم ما حلل عليكم أ حلل ما حرّم على انفسكم او بدل ما عندكم من سنن الله و دينه و شريعة الله و حدوده و يا قوم ما محى اثر دمي على وجه الأرض و ما استقرت افئدة المضطربين فى كربتى و مصاييى ان كنتم آمنتم بنفسي هذا نفسي و ان آمنتم بآياتى هذه آياتى و من دونهما ظهورى و سلطنتى و اقتدارى و احاطتى على العالمين و يا قوم فارحموا على انفسكم و لا تحرموها عن حرم الله و لا تمنعوا عن قلوبكم نفحات عزّ رحمته و لا عن وجوهكم بوارق انوار وجهه اتقوا الله و كونوا من المتقين و يا قوم لا تحرقوا كلمات الله عن مواضعها و لا تغييروا نعمه على انفسكم و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم ان اعرفوا الله بالله ثم انقطعوا عمّا سواه تالله لن ينفعكم اليوم شىء عمّا قدر فى السموات و الأرض و لن يغنيكم كناثر الملك و لن ينجيكم ايدى الخلق عن غمرات الوهم و لن يهديكم سرج الابداع و لن تضئكم شمس الاختراع الا بأن تؤمنوا بالله و توقنوا بآياته و تتوجّهوا اليه و تستظلّوا فى ظله و تهربوا من انفسكم اليه و تمسكوا بحبله و تشبثوا بعروته كذلك ينصحكم ربكم فمن عمل فلنفسه فمن ترك ان ربكم الرحمن كان عن العالمين غنياً

هو الناطق من افق السّجن

سبحانك يا اله الوجود و ربّى الغيب و الشّهود هذه ورقة من اوراق سدره امرك قد اجابت اذ ارتفع ندائك و اقبلت اذ اشرق نور ظهورك اسلك بالكلمة التى بها سرع المخلصون الى مقرّ الفداء فى ايامك و باسرار كتابك و لئالى بحر علمك بان تؤيّدّها على ذكرك و ثنائك و الاستقامة على امرك ثم قدر لها ما قدرته لامائك اللّائى طفن عرش عظمتك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المهيمن القيوم

بسم الله الباقي بلا فناء

سبحانك يا الهى ترى ما ورد على احبائك و ما مسّه عبادك و امائك فى رضائك من كلّ شطر ارتفع ضجيج المشتاقين و انين المكروبين و حنين المظلومين و منهم من حبس مع جمالك فى سجن العكا و منهم من حبس فى جهة اخرى و منهم من هاجر اليك حباً للقاءك و اراد الحضور فى محضر قدسك و بعدما قطع السبيل من البرّ و البحر منع عن لقاءك بما اكتسبت ايدى اعدائك و من امائك هذه الامة التى هاجرت فى سبيلك و ارادت زيارة بيت الاعظم و الطّواف فى حلّ و الحرم اخذتها روايح قضائك و منعتها عن الورود فى لجة بحر قربك و الدّخول فى جوارك ولو انى اشهد يا الهى بانّ الذين خرجوا من اماكنهم مسرعاً الى جهة عزّك و ناظراً الى افق عنايتك انهم لم يزل فى جوار رحمتك و شارباً من رحيق الذى ختم انائه بايدى قدرتك ولكن اسلك يا محبوب البهاء بان تكتب لها اجر الذين دخلوا ظاهراً فى فسطاط عظمتك و سمعوا نغمات عزّ احديتك و شربوا من

يد فضلك كوثر رحمتك فيا الهى انت تعلم حنين العشاق فى هجرى و فراقك و انين المشتاق لزيارة طلعتك و ترى زفرائهم فى بعدهم عن لقائك و اسفاتهم فى منعهم عن التوجه الى سماء فضلك اسلك بان تقبل منهم اعمالهم و تنزل عليهم ما يجعلهم مسروراً عند نزول قضائك و راضياً بما قضيت لهم فى الواحدك ثم انزل يا الهى عليها من بدايع رحمتك ما يستريح به قلبها و يطمئن ذاتها و يسكن جسدها انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المقتدر المهيمن العزيز المنان

* * *

بسم الله الأبدى بلا زوال

سبحانك يا الهى تعلم باننى ما اردت فى امرى نفسى بل نفسك و لا اظهار شأنى بل اظهار شأنك و ما قصدت راحتى و سرورى و بهجتى فى سيبلك و رضائك و كنت فى كل الأحوال ناظراً الى اوامرك و متوجهاً الى ما امرتنى به فى الواحدك و ما اصبحت الا بذكرك و ثنائك و ما امسيت الا و قد كنت مستنشقا نفحات رحمتك فلما انقلبت الأكون و اهلها و الأرض و ما عليها كادت ان تنقطع نسمات اسمك السبحان عن الأقطار و تركد ارياح رحمتك عن الأقطار اقمتنى بقدرتك بين عبادك و امرتنى باظهار سلطنتك بين بريتك قمت بحولك و قوتك بين خلقك و ناديت الكل الى نفسك و بشرت كل العباد بالطافك و مواهبك و دعوتهم الى هذا البحر الذى كل قطرة منه تنادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء بأنه محبب العالمين و مبعث العالمين و معبود العالمين و محبوب العارفين و مقصود المقرئين و كلما احاطت هذا السراج هبوب ارياح البغضاء من الأشقياء أنه ما منع عن نوره حباً لجمالك و كلما زاد الظلم زاد شوقى فى اظهار امرى و كلما اشتد البلاء فوعزتك زاد البهاء فى اظهار سلطنتك و ابراز قدرتك الى ان ادخلوه الظالمون فى سجن العكا و جعلوا اهلى اسارى فى الزوراء فوعزتك يا الهى كلما ورد على بلاء فى سيبلك زاد سرورى و بهجتى فونفسك يا مالك الملوك ما معنى الملوك عن ذكرى و ثنائى ولو اجتمع على كلهم كما اجتمعوا بأسياف شاحذة و رماح نافذة لا اتوقف فى ذكرى بين سمائى و ارضى و اقول يا محببى هذا وجهى قد فديته لوجهك و هذه نفسى قد فديتها لنفسك و هذا دمي يغلى فى اعضائى شوقاً لسفكه فى حبك و سيبلك ولو انت ترانى يا الهى فى محل الذى لا يسمع من ارجائه الا ترجيع الصدى و سدت فيه على وجوهنا ابواب الرخاء و نكون فى ظاهر الأمر فى الظلمات الدماء ولكن نفسى اشتعلت فى حبك على شأن لا تسكن نار حبها و لهيب شوقها تنطق بأعلى الصوت بين العباد و تدعوهم اليك فى كل الأحوال اسألك باسمك الأعظم بأن تفتح ابصار عبادك ليروك مشرقاً عن افق عظمتك و كبريائك و لا يمنعهم نعيم الغراب عن هدير ورقاء عزّ احديتك و لا ماء الآسن عن زلال خمر الطافك و كوثر مواهبك ثم اجتمعهم على هذه الشريعة التى اخذت عهدها من انبيائك و رسلك و نزلت حكمها فى الواحدك و صحفك ثم اصعدهم الى مقام الذى يميزون ندائك انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت العلى الأبهى

ان يا عباد الرحمن اسمعوا ندائى و استقيموا على الأمر و اذكروا الذين غفلوا و اعرضوا من ملاء البيان يا قوم اتقوا الله و لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها فكروا فى انفسكم هل ينبغى لأحد ان يعترض على الذى به نزلت امطار الفضل من سحب رحمة ربكم الرحمن و به نزل البيان و حققت الأديان فوالذى نفسى بيده لو يعترض عليه احد لا يقدر ان يثبت ظهور الله فى عصر من الأعصار و آيات الله العزيز المختار قل تالله ان الذى اخذتموه لأنفسكم رباً من دون الله به ضيع امر الله و ناح منه روح القدس فى الملكوت الأعلى و تدرفت عيون المرسلين عند السدرة المنتهى قل اسمعوا قول من منعت عنه ما خلق فى الدنيا من النعماء و الآلاء لا تحرقوا كلمة العليا عن موضعها و لا تفرقوا اركانها انك انت يا عبد قم على الأمر بحول الله و قوته و ذكر الذين غفلوا اليوم لعلهم يتذكرون لعل يرتفع الخلاف و يمنعون انفسهم عن الاعتساف و يتوجهون الى مالك الأسماء و الصفات

لا تسكن و لا تصطبّر فيما امرت به و ربّك ينصر من نصره و يؤيّد من قام لأمره بالانقطاع الخالص و يرزقه ما يريد من خير الدّنيا
و الآخرة أنّه على كلّ شئّ قدير

هو الابهي

سبحانك يا الهى دعوتنى اجبتك ناديتنى سرعت اليك و دخلت فى ظلّ رحمتك و سكنت فى فناء باب فضلك اى ربّ من
ربوبيّتك ربّيتنى و لنفسك اختصصتني و لخدمتك خلقتني و للقيام بين يديك عيّنتني اسئلك باسمك الابهي و بجمالك المشرق
عن افق ذاتك الاعلى بان تنسبني اليك كما نسبت و لا تفرّق بيني و بينك ثمّ اظهر منّي يا الهى ما ينبغي لك و أنّك انت على
كلّ شئّ قدير

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

سبحانك يا ربّ الكائنات و مرجع الممكنات اشهد بلسان ظاهريّ و باطنى بظهورك و بروزك و انزال آياتك و اظهار بيّناتك و
باستغنائك عن دونك و تقديسك عمّا سواك اسئلك بعزّ امرك و اقتدار كلمتك ان تؤيّد الذى اراد ان يؤدّي ما امرته به فى
كتابك و يعمل ما يتضوّع به عرف قبولك أنّك انت المقتدر الفيّاض الغفور الكريم

جناب ميرزا على نايب

بسم الله الأقدس الأمنع الأعلى

سبحانك يا من اقرّ كلّ ذى قدرة بالعجز عند ظهورات قدرتك و اعترف كلّ ذى علم بالجهل عند ظهورات علمك انت الذى
طرّزت دياج كتاب الانشاء بطراز اسمك الأبهي و زينت وجنة الوجود من الغيب و الشّهود بطراز النقطة البارزة عنها الهاء ليتّم ما
نزل من عندك على مظهر نفسك العليّ الأعلى فلمّا فصلت النقطة بالباء و استقرّت على الهاء بسلطنتك و اجلالك فزعوا
بربيّتك و خلّقتك الّا من رقم على جبينه من قلمك الأعلى هذا مالک ممالك البقاء و الحاكم على الأشياء و هذا لهو الرّاكب
على فلك البهاء فتعالى هذا الفضل الذى اختصصته لأحبّائك و قدرته لأصفياك و ما كان ذلك الّا من فضلك و الطافك و
جودك و مواهبك من دون استحقاق احد بذلك لأنّك يا الهى لو تنظر بلحظات عدلك ليستحقّ كلّ غضبك و سخطك
اسئلك بأن تنظر الينا بلحظات اعين فضلك و احسانك اذّا نستحقّ رحمتك و عنايتك و مكرمتك و احسانك اى ربّ نحن
عجزاء و انت القوىّ ذو القدرة العظيم و نحن فقراء و انت الغنىّ ذو الكرم العميم يا كوثر من ظمأ فى عشقك و هواك و يا
مأمن من هام فى برّيه الهجر و الفراق اسئلك باسمك الذى به ذلّت الأعناق لسلطنتك و اقتدارك و خضعت الوجوه لاشراق
انوار وجهك بأن تحفظنا من شرّ اعدائك الذين كفروا بنعمتك و اعترضوا على مظهر نفسك بعد الذى اتى فى ظلل البيان

لظهور معانی المکنونة فی الواحک و به ثبت ما شهدت لنفسک بنفسک و حقق ما وصفت ذاتک بذاتک ای ربّ طهرنا عن دونک و قدسنا عن ذکر ما سواک لکنون خالصاً لوجهک و ناصراً لدينک و ناشراً لآثارک و ناطقاً بثنائک فاحفظ یا الهی هؤلاء الضّعفاء فی ظلّ قوّتک و هؤلاء الفقراء فی سرادق غنائک ای ربّ کینونة القدرة تشهد بضعفها عند ظهورات قوّتک و کینونة العلم تشهد بجهلها عند تجلیات علمک و ذاتیة العلوّ تعترف بدنوّها لدى ظهورات علوّک و استعلائک و مع علمنا بذلك لم ندر بأی ذکر نذکرک و بأی وصف نصفک و بأی قدرة نرتقی الی سماء امرک فوعزّک انّ ضعفنا بحقیقته يستدعی قوّتک و انّ فقرنا بذاتیته یطلب غنائک ای ربّ قد اتیناک منقطعاً عمّا سواک و سرعنا الی شاطئ رحمتک و افضالک و بحر عظمتک و اقتدارک لا تحرمنا عمّا عندک و نسئلك بمحبوبک الأبهی بأن تحفظ البهّاء من شرّ اعدائک فوعزّک ابتلی بینهم علی شأن لا یدکر بالبیان و انک الرحمن لا اله الا انت العزیز المستعان

* * *

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

سبحانک یا من باسمک سرع الموحّدون الی مطلع انوار وجهک و المقربون الی مشرق آیات احدیتک انت الّذی لم تزل کنت مستویاً علی عرش مشیتک و حاکماً فی مملکتک علی ما تعلّق به ارادتک لم تمنعک الأشياء عمّا تشاء و لا تعجزک سطوة من فی ملکوت الانشاء اسألك بیحر عطائک و سماء فضلک بأن تؤیّد اولیائک علی ما اردته فی ایامک ثمّ احفظهم یا اله العالم و مالک القدم عن الذین جادلوا بآیاتک و قاموا علی اطفاء نورک اسألك برحمتک الّتی سبقت الوجود بأن توفّق عبادک علی الاقبال الیک ثمّ اسمعهم ندائک الّذی ارتفع بین سمائک و ارضک ای ربّ تعلم و ترى ما ورد علی اصفیائک من طغاة خلقک سخرهم یا الهی باسمک الّذی به سخرت الجبابة فی ارضک و الفراعنة فی بلادک ثمّ انزل علی اولیائک ما یجعلهم مزینین بطراز عنایتک ثمّ ارفعهم علی شأن یشهر علی من علی الأرض عزّهم و اقتدارهم فی امرک انت الّذی تفعل ما تشاء و تحکم ما تريد و فی قبضتک ملکوت ملک السموات و الأرضین انک تعلم و ترى یا الهی بأنّ قلبی ذاب بنار محبّة اصفیائک و لسان سرّی مستعدّ لثنائهم بین یدیک و ذکرهم فی ساحة عزّک و انت تعلم یا الهی بأنّ بلایا الأرض و ضررائها لم تمنعنی عن التوجّه الی وجوه الذین لا یشغلهم شأن من الشّؤون عن ذکرک و ثنائک بحیث انّ الخادم بعدما عرض جواب احد اولیائک بلغ منه کتاب آخر فلما قرأته و عرفت ما فیہ من اقباله و قیامه علی خدمتک اخذت القلم فی هذا الحین مرّة اخرى و شرعت فی الجواب من دون ان تأخذنی رخوة او کسالة اشهد انّ هذا لم یکن الا من بدایع جودک و شؤونات الطافک و بما اودعت فی قلبی ناراً تسمع من زفیرها ذکر احبائک ثمّ الّذی ترى طرفی متوجّهاً الیه و یغلی الدّم فی عروقی شوقاً لذكره بین یدیک اسألك یا اله العالم بنفوذ اسمک الأعظم بأن تؤیّده فی کلّ الأحوال علی خدمتک و القیام بین خلقک لاعلاء کلمتک العلیا علی شأن لا تمنعه الأشياء انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت السّامع القریب الکریم المجیب

یا محبوب فؤادی حقّ واحد شاهد و گواهست که از نار محبّت اولیای حقّ جلّ جلاله که در وجود مشتعل است لازال بذكر و ثنا مشغولم بشأنی که فتور دست نداده در اکثر احیان بلسان ذاکر و بقلم بتحریر و این عنایت نیست مگر از توجّه اولیای او چه که این فانی در این یوم که جواب دستخطهای آن محبوب را بتمامها واحداً بعد واحد ذکر نمود همان حین که ارسال داشت دستخط دیگر آن محبوب که تاریخ آن سیم ربیع الاولی بود بمثابة نسیم صبحگاهی بر قلب مرور نمود و آگاهی آورد فی الحقیقه سرور و بهجت این فانی در وقتی است که از مخلصین و مقرّبین ذکر حقّ جلّ جلاله و خدمات ایشان در امر اصغا میشود لذا هر دستخطّ که میرسد مفتاحی است از برای باب فرح و ابتهاج از حقّ سائل و آمل که این مفتاح لازال

بدست افتد و این نسیم همیشه مرور نماید آن ربنا الرحمن لهو المقتدر العليم الحكيم و بعد از اطلاق قصد ذروه علیا نموده در ساحت امنع اقدس اعزّ اعلی عرض شد قوله تبارک و تعالی

بسمی السامع الناظر المجیب

ان افرح یا علی بما ارتفع صریر قلمی الأعلى مرّة بعد مرّة فی ذکرک لعمر المحبوب لا يعادله ما يشهد و یرى ان ربک احاطک فضله انه لهو الفضال الکریم لو تجمع ما نزلناه لک من مقامی الأبهی لتری کتاباً ذات حجم عظیم کلّ حرف من حروفاته اعزّ عند الله عن کلّ الأشياء يشهد بذلك کلّ عارف بصیر کن ثابتاً علی امری و ناطقاً بشائی و متمسکاً بحبلی و طائراً فی هذا الهواء الذى یسمع منه ما سمعه الکلیم فی الطور و الحیب فی المعراج ان ربک لهو المبین الحكيم كذلك اسمعناک صغیر طیر المعانی من هذا الهواء العزیز البدیع یا اکبر ان المظلوم یدکرک من شطر منظره الأكبر و یشترک برحمة الله و عنايته و یأمرک بما ینبغی لهذا الیوم الذى نسب الی الله فی کتب النبیین و المرسلین ذکر عبادى بما نزل من سماء عنايتی لعمری به تنجذب افئدة الأمم و تنشرح صدور المقبلین قل یا ملأ الأرض ان انصفوا بالله فیما ظهر من عنده و لا تتبعوا اوهام الذین نطقوا بما کان السبب الأعظم لشهادة محبوب العالم الذى اتی بالحقّ و بشر کلّ بظهور الكنز المکنون الذى اذا ظهر انصعق من فی السموات و الأرض الا من شاء الله ربّ العالمین یا اکبر قد ارتفع صریر القلم الأعلى بین الأرض و السماء و طنین الذباب عن وراء الحجاب لعمر الله ان القوم فی ضلال مبین فانظر فی الذین ینسبون انفسهم الی البیان قد نحتوا بأیادی الکذب صنماً و اتّخذوه لأنفسهم ربّاً من دون الله كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم الیوم من المشرکین قل ان تنکروا ما اتی به مطلع الأسماء بأی امر تستدلّون علی ما عندکم ان انصفوا و لا تكونوا من الذین بهم اشتعلت نار البغضاء فی ملکوت الانشاء اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمین انه ما ستر نفسه اقلّ من آن يشهد بذلك کلّ منصف بصیر قد قام بین الأعداء بقیام ما زلّته سطوة من علی الأرض و ما منعه ضوضاء کلّ قویّ قدیر قد قام بین العالم و نطق بأعلى النداء و دعا کلّ الی الأفق الأعلى من الناس من انصف و سمع و اجاب و منهم من اعرض و کفر بالله الذى خلقه بأمر من عنده كذلك نزلنا الآيات و ارسلناها الیک لتقرأها ببروات الذین اخذهم سکر رحيق المعانی علی شأن نبذوا العالم عن ورائهم مقبلین الی الله المقتدر القدیر طوبی لقویّ ما اضعفته شؤونات العلماء و لبصیر ما منعت حجابات الذین کفروا بیوم الدین البهاء المشرق من افق الجبین علیک و علی الذین ینصفون فی امر الله و یسمعون نغمات طیر البیان علی الأغصان و علی کلّ ثابت مستقیم الحمد لله العلیّ العظیم انتهى

اینکه مرقوم داشتید که جناب آقا سیّد صادق علیه بهاء الله و عنايته بارض تاء لأجل تبلیغ معین شده این فقره تلقاء وجه امنع اقدس عرض شد قوله تعالی صرّاد قد انزلنا علیک الآيات من قبل و ارسلناها الیک انه لهو العزیز الکریم طوبی لک بما نبذت ما عند القوم و اخذت ما امرت به من لدى الله ربّ العالمین ان احمد الله بما جعلک فائزاً بالسّجن فی سبيله و سقاک کؤوس الرزایا فی حیّ ان ربک الرحمن لهو المشفق الرحیم قد ورد علیک ما ورد علی اصفیائی من قبل و علی نفسی مرّة بعد مرّة يشهد بذلك کلّ الأشياء و عن ورائها لسان الله الملك العزیز العليم تفکّر فی القرون الأولى و ما ورد علی سفراء الله من جنود الظالمین قل

لک الحمد یا الهی و اله من فی الأرض و السماء بما عرّفنی امرک و سقیتنی کوثر حبّک و اریتنی افقک الأعلى الذى اعرض عنه الوری و اسمعتنی ترنّمات طیور عرشک و نغمات العندلیب علی الأغصان اسألك بآیاتک الکبری و المائدة الّتی نزلت من سماء عطائک یا مالک العرش و القرى بأن تکتب لی من قلمک الأعلى اجر الذین بلّغوا امرک بالحکمة و البیان و داروا مع عبادک فی ایام فيها ارتعدت فرائص الأسماء ای ربّ تری الغریب اراد الوطن الأعلى فی جوارک و الفقیر توجّه الی بحر غنائک و

الدَّلِيلُ تَشَبُّهٌ بِأَذْيَالِ رَدَاءِ عَزَّكَ أَيُّ رَبِّ لَا تَخِيَّبُهُ عَمَّا أَرَادَ مِنْ بَدَائِعِ فَضْلِكَ وَجُودِكَ ثُمَّ وَفَّقَهُ عَلَى خِدْمَةِ أَمْرِكَ بَيْنَ عِبَادِكَ أَنْتَ الْمُقَدِّمُ الْقَوِيُّ الْغَالِبُ الْقَدِيرُ أَنْتَهَى

الحمد لله که قلم اعلی در باره ایشان شهادت داده بآنچه که در سبیل الهی وارد شد آیا این شهادت را کنوز ارض معادله مینماید و آیا ما فی خزائن الملوک بآن برابری نماید لا ونفسه الحقّ جمیع آنچه خلق شده بیک کلمه از عدم بوجود آمده طوبی از برای بصیری که شئون خلق او را از حقّ منع نمود و نعیب غراب او را از هدیر حمامه امر بازنداشت امروز روزیست که از برای او شبه و مثل مشاهده نمیشود باید نفوس ثابته مستقیمه که از بحر استقامت آشامیده‌اند و بمشرق آیات ناظرند کمال جدّ و جهد را در تبلیغ امر الهی مبذول دارند این خادم فانی از حقّ منیع میطلبد که اولیای خود را مؤید فرماید بر آنچه سبب و علّت تذکّر عباد است انشاءالله رحیق بقا را باسم مالک اسماء بر اهل ملکوت انشاء عرضه دارند که شاید از دریای رحمت رحمانی محروم نمانند و از آنچه مقصود است غافل نشوند این عبد خدمت ایشان تکبیر و سلام عرض مینماید و از حقّ در جمیع احوال تأیید میطلبد

اینکه در باره جناب آقا عبدالکریم و اجتماع با یکی از نفوس موهومه مرقوم داشتید این تفصیل عرض شد فرمودند یا عبدالکریم تفکّر نما در سبب و علّت آنچه از بلایا و رزایا که بر نقطه اولی و اولیای حقّ وارد شد لعمر الله اگر نفسی تفکّر نماید پیرهای انقطاع در این هواء لطیف خفیف طیران کند سبب و علّت کلمات مجعوله انفس موهومه بوده نفسی که موجود نبوده باوهامات خود هیكلی ترتیب دادند و ناحیه‌ئی معین نمودند و در مدن اوهام منزل دادند این موهومات سبب شد که آن جوهر وجود برصاص بغضا شهید گشت الا لعنة الله على القوم الظالمین در حزب شیعه تفکّر نما قریب هزار و سیصد سنه خود را اعلی و اتقی و افضل و اعلم من فی العالم می‌شمردند و چون امتحان الهی بمیان آمد بر سلطان وجود که شب و روز در انتظار ظهورش نوحه و ندبه مینمودند فتوی دادند و دم اطهرش را ریختند و معلوم و محقّق شد که حزب شیعه از جمیع احزاب عالم پستتر و جاهلتر بودند مگر نفوس معدوده که آن هم باسباب اخری باین مقام فائز گشتند حقّ شاهد و گواهست حزبی که الیوم بکمال اعراض بر مظلوم قیام نموده‌اند ابداً از اصل امر اطلاع نداشته و ندارند یفترون علی الله و لا یشعرون و یقولون ما لا یعلمون و یحسبون أنّهم مهتدون لا ونفس الله المهیمن القیوم حال خراطین ارض اقتدا بنفوس موهومه قبل نموده و در ترتیب همان اوهام مشغولند اعاذنا الله و ایّاک من شرّهم و مکرهم

انشاءالله بشأنی بر امر حقّ قیام نمائی که از برای من علی الأرض مجال اعراض و اعتراض نماند انظر بعینک افقه الاعلی ثم اسمع بأذنک ندائه الأحلی هذا ما امرت به من لدی الله مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى در حقّ معرضین و محتجبین دعا نما و از حقّ منیع بطلب تا کل را بصراط مستقیم هدایت فرماید و از فیض اعظم منع ننماید آنه لهو المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر انتهی این عبد فانی خدمت ایشان تکبیر میرساند و عرض مینماید انسان متحیر است از این همج رعاع این عبد بشهادت کلّ اهل بیان بامر جمال قدم دوازده سنه با نفس موهومه بوده احدی از نفوس معرضه از این عبد سؤال نموده تا تفصیل گفته شود و آگاه گردند حال مشاهده میشود نفوسی که اصلاً ندیده‌اند و از امر الله از قبل و بعد بیخبرند برخاسته‌اند و باضلال نفوس طیبیه مشغولند تازه یک حزب از شیعه جدید اراده نموده ترتیب دهند دیگر از بعد تا بر قتل که فتوی دهند و خون که را مباح نمایند زفراتی تصعد و عبراتی تنزل فیما ورد و یرد علی اصفیاء الله و اولیائه من هؤلاء چه مقدار از نفوس صادق را که بر قتلش فتوی دادند و بر شهادتش قیام نمودند هر نفسی که از بحر آگاهی آشامید و فرمود حضرت موعود از اصلاط ظاهر میشود خورش را ریختند و مالش را بتاراج بردند و جمیع این ظلم از نفوسی است که شیعه ایشان را بعد از ائمه مقتدای خود دانسته و میدانند و اطاعت ایشان را از ضروریات مذهب می‌شمارند سحفاً لهم و للذین اتبعوهم من دون بیّنه و لا کتاب مبین و احجب از این فئه و اغواهم و اطغاهم و اضلّهم و ابعدهم معرضین بیان بوده و هستند فی الحقیقه آن جناب کلمه بلیغی

فرموده‌اند که ذکر نموده‌اند هیچ ملّتی باین مهملی و بی‌انصافی مشاهده نشده از حقّ این خادم فانی سائل که آن جناب را مؤید فرماید و باشتعالی ظاهر نماید که قلوب دوستان از او بحرارت محبّت ظاهر شود و اکباد دشمنان بگدازد آنه ولیّ التوفیق فی الآخرة و الأولى لا اله الا هو العلیّ الاعلیّ

یا محبوب فؤادی در این مقامات وقتی از اوقات بیانی از حقّ جلّ جلاله ظاهر و بجناب محبوبی ابن اسم الله الاصدق علیهما من کلّ بهاء ابهه نوشته ارسال داشت البتّه صورت آن بآن حضرت میرسد و مشاهده میفرمایند و امثال این بیانات علیا که از قلم اعلی نازل شده بسیار مفید است چه که هنوز عباد باوهامات قبل از تیر بعد محتجب و محرومند چنانچه یکی از دوستان الهی از ارض خاء مکتوبی بیکی از مجاورین ارض مقصود نوشته و این فقره در او مذکور سیّدی که از مشاهیر اهل تقوی میباشد بعد از اتمام حجّت بر او گفته این شخص که تو میگوئی اگر آسمان را زمین کند و عظام نخره را حیات بخشد که ما ایمان نمی‌آوریم چه که پدر و مادرش معلوم است حال ملاحظه نمائید که اوهاامات قبل چگونه نفوس را از ارتقای بأعلی المراقی منع نموده و از فرات رحمت الهی محروم ساخته همین کلمه که از قبل گفته‌اند قائم در جابلقا و جابلصا تشریف دارد سبب و علّت سفک دماء مطهره گشت چنانچه کل مشاهده نمودند حال هم محتجبین بیان بهمان اقوال مشغولند و در بنای ناحیه هم شب و روز ساعی بوده و هستند تباّ لهم و لمن اقبل الیهم و سمع قولهم و تشبّث بما عندهم

سبحان الله آیات الهی بمثابه غیث هاطل در لیالی و ایام جاری و نازل بشأنی که آفاق را احاطه نموده و البتّه تا حال چندین مقابل بیان نازل شده معذلک مرشد بی‌انصاف بتابعین خود نوشته دو کلمه از فرقان و دو کلمه از بیان میگیرند و آیه درست می‌کنند و باطراف میفرستند و نفوس غافلّه موهومه هم این هذیانات را پذیرفته‌اند بگوئید ای قوم انصاف کجا رفته شعور چه شده آخر لله ساعتی در آیات بدیعۀ منیعۀ تفکرّ نمائید که شاید اسرار مستوره کشف شود و افق برهان رحمن را بصیر او ملاحظه نمائید بهیچ وجه آیات این ظهور اعظم بآیات قبل شبیه نبوده و نیست این فانی خدمت آن نفوس عرض مینماید آیا احتمال نمی‌رود که شما بر خطا باشید یا محتمل است قدری بانصاف در امور گذشته تفکرّ نمائید و از روی بصیرت خود حکم باشید و حکم کنید هزار و سیصد سنه جمیع علمای شما بکمال جدّ و جهد بحجج و براهین و ادلّه‌های محکمه و سندهای متواتره بزعم خود ثابت نمودند که قائم در ارض موجود است و در جابلقا و جابلصا ساکن و هر عالم آگاهی که این هذیانات را انکار نمود و گفت حضرت موعود از اصلااب ظاهر میشود و متولّد میگردد او را از کفّار شمردند و بر قتلش فتوی دادند چنانچه جمیع را بفتوای آن نفوس ظالمه که خود را پیشوای خلق می‌شمردند کشتند و بر کل این مراتب واضح و معلوم است تا آنکه بعد از هزار و دویست و شصت سنه آن جوهر وجود در شیراز در محلّ معلوم از بطن امّ ظاهر گشت و واضح و مبرهن شد که جمیع علما و تبعه در مدّت هزار و دویست و شصت سنه بر خطا بوده‌اند و یک نفر از آن نفوس بر حقیقت مطّلع نه و اگر هم نفسی مطّلع شد جرئت اظهار نمود چه که در آن حین ندای واشریعتا و وادینا بلند میشد چنانچه شد در این صورت انسان نباید غافل باشد باید در هر امری بعین انصاف نظر نماید بعد از آنکه محقّق شد جمع کثیر در قرون کثیره کل غافل و خاطی و عاصی بوده‌اند احتمال می‌رود این نفوس معدوده هم بر خطا باشند این فانی بادب عرض مینماید چه که مولایش ادب را دوست داشته و دارد والا فوالذی دلّ لسان الفجر بذکره و ثنائهم کفروا بالله و اعرضوا عن الذی اخذ عهده التّبیّن من قبل و من بعدهم نقطه البیان الذی اتی من لدی الرّحمن و بشّر الکّل بهذا الظّهور الذی اذا ظهر ماج بحر العرفان و هاج عرف الله المهیمن القیوم یا محبوب فؤادی این الانصاف و این الأبصار و این الآذان فی الحقیقه چه شده که این خلق باین زودی اعراض نمودند از حضرت مقصودی که نقطه بیان میفرماید آنه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان الأمر بید الله ربّنا و مالک الأدیان

سبحانک یا الهی تسمع حنین قلبی فی هذا المقام و ضجیح سرّی و صریخ فؤادی انت الذی بشرت الكلّ بظهورک و بروزک و استوائک علی عرش عظمتک و جعلت البیان کلّه ورقه من فردوسه و اخذت عهده عن الذین ادّعوا الایمان بنفسک فلما انار افق الظهور و اتی مکّم الطور قاموا علی الاعراض و اعترضوا علیه علی شأن ینوح من ظلمهم سکان الفردوس الاعلی و اهل مدائن الاسماء ای ربّ اسألك بأّم الكتاب الذی ما اطلع به الا نفسک و ما احاطه الا علمک بأن تؤیّد الذین غفلوا عن التفکّر فی آیاتک و التوجّه الی بیناتک ای ربّ تراهم فی الحمیة الجاهلیة و نقض عهدهک یا مولی البریة اسألك بیحر قدرتک و سماء فضلک بأن تعرقهم ما اردته بمشیّتک و حکمته بارادتک لا اله الا انت المقتدر القدير

قسم بافتاب افق راستی که آنچه این خادم فانی ذکر نموده لله بوده هر صاحب انصافی عرف راستی از او استشمام مینماید و مقصودی نداشته و ندارد مگر نجات آن نفوس غافله که در بحر اوهام مستغرقند اگر در آنچه ذکر شد فی الجمله تفکّر کنند کل را حیرت اخذ نماید بشأنی که از ذکر آن خود را عاجز مشاهده نمایند ای اهل عالم حنین قلب این خادم فانی را بشنوید و از شمال اوهام یمین ایقان توجّه نمائید حیف است در مثل این ایام که جمیع منتظر لقای آن بوده‌اند از او ممنوع شوید و محروم مانید بصر خود در منظر اکبر نظر نمائید و باذان واعیه آیات الهیة را بشنوید آنچه در سنین متوالیات از آیات و بینات و حجج و براهین ظاهر شده انسان از احصای آن عاجز است در بدیع اوّل تفکّر نمائید تا منتهی شود بنقطه بیان و در حجج و براهین و دلائلی که از بدء الی ختم نزد احزاب مختلفه و امم متفرقه بوده چه بوده هر نفسی باید الیوم خود را مشاهده نماید که در محضر الهی ایستاده و بین یدی مالک غیب و شهود قائم تا از روی صدق حقیقی بگوید و بشنود البتّه در این وقت بافق اعلی راه یابد و بعرفان نیر اعظم موفق گردد هر منصفی در اقلّ من آن بکوتر بیان فائز شود دو جناح لازم یکی انصاف و دیگری طلب باین دو میتوان بافق اعلی فائز شد و در هواء کان الله و لم یکن معه من شیء طیران نمود قلب این فانی مشتعل است از اینکه اشجار وجود از ظلم جهلای ارض که بعلماء معروفند اوراق و اثمارشان ریخته حال ورقی چند و ثمری چند باقی آن را باریاح سموم مسوزانید و آنچه در سیل محبوب از بلایا و رزایا دیده‌اید و چشیده‌اید ضایع منمائید و باسم حقّ جلّ جلاله حفظ نمائید آن محبوب و این فانی باید بکمال تضرّع و ابتهال از برای جهال که از خمر غفلت بیهوشند از حقّ جلّت عظمته تأیید طلب نمائیم که شاید بنفحات آیات الهی از قبور نفس و هوی برخیزند و بافق اعلی توجّه نمایند اگرچه هیئات هیئات اعمال و اقوالی از آن نفوس ظاهر شده که این توفیق را بکلی منع نموده

انشاءالله آن محبوب بکمال قدرت و قوّت بر امر الهی قیام نمایند و بگویند آنچه را که بمنزله روح است از برای طالبان و بمثابة نار است از برای جاحدان و منکران و از فضل حقّ سالهاست که آن محبوب باین مقام بلند اعلی فائزند هینئاً لکم و مرئاً لکم و البهآء علی حضرتکم و علی من سمع ذکرکم و بیانکم فی هذا الأمر الذی به ظهر ما اراده الله من قبل و من بعد طوبی لمن سمع و اقبل و ویل للغاflین و المعرضین

و اینکه در باره جناب ملاّ محمّد علی علیه بهآء الله مرقوم فرمودید که الحمد لله بافق امر توجّه نموده‌اند و از زلال کوثر بیمثال آشامیده‌اند در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل من ملکوت القدرة و القوّة قوله تعالی یا محمّد قبل علی بشنو ندای صادق امین را که از برای اصلاح عالم و تربیت اهل آن ظاهر شده و انواع بلایا و رزایا را حمل نموده که شاید اهل ارض بکوتر باقی فائز شوند و بافق اعلی راه یابند حقّ جلّ جلاله بدلیل و برهان بر اهل امکان ظاهر شده و لکن اکثر من علی الأرض بحجبات اوهام از مشاهده انوار فجر معانی محروم و ممنوعند بگو ای اهل عالم نیر اعظم مشرق و لائح و میفرماید آنچه در دست شماست از حجج و براهین و دلائل که بآن متمسکید و اثبات ادیان مختلفه خود مینمائید جمیع آن را از مشرق امر و مطلع وحی و مظهر نفس الهی بطلبید اگر بآن فائز شدید اذیال مقرّبین را بغبار اوهام میالائید و اعتساف را بانصاف تبدیل نمائید جمیع ذرّات شاهد و گواهند که تا حین نازل شد آنچه که بصر عالم شبه و مثل آن را ندیده قل خافوا الله و لا تتبعوا

اهوائکم ان اتبعوا من ينطق بینکم لیقرّبکم الی اللّٰه العلیم الحکیم انشاء اللّٰه در جمیع احیان بحبل عنایت حقّ متمسّک باشید و بذیل رحمتش متشبّث البهّاء لمن اقبل و فاز و ویل للمعرضین انتهی این عبد خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ منع میطلبد که ایشان را باستقامت کبری فائز فرماید آنّه قریب مجیب اینکه در باره تقلید و اوهام عامّه خلق عالم ذکر نمودند امید چنانست که ید قدرت الهی جمیع حجابات را خرق فرماید آنّه علی ما یشاء قدیر و آن محبوب هم الحمد لله مؤیّدند بر خرق احجاب و موفّقند بحکمت و بیان

اینکه در باره اخوی جناب آقا سیّد صادق علیه بهّاء اللّٰه مرقوم داشتید این عبد عرض مینماید بآنچه که لسان الهی از قبل بآن ناطق ایشان قرار بگذارند چندین مساوی حجج و براهینی که نزد احزاب مختلفه ارض است از این عبد اخذ نمایند و باقی اعلی توجّه کنند انسان اگر بحبل انصاف متمسّک شود از هیچ امری محتجب نمیمانند امت فرقان الیوم به فرقان که من عند اللّٰه نازل شده متمسّکند و بآن اثبات مینمایند حقیّت خود را و حال چندین مساوی آن و کتب منزله موجود و در دست و خاتم انبیا روح ما سواه فداه از عرب بوده و در عرب ظاهر و حال مشرق وحی و مظهر غیب از عجم و در عجم ظاهر و آیات عربیه و فارسیّه بشارتی نازل که کتاب از احصای آن عاجزند و از آن گذشته در بینات مشاهده نمایند و تفکّر کنند آنچه در این ظهور اعظم ظاهر در هیچ عصری ظاهر نشده و امورات محدثه بعد از قبل بکمال تصریح اخبار فرموده و جمیع منصّفین بر آنچه ذکر شد شاهد و گواهند اگر در حجّت بالغه و قدرت غالبه و قوّت نافذه الهی تفکّر نمایند جمیع را کفایت نماید و بکلمه آمنت بک یا مقصود العالمین ناطق شوند انشاء اللّٰه کل باین مقام که اظهر از آفتابست فائز گردند و خود را از نعمت باقیّه الهیه محروم نسازند هنگامی که نیر اعظم از افق ارض سرّ مشرق و لائح یکی از نفوس اهل قاف اظهار حیرت نموده و در حقیّت این امر اقدس اعلی متوقّف لوحی از سماء مشیت الهی نازل یا لها من لوح فی کلّ حرف منه ماج بحر البیان و هاج عرف الرحمن و آخر آن لوح باین مضمون از قلم اعلی جاری قوله عزّ وجلّ و ان تخاف من ایمانک خذ هذا اللّٰوح ثمّ احفظه فی جیب توکلک و اذا دخلت موقف الحشر و یسألك اللّٰه بأیّ حجة آمنت بهذا الظهور اذا فأخرج اللّٰوح و قل بهذا الكتاب المنزل المبارک القدیم ثمّ اقرأ ما نزل فیہ تلقاء وجه ربّک المقرّر الذی تشاهد فیہ التبیّن و المرسلین اذا تمّ ایدای الکلّ الیک و یأخذنّ اللّٰوح و یضعنه علی عیونهم شوقاً للقائی و شغفاً لحبّی و یجدنّ منه عرفی العزیز المنیع انتهی

اگر من علی الأرض اقلّ من سمّ الخیاط بانصاف فائز شوند و در آنچه از ملکوت الهی نازل تفکّر نمایند کل بکلمه یا لیتنی ما اتّخذت فلاناً خلیلاً ناطق شوند سبحان اللّٰه با این بینات ظاهره و آیات نازله و شئون لائح و ظهورات مشرقه چگونه میشود انسان محتجب ماند و غافل مشاهده شود وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مطلع اسماء نازل فرمودند مثل امم قبل که حال از اشراقات انوار آفتاب حقیقت محرومند مثل کسی است که بقطره تمسّک نماید و بر بحر اعتراض کند انتهی فی الحقیقه اهل ادیان بسیار غافلند یا باید بالمرّه حقّ را انکار نمایند و یا باین ظهور اعظم تشبّث کنند چاره جز این نبوده و نیست

و اینکه در باره اولیای آن ارض مرقوم داشتید عرض شد قوله تبارک و تعالی لله الحمد بما ظهر و اظهر ما اراد بقوله کن فیکون یا احبائی فی هناك قد حضر کتاب من احبّ اللّٰه و فیہ ذکرکم ذکرناکم بذکر قامت به الأموات طوبی لکم بما فزتم و ویل لکلّ غافل مرتاب انتم الذین اخذتم ریحی المعانی من ایدای عطّاء ربّکم مالک المآب ان اعرفوا مقاماتکم ثمّ احفظوها بهذا الاسم الذی اذا ظهر خضعت الکتب و انصعق العباد ایاکم ان تمنعکم وساوس الذین اعرضوا عن اللّٰه ربّ الارباب دعوهم بأنفسهم مقبلین بقلوب نوراء الی الأفق الأعلی کذلک یأمرکم من عنده امّ الكتاب و قولوا یا ملأ الأرض تعالوا ثمّ انصفوا فیما ظهر من افق ارادة اللّٰه اتّقوا اللّٰه و لا تتبعوا کلّ ظالم مکار تالله قد ماج بحر المعانی امام وجه الرحمن و نصب صراط العدل و جرى عن یمین العرش فرات رحمة ربّکم سلطان الآفاق قولوا دعوا الغدیر عن ورائکم ان اقبلوا الی البحر الأعظم امراً من لدی اللّٰه

مالک الأنام انا ظهرونا و دعونا الكلّ الى الغيب المكنون الذي اتى من سماء الأمر برايات الآيات قد ارسلنا الى ملك باريس ما تضرّع به عرف الله في الامكان انه اخذ و ما اجاب ربّه الغنيّ المتعال اذاً انزلنا له لوحاً آخر و ذكرنا فيه ما ورد عليه يشهد بذلك العباد الذين طافوا العرش في العشيّ و الاشرار انا نوصيكم بالاستقامة الكبرى و نبشركم بما قدر لكم في الملكوت من لدى الله العزيز الوهاب البهاء عليكم و على من يحبكم و يذكركم بما نزل من القلم الأعلى من لدى الله مالک الرقاب انتهى الحمد لله اوليای حق لازال بعنايتش فائز بوده و هستند انشاءالله قدر این نعمت را بدانند و بر حفظش منتها جهد را مبذول دارند و لازال ذکر مهاجرین ارض صاد در محضر اقدس و منظر اکبر بوده و هست انشاءالله بر صراط مستقیم بمانند و از کوثر عنایت در کلّ حین بیاشامند و منتسبین آن محبوب طراً باشرافات انوار آفتاب عنایت فائزند يسأل الخادم ربّه بأن يؤيّدھم على ما يحبّ و يرضى و يوفّقھم على تبليغ امره الأقدس العزيز البديع عرض تكبير و خلوص از جانب این عبد خدمت ایشان و جمیع آقايان و دوستان منوط بعنایت آن حضرت است

و اینکه در باره ابن جناب رضا قلی خان علیه بهاء الله مرقوم داشتید خادم بسیار مسرور شد چه که بسیار متأسف بود از عدم اقبال ایشان از حقّ منیع سائل که او را مؤیّد فرماید بر عرفان ذات مقدّسش و مقدّر نماید آنچه خیر دنیا و آخرت در اوست این تفصیل در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله جلّ کبريائه یا علی قبل اکبر و یا ایّها الناظر الى الله مالک القدر یذکرک المظلوم من شطر السّجن و یذکر من ذکرته فضلاً من عنده و هو الذّاکر العليم ان اذکره من قبلی و بشّر بعنایة ربّه القدير انشاءالله بکمال روح و ریحان بر امر مستقیم و ثابت باشند و بحکمت رفتار نمایند عنایت حقّ جلّت عظمته شامل میشود آنه لھو الفضال الکريم کل باید بسببی از اسباب متمسک شوند و این حکم محکم در الواح شتی از قلم اعلى نازل آنه انزل ما یتنفع به احبائہ آنه ولیّ المقبلین و معین العالمین انتهى

اینکه ذکر مرفوع مرحوم مغفور جناب ذبیح علیه بهاء الله فرمودند ذکر ایشان از قبل بتفصیل از قلم اعلى جاری شده انشاءالله آن محبوب بزیارت آن فائز میشوند و همچنین ذکر منتسبین ایشان از حقّ سائل و آمل که هر یک را بآنچه که مخصوص او نازل شده فائز فرماید لوح امنع اقدس باسم جناب آقا میرزا غلامعلی علیه بهاء الله نازل و در آن لوح مبارک ذکر مرفوع مرحوم علیه بهاء الله و عنایت از قلم عنایت جاری قد نزل له ما لا ینقطع عرفه عن العالمین و همچنین فضل اکبر ابن اخ ایشان را اخذ نموده چون والدش از کوثر عرفان محروم است و از افق اعلى ممنوع لذا در لوح امنع اقدس نسبت او بحضرت شهید ارض ک علیه بهاء الله از قلم اعلى در الواح مذکور چه که وقتی از اوقات ذکرش در ساحت اقدس عرض شد فرمودند یا عبد حاضر آنه ابن من استشهد فی سبیل الله ربّ العالمین انا نسبناه اليه فضلاً من عندنا لیكون من الشّاكرين این فضلیست که اگر مادام عمر شکر نمایند هرآینه قلیل بوده و خواهد بود و این فقره مبارکه مرّة بعد مرّة نازل هنیئاً له و البهاء علیه عریضه جناب حاجی میرزا حسن هراتی علیه بهاء الله که در بین دستخطّ آن محبوب بود تلقاء وجه مقصود عالمیان عرض شد هذا ما نطق به المقصود فی الجواب

بسمه العزيز العظيم

یا حسن قد توجّه الیک طرف المظلوم من شطر السّجن و سمع ندائک و حنینک و عرف ما اردته فی سبیل الله ربّ العالمین آنه اتی بالحقّ لحيوة من فی العالم و ظهور ما کان مسطوراً من القلم الأعلى فی کتب المرسلین آنه قد ظهر لیظهر حکم اللّقاء الذی بشّر به رسل الله من قبل و عن ورائهم ما انزله الرّحمن فی الفرقان انّ ربّک لھو العليم الحکیم طوبی لک بما اقبلت و سمعت و ناجیت ربّک بربوات المقبلین ان اشکر الله بهذا الفضل الأعظم الذی لا یعادلہ ما عند النّاس يشهد بذلك من ینطق فی هذا المقام آنه لا اله الا هو الواحد الفرد العزيز الحمید قد جرى کوثر الوصال امام وجه ربّک المتعال ولكنّ القوم حالوا بینک

و بينه الا انهم من الظالمين لا تحزن من شيء كن راضياً شاكراً بما قدّر لك من لدن قوىّ خبير انا ذكرناك و امتی التي آمنت برّبها في يوم اعرضن عنه اماء الأرض الا من شاء الله ربّ العرش العظيم بهاء عليك و على الذين سمعوا و اجابوا في هذا اليوم البديع انتهى

تفصيل این ارض در مکتوب قبل نوشته شد دو پاکت ارسال شده یکی باسم آن محبوب و پاکت دیگر باسم محبوبی جناب ابن اسم الله الأصدق عليهما بهاء الله انشاءالله سرور مکرّم جناب حاجی میرزا حسن عليه بهاء الله و عزّه میرسانند امروز از حقّ بخواهید دوستان را موفق فرماید بر تبلیغ و فراهم نمودن اسباب آن در یکی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل که اگر نفسی قادر بر تبلیغ نباشد وکیل معین نماید انشاءالله ناس مؤیّد شوند بر ادای حقوق الهی از جانب این فانی خدمت جناب حاجی مذکور عليه بهاء الله تکبیر و سلام ابلاغ دارید این خادم از حقّ منیع استدعا مینماید که یا این طلب بشرف اذن فائز شود و یا از قلم اعلی اجر لقا در باره ایشان ثبت گردد

اینکه ذکر جناب ابن ع ط عليه بهاء الله فرموده بودند مکتوب ایشان رسید و سبب و علت فرح شد الحمد لله در محضر قدس مذکورند و انشاءالله بکمال روح و ریحان بذکر مقصود عالمیان مشغول باشند ذکر ایشان در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل فی الكتاب من لدى الله العزيز الوهاب قوله جلّ کبريائه

بسمی المشفق الکریم

یا کریم قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه تلقّاء وجه المظلوم قد سمعنا ما فيه و اجبتناک رحمة من عندنا ان ربّک لهو المهيم القیوم طوبی لک و لأیک الذی صعد الى الله العزيز الودود انا ذکرناک من قبل و قبل القبل لتذکر ربّک مالک الوجود انّ الذی خضع له ملکوت البیان اعترض عليه من لا يعرف اليمين عن الشمال کذلک یقصر لک الحقّ علّام الغیوب قل یا ملأ البیان ان انصفوا بالله و لا تتبعوا اهواء الذين كانوا خلف الحجاب و اذا اظهرنا الأمر خرجوا و قالوا ما لا قاله المشرکون قل نالّله لا یغنیکم ما عندکم و لا ینفعکم الذی اخذتموه لأنفسکم ربّاً من دون الله اتّقوا الرحمن ثم انطقوا بالحقّ الخالص فی هذا الأمر الذی به خرقت حجابات الأوهام و الظنون و نذکر اخاک الذی فاز بما کان مسطوراً فی کتب الله انه اقبل و حضر و رأى و سمع ان ربّک لهو الحاکم على ما یشاء بقوله کن فیکون و نذکر اخاک الآخر قد شهد له القلم الأعلى بأنّه فاز باللقاء اذ توجه الى انوار الوجه فی مقام محمود و نذکر امک التي آمنت بالله اذ اعرض عنه العباد الذین نقضوا الميثاق و اتبعوا کلّ جاهل موهوم کذلک ذکرناک و اربناک لآلئ البیان من هذا البحر المسجور انا نذکر بنت اسمی الأصدق الذی فدی روحه فی سبیلی و نبذ العالم فی حبّی و نذکر ابنک الذی کان مذکوراً لدى المسجون و نذکر امائی فی هناک اللّائی اقبلن و سمعن و آمنّ بالله الفرد الواحد العزيز المحبوب البهاء عليك و على من معک من لدى الله مالک الوجود انتهى

این فانی جمیع را بشارت میدهد بعنایت حقّ جلّ جلاله و نعمت سابغه و رحمت سابقه اش انشاءالله اهل آن بیت طرّاً از کوثر استقامت بیاشامند و مقامات خود را باسم دوست یکتا حفظ نمایند چه که مقام نفوس مستقیمه بسیار عظیم و بزرگست مخصوص نفوسی که در سبیل محبّت الهی محلّ بلایا و رزایا واقع شده اند ای دوستان مقام خود را بدانید و قدر خود را بشناسید چه مقدار از نفوس شب و روز منتظر بودند و بعجز و ابتهال ادراک یوم الهی را طلب مینمودند و کل در حین ظهور محروم مشاهده گشتند طوبی لکم بما کسّرتم اصنام الأوهام بعضد الايقان نقطه بیان روح ما سواه فداء میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ بیان هنیئاً لکم و مریئاً لکم امید هست کلمات مؤتفکات انفس موهومه در ساحت اولیای حقّ جلّ اجلاله مفقود مشاهده شود الأمر بید الله ربّ العالمین

اینکه در باره جناب سلیمان خان عليه بهاء الله نوشته بودند انشاءالله مؤیّد شوند بر ادای دیون

و اینکه در باره جناب مرحوم مرفوع آقا فتح‌الله علیه بهاء الله و رحمته و ما بقى منه نوشته بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله تعالى انا انزلنا الكتاب و امرنا الكلّ بالمعروف و ما يرتفع به شأن الانسان تعالى الرحمن الذى ظهر و اظهر ما اراد قد فصلنا فيه تفصيل كلّ شيء و وصّينا الكلّ بما ينفعهم فى الآخرة و الأولى انه لهو العزيز الوهاب تمسكوا بكتاب الله ثم اتبعوا ما نزل فيه من قلمى الأعلى الذى ينطق انه لا اله الا انا العزيز المختار و نذكر من سمى بفتح الله الذى صعد الى الأفق الأعلى المقام الذى جعله الله مقدساً عن الذكر و البيان انا شهدنا له بما يكون نوراً امام وجهه فى كلّ عالم من عوالم الله كذلك احاطه فضل ربّه الرحمن انه ممّن فاز بحبّ الله على شأن وجدنا عرفه و هذا من فضلى الذى سبق الكائنات انتهى

در کتاب الهی حکم ارث نازل و از قلم اعلى ثبت شده ولكن در این مقام فرمودند هر قدر از آن مال بمبلغین داده شود بسیار محبوبست چه که امر تبلیغ از اعظم امور عندالله مذکور بوده و هست طوبی لمن فاز به اینکه در باره ارث اخوان و همشیره جناب مرفوع مغفور حاجی علیه بهاء الله و رحمته نوشته بودند قبل از کتاب اقدس آنچه بشریعت فرقان عمل شد لدی الرحمن مقبول بوده و هست

و اینکه در باره بنت مهاجره علیها بهاء الله نوشته بودند معلوم است آنچه از ایشان برآید کوتاهی ننموده و نخواهند نمود امروز باید جمیع ناظر بیکدیگر باشند چه که کل اصابع یک دستند میفرماید قوله تعالى همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار انتهى ولكن باظهار محبت و قیام بر خدمت و عمل فی الله و توجه فی سبیل الله امتیاز حاصل میشود و مقامات واضح و معلوم میگردد از حقّ سائل و آمل که آن جناب همیشه مؤید باشند بر خدمت امر و محبت با دوستان حقّ این عبد در حین حضور و عرض مطالب ذکر جناب دوست مکرم آقا محمد کر علیه بهاء الله و آنچه باین فانی مرقوم داشته بودند عرض شد و جواب در جواب مطالب دستخطّ آن محبوب نازل لذا این عبد بزحمت جدید راضی نشد و مکتوب مخصوص خدمت ایشان عرض ننمود امید عفو است و آن محبوب هم آنچه در باره بنت مهاجره نوشته بودند تلقاء وجه عرض شد فرمودند ینبغی له ان يكون ساهراً فی ایام الله و قائماً علی ما امر من لدن علیم حکیم انتهى

و اینکه در باره جناب آقا شیخ محمد مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد لعمر المحبوب قد نطق لسان العظمة بما ذابت به الصخرة الصماء و سالت به البطحاء این فانی قادر بر اینکه تمام آنچه اصغا نمود عرض نماید نبوده و نیست اشهد بالله و کفی به شهیدا که مادون این خادم هم قادر نه وقت ناله و ندبه است و ربیع صیحه و ضجیح چه که نفسی که قادر بر تکلم نبوده او را ربّ اخذ نموده‌اند و از سلطان مقتدری که جمیع من علی الأرض از ملوک و مملوک را در ایامی که ظهر عالم از سطوت یوم مرتعش بود دعوت نمود غافل و محجوب این فانی متحیر است که چه عرض نماید حال از همه میگذریم بآثار نظر نمایند شاید اشراقات انوار معانی را از الفاظ بیانات منزل آیات بیابند و منور گردند چندی قبل در یکی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلى نازل قوله تبارک و تعالى باین کلمه مبارکه که بمثابة آفتاب از افق سماء لوح الهی مشرق است ناظر باش فارجعوا الى الآثار یا اولی الأبصار انتهى از غفلت من علی الأرض امر بمقامی رسیده که شمس حقیقت بر اشراقات انوار خود دلایل ذکر میفرماید

یا الهی و اله الموجودات یا سلطانی و سلطان الکائنات اسألك باسمک الذى به سرت نسائم ریاض بیانک فی ایامک و بالکلمة التى بها قامت القيامة بین خلقک بأن تؤید عبادک علی الانصاف فی امرک و النظر الى افقک ای ربّ لا تخيهم عن بحر جودک و لا تمنعهم عن باب فضلک تشهد و ترى یا محبوب العالم بأنّ الأكباد ذابت بما ورد علیک من طغاة خلقک و بغاة بریتک فاکتب لعبادک الضعفاء ما يجعلهم اقویاء فی مملکتک لیعترفوا بما اعترف به لسان وحیک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم

باری تفصیل جناب شیخ و آنچه ذکر نمودند تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به اللسان فی ملکوت البیان قوله تعالی

هو الأقدم الأقدس الأعظم

یا محمد یوم بزرگ و امر بزرگ در جمیع کتب الهی و زیر ربّانی این یوم بیوم الله معروف اگرچه جمیع ایام بحق منسوبست ولكن این یوم از قلم اعلی از قبل و بعد تخصیص یافته منظر اکبر ظاهر ولكن بصر کمیاب و ندا از سجن مرتفع ولكن آذان واعیه مفقود آثار حق بمثل وجودش ظاهر و باهر و هویدا ولكن اوهامات نفوس غافله ناس را از مشاهده انوار یقین منع نموده بشنو ندای مظلوم را و به ما ینبغی الیوم قیام نما انشاءالله از رَحِیق بیان رحمن مردگان وادی نفس و هوی را زنده نمائی لله بایست و لله بگو شاید حجابات غلیظه خرق شود و ابصار بمشاهده انوار فائز گردد بحر از غدیر ممتاز است بگو امروز روزیست که میزان به انا الممیز العلیم ناطق خافوا الله و لا تتبعوا اهوائکم ان اقبلوا بقلوب نوراء الی مشرق عنایة ربکم مالک الوری و لا تتبعوا ظنون الهائمین هذا یوم شهد له کتب الله من قبل و اخبر به الرحمن یوم یقوم الناس لرب العالمین قل یا ملاء الارض قد ظهر الوعد و اتی الموعود الملك لله العلیم الخیر دعوا ما عند العالم و خذوا ما امرتم به من لدی الله رب العالمین کم من عالم اعرض عن المعلوم و کم من جاهل سمع و سرع و قال لییک یا اله من فی السموات و الارضین کن ناظرأ الی الأفق الأعلى و ناطقأ باسم ربک مالک العرش و الثری و متمسکأ بالعروة الوثقی الذی ینطق فی العالم و یدع الكل الی الاسم الأعظم و یشهرهم بفرات رحمة ربهم الکریم ان استمع ندأ المظلوم و قم باسمه القیوم و خذ رقیقه المختوم ثم اشرب منه تارة باسمی و اخری بذکری رغماً للذین کفروا بالله العلی العظیم ان اطلع من افق الصمت ناطقأ بهذا الاسم الذی اذا ظهر ظهرت الزلازل و ناحت القبائل و اخذ الدخان سکان السموات و الارض الا من اخذته ید قدرة ربک الغالب القدر قل بأعلى النداء یا ملاء الانشاء هل فیکم من احد یجد حلاوة بیان الرحمن و هل منکم من ذی بصر لینظر ما اشرق من افق البرهان و هل من ذی سمع لیسمع ندأ الله العزیز الفرید قل یا ملاء الفرقان قد اتی الرب علی سحاب البیان و بشرکم بالرحمن ان انصفوا بالله و لا تكونوا من الصاغیرین ان الصراط یدعوکم الی الحق و المیزان ینادی لک الحمد یا مقصود العالمین ثم ولّ وجهک شطر ملائ الروح قل تالله قد ظهر ما وعدتم به فی الانجیل من لدی الله العزیز الجمیل انه اتی بسلطان لا یقوم معه من فی السموات و الارضین قد فاز اورشلیم بانوار الوجه و انتم من الغافلین ان تریدوا الظهور انه ظهر بالحق و ان تریدوا الآیات قد ملئت منها الآفاق ایاکم ان تمنعکم ما عندکم عن هذا الأمر العظیم قل یا ملاء التوراة قد اتی منزل الآیات و ینادی الصّهیون قد ظهر الاسم المکنون ان اسرعوا و لا تكونوا من الغافلین هذا یوم فیه تنادی الأشياء و یدع الكل الی البحر الأعظم ولكن الأمم استکبروا علی الله الا من اتاه بقلب سلیم كذلك ماج بحر البیان و هاج عرف قمیص ربک الرحمن ان اشکر و کن من الذاکرین الحمد لله رب العالمین انتهى

انشاءالله جناب شیخ مؤید شوند بر قیام و ندا بشأنی که طنین ذباب ایشان را از تغرّادات عندلیب بقا منع ننماید این خادم خدمت ایشان تکبیر و سلام میرساند و عرض مینماید قسم بآفتاب حقیقت نفوسی که الیوم معرضند غافل بوده و هستند ابداً اطلاع بر این امر نداشته و ندارند سبحان الله بشأنی اوهام آن نفوس را احاطه نموده که بالمرّه از انوار آفتاب بی نصیب و محجوب مانده اند اولاً بر هر نفسی لازم که خالصاً لوجه الله آنچه شنیده بگذارد و باآثار رجوع نماید و همچنین در قوّت و قدرت و قیام و آنچه که از نفس ظهور ظاهر شده تفکر کند امروز روزیست که ذکرش در جمیع کتب الهی بوده و همچنین ذکر ظهور حق در این اراضی حضرت داود در زبور میفرماید رنّموا للرب الساکن فی صهیون و صهیون در این اراضی واقع و هم چنین میفرماید طوفوا بصهیون و دوروا حولها عدّوا ابراجها ضعوا قلوبکم علی متارسها تأملوا قصورها انتهى و همچنین میفرماید یا فلسطین اهتفی علی من یقودنی الی المدینة المحصنة انتهى باب فلسطین عکاً و همچنین مدینة محصنه میفرماید و آن عکاً و حصن اوست و بسیار محکم بنا شده و در الواح شتی بحصن متین مذکور حضرت اشعیا میفرماید اصحاح ۲۴ ۲۱ و یکون فی

ذلك اليوم انَّ الرَّبَّ يطالب جند العلاء في العلاء و ملوك الأرض على الأرض ٢٢ و يجمعون جمعاً كأسارى فى سجن و يغلق عليهم فى حبس ثم بعد ايام كثيرة يتعهدون ٢٣ و يخجل القمر و تخزى الشمس لأنَّ ربَّ الجنود قد ملك فى جبل صهيون و فى اورشليم و قدّامه شيوخ مجد انتهى

يا اهل الأرض بيانات الهية كه از قبل در كتب سمائيه نازل شده نظر نمائيد و تفكر كنيد كه شايد از بيوت عنكبوتيه بمدينه محصنه كه اليوم مقرّ عرشست توجه نمائيد ميفرمايد خداوند در آن روز در علّين بر جنود علّين و همچنين در زمين بر تمامي ملوك سياست ميفرمايد چنانچه در ايامي كه مقرّ عرش باب اورشليم واقع شد جميع ملوك و مملوك را بأعلى النداء بافق اعلى دعوت فرمودند بشأني كه جميع ملأ اعلى آن ندای احلى را اصغا نمودند و به لك الحمد يا اله العالمين ناطق گشتند از جمله لوحى بود كه بحضرت سلطان ايران ارسال شد مع قاصد اگر نفسى در سور ملوك و همچنين لوح حضرت سلطان نظر نمايد و تفكر كند بر سياست حقّ مطّلع شود و بر قدرت و عظمتش گواهي دهد لعمر الله بشأني بيانات رحمن او را جذب نمايد كه خود را از امكان و عالميان فارغ و آزاد مشاهده كند و بكمال ايقان و اطمينان بوجه واحد بوجه اهل بهاء توجه نمايد و ملأ انشاء را بيقعه نورا هدايت كند و همچنين ميفرمايد جميع بمثل اسيران جمع شده و بحبس خانه بسته خواهند شد حال ملاحظه نمائيد در آنچه از قلم اعلى در اوّل ورود سجن نازل شده ميفرمايد عزّت از دو طائفه اخذ شد از ملوك و علما و اين مضمون مكرّر نازل و نفوس عارفه مستقيمه فائزه ديده و شنیده اند طوبى للفائزين اثر آن يوماً فيوماً در ارض ظاهر چنانچه اگر نفسى بصر حقّ ملاحظه كند ملوك را اسير و محبوس مشاهده مينمايد

در ملك پارس تفكر نمائيد كه چگونه اخذ شد آنچه در باره او نازل حرف بحرف ظاهر گشت و همچنين در امپراطور روس مشاهده كنيد امر بمقامى رسيد كه يكي را بكمال ذلّت بر خاك انداختند و ديگرى در قصر را بسته و مقرّ جلوس را وطن قرار داده و جرئت خروج نه مگر با حفاظ و حراس كثيره لعمر الله قبر از آن قصر اولى و احسن است اى اهل ارض در قدرت حقّ مشاهده نمائيد كه چگونه ذلّت جميع را احاطه نموده اى كاش سور ملوك و سورة مباركه رئيس و الواح مقدسه كه در اوّل ورود در سجن اعظم نازل شده اهل عالم ملاحظه مينمودند تا بر قدرت و قوّت و عظمت و علم حقّ آگاه ميشدند و بكمال استقامت بر خدمت امرش قيام ميكردند امپراطور المانيا كه امروز شخص اوّل عالم است بلسان خود در ملأ عام باين كلمه نطق نمود از براى ما در استقبال امنيت باقى نمانده چه كه مشاهده شد ملك اعظم امپراطور روس و رئيس جمهور امريكان را بكمال جرئت و جسارت بذلّت تمام بقتل رساندند و اين اضطراب و اغتشاش در جميع جهات سرايت نموده و مينمايد طوبى از براى سلطاني كه اليوم بحقّ توجه كند و از حقّ جلّ جلاله طلب عزّت و قدرت و ثروت نمايد من دون اين فقره چاره نئي نبوده و نيست كتب الهى جميع را آگاه مينمايد اگر باو توجه نمايند در اين ظهور بكمال تصريح ذكر شده آنچه كه ادراكش از قلب و بصر مستور بوده لله درّ منصف انصف فى الله و قرأ ما انزله الرحمن فى الكتب و الزبر و الألواح انه من اولى الأبصار لدى الحقّ العزيز المنيع و اين قوّت و قدرت و عظمت در وقتى ظاهر كه در قشله عسكريه جمال احديّه محبوس و باب هم مسدود و ضبط قائم بشأني كه وقتى حضرت غصن الله الأعظم روحى و ذاتى و كينونتى لتراب قدومه الفداء اراده فرمودند كه از باب قشله خارج آن را مشاهده نمايند ضبط عسكريه منع نمودند ليتمّ ما نزل من قبل فى كتب المرسلين آنچه واقع شده جميع در كتب الهى مذكور و مسطور و اين عبد چون باختصار ناظر لذا باين چند كلمه كفايت نمود

عظمت اين يوم را بشأني ذكر نموده اند كه فى الحقيقه اسّ سكون متزعزع گشته از حقّ اين فاني ميطلبيد كه نفّس آن محبوب را مؤثّر فرمايد تا از مياهِ حكمت و بيان اشجار وجود را سقايع نمايد كه شايد بفواكه جنيّه و اثمار لطيفه مزين شوند و بمقام اظهار ثمره كه منتها مقام است فائز گردند اينست كه در عظمت ايام و عظمت امر اشعياء نبى ميفرمايد ادخل الى الصّخرة و اختبئ فى التراب من امام هيبه الربّ و من بهاء عظمته انتهى مقصود از اين اذكار آنكه جميع بدانند كه اخبار اين

ظهور اعظم حتى ورود سجن و مشى بر مشارف ارض و امثال آن در كتب قبل نازل و الا بايد باذن جان هدير حمامه بيان را كه بر اعلى غصن سدره تبیان مرتفع است استماع نمود و بآن تمسك جست قوله تعالى و قد كتبت جوهره فى ذكره و هو انه لا يشار بشارتى و لا بما ذكر فى البيان انتهى اگر نفسى بانصاف در اين فقره نظر نمايد يعترف بما اعترف به الله و يشهد بما شهد به الله و الحق يقول انه لن يعرف بدونه و لا يرى ببصر غيره و الذى اراد عرفانه ينبغى ان ينظر اليه بعينه و السلام على من اتبع الحق منقطعاً عما عند الخلق

و اينكه ذكر مخدوم مكرم جناب حاجى ميرزا زين العابدين بر عليه بهاء الله فرموديد الحمد لله بعنايت حق جلّ جلاله فائزند و از هنگامى كه از ارض سرّ تشریف برده اند تا حين فراموش نشده اند و انشاء الله لازال عند الله مذكور بوده و هستند عريضه ايشان در اين ايام بساحت اقدس رسيد جواب عنايت ميشود از جانب اين خادم فانى خدمت ايشان تكبير و سلام برسانيد از حقّ منيع سائل و آمل كه ايشان را مؤيد فرمايد بر آنچه كه سزاوار يوم الله است اين عبد هم خدمت ايشان معروض ميدارد آنچه كه حاكى از خلوص و محبت قلبى اين فانيست خدمت ايشان از حقّ تأييد ميطلبم در جميع احوال انه هو ولينا فى الدنيا و الآخرة و وليّ الذين كسروا فى هذا اليوم اصنام التقليد باسم ربهم القوىّ القدير و اينكه مرقوم داشتيد در امور دوستان منتهى جدّ و اجتهاد را مبذول ميدارند الحمد لله الذى وفقه على ذلك سزاوار ايشان همين قسم است كه نوشته ايد انشاء الله مكافات اعمال ايشان از عنايات حقّ جلّ جلاله خواهد شد انه وليّهم فى الدنيا و الآخرة لا اله الا هو الشاهد السميع البصير

اين عبد اراده داشت كه آن محبوب را ببعض عرايض اخري مصدّع شود ولكن چون چند يوم قبل مزاحم شد لذا اين كره بگمان خود باختصار تشبّث نموده مستدعى از آن محبوب آنكه دوستان آن ارض كه در جبينشان نقش خاتم الملك لله منطبع است از جانب اين خادم فانى تكبير و سلام برسانيد اميد هست كه از استقامتشان هر مضطربى مطمئن و هر متزلزلى مستقيم و هر متحرّكى ساكن شود الأمر بيد الله يفعل و يحكم و هو القوىّ القدير البهاء الظاهر اللّاح المشرق المنير على حضرتكم و على من معكم و على الذين فازوا بايام الله و عملوا بما امروا به فى كتابه العزيز

خادم

فى ٢ جمادى الثانى

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلىّ الابهى

سبحانك يا من بندائك انجذبت الاشياء فى ملكوت الانشاء و بعرف قميصك بلغ كلّ جاهل الى بحر العلم و كلّ عاشق الى المعشوق و كلّ قاصد المقرّ الاقصى و كلّ طالب الافق الاعلى اسلك بحلاوة بيانك و ظهورات عظمتك و شؤونات قدرتك و قوتك بان تحفظ اصفياك فى ظلّ سدره امرك اى ربّ هذه ايام حبس الغافلون اولياك و اصفياك و منعوهم عن اصلاح العالم و تربية الامم انك تعلم يا الهى بانهم ما ارادوا فى الارض فساداً و لا سفك دمّاً قد ارادوا ان ينوروا العالم بانوار الامانة و العفة و الصدق و الوفاء انك انت مولى الورى تنظر و ترى ما ورد عليهم من الورى يا فاطر السمّاء و مالك الاسماء اى ربّ خلّصهم بقدرتك و سلطانك انك وعدتني فى هذه الايام باطفاء نار البغى و الفحشاء و اظهار نور البرّ و التقوى اسألك بان ترزق

اولياّك كوثر الاستقامة و المائدة السّمائيّة أنّك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الاشياء لا اله الا انت القوىّ الغالب
القدير

* * *

بسم ربّنا الامنع الاقدس الاعزّ الابهى

سبحانك يا من بك حقّ الدّات فى الدّات و تردّى كينونة القدم برداء الاسماء و الصّفات من اسمك الظّاهر ظهرت الظّهورات
من أوّل الذى لا أوّل له و باسمك الباطن استبطنت البطونات فى غيب الغيب بحيث ما ظهر من قدم القدم و لن يظهر الى آخر
الذى لا آخر له بطلوع شمس اسمك الابهى طلع نير الاعلى من افق البداء مبشراً لمن فى لاهوت العماء و ملأ البقاء و اهل
عوالم الذى لا يذكر بقلم الانشاء و لا يدركها حقايق اولى التّهى ثمّ من فى لاهوت الادنى بانّ هذا لجمال الابهى و الطّلة
الاسنى قد ظهر بما هو مقدّس من ذكرى و اشارتى و عرفانى و دلالتى و تقديسى و تسيحي و تنزيهى و تمجيدى و تحميدى و
توحيدى و تفريدى ايّاه و ما هو فى جوهر جوهرى و ساذج ساذجى لدى ذكره و بهاه اذاً يا من خُلِقْتُمْ فى البيان بآياتى لعرفانه لا
تحتجوا عن الذى كان البيان كلّّه كحلقة خاتم فى اصبع ارادته و ورقة لرضوان امره سبحانك يا من لن يقدر ان يشير بذكرك
ذكر الاعظم و لن يقدر ان يجرى على ثنائك قلم القدم فكيف يقدر و يستطيع ان يجترح بذكرك هذا الفانى الذى يكون احقر
الخدّام لدى باب فضلك الذى فتح على وجه الامم الا بترشح من ابهر جودك الذى تموّج على كلّ الموجودات و بطفح من
طمطام عنايتك التى تلجلجت على من فى ملكوت الاوثيات و الآخريات حيث فتحت السن كلّ الاشياء بابدع الاذكار بثناء
نفسك المختار و ارتفع النداء عن قلب صخرة الصّماء فى قعر البحار و فى عُلَى الاطوار بانّك انت الله ربّ ما يرى و ما لا يرى
اذاً يا الهى اسئلك بهذه العناية التى احاطت الاشياء و هذه الرّحمة التى سبقت من فى الانشاء بان ترسل حينئذ على هذا الفانى
نسمة من نسّمات جود وهابيتك و نفحة من نفحات بدعك التى بها اهتزت عظام الرّميمة و قامت اجساد الميّتة بانّك انت الله
الباقى الدّائم القديم لاقوم بها على ثناء احبّتك و ذكر الذين جعلتهم انوار الهداية بين خلقك و مشاعل التّوحيد بين عبادك و
بريتك و انطق بما تؤيّدنى و تلهمنى من عندك لآنى لا اعلم شيئاً و أنّك انت العليم الخبير و انت تعلم يا الهى انّ حبّى ايّاهم و
ذكرى لديهم يكون خالصاً لوجهك و مطهّراً عن مشاهدة غيرك انّى احبّ يا الهى أنّهم يطّلعون بمواقع الامور فى ايامك حقّ
الاطلاع و يعرفون ما هو المستور عنهم حقّ العرفان ليقمى بذلك كينوناتهم و حقايقهم و ارواحهم فى كلّ عالم من عوالمك عارفاً
بحقّك و مطّلعاً بما ظهر من عندك و ما اردت لهم فى سرادق عنايتك و فضلك لأنّهم يا الهى لو يطّلعون بكلّ الامور و
يحتجبون عن شىء قد احتجبوا بقدر ذلك عن منظرك الاكبر و ما رأوك بتمام البصر و هذا لم يكن الا بتقديس البصر عن كلّ
ما خلقت و تخلق و ظهرت او تظهر حيث نطق بذلك لسانك الحقّ المبين لو يكون البصر على كبر السّموات و الارض و
يتوجّه بطرف طرفه اقلّ عمّا يحصى الى جهة اخرى لم يقدر ان ينظر الى هذا المنظر الاعلى على ما ينبغى حقّ النّظر تعالى تعالى
امرك يا الهى تباهى تباهى ظهورك يا محبوبى قد صعب على هذا العبد فوق كلّ صعوبة بان يحتجب احد فى مثل تلك الايام
التي ما رأت عيون الابداع شبهها و لا ابصر من فى الاختراع مثلها حيث ظهرت بصرف جمالك و كافور طلعتك و ساذج
محبوبيّتك و احاطت السّموات و الارض ظهورات عنايتك و بروزات الطافك بحيث طلع بظهورك كلّ امر مكنون و كنز مخزون
و رمز مصون و اشرفت شمس المعانى عن افق سماء التّبيان و تجلّت بظهورات اسمائك الحسنى و صفاتك العليا على من فى
الامكان و الاكوان و الذين يريدون ان يدخلوا فى هذا البساط الممتنع المنيع و هذا المقرّ المتعالى الرّقيع ينبغى ان تكون قلوبهم
مقدّسة عن ذكر اشارات القبل و كلمات التى اسسوها اولى الجهل الذين اشتهرت انفسهم بالعلم و الفضل لك الحمد يا الهى

بما قدّرت للواردين فى هذا البساط الرفع الاعلى مقاماً لا تناله طيور افئدة اهل البقاء و لا حقايق من فى الانشاء كما نطق به مظهر وحيك و مطلع الهامك و نقطة مشيتك نطفة سنة ذلك الظهور تكون اقوى عن كلّ خلق البيان و كذلك نزل فى قيوم الكتب و الواح اخرى فى ذكر هذا المقام الاعلى على شأن تتحيّر منه عقول اولى الالباب فما اعلى اعلى علو هذا الخلق الذى خلقتهم من ساذج امرك و انشأتهم من جوهر فطرتك اذاً يا الهى كيف يليق ان يكون هذا الخلق البديع و هذا الصنع الرفع المنيع اننى اكون متحيّراً من وقر بعض الآذان و غطاء الابصار و غشاوة بعض القلوب بحيث من ندائك اهتزّت الاعراش و انفطرت السموات و خرقت حجابات اللّانهايات و اندكّت جبال حقايق الممكنات بتجلّى من اشراق انوار وجهك و ما انتبه بعض عبادك و بريتك مع انك تنادى فيكلّ الاحيان باعلى النداء فوق رؤسهم و بكلّ الانوار تكون قائماً تلقاء عيونهم قد اخرجت لهم من جيب الارادة يد المشيّة و تقول بسلطان القوّة و العظمة فيها هذه يد اقتدارى التى بسطتها على لاهوت عظمتى و جبروت قدرتى و ملكوت سلطنتى و ممالك قدمى و اقاليم امرى و اطويت كلّها و ما قدّرت فيها باحاطة علمى فى يدى و انها بيضاء من انوار وجهى و شعشاع من ضياء طلعتى مثلاً من انوار جبينى قد أعطى بفضلى و كرمى لمن يدخل فى ملكوتى و جبروتى و هم يذكرون عند تموجات ابحر التور زوات اولى الظلمة و الغرور فى الهى قد خجل كلّ الوجود من اذكارهم و هم لا يخجلون و يستحيى كلّ الممكنات من اقوالهم و هم لا يستحيون هل الذى انتبه من ندائك و قام بروح امرك و حيّ من نفس رحمانيتك و شرب عن كأس عنايتك يجرى لسانه بذكر موهومات التى تكون فى السنة الغافلين و الجاهلين لا وجمالک المختار الا الذى جعلت له السمع آية العذاب من عندك و البصر حفرة السقر فى وجهه بامرک فى الهى قد اجترحت بتلك الاذکار بين يدى سلطان عظمتک ولكن انک تعلم بانّ النار تلتهب من شعراتى بما اسمع اقوال الذين ما اطّلوا باسرار امرك و خفيّات ما فى علمک و تركوا مقامات العالية و اقتنعوا بمراتب الدّانية كأنهم نسوا ما نزل من جبروت امرك و سماء مشيتك قلت و قولك الحقّ يا بن البشر قدّرت لك من شجر الابهى فواكه الاصفى كيف اعرضت عنه و رضيت بالذى هو ادنى فارجع الى ما هو خير لك فى الافق الاعلى و ارى بعض منهم يا الهى احتجوا بقول من الكتاب بعد الذى انه نزل بالتصريح من غير التلويح بانّ كلّ البيان لا يعادل بكلمة من عنده و كلّ ما ذكر من الحجّة و البرهان ثمّ الدليل و الآيات و العلامات لم يكن الا لهذا الظهور الاعظم العظيم بحيث ما ذكرت فيه كلمة و ما وجد فيه شئ و ما نطق فيه منزله بحرف الا و يكون آية لامرك و برهاناً لسلطنتک كما تكلم به لسان مشيتک من عندک كلّ ما خلق و يخلق يكون آية له خلق بقوله من عنده ليكون حجّة لنفسه يوم ظهوره بل جعل يا الهى كلّ البيان معلّقاً باذنک و قبولک قال و قوله الحقّ فوعزّک لو تغفّرّ البيان و من فيه لا ينقص عن ملکک من شئ و ان لا تقبلنّ البيان و من فيه لا يزيد فى ملکک من شئ بل ان تقبل يدخل تلك الافئدة المتيمة فى ظلّ ظلال محبتک و ان تردّه يفنى كأنه لم يكن له ذكر من قبل اذاً اسئلك يا مالک الوجود و ملیک الغیب و الشّهود بان تؤيّد الكلّ على التوجّه الى افق فضلك و افضالك مقدّساً عن اشارات القبل و البعد و تعرّفهم ما نزلته فى کتابک ليتمسّکوا بجوهر ما فيه لانّ هذا مقصودک فيما نزل بالحقّ و محبوبک فيما انزلته فى کتبک و الواحک انک انت المقتدر المهيمن المتعالى العزيز الحكيم

ای اله ابدى تو شاهد و گواهی که این عبد در جمیع احيان و اوان جز طالب رضای تو نبوده و انشاء الله بعنايت تو نخواهد بود همیشه اوقات چشم این عبد بمنظر اکبر بوده و قلب بمصدر امر متوجّه و آنچه دیده و عارف بانّ شده خالصاً لوجهک خدمت دوستان تو معروض داشته که شاید نفوس قابله از کوثر حیوان که در ایام ظهور از اصبع فضل و احسان جاری شده بیاشامند و بمطلع امر و مشرق وحی توجّه نمایند و چندی بود که این عبد صمت را بر نطق اختیار نموده تا آنکه در این ایام مشاهده شد که اغبره تیره ظلماتیه از شطر نفوس غافله در حرکت آمده بیم آن رفت که بعضی از ابصار ضعیفه را تیره نماید لذا این عبد متوکلاً علیک و منقطعاً عمّا سواک بر خود لازم شمرد که بعضی از امور واقعه را خدمت احبای تو که بر بساط استقامت آرمیده‌اند و از رحيق عنایت نوشیده معروض دارد که شاید ضعفا را از ظلمت هواهای نفسانیّه و شبهات انفس

شیطانیه حفظ فرماید قسم بعظمت تو ای پروردگار که در این وقت جمیع اعضا مرتعش و ارکان متزلزل این عبد کجا قابل آنست که کلماتش مقبول آید و یا بیانش مذکور شود نیست بحت چگونه علم هستی برافرازد و عدم صرف کجا تلقاء ظهور قدم اظهار وجود نماید چه که عرض همین مطالب اظهار وجود است و آن از اعظم خطیئات محسوب و لکن چون لاجل تقرّب عباد بشاطی قرب و لقا و اقبال نفوس بقبلة من فی الارض و السماء عرض میشود لذا از بحر غفران طلب عفو مینمایم مع آنکه این عبد یقین میداند که تو لم یزل از اذکار و عرفان و اقبال ناس غنی بوده و هستی لا ینفعک اقبالهم و لا یضرک اعراضهم هیچ وصفی بساحت اقدست نرسد و هیچ ذکری به بساط احدیت درنیاورد بلکه ذکر احدیت در ساحت اقدست ذنب صرفت و غفلت محض چه که شرافت او بنسبتها الیک بوده لا بنسبتک الیها لو تطردھا باسرها من یقدر ان یمنع فی ذلک و لو ترفعھا کما رفعتها من یقدر ان یعترض علی فعلک انک انت المحمود فی کلّ ما اردت و ترید و فی کلّ ما قلت و تقول و فی کلّ ما اظهرت و تظہر فوعزتک یا الہی لا احبّ ان اختار لنفسی الاّ ما اخترتہ لی و لا ارید ان اتکلم الاّ بما امرتہ به یکون طرف کینوتی ناظرّاً الی افق امرک و مشرق احکامک لو تطوی بساط الاذکار المنبسطة المنتشرة فی الارض لاقول انت الحاکم فی امرک و لو تأمرنی بما ینکرنی من فی الملک لاقول انت المطاع فی حکمک اسئلك اللّٰهم یا الہی بان تجعلنی من الذین لم یتکلموا الاّ باذنک و لم یتحرکوا الاّ بارادتک انک انت المقتدر المتعالی المہیمن القیوم

عرض میشود که حین ورود جمال قدم در سجن عکّا چندی امر بسیار شدید بود و تفصیل آن در همان ایام خدمت بعضی از دوستان عرض شد تکرار آن لازم نیست جمیع در کمال عسرت و مشقت بودند تا آنکه یومی از ایام لوحی از مصدر امر نازل و این عبد تلقاء وجه تحریر مینمود آیهئی از سماء مشیت نازل و این سجن را بسجن اعظم موسوم فرمودند این عبد گمان نمود که نظر باین شداید وارده است که باین اسم موسوم شده تا آنکه یومی از ایام آیاتی نازل مضمون آن اینست که میفرماید تفکّر نمائید بچه سبب این سجن را باعظم نامیدیم این بیان که از مطلع وحی رحمن ظاهر شد این عبد خود را بسیار مضطرب و متزلزل مشاهده نمود و لکن متوکلاً علی اللّٰه ساکن بودم و بهیچوجه بر سؤال جسارت ننمودم تا آنکه روزی ذکر محبت و اقبال یکی از اهل این مدینه تلقاء عرش عرض شد لوحی مخصوص او از سماء احدیت نازل در آن لوح مفصلاً امورات حادثه این ارض را ذکر فرمودند و آن لوح حال موجود است بعد از تنزیل آن لوح این عبد دانست که سبب اعظمیت این سجن بلایای کلّیه است که بر جمال احدیّه وارد میشود تا آنکه یومی از ایام یکی از همراهان با بعضی از اصحاب بنزاع و جدال برخاست مع آنکه خود او خاطی و ظالم بود عریضه بساحت اقدس معروض داشت و در آن عریضه اظهار مظلومیّت خود نمود در جواب او لوحی بلسان پارسی از سحاب حزن سبحانی نازل و صورت آن اینست

هو الله

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جایز نه اگر خطوهئی از این سبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه

نکند عشق نفس زنده قبول

نکند باز موش مرده شکار

بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عزّ مقصود نازل و بکلماتی ناطقست بفهمید که که میگوید و چه میگوید تالّٰه لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلیّ الاعلیّ لفدیتم انفسکم حبّاً للّٰه مالک الاسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبلّٰه بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدّعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگرچه بظاهر سهل و آسانست و لکن در باطن

شدید و باب امتحان و اگر بصورت بسلطنت و اقتدار مشهود و لکن در معنی بمحنت و اضطراب لا یحصی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادّاعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب همسفر و همسیر گشتیم قدریکه بادیه پیمودیم نار حبّ مخمود و جمال شوق محبوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نمودیم حسنات را سیئات مشاهده نمودیم و سیئات را عین حسنات شمردیم تا آنکه وارد جزیره خضرا شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودی امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرّق و گاهی بحبّ و گاهی بغفلت ایّام و لیالی بسر میردیم سلسیل بیان در کلّ احیان از کوثر فم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجّه بحق کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و شئون غیر لایقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاطفت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر که اگر احاطه علمیّه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردّیه مقبول شویم بالاخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانعست از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالمرّ و الاذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدداً کل را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبّه نگشتیم که علّت منع چیست و سبب چه مرّه آخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه‌ها پیمودیم تا آنکه وارد بارض آخری شدیم و با دوست در یک محل آمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوب را در محلی حبس نموده‌ایم و در کلّ حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوّه بر او دریغ نمیداریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته‌ایم غفلت بمقامی رسیده محلی که جمیع اهل ملأ اعلی باو ناظرند و از او مستمد در آن محلّ مبارک جهره باقیح کلمات ناطقیم و باضلّ اعمال و اخسر آن عامل فتباً لنا ما اثرت فینا کلمات الله و مع ذلک متنبّه نشدیم و اقلاً اگر وفا نمودیم جفا ننمائیم نه شبی بذکری ذاکر و نه به توجّهی مشغول

حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطریق أنّه عشق جاریه و اتاها لیلة فصعد الجدار اذا سمع احداً یقرأ هذه الآیه الم یأ للذین آمنوا ان یخشح قلوبهم لذكر الله و اثر فی قلبه فقال بلی یا ربّی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فیہ ثلاثین سنة الی ان صعد روحه الی الافق الاعلی عجب است که کلمه الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حسیض امکان بافی رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایّام متتابعاً متوالیاً نغمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و اینقدر تأثیر نمود که اقلاً بقبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت که باینمقام رسید بیان بر جودی لسان منصق و مدهوش و قلم از بنان منقطع و بیهوش لن یصینا الا ما کتب الله لنا نسل الله بان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفّق علی معرفه نفسه سبحانه نوفّق علی معرفه انفسنا الغافله و یکشف عن وجوها حجاب المانع لنراه مشرقاً عن افق الفضل و العنايه و ننقطع عمّن فی الامکان و الاکوان و نتوجّه الیه بکلّنا أنّه هو ربنا الرحمن و نسئله بان یوفّقنا علی التوبه و الانابه فی کلّ صباح و مساء و یحفظ مشرق اشراق انوار وجهه من رماح احبائه لانه ما اراد معیناً سواه و أنّه مبدئه و مثواه و یقول لا اله الا الله

اگرچه بعموم نازل شده و لکن فرمودند مخصوصست بنفوس معرضه که حال در ظاهر ادّاعای حبّ مینمایند و بعد ما فی سرّهم ظاهر خواهد شد و از برای عده‌ئی از احباب قرائت شد و از خود او مستور بود جمیع ناس دانسته و میدانند که بعضی از مدّعیان محبت رحمانیه در عراق و مدّن آخری باعمال ناشایسته مشغول بودند و لکن رحمت رحمانیه مانع از خرق حجاب و

کشف اعمال بود و در اواخر ایّام عراق گاهی از سر بجهر تجاوز مینمودند و مع ذلک طائفین حول ستر مینمودند مع آنکه متّصلاً از مطلع آیات الهیّه کلمات نصیحّه نازل بود چنانچه در اکثری از الواح منزله مذکور است و اعمال و افعال بعضی از اهل بیان در اوّل امر بر احدی پوشیده نبوده و نیست و لکن همچه میدانستند که این امور مقبولست و از جانب حق تعالی شأنه مأذونند مع آنکه بساط اوامر حق مقدّس از اعمال ردّیّه غیر مرضیّه بوده و ساحت اقدسش منزّه از شئون مکرهه نالایقه و نفسه الحقّ که در سنین توقّف عراق و ایّام هجرت لیلاً و نهاراً از سماء اراده آیات واضحه صریحه در نهی عباد از غیر ما حکم به الله نازل و باطراف ارسال میشد تا آنکه الحمد لله بعضی از عباد بما اراد به الله عارف شدند و عامل گشتند و نفحه تقدیس و تنزیه امریّه الهیّه ما بین بریه مرور نمود له الحمد و المنة و نظر بعدم اطلاع ناس از اوامر الهیّه تفضّلاً لهم از لسان احدیّه این کلمه مبارکه استماع شد عفا الله عما سلف نسئل الله ان یوفّقهم علی التّقديس و التّنزیه و العمل بما امروا به من لدن علیم خبیر

باری نفس ظالم و رضاقلی لا زال سرّاً باعمال شنیعه مشغول بودند و این عبد بکرات هر دو را نصیحت مینمود چه در عراق و چه در ارض سر و چه در سجن اعظم که شاید متنبّه شوند و از خواب غفلت مُنتبه گردند ابداً تأثیری نمود ما تأثرت فیهما کلمات التّصحیّه و بیانات الشّافیة المعلنه تا آنکه رضاقلی با بعضی از نصاری جهره بشرب و اعمال شنیعه مشغول گشت لذا اطرده الله بسلطانه و با خبیثین هم یعنی سیّد محمّد و آقا جان متّصل شد چندی از میان گذشت یومی عریضه بساحت اقدس فرستاد مشعر بتوبه از خطیئات ما قبل و همچنین چند یوم بعد عریضه اخری و لکن چون بکرات توبه نموده و نقض عهد و میثاق الله از او ظاهر لذا عرایض مقبول نیفتاد و بعضی اعمال از او ظاهر که شبه و مثل نداشته و سبب تضییع امر الله بین عباد گشته این عبد فانی دوست نداشته که ذکر نماید شاید ملائکه ناشرات اعمال آنخیث مردود را در ارض انتشار دهند الا لعنة الله علی القوم الظّالمین و در اتّصال آنخیث و خبیثین اشتعلت نار الفتنة و البغضاء علی شأن لا یحصیه القلم و البیان و لکنّ الرحمن اخمدها و اطفأها انه لهو المقتدر القدیر هر ذی بصری از طرد جمال قدم امثال این نفوس را عرف قمیص تقدیس و تنزیه استنشاق مینماید چه که اعمال رضاقلی و آقا جان خیث و ذنبه نزد کل واضح و مشهود است نسئل الله بان یفتح عیون النّاس و یعرفّهم من اعماله و احکامه جلّ و عزّ ما یدلّ علی تقدیس ذاته و تنزیه نفسه و ساذج امره اگرچه اکثری از ناس نائمند و لکن بعضی از انفس زکیّه و ابصر حدیده بعنایت رحمانیّه موجود انهم یمیزون الحقّ عن الباطل و یعرفون من عرف کلّ امر ما یطمئنّ به قلوبهم و نفوسهم الا انهم عباد مکرمون

باری امر بمقامی رسید که جمال قدم در بیت عاکف و امر بسدّ باب از کل فرمودند و بهیچوجه ملاقات از برای احدی ممکن نه و بر حسب ظاهر آنچه از مفتربات مشرکین و جیل مبغضین استماع میشد ابداً از مطلع اوامر الهیّه امری ظاهر نه تا آنکه یومی از ایّام در شهر رجب او شعبان مکتوبی از جناب آقا سیّد علی قبل اکبر ابن اخ جناب اسم الله مه علیه بهاء الله الابهی لدی العرش حاضر بعد از عرض ما فی المکتوب لدی الوجه جواب لوح امنع اقدس الذی جعله الله رحمة للمخلصین و نقمة للمشرکین از مطلع بیان رحمن نازل بهیمنت و اقتداری که ارکان این عبد متزلزل شد بعد از تنزیل آن لوح مبارک بعین یقین مشاهده عذاب الهی نمودم و افق این ارض تغییر نمود و بحمره تمام ظاهر و در هر یوم در ازدیاد بود تا آنکه یومی از ایّام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل بعد از استماع آن این عبد مطمئن شد که الحمد لله که غضب الهی مخصوص نفوس خبیثه بوده بعضی از آیات آن لوح در شوق و اشتیاق عشاق نازل و بعضی در قهر و اقتهار اهل نفاق و صورت آن لوح منبع این است

ان یا اسمی مهدی قد حضر لدی الوجه ما انشاء ابن اخیک فی ثناء مولاه و عرفنا منه الشّوق و الاشتیاق و نزلنا له ما یحدث به الشّغف و الاحتراق فی حبّ الله مالک یوم الطّلاق طوبی لمن یقرء و یتفکّر فیما نزل من لدی الله المقتدر القدیر

بسم الله الاقدم الاعظم

قد احترق المخلصون من نار الفراق اين تشعشع انوار لقائك يا محبوب العالمين
قد ترك المقرَّبون في ظلماء الهجران اين اشراق صبح وصالك يا مقصود العالمين
قد تبلبل اجساد الاصفياء على ارض البعد اين بحر قربك يا جذاب العالمين
قد ارتفعت ايادي الرِّجاء الى سماء الفضل و العطاء اين امطار كرمك يا مجيب العالمين
قد قام المشركون بالاعتساف فيكلّ الاطراف اين تسخير قلم تقديرك يا مسخر العالمين
قد ارتفع نباح الكلاب من كلّ الجهات أين غضنفر غياض سطوتك يا قهار العالمين
قد اخذت البرودة كلّ البرية اين حرارة محبتك يا نار العالمين
قد بلغت البلية الى الغاية اين ظهورات فرجك يا فرج العالمين
قد احاطت الظلمة اكثر الخليقة اين انوار ضيائك يا ضياء العالمين
قد طالت الاعناق بالتفاق أين اسياف انتقامك يا مهلك العالمين
قد بلغت الذلّة الى النهاية اين آيات عزّتك يا عزّ العالمين
قد اخذت الاحزان مطلع اسمك الرحمن اين سرور مظهر ظهورك يا فرح العالمين
قد اخذ الهمّ كلّ الامم اين اعلام ابتهاجك يا بهجة العالمين
تري مشرق الآيات في سبحات الاشارات أين اصبع قدرتك يا اقتدار العالمين
قد اخذت رعدة الظمأ من في الانشاء أين فرات عنايتك يا رحمة العالمين
قد اخذ الحرص من في الابداع اين مطالع الانقطاع يا مولى العالمين
تري المظلوم فريداً في الغربة اين جند سماء امرك يا سلطان العالمين
قد تُركت وحدة في ديار الغربة أين مشارق وفائك يا وفاء العالمين
قد اخذت سَكَرات الموت كلّ الآفاق اين رشحات بحر حيوانك يا حيوة العالمين
قد احاطت وساوس الشَّيطان من في الامكان أين شهاب نارك يا نور العالمين
قد تغيّر اكثر الوري من شُكر الهوى أين مطالع التّقوى يا مقصود العالمين
تري المظلوم في حجاب الظلام بين اهل الشّام أين اشراق انوار صباحك يا مصباح العالمين
تراني ممنوعاً عن البيان من اين تظهر نعماتك يا ورقاء العالمين
قد غشّت الظنون و الاوهام اكثر الانام اين مطالع ايقانك يا سَكينة العالمين
قد غرّق البهَاء في بحر البلاء اين فلك نجاتك يا منجى العالمين
تري مطلع آياتك في ظلمات الامكان اين شمس افق عنايتك يا نوّار العالمين
قد خبت مصاييح الصّدق و الصّفاء و الغيرة و الوفاء اين شئونات غيرتك يا محرّك العالمين
هل ترى من ينصر نفسك او يتفكّر فيما ورد عليها في حبّك اذا توقّف القلم يا محبوب العالمين
قد كُسِرَت اغصان سدرة المنتهى من هبوب ارياح القضاء اين رايات نصرتك يا منصور العالمين
قد بقى الوجه في غبار الافتراء أين ارياح رحمتك يا رحمن العالمين
قد تكدر ذيل التّقدّيس من اولى التّدليس اين طراز تنزيهك يا مزين العالمين

قد رَكَدَ بحر العناية بما اكتسبت ايدى البرية اَيْنَ امواج فضلك يا مراد العالمين
 قد غُلِقَ باب اللِّقَاء من ظلم الاعداء اَيْنَ مفتاح جودك يا فتاح العالمين
 قد اصفرَّت الاوراق من سموم ارياح النِّفاق اَيْنَ جُودِ سحاب جُودِكَ يا جُودَ العالمين
 قد تغيَّر الاكوان من غبار العصيان اَيْنَ نفحات غفرانك يا غَفَّار العالمين
 قد بقى الغلام فى ارض جدباء اين غيث سماء فضلك يا غياث العالمين
 يا قلم الاعلى قد سمعنا ندائك الاحلى من جبروت البقاء استمع ما ينطق به لسان الكبرياء يا مظلوم العالمين
 لولا البرودة كيف تظهر حرارة بيانك يا مبين العالمين و لولا البلية كيف اشرقت شمس اصطبارك يا شعاع العالمين
 لا تجزع من الاشرار قد خلقت للاصطبار يا صبر العالمين
 ما احلى اشرافك من افق الميثاق بين اهل النِّفاق و اشتياقك بالله يا عشق العالمين
 بك ارتفع علم الاستقلال على اعلى الجبال و نموِّج بحر الافضال يا وله العالمين
 بوحدةك اشرقت شمس التوحيد و بغربتك زَيْنَ وطن التجريد اصطبر يا غريب العالمين
 قد جعلنا الذِّلة قميص العزة و البلية طراز هيكلك يا فخر العالمين
 نرى القلوب ملئت من البغضاء و لك الاغضاء يا ستار العالمين
 اذا رايت سيفاً اقبل اذا طار سهم استقبل يا فدأ العالمين
 انتوح او انوح بل اصيح من قلّة ناصريك يا من بك ارتفع نوح العالمين
 قد سمعت ندائك يا محبوب الابهى اذا انار وجه البهاء من حرارة البلاء و انوار كلمتك النوراء و قام بالوفاء فى مشهد
 الفداء ناظراً رضائك يا مقدّر العالمين
 يا على قبل اكبر اشكر الله بهذا اللوح الذى تجد منه راحة مظلوميّتى و ما انا فيه فى سبيل الله معبود العالمين لو يقرئه
 العباد طراً و يتفكّرون فيه ليضرم فى كلّ عرق من عروقهم ناراً يشتعل منها العالمين انتهى
 اين عبد تا آن يوم از لسان عظمت آيات قهریه باين شأن استماع ننموده لذا بسيار متفکّر که چه واقع خواهد شد و چه
 امری از مطلع غیب ظاهر شود باری در هر يوم فساد و اعراض اشقيا در تزايد بوده تا آنکه رضاقلی یک بسته کبير سواد
 نوشته جات که نزدش بود بعض فقرات آنرا بفقرات کفرآمیز مخلوط نموده و بدست اکثری از اهل بلد داده و چنان مذکور نمود
 که من از حضرات بودم و حال تائب شدم و مسلم گشتم او و آقا جان و سيّد محمد هر سه نزد ناس اظهار ندامت نموده و
 خود را از اهل اسلام قلم دادند و بقسمی اين بلد منقلب شد که اکثر ناس جهره بستم و بغضا قیام نمودند و سيّد محمد
 خبيث چون مشاهده نمود که جمال قدم در بيت ساکن و باب بر حسب ظاهر مسدود و حضرت غصن اعظم هم از ما بين
 اصحاب خارج فرصت غنيمت نموده با بعضی از اصحاب بنای مراوده و دوستی گذاشتند و اين عباد ساکن و صابر ابداً در
 اين امور امری از مصدر امر صادر نه متوکلاً على الله در محل نشسته تا چه ظاهر شود و از سرادق غيب بعرضه ظهور چه جلوه
 نماید تا آنکه در يوم اثنين ثانی عشر شهر ذی القعدة ساعت يازده از روز غوغا برخواست مشاهده شد که پاشای بلد با جميع
 عسکرية مع اسياف مسلولة بيت را احاطه نمودند و همچنين کلّ اصحاب را اخذ نمودند و اين عبد بتحریر آيات منزله مشغول
 بود و بقسمی مدینه در حرکت و اضطراب مشاهده شد که فوق آن ممکن نه بفته جميع اهل بلد مع عساكر و ضباط بهيجان
 آمده و بقسمی نمره و وضوا مرتفع که قلم از ذکر آن عاجز است در آن اثنا تلقاء وجه حاضر فرمودند لا تلتفت الى وضوآئهم
 بعد لسان مبارک بايات ناطق و اين عبد بتحریر آن مشغول که غصن اعظم عزّ ثنائیه بين یدی حاضر و معروض داشتند که بباب
 حکومت خواسته اند جمال قدم مع غصن اعظم تشریف بردند و غصن اکبر و آقا ميرزا محمدقلی و اين عبد خواستيم همراه

برویم منع فرمودند بعد از ساعتی آمدند غصن اکبر عزّ ثنائّه و این عباد را هم بردند بعد از ورود سرایه اهل حکومت مذکور نمودند که هفت نفر از اعجام رفته‌اند آقا جان و سیّد محمّد و رضاقلی را کشته‌اند لله درّ من قال

فی فتية من جنود القهر ما ترکت

للرعد کراتهم صوتاً و لا صیتا

قوم اذا قبولوا کانوا ملائکة

حسنا و ان قوتلوا کانوا عفاريتا

و جمیع ناس خائف و مضطرب مشاهده شدند و بشأنی آثار قهر احاطه نمود که اکثری از اهل بلد و اهل حکومت در آن لیل از اکل و نوم ممنوع ماندند عجب در آنست مع آنکه جمال قدم در اشهر معدودات مع غصنین اعظمین سدّ باب نموده و ابداً با احدی از خارج و داخل معاشرت نمیفرمودند و خود سیّد محمّد خبیث باطراف نوشته که جمیع اصحاب اعراض نمودند مع ذلک بعد از وقوع این امر خبیثه کاذبه علیها لعنة الله و لعنة اولیائّه در مجلس حکومت رفته و ذکر نموده که جمال قدم امر فرموده که این نفوس را بقتل رسانیدند مع آنکه والله المهیمن القیوم ابداً بر حسب ظاهر از مقرّ امر امری صادر نشد و لا زال کل را از ارتکاب این امورات نهی میفرمودند و میفرمودند انّ الکلب ینبح و الذئب یعوی اترکوهما و لا تتعرّضوا بهما و کونوا من الصّابرين

باری یکی از احبّ تفصیل مجلس حکومت را از این عبد از دیار بعیده استفسار نمود این عبد آنچه در نظر بود خدمت ایشان معروض داشت و حال در این اوراق مکرراً ذکر میشود تا جمیع بریّه از بیانات الهیه در آن لیلّه مستفیض شوند لیلّه اولی حین صلوة عشا بود که مجلس پاشا تشریف بردند و در آنمجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت و اضطراب جمال قدم در صدر مجلس متکاً جالس و ابداً تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس بشوری و مکالمه بین خود مشغول بودند و در آنمجلس جز حضرت غصن اعظم احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخاسته معروض داشت که شما در محلّ دیگر تشریف ببرید چه که حال میخواهیم حضرات آخذین را استنطاق نمائیم لذا در محلّ دیگر که بمجلس اداره موسومست تشریف بردند و در آنمجلس غصنین اعظمین و آقا میرزا محمّدقلی و آقا محمّدعلی اصفهانی و آقا محمّدجواد و آقا محمّدحسین ابن حاجی علی عسکر تلقاء وجه بودیم و بعضی از اهل سرایه از ضباط و غیره و الی ساعت سابعه در آنمحل تشریف داشتند و متّصلاً بآیات عظمت ناطق از جمله باین عبد فرمودند در نظرت هست آیاتیکه در لیلّه قبل نازل شده و بعد باعلی البیان تلاوت فرمودند و آن آیات اینست

بسم الله الباقي الدائم العزيز العظيم

قد ماج بحر البلاء و احاطت الامواج فلک الله المهیمن القیوم ان یا ملاح لا تضطرب من الاریاح لانّ فالق الاصباح معک فی هذه الظلمة التي احاطت العالمین توکل علی الله فیکلّ الاحوال و لا تخف من هبوب عواصف البغضاء ان استعذ بالله ربّک المقتدر العلیم انه یحفظ من یشاء سلطان من عنده انه لهو العلیم الحکیم فی بحبوحه الظلمة کان الوجه مشرقاً بضیاء احاط من فی السموات و الارضین انا فی تلك الحالة ندع البریة الی الله و لا یخوفنا اجتماع الذینهم کفروا بالله اذ اتی بامر بدیع قد سرق السارق ما نزل من لدی العرش و احضره لدی الذین یحکمون علی العباد کذلک فعل ذاک المشرک البعید قل مت بغیضک یا ایها الجاهل هل تظنّ انک تسبقنا لا واسمی الذی به فاحت نفحات الروح علی کلّ صغیر و کبیر انا بلّغنا الامر بایدی الرّسل من لدنا انا کنا قادرین ثم نشرناه بایدی الذین اعرضوا انه لا یضرّه مکر الماکرین انّ الخناس حضر بکتابی بین الناس و ظنّ بذلك یهجمون علی مطلع الامر و یحتقر به شأن الله فیما سواه و حقّت علیه کلمة العذاب من لدن غالب محیط قل بذلک

یرفع امره و ينتشر آياته و يعلو هذا الذكر الذى به قدر كل امر حكيم يا ليت يجتمعون علينا العباد و يسفكون دماءنا فى هذا السبيل المستقيم انا فدينا ما عندنا فى سبيل الله يشهد بذلك ما انا فيه من البلايا و عن ورآنها قلم الذى به ثبت امر الله العزيز الحكيم قل انا اكون منتظراً يوم الذى فيه ارى نفسى بين الاحزاب من جنود الظالمين تالله اذا يسمعون ما لا سمعوا من قبل و يرون ما لا رأوا عيون الذين سبقوا انه لهو الحاكم على ما اراد و انه لهو القوى القدير قل يا ايها الذباب هل تقدر ان تطير مع الورقاء فى هذا الهواء الذى ما طارت فيه طيور العالمين كل ما يرد علينا انه رحمة لنا يشهد بذلك كل موقن بصير تنوح الذرات لضرباً و نحن فى فرح مبين قد اظهرنا السرور من افق الاحزان انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد انتهى

و در آن احوال ابدأ بمأمورين اعتنا نفرمودند وجه مبارك متوجه بغصنين اعظمين ارواح العالمين لهما الفداء و بعضی از احباً كه در خدمت حاضر بودند بوده بعد بحر بيان رحمن مواج از جمله فرمودند قد اوحى الله تبارك و تعالى الى بعض انبيائه فى بعض وحيه وعزتي و جلالى لا قطع رجاء كل مؤمل يؤمل غيرى و لا كسوته ثوب المذلة بين الناس و لابعده عن فرجى ايؤمل عبدى فى الشدائد غيرى و مفتاحها بيدى ما لى ارى عبدى معرضاً عني و قد اعطيته ما لم يسئلنى افاستل فلا اجود كلا اليس الجود و الكرم لى اليس الدنيا و الآخرة بيدى و لو ان كل واحد من اهل السموات و الارض سئلنى مثل السموات و الارض و اعطيته ما نقص ذلك من ملكى على قدر جناح بعوضة و امثال اين بيانات كه اكثرى در نظر نيست متصلاً از كوثر فم رحمن جارى بوده قد تعاطى اقداح البيان من خمر ذكر الرحمن چه عرض كنم كه در آن ليلة مباركه آيات قدرت و عظمت و سلطنت چه قسم جارى و سايل و نازل بوده كان سلسيل البيان بذل على من فى الامكان و بحر الكرم ترشح على الامم و سر المجلل بالسر تجلى على من فى الغيب و الشهود و بسيار از بيانات ابدأ در نظر نمانده باری در ساعت سابعه يکى از ضباط آمده جمال قدم و غصنين اعظمين و آقائى آقا ميرزا محمدقلی را بردند در عريضه قبل عرض شده كه جمال قدم و حضرت غصن اكبر را در محلیكه جنب ليمانست و آقائى آقا ميرزا محمدقلی را در محل دیگر و حضرت غصن اعظم را در ليمن تحت حديد اين عبد و ساير احباً را در نفس سرايه محل بسیار مظلومی تحت حديد حبس نمودند در ليل ثانی تلغراف از والی آمده محل جمال قدم را تغيير دادند در قبه مرتفعهئى كه فوق ليمانست تشریف بردند غصنين و آقائى هم در حضور امع اقدس و توقف در قبه سی و هشت ساعت و نیم بعد مجدداً يوم خميس كه رابع يوم واقعه بوده ساعت چهار از نهار بسرايه طلب نمودند لاجل سؤال و جواب حين توجه بمجلس لسان عظمت باينكلمه ناطق اخذتم اصول انفسكم و نبذتم اصول الله عن ورائكم ما لكم لا تفقهون اين آيه مكرر از لسان عظمت جارى و بعد از ورود جمال قدم پاشا و اهل مجلس معذرت خواستند كه ما مكلف بتفحصيم چه كه سه نفس كشته شده اند و جميع اهل بلد خائف و هراسان لذا بايد بموجب قانون عمل شود گویا بيچاره از قانون هم اطلاع نداشته باری سؤال از اسم مبارك و وطن نمودند و معروض داشتند كه موجب قانون اينست كه اين سؤالات بشود و نوشته گردد فرمودند انه اظهر من الشمس كه مجدداً سؤال شد فرمودند لا ينبغي ذكر الاسم فانظروا فى فرمان الدولة الذى عندكم بعد بكمال ملايمت عرض نمودند كه خود شما بفرائد

اذا جلس هيكل العظمة مستويًا على السرير و نطق بلسان القدرة و القوة اسمى بهاء الله و مسكنى نور اذا فاعرفوا ثم توجه وجه القدم الى المفتى و قال عز كبريائه لو عرفتم لاسمعناكم هدير ورقاء العظمة على غصن سدره الرحمانية ليظهر لكم ما قال العبودية جوهره كنهها الربوبية فبهت من حضر من كلمة الله الابدی و بعد مخاطباً الى الكل فرمودند ما المقصود من هذا الاجتماع و السؤال و الجواب لو تريدون اعترف بما هو مقصودكم و رجاء قلوبكم لاني ما احب ان اكون فى الدنيا على قدر ساعة و از آيات سورة ملوك تلاوت فرمودند از جمله اين فقره مباركه ما مررت على شجر الا و خاطبه فؤادى يا ليت قطعت لاسمى و صلب عليك جسدی فى سبيل ربى و فى اثناء البيان قد اخذ الاهتزاز اركان الرحمن ثم بعد ذلك قام القيام و توجه جمال العلام الى محل آخر خارجاً عن المجمع باری عجائب روزى و عجائب وقتى بوده در بعضی از ناس شمس كلمة الله

اشراق نموده اظهار محبت نمودند فی الحقیقه این عبد از ذکر بیانات رحمانی عاجز و قاصر است صاحب مشنوی ذکرى نموده مناسب اینمقام است

آنخطاباتی که گفت آندم نبی

گر زند بر شب برآید از شبی

روز روشن گردد آنشب چون صبح

من نتانم گفت باز آن اصطلاح

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل

می چه گوید با ریاحین با دغل

هم تو میدانی که آن آب زلال

می چه گوید با ریاحین با نهال

این عبد از ذکر بیانات الهیه و اصطلاحات ربانیه عاجز بوده و خواهد بود بعد پاشا فرستاد که به بیت مراجعت فرمائید و معذرت خواست از آنچه واقع شده فرمودند رجوع بحبس اولی است چه که جمعی محبوسند بعضی تلقاء وجه حاضر شده معروض داشتند که حال اهل بلد در حرکتند نمیتوان محبوسین را بیرون آورد چند یومی اگر توقّف شود بهتر است بعد مراجعت به بیت فرمودند و آنحین ساعت احدی عشر یوم خمیس بود مجمل آنکه ابتدای خروج جمال قدم از حرم الی ورود در حرم شصت و نه ساعت و نیم منقضی شد توقّف در سرایه لیلۀ اولی پنج ساعت و نیم حبس جنب لیمان هیجده ساعت و نیم حبس قبه فوق لیمان سی و هشت ساعت و نیم ورود سرایه و توقّف در آن مرّه ثانیه هفت ساعت کذلک قضی الامر من لدی الله المقتدر العلیم الحکیم و دیگر آنکه صحبت نامیست از اهل زاء علیه لعنة الله اذا حدّث کذب و اذا وعد خلف و اذا اؤتمن خان این صفات منافقین است و صد هزار فوق آن در آنخیث موجود قبل از وقوع اینمقدمه مذکوره وارد این بلد شد و در مقرّ مشرکین منزل داشت و چندی با نفوس خبیثه معاشر و بعد با روایات کاذبه سقیمه مراجعت نمود و بهر محل که رسید مفتریاتی ذکر نمود او و آقا جان علیهما غضب الله راوی مجعولات مفتریه از ناحیه کذبیه شده اند چنانچه بعد از انقلابات مدینه کبیره و عزل مشیر و موت صدر اعظم نسبت دادند این امور لاجل ظلم بر ما واقع شده و رأس المشرکین خبر داده کلّ هذا کذب صراح و هر عاقل منصفی که فی الجملة بعرف انصاف فائز شده یشهد بکذبهم چه که جمیع نفوس از عرب و عجم و ترک در صدد جمال قدم بودند و بعداوت تمام قیام نموده بودند و سایرین را داخل وجود نمیدانستند و بر سایر آنچه واقع شده بالتبع بوده باری اخذ ظالمین و ما ورد علیهم و ما یرد کل در لوح رئیس و الواح اخری بکمال تصریح نازل و حال این عبد بعضی را ذکر مینماید تا کل بدانند که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود و مطلع آیات الهیه و منبع فیوضات رحمانیه بآنچه وارد شده خبر داده اند از جمله لوح جناب ابن نبیل علیه بهاء الله است که در اوّل ورود سجن اعظم نازل و اصل لوح نزد جناب مذکور حاضر و سواد آن نزد جناب زین المقرّیین علیه من کلّ بهاء ابهه و احبّا بهاء الله علیهم موجود است جویا شوید و تحقیق نمائید تا بیقین بدانید که زمام علوم بید مقتدر علیم بوده و خواهد بود لا یعلم الغیب الا هو یظهر لمن یشاء ما یشاء و یستر لمن اراد ما اراد انه لهو العلیم الخبیر بعضی از آیات منزله در آن لوح اینست

هو الاقدس الابهی

کظ نادیناک عن وراء قلزم الکبریاء علی ارض الحمراء من افق البلاء انه لا اله الا هو العزیز الوهاب ان استقم علی امری و لا تکن من الذین اذا اوتوا ما ارادوا کفروا بالله رب الارباب سوف يأخذهم الله بقهر من عنده انه لهو المقتدر القهار فاعلم انّ

الَّذِينَ حَكَمُوا عَلَيْنَا قَدْ اخَذَ اللَّهُ كِبِيرَهُمْ بِقُدْرَةٍ وَ سُلْطَانٍ وَ بَعْدَ آيَاتِي چَند نازل تا آنکه باین آیه میرسد قوله جلّ کبریائهُ سوف نَعْزِلُ الَّذِي كَانَ مِثْلَهُ وَ نَأْخُذُ امِيرَهُمُ الَّذِي يَحْكُمُ عَلَى الْبِلَادِ وَ اَنَا الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ چنانچه چندی نگذشت نفسیکه سبب شد و مباشر نفی حق و آل الله بود از مدینه کبیره نفی نمودند و کبیرشان که جمیع حکم از او صادر بدرک رفت حال ملاحظه کنید مع این آیات منزله که از قبل در کتاب الهی نازل و در بلاد منتشر صحبت زنجانی بعد از وقوع گفته رئیس المغلّین اخبار داده الا لعنة الله على الكاذبين و همچنین سورة رئیس را ملاحظه نمائید که بعد از هجرت ارض سِرّ و ورود شاطی بحر نازل شده و همچنین آیات هیکل که مخصوص ملک پاریس و اهل آن دیار نازل در آن آیات اخبار فرموده اند از آنچه بعد بر او واقع شده قوله عزّ کبریائهُ ان استمع النداء من هذه النار المشتعلة من الشجرة الخضراء في هذا الطور المرتفع على البقعة المقدسة البيضاء خلف قلزم البقاء انه لا اله الا انا الغفور الرحيم الى ان قال عزّ کبریائهُ ان يا ملك انا سمعنا منك كلمة تكلمت بها اذ سئلك ملك الروس عمّا قضى من حكم الغزا ان ربك لهو العليم الخبير قلت كنت راقداً في المهاد ايقظني نداء العباد الذين ظلموا الى ان غرقوا في البحر الاسود كذلك سمعنا و ربك على ما اقول شهيد نشهد بانك ما ايقظك النداء بل الهوى لانا بلوناك وجدناك في معزل ان اعرف لحن القول و كن من المتفرسين انا ما نحبت ان نرجع اليك كلمة سوء حفظاً لمقام الذي اعطيناك في الحياة الظاهرة انا اخترنا الادب و جعلناه سجيّة المقرّبين انه ثوب يوافق النفوس من كلّ صغير و كبير طوبى لمن جعله طراز هيكله ويل لمن جعل محروماً من هذا الفضل العظيم لو كنت صاحب الكلمة ما نبذت كتاب الله ورآه ظهرک اذ ارسل اليك من لدن عزيز حكيم انا بلوناك به ما وجدناك على ما ادّعت قم و تدارك ما فات عنك سوف تفني الدنيا و ما عندك و يبقى الملك لله ربك و ربّ آباءك الاولين لا ينبغي لك ان تقتصر الامور على ما تهوى به هويك اتق زفريات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمين بما فعلت تختلف الامور في مملكتك و يخرج الملك من كفك جزاء عملك اذا تجد نفسك في خسران مبین و يأخذ الزلازل كلّ القبائل في هناك الا بان تقوم على نصره هذا الامر و تتبع الروح في هذا السبيل المستقيم اعزّک غرک لعمرى انه لا يدوم و سوف يزول الا بان تتمسک بهذا الحبل المتين قد نرى الذلّة تسعى عن وراک و انک من الرّاقدین

معلوم احبای الهی بوده در ایّام توقّف در ارض سِرّ الواح منیعه مخصوص بعضی از ملوک لاتمام حجّة الله نازل و ارسال شد از جمله بملک پاریس که در آن ایّام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آن آنکه روزی تلقاء عرش حاضر بودم فرمودند بعد از دعوای روس و عثمانی ملک پاریس باعانت عثمانی برخواست و بعد از نزاع و جدال و قتل و غارت جمعی از ملوک بمیان آمدند و حکم مصالحه محقق شد بعد ملک روس از ملک پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل یک ملت بودیم سبب چه بود که تو باهانت اهل مذهب خود و اعانت غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را شما در بحر اسود بغتة بر ایشان هجوم نمودید و جمیع را غرق کردید ندای آنمظلومان مرا از خواب بیدار نمود و باعانت برخواستم بعد از اتمام این فقره فرمودند حال ما لوحی باو میفرستیم و او را امتحان مینمائیم اگر باعانت مظلومین اهل بیان برخواست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته والاّ يظهر کذبه فيما ادّعى و قال لذا لوحی باو نازل و ارسال شد ابدأ خبری از او نرسید مع آنکه وزیری از وزرای او که سرّاً اظهار حبّ مینمود بساحت اقدس معروض داشته که مخصوصاً لوح را بملک رساندم و تفصیل را هم لساناً معروض داشتم مع ذلک جوابی نرسید این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و بخطّ فرساوی شخصی نوشته و ارسال داشت حال ملاحظه در لوح نمائید آنچه بعد بر او وارد شده از قبل تصریحاً من غیر تلویح در آن نازل طوبی للقارئین طوبی للمتفکّرين طوبی للمنصفين و همچنین در خلق بدیع و ارسال آن بعظمت و قدرت تفکّر نمائید و ملاحظه کنید بعد از اتمام حجّت و اظهار قدرت چگونه بلایا از قحط و غلا و خوف عجم را احاطه نمود و اخبار این امور کل در الواح متعدّده نازل شده فوالله الذي لا اله الا هو اگر نفوس در خلق بدیع و ارسال او و لوح او و آنچه بعد وارد شده تفکّر نمایند جمیع را کافیسست و برهان الهی اظهر از شمس بر کل واضح و مبرهن میشود ولكن کینونات جعلیه

بعالم خود مشغولند از انفس سبحانیّه و عَرَف آیات رحمانیّه قسمتی نبرده و نخواهند برد الا من شاء الله چنانچه مشاهده میشود مع این اعلای کبری و ظهور عظمی و آیات واضحات بعضی از عباد متابعت نفوسی را اختیار نموده‌اند که همیشه خلف قناع بوده و خواهند بود و ابداً امری از آن نفوس ظاهر نشده چه فایده که این عبد فرصت ندارد والا جمیع آنچه ظاهر شده و میشود کل را از آیات الله که بالتّصريح من غیر تأویل نازل شده معروض میداشت نسل الله بان یؤید العباد علی الانصاف و محو ما عندهم من الاوهام و ما ذکر فی الاسلاف انّ العجب فی الذّین اتّبعوا الدّفراء بعد الذّی تضرّع راحۃ المحبوب بین العالمین مثل آنکه بسید محمّد اصفهانی و اقوال او که ابداً از اصل امر مطلع نبوده و لا زال بفساد مشغول از حقّ امانع اقدس محتجب مانده‌اند اگرچه قول عوامست ولكن مناسب این مقام کوری نگر عصاکش کور دیگر شود فوالله فوالله هر ذی بصر و ذی شمی یکمرتبه او را دیده از وجهش اثر جحیم و از نفّسش رائحه اهل سجّین یافته هر روز بتدلیسی مشغول چون وارد سجن اعظم شدیم اسمش را قدّوس افندی گذاشت بگمان آنکه اسم بیمعنی سبب اعلای مسمی خواهد شد ویل له و لمن اتّبعه و همچنین آقا جان را رئیس المشرکین سیف الحقّ نامید و عراق را باو وعده داد چنانچه مکتوب خود آقا جان الان موجود است که برئیس المشرکین نوشته و استغاثه نموده که آن وعده که دادید چند وقت دیگر ظاهر میشود باری در این ارض نزد هر شخصی ذکر نمود که من سیف الحقّ هستم و اکثر بلاد را عنقریب فتح میکنیم الا لعنة علی الکاذبین در اینمقام آیاتی از سماء مشیّت الهیه نازل قوله عزّ کبریّاته

الافدس الاعظم الابهی

انّ فی ابتلاء مالک الامکان فی کلّ الاحیان لآیات لمن فی الاکوان قد قبل الشّدّة لرخاء البریّة و المشقّة لراحة من فی الامکان نفسی لفضله الفداء و لکینونتی لرحمته الفداء و روحی لعنایته الّتی احاطت الآفاق ما اصبح الا و احاطته ظلمات الاشارات من الذّین کفروا بالله منزل الآیات و انه لا یمنعه شیء عمّا اراد فی امر الله مالک یوم التّناد مرّة ینادی بلسانه المبین و طوراً یشیر باصبع الیقین و یدع کلّ الی الله مالک الرّقاب لو نذکر ما ورد علینا لتنفطر السّماء و تخرّ الجبال انّ الذّین کفروا افتخروا بما عندهم من الالقباب انّ الاخرس سمی نفسه بالقدّوس و ادّعی فی نفسه ما ادّعی الخنّاس و الآخر سمی نفسه بسیف الحقّ و قال انّی انا فاتح البلاد قد بعث الله من ضرب علی فمه لیوقنّ کلّ بانّه ذنب الشّیطان قطع من سیف الرّحمن قد کان ان ینتظر ایام عزّه و ظهوره بما وعده من کفر بالله فالقی الاصباح کذلک یأخذ الله من اعرض عنه و قام علی تضييع امره بین العباد فلما هُلکوا سرت اریاح الرّیبع و فتحت ابواب السّماء و امطر السّحاب طوبی لمن فاز بعرفان الله فی ایامه و انقطع بکله عن کلّ الجهات قل او لم یکفکم ربّ السّماوات و الارض انه قد اتی بالحقّ باسمه المهیمن علی الابداع انک نور قلبک بمصباح الاعظم الّذی اوقده مالک القدم ثمّ استقم علی الامر بسلطان ربّک المقتدر المختار انتهى

شخصی در این مدینه از علمای مدینه کبیره بوده آقا جان نزد او مرآورده داشت نزد او هم تفصیل را ذکر نموده که من سیف الحقّ عنقریب فتوحات اکثر بلاد بدست من خواهد شد آنشخص عالم جاهل اگرچه از سیبیل حقّ بعید بوده کلمه خوبی ذکر نموده کانّ روح القدس نطق علی لسانه چنانچه بعد از قتل مشرکین فی الفور مع پاشای بلد بر سر نعلش آقا جان حاضر مذکور نمود این ملعون میگفت من سیف الحقّ حال معلوم شد که سیف الحقّ آن بود که بر کمرش خورد و باسفل الجحیم مقرّش داد باری الحمد لله بعد از وقوع اینفقره و رجوع مشرکین باسفل الجحیم امطار رحمت لیلأ و نهراً باریده بعد از آنکه در چند سنه رحمت ممنوع بود و ناس بقحط و غلا معذب و مبتلا وقتیکه در ادرنه بودیم کاغذی آنخیب بشخصی نوشته بود از جمله ملاحظه شد یک فقره از فقرات لوحیکه در عراق نازل شده بود سرقت نموده و باسم خود نوشته و آن فقره اینست چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح و آن غافل پلید اینقدر ادراک ننموده که عرصه سیمرغ جولانگه ذباب نشده و نخواهد

شد و ظلمت را نمیرسد که دعوی شمسی نماید فوالله چون ناس را ضعیف و احمق دید لذا بمفتريات نفسیه قیام نمود چنانچه بعضی مجعولات قلمیه او را اخذ نموده و میخوانند قد خسر الکاتب و القاری و بوساوس و دسایس مختلفه ناس را از ربّ الناس منع مینمود و باوهم سابقه بعضی را گمراه نمود چنانچه شخصی بنده را در سوق ملاقات نمود و مذکور داشت که ساعتی میخواهم ترا ملاقات کنم بشرط آنکه احدی جز من و تو نباشد و این عبد از قبل او را ندیده بودم گفتم بسیار خوب وقتی معین شد و آمد بعضی ذکرها بمیان آمد و معلوم شد که با مشرک بالله مراده دارد و ذکر نمود بمن گفته‌اند تو از شیعیانی در این اثنا این عبد را بشأنی ضحک غلبه نمود که زمام صبر از دست رفت و آنشخص تعجب نمود گفت سبب ضحک چیست گفتم ای بیچاره فقیر شیعیان شما که در دیار ایران مثل حصاة ریخته‌اند بچه مقامی رسیدند و یا چه شأنی عند الله داشته‌اند که تازه تو میخواهی بر اثر آن متوهمین مردوده مشی نمائی آیا ندیدی که کل باطل و در ضلالت صرف بوده‌اند چنانچه حقّ منیع را بایادی خود شهید کردند الا لعنة الله على القوم الظالمین بعد از القاء این کلمه بسیار متفکر شد بعد لوجه الله بعضی از کلمات منیعه که از مصدر امریه استماع نموده بودم باو القا کردم مشاهده شد که خالی از استعداد نیست از جمله مذکور داشتم که تو فکر کن از آنچه نزد شیعیان بود و از اساس مذهب و ملت خود می‌شمردند کدام یک صدق بود که حال تو میخواهی بر اثر آن اوهم و کلمات کذب ببحر صدق و حکمت ربّانیه وارد شوی آیا این شیعیان که میگوئی معنی قیامت را ادراک نموده بودند قال لا گفتم آیا میزان را عارف شدند قال لا گفتم آیا حشر و نشر را فهمیدند قال لا گفتم آیا آنچه در ذکر قائم نزدشان مذکور است بقسمیکه ادراک نموده‌اند حق بوده قال لا بعد مذکور داشتم که خود شاهی که کل کذب بود حال این فقره که بتو گفتند از کجا دانستی که صدقست حیثند جلست مستویاً مقابلاً الیه و نطقت بما حفظت من آیات الله الملك المهيمن القيوم و القیت علیه ما امرت به من لدى الله العزيز المحبوب قلت يا عبد اما سمعت ما نطق به لسان العظمة اذا استوى على عرشه المهيمن على كل شاهد و مشهود قال و قوله الحق دعوا ما عندكم من الاوهام ثم استمعوا ما ينطق به لسان ربكم العزيز العلام الى متى تتبعون الهوى قد اشرقت شمس الهدى ان اقبلوا اليها مقدسين عما ذكر من قبل من علمائكم تالله هذا لظهور الله و آية بطونه لما سواه لا يقاس بما ذكر في ازل الآزال و لا يعرف بما عندكم من كلمات اهل الجدل تقرّبوا اليه بعيون نوراء و وجوه بيضاء كذلك امرتم في الألواح من لدى الله المقتدر العليم الخبير قوله جلّ كبريائه مخاطباً لاحد قد نراك متغمساً في غدير المحتجبين و مياه اوهم الغافلين ان اخرج منه باسمي و سلطاني ثم تغمس في هذا البحر الاعظم الذي ينطق كل قطرة منه لا اله الا انا المقتدر المتعالی المهيمن العزيز الكريم گفتم ای مرد لوجه الله میگویم و خالصاً لله ذکر مینمایم بریز این اوهم را و از این مقامات کثیفه محدوده متوهمه صعود نما تا به پره‌ای رحمت رحمانی بسموات حکم ربّانی صعود نمائی و فائز شوی ایوم یوم قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعون است و این آیه مبارکه از قبل مخصوص این یوم نازل شده چه که در این ظهور واضح و مبرهن گشت که نفس حق وحده سلطان است بر کل و شریک و شبیه اخذ نموده و نخواهد نمود اگرچه از قبل اهل ملل باین بیان مقرر و معترف بودند و لکن اکثر کاذب بودند چه که هر روز شریکی از برای حق قرار میدادند و بعد در این مقام آنچه سزاوار بود این عبد معروض داشت ذکر نمود ایوم تکلیف چیست گفتم تکلیف عمل بهمین آیه که عرض کردم بگذار این انفس موهومه و اقوالشان را و در فضای خوش بدیع وارد شو تا خمر باقی از آیه رحمت رحمانی که میفرماید بظهوری ثبت حکم البدع و انّ هذا لبديع السموات و الارضین بیاشامی از قبل و بعد بگذر بنفس ظهور بعین ظهور ناظر شو چه که کل در این ظهور اعظم باین مأمورند و این مختصّ باین ظهور است و بعد ذکر نمودم که بعضی از نفوس ضعیفه را آن نفس خبیثه بامثال این اذکار از مختار منع نمود چنانچه یحیی هم ببعضی مینویسد انت من شیعئی و مقصود از این عبارت معلوم قد ضلّ کل کتاب کذاب حال مشاهده کن کجاست مقام اذکار آن نفس خبیث و مقامیکه حضرت ربّ الارباب از برای

عباد خواسته ای برادر جمیع این الفاظ محدوده نالایقه قبل را بریز و پیرهای بدیع در فضای خوش بدیع طایر شو تا عنایت الهی از خمر بدیع بیاشامی و بسر این امر بدیع پی‌بری

و دیگر آنکه بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس ضعیفه که طائف حولند شکایت نموده‌اند و آنرا بحق جلّ و عزّ نسبت داده‌اند چنانچه شخصی ذکر نموده که چگونه میشود مع اظهار حقیقت و اعلاّی این امر که عالم را احاطه نموده بعضی نفوس که خود را نسبت بحق میدهند باعمال ناشایسته مشغول باشند باری این فقره از غفلت آن غافلست گویا این شعر که ما بین ناس مشهور است ننشیده که میگویند

گر جمله کائنات کافر گردد

بر دامن کبریا نشیند گرد

روزی در ساحت عرش حاضر بودم قد توجّه الیّ وجه الله و قال اسمعت انّ المخلصین فی خطر عظیم ای عبد حاضر لدی العرش علمای ظاهره در اصحاب حضرت رسول اختلاف نموده‌اند که آیا اسم صحابه بر چه نفسی صادقست بعضی گفته‌اند صحابی نفوسی هستند که در یک سنه او اکثر در خدمت حضرت بودند و بجهاد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته‌اند هر کس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول را ملاقات کرد او از صحابه محسوبست اگرچه مرّه واحده بوده و بعضی گفته‌اند که این اسم در باره نفوسی صادقست که مخصوص حضرت رسول او را باین اسم خطاب فرموده و بعضی گفته‌اند نفوسی هستند که عند حضرت موثق بوده‌اند و در سفر و حضر حاضر ولکن اکثری از علما گفته‌اند کلّ من اسلم و رأى النبیّ صلی الله علیه و صحبه ولو اقلّ زمان انه من الصحابه از این قرار در حجة الوداع چهل هزار نفس با حضرت بودند و در یوم وفات حضرت در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شدند بر کلّ این نفوس بقول اخیر اسم صحابه صادق مع ذلک معدودی بودند که از زلال خمر ایقان نوشیده‌اند و بمبدء فیوضات رحمانه وارد شده‌اند باری امثال این سخنان از غفلت شده و میشود نسل الله بان يؤید الكلّ علی ما یحبّ و یرضی

ای دوستان حق بسمع قناعت ننمائید و باوهم قبل دل مبنید فوالله الیوم نفوس خبیثه ضعفا را باوهم قبیله از شریعه الهیه منع نموده‌اند بشنود عرض این خادم لدی العرش را و بارجل مستقیمه بر صراط احدیه قائم شوید حق بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نمانده جمیع کتب الهیه مشعر و مدلّ بر آن چنانچه چندی قبل یکی از دوستان که از ملل مختلفه بوده عریضه‌ئی عرض نموده و در آن عریضه دو روایت معروض داشته که در کتب قدیمه از لسان یونانی بلسان عربی ترجمه شده فقره اولی سیظهر الشیطان فی جزیره ق و یمنع الناس عن الرحمن اذا حان ذاک الحین توجّهوا الی الارض المقدّسه منها تمرّ نسمة الله انتهى و این مشهور است چنانچه اهل ترک قبرس را شیطان جزیره‌سی میگویند و ارض مقدّسه هم معلوم که حال مقرّ عرش واقع شده و فقره ثانی یظهر الحُباب فی جزیره المنسوبه الیه انه قصیر القامة کثیر اللّحیه ضیقّ الجبهه و الصّدر اصفر العین و الشّعر لظهره وبر کالابل و لصدرة شعر کالمعز اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الكرمل ولو بالکلکال ثمّ اقبلوا الی الواد المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاء انتهى معلوم بوده که حُباب اسم شیطانست و حیّه است میفرماید ظاهر میشود شیطان در جزیره‌ئی که منسوب باوست که قبرص باشد چنانچه بجزیره شیطان معروفست و میفرماید اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الكرمل و کرمل جبلست مقابل عکاّ ولو بالکلکال اگرچه بسینه باشد ثمّ اقبلوا الی الواد المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاء این سه لقب ارض عکاّست چنانچه بین کل مشهور و در کتب مذکور و کاش نفسی بقبرص میرفت و جمیع این صفات که مذکور است بعین ظاهر در آنشخص مشاهده مینمود باری ای عباد حق محتاج باین اذکار نیست و امثال این اذکار لاجل تفضّل صرفه است که این بنده ذلیل گمان نموده که بامثال آن بعضی از خواب غفلت بیدار شوند والاّ حق مقدّس از ذکر این و آن لا یعرف الاّ بنفسه و لا ینعت الاّ بما نعت به ذاته لذاته ما سواه مخلوق بامر و راجع الی اماکنه فی عوالم ابداعه و اختراعه امیدوارم که

عرايض اين عبد چون خالصاً لوجه الله معروض شده شفاى قلوب واقع شود و ضياء صدور تا كل بحبّ الله بر شأنى قيام نمايند كه احدى را مجال اعراض و اعتراض نماند و جميع ما قاله المشركون او يقولون را لا شئ محض انگارند اذاً اقول
تُبْتُ اليك يا الهى بما اجترحت فى ساحتك فاغفر لى بسلطانك و فضلك اُنْك انت اكرم الاكرمين و الحمد لله ربّ العالمين

* * *

بنام گوینده یکتا

سبحان الله صاحب بيان ميفرومايد به بيان از او محتجب ممانيد و بحروفات از او اعراض مكنيد جميع بيان بمثابه ورقيست نزد او اگر قبول فرمايد مقبول و اگر ردّ نمايد آنّه هو محبوب فى امره و مطاع فى حكمه مع ذلك معرضين بيان باسماء تمسك نمودند و از خالق و مالك آن غافل و معرض آيا بچه امر و بچه حجت و بكدام برهان بيان را قبول نمودند و بر منزل و مرسلش وارد آوردند آنچه را كه قلم از ذكرش عاجز و قاصر است هر منصفى بر اقتدار قلم اعلى و كلمه عليا شهادت داده و ميدهد و هر بصيرى گواه بوده و هست يا اهل البيان اتقوا الرحمن و لا تعترضوا على الذى علق كل امر بقبوله و كل حكم بامضائه خافوا الله و لا تكونوا من الظالمين اين مظلوم ضرّ عالم را قبول نمود لأجل اعلاء كلمه و اظهار امر الله از اول ايام الى حين دست ظالمين و غافلين بوده كل دیده و شنیده اند لو هم ينصفون از حقّ جلّ جلاله ميطلبيم انصاف عطا فرمايد عبادش را و بطراز صدق مزین دارد ذكرت نزد مظلوم مذکور و اين لوح ابداع اعلى از سماء مشيت مولى الورى مخصوص تو نازل خذه بقوة من عنده آنّه هو المقتدر العزيز العلام

* * *

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلى الابهى

سبيل الهى اظهر از شمس و برهان احكم عمّا فى الامكان هو المحمود فى فعله و المطاع فى امره و المهيمن بسلطانه و الظاهر بآياته التى احاطت الآفاق خباء مجد بر اعلى المقام مرتفع و راية امر بر اعلى الاعلام منصوب ولكن اهل ارض غافل و محجوب الّا عدّة معدودات هم ايدى الامر بين العباد فى الحقيقة امروز ذكر و ثنا لايق اين نفوسست كه باصلاح عالم قيام نموده اند و بما ترتفع به كلمة الله مؤيدند و الّا ذات قدم جلّ جلاله از جميع ما تدركه العقول و ينطق به اللسان مقدّس و مبرّاً و الصلوة و السلام و البهاء على اوليائه و احبائه الذين ما نقضوا عهده و ميثاقه اولئك عباد وصفهم الله فى كتبه و زبره و الواحه سبحانك يا اله الممكّنات و مقصود الكائنات استلك ببحر علمك و شمس عطائك بان تؤيد اوليائك فى كل حين على ما يقربهم اليك و قدر لهم ما ينبغي لجودك و مواهبك اُنْك انت الله لا اله الا انت المقتدر القدير

و بعد نامه آن محبوب روحانى رسيد فى الحقيقة عندليبى بود مغرّد و آيتى بود مترنم يشهد الخادم أنّها كانت حمامة هدرت على غصن العرفان تعالى الرحمن الذى ايدكم و وفقكم و عرفكم و علمكم و انطقكم بثنائه بين عباد عرفت محبة الله و استقامت از تمام آن نامه متضوّع و مشهود له الفضل و العطاء و له العظمة و الكبرياء از غنى متعال در جميع احوال سائل و آمل كه بر تأييد آن محبوب بيفزايد و باسباب غيب و شهود مدد فرمايد لتتلق فى كل شأن بالحكمة و البيان بما يقرب الناس الى الله

مقصود العالمین فلما سمع الخادم ترنماتکم و تغرّداتکم قصدت المقام الاعلی و الذروة العلیا الی ان حضرت و عرضت امام الوجه اذا نطق لسان العظمة بما اشرق نیر الفضل و اللطاف و احاطت انواره البلاد قوله تعالی بیانه و تعالی برهانه

بسمه المهیمن علی من فی الارض و السماء

قد حضر العبد الحاضر لدی المظلوم و قرء ما نطق به لسان فؤادک حباً لله و آیاته و شوقاً لبدایع فضله و عطائه قد وجدنا منه عرف الخلو و الابتهاال لله مالک الایجاد و الناطق فی یوم المعاد طوبی لک بما شربت الرّحیق المختوم باسمی القیوم و فزت بنفحات بیانی و طرت فی هواً حبّی و اقبلت الی بحر عرفانی و توجّهت الی انوار الوجه و نطقت بثناء الله ربّ العرش العظیم و طوبی لاذنک بما سمعت النداء و لعینک بما شهدت و رأّت آیاتی الکبری نسئله تعالی ان یظهر منک ما تنتشر به آیاته و ما انزله فی کتابه و یؤیّدک علی کلّ خیر جرى من قلمه انه علی کلّ شیئ قدير البهاء من لدنا علیک و علی من یسمع قولک فی امر الله المهیمن القیوم انتهى

لله الحمد و المنة صریر قلم اعلی مرتفع و حقیف سدره منتهی مسموع عنایت حق جلّ جلاله ظاهر و مشهود از حق تعالی شأنه سائل و آمل که در هر حین عطا فرماید آنچه که سبب اعلاء کلمه اوست در حین عرض مناجات آن محبوب لسان عظمت باینکلمه علیا ناطق قوله تعالی انا وجدناه مؤیداً بتأییدات ربّه المهیمن علی من فی السموات و الارض و اینکه در باره جناب احمد علیه بهاء الله مرقوم داشتند عرض شد و یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال گشت انشاء الله بآن فائز شوند و از بحر معانی قسمت برند اینبعد خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و از حق میطلبد از برای ایشان مقدّر فرماید آنچه که سبب و علّت تقرّب است و موفق دارد ایشان را بر ذکر و ثنایش ان ربنا الرحمن هو الفضل الکرم و اینکه در باره قطعه مرقوم داشتند چهار صفحه مبارکه ارسال شد انشاء الله برسد و فائز شوند ذکر و ثنا و تکبیر آنمحبوب را خدمت اغصان سدره الهیه روحی و کینوتی لثراب قدومهم الفداء معروض داشتم اظهار عنایت فرمودند و از حق جلّ جلاله از برای آنمحبوب تأیید طلب نمودند الذکر و التکبیر و البهاء علی جنابکم و علی من معکم من الدّین فازوا بالاستقامة الکبری فی هذا الامر العظیم

خاد

فی ۱۲ شهر جمادی الاولى سنه ۱۳۰۳

هو الله تبارک و تعالی شأنه

ستایش پاک پروردگاریرا جلّت قدرته که ظلم ظالمین و تعدی معتدین را علّت وصول عاشقان بمقامات قرب معشوق و ورود مخلصان بجنان وصل مقصود مقررّ فرموده و بظهور بلایا و رزایا کلمه امریه را منتشر و اعلام ذکریه را مرتفع نموده تعالت قدرته الغالبه و ارادته المحیطه که از نار نور و از حزن سرور ظاهر میفرماید غافلان بگمان باطل قتل و صلب را علّت انخمدار نار کلمه الهیه تصوّر نموده اند و شهادت را نهایت اذیت پنداشته اند غافل از آنکه سبب ارتفاع و اعلاى امر الهی است و علّت وصول شهیدان بمقامات قرب نامتناهی تعالی الحکیم الذی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

منظور نظر عنایت و فضل نامۀ شریف واصل و علّت مسرّت و انبساط بی نهایت گشت از حق میطلبیم لا زال آنجناب را در ظلال حمایت حفظ فرماید و بطراز عنایت مخصوصه مطرّر دارد هنگام تحریر جواب در ساحت امنع اقدس مشرّف و ذکر آنجناب معروض هذا ما لاح من افق الفضل و العطاء یا افنانی علیک بهائی یا افنانی علیک بهاء الله قبل خلق الاشیاء و بعد خلق الاشیاء نشهد انک سبقت بالعمل من علی الارض فی خدمتک و خلوصک و انقطاعک قد فاز اعمالک کلّها بالقبول و زینها الله بنور الرّضاء یا بزرگ علیک نور الله و رحمته لا زال در ساحت مظلوم مذکورید و بعنایت لا مثل لها فائز شهادت میدهم که حاصل و ثمر زحمتهای دنیای فانیه را بحق راجع نموده اید و محض اعلاّی کلمه عمل نمودید آنچه را که ملأ عالین و ملائکة مقربین بذکرش مشغول ان ربّک هو الصّادق العلیم و بیشکر بما خلقت الآذان لاصغائه انه یحبّک و یریدک و یریدک و یریدک معک فی کلّ الاحوال العنایة لله الغنیّ المتعال انتهى

ای ربّ استلک باسمائک الحسنی و ظهورات امرک فی ناسوت الانشاء ان ترفع مقام الّذی احببته بفضلك و اختصاصه بذکرک و احفظه یا الهی فی ظلال حمایتک و اشریه زلال عنایتک فی کلّ عالم من عوالمک تریه یا سیّدی مترصدّاً صدور الطافک انزل علیه من سماء کرمک فی کلّ آن ما ینبغی له و لوجودک انک انت الکریم ذو الفضل العظیم و انت الحاکم الامر العزیز العلیم

یا حبیب فؤادی آنچه از ارسال اشیا مرقوم فرموده بودید ملاحظه شد زحمات آنجناب فوق ذکر است و این عبد از تمهید معذرت آن عاجز امیدست حق جلّ شأنه اجر جزیل عنایت فرماید لله الحمد لا زال بطراز فضل مزینید و بعنایات لا نهیه مخصّص استله تعالی ان یدیم عزّکم و مقامکم فی ظلّه و یجعلکم علم الهدایة و آية الاستقامة انه هو الفضل الکریم الروح و البهاء علیکم و علی من یلوذ بکم

۱۵ محرم

* * *

بنام یکتا خداوند بی همتا

ستایش پاک یزدان را سزا است که بخودی خود زنده و پاینده بود هر نابودی از بود او پدیدار شده و هر نیستی از هستی او نمودار گشته ای رستم انشاء الله بعنایت رحمن مرد میدان باشید تا از این زمزمۀ ایزدی افسردگانرا برافروزی و مردگان را زنده و پژمردگان را تازه نمائی اگر باین نار که نور است پی بری بگفتار آئی و خود را دارای کردار بینی ای رستم امروز نمودار کرم ذره را آفتاب کند و پرتو تجلّی انوار اسم اعظم قطره را دریا نماید بگو ای دستوران باسم من عزیزید و از من در گریز شما دستوران دیوانید اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را میشناختید ای رستم بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش آنکه شنید بگو ای کوران جهان پناه آمده روز بینائی است بینای آگاه آمده هنگام جان بازی است در این روز بخشش کوشش نمائید تا در دفتر نیکوکاران مذکور آئید جز حضرت رحمن احدی بر آموزش گمراهان و گناه کاران قادر نبوده و نیست کسیکه هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه از خطا درگذرد بگو ای دستوران محبوب عالمیان در زندان شما را بیزدان میخواند از او بپذیرید و بلایای بی پایان را از برای خلاصی شما قبول نموده از او مگریزید از دشمن دوست نما بگذرید و بدوست یکتا دل بندید بگو ای مردمان برضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزید او است پسندیده بگو ای دستوران کردار احدی امروز مقبول نه مگر نفسیکه از مردمان و آنچه نزد ایشان است

گذشته و بسمت یزدان توجّه نموده امروز روز راست‌گویان است که از خلق گذشته‌اند و بحق پیوسته‌اند و از ظلمت دوری
جسته پروشنائی نزدیک شده‌اند ای رستم گفتار پرورگار را بشنو و بمردمان برسان

* * *

شمس الكلمات من افق بيان ملك الاسماء و الصفات قد كانت في احسن الساعات بانوار الله على الحق مشهوداً روح التبيان
من قلم السبحان على هياكل اهل الاكوان قد كان بالفضل مبدولاً سر الاسرار عن خلف الاستار بارادة الله العزيز المختار قد
كان بين الاختيار بالحق مذكوراً

يخاطب الله هياكل المقدسين الذين خلقوا من الكلمة الاولى التي خرجت من فم الله المقتدر العلي الاعلى ثم الملاء
الاعلى ثم الذين قدسهم الله عن ادراك من في الارض و السماء و بعثهم الله من مشيئته الخفية المتعالية عن عرفان اهل الانشاء
بان استبشروا في انفسكم بما جاء احسن الاحيان و ظهرت الساعة التي طافت حولها الساعات التي وعدتم بها في الواح الله
المقتدر العزيز الرحمن و طلع عن مشرق القيوم الفجر المكنوم بهذا الاسم المكنون و نور به كل ما كان و ما يكون تبارك الكريم
مظهر هذا الفضل العظيم قد ظهر يوم الله الموعود و استقر في مظهر المعبود على عرش اسمه الودود و تجلى بشمس الفضل
على كل شاهد و مشهود انتم يا ملاء الحدود انقطعوا عما عندكم ثم زينوا هياكلكم بالطراز المحمود ثم انظروا بالنظر الاظهر
جمال الله الانور الذي استقر على العرش الاعظم بسلطانه المهيم العزيز القدير سبحان المحبوب قد اظهر الجمال المستور
بسلطان مبين قد انتهت الايام الى احسن اليوم و بلغت الاوقات الى اشرف الوقت و اراد الغيب المكنون بان يظهر بكل الافضل
على من في الارض و السماء و يرهن ظهور الله و استعلائه ثم سلطنه الله و كبريائه على من في جبروت الامر و الخلق ليت
نعمته على بريته و احسانه على خلقه فلما ظهر خطفت ابصار المنتظرين الا الذين عصمهم الله بسلطانه و طهر عيونهم عن
حجابات العالمين

تبارك الذي ظهر بالحق بطراز بدع منير و لما بلغ ميقات الظهور في هذا اليوم المسطور شق حجاب القدر و طلع حكم
الامضاء بعد القضاء بخروج نير افق البقاء عن شطر الزوراء بما اكتسبت ابدى اهل التفاف في هذا التور الذي اشرق و افاق
باشراق قدس بديع تبارك الذي نزل الامر بسلطانه الاعظم العظيم و من هذا الظهور استبشرت حقائق كل الاشياء و كل اخذوا
كأس السرور بانامل الوجد و الشوق و شربوا منها الرحيق الظهور على حب هذا الجمال الذي ظهر بالحق بطراز الله الملك العدل
الحكيم تبارك الذي اجتذب بهذا الظهور افئدة المقرئين قل هذا يوم ما رقم مثله من القلم الاعلى و ما ادرك شبهه الملاء الاعلى
و لا حقائق التبيين و المرسلين تبارك الذي بعث هذا اليوم المبارك المقدس العزيز البديع و فيه اهتزت اركان العرش شوقاً لاستواء
الله عليه ثم تحركت اركان كرسي رفيع تبارك الله مظهر هذا الجذب الذي اخذ العالمين و فيه اشرقت شمس الجمال عن افق
وجه الله الكبير المتعال و امطرت سحب الافضل و اثمرت اشجار الفردوس بالاثمار التي جعلها الله مخصصة لمن اقبل اليه
في هذا الظهور بقلب منير تبارك الله الذي قدر هذا الفضل العظيم و فيه خرجت الارواح عن الابدان للنظر الى جمال القدم من
غير ستر و حجاب تبارك الذي اظهر هذا اليوم الكبير و فيه تصور الروح الاعظم على احسن الصور و ظهر من الافق الاعلى و
استقرب الى المنظر الابهي بضياء هلل من اشرافه الحوراء الى ان وقف تلقاء الوجه في الهواء بطراز انجذبت منه افئدة المرسلين
تبارك الله موجد هذا الملك الكريم و خرج اهل الفردوس ثم اهل حظائر القدس و مواقع الانس ثم اهل الجنان و الذينهم
استقروا خلف سرادق الستر و الكتمان من قصورهم و اماكنهم و كانوا يتخافتون بينهم و يستخبر بعضهم بعضاً ما وقع في الابداع
كان مالک القدم قد ظهر بذاته لذاته ثم لخلق و عباده من جبروت الاختراع بسلطان عظيم تبارك الله محدث ما يريد بامره
الغالب القدير و نادى الروح بنداء احاط الممكنات و قال قد قررت عيونكم يا سكان الارضين و السموات ثم يا مظاهر الاسماء و

الصفات ثم يا اهل لجج الكبرياء وراء عوالم الذكر و الاشارات اليوم يوم فيه يسقى الله العلى الاعلى بنفسه المقدس الابهى كوثر القرب و اللقاء كل وضع و شريف تبارك الله الذى ظهر بكل الفضل فى هذا اليوم العظيم و هذا يوم قد شق فيه الحجاب الاكبر و ظهر المنظر الاظهر و فيه ابتسم نعر الله شوقاً للقاءه و فتحت ابواب الوصال على مظاهر الجمال و الاجلال ثم على الذين خرقوا سبحات الجلال بسلطان الله المقتدر العليم الحكيم و فتحت السن الوجود من الغيب و الشهود بان تبارك الله احسن المبدعين حينئذ منع الروح الاعظم عن النداء و اخذ جذب الله اهل مدائن البقاء ثم اهل الغرفات الحمراء ثم اهل ملكوت الاسماء و كل نزلوا عن مواقعهم الى ان وقفوا فى مقابلة الرأس بين الارض و السماء بخضوع و خشوع بديع تبارك الله مظهر هذا الامر المبرم العزيز المنيع و ارتفعت اصواتهم بالتكبير و التهليل فى هذا اليوم الجليل الذى ما كان نوره من الشمس و ضيائها بل من نور وجه الله الملك المتعالى الكريم تبارك الله الذى اظهره بالحق و فيه بعث العالمين و نادى مناد آخر من شطر المنظر الاكبر تالله هذا يوم قد شقت فيه حجابات الاضداد و هبت نسائم الاتحاد و اتى مالك اليجاد على ظلل الكبرياء فى يوم الميعاد بسلطان مبين تبارك الله الذى نزل بالحق من جبروت قدس رفيع و هذا يوم فيه اتحد الماء و النار و كشفت الستار عن وجه الاسرار بما ظهر جمال المختار بطراز نفسه المهيمن العزيز الجميل

فيا حينذا هذا يوم فيه قرّت عيون المقرّبين فلما اخذ فرح الله كل ما سواه فكّ الروح الاعظم شفّيته مرّة اخرى نادى و قال يا اهل ملكوت السموات و الارض ثم يا اهل جبروت الامر و الخلق طوبى لآذانكم بما سمعتم آيات الوصل و الوصال فاستمعوا حديث البعد و الفراق بما اراد ان يخرج من شطر العراق نير الآفاق بما اكّد هذا الميثاق فى اوراق الله المقتدر العليم الحكيم قد فرع بهذا النداء سكّان الارض و السماء و ارتفع ضجيجهم و صريخهم على شأن خرت الوجوه على التراب بحزن عظيم فيا عجباً من هذا الفراق الاصعب العظيم و تحير بهذا النداء ملأ الغيب و الشهود و بلغوا فى تلك الحالة الى مقام نست الكاف ركنها التّون و الحبيب جمال محبوبه العزيز الحميد فوا حزنا من هذا القضاء الميثاق المبين فلما بلغ الامر الى هذا المقام تحرّك جمال القدم فى نفسه و تحرّك كل الاشياء فى سرّها و جهرها الى ان قام و قامت بقيامه القيامة العظمى بين السموات و الارضين حينئذ نادى الروح مرّة بعد اخرى قدّام الوجه يا اسرافيل تالله الحق قد خلقت لهذا اليوم انفخ فى الصور فى هذا الظهور ليحيى به كل عظم رميم فنفخ كما أمر و انصعق كل من فى السموات و الارض ثم نفخ فيه اخرى اذا هم قيام ينظرون هذا المنظر الكريم و نطقوا بان تبارك الله احسن الخالقين و مشى جمال القدم و كان يمشى امامه ملكوت الوحي و ورآته جبروت الالهام و عن يمينه لاهوت الامر و عن يساره جنود المقرّبين فيا حينذا هذا الامر الظاهر البديع الى ان بلغ صحن البيت حينئذ وقعت على رجليه وجوه ملأ القدس ثم تزلزلت اركان البيت من فراق الله المقتدر العزيز القدير و ناحت قبائل اهل المدائن كلّها و اضطربت افئدة الطّائفين فيا حزنا من هذا الفراق الذى به انفصلت اركان العالمين و توقّف جمال المحبوب بما سمع العويل و الاضطراب من سكّان التراب و بكت عين العظمة من بكائهم و ورد عليه من ضجيج احبائه ما لا حمله من فى السموات و الارضين ثم مشى مرّة اخرى الى ان بلغ قرب ستر الحجاب شاهد قدّام رجله طفلاً رضيعاً انقطع عن ثدى امّه اخذ ذيل الله بانامل الرّجاء و دعاه بنداء ضعيف و بذلك ستر غبار الحزن وجه كل ذى شعور و مرّت نسائم الهم على الخلائق اجمعين فوا اسفا من هذا الحزن الذى به تغيّرت وجوه المخلصين و لو لا عصمة الله لانفطرت فى ذلك الحين السموات السبع و خسفت الارض باهلها و اندك كل جبل شامخ رفيع ثم رفع انامل القوّة ستر حجاب العظمة و طلع عن خلفه جمال العزّة بسلطان عظيم فلما اراد الخروج عن الباب ذات الله العزيز الوهاب نادى الروح فى آخر ندائه تالله قد خرج محبوب العالمين عن بيته بما اكتسبت ايدى الظّالمين ثم بكى فى نفسه و بكى بيكائه اهل الارض و السماء و الواقفون فى الهواء ثم الطّائفون حول جمال الكبرياء و قال فاعلموا بانّ فى الخروج فى يوم الظهور لآيات ثم يّينات للعارفين لعلّ اهل الارض و السماء بهذا الخروج فى هذا اليوم الابدع الاعلى يخرجون عن حجابات النّفس و الهوى و يتقرّبن الى الله العلى الابهى و ينقطعن عمّا خلق

فى الدُّنيا و ما قَدَّر فى ملكوت الانشَاء كذلک اراد الله لهم فضلاً من عنده و انه لهو الفضل الغفور الكريم تبارک الله مظهر هذا الفضل الاظهر المنيع خرج سلطان البقاء متوجّهاً الى شطر القضاء مع جنود الغيب و الشّهادة و من قدّامه يسمع حنين العاشقين و عن ورائه عويل المشتاقين الى ان بلغ الشّطّ حينئذ تفرّد من اصفیائه و فارق عنهم كانّ الرّوح فارق عن اجساد هؤلاء المخلصين و وصّاهم بالصّبر و الاصطبار و امرهم بتقوى الله المقتدر العزيز المختار و مرّ عن الشّطّ الى ان دخل روضة الرّضوان و استقرّ فيها على العرش بسلطانه الابدع البديع تبارک الكريم مبدع هذا الفضل العميم فلما استوى جمال القدم تجلّى باسمه القيوم على كلّ الاشياء ليثبت ما رقم من القلم الاعلى من لدى الله العلى الاعلى ثمّ تجلّى باسمه الغنى على الغيب و الشّهود ثمّ باسمه الظّاهر على ما هو المذكور و المستور و باسمه الاعظم على مظاهر القدم و سائر الامم و باسمه العليم على مطالع الاسماء طوبى لمن اقبل الى ما ظهر من الفضل الاعظم فى هذا اليوم العظيم فيا حبّذا هذا الاستواء الذى به استقرّت افئدة المقرّين و استقرت قلوب العارفين و استضأت وجوه المقبلين و تركت نفوس المتوجّهين و قرّت عيون الملأ العالين و فتح لسان كلّ شىء من الغيب و الشّهود بثناء الله الملك العزيز الجميل فيا حبّذا ذاك الشّذا الذى منه تضوّع رائحة مسك المعانى بين العالمين و كان حين الاستواء حين قيام العباد لصلوة العصر لله العزيز الجميل و فى ذلك لآيات للموقنين و بيّنات للمتفرّسين و اشارات للمتبحّرين و توقّف فى الرّضوان جمال الرّحمن اثني عشر يوماً و فى كلّ يوم و ليلة يطوفنّ حول سرادق العظمة و خبّاء العصمة قبائل الملأ الاعلى و الملكة المقرّبون و ارواح المرسلين و يحفظنّ و يحرسنّ اهل الله من جنود الشّياطين تبارک الله الذى اظهر هذا المقام العزيز المنيع و فى كلّ حين ينزل اهل غرفات الجنان باباريق من كوثر الظّهور و اكواب من السّلسيل الظّهور و يسقون بها اهل خبّاء المجد و فسطاط عزّ منير تبارک الله مظهر هذا الفضل الامنع المحيط فلما تمّ ميقات الجلوس و اتى حكم الرّكوب حينئذ قام جمال الرّحمن و خرج عن الرّضوان و ركب على خير حصان تبارک السّبحان الذى ظهر بين الاكوان بسلطانه الذى استعلى على السّموات و الارضين فلما خرج ضجّ الرّضوان و اشجاره و اوراقه و اثماره و جداره و هوأته ثمّ ارضه و بنائه و استبشر اهل البرارى و الصّحارى ثمّ كنيها و ترابها كذلک استوى جمال الكبرياء على رفرف البقاء بما كان ناظراً الى حكم القضاء الذى رقم من اصبع الله العلى الابهى على الورقة المباركة البيضاء و كذلک قصصنا لكم يوم الظّهور و ما ورد فيه من الخروج بما اكتسبت ايدى يا جوج الذين كفروا و اشركوا بالله المقتدر العزيز الكريم

محبوب روحانى حضرت ورقا عليه بهاء الله الأبهى ملاحظه فرمايند

١٥٢١

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

شهد الخادم بما شهد الله و اعترف بما اعترف به القلم الأعلى قبل خلق الأشياء انه لا اله الا هو قد ظهر و اظهر ما كان مكنوناً فى علمه و مسطوراً فى كتابه و مرموزاً فى لوحه و مخزوناً فى خزينة عصمته على شأن ما منعه شئون البشر و همزات الذين كفروا بمالك القدر قد قام بقيام تزعزعت منه اركان الأمراء و بنیان العلماء و نادى بأعلى النداء بين الأرض و السّماء انه لا اله الا هو العليم الذى باشارة من اصبعه ماج بحر العلم فى الامكان و مرّت نسمة الرّحمن على البلدان طوبى لمن سمع و سرع و ويل لكلّ قاعد مرتاب و نعيماً لمن سمع و اجاب و ويل لكلّ مشرك كفّار و اصلّى و اسلم و اكبر على اوليائه و اصفیائه الذين ما

منعتهم سيوف الأعداء عن مالک الوری و ما خوفتهم جنود الظلم فی ایام ربهم مولی الأسماء اولئک عباد نطق کل کتاب بذکرهم و کل صحیفه بعزهم و علوهم و کل لوح بفضلههم و سموهم

سبحانک یا من باسمک تنور العالم و بذکرک فاح عرف البیان بین الأمم اسألك باسمک الذی جعلته قاصم شوكة المعتدين و ملجأ الموحدين و مأمّن الخائفین بأن تحفظ اولیائک من اشقیاء عبادک و تنصرهم بنصرة ترتفع فی کلّ مدینة رايات اسمک و اعلام ذکرک ای ربّ ترى و تعلم ما ورد علی الذین ما اخذتهم الغفلة فی سبیلک و ما رأتهم عین النوم مستريحاً علی الفراش فی حبک داروا البلاد لاعلاء کلمتک و زاروا العباد لالقاء امرک الی ان طردوا و اخذوا و حبسوا لاسمک الذی به جرى فرات الحیوان و سرت نسيمات الوحی علی من فی الامکان ای ربّ انت الذی شهد بعظمتک الممکنات و بقدرتک السن الکائنات زین اولیائک یا الهه الأسماء و فاطر السمّاء بما یقرّبهم الیک فیکلّ الأحوال و یرزقهم كأس رضائک فی کلّ الأحيان انک انت مالک الامکان و المهيمن علی الأكوان

یا محبوب فؤادی لعمر الله قد سرّی ذکرک و ثنائک و ما جرى من قلمک و ما تفوّه به شفتاکم مرّة بعد مرّة کم من یوم قام الخادم و کان محاطاً بالأحزان بما ورد علی حضرتک و اولیاء الرحمن و بلغ الیه ما ارسلتموه الذی وجد منه کلّ ذی شمّ عرف خلوصک و استقامتک و عرف نصرتک و وفائک فی ایام فیها نبذ العباد الوفاء ورائهم و نقضوا میثاق الله بما اتّبعا احوالهم فلمّا قرأت و عرفت اخذنی سکر كأس حبک علی شأن فرّرت به الأحزان اذاً قصدت المقام الأعلى و سمّاء السموات العالیات الی ان حضرت و عرضت تلقاء الوجه فلمّا تمّ توجّه الی الخادم وجه القدم و قال جلّت عظمته و عزّ بیانه

انا الشاهد العليم

هذا یوم فیہ ینادی ملکوت البیان فی قطب الامکان طوبی لمن نصر امر الله و قام علی خدمة امره و شرب كأس الضّرّاء فی سبيله و قدح البأساء فی حبّه و سجن بما دعا الناس الیه و یسمع من امواج بحر المعانی نعیماً لمن تضوّع منه عرف الوفاء فی ناسوت الانشاء و فاز بالاستقامة الکبری علی امر به زلت ارجل ملکوت الأسماء الا من شاء الله ربّ العالمین یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی قد حضر العبد الحاضر بکتابک و ما ارسلته الیه من قبل و من بعد انا وجدنا من کلّ کتاب و من کلّ کلمة و من کلّ حرف عرف محبتک و استقامتک و خلوصک و وفائک و عهدک فی امر الله العليم الحکیم نشهد انک شمّرت الذیل لخدمة الله و نطقت بثنائه و بلغت امره و خرقت باسمه حجبات الذین منعوا عن مالک القدر بالحجاب الأكبر الذی سمّی بالعالم نسأل الله بأن ینصرک و یعینک و یحفظک انه علی کلّ شیء قدير انا ذکرناک فی کلّ یوم و فی کلّ لیل و ذکرنا ما ورد علیک فی هذا الأمر الذی اذ ظهر نادت الأشياء الملك لله العليم الخبیر طوبی لمن اقبل الیک و احبک و سمع ذکرک فی هذا الأمر البديع قل یا ملأ البیان و یا اهل الامکان ایاکم ان تنکروا ما عبدتموه فی القرون و الأعصار و فی اللیالی و الايام ان انصفوا بالله ثم انظروا هذا البناء الأعظم و استمعوا ما یذکرکم به هذا النبا العظیم قل انه هو الذی بشر به التّوراة و اخبر به الرّوح و نزل ذکره فی الفرقان من لدن منزل قديم اتّقوا الله و لا تکفروا بآیات ربکم الرحمن و لا تعترضوا علیه انه یدعوکم الی الأفق الأعلى یشهد بذلک کلّ عارف بصیر

انا نذکر فی هذا اللیل اولیائی هناك و نبشّره بعنایتی و رحمתי و فضلی الذی سبق من فی السموات و الأرضین و نذکر العین و الباء الذی یشهد له الله باقباله و توجّهه و ذکره و ثنائه و انفاقه فی هذا السبیل المستقیم ذکره و بشّره لعمری انه فاز بذکر لا تعادله الأذکار و بکلمة لا ینقطع عرفه بدوام اسماء ربک السّامع المجیب انا سمعنا ما ذکرته فی حقّه و ذکره الأمین من قبل و ما عمل فی سبیل الله العلیّ العظیم کبر من قبلی علیه و علی وجوه اولیائی و بشّره بعنایتی و ذکرهم بما انزلناه لک فی هذا اللوح المبین لعلّ يأخذهم جذب بیان الرحمن علی شأن لا تضعفهم قوّة الأقویاء و لا تخوفهم جنود الظالمین

سوف يأخذهم الله كما اخذ قوماً قبلهم انه هو المقتدر القدير بهاء المشرق من افق سماء رحمتى عليك و عليهم و على كل ثابت مستقيم انتهى اين لآلى بحر بيان را ذیلی اوسع از ارض و سماء باید تا جمع نماید الله اكبر من يقدر ان يحصيها و من يستطيع ان يسبح في غمرات هذا البحر الأعظم بحر چه لآلى چه اين الفاظی است که خادم تفوه نموده و مينمايد في الحقيقه باید بدوام ملك و ملكوت باستغفار پردازد از آنچه گفته و ميگويد لكن حمد مقصود عالم و مالك امم را که اشراقات انوار آفتاب عنايتش نسبت بآنمحبوب روحاني واضح و لائح و مشهود است اميد چنانکه افنده و قلوب را باسم مالك وجود بحکمت و بيان مشتعل نمايند اشتعالیکه من على الأرض خود را از اطفاء آن عاجز مشاهده کنند آيا چه شده و چه سكری عالم را اخذ نموده بلی سكر نفس و هوی آذان را از استماع منع نموده و ابصار را از مشاهده مع ذلك اين خادم بحبل كرم متمسك و بذيل عنايت متشبث و مسئلت مينمايد عباد خود را از امواج بحر معانی محروم نفرمايد انه على كل شيء قدير

چندی قبل نامه های مخدوم مکرم جناب امين حاجی ميرزا ابوالحسن عليه بهاء الله رسيد و در دو نامه ذکر آنحضرت و جناب حبيب روحاني ع ب عليه بهاء الله را بتفصيل نموده بودند و بسيار مسرور و راضی بودند از حق جلّ جلاله سائل و آمل که ايشانرا مؤيد فرمايد بر آنچه سزاوار است و عطا فرمايد آنچه را که لايق کرم و رحمت اوست

و اينکه مرقوم داشته بودند در باره اسبابیکه سبب ترويج امر و نشر آيات و احکام الهی شود اينفرقه تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله تبارك و تعالى امروز بر هر نفسی خدمت امر الله لازم امورات ارض را حق جلّ جلاله باسباب معلق فرموده حقوق الهی را هر نفسی باید ادا نمايد و ثلث حقوق ارض طاء و اطراف آن باید بمصالح تبليغ و انتشار امر و اثبات آن صرف شود و باید جميع بكمال اتحاد در نصرت امر مشغول باشند و بقدر مقدور در اعلاء كلمه جهد نمايند حق جدال و نزاع را منع فرموده اينست فضل اعظم و عنايت کبری انتهى در جميع اعصار نفوس مطمئنه مستقيمه حسب الامر بجان و مال نصرت امر مينمودند حال بمال وحده معلق است از حق خادم سائل و آمل است که کل را موفق دارد بر آنچه که مصلحت امر است انه هو المؤيد الكريم

ايشائيکه ارسال شده بود رسيد ولکن هنگامیکه عكسين بحضور مبارک فائز ملاحظه فرمودند و بعد متبسماً باينکلمه عليا ناطق يا عبد حاضر در اين حين بشرف حضور فائزند و اجر لقا از قلم اراده ثبت شد هنيئاً لهما و مريئاً لهما انتهى گز هم رسيد و بحضور فائز و هر نفسی بين يدي حاضر چه در آنحين و چه بعد باو عنايت شد نحمد الله على ذلك وقتی از اوقات اينعبد با عريضه حبيب روحاني جناب ع ب عليه بهاء الله و عنايته بحضور فائز و بعد از اذن عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة في الجواب قوله جلّ جلاله

هو القريب المجيب

قد سمع المظلوم ندائك و اجابك بما فاحت به رائحة عناية ربك المشفق الكريم هذا يوم فيه ينادى ام الكتاب و يقول طوبى لنفس فازت بما كان مكنوناً في العلم و مذكوراً في كتب الله رب العالمين و ام البيان ينادى و يقول يا ملأ الأرض تالله قد خرقت الأحجاب و اتى المقصود و ينطق ظاهراً امام العالم قد اتى الوعد و هذا هو الموعود الذى ينطق انه لا اله الا انا الفرد الخبير و ام الألواح يصيح و يقول قد فتح باب اللقاء على من فى الأرض و السماء طوبى لمن تقرب و فاز انه من المقربين فى كتاب مبين و الصحيفة الحمراء بين ملأ الانشاء تنادى و تقول طوبى لمن فاز بأيام الله و عمل بما كان مذكوراً فى كتابه العزيز يا ايها المتوجه الى الوجه ان افرح بذكري اياك انا قبلنا ما عملته فى سبيله و انزلنا لك من قبل و فى هذا الحين ما لا تعادله الأشياء ان ربك لهو الذاکر العليم نشهد انك سمعت نداء الرحمن و اقبلت اليه و تمسكت بحبله المتين كم من عبد سمع و سرع ثم اعرض عن الله و كم من عبد فاز بالاستقامة الكبرى على شأن بقيامه ارتعدت فرائض المشركين ان اقرء ما انزلناه لك

برپوات اهل ملکوتی کذلک یأمرک من عنده کتاب مبین انا نوصیک بالحکمہ لئلا یرتفع ضوضاء کلّ فاجر بعید ان احمد الله بما فاز عملک بالقبول و نذاکک بالاَصْغَاء و کتابک بالحضور فی سجنی العظیم البهّاء المشرق من افق سمآء فضلی علیک و علی من معک من اهلک و علی الذین شهدوا بما شهد الله انه لا اله الا انا الفرد الواحد العلیم الحکیم انتهی لسان عظمت در باره ایشان نطق فرمود بآنچه که فنا او را اخذ نماید و در هر یوم ثمراتش ظاهر و هویدا شود این سنه کل را امر بستر فرمودند لئلا یرتفع الضوضاء بین الوری اینعبد فانی خدمت ایشان تکبیر و سلام میرساند و عرض مینماید هنیئاً له چه که بعنایات مخصوصه حقّ جلّ جلاله فائز شدند آنچه نازل شهادت میدهد بر آنچه عرض شد و یک لوح امنع اقدس هم علیحده ارسال گشت انشاءالله بآن فائز شوند و از بحور عنایتش قسمت برند سبحانالله این خادم متحیر است این ناس غافل بچه دل بسته‌اند و بچه مشغولند آیا فنای عالم را منکرند و یا از تغییر و اختلاف بیخبر بجای یقین ظنون اخذ نموده‌اند و مقام ایقان اوهام عنقریب کل بعدم راجع و یبقی للمقرّین ما انزله الله فی الکتاب حسب الأمر باید بحکمت ناظر باشند و بآن عامل چه که از قلم اعلی در الواح عدیده اینفقره نازل عمل بآن بر کل فرض است انه یحفظ من یشاء و ینصر من یرید و هو العزیز الحمید این بسی واضح و مبرهنست که حافظ حقّ جلّ جلاله است ولکن عمل بآنچه هم که امر فرموده لازم و واجب چه که ناس کل در یکمقام مشاهده نمیشوند لذا باید اولیا مراعات نمایند و ایشانرا متذکر دارند

اینکه مرقوم داشتند چند نفسی از ارض س و ی بجهت زراعت بمصلحت حبیب مکرم جناب امین علیه بهاء الله باین ارض متوجّهند اینفقره را جناب امین عرض نمودند فرمودند امر سجن معلوم نیست چه که از قبل و بعد اضطراب سری آن ذکر شده لذا در همان ارض ساکن باشند اقرب بتقوی است انتهی امروز زراعت اولیّه کلیّه الهیه القاء کلمه مبارکه بوده و هست از حقّ میطلیلیم ایشان و سایرین را مؤید فرماید بر خدمت امر

اینکه ذکر محبوبی جناب حاجی میرزا حیدر علی و محبوبی جناب ابن اصدق و محبوبی جناب آقا میرزا اسدالله علیهم بهاء الله را فرمودند این ایام نامه‌های ایشان باسم این خادم فانی رسید لله الحمد هر حرفی از آن ناطق بود بشنای حقّ و گواهی میداد باقبال و توجه و خضوع و خشوع ایشان لله ربنا و ربّ من فی السموات و الارضین از حضرت اسم الله جمال علیه منکّل بهاء ابهه هم دستخطّ رسید و ذکر آنمحبوب فؤاد را فرموده بودند مقصودشان آنکه آنمحبوب بآنجهات توجه نمایند بعد از عرض در ساحت اقدس فرمودند بسیار خوبست ولکن باید مقتضیات حکمت ملاحظه شود چه که بعد از مقدمه ارض طاء در هر ارضی فی الجمله حرکتی ظاهر و فرمودند از حقّ میطلیلیم اسم جمال را مؤید فرماید بر حکمت انتهی در باره حبیب فؤاد جناب الف و حاء علیه بهاء الله الابهی و بستگان و دوستان آن ارض علیهم بهاء الله مرقوم داشتند مراتب در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد هذا ما نزل لهم من لدی الله رب العالمین قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

هو الله تعالى شأنه العزة و العظمة و البیان

یا اهل المیم یدکرکم مولیکم القدیم بما یقرّیکم الیه انه لهو الفرد الواحد العلیم الخیر فی اللیالی ذکرکم القلم الأعلی و فی الاّیام یتحرّک علی اسمائکم ان ربکم الرحمن لهو المشفق الکریم قد جرى فیکلّ الأحیان من قلم الرحمن فرات الحکمة و البیان طوبی للشاریین یا اولیائی هناک ان استمعوا نداء المظلوم اذ احاطته الأحزان من الذین کفروا الذین لعمر الله اگر باصغاء حقیقی فائز شوید یعنی ندای حقّ را بسمع حقیقت بشنوید مشتعل گردید بشأنیکه اهل عالم قادر بر اطفاء آن نباشند امروز آفتاب ندا مینماید و امواج بحر ناس را بافق اعلی دعوت میکند حقیف سدره از جهتی مرتفع و کوثر بیان رحمن از جهت اخری گمگشته نفوسیکه از بحر آگاهی نیاشامیدند و از اصغاء ندای الهی محرومند باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمائید بشأنیکه معتدین و ملحدین و خادعین شما را از افق اعلی منع ننمایند امروز سموات ظهور بانجم بیان مزین و افق عالم

باشراقات انوار وجه منور جهد نمائید تا فائز شوید بآنچه که سزاوار ایتام الله است حضرت کلیم کل را باین یوم بشارت داده و حضرت روح وعده فرموده خاتم انبیا روح ما سواه فداه در حصن متین فرقان بشارت یوم یقوم الناس لرب العالمین مأمور قدر وقت را بدانید لعمر الله از اکسیر احمر مرغوبتر و محبوبتر است چه که اکسیر از قرار مذکور لونی را بلونی و یا جسدی را بجسد دیگر تبدیل نماید ولكن این وقت و این حین که در فرقان بساعت تعبیر شده و بقیامت مذکور عالم را جان بخشد و روح حیوان عطا نماید یا حزب الله بما ینبغی قیام نمائید و بآنچه لایق است عامل شوید از سطوت امرا و قوت اقویا و شوکه علما محزون مباشید قسم بآفتاب افق بیان که در این حین ناطق است عنقریب کل بذلت و حسرت تمام بمقامیکه از نتیجه اعمالشان معین شده راجع گردند لله الحمد شما فائز شدید بآنچه که کل از او محجوبند نوشیدید آنچه را که جمیع از آن محروم مشاهده میشوند الا من شاء الله بعضد یقین کتاب مبین را اخذ نمائید هذا ما ینفعکم فیکلّ عالم من عوالم ربکم العلیم الحکیم انا سترنا ذکر من احببى و فاز بالواحي حکمة من عندنا و ستراً من لدنا و انا السّاتر الحکیم

یا اهل السّین و الیاء یذکرکم المظلوم من شطر السّجن و یشترکم بعناية الله ربّ العالمین قد حضر لدى المظلوم کتاب من الذی قام على خدمة امری و طاف حولی و طار فی هوائی و کان فیہ ذکرکم ذکرناکم بهذا الذکر البدیع ایّاکم ان یمنعکم شیء من الاشیاء عن الله مالک الاسماء ان احمدا الله بما خلقکم و رزقکم و ایدکم على اصغاء ندائه الأهلی اذ ارتفع بین الأرض و السّماء ان ربکم الرحمن لهو الغفور الرحیم لا تحزنوا من شبهات اهل البیان و اشارات علماء الأرض الذین نقضوا میثاق الله ربّ العرش العظیم طوبی از برای نفوسیکه الیوم بکلّهم بذکر و ثنا قیام نمایند ولكن بحکمت باید رفتار نمود چه که ناس غافل جاهل بمظاهر ظنون و اوهام متمسکند از ریح مخموم بیخبر و از کوثر بیان بی بهره مشاهده میشوند اولیای آن ارض باید با کمال اتحاد و اتفاق بذکر و ثنای حقّ مشغول گردند و بجنود اخلاق خلاق را نصرت نمایند لعمر الله اگر آگاه شوید بآنچه از قلم اعلی مقدر گشته جمیع به لک الحمد یا اله العالمین ناطق گردید و از آنچه وارد شده و یا بشود محزون نشوید الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدر البهاء علیکم و على من معکم و على الذین آمنوا بالله العزیز الحمید انتهى یکفقره فی الحقیقه سبب و علّت اسف کبیر شده و آن اینکه در هر محل که یکنفر از اصحاب گرفته شد اول کتب و الواح بدست آمد و بعد صاحب بیت سبحان الله آیا الواح و کتب محلّش امام بیوت احبّاست و یا بر محلّهاییکه مقابل وجوه و عیون واقع است در مقدمه ارض طاء کتب و الواح بسیار بدست ظالمین افتاد صدهزار افسوس چه که آنها حفظ ننمایند و شاید که کل را محو میکنند حزب الله باید در حفظ آیات الهی کمال جهد را مبذول دارند تا از عیون خائنه و ایادی سارقه محفوظ ماند اینبعد بیعضی از دوستان اظهار نموده انشاء الله مؤید شوند از جمله نوشتجات محبوبی جناب علی قبل اکبر علیه بهاء الله الابهی جمیع در دست اعدا افتاد باری اکثری را مع نوشتجات بیاب حکومت بردند از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آنچه در دست ظالمین افتاده حفظ فرماید انه هو الحافظ الحکیم

ذکر جناب حاجی محمد طاهر علیه بهاء الله را مرقوم داشتند اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل له مرّة اخرى من لدى الله مالک الوری قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو المشفق الکریم

یا محمد قبل طاهر یذکرک المظلوم اذ احاطته الأحران من مطالع الظّنون و الأوهام الذین یدعون العلم من دون بیّنة و برهان هم الذین کانوا ان یرتقوا على المنابر لذكر الله مالک الایجاد فلما انتهت الأذکار بذكر الحجّة قاموا و قالوا عجلّ الله فرجه و لما خرقت الأحجاب و انشقّ الغمام قاموا على الاعراض الی ان افتوا علیه بظلم ناحت به الأشجار فی الجبال قد افتوا على الذی ذکروه فی اللیالی و الایام تالله بظلمهم بکت عیون الفردوس الأعلی و الجنة العلیا یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب طوبی لک

بما نبذتهم ورائك و اقبلت الى الله بالروح و الریحان قد سمعنا ندائك و ما انشأته فى ذكر هذا المظلوم الذى طرد و نفى الى البلاد لعمر الله ندعو من على الأرض كما دعوناهم من قبل و نذكر ما ذكرناه امام الوجوه لا تمنعنا قوّة الأقویاء و لا ضوضاء العلماء و لا زماجیر الرجال لا تضعفنا جنود العالم يشهد بذلك مالک القدم الذى ينطق أنه لا اله الا انا العزیز الوهاب انا نسأل الله بأن يؤيدک على حفظ ما قدر لك أنه لهو المؤید الفضال طوبى للسان نطق بذكرى و لوجه توجّه الى وجهی و لأذن فازت باصغاء ندائی و لید تمسکت بحبل الله ربّ الأریاب البهاء اللّانح من افق اللّوح علیک و على اللّذين نبذوا ما عند النّاس مقبلین الى الله العزیز الوهاب انتهی لله الحمد و المنة فائز شدند بأنچه که مثل و شبه نداشته و ندارد عنایت حقّ جلّ جلاله از نفحات آیاتش واضح و مبرهنست انشاءالله موفق شوند بر ذکر و ثنا و استقامت کبری در جمیع احوال این خادم خدمت ایشان اظهار فنا و نیستی و ذکر و تکبیر مینماید و میرساند

اینکه در باره حجاب مرقوم داشتید اگرچه بعضی از احکام از قلم اعلى جاری ولکن امر بستر شده و از کل مستور است ولکن نظر بحکمت آنچه مشاهده شد در اکثر امور حکم قبل جاری تا فصل اکبر واقع نشود و سبب بعد و اجتناب ناس نگرود شاید باصغاء کلمه فائز شوند و به ما اراده الله عامل گردند

در باره اکسیر مرقوم فرموده بودند مکرّر اینکلمه علیا از لسان مالک اسماء شنیده شد قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه یا عبد حاضر آنچه در باره اکسیر از سماء مشیّت الهی نازل نظر بسؤال عباد بوده مکرّر سؤال نموده اند تا آنکه نازل شد آنچه نازل شد و الا قلم اعلى تعرّض نمینمود و اقبال بذکر این امور نداشته و ندارد انبیا ذکر فرموده اند و همچنین حکما در وجود و عدم این صنع گفتگوهای لاتحصی بمیان آمده بعضی گفته اند اجساد غیرذهب بواسطه امراض از بلوغ باینمقام ممنوعند و قوّت و اعتدال اکسیر رفع مینماید و بلون و کینونت اصلی ظاهر میشوند و برخی اینفقره را محال دانسته اند چنانچه گفته اند این فلزات هر یک از اجزاء مختلفه ترکیب شده اکسیر عاجز است از تصرف در اشیاء مختلفه متناقضه جمهوری از حکما قلب ماهیّت را محال دانسته اند کتب قوم مشحونست باین اذکار و اعتراضات و اختلافات حکما از فلاسفه و غیرهم ولکن اگر صاحب فؤاد و بصر در بیانائیکه از قلم اعلى جاری شده تفکّر نماید امر وجود و عدم بر او ظاهر و هویدا و آشکار شود انتهی مکرّر اینعبد عرایض دوستان الهی را که از این امر سؤال نموده اند عرض نموده و بعضی در سؤال بکمال اصرار ظاهر لذا جاری شد از قلم اعلى آنچه موجود است وقتى اینکلمه علیا استماع شد فرمودند یا عبد حاضر اگر جواب نازل نشود بیم آنست بر عدم علم الهی حمل نمایند انتهی و بهر نفسی جواب نازل حکم منع در او بوده الا یک یا دو حکم منع بر اشتغال باینعمل مکرّر نازل حکمت قبل بالمرّه با حکمت حال مختلف شده در عناصر و در سیّارات و همچنین در حرکات و ارواح و اجساد اختلافات کلیّه ظاهر چه در تأثیرات و چه در اعداد و البتّه در سنین بعد هم ظاهر شود آنچه حال از عیون مستور است و اینظهور اعظم سبب و علّت است از برای فتح ابواب علوم و حکم احدی علوم و جنود حقّ را تا حین بتمامه احصا ننموده چه بسیار از شمس ظاهره که دیده نشده و چه بسیار از اقمار که از ابصار مستور است اگر جمیع عالم جمع شوند و بخواهند احصای خلق یکی از انجم ثوابت و سیّارات حول او را نمایند البتّه خود را عاجز مشاهده کنند و بکلمه مبارکه لا یعلم جنود ربّک الا هو ناطق گردند

بشارت آنکه یوم قبل جمال قدم از قصر بهجی به قصر مزرعه توجّه فرمودند مع جمعی و چون بمضجع حضرت والد علیه من کلّ بهاء ابهائ رسیدند توقّف فرمودند و نازل شد از برای ایشان آنچه که عرفش باقی و ذکرش باقی و لفظ و معنیش باقی هنیئاً لحضرتّه و مریئاً لحضرتّه در ذهاب و ایاب باین فضل اعظم که چشم عالم مثل آن ندیده فائزند اینمقام فوق اذکار است

اینکه در باره مکاشفات یوحنا علیه بهاء الله الابهی مرقوم داشتند صحیح است ایشان بکمال تصریح ذکر فرموده‌اند چنانچه میفرماید مدینه جدیدی از آسمان نازل یعنی اورشلیم جدیدی در اورشلیم نازل میشود چنانچه نازل شد باری اشارات بسیار است ولكن فرصت مساعد نه آنچه آنمحبوب مرقوم داشتند صحیح ولكن القوم هم لا یفقهون

اینکه ذکر در منظم و روایات مذکوره در آنرا فرمودند مطابق است و موافق ولكن ناس مخالف و منافق در این ارض هم بعضی اشارات واضحه و براهین لائحه و احادیث محکمه در کتب یافته‌اند که کل مدلل بر ظهور اسم مکنون و سر مخزون و کلمه جامعه تامه بوده و هست معذلک احدی آگاه نه جماعت پروسپانیها مع اعتراف باینکه باین ارض توجه نموده‌ایم تا بظهور فائز شویم چه که در کتب ما مذکور است که ظهور نزدیک است و یا گذشته است معذلک ملتفت نیستند عالم را سکر غفلت گرفته یومی از ایام اینکلمه از فم مشیت مالک انام استماع شد یا عبد حاضر امروز شمس گواهی میدهد بحر صبحه میزند ارض اخبار میدهد سکر هوی ناس را بشائی اخذ نموده که از خود و غیر غافلند تا چه رسد باینمقام و عرفان مقامیکه منتهی امل مقررین و موحدین و مخلصین بوده انتهی

و اینکه در باره حضرت شیخ و حضرت سید علیهما من کل بهاء ابهاه مرقوم داشتند که در نزد بعضی از احباب در مراتب و مقامات ایشان صحبتها میشود که ظهور احمدی مقام سماوی محمدی است و رتبه رسالت بایشان معروض شد و قبول نمودند آیا این اقوال مأخذی دارد یا از اوهام افهام است البته از اوهام افهام بوده و هست اینفقره حینیکه تلقاء وجه عرض شد جمال قدم مدتی در بیان توقف فرمودند و بعد فرمودند بکمال تأسف میگویم اولیای الهی نباید تکلم نمایند بآنچه که از انصاف بعید است فخر احمد در آنست که ببعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل امانت گشت اینمقام بسیار عظیم است یکفیه ورب العالمین جمیع بروزات و ظهورات و ولایت و اوتاد و اقطاب و نقبا و نجبا و آنچه ذکر شده از مقامات حمیده نزد عباد بکلمه آنحضرت ظاهر شده و بمقامات عالیه فائز گشته‌اند بعضی از عرفا هم گفته‌اند آنچه را که شایسته نبوده بعضی باطن درست کرده‌اند و خود را از اهل آن دانسته‌اند لعمر الله در ساحت حق از بعوضه پستترند عارف بی انصافی گفته مقام نبوت مقام نبأ است و مقام مکاشفه و مشاهده فوق آنست ثانی را مقام اولیا و اول را مقام انبیا دانسته این بی‌بصر بی حقیقت اینقدر ادراک نموده که نبأ انبیا بعد از مکاشفه و مشاهده بوده بلکه ایشان نفس مشاهده و مکاشفه و حقیقت آن بوده‌اند بهم ظهر کل امر حکیم و کل سر عظیم معدن نبوت و ولایت انبیا بوده‌اند و بکلمه انبیا اولیا در ارض ظاهر باری اکثری از عباد بهوی نطق نموده و مینمایند انتهی بکرات اینکلمات عالیات از منزل آیات استماع شده فرمودند هر یوم ملحدی ظاهر و نهی از بحر شریعت محمدی برده تا بالآخره بحر ضعیف مشاهده شد چنانچه الیوم دیده میشود امر واحد و سبیل واحد و اتفاق و اتحاد هم در کتب و زیر و صحف الهی مملوح معذلک این اختلافات که مشاهده میشود کل از معتدین و ملحدین بوده و هست هر نفسی بخواهد عدد شعبه‌های طریقت را که الیوم مابین ناس مذکور و مشهور است احصا نماید باید مدتی اوقات صرف کند یسأل الخادم ربه بأن یزین الکمل بحل الانصاف و کوثر العدل و یرزقهم کأس التقوی انه لمولی الوری و المقتدر علی ما یشاء حسب الأمر آنمحبوب ناس را متذکر دارند شاید این اوهامات محو شود نفوس جاهله غافله ناس را مبتلا نموده‌اند بکمال روح و ریحان و حکمت القا نمائید آنچه را که سزاوار است و مقام حضرت شیخ و مرفوع سید علیهما بهاء الله و عنایاته بسیار عظیمست وقتی از اوقات اینکلمه مبارکه از معدن حکمت الهی ظاهر فرمودند یا عبد حاضر حضرت احمد و کاظم آگاه بودند و از معانی کتب الهی مطلع و باخبر نظر بجذب قلوب بعضی بیانات فرموده‌اند و مقصود تقرّب ناس بوده که شاید بکلمه حق فائز شوند چنانچه فائز شدند نفوسیکه اول بشریعه الهی وارد گشتند آنحزب بوده و اینفقره گواهست بر آگاهی و علم و حکمت و سبیل مستقیمیکه بآن متمسک بوده‌اند هنیئاً لهم انتهی در اواخر مکرر حضرت سید علیه من کل بهاء ابهاه میفرمودند آیا

نمیخواهید من بروم و حقّ ظاهر شود اصل مقصود اینکلمه بوده ولكن نظر بمقتضیات حکمت ظاهر شد از ایشان آنچه ظاهر شد

و اینکه از مظاهر امر سؤال نمودند ایشان در بطن امّ دارای مقامات بوده و هستند و بمقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده

اینکه از آیه مبارکه منزله در کتاب اقدس سؤال شده قوله تبارک و تعالی من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة الى اخر بيان الله اینفقره عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة يا ايها الناظر الى الوجه و الطائف حول الأمر آنچه عرفانش بر کل لازم بود در این آیه مبارکه نازل و بر کل فرض است اقرار بآن و تمسک بآن اکثری از جهال غافلند و در سبیل اوهام سالک و ناس هم اکثری بیخبر لذا این آیه مبارکه محض فضل نازل تا متابعت هر ناعقی نمایند و سبب تضييع امر الله نشوند انتهى فی الحقیقه این آیه مبارکه عنایتی است بزرگ از برای کل چه که آنمحبوب میدانند هر روز از شطری نعقی ظاهر و همچنین اعمالیکه سبب و علت تضييع امر الله بوده گمانشان آنکه امر الله بمثابة لعب اطفال است هر یوم بلعی مشغول و بکلمهئی ناطق قد خسر الذين نطقوا بما لا اذن الله لهم و عملوا ما بکت به عين العدل و الانصاف باید آنمحبوب ناس را متذکر دارند

و اینکه از آیه مبارکه أخرى سؤال نمودند قوله تبارک و تعالی قل هذا لهو العلم المکنون الذي لن يتغير مقصود این بیان از باقی آیه مستفاد میشود قوله تعالی لأنه بدء بالطاء المدلة على الاسم المخزون الظاهر الممتنع المنيع و عدد تقسيم با عدد جامع کسور تسعه مطابق و موافق است امروز عالم غیب و شهاده طائف طاء مدله است لعمر مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض مخزونست در این سلطان حروف یعنی طاء آنچه که اقلام عالم از ذکرش عاجز و قاصر است

اینکه در باره جناب آقا علی علیه بهاء الله مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله تبارک و تعالی یا علی بعنایت حقّ فائز شدی بآنچه که مقصود از خلقت بوده اینمقام را بنام دوست یکتا حفظ نما ملحدین و معتدین در صدد بوده و هستند کن ثابتاً علی الأمر و ناظراً الى الأفق الأعلى و ناطقاً بثنائی الجمیل در امور مشورت نما و بعد عامل شو متوکلاً علی الله المهیمن القیوم انه معک و عینک و هو العزیز الودود انتهى

و اینکه مکرّر ذکر حبیب فؤاد جناب ع ب علیه بهاء الله و عنایته را فرمودند هرگز از نظر فانی نرفته و نمیروند الحمد لله بعنایت حقّ فائزند آنچه باین بنده مرقوم داشتند و همچنین عریضهئی که بساحت اقدس ارسال نمودند کل امام وجه عرض شد و بشرف اصفا فائز قوله جلّ جلاله و عمّ نواله لازال بعنایت حقّ فائز بوده و هستند مطالب ایشان بسمع قبول اصفا شد آنچه در کتب الهی در ذکر این ایام نازل بآن رسیدند هذا فضل لا يعادله فضل از حقّ میطلبیم مقدرّ فرماید از برای ایشان آنچه که سبب فوز و رستگاری ابدیست و ایشانرا محروم نفرماید از آنچه سزاوار است اذن لقا دادیم و اجر لقا نوشتیم یا عین و باء شکر کن مقصود عالمیانرا که ترا بر اقبال و معرفت و مودّت و محبّت و خدمت امرش مؤید فرمود له الحمد و المنة ترا مزین فرمود بطرازیکه ذکرش از عالم محو نشود و مقدرّ فرمود آنچه را که از برای مقررین مقدرّ فرموده نشهد انک فزت برضائی و شربت رحيق العرفان من يد عطائی ان احمد الله بهذا الفضل المبين انتهى فقره بفقره مطالب ایشان عرض شد و جواب عنایت فرمودند و در هر فقره شمس عنایت و فضل از افق اراده مشرق و لائح آنچه در باره آنمحبوب معمول داشته‌اند کل لدى العرش مذکور و بطراز قبول فائز این خادم از حقّ سائل ایشانرا در جمیع احوال موفق فرماید حسب الأمر باید بحکمت ناظر باشند و باو متمسک خلعت و دائره هم انشاءالله میرسد

اینکه ذکر مرحوم مرفوع جناب میرزا ع ب علیه بهاء الله و عنایته را مرقوم داشتند آنچه آنمحبوب ذکر فرمودند صحیح بوده و هست قد نزل له من القلم الأعلى ما لا يعادله شيء من الأشياء اینفقره هم در ساحت امنع اقدس علی عرض شد قوله

بسمی الذاکر العلیم

ان یا قلمی الاعلی ان اذکر من صعد الی الأفق الأبهی و شرب رحیق الوحی من کأس عطاء ربّه مالک الاسماء و قل بهاء المشرق من افق سماء رحمة ربک مالک الایجاد علیک یا من اقبلت الی الوجه اذ ارتعدت فرائص العباد اشهد انک سمعت النداء اذ ارتفع بین الارض و السماء و اجبت مولاک اذ اخذت الزلازل قبائل الارض و كانت القلوب مضطربة من خشية الله ربّ الأریاب طوبی لأذکرک بما سمعت و لعینک بما رأّت و لقلبک بما اقبل و لوجهک بما توجّه الی قبله الآفاق انت الذی ما منعتک مفتریات العلماء و لا شوکة الأقویاء تمسکت بحبل الأمر و تشبّثت بذیل عناية ربک فی يوم فيه نفخ فی الصور و وضع المیزان و ظهر الصراط و برز ما کان فی قلوب الذین نقضوا میثاق الله و عهده و اعرضوا الی ان افتوا علیه طوبی لک یا عبدالله و للذین اقبلوا الیک و زاروا قبرک بما نطق به قلمی الاعلی فی هذا السّجن الذی سمّی بالاسماء الحسنی و طوبی لمن ذکر ایتامک و ذکر ما نزل لک من لدی الله موجدک و خالقک و رازقک و معینک و مؤیدک و محییک و ممیتک بهاء علیک و الثّور علیک و السّلام علیک من لدی الله معبودک و محبوبک و مقصودک و مقصود من فی السّموات و الارضین انتهى

از قبل هم مخصوص ایشان نازل شد آنچه که در حدیقه کتب الهی مخلّد است هنیئاً له و آنچه در این حین نازلشده شاهد و گوا هست لله الحمد رحمت الهی احاطه اش نمود و عنایتش دستش گرفت ثمّ هنیئاً له از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که جناب ابن ایشانرا مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است اینعبد خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و همچنین خدمت جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله و عنایت و سایر اولیا و دوستان علیهم بهاء الله از حقّ جلّ جلاله میطلبم کل را از کوثر عالم معانی سرمست فرماید بشأنیکه غیر دوست نبیند و غیر دوست نجویند

جناب مسجون رش علیه بهاء الله که بآن ارض تشریف آوردند لازال امام عیون بوده و هستند مکرّر ذکرشان در ساحت اقدس از لسان عظمت استماع شد انشاءالله مؤید باشند بر آنچه سزاوار است ذکر قرر عیون و نتایج فؤاد جناب عزیزالله و روح الله فرموده بودند ذکرشان در ساحت اقدس اعلی عرض شد تلاوت فرمودند آنچه را که مظهر و مبین و مدلّ و مشعر بر فضل و عنایت و رحمت بوده و خواهد بود و دو لوح اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند ذکر اولیا و آقایان آن ارض را فرموده بودند هر یک بعنایت حقّ تعالی شانه فائز ذکر کل مذکور و از قلم امر مسطور عنایت حقّ بمقامیست که ذکر و وصف از اظهار قاصر است مخصوص جمعی الواح نازل و مخصوص جمعی دیگر در یک لوح نازل و این بحفظ اقریست باید سواد اخذ شود و بصاحبانش داده شود و آنچه این کرّه ارسال شد بیش از آن جایز نه و از بعد الأمر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید السّلام و البهاء و التّکبیر علی حضرتکم و علی من معکم و علی الذّین فازوا بما لا فاز به احد قبلهم و علی کلّ صبار شکور و الحمد لله المقتدر العطوف الغفور

خادم

فی ۱۱ صفر سنة ۱۳۰۲

دستخط دیگر آنمحبوب مورّخه ۲۶ ذی الحجّة حین بستن پوسته رسید الحمد لله چشم روشن مخصوص جناب آقا میرزا محمد علیه بهاء الله که مرقوم داشتند یک لوح اقدس ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند

و اینکه در بارهٔ اختلافات بعضی مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس عرض شد قال جلّ جلاله از امثال این امور و اعمال شنیعه محزون نباشند زود است که کل راجع شوند و بر خسران خود آگاه گردند استقامت آنجناب از برای انتباه آن نفوس کافیهست سوف یعترفون بنصحک و يرجعون الیک همان نفوس که حال مدح آن اعمال مینمایند بسیئاتش اقرار خواهند نمود طوبی لک و ویل لمن غفل انّ ربّک لهو المبین العلیم و هو الذّاکر النّاصح النّاطق المشفق الکریم انتهى

عرض فانی آنکه آنچه از نزد آنمحبوب در اظهار خلوص و خضوع و خشوع خدمت حضرت غصنین اعظمین مبارکین روحی و ذاتی و کینونتی لثراب قدومهما الفداء رسیده اینبعد معروض داشته اظهار عنایت لاتحصی نمودند و ذکر ایّام لقا را فرمودند و تکبیر و ثنا و بها فرستادند فرمودند انشاءالله قائم باشند بر نصرت امر الهی چنانچه بوده‌اند هر وقت ذکر میرسد اینفانی عرض مینماید و اظهار عنایت لازال از ایشان ظاهر و همچنین غصنین اطهرین انورین آخرین روحی لقدومهما الفداء و اهل سرادق عصمت و عظمت کل تکبیر میرسانند و ذکر مینمایند البهّاء کلّ البهّاء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبّکم

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو العزيز الباقي

شهد الله أنه لا اله الا هو العزيز المحبوب له الجود و الفضل يعطى من يشاء ما يشاء و أنه لهو القادر المقتدر المهيمن القيوم قل انا آتيا بالذي ظهر باسم علي من لدن سلطان حق محمود و بالذي يأتي في المستغاث و بالذي يأتي بعده الى آخر الذي لا آخر له و ما نشهد في ظهورهم الا ظهور الله و في بطونهم الا بطونه ان انتم تعرفون و كلهم مرايا الله بحيث لا يرى فيهم الا نفس الله و جماله و عز الله و بهائه لو انتم تعقلون و ما سواهم مراياهم و هم مرايا الأولي ان انتم تفقهون ما سبقهم احد في شيء و هم يسبقون قل لن ينتهي مرايا القدم و كذلك مرايا جمالهم لأن فيض الله لن ينقطع و هذا صدق غير مكذوب و الذي يقول انتهت الظهورات في ارضك لن تلتفت اليه و كن من الذين هم يبصر الله في امره ينظرون قل ان اليهود قالت يد الله مغلولة و كذلك امم البعد قالوا بمثل ما قالوا قل فويل لكم فيما تقولون أنه سبقت رحمته كل شيء و احاط فضله كل من في السموات و الأرض ان انتم تعلمون ما انقطع فيضه و لن ينقطع بدوام الله المهيمن القيوم يظهر في الملك من يشاء و أنه ما من اله الا هو و كل عن امره في هذه الأيام لغافلون الا الذين يشهدون ورقة الفردوس بعيونهم و نعمة الله بأذانهم يسمعون و لن يمنعهم منع مانع ولو كل الناس هم يمنعون ولكن حق للمؤمن بأن يفصل بين الحق و الباطل كما يفصل بين النور و الظلمة بحيث لن يتبع الذين يدعون ما لا قدر الله لهم و هم في هوى انفسهم يسلكون كذلك دلح ديك القدس و غنت ورقاء العز و نطق هذه اللسان الناطق ان انتم بها تتوجهون و الروح عليك و على من توجه الى شطر الله في هذا الوجه المنير المحبوب ١٥٢

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

مش

حضرت محبوب فؤاد ابن اسم الله الاصدق علیهما بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

شهد الله انه لا اله الا هو قد اظهر امره بين العباد بسلطان ما منعه الاعراض و الاغماض و بقوة ما اضعفه من في البلاد قد نطق امام الوجوه قد اتى الوعد و الموعد هو هذا قد ظهر بامر لا يقوم معه من في السموات و الارض و ما اراد الا حفظ خلقه و تقرّبهم الى ساحة عزّه طوبى للذين سمعوا ما ارتفع بارادة ربنا رب العرش و الثرى و ويل لكل ناعق اتبع النفس و الهوى لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم

جواهر ذکر و ثنا که در قمائض الفاظ و عبارات مندرج بود علت ابتهاج حقیقی و فرح معنوی گشت از نفحاتش اهتزاز ظاهر و از عرفش سرور ابدی حاصل و بعد از ظهور لطائف لثالی محبت و وداد از اصداف ذکر و بیان قصد مقام نموده امام وجه مولی الوری حاضر بعد از ظهور نیر اذن تمام نامه عرض شد و بعزّ رضا و قبول فائز گشت چه که هر کلمه اش گواهی داد بر اقبال و توجّه و خلوص آنمحبوب فؤاد امید آنکه در جمیع احوال بخدمت امر الهی مشغول باشند که شاید غافلهای عالم باگاهی رسند و معرضین امم باقبال فائز گردند باری بعد از اصغاء نامه اینکلمات عالیات از مشرق بیان مقصود عالمیان ظاهر قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

بسمه المهیمن علی ما کان و ما یکون

کتاب الله امام وجوه ما سواه ناطق و بکلمه مبارکه قد اتی الموعد مبشّر لعمر الله جذب ظهور بر سدره المنتهی زد حقیقش مرتفع و بر انهار زد خیریش ظاهر و بر بحار زد لثالی علم و حکمت که از اول ابداع الی حین مکنون و از ابصار عباد مستور چون شمس مشرق و چون نور ساطع گشت سبحان الله بی قدری احزاب بمقامی رسیده که حق جلّ جلاله اسرار کتاب را ستر فرموده صهیون ندا مینماید اورشلیم بعیش مشغول از جهت یمین کرمل میگوید ای اصحاب کنائس ملوک و مملوک قرنهای عصرها منتظر بودند و حال محبوب امکان امام وجوه ظاهر و شما غافل ای دوستان دوست حقیقی ظاهر و نیر جود باراده سلطان وجود مشرق و لائح چرا غافل شدهاید آیا بقصور از مکّم طور محرومید یا بثروت از این نعمت کبری غافل شدهاید مطلع جلال آمده مظهر جمال آمده شعب خود را در هر دیاری ذکر مینماید و کل را بملکوت قرب و لقا دعوت میفرماید یا اوراق السدره و اثمارها مظلوم در سجن عکا بذکر شما مشغول چرا متوقفید نور اقبال از مطلع وصال مشرق چرا خود را متحیر

دارید نورش بمثابه نار از اعلی علم ظاهر و ندایش فوق کل مرتفع ای عباد شما نهالهای جود منید بید عنایت غرس نمودم و از امطار سحاب فضل آب دادم آن آبی که در هر کتابی مذکور و از اقلام فضل و عطا مسطور حال وقت اظهار خدمت شماست و هنگام ظهور محبت بقدرت الهی و قوت صمدانی قصد مقصد اقصی و ذروه علیا نمائید یا شعبی فی برلین آنکه گفت میایم آمده و آیات عنایتش عالم را احاطه فرموده آن دوست یکتا آمده آن یار بیهمتا حجاب را شق نموده بشتابید بشتابید وقت حضور است بیابید بیابید کنز مکنون ظاهر گنج مستور باهر وعدهای کتب ظاهر شده اشارات صحف مشاهده گشته خود را محروم منمائید و بی نصیب مگردانید

یا بن اصدق المقدس ارض خاء را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو یا مشهد مقامت را فراموش مکن از عنایت حق جمیع ارض خاء مجدّد بدم رضا مزین گشت تعالی هذا الفضل الاعلی بگو یا ارض خاء یا اهل المدن و الدیار حضرت مختار با اسرار آمد آن پوشیده پنهان با نور و ضیا آمد امروز جمیع اشیا در جذبند و بعیش مشغول و بفرح اکبر مسرور شما چرا ساکنید و پژمرده اید ماء و من الماء کلّ شیء حیّ از یمین بیان رحمن جاری اولیا را از قبل مظلوم ذکر نما ذکریکه بر سدره طور بیفزاید و عالم طرّاً را از غیر دوست برهاند و باو رساند و باو کشاند سبحان الله کشته شدند و نکشتند و در آنچه واقع شد مظلوم صرف بودند و نزد آمر هم از قاتل توسط نمودند مع ذلک بر غل و بغضای غافلین افزود و این فضل اعظم را نزدشان مقامی نه و ثمر و اثری حاصل نه نظر بمظلومیّت و عدم معین و یاور مالک سلاح باصلاح برخواست مظلومیّت صرفه اثرها دارد و ثمرها آرد حال غرور و ثروت و غفلت و ضلالت اکثری را از عدل و انصاف محروم نموده در ظاهر اظهار عدل میشود و در باطن تحریک عظیم و ظلم صرف در علیه چند نفسی را جمع نموده اند در ظاهر بکلماتیکه عرف محبت از آن متضوّع ناطقند و در باطن خشبهای یابسه را لاجل اشتعال نار بغضا ترتیب میدهند و شعله های نار نفس و هوی و کذب و افترا از طاء بآن مقام متصل ولکن آن نفوس خود را آگاه و حق را غافل میدانند فبأس ما هم یظنون باری ایّام ظهور خافیه صدور و خائنه عین است زود است جزایهای اعمالشان میرسد آنّه لبالمرصاد لا اله الا هو المقتدر العزیز البصّار

قد حضر العبد الحاضر بکتابک و ذکره امام الوجه اجنباک بما تضوّع منه عرّف العنایة نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤدک و یوفّقک علی ما یرتفع بک امره بین عباد و ذکره فی بلاده و اسمہ بین اولیّائه جناب علی علیه بهاء الله را از قبل مظلوم ذکر نما قل یا علی انّ العیون ترون السّدره و اثمارها و اوراقها و اغصانها ثمّ ینکرونها قل یا قوم اتّقوا الله انّ البحر امام وجوهکم انظروا لثالیه المنوره و امواجه الظّاهره و لا تکنوا من الذّین نقضوا العهد و کفروا بنعمه الله ربّ العالمین یا علی انشاء الله جواب عرایض قبل شما عنایت میشود آنّه یحبّ اولیّائه و یزینهم بطراز عنایتّه آنّه هو الفضّال الکریم انتهی

تجلیّات انوار نیر بیان الهی بشأنی احاطه نموده که فی الحقیقه کل از احصای آن عاجز و قاصرند از اوّل ایّام الی حین نازل شده آنچه که جمعش مشکل و صعب بنظر میآید آنمحبوب و منصفین گواهند بر آنچه از سماء مشیّت محبوب امکان نازل گشته فی الحقیقه ملکوت بیان ظاهر ولکن هوش و گوش مفقود حسب الامر حال آنچه لازمست اموریست که سبب الفت و علّت اتحاد است و تبلیغ بحکمت و بیان بقسمیکه فی الجمله از انظار مستور باشد چه که بعد از آنچه واقع شده و ظاهر گشته مع آنکه از اینحزب کشته اند و اینحزب بهیچوجه تعرّض نکرده اند مع ذلک بر بغضای نفوس شریه افزوده معلوم نیست در اینفقره چه میگویند و بچه عذری متمسکند یکی از اولیا را در ارض صاد آویختند و شهیدش نمودند و بعد جسد مبارکش را سوختند و در ارض عشق عمل نمودند آنچه را که اهل فردوس بنوحه و ندبه مشغول و اولیا بهیچوجه تعرّض نمودند بمجرّد آنکه آمر آنمدینه بر عدل قیام نمود و بانصاف احکام جاری فرمود نفوس غافله از صدق و وفا و امانت گذشتند و بتویخ و اذیت قیام نمودند حال ظلم ظالمین بمثابه آفتاب ظاهر یظلمون و یفرحون و لا یشعرون زود است که بجزای اعمالشان برسند چه که سر و کار با عادل حکیم است آنّه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون

سبحان الله اينعبد متحیر که اين هادی دولت‌آبادی دیگر چه میگوید از اوّل امر بهیچوجه اطلاعی نداشته او و سید محمد و امثالهما محض ریاست عمل نمودند آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرتست سید محمد اصفهانی یکی از خدام بوده و از عراق همراه بعد از ظهور مخالفت در ارض سرّ طردش فرمودند بعد شنیده شد قدّوس خود را نامیده فی الحقیقه خوب قدّوسی بود از برای اینحزب غافل و میرزا هادی دولت‌آبادی مکرّر از قلم اعلی ذکر بغی و غفلت و انکارش جاری و در اواخر در الواح منزله او را احضار فرمودند که شاید حاضر شود و نفحات وحی او را جذب نماید ولکن اثری از او ظاهر نه لعمر ربّنا بمثابة آن نفوس اربعه کاذبه که مقنّن قوانین جعلیه و بانی شهرهای موهومه‌اند حرکت مینماید حال در غفلت این نفس شیریره تفکر نمائید مکرّر در افنده و قلوب القای غل و بغضا از مالک وجود و سلطان غیب و شهود کرده جزای اعمال حزب قبل را دیده مع ذلک عمل نموده آنچه را که عین یقین میگردید بر اولیای حق جلّ جلاله که مظاهر عدل و انصافند لازم و واجبست که عباد را از اوهامات حزب قبل حفظ نمایند که مباد مجدّد مبتلا شوند از حق میطلبم اینحزب را حفظ فرماید و تأیید نماید بشأنیکه ما سواش را معدوم داند و مفقود شمرد و باستقامت تمام بر اعلاء کلمه قیام کنند نفوس غافله مقدار عین نمله شعور ندارند چه که بهر کس رسیده و یا ملاقات کرده‌اند بیان استدلال نموده‌اند بر ازهاق حق و احقاق باطل مع آنکه میفرماید احدی در یوم ظهور ناظر بغیر حق نباشد از غایه تأکید که مبدا در آن روز در اعراض از او بیان تمسک نمایند میفرماید قوله جلّ ذکره و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو أنّه لا یستشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان و حال آنکه جمیع بیان بذکر این امر مزین و مخصوص این امر نازل میفرماید آنچه ذکر خیر است در بیان مقصود او بوده در لیالی و ایام بذکر اسم اعظم مشغول تا آنکه بمقام ظهور این آیه مبارکه علیا رسید که در اوّل ایام در قیوم اسما نازل قوله جلّ ذکره و عزّ اسمه یا بقیه الله قد فدیت بکلیّ لک و ما تمّیت الاّ القتل فی محبتک و الصّلب فی سیلک باری از حق میطلبم رندهای ابصار را رفع فرماید تا کل فائز شوند بآنچه که الیوم از آن محرومند

ذکر جناب آقا میرزا محمدحسین علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اینکلمه علیا نازل قوله جلّ جلاله لله الحمد بعنایت ایام فائز گشتند و بآنچه کل از آن غافل اقبال نمودند کلّ ذلک من فضل الله و رحمته انشاء الله بلوح الهی جلّ جلاله فائز خواهند شد انتهی اینعبد هم خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حق ارتقاء مقامشان را در کلّ حین سائل و آمل ان ربّنا هو المقتدر الفضّال المجیب

ذکر اولیا را مرقوم داشتند لله الحمد نفحات وحی کل را اخذ نمود بعد از عرض در ساحت امنع اقدس الواح مقدّسه منیره مبارکه از اسماء عطا نازل انشاء الله بآن فائز شوند و از بحور مکنونه در کلمات عالیات قسمت برند و نصیب بردارند ان ربّنا هو المعطی الکریم و نفوس مذکوره که در نامه‌های آنمحبوب فؤاد از قبل و قبل قبل مرقوم کل باصغاء مولی الوری فائز و امید آنکه از برای کل نازل شود آنچه که عالم را قسمت بخشد و بر اقبال تأیید نماید از حق جلّ جلاله سائل و آمل که توفیق اصغا عطا فرماید یعنی حقّ اصغا چه که فی الحقیقه هر نفسی بآن فائز شد اقبال نمود و بما ینبغی بذکر و ثنا و توجّه مشغول هنیئاً للسامعین و هنیئاً للشاریین

ذکر مخدّره ورقه ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله را نمودند چند شهر قبل دو لوح امنع اقدس مخصوص آنورقه و ورقه مخدّره آقا شاهزاده علیهما بهاء الله ارسال شد انشاء الله بآن فائز شوند و حال هم فرمودند انشاء الله ضیاء الحاجیه مرّه اخری لوح ابهی که سبب و علّت حیات عوالم لا نهایه است عنایت میشود کاغذ ترمه که ارسال داشتند رسید و الحمد لله بآیات بدیعہ منیعہ الهیّه فائز گشت چه که کلمات مکنونه عربی و فارسی و همچنین بعض الواح اخری بر آن نوشته شد فی الحقیقه این کاغذ فائز شد بآنچه که کاغذهای عالم از برای آن محقّق شده و ظاهر گشته سبحان الله علمای ایران الی حین بیک ذره ادراک و عرفان فائز نشده‌اند و کاغذ بآن فائز گشت از قراریکه تازه ملاحظه و تخمین شد حال قریب صد جلد از اسماء فضل

و عطا بر اهل ارض و سما نازل شده مع ذلك علمای آنجهات الی حین بر بستر غرور آرمیده‌اند بل خابیده‌اند بل مرده‌اند یسئل الخادم ربّه ان یبعث من یرفع به رؤسهم فی ایامه أنّه هو الفضّال الغفور الرّحیم

ذکر جناب ابن شهید علیهما بهاء الله را فرمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اینکلمات عالیات از مشرق اراده ظاهر قوله جلّ جلاله ابن شهید لا زال مذکور بوده و هست هر هنگام اولیای خاء را ذکر نمودیم ذکر او هم از سماء عنایت نازل این ایام هم لو شاء الله و اراد لوح امنع اقدس انور عنایت میشود فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم انتهى

ذکر محبوب روحانی جناب بجستانی علیه بهاء الله الابدی را نمودند بعد از عرض امام کرسی فضل یک لوح ارفع اعزّ اعلی مخصوص ایشان نازل و همچنین مخصوص حبیب روحانی جناب ابن شهید علیه و علی اییه بهاء الله العزیز الحمید لوح مقدّس ابهی نازل مخصوص هر اسمی لوحی از سماء مشیّت الهی نازل و ارسال شد امید آنکه کل از آیات منزله حق جلّ جلاله بحیوة جدیدة باقیه فائز گردند ان ربّنا هو المؤید الکریم و المشفق الرّحیم

ذکر منتسبین را فرمودند مخصوص هر یک از سماء عطاء مولی الوری یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد أنّه یعطی و یمنع و هو المقتدر المختار خدمت اولیای آن ارض و اطراف سلام و تکبیر میرسانم حق شاهد و گواه لا زال در ساحت امنع اقدس ابهی از برای هر یک رحیق مختوم طلبد و میطلبم تا کل از این باده باقیه و نعمت ابدیه مست شوند مستی‌یکه بر شعور و ادراک بیفزاید اگر انسان باثر این رحیق فائز شود غیر الله را مفقود شمرد دیگر از برای ناعقین و ملحدین مجالی و شائی نماند اولیای حق این ایام باید بایادی صدق و صفا و محبت و وفا بنوشند و بنوشانند ان ربّنا هو المقتدر القدیر و هو الفضّال العلیم الخبیر البهاء و الذّکر و الثّناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبّکم و علی کلّ موقن ثابت راسخ مستقیم الحمد لله العلیم الحکیم

خادم

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”هـ“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

* * *

هو المستوى على عرش يفعل ما يشاء

شهد الله أنه لا اله الا هو له العظمة و الاقتدار و القدرة و الاختيار يفعل ما يشاء بسلطانه و يحكم ما يريد بامرہ أنه هو محمود في فعله و مطاع في حكمه لا يسئل عما يفعل و هو الفرد الواحد المقتدر العزيز العلام شهد الله أنه لا اله الا هو و الذي اتى من افق الاقتدار أنه هو السرّ المكنون و الرّمز المخزون و هو الذي به ظهرت سلطنة الله و عزّه و عظمة الله و امره و به لاحت حجة الله و برهانه و كتاب الله و اسراره لو لاه ما ماج بحر الجود و ما تحقّق حكم الوجود و ما غرّدت عنادل البيان على الاغصان و ما ثبت امر الغيب بين الاديان به نزلت كتب الله من قبل و من بعد و ارسل رسله و سبقت رحمته و نزلت آياته و ظهرت بيناته و شهدت السن الملاء الاعلى و الجنة العليا و قالت يا ملاء الارض و السماء تالله قد اتى من كان غائباً في ازل الآزال تعالوا تعالوا هلّلوا كبّروا و بشّروا بما سرت نسمة العناية و اللطاف من شطر الله مالک المبدء و المئاب

اذا ارتفع حفيف سدره المنتهى نادت و قالت الحمد لله الذي جعل الاقتران باباً لظهور مظاهر اسمه الرحمن و به تزيّنت مدائن الذّكر و البيان أنه هو سرّ البقاء و مستسرّ الامضاء بعد القضاء لاهل الامكان و به جرى سلسيل الحيوان لاصحاب الايقان و الحمد لله الذي جعل التزيّج ترويجاً لامره بين العباد و اعلاّناً لكلمته في البلاد و به اشرق نير الظهور من افق السماء و ظهر الهيكل المستور عن خلف ملكوت الاسماء و نادى الروح الامين من الشّطر الايمن من الفردوس الاعلى هذا يوم فيه امر سلطان الاديان بما ابتسم ثغر الوجود من الغيب و الشّهود و الحمد لله الذي جعل النّكاح كنز الفلاح و مطلع النّجاح و به ظهر فيضه الاعظم و فضله الاقوم الاكمل الاتّم و رفع مقامه الى ان خطب بنفسه على عرش عطائه بذلك ماج بحر السّورور امام الظّهور الذي به نطقت الاشياء و نادى الفردوس الاعلى الملك لله ربّنا ربّ الارض و السماء

يا اهل البهآ ابشروا في هذا اليوم ثمّ اقرئوا ما نزل من قلمي الاعلى من آيات الفرح و الابتهاج أنّها تجذبكم الى مقام لا تحزنكم حوادث الدّنيا و لا دخان السماء و لا ما في ناسوت الانشاء كذلك اشرق نير الحكم من افق سماء ارادة الله فاطر السماء و مالک الاسماء طوبى لمن وجد ما تضوّع اليوم من بيان الله مولى الآخرة و الاولى و سمع ما نطق لسان الوحي في اعلى المقام أنه هو ربّ الانام و مالک يوم القيام

لك الحمد يا الهى و لك الثّناء يا الهى و لك البهآ يا الهى و لك العظمة يا الهى و لك الكرم يا مقصود الامم و لك الجود يا مالک الوجود و لك الفضل يا مظهر العدل و لك العطآ يا مولى الورى و لك العناية يا معبود البريّة بما جعلت الاقتران سبباً لاتّحاد خلقك و اعلاء كلمتك بين عبادك و به ألّفت بين القلوب و اظهرت مظاهر اسمک المحبوب و به ظهرت الاسرار المستورة خلف قاف قدرتك و اشرقت الارض و السماء بنور عنايتك اى ربّ اسئلك بنير برهانك الذي اشرق من افق سماء سجنك بان تؤيّد اوليائك على الاتّحاد و الاتّفاق ليستضيئ بهما آفاق مملكتك انّك انت المقتدر الذي لا تعجزك شؤنات خلقك و لا تخوفك ضوضآ عبادك لا اله الا انت القوىّ الغالب القدير و لك الشّكر يا مقصود العارفين و لك الحمد يا أيّها

المذكور فى افئدة المخلصين و لك البهآ يا بهآ العالمين بما وهبت ورقة من اوراق سدرتك الّتى سمّيت باللقآ فى ملكوت الاسماء الى غصنك الاكبر و جعلتها مخصصة لخدمته فى هذا اليوم الّذى فيه تجلّيت على البشر باسمك يا مالك القدر اسئلك اللّهم يا الهى باسمك الّذى به نورّت البلاد و الّفت بين افئدة العباد بان تألف بينهما ثم انزل عليهما بركات سمائك ثم اظهر من الارض نعمك و آلائك انك انت الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت المقتدر البازل الغفور الرّحيم

* * *

هذه زيارة نزّلت من قلمى الأبهى فى الأفق الأعلى لحضرة سيّدالشّهداء حسين بن على روح ما سواه فداه

هو المعزّى المسلى الناطق العليم

شهد اللّهُ أنّه لا اله الا هو و الّذى اتى أنّه هو الموعود فى الكتب و الصّحف و المذكور فى افئدة المقرّبين و المخلصين و به نادى سدره البيان فى ملكوت العرفان يا احزاب الأديان لعمر الرّحمن قد اتى أيام الأحران بما ورد على مشرق الحجّة و مطلع البرهان ما ناح به اهل خبآء المجد فى الفردوس الأعلى و صاح به اهل سراقى الفضل فى الجنّة العليا شهد اللّهُ أنّه لا اله الا هو و الّذى ظهر أنّه هو الكنز المخزون و السرّ المكنون الّذى به اظهر اللّهُ اسرار ما كان و ما يكون هذا يوم فيه انتهت آية القبل بيوم يقوم النّاس لرّب العرش و الكرسيّ المرفوع و فيه نكست رايات الأوهام و الظّنون و برز حكم أنا للّهُ و أنا اليه راجعون و هذا يوم فيه ظهر النّبأ العظيم الّذى بشر به اللّهُ و النّبيون و المرسلون و فيه سرع المقرّبون الى الرّحيق المختوم و شربوا منه باسم اللّهِ المقتدر المهيمن القيوم و فيه ارتفع نحيب البكآء من كلّ الجهات و نطق لسان البيان الحزن لأولياء اللّهِ و اصفياه و البلاء لأحبيآء اللّهِ و امنائه و الهمّ و الغمّ لمظاهر امر اللّهِ مالك ما كان و ما يكون يا اهل مدائن الأسمآء و طلعات الغرفات فى الجنّة العليا و اصحاب الوفاء فى ملكوت البقاء بدّلوا اثوابكم البيضآء و الحمراء بالسودآء بما اتى المصيبة الكبرى و الرّزية العظمى الّتى بها ناح الرّسول و ذاب كبد البتول و ارتفع حنين الفردوس الأعلى و نحيب البكآء من اهل سراقى الأبهى و اصحاب السفينة الحمراء المستقرّين على سرر المحبّة و الوفاء آه آه من ظلم به اشتعلت حقائق الوجود و ورد على مالك الغيب و الشّهود من الّذين نقضوا ميثاق اللّهُ و عهده و انكروا حجّته و جحدوا نعمته و جادلوا بآياته فآه آه ارواح الملاّ الأعلى لمصيبتيك الفداء يا ابن سدره المنتهى و السرّ المستسرّ فى الكلمة العليا يا ليت ما ظهر حكم المبدأ و المآب و ما رأت العيون جسداً مطروحاً على التّراب بمصيبتيك منع بحر البيان من امواج الحكمة و العرفان و انقطعت نسائم السّبحان بحزنك محت الآثار و سقطت الأثمار و صعدت زفرات الأبرار و نزّلت عبرات الأخيار فآه آه يا سيّدالشّهداء و سلطانهم و آه آه يا فخر الشّهداء و محبوبهم اشهد بك اشرق نير الانقطاع من افق سمآء الابداع و تزينت هياكل المقرّبين بطراز التّقوى و سطع نور العرفان فى ناسوت الانشاء لولاك ما ظهر حكم الكاف و التّون و ما فتح ختم الرّحيق المختوم و لولاك ما غرّدت حمامة البرهان على غصن البيان و ما نطق لسان العظمة بين ملاّ الأديان بحزنك ظهر الفصل و الفراق بين الهآء و الواو و ارتفع ضجيج الموحّدين فى البلاد بمصيبتيك منع القلم الأعلى عن صريه و بحر العطآء عن امواجه و نسائم الفضل من هزيرها و انهار الفردوس من خريرها و شمس العدل من اشراقها اشهد انك كنت آية الرّحمن فى الامكان و ظهور الحجّة و البرهان بين الأديان بك انجز اللّهُ وعده و اظهر سلطانه و بك ظهر سرّ العرفان فى البلدان و اشرق نير الايقان من افق سمآء البرهان و بك ظهرت قدرة اللّهِ و امره و اسرار اللّهِ و حكمه لولاك ما ظهر الكنز المخزون و امره المحكم المحتوم و لولاك ما ارتفع الندآء من الأفق الأعلى و ما ظهرت لآئى الحكمة و البيان من خزائن قلم الأبهى بمصيبتيك تبدّل فرح الجنّة العليا و ارتفع صريخ اهل ملكوت الأسمآء انت الّذى باقبالك اقبلت الوجوه الى

مالك الوجود و نطق السدرة الملك لله مالك الغيب و الشهود قد كانت الأشياء كلها شيئاً واحداً في الظاهر و الباطن فلما سمعت مصائبك تفرقت و تشتت و صارت على ظهورات مختلفة و الوان متغايرة كل الوجود لوجودك الفداء يا مشرق وحى الله و مطلع الآية الكبرى و كل النفوس لمصيبتك الفداء يا مظهر الغيب فى ناسوت الانشاء اشهد بك ثبت حكم الانفاق فى الآفاق و ذابت اكباد العشاق فى الفراق اشهد ان النور ناح لمصيباتك و الطور صاح بما ورد عليك من اعدائك لولاك ما تجلّى الرحمن لابن عمران فى طور العرفان اناديك و اذكرك يا مطلع الانقطاع فى الابداع و يا سرّ الظهور فى جبروت الاختراع بك فتح باب الكرم على العالم و اشرق نور القدم بين الأمم اشهد بارتفاع يد رجائك ارتفعت ايدى الممكنات الى الله منزل الآيات و باقبالك الى الأفق الأبهى اقبلت الكائنات الى الله مظهر البينات انت النقطة التى بها فصل علم ما كان و ما يكون و المعدن الذى منه ظهرت جواهر العلوم و الفنون بمصيبتك توقف قلم التقدير و ذرفت دموع اهل التجريد فآه آه بحزنك تزعزعت اركان العالم و كاد ان يرجع حكم الوجود الى العدم انت الذى بأمرك ماج كل بحر و هاج كل عرف و ظهر كل امر حكيم بك ثبت حكم الكتاب بين الأحزاب و جرى فرات الرحمة فى المآب قد اقبلت اليك يا سرّ التوراة و الانجيل و مطلع آيات الله العزيز الجميل بك بنيت مدينة الانقطاع و نصبت راية التقوى على اعلى البقاع لولاك انقطع عرف العرفان عن الامكان و رائحة الرحمن عن البلدان بقدرتك ظهرت قدرة الله و سلطانه و عزه و اقتداره و بك ماج بحر الجود و استوى سلطان الظهور على عرش الوجود اشهد بك كشفت سبحات الجلال و ارتعدت فرائص اهل الضلال و محت آثار الظنون و سقطت اثمار سدرة الأوهام بدمك الأظهر تزيّنت مدائن العشاق و اخذت الظلمة نور الآفاق و بك سرع العشاق الى مقرّ الفداء و اصحاب الاشتياق الى مطلع نور اللقاء يا سرّ الوجود و مالك الغيب و الشهود لم ادر آية مصيباتك اذكراها فى العالم و آية رزايك ابتهّا بين الأمم انت مهبط علم الله و مشرق آياته الكبرى و مطلع اذكاره بين الورى و مصدر اوامره فى ناسوت الانشاء يا قلم الأعلى قل أول نور سطع و لاح و أول عرف تضوّع و فاح عليك يا حفيف سدرة البيان و شجر الايقان فى فردوس العرفان بك اشرقت شمس الظهور و نطق مكلم الطور و ظهر حكم العفو و العطاء بين ملاّ الانشاء اشهد أنّك كنت صراط الله و ميزانه و مشرق آياته و مطلع اقتداره و مصدر اوامره المحكمة و احكامه النافذة انت مدينة العشاق جنودها و سفينة الله و المخلصون ملاّحها و ركابها ببيانك ماج بحر العرفان يا روح العرفان و اشرق نير الايقان من افق سماء البرهان بندائك فى ميدان الحرب و الجدل ارتفع حنين مشارق الجمال فى فردوس الغنى المتعال بظهورك نصبت راية البرّ و التقوى و محت آثار البغى و الفحشاء اشهد أنّك كنت كنز لآلئ علم الله و خزينة جواهر بيانه و حكمته بمصيبتك تركت النقطة مقرّها الأعلى و اتخذت لنفسها مقاماً تحت الباء انت اللوح الأعظم الذى فيه رقم اسرار ما كان و ما يكون و علوم الأولين و الآخرين و انت القلم الأعلى الذى بحركته تحرّكت الأرض و السماء و توجهت الأشياء الى انوار وجه الله ربّ العرش و الثرى آه آه بمصيبتك ارتفع نحيب البكاء من الفردوس الأعلى و اتخذت الحوريات لأنفسهنّ مقاماً على التراب فى الجنة العليا طوبى لعبد ناح لمصيباتك و طوبى لأمة صاحبت فى بلاياك و طوبى لعين جرت منها الدموع و طوبى لأرض تشرّقت بجسدك الشريف و لمقام فاز باستقرار جسمك اللطيف

سبحانك اللهم يا اله الظهور و المجلى على غصن الطور اسألك بهذا النور الذى سطع من افق سماء الانقطاع و به ثبت حكم التوكّل و التفويض فى الابداع و بالأجساد التى قطعت فى سبيلك و بالأكباد التى ذابت فى حبّك و بالدماء التى سفكت فى ارض التسليم امام وجهك ان تغفر للذين اقبلوا الى هذا المقام الأعلى و الذروة العليا و قدّر لهم من قلمك الأعلى ما لا ينقطع به عرف اقبالهم و خلوصهم عن مدائن ذكرك و ثنائك اى ربّ تراهم منجذين من نفحات وحيك و منقطعين عن دونك فى آياك اسألك ان تسقيهم من يد عطائك كوثر بقاتك ثم اكتب لهم من يراعة فضلك اجر لقاتك اسألك يا اله الأسماء بأمرك الذى به سخرت الملك و الملكوت و بندائك الذى انجذب منه اهل الجبروت ان تؤيّدنا على ما تحبّ و ترضى

و على ما ترتفع به مقاماتنا فى ساحة عزّك و بساط قربك اى ربّ نحن عبادك اقبلنا الى تجلّيات انوار نيّر ظهورك الذى اشرق من افق سمآء جودك اسألك بأمواج بحر بيانك امام وجوه خلقك ان تؤيّدنا على اعمال امرتنا بها فى كتابك المبين أنّك انت ارحم الرّاحمين و مقصود من فى السّموات و الأرضين ثمّ اسألك يا الهنا و سيّدنا بقدرتك التى احاطت على الكائنات و باقتدارك الذى احاط الموجودات ان تنور عرش الظّلم بأنوار نيّر عدلك و تبدّل اريكة الاعتساف بكرسىّ الانصاف بقدرتك و سلطانك أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المقتدر القدير

* * *

ع ش

جناب مشهدى على رش عليه بهآء الله

هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون

شهد الله أنّه لا اله الا هو و الذى اتى من سمآء البيان بالحجّة و البرهان أنّه مشرق وحى الله و مطلع امره و مصدر حكمه و مهبط علمه و قام مقام نفسه فى ناسوت الانشاء بين الورى من تمسّك به أنّه من خيرة الخلق عنده و الذى توقّف أنّه من الظّالمين فى كتاب الله ربّ العالمين قد اتى اليوم و القوم فى وهم مبين و ظهر ما كان مستورا عن الأبصار و نزل ما كان مكنونا فى سمآء العلم و به اثمرت الأشجار و جرت الأنهار و برزت الأسرار و غرّد عندليب البيان على اعلى الأغصان تالّله قد ظهر من كان مخزونا فى ازل الآزال و طلع من بشرّت بظهوره كتب الله العزيز الحميد

يا على عليك بهائى و عنايتى مكرّر ذكرت از قلم اعلى نازل و بعنايت فائز اعرف مقام هذا المقام ثمّ احفظه باسم ربّك الحافظ القدير يا على در مدينه كبيره نار بغضا و خيانت و افترا و طمع و بغى و فحشا مشتعل قد اخذوا الخيانة و نبذوا الأمانة بغيا على الله و امره كذلك سوّلت لهم انفسهم الغافلة قد نقضوا ميثاق الله و عهده و ما تأثّر فيهم نصيح الله و كلمته نسئل الله تبارك و تعالى ان يؤيّدهم على الرجوع أنّه هو التّوّاب الغفور الرّحيم

يا قلم ذكرت من احبّك اذكر من شرب رحيق الشّهادة من اياى التسليم و الرّضآء و قصد الفردوس الأعلى امرا من لدى الله العليم الحكيم و قل

اول نفحة تضوّعت من قميص ربّك العلّى الأبهى عليك يا ثمرة شجرة العطاء و ركن الوفاء فى ملكوت الأسماء و كلمة كتاب الله ربّ العرش و الثرى انت الذى ما الهتك التجارة و لا بيع عن ذكر الله اسئل الله بك و بمن احبّك ان يفتح على وجوه عباده ابواب العدل و الانصاف و ينزل عليهم من سمآء جوده امطار رحمته و عطائه أنّه هو العزيز الفضّال

* * *

آقائى و محبوبى حضرت اسم الله مه عليه من كلّ بهآء ابهاه و من كلّ علاء اعلاه بلحاظ اظهر انور ملاحظه فرمايند

١٥٢١

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلّى الأبهى

شهد الله أنه لا اله الا هو والذي ظهر بين الأمم أنه هو مولينا و مولى العالم و مالك القدم الظاهر بالاسم الأعظم الذي اذا ظهر تنزع كل بنيان و اضطرب كل انسان الا من شاء الله ربنا و رب من فى الأرض و السماء و رب العرش و القرى لا اله الا هو الواحد الفرد المقتدر العليم الحكيم و العرف المتضوع من الجنة العليا و الفردوس الأعلى على اصفياء الله و اوليائه الذين بهم اشرق نور التوحيد من افق كل مدينة و كل ارض و بهم لاح نير البيان بين اهل العرفان و ظهر ما انزله الرحمن فى الفرقان يجاهدون فى سبيل الله و لا يخافون لومة لائم يشهد الخادم بأنهم عباد نطقت كتب الله بذكرهم و ثنائهم و اعترف بسلطانهم و عظمتهم و قيامهم و استقامتهم و ما يرد عليهم فى الله من البلايا احد من الأولياء أنه لعل المرتضى فى ملكوت الأسماء بقوله طوبى لنا و طوبى لهم و طوباهم افضل من طوبانا الى آخر قوله بهم خرقت الأحجاب و ظهرت العلامات و نصبت الرايات الذين ما منعهم شئون الخلق عن الحق و ما حجبتهم حجاب العلماء عن مالك الأسماء اذا سمعوا النداء بين الأرض و السماء اقبلوا الى الأفق الأعلى و قالوا ليبيك يا فاطر السماء و الظاهر باسمك الأعظم الأبدع الأبهى ثم توجهوا بوجوه بيضاء الى المدائن و القرى و حدثهم بما ظهر من لدى الله رب العرش و القرى عليهم صلوة الله و رحمته و بهاء الله و نوره و عز الله و فضله و كرم الله و جوده يسئل الخادم ربه بأن يؤيدهم في كل الأحوال و يحفظهم عن الذين كفروا و اعرضوا عن الذي به رفعت مقاماتهم و علت مراتبهم لعمر الله قد ذاب كبد الخادم او كاد ان يذوب بما يرى العباد معرضين عن الذي يدعونه في كل صباح و مساء و فى الليالى و الأيام و يركضون الى بيته ليعملوا بما امروا به و تصعد زفرائهم حين الأعمال و اسفاتهم بالخضوع و الابتهاال فلما اشرق نير الامتحان و ظهر حكم القضاء من لدى الرحمن فروا كحمر مستنفرة يا ليت يكتفون بالفرار و عدم الاقرار بل قاموا على الاعراض و الاعتراض و عملوا ما ناح به سكان الجبروت و اهل سرادق الملكوت و عن ورائها صعد غبار الحزان الى ان تعبّر به رداء الرحمن يسئل الخادم ربه فى هذا الحين الذي كان متمسكاً بحبل فضله و متشبثاً بذيل كرمه بأن يزيّن العباد بطراز الانصاف و يهديهم بجوده و عنايته الى سواء الصراط روح الخادم لحبك الفداء و لخدمتك الفداء و لغربتك و كربتكم الفداء قد كنت متفكراً فى شئون العالم و حوادثه و ناظراً الى الأشياء كالمحتجّر المولّد الباهت اذا اسمعنى صرير قلمكم ما اجتذبنى اليكم و امانلى الى شطركم فلما سمعت زمزمة البيان و هدير حمامة الشوق و الاشتياق قصدت مطلع الاشراق و عرضت ما فى كتابكم لدى الله مالك الآفاق فلما تم و انتهى ارتفع حفيف سدرة المنتهى من المقام الأعلى قال جلّت عظمته و كبر كبريائه

بسمي الذّاكر العليم

يا اسمى بشأنى بيان از ملكوت عرفان نازل و ظاهر كه كينونت ذكر و بيان و حجّت و برهان و ايمان و ايقان منصعق و مدهوش مشاهده شد الا من شاء الله يا اسمى چه شده كه ناس از نسايم ربيع رحمت و نفحات ايام الهى محروم مانده اند علم و ادراك و شوق و اشتياق و جذب و انجذاب جميع از براى اين يوم خلق شده مع ذلك مرايى وجود از تجليات شمس ظهور بى نصيب اگر نفسى اين ندا را نشنود البتّه صاحب سمع نبوده و اگر بمشاهده انوار ظهور فائز نگردد داراي بصر نبوده و نخواهد بود بچه مقبلند و از چه معرض سبحان من كشف لكم و ستر عنهم بما اكتسبت ايديهم شكى نبوده و نيست كه سبب و علّت اوليّة در احتجاج و اعراض نفوس غافله اوليائى امور ظاهره بوده اند يعنى نفوسيكه خود را از اهل علم ميشمرند و رؤساي دين ميدانند جميع اشياء بر ظلم آن نفوس غافله معرضه شهادت ميدهند و نوحه مينمايند يقولون انا آمنّا بالله ثم يفتون عليه و لا يشعرون يقومون و يصلّون و لا يفقهون باسم حقّ معزّز بوده و هستند و از براى او ذلّت كبرى خواسته و ميخواهند اگر در يك آن خالص شوند البتّه تغرّدات حمامه امر را اصغا نمايند و از شمال يمين توجه كنند طوبى لعالم ما منعه الهوى عن مولى الورى اذا سمع اقبل و اجاب و قام على خدمة الأمر على شأن يرى الحق امام عينيه و الخلق عن ورائه كذلك نطق قلمى الأعلى قبل خلق الأرض و السماء و فى هذا الحين قد سمع منه كل ذى اذن ما سمعت اذن الكليم فى طور البيان و اذن الحبيب اذ توجه

الى الله العليم الحكيم تالله قد تمت حجة الله و انها بتمامها تطوف حول العرش و القوم فى ربب مبين يرون الآيات و ينكرونها و يسمعون النداء و يعرضون عنه الا انهم فى خسران عظيم انك لا تحزن من شىء كن فى كل الأحوال قائماً على خدمتى و ناطقاً بثنائى و عاملاً بما نزل من ملكوت امرى و أمراً بما انزلناه فى كتابى العزيز قد حضر العبد الحاضر و قرء كتابك لدى المظلوم اجبتك بالحق و ارسلنا اليك ما تقر به عيون الذين ما نقضوا ميثاق الله و عهده و تشبثوا بأذيال رداء ربهم الغفور الكريم كبر من قبلى على وجوه اجبائى و بشرهم برحمتى التى سبقت و فضلى الذى احاط من فى السموات و الأرضين قل يا معشر الأولياء عليكم بالحكمة و بما يرتفع به هذا الأمر المبرم المتين و نذكر امائى اللآئى سمعن و اقبلن الى الله الفرد الخبير يا مهدى امتياز از ماين برخاست چه كه مشاهده ميشود بعضى از نفوس غافله مجعوله ادراك مقام اثر را نموده اند تا چه رسد بمؤثر آيات الهى را قرائت مينمايند و از مقامش غافلند و از نفحاتش بى نصيب و همچنين بيناتش را مشاهده مينمايند و از عرفانش محجوب سبحان الله ابصار را بشانى غشاوه و رمد اخذ نموده كه نور را از ظلمت فرق نميگذارند فاسئل الله بأن يوفقهم و يؤيدهم و يطهرهم عن النفس و الهوى و يزيئهم بما يحب و يرضى انه مولى الورى و رب الآخرة و الأولى انتهى

يا محبوب ذاتى و كينونتى در هر آن از ملكوت بيان رحمن ظاهر ميشود آنچه كه هر ذى اقبالى عرف فردوس اعلى از او استشمام مينمايد و اگر عرض كنم حجر و مدر جوهر هوش شده و گوش فراداشته از براى شنيدن ندای حق جلّ جلاله حقّ است و شكى در او نبوده و نيست چه كه امروز جميع عالم بطراز هستى بديع مزين و نعمت مكنونه ظاهره الهى بر كل نازل عنايت باين مقام و مقدار مشاهده ميشود مع ذلك كل غافل و معرض الا من شاء الله

در باره عدم وصول عرايض و مراسلات مرقوم فرمودند تا حال آنچه دستخط آنحضرت عزّ و رود يافت جواب بتفصيل عرض و ارسال شد و از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل كه آنچه ارسال شد برسد و جميع مزين بايات باهرات و كلمات عاليات بوده چه مخصوص آنحضرت و چه مخصوص نفوس مذكوره

اللهم يا الهى بلغ ما انزلته الى اسمك ثم ارزقه نعمة بيانك و مائدة سمائك انك على كل شىء قدير تا حال عدد چهار اينعبد ارسال داشته مع كثرت اشغال و كثرت تحرير در جواب دستخطهاى آنحضرت بهيچوجه اهمال نشده و تأخير نرفته

اينكه در توجه بارض اشتهاى و احبائى آنمحلّ از اماء و عباد عليهم بهاء الله مرقوم داشتيد در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد هذا ما نزل لهم من سماء مشية ربنا العلى العظيم قوله عزّ بيانه و عظم سلطانه و جلّ كبريائه

بسمى المشفق الكريم

قلم اعلى اهل الف و شين را ذكر مينمايد و به ما ينبغى لنسبتهم الى الاسم الأعظم وصيت ميفرمايد ايام معدوده و زخارف محدوده فانيه قابل ذكر و توجه نبوده و نيست بحقّ تمسك نمائيد و بذيل عنايتش تشبث قدر و مقام خود را بدانيد الحمد لله فائز شديد بانچه كه اكثر اهل ارض از آن غافل و محجوبند و همچنين علما و عرفا كه خود را قائد اغنام و پيشواى انام ميدانستند مگر علمائيكه باسم حضرت قيوم از رحيق مختوم آشاميدند و اصنام اوهام و ظنونرا بعضد يقين شكستند قدر و مقام عنايات الهيّه را بدانيد و بذكرش مشغول باشيد عنايتش لاتحصى بوده و خواهد بود و فضلش محيط چنانچه مشاهده ميشود در سجن اعظم بايادى ذكر و اسباب بيان از براى هر يك قصر عالى بنا فرموده و ميفرمايد و اين قصور را فنا از بى درنايد و طول زمان او را خراب نمايد چه كه بيد قدرت تعمير شده و بعنايت محضه مرتفع گشته ان اعرفوا ثم اشكروا ربكم الغفور الكريم ضوضاى علما و نعاق جهلا و ظلم و سطوت امرا باقى نبوده و نيست عنقريب كل بفنا راجع آنچه باقى و دائمست عنايت حقّ بوده و خواهد بود باعمال طيبه تمسك نمائيد و باخلاق الهى ظاهر شويد تا كلّ از شما نفحات طيبه مقدسه يابند و بشطر

دوست توجه نمایند از حقّ منیع مسئلت نمائید تا جمیع اهل ارض را بنور انصاف منور فرماید و ظلم و تعدی را بعدل مبدّل نماید اوست قادر و توانا و اوست عالم و بینا البهّاء علیکم و علی الذّین ما منعهم النّفس و الهوی عن الله مولی الوری و ربّ الآخرة و الأولى و هذا ما نزل لامآء الله علیهنّ بهآء الله

بسمی العلیم الخبیر

یا امآء الله فی الالف و الشّین ان افرحن بما یذکرکنّ المظلوم بذکر یبقی بدوام الملک و الملكوت و یقرّاه عباد مکرمون طوبی لأمة سمعت و اجابت و فازت بذکر الله المهیمن القیوم و ویل لعبد اعرض عن الله اذ اتی بالحقّ بسطان احاط ما کان و ما یكون کم من عالم منع عن بحر العلم فی ایام الله و کم من امة تقرّبت الی ان فازت و شربت منه باسم ربّها مالک الوجود ای کنیزان الهی مظلوم عالم از سجن اعظم بشما توجه نموده و شما را ذکر مینماید اگر بر عظمت اینمقام اطلاع یابید بفرح اکبر فائز شوید فرحیکه احزان عالم او را تغییر ندهد و وضوای امم او را منع ننماید طوبی از برای شما بوده و هست چه که بافق اعلیّ توجه نموده‌اید و بذکر و ثنای حقّ جلّ جلاله مشغولید جمیع عالم از برای معرفت حقّ خلق شده‌اند مع ذلک کلّ محجوب و شما از بدایع فضلش بآن مرزوق باسمش بگوئید و بذکرش بنوشید و بیادش مسرور باشید شما از ورقات فردوس لدی الله مذکورید بذکرش ناطقید و بحبّش مشتعل شما فائزید بامریکه اکثر علمای ارض از او غافل و بشأنی حقّ جلّ جلاله شما را مؤید نموده که بیانش را میشنوید و ندایش را اصغا مینمائید یک تجلّی از تجلّیات نوری از انوارش بر طور اشراق نمود مندک شد و بر دوستان خود در این ایام من غیر انقطاع تجلّی فرموده و میفرماید و محلّ تجلّیات اینظهور حقایق انسانی بوده و هست تفکر نمائید تا اینمقام را یابید و از کوثر بیان الهی لذت برید طوبی للشاربات و نعیماً للعارفات البهّاء علیکنّ من لدی الله مظهر البیّنات و منزل الآیات انتهى

آفتاب عنایت الهی بر جمیع تائیده و فرات رحمت رحمانی مخصوص هر یک از مقرّبین و مخلصین ساری و جاری هی بگیرید و بنوشید انه لهو المعطی الکریم در این ایام حقّ جلّ جلاله بورقه مقدّسه مبارکه روحی و ذاتی و کینوتی لها الفداء ورقه‌ئی عنایت فرموده بعضی که در آنمحل حاضر مکدر شدند و آثار کدورت از اکثری ظاهر لوح مبارک از سماء مشیت نازل صورت آنرا این خادم ذکر مینماید تا جمیع من علی الأرض بر استوای هیکل عدل بر عرش بیان آگاهی یابند و متنبّه شوند هذه صورة ما نزل من لدی الله ربّ العالمین قوله جلّ و عزّ

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

یا ورقتی ان اشهدی انه لا اله الا هو الواحد الفرد المهیمن القیوم و بعد جمیع بدانند و در اینفقره بانوار آفتاب یقین فائز و منور باشند اناث و ذکور عندالله واحد بوده و هست و مطلع نور رحمن بیک تجلّی بر کلّ مجلّی قد خلقهنّ لهم و خلقهم لهنّ احبّ الخلق عند الحقّ ارسخهم و اسبقهم فی حبّ الله جلّ جلاله ان افرحی ثمّ اشکری فیما اعطاک الله الّتی سمّیها فی ملکوت الاسماء بساره انه ولیّ کلّ امة و مولی کلّ عبد ثابت مستقیم البهّاء علیکنّ جمیعاً من لدی المظلوم الغریب انتهى از این لوح مبارک ظاهر و مبرهن که جمیع لدی الله در صقع واحد بوده و هستند انّ اکرمکم عند الله اتقیکم در مراتب محبّت و تقوی و فرمانبرداری و معروف و دون آن از هم ممتاز میشوند در اینمقام مکرر اینکلمه علیا از لسان مالک اسماء شنیده شد

باید دوستان حق بطراز عدل و انصاف و مهر و محبت مزین باشند چنانچه بر خود ظلم و تعدی روا نمیدارند بر اماء الهی هم روا ندارند آنه ينطق بالحق و يأمر بما ينتفع به عباده و امائه انه وليّ الكلّ فی الدنیا و الآخرة انتهى اینکه ذکر جناب آقا اسدالله از ارض الف و شین و والدهاش فرمودید بعد از عرض اینکلمه علیا از امّ الکتاب ظاهر قوله تبارک و تعالی

یا اسد انا ذکرناک من قبل و ذکرنا العباد الذین آمنوا فیهناک باللّٰه ربّ العالمین و ذکرنا امّک الّتی صعدت الی بارئها و سمعنا ندائها انّ ربّک لہو السّامع البصیر قد غفرها اللّٰه فضلاً من عنده و زینہا بطراز ذکرہ الجمیل طوبیٰ لہا و لكلّ امة اقبلت و شهدت بما شہد اللّٰه انه لا الہ الاّ ہو الفرد الخبیر انتهى

اینکه در باره حقوق مرقوم فرمودند آنچه آنحضرت عمل فرمایند لدى العرش مقبول است اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان البیان فی ملکوت العرفان قوله عزّ اجلاله

یا اسمیٰ علیک بهائی بشما اذن عنایت شد کہ اخذ حقوق نمائید و آنچه را مصلحت دانید بدوستان حق برسانید اگر چند صباحی نظر بعدم استعداد عالم و امم دوستان حق فقیر و محتاج مشاهده شوند حقّ شہادت و گواہی میدہد بر علوّ و سموّ و غنا و استغناى ایشان چه کہ این امور از اعراض محسوب جوہر را زیانی نداشته و ندارد انشاءاللّٰه اغنای ارض موفّق شوند بر آنچه از قلم اعلیٰ در کتاب الهی نازل شدہ جناب محمد قبل علیٰ خا انشاءاللّٰه بذکر حقّ و خدمتش مؤید شوند کبر من قبلیٰ علیہ و بشرہ بذکری آیاء انه لا تعادله کنوز الأرض انتهى

در باره ورود ارض ط آنچه مرقوم شد از مراودہ و محبت و استعداد دوستان الهی جمیع اینمراتب تلقاء وجہ عرض شد فرمودند یا اسمیٰ جہد نما تا نقطه محبت الهی کلّ را جذب نماید و بر سریر اتحاد مقرّ معین فرماید این امر مقدم است بر جمیع امور و اوست دریاق امراض مزمنه اهل عالم انا نذکرہم و نکبر علیہم من هذا المقام الأعلى و نبشرہم بما قدر لہم من لدی اللّٰه المہیم القیوم و نأمرہم بالمعروف و بما ینبغی لاسمى الأعزّ الأقدس الأطہر العزیز المحبوب جمیع عالم در صدد آند باسباییکہ سبب و علّت ظهور و اعلاء ذکر است تشبّث نمایند و در طلب آن بشائی جدّ و جہد مبذول دارند کہ انسان عاقل را متحرّیر مینماید و مقصودشان فی الحقیقہ بمثابة سراب مشاہدہ میشود الحمد للّٰه اولیای این عصر بامری متمسکند کہ شبہ آن در عالم دیدہ نشدہ لذا باید کلّ قیام نمایند بر آنچه کہ سبب و علّت اعلاى کلمه الہیہ است و ناصری در اینمقام اعزّ و اقوی از اعمال طیبہ و اخلاق مرضیہ نبودہ و نیست انشاءاللّٰه جمیع باین جنود ظاہرہ باھرہ قویّہ حقّ جلّ جلالہ را نصرت نمایند و افعال درندہہای روزگار مقبول نبودہ و نیست جمیع از برای وصل آمدہاند نہ فصل و از برای التیام و اتفاق موجود شدہاند نہ اختلاف و نفاق اگر چندی بآنچه حقّ فرمودہ عمل نمایند عنقریب خود را بر بساط راحت و عزّت و نعمت مشاہدہ کنند صدہزار طوبیٰ از برای عاملین و مخلصین انتهى این خادم فانی از حقّ تعالی شأنہ سائل و آمل کہ جمیع را بر آثار و اثمار سدرہ بیان آگاہ فرماید لعمر المقصود ہر نفسی آگاہ شود بکمال شوق و اشتیاق باحکام الهی تمسک نماید

ذکر صعود ورقہ نورا حضرت حرم علیہا منکلّ بہاء ابہاء فرمودند خبر رسید و در باره آن ورقہ علیا و ثمرہ سدرہ منتہی نازل شد آنچه کہ معادلہ ننماید بآن ما زین بطراز الوجود فی الحقیقہ حزن فراق او را آب نمود یک فقرہ کہ از قلم اعلیٰ در باره ایشان نازل شدہ اینکلمه علیاست قوله جلّ اجلاله قد احتیک آیۃ الوصال فی الأولى و اماتک آیۃ الفراق فی الأخری و ہمچنین میفرمایند قوله عزّ کبریائہ ثمرہ علیا فی الحقیقہ ذابت فی الفراق لذا از شہدا لدى اللّٰه مذکور و مکافات اینعمل ذکرست کہ در زیارتش از قلم اعلیٰ نازل در آن لیل و یوم آن ہر نفسی صعود نمود بخلع غفران فائز و این فضل مخصوص است باو مگر نفوسیکہ انکار حقّ اللّٰه و آیات او را جہرہ نمودہاند انتهى فی الحقیقہ از سماء رحمت رحمانی و افق عنایت ربّانی نازل و اشراق

نمود آنچه که عرف بقا از او استشمام میشود و نفحات حیات از او متضوّع سبحان النّاطق و سبحان المبین و سبحان المکّم جلّت عظمته و جلّ سلطانه لا اله غیره

و همچنین ذکر صعود جناب آقا سیّد ابوطالب و جناب حاجی میرزا کمال الدّین علیهما بهاء الله و رحمته و عنایت از قبل رسید و مخصوص هر یک مرّه بعد مرّه از سماء فضل نازل آنچه که فی الحقیقه لا نظیر له بوده طوبیٰ لهما یا لیت کنت معهما و فزت بما نطق لسان العظمة فی حقّهما

ذکر محبوب فؤاد جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله الأبهی فرموده بودند اخبار ایشان از جمیع جهات رسیده از ارض خاء نفوس متعدّدۀ ثابتۀ مستقیمه ذکر ایشانرا و آنچه در آن ارض واقع شد بساحت اقدس عرض و ارسال نموده اند و همچنین در بعضی از الواح الهیّه و مراسلات اینعبد که باطراف رفته ذکر ایشان بوده وقتی اینکلمۀ علیا از لسان مالک اسماء و فاطر سماء ظاهر فرمودند حقّ قویّ قادر میرزا را ملجأ نمود بر آنچه که ظاهر شد و سبب اعلاء کلمه گشت متبسّمّاً فرمودند اگر غیر این بود از خلاف حکمت محسوب و مستحقّ حدّ انتهی اگرچه اینهم صرفۀ ایشانست چه که در حین حضور باید اجرا شود لذا قبل از اجرا حکم لقا ثابت و بعد هم فضل و کرم موجود شاید عفو فرمایند دیگر آنحضرت امواج بحر رحمت و ظهورات آفتاب فضل را مشاهده فرموده اند یفعل کیف یشاء و یحکم کیف یرید و هو المقتدر العزیز الحمید

و اینکه در بارۀ حبیب روحانی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله مرقوم داشتید فی الحقیقه امر از قرار است که آنحضرت مرقوم داشته اند بجهت تبلیغ امر بسیار خوبند چه که چندی قبل از لسان قدم کلمه ئی استماع شد که مدلّ بر اینمقام اعلیٰ بود لله درّه فیکلّ الأحوال بعد از عرض کلمات مذکورۀ آنحضرت در ساحت امنع اقدس لسان عظمت باینکلمۀ علیا ناطق قوله جلّ و عزّ یا اسمی الحمد لله ابن ابهر علیه بهائی بر خدمت قیام نموده اند و بطراز تبلیغ مزینند در جمیع احوال مؤید بوده و خواهند بود آنچه آنجناب در بارۀ امورش مصلحت دیدند لدى المظلوم بشرف قبول فائز چه که اینفقره لعمری بر مقامش افزوده و میافزاید فی الحقیقه مالش یعنی ملکش فی سبیل الله محسوب تعالیٰ هذا المقام چه که از بیع فراغت حاصل و از فراغت ما اراده الله ظاهر طوبیٰ له یا اسمی طوبیٰ لأیه الذی شرب رحيق الاستقامة من يد عطاء ربّه و کان من الموقنین فی کتاب مبین مقامش عندالله بسیار عظیمست طوبیٰ للعارفین و طوبیٰ للزائرین انه ممّن سترنا ذكره لضعف العباد بشّر ابنه من قبلی و کبر علیه من لدى المظلوم لیشکر ربّه الکریم عنايات الهیّه البتّه توجّه نماید و منقطعین را دریابد انه لهو المقتدر القدير درّه ئی از اعمال طیّه عندالله ضایع نشده و نخواهد شد من یتفکّر فی القرون الأولى یشهد بما شهد به لسان المظلوم فی هذا المقام الکریم انتهی

اینفانی هم از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله این ایّام مؤید شد بر جواب جناب ایشان انه مزین بذكر الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم انشاءالله بآیات الهی فائز شوند و از بحور معانی آن بیاشامند انّ فضله احاط من فی السموات و الأرضین آنچه بجناب مرحوم مرفوع مبرور جناب حاجی سیّد علی اکبر علیه بهاء الله و رحمته رسیده رسیده در این حین فرمودند آنچه از حقوق بر ذمه ایشان از قبل و بعد بوده ادا شد و بزینت قبول مزین لله الحمد فیکلّ الأحوال یهب لمن یشاء ما یشاء و یعطى کیف یرید و هو المقتدر القدير

و اینکه در بارۀ جناب ملا اسدالله علیه بهاء الله مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اینکلمات عالیات و آیات باهرات از سماء عنایت مالک اسماء و صفات مخصوص ایشان نازل و بخطّ حضرت غصن الله روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه الفداء ارسال میشود قوله تبارک و تعالیٰ

هو الشّاهد السّميع الخبیر

اَنَا اردنا ان نذكر من اقبل الى الأفق الأعلى اذ اعرض عنه العلماء و العرفاء آلا من شاء الله ربّ الأرباب هذا يوم فيه ارتفع حفيف سدره المنتهى و جرى فرات المعانى و البيان طوبى لمن شرب و فاز و ويل لأهل الضلال الذين نبذوا كتاب الله عن ورائهم و اتبعوا مظاهر الظنون و الأوهام قم باسم ربك الذى يذكر فى السجن الأعظم ثم اخرق حجب الأمم قل تالله هذا يوم المعاد و ينادى فيه أم الكتاب قل يا ملأ الأرض اتقوا الله و لا تنكروا الذى اذا ظهر ظهر ما كان مستورا فى علم الله و مسطورا فى الزبر و الألواح اياكم ان تمنعكم كتب العالم عن مالک القدم او تحجبكم شئون الدنيا عن التوجه الى الأفق الأعلى او تحزنكم ضوضاء العلماء قوموا بالروح و الريحان باسم الله مالک الأديان و قولوا قد اقبلنا اليك يا مقصود العالم و توجهنا الى وجهك يا سلطان الآيات كذلك نورنا افق اللوح بأنوار البيان طوبى لمن اخذ و ويل لمن نقض عهد الله فى يوم الطلاق قم على خدمة الأمر ثم انطق بهذا الاسم الذى به اقشعرت الجلود و تزعزعت الأركان قد سمعنا ذكرك ذكرناك و انزلنا لك ما يجد منه المخلصون عرف الخلود فى القرون و الأعصار اذا فزت بلوحى و وجدت منه عرف يانى قم و قل

اشهد بما شهد به لسان قدرتك قبل خلق سمائك و ارضك انه لا اله الا انت العزيز الوهاب انت الغريب الذى عرفت العباد وطنهم الأعلى و اظهرت لهم ما يقربهم الى الله فيكل الأحوال و انت المظلوم المسجون الذى ناح بما ورد عليك اهل الفردوس الأعلى و ملكوت الأسماء فى العشى و الاشرار انتهى

اينعبد تكبير و سلام خدمت ايشان ميرساند و از حق منيع مسئلت مينمايد كه ايشانرا مؤيد فرمايد بر خدمت امرش و ناطق نمايد بشنايش بشاينكه برودت عالم اثر ننمايد و حرارت آيات الهى در كل حين بر حرارت محبتشان بيفزايد تا باسم الله مذكور باشند و بمحبة الله معروف و مشهور انه مؤيد من اقبل اليه و نطق بشانته

و اينكه ذكر جناب آقا محمد كريم عليه بهاء الله و اخوان و منتسبين ايشان عليهم بهاء الله فرموده بودند و همچنين نزول آنحضرت بخواهش ايشان در آن بيت اينمراتب تلقاء وجه قدم عرض شد هذا ما نطق به لسان القدرة و القوة فى ملكوته قوله جلّ و عزّ جناب كريم و منتسبين او در ساحت اقدس مذكور بوده و هستند عنايت حقّ تعالى شأنه شامل حالشان بوده باصغاء ندا فائز گشتند و بانوار يقين مطرّز آنچه در سبيل الهى عمل نمودند تلقاء وجه مذكور و در كتاب از قلم اعلى مسطور طوبى للذين اكرموا مثواك و اغتنموا لقاءك فى حبّ الله ربّ العالمين

جناب رحيم و اخوى را تكبير برسان قل يا رحيم اين اشتعالك و عرف اقبالك انا عززناك و رفعناك الى مقام رأيت الآيات الكبرى و سمعت نداء ربك الأبهى اينمقام بلند را فراموش مكن و از او غافل مشو قسم بنير اعظم هر نفسى اليوم فى الجملة از ذكر و خدمت حقّ غافل شود حسرت و ندامت عنقريب او را اخذ نمايد حمد كن مقصود عالميانرا كه ترا مؤيد فرمود بشاينكه فائز شدى بآنچه كه در كتب قبل و بعد از قلم اعلى جارى و ثبت گشته انشاءالله لازال باينمقام ناظر باشى و باسم حقّ جلّ جلاله حفظش نمائى البهاء عليهم من لدى الله العليم الحكيم انتهى

اينعبد چندی قبل جواب مراسله جناب آقا محمد كريم عليه بهاء الله را كه بجناب اسم جود عليه بهاء الله الأبهى نوشته بودند ارسال داشته و آنمراسله حاوى آيات الهى بوده بحر فضل و كرمش در آن آيات مواج انشاءالله بآن فائز گردند و به ما اراده الله موفق شوند

اينكه اراده توجه نموده اند اگر بروح و ريحان واقع شود يعنى باسانى اسباب آن فراهم آيد باسى نبوده و نيست والا فلا در سنه قبل دو نفس از دوستان الهى در آن ارض يعنى ارض ط بعنايت مخصوصه فائز گشتند مع آنكه در ظاهر از توجه بشطر اقدس ممنوع ولكن عملشان و زيارتشان در ساحت عرش مقبول و مكرّر كلمه قبول در باره ايشان از لسان عظمت استماع شد و فائز شدند بآنچه كه اينعبد بكلمه يا ليتنى فزت بما فازا متكلّم لله الأمر من قبل و من بعد و هو الأمر العادل الحكيم

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمد علی کد علیه بهاء الله فرمودند و همچنین ذکر آقا اکبر علیه بهاء الله الحمد لله جناب ایشان بعنایت حقّ فائز بوده و هستند و همچنین منتسبین ایشان انشاءالله در جمیع احوال بخدمت امر مشغول باشند و در اعلاء کلمه جهد بلیغ مبذول دارند بها تظهر مقاماتهم و مراتبهم و شئونهم بین الخلق ان ربنا الرحمن لهو البازل الغفور الکریم و بعد از عرض در ساحت اقدس این لوح امانع از سماء فضل مالک ایجاد مخصوص جناب آقا اکبر نازل قوله تبارک و تعالی

بسمی المهیمن علی الأسماء

کتاب انزله المظلوم و فيه ما یقرّب الناس الی الله العلیم الخیر طوبی لذلّی بصر رأی الأفق الأعلى و لذی سمع سمع النداء اذ ارتفع من مطلع الکبریاء انه لا اله الا انا المقتدر القدير انا ذکرنا الذین اقبلوا الی الوجه و انزلنا لهم ما یجد منه المخلصون عرف عناية الله رب العالمین یا اکبر یدکرک المظلوم من شطر منظره الأنور بآیات لا تعادلها خزائن الأرض یشهد بذلك کلّ عارف بصیر هذا یوم فيه سرت سفینه البیان علی البرّ و البحر و نطق الرحمن فی ملکوت البیان بما انجذبت به افئدة المقرّین طوبی لمن نبذ العالم حبّاً لله مالک القدم و عمل بما امر به فی کتابه المبین هذا یوم فيه تمّت الحجة و کملت النعمة و نزلت المائدة و القوم فی حجاب غلیظ طوبی لمن قام علی خدمة الأمر بالروح و الریحان و خرق حجابات من فی الامکان باسم ربّه القویّ القدير کذلک نورنا قلوب المخلصین بأنوار البیان و انا المعطی البازل الکریم انتهى

انشاءالله از انوار آفتاب بیان حضرت رحمن منور شوند و بکمال روح و ریحان بذکر محبوب امکان مشغول گردند انّ الخادم یکبر علی جناب کدخدا و علیه و علی الذین آمنوا بالله فی یومه العظیم و آنچه آنحضرت مرقوم فرموده اند در توجّه بارض م و همچنین در رساندن اشیاء و امانات جمیع محبوب و در ساحت اقدس مقبول کلّشیء من الملیح ملیح انشاءالله مراسلات قبل بنظر مبارک برسد چه که حامل آیات بدیعۀ منیعه بوده من لدی الحقّ دیگر اینفانی لاشیء خدمت جمیع آقایان و دوستان و اولیا و اصفیای حقّ تکبیر و سلام معروض میدارد و از حقّ جلّ جلاله میطلبد کلّ را فائز فرماید بآنچه که سزاوار ایام اوست لیس هذا علیه بعزیز

عرض دیگر الحمد لله قرّة عین جناب حسین افندی و ورقه ورقائیه خانم علیهما بهاء الله بنعمت صحّت و سلامتی فائزند و در ظلّ سدره حفظ رحمانی محفوظ اغصان سدره مبارکه الهیه روحی و ما اعطانی الله لتراب اقدام عزّهم الفداء و اهل سراق عصمت و عظمت بحر تکبیر و بها و ذکر و ثنا ابلاغ فرمودند این خادم اگر بخواهد شرح اینمقام را علی ما هو علیه عرض نماید البتّه عاجز و قاصر بوده و خواهد بود و همچنین هر یک از طائفین تکبیر ابداع امانع اعلی عرض مینمایند و خلوص بحت بات اظهار میدارند البهاء اللائح المشرق من افق سماء فضل ربنا و مقصودنا و مقصودکم علی حضرتکم و علی الذین انصفوا فی امر الله و فازوا بعرفان یومه البدیع و الحمد لله المقتدر المتعالی العزیز المنیع

خادم

فی ۱۵ شهر ربیع الأولى سنة ۱۳۰۰

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

ط

جناب فضل علیه بهاء الله گل

هو الأقدس الأعظم

شهد الله أنه لا اله الا هو و الذي ينطق اليوم أنه لهو الكنز المخزون الذي بذكره تزینت كتب الله في القرون و الأعصار و أنه كان مكنوناً في علم الله و مخزوناً في ازل الآزال و لما اتى الميقات ظهر بالحق و توجه اليه المخلصون من كل الجهات قل ان الصّور هو ندائه و الصّراط امره و الكتاب بيانه و الميزان ما ظهر من فضله العميم كم من عبد توجه و فاز بالأفق الأعلى و كم من عبد خسر بما اتبع كل عالم بعيد كذلك دلح الديك و هدرت حمامة الأمر على غصن رفيع

هو العزيز

شهد الله أنه لا اله الا هو و ان جمال القدم الذي جاء باسم على لحق من الحق على الحق و انا كل له عابدون و له يسجد كل من في السموات و الأرض و كل له ساجدون قل يا قوم هذا عبد الله و غلامه ثم حجتته و بهائه اتقوا الله و لا تشركون كذلك يعظكم الله ان انتم تسمعون ١٥٢'

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب آقا سيّد مهدي

هذه سورة العباد قد نزلت بالحق من لدى الله العليّ العظيم و أنّه لتنزيل من لدن عليم حكيم

بسم الله الأبدع الأبدع

شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له عابدون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له ساجدون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له قانتون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له خاضعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له خاشعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له حامدون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له راکعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له عاملون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ منه سائلون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ به ناطقون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له ناظرون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ به رافعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ به لمنقلبون

ان يا مهدي فاشهد كما شهد الله لنفسه قبل خلق السموات و الأرضين بأنّه لا اله الا هو و انّ هذا الغلام عبده و بهائه و أنّه لنبأ الذي قد كان في ازل الآزال في الواح العزّ العظيم و ما عرفه احد الا نفسه المهيمن العزيز القدير و لن يعرفه الا من شاء ربّه و هذا من امر الذي اخبرناك به من قبل ان انت من العارفين فاسمع نصحي ثمّ ما ينطق به لسان الله في هذا الزمن البديع اياك ان لا يصدّك شيء و لا يمنعك امر فاسع في نفسك ثمّ اجهد في ذاتك لتكوننّ من الصالحين في هذا الأمر الذي به يفرّج اهل ملاّ العرفان ثمّ يجزّع اهل سرادق الايقان ثمّ ينصعق ارواح المقرّبين و يندكّ جبل المستكبرين طهر عيناك عن كلّ ما سواه ثمّ دع كلّ ما في ايداك ثمّ قدّس نفسك عن كلّ من في الأرضين و السموات لتستطيع ان تستقيم على امر الذي تزلّ عليه اقدام المخلصين ثمّ انقطع عن نفسك و عن ما سواك ثمّ عن نفوس المشركين فانظر بطرف البدء فيما نظرت الى آدم الأولى ثمّ من بعده الى ان يصل الأمر الى عليّ قبل نبيل قل تالله كلّهم قد جاؤوا عن مشرق الأمر بكتاب و صحيفة و لوح عظيم و اوتوا كلّ واحد منهم على ما قدرّ لهم و هذا من فضلنا عليهم ان انتم من العارفين و كلّهم بلّغوا رسالات ربّهم و بشّروا الناس برضوان الله المهيمن العزيز القدير و اخرجوا الناس من الظلمات الى النور و بشّروهم بقاء الله كما انتم قرأتم في صحف الأولين حتّى اذا بلغ الأمر الى وجهه العزيز المقدّس المتعالى المنير اذا احتجب نفسه في الف حجاب لئلاّ يعرفه من احد بعد الذي كان ينزل عليه الآيات من كلّ الجهات و ما احصاها احد الا الله ربّك و ربّ العالمين فلما تمّ ميقات السّتر اذا اظهرنا عن خلف الف الف حجاب من النور نوراً من انوار وجه الغلام اقلّ من سمّ الابرّة اذا انصعقت اهل ملاّ العالمين ثمّ سجدت وجوه المقرّبين و ظهر بشّان ما ظهر مثله في الابداع بحيث قام بنفسه بين السموات و الأرضين و ما تداهن بأحد في امر ربّه و نادى العباد بأعلى ندائه و ما خاف من احد كما انتم كنتم من الناظرين و ابتلى بين العباد بحيث اجتمعوا عليه طغاة الأرض و انتم من الشّاهدين و ما استنصر من احد الا بالله العزيز المقتدر العليم و أنّه نصره بالحقّ و انزل عليه سكينه من عنده و ايّده بجنود الغيب

حين الذى اخرجته عن مدينة الأمر بسُلطان مبین و ظهر امره و علا برهانه و تَمَّت حَجَّتُه و كملت كلمته الى ان اشتهر امر الله بين الخلائق اجمعين الى ان قطعنا الأسبال و دخلنا الميادين كما انتم سمعتم من المهاجرين و فى كل تلك الأماكن و الأيام ما سترنا الأمر و ما احتجبناه بل اظهرناه كطلوع الفجر عن افق صبح منير الى ان وصلنا الى البحر الذى ذكر اسمه فى الألواح ان انتم من الشّاهدين و ركبنا السّفينة باسمنا ثمّ اجريناه على البحر باسمى العزيز المقتدر الجميل و حفظناه بقدرة من عندنا و حفظنا الذين ركبوا عليها الى ان وصلوا الى ساحله فى مدينة التّى اشتهر اسمها بينكم ان انتم من العالمين و كنّا فيها اربعة اشهر متواليات بما رقم فى الواح عزّ حفيظ و فى تلك الشّهور ما راودنا احد من الذينهم كانوا فيها لا من اعلامهم و لا من اسفلهم و كان الله على ذلك شهيد و عليم و ما ذهبنا الى احد و ما توجّهنا الى نفس اظهاراً لسلطنة الله و امره و ابلاغاً لقدرة الله و هيمنته الى ان تَمَّت مِقات الوقوف و خرجنا عنها و قطعنا السّيل الى ان دخلنا فى هذا السّجن البعيد و نشكر الله فى كلّ ذلك بما ائدنا على امره و جعلنا من عباده المقرّين الذين لا يخافون من احد و لا ينظرون الا بنظرة الله المهيمن العزيز القدير كذلك نزّلنا الأمر اليك لتكون من العالمين و الحمد لله ربّ العالمين اذا اتممنا القول ولو ما اتممنا الأمر به لتذكر عباد الله المخلصين الذينهم سكنوا فى ارضك هناك و كانوا مستبشراً بأرياح القدس التّى تفوح من جهة الله بارئهم و هذا من فضله عليهم و على العالمين قل انه يعلم سرّكم و نجواكم و ما تستدفّ به فى قلوبكم حماسة الحبّ و كذلك كنّا من العالمين لن يعزب عن علمنا من شىء و لا يفوت عن قبضتنا من شىء و كلّ فى قبضة الأمر ان انتم من العارفين و بيدنا ملكوت كلّ شىء نرفع من نشاء من عندنا و نذكر عبادنا المرّدين الذينهم شربوا من كأس عناية الله و رزقوا ما لا رزق به احد من الخلائق اجمعين قل تالله قد فزتم بكأس ما لا فاز بها احد من قبل فسوف تعرفون ان تكوننّ من الصّابرين قل تالله قد حملتم ما لا حملة احد من الممكنات و ما سبقتكم فى ذلك نفس من الموجودات و لو يحمل على السّموات لتنفطر و لو على الأرض لتشقّ فى الحين كذلك نذكركم بالحقّ لتعرفوا مقدار الذينهم آمنوا بالله و عرفوا ما لا عرفه احد من قبلهم ليفرحوا فى انفسهم و يكوننّ من الفرّحين قل تالله من شرب من هذا الكأس لن يظلم أبداً و يجعله الله غالباً على من فى السّموات و الأرضين ان يكون مستقيماً فى حبّ مولاة و لن يضطرب من خطرات الشّياطين و الذينهم عرفوا نفسنا هذا من فضلى عليهم و على عبادنا المخلصين لأنّنا اخرجناهم عن خلف الحجابات و اشهدناهم ما لا شهدت عيون المقدّسين و كلّ ذلك من فضلى عليهم و رحمتى على عبادنا المقرّين و انت ذكرّ احبّاء الله الذينهم كانوا فى ارضك و لا تكن من الصّابرين

ذكر اسم الأوّل فيها الذى جعله الله زين المقرّين و لقد ارسلنا اليه كتاباً من قبل و فيه ما يغنيه عن العالمين فوالله لو يعرف حرفاً منه لينقطع عن كلّ شىء حتّى عن نفسه و هذا ما نشهد عليه حينئذ بلسانى العليم الحكيم
ثمّ من بعده ذكرّ المجيد بذكرنا و بشّره بروح الله المقدّس العزيز العليم و لقد ارسلنا اليه ما يطهّره عن معاشرّة المشركين قل ان يا عبد فاستقم على حبّ الله لأنّك اطلعت بما لا اطلع به احد ان انت من المتفكّرين تفكّر فى غيبتي لعلّ تطلّع بما اراد الله لك و تكون من المتفرّسين و بذلك اتممنا النّعمة عليك و ارسلنا الرّوح من لدنّا بلسان من عندنا عليك و على المؤمنين

ثمّ ذكرّ اسمنا الرّحيم و بشّره بما اذكره الله فى ليل التّى فيه ينطق الورقاء على افنان سدرة البقاء و يغنّ ديك العرش على افنان سدرة عظيم قل ان يا عبد انا اردناك من قبل و اذكرك فى الواح قدس عظيم ان استقم فى يوم الذى فيه تعمى الأبصار و يكلكل كلّ اللسان و تضطرب افئدة المغلّين قل تالله حينئذ تظلم الشّمس بأنوارها و يخسف القمر بأزهارها و تسقط النّجوم على ارض جرز لن تجد فيها من ثمار و لا كالأ و لا ماء معين و يضجّ فيه قبائل الأرض و يندكّ كلّ جبل شامخ رفيع الا من اغمض عيناه عن البشر و ينظر بالمنظر الأكبر فى هذا الجمال المشرق العزيز المنير ان يا عبد لا تخف من احد ثمّ اخلع بخلع الله المهيمن العزيز القدير و كن صائحاً بين السّموات و الأرض و مبشّراً باسم الله العزيز الكريم و ان يعترض عليك كلّ ذى

وجود و ذى روح و ذى شعور و ذى اشارة و ذى حدود عظيم لا تخف عن احد منهم و توكل على الله ربك ثم اعتصم بهذا الحبل المقدس المنير المتين و كذلك انزلنا اليك الآيات من هذا السماء الذى ظهر على هيكل الغلام و اذا تنظر اليه فى سرّ تجده على هيئة عرش عظيم

ثم ذكر الرضا من بعده و الذينهم فى بيته الذينهم استجاروا فى جوار الله المهيمن العزيز القدير اولئك هم الذين استظلوا فى ظلّ عنايته و اسكنهم الله فى بحبوحة قربه ان يعرفوا قدر ما انعمهم الله بفضله و يكوننّ من الشّاكرين و يجهدوا فى انفسهم بأن لا يحبطنّ اعمالهم و كذلك يذكرهم لسان الله ليثبت رحمته على العالمين و لن ينكروا نعمة التى نزلت عليهم من سماء قدس منبع و يجدوا انفسهم ثبّاء على الأمر و قدسآء عن كلّ من فى السموات و الأرضين و أنّك انت يا مهدي فارفق به ثم اخفض جناحك للذينهم آمنوا بالله و آياته لأنّا عظّمنا خلقك فى ملائ الفردوس و خلقناك على احسن التقويم

ثم ذكر اللذان سافرا الى الله بارئهما و هاجرا اليه و كانا من المهاجرين و حضرا بين يدي الله و سمعا نغمات القدس عن هذا الحنجر المقدس العزيز المليح ثم بشرهما بعناية من عندنا و رحمة من لدنا و أنّ رحمتنا سبقت العالمين

ثم ذكر العبد قبل الرسول بما اذكره الله حينئذ بربوات قدسه و اذكره فى هذا اللوح العظيم قل ان يا رسول ارسلنا اليك رائحة هذا القميص لتقرّ به عيناك و عيون الذينهم سكنوا فى اقطار المشرق و المغرب و كانوا من عبادنا الموحّدين ليحرّكهم ارياح الله و ينقطعهم عن كلّ شىء الا عن هذا القميص المرسل المنير قل تالله انّ الانقطاع محبوب الا عن جمالى المشرق المقدس المنير و كلّ السّؤال حرام الا عن نفسى المقدس العليم الحكيم و كلّ الصّمت محبوب الا عن ذكرى المتعالى المتباهى العزيز المنيع

ثم ذكر عبدى الذى آمن بالله ثم سأل عن الله ربّه من نبأ العظيم قل تالله هذا لنبا الذى كان عظيماً فى على العماء ثم كبيراً فى ملائ البقاء و تقشعرّ عنه جلود المشركين ان يا عبد اذاً كشفنا لك الأمر فيما سألت من قبل لتطّلع بما اراد و هذا اصل ما اراد الله لك ان تكون من المريدين ايّاكم ان لا تختلفوا فى هذا النبا و لا تضطربوا عن الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا من المعرضين قل يا قوم تالله هذا نبأ الله فيكم و ظهوره بينكم و سلطانه بين السموات و الأرضين ايّاكم ان لا تختلفوا فيه بعد الذى حبس لكم فى هذا السّجن الذى لن يصل اليه ارجل القاصدين الا من شاء الله ربك المنان المقتدر العليم الخبير و أنّك انت يا عبدالله فاشكر الله بما اخرجك عن بلدك و جعلك من المطهّرين فسوف تسمع نداء السامرى بينهم و تجدهم فى شرك عظيم فسوف يستدلّون بما استدّلوا به اولو الفرقان ثم من قبلهم اولو الزبور و التّورية و الانجيل كفاهم الدّلة بأنهم آمنوا بعلى من قبل بما نزل عليه من آيات الله المهيمن العزيز القدير فلما نزلت اختها و ظهر جماله بالحقّ اعرضوا عنه و كانوا من المعرضين قل اذاً لا تلعنوا غيركم بل فالعنوا انفسكم و لا تعترضوا بنفس فاعترضوا على ذواتكم فهذا ينبغى لكم يا ملائ المشركين ان كنتم آمنتم بآيات الله تالله هذه آياته و حرفاً منها يكفى العالمين و ان تريدوا جماله فهذا جماله قد ظهر بشأن ما ظهر شبهه فى الابداع ان انتم من المنصفين و ان تريدوا ان تمروا على صراطه فهذا صراطه فى السموات و الأرض مرّوا عليها يا ملائ العارفين ولكنّ الذين منهم استقاموا على امر مولاهم و عرفوا بارئهم اولئك بهم يرفع الغمام و يمطر السحاب و يستضىء اهل ملائ القدس و يحكى كلّ شىء عن هذا المقام المتعظّم المتعزّز المتعالى الباذخ المنيع

ثم ذكر من بعده الأسد قل ان يا اسد كن اسد الله فى ارضه و هذا خلع قد اعطيناك بفضل من عندنا و انا المعطى الكريم رغماً لأنف الذينهم كفروا بآيات الله و جادلوا بها ثم اعرضوا عنها و كانوا من الصّاغرين ان يا هذا الاسم قد وهبناك هذا الاسم ان تمرّ عن ملكوت الأسماء و تنقطع عن كلّ من فى الأرض و السماء و تأتى الله بقلب سليم ايّاك ان لا تضع ما اراد الله لك و لا تخمد عن نار حبك ثم اشتعل بنفسك على الذينهم كفروا و اشركوا و كن رحمة للمحيين و كن سيف الله لأعدائه و نعمته لأحبائه ثم احفظ نفسك عن مجالسة المعرضين و تجنّب عنهم و لا تخف من احد و كن فى حصن حفيظ

ان يا مهدي قد ذكرنا هؤلاء كما ذكر اسمائهم في لوحك ليحيط رحمة الله عليهم و تمرّ عليهم هذه المرسلات اللطيف المحبوب المنير قل تالله لو يهبّ على الممكّنات ما يفوح من هذا الرّضوان ليجعلهم حيّاً باقياً في ملكوت العالمين كذلك منّا عليك و عليهم رحمة من عندنا عليهم و على المخلصين ثمّ اعلم بأنّ حضر بين يدينا لوحاً و فيه نادى احد من المحيّن ربّه المّان المقتدر العزيز الجميل قل انا سمعنا ندائك و اجبتك بهذه الكلمات المقدّس المحبوب لشكر الله في نفسك ثمّ في لسانك و تكون من الذينهم بآيات الله لا يستهزئون ان استقم يا عبد في حبّك مولاك و لا تضطرب اذا اتاك امر محتوم و لا تخف من احد فتوجّه بوجه ربّك و توكل على نفسنا المهيمن القيوم و قل سبحانك اللهم يا الهى طهر عيني ثمّ ادنى ثمّ لسانى ثمّ روحى ثمّ قلبى ثمّ نفسى ثمّ جسمى ثمّ جسدى عن التوجّه الى غيرك ثمّ اشربنى عن كأس عزّك المختوم

قل تالله قد ظهر عين الكافور في هذا الظهور و انفجر التسليم في هذا السلسيل الذى كان على هيئة الغلام لمشهود ان يا عبد فأدخل يدك فيه و لا تردّها الى نفسك خالياً ولو تقطع بسيف الذينهم كانوا بآيات الله هم معرضون فاستعن فى كلّ امر باسمى العزيز المقتدر المحبوب ثمّ اشرب منه فى سرّك ثمّ ابدل على الذين تجد فى قلوبهم نفحات الرّوح و كانوا من الذينهم بآيات الله هم مهتدون و كذلك اذكرناك فى اللوح و صرفنا لك الآيات لتوقن فى نفسك بأنّا نعطي كلّ شيء ما يغنيه عن الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا برّبهم ان يشركون

ثمّ ذكرّ الأحباب فى ارضك الذين ما ذكر اسمائهم فى اللوح ليبشروا كلّهم ببشارات الله المهيمن القيوم و يفرحوا فى انفسهم و تجذبهم نغمات القدس و تقرّبهم الى مقام قدس محمود و وصّ الذينهم آمنوا بالله و آياته بأن لا يتجاوزوا عمّا امروا به و لا يكوننّ من الذينهم كانوا ان يعتدون و يا قوم ان اتبعوا ملّة الله و سننه و ذروا ما بين ايديكم و خذوا ما امرناكم به و لا تكوننّ من الذينهم اذا يؤمرون بأمر لا يعملون فاجتنبوا عن كبائر الاثم و هى الاعراض عن بدائع كلماتى قل انّ كلمات الله لهى العليا ان انتم تشعرون ثمّ اصلحوا ذات بينكم بحيث لن يهبّ منكم الا روايح الله و لن يشهد فى وجوهكم الا نضرة الفردوس و تكوننّ من الذينهم فى كلّ امر يفرحون و اذا يمسهّم الذلّة و البأساء و الضّرّاء فى كلّ ما كان من البلايا او يكون هم يصبرون فى سبيل بارئهم و يتوكلون على الله ثمّ الى مرضاته هم متوجّهون و لا يصدّهم استكبار الذينهم استكبروا و لا اعراض الذينهم اعرضوا و لا مجادلة الذينهم جادلوا بعد الذى بلغت الحجّة الى اقصى الغاية و تمتّ نعمة الله عليهم و على الذينهم موقنون بما ينزل عليهم من آيات الله و لا يحزنهم غلّ الذينهم كفروا بها بعدما استيقنتها انفسهم و كذلك كانوا ان يفعلون بذلك امرناهم من قبل و نأمرهم حينئذ بالفضل ليكوننّ من الذينهم كانوا بأمر الله هم عاملون

بسم الله الأعزّ الأمتع الأقدس الأعلى

شهد الله بلسانه الحقّ فيكلّ الألواح بأننى انا حىّ فى الأفق الأبهى و اذاً تالله فى هذا الأفق الأمتع الأقدس الأعزّ الأعلى يسمع و يرى و ينطق بأن يا جواد فطوبى لك بما فرت بما لا فاز به احد قبلك تالله الحقّ بك قرّت عيون اهل ملاّ الفردوس ولكنّ الناس هم لا يعرفون تالله لو نعرّك العباد ليضطربنّ النفوس و يزلنّ الأقدام و ينصعقنّ هياكل الغرور و يخرنّ على وجه التراب و يجعلون اصابع الاعراض فى آذانهم لئلا يسمعون لا تحزن عن الذينهم اشتغلوا بالدنيا و نسوا ذكر الله الأعظم تالله الحقّ سوف يأخذهم الله بقهر من عنده و انه لهو القوىّ القاهر القدير و يطهر الأرض عن دنس هؤلاء و يورثها عباده المقربين قل يا قوم تراباً على فمكم و رماداً على عيونكم بما بعتم يوسف الله بأخسر شيء فوا حسرتا عليكم يا ملاّ الغافلين أ تظنّون فى انفسكم بأنكم

تسبقونه فى امره لا فونفسه المقتدر العلى العظيم فسوف يأخذكم نفحات العذاب و يغشىكم غيرة الجحيم ان الذينهم استكبروا على الله بما اجتمع عليهم زخارف الدنيا اولئك خسروا فى الدنيا و الآخرة فسوف يأخذ الله ما عندهم بأيادى قدرته و يجعلهم عرياً عن اثواب مكرمته فسوف يشهدون و تكون من الشاهدين قل يا قوم لا تغرتكم الدنيا بغرورها لأنها و ما خلق فيها مقبوضة بقبضة ارادته يعطى على من يشاء و يمنع عن من يشاء و انه لهو الفعال لما يريد و لو كان لها عنده من قدر لم يؤتها على اعدائه قدر خردل ولكن اشتغلكم بها بما اكتسبت ايداكم فى امره و هذا عذاب لأنفسكم بأنفسكم على انفسكم ان انتم من الشاعرين

هل تفرحون بما اوتيتم بما لا قدر له عند الله و به يمتحن عباده المتوهمين و انك انت فاشكر الله ربك بما طهرك عن رجس هؤلاء تالله بوجودهم تكدر كل ما خلق من الماء و الطين و انك لو تطلع بما قدر لك ليأخذك الجذب و الاشتياق على مقام لن تعرف اليمين عن الشمال و لا اليوم عن الليل و لذا سترناه منك لتكون من الساكنين و تذكر ربك بين العباد فيكل الأوان و تكون من الذاكرين و الرحمة التى تنزل فى كل حين عليك و على من معك و على من يحبك و على من يعاشرك و يجالسك و يتوجه اليك حباً لله و خالصاً لوجه الكريم ثم ذكر من لدنا اخيك الذى سمى بالرحيم ليتذكر بذكر الله و يكون من الشاكرين و الضياء عليك و عليه من حينئذ الى يوم الذى يقوم فيه الناس لله رب العالمين

هو الأبدع الأقدس الأبهى

شهد الله فى قطب البقاء بأنه لا اله الا هو المهيمن العزيز المنيع القدير و اشهد فى عرش العماء بأنه لا اله الا هو المقتدر المرتفع العليم الحكيم شهد الله فى جبروت الاجلال بأننى انا الله لا اله الا انا العزيز الممتنع البديع و اشهد فى ملكوت الاستجلال بأننى انا الله لا اله الا انا المتعالى السلطان العزيز الوحيد شهد الله على اعراش ما سواه بأنه لا اله الا هو و ان نقطة الأولى عبده و بهائه قد قضى ايام العبد و صعد الى رفيق الأعلى اذا اشرق البهاء عن افق البقاء كره اخرى بسلطان الذى على الممكنات و خضعت لدى اشراق سلطانه اعناق الملوك و السلاطين قد خرقت حجابات الوهم و انشقت سبحات الستر و ظهرت رايات الجلال بين السموات و الأرضين و اتى الله على غمام القدس بربوات المجد و عن يمينه ملائكة الأمر و عن يساره ملا المقربين و قام بسلطانه فى وسط السماء و الأرض و نادى الممكنات بسطوة اضطربت منها افئدة سكان الفردوس و تنزلت اركان كل الأشياء و هذا ما نزل بالفضل الخالص لعباده المستقرين و نطق بلسانه الأفصح الأبدع الأبلغ الأحلى

ان يا ملا الأرض انا خلقناكم بأمر من عندنا و عرفناكم نفسنا الحق بمظهر نفسى العلى العظيم و بعثناه بالحق و اختصاصه بسلطان من لدنا و ارسلناه اليكم بكتاب مبين و جاءكم عن مشرق الأمر بآيات التى اجتذبت عنها افئدة كل عارف منصف و كل ذى قدر رفيع و انتم كفرتم به و بما نزل عليه من آيات ربكم الرحمن الرحيم و آمن منكم انفس معدودات من الذينهم كسروا اصنام الهوى بسلطاني الأعلى و خرجوا عن حصن التقليد و العمى باسمى المقتدر الغالب القدير فلما آمنتم بنفسى و اقررتم بسلطاني و اعرفتم بكتابى وصيناكم فى كل الألواح بأن لا تفعلوا كما فعلوا المشركون من عبادنا الغافلين و انا ما نزلنا البيان الا بأن نخبركم بظهورى فى جبروت العالمين فلما ظهر سلطان القضاء على غمام الامضاء مرة اخرى انتم انكرتم و لكنتم من المنكرين و كفرتم بما عرفتم و اعرضتم بما اقبلتم و لكنتم من المشركين

ان يا ملا البيان تالله هذا جمالى الذى به افتخر فى جبروتى و يستبرك بلقائى اهل ملكوتى بل ما سواه يحرك بارادة من عنده و انه لهو المقتدر على ما يشاء و انه لهو العزيز الكريم و ظهر بينكم بقوة التى تحيرت عنها نفوس المقدسين و قام بنفسه

فى مقابلة كلّ من فى السموات و الأرض بقوة من لدنا و انا العزيز الجليل كذلك نادى لسان الرحمن ملأ البيان لعلّ يستشعرن فى انفسهم و يكونن متذكرات بما وصاهم الله به فى كلّ الألواح و يكونن من المتذكرين و لن يتوقفن على امر الذى من توقّف عليه ليحبط اعماله ولو يأتى بعبادة الأولين و الآخرين و انهم توقّفوا فى امره و عرضوا عن لقائه و جاهدوا بآياته و انكروا بما جاء به من لدن عليم خبير و انك قم على خدمة الله ثم انصر الذى ما اتخذ لنفسه ناصراً من دونه و انّ هذا من فضله عليك و أنّه لغنى عن نصر العالمين

قل يا قوم هذا غلام الله بينكم و قد جاءكم بسلطانه و قدرته و يتلو عليكم فى كلّ حين ما يعجز عنه الخلاق اجمعين و نصركم حين الذى كنتم ضعفاء فى الأرض الى ان ارتفع اعلام النصر على كلّ جبل باذخ منيع
ان يا نبيل فاعلم بأنّ المعرضين من قال بأنّ هذه الآيات ما نزلت على الفطرة قل ويل لكم و بما يخرج من افواهكم تالّله بها ظهرت فطرة الله المقتدر العزيز القدير و منهم من قال بأنّ هذا افترى على الله و بذلك كفر بآيات الله و انكر برهانه و لا يكون من الشاعرين انهم يقولون كما قالوا ملأ الفرقان حين الذى اتى علىّ بالحقّ و رجعوا الى أوّل مقرّهم مقعد المشركين تالّله سمعت من هؤلاء ما لا سمع اذن الممكنات و بذلك بكت عيون العظيمة عن وراء حجابات قدس منيع قل يا قوم انّى اصدّق بما عندكم من صحائف الله و الواح امره و امرت بأن لا اعبد الاّ اياه و اتل عليكم ما ينطق الروح فى صدرى تالّله ان هى من تلقاء نفسى بل من لدى الله الغالب المقتدر الحكيم و ان كان هذا جرمى فبأى حجة آمنتم برسل الله من قبل فأتوا بها ان انتم من الضادقين و قد ورد علىّ من هؤلاء ما لا ورد على احد فى الابداع و يشهد بذلك السن العالمين

ان يا قلم الأعلى ذكر النبيل بأسرار القضاء لعلّ يشرب عن هذا السلسيل الذى جرى عن يمين العرش و يطّلع بما هو المستور عن انظر الغافلين لعلّ يستقيم على هذا الأمر الذى لن يستقرّ عليه احد الاّ من ينظر بالمنظر الأكبر و يكون مطهراً عن ريب الزمان فى هذه الأحيان الذى كلّ احتجبوا عن جمال الرحمن الاّ من شاء ربك العزيز الحاكم الحكيم قل انّ نبيل الأكبر الذى صعد الى الله لمّا توقّف فى امر الغلام لذا ما فاز بزيارة المدينة و قبض روحه بسلطان القوة من لدن عزيز قدير و ما بلغ الى شاطئ القرب و ما رزق بما اجتمع من زخارف الأرض و رجع الى التراب بحسرة عظيم و مع ذلك ما تنبّه احد و ما استشعر الذينهم يدعون الايمان فى انفسهم و كانوا على غفلة مبين و أنا ما كشفنا ذلك و سترناه فى حجابات السّتر ولكن الآن كشفناه لك لتكون على امر ربك لمن الراسخين ولكنّ الله عفا عنه و كفر عنه سيئاته و أنّه ما من حاكم الاّ هو له الأمر و الخلق يحكم ما يشاء و يفعل ما يريد كذلك اخبرناك و قصصنا لك من كلّ قصص لتجد نفحات ربك من هذه الكلمات المحكم المبرم القويم ثم اعلم بأننا عزلنا نفسنا و خرجنا عن بين الذينهم كانوا معنا و جلسنا فى البيت وحده متّكلاً على الله ربّى و ربك و ربّ العالمين اذاً تفكّر فى ذلك لعلّ يفتح الله عيناك و تشهد ما عجزت عن ادراكه ابصر الناظرين و الروح و العزّ و البهاء عليك و على كلّ فطن بصير

* * *

جناب احمد الذى حضر و فاز

هو المشرق من افق الاقتدار

شهد المظلوم بأنك اقبلت الى المشعر و المقام و زرت بيت الله الحرام طوبى لك بما اجتذبتك ما انزله الرحمن فى الفرقان و لله على الناس حجّ البيت خرجت عن بيتك مقبلاً الى بيت الله و قطعت البرّ و البحر الى ان وصلت و رأيت و حضرت و طفت

نَسْتَلِ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ عَمَلَك نَوْراً لَكَ وَ ذَخِراً وَ شِرفاً لَكَ أَنَّهُ هُوَ مَوْلَى الْوَرَى وَ رَبُّ الْعَرْشِ وَ الثَّرى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِىُّ الْأَعْلَى

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

شهد المظلوم بما شهد الله قبل خلق الأشياء أنه لا اله الا هو لم يزل كان مقدساً عن الأشباه و الأمثال و منزهاً عما قيل و يقال قد كان واحداً فرداً احداً صمداً قَيُوماً الذى شهدت السن الكائنات بوحديته و فردانيته و انطق كل شىء بذكره و ثنائه و الذى بعثه و ارسله بالحق أنه لمصباح الهدى بين الورى و آية القدم بين الأمم و مطلع اسمائه الحسنى و مشرق صفاته العليا الذى سمى بمحمد ص فى ملكوت الانشاء قد جعله الله مصدر وحيه و مهبط علمه و مظهر احكامه و به ظهر امر الرحمن بين الامكان و هدرت حمامة الأمر على الأغصان أنه لا اله الا هو العليم الخبير ان المظلوم يصلّى عليه و على آله و اصحابه الذين بهم اشرق نير العرفان من افق العالم و ماج بحر الكرم بين الأمم اولئك عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون بهم ظهر صراط الله فيما سواه و ارتفعت كلمته بين عباده طوبى لمن تمسك بهم و فاز بلقائهم عليهم صلوات الله و رحمته و ذكر الله و ثنائه

و بعد اوليای حق را که از صافى سلسيل محبت نوشيده‌اند و بافق اعلى ناظرند سلام ميرسانيم و کل را وصيت مينمائيم بامانت و ديانت و عفت

ای دوستان هر نفسی باین صفات مزین است او از عباد حق محسوب و اسمش در ملاء اعلى مذکور و هر نفسی محروم ماند او از اهل حق محسوب نه جهد نمائید که شاید باخلاق و اوصافی مزین شوید که سبب و علت نجات ابدی گردد اثمار سدره امانت را باحجار خیانت میازارید و اغصانش را بالآت ظلم و اعتساف از هم مریزید طراز انسان صدق و صفا بوده و خواهد بود

ای دوستان زخارف دو یوم که کل شهادت بر فنای آن میدهند شما را از نعمت باقیه و مائده منزله سمائیه محروم ننماید بحق ناظر باشید و بر او توکل نمائید و از او طلب کنید آنچه را که شایسته است لکم ان تفوضوا الأمور الى الله رب العالمين در قرون اولین تفکر نمائید کجایند اهل کبر و غرور و کجایند صاحبان شرور این خزائنهم و قصورهم و معاقلهم و عروشهم در اعصار قبل و آنچه در او وارد شده تفکر نمائید و پند گیرید این مظلوم از حق میطلبد که کل را مؤید فرماید بر آنچه که رضای او در اوست

جناب شیخ ابوالقاسم را سلام میرسانیم لله الحمد از کأس عرفان نوشیده‌اند و بافق اعلى ناظرند در جمیع احوال متشبث باشید باموری که سبب تهذیب نفوس غافله گردد و علت آزادی ناس شود جناب مصطفى وارد فی الحقیقه در حمل اشجار بسیار زحمت کشیده‌اند اجره على الله جناب عکاش را سلام میرسانیم و نبشّره بذكرى اياه چه که لازال مذکورند و همچنین سایر دوستان کل را ذکر نموده و مينمائيم از جانب مظلوم سلام برسانید أنه يقول الحق و يهدي السبيل لا اله الا هو القوى الغالب العزيز الجميل يا مصطفى عليك سلامى حمد كن مقصود عالميان را که عطا فرمود بتو از خزائن اسماء اسمى يعنى ولدی که باهلیتش اهل فضل شهادت داده و میدهند نسأل الله بأن يوفقك و اهلك و من معك و يقدر لکم خير الآخرة و الأولى أنه لمولى الورى لا اله الا هو الغفور الكريم

هو العلیّ العالیّ الأعلیّ

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند فارسی که به بنگاله میرود

مکتوب آن جناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست ولکن محبّان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لامکان تبدیل نمایند زهر بلیّات را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح‌بخشنده لاجرعه بیاشامند در صحراهای بی‌آب مهلک بیاد دوست مؤاجند و در بادیه‌های متلف بجان‌فشانی چالاک دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند چشم از عالم بریسته‌اند و بجمال دوست گشوده‌اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند پیر توکل پرواز نمایند و بجناح توسّل طیران کنند نزدشان شمشیر خون‌ریز از حریر بهشتی محبوبتر است و تیر تیز از شیر آمّ مقبولتر

زنده‌دل باید در این ره صدهزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص‌کنان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکو است این ساعت و چه ملبح است این وقت که روح معنوی سر جان‌افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده گردن برافراختیم و تیغ بی‌دریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم و سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیر او است در کنار فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر انس آشیان سازیم و بمنتهای مقامات حبّ منتهی گردیم و از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البته این دولت بی‌زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی‌مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت ربّ الأرباب سر برآریم این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طیّ نمایند و این وجه را پرده حجاب نشود

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته‌اند و بکمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته‌اند البته بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد ولکن بعنایت الهی و تأییدات غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد

باری ایّام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیا و مبدأ اصفیا چه نازل شد تا چون روح خفیف شوی و چون نفس از قفس تن برآئی در نهایت احاطه اعدا و شدّت ابتلا طایر قدسی نازل شد و این آیه آورد و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الأرض او سلماً فی السّماء هزار چشم باید تا خون گرید و صدهزار جان باید تا ناله از دل برآرد و هم‌چنین در جای دیگر میفرماید و اذ یمکر بک الذّین کفروا لیشتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین در این دو آیه مبارکه که از مبدأ الوهیّه نازل شد بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن ستر و حجاب را سوختیم چون نار عشق برافروختیم ولکن چه فایده که جمیع عیون محجوب است و همه گوشها مسدود در وادی غفلت سیر مینمایند و در بادیّه ضلالت مشی میکنند هم بریئون عمّا اعمل و انا بریء عمّا یعملون معلوم آن

جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره‌ایش نه و در لحظه‌ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده

فطوعاً لقاض اتی فی حکمه عجباً

افتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم

و بعضی حرفهای بی‌معنی هم بجمعی گفته و در همین روزها هم بشخصی معروف بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده و آن شخص این دو روز به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت

آنچه در دل دارد از مکر و رموز

پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آنها هم مکشوف و محقق از این بنده کتمان کنند از حضور من لا یعزب عن علمه من شیء چگونه مستور ماند و ندانستم که آخر بکدام شرع متمسکند و بچه حجّت مستدلّ این بنده که مدّتی است بالمرّه عزلت جسته‌ام و خلوت گزیده‌ام در از آشنا و بیگانه بسته‌ام و تنها نشسته‌ام این حسد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت و معلوم نیست که بآخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند اگرچه ایشان بهوی سالکند این فقیر بخیط تقی متمسک و انشاءالله بنور هدی مهدی کدورتی از ایشان ندارم و غلّ در دل نگرفته‌ام بخدا گذاشتم و بعروّه عدل تشبّث جستم بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البتّه نمیگذرد آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطّلع شود تا بر ایشان میرهن گردد آن وقت حکم جاری کنند قضی و امضی دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند تا زمان ما نرسید هیچ نفسی را بر ما قدرتی نیست و چون وقت آمد بجان مشتاقیم و طالب نه تقدیم یابد و نه تأخیر انا لله و انا الیه راجعون ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم بعده الی آخر و السّلام علی من اتّبع الهدی

بسم الله الرَّؤُف الرَّحِيم

ص وَاللّٰی الْعَظِیْم قَدْ اَتٰی الرَّحْمٰنُ بِسُلْطٰنٍ مُّبِیْنٍ وَ وَضَعَ الْمِیْزَانَ وَ حَشَرَ مِنْ عَلٰی الْاَرْضِ اَجْمَعِیْنَ قَدْ نَفَخَ فِی الصُّوْرِ اِذَا شَاحَصَتِ الْاَبْصَارُ وَ اضْطَرَبَ مِنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِیْنَ اِلَّا مِنْ اَخَذَتْهُ نَفْحَاتُ الْاٰیٰتِ وَ انْقَطَعَ عَنِ الْعَالَمِیْنَ هٰذَا یَوْمَ الَّذِیْ فِیْهِ تَحْدُثُ الْاَرْضُ بِمَا فِیْهَا وَ الْمَجْرُمُوْنَ اِثْقَالَهَا لَوْ اَنْتُمْ مِنَ الْعٰرِفِیْنَ وَ اَنْشَقَّ قَمَرُ الْوَهْمِ وَ اَتٰی السَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ نَرٰی النَّاسَ صِرْعٰی مِنْ خَشِیَةِ رَبِّکَ الْمَقْتَدِرِ الْقَدِیْرِ نَادِ الْمَنَادِ وَ انْقَعَرَتْ اَعْجَازُ النَّفُوسِ ذَلْکَ قَهْرٌ شَدِیْدٌ اِنَّ اَصْحَابَ الشَّمَالِ فِی زَفْرَةٍ وَ شَهِیْقٍ وَ اَصْحَابَ الْیَمِیْنِ فِی مَقَامٍ کَرِیْمٍ یَشْرَبُوْنَ خَمْرَ الْحِیَوَانِ مِنْ اِیَادِی الرَّحْمٰنِ اِلَّا اَنْتُمْ مِنَ الْفٰئِزِیْنَ قَدْ رَجَّتْ الْاَرْضُ وَ مَرَّتِ الْجِبَالُ وَ نَرٰی الْمَلَائِکَةَ مُرْدِفِیْنَ اِخْذَ السَّکَرِ اَکْثَرَ الْعِبَادِ نَرٰی فِی وُجُوْهِهِمْ اَثَارَ الْقَهْرِ کَذَلِکَ حَشَرْنَا الْمَجْرِمِیْنَ یَهْرَعُوْنَ اِلٰی الطَّآغُوْتِ قُلْ لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ ذَلْکَ یَوْمٌ عَظِیْمٌ نَرِیْهِمُ الَّذِیْنَ اَضَلَّاهُمْ یَنْظُرُوْنَ اِلَیْهَا وَ لَا یَشْعُرُوْنَ قَدْ سَكَّرْتُ اَبْصَارَهُمْ وَ هُمْ قَوْمٌ حَجَّتْهُمْ مَفْتَرِیٰتٌ اَنْفُسُهُمْ وَ اَنْهَا دَاحِضَةٌ عِنْدَ اللّٰهِ الْمُهِیْمِیْنَ الْقِیُّوْمُ قَدْ نَزَغَ الشَّیْطٰنُ فِیْ صُدُوْرِهِمْ وَ هُمْ الْیَوْمَ فِیْ عَذَابٍ غَیْرِ مُرْدُوْدٍ یَسْرَعُوْنَ اِلٰی الْاَشْرَارِ بِکِتَابِ الْفَجَّارِ کَذَلِکَ یَعْمَلُوْنَ قُلْ طَوِیْتَ السَّمَآءَ وَ الْاَرْضَ فِیْ قَبْضَتِهِ وَ الْمَجْرُمُوْنَ اِخْذُوا بِنَاصِیَتِهِمْ وَ لَا یَفْقَهُوْنَ یَشْرَبُوْنَ مَآءَ الصَّدِیْدِ وَ لَا یَعْرِفُوْنَ قُلْ قَدْ اَتٰتِ الْقِیَامَةُ وَ خَرَجَ النَّاسُ مِنَ الْاَجْدَاثِ وَ هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُوْنَ وَ مِنْهُمْ مُسْرِعًا اِلٰی شَطْرِ

الرَّحْمَنُ وَ مِنْهُمْ مَكْبَأٌ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ وَ مِنْهُمْ مَتَحَيَّرُونَ قَدْ نَزَلَتْ آيَاتُ وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ وَ اتَى الْبِرْهَانَ وَ هُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ
 إِذَا رَأَوْا وَجْهَ الرَّحْمَنِ سَاءَتْ وَجُوهُهُمْ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ يَهْطَعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهَا نُورٌ فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُظَنُّونَ قُلْ لَوْ تَفْرَحُونَ أَوْ
 تَمَيِّزُونَ مِنَ الْغَيْظِ قَدْ شَقَّتِ السَّمَاءُ وَ اتَى اللَّهُ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ تَنْطِقُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا الْمَلِكُ لِلَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ ثُمَّ أَعْلَمَ بَأَنَّا فِي
 سِجْنٍ عَظِيمٍ وَ أَحَاطَتْنَا جُنُودُ الظُّلْمِ بِمَا اكْتَسَبْتَ أَيْدِي الْمَشْرُكِينَ وَلَكِنَّ الْغَلَامَ فِي بَهْجَةٍ لَا يَعَادِلُهَا مَا فِي الْأَرْضِ كُلُّهَا تَاللَّهِ فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَحْزَنُهُ ضَرُّ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ لَا سَطْوَةُ الْمُنْكَرِينَ قُلْ إِنَّ الْبَلَاءَ أَفْقٌ لِهَذَا الْأَمْرِ وَ مِنْهُ اسْتَشْرَقَتْ شَمْسُ الْفَضْلِ بِضِيَاءٍ لَا
 تَمْنَعُهُ سِبْحَاتُ الْأَوْهَامِ وَ لَا ظُنُونُ الْمُعْتَدِينَ إِنْ أَتَبَعَ مَوْلَاكَ ثُمَّ ذَكَرَ الْعِبَادَ كَمَا أَنَّهُ يَذْكُرُكَ تَحْتَ السَّيْفِ وَ مَا مَنَعَهُ نَعَاقُ الْغَافِلِينَ
 قَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ لُوحًا مِنْ قَبْلِ وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ كُلِّ بَلَدٍ نَزَلَتْ آيَاتُ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ تَقَرَّ عَيْنُكَ بِهِ وَ بِهَا أَنَّهُ عَلَى
 كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِنْ أَنْشَرْتَ نَفْحَاتِ رَبِّكَ فِي الْأَطْرَافِ وَ لَا تَوَقَّفْ فِي أَمْرِهِ أَقَلٌّ مِنْ أَنْ سَوْفَ يَأْتِي نَصْرُهُ رَبِّكَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ ذَكَرَ
 النَّاسُ مِنْ قَبْلِ رَبِّكَ ثُمَّ أَجْمَعَهُمْ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ وَ الْبَهَاءِ عَلَيْكَ مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ عَلَى
 أَهْلِكَ مِنْ كُلِّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

صبح يوم مبارك جمعه از قصر سفر نمودیم و در بستان وارد هر شجر بکلمهائی ناطق و هر ورق بذکری مترنم نخلها بذکر انظروا
 الى آثار رحمة الله ذاکر و نهرین بلسان فصیح بقرائت کلمه مبارکه و منّا کلّ شئی حیّ مشغول سبحان الله باسراری ناطق بودند
 که تحیر آورد آیا در کدام دبستان وارد شده اند و نزد که تعلیم گرفته اند بلی انّ المظلوم یعلم و يقول عند الله المهيمن القيوم
 و بعد از جلوس راضیه علیها بهائی بحضور حاضر و بنیابت آنجناب بزیارت فائز خان نعمت گسترده و حاضرین را بار داد
 و ضیافت کاملی باسم آنجناب بعمل آمد فی الحقیقه ما تشتهی الأنفس و تلذّ الأعین حاضر و موجود بل ما تريد الآذان چه که
 اوراق از نسیم اراده الهی متحرک و از آنحرکت صوت خوشی مسموع و بکلمه مبارکی ناطق گویا از برای غائبین طلب حضور
 مینمودند و ابصار بمشاهده آثار قدرت و صنع الهی در ازهار و اثمار و اشجار و اوراق و انهار محظوظ الحمد لله الذی یدک و
 ایدها

باری من فی البستان بنعمتهای بدیعۀ لطیفه متنعم و در انتها بحمد و شکر مولی الوری ناطق فی الحقیقه جای اولیا نمودار
 نسل الله تبارک و تعالی ان ينزل علیکم فی کلّ حین رحمةً من عنده و بركةً من لدنه و فضلاً من جانبه انه هو الغفور
 الکریم

اولیا را سلام میرسانیم و از برای هر یک میطلبیم آنچه را که عندالله مذکور و مقبول است السلام علیکم و علی عباد
 الله المخلصین و الحمد لله رب العالمین

مر

جناب آقا حسین علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

طوبی از برای نفوسیکه بافق اعلیٰ ناظرند و بامر مالک اسما عامل و طوبی از برای نفسیکه در ایّام الهی بصنعت یدی مشغولست
هذه موهبة من الله چه که در این ظهور اعظم اشتغال بامریکه انسان را از انتظار منع نماید لدی الله مقبولست صنع هر صانع
از عبادت محسوب شده این از فضلهای بزرگ پروردگار است از برای عباد ان اشکر الله بما ایدک و عرفک و اشغلك بما
كان مکنوناً فی کتابه المبین الحمد لله رب العالمین

* * *

هو المشفق الکریم

طوبی لمن یدخل البستان و یدکر الله ربّه الرحمن یا حزب المظلوم اذا بلغتم بابه قفوا و قولوا
التّسمات المعطرة الّتی تسری من اورادک و ازهارک علیک یا عبدالصّالح و النّور اللّائح اشهد انّ آثارک فی البستان یشهد
بحضورک و حیاتک و قیامک علی خدمة الله ربک الرحمن اشهد انک تكون حیّاً فی الأفق الأعلى و مذكوراً فی الصّحيفة
الحمراء یا صالح یکفیک هذه الكلمة العلیا الّتی نطق بها المظلوم فی سجن عکا اشهد و یشهد الملاء الأعلى و سکّان الفردوس
و الجنّة العلیا بأنک ادركت ایّام الله و صعدت فی ایّامه و صرفت ایّامک فی خدمة ایّامه فاه آه تنوح الأشجار فی فراقک و الأوراد
فی هجرک و التّهران فی غیبتک قد اخذت الأحزان بساتین الأرض و حدائقها کلّها یا صالح طوبی لک ثمّ طوبی لک انّ الله
بارک حیاتک و مماتک قد ذکرک القلم الأعلى فی الفردوس الأبوی فی يوم فيه اتّخذت لنفسک سیبلاً الی الله مولی الوری هذا
يوم فيه یجد منک اهل الجنان عرف البستان البهّاء المشرق و النّور اللّائح علی الذّین یقصدونک و یزورونک و یدکرونک فی
سبیل الله ربّ العالمین النّور علیک و علی اولک و آخرک و ظاهرک و باطنک و رحمة الله و فضله و عنايته و الطافه و برکاته

هو الغفور الکریم

نعیماً لک یا صالح قد اتّخذت الیوم لنفسک فی جوار رحمة ربک مقاماً علیّاً و ذکراً جلیّاً کبر علی نفسک من قبلی ثمّ اسأل الله
ان یرزقنا ما رزقک و یخلّصنا عن الدّنيا و شدّتها و عذابها طوبی لمن یدکر ایّامک و یتقرّب بک الی الله ربک ربّ من فی
السّموات و الأرضین یا صالح لا تنس احبّائک فی مقامک المحمود و مقرّک المرتفع المبارک المشهود

* * *

ولی الله علیه بهّاء الله

هو النّاطق فی ملکوت البیان

طوبی لک بما اقبلت فی أوّل ایّامک الی ربک ربّ العرش العظیم قل
الهی الهی ترانی مقبلاً الی سماء ظهورک و ناطقاً بشائک و آیاتک و معترفاً بما اشرق من افق ملکوت عرفانک اسئلك
بأنّ تجعلنی مؤیّداً علی نصره امرک و اعلاء کلمتک بحیث ترتفع رایات امرک فی مدنک و دیارک انک انت مولی العالم و مربّی

الأمم لا اله الا انت القوى القدير

* * *

سر چاه

جناب ملا آقا بابا

العلي العظيم

طوبى لك بما نزلت لك من جهة السّجن آيات ربك هذا من فضلى عليك لتكون من الشّاكرين أنّه فى بحبوحه البلاء يدع
الأحبياء الى الله مالک يوم الدّين ان اتحدوا فى الأمر انّ الذى تجدونه فى معزل من الغفلة ذكّروه بالحكمة فى ايام معدودات ان
اعرض و تولّى بعدما جاءه الهدى فأعرضوا عنه و اقبلوا بقلوبكم الى الله ربّ العالمين قد سبقت رحمتى غضبى ان اقتدوا ربّكم
فى الأخلاق هذا خير لكم عمّا فى السّموات و الأرضين قل ان اجتنبوا كبائر الاثم و لا تقربوا الذى يدعوكم الى التّار اتقوا الله و
كونوا من المتّقين

* * *

هو الناطق فی ملکوت البیان

طوبی لک یا جواد بما وجدناک مستقیماً علی الأمر علی شأن ما منعتک جنود العالم عن مالک القدم و لا شؤونات الدنیا من هذا الأفق الأعلى ان ربک لهو العزیز العلام انا ذکرنا الذین آمنوا فی هناك و اجبنا الذین حضرت عرائضهم فی هذا المقام الذی جعله الله مطاف الملاّ الأعلى فی کلّ الأحيان ان استمع یا جواد مرّة اخرى ندائی الأهلّی الذی ارتفع فی ملکوت الانشاء انه لا اله الا انا العزیز الوهاب انا سمعنا ندائک و شاهدنا قیامک علی هذا الأمر الذی به قرّت الأبصار و ذکرناک بهذا الذکر الأعظم لتشکر ربک منزل الآيات

انشاءالله باید در لیالی و ایام بذکر مالک انام مشغول باشی انه یذکر من ذکره و یری من قام علی خدمة امره العظیم جمیع دوستان را تکبیر برسان مخصوص ورقاتی که در آن بیت ساکنند و نفحات محبت الهی از ایشان متضوّعت قلم اعلی در کلّ احوال و اوان ندا میفرماید ولكن آذان واعیه قلیل بوده و خواهد بود البتّه هر گوشى قابل اصغای ندای مالک اسماء نبوده و هر قلبی لایق حبّش نه طوبی از برای نفسی که امروز بخدمت قیام نمود و بذکر حقّ مشغول شد چه که اعمال پسندیده بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند

در نافه صالح تفکر کن چون در راه دوستی پی شد جمیع السن عالم از آن روز الی الیوم الذی لا آخر له بذکر و ثنائش ناطق بوده و خواهند بود ان ربک لهو المقتدر القدير یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید طوبی لنفس فازت بآیاتى و تحرّک علی ذکرها قلمی آنچه در ارض موجود و مشهود است معدوم خواهد شد و ما یبقی ما جرى من قلم ربک لک ان اشکر و قل لک الحمد یا بحر الکرم و لک الثناء یا محبوب العارفين الحمد لله رب العالمين

* * *

هو

طوبی لکم یا اسراء الارض انتم الذین اقبلتم الی دیار الغربۃ شوقاً للقاء مطلع نور الاحدیة و حملتم فی سبیل الله ما ناح به سگان الملكوت انتم الذین ما منعتکم سطوة الامراء عن مالک الاسماء و لا نعيب الغراب عن ربکم العزیز الوهاب

* * *

ایضاً از برای یکی از ملاّ کلیم

بنام خداوند یگانه

ظهور الهی واضح و مبرهن است بقسمیکه اگر جمیع من علی الأرض من دون غرض در آثار و اطوار و شئونات او تفکر نمایند و یا مشاهده کنند یقین مینمایند که او است سلطان وجود در ممالک غیب و شهود آنچه در کتب عدیده مذکور و مسطور

امروز در انجمن عالم ظاهر و هویدا است و چون شمس سماء مشرق و بدر تمام از افق اراده طالع طوبی از برای نفوسی که بنفحات ایام فائز شدند و از غیر دوست آزاد گشتند پیر معنوی در این هوای قدس روحانی پرواز کن او است معین حقیقی و مؤید حقیقی و سلطان حقیقی جمیع کتب مبشر است باین ظهور اعظم و ناطق است بشنای مالک قدم بعضی چون چشمشان از رمد هوی علیل است لذا نشناختند و باین دنیای فانیه قانع شده و از ملکوت باقی گذشتند انشاءالله بر صراط مستقیم باشی و بذکر دوست یکتا ناطق البهآء علی اهله

* * *

هوالله

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جایز نه اگر خطوه‌ئی از این سیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه نکند عشق نفس زنده قبول

نکند باز موش مرده شکار

بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده‌اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عز مقصود نازل و بکلماتی ناطق است بفهمید که که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلی الاعلی لفدیتم بأنفسکم حباً لله مالک الاسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل هاء بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگرچه بظاهر سهل و آسان است ولیکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت بسلطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی بمحنت و اضطراب لایحصى مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبت‌آمیز و شفقت‌انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب هم‌سفر و هم‌سیر گشتیم قدری که بادیه پیمودیم نار حبّ مخمود و جمال شوق محبوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نمودیم حسنات را سیئات شمردیم و سیئات را عین حسنات دانستیم تا آنکه وارد جزیره خضرا شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودی امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی بحبّ و گاهی بغفلت ایام و لیالی بسر میردیم سلسبیل بیان در کلّ احیان از کوثر فم رحمن جاری ولیکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق ولیکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجه بحق کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و شئونات غیر لائقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاطفه ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردیه مقبول شویم بالأخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتعنا بالمنّ و الأذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدداً کلّ را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبّه نگشتیم که علّت منع چیست و سبب چه مرّه آخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه‌ها پیمودیم تا آنکه وارد ارض آخری شدیم و با دوست در یک محلّ آرمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوب را در

محلّی حبس نموده‌ایم و در کلّ حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوّه بر او دریغ نمیداریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته‌ایم غفلت بمقامی رسیده محلّی را که جمیع ملأ اعلیٰ باو ناظرند و از او مستمدّ در آن محلّ مبارک جهره باقیح کلمات ناطقیم و باضلّ اعمال و اخسر آن عامل فتباً لنا ما اثّرت فینا کلمات الله و معذلک متنبّه نشدیم و اقلّاً اگر وفا ننمودیم جفا نمائیم نه شبی بذکری ذاکر و نه بتوجّهی مشغول

حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطّریق أنّه عشق جاریه و اتاها لیلۃ فصعد الجدار اذاً سمع احداً یقرأ هذه الآیة أ لم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و اثر فی قلبه فقال بلی یا ربّی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فیہ ثلاثین سنة الی ان صعد روحه الی الأفق الأعلى عجب است که کلمه الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حسیض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیاً نعمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و آنقدر تأثیر نموده که اقلّاً بقبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت که باین مقام رسید فلک بیان بر جودیّ لسان منصعق و مدهوش و قلم از بیان منقطع و بیهوش لن یصینا الا ما کتب الله لنا نسأل الله ان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفّق علی معرفة نفسه سبحانه نوفّق علی معرفة انفسنا الغافله و یکشف عن وجوها الحجابات المانعة لراه مشرقاً عن افق الفضل و العنايه و ننقطع عمّن فی الامکان و الأکوان و نتوجّه الیه بکلّنا أنّه هو ربّنا الرّحمن و نسأله ان یوفّقنا علی التّوبه و الانابه فی کلّ صباح و مساءً و یحفظ مشرق انوار وجهه عن رماح احبائه لآنه ما اراد معیناً سواه و أنّه مبدأ و متواء و یقول لا اله الا الله

جناب میرزا آقا الّذی حضر و فاز

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

عالم تغییر نموده خاک زر شده و زر خاک بسا اسامی که از اعلیٰ المقام بر تراب مقرّ یافتند نار بشکل نور ظاهر و خائن مقام امین قائم سبحانه الله بشائی انقلاب ظاهر که صاحبان بینش و دانش متحیر اختلاف عالم را احاطه نموده طوبی از برای نفسیکه قلب و بصر و سمع را از دنیا و آنچه در آن از آثار و اثمار و قصص و اخبار است مقدّس نمود و بیصر و سمع خود در آنچه ظاهر شده تفکّر کرد او از اهل بها از قلم اعلیٰ در صحیفه حمرا مذکور و مسطور یا ایّها الناظر الی الوجه لله الحمد در ساحت امنع اقدس مذکور بوده و هستی از حقّ بخواه ترا مستقیم فرماید بشائیکه رجال کالجبال ترا از غنیّ متعال محروم نسازند عمّامه و ردا سبب هلاکت قوم شد عباد بیچاره از آن انفس غافله پذیرفتند آنچه را که سبب گمراهی شد و در یوم جزا نتیجه آن شد که دیدند و شنیدند علمای ایران طراً در سنین اوّلّیه بسبّ مقصود عالمیان مشغول عمل نمودند آنچه را که هیچ حزبی عمل ننمود و وارد آوردند آنچه را که هیچ نفسی ارتکاب نکرد حنین اشیاء مرتفع و زفرات ملأ اعلیٰ متصاعد قلم نوحه مینماید و ذکر میکند لوح میگرد و حمل مینماید از حقّ بطلب بصر عطا فرماید دانائی بخشد آگاهی عنایت نماید نامۀ آنجناب رسید و عرف خضوع و خشوع لوجه الله از آن متضوّع نسل الله ان یؤیّدک علی ذکره بالحکمة و البیان أنّه هو العزیز المّان اسامی مذکوره هر یک بعنایت کامله و حکمت بالغه نزد مظلوم مذکور طوبی لهم و نعیماً لهم نشهد أنّهم فازوا باّثار قلمی الأعلیٰ و شربوا رحيق الحبّ من ایدای الفضل و العطاء نسله تعالی ان یؤیّدهم علی حفظ لآلئ حبه فی اصداق القلوب

أنه هو المقتدر العزيز المحبوب بهاء من لدنا عليك و على الذين ما اضعفتهم فراعنة العباد عن التقرب الى الله مالك يوم المعاد اولئك وصفهم الله في كتابه المبين قال و قوله الحق لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون

* * *

بنام مقصود عالمان

عالم را حجابات اهل علم از حضرت معلوم محروم نموده چنانچه آنجناب آگاه شدند و در يوم ظهور نير اعظم از افق عالم اسرار مستوره كشف شد و بر هر صاحب بصري واضح و مبرهن گشت در قرون و اعصار بذكر حق جلّ جلاله مشغول و باسم مبارکش بطراز عزّت كبرى مزین و در مجالس و محافل بكلمۀ توحيد ناطق و از طول غيبت متأسف و محزون و چون صبح ظهور دمید و آفتاب حقيقت از افق عالم اشراق نمود كل بسب و لعن مشغول ايكاش باينمقدار كفايت مينمودند بالآخره فتوى بر قتل سيد عالم دادند باري اوهامات قبل سبب و علت اين خطاء اكبر شد حال مجدد اهل بيان بهمان قدمها مشى مينمايند بگويند ايعافلين در ثمرهاى حزب قبل تفكر نمايند شايد متنبّه شويد و بساط ظنون و اوهامرا باسم مالك انام بريچيد در قول خود را اعلى العالم ميناميند ولكن در يوم امتحان اخسر از جميع ملل مشاهده گشتند از حق ميطلبيم آنجناب را مؤيد فرمايد بر استقامت كبرى لله بگويند و الى الله دعوت نمايند شايد هيكل عالم از غبار ظنون و اوهام طاهر شود و بطراز اطمينان و يقين مزين گردد اولياء آن ارض را تكبير برسانيد و باذكار قلم اعلى متذكر داريد كه شايد مجدد سبيل كذب باز نشود كل مبدء و مرجع را بيابند و بحق وحده ناظر باشند اينست امر مبرم كه ظاهر شد اميد هست كه اهل آن ديار عرف ايام را بيابند و منقطعاً عن الكل راجع شوند قل

الهي الهى انا الذى اقبلت اليك و تمسكت بعروة فضلك اسألك بنسايك ايامك و نفحات وحيك و الاسرار التى كانت مكنونة فى علمك و بالسفينة التى جعلتها لأهل البهاء فى كتابك بأن تؤيدنى على القيام على خدمة امرك اى رب لا تنظر الى نفسى و ما عندى بل الى بحر فضلك و سماء جودك و شمس كرمك الهى الهى اجد عرف ظهورك من اثر قلمك الأعلى و اريد القيام لدى بابك و الحضور امام عرشك لأرى ما خلقت العيون لرؤيته و اسمع ما ذوتت الآذان لاصغائه او تكتب لى يا الهى من القلم اجر لقائك و ما ينبغي لفضلك و جودك أنك انت ارحم الراحمين لا اله الا انت العليم الحكيم

* * *

محبوب مكرم جناب سمندر عليه بهاء الله الأبهى بلحاظ انور منور فرمايند

۱۵۲^۱

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

عرض اين فانى خدمت سمندر نار الهى آنكه الحمد لله در هر پوسته از نفحات طيبه آنحضرت شمّ جان معطر و روان در اهتزاز و منور در اينصورت آنچه ذكر شود البته كمست و آنچه نوشته شود البته اندك لذا آنمحبوب را وكيل مينمايم نزد آنمحبوب كه آنچه از شرايط اتحاد و يكرنگى و اعلاء مقام محبت و مودت و يگانگى است از قول خود از جانب اين بنده

بخود بگوئید از بیانات مظهر اسماء و صفات که بآنجناب و اسماء مذکوره در کتاب آنجناب ارسال شد معلوم میشود که این عبد لیلاً و نهراً در تحریر مشغول لذا اگر گاهی در ارسال جواب تأخیر شود انشاءالله عفو خواهند فرمود

و عرض دیگر آنچه بآنحضرت رسیده از بابت حقوق الله از هر نفس و هر جا بواسطه سلطان الشهداء حضرت اسم الله حاء علیه منکّل بهاء ابهاه باینعبد فانی رسید نسأل الله بأن یوفق الذین عملوا بما امروا به فی الکتاب و ینزل علیهم من سماء فضله نعمة و رحمة و برکة من عنده انه لهو العزیز الوهاب فی الحقیقه امر حقوق الهی امر بزرگی است بر جمیع ادای آن لازم چه که اوست سبب نعمت و برکت و خیرات و ما یكون مع کلّ نفس فی کلّ عالم من عوالم ربّها الغنیّ الکریم

عرض دیگر چندی قبل یعنی چند شهر قبل جناب اسم الله حضرت جمال علیه منکّل بهاء ابهاه دستخطی باینعبد مرقوم فرموده بودند جواب عرض شد ولیکن نظر بانقلابات اطراف ارسال نشد و همچنین چندی قبل باز هم جواب عرض شد و ارسال نشد تا در این کرّه دستخط سیّم ایشان رسید تلقاء عرش عرض شد مخصوص ایشان و نفوس مذکوره که در کتاب ایشان بود آیات بدیعۀ منیعۀ نازل ولیکن در این کرّه هم نظر بثقل پوسسته ارسال نشد انشاءالله از بعد ارسال میشود و آنمحبوب بزیارت آن فائز میگردد و انشاءالله جواب عرایض لاوی هم ارسال میشود در هر حال باید آنمحبوب افق حکمت را ناظر باشند اکثری از نفوس عالم بمکر و حیلۀ ظاهرنند لذا باید حکمت را مراقبت نمود و در هر امری از امور باو ناظر بود مسئلۀ تعالی بأن یؤید حضرتک کما ایدک و یحفظک لخدمۀ امره بین خلقه انه لهو المقتدر القدیر اگر مجال بود هرآینه از مدینه خلوص ریاحینهای وداد و گلهای اتحاد و نغمات عندلیب محبت و تغرّادات حمامۀ مودّت و اطوار طیور معرفت و اوراق اشجار ذکر و حکمت و صداهای خوش سدره های مرتفعه و آبهای خوش روحانی ارسال میشد ولیکن از کثرت اشغال و تحریرات متواتره بیش از این این خادم فانی مجال نیافت انشاءالله اگر حیات عنایت شود بتلافی مافات پردازد از حقّ میطلبیم لایزال این عبد را باثر کلک روحانی آنمحبوب جانی مسرور دارد

دیگر چه عرض نمایم از شعلۀ نار محبت در حینیکه ذکر جناب اخوی علیه بهاء الله از قلم و یا لسان جاری میشود علم الله نار الشوق ظهرت و نور الخلوص قد بزغ در اینصورت قلم خود را عاجز مشاهده نماید ولیکن نظر بآنکه اظهار خلوص نزد دوستان حقیقی لدی المحبوب محبوبست لذا اینعبد فانی بصد هزار شوق و اشتیاق خدمت ایشان تکبیر مقدّس از شئونات عرضیه معروض میدارد مسئلۀ تعالی بأن تقرّ العیون بلقائه انه لهو المجیب البهاء علی حضرتک و علیه و علی کلّ مؤمن فاز بعرفان الله المهیمن القيوم

خادم

فی ۹ رمضان سنة ۱۲۹۶

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو

علّت آفرینش ممکنات حب بوده چنانچه در حدیث مشهور مذکور است که میفرماید کنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف لهذا باید جمیع بر شریعه حبّ الهی مجتمع شوند بقسمیکه بهیچ وجه رایحه اختلاف در میان احباب و اصحاب نوزد کل ناظر بر حب بوده در کمال اتحاد حرکت نمایند چنانچه خلافی ما بین احدی ملحوظ نشود در خیر و شر و نفع و ضرر و شدّت و رخا جمیع شریک باشند انشاء الله امیدواریم که نسیم اتحاد از مدینه ربّ العباد بوزد و جمیع را جلّ وحدت و حب و انقطاع بخشد ۱۵۲

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو

علیکم یا اهل القبور سلام الله مالک الظهور و مکلم الطور طوبی لکم قد فزتم بالایمان فی ایام فیها ارتعدت فرائص الادیان البهآ علیکم و علی اولکم و آخرکم و ظاهرکم و باطنکم

* * *

جناب غفار

غفاری لا تحزن من الفراق انت ممّن وفیت الميثاق انا نحبك كما تحبنا و حبنا سبق حبك يشهد بذلك مالک يوم الطلاق لا تحزن من البعد فارض بما رضى الله اياک ان تشتكى فى سبيلی من شىء سوف يظهر الله ما قدر لك انه وليک و ولی من والاه فى کلّ حين يراک و متوجّهاً طرفه اليک انّ هذا فضل عظيم ان اشکر ربک انه معین من اراده و مقبل من اقبله انه ذو حبّ شديد

* * *

یاء

محبوب روحانی حضرت افنان جناب آقا میرزا عبد الحسین علیه بهاء الله و عنايته ملاحظه فرمایند

۱۵۲^۱

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

غیب منیع جلّ جلاله و جلّت عظمته اراده ظهور فرمود و بکلمه کن نطق نمود اذا ظهرت النقطة و منها ظهر ما کان و ما يكون و فضّلت کتبه الحامل ما فى الغیب و الشّهود و أنّها مائدة عرفانه و نعمة بیانه الّتی بها نفخ فى کلّ الاشیاء آیاته الّتی بها انجذبت الافئدة و القلوب و التّکبیر و البهآ علی خزائن لئالی علمه و کناثر جواهر حکمته الّذین قاموا علی نصره امره منقطعین عن دونه و متمسّکین بحبله لانتشار اوامره و احکامه اولئک اهل البهآ فى کتاب الاسماء من لدن مولی الوری الّذی اتی من سمآ العرفان بالحکمة و البیان

روحي لذكركم و لبيانكم الفداء دستخط عالي بمثابة نور صبحگاهی ساحت قلب و دل را منور نمود و كلبه وجود را مزین از حق جلّ جلاله سائل و آمل كه آن محبوب فؤاد را تأیید فرماید بر تبلیغ امر و انتشار آثار بالحكمة و البیان آنه هو المقتدر العزيز المَنَّان علم الله از قرائت نامه فرح كامل حاصل و بهجت لا تحصی وارد و بعد از قرائت و تلاوت قصد ذرؤه علیا نموده امام وجه مولی الوری عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما انزله المقصود فی هذا الرق المنشور قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

بسمی المظلوم و بسمی القيوم

ذكر من لدنا لمن اقبل و فاز باللقاء اذ اعرض عنه اكثر الوری الذين نبذوا امر الله ورائهم متمسكين بحبال الظنون و الاوهام قد سطع النور و اشرق الشمس و نادى المناد و القوم فی رب عجاب قد خلق الله العباد لعرفان مشرق آیاته و مظهر نفسه و هم نبذوا ما اراده الله متشبثين باذيال اهوآتهم الا انهم فی غفلة و ضلال قد اخذهم سكر خمر الغرور بحيث منعوا عما ينفعهم مقبلين الى مطلع الظلم و الاعتساف انا ربنا احد اخواني و حفظناه تحت قباب عظمتی فلما طلع النور اعرض عني و قام على ظلم به ناح القلم و صاح المداد لعمر الله انه اراد سفك دمی بما اغويه احد عبادی فلما خرجنا عن بينهم قام و صاح فی نفسه و قال ما ذرفت به دموع الابرار ونفسي قد تحير من فعله المأ الا على و الجنة العليا و اصحاب السفينة الحمراء يشهد بذلك امّ البیان فی اعلى المكان قد بدل الله السجن بالفردوس الاعلى بقدره و سلطان قل يا قوم انظروا قدرة الله و اقتداره كيف فتح باب السجن بمفتاح اسمه العزيز الوهاب

قد حضر العبد الحاضر امام الوجه بكتابتك و عرضه بعد الاذن سمعناه و اجبتاك بهذه الآيات التي اشرقت من آفاقها شمس الحكمة و البیان انا وجدنا من كتابك عرف حبك و اقبالك نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيدك بما يبقى به ذكرک فی هذا المقام الذي جعله الله مطاف مظاهر الآيات يا افناني عليك بهائي و عنايتي اصبحنا اليوم ناطقاً باسمك و ذاكرًا بما انجذبت به افئدة الاخيار خذ كأس البقاء باسم ربك الابهي ثم اشرب منها رغماً للاعداء و قل لله الحمد و الثناء و الشكر و البهاء بما هدانى الى نبأ انصعقت به افئدة الفجار و ايدنى على الاقبال اليه باسباب السموات و الارض الى ان اقبلت و حضرت و سمعت ندائه الاحلى و رأيت افقه الابهي اسأله ببحر جوده و سماء عطائه ان يوفقني على ما يحب و يرضى لئلا يظهر مني ما لا ينبغي انه هو المقتدر على ما يشاء بسلطانه الذي غلب الممكّنات اى رب انا عبدك و ابن عبدك قد اقبلت بكلي اليك معرضاً عن دونك اسألك بامرک الذي به سخرت العالم و الامم ان تنزل عليّ فى كلّ الاحوال ما يقريني اليك يا من فى قبضتك زمام العمل و الآمال اى رب ترى الفقير قام لدى باب عطائك مقبلاً الى كعبة حضورك اسألك بيومك الذي فيه نفخت فى الصور و اظهرت حقائق الامور و الفت بين القلوب ان تجعلنى طائفاً حول ارادتك بحيث لا انتفس الا باذنك و مشيتك انك انت المقتدر العزيز الفيّاض

انا نذكر فى هذا الحين احد افناني الذي سمي بميرزا عليه بهائي و عنايتي و رحمتي انا رفعناه من قبل و ذكرناه فى الواح شتى فضلاً من لدنا و موهبة من عندنا ان ربك يفعل ما يشاء باسمه المهيمن على من فى الارضين و السموات يا ميرزا عليك بهائي الابهي اسمع النداء من افق عكاء انه لا تعادله خزائن الاغنياء و لا جواهر الامراء و لا كنوز العلماء ان ربك هو العزيز المختار لم تمنعه شوائد الدنيا و لا سطوتها و لا اعراض الذين كفروا بالمبدء و المآب يا ميرزا خذ الكتاب بقوة من عنده ثم اعمل بما امرت به من لدى الله فالحق الاصبح انا رفعناك لعرفاني و خدمة امرى ضع ما عند القوم و خذ ما انزلناه لك فى اعلى المقام انا نريد ان نريك على جانب عظيم من الانقطاع ليجعلك باباً لهذا الامر الذي به نادى المناد الملك لله رب الارباب لا تمنع نفسك عما قدرناه لك دع القوم و ما عندهم انه يأمرک بما يقرّك اليه فى كلّ الاحوال بشر افناني بذكري ليأخذهم جذب الآيات على شأن لا تحزنهم حوادث العالم و لا ظلم الذين كفروا بمنزل الآيات قل لا تخافوا و لا تحزنوا اطلعوا من افق البيت

بسلطان خضعت عند ظهوره الكائنات قل انا رفعناكم و ذكرناكم بما لا تعادله الاذكار سوف يظهر ما وعدتم به في الكتاب لا يعزب عن عمله من شئ يشهد و يرى و هو العزيز البصّار

يا افناني اردنا ان نذكر الافشار الذي قام على خدمة الامر و نطق بشأ الله مولى الانام طوبى للسانه و طوبى لقلبه بما اقبل الى افقى و لسمعه بما سمع آيات الله مُظهر البينات

حال بلغت نورا تكلم مينمايم بعد از لغت فصیحی لتفرح و تكون من الشاکرين حق جلّ جلاله در طور عرفان لابن عمران بدو کلمه تکلم فرمود و حال با تو دفتری باز نمود و نطق فرمود بآنچه که کنزیست باقی از برای تو جهد نما اینمقام محو نشود و تبدیل نیابد البتّه در فقره علیحیدر علیه بهائی و عنایتی جهد بلیغ مبذول داشته‌ئی فی الحقیقه خدمات عالیّه از او ظاهر بر کل لازم مقام خدماتش را بدانند و بما ینبغی رفتار نمایند جناب افشار علیه بهائی فی الحقیقه مراتب عرفان شیعه را خوب ادراک نموده آنچه از قلم او ظاهر شد لدى الوجه مقبول افتاد سبحان الله حزب شیعه جز دو کلمه صدق نداشته و ندارند و آن اعتراف لسانی ایشان است بالوهیّت و رسالت هزار و دویست سال وصیّ بازی کردند بالآخره مولایش را بظلم مبین شهید نمودند قد ناح من ظلمهم الثاموس الاکبر و کتب الله ربّ العالمین ایامیکه باسم رسول الله روح ما سویه فداه بخدمت مشغول بودند امر بمقامی رسید که السن مثنّین از ثنائش عاجز و محصّین از احصائش قاصر و چون تبدیل نمودند و بترتیب شرکا پرداختند قوّت بعجز تبدیل شد و عزّت بذلّت حضرت اعلی روح ما سواه فداه میفرماید اجساد حروف حی بمقام ارواح ائمه قبل است کتاب بیان را ملاحظه کنید و مردم را آگاه نمایند شاید مجدّد باوهم مبتلا نشوند حروف حی مقامشان عبودیت است و بکلمه‌ئی خلق شده‌اند و یکی از آن نفوس جناب ملا باقر بوده باری مقصود آنکه نفوس بانوار نیر توحید حقیقی فائز شوند قل یا افشار یذکرک المختار فی هذا الحین کما ذکرک من قبل انه هو المبین العلیم نفوسیکه با ما نبوده‌اند و از امر آگاه نه چون مشاهده نمودند اشراقات تجلیات انوار نیر ابهی عالم را فی الجملة منور نموده از خلف حجاب با اسیاف بغضا بیرون دویند و حال بترتیب حزبی مثل حزب شیعه مشغولند قد اتخذوا الوهم لانفسهم ربّاً من دون الله کذلک سؤلت لهم انفسهم و هم الیوم من الاخسرین فی کتابی المبین یا افشار علیک بهائی و عنایتی اسمع ندائی من شطر سجنی ثم نور قلوب العالم بنیر امری المشرق العزیز البدیع قل یا ملأ الارض تعالوا لاسقیکم کوثر البیان باسم ربّنا الرحمن ثم اسرعوا بقلوب نورآء الى افق ظهور مکلم الطور فی سجن عکاء ایاکم ان تخوفکم زماجیر العباد او تمنعکم همزات الذين كفروا بیوم الدین انا ذکرناک مرّه بعد مرّه بما یقی به ذکرک و اسمک فی کتاب الله العلیم الحکیم البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی من معک و یسمع قولک فی هذا الامر الذي به ارتعدت فرائض المشرکین

اَنَا ذکرنا الالف و الفآء و اردنا ان نذكر من سَمی بمحمّد قبل اسمعیل لتجذبه نفحات وحی الله ربّ العرش العظیم یا اسمعیل انظر ثم اذكر الذين اقبلوا الى مقرّ الفداء فی سبیل الله مولى الوری و انفقوا ما عندهم من الاموال و الارواح شوقاً للقاء الله مالک هذا المقام العزیز الرقیع قل یا ملأ المعرضین انصفوا فیما ظهر بالحقّ و لا تكونوا من الظالمین هل الاشرف الذي اقبل و فدی بنفسه فی سبیل الله خیر ام الهادی الذي اذ سمع الضوضآء اضطرب و اخذ الخوف ارکانه و ارتقی علی المنبر و نطق بما ناح به الروح الامین لعمر الله ان حیوته تشهد بنفاقه و عروج الاول یشهد باقباله و اتّفاقه و استقامته التي بها اخذت الحیره کلّ عبد اقبل الى الله العزیز الحمید طوبی لک بما اقبل الیک وجه المظلوم من سجنه البعید قل

لک الحمد یا اله العالم بما اسمعتنی ندآک و اربتی آثارک و ایدتنی علی التقرب الیک باسباب السموات و الارضین اسألک بیحر اسمک الفیاض ان تکتب لی ما کتبه لاصفیآک انک انت المقتدر علی ما تشآء بامرک العزیز البدیع

اَنَا اردنا ان نذكر من سَمی بابراهیم و نبشره بفضل الله و عطائه و نوصیه بما یقرّبه الى مقام تنادی فیهِ الذّرات الملک لله المقتدر القدیر یا ابراهیم از اول ایام نفوس غافله از سطوت ظاهره مستور و بحفظ خود مشغول و چون نور الهی از افق سماء

ارادهٔ ربّانی ساطع از خلف حجاب بیرون آمدند و وارد آوردند آنچه را که شبه نداشته قل
الهی الهی اَیّد الغافلین علی الانصاف فی امرک و العدل فیما ظهر من عندک و وفّقهم علی الرجوع الی باب جودک
انّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الامر القدیم انتهى

لله الحمد آقای مکرّم حضرت افنان جناب حاجی سیّد میرزا علیه بهاء الله الابهی از اوّل ایّام الی حین بخدمت امر
فائزند و بحبل متین الهی متمسّک و در بساط امنع اقدس مقصود عالمیان روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه مذکور بوده
و هستند هنگامیکه دستخطّ انور ایشان رسید و در بارهٔ وجوهیکه نزد حضرت مرفوع مبرور الذی استشهد فی سبیل الله جناب
حاجی شیخ محمدعلی علیه بهاء الله الابهی باقی مانده بود ذکر فرموده بودند که خود جناب مرفوع میدانستند مال ما نبود حال
جواب صاحبان آن را چه بگوئیم من بعد کسی نزدیک ما نمیآید بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس حضرت محبوبنا
و محبوب من فی الارض و السّماء این کلمات عالیات از مطلع سماء عنایت الهی مشرق قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه یا عبد
حاضر بجناب افنان علیه بهائی و عنایتی بنویس شما در امور بیروت و آستانه ذکر نمودید و از اوّل طلب اذن نشد و مشورت
بمیان نیامد مع آنکه کلّ بآن مأمورند مع ذلک مبلغ ششصد و هفت لیره عثمانی که وجه بیت بود و حاضر بود تسلیم جناب
افنان علیه بهائی و عنایتی شد که ارسال دارند آنّه لو یرید لیؤدّی دیون العالم انّ ربّک هو المقتدر علی ما یشاء اقرء لوح الرّیس و
الواح الملوک لتوقن بانّ الامور فی قبضته یقلّبها کیف یشاء و هو الفرد الواحد العلیم الخبیر لا تحزن من شیء توکل فی الامور
علی الله مالک یوم الدّین تمسّک بما امرناک به ثمّ اعمل بما القیناک من قبل و من بعد انا نریدک و نحبّک و نأمّرک بما
ینفعک فی الآخرة و الاولى یشهد بذلک ما ظهر منّی امام وجوه الامراء و السّلاطین انتهى

فی الحقیقه بعد از ورود دستخطّ حضرتشان آنچه بر حسب ظاهر ممکن بود امر باجرا آن فرمودند و حضرت افنان
جناب حاجی سیّد علی و جناب آقا میرزا محسن علیهما بهاء الله الابهی آگاهند بر آنچه واقع شده و ذکرش مستور مانده
عنایت حق جلّ جلاله نسبت بحضرت ایشان فوق احصای این عبد و سایرین است از او میطلبیم و مسئلت مینمایم ابواب
عنایت و جود و کرم را بمفتاح اسم اعظم بگشاید و آنحضرت را موفّق دارد بر عمل بآنچه بآن مأمورند امید آنکه افتده و قلوب
را منور فرماید و خالص نماید تا آنچه عرض شده و میشود باجابت مقرون گردد انّ ربّنا هو الفیاض الکریم

ذکر حضرت افنان جناب حاجی میرزا محمد علیه بهاء الله الابهی را نمودند فی الحقیقه ایشان سزاوار عنایت حق جلّ
جلاله بوده و هستند محبّشان و توسّلشان ثابت و راسخست و بعد از عرض ذکر ایشان در ساحت امنع اقدس این آیات یتّات
از سماء فضل نازل قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه

بسمی المهیمن علی الاسماء

یا محمد یا افنانی علیک رحمتی و بهائی انا ذکرناک من قبل بآیات بها تضوّع عرف المواهب و اللطاف و نذکرک فی هذا
الحین بما یقرّبک الی الله ربّ العالمین اشهد انّک کنت مذکوراً لدى المظلوم فی اللّیالی و الاّیام انّ ربّک هو المشفق الکریم و
نذکر حضورک و لقاءک و قیامک لدى الباب انّ ربّک لا یعزب عن علمه من شیء یشهد و یری و یسمع و هو السّميع البصیر انا
نذکر افنانی علیه بهائی و عنایتی و نبشّره بما قدر له من لدى الله ربّ العرش العظیم لعمر الله لا یعادل بما قدر له خزائن العالم
یشهد بذلک من عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین نسأل الله ان یتفتح علی وجهه ابواب العنایة و الفضل آنّه هو المقتدر علی
ما یشاء لا اله الا هو العلیم الحکیم

و نذکر الاوراق اللّائی فزن بما رُقم من القلم الاعلی فی کتب الله العزیز الحمید طوبی لهنّ و نعیماً لهنّ نشهد انّهنّ
اقبلن الی الافق الاعلی و سمعن ندائّه الاحلی اذ ارتفع من سجن عکّاء و فزن بما کان مرقوماً مسطوراً فی الواح الله مالک هذا

اليوم المنير البهَاء المشرق من افق سماء عنايتي عليك و على اوليائي الذين ما نقضوا عهدي و ميثاقي و شهدوا بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم انتهى

این عبد هم خدمت ایشان و اولیا تکبیر میرساند حق شاهد و گواه که آقایان و دوستان لا زال بلسان مذکورند و بقلم مرقوم ذکرشان و حبشان از قلب نرفته و نمیرود ذکرشان را اثری دیگر و ثمری دیگر است ایشانند اشجار حقیقه ذکر الهی از حق جلّ جلاله میطلبیم از سحاب فضل و سماء عطا نازل فرماید آنچه را که سبب علو و ارتفاعست الهی الهی این میوه‌ها را از سدره ساقط مفرما و در هر حین کوثر عطا فرما توئی مقتدر و توانا و بخشنده و دانا و الفضل و العطاء فی قبضتک لا اله الا انت العلیّ الابهی

البهَاء و الذّکر و الثّناء علیکم و علی من یحبّکم لوجه الله مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السّموات و الارضین

خادم

فی ۲۴ شهر رجب سنه ۱۳۰۸

وجه سی و هشت تومان نرسید ولکن وصول نوشته شد

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

انت الذى تجيب دعوة الدّاع

فأظهر اللهم في هذا العيد قدرتك و سلطانك على من فى سمائك و ارضك سبحانك اللهم يا الهى انت تعلم بأننى كنت مقراً بوحدايتك و موقناً بعظمتك و اقتدارك قبل ان يرتفع صرير قلمك الأعلى فى ملكوت الانشاء و سمعت ندائك قبل خلق سمائك و ارضك و اجبتك بأنك انت الكريم ذو الفضل العظيم و أنك انت القدير ذو البطش الشديد ذو الطول لا اله الا انت الحاكم على ما تريد فى الهى أ تخيب هذا الفقير الذى تمسك بأذيال عطوفتك أ تطرد هذا العاصى الذى تقرب الى مدينة غفرانك أ تبعد هذا الذليل الذى سرع الى مدينة عزك أ تمنع هذا العطشان الذى تهول الى الكوثر الحيوان يا من دعوت نفسك بالرحمن لا فوجمالك يا مالك الممالك لن تمنعه ابداً و لن تطرده سرمداً ان تخيبنى يا محبوبى ادعوك ادعوك بأنك انت الكريم و ان تطردنى يا مقصودى اناديك اناديك بأنك انت الرحيم حينئذ نسألك بهبوب نسائم الطافك الذى تهب على الآفاق و بسلطانك الذى خضع له كل الأعناق بأن ترسل على احبتك ما يجعلهم خالصاً لوجهك و يغنيهم عن دونك و يقدسهم عمّا سواك فى هذا اليوم الذى اختصصته لاشراق شمس اسمك الأبهى على كل الأشياء و اخترته لنفسك العليا بين الأرض و السماء ثم انزل عليهم ما قدرت لهم فى ملكوت تقديرك و عزّزهم بعزّتك ثم اغلبهم بقدرتك على اعدائك لتطهر ارضك عن هؤلاء الذين كفروا بنفسك و انكروا حجّتك و جحدوا آياتك اذ أنك انت القدير بيدك ملكوت الخير ينزل على من تشاء كيف تشاء و تمنع عمّن تشاء كيف تريد لا اله الا انت الغالب المقندر المهيمن العزيز القدير اقسمك يومئذ باسمك الأفخم يا محبى الأمم و مصوّر الرّمم بأن تؤيّدنا على ما امرتنا فى صحفك و الواحك و السلوك فى مناهج رضائك ثم وفّقنى يا الهى على نصرتك و تبليغ امرك و انتشار آثارك بين العالمين لترتفع اعلام هدايتك بين خلقك و تشتعل نار محبتك فى قلوب بريتك يا محبى الأرواح و يا من بيدك تصريف الرياح ثم اسألك يا محبوبى بجمالك الأبهى بأن تكرمنا السنا طلقه ناطقةً يتيّةً و ابصاراً ناظرةً شاحذةً حديدةً و وجوهاً منوّرةً مستبشرةً و شفاهاً ضاحكةً متبسّمةً و أذاناً سامعةً واعيةً و قلوباً مقدّسةً مطمئنّةً و نفوساً مطهّرةً مرضيّةً و ايادياً مرفوعةً مبسوطةً و ارجلاً قيّمةً قائمةً مستقيمةً و انفاساً مؤثّرةً زكيّةً لتقلّب من على الأرض كلّها بأمرك و ارادتك و تقرّبهم الى شاطئ بحرک الأعظم ليشهدنّ كلّ بأنك انت الله لا اله الا انت المحبوب فى قلوب العاشقين و المقصود فى افئدة المشتاقين

فاجعل لى يا الهى هذه الأرض مبارکاً و امنّاً ثم احفظنى حين دخولى فيها و خروجى منها ثم اجعلها حصناً لى و لمن يعبدك و يسجدك لأكون متحصّناً فيها بعنايتك و محفوظاً فيها عن رمى المشركين بقوّتك و أنك انت القادر المقندر العزيز الرحيم

* * *

جناب بزرگ

بسم الله الأقدس العليّ الأعلى

فاعلموا يا اهل البهّاء بأنّ الشّيطان اتّحد مع شيطان العجم و غدروا فى امر ربّهم الرّحمن و كتبوا رسائلّاً باسم احد من احبائى و فيها كتبوا ما ارادوا ممّا يضطرب منه الملل و الدّول ثمّ احتالوا الى ان بلغت الرّسائل الى الأمراء و اشتعلت نار الفتنة و البلاء و هاجت ارياح السّطوة و القضاة و اخذوا الشّيطان و الذى معه من قبلنا و بعد ابتلائه كتب الى شيطان العجم انّى كنت معك فاحفظنى من هذه الفتنة الدّهماء أنّه قال لا مهرب لك انّى برىء منك اذا ظهرت شمس كلمة التّى اشرفت عن افق فم محمّد رسول الله قال و قوله الحقّ اذ قال الشّيطان للانسان اكفر فلما كفر قال انّى برىء منك فأنصفوا بالله يا عباد الرّحمن فى امر الغلام كلّ ذى بصر و ذى انصاف يشهد بأنّ الغلام ما تمسّك بأحد فى امر الله و ما استنصر من نفس و به ارتفع ذكر الله بين ما سواه و شيّدت اركان الذّكر و البيان و لاحت شمس التّبيان عن افق مشيئة الرّحمن و فاحت نسائم السّبحان عن يمن الايقان و مع هذا الأمر الذى لا ينكره الا كلّ ذى ضغينة و بغضاء انكره المشركون و اتخذوا الشّيطان لأنفسهم ربّاً فويل لهم و بما هم يعملون و الذى كان فى العراق من جنود الشّيطان أنّه اتّحد فى هناك مع الأعجام جهرة و كفر بالله المهيمن القيوم انك اسمع قولى و قم على نصرة هذا المظلوم و انّ نصرتك آياه هو ذكرك ربّك العزيز المنان كذلك امرك الغلام حبّاً لنفسك توكلّ فى كلّ الأمور على الله أنّه ينصر من يشاء بأمره و أنّه على كلّ شىء قدير

* * *

الأعظم

فجر عيد است و نبید توحید در افندۀ اهل تجرید در جوش نعیم از برای نفوسى که بآن فائز گشتند از خدا میطلبیم که بجمیع اهل عالم توفیق عنایت فرماید تا کل بطراز حبّ اسم اعظم مزین شوند أنّه هو الغفور الرّحیم ای عباد قسم بمالک ایجاد که باطن باطن باطن لانهایه قدح این خمر طهور و رحيق ظهور است جهد نمائید تا از آن بنوشید ای عبد حاضر لدى العرش حمد کن محبوب عالیمان را که بلقاء الله در لیالى و ایام فائزى و بخدمتش مشغول بحبل قناعت متمسّک شو چنان ملاحظه میشوی که اگر الواح ابداع بطراز قلم مالک اختراع مزین شود تو به هل من مزید ناطقى این ایام بهر سمتى توجّه میشود قلم و لوحى خادم معین نموده که شاید بقلم قدم مزین شود نزدیک بآن رسیده که خامه و مداد بمالک ایجاد عرض حال و احوال معروض دارد زد یا الهی فیه عشقک و حبّک سبحان من خلقه و آیدۀ و جعله خادم جماله و معاشر نفسه بین العالمین الحمد لله ربّ العالمین

* * *

فرمودند لو ملأ البیان کلّهم یتفکّرّن فى هذا النّوم الذى اریناه فى المنام لیکفیهم اینکه فرمودند از سرّ سؤال سؤال کن و سؤال را بیان نما اشاره باین ظهور بدیع است یعنی در ظهور اوّل مقام سؤال بود و حال مقام سرّ سؤال است که مسئول باشد و آن سرّی است که در این ارض که عددش مطابق سرّ است ظاهر شده و بعد آنکه سؤال نمودی و فرمودند در رختخواب مخواب ای لا

تسكن فى نفسك و طر بجناحين الايقان الى هواء العرفان لتعرف ربك المقتدر العزيز الرحمن تالله لو تصل الى ذلك المقام و تسمع ضجيجيه و صريخه عما ورد عليه من جنود الشيطان ليسيل دمعك و تزيل نفسك و يذوب قلبك و تنعدم اركانك تالله يا كمال ينبغي للذين احبوا الله بان يجزعن و ينوحن و يكيين بما ورد على جمال القدم من الذينهم كفروا بآيات الله جهرة و ظلموا و استظلموا و كذلك مكروا من قبل عباد امثالهم و كانوا قوم سوء اخسرين ثم اعلم يا كمال باننا ما كشفنا الغطاء حق الكشف اظهرنا نفسنا على مقدار طاقة الناس والا لو يظهر جمال القدم بجماله لن يقدر ان يشهده احد عما خلق بين السموات و الارض كذلك نزل بالحق من لدى الله ربك و رب العالمين ان يا كمال فاشكر الله بما وفقك على عرفانه ثم اثبت اياك ان تخدم بماء الكذب المنتن الاجاج الذى يخرج من فم عبادنا المشركين كلما يفترون على المشركون انك تأمل ثم تفكر لانك رأيتنى و عاشرت معى يظهر لك كذبهم كظهور الشمس فى قطب الزوال كذلك يعظك قلم الاعلى حين الذى احاطته الكلاب و الخنازير و الروح و العز و البهاء عليك و على الذينهم استقاموا على الامر و انقطعوا عن العالمين

* * *

بسم ربنا العلى الأعلى

فسبحان الذى خلق السموات و الأرض اقرب من آن و هذا ما قدر بأمره ان انتم تعلمون و ما ذكر فى الكتاب من حدود السنة لم يكن الا لحكمة من لدى الله المهيمن القيوم قل يا ملا الأرض خافوا عن الله ثم ارحموا على انفسكم و تمسكوا بخيط الذى يحرک فى كل الجهات باشارات عز محبوب و انتم لا تغفلوا عنه و تمسكوا به ان تريدون الى معارج القدس تعرجون قل يا ملا الأرض تالله ان الساعة قد ظهرت فى هيكل عز مشهود و ان القيامة قد قامت و ظهرت من انوار عز محبوب و الصراط قد ارتفعت فى نفس الله المهيمن المحمود و ان الجنة قد ظهرت و تزينت بطراز على مقصود و ان الأرواح تعلق فى سماء عز مرفوع و ان الورقاء تغردت على اغصان شجرة الأمر ان انتم تسمعون و ان الجمال قد ظهرت عن خلف القناع و اذا انتم فى حجاباتكم محتجبون فاسمعوا قولى ثم قوموا على ما غفلتم عنه ثم احترقوا كل الحجابات باسم الله المهيمن العزيز القيوم لعل تدخلون فى حدايق الرضوان و تجدون ارياح التى تهب عن ازهار قدس محبوب و لا تمنعوا انفسكم عما قدر لكم من فضل الله المهيمن العزيز القدوس فوالله سيطوى كل ما انتم تحبونه فى الحياة الباطلة و ترجعون الى الله و تسألون عما كنتم به ان تعملون و اذا يفوت عنكم تدارك ما فات عنكم و فى محضر القدس عند ملائكة العالين تخجلون و لن ينفعكم شىء فيما فعلتم فى حياتكم الباطلة و لا بما كنتم من زخارف الدنية و هذا لحق معلوم قد رقم من اصبع عز قيم و ظهر بالحق ان انتم تعلمون قل فوالله قد مضت عليكم ايام الروح و كنتم عنها غافلون اذا فاستنصحو بنصحى هذا ثم اقبلوا الى وجه بارئكم ان انتم تعلمون و لا تستريحوا على فراشكم الا بذكر الله و هذا ما ينصحكم حماسة الروح لعل انتم بهدى الله تهتدون و لا تتحركوا فى الأرض الا بارادة من الله و هذا خير لكم عن كل ما كان و ما يكون و لا تنفّسوا الا بذكر المحبوب ان انتم بهذا النصح تستنصحو قل فوالله حينئذ يغرن حماسة الأمر بأعلى النداء فى وسط السماء ان انتم تسمعون نزهوا آذانكم ثم ابصاركم لعل انتم تبصر الله تنظرون فيما قدر لكم فى جبروت العزة و ما سطر من اصبع الروح على لوح قدس محفوظ و انك انت يا على فاشكر الله ربك فيما عروك نفسه و اودع فى صدرك حبه و هذا لغاية المقصود ثم ظهر لك ما رأيت فى المنام و هذا لفضل مشهود اذا قدس نفسك و طير بجناحين العز فى هواء عز محبوب و لا تخف من احد و لا تنس فضل ربك عليك و كن فى حب بارئك كالجبل الياقوت و لا تحرم نفسك من ذكر ربك ثم اذكره فى كل حينك و هذا فضل من الله العزيز القيوم و توكل على الله فى كل الأمور ثم اعرض عن الذين كفروا و كانوا عن لقاء الله هم معرضون و انا نشهد حينئذ بانك وفيت بعهدك و اجبت بارئك

فِي حِينَ الَّذِي مَا اجابَه الْمُبْغُضُونَ وَ كَذَلِكَ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا عَلَى اللَّهِ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بِشَرِّ فِي نَفْسِكَ ثُمَّ
اسْتَبَشَرَ فِي رُوحِكَ بِمَا وَرَدَتْ فِي أَرْضِ الَّتِي فِي حَوْلِهَا مَلَائِكَةُ الْقُدُسِ يَطُوفُونَ وَ كَذَلِكَ مَنَّا عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ آمَنُوا بِاللَّهِ
رَبِّهِمْ وَ كَانُوا إِلَى وَجْهِ الْعِزِّ يَتَوَجَّهُونَ وَ التَّكْبِيرُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي حَبِّهِمْ لِرَاسِخِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٥٢

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو العزیز

فسبحان الّذى قدّر لعبده من البلاء ما لا قدّر لاحد من العالمين بحيث قضى علينا ما لا قضى حكمه فى جبروت العالمين و قضت عشرين من السنين و ما وجدنا موطن الامن فى حين و فى كلّ يوم جدّدت علينا البلاء و كفى بنفسك على ما اقول شهيد و كلّما رفعت رأسى عن الفراش فى الاصبح شهدت بلاء بدیع كانه كان منتظراً فى اللیل حتّى اقوم عن الفراش و هذا ما قدّر فى الواح قدس حفیظ و اشكرک يا الهی بكلّ ذلك بكلّ لسان صدق منیع فلك الحمد يا الهی على ما جعلتنا مواقع قضائك و انک انت المحبوب فى كلّ ما تريد

و الرّوح عليك و على من ذکر هذا الفريد فى غربّة بعيد ١٥٢'

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هذا سورة النصح لمن اراد ان يستنصح بالله المقتدر المهيمن القيوم

بسم الله العلي العظيم المقتدر العزيز المحبوب

فسبحان الذى نزل الآيات بالحق على التبيين والمرسلين و ينزل حينئذ على ما كان الناس فى دين الله يعملون و فيها ما ينبأهم بصراف الله و فصل فيها كل شئ هدى و ذكرى للذينهم فى جنّة الفردوس باذن الله يدخلون و يهديهم سبل النجات و يبلغهم الى شاطئ القدس فى جوار الله المهيمن العزيز القيوم

ان يا حرف الجيم اسمع ما يلقيك حمامة الامر فى ايام الذى اجتمعوا عليه اهل الكفر و البغضاء بغير اذن و لا كتاب من الله العزيز المحبوب و يريدون ان يخرجوه من الارض كما اخرجوه اول مرة و كذلك نلقيك من اسرار الامر ان انتم فى ايام الله بشئ من الاسرار مطلعون ثم اعلم باننا اذكركم من قبل و نذكرك حينئذ بايات التى تنقطع عنها ارواح الذينهم كفروا ثم تحيى به الموحدون الذين يطهرون فى هواء القرب و يذكرون الله بلسان سرهم و جهرهم و هم من اثمار شجرة الروح فى كل حين يرزقون و لا يظنون بالله ظن السوء و لا يتكلمون بغير اذن من الله المهيمن القدوس و اذا يستلون عن شئ لا يتكلمون الا بعد اذنه و هذا ما نعلمك سبل التقوى لعل الناس كانوا فى ايام ربهم يتذكرون و ما بعثنا من رسول الا و قد ارسلناهم بايات بينات و كل كانوا بهم مستهزون و منهم آدم ارسلناه بالحق و اسكنناه فى قطب الجنة فى وادى الذى ما بلغ اليها المقربون و علمناه من الاسماء كلها و اشهدناه اسرار الامر ثم آوينا فى ظل شجرة الفردوس ان انتم تعلمون و امرناه بان يأكل من كل شئ مما يشتهى به نفسه ثم منعناه عن شجرة الروح و هذا من سر غيب مكنون هذه الشجرة شجرة نبتت من صرف الروح و لا ينبغي لاحد ان يقربها الا الله المهيمن العزيز المشهود فلما وجدناه على هواه اقل من الشعر اذاً اهبطناه عن الجنة و جعلناه فى الارض من الذينهم كانوا على مناكبها يركبون ثم نبأناه فى امر من الامر و نبهناه فيما عمل اذاً صاح فى نفسه سبعين الف سنة ثم اكب على التراب سبعين الف سنة اذاً رفع رأسه و نادى سبحانك ان لا اله الا انت فارحمنى و لا تأخذنى بما اكتسبت ايدى و انك انت غافر كل شئ و راحمه و انك انت العزيز المرهوب فاغفر لى يا محبوبى عمّا فعلت بين يديك لانك اسكنتنى فى مقام كان مقدساً عن غيرك و انا الذى اشتغلت فيه بهوى نفسى و غفلت عن ذكرك تب على بفضلك و رحمتك و انك انت الحق علام الغيوب اذاً انزلنا عليه من امطار الرحمة ثم غسلناه عن دموع عيناه و طهرناه عن كل دنس و جعلناه من الذينهم كانوا فى هواء القدس يطهرون ثم بعد ذلك اصطفينا بالحق و جعلناه نبياً و ارسلناه على الذينهم سكنوا فى الارض ليأمرهم بالعدل و ينهاهم عن الظلم و هذا ما رقم من قلم العز على الواح عز مكنون قال يا قوم انا عبد الله قد اصطفانى الله لامره و جعلنى آية من عنده عليكم ان انتم تعرفون اتقوا الله يا ملاء الارض و لا تفسدوا فيها و ابتغوا الفضل من لدى الله المهيمن المحبوب و لا تتخذوا ولياً لانفسكم الا هو و لا ترتكبوا فى ارض انفسكم عمّا يمنعكم الله بلسان صفوته لعل انتم فى يوم القيامة بين يدى الله تحشرون اذاً اعرضوا عنه و كفروا باياته و قالوا ما نتبعك الا بان تأتينا بآية اخرى و كذلك اعرضوا عنه و كانوا من الذينهم فى غشوات انفسهم

مَيِّتُونَ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ اصْطَفَيْنَا ابْنَهُ بَعْدَهُ وَجَعَلْنَاهُ آيَةً مِنْ لَدُنَّا وَارْسَلْنَاهُ إِلَى قَوْمِهِ لَعَلَّ النَّاسَ كَانُوا بِوَجْهِ اللَّهِ يَنْتَوِجُونَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَيِّنَاتٌ يَبَيِّنَاتٌ إِذَا عَرَضُوا عَنْهُ وَكَانُوا مِنَ الَّذِينَ فِي أَزْلِ الْأَزَالِ عَنْ وَجْهِ الْجَمَالِ مُعْرِضُونَ إِلَى أَنْ قَضَى الْأَيَّامَ وَمَضَتْ اللَّيَالِي ارْسَلْنَا التَّوْحَ بِالْحَقِّ وَاقْصَصْنَاهُ قِمِصَ الرُّوحِ وَجَعَلْنَاهُ آيَةً لِلَّذِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يَهْتَدُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَفَارَانٍ مِنَ النَّارِ وَانْوَارٍ مِنَ الرُّوحِ إِذَا عَرَضُوا عَنْهُ وَاشْرَكُوا بِاللَّهِ الْمَهِيمِ الْمَحْبُوبِ وَقَالُوا لَسْتَ بِمُرْسَلٍ وَمَا اهْتَدَيْتَ بِانْوَارِ اللَّهِ بَلْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ فِي الْأَرْضِ يَكْذِبُونَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا مُفْتَرٍ كَذَّابٌ وَارَادُوا قَتْلَهُ إِذَا حَفِظْنَاهُ مِنَ الَّذِينَ كَانُوا أَنْ يَشْرَكُوا فَلَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ عَلَيْهِ تَوَضَّأَ بِمِيَاهِ الْقُدُسِ وَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ بِخُضُوعٍ مَحْبُوبٍ وَارَادَ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْهِمْ لِيَنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْبَلَاءُ إِذَا ارْسَلْنَا عَلَيْهِ مَلَكَةَ السَّمَاءِ لِيَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ يَسْتَشْفَعُونَ وَنَزَلُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا يَا نُوحُ لَا تَفْعَلْ بِهَؤُلَاءِ كَمَا فَعَلُوا بِكَ فَارْحَمْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَأْخُذْهُمْ بِعَصِيَانِهِمْ لِأَنَّهُمْ ضَعَفَاءُ فِي الْأَرْضِ وَارْقَأْ فِي الْمَلِكِ وَلَا يَمْلِكُونَ لَأَنْفُسِهِمْ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا أَنْ اصْطَبِرَ فِي أَمْرِ اللَّهِ أَنَّهُ يُوفِّي أَجْرَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَكَانُوا عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَهَذَا أَوَّلُ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى الْأَرْضِ فَاصْبِرْ عَلَى بَغْيِهِمْ وَإِذَا هُمْ سَيَجْزِيكَ اللَّهُ جَزَاءَ الَّذِينَ كَانُوا فِي مَرْضَاتِهِ أَنْ يَصْبِرُوا وَقَامَ التَّوْحُ عَنْ مَقَامِهِ وَرَجَعَ عَمَّا ارَادَ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ دَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ الْمَهِيمِ الْمَحْبُوبِ كَذَلِكَ سَبَقَتْ رَحْمَتُنَا كُلَّ شَيْءٍ وَاحْطَأَتْ فَضْلُنَا كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ أَنْتُمْ فِي أَسْرَارِ الْأَمْرِ تَتَفَكَّرُونَ وَقَضَى سِنِينَ مُتَوَالِيَاتٍ وَمَا اهْتَدُوا قَوْمَهُ يَهْدِي اللَّهُ وَكَانُوا مِنَ الَّذِينَ كَانُوا فِي أَزْلِ الْأَزَالِ لَا يَهْتَدُونَ وَمَا تَأَثَّرَ فِيهِمْ نِعْمَاتُ اللَّهِ وَمَا زَادَتْهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا وَكُفْرًا حَتَّى اسْتَيْأَسَ التَّوْحُ عَنْهُمْ وَارَادَ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْهِمْ وَيَجْعَلَهُمْ كَهَشِيمٍ مَطْرُوحٍ إِذَا ارْسَلْنَا مَلَكَةَ مِنْ سَمَاءٍ أُخْرَى قَالُوا يَا نُوحُ لَا تَكُنْ أَوَّلَ سَبَبٍ لِبَلَاءِ الْأَرْضِ فَارْحَمْ عِبَادَ اللَّهِ وَتَجَاوَزْ عَنْهُمْ وَعَنْ سَيِّئَاتِهِمْ لَعَلَّهُمْ اهْتَدُوا بِانْوَارِ اللَّهِ ثُمَّ بَيِّنَاتُهُ يَهْتَدُونَ فَاصْبِرْ فِي الْأَمْرِ ثُمَّ اسْتَقِمَّ وَكَانَ كَالْجَبَلِ الْحَدِيدِ فِي أَمْرِ اللَّهِ الْمَهِيمِ الْمَحْبُوبِ وَصَبَرَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَنْ قَضَى عَهْدًا وَزَمَنًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ عِبَادُ مَكْرُمُونَ وَمَا آمَنُوا بِهِ فِي شَيْءٍ وَمَا قَامُوا عَنْ قُبُورِ هَوَاهُمْ وَمَا حَشَرُوا بَعْدَ الَّذِي نَفَخَ فِي الصُّورِ وَكَذَلِكَ كَانُوا فِي غَشَاوَاتِ أَنْفُسِهِمْ مُحْتَجِبُونَ إِذَا نَادَاهُ اللَّهُ عَنْ خَلْفِ الْحِجَابِ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مِنْ قَبْلٍ وَلَا تَحْزَنْ عَمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ فَلَمَّا سَمِعَ نِدَاءَ اللَّهِ اهْتَزَّ نَفْسُهُ مِنَ الشُّوقِ وَرَفَعَ إِيْدَاهُ وَقَالَ يَا رَبِّ لَا تَذَرْ هَؤُلَاءِ عَلَى الْأَرْضِ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَأَمْرَانَهُ بَانَ يَصْنَعُ الْفَلَكَ فَلَمَّا تَمَّ سَفِينَةُ الرُّوحِ فِي كَلِمَةِ الْكَبِيرِ قُلْنَا يَا نُوحُ فَادْخُلْ فِيهَا مِنْ أَهْلِكَ الَّذِينَ سَبَقَتْ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ وَكَانُوا فِي دِينِ اللَّهِ أَنْ يَسْبِقُونَا إِذَا أَنْزَلْنَا مِنْ غَمَامٍ الْقَهْرَ امْطَارَ الْغَفْلَةَ وَاغْرَقْنَا كُلَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا الَّذِينَ كَانُوا عَلَى سَفِينَةِ الرُّوحِ رَاكِبِينَ ثُمَّ ارْسَلْنَا بَعْدَهُ هُودًا وَجَعَلْنَاهُ نَبِيًّا عَلَى الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَإِيْدَانَهُ بِأَمْرِ مِنْ لَدُنَّا وَجَعَلْنَاهُ مِنَ الَّذِينَ كَانُوا فِي مَصْرِ الرُّوحِ أَنْ يَدْخُلُوا قَالُوا يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَفْعَلُوا بِمِثْلِ مَا فَعَلُوا مِنْ قَبْلٍ وَأَنْتُمْ إِخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحْتَمٍ وَكُفَرُوا بِهِ وَاعْرِضُوا عَنْهُمْ أَمَّا إِيَّاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْمَهِيمِ الْقَيُّومِ إِلَى أَنْ اخَذْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَجَعَلْنَاهُمْ تَذْكَرَةً لِلَّذِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَذَكَّرُوا

ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ ارْسَلْنَا صَالِحًا وَاصْلَحْنَا أَمْرَهُ وَأَمْرَانَهُ بَانَ يَأْمُرُ الْعِبَادَ بِالْعَدْلِ الْخَالِصِ وَيَذَكِّرُهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ قَالُوا يَا قَوْمِ آمَنُوا بِالَّذِي خَلَقَكُمْ وَرَزَقَكُمْ ثُمَّ آمَاتَكُمْ وَاحْيَاكُمْ أَنْ أَنْتُمْ تَشْعُرُونَ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى الدُّنْيَا وَزَخْرَفُهَا وَخَافُوا عَنِ اللَّهِ ثُمَّ عَنْ حُدُودِهِ لَا تَتَجَاوَزُونَ وَارْحَمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ الْمَهِيمِ الْمَحْبُوبِ قَالُوا يَا صَالِحُ مَا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَمَا نَتَّبِعُكَ فِي الْقَوْلِ فَانْتَهُ عَمَّا تَقُولُ وَالْأَلْأَلُ لِنَرْجُمَكَ وَنَقْتُلَكَ وَبَذَلْكَ كَانُوا مِنَ الَّذِينَ كَانُوا فِي دِينِ اللَّهِ يَعْتَدُونَ قَالُوا صَالِحُ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ تَرَعَى فِي أَرْضِ الْقُدُسِ وَتَسْقِيكُمْ مِنْ لَبَنِ الْحِكْمَةِ وَلَا تَضْرِبُكُمْ فِي شَيْءٍ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءِ أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا هَوَاكُمْ أَنْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ فَوْسُوسَ الشَّيْطَانِ فِي صُدُورِهِمْ وَبَغَاؤُهُمْ عَلَى اللَّهِ الْمَهِيمِ الْعَزِيزِ الْقَيُّومِ وَاشْتَدُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ إِلَى أَنْ عَقَرُوا النَّاقَةَ مِنْ غَيْرِ جَرَمٍ وَلَا ذَنْبٍ إِذَا اخَذْنَاهُمْ بِكُفْرِهِمْ وَبِمَا هُمْ كَانُوا أَنْ يَكْسِبُونَ

وَارْسَلْنَا بَعْدَهُ إِبْرَاهِيمَ بِالْحَقِّ وَاصْطَفَيْنَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ وَجَعَلْنَاهُ آيَةً لِلَّذِينَ كَانُوا إِلَى مَشَاهِدِ الْعِزِّ أَنْ يَسْلُكُونَ قَالُوا يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ وَآمَنُوا بِهِ وَلَا تَشْرِكُوا فِي الْأَرْضِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَانُوا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ مُعْرِضُونَ وَلَا تَغْفُلُوا فِي أَنْفُسِكُمْ وَتَوَجَّهُوا إِلَى مِيَادِينِ الرُّوحِ أَنْ أَنْتُمْ تَشْعُرُونَ لَعَلَّ يَهَبَّ عَلَيْكُمْ نَسَمَاتُ الْقُدُسِ وَيَقْلِبُكُمْ إِلَى شَاطِئِ الْإِحْدِيَّةِ وَيَصْغِيكُمْ مِنْ حِكْمَةِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ

العزیز المحبوب قالوا ما تتبعك يا ابرهیم فی امرک و ما نذر الهتنا فاسئل الهک بان ينزل علينا ما وعدتنا و كذلك كانوا ان يقولون و يستهزئون به فی کلّ يوم و فی کلّ حين ارادوا ان يقتلوا کأنهم اتخذوا آیات الله سخریاً و اعترضوا بحجج الله و ادلائه و كانوا عن شاطی هذا الفضل مبعدون حتّی بلغ الامر الی عبد من عبادنا الّذی اشتعلت فی صدره نار الکفر و کان من الّذینهم كانوا فی غشوات انفسهم میّتون و اجتمع القوم و قال ارید ان اقتل ابرهیم او احرقه بعذاب النّار و كذلك كانوا ان يتدبّرون الی ان اوقدوا نار الکفر و اخذوا ابرهیم و دعوه فی النّار و كانوا علی اصنام انفسهم عاکفون اذاً جعلنا النّار علیه برداً و سلاماً و روحاً و رحمة و كذلك حفظناه و نحفظ الّذینهم فی البلاء یصبرون

ثمّ بعد ذلك ارسلنا موسی بآیات عزّ محبوب و بیّناات امر محتوم و بلّغناه الی شاطی القدس فی بقعة الفردوس و آویناه فی سیناء الامر و حوریب الرّوح اذاً نادیناه عن خلف سبعین الف حجاب عن سدرة البقاء یمّ قلزم الکبریاء ان یا موسی اتّی انا الله ربّ آبائک اسمعیل و اسحق و یعقوب هذا جمالی قد کشفناه علیک فانظر ماذا ترى و بذلك منّا علیک و اتمننا النّعمة علیک اذاً فاقبّس بهذا النّار لعلّ النّاس كانوا بنار الحبّ فی ایّام الله یشتعلون ثمّ ایدناه بعضا من الامر و جعلنا یده یدی و اشرقناه بالحقّ ثمّ جعلناه درّی بیضاء للّذینهم كانوا بنظرة الله ینظرون ثمّ امرناه بان یذکرهم بایّامی من بعد حين الّذی تحرق فیهِ الحجابات بقوّة من لدنا و یأتی طلعة الرّوح فی ظلل من النّور باسم علیّ ان انتم تشعرون اذهب الی فرعون و ملأه ثمّ اهدهم بانوار القدس و نبّئهم بایّام الّذی کلّ فی محضر القدس یحضرّون لعلّ یتبعون امر ربّهم و یهتدون بنار الله و یقبلون الی شاطی الفضل فی جوار الله المهیمن المحبوب و دخل علی فرعون و قال اتّق الله و لا تتبع هواک و لا تکن من الّذینهم بانوار الله لا یهتدون انّی قد جئتک من مشرق الرّوح بسیّاء من الامر فاتّبع امر ربّک و لا تکن من الّذینهم بنار الله لا یشتعلون و یا قوم لا تمسّکوا بعصم الکوافر فتمسّکوا بحبل الله ان انتم فی انفسکم تشعرون و قوموا عن مراقد الغفلة ثمّ اشکروا الله فی ایّامه و هذا ما نبشّركم بالحقّ ان انتم تعلمون قال فرعون من ربّک یا موسی قال الّذی خلقتی و ارسلنی بسلطان من عنده ان انتم توقنون الّذی خلقتک و رزقک و اعطاک من زخارف الملک و وهبک سلطاناً لتتبع امره و تكون من الّذینهم كانوا فی رضی الرّوح یسلکون و ما تذکر فرعون بشیء من الذّکر و ما آمن بالله طرفه عین اذاً اغرقناه و ملأه فی بحر الکبر و جعلناهم عبرة للّذینهم یعقّبوهم فی الارض و كانوا فی آیات الله یتدبّرون فلمّا قضی ایّامه ارسلنا الرّوح بالرّوح و سمّیناه بعیسی فی ملکوت الارض ان انتم تعلمون و نزّهناه عن کلّ مکروه و اسمعناه نغمات الورقاء و اجذبناه بنعمة من الغیب و طهّرناه بماء قدس محبوب و نفخنا فیهِ من سازج الرّوح و البسناه خلع النّبوة و اصطفیناه عن بین العباد و جعلناه آية لمن خلق من کلمة الله من قبل و من بعد كانوا ان یخلقون و احببناه فی ملأ الاعلی من قبل ان یخلق کلّ من علی الارض من طین مسنون و امرنا کلّ من فی السمّوات و الارض بامرہ و اخذنا له العهد عن کلّ شیء و هذا ما رقم فی الواح الرّوح من مداد مسک معطور و بعثناه من نفحات القدس و جعلناه آية للّذینهم كانوا فی فردوس العزّ یحبرون و امرناه بان یدل علی الممکنات رشحاً من طماطم الیمّ المسجور الّذی اکرمناه بالحقّ و ما یطلّع بذلك الاّ نفسنا الحقّ و کان ذلك فی ازل الازال فی حجابات القدرة لمحفوظ فلمّا تمّ هیکل الکلمة فی سرّه قال یا قوم اتّقوا الله و لا تتبعوا الشّیاطین فی انفسکم و اتّقوا من یوم کلّکم الی الله ربّکم ترجعون و ما ادعوکم الاّ الی الله و ابشّركم بایّام الّذی فیها یغرّد الورقاء علی افنان سدرة العزّ ان انتم تستطیعون ان تسمعون یوم الّذی یتّظر الله بامرہ و یکلمکم علی لسان علیّ محبوب هذا یوم الّذی یرجوه هیاکل القدس و ما فاز به احد الاّ الّذینهم كانوا عن کلّ ما سوی الله منقطعون و یا قوم فاستعدّوا للقاء الله فی ایّامه و هذا ما ینفعکم عمّا تطلع الشّمس علیه ان انتم توقنون و یا قوم هذا کتاب الله آمنوا به و لا تحرّوه فیما امرتم فیهِ بالحقّ ان انتم تعلمون و لیس بالنّعمة ان یحیی الانسان بل بکلّ کلمة تخرج من فم الله القادر المقتر المهیمن القدّوس و یا قوم فاسمعوا ما نلقی علیکم من کلمات الحکمة و لا تدعوا کتاب الله ورآه ظهورکم و اجیبوا داعی الرّوح ثمّ بهذا النّور فی مصباح الحقّ توقّدون و یا قوم ما نسئلكم من اجر و لا جزاء و لا شکور انما اجری علی الّذی فطرنی و ارسلنی بالحقّ و

جعلنى عليكم سلطاناً لأقربكم الى ساحة القدس و اهديكم الى ميادين العزّ ان انتم تحبّون ان تدخلون و ما آمن منهم احد و ما اقبلوا الى هذا الوجه الدّرّى المكنون و من النَّاس من كفّره و من النَّاس من اعرض عنه و منهم من جادله بالباطل و منهم كانوا به ان يستهزئون الى ان ضاقت الارض عليه بحيث ما بقى له من محلّ امن ليسكن فيه و كذلك احطنا امره و انزلناه عليك من قلم قدس محكوم حتّى جاء نصرنا بالحقّ و نصرناه بجنود لن تروها و ارفعناه الى سمآء القدس و انقطعنا ايدى الكفر عن ذيل ردآئه كذلك نفعل بالَّذينهم كانوا فى مرضاتنا يصبرون و كذلك نلقى عليك من اسرار الامر فيما اكتسبت ايدى النَّاس من قبل كما كانوا اليوم يكتسبون بذلك فاعرف فى سنن القبل ممّا قضى على التّبيين و المرسلين لتكون مستبصراً فى امر دينك و تكون من الّذينهم كانوا فى دار السّلام ان يدخلون

و دارت الايام و اللّياالى الى ان بعث محمّد بالحقّ و اشرقناه عن مشرق البطحآء كاشراق شمس البقاء على مدينة بلور مبيوض و اضاء و استضاء منه يثرب القدس و بطحآء العزّ ان انتم تعلمون اذّا ارفعنا غمام الجود و امطرنا على مداين الطّهر من امطار فضل محبوب لينبت فى قلوب المقدّسين من نبات علم مخزون و اجرينا بوجوده يمايم الفضل و جدّدنا به الاديان و اظهرنا كلّ شىء بطراز الرّبيع فى فصول قدس ممنوع قال يا قوم آمنوا باللّهِ الّذى خلقكم و رزقكم ثمّ اشكروه بما اتكم من نعمائه و لا تكوننّ من الّذينهم كانوا بنعمة اللّهِ ان يكفروا و يا قوم ما انا الاّ بشير و نذير ابشركم برضوان اللّهِ و اندركم من يوم الّذى انتم عن التّراب تبعثون و تُسئلون عمّا اكتسبتم فى الحيوّة الباطلة و تجزون بما كنتم ان تعملون و يا قوم ما انطق عن الهوى يوحى الىّ انّه لا اله الاّ هو العزيز المقنّدر المشكور و يا قوم هذا سبيلى فاتّبِعوه و لا تتّبِعوا الّذين يرتكبون الفحشآء فى انفسهم و يفعلون ما انهاهم اللّهِ عنه و كانوا فى هواء انفسهم مغرقون و يا قوم ما نريد منكم من شىء و ما جزآئى الاّ على الّذى ارسلنى بالحقّ ان لا تختلفوا فى دين اللّهِ و لا تعقبوا علماء الباطل و لا تكوننّ من الّذينهم لا يرجون لقاء اللّهِ العزيز المهيمن القيّوم و يا قوم لا تحرموا انفسكم و ارواحكم فاسرعوا الى مناهج القدس فى هذا الشّاطى الّذى ما دخل فيه من احد الاّ الّذينهم كانوا فى رضى الرّوح يسلكون و يا قوم فاعرفوا قدر تلك الايام و انّ عيون البقاء ما شهدت بمثلها و ما وقعت عليها اتقوا اللّهِ ثمّ برسل اللّهِ لا تعتدون قالوا ما انت الاّ كاحد مثلنا و ما نتّبِعك فى امرك و ما نراك من فضل و ما انت الاّ رجل مسحور و اعرضوا عنه قومه و منهم قالوا ما هذا الاّ رجل افترى على اللّهِ و منهم قالوا ما هذا الاّ رجل مجنون و منهم من قال فانزل علينا كسفاً من السّماء او تأتينا بقبيل من الملائكة او تفجر لنا ينبوعاً فى الارض او تظهر لنا كنوزاً من ذّهب حُمر مسكوك قال يا قوم ما انا الاّ بشر مثلكم ابّلعكم رسالات اللّهِ و ما اقول حرفاً تلقآء نفسى و كان اللّهِ شهيداً بينى و بينكم اتقوا اللّهِ و لا تغرّبكم الدّنيا بزينتها و زخرفها فاعتصموا بحبل اللّهِ ثمّ عن امره لا تتجاوزون و ما نأمركم الاّ بما امرت من عند اللّهِ و يشهد بذلك ذرّات الممكنات ان انتم بسمع الرّوح تسمعون و يا قوم هذه آيات اللّهِ نزلت عليكم فباي حجة بعدها انتم تؤمنون و ما قدر اللّهِ حجة فى الملك اكبر عن الآيات و هذه من آياته خافوا عن اللّهِ ثمّ ببرهانه لا تستكبرون و هذه ما لا يقاومه شىء فى الارض و لا يعادله كلّ من فى السّموات ان انتم ببصر اللّهِ فى ايامه تتفرّسون قالوا لن نؤمن بك و لا بالّذى ارسلك و ما انت الاّ الّذى تريد ان تنهانا عمّا يعبد آباءنا و كذلك عرفناك و ما نراك الاّ من الّذينهم كانوا على اللّهِ يفترون و كلّما انصحناهم بنصح الحقّ ما اقبلوا اليه الى ان زادت نار الشّقوة فى انفسهم و اجتمعوا على قتله و شاوخوا مع علماء العصر و كذلك كانوا فى دين اللّهِ يمكرون و نجّيناه بالحقّ و ارفعنا امره و اثبتنا الآيات رغماً للّذينهم كانوا فى الارض يسترفعون نبيّ عبادى بالّذى جاءهم بالحقّ باسم علىّ و اشرق عن افق القدس بانوار عزّ محبوب و جرت عن يمينه انهار الرّوح فى بدايع علم مكتوم قال يا قوم قد ارتفعت غمام الحكمة و جاء اللّهِ بامرّه و هذا ما وعدتم به فى كلّ الالواح اتقوا اللّهِ ثمّ الىّ فاسرعون و يا قوم انا ابن نبيّكم قد جئتكم بايات النّى تحيّر عنها العارفون و هذه من حجة اللّهِ و برهانه لا تدحضوها بظنونكم ثمّ فى انفسكم فانصفون و هذه من شريعة اللّهِ قد شرع لكم بالحقّ ان انتم توقنون و يا قوم فواللّهِ ما اريد الاّ اصلاح اديانكم فى كلّ ما انتم اليوم فيه مختلفون و يا قوم هذه من نسّمات الرّوح يهبّ عليكم و يقبّلكم

من الموت الفانية الى الحياة الباقية ان انتم اليها تتوجهون و يا قوم قد اثمرت شجرة العلم فى هذه السدرة الازلية و فصلت نقطة الاولية و تمت كلمة الله المهيمن القيوم و يا قوم قد كشف الجمال و رفعت الحجابات و غنت الورقاء و استنار جودى القدس و استضاء كل من فى السموات و الارض ان انتم بعين الروح تشهدون قالوا ما نراك على حق و ما وجدنا فى ايامك ما وعدنا به فى كتب آبائنا و ما نتبعك ولو تأتينا بكل آية قال يا ايها الملاء اتقون فانظروا الى ما جعله الله حجة باقية و برهاناً ثابتة لمن فى السموات و الارض ان انتم تعرفون و يا قوم كل ما انتم تنتظروه و سمعتم من آباءكم و علمائكم يثبت بالآيات و هذه من آيات القدس التى ملأت كل من فى السموات و الارض كما انتم تشهدون ان لن توقنوا بالآيات فبأى شئ انتم اليوم فى دينكم تطمئنون و لدونكم تستدلون سيفنى الدنيا و ما فيها و عليها و انتم فى محضر القدس بين يدى الله تحضرون و يا قوم لا يمنعكم زخارف القول عما سمعتم عن علمائكم و لا تشبهوا الامر على انفسكم و استنصحو بنصحي ثم بنصح الله لا تكفرون كلما زاد الذكر فى ذكر الله ما زادوا الا طغياناً الى ان افتوا عليه العلماء كلهم الا الذينهم اطلعوا بسنن الله العزيز المحبوب و بلغ الامر الى ان اجتمعوا على قتله حتى علقوه فى الهواء و ضربوا عليه افواج الكفر رصاص قهر مبعوض و شبكوا جسد الذى يخدمه روح القدس و زاروا تراب قدميه اهل ملاء الاعلى و سكان الفردوس بنعاليه يتبركون و بذلك بكت عيون الغيب فى سرادق البقاء و تزلزلت اركان العرش و اهتزت جواهر الوجود و تمت سقاية الشجرة فى نفسه من هذا الدم المنير المسفوك فسوف يظهر الله سر هذه الشجرة و يرفعها بالحق و يغنى بانه انا الله لا اله الا هو و كل عبادى خلقناهم لامرى و كل بامرى عاملون و هذا ما كتبنا لنفسنا الحق بان نرفع الذينهم استضعفوا فى الارض و نضع الذينهم يستكبرون و ما ارسلنا من رسول و لا من نبي و لا من ولي الا و قد اعترضوا عليهم هؤلاء الفسقة كما تشهدون اليوم هؤلاء الفجرة كانوا ان يعترضون و ما اعرض الناس فى عهد الا بعد الذى اعرضوا علمائهم و استكبروا على الله و كانوا بايات الله ان يحجدون فكلما اعرضوا اعرض الذينهم اتبعوهم فى هواهم و ما آمنوا منهم احد الا الذين اوتوا بصائر القدس و امتحن الله قلوبهم للايمان و سقاهم من كأس قدس مختوم ختامها من مسك الروح و هم عن خمر الايقان من هذا الكأس مسكرون اولئك هم الذين يصلون عليهم ملئكة الفردوس فى جنة البقاء و هم فى كل آن بفرح الله يستفرحون و ما بعثنا من نبي الا و قد كفروه العلماء و فرحوا بما عندهم من العلم كما كانوا اليوم بعلمهم كانوا ان يفرحون قل يا معشر العلماء اتدعون بعلاً فى انفسكم و تذرون الذى خلقكم و علمكم ما لا تعلمون و انتم يا ملاء الارض تفكروا فى امر هؤلاء الفسقاء و بما اكتسبوا من قبل و بكل ما كانوا اليوم كانوا ان يكتسبون و به يشتغلون قل ان لم يكن هذا الذى جائكم بايات بينات على حق من الله كما انتم اليوم فى مقاعدكم تقولون فبأى بيئة تستدلون بالحق للذى ارسلناه باسم محمد من قبل اذ يا ملاء البغضاء فى انفسكم فانصفون قل هل تستدلون بغير ما نزلنا على محمد من قبل من آيات عز مشهود قل يا ملاء الجهال ان تستدلون بغير ما نزل عليه من لدى الله المهيمن القيوم فاتوا بها ان انتم تنصفون فى انفسكم او تكونوا فى اقوالكم لصادقون و ان لم يكن بينكم من حجة و لا برهان الا بما نزل من الآيات من سماء عز محبوب فلم لا تؤمنون بالذى جائكم بايات بينات التى ملأت شرق الارض و غربها و انصعقت منها كل من فى السموات و الارض الا الذينهم كانوا بايات الله مجتذبون لا فوالذى نفسى بيده هؤلاء الفسقاء هم الذين ما آمنوا بالله فى مظاهر امره و كفروا بها بعد ما استيقنتها انفسهم و كانوا عن لقاء الله معرضون بعد الذى كل وعدوا بذلك فى كل اللوح و يرجوه فى ايامهم و لياليهم فلما جائهم الوعد اذ اعرضوا و استكبروا و كانوا مريباً فى لقاء بارئهم و كانوا على اعقابهم منقلبون الى ان افتوا على الله و حكموا على مظاهر امره بما هم كانوا عليه مقتدرون و ما قتل احد من الرسل الا بعد اذنهم و بغوا على الله فى ايامه و افراطوا فى جنب الله و ما كانوا ان يشعروا اذ فانظر الذينهم كانوا على الارض و يدعون الايمان لانفسهم كأنهم اقبلوا الى التراب و اعرضوا عن رب الارباب و كانوا على اصنام انفسهم و هواهم لعاكفون و يستفخرون بالذينهم ما ادعوا فى الارض الا العبودية لله الحق ثم على الله ربهم يفترون و يقطعون البوادر الى ان يصلوا الى بقعة التى دفن فيها اسم من الاسماء ثم عن موجدتها فى ارضه يمرّون و لا يشعرون و منهم الذى سمى

بالعبد لهذا الاسم الذى انشعبت عنه بحور الاسماء و يشهد بذلك اهل سرادق البقاء و من ورائهم هذا القلم الدرى المكنون و هذا هو الذى يفرّ الشيطان عن كفره و احترق من ناره اكباد الذينهم انقطعوا الى الله و كانوا على ربهم متوكلون و ما آمن بالله طرفه عين و هذا هو الذى وسوس الشيطان فى نفسه حتى غفله عن ذكر ربه و اخرجته عن جوار قدس محبوب و هذا هو الذى علم القايل بان يقتل اخيه و كان من الذى استكبر فى اول الامر على الله المهيمن القيوم و ما من كفر و لا من ظلم و لا من فسق الا و قد بدء من هذا الشقى و سيعود كل ذلك اليه ان انتم بفراصة الله تتفرسون اذا تشيرون اليه ملئكة الفردوس فى ملائ الاعلى باناملهم و يخبرون بعضهم بعضاً بانّ هذا هو الذى استكبر على الله فى ازل الآزال و اعترض بالنبيين و المرسلين فاعرفوه ثمّ العنوه ان انتم تعرفون و لذا جعله الله خادماً لحروفات نفسه رغماً لانفه بحيث يعمر جدار الذى كان منسوباً اليهم و افنى عليهم و بذلك يفتخر و لا يشعر كذلك يأخذ الله الذينهم كانوا بجناحين الهوى فى هذا الهوى يطيرون قل اف لك يا خنزير و بما اكتسبت ايداك بحيث سللت سيف نفسك على وجه الله و استكبرت على الله المهيمن العزيز القدوس و فى ظنك بانك انت من الذينهم يخدمون آل الله بتمامهم و ما تدرى من ذنبك الذى ارتكبت فى الحيوه الباطلة و لا يعادله شئ فى السموات و الارض و لا كل ما كان و كل ما يكون و تحسب بانك تعمّر عماراتهم و تبني اساسها لا فوالذى نفسى بيده ما عمّرت بل خرّيت اساس البيت و انهدمت اركانها و انعدمت آثارها و يشهد بذلك لسان الغيب فى جبروت العزّ ولكنّ الناس هم لا يشهدون و انت الذى افئيت على صاحب البيت و اصلها و ما استحيت عن الله ربك و ربّ كل شئ و تحسب بانك تعمّرها و هذا بغى من نفسك الخبيثة على الله العزيز المحبوب فاسئلوا منه يا ملائ الارض اما تقولون بانّ الله انهى فى كتابه الحقّ بان لا تأخذوا اموال الناس بالباطل ثمّ عن اوامره لا تستنكفون و كيف يأخذ اموال الناس بالباطل عن الذى بغى على الله و كان ظلمه اظهر من الشمس فى وسط السماء ثمّ بها هذه البيوت تعمّرون و نشهد حينئذ بانّ صاحب البيت برئ منكم و من اعمالكم و يلعنكم بما اكتسبت ايديكم لو انتم فى اسرار الامر تتفكّرون و سمعنا بانّ هذا ملعون يفتخر فى المجالس باستكباره على الله قل قد افخروا رجال من قبلك و كلّ حينئذ فى النار يستصرخون و لن يجدون لانفسهم من معين و لا من ناصر و كلّما يستغيثوا بماء العذب لا يغاثون الا بنقمة الله التى يعذب منها الذين كفروا و انك انت سترجع الى مقرّك فى النار التى يعذب فيها المشركون قل فوالله يا ايّها المشرك بالله و المعرض بآياته و الكافر بنعمائه اهل الدركات السفلى من نار نفسك يفرّون و يستعاذون بالله منك و من شرك و فى كلّ حين عليك و على من تبعك يلعنون قل اما انهاكم الله عن التوجّه الى الذينهم ظلموا و كفروا بقوله الحقّ لا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسّكم النار فبأى برهان انتم تفتخرون بهذا الظالم الفاجر الذى يرتكب فى نفسه كلّ ما انهى الله عنه و يضع كلّما امر به كما انتم من اعماله تشهدون و مع ذلك انتم تستقربون اليه و تعظّمونه و توقّرونه و تمدحونه فى مجالسكم و تعينونه فى امره ثمّ اليه فى اموركم تتوجّهون و هذا سرّ ما نزل من قبل على محمّد العربى من كلمات عزّ محفوظ و لكلّ وجهه هو مولّوها و الخبيثات للخبيثين و هذا هو الخبيث الذى تقرّب بالجبت و آمن بالطاغوت و كفر بالله و كان من الذينهم كانوا على الله ربهم يستكبرون و هؤلاء لا يلتفتون على ما فعلوا و ظلموا فى ايام الله و يكفرون و يلعنون الذينهم ظلموا و اعرضوا من قبل و هم لا يدرون ما يقولون و ما يلعنون الا على انفسهم و يكذبهم اقوالهم كلّما اكتسبت ايديهم و هؤلاء هم الذين كفروا بالله بعد ما عرفوه من قبل كما كانوا اليوم ان يكفرون و كذلك قصصنا لك من قصص الحقّ فى هذه الالواح و فصلنا من كلّ شئ تفصيلاً هدى و رحمة من لدنا لقوم يتّقون لتعرف كلّما جرت من قرون القبل على اماناء الله و سفرائه لئلا يزل قدمك و اقدام الذينهم على الصراط يمرّون حينئذ لما شغفت حماسة الامر من لحنات البقاء و استجذبت من نغمات الوراق طلعت عن رضوان القرب و يكفّ بين الارض و السماء و يدفّ باجنحة القدس فى فضاء هذا الهوى و ينادى فى ذرّ البيان علماء الذين ظهروا من قبل او كانوا من بعد ان يظهرون الى يوم الذى فيه يأتى الله بامرهم و يقدر مقادير كلّ شئ بقوله كن فيكون و يوصيهم

ثمّ ينصحهم بنصح الذى هو خير لهم عن ملك الآخرة و الاولى و عن كلّ ما هم يعلمون بان لا يطمئنّوا بعلومهم و لا باعمالهم و لا بكلّ ما هم كانوا به ليدنّون

ان يا معشر العلماء فى البيان لا يمنعكم العلم عن بارتكم فاذا سمعتم نداء الله فانقطعوا عمّا عندكم ثمّ الى ساحة القدس بعيونكم فاسرعون و قدّسوا انفسكم و ارواحكم عن كلّ ما عرفتم و علمتم من قبل لئلاّ يمنعكم شئ عن الله بارتكم لعلّ انتم فى مشهد القدس بين يدى الله تقعدون لأنّ كلّ ذلك حجبات و اشارات يحول بينكم و عرفان الله المهيمن العزيز القيوم نزّوها مرآت قلوبكم فى هذا اليوم لعلّ لا يمنعكم شئ عن الدّخول فى حرم الله المقتدر المحبوب و انّ المرآت لو يغطى بكدورات النفس و الهوى لن ينطبع فيها صور و اشكال و كذلك فى مرآت قلوبكم فاشهدون اتّقوا الله يا ايّها العلماء لا يغرّركم العلم و لا الحكمة و لا دونهما فاستبقوا فى هذا اليوم الى رحمة الله و لا تقعدوا على مقاعدكم ثمّ بين التّاس لا تتحاكمون و من سمع منادى الله فى يوم الذى يقوم على الامر بمظهر نفسه و يتأمّل او يصبر اقلّ من آن يبطل كلّما عمل فى حيوته ولو انفق ملاً الدّنيا من الذهب و الفضة او عبد الله فى ازل الآزال كذلك نعلّمكم سبل الحقّ لعلّ انتم باثمار شجرة القدس فى ايّام الله ترزقون ايّاكم يا ملاً البيان لا تفرحوا بعلمكم و لا بعلمكم بل بعلم الله فافرحون لأنّ العلم ما شرح لكم من عند الله و العمل ما يقبل منكم من فضله اتّقوا الله ثمّ باموالكم لا تستكبرون و أنّه لو يحكم على الجهل نفس العلم او على الظلم جوهر العدل لحقّ و انا كلّ بذلك مؤمنون أنّه ما من اله الاّ هو يفعل ما يشاء و لا يستلّ عمّا شاء و كلّ عن كلّ شئ فى محضر العدل يستلون اتّقوا الله و لا تكونوا بمثل الذينهم استكبروا على الله بعد الذى كلّ كانوا بلقاءه منتظرون مثل العلماء الذين يفتخرون بعلمهم فى ايّام الله كمثّل الذين عبدوا الاصنام لأنّهم اعتكفوا على اصنامهم و هؤلاء اعتكفوا على علومهم بل هذا اكبر لو انتم فى انفسكم تتفكّرون فاعلموا بانّ كلّ ما يمنعكم عن الله بارتكم هو اصنامكم لو انتم تشعرون فوالله قد نصحناكم غاية النصح و هذا خير لكم عن ملك الآخرة و الاولى لو انتم تحفظون و انك انت يا ايّها السّائل فاقرأ تلك الالواح بروحك و لسان سرّك ثمّ انشر بين يدى الذين تجد منهم روايح الايمان ثمّ استرها غاية السّتر عن الذين تجد منهم رايحة البغضاء اتق الله و لا تكن بمثل الذينهم كانوا اليوم فى هواء انفسهم يسلكون و لا ينظرون بالمنظر الاكبر بعد الذى أمروا بذلك و ارادوا ان يخمدوا نار الله التى انارت منها كلّ من فى السّموات و الارض و لا يشعرون ما فعلوا من قبل و لا بكلّ ما كانوا اليوم ان يفعلون اما سمعت كيف اجتمعوا علينا فى هذه السنّة علماء العصر و انا اقمنا فى معاركهم وحده و ما استنصرنا من احد الى ان فرقهم الله بقدرته و اضاء النور بالحقّ بعد الذى كلّ ارادوا ان يطفئون فسوف يطهر الله الارض من دنس هؤلاء و يعلو حجّته و يثبت برهانه و يرث الارض عباد الذينهم انقطعوا الى الله المهيمن القيوم ثمّ اعلم بانّا افتخرناك بهذه الالواح بين المشرق و المغرب و جعلناها لك قميصاً لتجد منه رايحة السّبحان و لو تضعه على بصر اهل السّموات و الارض يرتدّ ابصارهم بصيراً و كذلك نفعل بالحقّ رغماً لانف الذينهم كانوا اليوم بآيات الله يستهزئون قل يا ملاً الارض انّ هذا لغمات ما فاز بها سمع الذينهم خلقوا من التّراب ان انتم توقنون و هذه من كلمات ما ادركت افئدة احد فى الملك ان انتم الى مقاعدها فى سماء القدس تعرجون و هذا من جمال ما وقع عليه عيون احد فى الملك ان انتم ببصر العزّ تبصرون و هذا سراج القدس ما قبل فى نفسه المشكاة و يكتفى بمشكاة الله المهيمن القيوم قل تالله هذه نار تدندنت فى حولها ملاً الفردوس و ما اقتبسوا منها الاّ الذينهم فى حول الشّجرة يطوفون و ما استثنى هؤلاء الاّ تشوّقاً للذينهم حضروا فى بقعة المباركة ثمّ من هذا النّار على قدر مراتبهم يصطلون لعلّ لا ينطقون عن هواهم و يفوّضون امورهم الى الله و لا يحزنهم الفقر و الاضطراب و لا يمسخهم البأساء و الضّرّاء عن حبّ الله العزيز المحبوب قل هذه الكلمات لحوريّات ما طمئنّهنّ احد فى الملك و كنّ باكرات فى غرفات العزّ و قد اظهرناهنّ عن خلف الف الف حجاب لعلّ انتم عن جمالهنّ تستفيضون اقلّ من ان يحصى و من نغماتهنّ على افنان سدره تلك الكلمات تستجذبون اذاً لمّا بلغ القول الى ذلك المقام اللطيف الارقّ الابهى الاعلى اذكر ربّى بلسان الخلايق كلّهم ثمّ عن قبل كلّ الاشياء باجمعهم

فسبحانك اللهم يا الهى تشهد حينئذ السن سرًا بوحدانيتك و شفتانا بفردانيتك و كينوناتنا بصمدانيتك و ذاتياتنا باحدانيتك فلك الحمد فى بدايع عطائك و جميل احسانك بحيث ارسلت الرسل من عندك و انزلت الكتب من لدنك و شرعت فيها شرايع قريب و اظهرت فيها مناهج وصلك و ما نزلت فيها من الاحكام الا و هو خير لنا عما تطلع الشمس عليها و ما قدرت فيها من خير و لا من فضل الا و هو يرجع الينا و انك انت كنت لم تزل مقدساً من ان تريد لنفسك من شئ او يرجع اليك من خير لم تزل كنت فى علو القدس و الفضل و الغناء و لا تزال تكونن فى سمو العز و النزه و الاستغناء كل الاغنياء فقراء لدى باب مدين فضلك و كل العزراء ذللاء لدى ساحة قدس رحمتك و كل الملوك مملوك عند ظهورات سلطنتك و كل الوجود منقاد لدى بروزات حكومتك الى ان انتهيت الامر الى جمال قدس الوهيتك و هيكل عز قدوسيتك و اظهرت عن خلف حجابات القدرة ما كنزته فى ازل الازال بقوتك ليتم بذلك بدايع نعمتك على اهل مملكته و جواهر عنايتك على بريتك و بذلك وفيت كل ما وعدته على المنقطعين من اصفياتك و ادبت بكل ما عهدته على المقرئين من امنائك و به اتممت حجتك و اكملت برهانك و اثبتت دلائلك و اتقنت آياتك و دعوت الكل الى هذا الفضل الاكبر الاعلى و هذه الشجرة القصوى القصوى و من الناس الذين هم اجابوك فى ندائك و حدثت من كلمتك فى قلوبهم نار محبتك بحيث احترقوا من قبل ان تمسوا بنار سدة ازليتك و منهم الذينهم سرعوا الى شاطئ قريب بقلوبهم و نفوسهم و ارجلهم حتى دخلوا فى حصن لقائك و وردوا فى جوار وصلك و رحمتك و منهم الذينهم انقطعوا بكلهم اليك حتى سكنوا فى ديارك و توطنوا فى بلادك و منهم اعرضوا و استكبروا عليك و بغوا على نفسك و امسكهم عن سبيل عنايتك و مناهج مغفرتك انفسهم و هواهم و علماء الذينهم ما شربوا عن كأس فضلك و ما تمسكوا الا بعروة هواهم و اتخذوها الههم من دونك و منهم هؤلاء الذين اجتمعوا فى ارضك و اوا فى ظل عنايتك الكبرى و اسمك الاعظم الاعلى الاوفى الاحلى و فى كل ذلك يا الهى لم يكن الفضل الا من عندك و لم يكن العناية الا من لدنك من دون استحقاق احد بذلك لانك كشفت الغطاء عن وجوههم و احرق الحجابات التى حالت بينهم و بين انوار جمالك و ظللت عليهم من غمام رحمتك و اجريت لهم من عيون علمك و رحمتك و رزقتهم من بدايع اثمار سدة قدسك و جودك و موهبتك و بلغتهم الى الفضل الى مقام عرفتهم نفسك الابهى فى اسمك العلى الاعلى و نورت قلوبهم و عيونهم بجمال النوراء و شرقتهم بلقاء وجهك الاسنى و اسمعتهم نغماتك الاحلى فلك الحمد يا الهى على ما اختصاصتهم بنعماتك الباقية فلك الحمد يا محبوبى على ما اصطفتيهم لآلائك الدائمة اذ يا الهى لما كان عادتك الجود و الاحسان و سجيته العناية و الامتان اسلك بوله قلوب عاشقيك و جذب افئدة مخلصيك الذينهم ما ارادوا غيرك و ما ذقت قلوبهم الا من بدايع ذكرك بان تهب حينئذ عن يمين رضوان قدس ازليتك نسمات الغفران ليذهب عن الامكان روايح العصيان ليرجعن كل اليك و يدخلن كل فى مداين اسمك و حدايق احسانك و انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت العزيز الكريم الرحيم الغنى المعطى الفاضل الباذل العليم الحكيم الخبير المعين العطوف الغفور ثم اسلك اللهم يا الهى باسمك الظاهر المستور و بجمال غيبك المشهور و بانوار وجهك الذى بها استنار كل من فى السموات و الارض و بهاء اشراق اسمائك الذى منها استضاء كل من فى البقاعات و العرش و بالذى تظهره فى ايامك و وعدت به كل امنائك و اصفياتك فى جميع الواح بان تجمعنا على شريعة غنائك فى يوم قيامك و لا تحرم يا الهى فى هذا اليوم عيوننا عن ملاحظة انوار جمالك و لا آذاننا عن استماع نغمات عز فردانيتك و لا قلوبنا عن بدايع اذكار قدس ربانيتك و لا افئدتنا عن اصغاء كلمات صمدانيتك و لا السننا عن جواهر اذكار وحدانيتك و لا ايدينا عن اخذ الواح قدس الوهيتك و لا ارجلنا عن المشى الى ساحة قرب ازليتك و لا اجسادنا عن الحضور بين يدي سلطنتك و كبرياتك و اتى اسلك حينئذ يا الهى بان لا تجعل هذا الفضل مخصوصاً ببعض دون بعض و لا تحرم فى ذلك اليوم احد من عبادك و لا تعر نفس عن جميل ردائك لاني اشاهد فى هذا الآن بان كل الاشياء قائم لدى مدينة فضلك و رحمتك و وجودهم و هياكلهم تشهد بفقيرهم و افتقارهم و ضرهم و اضطرارهم ولو ان اكثرهم لا يشعرون فى

انفسهم و لا يفقهون فى ذواتهم فسبحانك يا الهى و محبوبى و ان كان اجسادهم ينكرون بدايع فضلك و جواهر احسانك ولكن سرهم و باطنهم سائلون من فضلك و منقادون لامرك من يقدر يا الهى ان يفر من سلطنتك او يهرب من حكومتك او ينهزم من قدرتك و اقتدارك فانزل يا الهى عليهم من سحب مرحمتك امطار قدسك و عنايتك ثم على قلوبهم من غمام مكرمتك مياه فضلك و افضالك لينبت من اراضى وجودهم سنبلات علمك و حكمتك و حبات شوقك و رحمتك و انك المقتدر على ما تشاء و انك انت المتعالى المتفاضل المتقادر المتبادل العزيز الرقيع العلوى الحليم المقتدر المتعزز الكريم المحبوب

و اما ما سئلت عن حكم الحديث فاعلم بانّ للسالك الى الله فى هذا المنهج الدرّى البيضاء ينبغى بان يقدر مرآت قلبه فى تلك الايام عن كلّ ما سمع من قبل لانّ الناس بعد الذى غابت عنهم شمس العلم و الحكمة اختلفوا فى امر الله المهيمن القيوم و بعضهم ضلّوا و اضلّوا الناس و افتروا على الله فى كلماته و كلمات آل الله و تكلموا بما امرهم هواهم و نسبوه الى شمس العصمة و ما كانوا ان يفقهون و بعضهم اتبعوا سلاطينهم و ايدوهم فى كلّ ما امرتهم انفسهم و وضعوا لهم احاديثاً و نسبوها الى ائمة العدل ليقرّبوا اليهم و كذلك كانوا فى هواء انفسهم يحكمون و منهم الذين خافوا عن الله بارئهم فى ايامهم و سلكوا مناهج الحقّ و ما تكلموا الا بالحقّ الخالص و كلّ كان فى كتاب الحفظ المسطور و لما دارت الايام و الليالى و مضى الامر و قضى الحكم ظهر الاختلاف بين العلماء و بذلك اختلطوا اقوال الصّحيحة بالكذبة كما انتم تشهدون فى اقوالهم ثمّ فى اعمالهم تنظرون و لما كان الامر بمثل ما القيناك كيف تقدر ان تعرف الحقّ من الباطل بعد الذى اختلفوا كلّ فى امر الله بحيث لن تجد اثنين منهم على امر واحد و كلّ فى كلّ شئ كانوا ان يختلفون فينبغى لك و للذينهم يتبعون الحقّ فى تلك الايام التى كلّ احتجوا عن الله الا عدّة انفس معدود بان تقدّسوا نفوسكم و قلوبكم عن كلّ ما يُشهد و يرى فى الارض لانكم بشئ عمّا سمعتم من قبل لا تحتاجون لانّ الذين ينسبون الناس تلك الكلمات و الاحاديث اليهم ليستضيئ وجوههم كالشمس فى سماء قدس مرفوع و يتّوا للناس كلّما اختلفوا فيه و بما حدّد فى الكتاب من الله العزيز المحبوب و اولئك ان صعدوا الى الله و احتجوا جمالهم عن اعين الذينهم كفروا و اشركوا و ارتقبوا سراج الدرّى الذى يوقد و يضيئ خلف مصابيح البلور و يهدى الناس الى ساحة القدس و الفضل و يبلغهم الى جوار عزّ مخزون و مع ذلك لن يحتاج احد بشئ الا بما شرع من شرايع الرّوح من لدن عزيز مشهود ولكن انك لما قمت على باب الذى ما خيب منه احد من الخلايق لذا القى عليك رشحاً من هذا الطمطم المتدخّر المتموّج المكفوف لتكون الحجة بالغة من لدى الله على كلّ من فى السموات و الارض لعلّ الناس عن مرأق الغفلة بين يدى الله يقومون

فاعلم بانّ لكلمات الله و سفرائه معانى بعد معانى و تأويلات بعد تأويلات و رموزات و اشارات و دلالات و حكم بما لا نهاية لها و لن يعرف احد حرفاً من معانيها الا من شاء ربك لانّ معانيهم كنوزهم كنزوها فى خزائن الكلمات و لا يعلم اسرارها الا الله العزيز المقتدر المحمود و سيعلم تأويلها كلّ من عرج الى سموات القرب و القدس و قدّست بصراه بذكر الله و بلغ الى مقام الذى شهد بلسان المودعة فى سرّه بانه لا اله الا هو و انه لهو الذى كان و لم يكن معه من شئ اذا يلتفت بكلّ المعانى و العرفان المكنونة فى كلّ شئ من قبل ان يقول كن فيكون كذلك تلقىك الورقاء من نغمات البقاء و تعلّمك ما ينقطعك عن كلّ من فى الارض و السّماء لتجهد فى نفسك و ترتقى من هذه الارض الادنى و تصعد الى سموات الاعلى فى مقعد قدس محبوب

فاعلم بانّ المقصود من الجمعة يوم الذى فيه يجتمع الناس بين يدى الله و فيه يقوم الله على امره بمظهر نفسه و هذا لحقّ معلوم و فيه تغرّد الورقاء و تدلع ديك العرش و ترفع سموات العدل و يحشر فيه كلّ الخلايق بكلّ ما عملوا فى الحياة الباطلة و يجزون بكلّ ما كانوا ان يفعلون و هذا من يوم الجمع قد نزل حكمه فى الفرقان كما انتم تقرّون و لذا لن يحدّ بحدّ و

لن يختصَّ بيوم بل كلَّ يوم قام فيه الله يسمَّى بالجمعة لو انتم تعرفون و لَمَّا قام محمَّد في ذلك اليوم على الامر لذا سمَّى بهذا الاسم و صار مختصّاً به كما انتم تعدّون و هذا من يوم الذي سمَّى بالتَّغابن و الرَّجَع و القارعة و الحاقة و الواهية و غيرها من الاسماء لأنَّ فيه ظهر كلَّ ذلك و كلَّ ما انتم لا تعلمون و يسمَّى بالقيامة لأنَّ فيه قام الله بقائه و ظهر بكلمة تفتّرت عنها السَّموات و تزلزلت الارضين و ما بينهما ألاّ الذينهم صبروا و كانوا بآيات الله هم موقنون و قضى القيامة بقيام الله و ما ادركها إلاّ المخلصون اما سمعت من أيّام الله كيف نزل على الذينهم آمنوا من سماء العزّة مائدة القدس و كلَّ كانوا بها لمتنعّمون و في كلَّ جمعة يأخذهم عنايات الله من كلَّ شطر و هم عن فواكه القرب و الوصل في كلَّ يوم يرزقون بل في كلَّ آن افتخروا بفضل من الله و في كلَّ حين نزلت عليهم آيات الله المقتدر القيوم بايدي من سفرأته فهنيئاً لمن فاز بأيّامه في يوم القيامة و استبق في الفضل و كان من الذينهم كانوا باثمار الرّوح ان يتلذّذون قضت كلَّ ذلك و مضت القيامة و أنا نبكي بعيون سرّاً لفراقها و انتم يا معشر الحبّ حينئذ فابكون فوا حزنانه بما طوت القيامة و غطّ الجمال و رجعت الورقاء و سدّت ابواب الفضل بعد انفتاحها و احتجبت انوار الوجه و مُنعت مائدة السَّماء فيما اكتسبت ايدي الذين كفروا و بذلك احترقت افئدة الذينهم كانوا في سرادق الاسماء ان يسكنون فافّ لكم يا ملأ الارض و بالذين اتبعوكم في افعالكم و اعمالكم فانّكم اعرضتم عن جمال الله بعد الذي اظهر بالحقّ و اشرق عليكم من افق قدس محبوب و لا تشعرون بما فات عنكم و انتم حينئذ لا تستشعرون و لن يدركها احد الاّ في زمن المستغاث و هذا ما كتب الله بايدي القدرة على الواح عزّ محفوظ و هذه من سنّة الله التي قضت بالحقّ و لا تبديل لها فطوبى لمن يبعث عن مرقد فؤاده في يوم الذي يجتمع الكلّ في محضر الله المقدّس المتعالى القدّور قل يا ملأ الارض قوموا عن مراقدكم و تداركوا عمّا فات عنكم فارحموا على انفسكم ثمّ عن جمال الله لا تحتجبون فوالله لن ينفعكم شيئاً في الملك الاّ هذا ان انتم اقلّ من آن في انفسكم تتفكّرون قل يا قوم فوالله لو تلتفتون بما اكتسبت ايديكم في زمن الله لن تستريحوا على مقاعدكم و لن تسكنوا في البيوت و تقعدون على الرّماد و تنوحون كبكاء الذينهم على ابنائهم ييكون بل اشدّ من ذلك بحيث لن يجرى حكمه و لا مقداره من القلم و سيظهر عليهم حين الذي يخرج الرّوح عن ابدانهم و الى التراب هم يرجعون ثمّ اعلم يا اخي بانّ لله فضل خفيّة و احسان مستورة و عوالم مكنونة ما اطّلع عليها احد الاّ الذينهم بجناحين الرّوح في هواء القرب يطيرون و لو يلاقى احد من هذا العالم الى احد من عالم الاخرى الذي كان فوقه ليتحيّر و يقول سبحان الله الخالق البارئ المصورّ العزيز المقتدر المتعالى القيوم و من عوالمه عالم لم يزل تهبّ فيه نسائم الجود و الفضل و لا ينقطع في آن و لو وصل اليه احد ليجد كلّ الفضل في كلّ حين من الله العزيز المحبوب بحيث لا يفقد عنه شىء من الفضل و الرّحمة و العناية و الجود و الكرم الذي كان من أوّل الذي لا أوّل له الى آخر الذي لا آخر له و يتنعم في كلّ دقيقة بكلّ نعمة و كذلك اتمننا النعمة عليك و ابلاغناك الى شاطئ الذي تتحيّر فيها العارفون فهنيئاً لمن وصل اليه و يعرف قدر ما اعطاه الله بفضله الذي ما سبقه السّابقون و ما يدركه الآخرون و الحمد لله الذي بدء منه كلّ الممكنات و اليه كلّ يرجعون

* * *

هذا لوح التّقى يذكر فيه عبد الله الذي سمَّى بالتّيبيل قبل تقى ليكون تذكرة له و ذكرى لمن استظلّ في ظلّ ربّه العليّ و انّ هذا لخير عظيم

هو الله الامنع الاقدس الابهى

فسبحان الذى نزل الآيات بالحق من جبروت عزّ علياً و ينطق بالحق فى ملكوته الاعلى بلسانه الابدع الاحلى لعلّ الناس يتخذن الى جهة الروح تلقاء عرش ربهم الرحمن بالحق سبيلاً قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا انفسكم ان ارتقبوا فضل الله و انّ فضله كان عليكم محيطاً و ان استشرقت عليكم شمس الكلمات عن افق ملك الالسماء و الصفات اذاً لا تستكبروا ثم اسجدوا لجمال ربكم الذى كان فى جبروت البقاء باسم البهاء و فى ملكوت الانشاء بالعلیّ مذكوراً ان يا قوم لا تكفروا بآيات الله بعد انزالها و لا تتخذوا الشيطان لانفسكم ولياً ايّاكم ان لا تضطربوا حين الذى تضطرب فيه الاشياء و تنفطر فيه السماء و تنشق ارض السفلى و تندك الجبال و تتموج البحار و تضع كلّ ذات حمل حملها و يأخذ السكر سكان السموات و الارض و كذلك نزل الامر بالحق من قلم القدس و كان الله على ما اقول شهيداً ضعوا ما يحجبكم عن الله ثم اصعدوا بجناحين التقديس الى هذا السماء التى قد ارتفعت بالحق و كانت على اسمى الابهى بالسّرّ مرفوعاً قل تالله قد هبت نسائم الفضل عن مشرق العدل و بها حملت كلّ الاشياء ان انتم بذلك خبيراً و سوف يضع الامكان حمله اذا تشهد المشركين يفرّون من اليمين و الشمال و لن يجدن لانفسهم مقررأ اميناً و كذلك انباناك من نبأ الامر لتطلع باسرار التى كانت خلف سراق العزّ مقنوعاً قل يا قوم خذوا كأس الحمراء من انامل البهاء ثم انقطعوا عن كلّ من فى الارض و السماء و ان استطعتم فى انفسكم فاركبوا باسمى الاعلى على فلك الحمراء و سيروا على بحر الكبرياء لتصلن الى مقعد الذى كان عن رضى المشركين محفوظاً ان اسمعوا يا قوم نداء الله من كلّ الجهات و لا تلتفتوا الى الذينهم كفروا بالذى آمنوا به و كانوا عن سبل الحق بعيداً و من المشركين من كان مجاهداً بامواله و نفسه لاعلاء امرى فلمّا ظهر عليه جمالى اذا كفر به و كان على عقيبه منقلباً

و انك انت يا عبد ولو ما حضر منك كتاب بين يدى العرش ولكن لمّا ذكر اسمك انزلنا اليك ما تقرّ به عيناك و عيون الذينهم آمنوا بالله و كانوا على صراط العزّ مستقيماً ان استقم فى نفسك لئلا يزلك شئى عن الصراط ثم اشكر ربك بما نزل عليك لوح عزّ بديعاً كذلك منّا عليك من بدايع فضلنا و ارسلنا اليك ما تجد به روايح ربك و تتخذ فى ظلّ عصمة ربك مقاماً كان على الحق اميناً

و من الناس من اعرض عن الله جهرة و اذا تتلى عليه آيات الله يسودّ وجهه و ينقلب الى اهله مبغوضاً و منهم من قال بانها ما نزلت على الفطرة قل تالله انّ الفطرة قد خلقت بحرف منها و يشهد بذلك ما يجرى من قلم قدس بديعاً و منهم من افترى على الله و قال ان هذا الا ساحر يسحر الناس و بما خرج من فمه حبطت اعماله و انكر التبيين و المرسلين و كان فى دين الله بغياً قل يا قوم خافوا عن الله و لا تقولوا ما قاله المشركون حين الذى اشرقت شمس القدم عن مشرق الحجاز بسلطان مبيناً و كذلك قالوا المشركون فى زمن كلّ نبى الى ان انتهت الايام الى ايام الله و اشرق جمال القدم عن افق اسم علياً

و انك انت يا عبد قدّس اذن القدس عن كلمات المشركين ثم ادخل فى غمرات هذا البحر باذن ربك الرحمن لتجد لئالى حكمة ثميناً قل انا اخذنا قبضة من التراب و عجنّاه بمياه الامر من لدنا و نفخنا فيه روحاً من امرنا ثم زيناه باسمائنا الحسنى فى ملكوت الانشاء و ارفعناه الى مقام الذى اشتهر اسمه بين كلّ صغير و كبيراً فلمّا بلغ اشدّه و اطمئنّ فى نفسه اذاً استكبر على نفس الله و سلطانه الى ان حارب معه جهرة و كذلك كان حكم القضاء على جمال ربك العلى الاعلى من اصبع الله مقضياً

قل يا قوم اتقوا الله و لا تفرطوا فى جنب الله تالله هذا من نبأ الذى به قرّت عيون اهل ملأ البقاء و كان خلف حجابات التور بعصمة الله محفوظاً فلمّا تمت الميقات اشرق عن افق القدس ببرهان الذى كان على العالمين محيطاً و انتم ان تنكروا هذا البرهان فبائى برهان يثبت ايمانكم لا فوالذى اشرقت السموات بنور وجهه اذاً لن تجدن لانفسكم الى الحق دليلاً قل يا قوم اذا دخل عليكم رسول الله باثره قوموا عن مقاعدكم و خذوه بانامل التسليم ثم استنشقه ان وجدتم منه رايحة الله محبوبكم اذاً لا تنكروه كذلك نزل الامر من جبروت القدس تنزيلاً من لدن عزيز قديراً و يا قوم ان اتبعوا ملّة الله و دينه و لا ترتكبوا ما نهيتهم عنه

فى الكتاب اتقوا الله و كونوا على الامر مستقيماً فسوف يدعون المشركون احداً من هناك و يدخلون فى قلبه بغض الله و مظهر نفسه و يرسلونه الى الديار و اليكم و معه ما يقلب الناس عن صراط عز منيراً فطوبى لمن لن يتحرك من اهتزاز الشرك و يكون مستقيماً على امر مولاه تالله انه لخير عند ربك عمّن خلق بين السموات و الارض جميعاً ذلك من انباء الغيب نوحيها اليك فضلاً من لدنا عليك و على كلّ موقن بصيراً و البهاء عليك و على الذين آووا فى ظلّ هذه السدرة التى ارتفعت بالحقّ و كانت فى قطب الرضوان بيد الله على الفضل مغروساً

* * *

فقد كتب الله لكلّ قرية ينتشر فيها هذا اللوح بان يعبدوا اهلها فى ذلك اليوم و يهلّلوا و يكبروا و يعيشوا باعلى ما عندهم و يكونن من الشاكرين

هو الباقي الظاهر

فسبحان الذى نزل الآيات بالحقّ و ينزل بامره كيف يشاء لا اله الا هو العزيز المقتدر القدير لن يمنعه شئ عن امره و سلطانه يفعل ما يشاء فى جبروت الامر و الخلق و يحكم ما يريد و له يسجد كلّ من فى السموات و الارض يحيى و يميت ثمّ يبعث من يشاء من هذا الكوثر العذب المقدّس المنير قل تالله انّ روح الامر قد ظهر بالحقّ و اشرق جمال الاحديّة عن مشرق القدس بسلطان مبين و به امتحن الله كلّ من فى ملكوت الامر و الخلق و انه لميزان الله بين السموات و الارضين قل انّ شجرة الطور فى هذا الظهور تنطق بالحقّ بانه لا اله الا انا الرحمن الرحيم

قل يا قوم اتقوا الله و لا تختلفوا فى كلمة الله و انها قد ظهرت بالحقّ بامر ينصق عنه كلّ من فى السموات و الارض الا من شاء ربك العزيز القادر المقتدر الحميد قل انها قد كانت بينكم و تتلى عليكم فى كلّ حين من آيات الله و انتم ما اطلّعت بها بما اخذتكم الاوهام و كنتم على غفلة مبين كذلك منع الله ابصاركم عن عرفان نفسه بعد الذى كان بينكم بجمال الذى ما ادرك شبهه احد من الاولين

ان يا عبد اسمع نداء الله عن هذه الشجرة التى ارتفعت على جبل القدس و تنطق بالحقّ بانه لا اله الا هو العزيز الجميل قل هذا نداء ما سمع شبهه احد فى ازل الازال و لن يسمعه احد الا بان يدخل فى هذا الرضوان المرتفع المتين ان يا محمّد انت بسمع الروح اسمع نداء الله من هذه الورقة المنبتة المتحركة المرتفعة المغيّبة على هذه الشجرة المرتفعة الاحديّة الالهية و لا تلتفت الى نفس فتوكّل على الله ربك و رب العالمين و توجه اليه و لا تخف من احد و لا تكن من الغافلين ثمّ اعلم بانّا امرناك حين ذهابك عن بين يدينا و وصيناك بوصايا محكم عظيم و منها ما امرناك بان لا تزد عمّا رأيت فى هجرتك مع الله و لا تنقص عمّا شهدت و انّ هذا كان من امرى عليك و يشهد بذلك كلّ الوجود و عن ورائه لسان الله الملك العزيز القدير و انك زدت فى اوهام الناس و نقصت عمّا رأيت من قدرة الله ربك و رب آبائك الاولين ان يا محمّد ان اتق الله و لا تتبع هواك و لا تغير نعمة الله على نفسك و على انفس العباد و لا تكن من الجاهلين اتق الله فى نفسيك ثمّ اشهد امر الله ببصرك ثمّ اخرق حجابات الوهم باسمى المقتدر العزيز الحكيم و انك لو لن تخرق السّبحات عن وجه قلبك الى ابد الآبدين انا ما نمسك زمام الامر و نأمرك بذلك بدوام الله العزيز العليم الى ان تخرق الاحجاب و تطلع عن مشرق الامر بقدرة و سلطان بديع ان يا محمّد بلغ نفسك ثمّ بلغ الناس بما طلع الوجه عن خلف السّبحات بانوار عزّ عظيم ثمّ ذكر الناس بما أمرت من لدى الله و لا تأخر فيه اقلّ من الحين فاشدد ظهرك بما أمرناك حينئذ فى هذا اللوح الدرى المنير و لا تكن من

الَّذِينَ مَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا بِمَا يُأْمُرُهُمْ هَوَاهُمْ وَيَكُونُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ فاعلم بآن ربك عالم بكل شيء وعنده علم السموات والارض وغيب ما في جبروت الامر والخلق وان هذا لحق ان انت من العارفين لن يشبهه عليه امر ولن يحتجب عنه ما يخطر في صدور الناس والله لمحيط على العالمين اياك اياك يا محمد اسمع قولي ودع كل من في السموات والارض عن ورائك ثم استقم على الامر باستقامة من عندنا وامر من لدنا ولا تضطرب في نفسك ولا تكن من الخائفين اما رأيت وشهدت سلطان القدرة والقوة واما اطلعت كيف ظهرت يد الله عن رداء قدس كريم اما رأيت كيف انقادت الامور لسلطانه وخضعت له اعناق الفراعنة وذل عنده كل ذي شوكة عظيم مع الذي كان بين يدي الاعداء في كل صباح ومساء وفي كل بكور واصيل واما شهدت اعتراف كل العلماء وعجزهم حين الذي استشرقت عليهم انوار العلم والحكمة من هذا الفم الذري الابدع البديع

ان يا محمد فانصف بالله ثم تفكر فيما اشرق بالفضل ولا تتبع هواك ولا تكن من المعرضين طهر نفسك عن حدود البشر ولا تجاوز عن حكم الانصاف ولا ترتد البصر عن منظر المشرق العلي العظيم ان الله ما جعل لرجل من قليلين وهذا ما نزلناه على محمد العربي من قبل واظهرناه بلسان عربي مبين صف مرات قلبك لينطبع عليه جمال الله وان هذا لنصحى عليك وعلى عبادنا المقربين فوالله قد تمت نعمة الله عليكم وظهر سلطانه وطلع دليله وجاء برهانه وكرمت حجته ان انتم من الناطقين ان يا محمد انا سترنا وجهنا عنكم في عشرين من السنين ويشهد بذلك انفسكم و ارواحكم ومن ورائكم كل من سكن في سراق الخلد خلف لجج البقاء من هياكل المقدسين وكان الناس مرياً في هذا الجمال بحيث ما عرفه احد منهم بعد الذي كل حضروا بين يديه في كل يوم وسمعوا آياته وشهدوا انواره بحيث احاطت على كل من في السموات والارض وعلى الاولين والآخرين ان يا محمد قد كنت من قبل مبشر الناس بهذا الظهور في التسع بما بشرهم الله به في كل الاواح بل في كل صحف وزبر منير وانا منعناك عن ذلك لان في تلك الايام ما تمت ميقات الله وما جاء الوعد بما قدر في الواح قدس حفيظ اذ لما تمت الميقات وجاء الوعد امرناك بما اردت من قبل لتكون من الذاكرين امر الذي لن يقوم معه السموات والارض وهذا ما نزل حينئذ من جبروت الله العلي العظيم

ان يا محمد اولاً غسل نفسك ثم روحك ثم ذاتك ثم جسدك ثم اركانك من هذا الكوثر الذي جرى بالحق من هذا القلم الذري القويم ثم غسل به الناس بما استطعت ليظهر به افئدة العارفين ثم اعلم بآن ربك ليقدر ان يبدل كل من في الملك بحرف من عنده والله هو المقدر القدير ولكن تأخر في ذلك بما قضى في الاواح ولیمتاز الطيب عن الخبيث والسعيد عن الشقي ويفصل به الموحدون عن المشركين قل تالله ان الفتنة قد جاءت وبها ترجف اركان الناس وتزلزلت عنها قلوب المقربين قل ان الذينهم استنكفوا عن عبادة ربهم اولئك استحَبوا العمى على الهدى والظلمة على النور اولئك لفي خسران مبين

ان يا محمد ذكر الناس بهذا الحل والحرم لان هذا مقام الذي جعله الله مقدساً عن كل دنس ومطهراً عن انظر المغليين وانك انت فاصعد بهذا الجناح الذي اكرمناك الى مقام الذي تجد كل الارض ومن عليها في ظلك ثم بلغ الناس بما امرناك ولا تكن من الصابرين ثم امش بين الناس بنور من لدنا وان وجدت مقبلاً فاقبل اليه بتمامك وان وجدت معرضاً فاعرض عنه فتوكل على الله الفرد المتعالى العليم الخبير قل يا قوم فارحموا على انفسكم وانفس العباد ولا تسدوا ابواب الفضل على وجوهكم ولا تكونون من الهالكين ويا قوم لا تفرحوا بما عندكم من الظنون والاهام بل فافرحوا بما عند الله وان هذا لحكم الله عليكم انتم من الشاعرين ثم اعلم يا محمد بآن المشركين ارادوا ان ينقطعوا نسمات الله عن هبويه ويدلوا كلمة الله بما امرهم انفسهم وهوامهم ولذا حبسونا في هذه الارض التي انقطعت عنها ايدي الاملين ثم ارجل القاصدين قل الله غالب على امره وقادر على فعله وامره فوق امركم وتقديره فوق تدبيركم يفعل ما يشاء ولن يمنعه شيء عن قدرته وسلطانه والله هو الباقي الدائم العزيز القدير فسوف يظهر امره ويعلو برهانه ويرفع سلطانه الى مقام الذي ينقطع عنه ايدي المشركين كذلك

قصصنا لك من كل قصص و فضّلنا لك ما كنّا عليه ثمّ هذا التّبّ الاعظم العظيم لتقرّ بذلك عينك و عيون الّذينهم لن ينظروا الّا بهذا المنظر الاعترّ الكريم

ان يا محمّد فانفخ من روح الحيّ الحيوان على هياكل العالمين ثمّ انقطع نسبتك عن كلّ ذى نسبة و تمسّك بهذه العروة المحكم الدّرّي المنير لتهبّ منك ارياح الانقطاع على من فى الارض اجمعين و اذا وردت ارض القاف ذكرّ اهلها بما امرناك فى هذا اللّوح لتكون مبشّراً من لدنّا على المخلصين

ثمّ ذكرّ من لدنّا حرف الهاء ليستبشر فى نفسه بشارات الله و يكون من الرّاضين قل يا حرف الهاء أنّك سئلت الله ربّك فى سنين القبل فيما انزلناه بالحقّ بلسان اعجميّ منيع و انا امسكنا زمام القلم فى جوابك لما وجدناك فى غفلة و سكر عظيم فوالله بذلك بكت السّموات و تزلزلت ارض القدس و اندكّت جبال العلم و ضاقت صدور المقرّبين قل ان يا هادى أنّك بائى شئى آمنّت بعلىّ من قبل و من قبله بمحمّد رسول الله و من قبله بابن مريم و من قبله بموسى الكليم و من قبله بخليل الرّحمن و من قبله بنوح النّبى الى ان يرجع الرّسالة بديع الاولّ فات به ان انت من الصّادقين ان كنت آمنّت بهم بما نزل عليهم من آيات الله قل تالله هذا لعينها و هذا الجمال جمالهم فاشهدوه ان انتم من الشّاهدين و من دون ذلك ملئت الآفاق من انوار هذا الاشراق و ظهر سلطان الاسماء بكلّ فضل منيع و قميص بديع قل فوالله يا حرف الهاء قد بكت روحك حين الّذى خرج هذا السّؤال عن فمك و جرى عن قلمك و أنّك ما عرفت و كنت من الغافلين فاعلم بانّ ربّك حين الّذى كان فى سلطان غيبه لن يدركه الاسماء و لا الصّفات و لا افتدة المرسلين و اذا استقرّ على عرش الظّهور يخدمه كلّ الاسماء و الصّفات كعبد الّذى يخدم مولاه ان انتم من النّاظرين و هو بنفسه مقدّس عن كلّ ذلك و عن كلّ ما عرفتم و هذا ما نزل بالحقّ من جبروت عزّ رفيع اما شهدتم بانّ كلّ ذلك خلق بقوله و انتم ان لن تشهدوا فانا شهدناه بالحقّ و كنّا على ذلك شهيد و عليم فاشهد بانّ الشّمس خلق بامره و خلقها الله بالفضل و جعلها سراج عزّه بين السّموات و الارضين و كذلك فاعرف كلّ الاسماء فى حوله ان انت من النّاظرين و مع ذلك كيف ما رضيت بانّا نرجع اسماً من الاسماء الى نفسنا بعد الّذى اظهرنا عليكم الامر بحجّة مبين و انا خلقنا الاسماء و ملكوتها بسلطان القدرة و القوّة و أنّك منعت موجدتها عن اسم منها و كذلك فعلت ان كنت من الشّاعرين و انا عفونا عنك ان تستغفر الله ربّك و تكون من التّائبين يا عبد اتق الله ثمّ افتح عيناك لتشهد امر الله بصرّك فوالله لن يكفيك اليوم شئى لو تتمسّك بالاولّين و الآخرين الّا بان تدخل فى ظلّ الله و هذا ظلّه قد احاط العالمين قل تالله الحقّ بعد ظهوره لن يكفيكم شئى و لن يغنيكم امر ولو انتم تستدلّون بكلّ ما عندكم من تماثيل الغافلين ثمّ اعلم بانّ كلّما انتم سمعتم قد ظهر بامرى حين الّذى كنتم فى غفلة و حجاب غليظ و كلّما انتم ادركنتم و علمتم او عرفتم و استدلتتم به يرجع بقولى كما رجع فى القرون الاولّين قل هل تريدون ان تستروا جمال الشّمس باكمام الغلّ و البغضاء او بسبحات ظنونكم يا ملأ المعرضين او ان تمنعوا بحر الله عن امواجه او نار الامر عن اشتعالها فبئس ما انتم ظننتم فى انفسكم و ساء ما انتم فعلتم و تكوننّ عليه لمن العاكفين ايّاكم يا ملأ البيان ان لا تشركوا بالله و لا تعترضوا عليه بما عندكم ذكّروا ما وُصّيتم به فى الصّحف و الالواح اتقوا الله و كونوا من المتّقين اما كان هذه من آيات الله و اما كان هذا الغلام عبده و جماله ثمّ عزّه و بهائه ثمّ امره و ضيائه و قد اشرق بانوار الّتى خسف عند اشراقها كلّ الشّمس و كيف هؤلاء المظلّمين قل تالله أنّه نزل من سماء الامر و فى يمينه ملكوت العزّة و الاقتدار و يدعو النّاس الى رضوان القدس و لن يخاف من احد ولو احاطته المشركون من هؤلاء الكافرين قل أنّه ظهر مرّة باسم بديع الاولّ ثمّ مرّة باسم الخليل ثمّ مرّة باسم الكليم ثمّ باسم الرّوح ثمّ باسم الحبيب ثمّ باسم علىّ بالحقّ ثمّ باسم الحسين فى هذا الجمال المقدّس المشعشع المنير كلّ ذلك نذكر لكم لما وجدنا النّاس فى ضعف و الا فواللّذى نفسى بيده لالتقيناكم من نغمات الّتى تستجذب عنها افتدة ملأ الاعلى و ينصعق عنها من فى جبروت الخلق اجمعين قل يا قوم فارحموا علىّ الّذى جائتكم ببرهان الله و حجّته و يدعوكم اليه و بما نزل من عنده و ان لن تؤمنوا به دعوه بنفسه و لا تتعرّضوا عليه و لا تكوننّ من المعرضين

اما تشهدون كيف قام بنفسه و قام عليه كل الملل بكل ما عندهم اتكرون هذا الفضل بعد الذى شهدتم بعيونكم و تكونن من الشاهدين و هو بنفسه ما خاف من احد و لن يخاف بحول الله و قوته و بلغ الامر الى شرق الارض و غربها و ما بينهما من كل ذى شوكة و ذى سلطنة و اقتدار عظيم لو انتم تستطيعون فاطهروا عن اماكنكم ثم اخرجوا رؤسكم عن بيض الغفلة لتطلعوا بقدرة الله و بما ظهر من عنده و تشهدوا عجزكم و عجز الخلائق اجمعين اما ارتفعت اعلام النصر و اما ملأ من هذا الاسم اسم الله بين السماء و الارض و اما فديت نفسى فى كل يوم و فى كل حين قل تالله ما حفظت نفسى فى اقل من آن و كنت مشرقاً كالشمس فوق رؤوس الاعداء و انتم ما نصرتم الله فى اقل من آن و كنتم قاعداً فى بيوتكم و سترتم وجوهكم عن المحبين و كيف هؤلاء الظالمين و مع ذلك اشتغلتم بظنونكم بما امركم به نفسكم و هواكم و كذلك زين الشيطان لكم اعمالكم و كنتم من العاملين قل يا قوم افمن يطير فى هواء الروح كمن هو يلعب بالطين افمن كان مشرقاً فى مقابلة الاعداء كمن يستر وجهه فى الحجابات خوفاً من نفسه اذا فأنصفوا ان انتم من المنصفين افمن كان ماشياً فى فاران القدس كمن كان قاعداً فى البيت فتيبنوا يا ملأ الغافلين قل تالله ان اقبال كل من فى السموات و الارض و اعراضهم عندى كنداء نملة فى بيداء عز و سيع قل لن يرفع الى الله ضجيج احد و لا صريخ نفس الا بهذا الاسم الاعظم الاقوم القديم قل تالله الحق لن ينفعكم اليوم شئى عما كان و عما يكون الا بان تأووا بهذا الركن المحكم الشديد قل ان يا حرف الهاء لو كنت مستطيعاً لامرناك بان تنفق جزءاً ما سئلت الف الف الف الى ان ينقطع النفس قطاراً من الماس بيض لان من سؤالك قد هبت روائح الكره و غبار الهمة على العالمين لان كلما نزل من عندى هذا ما استدللتم به بحجة حجج الله فى كل عهد و قرن و عصر و انتم تشهدون بذلك و من ورائكم كل ذى علم عليم فلم قبلت منهم ما ظهر من عندهم و تركت ما ظهر منهم فى قميص اخرى اتؤمن ببعض الكتاب و تعترض ببعض ان هذا لظلم عظيم فوالله قد بكت على عيون الغيب و الشهادة بما ظننتم فى حقى و كنتم من الظالمين و فى تلك الايام كنت ساتراً نفسى عن المقبلين و المعرضين و سترت نفسى فى الف حجاب لئلا يعرفنى من احد و لئلا يرفع ضوضاء المنافقين و كنا بينكم كاحد منكم و بذلك امتحن الله ابصاركم و وجدكم من المحتجين قل ان مرئى الممكنات و موجدكم قد كان فى ثوب الرعية و انتم ما رضيتم بذلك الى ان شجن فى هذا السجن اذا ظهر بالحق و كشف النقاب عن وجهه و اشرق عن فجر الله المهيمن العزيز السلطان المقتدر القدير فلما عادوا المشركون غدا عليهم و اظهرنا نفسنا بالحق ليعلموا بان الله لن يخاف من احد و لن يشغله شأن عن شأن و لن يمنعه عن سلطانه اعراض المعرضين و سلطنة السلاطين

ان يا محمد فامر الناس بما امرك الله ثم علمهم بما علمك الله من عنده ثم انصره بقلبك و لسانك و كل ما لك و عليك و له نصر السموات و الارض و نصر ما يرى و ما لا يرى و نصر العالمين ثم قدرنا فى لوح القضاء من قلم الامضاء لمن خطر فى نفسه و توقف فى هذا الامر المبدع البديع و لمن اراد ان يتوجه الى شطر القدس و يحضر بين يدى الله العزيز العليم و يسمع نداء الله و ينظر جماله و يستنشق رائحة الله العزيز المقتدر المتعالى الكبير بان يخرج عن بيته مهاجراً الى الله الى ان يدخل فى المدينة التى سمى بدار السلام و اذا ورد فيها يكبر الله ربه بلسان السر و الجهر الى ان يصل الى الشط و اذا وصل اليه يلبس احسن ثيابه ثم يتوضأ كما امره الله فى الكتاب

و اذا غسل يده يقول

اى رب هذا ماء الذى اجرته بامرک فى جوار بيتک الحرام و كما غسلت يا الهى منه ايدى بامرک غسلنى عن كل دنس و ذنب و غفلة و عن كل ما يكرهه رضاك و انك انت المقتدر القدير
ثم يغسل وجهه و يقول

اى رب هذا وجهى الذى طهرته بارادتك اذا اسئلك بسلطان عز فردائيتک و بدایع اسماء مظاهر امرک بان تطهره عن سواک ثم احفظه عن التوجه الى غيرک و النظر الى الذينهم لم يقصدوا جمالك الظاهر الظاهر العزيز الكريم

ثمَّ يعبر عن الجسر بوقار الله و سكينته و يكبر الله الى ان يصل الى آخر الجسر اذاً يتوجّه الى شطر البيت و يقول في أوّل قَدَميه

اي ربّ هذه أوّل خُطوة وَضَعْتُهَا في سبيل رضاّك و أوّل قَدَم حَرَكْتُهُ بارادتك و قد هربتُ يا الهى من كلّ الجهات الى جهة فضلك و افضالك و فَرَرْتُ عَنِّي و عن نفسي و عن كلّ ما سواك الى شطر جودك و الطافك الهى لا تخيّب آمليكَ عن سحاب رحمتك و عنايتك و لا تمنع قاصديكَ عن غمام مجدك و اكرامك فيها انا يا الهى قَصَدْتُ بيتك الّتى يطوفنّ في حولها سكّان ملاء الاعلى و من دونها ارواح المقرّبين من الاصفياء اسلك بها و بهم بان لا تمنع بصرى عن بدايع انوار قدس جمالك و لا تحرم وجهى عن ظهورات هبوبات ارياح فجر لفائنك و لا تسدّ عن قلبى نفحات عزّ وحيك و الهامك و انك انت ذو الجود و الجبروت و ذو الفضل و الرّحمة و الملكوت و انك انت ذو القدرة و القوّة و العظُموت و انك انت لمن دعاكَ قريب مجيب

ثمَّ يتبّهى الله و يشرع في الطّواف و يطوفنّ حول البيت سبعة مرّات و اذا تمّ عمله و قابل باب البيت يقوم و يستغفر الله سبعين مرّة ثمَّ يقول

يا الهى و سيّدى لك الحمد على ما اكرمتنى و انعمتنى بحيث اقمتنى على مقام الّذى لا يرى فيه الاّ شئونات عزّ سلطان احديتك و لا يشهد فيه الاّ بوارق انوار شمس جمالك اسلك بك و بنفسك بان تخلصنى عن كدورات الدّنيا و زخرفها و تخرق عن وجه قلبى حجبات الّتى منعتنى عن الدّخول فى غمرات ابحر عزّ توحيدك و احجبتنى عن الورود فى ميادين قدس وصلك و لقائنك اى ربّ لا ترجعنى عن باب رحمتك خائباً و لا تطردنى عن بيتك خاسراً اى ربّ فاغفر لى و لابوى و اخوتى و اهلى و عشيرتى من الّذينهم آمنوا بك و بآياتك الكبرى فى مظهر جمالك الاعلى و انك انت العزيز الكريم ثمَّ يمشى بكمال السّكون و يتبّهى الله الى ان يصل الى الباب يقوم و يقول

الهى هذا مقام الّذى رفعت فيه صوتك و ظهر برهانك و طلعت آثارك و اشرق جمالك و نزلت آياتك و لاح امرك و رفع اسمك و شاع ذكرك و كملت قدرتك و علت سلطنتك على من فى السّماوات و الارضين ثمَّ يخاطب البيت و ارضها و جدارها و كلّ ما فيها و يقول

فطوبى لك يا بيت بما جعلك الله موطاً قدمه فطوبى لك يا بيت بما وقع عليك من لحظات عزّ كبريائه فطوبى لك يا بيت بما اختارك الله و جعلك محلاً لنفسه و مقراً لسلطنته و ما سبقك ارض الاّ ارض الّتى اصطفاه الله على كلّ بقاع الارض بما رقم من قلمه الحفيظ فطوبى لك يا بيت بما يفصل الله بك بين السّعيد و الشّقى من يومئذ الى يوم الّذى فيه يتجلّى الرّحمن بانوار قدس بديع فطوبى لك ثمَّ طوبى لك بما جعلك الله ميزان الموحّدين و منتهى وطن العارفين و جعلك مقدساً عن عرفان المبغضين و المشركين بحيث لن يدخل فيك الاّ كلّ مؤمن امتحن الله قلبه للايمان و لن يقدر ان يتقرّب اليك الاّ من يهبّ منه روايح السّبحان فطوبى لك بما جعلك الله مخصصاً للمقرّبين من عبادته و المخلصين من برّيته و لن يمسك الاّ الّذينهم انقطعوا بكلّهم عن كلّ من فى السّماوات و الارض و لم يكن فى قلوبهم الاّ تجلّى انوار عزّ وحدانيّته و فى ذواتهم الاّ ظهورات تجلّيات قدس صمدانيّته و هذا شأن اختصّك الله به و بذلك ينبغى بان تفتخر على العالمين فطوبى لك و لمن بناك و عمّرك و خدمك و سقى اورادك و لمن دخل فيك و لمن لاحظك و لمن وجد منك رائحة القميص عن يوسف الله العزيز القدير و اشهد بانّ من دخل فيك يدخله الله فى حرم القدس فى يوم الّذى يستوى فيه جمال الهويّة على عرش عظيم و يغفر كلّ من التجأ بك و دخل فى ظلّك ثمَّ يقضى حوائجه ثمَّ يحشره فى يوم القيامة بجمال الّذى يستضيئ منه اهلها من الاولين و الآخرين

ثمَّ يكبّ بوجهه على تراب الباب و ينادى ربّه بنداء كلّ منقطع نادم منيب و يقول

ثمَّ يدخل البيت بوقار و سكون كأنَّه يشهد الله في جبروت امره و ملكوت بيته الى ان يدخل في الصَّحن و يحضر في مقابلة قَبَّةِ التي كانت مخصصة باستواء عرش العظمة عليها اذاً يرفع ايداه ثمَّ يتوجَّه طرفه الى شطر افضاله و يقول

اشهد في موقفى هذا بانَّه لا اله الا هو وحده لا شريك له و لا شبيه له و لا ندَّ له و لا ضدَّ و لا وزير و لا نظير و لا مثال له و انَّ نقطة الاولى عبده و بهائهُ و عظمتهُ و كبريائهُ و لاهوته و جبروته و سلطانه و عزَّته و ملكوته و اقتداره و عزَّه و شرفه و الطافه و به اشرق جماله و ظهر وجهه و طلع برهانه و تمَّ دليله و كملت حجَّته و لاحت آياته و به حشر كلِّ من فى السَّموات و الارض و بعث من فى ملكوت الامر و الخلق و به هبَّت نفحات القدس على العالمين و اشهد بانَّ من يظهره الله حقَّ لا ريب فيه و يأتى بانوار قدس منبع و به يجدد خلق السَّموات و الارض و خلق الاولين و الآخرين فهنيئاً لمن يدرك زمانه و يدخل بابه و يشرف بلفائهُ و يطوف فى حوله و يسجد بين يديه و يزور ترب قدميه و يقوم فى محضره و يكون من القائمين ثمَّ يقول اى ربِّ هذا بيتك التي فيه هبَّت نسيمات جودك و عنايتك و فيها تجلَّيت فى سرِّ السِّرِّ بكلِّ مظاهر اسمائك و مطالع صفاتك و ما اطَّلع بذلك احد الا نفسك العليم اى ربِّ هذه بيتك التي منها ظهرت آيات فضلك على العالمين و فيها ورد عليك ما ورد من المستقبلين و المعرضين و انك انت صبرت فى كلِّ ذلك بعد قدرتك و سلطانتك و انك انت العليم الحكيم القادر القدير اى ربِّ هذا مقام الذى فيه تمشَّيتَ بقدميك القديم و فيه رفعت صوتك و نغماتك ثمَّ ندَّأتك و تغرَّداتك البديع المليح اى ربِّ هذا مقام فيه استويت على عرش الممكنات و تعلَّيت فيه بسلطان قدرتك على كلِّ من فى السَّموات و الارضين اى ربِّ هذا مقام الذى توجَّه فيه طرفك الى شطر جودك و فيه تموَّجت ابحر القدرة فى كلمتك المكنون المصون الحفيظ اى ربِّ هذا مقام الذى كان فيه امرك فى سرِّ السِّرِّ و ما تحرَّك فيه شفتاك على ما اردت و سترت فيه وجهك المنير و كنت فيه فى غيب الغيب و ستر السِّتر بحيث ما عرف نفسك احد من العالمين اى ربِّ هذه بيتك التي عروها بعدك عبادك و غاروا ما فيها و نهبوا ما عليها و بذلك هتكوا حرمتك و حاربوا معك فى سرِّهم و نقضوا ميثاقك و كسروا عهدك و انت سترت كلَّ ذلك و تجاوزت عنهم بعفوك البديع اى ربِّ لا تعرنى عن جميل سترك و لا تنزع عني برد عنايتك و غفرانك و لا تبعدنى عن جوار رحمتك و

لا تحرمنى عن كثر فضلک المنيع اى ربّ قدّسنى عن دونک و قرّبنى الى نفسک و شرّفنى بقلّاتک و انّک انت القادر العالم المدرك الباعث المحيى المميت اى ربّ وفّقنى على ما انت اردته لعبادک المقرّبين ثمّ قدّر لى خير ما قدّرت لاصفيّاتک المقدّسين

اذّا يسکن فى نفسه و يسکت فى ذاته ثمّ يتوجّه بقلبه و سمعه الى شطر البيت ان وجد رائحة الله و سمع ندائه يوقن فى نفسه بانّ الله کفر عنه سيئاته و تجاوز عنه و تاب عليه و يشهد نفسه مثل يوم اللّذى ولد من امّه و ان ما وجد رائحة الله العزيز القدير يکرّر العمل فى هذا اليوم او فى يوم اخرى الى ان يجد و يسمع و هذا ما قدّر من قلم عزّ حکيم على الواح قدس حفيظ كذلك يفتح الله ابواب الفضل و الجود على وجه السّموات و الارض لعلّ النّاس لا يمنعون انفسهم عن رحمة الله و فيضه و انّ هذا لهدى و ذکرى من لدنا على العالمين

ان يا حرف الهاء اسمع ما يناديك الله فى هذا السّجن و لا تلتفت الى شىء فتوکل عليه ثمّ ادخل فى شاطى اسم عظيم ثمّ اعلم بانّا لما اجبتاک من قبل لذا انصحناک فى هذا اللّوح لتستصح فى نفسک و تطّلع بما هو المستور عن انظر العالمين فوالله ما اردنا فى ذلك الاّ تنزيهک عن حجابات التّقليد و ورودک فى هذا الرّضوان الممتنع المنيع و لتشهد الامور بعينک و تعرف كنز الله الاکبر فى هذه الكلمة العظيم قل تالله يا قوم ما انا الاّ عبد الله و بهائه و ادعوکم الى الله و بما نزل من عنده و ما اريد منکم جزاء و کان الله بينى و بينکم لشهيد ايّاکم ان لا تتعرضوا باللّذى جائکم بآيات الله و حکمه خافوا عن الله ثمّ عن حدوده لا تكوننّ من المتجاوزين ان اتبعوا ملّة الله و دينه و لا تختلفوا فيما نزل عليكم و كونوا من المتّقين اذّا قم يا عبد و تدارک ما فات عنک ليغفرک الله بجوده و يلبسک من رداء عزّ کريم دع الدّنيا و ما فيها و عليها فى ظلك ثمّ طير فى هواء الرّوح و لا تخف من المشركين اولاً فانقطع فى نفسک ثمّ ادع النّاس بالانقطاع ليأثّر قولک فى قلوب الغافلين قدّس نفسک عن الدّنيا ثمّ امر النّاس بالتّقديس عنها كذلك تعظک الورقاء ان انت من العاملين فوالله يا عبد لو تستنشق هذا القميص اللّذى ارسلناه بايدى المبشّرات من تلك الكلمات لتجد منه رائحة الله العزيز المغنى الكريم و تنقطع عن الملك و ما عليه و تدخل مصر الايقان حين غفلتک عن کلّ من فى الارض اجمعين و تشهد بهذا اللّوح كما شهد الله لنفسه بنفسه فى جبروت امره بانّه لا اله الاّ هو و انّ عليّاً عبده و بهائه على من فى السّموات و الارضين

و انّک انت يا محمّد اذا کمل تبليغک على اسمنا تفحص هناك لتجد اللّذى سمّى بالحبيب ثمّ ذکره من لدنا و بشّره من عندنا ليفرح فى نفسه و يكون من الفرحين قل يا عبد فاشکر الله بما حضرت بين يديه و فزت بقلائه و كنت من الفائزين ولو انّک ما عرفته حين اللّذى كنت جالساً بين يديه ولكنّ الله قبل عنک طاعتک و قدّر لک فى اللّوح اجراً عظيماً فوالله لو تطّلع بما قدّر لک لتطير من الشّوق ولكن ستر ذلك عنک و عن عيون العالمين لحكمة الّتى كانت فى علم ربّک و ما اطّلع به احد الاّ نفسه و هذا تنزيل من لدى الله العزيز الجميل ثمّ ذکر الاحباب فى هناك من کلّ اناث و ذکور و من کلّ صغير و کبير ثمّ ذکرهم بهذه الايام الّتى تغنّ فيها عندليب القدس فى آخر ايامه و تذكّهم باذکار قدس منيع قل يا قوم فانتھوا ما نهيتهم عنه و لا تتعدّوا عن حدود الله و لا تجاوزوا عمّا امرتم به فى الكتاب اتّقوا الله و لا تكوننّ من الخاسرين ثمّ اجتمعوا على امر الله و كلمته و لا تختلفوا فى شىء و لا تشركوا بالله و كونوا من الموحّدين كذلك قضينا لکم و للّذين قضى نحبهم و كانوا امم امثالکم على أنّه لا اله الاّ هو العزيز الفرد الغالب القدير و اذا جمعتم على مقاعدکم ذکروا حزننا و بما ورد علينا ثمّ سجننا فى هذه الارض الّتى منعت عن دخولها عبادنا المریدين

ثمّ اعلم يا محمّد انّا جعلنا هذا اللّوح روحاً حيّاً حيواناً لتنفخ منه على کلّ ارض و مدينة على قدر ما استطعت عليه لئلاّ يمسّک من ضرّ و تعب و انّک فاعمل بما امرت على قدر طاقتک و لا تعب نفسک فوق قدرتک و کن فى حفظ و سلامة منيع ثمّ اعلم بانّ حضر بين يدينا ورقة من عندک و ذكرت فيها اسماء اللّذينهم اکرموک فى رجوعک عن تلقاء الجمال بامر الله العزيز

الغالب العليم الحكيم و بذلك رضينا عنهم و اثبتنا اسمائهم فى لوح الذى لن يغادر عنه ذرة من اعمال الخلائق اجمعين ليشكروا الله فى انفسهم و يذكروه فى ايامهم و يكونون من الشاكرين كذلك منّا عليك و عليهم رحمة من عندنا لهم و لعبادنا الصالحين ثم اشكر الله فى نفسك بما جعلناك حاملاً لهذا الفضل الاكبر و انتخبناك لتبليغه على العالمين و بذلك منّا عليك و على نفسك و روحك و على آبائك الى ان ينتهى الى البديع الاول و انّ هذا لفضل مبين فاعرف شأنك فى ذلك و بما سقيناك من خمر الّتى جعلها الله نوراً ثمّ روحاً ثمّ لذة للشاربين فاثبت فيما امرت و لا تضع فيما قدّر لك و انّ يمسك فرح فى الامر فاشكر الله بارتك و ان يمسك من حزن فاصطبر و كن فى صبر جميل انّ الله يوفى اجور الذينهم صبروا فى جنبه ابتغاء مرضاته و انه لا يضيع اجر المحسنين و انا رتلنا هذا اللوح احسن ترتيلاً لك و لمن اراد الله لنفسه و هذا احسن الفضل من لدنا لعبادنا المؤمنين و الرحمة عليك و على كلّ من آمن بالله و بما نزل من عنده فى الواح قدس مبين و الحمد لله ربّ العالمين

* * *

ضلع محمد على

هو العزيز المحبوب

فسبحان الذى ينزل الآيات بالحقّ و يعطى من يشاء ما يقربه الى ساحة الذى انقطعت عنها عقول العارفين قل يا قوم اتقوا الله و آمنوا بالذى خلقكم و رزقكم ثمّ اماتكم و احياكم فى يوم الذى انصعقت فيه افئدة المقرّبين و انك انت يا امة الله اشكرى ربك فى كلّ حينك بما عرّقتك نفسه و جعلك من اللّواتى هنّ انقطعن الى الله العزيز الجميل و هذا مقام الذى ما سبق اليه احد و ماتوا بحسرتة كلّ العالمين اذاً فاعرفى بانّ الله غفر لك كلّما ظهر منك و كفر عنك سيئاتك و جعلك من القانتين بما دخلت فى ارض الّتى تطوف فى حولها ملأ العالمين و هذا من فخر الذى يفتخر به سكّان العرش و يسرع اليه نفوس المقدّسين و الرّوح عليك و على اللّواتى هنّ سرعن الى كلّ الجهات حتّى دخلن فى جوار رحمة منيع رفيع

* * *

هو البديع

فسبحانك اللهم باسمك الاعلى فى سرادق الابهى و بكلمتك العليا فى جبروت الاسنى بان تحفظ هذا العبد الذى استأنس مع نفسك و سمع نعماتك و عرف برهانك ثمّ ارزقه خير الدّنيا و الآخرة ثمّ اجعل له قدم صدق عندك لئلاّ تزلّ قدماه عن صراطك العزيز المنيع

* * *

فسبحانك اللهم يا الهى اذاً قام مملوك لدى باب مملوك اخرى و اراد من هذا المملوك حرّية نفسه بعد الذى كان مالكة مملوكاً لنفسك و خادماً لحضرتك و فانياً لدى ظهورات ربوبيّتك و اشهد حينئذ بين يديك بما تشهد لنفسك بنفسك بأنك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت فى علو القدرة و القوّة و الجلال و لا تزال تكون فى سمو العزّة و الهيبة و الجمال

كلّ الملوك مملوك لدى باب رحمتك و كلّ الأغنياء فقراء لدى شاطئ قدس سلطنتك و كلّ الكبراء صغراء في ساحة عزّ مرحمتك و مع ذلك كيف يقدر هذا المملوك ان يدعى في نفسه مالكيّة احد بل وجوده في ساحة عزّك ذنب لن يعادله ذنب في مملكتك فسبحانك سبحانك عن كلّ ذلك و عمّا يصفك الواصفون و عمّا يذكرك الذاكرون و حينئذ يا الهى لمّا طلب من هذا العبد حرّيّة نفسه لذا اشهدك حينئذ بأنّي اطلقتك في سبيلك و حرّرتك لاسمك و فكّيت عنقه عن حبل العبوديّة ليعبدك في آناء اللّيل و اطراف النّهار و لئلا تفكّ عنقى عن حبل عبوديتك و انّ هذا املى و رجائى و انك انت على ذلك لشهيد قدير

* * *

هو الباقي العزيز المنيع

فسبحانك اللهم يا الهى اسئلك بهذا الاسم الذى احاطته البلايا عن كلّ الجهات و نزلت عليه الرّزايا عن كلّ الاشطار بحيث لن يشهد لنفسه معيّنًا فى ارضك و لا ناصراً فى مملكتك بان تيسّر على هذه الامة سكرات المخاض و تحفظها عنها و تخلّصها عن هذه الشّدّة و بدّلها بالروح و الرّاحة و انك انت المقتدر على تشاء و المهيمن على ما تريد و انك انت العزيز الجميل و انك انت الغفور الرّحيم

* * *

هو العزيز القيوم

فسبحانك اللهم يا الهى اناديك حين الذى تغنّ حمامة الفراق عن شطر العراق و يرنّ عندليب الاشتياق عن جهة الآفاق بأنك انت الله الملك العزيز الجميل لم تنزل يا الهى كنت فى علوّ القدرة و القوّة و الجلال و لا تزال تكوننّ فى سموّ الرّفعة و العزّة و الاجلال كلّ الأنبياء خائفة من ظهورات قهرك و كلّ الأصفياء مضطربة من بروزات خشيتك لا اله الا انت القادر المقتدر القدير و اشكرك يا الهى فى هذه الأيّام التى اجتمعوا علينا طغاة خلقك و عصاة بريّتك و يفرحون بما نزلت علينا من اسرار قضائك و جواهر تقديرك بعد الذى كان ذلك من سنّتك على احبّتك و عادتك مع صفوتك فوعزّتك يا محبوبى لو انّ دونى يفرّ عن البلايا فى سبيلك انا الذى اشتاق كلّها فى محبّتك و اسألك باسمك الذى منه تموجت بحور الأسماء عند ظهورات عزّ فردانيّتك و به تعلّيت على الممكنات بسلطان قدس ربّانيّتك بأن تنزل كلّ البلايا التى قدّرتها لأحبّائك على عبدك هذا لئلا ينزل عليهم ما يجمدهم عن ذوبان حبّك او يخمدهم عن حرارة ودّك و انا الذى يا الهى اشترى بروحى و نفسى كلّ ما يظهر من عندك و يحدث من لدنك و اكون صادقاً فى كلّ ذلك بحولك و قوّتك لا اله الا انت الكريم اللّطيف العليم الحكيم ثمّ اسألك يا الهى بأنوار قدس احديّتك و اسرار غيب صمديّتك بأن تحفظ اصفياك بعدى لئلا تنزل اقدامهم على صراطك ثمّ اجتمعهم على شاطئ جودك و فضلك ثمّ انقطعهم عن دونك بحيث لا يخافون من احد و لا يضطربون من نفس ثمّ افتح يا الهى ابصارهم ببدايع قدرتك و سلطان قوّتك حتّى يشهدوا كلّ شىء فى قبضتك و كلّ امر فى كفّ اقتدارك فوجمالك يا املى لو تصعدهم الى هذا المقام الأعلى و هذه المنزلة القصوى ليحكينّ عنك و يرجعنّ عليك بكلّهم بحيث لن يضطربهم شىء ولو يجتمع عليهم كلّ من فى السّموات و الأرضين

ثمّ اسألك يا الهى بنورك الذى به اضاءت الممكنات و ببهائك الذى به نورّت الكائنات بأن تذكر عبدك الذى سمّى
بالجيم فى رفارف بقائك و قباب عظمتك ثمّ اسمعه يا الهى نعمات قدس رحمتك لتجذبه عن نفسه و عن دونك الى بدايع
اشراق انوار عشقك و حبك و انك انت على ذلك لمهيمن قدير ١٥٢

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

همشير ساره خانم و خانم و مريم خانم و كلّ من وردت عليه الرّزّيّة

فسبحانك اللهم يا الهى اناديك حين تتابع البلايا عن سحائب قضائك و ترادف الرّزايا عن غمائم امضائك الى متى تشرنا من كؤوس السّراء فى مملكتك و الى متى ترزقنا كأوب الضّراء بين عبادك أ قطعت امطار فيض فضلك بعد الذى اشاهد بأنّها جارية فى بلادك أ سدّدت ابواب رحمتك و افضالك بعد الذى ارى بأنّها مفتوحة على وجه خلقك فوعزّتك يا محبوبى قد صار شراب محيّك عن دمّ قلوبهم و طعام مخلصيك من قطعات اكبادهم و قضى عليهم الأيّام و ما هبّت عليهم نسّمات رحمتك و امضى عليهم اللّيلالى و ما مرّت عليهم نفحات عنايتك أ تمنعهم يا الهى عن شاطئ بحر عزّك بعد الذى اقرّوا بوحدانيتك أ تطردهم يا سيّدى عن جوار قدسك بعد الذى اعترفوا بفردانيتك فسبحانك سبّحانك يا مقصودى قد وصل البليّة الى مقام ما امهلنا حتّى يخرج النّفس عن انفسنا بحيث احاطتنا عن كلّ الجهات و اخذتنا بأخذ شداد فوعزّتك يا الهى صرت متحيّراً فى ذكر بلاياك الواردة و رزاياك التّازلة و لم ادر من اىّ بلائى اشكو اليك أ اشكو يا الهى عن سجنى فى اشهر معلومات او عمّا ورد علىّ فيه من سلاسل الذى كسرت عنقى من ثقلها او حديد الذى كان على رجلاى عمّا اكتسبت ايدى الأشقياء او عمّا جعلن اهلنا اسارى بين يدي الأعداء او عمّا اخذوا اموالنا و خرّبوا بيوتنا او اذكر يا الهى حين الذى اخذونى و اذهبونى من قرية الى مدينة و كان رأسى عرياناً و رجلى متحافياً و عنقى مغلولاً و ايدى مشدودا ثمّ اجتمعوا علىّ العباد و منهم عرفونى و منهم الذين ما عرفونى و الذين هم عرفونى فمنهم كانوا قائمون و متحيّرون فى امرى فمنهم كانوا ان يشمتونى و الذين ما عرفونى كلّهم رموا نحوى بما تيسّر لهم من الحجر و الخشب كأنّهم ما شربوا خمر الانصاف و ما شمّوا روايح الايتلاف فوجمالك القديمة و انوار وجهك البديعة وردوا علىّ ما استحيى ان اذكره بين يديك و القلم لن يحرك عليه و المداد لن يجرى به و اللّوح لن يحمل و النّفوس لن تطيق اذاً اختم بذلك يا الهى او اذكر حين الذى اخرجونا مع نساءنا و اطفالنا عن اوطاننا و ما انت احصيت عمّا ورد بنا و نزل علينا او اذكر ما ورد بعد ذلك علينا او من هذه الرّزّيّة التّازلة و المصيبة البديعة التى حزنت بها القلوب و اضطربت عنها النّفوس و كسرت عنها الأظهار و ضاقت منها الأصدار اذاً لمّا جرى كلّ ذلك من قضائك المبرم و امرك المحكم اسئلك بجمالك المنيرة و بجلالك الظّاهرة بأن تجعلنا صابراً فى موارد بلائك و ساكناً فى مواقع قضائك اذ أنّك انت القادر المقتدر العزيز القدير و انت تعلم يا الهى بأنّ شكوائى بين يديك لم يكن الاّ من اجتراحات العاشقين عند معشوقهم لأنّهم ما ارادوا ان يشكّوا عمّا شهدوا فى سبل العشق و الفراق او عمّا احترقوا بنار الاشتياق بل همّهم و املهم اظهار خلوصهم فى مقابلة المعشوق و ابراز ثبوتهم فيما ورد عليهم فى سبل الودّ و المحبّة و ليكون دليلاً للعاشقين الذين يردون من بعدهم على تلك الشّريعة فسبحانك يا الهى و محبوبى فوعزّتك ما اجد اللّذة الاّفى نزول بلاياك و ما اشاهد العزّة الاّ فى ظهور رزاياك عدمت اعناق ما وردت فى سلاسل الانتقام فى سبل رضائك و فقدت قلوب ما ذاقت خمر القضايا فى بيداء عشقك و هوائك بعد الذى وعدتنا بكلّ ذلك فى محكم كتابك قلت و قولك الحقّ و لنبلونكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و

الأنفس و الثمرات فبشّر الصّابرين الّذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمة و اولئك هم المهتدون

* * *

هو العزيز

فسبحانك اللهم يا الهى اناديك حينئذ حين الّذى استرفعت سحاب بلائك و غمام قضائك و هبّت ارياح البأساء عن مشرق مشيتك و نسّمت الضّرّاء عن مغرب ارادتك بانك انت الله الملك الحيّ الّذى لم تزل كنت مقدّساً عن وصف دونك و متعالياً عن نعت ما سواك و خلقت عالم البقاء فى جبروت العماء و جعلت مفتاحها من جوهر البلاء ثمّ ابدعت بصنعك القديمة لقالى الاحدية ثمّ احتجبتها يا الهى فى حجابات حفظك و مقتنعات سترك فهنئاً لمن احرق الحجابات و اخرق السّبحات و دخل بمفتاح اسمك فى مدينة صفاتك و ورد باذنك فى سرادق عرفانك فلمّا كان الامر كذلك اسلك بجوهر اسمك المكنونة و بدايع صفاتك المشهودة بان تجعلنا من الّذينهم ما منعوا عن لقائك ولو امطرت عليهم امطار قهرك و قضائك و انك انت على ذلك لمقتدر قدير

* * *

قد قدّر عليكم بأن تصوموا لله ثلاثة ايام متواليات و فى كلّ يوم فى حين الزّوال توجّهوا الى القبلة تلقاء نور الهويّة و تدعوا الله بهذا الآيات لعلّ يغفركم بجلوده و يكفّر عنكم سيئاتكم و يهديكم الى سواء السّبيل

بسم الله العزيز المقتدر الجبار

فسبحانك اللهم يا الهى انت الّذى خلقت السّموات من قلم ابداعك و الأرضين من نفحات الواح اختراعك و كوّرت بينهما من اكوار هويتك على مقادير صنع ازليتك و دوّرت عليهما من ادوار ربوبيتك على ما اختصصت فيهما من جواهر ظهورات عزّ سلطنتك و ارسلت ارياح المحبّة عن يمين ارادتك و نزّلت امطار العناية من سحاب جود مكرماتك و مزجت هذا الماء الحيّ الحيوان العذبيّة بهذه الأرض المقدّسة المنيرة اذا تهيجت افئدة الموجودات فى قمايص بدعك و اهتزّت عظام المخلوقات من بدايع قدرتك و تولّعت قلوب المقرّبين من جواهر فضلك و تجذّبت عقول المخلصين من نغمات جذبتك اذا ظهر فى كلّ شىء آيات قدرتك على قدر مراتبهم و استعدادهم ليميّز الخبيث من الطّيب فى اقبالهم اليك و اعراضهم عنك فبذلك اقبلت نفوس المقدّسة الى شمس جمالك و اعرضت قلوب المكذّرة عن كعبة ذاتك و حرم كبريائك فبعد ذلك نزّلت هذا الماء من سماء اذنك على ارض قضائك و ربّيته فى كنايز عصمتك و خزائن قدرتك حتّى اظهرتنى بجلودك و بعثتنى بمرحمتك و ارضعتنى من لبن مكرماتك و اطعمتنى من نعماء رضوانك و اسقيتنى من انهر افضالك و ابحر اجلالك و صرت كبيراً لظهور اقتدارك و اظهار شوكتك و عند ذلك اصعدتنى الى رفرف العماء و سدرة المنتهى حتّى شرفتنى بجمالك و عرفتنى مظهر نفسك و شمس هدايتك و انجم رفعتك و وصلتنى الى مقام القرب و الجمال و بلّغتنى الى درجات الوصل و الجلال و بعد ذلك اكرمتنى بعنايتك الكبرى و اسكنتنى فى جوار رحمتك الأعلى و استظللتنى فى ظلّ اسمائك الحسنى و انا كنت فى كلّ ذلك غافلاً عن ذكرك و بعيداً عن رياض قربك و ناسياً بدايع رأفتك و جواهر عطوفتك حتّى فعلت ما فعلت و اكتسبت ما اكتسبت

بحيث بغيت عليك على شأن الذي ما استحييت في جوارك و ما استخجلت عن جمالك و ارتكبت ما لا ينبغي لسلطنتك و غفلت عن حبك و اشتغلت بفعل الذي نهيت عنه عبادك فوا حزنا على و على الذين كانوا بمثلي و يمشون في سبيلي كأني عصيتك بكل العصيان يا من بيدك جبروت العفو و الغفران و كنت في كل ذلك مشغولاً بنفسي و غافلاً عن نفسك و مقبلاً الى هوائي و معرضاً عن هوائك و ارادتك و بلغت الى مقام الذي ضللت سبل هدايتك و مناهج احكامك اذا يا الهى رجعت من كل ذلك اليك خائباً خاسراً نادماً متذلاً و ادعوك بشمس احديتك و نور ازليتك و سرادق مجد غيبتك بأن ترحمني و تغفرني و تغفو عني و لا تأخذني فيما احصيت مني و بما اطلعت من فعلي اذ انك انت الراحم الغافر المعطي المتعالي العزيز الرحيم

* * *

هو الله الحي المهيمن القيوم

فسبحانك اللهم يا الهى انت الذي لن تعد كنت على عرش عظمتك في علو الرقعة و العزة و السناء و لن تحد تكونن على كرسي سلطنتك في سمو القدرة و القوة و الكبرياء كل الالهون قائمون لدى باب مدين رحمتك و كل العاشقون مشتاقون عند ظهورات نور وجهتك و كل السائرون سالكون في انهاج ربوبيتك و كل الواردون شاربون عن خمر مكرماتك اسلك بمن جعلته مهيمناً على الممكنات و قيوماً على الموجودات و حياً باقياً في ملكوت الارضين و السموات ان تجرى فلك ذاتيتي على بحر كينونتك لاظهر من قعر غمر قمقام عظمتك لئالي صمديتك و حيتان ازليتك لئلا يرى احد غيرك و لا تلتفت نفس الى دونك و كل العباد يتوجهوا الى ساحة قدسك و كل من في البلاد يسرعوا الى بساط انسك و لا ينظروا الا الى صرف وجهتك و لن يشربوا الا من خمر عنايتك من ايادي جذبتك و لن يمدقوا الا من ثمرات مكرماتك من شجرة ازليتك لا اله الا انت انا كل لك عابدون و لوجهك ساجدون

* * *

هو

فسبحانك اللهم يا الهى ان هذا ايداي قد ارفعتها لنزول رحمتك و ان هذا رجلاي قد اقمته بين يديك و ان هذا عنقي قد جعلتها منقاد لسلطنتك و خاضع لالوهيتك و ان هذا لساني قد انطقتها بذكرك و ان هذا عيني قد افتحتها لمشاهدة جمالك و ملاحظة آثار صنع ربوبيتك و ان هذا طرفي قد ابصرتها لزيارة وجهك و بهاء طلعتك و ان هذا قلبي قد مدقتها من حلاوة حبك و بدايع معرفتك و املاؤها من خشيتك و ان هذا كبدي قد صيرتها مؤلّهة من جذبتك و ان هذا سرّي قد حرّكتها من الشوق الى وصلك و لقاءك و ان هذا احشاي قد اشربتها من جوهر الحيوان عن كأس محبتك و كأوب خمر مكرماتك و ان هذا جسدي قد اهتزتها من آيات قدسك و حروفات انسك و ان هذا مشيتي قد شيتها بحبال مشيتك و امسكتها باوتاد ارادتك و ان هذا هيكلي قد اجلستها بين يديك و جعلتها شايق لشغوات قضائك و ظهورات امضائك و ان هذا جيدي قد تطاولتها لاسياف قدرتك و ارماع قوتك لان في قهرك يا الهى خزائن الرحمة مكنونة و في ذلك كنايز العز مخزونة فسبحانك سبحانك يا الهى كسرت الاعناق من لن يخضع لالوهيتك و لن يخشع لازليتك و انعدمت اركان من لن يخشى من خشيتك و لن يضطرب من

سلطوتك و لن يرجو كلّ ما انت تحبّ له من لوامع اخذك و جوامع امرك فسبحانك سبحانك يا الهى اسئلك بالذى جعلته
مظهر نفسك و منبع ذاتك و مكن عزّك ان تشتعلنا من نار حبّك و تجذبنا بنورك و أنّك انت العزيز المقتدر الوهاب

* * *

هو الله العزيز المتعال

فسبحانك اللهم يا الهى حينئذ اريد ان اذكرك بذكر المقدّسين و اسبّحك بتسبيح المقرّبين مع علمى بانّ كلّ ذكر الذى يظهر
من عند غيرك لن يصل اليك و لن يعرج الى ساحة عزّ ازليّتك و لن يصعد الى بهاء مجد كينونيّتك و مع علمى بانّ لن يقدر
احد ان يذكرك بثناء الذى ما ذكرت به من قبل فسبحانك سبحانك من كلّ ذكر بديع و عن كلّ ثناء جميل فصلّ على أوّل
نور ظهر من كينونتك و اضاء من جوهر ذاتك و الاح من شمس احديّتك و اباح من قمر ابداعك و على الذينهم آمنوا بك و
بآياتك و عملوا كلّ ما انت تحبّ اذ بيدك ملكوت كلّ شئ و أنّك انت على كلّ شئ قدير

* * *

هو القديم القيوم

فسبحانك اللهم يا الهى قد حضر بين يدي عبدك هؤلاء الذين انقطعوا عن ديارهم و خرجوا من اماكنهم و قطعوا مناهج البعد
حتى وصلوا الى مواقع القرب و شهدوا فى السبيل من حرّ الصيف و برد الشتاء و مسهم من البأساء و الضراء ما اطّلت بعلمك
و احصيت بمقادير قيوميّتك و ما كان همهم الا الوصول الى لقائك و الدخول فى حديقة جمالك و الورود فى حرم وصالك و
السجود لدى باب رحمتك و الخضوع لوجهك فاسئلك يا الهى بروحك التى ملئت السموات و الارض بان تملأ قلوبهم من انوار
قدس مرحمتك ثم اسمع آذان سرهم نغمات عزّ ربوبيّتك و اشهدهم بعيون فؤادهم بدائع صنع ازليّتك لينقطعوا عن دونك و يقبلوا
بكلهم الى مخزن لقائك اذ بيدك ملكوت البقاء و فى يمينك جبروت العماء تفعل كيف تشاء و تحكم كيف تريد و أنّك انت
المهيمن العزيز القيوم

* * *

فسبحانك اللهم يا الهى كيف احرك شفتاي بذكرك بعد علمى بانّ ذكرى و وجودى مفقود لدى ظهورات عزّ سلطنتك و
معدوم عند شئونات قدس ازليّتك و كيف اصمت عن الذكر تلقاء مدين احديّتك بعد الذى حبّك اخذ الزمام عنيّ و يحركني
كيف يشاء بحيث جعلت مقهوراً بين يديه و لم اقدر على الصبر فى حبّك و لا الاصطبار فى امرك و ان امنع اللسان عن بدائع
نطقه فى وصفك فوعزّتك قلبى يرفع اعلام ذكرك و ان ءاخذ القلب عمّا كان عليه لئلاّ يطلّع احد حبّى اياك فوجمالك روحى
تطير فى سماء قربك و تدفّ فى عماء وصالك و ان امنع القدم عن المشى فى سبيلك اشاهد بانّ الايدى رفعت الى حديقه
عزّك و مدينة لقائك فسبحانك يا الهى كيف يمنع من خلق فؤاده بحبك و عجن طين كينونيّته بماء محبّتك و ذوّت ذاته من
رشحات قربك و احرق قلبه من نار وصالك اذاً اسئلك يا الهى بنورك الأوّل و بظهورك الآخر بان تجعل هذا العبد الذى اقام

لدى باب عزّتك و سجد التّراب خاضعاً لامرك مستقيماً بحبّك و منقاداً لسلطنتك و مقبلاً لحرم جمالك و محرماً كعبة
اجلالك اذ انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت المهيمن القيوم

* * *

هو

فسبحانك يا الهى تشهد ما تشهد فيما احاطتنى ذرّات السّويّة و اشارات الطّنويّة بحيث منعت عن الورود الى مدينة وصالك و
الطّيران الى هواء عزّ لقائك فاسئلك يا محبوبى بالذى جعلته حاكماً على الممكنات و سلطاناً على كلّ من فى الارضين و
السّموات بان تطهر قلبى عن وساوس الشّيطان يا من بيدك جبروت العزّ و الايقان ثمّ وفّقنى يا الهى على نصرتك و نصرة امرك
لافدى روحى و نفسى و جسدى فى مقابلة جمالك و مشاهدة انوار عزّ بقائك لعلّ استطيع ان اركض فى رفارف رضوان
احديّتك و هواء قدس انقطاع ازليّتك لانّ هذا امر الذى قدّرت لاحبّائك و خصصت به اصفياّك ثمّ اسئلك يا الهى بان
تسكن هذا الوجع الذى اخذ زمام الصّبر عنيّ و الاصطبار عن سرّى اذ بيدك ملكوت التّسكين و جبروت التّمكين و انك انت
المقتدر المهيمن القيوم

* * *

هو السّامع الشّاهد الخبير

فصبر جميل و الله المستعان على ما يصفون يا حيدر قبل على عليك بهائى و بهاء من فى ملكوتى لا اشكو بثّى و حزنى اليك
بعدما ورد علىّ ما ناح به كلّ ذرّة من ذرّات الكائنات و الممكنات انّ الظّالم عقر ناقى و الفاجر غرق سفيتى و الذّئب افترس
غنمى و الثّعبان فاغر فاه و بلع موله قد ذكرنا لك ما ذكرناه من قبل فى الواح شتى اظهارة لحزنى و ابرازاً لظلم اعدائى و اعلاناً
لصبرى و اصطبارى و تسليمى فيما ورد علىّ فى سبيل الله ربّك و ربّ آباءك و ربّ العرش العظيم و مظلوميّتى و بلائى و ابتلائى
آنچه ذكر شد نزد آنچه در مدينه كبريه واقع شده مذکور نه و موجود نه چه كه لطمه آن و ضرر آن بعزّ الله واقع سبحان الله بابى
مفتوح شد و مقصود از آن آنكه مطلع عدل و انصاف و اخلاق طيبه و اعمال مرضيه گردد ولكن مهبط ظلم و اعتساف و
معدن غفلت و اجحاف گرديد گمان آنكه مطاف مقرّبين و معتمدين شود ولكن مطاف خائنين و غافلين مشاهده شد يكي از
مدعيان محبت با دشمن متحد شد و بتاراج دوست پرداخت نه رحم بر خود نمود و نه بر امر لعمر الله دموع عدل جارى و آه
انصاف ظاهر و متصاعد طمعاً للمال از مولى در يوم مآل گذشت يك نقطه از ظلمش عالم عدل را ظلمانى نمود و يكحرف از
كذبش عالم صدق را منهدم كرد مقام نور نار ظاهر و مقام داد بيداد يا حيدر قبل على لطمه عظيم بر عدل مسكين وارد امانت
واويلا ميگويد صدق به وامصيبتا ناطق آتش حرص و فحشا بر قناعت و تقوى زد آنجناب و عالم گواهند كه اينمظلوم در ليالى و
اَيام عباد الله را بتقوى الله دعوت نموده و كل را بآنچه سبب ارتفاع مقام و ارتقاء شأنست آگاه فرموده ولكن حاصل ذكر نزد
بعضى نسيان شد و نتيجه نصيحت غفلت گشت بى انصاف ستر انصاف را دريد و بى ديانست ضربت قوى بر صدر امانت زد آه
آه عمّا ورد على امر الله امروز در مدن اعمال و اخلاق ناله ها مرتفع و نوحه ها مسموع اگر اينمظلوم از بلايى خود ذكر نمايد
البته صخره صيحه زند و سحاب واسفا گويد بر حسب ظاهر برادري داشتيم و چندين سال در ظلّ جناح رحمت بكمال
راحت و آسودگى مستريح و بعد باغواي نفسى قصد مظلوم آفاق نمود و چون خافيه صدر و خائنه چشم ظاهر گشت اينمظلوم از

مابین خارج شد و او را با اولاد و اطفال و زوجات با کمال صحت و سلامتی در مقرّ امن و مقام امان گذاردیم معذلک گفته‌اند آنچه گفته‌اند یا حیدر قبل علی ابصار از آنچه ظاهر و مشهود است ممنوع و بظنون و اوهام متمسک و متشبّث قسم بامواج بحر بیان در ظهور ظهور اعظم و تجلیات نیر قدم مقدار یک رأس اصبع بلا بر او وارد نشده اینفقره را حق آگاه و کل گواهند معذلک گفته‌اند آنچه شنیده‌اند ظلم دیگر که از مظاهر بغضا بر سدره منتهی وارد شده آنکه آیات الهی در لیالی و ایام از سماء مشیت نازل و بمثابه امطار هاطل ولکن قائل بی‌انصاف گفته آنچه را که کبد برهان آب گشته و حجّت صورت خراشیده حال معادل جمیع کتب قبل و بعد حاضر و موجود ولکن این الأبصار لیصر و این الانصاف لینصف کتاب ایقان که مخصوص حضرت خال علیه بهائی و عنایتی نازل آنرا نسبت بنفسی داده‌اند که لعمر الله از عرفانش عاجز است ولکن نزد مقومین الهی و صاحبان بصر ربّانی امر واضح و مشهود است و بمثابه آفتاب مشرق و واضح و لائح اهل بصر و منظر اکبر بعد از مشاهدۀ لآلی حکمت و بیان آگاه میشوند که از چه خزینه بوده و از کدام کنز ظاهر گشته آیا نتیجه ظنون را عند حضرت قیوم مقامی بوده و یا جوهر اوهام را نزد تجلیات نیر ایقان شأنی و قدری لا وامر الله المهیمن علی من فی السموات و الارضین در اشرف و هادی و در توکل و تفویض و خدعه و ریب هر یک تفکر نما و همچنین در حیات ثانی که در سنین متوالیات مابین قوم بکمال آسودگی و صحت و آسایش بوده و هست آیا سبب این زندگی چیست لعمر الله انکار و عدم اقرار در این ایام ارتکاب نمود آنچه را که ظهر بیان مرتعد از حقّ میطلبیم عباد خود را انصاف عنایت فرماید معذلک نزد مظاهر اوهام از مقامش نکاسته و آنچه بگوید تصدیق و تسلیم مینمایند و حرفی ندارند یا حیدر علیک بهاء الله مالک القدر نزدیک بآن رسیده که اهل بصر از صبر ما شکایت نمایند از سعد مذکور در کور فرقان در ایامیکه نور بصرش منع شده بود سؤال نمودند که تو مستجاب الدعوهی چرا از برای خود دعا نمودی قال قضاء الله عندی احبّ من عینی و حزب الله البتّه افضل و اقدم و اعلی از او بوده و هستند جمیع نعم موجوده در دنیا را بیک اشراق از نیر رضایش مبادله مینمایند چه که از کأس تفویض نوشیده‌اند و از قدح رضا آشامیده‌اند مقامشان دیگر است و همشان دیگر بر براق همّت راکبند و در فضای تسلیم راکض باراده الله ناظرند و از دوش فارغ و آزاد حزم و عزمشان فوق امکان حرکت مینمایند

الهی الهی تری الموحّدين بين ایدی المشرکین و المقرّبین بین ایدی المعتدین قد ورد علیهم فی سبیلک ما لا ورد علی احد من عبادک قد ذابت اکبادهم فی هجرک و ذرفت دموعهم فی فراقک و ضاقت صدورهم بما ورد علیک فی ایامک اسألك یا اله العالم و مقصود الأمم بصبرک الذی سبق الوجود من الغیب و الشّهود و بأسرار ظهورک و طور علمک بأن تؤیّد حزبک بین الأحزاب علی ما تظهر به مقاماتهم بین عبادک و شؤونهم فی بلادک ای ربّ تسمع ضجيجهم و صریخهم اسألك برحمتک الّتی سبقت الکائنات و بعنايتک الّتی احاطت بالممکنات بأن تقرّبهم الی ساحة عزّک و بساط قدسک ای ربّ نور عیونهم بمشاهدة آثار عظمتک و قلوبهم بأنوار معرفتک آه آه من نار البعد فی ایامک و من ضرّ الظلم امام عرشک وعزّتک و عظمتک و قربک و لقائک قد انفطرت سماء العدل بما ورد علی اولیائک و انشقت ارض الانصاف بما اکتسبت ایدی خلقک الذین نبذوا کتابک و نقضوا عهدک و میثاقک و جمالک الأبهی و ظهورک بین الوری لا تسکن زفرات محییّک و لا عبرات عاشقیّک بعدما سمعوا حزنک و بلائک من الذین نسبوا انفسهم الی نفسک و اقروا برغمهم بظهورک و طلوعک و استوائک علی عرش بیانک و کرسی فضلک فآه آه انّ الرجاء ینوح و العدل عری رأسه و الانصاف یضجّ و یقول یا ملأ الأرض خافوا الله و لا تقولوا ما ناحت به سدره المنتهی فی الفردوس الأبهی و صاح التقوی بین الملاّی الّعلی یا معشر البشر تالله ما خلقتم لخدمة اهوائکم و اجابة انفسکم بل لخدمة الله و امره و خدمه اولیائه و حزبه ضعوا ما منعکم عن التّقرب الی الأفق الّعلی و خذوا ما امرتم به من لدن خالقکم و موجدکم و باریکم و رازقکم اشهد یا الهی و محبوبی و معبودی و مقصودی انّ الظالمین ارتکبوا ما منعت به آذانهم عن اصغاء ندائک و نداء اصغیانک و عملوا ما منعت به ابصارهم عن مشاهدة انوار وجهک و ما انزلته فی ایامک اسألك بیحر

آیاتک و ما نورت به وجوه احبائک فی يوم ظهورک بأن تکتب لهم خیر کلّ عالم من عوالمک و کلّ فضل ذکرته فی الصحیفه الحمراء من قلمک الأعلى انت الذی لا تضعفک قوّة الأمراء و لا تمنعک حجابات العلماء تفعل و تحکم بقدره من عندک و سلطان من لدنک انتک انت الحاکم الأمر الفیاض الفضال العظیم الحکیم

نامه آنجناب که باسم جود علیه بهائی و عنایتی ارسال نمودند در ساحت اقدس حاضر و عبد حاضر تمام آنرا عرض نمود و بلحاظ و اصغا فائز گشت اینکه ذکر اولیای آباءه را نمودی و همچنین مراتب و مقامات استقامت و محبت و انجذاب و خدمشانرا فی سبیل الله انّ الله کان معک و معهم شهد و رأى و سمع ما نطق به اهل الوفاء طوبی لهم و نعیماً لهم قد قبل اقبالهم و عملهم و توجّهم فی ایام الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ العرش العظیم لعمری و امری هر یتی که در آن اولیای الهی وارد میشوند و ندای ایشان در ذکر و ثنای الهی مرتفع ملانکه مقررین و ارواح مخلصین کل طائف آن بیت و اگر باب بصر حقیقی از برای بعضی باز شود مشاهده مینمایند که ملأ اعلی طائف و باینکلمه ناطق طوبی لک یا بیت بما جعلک الله مهبط اولیائه و مقرّ اصفیائه و مقام امنائه علیک بهائه و ثنائه و عطاءه هر یک را در این حین ذکر نمودیم بذکریکه مذکور را در این حزن اکبر مسرور نمود اسماء ذکر نشد حکمة من عندنا انّ ربّک هو الأمر الحکیم از قبل مظلوم کل را ذکر نما و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت ده سوف یظهر ما کان مستوراً عن الأبصار انّه لهو المقتدر العزیز البصّار

و اینکه ذکر توجّه بارض کر را نمودید لله الحمد مؤیدید بخدمت و موفّقید بر استقامت و مزینید بطراز حکمت و مرصّعید بلاکلی محبت و مودّت و لکن حکمت را ملاحظه نمائید اگرچه کرده و میکنید انّ ربّک هو المشفق الکریم شرایط حکمت از قبل در الواح شتی از قلم اعلی نازل و از شرایط آنکه در هر مدینه وارد میشوید آثار الله را در مقام امن و محلّ امان ودیعه گذارید یعنی خارج از محلّ مسکن و بلسان بکمال حکمت و بیان مریدین و طالبین را متذکر دارید و چون استعداد مشاهده شد آنهنگام امواج بحر بیان رحمن را بنمائید یعنی بعضی از آثار را بخواهید و قرائت نمائید لعمر الله اگر جمیع آذان عالم اقلّ من آن از قصص کاذبه و مفتریات سابقه طاهر و مقدّس شود باصغاء یک آیه کل بشاطی بحر احدیه توجّه نمایند یشهد بذلك امّ الكتاب فی المآب امام وجوه الأحزاب

رجای دیگر که در باره اولیای الهی در ارض ص نمودید بشرف قبول فائز و هر یک را ذکر نمودیم ذکریکه حقایق اشیاء در آنحین لأجل استماع و اصغا حاضر و طائف هر یک را بتجلیات تیر عنایت ربّانی بشارت ده چندی قبل لوح مفصّلی بآن ارض ارسال شد لیجذبهم بیان الرحمن الی اعلی المقام و ینورهم بأنوار شمس العرفان فی الامکان نفوسیکه در آن ارض اقبال و انقطاع و خدمت و محبت فائزند کل امام عرش تحت لحاظ عنایت حاضر و بعطایای مخصوصه فائز قد انزلنا لهم ما انجذبت به الأشياء و نزل لهم آیاتنا و انا العزیز الفضال

و اینکه مضلّ خواسته اعانت نماید همین عمل گواهیست بر خدعه و مکرش از اینفقره هم آگاهی خواسته بر نفوس مستقیمه و هم دامی قرار داده بر صید ماهیان بحر الهی آن بی انصاف الی حین بالغ نشده اتّبع الهوی و ظنّ انّه من اصحاب الهدی نسأل الله ان یؤید المصطفی علی اعلآء کلمته بین عباد و اظهار انقطاعه فی بلاده انا زینّا رأسه باکلیل عنایة ربّه الفضال الکریم و ارسلنا له لوحاً انجذبت به حقائق الموحّدين قل یا هادی اتّق الله احضر امام وجه مولاک لتسمع ما لا سمعته الآذان و تری ما لا رآته الأبصار ضع الظّنون انّ القیوم ینادیک من شطر السّجن و یدعوک الی العدل و الانصاف لوجه الله مالک يوم المعاد قد غرّک الدّنيا و ریاستها یشهد بذلك کلّ منصف بصّار

یا هادی آیات الهی بدونش مشتهبه نشده و نمیشود امروز بندای مکلم طور اهل قبور برخاستند و به تبارک الله ربّ العرش و الثّری ناطقند و تو الی حین بزندگانی جدید فائز نشدی بینک و بین الله در آثار نظر نما و ابصار و آذان عباد را از مشاهده و اصغا منع مکن از ما عندک به ما عند الله توجّه کن آخر بچه حجّت و برهان بنقطه بیان اظهار ایمان مینمائی چندین رتبه

اعظم از آنرا بخواه و بشنو و بین حضرت نقطه روح ما سواه فداه در فردوس اعلیٰ و اسفا میگوید و بکلمه مبارکه آنی انا اول العابدین ناطق و تو غافل بعظام نخره یعنی بظنون و اوهام محدثه مشغول بگذار شبها و اشارات و قصص اولی و آخری را و منقطعاً عن الكل بافق عنایت الهی توجه نما اینمظلوم در اظهار امر الهی و اثبات حجت ربّانی زحمتها کشیده و حمل شدائد نموده الی ان ینور العباد و الدیار بأنوار نیر الاسم الأعظم تو سبب اطفاء مشو و بر خود و عباد رحم کن در جزیره رفتی حال بمدینه بیا تا امواج بحر بیان الهی و انوار نیر ظهور ربّانی را بجشم خود ملاحظه نمائی لا تغنیک الیوم سبحات الأوہام و لا ما عند الأنام طهر اذنک لاصغاء ندائی و عینک لمشاهدة آثاری هر صاحب انصافی شهادت میدهد که اینمظلوم لوجه الله نصیحت میفرماید تو بصد هزار کذب و نفاق و انکار خود را حفظ نمودی و اینمظلوم باقرار و اعتراف مابین اخیار و اشرار ظاهر و ناطق حال بانصاف تفکر نما لعلّ تجذبک نفحات الصدق الی افق العدل و الانصاف باین ایام فانیه و ریاست دوروزه خود را مستحقّ عذاب ابدی مکن در امثال خود یعنی علمای قبل تفکر نما که ناس را چگونه از حقّ منع نمودند و بکذب و عدم انصاف تربیت کردند تا بالآخره مفتریات آنقوم سبب شهادت و علّت فرع اکبر گشت اسمع ندائی و قل تبت الیک یا مقصود العالم و رجعت الی ساحة عزّک فاعفر لی بجودک و کرمک انک انت الغفور الرحیم

یا حیدر قبل علی علیک بهائی و عنایتی رمضان عل را از قبل مظلوم ذکر نما و بشارت ده چه که عملش بعزّ قبول فائز و مزین بفضل عظیم فائز شده و در ایام الهی عمل نموده آنچه را که قلم اعلیٰ تصدیق فرموده و قبول نموده

ذکر اولیای بهرام آباد و حسن آباد و آنجهات را نمودید دهجی علیه بهائی در این ایام امام وجه حاضر و اولیای آن اطراف طراً بعنایت فائز و الواح بدیعۀ منیعۀ مخصوص بعضی از سماء مشیّت نازل و در هر کلمه بحر معانی مستور از حقّ میطلبیم نفوس مذکوره لدی المظلوم را تأیید فرماید بر نجات عباد خود از ظنون و اوهام قبل و بعد و از هر یک ظاهر فرماید آنچه را که سبب نجات و علّت ارشاد است یا احبّائی هناک خذوا کؤوس العنایة و اللطاف من ایادی عطائی ثم اشربوا منها امرأ من لدی الله المشفق الکریم عنقریب از اشتعال آن نفوس افنده و قلوب آن اطراف مشتعل شود و آثارش از جهات ظاهر گردد راعی غنم از فضلش حامل اسم اعظم گشت و صیاد ماهی حافظ کلمه الهی شد عمل کل نزد حقّ مذکور و از یراعه فضل در صحیفه عدل مسطور هنیئاً لأولیائی هناک و مریئاً لهم کذلک نطق لسان العظمة فی هذا المقام الرقیع انه یقول الحقّ و یراعه السبیل لا اله الا هو الفرد المقتدر العزیز الجمیل یا حیدر قبل علی در اینمقام اراده آنکه ذکر عالم ظاهر را انتها کنیم و بذکر باطن رجوع نمائیم تا ظاهر و باطن بیک لسان از ما سوی الله بگذرند و بذکر دوست یکتا ناطق و مشغول گردند و اینکلمه علیا سبب و علّت اتحاد اولیا شده و میشود الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید فی آخر الکتاب قل

الهی الهی یشهد کلّ ذی بصر و ذی سمع و ذی عدل و انصاف باحاطة آیاتک شرق الأرض و غربها قد نزلت من ملکوت بیانک آیات عظمتک علی شأن عجز احبّائک عن حفظها و جمعها و مع ذلک قال المشرکون من عبادک ما نأح به اهل سرادق علمک و فضلک و سگان مدائن ذکرک و ثنائک اسألك باقتدار قلمک الأعلیٰ و انوار فجر ظهورک بین الوری بأن تؤیّد عبادک علی الانصاف فی امرک انک انت الذی شهدت السن الکائنات بقدرتک و قوتک و عظمتک لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم

* * *

للحیّ العزیز المتعالی المحبوب

فنعلم يا الهى ما استغرد بغآء الدآود فى حديقة الرزور من تغنيآت ورقآء الانجذاب عند زيارة طلعتك فى طوبى بما توقدت نار احديتك فى كبنونة ازليتك فى روحا بما تنفثت روح الجذب فى ذاتية صمدانيتك

الهى الهى لا تبعد عني لأن الشدايد بكلها احاطتنى الهى الهى لا تدعنى بنفسى لأن المكاره بأسرها اخذتنى و من زلال نديى عنايتك فأشربنى لأن الاعطاش بأتمها احرقتنى و فى ظل جناحى رحمتك فأظللنى لأن الأعداء بأجمعها ارادتنى و عند عرش العظمة تلقآء تظهر آيات عزك فاحفظنى لأن الذلة بأكملها مستنى و من اثمار شجرة ازليتك فأطعمنى لأن الضعف بأطفها قربتنى و من كؤوس السرور من ايدى رأفتك فازرقنى لأن الهموم بأعظمها اخذتنى و من سنادس سلطان ربوبيتك فاخلعنى لأن الافتقار بجوهرها عرتنى و عند تغنى ورقآء صمديتك فأرقدننى لأن البلايا بأكبرها وردتنى و فى عرش الأحديّة عند تشعشع طلعة الجمال فأسكننى لأن الاضطراب بأقومها اهلكتنى و فى ابحر الغفريّة تلقآء تهيج حوت الجلال فاعمسنى لأن الخطايا بأطودها اماتتنى

فسبحانك سبحانك ما افطر سوء حالى فما اعظم تزلزل فؤادى فما اكبر تغلغل كبدى و تحرق كبنونتى فى طبقات سرى اسألك بكلمتك التى تحرّكت بها عرش رحمتك و تغرّدت ورقآء جذبتك و تذوّت انفس المجرّدة عند ظهور شمس عنايتك بأن تقرضنى ذات اليمين لئلا تغرب عن كهف احديتك شمس ازليتك و لئلا يخمد سراج ابديتك عن بيت صمديتك و انّ ذلك لم يكن من آيات قدرتك عجباً و كفى بنفسك على ما اقول شهيدا فصلّ على انجم سموات ازليتك و اثمر ورقات شجرة كبنونتك و نسماّت عرآء صمديتك و حروفات كتاب ابديتك و كلمات الواح بدعتك و اشماس مشارق حيونيتك و اقمار مطالع ذاتيتك و ابراق غمام سطوتك و اوراد حديقة سرمديتك و انوار ظهور نور وجهتك و ثواقب شياطين امّتك بكلّ شؤوناتك و ظهوراتك و بداياتك و نهاياتك و قوتك و قدرتك اذ بيدك ملكوت الأمر و انك على كلّ شىء قدير و كيف اذكر يا الهى ما مستنى من بدايع قهرك و لوامع بطشك اما كنت حمامة بيتك او نملة فى وادى احديتك او بقاً من بيدآء صمديتك او بعوضة من برّ ازليتك فوعزتك قد جفّت عظامى و انهدمت اركانى ان تعفو عني فأنت انت خير راحم و ان تعذبني فأنت انت الغفور الرحيم و عند ذلك لمّا منعت عن سلطان المسّ بما قضى فى الواح عزّ مبين خرجت نفسى عن كلّ الجهات لئلا تحدث امراً لا تحبه و اكون من المفتنين بذلك جعلت محروماً فى البلاد و مطروحاً بين العباد بحيث ما وجد بمثلّى مهموماً فى العالمين و اقول الحمد لك اذ انك انت ربّاً للعالمين و ادعوك بندآء المضطرينّ فسبحانك سبحانك عمّا يقولون المخلصين

* * *

فكيف يا الهى لسان التى يدعو غيرك يليق لذكرك و قلب الذى النفث الى دونك ينبغى ان يكون مرآة لجمالك و مدقاً بحبك و عين التى شهد من غيرك و التفت الى غير وجهتك كيف يقدر ان يشهد بدايع صنایع صنع احديتك او يشرف بلقآء عزّ ازليتك و سمع التى ادرك كلمات المحدودة من عبادك كيف يمكن ان يسمع جوامع آيات عزّ صمديتك او تغنيآت بدع ورقآء هويتك و رجل الذى كان يمشى فى غير رضائك كيف يمكن ان يحرك فى ميادين قدسك و وصالك و جسد الذى اشتغل بدونك كيف يليق ان يشرب من زلال خمر محبتك او يستأنس بصرف وجهة قيوميّتك و طراز جمال غيب الوهيتك او يكون خاضعاً لربوبيتك او ساجداً لوجهة محبوبيتك يا الهى بعد كلّ ذلك اخجل عن فعلى بين يديك و استحيى عن ذكرى اياك ولكن لمّا ما اعرف كلّ ذلك الا منك و من عندك تستريح نفسى و يسكن ذاتى لأنك انت الفاعل فى كلّ شىء و المقتدر على كلّ شىء

فسبحانك سبحانك ما اعلى حيرتى فى بدايع فعلك و عجائب صنعك و ما ابهى اضطرابى فى ظهورات قدرتك و شئونات قوتك مرة قمص ردآء الكبرياء على هيكل الذلّ و الفقر و تصعده الى سموات مكرمتك و مرة تنزع ثوب الافتخار عن

هیئة العزّ و المجد و ترجعه الی منبع ذلّتک و معدن افتقارک و مرّة تهبط جوهر العلی الی نقطة الثرى بمشیّتک و مرّة تعرج ساذج الادنی الی عرش العلی بارادتک و فی حین اشاهد بان تلبس علی نقطة الظلم ردآء عزّ عدلک و جلالک و فی وقت اری بان تعرّی جوهر العدل من اثواب رحمتک و جمالک و تستره فی حجابات الظلم بحيث لن يعرف الا به و لن ینعت الا به و انت فی کلّ ذلک مقتدر باقتدار قیومیّتک و مهیمن باحاطة قدرتک و الوهیّتک لا تسئل عمّا تحبّ ان تظهر و لا تردّ عن کلّ ما تريد ان تفعل بحيث لو تجعل العزّ نفس الذلّ من یقدر ان یردّک او تجعل نفس البعد جوهر القرب من یمنعک لا فوعزّتک لم تزل سلطان قدرتک جاریة فی ملکوت خلقتک و لا تزال ملیک قوّتک نافذة فی جبروت ملکک و بریّتک

فسبحانک یا الهی کیف اذکرک بکلمات الّتی یتلاعب به الصّبیان و یتکلّم بها اهل الامکان لا فوطلعتک ما احبّ ان اکون کذلک و لا ارید ان اکون بمثل ذلک ولو أنّک یا الهی لو تظهر حرفاً منها بقمیص بدیع عزّک و ثیاب جدید منیع رفعتک فوعزّتک لن یقدر احد ان یتکلّم بحرف منها و یجعل حجة باقیة من عندک و کلمة تامّة من لدنک و کنزاً دائمة اعظم من خلق السموات و الارض ولكن اتّی مع کلّ ذلک اسئلک بنار کینونتک الّتی لم تزل کان مستوراً فی سرّ ذاتیّتک و ببحر عظمتک الّذی لا یزال کان جاریة فی هوّیة کینونتک ان تعلّمنی من لسان قدسک الّذی نزّهته عن استماع خلقتک و قدّسته عن ادراک عبادک و تشرّقنی بالحنّ جذبک الّتی لن یمتدّ احد استماعها او ادراکها او عرفانها ولو تظهر نعمة عنها لینصعق کلّ من فی السموات و الارض من غرایب لحنها و عجایب طرزها فسبحانک سبّحانک اسئلک العفو عمّا جرى من قلمی فی امرها و حکمها و ما اشتغلت بغيرک لانّ جوهر ذاتک و ساذج روحک کان مشغول بنفحات قدسک و جذبات عزّک و انا ترکت کلّ ذلک و اشتغلت بالمداد کائنی اعرضت عن الوداد و اقبلت الی ما لا یضرّنی بین یدیک یا من یدیک ملکوت العزّ و السّداد لانّ التوجّه الی دونک ذنب لا یعادلّه ذنب و لا یسبّقه خطاً فاغفر لی ثمّ اعف عني لانک انت ارحم الرّاحمین و اکرم الاکرمین

* * *

یاء

جناب حاجی میرزا محمّد افشار علیه بهاء الله

فی ذی حجة سنه ۱۳۰۲

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

فی الحقیقه امروز ذکر و ثنا اهل وفا را لایق و سزا که ضوضاء غافلین و نعاق ناعقین و شبهات مشرکین و اشارات معرضین ایشان را از نور مبین منع ننمود مع آنکه اشراقات انوار آفتاب ظهور عالم را احاطه نموده و آیاتش مدن و دیار را مزین فرموده بر هر علّمی علم ظهور مرتفع و از هر جهتی ندای مکّلم طور ظاهر مجدّد بعضی از غافلین بقدّم اوّل راجع سبحان الله اصبع قدرت حجابات را خرق فرمود و سبحات را از هم درید مع ذلک ناعقین مجدّد بر آنند ناس بیچاره را بحجابات اغلظ از حجابات قبل و سبحات اعظم از سبحات قوم مبتلا نمایند عبده اوهامند و خود را از اهل توحید میشمزند عاکف اصنامند و خود را از اهل عرفان میدانند انسان متحرّی چه که کل بچشم خود مشاهده نموده اند و بگوش خود اصغا کرده اند که آنچه را حزب شیعه از قبل بآن ناطق و مشغول وهم صرف بوده و ظنّ بحث در قرون و اعصار بر منابر بسب و لعن یکدیگر ناطق بشائیکه عروق اعناق بمثابه سنان ظاهر و چون فجر اراده مالک احدیه دمید و آفتاب حقیقت اشراق فرمود کل از عالم و جاهل در سنه اولی بر مولی الوری قیام نمودند بشائیکه اهل جنّت علیا نوحه نمود بالاخره آن گروه بی انصاف فتوی دادند و بر سفک دم

مطهرش قیام نمودند تا آنکه واقع شد آنچه که عین حقیقت گریست این نبود مگر ثمرات اعمال نالایقه و افعال کذبیه حال باید حزب بیان یعنی نفوسیکه اعراض نموده‌اند بانصاف و عدل در عاقبت حزیکه خود را اعلی الامم میدانستند تفکر نمایند که آن نفوس چه ثمر اخذ نمودند که مجدد این نفوس بر قدم آن نفوس سالک اعادنا الله و ایاکم من شرّ هؤلاء فی الحقیقه آن نفوس غافلند چه که از اصل امر مطلع نبوده‌اند و از نفوسیکه آگاه بوده‌اند سؤال نمینمایند ینبغی ان اذکر ما انزلہ الرحمن فی الفرقان قوله تعالی ذرهم فی خوضهم یلعبون و الصلوة و السلام و التکبیر و الثناء علی الذین شربوا ریحی الاستقامة علی شأن نبذوا العالم عن ورائهم قائمین علی امر الله رب العالمین و الحمد له اذ هو مقصود العارفين و محبوب المخلصین

سبحانک یا من باسمک ظهرت الاسرار و جرت الانهار و نصبت رایات التوحید و ارتفعت اعلام التجرید اسئلک بالکلمة الّتی بها خلقت الکائنات و ذرئت الموجودات بان تعرف عبادک ما ینفعهم فیکلّ عالم من عوالمک و علّمهم ما غفلوا عنک فی اّیامک اشهد یا الهی بانّک اوضحت السبیل و ابرزت الدلیل و انزلت الآیات و اظهرت البیّنات طوبی لنفس وجدت عرف آیاتک و اقبلت الیک و سرعت الی افقک الاعلی المقام الذی لا یدکر فیہ الا نفسک یا مولی الوری و مالک الآخرة و الاولی ای ربّ اسئلک بامواج بحر رحمّتک و اشراقات انوار شمس فضلک بان تؤیّد عبادک الغفلاء علی الرجوع الی ساحة عزّک و الورد فی بساط عظمتک ای ربّ لا تخییهم بجودک و کرمک و لا تمنعهم عن سماء عطائک ثمّ اسئلک یا الهی بان تؤیّد حزیک الذین ما نقضوا عهدک و میثاقک و قاموا علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک علی اظهار ما عندک و انزلته فی کتابک لعلّ بذلک ینتبهن الرّاقدون و یرجعون الیک و یتمسکون بحبل جودک و یتشبّثون باذیال رداء عفوک انک انت التّواب الغفور الکریم

نامه آنجناب مدّتی قبل باین خادم فانی رسید گواهی بود آگاه و شاهدهی بود صادق بر توجّه و اقبال آنجناب بافق اعلی حبّذا عرف محبّت محبوب عالمیان از او متضوّع از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که لا زال این عرف متضوّع باشد و این نسیم در مرور و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی نموده تلقاء وجه بعد از اذن عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت قوله جلّ جلاله

بسمی المشرق من افق ملکوت البرهان

یا اّیّها المقبل الی الافق الاعلی عبد حاضر بکتابت حاضر لدی الوجه قرائت نمود هر کلمه‌ئی از کلمات آن مدل و مشعر بود بر اقبال و توجّه از حقّ میطلبیم آنجناب را مؤیّد فرماید بشأنیکه ناس را از اوهام ناعقین محفوظ دارد لعمری مجدد بتعمیر مدن و دیار ظنون و اوهام مشغولند منقطعاً عن العالم بر تربیت امم قیام نمائید از این کلمه تعجّب منما لیس هذا علی الله بعزیز همّت را بزرگ نما و بخدمت مشغول باش امروز باب اعظم مفتوح و بحر ظهور مّواج و مکّم ناطق در پستی نفوس معرضین تفکر نمائید حقّ برایات آیات و جنود وحی و الهام از افق سماء مشیّت ظاهر و باهر و آشکار و معادل جمیع کتب سماوی بل ازید از قلم اعلی نازل مع ذلک باوهامات قبل مشغول و بکلمات مجمع امّ القری ناطق و ذاکر اگر این امر اعظم و نبأ عظیم را انکار نمایند بجه حبل متمسّک و بجه ذیل متشبّث میشوند اینمظلوم در اّیامیکه جمیع افنده و قلوب مضطرب و فرائص اهل بیان از سطوت امرا و ضوواء علما مرتعد بر امر قیام نمود قیامیکه کل بر آن شاهد و گواهند و باعلی الدّا کل را بافق اعلی دعوت نمود مع ذلک از نفوس معرضه وارد شد آنچه که اهل مدائن معانی و بیان گریست سوف یرون جزآء ما عملوا انّ ربّک هو العلیم الخبیر در هر حال از مطلع کرم و مخزن جود و مشرق رحمت الهی طلب نمائید عباد غافل را بر رجوع تأیید فرماید که شاید بر آنچه از ایشان فوت شده قیام نمایند انّ ربّک هو الغفور الرّحیم افرح بذکری اّیاک و اقبالی الیک من شطر سجنی البعید انا انزلنا لک من قبل و فیهذا الحین ما یقرّبک الی الله ربّ العالمین

قل يا ملأ البيان خافوا الله و لا تقولوا ما لا قاله الاولون ارحموا على انفسكم و انفس العباد تالله قد ظهر من كان مكنون في ازل الازال و انزل ما كان مخزوناً في علم الله العليم الحكيم قد ظهرت رايات البرهان و خضعت لها آيات الامكان يشهد بذلك من ينطق انه لا اله الا انا المظلوم الغريب خذ كأس العرفان باسم ربك الرحمن رغماً لاهل البيان الذين نقضوا ميثاق الله و عهده و قاموا على الاعراض بظلم مبين قد كنت مذكوراً لدى الوجه نسئل الله ان يؤيدك على حفظ هذا المقام العزيز الرقيق كبر من قبلى على وجوه الذين نسبهم الله اليك و بشرهم بذكرى اياهم فى سجنى الاعظم و ذكرهم بما نزل من ملكوت يائى البديع البهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على الذين شربوا رحيق الاستقامة من هذه الكأس التى خضعت لها البحار و تمسكوا بهذا الحبل الذى تمسك به المقربون الحمد لله رب ما كان و ما يكون انتهى

اينعبد بلکه اشيا کل متحیر و مبهوت چه که مشاهده میشود اسبابیکه يوم قبل فسادش ظاهر حال مجدد بهمان اسباب متمسک و متشبثند يا ليت القوم يعلمون مجمعی در منشاد بمثابة مجمع ام القرى مجتمع باعترافات آنمجمع بل اعظم و اكبر قيام نموده اند نوشته ئى باسم چهار نفس نوشته و بخاتمه مختوم نموده ارسال داشته اند سبحانه الله آيا آن نفوس لوح رئيس را ندیده اند و يا الواح ملوک رانخوانده اند و يا كتاب اقدس را نشیده اند امورات بعد کل از قبل از قلم اعلى بکمال تصريح نازل بعد از ورود مکتوب اينعبد مدتی متحیر از یکجهت مشاهده شد اين مکتوب قابل عرض نیست و از جهت دیگر ملاحظه شد شايد در ستر آن تفصير واقع شود لذا متوکلاً على الله توجه بساحت امنع اقدس نموده و بعد از اذن تمام آن عرض شد جواب از سماء مشيت الهی نازل اميد هست آنجناب بملاحظه آن فائز شوند صد هزار افسوس که اين حزب هم ادراک نمودند آنچه را که لايق و سزاوار يوم الله است و اينکه ذکر منتسبين را فرموده بودند هر یک در ساحت امنع اقدس مذکور و بفيوضات فياض حقيقى فائز بعد از عرض اينفقره اينکلمات عاليات از ملکوت بيان رحمن نازل قوله تعالى

بسمى المشفق الكريم

يا ايها الناظر الى الافق الاعلى انا سمعنا ذكرك و ثنائك و رأينا اقبالك و توجهك الى الله مولى الانام طوبى لاذن فازت باصغاء النداء و لعين رأت الافق الاعلى و ليد اخذت ما نزل من سماء عناية ربك مالک الرقاب قد شهدت كتب الله لهذا الكتاب الذى نطق امام وجه العالم انه لا اله الا هو العزيز الوهاب قد خسر الذين نبذوا كتاب الله عن ورائهم متمسكين بالظنون و الاوهام قل تالله قد انجذبت افئدة المخلصين من الآيات المنزلة من سماء الفضل اتقوا الله يا ملأ البيان و لا تكونوا من الذين كفروا اذ اتى الرحمن بقدرة و سلطان قد ظهر كل ما سمعتموه من افق ارادتي و اشرق نير البرهان من هذا المقام الذى جعله الله مطاف الملأ الاعلى و الذين طافوا العرش فى العشي و الاشراق قل اياكم ان تمنعكم شبهات القوم عن الحق او تحجبكم اشارات الذين غفلوا عن الامر بما اتبعوا كل مشرك مرتاب كم من عالم منع عن كوثر الحيوان و كم من جاهل سمع و سرع و قال لك الحمد يا منزل الآيات كم من عبد اعرض عن الوجه و كم من امة سمعت و اجابت ربها المهيمن على من فى الارضين و السموات ان الفضل فى يمينه و العدل فى قبضته يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو الامر الذى بامرہ اشرق نير القوة من افق الاقتدار كذلك جرى من قلم الرحمن ماء الحيوان طوبى لمن اخذ و شرب و ويل لكل ملحد مكار الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و كفروا بالذى آمنوا به الا انهم من اهل الضلال

قد حضر لدى المظلوم الاسماء الذين نسبهم الله اليك و انزلنا لكل واحد منهم ما يجد منه المقربون عرف عناية ربك مالک الایجاد ذکرهم من قبلى و بشرهم بما نزل لهم ما لا يفنى بدوام اسمائى الحسنی يشهد بذلك من عنده علم الكتاب انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى و بما ينبغى لايام ربهم مالک المآب البهاء عليك و عليهم و على الذين كسروا اصنام الاوهام بقدرة من لدى الله مظهر البينات انتهى

له الحمد و المنة و له الفضل و العناية فضله اظهر من الشمس في وسط السماء فضله ظاهر و عنايته باهر بشائكه احتياج بعرض اينفاني نبوده و نيست ايكاش عباد غافل ببصر انصاف و اذن عدل در آنچه نازل شده و ظاهر گشته مشاهده مينمودند و تفكر ميكردند اينست مقام تفكر كه فرموده اند يك ساعت آن بهتر از عبادت هفتاد سنه است

انشاء الله آنجناب بهمت تمام بر امر مالك انام قيام نمايند كه شايد مثل قبل بمرض كورى و كرى مبتلا نشوند و از بر اوهام و ظنون محفوظ مانند بيش از اين زحمت نميدهم و خدمت هر يك از منتسبين ذكر تكبير و سلام موقوف بانجنابست التكبير و السلام و البهاء على جنابكم و على الذين ما منعهم شبهات القوم عن الله رب العالمين و الحمد له اذ هو مقصود العارفين

هو الله العزيز الحي الجبار

فيا الهى فى الحين اناديك باسرار عز ربوبيتك و آيات قدس قيوميّتك بان تجعل هذه الامة من امّاك ثم اصطفيتها لخدمتك ثم انزل عليها ما تقرّ به عينها و تستريح نفسها و تسكن روحها و تسرّ ذاتها و انك انت الحي المتعالى القيوم تنفق كيف تشاء لما تشاء و تعطى لمن تشاء ممّا تشاء و انك انت الفرد العزيز المحبوب

باسم الله الغنى المتعال

فيا الهى فى كلّ اللّيلى احترق بنار فراقك و فى كلّ الايام ابتهج بيدايع افضالك و فى اللّيل ابكى عن يأسى عن مواقع نصرک و عنايتک و فى النهار اضحك من رجائي بيدايع جودک و احسانک فسبحانک يا الهى مضى كلّ الايام و ما قضى البلايا عن اصفياک و كلّ امر انتهى و ما تنتهى الرزايا لأمنّاك كأنّ الضراء صارت قديماً بقدّم ذاتک و البأساء مقيماً بقيام نفسك و باقياً ببقاء وجهک بحيث يتغيّر كلّ شىء فى مملکتک الا البليّة عن احبتک و كلّ الأشياء حادثة فى ملکک الا الذلّة عن صفوتک فوعزّتک يا محبوبى قد بلغ الذلّة الى النّهاية و ورد من الجهال ما لا يذكر بالمقال يا من اليک ينتهى الفضل و الافضال و انک انت ذو الجمال و الاجلال اما تنظر يا الهى الى احبتک بلحظات عطوفتک و اما تلتفت يا رجائي الى برتک بنظرات مکرمتک هل غيرک من احد حتّى يهروا منك اليه و هل دونک من سلطان حتّى يردوا عليه لا فوعزّتک و اتى من قبل محبيک اشهد لهم حينئذ لديک بأنّهم ما ارادوا غيرک و ما عبدوا سواک و ما عرفوا دونک و انقطعوا عن كلّ الجهات الى وجه فردانيتک و خرجوا عن كلّ الدّيار حتّى دخلوا ديار صمدانيتک الى متى يا الهى لا ترسل على قلوبهم ارياح رحمتک و لا تهبّ على نفوسهم نسّمات جودک و لطفک اما وعدت يا سيّدی بأنّ تجمع المنقطعين فى جوار رحمتک الكبرى و اما وعدتهم مكمّن الأمن فى ظلّ اسمک الأعلى اذاً فاقض بما وعدت ثمّ اظهر كلّ ما عهدت اذ انک انت ارحم الرّاحمين و قاضى حوائج الطالبين و انت تعلم يا الهى و ربّى بأنّى لا اشکو لنفسى و لا اجزع لذاتى و لا احزن لجسمى لأنّى فى يوم الذى عرقتنى نفسك و اشريتنى خمر جمالك قد انفقت روحى لروحک و ذاتى لذاتک و جسمى لجسمک و انت تعلم ما ورد علىّ فى سبيلک و ما مسّنى من مجارى قضائک فوعزّتک لن اقدر ان اذكره بين يديک و لا يقدر احد ان يسمعه من احبتک و فى كلّ الأحوال كنت شاكرًا بنعمتک و راضياً بقضائک بل كنت منتظراً لسيوف اعدائک فى سبيلک و سهام قضائک فى محبتک و ما حفظت نفسى اقلّ من

ساعة و كنت كالنار المشتعلة بين عبادك الفسقاء و كالسراج المنيرة بين يدى الأعداء و كالشمس البازغة فوق رؤوس الأشقياء و هم فى كلّ يوم يشاورون فى خروجى و فى كلّ ليل يجتمعون على قتلى و انا اقول يا الهى زد فى كفرهم و غفلتهم ثمّ فى شركهم و شقوتهم ليقرب بذلك لقائى بك حتّى ارجع اليك و ارد عليك لأنّ هذا املى منك و رجائى بك ولكن يا الهى لمّا اشاهد اضطراب احبّتك و قلق برّيتك احزن فى نفسى على قدر الذى لن يحصى ذكره و لن يتمّ بالقلم امره و انك لو كشفت لهم حجابات الأمر كما كشفت لعبدك هذا ما اضطربوا فى موارد بلائك و ما تبلبلوا فى مجارى قضائك ولكن حجت عنهم بعلمك المحيطة و كشفت لعبدك الفانية لذا اقسمك يا محبوبى بمظهرك الأعلى و مراياك الحاكية عنه و مرآتك الأزليّة الأسنى و السن الناطقة به بأن تجعلنا من الواردين فى شاطئ انقطاعك و النازلين الى مدينة افضالك و الشارين عن كأس جمالك و المستريحين على بساط اجلالك اذ بيدك ملكوت كلّ شيء و انك انت العزيز الفرد المتعالى القيوم

* * *

حرف ح و حرف سين ملاحظه فرمايند

بسم القائم القدّوس الحىّ الرّبيع

فيا الهى و محبوبى لم ادر باى لسان ارفع اعلام ذكرك و ارتفع رايات عزّك بعد الذى اشاهد وجودى و ما قدّر فيه و خلق به معدوم عند آية من آيات عزّ سلطنتك و مفقود لدى جذوة من انوار نار ازليّتك و ان اسدّ ابواب الذكر على قلبى فوعزّك اشتعل فى الحين بما اودعت فى سرّى من نار محبّتك و ان افتح ابواب الثناء على فؤادى اخاف بان يأخذ القلم زمام الحفظ عن يدى و يجرى بما لا تطيقه احبّائك و لا تحمله اصفيائك و يقع الاختلاف بينهم و يظهر البغضاء فيهم بحيث ينفضون عن حولك و يعترضون على عبدك فلك الحمد يا الهى على ما رشّحت على قلبى من شئونات عبوديتك و ظهورات الجذب على خدمتك بحيث لو تظّهر علىّ من مظاهر قدس ربوبيّتك و مطالع عزّ الوهيّتك ما تلذّ بذلك كينونتى و ما تستقرّ نفسانيّتى و ما تطمئنّ انيّى الاّ بان دخل فى ظلّك و استريح فى جوارك و اعبدك فى حبّى اياك و اقصدك بما انت تستحقّ حين غفلتى عمّا سواك لأنّ المحبوب من يحبّك و المقصود من يقصدك و المعبود من يعبدك و المحمود من اقبل اليك و المحروم من اعرض عنك و المردود من اشتغل بغيرك و المطرود من خرج عن ظلّك و ما سكن فى جوارك فسبحانك سبحانك اسئلك بسرّك المستور و باسمك المشهور ان تجعلنا من الذين انقطعوا اليك و توسّلوا بك و هربوا عن دونك و وردوا اليك و آنسوا بجمالك و اقبلوا الى ميادين وصالك و اسرعوا الى وصالك و لقاءك ثمّ الهى يا الهى على قلوب احبّائك من آيات حبّك و حبّ عبادك ثمّ ارفع البغضاء بينهم ليجمعوا على كلمة تفريدك فى هيكّل توحيدك بحيث لا يسكنون الاّ بذكرك و لا يتوجّهون الاّ بوجهك و لا يتفرّبون الاّ برضائك و لا ينطقون الاّ باذنك ليجعلوا فى الارض كنفس واحدة و اسم واحد و رسم واحد و انك انت الذى تظّهر ما تشاء بمشيّتك و تثبت ما تريد بارادتك و تقضى ما شئت بقضائك و سلطان امضائك و انك انت المهيمن العزيز المحبوب

المنزول من الهاء بعد الباء

* * *

بسمه المهيمن على الأسماء

قد اتى الميقات و اتى منزل الآيات من سماء الأمر بقوة لا يضعفها ظلم الأشرار الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و قتلوا اوليائه من دون يئنة من عنده و سلطان من لدنه نشهد أنهم افسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و كفروا بنعمة الراحة بعد اذ تحققت و انبسطت بعدل مليك المملكة و سلطانها كذلك نطق المظلوم اذ يمشى فى هذا المقام الذى سمى بالسجن الأعظم فى العالم و بمقام انقطع عنه ذكر الأمم طوبى لمن سمع ما امر به من لدى الله فالتى الأصباح أنا منعنا الكلّ عن الفساد و امرناهم بالبرّ و التقوى و الغافلون نبذوا ما ينفعهم ورائهم و اتبعوا البغى و الفحشاء الا أنهم من اهل الضلال عند ربهم المتعال قتلوا من آمن بالله و نصر امره و نطق بشأته فى الليالى و الأيام

يا على قبل اكبر عليك بهائى و عنايتى قد سررتى كتابك الذى ارسلته الى احد افنانى و وجدنا منه عرف الاتحاد فى أيام فيها اختلف الناس فى التبا الذى بشر به الكليم فى التوراة و الحبيب فى الفرقان أنا ذكرناك مرة بعد مرة و انزلنا لك ما اهتزت به الأشياء و انجذبت به العقول و الأرواح كن قائماً على نصرة امر ربك بالحكمة التى اشرقت شمسها من آفاق الزبر و الألواح قد كنت مذكوراً لدى المظلوم أنه ايدك على خدمة امره و عرفك سبل الرشاد

يا قلم اذكر من استشهد فى سبيل الله و قل اول تجلّى ظهر من افق سماء الفضل و العطاء عليك يا من سميت بمحمد قبل رضا اشهد أنك آمنت بالرحمن اذ ماج بحر العرفان فى الامكان و اجبت النداء اذ ارتفع بين الأرض و السماء و شربت رحيق الوحى من يد عطاء ربك مالك ملكوت الأسماء انت الذى ما منعتك حجبات الظالمين و لا سبحات المعتدين و تركت ملّة قوم افسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و كفروا بنعمة الله بعد انزالها الروح لك يا من فى مصيبتك ناح المقربون و صاح المخلصون طوبى لك و لمن يزورك و يقرأ ما نزل من القلم الأعلى فى هذا المقرّ الأقدس الأعزّ الأنور الأبهى

يا على قبل اكبر عليك بهائى و عنايتى ذكر احبائى من قبلى و بشرهم برحمة الله و فضله و عنايته أنا نوصيهم بالاتفاق و الاتحاد نسأل الله ان يؤيدك على اصلاح احوالهم فى كلّ الأحوال أنه هو الغنى المتعال و هو العزيز الفضال

* * *

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

قد اتى الوعد و الموعد ينادى من الأفق الأعلى من فى ناسوت الانشاء ليقربهم الى الذروة العليا المقام الذى ينطق فيه مولى الأسماء و فاطر السماء أنه لا اله الا انا الحق علام الغيوب اسمع النداء من السدرة المرتفعة على البقعة النوراء أنه يقربك الى الله المهيمن القيوم اذا سمعت ندائى و وجدت عرف بيانى قم و قل

الهى الهى لك الحمد بما اظهرت مشرق آياتك و مظهر بيناتك لعبادك و دعوتهم الى صراطك الذى ظهر بأمرك المحتوم اسئلك يا مالك الملوك بأسرار جبروتك و ما كان مكنوناً فى بحر علمك بأن تؤيدنى على ما ينبغى لظهورك و أيامك ثم اجعلنى يا مقصودى مستقيماً على امرك أنك انت المقتدر القدير لا اله الا انت الفرد الباقي العليم الحكيم اى ربّ ايدنى على الاستقامة على امرك و قدّر لى ما ينفعنى فى كلّ عالم من عوالمك أنك انت العزيز المعطى الكريم

* * *

سلطان آباد

استاد حسين

بنام مقصود عالمیان

قد اتی یوم فیہ اتت السَّمَاءُ بدخان مبین و اتی یوم فیہ مرّت الجبال کمرّ السَّحاب و اضطرب کلّ قوّ امین یا حسین بشنو ندای حسین مظلوم را که از شطر سجن اعظم ترا بحقّ دعوت مینماید ندای داعی حقّ را بگوش جان بشنو اگر یکبار بآن فائز شوی ترا بمقامی جذب نماید که از عالم و عالمیان خود را فارغ مشاهده نمائی و بأعلیّ الدّاء مابین ابرار بذکر دوست مشغول شوی این ظهوریست که در باره او نقطه بیان میفرماید ایّاک ان یمنعک ما فی البیان و در مقام دیگر میفرماید ایّاک ان تحتجب بما نزل فی البیان امروز روزیست که جمیع نبیین و مرسلین لقای آترا از حقّ سائل و آمل بودند ان انظر فی کتب القبل لتطلّع بما ستر عنک انّی لک ناصح امین

بلسان جان محبوب امکانرا ندا کن و بگو

ای خدای من و مالک من و دوست من و محبوب جان و روان من چگونه از عهده شکر تو برآیم در بحر غفلت و نادانی مستغرق بودم لسان فضلت مرا ندا نمود و ید عنایت مرا اخذ کرد ای پروردگار من غفلت من بمقامی رسید که مرا از فرات عذب یقین محروم ساخت و بماء صدید ظنون راه نمود از ذکر غافل شدم و تو از من غافل نشدی از حبّت محمود بودم و نار عنایت تو مشتعل بکدام وجه بتو توجه نمایم و بچه لسان ترا بخوانم خجلت و انفعال مرا فروگرفته و از جمیع جهات مأیوس ساخته و لکن ای پروردگار من و مقصود من و مولای من شنیده‌ام که فرموده‌ئی امروز روزیست که اگر یک بار نفسی از روی صدق ارنی گوید از ملکوت بیان انظر ترانی استماع نماید و از اینکلمه مبارکه عالیه مقام امروز معلوم و واضحست و همچنین فرموده‌ئی اگر نفسی از اوّل لا اوّل از جمیع اعمال حسنه محروم مانده باشد الیوم تدارک آن ممکن است چه که دریای غفران در امکان ظاهر و آسمان بخشش مرتفع سؤال میکنم از تو بحرمت این روز مبارک که مصدر و مطلع ایّامست مرا برضای خود موفقّ بداری و بطراز قبول مزین نمائی ای ربّ انا المسکین و عندک بحر الغناء و انا الجاهل و عندک کنوز العلم و العرفان و انا البعید و انک انت المقتدر المتعالی القریب

اگر بتلاوت آنچه ذکر شد فائز شوی البتّه از فیوضات آفتاب معانی محروم نگردی اینست شمس نصیحت الهی که از افق ملکوت بیان اشراق نموده طوبی لمن سمع و قال لک الحمد یا اله العالمین

* * *

بسم الله الأعزّ الأَمَنع الأقدس

قد اخذ الميثاق حين الاشراق من الذين آمنوا ان لا يعبدوا الا الله و لا يفسدوا في الأرض منهم من فاز بالهدى و منهم من اتبع الهوى الا انه من الغافلين ليس حزني سجنی و لا ذلّتی ابتلائی بین ایدی الأعداء لعمری أنّها عزّ قد جعلها الله طراز نفسه ان انتم من العارفين بذلّتی ظهرت عزّة الكائنات و بابتلائی اشرقت شمس العدل على العالمين بل حزني من الذين يرتكبون الفحشاء و ينسبون انفسهم الى الله العزيز الحميد ينبغي لأهل البهء ان ينقطعوا عمّن على الأرض كلّها على شأن يجدنّ اهل الفردوس نفحات التقديس من قميصهم و يرون اهل الأكوان في وجوههم نضرة الرحمن الا أنّهم من المقرّين اولئك عباد بهم يظهر التقديس في البلاد و تنتشر آثار الله العزيز الحكيم انّ الذين ضيّعوا الأمر بما اتبعوا اهوائهم أنّهم في ضلال مبين فاسأل الله بأن يهديهم الى ما اراد و يؤيّدهم على ما تمرّ به نسمات الانقطاع على العالمين لنا عباد لو تعرض عليهم خزائن السموات و الأرض

لا يعتنون اليها و لا يرجعون النَّظَر عن المنظر الأكبر الا انَّهم فى سرادق عصمتى يستبركونَّ بهم اهل حظاير القدس انَّ ربَّك بكلِّ شىء عليم اولئك مرّوا عن الدُّنيا و زخرفها كما تمرَّ السَّحاب و ربَّك على ما اقول شهيد انَّك خذ كأس الانقطاع باسم ربَّك مالك الاختراع ثمَّ اشرب منها و قل ان الحمد لك يا اله من فى السَّموات و الأرضين ان ارض برضائه ثمَّ اجعل مرادك ما اراد ربَّك المقتدر القدير لأنَّ الدُّنيا و ما فيها تفنى و تتغيّر و ما لا ينفد ما قدَّر لك فى ملكوتى العظيم لا تنس فضل ربَّك انَّه دعاك الى نفسه و انقذك من غمرات الأوهام و نزل لك آيات بيّنات ان اقرأها و كن من الشَّاكرين

* * *

بسم الذى يعطى و يأخذ كيف يشاء

قد اخرجنا الغافلون من ارض السَّرِّ بظلم مبين الى ان بلغنا الى شاطئ البحر و ركبنا الفلك بأمر الله الملك العلىّ العظيم و نزلت فى كلّ الأحيان آيات ربَّك الرّحمن و بها استجذبت افئدة الطّائفين الى ان وردنا فى هذا السّجن الكبير و اخذ باب السّجن جنود الظّالمين و أوّل من توجّه الى الله فى هذه الأرض من سمّى بأبى الحسن و قد فاز باللقاء مرّة واحدة و سمع نغمات الله انَّه لرجل امين قد قبل الله منه ما حمل الشّدايد فى سبيله و يحملها فى الرّجوع انَّ ربَّك لهو العليم الخبير و عن ورائه دخل عباد و ما فازوا بلقاء الغلام بما اكتسبت ايدى الظّالمين لكلّ قدّر من لدى الله اجر عظيم كذلك نزلنا عليك بعض ما ورد علينا لتطّلع به و تسمع نداء هذا المظلوم من هذا الشّطر البعيد و تذكر ربَّك فى كلّ الأحوال انَّه مع عباده الذّاكرين و البهّاء على احبّاء الله الّذين استقاموا على الأمر و كانوا من الرّاسخين و الحمد لله ربّ العالمين

* * *

جناب محمّد الذى فاز

هو الأقدس الأعظم الأبهى

قد ارتفع النّداء من هذا المنظر الكريم به ارتفع نداء الأشياء كلّها ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين قد انار افق البيان و اتى الرّحمن بالبرهان ولكنّ القوم قاموا باعراض عظيم قد كفروا بالله و سلطانه و ارتكبوا ما صاح به كلّ صخرة و ناح به كلّ عالم خبير اى محمّد انشاءالله بعنايات مخصّصة الهى فائز باشى و از كوثر استقامت در كلّ حين يياشامى و بر امر محبوب عالميان بشأنى مستقيم باشى كه حوادث زمان و ظلم اهل طغيان ترا از افق رحمن منع ننمايد آنچه فرستادى لدى العرش حاضر و بلحاظ قبول فائز شد حقّ جلّ جلاله دوست داشته كه صنايع مرغوبه از احبّاي خود مشاهده نمايد طوبى لك بما حضر ما صنعتته تلقّاء وجه ربّك المظلوم الغريب انشاءالله هر يك از احبّاي موفّق شوند باظهار صنعى از صنايع و مؤيّد شوند بما امروا به فى كتاب الله العزيز الحكيم البهّاء عليك و على من تمسّك بحبل الاستقامة فى هذا اليوم العزيز البديع

* * *

بسمی الأعظم الأقدم

قد اردنا ان نذكر من سمع نداء الله ليقوم على ما ينبغي لهذا اليوم البديع و يذكر مولاه بين العباد و يذكرهم بما امروا من لدن عليم حكيم ان يا عبد كن ماشياً بالعدل و عاملاً بما يظهر به تقديس الأمر و متّصفاً بالأخلاق التي بها تتضوّع مسك التنزيه بين العالمين ان اشرب خمر الحيوان من كوثر بياني ثم اجعل عيشك ذكرى و ثنائى كذلك يأمرک من عنده علم كلّ شيء فى كتاب مبين قد سمعنا ذكرك و نزلنا لك ما يجعلك طائراً فى هواء المحبة و الوصال و يسقيک ما اراد ربك العزيز الحميد ان افرح بذكرى اياك ثم اشكر ربك فى كلّ حين أنّه لا يعادل بذكره ما تراه على وجه الأرض ان اعرف قدره ثم استقم على هذا الأمر المنيع أنّه ينظر عباده و يسمع ما يتكلّمون به ان ربك لهو العليم الخبير كذلك نزلت امطار البيان من سحب العرفان اذا فزت بها قل لك الحمد يا محبوب العارفين و لك الثناء يا مقصود العالمين

* * *

محبوب روحانى جناب عل قبل اک عليه بهاء الله الأبهى به لحاظ انور ملاحظه فرمايند

بسم الله الأمتع الأقدس الأبدع الأبهى

قد ارسل الى حضرتک عريضة من قبل و تلك مرّة اخرى لأنّ كلّما يتوجّه اليک احد يشتعل قلبى بنار ذکرك و محبتک و يأمرنى بالذکر و الثناء لحضرتک ولو ان ذکر مثلى لا يليق لمن اختصّه الله لخدمة امره و اظهار كلمته و تبليغ خلقه و نسأل الله تعالى بأن يوفّقنى على ما يكون لائقاً لأحبائه الذين انقطعوا عن دونه و قاموا على نصرة امره بين العالمين از قبل که جناب ملا محمد على عازم بودند جواب نامه آن محبوب بتفصيل معروض و ارسال شد و حال هم چون جناب امين و ملا ابوالحسن و آقا حسن عليهم بهاء الله عازم بودند بر خود لازم شمردم که مجدّد بذکر آن محبوب مشغول شوم انشاءالله عريضة قبل رسیده کتب هم چنانچه از قبل عرض شد ارسال گردید هر نفسى بخواهد نسخه نمايد التفات فرمائيد ولكن بسیار تأکید لازمست که حفظ نمايند که سیاه نشود و ضایع نگردد و در اینجا چون صحّاف موجود نبود لذا بی جلد ارسال شد از احبای ارض طال مناجات خواسته بودند هر قدر ممکن شود بایشان برسانيد و در این ایام کتاب اقدس از سماء مقدّس نازل طوبى لمن ينظر فيه و يتفکّر فيما نزل من آیات ربّه المهيمن القيوم و سبب آنکه در سنين معدوده از اطراف بعضی مسائل در احکام الهيّه سؤال نمودند ولكن قلم اعلى متوقّف در ارض سرّ بلسان پارسی مختصرى نازل ولكن بطرفى ارسال نشد حسب الأمر در محل محفوظ بود تا آنکه در این ایام مجدّداً عرايض سائلين بساحت اقدس حاضر لذا بابدع الحان بلسان آیات این کتاب بديع منيع نازل و چون جناب آقا جم عليه بهاء الله در اینجا تشریف داشتند آنچه حال مصلحت اظهار آن بود بایشان عنایت فرمودند يعنى اذن فرمودند که نسخه از آن بردارند انشاءالله بأن فائز خواهید شد و بمقتضای حکمت عمل خواهید فرمود طوبى لذى ذائقة يجد حلاوتها و لذى بصر يعرف ما فيها و لذى قلب يطّلع برموزها و اسرارها تالّله يرتعد ظهر الکلام من عظمة ما نزل فيها و الاشارات المقتّعة لشدة ظهورها

حسب الأمر آنکه باید بکمال جهد و سعى باتّفاق و اتّحاد احباب ناظر باشند باید در كلّ احيان ناظر بأمر و علوّ آن باشند منقطعاً عن كلّ الجهات وقتى لسان عظمت باين بيان ناطق بنويس بجناب على عليه بهاء الله که خدمت تو در نظر بوده

و خواهد بود و عندالله ضایع نخواهد شد و از نفوسی محسوبی که میفرماید لا خوف علیهم و لا هم یحزنون لذا باید از بعضی امورات وارده از احبّا مکدّر نشوند و محزون نباشند بکمال انقطاع و توکل در تألیف و تحیب و اجتماع مشغول باشید بقسمی که اگر ضررّ هم بر شما وارد شود لا بأس چه که عمل طیب نزد عالم و آمر مستور نخواهد ماند عنقریب اجر آنچه عمل نموده‌اید و آنچه را در سبیل حقّ حامل گشته‌اید خواهید مشاهده نمود ان اشکر و کن من الشّاکرین انتهی دیگر امید چنانست که همه احيان احوالات مبارک را مرقوم فرمائید چه که سبب فرح قلب این عبد فانی بوده و خواهد بود انما البهّاء علیک و علی من یحبّک و علی من یسمع قولک و علی من یؤانس مع حضرتک خالصاً لوجه الله المقتدر العزیز الکریم

خادم الله

مورّخه ۱۵ جمادی الاول ۱۲۹۰

جناب آقا میرزا آقا علیه بهّاء الله

هو العلیم الخبیر

قد انار افق العالم بالتّبرّ الأعظم و نطقت الأشياء قد اتی المالک الملک لله العزیز الودود

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

قد انزلنا کتاب و هو ینطق امام وجوه العباد الملک لله ربّ الأرباب و یشّر المقبلین بما قدّر لهم من القلم الأعلى و ینذر الذّین کفروا بالله و آیاته و اعرضوا عن مشرق البیان

یا محمد اسمع النّداء من السّدره المبارکة الحمرآء انه لا اله الا انا العزیز الوهّاب لمّا جاءّ الوعد و تمّ المیقات جئنا من مطلع الاقتدار بآیات الله مالک المآب و کان عن یمینی نقطه البیان و امام وجهی رسل الله المهیمن العزیز المختار طوبی لنفس فازت بآیامی و اقبلت الی افقی و توجّهت الی وجهی و سمعت نداء النّبیین و المرسلین فی هذا الأمر الذّی به تزلزلت الأركان و انصعقت الأصنام کنا مستویاً علی عرش الحزن بما ورد علینا من مطلع البغضاء ما ناح به الفردوس الأعلى و الذّین طافوا العرش فی البکور و الآصال

ورد الغصن الأكبر امام الوجه بکتاب من احبّنی الذّی سمّی بعلی اکبر من قلم الله مظهر البیّنات سمعنا ما نطق به اجبناه فضلاً من عندنا و انا المشفق الفضّال یا علی اکبر علیک بهائی انت الذّی قطعت السّبل الی ان وردت فی شاطئ البحر الأعظم و سمعت نداء المظلوم الذّی ورد علیه فی سبیل الله ما ناحت به الذّرات وردت و سمعت و رأیت ما کان امل المقرّین فی ازل الآزال یا علی قبل اکبر انّ المظلوم یدکرک من شطر السّجن و یدکر الذّین ذکرتهم فی کتابک لتشکر ربّک الغنی المتعال انا ذکرنا اخاک من قبل ثمّ الذّین آمنوا بالله الواحد الفرد العزیز الغفّار اردنا ان نذکر کلّ واحد بما یدخله الی مقام لا تمنعه شؤونات

العالم و لا اعراض اهل البیان الذین کفروا بالرحمن اذ اتاهم بقدرة و سلطان یا علی اکبر بلسان پارسی ذکر میشود تا کل از کوثر بیان رحمن قسمت برند و باستقامت کبری فائز گردند

یا سلیمان (استاد سلیمان) قلم اعلی میفرماید اهل عالم طراً از برای عرفان یوم الله خلق شده‌اند هر رسولی عباد را باین یوم بشارت داده و نصیحت فرموده کتب قبل که از ملکوت بیان رحمن بر انبیا و اصفیا نازل شده شاهد و گواه است معذلک عباد غافل از عرفان مالک ایجاد و حاکم یوم معاد محروم و ممنوع مشاهده میشوند سبب و علت این منع اکبر و حجاب غلیظ علمای عصر بوده و هستند و فی الحقیقه جزای اعمال کل را اخذ نموده و از بحر نور که امام وجه مالک ظهور مؤاجست منع کرده حمد کن مقصود عالم را که ترا مؤید فرمود شنیدی و فائز گشتی حال وصیت مینمائیم ترا و حزب الله را بر حفظ آنچه عطا شده بهاء من لدنا علی الذین اقبلوا و سمعوا و اجابوا ربهم السامع المجیب

یا حسنعلی ام الكتاب میفرماید الحمد لله باثر قلم اعلی فائز شدی و از کوثر محبت مالک اسماء مرزوق گشتی قسم بافتاب بیان که از اعلی افق امکان اشراق نموده هر نفسی الیوم بانوار کلمه مبارکه که از افق قلم اعلی اشراق نموده فائز شود او بکل خیر فائز است قل

اسألك یا الهی بتسخیر قلمک الأعلی و بانوار وجهک یا مالک ملکوت البقاء بأن تؤیدنی علی الاستقامة علی امرک بحیث لا تخوفنی جنود العالم و لا نعاق الأمم الذین کفروا بک و بآیاتک ثم أسألك بأن تکتب لی ما ینبغی لوجودک و عطائک انک انت الفضل الکرم لا اله الا انت الغفور الرحیم

یا علی (جناب علی ابن محمد کاظم) لوح محفوظ میفرماید فائز شدی بآنچه در کتب الهی از قلم اراده جاری گشته لله الحمد باصغای صریر قلم و خریر کوثر بیان و هزیز نسیم عنایت مؤید گشتی طوبی از برای تو و از برای مربی تو لازال تحت لحاظ بوده و هستی جمیع منتسبین و دوستان بعنایت حق فائزند از حق بطلب کل را مؤید فرماید بر استقامت چه که ناعقین در کمین بوده و هستند از حق میطلبیم در جمیع امور شما را تأیید فرماید بر ذکر خود و ثنای خود و خدمت خود و ما یرتفع به امره العزیز البدیع

یا غلامحسین (آقا غلامحسین اهل ص) علیک بهائی قد فزت بذکری و اثر قلمی الأعلی قسم نبأ عظیم که این فضل عظیم بوده و هست مقامش را بدان و بشکر و حمد مقصود عالمیان مشغول باش باید الیوم کل باتحاد و اتفاق توجه نمایند و اگر امری غیر مقبول حادث شود بکمال تعجیل در صدد رفع آن برآیند لله قیام نمایند و لله بخدمت مشغول شوند امروز کلمه‌ئی که سبب و علت اختلاف شود نزد حق محبوب نبوده و نیست احباً را تکبیر برسان و بآنچه ذکر شده متذکر دار شاید جمیع ارادات در اراده حق فانی شود یعنی به ما اراده الله تکلم نمایند و حرکت کنند آنچه از قلم اعلی نازل نافذ است در جمیع اشیاء یشهد بذلك مالک الأسماء فی هذا المقام الرقیع

یا حسین (استاد حسین) ام البیان میفرماید بگو

الها معبودا ملکا مقصودا بچه لسان ترا شکر نمایم غافل بودم آگاهم فرمودی معرض بودم بر اقبال تأیید نمودی مرده بودم از آب حیات زندگی بخشیدی پژمرده بودم از کوثر بیان که از قلم رحمن جاری شده تازگی عطا کردی پروردگارا وجود کل از جودت موجود از بحر کرمات محروم مفرما و از دریای رحمتت منع مکن در هر حال توفیق و تأیید میطلبم و از سماء فضل بخشش قدیمت را سائلم توئی مالک عطا و سلطان ملکوت بقا

یا مهدی (استاد مهدی بنا) مظلوم در سجن ابدی ترا ذکر مینماید و ندا میفرماید این ندا آن ندائست که از سدره ظاهر گشت و این آن ندائست که حبیب باصغای آن در معراج فائز شد و این ظهور ظهوریست که روح بان بشارت داد و کلیم

اخبار نمود طوبی از برای نفسی که نفاق ناعقین و سطوت آمرین و ظلم جاهلین او را از یوم الله محروم نمود و از فیوضاتش ممنوع نساخت جمیع را باستقامت امر مینمائیم و به ما ینبغی لأمر الله وصیت میکنیم طوبی للعاملین

یا سلمان (استاد سلمان بنا) ایامی که مکلم طور در زوراء بر عرش ظهور مستوی کل را بطیور لیل و نفاق ناعقین و فساد ملحدین اخبار نمود تا حزب الله از شر آن نفوس بعنایت آثار قلم اعلی محفوظ ماند و این محدود بمحلی نبوده و نیست شاید در این ارض هم احداث شود آنچه سبب و علت اختلاف است کل را وصیت مینمائیم بر استقامت بر امر و به ما ینبغی لأیام الله رب العالمین قبل از الف ظهور ممتنع و هر نفسی ادعا نماید عندالله مردود و غیر مقبول بشنود ندای مظلوم را و آنچه امر فرموده تمسک نمائید اوست عالم و اوست دانا لا اله الا هو العلی الأبهی

یا غلامحسین (استاد غلامحسین بنا) سرّ مکنون میفرماید آیات نازل و بینات ظاهر و سبیل واضح و دلیل مشهود ولکن کل محجوب و ممنوع حمد کن مالک قدم را که تو را تأیید فرمود و راه نمود و در سجن اعظم بذکر تو مشغول این مقام خارج از وصف است قسم نبأ اعظم اگر بدوام ملک و ملکوت شکر این کلمه علیا که از لسان قلم اعلی جاری شده نمائی هرآینه باین عنایت کبری معادله ننماید و برابری نکند از حق میطلبیم کل را مؤید فرماید باعمال و اخلاقی که جنود حقّند در این ظهور اعظم اگر بعرف بیان رحمن فائز شدی قم و قل

لک الحمد یا من بک قامت القيامة و ظهرت الساعة و ارتفعت الصيحة و مرتّ الجبال و برز ما کان مذکوراً فی کتب الله رب العالمین

یا نساج (آقا رضای نساج) علیک بهاء الله مالک المعراج از حقّ بطلب ترا تأیید فرماید بر نسج جامهائی که سهام معرضین بیان و اسیاف مشرکین فرقان بآن اثر نماید این جامه مبارکه تارش از توکل است و پودش از تفویض این جامه موافق هیاکل موقنین و مستقیمین و راسخین بوده و هست طوبی از برای نفسی که بآن فائز شد و از دون الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نمود

یا حسین (حسین ابن آقا محمد نصیر لاری) اهل ایران خود را موحد میدانستند در یوم ظهور کل مشرک مشاهده گشتند الا معدودی جزای اعمال کل را از معرفت غنی متعال در مآل محروم نموده عمام بیضا و خضرا و تقبیل ایادی اسباب غرور و علت منع شد یک نفر از علمای معروف در اوّل امر بیحر قرب تقرّب نجست و از کوثر حیوان که از قلم رحمن در کلّ حین جاری و ساری قسمت نبرد جهد نمائید تا حزب الله طراً بتوحید حقیقی فائز شوند غیر الله را معدوم بینند و مفقود شمرند امروز آفتاب توحید از افق تجرید مشرق و لائح لا یدکر فیه الا هو طوبی لمن فاز ویل للغافلین

یا محمد تقی (آقا محمد تقی ابن آقا محمد جعفر اصفهانی) علیک بهائی جنود الله که ناصر امر و معین امرند در این ظهور اعظم اعمال طیبه و اخلاق پسندیده بوده و هست باید کل باین جنود حقّ را نصرت نمایند امروز روز ذکر و ثنا است و امروز روز اعمال است مکرر این بیان از قلم رحمن جاری تا کل بآن ناظر باشند و بآن متمسک فساد و جدال و نزاع محبوب حقّ نبوده و نیست یا حزب الله وقت را غنیمت شمردید شاید فائز شوید بعملی که عرفش ابدی و ذکرش سرمدی باشد این مظلوم در این ایام باوهامات ظالمین مبتلا و مجدد بر او وارد آنچه که قلم اعلی نوحه نمود و لوح صیحه زد معذلک از ذکر حزب الهی منع نشد و توقّف نمود اشکر ربّک بهذا الفضل المبین قل لک الحمد یا اله العالمین و مقصود العارفین

یا محمد (استاد محمد بنا) انشاءالله موفق شوی بر تعمیر یتیمی که باسم حقّ مرتفع شود ذکر آن بمثابه آفتاب از افق آسمان بیان مشرق و لائح و دائم و باقی خواهد بود و همچنین مؤید شوید بر استحکام بنیان استقامت امروز آن اعظم است از هر معروفی و مقدّمست بر هر امری شکر کن حضرت مقصود را که ترا در سجن اعظم که بمقام محمود مذکور است ذکر

نمود اولیای آن ارض را تکبیر میرسانیم و به ما ینبغی لأیام الله امر میکنیم در جمیع احوال بذكر الله و ثنائش مشغول باشید هذا نصحی و وصیتی عبادی الذین فازوا بأیامی و طاروا فی هوائی و تمسکوا بحبلی و عملوا بما فی کتابی العظیم

* * *

هو الاقدس

قد اوقدنا التبراس و الناس فی ظلمة عجاب هل بُعدوا بما مُنعوا بل بما اكتسبوا یا اولی الالباب انّ البهآء يدعوهم الى الهدی ولكنّ الهوی منعهم عن التّوجّه الى العزيز الوهاب انا منعنا اهل الانشاء عن الفحشاء منهم من سمع و قام و منهم من هام فی هیماء الضلال قل لا تختاروا لانفسکم ما لا اختاره المختار انّه اراد لکم ما یهدیکم الى سبیل الرّشاد قل لا تختربوا اركان التّقوی بایادی الطّغی اتّقوا الله یا اولی الابصار طوبی لک و لمن اقبل الى افق الامر فی هذا الیوم الذی فیہ ینادی لسان القدم قد ظهر الامر و اتی الميعاد ان یا حسن ان اکتب اسم ربّک باحسن الخطّ انا اظهرناه لذلك ان ربّک لهو الحاکم علی ما اراد بذکره زُینت الخطوط و طُرزت الالواح طوبی لانا مل تحرّکت علی ذکر مولاه و لقلم جرى علی اسمه الذی به تُورث الآفاق اذا وجدت نفحات الآیات الّتی نزلت من لدن مالک الاسماء و الصّفات توجّه بالقلب الاطهر الى المنظر الاکبر قل لک الحمد بما اسمعنتی ندأک و عرفتنی نفسک اشهد أنّک انت منور الدیّار و مرّی العباد

* * *

انّه هو الله لا اله الا هو انا کلّ به موقنون

قد اکثرت القول فی ذلک ولكنّ الناس اکثرهم لا یفقهون آنچه از ظهورات معجزات که ذکر شد آنچه نسبت باین حقیر است کذب افتراه المکذّبون و آنچه نسبت بنقطه اصليّه و منبع فیض اولیّه و مرایای مستحکيه از او داده شده صدق یفوز به المخلصون ولكن آنچه از سماء مکرمت و سحاب مرحمت در بیان نازل فرموده اند حجّت کلیّه و دلیل متقنه بجز تنزیل آیات چیزی قرار نفرموده اند لم یزل و لا یزال این بود حجّت خدا بر اهل ارض اگر امری از معدن لطف و بها دون آن ظاهر شد فضلاً من الله بوده والا اعظم حجّت همان است که خود قرار فرموده اند و من اصدق من الله حدیثاً و دیگر نباید بعضی انکار صرف نمایند در ظهور آنچه نسبت بانیا داده شده زیرا که عقل عباد میزان نمیشود اگر بعین بصیرت ملاحظه شود آنچه در ارض مشهود است قبل از ملاحظه آن جمیع ناس از اعالی و ادانی از ادراک آن عاجز بوده و هستند و خواهند بود مشاهده نما در شمس سما که باین مقدار که مشهود است چگونه کلّ من علی الارض از مشرق و مغرب و سایر جهات همه را بهجت و ضیا میدهد البتّه قبل از مشاهده آن از تعریف و توصیف عقل اقبال نمینمود در تصدیق چنین شیئی و هم چنین در کلّ شئونات صنع ملاحظه نما تا سرّ امر کشف شود و کلّ اشیا معجزه انبیا بوده و هست فارجع البصر هل تری من فتور و در فرقان بسیار آیات دلیل بر این است اگرچه نفس آیه در نظر نیست ولكن مضامین آن آیات بدین قرار است مثلاً هو الذی خلقکم و رزقکم افلا تبصرون و هو الذی انبت من الارض نباتاً حسناً افلا تؤمنون و انزل من السماء ماءً افلا تشکرون و خلق السموات و الارض و ما بینهما و اسکن الجبال فضلاً من عنده و قليلاً منکم ما تفقهون پس معلوم میشود آنچه هم مشهود است و متعلّق بقدرت است من عند الله بوده هل من خالق غیر الله قل سبحان الله ما من خالق الا الذی آمنت به المخلصون

بلی اگر گفته شود که معجزات که منسوب بانبیای قبل شده اگر صدق بود حال هم باید ظاهر شود این مطلب هم حرفی نیست که عقول منیره و افنده زاکیه متمسک باو شوند بسیار میشود که امور از قبل واقع شده و حال نشده یا بالعکس و لکل امر خزائن عند ربک ینزلها کیف یشاء علی قدر من عنده ذلک ربکم و رب آبائکم الاولین مثلاً هر سی سنه عمّا فی عدّ ایامکم تعدّون و تحصون ثمّ تحسبون در بعضی بلاد طاعون ظاهر میشود آیا مدّت تأخیر آن میتوان انکار نمود که چنین چیزی محقق نبود و الا باید حال هم ظاهر شود یا امورات دیگر که از قبل ظاهر شد و حال نیست یا بالعکس و اگر گفته شود که چرا حال امری از ظهورات قدرت محضه و شئون صرفه ظاهر نمیشود تا سبب علوّ ارواح عالیه و سموّ انفاس مقدّسه شود بلی هذا حقّ بمثل ما انتم فی البیان تنطقون و لله المثل الاعلی ان انتم تعلمون

نظر نما بجریان این شطّ که مشهود است در حین طغیان و ازدیاد حرکت میکند و جاری است آنچه میکند در اقتدار خود ثابت است و آنچه از اطراف از نفوس ضعیفه فریاد کنند که سدّ معظّم خرق شد یا سدّ فلان محلّ باطل گشت یا فلان بیت خراب شد و فلان قصر منهدم گشت هیچ اعتنا ندارد و در کمال قهر و غلبه و قدرت و سلطنت سایر و ساری است و در جمیع مراتب تساوی حرکت مینماید مثلاً عمارت از هر که باشد چه از سلطان و چه از مسکین نزد سطوت او یک حکم دارد مگر آن عماراتی که استقلالی در استحکام خود دارند کذلک نضرب لکم الامثال لعلکم بما انتم فیه توقنون نظر را دقیق کن و بصر را رقیق نما تا از نفعه طیب بهجت و سنا بر قلبت وارد شود و بر عرش سکون متمکّن شوی اینست اعظم امور و اکبرها ان تستطیعون ان تجدون و دیگر آنکه ملاحظه نما که اگر شخص مقتدری بخواهد شطّ را سدّ نماید و زمام او را باسلطان قوّت و ملیک قدرت اخذ نماید در مراجعت آن چه قدر خانه‌ها و منزلها خراب شود و چه مقدار نفوس غرق شوند بلی اگرچه اراضی یابسه که مدّتها در حرقت عطش مبتلا بودند فایز میشوند و بحیوة تازه بدیع مشرف میگردند و بقمص جدید ممتاز و مفتخر میآیند کذلک یدع الله ما یشاء بامر و ما من اله الا الله ذلک ربّ العالمین و همچنین در اسرار قضائیه و قدریه ملاحظه نما که آنچه ظاهر شده و میشود مثل این شطّ امور در محلّ خود جاری است و ساکن اگر امری ظاهر شود بر خلاف آن چه قدر خلاف در عالم احداث میشود اگر باین رمز دقیق رقیق که اخفی از هر سرّی است ملتفت شوی مستغنی میشوی از آنچه سؤال شده و میشود اینست که غیب احدیه و ذات صمدیه در هر عهد و قرن که اراده میفرمود آن شطّ حقیقی و بحر واقعی را از هیکل جدید و قمص بدیع ظاهر و جاری فرماید آن همه عمارات وجود و قصورات نفوس افکیّه غرق گشته و هلاک شدند در غایت عطش و نهایت ظمّاً مستغرق شدند و معدوم گشتند و اینقدر ملتفت نگردیدند که شریهئی از آن بیاشامند کذلک یحیی الله من یشاء و یهلک من یشاء و یتبث من یشاء و ینفی من یشاء ان انتم تعرفون خاصّه اگر در طغیان شطّ هوّیه که از شمال احدیه جاری است اریاح شرقیه وزیدن گیرد چه قدر از نفوس عالیه و اولو الافنده و قصورات محکمه و بناهای متقنه رفیعہ منهدم و معدوم خواهد شد فوالذی امسک السموات بقدرته و اجری البحار بامر و اگر خوف از اغلال مکنونه در اصدار نمیبود هرآینه جمیع امثال لاهوتیه و دقایق احکام جبروتیه را در همین جریان شطّ ظاهره تمام مینمودم ولیکن چگونه میشود که هیچ اقبال بامری ندارم از شدّت حزن وارده و همّ نازله این ایام را در میان یأجوج صمت و مأجوج نطق مبتلا شده‌ام از خدا میطلبم که اسکندری را نازل فرماید تا سدّی حائل نماید اشارات غیبیه در این عبارات مکنون شده و حروفات قدسیّه در اینکلمات مخزون گشته هنیئاً لمن اخذ لثالیها و عرف قدرها و وصل الی لقائها

و بعد مشهود بوده و معلوم آمده که اصل اختلافات از اقصی عوالم معنی الی ادنی مراتب الفاظ بعلت اختلاف صور مرایا است هر کس از آنچه در او است حکایت میکند و روایت مینماید مثلاً در همین مثال شطّ ملاحظه نما که بیکقسم جاری است و نسبت او بهمه قصور و عمارات مساوی ولیکن هر اودیه که بیشتر گنجایش دارد بیشتر اخذ مینماید و هر سدّ که استحکام آن کمتر است کمتر مقاومت مینماید پس این اختلاف از محلّ برخاست و همچنین ملاحظه نما در اشراق شمس

ازلیّه که بیک اشراق مستشرق میشود در سموات افتدۀ ممکنات و بعد در انطباع در صور مرایا مختلف میشود باختلاف نفس مرایا اینست که بعضی در علو فطرت و سمو همّت واقفند و برخی در دنو جمودت و هبوط خمودت متکی لکلّ مراتب عند الله و کلّ الیه راجعون ارباب بصیرت را بصری چون حدید باید و قلبی باندازۀ وجود که تا فرصت در دست هست آن را از مشاهدۀ جمال منع ننماید و این را از ماء حیوان عذب ممنوع نسازد تا از جمیع طعوم محظوظ شود و نصیب بردارد دیگر چه لزوم دارد که باقوال ناس متمسک شود یا بافعال عباد متهتک آید کلّ یشربون من ماء واحد و یسقون من بحر واحد و لکلّ درجات عند ربّک و کلّ علی ما هم علیه لسائرون امروز هر نفسی که مؤمن بطلعت اعلی و موقن بمقام او در عرش بعد از او باشد او را کفایت میکند از هر علمی و از هر عملی و رضای او و ایمان باو محقق نمیشود مگر باطاعت امر او در کلّ شئون اینست نتیجۀ اعظم افخم اقوم لا لدون الله من غایة و لا لغیره من نهایة و کلّ آنچه ذکر شده از اوصاف شطّ این مثلی بود که از قلم جاری شد فکر و تدبّر نموده تا جمیع اسرار غیبیّه از حجاب قرب و بعد و عالی و دانی منزّه شده کشف جمال نماید و ادراک نما مر آن بحر البحور را که کلّ بحور چون قطره خواهند بود در نزد عظمت او که چگونه در منبع ذات مبارکه و معدن صفات مبروکۀ خود متموج است و قل

سبحان الله ما اعجب امرک و ما اعظم قدرتک و ما اکبر سلطنتک و ما اقهر کبریاتیک و ما نعلم منک شیئاً الاّ بما انت علّمتنا من عندک من لسان مظهر نفسک و منبع ذاتک و معدن امرک و مکمن حکمک و انک انت العالم بکلّ ما خلق و یخلق و انک انت الحقّ علام الغیوب

یا جواد یکحرف بر تو القا مینمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیّه ماء صمدیّه بر حقیقت تو و حقایق عباد جاری و نازل شود تا بحیوة ابدی و زندگانی سرمدی فایز گردید و آن اینست فاملکوا قلباً جیداً حسناً منیراً لتملکون ملکاً باقیّاً دائماً ابدّاً قدیمّاً اینست کنزیکه متعلّق بسما است و اگر زنده و قائم شود هرگز نمیرد و فانی نشود و هذا لنور لا یطفی و کنز لا یفنی و قمص لا یلی و ظهور لا یخفی به یضّلّ کثیراً و یهتدی الآخرون حمد کن خدا را که محلّ القاء این کلمۀ جامعۀ و رنۀ لاهوتیّه و این غنۀ جبروتیّه شدی محکمتر از این کلمه چیزی نیافتیم والاّ القا مینمودم نصیحتی اعظمتر از این کلمۀ مذکوره نیست فاحفظوها ان تریدون ان تجدون الی ذی العرش سیلاً نظر بحبّ این عبد بانجناب این جواب نوشته شد والاّ ابدّاً میل تقریر مطلبی و تحریر حرفی ندارم و کفی بالله لی شهیداً و علیکم وکیلاً اذاً قم برجل الحدید علی صراط الّتی امددناها علی ارض الرّوح البیضاء و بعین اللّهب فانظر الی ارکانها و قوامها و بسمع الیاقوت اسمع ما ظهر منها فیما سئلت عنها و بکفّ الذّهب و اصابع القدرة خذ ما فیها و علیها و بلسان السیف غنّ و رنّ و کفّ و دفّ بانّه لا اله الاّ هو و انّ علیّاً قبل محمّد ذات الله و کینونیتۀ الباقیة و محمّد قبل علیّ معدن امر الله و ذاتیتۀ الدائمة و طلعة الحیّ مکمن حکم الله و انّیتۀ القائمة و حروف الحیّ اول مؤمن بالله و آیاته و انا کلّ بهم متمسکون و انّ هذه لکلمة یفصل بین الحقّ و الباطل الی یوم الّذی یقوم السّاعة اذاً کلّ یحضرّون بین یدی الله و کلّ بامرۀ قائمون و البهّاء علی من آمن به یوم لقائۀ و کان بین یدیہ من القائمین

جناب آقا میرزا آقا الّذی حضر و فاز

هو الغالب القیوم

قد بعثنا البيان على هيئة اللوح و ارسلناه الى الذين آمنوا بالله المهيمن القيوم الذين ما منعهم شؤونات القوم اقبلوا و قالوا آمنا بك يا اله الغيب و الشهود انا اردنا فى هذا الحين ان نسقى احداً من احبائى كوثر عنايتى من يد عطائى ليبلغه الى مقام لا تحزنه حوادث العالم و لا تخوفه سطوة الأرض و علمائها الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و قادوا اوليائهم الى ظل من يحموم يشهد قلمى الأعلى اذ كان مولى الورى مستوياً على عرش اسمه الأبهى بأنك خرجت من البيت مقبلاً الى الله و قطعت الجبال و الأوعار و البرّ و البحر الى ان حضرت و سمعت النداء و رأيت ما بشرت به كتب الله ربّ ما كان و ما يكون طوبى لوجهك بما توجه و لقلبك بما اقبل الى الغريب المظلوم الذى ما منعه سبحانه الجلال و لا حجابات اهل الضلال قام بين الورى و نادى بأعلى النداء تالله قد اتى ما وعدتم به و ظهر من خلقت السموات و الأرض للقائه انظروا يا قوم و لا تكونوا من الذين انكروا حجة الله و كفروا بنعمته و جادلوا بآياته و اعرضوا عنه فى يومه الموعود نعيماً لك بما شهد لك قلمى الأعلى فى هذا المقام الرقيق نسئل الله بأن يؤيدك على حفظ ما نزل لك من لدن ربك العزيز الودود البهاء من لدنا عليك و على اوليائى الذين ما منعهم الدنيا و زخرفها و لا تجارتها و ربحها عن ذكرى العزيز الجميل

هو الشاهد السامع العليم الحكيم

قد تحرّك القلم الأعلى و اراد ان يذكر اوليائه الذين اقبلوا الى مشرق وحي ربهم العزيز الحميد لتجذبهم نفحات الذكر الى الذروة العليا و الغاية القصوى و تقرّبهم الى الله رب العالمين يا حزب الله قد ارسل اليكم كتاب رقم من قلم الله رب العرش العظيم خذوا الكتاب باستقامة لا تمنعكم شبهات الذين يدعون العلم من دون بينة و لا كتاب مبين اولئك نقضوا عهد الله و ميثاقه فى القرون و الأعصار يشهد بذلك مطلع الأسرار فى هذا المقام العزيز المنيع هم الذين انكروا نعمة الله بعد انزالها و افتوا على الذى كانوا ان يذكروه فى الليالى و الأيام و فى البكور و الأصيل قد انكر علماء الأحزاب اذ اتى محمد رسول الله و علماء التورية اذ اتى الروح بسلطان مبين قد ناح من ظلمهم الملاء الأعلى و سكّان الفردوس لو انتم من العارفين منهم ظهرت الفتنة و اليهم رجعت و القوم اكثرهم من الغافلين انظروا ثم اذكروا اذ اتى منزل البيان اعرض عنه العلماء و كفروا به و بآياته الى ان افتوا على سفك دمه الأطهر الأقدس المنير كانوا ان ينتظروا أيام الله و ظهوره فلمّا لاح افق سماء الظهور و اتى مكلم الطور سلّوا عليه سيوف البغضاء كذلك سوّلت لهم انفسهم ما سّعر به السّعير باعراضهم اعرض الأمراء و الذين اتبعوهم فيما عملوا الا انهم من الأخسرين فى كتاب الله مالک يوم الدين قد نقضوا ميثاق الله و عهده و انكروا حقّه و نبذوا كتابه الا انهم من الظالمين يا حزب الله اسمعوا ما تنطق به يراعة الله فى هذا المقام الرقيق ايّاكم ان تمنعكم شبهات الفقهاء او اشارات العرفاء او سطوة الأمراء اقبلوا بوجوه نوراء و بالاستقامة الكبرى و خذوا كأس البقاء من ايدى عناية ربكم الأبهى ثم اشربوا منها امام وجوه الورى مرة باسمى و اخرى بذكرى العزيز البديع ايّاكم ان تخوفكم ضوضاء الأحزاب ستفنى الدنيا و ما ترونها اليوم و يبقى الملك و الملكوت لله العليم الخبير كم من عالم منع عن المعلوم و كم من امّى سرع و اخذ رحيقى المختوم و شرب باسمى القيوم الا أنّه من المقرّين فى كتابى العظيم

يا اهل الدال و الهاء انا اسمعناكم صرير القلم الأعلى اسمعوا مرة اخرى نداء ربكم الأبهى من السدرة المرتفعة على البقعة النوراء أنّه يعرفكم سرّ التوحيد و يهديكم الى الصراط المستقيم انا ظهرنا و اظهرنا ما كان مكنوناً فى العلم و مخزوناً فى كنائز عصمة ربكم المقتدر القدير قد ارتفع خباء المجد على اعلى الأعلام و نصبت راية أنّه هو الله على اعلى المقام ولكنّ القوم اكثرهم من المعرضين قل ان تنكروا هذا النور و ما ظهر من عنده بأى امر تطمئنّ به انفسكم فأتوا به و لا تكونوا من

الصّابرين قل هذا يوم لا ينفعكم فيه شيء من الأشياء اتّقوا مالک الأسماء و لا تكونوا من الصّاغرين انظروا ثم اذكروا ما اكتسبت ايادى اهل البيان قد كتبوا ما صاح به كلّ وليّ و ناح به كلّ رسول امين

قل يا ملأ البيان قد اتى مولى العباد فى يوم الميعاد و يدعوكم الى الله مالک يوم التّناد اتّقوا الله و لا تكونوا من الخاسرين قل ضعوا الأوھام و الظّنون توبوا الى الله ثم ارجعوا اليه أنّه هو التّواب الرّحيم قل أ تعترضون على الذّى بقبوله علّق البيان و كتب الله العزيز الجميل قل لا تنفعكم اليوم كتب العالم و لا ما عند الأمم الّا بهذا الكتاب الذّى اذ نزل نطق اهل الملكوت الملك لله الأمر لله العظيمة لله المقتدر المشفق الكريم قل يا اهل المجمع بكم تزعزعت اركان الانصاف و ناح العدل و بكت عيون المقرّين قد نطقت السنكم بما نطق لسان نضر امام وجه الرّسول اللّهم ان كان هذا هو الحقّ من عندك فأمطر علينا حجارة من السّماء او ائتنا بعذاب اليم انّ قلمى الأعلى ينوح و يقول يا اهل الكاف و الرّاء انصفوا فى امر الله و ما ظهر فى هذا الظّهور و لا تكونوا من الذّين اعرضوا عن الحقّ اذ اتى بسلطان مبين هذا هو الذّى قام فى أوّل الأيّام امام وجوه الأنام و دعا الكلّ الى الله مقصود العارفين و ما ستر نفسه و ما حفظها فى اقلّ من آن يشهد بذلك كلّ منصف بصير هل الذّى اظهر نفسه خير ام الذّى كان خلف الحجاب اتّقوا الله و لا تكونوا من المعتدين طوبى لمن نطق بالحقّ و ويل لكلّ كذّاب تلعب به ارياح النّفس و الهوى و تحرّكه كيف تشاء كذلك يقصّ لكم المظلوم و ينصحكم فضلاً من عنده و هو النّاصح العليم انا ذكرناكم فى أوّل الكتاب رحمةً من لدنا و امراً من عندنا و انا الفضّال الكريم طوبى لك يا اسمى بما دخلت بقعة الفردوس المقام الذّى تجلّت عليه انوار الوجه من مشرق الجمال بأمر مبين و حضرت منظر الله العلىّ الأعلى و سمعت نداء ربّك الرّحمن الرّحيم مرّت عليك نسّمات الوحي من شطر الالهام من لدى الله المقتدر العزيز العليم

يا جمال القدم بشرّ من كان قائماً امام العرش بما قدّر له من فلمك الأعلى فى لوح حفيظ قل انّ ورودك على شاطئ البحر الأعظم خير لك عمّا خلق فى الأرض انّ ربّك هو العليم الخبير خذ نصيبك مرّة بعد مرّة من هذا البحر المّواج و لا تجعل نفسك محرومة عمّا قدّر لها من قلم السّامع البصير قل يا حزب الله قولوا بسم الله و بالله ثم اغترفوا غرفة من بحر الحيوان و رشّوا منه على الكائنات ليظهرها من حجابات البشر و يقربها الى المنظر الأكبر هذا المقرّ المقدّس المنير ان وجدت مقبلاً الى عليه الآيات ثم اظهر له لآئى الحكمة و البيان من عمّان رحمة ربّك العزيز الحكيم و ان رأيت معرضاً فأعرض عنه متوكّلاً على الله ربّ العالمين يا حزب الله لا تعترضوا على من اعترض عليكم ذروه فى خوضه مقبلين الى الفرد العليم من يفتح اليوم شفّتيه بذكر هذا الذّكر الأعظم يطوفه الملأ الأعلى بأعلام من النور كذلك قدّر من لدن مقتدر قدير

قل يا ملأ البيان فاعلموا انّ لله خلف قاف القدرة رجال ينصرونه بجنود الحكمة و البيان على شأن لا تمنعهم سطوة العالم و لا اعراض الأمم يشهدون بما شهد الله أنّه لا اله الا انا الأمر الحكيم طوبى للذّين لم تحزنهم ضوضاء العباد فى سبيل الله مالک الایجاد و لم تمنعهم لومة اللّائمين

يا اسمى بشرّ الأولياء بلوح الله و اثره انا انزلنا لهم ما اطمأنت به افئدة الأصفياء و اضطربت قلوب المشركين قل يا قوم أنّه جاء من الأفق الأعلى نبيا الله العلىّ العظيم و فى يده حجة زنها بقسطاس الحقّ و بما عندكم من حجج التّبيين و المرسلين فلمّا ظهرت خضعت لها حجج العالم اتّقوا الله و لا تكونوا من الظّالمين ايّاكم ان تدحضوا الحقّ بما عندكم خافوا الله و لا تكونوا من الغافلين هذه آيات الله نزلت بالفضل و بها تضوّع عرف البيان فى الامكان اتّقوا الرّحمن و لا تكونوا من المعتدين انا اظهرنا الصّحيفة المكنونة المحتومة المختومة الّتى كانت مرقومة باصبع الاقتدار و مستورة خلف حجب الغيب فضلاً من عندنا و انا العزيز الفضّال لا يعزب عن علم ربّكم شيء و لا يعجزه امر ظهر و اظهر ما اراد أنّه هو المقتدر المختار قل قد جاءت الكرة الأخرى و بسطنا يد الاقتدار و اظهرنا من سرّا الأعظم على الحقّ الخالص سرّاً اقلّ عمّا يحصى اذا انصعق الطّوريّون عند مطلع هذه الآية الحمراء على بقعة السّيناء كذلك اتى الرّحمن على ظلل البرهان و نطقت الأشياء الملك لله ربّ الأرباب انّ الذّين

جادلوا بحجة الله و سلطانه اولئك غلبت عليهم اهوائهم و ارجعتهم الى مقرهم فى النار و بس مقّر كل منكر كفّار طوبى لمن اقبل الى الأفق الأعلى متمسكاً بآياته و متشبّثاً بذيله و ناطقاً بثنائه و قائماً على خدمة امره الذى به زلت الأقدام فلما نشر صبح الظهور لوائه و اتى مكلّم الطّور برايات الآيات و اعلام البينات اعرض عنه النّاس و اعترضوا عليه بظلم صاح به السّحاب قل ايّاكم ان تسدّوا باب الفضل على وجوهكم اتّقوا الله يا اهل الكتاب ايّاكم ان تعملوا ما عمل به حزب القبل فى يوم فيه صاحت الصّخرة و ارتفعت الصّيحة و مرّت الجبال قل ضعوا الأوهام تالله أنّها لا تنفعكم قد شهد بذلك من استوى على العرش فى أوّل الأيّام طوبى لمن فاز بيوم فيه ارتفع صرير القلم الأعلى و نطق لسان العظمة تعالوا تعالوا يا ملأ الأرض هذا يوم فيه ظهر من كان مكنوناً فى ازل الآزال أنا نوصيكم بما وصّينا به اوليائى من قبل بالأمانة و الصدق و الصّفاء و العفّة و المحبّة و الوفاء دعوا ما عند القوم آخذين ما اوتيتهم من لدى الله مالک الرّقاب

أنا نذكر من سمّى بعلّى اكبر الذى آمن بالله فى يوم فيه ذابت الأكباد من خشية الله مالک المآب نشهد أنّك اقبلت و سمعت النداء و اجبت مولاك اذ اعرض عنه اهل المدن و الدّيار كن مقبلاً بقلبك الى الأفق الأعلى ثمّ زين نفسك بطراز التقوى و فؤادك بالتوكّل على الله مولى الورى و لسانك بما نزل فى الزّبر و الألواح اسلك سبيل الرّضاء بوقار الله و سكينته ليظهر منك آثاره فى العالم هذا ما امرت به من لدن ربّك العزيز الوهّاب طوبى لنفس اشتعلت بنار اوقدها الرّحمن فى الامكان التّى يسمع من زفيرها قد اتى المقصود بسلطان لم تخوّفه صفوف العلماء و لا جنود الأمراء ينادى بأعلى النداء امام من فى الأرض و السّماء قد اتى الوعد و هذا من كان مسطوراً فى الكتاب من قلم الله منزل الآيات طوبى لك بما ذكرت من قلم الوحى اذ كان المظلوم بين ايدى الفجّار سوف تفنى الدّنيا و ما فيها و يبقى لك ما نزل من لدى الله ربّ العرش و الثّرى

يا موسى اسمع النداء من السّدره المباركة الأبدية القدّمية الملك لله فائق الأصباح قد رجع حديث الطّور و مكلّمه ينطق فى هذا الظّهور أنّه لا اله الاّ انا الفرد الواحد العزيز الغفّار قد اشتعل العالم من نار محبّة ربّك ولكنّ القوم فى غفلة و حجاب قل تالله قد اتى منزل الآيات برايات الحجّة و البيان يا ملأ البيان و لا تكونوا من الذين انتظروا يّامى فلما اظهرت نفسى كفروا بها يشهد بذلك من عنده أمّ البيان كذلك اظهر البحر امواجه و الثّور اشراقه طوبى لمن رأى و اقبل و ويل لكلّ معرض كفّار هذا يوم يطوف نقطة البيان حول عرش ربّه الرّحمن و نقطة الفرقان يشرّ العالم بمالك القدم و الرّوح فى بيداء الاشتياق يقول لبيك لبيك يا مقصود الأمم لبيك لبيك يا نور الآفاق بك ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و مسطوراً فى كتب الله مولى الأنام يا اباالحسن يذكرك المظلوم الذى اتى من سماء البيان بالحجّة و البرهان و دعا الكلّ الى الله العليم الخبير هو الذى فدى فى سبيله جواهر الوجود بأرواحهم و ما عندهم كذلك انجذبت الأفئدة و القلوب من نداء ربّك العزيز العظيم اسمع صرير قلمي الأعلى من يمين البقعة النّوراء من سدره المنتهى امام وجوه الورى أنّه لا اله الاّ هو الفرد الواحد العليم الحكيم قد خلقنا الآذان لاصغاء ندائى الأحلى و الأبصار لمشاهدة انوار الوجه من الأفق الأعلى و الألسن لذكرى و ثنائى فى ناسوت الانشاء و الأيادى لأخذ كتابى و التمسك بحبلى المتين قد ظهر العالم لنفسى و ماج بحر العرفان باسمى و اشرفت شمس البيان بذكرى العزيز البديع قل يا ملأ الأرض افتحوا ابصاركم أنا زيناّ سماء البيان بأنجم الايقان اقبلوا بصدور نوراء و وجوه يضاء تالله قد ماج بحر العلم امام العالم و هاج عرف الله العزيز الحكيم هذا يوم فيه نطق لسان الرّحمن فى ملكوت البيان و انار افق العالم بنير الاسم الأعظم و شهدت الأشياء تالله اتى اليوم و القوم فى ريب مبين طوبى لمن كسر اصنام الهوى و قام على خدمة الله ربّ العرش و الثّرى باستقامة ما منعها الجنود و الصّفوف و ما خوّفها الكتائب و الألوف نطق امام الوجوه بما كان نوراً للأبرار و ناراً للفجّار انّ ربّك هو المقتدر على ما يشاء لا اله الاّ هو الفرد الواحد القوىّ القدير اشكر الله بما ذكرك فى السّجن و انزل لك ما كان ذخراً لك فى ملكوته العزيز المنيع لا تحزن من شىء بلغ امر ربّك بالحكمة و البيان هذا ما امرت به من لدن مقتدر قدير كذلك اظهر الكنز اسراره و السّدره اثمارها طوبى لمن شهد و رأى و قال لك الحمد يا مقصود العالمين

يا محمد تقى اسمع النداء من الأفق الأعلى من لدى الله مالك الأسماء أنه لا اله الا انا الغفور الكريم طوبى لمن شهد بما شهد به الله و اعترف بما اعترف لسانه اذ استوى على العرش و كان النور مشرقاً من افق الزوراء و فى هذا الحصن المتين خذ كتاب الله بقوة من عنده على شأن لا يمنعك علماء العصر كن ناطقاً بثناء مولاك و قائماً على خدمة الأمر أنه انزل لك الدليل و اوضح صراطه المستقيم هذا يوم لا تعادله القرون و هذا امر لا تقوم معه جنود السموات و الأرض يشهد بذلك كل صادق بصير قل

الهي الهى ترى الفقير قصد باب غنائك و المريض سرع الى بحر شفائك و المظلوم اراد عدلك و الطافك اسألك بأنوار صبح ظهورك و بالكلمة التى بها انجذبت افئدة اصفياك بأن لا تمنعنى من فيوضات ايامك و نفحات آياتك اى رب ترانى مقبلاً الى افقك الأعلى و معتصماً بحبلك يا مولى الورى و مالك الآخرة و الأولى اسألك ان لا تخيبنى عما عندك و ما قدرته لخيرتك الذين ما نقضوا عهدك و ميثاقك و سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً للقائك و انفقوا ارواحهم فى سبيلك اسألك يا اله الأسماء و فاطر السماء باسمك العلى الأبهى بأن تغفر لى و لوالدى و لمن تمسك بحبلك و تشبث بذيلك اى رب انت الذى شهدت بكرمك الكائنات و بجودك الممكنات لا اله الا انت العليم الحكيم

يا على اكبر قد احاط الآفاق فضل الله ربك و الناس اكثرهم لا يفقهون قد ظهر امر الله المكنون و سره المخزون و القوم اكثرهم لا يشعرون هذا يوم فيه تنادى الأشياء يا ملاء الأرض قد اشرق افق الظهور بنير البيان و اتى الرحمن بسلطان مشهود لما اتى الوعد و ظهر الموعد قام العلماء على الاعراض و ارتكبوا ما ناح به اهل الفردوس ثم الملاء الأعلى فى الأصيل و البكور ورد علينا فى سبيل الله ما لا ورد على احد من قبل يشهد بذلك من ينطق فى كل شأن أنه لا اله الا انا المهيم القيوم

يا ملاء الأرض هذا يوم الله و انتم لا تعرفون و هذا يوم البيان و انتم صامتون اذكر ما انزله الرحمن فى الفرقان يوم يقوم الناس لرب العالمين هذا يوم فيه نرى ملاء البيان سكارى و ما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد هذا يوم فيه اتى ربك و احاطت الآيات مظاهر الأسماء و الصفات طوبى لمن فاز و ويل للمعرضين انا نوصيك و الذين آمنوا بما ينبغى لأيام الله رب العرش العظيم قد رجع حديث الأوهام و القوم اكثرهم من الهائمين يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا أهواء كل ظالم عنيد هذا يوم فيه ظهر ما كان مستوراً عن الأبصار و مخزوناً فى علم الله العزيز الحميد

يا على اكبر اسمع النداء من شطر الوادى الأيمن المقام الذى فيه نطق لسان العظمة الملك لله الفرد الخبير قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكراك بهذا الذكر البديع الذى اذ ظهر خضعت له اذكار العالم و طاف حوله الملاء الأعلى برايات الآيات يشهد بذلك ام الكتاب فى هذا المقام الرقيق اذا وجدت عرف البيان و اخذك سكر سلسيل العرفان قل

الهي الهى قد اهلكنى فراقك و اضناني هجرك و ما ورد عليك فى سبيلك الهى الهى اذنى ارادت ان تسمع ما خلقت له لا تمنعها عن ترنماتك و ندائك و بصرى اراد ان ينظر اشراقات انوار افقك الأعلى لا تحرمه عما اظهرته له الهى الهى ما لى اسمع نداء العباد و لا اسمع ندائك و ارى خلقك و لا ارى مشرق وحيك و مطلع آياتك طوبى لذى شم وجد عرف قميصك و اخذته نفحات ايامك الى ان انقطع عن دونك اسألك يا ربى الرحمن بملكوت بيانك و البحر الذى لم تحصره سفائن العالم و السفينة التى لا تمنعها امواج ضغائن الأمم بأن تؤيدنى فى كل الأحوال كما ايدتنى من قبل و من بعد ثم انزل من سماء رحمتك على عبادك ما يقربهم اليك و يعرفهم ما اردت لهم بجودك و فضلك و يهديهم الى صراطك الذى ينادى بأعلى النداء فى الصباح و المساء تالله اتى انا الصراط المستقيم و انا الميزان الذى به يوزن كل صغير و كبير اى رب لا تحرم عبادك من حفيف سدره المنتهى و صرير قلمك الأعلى انك انت الذى شهدت بكرمك الموجودات و بفضلك الكائنات لا اله الا انت منزل الآيات و مالك الأرضين و السموات قد انزلنا لك ما انزلنا لأحد اوليائى فضلاً من عندى لشكر ربك الغفور الكريم قل الهى ان تمنعنى عن التقرب اليك و الحضور امام عرشك و القيام لدى باب عظمتك فاكتب لى من قلمك الأعلى اجر لقائك

و الذين طاروا في هواء الشوق و الاشتياق الى ان حضروا و سمعوا ندائك الأحلى و رأوا افقك الأبهى اسألك يا اله الوجود و مالك الغيب و الشهود بسجنتك و مظلوميّتك و ما ورد عليك من خلقك بأن لا تخيّنني عمّا عندك و لا تمنعني عمّا احببت به من فى القبور أنّك انت مالك الظهور و المستوى على العرش فى يوم النّشور لا اله الا انت العليم الحكيم

يا حسين يذكرك الحسين لوجه الله العزيز الجميل كما ذكر العباد و دعاهم الى الأفق الأعلى المقام الذى نطقت السّدره أنّه لا اله الا انا ربّ الكرسيّ الرّقيع قد اتى الوهاب فى المآب من الناس من انكره و منهم من اعرض و منهم من ظهر بظلم عظيم قل يا ملأ الأرض تالله قد اتى الرّحمن بملكوت البرهان اسرعوا و لا تكونوا من المتوقّفين ايّاكم ان تمنعكم كأس الأسماء عن كوثر البقاء ضعوا ما عند القوم متمسّكين بما عند الله العزيز الحكيم قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن مشرق الوحي تالله قد نزلت الآيات و ظهرت البيّنات و اشرق نير البيان من افق سماء البرهان اتقوا الرّحمن و لا تكونوا من المبعدين تعالوا تعالوا يا معشر البشر لأريكم المنظر الأكبر و اسمعكم نداء الله العزيز الحميد كذلك اظهر بحر العرفان امواج البيان و سماء المعانى انجمها طوبى للفائزين

يا امتى اسمعى ندائى من شطر سجنى اذ احاطتنى اعدائى الذين انكروا القيامة و آثارها و السّاعة و اشراتها الا أنّهم من الصّاغرين طوبى لابنك الذى صعد الى الله و شرب الرّحيق المختوم اذ فكّ بيد القدرة و الاقتدار

يا علىّ رضا يذكرك مالك الأسماء و فاطر السّماء أنّه اتى برايات الآيات و اعلام البيّنات فى يوم فيه تزعزعت اركان الوجود من خشية الله ربّ الأرباب نشهد أنّك اقبلت و آمنت و اجبت مولاك اذ اتى بقدرة و سلطان قد فزت قبل الصّعود بعرف عرفان ربّك و بعده بآيات الله مالك اليجاد طوبى لنفس فازت بذكر قلمى الأعلى و لوجه توجّه الى الوجه و لقلب اقبل الى افق اشرق منه نير الحجة و البرهان يا اهل البهّاء خذوا كتاب الله بقوة من عنده و لا تكونوا من الذين كفروا بالله مولى الأنام يا سيّد محمّد افرح بعناية ربّك أنّه ذكرك من شطر السّجن بآيات لا تغيّرها القرون و الأعصار اسمع اسمع انّ القلم الأعلى يريد ان يتكلم معك انظر انظر انّ وجه القدم توجّه اليك من شطر سجنه الأعظم اذا سمعت و رأيت قم و قل لك الحمد يا مقصود العالم و لك الثّناء يا منور الآفاق قد اشتعل العالم من آيات ربّك و ملأ البيان فى ريب عجاب انظر الأفق الأعلى بيصرك ثمّ اسمع ندائه بأذنك هذا ما امرت به فى الزّبر و الألواح من ينظره بعين غيره لن يعرفه ابداً هذا ما جعله الله مخصوصاً لهذا الظّهور الذى اذ ظهر ارتعدت فرائض الأسماء و انصعقت الأصنام و ناحت البلاد كذلك انزلنا لك الآيات و ارسلناها اليك فضلاً من لدنا و انا العزيز الفضّال

يا سيّد جعفر قد تزّين المنظر الأكبر و ظهر السرّ المستسرّ و مالك القدر ينادى و يقول يا معشر البشر قد اتت السّاعة و انشقّ القمر طوبى لعبد شهد و فاز و ويل لكلّ منكر مكّار ايّاك ان تمنعك شبهات اهل البيان قم و قل يا قوم خافوا الله و لا تكونوا من اصحاب الضّلال قل يا حزب الله اليوم يومكم اذكروا ربّكم الرّحمن بالحكمة و البيان و لا تتبعوا كلّ مشرك كفر بالله منزل الآيات هذا يوم فيه ينادى السّبيل انظروا انظروا يا اهل البهّاء تالله قد خلقت لكم رغماً للذين احلّوا قومهم دار البوار و الدّليل يصيح و ينادى يا حزب الله قد اظهرنى الله لكم اقبلوا و لا تكونوا من الذين انكروا ربّهم فى المبدأ و المآب

يا محمود انّ الموعود يذكرك فى مقامه المحمود و يشرك بعناية الله ربّك مالك يوم المعاد كن متمسّكاً بفضله و قائماً على خدمة امره و ناطقاً بثنائه فى العشيّ و الاشراف انا انزلنا الآيات و اظهرنا للعباد ما يقربهم الى الأفق الأعلى اقبلوا اليه يا اولى الأبصار ثمّ اعلم انّ ملأ البيان انكروا هذا الفضل الذى ما رأّت شبهه عين الابداع اولئك اتبعوا هواهم و كفروا بالذى اتى من مطلع الاقتدار بآيات الله المقتدر المختار كذلك زيّنت لهم انفسهم اعمالهم و هم اليوم من اهل الضّلال لدى الغنى المتعال قل خافوا الله أنّه اتى بآيات لا تعادلها كتب العالم يشهد بذلك من عنده ملكوت الحجة و البرهان قل تعالوا لأريكم ما نزل من

ملكوت البيان و اسمعكم ما تغرّدت حمامة الفردوس على اعلى الأغصان تالله لا يعادل اليوم بآيات الله ما عند القوم فاعتبروا يا اولى الأبواب انّ الذين انكروا هذا الأمر بأى شىء يثبت ما عندهم قل فأتوا به يا مطالع الأوهام

يا سيّد علىّ اكبر أنّه اتى من سماء الأمر و معه راية يفعل ما يشاء هل ينبغى الاعراض لا ونفسى المهيمنة على من فى الأرضين و السموات قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و القوم فى وهم عجاب يعبدون الأوهام و لا يفقهون و يعبدون الأصنام و لا يشعرون قد زينا رؤوسهم بالعمائم ضلّوا و اضلّوا الا أنّهم لا يعلمون قد خسر الذين كذبوا بآيات الله بعد انزالها و اعرضوا عن الذى به اقترن الكاف بالتون و ظهر كلّ امر مستور اشكر الله ربّك أنّه ايّدك على الاقبال فى يوم فيه اعرض الناس عن الله المهيمن القيوم

انّا اردنا ان نذكر من سمى بعلىّ اكبر الذى اقبل الى الأفق الأعلى و قطع البرّ و البحر الى ان ورد شاطئ البحر الأعظم و سمع النداء من مطلع بيان ربّه مالك الأسماء و رأى ما لا رأت العيون نشهد أنّه سمع و اقبل و سرع الى ان دخل الوادى الأيمن المقام الذى فيه تضوّع عرف الله مولى السرّ و العلن و شهد بما شهد الله أنّه لا اله الا هو الحقّ علام الغيوب سمع الصّبر و الحفيف و رأى الآية الكبرى من سدره المنتهى و ما لا ادركته القلوب و العقول أنّه آمن بالله فى يوم فيه كفر علماء الأرض و فقهاؤها ثمّ الذين اتّبعوهم من دون بيّنة من الله العزيز الودود و نذكر ابنه الذى سمّيناه بالبديع و امّه التى سمعت و اجابت و اخذت كأس القرب و اللّقاء و شربت منها باسم ربّها مالك الوجود يا أمّ بديع لا تحزنى من شىء انّا نوصيك فى كلّ الأحوال بالصّبر و الاصطبار كما وصّينا امائى من قبل ان ربّك هو الصّبار الشّكور

يا قلم اذكر من سمى بجعفر و ذكرّه بأيام الله لئلا تمنعه شبهات الذين كفروا بالشّاهد و المشهود هذا يوم لا يذكر فيه الا هو قل اتّقوا الرّحمن يا ملأ البيان و لا تعترضوا على الذى اتى من سماء البرهان برايات العرفان لو انتم تعلمون قل يا ملأ البيان لا تقتلونى بسيوف الاعراض تالله كنت نائماً ايقظتنى يد ارادة ربّكم الرّحمن و امرنى بالنداء بين الأرض و السماء ليس هذا من عندى لو انتم تعرفون لو يرى احداً ناطقاً قائماً على الأمر ما اقامنى و ما انطقنى بكلمة و ما اظهر نفسى بين هؤلاء يشهد بذلك كتاب سطرت آياته من يراعة الله ربّ ما كان و ما يكون قد اخذ المختار من كفى زمام الاختيار و اقامنى كيف شاء و انطقنى كيف اراد أنّه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون يا قلم طوبى لك بما جعلتنى راضياً عنك حيث نطقت على شأن العباد و مقاماتهم نسأل الله ان يجزيك احسن الجزاء و يؤيّد اوليائه على الاستقامة على هذا الأمر المحتوم

يا سيّد حسين قد ورد علىّ فى سبيل الله ما ناح به الملأ الأعلى و اهل الجنّة العليا و الذين طافوا عرش الله مالك الملكوت يا ملأ الأرض خافوا الله و لا تنكروا الذى به ظهر امر الله من الأوّل الذى لا أوّل له و به ارسل كلّ رسول و نزل كلّ كتاب نطق أنّه لا اله الا هو المهيمن القيوم يا قلمى الأعلى تأمرک بالصّمت انّ ملأ البيان على مسمع منك ليسمعوا ما يعترضون به على الله ربّ ما كان و ما يكون قد كنّا قائماً امام الوجوه فى ايام فيها اقشعرت الجلود من سطوة الأمراء و العلماء فلمّا سكنت امواج البغضاء ارتفع عن خلف الحجاب طنين الذّباب و ارتكبوا ما لا ارتكبه الأوّلون كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتشكر ربّك مالك الملوك ايّاك ان يمنعك شىء من الأشياء عن مالك الأسماء ضع ما عند القوم متمسكاً بما امرت به من لدى الله الغفور العطوف

يا علىّ انّ المظلوم يذكرک و يذكرک بآيات الله ربّ العرش العظيم قد حضر اسمى عليه بهائى بورقة فيها اسمک ذکرناک من شطر السّجن لتفرح و تكون من الشّاكرين هذا يوم فيه ماج بحر العرفان و هاج عرف الرّحمن طوبى لمن رأى و وجد ويل للغافلين يا علىّ اذكر علىّ الذى اقبل الى مقرّ الفداء فى ارض الطّاء و انفق روحه فى سبيل الله ربّ العالمين کم من ذبيح فدى نفسه فى سبيلى و کم من عالم انفق روحه لاسمى العزيز البديع قل يا ملأ البيان دعونى لأهل الفرقان أنّهم احاطونى اتّقوا الله و لا تكونوا من الظّالمين قل هل ينفعكم ما عندكم بعد اذ علّق كلّ شىء بقبولى انصفوا و لا تكونوا من المعرضين قد

فنت الأشياء و هذا وجه ربكم العليم الحكيم كم من عالم اعرض و كم من امي سرع و شرب و قال لك الحمد يا مقصود العارفين كن في كل الأحوال متوكلاً على الله ربك و رب آبائك الأولين قل

الهي الهي تعلم ما عندي و لا اعلم ما عندك اشهد ان زمام العلم في يمينك و العرفان في قبضة اقتدارك اسألك بالكلمة التي بها سخّرت من في الأرض و السماء بأن تقدّر لي من قلمك الأعلى ما ينفعني في كل عالم من عوالمك انك انت المقتدر القدير

يا علي اصغر انظر ثم فكّر في الدنيا و ما حدث فيها انها ترشدك و تهديك الى مقام تجد نفسك فارغاً عما سوى الله و متمسكاً بحبله المتين انها تريك زوالها و فنائها و تغييرها و ما حدث فيها امراً من لدن مقتدر قدير كن على الأمر مستقيماً و في الحب ثابتاً و في البيان صادقاً و في الأمور منصفاً و في الأموال اميناً كذلك ينصحك قلم الأبهى في هذا المقام الأعلى ان ربك هو الناصح العليم قد ارتفع النعاق في الآفاق و ظهر ما اخبرناكم به اذ كان الثور مشرقاً من افق العراق و في ارض السرّ و هذا السجن العظيم ما ظهر من امر الآ و قد اخبر الناس به في الكتاب ان ربك هو العالم الخبير

يا اهل الدال و الهاء نوصيكم بالعمل بما نزل من قلم امر ربكم المقتدر العزيز العظيم كذلك اشرفت شمس العرفان من افق عناية ربكم الرحمن اشكروا و قولوا لك الحمد يا مقصود العالمين

يا حسن نشهد ان الذي اقبل و سمع انه من المخلصين في كتاب مبين اول الأمر عرفان الله و آخره هو التمسك بما نزل من سماء مشيئة المهيمنة على من في السموات و الأرضين من شرب اليوم رحيق المختوم باسمي القيوم انه من اهل البهاء في كتاب الله العزيز الحميد و الذي اعرض عن هذا الأمر انه من اصحاب السّعير قل يا ملأ البيان لو كان الأمر بيدي ما اظهرت نفسي اتقوا الله و لا تعترضوا على الذي اتى بما عندكم من حجج المرسلين كنت قاعداً اقامني ربكم المقتدر القدير و كنت صامتاً انطقني بأمره المحكم المتين و كنت نائماً ايقظني و انزل لي ما عجز عن احصائه كل محص عليم قل اقرؤوا ما نزل من القلم الأعلى و ما عندكم ثم انصفوا و لا تكونوا من المعتدين اشكو بثي و حزني الى الله اى رب افرغ علي صبراً و انصرني على القوم الظالمين

يا محمد علي قد فتح باب السماء و اتى مالك الأسماء بقبيل من الملا الأعلى طوبى لمن اقبل ويل للمعرضين به ارتفع خباء المجد و نفخ في الصور و انصعق من في السموات و الأرض الآ من اتى الرحمن بقلب منير لعمر الله لو يطلع احد على ما ورد علي في سبيل الله ينوح كنوح الفاقدين قد انكر ملأ البيان حجة الله و برهانه الآ من وجد نفحات الوحي و شهد بما شهد الله انه لا اله الا انا الغفور الكريم انا سمعنا ندائك اجبتك بآيات لا يعادلها ما تراه اليوم اشكر الله ربك بهذا الفضل العظيم هذا يوم فيه ظهر ما كان مكنوناً في علم الله و مخزوناً في افئدة المقرّين قل هذا كتاب الله ينطق بينكم اسمعوا و لا تكونوا من الغافلين قد تجلّى الله باسمه الرحمن على من في الامكان من الناس من اقبل و فاز و منهم من اعرض و منهم من كفر بالله العزيز الحميد لله رجال خلف العرش ينصرونه بجنود الذكر و البيان الا انهم من المقرّين في كتاب مبين لا تمنعهم شبّهات عبدة الأسماء و لا تحجبهم حجبات المعتدين

يا قاسم اسمع نداء المظلوم انه يوصيك بما يرتفع به امر الله ربك رب العرش العظيم ان الذين اتخذوا الأوهام لأنفسهم ارباباً من دون الله اولئك اصحاب النار في كتاب الله طوبى لمن عرف ويل للمنكرين انك اذا فزت بكتابي و وجدت عرف بياني قل

الهي الهي اشهد انك خلقتني للقائك و الورود في بساط عزك و الوقوف في فناء بابك و القيام امام وجهك اى رب لا تمنع اذني عن اصغاء ندائك و لا بصري عن مشاهدة مشرق وحيك و مطلع امرك و مظهر نفسك و مصدر احكامك اى رب ترى عبرات المقرّين في فراقك و زفريات المخلصين في هجرك ارحم عبادك و خلّك و لا تمنعهم عما خلقتهم له انك انت

المقتدر على ما تشاء اى ربّ ذاب كبدى بما طالت ايام هجرى اسألك بنفحات وحيك و اسرار كتابك و امواج بحر علمك و اشراقات انوار نير ظهورك بأن تقدّر لى ما يقرّنى اليك لو تمنعنى يا الهى عمّا اردته بقضائك المبرم فاكتب لى من قلمك الأعلى اجر اللّقاء أنّك انت الذى لا يعجزك شىء من الأشياء و لا يمنعك اسم من الأسماء لا اله الا انت القوىّ القدير

يا محمّد باقر رأينا اسمك ذكرناك بهذا الذّكر البديع ليجعلك الذّكر ثابتاً راسخاً بحيث لا تزلّك الشّبهات و لا تمنعك الاشارات و لا تضعفك قوّة العالم و لا تخوّفك سطوة الأمم ان ربّك هو المشفق الكريم تالّله خضعت الأفلام اذ تحرّك القلم الأعلى و القوم هم لا يعرفون اقبلوا الى مطالع الأوهام معرضين عن الله المهيمن القيّوم تمرّ عليهم الآيات فى كلّ الأحيان و هم عنها معرضون يعبدون الأصنام و لا يشعرون و قالوا ما لا قاله الأوّلون قل

الهى الهى اسألك ببحر آياتك و سماء فضلك و شمس جودك بأن تؤيّدنى على ما يجد منه المخلصون عرف الاستقامة على امرى اى ربّ لا تجعلنى محروماً من نفحات ايامك و لا ممنوعاً عن اصغاء آياتك قدّر لى من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى اى ربّ اشهد أنّى لست قابلاً بدائع فضلك و مستحقاً ما انزلت لى من سماء عطائك اسألك بسفائن قدرتك و بحور اقتدارك الذين ما منعهم سطوة الملوك عن التّقرّب اليك و لا قدرة المملوك عن التّظر الى افقك اى ربّ قدّر لى ما ينبغى لجودك و فضلك أنّك انت الغفور العطوف

يا عبدالرحيم قد احاطت المظلوم ذناب الأرض و اشرارها انكروه بعد اذ اتى بآيات لا تعادلها كتب العالم و لا ما عند الأمم و ببرهان انارت به آفاق المعانى و البيان طوبى لنفس شهدت بما شهد به القلم الأعلى ويل لكلّ غافل جادل بآيات الله المهيمن القيّوم كم من عالم منعه العلم عن المعلوم و كم من جاهل شرب رحيق الوصال من كأس عطاء ربّه مالك الغيب و الشّهود أنّا نوصى الكلّ بالحكمة كما وصّينا العباد بها من قبل و انا النّاصح العليم

يا ملاً البيان ابسطوا اذيال الطّلب انّ البحر الأعظم اراد ان يقذف اليكم لآلى الحكمة و البيان أنّه هو الفيّاض الكريم طوبى لمن فاز بأنوار الملكوت و ما قذف عليه من هذا النّبأ العظيم الذى ذكر مرّةً بالبحر و اخرى بالقلم الأعلى و طوراً بمكلم الطّور و سدره المنتهى فى الصّحيفة الحمراء و بالسّرّ المكنون و الغيب المخزون فى كتب الله العزيز الجميل انّ الذين اعرضوا اولئك ليس لهم نصيب فى كتاب الله ربّ العالمين

يا زين العابدين ينوح قلمى و يقصّ ما ورد علىّ من جنود الظّالمين انّ الذى حفظناه فى سنين متواليات تحت جناح الفضل قام على الاعراض و ارتكب ما ذرفت به عيون العارفين لعمر الله سلّ على وجهى سيف الاعراض بما اغواه احد من عبادى ثمّ صاح فى نفسه يشهد بذلك كلّ صادق امين

يا ملاً البيان انصفوا بالله من رفع الأمر و حفظ من اخذتموه وليّاً لأنفسكم اتّقوا الله و لا تكونوا من المنكرين أنّا حفظناه من حرارة الشّمس و صبراً البرد فلمّا اطمأنّ اراد سفك دمي كذلك سوّلت له نفسه و كان من المعتدين رأينا فى سبيل الله ما ذابت به اكباد المخلصين قد انكرنى المعارف و اصدقائى من سطوة الأمراء و العلماء الى ان اخرجونا من ارض الطّاء الى الزّوراء و منها الى ارض السّرّ و منها الى هذا السّجن الأعظم الذى فيه اشتعلت نار البغضاء الّتى عجز عن ذكرها كلّ لسان طلق و كلّ قلم سريّع

يا حسين خذ المعروف امراً من لدى الله ربّ العالمين زيّن رأسك باكليل الأمانة و هيكلك بتقوى الله ربّ العرش العظيم لا تنس فضل الله أنّه اظهر مشرق آياته و ايّده على عرفانه فى يوم فيه ارتفع نحيب البكاء بين الأرض و السّماء بما اكتسبت ايدي الغافلين أنّا نوصيك و الذين آمنوا بحفظ ما اوتيتهم من لدى الله مقصود العارفين كم من ملك منع عن العرفان و كم من مملوك فاز بعناية ربّه الكريم كم من بصير منع عن المشاهدة و كم من ضير رأى و قال لك الحمد يا من ذكرتنى اذ كنت بين ايدي الظّالمين كم من قوىّ اضعفه اقتدار الظّهور و كم من ضعيف شتّت شمل صفوف الأوهام باسم ربّه القوىّ

الغالب القدير كذلك اورثنا الضّعفاء ما للأقوياء امراً من عندنا انا كنا قادرين انك اذا سمعت النداء اقبل بقلبك الى الأفق الأعلى و قل

لك الحمد يا مولى العالم بما آيدتنى و عرقنتى و هديتنى الى صراطك المستقيم اشهد ان الصراط صراطك و الظهور ظهورك و الأمر امرك العزيز البديع

يا محمد قبل ج يذكرك مطلع الآيات لعل الناس يجدون عرف بيان ربهم الرحمن فى يوم فيه نادى المناد الملك لله الواحد الغفار انا نذكرك لوجه الله ليجعلك الذكر مستقيماً على سواء الصراط كن منقطعاً عن دونه و ناظراً الى افقه و ناطقاً بثنائه فى الليالى و الأيام لا ينفعكم اليوم ما عند القوم ضعوه امراً من عندى و خذوا ما امرتم به من لدى الله رب الأرباب قل يا ملاء البيان اتقوا الله و لا تتبعوا الظنون و الأوهام اتبعوا الذى باسمه نصبت راية الأمر على اعلى المقام قل ارحموا على انفسكم و على الذى به اشرق النور الأعظم من افق العالم و اتى الرحمن بقدرة و سلطان لو لا البهائم من رفع الأمر انصفوا و لا تكونوا من الذين انكروا الحجة و البرهان قد كنت قائماً امام الوجوه و ناطقاً بثناء الله مولى الأنام فلما ارتفع الأمر ارتفع التعيق فى المدن و الديار كذلك قضى الأمر و القوم فى وهم عجاب

يا ابن المهاجر اسمع نداء ربك انه ارتفع من شطر السجن و يدع الكل الى مشرق الآيات هذا كتاب من لدنا الى من على الأرض ليجذبهم الى افق منه اشرقت الأنوار و يذكرهم بما نزل من القلم الأعلى فى الزبر و الألواح قد ظهر ما اخبرنا العباد به من قبل اذ كان الزوراء مقر العرش و انا العزيز العالم

يا احزاب الأرض انصفوا فى هذا الأمر الذى به غرّدت حمامة الفردوس على اعلى الأغصان انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر المختار به ظهر صراط الله فى العالم و برز حكم الميزان هذا يوم فيه ظهر الكنز المخزون و مرتت الجبال كمر السحاب طوبى لنفس فازت بطراز العدل ويل لكل ظالم كفار يا قلم الأعلى قل يا ملاء البيان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من اصحاب الضلال زنوا ما نزل من ملكوت البيان بميزان العدل و الانصاف لعمر الله ما اردت ان اظهر نفسى و لا ان اتكلم بكلمة ولكن ارادة الله غلبت ارادتى و اظهرنى كيف شاء و اراد بذلك ورد على ما ناح به الفردوس الأعلى و الذين طافوا العرش فى العشي و الاشرار ان الذى ربيناه اراد سفك دمي فلما ظهر الأمر صاح فى نفسه متمسكاً بمفتريات لا ذكر لها عند الله مالک الرقاب

يا ميرزا يذكرك مولى الأسماء فى هذا المقام الذى جعله الله مطلع الأذكار ان قلمي الأعلى ينوح و يبكى بما ورد على من الذين كفروا بالمبدإ و المآب يذكرون نقطة البيان و يفتون على مرسله و يقرؤون الآيات و ينكرون منزلها فاعتبروا يا اولى الأبصار يرون نعمة الله و ينكرونها يسمعون آيات الله و يعرضون عنها الا انهم من اصحاب النار يا ملاء الأرض تالله ما جئنا الا لتطهير نفوسكم من الضغينة و البغضاء يشهد بذلك من عنده ام الكتاب قد ماج بحر البيان و هاج عرف الرحمن اقبلوا يا قوم بوجوه نوراء الى افق منه انارت الآفاق كذلك زيتاً دياج كتاب الظهور بذكر مكلّم الطور طوبى لمن عرف ويل لكل جاهل مرتاب يا عباد الرحمن اذا جاءكم ناعق دعوه بنفسه متوكّلين على الله مشرق الالهام لا تعترضوا على العباد ان وجدتم من احد رائحة البغضاء ذروه فى خوضه متشبّثين بأذيال رداء عناية ربكم فالق الأصباح شأن الانسان هو المحبة و الأمانة و العفو و الوفاء و ما يظهر به تقديس ذاته بين الأحزاب

يا ابن النداف يذكرك من انكره العباد بعد اذ جاء من مطلع الأمر بحجة خضعت لها حجج الذين تمسكوا بما عندهم من الظنون و الأوهام يا ابن النداف اسمع النداء الذى ارتفع بالحق انه يهديك الى سواء الصراط و يلقي على من على الأرض كلمة الله رب ما يكون و ما قد كان يا ملاء البيان تالله كنت راقداً ايقظتنى ارادة الله منزل الآيات و كنت صامتاً انطقنى بما لا يعادله ما عند العباد و كنت قاعداً اقامنى بقدرة من عنده و هو المقتدر المختار ان كان ذنبى آياتى او يبناتى قد سبقنى نقطة

البيان و من قبله رسل الله مالك المبدأ و المآب يا ملأ البيان ان وصاكم النقطه بالاعراض ما فعلتم بهذا النور المشرق من افق الانصاف انه وصاكم بالاقبال قمتم على اعراض صاح به السحاب و امركم بالخضوع و انتم اقبلتم اليه بالأسف و السيوف يا اصحاب الضلال قد اعرضتم عن الذى باقبله ابتسم ثغر العرفان فى الامكان قل اسمعوا لوجه الرحمن ما نطق به النقطه فى البيان ان لا تنصروه لا تحزنوه انتم نبذتم امر الله ورائكم و ارتكبتم ما ذابت به الأكباد تالله ان البيان ما نزل الا لذكرى و ما بشر العباد الا بظهورى الذى به اشرقت الأنوار تالله ان المحبوب كان خاضعاً لذكرى فكيف لنفسى انصفوا و لا تكونوا من اهل الظلم و الاعتساف قل ان كنتم فى ريب اقرؤوا آيات الله و ما عندكم ثم انصفوا يا اولى الأبصار تالله ان المظلوم ما اراد منكم الايمان دعوه بنفسه لوجه الله مالك الرقاب انظروا ثم اذكروا اذ كنت قائماً امام الوجوه فى يوم فيه اضطربت النفوس و سكرت الأبصار انه قال لو يأتىكم بآية لا تعترضوا عليه و انتم كفرتم به بعد اذ اتاكم بما لا تعادله الكتب و الألواح يا ملأ البيان اتقوا الرحمن و لا تسفكوا دم الذى نصركم فى الليالى و الأيام بجنود الوحي و الالهام لما بلغ الذكر الى هذا المقام سمعت حين قلمى الأعلى و به ارتفع نحيب البكاء من الفردوس الأعلى و السفينة الحمراء و ذرفت عيون الأبرار تالله سمعت ضجيج نقطه البيان و اسفه على نفسى و صريخ الأخيار فى هذا الحزن الذى به ناحت السدرة و تزعزعت الأركان يا ابن النداف كم من عارف منع عن المقصود و كم من امي اخذه سكر كوثر البيان حيث نبذ العالم شوقاً للقاء الله منزل الآيات كم من علام منع عن البحر الأعظم و كم من نداف سرع و شرب و قال لك الحمد يا مطلع العناية و اللطاف

يا محمد على طوبى لمن فاز بذكر مولى العالم فى السجن الأعظم و شهد بما شهد الرحمن فى اعلى المقام طوبى لاسم فاز بحركة قلمى الأعلى و لغريب قصد وطنه الأبهى و لبعيد تقرب الى الله مظهر البيئات و طوبى لعارف فاز بالمعروف و لطالب بلغ و قال لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الأديان طوبى لمن شرب كوثر البقاء من يد الفضل و العطاء و لذى شم وجد عرف القميص اذ تضرع فى الأقطار طوبى لفقير قصد بحر الغناء و لعليل توجه الى مطلع الشفاء و لضعيف اقبل الى افق الاقتدار طوبى لدم سفك فى سبيلى و لأرض تشرقت بقدمى و لنسيم مر من شطر عنايتى على من فى البلاد طوبى لبحر سرت عليه سفينة امرى و لجبل نصب عليه خباء مجدى و لوجه تنور بنور الأيام طوبى لبيت ارتفع فيه ذكرى و لهوآء تضرعت فيه نفحات الوحي فى الغدو و الآصال قد فاز العالم بنير الاسم الأعظم و القوم فى غفلة و ضلال قد انتشر جراد البغضاء هذا ما اخبركم به القلم الأعلى اذ كان النور مشرقاً من افق العراق يا اهل الأرض اسمعوا ندائى من حول عرشى ليقربكم الى الله مالك الرقاب قد انكرنى من خلق لخدمتى فاعتبروا يا اولى الأنظار قد اراد سفك دمي من حفظته تحت جناح الفضل فى سنين متواليات تالله قد اتى الرحمن بقدرة و سلطان قل يا ملأ الأرض هل منكم احد يجول مع فارس المعانى فى مضمار الحكمة و البيان لا ونفسى الحق يشهد بذلك من عنده علم كل شىء فى الكتاب

يا قلم الأعلى ول وجهك شطر الدال و الهاء ثم اذكر على رضا الذى حضر اسمه لدى المظلوم اذ كان بين ايدى الأشرار رأينا ذكرك ذكرناك لتفرح و تشكر ربك العزيز الفضل قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيئات طوبى لمن سمع و رأى و ويل لكل منكر كفار لما اتى الوعد و ظهر الموعد قام عليه العباد بظلم ما رأت شبهه عين الابداع قل موتوا بغيظكم قد اتى من ارتعدت به فرائض العالم و زلت به الأقدام الا الذين ما نقضوا عهدهم و اتبعوا ما انزله الله فى الكتاب قل يا اهل الأرض ليس لأحد ان يمتحن الله ربه او يجربه بل له ان يمتحن عباده انه هو المقتدر المختار ضعوا ما عندكم و ما عند القوم اتقوا الله و لا تتبعوا هواكم اتبعوا من اتى بآيات احاطت الأمصار قد انزلنا لأهل منشا ما يرشد المنصفين و يهديهم الى الله فائق الأصباح من فاز اليوم برضائى انه من اهل الله فى الزبر و الألواح انا ما اردنا منكم شيئاً نذكركم لوجه الله من آمن لنفسه من اعرض انه هو الغنى المتعال يا اهل الأرض اسمعوا تالله هذا نداء سمعه الحبيب فى المعراج و الكلم فى طور الابتهاج و الروح حين صعوده الى الله منزل الأوامر و الأحكام كذلك نطق لسان العظمة اذ كان القوم فى مرية و شقاق

يا ابن ابي طالب يذكر المظلوم من على الأرض بما يذكّرههم و يقربهم الى مشرق الالهام قد اتى المظلوم لنجاة العالم ولكنّ الأمم قاموا عليه بظلم تغيّرت به الآفاق كم من ليل طار فيه النّوم من عيني و كم من يوم كنت تحت السّلاسل و الأغلال قد ناح لضرّي من في ملكوت الأمر و الخلق شهد بذلك كلّ منصف و كلّ عالم ما منعه العلم عن العزيز العلام يا قلم نبّئ العالم بهذا الظّهور الأعظم قل يا قوم اتّقوا الله و لا تكونوا من الّذين انكروا حجّة الله و برهانه اذ اتى بملكوت الآيات هذا هو الّذى بشّرکم به محمّد رسول الله خافوا الله يا معشر الأحزاب هذا هو الّذى ذكّرتموه فى القرون و الأعصار به استمدّ كلّ عامل و استقرب كلّ بعيد و استرفع كلّ وضعيع و نطق كلّ كليل و قام كلّ قاعد منع عن القيام قد اهتزّ العالم شوقاً للقائه و القوم اكثرهم فى غفلة و شقاق اقرؤوا ما عندكم و ما نزل من سمآء مشيّة ربّكم مالک يوم القيام ليظهر لكم ما ستر عنكم انّ ربّكم الرّحمن هو الكريم الفضّال

و نذكر من سمّى بالحسين الّذى حضر اسمه لدى المظلوم و نوصيه بما وصّينا به اكثر العباد قد جئت من مطلع الفضل لاصلاح العالم طوبى لمن شهد بما شهد به الله ويل لكلّ منكر مكّار طوبى لمن شرب رحيق البيان من يد عناية ربّه الرّحمن ويل لكلّ معرض قام على الاعراض ايم الله لا اقدر ان اذكر ما ورد على نفسى بما اكتسبت ايدى الفجّار يا قلمي نح على نفسى و ما ورد علىّ من طغاة خلقى و قل

الهي الهى كنت راقداً ايقظتنى و اقمتنى و انطقتنى ثمّ تركتنى تحت مخالب البغضاء ترى و تسمع ما ورد علىّ و ما قالوا فى حقّى وعزّتک يا الهى و يا ايّها المذكور فى قلبى لو يجتمع على ضرّ البهآء من فى الأرض و السّمآء لا ينقطع عن لسانه ذکرك و ثنائک و لا يتوقّف اقلّ من آن فى اظهار ما امرته باظهاره بين عبادک وعظمتک و سلطانک يا من بقربک اهتزّت البلاد و فى هجرک ذابت الأكباد لا ابدل ذلّى الّذى ورد فى سبيلک بعزّ العالم و لا هذا الضّعف بقوّة الأمم و لا هذا الفقر بثروة من فى ارضک کلّ ما ورد علىّ فى حبّک هو مقصود قلبى و محبوب فؤادى يشهد بذلك سگان مدائن عدلک و المنصفون من عبادک و خلقتک اى ربّ تعلم بأنّى ما اردت الاّ حرّيّة عبادک و نجاتهم من سلاسل التّقليد و الأوهم ايّدهم يا الهى على ما تحبّ و ترضى انک انت المقتدر العليم الحكيم

يا اباالحسن کم من عبد منعه الدّنيا و کم من عبد خرق الأحجاب مقيلاً الى الله ربّ العالمين کن راسخاً على الأمر و ناطقاً بهذا النّبأ العظيم قد حضرت ورقة عند المظلوم و كانت مزينة بأسماء الّذين آمنوا بالله العزيز الحميد قد انزلنا لكلّ واحد ما يقرّبه الى الفرد الخبير انا نوصيکم مرّة اخرى بالعدل و الانصاف و بحفظ هذا الكتاب الّذى يهديکم الى صراط الله المستقيم و نذكر الّذين ما حضرت اسمائهم فى السّجن و نبشّرههم بعناية ربّهم الفضّال الكريم أوّل الأمر هو عرفان الله و آخره الاستقامة عليه كذلك قدّر من لدن قووى قدير قل يا ملأّ البيان باعراضکم لا يمنع البحر امواجه و لا الشّمس اشراقها انظروا ثمّ انصفوا و لا تكونوا من الجاهلين سوف يبعث الله رجالاً ينصرون المظلوم بالحكمة و البيان أنّه هو العليم الخبير

و نذكر امائى هناك اللّائى آمنّ بالله اذ اتى بأمر بدیع و فزن بأيّامه و سمعن و اقبلن الى الأفق الأعلى اذ كان ابطال الأرض فى ريب مبين أنّه معكّن فى كلّ الأحوال يسمع و يرى و هو السّميع البصير افرحن بما جرى ذکركنّ من لسان العظمة اذ كان المظلوم فى سجن عظيم نسأل الله ان يؤدّکّن و يوفّقکّن و يكتب لکّن ما ينبغى لسمآء جوده و بحر فضله أنّه ارحم الرّاحمين

و نذكر اباالحسين و نوصيه بما نزل فى كتاب الله ربّ العرش العظيم خذ الكتاب بقوّة من عنده أنّه يحبّ العاملين لك و للّذين آمنوا هناك ان تقرؤوا ما ناجينا به الله ربّ الكرسيّ الرّبيع

هو الذّاكر و المذكور

الهي الهى هجرک اهلکنى و فراقک احرقنى و بعدک اذابنى و ذکرک اشعلنى و ندائک هزنى وعزّتک و جمالک لو يفحص احد قلوب عاشقیک لیراها مشبکة من سهام فراقک و اکبادهم محترقة من نار هجرک اى ربّ اجد عرف ظهورک و لم ادر اى مکان تنور بنور معرفتک و تزین بأنوار وجهک و تشرف بقدمک اسألك بجمالک المشرق من افقک الأعلى و اسرار علمک يا مالک الأسماء و فاطر السماء بأن تقدّر لعبادک الحضور امام وجهک و القيام لدى باب عظمتک اى ربّ اشهد أنّک خلقت الآذان لاصغاء ندائک فى يومک و العيون لمشاهدة انوار مشرق وحیک و مطلع آياتک و مصدر ظهورات قدرتک و الطافک اى ربّ لا تحرم الآذان عمّا خلقت له و الأبصار عمّا بدعت له انت الذى سبقت رحمتک الممكنات و احاط فضلك الکائنات اى ربّ قد اخذتنى نفحات قميص ظهورک و اجتذبتنى آیات عظمتک بحيث نسيت نفسى و ذاتى و ما خلق فى ارضک و سمائک فاه آه لم ادر باى عمل اقوم امام وجهک ليتضوّع منه عرف رضائک لا وعزّتک فضلك احاطنى و جودک شجّعنى انّ عبدک هذا قد کان موقناً بفضلك و عطائک و قبول ما ظهر منى فى ايامک وعزّتک و جلالک و قدرتک و جمالک احبّ ان اضع وجهى و جبینى على کلّ بقعة من بقاع ارضک لعلّ يقع على تراب تشرف بقدم اصفیائک و سفرائک اسألك يا فاطر السماء بمشارك قدرتک و اقتدارک ان تکتب لى ما ینفعنى فى کلّ عالم من عوالمک ثمّ ارزقنى ما هو خير فى کتابک أنّک انت المعطى البازل المشفق العليم الحکیم و اسألك يا مالک البقاء و مطلع العطاء بآياتک الکبرى و اسمک الأعظم الأبهى بأن تجعلنى طائفاً حول عرشک و قائماً لدى باب عظمتک فى کلّ عالم من عوالمک ثمّ زین هیکلى و قلبى و صدرى بأنوار معرفتک و بطراز القبول بجودک و کرمک اى ربّ هذا يوم قد ماج فيه بحر عطائک و انار افق العالم بنیر فضلك اسألك ان لا تمنعنى عمّا عندک ثمّ اکتب لى ما ینبغى لرحمتک و مواهبک و یلیق لعظمتک و سلطانتک أنّک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکريم و الصلوة و السلام و التکبير و البهاء على اولیائک و اصفیائک الذین ما نقضوا ميثاقک و عهدک و عملوا ما امروا به فى کتابک المبين اولئک عباد نبذوا الشّرك ورائهم متمسکين بنور التّوحيد فضلاً من لدنک أنّک انت العلىّ العظيم

* * *

بسمی الغریب المظلوم

قد تشرقت الأیام يا الهى بالأیام التى سمّيتها بالهآء كأنّ کلّ يوم منها جعلته مبشراً و رسولاً لیبشّر الناس بالأیام التى فرضت فيها الصّيام على خلقک و بریتک لیستعدّ کلّ نفس للقائها و یعیّن فى قلبه محلاً لها و يطهره باسمک الرّبّ لنزولها علیه فیا اله الوجود و المقتدر على کلّ شاهد و مشهود اسألك بأسمائک الحسنی و صفاتک العلیا و مظاهر امرک فى ملکوت الانشاء و مطالع وحیک فى جبروت البقاء بأن تمطر على من صام فى حبّک امطار سحاب رحمتک و فیوضات سماء عنایتک اى ربّ لا تمنعهم عمّا عندک جزاء ما عملوا فى حبّک و رضائک اسألك يا مالک الأسماء و فاطر الأسماء و خالق الأسماء و سلطان الأسماء و رافع السماء و حافظها بأن تفتح على وجوه الذین خضعوا لأمرک ابواب فضلك و رحمتک و غنائک اى ربّ هم الفقراء و عندک بحور الغناء و هم الضّعفاء و انت القوىّ بقدرتک و الغالب بسلطانتک اى ربّ ترى عیونهم ناظرة الى افق عطائک و قلوبهم متوجّهة الى شطر مواهبک فانظر يا الهى الى القلوب التى جعلتها اعراشاً لاستوائک و مشارق لظهور انوار محبتک رشح علیهم يا الهى من بحر کرمک ما يجعلهم مظاهر هذا الاسم بین عبادک اى ربّ ایدهم على ما یرتفع به امرک فى مملکتک ثمّ اظهر منهم ما تبقى به اسمائهم فى ملکوتک و جبروتک اى ربّ هم الذین احترقوا بنار محبتک فى دیارک و شاهدوا کلّ مکروه فى سبیلک و ذاقوا کلّ مرّ آملین شهد العطاء من سماء جودک اى ربّ هم الذین حملوا فى حبّک ما لا حملوه عبادک و خلقک

ای ربّ قد احترق المخلصون من نار فراقك این كوثر لقائك و مات المقرّبون فی بيداء هجرک فأین سلسیل وصالک أ تسمع یا الهی حنین عاشقیک و هل ترى یا محبوبي ما ورد علی مشتاقیک ای ونفسک تسمع و ترى و انت السميع البصير انت الذی یا الهی بشرت الكلّ بأیامی و ظهوری و جعلت کلّ کتاب من کتبک منادياً باسمی بین الأرض و السماء و مبشراً بظهور جمالك الأبهي فلما تزین العالم بأنوار الاسم الأعظم تمسک کلّ حزب باسم من اسمائک و به غفل عن بحر علمک و شمس حکمتک و سماء عرفانک

فيا الهی و اله الأشياء و مربی الأسماء أسألك باسمک الظاهر المکنون و جمالك المشرق المخزون بأن تزین احبائک بقميص الأمانة بین البریة و لا تحرمهم عن هذا المقام الأعلى و هذه الصفة الأقدس الأعظم الأبهي لأنک جعلتها شمساً لسماء قضائک و دیاجةً لکتاب احکامک و بها يظهر تقدیس ذاتک عن الظنون و الأوهام و تنزیه نفسک عما خطرت به افئدة الأنام ای ربّ فأنزل علی احبتک من سماء فضلک ما يطهرهم عن ذکر دونک ثم ارزقهم كأس الاستقامة من ایدای جودک و کرمک لئلا تمنعهم الاشارات عن شطر ظهورک

ای ربّ من اسمک الکریم اشرق نیر املی و من اسمک الجواد ارتفعت ید رجائی وعزّتک یا محبوب قلبی و غاية بغیتی انی اعترف فی هذا الحین بکرمک ولو تمنعنی عن کلّ ما خلق فی ارضک و سمائک و تشهد جوارحی و ارکانی و دمی و لحمی و جلدی و شعراتی بجودک و احسانک ولو تطردنی عن دیارک و بلادک و تجعلنی محتاجاً بأحقر شیء فی مملکتک وعزّتک یا نار العالم و نور الأمم انّ اللسان و القلب ینادیان و یعترفان بعفوک و غفرانک ولو تعدّبنی بدوام سلطنتک انّ الذی ما اقرّ بذلك کیف یعترف بأنک انت المحمود فی فعلک و المطاع فی امرک ای ربّ ترى نار حبّک احاطتنی و اخذت کلّ مأخذ فی قلبی و حشای ای ربّ ارحم من تمسک بحبل عطائک و تشبّث بذیل کرمک و آنس بذكرک و طاف حول ارادتک و صام فی حبّک و افطر بأمرک و هرب من نفسه معتصماً بحصن حفظک

یا الهی و سیّدی و سندی نور قلوب عبادک بنور عرفانک و ایدهم علی العمل فی رضائک و عرفهم یا الهی جزاء اعمالهم الذی قدرته فی ملکوتک و جبروتک و فی العوالم الّتی ما اطّلع بها احد الاّ نفسک و لم يحصها الاّ علمک ای ربّ انا القائم لدى بابک و الناظر الی افقک الأعلى راجياً فضلک لأحبائک و آملاً عنايتک لأصفيائک قدرّ یا الهی لكلّ عبد من عبادک ما يجعله راضياً عنک و مقبلاً الیک و مستقيماً علی امرک و شارباً رحيق الوحی ید عطائک و طائراً فی هواء عشقک و حبّک علی شأن یری ما سواک معدوماً عند اشراق شمس ظهورک و مفقوداً لدى تجلیات انوار وجهک ای ربّ فاكتب لأحبتک من قلمک الأعلى الذی لا یأتیه المحو خیر الآخرة و الأولى و انک انت مالک العرش و الثری و الظاهر الناظر من افقک الأبهي لا اله الاّ انت الفرد الواحد العليم الحکیم

* * *

بیروت

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

فی ۱۲ صفر ۱۳۰۳

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

قد ثبت بالبرهان ما اشرق من افق اليقين و هو انّ حمدى و ذكرى لا يصل الى مقصودى اعلى النّداء من اعلى العالم لا يليق له و كيف ذكرى و ذكر امثالى و ثنائى و ثناء امثالى لذا نذكر و نعرض و نقول ذكر و ثنا اليوم الى اليوم الذى لا آخر له مخصوص اولياء حقّ جلّ جلاله است يعنى نفوسى كه در مشييت و ارادة حقّ تعالى شأنه فانى و معدوم مشاهده ميشوند و بكمال استقامت بر امر الله قائمند و بروح و ريحان بذكرش ناطق ايشانند نفوسى كه در كتب قبل و بعد مذكورند و منع نمود ايشان را شبهات امم و اشارات عالم و ضوضاء مشركين و غوغاء غافلين قاموا و قالوا بالحكمة و البيان انّ ربّنا الرحمن و هو المستعان فى كلّ الأحيان

و بعد يا محبوب فؤادى نامه مكرّر رسيد خبر رسيد صبح اميد هم الحمد لله دميد و آن اينكه الحمد لله آفتاب عنايت مشرق و اذن حاصل فرمودند يا ابن ابهر اقبل باقبال يقبل به الممكنات الى قبلة الآفاق و وجهه بتوجهه يتوجه به الكائنات الى مشرق الآيات و مظهر البينات انّ المظلوم سمع ندائك و اجابك مرّة بعد مرّة نسأل الله ان يجعل حجّك مبروراً و سعيك مشكوراً و اقبالك ذخراً و شرفاً و كنزاً لك عنده انّه على كلّ شىء قدير

اينكه در باره جناب حاجى عليه سلام الله مرقوم داشتند طوبى له وفا عندالله بسيار محبوبست نيكوست حال نفوسى كه لازال باو ناظر بوده و هستند مختصر آنكه جميع بطراز اذن مزينند و از حقّ جلّ جلاله اين خادم فانى سائل و آمل كه كل را بعنايت مخصوصه مخصوص فرمايد و بطراز قبول مزين دارد تعالوا تعالوا يا اهل الوفاء تعالوا تعالوا يا من حملتم الشّدائد فى سبيل الله مالك الأسماء تعالوا تعالوا يا من رأيتم الأمواج و هبوب ارياح عاصفات تعالوا تعالوا يا اولياء الله انتم الذين قطعتم البرّ و البحر و صبرتم فى البأساء و الضّرّاء تعالوا تعالوا يا اهل الميثاق تعالوا تعالوا يا ملأ العشاق قد ناداكم من لا يعرف بما ينطق به اللسان و يجرى من قلم الامكان كلّ ذلك من عناية ربّنا الرحمن بارى كل بروج و ريحان توجهه نمايند هنيئاً لكم و مريئاً لكم السلام و الذّكر و الثّناء عليكم و على اولياء الله و احبائه

مهدي ق

بسم الله العزيز الجميل

قد حضر بين يدينا ما انشأت و انشدت فى ذكر الله ربّك و ربّ العالمين طوبى لك بما اشتعلت فى قلبك نار الله و انطقك بثناء نفسه بين الموحّدين و عرفت احبائه عن اعدائه الذين يستعيز من افعالهم اهل الجحيم قل سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما عرقتنى مظهر نفسك و انقطعتنى عن اعدائك و كشفت لى اعمالهم و افعالهم فى ايامك و اقبلتنى منقطعاً عنهم الى شطر فضلك و الطافك و انزلت علىّ من سحاب مشييتك ما طهرنى عن اشارات المشركين و دلالات المنكرين على شأن كنت مقبلاً بكلّى اليك و هارباً عن الذين كفروا بوجهك و جعلتنى قائماً على حجّك و ناطقاً بذكرك و ثنائك و سقيتنى كأس رحمتك التى سبقت من فى الغيب و الشّهود و انك انت المقتدر المتعالى العزيز الودود

بسم الله الأعزّ الأَمَنع الأقدس الأعلى

قد حضر بين يدينا كتابك و سمعنا ما ناديت به الله في جهرك و نجواك ان ربك على كل شيء محيط لا تحزن عن الدنيا و
مواردها و قد قدر لكل عسر يسر مبين ان الذين فازوا بتلك الايام و اعترفوا بالله و مظهر نفسه لا يحزنهم الفزع الاكبر و هم من
عباد الله المقرين قل

سبحانك اللهم يا الهى انا الذى اردت رضائك و اقبلت الى شطر افضالك و قد جئتكم منقطعاً عما سواك و لائذاً
بحضرتك و مقبلاً الى حرم امرک و كعبة عزك اى رب اسألك بندايتك الذى به سرع الموحدون الى ظل عنايتك الكبرى و
هرب المخلصون من انفسهم الى اسمك العلى الابهى و به نزلت آياتك و حققت كلماتك و ظهر برهانك و اشرقت شمس
جمالک و ثبتت حجّتک و لاح دليلک بأن تجعلنى من الذين هم شربوا خمر الحيوان من ايدى احسانك و انقطعوا عن الاكوان
فى سبيلك و اخذهم سكر خمر معارفك على شأن سرعوا الى مشهد الفداء ناطقين بشائك و ذاكرين بذكرک ثم انزل يا الهى
على ما يجعلنى مطهراً عن غيرک ثم خلصنى من اعدائك الذين كفروا بك و باياتك و انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله
الا انت المهيمن القيوم

* * *

نبيل اعظم

قد حضر تلقاء الوجه كتابك و هذا صدره آنكه از حرق الحشا مقسوم گشته كيست من ان استمع ما يتكلم به لسان القدم و
كن من الشاكرين ان الذى هديناه الى الشاطئ الايمن انت و كتبنا فى جبينه من قلم القدم هذا مؤمن انت و ناديناك من السدرة
الالهية انت و سقيناه من كوثر العرفان بيد العناية انت و اطعمناه مائدة السمائية انت و امطرنا عليه امطار الفضل انت و زيناه بطراز
الاقبال الى العزيز المتعال انت و آويناه الى سرادق الجود و الكرم انت و ادخلناه ساحة العرش انت و كشفنا له سبحات الجلال
عن وجه الجمال انت و احضرناه تلقاء الوجه انت و اسمعناه ندائنا الاحلى انت و تجلينا عليه بأنوار الوجه بالمواجهة انت و
انطقناه بذكرنا بين العباد انت و جعلناه منادياً لأمرنا انت و آويناه فى السجن واحد و ثمانين يوماً أنت و سترنا وجهه من الأعداء
انت كذلك سبقك فضلى و سبقتك رحمتى لا يسبقنا احد فى شيء انا الغفور الرحيم قد ثبت بالدليل بأن ليس لك السبيل
بالبرهان لثبت على الرحمن اقلّ عما يحصى ما منع به فضله عنك ولكن جناب نبيل قبل على بشاطى بحر اعظم وارد شدند و
از ظلم ظالمان محروم گشتند قسم بجمال قدم که محرومی ایشان بحسب ظاهر و التهاب نار فراق در صدر اعظم از عبادت
الف سنه بوده باری ایشان فى الجملة حق دارند بل استغفر الله عن ذلك اين محض فضل است که ذکر ميشود آنچه من لدى
الحق ظاهر محبوب مقرين بوده و خواهد بود اگر نار فراق مشتعل نشود كوثر قرب و وصال جارى نه حمد محبوب عالميان را
که بعنايت خود ایشان را قبول نمود و محلّ ظهور قضايا و بلايا در سبيلش فرمود و از اشتغال دنيا و ما فيها مقدس داشته بشطر
قرب مؤيدش نمود تا آنکه قطع منازل نموده در تلقاء عرش حاضر و بلقاء الله فائز گشت

جناب عبدالله و پدر عباد را بنفحات قميص روحیه که از مصر قدمیه مرور نمود متذکر نمائيد و من قبل الله تكبير
برسانيد جناب خليل و اسد انشاء الله لازال در ظلّ حضرت دوست مستريح و بكمال حکمت رفتار نمایند که مباد حرفى
احداث شود و سبب فتنه گردد و البهاء عليهما و التّى اقبلت الى شطر الأحديّة انا قبلنا منها ما ارادت فى سبيل ربّها أنّها من
القائتات لدى العرش ان ربك لهو العليم الحكيم جناب استاد در كلّ احوال بايد مسرور باشند چه که الحمد لله بشطر قدم
اقبال نمودند و در جوار حق ساکن

قد حضر لدى المظلوم كتاب احد من السادات الذين اقبلوا الى الله و سمعوا و اجابوا ربهم المشفق الكريم كلّ در منظر اكبر مذکورند و از حق میطلبیم جمیع را مؤید فرماید بر آنچه سبب ذکر دائمی است

و اینکه در باره اتحاد سؤال نموده اتحاد در رتبه اولیّه اتحاد در دین است و این اتحاد لا زال سبب نصرت امر الله در قرون و اعصار بوده و اجتماع سیف معنوی الهی است مثلاً اگر حال دولتی ملاحظه نماید اکثری از اهل مملکتش خرق حجاب نموده‌اند و بافق ظهور ابهی اقبال کرده‌اند ساکت شود و آنچه گفته شود بشنود و هر نفسی باصفا فائز شد بعرفان حق جلّ جلاله فائز است مگر نفوسیکه بالمرّه از رحمت الهی دورند و باستحقاق کامل سزاوار بطش و غضب آن نفوس در هر حال محروم و ممنوعند

و اتحاد در مقامی اتحاد در قول است و این بسیار لازم است مثلاً ملاحظه نما اگر دو نفس از اولیای حق در ارضی وارد شوند و در امری باختلاف سخن گویند سبب اختلاف شود و خود و سایرین از نعمت اتحاد که از قلم مولی الایجاد نازل شده محروم و ممنوع گردند از جمله ناصر حق بیان بوده و هست در این ظهور اعظم اعمال و اخلاق جنود حقند و بنصرت مشغول بیان اگر باندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید سبب و علت هلاک در الواح کلّ را وصیت فرمودیم بیاناتیکه طبیعت و اثر شیر در او مستور باشد تا اطفال عالمرا تربیت نماید و بعد بلوغ رساند بیان در هر مقام بشائی ظاهر و باثری باهر و از او عرف خیر و شرّ متضوّع

و در مقامی اتحاد اعمال مقصود است چه که اختلاف آن سبب اختلاف گردد اینمظلوم در ایامیکه از زورا بادرنه نفی میشد در بین راه در مسجدی وارد صلوٰة مختلفه در آنمحلّ مشاهده نمود اگرچه کلّ لفظ صلوٰة بر او صادق ولکن هر یک باسبابی از هم ممتاز و اگر حزب فرقان فی الحقیقه بآنچه از قلم رحمن نازل شد عمل مینمودند جمیع من علی الارض بشرف ایمان فائز میگشتند اختلاف اعمال سبب اختلاف امر گشت و امر ضعیف شد یکی دست‌بسته بصلوٰة قائم و حزبی گشوده یکی در تشهّد التّحیات میگوید و دیگر السّلام از اینها گذشته حزبی میرقصند و میگویند این ذکر حقّست نعوذ بالله حق از این اذکار مقدّس و منزّه و مبرّا شریعت رسول الله روح ما سواه فداه را بمثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیجهای لا یتناهی برده‌اند و این سبب ضعف شریعت الله شد ما بین عباد و تا حین نه ملوک و نه مملوک و نه صعلوک هیچیک سبب و علت را ندانستند و بآنچه عزّت رفته راجع شود و علّم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند باری یک خلیج شیعه یک خلیج سنی یک خلیج شیخی یک خلیج شاه نعمه‌اللهی یک خلیج نقش‌بندی یک خلیج ملامتی یک خلیج جلالی یک خلیج رفاعی یک خلیج خراباتی ان تعدّوا سبل الجحیم لا تحصوها حال سنگ ناله میکند قلم اعلی نوحه ملاحظه نمائید چه وارد شد بر شریعتی که نورش ضیاء عالم و نارش هادی امم یعنی نار محبتش طوبی للمتفکّرین و طوبی للمتفرّسین و طوبی للمنصفین باری این اختلاف اعمال سبب تزعزع بنیان امر الله شد

ای اهل بیان بشنوید ندای مظلوم را مثل احزاب قبل خود را مبتلا نکنید انه انزل الدلیل و اظهر السبیل ایاکم ان تختلفوا فیما نزل من سماء مشیّه ربکم المقتدر القدیر لعمر الله اگر ناطق مشاهده میشد و یا قائمی دیده میگشت این عبد بکلمه‌ئی تکلم نمینمود مقصود آنکه حق جلّ جلاله او را بدست اینقوم نمیداد یعنی اهل بیان فاعتبروا یا اولی الابصار قلب و صدر را از ماء حیوان که از قلم رحمن جاری است طاهر و مقدّس نمائید و بجنود اعمال طیبیه و اخلاق مرضیه و کلمات الهیه بنصرت مشغول شوید این است وصیت حق جلّ جلاله که در الواح از قلم اعلی جاری و نازل گشت

از جمله اتحاد اتحاد مقام است و اوست سبب قیام امر و ارتفاع آن ما بین عباد برتری و بهتری که بمیان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت نفوسیکه از بحر بیان رحمن آشامیده‌اند و باقی اعلی ناظرند باید خود را در یک صقع و یکمقام مشاهده کنند اگر این فقره ثابت شود و بحول و قوه الهی محقق گردد عالم جنت ابهی دیده شود بلی انسان عزیز است چه که در کل آیت حق موجود ولکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائست کبیر طوبی از برای نفوسیکه بطراز این اتحاد مزینند و من عند الله موفق گشته‌اند در علمای ایران مشاهده نما اگر خود را اعلی الخلق و افضلهم نمیدانستند تابعین بیچاره بسب و لعن مقصود عالمیان مشغول نمیشدند انسان متحیر بل عالم متحیر از آن نفوس مجعوله غافله نار افتخار و کبر کل را سوخته ولکن شاعر نیستند و بشعور نیامده‌اند بقطره‌ای از بحر علم و دانش فائز نگشته‌اند اف لهم و بما نطقت به السنتهم و اکتسبت ایدیهیم فی يوم الجزاء و فی هذا اليوم الذی قام الناس لرب العالمین اگر قلم اعلی اراده نماید مراتب اتحاد را در هر شیئی در هر امر بتمامه ذکر فرماید سالها باید مشغول گردد

و از جمله اتحاد نفوس و اموال است و باینمقام ختم مینمائیم ذکر اتحاد را امرأ من عندنا و انا المقتدر المختار و این اتحاد اتحادیست که منبع فرح و سرور و بهجت است لو هم یفقهون و یعلمون دیگر آخوندهای غافل نگویند این هم بکجا راجع است این هم بکل نفوس راجعست و از این اتحاد مواسات ظاهر و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است نه در دونش نه در فوقش و یثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فالولئک هم الفائزون اینمقام فوق مساوات است مساوات آنکه انسان عباد الله را از آنچه حق جل جلاله باو عنایت فرموده محروم ننماید خود متنعّم و مثل خود را هم متنعّم نماید اینمقام بسیار محبوب است چه که کل از نعمت قسمت میبرند و از بحر فضل نصیب و آنانکه سایرین را بر خود ترجیح میدهند فی الحقیقه اینمقام فوق مقام است چنانچه ذکر شد و ما انزله الرحمن فی الفرقان شاهد و گواه یا حزب الله قلم اعلی بر نفسش نوحه نماید یا بر آنچه در عالم احداث شده کار بمقامی رسیده که غدیر دعوی بحری مینماید و ضب مقام نسری آیا چه شده و چه دخانی عالمرا احاطه کرده آیا عرف ظهور متضوع نیست و از دونش ممتاز نه آیا صراط مستقیم از سبل شیاطین معلوم نه لا و نفسی حق بجمیع صفات و اعمالش از دونش ممتاز بوده و هست و بر صاحبان بصر مشتبّه نشده و نمیشود و مقصود از اتحاد نفوس محبه الله و کلمه الله است که کل بر او جمع شوند و باو تمسک نمایند هر صاحب بصر و عقلی بر آنچه از قلم اعلی جاری شد تصدیق مینماید و اتحادهای مذکوره هر یک جندی هستند از جند الله و حزبی هستند از حزب الله و امری هستند از امر الله اتحاد نفوس از اول ابداع تا حین ناصر و معین حق بوده و خواهند بود یعنی اتحادیکه بامر الله و شرعه واقعشود در اینمقام اتحاد از این رتبه تجاوز نمینماید فاعتبروا یا اولی الانظار

قلم اعلی در این حین اولیاء خود را طراً باتحاد و اتفاق وصیت میفرماید لیظهر به امر الله المهیمن القیوم و همچنین بحکمت بعضی از دوستان الهی حکمت را ملاحظه نموده‌اند و از مقامش غافل شدند و سبب گشتند در بعضی از بلاد ضوضا مرتفع شد بشنودند ندای مظلوم را و بآنچه در الواح نازل شده عامل شوید تا سمع نیاید لب نگشائید و تا ارض طیبّه مبارکه مشاهده نکنید بذر حکمت را ودیعه مگذارید القاء کلمه الهی وقتی است که سمع و بصر مستعد باشند و همچنین ارض بعضی در بعضی از احیان تکلم نمودند بآنچه که ضررش باصل سدره راجع است قل یا قوم خافوا الله و لا تكونوا من الظالمین اتقوا الله و لا تكونوا من الجاهلین ارض جرز لایق انبات نه و سمع شرک لایق اصغاء کلمه توحید نه یا حزب الله از قلم اعلی جاری شد آنچه که سبب و علت حیوة عالم است باید هر یک لله تفکر نمایند مخصوص در توحید الهی که مباد مثل حزب قبل بلفظ ناطق و از معنی محروم بودند از عبده اسما بودند و همچنین عاکفین اصنام مع ذلک خود را اهل توحید و یقین

میشمردند ولكن حق ظاهر فرمود آنچه مستور بود از عمل و جزاء آن قوم در يوم ميعاد علوّ و سموّ و مقام و شأن و توحيدشان بر عالميان واضح و هویدا گشت

يا اسمى دوستان الهى را از قبل مظلوم تكبير برسان و وصيت نما بما وصيهم الله فى الزّبر و الالواح طوبى للمهاجرين الذين هاجروا فى سبيل الله الى ان وردوا هذا السجن العظيم لوجه الله اقبال نمودند و الى الله توجه کردند انما اجرهم على الذى فطرهم و خلقهم و رزقهم و نصرهم و عرفهم و انطقهم بذكره و ثنائه انه على كل شئ قدير البهاء المشرق من سماء رحمتى على الذين وفقهم الله على العمل بما نزل فى كتابه المحكم المتين الحمد لله رب العالمين نسئله تعالى فى آخر اللوح بان يؤيدهم و يوفقهم و يمدّهم بجنود الغيب و الشهادة و ينصرهم فى امره انه هو المقتدر على ما يشاء و فى قبضته زمام الاشياء لا اله الا هو الفرد الواحد العزيز العلام

* * *

رش

جناب مشهدى على عليه بهاء الله

هو الشاهد الخبير

قد حضر لدى المظلوم كتابك و عرضه العبد الحاضر اجبتك بهذا اللوح المبين الذى ينادى بين الأرض و السماء و يدع الكل الى هذا الأفق المنير قل يا ملاء الأرض قد اتى مالك السماء بسلطان عظيم اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم انه يشرّكم بالعبادة الكبرى و هو المشفق الكريم قل اسمعوا النداء من سدره المنتهى انها تنطق بالحق امراً من لدن عليم حكيم تالله هذا يوم اخبر به الكليم و بشّر به محمد رسول الله فى كتابه الحكيم اياكم ان تمنعكم حجبات العالم عن مالك القدم ضعوا ما عند القوم متوجهين الى الله العزيز الحميد قل هذا يوم قام فيه العباد لله رب العالمين تالله قد قام اهل القبور من نفحات الوحي و اصحاب الظهور يستبشرون بنور الله العزيز العليم كذلك نطق القلم الأعلى اذ كان المظلوم فى بيت احد اوليائه الذى سمى بعبدالرحيم فى لوح حفيظ قل يا ملاء الأرض انظروا ان الشمس قد اشرقت من الأفق الأبهى و التور لاح من هذا المقام الكريم تالله قد استوى مالك القدم على عرش البيان ينادى بأعلى النداء و يدع الكل الى ما يقربهم الى افق الله المقتدر القدير يا على قد احزننى ما ورد عليك نسئله تعالى بأن يقدر لك من قلمه الأعلى ما ينفعك فى كل عالم من عوالمه انه هو مولى الورى و رب العرش و الثرى يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد قل

الهى الهى اسئلك بأسرار علمك و بالذى قام امام الوجوه و يدع الكل الى افقك و بالسّفينية الحمراء التى سرت بأمرك على بحر المعانى و البيان بأن تجعلنى ثابتاً على حبك و ناطقاً بذكرك و خادماً لأمرك و اكتب لى من قلمك الأعلى ما يقربنى اليك فيكلّ الأحوال انك انت الغنى المتعال ثم افتح يا الهى على وجهى باب العناية و الرّخاء انك انت سلطان الورى لا اله الا انت القوى القدير

* * *

اسم الله

هو الله الأقدس الأعلّم

قد حضر ما جرى من قلمك عند مجرى انهار الحيوان بين الامكان و سلسيل رحمة الرحمن بين العالمين و به فاحت نفحات الخلوّص و تضوّع عرف الاخلاص كأنّ ماء ييانك اختلط بظلم المحبوب بذلك اشرق كوكب السرور و دار كوب الابتهاج في هذه الايام التي فيها احاطتنا الأحران بما اكتسبت ايدي الفاجرين طوبى لك و لكتابك الذي كان حاكياً عمّا انت عليه في امر ربك العليّ العظيم ليس حزني فيما ورد على نفسي تالله انّ البهَاء لا يجزع عن البلايا أنّه انس بها في سبيل الله المقتدر القدير ولكن فانظر ثمّ اذكر انا نهينا الكلّ عن سفك الدماء بذلك يشهد كلّ الألواح و كنت من العالمين قد بلغت الشقاوة الى مقام نطق بغتة قلم الأعلى بأعلى التّداء بين الأرض و السّماء بعد الذي سدّت على وجهه ابواب اللّقاء قد طالت الأعناق بالتّفاق اين اسياف انتقامك يا مهلك العالمين فلما نزلت الآيات اضطربت الأشياء لذا اخذنا زمام القهر بسلطان من عندنا ولكن رشّح منها ما رشّح و ظهر ما ظهر قل لك الحمد يا من في قبضة قدرتك زمام العالمين

يا اسمي جميع ناس را از اينگونه امورات نهی نموديم بقسمی نار شقاوت مشتعل که وارد شد آنچه وارد شد در سنين معدودات متّصلاً آن نفوس خبيثه را تحت رداء حفظ محفوظ داشتيم و مع ذلك آرام نگرفته در هر يوم فسادى و فتنه‌ئى ظاهر امر بمقامى رسيد که از كلّ عزلت گرفتيم و ابواب معاشرت را سدّ نموديم قد اخذتهم زبانية القهر بغتةً و جعلتهم عبرةً للعالمين ما رحم الرحمن ترب قبورهم و اين امر بغتةً واقع شده اگر تفصيل را استماع نمائيد شهادت ميدهيد که دست قدرت حقّ اخذ نموده دخلى باحدى نداشته و ندارد قد ظهرت القدرة المحضه من لدن مقتدر قدير

ذكر اسراء الله نموده بوديد مکتوبشان تلقاء وجه حاضر قد وجدنا نفحات قميص اسم ربك المهيمن القيوم من شطر الخرطوم لازال در نظر بوده و خواهند بود ان اذكرهما من قبلى و كبرهما من هذا المظلوم الغريب اين ايام بيش از اين جايز نه ان حصل الاستقرار فى هذه الأرض لمرسل اليهم ما اراد ربك العليم الحكيم

كبر من قبلى على وجه جواد قد ارسلنا اليه ما نزل له من قبل ليجد منه عرف الله المهيمن القيوم ثمّ اذكر من سمى بمحمّد و بشره بذكر الرحمن اياه ليكون من الفرحين قد حضر فى المنظر الأكبر ما ارسل اليك من الشّين و الجيم نسأل الله بأن يجعلهما من ادلاء ذكره بين العالمين و مظاهر الاستقامة بين البريّة و مطالع البرّ بين الخليقة أنّه لهو المقتدر العزيز الحكّام و اما ما استفسر منك بالتّصريح فى امر جولاً قل أنّه رجع فى السّحّين وربّ العالمين ولكنّ الفرق بينهما ليس بهيّن الأوّل اى جولاً الذي كان من قبل و ضرب به المثل أنّه مسكين مسكين و الثّانى أنّه لعين لعين انما البهَاء عليك و على الذين ايدهم الله لأمره المبرم الحكيم

بسم الله الاقدس

قد حضر كتابك المختوم لدى المظلوم و وجدنا منه عرّف خلوصك لله المهيمن القيوم نسل الله ان يعرفك ما هو المستور فى لوح مسطور و يسمعك هدير الورقاء على الافنان و خريّر ماء الحيوان الذى جرى من معين مشيّة مالك الامكان بالحكمة و البيان ان يا حبيب ينبغى لحضرتك ان تفكّر فى كلمة الله و عظمتها و حلاوتها أنّها لتكفى العالمين انّ أوّل من آمن بالروح قد اخذه جذب كلمة ربّه و بها اقبل و آمن منقطعاً عمّا فى ايدي الناس هذا ينبغى لحياتان البحر الاعظم يا ايّها العارف الخبير و الحبر البصير فاعلم قد منع الهوى اكثر الورى عن التّوجّه الى الله مالك الاسماء من ينظر بعين البصيرة يشهد و يرى و يقول سبحان ربّي

الاعلى قد بُشِّرَ البرّ و البحر ببرّ الله و وعد الملل بمطهر العلل انه لبانى الهيكل طوبى للعارفين اذا اتى الميقات يصيح الكرمل كأنه اهتزّ من اهتزاز نسمة الرّبّ طوبى للسامعين لو يتوجّه احد بأذن الفطرة لسمع من الصخرة أنّها تنادى باعلى الصّيحة و تشهد للاله الابدى طوبى لمن وجد عرف البيان و اقبل الى الملكوت منقطعاً عن الامكان فاذا ظهر ما دُكر فى الكتب ترى الناس ينظرون و لا يعرفون

يا حبيب فانظر سرّ التنكيس لرمز الرّيس حيث جعل اعليهم اسفلهم و اسفلهم اعليهم و اذكر اذا اتى اليسوع انكره العلماء و الفضلاء و الادباء و اقبل الى الملكوت من يصطاد الحوت هذا سرّ ما ذكر فى غياهب الكلمات بالرموز و الاشارات انّ الامر عظيم عظيم انّ بطرس الحواريّ مع علوّ شأنه و سموّ مقامه امسك اللسان اذ سُئل انك لو تتفكّر فيما مضى خالصاً لوجه الرّبّ ل ترى النور مشرقاً امام وجهك و تجعله نصب عينيك انّ الحقّ اظهر من ان تغشيه الحجابات و الطّريق ابين من ان تغطيه الظّلمات و اليقين اشهر من ان تستره الظّنونات و الذين مُنعوا اولئك اتبعوا اهوائهم و هم اليوم نيام راقدون سوف يتبّهون و يركضون و لا يجدون طوبى لمن وجد العرف اذ هاج أنّه فاز بما فاز به عباد مخلصون

ثمّ اعلم انا رأينا بانّ الصّاد الظّاهرة فى كلمة صلح قد طُرّزت بطراز الالف القائمة أنّها لهى المذكورة فى لوح منشور و عند ظهور انوار تلك الكلمة الالهية فُتح باب السّماء و ظهر ملكوت الاسماء و تمّ الامر بالهاء بعد اتّصالها بالالف المبسوطة الّتى طُرّزت بالنقطة البارز عنها الاسم المخزون و السرّ المكنون و الرّمز المصون و أنّها لهى النقطة الّتى منها ظهرت الاشياء و اليها اعادت ثمّ رأينا الكلمة نطقت بكلمة وجدها كلّ حزب من الاحزاب على لغته و لسانه و عند نطقها اشرقت من افق بيانها شمس اظلمت عند انوارها شمس السّماء و قالت قد زين رأس السّبعين باكليل الاربعةين و اتّصل بالسّبع قبل العشرة و عند ذلك ناحت و قالت ما لى ارى البيت لا يعرف صاحبه و الابن لا يلتفت اياه و كذلك الرّاجى ملجأه و مثويه

يا ايّها الطّائر فى هواء العرفان من عرف الجارى المنجمد و الطّائر الساكن و الظّاهر المستور و المشرق المحجوب يأخذه جذب الاشراف على شأن يطير باجنحة الاشتياق فى هواء القرب و القدس و الوصال و ما ذكرت حضرتك فى الظّلام نشهد أنّه احاط الانام طوبى لمن اضاء بنور المشرق من افق رحمة ربّه الاقدس انّ الظّلام هو الاوهام و بها مُنع الانام عن التّوجّه الى الملكوت اذ ظهر بامر الله مالک الجبروت

و اما ما ذكرت انّ فلاناً ظنّ ان لا اختلاف بيننا من جهة الرّوح هذا حقّ لانّ الرّوح مقدّس من ان تعتريه الاختلافات او تحويه الاشارات أنّه لظهور نور الاحدية بين البرية و آية القدم بين الامم من اقبل اليه فقد اقبل الى من ارسله و من اعرض عنه اعرض عمّن اظهره و انطقه أنّه كان على ما كان و يكون بمثل ما قد كان انّما تختلف اشراقات تجلّيه فى المرايا باختلافات صورهنّ و الوانهنّ

يا حبيب لو ينكشف رمز من سرّ الذى كان مقتعاً بالسرّ لتضطرب افئدة الذين اخذوا ما عندهم و نبذوا ما عند الرّبّ انّ حضرتك لو تتفكّر فيما القيناك و تقوم على ما دُكر بالاستقامة الكبرى ليظهر منك ما ظهر من قبل يا حبيب انّ الطّير بين مخاليب الظّلم و النّفاق لا ترى لنفسها من وكر لتسكن فيه و لا من فضاء لتطير اليه و فى مثل تلك الحالة تدع البرية الى الحياة الابدية طوبى لأذن واعية نسئل الله ان يجمعنا فى بساط واحد و يؤيّدنا على ما يحبّ و يرضى

* * *

الأحدى الأبدى القدّمى

قد حضر كتابك لدى الوجه و وجدنا منه عرف الحبّ و الوداد لذا نزل لك هذا اللّوح العظيم ينبغى لك بأن تشكر الّذى اسمعك هدير الورقآء و عرّوك هذا السّيل المستقيم قم على نصرة امر ربّك بالحكمة و البيان أنّه يؤيّد من اراد بسلطان من عنده و أنّه لهو المقتدر القدير نسئل الله بأن يجعلك فارس الحقايق فى هذا المضمار و يجعلك من الّذين ما منعهم الأوّهام عن الله ربّك و ربّ العالمين خذ قدح البقاء باسم ربّك مالك الأسمآء ثمّ اشرب منه و قل لك الحمد يا مسقى العارفين قد فاحت النّفحة و مرّت النّسمة و ظهر من صهيون ما هو المكنون و يسمع من اورشليم ندآء الله الواحد الفرد العليم هذا ما نزل من قبل من هذا القلم البديع قل قد بنى الهيكل بأيادى قدرة مالك العلل و تجلّى الرّحمن من هذا المشرق المنير قل هل الّذى بنى بأيدى الرّحمن خير ام الّذى بنى من الطّين قد ينادى الله ما سواه و يبشّرههم بهذا الأمر الّذى اشرق و الاح من افق ارادة موليكهم القديم فاعلم أنّا لمّا زينا الملكوت بطراز اسم ربّك المختار انصعقت الجيتان فى البحار و سقطت الأثمار من الأشجار و تحرّج اهل الجبروت و ناحت قبائل النّاسوت و توقّف اهل مدائن الأسمآء و تزلزل اركان من فى الأرض و السّماء الّا من شاء ربّك الحكيم طوبى لك بما ذكر اسمك فى ملكوت ربّك و نزل لك ما يثبت به ذكرك بدوام الله هذا من فضله عليك لو تكون من العارفين أنّ الرّوح قد اتى بطراز الله و كلّ ركن من اركانه ينادى أنّى محبوب العالمين فلمّا جاء الوعد و خرق الغطاء باصبع القضاء اذا فزع من فى الانشاء و اشتعلت نار البغضاء فى قلوب الظّالمين و ارتكبوا ما ناح به سكّان الفردوس و شقّ ثيابه روح الأمين قل أنّ البلايا لا يمنعا عمّا اردنا ننطق بالحقّ ولو تستلّ على وجهى سيوف العالمين قل يا معشر البطارقة قد اتى ما وعدتم به فى الألواح اتّفوا الله و لا تتبعوا ظنون المتوهّمين ضعوا ما عندكم و خذوا لوح الله بسلطان من عنده هذا خير لكم عمّا عندكم يشهد بذلك كلّ عارف بصير تفتخرون باسمى و احتجبتن عن نفسى أنّ هذا لشيء عجيب قل يا معشر المطارنة قد ظهر مولى البريّة أنّه فى برّ الهدى يدعو الورى و انتم من الميّتين طوبى لمن تحرّك من نسمة الله و قام عن بين الأموات بهذا الاسم المبين قل يا ملأ الأساقفة قد اخذت الزّلازل كلّ القبائل و الرّبّ الأبدى ينادى بأعلى النّداء بين الأرض و السّماء طوبى لأذن سمعت و لعين رأأت و لقلب اقبل الى قبلة من فى السّموات و الأرضين يا معشر القسيسين قد ظهر يوم الدّين و فيه اتى من كان فى السّماء و أنّه لهو الّذى وعدتم به فى كتب الله المقدّس العزيز الحميد الى متى تركضون فى بيدآء الغفلة و الأوّهام توجّهوا بالقلوب الى شطر ربّكم الغفور الكريم كذلك نزلنا لك الآيات لتفرح بذكرى اياك و تكون من الرّاسخين ان اذكر اذ حضر كتابك مرّة الأولى اذ استوى بحر الأعظم على الفلك بما اكتسبت ايدى المشركين و هذه مرّة اخرى حضر لدى الوجه قرآنه و اجنباك بهذا الخطاب المبرم المحيط كن ناظراً فى كلّ الأحوال الى شطر الحكمة و كلّم النّاس على قدر عقولهم لأنّ الرّضيع لو تطعمه اللّحم فى أوّل ايامه يموت كذلك ينضحك ربّك الرّحيم

بسمه العزيز الكريم

قد خجل البهآء بما وجدك خجلاً فى ايامه و اضطرب البهآء بما وجدك مضطرباً بما فات عنك فى ظلّه قد اخذتنى الأحزان بما عرفت حزنك فى امر ربّك و اخذنى الاهتزاز من اهتزاز سدره حبّك الّتى حرّكتها ارياح عناية ربّك لعمرى قد احترق البهآء من احتراق قلوبكم و حين انفسكم نسأل الله بأن يجعل اقرارك يد الاقتدار لتشقّ بها الأستار و يجعل اعترافك عضداً لك لتخرج بحبل اسمى القدير يوسف ذكرى المنير من غيابة الأسرار و يأخذك جذب نغمات قلمى الأعلى على شأن تطلع من افق قلبك شمس الوفاء باسمى الأبهى و يمرّ من رياض صدرك ما ينقلب به الأشياء ليجدّن منه المخلصون و الّذين يطوفون عرف قميص حبّ ربّك مالك الأسمآء و فاطر الأرض و السّماء

سبحانك يا الهى يا الهى و النّابض فى قلبى تعلم و ترى انّ خجلة احبّتك ترجع الى مظهر نفسك و مطلع امرك بل انه يرى نفسه اخجل منهم عند اعترافهم بما فات عنهم فى ايامك اى ربّ هؤلاء عبادك الذين هاجروا فى حبّك و حملوا القضايا فى سبيلك وعزّتك يا الهى كلّما يقرّ احد منهم بجزيراته بين يديك يغطّى الحياء وجه البهاء لأنهم عبادك الذين ذاقوا كأس البلاء فى امرك و شربوا اكواب البأساء عند ظهور انوار وجهك و اخذتهم الشّدائد على شأن ما استراحوا فى جوارك وعزّتك قد ذاب البهاء حبّاً لأحبّتك و تبلبل بما اعترتهم الأحزان عند ظهور امرك و تموجّ ابهر فضلك و الطافك اى ربّ من زفريات قلوبهم ارتفعت زفرتى و من احتراق قلوبهم احترق قلبى اسألك يا مالک الوجود و مربّى الغيب و الشّهود بأن تجعل كلّ واحد منهم علم هدايتك بين عبادك و اشراق انوار شمس عنايتك بين بريّتك قد اختصصتهم يا الهى لمحبتك و الحضور لدى عرش عظمتك هذا مقام ما سبقهم احد فى ذلك كم من ليل يا الهى ما ناموا لذكرک و كم من ايام ناحوا بما ورد عليك من اعدائك اسألك يا مالک الملوك و رافع المملوك بأن تؤيّدهم على نصره امرک و اعلاء كلمتك على شأن ينتشر بهم ذکرک بين خلقک و ثنائک فى مملکتک انّک انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم

سبحانک اللهم يا الهى هذا عبدک الذى سمّيته باسمک فى ملکوت اسمائک و ربّيته تحت جناح فضلك و الطافک اذاً تراه مسرعاً الى شطر مواهبک و راکضاً اليک طلباً لعطائک زيّه يا الهى برداء مكرمتک و ثوب جودک و كرمک ليجدنّ منه الأشياء تضووعات قميص حبّک ثمّ زين رأسه باکلیل ذکرک على شأن يكون معروفاً بين العباد بحبّک و الاستقامة فى امرک ثمّ ايده فى كلّ الأحوال على نصرتک و ذکرک و ثنائک بين خلقک وعزّتك يا الهى كلّما اتفكر فى عظمتک و سلطانک اجد نفسى اعصى العصاة فى مملکتک و كلّما انظر مقاماتک الّتى جعلتها مخصصة لنفسک ارى وجودى اذنب من فى ارضک لو لا ستر اسمک السّتار و عفو اسمک الغفّار و عرف اسمک الرّحمن لترى الأصفیاء فى مواقف الذّنوب و العصیان لك الحمد بما سبقتهم رحمتک و احاطهم فضلك و الطافک و بعد اعترافى بما اجرّيته من قلمى اسألك باسمک الذى جعلته قيّوماً على الأسماء و مهيمناً على من فى الأرض و السّماء بأن لا تطرد الذى توجّه اليک و لا تمنعه عن بدائع فضلك و خفيّات رحمتک اوقد بأیادى قدرتك فى قلبه سراجاً ليكون مشتعلاً فى ايامک و منادياً باسمک على شأن لا يمنعه الحياء عن الطّيران فى هواء حبّک و الصّعود الى افق جذبک و اشتياقک و لا يشغله شؤونات الخلق عن اعلاء كلمتك لتراه مقدّساً كما تريد و ينبغى لعظمتک و جلالک ولو انّ يا الهى هذا شأن کبير و مقام عظيم لأنّ غيرک كيف يقدر ان يأتى بما يكون لائقاً لحضرتک و مستحقّاً لجلالک ولكن انت الكريم و انت الرّحيم يشهد كلّ الذّرات بأنّک انت الغفور العطوف المعطى العزيز الحكيم يا الهى فانظر اليه بطرف عنايتک و لحاظ مكرمتک ثمّ اجذبه بنغمات مصدر وحيک على مقام يكون بکله فانياً فى رضائک و آملاً بما قدّرت فى الواحدک ثمّ اجعل قلبه قویاً باسمک القوىّ الأمين ليخرج يد القوّة و ينصر بها امرک عند ظهور نور جمالک و طلوع شمس اجلالک اى ربّ لَمّا سمّيته باسمک اجعله مخصوصاً بين العباد لخدمتك اى ربّ انت تعلم انّى ما اردت فى امر نفسى بل امرک و ما توجّهت الى احد الا لأمرک و اظهار عنايتک اسألك باسمک المخزون الذى ينطق الحين بأن تنزل عليه و على احبّتك ما هو المخزون فى سماء عطائک و مواهبک ليأخذهم الشّوق و الانجذاب فى عهدک يا ربّ الأرباب ثمّ اقض له و لهم ما يقتضى لاسمک الوهاب انّک انت المقتدر المتعالى القوىّ العزيز العظيم

* * *

ياء

دوست مهربان جناب آقا طاهر عليه بهاء الله ملاحظه نمايند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

قد شهد کلّ شیء أنّه لا اله الا هو و الذی اتی بالحقّ بملکوت البیان أنّه لمشرق وحی الله و مظهر امره و مطلع برهانه و مصدر احکامه و مبدء آیاته و هو الغیب المکنون و السرّ المخزون قد ابتسم بذکره ثغر العالم و فاز بظهوره عباد الذین ما منعهم شغونات الوری و لا ضوضاء العلماء الذین نبذوا الیقین عن ورائهم و تمسکوا بالأوهام و الظنون لا اله الا هو المهیمن القیوم

یا اهل البهّاء فی ناسوت الانشاء لعمر المحبوب الیوم یومکم قد طلع فجر البیان و استوی الرحمن علی عرش البرهان طوبی لبصیر ما حبّته سبحات الامکان و لسمیع ما منعه حجابات العرفان و ویل لمن اعرض عن یوم الله و تشبّث بأذیال الذین انکروا حقّ الله و جادلوا بآیاته و انکروا حبّته و قاموا علی الاعراض علی شأن ناح به سکّان الملکوت

ای دوستان نور فوق نور و عنایت فوق عنایت و رحمت فوق رحمت و عزّت فوق عزّت و نعمت فوق نعمت است انشاءالله محروم نمانید و ممنوع نشوید و مقامات خود را باسم مالک وجود و سلطان غیب و شهود حفظ نمائید ظلم ظالمین و اعراض معرضین و ضوضاء فاسقین شما را محزون ننماید قسم بسلطان وجود عنقریب جمیع این بساطها برچیده شود و اثری از این نفوس در ارض باقی نماند و در عرصه هستی و انجمن عالم ذکر شما و مقامات شما و آنچه از شما ظاهر شده و یا در سیل حقّ بر شما وارد گشته حرف بحرف ظاهر شود و در عالم منتشر گردد یومی از ایّام کلمهئی از لسان مقصود عالمیان استماع شد مشعر بر این بود که اهل آن اطراف بعضی از ضوضای مجهولی چند در زاویه خاموشی انزوا گرفته اند سبحانالله این ایّام فانیه قابل نبوده و نیست حکمت بسیار محبوب بوده و هست ولکن نه بشأنیکه سرج قلوب را خاموش و مخموم نماید در هر حال باید نفوس مطمئنّه مقدّسه بنفحات ایّام الهی نفوس غافله و مرده را حیوة جدید بخشند در هر حال بحکمت متمسک باشید و سرّاً در تبلیغ امر الهی مشغول که شاید ناس محروم نمانند این بسی واضح و مبرهن است که ایمان و دون آن ضررّ و نفعش بحقّ راجع نه ولکن اگر فسادی ظاهر شود و یا عمل شیعی از عاملی ضررّش باصل سدره وارد ای اهل بها انشاءالله در نور بمثابة آفتاب و در ثبوت بمثابة جبل و در بیان بمثابة بحر و در حکمت بمثابة ارض باشید چه که جمیع آلاء از او ظاهر من دون آنکه حرکتی از او مشاهده شود و انشاءالله بوجه واحد در ارض محبّت و دیار مودّت ساکن و سائر باشید اینما تولّوا أنّه معکم یسمع و یری و هو السّميع البصیر

دوست مکرمّ مهربان نامه های آنجناب از بحر و برّ تا این حین چند کرّه بمثابة قند مکرّر وارد هر مکرّری محبوب نه ولکن نامه های مکرّر شما فی الحقیقه عالم وصال را یادآوری نمود و ایّام لقا از آن ظاهر و مبعوث هنیئاً لجنابک ولکن اینعبد نظر بکثرت مشاغل که خود آنجناب هم گواهند تا این کرّه مؤیّد بر جواب نشد ولکن این نامه جدید که از یزد ارسال داشتند سبب شد از برای اظهار محبّت مکنونه و بعد از ملاحظه بافق اعلیّ توجّه شد و تمام در ساحت امنع اقدس بشرف عرض تلقاء حضور فائز گشت فرمودند یا طاهر حنین و نالهات در حین مفارقت از نظر نرفته ان اشکر بذلک جهد نما تا بآنچه الیوم سزاوار است عامل شوی و آنچه از لسان مظلوم بالمواجهه اصفا نمودی در خزانه قلب باسم حقّ جلّ جلاله حفظ نما و دوستانرا بفضل و عنایتش بشارت ده امروز باید کل بکمال حکمت و استقامت و شفقت با ناس معاشرت نمایند اگر آذان واعیه یافتند القای کلمه لازم والا الصّبر اولی در ظاهر بکمال سکون و وقار و در سرّ بنشر آثار مشغول باشند و آیات الهی را حفظ نمایند که مباد بدست خائنین افتد و یا غیر طاهری بآن مسّ نمایند بگو ایدوستان حقّ جلّ جلاله بکمال ظهور و بروز و عنایت و مکرمّت شما را باعمالی امر میفرماید که عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده باشد انشاءالله موفق شوید بآنچه که در کتاب الهی نازل شده أنّه یؤیّدکم فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم انتهی

از حقّ جلّ جلاله این عبد فانی و سایر دوستان باید بکمال عجز و ابتهال توفیق طلب نمائیم که شاید در ایّامش از دریای رضایش قطره‌ئی بنوشیم صد هزار طوبی از برای نفسی که باینمقام فائز شد اینمقام بسیار عظیم است قد شهد بذلک قلم الله من قبل و من بعد و کلّ عالم بصیر و عارف خبیر

اینکه نوشته بودید که جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله را در سروستان ملاقات نموده‌اید و همچنین کدورات واقعه مابین اینمراتب تلقاء وجه مالک اسماء عرض شد قوله تبارک و تعالی انشاءالله کل بکمال روح و ریحان با یکدیگر سلوک نمایند امروز باید آفاق بنور اتفاق روشن شود آنچه لدی العرش محبوبست و فی الحقیقه ناصر امر اتحاد دوستان الهی بوده حقّ جلّ جلاله جمیع را عفو فرموده لذا ایشان هم باید باصلاح ذات بین مشغول باشند و یکدیگر را عفو نمایند و از بعد به ما انزله الوهاب فی کتاب ناظر باشند و عمل نمایند اینست مقام اعلی مبارک نفسیکه بآن فائز شد و بر آن مستقیم ماند البهاء الظاهر من لسان عظمتی علی احبائی فی هناک و فی هناک الذین ما منعهم العالم عن الاسم الأعظم نبذوا الأوهام مسرعین الی بحر الایقان الذی ظهر فی ایّام ربّهم الرحمن انتهى این عبد فانی خدمت کل تکبیر و سلام میرساند و بکمال خلوص ذکر نموده و مینماید آنچه را که سبب اعظم است از برای علوّ و سموّ و ابقاء ذکر کل انّ الخادم هو السائل و الله هو المجیب و هو العزیز الجمیل وقتی از اوقات لسان عظمت باین کلمه ناطق قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر جناب ملا احمد از نفوسی است که بلقا فائز شد و امواج بحر بیان را مشاهده نمود از حقّ بخواه او را مؤیّد فرماید بر آنچه رضای او در او است فی الحقیقه بعضی حرفها که شایسته نبوده از لسانش جاری انا سترناه فضلاً من عندنا و انا السّتر العظیم حقّ جلّ جلاله دوست میدارد احبای خود را و اگر از نفسی خطائی ظاهر شود الی میقات معلوم صبر میفرماید و ستر مینماید باید جناب احمد منقطعاً عن نفسه و ما يتحرّک به لسانه بر خدمت امر قیام نماید و به غیر ما اذن الله له تکلم نکند انا اردنا له خیر الدنیا و الآخرة لو يعمل بما امر به من لدنا فی کتابی المبین انتهى ای برادر من در شفقت و عنایت حقّ ملاحظه نما مع احاطه علمیه و مشاهده کمال عنایت را مبذول میفرمایند از قول این فانی خدمت جناب آقا میرزا احمد تکبیر برسانید و مذکور دارید قدر خود را بدانید چه که در سنین معدوده تلقاء وجه احدیه فائز بودید اینمقام حیف است از دست برود انّ ربنا الرحمن یسمع و یری و هو السّميع البصیر باید از بعد آنجناب بکمال خضوع و خشوع و اتحاد بذکر سلطان بیزوال مشغول باشند و بآنچه سبب اشتعال نار محبت الهی است تکلم نمایند در هر صورت لدی الله صلح محبوبست انشاءالله جناب مذکور بآنچه در این نامه ذکر شد عمل نمایند و اولیای الهی که در ارض ن و ی تشریف دارند باصلاح قیام نمایند و قلوب دوستان آن ارض را بنور اتحاد منور دارند اینست امر مبرم حقّ جلّ جلاله نعیماً للعاملین

و اینکه در باب حقوق الله نوشته بودند تا حال در آن ارض اینفقره بنفسی محوّل نشده که اخذ حقوق الهی نماید در سنین معدودات امر حقوق معوّق بود چه که اذن اخذ آن از مصدر امر ظاهر نشد سنین اخیره اینکلمه مبارکه از لسان احدیه مشرق قوله تعالی هر که اراده نماید حقوق الهی را ادا کند امانا اخذ نمایند و امانا ذکرشان در کتاب الهی بوده و این حکم محض فضل نظر ببعض مصالح از سماء امر جاری و نازل و نفع آن بخود عباد راجع آنه یقول الحق لا اله الا هو القویّ القدیر در ارض یاء امانا موجودند من اراد ان يعمل بما امر به فی الکتاب فلیرجع الیهم آنچه بایشان برسد میرسانند طوبی للفائزین

اینکه در باره احبای منشاء نوشته بودید ذکر ایشان و مظلومیّت آن نفوس مقبله از قلم اعلی جاری حقّ جلّ جلاله کل را بابدع اذکار ذکر فرموده و همچنین ذکر بلایا و محن ایشانرا ولكن در اوّل امر بی حکمتی ظاهر انشاءالله از بعد موفق شوند بر آنچه نزد حقّ جلّ جلاله مقبول است قسم باسم اعظم جمیع عالم بکلمه‌ئی از کلماتیکه در باره ایشان در این سنه نازل شده معادله نمینماید امورات عالم چه از فرح و بهجت و چه از حزن و کربت کل اقلّ من آن میگذرد ولكن آنچه از برای دوستان حضرت مقصود مقدّر شده بطراز پایدگی مزین است هنیئاً لمن حمل البلایا فی محبة الله مالک الوری آنه من المقرّین

لدى الله العليّ العظيم جميع دوستان آن ارض را اين خادم فاني تكبير ميرساند و اين محبّت و خلوص فاني اظهار نميطلبد چه
كه لوجه الله بوده و هست ولكن از حقّ جلّ جلاله تأييد ميطلبم كه ايشانرا موفق فرمايد بر آنچه سزاوار مقامات محبّت است
البهاء الظاهر اللّاح من افق سماء فضل ربّنا مالك الأسماء و فاطر السّماء عليك و على الذين فازوا بأمره المبرم الحكيم

خادم

في ١٠ رمضان المبارك سنة ١٢٩٩

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب حاجی محمد رضا الّذی حضر و فاز

هو الظّاهر من غیر ستر و حجاب

قد ظهر ما كان مكنوناً في ازل الآزال و برز من كان مخزوناً في علم الله ربّ الأرباب و اتى من كان موعوداً في كتب الله مالك الرقاب به اظهر الله كلّ ستر و انطق كلّ كليل على أنّه لا اله الا هو العزيز الفضّال طوبى لمن فاز بيومى و سمع ندائى و تشرف بآثار قلمى و قام على خدمة امرى بين العباد أنّه من اهل ملكوتى عليه بهائى و عنائى و بهاء من فى الأرضين و السموات قد ذكر اسمك لدى المظلوم و انزل لك فى السّجن الأعظم ما لا تعادله الأذكار أنّك اذا سمعت و قرأت قل

الهي الهى لك الحمد بما عرفتنى سبيلك و انزلت لى ما لا ينقطع عرفه بدوام اسمائك و صفاتك اى ربّ أنّك خلقتنى بأمرک و اظهرتنى لذکرک و ثنائک و الاقبال الى افقک اسألك ببحر جودک و سماء فضلك بأن تؤيّدنى على العمل بما انزلته فى کتابک و اظهرته بسلطانک أنّک انت المقتدر القدير لا اله الا انت العزيز الحميد

صدهزار بار شکر مقصود عالميان را که شما را بر خدمت امر مؤيّد فرمود طوبى از برای نفسى که حوادث عالم او را از محبت اوليا منع نکرد بتمام همّت بر خدمت قيام نمود قسم بأفتاب حقيقت هيچ عملی عندالله مستور نه کل مکشوف و جزای آن از قلم قدم مذکور و مسطور اين ایام مجدّد در مدينه عشاق حادثهئى رخ داده أنّ الثّعبان فاغر فاه و لدغ مطلع عناية مولاه فاسأل الله ان يؤيّد اوليائه على الصّبر الجميل و الاصطبار العزيز البديع لازال مذکور بوده و هستى نسأل الله ان يقوى جسّدک و يطمئنّ قلبک و ينور وجهک و يطول ذيلک أنّه هو السّامع المجيب و المقتدر القدير البهاء عليك مرّة بعد مرّة و کرّة بعد کرّة من لدن غفور رحيم

* * *

على

بسم الله الأقدس الأعلى

قد غدر شياطين البيان فى امر ربّهم الرّحمن و احتالوا الى ان اشتعلت نار الافتتان و ارادوا بذلك اطفاء نور الله فى مملكته و اخمد نار الله بين بريته و قد رجع مكرهم عليهم أوّل مرّة و قد وجدوا انفسهم من الخاسرين ذلك هو الخسران المبين ولكنّ الغلام قد خرج عن مدينة السّرّ و اجتمع عنده حين الخروج قناصل تلك المدينة و ارادوا ان ينصروا الغلام أنّا وجدناهم فى حبّ مبين فسوف يبعث الله من الملوك من ينصر امره و أنّه على كلّ شىء قدير أنّك لا تحزن فى امرنا و امرک ثمّ اذکرنا فى كلّ

الْإِيَّامَ إِنَّ رَبَّكَ يَنْصُرُكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى الْعَالَمِينَ أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنَّ الْمُشْرِكِينَ جَعَلُوا أَهْلِي اسْأَرَى مِنْ أَرْضِ الزُّورَاءِ وَ
يَكُونُ الْغَلَامُ فِي أَيْدِي الظَّالِمِينَ وَ مَعَ كُلِّ مَا سَمِعْتَ فِيْمَا وَرَدَ عَلَيْنَا نَكُونُ عَلَى فَرْحٍ لَا يَعَادِلُهُ فَرْحٌ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ
نَكُونُ رَاضِيًا بِمَا قَضَى اللَّهُ لَنَا فَسَوْفَ تَمُرُّ نَسَائِمُ الْعِزَّةِ وَ تَغْرَدُ وَرَقَاءُ السَّرُورِ فِي قُلُوبِ احِبَّاءِ رَبِّكَ الْغُفُورِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ

* * *

زین البقاء و زین اهل البهآ

بسم الله الأمنع الأقدس الأبهي

قد فزت بزيارة كتابك الكريم قبلته و حضرت به تلقآ الوجه فلما قرأت ما اثبتت به ربك بما جرى من قلم الأعلى فتح فم
المشيئة مخاطباً إياك عليك ثنائي و ذكرى و بهائي و نفحاتي و عنايتي و مكرمتي الذي كان مقدساً عن ذكر الزمان و الأوقات و
الأحيان و هذا من فضل ربك الرحمن و أنه لهو الفضال القديم انتهى

روحي و فؤادي لك الفداء كتاب مبارك بهجت كبرى افزود و مسرت لا يحصى مبذول نمود و از مشاهده آن بتمام وصل
فائز و مرزوق گشتم و الحمد لمحبوب العارفين

در ذکر مناجات از افق اراده مشرق لو شاء الله لينزل

در ذکر اسم الله الأمين عليه بهآ الله الملك الحق المبين نسأل الله بأن يوفقه و يجعله من عباد الذين بهم ملئت
الأرض من آثار الله المهيمن القيوم تكبير ما لا نهايه از اين عبد فاني خدمت ايشان برسانيد و بقيه سورة مباركه هيكل را كه
خواسته بودند انشاء الله از بعد ارسال ميشود

در باره جناب آقا سيّد باقر عليه بهآ الله تكبير ارفع برسانيد و اراده ئي كه فرموده اند بسيار محبوبست ولكن فرمودند حال
ما جاء حينه اگر اين ايام با الواحي بأن سمتها تشریف ببرند و مشغول تبليغ شوند اقرب بتقوى است و بعد انشاء الله كتب عديده
از مقرر ظهور ارسال ميشود من قبل الله تكبير بايشان برسانيد

و در باره جناب كربلائي كريم تلقاء وجه معروض شد و نزل له عن جهة العرش لوح منيع انشاء الله ارسال ميشود از قبل
اين خادم بجميع تكبير ما لا نهايه برسانيد

و اينكه مرقوم فرموده بوديد و از بعضي عبارات سؤال رفته بود آنچه از آيات الهي نازل ميشود اكثر آن را اين عبد تلقاء
وجه تحرير مينمايد و بسا هست بشأني نازل ميشود كه احدي قادر بر تحرير آن نه چه كه وقتي ميزان گرفته شد الف و مائتين
بيت در ساعت نازل در اين صورت كل عاجزند از تحرير و اين عبد احتمال ميرود ثمانية مائة در ساعتی تحرير نمايد در نصف
ساعت دست همراهي مينمايد و در نصف ديگر حركت من غير اراده از او ظاهر لذا گاهي بتأمل نازل ميشود كه اين عبد از
عهده تحرير برآيم و آنچه هم نازل ميشود بنظر اقدس نميرسد ولكن بعضي كره اخرى تلقاء حضور تلاوت ميشود اينست كه در
بعضي املاء و حرفاً احتمال سهو ميرود و از آن گذشته كتاب بسيار غلط مينويسند چه كه سهو و خطا در نفس انساني بوده و
خواهد بود چنانچه در اين ايام چهار نسخه كتاب بديع را نوشته اند و با آنكه مقابله و مطابقه شده مع ذلك اتفاقاً يومي از ايام
يكي از آن نسخ تلقاء وجه حاضر شد مقداري در آن نظر فرمودند چند موضع حروف سهو شده بود و هم چنين چند مقام املا
غلط بود بعد امر فرمودند كه بدقت ملاحظه شود و مقابله نمايند معلوم شد كه در اغلب از صفحات غلط و ترك موجود لذا

بسیار لازم است که بدقت متوجه شوند که صحیح شود و بیان آن حضرت در کلمات مذکوره تلقاء حضور عرض شد از فم مشیت این کلمات درّیات مشرق نعم ما سألت أنه مع عباده المحسنين و مجيب دعوة السائلين

و اما ما سألت ان استمع ما نزل بالحق من لدن عزيز عليم شاحذ دنس سجيّه حظيره سايغه و اما سازج به ذال بين قوم معروف ولكن نقطه اولی روح ما سواه فداه سازج مرقوم فرموده اند لذا دوست ندارم تغيير بدهم کلّ ما ظهر منه محبوبي لذا راجع بقلم کتاب نمودیم هر چه جاری صحیح است ولو مختلف از قلمشان جاری شده انه لواضع الاملاء و الألفاظ يحكم كيف يشاء ولكن این مقام مخصوص حقّ جلّ ذکرة بوده و خواهد بود نه آنکه از بعضی جهال ملاحظه میشود که بحرّفی از علم مرزوق نشده اند مع ذلک کلماتی مجعوله نوشته و بحقّ نسبت داده و میدهند چنانچه خطّی رئیس الأفاکین بشخصی نوشته و او تلقاء وجه فرستاده اکثر عبارات آن مغلوّط معنأ و لفظاً از جمله عمرو و زید را به همزه نوشته ای کاش ناس در کلمات آن مشرک بالله تدبّر مینمودند اکثری مهمل و بیمعنی است سعيراً للذين اتّخذوه ربّاً من دون الله

در این ایام از مصدر امر الواحی در جواب یکی از معرضین که در نامه جناب آقا میرزا جمال الدین علیه بهاء الله اعتراض نموده بود از ساحت اقدس نازل عنایه لعبده سواد آن ارسال شد مخصوص جناب آقائی آقا سید مهدی علیه بهاء الله الأبهي مأمور که بنویسند و خدمت آن جناب بفرستند و از مصدر امر امر شده که مخصوص سواد آن لوح را بارض خ بجناب اصدق علیه بهاء الله بفرستید چون اصل اعتراض را حاجی محمد کریم خان نموده لذا از برای شیخیّه که فی الجمله بحقّ توجه نموده اند بسیار مفید است عسی الله ان يحدث بذلك امراً

و دیگر در بعضی از الواح مشاهده شد که قباع بقاع نوشته شده یقین در کتاب بدیع هم که بآن سمت آورده اند بقاعست تغییر فرموده و هم چنین هشیم محتظر که باید به ظاء نوشته شود باری در خطوط کتاب اختلاف بسیار است باید بکمال دقت ملاحظه نمایند که صحیح نوشته شود

و از قبل که کتاب مبارک رسید اسامی اهل یاء در آنجا مذکور مخصوص کل الواح منیعه نازل دیگر تا چه وقت مقدّر که ارسال شود

و دیگر حسب الأمر اقدس اینست که بجهة جناب آقا سید میرزا که در ارض یاء تشریف دارند کتاب بدیع ارسال شود و کتب را جلد کرده بفرستید که بدون جلد محبوب نیست جناب آقا میرزا جعفر علیه بهاء الله خدمت آن حضرت معروض داشته که جناب اسم الله المنیر علیه بهاء الله الأبهي یک نسخه از کتاب بدیع بجهة این عبد نوشته اند اگر تمام شده مخصوص جناب قاسم خان فرستاده شود

و الذکر و البهآ و العزّ و الکبریآ علیک و علی من معک من عباد الله المخلصین جمیع احبآ الله را تکبیر ما لا نهایه از قبل خادم ابلاغ فرمائید و التکبیر علیک و علیهم

بسم الله الأقدس الأمنع الأعزّ الأبهي

قد فزت بکتابک الذی کان مزیناً بذكر المقصود و مطرراً بشآء محبوب العالمین طوبی لک بما اقبلت الی قبله الأنام و توجّهت الی وجه ربّک و کنت من الفائزین کتاب آن جناب که باین عبد خادم مرقوم فرمودید فرح بخش خاطر این عبد فانی گردید نسأل الله بأن یوفّقک علی حبّه و رضائه و يجعلک ممّن استقام علی امره علی شأن انقطع عن العالمین اینکه فرمودند در ساحت اقدس امنع ذکر شما بشود و طلب عفو خواستند این عبد تلقاء وجه حاضر و معروض داشت قد اشرقت من افق الوحی شمس

العناية و الغفران على شأن عجز عن ذكره هذا العبد الفقير و أمّا ما اردت فى اللّقاء هذا ما طلع عن مطلع البيان قوله جلّ كبريائه نسأل الله بأن يقدر له ما اراد و يؤيده على الاستقرار فى هذا الأمر الذى منه نسفت الجبال و يكتب له ما تقرّ به عينه و يفرح قلبه و تسترّ به افئدة العارفين

و اينكه از حال سؤال فرموده بوديد اكثر مدّعين حال اليوم غير قال نبوده و نخواهد بود كلّ امور در قبضة قدرت الهية مقبوض و محدود هر نفسى كه بغير رضاى او حركت نمود از اهل قال محسوبست اگرچه در بحر حال متغمّس و بر لجة صمت و سكوت ساير و نفسى كه مقبل بحقّ و مطيع اوامر اوست از اهل حال در مبدأ و مآل مذكور حالى كه اليوم نزد حقّ محسوبست اقرار بوحدايت او و اعتراف بفردايت او و تقديس ذاته عن الشّبهة و تنزيه نفسه عن المثلية و العمل بما امر به فى كتابه و الاجتناب عن المشتبهات النفسانية و الاشارات الافكية و التأويلات الظنوية الوهمية بوده اليوم يوم تأويل نيست چه كه ارياح تصريح در مرور است اى حبيب من اكثرى امر الله را بازچه دانسته اند و مثل لعب اطفال انگاشته اند از اوامر معرض و بناهى مقبل و مع ذلك خود را مقبول شمرده اند و ما بين خلق از حقّ دانسته اند حقّ مقدّست از آنچه گفته اند آذان لاصغاء اوامر الله خلق شده لا لظنون الوهمية المردودة چنانچه مشاهده كرده ايد از قبل بعضى از نفوس از شريعة امرية الهية محروم گشته اند و حكم كتاب را ترك نموده اند و مع ذلك خود را از اهل باطن ميشمردند نشهد انهم ما وجدوا عرف الباطن و لا الظاهر و هاموا فى هيماء الظنون و الأوهام الا انهم من الأخسرين اليوم اهل حال نفوسى هستند كه از حلاوت كلمة الهية مجذوب شده اند بشأنى كه من على الأرض آن نفوس را از توجه بوجه قدم منع نموده و به ما نزل فى الكتاب موقن و عاملند اينست شأن اهل حال و من غير اين از اهل قال بوده و خواهند بود

و اينكه مرقوم فرموده بوديد كه مقصود حقّ از من يظهر و او يظهر چه ميباشد همچة عبارتى در بيان ديده نشده بلكه من ظهر و من يظهر است من ظهر الذى ظهر فى السّتين و بشرّ النّاس بمن يظهر الذى ظهر فى قطب العالم و يدع الأمم الى الله المهيمن القيوم جميع آنچه در بيان نازل مقصود اين ظهور اعظم بوده يشهد بذلك ما نزل فيه و فى صحائف الله العزيز الكريم

و اينكه از الطاف و غضب حقّ در باره عباد سؤال نموده بوديد نعوذ بالله من غضبه و سخطه اين بسى واضح و مبرهنست لا تتولّوا قوماً غضب الله عليهم آثار غضب الهى در قومی مشاهده ميشود كه بغير رضاى او حركت مينمايند و در تيه ضلالت سايرند و رضاى حقّ هم موهوم نبوده نفسى كه عاملست در ظاهر ظاهر به ما حكم به الرحمن فى الألواح او برضاى الهى فائز شده است و در سبيل رضا سالكست طوبى له و لأمثاله امثال نفوس غافلة متوهّمة در كلّ عوالم الهى معذبند و اين نفوس خود غضب را اختيار نموده اند من حيث لا يشعر و الاّ أنّه سبقت رحمته العالمين مشاهده كنيد در ساحت اقدس جز رحمت نبوده و نخواهد بود و بعد امرى از مطلع امر اشراق ميفرمايد هر نفسى بأن اقبال نمود و عامل شد به ما اراده الله او از اهل رحمت بوده و نفسى كه بعيد ماند و محروم گشت همين كلمة الهية كه عين رحمت بوده در باره نفس معرض غضب صرف ميشود و بعضى از ظهورات اين غضب در نفس معرض در عالم ظاهر ظاهر ميشود ولكن كلّيه بعد از صعود روح نعوذ بالله و نتوب اليه أنّه لهو الغفور الرحيم و همچنين در الطاف حقّ ملاحظه نماييد كه اليوم از افق عنايت مشرقست مثلاً هر نفسى را كه بخير در لوحى از الواح ذكر فرمايد همان سبب بقاى ذكر اوست در عالم اذكّار و روح او در عالم ارواح فوالذى جعلنى خادماً لنفسه لو اذكر لك هذا المقام الأعزّ الأعلى لا يتمّ ذكره بالقلم و لا بالمداد يشهد بذلك ربّك مالك الابدان طوبى لنفس فازت بالطافه و آتت اوامره على ظنون ما سواه از خدا توفيق ميطلبيم كه در محبّتش ثابت باشيم و از عالميان فارغ و منقطع أنّه مجيب دعوة السّائلين و ارحم الراحمين

و اینکه از توحید سؤال فرمودید این مقام بتفصیل در الواح متعدده از قلم امریّه الهیّه جاری شده آنچه که عالمیان را کفایت نماید باید در صدد آن باشید که کتب فارسیّه و عربیّه آنچه از مصدر امریّه الهیّه در این ظهور اعظم نازل شده بقدر وسع جمع نمائید ما بقی من علم الا و قد ذکر فی الواح ربّی و ربّک و ما من مقام الا و قد فضّل فیهِ در یکی از الواح فارسیّه میفرمایند قوله عظم شأنه و جلّ ثنائه مقصود از توحید آن نیست که دو را یک دانند بلکه مقصود آنکه یک را مقدّس از کل دانند لّٰنه لا یقترن بخلقه و لا یعرف بغیره و انوار تجلیات او را در کل ملاحظه نمایند یعنی کل را قائم باو بینند و مستمدّ از او اینست مقامی که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء لم یزل در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از کل بوده و خواهد بود بعضی که خود را از اهل توحید می‌شمرند در شاطی شرک ماشیند و در بیدای کثرات سایر ولکن ادراک نمی‌نمایند در جای دیگر میفرمایند قوله عزّ ذکره باسمی رفعت اعلام التّوحید و نصبت الیوة التّجريد الی آخر قوله عزّ ذکره و این مقامات بسته بقبول حقّست چه اگر نفسی در تمام عمر توحید نماید و از قلم امر کلمه نفی در باره او جاری شود او از اهل شرک خواهد بود چنانچه مشاهده مینمائید که اکثری امم الیوم بکلمه مبارکه لا اله الا الله ناطقند ولکن عندالله از اهل توحید محسوب نبوده و نخواهند بود چنانچه قلم اعلی در اکثری از الواح شهادت داده بشرک آن نفوس الیوم از برای مقبل لازمست که ناظر به ما عنده و عند الناس نباشد گوش را از کلّ ما عند الناس مطهر دارد از برای شنیدن بیانات الهیّه که شاید به ما اراد الله فائز شود باری هر نفسی که الیوم مقبول شد او از اهل توحید محسوب و من دون آن محروم و ممنوع آنچه در این مقامات از سماء مشیت ربّانیّه نازل شده اگر این بنده ذکر نماید باید کتابی تألیف شود و این اوقات فرصت اینگونه امور نبوده و نیست نسأل الله بأن یوفّقک جنابک علی خدمته و ثنائه و ذکره انه ولیّ الدّاکرین

و اینکه مرفوم فرموده بودید اگر کسی بگوید این رسولان کعبه مقصود مسلمان می‌روند و کافر برمی‌گردند یا تأویل نماید یا ادّعا نماید من یک شخصی می‌باشم چنین کسی چه حالت دارد اشهد الله و ملائکته و رسله و انبیائه و صفوته و اهل مواقع عزّه و حمله عرشه لا یتّضح هذا الکلام الا من الذّین یمشون فی بیداء الغفلة و الغرور و یسلکون سبل الفحشاء و الشرور فوالذی انار فجر البیان بأنوار وجهه و اضاء افق الايقان بظهورات طلعت له لو یعرف احد فضل تلك الايام و یطّلع بما هو المستور عن الأنام لیقبل رجل من توجّه الی شطر المقصود و یؤثر تراب قدمیه علی ما عنده و یقرّه و یعظّمه و یحضر تلقّاء وجهه خاضعاً لوجهه و خاشعاً لعمله و لا یرفع صوته عند صوته و لا یتکلم تلقّاء وجهه بغیر رضائه لأنّ العالم البصیر و العارف الخبیر لا یری فی من قصد المقصود و توجّه الی وجه المحبوب الا حبّ الله و ظهور عنایت و ودّ الله و شؤون الطافه من صار محروماً عن هذا المقام الأعزّ الأمتع انه لهو الأعمی و ربّ الآخرة و الأولى لا یدکر من الانسان بل الحيوان افضل منه و یشهد بذلك کلّ من اخذ النّظر عن شطر البشر و توجّه الی الشّطر الأطهر هذا المنظر الأكبر الذی فیهِ ینادی مالک القدر بأعلى التّداء بین الأرض و السّماء لا اله الا هو المهيمن القیوم اینست شأن مسافرانی که لوجه الله هجرت نموده‌اند و باذن الله بشطر محبوب توجّه کرده‌اند و برضاء الله حرکت مینمایند اینست شأن مهاجر صادق و مسافر موافق اگر فی الحقیقه نفسی محبّه الله در قلبش باشد از نفوسی که از شطر محبوب مراجعت نموده‌اند بعد از فوز بکعبه مقصود خود را در آن نفوس فانی محض بیند اگرچه بر حسب ظاهر قاصدین از علوم ظاهره محروم باشند چه که الیوم هیچ چیز شرط نیست مگر محبّت الهیّه و اتّباع اوامر او چنانچه ذکر شد و این بیانات مخصوص کلّ قاصدین ذکر نشده این مقام قاصدینست که در سراق ايقان وارد شده‌اند و بمحبّه الله فی الحقیقه فائز گشته‌اند ملاحظه در عشاق ظاهره نمائید اگر شخصی از نزد معشوقشان بیاید ولو بوجه منکر عشاق او را استقبال مینمایند و کمال ملاطفت در باره او معمول میدارند این شأن عشاق ظاهره است که عرض شد حال در محبّان طلعت رحمن مشاهده نمائید یعنی آنان که فی الحقیقه از این کأس آشامیده‌اند و باین جرعه باقیه فائز گشته‌اند البتّه کمال خضوع را نزد قاصدین کعبه

رَبِّ الْعَالَمِينَ منظور میدارند اولئك اصحاب البهَاء فی لوح البقاء كما شهد بذلك قلمه الأعلى باری اهل بصر از قاصدین آثار مقصود را مشاهده نمایند و بآن آثار خاضع و خاشعند طوبی لمن فاز يعرف الله فی آیامه و آثره علی ما سواه و اما در باره تأویل و ادعا چنانچه مرقوم فرمودید لا يعلم تأویل بیان الله الا نفسه المهيمنة على الأشياء و الذين فازوا بأنوار المعاني و البيان من عنده اولئك يعلمون على قدرهم و مقدارهم كذلك حكم الرحمن ولكن الناس اكثرهم لا يفقهون این قدر معلوم بوده که آنچه مقصود الهی است در الواح ظاهراً واضحاً معلوم و واضحست و احدی بتأویل کلمات الهیه مأمور نبوده و نخواهد بود نشهد ان المؤولین فی هذا اليوم هم المتوهمون از خدا میطلبیم که بحبل تصریح متمسک شویم و در سبیل رضایش باستقامت کبری سالک گردیم

و اما در باره ادعا در این مقام بیانات شئی از قلم مشیت الهیه نازل و لکن این عبد یکی از بیانات رحمن را که بلسان پارسی نازل شده ذکر مینماید تا از برای احدی دیگر مجال تأویل و ادعا نماند و به ما هو التصريح عالم شود قوله عزّ اجلاله متوهمین بسیاریند و هر یک بوهمی مبتلا شده‌اند ناس را از موهوم منع نمودیم که بسططان مشهود تمسک جویند بعضی باوهامات نفسانیّه خود تمسک بسته و تشبث نموده‌اند در تیه وهم سائرند و خود را از اهل مکاشفه دانسته‌اند و در مفازة غفلت ماشیند و خود را فارسان میادین شهود شمرده‌اند لعمری انهم من المتوهمين انهم من الهائمين انهم من الغافلين انهم من الصّاعرين و آنچه را که صبیان ادراک نموده‌اند هنوز بآن نرسیده‌اند چه که هر صبیّ عالمست بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود امر الهیه و احکام ربّانیّه مابین بریه معطل و معوق و بی‌نفاذ خواهد ماند بگو ای قوم اگر هوی شما را از مشرق هدی منع نمود اقلّاً از انصاف تجاوز ننمائید اگر نفسی فی الجملة منصف باشد هرگز بکلمه‌ئی که سبب تفریق ناس و اختلاف احباب شود تکلم نینماید بلکه بتمام همّت و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعی بلیغ و جهد منیع مبذول میدارد لعمری هم راقدون لو تراهم بعینی لتجدهم من الميئين در حین مهاجرت از عراق اکثری از عباد را اخبار نمودیم به ما ظهر و يظهر چنانچه اگر الواح منزله قرائت شود کل تصدیق مینمایند آنچه را که در این لوح از قلم صادق امین جاری شده قل یا قوم لو تريدون ماء الحيوان تالله انه قد جرى باسمه العليّ الأبهى طوبى للشّارين و لو تريدون الاقتدار انه اشرق من افقى تعالى ربکم و ربّ العالمين لو تريدون الآيات انها ملأت الآفاق خافوا و لا تكونن من المتوهمين لو تريدون البيئات انها بكيونتها قد ظهرت و اشرقت فى كل يوم من هذا الأفق المبين قل ان اجذبوا العباد بهذا الاسم الذى به ظهرت الصّيحة و حققت الساعة و اخذت الزلازل كل القبائل و انفطرت السّماء و انشقت الأرض و نسفت الجبال و ظهر ما نزل فى الواح الله المقتدر الملك العزيز العظيم من يدعى مقاماً و جذباً و ولهاً و شوقاً بغير هذا الاسم انه من الأخسرین ولو يتكلّم بكلّ البيان او ينفجر الأنهار من الأحجار و يسخرّ الأرياح و يمطر السحاب كذلك نزلنا الأمر فى هذه اللّيلة المباركة التى ينطق فيها لسان القدم باسمه الأعظم و جرى كوثر البيان من كوثر فم ربك الرحمن اذا فزت قم ثم ارفع يديك قل لك الحمد يا اله من فى السّموات و الأرضين انتهى

بیانات دیگر میفرمایند تا باین مقام میرسد قوله جلّ کبریائه چنانچه حال قلم قدم و اسم اعظم میفرماید اگر نفسی بکلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنة کامله که هر سنه آن دوازده ماه به ما نزل فی الفرقان و نوزده شهر به ما نزل فی بیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است ابدأ تصدیق نمائید در یکی از الواح نازل من يدعى امراً قبل اتمام الف سنة کامله انه کذاب مفتر نسأل الله بأن يؤيده على الرجوع ان تاب ان ربك لهو التّوّاب و ان اصرّ على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه ان ربك شديد العقاب چه که ضرّ این نفوس بحقیقت شجره ربّانیّه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر مابین بریه بوده و خواهد بود فاسأل الله بأن يعرفهم انفسهم و يؤيدهم على ما اراد ان ربك لهو الغفور الرحيم بگو امر الله را لغو بدانید ای صاحبان ذائقه بحر عذب فرات در امواج بملح اجاج قانع مشوید در بیانات رحمانی تفکر نمائید و بیصر حدید در آن نظر کنید که شاید برشحی از ابحر معانی که در بیان مستور است فائز شوید و در این فجر روحانی خود و

عباد را از هبوب اریاح قمیص رحمانی محروم ننمائید قسم بساذج قدم انّ البهّاء ینوح علیکم و بیکی لکم و ما اراد لنفسه شیئاً و قبل ضرّ من علی الأرض کلّها لخلّاصکم و نجاتکم و اقبالکم الی الله العزیز الحمید انتهی

امیدوار است این عبد که بعنایت رحمن کل بشاطی ایقان وارد شوند بقسمی که خود را فانی محض بیند و حقّ را باقی و دائم و قائم بر کل مشاهده نمایند انشاءالله باید آن جناب در کلّ احیان بخدمت حقّ مشغول باشند یعنی نفوس غافله را هدایت نمایند و باذکار حسنه و بیانات بدیعه نفوس محتجبه را بشطر احدیّه کشانند نزاع و جدال محبوب نبوده و نخواهد بود اگر نفوس غافله از کلمات نصیحّه منتبه شدند فنعیم المراد والاّ احتراز از چنین نفوس لازم و واجب در این ظهور ابداً اعمال شنیعه و شئونات نفسیه مقبول نبوده و نخواهد بود و البتّه شنیده‌اید که بعضی از اهل بیان و رؤسای کاذبه ایشان چه مقدار در بحر هوی مستغرق بودند و باعمال شنیعه متمسک و عامل ولکن در این ظهور اعظم ابداً مداری نشده کل را تصریحاً نهی فرموده‌اند طوبی لمن عمل بما امر من لدی الحقّ و اجتنب عن الخلق فیما هم یعملون

ای حبیب بنصرت امر حقّ بایست ایستادنی که سبب استقامت نفوس گردد و جمیع احبّای آن دیار را فرداً فرداً تکبیر برسانید مخصوص ایشان الواح منیعه از سماء مشیت رحمن نازل انشاءالله بعد ارسال میشود امری که الیوم لازمست و مقدمست بر کلّ اعمال استقامت بوده و خواهد بود ملاحظه فرمائید دو نفس که هر یک از اغفل ناس و اخبث ناس بوده به گیلان رفته و چه فتنه برپا نموده‌اند یکی دعوی نموده که من غصن اکبر هستم و آن نفوسی که در آن ارض بوده‌اند فوراً قبول کرده‌اند و نفس دیگر دعوی حقّیت نموده او را هم قبول کرده‌اند خسر الطالب و المطلوب اگرچه بعد بر ایشان کذب هر دو معلوم شد و بحقّ راجع گشتند ولکن از اوّل باید اعتنا بچنین نفوس ننمائید بلکه بقدرت ایمان و قوّت محبّت رحمن بتأدیب آن دو نفس قیام نمایند و سبب و علّت این امور تحقیقات موهومیّه بعضی شده هر روز ندائی مرتفع و از هر کنار عجلّی ظاهر و خلق هم ضعیف و بی‌استقامت بمجرّد آنکه خوار عجل مرتفع شد بعضی من غیر شعور ساجد و عاکفند همّ آن جناب باید آن باشد که احبّای آنجا را مستقیم نمایند بر امر حقّ بشأنی که ماسوایش را معدوم شمرند ملاحظه در عهد کلیم فرمائید که بعد از آنکه به طور تشریف بردند لأجل احکام الهیّه و اوامر ربّانیّه و ثلاثین باربعین کامل شد مراجعت فرمودند مشاهده نمودند خلق کثیری بخوار عجل از حقّ ممنوع و محروم گشته‌اند فرمودند ای قوم من سالها بآیات الهیّه و بیّنات ربّانیّه و شئونات قدرتیّه و ظهورات احدیّه مابین شما بودم و شما را بحقّ دعوت نمودم و شما هنوز بتمامه متوجّه انوار وجه قدم نشدید چه شد که بیک خوار عجل عاکف و ساجد گشتید باری ای برادر حیرت اندر حیرتست بقدر مقدور آن جناب و مخدومان که در آن ارض ساکنند باید جهد فرمائید که شاید کل از رحیق استقامت بیاشامند و بر صراط امر الهی مثل جبل ثابت و راسخ مانند نسأل الله بأنّ یحفظهم و یؤیّدهم و ینزل لهم ما یشاء به اذکارهم فی الأذکار و ارواحهم فی الأرواح و اجسادهم فی الأجساد انه ولیّ من والاه و مجیب من دعاه یفعل ما یشاء بسلطانہ لا اله الاّ هو الغفور الکریم

* * *

هو السّامع بالعدل و المجیب بالفضل

قد ماج بحر السّرور و ابتسم ثغر الله المهیمن القیوم بما بلغ النّداء من ارض الطّاء الی الأفق الأعلى و بشرّ اهل الفردوس الأبهی و الجنّة العلیا بقیام ایادی الأمر و مظاهر البیان امام کعبه الله بميثاق مبین و عهد متین لیستضیء العالم و من فیه بنور الاتّحاد و الاتّفاق تعالی تعالی هذا المقام الأعلى تعالی تعالی هذا العهد الذی به تجددت دفاتر الأسماء و ارتفعت مقامات اهل البهّاء بین الوری

اللَّهُمَّ يا اله الأسماء و فاطر السَّماء وعزَّتک و عظمتک و قدرتک و اقتدارک لا اجد جنداً اقوى من عهد اصفیائک امام وجهک و میثاقهم لنصرة امرک و اعلاء کلمتک ای ربّ ایدهم بجنود البرّ و التّقوی و بالانقطاع الّذی به فتحت ابواب العزّ و الغناء علی من فی الأرض و السَّماء ای ربّ انصرهم بربایات بیانک و اعلام ذکرک و ثنائک و قدّر لهم ما يجعلهم مظاهر اخلافک و اسمائک و مطالع جودک و عطائک تراهم یا الهی اقبلوا الی افق فضلک و ارادوا خدمة امرک بین عبادک فاكتب لهم من قلمک الأعلى کلّ خیر انزلته فی کتیبک و صحفک و زبرک و الواحک انک انت الّذی باسمک الأعظم سَخّرت العالم و باسمک الأکرم فتحت ابواب الجود و العطاء علی الأمم اسألك یا مقصود العارفين و محبوب من فی السَّموات و الأرضین بأن تؤیّد حضرة السّلطان علی الاقبال الیک و اظهار عدلک باسمک ای ربّ انصره بحزبک ثمّ احفظه بجنود الغیب و الشّهادة انک انت مولی البریّة لا اله الا انت القویّ الغالب المقتدر القدير

یا علی قبل اکبر علیک بهائی و عنایتی نامه های آن جناب بحضور و اصفا فائز فی الحقیقه آنچه در آن مذکور علّت بهجت و سرور چه که کلمات و حروفات بعطر اتحاد و اتفاق ممزوج براستی میگویم این عهد جدید بنفسه جندیست قویّ قدّرتنا به فتح مدائن القلوب باسمنا العزیز المحبوب امید آنکه باین اسباب جدیدة بدیعه اساس امر الهی محکم و ثابت گردد چندی قبل یکی از حکما علیه بهائی این آیات نازل و ارسال شد یا حکیم قوّه و بنیة ایمان در اقطار عالم ضعیف شده دریاق اعظم لازم سواد نحاس امم را اخذ نموده اکسیر اعظم باید یا حکیم آیا اکلیل غلبه دارای آن قدرت بوده که اجزاء مختلفه در شیء واحد را تبدیل نماید و بمقام ذهب ابریز رساند اگرچه تبدیل آن صعب و مشکل بنظر میآید ولكن تبدیل قوّه ناسوتی بقوّه ملکوتی ممکن نزد این مظلوم آنچه این قوّه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است این مقام و این قدرت مخصوصست بکلمه الله اوست جوهری که خوف را باطمینان و ضعف را بقوّت و ذلّت را بعزّت تبدیل فرماید یک قطره از بحر حکمت الهی بر بدیع زد بمثابة کره نار قصد فدا نمود رطوباتش بحرارت و ضعفش باقتدار و بطشش بسرعت تبدیل شد در این حین آنچه لازم طلب شفا است از قادر بیچون از برای امراض مزمنه غالبه از بحر عطای حقّ جلّ جلاله حفظ آن جناب و اولیای آن ارض را میطلبیم انه یحفظکم و یصرکم کما نصرکم و یحفظکم من قبل انظر فی السّجن و تبدیله و الأمر و سلطانه در کمال ضعف کمال قدرت ظاهر و در فقر ملکوت غنا مشهود طوبی للمتفرّسين و للمنصفین مژده اتحاد و اتفاق آفاق را منور نمود سبحان الله مظلومیّت اولیا در عشق آباد از جنود غالبه مشهود امر الله را نصرت نمود نصرت عظیمی اینست نتایج حکمتی که از قلم اعلی در زیر و الواح نازل و مرقوم طوبی للعارفین جوهر وصیّت و نصح آنکه اگر از نفسی از اولیا ترک اولی و یا عملی منافی ظاهر شود اولیای امر بنصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه مع کمال شفقت و رفق و وداد او را آگاه نمایند و نصیحت کنند البتّه آن کلمه چون لوجه الله ظاهر میشود نافذ و معین و مربّی است قل

الهی الهی اید من علی الأرض علی الحضور امام وجهک و عرفهم ما قدّرت لهم فی کتیبک ثمّ زین المبلّغین بطراز التقدیس بین عبادک ثمّ اجعل فی کلماتهم نفوذاً بقدرتک ثمّ اجعلهم حاملین لواء الانقطاع و التّقوی انک انت مولی الوری و المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الأمر الحکیم

البهّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی من معک و یسمع قولک فی هذا الأمر المبرم الحکیم

* * *

هو المبین العلیم

قد مضت أيام الفرح و الابتهاج و انت أيام الأحزان بما غاب نجم الايقان من سماء العرفان بذلك صاحبت الحصاة و ذابت اكباد الملا الأعلى و بكت الأشياء و اضطربت اركان الوجود و تزلزلت قوائم البيت و ناح المقرَّبون فى اعلى المقام انَّ الحسن انفق روحه و الحسين ما عنده فى سبيل الله مالک الملك و الملكوت و سلطان الوجود و الجبروت و من قبلهما اسمى الكاظم الذى استشهد فى هذا الأمر و ناحت فى مصيبيته سدره المنتهى و اهل الفردوس فى العشى و الاشراق ان يا قلم الأعلى وجهك وجهك من الصاد الى الخاء و زر شهدائى من قبلى تالله لو تنفّس فى كلّ ارض لتجد فيها عضواً من اعضائى الذى قطع فى سبيلى و حباً لجمالى و بذلك صاح قلمى و ناح هیکل عظمتى و بكت عيون عنايتى و صعدت زفراتى و نزلت عبراتى و احترقت قلوب اصفیائى و حنّت افئدة اولیائى يا قلمى هذا يوم ينبغى ان يرتفع فيه صريرک و نحیب بکائك بما ورد على المظلوم و اولیائه من مظاهر الظلم و الاعتساف و مطالع الغفلة الذين ما فازوا برحیق الانصاف فى هذا اليوم الذى تنوّرت الآفاق من هذا الاشراق نح يا قلمى لغربتى و بلائى و صح لمظلوميّتى و مظلوميّة احبائى اذا قصدت ارض الخاء و تقرّبت اليها و وجدت نفحاتها قم تلقاءً رمس المجید و زره بما ذكره العزيز الحمید و قل

جوهر عرف تضوّع من قميص رحمة ربنا العلىّ الأبهى عليك يا ايّها المقبل الى الأفق الأعلى و الناطق بثناء مالک الأسماء فى ملكوت الانشاء اشهد أنّك خرقت الحجاب و اخذت الكتاب و آمنت بالعزيز الوهاب فى يوم فيه وضع كلّ ذات حمل حملها و قام الناس لمالک العرش و الثرى انت الذى ما منعتك الحجابات عن منزل الآيات و لا السّبحات عن هذا الأمر الذى خضعت له البيّات انت الذى ما منعتك فى الله لومة لائم و لا شماتة مشمت قد نبذت العالم و اخذت ما انزله مالک القدم و سلطان الأمم اشهد أنّك طرت بقوادم الايقان الى افق الرحمن الى ان دخلت سجن المظلوم و زرت ربك المهيمن القيوم و رأيت ما منع عنه الكلیم و سمعت ما سمعه الحبيب و شربت رحیق الوصال و فزت بمقام القدس و القرب و الجمال انت الذى وجدت حلاوة النداء و سمعت خرير كوثر البقاء و حفيف سدره المنتهى اذ كنت قائماً تلقاءً وجه ربك مالک الأسماء و فاطر السّماء طوبى لك يا ابا بديع و لابنک الذى به تزلزلت اركان الجبّت و انكسر ظهر الأصنام الذين يمشون بأثواب العلماء بين ملاّ الانشاء قد شهد الحقّ المنيع لك يا ايّها البديع باقبالک و قيامک و نصرتك و استقامتك و ايقانک و اطمینانک انت الذى ما خوّفک الألوف و ما منعک صليل السيوف فى يوم فيه صفّت الصّفوف لاطفاء نور الظهور و ناحت قبائل الأرض و ظهر الفزع الأكبر بين البشر نعيماً لك و لابنک طوبى لكما بما فرتما بشهادة الله فى هذا اللوح الذى اشرفت من افق سمائه شمس كلمة أننى انا الله رب العالمين

ان يا جمال القدم مر القلم ان يذكر عظيمک الذى كان معک فى خباء ذلك و سراق مجدک و كان فى الصّباح و المساء حاضراً امام وجهک و ساجداً لطلعتک و خاضعاً لسلطانک و متمایلاً بارادتک و متحرّكاً بمشيّتك هو الذى اسمعته ندائك و اريته جمالک و اسكنته فى جوار رحمتک و سقيته كوثر وحيک و شرّفته بظهورات فضلک و شؤونات رحمتک و فوّضت اليه سقاية بيتک الحرام بين الأنام طوبى لمقبل اقبل اليک و لزارئ قصد مضجعک و زارك بما انزله الرحمن فى حقّک انت الذى اسلمت الروح لوجه ربك و كنت معه من قبل فى ارض السرّ و اخترت الغربة حباً لنفسه و هاجرت معه الى ان دخلت السّجن هذا المقام الكريم الذى تنوّر بأنوار العرش العظيم

سبحانک يا مالک الأسماء و فاطر السّماء اسألك ببحر علمک و سماء حکمتک بأن تقدّر لمن زار احبّتك اجر من فاز بخدمتك و طهرهم عن كلّ ما لا ينبغى لأمرک ثم اغفرهم بجودک و فضلک ثم اكتب لهم من قلمک الأعلى خير الآخرة و الأولى أنّک انت ربّ العرش و الثرى و أنّک انت المقتدر القدير

بسم الله الحاكم على ما يشاء

قد منع القلم عن ذكر اسرار القدم و سدّت على وجوهنا ابواب الدّخول و الخروج لذا امسكنا القلم فى اظهار ما كنز من الأسرار لأنّ الكلاب من اهل البيان اخذوا المراصد و يخبرون القوم و يفترون علينا بما لم يروا فكيف اذا يطّلعون و يعرفون انتم تمسّكوا بما عندكم من الآثار و أنّها غنية الخلق عند غيبة الحقّ اينما تكونوا أنّه معكم ان ابشروا بفضله ثم اذكروه و لا تكوننّ من الغافلين و الحمد لله المقتدر الباقي الكافى الأعظم العظيم

بسمى الاقدس الامنع الابهى

قد نطقت الدّرّات بما نطق منزل الآيات اذ اتى بالبيّنات التى عجز عن الاتيان بمثلها من فى السّموات و الارضين قد سرّت فلك الاسماء باسمى الاعلى و نطقت السن الممكنات بما نزل فى اللّوح من لدى الله العلىّ العظيم قد ماج البحر شوقاً للقائى و هاجت الارياح قاصدة سبيلى الواضح المستقيم قد تحرّك كلّشئ من نداء الله مالک الاشياء ولكنّ القوم فى نوم عجيب قد طارت الحقائق و انار افق الامر ولكنّ النّاس فى سكر مبين منهم من منعتة الدّنيا عن مالک الاسماء و منهم من تمسّك بالهوى معرضاً عن الهدى و منهم من اخذ كتب الاوهام و تبذ ما نزل من لدى الله ربّ العالمين و منهم من قال أنّه افترى على الله قل يا ايّها المردود تالله بهذا الظّهور قد انار الديّجور و انجذبت الاشياء كلّها الى الله الفرد العليم الحكيم و منهم من قام بالاعراض على شأن بغى على الفرد الخبير و منهم من حَكَمَ علينا بالسّجن الاعظم بعد الذى دعونا الكلّ الى الله ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم انا ما منعنا شئ قد قمنا على الامر بسلطان غلب من فى السّموات و الارضين و اكملنا النّعمة و اظهرنا الحجة و اشرقنا من افق الظّهور بنور استضاء منه البلاد طوبى لمن توجه اليه ويل للمبغضين انّك اذا فزت باصغاء نداء ربّك و تشرّقت باللّوح الذى ارسل اليك قم عن مقامك مقبلاً اليه و قل لك الحمد يا مولى العارفين كذلك صرّفنا لك الآيات و ارسلناها اليك فضلاً من لدنا و انا المعطى البازل العزيز الكريم

بسم الله المهيمن على الأشياء

قد كان عند ربّكم الرّحمن فى سجن آذربايجان نفسان امسك الحسين يد الفضل و اطرد الحسن يد العدل مع ان له عند محبوبى و مبشّرى شأن من الشّؤون و انا نكون فى الحبس مع سبعين انفس من الّذين هاجروا مع الله و منهم انفس معدودات من الّذين نبذوا ما عندهم من زخارف الدّنيا و ما رضوا بالفراق و طاروا فى هواء الاشتياق الى مقام ما منعهم الدّينار عن لقاء ربّهم العزيز المختار نسأل الله بأن يوفّقهم على ما يحبّ و يرضى و يحفظ الكلّ عن النّفس و الهوى ليظوفون فى حوله و يحركون بأمره انّك لا تغفل عن ذكر ربّك ان اذكره بروح و ريحان أنّه يحرسك عن جنود الشّيطان ايّاك ان تغفل عنه فسوف تغنى الدّنيا و يبقى الملك لربّك العزيز المنان

هو الحاکم علی ما یشاء

قد کتب علی کلّ مدینه بان يجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فیہ التّفوس علی عدد البهاء و ان ازداد لا بأس و یرون کأنهم یدخلون محضر اللّٰه العلیّ الاعلیّ و یرون من لا یری و ینبغی لهم ان یکونوا امناء الرّحمن بین اهل الامکان و وکالاته لمن علی الارض کلّها و یشاورون فی مصالح العباد لوجه اللّٰه کما یشاورون فی امورهم و یختارون ما هو المختار کذلک امر ربکم العزیز الغفّار

جمال قدم مخاطباً للامم میفرماید در هر مدینه از مداین ارض باسم عدل بیتی بنا کنند و در آن بیت علی عدد اسم الاعظم از نفوس زکیّه مطمئنّه جمع شوند و باید آن نفوس حین حضور چنان ملاحظه کنند که بین یدی اللّٰه حاضر میشوند چه که این حکم محکم از قلم قدم جاری شده و لحاظ اللّٰه بآن مجمع متوجّه

و بعد از ورود باید وکالت من انفس العباد در امور و مصالح کلّ تکلم نمایند مثلاً در تبلیغ امر اللّٰه اولاً چه که این امر اهمّ امور است تا کلّ کنفس واحده در سراق احدیّه وارد شوند و جمیع من علی الارض هیکل واحد مشاهده شوند و هم چنین در آداب نفوس و حفظ ناموس و تعمیر بلاد و السیاسة الّتی جعلها اللّٰه اساً للبلاد و حرزاً للعباد ملاحظه کنند و تبلیغ امر اللّٰه نظر بحال اوقات و اعصار ملاحظه شود که چگونه مصلحت است و هم چنین سایر امور و آن را مجری دارند و لکن ملتفت بوده که مخالف آنچه در آیات الهی در این ظهور عزّ صمدانی نازل شده نشود چه که حقّ جلّ شأنه آنچه مقررّ فرموده همان مصلحت عباد است آنّه ارحم بکم منکم آنّه لهُو العلیم الخبیر

و اگر نفوس مذکوره بشراط مقررّه عامل شوند البتّه بعنايات غیبیه مؤیّد میشوند این امری است که خیرش بکلّ راجع میشود و بسیاری از امور است که اگر اعتنا نشود ضایع و باطل خواهد شد چه بسیار از اطفال که در ارض بی اب و امّ مشاهده میشوند اگر توجّهی در تعلیم و اکتساب ایشان نشود بی ثمر خواهند ماند و نفس بی ثمر موتش ارجح از حیوة او بوده و هم چنین در اغنیا و اعزّه که بعلت ضعف و پیری یا امر آخر بفقر و ذلت مبتلا شده اند باید در کلّ این امور و امورات دیگر که متعلّق بارض است این نفوس لله تفکر و تدبّر نمایند و آنچه صواب است اجرا دارند

اگر عباد بطرف فؤاد ناظر شوند یقین میدانند که آنچه از مصدر امر نازل شده محض خیر است از برای من علی الارض کلّ باید بمثابه جناح باشند از برای یکدیگر فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور کلّ از تراب مخلوق و باو راجع ای اهل بها زینت انسان باسباب دنیا نبوده بلکه عرفان حقّ عزّ اعزازه و علوم و صنایع و آداب بوده

شما لئالی بحر احدیّه اید در لؤلؤ ملاحظه کنید که صفا و عزّت او بنفس او بوده اگر او را در حریرهای بسیار لطیف بگذارند آن حریر مانع ظهورات طراوت و لطافت او خواهد شد زینت او بنفس او است کسب این زینت نمائید و از عدم اسباب ظاهره محزون مباشید

ای اشجار رضوان خود را از اریاح ربیع الهیّه منع مکنید و از نفحات کلمات حکمیّه ربّانیّه محروم ننمائید عنایت بمقامیست که مع غفلت کلّ و این بلیّه کبری در سجن عکا از قلم ابهی جاری فرموده آنچه را که خیر عباد او بوده آنّه هو الغفور الرّحیم

قل اللهم انك انت سلطان الملوك و راحم المملوك و مذهب الشكوك لتغني من تشاء و لتفقر من تشاء لتعز من تشاء و لتذل من تشاء انك انت كنت قادراً مقتدرأ قديرا

درخش

جناب على

بسمي الأعظم الأقدم الأكرم

قل اللهم انك انت مظهر المظاهر و مصدر المصادر و مطلع المطالع و مشرق المشارق اشهد باسمك تزيّنت سماء العرفان و تموج بحر البيان و شرعت الشرائع لأهل الأديان اسألك ان تجعلني غنياً عن دونك و مستغنياً عما سواك ثم انزل علي من سبحانه جودك ما ينفعني في كلّ عالم من عوالمك ثم وفقني على خدمة امرك بين عبادك على شأن يظهر مني ما يثبت به ذكرى بدوام ملكوتك و جبروتك اى ربّ هذا عبدك الذى قد توجه بكّله الى افق جودك و بحر فضلك و سماء الطافك فافعل بى ما ينبغي لعظمتك و اجلالك و موهبتك و افضالك انك انت المقتدر القدير و بالاجابة جدير لا اله الا انت العليم الخبير

هو العالم الحكيم

قل الهى الهى اشهد بوحدايتك و فردائيتك و اعترف بما نطقت به السن انبياتك و رسلك و ما انزلته فى كتبك و صحفك و زبرك و الواحد اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك اشهد بلسان ظاهرى و باطنى بانك انت الله لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم آه آه يا الهى من جريراتى العظمى و خطيئاتى الكبرى و من غفلتى التى منعتنى عن التوجه الى مشرق آياتك و مطلع بيناتك و عن النظر الى تجليات انوار فجر ظهورك و مشاهدة آثار قلمك فآه آه يا مقصودى و معبودى لم ادر باى مصيبة من مصائبى انوح و ابكى ءانوح على ما فات عني فى ايام فيها اشرق و لاح نير الظهور من افق سماء ارادتك ام انوح و ابكى عن بعدى عن ساحة قربك اذ ارتفع خباء مجدك على اعلى الاعلام بقدرتك و سلطانك كلما زاد يا الهى رأفتك فى حقّى و صبرك فى اخذى زادت غفلتى و اعراضى قد ذكرتنى اذ كنت صامتاً عن ذكرك و اقبلت الى بمظهر نفسك اذ كنت معرضاً عن التوجه الى انوار وجهك و ناديتنى اذ كنت غافلاً عن اصغاء ندائك من مطلع امرك وعزتك قد احاطتنى الغفلة من كلّ الجهات بما اتبعت النفس و الهوى فآه آه ارادتنى منعتنى عن ارادتك و مشيتى حجبتنى عن مشيتك بحيث تمسكت بصراطى تاركا صراطك المستقيم و نبأك العظيم ترى و تسمع يا الهى حنينى و بكائى و ضجيجى و ذلتى و بلائى اى ربّ هيكل العصيان اراد امواج بحر غفرانك و عفوك و جوهر الغفلة بدائع مواهبك و الطافك فآه آه ضوضاء الغفلة منعتنى عن اصغاء بيانك و نعاق خلقك حجبتنى عن النظر الى افق امرك وعزتك احب ان ابكى بدوام ملكك و ملكوتك فكيف لا ابكى ابكى بما منعت عينى عن مشاهدة انوار شمس ظهورك و اذننى عن اصغاء ذكرك و ثنائك وعزتك يا اله العالم و سلطان الامم احب ان استر وجهى تحت اطباق الارض و ترابها من خجلتى و بما اكتسبت اى غفلتى فآه آه كنت معى و سمعت منى ما لا ينبغي لك و بفضلك سترت عني و ما كشفت سوء حالى و اعمالى و اقوالى فآه آه لم ادر ما قدرت لى من قلمك الاعلى و ما

شأنت مشيتك يا مالك الاسماء و فاطر السماء فآه آه ان يمنعي قضائك المحتوم عن رحيقك المختوم اسئلك بنفحات وحيك و انوار عرشك و بالذى به تضوّع عرف قميصك فى الحجاز و بنور امرك الذى به اشرقت الارض و السماء بان تجعلنى فى كلّ الاحوال مقبلاً اليك منقطعاً عن دونك و متمسكاً بحبلك و متشبّثاً باذيال رداء جودك و كرمك و اختار لنفسى ما اخترته لى بعنايتك الكبرى و مواهبك العظمى يا من فى قبضتك زمام الاشياء لا اله الا انت ربّ العرش و الثرى و مالك الآخرة و الاولى

* * *

جناب آقا سيّد ابوطالب عليه بهاء الله

هو الشاهد من افقه الأعلى

قل الهى الهى لك الحمد بما اسمعتنى ندائك و هديتنى الى صراطك و اريتنى آثار قلمك الأعلى و دعوتنى الى الذروة العليا اسئلك يا فالح الأصباح و مسخر الأرياح بحفيف سدره المنتهى و صرير قلمك يا مولى الورى و مالك العرش و الثرى و بأمواج بحر بيانك و اسرار كتابك بأن تجعلنى مؤيداً على خدمتك و ناطقاً بشائك و عاملاً بما امرتنى به فى كتابك اى ربّ انت تعلم ما عندى و لا اعلم ما عندك اسئلك بنفحات آياتك و ظهورات سلطنتك بأن توفّقنى على حفظ ما اعطيتنى بجودك و مواهبك و فضلك و الطافك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم اى ربّ قدّر لى ما يقربنى فى كلّ الأحوال اليك لأقوم على خدمتك بين عبادك انك انت القوىّ الغالب القدير

* * *

جناب آقا ميرزا آقا عليه بهاء الله

هو السامع المجيب

قل سبحانك اللهم يا الهى اسئلك بجودك و جودك و بالتور الذى به اشرقت مدائن علمك و حكمتك ان تقدّر لى ما يقربنى اليك ثم اكتب لى ما يجعلنى غنياً بغنائك و مستقيماً على حبك انك انت المقتدر العزيز المختار

* * *

بسم الله الأقدس

قل سبحانك اللهم يا الهى انا عبدك و ابن عبدك قد توجّهت الى شطر امرك موقناً بوحدانيتك و معترفاً بفردانيتك و مدعناً بسلطنتك و اقتدارك و مقراً بعظمتك و اجلالك اسألك باسمك الذى به انفطرت السماء و انشقت الأرض و اندكت الجبال بأن لا تمنعنى عن هبوب ارياح رحمتك فى ايامك و لا تبعدنى عن شاطئ قربك و افضالك اى ربّ انا العطشان فأشربنى من كوثر فضلك و انا الفقير فأظهر لى ظهورات غنائك هل ينبغى لشأنك بأن تطرد الآملين عن فناء باب فضلك و الطافك و هل يليق لسلطانك بأن تمنع المشتاقين عن كعبة وصلك و لقاءك فوعزتك ليس هذا ظنّى بك لأننى ايقنت بأنك انت الكريم ذو الفضل العميم اى ربّ اسألك برحمتك التى سبقت الممكنات و بكرمك الذى احاط الكائنات بأن تجعلنى مقبلاً اليك و لانذاً

بحضرتك و مستقيماً في حبك ثم اكتب لي ما قدرته لأحبائك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الكريم و الحمد لله رب العالمين

ثم اعلم بأن سميتك افتري علي و بذلك اخذه الله بأمر من عنده و انه اشد المنتقمين و انت تعلم بأنني ما عاشرت معه و لا مع احد من العباد و عاشرت معه في بيت اخي في غرار ساعة بعد الذي استأذن ان يحضر تلقاء الوجه كذلك كان الأمر و انت من الشاهدين انه قال في الملا في حق ما قال بغياً على الله المهيمن العزيز القدير قل عند ربك علم كل شيء انه يعلم ما تكلم به لسانك و خطر به قلبك و انه بكل شيء عليم قل تب الى الله لعل يكفر عنك سيئاتك والا يأخذك بأخذ عظيم كذلك القيناك قول الحق رحمة من لدنا عليك ليجعلك من الموقنين

* * *

اردس

جناب ميرزا حسن عليه بهاء الله

بسمي المهيمن على الأسماء

قل قد اتى الفلاح و ظهر المصباح و استضاءت منه افئدة الذين انقطعوا عما سوى الله و توجهوا الى مشرق فضله العزيز المنيع ان في استوائى على العرش في السجى الأعظم و ندائى بالعظمة و الاقتدار من فى العالم لآيات للمتفرسين طوبى لمن تفكر فى قدرة الله و سلطانه و توجه اليه بقلب منير قد اتحد العالم لضرنا و مطالع القدرة لكرنا و انا فى فرح مبين يتحرك فى كل الأحيان قلمي الأعلى على الصحيفة النوراء على شأن ما منعه قوة من على الأرض و لا شوكة المعتدين نفعل ما نشاء و نحكم ما نريد و انا المقتدر القدير يا اهل البهاء كونوا مظاهر القدرة بين البرية بحيث لا تضطربكم شؤونات الجبابرة انه مع عباده الراسخين قل ليس لأحد بأن يعترض على احد توكلوا على الله انه يظهر امره كيف اراد و انه لهو الغنى عن العالمين كونوا مع هذه القدرة مصادر الخضوع و مظاهر الخشوع ليجدن منكم الناس عرف اخلاقى التى بها تزيّن كل عارف بصير عاشروا مع الأمم بالروح و الریحان ثم ذكروهم بما عندكم من الحكمة و البيان انه لهو المعلم العليم الخبير هذا كتاب نزلناه بالحق و ارسلناه اليك ليقرؤن العباد و يشربن منه كوثر رحمتى التى سبقت العالمين

* * *

ما نزل لجناب احمد افندى عليه بهاء الله

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

قل لك الحمد يا الهى و سيدى و سندی بما ايدتنى على عرفان مطلع آياتك و مشرق بيناتك و مصدر اوامرك و احكامك الذى انزلت عليه الفرقان و به فرقت بين الحق و الباطل و النور و الظلمة اسئلك يا اله الكائنات و مربى الممكنات بامواج بحر عطائك و تجليات انوار نير جودك على عبادك ان تقدّر لعبدك هذا ما يرفعه باسمك بين خلقك ثم اكتب لي ما كتبته لاصفيائك و اوليائك أنك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام من فى السموات و الارضين

ثمّ احمذك و اشكرک على النّعمة الّتی انزلتها من سماء مشیتک و هوآ ارادتک اسئلک بأیاتک الكبرى و امرک الاعظم
الاقدس الاعلى ان تبارک قدمه علينا و قدّر له ما تفرح به القلوب و تقرّ به العيون أنّک انت الله لا اله الا انت المهيمن القيوم
يا الف و يا حآء عليك سلام الله مولى الورى أنّ المظلوم ذکرك من قبل و من بعد و سئل الله سبحانه و تعالى ان يفتح
على وجهک ابواب المواهب و اللطاف و يجعل المولود الذی سمّيناه بعد الرحمن مؤيّداً على ما يحبّ و يرضى أنّه هو المقتدر
العزیز الفضّال

* * *

ح ب ب

هو العزیز و باسم ربّی العلیّ الاعلى

قل هذا کأس ملأت من رحمة الله فاشربوا منه يا اهل البیان قل هذا كوب مّوّجت فيه من اسرار سرّ الله تقرّبوا اليه يا ملأ الايقان
قل هذه سدرة اشتعلت فيها نار الله ان اسرعوا اليه يا ملأ السّبحان قل هذا سراج القدس اوقدت بمحبّة الله فاستنوروا منه يا
اصحاب الرحمن قل هذه شمس الّتی اشرقت من افق جمال الله فأقبلوا اليها يا ايّها الاحباب قل أنّ هذا لذكر يذكّرکم بذکر
الله اذكروه يا ايّها الاصحاب قل هذا لنّسيم الفردوس قد هبّت عن رضوان القدس عن شطر عناية الله ان اسرعوا اليه يا اهل
البقاء ثمّ يا اهل الوفاء قل هذه لنعمة قد اثمرت من شجرة الرّوح فى ظلّ مدينة الله ان اطلبوها يا من كان فى الارضين و
السّموات كذلك علّمناکم سبل القدس و شهدناکم مناهج العزّ و علّمناکم مواقع التّوحيد و القيناکم كلمات التّجريد لعلّ بذلك
تحدث النّار فى قلوب الّذينهم بحرارة عشق الله لا يصطلون و الرّوح و البهآ و القدس و اللّقاء عليكم يا اهل الارض ان انتم
بروح الامر الى جهة هذا السّماء تطيرون

* * *

اسمعيل صباغ

هو العلیّ الاعلى

قل يا قوم لا تخافوا من سطوة الّذينهم ظلموا و اشركوا ان استقيموا على الامر ثمّ انقطعوا عن كلّ من فى الارضين و السّموات
قل أنّ الذّکر مليح فى ایام الخوف و الاضطرار كذلك ينبغى للّذينهم توجّهوا الى الله مالک الاسماء و الصّفات
قل اذا جاء النّصر كلّ يدّعون الايمان و يدخلون فى امر الله طوبى للّذينهم استقاموا على الامر فى تلك الايام الّتی فيها
ظهرت الفتنة من كلّ الجهات أنّک توجّه بقلبك الى الله و أنّه يكفيك عن الّذينهم ظلموا ثمّ الّذينهم كفروا بمنزل الآيات

* * *

بنام دوست یکتا

قلم اعلی اهل بها را بفیوضات رحمانیه بشارت می دهد و جمیع را نصیحت می فرماید تا کل بنصح الله مالک اسما بما اراده المحبوب فائز شوند جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست باید احبای الهی بلحاظ محبت در خلق نظر نمایند و بنصایح مشفقانه و اعمال طیبه کل را بافق هدایت کشانند بسا از نفوس که خود را بحق نسبت داده اند و سبب تضییع امر الله شده اند اجتناب از چنین نفوس لازم و بعضی از ناس که بمقصود اصلی در ایام الهی فائز نشده اند و رحیق معانی از کأس بیان نیاشامیده اند از اعمال غافلین و افعال مدعین متوهم شوند چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که بسماء ایمان ارتقا جستند بسبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق عز احدیه محتجب ماندند مع آنکه سالها این فرد را شنیده اند

گر جمله کائنات کافر گردد

بر دامن کبریا نشیند گرد

بعضی از عباد آنچه از مدعیان محبت ملاحظه نمایند بحق نسبت می دهند فبئس ما هم یعملون در جمیع اعصار اختیار و اشرار بوده و خواهند بود اگر نفسی تصور و تفکر در ظهور شمس حقیقت نماید واضح و لائح شود که صادق و کاذب در هر عصری بوده و خواهد بود ان اعتبروا یا اولی الابصار قلوب طاهره و ابصار منیره و نفوس زکیه باید در جمیع احیان بافق امر ناظر باشند نه باعمال و اقوال مدعیان و کاذبان از حق جلّ جلاله مسئلت نمائید جمیع را هدایت فرماید و برضای مطلع آیات که عین رضای اوست فائز فرماید انه لهو المجیب المعطى الغفور الکریم محض فضل و عنایت این لوح از سماء مشیت الهیه نازل تا جمیع احبّا بما اراد الله مطلع شوند و از شرور نفوس امّاره احتراز نمایند هر متکلمی را صادق ندانند و هر قائلی را از اهل سفینه حمرا نشمرند انه لهو المبین المتکلم الصادق المتعالی العزیز الامین

بنام گوینده دانا

قلم اعلی این ایام بلسان پارسی تکلم می فرماید تا طایران هوای عرفان بیان رحمن را بیابند و بآنچه مقصود است فایز گردند که شاید از شرور نفوس امّاره محفوظ مانند و امین را از خائن بشناسند و مقبل را از معرض تمیز دهند بعضی از نفوس ضالّه کاذبه ناس را از اوامر الهی منع نمایند و بنواهی دلالت کنند و مع ذلک خود را بحق نسبت می دهند انه بریء منهم یشهد بذلک لسان العظمه و عن ورائه کلّ الألواح و عن ورائها کلّ مساء و صباح بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائرة السوء و عذاب الله المقتدر القدیر قسم بآفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضّه شود نفسی که فی الحقیقه بملکوت ایمان ارتقا بسته ابداً بآن توجه ننماید تا چه رسد باخذ آن و این مقام بلسان عربی احلی و لغات فصیحی از قبل نازل لعمر الله اگر نفسی حلاوت آن را بیابد ابداً بغیر ما اذن الله عمل ننماید و بغیر دوست ناظر نشود فنای عالم را بعین بصیرت مشاهده نماید و قلبش بعالم بقا متصل گردد بگو ای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبّه شوید اگر مقصود این اعمال سخیفه و افعال باطله بوده حمل این زحمات بچه جهت شده هر سارق و فاسقی باین اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده براستی می گویم ندای احلی را بشنوید و خود را از آرایش نفس و هوی مقدّس دارید الیوم ساکنین بساط احدیه و مستقرّین سرر عزّ صمدانیه اگر قوت لایموت نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند تا چه رسد بغیر حقّ ظاهر شده که ناس را بصدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و باثواب اخلاق مرضیه و اعمال مقدّسه کل را مزین فرماید بگو بر خود و ناس رحم نمائید و امر الهی را که مقدّس از جوهر تقدیس است بظنون و اوهام نجسه نالائقه نیالائید نسأل الله بأن یوفّقهم علی الرجوع و

يُؤَيِّدُهُمْ عَلَى خِدْمَةِ امْرِهِ وَ ذَكَرَ مَا نَزَلَ فِي كِتَابِهِ وَ الْعَمَلُ بِمَا أَرَادَ مُوَلَاهُمُ الْقَدِيمُ أَنْ جَنَابَ بَايَدِ اَيْنِ لَوْحٍ رَا دَرَسْتَ مَلَا حَظَّهُ
نَمَائِنْدَ وَ بَآنْجِهْ اَز سَمَاءِ مَشْيِيتِ نَازِلِ نَاسِ رَا اَخْبَارَ دِهَنْدَ تَا اَحْبَائِي حَقِّ اَز وَسَاوَسِ نَفُوسِ جَاهِلَهْ مَحْفُوظِ مَانَنْدَ وَ بَافِقِ تَقْدِيسِ نَازِرِ
گَرْدَنْدَ طَوْبِي لَكَ وَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ الْفَرْدُ الْخَيْرِ

اوست مشفق و اوست مهربان

قَلَمِ اَعْلَى جَمِيعِ مِهَاجِرِينَ اَرْضِ صَادَ رَا كِهْ اَز ظَلَمِ ظَالِمَانِ مَتَفَرِّقِ شُدِهْ اَنْدَ وَ غَرِيبِ اَخْتِيَارِ كَرْدِهْ اَنْدَ ذَكَرِ مِيْنَمَائِدِ بَذَكْرِي كِهْ لَعْمَرِ
اللَّهِ مَتَضَوِّعِ اسْتِ اَز اَوْ عَرَفِ عَنَائِتِ الْهِي بِشَائِنِي كِهْ اَهْلِ فَرْدُوسِ اَعْلَى اَوْ رَا اِدْرَاكِ نَمُودِهْ اَنْدَ اِي مِهَاجِرِينَ فِي اللَّهِ ضَوْضَايِ
مِهِيْبِ مُشْرَكِينَ بِاللَّهِ رَا دَر سِيْلَشِ شَنِيدِيْدِ حَالِ نَدَايِ لَطِيفِ مَقْصُودِ عَالَمِيَانِ رَا بِشَنُويْدِ اسَامِي شَمَا بِمَثَابُهُ اَنْجَمِ اسْتِ دَر سَمَاءِ
اَمْرِ رَحْمَنِ وَ ذَكَرِ شَمَا مَانَنْدِ فَرَاتِ رَحْمَتِ جَارِي وَ سَارِيَسْتِ دَر جَسَدِ اَمْكَانِ كِدَامِ مَقَامِ وَ كِدَامِ شَأْنِ وَ كِدَامِ رَتْبِهْ اَعَزَّ وَ اَعْظَمِ
وَ اَقْدَسِ اَز اَيْنِ كَلِمَاتِ مُحْكَمَهْ مَبَارَكِهْ اسْتِ كِهْ مَخْصُوصِ شَمَا اَز سَمَاءِ مَشْيِيتِ مَالِكِ اسْمَاءِ نَازِلِ وَ دَر لَوْحِ ثَبِتِ شَدِ فَرَحِ
اَكْبَرِ طَائِفِ حَوْلِ اَيْنِ كَلِمَاتِسْتِ وَ سُرُورِ اَعْظَمِ سَاجِدِ وَلَكِنْ حَقِّ مَنِيْعِ وَصِيَّتِ مِيْفَرْمَائِدِ شَمَا رَا بَرِ حَفْظِ اَيْنِ مَقَامَاتِ بَايَدِ دَر
جَمِيعِ اَحْوَالِ بَايِنِ مَقَامَاتِ عَالِيَهْ كِهْ اَز قَلَمِ اَعْلَى ثَبِتِ شُدِهْ نَازِرِ بَاشِيْدِ وَ بَاسْمِ قَادِرِ تَوَانَا حَفْظَشِ نَمَائِيْدِ كِهْ مَبَادِ نِيرَانِ غَفْلَتِ وَ
شَهْوَتِ اِثْمَارِ سَدْرَهْ عَنَائِتِ رَا بِسُوزَانْدِ اَمْرِ بَسِيَارِ بَزْرُگَسْتِ وَ اسْتِقَامَتِ بَسِيَارِ اَنْشَاءِ اللَّهِ بَآنِ فَاَنْزِرِ شُوِيْدِ اِي اَهْلِ صَادِ ذَكَرِ شَمَا
مَرَّةً بَعْدِ مَرَّةً وَ كَرَّةً بَعْدِ كَرَّةً اَز سَمَاءِ مَشْيِيتِ نَازِلِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ كَتَبَ اللَّهُ الْمُهِيْمَنُ الْقَيُّومُ اَنْ اَفْرَحُوا بِاللَّهِ مُوجِدْكُمْ وَ خَالِقْكُمْ وَ
مَعِيْنْكُمْ وَ مَكْلَمْكُمْ اَنَّهُ مَعَكُمْ وَ هُوَ الرَّقِيبُ الْقَرِيبُ

طَوْبِي لَكَ يَا اِبْنِ اِبْهَرِ بِمَا ذَكَرْتَ اَوْلِيَائِي الَّذِيْنَ كَانُوا تَحْتَ لِحَازِ عَنَائِتِي الَّتِي سَبَقَتْ الْعَالَمِينَ

يَا حُسَيْنِ اَز قَبْلِ لَوْحِي مَخْصُوصِ تُو نَازِلِ وَ اَرْسَالِ شَدِ اَنْشَاءِ اللَّهِ عَرَفِ قَمِيصِ رَا اَز اَنِ اِدْرَاكِ نَمَائِي وَ بَاسْتِقَامَتِ كِبَرِي
فَاَنْزِرِ شُوِي وَ اَيْنِ لَوْحِ دَر جَوَابِ عَرِيضَهْ نَازِلِ شَدِ وَلَكِنْ طَرَفِ اللَّهِ مَتَوَجَّهْ اَوْلِيَايِ اَرْضِ صَادِ بُوْدِهْ كَلِ اَز اَيْنِ لَوْحِ اَمْنِ اَقْدَسِ
قَسْمَتِ دَاشْتِهْ وَ دَارَنْدِ اَنَّهُ لِهَوِ الْفَضَّلِ الْكَرِيمِ اَنَّهُ لِهَوِ الذَّاكِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ الْبَهَاءِ عَلَيْكُمْ يَا اَحْبَاءَ اللَّهِ وَ اَوْلِيَاءَهُ وَ النِّقْمَةِ عَلَيِ
اَعْدَائِكُمْ الَّذِيْنَ ارْتَكَبُوا مَا نَاحَ بِهِ الْقَلَمُ الْاَعْلَى وَ سَدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ الَّذِيْنَ طَافُوا حَوْلَ عَرْشِهِ الْعَظِيمِ

ص

جَنَابِ حَاءِ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ بَهَاءِ اِبْهَاهِ

بنام دوست یکتا

قَلَمِ اَعْلَى دَر اَكْثَرِي اَز الْوَحِ اَحْبَائِي الْهِي رَا بِحُكْمَتِ اَمْرِ فَرْمُودِهْ وَ حُكْمَتِ رَا اَسَّ اَسَاسِ قَرَارِ دَادِهْ مَعَ ذَلِكِ بَعْضِي اَز اَنِ تَجَاوَزِ
نَمُودِهْ وَ سَبَبِ نَبَاحِ كَلَابِ وَ ضَوْضَاءِ عَوَامِ گَشْتِهْ چنانچه شنیده اید اگر عباد مقبلین باوامر ربّ العالمین عمل مینمودند البتّه
نَفْحَاتِ عَذَابِ مُشْرَكِينَ وَ مُنَافِقِينَ رَا اِحَاطَهْ مِيْنَمُودِ اِگَرِچِهْ جَمَالِ عَلَيْهِ بَهَاءِ اللَّهِ مَقْصُودَشِ نَصْرَتِ حَقِّ بُوْدِهْ وَلَكِنْ چُونِ بَغِيْرِ اَمْرِ
اللَّهِ وَاَقْعِ شُدِهْ سَبَبِ اَحْتِجَابِ جَمْعِي گَشْتِهْ اَكْثَرِي اَز نَاسِ ضَعِيفِنْدِ بِمَجْرَدِ قَوْلِي مُضْطَرَبِ وَ خَائِفِ مِيْشُونْدِ هِيْجِ نَاصِرِي الْيَوْمِ اَز

برای حقّ قویّ‌تر و مقتدرتر از حکمت نبوده و نیست طوبی لمن توجّه الیها و تمسّک بها من لدن ربّه الأمر العظیم عجب است که بعضی از نفوس هنوز ادراک ننموده‌اند که اجل مقدرّ است لا یتسّق و لا یتأخّر الیوم باید هر نفسی متابعت امر الله نماید و خلاف حکمت از او ظاهر نشود در این صورت اگر مطالع بغی و شقاوت بر سفک دمش قیام نمایند باسی نبوده و نیست چه که فی سبیل الله واقع شده و هر نفسی از کأس موت خواهد آشامید و اگر این امر محتوم لله واقع شود البتّه نیکوتر و محبوبتر است باید اقویا در کلّ احیان ضعفا را ملاحظه نمایند انّ رحمته سبقت العالمین طوبی لک بما وفیت بميثاق الله و تمسّکت بالحكمة الّتی امرت بها فی الزّبر و الألواح احبّای آن ارض را بعنايات الهیّه و الطاف ربّانیّه مسرور دارید قد ورد علیهم ما ورد علی اصفیاء الله من قبل انا کنا شاهدین کبر من قبلی علی وجه الحآء انه من المذكورین لدى العرش علیه بهآء الله ربّ العالمین و علی اخیک الآخر و علی الذّین معک و علی احبّاء الله المهیمن القیوم

* * *

بنام خداوند دانا

قلم اعلی در سجن عکّا باحبّای ارض خاء توجّه نموده یعنی نفوسی که بطراز جدید مزین شده‌اند و بافق توحید متوجّهند و بحرکت ذاتیّه اصلیه حول ارادة الله متحرّکند و این حرکت اگرچه مقابل سکون ذکر میشود ولكن مقدّس از صعود و نزول و منزّه از تلجّج و ادراک اهل حدود است و اثرش اسرع از برق و انفذ از اریاح مشاهده میشود بلکه علّت و سبب ظهور اریاح است و این اریاح اگر بشهوات نفسانیّه ممزوج نشود اثر ربیع از آن در حقایق وجود ظاهر و الاّ اثر خریف مشهود و اصل این حرکت از تجلّیات حرکت نقطه اوّلیّه که در مقامی بسرّ اوّل و طراز اوّل و درّه یضّا تعبیر شده ظاهر و باهر و از او نار احدیه از شجره مبارکه در فوران و ماده اشتعال در کلّ شیء مشهود و مکنون تعالی الله الملك القیوم الذی خلق ما عجز عن عرفانه من فی الملك و الملکوت نفوسی که الیوم متمسّک باوامر الهیّه‌اند و عاملند بآنچه مأمورند نشهد انّهم هم المتحرّکون بارادة الله و هم الفائزون بما اراد لهم العزیز الکریم میقات امم منقضی شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدّسه مذکور است جمیع ظاهر گشت و شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم بتجلّیات انوار ربّ مزین طوبی لمن تفکّر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم

ای دوستان الهی تفکّر نمائید و باذان واعیه اصغای کلمه الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و در امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید در کتاب اشعیا میفرماید ادخل الی الصّخرة و اختبئ فی التراب من امام هیة الرّب و من بهآء عظمته اگر نفسی در همین آیه تفکّر نماید بر عظمت امر و جلالت قدر یوم الله مطّلع میشود و در آخر آیه مذکوره میفرماید و یسمو الرّب وحده فی ذلک الیوم امروز روزیست که کرسی داود بطلعت موعود مزین شده و امروز روزی است که ذکرش در کلّ کتب از قلم امر ثبت گشته ما من آیه الاّ و قد تنادی بهذا الاسم و ما من کتاب الاّ و یشهد بهذا الذّکر المبین لو نذکر ما نزل فی الکتب و الصّحف فی ذکر هذا الظّهور لیصیر هذا اللّوح ذا حجم عظیم باید الیوم کلّ بعنايات الهیّه مطمئن باشند و بکمال حکمت در تبلیغ امر جهد نمایند تا جمیع بانوار فجر معانی منور شوند

ان یا قلم ان اذکر من حضر لدى العرش و سمع نداء هذا المظلوم الغریب انا ذکرناه و نذکره فی هذا اللّوح لیكون ذخراً و شرفاً له فی ملکوت ربّه العزیز المنیع ثم نذکر اخاه الذی فاز بهذا المقام و دخل فی ظلّ رحمة مولاہ الکریم ثم الذی

حضر من قبل خاضعاً خاشعاً لأمر الله رب العالمين نسأل الله بأن يوفق الكلّ على عرفان مطلع امره و يقربهم الى افق وحيه و
يقدر لهم ما قدره لأصفیائه أنه لهو المقتدر المتعالی العليم الحكيم

* * *

هو الشاهد السميع العليم

قلم اعلى در كلّ حين ندا میفرماید ولكن اهل سمع کیمیا ب الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت اسماء را مشغول نموده مع آنکه هر
ذی بصر و ذی سمعی شهادت بر فناء آن داده و می دهد جمیع اهل ارض در این عصر در حرکتند و سبب و علت آنرا
نیافته اند مشاهده میشود اهل غرب بادی شیء که فی الحقیقه ثمری از او حاصل نه متمسک میشوند بشأنی که الوف الوف در
سبیل ظهور و ترقی آن جان داده و می دهند و اهل ایران مع این امر محکم مبین که صیت و علو و سموش عالم را احاطه نموده
مخمود و افسرده اند ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید زحمات خود را بتوهمات این و آن ضایع نمائید شمائید انجم سماء
عرفان و نسایم سحرگاهان شمائید میاه جاریه که حیات کل معلق بآنست و شمائید احرف کتاب بکمال اتحاد و اتفاق جهد
نمائید که شاید موفق شوید بآنچه سزاوار یوم الهیست براستی میگویم فساد و نزاع و ما یکرهه العقول لایق شأن انسان نبوده و
نیست جمیع همّت را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید هر نفسی که خود لایق این مقام اعلى است بآن قیام نماید والا له ان
یاخذ وکیلاً لنفسه فی اظهار هذا الأمر الذی به تزعزع کلّ بنیان مرصوص و اندکّ الجبال و انصعقت النفوس اگر مقام این یوم
ظاهر آنی از او را بصد هزار جان طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف آن در جمیع امور بحکمت ناظر باشید و باو
متشبّث و متمسک انشاء الله کلّ موفق شوند به ما اراده الله و مؤید گردند بر عرفان مقامات اولیای او که بخدمت قائم و بشنا
ناطقند علیهم بهاء الله و بهاء من فی السموات و الأرض و بهاء من فی الفردوس الأعلى و الجنة العلیا ان اشکر ربّک بهذا
الفضل العظیم انه ذکرک بما لا ینقطع عرفه عن الملك ان احمد و کن من الساجدين لله الذی خلقک و خلق کلّ شیء انه لهو
الفرد الواحد المقتدر المهیمن القدير

* * *

جناب علی الذی حضر و فاز

هو الله تعالى شأنه الحکمة و البیان

قلم اعلى شهادت می دهد بر توجّه و اقبال و حضور و اصغا و مشاهده و مکاشفه لله الحمد فائز شدی بآنچه در کتاب الهی
مذکور و مسطور است قصد افق اعلى نمودی و بعنایت و مدد حقّ جلّ جلاله رسیدی و وارد شدی و ندا را اصغا نمودی از
حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر حفظ آنچه عطا فرموده و مقدر فرماید آنچه را که سبب علو و سمو آنجنابست قل
سبحانک یا اله اسماء و المهیمن علی من فی الأرض و السماء اسئلك بأمرک الذی به هطلت من سحاب کرمک
امطار رحمتک و بنیر جودک الذی اشرق من افق سماء مشیتک بأن تقدّر لی ما تقرّ به عینی و تطمئنّ نفسی و یفرح قلبی أنّک
انت المقتدر الذی لا تمنعک شؤونات العباد و لا زماجیر من فی البلاد ای ربّ ترانی متمسکاً بک و متوکلاً علیک لا تجعلنی
محروماً عمّا عندک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدير

اولیای حقّ را در هر بلدی از بلاد ملاقات نمودی از قبل مظلوم تکبیر برسان و بعنایت حقّ جلّ جلاله بشارت ده بگو
امروز روز خدمت و نصرتست و نصرت باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود جهد نمائید شاید تشنگان بادیّه بیان
بیحر معانی فائز گردند و افسردگان تازه شوند و مردگان بزندگی دائمی برسند البهّاء من لدنّ علیک و علیهم و علی الذین شربوا
رحیق العرفان من ابادی عطاء ربّهم المشفق الکریم

* * *

* * *

هو البهیّ الأبهیّ

بنام خداوند یکتا عزّ توحیده و تفریده

قلم اعلی لازال بر اسم احبّای خود متحرّک و جاری و آنی از فیوضات لایدایات خود ممنوع و ساکن نه و نسیم فضلیّه از
مکمن احدیه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هیوب بوده و خواهد بود فتعالی من هذا التّسیم که اقرب من حین محجوبان
حجبات غفلت و خمود را بمقرّ قدس وحدت و شهود کشاند و علیلان صحرای جهل و نادانی را اقرب من لمح البصر بمنظر
اکبر که مقام عرفان منزل بیان است رساند سبل هدایتش از هیچ سالکی مستور نشده و طرق عنایتش از هیچ قاصدی ممنوع
نگشته ولکن چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید مع آنکه از نسیم قدس الهیه در گریزند و با
جمال عزّ صمدانیّه در محاربه و ستیز لحاظ الله در فوق رؤس ناظر و احدی بآن ملتفت نه و ملکوت الله مابین یدی مشهود و
نفسی بآن شاعر نه بسا نسایم رحمن که از مکمن عزّ سبحان در سحرگاهان بر محتجبان مرور نموده و کلّ را در غفلت از
جمال مئان بر بستر نسیان غافل یافته و بمقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته هرگز فیض از مکمن
جودم منقطع نشده و فضل از مخزن کرم مسدود نیامده ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط و در قبضه اقتدارم کلّ اشیاء
مقبوض و اسیر ولکن این فضل لانهایه و کرم لایدایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت بیده ملکوت کلّ شی درآیند و در
فضای روحانی سبقت رحمته کلّ شیء مقرّ یابند

ملاحظه در حبه نمائید که اگر بدست تربیت مظاهر اسماء در اراضی طیّبه جیده مبارکه زرع شود البته سنبالات عنایت
و اثمار عرفان و حکمت الهی از او بنفسه لنفسه ظاهر و مشهود گردد ولکن اگر در اراضی جزره غیر مرضیه مطروح شود ابدأ
ثمری و اثری از او بوجود نیاید کذلک قدر من لدن عزیز قدیر چنانچه این مقامات بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است
وضوح این سیل محتاج بدلیل نه چه که ببصر مشاهده گردد و بنظر ظاهر ملاحظه شود لذا اگر کلّ ممکنات خود را از بدایع
فضل الهیه و تربیت سلطان احدیه محروم و ممنوع نمایند بآسی بر هیوب اریاح فضلیّه نبوده و نخواهد بود چه که خود خود را از
سحاب رحمت و مکرم صمدانیّه ممنوع نموده اند و محتجب گشته اند پس جهدی باید که خود را در ظلّ سدره ربّانی
کشانی تا از اثمار فضل غیر متناهی مرزوق گردی قسم بافتاب معانی که البوم کلّ از او محتجب مانده اند که اگر جمیع
ممکنات یقین صادق در ظلّ این شجره مبین درآیند و بر حبش مستقیم گردند هرآینه کلّ بخلع مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم
ما یرید مخلّع و فایز آیند و لا یعقل ذلک الا الذین انقطعوا عن کلّ من فی السموات و الأرض و هربوا من انفسهم الی نفس

اللّٰه المهيمن القيّوم حال ملاحظه نمائيد اگر نفسی خود را از اين نيسان سحاب ربّانی محروم نمايد و بكلمات لايسمن و لايعنى قناعت كند چگونه لايق اين فضل عظمی و عطیّۀ كبری گردد لا فونفسی الحقّ لن يستحقّ بذلك الاّ عباد مكرمون

ای نصير ای عبد من تالّله الحقّ غلام روحی با رحيق ابهى در فوق كلّ رؤس اليوم ناظر و واقف كه كه را نظر بر او افتد و من غير اشاره از كفتّ ييضائش اخذ نموده بياشامد ولكن هنوز احدى فايز باين سلسال بي مثال سلطان لايزال نشده الاّ معدودی و هم فى جنّة الأعلى فوق الجنان على سرر التّمكين هم مستقرون تالّله لن يسبقهم المرايا و لا مظاهر الأسماء و لا كلّ ما كان و ما يكون ان انتم من العارفين ای نصير اين نه اّيامی است كه عرفان عارفين و ادراك مدرकिन فضلش را درك نمايد تا چه رسد بغافلين و محتجبين و اگر بصر را از حجبات اكبر مطهّر سازی فضلى مشاهده نمائی كه از اوّل لا اوّل الى آخر لا آخر شبه و مثل و ندّ و نظير و مثال از برايش نهينى ولكن لسان اللّٰه بچه بيان ناطق شود كه محتجبان درك او نمايند و الأبرار يشرّبون من رحيق القدس على اسمى الأبهى من ملكوت الأعلى و لم يكن لدونهم من نصيب

بارى نامۀ تو بمقرّ قدس وارد و ناله و حنين تو مسموع آمد در اوّل مكتوب اين عبارت مذكور بود

گرچه دورم بظاهر از بر تو

اتّما القلب و الفؤاد لديك

بدانكه در ظاهر هم دور نبوده بلكه تو را بهيكلى مبعوث نموديم و امر بدخول در رضوان قدس محبوب فرموديم و تو توقّف نموده در فناء باب متحيّرّاً قائم شدهئى و هنوز فائز بورود مدينۀ قدس صمدانيّۀ و مقرّ عزّ رحمانيّۀ نشدهئى حال ملاحظه نما كه باب فضل مفتوح و تو مأمور بدخول ولكن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور ماندهئى تالّله الحقّ در كلّ حين تو و امثال تو مشهودند كه بعضى در عقبه سؤال واقفند و برخى در عقبۀ حيرت متوقّف و بعضى در عقبۀ اسماء محتجب پس بشنو ندای منادى عظمت را كه در كلّ حين از كلّ جهات تو را و كلّ اشياء را ندا ميفرمايد كه تالّله الحقّ قد ظهر منزل القدر فى منظر الأكبر و ظهر ما لا ظهر اذاً اخذت الزّوال مظاهر الأسماء و كلّ من فى الأرض و السّماء و أكثرهم كفروا ثمّ نفر قل يا قوم تالّله المقتدر المحبوب قد كسفت الشّمس ثمّ اضطرب القمر لأنّ بحر الأعظم تموّج فى ذاته باسمه الأعظم الأكبر يا قوم فاعرفوا قدر تلك الأيّام لأنّ فيها جرى السّلسيل و التّسليم ثمّ هذا الكوثر المقدّس الأطهر اذاً ولّوا وجوهكم اليه و لا تلتفتوا الى كلّ معين كدر با اين ندای خوش ربّانى و نغمۀ قدس سبحانى كه در كلّ حين بابدع الحان ناطق و مغنّى است احدى در نفس خود مستشعر نشده اذاً قد عمت كلّ ذى عين و صمّت كلّ ذى اذن و بكمت كلّ ذى لسان و احتجب كلّ ذى قلب و جهل كلّ ذى علم و منع كلّ ذى عرفان الاّ من ايّده اللّٰه بفضله و انقطع عن العالمين

ای نصير در ظهور اوّل بكلمۀ ثانى از اسمم بر كلّ ممكنات تجلّى فرمودم بشأنيكه احدىرا مجال اعراض و اعتراض نبوده و جميع عباد را برضوان قدس بي زوالم دعوت فرمودم و بكوثر قدس لايزالم خواندم مشاهده شد كه چه مقدار ظلم و بغى از اصحاب ضلال ظاهر بشأنيكه لن يحصيه الاّ اللّٰه تا آنكه بالأخره جسد منير را در هوا آويختند و برصاص غلّ و بغضا مجروح ساختند تا آنكه روحم برفيق اعلى راجع شد و بقميص ابهى ناظر و احدى تفكّر ننمود كه بچه جهت اين ضرّ را از عباد خود قبول فرمودم چه كه اگر تفكّر مينمودند در ظهور ثانيم باسمى از اسماييم از جمالهم محتجب نيماندند اينست شأن اين عباد و رتبه و مقام ايشان دع ذكرهم و ما يجرى من قلمهم و يخرج من فهمهم با اينكه در جميع الواح بيان جميع عبادم را مأمور فرمودم كه از ظهور بعدم غافل نمانند و بحجبات اسماء و اشارات از ملك صفات محتجب نگردند و حال تو ملاحظه كن كه باحتجاب كفايت نشده چه مقدار از احجار ظنون بر شجرۀ عزّ مكنون من غير تعطيل و تعويق انداخته اند و باينهم كفايت ننموده تا آنكه اسمى از اسماييم كه بحرفى او را خلق فرمودم و بنفحهئى حيات بخشيدم بمحاربه بر جمالهم برخاست تالّله الحقّ بانكار و استكبارى بجمال مختار معارضه نمود كه شبيهى از براى آن مصوّر نه و مع ذلك نظر بآنكه ناس را بي بصر و

شعور فرض نموده و جمیع عقول را معلق برد و قبول خود دیده فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مداین الله اشتها دهد که شاید باین وسوس و حیل ناس را از علّة العلل محروم سازد مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس و احد منهما الذی سمی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القصوى و الآخر الذی سمی بالکلیم کان موجوداً حیثاً بین یدینا

باری بیان را از این مقام منصرف نمودیم چه که حیف است قلم تقدیر باین اذکار تحریر نماید حال تو راجع شو بمنظر اکبر در اقلّ من حین و خود را بین یدی ربّ العالمین ملاحظه کن و تفکّر در این ظهور منبع مبذول دار و هم چنین بطرف حدید در حجج مرسلین ملاحظه کن و بشطر انصاف ناظر شو که این عباد بچه مؤمن شده اند که الیوم فوق آن را بیصر ظاهر ملاحظه نموده اند اگر بظهور آیات آفاقیّه و انفسیّه بمظاهر احدیه موقن گشته اند تالله قد ملئت الآفاق من تجلیات هذا الاشراق بشأنیکه اهل ملل قبل شهادت دهند تا چه رسد باهل سبیل هدایت و این قدرت مشهود را جز منکر عنود نفسی انکار ننماید و اگر بآیات منزله ناظرند قد احاطت الوجود من الغیب و الشّهود و بشأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل و اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد من فی البلاد نمیشد البتّه اذن داده می شد که کلّ بین یدی عرش اعظم حاضر شوند و نفحات روح القدس اکرم را بیصر ظاهره مشاهده نمایند عجب است از این عباد غافل نابالغ که در اینمذّت که شمس جمال ذو الجلال در وسط زوال مشرق و لایح بوده احدی بیصر خود ناظر نشده و بنفس خود مستشعر نگشته و این غفلت نبوده مگر آنکه جمیع خود را بحجبات غلبه اوهام از عرفان ملیک علامّ منع نموده اند و باوهم البیوت از مدینه طیّبه محکمه صمدانیّه محروم مانده اند ای عباد از سراب وهم کدره بمنبع معین یقین ربّ العالمین بشتابید و در شاطی کوثر رحمة للمقرّین مقرّ نمائید بگو ای قوم قدری بشعور آئید و جمال علیّ اعلی را مرّه اخری در هوای بغضا معلق مسازید و روح را بر صلیب غلّ مزیند و یوسف ابهی را بجبّ حسد مبتلا مکنید و رأس مطهر مبین را بسیف کین مقطوع مسازید و دیار بدیار مگردانید تالله قد ورد علیّ کلّ ذلک ولكنّ الناس هم لا یشهدون

باری در کلمات قدسم و اشارات انسم لحظات عنایت بدوستانم ناظر و در حقیقت اوّلیّه مخاطب در کلّ خطاب دوستان حقّ بوده و خواهد بود پس ایدوستان من تا آفاق محدوده را از فراق نیر احدیه محزون و مکدر نیابید سعی نموده که بانوار تجلیات عزّ صمدیه اش مستنیر گردید و از منبع فیض رحمانیه و معدن فضل سلطان احدیه محروم نشوید فیا روحا لمن یتوجّه الیه بقلبه و یتطلّع فی ظلّه و یتقرّ الی فناء قدسه و یهرب عن دونه و یصل الی معین هدایت کذلک یا مرکم روح الأعظم ان انتم من السّامعین در این حین روحا نقطه اعلی بر یمین عرش ابهی واقف و بدین کلمات منبعه طیّبه مبارکه لایحه واضحه تکلم میفرماید

ای بندگان من مقصودی از ظهورم و منظوری از طلوعم جز بشارت بر جمال محبوبم نبوده و نخواهد بود حجبات وهمیه و سبحات غلیظه که در بین ناس سدّی بود محکم و ایشانرا از سلطان عزّ قدم ممنوع میداشت جمیع را بعضد قدرتم و ید قوتم خرق فرمودم چنانچه مشاهده نموده اید که در حین ظهور جمال ناس بچه اوهام از عرفان محتجب مانده اند و در بیان بلسان قدرت جمیع را نصیحت فرمودم که در حین ظهور بهیچ شیئی از اشیاء چه از حروفات و چه از مرايا و چه از آنچه در کلّ آسمانها و زمین خلق شده از عرفان نفس ظهور محتجب نمانند چه که لم یزل ذات قدم بنفس خود معروف بوده و دون او در ساحت قدسش معدوم صرف و مفقود بحتند کیف یصل المخلوق الی خالقه و المفقود الی سلطان الوجود لا فوالذی نفسی بیده بل یصلنّ الی ما قدر لهم من آثار ظهوراته و کذلک نزلنا الأمر فی کلّ الألواح ان انتم تنظرون با جمیع این وصایای محکمه و نصایح متقنه بعد از ظهور جمال که انوارش جمیع ممکناترا احاطه فرموده و بشأنی ظاهر و لایح شده که عیون ابداع شبه آن ادراک نموده مع ذلک بعضی باعراض صرف قیام نموده اید و برخی بمحاربه برخاسته اید و بعضی به لا و نعم تمسک بسته

تشبّث نموده‌اید فبئس ما فعلتم فی انفسکم و ظننتم بظنونکم فوجمالی کلّ من فی السّموات و الأرض الیوم بین یدی ربّ الأرباب مثل کفّ تراب مشهود است فطوبی لمن عرج الی معارج القدس و صعد الی مواقع الأنس و عرف منظر الله المهیمن القیوم حال انصاف دهید اگر از این جمال احدیّه و شریعۀ جاریه و شمس مشرقه و سحاب مرتفعه و رحمت منبسطه و قدرت محیطه خود را محروم سازید بکدام جهت توجّه نمائید لا فوالذی نفسی بیده لم یکن لکم مقرّ الا فی اصل الجحیم طهّروا رمد عیونکم ثمّ افتحوها بحبیّی ثمّ تجسّسوا فی اقطار السّموات و الأرض هل تجدون رحمة اکبر عمّا ظهر لا فومنظری اکبر لو انتم من العارفين و لو تدورن فی الآفاق هل ترون قدرة ابدع من قدرة ربکم الرحمن لا فونفسی المنان لو انتم من الشّاعرين

باری ای عباد نظر کلّ را از کلّ جهات منصرف داشتیم که شاید در حین ظهورم محتجب نمانید و از مقصود اصلی غافل نشوید حال ملاحظه میشود که کلّ مثل امم قبل بلکه اشدّ و اعظم بحجبات و همیّه و اشارات قلمیّه و دلالات فمیّه از مظهر جمال احدیّه دور مانده‌اید و معذلک تحسبون انکم محسنون و مهتدون لا فونفس البهّاء لو انتم تتفکّرون و کاش بهمین مقدارها اکتفا مینمودید و دست کین بر سدرۀ مبین مرتفع نینمودید آخر ای غافلان سبب شهادتم چه بود و مقصود از انفاق روحم چه اگر بگوئید که احکام منزله بود این احکام فرع عرفان بوده و خواهد بود و نفوسیکه از اصل محتجب مانده‌اند چگونه بفرع آن تشبّث نمایند و اگر بگوئید مقصود حروفات و مرایا بوده‌اند کلّ باراده خلق شده و خواهند شد یا قوم خافوا عن الله و لا تقاسوا نفسہ بنفوسکم و لا شئونه بشئونکم و لا جماله بجمالکم و لا آثاره بآثارکم و لا قوله بأقوالکم و لا سلطنته بما فیکم و بینکم و لا کلماته بکلماتکم و لا بیانه ببیانکم و لا مشیه بمشیکم و لا سکونه بسکونکم اتّقوا الله یا ملأ البیان و کونوا من المتّقین ان آمتم بنفسی تالله هذا نفسی و ان آمتم بآیاتی تالله نزل من عنده ما لا نزل علی احد من قبل و اذا یشهد بذلک ذاتی ثمّ کینونتی ثمّ قلبی و لسانی و عن ورائی یشهد علیه ما یظهر من عنده ان انتم من العارفين

ای ملأ بیان خود را از نفس قدس رحمن ممنوع منمائید و تشبّث باین و آن مجوئید من شاء فلیسمع نغمات الرّوح و من اعرض فأنه لخیر سامع و علیم ای ملأ بیان آیا ملاحظه نموده‌اید که در عشرين از سنین در مقابل اعدا بنفس خود قیام فرمود بسا از لیالی که جمیع در بستر راحت خفته بودید و این جمال احدیّت در مقابل مشرکین ظاهر و قائم و چه ایّامها که خوفاً لأنفسکم در حجبات ستر خود را محفوظ و مستور میداشتید و جمال عزّ تمکین در مابین مشرکین واضح و لایح و هویدا و معذلک اکتفا بآنچه اعدا وارد آورده‌اند ننموده اکثری از شما بمحاربه بر جمال احدیّه قیام نموده‌اید تالله اذا ینیکی عینی و یحترق قلبی و یضطرب کینونتی و یقشعرّ جلدی و یدقّ عظمی و یتزلزل ارکانی و لم ادر ما تریدون من بعد ان تفعلوا به و تردوا علیه بل انا کنا عالمّاً بکلّ ذلک و کلّ عندنا فی الواح عزّ محفوظ

حال اینست کلمات منزله احمی که لسان علیّی بآن ناطق شده پس خوشا بحال آنکه کلمات الله را اصغا نماید و از کلّ من فی الأرض و السّماء و از آنچه در او خلق شده خود را مطهّر نموده بمدینه بقا که فنای قدس عزّ ابهی است وارد شود فهنیئاً للموقنین و الواردین و طوبی لمن ینظر کلمات الله ببصره و لا یتفت الی اعراض العالمین چه که هر نفسی را الیوم بمثل این عالم خلق فرموده‌ایم چنانچه در عالم مدن مختلفه و قراء متغایره و همچنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کلّ آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است پس یک نفس حکم عالم بر او اطلاق می‌شود ولکن در مؤمنین شئونات قدسیّه مشهود است مثلاً سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراد ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیّه و انهار حکمتیّه و لآلی عزّ صمدیّه موجود و مؤمنین هم دو قسم مشاهده میشود از بعضی این عنایت الهیّه مستور چه که خود را بحجبات نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی بعنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس مینمایند و آثار قدرت الهیّه و بدایع ظهورات صنع ربّانیّه را در خود بیصر ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و هر نفسیکه

باینمقام فایز شد بیوم یغنی الله کلاً من سعته فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و بشأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده مینماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه مینماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ينظر ببصر الله

و اگر نفسی از این نفوس بثبوت راسخ متین در امر الله قیام نماید هرآینه غلبه مینماید بر کلّ اهل این عالم و یشهد بذلك ما حرّک علیه لسان الله بسلطان القوّة و القدرة و الغلبة بأن تالله الحقّ لو يقوم احد علی حبّ البهَاء فی ارض الانشاء و یحارب معه کلّ من فی الأرض و السماء لیغلبه الله علیهم اظهاراً لقدرته و ابرازاً لسلطنته و كذلك کان قدرة ربّک محیطاً علی العالمین و چون در هر شیء حکم کلّ شیء مشاهده میشود این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده و اینست سرّ آنچه بمظهر نفسم من قبل الهام شده من احیا نفساً فکانما احیا النّاس جمیعاً چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود لذا میفرماید اگر نفسی نفسی را حیات دهد مثل آن است که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی نفسی را قتل نماید مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده اذاً تفکّروا فی ذلک یا اولو الفکر و هم چنین در مشرکین هم بهمین بصر ملاحظه نمائید ولیکن در این نفوس ضدّ آنچه مذکور شده مشهود آید مثلاً سماء اعراض و ارض غلّ و اشجار بغضا و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشا این چنین تفصیل دادیم از برای شما بلسان مختار که شاید در بحور حکمتیه و معارف الهیه تغمّس نمائید و بر فلک ابهی که بر بحر کبریا الیوم جاری است متمسک جسته از واردین او محسوب شوید پس خوشا حال شما اگر از محرومان نباشید

بگو بمحتجبین از جمال که قسم بسلطان عزّ اجلالم که این شمس مشرقه از افق عزّ احدیه باکمام غلّ مستور نماند و بحجاب بغضا محجوب نگردد در کلّ حین در قطب زوال مشرق و مضیء و بنداء ملیح حزین میفرماید که ای عباد خود را از اشراق این شمس لایح ممنوع نسازید و از حرم خلد ربّانی خود را محروم مدارید اینست حرم الهی در مابین شما و اینست بیت رحمانی که مابین اهل عالم در هیکل انسانی حرکت مینماید و مشی میفرماید و اینست منای عالمین و مشعر عزّ توحید و مقام قدس تفرید و حلّ الله المقتدر العزیز الفرید که در مابین خلق ظاهر شده و مشهود گشته جمیع مقرّبین برجای این یوم جان داده اند و شما ای محتجبین خود را باین و آن مشغول نموده از منظر سبحان دور مانده اید فوا حسرة علیکم یا ملأ الواقفین قسم بخدا آنچه بر مظاهر احدیه وارد شده و میشود از احتجاب ناس بوده مثلاً ملاحظه نما در ظهور اوّل که باسم علیّ علیم در مابین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اوّل علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگرچه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد ولیکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده اند مشاهده کن که اگر ناس خود را معلق بردّ و قبول علما و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علما نیماند چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه مینمودند البتّه بساحت قدس الهی میشتافتند و لابدّاً بشریعه قدم فایز میگشتند

و حال هم اگر اهل بیان از تشبّث برؤسا خود را مقدّس نمایند البتّه در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سحاب رحمت رحمانی محروم نگردند باسم حجبات غلیظ را بردرید و اصنام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آرایش ما سوی الله مطهّر نمائید و در موطن امن کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در اینصورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه که اگر قابل اینمقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال نمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیه دور

مانده‌ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود اینست از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم

پس حال قدری تفکّر نمائید تا بیصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیه و جواهر آثار ملکوتیه که در این لوح منیعۀ ابدیه بخطاب محکمۀ مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرّ قصوی و سدرۀ منتهی و مکنن عزّ ابهی دور مگردانید آثار حقّ چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لایح است و هیچ شأنی از شئون او بدون او مشتبّه نگردد از مشرق علمش شمس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نفحات رحمن مرسل فہنیئاً للعارفین

باری ای برادران قسم بجمال رحمن که اگر نه این بود که مشاهده شده معدودی محدود که قد علم نموده‌اند و بکمال سعی و اجتهاد در قطع سدرۀ ربّ الایجاد ایستاده‌اند هرگز لسان بیان نمیگشودم و بحر فی تفوّه نمینمودم و لکن چکنم که این معدود نالایق نابالغ بحبل ریاست تشبّث نموده و بزخرف دنیا تمسّک جسته ناس را بکمال تدبیر و منتهای تزویر از شاطی قدم منع مینمایند و مقصودی نداشته و ندارند جز اینکه جمعی را مثل اهل فرقان در ارض تربیت نمایند که مبدا و هنی بریاسات وارد شود اینست شأن این عباد و چون ملاحظه نموده‌اند که انوار شمس قدس قدمیه عالمیان را احاطه فرموده و اعلام عزّ ذکریه در کلّ بلاد منصوب شده و اشتہار یافته لذا بخدعه برخاسته‌اند و بنسبت‌های کذب و مفتریات نالایقه نسبت داده‌اند که شاید باین مفتریات مردم را از حضور در مقرّ سلطان اسماء و صفات ممنوع سازند و بکمال وسوس مشغولند و عنقریب است که نعیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود و حجابهای وهم نفوس را احاطه نماید پس تو پناه بر بحقّ در چنین یوم و این لوح را در بعضی از ایام ملاحظه نما که شاید رواج رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدرۀ غلیّہ را از تو منع نماید و تو را در صراط حبّ محبوب مستقیم دارد

باری بهیچ رئیس تمسّک مجو و بهیچ عمامه و عصائی از فیوضات سحاب ابهی ممنوع مشو چه که فضل انسانی بلباس و اسماء نبوده و نخواهد بود اگر از اهل عمامیم بظهورات شمس مستشرق و مستضیء گشتند یذکر اسمائهم عند ربّک و الاً ابدأ مذکور نبوده و نخواهند بود پس بشنو لحن ابدع امنعم را اگر فضل انسان بعمامه میباید آن شتری که معادل الف عمامه بر او حمل میشود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده مینمائی که حیوان است و گیاه میطلبد زینهار بمظاهر اسماء و هیاکلی که خود را بعمامیم ظاہریّہ و البسۃ زہدیّہ میاریند از حقّ ممنوع مشو و غافل مباش الیوم ملکوت اسماء در حول شجرۀ امر طائف و بحر فی مخلوق و دیگر آنکه زهدیکه محبوب حقّ بوده آن اقبال بحقّ و اعراض از ما سواه بوده و خواهد بود نه مثل این عباد که از حقّ غافل و بدون او مشغول شده مسرورند و اسم آن را زهد گذارده‌اند فبئس ما اشتغلوا به فسوف یعلمون

یک نغمه از نغمات قبلم خالصاً لوجه اللّٰه بر تو و اهل ارض از مشرق کلمات اشراق مینمایم و القا میفرمایم که شاید راقدین بستر غفلت را بیدار نموده از هبوب اریاح روحانی که از افق صبح نورانیم مہبوب است آگاه نماید و آن این است که نقطۃ اولی روح من فی الملک فداه به محمّد حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده‌اند که مضمون آن این است که بلسان پارسی ملیح مذکور میشود که ما مبعوث فرمودیم علیّ را از مرقد او و او را بالواح مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف باو میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هرآینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده و از حرف اوّل تو محمّد رسول اللّٰه را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد و لکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بآنکه سزاوار بود انتہی

حال ملاحظۃ بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علیّ که فرستاده‌اند نزد شیخ مذکور ملا علی بسطامی بوده و دیگر ملاحظۃ قدرت مظهر ظهور را فرمائید که بحر فی از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاکل احدیّہ و مظاهر صمدیّہ را خلق فرماید و مبعوث نماید هرآینه قادر و محیط است و معذلک تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر

وصایتی درست نمایند و باین اذکار خلقه عتیقه ناس را از منبع عزّ رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظهر قبلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آنهم مخصوص و محدود نبوده بشأنیکه میفرماید الهی فابتعث فی کلّ سنة مرآة و فی کلّ شهر مرآة بل فی کلّ یوم و فی کلّ حین فأظهر مرآة لیحکی عنک و این فضل در مرایا موجود مادامیکه از مقابله شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیر مذکور و تالّله الیوم مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است بلکه طوریون منصعق شده‌اند احسن القصص که به قیوم اسماء مذکور و موسوم است و بیان فارسی که از لطیفه کلمات الهی است ملاحظه نمائید تا جمیع اسرار مشهود آید و این بیانات از برای مستضعفین ذکر میشود و الا آنانکه بر مقرّ اعرّفوا الله باللّٰه ساکنند و بر مکمن قدس لا یعرف بما سواه جالس حقّ را بنفس او و به ما یظهر من عنده ادراک نمایند اگرچه کلّ من فی السموات و الأرض از آیات محکمه و کلمات متقنه مملوّ شود اعتنا نمایند و تمسّک نجویند چه که تمسّک بر کلمات وقتی جایز که منزل آن مشهود نباشد فتعالی من هذا الجمال الّذی احاط نوره العالمین باری این قلب نه بمقامی محزون شده که قادر بر اظهار لآلی مکنونه شود و یا اقبال بتکلم فرماید چه که مشاهده میشود که امر الله ضایع شده و زحمتهای این عبد را نفسی که بقول او خلق شده بر باد فنا داده اگرچه فی الحقیقه اینگونه امور سبب بلوغ ناس شود و لکن چون اکثری ضعیفند و غیر بالغ لذا محتجب مانند و لکن انّ ربّک لغنیّ عن مثل هؤلاء و انه لمحیط علی العالمین باری راضی مشوید که مثل اهل فرقان باشید که باسما تمسّک جوئید و از منزل اسماء محجوب مانید و کلماتی تلاوت نمائید و از مظهر و منزل آن محروم گردید چه که الیوم اگر کلّ من فی السموات و الأرض مرایای لطیفه شوند و بلورات رفیعۀ منیعۀ ممتنعۀ گردند و بعبادت اوّلین و آخرین قیام نمایند و اقلّ من حین در این امر بدیع توقّف نمایند عندالله لا شیء محض مشهود آیند و معدوم صرف مذکور گردند

آیا مشاهده ننموده‌اید که آنچه ملأ فرقان ذکر مینمودند کذب صرف بود و احدی را در حین ظهور از آنچه بآن متمسّک بوده‌اند نفع نبخشید مگر آنانکه بقوّت یقین بشریعه ربّ العالمین وارد شدند پس بشنو نغمه ربّانی و بیان عزّ صمدانی را و بگو بسم الله المقدّس الأبهی و باذنه الأرفع الأرفع الأرفع العلی و از فنای باب رضوان باصل مدینه وارد شو لشهد نفسک غنیّاً بغناء ربّک و ناطقاً بثناء بارئک و عارفاً بنفس مولاک و تجد ما تقرّ به عیناک و تفرح به ذاتک و تسرّ به کینونتک و تکون من الفائزین اینست وصیّت جمال قدم احبّای خود را من شاء فلیؤمن و من شاء فلیعرض و اگر بآنچه ذکر شده فایز شدی و بلقاء جمال رحمن مفتخر گشتی بایست بامر و صیحه زن میان عباد و بنغمه احلایم فانطق بین السموات و الأرض بأن یا ملأ البیان تالّله الحقّ قد اشرق شمس العرفان عن افق السّبحان و طلع عن غرف الرّضوان هذا الغلمان و علی وجهه نضرة المّثان و بیده خمر الحیوان و یسقی الممکنات باسمی الأبهی هذا الرّحیق الحمراء اذا فاسرعوا یا ملأ الانشاء من مظاهر الاسماء لیظهر علیکم لآلی المکنون من هذا الکوب المخزون الّذی ظهر علی هیکل اللّوح و استسقوا منه اهل ملأ الأعلی فی مواقع القصوی و اذا شربوا اخذتهم جذبات الرّحمن و نفحات السّبحان و نطقوا فی علی الفردوس بریوات الأنس تالّله هذا لرحیق مختوم تالّله الحقّ هذا لخمر التّی قد کانت مکنونة تحت حجبات الغیب و محفوظة تحت خباء العزّ و مسّتها انامل الرّحمن فی عرش الجنان و اظهرها بالفضل بهذا الاسم الّذی ظهر بالحقّ و اشرق عن وجهه بدایع الأنوار فی السّرّ و الاجهار و قرّت به اعین المقرّین ثمّ عیون المرسلین ثمّ ما کان و ما یكون و انتم یا ملأ البیان لا تحرموا انفسکم عن منظر الرّحمن کسّروا اصنام الهوی باسمی الأبهی ثمّ اخرجوا سیف البیان عن غمد اللّسان و غتّوا بریوات الأحلی بین ملأ الانشاء لعلّ النّاس یستشعرون فی انفسهم و یخرجون عن خلف حجاب محدود قلّ أ تظنّون فی انفسکم بأنّ هذا الفتی ینطق عن الهوی لا فوجماله الأبهی بل کان واقفاً بالمنظر الأعلی و ینطق بما نطق روح الأعظم فی صدره الممرّد الأصفی تالّله الحقّ علّمه شدید الأمر فی جبروت القصوی و عرفه قویّ الرّوح فی ملکوت الأسنی و ینطق بالحقّ فی کلّ حین بما نطق لسان الأمر فی سرادق الأخفی تالّله هذا لهو الّذی قد ظهر مرّة باسم الرّوح

ثمّ باسم الحبيب ثمّ باسم علىّ ثمّ بهذا الاسم المبارك المتعالى المهيمن العلىّ المحبوب و إنّ هذا لحسين بالحقّ قد ظهر بالفضل فى جبروت العدل و قام عليه المشركون بما عندهم من البغى و الفحشاء ثمّ قطعوا رأسه بسيف البغضاء و ارفعوه على السّنان بين الأرض و السّماء و اذا ينطق الرأس على الرّماح بأن يا ملأ الأشباح فاستحيوا عن جمالى ثمّ عن قدرتى و سلطتى و كبريائى فارتدّوا الأبصار الى منظر ربّكم المختار لكى تجدنى صائحاً بينكم بنعمات قدس محبوب فأنصفوا اذاً فى ذواتكم ان تجعلوا انفسكم محروماً عن حرم القصى و هذا البيت الأطهر الأحكم الحمراء فبأى حرم انتم تتوجّهون ثمّ تطوفون خافوا عن الله ثمّ افتحوا ابصاركم لعلّ تشهدون لحظات الله فوق رؤوسكم ثمّ ملكوته امام وجوهكم لعلّ انتم تستشعرون فى انفسكم و تكوننّ من الدّينهم يفقهون

ان يا نصير انا احبناك من قبل و نحبّك حينئذ ان تكون مستقيماً على حبّ مولاك و ارسلنا اليك ما يكفى فى الحبيّة شرق الأرض و غربها و تستبشر فى نفسك و تكون من الدّينهم بشارات الرّوح هم يفرحون و اذا وصل اليك هذا اللّوح قم عن مقعدك ثمّ ضعه على رأسك ثمّ ولّ وجهك الى وجهى المشرق العزيز القيوم و قل

اى ربّ لك الحمد بما انزلت علىّ من سماء جودك ما يطهر به العالمين اى ربّ لك الشّكر بما اشرقت علىّ من انوار شمس وجهك الذى باسراق منه خلق الكونين اى ربّ لك الحمد على بديع عطاياك و جميل مواهبك و اسئلك بجمالك الأعلى فى هذا القميص الدّرّى المبارك الأبهى بأن تقطعنى عن كلّ ذكر دون ذكرك و عن كلّ نساء دون ثنائك ثمّ الهمنى ما يقومنى على رضاك و يمنعنى عن التّوجّه الى العالمين اى ربّ انا الذى قد فرطت فى جنبك هب لى بسلطان عنايتك و لا تدعنى بنفسى اقلّ من حين اى ربّ لا تطردنى عن باب عزّ صمدانيتك و فناء قدس رحمانيتك ثمّ انزل علىّ ما هو محبوب عندك لأنك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت العزيز الكريم اى ربّ فأرسل علىّ نسائم الغفران عن شطر اسمك السّبحان ثمّ اصعدنى الى قطب الرّضوان مقرّ اسمك الرّحمن الرّحيم ثمّ اغفر لى و لأبى ثمّ التى حملتنى بفضل من عندك و رحمة من لدنك و انك انت ارحم الرّاحمين اى ربّ قدّر لى ما تختاره لنفسى ثمّ انزل علىّ من سماء فضلك من بدائع جودك و عنايتك ثمّ اقض من لدنك حوائجى و انك انت خير مقضى و خير حاكم و خير مقدّر و انك انت الفضّال القديم

ثمّ بعد ذلك فاشدد ظهرك على خدمة الله و امره ثمّ انصره بما انت مستطيعاً عليه و لا تجحد فى نفسك و لا تستر كلمات الله عن اعين العباد فانشرها بين يدى المؤمنين اياك ان لا يمنعك اسم احد و لا رسم نفس بلّغ امر مولاك الى من هناك و لا توقّف فيما امرت به و كن على امر بديع أوّلاً فانصح نفسك ثمّ انصح العباد و هذا ما قدّره لعبادنا المخلصين ان استقم على حبّ مولاك على شأن لن يزلك من شىء عن صراطه و هذا من فضلى عليك و على عبادنا المحسنين ثمّ اعلم بأن يحضر عندك من يمنعك عن حبّ الله و انك لمّا وجدت منه روايح البغضاء عن جمال السّبحان ايقن بأنّه لهو الشّيطان ولو يكون من اعلى الانسان اذا تجنّب عنه ثمّ استعذ باسمى القادر القدير المحكم الحكيم كذلك اخبرناك من نبأ الغيب لتطّلع بما هو المستور عن انظر الخلائق اجمعين

ان يا نصير تجنّب عن مثل هؤلاء ثمّ فرّ عنهم الى ظلّ عصمة ربّك و كن فى حفظ عظيم ثمّ اعلم بأنّ نفس الذى يخرج من هؤلاء أنّه يؤثّر كما يؤثّر نفس الثّعبان ان انت من العارفين كذلك الهمناك و علّماك بما هو المستور عنك لتطّلع بمراد الله و تكون على بصيرة منير طهر يدك عن التّشبّث الى غير الله و الاشارة الى دونه كذلك يأمرك قلم القدم ان انت من السّامعين قل يا ملأ البيان تالّله الحقّ يأتيكم صواعق يوم القهر ثمّ زلازل ايام الشّداد ثمّ هبوب ارياح كره عقيم و يأتيكم هيكل النّار بكتاب فيه ردّ على الله المهيمن العزيز القدير و انا قدّرنا لكلّ مؤمن بأن لو اطّلع بذلك و استطاع فى نفسه يأخذ قلم القدرة باسم ربّه المقتدر القدير ثمّ يكتب فى ردّ من ردّ على الله و كذلك يجزى ربّك جزاء المشركين تالّله الحقّ قد اخذنا تراباً و عجنّاه بمياه الأمر و صوّرنا منه بشراً و زيّناه بقميص الأسماء بين العالمين فلمّا ارفعنا ذكره و اشتهرنا اسمه بين ملأ الأسماء اذاً قام

على الاعراض و حارب مع نفسى المهيمن العزيز العليم و افتى على قتل الذى بذكر من عنده خلق و خلقت السموات و الأرض و انا لما وجدناه فى تلك الحالة سترنا فى نفسنا و خرجنا عن بين هؤلاء و جلسنا فى البيت وحده متكلاً على الله المهيمن العزيز القديم كذلك فصلنا لك الأمر لتطلع بما هو المكنون و تكون على بصيرة منير و انك طهر النظر عن مثل هؤلاء ثم توجه بمنظر الأكبر مقرّ العرش مطلع جمال ربك العزيز المنيع ليحفظك عن سهم الاشارات و يجعلك ناطقاً بثناء نفسه بين العالمين اذا قم على ذكر الله و امره و ذكر الذين آمنوا بالله الذى خلقهم و سواهم ثم الق عليهم ما القيناك فى هذا اللوح ليكونن من المتذكرين ثم من معك من اهلك الذين آمنوا بالله و آياته من كل اناث و ذكور و من كل صغير و كبير و الحمد لنفسى المهيمن المقتدر العزيز القديم تالله هذا الكلام فى آخر القول لسيف الله على المشركين و رحمته على الموحدين

ذكر شده بود كه همیشه مع مراسله هديه بساحت عزّ مرسول میداشتی و حال بجهت عدم استطاعت ظاهره از این فیض محروم گشته هرگز از این محزون نبوده و نباشید تالله الحقّ حبّك اياى لخیر عن خزائن السموات و الأرض ان تكون ثابتاً علیه و كذلك نزل الأمر من جبروت عزّ بدیع ان لا تحزن فى ذلك لأنّ الخیر كلّ یده فسوف یغنیك بفضلہ اذا شاء و اراد و انه ما من امر الا بعد اذنه له الخلق و الأمر یحكم ما یشاء و انه لهو العليم الحكيم و ان حبّك لو یطهر عن اشارات المنیع یجعله الله من كنز لا یفنى و قمص لا یبلى و خزائن لا یخفى و عزّ لا یغطى و شرف لا یغشى كذلك حرّك لسان الله الملك العزيز العليم لتسكن فى نفسك و تفرح فى ذاتك و تكون من الصّابرين و المتوكّلين

* * *

بسم الله الأقدس الأمنع

قلم اعلى من فى الانشاء را ندا میفرماید و بحقّ واحد هدایت مینماید ای شیخ فانی حمد كن محبوب عالمیان را كه تأیید فرمود ترا كه مرّة اخرى بساحت اقدس فائز شدی و طواف كعبه مقصود نمودی اليوم باید آن جناب ناس را بكلمه واحده دلالت نمایند آن كلمه بهیكل محبوب ظاهر و اوست مهيمن بر عالم و ما فيه آن كلمه بنفسها قائم بوده و خواهد بود كل از او ظاهر و باو راجع او است آیه ليس كمثله شيء موحّد اليوم نفسیست كه حقّ را مقدّس از اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آنكه امثال و اشباح را حقّ داند مثلاً ملاحظه كن از صانع صنعی ظاهر میشود و از نقّاش نقشی حال اگر گفته شود این صنعت و نقش نفس صانع و نقّاش است هذا كذب و ربّ العرش و الثرى بلکه مدلّد بر ظهور كمالیه صانع و نقّاش ای شیخ فانی معنى فنای از نفس و بقای بالله آنست كه هر نفسی خود را در جنب اراده حقّ فانی و لاشیء محض مشاهده نماید مثلاً اگر حقّ بفرماید افعل كذا بتمام همّت و شوق و جذب قیام بر آن نماید نه آنكه از خود توهّمی كند و آن را حقّ داند در دعای صوم نازل و لو یخرج من فم ارادتك مخاطباً اياهم یا قوم صوموا حبّاً لجمالى و لا تعلّق بالمیقات و الحدود فوعزّتكم هم یصومون و لا یأكلون الى ان یموتون اینست معنى فنا در این مقام درست تفكّر نمائید تا بسلسیل حیوان كه در كلمات مالك امكان جاری و ساریست فائز شوید و شهادت دهید باینكه حقّ لم یزل منزّه از خلق بوده انه لهو الفرد الباقي العليم الخیر این مقام اعظم از مقامات بوده و خواهد بود باید آن جناب به ما اراد الله قیام نمایند و ما اراد الله ما نزل فی الألواح است بقسمی كه بهیچوجه از خود اراده و مشیّتی نداشته باشند اینست مقام توحید حقیقی از خدا بخواهید در این مقام ثابت باشید و ناس را بسلطان معلوم كه بهیكل مخصوص ظاهر و بكلمات مخصوصه ناطقست هدایت كنید اینست جوهر ایمان و ایقان نفوسی كه باوهم خود معتكف شده‌اند و اسم آن را باطن گذاشته‌اند فی الحقیقه عبده اصنامند كذلك شهد الرحمن فی الألواح انه لهو العليم

الحكيم باید بعنایت رحمانی بشأنی قیام بر خدمت نمائید که اثر آن ظاهر شود بگو ای عباد بنظر انصاف ملاحظه کنید و از برای حق در هر یوم شریک و شبیه اخذ نمائید طوبی لمن يعرف مقامه و لا يتجاوز عنه یعنی طوبی از برای نفسی که حدّ خود را بداند و از آن تجاوز ننماید انشاءالله باید متوکلاً علی الله بآنچه در این لوح مرقوم است تکلم نمائید که شاید متوهمین از عرصه وهم بفضای یقین که عرفان هیکل ظهور است وحده وحده فائز شوند ان الله يقول الحق ولكن الناس في وهم عظيم نسأل الله بأن يوفق الكلّ علی ما يحبّ و يرضی انه علی کلّ شیء قدير

جناب ذیح میرزا

هو الباقي الأعلى

قلم الأمر يقول الملك يومئذ لله لسان القدرة يقول السلطنة يومئذ لله ورقاء العماء علی اغصان البقاء تغنّ العظمة لله الواحد الجبار حمامة الأمر ترنّ علی افنان الرضوان الكرم يومئذ لله الواحد الغفار ديك العرش في اجمة القدس يدلع بأن الغلبة يومئذ لله الفرد المقتدر القهار قلب كلّ شيء في كلّ شيء ينادى العفو يومئذ لله الأحد الفرد المهيمن الستار روح البهاء فوق الرأس مقام الذي لن يشار بأشارة الممكنات ينطق تالله قد ظهر ساذج القدم ذو العظمة و الاقتدار لا اله الا هو العزيز المقتدر المتعالی العليم المحيط البصير الخبير المهيمن التّوار

يا ايها العبد الذي اردت رضا الله و حبه بعد الذي كلّ انفضوا عن حوله الا عدّة من اولي الأبصار فجزاك الله من فضله جزاءً حسناً باقياً دائماً بما اردته في يوم عمت فيه الأنظار ثم اعلم باننا لو تلقى عليك رشحاً عمّا رشّ علينا من رشحات ابحر القضاء من اولي الغلّ و البغضاء لتبكي و تنوح في العشيّ و الابكار فيا ليت نجد في الأرض من منصف ذي بصر ليعرف ما ظهر في هذا الظهور من سلطنة الله و اقتداره و يذكرّ الناس خالصاً لوجه الله بالسّرّ و الاجهار لعلّ الناس يقومون و ينصرون هذا المظلوم الذي ابتلى بين يدي هؤلاء الفجار اذاً روح القدس نطق عن ورائي و يقول صرفّ القول علی تصريف آخر لئلا يحزن الذي اراد الوجه من وجهك و قل اني ما استنصرت من احد من قبل و لن استنصر من بعد بفضل الله و قدرته و انه قد نصرني بالحق اذ كنت في العراق و جادل معي كلّ الملل و حفظني بالحقّ و اخرجني عن المدينة بسلطان الذي لا ينكره الا كلّ منكر مكار قل ان جندی توکلی و حزبی اعتمادی و رایتی حبی و انیسی ذکر الله الملك المقتدر العزيز المختار

و انک انت يا ايها السائر في حبّ الله قم علی امر الله و قل يا قوم لا تشتروا هذا الغلام بزخرف الدنيا و لا بنعيم الآخرة تالله الحقّ لن يعادل بشعر منه كلّ من في السموات و الأرض اياکم يا قوم لا تبدّلوه بما عندکم من الدرهم و الدينار فاجعلوا حبه بضاعةً لأرواحکم في يوم الذي لن ينفعکم شيء و يضطرب الأركان و تقشعرّ جلود الناس و تشخص فيه الأبصار قل يا قوم خافوا عن الله و لا تستکبروا عند ظهوره خرّوا بوجوهکم سجّداً لله ثم اذكروه في آناء الليل و اطراف النهار و انک فاشتعل من هذه النار الملتهبة المشتعلة في قطب الامکان علی شأن لن یخمدھا بحور الأکوان ثم اذکر ربّک لعلّ یتذکرنّ بذکرک عبادنا الغفلاء و يستبشرونّ به الأخیار ثم اعلم بأن حضر بین یدینا کتابک و سمعنا ما نادیت به الله ربّک فیما خرج من لسانی و قرأ بین یدینا من کان حاضراً لدى العرش و اجیناک بالحقّ فسوف یصل الیک اذا شاء الله و اراد انه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و کلّ عنده بمقدار ان احمد الله بما خلّصک عن قومک و اخرجک عنهم بسکينة و اقتدار و ایدک علی عرفان مظهر نفسه بعد الذي

كَلِّمَهُمْ اَعْرَضُوا عَنْ اللّٰهِ وَ كَذٰلِكَ يَخْرِجُ النُّوْرَ مِنَ النَّارِ ثُمَّ اتَّحَدَ مَعَ اَحْبَآءِ اللّٰهِ وَ تَكَلَّمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحِكْمَةِ لِأَنَّا اَرْفَعْنَا حَكْمَ الْجِدَالِ وَ وَدَعْنَا الْأَرْضَ لِأَهْلِهَا وَ مَا ارَادَ رَبُّكَ هُوَ قُلُوْبُ الْأَبْرَارِ وَ الْبِهَاءُ عَلَيْكَ ثُمَّ السَّنَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَى اخْتِكَ وَ عَلَى مِنْ شَقِّ الْأَسْتَارِ

بنام خداوند یکتا

قلم بیان باذن رحمن در دریای معانی سیر نمود و چون بارادۀ سلطان حقیقی بیرون آمد قطرات چند از او چکید و بهیئت صورت حروفات ظاهر و بعد نسیمی از مکنن مشیّت رحمانی مرور نمود و سبب ترکیب حروفات مقطّعات گشت و کلمۀ انّی انا الله لا اله الا هو هویدا شد و اینکلمۀ مبارکه بمثابۀ آفتاب از افق سماء کتاب الهی مشرق طوبی لمن فاز بها ویل لكلّ غافل مریب و از ظهور این کلمه دو اثر کلّی در ابداع ظاهر نار و نور چه که هر نفسی باو اقبال کرد لدی الله از اصحاب یمین که بانوار وجه فائزند محسوب و هر که اعراض نمود از اهل نار مذکور الحمد لله آنجناب از ماء حیوان که بکوثر عرفان در کتاب الهی معروف است زندگی یافتند و بحیوة جدیده فائز شدند اینمقام را بکمال جدّ و اجتهاد حفظ نمائید دنیا را وفائی نبوده و نیست چنانچه در کلّ حین مشاهده میشود طوبی از برای نفسیکه بسبب دنیای فانیه از ملکوت باقی محروم و ممنوع نماند عنایت حقّ نسبت بآنجناب بوده چنانچه در مواضع عدیده حفظ فرموده و خواهد فرمود ان اشکر ربّک العلیم الخیر انا نبشّرک بکلمۀ من عندنا و نقول انّک انت من الّٰمّنین ما علیک الاستقامۀ علی امر اللّٰهِ و ما علیه ان یحفظک بسلطانۀ المهیمن علی العالمین نسأل الله ان یظهر منک ما ینیقی به ذکرک فی ملکوتہ و جبروتہ و فی کتابہ المبین الحمد لله ربّ العالمین

للتّی نسبت بعدنا الباقر

بسم الله الأقدس الأبھی

لا تجزعی من غربتک تالّله لو تنظرین بعینی لتفدین نفسک فی سیلی بما جعلک الله من الأساری فی حبّی ولكنّ الحجاب منعک عن عرفان ما قدّر لک من لدن عزیز قدیر انا نراک فی حزن بما مسّتک کربة الغربۀ تالّله وطنک ظلّی و یشهد بذلك لسان ربّک العلیم الحکیم لا تحزنی فی ابنک أنّه فی حول ربّه لمن الطّائفین ان اذکری ما ظهر من امّ الأشرف الذی فدی نفسه فی ارض الرّآء الا أنّه فی مقعد صدق عند مقتدر قدیر اذا اراد المشرکون ان یقتلوه بالظّلم ارسلوا الیه امّه لتنصحه لعلّ یتوب و یتبع الذّین کفروا باللّٰهِ ربّ العالمین اذا حضرت تلقّاء وجه ابنها تکلمّت بما ناحت به قلوب العشّاق ثمّ الملاء الأعلى و ربّک علی ما اقول شهید و علیم قالت ابنی ابنی ان افد نفسک فی سبیل ربّک ایاک ان تکفر بالذّی سجد لوجهه من فی السّموات و الأرضین یا بنی ان استقم علی امر ربّک ثمّ اقبل الی محبوب العالمین علیها صلواتی و رحمّتی و تکییری و بهائی و اتّی بنفسی لأکون دية ابنها و اذا فی سرادق عظمتی و کبریائی بوجه تستضیء منه الحوریّات فی الغرفّات ثمّ اهل الفردوس و اهل مداین القدس لو یراه احد یقول ان هذا الاّ ملک کریم ایاک ان ترتکبی ما یحزن به عبدی أنّه تحت نظر ربّک ان امسکی لسانک ثمّ اسجدی و ارکعی لربّک العزیز الحمید قد قدّر لک مقام ایاک ان تعقیبه بما لا ینبغی لک ان اطمئنّی بفضل مولاک القدیم قولی ای ربّ رضیت برضائک و احبّ ان افدی نفسی و الذّین معی فی سبیلک انّک انت مولی العالمین

یا امتی فکری ثم انصفی ا وديعة الأجساد تحت اللّٰه خیر ام فی اوعیة عصمة ربک الغفور الرحیم ایقنی انّ الموت حقّ کلّ من علیها فان و یقی وجه ربک الرحمن الذی اشرق من هذا الأفق المبین و بعد تحقّق الموت لو یموت احد بالأمراض خیر ام یموت فی سبیلی تالّٰه هذا و یشهد بذلك کلّ الأشياء و عن وراثتها ربک الصادق المؤمن لا تحزنی الا لفراقی و بلائی و لا تفرحی الا بذکری و ثنائی كذلك امرک ربک من شطر هذا السّجن البعید

* * *

هو الله

بسم الله الرحمن الرحيم

لا تیأس من روح الله ما بتو مأنوس و تو محسوس ما
هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
کلک مشکین تو هر دم که ز ما یاد کند
ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند
این بنده ضعیف و طلعت نحیف نمیداند بکدام کلمات مهمل غیر مستعمل اظهار مطلب نماید که هرچه در آنحضرت عرض
شود افک صرف است و آنچه ذکر آید شرک محض
گر نبودی خلق محبوب و کثیف
ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی
غیر این منطق لبی بگشادمی
ولکن کلام بزرگان است ما لا یدرک کله لا یتربک کله لهذا با لسان کلیل و جسم علیل اظهار میرود و عرض میشود رشحی که
از سحاب سماء مکرمات در اراضی کلمات نازل فرمودید و طفحی که از غمام جرباء مرحمت در هوای اشارات مبذول
داشتید نوری گردید و بر قلوب مشتاقان وارد شد و سروری گشت و بر سینۀ محزونان نازل آمد بلی تا نگرید ابر کی خندد چمن
سبحان الله مگر این نفعه مشک از بهشت بود که آنچه در دست بود بهشتیم و یا این نفعه صور از شجره طور آمد که از سر
جان گذشتیم و بجانان پیوستیم چون ذکر دوست شنیدم فوراً برخاستم و گفتم
این مطرب از کجا است که برگفت نام دوست
تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست
دل زنده میشود بامید وفای یار
جان رقص میکند بسماع کلام دوست
چون قاصد را نیافتم قاعد شدم و مجدّد زیارت نامه کوشیدم آنچه از لالی توحید که در صدف تحمید مکنون شده بود مشهود
گشت الحقّ حالت افسرده را روح تازه و جان سوخته را نوری بی اندازه بخشید کأنّ روح القدس فیها یتنفس اینست که
فرموده اند و للأرض من کأس الکرام نصیب گویا قسمت عمر از سرگرفتم و شهد خمر عنایت از چشمۀ دهان محبوب نوشیدم

محرم لاهوت تو ناسوت باد

آفرین بر دست و بر بازوت باد

و اگر فراش مشبوت بساط احدیت را مبسوط نماید و وساید مبروک محبت را بگستراند شاید که چشم مشتاقان از پرتو نور صرف جمال منور گردد و عین مجذوبان از عین الفصل سلطان جلال روشن شود و اگرچه این کلمات مطبوع طبع بلندختر و خاطر مشکل‌پسند حضرت عالی نخواهد افتاد ولیکن چون ما را عذر بر بیان است البته شما را ذکر عفو بر لسان العذر عند کرام الناس مقبول در مراتب محبت و مقامات مودت باین دو فرد اکتفا رفت

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

خلقی بتو مشغول تو غایب ز میانه

که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را میطلبم خانه بخانه

مقصود من از کعبه و بتخانه توای تو

مقصود توای کعبه و بتخانه بهانه

فریاد از دست این قلم و بیداد از این مرکب و این کاغذ که مرا عاجز نمود نمیدانم بشما چه بگذرد از ملاحظه آن اداً اقول انا لله و انا الیه راجعون

* * *

هو العلیّ العظیم

لا مهرب للعباد من قضاء الله المبرم و امره المحکم اینما تکنونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیّدة قضای محتوم چون باراده حضرت قیوم ظاهر باید تسلیم نمائیم و راضی باشیم فراق اگرچه در ظاهر کبد را میگذارد ولیکن فراق سبب وصال و علت حفظ جمعی از اطفال است بر مقتضیات حکمت الهی احدی آگاه نه ثمره این صعود در قبضه علم الهی بوده و هست اظهار آن علی ما هو علیه جائز نه اگر از اینمقام پرده برداریم اینحزن اکبر بفرح اکبر تبدیل شود و ارواح زیاده از اندازه پرواز نمایند

المال و البنون زينة الحياة الدنيا و الباقيات الصالحات خیر عند ربک ثواباً و خیر املاً

ولکن این ابن زینة جنت اعلی و علیا بوده مع آنکه از فضل الهی و رحمت رحمانی در این حین تباشای خود را مشغول بتماشای فردوس اعلی مشاهده مینمائی

یا اهل بیتی الحمد لله شما طراً باینکلمه مبارکه که بمثابه حصن متین است مقرر و معترفید آنه محمود فی فعله و مطاع فی امره اگرچه فصل و فراق بعد از وصل و انس و لقا مذهب فرح و بهجت است ولیکن قادر بر محو کلمه مبارکه مذکوره در لوح قلب نبوده و نیست آنه هو الصّبار امر اولیائه بالصّبر الجمیل نسئل الله ان یحفظکم و یقرّبکم الیه فی کلّ الاحوال آنه غنی المتعال

* * *

هو الله تعالى شأنه العزيز

لازال در نظر بوده و خواهی بود انشاءالله در ظلّ عنایت الهی و سحاب مکرمات ربّانی ساکن و مستریح باشی و در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهریّه و باطنیّه بوده انسان بی علم و هنر محبوب نه مثل اشجار بی ثمر بوده و خواهد بود لذا لازم که بقدر قوه و وسع سدره وجود را باثمار علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمائید و البهّاء علیکم

* * *

جناب سیّد هاشم

هو الله

لازال لحاظ الله بعبادش متوجّه و اگر اقلّ من آن نظر عنایت از ارض و من علیها بردارد البتّه کلّ بعدم راجع شوند و لکن الیوم محبوب آنکه احبّای الهی باخلاق روحانی در مابین عباد ظاهر شوند از هر نفسی رویح ریحان اهل اکوان استشمام نمایند مدّعیان محبّت را برهان لازم هر چه بلسان آید مقبول ساحت رحمن نیفتد الیوم فعل مقدّم بر قول است پس جهد نمائید تا از کلّ جوارح اعمال حسنه بظهور آید اگر نفسی دعوی نماید که از اهل رضوان ربّانی است آن قول بمجرّد ادّعا ثابت نشود بلکه صاحبان شامّه استشمام نمایند اگر استنشاق ریاحین نمودند مقبول خواهد شد و الاّ مردود ای برادران من صریح قلم اعلی از طنین ذباب بسی ظاهر و ممتاز

* * *

قد نزل لاحد من الاطباء علیه بهاء الله

هو الله الاعلم

لسان القدم تنطق بما يكون غُنية الألباء عند غيبة الأطباء قل يا قوم لا تأكلوا الا بعد الجوع و لا تشربوا بعد الهجوع نعم الرياضة على الخلاء بها تقوى الاعضاء و عند الامتلاء داهية دهماء لا تترك العلاج عند الاحتياج و دعه عند استقامة المزاج لا تباشر الغذاء الا بعد الهضم و لا تزدرد الا بعد ان يكمل القضم عالج العلة اولاً بالاغذية والاّ تجاوز الى الادوية ان حصل لك ما اردت من المفردات لا تعدل الى المركبات دع الدواء عند السلامة و خذه عند الحاجة اذا اجتمع الضدان على الخوان لا تخلطهما فاقنع بواحد منهما بادر اولاً بالريق قبل الغليظ و بالمائع قبل الجامد ادخال الطعام على الطعام خطر كن منه على حذر و اذا شرعت فى الاكل فابتدء باسمى الابهى ثم اختم باسم ربك مالك العرش و الثرى و اذا اكلت فامش قليلاً لاستقرار الغذاء و ما عسر قضمه منهى عند اولى النهى كذلك يأمرک القلم الاعلى اكل القليل فى الصباح انه للبدن مصباح و اترك العادة المضرة و انها بليّة للبريّة قابل الامراض بالاسباب و هذا القول فى هذا الباب فصل الخطاب ان الزم القناعة فى كلّ الاحوال بها تسلم النفس من الكسالة و سوء الحال ان اجتنب الهمّ و الغمّ بهما يحدث بلاء ادهم قل الحسد يأكل الجسد و الغيظ يحرق الكبد

ان اجتنبوا منهما كما تجتنبون من الاسد تنقية الفضول هي العمدة ولكن في الفضول المعتدله و الذي تجاوز اكله تفاقم سقمه قد قدرنا لكل شئ سبباً و اعطيناه اثرأ كل ذلك من تجلّی اسمی المؤثر على الاشیاء ان ربك هو الحاكم على ما يشاء قل بما بيناه لا تتجاوز الاخلاط عن الاعتدال و لا مقاديرها عن الاحوال يبقى الاصل على صفاته و السدس و سدس السدس على حاله و يسلم الفاعلان و المنفعلان و على الله التكلان لا اله الا هو الشافي العليم المستعان ما جرى القلم الاعلى على مثل تلك الكلمات الا لحبى اياك لتعلم بانّ الهمّ ما اخذ جمال القدم و لم يحزن عمّا ورد عليه من الامم و الحزن لمن يفوت منه شئ و لا يفوت عن قبضته من فى السموات و الارضين

يا طيب اشف المرضى اولاً بذكر ربك مالك يوم التّناد ثم بما قدرنا لصحة امزجة العباد لعمري طيب الذي شرب خمر حبى لقائه شفاء و نفسه رحمة و رجاء قل تمسكوا به لاستقامة المزاج انه مؤيد من الله للعلاج قل هذا العلم اشرف العلوم كلها انه لسبب الاعظم من الله محبى الرّم لحفظ اجساد الامم و قدّمه على العلوم و الحكم ولكنّ اليوم الذي تقوم على نصرتي منقطعاً عن العالمين قل

يا الهى اسمك شفائى و ذكرک دوائى و قربک رجائى و حبک مونسى و رحمتک طبيبى و معينى فى الدنيا و الآخرة و انك انت المعطى العليم الحكيم

جميع احبّاء را من قبل الله تكبير برسانيد بگو اليوم دو امر محبوب و مطلوب است يکى حکمت و بيان و ثانى الاستقامة على امر ربکم الرحمن هر نفسى باين دو امر فايز شد عند الله از اهل مدينه بقا محسوب و مذکور چه که باين دو امر امر الهى ما بين عباد ثابت شده و خواهد شد چه اگر حکمت و بيان نباشد کلّ مبتلا خواهند شد در اينصورت نفسى باقى نه تا ناس را بشريعه احديّه هدايت نمايد و اگر استقامت نباشد نفسى ذاكر مؤثر نخواهد بود بگو ايدوستان خوف و اضطراب شأن نسوان است و اگر احبّاء الهى فى الجملة تفکر نمايند در دنيا و اختلافات ظاهره در او لا يخوفهم سطوة الذين ظلموا و يطيرن باجنحة الاشتياق الى نير الآفاق اين عبد آنچه از براى خود خواسته ام از براى كلّ دوستان حقّ خواسته ام و اينکه بحکمت و حفظ امر شده و ميشود مقصود آن است که ذاكرين در ارض بمانند تا بذكر ربّ العالمين مشغول شوند لذا بر كلّ حفظ نفس خود و اخوان لامر الله واجب و لازم است و اگر احبّاء عامل بودند بآنچه مأمورند حال اكثر من على الارض برداى ايمان مزين بودند طوبى از براى نفسى که نفسى را بشريعه باقيه کشاند و بحيوه ابدیه دلالت نمايد هذا من اعظم الاعمال عند ربك العزيز المتعال و الروح عليك و البهاء عليك

حضرت اسم الله م عليه منکل بهاء ابهاه

۲۹ جمادى الثانيه سنه ۱۳۰۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

لله الحمد امروز حديقۀ معانى ظاهر و باوراد علم و حکمت ربّانى مزين کوثر بيان و تسنيم حيوان در او جارى نيكوست حال نفسيكه باو راه يافت و محروم كسيكه از او نصيبى برنداشت نسيمش محبى جان و مفرّح روان بى لفظ مطالب خفيّه لطيفه القا مينمايد بى كنز و زخارف غناى ابدى عطا ميفرمايد پرده حيرت را باصبع قدرت شقّ نمايد و آفتاب حقيقت را از افق عنایت بنمايد نعيماً للفائزين و نعيماً للعارفين و حسرةً للغافلين و للمعرضين مفتاح آن محبة الله بوده و هست و آن ذكر و ثناء مقصود

عالمیانست که بیان مملّح و ممزوج است حبّذا فرخنده یومی و فرخنده ساعتی و فرخنده حینی که دستخطّ عالی که بمنزله مفتاحست و عرف محبّت محبوب عالم از او متضمّن متواتر رسیده و میرسد فی الحقیقه اوست که قلب را بفرح جدید تازه مینماید و آتش شوق و اشتیاق را مشتعلتر حقّ شاهد و گواه که در لیلی و ایّام از خلق مأیوس و بخیالت مأنوس و بحقّ متوسّل و بر او متوکّل که ناگاه باب مفتوح و امل حاصل بساط حزن مطویّ و بساط فرح مبسوط و قبل آن کلّ یوم قلم الم فراق تحریر مینمود و مداد ذکر ایّام و داد و اتّحاد مینوشت گاهی طبع صنعت موسیقار آرزو مینمود و هنگامی وجود چون سمندر خود را در نار مشاهده مینمود ایجاز از اطّاب محبوبتر که هم شما را از ذکر و ثنای محبوب عالمیان بازنمیدارد و هم مطلب مشروح و واضح معلوم آنحضرت میشود از مطوّل گذشتیم مختصر آنکه بی شما فرح کامل دست نداد و غیبت شما مجالس را از طراز اوّل محروم داشت خادم جالس بغتّه از افق بیت دستخطّ آنحضرت بمثابه نجم سحری طالع بعد از اخذ و قرائت و اطلاع تلقاء وجه مالک اسماء بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله و جلّت الطافه

هو الناظر من افقه الأعلى

یا اسمی مرّه بعد مرّه ترا ذکر نمودیم کأس حیوان را از ایادی عنایت محبوب امکان نوشیدی ذکر ت لازال مذکور و بلایت لدی العرش مشهود باستقامت افق استقامت لائح و منیر طوبی لک و لمن احبک و ذکرک و سمع قولک فی امر الله ربّ العالمین اگر چندی توجّه بوطن و ضوای آن از ارض یاء و الف و راء نمائید لدی الوجه محبوبست چه که شاید گمراهی راه یابد و مقصود را بشناسد ولکن باید در جمیع احوال بافق حکمت ناظر باشید آنچه مغایر آنست جایز نبوده و نیست کذلک یاامرک المظلوم و یذکرک فی هذا المقام الرقیع دوستان الهی را تکبیر برسان بگو ایّاکم ان تمنعکم ضوضاء الملحدین عن الله ربّ العالمین آنقوم تازه بر قدم اهل فرقان مشی مینمایند لعمر الله یوم الله را ادراک نموده اند چه که لا یذکر فی الا الله وحده جمیع کتب بقولش و قبولش معلّق و جمیع اعمال باذنش منوط در قرون و اعصار ناس بیچاره را باوهم تربیت نمودند معذلک آن فرقه غافله خود را اعلی و افضل از کل میدانستند غافل از آنکه پستترین عباد بوده و هستند نفسی را که عند ذکرش به عجل الله فرجه ناطق بودند بظلم تمام شهید نمودند نتیجه عجل الله فی سقرهم بخشید بگو ای دوستان حقّ لعمر الله آن نفوس غافلند آگاه نبوده و نیستند از همه گذشته از گفته های قبل چه حاصل بردند که از بعد ببرند افّ لهم وللّذین اتّبعوهم من دون بیّته من الله العلیم الحکیم لازم است که مفتریات فرقه شیعه و کذبهای ایشان قدری ذکر شود یا اسمی ملأ اعلی نوحه مینمایند و اهل جنّت علیا محزون چه که با کشف حجابات غلیظه و سبحات عظیمه تازه بقدم اوّل راجع شده اند نوحوا یا قوم نوحوا انصاف بمثابه عنقا و صدق مانند عدل غیر مشهود ولکن ربّک هو القویّ الغالب القدر اهل بها را عالم و آنچه در اوست منع ننماید امرش اظهر از شمس و ندایش در کلّ حین مرتفع طوبی لمن نبذ العالم مقبلاً الى الله مالک القدم الذی فی بحبوحه البلاء نطق بأعلی التّداء و دعا الكلّ الى افقه المنیر انتهی نمیدانم چه شده که تا حین اهل بیان در اعمال فرقه قبل و اقوال ایشان تفکرّ ننموده اند نفوسیکه خود را بهترین عالم میدانستند یعنی حزب شیعه ارتکاب نمودند آنچه را که کلّ اشیاء نوحه نمود یکنفس تفکرّ نمود که حاصل آن حزب و اعمال و اقوالشان چه بوده لعمر مقصودنا هبّاً منبّاً تازه مشرکین اهل بیان یک همچو دستگاهی مبسوط نموده اند این بی بصرها در آنی تفکرّ ننموده و مینمایند از اوّل دنیا تا حین کدام امر اعظم از این امر و کدام ظهور اظهر از این ظهور بوده هر نفسی بانکار برخیزد بچه اقرار خواهد نمود امروز غیر الله مذکور نبوده و نیست طوبی از برای نفسیکه عرف این یوم را یافته و مقصود را شناخته این فانی از حقّ باقی سائل و آمل آذان را لایق و ابصار را قابل نماید از برای اصغاء ندا و مشاهدۀ افق اعلی اینکه مرقوم داشتند که حضرت افنان یاء علیه منکلّ بهاء ابهات صورت تلغراف ارسال فرمودند مقصود از آن توجّه آنحضرت بشطر مقصود بوده ولکن دستخطّ بعد آنحضرت مرقوم داشته بودند که حضرت افنان علیه من کلّ

بهاء ابههه و جناب امین علیه بهاء الله خواهش نموده‌اند بآنجهات توجه نمایند بعد از عرض اینفقره در ساحت اقدس اینکلمه علیا از افق اعلی اشراق فرمود قوله جلّ و عزّ حال که حضرات طالب شده‌اند اجابت افنان محبوبست لدی الوجه و اگر در ارض یاء و اطراف آن چند روزی سیر نمایند محبوبست انتهی اهل ولایت و اقربا هم از ملاقات آنحضرت البته بفرح تازه و سرور جدید فائز میشوند و اینکه مرقوم داشتند که دوستان الهی طراً در هر ارض استدعای ذکر نموده‌اند اینفقره بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله یا اسمی علیک بهائی و عنایتی و رحمتی هر نفسی اراده نموده اسم آن در ساحت اقدس مذکور آید لعمری ذکرش مذکور و از قلم اعلی مسطور بشر من قبلی کلّ من اراد عنایتی و توجهی قل انه یسمع و یری و هو السّمع المحبیب هر یک را بعنایت حقّ بشارت دهید و بر استقامت و ما یرتفع به شأن الانسان وصیّت نمائید طوبی لهم و لهم حسن مآب انتهی و اینکه مرقوم داشتند از جمله نفوس مطمئنه سه نفس که از کسبه و ضعفا هستند وجهی از بابت حقوق الله داده‌اند و جزئی است ولی از صاحبانش با ضعف حال بسیار پسندیده و محبوبست اینمراتب در ساحت من لا یخرج عن قبضته من شیء عرض شد هذا ما ماج به بحر البیان فی الامکان قوله تبارک و تعالی

هو النّاطق بالحقّ

یا عباد الرّحمن قد ذکرکم اسمی ذکرناکم بلوح لا تعادله الواح العالم و لا ما عند الأمم یشهد بذلک ربّکم المهیمن القیوم قد فزتم بعرفان المظلوم الذی جعله المعتدون مسجوناً بما دعا کلّ الی الله ربّ ما کان و ما یکون ان اشهدوا بما شهد الله قبل خلق الارض و السّماء انه لا اله الاّ انا الحقّ علامّ الغیوب من فاز بعرفانی انه من الملائه اعلی عند الله فاطر السّماء و مالک الاسماء و الذی منع انه من الغافلین فی لوح محفوظ قد سمع الله ندائکم و رأى اقبالکم و انزل لکم ما یکون معکم فیکلّ عالم من عوالم ربّکم العزیز الودود ایاکم ان تمنعکم ضوضاء النّاعقین عن الله ربّ العالمین ان احفظوا ما اوتیتم بهذا الاسم المهیمن علی من فی السّموات و الارضین انتهی لله الحمد بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز گشتند و آنچه هم داده‌اند بطراز قبول فائز و ورقه وصول هم ارسال میشود اگر بشود آنچه را در ارض خاء بجناب ملا علی بجستانی علیه بهاء الله برسانند محبوبست که نصف را خود ایشان تصرف نمایند و نصف دیگر را بجناب ابن شهید علیه بهاء الله برسانند

اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمد جعفر و جناب آقا میرزا مهدی علیهما بهاء الله را فرمودند تلقاء عرش بشرف اصغا فائز و عریضه جناب آقا میرزا محمد جعفر که بآنحضرت نوشته بودند آنهم لدی العرش عرض شد و دو لوح امنع اقدس از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و از بحر معانی آن بیاشامند و همچنین ذکر مخدرات قانات مشتعلات علیا جناب عمّه و دو صبیّه ایشان علیهنّ بهاء الله و عنایاته را فرموده بودند و مرقوم داشتند که از اول نفوس شمرده میشوند بعد از عرض مراتب در ساحت اقدس این آیات مشرقات از افق فضل لائح قوله جلّ جلاله

بسمی الذّاکر البصیر

یا اسمی علیک بهائی و رحمتی لعمر الله قد نطقت بالحقّ عمّه و خدیجه در اول ایام بایمان فائز از کوثر حبّ آشامیدند و از فرات ایقان قسمت عظیم بردند لازال نفحات محبّت رحمن از ایشان متضوّع و بقدر مقدور در خدمت امر و اولیائش جهد بلیغ مبذول داشته‌اند و در سیل الهی شنیدند و دیدند آنچه را که سبب حزن قلوب مقرّبین بوده طوبی از برای ایشان لعمری لا یعادل بما قدرّ لهنّ ما فی الارض جمیعاً لله الحمد باقبال و ایقان و توجه و قول بلی فائز گشتند شهادت الهی در باره ایشان کافی و باقی انه لا یضیع اجر المحسنین و المحسنات بشرهنّ من قبلی و ذکرهنّ من لدی المظلوم البهاء المشرق من افق سماء بیانی

عليهنّ و على ابنائها الذين اعترفوا بما نطق به لسان العظيمة انه لا اله الا انا المهيمن القيوم انتهى ذكر ايشان لازال در ساحت اقدس بوده و نازل شد از برای ايشان آنچه كه بدوام اسماء باقى و پاينده است انّ الخادم يسأل الله ربّه بأن يوفّقهنّ و يؤيّدهنّ و يقربهنّ اليه انه هو المقتدر على ما يشاء و هو الغفور الكريم

و همچنين دو لوح اقدس ابهى مخصوص جناب آقا محمّد على و آقا محمّد حسين عليهما بهاء الله نازل و ارسال شد انشاء الله بأن فائز شوند چندی قبل عرايض ايشان بساحت اقدس فائز انّ ربنا الرحمن هو المؤيّد المقتدر العليم الحكيم اينكه ذكر جناب آقا ميرزا عبدالرحيم از اهل قمصر عليه بهاء الله را فرموده بودند و همچنين عدد واو از بابت حقوق كه جناب آقا زين العابدين از اهل مازگان عليه بهاء الله بتوسط ايشان ارسال داشته اند اينمراتب تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزل لجناب مير عليه بهاء الله قوله عزّ بيانه

انا الميّن الحكيم

يا مير امر عظيم است و يوم عظيم بعضى از اهل بيان تا حين ادراك يوم را ننموده اند باوهامات قبل متمسّكند بگو اى قوم امروز يوم الله است لا يذكر فيه الا هو اگر نفسى بعبادت اولين و آخرين مؤيّد شود و در اقلّ من آن بدونش ناظر او از اهل توحيد نبوده و نيست و جميع اعمالش هباءً منبثاً بوده و خواهد بود آيا اقوال اهل فرقان يعنى حزب شيعه را نشنيده اند و توهمات قبل را نسنجيده اند مع ذلك چگونه در تجديد ظنون و اوهام مشغول شده اند الا انهم فى خسران مبين اگرچه ايام ظهور در يك مقام ايام الله بوده ولكن اين يوم را جميع انبيا و مرسلين طالب لقائش بوده اند در جميع كتب و صحف و زير بطراز تخصيص مزين است قل اتقوا الله يا قوم و لا تكونوا من المشركين كن قائماً على الأمر و ناطقاً بثناء مولاك و مستقيماً على شأن تضطرب به هياكل الظنون و الأوهام كذلك يأمرك من عنده أم الكتاب

و نذكر الخليل الذى فاز بالذكر و البيان من لدى الرحمن نسأل الله بأن يوفّقه على ما يرتفع به امره المبرم الحكيم كبر من قبل على وجهه و على اوليائى هناك انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى و بما ينبغى لهذا اليوم العزيز البديع قد ذكرك اسمى عليه بهائى ذكرناك بهذا الذكر المبين قد فزت بذكر ربك مرة بعد مرة هذا من فضله العظيم البهاء عليكم من لدى الله رب العالمين و نذكر زين العابدين الذى عمل بما امر به فى كتاب الله طوبى لعبد شهد بما شهد به المقصود و عمل فى سبيله ما ارتفع به ذكره بين عباده المخلصين انتهى

صد هزار شكر مقصود عالم را هر هنگام ذكر يکى از اوليا در ساحتش مذکور بانوار عنايت مزين و بطراز فضل مطرّز مخصوص نفوسيكه آنحضرت ذكر نموده اند هر يك بايات بديعه منيعه باقيه دائمه فائز گشته اند طوبى لهم و نعيماً لهم و كلّ خير لهم اينبعد فانى از كل رجا مينمايد در احيان ذكر و ثنا فراموشش ننمايند و از برايش تأييد بطلند بر خدمت اين امر عزيز عظيم اينكه مرقوم داشتند شى از شبها در بيت جناب آقا سيد محمّد باقر عليه بهاء الله با دوستان الهى معاشر و بذكر محبوب عالميان مشغول اينفقره در ساحت اقدس بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله

بسمى الذى به ماج البحر و هاج العرف

طوبى لذى لسان نطق بثناء مولا و لذى شمّ وجد عرف قميصه المنير و لذى اذن سمع ندائه الأحدى و لذى بصر فاز بمنظره الكريم يا سيد يا محمّد قبل باقر قد ذكرك اسمى عليه بهائى ذكرناك لشكر ربك الغفور الكريم از اعظم اعمال امروز استقامت است چه كه ناس از قبل باوهام تربيت شده اند طوبى از برای نفسيكه اوهامات و گفتارهاى قبل را ريخت و باقى يقين وحده

ناظر و متوجّه نفوسیکه از آگاهی محرومند باقوال اهل فرقان تمسّک نموده‌اند و در اضلال خلق قیام کرده‌اند و این وعده‌های حقّ جلّ جلاله بوده و در کتب بآنچه ظاهر شده و بشود اخبار فرموده تمسّک بحبل عنایه ربّک و تشبّث بذیله المنیر طوبی لیتک بما ارتفع فیه ذکری و حضر فیه اسمی و احبّائی ذکّرم من عندی و کبرّ علی وجوهم من قبلی و بشرهم بعنایتی و رحمتی نسأل الله بأن يؤیّدهم علی خدمة امره و ينزل علیهم بركة من عنده و یسقیهم کوثر الاستقامة بأیادی عطائه أنّه هو المقتدر المهیمن القیوم انتهى

اینکه در بارهٔ پریشانی احباب مرقوم داشتند خیر عالم و برکت عالم و قدرت و قوّهٔ عالم کل بایشان متوجّه و از ایشان محسوب چه مقدار از اصحاب در زمان خاتم انبیا روح ما سواه فداه قوت شب نداشتند که بصبر متمسّک و بطراز اضطبار مزین الی ان نزل لهم من سماء الفضل ما عجزت عن احصائه المحصون عنقریب مشاهده مینمایند آنچه در کتاب نازل ثروت عالم و خیر آن از جمیع جهات توجّه مینماید حال آنچه لازم است اتّحاد و اتّفاق و حکمت و تبلیغ امر بقسمیکه سبب ضوضا نشود این بر عباد بوده و هست و مابقی با حقّ جلّ جلاله است مع مصروف این ارض که آنحضرت مطلقند اگر از حقوق چیزی خبرش برسد یا وارد شود داده شده و میشود فرمودند آنچه اسمی در این باب نوشته صحیح است بلکه رخنه‌های عظیمه ظاهر میشود چنانچه شده در بارهٔ محبوبی جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله و امانت الله مرقوم داشتند از این خبر فرح لایحصى ظاهر لله الحمد و له الشکر و الثناء و له القدرة و القوّه و العطاء ولكن حسب الأمر حال باید محلّ مختصری بدون اسباب معین شود والا در خطر است غافلین بسیار شقی مشاهده میشوند اگر مطلع شوند لعلّ بعمل قبل قیام نمایند باید در اوّل امر عاقبت آنرا مشاهده نمود باید محلّ بقسمی اخذ شود که از برای نفسی مجال ادّعا نماند

و همچنین مرقوم داشته بودند شبی از شبها در بیت جناب آقا محمد علی فح علیه بهاء الله تشریف داشتند مع دوستان حقّ علیهم بهاء الله اینفقره هم بتمامه امام وجه عرض شد هذا ما نزل فی الجواب من لدن ربنا مالک المآب قوله جلّ و عزّ

بسمی الذی یسمع و یری

یا محمد علی در سنین متوالیات بذکر مالک اسماء و صفات فائز شدی از کأس وصال نوشیدی و از بحر لقا آشامیدی شنیدی آنچه را که در کتب الهی مذکور و دیدی آنچه را که در او مسطور طوبی لک و لاینبک الذی فاز بالواح ربّه الکریم ذکر تو و ابناء در کتاب الهی مخلّد از حقّ میطلبیم ترا مؤیّد فرماید بر حفظ آنچه عطا فرموده نشهد انک هاجرت و حضرت و سمعت و رأیت ان افرح بعنایه ربّک و کن من الراسخین و نذكر الحکیم اخ الحکیم الذی فاز بلقائی و وجد عرف ظهوری البدیع یا آقا خان ان استمع نداء ربّک الرحمن من سدرة الانسان علی هذا الطور المرتفع علی اشرف البقاع أنّه لا اله الا هو العزیز الوهاب قد ذکر ذکرک لدی المظلوم و نزل لک لوح لاح من افقه نجم عنایه ربّک مالک الرقاب طوبی لک بما اقبلت الی مشرق الظهور و سمعت نداء مکلم الطور الذی کان موعوداً فی الزّبر و الألواح نسأل الله بأن يؤیّدک و یوفّقک و یکتب لک من قلمه الأعلى خیر الآخرة و الأولى أنّه هو المقتدر علی ما یشاء باسمه الذی سخر من فی الارضین و السموات سیفنی ما تراه الیوم و یرقی ما قدّر من لدی الله ربّ الارباب انا نوصیک بحفظ ما اوتیت و بالاستقامة الّتی جعلها الله من افضل الاعمال انتهى امواج دریای فضل کل را احاطه نمود و انوار آفتاب عنایت بر کل تجلّی فرمود اینفانی از حقّ سائل که جمیع را بما اراد آگاه فرماید چه اگر آگاه شوند کل بر خدمتش قیام نمایند الحمد لله جناب مذکور و مذکور یعنی جناب آقا محمد علی و جناب آقا خان علیهما بهاء الرحمن از کأس لقاء حضرت مقصود آشامیدند و به ما هو الموعود فی الكتب فائز گشتند از حقّ تأیید میطلبیم ایشانرا مؤیّد فرماید بر استقامت که از افضل اعمال مذکور و خدمت هر یک تکبیر و سلام میرسانم و همچنین خدمت ابناء جناب آقا محمد علی علیهم بهاء الله ابن اکبر و سایرین تکبیر و سلام میرسانم لله الحمد لدی الوجه مذکورند و بعنایت فائز له الحمد

فیکلّ الأحوال از حقّ سائل و آمل که باب فضل بگشاید و ید عطا دست گیرد آنّه علی کلّشیء قدیر و اینکه در عسر امور ایشان مرقوم داشتند فرمودند بهر نحو مصلحت داند عمل نمایند چه از بابت حقوق اگر وجهی برسد و چه از سبل اخرى البتّه در این فقره توجّه نمایند چون اراده الهی تعلّق گرفته البتّه فرج میرسد فی قبضته زمام الأمور و هو المقتدر القدیر انتهى و اینکه در باره مخدّره هدهد علیها بهاء الله مرقوم فرموده بودند این ایّام خبر وجهی رسید مبلغ بیست تومان امر صادر بایشان برسد و مابقی ببعضی دیگر اگر باز خبری برسد حواله میشود

اینکه در باره جناب آقا محمّد حسین ل ط علیه بهاء الله مرقوم داشتند در پیشگاه حضور مالک ظهور عرض شد هذا ما نطق به لسان مالک الأسماء فی سجن عکاء قوله جلّ جلاله یا اسمی علیک بهائی حاء و سین علیه بهائی از اوّل امر بافق اعلی توجّه نمود و در سنین معدودات بذکر و ثنا و خدمت امر موفق شد از حقّ میطلبیم او را بر حفظ اینمقام مؤیّد فرماید اوست بر هر شیء قادر و توانا انشاءالله مؤیّد شود بر عملی که از سیّد اعمال لدی الله مذکور است و بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده یا اسمی بشره یعنی قد اشرفت له شمس الاذن من افق مشیّة ربّه الکریم له ان يتوجّه بتوجّه تتوجّه به الموجودات الی شطر القرب و اللّقاء المقام الّذی فیه ينطق مکلم الطّور الملک لله ربّ الأرباب انتهى طوبی از برای ایشان چه که فائز شدند بآنچه طلب نمودند ولکن حسب الأمر باید بحکمت ناظر باشند و بمقتضیات آن اگر موافق شد نعم المراد والا الصّبر اولی

اینکه ذکر ضیافت علیا مخدّره امّ حرم علیها بهاء الله را مرقوم داشتند و همچنین ذکر جناب وزیر و ابن ایشان و احوال ایشان علیهم عناية الله فرمودند در مقرّ کان الله و لم یکن معه من شیء بشرف اصغا فائز هذا ما نطق به لسان ربّنا الرحمن فی ملکوت البیان قوله عزّ و جلّ یا اسمی جناب محمّد را از قبل ذکر نمودیم ذکریکه عرفش پاینده و باقی است از حقّ میطلبیم او را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار ایّام اوست و موفق دارد بر عمل بآنچه در کتاب نازل انا نسلّم من هذا المقام علیه و علی اخیه و ابنه کل را از قبل مظلوم سلام برسان لیجذبهم السّلام الی اعلی المقام و یقرّبهم الی الله مولی الأنام دنیا فانی و اسبابش غیر باقی از حقّ میطلبیم منتسبین را بنسبت حقیقی فائز فرماید و بصراط مستقیم راه نماید الحمد لله بذکر فائز گشتند و از قلم بیان اسمشان جاری اینست نعمت حقیقی و مائده سمائی البهاء علیهم و علی من فاز بهذا الیوم المبین و هذا الأمر المحکم المتین انتهى این خادم فانی از حقّ باقی سائل و آمل که جمیع منتسبین را از رحیق مختوم محروم نفرماید

ذکر شب ورود و حضور حضرات و بعضی از دوستان را فرموده بودند اینکلمه علیا از افق اعلی در اینمقام اشراق فرمود قوله جلّ جلاله اللهم صلّ و سلّم علی صاحب البیت و ضیوفها و الّذی حضر و زار و فاز و خدم و ذکر و سمع ثناء الله المهیمن القیوم انتهى لله الحمد اینکلمات عالیات شامل حال کل شد از صاحب بیت و ضیوف و آنکه حاضر شد و آنکه لوجه الله خدمت نمود و آنکه در برف توجّه نمود جمیع فائز شدند و از بحر ذکر الهی قسمت بردند هنیئاً لهم و مخصوص مخدّره امّ حرم علیها بهاء الله لوح امنع اقدس نازل و همچنین مخصوص ورقه اخت جناب آقا میرزا محمود علیهما بهاء الله که در برف و برد توجّه نمود آنّه لا یضیّع اجر المحسنین و اجر المحسنات

و اینکه ذکر جناب آقا میر علینقی علیه بهاء الله را فرمودند و همچنین ذکر خدمات ایشان دوستان الهی را اینفقره بعد از عرض در ساحت اقدس اینکلمات عالیات در جواب نازل قوله جلّ جلاله

هو الشّاهد الخیر

امروز جمیع دوستان الهی باید در امورات قبل تفکّر نمایند و بر اثمار غیر جنیّه اشجار کاذبه آگاه شوند که شاید از بعد باوهامات جدیده مبتلا نگردند حزب شیعه از اعلی المذاهب شمرده میشد از ادنی الأحزاب و اذلّهم ظاهر گشت بعضی از اهل بیان که از انوار آفتاب حقیقت محرومند و از بحر دانائی ممنوع بر قدم آنقوم مشی مینمایند مبشّر حقیقی و سلطان واقعی

آنوجود مبارکی که سالها در لیالی و ایام فرقه شیعه ذکرش مینمودند و ظهورش را آمل و لقائش را سائل بعد از ظهور کل بر قتلش فتوی دادند و بعذاب عظیم شهیدش نمودند آنحضرت بسیف کذب آنگروه شهید شد هزار و دویست سنه بل ازید بترتیب عقاید و ذکر درایچ ایمان و ایقان مشغول بودند بالأخره نه آن عقاید ثمر بخشید و نه آن الفاظ را حاصلی مشهود چه که از صراط مستقیم محروم و در سبیل اوهام و ظنون سالک شرکاء متعدده از برای حقّ جلّ جلاله ترتیب دادند و خود را موحد میدانستند عاقبت آنفرقه باغیه آن بود که دیدید و شنیدید چه مقدار از نفوس را که از گمراهان میشمردند از جمله اهل سنّه و جماعت را حال از آفاق قلوب بعضی نور ایمان بشأنی مشرق که مقبول واقع شدند و بلقا فائز گشتند در ابناء خلیل و وراثت کلیم تفکر نمایند چگونه از نار امر مشتعل شدند انظر ثمّ اذکر ما انزله الرحمن فی الفرقان قوله تبارک و تعالی نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین انّ الفضل کلّه فی قبضة قدرته یؤتی و یمنع و هو الفضل الکریم قلم اعلی امروز کل را باستقامت وصیت میفرماید چه که ناعقین بمکر مبین ظاهر و آشکار در اضلال ناس سعیها نموده و مینماید از قرار مذکور آثار اینظهور را جمع نموده اند حقّ بر اراده کل عالم و آگاه انا نوصی کلّ بالاستقامه الکبری علی شأن تحیر بها افئدة الذین کفروا باللّه ربّ العالمین

انا نذکر فی هذا المقام الذی سمّیاه بالخلیل فی الکتاب یا خلیل ان استمع النداء من الأفق الأعلى ان ربّک توجّه الیک و ذکرک بما لا یعادلّه ما عند الأحزاب سبح بحمد ربّک و ذکر النّاس بهذا الأمر الذی به نادت الأشیاء الملک لله ربّ الأرباب ان احفظ عبادی من مفتريات اهل البیان الذین کفروا بالرحمن بما اتبعوا الظنون و الأوهام انهم ارادوا ان تفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها الا انهم من المعتدین فی الزّبر و الألواح کن راعی اغنام الله ثمّ احفظها من ذیاب الأرض الذین نقضوا میثاق الله و عهده و عملوا ما ناح به سکان الفردوس الأعلى و الذین یطوفون عرش ربّک فی العشیّ و الاشرار و نذکر عبدالرحیم الذی آمن باللّه فی المبدء و المآب انا ذکرناه من قبل و نذکره هذا الحین بآیات تطیر بها الجبال ذکر العباد بما ینبغی لایام ربّک ثمّ احفظهم من الذین کفروا بالمعاد

و نذکر اولیائی و احبائی هناک و ضواحیها و نبشّرههم بذكر الله العلیم الحکیم یا احبّاء الرحمن نوصیکم بما یرتفع به مقاماتکم و انا النّاصح الخیر ایاکم ان یمنعکم امر عن هذا الأمر او یحببکم ذکر عن هذا النّبأ العظیم انتم فی بیوتکم و یدکرکم القلم الأعلى فی هذا السّجن المحکم المتین و نذکر امائی و نبشّرهنّ بعنایتی و رحمתי الّتی سبقت من فی السّموات و الأرضین

یا علی قبل نقی قد ذکرک اسمی علیه بهائی ذکرناک بهذا اللّوح المبین ان اشکر الله بهذا الفضل الأعظم و قل لک الحمد یا مقصود العارفين بهاء علی الخلیل و علی اباک و علیک و علی ضلعک و علی احبائی الذین تمسّکوا بحبلی المتین انتهی

له الحمد و المنّة در جمیع احوال و احیان اولیا و احبّاء خود را باکالیل ذکر و بیان مزین فرموده کلمه الله باقی و ما فیها باقی این خادم فانی خدمت اولیا و احبّاء طرّاً تکبیر عرض مینماید و از برای کل استقامت میطلبید جناب حبیب مکرم آقا میر عبدالرحیم علیه بهاء الله در این نامه دو بار بذكر قلم اعلی فائز شدند هنیئاً له و لمن فاز بکأس العناية و اللطاف در این حین که چهار ساعت و نیم از یوم چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی الثانی گذشته بوکالت آنمحبوب عمل شد آنچه که محبوب عالم است و کلمه قبول نازل هنیئاً لحضرتکم و لهذا العبد

مطلب دیگر در دستخط انور که بجناب محبوب مکرم حاجی سید جواد علیه بهاء الله و عنایته مرقوم داشته بودند ذکر جناب حاجی عبدالحسین و جناب آقا عبدالحمید و ابن ایشان و همچنین جناب آقا محمد بیگ و سایر دوستان که مع آنحضرت یازده نفس بوده فرموده بودند اینمراتب در ساحت امنع اقدس عرض شد مخصوص جناب حاجی عبدالحسین و

جناب آقا عبدالحمید علیهما بهاء الله دو لوح بدیع منیع نازل ارسال شد برسانند و همچنین مخصوص جناب بیک و سایرین از لسان عظمت جاری شد آنچه که هیچ لسانی از عهده ذکر و وصف برنیاورد و لکن از تعجیلی که اینعبد داشته که پاکت را زود ارسال دارد باقل واجب عمل شد حسب الامر ایشانرا از قبل حق تکبیر برسانید و بعنایات لانهایات مقصود عالمیان مسرور دارید اینعبد هم خدمت هر یک سلام و ثنا و تکبیر میرساند

اینکه مرقوم فرموده بودند حین تحریر دستخط در بیت جنابان آقا محمد هاشم و آقا محمد حسین علیهما بهاء الله اخوین مرفوعین علیهما بهاء الله و رحمته تشریف داشتند و همچنین ذکر جناب آقا محمد و آقا نصرالله و استاد علی همسایه ایشانرا فرموده بودند این تفصیل تلقاء باب مالک الرقاب عرض شد هذا ما نزل لهم من سماء عنایة ربنا المشفق الکریم قوله جلّت عظمته

بسمی التّاطق فی ملکوت البیان

کتاب انزله الرحمن للذین اقبلوا الی شطر القدس فی يوم فيه انصعق کلّ عالم و اضطرب کلّ فقیه و تزلزل کلّ حکیم الا من شاء الله ربّ العالمین یا هاشم قد ذکرک اسمی ذکرناک ان ربّک هو الفضل الکریم هذا يوم فيه يطوف الملائکة الاعلیٰ عرش ربّک مولی الوری ولكنّ الذین ینسبون انفسهم الی البیان انهم من الغافلین متمسکین بالخوار معرضین عن الله العزیز الحکیم یا حسین ان استمع نداء الحسین انه یدکرک و یوصیک بالاستقامة الکبریٰ علی هذا الامر العظیم سوف یتیکم ناعق بکتاب الفجّار الا انه من الملحدین فی کتاب الله العزیز الحمید و یدعوکم الی العجل و یرید ان یطفئ نور الله بما عنده من همزات الشیاطین طوبی للذین کانا معنا الی ان صعد ارواحهما الی الله العزیز الجمیل البهاء من لدنا علیهما و علیكما و علی الذین شربوا ریحق الاستقامة من ایدای عنایة ربهم الفیاض الکریم

و نذکر محمد الذی ذکره اسمی و نبشره بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الاشیاء و بذکری الذی خضعت له الاذکار یا نصرالله ان استمع نداء المظلوم ثم استقم علی الامر علی شأن لا یزک نعاق کلّ ناعق کفر بالله ربّ الارباب تمسک بالعروة الوثقی و تشبث بذیل عنایة ربّک مالک الایجاد

و نذکر العلّی الذی کان حاضراً لدى اسمی بذکر لا یعتزیه النّفاد یا علی ان افرح بهذا الذکر الأعظم ثم اشکر ربّک مولی الانام انا نوصیکم و احبائی هناك بالاستقامة علی امر ربکم العزیز الوهاب من یدکر هذا الیوم غیری انه من الفجّار فی الزّبر و الألواح هذا يوم الله لا یدکر فيه الا هو یشهد بذلك اولو الالباب و عن ورائهم منزل الآیات انتهى صدهزار بار باید شکر نمود در هر آنی و لکن چه فایده که انسان اینقدرها مستطیع نه ضعیفیم حقیریم کجا میتوانیم از اداء شکر این عنایات متواتره و فضلهای متتابعه برآئیم له الحمد و المنة جمیع نفوس مذکوره که از قلم آنحضرت جاری فائز شدند بآنچه که از برای او مثل و شبه نبوده و نیست از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که احبای خود را بر استقامت مؤید فرماید تا از گفتههای هامزین و اشارات لامزین از مقصود عالم محروم نمانند

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله را فرموده بودند و همچنین نفوسیکه با ایشان از بادغان آمده اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض و بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله

بسمی المهیمن علی الاسماء

یا محمود علیک بهائی فائز شدی بامریکه اکثر اهل عالم بعد از طلب و آمال از او محرومند از قبل و بعد بذکری فائز شدی که از برای او مثل و شبه نبوده و نیست کتب الهی کلّها شاهد و گواه بوده و هست از حقّ میطلبیم ترا بنار محبتش مشتعل فرماید اشتعالیکه خاموشی نپذیرد یا محمود ترا بآنچه سبب ارتفاع امر الله است وصیت مینمائیم امروز باید اهل سفینه حمرا بشائی مستقیم باشند که ناعقین و ملحدین و مشرکین از اهل بیان قادر بر تکلم نباشند یا محمود هزار و دویست سنه اهل عمائم و منابر ناس را گمراه نمودند و حاصل اعمالشان آن شد که بر محبوب عالم فتوی دادند و شهیدش نمودند و حال مجدّد آن نفوس اراده ترویج اوهمات قبل را نموده اند در اقلّ من آن تفکر نموده اند که حاصل آنحزب که خود را اعلیٰ الأحزاب میشمردند چه بوده فاعتبروا یا اولی الأبصار طوبی لک و لمن وفی بعده و ما نقض میثاق الله ربّ العالمین کبر من قبلی علی محمد قبل صادق و بشّره بذکری ایّاه فی هذا المقام الرّقیع لیطمئنّ قلبه بذکر الله العلیّ العظیم و نذکر من سمی بحسن و نوصیه بما وصّیناه به اولیائنا من قبل و انا النّاصح العلیم کن ناطقاً بشائی و متوجّهاً الی افقی و مستقیماً علی امری الّذی به ارتعدت فرائض المشرکین و نذکر من سمی بغلام قبل علی بذکر یجد منه المخلصون عرف عناية ربّهم الکریم ایّاک ان یمنعک اهل البیان عن الرّحمن الّذین کفروا بالله مالک یوم الدّین یا محمود ذکر احبّائی من قبلی ثمّ اقرأ علیهم آیات ربّک و انا الامر الحکیم بهاء علیک و علیهم و علی کلّ ثابت راسخ مستقیم انتهى له الحمد و المنة نفوس مذکوره را ذکر فرمودند بآیاتیکه معادله ننمایند بآن ما عند الأمم اینعبد هم خدمت جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله و سایرین تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله از برای هر یک استقامت میطلبد آنّ هو الفیاض الکریم

و اینکه مرقوم فرمودند جناب آقا محمد تقی ابن جناب آقا محمد ابراهیم عرب و آقا محمد علی و داراب بیک علیهم بهاء الله از مرغ تشریف آورده اند این تفصیل امام وجه مالک وجود بشرف اصغا فائز قوله جلّ بیانه

بسمی الذّاکر العلیم

یا محمد تقی علی اییک و علیک بهائی آنّ نطق بذکری قبل اظهاری و عرف قبل ابرازی آنّ ممّن کان مذکور فی کتاب ربّک المهیمن القیوم الیوم کل را باستقامت امر مینمائیم چه که ارباب عمائم مجدّد احداث شده اند و عباد را بموهومات قبل از حقّ منع مینمایند طوبی لأخیک الّذی فاز بلقائی و خدمتی و الطّواف فی حولی و اصغاء ندائی و القیام لدی بابی و النّظر الی وجهی علیه بهاء الله و بهاء اولیائه و اصفیائه من الأوّل الّذی لا أوّل له الی الآخر الّذی لا تحصیه الأفئدة و العقول و نذکر محمد قبل علی الّذی ذکره اسمی فی کتابه و نبشّره برحمتی الّتی سبقت من فی السّموات و الأرض و بفضلی الّذی احاط الوجود من الغیب و الشّهود خذ کتاب الله بقوّة من عنده آنّ ینصرک فضلاً من لدنه و هو المقتدر علی ما اراد بقوله کن فیکون و هذا ما نزل لجناب داراب بیک علیه بهاء الله

هو العلیّ العظیم

یا داراب ان استمع ما ینادیک به ربّک الوهّاب فی المآب آنّ ظهر و اظهر ما اراد و هو المقتدر المختار یا داراب نوصیک بالاستقامة الکبری علی هذا الأمر الّذی به زلّت الأقدام قد ارتفع التّعیق و ظهر ما فی القلوب انّ ربّک هو العزیز العلام کن فی الأمر علی شأن لا تحجّجک حجّبات البشر و لا سبّحات الّذین کفروا و اعرضوا عن المنظر الأكبر انّ ربّک هو النّاصح البصّار البهاء علیک و علی الّذین ما منعتهم ضوضاء العلّماء عن الله ربّ الأرباب انتهى ما من اسم الا و قد فاز بآیات ربّه و ما من عبد

أَلَا وَ قَدْ نَزَّلَ لَهُ مَا يَقْرَبُهُ إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُ هَنِيئًا لَهُمْ وَ مَرِيئًا وَ مِنْ حَقِّ جَلِّ جَلَالِهِ فِي كُلِّ حِينٍ سَائِلٌ وَ أَمَلٌ كَيْتُ مَا كَانَ مِنْهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ نَزَّلَ لَهُ مَا يَقْرَبُهُ إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُ هَنِيئًا لَهُمْ وَ مَرِيئًا وَ مِنْ حَقِّ جَلِّ جَلَالِهِ فِي كُلِّ حِينٍ سَائِلٌ وَ أَمَلٌ كَيْتُ مَا كَانَ مِنْهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ

اینکه ذکر جناب آقا محمد علی مخمل‌باف ابن جناب آقا حسن و ابناء و اهلشان علیهم بهاء الله و همچنین لوجه الله ضمانت لوح مخصوص ایشان فرمودند این تفصیل در ساحت امنع اقدس اعلیٰ عرض شد و یک لوح بدیع منبع از سماء عنایت فیاض حقیقی مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند و همچنین ذکر جناب آقا حسین مخمل‌باف عمّ جناب مذکور و آنطایفه کلّهم که مرقوم فرموده بودند قریب سی نفس میشوند جمیع در محضر الهی مذکور آمدند و بعنایت الله فائز گشتند بعد از عرض اینکلمات عالیات از سماء فضل نازل قوله جلّ جلاله

یا اسمی علیک بهائی از قبل مظلوم جمیع آنطایفه را ذکر نما و بعنایت و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله بشارت ده یعنی آنانکه از کوثر حیوان آشامیده‌اند و بحیوة تازه فائز شده‌اند از حقّ میطلبیم آن نفوس را از شرّ معرضین بیان حفظ فرماید و جمیع را بر امرش ثابت و مستقیم دارد نسأله تعالیٰ بآن یقدّر لهم ما قدّر لأصفیائه من قلمه الأعلیٰ و یرزقهم خیر ما نزل فی کتابه و یقرّبهم الیه فی کلّ الأحوال انه هو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته زمام من فی السموات و الأرضین انتهی اینفانی خدمت جمیع تکبیر میرساند و عرض مینماید ناعقین و خادعین و کاذبین بوده و هستند خود را از شرّ نفوس مشرکه باسم حقّ جلّ جلاله محفوظ دارید در الواح قبل کل را اخبار فرموده‌اند بضوضاء ناعقین و ملحدین ان ربنا الرحمن لهو العلیم الخبیر

اینکه ذکر جناب آقا رمضانعلی الذی صعد الی الله و اخوی ایشان جناب آقا شعبانعلی علیهما بهاء الله فرموده بودند و ذکر وجه یکتومان که اراده ضیافت محبوب فؤاد جناب حاجی میرزا حیدر علی و نفوس اخری علیهم بهاء الله را داشته لله الحمد و الثناء قبل از ظهور عمل نیت مرحوم بطراز قبول فائز هذا ما نزل من ملکوت البیان فی هذا المقام قوله جلّ و عزّ یا اسمی یا ایها الناظر الی وجهی انا ذکرنا الذی صعد الی الله بذكر جعله الله له مائدة المعانی و فاکهة البیان و به قدر له ما لا رأت عین و لا سمعت اذن بشرّ بذلک اخاه الذی سمی بشعبان قبل علی لیشکر ربه الغفور الکریم یا اسمی عنایت حقّ در باره این دو واضح و مشهود است چه که تأیید فرمود و ببقاء فائز نمود قد اسمعها ندائه و کشف لهما جماله از حقّ بطلب مؤید شود بر حفظ اینمقام انتهی اینعبود هم انشاءالله مؤید میشود بر اجراء ضیافت که اراده داشته‌اند بعمل آرند یشهد الخادم انهما فازا بعنایة ربّهما العلیّ العظیم

و اینکه مرقوم داشتند در بیت جناب آقا شکرالله داماد جناب آقا غلامعلی علیه بهاء الله تشریف داشته‌اند و ذکر جمعی را در آنمحل از ذکور و اناث فرموده بودند اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض هذا ما نزل من جبروت علم ربنا العلیم الحکیم قوله تبارک و تعالیٰ یا احبائی استمعوا ندائی من شطر سجنی ثم انصروا المظلوم بالأعمال الطیّبة و الأخلاق المرضیة و الاستقامة البدیعة المنیعة انه یأمرکم بما ینفعکم و هو الصادق الامین

یا شکرالله ذکرک اسمی ذکرناک فضلاً من عندی و انا الفضال الکریم تمسک بحبل الاستقامة معرضاً عن الذین کفروا بالله ربّ العالمین البهاء علیک و علی ضلعک و امّها من لدن علیم خبیر یا غلامعلی انا ذکرناک من قبل بآیات لا یعادلها شیء من الأشياء یشهد بذلک ربک العلیم کن قائماً علی خدمة الأمر و ناطقاً بثناء مولاک و ناظراً الی افقه المنیر قد فزت ببیان الرحمن هذه مرة بعد مرة یشهد بذلک قلمی الأعلیٰ و هو نفسی المهیمنة علی من فی السموات و الأرضین و نذكر ابنک مهدی و نبشره بعنایتی و فضلی و نوصیه بما ینیغی لأمری العزیز البدیع

یا مهدی علیک و علی اییک بهائی و رحمتی و فضلی الذی لا تعادله ثروة الملوک و السلاطین
یا شیخ قبل حسن انت من الذین فازوا بذکری من قبل و من بعد و بآیات التی یجد منها المقرّبون عرف قمیصی البدیع
سمعنا ذکرک من کتاب اسمی ذکرناک فی هذا المقام البعید کبر من قبلی علی وجوه احبائی انا نوصیهم بالاستقامة الکبری

على هذا الأمر العظيم و نذكر محمد قبل طاهر ليفرح بعناية ربّه و يكون من الشّاكرين طوبى لك و لأوليائي الذين شربوا كوثر الاستقامة من ابدى عطاء ربهم الباذل الكريم طوبى لأبيك الذى فاز بالبحر الحيوان اذ فاض من لدن فيّاض مشفق معطى عزيز حكيم البهاء عليك و على من معك من كلّ ذكر و اننى الذين اعترفوا بما اعترف به الله مالک هذا اليوم البديع انتهى

اينعيد فانى خدمت جناب آقا غلامعلى عليه بهاء الله و نفوس مذکوره تکبير و سلام ميرساند و جميع را باستقامت وصيت مينمايد چه که مشرکين اهل بيان باوهامات اهل فرقان در اضلال اولياء رحمن بتمام نفاق کوشيده و ميکوشند امروز استقامت از اعظم اعمال لدى الغنى المتعال مذکور طوبى لمن فاز بها و شرب رحيقها و ويل لمن انكرها و تركها

اينکه ذکر جناب آقا محمد على اخ جناب آقا محمد رضاى مهاجر عليهما بهاء الله را فرمودند و مناجات ايشانرا بساحت اقدس ارسال داشتند اينفانى اين تفصيل را عرض نمود و مناجات ايشان حسب الامر تلقاء وجه بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله

هو السّامع من الأفق الأعلى

يا محمد على ذکرك اسمى و ارسل مناجاتک و ما ناديت به الله ربّ العالمين و قرأه العبد الحاضر لدى الوجه سمعنا و اجبنا بهذا اللّوح المبين قل

سبحانک يا ربّي الرحمن اسألك بأموّاج بحر بيانک و شئونات ربوبيّتك و ظهورات الوهيّتك و الأسرار الّتى كانت مكنونة فى علمک بأن تؤيّدنى على خدمتك و خدمة اولياّئک و توفّقنى على أداء حقوقک الّتى انزلته فى کتابک

ای ربّ انا الّذى اقبلت الى افقک الأعلى و تشبّبت بذيل عطائک يا مولی الوری و مالک ملکوت الأسماء اسألك ان لا تخيّبني عمّا عندک و لا تمنعني عمّا کتبه لأصفيائک

اسألك يا الهه الأسماء و فاطر السّماء ايّدنى على الاستقامة على امرک على شأن لا تحجّبنی زخارف الدّنيا و لا تمنعني ضوضاء الأشقياء الّذين قاموا على اضلال خلقک فى ايّامک ثمّ قدر لى يا مقصودى خير الآخرة و الأولى أنّک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الاّ انت الغفور الكريم انتهى

له الحمد و المنة قد انزل لمن ذکره حضرتکم ما لا يعادله شىء من الأشياء يشهد بذلك ربّنا فاطر السّماء و در اثناء تنزيل لسان عظمت باينکلمه عليا ناطق قوله تعالى يا اسمى نفوس مقبله بکمال محبّت و اشتعال ظاهر و حقّ بنفسه شاهد و گواه أنّه يسمع و يرى و هو السّميع البصير و از حقّ بخواهد موفّق شوند بر اعمالیکه در کتاب الهى از قلم اعلى مذکور و مسطور يا اسمى انشاءالله کل مؤيّد شوند بر اداء حقوق اگرچه اين حقوق مخصوصست بحقّ ولكنّ آنجناب میدانند چه مقدار از نفوس اليوم در اطراف بخدمت امر مشغولند و بر حسب ظاهر اموراتشان معوّق چون امور من عند الله باسباب معلّق شده لذا حکم اداء حقوق از سماء مشيت نازل و خير اينعمل بعاملين راجع انتهى اينفانيهم از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که دوستان خود را موفّق فرمايد بر اعمالیکه لدى الله باقى و محفوظست

اينکه ذکر جناب ميرزا عباس عليه بهاء الله که از منتسبين اينفانى محسوند فرموده بودند و همچنين مراتب محبّت و مودّت ايشانرا باينفانى اگرچه اليوم نسبتها مقطوع و سبل ممنوع و طرق مسدود است ولكنّ چون رحمت مقصود عالميان سبقت گرفته لذا اين نمله ضعيف از حقّ جلّ جلاله مسئلت مينمايد و بکمال عجز و ابتهال معروض ميدارد که جناب ايشان يعنى آقا ميرزا عباس را تأييد فرمايد بر آنچه سزاوار است و ايشانرا از نفوس ثابتۀ راسخۀ مستقيمه در کتاب از قلم اعلى ذکر فرمايد بارى ذکرشان در ساحت اقدس بشرف اصغا فائز قوله تبارک و تعالى

هو الشاهد الخبير

يا عبّاس در قرون اولی تفکّر کن در اعصار قبل آنچه واقع شده نظر نما تا سیل مستقیم را بیابی و صراط حق را بشناسی در ما یأتیهم من رسول الا کانوا به يستهزئون تفرّس نما لعمری اگر متوقّفين و معرضین و منکرین در این یک آیه مذکوره تفکّر نمایند کل بحقّ راجع میشوند و اعراض و اعتراض علمای ارض را دلیل بر حقّیت من ینادی الیوم می‌شمرند از حقّ می‌طلبیم ترا تأیید فرماید و از انوار وجه محروم ننماید تا فائز شوی بآنچه که جمیع کتب و رسل بر آن گواهی داده‌اند و از حقّ لقایش را طلبیده‌اند یا عبّاس اسمع ندائی قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون ان اقبل بوجه منیر الی افق الله العلیم الخبیر انتهی صد هزار شکر معبود حقیقی را و فیاض حقیقی را که در هر حین عطا می‌فرماید آنچه که السن عالم از ذکرش عاجز و قاصر است امید چنانکه ایشان بآیات الهی فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند و از عرف کلمات منزل آیات قسمت برند ان ربّنا الرحمن هو السّامع المحیب اینفانی خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و در هر آن از برای ایشان و جمیع منتسبین تأیید می‌طلبد انّه علی کلّشیء قدیر و بالاجابة جدیر

ذکر جناب آقا سید اسمعیل علیه بهاء الله را فرموده بودند شمس اذن مجدّد از افق فضل مشرق هنیئاً له اینکه ذکر جناب آقا علی اکبر ارسى دوز و جناب آقا محمد ابراهیم دستمال باف علیهما بهاء الله را فرموده بودند که از اختیارند و هم متدین و مراقب خدمات احباب اینفقرات بتمامها در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد هذا ما نزل فی الجواب من لدن ربّنا العزیز الوهاب قوله جلّ و عزّ

هو الناطق بالحقّ

یا اسمی مهدی علیک بهائی و عنایتی اینمظلوم در ایّامی بر امر قیام نمود که ظلمت عالم را فراگرفته بود نفسی از نفسی برنمیآمد ملحدین و منافقین در خلف حجابات مستور و دیار بدیار بحفظ جان مشغول بعد از بلایای لاتحصى و تنزیل آیات فی الصّباح و المساء چون فی الجملة عالم بانوار شمس ظهور منور و فی الجملة اطمینان حاصل از خلف حجاب بیرون آمدند و ملا بازی جدید برپا نمودند آنجناب میدانند که قلم اعلى در لیالی و ایّام بچه رحمت مشغول و بچه عنایت ظاهر مع ذلک چند نفس از اهل کاف و راء که لایق ذکر نبوده و نیستند علم فساد پرافراخته‌اند و بکمال مکر و خدعه ظاهر گشته‌اند بعضی بمنبر و برخی بنامه و پیام در اضلال عباد میکوشند قاتلهم الله همان دستگاه اهل فرقان بمیان آمده یعنی موهومات حزب شیعه میگویند آنچه را که نزد حقّ جلّ جلاله نبوده و نیست ظهوری را که از اوّل امر تا حین مابین اعدا بکمال اقتدار ظاهر یک آن خود را ستر ننموده و معادل آنچه از جمیع انبیا و مرسلین ظاهر از او ظاهر و نازل گشته و جمیع اخبار بعد از قبل از قلم اعلى بکمال تصریح در الواح نازل مع ذلک گفته‌اند آنچه که گفته نشده و از هیچ مشرکی ظاهر نگشته عجب در اینکه نفوس مقبله هم بعضی توقّف و بعضی اعراض نموده‌اند سبحان الله بطنین ذباب مشغول گشته‌اند و از ربّ الأرباب غافل افّ لهم و للذین کفروا بالله و آیاته و جادلوا بیرهانه در اینصورت قلم اعلى اقبال بذکر در این ایّام نداشته و ندارد در عراق در رؤیا دیده شد آنچه که هر ذی بصر و فؤادی گریسته و ناله نموده اگر در نظر آنجناب باشد آگاه میشوند بر آنچه واقع شده و میشود باری از حقّ می‌طلبیم نفوسی را که ذکر نمودی آگاه فرماید و بطراز استقامت مزین دارد

یا اسمی نذکر فی هذا المقام من ذکرته و سمّی بعلى اکبر لیتمسک بحبل عنایة ربّه مالک القدر و یشهد بما شهد الله انّه لا اله الا هو العلیم الحکیم یا علی قبل اکبر اذا وجدت نفحات بیان ربّک قم و قل

یا الهی و سیدی و مقصودی اسألك بافی ظهورک و بحر علمک و شمس امرک بأن تؤیّدنی علی الاستقامة علی حبک ای ربّ ترى مظاهر الأوهام يدعون عبادک الی الأصنام اسألك بأن تحفظنی و عبادک عن شرّ هؤلاء ثم اطردهم بقدرتک یا مالک الأسماء و المهیمن علی الأرض و السماء ای ربّ انا المسکین اردت فضلک و رحمتک و کرمک لا تخیّنی یا الهی عمّا انزلته فی کتابک من بدائع نعمک و آلائک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت القوىّ الغالب القدير و نذکر من سمی بمحمّد ابراهیم و نبشّره برحمتی الّتی سبقت من فی السموات و الأرضین یا ابراهیم آفلین دعوی هستی نموده‌اند و گمراهان دعوی ایمان از حقّ بطلب ترا حفظ فرماید امر بسیار عظیمست در پیشوایان خلق تفکّر نما که کل فتوی دادند و محبوب عالم را شهید نمودند حال در بیان همان نفوس ظاهر شده‌اند ابواب ظنون و اوهام را گشوده‌اند انا نسأل الله بأن يحفظک و اللّذين آمنوا من شرّ هؤلاء و یرزقکم خیر الآخرة و الأولى و یسقیکم کوثر الاستقامة من ایدى الفضل و العطاء انه هو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو النّاصح الامر العليم الحکیم انتهى و اینکه ذکر جناب آقا سید حسین صباغ و استاد نصرالله نجّار علیهما بهاء الله فرمودند بعد از عرض در ساحت کبریا این آیات کبری از مصدر اسماء نازل قوله جلّ جلاله

انا المظلوم الغریب

یا سید قبل حسین مطلع وحی و مشرق ظهور و مصدر امر و مظهر نفس الهی ظاهر معذلک ناس جاهل غافل لآلی بحر علم الهی عالم را پر نموده معادل کتب قبل و بعد از سماء مشیّت نازل بل ازید معذلک مشرکین در ردّش ساعی و جاهد باید بحقّ پناه برد چه که دوباره اهل عمامت بفکر منبر و محراب افتاده‌اند و در اضلال خلق کوتاهی ننموده و نمینمایند از حقّ حفظ طلب نمائید و استقامت بخواهید تا از شرّ نفوس ملحده مشرکه محفوظ مانید انا نوصیک بالعمل الخالص و بما انزلناه فی الزّبر و الألواح حمد کن محبوب عالم را که ترا مؤیّد فرمود و آگاه نمود انّ ربّک هو الفضل الکرم قل الحمد لله ربّ العالمین و هذا ما نزل لجناب استاد نصرالله علیه بهاء الله

هو القریب المجیب

سبحان الّذی ظهر و اظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مسطوراً فی کتب الله ربّ العالمین انه اتی برایات الآیات و قام علی الأمر علی شأن لم تمنعه شبهات العلماء و لا سطوة الغافلین یا نصرالله حقّ ترا نصرت نمود چه که بعرفان مشرق وحی و مطلع الهام مؤیّد شدی در ایامیکه کل غافل و محجوب مشاهده شدند الا من شاء الله ربّ العالمین قدر اینمقام را بدان و از معرضین اهل بیان حفظش نما لعمر الله انهم فی جهل مبین از حقّ استقامت طلب نما بشأنیکه مشرکین قادر بر تکلم نباشند کذلک یا امرک من عنده کتاب مبین انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا رجبعلی مخمل‌باف و آقا حسین ظهیر و آقا میرزا محمد آئینه‌ساز علیهم بهاء الله را فرموده بودند اینفقره در ساحت احدیه عرض شد هذا ما نزل لهم من ملکوت بیان ربّنا الرحمن

هو المهیمن علی ما یشاء و یحکم کیف یشاء

یا احبائی علیکم بهائی انّ المظلوم یدکرکم فی سجنه و یشّرکم بعنایة الله مولی الأنام یا رجب قبل علی ذکرک اسمی ذکرناک و انه سراج الله یمشی امام وجهک فی عوالم ربّک العزیز المتّان هذا مقام جعله الله معلّقاً بالاستقامة الکبری طوبی لمن فاز بها و

ویل لكل غافل مرتاب تمسک بحبل الأمر و تشبث بذیل عنایة ربك مالک الرقاب یا حسین یذكرک المظلوم اذ احاطته الأحزان من الذین کفروا باللّٰه مالک الأديان انّ القوم آمنوا بالغدير و کفروا بالبحر الأعظم کذلک سوّلت لهم انفسهم الا أنّهم من اصحاب الثار یدعون الايمان برسول الله من قبل و بالذی اتی بالحق و انکروا مرسلهم و مظهرهم و مؤیدهم انّ ربک هو العزيز العلام ان احفظ نفسك من الذین آمنوا بأهوائهم و کفروا باللّٰه ربّ الأرباب

یا محمد استمع ما خلقت الآذان لاصغائه ثم اشکر ربک مالک يوم المآب انا انزلنا الآيات و عن ورائها اظهرنا البينات و عن ورائها کنا ظاهراً باهراً امام وجوه الأعداء فی ایام فيها ارتعدت فرائص اهل البیان الذین خرجوا اليوم من خلف الحجاب قل اتقوا الله یا قوم کسروا صنم الوهم ثم اقبلوا بوجوه نوراء الى الأفق الأعلى المقام الذی ینادی فيه سدرۃ المنتهی الملک لله المقتدر العزيز المختار انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا محمد تقی صباغ و آقا محمد علی شبیه‌خوان من قمصر علیهما بهاء الرحمن فرموده بودند بعد از عرض تلقاء وجه این آیات از ملکوت علم الهی نازل قوله جلّ جلاله

یا محمد قبل تقی گوش را از اصغاء نداء معرضین مقدّس دار و لسان را از ذکر منکرین منزّه ابصار از برای منظر اکبر خلق شده و آذان از برای اصغاء نداء مالک قدر یا صباغ انشاءالله بصبغة الله فائز شوی و لونی جز آن نخواهی براستی میگویم دزدان در کمینگاهان که شاید ضعیفی را بیابند و برابند باسم حقّ خود را حفظ نما اینست وصیت مظلوم ترا و دوستان را سمعنا ذکرک ذکرناک ان احمد ربک بهذا الفضل المبین

یا محمد قبل علی جمیع انبیا و رسل ناس را باین ظهور بشارت داده‌اند و باین يوم اخبار نموده‌اند قد زين الله کتبه و زبره بهذا الاسم الذی اذ ظهر سقطت الأصنام و محت آثار الذین کفروا باللّٰه ربّ العالمین حال جمعی خراطین پره‌ای ایمان مقبلین را بطین اوهام میآلایند و از پرواز منع مینمایند ان احفظ جناحک من طین هؤلاء ثم اشکر ربک الکريم انه ایدک و عرفک و اسمعک و هداک الى صراطه المستقیم

یا اسمی علیک بهائی و عنایتی جمیع احبای حقّ را تکبیر برسان و ایشانرا بشارت ده بعنایت حقّ جلّ جلاله و وصیت نما بآنچه که سبب خلاص و نجاح است جمیع اصحاب آن ارض مظلوم بوده و هستند در سیل حقّ حمل بلایا نموده‌اند اعمال کل نزد حقّ مذکور و از قلم اعلی در صحیفه حمرا مسطور اجر نفسی بقدر خردل ضایع نشده و نمیشود از حقّ میطلبیم کل را بر استقامت مؤید فرماید انه علی کلّشیء قدیر البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علیهم و علی الذین ما منعهم الضوضاء عن الأفق الأعلى قاموا و قالوا الله ربنا و ربّ العرش العظیم الحمد لله العليم الحکیم انتهى اینفانیهم خدمت آنحضرت و دوستان الهی که از ریح مختوم آشامیده‌اند و بحضرت قیوم متمسکند تکبیر و سلام معروض میدارد و فنا و نیستی خود را اظهار مینماید و از آنحضرت میطلبد که او را فراموش نفرماید و از حقّ تأیید بخواهند که شاید از خدمت بازمانم و برضای حقّ فائز گردم الذکر و الثناء و البهاء و التور علی حضرتکم و علی من معکم و علی من یحبکم و یسمع قولکم

در اینمقام ذکر حبیب روحانی جناب شیخ ابوالقاسم و جناب آقا میرزا آقا علیهما بهاء الله بخاطر آمد علم الله ذکر این دو حبیب که در دستخطّ مبارک بود بعد از عرض لیلاً و نهراً از لسان مقصود ذکرشان جاری هنیئاً لهما و مریئاً لهما اینفانیهم معلوم در آنی غفلت نموده گویا امام وجه خادم موجودند از حقّ جلّ جلاله سائل و آملم بأن یؤیدهما علی ما تقرّ به عینهما و یفرح به قلبهما و یرفع مقامهما و یظهر ما قدر لهما انشاءالله موفق باشند بر آنچه سزاوار است و باتفاق و اتحاد حقیقی فائز شوند ان ربنا الرحمن هو السامع المجیب و هو القریب الرقیب

سید العارفین جناب نبیل جلیل آقائی آقا محمد علیہ بہاء اللہ المقتدر الجمیل ملاحظہ فرماید

بسم اللہ الأقدس الأعزّ الأبھی

للّٰہ الحمد بما ابتسم ثغر الاطمینان و ظهر لؤلؤ عرفان جمال الرحمن عن صدف الايقان و نطق لسان الصدق بأبدع البیان أنّه لا اله الاّ هو البهیّ الأبھی ثمّ له الحمد بما طلعت و اشرقت شمس ذکر مالک الایجاد عن افق القلب بأنوار السّداد و ارتفعت شجرة البقیّین من ارض الفؤاد و نطقت بكلّ غصن من اغصانها و بكلّ ورقة من اوراقها بفنون الألحان أنّه لا اله الاّ هو المقتدر المهیمن العلّیّ الأبھی فیا روحاً بما افترّ ورد الرضوان و تضوّعت و سرت ثمّ سطعت و هبّت نفحاته و فوحاته و روحاته علی ہیاکل اهل العرفان و استشمتّ و استنشقت حقائق الأرواح و اهتزّ منها کلّ عظم و شهد بالبیان أنّه لا اله الاّ هو الأعظم الأقدس المتعالیّ العزیز المّتان یا طوبیٰ بما غنّ عندلیب الوفاء علی افنان سدرۃ الرّوحاء بفنون الحان الورقاء علی اغصان جنّۃ المأویٰ بالثّناء علی موجد الأسماء و سلطان من فی الأرض و السّماء سبحانه عن ذکر ما سواه و نعت ما دونه و تعالیٰ عمّا یصفه اهل العظمتہ و الکبریّاء ثمّ له المنّ و البقاء و العزّ و العلاء بما رجعت انوار الهدایۃ الی محلّہا و طلعت شمس التّوحد و التّفرید عن افقہا و لبس ہیکل التّقدیس قمیصہ و شهد کینونۃ الشّہادۃ لمشہودہ و محبوبہ و مقصودہ بسرّہ و جہرہ و کینونتہ و فؤادہ بأنّہ هو الظّاهر بظہورہ و الباطن بکنہہ و المتعالیٰ باسمہ و الممتنع بذاتہ عن ذکر دونه و المشہود بجمالہ و النّاطق فی جبروت عزّہ و اجلالہ و الجالس علی عرش کبریّائہ و المستقرّ فی سریر امرہ و القائم بسلطان عزّہ و عظمتہ و القیوم بملیک اقتدارہ هو الّذی یشہد کلّ الوجود من الغیب و الشّہود أنّه لا اله الاّ هو المقتدر المهیمن المختار

روحی لک الفداء و لکتابک الّذی زین بطراز ذکر مالک الأسماء و لبشیر الّذی بہ اتی کأنّہ اتی بنافجۃ مسک البقاء و عواطر اطیاب البهجة و الوفاء حمد محبوب قدم را جلّ اجلالہ کہ نار محبّت ربّانیّہ از سدرۃ قلب منیر موقد و ندای أنّه لا اله الاّ هو البهیّ الأبھی از سینای صدر انور مرتفع خوش ساعتی آن ساعت و نیکو وقتی آنوقت کہ این خادم فانی بفکّ ختام لوح روحانی فائز شد جمیع افنان و اغصان سدرۃ مبارکۃ الہیّہ مسرور شدند مخصوص حضرت غصن اللّٰہ الأعظم عزّ قدرہ و ثنائہ چہ کہ نظر بانسی کہ بآن جناب داشتند بسیار محزون بودند از تأخیر خبر آن جناب نحمد اللّٰہ فی ذلک و نسألہ تعالیٰ بأنّ یؤید حضرتک فی کلّ الأحوال أنّه علی کلّ شیء قدیر

و بعد این خادم فانی بکتاب آن جناب بین یدی اللّٰہ قائم و معروض داشت اللّٰہ یعلم ما ظہر فی ذاک الحین من مشرق العنایۃ و مبدأ الفضل و العطوفۃ لا یقدر احد ان یحصیہ الاّ نفسہ العلیم و بعد از مصدر بیان ربّانی نازل قولہ عزّ اعزّازہ ان شاء اللّٰہ الرحمن باید ناس را در کلّ احیان بشریّۃ الہیّہ دلالت نمائید کہ شاید بمواعظ حسنہ نفوس غافلہ مربیہ بشطر احدیّہ توجّہ کنند یا نبیل قم علی خدمۃ مولاک القدیم بقلبک و بصرک و سمعک و لسانک و کلّ ارکانک کذلک امرک من کان جالساً علی قطب البلايا و الرّزایا ان اجعل رجلیک من الحدید فی امری و لسانک سیفاً ذا فمین فی ذکرى و ثنائی و بصرک ناظرّاً الی شطری و قلبک متوجّہاً الی جمالی المشرق المنیر قم بین الأخیار و الأشرار باسم ربّک العزیز المختار ثمّ اضمّ فی قلوبہم نار ذکرى و ثنائی لیزداد بہ الأوّل و یتوجّہ بہ الآخر کذلک یأمرک سلطان القدر من هذا المنظر الأكبر ان ابرئ التّفوس من داء الغفلۃ و الهوی باسمی العلّیّ الأبھی طوبیٰ لک بما حضر منک ما نطق بہ لسان القدم علی ذکرک فی هذا السّجن الّذی فیہ استقرّ عرش رحمۃ ربّک العظیم انتہی ما نطق بہ لسان الوحی

دیگر این عبد چه معروض دارد که از مصدر امر چه نازل شد که اگر آن نفحات امریّه الهیّه بر جبال مرور نماید تنقلبها الی الیاقوت و لو تمرّ علی القبور تقومن اهلها بثناء ربّک العزیز الغفور خود آن جناب بیانات مشرقه از فم رحمن را بالمواجهه استماع فرموده‌اند میدانند در امثال این موارد چگونه بحر معانی و حکم از معین اراده مالک قدم جاری و ساریست مخصوص از یمین احدیه نازل که باید برأفت کبری با عباد سلوک فرمائید و بکمال حکمت و عطوفت جمیع را بر شاطی بحر اعظم جمع نمائید بقسمی که ابداً رائحه اختلاف مابین احبّاء الله مرور ننماید و اگر نفسی غافل شد و محتجب ماند او را بمواعظ و نصایح متذکّر دارید لعلّ یتذکّر او یخشی منظور نظر آن باشد که جمیع من علی الأرض را در سراق احدیه وارد فرمائید انتهی و دیگر مشرک بالله از تفصیل آن حضرت مطلع شده و اشتعل فی نفسه نسأل الله بأن یحفظ حضرتک من شرّه و مکره مرّه اخری از یمین عرش نازل این ایام بعد از ورود سجن اعظم اراده الهیّه بآن تعلّق یافته که جمیع بریه را بشاطی احدیه مجدداً بأعلى النداء ندا فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام باسمى موسوم اما الاولى بالصّیحه و الثانی بالقارعة و الثالث بالحاقه و الرابع بالسّاهرة و الخامس بالطّامة و كذلك بالصّاخة و الآزفة و الفزع الأكبر و الصّور و النّاقور و امثالها تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و بیصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کلّ بوده و خواهد بود بلایا و محن سلطان سرّ و علن را از اظهار امر منع ننموده و نخواهد نمود لعمرک فی بحبوحه البلاء من افق السّجن اظهارنا الوجه مشرقاً بین العالمین و دعونا کلّ الی الله المقتدر العزیز الحکیم ولكن بعد از اشراق این امور محتومه از افق امر مالک بریه جمیع در صدد افتاده‌اند و یلهثون عن وراء ربّک ان هم الا فی تبار و امر بغایت شدید شده بشأنی که از ذکر و بیان خارج از ما یظهر من سلطان القدم قصد و فعل امم معلوم میشود دیگر احتیاج ذکر نیست از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهرة واقع نشده ظهور قبلم و مبشر جمالم دو لوح فرستاده بودند ولكن جز اظهار سیادت و مظلومیّت در آن چیزی نبوده نظر بمصلحت اصل امر را ستر فرمودند و فی الحقیقه تبلیغ کامل جهرة نشده بود لذا از مشرق مشیت اشراق شد آنچه لم یزل مراد الله بوده تعالی هذه القدرة التی اشرفت و احاطت العالمین و ظهور این عمل از مالک علل دو اثر بخشیده هم سیوف مشرکین را حدید نموده و هم لسان مقبلین را در ذکر و ثنایش ناطق فرموده اینست اثر آن لواقحی که در لوح هیکل از قبل نازل شده حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود تعالت من نسمة قمیص ربّک السّبحان قد مرّت و احیت طوبی للعارفین و این بسی معلوم و واضح که در این امور سلطان ظهور از برای خود مقصودی نداشته و مع علم بآنکه سبب بلایا و علّت رزایا و شدّت امور خواهد شد محض عنایت و مرحمت و احیای اموات و اظهار امر مالک اسماء و صفات و نجات من علی الأرض از راحت خود چشم پوشیده و حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل ننموده و نخواهد نمود

یا نبیل لعمری الیوم یوم الاصغاء طوبی لسمع توجّه الی الشّطر الأعظم قم بسلطانی و امری بین خلقی ثمّ ذکرهم بما اطّلت من هذا النّبأ الذی منه انشقت السّماء و اندگت الجبال و ظهر الفزع الأكبر و خسف القمر و ظهرت الزلازل فی القبائل و سقطت النّجوم و اظلم نیر الموهوم و غنت الورقاء علی افنان سدره المنتهی الملک لله ربّک و ربّ العالمین ان اکتب للذین سکنوا ارض الخاء ثمّ ذکرهم بهذا الأمر الذی احاط السّموات و الأرضین ولكن حال ایامیست که باید اصحاب حقّ باخلاق حقّ حرکت نمایند و صفات شیطانیّه را باخلاق حمیده ربّانیّه تبدیل کنند لم یزل فساد ممنوع بوده و خواهد بود و در این ظهور اعظم کلّ امم از فساد ممنوعند ابداً نفسی تعرض بنفسی ننماید و بر محاربه قیام نکند شأن اهل حقّ خضوع و خشوع و اخلاق حمیده بوده و خواهد بود دنیا قابل آن نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود و از مالک احدیه بعید ماند انّ الدّنیّا تضحک مریدیه و تقول بأعلى النداء مخاطباً ایّاهم هل رأى احد مثلكم منی خیراً او وفاءً سوف نرجعکم الی التّراب خائبین خاسرین كما ارجعنا الاولین باید کلّ بنور هدایت و امانت و تقوی مابین عباد مضیء و منیر باشند تا جمیع از آن سرج نورانیّه بشاطی بحر

احدیّه اقبال نمایند ان احفظ ما القیناک ثم اتل علی الأمم باذن ربّک مالک القدم لعلّ يدعون الهوی مقبلاً الی الله مالک العرش و الثّری کذلک نبأناک و قصصناک و القیناک و اخبرناک لتفرح و تقول
 لک الحمد یا من فی قبضتک جبروت الأمر و الخلق و فی یمینک ملک السموات و الأرضین اشکرک بما ذکرتنی فی السّجن الأعظم و فصلت لی من کلّ شیء تفصیلاً أنّک انت ارحم الرّاحمین و اکرم الأکرمین لک الحمد یا مالک
 یوم الدّین
 اگر صورت کلمات منزله باطراف ارسال شود بسیار محبوب بوده

* * *

محبوب مکرم معظم حضرت شیخ جمال الدّین علیه بهاء الله و عنایتہ ملاحظه فرماید

۱۵۲۱

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

لله الحمد توفیقش رسیده و تأییدش اظهر از نور در هر حین نیر عنایتش در ظهور فضلش را قلم احصا ننماید و جودش را مداد از عهدۀ ذکر برنیاید هر بصیری بر عظمتش مقررّ و هر سمیعی بسطانش معترف له الحمد و العطاء و له الذّکر و الثّناء لسان اولیائش را در یک مقام ناصر امرش فرمود و از آن جاری نمود آنچه را که سبب اهتزاز عظم رمیم گشت حکم لسان اعظم از حکم سیف است و بیان اقدر از جنود و صفوف امکان امروز اولیای حقّ جلّ جلاله در معالجه امراض حاذقند و در تربیت عباد جازم باندازه و مقدار اطفال عالم را روزی دهند و قسمت بخشند کلمه در رتبه اولیّه کوثر حیاتست از برای مردگان عالم و ید اقتدار است از برای نجات امم بیک کلمۀ علیا انسان را از ظلمت اوهام بنور ایقان کشاند و از بئر عمیق بقصر مشید رساند اسأله تعالی ان یحفظ اولیائه بجنود القوّة والقدرة و ینصرهم بسیوف الحکمة و البیان أنّه هو المقتدر العزیز المنان
 سبحانک یا من فی قبضتک زمام الکائنات و ازمة الممكنات اسألك بآیاتک الکبری و اللّکلی المکنونة فی خزائن قلمک
 الأبهی بأنّ تجعل من ارادک طائراً فی هواء قریک و ناظراً الی افقک و ناطقاً بالحکمة و البیان بین خلقک ثم اظهر له یا الهی البحور الّتی کانت مستورة فی آیاتک و مکنونة فی کلماتک لیأخذہ سکر رحیق العرفان و ینطقه بما تنجذب به افئدة اهل الأدیان
 أنّک انت العزیز الوهاب

انّ الخادم کان جالساً فی ایّام الصّیام و متفکراً فی اسرار امر ربّه العزیز العالم ورد احد من الأحبّاء بکتابکم اخذت منه و فتحته اذاً وجدت ما تضرّع به الی الله و ما حوله لأنّه کان مزیناً بذكر مقصودنا و مقصودکم و شریّت من کؤوس بیانکم فرات خلوصکم و خضوعکم و توجّهکم الی الله و بعد استغراقی فی بحر عنایة ربّی قصدت مشرق الأسرار و مطلع الآثار الی ان حضرت و عرضت ما جرى من قلمکم فی ذکر ربّکم نطق لسان الکبریاء بما انجذبت به حقایق الأشياء قال و قوله الحقّ

هو الشّاهد الخیر

یا ایّها المذکور لدى الوجه اسمع النداء من الأفق الأعلى أنّه یسقیک کوثر العطاء من ید عنایة ربّک مالک الرّقاب أنّه یشهد و یری و هو العزیز البصّار لا یعزب عن علمه من شیء یعلم ما کان مستوراً فی الأفئدة و القلوب و یری ما کان مکنوناً فی خزائن

صدور الأبرار كنت ماشياً في البيت و ناطقاً بآيات ربك دخل العبد الحاضر و عرض لدى الوجه ما نطق به لسان فؤادك في امر الله مولى الأنام سمعناه و اجبتك بهذا الكتاب الذي جعله الله بحر الكرم للعالم و كوثر الحياة للأموات لعمري لو يلقى على الأحجار تنفجر منها الأنهار اذا شربت فرات العرفان من كأس البيان قل

لك الحمد يا من في قبضتك زمام الامكان بما شرقتني بذكرك و زينتني بطراز قلمك الأعلى الذي منه ظهرت الأسرار في المبدأ و المآب اي رب تراني سائراً في مملكتك لاعلاء كلمتك و ناطقاً بين عبادك بما امرتني به في كتابك اسألك بأموج عمان فضلك و بالسراج الذي حفظته من ارياح عاصفات برجاجة قوتك و قدرتك بأن تقدر لي ما يجعلني قوياً بقوتك و مقتدرأً بارادتك لألقى على عبادك بالحكمة و البيان ما يقربهم اليك و يقدسهم من شبهات اهل ارضك و اشارات الذين كفروا بنعمتك ثم ايدني يا محبوبي على ما تنجذب به افئدة خلقك انك انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك زمام الأرض و السماء اي رب لا تمنع عبدك هذا من فيوضات ايامك و لا تجعله محروماً من نفحات وحيك و الهامك اي رب ايدني بجودك و قو اركانني لأضع ارادتي آخذاً ارادتك و لا اتحرك الا بمشيئتك ثم اكتب لي برحمتك التي سبقت الكائنات ما تقر به عيني و عيون عبادك و يطمئن نفسي و انفس من في بلادك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم

بلسان پارسی بشنو از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع کلمه اوست یا ایها الناظر الی الوجه آفتاب عنایت حقّ از افق فضل مشرق و بحر علم الهی امام وجه مواج از حقّ بطلب عباد خود را از انوار نیر عدل و انصاف محروم نفرماید چه هر نفسی بآن فایز شود از ما سوی الله منقطع گردد و بقلب و جان بافق رحمن توجه کند جناب سید مصطفی علیه بهائی و حاجی سید مهدی علیه بهائی و سایر دوستان را از قبل مظلوم ذکر نما و بآیات و عنایات الهی متذکر دار انشاءالله مؤید شوند و در این دار فانی و مقام فانی کسب مقامات باقیه نمایند جناب فرج علیه بهائی را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان از حقّ میطلبیم او را تأیید فرماید علی ما یحبّ و یرضی و مزین دارد آنچه سزاوار اّیام است آنه هو السميع المجیب و هو الغفور الرحیم انتهى له الفضل و العطاء و له العناية و البهاء در هر حین نیر عنایتش بتجلی مبین ظاهر بیرهان ثابت شد و بدلیل مبرهن گشت آنه لا یدکر بذکر دونه و لا یعرف بعرفان غیره ولکن از برای دوستان خرگاه وسیعی معین فرموده و آن اقرار بعجز و انکسار است عند ظهورات عظمته و قدرته و سلطانه و این عجز را محض فضل پذیرفته و قبول فرموده له الحمد و الشکر علی نعمه و الطافه

مکرّر ذکر آن حضرت در انجمن اولیا بوده و هست و همچنین در پیشگاه حضور از حقّ جلّ جلاله سائل و آملم ریح عظیم بتجار معارفش عطا فرماید اهل ارض الی حین آگاه نشده اند و از اثمار سدره اصلاح و اتفاق و اتحاد بیخبرند نمیدانند از کجا آمده اند و برای چه آمده اند لعمر محبوبنا و محبوبکم اگر بمقدار سمّ الخیاط آگاه شوند کل بگذرند و اخذ نمایند بگذرند یعنی از ما سوی الله و اخذ نمایند خدمت و رضایش را تشنگان را فرات رحمت بشارت میدهد و جاهلان را نقطه علم دعوت مینماید و بیخبران را عنایتش آگاهی میبخشد امروز روز فضل اکبر است چه که منظر اکبر بانوار مالک قدر منور طوبی از برای نفسی که حوادث عالم او را مکدر نسازد و وضوای امم او را از اراده بازدارد یوم یومی است که در کتب قبل و بعد ذکرش از قلم جاری و مسطور طوبی لمن اقبل و شرب و فاز و ویل للغافلين و ویل للمعرضين اولیای الهی در هر جا و هر محل که هستند در ساحت اقدس مذکورند این فانی هر یک را بلاکی اذکار بدیعۀ منیعۀ ذکر نموده و مینماید و از حقّ جلّ جلاله میطلبد کل را بطراز امتیاز مزین دارد الهی الهی هیاکل دوستان را از این خلعت محروم منما هیکل از تو طراز از تو بحر کرم و عطا از تو مقدر فرما آنچه را که سزاوار بخشش تو است انک انت الفضّال الکریم و ارحم الراحمین

برادر مکرم حاجی فرج الله علیه بهاء الله را تکبیر و سلام میرسانم و از حقّ جلّ جلاله از برای او توفیق میطلبم که در هر مقام و هر محل و هر بلد و هر دیار بخدمت امر مذکور باشند و بعنایتش فایز ذکر بشیر فرموده بودند لله الحمد سالمست و

گاهی هم بذکر آن حضرت ذاکر قدرت حقّ بسیار است از تراب تیره هزار گونه فواکه و اثمار و ازهارهای لطیفه منیعۀ ملوّنه
ظاهر فرموده شاید از بشیر هم بشارتی ظاهر فرماید یعنی بخدمتی فایز شود انّ ربّنا هو المقتدر القدير البهاء و الذّکر و الثّناء علی
حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امر الله ربّنا و ربّکم و ربّ العرش العظیم و الكرسيّ الرّقیع

خادم

فی ۹ شوال سنة ۱۳۰۵

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

لله الحمد نافه‌های مشک معانی و بیان در هر حین و حان متضوع و مراسلات و مکاتبات اولیای الهی چون کاروان یمن عرفان متوجه در هر هنگام عرف محبت از اذکار اخیار بمشام جان رسیده و میرسد فی‌الحقیقه اینست سرّ حیوة و اصل آن تهمتی بر جان بسته‌اند و نامش را روح کرده‌اند آن روح بلقay عزرائیل بیفسرد و این روح تا صور اسرافیل پاینده ماند بل الی ما شاء الله نامه رسید بر شوق و وصال افزود و لکن سطوت فراق را هم نمودار نمود لله الحمد فی کلّ الأحوال یقین مبین عرض مینمایم بی عنایاتش کلّیلیم بل معدوم و مفقود لسان از عنایت مخصوصه اوست و قلم از فضل لایحصى ربط عالم و الفت و اجتماع امم و مقامات و مراتب کل از این دو ظاهر و هویدا دو مترجم عظیمند که بعباد عطا فرموده تعالی الله ربنا و ربکم و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرض و الصلوة و السلام علی مصدر امره و بحر علمه و سماء حکمته الذی سمّاه فی الملکوت بأحمد ص و فی الانجیل بالمعزی و له الأسماء الحسنی من لدی الله فاطر السماء و علی آله و اصحابه الذین بهم طوی بساط الأضنام و بسط بساط التوحید بین الأنام

و بعد بعد از اطلاع بر نامه و ما فيه قصد مقصد نموده تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به المولی ارواحنا فداء نسأل الله ان يؤیدهم و یکتب لهم خیر الآخرة و الأولى انه مولى الوری و مالک العرش و الثری انتهى فی‌الحقیقه از توجه آن محبوب سرور بی‌اندازه دست داد چه که امید هست بفضل الله و عونه باب فضل بر کل مفتوح شود و جمیع بزیارة بیت الله موفق گردند و اما قرار توجه نظر بحکمت بقرعه و رضایت طرفین معلق و منوط است چه اگر جمیع یکبار عازم شوند سبب گفتگو خواهد شد ناس ضعیفند مع آنکه کمال اطمینان را دارند مع‌ذلک شیطان بعض احیان نفوس غافل را اوهمات و وسوس القا مینماید

جناب آقا محمد قاسم و آقا عبدالمطلب علیهما بهاء الله را سلام میرسانم امیدواریم عنایت حق شامل حال ایشان بشود السلام و الثناء علیکم و علی اولیاء الله و اصفیائه
خادم

فی ۵ شعبان سنة ۱۳۰۲

ط

حبیب روحانی جناب آقا میرزا محمد تقی من ابهر علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا المقتدر العلیّ الأبهی

لله عملک یا من فزت بالبلاء فی سبیل الله فاطر السماء نعیماً لک یا من شربت كأس البأساء فی حبّ الله مالک الأسماء طوبی لک یا من حملت الشدائد و الضّرّاء فی امر الله خالق الأشياء حمد مقدّس از کلّ اذکار حضرت مقصودی را لایق و سزااست که ذلّت اولیا را علّت عزّت اهل عالم مقررّ فرمود و سجن اصفیا را سبب آزادی امم نمود و آوارگی دوستان خود را منشأ و مبدأ اجتماع و توجّه عشاق در وطن حقیقی گردانید

البهاء ثمّ البهاء علیک یا من خرجت عن مقرّک فی سبیل الله مالک القدم ثمّ التّکبیر و الثّناء علیک یا من کنت مشتعلّاً فی حبّ الله سلطان الأمم آیا قلم تواند از عهده این شکر برآید و یا لسان قادر است که ذکر این مراتب را بتمامه نماید جمیع اشیاء الیوم به یا لیت حملت الشدائد فی حبّک یا اله العالمین و یا لیت حملت کلّ البلايا فی سبیلک یا منتهی مقصد القاصدين ناطق و ذاکرنده مسیح زمان از مشرق امر رحمن ظاهر و مشرق و محلّ اعراض و اعتراض جمیع عباد گردید الاّ معدود قلبی و بعد از فتوی مفتی عصر آن معدود از خانه و دیار آواره و هر یک بشطری توجّه نمودند بقسمی که قوت یوم با ایشان نبود حال مشاهده نمایند که باسم هر یک از آن نفوس اکثر ملوک تاج برمیدارند و خضوع مینمایند اینست عزّتی که در سرّ این ذلّتها مکنونست و الیوم از ابصار و عیون مستور

سیّد بطحا از مشرق مشیّت مولی الوری ظاهر و در اوّل امر بشأنی اعدا قیام نمودند که هر منصفی از ذکر تفصیل آن شرم مینماید تا آنکه مشورت مشرکین بر این قرار گرفت که اصحاب آن حضرت را جمیعاً شهید نمایند و حضرت اخبار فرمودند که باید در اشراق جمیع از این ارض هجرت نمائید و یکی از آن نفوس مقدّسه جعفر طیار علیه بهاء الله بود که مع جمعی به حبشه تشریف بردند و مدّتها در آن ارض ساکن بودند و بشوق و شغف تمام بذکر مالک انام ناطق و مشغول و تفصیل او از قلم اعلی جاری شده طوبی للفائزين و النّاطرين و مع آنکه در آن ایّام بکمال فقر مبتلا بودند و بکمال ذلّت ظاهره مشاهده میشدند بعد ملاحظه شد که از برکت آن نفوس مقدّسه کنوز غنا بر وجه اهل اسلام گشوده شد و ابواب عزّت مفتوح گشت و عنادل سرور بر اغصان سدرات انسانی بنغمات بدیعۀ ملیحه مغرّد سبحان الذی یفعل ما یشاء بقدرته و سلطانه و یحکم ما یرید بأمره و ارادته علّة حیوة آب بوده و من الماء کلّ شیء حیّ شاهد این مقال و وقتی این فضیلت را بنار عطا فرموده چنانچه نار طور را سبب حیوة امم قرار نمود من یقدر ان یمنعه عن سلطانه اشهد انه لا اله الاّ هو لم یزل کان مقدّساً عن عرفان المقرّبین و منزّهّاً عمّا تفوّه به السن المخلصین قد اظهر ما اراد و یظهر ما یرید لا تضعفه شؤونات الخلق انه لهو الحاکم الأمر العلیم الحکیم

یا حبیب فؤادی چیزی که قلب را میگدازد و جسد را میکاهد حسرتها نیست که در قلب این خادم فانی مانده در نفوس مقدّسه ارض صاد مشاهده فرمائید که بعنایت حقّ تا بودند بکمال عزّت و رفعت ظاهر و بعد در آخر ایّام بمقامی فائز شدند که فی الحقیقه شبه آن دیده و شنیده نشده و این خادم در هر حین به یا لیتنی کنت معهم ناطق است ولکن این شرافت از دست رفت و این حسرت در قلب ماند از قلم اعلی در بارۀ ایشان نازل شد آنچه که جمیع ذرّات کائنات بنوحه و ندبه مشغولند بامری فائز شدند که بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد بود و حال این حسرت هم در دل مانده که چرا با آن جناب نبودم که در سبیل الهی از وطن و دیار خارج شده و در بادهایا من غیر ناصر و معین حرکت مینماید یا لیت کنت معک و فزت بما فزت فی سبیل محبوبنا و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرضین ولکنّ الخادم یشکرکم بنصرة الله و فضله و رحمته الّتی سبقت کلّ الوجود من الغیب و الشّهود

قد فاز الخادم بكتابكم كأنه شاهد من كل كلمة منه نار الشوق و الاشتياق فلما عرفت و اطلعت بما فيه قصدت شطر المقصود الى ان حضرت تلقاء العرش و عرضت ما فيه اذا نطق لسان العظمة و الكبرياء بما طارت به الأرض و مرت به الجبال اني اجد قلمي عاجزاً عما نطق به ملكوت البيان بل اقلام من على الأرض كلها الى ان نطق لسان القدم بهذه الكلمات العاليات قال و قوله الأحلى و محبوب من في الأرض و السماء يا محمد ان الفرد الأحد يذكر في هذا المقام الذي انقطعت طيور الأوصاف عن البلوغ اليه ان افرح و كن من الشاكين انا سقيناك كوثر ياني و رحيق عرفاني و نسقيك بهذه الآيات ما يجذبك الى مقام لا يحزنك ضوضاء العالم و لا ظلم الذين كفروا بالله رب العالمين انه يطهر الأرض من دنس الذين قاموا على الاعراض و يبلغك الى الذروة العليا ان ربك لهو العليم الخبير لعمري قد فزت بعرفان المقصود الذي تزين به كتب الله الملك العليم الحكيم انشاء الله باجنحة انقطاع در هوای محبت مالک ابداع طيران نمائی و در هر حين بنار مودتش مشتعل باشی طوبی لك و لأبيك الذي يذكره الملاء الأعلى و شهد له القلم الأبهى في لوحه الحفيظ يا تقى ان استمع ندائي من شطر عرشي انه يجذبك الى ملكوتي و مقام قربي و يسقيك كوثر ياني البديع قد حضر لدى المظلوم كتابك انا وجدناه مشتعلًا بحرارة محبتی و مزینًا بذكری و ثنائي طوبی لك و لقلمك و لسانك و لقلبك ان افرح بذكر ربك و كن قائماً على خدمتي و ناطقاً بثنائي الجميل لا تنظر الى الخلق و وضائهم ان انظر ما قدر لك من قلمي المتين اين عسر را انشاء الله يسر از عقب است و لو تريد ان تقتدي بمولاك انه كان راضياً فيما ورد عليه في سبيل الله و يكون بمثل ما قد كان يشهد بذلك كل الأشياء و كل عارف بصير اين القياصرة و الأكاسرة و الفراعنة و الجبابرة الذين اتخذوا لأنفسهم بيوتاً في قلل الجبال و استنكفوا عن امر الله ربك و رب من في السموات و الأرض كذلك يقص لك من عنده كتاب حفيظ چه مقدار از نفوس بكمال عزت ظاهره ظاهر بودند و گمان فنا از برای خود نمی نمودند لكن امروز نه خودشان و نه دیارشان و نه زخارفشان و نه بیوتشان دیده میشود و اثری از آن نفوس غافله محتجبه در ارض مشهود نه مگر آثار ظلم و اعتساف آن نفوس که در اطراف موجود است و بذلك یلعنهم کل الذرات و کل ذی عقل و درایة و ذی لسان ناطق نطق بالحق ان ربك يقص لك لتكون من المطمئنين فاسأل الله بأن يوفقك و الذين آمنوا على خدمة امره و ذكره و ثنائه انه لهو المقتدر القدير

ان اذكر احبائي الذين نبذوا ما سوائي و تمسكوا بعروتي و تشبثوا بذيلي المنير ان اشكر الله بما وجد مقصود العالم من كتابك عرف الرضاء و هذا يكفيك ومالك الأسماء ولكن الناس اكثرهم من الغافلين قد وجدت من روح مناجاتك روح رضائي طوبى لرضيع شرب من ثدى عنايتي و كبر في ظل رحمتي و فاز بقبولي في ايامي كذلك يذكر قلمي الأعلى بذكر لو يجد من على الأرض عرفه تالله الحق ليدعون ما عندهم و يسرعون الى جهة العرش المقام الذي استقر فيه جمال القدم بسلطان مبین انشاء الله بر اين مقام اعز اعلى ثابت و مستقيم باشی چه که بعضی از دوستان حق عرايض ايشان لدى العرش حاضر و مزین بود بطراز رضا و بعد عرف ديگر وزيد و عرف اول را مستور نمود كذلك يخبرك المقصود لتكون من الثابتين الراسخين لا تحزن عن البعد و الفراق بقلمه يبدل الهجر باللقاء و البعد بالوصال تعالى ربك الغني المتعال انه لهو الفضل القديم الحمد لله رب العالمين انتهى في الحقيقة اين آيات بعنايتي ظاهر شده که ذکر آن بقلم و لسان منتهی نشود در هر کلمه ئی سراجی منير طوبی لمن وجد و عرف ديگر آن جناب بعد از زيارت آيات منزله شهادت ميدهند بآنچه اين عبد عرض نموده

و اینکه در باره نفوسی که بعنايت رحمن از كوثر عرفان آشامیده اند و بافی ايقان ناظرند ذکر نمودند اسامي کل در ساحت اقدس عرض شد و مخصوص هر یک آيات بديعه منيعه نازل ولكن اين عبد مجال نيافت که مفصلاً تحرير نمايد جميع را بعنايت حق مسرور داريد و از جانب اين خادم فانی تکبير برسانيد چه که اين عبد از ذکر تمام آنچه از ملكوت علم الهی نازل خود را عاجز مشاهده نمود در اكثر احيان آيات الله بشائي نازل که اعلا قلم عالم از تحرير آن عاجز و قاصر است ولكن

اینقدر بشارت میدهم دوستان الهی را که جمیع آن آیات بعنایت تمام نازل و یقین است آثار آن در ارض ظاهر میشود ان ربنا العظیم علی کلّ شیء قدیر استدعا آنکه از قبل این خادم فانی مجدداً تکبیر برسانید

اشعار جناب آقا میرزا زین العابدین علیه بهاء الله که مطرّز و مزین بذکر نورین نیرین بود در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به من عنده فصل الخطاب فی الجواب طوبی لک یا من نطقت بذکر من انار به افق الوفاء فی ملکوت الانشاء و طوبی لكلّ ناطق نطق بذکر الحاء و الحاء یا زین العابدین ان استمع ما یذکرک ربّ العالمین فی هذا القصر المبین لعمری لو تجد لذّة یبانی لیأخذک الفرح علی شأن لا تکدرک الأحزان و یفتح بصر فؤادک علی شأن ترى التورین فی الأفق الأعلى و المقام الأبهی و الذروة العلیا و الغایة القصوی و تقول

لک الحمد یا الهی و اله العالم و لک الثناء یا محبوبی و محبوب الأمم اشهد أنّک خلقتهم و عزّرتهم و نصرتهم و رفعتهم الی ان فدیتهم فی سبیلک و ما اردت لهما الا ما عجزت عن ذکره اقلام الامکان و لا تحویه اوراق الزمان أنّک انت المقتدر المتعالی العظیم الحکیم

اگر دوستان نزد خلق ذلیلند نزد حقّ بسیار عزیز و زود است که آفتاب عزّت از افق عالم مشرق و لائح مشاهده شود در قرون قبل و آنچه در او حادث شده تفکّر نمائید به یظهر لک ما ظهر من لسانی البدیع جمیع عالم و آنچه در اوست بکلمهئی از کلمات حقّ معادله نمایند چه که عرف آن کلمه لایزال در هبوب و تضوّع است مکافات هیچ عمل خالصی محو نشده و از نظر نرفته و نخواهد رفت عنده علم کلّ شیء فی کتابه و انه لهو المعطی الکریم بغضا و عناد و ضرّ خلق قابل ذکر و لایق اعتنا نبوده در دنیا که محلّ این حوادث است مشاهده نما که در هر حین بکلمه انظروا فثائی ناطق دنیا را بمثابة کتاب ملاحظه کن در هر حین کلمات او را محو اخذ نماید چنانچه هر بصیری مشاهده مینماید و اما کلمات الهی را مقامیست او را محو اخذ ننماید و فنا نزدیکی نجوید طوبی لک و للذین ینظرون الأشياء بعینی و اقتصروا امورهم علی تبلیغ امری بالحکمة الّتی انزلها الرحمن فی الكتاب انتهى

اینکه از قبل سؤال شده بود که در کدام ارض ساکن شوند و بچه عمل نمایند این امورات را بمشورت راجع فرموده اند چنانچه در الواح الهی ثبت است باید مشاوره با نفوس موقنه ثابت نمود و بآن عامل شد و ما یظهر من الشّوری انه خیر لمن تمسک بالحکمة فی ملکوت الانشاء مکتوب اوّل آن جناب که رسید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند در هر مقام ساکن شوند در ظلّ سدره رحمت و قباب عظمت و فسطاط عنایت ساکنند انتهى قسم بلؤلؤ بحر علم الهی حینی که این عبد این کلمه مبارکه را از لسان احدیه در باره آن جناب استماع نمود کاد ان یطیر من الشّوق در جمیع احوال باید جمیع این عباد بالسنی که بعدد ذرّات عالم بل فوق آن بذکر و ثنای شفقت و عنایت محبوب عالم مشغول گردد هنیئاً لک و لنا جمیع طائفان عرش رحمانی تکبیر میرسانند البهاء علیک و علی الذّین توجّهوا بوجه نورآ الی الأفق الأعلى و الحمد لله مالک العرش و الثّری و امری که الیوم و فی الحقیقه از جمیع اعمال اعظمیست اتحاد احبابست چنانچه در مواضع عدیده فرموده اند بالاتّحاد یظهر امر الله مالک العباد حال هرج و مرج مشاهده میشود نه کوچک احترام بزرگ را ملاحظه مینماید و نه پست بلند را وقری میگذارد امروز کل باید به ما یظهر من القلم الأعلى ناظر باشند آن جناب باید در این امر بسیار جهد نمایند شاید سبب اتحاد و اتّفاق دوستان الهی گردند البتّه باختلاف امر مابین عباد بی قدر میشود از حقّ میطلبیم توفیق عنایت نماید و کل را بطراز ما یحبّ و یرضی مزین نماید

خادم

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بسم الله الأعزّ الأمتع الأبهي

لم ادر يا الهى بأى نداء اجذبت قلوب محبيك و من أى نار اصطليت افئدة مصطفىك و بأى سهم شبكت صدور العشاق و بأى جبل شددت اعناق المشتاق لأننى اشاهد يا محبوبى كلما يمطر عليهم سحب القضا امطار البلاء يخضر اراضى انفسهم و يظهر منها سنبلات حبك و ازهار جذبك و كلما يرفع اليهم ايدى الظلم و الاعتساف من كل الأطراف بأن يقطع يد احد منهم من ذيل حبك لن يقدرن و لن يستطيعن و كلما يصب عليهم بحور البأساء لن يخمد نار جذبهم و لم يطفأ حرارة شوقهم كأنهم يا الهى فى ذلك المقام حيتان يسبحون و يسبحون بذكرك و ان يلقوهم فى النار اذا هم سمندر يتعششون و يتنعمون فيها منجذباً من لهبات نار حبك و عشقك و ان يرفع عليهم سيوف الآفاق بالتفاق اذا يرفع رؤوسهم و يقولون قد جاء الميثاق و هذا كأس الوثاق و ها نحن المشتاق فوعزتك يا الهى اننى متحير فيهم و ما ظهر منهم فى سبيل محبتك فطوبى لهم ثم روحا لهم ما اوكد نار محبتك فى افئدتهم و ما اظهر انوار جذبتك فى صدورهم و ما ابهى طلوع شمس آياتك فى بلور حقايقهم و مرآة قلوبهم كأنك صنعتهم لحبك و اصطفتهم لجذبك و القيت فيهم روح امرك و اظهرت لهم جمال احديتك و بذلك انقطعوا عن انفسهم و اماكنهم فى سبيلك و مستهم فى كل يوم بليّة فى امرك مع كل ذلك ما منعهم البلاء عن التوجه الى شطرك الأعلى و ما سدّهم اعراض من فى الانشاء عن النظر الى منظرک الأبهى اذا اسألك يا الهى الأبهى بنفسك العزيز الذى القيته فى الحيس الأكبر لعتق البشر بأن تؤيد احبتك فى كل حين بتأييداتك البديعة و الهاماتك المنيرة ليقومن بكلهم على نصره امرك و انتشار ذكرک و لينقطعن كلهم عمّا سواک و لا يلتفتون بشىء دونک يا ربنا الرحمن و يا محبوبنا المستعان

و من تلك الأنفس المقدسة يا الهى هذا الذى جعلته عبداً لاسم الوهيتك و سمّيته بذلك الاسم فى ملكوت اسمائك اذا وفقه يا محبوبى ليكمل فى ذلك الاسم و يظهر منه ما ينبغى لبساط عزك و ساحة قدسك ثم قدر يا الهى لكل اسمائك الحسنى بأن يجدن حلاوة عبوديتك و لذة طاعتك لئلا يظهر من كل ذى وصف سوى امرک و لا يرى كل وجود وجوده تلقاء مدين ظهورک اذ انک انت الحاكم بالحقّ و الفاعل لما تشاء كل عباد لك و فى تحت قبضتك ولكن يا الهى نرجو بأن تنظر بنا بلحظات اعين جودک و فضلك لا بعدلك لأننا ضعفاء و انک انت السلطان الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت المهيمن العزيز القديم

* * *

هو العزيز

لم یزل نفحات قدسی از رضوان عنایت الهی در وزیدن بوده و لایزال روایح عزّ معنوی از یمین عرش ربّانی در هبوب خواهد بود
سحاب جود و کرم آنی از ابلاغ فیوضات منیعه ساکن نگشت و غمام فضل و رحمت آنی از انزال امطار فضلیّه نیاسود بحمد
الله شمس عنایت مشرقست و بدر مکرمات از افق عزّت طالع ولکن نفوس مشغوله و نقوش محدوده از این رحمت اصلیّه و
نعمت سرمدیّه ممنوع بوده و بحجبات وهمیّه و سبحات ظنّیّه محتجب و محروم خواهند بود

معلوم آن جناب بوده که مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای او بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیّه و
صحف متقنّه ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصود اعلی مذکور و واضحست و هر نفسی که بآن صبح هدایت و
فجر احدیّت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنانست فائز گردید و بمقام قاب و قوسین که ورای سدره
منتهی است وارد شد والا در امکنه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگرچه در ظاهر بر اکراس
رفیعه و اعراش منیعه جالس باشد

بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی یمین قرب و لقا رساند لو شاء الله
لیکون الناس امّة واحدة ولکن مقصود صعود انفس طیّبه و جواهر مجرّده است که بفطرت اصلیّه خود بشاطی بحر اعظم وارد
شوند تا طالبان جمال ذو الجلال از عاکفان امکنه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قدر الامر من قلم
عزّ منیر انشاء الله امیدواریم که آن جناب خود را از صهبای رحمت الهی منع نفرمایند و نظر پاک را باسباب فانیه نیالایند تا از
سراب فانی بیحر باقی واصل شوند

و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل باسباب قدرت ظاهریّه و غلبه ملکّیّه همین شئونات فصل و تمیز
بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلّی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماند بلکه جمیع
موجودات از مشاهده انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند دیگر در این مقام مقبل الی الله از معرض بالله منفصل نگردد
چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته و بسمع عالی رسیده اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و
تجلّی منبع چون آن جمال لایزال و طلعت بیمثال را در لباس ظاهر ملکّیّه مثل سایر ناس مشاهده مینمودند بدینجهت محتجب
گشتند و غفلت نموده بآن سدره قرب تقرّب نمیکستند بلکه در صدد دفع و قلع و قمع مقبلین الی الله برآمده

چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبّای الهی از بلاد توانند
سراج قدرت ربّانی را بیفروزند و شمس صمدانی را از نور بازدارند غافل از اینکه جمیع این بلایا بمنزله دهن است برای اشتعال
این مصباح کذلک یدلّ الله ما یشاء و انه علی کلّ شیء قدير چنانچه از هجرت این مهاجران باین سمت اشتها و علوّ این
امر جمیع امکنه ارض را احاطه نموده چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت را سلطان احدیّه بید خود
اعدا فرموده من دون آنکه احدی مطلع شود و یا شاعر باشد اینست معنی آن شعر پارسی که میگوید تو گرو بردی اگر جفت و
اگر طاق آید

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حقیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر
پاک و مقدّس فرمائید که عنقریب حقّ را محیط بر جمیع و غالب بر کل خواهید دید و دون آن را مفقود و لاشیء محض
ملاحظه خواهید فرمود

اگرچه بحمد الله حقّ و مظاهر او همیشه در علوّ ارتفاع و سمو امتناع خود بوده بلکه علوّ و سمو بقول او خلق شده
لو اتم بیصر هذا الغلام تنظرون

و دیگر آنکه این عبد همیشه در ذکر آن دوست بوده و سبقت دوستی آن جناب از نظر نرفته و انشاء الله نخواهد رفت
بشرطها و شروطها و انا من شروطها و امیدواریم که این ذکر را نسیان مقطوع ننماید و این اثبات را محو از پی نیاید و امید از

رَبِّ الْعِزَّةِ چنانست که در نهایت بعد صوری بمنتها قرب معنوی فائز باشی چنانچه کَلَّ من على الأرض میان آن جناب و حضرت مقصود حجاب نشود زیرا که دون این قرب و بعد مذکوره قریبی عندالله مذکور است که او را شبهی و ضدی و مثلی در عالم ملکته که امکنه حدود است متصور نه جهدی باید که بالطاف سلطان احدیه بآن مقام درائی تا از شجره بعد و اثمار و اوراق او بالمره پاک و مقدس گردی و این قریبست که بعد تبدیل نشود و بدوام الله باقی خواهد بود و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مطلبی که این عبد لله و فی الله و بالله از آن جناب دارد اینست که جناب حاجی میرزا احمد ادخله الله فی ظلّ عنایتہ با این عبد هجرت نموده باین سفر کبری همراه بوده و منتهای زحمت بر او وارد شده باید آن جناب در امور ایشان کمال سعی و اهتمام فرمایند و دولت جناب حاجی آنچه از بقیه تاراج مشرکین مانده همین است که در خدمت آن جناب مانده باید انشاءالله بایشان برسانید و آنچه از شما برآید در امور ایشان تعلل نفرمائید که عندالله ضایع نخواهد شد ۱۵۲

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

هو الناظر من افقه الأعلى

لوح محفوظ میفرماید آیات نازل و بیّنات ظاهر و نیر امر از افق اقتدار مشرق و ندا مرتفع ولکن کل غافل و محجوب مگر نفوسی که از جذب ندا منقطعاً عن الأشياء بافق اعلی توجه نمودند ایشانند ایادی امر حق مابین خلق طوبی از برای نفسی که اوهام او را از مشرق یقین محروم نساخت و بکلمه مبارکه یفعل ما یشاء تمسک جست هر نفسی باین کلمه مبارکه فائز شد بیقین مبین فائز میشود و آنچه از افق اعلی ظاهر بکمال تسلیم و رضا اخذ مینماید طوبی لمن سمع ندائی و اقبل الی افقی و فاز بأمری العزیز البدیع ذکرت نزد مظلوم مذکور و نظمت بشرف اصفا فائز لله الحمد بر اقبال مؤید شدی و باین لوح مبارک که باثر قلم اعلی مزین است مفتخر گشتی حمد کن مقصود عالمیان را که در سجن اعظم عنایت فرمود و ترا ذکر نمود له الحمد فی کلّ الأحوال و هو الغنی المتعال البهاء من لدی البهاء علی اهل البهاء الذین ما منعهم شیء من الأشياء عن الله فاطر السماء

* * *

بنام مقصود عالمیان

متروک عالم و مسجون بین امم ترا بلسان پارسی اعلی ذکر مینماید لتکون من الشاکرین کتابت بمنظر اکبر فائز و صدر آن بکلمه ئی مزین بود که فی الحقیقه دلیل اعظم است از برای این ظهور اقوم افخم و حجت بالغه است از برای امم و آن کلمه این بوده اللهم انی اسألك من بهائک بأبهاء و کل شنیده اند که فرموده اند که اسم اعظم در این دعا مذکور و مستور است و حال او ظاهر و ناطق و مشرقست بر کلّ من علی الأرض کدام دلیل اعظم از اینست و کدام برهان اکبر از این مقام ملاحظه نما که اول دعا باینکلمه مبارکه مزین شده اگر بهمین فقره استدلال بر حقیقت این امر نمائی از برای کسی مجال توقف و اعراض نخواهد ماند مگر معرضین که در هر عصری از اعصار از ریح عنایت محروم بوده اند و بحبل اوهام متمسک حمد کن مقصود عالم را که ترا مؤید بذکر این کلمه علیا و درّه اولی فرمود در این ظهور اعظم و اشراقات آن و ما ظهر منه تفکر نما لعمری انّها تجذبک الی مقام تراه مهیماً علی من فی السموات و الأرضین ان استقم علی الأمر و قل سبحانک اللهم یا الهی اسألك بیحر مشیتک و سماء ارادتک و مشرق وحیک و مطلع الهامک الذی ینادیک فی سجنه الأعظم بعد الذی قام علیه طوائف الأمم بأن تؤیدنی علی ذکرک و ثنائک و ترزقنی ما یطمئنّ به قلبی فی ایامک و نور بصری بنور معرفتک انک انت المقتدر المتعالی العلیم الحکیم

تفکر در براهین واضحه و دلائل ساطعه این ظهور نما اگر نفسی الیوم در این امر توقف نماید ابداً قادر بر اثبات امری دیگر نبوده و نخواهد بود از خدا بخواه حلاوت بیانش را بیابی و هر که یافت خود را از عالم و ما فیہ فارغ و آزاد مشاهده نمود

اِنَّهُ لَهوَ الْمُتَكَلِّمُ الصَّادِقُ الْعَزِيزُ الْمُنِيعُ

* * *

بنام خداوند یکتا

محبوب عالم در سجن اعظم جمیع را نصیحت میفرماید باموریکه سبب و علت ارتفاع آن نفوس و ما ینبغی للانسانست باید کل بسمع قبول اصغا نمایند ای دوستان اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و شؤنات انسانیّه سبب اعلاء کلمه الله و ترویج امر بوده و خواهد بود لذا بر هر نفسی لازم و واجب که الیوم بمعروف تمسک جوید و از منکر اجتناب نماید بسی از نفوس ادّعی ایمان نموده‌اند و از افعالشان ذیل اطهر انور مالک قدر بین بشر آلوده شده دوستان را تکبیر برسان و آنچه در این لوح از قلم الهی جاری شده بر ایشان قرائت نما شاید بخیر خود مطلع شوند و از آنچه سبب ضرّ خود و غیر است اجتناب نمایند

عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته بگو ای احباب قسم بافتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جزای آن بدوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند جهد نمائید تا الیوم عملی از شما خالصاً لله ظاهر شود اتفاق و اتحاد نزد مالک ایجاد محبوبست ان اجتماعوا علی شریعة الله و لا تكونن من المختلفین

یا ایّها النّاطر الی الوجه انا ذکرناک لتذکر النّاس بما نزل من لدن ربّی علیم بشّر الاحباب بذکری ایّاهم ثمّ امرهم بما أمروا من لدی الله العلیّ الحکیم انّ الذّین حملوا الشّدائد فی سبیل الله اولئک قدرّ لهم مقام کریم طوبی لمن صبر ابتغاء مرضاة الله انا نذکره بالحقّ و یذکره الملائه الاعلیّ انه لهو العلیم الخبیر و البهاء علیک و علی الذّین تمسکوا بحبل الاتحاد فی ایّام الله ربّ العالمین

* * *

بنام خداوند یکتا

محبوب عالمیان در سجن اعظم ساکنست و قدر این مظلومیّت را دانسته تو هم بدان لعمر الله مظلومیّت بسیار محبوبست کثر عرفان رحمن را پنهان بنوش و قدر بدان ایّام غلبه ظاهریه خواهد آمد و لکن این لذّت را نخواهد داشت و اگر درست ملاحظه کنی عظمت امر را با حالت مذکوره مشاهده نمائی اینست بیان احلی که از قلم اعلی جاری شد طوبی لک بما فزت به

* * *

محبوب دفتر عرفان از طلعة ایقان نازل دل برد و روان داد جان برد و توان داد گویا حرفی از آن بحری بود و تشنگان وادی عشق را شربت روح بخشید و مهاجران دیار هجر را شراب وصل مرزوق داشت بلی اگر گوش هوش باشد سروش ورقا را از خروش زاغ البته تمیز دهد آخر نغمه بلبل باغ الهی از نعره کلاغ ترابی بسی فرق دارد اگر تقلید از میان برخیزد نفس قدسی از سر جان برخیزد و بچشم جان جمال جانان بیند و رخساره محبوب را از خلف هزار حجاب ادراک نماید ای جان من و روان من توحید عوالم تفرید را مقامهای تازه و مراتب بی اندازه هست در مقامی مقدّس از وصف و بیان و ذکر و تبیان است و این رتبه هیکل و جسم و جسد و اسم و رسم هیچ در میان نیست تا کسی باو راه یابد تا ادراک عشق و حبّ و یا احصاء شوق و ذوق

نماید در خزینۀ غیب مکنونست و در اوعیۀ سرّ مخزون و در مقامی جامع اسماء و صفاتست یعنی تمام اسماء باو راجع و از او ظاهر و هویداست و در این مقام اهل فرقان بموهوم صرف تمسّک جسته‌اند و اصحاب بیان بحدود تشبّث نموده‌اند نه آنها از یمّ عرفان ازلی نوشیده‌اند و نه اینها بسرمنزل بقای الهی رسیده‌اند پس باید از اشارات فانی بگذریم و بحدیقه باقی داخل شویم تا از چشمۀ باقی بخوریم و از ثمرۀ باقی بجشیم تا دل از غیر بگسلیم و بحضرت محبوب دریندیم تا بکر معانی را از طلعة روحانی ادراک نمائیم

گر بگویم عقلها را برزند

ور نویسم بس قلمها بشکند

* * *

۹۱

هو المؤید

مرسلۀ جناب ملا عبدالرزاق و اخت ایشان علیهما بهاء الله و جناب حاجی علی علیه بهاء الله و امة الله و امة الله ربابه و ضلع مرحوم آقا حسینقلی علیه و علیهما بهاء الله بتوسط محبوب فؤاد حضرت امین علیه بهاء الله الابهی به خادم رسید

فی سنة ۱۳۰۴

سبحان الله خزائن ملوک و ملکات در یوم ظهور مذکور نه و لدی الله مقبول نه و لکن خردلی از اولیا در ساحت اقدس اعلی مذکور و بطراز قبول مزین تعالی فضله و تعالت عظمته و آنچه هم بطراز قبول فائز و جناب امین اخبار نمود ضعف آن حواله شد بفقرا یشهد بذلک کلّ منصف بصیر و کلّ صادق امین

[یادداشت]

۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه ”بهاء“ است. ←

* * *

هو

مریما عیسی جان بلا مکان عروج نمود قفس وجود از طیر محمود خالی ماند بلبل قدم بصحرای عدم رو نمود و عندلیب الهی بر سدرهٔ ربّانی بخروش آمد سراق عَزّت بردید و همای رفعت از شاخسار بهجت برپدید افلاکهای بلند بر خاک تیره بنشست و نعره‌ها از دل پردرد برخواست آب گوارا بخون تبدیل شد و صحن فردوس برین بخون آمیخته گشت بلی تیر قضای الهی را سینهٔ منیر دوستان لایق و کمند بلای نامتناهی را گردن عاشقان شایق هر کجا خدنگی است بر صدر احباب وارد آید و هر جا غمی است بر دل اصحاب نازل گردد عاشقان را چشم تر باید و معشوقانرا ناز و کرشمه شاید حبیب گر صد ناله سراید محبوب بر جفا بیفزاید اگر شربت وصال خواهی تن بزوال درده و اگر خمر جمال طلبی در وادی حرمان پا نه مریما حزن را بسرور بخش و غم را از جام فرح درکش اگر خواهی قدم در کوی طلب گذاری صابر باش و رخ را مخراش و آب از دیده میاش و از بی صبران مباش پیراهن تسلیم پوش و از بادهٔ رضا بنوش و عالمی را بدرهمی بفروش دل بقضا دریند و بحکم قدر پیوند چشم عبرت برگشا و از غیر دوست درپوش که عنقریب در محضر قدس حلقه زنی و بحضرت انس رو آریم و از بریط عراقی نغمهٔ حجازی بشنویم و با دوست ملحق شویم ناگفتنی بگوئیم و نادیدنی به بینیم و ناشنیدنی بشنویم و بآهنگ نور هیکل روح را برقص آریم و در حریم جان بزم خوشی بیارائیم و از ساقی جلال ساغر جمال برگیریم و بیاد رخ ذو الجلال خمر بیمثال درنوشیم چشم را از آب پاک کن و دل را از حزن بروب و قلب را از غم فارغ نما و بآهنگ ملیح برخوان

گر تیغ بارد در کوی آنماه

گردن نهادیم الحکم لله

* * *

هو العزیز

مستند بلبلان ز نغمهٔ یا هوی او

هم جان عاشقان ز جرعهٔ یا هوی او

جان بجانان میرسد با وجد و حالت در دمی

گر بگوش او رسد یک صبحهٔ یا هوی او

جان عاشق بر پرد تا سدرهٔ اقصای عشق

گر مددکارش بود یکنغمهٔ یا هوی او

مست گردد عالم هستی چو عاشق از جمال

گر بدور افتد ز ساقی باده یا هوی او
موسی جان منصعق در طور معنی اوفتد
گر بر افروزد بسینا جذوه یا هوی او
طور دل گردد منیر و جان برقص آید همی
گر درافتد در جهان یک غنّه یا هوی او
محو گردد رنگ غیریت ز صفحه روزگار
گر نسیمی بر وزد از جعده یا هوی او
از قیامش تو قیامت بین میان عاشقان
هم شنو آواز صور از نفخه یا هوی او
جان عاشق بر پرد تا عرش وز آنهم بگذرد
چون شود مجذوب عشق از جذبه یا هوی او
دست بردارد ز جان جانان بجهد
گر فتد در ملک هستی جلوه یا هوی او
باد باقی بر وزد از ملک فانی اینزمان
چون وزیده بوی عشق از نافه یا هوی او
حوریان در غرقه عزّت بوجد آیند اگر
بر رود بر گوششان یک رنّه یا هوی او
طرحی از نو بفکند اندر جهان آب و گل
گر طلوع آید ز مشرق وجهه یا هوی او
عالم امکان بسوزد هم خیم عزّ قدس
گر بر آید بر سما یک ناله یا هوی او
گوش عالم پاک گردد زانچه بشنید از جهان
گر در آید یکدمی در حلقه یا هوی او
نیست گردد هست و همرنگ عدم گردد قدم
گر بر آید غیبه از پرده یا هوی او
محو مطلق گردد آنکش آرزویی در دلست
گر بهیند یکنظر آتشعله یا هوی او
کی توانستی مسیح از گنبد اعلی گذشت
گر نبودی رهبرش یک نعره یا هوی او
کی تواند غیر او در ملک هستی پا نهاد
زانکه باشد بس غیور آتشحنه یا هوی او
رنگ هستی را نهیند چشم امکان ای پسر
گر رود بر هم دمی آندیده یا هوی او

تشنگان بر سلسبیل قدس ربّانی زنید

که شده جاری همی آنچشمه یا هوی او

درویش زین بیش مزین تار معانی در جهان

که شده یا هوی او آشفته یا هوی او

* * *

جناب میرزا محمد حسین علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

مقصود از آفرینش ظهور این یوم اقدس که در کتب و صحف و زیر الهی یوم الله معروفست بوده و جمیع انبیا و اصفیا و اولیا طالب لقای این یوم بوده‌اند چه که مکلم طور ظاهر و افق ظهور روشن و باهر است هر نفسی باین موهبت کبری فائز شد او بکلّ خیر فائز است و آن جناب بعنایت الهی باین مقام اعزّی اعلی رسیدند از ریحی محبتش آشامیدند و بافکش توجه نمودند و بذکرش که از اثمار شجره باقیه است مرّه بعد مرّه فائز شدند قدر این مقام را بدان و باسم مالک ایّام حفظش نما جمیع عالم بیک کلمه که از لسان قدم جاری شود معادله نموده و نخواهد نمود طوبی لمن فاز بها و ویل للغافلین انشاءالله آن جناب بکمال روح و ریحان بذکر حقّ جلّ جلاله مشغول باشند و از دوش فارغ و آزاد ستمضی اللیالی و الاّیام و یقی لک ما نزل من لدی الله العلیم الخیر البهاء علیک و علیهم و علی من فاز بادراک هذا الیوم العزیز البدیع

* * *

جناب سیّد هدایت علیه عنایة الله

هو الهادی الخیر

مقصود حقّ جلّ جلاله از خلق در رتبه اولیّه معرفت بوده و هست و چون باب معرفت ذات غیب مکنون مسدود نفوس مقدّسه را که مظاهر امر و مطالع حکم و مشارق وحی و مهابط علمند از عالم غیب بعرضه شهود فرستاد و امر و نهی و اقبال و عرفان و طاعت و معصیت و کفر و ایمان را بآن هیاکل مقدّسه راجع فرمود هر نفسی اقبال نمود از مقبلین محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی از مؤمنین مسطور و لکن در احیان ظهور مظاهر امر اکثر اهل عالم معرض و منکر و غافل و محجوب مشاهده شدند و سبب و علّت این حجبات غلیظه علمای عصر بوده‌اند چنانچه هر صاحب بصر و درایتی باین فقره گواهی داده و میدهد از حقّ میطلبیم باصبع قدرت حجبات عالم را خرق فرماید و عباد خود را از بحر معانی محروم نسازد ذکر آنجناب نزد این مظلوم در سجن اعظم مذکور لذا خالصاً لوجه الله این لوح ارسال شد که شاید از نفعه آن طالبین و قاصدین بمدینه حقیقی راه یابند امروز روز فیض اعظم و فضل اکبر است طوبی از برای نفسیکه بخدمت قیام نمود و ناس بیچاره را از ظنون و اوهام فارغ و آزاد کرد انشاءالله بهمتّ اصفیا و اولیا پر بستگان را بگشائی و پرواز بیاموزی تا وقت باقی آهنگ عملی نما که عرف بقا از او متضوّع شود نسئل الله تعالی بأن یوفّقک و یؤیّدک و یسّتیق کوثر البقاء من ید العطاء انه لهو المشفق الکریم الحمد لله العلیم الحکیم

بسم ربنا الذى وصف نفسه بتقديسه عن الاسماء

ملكوت جلال و جمال و جبروت عظمت و اجلال سلطان لاهوت و مليك حي لايموت را برازنده و زيننده كه بنفحه‌ئى از نفحات بحر مداد مكنون كه از قلم اعلى ترشح نمود جمال انبيا ظاهر و بشمس كلمه مباركه انى الاله القادر على كلشئى كه از افق فم مشيت اشراق نمود متجلى و مستنير گشتند

تعالى امره و قدره و تعالى عزّه و شأنه و تعالت عظمته و سلطانه و پرتو انوار و تجليات اين شمس مشرقه منيره لائحه در آفاق وجود ممكنات و حقايق موجودات ظاهر و مشهود تا آنكه حجابات نسيان حایل شد و ابصار را از مشاهده منع نمود در اين هنگام طلعت كلیم از افق اراده حى قديم ظاهر و مشهود سبحان من اظهره و سبحان من بعثه و تعالى من ارسله و كلمه من بحبوحه النار موسى موسى انا اله ابيك اله ابراهيم و اله اسحق و اله يعقوب فلما سمع النداء من قطب النار و اخذه جذب الجبار غطى وجهه من الخوف و لا يقدر ان ينظر اليها و انصعق من نداء الرب واحد و ثمانين الف سنة دهرية اذا تقرب اليه فضل ربه و هب عليه عرف الوصال فلما وجد افاق و قال لك الحمد يا من احيتنى من عرف نداءك الاحلى و بعثنى مرة اخرى من روح بيانك يا مولى الاسماء اذا قام و وقف تلقاء الرب تسعة الف الف سنة خاضعاً خاشعاً حامداً ذاكراً مسبحاً فى سر السر ثم ظهر النداء من الافق الاعلى مرة بعد اخرى موسى موسى اذهب بسلامى و عرف قميصى الى مكان مقدسى و مواقع انسى ثم الى مداين العماء و ممالك الروحي و عوالم العليا و ميادين السناء و الرفارف القصوى و حقائق البقاء و لك ان تصعد كل سماء و تدخل كل بحر و تركب كل سفينة ولكن اياك اياك ان تعبر الى خليج بحر الكبرياء او تقرب سفائن الحمراء او تقترب ارض المقدسة البيضاء لان هنالك مقام تحترق فيه حقايق الاسماء انى لما اصغيت اغاثة شعبى المكنونة و سمعت حنين احبائى الذين لم يطّلع بهم غيرى و اطّلت بصريخهم فى فراقى و ضجيجهم فى بر المستغاث شوقاً للقائى و طلباً لوصالى و علمت ظمأهم و احترافهم لكثير اسمى المكنون المخزون اردت ان ارسلك اليهم بنفحاتى و فوحاتى و تضوّعاتى ثم عناياتى و بشاراتى و الطافى فعرض الكلیم للرب القديم اذا وصلت اليهم و قلت لهم محبوبكم ارسلنى اليكم و قالوا لى ما اسمه فماذا اجيبهم اذا تنزل لاهوت العظمة و تحرّك جبروت القوة و انصعق ملكوت العزة و الرقعة ثم ارتعدت سماء سموات العلاء بما ارتفع النداء من غيب الكبرياء و اخذ اهتزاز صوت الرب كل الجبال القديمة قل اِهِيه الذى اِهِيه ارسلنى اليكم (اهيه اشر اهيه شلاحنى اِخِم) يا موسى هكذا تقول للظّمانين الذين ارادوا كوثر وصالى يهوه محبوبكم ارسلنى اليكم ثم سمع النداء عن جهة الاعلى قل ياه مقصودكم ارسلنى اليكم لابتشركم بظهوره و وصاله و قربه و لقائه ثم سمع نداء آخر عن الشطر الاظهر المقام المقدس الانور قل يهواه (هواياه) من غيب العماء اسمعنى صوته و اصغانى ندائه ولكن انى ما رأيته و ما نظرت اليه قد امرنى بان اتوجه اليكم بعرف قميصه المحبوب لالقى الصبر فى قلوبكم على هجره و فراقه و اسليكم فى بعدكم عن طول ايامه ثم ظهر النداء عن شجرة القصوى المنبئة من كبد العرش فى رفارف البيضاء عن سر ستر الكبرياء يا موسى هذا اسمى و ذكرى لهم فى احيالهم المقدسة المباركة التى لا تنتهى بدهور الازل و الابد و لا يتم بازمنا القدم و السرمد و هذه علامتى فيهم يوم مجيئى اليهم بهذا اعرف لهم نفسى و بهذا اكشف لهم السّتر عن جمالى لانهم لا يعرفون سواتى و غير اسمى هذا و ذكرى هذا لن يُذكر عندهم ابداً هؤلاء عبادى الذين ما امرتهم بالسجود حين خلقت آدم و ما اطّلع بهم اهل سرادق غيبى و ملا عمائى يا موسى فاشهد بانى انا الرب قد كنت وحده الهاً مقدساً عن الاسماء كلها بذاتى ما عرفت من قدم الاقدام و غيب بهائى لن أعرف الى ابد الاعهاد قد ظهرت لابراهيم و اسحق و يعقوب باسمى الاله القادر على كلشئى و اما باسمى يهوه فلم عرّقت نفسى الى هذا اليوم و هذا كنز اسمى المكنون و هذا سر اسمى المخزون و هذا رمز جمالى المستور المصون قد كان و يكون من ازليّة ذاتى و هويّة كينونتى

مکنوناً مخزوناً فی خزائن امری و کنائز حفظی و مستوراً فی حجابات جلالی و ستر عصمتی و اقتداری قد اخفیه تحت ردآء عظمتی و خبأ کبریائی الی وقت یکون معلوماً عندی فی ارض تكون مستورة مخفیة فی حجابات غیبی و بحر علمی المحيط و أُعینَ بذلك ميعاداً و هو الله انه انا بالمستقیمات اقضى اذاً اظهر هذا الكنز بسلطان مشیّتی و افکّ ختمه باصبع قدرتی و انمل قوّتی و اخرج ذلك اللؤلؤ المکنون بغوّاص قلمی الاعلی عن عمّان مدادی الغیب الممتنع البحت البسیط فلم انتهی النّداء و تمّت الاحرف العزیّة الغیبیّة علی هیئته التّلیث فی هیکل التّریع و ظهر السّرّ الاسری و الكنز الاخفی و حمل العرش الاحرف الثّمانیة التّورآء اذاً تمّ و کمل و ختم هیکل الاسم الاعظم فی خاتم قدس حفیظ طویّی لمن نظر الی خاتم المحبوب و عرف ما قدّر فیهِ من الاسرار المودعة فی کنائز کتب القبل من لدن علیم حکیم

ای برادر من ای خلیل دوست باید این بنده و شما و جمیع دوستان از ربّ جلیل مسئلت نمائیم که اولاً بعنایت بدیعه روح دعا عطا فرماید تا بآن روح عالم جان و عالم عالم روح و روان و عالم عالم قلب و لسان و بیان تازه طلب کنیم که بدعاً از نفّس قدس رحمانی و نفعه عزّ صمدانی خلق فرماید تا بآنملکوت لسان و بیان شکر و ثنای این نعمت عظمی و عطیّه کبری گذاریم و آن عالمهای جان و روح را انفاق نمائیم که این عباد را عرفان این کنز اعزّ اکرم ابهی فائز فرمود چه مقدار از انبیا و مرسلین و اصفیا و مقرّبین که در طلب این کنز مبین جان باختند و اثری نیافتند و این عباد من غیر استحقاق و طلب و من دون رنج و تعب باین گنج بی‌پایان الهی رسیدیم ای برادر من فی الحقیقه عالم دیگر باید و عرفان دیگر شاید که قدر و مقدار این دولت ابدی و نعمت سرمدی را ادراک نماید و بشناسد و بآنچه لایق اینمقام و این ایّام است قیام نماید شرح اینمقام را جز قلم قدم قادر نه و جز لسان عظمت ذکر این نعمت را که خود بفضل بحت عطا فرموده لایق نبوده و نخواهد بود باری نظر باینکلمه که گفته‌اند یاد یاران یار را میمون بود این عبد دوست داشت که عرفی از گلزار بیانات حضرت کلیم و رایحه‌ئی از روایح اذکار مرسلین که از قبل در ذکر این ظهور حق عدل مبین متضوّع و ظاهر گشته نزد جناب حکیم علیه بهاء الله ارسال دارد لذا این اذکار من غیر اراده از قلم جاری شد طویّی له بما بلغ و فاز و عرف و وجد اذاً فی کلّ حین ینبغی ان یقول

لک الحمد یا اله العالمین و لک الشّکر یا محبوب من فی السّماوات و الارضین

الحمد لله اورشلیم جدیده را که نصّ کتب الهی است از قبل و بعد که میفرماید بدعاً ظاهر میشود ملاحظه نمودند و در ظلّ خیمه مبارکه که اشعیاء نبی از آن خبر داده که میفرماید خیمه لا تنتقل و لا تقلع اوتادها الی الابد ساکن شدند و بلقاء ربّ عزیز در آن مقرّ منیع که بر شاطی نهر وسیع واقع است فائز گشتند و در مدینه‌ئی که حضرت داود بشوق و اشتیاق تمام طلب ورود در آنمقام را نموده مرّه بعد مرّه وارد شدند چنانچه میفرماید من یقودنی الی المدینة المحصّنة یعنی کیست که مرا بشهر حصاردار بکشد و این مدینه مبارکه که از قلم مالک احدیه بسجن اعظم نامیده شده و در مقامی بجّت علیا و سماء این سما و در مقامی بجمیع اسماء حسنی و در کتب مرسلین از قبل باورشلیم جدیده و ارض مطلوبه و همچنین اسامی محبوبه اخری و لسان وحی از قبل بسه لقب موسوم فرموده ارض محشر و ارض مقدّسه و بقعة البیضا و در اینمقام مقدّس از جهتی فرح ابدی و بهجت لا یزالی را یافتند چنانچه میفرماید جمیع بهجتها و افراح و سرور ما در اورشلیم خواهد بود چه که اله جاودانی با شعب خود در آنمقام ساکن میشود و از جهتی از کأس احزان آشامیدند چه که مشاهده نمودند آنچه را که از قبل بآن اخبار نمودند طلعت زبور بعد از اشارات بارض ربّ میفرماید هناک سألنا الذّین سبونا کلام ترنیمه و معذبونا سألونا فرحاً قائلین رنّموا لنا من ترنیمات صهیون بعد میفرماید کیف نرنّم ترنیمه الربّ فی ارض غریبه

ای خلیل قسم ربّ جلیل اگر برشعی از بحور ما لا نهائیه بلایای جمال قدم و وحدت و غربت و مظلومیّت او در سجن اعظم مطّلع شوند مادام العمر بناله و نوحه و ندبه مشغول شوند و بروحی لبلائک الفداء یا محبوب العالمین ناطق گردند و الحمد لله در صهیون مقدّس که از قبل مرتفع گشته چنانچه بآن اخبار داده شده و حال محلّ بیت ربّ واقع وارد شدند و از

افق خیمه اجتماع انوار و ضیاء بهاء ربّ را من غیر سحاب مشاهده نمودند و در مظله قدس ساکن شدند و از نهر طریق که نبیّ صدیق از آن خبر فرموده آشامیدند و در جبل بیت ربّ متصاعد گشتند و مرّه بعد مرّه بقیام در امام ربّ فائز شدند هنگامیکه دهان ربّ بکلمات و بیانات لطف و عنایت و رحمت و شفقت و عطوفت مترنّم بود و از فزع اینکلمه که منذر امین انداز فرموده ایمن شدند قوله الصّدق الحقّ المبین ادخل الی الصّخرة و اختبئ فی التّراب من امام هیبة الرّبّ و من بهاء عظمته و در سه مقام اینکلمه را تکرار میفرماید الحمد لله که بجمع این عنایات و فوق آن و فوق فوق آن که از احصا و تحریر و تقریر خارجست فائز شدند و رسیدند و دیدند دیگر چه میخواهند که بآن فائز نشدند و چه میطلبند که بآن نرسیدند و چه مقام را آملند که ربّ متعال قبل از سؤال بکرم و بخشش خود عطا نفرموده و لکن یک مقام است و آن اعظم از کلّ مقامها و باید در جمیع احوال این بنده و شما و ایشان و جمیع دوستان آنرا بکمال خضوع و خشوع و ابتهال از ربّ حمید مسئلت نمائیم و آن الاستقامه ثمّ الاستقامه ثمّ الاستقامه الی ما لا نهاية الاستقامه الی ان ينقطع النّفس الاستقامه الی ان يفارق الرّوح الاستقامه چه که این امر در جمیع اعصار و ازمان و عهود و قرون عظیم بوده و شأن آن کبیر خاصّه در این ظهور اعظم عظیم که ذکر عظمت و بزرگی آن در جمیع کتب و صحف و زبر الهی مذکور و مسطور است طوبی لمن فاز بها و شرب عن بحرها

اینکه نوشته بودید خدمتی از دست برنیامده در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند لا تحزن من ذلك قد سرعت الی المدینة بعد ما سمعت و اقبلت الی مقام دعیت الیه کذلک شهد القلم فیهذا اللّوح المنیع الحمد لله بعنایت مخصوصه حق بخدمت فائز شدی و از ریح وصال آشامیدی و بکلمه مبارکه فائز گشتی هندوستان تو فناء باب لقا بوده و خواهد بود و طوطی آن قلم وحی دیگر کدام نعمت از این محبوبتر و مرغوبتر و بلندتر است ان افرح بهذا الذّکر الملیح و آنچه شنیدی از وضع آنجا قابل ذکر نه انّ النّاس یسرعون الی الطّاغوت معرضین عن الله مالک الملکوت الا من شاء ربّک المقتدر القدیر انتهى و اینکه در باره اصغا در حین تنزیل ذکر نموده بودید اینفقره همیشه خدمت دوستان عرض شده که این منوط بتصادف است و دلیل آنهم معلوم و واضح شما که مکرراً اصغا نموده اید

و اینکه در باب طبریّه ذکر نمودید جناب حکیم را در عکّا اذن فرمودند و امّا رفتن شما نظر بحکمت در امور مصلحت نه چه که ابداً جایز نیست در این اراضی ذکر این امر و البتّه با ایشان که بروید حرف بمیان میآید و جناب حکیم هم باید ابداً در آنمقامها ذکر نمایند چه که جز فساد حاصلی نداشته و نخواهد داشت

و اینکه نوشته بودید که جناب حکیم ذکر نموده اند که باوامر و نواهی الهی عاملند هذا من فضله علیه انشاء الله باینفقره مؤیّد شوند و باستقامت تمام مستقیم مانند الامر بیده انه لهو الامر الحکیم البهاء علیک و علیه و علی کلّ من آمن بالله الفرد الخبیر

* * *

مازگان

دوست مکرمّ مهربان جناب آشیخ حسن علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلّی الابهی

ملکوت حمد و جبروت ثنا سلطان مقتدر را لایق و سزا که سطوت عالم و شوکت و اقتدار آن او را از آنچه اراده فرمود منع نمود یک کلمه جمع نمود و بکلمه آخری فصل الخطاب ظاهر و بکلمه مبارکه انا المحبوب افنده و قلوب مخلصین را جذب نمود بشأنی که هر یک منقطعاً عمّا سواه بمقرّ فدا توجّه نمودند و بکلمه انا الموجود کلّ را حفظ نمود تا از بحر وصال بیاشامند و بکثر لقا فائز گردند تعالت قدرته و اعظم احسانه هو المبدء و هو المرجع بدء کلّ از او بوده و رجوع کلّ باو خواهد بود نیکوست حال نفوسیکه الیوم از نسایم اراده حقّ جلّ جلاله متحرّک باشند خواست و اراده و مشیّت خود را در مشیّت حقّ تعالی شأنه فانی نمایند این مقام از بلندترین مقام بوده و خواهد بود

سبحانک یا من فی قبضتک ملکوت البیان و فی یمینک جبروت العرفان اسئلک بهزیز اریاح ربیع عنایتک و بخریر المآء الذی به علّق حیوة اهل مملکتک بأن تکتب من قلمک الأعلى لاهل البهآء ما تقرّ به عیونهم و تفرح به قلوبهم و تطمئنّ به نفوسهم و بان تحفظهم عن سهام الاشارات و رماح الشبهات ای ربّ نور قلوبهم بانوار معرفتک ثمّ اشرح صدورهم فی ایامک ای ربّ انت الذی لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر خذ ایادی اهل الانشاء بفضلك یا مالک الاسماء و فاطر السماء لا اله الا انت المقتدر القدير

و بعد مکتوب آنجناب رسید و وقتی از اوقات در ساحت امنع اقدس ابهی عرض شد هذا ما نطق به لسان ربنا الوهاب فی الجواب قوله جلّ کبریا

هو المقدّس عن ذکر ما کان و ما یکون

یا حسن ذکر جمیع دوستان از قلم رحمن جاری و ذرات ممکنات بر عنایت و شفقت و رحمت حقّ جلّ جلاله گواهی داده و میدهند آنکه او آگاه گواهد است که فضل و رحمت حقّ در کلّ احوال شامل دوستان بوده حال جهد نمائید تا مقامات خود را باسم مالک اسما حفظ کنید بنار محبتش مشتعل باشید و بانوار وجهش منیر امروز روز خدمت و استقامت است طوبی لمن قصدکم و حضر بینکم امروز خدمت امر تبلیغ بوده و خواهد بود که شاید نفوس مستقیمه سبب و علّت قوت و اقتدار نفوس ضعیفه گردند و هم چنین خدمت امر خدمت دوستان حقّ بوده و هست لکم ان تکرّموا مثوبهم انشاء الله احبای حق و اولیای او لله تکلم نمایند و لوجه الله قائم باشند و الی الله ناظر قسم بنفحات بیان رحمن که اگر مقام یکنفس از نفوس مستقیمه راسخه در ارض ظاهر شود کلّ از عظمت و انوار تجلیاتش منصعق شوند الا من شاء الله انشاء الله پر آزادی برآید و بصفیر طیر الهی در هواء معانی پرواز نمائید امروز کلماتیکه بمنزله ارواح است از برای کتب از مشرق فم مشیّت الهی ظاهر مع ذلک کلّ غافل مگر نفوسیکه بیصر انصاف توجّه نموده اند و بمشاهده فائز گشته اند انا نکبر علیک و علی من معک و علی احبائی فی هناک الذین راعوا حقّ الله و امره و عملوا بما انزل فی کتابه المحکم المبین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

مراتب عنایت حقّ جلّ جلاله بمثابه آفتاب ظاهر و روشنست طوبی از برای نفوسیکه خود را محروم نمودند و از بحر بیانی نصیبی اخذ کردند و هم چنین مخصوص هر یک از اسامی که در مکتوب آنجناب بود آیات محکمه الهی نازل انشاء الله جمیع از بحر آگاهی بیاشامند و از آفتاب دانائی منور گردند قوله عزّ کبریا

بسمه الظاهر الباطن

یا محمّد قبل حسن یدکرک المظلوم الذی اتی من سماء الامر برایات الآیات و دعا کلّ الی مطلع الوحی الذی ظهر و اظهر ما اراد بقدرة و سلطان نعیماً لمن نبذ الهوی و اتبع ما امر من لدی الله مالک العرش و الثری انه من اهل البهآء فی الزبر و الالواح

كم من قائم قعد من خشية الله و كم من قاعد قام باسمه المهيمن على الآفاق هذا يوم فيه سرت نسمة الله و هاج عرف رحمته بين الانام اياك ان يمنعك التعيق عن الرّحيق دع الاول و خذ الثّاني بهذا الذّكر الّذى اذا ظهر خضعت له الاعناق

هو المشرق من افق الظّهور

يا محمّد قبل على قد توجّه اليك وجه القدم من شطر سجنه الاعظم و يذكّرک بما لا يعادله ما ادرکت العقول و رأّت العيون تمسّک بعروة امر الله و خذ كتابه بقوة من عنده اياك ان يمنعک ملاً العنود عن الله العزيز الودود انا انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات ولكنّ القوم هم لا يفقهون قد نبذوا كتاب الله عن ورآتهم بما اتّبّعوا كلّ غافل محجوب انا فى كلّ الاحيان دعونا الكلّ الى الله من الثّاس من اعرض عنا و منهم من اعترض و افتنى علينا بظلم ناح به سكّان الفردوس الأعلى ولكنّ القوم اكثرهم لا يعلمون انا ندعوهم الى بحر الحیوان و هم الى الفناء يسرعون و انزلنا عليهم مائدة السّماء و هم الى كلّ ميتة يتوجّهون كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم من الاموات فى كتاب الله المهيمن القيوم البهّاء عليك و على ضلعك و على كلّ من اقبل الى الله مالک الوجود

هو السّامع البصير

يا ابوطالب قد اتى المطلوب لنجاة العالم ولكنّ الامم اعرضوا و كفروا بالله الواحد العليم الحكيم قد ظهر المعلوم و انكره كلّ عالم نقض ميثاق الله و عهده و نبذ كتابه المبین تالّله قد اتى المعروف و اعرض عنه كلّ عارف اتّبع الاوهام و الظّنون من كلّ فاجر مريب هذا يوم فيه ينطق الكتاب الاعظم و يبشّر الكلّ الى الله العزيز الحميد يا اهل البهّاء ان افرحوا بما يذكرکم مولى الاسماء بآيات لا تعادلها ما عند الملوك و السّلاطين تشبّثوا بذيل عناية ربّکم و تمسّکوا بحبله المتين

هو النّاصر العليم

يا زين العابدين انا نوصیک و احبّائى بما يرتفع به امر الله ربّ العالمين و نأمركم بالامانة الّتى جعلها الله اكليل الاعمال انّ لهو العليم الخبير بالصدّق تظهر مقاماتکم بين الاحزاب يشهد بذلك من عنده كتاب عظيم طوبى لمن نبذ الاوهام و فاز بما أمر به من لدى الله الواحد البصير يا احبّاء الرّحمن فى البلدان ان استمعوا صرير قلمى و ما ينطق به لسانى فى ملكوتى انّ يقربکم الى الله مالک هذا اليوم المنير ضع ما عند الثّاس و خذ ما عند الله ربّک المقتردر القدير

هو المنادى بين الارض و السّماء

يا رضا انّ المظلوم سمع ندائک و اقبل اليک و يذكّرک بما يبقی به اسمک بدوام الملك و الملكوت قل يا ملاً الارض اياکم ان تمنعکم نفحات العذاب عن هذا الفرات العذب العزيز المحبوب دعوا النّاعقين عن ورائکم و خذوا ما أمرتم به من لدى الله مظهر ما كان و ما يكون يا رضا بلّغ اهل البهّاء ما نطق به مالک الاسماء ليجذبهم الى المقام المحمود انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى على هذا الامر الّذى به ارتعدت فرائص الورى و نبشّرهم بما قدّر لهم فى لوحى المسطور البهّاء المشرق من افق ارادة فاطر السّماء عليك و على الّذين ما منعهم اشارات الخلق عن الحقّ نبذوا ما عند الثّاس آملين ما عند ربّهم مالک الغيب و الشّهود

هو المبین الحکیم

یا زین العابدین قد اتی یوم الدّین و النّاس اعرضوا فیہ عن اللّٰہ الملک الحقّ العدل المبین قد نقضوا الميثاق و انکروا هذا الاشرار
الا انّهم من الخاسرين فی کتاب عظیم انا جئنا لنجاتهم هم افتوا علينا بظلم به سعدت زفرات الانبیاء و نزلت عبرات المقرّین انا
نعرفهم ما ینفعهم و هم قاموا علی ضررنا یشهد بذلك کلّ عارف بصیر انک لا تحزن من شئ توکل علی اللّٰہ الفرد الخیر سوف
تفنی الدّنيا و ما فیها و ینقی الامر للقویّ القدير البهاء علی اهل البهاء الذّین عملوا بما أمروا به من لدن امر قدیم و نذكر امتی و
امائی اللّائی ما منعهنّ ضوضاء العباد سمعنّ و أجبنّ مالک هذا الامر العزیز المنیع الحمد لله ربّ العالمین انتهى
الحمد لله دوستان الہی بنفحات بیان رحمن فائز شدند انشاء اللّٰہ بکمال اتّحاد و اتّفاق بذكر اللّٰہ مشغول باشند و بما
یرتفع به الامر قائم این خادم فانی خدمت جمیع تکبیر و سلام میرساند و بعنايت حقّ جلّ جلاله بشارت میدهد هیچ نعمتی
اعظم از این نعمت نه این است مائدة سمائیّه که مخصوص است بنفوس مستقیمه ثابتہ طوبی لمن فاز فی یوم اللّٰہ و ویل لمن
اعرض عنه البهاء علی جنابک و علیهم و علی کلّ قاصد صادق امین و الحمد لله مالک یوم الدّین

خادم

فی ۴ ربیع ۲ سنه ۱۲۹۹

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

مهی برون شد از این شهر و سوی شهر دگر شد
که از غروب و طلوعش دو شهر زیر و زیر شد
و یوشع ان ردّ شمساً بعض یوم و انت متی سفرت ظهert شمساً تفقّد خاطر خطیر آن برادر مکرم درویشان بی سامان را مکانی
معین و سامانی مزین آمده سواد مداد آن نامه حاکی از مشک اذفر بود و بیاض ریاض آن مشعر بر ملایمت قلب انور الحقّ لآلی
منظوم او مسرت کامل حاصل نمود و دراری منثور آن صحت و آسایش دل بیاورد
ترجمانی هرچه ما را در دل است

دست گیری هر که پایش در گل است
اگرچه در این ایام مواصلت زمانی حضوری مرتفع شد ولکن مؤالفت و مؤانست جبلی فطری برقرار است انشاءالله شربت وصال
که از ماء عذب زلال مندرج و مندمج گشته از سحاب جان نازل میگردد و اراضی منجمده منجمده را نعمت حیات خواهد
بخشید بلی

امروز باید ار کرمی میکند سحاب

فردا که تشنه مرده بود لای گو مخیز

و این ایام که بحار حزن در هیجان است و انهار غم در جریان و قطب فلک قضا در تدویر است و مرکز نقطه امضا در تدبیر و
شجره ظلم مرتفع گشته و ثمره بیداد چون شداد بیار آورده و افعال نیک مردود شده و اعمال نمرود محمود آمده خس بجای
حسن نشسته و خرف بر مکان درّ در صدف محل گرفته و ثعبان بر منزل سلطان حکومت مینماید و شیطان بر مسند سلیمان
ریاست میگذارد لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام با جمیع این امور چگونه میتوانم از عهده مکتوبات قابله برآیم و
مسطورات لایقه عرض نمایم بجان تو ملال من نه از فوت مال است بلکه از موت و احوال او است که بذلت کبری کشته
شد اگرچه بشهادت اعلی فایز گشت و بافق ابهی متصاعد شد لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم
یزقون فرحین حضرات اعدا در نشاطند که مال بی صاحبی بگیرشان آمده مگر نشنیده اند خطاب مبرم معظم را که میفرماید من
قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً

تو میخندی و میگذرد لب قضا

اجل دارد از خنده ات گریه ها

عنقریب است که ولیّ مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را برکند قال انّ موعدهم الصّبح ا لیس الصّبح بقریب ای برادر من
ملاحظه نما که چه اسباب فراهم میآید و چه امور باکره از دنیای فانی میزاید این بنده که عزلت گزیده بودم و در غار خاموشی
خزیده و از وصل گداخته و در هجره از غیر پرداخته حال باید که شهره آفاق شوم و به ایران از ظلم اورومان شکایت نمایم لن

یصیبنا الا ما کتب الله لنا علیه توکلنا و علی الله فلیتوکل المؤمنون یکنفر برای مرافقت و موافقت اختیار نموده بودم که از اختیار بود و از ابرار حکایت میکرد باین قسم از دست رفت که میدانی نعم ما قال
هر کجا بینی که خون بر خاکها

پی بری باشد یقین از چشم ما

إذا أقول أنا لله و أنا الیه راجعون

هذا ما نزل عن جهة العرش و کتبه خادم الفانی تلقاء الوجه عبد رز

بسم الله الأقدس الأعظم الأعلى

مکتوب آن جناب بمنظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حب مالک اسماء و صفات متضوع الحمد لله که از فضل رحمن بیحر عرفان فایز شدی و این فضل بسیار عظیم است چه که عارف شدی بمقامی که اکثری از عباد از او محتجبند الیوم ملاً بیان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینماید آنقدر عارف نشده‌اند که مقصود از ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه چه بوده اگر بگویند مقصود بیان توحید و علو تفرید بوده کل شهدوا و یشهدون بانه لا اله الا هو از افق سماء مشیت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هیئت ان لا اله الا هو تجلی فرمود و از رضوان روحانی ربانی نفعه‌ئی ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحید از او در هبوب بلی آنچه در مقامات توحید و علو تجرید ذکر فرموده‌اند مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محتجب در این صورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحید لفظی که کل بآن ناطقند قسم بسلطان یفعل ما یشاء که الفاظ در این ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است نظر بمظاهر فرعونیه من اهل بیان خرق حجاب الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگرچه متبصرین از هر کلمه از کلمات این ظهور معانی ما لا نهایی ادراک نموده‌اند ولکن این مخصوص بآن نفوس است و از دون ایشان مستور و بخاتم حفظ مختوم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کل ظاهر میگشت آنچه الیوم از او محتجبند و اگر بگویند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهره الهیه را مابین بریه ثابت فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نزد اولو البصر این مقام یکی از مراتب ظهور قدر است اکثری از ناس بشائی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بغضاً علی الله در هر حین باعتراضی جدید متمسکند با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضا شده مع ذلک متصلاً نوشته و مینویسند که بیان را نسخ نموده‌اند که شاید شبهه‌ئی در قلوب القا شود و معبودیت عجل محقق گردد

ای اهل بیان اقسامکم بالله قدری انصاف دهید و بدیده پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمائید و بقلب مقدس تفکر کنید منتها رتبه بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آن مقام توحید است و معرضین بالمره از این مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا ننموده‌اند که مظاهر حق را یک نفس و یک ذات و احکامشان را یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقع

است از این نفوس نفوسی که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحیر و محتجب و ابداً شاعر نیستند که در چه حالتند هر نفسی لایق اصغاء کلمه الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیت رحمانی در این ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه بلی این امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که افلاً احکام الهی را واحد ملاحظه نماید والله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عزّ صمدانی معلق بنسخ شریعت قبل است بسا از مظاهر الهیه که آمده‌اند و تأیید احکام قبل فرموده‌اند و مجری داشته و ثابت نموده‌اند چه که حکم مظهر قبل بعینه حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی فرق گذارد و مابین احکام الهی و مظاهر عزّ صمدانی فصل مشاهده نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود

بگو ای احولهای روزگار دو مبینید و ناله کنید اگر قادر بر صعود سماء معانی نیستید افلاً آنچه در بیان نازل شده ادراک نمائید که میفرماید من نفس محمّد و ما یظهر منّی ما یظهر منه و در مقامی میفرمایند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هرآینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمیشد نسخ و اثبات هر دو در مقرّ اقدس واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون جمیع امور معلق است بمشیت الهی و اراده آن سلطان حقیقی چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیت رحمن نازل شود و جمیع عباد را بآن امر فرماید و در آن بعد نسخ آن نازل گردد لیس لأحد ان یعرض علیه لأنّ المراد ما اراد ربکم مالک یوم المیعاد در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و بایه بعد نسخ حکم آیه قبل شده گویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده‌اند در این مقام چه میگویند که هنوز مابین عباد حکم آیه قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جایز بود که بایه دیگر نسخ شود فوالذی انطقنی بالحق لا تجدون من هؤلاء الا کفراً و طغیاناً و غفلةً و ثوراً غفلتشان بمقامی رسیده که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض مینمایند انهم اھمج من ھمج رعاع و اغفل من کلّ غافل و ابعد من کلّ بعید و اجهل من کلّ جاهل ذروهم یا قوم بأنفسهم لیخوضوا فی ھوایهم و یلعبوا بما عندهم فوالذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه مینماید نظر باستحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری ولكن بر منزلش وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ ملّتی بمظاهر الهیه وارد نیاورده افّ لأهل البیان غایة فضل رؤساشان آن است که ظهوری که بیان بشاره له نازل شده این حکم محکم را انکار کرده‌اند و در حرم رحمانی که در کلّ کتب حرام بوده خیانت نموده‌اند و حرف ثالث مؤمن بمن یظہرہ الله را شهید نموده و آنقدر بی‌شرمند که با این افعال قبیحہ منکره اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت نشده ظهور جایز نه

ملاحظه کنید چه قدر ناس را حمیر فرض گرفته‌اند بفعل ناسخ جمیع احکام محکمه و آیات متقنه بیانند و بقول مینویسند لا تأکل البصل و لا تشرب الدّخان و بمقرّی که صدهزار شریعت بامر او محقق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده‌اند و چه قدر بی‌بصیرتند این خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و میدهند و معاذیری که اعظم از عصیان است از آن نفوس شنیده و پذیرفته‌اند فوالله اگر نظر کور شود بهتر از آن است که بآن اشارات ناظر گردد و افنده معدوم شود بهتر از آن است که بآن حجبات محتجب ماند و دیگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر شده‌اند که باستنشاق حق را از باطل تمیز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنایت رحمن بما نزل فی البیان عارف شده‌اند علیهم رحمة الله و برکاته و بدائع فضله و الطافه مخصوص از قلم اعلی احکام الله نازل که این ظهور متعزّض اینگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنانچه میفرمایند هر نفسی سؤالی دارد و یا آیات میخواهد حال سؤال نماید تا نازل گردد که مباد العیاذ بالله سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص میفرمایند هو الذی ینطق فی کلّ شیء بانّی انا

اللّٰه لا اله الاّ انا لئلاّ یقی لأحد من اعتراض و جمیع این تأکیدات نظر بآن بوده که عالم بوده‌اند اهل بیان بچه امور متمسک میشوند جوهر فؤادی که بغایتی لطیف و رقیق است که جمیع من فی البیان را وصیت فرموده‌اند ابدأ بین یدی تکلم نمایند بحر فی که رایحه هموم از او استشمام شود

ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضرر وارد آورده‌اند مع آنکه در این ظهور اموری ظاهر که از اوّل ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه آن اصغا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جوابهای شافی کافی شنیده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند بآن فایز شده‌اند مگر اموری که ضرر و قبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر یکی از آن مشهود گردد کلّ اهل عالم منصعق شوند باری و رقاء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فنی از افغان نغمه‌ایست که غیر اللّٰه احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد نمود نفسی نیست که از آن ملحدین سؤال نماید که در این مدّت کجا بوده‌اند ایّامی که این غلام الهی مابین اعدا بانشار آثار اللّٰه و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند قاتلهم اللّٰه و چون امر اللّٰه ظاهر شد بیرون آمده احکامی که کلّ بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته‌اند چنانچه دیده و شنیده‌اید در ظهور تسع که منصوص در بیان است چه میگویند جناب سیّاح علیه بهاء اللّٰه موجودند و این ایّام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ایّام حضرت اعلی روح ما سواه فداه باو بشارت فرموده‌اند که بلقاء مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را باین ظهور اعظم بمشرك باللّٰه نوشته معذلک متنبّه نشده‌اند سیّد محمد مراد و یحیی مرید آنچه او القا کند او مینویسد از جمله تازه از ناحیه کذب قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنه تسع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث حال ملاحظه نمائید چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعید مانده‌اند فواللّٰه اگر زبان لال شود بهتر از ذکر چنین کلمات است از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و جعل و افترا از ایشان شنیده نشده ولکن عجب است از اهل بیان که باین حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند افّ لهم و لحیائهم و لوفائهم شعورشان بمقامی رسیده که تازه در این ایّام یک خبیث مثل خودی را باین اسم اعظم نامیده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده لعنهم اللّٰه فسوف یرجعهم اللّٰه الی مقرّهم فی الهاویه و لا یجدنّ لأنفسهم من حمیم قل یا ملأ البیان اتّقوا الرّحمن و لا ترتکبوا ما لا ارتکبه فرعون و هامان و لا نمرود و لا شدّاد قد بعثنی اللّٰه و ارسلنی الیکم بآیات بیّنات و اصدق ما بین ایدیکم من کتب اللّٰه و صحیفه و ما نزل فی البیان و قد شهد لنفسی ربّکم العزیز المّنان خافوا عن اللّٰه ثمّ انصفوا فی امره ظهور اللّٰه خیر لکم ان کنتم تعلمون

عجب است از نفوسی که از این ظهور محتجبند و معذلک خجل نیستند و بملل دیگر اعتراض مینمایند سبحان ربّک السّبحان عمّا هم یقولون بلی ظهور قبلم خبر فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شأن نفوسی نمائید که مع این آیات بدیعه و ظهورات الهیه و شئونات احدیه که عالم را احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جمیع بیان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدین کعبه مقصود اظهار مینمایند که برو و فلان و فلان را ببین عجب است از امثال این نفوس الدّهر انزلنی انزلنی حتّی یقال ما یقال و از جمیع این مراتب گذشته ذکر کلمات کاذبه مجعوله مشرک باللّٰه را در مقابل آیات عزّ الهی و بیّنات قدس صمدانی مینمایند بعینه مثل آن است که کسی بگوید روایح وردیه رضوان الهیه را استشمام نمودی حال روایح جیفه منتنه خبیثه را هم استنشاق نما و بعضی بر آنند که بعد از این ظهور اعظم نباید آن نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق شود بعینه این قول مثل آن است که کسی بگوید با وجود حقّ نباید غیر او مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم مشهود گردد و یا عند هبوب نفعه ورد گلزار رحمانی روایح منتنه استشمام شود و این اعتراضاتی است که محتجبین هیچ ملّتی بامثال آن احتجاج ننموده‌اند

بگو ای گم‌گشتگان وادی غفلت لسانتان باین کلمه مقرر است که کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آنکه جمیع موجودات مشاهده میشوند و موجودند مع وجود کلّ شهادت می‌دهی که حقّ بوده و خواهد بود و غیر او نبوده و نیست حال بهمین شهادت در این ظهور و ما یتعلّق به شهادت ده و جمیع را در رتبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و این مقام مخصوص اولو الأبصار و اولو الأنظار بوده و خواهد بود تفکّرُوا یا اهل البیان که شاید طنین ذباب را با آیات ربّ الأرباب فرق گذارید و تمیز دهید قسم بمحبوب آفاق که کلمات معرضین تلقاء کلمه اولیه معدوم صرف بوده و خواهد بود آیا ظهور قبل نمروده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد عجب است که سالها بیان خوانده‌اند و بحر فی از آن فایز نگشته‌اند بعینه مثل اهل فرقان بل لا مثل لهؤلاء مشرکین قبل در احیائی که معارضه با خاتم انبیا نمودند باین کلمات تشبّث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کلیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت آویخته‌اند از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری شهادت می‌دهد که کلمات مجعوله آن نفوس ملحده در نزد کلمات یکی از خدام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضیع و غیر بالغ مشاهده میشوند و سبب شده‌اند که فیوضات نامتناهی الهیه از بریه ممنوع شده و ابکار معانی در غرات روحانی و خلف سرادق عصمت ربّانی مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و بحرم قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الا من رجع و تاب بخضوع و اناب

بگو ای اهل بیان اگر آیات عربیه را ادراک نمینمائید در کلمات پارسیه حقّ و دونش ملاحظه کنید که شاید خود را مستحقّ عذاب لانهایه ننمائید و بانفس فانیه از طلعت باقیه محتجب نگردید قسم بآفتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده لله بوده و خواهد بود و بآن مأمورم والا از ایمان اهل اکوان نفعی بسطان امکان راجع نه قد جعل الله ذیلی مقدّساً عمّا عندهم و انه لهو الغنی عمّا سواه و المستغنی عمّا دونه قد نصبت رایة لا اله الا هو بأمر من عنده و قد ارتفع خیاء مجد لا اله الا انا بأمر من لدنه لیس لأحد مفرّ و لا مقرّ الا الیه ای اهل بها این خمر بقا را بر ملا باسم محبوب ابهی بیاشامید رغماً لأنف الأعداء بگذارید این هیاکل جعلیه جعلیه را در خیانت اشارات کثیفه منتنه خود مشغول شوند فونفسی الحقّ مشام بقر را از این عطر اطهر نصیبی نه و این زلال بیمثال سلسال ذو الجلال قسمت اهل اضلال نبوده و نخواهد بود و هنوز اهل بیان تفکّر در اعتراضات ملل قبل در احیان ظهور ننموده‌اند مع آنکه الواح مبسوطه در این مقام از قلم اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند بعضی الواح پارسیه در جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد اگرچه حیف است کلمات این ظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند و لکن نظر به تبلیغ امر الهی لازم است اگر آن جناب بیعضی بنمایند بآسی نیست و لکن لا یمسّها الا المظهرون خمر معانی این ظهور است که از قبل برحیق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بنخاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن بقطره‌ئی از آن فایز نشده‌اند

بگو ای اهل بیان اقلّاً بیان فارسی را ملاحظه کنید که شاید بمقرّی که نقطه اولی جز نیستی بحث و فنای باتّ ذکر نمروده جسارت ننمائید امر حقّ بمقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته اگر اهل بیان بیانات یحیی و سیّد محمّد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکّر نمایند فوالله لیجدنّ الحقّ و یضعنّ الباطل و لکن چه فائده که بصر غیر طاهر و قلب محتجب است نفسی به هادی بگوید که اگر اقلّ من ذره درایت میداشتی شهادت میدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمة للأمر بوده قدری تفکّر در اوّل این امور کن که شاید بآنچه از عیون مستور بوده فایز شوی و موقن گردی باینکه آن نفس از اوّل معدوم بوده مصالح و حکم الهیه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت از خدا میطلبیم که اگر امثال آن نفوس مهتدی نشده‌اند حقّ جلّت عظمت از سازج کلمه امریه هیاکل مقدّسه مبعوث فرماید بشائی که جمیع من فی العالمین را مفقود و معدوم شمزند و جز حقّ موجود و ناطق و متکلم و قادر نبینند انه علی ما یشاء قدیر انشاءالله آن جناب از بدایع فضل ربّ الأرباب کاسر اصنام هوی و موقد نار

هدى شوند فيا طوبى لك بما فزت بالمقام الأسنى و كان طرفك متوجّهاً الى الأفق الأعلى أنّه يختصّ من يشاء بفضل من عنده و أنّه لهو المقتدر على ما يشاء و ربّ الآخرة و الأولى لا اله الا هو العليّ الأبهي

و اما ما سألت في فرق القائم و القيوم فاعلم بأنّ الفرق بين الاسمين ما يرى بين الأعظم و العظيم و هذا ما بينه محبوبى من قبل و أنا ذكرناه في كتاب بديع و ما اراد بذلك الا ان يخبر الناس بأنّ الذى يظهر أنّه اعظم عمّا ظهر و هو القيوم على القائم و هذا لهو الحقّ يشهد به لسان الرّحمن في جبروت البيان اعرف ثمّ استغن به عن العالمين و اذا نادى القائم عن يمين العرش و يقول يا ملأ البيان تالله هذا لهو القيوم قد جاءكم بسلطان مبين و هذا لهو الأعظم الذى سجد لوجهه كلّ اعظم و عظيم و ما استعلى الاسم الأعظم الا لتعظيمه عند ظهورات سلطنته و ما غلب القيوم الا لفنائه في ساحته كذلك كان الأمر ولكنّ الناس هم محتجون هل يعقل اصرح عمّا نزل في البيان في ذكر هذا الظهور مع ذلك فانظر ما فعل المشركون قل يا قوم هذا لهو القيوم قد وقع تحت اظفاركم ان لا ترحموه فارحموا انفسكم تالله الحقّ هذا لجمال المعلوم و به ظهر ما هو المرقوم في لوح مسطور اياكم ان تتمسكوا بالموهوم الذى كفر بلقائه و آياته و كان من المشركين في كتاب كان باصبع الحقّ مرقوماً ايّقن بأنّه ما اراد الا اعظميّة هذا الظهور على المذكور و المستور و استعلاء هذا الاسم على كلّ الأسماء و سلطانه على من في الأرض و السّماء و عظمته و اقتداره على الأشياء و بظهوره شهدت الممكنات بأنّه هو الظاهر فوق كلّ شيء و ببطونه شهدت الدّرات بأنّه هو الباطن المقدّس عن كلّ شيء و يطلق عليه اسم الظاهر لأنّه يرى بأسمائه و صفاته و يعرف بأنّه لا اله الا هو و يطلق عليه اسم الباطن لأنّه لا يوصف بوصف و لا يعرف بما ذكر لأنّ ما ذكر هو احداثه في عالم الذّكر فتعالى من ان يعرف بالذّكر او يدرك بالفكر ظاهره نفس باطنه في حين يسمّى باسمه الظاهر يدعى باسمه الباطن و أنّه لا يعرف بالأفكار و لا يدرك بالأبصار على ما هو عليه من علوّ علوّه و سموّ سموّه أنّه لبالمنظر الأعلى و الأفق الأبهي و يقول قد خسر الذين كفروا بالذى باسمه زينت الصّحيفة المكنونة و ظهرت طلعة الأحديّة و نصبت راية الرّبوبيّة و رفع خباء الألوهيّة و تموج بحر القدم و ظهر السرّ المستسرّ المقنّع بالسرّ الأعظم فوعمره انّ البيان قد عجز عن بيانه و التّبيان عن عرفانه فتعالى هذا القيوم الذى به خرق الحجاب الموهوم و كشف المكتوم و فكّ الاناء المختوم فونفسه الرّحمن انّ البيان ينوح و يقول

اي ربّ نزلتني لذكرك و ثنائك و عرفان نفسك و الذى كان قائماً بأمرك امر العباد بأن لا يحتجوا بي و بما خلق عن جمالك القيوم ولكنّ القوم حرّفوا ما نزل فيّ في اثبات حقّك و اعلاء ذكرك و كفروا بك و باياتك و جعلوني جنّة لأنفسهم و بها يعترضون عليك بعد اذ ما نزلت كلمة الا و قد نزلت لاعلاء امرك و اظهار سلطنتك و علوّ قدرك و سموّ مقامك فيا ليت ما نُزلت و ما ذُكرت و عزّرتك لو تجعلني معدوماً لأحسن عندى من ان اكون موجوداً و يقرئني عبادك الذين قاموا على ضرّك و ارادوا في حقّك ما ارادوا اسألك بقدرتك التّي احاطت بالممكنات ان تخلصني من هؤلاء الفجّار لأحكي عن جمالك يا من بيدك ملكوت القدرة و جبروت الاختيار و لو نزل من المقام الأسنى و الدّرة الأولى و السّدرة المنتهى و الأفق الأبهي و نرجع البيان من علوّ التّبيان الى دنوّ الامكان لنذكر الفرق بين الاسمين في مقام الأعداد و لو انّ جمالى المكنون في نفسى يخاطبنى و يقول يا محبوبى لا ترتدّ البصر عن وجهى دع الذّكر و البيان و لا تشتغل بغيرى اقول اي محبوبى قد انزلنى انزلنى قضائك المثبت و قدرك المحتوم الى ان ظهرت في قميص اهل الأكوان اذاً ينبغى بأن اتكلّم بلسانهم و بما يرتقى اليه ادراكهم و عقولهم و لو نبذل القميص من يقدر ان يتقرّب و انك لو تريد ما تأمرني به ارفع يد المنع عن فمى استغفرك في ذلك يا الهى و محبوبى فارحم على عبادك ثمّ انزل عليهم ما يستطيع عرفانه افندتهم و عقولهم و انك انت الغفور الرّحيم

فاعلم بأنّ الفرق في العدد اربعة عشر و هذا عدد البهآء اذا تحسب الهمزة ستّة لأنّ شكلها ستّة في قاعدة الهندسة و لو تقرأ القايم اذاً تجد الفرق خمسة و هى الهآء في البهآء و فى هذا المقام يستوى القيوم على عرش اسمه القائم كما استوى الهآء على الواو و فى مقام لو تحسب همزة القائم ستّة على حساب الهندسة يصير الفرق تسعة و هو هذا الاسم ايضاً و بهذه التسعة

اراد جلّ ذكره ظهور التّسع فی مقام هذا ما ترى الفرق فی ظاهر الاسمين و انا اختصرنا البيان لك و انك لو تفكّر لتخرج عمّا ذكرناه لك و القيناه عليك ما تقرّ به عينك و عيون الموحّدين فومعري أنّ هذا الفرق لآية عظمتهم للدينهم طاروا الى سماء البهاء و بما استدللنا لك فی الظّاهر يحقّق بأنّ المقصود فی الباطن قیومیّة اسم القیوم علی القائم اعرف و كن من الحافظين و انا سترنا هذا الذّكر و غطّيناه عن ابصار من فی البيان اذا كشفناه لك لتكون من الشّاكرين و قل ان الحمد لله ربّ العالمين

ای عبد ناظر الى الله مختصری بلسان پارسی ذكر میشود تا كلّ بریه از فضل سلطان احدیه از این عین جاریه لاشرقیه و لاغربیه و لاذکریه و لاوصفیه و لاظهوریه و لابرزیه که لم یزل از ذائقه نفس مشرکه محفوظ بوده نصیب بردارند و فایز شوند بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم اعظمیت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیومیت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظیم در عدد ظهور تسع بوده چنانچه بر هر بصیری واضح و نزد هر خیبری مبرهنست و این اعظمیت و قیومیت در این ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر مثلاً مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او باسم بها ظاهر و حال آن اعظمیت که در ظاهر حروف ملاحظه میشود در مقامی همزه بهاء سته و قائم یک حساب میشود فکر لتعرف و فی ذلک لآیات للعارفين

ای سائل ناظر قسم بجمال محبوب که آنچه مقصود حضرت اعلی است در این ظهور و در صحایف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور مشکل است بتوان ذکر کرد و فی الحقیقه کشف قناع از وجه حوری معانی نمود روح القدس میگوید که عظیم اگر خرق حجابات تسعه نماید باعظم فایز شود و این بیان روح القدس است و کان ربّه علی ما یقول شهیدا لیس هذا البیان منّا بل منه قل ایّاکم ان تعترضوا و این تسعه را آیام فرجه مابین ظهورین قرار فرموده‌اند تا کینوناتی که از شمس عظیم متجلّی شده مستعدّ شوند از برای ظهور نیر اعظم که در سنه تسع کلّ بآن موعود بوده‌اند مع ذلک مشاهده کنید که این ناس نسناس بتشبّث بموهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و ملیک غیب و شهود نموده‌اند این نفوس ابداً از کوثر بیان رحمن نچشیده‌اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فیما نزلّ علیه ادراک ننموده‌اند ذرهم فی خوضهم و در این فجر روحانی در هوای لطیف معانی طیران کن متوقّفین کلمه مالک یوم الدّین را اصفا ننموده‌اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فی التّار خالدون و التّار قبورهم لو هم یشعرون

و اما ما سألت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیا و اولیا آیا همین تعین و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقی است یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد او تشخّص و شعوری متصوّر شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده انتهی معلوم آن جناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضیء و روشن است و لکن اگر حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضیء بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و هم چنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوّت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوّت و غلبه‌ئی ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبیه مقدّسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضیء است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن این مادامی است که اسباب مانعه حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایامی که غمام حایل است اگرچه ارض بنور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس

بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده هم‌چنین است آفتاب نفوس که با اسم روح مذکور شده و میشود و هم‌چنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابدأ مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره‌ئی از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوّت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود امثله متعدده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطّلع شوید و مطابق نمائید بما سأل عن الله ربّ العالمین حقّ جلّ ذکره قادر است بآنکه جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بین ناس ظاهر و مبین فرماید باری بر هر مثلی ید قدرت مبسوط و بر هر کلمه ید حفظ گذاشته شده لا یعرفه احد الا من اراد چون ختم اناء عطریّه بید قدرتیّه شکسته شد رایحه آن استشمام میشود الامر بید الله يعطی و يمنع یعمی و یبصر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

و اینکه سؤال از خلق شده بود بدان که لم یزل خلق بوده و لایزال خواهد بود لا لأوّله بدایه و لا لآخره نهایه اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق و كذلك اسم الربّ یقتضی المربوب و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الها و لا مألوه و ربّاً و لا مربوب و امثال ذلک معنی آن در جمیع احوال محقّق و این همان کلمه‌ایست که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر می‌شود محدود است بحدودات امکائیّه و حقّ مقدّس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سواه مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیّه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریه تنطقّ فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم‌چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یرصد علیّه اسم شیء میشود و اینست آن یومی که میفرماید لمن الملك الیوم و نیست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید لله الواحد القهار لذا نفی وجود از کلّ میشود چه که تحقّق وجود در رتبه اوّلیه بعد از تحقّق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقّق و فنای کلّ شیء ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء کان ربّاً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیه بر عرش رحمانیه من اقبل الیه فهو مربوب و مخلوق و معلوم ادراک این مقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل یشهد بآنّه موجود و غیره مفقود اله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده کان و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان قسم بنقطه اوّلیه که طلعت احدیه از احزان وارده و سدّ سبل باغواى انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیه مستوره عالیّه مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلایا وارد که احدی جز حقّ محصی آن نه و ارض سرّ سرّاً در اضطراب و احدی بر آن مطّلع نه الا ربّک العزیز الوهاب و زود است که از سرّ بظهور آید لا یعلم ذلک الا من عنده علم الکتاب

و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم‌چنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلیل فیها اللسان ای اختلافت و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایّامی که خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمّی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بآن تنطقّ فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد

بلسان عبرانی نازل و مدّتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد و اوّل من تکلم به یعرب بن قحطان و اوّل من کتب بالعربیّة مرّامر الطّائی و اوّل من قال الشّعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطّیه از قلمی بقلمی نقل شد تا آنکه باین قلم معروف رسید
 حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطّیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اوّلّیه مبعوث شده اند و خلق را بحقّ دعوت فرموده اند ولیکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم چنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکر مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است انشاءالله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجّه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت الیوم حقایق مظاهر امریه بطراز ابهی مزین و مشهودند و جمیع اسماء در اسم بدیع ظاهر و جمیع حقایق در حقیقتش مستور من آمن به فقد آمن بالله و بمظاهر امره فی کلّ الأعصار و من اعرض عنه فقد كفر بالله المقتدر العزیز المختار و اگر نفسی تفکر نماید در آنچه مذکور شد بمقصود فایز میشود اگرچه باختصار نازل شده ولیکن صد هزار تفصیل در او مستور و عند ربّک علم کلّ شیء فی لوح مسطور نسأل الله ان یرزقک ما قدّر لأصفیائه و یفتح علی وجه قلبک ابواب المعانی لتعرف من کلماته ما اراد و انه علی کلّ شیء قدير و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

جناب حاجی علی

هو الله تعالی جلت عظمته و سلطانه

مکتوب آن جناب در سجن اعظم بنظر این مظلوم رسید و اینکه سؤال از حکم الله در امر معاد و معاش نموده بودید مفهوم گشت نعم ما سألت چه که خیرش بشما و سایر عباد در ظاهر و باطن راجعست انّ ربّک لهو العلیم المجیب سبب اعظم آفرینش عرفان الله بوده و هر نفسی الیوم از عرف قمیص رحمانی بوطن اصلی که مقام معرفت مطلع اوامر الهیّه و مشرق وحی ربّانیّه است فائز شد او بکلّ خیر فائز بوده و خواهد بود و بعد از ورود این مقام اعلی دو امر از برای هر نفسی لازم و واجبست یکی استقامت بر امر الله بشأنی که اگر جمیع ناس بخواهند او را از مصدر امر منع نمایند قادر نباشند و امر دیگر اتباع اوامر الهیّه است که از معین قلم مشیّت ربّانیّه جاری شده چه که معرفت حقّ تمام و کامل نمیشود مگر بمتابعت آنچه امر فرموده و در کتاب الهی نازل شده در سنّه قبل کتاب اقدس از سماء عطاء مالک اسماء نازل آنچه در او نازل شده انشاءالله بعمل بآن موافق شوید

و اما امر معاش باید متوکلاً علی الله مشغول بکسب باشید انّه ینزل علیکم من سماء الطافه ما قدّر لکم انّه لهو المقتدر القدیر حمد کن مقصود عالم را که کتابت لدی المسجون وارد شد و از مقررّ امر جواب آن نازل و ارسال گشت چه که این فضل بزرگیست از جانب حقّ اگرچه الیوم معلوم نیست ولیکن زود است که معلوم خواهد شد قل

سبحانک اللهم یا الهی انا الذی توجّهت الیک و توکلت علیک اسألك باسمک الذی به تموج بحر بیانک و تهیج اریاح عرفانک بأن تجعلنی موفقاً علی خدمة امرک و مؤیداً بذکرک و ثنائک ثم انزل علی من سماء مواهبک ما یحفظنی عن دونک و ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر المتعالی المهیمن العلیم الحکیم

* * *

بنام خداوند یکتا

مکتوبی از شما رسید و آنچه در او مذکور بود نزد اهل بصر واضح و مبرهن است بشنو ندای مظلوم آفاق را از حقّ بخواه تا قادر شوی بر محو موهوم و صحو معلوم نوشته بودی که سالها دینی تحصیل نموده و بآن موقنی اگر نفسی از شما سؤال نماید که بچه حبّت و بچه برهان چه خواهی گفت اجعل محضرک بین یدی الرحمن ثم انطق بالانصاف انّی لک ناصح امین مطالبی را که ذکر نمودی و علامت حقّیت حقّ قرار دادی این امور نزد حقّ لم یزل و لایزال مردود بوده بهتر آنکه خالصاً لوجه الرحمن قدری از آیات فرقان تلاوت نمائید و در معانی آن تفکّر کنید شاید در این یوم که سلطان ایام است از رحیق عرفان محروم نمانید و از کوثر وحی و الهام بی نصیب نشوید از جمله در این آیات مبارکه که از قبل بر محبوب عالم و سیّد امم نازل شده تفکّر کنید میفرماید و قالوا لن نؤمن لک حتّی تفجر لنا من الأرض ینبوعاً او تکون لک جنة من نخیل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجیراً او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفاً او تأتی باللّه و الملائكة قبلاً او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء و لن نؤمن لرفیقک حتّی تنزل علینا کتاباً نقرأه قل سبحان ربّی هل کنت الا بشراً رسولاً این آیاتی است که مشرکین بخاتم انبیا روح ما سواه فداه گفته‌اند یعنی مضمون این آیات را شرایط ایمان قرار داده‌اند که اگر آن حضرت ظاهر فرماید بحقّ موقن شوند حال تفکّر در آن نفوس غافله نمائید که عرض کرده‌اند باید در ارض بطحا چشمه‌ئی جاری کنی و یا یک بیتی از ذهب ظاهر کنی از برای ما یا اینکه بآسمان صعود نمائی مقابل چشم ما و بیائی بکتابی که او را قرائت کنیم یا بستانی ظاهر کنی که در آن نخیل و عنب باشد یا اینکه بحقّ جلّ جلاله و قبیلی از ملائکه بیائی اینها اموراتی بود که مشرکین حجاز از سیّد عالم خواستند که ظاهر فرماید تا موقن شوند بآنچه بیان فرموده و معانی آن مجملی ذکر شد حال ببصر حدید و قلب اطهر و انصاف کامل ملاحظه نمائید و تفکّر کنید لیحصحص لک الحقّ و یظهر لک صراط اللّه الذی ظهر بالحقّ و تجد نفسک علی یقین مبین و بعد از این سؤالات ملاحظه کنید که حقّ جلّ جلاله در جواب چه فرموده میفرماید بگو هل کنت الا بشراً رسولاً و اگر این عرایض مقبول میشد و حقّ تعالی سلطانه ظاهر میفرمود آنچه را که خواسته بودند بزعم آنها دیگر در ارض احدی منکر و معرض بر حسب ظاهر مشاهده نمیشد و حال آنکه در مقام دیگر میفرماید اگر ببینند جمیع آیات را بحقّ مقبل نشوند و بافق اعلی توجّه ننمایند حال آن جناب در آنچه خواسته‌اند تفکّر نمایند قسم بمنزل کتب که اگر بانصاف و مقدّس از اغراض نفسانیّه در آنچه ذکر شد تأمل نمائید البتّه بحقّ راجع شوید و منقطعاً عن کلّ ما سوی اللّه از بیت خارج و به لیبیک اللهم لییک ناطق گردید حقّ منتظر آن نبوده و نیست که هر نفسی آنچه بخواهد ظاهر فرماید علم یفعل ما یشاء برافراخته و بکلمه مبارکه احکم ما ارید ناطق این بسی واضح است که حقّ جلّ کبریائه فاعل مختار است آنچه بگوید و بفرماید همان مصلحت عباد او بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستید اعظم از آن ظاهر شده در کتب الهیه تفرّس نمائید تا مطلع شوید بر علم و حکمت و سلطنت و قوّت و قدرت و احاطه حقّ تعالت قدرته و تعالت عظمته و تعالت سلطنته انشاءالله باید از امثال این مطالب و اقوال که معرضین اعصار قبل بآن تکلم نموده‌اند مقدّس و منزّه شوید و بحجّت باقیه الهی و ما ظهر من عنده ناظر و متمسک باشید قد ظهر ما لا ظهر من قبل یشهد بذلك کلّ حجر و مدر ولکنّ النّاس اکثرهم من الغافلین قل

سبحانک یا اله الوجود و عالم الغیب و الشّهود اسألك باسمک المخزون الموعود الّذی به ماج بحر عرفانک و هاج عرف قمیصک و فتح باب لقائک علی من فی سمائک و ارضک ان تؤیّدنی علی عرفان مشرق وحیک و مطلع آیاتک ای ربّ انا الّذی منعنّی الأوّهام عن افق یقینک و ظنون العباد عن بحر فضلک اسألك بنفسک ان توفّقنی علی الاقبال الیک و الاعراض عن دونک ای ربّ انت الکریم ذو الفضل العظیم لا تطرد هذا المسکین عن باب عطائک و لا هذا المحروم عن لجة بحر احدیتک فاغفر له بجودک و احسانک انک انت الجواد الکریم و انک انت ارحم الراحمین

* * *

سیسان

جناب محمدابا علیه بهاء الله

هو المشرق من افق البقاء

نامهات تلقاء وجه در سجن اعظم بشرف اصغاء مالک قدم فائز شد اینعمل تو عند الله بهتر است از اعمال نفوسیکه سالها در مدارس بتعلیم و تعلّم مشغول بودند چه که حاصل عمل تو ذکر الله و ثنائه بوده و حاصل اعمال آن نفوس غافله شهادت نقطه اولی الّذی بشّر العباد بهذا النبأ العظیم در ثمره و اعمال احزاب عالم باید تفکّر نمود چه که هر نفسی مطلع و آگاه شود بر امر الله ثابت و مستقیم ماند

البهاء علیک و علی ضلعک و ابنک من لدی الله العلیم الحکیم دوستان آن ارض را تکبیر میرسانیم از حق میطلبیم کل را مؤید فرماید بر استقامت اوست بر هر شیئی قادر و توانا

* * *

جناب محمد علی علیه بهاء الله

بنام یکتا خداوند دانا

نامهات رسید ندایت را شنیدیم و در سجن اعظم از مالک قدم آنچه مصلحت است از برای تو خواستیم انسان خود بر نفع و ضرر خود آگاه نه علم غیب مخصوصست بذاته تعالی بسا میشود انسان امری را که بنظرش پسندیده است از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید و بعد کمال ضرر از او حاصل لذا قلم اعلی مقام توکل و تفویض را القا فرمود بر هر صاحب بصر و ادراکی معلوم و واضحست که از حقّ جلّ جلاله آنچه ظاهر میشود از مقتضیات حکمت بالغه بوده و هست و اگر کسی تفویض نماید و توکل کند البته آنچه مصلحت اوست ظاهر شود باید باسباب تمسک نمود و متوکلاً علی الله مشغول گشت قل

الهی الّهی قد اقبلت الیک و توجّهت الی بحر جودک و سماء عطائک و مشرق فضلک اسألك بأن تکتب لی من قلمک الأعلی خیر الآخرة و الأولى ای ربّ انا الّذی توکّلت علیک و فوّضت اموری الیک اسألك بأن تقدّر لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمک ثمّ اجعلنی یا الّهی مستقیماً علی امرک بحیث لا تمنعنی صفوف العالم و ضوضاء الأمم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ الغالب القدير

* * *

هو المجیب

نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر و بر مقرر آنه لا یعرف بما سواه واصل و ما فيه بلحاظ الله ملحوظ آمد سؤال شده بود از اینکه چگونه میشود که حرف علیین بسجین تبدیل شود و یا اثبات بنفی راجع گردد و یا ثمره جنتیه از لطافت ممنوع شود و یا مرآت از اشراقات انوار آفتاب معانی محروم ماند فنعم ما سألت و كنت من السائلین بسیار سؤال شما مقبول افتاد چه که اليوم لازم است هر نفسی که از عرفان معضلات مسائل الهیه عاجز شود از شریعه علم ربانیه و فرات حکمت صمدانیه سائل و آمل گردد که شاید برشعی از آن مشروب شود و بر بساط سکون و ایقان مستریح گردد و نسأل الله بأن یصعدک الی مقام تشهد جمال القدم ببصرک و تنقطع عن بصر العالمین و تسمع نغماته بأذنک و تنقطع عن اذن الخلاق اجمعین و تعرف نفسه بقلبک و تنقطع عن افئدة کلّ من فی السموات و الأرضین و یطهرک عن دنس الدنیا و ما فیها بحيث لن تمرّ علی شیء الا و قد تسمع منه بأنّه لا اله الا هو و انّ طلعة الأعلى لبهائه فی الملا الأعلى و ضیائه بین الأرض و السماء و کبريائه لمن فی ملکوت الأمر و الخلق و کذلک ینطق کلّ شیء ان انت من السامعین چه که اليوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که بجشم و گوش و فؤاد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان باشراقات شمس معانی مستتیر و فایز شود و علّتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و به ما سواه مشغول داشته اینست که بوهیم صرف کفایت نموده اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده اند براههای مهلک تقلید مشی نموده اند و از مناهج تجرید محروم شده اند امر الهی لازال چون صبح نورانی ظاهر و لایح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده اند نظر بآن است که گوش و قلب را بآلایش کلمات ناس آلوده اند والا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند

حال خود آن جناب ملاحظه نماید امر از دو قسم بیرون نه یا آنکه اهل بیان مقررند بقدرت الهیه یا نه اگر معترف نیستند باین نفوس حرفی نداریم چه که از ملل قبل محسوبند که ید الله را مغلول دانسته اند چنانچه ربّ العزّة خبر داده بقوله تعالی ید الله مغلوله و اگر معترفند بدایع قدرت ربّانی در این صورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجز شأن خلق بوده و آن ذات قدم لازال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحرفی جمیع من علی الأرض بسموات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر بادی رتبه خلق راجع نماید و لیس لأحد ان یقول لم و بم و من قال فقد کفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و کان من المشرکین فی الواح عزّ حفیظ و هم چنین قادر است باینکه هر وقت اراده فرماید مظهر نفس خود را در بین بریه مبعوث نماید و در حین ظهور باید از نفس ظهور او تعالی حجّت و دلیل خواست اگر بآن حجّتی که لازال مابین ناس بوده اتیان فرمود دیگر توقّف باطل است بلکه اگر کلّ من فی السموات و الأرض اقلّ من حین توقّف نمایند از اهل نار محسوب اگرچه جمیع ادّعی ولایت نمایند عزیز میکند هر که را اراده فرماید و ذلیل میفرماید هر که را بخواهد لا یسأل عمّا یفعل حال آن جناب بانصاف ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئونات قدرتیّه الهیه ظاهر شود و علاوه بر آن اتیان نماید بآن حجّتی که لازال بآن اثبات دین ناس شده و امر الله بین بریه او ثابت گشته و معذلک از چنین ظهور که نفس ظهور الله بوده نفسی اعراض نماید و باعراض هم کفایت ننموده بر قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی چه حکم جاری قل حکمه عند الله یحکم ما یشاء کما حکم بالحقّ ولكنّ الناس هم لا یشعرون آیا در هیچ عهدی و ملّتی

چنین امری جایز بوده لا فونفسه الرحمن الرحيم اگر بگویند این ظهور نباید ظاهر شود چنانچه مشرکین گفته‌اند در این صورت قدرت و اراده حق منوط و معلق باراده خلق میشود فتعالی عن ذلک علوّاً کبیراً چنانچه در ظهور ستین کلّ ناس از عالم و جاهل باین سخنهای مزخرف بی‌معنی از حق محروم شده‌اند و از علّیین بقا بسجّین فنا راجع گشته‌اند و بگمان خود بر اعلی مقعد ایمان مستقرّند فیئس ما ظلّوا فی انفسهم و کانوا من المتوهّمین فی امّ الألواح مذکورا

باری نظر را از ما سوی الله بردار و بحق ناظر شو و به ما ینظهر من عنده چه که دون او لاشیء محض بوده و خواهد بود و اگر الیوم کلّ من فی السموات و الأرض حروفات ینائیة شوند که بصدهزار رتبه از حروفات فرقائیة اعظم و اکبرند و اقلّ من آن در این امر توقّف نمایند از معرضین عندالله محسوبند و از احرف نفی منسوب حقّ جلّ و عزّ را باحدی نسبت و ربط و مشابهت و مشاکلت نه و کلّ به نسبتهم الی عرفانه مفتخر و معزّز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمن مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کلّ اشیاء بالسّویة اشراق و تجلّی فرموده و جمیع من فی الملک بین یدی الفضل در صقع واحد قائمند و ذره را بر ذره افتخار و زیادتی نه الاّ بسبققتها الی عرفان الله و لقائه فطوبی لمن عرفه بنفسه و انقطع عمّا سواه ای علیّ بشنو نداء الله را و بمقرّی وارد شو که لازال مقدّس از اسماء بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمی از جمال مستی و سلطانی که باراده قلمش ملکوت اسماء خلق شده محروم نگردی فوالله الذی لا اله الاّ هو که مقصود از این بیان آن است که شاید آن جناب و معدودی خرق حجاب نموده بسرادق قدس محبوب که مقدّس از ظنون و اوهام عباد بوده درآیند والاّ انه لمتعالی عن اقبال الخلق و اعراضهم و مقدّس عن العالمین آیا در حین اشراق شمس لایق است نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده بلکه در این مقام نجوم طالب ظلمت لیلند و از نور نهار معرض چه که قدر و ضیاء نجوم در لیل مشهود است و از تجلّی نیر یوم معدوم و مفقود میگردند فسبحانه عن المثل و الأمثال چه که لازال نیر جمالش مستضیء بوده و احدی با او نبوده و کلّ ما سواه در امکانه تراپیّه بمشیت امکانیّه خلق شده‌اند و باو راجع خواهند شد و انه جلّ و عزّ در مقعد امتناع و مقرّ ارتفاع خود لم یزل و لایزال مقدّس از کلّ بوده و خواهد بود

بسیار عجیب است که از تغییر و تبدیل اسماء ناس تعجّب مینمایند و متحیّر شده‌اند با اینکه جمیع در کلّ حین تغییر و تبدیل مظاهر اسماء و مطالع آن را بیصر ظاهر مشاهده مینمایند و معذلک بحجبات وهمیّه و کلمات شرکیّه چنان محتجب مانده‌اند که از آنچه بیصر ملاحظه مینمایند غافل شده‌اند

ای سائل اسماء و صفات الهی را موهوم بدان بدان که جمیع اشیاء از آنچه مابین ارض و سماء خلق شده مظاهر اسماء و مطالع صفات حقّ تعالی شأنه بوده و خواهد بود غایت این است که انسان نسبت بدون خود اعظم رتبه و اکبر مقاماً خلق شده و اگر در سماء ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ارتقا نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت و فطور نبینی فطوبی لمن طار فی هذا الهواء الذی ما طارت فیہ اجنحة المرییین

و حال ملاحظه نما در جمیع این مظاهر اسمیّه الهیّه از اشجار و افنان و اغصان و اثمار و هم‌چنین در اوراد و ازهار و کَلّما ینبت علی وجه الأرض که در اوّل بچه مقدار طراوت و لطافت و نضارت ظاهر میشوند و بعد از مدّتی کلّ از خلع لطیفه عاری شده بارض راجع شوند چه مقدار از ثمرات جنیّه که تغییر نماید بشائی که از رایحه او انسان اجتناب نماید باری کلّ در علوّ و دنوّ و تغییر و تبدیل مگر مظاهر کَلّیّه الهیّه که بنفسه لنفسه قائم و باقیند قسم بافتاب صبح معانی که لسان الهی بشان و اندازه ناس تکلم میفرماید چه که اکثری از ناس بیلوغ نرسیده‌اند والاّ بابی از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کلّ من فی السموات و الأرض بافاضه قلمیّه او از علم ماسوی خود را غنیّ مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقرّ میشدند و نظر بعدم استعداد ناس جواهر علم ربّانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیت الهی محفوظ و مستور مانده و تا حین حرفی از آن

نازل نشده و بعد الأمر بیده یفعل ما یشاء و لا یسأل عما شاء و هو العلیم الخبیر و اگر از این عبد میشنوی پره‌ای تحدید و تقلید را بیفکن و پره‌ای تجرید در این هوای قدس توحید پرواز کن تا از شبهات وهمیه و اشارات ربیه خود را مقدس یابی و بانوار یقین خود را منور بینی

بگوش جان کلمات رحمانی را اصغا نما که شاید قلب از غبار مکدره اوهام که در این ایام کل من فی الملک را احاطه نموده مطهر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باین مقام اقدس امنع اطهر فایز شوی ملاحظه مینمائی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیت ظهور قبلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فوالذی نفس حسین فی قبضة قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده بصر منیر حدید در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربّانی مطلع شوید و در جمیع اوراق و الواح و رقاع و صحف و زبر و کتب کلّ ناس را وصیت فرموده و از جمیع اخذ عهد نموده که مباد در حین ظهور بشیئی از آنچه خلق شده متمسک شوند و از نفس ظهور محتجب مانند چه که در آن یوم هیچ شیئی نفع نمی‌بخشد الا بعد اذن به وحید اکبر میفرمایند و انتظروا من یدکرّم الله وجهه فانکم ما خلقتم الا للقاءه و هو الذی علّق کلّ شیء بأمره ایّاک ایّاک ایام ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیّة فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسیه فی هیکل ظهوره من قبل حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات تفکر نمائید با این آیات محکمه و کلمات متقنه دیگر مجال اعراض برای نفسی باقی میماند لا فوالذی انطق الروح فی صدری مگر آنکه بالمره از حق اعراض نمایند و واحد بیان خلق اولیّه‌اند و ما دونهم خلقوا فی ظلّهم

و هم‌چنین به وحید اکبر میفرمایند و ربّما یأتیک من انت قد سألت عن علوّ ذکره و ارتفاع امره و انّ من فی البیان یقرؤون تلك الکلمات و هم لا یلتفتون بظهوره و لا یؤمنون بالله الذی خلقهم بظهور قبله و هم راقدون چنانچه حال ملاحظه میشود که کلّ تلاوت کتاب الله مینماید و در لیل و نهار مینویسند و مع‌ذلک بحر فی کتاب مستشعر نشده‌اند بلکه مقصود از ترویج جز تحقّق ریاست و اثبات آن نبوده و نخواهد بود کذلک یشهد لسان الله الملک العزیز العلیم

و میفرمایند من اول ذلک الأمر الی قبل ان یکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و انّ کلمات قد رأیت من النطفة الی ما کسونه لحماً ثم اصبر حتّی تشهد خلق الآخر قل فتبارک الله احسن الخالقین و هم‌چنین به عظیم میفرمایند هذا ما وعدناک قبل الذی اجبتاک اصبر حتّی یقضی عن البیان تسعة فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعین و میفرمایند فلتراقبن فرق القائم و القیوم ثم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون حال قدری در این کلمات تفکر فرمائید و هم‌چنین در فرق قائم و قیوم تفکر لازم چه که این عبد از احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه فوالله الذی لا اله الا هو که تبلیغ امر الله این عبد را بر تحریر این لوح مضطرّ نموده که شاید مصباحی چند در مشکاة امکان مستضیء شوند و بقدره الله بر نصر این مظلوم فرید قائم گردند اذا کلّ شیء یمکی علی ضرّی و بما ورد علیّ من الذین هم خلقوا بقولی و از همه گذشته امر بمقامی منجرّ شده که با آنکه ظهور آیات قدس ربّانی بمثابه غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتیّه و ظهورات الهیه که عالم را احاطه نموده بشأنی که ملل قبل مدعن و معترف شده‌اند مع‌ذلک باید بادله استدلال نمایم و امری را که لایزال مقدس از دلیل بوده بدلیل ثابت نمایم که لعلّ معدودی بسماء شهود صعود نمایند

ظلمی فوق این در علم الهی نه که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیّت خود نماید بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سماء لایزال مشهود و لایح است فسیعلم الذین ظلموا نفس الله ای مرجع یرجعون و بلاایای محتومه و قضایای مثبته بشأنی وارد که جز حق احدی بر احصای آن قادر نه در کلّ حین رماح بغضا از شطر اعدا بر هیکل بقا وارد و لقد جاءنی مظاهر نفس الله فی ضحی من الیوم یمکون و ینوحون قالوا یا اسفا علی یوسف الله المهیمن القیوم فقد اودعوه عبیده فی الحبّ ثمّ فی انفسهم یمستصرخون

قل يا ملأ البيان أ تقتلون نقطة الأولى و تقرؤون آياته في كلّ عشيّ و بكور تالله قد فعلتم ما لا فعلت امم القبل و يشهد بذلك عباد مكرمون ان انتم تنكرون أ تقتلون الله بأسيايف النفس و الهوى ثمّ على مقاعدكم بذكره تشتغلون و بآياته تستدلّون كذلك فعل كلّ امّة بالله حين ظهوره بمظهر نفسه في كلّ عصر و كذلك فعلوا و كانوا ان يفعلون قل اليوم لن يحرك على اسماء هؤلاء قلم الله المهيمن العزيز القيوم و لن يرتد اليهم طرف الله و لن يأخذهم نفحات قدس محبوب اليوم اگر عباد از اين آيات قدس الهية و ظهورات عزّ صمدانيّه اعراض نمايند بچه حجّت و دليل اثبات دين خود مينمايند بگو اى اهل بيان ببصر حقّ بمنظر اكبر ناظر شويد چه كه ببصر دون خود مشهود نگردد اينست كه ظهور قبلم ميفرمايد اياكم فانظروا اليه بعينه فمن ينظر اليه بعين سواه لن يعرفه ابداً و بعد از وصاى اى لا يحصى عباد خود را در اين امر ميفرمايد فيا الهى انت تعلم بائى ما قصّرت فى نصحي ذلك الخلق و تدبيري لاقبالهم الى الله ربهم و ايمانهم بالله بارئهم الى آخر قوله روحى فداء قسم بجمال قدم كه از اين بيان كه از قلم رحمن جارى شده قلب كلّ اشياء محترق گشته و هر ذى بصرى از اين كلمات نوحه و حنين مظهر اسماء و صفات را ادراك مينمايد ولكن لا يزيد الظالمين الا غوراً و خساراً اى عليّ گوش جان بگشا و كلمات رحمن كه در قيوم اسماء نازل شده اصغاً نما كه ميفرمايد يا قرّة العين لا تجعل يدك ميسوطة على الامر لأنّ الناس فى سكران من السرّ و انّ لك الكربة بعد هذه الدّورة بالحقّ الاكبر هنالك فأظهر من السرّ سرّاً على قدر سمّ الابرة فى الطور الاكبر ليموتنّ الطوريون فى السّينا عند مطلع رشح من ذلك النور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم و هو الله قد كان عليك بالحقّ على الحقّ حفيظاً و حال كربة ظاهر و طوريون معدوم و مفقود چنانچه مشاهده ميشود و با اينكه ميفرمايد طوريون ميت و لاشىء و معدوم ميشوند مع ذلك تعجّب مينمايند از اينكه ثمره طوبى حنظل شود چنانچه بعينه همين را سؤال کرده اند و يا صور عليّين بسجّين تبديل گردد لازال امر الهى محدود نبوده و نخواهد بود كلّ مرأى موجودات اگر در حين بشمس سماء قدم مقابل شوند در كلّ انوار شمس ظاهر و لايج و منطبع و مرتسم و بمجرّد انحراف از كلّ اخذ ميشود فانظر فى الشمس ثمّ فى المرايا لكى تجد الى ما يلقيك الرّوح سبيلا

ابن نبيل مرفوع در اثبات امر الله بما القى الله على فؤاده الواحى نوشته و در ابتدا باين آيه كه از سماء مشيتّ ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده قوله عزّ ذكره قل اللهمّ انك انت الهان الالهين لتؤتينّ الألوهية من تشاء و لتزغنّ الألوهية عمّن تشاء الى آخر و كذلك قل اللهمّ انك انت ربّاب السموات و الأرض لتؤتينّ الربوبية من تشاء و لتزغنّ الربوبية عمّن تشاء الى آخر با آنكه سلطان وجود باين صريحى فرموده كه عطا ميفرمايد الوهيتّ و ربوبيتّ را بهر نفسى كه اراده فرمايد و اخذ ميفرمايد از هر كه بخواهد خداوند قادري كه مقام الوهيتّ و ربوبيتّ كه اعلى مقامات است اخذ فرمايد قادر نيست بر اينكه از هيكلى قميص اسم خود را نزع نمايد يا آنكه حلوى را بمرّ تبديل فرمايد سبحانه الله عمّا يتوهّمون العباد فى قدرته فتعالى عمّا يصفون حال مشاهده نمائيد كه طير قدرت و عظمت در چه هوا طيران مينمايد و ناس در چه اماكن توقّف نموده اند آيا آيه الله على كلّ شىء قدير را چه معنى نموده اند و از يفعل ما يشاء و لا يسأل عمّا شاء چه ادراك کرده اند اى عباد از اوهن بيوت بركن شديد متمسك شويد و از ظلمات جهل و نادانى بفجر منير علم ربّانى توجه نمائيد و كاش اهل بيان در آيه مبارك كه ابن نبيل ذكر نموده تفكّر نمايند كه شايد از سبل وهم بصراط يقين درآيند

اى عليّ يك قدح از اين ماء عذب حيوان كه در ظلمات كلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بياشام تا از كدورات ايام و شبهات انام و اشارات غافلين و دلالات مغلّين پاك و مقدّس شوى و ابواب علوم نامتناهى ربّانى بر وجه قلبت مفتوح شود تا آنكه موقن شوى باينكه سلطان قدم قادر است بر آنكه در ساعتى جميع اشياء را بخلع اسماء حسنى مفتخر و معزّز فرمايد و در ساعت اخري از جميع اخذ نمايد و انّى اشكو الى الله من هؤلاء العباد لأنّهم ينظرون الىّ بما عندهم لا بما عندى و يقاسون نفس الله بأنفسهم و كلماته بكلماتهم فوالذى نفسى نفسه لو ينقطعنّ اليوم كلّ من فى السموات و الأرض و

يقبلنّ الى الله ليعلمهم من بدايع علمه ما يغنيهم عن العالمين و در این سنّه شداد بعضی از عباد اینگونه مسائل سؤال نموده‌اند و عبد حاضر لدی العرش جوابهای محکمّه شافیّه کافیه نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده‌اید و در این ارض هم بعضی از شبهات القا نموده‌اند که شاید نفوس قدسیّه را بحجبات کلمات قبلیّه محتجب دارند و لکن غافل از اینکه نفسی که در هوای بافضای قدس الهی طیران نمود و از خرمنهای علوم نامتناهی ربّانی القاط فرمود بشبهات و همیّه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الأعظم لن یلتفت الی سراب بقیعه و لن یشرب من ماء الحمیم اگرچه لایق نه که قلم اعلی بذکر کلمات اولو البغضاء بیالاید و یا حرکت نماید و لکن نظر بتبلیغ رسالات ربّانی مفرّی نه که شاید جاهلی بیحر علم درآید و یا گم‌گشته وادی غفلت و نسیان بیمن رحمن خرامد و آنّه لیهدی من یشاء الی صراط البهّاء و آنّه علی کلّ شیء قدیر و لکن این ذکر و بیان برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سیل هدایت باشند و الاّ علیل غلّ و بغضا را سلسیل طاهر نماید چنانچه الیوم اکثری اهل بیان جمیع ظهورات قدرتیّه و شئونات الهیّه و آیات منزله را بچشم خود دیده‌اند و بگوش خود شنیده‌اند معذلک بیغضی قیام نموده‌اند که ذکر آن ممکن نه الاّ من فتح الله بصره و ایدّه علی امره و اخرجه عن ظلمات الوهم و هداه الی صراطه العزیز الحمید و تمسک باموری جسته‌اند که لم یزل عندالله مذکور نبوده و بشأنی غافلند که بحجر ساجد شده‌اند و از منظر اکبر و جمال اظهر انور معرض گشته‌اند و ربّ معبود شعر من عابدیه خیر منه ان یا علیّ قل الیوم انتم و معبودکم عندالله فی حدّ سوء فمن آمن منکم فقد امن من فزع الاکبر و من اعرض فقد خرج عن صراط الله و انّ هذا لهو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال

ایاکم ایاکم یا ملأّ البیان لا تکفروا بالله و لا تحاربوا بمظهر نفسه و لا تجادلوا بالذی جاءکم عن مشرق الأمر بسلطان مبین آیا گمان مینمائید که امر الله باعراض معرضین ممنوع شود و یا انوار شمس عزّ باقی باکام انفس ظلمانی مستور ماند لا فوالذی نطق فی صدری و بعثنی بالحقّ و ارسلنی علی العالمین و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القا نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای ورّی و لکن عندنا علمه نعلّم من نشاء بعلم من لدنا و من کان فی ریب فلیسأل الله ربّه بأن یشهد و یكون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه ذهیّت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اوّل لو هم یشعرون جمیع فلزّات بوزن و صورت و مادّه یکدیگر میرسند و لکن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین باین مقام صعود ننموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود آنقدر هم ادراک ننموده که تراب میشود این رتبه که مشهود هر ذی شعوری بوده که کلّ از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب در قدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس از اجساد و این بسی ظاهر و هویدا است و اگر ناس لایق و بالغ مشاهده میشدند هرآینه در این مقام ذکر بعضی از علوم مستوره الهیّه میشد و لکن قضی ما قضی بر هر ذی بصری مشهود است که حقّ تعالی ذکره بر کلّ شیء قادر بوده و خواهد بود البتّه اگر بخواهد بمجرّد اراده ذهب را بنحاس تبدیل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود و آنّه لهو المقتدر العزیز القادر المحمود

نظر را مطهر نموده بمنظر اکبر توجه نمائید و از اشجار لایغنی و لایثمر منقطع شوید اینست از بدایع امر الهی فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض فمن اقبل فلنفسه و من اعرض فلها و آنّه لهو المقدّس عن الخلائق اجمعین در شیطان تفکر نما که معلّم ملکوت بوده در ملأّ اعلی و در مداین اسماء بأسماء حسنی معروف و بعد باعرضی از اعلی رفیق اعلی بادنی ارض سفلی مفرّ گرفته کذلک یفعل ربّک ما یشاء ان انت من الموقنین

از اینها گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محلّ طواف مظاهر اسماء و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد اذّا تفکروا یا اولو الالباب کلّ شیء در قبضه قدرت الهی اسیرند و در کلّ حین بآنچه اراده فرماید قادر و مقتدر است و نفاذ قدرت محیطه‌اش در هیچ اوان از مظاهر امکان و اکوان سلب نشده و نخواهد شد اسرار مکنونه‌اش را هر گوشی لایق

استماع نه و حوريات معانى مقصوده علميه اش را هر چشمى قابل مشاهده نه چه مقدار از هياكل ظلم كه بقميص عدل بين عباد معروف شده اند و چه مقدار از حقايق عدليه كه در اثواب ظلم اشتهاار يافته اند نظر در اصنام نما كه حال نصف من على الأرض باو عاكف شده اند و من دون الله معبود اخذ نموده اند و باين مرض مبتلا نشده اند مگر آنكه بوهم و تقليد اكتفا کرده اند و از سلطان توحيد اعراض نموده اند

بارى اليوم مظاهر كل اسماء و صفات در صقع واحد و موقف واحد مشهودند الا من صعد الى الله كذلك نلقى عليك لعل تطهر نفسك و صدرك عن كلمات العالمين و تسمع ما غرّد الروح على افنان هذه السدرة التى احاطت كل من فى السموات و الأرضين قل يا ملا البيان تالله الحق لم يكن هذا من تلقاء نفسى بل بما نطق الله فى صدرى و ما ظهر من سلطانى و جرى من قلمى برهانى ثم حجتى ثم دليلى ان انتم من المنصفين قل انتم بائى حجة آمنتكم بعلى من قبل حين الذى ظهر بالحق و جاءكم بسلطان مبين و بائى برهان صدقتم آياته و اذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات امره المهيمن المتعالى العزيز المنير و ان تقولوا انا آمنّا به بنفسه و اكتفينا بحجّة نفسه عمّا سواه قل تالله هذا نفسه قد قام بين العباد و ظهر بسلطان اسمه المقتدر المهيمن العلى العظيم و ان تقولوا بانّا آمنّا بما نزل عليه من آيات الله العزيز الغالب القدير فنلك آياته ملأت شرق الأرض و غربها اذا فاستمعوا لما يوحى عن شطر القدس الذى يسمع من ارياحها ما سمع اذن الحبيب فى معراج القدس ثم اذن الروح فى سموات الأمر ثم اذن الكليم على طور العزّ عن شجرة الله الناطق العزيز الحكيم و من دونهما قد ظهر هذا الغلام بسلطنة التى علت على الممكنات و يشهد بذلك السن الكائنات ان انتم من السامعين ثم قل لرؤساء البيان اين كنتم حين الذى اضطربت فيه انفس العباد و زلّت فيه الأقدام و غشى الرعب قلوب الراسخين و قام على كل العباد من مذاهب شتى و ما استنصرت من احد الا الله الذى بعثنى و ارسلنى على العالمين تالله هم كانوا مستورا خلف قناع النساء فلما ظهر الأمر بسلطانه اطمأنوا فى انفسهم و خرجوا عن الحجاب فأول ما فعلوا عرضوا عن الذى به ثبت ايمانهم كذلك كان الأمر و أنك كنت من الشاهدين و أنك ان لن تصدقنى بعد الذى شهدت بعينك يصدقنى كل الأشياء و عن ورائها لسان الله الصادق الأمين

ان يا جمال الكبرياء بين الأرض و السماء غير اللحن لأهل الانشاء ثم غنّ على افنان البقاء على لحن عجمى منبع ليكشف اسرار الأمر فيما رقم من هذا القلم المحكم المتين چه كه جميع ناس بلغات عربيّه مطلع نه و ادراك كلمات پارسيّه اسهل است نزد اهل لسان

اى سائل آنچه از اسامى در كتاب الهى از ذكر طوبى و سدره منتهى و شجرة قصوى و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده مينمائى موهوم مدان مقصود از جميع اين اسامى عندالله مؤمن بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظلّ سدره الهيّه ساكن از سدره طوبى و عليّين عندالله محسوب و بعد از اعراض از سدره نار و سجّين مذکور و در حين ايمان افنان و اغصان و اوراق و اثمار او جميع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جميع از نفى محسوب ميشود و بسا نفسى كه در اصيل از ابهى سدره بقا است و در بكور از ادنى شجرة فنا و كذلك بالعكس لو انت من العارفين

مؤمن را در حين اقبال او الى الله جنتى مشاهده كن با كمال تزيين بشأنى كه جميع آنچه در جنت شنیده ئى در او مشاهده نما از افنان علميه و اثمار معارف الهيّه و انهار بيانيّه و ازهار حكمتيه و فوق ذلك الى ان يشاء الله در او موجود و همين نفس بعينه بعد از اعراض نفس هاويه ميشود مع آنچه متعلّق باو بوده كذلك بيدل الله النور بالظلمة و الظلمة بالنور لو انتم تفقهون آيا نشنیده ئى كه ظهور قبلم در ارض همين حكم جارى فرموده چنانچه ميفرمايد بر هر ارضى كه مؤمن مستقرّ شود از ارض جنت عندالله مذکور است و اگر مشرك بهمان ارض مستقرّ شود از ارض جحيم محسوب چنانچه اليوم مقررّ عرش ارضى واقع شده كه ابدًا معروف نبوده ولكن اليوم مبغضين جمال ربّ العالمين خود را از عليّين محروم ساخته اند و در قعر سجّين مقررّ گرفته اند و بزعم خود در اعلى مقعد جنت ساكنند چنانچه ملل قبل هم بهمين اوهام مشغولند اذا يشرهم قلم الأمر بعذاب يوم

عقیم این قوم را لایق آنکه عجلای من دون الله اخذ نمایند و باو ساجد و عاکف شوند چنانچه شده‌اند کجا لایقند بهوای قدس صمدانی طیران نمایند و یا بسماء عزّ الهی راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه طبعش گل میل نموده ابداً بگل ملتفت نه کذلک یضرب الله مثلاً لعلّ النّاس هم یشعرون آیا نشنیده‌اید که میفرماید بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی میشود

باری الیوم هر نفسی که از کلّ آنچه مابین عباد مشهود و مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کفّ طین مشاهده نماید ابداً قادر نه که باین هوا طیران نماید و یا بمقرّر سلطان عزّ تقدیس درآید لازال مؤمن اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهد بود و علاوه بر این شمس معانی که از مشرق اصبع رحمانی اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه لنفسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکانه تراپیه صعود نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدری که او را باین مقام فایز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صدهزار امثال و اشباح را در اقلّ من آن از اعلیّ مقرّر بقا بادی مقعد فنا راجع فرماید و هم‌چنین بالعکس و این از سنن او بوده و خواهد بود چه که قدرت محیطه و قضایای محتومه آن سلطان احدیه لازال بر کلّ شیء نافذ بوده و اقلّ من آن از ظهورات قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان الله عمّا یظنون المتوهّمون بسا لآلی اسرار که در اصداف بحار اسم ربّک السّتار مستور بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعثار اقدام غیر مستقیمه شود

باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید از کفی از طین کلّ حروفات اوّلیه و آخریه را مبعوث فرماید قادر است معذلک بسیار حیف است انسان در این ایّام که جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید دع کلّ من فی السّموات و الأرض لأهلها ثمّ ادخل فی غمرات هذا البحر الّذی لن یوجد فیہ الاّ لآلی ذکر اسم ربّک العلیّ المقنن العظیم اینست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که از افق اصبع ملیک امکان اشراق فرموده فطوبی للعاملین و من دون ذلک انّ ربّک لغنیّ عن العالمین ای بسا نفوسی که الیوم در ابهر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از اهل جنّت میدانند چنانچه امم قبل هم باین ظنون مسرورند قسم بآفتاب عزّ قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که بدلیل محتاج باشد و یا بیرهان منوط گردد قل انّ دلیل ظهوره و حجّته نفس و وجوده اثباته و برهانه قیامه بین السّموات و الأرض فی ایّام الّتی فیها اضطربت کلّ من فی ملکوت الأمر و الخلق اجمعین و ان لن تقدرنّ ان تعرفنه بما فضّلنا لکم فاعرفوه بما نزل من عنده و کذلک قدر لکم فضلاً من عنده و انه لهو الفضّال القدیم قلم اعلیّ میفرماید ای علیّ یکبار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر ربّ ارنی گو تا لازال از مکمن قدس بی‌زوال انظر ترانی بشنوی و بقاء جمال بیمثال حضرت ذو الجلال فایز گردی یعنی لقای مظهر نفس او که بیک تجلّی از تجلّیات انوار فضلش یتغنی اشجار الوجود من الغیب و الشّهود بما نطقّت سدره الطّور

این چنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء و لکنّ النّاس هم فی وهم عظیم و حجاب غلیظ و غفله مبین اینست شأن این ناس که لایزال بقول حقّ افتخار مینمایند و از نفس او معرض مثلاً حجر را طواف میکنند و از اماکن بعیده طیّ سبلهای صعبه مینمایند و از جان و مال میگذرند تا بزیارتش فایز شوند و لکن از سلطان مقتدری که بقول او صدهزار امثال این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه شد در سنه ستّین و هم‌چنین در این ایّام بصر منیر را بصدهزار حجابات وهمیه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد فریاد برآرند که آفتاب جهانتاب عزّ صمدانی طالع نشده و اگر هم ادراک نمایند سؤال نموده که فلان نجم چگونه میشود نورش محو گردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس یمحو نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایّام انوار نجوم محو و لایظهرند باری عنقریب ید قدرت محیطه الهیه نفوسی چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی ستر و حجاب بمکمن ربّ الأرباب درآیند و در سبیل محبوب از هیچ آبی مخمود نشوند و از هیچ ناری جزع نمایند غیر معبود را مفقود شمزند و ماسوای مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در کلّ اوان اهل امکان را

بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاً اعلی را مستتیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را

ان یا علیّ دع ما عندک و خذ ما یأمرک به الله و انّ هذا لیغنی عن العالمین و من دونه لایسمن و لایغنی بوده و خواهد بود تمسک بالعروة الوثقی و دع ما یأمرک به الهوی تالله الحقّ انّ هذا لحبل المحکم الذی ظهر بین الأرض و السماء فمن تمسک به فقد نجا و من اعرض فقد هلك باری الیوم هر نفسی حقّ منیع را بدون او تعالی بخواهد عارف شود و یا ادراک نماید مثل آن است که از اکمه طلب ارائه سبیل نماید و هذا لم یمكن ابدأً دلیله آیاته و سلطانه اثباته ای علیّ بلسان بدیع پارسی کلمات ربّانی را اصغا نما و اگر تو نشنوی البتّه قدرت محیطه الهیه انفسی بدعاً خلق فرماید که بشنوند ندای او را و بر نصر امرش قیام نمایند لیس هذا علی الله بعزیز و اگر از شمال وهم یمین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال رحمن که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگو ای اهل بیان بکدام دین متدبّید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند بنقطه بیان روح ما سواه فداه بگو بچه حجت و دلیل بآن سلطان سبیل موقن شده‌اید و معترف گشته‌اید اگر بگویند او را بنفسه شناخته‌ایم بگو هذا کذب صراح چه که الی حین بنفس خود عارف نشده‌اید تا چه رسد بنفس الله القائمة علی کلّ شیء و اگر هم این قول از این نفوس مسموع آید چرا بنفس الله الظّاهرة که چون شمس مشرق است مذعن نشده‌اند و اگر بگویند آیات منزله مؤمن شده‌ایم چرا باین آیات که بمثابه غیث هاطل از سماء غیب در کلّ حین نازل است کافر شده‌اند قل ا تؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فویل لکم یا معشر الظّالمین

و من دون این دو مقام ظهورات قدرتیّه و شئون الوهیه که عالم را احاطه نموده بشأنی که برای نفسی مجال اعراض نمانده الاّ بأن یكون معرضاً بکله عن الله و انبیائه و اصفیائه و اودائه قریب بیست سنه میشود که این عبد آنی بر بستر راحت نیاسوده و در کلّ حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم بسلطان لایعرف که از اوّل ابداع تا حال چنین قدرتی ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر اقصای عظمت مرتفع نماید و معذلک این مشرکین بر جمال مبین ربّ العالمین وارد آورده‌اند آنچه را که الآن روح الامین و هیاکل علیّین نوحه و ندبه مینمایند و اگر میگویند این آیات بدیعه از فطرت الهیه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات شمس حقیقت این سخن را گفته‌اند بگو الواح منزله که از سحاب عزّ ربّ العالمین در سنه ستّین نازل شده موجود و این آیات بدیعه که از سماء قدس ابهی نازل شده حاضر و مشهود هر دو را نزد عدّه‌ای از اهل قلوب صافیه و ابصار حدیده و انفس زکیّه و آذان واعیه تلاوت مینمائیم تا نعمات الله و روایح قدسش از قمیص کلمات بدیعی استشمام شود تالله الحقّ برایحه کلمه من تلك الکلمات لتهبّ رایحه الله المهیمن القیوم ولكن کلّ ناس بزکام مبتلا گشته‌اند و هم لا یجدون ابدأً الاّ من شاء ربّک العزیز المحبوب

اگرچه اعراض معرضین و افترای مفترین بمقامی رسیده که قلم و بیان هر دو از ذکر بازمانده و معذلک انا نطعم العباد من مائدة العلمیّة الطّریّة الأبدیّة القدیمیّة الالهیّة لوجه الله و ما نرید منهم جزاء و لا شکورا فوالذی نطق فی صدری که هیچ یک از ملل قبل بحجبات اهل بیان مشاهده نمیشوند چه که در جمیع کتب قبل ذکر ظهورات احدیه بتلویح ذکر شده مثلاً در توریّه در بعضی از مواضع ذکر شده که اگر نفسی بیاید و دعوی نبوّت کند کاذب است چه که الهی جز اله موسی نبوده و رسولی جز من مبعوث نخواهد شد و احکام الهی جز ما نزل فی التّوریّه نخواهد آمد و در یک موضع بتلویح اشاره بظهور بعد فرموده و بشأنی بحجب و استار ذکر شده که اکثری از عباد از عرفانش عاجزند حال در این صورت اگر امتّ او از مشارق احدیه و مظاهر الهیه محتجب مانند فی الجملة عذری در دست دارند که بآن متعذّر شوند که معضلات کلمات الهی را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوثر عرفان جمال رحمن محروم ماندیم

و همچنین در انجیل روح القدس بنغماتی در علایم ظهور تغنی و تکلم فرموده که ادراک آن هر نفسی را ممکن نه الا المنقطعین چه که بموزات خفیه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه همان عبارات از قلم عزّ باقیه در رسایل فارسیّه مسطور گشت فانظروا لیها لعلّ تجدون در این صورت این طایفه هم اگر متعذّر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات مرموزة معضله شاید که بعضی از عباد پذیرند و همچنین در فرقان که همه شما دیده‌اید که در علایم ظهور بعد بچه شأن و بیان از سماء سبحان نازل شده مثلاً از جمله هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام و همچنین یوم تأتي السّماء بدخان مبین و همچنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحة بین السّماوات و الأرض و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از ذکر خاتم النبیین ص که اصرح کلمات فرقانیه است با این عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقه خفیه اگر عباد از شریعه ربّ الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه نموده‌اند و از معانی کلمات ربّانیه غافل شده‌اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده اگرچه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور بنفس ظهور و بما یظهر من عنده حجت بر کلّ من فی السّماوات و الأرض بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کلّ آنچه در دست ناس بوده طاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال البتّه انوار شمس مجلّی بر قلبش تجلّی فرماید و اگر حجت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف از کلّ ساقط میگردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر نمود بعرفان نقطه بیان فایز نشد چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات محکمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقّق معنی ظاهر آن در قلب هرگز اقرار ننماید باینکه نبیّ از اوّل لا اوّل بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور است طهّروا قلوبکم عما شهدتم لتشهدوا ما لا شهد احد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کلّ برداشت و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلک لن یفوز احد بالله العلیّ العظیم ای بندگان هوی بشنود نغمات قدس بقا را و بمقرّ اعرفوا الله بالله بشتابید و از دوش منقطع شوید این بیانات انبیا که در علامات ظهور فرموده‌اند

و اما نقطه بیان روح من فی لجج الاسماء فداه جمیع این بیانات را مرتفع فرموده و حجابات را بالمرّه خرق نموده و جمیع این کلمات معضله را بنفس ظهور و ما یظهر من عنده تمام نموده‌اند و معنی فرموده‌اند و بشأنی ذکر این ظهور عزّ احدیه را فرموده که برای احدی مجال توقّف نمانده تا چه رسد باعراض و جمیع بیان و ما نزل فیهِ را منوط بعرفان آن شمس عزّ باقیه فرموده و میفرمایند که مباد در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانند و بکلمات آن تمسّک بسته از سلطان احدیه محروم مانید و مخصوص میفرمایند ای حروفات و مرا یا شما بقول من حجت شده‌اید مبادا در حین ظهور بر جمال مختار استکبار نمائید و با آنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را باسم من یظهر عزّ اسمہ وعده فرموده‌اند مع ذلک میفرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود احدی را نمیرسد که لم او بم بگوید چه که آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغیر آنچه ذکر شده قائل شود حقّ جلّ ذکرة را مختار ندانسته پناه میبریم بحقّ از چنین توهّمات باطله و جمیع حدود و حجب و اشاره را از این مقام برداشته‌اند و آن جمال قدم ازلاً و ابداً مقدّس از حدود و اشاره دون خود بوده و احدی بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد لن یحیط بعلمه احد و انه بکلّ شیء علیم و میفرمایند من اوّل ما یطلع شمس البهّاء الی ان یغرب خیر فی کتاب الله عن کلّ اللیل ان انتم تدرکون ما خلق الله من شیء الا لیومئذ اذ کلّ للقاء الله ثم رضاه یعملون و در این مقام میفرمایند و لقد قرب الزوال و انکم انتم ذلک الیوم لا تعرفون و من یکن لقائه ذات لقائی لا ترضوا له ما لا یرضی نفس لنفس الی آخر قوله عزّ و جلّ

ای سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه تو بشنو کلمات بالغه ربّانیّه را که تصریحاً من غیر تأویل اخبار فرموده در آن ایام که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال اشراق فرماید و لکن شما ای ملاً بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده اند بقوله عزّ و جلّ من اوّل ما تطلع شمس البهّاء الی ان یغرب خیر فی کتاب الله الی آخر بیانه جلّ و عزّ که احدی شبهه ننماید و بدون ما قضی الله تفسیر ننماید مع ذلک کلّ بحجبات نفس و هوی از ادراک شمس بها محتجب مانده اند و به ما امرهم الشیطان متمسک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه بعضی بتحریف این کلمات مظهر اسماء و صفات مشغول شده اند و این ظلمی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فویل للظالمین من عذاب یوم عظیم و بعد از ظهور این شمس عزّ صمدانی بعضی از مرایا توهم نموده اند و رتبه شمسی ادعا نموده اند و لکن غافل از اینکه در بیان فارسی نصّ فرموده اند که اگر مرآت ادعای شمسی نماید نزد شمس ظاهر است که شبح او است که او میگوید و هم چنین میفرماید مرایا بنفسها شیئیت ندارند و در مقام دیگر میفرماید

قل ان یا شمس المرایا انتم الی شمس الحقیقه تنظرون و انّ قیامکم بها لو انتم تتبصرون کلکم کحیتان بالماء فی البحر تتحرّکون و تحتجبون عن الماء و تسألون عما انتم به قائمون حال ملاحظه نمائید که بشموس مرایا که مرایای اولیّه اند میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما بعنایت او بوده و خواهد بود و میفرمایند شمس مرایا مثل حیتان در آبد که در بحر حرکت میکنند و لکن از بحر و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرآت قوم در بحر آیات حرکت مینماید چنانچه بآیات عزّ صمدانی که از ظهور قبلم نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهار شأن او از آیات الله بوده و مع ذلک از جوهر آیات و منزل آن در این ایام بالمره محتجب مانده در بحر حرکت مینماید و از سلطان بحر غافل و این بیان در رتبه شموس مرایا از ملکوت بقا نازل تا چه رسد بمرایائی که در تحت این شمس واقعند و هم چنین میفرماید فانّ یوم ظهوره اعلی الخلق مثل ادناه و انّ اقربکم من یؤمن به و لا انساب بینکم و لا افتخار الاّ بایمانکم به اینست که الیوم مشاهده میشود که اعلاّی خلق از ادنی بین یدی الله مذکور چه قدر از مظاهر علّیین که بسجّین راجع شده اند و چه مقدار از مطالع لا که بمقرّ مطهر الاّ وارد شده

و هم چنین بجانب آقا سیّد جواد میفرماید لأشکونّ الیک ان یا مرآة جودی عن کلّ المرایا کلّ بألوانهم الیّ لینظرون ملاحظه نمائید که از مرایا کلّها شکایت میفرمایند و لکن هذا الجمال یشکو حینئذ عن الذی اشتهر بالمرآة لأنه ینظر الیّ بما عنده لا بما عندی باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم الوهّیت و ربوبیت و فوق آن بنفس الله و ظهور الله و یا ذات الله در بیان موسوم باشند کفایت نمینماید مادام که باین ظهور قدس ربّانی و بطون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحث عندالله محسوبند چنانچه در ابتدای این الواح من قلم الله ثبت شده که فرموده ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیّه فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل تحذیر میفرماید که در حین ظهور مباد بواحد بیان از مظهر امر محتجب مانی و این واحد نفوسی بوده اند که بعد از نقطه بیان احدی بر آن نفوس مقدّم نبوده مع ذلک میفرماید که باین نفوس از حقّ محتجب نمائید و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که بآنچه در بیان نازل شده از حقّ محتجب نمائید

حال انصاف دهید ای اهل بیان با این بیان اصرح اتّم کسی میتواند الیوم معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان باسم الله مذکور است چگونه میشود الیوم از مقام خود سلب شود لا فوالذی آید الرّوح بنفسی چه که این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم کلّ کلماتی است که در بیان مسطور است و از جمله وصایای سلطان لایزالی اینست که بآنچه در بیان نازل شده از ظهور الله محتجب نشوید و علاوه بر این قسّم بشمس عزّ صمدانی که الیوم از افق قدس ربّانی اشراق فرموده که ذکر آن سلطان قدم خلق بیان را باسم ربوبیت و یا عبودیت هر دو در آن ساحت یکسان است و در سنگ که جماد است و

حروف ثلاثه آن سه اسم اعظم الهی را ذکر فرموده‌اند و متنبّه نموده عباد را که در ملاحظه آن باین اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدری که این مراتب را بحجر عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لن يعترض احد على امر الله الا كل معتد ائيم اگر ناس از بعث اسماء مطلع می‌بودند هرگز بسططان یفعل ما یشاء در هیچ امری اعتراض نمی‌مودند اینست که بعضی از ناس اسماً مبعوث می‌شوند و در ملکوت اسماء معروف ولیکن کینونتشان ابداً از سجّین نفس و هوی عروج نموده لحکمة لا یعلمها الا الله و ربّ شهرة لا اصل لها و بعضی بکینونت مبعوث شده من دون اسم چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش بخطاب انک لن تستطع معی صبراً مخاطب شده و اگرچه در کتاب باسم خضر مذکور شده ولیکن ما عرفه احد الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی بکینونت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث می‌شوند اذاً فاشهد و قل سبحان الله احسن المبدعين و اگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه می‌شد که این مفتخرین باسماء در چه مقام و رتبه مذکورند ولیکن امسکنا القلم الی ان یشاء الله و انه مبین کل امر فی کتاب مبین و دیگر آنکه کلّ اشیاء مکنن اسماء الهیه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیء ظاهر می‌فرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد العجب کلّ العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب زوال مشرق و مستضیء شده مع ذلک ناس باسمی از اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بی‌مثال ذو الجلال محروم گشته‌اند

قل تالله الحق بارادة من قلمه خلقت بحور الاسماء و ملکوتها ان اتم من العارفين و لو يأخذ الیوم کفاً من التراب و یبعث منه اسم ما کان و ما یكون لیقدر و انه لهو السلطان الملك المقتدر العزیز القدر تالله اذاً یکی لنفسی و بما ورد علی عیون النبیین و المرسلین فی الرقیق الاعلی و ینوحن فی انفسهم و یصیحن فی کینونتهم ولیکن الناس هم فی غفلة و وهم عظیم و بشأنی اهل بیان تنزل نموده‌اند که لسان رحمن بذکر امثال این کلمات مشغول شده و مع ذلک از او نمی‌پذیرند اینست شأن این قوم و الیوم هر نفسی که از ملکوت اسماء ارتقا نجوید ابداً باین فیض اعظم فایز نشود اینست که نقطه بیان می‌فرماید که نطفه ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود اذاً تفکروا فی ذلک یا اولی الالباب فوالدی قام بنفسه که اگر عباد در همین کلمه تأمل نمایند خود را مستغنی از دون الله مشاهده نمایند و در اثبات این امر بدیع بجواب و سؤال محتاج نخواهند بود و الله یقول الحق ولیکن الناس لا یسمعون و هم چنین می‌فرماید قوله عز ذکره فان مثله جل ذکره کمثل الشمس لو یقابله الی ما لا نهایه مرايا کلهن لیستعکسن عن تجلی الشمس فی حدّهم و ان لن یقابلهما من احد فیطلع الشمس و یغرب و الحجاب للمرايا

حال ملاحظه نمائید که از این بیان قدس ربّانی مستفاد می‌شود که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرايا در حجاب باشند مع ذلک میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشمس التي یطوفن فی حولها شمس لا یعلم عدتهن احد الا نفس الله العالم العلیم که مرآت چگونه می‌شود از انوار شمس و تجلی آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرايا بنفسه بنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قایم و منیرند چنانچه الیوم اگر تمام مرايای ممکنات بشمس عزّ صمدانی مقابل شوند در جمیع انوار شمس ظاهر و مشهود و بمجرّد انحراف جمیع معدوم و مفقود بوده و خواهند بود مشاهده در مرآت ظاهره نمائید تا در مقابل شمس قائم است آثار تجلی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است

و هم چنین می‌فرماید او است آن سلطان مقتدری که اگر بحرکت بیاید لسان قدسش خلق می‌فرماید بقولی آنچه بخواهد و اراده فرماید از نبی و ولی و صدیق حال لایق است از مقتدری که بقول او نبی و ولی خلق می‌شوند اعراض نمایند و باسمی از اسماء و یا بذکری از اذکار و یا بمرآتی از مرايا تمسک جویند ان هذا الا لظلم عظیم تالله الحق امری را مرتکب شده‌اند که

احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس در قطب زوال مجال توقّف برای نفسی نه بلی اگر بنفس او عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه لنفسه خود را عاجز مشاهده نمایند حجت و دلیل طلب نمایند همان حجت و دلیلی که ایمان کلّ عباد باو محقق و ثابت بوده و اگر از بحور جود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقّف نماید مگر آنکه بالمرّه از حقّ اعراض نماید و در سجّین قهر و هاویّه نفی و جحیم اعراض مقرّر یابد چنانچه اکثر از نفوسی که الیوم خود را بر رفرق ایمان و عرش ایقان متکی و مستوی میدانند بالمرّه از حقّ اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در کلّ حین بعداب بدیع معذبند ولکن من غیر شعور و ایکاش باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فوالذی انطقنی بثناء نفسی که ابداً کفایت نخواهند نمود چنانچه نفس الّتی ربّیناه فی مذ الایام و علّمناه فی کلّ الأحيان کلمات الرّحمن کما یعلّمون اهل الهند طیورهم قام علیّ و حارب بنفسی و اعرض عن جمالی و جادل بآیات الله المهیمن القیوم و باین کفایت ننموده بر قطع سدره الوهیّه ایستاد فلما دمره الله و ظهر ما فی قلبه اذا قام علی المکر بشأن لن یقدر احد ان یحصیه الا الله الملك العزیز القدیر و مفتریاتی جعل نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش و شقاوتی که از اوّل دنیا الی حین ظاهر شده بنفس الله القائمه علی کلّ من فی السموات و الارض نسبت داده و معذلک در مقرّر خود ساکن و مستریح است چه که از حمقای ناس مطمئن است که کلّ در سیل و هم سالکند و در بحر تقلید سایح فوالذی نفسی بیده که اگر اقلّ من ان یحصی ناس را بابصر مشاهده مینمود باین مزخرفات ارتکاب نمینمود ولکن غافل از اینکه عنقریب از خلف استار عصمت الهی هیاکلی ظاهر شوند که ببصر الهی حقّ را از باطل و شمس را از ظلّ فرق گذارند و بهیچ بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نبأ عظیم محروم نگردند فیا لیت من ذی بصر لینظر الی کلماتهم الّتی یحکی عن انفسهم و ذواتهم لیعرفهم و یكون من العارفين قسم بسلطان اعظم که اگر نفسی در کلمات معرضین ببصر حدید ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این انفس و همیّه را ادراک مینماید

و الیوم رؤسای بیان بهمان ادله که پستترین اهل فرقان بر حقیّت خود استدلال مینموده‌اند بهمان دلایل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یشعرون مثلاً حکم وصایت را که ظهور قبلم بالمرّه از کتاب محو نموده چنانچه جمیع مطلقند که جز حروفات و مرایا در بیان از قلم رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود نفرموده‌اند چنانچه در دعوات میفرمایند الهی در کلّ حین بفرست مرایای ممتنع و بلوریات صافیه لیحکین عنک و یدلّن منک و در جمیع الواح من قبل الله این کلمات نازل من یشاء فلینظر الیها و یكون من العارفين حال بمثل امت فرقان که خاتم النبیین درست نموده و از مرسل و مبعث آن محتجب مانده‌اند این اصحاب هم اراده نموده خاتم الولیین برای نفس خود ثابت نمایند چنانچه مشهود شد و نفسی را که بقول او صدهزار ولیّ خلق شده و میشود در بئر بغضا انداخته‌اند و در کلّ حین احجار ظنون از کلّ جهات بر وجود مبارکش میاندازند و در نفس خود صیحه میزنند و دعویّ مظلومیّت نموده که شاید غلّ الله در انفس ضعیفه القا نمایند اینست شأن مرایا که ظاهر شده قل الیوم لو یحکم الله لاسم الذی یكون ابغض الاسماء عند الناس بانه ربّکم او بالعکس لیس لأحد ان یقول لم او بم لانه جلّ و عزّ یحکم ما یرید و لا یسأل عما اراد و انه لهو المقتدر القدیر

و در این ایام رسائلی در ردّ حقّ بانامل شرکیّه نوشته و ارسال داشته‌اند قسم بافتاب معانی که مثل اطفال بکلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده‌اند بل احقر لو اتمتعون حال کتب و رسائل این فئه را با آنچه از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود انصاف دهید که شاید الیوم از فیض بحر معانی که جمیع ممکنات را احاطه نموده محروم نمایند و حال حقّ بشأنی تنزل نموده که از اطراف متتابعاً از مسائل فرقانیّه سؤال مینمایند و باید جواب مرقوم دارد مثلاً نفسی مرآت را یاقوت فرض گرفته و بعد سؤال نموده که یاقوت قبل از بلوغ رتبه او باین مقام میشود تغییر نماید و بعد از بلوغ چگونه تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول باین مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید ولکن بعد از بلوغ باین مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری باین مطالب بدیهیّه الیوم از سلطان احدیه محروم مانده‌اند

اولاً بگو ای سائل نسأل الله بأن يوفقك و يؤيدك بشأن تعرف كل شيء في مقامه و تنقطع عن كل الاشارات و لن تشهد في الملك الا تجلّی انوار التي احاطت العالمين و يمحو عن قلبك كل الأذكار و تقوم على ثناء ربك العزيز المختار لأن في مثل ذلك اليوم لا ينبغي لأحد ان يلتفت الى شيء عما خلق بين السموات و الأرضين هل ينبغي لنفس بعد اشراق الشمس في قطب الزوال ان يشتغل بذكر التجوّم او يسأل عن السراج ولو يكون سراجاً منيراً لا فوجمالي المشرق المقدّس العزيز المنير دع كل الأذكار عن ورائك ثم تمسك بهذا الذكر الذي ظهر بالحق و ينطق في كل شيء بأنه لا اله الا انا العزيز العليم و اگر موفق بآنچه در این آیات منزله از سماء احدیه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی بشنو نداء ابهی را از افق عزّ اعلی و اولاً بدان که کلّ شيء بکلّ شيء تبدیل شده و میشود و علم ذلك في كتاب ربك الذي لا يضلّ و لا ينسى و ثانياً اگر از تو سؤال شود که حقّ قادر است بر تبدیل یاقوت یا نه جواب چه خواهی گفت

باری عجز لازال شأن خلق بوده و حقّ منیع در قطب اقتدار قائم بحر فی قادر است که جمیع من فی الأرض را قطعه‌ئی از یاقوت رطبه حمرا فرماید و بحر فی کلّ را بحجر راجع نماید فتعالی عما اتم ظننتم فی قدرته و تطنون و از این مقام گذشته یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه میشود تا بر تبدیل کلّ شيء الا الله موقن شوی و هم‌چنین یاقوت قلب که در نار نفس و هوی مبتلا شد البته از لطافت و لون و صفای خود محروم ماند و الیوم بسی از قطعات یاقوت که بحجر راجع شده و خود شاعر نیستند و كذلك بالعکس لو اتم من العارفين در یاقوت انواع متعدده و الوان مختلفه مشهود و جمیع الوان آن در نار تغییر مینماید مگر دو قسم که به بهرمانی و رمّانی مشهورند و این دو هم اگرچه بنار شدیده در ایام عدیده تغییر مینماید و لکن از وراى حجاب اگر در نار متوسطه بمانند ضری مشهود نه و بعضی بر آند که نار بر لون این دو قسم بیفزاید و اما اگر نار الهی که در علم مکتوم ربّانی بکبریت احمر معروفست بر یاقوت الفا گردد فی الحین تکلیس شود چون سایر اجساد انما النار يصلح کلّ مفسد و یفسد کلّ مصلح تزیید الصّالح صلاحاً و الفاسد فساداً هر نفسی که از علم الهی مطلع شده آنچه ذکر شد ادراک مینماید و من دونه لیس لأحد نصیب الا بأمر من لدن مقتدر قدیر

باری ای سائل در جمیع ما سوى الله و نفس ظهور تغییر و تبدیل مشهود است خلقنا الأشياء من التراب و نعيدّها الیه و نبعث منه حیاً ذلك وعد من لدنا فسوف نوفی بما وعدناکم به و انا خیر الموفین

ای قوم ندای طیر بقا را از رضوان اعلی بشنوید و رحيق الطف ارقّ اصفی از انامل قدس بها بنوشید و از کلّ ما سوى الله غنی و بی‌نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربّانی از قلب و لسان جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مقدّس گردید زینهار قلب را که ودیعه جمال مختار است بآلایش کلمات فجّار و شبهات اشرار می‌لائید چه که الیوم بکلّ حیل و مکر ظاهر شده‌اند و بهر نحو که ممکن شود القای شبهه در قلوب مینمایند و از همه این بیانات گذشته اگر در عالم شیئی یافت شود که تبدیل نشود و تغییر نیابد این چه دخلی بمطلب این قوم دارد مثلاً یاقوت بزعم این قوم اگر تغییر نیابد چه مناسبت دارد بآنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحد مشرک و مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملوک اسماء امکان تغییر گذاشته و در بعضی نگذاشته مثلاً نحاس امکان دارد ذهب شود و لکن تراب بالفعل امکان ذهبیّت در او موجود نه و این مطلب را چون اهل علم از قبل ذکر نموده‌اند این عبد دوست نداشته که مفصل ذکر نماید و لکن در انسان امکان علم و جهل و اقبال و اعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود سائل از ذکر ذهب و یاقوت در رتبه جماد بوده این از مقصود او بغایت دور است چه اگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و یاقوت رماد از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نزد اهل بصر که بمنظر اکبر ناظرند واضح و لایح است و اگر مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که ذهب و یاقوت در رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و این بسی واضح است که تبدیل میشود چنانچه بسا از عباد که در اول ظهور جمال رحمن بایمان فایز شده‌اند و بعد معرض و اگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدّس نمائی تبدیل

کَلَّ شَيْءٍ رَا در کَلَّ حین بکَلَّ شَیْءٍ مشاهده نمائی و من فتح له هذا البصر اَنَّهُ من اولى الأبصار لدى الله المقتدر المختار جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لازال مقدّس از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواهد بود و هر نفسی باین حجاب اراده نماید ملّیک من فی لجج اللّانهایات را ادراک نماید ابداً موقن نخواهد شد بقوّت سلطان بقا حجابات اسماء و دون آن و فوق آن را خرق نمائید و بمدینه اعزّ ارفع امنع اقدس ابهی وارد شوید که الیوم جز ظلّش نار و جز حبّش مردود بوده و خواهد بود و هم‌چنین نفسی از عدد آیه منزله اقتربت السّاعة و انشقّ القمر سؤال نموده بگو ان یا ایّها النّاظِر الی الکلمات عدد را بگذار و بخود آیه ملاحظه نما و اگر الیوم کَلَّ من فی السّماوات و الأرض باین آیه مبارکه ناظر شوند و در معانی مستوره آن تفکّر نمایند جمیع را کفایت نماید چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و سیفی است قاطع در ردّ نفوسی که غیر الله را ولیّ اخذ نموده‌اند و معنی این آیه تا این ظهور منبع ظاهر نشده چه که در حین ظهور نقطه اولی ولیّی علی زعم ناس نبوده تا منشقّ شود بلکه علما بوده‌اند و تعبیر از علما بنجوم شده و از ولیّ بقمر و از نبیّ بشمس اینست که در این ظهور شمس از افق الله مشرق و قمر وهم منشقّ شده اذّا قل فتبارک الله اقدر الاقدرین

حال در این آیه منزله تفکّر نمائید و انصاف دهید و لا تکنوا من الذینهم یعرفون نعمة الله ثمّ ینکرون و ایکاش این ناس باین ولیّ و مرآت که برای خود من دون الله اخذ نموده‌اند مطلع میشدند قسم بافتاب عزّ صمدانی که اصل امر که در باره مرآت شنیده‌اند بآن نحو نبوده و هر نفسی ادّعی علم نماید کذب بر ربّ البقاء و آنچه نظر بحکمة الله این عبد مذکور داشته بین النّاس اشتها یافته و مقصود از کلمات نقطه اولی جلّ جلاله را احدی ادراک ننموده و این عبد اصل امر را از کَلَّ مستور داشته لحکمة لا یعلمها الا نفسی العلیم الحکیم فوالله فعل بموجده الّذی خلقه بنفخة من عنده ما لا فعل احد فی العالمین و اگر خلق لوحی از الواح بدیعه که از سماء عزّ احدیّه در این ایّام نازل شده ببصر الله ملاحظه نمایند از حقّ محتجب نیمانند و ماسوایش را معدوم مشاهده میکنند و موقن میشوند که مادونش غیر مذکور بوده و خواهد بود تا چه رسد بمعرضین و بعضی الیوم بعصمت بعضی من دون الله قائل شده‌اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور تکلم مینمودند و مقصود از عصمت را ابداً ادراک ننموده‌اند حکم عصمت الیوم محقّق میشود هر نفسی که بعد از استماع کلمة الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اهل عصمت بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید مخاطباً للعظیم فانّ الامر قد رقت عن الحدودات انت تصفی عباداً حین ما تجلّی الله لهم بهم قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتّی اجعلنهم مثل ما جعلت من قبل من الأنبیاء و الأوصیاء و الشّهداء و المقرّین و لعمری لو تحضرنّ بعدد کَلَّ شَیْءٍ لأجعلنّه و لا ینقص عن ملک الله قدر شَیْءٍ و لا یرید قدر شَیْءٍ ولكن ترى ینبغی لتلك الدّرجة العصمة الکبری و لم یکن العصمة بما ترى عند النّاس من احتیاطاتهم فی دینهم لأنّهم حین ما سمعوا نداءً أ لست برّیکم ما قالوا بلی قد خرجوا و انّما العصمة للذّینهم حین ما قال الله أ لست برّیکم قالوا بلی و انّ الله لم یقل لأحد الا بمظهر نفسه فی کَلَّ ظهور انتهى

و بعد از این بیان که اصرح کَلَّ کلمات من قلم الله نازل شده دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصدیق این امر اعظم افخم الیوم کَلَّ ناس فی ایّ رتبة کان از عصمت خارجند مگر آن نفوسی که باین ظهور قدس صمدانی موقن شده‌اند ای عباد بشنوید نداء الله را و آذان فطرت را از استماع کلمات اهل فرقان طاهر نموده تا بیان ابداع لسان رحمن را ادراک نمائید آخر تفکّر نمائید این فته در کدام قول صادق بوده‌اند هزار و دویست و شصت سنه بختم ظهورات قائل بوده و هم‌چنین بکون قائم علی هیکل مخصوص در ارض معینه و هم‌چنین در علائم ظهور که بهزار روایات تمسک بسته بشأنی که منکرین این اقوال را کافر میدانستند و بعد معلوم شد در ظهور نقطه بیان جلّ ذکره که جمیع مخطی بوده و مظاهر عزّ احدیّه لم یزل طالع و لایزال مشرق خواهند بود و هم‌چنین در سایر اقوال این هیاکل اضلال ملاحظه کن که کَلَّ توهم بوده و خواهد بود معبودهم هواهم و مسجودهم اوهامهم ان انتم تعرفون مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده‌اند که آنچه در دست

این فته بود غیر حقّ بوده معذلک متّصلاً بکلمات اهل فرقان استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فته بذکر وصایت قبل میخواستند ناس را از فرات قدس الهی و شریعه عزّ صمدانی ممنوع نمایند قسم بجمال الله العلیّ الابهی که اگر هزار مظهر ظهور در ظهور نقطه بیان موجود بود و در اقرار بر امر ملیک مختار اقلّ من حین اضطبار مینمود از اهل نار عندالله محسوب میشد خرق کنید حجابات وهم را و بسماء عزّ ابهی عروج نمائید و اگر میخواهید حقّ بر جمیع معلوم شود چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار الله و کلماتش را ملاحظه نمایند و همچنین مدعیان هم در این ارض حاضرند درست استفسار نمایند تا آثار حقّ از دوش مبرهن گردد و بر جمیع محقق شود که دونه فقرآء لدی بابہ و عجزآء عند حضرتہ و فقدآء لدی ظهورات انوارہ در بیان فارسی لسان الهی فرموده قوله تعالی منتهی جدّ و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نگردد که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم‌تر از آنچه نازل فرموده از کلّ خلق زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست الاّ شبّی اگر بر حقّ مستقرّ باشند والاّ که لایق ذکر نیست انتھی

این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کل را منع فرموده‌اند از احتجاج بآن جوهر وجود و ساذج معبود و صریح فرموده‌اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظهور بعد احتجاج ننمائید معذلک الیوم مشاهده میشود که کلّ باحتجاج برخاسته‌اند و میگویند فلان را در بیان باسماء حسنی موسوم نموده‌اند معذلک چگونه میشود از این مقام تنزل نماید و همچنین میفرماید عزّ ذکره او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار خواهی بود انتھی و نظر باین کلمات محکمه الیوم کلّ محتاطین در این امر امانع اقدس در نارند لا شکّ فی ذلک و قوله عزّ ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجّه میکنید مثال او است که در افتد شما است باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای عرفان او خلق شده‌اید و قوله تعالی

در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب او از قبل بظهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیّتی که نیمه‌اند الاّ مؤمن خالص و او اعزّ از کبریت احمر است انتھی چنانچه الیوم کلّ ممّتن شده‌اند و اکثری از برّه از سلطان احدیّہ اعراض نموده‌اند و میگویند فلان در بیان باسم الله نامیده شده و همچنین بامثال این کلمات از سلطان عزّ لایزال محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده‌اند و بر فرض تسلیم غافلند از اینکه کلّ اسماء در آن ساحت اقدس در صقع واحدند عطا میفرماید کیف یشاء و اخذ میفرماید کیف یرید قوله تعالی چه که کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند انتھی معذلک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه ملل قبل کلّ باین معارضات مشغولند قل ویل لکم چه زود تبدیل نموده‌اید نعمت الهی را و بسبل وهم و خطا سالک شده‌اید با آنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کلّ بقدم اوّل راجع شده باری حقّ لم یزل مختار بوده و لایزال مختار خواهد بود بهر نحو بخواهد ظاهر میشود و انه لهو المختار و ما سواه مقبوض فی قبضه قدرته المهیمن القیوم

فوالذی نفسی یدیه لم یکن الیوم ظلم اعظم من ان الذی یطلق فی کلّ شیء بانّی انا الله لا اله الاّ هو اراد ان یشیت لعباده بانّه یكون مقتدرّاً بأن یدلّ اسماً من اسمائه بعد الذی یكون ملکوت الاسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات مشفقه من خشیتہ و لاهوت العماء منقادہ لحضرته و منجعله بارادته و بدعت بأمره و یرجع الیه اینست شأن این خلق نابالغ ناقابل مقتدری که کلّ اسماء خلق شده باراده او و کلّ صفات ظاهر شده بسلطان مشیّت او و اهل ملاً اعلی طائفند حول او باید استدلال نماید بر اینکه قادر است از نفسی قمیص اسمی از اسماء را انتزاع فرماید مع آنکه اطلاع بر آن اسم نداشته و ندارند و مرییبن در قدرت سلطان یفعل ما یشاء و این ظهور ابداع امانع اعلی ید الله را مغلول دانسته‌اند ولو بلسان اقرار نمایند بذلک یشهد لهم لسان المختار ولو هم ینکرون قوله جلّ ثناءه اذ عند الخلق لم یکن الاّ کلماتاً ما اطلعوا بمرادک فیها و لذا قد احتجبوا یوم ظهورک انتھی اینست که الیوم کلّ بکلمات بیان از منزل آن محتجب مانده‌اند مع آنکه بمراد الله مطلع نبوده و

نخواهند بود چنانچه آن جمال قدم بررؤسای بیان مرقوم فرموده‌اند که مراد الله را در کلمات او از حرف حی که تلقاء وجه بوده سؤال نمایند چه که شما عارف بمراد الله نیستید و حرف حی مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهد فی سبیل مولا و فایز نشد نفسی ببقای او تا از معانی کلمات صمدانیّه استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند که عارف بر معنی کلمات الهیه نبوده و نیستند و چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور بمقرّ اعلی ارتقا جست تفکروا فی ذلک یا اولی الأفکار و قوله جلّ ثنائه و انّ کَلَمًا ذکرک لک فی مقام الاستدلال رشح من طمطمطم الظّاهر و ان اردت سرّ الفؤاد بحکم طلعة الباطن لا تشير اليها الاشارة و لا یواريها الحجابات اللّانهاية و لا یحتاج احد بذكر دليلها لأنّها هو نفس الظّهور و تمام البطون فسبحان الله عمّا یصفون انتهى

جمالی را که میفرماید اشاره را بآن ساحت عزّ احدیه سبیل نه اعزازاً لحضرته و اخباراً لصفاء کینونته و لطافة رتبه معذلک بعد از آنکه بکلّ ظهورات الهیه و تمام شئونات احدیه شمس جمال خود را از افق قضا ظاهر فرمود از کلّ جهات سهام کین بر جمال مبین ربّ العالمین انداخته و اوّل من رمائی هو الّذی حفظته تحت جناحین فضلی و ربّیّناه تحت عبّی و علّمناه فی ایّامی و هو الّذی قتلنی بسیف الاعراض و سفک دمی و ضیّع حرمة الله فی نفسی و انکر آیاتی بعد الّذی کان خاضعاً لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاحد حقّ الله فی حقّی و حارب بنفس الله فی نفسی و افتی علی قتلی فی الظّاهر و لمّا امنعه الله بسلطانه و اظهر خفیّات قلبه علی الّذینهم هاجروا فی سبیل الله اذّا قام علی الافتراء و رجع فعله و ظلمه الی نفسی المظلوم اطمیناناً من الّذینهم اتّبعوه تالّله انفطرت سموات الأمر من فعله و شقّت اراضی القدس من ظلمه و قدّت ستر حجاب الملکوت من اقواله و بکت سکّان مداین البقاء من اثمه و هو یضحک فی نفسه کأنّهُ ما ارتکب فی الملک شیئاً تالّله اذّا یبکی کلّ شیء ولكن أنّه لا یكوننّ من الشّاعرين فسوف یعلم حین الّذی یأتیه الموت و یدور عینته من سطوة القهر و یقول هل لی من رجوع لأستغفر عمّا فعلت اذّا یضرب علی فمه طین الهاویة و کذلک قدّر للمستکبرین علی الله المهیمن العزیز القدیر قوله عزّ ثنائه فسبحانک اللهمّ یا الهی ان تقل قد عفوت عن البیان و من فیه فاذا کلّ فی غفرانک و رضائک و ان تقل لا فأنّی انا الآخذ بأذیال جودک و المستشفع الیک بنفسک انتهى

و شکّی نبوده که ذات قدم تکلم نمینماید مگر بلسان مظهر نفس خود و مشاهده نمایند که در این بیانات چه مقدار خضوع از محبوب امکان ظاهر شده که جمیع بیان و ما فیه را بنعم و لای سلطان بقا در ظهور اخری منوط فرموده‌اند و حال ملیک غیب و شهود بر جمیع مشهود و بشائی ضرّ بر وجود مبارکش وارد شده که اگر جمیع بحور غیب و شهود مداد شوند و کلّ من فی الملک اقلّام و جمیع من فی السّموات و الأرض راقم البتّه از ذکرش عاجز شوند و ایکاش که از اهل ایمانش می‌شمرند فلعنة الله علی الظّالمین و المشرکین و معذلک بیان میخوانند و استکتاب مینمایند فرّب تالی بیان و البیان یلعنه و ربّ عامل فیه و العمل ییرأ منه و ربّ ذاکر و الذّکر یفرّ منه اعاذنا الله و ایّاکم یا ملأ الموحّدين من هؤلاء و شرّهم و مکرمهم و خدعهم و هم‌چنین در مناجات با ملیک اسماء و صفات ذکر مینمایند

فأسألك اللهمّ بغنائک عن کلّ شیء ان تقبلنّ البیان و من فیه فأنّی قد سمّیت کَلَمًا قد ظهر منّی علی ذلک الاسم و جعلت کلّ ذلک کتاباً ورقاً من اوراق الحدائق الیک ان تقبلنّه یا محبوبی فانّ ذلک من ظهور فضلك و رحمتک و ان تردّنه یا محبوبی فانّ ذلک من ظهور عدلک و غناء ربوبیتک انتهى

مع آنکه جمیع بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن منوط بوده حال به پست‌ترین خلق او مشغول و از جمالش محروم مانده‌اند فویل لهؤلاء ثمّ ویل لهؤلاء تالّله ما یمرنّ هؤلاء علی شیء الا و أنّه یستعید بالله منه و یرأ عنه و بلسان سرّه یقول یا ایّها المشرک الغافل بأیّ حجة آمنّت بظهور علیّ قبل نبیل و بأیّ برهان کفرت بحسین قبل علیّ لا یا ملعون تالّله ما آمنّت من قبل بأحد من رسل الله و لو آمنّت فی عهد ذلک الايمان ما کان ایماناً حقیقیّاً بل کان شبهاً و لو کان علی التّحقیق ما کفرت

بالَّذی به حَقَّق رسالۃ کلِّ رسول و بعث کلَّ نبی و ایمان من فی السَّموات و الأرضین ترجمهٔ این کلمات امع صمدانی بلسان ابدع فارسی خالصاً لوجه الله ذکر میشود که شاید نفوسی از آرایش نفس و هوی پاک شده بسماء عزّ بقا که مقام عرفان نفس رحمن است عروج نمایند و له الأمر یهدی من یشاء الی جماله المقدّس المنیر الیوم هر نفسی که از وجه معبود حقیقی اعراض نماید مرور نمینماید بر هیچ شیئی مگر آنکه بلسان سرّ میگوید ای مشرک بالله بکدام حجّت و برهان بجمال رحمن در ظهور قبل ایمان آورده و بکدام دلیل از ملوک سبیل در این ظهور کافر شده قسم بآفتاب عزّ تقدیس که لم یزل کافر و مشرک بوده و اگر در عهدی اظهار ایمان نموده از روی حقیقت نبوده بلکه شبحی بوده در تو و در این ظهور اخذ شد دام الایمان فی الایمان و رجع الشیطان الی مقرّه فی اسفل الجحیم و اگر ایمان علی التّحقیق بود کافر نمیشدی بنفسی که باو محقّق شد رسالت کلّ رسل و بعث کلّ انبیا و ایمان جمیع آنچه در آسمانها و زمینها است ای عباد قدری بقلب طاهر و نظر انصاف در امر الله ملاحظه نمائید که شاید از حرم ربّانی محروم نشوید و از کعبهٔ قدس صمدانی ممنوع نگردید

ای علیّ اگرچه تو سائلی و جواب باسم تو مرقوم میشود ولكن بسیار مشکل بنظر میآید که الیوم مذعن بحقّ شوی و از کلّ ما ذکر فی اللّوح متذکر گردی چه که قلبت بحجبات غلیظه محتجب شده و بصرت بسبحات لانهایه مستور ولكن نظر الله و لحظاته سرّاً بقلوب دیگر در این کلمات متوجّه است و عنقریب بقدرتی ظاهراً شوند که جمیع ما سوی الله را در ظلّ خود مشاهده نمایند ولكن نظر بسبقت رحمت رحمانی و احاطهٔ فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعلّ یأخذک نفحات ایام الله و ینقطعک عن العالمین بیانه جلّ احسانه لم یزل لتضربن المثل بالشمس و ما دونها بالمرايا کلّ مرآة علی قدر ما تجلّت لها بها من نفسها الیها فاذا یتبدّل علیها کلّ بها قائمون و لو یرفع عنها آیه الّتی قد تجلّت لها بها فیها فاذا لم یکن فی المرآة من شیء یدلّ علی الله کذلک اذا یرفع الله ما یرفع لن یحکمّن من بعده بآیات افئدة النّاس ولو انّ کلّهم یقولون انا بالله و بآياته موقنون ما شهد الله علیهم بما هم فیہ ینطقون ای مدهوشان خمر اوهام بشنوید ندای ربّ علیّ اعلیّ را که در این کلمات بالغه و آیات محکمهٔ متقنه مرتفع شده که شاید بر خود و انفس عباد رحم نموده بر سدرهٔ امریّه الهیّه احجار ظنیّه بغضیه میندازد و اگر هم خود مهتدی نشوید عباد را از شریعهٔ ربّ الایجاد در این ایام شداد محروم نسازید میفرماید کلّ مرآتند و حاکیند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر تجلّی شمس در آن مرآت بنفس مرآت در این وقت استدلال میشود باینکه کلّ بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیهٔ تجلّی شمس که در مرآت بنفس مرآت تجلّی فرموده باقی نیماند در مرآت شیئی تا دلالت کند بر مجلّی و خالق خود و با این کلمات محکمهٔ غیر متشابهه بالغه اهل بیان شبهه نموده‌اند که چگونه میشود مرآت از تجلّی انوار شمس محروم ماند و در این رتبه بشائی توقّف نموده‌اند که ذکر آن ممکن نه و بر نفسی که از یک تجلّی از انوار اسم انورش صدهزار مرآیا مستضیّ و مستنور میشوند و از یک تجلّی اسم آخذش کلّ بحدود نفس خود مردود اعتراض مینمایند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب زوال میگویند انوار و دلیلش چیست

ای بی‌خبران سر از نوم غفلت بردارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق نموده ای بی‌بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمائید فی الحقیقه این اشراق محقّق است یا نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد بود حکمت الهیّه که از انظر بریّه مستور است اقتضا نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی علیکم فوالله لو کان الأمر ببیدی ما اظهرت نفسی ابداً ای صاحبان بغضا قسم بآفتاب فلک بقا که اگر امر بدست این عبد بود هرگز خود را معروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این السن غیر طاهرهٔ کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمینم ناطق شده و روح الأعظم قدّام وجهم و روح الأمین فوق رأسم و روح البهّاء در صدرم ندا فرموده و حال اگر بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضا و احشا و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمائید حتّی از شرّاتم میشنوید بآنّه لا اله الا هو و انّ هذا الجمال لبهائه لمن فی السَّموات و الأرضین و لو کان هذا

ذنبی تالله هذا ليس من عندى بل من لدن من ارسلنى و بعثنى بالحقّ و جعلنى سراجاً للعالمين اى قوم فوالله رايحه صدق از كذب بسى معلوم و واضح است مپسنديد بر نفس حق آنچه بر خود نمى پسنديد آخر قدرى تأمل نمائيد مقصود اين غلام در اين آخر ايام در اين سجن كبرى چه بوده و چه خواهد بود فتأملوا يا ملأ الغافلين يا قوم فاستحيوا عن الله و لا تشكّوا فى امره و لا تسأل الدليل عن الشمس و اشراقها لأنّ دليلها هو ضيائها و انوارها و انك لا تكن مريباً فى ظهورها لأنها اشرفت و لا مرد لها بل فاسأل الله بأن يفتح بصرك لتدرك انوارها التى احاطت الكونين قل تالله قد رقم قلم القدس من رحيق المسك على جبينى البيضاء بخط ابهى

ان يا ملأ الأرض و السماء انّ هذا لهو المحبوب الذى ما شهدت عين الابداع مثله و لا عين الاختراع شبهه و انه لهو الذى قرّت بجماله عين الله الملك العزيز الجميل حديث قبل است كه صفحه‌ئى از توريه در دست يكي از اصحاب رسول الله بود حضرت فرمود چه در دست دارى عرض نمود توريه فرمود بگذار آن را اگر ميبود صاحب آن اطاعت مينمود مرا حال ملاحظه كن كتاب الهى كه امر كلّ از نيّ و حروفات و مرايا و ابواب و اركان باو محقق و ثابت شده اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جايز ولكن تبديل يكي از مرايا على زعمكم كه بوجود حروفاتى محقق شده كه آن حروفات بكتاب ثابت و محقق شده‌اند جايز نه فويل لكم تقولون ما لا تشعرون و تحسون انكم مهتدون كما يظنون ملل القبل و بذلك يفرحون تالله لا عاصم لأحد من امر الله الا بأن ينقطع عن كلّ من فى السموات و الأرض و يتوجّه الى الله المهيم القويم نظر را مظهر ساخته تا جميع اشياء را اليوم در صقع واحد مشاهده كنيد و انوار شمس تقدّيس را از افق قميص بچشم و بصر ظاهر و باطن مشاهده نمائيد و از جميع اين براهين گذشته در ميرزا اسدالله كه نقطه اولى جلّ ذكره باو خطاب فرموده ان يا مظهر الأحديّة حال انصاف دهيد كسى كه محلّ ظهور سلطان احديّه باشد بقول الله چگونه ابوالشّور ميناميد و اگر بگوئيد اين شأن را مرآت از او نفى نمود بر فرض جواز آن حال اگر نفس نقطه قميص قبول را از مرآتى از مرايا انتزاع فرمايد چه اعتراض بر آن جمال قدم وارد و اگر بگوئيد از كجا محقق شده كه اين نقطه مشهوده و كلمه جامعه در ادّعاى خود صادق باشد ميگوئيم بهمان حجّت و برهان كه از ظهور قبلّم كلّما ظهر من عنده و نزل من لدنه را مسلم داشته‌ايد حال بهمان حجّت و برهان ناظر شويد و بنخواهيد ان رأيتم لا تكفروا بالله الذى خلقكم بأمره ان انتم من المنصفين و هم‌چنين به اسدالله ميفرمايد ان يا حرف الثّالث المؤمن بمن يظهره الله جلّ اجلاله و هم‌چنين در رساله جفريّه كه مخصوص او از سماء هوّيه نازل شده در صدر رساله مكتوب و هذه صورته ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالتّور الصّمد اسم الله الدّيان لله الواحد المعتمد و بعد ميفرمايد جلّ ذكره ان يا اسم الدّيان هذا علم مكنون مخزون قد اودعناك و اتيناك عزّاً من عند الله اذ عين فؤادك لطيف تعرف قدره و تعزّ بهائه و بعد ميفرمايد عزّ قدره ان يا اسم الأجلّ لا تنظر الى ذلك الخلق الا بمثل اغنام يذهبه راعيه كيف يشاء و من دون آنچه ذكر شده كلمات قدس صمدانيّه كه در توصيف او نازل در كتاب موجود فانظروا اليه و اين بنده نظر باختصار ذكر ننموده

اى اكّمه وجود بصر بگشا و ملاحظه بوهم خود نما كه همان فعلى را كه خود مرتكبي و بآن عامل حال از آن متعجب و متحيّر مانده چنانچه ديّان را دنى ميگوئى و فرد الأحد كه از اعظم اسماء الهى بوده ابوالشّور ناميده و مع ذلك اعتراض بر سلطان يفعل ما يشاء نموده كه چگونه ميشود حلو مرّ شود و يا مرآت حجر گردد با اينكه اسدالله انكار حقّ ننمود و حين ورود مدينه الله بين يدى العرش حاضر و بآنچه اهل بيان در آن يوم بآن مقررّ بوده‌اند اقرار نموده و مع ذلك ورد عليه ما ورد بلكه اكتفا باو وحده ننموده بر جمعى حكم قتل جارى نموده كتاب مستيقظ موجود ملاحظه نمائيد قسم بافتاب معانى كه در آن كتاب بر كلّ مظاهر احديّه فتوى قتل داده شده با آنكه حكم قتل بالمرّه از بيان و اهل آن مرتفع شده بنصّ منزل بيان يك دو افترا بآن بيچاره زده‌اند و حكم قتل جارى نموده‌اند من غير اذن الله و ربّ مقتول شعر منه خير من الف قاتليه چنانچه حال بر جمال احديّه ظلم باين واضحى و مبرهنى وارد و بقتلش قيام نموده‌اند مع ذلك باطراف نوشته و چه ظلمها كه بجوهر عدل و منبع و

معدن آن نسبت داده که شاید غلّ و بغضا در صدور بعضی از متوهمین القا نماید ولیکن غافل از آنکه و لله تحت ظلال اسممه البصیر عباد یشقّن الشّعر بالشّعور و لن یمنع ابصارهم حجّبات العالمین و هم چنین به سید ابرهیم میفرماید عزّ ذکره ان یا خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری فی الکتاب من بعد الصّحف ان یا اسمی فی البیان الی آخر ما نزل این بیان الهی که در ذکر او از قلم قدس صمدانی جاری شده و حال به ابوالدّواهی مشهور شده با اینکه خود افتخار مینماید که بذکر الله فی العالمین در کتب الهی ذکر شده‌اند و نفسی که بخلیل در صحف الهیه و بذکر الله در کتب منزله و باسم الله در بیان متّسم شده به ابوالدّواهی تعبیر مینماید و در دوش که اعتراض از نفس مشیّه الله و عظمتی نموده تغییر جایز نمیدانند قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته‌اند و قلم اعلی را معطل دانسته‌اند قسم بمظلومیّت که قلم قدرت کلّ حین در محو و اثبات مشغول و لا یعقل ذلک الا المنقطعون کذلک یحو الرّحمن ما یشاء و یشاء و عنده امّ البیان و عجب از این نفوس که باین اسماء افتخار مینمایند و از حقّ معرض گشته‌اند بلی این اذکار و اوصاف در هر نفسی موجود مادامی که از حصن امر الله خارج نشده‌اند و الاّ لیس لهم قدر عند الله علی قدر سواد عین نملة میّته و از این گذشته کلّ اشیاء ذکر الله فی العالمین بوده و خواهند بود چه که کلّ اشیاء بکیونتها اسم الله بوده و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بین عباد و لم یزل چنین بوده و لایزال چنین خواهد بود فوالذی تفرّد بالعزّ و البهاء که اگر نمیبود که نظر الله خلق را نابالغ مشاهده نموده هرآینه در هر ذره از ذرّات وجود ابواب علمی میگشودم که جمیع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر مشاهده نمایند ولیکن چون اغیار موجود اسرار مستور به کذلک قدّر من لدن مقتدر قدیر

قل یا ملأ البیان انتم خلقتم للقاء بعد استغنائی عنکم و وعدتم بنفسی و عرفانها بعد تقدیسی عن عرفانکم و بشرتم بجمالی بعد استعلائی عنکم و عمّا خلق بین السّموات و الأرضین مع ذلک باوهن اسماء الیوم تشبّث نموده از سلطان اسماء دور و غافل مانده‌اید اگر بکلمات ناظرید معادل بیان از سماء رحمن نازل و بشائی ظاهر که احدی را مجال اعراض نه مگر مشرکین که مرض قلبی آن نفوس را از عرفان و ادراک منع نموده از این گذشته کلمات نفوسی که الیوم حول امر الله طایفند با کلمات من اتّخذتموه من دون الله لأنفسکم ولیّاً میزان نمائید تا بر عظمت امر مطلع شوید که لعلّ بر جمال قدم بمجرّد وهم ضرّ وارد نیاورید قسم بحقّ که اهل هر ملّتی از ملل قبل اگر در احتجاج خود از مظاهر عزّ باقیه بمعاذیر نالایقه متعذّر شوند شاید ولیکن از برای اهل بیان هیچ حجّت و عذری باقی نه چه که سلطان احدیه ذکر ظهور بعد را باصرح بیان و اوضح تبیان فرموده‌اند بشائی که کلّ بیان و ما نزل فیه را بقول او منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم تحریر یافت فطوبی للعارفین و از جمله در ابطال حقّ و اثبات باطل معرض بالله باین کلمات تمسّک بسته و چون لایق نبود که کلماتش بعینه ذکر شود لذا ما حرّک علیها قلم الله و مضمون آن این است که از قلم عزّ صادر میشود محبوب شما صاحب بصر بوده یا نه اگر نفی شود حکم بصر از منظر اکبر هذا ظلم علی الله و اگر آن سلطان قدم صاحب بصر و علم بوده چگونه میشود نفسی را وصف فرماید و باسماء حسنی ذکر نماید از مقام خود تنزل کند و از معرضین محسوب گردد اولاً اینکه قائل این قول حقّ جلّ ذکره را بفعل ما یشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیه را انکار نموده و چنین نفسی ابعاد عباد بوده و خواهد بود بنصّ نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم انک انت الهان الالهین لتؤتین الألوهیة من تشاء و لتنزعن الألوهیة عن من تشاء الی انک علی کلّ شیء قدیرا قل اللهم انک انت ربّاب السّموات و الأرض لتؤتین الرّبویة من تشاء و لتنزعن الرّبویة عن من تشاء الی آخر ما نزل حال میگوئیم در این کلمه جامعه که از ساذج فطرت سلطان احدیه جاری شده چه میگوئی اگر حقّ جلّ و عزّ را صادق دانسته سلطان مقتدری که قادر است باینکه الوهیّت و ربوبیّت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید بهر نفسی که اراده فرماید و هم چنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد البتّه قادر بوده بر آنکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید این ذکر است که کایّه فرموده‌اند تخصیص باحدی نداشته و ندارد و اگر بتخصیص وصف ناظری و ید الله را مغلول دانسته و قدرت محیطه را انکار

مینمائی پس چه میگوئی در میرزا اسدالله که بنص صریح در باره او میفرمایند ان یا حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله و این بسی واضح است که حرف ثالث من يظهره الله جلّ اجلاله بصد هزار رتبه از حروفات بیان و مرایای او عندالله مقدم بوده چه که خود نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرمایند نطفه یکساله زمان من يظهره الله اقوی است از کلّ من فی بیان حال انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بوده یا نه اگر او را صادق و صاحب بصر میدانی چرا نفسی را که باین علو و امتناع و سمو و ارتفاع در اصل کتاب ذکر فرموده اند ابوالشّور نامیدی و بر قتلش امر نمودی ان یا ذی عین واحدة شهدت عیوب الناس و غفلت عما فی نفسک اگر بگوئی از حقّ اعراض نمود لذا این حکم بر او جاری شد بر فرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث من يظهره الله که ابهی و اعلائی از خلق بیان عندالله بوده بنصّ قلم امر اگر جایز است معرض و کافر و مشرک شود پس چرا جایز نمیدانی که مرآتیی از مرایای لایحصی از حقّ اعراض نماید فیهت الذی کفر فوالله احدی بر اصل این امر مطلع نه و لو یطلعون لیعرفون و در توقیع وحید اکبر و رقاء بقا بابدع نغمات تغنی فرموده فیا روحا لمن یسمع و یکون فی آیات الله لمن المتفکرین بیانه عزّ بیانه فوالذی فلق الحبه و برا التسمه لو ایقنت بانک یوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت عنک حکم الایمان فی ذلک الظهور لأنک ما خلقت الا له و لو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لجعلته قرّة عینی و احکمت علیه بالایمان فی ذلک الظهور من دون ان اشهد علیه من شیء انتهى میفرماید قسم بمقتدری که شکافت حبه قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر موقن بودم که تو در ظهور بعد ایمان نمیآوری بآن مشرق آفتاب حقیقت هرآینه مرتفع مینمودم از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که تو خلق نشده مگر از برای عرفان آن شمس سماء ایقان و هرگاه بدانم یکی از نصاری موقّف میشود بعرفان آن جمال رحمن و ایمان باو هرآینه میگردانیدم او را قرّة چشمهای خود و حکم مینمودم بر او در این ظهور بایمان از دون اینکه ملحوظ شود از او امری

حال ای اهل بصر ملاحظه نمائید که امر الله چه مقدار الطف و ارقّ بوده و رحمت منبسطه الهیه چگونه کلّ وجود را احاطه فرموده که در باره نفسی از نصاری که الیوم کافر و مشرک است بمجرّد ایمان در ظهور بعد آن سدره الهی او را بالطف و ارقّ اعضای مبارک خود نسبت داده و منسوب ساخته اند و مع ذلک این همج ارض در چه رتبه واقف و ناظرند فسحقاً لکم یا ملأ الغافلین فوالذی جعل الیوم دلیله نفسه و سلطانه ما یجری من قلمه المنیر که اگر کلّ من فی بیان الیوم معرض شوند و یک نفر از نصاری مؤمن هرآینه اسماء کلّ از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم نصاری ثابت یمحو الله ما یشاء و یشیت و عنده امّ الکتاب و از جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مسطور است نشنیده اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیاء قبل بوده و جمیع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض میشمردند و طاعتش را طاعة الله میدانستند و اشتها اسمش جمیع دیار را احاطه نموده بود و چون جمال کلیم از افق عزّ تسلیم ظاهر شد بمعارضه آن جمال احدیه قیام نمود و هم چنین یهودای اسخریوطی که از حروف اثنی عشر انجیل بود حضرت روح را بید یهود تسلیم نمود زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده نشوید و در کلّ حین پناه بخداوند متعال برده که شاید الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید فطوبی للثابتین چه که امتحان برای کلّ بوده و خواهد بود و احدی از کمندش خارج نه الا من شاء ربک اگر نسیم عدلش مرور نماید صدهزار جوهر نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و اگر نسیم فضلش هبوب فرماید صدهزار هیاکل فانیه را بمقرّ عرش باقیه ملاحظه کنی فوالله یا قوم مطلع نیستید و بمجرّد وهم حرکت مینمائید بشنوید نصایح بدیع الهیه را و در امر الله تجرّی ننمائید و خود را بعذاب لاینتهی معذب مسازید از بحر اعظم موج بسراب بقیعه خود را مشغول نکنید و از شمس عزّ باقی بظلّ فانی قانع مشوید بیان حقّ را از لسان رحمن بشنوید احدی الیوم بر بیان و ما کنز فیه مطلع نه و علمه عندنا لو انتم من العارفین از سلطان مسمّی که ملکوت اسماء بقول او خلق شده بقمیص اسم محتجب نشوید چه که جمیع اسماء بمنزله قمايصند یلبسها علی من یشاء فضلاً من عنده و یزعمها عمّن یشاء عدلاً من لدنه و لا یسأل عما یفعل و انه لهو المقتدر القدیر

و اليوم اکثری از اهل بیان عبده اسماء بین یدی الله مذکور بوده و خواهند بود چنانچه اگر بنقطه اولی بنفسه لنفسه عارف شده بودند فوالله اقل من آن در این ظهور قدس صمدانی و تجلی عز رحمانی توقف نمینمودند پس معلوم شد که عارف بنفس او جل و عز نبوده‌اند بلکه بمقیص اسمی او تعالی شأنه عارف شده‌اند چنانچه ایامی نگذشت و بنفسه لنفسه ظاهر شده و او را نشناخته‌اند و بر او وارد آورده‌اند آنچه را که قلم حیا میکند از ذکرش و این عدم عرفان نشده مگر آنکه تبدیل قمیص فرموده یعنی اسم اعلی باسم ابهی تبدیل شد و احدی عارف بآن نشده الا الذینهم انقطعوا عن کل من فی الملک و صعدوا الی الله بکلهم الی ان دخلوا مقر عز کریم اولئک اولیائی تحت ظلال عنایتی و یزل علیهم سکینه من عندی و هم علی سرر الاستقلال هم مستقرّون اولئک حفظهم الله عن رمی الشبهات و هم علی وساید القدس متکئون و الی طرفی ناظرون علیهم فی کلّ حین بهائی ثمّ رحمتی و عنایتی ثمّ فضلی و افضالی و کذلک اختصهم الله لنفسی و جعلهم من المؤمنین ای عباد سعی نموده که شاید از بدایع فضل ربّ الأرباب در ظلّ قباب آفتاب قدس عنایت وارد شوید و از حرارت نفس و هوی آسوده و محفوظ مانید اینست نصایح قلم امر فمن سمع فلنفسه و من اعرض فلها و انه لمقدّس عن العالمین و ایکاش که اهل بیان در بیان فارسی که از قلم رحمانی نازل نظر مینمودند که شاید در این ظهور قدس صمدانی خود را از سلسبیل عنایت ربّانی و تسنیم مکرمات سبحانی محروم نمینمودند و بشأنی شبهات بر قلوب غیر طاهره وارد شده که لن يعرف ایّاً من ایّ و اگر قلبی از کوثر بی‌زوال سلطان لایزال از شبهه مطهر شود فی الحین بشبهه دیگر بیالاید سبحان الله با اینکه اهل بیان خود مقرر و معترفند که نبوت برسول الله ختم شده و سنّه ستین اول ظهور الله است مع ذلک و مع اینکه حقّ حال بنفسه و کینوته مشهود و از افق انئی انا حیّ فی الأفق الأبهی ظاهر و طالع مجدداً ذکر وصایت و امثال آن مینمایند و بقیّه وهم ما ترک من ملل الفرقان اراده نموده‌اند انوار شمس یقین را که در سماء قدس بی‌زوال ذو الجلال مشرق شده ستر نمایند نیکو است ذکر این دو فرد در این مقام

ای ضیاء الحقّ حسام الدین و دل

ای دل و جان از قدوم تو خجل

قصد این دارند این گل‌پاره‌ها

که از حسد پوشند خورشید تو را

بگذارید این اقوال لایغیه را و باصل امر و ما حقّق به الأسماء ناظر شوید

ظهور قبلم میفرماید اگر ناس ضعیف ملاحظه نمیشدند هرآینه ذکر مشیت نمیفرودم حال تقدیس امر و ارتفاع ما اراد الله لکم را مشاهده نمائید و قدر و رتبه خود را ملاحظه کنید که حال بادلّه پست‌ترین عباد از اهل فرقان تمسک جسته و مستدلّ شده‌اند فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین باری ایام ظهور است و حقّ چون شمس فی وسط السّماء ظاهر و زخرفی از دنیا در ساحت قدسش موجود نه که محتاج بوصی باشد آن را قسمت نماید و اگر میگوئید در امرش محتاج بوصی است هذا بغی منکم علی الله المهیمن القیوم چه که امر طایف حول نفسش بوده و خواهد بود و لن یفارق منه ابداً ایّاکم ان تجعلوا لله وزیراً او نظیراً او ضدّاً او ندّاً او وصیّاً او قریناً او مثلاً و در بیان این اسامی و ما حدّدت به انفسکم جمیع را محو فرموده‌اند اینست که ذکر مرا یا در بیان من قبل الرحمن نازل شده و آن هم محدود نبوده و نخواهد بود امیدواریم که از رشحات سماء تقدیس امطار قدسیّه بر قلوب غبره مکدره میذول شود که شاید از اشارات طاهره شده بمنظر ملیک اسماء و صفات توجه نمایند فوالله یا قوم مقصود از ذکر این براهین متقنه و ادله محکمه و کلمات غیر متشابهه اثبات نفسم نبوده چه که هر نفسی که بأقلّ عمّا یحصى ببصر معنوی فایز شده البتّه انوار شمس ابهی را که در کلّ شیء علی هیئته انه لا اله الا انا العزیز الحکیم تجلّی فرموده مشاهده مینماید بلکه مقصودی من یأتی فی المستغاث تالله اذا یکی قلمی و اناملی ثمّ عینی و قلبی و کبدی و

عروقی و دمی و عظمی و جلدی بما یرد علیه من هؤلاء الذینهم کفروا باللّٰه و حاربوا بنفسه و جادلوا بآياته و انکروا فضله و افتوا علیه بعد الذی ظهر بکلّ الآيات و الحجج و العلامات فواللّٰه فعلمتم ما لا فعل احد من ملل القبل و ارتکبتم ما شقّ عنه هیکل العظمة ردّاء الصّبر ولكن انتم تمشون علی وجه الأرض کمن لا ذنب له فأفّ لكم یا ملأ المشرکین تالّٰه یا قوم انّ فی الکذب روايح و كذلك فی الصّدق لو انتم تطهّرون قلوبکم و اشمامکم و تستنشقوا لتجدنّ رايحة اللّٰه المهیمن القيّوم قلم متحیر است که چه ذکر نماید و حال امر بمقامی رسیده که سازج روحی که اگر محلّ خطاب ابهی کلمات عالمن واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونه میشود ذنب را عی اغنام شود

بگو ای فقیر بی بصر اوّل را عی را نشناخته و ثانیاً سالها زیاب را عی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر الهی از افق سماء معنوی ادراک نموده اید که متابعت قومی مینمودید که صدهزار مرتبه ذنب از آن نفوس عنداللّٰه ارجح بوده چه که بفتوی آن زیاب مظهر ربّ الأرباب بتمام ظلم شهید شد لعنة اللّٰه علیهم و علی اتباعهم و اگر بگوئی قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عنداللّٰه مقبول بود و بعد از ظهور و توقّف این قوم در امر الهی از نار محسوب شده اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حکم را جاری کن بشنویّد نصح الهی را و قلب را از اشارات کلمات اهل حجبات مظهر سازید بگو ای بندگان هوی قدمی بسوی خدا بردارید و از ارض ظنّ بهوای یقین طیران نمائید

ان یا قلم القدم دع حينئذ ما اردت ان تذكره لعباد اللّٰه ثمّ اذكر اخیک الذی حارب بنفسک و جادل بآيات اللّٰه لیكون ذکرى للعالمین لعلّ یفتح بذلك ابصار الذین ارادوا الوجه فی العشیّ و الاشراق و ما زلت اقدامهم فی هذا الیوم الذی فیہ التفتّ السّاق بالسّاق فواللّٰه نفسی بیده که بیست سنه در تعلیم و تأدیب و تربیت و حفظش سعی بلیغ و جهد منیع مبذول شد که ذکرش ممکن نه تا آنکه هجرت واقع و باین ارض وارد شدیم چندی گذشت سیّد محمّد اصفهانی از بیت اللّٰه و حصن حبّه خارج و بمقرّ دیگر مستقرّ و اخوی فواللّٰه الذی لا اله الاّ هو در صدد قطع سدره ربّانیّه برآمده الی ان اظهر اللّٰه خافیة نفسه و اشتهر مکره بین المهاجرین و ارتفع الضّجيج عن کلّ اناث و ذکور و صغیر و کبیر و این عبد بالمرّه از جمیع گذشته خارج شده که شاید حرارت حسد بیفسرد و نار بغضا ساکن شود و در بیت وحده ساکن شده و ابواب خروج و دخول بر کلّ مسدود نمود و اهل حرم جمیع از استماع این امر منکر در نوحه و ندبه مشغول فواللّٰه لن یقدر احد ان یذکر ما ورد علینا و لن یستطیع ان یسمعه احد من المحبّین و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد دو نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک نفس برای خود و همچنین دراهم معدوده که از دولت علیّه میرسید مابین کلّ قسمت شده و بعد کلّ متفرّق شده در اماکن متعدّد ساکن و این عبد در بیت وحده جالس مغلق الباب و مرخی الحجاب و ابداً بنفسی از احباب و غیره معاشرت نموده بالمرّه باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمال قدم سیّد محمّد باخوی پیوست و بغض اللّٰه سبب و علّت اتّحاد این دو شد و بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بدراهم فریب داده که بیلاذ رود و آنچه ارتکاب نموده اند بسدره امر نسبت دهد دیگر تفصیل بسیار ولكن اشتغال باین اذکار را جایز نمیدانم البتّه شنیده اید بقدر ضرورت اظهار میشود که مباد ناس از کلمات کذبّه فانیه از صراط امریّه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نادم شده نزد بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتی که با او همراه نموده مشاهده نمودند جمیع را تحیر دست داده چه که آنچه عامل شده بحقّ راجع نموده اند و همچنین رساله در ردّ اللّٰه نوشته که باطراف برده انتشار دهند فواللّٰه الذی لا اله الاّ هو بمثل صبیان بل ادنی تکلم نموده لو انتم تعرفون و آنچه را بزعم خود در ردّ اللّٰه نوشته اند کلّ مثبت این امر ابداع بوده لو کان النّاس بیصر اللّٰه فی کلماتهم ینظرون و دیگر چه مقدار مفتریات بملیک اسماء و صفات نسبت داده اند و آنچه دون خیر بوده باصل شجره ربویّه راجع نموده انما اشکو بئى و حزنى الى اللّٰه اذا یتکلم لسان اللّٰه و یقول هل من ماء صافی یطهّر حولی عن هؤلاء المعرضین و هل من سیف لسان یفتح بالبیان و یدفع عن فئائی شرّ المشرکین و هل من ذی استقامة ینصرنی فی هذه الاّیام الّتی احاطتنی المنکرین و هل

من ذی انقطاع يعرفنی بعینی و ينقطع عن العالمين و هل من ذی بصر لينظر فی امری و ما ورد علیّ من جنود الشّیاطین و هل من ذی قلب رقیق طاهر لیبکی بیکائی و بما ورد علیّ من هؤلاء المستکبرین و هل من ذی علم یصدّ سیوف الرّدّ و البغضاء عن وجه الله الملك العزیز الجمیل ان یا قلم الأعلى قل تالله الحقّ اتّی ما استنصرت من احد حین الذی حارب معی کلّ الملل و کان الله علی ذلک شهید و علیم و کلّما استنصر من احد و تأمر به العباد هذا لم یکن الاّ لبلوغهم الی ذروة الفضل و من دون ذلک ان الله لغنی حمید باری رسائل متعدّده در ردّ سلطان احدیّه نوشته اند تالله بطل بذلک اعمالهم و ضلّ سعيهم فی الدّنيا و الآخرة و هم لا يشعرون

و آنچه را سبب و علّت اعراض ناس دانسته اند باین عبد نسبت داده اند از جمله نسبت دنیا و این بر کلّ ذی شعور واضح بوده که این عبد در مابین معرضین چون شمس واضح و لایح بود و قسم بجمال قدم که در هیچ صبحی امید نبود که لیل ادراک شود و همچنین هیچ لیلی گمان مشاهده فجر نه چه که مشرکین بکمال جدّ در قطع سدره ربّ العالمین بوده تا آنکه شمس قدرت ید الله فوق ایدیهم از افق جیب عظمت اشراق فرمود و مشرکین مغلوب و جمال آنّه لهو الغالب علی کلّ شیء بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و باعزاز تمام از عراق حرکت نمود و این معلوم بوده که اراده آن بود که وحده عازم اسلامبول شوم چون جمعی جزع و فرع لایحصی نمودند بیعضی اذن خروج داده شد و بعضی هم من غیر اذن حرکت نمودند تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و ابدأ بدولت علیّه مطلبی اظهار نشد و هر نفسی که بین یدی حاضر شد ملاقات واقع والاّ فلا چنانچه جمیع استماع نموده و در نفس مدینه کبیر هم شنیده اند که اراده الهی چه بوده تا آنکه چند نفر مستضعفین حفظاً لأنفسهم و نسائهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا ترخماً لأنفسهم حکم بدا نازل حال کدام یک از این امور متعلّق بدنیا بوده باری قیاس بنفس نموده اند کذلک صفت لهم السنتهم الکذبة یقولون ما لا يشعرون والله الذی لا اله الاّ هو قلم حیا مینماید از آنچه عامل شده اند ذکر نماید و اگر ذی بصری یافت شود از رسائل حضرات که از قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معرضین مشهود گردد دو سنه قبل شعری جناب آقا محمّد علی و جناب سلمان سؤال نموده اخوی جواب نوشته بعد سیّد محمّد اصفهانی بین یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده اند و مصلحت نیست این مکتوب به سلمان داده شود این بنده سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت کلیم ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لایغنیه بالآخره متعذّر شد که شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نموده اند ابدأ نفسی شاعر نشده چه که کلّ بحجبات و همیّه محتجبند حال ملاحظه نمائید تا مقدار معرضین معلوم شود و مع ذلک بمنبع و مصدر علم ربّانیّه اعتراض مینمایند فوالذی قامت ملکوت التقدير علی فناء بابّه که کلّ آنچه از قلم جاری نموده اند بهمین نحو بوده و خواهد بود ولكن عمت الأبصار احجاب الوهم و الهوی و لذا لا یلتفتون الاّ الذین جعل الله ابصارهم مطهراً عن الأحجاب و هم بیصر الحدید فی کلّ شیء ینظرون

ای عباد ملاحظه نمائید که ضرّ بمقامی رسیده که قلم اعلی باین کلمات مشغول شده چه که ناس ضعیف و نابالغ مشاهده میشوند که مباد از کلمات جعلیّه معرضین از جمال مبین غافل شوند والاّ اگر فی الجملة شعور و بصر ملاحظه میشد ابدأ ذکر معرضین و ما ظهر منهم تحریر نمیشد چه که الیوم کلّ مکلفند که در نفس امر و ما یظهر من عنده ناظر شوند و من صعد الی ذلک المقام یشهد بآنّه هو الظاهر الباهر المشرق المضیء فی وسط السّماء یحکم ما یشاء و لا یسأل فیما اراد و آنّه لهو المقتدر المختار

و از جمله نسبت ظلم باین مظلوم داده اند حال در همین فقره تفکّر نمائید و انصاف دهید جمیع اهل بیان باین عبد ملاقات نموده و بچشم ظاهر دیده هرگز بضّر نفسی راضی شده لا فوربّ العرش لو اتمتم تنصفون و قد کان نفس الرّحمن فی فم الثّعبان عشرین من السّنین و مع ذلک ابدأ اظهار نشد و حال هم اگر این مکاتیب معجوله دیده نمیشد ابدأ اظهار نمیرفت و

يشهد بذلك كل من يعرفني و كان على بصيرة منير يبيست سنه اخوى نزد اين عبد بود و احدى از او مطلع نه و مع قدرت بر او و اطلاع ما فى سرّه و قلبه كمال شفقت در حقش معمول شد و يشهد بذلك كلّ الأشياء ان انتم تسمعون ولكن چون ناس را مقلّد و بى بصر يافته اند لذا باینگونه كلمات اراده نموده اند اين فته را از بحر البهور منع نمایند و بر جميع اهل بيان و غيره واضح و مبرهن كه اين عبد باحدى معاشرت در اين ارض ننموده و هم چنین در ورود مدینه كبري الا من حضر بين يدينا و ما حرّك لسانى الا على ما يصعدهم الى جبروت الأمر مع ذلك نوشته اند كه نزد اهل سنت ما را رافضى ناميده اند فوالله الذى لا اله الا هو كه خود اين نفوس معرضه نزد اعجام نسبت دون ايمان بسدره رحمن داده اند و عند اهل سنت و جماعت نسبت رفض حال نفسى خالصاً لله بيايد صدق و كذب را معلوم نمايد و ميزان حقّ و باطل را بصدق و كذب همين قول قرار ميدهيم اذاً ينادى لسان القدم من عرشه الأعظم و يقول لعن الله أول ظالم ظلم نقطة الأولى فى ظهوره الأخرى و كفر بآياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و اشرك بذاته و الحد كلماته و اعرض عن جماله و كان من المشركين فى الواح الله من قلم القدس مكتوباً فوالله در هر وقتى از اوقات كه در ارض طاء و يا عراق و مواضع ديگر حرفى در اخذ اين طايفه مذكور ميشد اخوى خود از عراق باطراف ميرفتند چنانچه اكثري شنیده و ميدانند و اين عبد وحده مابين اعدا بوده تا آنكه از قدرت ربّانى امر مرتفع شد و جميع از نفوس خود مطمئن شده از خلف ستر بيرون آمده اول كارى كه بآن مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند عمّا ارادوا بعد باطراف نوشته و اراده خود را بارادة الله و مشيئة نسبت داده با اينكه اين عبد حكم قتل را كه مابين اين فته شهرت تام داشت مرتفع نمود و در اكثر الواح من قلم الله جارى شده و البته بنظر بعضى رسیده از جمله سؤال شده كه مقصود از نصرى كه در آيات بديعه الهيه نازل شده چيست و ما نزل عن جهة العرش فى جوابه اين است كه سواد آن بعينه ذكر ميشود و هو هذا

مقصود از نصرتى كه در الواح منيعه ذكر شده معلوم احبّاء الله بوده كه حقّ جلّ ذكره مقدّس است از دنيا و آنچه در او است و مقصود از نصر اين نبوده كه احدى بنفسى محاربه و يا مجادله نمايد سلطان جلال جميع ارض از برّ و بحر آن را بيد ملوك گذاشته و ايشانند مظاهر قدرت الهى على قدر مراتبهم و اگر در ظلّ حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و من دون ذلك انّ ربك لعليم خبير و آنچه حقّ جلّ ذكره از براى خود خواسته قلوب عباد او است كه كنايز وحى صمدانيّه و خزائن حبّ الهيه اند و لم يزل ارادة سلطان لايزال اين بوده كه قلوب را از اشارات دنيا و ما فيها و عليها ظاهر نمايد تا قابل شوند از براى انوار تجليات ملك اسماء و صفات

پس بايد در مدینه قلب بيگانه راه نيابد تا دوست بمقرّر خود شتابد يعنى تجلّى جمالش نه ذات و نفس او چه كه لازال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الله اليوم اعتراض باحدى و مجادله بنفسى و محاربه مع شئى نبوده و نخواهد بود بلكه محبوب آن است كه مدّين قلوب بسيف لسان و حكمت بيان مفتوح شود نه بسيف حديد پس هر نفسى كه ارادة نصر الهى نمايد بايد اول بسيف معانى و بيان مدینه قلب خود را تصرف نمايد و از جميع ما سوى الله او را مطهّر سازد و بعد بمدّين قلوب توجه كند اين است نصرت امر الله كه اليوم از مشرق اصبع ملك اسماء اشراق فرموده ابداً فساد محبوب نبوده و نيست و آنچه از قبل شده من غير اذن الله بوده باري اليوم بايد احبّاي الهى بشأنى در مابين عباد ظاهر شوند كه جميع را بافعال خود برضوان ذو الجلال هدايت نمايند قسم بآفتاب صبح عزّ تقدّيس كه ابداً حقّ و احبّاي او كه منسوب باويند ناظر بارض و اموال فانيه در او نبوده و نخواهند بود چه اگر مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بوده و بكلمه ئى جميع عالم را تصرف مي فرمود ولكن سلطنت بسلاطين عنايت فرموده و حكمت بمتفرّسين و عرفان بعارفين و حبّ قلوب عباد خود را مخصوص خود مقررّ داشته و بدون آن ناظر نبوده و نخواهد بود و اينهم نظر بعنايت كبرى است كه شايد نفوس فانيه از شئونات ترايه طاهر و مقدّس شوند و بمقام باقيه كه رضوان عزّ احدىّه است وارد گردند والا آن سلطان قدم بنفسه لفسه مستغنى از كلّ

بوده نه از حبّ ممکنات نفعی باو راجع و نه از ضرّشان ضرّی باو واقع کلّ از امکانه ترائیه ظاهر و باو راجع خواهند شد و آن جمال قدم متوحّداً متفرّداً بر مقرّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلاله و وصف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ و لا يعلم ذلك الاّ کلّ ذی فطن بصیر انتهی مع ذلک آنچه را خود عامل و فاعل بوده‌اند بحقّ تعالی شأنه نسبت داده‌اند مع آنکه بر کلّ واضح است که حقّ بفعل ما یشاء بوده و بر هر چه حکم فرماید قادر و لیس لأحد ان يعترض عليه و مع ذلک فوالذی نفسی یدیه که اگر راضی بضرّ نفسی بوده و یشهد بذلک قلم الله ان انتم تشهدون

و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده‌اند که این عبد درس خوانده و این کلمات منزله از علم اکتسابی حاصل شده چنانچه در احیان هر ظهور اینگونه کلمات نالایقه مذکور شده چنانچه نسبت بظهور قلم همین نسبت را داده‌اند و من قبله به محمّد رسول الله انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمیّ و هذا لسان عربیّ مبین حال نفسی در کلّ ایران و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و بما هم به یتکلمون ای بی‌خردان منبع این علوم ذات قدم بوده و معین این حکم نفس الله الأعظم لو انتم من المستشعرین و اگر بسمع فطرت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه جلّ و عزّ علما و جهّال عصر اعتراضاً علی الله بآن تکلم مینمودند حال هم همان کلمات را استماع مینمائید فوالله یا قوم انّی لأکون متحیراً فی امری و ما ورد علیّ فیما لیت ما ولدت من امّی و ان ولدت ما رضعت و ما صرت کبیراً ولكن ظهر ما ظهر و نزلت جنود الوحی و قضی الأمر من لدی الله الواحد القهار یا قوم اسمعوا قولی ثمّ اخرقوا الأحجاب ولو یکون مرايا السموات و الأرضین ایاکم ان لا یمنعکم شیء عن نفحات تلك الأيام تالله لن یعادلها کنایز الابداع و لا خزائن الاختراع و کان الله علی ذلک شهید و علیم قسم بآفتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمیشد چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند ولكنّ الله قضی ما اراد و امضی ما شاء لا رادّ لمشيّته و لا مردّ لقضائه و انه بکلّ شیء حکیم و اگر نه این بود که اهل این مملکت مضطرب ملاحظه میشد هرآینه اذن داده میشد که کلّ بین یدی الله حاضر شوند لیشهدوا ما لا شهد احد من العالمین

و از جمله نوشته که مقام شمسیت در ظلّ مرآت واقع میشود و این رتبه فوق مقامات است و هم‌چنین از این مرآت شمس مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاهل فرض نموده مع آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت و وجود آن بجهت آن بوده که حکایت از اشباح و امثال نماید و بر هر ذی بصری واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در او لنفسه بنفسه تحقق نداشته و ندارد و این فقره بر هر اکمهی ظاهر است تا چه رسد بذی بصر مع ذلک باین عباراتی که فوالله الذی لا اله الاّ هو هیچ جاهلی بآن تکلم مینماید در رسائل خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موجد و محقق اسماء و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عباد را در بحور وهم و هوی مستغرق دیده و گمان نموده که آنچه مذکور دارد مسلماً مقبول است والاّ باین کلمات که کذب آن اظهر از شمس در وسط السماء است مشغول نمیشد و متمسک باین شده که نقطه بیان روح ما سواه فداه خود را در یک مقام مرآت الله نامیده و لذا مرآتیت فوق رتبه شمسیت است فوالذی انطقنی بالحقّ و اشرقنی عن افق القدس علی العالمین که اگر نفسی در این یک فقره تفکر نماید بر جمیع مطالب این همج رعاع مطّلع میشود اولاً اینکه آن ذات قدم بکلّ اسماء خود را موسوم فرموده‌اند و بکلّ صفات موصوف چه از اعلی مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای احسن القصص میفرمایند قوله جلّ کبریا

الحمد لله الذی انزل الكتاب علی عبده لیكون للعالمین سراجاً وهاجاً حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج فوق شمس بوده لا والله نمیگوید این سخنان را مگر نفسی که بر هوی تکلم نماید و بخواهد در قلوب صافیّه منیره شبهه القا نماید فبئس ما هم یفعلون باری یقین دانسته که در آن ساحت قدس جمیع اسماء در صقع واحدند چه که آن کینونت قدم در حینی که میفرماید انا ربّ الارباب و انا الارض و التراب در آن منظر اکبر این هر دو در یک رتبه بوده و خواهند بود و این بیان ارقّ

الطف اصفی را قلوب مکذّره ادراک نخواهند نمود چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عزّ ذکره قل تنزّلت حتّی قلت انّی انا ذرّ و دون ذرّ مثل ما انّی انا قلت ربّ و مرّب کلّ ذی ربّ لأستغفرنّ الله عن کلتیهما و انّی الی الله ربّی لمن الرّاجعین انتهی حال ای سالکان بوادی جهل و ضلال که کأس زقوم نوشیده‌اید و سلسبیل قدس مختوم دانسته‌اید در نار هوی محترق شده‌اید و از اهل رفرف اعلی خود را شمرده‌اید زهی حسرت که یک آن در حکمت بالغه رحمن تفکّر ننموده‌اید و در یک حین در امر مالک یوم الدّین ببصر منیر توجّه ننموده‌اید کلمات رحمن را که بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجبات نفس خود چنان محجوب نموده‌اید که السن عالمین از ذکرش عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمائید که از قلم قدس الهی جاری شده میفرماید تنزّل فرمودم تا بمقامی که میفرمایم منم ذرّه و دون ذرّه مثل آنکه فرمودم منم ربّ و مرّب کلّ ربوب بلکه استغفار میکنم از این هر دو ذکر حال ملاحظه نمائید که آن جمال قدم خود را بکلّ اسماء نامیده‌اند معذلک میتوان گفت که ذرّه فوق شمس است و یا تراب فوق ربّ الأرباب فأنصفوا ان انتم من المنصفین فواللّذی جعلنی مظهر ذاته ثمّ کینونته و عزّه و بهائه که اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکّر نمائید ابواب علوم ما لا نهاییه بر وجه قلوب مفتوح شود بشائی که دیگر مضطرب نشوید از اینکه فلان را باسماء الله نامیده یا بذات الله و مرآت الله چه که جمیع اسماء در آن ساحت مساوی و لا فرق بینها و کلّ این اسماء طائف حول مظهر نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در این حین اگر جمال قدم شجری را بکلّ اسماء حسنی و صفات علیا موسوم فرماید آنه لیقدر و لیس لأحد ان یعرض علیه لأنّه هو المختار و ما سواه فی قبضة الاقتدار لا اله الا هو العزیز الجبار

و دیگر آنکه کلّ خلق را مرایاء لطیفه نامیده‌اند و میفرمایند اگر مسّ کند آن مرایا را جذبات حبّ الهی جذب میفرماید و اگر مسّ نماید دون حبّ نازل میشود بر عین آن مرایا غباری که حایل میشود مابین آن مرآت و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقوله جلّ و عزّ انّ الخلق مرایا لطیفه ان یمسّها حبّ یجذب و ان یمسّها دون حبّ ینزل عینها غبار یحولنّ بینه و بین امر ربّه انتهی اذا تفکّروا یا ملأ الغافلین و این بیان را نقطه بیان جلّت عظمت عموماً فرموده‌اند و اگر بتخصیص ناظری بجناب آقا سید جواد خطاب میفرمایند قوله عزّ و جلّ که تویی آن مرآت اولیه که لم یزل از حقّ حکایت نموده و لایزال حکایت خواهی نمود و همچنین او را علّت اولیه فرموده‌اند فوالله که این رتبه فوق کلّ اسماء است چه از ذات الله و کینونه الله و ذکر الله و مرآت الله چه که از قبل هر نفسی که این رتبه را در حقّ رسول الله قائل شده حکم بکفرش نموده‌اند زیرا که علّت اولیه خود حقّ را دانسته‌اند و همچنین در باره او نازل قوله جلّ ذکره انا جعلناک نبیاً علی العالمین حال با جمیع این مراتب و وصف که فوق آن در بیان ذکر نشده اگر العیاذ بالله از حقّ اعراض نماید جمیع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نمائید کلّ اشیاء را در بیان بکلّ اسماء حسنی نامیده‌اند ولكن لا یعقلها الا المخلصون و این کلمات ذکر میشود که همچو ندانند که اوصاف منزله در بیان مخصوص نفسی دون نفسی بوده بلکه در کلّ ثابت مادامی که در ظلّ حقّ مستقرّ باشند و بعد از خروج کلّ محروم و ممنوع و همچنین در رتبه جناب قدّوس روح العالمین فداه میفرمایند عزّ ذکره که بعدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدّت نار محبّت او کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده انتهی

حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده‌اند فتفکّروا یا اولی الافکار و در این بیان کنایز علمیّه مستور است و این عبد مذکور نداشت خوفاً من نمرود الظّلم و فرعون الجهل

و همچنین در جمیع مقامات از قلم عزّ نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقّقی نداشته الا بتقابلها بالشمس و شمس را لم یزل و لایزال واحد فرموده‌اند و احدی را باین اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در هر ظهوری معذلک نوشته مقام شمسیت تحت رتبه مرآتیت است و شمس از مرآت مشرق میشوند فوالله یا قوم ما انطق عن الهوی که اگر در همین قول تفکّر نمائید یقین شهادت میدهید که این اقوال از جهل صرف و بغضای بحث ظاهر شده اقسامکم یا قوم بالله الذی خلقکم و سوّاکم که

در اول بیان فارسی ملاحظه نمائید که میفرماید قوله عزّ ذکره اگر مرآت بگویند در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شیخ او است که او میگوید انتهی مع ذلک نوشته که مرآت فوق شمس است و شمس در ظلّ مرآتند اگر مراد از این شموسی که ذکر نموده شمس حقیقت مقصود است فتعالی عن ذلک چه که بیک تجلّی از تجلّیات شمس حقیقت صدهزار مرآت اقلّ من حین مبعوث شوند و من دون ذلک انّ المرأة خلقت لانطباع تجلّی من تجلّیات الشمس علیها ان کانت صافیة و من دون ذلک یحکم علیه حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است که مرآیا از برای اخذ عکوس اشیاء خلق شده‌اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شمس اسماء و دون آن بوده این مخصوص بنفسی نه چه که در کلّ این شمس موجود و یظهر منه فی حین الذی قدر الله له و من فتح عین فؤاده یشهد فی کلّ ذرّ شمساً ثمّ فی هذه الشمس شمساً ثمّ فی شمس الشمس شمساً بحیث لا نهایة لها ولكن حکمة الله ذکر این مقام نموده لئلاّ یزلّ اقدام العارفين

فيا لله يا قوم من هذا الظلم الذی ورد علی جمال القدم من الذی یفتخر ان یقوم بین یدیه فلما اشتهر اسمه کفر بالله المهیمن القیوم و چون ظهور قبلم عالم بود بر اینکه مرآت در ظهور بعد دعوی شمسی مینماید لذا این حکم از قلم عزّ صدور یافت و بشائی در بحر کبر و غرور مستغرق شده که بکلمات قبلم در علوّ شأن خود تمسّک بسته و بر منبع و معدن و مظهر و موجد و منزل آن معرض شده فبعداً للقوم الظالمین و همچنین خود را شجره عظمت نامیده فوالله جمیع این کلمات نظر بآن است که ناس را احمق یافته و اگر از شجره عندالله محسوب شود من شجرة التی ینبغی لها ان تقطع و تلقی فی النار الا بأن یتوب الی الله و یتستغفر عمّا فعل و یکون من التائبین و بر جمیع واضح است چه از مهاجرین این ارض و چه هر فطن بصیری که ببصر الله در امور ناظرند که این کلمات غروریّه از لسان مجعوله کذبّه شرکیّه جاری نشده مگر آنکه چون این شمس بدیع ابداع اعلی را از افق فجر بقا طالع و بغمه آنّی انا حیّ فی افق الابهی مابین ارض و سماء ناطق دیده لذا تعجیل نموده و من حیث لا یشرع باین کلمات تکلم کرده که شائی فوق شأن الله از برای خود ثابت نماید و هذا لن یمکن ابدلاً لأنّ ما دونه مخلوق بأمّره و منجعل بارادته و متحرّک باذنه و ما بعده الا عبده و رعیتّه و خلقه و بریتّه و عبادّه هل یکون فوق شأن الله شأن لیثته احد لنفسه و أنّه قام بنفسه لنفسه فی علوّ نفسه مقام الذی لا له فوق و لا تحت و لا یمین و لا یسار و لا امام و لا خلف و أنّه قد خلق الجهات لا من جهة بمشیّته و الأشياء لا من مثال بارادته و أنّه لخالق کلّ شأن و منزل کلّ امر و یتحقّق لدونه بأن یفتخر بنفسه و أنّه لا یفتخر بأحد من الموجودات و أنّه لهو المقدّس المنزه المقتدر المطاع

ای قوم بشنوید ندایم را و بر جمالم وارد نیارید آنچه را که در کلّ الواح ممنوع شده‌اید تالله این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کلّ من فی السموات و الأرض را و این است لسان حقیقت ربّانیه که بر اعلی سدره عزّ احدیه تغنّی میفرماید و اینست قلم قدم که در ایام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از او جاری و ساری است و اینست مخزن لآلی حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لم یزل و لایزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات فضلش محروم ننمائید و متابعت هر نفس بی‌بصری را واجب مشمرد و همچنین در رساله خود مذکور داشته که بمحض دانستن چند کلام و عبارت فهمی این دعوپا نموده و مقصودش از این کلمات مزخرفه این هیکل قدس صمدانی بوده فوالذی تفرّد بالقدرة و الاقتدار که در کلّ لیالی و ایام مثل آنکه معلّمین اطفال را حروف هجائیّه تعلیم مینمایند بهمان قسم در تعلیمش جهد منبع مبذول شد فیا لیت قومی یعلمون ما صغر حدّه و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است احتیاج بذکر تفصیل نداشته و ندارد

و از جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در مابین سموات و ارض بآنّی انا نفس و ذاته و روحه و هیکله و بهائّه مع ذلک چگونه میشود بآن جوهر اعلی و سازج ابهی روح

من فی ممالک البقاء فداء بغير رضآء اللہ تکلم نمايم باری بعينه مثل ملأ فرقان که در اوّل فجر ظهور نسبت میدادند که این طایفه به رسول اللہ حبّ ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان نفس اللہ فی يوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند الا لعنة اللہ علی المفترين با اینکه جمیع عالم را آثار بدیعه احاطه نموده و جمیع اهل بیان بر این شاهد و گواهند و معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان نفسی نه که اثر اللہ نزدش موجود نباشد و من دون ذلک آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده‌اند چنانچه اکثری بی سواد مانده مع ذلک نوشته بمجرّد عبارت فهمی و چهار کلمه این دعویها نموده‌اند حال شما انصاف دهید قولی که کذبش مثل شمس در وسط السماء مشرق و لایح و واضح است مع ذلک بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگرچه فوالله الذی لا اله الا هو که این عبد ابدأ اراده نداشته که آنچه از سماء مشیت بدعاً نازل میشود ببلاد اشتهاار یابد چه که انظر مطهره بسیار قلیل مشاهده می‌شود که قابل ملاحظه آثار اللہ باشند لذا لازال مستور میداشتم و چه مقدار آیات اللہ که در عراق نازل و جمیع در شطّ محو شد و حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد بجلد چه که این امور که معلق بخودنمائی بوده لازال این عبد از او مقدّس بوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته‌اند که آنچه موجود است مجلّدات نموده باطراف ارسال دارند و هنوز اذن داده نشده چه که هیچیک از مظاهر الهیه بنفسه مباشر اینگونه امور نشده‌اند چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداء خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده‌اند که بعد باحسن نظم منظمّ شود و میفرمایند عزّ ذکره

فطوبی لمن ينظر الى نظم بهاء الله و يشكر ربه فانه يظهر و لا مردّ له من عند الله فی البیان انتهی

و هم چنین از قبل رسول اللہ که بعد از ارتقاء آن ذات قدم قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عزّ قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبّث جسته‌اند و بچهار کلمه تعبیر نموده‌اند چنانچه اعمال حجّ در سنه قبل متعدّد از قلم عزّ صدور یافت و مع ذلک ارسال نشد مگر یک سوره که به سوره حجّ معروف است هرگز این عبد در اشتهاار اینگونه امور اوقات صرف ننموده و نخواهد نمود شأن نزول شأن حقّ است و انتشار شأن خلق و آنه لناشر امره بید النّاشرات من ملائكة المقرّبين لابدّ از خلف سرادق عصمت ربّانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار اللہ را جمع نمایند و باحسن نظم منظمّ سازند و هذا حتم لا ريب فيه

و دیگر آنکه بعضی عبارات نوشته‌اند و نسبت بنقطه بیان روح ما سواه فداء داده‌اند هذا کذب صراح و حینئذ بیرأ نقطه البیان منهم و من کلماتهم و کان الله يشهد بذلك ان انتم لا تشهدون و چه مقدار باسمااء افتخار مینمایند واللّٰه الذی لا اله الا هو که شبه این نفوس در ابداع دیده نشده شب و روز اوقات صرف نموده که کلمه‌ئی در کتاب اللہ بیابند و بخود تفسیر نمایند و این عبد در حین تفریق از اخوی یک جعبه از خطوط و دوائر و هیاکل که بخطّ نقطه اولی بوده نزد اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از اعراض از حقّ بآثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که این هیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهار شأن نمائی و یا آنکه هر نفسی نزدت حاضر میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات مجعوله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعلّ یزلّ بها اقدام العارفين باری ای عباد از این مراتب چشم بردارید و دل را مقدّس نمائید چه که الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربّانی نازل میشود و کذلک بشأن الآیات علی لسان عربی بدیع فاحضروا بین یدی العرش لتشهدوا بعیونکم و لا تقاسوا کلمات الله بکلمات دونه و تكوننّ علی بصيرة منیر یا قوم فاشهدوا بما شهد الله و لا تلتفتوا الی دونه و لا تكوننّ من المربیین شهد الله انه لا اله الا هو و انّ نقطة الأولى عبده و بهائه کذلک نزل من قبل من قلم الله العلیّ العظیم و اگر بمعنی همین یک آیه بتمامه فایز میشدید ابدأ از صراط اعظم الهی محتجب نمیگشتید چنانچه الیوم اکثری از اهل

بیان شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسند اذاً تسودّ وجوههم و تضطرب قلوبهم و تزلّ اقدامهم و یکنونّ من المتوقّفین تالّله الحقّ هیچ عملی نزد حقّ مقبول نه مگر باقرار باین اسم مبارک مطهر فطوبی للذاکریّن و للرّاسخین

و دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم باو مدعن شده‌اند اگرچه این عبد افتخار باین گونه امور را مفقود صرف و معدوم بحث می‌شمرم و این نه از غرور و استکبار است چه که این عبد در خود شأنی ندیده و نخواهد دید و لکن نظر باظهار شأن الله ذکر شده چه که کینونات حروفات باصلها و اسرها بقولی مبعوث بوده و خواهند بود حقّ را لایق نه در اثبات ظهورش بغیر نفسه و ما یظهر من عنده استدلال فرماید چه که کلّ دلیل بانتسابه الیه محکم بوده و خواهد بود و کلّ سبیل بنسبتّه الیه مستقیم و لکن چون ناس ضعیف مشاهده میشوند و غیر بالغ لذا این عبد ذکر مینمایم که آنچه از کلمات الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج از احصای این نفوس بوده و خواهد بود

و اگر ناس ببصر الله ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جلّ ثنائه جمیع را کافی است که میفرمایند انّی انا حیّ فی افق الأبهی چنانچه الیوم از افق ابهی ظاهر و لایح و مشرقند و حیثیذ یسمع و یری کلّ ما یقول و یرتکب به الخلاق اجمعین و من دون ذلک شهادتی که در الواح ذکر فرموده‌اند و جمیع را بقرائت آن امر نموده‌اند دلیل واضح لمن کان ناظرّاً بعین الله ربّه قوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو و انّ نقطة الأولى عبده و بهائه و این آیات دلیلی است واضح و برهانی است قاطع و لکن لا یزید المتوهّمین الا خساراً چه که متوهّمین جمیع آیات را بوهم تفسیر نموده‌اند و هم‌چنین میفرماید عزّ ذکروه و انّی انا العرش البهّاء بالحقّ الأكبر قد کنت فوق مطلع یاقوته السّیال فوق الطّور مقصود او در این آیه منزله مبارکه اگر تفکّر رود بر علوّ ظهور ارفع امع اقدس مطلع می‌شوید و هم‌چنین میفرمایند قوله عزّ شأنه و لقد خلق الله فی حول ذلک الباب بحوراً من ماء الاکسیر محمراً بالدهن الوجود و حیواناً بالثمرة المقصود و قدّر الله له سفناً من یاقوته الرّطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهّاء باذن الله العلیّ و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً حال سفن یاقوته رطبه حمرا بر بحر کبریا جاری و ساری است

ای اهل بها منقطع از ما سوی الله شده در فلک احدیه و سفینه عزّ باقیه درآئید و راکب شوید که هر نفسی که تمسّک جست باین فلک عندالله از اهل اثبات و نجات و علّیین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجّین و هاویه محسوب زینهار دین را بدنیا مدهید و یوسف عزّ احدیه را بالآء دنیا و آخرت مبادله نمائید عنقریب آنچه مشهود مفقود خواهید دید پس بکمال جهد و اجتهاد بطلّ ربّ الایجاد بشتابید که مکمن امنی جز ظلّش نبوده و نخواهد بود و قوله عزّ کبرائه و امّا الغلام فهو من نار الشّجرة الخضراء الموقدة من هذا العین الصّفراء قد قتلناه فی هیکل المرئی لما قد قدّر الله فی الکتاب حظّاً من ابویه فحشینا ان یرهقهما خلال التّار فی جمال البهّاء طغیاناً بلا علماً حال بسی واضح است که کلّ بر این جمال اظهر انور ابهی طغیان نموده بشأنی که جز علم الله احدی محصی آن نه و کاش بطغیان و استکبار کفایت مینمودند بلکه در کلّ حین در انهدام بیت الله و حرمة مشغول بوده و خواهند بود و لن یسکن قلوبهم الا بشرب دمی بعد الذی خلقناهم و حفظناهم لاعلاء امری و نصرة جمالی فلما اشدّ ظهرهم و وجدوا الاطمینان من انفسهم قاموا علی قتلی بطغیان عظیم

فلما بلغت الی ذلک المقام نادى المناد عن خلف سرادق البقاء ان یا قلم الأعلى لا تجعل امرک محدوداً بذکر دون ذکر قل تالّله قد نزلّ البیان کله لأمری البدیع المنیع و لولاک ما نزلّ حرف من البیان و لا صحایف عزّ کریم دع الموتی لأنّ الذّینهم ما آمنوا بک اموات غیر احياء لا یسمعون و لا یعقلون ولو یلقى علیهم کلمات الأوّلین و الآخرین و الذّین احياهم الله بک اولئک فی حبّک قرؤوا کلّ الکتاب و لن یحتاجوا بشیء سواک لأنّ ظهورک بنفسه جعله الله حجّة علی العالمین فلما سمعت النّداء اکتفیت بما رقم من اصبع قدس منیر باری آیات عزّ احدیه در این اسم و ظهور زیاده از آن است که احصا توان نمود و معذلک این همج رعاع این اسم مبارک را بارض طاء تفسیر نموده‌اند چه که حضرت اعلی روح ما سواه فداه او را ارض بها نامیده و آنقدر شعور نداشته که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بوده که اخبار فرماید از ظهور جمال مقدّس در آن ارض

ای ارض یمشی علیه البهآ و سکن فیها هذا الاسم المشرق المنیر چنانچه این اسم مبارک را در کلّ مراتب اسبق از کلّ اسماء ذکر فرموده‌اند و هم‌چنین در دعای قبل ملاحظه نمائید که اقدم اسماء این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللّهم ائی اسألک من بهائک بأبهاء و هم‌چنین شهر که با اسماء جدید نامیده‌اند اوّل آن را باین اسم منسوب فرموده‌اند در هر شیء اگر ملاحظه نمائید احسن آن را باین اسم مذکور نموده‌اند و مع‌ذلک ملاحظه نمائید که بغضا بچه رتبه رسیده که این اسم مبارک را بارضی تفسیر نموده‌اند که ذرّة من ترابها خیر منهم و من ذواتهم و حقایقهم فأفّ لهم و بما فی صدورهم من نار الحسد و البغضاء و یحترقون بها فی کلّ حین و لا یشعرون

و دیگر جناب قدّوس جلّ ثنائه الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و ارسال داشته و ابدأ این عبد اظهار نموده و از جمله در این امر بدیع اخبار فرموده‌اند تصریحاً من غیر تلویح قوله جلّ ثنائه و اذا اظهر الرّب سرّاً من افق البهآ فی ارض او ادنی فقد کان ذلک الطلعة المتلامعة من نقطة البآ طریّاً و اذا قامت السّموات الجذیّة بالسّطر بالسّر السّطریّة فذلک من امرنا لأهل العمآ قد کان طلیعاً و آن الواح مبارکه الآن موجود است و جمیع در ذکر این امر باصرح کلمات شاهد و گواه فوربّ العرش و العمآ که حیا مانع است از ذکر این کلمات چه که این عبد لازال اراده نموده که بکلمات قبل شأنی از برای خود ثابت نماید لأنّ شأنی شأنه و انه مشهود فی وسط سمآ الاستقلال و ما من ذی بصر الا و قد یشهد و یری و للعمآ لیس له من نصیب

قل تالّه شأنی شأنه و قدرتی قدرته و سلطانی سلطانه و ظهوره حجّتی و ما جرى من قلمه برهانی کما انّ ظهوری حجّته و ما جرى من قلمی برهانه ولكن نظر بحفظ عباد نابالغ تحریر میشود و از جمله نقطه جذیّه جناب طاء علیها بهآ الله الأبهی مدّتها با این عبد بوده و آئی لقاء این غلام را بملک دنیا و آخرت مبادله نمینمود و ما ارادت ان تفارق عنی اقلّ من آن ولكن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت الهی غزلی گفته و یک فرد آن این است

گر براندازد بها از رخ نقاب

صدهزار همچون ازل آید پدید

و هم‌چنین در دون این عبد هم بسیار وصف نموده و فوق جمیع این بیانات کتاب مکنون نقطه اعلی روح ما سواه فداه که کلّ در این امر بدیع نازل شده و از انظار مستور گشته از خدا بخواهید تا بآن فایز شوید فوالذی نفسی بیده که اگر مدّعی جمال الهی الیوم از این گونه دلایل در کتاب خود مذکور نمیداشت و تمسّک نمیجست که باین ادله سبب اضلال خلق شود هرگز این عبد باین ادله استدلال نمینمود باری ای عباد ندای علیّ اعلی را در ظهور اخرای او بشنوید و جمیع این دلایل را از قلب محو نمائید چه که اگر بکلمات و اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدع ربّانی تمسّک جوئید ابدأ بجوهر عرفان طلعت رحمن و سلطان امکان فایز نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجّتی که نفس نقطه اولی جلّ و عزّ بآن اتیان فرمود و امر خود را ثابت نمود و هم‌چنین از قبل آن جمال قدم محمّداً رسول الله و من قبله ابن مریم و من قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله اعزّ است نزد این عبد از کلّ من فی السّموات و الأرض و اینکه ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و اسماء و صفات نشوید این حکمی است که خود نقطه اولی روح ما سواه فداه فرموده و مقصود آن جمال الهی آنکه مباد در حین ظهور اهل بیان بمثل اهل فرقان باحادیث و آیات تمسّک جویند و بمظهر و موجد و منزل آن اعتراض نمایند باری اگر قدری در این ظهور ابداع منع تفکر نمائید بر اسرار لایحصى مطّلع شوید و مشاهده نمائید که از اوّل ابداع تا حین چنین ظهوری ظاهر نشده اگرچه نظر بعدم استعداد عباد اسباب منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن العرض و الرّوح عن الطّین تالّه الحقّ الیوم اگر ذره‌ئی از جوهر در صدهزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر

مستور هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذرّه جوهر را از او فصل نماید ای قوم نسمة الله در هبوب است و روح الله در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع سر از نوم نفس و هوی بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شده در ابداع زینهار گوش بمزخرفات قوم مدهید چه که الیوم اگر سمع ظاهر یافت شود میشوند از این طایفه آنچه از اهل فرقان می شنید و آنچه از اهل توریه و انجیل استماع مینمود و من دون اقوال بلکه همان افعال را بعینه ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینماید چنانچه الیوم کسی که بنفس حق محاربه نموده و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حق ظاهر شود چه از اهل بیان و چه غیر آن چه عبد و چه حرّ چه سیاه و چه سفید این عبد مطیع است حرفی ندارم حال ملاحظه نمائید که این سخن را در وقتی میگوید که در همان حین بمحاربه با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض معرض

حال شما تفکر کنید و ملاحظه نمائید که حبّت حقّ چه بوده و علامت ظهور حقّ چه این ظهور باین مشهودی که انوارش عالم را احاطه نموده از آن معرض و بر قتلش ایستاده و بعد باین کلمات مشغول شده لأجل توهم ناس مثل اوّل ظهور که علمای فرقان سبچه‌ها بر دست و در کمال خضوع و خشوع در معابد عبادت مشغول و بشأنی اظهار زهد مینمودند که چون اسم حقّ مذکور میشد برمیخاستند و بکمال خضوع تواضع مینمودند و در همان حین تواضع و خضوع بر قتلش فتوی میدادند و حکم دون ایمان در حقّش جاری مینمودند و بزبان متکلم که چگونه میشود ما معرض از حقّ باشیم و حال آنکه شبها آمل بوده‌ایم و روزها از حقّ سائلیم هر وقت ظاهر شود مطیعیم و منقاد حال معرض بالله فوالله الذی لا اله الا هو رأس مظهر نفس حقّ را بسکین بغی و فحشا و سیف غلّ و بغضا قطع مینماید و در آن حین با گردن خاضع باین کلمه ناطق که حقّ هر وقت ظاهر شود من مطیع فوالله یا قوم شما را نابالغ یافته که باینگونه هدیانات تکلم مینماید و اینقدر شما را متوهم یافته که حقّی که بجمیع ظهورات ظاهر شده فتوی بر قتلش داده و در کلّ حین بمحاربه با جمالش مشغول و معذلک باین اقوال تکلم نموده حسرة و اسفاً علیکم بما غفلتم عن الذی کان اظهر من کلّ ظهور و اشتغلتم بالذی فوالله لو کنتم مطّلعاً علیه لفررت من الف منازل و نسأل الله بأن یفصل بینی و بینة و یطهر ارض التی اکون علیها عن رجس هؤلاء الفاسقین او یسکننی فی دیار اخری و انه لنو فضل علی العباد و انه لعلی کلّ شیء قدیر

بگو ای جاهل نفس محبوب ظاهر است و چون شمس لایح و تو بعرفان او الیوم فایز نشده بلکه او را با جمیع حجج و براهین که عالم را احاطه نموده از اهل ایمان نمیشمری معذلک بکلماتش تمسک جسته اراده نموده که ریاستی برای نفس خود ثابت کنی تالله الحقّ اذاً یکذبکم کلّ الاشیاء ولكن انتم لا تشعرون مثل شما عندالله مثل اهل فرقان است که بقول رسول ریاست خود را ثابت نموده‌اند و بر اعراش عزّت و حکم جالس و بنفس او وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ بصری در ابداع ندیده و ادراک نموده ای مست خمر نفس و هوی از سلطان معلوم چشم پوشیده و بموهم خود تمسک جسته همین ذلّت تو را کافی است که انکار نموده آیاتی را که بآن دینت ثابت شده و باو افتخار مینمائی و از برای خود شأن ثابت میکنی و معذلک شاعر نیستی اذاً لم یکن لک شأن عند الله الا کشان الذینهم اعرضوا بعدما آمنوا و انکروا بعد الذی اعترفوا ان انت من العارفين تالله الحقّ عزّ روح الامین رأسه عن فعلک و انک ما استشعرت بذلک و کنت من الغافلین و جلسن حوریّات الغرفات علی الرّماد من ظلمک و انک تكون فی نفسک من الفرحین تالله الحقّ ینوح کلّ شیء فی نفسه و یکی ولكن انک غفلت و کنت من المعرضین و انت الذی تذکر المحبوب بلسانک لتشتبه علی الناس و تقتل محبوب الأولین و الآخرين لو یفتح الله بصرک لتشهد بأن بظلمک قد علّق المحبوب فی الهواء و ترمیه فی کلّ حین برمی الحسد و البغضاء ثمّ بسهام الغلّ و العناد ثمّ برصاص الاعراض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم اذاً ینوح محمّد فی الأفق الأعلى و یکی الروح فی الرقیق الأبهی ثمّ الکلیم عند سدرۃ المنتهی ثمّ عیون التّبین و المرسلین

ای مست باده غرور اقل من حین بشعور آی در خود و افعال خود تفکر نما گیرم بر این گروه نابالغ امر الله را مشتبه نمودی و جمیع هم تو را من دون الله ساجد شدند چه نفعی برای تو حاصل لا فورب العالمین جز خسران دنیا و آخرت حاصلی نداشته و ندارد و اگر الیوم بر سریر یاقوت جالس شوی عندالله بر ارض هاویه ساکنی فوالله اگر بسمع فطرت استماع نمائی میشنوی که همان ارضی که بر او جالسی پناه میبرد بخدا از تو و میگوید ای غافل بچه حجت و دلیل حق خود را ثابت مینمائی و حق من له الحق و به حقیق الحق را انکار میکنی فأت علیک و علی الذینهم اتخذوک لأنفسهم من دون الله حبیب بحق موقن نشدی دیگر چرا بر قتلش قیام نمودی آخر بیست سنه در حفظ تو سعی نمود مع آنکه عالم بوده بما فی قلبک و اگر آنی اراده میفرمود موجود نبودی مع ذلك منتبه نشدی و باطراف عالم فعل خود را بحق نسبت داده تالله نیست در این قلب مگر انوار تجلیات فجر بقا و بر ضرر نفسی راضی نه ان یا اخی اسمع نداء هذا الذی وقع من ظلمک فی هذا البئر الذی لم یکن لها من قعر و کان قمیصه مرشوشاً بدم صادق من غلک و فی قعر البئر ینادی و یقول یا اخی لا تفعل بأخیک کما فعل ابن آدم بأخیه یا اخی اتق الله و لا تجادل بآیاتی و لا تحارب بنفسی و لا تقتل الذی جعل صدره محلاً لسیف الأعداء لئلا یرد علیک من ضرر و کان ان یحفظک فی کلّ اللیالی و الاّیام و فی کلّ بکور و اصیل یا اخی تالله الحق ما انطق عن الهوی ان هذا الاّ وحی یوحی علّمنی شدید الرّوح عند سدرۃ المنتهی تالله یا اخی ان هی من تلقاء نفسی بل من لدن عزیز حکیم کلاً اقبلت الیک لئلا تحدث من فتنه یفتن بها العباد حفظاً لأمر ربک تالله رمیت نحوی رمی الشقاق و کلاً تقرّبت بک لعلّ تسکن بذلک نفسک قمت علیّ بالتفاق و یشهد بذلک ارکانک ان انت من المنکرین تالله یا اخی کلاً کنت صامتاً عن بدایع ذکر ربّی روح القدس قامنی علی امره و روح الأعظم ایقظنی عن رقدی و انطقنی بالحقّ بین السّموات و الأرضین ان کان هذا ذنبی فلسنت انا اوّل من اذنب فقد ارتکب ذلک الذینهم کانوا من قبلی ثمّ الذی سمّی بعلّی فی ملکوت الأسماء ثمّ بمحمّد فی جبروت القصوی ثمّ بابنی فی الملأ الأعلى ثمّ بالکلیم فی هذا السّیناء المقدّس المبارک العزیز الرّقیع یا اخی فانظر فی کتب النّبیین و المرسلین ثمّ ما فی ایادیه من حجج الله و برهانه و دلائله و آثاره و ظهوراته و آیاته ثمّ انصف فی اخیک و لا تکن من الذینهم ظلموا نفس الله ثمّ استظلموا لیدخلوا الشّکّ و الرّیب فی قلوب المؤمنین تالله لمّا عرف اخیک بأنک قمت علیه و لن تسکن نار الحسد فی صدرک خرج بنفسه و اهله وحده و دخل بیتاً اخری و غلق علی وجهه باب الدّخول و الخروج و کان فیهِ لمن السّاکنین و مع ذلک انک یا اخی ما سکنت فی نفسک و کتبت ما کتبت و ارسلت ما ارسلت تالله انّ القلم یتضحی لیجرى علی ما ذکرته و بما افتریت علی اخیک تالله بذلک ضیّعت حرمتی و حرمة الله بین العباد فسوف تشهد و ترى و ان تكون حیثنذ لمن الغافلین اذاً قم عن رقد نفسک و هواک و قصّ شارب الحسد و قلم اظفار البغضاء ثمّ تطیّب من طیب الوفاء ثمّ غسّل بمياه القدس و ضع وجهک علی التّراب بخضوع و خشوع و انابه و رجوع محبوب و قل

ای ربّ انا الذی فرطت فی جنب اخی فی مذ اللیالی و الاّیام و کنت غافلاً عن بدایع ذکرک الحکیم اذاً یا الهی فارفع الحجاب عن بصری لأعرف نفسک و اقوم بشنائک و انقطع عمّا سواک و اقبل الی وجهک الکریم ثمّ اجعلنی من عبادک الذین جعلت لهم مقعد صدق عندک ثمّ ارزقنی من تسنیم عنایتک و کوثر افضالک ثمّ الحقنی بعبادک المخلصین الذین ما التفتوا بالدّنیاء و لا برباساتها و لا بما فیها و علیها و انقطعوا بأنفسهم و اموالهم فی سبیل بارئهم و کانوا من المنقطعیین ای ربّ لا تدعنی بنفسی ثمّ خذ یدی بید قدرتک ثمّ انقلذنی من غمرات النّفس و الهوی و لهیبا و اشتعالها ثمّ اجعل تلك النار علیّ برداً و سلاماً و روحاً و ریحاناً ثمّ اکتبنی من عبادک المنقطعیین ای ربّ وفّقنی لخدمتک و تبلیغ آیاتک ثمّ اجعلنی ناصراً لأمرک و حافظاً لدینک و ناطقاً بشنائک و معلناً بدایع افضالک و اکرامک و انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العزیز الکریم ای ربّ لا تخیّب من تمسّک بحبل عنایتک و لا تطرد من علّق سبابة الرّجاء علی حبل جودک و افضالک ای ربّ لا تحتجبنی عن منبع رضاک ثمّ ارضنی بالاقرار بما رضیته و نزّلته عن غمام فضلك و سحاب عزّ مکرمتک و انت المعطی فی کلّ الأحوال و انک

انت الغفور الرحيم اى ربّ لا تعرّ جسدی عن قميص الانصاف و لا قلبی عن برد الاعتراف بنفسك الرحمن الرحيم اى ربّ فاجعل قدمی ثابتاً على صراطك بحيث لا انكر ما دعوتنى به فى كلّ آياتك و الواحك و زبرك و كتبك و اسفارك و صحايف قدسك المنيع اى ربّ فاجعلنى ناظراً الى شطر مواهبك و راجعاً الى بحر غفرانك فلا تعرّنى عن جميل ثنائك و أنّك انت القادر على ما تشاء و أنّك انت المقتدر على ما تريد و ابدنى بأن لا انكر ما حقّق به ايمانى و ثبت ذكرى و رفع اسمى و بعث كينونتى و ذوّت حقيقتى و كنت من المؤمنين اى ربّ لا تحرم من وقف تلقاء مدين رحمتك و تشبّث بذيل احسانك و فضلك اى ربّ فاجعل لى كلمة من عندك لأكون متذكراً بها فى العشىّ و الاشرار و فى كلّ حين

كذلك تنطقك لسان المظلوم فى قعر الجبّ لعلّ تتخذ الى شطر الانصاف من سبيل اذا يخاطب الله نسيم قدسه الذى يهبّ عن شطر العرش و جعله رسولاً من عنده على العالمين لأنه لن يجد فى تلك الايام من رسول ليرسله الى العباد بشارات امره و يجعلهم من الدّاكرين و المستبشرين لأنه وقع فى سجن الذى انقطعت عنه ايدى المريدين و ارجل القاصدين و من دون السّجن وقع فى بئر الحسد الذى ما اطّلع بقعره الا نفسه المحصى العليم الخبير كذلك قصّ الله من قصص الحقّ بلسانه الصّادق المتكلّم العليم الأمين

اى نسيم صبا چون قاصدى ملاحظه نمیشود تو برایحه قمیص بها از رضوان بقا بر مریدین از احبایم مرور نما و بیّنات روح و آیات ظهور جمیع را آگاه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع من على الأرض و تعلق بآن پاک و مقدّس شده بفردوس اعظم راجع شوند ولكن اى نسيم بانقطاع تمام مرور نما بشأنى که اگر ضرّ عالمين بر تو وارد شود صابر باشی و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجّه نمائى چه که اگر از جهات حسد و بغض و ردّ و قبول و سکون و اضطراب جمیع من على الأرض مقدّس نشوى قادر بر اين تبليغ منيع و فايز بحمل اسرار ربّانى نگردي كذلك يأمرک لسان ربّک لتکون من العالمين بگو اى احباب و اى اولی الألباب آخر قدری نظر را از توجّه بدنيا و شئونات آن مقدّس نمائيد و دیده بصیرت در امورات ظاهره و شئونات لامعه که از شطر عرش ابهى ظاهر و هویدا است ملاحظه نموده تفکّر نمائيد که شاید در اين ايام که سکر غفلت جمیع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمدينه احدىّ ابدیّ الهی کشانيد و از بدايع رحمت بی‌زوالش محروم نمائيد که مباد نعوذ باللّٰه از مقصود اوّلّیه رحمانی محجوب گردید و از معرضين در کتاب ربّ الأرباب محسوب شويد من دون آنکه شاعر باشید فنعوذ باللّٰه عن ذلک يا اولی الألباب جمیع انبيا و رسل ناس را بسبل عرفان جمال رحمن دعوت نموده‌اند چه که اين مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود

قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که بچه سبب و جهت اين هياكل احدىّ از غيب بعرضه شهود آمده‌اند و جمیع اين بلایا و رزایا که شنیده‌اید جمیع را تحمّل فرموده‌اند شکّی نیست که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئيد مقصود اوامر و نواهی آن بوده شکّی نیست که اين مقصود اوّلّیه نبوده و نخواهد بود چنانچه اگر کسی بعبادت اهل سموات و ارض قیام نماید و از عرفان الهی محروم باشد هرگز نفعی بعاملين آن نبخشیده و نخواهد بخشید و در جمیع کتب سماویّه اين مطلب مشهود و واضح است و اگر نفسی عارف بحقّ باشد و جمیع اوامر الهیّه را ترک نماید امید نجات هست چنانچه نزد اولی البصر واضح و مبرهن است

پس مقصود اوّلّیه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقّتهای لایحصى را جمیع بعّلّت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسی بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله محروم ماند ابداً ثمری باو راجع نخواهد شد و عرفان الله هم لازال عرفان مظهر نفس او بوده در میانه خلق او چنانچه در جمیع کتب خاصّه در بیان که در جمیع الواح آن اين مطلب بلند اعلى و اين لطیفه اعزّ قصوى مذکور گشته و مبرهن آمده فطوبی للعارفين

و اگر ببصر اطهر ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع هیاکل احدیّه که جان و مال و ننگ و نام را در سبیل محبوب انفاق نموده‌اند در رتبهٔ اولیّه مقصودی نداشته‌اند جز آنکه عباد را بشریعهٔ عرفان کشانند حال ملاحظه در انبیا نمائید که چه قدر بلایای لایحسی حمل نموده‌اند که شاید ناس حجاب وهم را خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجاب غلیظیّه و همیه در انتظار بسیار بزرگ و مهیم بود لذا هر رسول که از جانب حق ظاهر شد جمیع بر اعتراض بآن نفحهٔ ربّانیّه قیام نموده‌اند تا آنکه ارسال رسل منتهی بهادی سبل در سنّه ستّین شد ملاحظه شد که چه قدر ناس بوهمیّات انفس خود از شاطی قدس یقین دور مانده‌اند بشأنی که از خدا جز هوی و از یقین جز ظنّ مبین در مابینشان مذکور نه و چون جمال علیّ اعلی امر بخرق احجاب فرمود جمیع بر اعراضش قیام نمودند تا آنکه معدودی قلیل باصل مقصود عارف شده جمیع حجاب و همیه و سبحات ظنّیّه را بنار سدرهٔ ربّانیّه محترق نموده بعرفان جمال رحمن فایز گشتند تالله الحقّ اگر نفسی در آنچه بر آن جمال مبارک وارد شده از اعراض علما و بلایای لایحسی تفکّر نماید در تمام عمر بناله و نوحه و ندبه مشغول گردد تا آنکه اهل کین آن جمال مبین را در هوا معلق نمودند و برصاص شرک و بغضا آن سدرهٔ عزّ منتهی را قطع نمودند و آن جمال مبارک در حینی که معلق بهوا بود در سرّ سرّ بلسان ناطق مبین باین کلمات محکم متین تکلم میفرمودند که ای اهل بیان قدری تفکّر در این خلق نمائید که جمیع خود را عارف بحقّ میدانند و سالک سبل یقین می‌شمرند و در کلّ احيان باذکار و کلمات رحمن مشغول شده‌اند بقسمی که یومی از ایّام اوامر ملوک عالم را ترک نموده‌اند و اگر هم از نفسی ترک شده خود را نادم مشاهده نموده و معذلک جوهر رحمن و ساذج سبحان را که بعرفان او متمسک بوده‌اند معلق داشته و شهید مینمایند و ابداً عارف باو نگشته و خود را از جمیع فیوضات الهیه و عنایات عزّ رحمانیّه محروم داشته‌اند در قعر نارند و خود را از اهل جنت می‌شمرند و در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب ربّ الأرباب میدانند و در منتهی بعد از حقّ خود را از اهل قرب فرض گرفته‌اند

پس شما ای اهل بیان در کلّ حین توکل بجمال ربّ العالمین نمائید و باو پناه برید که مبدا بر جمال در ظهور اخرايم وارد آوريد آنچه آن گروه در این حین وارد آورده‌اند ای اهل بیان فئهٔ فرقان حجّتی در دست نداشتند مگر فرقان که فارق بین حقّ و باطل بوده در آن ایّام و چون جمال عزّ رحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و مشرق شد بهمان حجّت و دلیل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم که شاید از حجّت قبل بحجّت بعد آگاه شده خود را از حرم تصدیق جمال یقین محروم نسازند و معذلک در کلّ ایّام آیات فرقان را تلاوت مینمایند و از این آیات بدیعه که حجّیتش چون شمس مابین سماء ظاهر و لایح است ممنوع و محروم گشته‌اند چنانچه در حین ظهور آیات عزّیه الهیه جمعی مذکور نمودند که این آیات از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان باین تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هوی ظاهر کذلک اشهدناهم ان انتم من الشّاهدين تا آنکه امر بمقامی رسید در حینی که بذکر توکل می‌جستید جسد را مجروح نمودید و در وقتی که بعرفانم افتخار مینمودید بر جمال معروفم رصاص کین انداختید اینست شأن دنیا و اهل آن تا آنکه روح لطیفم از آرایش انفس مشرکه فارغ شده بمقرّ عزّ ارفع اعلی و رفیق اقدس امع ابهی طیران نمود و بعد از ارتقای روح مبارکم بافق ابهی بطرف عنایت و لحاظ مکرم بمدعیان محبّتم ناظرم که کدام بوصایایم عمل مینمایند و بامر مطیعند اذاً ینطق لسان القدم عن افق الأبهی و یقول یا ملأ البیان هذا جمالی قد ظهر بآیاتی ثمّ ظهوراتی لم کفرتم به و اعرضتم عنه اذاً یثبت بانکم ما آمتمت بنفسی كما ثبت فی حین ظهوری بأنّ ملأ الفرقان ما آمنوا بمحمّد مظهر نفسی كما ظهر فی ظهور محمّد بأنّ ملأ الانجیل ما آمنوا بابنی كما ظهر حین الذی جاء الرّوح بأنّ امّة التّوریه ما آمنوا بالکلیم اذاً فارجعوا ثمّ انظروا الی ان ینتهی الأمر الی ظهور الأوّل و کذلک نلقى علیکم من اسرار ما کان لعلّ تكونن فی انفسکم لمن الشّاعریین و از شهادتم ایّامی نگذشته که عنایت جدید از شطر قدس ابهی و مکرمت منبع از افق عزّ اعلی اشراق فرمود و ساذج قدم بجمال اعظم اکرم از رضوان غیب ظاهر شد بهمان حجّتی که من حجّت قرار دادم و بهمان برهان که عندالله مقبول بوده بلکه بجمیع شئونات احدیّت و ظهورات عزّ صمدیّت و بطونات غیب لایدرک و دلالات

عزّ لایعرف ظاهر شده معذلک شما ای ملاً بیان از کلّ جهات باسیاف غلّ و اشارات بر حول عرش اعظم جمع شده‌اید و در کلّ حین از سهام کین بر این جمال عزّ منیع وارد آورده‌اید قسم بجمالم اگر حال ملاحظه نمائید و بطرف حقیقت برفیق اعلی متوجّه شوید ملاحظه مینمائید که از جسد دم بحور و از ارکانم آثار اسیاف کین ظاهر آخر تفکّر ننموده‌اید که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم و آن همه سیوف فحشا و رصاص بغضا بر او وارد آمد و این بسی واضح است که مقصودی جز عرفان مظهر نفسم نبوده و چون مظهر نفسم بتمام ظهور ظاهر شد اینگونه معمول داشته‌اید که مشهود شده حال اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال شود و از آنچه بآن عامل شده‌اید استفسار رود در جواب ربّ الأرباب چه خواهید گفت لا واللّه ابداً قوّت تکلم نخواهید داشت چه که ایّامی از غیبت نگذشته و جمیع حجّیت ظهور و امور وارده را بچشم خود مشاهده نموده‌اید و معذلک از جمالی که بقول او کلّ شئون قبلّه و بعدیه محقّق شده غافل شده‌اید و بحجبات نفس و هوی از منظر اعلی محجوب مانده‌اید

ای قوم در تمام اوراق بیان کلّ را باین ظهور قدس صمدانی بشارت دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این نیر عزّ اعظم بشیئی از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض مشغول شوید و از جمال قدم محتجب مانید و هم‌چنین تصریحاً فرمودم که ایّاکم ای قوم اگر در حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بوده که واحد بیان اوّل خلق بیان عنداللّه محسوب و بر کلّ سبقت داده‌ام و هم‌چنین بنصّ صریح فرموده‌ام که ایّاکم ای قوم اگر حین ظهور محتجب شوید بآنچه نازل شده در بیان و حال شما ای قوم بوصفی که در بیان نازل شده و نمیدانید که مقصود چیست و در باره کیست چه که ابداً نفسی از مقصود مطلع نبوده معذلک از موجد وصف و منزل و مظهر و محقّق آن که بقولی از او اینگونه هیاکل خلق شده و میشوند معرض شده‌اید و کاش باین اکتفا مینمودید بلکه بر قتلش فتوی داده‌اید واللّه در کلّ احیان مثل ثعبان این جوهر رحمن را اذیت نموده‌اید مؤمن نشدید و بحقّ عارف نگشتید دیگر بر قتل و ضرّش چرا راضی شدید قسم بجمالم که از کأس انصاف ننوشیده‌اید و از بحر رضایم نچشیده‌اید بیمین عدل قدم نگذارده‌اید و در کوی متبصّرین مرور ننموده‌اید ضلالت را نفس هدایت شمرده‌اید و صرف شرک را جوهر توحید دانسته‌اید و جمیع شما بعین ظاهر دیده‌اید نفسی را که بیست سنه حفظ فرمود و الآن موجود است و با قدرت بر او و اطلاع به ما فی سرّ او در کنف حفظ رحمانیتش حفظ فرمود و معذلک بر قتلش قیام نمود و چون اراده و فعلش بین مهاجرین انتشار یافت لذا محض ستر اعمال شنیعه خود و القای شبهه در قلوب متوهّمه بمفتریات مجعوله مشغول گشت و افعال و اعمال خود را بساذج قدم نسبت داده که شاید عباد را از یمین یقین بشمال وهم کشاند و شما آنچه را بیصر دیده‌اید و ادراک نموده‌اید انکار نموده و بمفتریات مجعوله از طلعت احدیه محتجب مانده‌اید قسم بجمال عزّ تقدیس که آنچه در باره این جمال مبین نوشته‌اند حجّت است بر کلّ در کذب قائلین و اثبات این امر مبین چه که نسبتهای ذکر نموده که کذبش اظهر از شمس است در وسط سماء چه که جمیع با این جمال عزّ اعلی معاشرت نموده‌اید و بقدر خود ادراک نموده و معذلک باین کلمات مجعوله از منزل آیات احدیه معرض شده و سلّمنا که صادقند آیا حقّ را بفعل ما یشاء ندانسته‌اید و بآنچه یحکم ما یرید موقن نشده‌اید از جمیع این مراتب گذشته این جمعی که در این سفر مع اللّه هجرت نموده و اکثری از امور را بیصر و فؤاد خود ادراک نموده‌اند و شهادت میدهند که حقّ جلّ شأنه بجمیع شئون از کلّ ما سواه ممتاز بوده و خواهد بود معذلک این نفوس را کاذب دانسته‌اید و کسانی که اصلاً مطلع بر امر نبوده و نخواهند بود و در مناهج وهم و ظنّ سالکند صادق دانسته و میدانید فآفّ لکم یا ملاً المتوهّمین

قسم بجمالم که حجّت بالغه الهی بر کلّ تمام شده و کلمه تامّ‌اش از افق صدق مشرق گشته و الیوم پناهی جز پناهش نه و ظلّی جز ظلّش مشهود نه بشنود ندای محبوب خود را و آنچه بیصر دیده‌اید متمسک شوید و از عروه وهم بگسلید و اگر بیصر حقیقت ملاحظه نمائید تالّله اهل ملاً اعلی در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حوریّات غرفات در حنین و ناله اوراق سدره

منتهی از ظلم این ظالمان پژمرده گشته تالله الحق اریاح رحمت رحمن از شطر امکان مقطوع و اشراقات انوار وجه سبحان از اهل اکوان ممنوع تالله الحق ظلمی نموده‌اید که کلّ اشیاء از حیات خود منقطع شده‌اند و البوم خلقی باقی نه چه از اهل ملاء اعلی و چه از اهل مداین بقا و چه عاکفین لجة اسماء مگر آنکه کلّ لطایف سرور را بحزن تبدیل نموده‌اند و قمیص سود پوشیده‌اند و جمیع ملاء کرویین و حقایق انبیا و مرسلین در غرفات عزّ تمکین بنوحه مشغول و شما ای غافلین ارض مسرورید و در ارض هاویه بکمال فرح سیر مینمائید جوهر دین را کشته‌اید و بگمان خود بر سر دین و ایقان جالسید فوالله یا قوم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم امکان ندیده بشنوید ندایم را و نباشید از احتیاط‌کنندگانی که در ملاء فرقان بودند بشأنی که احتیاط از دم بعوضه مینمودند و بر سفک دم الله فتوی میدادند بذکر مشغول بودند و چون آیات سلطان ذکر بر آن گروه القا میشد صیحه میزدند که این اذکار را بگذار و ما را از ذکر الله غافل مکن این بوده اعمال و افعال آن گروه که مشهود گشت و شما ای اهل بیان در این ایام بجوهر آن اعمال مرتکب و عاملید و خود را از حقّ شمرده و می‌شمیرید

إذا شهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله و الذینهم یطوفن فی حول عرشه و کلّ ما خلق فی السموات و الأرض بآئی ما قصّرت فی تبلیغی ایّاکم و بلّغتمک رسالات الله حین ظهوری و حین ارتقائی و هذا الحین الذی اظهرت نفسی عن افق الابهی و القیت علیکم الحکمة و البیان و عرفتمک جمال الرحمن و اتممت الحجّة لکم و الدلیل علیکم و البرهان فیکم و ما بقی من ذکر الا و قد القیتکم

إذا یا الهی انت تعلم بآئی ما قصّرت فی امرک و بلّغت هؤلاء ما امرتني به قبل خلق السموات و الأرض و بیئت لهم مناهج عدلک و اظهرت لهم مسالک رضائک إذا یا الهی فارحم علی هؤلاء و لا تجعلهم من الذین اعرضوا عنی و انکروا حقّی و جادلوا بآیاتی الی ان سفکوا دمی و تقطعوا جوارحی إذا یا الهی ایدهم علی امرک ثم انصرهم بنصرتک و لا تجعلهم محروماً عن هذه النّفحات الّتی هبت عن هذا الرّضوان الذی خلّفته فی قطب الجنان و لا تمنعهم عن فوحات الّتی ارسلته عن افق اسمک الرحمن إذا فاحدث یا الهی فی صدورهم من نور کلماتک نار انجذابک لیقابهم من قدرة المحضّة الی یمین عرش رحمانیتک ثم اشتعل یا الهی فی قلوبهم مشاعل عشقک و اشتیاقک لیحترق بها حجابات الّتی منعتهم عن ساحة قربک و لقائک ثم خذ یا الهی ایادیهم بأیدی القدرة و الاقتدار ثم انقذهم عن غمرات الوهم و الهوی و بلّغهم الی مقرّ الذی قدّسته عن اشارات کلّ ما خلق بین الأرض و السماء ثم الق علیهم کلمة الّتی بها تجذب افئدة العارفين الی سماء عزّ الطافک و قلوب المقرّین الی هواء قدس افضالک ثم اجعلهم یا محبوبی من الذین ما منعتهم کلّ من فی السموات و الأرض عن التّوجّه الی شطر عنایتک و الاستقرار علی امرک و الاعتراف بحضرتک و الايقان بلقائک و انک انت الغفور الرّحیم المعطى العزیز البازل الناصر الکرم

* * *

بنام خداوند یکتا

نداء الله از شطر عکا مرتفع و میفرماید طوبی از برای نفوسی که الی الله توجّه نموده‌اند و ندای الهی را بگوش سر و سرّ اصغا کرده‌اند آن نفوس از اهل منظر اکبرند و از شاریان رحیق اطهر مخصوص نفوسی که در این ایام که ظلمت اوهام اکثر انام را اخذ نموده از توجّه بشطر احدیه ممنوع نشده‌اند اینست که لم یزل و لایزال مظاهر قبلم ذکر این نفوس را در الواح فرموده‌اند در این فتنه مشاهده میشود که مقبلین خالص اقلّ از کبریت احمرند اگر عباد لذّت ندای الهی را ادراک مینمودند و بعظمت محلّ نزول کلمه پی‌میبردند جمیع بی‌حجاب بشطر ربّ الأرباب توجّه مینمودند لم یزل و لایزال بر مظاهر الهیه ظلم لانهایه از مطالع

فرعونیه وارد و با کمال قدرت و اقتدار جمیع را تحمّل میفرمودند که شاید نفوسی چند از کدورات ظنون و اوهام مقدّس شده بمعارج عزّ احدیه عروج نمایند مع آنکه جمیع مشاهده مینمودند که آن مصادر امریه مخصوص نجات بریه تحمّل شداید مینمایند فعلوا ما فعلوا الا لعنة الله على القوم الظالمين کلّ عالمند باینکه دنیا را بقا نیست و اذا جاء رسول الموت لا يحجبه حجاب حاجب و لا يمنعه قدرة قادر و لا یرده سطوة ظالم با علم و ایقان باین مقام در این ایام معدوده که معلوم نیست که یوم دیگر فوق ترابند یا تحت آن کلّ در سبیل نفس و هوی سالک و از حقّ جلّ و علا غافل و بگمان خود اراده نموده اند که سراج الله را بین ما سواه اطفا نمایند و سدره الله را از اثمار جنیّه قدسیّه منع کنند این مثل آن است که قطره ملح اجاج با بحر عذب موج مقابله نماید و در دفع آن برآید هل منعت شمس الحجاز من سبحات اهل المجاز تالله قد شقت انامل القضاء الحجاب الذی حال و اشرق عن افق الاجلال لم یزل صاحبان حکم ظاهر ناس را از توجّه بشطر احدیه منع نموده اند و اجتماع عباد را بر بحر اعظم دوست نداشته اند چه که این اجتماع را سبب و علّت تفریق اسباب سلطنت دانسته و میدانند و حال آنکه فوالذی زمام کلّ شیء فی قبضة قدرته که نظر احیای حقّ لازال مقدّس از توجّه باین امور بوده و خواهد بود این امور را هم مفسدین انتشار داده اند و حال اکثری را توهم چنان که این عبد اراده حکومت کلّیه در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواح عباد را از قبول این رتبه منع نموده ایم چه که جز زحمت و ابتلا حاصلی نداشته مگر آنکه نفسی لله قبول این امر کند که نصرت امر الله نماید ملوک مظاهر قدرت الهیه اند و آنچه مقصود است عدالت ایشان است اگر بآن ناظر باشند بحقّ منسوبند زود است که حجابات خرق شود و تجلّی اسماء و صفات اکثری از عباد را اخذ نماید و کلّ بتقدیس و تنزیه مقرّبان بارگاه حقّ شهادت دهند تا چه رسد بنفسه تعالی نسأل الله ان یوفّق عباده و یؤیّدهم علی حبّه و رضائه و یفتح عیونهم لیروہ و یعرفوه و لا یمنعهم عن هذه الشمس الّتی اشرقت و عن هذه السّماء الّتی ارتفعت و عن هذه النّعمة الّتی نزلت و عن هذا السّراج الذی اشرقت الأرض بنوره انه علی کلّ شیء قدیر

و اما ما رأيته فی النّوم انه حقّ لا ریب فیہ و الأمر كما رأيت سوف یظهر الله من هذا الأفق نوراً و قدره و بهما تظلم الشمس و تمحو آثار من استکبر علی الله و تستضیء وجوه المخلصین و سوف تحیط انوار وجه ربّک من علی الأرض انه علی کلّ شیء قدیر اگرچه بتفصیل ذکر نشد ولكن بآنچه از مصدر امر نازل مقصود مفهوم نفس نوم تعبیرش ظاهر است يعرفه کلّ فطن بصیر

* * *

ش

جناب آقا سیّد اسمعیل علیه بهاء الله از

بنام خداوند یکتای دانا

ندایت بشرف اصغا فائز و وجه مظلوم از شطر سجن بآنجانب متوجّه انشاءالله از عرف بیان رحمن در کلّ احیان بروح و ریحان ظاهر باشید ان انظر الى الأفق الأعلى و ما اظهره بقدرته و سلطانه هیاکل تراپیّه و نفوس جعلیّه قابل ذکر نبوده و نیستند حقّ از برای اصلاح عالم آمده و احدی قادر بر منع او نبوده و نیست لا تنظروا الی اقتدار الذین ظلموا الیوم قل ان انظروا الی ما اظهره بقدرته الّتی احاطت الوجود گاهی میکشند و گاهی حبس مینمایند و هنگامی باسیری میبرند مع ذلک مغلوب بوده و هستند و امر الله در کلّ حین در ارتفاع قسم بآفتاب افق عنایت الهی عنایتی در حقّ دوستان شده که شبه و مانند نداشته و ندارد زود است

که آثارش در ارض ظاهر و هویدا گردد یا ایها الناظر الی الوجه بجناب مَش مقامی عنایت شده لو یثبت و یحفظ عنقریب کل بذکرش ناطق شوند و نزد اسمش خاضع بگو قدر اینمقام را بدانید و بخدمت قیام نمائید و لکن بحکمت و بیان در جمیع احوال بحکمت ناظر باشید قد اشتعلت نار الفساد فی البلاد و لکن الله اطفأها بقدرته طوبی لعارف بصیر چه مقدار از آیات و بیّنات ظاهر شده و میشود مع ذلک خلق در غفلت یک کرور از نفوس بما انزلہ الله فی سورة الرئیس بمقام خود راجع مع ذلک خلق متنبّه نشدند مؤسس اساس ظلم یعنی صادق کاذب را ید قهر اخذ نمود و احدی ملتفت نه و اکبر از او را هم اخذ نمود و ثمری نبخشید سوف یلحقهما الثالث ان ربک لهو المقتدر القدر اگر جمیع عالم بر منع برخیزند لعمر الله خود را عاجز مشاهده نمایند و آنچه را اراده فرموده البتّه ظاهر فرماید انه علی کلّ شیء قدیر بگو ای اولیای الهی آنچه بر شماست استقامت بر امر است و آنچه بر اوست فضل و عنایت و شفقت انه یوفی اجورکم ان اطمئنوا و کونوا من الراسخین البهاء علیک و علی من عمل بما امر به فی کتاب الله رب العالمین

* * *

هذه صورة ما كتب علی ظهر کتاب السلطان

هو الله تعالی

نسأل الله بأن یبعث احداً من عباده و ینقطعه عن الامکان و یزین قلبه بطراز القوة و الاطمینان لینصر ربّه بین ملائکة و اذا اطلع بما نزل لحضرة السلطان یقوم و يأخذ الکتاب باذن ربّه العزیز الوهاب و یمشی مسرعاً الی مقرّ السلطان و اذا ورد مقرّ سریره ینزل فی الخان و لا یعاشر مع احد الی ان یمشی ذات یوم و یقوم علی معبره و اذا ظهرت طلایع السلطنة یرفع الکتاب بکمال الخضوع و الآداب و یقول قد ارسل من لدی المسجون و ینبغی له ان یکون علی شأن ان یأمر السلطان بالقتل لا یضطرب فی نفسه و یسرع الی مقرّ الفداء و یقول

ای ربّ لک الحمد بما جعلتني ناصراً لأمرک و قدّرت لی الشّهادة فی سبیلک فوعزّتک لا ابدل هذه الکأس بکؤوس العالمین لأنک ما قدّرت لها من بدیل و لا یعادلها الکوثر و السلسیل و ان ترکه و ما تعرّض علیه یقول

لک الحمد یا ربّ العالمین انّی رضیت برضائک و ما قدّرت لی فی سبیلک ولو انّی اردت ان تصبغ الأرض بدمی فی حبّک و لکن ما اردته هو خیر لی انک تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و انت العلیم الخبیر

* * *

هو العزیز الوحید

نغمه قلبی بلحن پارسی بر طلعت عراقی وارد و ناله های سرّی از آن شنیده شد بلی گوش باقی باید تا کلام باقی شنود و چشم باقی شاید تا جمال باقی مشاهده نماید زیرا که فنا را در عرصه بقا راهی نه تا ادراک مراتب عزّ جاوید نماید و ذلیل را از کأس عزّ نصیبی نه تا در ساحت قدس او قدم گذارد پس چون تو پیراهن جدید عزّت پوشیدی و در شریعه باقی رحمت وارد شدی

پس بگوش جان بشنو این نواهای عندلیب الهی را که بر شاخسار قدس معنوی بجمیع نغمات تغنی مینماید تا در هوای روح ازلی جان درباری و بمکمن جانان پرواز نمائی تا همه جسمت روح شود و بسماء نور عروج نماید

المنزول من الباء قبل الهاء

اسراء الله فی خرط

بنام دوست بی نام و نشان

نفحات محبت محبوب نزد محبین محبوب لذا ارسالها بهذه الكلمات العالیات و فوحات حب قاصدين لدى العرش مطلوب هذا ما شهد به منزل الآيات الحمد لله که ابواب ظاهره هم مفتوح است و نفحات از شطرين در هبوب و مرور نسأل الله بأن يعذب الذين حالوا بيننا و بينكم كما عذب الذين كانوا من قبل أنه لهو المقتدر القدير

مکتوبی که باحبای ارض الف ارسال داشتند لدى الوجه حاضر از اخبار جدیده استفسار نموده بودند خبر جدید آنکه این ایام چنین مذکور شد که رئیس مدینه کبیره استماع نموده که نعلی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در دیاربکر نزد شخصی از اشراف موجود است لذا صدر الحکم من الدولة باحضاره و شخص مذکور مع رسول بشاطی بحر اسود واصل و بعد مخصوصاً از مدینه کبیره سفائن متعدده باستقبال فرستادند که امانت را حمل نمایند و عند تقرّب به مدینه کبیره زوارق متعدده اخری فرستادند و شخص حامل را مع امانت در زورق سلطانی منزل داده توجّه به مدینه نمودند و حین وصول بشاطی بحر صدر اعظم و جمیع وکلا و وزرا باستقبال آمده و منتظر بودند بعد از ورود صدر اعظم تقرّب جسته امانت را اخذ نمود و در کالسکه بسیار ممتاز گذارده و حامل امانت خلف کالسکه بر اسب بسیار ممتاز راکب و خلف او جمیع وزرا و وکلا توجّه بمحلّ مخصوص که معین شده بود نمودند و از یمین و یسار کالسکه جمعی از علما مع قماقم بخور مشی مینمودند و بتهلیل و تکبیر ناطق تا آنکه بمقام معلوم وارد شدند و بعد از ورود رئیس و سایر ناس تا سه یوم فوجاً فوجاً بزیارت فائز حال جای تفکر و تنبّه است مشاهده نمائید که بفرع چگونه متشبّثند و از اصل چگونه غافل لم یزل چنین بوده و چنین خواهد بود چنانچه در این ایام احدى اعتنا بحبس آن نفوس نداشته و ندارد ولکن عنقریب بذکر جزئیات ما ورد علیکم ناطق خواهند شد زیاده از این تفصیل در این مقام جایز نه دوستان را تکبیر میرسانیم الحمد لله اولاً و آخراً

جناب ملا آقا بابا علیه بهاء الله

بنام یکتا خداوند دانا

نفحات وحی عالم را اخذ نموده ولکن عباد از آن غافل و محجوب آنچه در کتب از قبل از قلم اعلی مسطور کل ظاهر و هویدا ولکن شبهات مریبین و اعراض منکرین ناس را از تقرّب منع نمود و از عرف بقا محروم ساخت امروز هر نفسی باشرافات

انوار آفتاب ظهور فائز شد او از مقرّین لدى الله مذکور قل

لک الحمد یا الهی بما دللتنی و هدیتنی و رزقتنی الی صراطک و لقائک و قربک و وصالک اسألك بأن تجعلنی ثابتاً فی حبّک و راسخاً علی امرک و قائماً علی خدمة اولیائک انک انت الفیاض الکریم لا اله الا انت الغفور الرحیم

* * *

جناب نظر علی خا علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

نقطهٔ اولی میفرماید اگر نفسی ظاهر شود و یک آیه بیاورد تکذیب مکنید حال معادل کتب قبل آیات نازل و لکن نابالغهای عالم تکذیبش نمودند و گفته‌اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفت و هیچ ظالمی نطق ننمود امروز اهل فردوس اعلی نفوسی هستند که ما سوی الله را معدوم دانند و مفقود شمرند قصص اولی ایشان را از افق اعلی منع ننماید و اسماء از شاطی بحر معانی محروم نسازد در جمیع احوال بر کرسی اطمینان جالسند و بر سریر ایقان مستریح با کمال سکینه و وقار بر نصرت امر قیام نمایند و بجنود حکمت و بیان مدائن افنده را تصرف کنند بگو ای اهل بیان انصاف دهید و بعدل تکلم نمائید نباشید از نفوسی که بعد از مشاهده انکار نمودند و همچنین از نفوسی که مقصود امکان در فرقان میفرماید کم من آیه یمرون علیها و هم عنها معرضون طوبی از برای نفسی که محروم نشد و باثار قلم اعلی فائز گشت انک اشکر ربک بهذا الفضل العظیم و قل لک الحمد یا من فی قبضتک زمام من فی السموات و الارضین

* * *

الأقدس الأبهی

هذا حين فيه يغسلون الابن امام الوجه بعد الذي فديناه في السجن الأعظم بذلك ارتفع نحيب البكاء من اهل سرادق الأبهی و نوح الذين حبسوا مع الغلام في سبيل الله مالک يوم الميعاد في مثل تلك الحالة ما منع القلم عن ذکر ربّه مالک الأمم يدع الناس الى الله العزيز الوهاب هذا يوم فيه استشهد من خلق من نور البهاء اذ كان مسجوناً بأيدي الأعداء عليك يا غصن الله ذکر الله و ثنائه و ثناء من في جبروت البقاء و ثناء من في ملكوت الأسماء طوبی لک بما وفیت میثاق الله و عهده الى ان فدیت نفسک امام وجه ربک العزيز المختار انت المظلوم و جمال القيوم قد حملت في اول ايامک ما ناحت به الأشياء و تزلزلت الأركان طوبی لمن يذكرک و يتقرّب بک الى الله فائق الأصباح يا اهل الأرض لا تجزعوا بما یرد علیکم من القضاء بل تذکروا كذلك امرتم من لدن ربکم العزيز العلام كذلك قصصنا لک يا ايّها المذكور لدى العرش لتذكر ربک بين العباد علی شأن لا يمنعک البلاء عن ذکر مالک الایجاد

* * *

هو العزيز القيوم العالی العليم

هذا ذكر من الله الى الذين هم كسروا اصنام انفسهم بتقوى الله و حفظوا امانات الله فى صدورهم و كانوا بالعدل امينا فسوف ينصرهم الله بجنود من الملائكة و يرفعهم الى مقام قرب عليا ان يا جمال القدم ذكر العباد بما نزل عليك فى الحين لعل يتوجهون الى رفرف قدس كريما قل يا قوم اتقوا الله و لا تفسدوا فى الأرض و لا يجادل احد احداً و كونوا فى دين الله وحيدا اياكم ان تجعلوا الدنيا وطناً لأنفسكم فاقصدوا الى وطن عزّ قديما طهروا قلوبكم عن الحسد و البغضاء لتلاقوا ربكم الرحمن بقلب طاهر زكياً ثم قدسوا السنتكم عن السب و لا تغتربوا الذين هم سرعوا بأرجلهم و قلوبهم الى رضوان اسم بهيّا قل ان الذين تموجت فى قلوبهم ابهر الحب اولئك لن يشتغلوا بذكر الممكّنات و كانوا فى ابهر الانقطاع غريقا و اذا تتلى عليهم آيات الله خشعت ابصارهم و تستضىء وجوههم كلؤلؤ قدس منيرا اولئك هم الذين نصروا الله بارئهم بما كانوا مقتدرًا عليه فسوف ينصرهم الله بكلّ نصر بديعا قل يا قوم اتقوا الله ثم امشوا على اثر اقدم هؤلاء و لا تعقبوا هوائكم و لا تتخذوا لله فى انفسكم شريكا و لا تتبعوا كلّ همج رعا فتنجّوها الى وجه قدس جميلا ثم اجهدوا فى دين الله لتعرفوا امر الله بقلوبكم و عيونكم و لا تسلكوا سبل وهم تقليدا يا قوم فاستحيوا عن الله و لا تكونوا كالذين هم اعرضوا عن وجهه ثم اتبعوا كلّ شيطان مريدا فاسلكوا فى سبل الله التى كانت بالعدل مستقيما اياكم ان تشركوا بالله لا تختلفوا فى احكام الله و لا تكوننّ فى الأرض جبّاراً شقيّاً فأصلحوا ما وقع بينكم من الاختلاف و كونوا اخواناً على سرر التوحيد مكينا ثم اوصيكم حينئذ و اتخذ الله فى ذلك بينى و بينكم شهيدا اياكم ان تختلفوا فى الذى وعدتم به فى الكتاب و كان فى اللوح حتماً مقضياً ثم اعلموا بأنّ الذى سمى فى البيان بمن يظهر الله سيأتى بالحقّ فى قيامة الأخرى و كان الله على ذلك كفيلا و انه يوفى وعده و يأتى به فى يوم الذى فيه ترتفع سدرة البيان الى غاية عزّ رفيعا اذا تغنّى ورقاء البدع و ترنّ حمامة القدس و يأتى الله فى ظلل ظليلا كذلك نلقيكم الحقّ و نذكركم بأحسن ذكر منيعا لئلا تظنّوا فى قلوبكم ظنون الجهلاء و لا تضلّوا عن الصراط و لا تكوننّ عن كوثر الله بعيدا

اتقوا الله يا ملاّ البيان و لا تنوهموا فى نفوسكم و لا تتخذوا احد مقامه لأنّ ذلك خطاء كبير و اذا جاء الوعد انه يظهر بالحقّ كيف يشاء و يبدع كلّ من فى السموات و الأرض بكلمة امر بديعا و ينصر من يشاء من عباده و كان نصره على المؤمنين قريبا و الذين هم يأتون من قبل ان يرتفع شجرة البيان اولئك ادلاء على انه لا اله الا هو و كذلك كان الأمر قضياً و فى تلك الأيام ما ظهر حكم من الأحكام و ما اثمرت شجرة التى غرست فى البيان من لدن عليم حكيم بل ما تورّقت الشجرة فكيف ثمرتها ان انتم بحكم الله خبيرا فاعلموا بأنّ الزرع من قبل ان ينبت و يصير سنبلات لم يكن وقت الحصاد ان انتم فى حكمة الصنع بصيرا و اذا اخرج شطأه فاستغلظ و بلغ الى الغاية اذا يحصدوه العباد و يعيشون به فى أيام عديدة و كذلك فاعرفوا حكم شجرة الأمر اذا ارتفعت الى غاية القصوى و اثمرت بثمرات البديع اذا يأتى من يأخذ ثمراتها و من دون ذلك لم يكن ابداً و كان الله و انبيائه و رسله على ذلك شهيدا

فسبحانك اللهم يا الهى استغفرك حينئذ عمّا اكتسبت ايداي بين يديك و عمّا جرى عليه قلمى و انك انت بعبادك رحيماً لأننى يا الهى حدّدت امرك الذى لن ينبغى لأحد ان يتنفّس فيه فكيف حدود التى تحدث عن هياكل جهل بعيدا و اشهد حينئذ بأنك انت القادر على ما تشاء و لم يكن اختيارك بيد احد بل انك انت المختار فيما تشاء و انك بكلّ شىء حكيم فوعزّتك يا الهى لو تريد ان تأتى فى الحين بمظهر نفسك لتكون مقتدرًا فى ذلك و اننى لأكون فى ذلك على يقين مبينا و اعترف بين يديك بأنك انت القادر فى فعلك تظهر ما تشاء و تستر ما تشاء و انك على كلّ ما تريد قديرا لا تسأل عمّا تفعل و لن يمنعك شىء عن ارادتك و انك على كلّ شىء محيطا و اننى فوعزّتك القيت لعبادك ما وجدته من سننك لئلا يفسدوا امرك الذى ارفعته الى مقام عزّ حميدا اذا فاعف عنيّ بجودك ثم اغفر لى و لا تجعلنى فى امرك مريبا ثم وقّنى و عبادك بأن لا يردوا عليه فى أيامه ما وردوا على جمالك العلىّ من قبل و على عبده هذا و انك انت بكلّ ذلك عليما فوعزّتك يا محبوبى انى اصالح

مع خلقك من قبلك بأنهم ان لن يؤمنوا بك فى يوم قيامك بمظهر نفسك لن يعترضوا عليه و لا يؤذونه بأيديهم و قلوبهم و بما فى انفسهم من الحسد و البغضاء كما اجد اليوم من كل صغير و كبيرا
ان يا رؤساء البيان خافوا عن الله و لا تمنعكم الرئاسة عن هذا الفضل فى هذا اليوم و لا تستكبروا على الله بما عندكم
ثم اسرعوا الى شاطئ اسم بديعا و لا تطمئنوا فى ذلك اليوم لا بأعمالكم و لا بأفعالكم فاطمئنوا بفضل الذى يستشرق عن افق
قدس لميعا ولو اتى اشاهد حينئذ بأن بعض منكم يأخذون التساييح بأيديهم و يذكرون بها الله ثم يفتون على الله الذى خلقهم
فى كل صباح و عشيا ان يا رؤساء البيان انصفوا بالله فى انفسكم فى ذلك اليوم و لا تكونوا مكاراً لئىما فوالله ان لن تؤمنوا به فى
يومه و بهذا العبد الذى ينطق عنه بالحق فى هذه الأيام لن ينفعكم شىء لا من قليل و لا من كثيرا هل تعرضون عن الحق و
تقنعون فى انفسكم بأن يتبعوكم الناس فيئس ما تتجرون به و ما تريحون فى ذلك على قدر نقير و قطميرا فوالله انا ارضى بأن
تقتلونى فى هذه الأيام و لا اسألكم عن دمي ان لن تعترضوا على الله فى يوم الذى كان بالحق مأثياً اذاً تبكى عيني و يرجف
قلبي و تضطرب نفسى و يرتعش يدي مما يرد عليه من هؤلاء الظالمين جميعا فينبغى ان اتم القول لأن لم يكن فى الملك اذن
سميعا الا الذين هم يسمعون هذه الآيات و تفيض عيونهم من الدمع فى حب الله و اولئك اقل من كبريت الأحمر فى هذه
الأيام التى كان اسم الله بين الناس حزينا ح سين

* * *

باسم ربنا العلى الاعلى

هذا شاطئ البقاء فاستمع لما يوحى عن مكنى الاعلى انه لا اله الا هو قد خلق الممكنات بما سبق علمه الازلى على ما كان
و على ما يكون و علمهم سبل التقوى بما ارسل اليهم رسل الامر بكتاب عزّ منزل و شرع فيه شرايع القدس و قدر فيه مقادير
اهل السموات و الارض على قدر مقدور و منهم موسى قد ارسله بالحق بتسع آيات ليبيّن للناس الى مقام عزّ محمود و
رجع باهله حتى دخل برية السيناء سمع النداء عن مكنى الاعلى ان يا موسى فاخلع نعليك الهوى ثم امش فى رفرق قدس
محبوب هذه ارض البقاء وادى الفردوس شطر العراق الذى بورك فيه ما اشتعل من سدره الله المهيمن العزيز القيوم و يدعو الناس
الى الله العلى و يقرّبهم الى شاطئ الذى فيه ذابت افئدة الذينهم كانوا فى سرادق الخلد و فى بقعة المباركة باذن الله يدخلون
فلما خلع موسى نعليه الاشارات و انقطع الى الله اذا ناداه الله فى سدره القدس من لهب النار ان يا موسى اتى انا الله ربك و
رب آبائك ابراهيم و اسحق و يعقوب فالحق عصاك فلقى فاذا هى ثعبان بامر الله و ارادت ان تلعق كل من فى السموات و
الارض و كذلك قضى عليه فى فاران القدس لعل الناس كانوا فى ايام ربهم متذكرون ثم خرج يد القدرة عن جيب المعرفة اذا
اشرق النور و استضاء منه كل من فى جيوت الامر و الخلق ان انتم تفقهون اذهب يا موسى ببرهاني الى الفرعون و ملأه و
ذكرهم بانوار الاحدية و بشرهم برضوان البقاء لعلهم الى جهة العرش يميلون قل هذا صراطى مروا عليه يا ايها الواقفون فلما دخل
الى فرعون قال اتى رسول الله قد جئتكم من مداين البقاء نبأ الروح ان انتم تشعرون قال يا موسى من ربك قال الذى خلق
السموات و الارض و انشأكم من كفّ طين مسنون و التفت الفرعون الى ملأه و قال ان رسول الذى ارسل اليكم لمجنون و ما
اراد الا ان يفسد فى الارض و يجعلكم اشتاتاً و يفرق بينكم ان انتم تعلمون و كفروا بآيات الله و اعرضوا عنها حتى اخذهم
الغرق و هم مغرقون و منهم عيسى ايده الله بالروح و ارسله بالحق قال يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا سبل الذين بغوا على الله و لا
تسلوكوا سبل الذينهم يظلمون و يا قوم اتبعوا الذى يدعوكم الى الله و لا يريد منكم جزاء و لا شكور و يا قوم آمنوا بالله و لا تشركوا
به و ان هذا خير لكم ان انتم تعلمون قالوا ما نتبع الذى لن يعرف الله و هذا ما خرجت من افواههم الكذبة ان انتم تفقهون و

كذبوه بغير حقّ و ارادوا ان يقتلوه اذاً خرج عنهم و هاجر الى الله كما انتم فى الكتاب تقرئون و قضى نحبه و مضى الايام الى ان جاء محمّد رسول الله بآيات عزّ محبوب قل يا قوم خافوا عن الله و لا تعقبوا الذينهم كفروا و اشركوا و اتخذوا الاصنام لانفسهم ولياً من دون الله ان انتم تعلمون و يا قوم ما انا الا مبشركم برضوان الله لاقربكم اليه ان يا ملاً الارض فاتقون و يا قوم فاعرفوا قدر تلك الايام و اجيبوا داعى الله فيكم و لا تفرّقوا الآيات ثمّ فى ظلّ الوجه فادخلون و لقد كذبوا به قومه و ما آمنوا به و قالوا ما انت الا رجل مجنون و كذلك القيناك من قصص الحقّ لتكون راسخاً فى حبّك مولاك و ثابتاً فى دين الله المهيمن القيوم و قضى نحبه الى ان جاء علىّ قبل محمّد اذاً قاموا كلّ من فى الارض و جادلوه بغير حقّ و حاربوا معه بحيث وردوا عليه و باصحابه ما لا يقدرون أن يسمعون كذلك فاعرف الذينهم كانوا من قبل و يكونون اليوم الى لعنة الله على لعنة الله على الذين ظلموا و على الذينهم يومئذ يظلمون و الرّوح و النّور و التّكبير عليك و على الذينهم على ربّهم فى كلّ حين يتوكّلون ثمّ كبر على وجوه اللّواتى هنّ معك و بلّغهنّ من بشارة الله العزيز القدّوس

* * *

ب ج
جناب ملاً على

الأقدس الأعظم

هذا لوح الأمر قد نزل من لدن مالك القدر ليقربّ النّاس الى المنظر الأكبر هذا المقام الأطهر الذى يطوف فى حوله ملائكة مقرّبون قل قد قضت السّاعة و سقطت النّجوم و انشقّ القمر ان انتم تفقهون و نادى المناد بين الأرض و السّماء أنّ الملك لله المقتدر المهيمن القيوم يشهد كلّ الدّرات لمنزل الآيات ولكنّ النّاس اكثرهم لا يشهدون قد غلبت عليهم شقوتهم و منعتهم شهوتهم و هم اليوم فى هيماء الضّلال يهرعون اذا قيل لهم اما سمعتم الصّيحة بالحقّ يقولون بلى و اذا قيل لهم اما رأيتم عظمة الله و اقتداره يقولون رأينا و عصينا الا أنّهم لا يشعرون قد ظهر فى هذا الظّهور ما لا ظهر فى ازل الآزال و من المشركين من رأى و قال هذا ساحر افترى على الله الا أنّهم قوم مدحضون

ان يا قلم القدم و اذكر للأُمم ما ظهر فى العراق اذ جاء رسول من معشر العلّماء و حضر تلقاء الوجه و سأل من العلوم اجنباه بعلم من لدنا أنّ ربّك لعلّام الغيوب قال نشهد عندك من العلوم ما لا احاطه احد أنّه لا يكفى المقام الذى ينسبونه النّاس اليك فأتنا بما يعجز عن الاتيان بمثله من على الأرض كلّها كذلك قضى الأمر فى محضر ربّك العزيز الودود

فانظر ماذا ترى اذاً انصعق فلمّا افاق قال آمنت بالله العزيز المحمود اذهب الى القوم قل فاسألوا ما شئتم أنّه لهُو المقتدر على ما يشاء لا يعجزه ما كان و ما يكون قل يا معشر العلّماء ان اجتمعوا على امر ثمّ اسألوا ربّكم الرّحمن ان اظهر لكم بسلطان من عنده آمنوا و لا تكوننّ من الذينهم يكفرون قال الآن طلع فجر العرفان و تمّت حجة الرّحمن قام و رجع الى القوم بأمر من لدى الله العزيز المحبوب

قضت ايام معدودات و ما رجع اليها الى ان ارسل رسولاً آخر اخبرنا بأنّ القوم اعرضوا عمّا ارادوا و هم قوم صاغرون كذلك قضى الأمر فى العراق أنّى شهيد على ما اقول و انتشر هذا الأمر فى الأقطار و ما استشعر احد كذلك قضينا ان انتم تعلمون

لعمري من سأل الآيات في القرون الخالية اذا اظهرنا له كفر بالله ولكنّ النَّاس اكثرهم غافلون انّ الذين فتحت ابصارهم بنور العرفان يجدون نفحات الرّحمن و يقبلون اليه الا أنّهم هم المخلصون
أنك انت يا أيّها المقبل الى الله ان استمع ما يوحى اليك من سيئات العظمة و الاقتدار انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد خلقت الممكنات لنفسى و ذرأت الكائنات لأمرى انا المقتدر على ما اشآء بقولى كن فيكون لا تحزن من شىء قم على نصره مولاك منقطعاً عن العالمين قد قدّر لك مقام فى لوح حفيظ كن نار الله لما سواه لتشتعل منك افئدة الخلق كذلك امرت من لدن عزيز حكيم قل

اى ربّ انا الذى رضيت برضائك و ما قصدت الا وجهك و افيت مرادى فيما اردت اسألك باسمك الأعظم الذى به تموج بحر القدم بأن تكتب لى ما كتبه لأهل البهآ الذين استقرّوا على الفلك الحرّاء و يسرون على قلوبهم الكبرياء أنك انت مالك الأسمآ و فاطر الأرض و السّمآ لا اله الا انت العليم الحكيم

* * *

هو العزيز

هذا لوح القدس قد جعل الله مقامه مقام النّقطة كما انّ من النّقطة فصّلت كلّ الحروفات و الكلمات و كذلك من هذا اللّوح فصل ما نزل من ازل الازل و يفصل الى ابد الآبدين قل انه ولو كان ساكناً فى محلّه ولكن منه حرّكت الممكنات و ظهرت من العدم فى خلع الوجود فتبارك الله سلطان المقتدرين قل انّ ساذج القدم ظهر بالحقّ فتعالى الله مرّى الكونين و ربّ العالمين و انت يا عبد فاسمع ندآء الله عن سدرة الفؤاد التى استنارت فى صدر ممرّد منير ثمّ اعلم بأنّ نبأ الذى كان من قبل القبل قد فصل من هذا النّبأ العظيم و امر الذى قد جرى من قدم الاقدام قد اشرق من هذا الطّراز الأقدم القويم قل يا ملأ الأرض نالّهُ لوحاً من اثر الله خير عن ملك الأولين و الآخرين بل استغفر الله عن ذلك لأنّ بحرف منه خلق كلّها ان انتم من الشّاعرين و حرف منه لأحلى عمّا ظهر بالقلم و جرى من اللسان و تكلمت بها خلف حجابات القدس ملأ المسيّحين كذلك اخذت هذه الطّير جذبات الشّوق فى هذا اللّيل الذى يفتخر على فجر درى و كلّ صبح منير بحيث يجرى من قلمه ما لا سبقته ارادته و يندكّ منه جبل العارفين الذين لن ينظروا بالمنظر الأعلى و كانوا بالحجب و الاشارات لمن النّاظرين طهّروا يا قوم آذانكم عن كلّ ما سمعتم او عرفتم و قدّسوا قلوبكم عن كلّ ما انطبعتم فيه و عليه من صور الفانية لينطبع عليه جمال الله العالى المتعالى العظيم القديم يا اهل لجة الفردوس ان تريدوا ان تقرؤوا هذه الورقة المنيرة الباقية فتوضّأوا أولاً من ماء التّسليم الذى جرى عن يمين العرش ثمّ اغسلوا به ظاهرهم و باطنهم لتسمعوا ما غرّد ورقآء الرّضوان فى هذا الجنان ببدايع الحان بديع و من دون ذلك لن تجدوا لذائذها المكنونة و لن تعرفوا جواهر حكمه المخزونة ولو تقرؤونها فى ايام عمركم فى كلّ صباح و مساء او فى كلّ حين كذلك يغرّد الورقآء فى هذا الفضاء الذى جعله الله مقدّساً عن وجوه المشركين و رقّ هواها و راق رياحها و طيّب عرفها و تضوّع مسكها اذاً فاقصدوها يا ملأ المقرّبين و كذلك يبذل الله نعمه الباقية الأزلّية الأبدية الأحديّة السّمائيّة على العالمين و انتم يا اهل ملأ الأعلى و يا معشر الانسان فى ارض الأدنى لا تحرموا انفسكم عنها و لا تكفروا بها اتّقوا الله حقّ تقاته و لا تكوننّ من الغافلين فطوبى لمن رزق بها و منها من دون ان يلتفت الى اهل السّموات و الأرضين و هذا الرّوح من الرّوح عليكم يا أيّها المقبلين ١٥٢'

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

جناب میرزا علینقی

بسم الله القائم على الأشياء

هذا لوح القدس قد فصلناه من امّ البيان و ارسلناه الى من آمن بالله ربّه الرحمن لتجذبه الآيات الى افق الأسماء و الصّفات و تقدّسه من الأحران لينطق بذكره بين ملأ الأكوان أنّه لهو الحاكم على ما يشاء لا اله الا هو العزيز الحكيم اياك ان يحزنك ما ورد عليك في سبيله ان اصبر و كن من الشّاكرين هل تجد في الأرض من باق لا وربّ العالمين سيفنى ما ترى و يبقى العزّة و الاقتدار للملك القديم ان افرح بذكرى دع الذينهم كفروا بالله أنّهم ما ظلموا عليكم بل على انفسهم ولكن بما عرضوا غفلوا عمّا فعلوا فسوف يرون اعمالهم انّ ربّك لهو الحاكم على ما يريد لعمري لو يعرفون ليكون الى ان يموتوا ان هم الا في ضلال مبين توكل على الله أنّه معك و يقول طوبى لك بما فزت بالمصائب في سبيلي و المكاره في حبي و اجرک في خزائن عنايتي لا تيأس من روحي و قل ان الحمد لك يا ربّ العالمين

* * *

جناب ذبيح في الكاف

هو المقدّس الأَمَنع الأبهي

هذا لوح القدس يذكر فيه ما يشتعل به في قلوب العباد ناراً لعلّ يحرق بها كلّ الحجابات و الاشارات و يجعل انفسهم خالصاً لله المقتدر العزيز الجميل تالله الحقّ من يقرأ آيات الله على شأن الذي يجري من لسانه لينقطع عن كلّ من في السموات و الأرض و يتقرّب الى مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنير و لو يطّلنّ العباد بحبّ الذي يجري منه حينئذ تلك الكلمات ليفدين انفسهم لهذا المظلوم الذي ابتلى بين يأجوج النّفاق و لن يجد لنفسه ناصراً الا الله الملك العزيز الكريم و انك انت يا ذبيح ان استمع لما يوحى عن جهة الكبرياء مقرّ الذي استوى عليه عرش ربّك العليّ الأعلى بأننى انا حىّ فى الأفق الأبهي اسمع و ارى ما فعلوا المشركون بجمالى الأخرى بعد ظهورى الأولى و انا الشّاهد على كلّ شىء و انا المقتدر المهيمن العزيز القدير ان يا ذبيح لا توقّف فى امر الله ثمّ اشهد بما شهد الله قبل خلق الأرض و السّماء ثمّ انقطع عن مظاهر الأسماء ثمّ انظر الى الذي خلقهم بأمر من عنده و لا تكن من الممترين طهر نفسك عن كلّ الاشارات ثمّ بصرك عن رمد الكلمات ثمّ انظر بطرفى الى جمالى ثمّ انطق بكلماتى فى ثنائى ثمّ عرّف بعينى هذا الجمال الطّاهر المشرق المقدّس البديع ان يا عبد قم باقتدارى ثمّ كسر سلاسل التّقليد باسمى القدير ثمّ اغلال الوهم بسلطاني المقتدر العزيز المحيط فوالذى نطق الفجر

بشائی لو تريد ان تعرفنى بغيرى لن تعرف ابدأ و بذلك امرت فى الواح الله المقدس العزيز المنيع ان يا ذبيح انا تحيرنا من هؤلاء العباد تالله الحق نزلنا عليهم آياتاً لو نقرأها على الجبال لتندك و على السماء لتنفطر و على الأرض لتنشق و مع ذلك ما يحركوا هؤلاء فى انفسهم و ما صعدوا الى الله فى اقل من الحين قست قلوبهم بما اتبعوا انفسهم و هواهم و اعرضوا عن الذى بأمره خلقت السموات و الأرضين فوعمرى لو يأمرهم من احد ليعبدوا العجل يعبدوه فى مذ اللبالي و الأيام و يتخذوه لأنفسهم رباً من دون الله و ما يتفحصون ليعرفوه و يسجدوه من غير شعور و كذلك كان الأمر ان انت من العارفين و ان يأتيهم الله بسلطانه و يشهدن ملائكة السموات فى حوله و يظهر لهم كل الآيات لن يؤمنوا به ابدأ و يعبدون الوهم فى انفسهم من دون بينة و لا كتاب مبين فانظر حين الذى جاء على بسلطنة الله و آياته ثم برهانه اعرضوا عنه اكثر العباد بما اتبعوا الأوهام فى انفسهم و كانوا من الغافلين و كل استدلو بما عندهم من كلمات الله و كلمات الذين خلقوا بحرف منه ثم اعرضوا عن الذى خلق منزل الآيات بأمره المحكم المتعالى العزيز المنيع و انهم لو ينظروا الله بالله و ارادوا عرفانه بنفسه ما احتجوا عن الله و لقائه و ما ضلوا السبيل كذلك فاشهد فى كل ظهور من أول الذى لا أول له الى آخر الذى لا آخر له لتكون من العارفين مع ان ظهور قبلى قد خرق بقوة الله كل الأوهام و وصاهم فى كل سطر بأن لا يعترضوا على الذى يظهر بالحق و يشتاق ظهوره كل من فى الملا الأعلى و ما خلق بين السموات و الأرضين فلما ظهر بالحق اعرضوا عنه و احتجوا بحجبات انفسهم و كانوا من المعرضين و اذا قيل لهم بأى حجة آمنتم بعلى من قبل يقولون الآيات و اذا يتلى عليهم آيات ربك العزيز العليم يسود وجوههم و ينهزمون عنه و يجعلون اصابع الاعراض فى آذانهم لئلا يسمعون كلمات الله كذلك غشتهم حجبات الغفلة و كانوا من الخاسرين و انك لو تتوجه بسمع الفطرة الى ما يخرج من افواههم لتسمع منهم ما سمعت من ملة الفرقان حين الذى اتى الله على بساط القدس و قضى الأمر من لدن مقتدر قدير و انك لو تسمع منى دعهم و ذكرهم و ما عندهم عن ورائك ثم اقبل بوجهك الى جمال ربك و لا تخف من احد و لا تكن من الصابرين ثم خذ كأس البقاء بيدك اليمنى ثم اشربها باسمى الأبهى فتوكل على الله و انه ينطقك بالحق و يعرفك ما لا عرفه احد من العالمين و انا لو نذكر لك ما ورد علينا لا يتم بالقلم و المداد و لا يكفيه الألواح و كان الله على ذلك شهيد و عليم ولكن نسأل الله بأن يحضرك تلقاء العرش لتشهد و تطلع بأسرار التى سترناها عن العباد و ما اذكرنا حرفاً منها بين الخلائق اجمعين قم على نصرة الله و امره تالله ان الذى اتخذه الناس من دون الله محبوباً لأنفسهم فيا ليت كان كأحد مثلهم ولكن الناس كانوا من عبدة الأوهام و الأصنام و كذلك يذكر اسمائهم عند ربك فى تلك الأيام التى بقينا بين الأنام من غير ناصر و معين و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثم من قبله لوحاً ثم من قبله لوحاً و نسأل الله بأن يرزقك بها و يظهر لك ما كنز فيها و انه لهو الغفور الرحيم و قد حضر فى هذا السجن بين يدينا كتابك و قرأناه و وجدنا منه نفحات حبك فى الله ربك و رب آبائك الأولين و عرفنا شوقك فى الله و اشتياقك بلقائه و ما اردت الورد على مقر ربك المتعالى العزيز المنيع انا ما خالفنا فى الوعد و نوفى ما وعدناه كذلك كتبنا على نفسنا الحق قبل خلق السموات و الأرضين و اردنا ان نحضرك تلقاء الوجه ولكن المشركين حالوا بيننا و بينك و اخرجونا عن الديار الى ان جعلونا مسجوناً فى هذه الأرض البعيد و انك لو تريد ان تسافر الى الله و تهاجر اليه اذا اشرفت شمس الاذن عن افق الأمر لتفعل ما تريد و اذناك لتحضر بين يدينا و تشهد ما لا شاهده احد من العباد و تطلع بما هو المستور عن انظر العالمين

اي ذبيح قلم الله اراده نموده كه بلسان بديع پارسی با تو تكلم فرمايد چه كه حبش با تو بوده و انشاء الله خواهد بود پس بشنو نغمات قدس الهی را كه بحر فی از آن افئدة منقطعین مجذوب شده و خواهد شد لم یزل فراموش نشده و انشاء الله نخواهی شد سه لوح منیع باخوی داده شد كه ارسال دارد شاید لأجل مصلحتی كه در سر او مستور است تأخیر نموده ولكن كل ابداع را لوحی مشاهده كن و بر صدر آن بخط ابهى از قلم قدس اعلى باين كلمات احلى مكتوب كه اى عباد ظهور حق لم یزل بدونش مشته نشده و لا يزال باعمال و افعال و صفات مقدس از كل ممكنات بوده و خواهد بود چه كه او بنفسش

معروف بوده و ماسوايش باو معروف اياکم يا قوم بدونش توّجه ننمائيد چه که دونش مخلوقند بامر او و منجعلنه باراده او ای عباد ببصر اطهر بمنظر اکبر ناظر شويد لم یزل بنفس خود مکلف بوده اید و آیه عرفان جمال رحمن در شما موجود و آنه لا یأمر العباد بما لم یکن عندهم و لا یستطیعنّ علیه اگر این رتبه در انسان موجود پس خود بنفس خود مکلف است در عرفان الهی و محتاج باحدی نه و اگر این آیه مفقود لا بأس علیه و لن یجری علیه قلم الأمر و التّهی باری بشنو ندای این طیر مغنی در کلّ شیء را و بهیچ حجابی محبوب مشو و بهیچ سبحاتی ممنوع نه ببصر خود در امر الله مشاهده کن و در ظهور این عبد بین عباد و ستر دونش و اعلاء امر تفکر کن که شاید بلطفیه امری که نفسی از او مطلع نیست مطلع شوی و بکوتر بقا و تسنیم ارقّ اصفی فائز گردی فوالّذی انطقنی بین السموات و الأرض که اگر از قضایای وارده و رزایای نازلّه این ارض ذکر نمایم البتّه محزون شوی و سر بصحرا گذاری و لذا حفظاً لنفسک اظهار نشده که شاید بالمواجهه ذکر شود و لیس هذا علی الله عزیز و آن جناب مطلعند که در اقلّ از آن این عبد بحفظ جان خود نپرداخت لیلاً و نهراً در دست مشرکین مبتلا بوده تا آنکه امر الله مرتفع شد و اسم قدیر بر عرش خود مستوی گشت نفسی را که واللّه الذی لا اله الا هو مثل آنکه اهل هند طیور خود را که بطوطی مینامند تعلیم میدهند همان قسم تعلیم نمودم و حفظش فرمودم و چون مشاهده نمود که این عبد در کمال ظهور بین عباد بوده و ضرّی باو راجع نشده و در این ارض هم احدی متعرّض نه از خلف ستر بیرون آمده بر قتل قیام نمود و چون خود را خاسر یافت بافترا قلم برداشت و نوشت آنچه نوشت اگر آن جناب ببصر حدید در آن نسبتهایی که باین عبد داده ملاحظه نمایند کذبش را مثل آفتاب مشاهده کنند و ادراک نمایند که مقصودی از این وساوس نداشته جز آنکه ناس را از منبع امر منع نمایند حال معلوم است که بر این غلام مسجون چه گذشته نفسی که قادر بر او بوده و جمیع شهادت میدهند که آنچه اراده میشد قادر بودم مع ذلک با علم باو و به ما فی صدره بایادی قدرت حفظش فرمودم حال بیرون آمده و مفتریاتی باین عبد نسبت داده که قلم حیا میکند از ذکرش و ای کاش که از اصل امر مطلع میشدید اگر حال بصری یافت شود و در کلماتش نظر کند به ما هو علیه واقف شود الواح بدیعی از سماء قدم نازل در جواب اعتراضاتی که بحقّ وارد آورده اند انشاءالله بنظر آن جناب میرسد درست تأمل فرمائید و تفکر کنید انشاءالله بالاکلی مودعه در آن فائز میشوید بشنو در این آخر قول ندایم را جمیع این خلق را مفقود شمر و معدوم دان مگر نفوسی که الیوم بر امر الله ثابت و راسخند اینست کلمه حقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال انشاءالله امیدواریم که از سحاب رحمت الهی ممنوع نشوید و از غمام مکرمتش محروم نگردید

ای ذبیح در بدایع حکمت ملاحظه نما که در کلّ اشیاء از آنچه خلق شده مابین ارض و سماء آیات حکمتیه و ظهورات صنعیه ظاهر و مشهود است اشارات و همیه لم یزل ناس را از ساذج عزّ احدیه و فطرت اصلیه الهیه محروم نموده و از تغییرات و تبدیلات ملکیه مضطرب مشو چه که در کلّ شیء این تبدیل بوده و خواهد بود و لکن آنچه ظاهر شود و هویدا گردد البتّه در او حکمتی مستور است که جز افتدّه صافیه آن لطیفه دقیقه را ادراک نماید مثلاً در شمس ظاهره ملاحظه فرما که جمیع من علی الأرض را تربیت مینماید و اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه در این مقام از او مشهود و لکن سراج را ضرّ تمام حاصل و کذلک قمر و نجوم را که کل در نفس خود از نور او بلاضیاء خواهند ماند چنانچه ابداً در یوم فضلی از این اسماء ظاهر نه حال باسی بر شمس نبوده ظهور او سبب اطفای ضیاء دون او شده حال ملاحظه نمائید که قمر و نجوم و سراج را که منیرند و از اعظم مخلوقات محسوب از ظهور شمس و تربیت آن در این مقام محروم و اشیاء ضعیفه بتربیت شمس در کمال علوّ و ظهور اذّا تفکر فی نفسک لتکون من الفائزین لعلّ تصل الی مراد الله و لا تحتجب عن اشارات المعرضین و همچنین در شمس سماء معانی مشاهده کن و در اسرار خفیه الهیه و رموزات مستوره ربانیه تفکر نما که شاید از فیوضات این بحر اعظم که جمیع ابحر اولیه و آخریه از او ظاهر و باو راجعند محروم نمایی لسان الله میفرماید که باصل امر ناظر شو در این ظهور و بآنچه از قدرت محضه ظاهر شده چه از آیات محکمه و چه از ظهورات آفایه و انفسیه تا در امرش مستقیم مانی و کلمه حقّ

را چون کلمات دوش قیاس مفرما چه که از ماسوایش ممتاز بوده و خواهد بود و هر نفسی بعد از استماع مطمئن میشود بآن
 هذا لهو الحق ملاحظه در ظهور اولم فرما که ناس را جز اشارات کلماتی که در مابینشان مذکور بوده از یمن رحمن محروم
 نساخته و چون آذان غیر مطهره بکلمات قبلیه مأنوس بود لذا از استماع و ادراک نغمات رحمانیه و کلمات عزّ صمدانیه در یوم
 قیامة محروم گشته اینست که در کلّ کتب و صحف و زیر و الواح بلسان قدرت و غلبه نازل فرمودم که در حین ظهور احدی
 جز بنفس ظهور تمسک نجوید چه که سالک سیل هدی بوطن اصلی خود که مقام مسجد اقصای نفس انسانست فائز
 نخواهد شد مگر آنکه قلب و بصر و سمع را از کلّ آنچه شنیده مقدّس نماید و این امر بر کلّ ملل در احیان ظهور صعب و
 مستصعب بوده چه که هر ملّتی با اشارات کلمات قبلیه بحجبات غلیظه محتجب شده و این بسی واضحست احتیاج بتفصیل
 نبوده و نخواهد بود و در ظهور سنّه ستین آن جناب بچشم خود ملاحظه نموده و بگوش خود شنیده ولکن ملّت بیان را لایق و
 سزاوار نه که از جمال قدم که در قطب زوال بسلطان عظمت و اجلال واقف و مشرق و مزیّ است محتجب مانند چه که
 جمیع حجبات قبل را ظهور قبل مرتفع فرمود و باصرح بیان و ابداع تبیان جمیع را وصیّت فرموده و در کلّ الواح عرفان نفس
 قدم را معلق بامری نفرموده فوا حسرة علی هؤلاء الذین علّقوا عرفان الله و نفسه بما خلق بقوله المبرم المحکم الحکیم باری
 لا زال شأن ناس این بوده که در ایام الله که شمس مشرق و مزیّ و طالع و ظاهر و هویداست اعتنائی نداشته و بحجبات
 نفس و هوی محتجب بوده‌اند و بعد از غیبت گروهی مجدّداً بوهیم صرف اظهار ایمان نموده ولکن غافل از آنکه اریاح امتحان
 در کلّ احیان در هبوط و قواصف افتتان در کلّ آن از شطر رحمن مرسول ذره را از ذره و شعر را از شعر تفصیل میفرماید

ان یا قلم القدم غیر اللّٰحن ثمّ غنّ علی لحن عربیّ مبین لعلّ یجذب افئدة الممكنات الی ساحة قدسک و یقرّبهم الی
 وجهک المقدّس الطاهر الأطهر المنیر و ینقطعهم عن الذّین اعتکفوا علی اصنام النّفس و الهوی و اعرضوا عن الذّی یشهد له
 کلّ الکائنات بأنّه لهو الله المقتدر العلّیّ العظیم قل یا قوم ان ادخلوا هذا الرّضراض البیضاء الذّی ظهر علی لون کتیب الحمراء
 فی شاطئ قلزم الکبریاء تالّله الحقّ لو تشهده بیصری تشهده فی کلّ الألوان بعد الذّی جعله الله مقدّساً عن کلّ لون و عن کلّ
 ما خلق بین السّموات و الأرضین قل ا تکفرون بنفسی ثمّ تقرّؤون عمّا خرج من قلمی فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین

ان یا ذبیح تفکر فی الذّی جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصّرين بحیث لو یشهد احد مشیه لیوقن بأنّه لم یزل کان کافراً
 بالله ثمّ مشرکاً بنفسه و معرضاً عن لقائه و متوهماً فی امره و متمسکاً بدونه و متشبّثاً بذیل کلّ مشرک عنید و أنّه بعد الذّی ظهر
 الله بسلطانه و ختم النّبوة بمحمّد رسول الله اذاً یستدلّ بالامامة ثمّ بما قاله حسین ابن روح بعد الذّی هو احتجب النّاس من
 کلمات الّتی یروی عنه بأنّ القائم کان فی جابلقا و امثاله کما سمعت بأذنک و کنت من السّامعین و انک لو تنظر الیوم لتعرف
 بأنّ ملأ الفرقان ما احتجبوا عن الله و مظهر نفسه الاّ بما رواه هذا الرّجل و کان الله علی ما اقول شهید و علیم و انک ان رأیته
 قل ان یا ایّها الکافر بالله و المعرض عن حضرته و المشرک بجماله و المنکر بآیاته الّتی احاطت العالمین لو اردنا الیوم بأن نجعل
 کلّ الاشیاء ولیّاً لنقدر بکلمة الّتی تخرج من قلمی الذّی یحرّک اصابع قدرتی المتعالیّ العلّیّ الحکیم مت بغیضک یا ایّها
 المعرض عن الله فی ازل الازال لأنک لو کنت موقناً بالله فی عهد ما کفرت بنفسه فی تلك الاّیام الّتی ظهر فیها بسلطان الذّی
 احاط کلّ الخلائق اجمعین

قل یا ایّها المردود و مظهر التّمرد بأیّ حجة آمنت بعلیّ من قبل ثمّ من قبله بمحمّد رسول الله ثمّ من قبله بابنی الذّی
 سمّی بالروح ثمّ من قبله بالکلیم الذّی نادیناه من شجرة الّتی توجّهت الیها لحاظ الله مرّة و نطقت فی کلّ الاحیان بأنّی انا الله
 لا اله الاّ انا المقتدر العزیز الکریم قل ان یا کفّ التّراب لم اعرضت عن ربّ الأرباب بعد الذّی شقّت سحاب الأمر و اتی علی
 سماء القدس و قضی الأمر من لدی الله الواحد المقتدر العزیز الحکیم قل تالّله اذاً یلعنک کلّ الذّرات ثمّ علیّ فی الرّقیق
 الأعلى ولکن انک احتجبت فی نفسک و اشتغلت بما سمّیت باسم الذّی به تفتخر بین امثالک و کنت من المحتجبین

إياك ان يا ذبيح لا تحتجب بحجبات نفسه تالله الحق اليوم يفرّ ابليس من تلبسه و الدّجال من اضلاله و أنّك فاحفظ نفسك عن نفحاته تالله أنّها تهبّ من اصل الجحيم و جعله الله عبرة للذينهم كانوا على الأرض بحيث لن يقدر ان يمشى على ربوة ذات قرار فكيف على صراط الله الذى كان ادقّ من الشّعور و احدّ من سيف قاطع حديد و أنّك انت فاعرف مراد الله فى الذى نطقت لسان الصّدق عليه لتكون من العارفين فوعمرک يا ذبيح لم يكن فى قلبى بغض احد من الممكنات لأنّ الله طهره عن كلّ دلالة و عن كلّ ما يقع عليه اسم شىء و كان الله على ما اقول شهيد ولكن لمّا عرفوا هؤلاء نعمة الله بأبصارهم و قلوبهم ثمّ انكروها اوحى عن شطر الأيمن مقرّ عرش ربّك الرحمن ما يتنبّه به عبادہ ليكوننّ من المتنبّهين و لئلاّ يقربهم المقربون و تأخذهم نفحات العذاب منه و من الذينهم كفروا و اشركوا بالله بعد الذى نزل عن سمآء الأمر و فى حوله من الملائكة قبيل و أنّك انت فكّر فيما جرى من قلم الله ثمّ تفكّر فى كلماته لعلّ تصل الى ما كنز فيها من لآلئ التّى لا مثل لها فى الابداع و تستغنى بها عن العالمين كذلك اطلعناك و اخبرناك مرّة اخرى فضلاً من لدن ربّك العلىّ الأعلى على نفسك و على الذينهم معك لتكون مطّلعاً به و بما خرج من قلمه ثمّ من فمه و تكون على بصيرة منير و تقول فى كلّ حين ان الحمد لله الذى هدانا لنفسه المتعالى العليم المحيط

* * *

هذا رضوان العدل قد ظهر بالفضل و زينه الله باثمار عزّ منيع

بسم الله العادل الحكيم

هذا لوح فيه بعث الله اسمه العادل و نفخ منه روح العدل فى هياكل الخلايق اجمعين ليقومنّ كلّ على العدل الخالص و يحكموا على انفسهم و انفس العباد و لا يتجاوزوا عنه على قدر نقيير و قطمير
ان يا هذا الاسم انا جعلناك شمساً من شمس اسمائنا الحسنى بين الارض و السّمآء فاستشرق على الاشياء عمّا خلق فى الانشآء بانوارك العزيز البديع لعلّ يجتمعنّ النّاس فى ظلّك و يضعون الظّلم عن ورائهم و يستنورون من انوارك المقدّس المنير
ان يا هذا الاسم انا جعلناك مبدء عدلنا و مرجعه بين عبادنا المقربين و بك نظهر عدل كلّ عادل و نزيّن بطرازك عبادنا المقبلين
ان يا هذا الاسم اياك ان يغرّبك هذا المقام عن الخضوع بين يدى الله المقتدر القدير فاعلم بانّ نسبتك الينا كنسبة ما سواك لا فرق بينك و بين ما دونك عمّا خلق بين السّموات و الارضين لانّا لمّا استوبينا على عرش العدل خلقنا الممكنات بكلمة من عندنا كذلك كان ربّك على كلّ شىء حكيم و ارفعنا بعض الاسماء الى ملكوت البقاء فضلاً من لدنا و انا المقتدر المتعالى العزيز البديع قل أنّه لا نسبة بينه و بين خلقه سبحانه عن كلّ ما خلق و عمّا يذكره عبادہ الذّاكرين و انما التّسبة التّى ينسب به و يذكر فى الالواح أنّها ظهرت من ارادة التّى بعثت من مشيئة التّى خلقت بامرى المبرم المحيط ولكن انا اصطفيّاك و اختصاصناك و ارفعناك فى هذا اللّوح لشكر ربّك و تكون من المنقطعين اياك ان يمنعك ارتفاع اسمك عن الله ربّك و ربّ العالمين انا نرفع من نشآء بامر من لدنا انا كنّا مقتدرّاً على ما نشآء و حاكماً على ما نريد لا تشهد فى نفسك الا تجلّى شمس كلمة الامر التّى اشرقت عن افق فم ارادة ربّك الرحمن الرحيم و لا تشهد فى ذاتك قدرة و لا قوّة و لا حركة و لا سكوناً الا بامر الله الملك العزيز القدير تحرّك من نسمات ربّك العلىّ الابهى لا بما تهبّ عن شطر النّفس و الهوى كذلك يأمرک قلم الاعلى لتكون من العاملين اياك ان تكون مثل الذى زيّناه بطراز الاسماء فى ملكوت الانشآء فلمّا نظر الى نفسه و اعلاء اسمه كفر بالله الذى خلقه و رزقه و رجع من اعلى المقام الى اسفل السّافلين

قل انّ الاسماء هي بمنزلة الاثواب نزيّن بها من نشاء من عبادنا المريدين و ننزع عمن نشاء امراً من لدنا و انا المقتدر الحاكم العليم و ما نشاور عبادنا في الانتزاع كما ما شاورناهم حين الاعطاء كذلك فاعرف امر ربك و كن على يقين مبين لا يشلب قدرتنا عن شئ و لم تغلق ايادي الاقتدار لو انت من العارفين قل كلّ اسم عرف ربه و ما تجاوز عن حده يزداد شأنه في كلّ حين و يستشرق عليه في كلّ آن شمس عناية ربه الغفور الكريم و يرتقى بمركات الانقطاع الى مقام لن يحكى الا عن موجد و لا ينطق الا باذنه و لا يتحرك الا بارادة من لدنه و انه لهو المقتدر العادل العليم الحكيم ان يا هذا الاسم ان افتخر في نفسك بما جعلناك مشرق عدلنا بين العالمين فسوف نبعث منك مظاهراً في الملك و بهم نطوى شراع الظلم و نبسط بساط العدل بين السموات و الارضين و بهم يمحو الله آثار الظلم عن العالم و يزيّن اقطار الآفاق باسماء هؤلاء بين العالمين اولئك الذين يتبسّم بهم ثغر الوجود من الغيب و الشهود و هم مرايا عدلى بين عبادى و مطالع اسمائى بين بريّى و بهم تقطع ايادي الظلم و تقوى اعضاء الامر كذلك قدّرنا الامر في هذا اللوح المقدس الحفيظ ان يا ذلك الاسم انا جعلناك زينة للملوك طوبى لهم ان يزيتوا هياكلهم بك و يعدلوا بين الناس بالحقّ الخالص و يحكموا بما حكم الله في كتابه المحكم القديم ما قدر لهم زينة احسن منك و بك يظهر سلطنتهم و يعلو ذكركم و يذكر اسمائهم في ملكوت الله العزيز العظيم و من جعل نفسه محروماً منك انه عرى بين السموات و الارض ولو يلبس حرر العالمين

ان يا معشر الملوك زيتوا رؤسكم باكاليل العدل ليستضيئ من انوارها اقطار البلاد كذلك نأمركم فضلاً من لدنا عليكم يا معشر السلاطين فسوف يظهر الله في الارض ملوكاً يتكئون على نمارق العدل و يحكمون بين الناس كما يحكمون على انفسهم اولئك من خيرة خلقى بين الخلايق اجمعين زيتوا يا قوم هياكلكم برداء العدل و انه يوافق كلّ النفوس لو اتم من العارفين و كذلك الادب و الانصاف و امرنا بهما في اكثر الالواح لتكونن من العاملين انه ما امر نفساً الا بما هو خير لها و ينفعها في الآخرة و الاولى و انه بنفسه لغنى من عمل كلّ ذى عمل و عن عرفان كلّ عالم خبير ان الله قد تجلّى بهذا الاسم في هذا اللوح على كلّ الاشياء طوبى للذين استضاءوا بانواره و الذين فازوا به اولئك من عبادنا المقربين انا غرسنا بايادي القدرة في هذا الرضوان اشجار العدل و اسقيناها بمياه الفضل فسوف تأتى كلّ واحدة باثمارها كذلك قضى الامر و لا مرد له من لدنا انا كنا آمرين

ان يا مظاهر العدل اذا هبت روائح الاقتدار ان احضروا ملاً البيان ثمّ ذكروهم بهذا الثبأ الاعظم العظيم ثمّ اسئلوا يا قوم بائى حجة آمنتم بعلى و كفرتم بالذى بشركم به في كلّ الالواح فتبينوا يا ملاً الجهلاء ثمّ اتقوا الله يا معشر الغافلين اتدعون الايمان بمبشّرى و كفرتم بنفسى العزيز الحكيم مثلكم كمثّل الذينهم آمنوا بىحيى النبىّ الذى كان ان يبشّر الناس بملكوت الله فلما ظهرت الكلمة كفروا بها و افتوا عليها الا لعنة الله على الظالمين بعد الذى انه ناد العباد في كلّ الايام باعلى التداء و اخذ عهد كلمة الله منهم و بشّرهم بلفاقته الى ان فدى روحه حباً لنفسه العزيز البديع فلما شقّ السّتر و ظهرت كلمة الاكبر اعترضوا عليها و قالوا انها تجاوزت عمّا امر به يحيى كذلك سؤلت لهم انفسهم ما جعلهم محروماً من لقاء ربهم المقتدر القدير و من المشركين من قال ما ثبت ما اتى به ابن زكريّا على الارض و ما استقرّ حكمه في البلاد بين العباد و قبل الاستقرار لا ينبغي ان يأتى احد و بذلك استكبر على الروح و كان من المعرضين و منهم من قال بانّ يحيى غسّل الناس بالماء و الذى ظهر يغسّل بالروح و يعاشر مع الخاطئين كما تسمعون مقالات اهل البيان في تلك الايام يقولون ما قالوا بل يتكلمون بما لا تكلم به احد من قبل فويل للذين يتبعون هؤلاء المشركين

قل يا ملاً البيان ان استحيوا عن جمال ربكم الرحمن الذى ظهر في قطب الاكوان بيرهان لائح مبين و الذى جائكم باسم على من قبل انه بشّركم بلفاقى و اخبركم بنفسى و ما تحرك الا بحبى و لا تنفس الا بذكرى العزيز البديع و اخبركم بانّ كلّ ذى نور يظلم عند بهائه و يضع كلّ ذات حمل حملها و كلّ ذى امانة امانته كذلك نزل الامر من جبروت مشيئة ربكم العلى

العليم و اذا اتاكم الساعة حين غفلتكم عنها و اشرق جمال المحبوب عن افق ارادة ربكم المقتدر القدير انتم اعرضتم عنها و اعترضتم عليه و كفرتم بآياته و اشركتم بنفسه الى ان اردتم سفك دمه المقدس الطاهر العزيز المنير قل يا قوم اتقوا الله و لا تحدّدوا امر الله بحدود انفسكم انه يأمر كيف يشاء بامر من عنده و انه لهو المهيمن المقتدر القدير قل تالله انه ينطق في صدري و ينادي في روحي و يتكلّم بلساني و انه لهو الذي ايقظني من نسمات امره و انطقني بين السموات و الارضين قل تالله عزيز عليّ بان اكون بينكم و اسمع منكم ما لا سمعه اذن احد من قبل ولكن الله اظهرني بالحقّ و امرت بان لا اعبد الا آياه و اذكركم بما هو خير لكم عن ملكوت ملك السموات و الارضين و لو كان الامر بيدي ما اظهرت نفسي بين يدي هؤلاء الاشرار ولكن انه لهو المختار يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد يا قوم لا تنظروا الى بعيونكم و لا بعيون رؤسائكم تالله الحقّ لن يغنيكم شيئ ولو تستظهروا بخلق الاولين و الآخرين

قل يا قوم فانظروا الى جمالي بعني لانيكم لو تنظرون الى بعين سوائي لن تعرفوني ابداً كذلك نزل الامر في الواح الله المقتدر العزيز الحكيم قل يا قوم ما انا اناى بينكم بنفسى لنفسى بل انه ينادي كيف يشاء بنفسه لعباده و يشهد بذلك ضجيجي و صريخي ثمّ حنين قلبي لو انتم من المنصفين ان ورقة التي اخذتها ارياح مشيّة الله هل تقدر ان تستقرّ في نفسها لا فوالذي انطقني بالحقّ بل تحرّكها كيف تشاء و انه لهو الحاكم لما يريد و ان حرّكتها ثمّ اهتزازها في نفسها ليكون شاهداً على صدقها لو انتم من العارفين فانظروا يا قوم كيف حال مزارم الذي وقع تحت انامل ارادة ربّه الرحمن و ينفخ فيه نفس السبحان هل يقدر ان يصمت في ذاته لا فوربكم العزيز المتّان بل يظهر منه فنون الالحن كيف يشاء و انه لهو العزيز الحاكم القدير و هل تقدر الشمس ان تطلع عن افق الامر من غير ضياء او تستطيع ان تمنع الاشياء من انوارها لا فونفس البهائم و يشهد بذلك كلّ منصف بصير قل يا قوم ان اصابع قدرة ربكم العليّ الابهي تحرّك هذا القلم الاعلى و هذا لم يكن من عندي بل من لدى الله ربكم و ربّ آبائكم الاولين و انتم يا ملاّ المشركين اتعرضون على هذا القلم او على الذي يحركه بسلطان من عنده قل فويل لكم قد تحرّج من فعلكم اهل ملاّ العالمين اذا تكي عين العدل لنفسى و يضجّ حقيقة العدل في ضريّ و بلائي و نوح بما ورد على نفسي من الذينهم خلقوا بارادتي و كانوا ان يفتخروا بالقيام في حضوري و يستبركوا بتراب قدمي المبارك العزيز المنيع

ان يا مظهر العدل اني لاشكون اليك من الذين كفروا و اشركوا بعد الذي وعدوا بنفسى في كلّ الالواح و في لوح الذي حفظه الله في كنائز عصمته و جعله محفوظاً عن ابصر الخلايق اجمعين قل يا قوم اذا وردتم الرضوان و ادركتم ورداً فاستنشقوا ان وجدتم منه روايح الطيب خافوا عن الله و لا تنكروه و لا تكوننّ من الذينهم عرفوا ثمّ انكروا و كانوا من الكافرين و لو يوجد ذو شمّ ليجد من كلّ ما يظهر منّي رايحة الله المقدس العزيز الكريم

ان يا مظاهر هذا الاسم انتم خلقتم بامري و بعثتم بارادتي اياكم ان يمنعكم هذا المقام عن الخضوع بين يدي ربكم العزيز العلام في يوم الذي فيه يأتي الله في ظلل من الغمام بسلطان عظيم و ينفخ فيه روح الحيوان على اهل الاكوان و يطرز الرضوان باسمي العزيز المتّان و يجدد فيه الانسان بطراز الرحمن و يزيّن كلّ الاشياء برداء الاسماء من لدن مبدع بديع انكم خلقتم لذلك اليوم اتقوا الله و لا تمنعوا انفسكم من ذلك الفضل العظيم

ان يا مسميات هذا الاسم لا يغرّكنم الاسماء يومئذ ان اسرعوا الى شطر الفضل و لو تمطر عليكم سحب الامر سهام القهر اياكم ان تصبروا قلّ من حين لا يملك في ذلك اليوم احد شيئاً و الامر يومئذ لله العزيز الحكيم قل اوفوا يا قوم بميثاق الله و لا تنقضوا عهد الذي عاهدتم به في ذرّ البقاء على محضر الله المقتدر العزيز العليم قل فافتحوا ابصاركم تالله الحقّ قد بعث يومئذ حينئذ و اتى الله في ظلل الغمام فتبارك الله المبعث المقتدر العليّ العظيم اذا يفرع كلّ من في السموات و الارض و ينوح قبائل اهل ملاّ الاعلى كلّها الا من اخذه يد الابهي بسلطانه المقتدر العليّ الاعلى و شقّ حجاب بصره باصبع القضاء و نجاه من الذينهم كانوا في مرية عن لقاء الله الملك العزيز الجليل قل تالله قد بدّل كلّ الاسماء و ارتفع عويل كلّ شيئ و اضطرب

كَلَّ نَفْسَ الْاَلَّذِينَ بَعَثْتَهُمْ نَفَحَاتِ السَّبْحَانِ الَّتِي هَبَّتْ عَنْ شَطْرِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ وَ اَيَقْظَهُمْ عَنْ النَّوْمِ وَ طَهَّرَهُمْ عَنْ دَنَسِ الْمَشْرُكِينَ

ان يا لسان القدم صرّف الآيات لآن آذان النَّاسِ لَنْ يَسْتَطِيعُوا ان يَسْمَعُوا ما نَزَلَ مِنْ سَمَاءِ فَطَرْتَكِ وَ هَوَاءِ ارادتكِ فالحق عليهم على مقدارهم فى ذكر ما كنت عليه و انّ هذا لعدل مبين ان يا ملاء الارض فاعلموا بانّ للعدل مراتب و مقامات و معانى لا يحصى ولكن انا نرشّ عليكم رشحاً من هذا البحر ليظّهركم عن دنس الظلم و يجعلكم من المخلصين فاعلموا بانّ اصل العدل و مبدئه هو ما يأمر به مظهر نفس الله فى يوم ظهوره لو انتم من العارفين قل انه لميزان العدل بين السموات و الارضين و انه لو يأتى بامر يفزع من فى السموات و الارض انه لعدل مبين و انّ فرع الخلق لم يكن الا كفزع الرضيع من الفطام لو انتم من الناظرين لو اطلع النَّاسِ باصل الامر لم يجزعوا بل استبشروا و كانوا من الشّاكرين قل انّ ارياح الخريف لو تعرّى الاشجار من طراز الربيع هذا لم يكن الا لظهور طراز آخر كذلك قدّر الامر من لدن مقتدر قدير و من العدل اعطاء كلّ ذى حقّ حقّه كما تنظرون فى مظاهر الوجود لا كما زعم اكثر النَّاسِ اذا تفكّروا لتعرفوا المقصود عمّا نزل من قلم بديع قل انّ عدل الذى تضطرب منه اركان الظلم و تنعدم قوائم الشّرك هو الاقرار بهذا الظهور فى هذا الفجر الذى فيه اشرقت شمس البهّاء عن افق البقاء بسلطان مبين و من لم يؤمن به انه قد خرج عن حصن العدل و كتب اسمه من الظّالمين فى الواح عزّ حفيظ و من يأتى بعمل السموات و الارض و يعدل بين النَّاسِ الى آخر الذى لا آخر له و يتوقّف فى هذا الامر انه قد ظلم على نفسه و كان من الظّالمين ان ارتقبوا يا قوم ايام العدل و انها قد اتت بالحق اياكم ان تحتجبوا منها و تكوننّ من الغافلين قل يا قوم زيّنوا هياكلكم بطراز العدل ثمّ احكموا بما حكم الله فى اللّواح و لا تكوننّ من المتجاوزين قل من يشرب قطرة من الماء بامرى انه لخير من عبادة من على الارض كلّها لآن الله لن يقبل عمل احد الا بان يكون مزيناً بطراز اذنى بين العالمين ان اعملوا يا قوم بما امرناكم فى اللّواح و انه قد نزل من جبروت الله المهيمن العزيز القدير و الذى ارتدّ بصره من رايحة قميص اسمى الرّحمن انه يرى فى كلّ الاشياء آيات ربّه العادل الحكيم

ان يا قلم الاعلى فابتعث عبد الذى سمّى بالرّضا بعد نبيل من مظاهر العدل فى ملكوت الانشاء و انّ عدله ايمانه بالله و لا يعادله عدل السموات و الارضين ان يا عبد ان استمع صرير قلم الاعلى ثمّ اجتمع النَّاسِ على شاطئ بحر الاعظم الذى ظهر بهذا الاسم الاقدم القديم ان احفظ عباد الرّحمن لئلا يتغيّر وجه العرفان من لطمات اشارات مظاهر الشّيطان كذلك امرك ربّك العزيز المتّان ان اعمل بما امرت من لدن عزيز جميل كن سداً بين يا جوج الشّرك و جنود الرّحمن لئلا يتجاوزوا من حدودهم كذلك نزل الامر من جبروت حكم ربّك العليم الحكيم انا جعلناك ذكراً من لدنا بين عبادنا و جعلناك حصناً لبريتنا بين العالمين لتحفظهم من سهام الاشارات و تذكّرهم بهذا التّبّاء الذى منه اضطربت هياكل الاسماء و غيّرت الوجوه و شقّت اراضى الكبر و سقطت الاثمار من كلّ شجر مرتفع منبع طوبى لك بما كسرت صنم الوهم بقوة ربّك و نزعت عن هيكلك اثواب التقليد و زينتته برداء التوحيد بهذا الاسم المقدّس المبارك المتعالى المحيط ثمّ اعلم بانّ ملاء البيان اعترضوا على ربّهم الرّحمن و كفروا بالذى آمنوا بعد الذى وصّيناهم فى كلّ اللّواح بان لا يحتجبوا حين ظهورى بشيى عمّا خلق بين السموات و الارضين منهم من كفر بنفسى و يقرء كلماتى و منهم من افتخر بكتب التى نزلت من قبلى من قبل قل اليوم لو يملأ كلّ من فى السموات و الارض من كتب قيّمة و لم تهبّ منها نفحات امرى و فوحات حبّى انها لن يذكر عند الله ربّك و ربّ العالمين قل فويل لكم يا قوم كلّما نزل من ملكوت البيان انه قد نزل فى ذكرى و ثنائى ان انتم من العارفين قل افّ لكم بما نقضتم ميثاق الله و نبذتم عهده عن ورائكم و رجعتم الى مقرّكم فى اسفل السّافلين

ان يا اسمى قد بقيت فريداً بين ملاء البيان بعد الذى ما نزل البيان الا لذكر نفسى المظلوم الفريد قل يا قوم خافوا عن الله تالّله انّ نقطة الاولى ما تنفّس الا بذكرى و ما تكلم الا بثناء نفسى و ما كان محبوب قلبه الا جمالى المشرق المنير ان يا اسمى

فاعلم بانّ الذي منه بعث هياكل العدل و اشرقت انوار الفضل نسبه المشركون الى الظلم كذلك فعلوا بنفسى هؤلاء الظالمين فسوف تبدل هذه الارض من ظلم هؤلاء و تضطرب الامور كذلك يخبرك لسان صدق عليم و قد انتشرت الواح النار فى كلّ البلاد و يمرّ عليكم مظهر الشيطان بكتاب اذا قل يا عباد الرحمن دعوها عن ورائكم و توجهوا الى كلمة الله المحكم البديع انه لا يعادل بحرف منها ما نزل فى ازل الآزال او ينزل من سماء عز رفيع ان يا اسمى طهر عبادى عن نفحات دونى ثم استجذبهم من بدائع نعماتى و كلماتى ثم طيرهم فى هواء قبرى و رضائى لعل يقصدون حرم عزى و بيت كبريائى كذلك نزل بالحق و انه لتنزيل من لدن ربك العلى العليم ثم امنعهم عن سفك الدماء انا قد نهيناهم فى كلّ الالواح و هم اتخذوا احكام الله سخرىً و تجاوزوا عن حصن الامر و كانوا من الغافلين و رجع ضرر اعمالهم الى اصل الشجرة و كذلك كان الامر ان انت من السامعين ان الذين يجادلون و يحاربون مع الناس اولئك خرجوا عن رضوان العدل و كانوا من الظالمين فى الواح عز حفيظ و الذينهم استشهدوا فى سبيل الله فى هذه الايام اولئك من اعالى الخلق و كانوا ان يذكروا الله جهرة بحيث ما منعهم كثرة الاعداء عن ذكر الله بارئهم الى ان استشهدوا و كانوا من الفائزين و فى حين ارتقاء ارواحهم استقبلتهم قبائل ملاء الاعلى كلّها برايات الامر كذلك قضى الامر بالحق من لدن مقتدر حكيم قل

يا الهى و سيّدى انت الذى غرست اشجار العدل فى رضوان امرى و حكمتك اذا فاحفظها يا الهى من عواصف القضاء و قواصف البلاء لترتفع باغصانها و افنانها فى ظلّ فضلك و جوار رحمتك ثم اسكن يا الهى فى ظلّ اوراقها من اصفياء خلقك و المقرّين من عبادك و انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت الغفور الرحيم انا خلقنا رضوان العدل بقوة من عندنا و قدرة من لدنا و ارسلناه اليك بفواكه عز بديع اذا ذق من اثمارها ثم استرح فى ظلّ اوراقها لتكون محفوظاً من نار المشركين و بذلك اتممنا النعمة عليك لتشكر ربك و تكون من الشاكرين و الحمد لله رب العالمين

* * *

جناب اصدق عليه بهائى و بهاء العالمين

بسم الله الأعزّ الأمنع الأقدس الأبهى

هذا لوح قد فصل من لوح المحفوظ ليكون بنفسه هداية و رحمة على كلّ من فى السموات و الأرضين و ذكر فيه بقيّة من آلى الذى ورد عليه فى سبيل ربه ما فرع عنه ملاء المقرّين طوبى لك يا اسمى بما مرّت عليك نسيمات القميص من يوسف العزيز الذى سمى بمحمّد قبل علىّ و انه لسمّى باسمنا القدّوس فى ملاء الاعلى و بالسّبوح فى مدائن البقاء و بكلّ الأسماء فى ملكوت الأسماء و به ظهر سلطنتى و اقتدارى ثم عظمتى و كبريائى لو انتم من العارفين و رشّحنا عليه من هذا البحر ما اخذه عن دونى و قلبه عن مغرب السكون الى مشرق الاهتزاز الى ان فدى نفسه فى سبيلى و بذلك استفرح ذاته و بكت عيون المقرّين طوبى لك بما شرقت بلقائه و سمعت نعماته و آنست بنفسه المظلوم الغريب اذا يكون حاضراً تلقاء العرش و ييكى على نفسى بما ورد علىّ من جنود الشياطين تالّله يا حبيب ما مضى علىّ من يوم الا و قد ورد فيه ما عجزت عن احصائه الخلائق اجمعين فى يوم يقولون المشركون انّ هذا لهو الذى افترى على الله كما سمعت مثل هذا فى يوم الذى جاء علىّ بالحقّ بسلطان مبين و فى يوم يقولون انه قد ظهر بغير ما حدّد فى الكتاب و فى يوم يقولون انّ به احتجب ملاء البيان عن ذكر الله العلى العظيم اذا تفكّر فى قلّة عرفانهم يتكلّمون بما يلعنهم به حقايق كلّ شىء ولكن هم لا يشعرون انّ الذى ينطق بينهم بآيات الله يكذبونه

بأهواء انفسهم و يقرؤون ما نزل من قبل من قلمي العزيز البديع ان انظر في قدرة ربك كيف اخذ الشعور عنهم و جعلهم في تيه الوهم لمن الهائمين تالله يا اسمى ان الذى اتخذوه الناس لأنفسهم حبيباً من دون الله لن يقدر ان يتكلم تلقاء الوجه ولكن الناس هم فى سكر عظيم فونفسى الحق لو تطلع عليه و بفعله لتبكي على نفسى و لا تستريح على مقرى الى ان يرتقى روحك الى الرقيق الأعلى مقر الذى تستضىء فيه انوار وجه ربك العلى الأبهى و كان الله على ذلك شهيد و خير اسمع منى ثم دع كل اسم عن ورائك و تمسك بعروة الله و لا تخف من جنود المشركين انهم و ما عندهم لن يذكر عند الله ولو يأتون بكتب الأولين قل يا احباء الله لا تخافوا من اجسادكم تالله انتم الملوك فى ممالك الأرواح فيا حبذا لهذا الشأن المتعالى العزيز الرقيق ان الذى يسفك دمه فى سبيلى يبعث الله من كل فطرة منه هياكل المقرين و المخلصين و اتى لو اذكر اسرار ذلك المقام ليفدين الناس انفسهم فى سبيل ربهم العزيز المنيع ان يا اسمى اسمع ندائى بسمع الفطرة تالله به يستجذب كل العالمين لو يكونن من المتوجهين

ان يا قلم الأعلى ذكر اسمك نبأ هذه المدينة ليكون من المطلعين اذ جاءك محمد من لدى المشركين و قال انهم ارادوا ان يجتمعوا معك فى مقر آخر فلما سمعنا خرجنا عن البيت بسطان مبين و قلنا يا محمد خرج الروح عن مقره و خرجت معه ارواح الأصفياء ثم حقايق المرسلين انك اذا فاشهد اهل منظر الأعلى فوق رأسى ثم فى قبضتى حجج التبيين فافتح عينك هذا لعلنى ثم محمد رسول الله قد طلع عن افق البيت بسطان مبين و اتاكم بكل الآيات من لدى الله المقنن القدير قل لو يجتمع كل من على الأرض من العلماء و العرفاء ثم الملوك و السلاطين انى لأحضر تلقاء وجوههم و انطق بآيات الله الملك العزيز الحكيم انا الذى لا اخاف من احد ولو يجتمع على كل من فى السموات و الأرضين قد خضعت الآيات لوجهى و خشعت الأصوات لنغماتى الأبدع البديع هذا كفى قد جعله الله بيضاء للعالمين و هى عصاى لو نلقيا لتبتلع كل الخلائق اجمعين كل ما خلق بين السموات و الأرض عند ربك كقبضة من الطين انك انت يا محمد اذهب الى ملا المشركين و قل قد جاءكم الغلام و معه جنود الوحي و الالهام و يمشى قدامه ملكوت الأمر ثم عن ورائه قبائل ملا الأعلى ثم سكان مدائن البقاء ثم ملائكة المقرين قل خافوا عن الله و لا تتعرضوا على الذى بأمره قدر كل امر حكيم اذا فاحضروا بين يدى الله بحبالكم و عصيكم و ما كان عندكم لو انتم من القادرين انا نذهب الى بيت الله الذى بناه احد من الملوك و سمى بالسليم و اتى وحده قد جئتكم من مطلع البقاء بنى الله الأعظم العظيم و اتوقف الى ان تغرب الشمس فى مغربها لعل يستحيون المعرضون فى انفسهم و يكونن من التائبين ثم اعلم بأن الله حرم على احبائه لقاء المشركين و المنافقين ولكن انا خرجنا عن البيت متوكلاً على الله و ناظراً الى شطر الأمر لعل يتنبه بذلك عباد الله الغافلين و الذينهم كفروا و اشركوا اولئك لن يؤمنوا بالله ولو يأتهم بصحائف القدس او بجنود الغيب او بحجج المرسلين و ما يزيدهم لقاء الله الا طغياناً و كفرأ كذلك نزل فى الألواح و هذا اللوح العزيز المنيع

ان يا محمد فاعلم بأن كل اسم لنسبته الى نفسى قد استعلى فى ملكوت الأسماء لو انت من العالمين و انقطعت اليوم نسبة كل ذى نسبة الا من دخل فى ظل هذا الوجه المشرق المنير و من تمسك باسم من الأسماء و كان غافلاً عن موجدتها انه ليس منى و كان الله بريئاً منه انا خلقنا كل الأسماء كخلق كل شىء ان انتم من العارفين قل انى قد اظهرت لله و خرجت لله و اتكلم امام كل من على الأرض كما اتكلم امام وجهك و لا اخاف من احد و فعلى يشهد بما اقول لو انت من المدركين قل ان آثار الحق لمشهود كضياء الشمس و انوارها تالله انه اظهر عند كل ذى بصر حديد هل تظن بأن دونه يقدر بأن يقوم معه لا فونفسه العلى العظيم قل ان بمشى الغلام يمشى حقايق كل شىء ثم بسكونه يسكن عبادنا المستقرين ان انقطع عن الأسماء ثم اكف بربك و لا تكن من الجاهلين ان الذين اعتكفوا على الأسماء اولئك من عبدة الأصنام لو انت من العارفين قل ان النبى من اخبر الناس بهذا التبا الأقوم الأقدم القديم و الرسول من بلغ رسالاتى الى الذين ضلوا السبيل و الامام من قام امام وجهى

بخضوع و خشوع مبین و الولیّ من استحصن فی حصن ولایتی المحکم المتین و الوصیّ من وصّی النَّاس بما امرناهم به فی لوح
حفیظ انّ الذی اتّخذوه المشركون ربّاً لأنفسهم و اعترضوا به علی الله المقتدر العزیز الجمیل انه کان كأحد من عبادی و کان
ان يحضر تلقاء الوجه فی کلّ بکور و اصیل و هبت علیه من شطر نفسه اریاح الهوی بما اكتسبت یداه الی ان حرّكته عن مقرّه
و اتركه فی اسفل السّافلین انا اشتهرنا اسمه بین العباد لحکمة من لدنا و انّ ربّک لهو الحاکم علی ما یرید و اذا اتممنا القول انه
ذهب الی المشركین و ذهب الغلام الی مقرّ الذی قرّناه كذلك کان الأمر و کنا شاهدين الی ان رجع محمّد بعد مدّة وحده
قلنا این الذینهم ارادوا وجه الغلام و این الذینهم كفروا بالله العلیّ العظیم قل انّ الشمس لّما اشرقت عن افق الأمر یفرّ عنها طیور
اللّیل و لن یقدر ان یقربها كذلك کان الحکم ان انتم من العارفين كذلك قصصنا لك من امر الذی ظهر فی تلك الاّیام فضلاً
من لدنا علیک و علی عبادنا الموقنین یا لیت كنت معنا فی ذلك الیوم و شهدت استعلاء الله علی العالمین ثمّ قدرته علی
الخلائق اجمعین ثمّ سلطنته بین السّموات و الأرضین ولكن لا تحزن عن ذلك لأننا كتبنا لك فی اللّوح اجر ذلك الیوم و انا کنا
علی کلّ شیء لقادرین انک انت قم علی الأمر ثمّ اجتمع النَّاس و لا تکن من السّاکنین الف بین قلوب احبّتی ثمّ ذکرهم فی
کلّ حین بذکری الجمیل فأنفق نفسک و روحک لتبلیغ امر الله و هذا من سچیّة ربّک العزیز الحکیم ان یصّبک من ضرّ فاصبر
کما صبر ربّک و انه یوفّی اجور الصّابرين لا تحزن عمّا ورد علیک انّ ربّک معک فی کلّ الأحوال و ینصرک بالحقّ بجنود غیبه
العالین فألق التّکبیر من قبلی علی وجه الّتی آمنت برّبّها و فازت بقاء الله و ورد فی شاطئ بحر عظیم الذی کلّ موج من امواجه
ینطق بأنّه لا اله الاّ انا الغفور الرّحیم طوبی لها بما سمعت نغمات ربّها و اشرقت علیها انوار القدس من منظر الله ربّ العالمین و
الرّحمة الّتی تنزل من سحب مشیّتی و سماء ارادت علیها و علی بنتها و انّ هذا لفضل عظیم علیک یا اسمی ذکری و ثنائی ثمّ
بهائی و بهاء العالمین

ثمّ ذکر من لدنا احبّائی کلّهم اجمعین قل یا اصفیاء الله ان استقیموا علی امر ربّکم الرّحمن علی شأن لن یحرّککم
اریاح الافتتان و کونوا فی امر الله لمن الرّاسخین ان اجتمعوا فی محافل الأنس ثمّ ذکرُوا هذا المسجون الذی ابتلی بین
المنافقین ان اجتمعوا فی حول ذلك الاسم ایّاکم ان تفرّقوا لأنّ الذیاب عن ورائکم بمکر کبیر توکّلوا فی کلّ الأمور علی الله ثمّ
اجتنبوا عن المعرضین ان وجدتم من احد مرّت علی قلبه نفحات الرّحمن آنسوا به ثمّ ذکرّوه بهذا الذکر العظیم ایّاکم ان تحزنوا
فی شیء او تضطربوا فی البأساء و الضّرّاء تالله قد قدرّ لكم فی ملکوتنا الأعلى مقام عزّ رفیع ان اتّحدوا فی انفسکم و انّ
بالاتّحاد یظهر امر ربّکم العزیز الوهاب ان انتم من المتبصّرين انّ الذین یقرؤون البیان و کفروا بآیات الرّحمن اولئک حقّت علیهم
کلمة العذاب فسوف یدخلنّ السّعیر کونوا امنائی بین خلقی و اصفیائی بین بریّتی و مطالع انواری بین العالمین كذلك القیناکم
قول الحقّ و انزلنا علیکم ما تطمئنّ به قلوبکم و نفوسکم و تكوننّ من الثّابّین

* * *

بسم الذی کان و ما کان معه ما کان

هذا لوح نزل من شطر السّجن للذی اقبل الی الوجه لیجد عرف الله المقتدر العزیز المنیع و یعلم انه یذکر فی البلاء من اراده
من اهل البهاء انه لهو الغفور الرّحیم اذا وجدت عرف القمیص و نفحة التّقدیس قم علی ذکره بین العالمین لعلّ یعرفنّ الله ربّهم
و یدعنّ ما عندهم من همزات الشّیاطین تمسّک فی کلّ الأحوال بذکر ربّک الغنیّ المتعال انه خیر لك عن ملک السّموات و

الأرضين لا تبتئس بما قال و قالوا سوف يرون جزآء ما عملوا انّ ربّك لهو العليم الخبير لا تيأس من نفحات الله و رحمته أنّه مع من اراده و يؤيّده فى كلّ حين

هو الباقي

هذا كتاب جعلناه لقائنا للذين اقبلوا الى الله فى تلك الأيام التى فيها تغيّرت البلاد من زار ما نزل من جهة العرش فى هذا اللوح و يجد نفسه فى ريب من لقاء ربّه أنّه ممّن اعرض عن الله فالق الأصباح
ان يا اطياف الفردوس ان استمعوا ندآء المحبوب فى تلك الأيام التى فيها زلّت الأقدام فى اقبالكم استفرح الملائ الأعلى و بهجركم فى اللقاء و ظمأكم قرب البحر ارتفع نحيب البكاء من سكّان مدائن البقاء حبّذا هذا السرور و الحزن كأنهما اعتنقا فى يوم الله المقتدر العزيز المختار قد اشتعلت اكباد المشركين ممّا ارسلناه من قبل لذا يمكرون لنفسى فى العشىّ و الابكار طوبى لكم بما دخلتم فى المدينة و فزتم بما اراد ربّكم العزيز الوهاب ينبغى لكم بأن تظهر من وجوهكم البشارة و الابتهاج لتجد كلّ نفس منكم التسليم و الرضا كذلك قضى من قلم البهاء انّ ربّكم الرحمن لهو العالم بالسرّ و الاجهار انتم فى ظلّ عنايتى و قباب رحمتى اذاً طرف الله متوجّه اليكم يا اولى الأبصار طوبى لكم و لمن يحبّكم و لمن يقبل اليكم خالصاً لوجه الله العزيز الجبار يشهد الله و الذين طافوا حول العرش انتم فزتم بلقائه و طفتم حول كعبة امره و حضرتم تلقاء وجهه أنّه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز المتّان لعمرى قبلنا منكم ما اردتم و نكون معكم فى كلّ الأحيان و البهاء عليكم من لدن عزيز مستعان

جناب ابوالحسن فى الشّين

هو العلّى فى افق الأبهى

هذا كتاب فيه يذكر ما يجرى عنه الدّموع من اعين المقرّبين ان يا قلم فاذاكر ما ورد على ذكر الله و جماله لعلّ بذلك يبعث الله من ينظر فى هذا الأمر ببصره و لن يمنعه ضجيج المشركين و يتفكّر فى هذا الظهور فى ايام التى كان بين العباد و احاطته جنود الشّياطين و يقدّس نفسه عن كلّ الاشارات و ينظر فى حجج النّبیین و المرسلين قل يا قوم خافوا عن الله ثمّ استحيوا عن الذى فطركم و فطر السموات و الأرض و انزل عليكم ما اغناكم عن دونكم من ملل القبل و جعلكم ادلاءً نفسه بين العالمين و وصّاكم فى كلّ الألواح بأن لا تتبعوا هواكم فى يوم الظهور و لا تحتجبوا بالواحد الأوّل فى البيان و لا بما نزل فى كتابى لأنّ كلّ ما يظهر منّى منوط بأمره و معلق بارادة من عنده و أنّه لهو الفعّال لما يريد و ما بقى من سطر الا و قد وصّاكم فيه فى هذا الأمر المبرم العظيم و انتم عرفتموه و آمنتم به على زعمكم و قبلتم ما نزل عليكم من سمآء عزّ منيع فلمّا مضت ايام ظهر باسم آخر و انزل عليكم ما نزل من قبل من آيات الله المحكم العزيز البديع و انتم شهدتم منه ما لا شهدتم من دونه و لا ينكر ذلك الا كلّ معتد بعيد و فدى نفسه فى كلّ حين لأمر الله ربّه و ربّ العالمين و انتم ما آمنتم به و كفرتم بعد ايمانكم و ما رضيت ما رضى الله لكم بل رميتموه فى كلّ يوم برمى جديد و قمتم عليه بالمحاربة بعد الذى قام عليه كلّ الملل و ما خفتكم عن الله الذى خلقكم للقاءه و بشركم بنفسه المقتدر المهيمن العزيز العليم فيا ليت اكنفيتم بتلك الأمور بل زدتكم فى شقوتكم الى ان اردتم ان

تسفكوا هذا الدّم المطهّر المنير قل فأفّ لكم شهدتم نعمة الله ثمّ انكرتم فسحقاً لكم يا ملأ الغافلين فلمّا شهدتم انفسكم عجزاء عمّا اردتم قمتم على الافتراء لتدخلوا البغضاء فى صدور الذين ارادوا الوجه فى العشيّ و الاشراق لتضلّوهم عن سبيل الله الواضح المستقيم هل يضجّ امر الله بأن يغتبه عباده الفسقاء لا فوربّ العالمين قل أ كفرتم بالله ثمّ تستدلّون بما استدّلوا به علماء الفرقان فى ايام التّى شقّت فيها سماء الأوهام و اتى الله بربوات قدسه و قضى الأمر من لدن حكيم عليم و انكروه العلماء بأجمعهم و صاحوا فى انفسهم و استدّلوا بأنّ هذا الرّجل ادعى التّبوّة فى نفسه بعد الذّى نصّ الله فى كتابه الكريم بأنّه قد ختم التّبوّة بمحمّد رسول الله و اعترضوا بما عندهم من الاشارات الى ان قتلوه بالظلم فلعنة الله على الظّالمين و انتم مع انّ ليس عندكم امثال تلك الكلمات و نصّ منزل البيان بأنّه يأتى و لا مردّ له و بشركم و كلّ من فى السّموات و الأرض بظهوره و سلطانه و وصّاكم بأن لا تفعلوا كما فعلوا ملّة الفرقان و كونوا من المتّقين و نصّ بأنّه جلّ و عزّ لن يعرف بدونه و لو يظهر نفسه فى ساعة اخرى ليس لأحد ان يعترض عليه لأنّه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد مع ذلك فعلتم يا ملأ البيان ما جلس روح الأمين على الرّماد و بكت عيون اهل الفردوس ثمّ اهل حجاب القدس اذا ييكى عين العظمة و انتم تفرحون و تكوننّ من الفرحين

فوالله يا قوم انّى قد كنت راقداً على بساطى ولكن نسمة الله ايقظتنى و روح الله احيتنى و لسان الله تكلم على لسانى لست انا بمذنب انتم لا تنظرونى بعيونكم بل يعينى و بذلك امرتم من لدن عزيز عليم و يا قوم هل تظنّون بأنّ الأمر بيدى لا فونفس الله المقتدر المتعالى العليم الحكيم فوالله لو كان الأمر بيدى ما اظهرت نفسى عليكم فى اقلّ من آن و ما تكلمت بكلمة و كان الله على ذلك شهيد و عليم ولو انّ محبوبى امرنى بأن احمل الأحجار من الجبال انه خير عندى من ان اعاشر مع هؤلاء المشركين و خرجت عن بين العباد وحده و سرت سنتين فى العراء منقطعاً عن كلّ من فى الملك اجمعين فلمّا جاء الوعد ارجعنى الى العباد مرّة اخرى و قضى الأمر من عنده لا من نفسى و هواى و يشهد بذلك كلّ الذّرات لو انتم من السّامعين فيا ليت كان النّاس مطّلعاً بأصل الأمر تالّله الحقّ ما اطّلع به احد الا نفسى ولكن سترناه و اشتهرنا ذكر من خلق بقولى حفظاً لمطلع الظّهور فلمّا شهد اشتهار اسمه حارب بنفسى المظلوم الفريد و انك انت يا عبد فكّر فى امر الله و انّ امره اعظم من ان يخفى ثمّ فى آثاره و انّ آثاره اظهر من ان يستر بأكمام المشركين فيا ليت كنت معى و اطّلت بما ورد على نفسى ولكن قضى ما قضى اذا قم على الأمر ثمّ انصر الله بما كنت مستطيعاً و لا تكن من الصّابرين دع الدّنيا ثمّ خذ كأس البقاء ثمّ اشرب منها و لا تكن من المتوقّفين طهّر نفسك عن كلّ الاشارات ثمّ اصعد الى منظر الله العلىّ العظيم كذلك امرناك حبّاً لنفسك لئلا يزّلّ قدماك عن صراط الله الظّاهر العزيز المنير و البهاء عليك و على كلّ موقن بصير

ك

جناب نبيل قبل حسين

الافدس الاعظم الابهى

هذا كتاب مبين نزّل بالحقّ من جبروت الله العلىّ العظيم و يدع النّاس الى محبوب العالمين لو يظهر ما ستر فيه من تجلّيات ربّه لينصق من فى السّموات و الارض الاّ من تمسّك بذيل الله العزيز الحكيم قل يا قوم ان انصفوا بالله هل ينبغى لاحد ان يعترض على الذّى سئل الكليم لقائه و الحبيب جماله و صعد الرّوح بحبه و فدى النّقطة فى هواه اتقوا الله و لا تعقبوا كلّ مشرك اثم هل رأيتم فى البيان ما لا وجدتم منه عرف ذكرى لا وربكم الرّحمن ان انتم من الشّاعرين انه نادى فى برّيّة البيان و بشركم برّبكم

قد ارسلنا اليكم علياً من قبل بذكر حكيم ليعرِّقكم نفسى و يستعذكم للقائى فلما كشفت جمالى و اتيت بمجدى
كفرتم بنفسى و يل لكم يا ملاً المعرضين قل يا ملاً الاكوان ان ارحموا على انفسكم و لا تدعوا ذات القدم عن ورائكم الى م
تبعون الهوى هذا ربكم الابهى ان اقبلوا اليه و لا تكوننّ من الخاسرين انك يا ايها المستشرق بنور البهاء ان اذكر عبادى باسمى
و سلطانى لعلّ يتمسكون بالحقّ و يدعون الذين كفروا بالله العزيز القدير اتل عليهم آيات ربك لعلّ تجذبهم الى مشرق الوحي و
تجعلهم من الراسخين قل يا قوم تداركوا ما فات عنكم فى جنب الله اياكم ان تكوننّ من الغافلين سوف ياتيكم رسول الموت اداً
ترون قدرة الله و سلطانه و لا تجدون لانفسكم من حميم ان اغتتموا الفرصة فى ايام ربكم هذا خير لكم ان انتم من العارفين
كذلك امرناك و القيناك لتبلغ الناس ما امرت به من لدن عليم حكيم

هذه سورة ما نزل من قبل و الأصل في هنا لو شاء الله ليرسله اليك بيد امين من عباده

بِسْمِ الَّذِي كُلُّ لَوْجِهِهِ سَاجِدُونَ

هذا كتاب من الله المهيمن القيوم الى الذي آمن به و استهدى بأنوار الروح في تلك الأيام التي تغيّرت فيها وجوه الذينهم كانوا في مرية عن لقاء ربهم و كانوا بآيات الله ان يجحدون ان يا عبد لو نذكر ما ورد علينا لتقطع عن نفسك و روحك و ذاتك و تفرّ الى الجبال الى ان تفدى نفسك في سبيلي و كذلك كان الأمر ولكنّ الناس هم لا يشعرون فاعلم بأنّ الذي بحركة من اصبعه قد ظهر العدل و مظاهره قد نسبه المشركون بالظلم فويل لهم و بما اكتسبوا في الحياة الباطلة و هم لا يفقهون و الذي بأمره غرس اشجار الصدق قد افتروه بالكذب كذلك فعلوا بنفسى ان انتم تعرفون قل يا قوم خافوا عن الله و لا تفسدوا في الأرض بعد اصلاحها و لا ترتكبوا الفحشاء في انفسكم و لا تكوننّ من الذينهم يكفرون اتقوا الله يا ملأ الأرض انّ هذا لقميصى الذي منه وجد كلّ نبى رايحة الله المهيمن القيوم و بما نزل من عنده قد نزلت صحايف الله المقتر العزيز المحبوب و انه لو يريد ان يمحو ما ثبت بين العباد لقادر بكلمة من عنده ان انتم تفقهون و لو نشاء لنزل في كلّ حرف ما نزل من ازل الآزال ولكنّ الناس في حجابات انفسهم ميّتون

قل يا قوم تالله الحق قد فعلتم ما لا فعلت اليهود ولا النصارى ولا الَّذِينَ عَلَّقُوا جِمالاً عَلَى فِي الْهَوَاءِ وَقَتَلُوا بِالظُّلَمِ إِنْ
اتَّم فِي أَنْفُسِكُمْ تَتَفَكَّرُونَ قُلْ إِنْ مَلَأَ الْفُرْقَانُ سَفَكُوا دَمَ اسْمِي الَّذِي ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَسْفِكُونَ دَمَ مُحِبِّهِ فِي كُلِّ حِينٍ وَلَا
تَفْقَهُونَ قُلْ إِذَا لَوْ تَوَجَّهْتُمْ بِسَمْعِ الْفُطْرَةِ إِلَى مَلَأِ الْأَعْلَى تَاللَّهِ لَتَسْمَعَنَّ ضَجِيجَهُمْ ثُمَّ صَرِيخَهُمْ ثُمَّ عَوِيلَهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَى الَّذِي
بَحَرَفَ مِنْ عِنْدِهِ خَلَقَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَبَحَرَفَ أُخْرَى قَدْ أَتَى جِمالَ الْقَدَمِ فِي ظِلِّ الْعِمامِ بِسُلْطَانٍ لَا يَحْ مَشْهُودٍ وَبِكَلِمَةٍ مِنْ
عِنْدِهِ زَيْنٌ هَيْكَلُ الرُّبُوبِيَّةِ بِرَدَاءٍ عَزَّ مُحِبُّوبٍ وَلَوْ يَوْجِدُ فِي الْأَرْضِ مِنْ ذِي بَصَرٍ تَاللَّهِ لَيَشْهَدُ بِأَرَادَةِ مَنْ ظَهَرَ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا
ثُمَّ جَبَرُوتُ الصِّفَاتِ بِأَتَمَّتْهَا ثُمَّ بِأَرَادَةِ أُخْرَى يَأْخُذُ طَرَازَ الْاسْمِ عَنْ مَظَاهِرِ الْأَسْمَاءِ كَذَلِكَ كَانَ رَبُّكَ مُقْتَدِرًا عَلَى مَا يَشَاءُ وَلَكِنَّ
النَّاسَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ

قل يا ملأ اليهود ان تريدوا ان تصلبوا الروح مرة اخرى تالله هذا لهو الروح قد ظهر بينكم فافعلوا به ما تشاؤون لأنه انفق روحه في سبيل الله و لا يخاف من احد ولو يجتمع عليه كل من في السموات و الأرض ان انتم توقنون

قل يا ملأ الانجيل ان تريدوا ان تقتلوا محمداً رسول الله تالله ان هذا ذاته قد ظهر بالحق فافعلوا به ما اردتم لأنه يشاق لقاء محبوبه في ملكوت عزة و كذلك كان الأمر ان انتم تعلمون

قل يا ملأ الفرقان ان تريدوا ان تعلقوا هيكل علي الذي نزل من عنده البيان تالله ان هذا لمحبوبه الذي قد ظهر باسم آخر و قد اتى على ظلل المعاني بسلطان من عنده و انه لهو الحق علام الغيوب و انتظر منكم ما فعلتم بظهور قبلي و يشهد بذلك كل شيء ان انتم تسمعون

ان يا ملأ البيان ان تريدوا ان تسفكوا دم الذي به بشرتم بلسان علي ثم من قبله بلسان محمّد ثم من قبله بلسان الروح فها هو هذا بينكم و ما عنده من ناصر ليمنعكم فيما تريدون ان تعملون قل تالله هذا صدرى مشتاق لسهامكم اذا فارموا كيف شتمتم و لا تصبرون و ان هذا عنقي قد تناول لحب الله و ينتظر سيوفكم اذا فاضربوا كيف تريدون و ان هذا رأسى مشتاق لرماح غلكم اذا فانصبوه عليها ثم داروا به في البلاد كيف تحبون قل يا ملأ البيان ان كان جرم الله بينكم بأن ارسل اليكم الذي بشرتم بلاقائه و وعدتم به في كل الألواح اذا تجاوزوا عنه و لا تجعلوا انفسكم مستحقاً لنقمة الله الملك المهيمن القيوم و ان كان جرمي بأن نزلت علي آياته و تلونها عليكم في كل عشى و بكور فاعفوا عني و لا تجعلوا بذلك انفسكم محروماً عن لقاء الله المقتدر المتعالي العزيز المحبوب و ان كان اعتراضكم على الله بأن ارسلني قريباً اذا ينبغي لكم بأن تشكروا الله في ذلك و قولوا ان الحمد لله الذي قد صدق وعده و وفى بما وعدناه و ان ربنا لهو الغفور العطوف اتقوا الله يا قوم تميزوا موقع الشكر عن الشكوى و لا تنكروا امر الذي له خلقت من في السموات و الأرض فما لكم يا قوم كيف لا تفقهون هل رأيتم بأن تنزل نعمة الله على احد فينكرها لا فوالذي نفسى بيده ما رأيتم الا انفسكم ان انتم تصنفون قد جاءكم الموعد قريباً و انتم كفرتم به و لو ظهر بعيداً ما كنتم تفعلون بعد الذي ينبغي لكم بأن تفدوا انفسكم في سبيله و تشكروا ربكم الرحمن بما ارسل اليكم هذه النعمة المكنونة المخزون

ان يا قلم فأمسك زمامك ثم استر و لا تجهر ازيد من ذلك تالله لو يظهر ما كنز فيك لينصعق كل من في السموات و الأرض و لن يبقى لك من ناصر و معين لأن الناس كلهم اعترضوا على الله و هم في تيه الشرك هم سالكون ان يا عبد فارفع يديك باسمى و سلطاني ثم اخرق الأحجاب بقدرتي و عظمتي و كبريائي و لا تخف من احد و ان ربك يحرسك عن الذينهم كفروا بالله المهيمن القيوم ذق من كأس ذكرى و عرفاني ثم ثنائى ثم اسق بها العباد تالله انه لخير لك عما كان و عما يكون كذلك امرك ربك ان اعمل بما امرت و لا تكن من الذينهم بعد الأمر هم يصبرون و الروح و البهاء عليك و على عباد الذينهم توجهوا الى شطر القدس مقر الذي فيه يستضىء انوار وجه الغلام بضياء لا يح مشهود

* * *

ضلع حاجى على اكبر الذي صعد الى الله

هو الله

هذا كتاب من الله الى التي آمنت برّبها و كانت من القانئات ان لا تعبدى الا الله ثم طهرى قلبك من اشارات الذينهم كفروا بالله اذ اتى بملكوت الآيات ان افرحى بفرح الأمر ثم افنتى لهذا الذكر الأعظم الذي بأمره خلقت الأسماء و الصفات لا تحزنى

فى الذى صعد الى الله ثم اكفى بالله ربك انه مع امائه الذآكرات توجهى بوجهك الى الذى فطر الارضين و السموات آنسى بذكر الله و ان بذكره ترفع الأحزان و تنزل الرحمة و السرور عن كل الجهات طوبى لأمة تمسكت بعروة الوثقى و انقطعت عن الدنيا و ما فيها حباً لله مظهر البيئات و الروح عليك يا امة الله و على امائه الخاضعات لله مالك الأمر ذو العظمة و الاقتدار

ابن نصر ج

بسم الله الأقدر الأقدر

هذا كتاب من الله الى الذى اهتدى بأنوار الروح و كان ممن آمن و هدى
ان يا عبد قل بسم الله و بالله و باسم ربنا العلى الأبهى ثم اصعد بجناح العرفان الى مقر الأقصى لتسمع نغمات الله عن
جهة سدره المنتهى و ان تطير مرة اخرى لتسمع كره اخرى ما لا سمعته اذن اهل النهى و ان وجدت فى نفسك استطاعة و
قدرة فاصعد كره بعد اخرى لتشاهد ظهورات ربك و يتجلى عليك انوار وجه ربك العزيز الأعلى
قل انه حينئذ قد كان فى منظره الأبهى و ينادى كل شىء ببدايع نغماته الأحلى اياكم ان توقفوا تلك الأيام مروا على
الصراط باذن ربكم الرحمن و لا تكونوا ممن ضلّ و غوى قل انه نزل مرة اخرى من سماء القضاء و ينطق عليكم من آياته الكبرى
و ان هذا خير لكم عن ملك الآخرة و الأولى
قل يا قوم أ تمارون الروح فيما شهد و رأى بعد الذى انه نطق فى صدر على بالحق ثم من قبله فى صدر محمد ثم فى
صدر كل من نطق بالوحى من لدى الله العلى الأعلى قل يا ملا البيان لو تجتمعون انتم و من على الأرض لتضلّوا احداً من احبّاء
الله لن تقدروا اذا موتوا بغيظكم يا ملا البغى و العمى
و أنك انت قدس نفسك عن الهوى ثم ادخل منظر الأعلى و لا تتبع الذينهم يطهرون بجناحين الهوى ان اثبت على امر
الله و دينه ثم اذكر ما ورد عليه من اعدائه و لا تكن ممن غفل و نسى و الروح و البهآ عليك و على من تمسك بعروة الله ثم
بأنوار القدس اهتدى

بسم الله الظاهر فوق كل الأشياء

هذا كتاب من الذى يذكر الله بلسانه من العشى الى الاشرار و من الاشرار يجرى قلمه على الألواح الى الأصيل لعلّ تتوجه
الوجوه الى الله العزيز الحميد فديت نفسى فى سبيله و راحتى لأمره و لا اصبر بعد حكمه ولو يمسكنى الظالمون و من قبل تنزل
الآيات و يكتبها العبد الحاضر لدى العرش و فى تلك الأيام من الضعف الذى اخذنى لا يرتفع الصوت من فم القدم ان انتم
تعلمون و اذا يرتفع يتحرك كل اركانى بحيث تقلبنى آيات الله المهيمن القيوم و حين النزول يأخذنى الشوق على شأن تهتز
جوارحى من حبّ الله العزيز المحبوب و من قبل تنزل الآيات من الاشرار الى الاشرار و من الأصيل الى الأصيل و لا يتوقف
لسان الله فى اقل من آن ألا لأمر آخر كذلك كان الأمر و يشهد بذلك عباد الله المخلصون الذين حضروا تلقاء الوجه و سمعوا
آيات الله العزيز الودود و فى تلك الأيام لو انطلق فى ساعة يمنعنى الضعف فى ساعة اخرى قد منعت نغمات الله بما اكتسبت

ايدى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ و لا يشعرون ادع النَّاس من قلمى كما دعوتهم بلسانى و لا اتوقّف فيما امرت به الى ان يصعد الرّوح الى مقرّ العظمة و الكبرياء كذلك اراد الغلام فى سبيل ربّه العزيز العليم أنّك يا عبد كن كما كان الغلام ان اقتصر الأمور على ذكر مولاك هذا خير لك عمّا كان و يكون سوف يطوى بساط الدّنيا و يسط بساط آخر و يبقى العزّة و الملك لله العليم الحكيم

* * *

جناب اسم الله القهير

بسم الله الاعزّ الامنع الاقدس الابهى

هذا كتاب من لدن نقطة الاولى الى الذى آمن بالله و آياته و دخل بقعة الرّوح مقرّ الذى استوى عليه عرش ربّه الرّحمن و سمع ما لا سمعه احد من العالمين لعلّ يأخذه نفحات الرّوح على شأن لن يقدر ان يسكن على محلّه و يأخذ جذب الجبار زمام الاختيار عن يده و ينطقه ولو بالاضطرار بين السّموات و الارضين و يفتح اللّسان بالبيان و ينظر جمال الرّحمن فى هذا الجمال الذى ظهر و اشرق ثمّ لاح و ابرق عن افق الامكان بسلطان لائح مبين و انكروه ملاً البيان و رموا نحوه رمى الشّقاق عن كلّ الجهات بعد الذى اتاهم على ظلل الكبرياء من سماء عزّ رفيع و اظهر لهم قدرة الله و سلطنته ثمّ انزل عليهم فى كلّ حين ما يحيى به افئدة الممكنات ثمّ حقايق الموجودات ثمّ هياكل النّبيّين و المرسلين فلمّا شهدوا آثار الله و سلطنته ثمّ ظهور الله و قدرته اذا قاموا على الاعراض ثمّ افناء نفسه العلّى العظيم

تالله قد ورد علىّ ما لا ورد علىّ الذينهم مضوا من قبل و أنّك لو تسمع لتصبح فى نفسك و تبكى على هذا المظلوم الذى بكت عليه عيون اهل ملاء الاعلى ثمّ عيون اهل لجج الحمراء ثمّ عيون العظمة عن خلف سرادق عزّ منيع و أنّك لو تسئل عنهم يا قوم باىّ حجة عرضتم عن الذى به ظهر امر الله و سلطانه تسمع منهم كما سمعت من ملاء الفرقان حين الذى شقتّ سماء الاوهام و جاء ربّك المقتدر العزيز العلّام على ظلل من الانوار باسمه العلّى العظيم بل تجد هؤلاء اشدّ احتجاباً عن ملل القبل كلّها لانّ ظهور قبلى خرق كلّ الحجابات الّتى احتجبوا بها النَّاس فى كلّ عهد و عصر و كذلك نزل الامر حينئذ من لسان الله الملك المقتدر العزيز القدير و أنّك لو تسئل من ملاء الفرقان من ربّكم ليقولنّ الله الذى خلقنا بامر من عنده و لو تسئل من رسولكم يقولنّ رسول الله الذى بعثه بالحقّ و جعله خاتم النّبيّين و كذلك يعدّون من بعده اسماء انت تعرفهم و كذلك يذكرنّ و يكوننّ من الذّاكرين و كانوا افتخروا بما عندهم على ساير الملل فلمّا ظهر الذى بامرهم ثبت ايمانهم و رفع امرهم و حقّق دينهم اذا كفروا به و كانوا من الكافرين اذا تفكّر هل نفعهم ما كان عندهم و تكلموا عليه فى مأتين و ستّين بعد الف لا فونفسى الرّحمن الرّحيم لانّهم عبدوا اسماء و اعتكفوا عليها من دون بيّنة و لا كتاب منير و اتّخذوا الوهم لانفسهم ربّاً من دون الله لانّهم لو عرفوا الله ما كفروا به فى يوم الذى ظهر كالشّمس عن افق عزّ قديم و كذلك فاعرف ملاء البيان لو تسئل عنهم باىّ وجه تريدون تسمع كما سمعت من ملاء الفرقان و يعدّون عدّة معدود من الذينهم خلقوا بقولى المحكم المبرم المتين يفتخرون باسم من الاسماء بعد الذى خلقنا ملكوتها بقولى و كان الله على ذلك شهيد و عليم

و من المعرضين من قال بانّ الظّهور ظهر قريباً و ما كان هذا من سنّة الله الّتى قد خلت من قبل قل فويل لكم يا ملاء المعرضين ءانتم مقتدرّاً على الله و امره او هو قادر على ما يشاء و ان اعترفتم قدرته و سلطانه هو اظهر نفسه كيف شاء و اراد و لا يسئل عمّا شاء و أنّه لهو الفرد المقتدر العزيز الحكيم قل فويل لكم انتم تقرّون بالسّنكم بانّه يفعل ما يشاء و لا يسئل عمّا شاء فلمّا ظهر ما اراد بسلطانه اذا تعرّضون عليه و تكوننّ من المعرضين

قل يا قوم فانظروا بنفس الامر و ما يظهر من عنده لا بما عندكم و بذلك امرتم في كلّ اللواح ان انتم من الموقنين لآله لم يزل كان معروفاً بنفسه و ما سواه معروف بما حرّك على اسمائهم قلم الله المقتدر العزيز الحكيم يا قوم خافوا عن الله و لا تكفروا بالذى آمنتم به بعد الذى جائكم بكلّ الآيات و هذا النبأ الاعظم العظيم و من المعرضين من قال بأنه ادعى فوق مقامه و كذلك يوازن امر الله بقسطاس نفسه يزيد و ينقص و يكون من الخاسرين و اذا تتلى عليه من آيات الله بنغمات قدس بديع يرفع يده الى لحاه ثم يسودّ وجهه و كذلك تشهد و تكون من الشّاهدين و منهم من يقول هذه اللواح لن يبق على الارض و لا هذا الاسم المقتدر المتعالى العليّ العظيم و بذلك يستشفى مرضه و يداوى غلّ صدره و يسكن نار حسده أنّه ما من محيط الا هو يعلم خائنة الاعين و ما تخفى فى صدور المغلّين قل تالله وجدناكم فى وهم ما وجدنا شبهه فى امم القبل و كان الله على ما اقول شهيد و عليم قل موتوا بغيظكم تالله الحقّ كلّ اسم يبقى فى الارض هو بامرى لو انتم من الشّاعرين و كلّ صفة يظهر بين السموات و الارض فهو بعد اذنّى كذلك كان الامر رغماً لانفكم يا ملأ المستكبرين

و كلّ ذكر يرفع فى الارض و يصعد الى السّماء هو ذكرى العزيز الممتنع المنيع و كلّ السّجود فى اى ملّة كان هو لجمالى المشرق العزيز المنير قل اياكم يا ملأ البيان لا تقتلونى باسياف غلّكم تالله هذا لم يكن من عندى بل من لدن عزيز جميل فوالله لو تلتفتون بعين الانصاف لتجدنّ عن هذه الكلمات روايح قدس كريم يا قوم لا تشبهوا الامر على انفسكم و انفس العباد فوالله لن يشبهه نغمات الله بدونها و يشهد بذلك السن كلّ عارف بصير و كلّما اصمت فى نفسى خوفاً منكم ينادى المناد فوق رأسى و ينطق الرّوح فى صدرى و لذا يظهر مئى ما يكرهه انفسكم و هواكم يا ملأ المشركين يا قوم لا تأخذونى بذلك لأنّ هذا لم يكن من عندى بل من الذى ارسلنى بالحقّ و جعلنى هدى و رحمة للعالمين و يا قوم لا تجعلوا الاختلاف بين النّاس و لا تدحضوا الحقّ بسوء انفسكم و لا تجادلوا بآيات الله بعد الذى نزلت بالحقّ و لا تكوننّ من الجاهلين اتّقوا الله يا ملأ البيان هذه آيات التى بها احتجّ الله بكم يوم القيامة و بها استقرّ جمال الهيّة على عرش اسم عظيم و بها تمّت حجة الله فى كلّ عهد و عصر و ظهر برهانه ثمّ دليله و نوره على العالمين فوالله يا قوم لن افتخر عليكم فى شئى من تلقاء نفسى بل من لدن عزيز حكيم و يا قوم لا تظلمونى بظلم انفسكم فاقنعوا بما وردتم على جمالى من دون اذن من لدى الله الملك الحقّ العليّ العليم فوالله ييكى على عيون الممكنات بما ورد على من ظلمكم يا ملأ المشركين اذاً تبكى البحار بامواجها و الاشجار باثمارها و الاوراق بحركاتها و الانوار بضياتها ان انتم فى انفسكم لمن المتفكرين و قد اضطرب كلّ شئى بما ورد على و ييكى فى سرّه ان انتم من النّاظرين و يا قوم لا تجادلوا معى فى آيات الله و أنّها نزلت بامر من عنده أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الامر يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد قد اخذ الرّوح زمام الاختيار عنى و ينطق كيف يشاء فى كلّ اركانى و جوارحى ثمّ حشائى و كبدى و عروقى و عظمى و شعرى لو انتم من العارفين

و لو كان الاختيار بيدى امسكت زمام القلم و ما اطلقته ولكن اطلقه الله بامر من عنده و أنّه لهو العليم الحكيم و انتم لا تأخذونى بذلك ثمّ ارحموني يا ملأ المشركين تالله أنّه ارسلنى فى يوم الذى كان سلطان الايّام و يطوف فى حول كلّ آن منه جبروت الزّمان و ملكوت الاكوان فضلاً من عنده عليكم ان انتم من العالمين تالله هذا لهو الذى ينطق فى كلّ شئى بآله لا اله الا انا المقتدر العليّ العظيم و لو كان الامر بيدى ما تحمّلت اذاكم التى لن يحملها اهل السموات و الارضين و كلّما سترت نفسى و كنت صامتاً عن الذّكر اظهرنى الله بالحقّ و نادى الرّوح فوق رأسى بان تالله هذا ملك كريم و هذا جمال الله فيكم و ظهوره بينكم و ضيائه على الخلايق اجمعين و يا قوم فوالله لو كان الامر بيدى لفررت عنكم الى قلال الجبال كما فررت منكم أوّل مرّة و انتم سمعتم و كنتم من الغافلين ولكن اخرج الامر عن يدى و ايايكم أنّما الامر بيد الله لا اله الا هو المقتدر العزيز المتعالى الغفور الرّحيم

يا قوم ان ارحموني ثم ارحموا انفسكم و لا تجادلوا بآيات الله و لا تدحضوا الحق بافواهكم و لا تستهزئوا بحجة التي بها ثبت ايمانكم و ظهر عرفانكم و بها تفتخرن على ملّة الفرقان ثم ملل الارض من اولى الزبور و التوراة و الانجيل هل تدحضون ما ثبت به ايمانكم فويل لكم يا معشر الفاسقين و اني ما اخاف لنفسي بل على الذي يأتيكم بعدى بسلطنة و اقتدار عظيم تالله انتم يا ملأ البيان بعدى لا تبالون فى شئ و تفتون على الذي بحرف منه يبعث الاولين و الآخرين و تقتلونهم و تشربون دمه بل ازيد عن ذلك كما فعلوا امّة الفرقان بعلى قبل نبيل تالله انتم اشدّ قسوة و اعظم شقاوة و انه لهو العالم بما فى صدوركم و يعلم ما فى صدور المغلّين فيما لیت انك انت يا اسمى كنت معنا فى حين الذي خرج نير الآفاق عن شطر العراق و شهدت ما لا اطلع به احد من العالمين و رأيت الذي حارب مع نفسي بعد الذي انت تعلم بانّا حفظناه و ربّناه و علّمناه و هو فى نفسه كان مستورا خلف القناع خوفاً من نفسه و انا كنّا فى مقابلة الاعداء و نصرنا الله وحده الى ان اظهرنا الامر بعد الذي كلّ الملل اجتمعوا على قتلى و انت سمعت ما جرى على من جنود المشركين و كنّا فى مقابلة الاعداء فى ايام التي اضطربت فيها انفس المحبّين لنفسي ثم قلوب العارفين لا يتلائي تالله من فعلى تحيّرت اهل ملأ الاعلى ثم الذينهم يطوفن فى حول عرش ربك العلى العظيم

فلما اشرق جمال الامر عن افق العزة و الاقتدار و هبت روايح العزّ عن شطر ربك الرحمن اذا خرجوا الذينهم كان فى قلوبهم ضغن من هذا الغلام كالثعبان بعد الذي ينبغي لهم بان يشكروا الله فيما ايدهم بالحقّ و نصرهم بهذا الغلام الذي استقام على الامر بشأن الذي نطقت السن اهل ملأ البقاء بان تبارك الله من هذه الاستقامة الامنع الاقدس الاعظم البديع فلما حفظنى الله عمّا ارادوا فى سفك دمي و نصرنى بجنود الغيب اذا قاموا على الحيل و المكر و افتروا علىّ بكلّ ما استطاعوا عليه و ارادوا بذلك ان يسترّوا جمال الشّمس بحجبات الكذب و الافتراء و كذلك كانوا من الفاعلين و انك لو تفكر فى ضرّى لتنوح فى نفسك و تبكى على هذا المظلوم الذي وقع فى بئر البغضاء بما اكتسبت ايدي هؤلاء الاشقياء و اذا ينادى هل من ناصر ينصرنى بالحقّ و يدفع عني شرّ هؤلاء المفترين و هل من منادى ينادى بين السموات و الارض على هذا الامر الابدع البديع

ثم اعلم بانّا احبناك من قبل و حينئذ و اذكرناك فى هذا اللوح بنغمات المجتدين ليجذبك نغمات الرّوح الى سدره المنتهى مقرّ عرش ربك العلى الاعلى و ينقطعك عن الخلايق اجمعين انّ الذي كان فى قلبه بغضك اراد ان يقع البغضاء بيني و بينك ولكنّ الله اطرده بسلطانه و اشرق شمس الحبّ عن مشرق هذا الوجه المبارك المقدّس العزيز الكريم و انزل عليك آيات الحبّ و ارسلها اليك ليفرح به فؤادك و تكون من الفرحين ان يا ايّها العبد المذكور بلسان الله ان اخرق حجبات الوهم بسلطاني و قدرتي ثم اطلع عن افق البيان بحكمة الله المقتدر العزيز الحكيم ثم انفخ فى العباد روح الحيوان عمّا الفاك الله لعلّ يقومّن عن القبور و يبعثن بطراز الله المقتدر المتعالى العليم اياك ان لا تخف من احد و لا تصبر فى ذكر ربك كما صبرت من قبل كذلك ينبغي لشأنك و شأن الذينهم اتّخذوا الى ذى العرش سبيل تالله انّ الدنيا سيفنى و لا يبقى منها من اثر و ما يبقى هو ما قدّر لك من لدن مقضى عليم كذلك علّمك شديد الرّوح حين الذي استعلى على الممكنات بسلطان العظمة و الاستجلال و يستضيئ وجهه كالشّمس فى قطب الزّوال لتكون من العالمين

قل يا قوم ان اعرفوا الله بالله و انّ هذا مقام الذي قدره الله لكم و انتم ان لن تصلوا الى هذا المقام لن يذكر اسمائكم عند الله و يرجعكم ملثكة القهر الى اسفل الجحيم اذكرون المحبوب و تقتلون محبوب العالمين اتدعون المقصود و تنسون مقصود العارفين اتقرون الآيات و تكفرون بمنزلها و مرسلها فويل لكم يا ملأ الغافلين قل يا قوم طهّروا قلوبكم و انفسكم من سلسيل الذي جرى من كوثر فم ربكم الرحمن و لا تمنعوا انفسكم عنها و لا تكوننّ من المحرومين

قل هذا لبحر الله بينكم قد تموج فى ذاته بذاته و ما وصل احد بساحله كيف غمراته ان انتم من المنصفين الا من ايده الله بسلطانه و انقطعه عن كلّ من فى السموات و الارضين قل يا ملأ البهلاء قولوا بسم الله و بالله ثم اركبوا على سفينة البقاء

التي جرت على قلوبكم الكبرياء باسم ربكم العليّ الاعلى تالله من ورد عليها فقد نجى و من تخلف فقد غرق ولو يتمسك بالاولين و الآخرين قل اليوم لن ينفع احداً شيئ الا بان ينقطع عن كلّ الجهات و توجه الى هذا الشطر المبارك العزيز الجميل
دع الاشارات عن ورائك ثمّ الدلالات عن يسارك و خذ كلمات الله بقوة و انقطاع ثمّ قدرة عظيم و بلغ الناس رسالات ربك و انه يكفيك بالحقّ و يحفظك عن ضرّ الشياطين ثمّ اعلم بانّ الذين ما كانوا مقتدرين بان يتكلموا تلقاء الوجه اذا كتبوا الواحاً في ردّ الله و مظهر نفسه و كذلك سولت لهم انفسهم و كانوا من الذين اتبعوا كلّ شيطان يريد انّ الذي اعرض عن الله في سنين القبل و انك اطلعت به و بما ورد على نفسي فلما تاب نزعنا عنه قميص العصيان و البسناه رداء الغفران الى ان وردنا في هذا السجن اذا قام على الاعراض بما امره نفسه و هواه و كان الله على ما اقول شهيد و عليم و انا لو نريد ان نفصل لك ما ارتكب في نفسه لن يكفيهِ الاواح و لا المداد و لا الافلام و لا السن اهل السموات و الارضين آمن ثمّ كفر ثمّ تاب و اشرك بالله الذي خلقه و سؤله بقول من عنده

انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر و كلّ عنده في هذا الكتاب الذي ظهر بالحقّ و رقم في صدره من اصبع عزّ قديم تالله انّ هذا لحرم الله في الملاء الاعلى و كعبة القدس في مداين الاسماء و حلّ الامر في ملكوت البقاء و بيت الله بين العالمين و باسمه صعد المشتاقون الى سدرة الوصال و العاشقون الى مقرّ العزّ و الجمال و المخلصون الى مقعد الوصل و اللقاء و المنقطعون الى مكن منيع

قل يا قوم اتقوا الله و لا تجادلوا بالذي به يرفع نداء المريدين الى سماء عزّ رفيع و به يمطر السحاب و ينبت الارض و يفجر ينابيع الحكمة و البيان و يفصل كلّ امر حكيم ايّاكم ان لا تشركوا بالله و لا تكفروا به بعد الذي جائكم عن مشرق الروح نبأ و سلطان مبين و ايّدكم على الامر و بين لكم ما يقربكم الى نفسه العليّ العظيم

فاعلم يا اسمى بانّ من الناس من اعترض على الله و قال انه قد ادعى في كلّ يوم مقاماً ثمّ رتبة قل اي فونفس الله الملك المقتدر العليّ العليم انا قد اظهرنا نفسنا في كلّ يوم على شأن و سنظهر كيف نشاء في كلّ حين على شأن بديع قل موتوا بغضكم يا ملاء البغضاء اما سمعتم بانّ الله ربكم لن يشغله شأن عن شأن و انه كان في كلّ حين على شأن بل لو تصعدون الى سموات العلم لتشهدون كلّ ما خلقناه في كلّ حين على شأن و تكوننّ من العارفين ان يا اسم المذكور لدى العرش قل لهم يا ملاء البيان نمثّل لكم مثلاً لعلّ انتم تجدنّ رايحة الروح عن شطر حكمة ربكم و تكوننّ من الموقنين لو انّ احد يذهب الى البحر و يأخذ منه قدحاً ثمّ اخرى غرفة ثمّ اخرى قطرة هل الاختلاف يرى في البحر ام في الذين اخذوا على مقدارهم و استعدادهم اذا فانصفوا ياملاء الغافلين قل تالله انّ البحر بحر في ذاته و انّ الشمس شمس في نفسها و مشرق في ذاتها يتجلّى على الممكنات على حدّ سوء و لم يزل كانت على حالة واحدة و لا يزال يكون على حالة واحدة ولكن انتم تعرفون على قدر ابصاركم و انظاركم طهروا رمد عيونكم عن حجابات الوهم و الهوى لتشهدوها ظاهراً لائحاً طالعاً مشرقاً على العالمين كذلك نزل جنود الحكمة و البيان على سحاب حكمة ربك الرحمن لعلّ يأخذنّ المستضعفين من ملاء البيان الى منظر السبحان هذا المقرّ المشرق الدري المنير قل تالله اذا نزلت سلطان الكلمات على ظلل الاسماء و الصفات و قضى الامر من لدن سلطان مقتدر على عظيم و انصعقت كلمات الذين كفروا و اشركوا بالله الذي خلقهم و كلّ شيئ بامر من عنده و انه لهو المقتدر القدير

تالله يا اسمى انا لو نذكر كلمة لن نحبّ ان نذكرها مرة اخرى و كان الله على ما اقول شهيد و كلّما كررنا الكلمات نريد في كلّ واحدة منهنّ معنى ما اطلع به احد الا نفسي العليم الخبير فوعمرك لو وجدنا الناس بالغاً ما كررنا الكلمات و تشهدنّ كلّ ما يخرج من قلمي في كلّ حين على شأن بديع و انا كلّما نزلناه من ملكوت العزة و الاقتدار نزلناه على شأن هذا الخلق و لو وجدناهم على بصيرة منير لنزلنا عليهم في كلّ حين ما يجعلهم غنياً عن كلّ من في السموات و الارضين و علمناهم في كلّ

يوم من بدايع العلم و الحكمة ولكن لما وجدنا انفسهم مستأنساً بالوهم و التقليد لذا ينزل عليهم قلم الامر ما يليق لشأن هؤلاء الضعفاء و ان هذا الحق يقين تالله كلما نزلنا من اول الذى لا اول له هذا شأن الخلق و شأن الله اعظم من هذا و لو ينزل ما ينبغي لشأنه ينصق كل من فى السموات و الارض و تنعدم اركان الخلايق اجمعين

ان استمع ما نزلناه من قبل على لسان على قبل نبيل يا قرّة العين لا تجعل يدك ميسوطة على الامر لانّ الناس فى سكران من السرّ و ان لك الكره بعد هذه الدورة بالحق الاكبر هنالك فظهر من السرّ سرّاً على قدر سمّ الابهة فى الطور الاكبر ليموتن الطوريون فى السنياء عند مطلع رشح من ذلك الثور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم و هو الله قد كان عليك على الحق بالحق حفيظاً مع انا اخبرنا العباد بظهورنا الاخرى و اظهار السرّ اقل من ان يحصى و اماتة الطوريون فلما اظهرنا نفسنا مرة اخرى باسم الابهى و اردنا ان نكشف السرّ و من قبل ان اظهرناه انصعقت الطوريون كما سمعت و كنت من السامعين مع ذلك ما تنبهوا هؤلاء فى انفسهم و اعترضوا علينا كيف ينبغي ان يموتن الطوريون و كيف يجعل الحلو مرّاً و المرآت حجراً و الاثمار تراباً كذلك بعدوا عن رياض العلم و كانوا من الغافلين قل فويل لكم ان الذين اتخذتموهم لانفسكم ارباباً و تفتخرن بهم اولئك علت اسمائهم بما جرى عليها قلم الله العزيز القدير و رفع ذكرهم بايمانهم بالله بارئهم فلما عرضوا اخذ عنهم كل ما عندهم و لن يقبل عنهم شئى ولو يأتون بعبادة الثقليين و انك فكر فيما نزلناه عليك ثم فى شأن هؤلاء الخلق الذين يتكلمون بما لا يستشعرون ضلّوا و اضلّوا الناس بما امرهم نفسهم و هواهم و انك تجنّب عن هؤلاء و كن فى عصمة منيع

تالله يا اسمى انّ الناس ما اطلعوا باصل هذا الامر لانّا سترناه عنهم بما جرى عليه قلم الحكمة من اصبع عزّ عظيم و انا اردنا من قبل حين الذى كنت حاضراً لدى العرش بان نكشف لك ما ستر عن عيون الخلايق اجمعين ولكن صبرنا و سترنا الى ان تمت ميقات ربك اذا ظهرت كلمة الله بطراز نفسه المهيمن المقتدر المتعالى العليم الحكيم قل يا ملأ الغفلاء تالله لهذا الطير نغمات بعد نغمات ثم لحنات بعد لحنات ثم ترنّات بعد ترنّات و لو يظهر من واحد منها على اقل من ان يحصى لينصعقن الروحيون ثم الطوريون ثم التوريون ثم العمائيون على تراب الغفلة و الفناء الا من عصمه الله بيد الفضل من هذا الفتى الظاهر باسم الابهى فى ملكوت الاسماء و تنطق كل الذرات بشأ نفسه بانه لا اله الا هو قد خلق كل شئى بارادة من عنده ثم بذكر من قلمه و كذلك كان سلطان ربك محيطاً على العالمين

و انك انت يا عبد طهر قلبك عن الاشارات ثم ناد بندائى بين عبادى ليجذبهم عن انفسهم و ينقطعهم عن الدلالات و يقربهم الى منبع الفضل و الافضل و يرزقهم من هذه المائدة الاحدية الابدية الالهية ما تجد منه العارفون كل اللذات كذلك نزل الامر من جبروت عزّ رفيع قل يا قم دعوا ما عندكم من كلمات التى ينبغي ان يتكلّم بها الصبيان ثم اصغوا كلمة الله الاعظم الاتم من هذا الفم الذى جرى عنه كوثر الحيوان و يحيى به الممكنات ان انتم من العارفين

ان يا قهير اسمع نداء ربك القهار عن جهة اسمه المختار و لا تحتجب بالحجب و الاستار فاخرج عرياناً عن كل ما سوى الله ثم انطق بين الارض و السماء بما نادى الروح على افنان سدرة البقاء لعلّ يقومن العباد عن غفلة النفس و الهوى و يسرعن الى شاطى عزّ بديع و انا سميناك قهيراً بلسان ظهور قبلى لتقهر على المشركين فى تلك الايام التى اعترضوا على الله مالک الاسماء و الصفات و ارادوا ان يقطعوا سدرة الامر بسيف الاعراض قل تالله يرتفع هذه السدرة بماء اعراضكم ولكن انتم لا تشعرون فى انفسكم و تكونن من الغافلين انا لم يزل ارتفعنا سدرات الامر بماء الاعراض و الدّم ان انتم من العالمين انك انت فاقهر على الذينهم كفروا و لا تخف من احد فتوكل على ربك الرحمن ليحفظك عن الذينهم ظلموا من ملأ البيان و ينصرك بجنود لن تروها انا كنا قادرين و كلما تريد ان تنصر ربك يؤيدك روح الاعظم بامر من لدنا ان استقم و لا تضطرب و كن من القابطين تالله يا قهير ان نقطة البيان حينئذ من رفيق الابهى يشهد ملأ البيان فى سوء حالهم و يناديهم فى كل آن و يقول افّ لكم و بما فعلتم و ارتكبتم و علمتم و عملتم و عرفتم اما وصيناكم فى كل الالواح بان يا قوم اذا اتاكم جمال القدم لا تعرّضوا عليه و

لا تَتَمَسَّكُوا فِي عِرْفَانِهِ بِشَيْءٍ وَ أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ مَا لَا فَعَلَ مِلَّةُ الْفِرْقَانِ بِنَفْسِي وَ لَا مِلَّةُ الْإِنْجِيلِ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا مِلَّةُ التَّوْرَةِ بِابْنِي فَسَحَقًا لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الظَّالِمِينَ اَتَمَسَّكْتُمْ بِالَّذِي نَزَّلْنَا فِي حَقِّهِ بَانَ كَلِمًا تَغْنِيَتْ تَغْنِي دِيكَ مِنْ دُيُكَ الْعِمَاءِ وَ كَلِمًا تَرْنَيْتَ تَرْنِي نَحْلَ مِنْ نُحْلِ السَّنَا وَ اعْرَضْتُمْ عَنِ الَّذِي يَطُوفُنَّ الْعِمَاءَ بِكَيْفُونَتِهَا وَ ذَاتِيَّتِهَا وَ سَرَّهَا وَ جَهْرَهَا وَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا وَ دِيُوكَهَا وَ نَحُولَهَا وَ طَيُورَهَا فِي حَوْلِ وَرَقَةٍ مِنْ أَوْرَاقِ شَجَرَةٍ الَّتِي غَرَسْتُ عَلَى فَنَاءِ هَذَا الْبَابِ الَّذِي يَنْطَلِقُ الرُّوحُ تَلْقَائَهُ بَانَ تَاللَّهُ هَذَا لِرِضْوَانِ الَّذِي مَا أَطْلَعَ أَحَدٌ بِمَا فِيهِ مِنْ ظَهُورَاتِ اللَّهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ شَتُونَاتِ اللَّهِ وَ سُلْطَنَتِهِ وَ يَطُوفُنَّ فِي حَوْلِهِ حَقَائِقُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِي كُلِّ بَكُورٍ وَ أَصِيلٍ

تَاللَّهُ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ قَدْ فَعَلْتُمْ مَا لَا فَعَلَ الْيَهُودُ وَ لَا الْمَجُوسُ وَ لَا مَلَأَ الْفِرْقَانِ وَ لَا مَلَأَ الْقَبْلَ مِنْ أَوَّلِ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَهُ وَ أَنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَ تَكُونُنَّ مِنَ الْفَرَحِينَ فَسَوْفَ يَأْخُذُنَّكُمْ عَذَابُ اللَّهِ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ لَا تَجِدُنَّ لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ وَ لَا مِنْ مَعِينٍ وَ لَا مِنْ نَاصِرٍ وَ لَا مِنْ عَاصِمٍ وَ لَا مِنْ حَافِظٍ وَ لَا مِنْ دَلِيلٍ ءَاتَّخَذْتُمْ أَمْرَ اللَّهِ هَزْؤًا أَوْ سَخَرِيًّا فِي أَنْفُسِكُمْ تَقْرَأُونَ كَلِمَاتِ الصَّبِيَّانِ وَ تَفْتَخِرُونَ بِهَا وَ إِذَا يَتْلُو عَلَيْكُمْ أَحَدُ كَلِمَاتٍ بِحَرْفٍ مِنْهَا خَلَقَتْ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ تَنْظُرُونَ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمَغْشَى وَ يَأْخُذُكُمْ غَبْرَةُ الْجَحِيمِ خَافُوا عَنِ اللَّهِ يَا قَوْمِ ثُمَّ تَوَبُوا وَ اسْتَغْفَرُوا ثُمَّ اسْتَرجِعُوا إِلَى اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ لِهَذَا الْيَوْمِ لَعَلَّ يَكْفُرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرَ جَرِيرَاتِكُمْ أَنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

وَ أَنْتَ اسْمَعْ قَوْلِي ثُمَّ اسْتَنْصَحْ بِنَصِيحِ رَبِّكَ تَاللَّهُ مَا نَطَقَ الْبَهَاءُ إِلَّا حُبًّا لِنَفْسِكَ إِنْ أَحْفَظَ نَفْسَكَ وَ رُوحَكَ وَ ذَاتَكَ وَ كَيْفُونَتَكَ عَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَلْعَبُونَ بِالطَّيْنِ كَذَلِكَ أَمْرُنَاكَ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ مَا يَجْعَلُكَ غَنِيًّا عَنْ دُونِي وَ تَكُونُ عَلَى اسْتِقَامَةٍ مَنِيعٍ وَ الْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَى مَنْ مَعَكَ وَ عَلَى مَنْ أَحْبَبَكَ فِي اللَّهِ رَبِّكَ وَ يَسْمَعُ قَوْلَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي مِنْهُ أَقْشَعَرَّتْ جُلُودُ الْمُشْرِكِينَ وَ الْحَمْدُ لِمُحِبِّبِ الْعَارِفِينَ وَ مَقْصُودِ الْعَالَمِينَ

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الْبَهِيِّ الْأَبْهِيِّ

هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدُنَّا إِلَى الَّذِي أَخَذْتَهُ نَفْحَاتُ آيَاتِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ وَ فَازَ بِأَنْوَارِ الْهَدْيِ فِي هَذَا الْفَجْرِ الْمَنِيرِ إِنْ اسْتَمَعَ نِدَائِي عَنْ شَطْرِ الْأَيْمَنِ مِنَ الْعَرْشِ فِي هَذَا السَّجَنِ الْمُبِينِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ أَوْ تَكُونُ صَامِتًا وَ قَدْ جَاءَ يَوْمُ النَّدَاءِ قُمْ بِأَمْرِي عَلَى ذِكْرِي وَ ثَنَائِي بَيْنَ عِبَادِي وَ لَا تَكُنْ مِنَ الرَّاقِدِينَ قَدْ قَدَّرَ لِكُلِّ نَفْسٍ تَبْلِيغَ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى إِنْ أَتَّبَعَ مَا أَمَرْتُ بِهِ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ لَا يَحْزَنُكَ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ الْغَلَامُ قَدْ قَبِلَ الْبَلَايَا كُلَّهَا لِحَيَاةِ الْعَالَمِينَ لَا يَحْزَنُنِي أَعْرَاضُ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ لَا يَسْرُرُنِي أَقْبَالُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ نَدَعُو الْعِبَادَ إِلَى اللَّهِ مَالِكِ يَوْمِ الثَّنَادِ وَ لَا يَمْنَعُنَا الْبَلَاءُ عَمَّا أَمَرْنَا بِهِ مِنْ لَدُنْ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَا تَنْظُرْ إِلَى الْعِبَادِ وَ أَعْرَاضِهِمْ كَنْ نَظَرًا إِلَى شَطْرِ الْأَمْرِ وَ بِمَا أَمَرْتُ بِهِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكَ لِسَانُ الْعِظَمَةِ فِي هَذَا السَّجَنِ الْبَعِيدِ أَنَّهُ يُلْهِمُ الَّذِينَ انْقَطَعُوا عَمَّا سِوَاهُ وَ يَجْرِي مِنْ قُلُوبِهِمْ سُلْسِيلُ الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ إِنْ رَبِّكَ الرَّحْمَنُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ وَ الْحَاكِمُ عَلَى مَا يَرِيدُ لَوْ تَفَكَّرَ فِي الدُّنْيَا وَ فَنَائِهَا لَا تَخْتَارُ لِنَفْسِكَ إِلَّا نَصْرَةَ أَمْرِ رَبِّكَ وَ لَا يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِهِ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ أَجْمَعِينَ إِنْ اسْتَقَمَ عَلَى الْأَمْرِ وَ قُلْ يَا قَوْمِ قَدْ جَاءَ الْيَوْمَ الَّذِي وَعَدْتُمْ بِهِ فِي كُلِّ الْأَلْوَابِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ مُحْرَمَاتٍ عَنِ الَّذِي خَلَقْتُمْ لَهُ إِنْ أَسْرَعُوا إِلَيْهِ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا خَلَقَ فِي الْأَرْضِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ وَ الرُّوحِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَقَامُوا عَلَى أَمْرِ رَبِّهِمْ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ

* * *

بسم الله الأقدس الأبهي

هذا كتاب من لدننا الى الذي زين بطراز رحمة ربه العزيز الحكيم و انطقه جذب الرحمن بين الأكوان ببناء نفسه المهيمنة على العالمين من سمع بأذن الفطرة ما نزل من جهة العرش انه طار في هواء القرب الا انه من المخلصين و الذي غفل انه هام في تيه الضلال و كان من الخاسرين ان الذين هاجروا من اوطانهم لتبليغ الأمر يؤيدهم الروح الأمين و يخرج معهم قبيل من الملائكة من لدن عزيز عليم طوبى لمن فاز بخدمة الله لعمرى لا يقابله عمل من الأعمال الا ما شاء ربك المقتدر القدير انه لسيد الأعمال و طرازها كذلك قدر من لدن منزل قديم من اراد التبليغ ينبغي له ان ينقطع عن الدنيا و يجعل همه نصرة الأمر في كل الأحوال هذا ما قدر في لوح حفيظ و اذا اراد الخروج من وطنه لأمر ربه يجعل زاده التوكل على الله و لباسه التقوى كذلك قدر من لدى الله العزيز الحميد اذا اشتعل بنار الحب و زين بطراز الانقطاع يشتعل بذكره العباد ان ربك لهو العليم الخبير طوبى لمن سمع النداء و اجاب انه من المقرئين انما البهاء عليك و على من اقبل الى المقصود بقلب منير

بسم الله الأقدس الأبهي

هذا كتاب من لدننا الى الذي سلك سبيل الله الواضح المستقيم و تمسك بالعروة الوثقى و اجاب نداء ربه العلي العظيم ليأخذه سكر خمر العرفان عما جرى من قلم الرحمن و يؤيده على ذكره و ثنائه بين عباد الذين غفلوا عن يوم وعدوا به في لوح حفيظ قم و قل يا قوم قد اتى اليوم و ينادى مظهر الأمر عن يمين العرش من فى السموات و الأرضين اتقوا الله و لا تتبعوا الذينهم اذا تلقى عليهم الآيات يصرون مستكبرين الا أنهم فى عذاب اليم قد قيد جمال القدم لاطلاق العالم و حبس فى الحصن الأعظم لعق العالمين و اختار لنفسه الأحران لسرور من فى الأكوان هذا من رحمة ربك الرحمن الرحيم قد قبلنا الذلة لعزكم و الشدايد لرخائكم يا ملأ الموحدين ان الذي جاء لتعمير العالم قد اسكنه المشركون فى اخب البلاء كذلك قضى الأمر و امضيانه من قلم الوحي ان ربك لهو المقتدر على ما يريد قل يا قوم ان الذي فدى نفسه لحيوتكم هل تعترضون عليه او تقتلونوه فوا حسرة عليكم يا ملأ المعرضين انك سبح بحمد ربك فى الغدو و الاصال و العشى و الاشراق كذلك يأمر المظلوم من هذا الشطر البعيد ما منعنا الذين قصدوا شطر الله من قبل الا لما ورد علينا فى تلك الأيام ان ربك لهو العليم الخبير عنده علم السموات و الأرض و ما ستر عن اعين المقرئين كل ما يأمر به العباد انه خير لهم و ما قصد فيه الا ما يحفظهم عن الفزع الأكبر او يقربهم الى مقر ربهم العزيز الحكيم لو اطلعوا بما عندنا لا يتحركون الا بعد امرى المشرق المنير قل يا قوم هذا يوم فيه اضاء الوجه من افق القدس و ينادى المناد بين الأرض و السماء السجى لله المقتدر العزيز الفريد ان اذكروه على مقاعدكم انه يذكركم فى هذا السجى و يدعوكم الى الأفق الأعلى ان هذا لفضل عظيم كبر من قبل العباد الذين ما منعهم الأحجاب عن شطر ربهم العزيز الوهاب و اذا يسمعون ذكرى ينوحون لفراقى و يكون لسجنى و بلائى و اتى ونفسى الرحمن اكون على سرور مبين من وجد لذة البلاء فى سبيل الله خالق الأسماء لا يبدله بما خلق فى ملكوت الانشاء ان ربك على ما اقول شهيد

لاين آخر

بسم الله الأعزّ الأطهر

هذا كتاب من لدنّا الى الذی سمّی بالحبيب لیكون بذکر الله مذکورا و انّ ذکره سبق الممكنات و کان الله علی ذلک شهیدا أنّه لو لا یذکر عبادہ لن یقدر احد ان یذکره کذلک کان الأمر فی الألواح مرقوما قم علی ذکر الله و ثنائہ ثمّ تجنّب عن کلّ مشرک ائیمّا ان اتّبع ملّة الرّوح فی هذا الأمر الذی اتی فی ظلل من الأنوار بسلطان مبینا و لا تتوقّف فی امر ربّک اقلّ من حیثینا تقرّب الیه بقلبک ثمّ ذکره بلسان بدیعاً ثمّ اقرأ ما نزل علیک من آیاتہ و کذلک کان الأمر من جبروت عزّ علیّ لا تحزن من شیء فتوکّل علی ربّک الرّحمن و أنّه یحرسک عن کلّ کافر شقیّاً قل قد جرى کوثر الحیوان من قلم ربّی الرّحمن اذاً هلمّوا یا ملأ الأكوان بکؤوس الایقان و خذوا منه علی قدر مقدوراً أ تسکن فی بیتک بعد الذی اهتزّ کلّ شیء من اهتزاز ربّک و قد شغف کلّ ذی روح حبّاً لنفسی الذی کان بالاسم بهیّاً و الذی ما شغف فی حبّی أنّه میّت و بذلک شهد هذا اللسان فی هذا المقرّ الذی استوی علیه عرش السّبحان و یطوفنّ فی حوله حقائک کلّ ما کان ولکنّ النّاس هم فی وهم غلیظاً کذلک امرک سلطان الأمر لتکون فی امّ الألواح من العاملين مذکورا کبّر من لدنّا علی وجه امّک ثمّ استقمّها علی هذا الأمر الذی کان فی اللّوح عظیماً و العزّ علیک و علیها و علی الذینهم کانوا فی الکتاب تقیّاً

اگر از احوال مسجون بخواهید هدف سهام اشقیا است و محلّ سیوف اعدا از کأس بلا مشروبست و از کوب بأساء و ضراء مرزوق اگرچه احبای ظاهره مشهود ولکن بی معین و مدعیان حبّ موجود ولکن من غیر ناصر بسجن یوسف و نوح نوح و نار خلیل و ضرّ ایوب و کرب زکریّا و ندبۀ شعیا و ابتلائی روح و رزایای نقطۀ اولی مبتلا ولکن هر یک از اصفیا بظلم اعدا مبتلا بودند و بر این عبد در کلّ حین وارد شده و میشود از احبّا و اعدا ما لا یحصیه احد الاّ الله ربّی و ربّ العالمین ظلم اعدا که معلوم احتیاج بذکر نداشته و ندارد ولکن ضجیح و صریخ و حنین و نوحه و ندبه و انین این عبد از بلائی واردۀ از مدعیان محبّت ظهور قبلیم بوده چه که جمیع احجب از ملل قبل مشاهده میشوند چنانچه ملاحظه شد که کل بنقطۀ فرقان ادّعی محبّت و اطاعت و تسلیم مینمودند و بعد از ظهور حقیقتش کل در تیه ضلال مانده بشأنی که جمیع بر اعراض و اعتراض بر نفسش قیام نمودند فویل لهم و بما عملوا فی ایّام الله من غیر ینیّة و لا کتاب در جمیع بیان ناس را باین ظهور قدس ربّانی و طلوع عزّ صمدانی بشارت فرموده اند بشأنی که جمیع الواح را باین اسم بدء نموده و بآن ختم فرموده اند مع ذلک اکثری از غمام رحمتش معرض و از سحاب مکرمتش در گریزند بنفاقی ظاهر شده اند که در ابداع شبه آن دیده نشده بشأنی که بتمام جدّ و جهد بر قطع سدرۀ ربّانیۀ افتاده اند مع آنکه ارذل کلّ ناس و احقر کل عندالله محسوبند حال مشاهده نمائید اگر این انفس مشرکه بقدرۀ ظاهره ظاهر میشوند چه وارد می آورند در کلّ حین پناه بخدا برده که مباد بوساوس شیاطین نفس و هوی عباد ضعفا از جمال الله محروم مانند و از عرفانش بی نصیب گردند

از خدا بصر بخواهید چه که بی بصر ناظر بمنظر اکبر نه پس خوشا حال نفوسی که ببصر حقّ بحقّ ناظرند این نفوس را اشارات منع نماید و دلالات محتجب نسازد چه که بمقصود بیان فائز شوند و بلاکی علم الهیّه که در بحر کلمات مستور است مطلع گردند و دون این نفوس را از این کأس نصیبی نه الاّ بعد رجوعهم الی الله مثلاً در بیانات نقطۀ بیان جلّت عظمتہ ملاحظه نمائید در مقامی میفرماید آن شمس عزّ صمدانی در مستغاث از افق مشیّۀ ربّانی اشراق میفرماید و در مقامی بیکی از حروفات حیّ میفرماید که تو ادراک مینمائی چنانچه نموده و در مقام دیگر لوحی نازل که در مکتب خانه بین یدی الله حاضر شود و در مقامی میفرماید هر وقت ظاهر شود باید کل تصدیق بآن شمس حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند حال مشاهده نمائید که این بیانات متّحده که در ظاهر مختلف و متغایر مشاهده میشوند چگونه میتوانند این عباد ضعفا ادراک نمایند و از زلال کوثر معانی که از انهار کلمات ربّانی جاری شده بیاشامند شکی نیست که جز افتدۀ طاهره و صدور منیره و ابصر حدیده

و نفوس زکیّه و اذن واعیه و قلوب مطمئنّه احدی فائز نشود مگر نفوسی که اریاح فضلیّه بر ایشان مرور نماید و این مقامیست که من غیر استحقاق عنایت میشود و من غیر طلب داده میشود عنقریب است که شهدای نفی که در بیان ظاهر شده‌اند و بمناسب مغرور گشته و از شاطی عزّ احدیّه محروم مانده‌اند هر کدام یکی از این بیانات متمسک شده دیگری را تأویل خواهد نمود به ما یأمره نفسه و هواه و هر یک مطلبی اخذ نموده بهوای نفس خود مطابق نماید و ناس ضعیف را بهمان بیان که از حقّ ظاهر شده از نفس حقّ محتجب سازد

مثلاً در قائم ملاحظه کن که موعود بود و جمیع فرق شیعه باحادیث وارده و اخبار متواتره ثابت مینمودند که حال موجود است و از ارض مخصوصه بعلائم مخصوصه باید ظاهر شود و در ظهور نقطه بیان معلوم شد که کل در وادی ضلال مشی مینمودند و در تیه جهل سالک بوده‌اند و اگر قدری تفکّر در آنچه از قبل دست این فته بوده نمائید بر بسیاری از امور مستوره مکنونه واقف و مطلع شوید باری اصحاب بصر و یقین الیوم آنانند که باصل امر ناظرند و بآنچه که نقطه بیان را بآن شناخته و عارف شده‌اند بهمان نظر بمنظر اکبر توجه نمایند و جمیع کلمات جمال قدم را که از قلم امر مبرم جاری شده در ما یظهر من نفس الظهور تفسیر نمایند چه که بیان و آنچه نازل شده بعینه کلمات این ظهور است پس از خدا توفیق طلب نمائید و بدونش توجه نمائید و اگر بر معضلات اصول الهیّه بنفسه عارف نشوید از منبع معانی قدمیه سائل شوید چه که دوش بر کلماتش مطلع نبوده و نخواهد بود چنانچه مشاهده میشود که رؤسای بیان بکلمات بیان حقّ رحمن را برده‌اند و از نفسی که باراده او بیان نازل بالمرّه محتجب مانده‌اند جمیع این بیانات مختلفه که فرموده‌اند در تحت کلمه واحده مجتمع میشوند و آن اینست که میفرمایند در حین ظهور به بیان و ما نزل فیه از او محتجب نشوید و الآن قد حصص الحقّ و زهق الباطل روحی لنفسه الفداء ما قصّر فی اظهار امری و ثناء نفسی و این کلمه اعظم کلمه‌ایست که هر نفسی از آن محتجب شد از کلّ بیان در حین ظهور محتجب است حال ملاحظه نمائید مع آنکه آن جمال قدم فرموده‌اند که هر وقت ظاهر شود باید کل تصدیق نمایند و شکر الهی بجا آورند مع ذلک باین اکتفا فرموده‌اند چه که مشهود بوده که اهل بیان چه ارتکاب خواهند نمود لذا این کلمات نازل ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان مع این کلمات محکّمات متقنات احتجب اکثرهم عن الله المهیمن القیوم و دیگر بافعال و اعمالی ظاهر شده‌اند که نزدیک است اسم غفار از تطهیر ذنوب این فجّار خجلت برد جمیع کبائر را مرتکبند و از صغائر ناس را منع مینمایند اظهاراً لتقواهم مثل آنکه در ما حرّم علیهم فی کلّ الألواح تصرف نموده‌اند و بر نفس ظهور بعد که در جمیع الواح الله مرقوم که اگر بغیر حجت هم ظاهر شود نفسی سخن نالایق ذکر ننماید مع ظهور حجت و برهان بآتمها و اکمله بر قتلش فتوی داده‌اند ولکن در الواح ناریه خود مینویسند لا تأکلوا البصل و لا تشرّبوا الدّخان و امثال ذلک الا لعنة الله علیهم و علی ما ظهر منهم و یظهر و ما متواهم الا التّار فبئس مثنوی الظّالمین

آن جناب بسیار جهد مبذول فرمایند در حفظ و صیانت ناس چه که ضعیفند و بریحی متحرک انشاءالله باید بمجاهده و سعی آن جناب کل بر امر الله مستقیم شوند و متحد گردند که همان اتّحاد نصرت الهی است لو هم یعرفون سعی نمائید که بسجایای الهی و اخلاق او عبادش متخلّق شوند و مابین ناس ظاهر گردند از اوّل این ظهور بدیع در کلّ الواح نهی از نزاع و جدال و محاربه و معارضه و قتل شده مع ذلک بعضی عامل شدند آنچه را که ضرر آن باصل شجره الهیه راجع شده قسم بجمال محبوب که حجت بالغه الهی بر عباد تمام نشده اگرچه لازال حجتش بالغ و کامل و تام بوده و خواهد بود مثلاً ملاحظه نمائید اکثری از ناس بمنبع فیوضات رحمانیه و معدن لالی اسرار علم ربّانیه وارد نشده‌اند و از حجّیت حجت بنفسها و ما یظهر من عندها غافل بوده و خواهند بود چه که مقرّ استوای عرش ظهور مخصوص محلّ واحد است لذا از اکثری مستور و اکثری از او محجوب آنچه در مابین ناس منتشر و ظاهر و باهر است کلمات او است و احبّای او و اما از احبّای او که باسم او

مذکورند و بحسب منسوب احدی رایحه تقدیس و تنزیه استشمام نموده چه که اکثری باعمال غیر مرضیه و افعال قبیحه عامل و مرتکبند ناس هم از اهل قیاسند آنچه از این فته مشاهده مینمایند بمظهر انوار احدیه نسبت میدهند باین جهت است که قهر الهی الی حین مشرکین را اخذ نموده قسم بجمال قدم که اگر احبای حق بتقدیس و تنزیه و اعمال و اخلاق او علی قدرهم در مابین بریه ظاهر میشدند اکثری از ناس را الیوم مؤمن و مقبل الی الله مشاهده مینمودی مثلاً در شجر ملاحظه نمائید قبل از آنکه اثمار او ظاهر اگر وصف از او شود بعضی از ناس مدعن شوند و بعضی مابین اقرار و انکار متوقف خواهند بود تا ظهور اثمار و بعد از ظهور ثمره اگر تلخ است البته اوصاف آن و اصف را نپذیرند و جمیع بر انکار قیام نمایند چه از متوقفین و چه از مقبلین پس سدره وجود انسانی باثمار اعمال معلوم میشود و مبرهن میگردد و جمیع باعمال و افعال او ناظرند اگر طیب و لطیف مشاهده نمایند البته اقبال نمایند و من دون ذلک البته اعراض کنند حال از احبای الهی که از اثمار سدره رحمانی محسوبند ناس جز اعمال غیر طیبه ادراک نموده اند لذا کل معرض و محجوب مانده اند انشاء الله باید در این ربیع ایام از قاصدان حرم ملیک علام نفحات رضوان قدس الهی استنشاق شود تا آنکه عباد از استشمام روائح آن نفوس مقدسه باصل رضوان راجع شوند باری بعضی از احباً سبب شده اند که ردای عز تقدیس بغبار او هام ناس آلوده شده و جمال امر در حجابات ظنون مستور مانده نسأل الله بأن یقدّسهم عمّا یکرهه رضاه و أنّه مجیب لمن دعاه قل

سبحانک اللهم یا الهی طهر قلوب عبادک من میاه رحمتک و عنایتک ثمّ من کوثر فضلک و اکرامک ثمّ من تسنیم مواهیک و الطافک ثمّ من سلسبیل جودک و افضالک لیقومنّ کلّ بین السموات و الأرض علی ثناء مظهر نفسک و مطلع ذاتک و مکمن وحیک و مخزن الهامک و مشرق امرک و اسألک یا محبوبی باسمک الذی جعلته مقدساً عن دلالات المشرکین و اشارات المعرضین و به فصلت بین عبادک و به اجريت بینهم شرائع امرک و انهار سنتک و قضائک بأن تجمع کلّ علی شاطئ بحر توحیدک لیقدّسک عن کلّ شیء و یسبّحک بأبدع اللسان بین اهل الأكوان ثمّ اصعدهم یا الهی مقام الذی لا یشهدنّ فی شیء الا تجلّی انوار احدیتک و ظهورات عزّ رحمانیتک لیقبلنّ بکلّهم الیک و یقطعنّ عمّا سواک و انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العزیز الحکیم ای ربّ فاحفظ بریتک عن ذیاب الأرض الذینهم کفروا بک و بآیاتک و جادلوا بالذی اخذت عهد نفسه قبل اخذ عهد نفسک و نزلت البیان فی ذکره و ثنائه و ما تحرکت الا بذکره و ما تنفّست الا بوصفه و ما اردت فی ایامک الا جماله و انک انت المقتدر علی ما تشاء و الحاکم علی ما ترید لا اله الا انت العالم الحاکم العلیّ المتعالی المهیمن القیوم القدیر

جناب ابوالحسن الذی کان اول من ورد سجن الأعظم

بسم الله الأقدس الأبهی

هذا کتاب من لدنا الی الذی فاز بأنوار الوجه و سمع نداء ربّه العظیم الحکیم لیكون له بشاره من لدنا و رحمة من عندنا ان فضل ربک احاط العالمین انک اول من زار الله فی سجنه الأعظم العظیم ایاک ان تمحو من قلبک ما سمعت من لسان ربک المقتدر القدیر ان اذکره فی کلّ الايام و ایام الّتی دخلت فیها اخرب البلاد الی ان حضرت تلقاء وجه ربک مالک یوم التّناد و فزت بما قدّر لک فی لوح حفیظ لا یحزنک حوادث الأرض کن مقبلاً الی الأفق الأبهی و منقطعاً عن جنود الغافلین کبر من قبلی علی وجه احبائی و ذوی قرابتک الذین آمنوا بالله الفرد الواحد العزیز الحمید

حصار

جناب احمد عليه بهاء الله

حسب الأمر الأقدس صورت تنزيل ارسال شد اين خادم فاني تكبير خدمت آن جناب ميرساند طوبى لك بما جرى من قلمك ما جرى في ذكر مولاك هذا ما اخبرني به مالك القدم اذ كنت حاضراً لدى العرش عليك يا مبلغ امر الله ذكر الله و ثناءه و ثناء عباده المقرئين از خدا ميطلبم كه آن حضرت را در كلّ احوال مؤيد فرمايد

بسم الله الأعزّ الأبهي

هذا كتاب من لدنا الى الذي كسر صنم الوهم بسلطان ذكر ربّه مالك الرقاب و اقبل الى الوجه في ايام انقلبت فيها الأسماء الآ من شاء ربك العزيز الوهاب قد اسودّت الوجوه و اضطربت النفوس اذ اتى الله بملكوت الآيات قال قائل لم اتى قل رغماً لأنفك يا ايها المشرك المرتاب و قال الآخر هل اتى الميقات قل بلى ومنزل الأمطار انما الميقات نفسه ان اعرفوا يا اولي الألباب من المشركين من قال هل يأتي الرحمن قبل ظهور خلق البيان قل فانظر بطرفه اتى من سماء الأمر بقدرة و سلطان هل تمنعه حجابات الاشارات لا ومظهر البيئات منهم من قال ما كمل ما قدر في الكتاب قل بظهوري يكمل كلّ شيء تفكروا يا اولي الأبصار لو لا ذكرى ما نزل البيان و لو لا ظهورى ما كمل خلقه لو يكون باقياً بدوام الملك و الملكوت كذلك قضى الأمر من لدى الله العزيز المختار بتصديقي يثبت كلّ امر و يكمل كلّ ما ذكر في الألواح قل انّا لو نسخنا ما شرع في البيان ليس لأحد ان يقول لم او بم كذلك نزل في الألواح من لدن فالحق الأصباح انّا ما نسخنا البيان بل كنّا غادية الفضل لما زرع فيه بالعدل يشهد بذلك كلّ الأشياء و عن ورائها من هو عالم بالسّرّ و الاجهار بظهوري ارتفع سماء البيان و ثبت ما نزل فيه انّ الذين انكروا اولئك في غفلة و ضلال بنفسى طويت سماء الأوهام و اشرقت شمس الحكم من افق الاقتدار قد علّق كلّ امر بقولي هذا ما انزله الرحمن في البيان ان اقرؤوه لتعرفوا الذي بنوره انار الآفاق قل ان انصفوا يا ملأ البيان لو لا ظهورى من ينصر الرحمن بين الأكوان اتقوا الله يا من بقولكم اضطربت اركان العرش و بكت السحاب بقيامى اشرقت شمس الذكر و ارتفعت رايات التوحيد على الأطواد ما في البيان هديّة لنفسى و ورقة من اوراق رضوانى تفكروا لتعرفوا الذي حارت فيه العقول و منعت عنه الأنظار انّا ما جئنا لأحكام الأجساد بل لأحياء الأرواح يشهد بذلك ربكم مرسل الأرياح قل انه حدّد في البيان ما ينبغى لأهل الأكوان لئلا يشغل هذا القلم الأرقّ الألفظ الأعلى بما يذكر في عوالم الخلق و انتم ارتكبتم في امره ما بكت به عين الرحمن في على الجنان قد جتتكم من مكنم الغيب لأنطق في قطب العالم قد اتى مالك القدم الملك لله المقتدر المهيمن العزيز القهار انتم نبذتم ما اراد الله ربكم الرحمن و اخذتم ما تهوى به النفس و الهوى الى ان اشتغل قلبي الأعلى بأدنى الأذكار بذلك تذرّفت العيون و ناح روح القدس في اعلى المقام هل تدرون بأى امر منعم عن شطر الفضل لا وربّ الأرباب

يا قوم ان اردتم ظهورات القدرة تالله قد احاطت الجهات و ان اردتم الآيات قد ملئت الأفطار و ان اردتم ظهورات التوحيد تجدوها من كلّ الأشياء بما مرّت عليها نفحات قميص ربكم الأبهي في هذا اليوم الذي خضعت فيه الأعناق أ فيه ريب ام في قلوبكم ان انصفوا يا اولي الأفكار ان الآخر هو الأظهر ومنظره الأكبر يشهد بذلك من استقرّ على العرش بقدرة و سلطان يا قوم أ تجادلون مع الذي تحت السيف يدعوكم الى الله مالك يوم التّناد هل يريد منكم الجزاء لا ومالك الأسماء او يريد اجراً لا وهذا الفجر الذي طلع من افق المشيئة بسلطنة و اقتدار ان يجد ما ظننتم من اين يجد الحياة لنفسه بعد الذي يكون بين انياب

الذياب تالله ان الحجة تنوح لحزني و عين البرهان تبكي لنفسى الرحمن اذا جرى الدم من القلم الأعلى بما ذاب قلب البهاء من نار الذين كفروا بمالك الأسماء تباً لهم و ويل لكلّ مشرك مرتاب أ ينبغي الوقوف في هذا الأمر بعد الذي به جرت الفلك الحمراء على بحر الأسماء لا وهذا الجمال الذي باسمه مرّت الجبال قل أ تنكرون الذي به اقبل الوجود الى شطر المقصود و اشرق نير الأمر من افق البلاد قد زين رأس البيان باكليل ذكرى و هيكله بطراز حبّ و انتم عزيموه يا اولي الأحجاب منهم من قال انى آمنت بالبيان قل صه لسانك يا ايها المنكر المكّار ينوح البيان من فعلك و ينوح معه اهل الفردوس و اهل حظائر القدس فى العشيّ و الاشرار ان آمنت بالبيان لم سللت سيف الاعراض على محبوب الرحمن الذي به ابتسم ثغر السبحان و به طرّز ديباج كتاب الابداع ان الذين اعرضوا يفرحون بما عملوا يمشون و غضب الله عن ورائهم نشهد ان البيان برىء منهم و نحن برآء كذلك شهد من جعله الله مطلع الأنوار قل موتوا بغيظكم قد طويت سماء الأوهام بقبضة القدرة و الاقتدار و رفعنا سماء البيان بالحكمة و التبيان و زينّاها بنجم اسمنا البديع الذي به اخذت الزلازل كلّ القبائل و ناح الجبت و اضطربت الأركان هل يرون لأنفسهم من مناص قل ليس لكم اليوم من الله من واق اين يفرون و الى من يهربون هل يجدون من يعصمهم لا وعمرى ليس لهم اليوم من وال يا قوم هذا بديع السموات و الأرض تفكّروا لتعرفوا حكم البدع اذا عرفتم تعرفون هذا الأمر الذي بشرتم به فى الصّحائف و الألواح

ان اتحدوا يا ملأ الأرض باتّحادكم تنفطر سماء الظلم و تنصعق الأصنام انا حملنا البلايا لنجاتكم يشهد بذلك هذا القلم الذي جعله الله سلطان الأفلام

طوبى لك بما ذكرت لدى العرش و نزل لك من سماء السّجن ما تفرح به الأرواح ان اقتد مولاك على شأن لا يمنعك البلاء عن ذكر فاطر السّماء ان اذكر ربّك فى البكور و الآصال لا تحزن من الدّنيا و شؤوناتها سيفنى ما يرى و يبقى الملك لله المهيمن السّتار قل يا اهل الانشاء هذا يوم الاصغاء ان استمعوا نداء الله العلىّ الأبهى الذي ارتفع بين الأرض و السّماء تالله بندائه انجذبت الأشياء و انقلبت الوجوه الى الله العزيز المتان ان الذين منعوا اولئك ليس لهم نصيب فى الملك سوف ينوحون و لا يرون لأنفسهم من مناص انك خذ كأس البقاء باسمى ثم اشربها باذنّى كذلك يأمرك ربّك العزيز العلّام و البهاء عليك و على الذين اقبلوا الى الوجه بروح و ريحان

* * *

ابن ج

هو الظاهر فوق كلّ شيء

هذا كتاب من لدنا الى غلام الذي باسمه زينّت الأسماء و يذكر فى ملكوت الأعلى باسم الله البهىّ الأبهى لينبت فى صدره شقائق الحقايق فى عرفان ربّه العليم الحكيم ان يا غلام كن على شأن ينبغي لاسمك كذلك يأمرك المسجون الذي يدعو الكلّ الى الله العزيز الفريد قل

سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما اظهرتنى فى ايامك و القيت علىّ حبّك و عرفانك اسألك باسمك الذي به ظهرت لآلئ الحكمة و البيان من خزائن افئدة المقرّبين من عبادك و اشرقت شمس اسمك الرحمن على من فى ارضك و سمائك بأن ترزقنى من بدائع نعمائك المكنونة بفضلك و عطائك فىا الهى هذا أول ايامى قد اتّصلت بأيامك فلمّا شرقتنى بهذا الفضل العظيم لا تمنعنى عمّا قدرته لأصفيائك و يا الهى انى حبة قد زرعتها فى ارض حبّك و انتبها بيد احسانك اذا تطلب

بكينوتها ماء رحمتك و كوثر فضلك فأنزل عليها من سماء عنايتك ما يريها في ظلك و جوارك و انك انت مسقى قلوب
العارفين ماء الكوثر و التسليم و الحمد لله رب العالمين

* * *

سر چاه

جناب ملا على اكبر

الأمنع الأقدس

هذا كتاب من لدنا الى من تقرّب الى الله المهيمن القيوم طوبى لك بما وجدت عرف القميص و اتّخذت لنفسك مقاماً في
ظلّ هذا المقام المحمود انّ الذين انقطعوا في حبّي عن سوائى اولئك من خيرة الخلق لدى الحقّ و اولئك هم المخلصون و
الذين توقّفوا بعدما جاءتهم البيّنات قد قدرّ لهم عذاب غير مردود انّ الذين انكروا الغيب اولئك قوم منكرون قل انّه من هذا
اللسان يدع الأمم الى اسمه الأعظم طوبى لقوم يعرفون اياك ان يحزنك اشارات الناس او يمنعك كلمات الذين كفروا بالشّاهد
و المشهود ان اطمئنّ بفضل ربّك و توكلّ عليه في الأمور انّه مع من اراده و ينصرّ الذين نذبوا الهوى و اقبلوا الى العزيز المحبوب
كذلك القيناك قول الحقّ و نزلنا لك في السّجن ما تفرح به القلوب

* * *

يوسف الذى فاز باللقاء

الأقدس الأبهى

هذا كتاب من لدنا الى من هاجر الى ان حضر لدى العرش و فاز بلقاء ربّه العزيز الحكيم و سمع نداء الله بأذنه و شاهد
تجاليات الرحمن بعينه اذ قام لدى الوجه بخضوع مبين طوبى لك يا يوسف بما وجدت عرف قميص ربّك العليّ العظيم انت
الذى دخلت المنظر الأكبر باذن الله مالک القدر و خرجت منه بأمره العزيز البديع نشهد انك حملت الشّدايد للقاء ربّك و
توجّهت الى الوجه اذ منع عنه اكثر العباد بما اكتسبت ايدى الظّالمين سوف يظهر الله جزاء عملك ان تحفظه بالتّقوى انّ ربّك
لهو الغفور الرّحيم كن آية التقديس بين عبادى كذلك امرت من لدن مقتدر قدير كبر من قبلى احبائى فى كلّ مدينة الذين تقرّبوا
الى المنظر الكريم قل يا احبائى ان اتحدوا على الأمر اياكم ان تصدّقوا الذين يدعون ما لا اذن الله لهم لعمري قد انتهى بهذا
الظّهور كلّ امر حكيم انّ الذين يتبعون كلّ ناعق اولئك من الغافلين نور الوجوه بثناء ربّك ثمّ القلوب بذكرى المنيع طوبى لمن
نذب ما عنده و اخذ ما امر به من لدن حاكم عليم انّ الذين اتبعوا الشّهوات اولئك فى غمرات الشّبهات الا انهم من المحتجين
ان استقم على حبّ مولاك ثمّ بشرّ الناس بهذا النور المشرق اللاّيح المنير انما البهاء عليك و على بصرك و سمعك بما رأى و
سمع فى هذا المقام الذى يطوفنّ حوله ملائكة المقرّبين و الحمد لله ربّ العالمين

* * *

بسم الله الأقدس الأبهي

هذا كتاب من لدنّا لمن قصد المقصود و توجّه بوجهه الى وجه المعبود و قطع البرّ و البحر الى ان دخل المدينة التي جعلها الله مطاف الملاّ الأعلى و الملائكة المقرّبين و حضر تلقاء الوجه و زار جمال القدم بعد الذي منع عن اللقاء اكثر العباد كذلك قضى الأمر من لدن عزيز حكيم طوبى لك يا ايّها المقبل بما اقبلت و بلغت و زرت قبلة من فى السموات و الأرضين قد شهد الله لك زيارة جماله و الورود فى سرادق عظمتة هل يبلغ هذا الفضل ما خلق فى الأرض لا ونفسى ان اشكر ربك بما وفقك على ذلك أنّه لهو الغفور الكريم كم من عباد ارادوا و طردوا لدى الباب بما اوحى الشيطان فى صدور الذين يحكمون فى المدينة و بذلك بكت عين عليّ ثمّ عيون المخلصين ما ورد علينا و اهل البهّاء من ضرّ الّا بما اكتسبت ايدى اهل البيان و ربك يشهد بذلك أنّه لهو العليم الخبير انّ الشيطان قعد على المرصد اذا دخل احد قاصداً مقرّ المقصود يخبر باب الحكومة فاسأل الله بأن يبعث من يكفى شرّه أنّه على كلّ شىء قدير ان اخبر احبائى بما قضى ثمّ اقصص لهم ما رأيت و عرفت ليطلّعوا بما ورد علينا من جنود الغافلين كبر من لدنّا كلّ من آمن بالله و مظهر نفسه و بشرهم برحمة من لدنّا لتجذبهم نفحات الرحمة الى الله مالك البريّة كذلك نطق لسان الأحديّة فضلاً من عنده أنّه لهو العزيز الحميد قل

سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما شرقتنى بلقائك و اسمعتنى ندائك و اريتنى انوار وجهك فى الأيام التي كنت فيها مسجوناً فى اخب الدّيار و اسيراً بأيدى الفجّار كيف اشكرك يا الهى بما اعطيتنى بجودك و اكرمتنى باحسانك بحيث فتحت على وجهى باب المكاشفة و اللقاء بعد الذي كان مسدوداً بما اكتسبت ايدى اشقياء خلقك و طغاة بريّتك اى ربّ وعزّتك و جلالك لو اجد لنفسى فى كلّ حين حيوة و افديها لنفسك ليكون قليلاً عند ظهور عطاياك و بروز مواهبك اسألك يا مالك الأسماء و فاطر الأرض و السماء بأن تجعلنى مستقيماً على امرك و مقبلاً اليك و منقطعاً عمّا سواك ثمّ اكتب لى ما قدرته للمخلصين من بريّتك و الموحّدين من احبّتك انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت انت الحقّ علام الغيوب و المقتدر على ما تريد بقولك كن فيكون

* * *

جناب اسم الله جواد عليه بهّاء الله

باسم الله الأقدس الأعزّ الأرفع الأعلى الأبهي

هذا كتاب من لدى البهّاء الى الذى آمن بالله فى يوم فيه اضطربت الأركان من خشية الأمر و انصعقت اهل السموات و الأرضين الّا من تمسك بحبل الله و اعرض عمّا فى ايدى الناس و عرف الله ببصره و انقطع عن العالمين ان يا مظهر الجود كيف اذكر لك ما ورد عليّ من الذى خلقناه بأمر من لدنّا و ارفعنا اسمه بين عبادنا المتذكّرين و أنّه لمّا شهد علو الأمر و اعلّاء اسمه بين الناس اراد قتلى فلمّا ظهر خافية سرّه صاح فى نفسه ليدخل غلّ الله فى صدور الممرّدين و انك تعلم بأنّى لو اردت ضرّ اخى أنّه لم يكن موجوداً على الأرض تالّله مع علمى به و اطلّاعى بما فى صدره حفظناه بسلطان القدرة و الاقتدار عن ضرّ المشركين و انك انت يا مظهر الجود رأيتنى و عاشرت معى و شهدت جبل سكونى و بحر اصطبارى فكّر فى نفسك ما اقامنى على الصّيحة بين السموات و الأرضين فوعمرى لو تفكّر فى ذلك لتصل الى مقام الأمن و تفرّ عن هؤلاء المنكرين ايّاك ان تحتجب جمال الأمر بحجبات الوهم و الهوى فاطلع عن خلفها باسم ربك العليّ العظيم اما سمعت بأنّ كلّ ذى نور يظلم عند

بهائه تالله الحق هذا لبهائه على من فى السموات و الأرض و ينطق فى كلّ شىء بأنّه لا اله الا انا العزيز المقتدر المحيط فمن لم يهتدى بهدى الله فى تلك الأيام أنّه قد اظلم على نفسه و مظلم عند ربك كذلك نزلنا الأمر فى كلّ الألواح و كنت من الشاهدين قل أ تكفرون بالذى كان مشتاقاً للاقائه نقطة الأولى فى ظهوره الأولى و تحرّك باسمه و نطق بثناء نفسه الممتنع المنيع قل يا قوم ان يأتيكم اليوم احد من اليهود و النصارى بلوح الله و اثره و يناديكم يا قوم بأى حجة آمنتم بنقطة الأولى و بأى برهان كفرتم به فى ظهوره الأخرى ما تقولون يا ملأ الغافلين تالله اذا لن يجدنّ لأنفسهم مفرّاً الا بأن يستدلنّ بما استدّلوا به ملأ الفرقان حين الذى شقت سحاب الأوهام و اتى جمال علىّ بالحقّ و قضى الأمر من لدى الله المقتدر العزيز الحكيم فانظر الى المشركين و ما يخرج من افواههم يقولون أنّه قد ظهر قريباً تالله يلعنهم ما يخرج من افواههم و هم لا يشعرون و يكوننّ من الغافلين قل أ كان الله مقتدرّاً فى امره ام انتم يا ملأ العجّزاء ان انتم مقتدرّاً فاتوا ببرهانكم يا ملأ المحتجّيين و ان اعترفتم بأنّه لهو المقتدر على ما يشاء قد اظهر مظهر نفسه كيف شاء و اراد و بعثه بالحقّ و ارسله على العالمين يا قوم خافوا عن الله و لا تنظروا الى ما عندكم تالله الحقّ لن يكفيكم اليوم شىء ولو تتمسكون بكتب الأولين و زبر الآخرين خافوا عن الله ثمّ انظروا اليه بعينه لا بعين احد من الممكنات كذلك وصاكم الله فى الواحه المقدّس المنير ثمّ انظروا بما ثبت به ايمانكم فى كلّ عهد و عصر و لا تعترضوا على الذى قد خرّت لوجهه اهل ملأ الأعلى سجّداً لنفسه المهيمن العلىّ العظيم

اذاً ينادى لسان علىّ بين السموات و الأرض و يقول يا قوم تالله الحقّ انّ هذا لمحبوب العالمين و مقصود العارفين و انك انت يا مظهر الجود اسمع قولى ثمّ مرّ على الصّراط بقدره ربك ثمّ ناد بين النّاس بأعلى الصّوت و لا تكن من الصّامتين قل يا قوم تالله الحقّ قد اشرقت عن افق الجبين شمس قد رقم عليها بخطّ الله العلىّ الأعلى الملك يومئذ لله الملك الفرد الواحد المقتدر الأبهى و هذه الكلمة لسيف لو يضرب به على ظهر الشيطان لينهزم مع جنوده الى اسفل النيران كذلك اشرق الحكم عن مشرق السّبحان ان انتم من النّاظرين قل يا قوم قد انفطرت سماء العلم و اتى ربّ الكلمات على ظلل المعانى اذا انصعقت كلمات اولى الاشارات كذلك قضى الأمر ان انتم من العارفين و انك لو تقرّأ هذا اللوح على لحن الذى نزلت آياته بالحقّ ليستجذب منها افئدة العارفين فيا ليت تتوجّه الى كلمات الذى حارب مع الله و تفكّر فيما يخرج من قلمه ولكن بعدما تجنّب جمال القدم عن لقائه لعلّ تطلّع بأصل امره و تكون من العارفين ثمّ اعلم بأننا نزلنا لك لوحاً من قبل و ارسلناه بيد احد من القاصدين و نسأل الله بأن يزيقك ما قدّر فيه من اثمار هذا الرّضوان و أنّه هو الرّزاق المعطى العزيز الكريم

فوعمرك لو تفكّر فيما نسبوا المشركون بنفسى لتطّلع بهم و بما فى انفسهم لأنك عاشرت معى و اطلعت بعض سجيّتى بين العالمين فيا لله من ذى بصر و ذى سمع و ذى قلب ليتفقه فى الأمر و بما جرى علىّ و ورد على نفسى المظلوم من هؤلاء الظّالمين تالله الحقّ يا جواد قد جلسن حوريّات العزّ و التّقدّيس فى غرفات تلك الكلمات و اصفرّت وجوههنّ من حزن هذا الغلام و ينادين اهل الامكان بأصوات حزين و يقلن يا قوم هذا لوديعة الله بينكم و امانته فيكم و أنّه لجمال علىّ بالحقّ و كينونة محمّد و باسمه ظهرت البحور بالأموّاج و الأشجار بالأثمار و السّحاب بالأمطار و كينونة القدم بالاعتقاد ايّاكم يا اولى الأبصار لا ترتكبوا ما يجرى عنه الدّموع من عين الله المقتدر العلىّ الحكيم ايّاكم ان لن تؤمنوا بالذى ظهر بحجّة علىّ ثمّ بيرهان محمّد ثمّ بدليل الرّوح ثمّ بآيات الكليم لا تقتلوه بأسياف الرّدّ و البغضاء تالله بما فعلتم قد احترقت اكباد الطّاهرات و اذا ينوح على التّراب روح الأمين و يا قوم قد تحيّرت اهل ملأ الأعلى من فعلكم تستدلّون بما ظهر من عنده و تقتلون نفسه المهيمن المتعالى الفريد ان يا حوريّات الغرفات ان اصمتن فى انفسكنّ لأنّ نغماتكنّ الأحلى ولو لن تؤثر فى قلوب التّى كانت قاسية عن ذكر الله ولكن بذلك احترقت اكباد النّبيّين و المرسلين ان استرن وجوهكنّ لثلاً يطمشكنّ الذينهم كفروا و اشركوا و لثلاً يقع على وجوهكنّ ابصار المكذّبين ان اصبرن على مساكنكنّ لأنّ جمال القدم قد صبر فى نفسه فى عشرين من السنين و فى كلّ يوم ما كان غذائه الا من قطعات كبده و شرابه من قطرات دمه و كذلك قضت عليه الأيام و هو كان ساكناً بنفسه فى نفسه الساكن

المقتدر العزيز العليم ان اتكلن على الله ثم ارجعن امر المحبوب الى نفسه و لا تجزعن في انفسكن لئلا يرتفع ضجيج
الممكنات الى ساحة عز مبین كذلك امركن من امر بأمره كل مأمور و بعث بسلطانه كل مبعوث و ارسل من عنده كل رسول
مقتدر امين تالله يا مظهر الجود اذا قد اهتزت حقايق الممكنات من الحانهن و جرت الدموع عن عيون المقرئين من حزنهن
ولكن الذينهم كفروا في حجابات غليظ فيا ليت يكون من ذى شم ليجد رايحة التقديس من قميص الله لا فوعمرک لن يجدنه
الا المطهرون من اهل الحق و اليقين كذلك القيناك قول الحق ليحبذك نفحات الصديق الى مقر الاستقامة و الانصاف و
ينقطعك عن كل كاذب مريب و البهاء عليك و على من سمى برکن الأول من اسمى و على الذين اذا سمعوا نداء الله اجابوه
بخلوص مبین

* * *

من اهل قاین فی الطاء
قد نزل من جبروت الفضل للذى سمى بأحمد ليكون بالطف الله مسرورا

هو البهى الأبهى

هذا كتاب من لدى البهء الى الذى آمن بالله و آياته و اتخذ الله لنفسه حبيبا ان الذينهم آمنوا بالله فى تلك الأيام اولئك بلغوا
ذروة الفضل من لدن عزيز عليما و الذينهم كفروا بالله و بمظهر نفسه اولئك يلعنهم كل الذرات و كان ذلك عن اعين الغافلين
مستورا قل يا قوم اما اخبرناكم بيوم يأتى الله على ظلل النور اذا لن ينفع نفسا ايمانها و كذلك كان الأمر من اصبع الفضل على
الألواح مرقوما فلما اتى بالحق كذبتم و كفرتم به و فرطتم فى جنبه و كنتم عن شطر الانصاف بعيدا تالله الحق لن ينفع يومئذ
نفسا ايمانها الا بأن يدخل فى هذا الظل الذى كان بالحق ممدودا أنك انت ان استقم على امر ربك إياك ان لا تشرك به و
أنه كان اثمًا كبيرًا ان اقرأ فى كل يوم ما نزل من جبروت الأمر ليحفظك بالحق و يجعلك على الصراط مستقيما ثم اعلم بأن
مثل الآيات كمثل الروح و بها يحيى الله الذينهم آمنوا و اقبلوا اليه و كذلك كان الأمر مقضيًا ان الذينهم جعلوا انفسهم محروماً
عنها اولئك اموات غير احياء و ما كان اسمائهم لدى العرش مذكورا قل الأموات هم الذين ما بعثوا اليوم من نفحات الرحمن و ما
شربوا خمر الآيات من كؤوس عز بديعا كذلك فصل الله بين السعيد و الشقى و النور و الظلمة بكلمة التى كانت من ام الآيات
مفصولا و البهء عليك ان تكون ثابتاً على امر الذى كان عن افق القدس مشهودا

* * *

هذه سورة اسمنا المرسل قد نزلنا من جبروت الفضل ليكون على العالمين بشيراً

هو الابدع الاقدس الارفع الابهى

هذا كتاب من لدى البهء الى من اقر بالله و اعترف بسلطانه ثم استقر على مقر قدس رفيع و فيه ما يستقيمه على ما كان ان
يسمع ما نزل فيه و لا يمنع اذن القلب عن اصغاء كلمة الله المقتدر العزيز المنيع و قد تجلى الله فى هذا اللوح باسمه المرسل
على الممكنات لئلا يمنع احد من بدائع ما كنز فى هذا الاسم المبارك البديع انا جعلنا هذا اللوح مبدء ظهور هذا الاسم فى
العالمين و منه بعثنا الرسل من قبل الذى لا قبل له و ارسلناهم الى العباد امراً من لدنا و انا كنا آمرين و نرسلن به الرسل الى آخر

الَّذِي لَا آخِرَ لَهُ بِقُدْرَةِ مَنْ لَدُنَّا وَ أَنَا كُنَّا قَادِرِينَ وَ كَانَ هَذَا اللَّوْحُ مَسْطُورًا مِنْ قَلَمِ الْقُدْرَةِ وَ مُحْفُوظًا خَلْفَ حِجَابِ الْعِصْمَةِ إِذَا أَظْهَرْنَاهُ بِالْحَقِّ وَ بَعَثْنَاهُ عَلَى أَحْسَنِ الطَّرَازِ فِي صُورِ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ الْمَشْرِقِ الْمُقَدَّسِ الْمُنِيرِ

إِن يَا هَذَا الْاسْمَ أَنَا جَعَلْنَاكَ مَظْهَرِ رِسَالِنَا فِي مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَ قَدَرْنَا لَكَ مَا لَا يَحْصِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ أَرْفَعْنَاكَ بِالْحَقِّ إِلَى مَقَامِ الَّذِي اسْتَظَلَّ فِي ظِلِّكَ كُلُّ الْمُرْسَلِينَ وَ بِكَ نُرْسِلُ الرُّسُلَ إِلَى كُلِّ عَوَالِمٍ مِنْ عَوَالِمِ رَبِّكَ وَ هَذَا مَا قَدَرْنَاهُ لَكَ فَضْلًا مِنْ لَدُنَّا لِعِبَادِنَا الْعَارِفِينَ وَ مِنَ الرُّسُلِ مَنْ نَبَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَ نُرْسِلُهُ إِلَى الْعِبَادِ بِكِتَابٍ وَ حُجَّةٍ مُبِينٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ انْطَقَنَاهُ بِفَضْلِ مَنْ عِنْدَنَا وَ الْهَمْنَاهُ حِكْمَةَ الْأَمْرِ مِنْ لَدُنَّا وَ أَنَا كُنَّا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ لِمُقَدِّدٍ قَدِيرٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ بِرُسُلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ انْطَقْنَا الرُّوحَ فِي صَدْرِهِ بِرَبَوَاتٍ قُدْسٍ بِدِيعٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَظْهَرْنَاهُ بِكُلِّ ذَلِكَ وَ جَعَلْنَاهُ مَظْهَرِ كُلِّ الْأَسْمَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ طَهَّرْنَاهُ عَنْ دَنَسِ الْمُشْرِكِينَ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْأَعْظَمِ وَ جَعَلْنَاهُ مَظْهَرِ نَفْسِنَا لِمَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَ الْخَلْقِ وَ قَدَرْنَا لَهُ خَيْرَ الْعَالَمِينَ كَذَلِكَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَضْلًا مِنْ عِنْدِي وَ أَنَا الْفَضَّلُ الْقَدِيمُ

وَ مِنْ دُونِ هَؤُلَاءِ تَجَلَّيْنَا بِهَذَا الْاسْمِ عَلَى كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ جَعَلْنَا هَذَا الْاسْمَ شِمْسًا لِيَسْتَضِيَّ مِنْ أَنْوَارِهَا كُلُّ الْوُجُودِ مِنَ الْغَيْبِ وَ الشَّهُودِ وَ لَا يَعْرِفُ ذَلِكَ إِلَّا الَّذِينَهُمْ أَوْتُوا بِبَصَرِ الرُّوحِ مِنْ لَدُنِ عَلِيمٍ حَكِيمٍ وَ لَنْ يَمْنَعَ أَحَدٌ مِنْ تَجَلَّى هَذِهِ الشَّمْسِ إِلَّا مَنْ يَجْعَلُ حِجَابًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَنْوَارِهَا كَذَلِكَ نَلْقَى عَلَى الْعِبَادِ مَا يَقْرَبُهُمْ إِلَى كَوْنِ الْعُرْفَانِ وَ يَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْعُرْفَانِ وَ كَمْ مِنْ رُسُلٍ تَجَلَّى عَلَيْهِمْ تَجَلِّيَاتُ هَذِهِ الشَّمْسِ وَلَكِنْ فِي أَنْفُسِهِمْ لَا يَكُونُونَ مِنَ الشَّاعِرِينَ مِثْلًا أَنَّ الَّذِينَ يَذْهَبُونَ بِرِسَائِلِ الْمُلُوكِ إِلَى الْأَقْطَارِ أَوْلَئِكَ رُسُلًا مِنْ عِنْدِهِمْ وَ تَجَلَّى عَلَيْهِمْ هَذَا الْاسْمُ عَلَى شَأْنِهِمْ وَ عَلَى قَدَرٍ تَقَابُلُهُمْ لِهَذِهِ الشَّمْسِ الْمَشْرِقِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَحْمِلُ رِسَالَاتِ اللَّهِ فِي الْوَاحَةِ وَ لَا يَفْقَهُ فِي نَفْسِهِ وَ يَكُونُ مِنَ الْغَافِلِينَ كَمَا تَشْهَدُونَ أَنَّ الَّذِينَ يَسْمُونَ عَنْدهُمْ بِالْجَإِيَارِ أَوْلَئِكَ فِي الذَّهَابِ وَ الْإِيَابِ يَحْمِلُونَ آيَاتِ اللَّهِ وَ كِتَابَهُ وَ يَنْشُرُونَهَا فِي الدِّيَارِ وَلَكِنْ فِي أَنْفُسِهِمْ يَكُونُونَ مِنَ الْمَحْتَجِبِينَ وَ كَمْ مِنْهُمْ لَوْ يَطَّلِعُونَ بِذَلِكَ لَنْ يَقْبَلُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ لَنْ يَحْمِلُوهَا بَلْ يَكُونُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ وَ أَشْرَقَ عَلَيْهِمْ تَجَلَّى هَذَا الْاسْمِ حِينَ غَفَلْتَهُمْ عَنْهُ كَذَلِكَ أَحَاطَ فَضْلُ رَبِّكَ الْعَالَمِينَ وَ أَنَا أَرْسَلْنَا مَعَ هَؤُلَاءِ فِي كُلِّ ذَهَابِهِمْ مَا لَا يَحْمِلُهُ أَحَدٌ مِنَ الْعَارِفِينَ فَكَيْفَ دُونَهُمْ وَ هَذِهِ مِنْ خَفِيَّاتِ رَحْمَةِ رَبِّهِمْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى عِبَادِنَا الْمُقَرَّبِينَ أَوْلَئِكَ الْيَوْمَ يَذْكُرُ أَسْمَاءَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَلَائِكَةُ الْمُرْسَلَاتِ وَ جَعَلْنَاهُمْ مَبْشَرَاتٍ لِعِبَادِنَا الْمُرِيدِينَ وَ أَوْلَئِكَ يَكُونُونَ فِي هَذَا الْفَضْلِ إِلَى أَنْ يَظْهَرَ اللَّهُ لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ وَعَدًّا مِنْ عِنْدِهِ أَنَّهُ خَيْرُ الْمُؤْمِنِينَ فَسَوْفَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ بِسُلْطَانِهِ وَ يَعْرِفُهُمْ مَظْهَرِ نَفْسِهِ وَ يَبْلَغُهُمْ إِلَى فِرْدَوْسِ الْقُدْسِ جَزَاءً مَا عَمِلُوا وَ كَانُوا مِنَ الْعَامِلِينَ لَنْ يَضِيعَ عِنْدَ اللَّهِ أَجْرُ أَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ وَ أَنَّهُ لَا يَضِيعُ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ وَ أَنَا الْهَمْنَا الْمُلُوكِ مِنْ قَبْلِ بَانَ يَعْنُونَا عِبَادًا لِهَذَا الْأَمْرِ لِيُظْهَرَ مِنْهُمْ مَا أَرَادَ اللَّهُ فِي تِلْكَ الْإِيَّامِ مِنْ انْتِشَارِ آثَارِهِ كَذَلِكَ نَبِّئُكُمْ لَكُمْ قُدْرَةَ رَبِّكُمْ لَتَكُونَنَّ فِي قُدْرَتِهِ لِمَنْ الْمُؤَقِّنِينَ

إِن يَا مُلُوكَ الْبَيَانِ أَنْتُمْ فَاْمُرُوا رِسَالَاتَكُمْ عِنْدَ ظُهُورِ شَمْسِ الْإِيْقَانِ عَنْ مَشْرِقِ السَّبْحَانِ بَانَ يَذْهَبُوا بِنَاءَ اللَّهِ وَ الْوَاحَةِ فِي كُلِّ الدِّيَارِ وَ يَخْبِرُونَ النَّاسَ بِأَنْوَارِ قُدْسٍ بِدِيعٍ نَبَّأُوا هَؤُلَاءِ بَانَ يَحْمِلُوا آثَارَ اللَّهِ إِلَى كُلِّ الْأَشْطَارِ لَتَهَبَّ رَوَايِحُ الْقُدْسِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ أَنَا جَعَلْنَاكُمْ مَظْهَرِ سُلْطَانَتِنَا لِهَذَا وَ لِعُرْفَانٍ مُوجِدِكُمْ حِينَ الظُّهُورِ تَاللَّهُ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ عَنْ مَلِكِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ أَنْ ارْتَقِبُوا أَيَّامَ اللَّهِ لِكَيْ تَجِدُونَهَا ثُمَّ اسْعُوا بَعْدَ اسْتِمَاعِكُمْ إِلَى مَقْعَدِ الْقُدْسِ مُقَرَّرَ عَرْشِ عَظِيمِ تَاللَّهُ تَوَجَّهْكُمْ إِلَى شَطْرِ السَّبْحَانِ وَ قِيَامِكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَرْشِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَخَيْرٌ عَنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ فَضْلِ تِلْكَ الْإِيَّامِ ثُمَّ ادْخُلُوا حَرَمَ الْفِرْدَوْسِ جَوَارِ رَحْمَةِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَاللَّهُ بِذَلِكَ يَسْتَحْكُمُ سُلْطَانَتَكُمْ وَ يَرْفَعُ قَدْرَكُمْ وَ يَعْزِزُ ذِكْرَكُمْ وَ يَثْبِتُ أَسْمَاءَكُمْ عَلَى الْوَاحِ الْقُدْسِ حَفِيزٌ وَ يَأْخُذْكُمْ فِي ذَلِكَ الْإِيَّامِ فَضْلُ بَارئِكُمْ وَ يَسَلِّطُكُمْ عَلَى مَنْ عَلَى الْأَرْضِ أَجْمَعِينَ كَذَلِكَ أَمَرَكُمْ اللَّهُ فِي هَذَا اللَّوْحِ لئَلَّا تَحْتَجِبُوا حِينَ الظُّهُورِ بِمَا عِنْدَكُمْ مِنْ زَخَارِفِ الْأَرْضِ وَ لَا تَمْنَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَمَّا هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ بِمَا خَلَقَ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ أَنْ سَمِعْتُمْ نَصْحَ اللَّهِ فَلَا تَنْفُسَكُمْ فَإِنْ أَعْرَضْتُمْ فَلَكُمْ وَ أَنَّهُ لَغَنَى عَنْ عِبَادِهِ الْمُحْتَجِبِينَ وَ أَنْتُمْ أَنْ لَنْ تَفْعَلُوا بِمَا أَمَرْتُمْ بِهِ فِي اللَّوْحِ وَ أَنَّهُ يَرْسِلُ الْوَاحَةَ بِيَدِ مَلَائِكَةِ الْمُبَشِّرِينَ حِينَ غَفَلْتُمْ عَنْ ذَلِكَ كَمَا أَنَا نُرْسِلُهَا بِإِيْدِي عِبَادِكُمْ حِينَ غَفَلْتُمْ وَ غَفَلْتُمْ عَنْهَا كَذَلِكَ

كان ربكم مقتدرًا على ما يشاء و حاكماً على ما يريد لن يمنعه احد عن سلطانه و لن يعجزه شئ عمّا خلق فى السموات و الارض ان انتم من العارفين كما شهدتم و سمعتم كلّ ذلك من مظاهر نفسنا حين الظهور بحيث كلّما منعوهم مظاهر الظلم عن سلطانهم و قاموا عليهم بالاعراض أنّهم اظهروا بسلطانهم ما ارادوا و اثبت الامر بكلماتهم و قطع دابر الظالمين كذلك فصلنا فى هذا اللوح اسرار الامر فطوبى لمن يقرئه و يتفكر فيما سطر عليه و يخرج ما كنز فيه من لئالى علم منير

ان يا ايّها الملوك فى البهّاء لا تفعلوا كما فعلوا الملوك بنا فى تلك الايام و منهم ملك العجم الذى علّق هيكلا الامر فى الهوّاء و قتله بظلم بكت عليه كلّ الاشياء ثمّ اهل الفردوس ثمّ اهل ملأ العالمين و قتل انفس معدودات من ذوى قرابتنا و غار اموالنا و جعل اهلنا اسارى بايدى الظالمين و حبسنى مرّة بعد مرّة تالّله الحقّ لن يقدر احد ان يحصى ما ورد علىّ فى السّجن الّا الله المحصى العليم القدير ثمّ بعد ذلك اخرجنى مع اهلى عن الدّيار الى ان ادخلنا العراق بحزن مبين و كنّا فيه الى ان قام علينا ملك الرّوم و دعانا الى مقرّ سلطنته و اذا وردنا عليه جرى علينا ما استفرح به ملك العجم الى ان دخلنا فى هذا السّجن الذى انقطع فيه عن ذيلنا ايدى المحبّين كذلك فعل بنا ولكن انا نشكر الله بما ورد علينا من محكم قضاياه و نحمده على ذلك رجاء ما عنده و أنّه لهو الغفّار الرّحيم

ان يا اسمنا المرسل و مظاهره انا عزّزناكم و ارفعناكم و جعلناكم مظاهرها فى ملكوت الاسماء ايّاكم ان لا يغرّبكم شئ عن بارئكم و لا يحجبكم ارتفاع ذكركم عن موجدكم خافوا عن الله و كونوا من المتّقين

ان يا مرايا هذا الاسم لا تفعلوا بنفسى كما فعلوا المرايا فى تلك الايام لانكم خلقتم بامرى و بعثتم بارادة من قلمى ان انتم من الشّاعرين هل ينبغى للاشباح بان تنكر انوار الشّمس او تعترض عليها بعد الذى خلقت بها لا فونفسى المهيمن العزيز القدير و انّ اعراضهم عن الشّمس و اعتراضهم عليها كاعتراض الجّعل على رايحة المسك و كذلك مثّلنا للعباد مثلاً لعلّ النّاس كانوا بآيات ربّهم لمن الموقنين و من لن يبلغ نفسه رسالات الله ربّه و لن يمنعها عن البغى و الفحشاء و ما نهى عنه فى الالواح أنّه لمحرور عن تجلّى هذا الاسم و يكون من المحرومين

ان يا اهل البهّاء بلّغوا انفسكم رسالات ربكم ثمّ بلّغوا العباد ليحيط بكم رسالات الله على العالمين ايّاكم ان لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل الامنع المنيع و انك انت يا ايّها العبد قم عن رقدك ثمّ بلّغ النّاس بما امرت من لدن ربك الرّحمن الرّحيم و لا تنظر الى احد ثمّ انظر الى وجه ربك العزيز المنير فاكف برّيك عن دونه لتشهد نفسك غنيّاً عن العالمين انا نزلنا هذا الرّضوان و ارسلناه اليك لتفكر فيه و بما عليه و تشكر ربك و تكون من الشّاكرين فانقطع عن الدّنيا و زخرفها ثمّ استعن بالله فى كلّ الامور و كن من المتوكّلين ثمّ اجتمع النّاس على امر ربك و كن من المحسنين ان اطلع عن افق اللّسان بصمصام البيان ثمّ غنّ على لحنى بين السموات و الارضين و ان وجدت نفسك مخموداً فاشتعل من هذه النّار باسم ربك المختار لتستجذب بك قلوب الابرار من عبادنا المقرّبين و ان وجدت نفسك عليلاً فاستشف باسمى الشّافى ليستشفى بك كلّ مريض و عليل كذلك قدّرنا لك و امرناك به لتكون من العاملين و عليك انوار ربك باسمى الابهى و على من معك من عبادنا الموقنين

لوح السّحاب قد نزل من لدى الله مالک الرّقاب

بسم الله العليم الحكيم

هذا كتاب من لدى الرحمن الى الذينهم اقبلوا الى قبله من فى السموات و الأرضين لتسرهم آيات الله و تجذبهم الى افق الوحي و تقرتهم الى مقام ينطق فيه كل شىء انه لا اله الا انا العزيز العليم قم على الأمر بحول الله و قوته قل يا ملاء البيان اذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم فى شفا حفرة التسيان و انزل عليكم من سماء التبيان ما علمكم به هذا السبيل الواضح المستقيم ان يا قلم القدم اذكر فى اللوح ما تفرح به افئدة المخلصين و يوقن كل بصير بانى انا المقتدر على ما اشاء لا يمنى عما اردت من على الأرض كلها و انا العزيز الحكيم قل ان المشركين نقضوا عهد الله و ميثاقه و ادخلونا فى السجن بظلم مبين فلما وردنا اردنا ان نبليهم الملوك رسالات الله المقتدر العزيز العظيم و منهم ملك العجم كشفنا له جمال الأمر و عرفناه نفسنا بعد الذى اخترنا احداً من الأخيار و نفخنا فى قلبه روح القدرة و الاقتدار و ارسلناه اليه ككرة التار بلوح من لدن ربك العزيز القدير و فيه بينا ما اكتسبت يده و ما ارتكبه ملك الروم ليعلم ان البلاء لن يمنع البهلاء عما اراد مالک السماء و لم يخوفنا سطوة الذين كفروا بالله العزيز الحميد و به نفخنا فى صور القدرة مرة اخرى و اضطرب منه كل جبار عنيد و فيه نزل من النصائح و المواعظ ما تستيقظ به افئدة الرافدين قد نزلنا فيه من كل شأن بياناً شافياً يا طوبى لمن يقرأه و يتفكر فى اشاراته لعمري انه يكفى العالمين لو نزلت كلمة منه على الجبال لتطير من الشوق الى الله العزيز الجميل انا ما اردنا منه الا اظهار سلطنة الله و عظمتة و انتشار امره و ظهور استقلاله بين عباد المربين و ما تركنا فيه لأحد من عذر ان اقرأ و كن من الشاكرين قل يا ملاء الأرض تفكروا انا نزلنا فى اللوح لرئيسكم بأن يجمعنا و علماء العصر ليظهر امر الله و حجته لكم انه ارتكب ما ناهى به سكان الملكوت انتم بعد ذلك بأى امر تتمسكون و الى من تذهبون ان انصفوا و لا تكونن من الظالمين و كذلك اردنا فى العراق ان نجتمع مع علماء العجم لما سمعوا فزوا و قالوا ان هو الا ساحر مبين هذه كلمة خرجت من افواه امثالهم من قبل و هؤلاء اعترضوا عليهم بما قالوا و هم يقولون اليوم مثل قولهم و لا يفقهون لعمري مثلهم كمثال الرماد عند ربك اذا اراد تمر عليهم ارياح عاصفات و تجعلهم هباء ان ربك لهو المقتدر على ما يريد تشرفت تلك الديار بقدم ربك المختار و نطق كل حجر و مدر قد ظهرت غرة الأيام و اتى المقصود بجلال مبين قد اخذ الاهتزاز ارض الحجاز و حركتها نسمة الوصال تقول يا ربى المتعال لك الحمد بما احببتى نفحات وصلك بعد الذى امانتى هجر طوبى لمن اقبل اليك و ويل للمعرضين انا جبل الطور من اشراق الظهور و قال قد وجدت عرفك يا اله من فى السموات و الأرضين تلك ارض فيها بعثنا النبيين و المرسلين قد ارتفع فيها نداء الخليل ثم الكليم و من بعده الابن كل اخبروا و بشروا العباد بهذا النبأ العظيم و وروده فى تلك الديار كذلك نزل فى الألواح من لدن منزل قديم و السدرة تنادى يا اهل الناسوت قد اتى مالک الملكوت و استوى على العرش و فى حوله من الملائكة المقرئين دعوا الكنائس و المساجد ان اسرعوا الى مطلع الوحي و لا تتبعوا ظنون الذين غفلوا تالله قد طلع فجر اليقين ان المعابد لذكره قد اتى المذكور بسلطان عظيم

اياكم ان تمنعكم الأذكار عن ربكم المختار دعوا ما عند الأنام ثم اقبلوا الى مطلع الالهام هذا خير لكم ان انتم من العارفين قم على ذكرى اياك ان يمنعك قول المشركين ان اللسان خلق لذكر الرحمن ذكر البرية ولكن بالحكمة كذلك قضى الأمر و رقم من قلم ارادة ربك العليم القدير ان اجمع احبائى ثم أمرهم من لدنا بالبر و التقوى كذلك امرت من لدن ربك الأبهى و لك اليوم عندنا مقام كريم ان الذين يسدون السبيل و يأكلون اموال الناس و يفسدون فى الأرض اننى برآء منهم و الله على ما اقول شهيد ليس ذلتى سجنى لعمري انه عز لى بل الذلة عمل احبائى الذين ينسبون انفسهم اليها و يتبعون الشيطان فى اعمالهم الا انهم من الخاسرين لما قضى الأمر و اشرق نير الآفاق من شطر العراق امرناهم بما يقدسهم عن العالمين منهم من اخذ الهوى و اعرض عما امر و منهم من اتبع الحق بالهدى و كان من المهتدين قل الذين ارتكبوا الفحشاء و تمسكوا بالدنيا انهم ليسوا من اهل البهلاء هم عباد لو يردون وادياً من الذهب يمررون عنه كمر السحاب و لا يلتفتون اليه ابداً الا انهم متى ليجدن من قميصهم الملاء الأعلى عرف التقديس و يشهد بذلك ربك و من عنده علم الكتاب و لو يردن عليهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لا ترتد اليهن ابصارهم بالهوى اولئك خلقوا من التقوى كذلك يعلمكم قلم القدم من لدن ربكم العزيز الوهاب يا ايها

المقبل بلّغ رسالات ربّك لعلّ النّاس يضعون الهوى و يأخذون ما امروا به من الله فالق الأصباح قل لا تضيّعوا امر الله بينكم و لا تتبّعوا الّذين كفروا بالله مرسل الأرياح ان انصروا الله بألسنكم انّ اللّسان سيف الرّحمن ان افتحوا به مدائن القلوب هذا شأن الانسان ان اعرفوا يا اولى الأبصار

قل يا معشر العلّماء هل يقدر احد منكم ان يركض مع الفتى الالهىّ فى ميدان الحكمة و البيان او يطير معه الى سماء المعانى و التّبيان لا وربّى الرّحمن كلّهم انصعقوا اليوم من كلمة ربّك كأنّهم اموات غير احياء الاّ من شاء ربّك العزيز المختار أنّه من اهل العلم لدى العليم يصلّيّ عليه اهل الفردوس و اهل حظائر القدس فى العشىّ و الاشرار من كان رجله من الخشب هل يقدر ان يقوم مع الّذى جعل الله رجله من الحديد لا ومنور الآفاق انّ الّذين نقضوا ميثاق الله و عهده اولئك اخذتهم نفحات العذاب سوف يرون منازلهم فى الثّار فبئس مثوى كلّ متكبر جبّار قل يا قوم تفكّروا فى القرون الّتى خلت قبلكم ارسلنا فيها رسلاً كذبوا بآيات ربّهم اخذناهم بذنبهم و تركناهم تذكرةً لأولىّ الأبواب اين الّذين اتكأوا فى القصور على وسائل الغرور قد ارجعناهم الى القبور تلك البيوت تركوها للعنكبوت فاعتبروا يا اولىّ الأنظار قل ان انتبهوا يا قوم قد نادى المناد فى برّيّة البيان و هذا يوم التّناد الى متى ترقدون فى مهاد الغفلة و الهوى قوموا و اقبلوا و لا تتبّعوا كلّ مشرك مرتاب انا نزلنا لك من قبل آيات بيّنات تلك مرّة اخرى فضلاً من لدنا و انا العزيز الغفّار لتقوم على خدمة الله و تشكره فى الغدوّ و الآصال كذلك صرّفنا الآيات و ارسلناها اليك انّ ربّك لهو العزيز العلّام

* * *

بسم الله العلّىّ الأعلى

هذا كتاب من لدى العبد الى الّذى سافر الى الله و كان من المهاجرين فى اللّوح المذكور الى ان دخل السّجن هذا المقرّ الّذى فيه نزل البلاء من سحاب القضاء فى كلّ حين ان يا عبد طوبى لك بما مسّتك الشّدايد فى سبيل الله و احتملت المشقّة فى طرق رضائه و توجّهت الى شطر الّذى قد كان الوجه عن افق الحزن فيه مرثياً ان استقم على حبّ مولاك و لا تحزن عمّا ورد عليك ان اصبر ثمّ اصبر أنّه يوفّى اجور الّذين هم صبروا لتلقّاء الوجه و أنّه كان على كلّ شىء قديرا قل
اي ربّ انا الّذى توجّهت الى شطر رضائك و الطافك و قصدت حرم امنك و امانك اذا لا تحرمنى عمّا عندك ثمّ قدّر لى ما يقربنى اليك و ينقطعنى عن دونك لأنّك قد كنت على كلّ شىء محيطا

اي عبد مهاجر بشنو ندای اين عبد مسجون را و شكر كن محبوب عالميان را كه بعرفانش فائز شدى و از شمال وهم يمين يقين وارد گشتى و در سبيل رضائش از راحت گذشتى و بشطر عنايتش توجّه نمودى و بر مشقّتهای وارده صابر بودى جميع اين مراتب از فضل پروردگار عالميانست چه كه اگر ارياح عنايت كه از يمين فضلش در هبوست عباد را اخذ نمايد احدى برضائش موفق نشود و بعرفانش فائز نگردد چنانچه مشاهده مى شود بسى از عباد كه ليالى و ايام منتظر حقّ بوده اند و بعد از ظهور احدى بعرفانش فائز نشد الاّ من شاء ربّك لذا بايد اين عباد در كلّ حين فضل بديعش را شاکر باشيم و از او توفيق طلب نمائيم كه بر حبّش مستقيم باشيم و از دونش منقطع عنقريب ايام عمر باخر رسد و جميع ما بندگان در تحت تراب مأوى گيريم و در آن مقرّ جز عنايت او معينى نه و مونسى نخواهد بود غنى و فقير عالم و جاهل عزيز و ذليل كل در آن مقرّ تفريد بيك قسم درآيند و امتيازات و افتخارات عالم ملكيه بالمرّه مرتفع شود و هيچ چيز در آن محل بكار نيايد مگر بدايع فضلش پس بايد از خدا بطلبى كه از فضل و عنايتش محروم نمائيم و از كوثر رحمتش بى نصيب نگرديم و در اين چندروزه فانيه از ذكرش

غافل نشویم و بدونش توجّه ننمائیم در حین نزول شدايد و بلايا صابر باشیم و در موارد نعمت و رخا شاکر و الروح عليك و على الذين هم توكّلوا على الله الفرد الواحد الأحد الصّمد المقتدر المهيمن القيوم و الحمد لله الملك المقتدر المحبوب

* * *

بسم الله الأقدس الأعلى

هذا كتاب من لدى الغلام الى الذى اذا سمع نداء الله توجّه الى مشرق الأنوار انّ فى استواء جمال القدم على العرش الأعظم فى سجن عكّاء لآيات لأولى التّهى فاعتبروا يا اولى الأبصار انّ الذى عمر الدّنيا لنفسه قد سكن فى اخرب البلاد بما اكتسبت ايدى الذين كفروا بالله مالک يوم التّناد فانظر فى الدّنيا و قلّة شأنها لو كان لها شأن ما قبلنا هذا المقام الأدنى بعد الذى كلّ عال استعلى من ارادة ربّك العزيز المختار يقول القلم اى ربّ الى متى اتحرّك على الألواح قد ملئت الآفاق بدائع الآثار يكفى العباد كلمة من عندك لو يجدون حلاوة البيان عمّا يخرج من فم الرّحمن و ما خزن فيها من الحكم و الأسرار ان يا قلم بذكرک يجدّد حياة العالم و يحدث به فى قلوب المخلصين ما يشتعل منه الآفاق لا تحزن بما ترى العباد فى الغفلة و الضّلال سوف يجرى من كلّ جهة سلسيل البيان عمّا خرج من فمک فى العشىّ و الاشرار ادع ملأ الأکوان الى رحيق الحيوان لذا خلقت من ارادة ربّك المقتدر العزيز المتّان ان اذكر العبد الذى ارادنى قل اذا سمعت ندائى من شطرى قم على امرى بين عبادى و ثنائى بين برّيتى كذلك امرت فى هذا اليوم الذى فيه شاخصت الأبصار لا تحزن عمّا ترى من الاجحاف سوف يأخذ ربّك العباد الذين ظلموا أنّه قوى الأمر و أنّه شديد المحال ان اذكر العباد بالحكمة و البيان لعلّ يحدث بذكرک فى القلوب ما يقرّبهم الى شطر الله ربّك العزيز الجبار و البهاء عليك و على من وفى الميثاق

* * *

هاجر

بسم الله الأظهر

هذا كتاب من لدى الغلام الى امة من امائه ليجذبها نداء الرّحمن الذى ارتفع عن جهة العرش و انّ بنداؤه تجتذب افئدة العالمين فى طوبى لمن وجد عرف القميص من هيكل الأمر و اتّخذ فى جوار رحمة ربّه مقاماً كريماً ان يا امتى لا تحزننى عن الفراق فارضى بما قدّر الله لك أنّه خير لك عمّا خلق بين السّموات و الأرضين تالّله أنّه يحبّ من احبّه و يذكر الذينهم قاموا ببناء نفسه بين عبادّه و أنّه بكلّ شىء عليم ان اذكرى ربّك ثمّ اسجدى و ارکعى حبّاً لله الملك العزيز الجميل و قد قدّر لك مقام فى الجنّة الأبهى طوبى لمن فاز بها و دخل فيها بهذا الاسم الأعظم العظيم و البهاء عليك و على كلّ امة آمنت برّبها العزيز الكريم

* * *

بسم الله العلىّ الأبهى

هذا كتاب من لدى الله المهيمن القيوم الى الذي سمع نداء ربه و اتخذ في ظله مقاماً محموداً اذا فاستمع لما يوحى اليك عن الشطر الذي فيه استضاء وجه الغلام و ارتفع عنه نداء ربك المقتدر العزيز الودود قل رب اسألك بذكرك الذي به بعثت الممكنات و استضاءت الوجوه بأن لا تخيبنى عمّا عندك ثم ادخلنى برحمتك فى ظلك الممدود اى رب فاجعل رجائى انت و قصدى انت و املى انت و مقصدى انت و بيتى انت و كعبتى انت و مطلبى جمالك المشرق العزيز المحمود اى رب اسألك بما انت عليه بأن ترسل عن يمين قدرتك ما تعزز به احبائك و تخذل به اعدائك لا اله الا انت و انت انت محبوبى فى الدنيا و الآخرة و انت انت مقصود العارفين و الحمد لله رب العالمين

* * *

ق

احبائى الهى عليهم بهاء الله ملاحظه فرمايند

بسمه المستوى على عرش يفعل ما يشاء

هذا كتاب من لدى الله مالك الأسماء لأهل البهَاء الذين لا يتكلمون الا بما نطق لسان العظمة و الكبرياء و لا يتعقبون كل مدّع كذاب اولئك شربوا رحيق الاستقامة من عناية ربهم المختار سوف تسمعون نداء ناعق لا تلتفتوا اليه دعوه بنفسه مقبلين الى قبلة الآفاق قد تمت الحجة بهذه الحجة التى ظهرت بالحق و انتهت الأنوار الى هذا الأفق الذى منه اشرفت شمس العظمة و الاقتدار طوبى لنفس تربى العباد بحدود الله التى نزلت فى الزبر و الألواح قل لو يظهر فى كل يوم احد لا يستقر امر الله فى المدن و البلاد هذا لظهور يظهر نفسه فى كل خمسمائة الف سنة مرة واحدة كذلك كشفنا القناع و ارفعنا الأحجاب طوبى لمن عرف مراد الله من عرفه يفرح قلبه و يستقيم على الأمر على شأن لا يزلّ من فى الابداع قد كشفنا فى هذا اللوح سرّاً من اسرار هذا الظهور و سترنا ما هو المكنون لئلا ترتفع ضوضاء الفجّار تالله ما عرفه احد الا على قدره لو تجد نفس نفحات هذا القميص لتنجذب على شأن تطير فوق الامكان لو نفصل ما نزلناه فى هذا اللوح لا تنتهى بالأفلام و لا تكفيه بحور من المداد مع هذا الشأن الذى لا يخطر بالبال تسمع ما يقولون فى حقى اهل الضلال انا كشفنا لك سرّاً من الأسرار فضلاً من عندنا عليك لتشكر ربك العزيز العلام ان يا اسمى انا نزلنا فى اكثر الألواح ان الأمر عظيم عظيم مع ذلك ما تفكر احد فى عظمتة الا من شاء ربك العزيز الوهاب انا تركنا اهل الأوهام فى تيه النفس و الهوى ليشغلوا بما عندهم من الظنون ان ربك لهو الغنى المتعال قد ارتفعت راية انه لا اله الا هو و هم يتكلمون بما سمعوا من كل همج رعاك كذلك بشرناك بالكلمة التى ظهرت بقميص البدع بين الأرضين و السموات قل لك الحمد يا من احاطنى فضلك و ذكرتنى بما لا ذكرت به الأخيار

ثم اعلم قد نزل لوح الأحكام من مطلع وحى ربك سوف نرسله بالحق امراً من عندنا ان ربك لهو المهيمن المختار و نزلنا لك لوحاً قبل هذا و ارسلناه من جهة اخرى لتوقن ان ذكره سبق الأذكار نسأل الله بأن يؤيدك على انتشار امره و يوفقك على ما يحب و يرضى فى كل الأحيان انما البهَاء عليك و على الذين تكلموا بما نطق لسان البيان فى قطب الامكان انه لا اله الا هو المقتدر المهيمن الواحد الفرد العزيز الجبار

١٥٢١

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

اشهد الله شهد لذاته انه لا يعرف بما سواه و لا يدرك بدونه

ای خدا بکدام رو رو بملکوت ابهات نمایم و بکدام زبان بسوی تو تضرع و التجا کنم الهی این خادم عاصی بآنچه در احاطه و احصای علمت درآید حمل خطایا و ذنوب و معاصی نموده ولكن بکمال جرئت و اطمینان بیاب رجایت ایستاده عفو و غفرانت را میطلبد و فضل و جود قدیم و بدیعت را مسئلت میکند انک انت الغفور الرحیم و انک انت الکریم ذو الفضل العظیم الهی در این حال چشم از خود پوشیده لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرراً و لا حیوةً و لا نشوراً خدمت اولیا و اصفیا و دوستانت عرض مینماید چون در کتاب مقدس الهی اقدس و الواح منزله در عراق و صحف و الواح بدیعه منیعه این ارض ذکر ارتفاع نفاق در مدن و دیار نازل لذا لوح مکنون مخزون که چند سنه قبل باسم حضرت اسم الله مهدی علیه من کل بهاء ابهات از سماء مشیت ابهی جلّ جلاله نازل در صدر این نامه نوشته ارسال میشود تا اولیای رحمن در حفظ و حراست و صیانت بیت امر مبین رب العالمین کمال جدّ و جهد را مبذول دارند و ضعفا را حفظ نمایند ان ربنا هو المؤید المقدر العلیم الحکیم

و دیگر امری که اظهار آن از اعظم امور و اهم آنست آنکه این خادم کلمهئی استماع نمود که بعضی از اولیای اطراف همچو گمان نموده اند مراسلاتی که باسم این عبد نزد ایشان و سایر دوستان ارسال شده العیاذ بالله مشترک بوده یعنی آنچه از لسان حقّ جلّ جلاله نوشته شده از حقّ بوده و عنوان نامه از نقطه بسم ربنا و خطبه و مناجات تا بمقامی که میرسد قصد افق اعلی و ذروه علیا نموده امام وجه مالک اسماء بعز اصفا فائز و در جواب این کلمات عالیات از مصدر آیات نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله این فقرات از این عبد بوده استغفر الله عن هذا الشکر العظیم کجا اخرس قادر بر آنست امام ملکوت بیان نطق نماید سبحان ربی من ان اکون من المشرکین و همچنین بعد از کلمه انتهی فقراتی که ثبت شده تمام از حقّ جلّ جلاله بوده مختصر عرض مینمایم اینکه حرفی از این عبد نبوده کلّها نزلت من ملکوت الله ربی و ربکم و رب من فی السموات و الارضین در جمیع اوقات مکاتیبی که باسم این عبد بود در ساحت امنع اقدس بعد از اذن خوانده میشد و امر میفرمودند بگیر قلم را و جمیع اجوبه من البدایة الی التّهایه از فم مبارک نازل و ثبت میگشت و این نه اختصاص باین عبد داشته بلکه مکرر از لسان عظمت بلسان طائفین و اطراف نازل شده آنچه که کتاب مبین بوده از برای عالمین حال باید جمیع رحم بر خود و امر الله نمائیم تا کلمهئی بمیان نیاید که مجدّد اساس شرک تازهئی شود در ارض اعاذنا الله و ایّاکم یا معشر الموحّدين من هذه الظّنون و الأوهام ما کنت انا الا عبد کاتب بین یدیه و النّاطق هو الله ربی المتکلم المنزل العلیم القدیم البهّاء و الذّکر و النّساء علیکم یا اهل البهّاء و اصحاب السّفینة الحمراء و الحمد لله ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الأولى

خادم

فی ۴ ذی الحجّة الحرام سنة ۱۳۰۹

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

* * *

ق

جناب م ح عليه تكبير الله العلي العظيم ان يكون من المخلصين

بسم الله العلي الأعلى

هذا كتاب من لدى المسجون الى الذي آمن بالله ربّه العلي العظيم و فاز بقاء الغلام و سمع منه ما لا سمع من احد دونه لو يكون من المنصفين و استشرق عليه انوار الوجه و اهتزته نسيمات الرحمن و استجذبه نغمات الله المقتدر العلي العليم اسمع قول من يناديك ثم ضع ما عندك عن ورائك خذ ما عند ربك الرحمن الرحيم اياك ان تحتجب بما نزل في البيان من الذي بارادة منه ظهرت الأديان في زمن الأولين اياك ان تحتجب بحروفاته و مراياه و ما خلق فيه عن الذي بكلمة من عنده ينطقن كل شيء بأنه لا اله الا انا العزيز الحكيم و هذا ما امرناك به في ظاهر الأمر كما نزل في البيان من لدن منزل قديم و انك لو تدق بصرك تالله الحق لن تشهد في البيان كلمة الا و تجد منها رايحة ذكرى العزيز البديع و بكل كلمة اخذ الله عهد نفسي قبل عهد نفسه لو انت من العارفين قل ان نقطة البيان ما تحرك الا باسمي و ما تنفس الا في ذكرى و ما تكلم الا بشئائي و يشهد بذلك ما نزل من عنده و كان نفسه على ما اقول شهيد و انه حينئذ يكون حياً في هذا الأفق المنيع و يقول يا محمد اسمع قول من يدعوك الى الله ربك و رب العالمين و لا ترتكب ما تضع به حرمة الأمر بين الناس و لا تكن من الذينهم احتجوا عن الله في يوم الذي شقت فيه السحاب و اتى المحبوب باسمه العلي العظيم اولئك قاموا على الاعراض و الاعتراض و منهم من كفره و منهم من حارب به و منهم من استدلل بآيات القبل و بها اعترض على نفسه المظلوم الفريد

ان يا محمد اما تسمع نغمات الله في هذه النغمة العزيز المنيع اما تجد رايحة الله من هذا القميص الدري المنير اما تشهد قدرة الله في هذه القدرة التي احاطت العالمين اما رأيت سلطنة الله و اما سمعت قيامه بين ملائ الأعداء تالله كل ما ظهر منه ليكون حجة و برهاناً ثم دليلاً على كل من في السموات و الأرضين قل ان هذا لسبيل الله فاسلكوا فيه و لا تكونن من الصابرين و ان هذه لنغمة الله قد ارتفعت عن شطر العرش ان استمعوها يا قوم و لا تكونن من المرييين و ان هذا لوجه قد اشرق عن افق مشيئة نفسه الرحمن في هذا الرضوان الأبدع البديع

ان يا محمد هذا لبنأ الذي كان مسطوراً في كل الألواح و هذا لأمر الذي منه فرع كل من في السموات و الأرض الا من عصمه الله بفضل من عنده و قدرة من لدنه و اشربه كوثر البقاء من انامل ارادة ربك العلي الأبهى و جعله من المستقرين ان ستر هذا الوجه بأى وجه تريدون و تكونن من المتوجهين ان يا محمد تالله ان هذا لبديع السموات و الأرض لو انت من الموقنين و هذا لبديع الذي ما ظهر شبهه في الامكان اذا تفكر لشهد بما شهد الله في ذر البيان ثم في الحين ان يا محمد لو يأتي احد و يستدل بكل ما نزل في ازل الآزال لا ينفعه على قدر نقير الا بأن يعترف بهذا الظهور الذي اشرق في هذا الفجر المبين قل ان الحق يتحرك معه لو انتم من العارفين ثم اعلم بأن كل شجرة غرست في البيان ما غرست الا لهذا الظهور الأعظم العظيم اسمع

قولى ثم خلّص نفسك لله محبوبك و محبوب العارفين ثم توجّه بأذن الفطرة الى تغرّدات طيور الأحران فى رضوان البيان فى ذكرى و ثنائى لعلّ تنقطع عن دونى و تتوجّه الى وجه ربّك الغفور الرّحيم ما رقم فى البيان من حرف و لا من كلمة و لا من كلام الاّ و قد نزل فى امرى و يشهد بذلك كلّ شيء لو انت من المنصفين أ تحبّ ان تكون من الذين توقّفوا فى امر الله فى يوم الذى جاءهم مظهر نفسه بسلطان مبين تمسّكوا بكلمات قبله ثم اعترضوا بها على نفسه المقتدر العزيز القدير أنّك ان تخاف من ايمانك فاحفظ هذا اللّوح و اذا اعترض عليك احد بأى حجّة آمنت بالله فأخرج اللّوح و قل بهذا الكتاب المقدّس العزيز المنير فوالله ما اردت فى تلك الكلمات الاّ تبليغ امر ربّك و كان الله على ذلك لشهيد و عليم و ائى ما اردت نفسى بل بما اراد الله لعباده المقرّبين ما كان مشيئى الاّ مشيئته و ما اراد الله كان مرادى لو انت من العارفين ما اتكلّم الاّ بعد اذنه و ما تحرّكت الاّ بأمره المبرم المحكم المتين اسمع قولى ثم ضع ما عندك و قم على امر الله ربّك و أنّه لينصرّك بالحقّ و انّ نصره بالمخلصين قريب ان اخرج عن خلف الاشارات ثم وجّه وجهك الى ملاّ الفرقان و قل قد جاءكم الامتحان من شطر ربّكم الرّحمن اتّقوا الله و لا تكوننّ من المتوقّفين قل انّ هذا لغلام قد جاءكم بحجّة الله و برهانه و دليله و آياته و عظّمته و سلطانه و لا يمنعه شيء عن امره و لا يقوم معه السّموات و الأرضين اذاّ يمشى ملكوت الله قدّامه ثمّ عن ورائه جنود الوحي و الالهام و عن يمينه من الملائكة قبيل ثمّ النفث الى ملاّ الانجيل و قل قد جاءكم نبأ الأعظم العظيم تالّله انّ الذى صعد الى السّماء قد نزل بالحقّ و قام تلقاء الوجه اتّقوا الله و لا تكوننّ من الغافلين و قد جاء ليحيى العالم و يتّحد اهل العالم و هذا خير لأنفسكم ان انتم من العالمين و انفق روحه لمن فى السّموات و الأرض مرة اخرى حبّاً لله المقتدر العزيز المنيع

و خاطب القسيس قل ايّاك ان تدقّ التواقيس تالّله الحقّ قد ظهر ناقوس الأعظم و يدقّه انامل مشيئة ربّك الرّحمن فى عرش الرّضوان و استجذبت منه حقائق الأكوان الذين طهّروا النّظر عن حدودات البشر و توجّهوا الى هذا المنظر الأكبر مقرّ الله المقتدر العزيز العظيم ايّاك ان تخاف من احد قم بقدرتى و سلطانى ثمّ بلّغ رسالاتى و لا تكن من الصّابرين ثمّ ارتدّ البصر الى ملاّ التّوراة قل قد جاءكم سلطان الأسماء و الصّفات الذى فى قبضة قدرته ملكوت الآيات و قام عن يمينه ما وعدتم به من آل داود و أنّه لهو الموعود عندكم و اذاّ يناديكم عن يمين عرش ربّكم الودود ان يا ملاّ اليهود الى متى تكوننّ راقداً على مهاد الجهل و الغفلة ان ارفعوا رؤوسكم فانّ الشّمس قد اشرقت عن افق الجلال و بلغت الى قطب الزّوال ان استضيؤوا منها و لا تكوننّ من المحتجبين

ثمّ قل بسم الله و بالله و توجّه الى ملاّ البيان قل يا قوم اما بشرتم فى الواح ربّكم الرّحمن بهذا الظّهور الذى جاءكم ببرهان الله المقتدر العزيز العليم ان تكفروا به فبأى امر يثبت ايمانكم بالله ربّكم فأتوا به و لا تكوننّ من الصّابرين هذا نفس علىّ بينكم و مظهر محمّد فيكم و روح الرّوح بين السّموات و الأرضين و ما اراد لنفسه من شيء و يدعوكم فى كلّ حين الى الله ربّكم ان ارحموا يا قوم و لا تقتلوه بأسياف البغضاء و لا تكوننّ من الظّالمين فأنصفوا فى انفسكم هل رأيتم فى البيان ما لا يكون دليلاً على ذكرى و ثنائى لا فونفسه المنزل القديم ان تستنشقوا اوراق البيان لتجدوا من كلّ ورقة منها رايحة قميصى المقدّس العزيز المنير ايّاكم يا قوم ان تشبّكهو بسهام الظّنون و الهوى و تكوننّ من الخاسرين ائى ما اردت ان اظهر نفسى بينكم ولكنّ الله اظهرنى بالحقّ و انطقنى بآياته و ارسلنى على العالمين انّ هذا سراج الذى اشتعله محبوبكم و محبوب العارفين و هذه نار اوقدها مشيئة ربّكم الرّحمن فى قطب الأكوان لو يتوجّه احد الى زفير كلّ جذوة من جذواتها ليسمع بأنّ هذا لمحبوب الله قد ظهر بينكم و انّ هذا لمعبود العالمين لا املك لنفسى شيئاً و أنّه يتكلّم بلسانى كيف يشاء لو كان هذا جرمى ما انا أوّل المجرمين تفكّروا فى رسل الله و سفرائه كلّهم تكلموا بما تكلم هذا الرّوح بينكم و يشهد بذلك حقائق الأشياء و حوامل عرش عظيم و انتم ان لم تنصروا هذا المظلوم لا تعرّضوا عليه خافوا عن الله الذى انزل البيان ثمّ كتب الأوّلين فونفسه المحبوب ما اردت ان اكون رئيساً لمن على الأرض بل القى عليهم ما امرت به من لدن عزيز جميل لينقطعهم عن شؤونات الأرض و يصعدهم الى مقرّ الذى

انقطعت عنه عرفان المشركين ثم ادراك المعرضين و انت تعلم بأننى ما وجدت فى ايامى موطن امن كنت فى كلّ الأحيان بين
يدى الظالمين و ورد علىّ ما لا ورد على احد من قبل و انت تصدّقنى لو تكون من المنصفين قمت على ذكر الله بين خلقه بما
استطعت و ما قصّرت فى تبليغ امره بين السموات و الأرضين هذه لأيام ما شهدت عين الابداع شبهها و فى مثلها ما ظهر احد
من سفراء الله الا هذا الظهور الأبدع البديع و بهذا الظهور يظهر حكم البدع لو انتم من الموقنين و بهذا الظهور ثبت قدرة الله
بين عباده و ظهر سلطانه على كلّ ذى بصر عليم

ان يا محمد انا اجبتك من قبل و حضرت بين يدينا و سمعت ممّا لا سمعه اكثر الناس و اطّلت بسجّيتى و ذكرى
بين هؤلاء الغافلين اياك ان تمنع نفسك من هذا البحر الأعظم العظيم انّ الذى اتّخذوه الناس لأنفسهم ربّاً انه كان ان يحضر
تلقاء الوجه بخضوع مبين فلما ارفعنا ذكره اراد سفك دمي بما اتّبع نفسه و هواه و كذلك ورد علينا فى هذا السّجن البعيد قل يا
قوم اتّقوا الله و لا تتّبّعوا الذينهم لا يعرفوا الشّمال عن اليمين كذلك قصصنا لك ما ورد على الغلام و القيناك ما يقربك الى الله
ربّك لتكون من الفائزين فانقطع عن نفسك ثمّ عن الدّنيا و قم على امر ربّك بقدرة مبين ان اجتمع الناس على هذا البحر الذى
يتموّج فى ذاته لذاته و ينطق كلّ موج من امواجه بأنّه لا اله الا هو العزيز الكريم اياك ان يمنعك الأسماء عن موجدّها و الملك
عن مالكة طهر نفسك عن كلّ شىء ثمّ لسانك عن ذكر العالمين اذاً لو تذكر عند الناس ذكر اسم ربّك العزيز العليم ليؤثّر
قولك فيهم الاّ الذينهم أخذ روح الحيوان عنهم اولئك رماد الأرض لا يحيون ابداً لو ينفخ فيهم الرّوح بدوام الله الملك العزيز
القدير انا ارسلنا اليك من قبل الواح عزّ منيع يكفى كلمة منها كلّ الخلائق اجمعين ان استمع ما امرناك به حبّاً لنفسك و لا
تكن من المتجاوزين هذا ينبغى لك و يجعلك غنياً عمّا عرفت و علمت و عمّا خلق بين السموات و الأرضين و الرّوح و التّكبير
عليك و على الذينهم آمنوا بالله و كانوا من الموقنين

* * *

جناب حاجى فرج

بسم الله الأمنع الأقدس الأبهى

هذا كتاب من لدى المظلوم الى الذى اتّخذ الى الرّحمن سبيلاً ليأخذه عن نفسه و يجذبه الى مقرّ كان بأنوار الوجه مضيئاً ان يا
عبد طوبى لك بما عرفت الحقّ و اعرضت عن الذى كفر بالرّحمن و كان فى امّ الألواح شقيّاً ان استقم على حبّ الله و امره
ثمّ انصره بالبيان كذلك يأمرك الرّحمن حين الذى كان بأيدي الظالمين مسجوناً اذا مسّتك البلايا فى سبيلى ان اذكر بلائى و
هجرتى و سجنى كذلك نلقيك من لدن عزيز حكيم لعمرى سوف نطوى الدّنيا و ما فيها و نبسط بساطاً آخر انه كان على كلّ
شىء قديراً قدّس قلبك لذكرى و اذنك لاستماع آياتى ثمّ اقبل الى المقرّ الذى استقرّ فيه عرش ربّك الرّحمن قل
اى ربّ لك الحمد بما وفّقتنى على عرفان مظهر نفسك و جعلتنى مقبلاً الى كعبة و صلك و لقائك اسألك باسمك
الذى منه انفطرت السّماء و انشقت الأرض بأن تكتب لى ما كتبه لمن اعرض عن دونك و اقبل اليك و قدّر لى مقعد صدق
عندك فى سرادق الأبهى انك انت فعّال لما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم

* * *

هو الله تعالى شأنه الذكر والبيان

هذا كتاب من لدى المظلوم الى من اقبل و سرع الى الله العليم الحكيم يا محمد نشهد أنك طرت بقوادم الاشتياق الى مالك يوم الميثاق وردت و حضرت لدى الباب و سمعت النداء من مطلع الكبرياء و فزت بما فاز به المقرّبون احمد الله بهذا الفضل العظيم يا تقى اسمع ندائى مرّة اخرى وصّ القوم بتقوى الله و بما يرتفع به امره البديع قل أيّاكم ان تمنعكم شبهات اهل البيان عن ربّكم الرحمن دعوهم ورائكم مقبلين الى سدرة الظهور التي ينطق عليها مكلّم الطور أنّه لا اله الا انا العليم الخبير يا ابن ابهر عليك بهاء الله مالك القدر كن ناطقاً بذكرى و متوجّهاً الى وجهى و آخذاً كتابى بقوة من عندى و قائماً على خدمة امرى و مقبلاً الى افقى المنير الذى اذ ظهر سجدت له الآفاق و خضعت له الأنوار كذلك انزلنا الآيات و صرّفناها بالحقّ فضلاً من عندنا عليك و انا الفضّال الكريم اذهب بكتابى الى ديارى و ذكرّ اوليائى و بشرهم بعنايتى و رحمتى و قل الله معكم فى كلّ الأحوال نسمع و نرى و انا السميع البصير اتقوا الله يا قوم و لا تتبعوا الذين بدّلوا البحر بالغدير و الايقان بالأوهام أنّهم من الأخسرين فى لوح مبین

نشهد أنّك حضرت و ذكرت اهل القاف الذين وفوا بميثاق الله و عهده و كانوا من الرّاسخين و ذكرت اهل الرّاء الذين نبذوا الأوهام متمسّكين بحبل اليقين نشهد أنّا سمعنا منك ذكر اهل الطّاء الذين آمنوا بمالك الأسماء و فاطر السّماء و اهل القاف و الميم و الكاف افرح بشهادتى و قل لك الحمد يا مقصود العارفين و نذكر اوليائى فى الصّاد و نبشّركم بآيات الله ربّ العالمين يا اهل الصّاد قد توجّه اليكم مالك الایجاد من شطر السّجن و يشهد باقبالكم و توجّهكم و خضوعكم و خشوعكم لأمر خضعت له اعناق المشركين قد ورد عليكم فى سبيل الله ما ناح به روح القدس ثمّ الذين طافوا عرشى العظيم قد هاجرت من دياركم بما ورد عليكم أنّ ربّكم الرحمن هو العليم الخبير لا يعزب عن علمه من شىء يشهد بذلك كلّ عارف بصير ما لى ارى الذّئب خلف اغنامى قل اتقوا الله يا قوم و لا تكونوا من الظّالمين نوصيكم بالاستقامة الكبرى فى هذا الأمر الذى به اسودّت وجوه المشركين يا اوليائى فى ابهر أنّ المظلوم قد اقبل اليكم من شطر السّجن و ذكركم بما لا تعادله ثروة الأغنياء و لا ما عند الملوك و السّلاطين قد ذكركم من حضر لدى الوجه ذكرناكم بهذا اللّوح المبین

يا قمصر مرّت عليك نفحات الرّحمن و فزت بما لا فاز به اكثر مدن العالم اعرفى هذا الفضل الكبير نوصيك بحفظ ما اوتيت من لدى الله العزيز الحميد أنّ التّاعق نعق و الغراب نعب و حمامة العرش نطقت أنّه لا اله الا انا العزيز الجميل و نذكر اوليائى فيك و نامرهم بالاستقامة فى هذا النّبأ العظيم قد ظهر ما اخبرناكم اذ كان الثّور مشرقاً من افق الزّوراء و فى ارض السّرّ و فى هذا المقام الكريم

و نذكر اوليائى و احبائى فى الميم و الألف و نبشّركم برحمتى التي سبقت من فى السّموات و الأرضين يا اصحابى هناك نشهد أنّكم اقبلتم و آمنتم بالله مالك هذا اليوم البديع طوبى لبيوتكم بما ارتفع فيها ذكر الله و ذكر اوليائه و فزتم بما كان مكتوباً فى الواح ربّكم المقتدر القدير

يا اصحابى فى السّين و الثّون أنّ المظلوم يذكركم و يأمركم بما ينبغى لهذا الأمر الذى اعرض عنه كلّ غافل مريب خذوا كتاب الله بقوة من عندنا و كونوا من الرّاسخين أنّا نوصيكم بحفظ ما اوتيتهم احمدا ربّكم الرحمن الرّحيم قد حضر ابن ابهر فى المنظر الأكبر و ذكركم ذكرناكم بهذا اللّوح الذى لاحت من افقه شمس عناية ربّكم الكريم

يا ابن ابهر قد ذكرت عبادى و امائى تلقاء الوجه و فاز كلّ عبد و امة بما كان مذكوراً فى كتب الله و مسطوراً من القلم الأعلى فى لوح ما اطّلع به الا هو كذلك ارتفع حفيف سدره المنتهى فى هذا المقام الرّقيع قل يا ملأ الامكان ونفسى الرحمن

قد ارسلنا اليكم عرف بياني الأحلى هل تجدونه ام تكونون من الغافلين قد ملأت الآفاق نفحات الوحي هل تجدونها ام انتم من التائمين قد تضيّع عرف قميص الرحمن فى العالم طوبى لمن عرف و وجد و قال لك الحمد يا مقصود العالمين تالله تعطر العالم من نفحات القلم ولكن الأمم فى سكر عجيب قل يا ملأ البيان قد اتى الرحمن برايات العرفان رغماً لأنفكم انه هو الذى سجد لاسمه نقطة البيان و الملأ الأعلى و الملائكة المقربون قل ان الروح الأمين يطوف حول العرش و اهل الفردوس سكنوا فى ظل هذا المقام العزيز البديع من اعرض عن هذا الاسم انه اعرض عن الله من قبل و من بعد يشهد بذلك من عنده لوح حفيظ الرحمة التى جرت من قلمي الأعلى عليك و على الذين يحبونك و يسمعون قولك فى هذا الأمر العظيم الذى به ارتعدت فرائص المشركين الذين نبذوا كتاب الله ورائهم مقبلين الى كل غافل اعرض عن الله الملك الحق المبين

* * *

بسمه المقتدر على ما يشاء

هذا كتاب من لدى المظلوم الى من تمسك بالعلوم لعله يحرق الحجاب الأكبر و يتوجه الى الله مالك القدر و يكون من المنصفين لو تسمع نغمات الورقاء التى تغنّ على افنان سدره البيان لتجذبك على شأن تجد نفسك منقطعاً عن العالمين انصف يا عبد هل الله هو الفاعل على ما يشاء او ما سواه تبيّن و لا تكن من الضامتين لو تقول ما سواه ما انصفت فى الأمر يشهد بذلك كل الذرات و عن ورائها ربك المتكلم الصادق الأمين و لو تقول انه هو المختار قد اظهرنى بالحق و ارسلنى و انطقنى بالآيات التى فزع عنها من فى السموات و الأرضين الا من اخذته نفحات الوحي من لدن ربك الغفور الرحيم هل يقوم مع امره امر و هل يقدر ان يمنعه احد عما اراد لا ونفسه لو كنت من العارفين فكّر فى ملا التورية لم اعرضوا اذ اتى مطلع الآيات بسلطان مبين لو لا حفظ ربك لقتله العلماء فى أول يوم نطق باسم ربّه العزيز الكريم ثم ملا الانجيل لم اعترضوا اذ اشرقت شمس الأمر من افق الحجاز بأنوار بها اضاءت افئدة العالمين كم من عالم منع عن المعلوم و كم من جاهل فاز بأصل العلوم تفكّر و كن من الموقنين قد آمن به راعى الأغنام و اعرض عنه العلماء كذلك قضى الأمر و كنت من السامعين ثم انظر اذ اتى المسيح افتى على قتله اعلم علماء العصر و آمن به من اصطاد الحوت كذلك بينك من ارسله الله بأمره المبرم المتين ان العالم من عرف المعلوم و فاز بأنوار الوجه و كان من المقبلين لا تكن من الذين قالوا الله ربنا فلما ارسل مطلع امره بالبرهان كفروا بالرحمن و اجتمعوا على قتله كذلك ينضحك قلم الأمر بعد اذ جعله الله غنياً عن العالمين انا نذكرك لوجه الله و نلقى عليك ما يثبت به ذكرك فى الواح ربك العزيز الحميد دع العلوم و شؤوناتها ثم تمسك باسم القيوم الذى اشرق من هذا الأفق المنير تالله قد كنت راقداً هزنتى نفحات الوحي و كنت صامتاً انطقنى ربك المقتدر القدير لو لا امره ما اظهرت نفسى قد احاطت مشيئته مشيئى و اقامنى على امر به ورد على سهام المشركين اقرأ ما نزلناه للملوك لتوقن بأن المملوك ينطق بما امر من لدن عليم خبير و تشهد بأنه ما منعه البلاء عن ذكر مالك الأسماء فى السجن دعا الكل الى الله و ما خوفته سطوة الظالمين استمع ما يناديك به مطلع الآيات من لدن عزيز حكيم قم على الأمر بحول الله و قوته منقطعاً عن الذين اعترضوا على الله بعد اذ اتى بهذا النبأ العظيم قل يا معشر العلماء خذوا اعنة الأقلام قد ينطق القلم الأعلى بين الأرض و السماء ثم اصمتوا لتسمعوا ما ينادى به لسان الكبرياء من هذا المنظر الكريم قل خافوا الله و لا تدحضوا الحق بما عندكم اتبعوا من شهدت له الأشياء و لا تكونن من المريبين لا ينفعكم اليوم ما عندكم بل ما عند الله لو كنتم من المتفرسين قل يا ملأ الفرقان قد اتى الموعد الذى وعدتم به فى الكتاب اتقوا الله و لا تتبعوا كل مشرك اثم انه ظهر على شأن لا ينكره الا من غشته احجاب الأوهام و كان من المدحضين قل قد ظهرت الكلمة التى بها فرّت نقبائكم و علمائكم هذا ما اخبرناكم به من قبل انه لهو العزيز العليم ان العالم من شهد

للمعلوم و الذي اعرض لا يصدق عليه اسم العالم لو يأتي بعلوم الأولين و العارف من عرف المعروف و الفاضل من اقبل الى هذا الفضل الذي ظهر بأمر بديع قل يا قوم اشربوا الرحيق المختوم الذي فككتنا ختمه بأبدى الاقتدار أنه لهو القوى القدير كذلك نصحناكم لعلكم تدعون الهوى و تتوجهون الى الهدى و تكونون من الموقنين

بلسان پارسی بشنود که شاید نفحات قمیص رحمانیه را که الیوم ساطع است بیاید و بکوی دوست یگانه بشتاید تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور مظاهر رحمن اهل امکان دوری میجستند و بر اعراض و اعتراض قیام مینمودند اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع بشریعه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده و لکن حجبات اوهام انام را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عز صمدانیه منع نموده و مینماید چه که در آن ایام حق بآنچه خود اراده فرموده ظاهر میشود نه باراده ناس چنانچه فرموده أ فکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون البتہ اگر باوہام ناس در ازمنه خالیه و اعصار ماضیه ظاهر میشدند احدی آن نفوس مقدسه را انکار نمینمود مع آنکه کل در لیالی و ایام بذکر حق مشغول بودند و در معابد عبادت قائم معذلک از مطالع آیات ربانیه و مظاهر بیّنات رحمانیه بی نصیب بودند چنانچه در کتب مسطور است و آن جناب بر بعضی مطلعند مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حثان که اعلم علمای عصر بود و هم چنین قیافا که افضی القضاة بود حکم بر کفر نمودند و فتوی قتل دادند و هم چنین در ظهور رسول روح ما سواه فداه علمای مکّه و مدینه در سنین اولیه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که ابد اهل علم نبودند بایمان فائز شدند قدری تفکر فرمائید بلال حبشی که کلمهئی از علم نخوانده بود بسماء ایمان و ایقان ارتقا نمود و عبدالله ابی که از علما بود بنفاق برخاست راعی غنم بنفحات آیات بمقرّ دوست پی برد و بمالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتی یصیر اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و مضمون این فقره در اکثر کتب الهیه و بیانات انبیا و اصفیا بوده برآستی میگویم امر بشانی عظیم است که پدر از پسر و پسر از پدر فرار مینماید در حضرت نوح و کنعان مشاهده کنید انشاءالله باید در این ایام روحانی از نسایم سبحانی و فیوضات ربیع رحمانی محروم نمایند باسم معلوم منقطعاً عن العلوم برخیزید و ندا فرمائید قسم بآفتاب افق امر در آن حین فرات علوم الهیه را از قلب جاری مشاهده نمائید و انوار حکمت ربانیه را بی پرده بیابید اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری و در سبیل دوست انفاق نمائی این بسی واضح است که این عبد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شئون ظاهره خارج است چنانچه در سجن اعظم غریب و مظلوم افتاده و از دست اعدا خلاصی نیافته و نخواهد یافت لذا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید ناس از حجبات نفس و هوی پاک شوند و بعرفان حق که اعلی المقام است فائز گردند لا یضرّتی اعراضهم و لا ینفعنی اقبالهم انما ندعوهم لوجه الله انه لغنی عن العالمین انشاءالله باید از نار محبت ربانی که عین نور است در این ظهور عزّ صمدانی بشانی مشتعل شوی که جمیع آفرینش از حرارت آن بحرکت و اهتزاز آیند و بحق توجه کنند انما البهّاء علی من فاز بأنوار الهدی و اعترف الیوم باللّه الفرد الواحد العلیم الحکیم قل

سبحانک یا فاطر السّماء و مالک الاسماء اسألك بظهورات آیاتک و خفیّات الطافک ان تجعلنی من الذین اقبلوا الیک و اعرضوا عمّا سواک و اعترفوا بفردانیّتک و اقرّوا بوحدانیّتک و طاروا فی هوآء قریک الی ان جعلوا اسراء فی دیارک و اذلاء بین بریّتک ای ربّ قد تمسکت بحبل مواهبک و تشبّبت بذیل عطائک اسألك ان لا تطردنی عن بابک الذی فتحتہ علی من فی ارضک و سمائك ثمّ ارزقنی یا الهی ما قدرته لأصفیائک و کتبه لأحبّائک ثمّ ایدنی علی خدمتک علی شأن لا یمنعنی اعراض المعرضین عن اداء حقّک و لا سطوة الظّالمین عن تبلیغ امرک هل تمنعنی یا الهی عن قریک بعد از نادیتنی الیک و هل تطردنی عن مطلع آیاتک بعد از دعوتنی الی افق فضلک ای ربّ هذا عطشان اراد فرات مکرمتک و جاهل استقرب الی بحر علمک علّمنی یا الهی من علمک المکنون الذی به احییت ما کان و ما یکون ثمّ اجعلنی طائفاً حول رضائک و خاضعاً لأمرک و خاشعاً

لأحبائك الذين قصدوا لقائك و فازوا بأنوار وجهك و دخلوا المدينة التي فيها فاحت نفحات وحيك و سطعت فوحات الهامك
أنك انت المقتدر على ما تشاء اشهد أنك انت المهيمن على من في الأرض و السماء و المقتدر على الأشياء لا اله الا انت
المتعالى المقتدر المهيمن القيوم

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من هذا الغلام الى من على الأرض اجمعين ان لا تعبدوا الا الله الملك العلي العظيم كذلك نزل الأمر في كل
الألواح من لدن مقتدر قدير و بعد قد سمعنا بأن المعرضين ارادوا ان يحضروا بين يدي الغلام قل ان احضروا و لا تكونن من
المتوقفين و جعلنا محلّ الحضور بيت الله الذي بناه احد من السلاطين و أنه سمى بالسليم في ملكوت السماء لو انتم من
العارفين و قررنا يوم اللقاء يوم الأحد او الاثنين و كان الله على ما اقول شهيد قل لو يجتمع كل من على الأرض ليأتيهم الغلام نبيا
عظيم قل أنه لو يتحرك يتحرك معه جنود الغيب ثم اهل ملا الأعلى ثم حقايق العالمين اتقوا الله يا ملا المعرضين ثم انصفوا
في امر الغلام و بما اتى به و لا تكونن من الظالمين أنه ما اراد الا ما اراد به ربكم العالم الحكيم

باسم محبوبى العلي الأعلى

هذا كتاب من هذا المفتقر الذي يدعو كل من في السموات و الأرض الى ربه العزيز الجبار قل ان في تسجّر البحار و تجري
الأنهار و تقلّب الليل بالنهار و ظهورات الأحديّة في قصص الأنوار و هبوب الأرياح و آثار الصنع في الأثمار لآيات لأولى الأبصار
قل يا ملا الأرض فانظروا الى آثار قدرة الله كيف خلق كل من في السموات و الأرض بحرف من قلمه و نفخ فيهم روح الحيوان
بحرف اخرى كذلك نلقى عليكم ما ستر في طمطام يّم الأسرار و ارسل عليهم علياً قبل محمد و انزل معه آيات بينات يعجز
عن عرفانها كل ذي علم و اقتدار و بذلك شقت ارض المعرفة و انفطرت سموات الحكمة و رفعت غمام الفضل و تنزل عليكم
الأمطار كل ذلك تذكرة لكم بالحق و عبرة لأولى الأبواب و يهدى المنقطعين الى رفرف القدس و ما يزيد الظالمين الا خسار قل
يا قوم هذا ما وعدكم الله في الألواح قد جاءكم على غمام من النار و في حوله ملائكة الروح و يبشركم برضوان الأحديّة في
مقعد الذي فيه تشرق الأنوار و اقبل اليه الذين اتوا بصائر العدل من لدن عزيز مختار و اعرض الذين تجد في صدورهم غلاً من
الله و كانوا من الذين كفروا بالله في كل عهد و اعصار و هذا ما رقم من قلم الأعلى على الواح التي سطرت من اصبع الله
المهيمن الجبار قل يا قوم فأنصفوا في انفسكم اقل من آن و تفكروا فيه يا اولي الأفكار ان لن تؤمنوا بالذي جاءكم بآيات بينات
فبأى وجه توجّهون اليوم يا اولي الانصاف اما سمعتم من قبل يوم يأتي ربك او بعض آيات ربك و هذا هو الذي قد اتى في ظلل
من الأنوار بآيات يعجز عنها كل من في السموات و الأرض و تذهل عنها عقول العارفين ثم افئدة اولي الأخيار

قل يا قوم قوموا عن مراقد الغفلة ثم اقبلوا الى الله الواحد المقتدر الفطار قل ان في خلق انفسكم و تكلم السنكم و
تحرك ايديكم لآيات لأولى الأنظار قل يا قوم لا تمنعكم الدنيا و زخرفها و لا يسدكم ما نزل عليكم من كل متكبر مرتاب و لا
تخافوا عن الذين ما سلطهم الله الا على ابدانكم في ايام معدودة ليلوكم ايكم كان في الملك من مصطبر صبار و ما نزل كل
ذلك عليكم الا بما قدر في لوح المحفوظ على قدر و مقدار و سيمضى كل ما مستكم من القضايا اقل من ان ترتد اليكم

الأبصار اتقوا الله و خافوا عن الذي كان مقتدرًا عليكم و على ارواحكم و اجسادكم و لا يمنعه احد فى امره يفعل ما يشاء و لا يسأل عما شاء و هو العزيز المختار قل ان الذين صبروا فى الأرض فسوف يجزيهم الله احسن الجزاء و يركبون على براق الحمراء و يمرّون فى كل حين عن كل اشطار و اقطار

قل يا قوم هذه ناقة الله ترعى ما انبت الله لها فى ارض الفردوس و تسقيكم من لبن الذي تحبى به الأرواح و الأبدان و يا قوم لا تمسوها بسوء انفسكم و لا تتبعوا هواكم فاتبعوا الذي يدعوكم الى الله ثم اذكروه فى قلوبكم فى الليالى و الأسحار قل أ و لم يكفكم انه انزل عليكم الكتاب و فيه فصل كل امر و يتلى عليكم فى عشى و ابكار و يشركم لقاء يوم ترهق فيه وجوه الظالمين غبرة النار و تندك فيه جبال العلم و تنشق ارض الكفر و تنفجر فيه الأنهار قل هذا يوم الذي وعدتم به فى الألواح اذا كانت السموات مطويات فى يمين القدرة و تقبض الأرض بقبضة الارادة و تشتعل فيه الأبحار هذا ما رقم قلم الأمر من خفيات الأسرار بالاجهار اذا يستبشروا المقرّون بلقاء ربهم و يضطرب كل مستكبر مكّار و يسوق الذين آمنوا ملائكة النور الى جنة البقاء فى قطب العماء و يسوق الذين كفروا ملائكة العذاب الى بئس القرار كذلك نلقى عليك من اسرار الأمر و نذكر لك ما فعلوا الذين كفروا من قبل كما يكفرون اليوم هؤلاء الفجّار لتطّلع بما قضى من قبل و لتكون راسخاً فى امر الله بحيث لا يزلّك كل منكر كفّار فاعلم بأن الذين اوتوا التورية قد وعدوا بالذى يأتى من بعد فلما جاءهم عيسى بآيات الروح اذا قالوا ان هذا الا رجل كذاب ثم اولو الانجيل بشّروا بمن يأتىهم من بعد فلما جاءهم محمّد رسول الله استكبر عليه كل مغلّ مكّار اذا فاسأل عن الذين اوتوا الفرقان اذ جاءهم الرسول من عند الله قالوا ما هذا الا رجل سخّار فلما رجع الى مقاعد القدس فى قباب العظمة اذا يرجوه فى كل حين و يتضرّعون بالليل و النهار كذلك فعلوا من قبل الذى لا قبل له و يفعلون الى آخر الذى لا آخر له و هذا ما قصصنا لك عن الذين كفروا و اعرضوا بعدما جاءتهم اليّنات من كل الأشطار و مكروا على الله على ما هم كانوا مقتدرًا عليه و ما مكر الكافرين الا فى تبار كما ترى اليوم لما جاءهم علىّ بالحقّ باليّنات و الزّبرات قالوا ما وعدنا بهذا فى آبائنا اذا استكبروا عليه و فرّوا كحمر فرّار و هذا مقدارهم فى الملك و ما زينت الشيطان لهم اعمالهم بحيث لا يشعرون ما يقولون و كذلك ثبّانك من كل شىء نبأ لتكون من اولى البصّار قل و كذلك فانظروا الى الذين اوتوا البيان لو يأتىهم احد بآيات يّنات و حجج واضحات و دلل باهرات و كلم جامعات و حرف دريّاات اذا يغمضون عيناها عن كل ذلك و ينكثون عهد الله و ينكصون على اعقابهم و لا يقبلوه الا بسهام طيّار و بذلك ايقن بأنّ المؤمن فى كل الأعهاد لم يكن الا كالكبريت الأحمر و هذا ما نزل حينئذ من سماء الروح على افئدة الأبرار

قل يا قوم ان تملكوا خزائن الأرض كلّها و تحكموا على ما تطلع الشمس عليها و تأكلوا كل ما ظهرت عن الأشجار من الأثمار و تلبسوا كل ما نسج فى الأرض من الحرر و الألباس و تصرّفوا كلّ الأبقار فوالله لن ينفعكم فى شىء حين تأتاكم ملائكة الموت من مدبر قهّار و ينقطعكم عن كل ذلك اقلّ من اللّمة كأنكم ما خلقتهم فى الملك و هذا من حقّ الذى رقم فى الأسطار من عند الله المقتدر العزيز الجبّار و كذلك شرعنا لكم شريعة النصح و اشهدناكم مناهج القدس و علّمانكم سبل الفردوس و القيناكم حكمة الأمر ليقربكم الى العزيز القدار قل يا ملأ الأرض فمن شاء فليتخذ هذا النصح لنفسه سبيلاً الى الله فمن شاء فليعرض فيرجع الى مقرّه فى لهب النار و التكبّير عليك و على الذين سمعوا نغمات الروح و صعدوا الى مقرّ قدس نوار

بسم الله الأقدس الأبهى

هذا كتاب نزل بالحقّ و أنّه لهدى و رحمة للعالمين جميعا و أنّه لحجّة الله بين عباده و برهانه بين بريّته و دليله الأعظم بين خلقه و ميزانه الذى قد نصب بالحقّ ولكنّ النّاس هم لا يفقهون حديثا و أنّه لآية الكبرى و طلعة الأعلى و سرّ الآخرة و الأولى قد ظهر فى قميص الأبهى سبحانه عن ادراك كلّ مشرك بغيا قد ظهر بطراز الله بين السموات و الأرض و اتى عن ملكوت الاجلال باقتدار مبينا اتّقوا الله يا ملأ الأرض و لا تحتجبوا عن الذى بارادة من عنده انفجرت بناييع الحكمة من قلوب الذينهم كانوا فى الأمر تقيّا لولاه ما خرقت الأحجاب و ما اتى ربّ الأرباب فى ظلل اسم عليّا و أنّه لموجد الأسماء ان انتم بذلك عليما و عن يمينه جبروت الأمر و فى قبضته ملكوت ملك السموات و الأرض و أنّه لجمال علىّ بالحقّ فافتحوا ابصاركم لتشهدوه مرّة اخرى بهذا الاسم الذى اشرق عن افق هذا الفجر بضياء بديعا و أنّ هذا لهو الذى علّق فى الهوآء فى سبيل الله ربّه و ورد عليه ما اضطربت عنه اركان عرش عظيم و انتم يا ملأ البيان فاستحيوا عن جمال الذى فدى نفسه ثمّ اتّخذوا الى المحبوب فى هذا الظهور سبيلا ايّاكم ان تحتجبوا عن الذى خلقتم للقاءه و يدعوكم فى كلّ حين الى افق منيع و ما اراد ألاّ تقرّبكم الى ملكوت الله و تطهيركم عن دنس الأرض و ارتقائكم الى خبآء الذى كان باسم الله مرفوعا و ما اراد لنفسه من شيء بل اراد لكم ما قدّر من لدن مقتدر قديرا و ما نزلنا الآيات عليكم ألاّ تذكرة لمن يخشى و كان الله على ذلك عليما و أنّها لتنزيل من لدن ربّكم الرّحمن و أنّه حينئذ استوى على العرش و عن يمينه سلطان الرّسل الذى كان فى الكتاب عليّا يا قوم اتّقوا الله ثمّ اسلكوا سبيل الحقّ و أنّه لسبيل مستقيما و لقد كرّمناكم يا احبائى على من على الأرض و فضّلناكم على كثير من العباد و انزلنا عليكم الكتاب و فضّلنا فيه من كلّ نبأ تفصيلا و شرعنا لكم شرايع الأمر لتعرفوا مشربكم و تكوننّ على الأمر مستقيما قوموا على الأمر ثمّ انصروا هذا الغلام الذى ابتلى فى تلك الأيام ببلايا يعجز عن احصائها كلّ محصى عليما ايّاكم ان تفرطوا فى جنب الله و تدعوا احكامه عن ورائكم و من يدع أنّه من الظّالمين فى اللّوح المذكور ايّاكم ان تجعلوا هذا الكتاب مهجورا ان اتّحدوا يا قوم على امر الله و هذا ما امرتم به فى الألواح و كنّا على ذلك شهيدا و بالاتّحاد يظهر امر الله بين بريّته و يقلّب الوجوه الى مشرق اسم بهيّا ان اظهروا بين العباد بسجيتى و آثارى و لا تكوننّ عن نفحات هذه الأيام محروما و أنّك انت يا ورقة الفردوس ان استمعى ندائى عن جهة عرشى ليجذبك الى سماء فضلى و هوآء مكرمتى و ينطقك بثناء نفسى بين العالمين دعى ما دونى عن ورائك ولى وجهك شطر هذا الحرم الذى بناه الله بأيدى قدرته و يطوفنّ فى حوله اهل ملأ الأعلى ثمّ ملائكة المقرّبين ايّاك ان تحزنى من شيء فسوف يفنى الدّنيا و يرجع كلّ الأمور الى مبدئه و هذا لحقّ يقين ان استبشرى ببشارات الرّوح و أنّه ايّدك بالحقّ و يؤيّدك كيف يشاء و أنّه لهو المقتدر القدير طوبى لك بما سمعت نعمات ربّك و فزت بأنوار الوجه فى أيام التّلى كان الكلّ فى حجاب غليظ طوبى لك بما دخلت جنّة التّلى استظلّ فى ظلّ ورقة منها كلّ الجنان ذلك هو الفوز العظيم ذلك هو الفضل المبين و أنا لو نريد ان نقصّ لك ما ورد علينا لتبكين و تنوحين لذا نستر منك فضلا من لدنا و انا الغفور الرّحيم قد مسّنى من البلايا ما احترقت عنه قلوب الأصفياء ثمّ افئدة النّبيين و المرسلين و يشهد بذلك كلّ الأشياء و كلّ ذى علم عليهم و نشكر الله فى كلّ ذلك و أنّه لهو المحبوب فيما يشاء و أنّه لهو المقصود فيما يريد تالّله ما قصد هو مقصودى و ما اراد لى هو مرادى لا اجزع من شيء ولو اقتل فى كلّ حين بكلّ الأسلّاف من جنود المشركين يا ليت كنت من الذين سفك دمائهم فى سبيلى فى سنة الشّداد التّلى اخبرناكم بها من قبل فى الواح عزّ عظيم انّ الذينهم صعدوا الى الله و انفقوا ارواحهم حبّا لجمالى تالّله أنّهم حينئذ فى جنّة الأبهى و يطوفنّ فى حولهم قاصرات الطّرف ثمّ ملائكة المسبّحين و احمرّت من دمائهم وجوه اهل ملأ الأعلى ثمّ الذينهم سكنوا عند سدة المنتهى ثمّ ملائكة الذين ما امروا بالسّجود ان انتم من العالمين و هذا شأن الذينهم قتلوا و ما قتلوا اولئك من اعلى الخلق عند الله و يستبركنّ بلقائهم ملأ الكرويين يا احبائى لو يسفك دمائكم على وجه الأرض لأحبّ عندى من ان تسفكوا دم احد هذا ما نزل فى أوّل هذا الظّهور لو انتم من العالمين قد محونا حكم القتل فى الألواح فى يوم الذى استوى فيه جمال القدم على عرش عزّ عظيم و هذا ما نزل فى كلّ الألواح ان انتم من العارفين ان احيوا النّفوس بنفحات ربّكم

الرَّحْمَنُ وَ هَذَا شَأْنُ الْمُقَرَّبِينَ وَ قَدْ كَرَّرْنَا هَذَا الْأَمْرَ فِي الْكِتَابِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدًا يَاكُمْ أَنْ تَرْتَكِبُوا مَا يَرْجِعُ بِهِ الضَّرُّ إِلَى سِدْرَةِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ عَلَيْكَ يَا وَرَقَةَ الْبَقَاءِ نَفْحَاتِ الْبَهَاءِ ثُمَّ ثَنَائِهِ وَ ذِكْرِهِ وَ ذِكْرَ الْعَالَمِينَ طُوبَى لَكَ بِمَا تَمَسَّكَتَ بِسِدْرَةِ الْأَمْرِ وَ مَا سَقَطْتَ مِنْ أَرِيَاحِ الْإِفْتِتَانِ الَّتِي بِهَا سَقَطَتِ الْأُورَاقُ مِنْ سِدْرَةِ عَزِّ رَفِيعِ يَعْظُكَ اللَّهُ حَبًّا لِنَفْسِكَ بِأَنْ تَمَسَّكَ بِهَا بِاسْمِي الْغَالِبِ الْقَدِيرِ لِتَكُونِي بَاقِيًا عَلَيْهَا كَمَا كُنْتَ لَهَا وَ بِهَا وَ هَذَا مِنْ عَمَلٍ لَا تَقَابِلُهُ أَعْمَالُ الثَّقَلَيْنِ إِنْ أَشْكُرِي رَبَّكَ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ وَ أَنَّهُ اخْتَصَّكَ بَيْنَ أَمَائِهِ وَ نَسَبَكَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ ثُمَّ الْقَى التَّكْبِيرَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ عَلَى اخْتِكَ الَّتِي اسْتَشْهَدَ الَّذِي كَانَ مَعَهَا فِي سَبِيلِ رَبِّهِ وَ فَازَ بِأَنْوَارِ اللَّهِ وَ طَارَ فِي هَوَاءٍ قَرِبَ لَطِيفٍ وَ إِذَا حَضَرَ رُوحَهُ تَلَقَّاءَ الْعَرْشِ وَ كَانَ نَاطِقًا بِشَاءِ رَبِّهِ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُجَاهِدِينَ

إِنْ يَا قَلَمُ الْأَمْرَ فَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَبِّ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى وَ سَمِعَ نَغْمَاتِهِ فِي أَيَّامِ الَّتِي ظَهَرَ كَيْنُونَةُ الْقَدَمِ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الْأَبْهَى إِنْ يَا غَلَامُ طَيَّرَ بِقَوَادِمِ الْإِنْقِطَاعِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى مَقَرَّ الَّذِي فِيهِ اسْتَضَاءَ وَجْهَ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى طَهَّرَ نَفْسَكَ عَنْ حُجَبَاتِ الَّذِينَ هُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ إِذَا ظَهَرَ عَلَيْكَ بِالْحَقِّ مَرَّةً أُخْرَى قُمْ بِاسْمِي وَ سُلْطَانِي وَ قُلْ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ قَدْ نَزَلَتْ بِالْحَقِّ وَ أَنَّهَا لِتَذَكُّرَ لِمَنْ يَخْشَى تَنْزِيلَ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ أَنَّهُ لَهُوَ الَّذِي عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى يَسْجُدُ مِنْ فِي مَلَأَ الْأَعْلَى وَ مَا خَلَقَ فِي مَدَائِنِ الْبَقَاءِ وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى اتَّقُوا اللَّهَ يَا قَوْمُ وَ لَا تَمْنَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الَّذِي يَطُوفُ فِي حَوْلِهِ حَقَائِقُ الْأَصْفِيَاءِ وَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اخْفَى قُلْ فُورَبَّ الْعَرْشِ أَنَّهُ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى بَلْ بِمَا يُلْقَى الرُّوحُ فِي صَدْرِهِ الْمَمْرُودِ الْأَصْفَى طُوبَى لَكَ بِمَا كَسَّرْتَ صَنْمَ الَّذِي كَفَرَ وَ تَوَلَّى وَ أَقْبَلْتَ إِلَى رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى قُلْ أَنَّهُ حَيْثُذُ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى وَ يَنْطِقُ بِآيَاتِ رَبِّهِ الْكَبِيرِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ حِجَّةً مِنْ عِنْدِهِ عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَشْهَدُ الَّذِينَ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ثُمَّ الَّذِي اهْتَدَى قُلْ يَا قَوْمُ أُمَارُونَ فِي الَّذِي أَتَى عَنْ مَشْرِقِ الْجَلَالِ بِسُلْطَنَةِ عَظْمَى وَ يَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ إِنْ اهْتَدَوْا يَا قَوْمُ بِهَذَا الظُّهُورِ الَّذِي قَرَّتْ بِجَمَالِهِ عَيُونُ أَهْلِ مَلَأَ الْأَعْلَى يَاكُمْ أَنْ تَحْتَجِبُوا بِالْأَسْمَاءِ عَنِ الَّذِي يَطُوفُ فِي حَوْلِهِ أَسْمَاءُ الْحُسْنَى

ثُمَّ ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ الَّذِي سَمَّى بِالْتَّيْلِ قَبْلَ حُسَيْنٍ فِي الْوَاحِ الْقَضَاءَ لِيَفْرَحَ بِمَا ذَكَرَ مِنْ قَلَمِ الْأَمْرِ فِي سِرَادِقِ الْأَسْمَاءِ وَ يَنْصُرَ رَبَّهُ بِمَا اسْتَطَاعَ وَ يَكُونُ مَنْ هَدَى وَ اسْتَهْدَى إِنْ يَا غَلَامُ آتَسْ بِذِكْرِي ثُمَّ بَلِّغْ أَمْرِي هَذَا مِنْ نَصْحِي عَلَيْكَ وَ عَلَى مَنْ اسْتَضَاءَ بِأَنْوَارِ الْوَجْهِ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الْكَبِيرِ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ شَدِيدُ الْأَمْرِ مِنْ جَبْرُوتِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ لَكُمْ يَا مَلَأَ الْمُشْرِكِينَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ الْعَلِيِّ خَافُوا عَنِ اللَّهِ وَ لَا تَجَادَلُوا بِآيَاتِهِ بَعْدَ أَنْزَالِهَا وَ لَا تَتَّبِعُوا كُلَّ مُشْرِكٍ كَفَرَ وَ طَغَى إِنْ اتَّبَعُوا الَّذِي كَانَ فِي قَبْضَتِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ انْفَقَ رُوحَهُ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مَا لَا يَحْصِي وَ إِنَّ هَذَا لَفَلَكُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ وَ أَمْرُهُ الْأَقْوَمُ وَ كَلِمَتُهُ الْعَالِيَا وَ أَنَّهُ لِعُرْوَةِ الْوُثْقَى اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَمْنَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الَّذِي وَعَدْتُمْ بِظُهُورِهِ فِي الْوَاحِ عَلَيْكَ وَ كِتَابِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ فِي صَحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى قُلْ مَا زَاغَ بَصَرُ الْغَلَامِ وَ قَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ مَا رَأَى أُمَارُونَهُ يَا قَوْمُ تَالَلَهُ أَنَّهُ لَشَدِيدُ الْقُوَى وَ عَرَفَ مَا لَا عَرَفَهُ أُولُو النَّهْيِ يَا قَوْمُ أَعْبُدُونِ الْعِزِّيَّ وَ كَفَرْتُمْ بِاللَّهِ الَّذِي أَوْحَى إِلَى الْغَلَامِ مَا أَوْحَى قُلْ إِمَّا قَالَ أَنَّنِي أَنَا حَيٌّ فِي الْأَفْقِ الْأَبْهَى خَافُوا عَنِ اللَّهِ وَ لَا تَفْعَلُوا مَا يَضِيعُ بِهِ أَمْرُ اللَّهِ بَيْنَ الْوَرَى وَ أَنَّهُ حَيْثُذُ فِي هَذَا الْأَفْقِ يَشْهَدُ وَ يَرَى وَ يَدْعُوكُمْ إِلَى نَفْسِهِ لِيَجْزِيَكُمْ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى قُلْ خَافُوا عَنِ اللَّهِ الَّذِي بَدَأَكُمْ بِأَمْرِهِ وَ إِنَّ إِلَهَ الْمُنْتَهَى إِنْ أَعْرَفُوا قَدْرَ تِلْكَ الْأَيَّامِ وَ بِهَا وَعَدْتُمْ فِي صَحْفِ الْأُولَى ثُمَّ كَتَبَ الْآخِرَى وَ الرُّوحَ وَ الْفَرْحَ وَ السَّرُورَ عَلَيْكُمْ يَا أَحِبَّائِي وَلَوْ أَنَّ الْمُحِبَّوبَ حَيْثُذُ يَنْوَحُ وَ يَبْكِي إِذَا يَكْبُرُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ بَهَاءِ اللَّهِ وَ يَذْكُرُهُ بِالْحَقِّ لِيَكُونَ تَذَكُّرًا لِلْآخِرِينَ وَ إِنَّ تَكْبِيرَهُ لَا يَعَادِلُ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ تَكْبِيرَهُ تَفْتَحُ السَّنَ الْكَائِنَاتِ بِالتَّكْبِيرِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ

ثُمَّ تَوَجَّهَ وَجْهَ الْقُدُسِ إِلَى أُمَّةِ الَّتِي فَتَحَتْ لِسَانَهَا فِي ذِكْرِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنْ يَا أُمَّتِي طَيَّرِي فِي هَوَاءٍ قَرِبِي ثُمَّ اسْمَعِي نَغْمَاتِي الْأَحْلَى مِنْ هَذَا الْحَنْجَرِ الْمُقَدَّسِ الْأَبْهَى وَ بِمَا يَخْرُجُ مِنْهُ لِيَحْيِيَ الْعَالَمِينَ لَا تَحْزَنِي عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَفْرَحِي بِفَرْحِ الرُّوحِ أَنَّهُ مَا

انساك وفتح لسانك بذكره الجميل ان اذكرى ربك كيف شئت لعلّ ذكرك يؤثّر في قلوب الرّاقدين و يستيقظهم عن نوم الغفلة و يجعلهم من الذّاكرين طوبى لك بما مرّت عليك سمات المحبوب و قلبتك الى شطر الفردوس وادى الأيمن الذى فيه ينطق كلّ شيء بأنّى انا الله لا اله الاّ انا العزيز العليم قد حضر بين يدينا ما وصفت به الله ربك و ربّ الخلائق اجمعين و أنّه لخير عمّا على الأرض كلّها كذلك نزل الأمر حينئذ من جبروت ربك المقتدر القدير تالّله نفس الذى يخرج حبّاً لهذا الغلام أنّه ليحضر تلقاء عرش ربك العزيز العلّام و يظهره الله على صورة لو يكشف الحجاب عن وجهه لتنعق منه السّموات و الأرضين ان اثبتى على امر الله و حبّه بحيث لا يزلّك وساوس الذّنبهم كفروا بالله و آمنوا بالحبّت فويل لهم و للذين اتّبعوهم من دون بيّته و لا كتاب كريم ان اذكرى ربك فى كلّ الأحيان و انّ بذكره يقوم عباده الرّاقدين طوبى لأمّ حملتك و لئدى شربت منه لأنّ من لسانك ظهرت الثّيايا فى وصف هذا الغلام المسجون الغريب لو يكشف القناع لتشهد بأنّ اهل ملأ الأعلى يتوجّهن اليك ليسمعن ما يخرج عن شفّيتك فى ذكر ربك الغفور الرّحيم لا تحزنى من شيء انّ الله معك و أنّه وليّ القانتات و معين القانتين ان يا قلم الأمر فارجع الى ذكر ورقة الفردوس الّتى باسمها نزلت هذا اللّوح الممتنع المنيع قل يا ايّها الورقة تمسّكى بهذه السّدرة المرتفع الممتنع العزيز العليم و أنّه لسدرة المنتهى و الشّجرة القصوى و جمال الكبرياء فى هذا الهيكل الذى يذكر بالبهاء بين ملأ الأعلى لئلاّ تحرّك ارياح الافتتان الّتى تهبّ عن شطر الشّيطان كذلك يعظك ربك الرّحمن من قبل و حينئذ عن جهة عرش عظيم ثمّ اجتمعى احبائى على شريعة حبّى ثمّ انقطعهم عن سوائى ثمّ كبرى وجوههم من قبل الله ربك و ربّ العالمين قولى يا احبّاء الله ان استقيموا على امرى و لا تتبعوا كلّ مشرك ائيم ان اتحدوا فى حبّ الله و مظهر امره اياكم ان تختلفوا فى شيء كذلك امرتم من لدن عزيز حكيم ان اذكروا الله فى كلّ الأحيان و لا تغفلوا عنه و لا تكوننّ من الغافلين انّ هذا لغلام الله بينكم الذى جائكم بسلطان مبين و يمنعكم عن البغى و الفحشاء و يأمركم بالبرّ و التقوى و كذلك نزل الأمر فى الواح التّبيين و المرسلين وّلوا وجوهكم شطر البيت و لا تكوننّ من المحتجين ان استقيموا على الأمر على شأن لا يزلّكم وساوس الشّياطين الّذين اذا قيل لهم من ربّكم يقولون الله الذى خلقنا بأمر من عنده فلمّا ظهر بالحقّ و اتى على سحاب القضااء كفروا به الا لعنة الله على الكافرين و منهم من اراد سفك دمه و منهم من افترى عليه و منهم من تولّى عن صراط الله العزيز القدير و فى كلّ حين يرد منهم على الغلام ما ييكى عنه عيون المقرّبين و بما ورد عليه اصفرّت وجوه اهل الفردوس ثمّ احترقت اكباد المرسلين و لو يتوجّه احد يبصر الحديد الى شطر الفردوس مقرّ الذى فيه ارتفع خباء القدس ثمّ سراق الكبرياء ثمّ خيام عزّ بديع لتشهد بأنّ هيكل العظمة قد جلس على الرّماد من ظلم هؤلاء الظّالمين يقتلون الله بأسياهم ثمّ يقرّون آياته فما لهؤلاء لا يفقهون حديثاً يسفكون دم المحبوب ثمّ يتذكّرون بذكر الحبيب كذلك كان امر الغلام قد قصصناه لكم بالحقّ لتكوننّ من العارفين و الرّوح عليكم يا احبائى ثمّ التّكبير عليكم يا اصفياى ثمّ البهاء عليكم يا جنود الله فى الأرضين

ان يا ورقة الفردوس ذكرى من لدنا اماء الله الّذين هم يطوفنّ فى حولك و يعبدون ربّهم بالعشىّ و الابكار ان يا اماء الله طوبى لكم بما آمنتم بالله الواحد الغفّار و انقطعتم عن دونه و تمسّكتم بعروة الوثقى فى هذه الأيّام الّتى اشتعلت فيها قلوب عبادنا الأبرار حبّاً لهذا الغلام الذى ظهر بالحقّ و اتى عن مشرق الرّوح بسلطنة و اقتدار طوبى لسمع سمع نغمات الله و لعين وقعت على جماله و اياى ارتفعت الى شطر رضائه و رجل مشى فى سبيله كذلك نزلنا الأمر فى لوح الذى منه استضاءت الأنوار انا بدّلنا الضّمير فى تلك الآيات الّتى نزلت بالحقّ و انا كنّا مقتدرّاً على ما نشاء و لا يعرف ذلك الاّ اولو الأبصار و عنده علم كلّ شيء و لا يعزب عن علمه ما خلق بين السّموات و الأرض و لا يعقل ذلك الاّ اولو الأفكار كلّما عندكم من العلوم قد ظهرت من عنده و لنا علوم اخرى لو نلقى كلمة منها لتنفطر السّموات و تقشعرّ جلود الأشرار كلّما تشهدون فى كلماتنا مخالف القوم فاعلموا بأنّها نزلت بحكمة لا يعلمها الاّ الله الواحد العزيز الجبّار ثمّ اعلموا بأنّ ضمير الجمع فى النّساء لم يكن مليحاً لذا تركناه و بدّلناه بأمر من لدنا و انا المقتدر العزيز المختار

ان يا ورقة الفردوس كبرى من لدنا على التي كانت عندكم فى الليالى و الانهار و راعت حق الله فيكم و طافت فى حولكم لوجه ربكم العزيز الجبار ثم القى التكبير من قبلى على التي سميت بمرضية فى ملكوت السماء لتفرح بفرح الأمر و تكون من الشاكرات فى هذا اللوح الذى ما ترك فيه ذكر الأخيار ثم التي سميت بالشهر لتفتخر بذكر الله الأعظم و تنقطع بكلها عن الفجار طوبى لها بما فازت بعرفان الله فى أيام التي فيها انفطرت السموات و شقت الأرض و دكت الجبال و سقطت الأثمار ان يا ورقة الفردوس ان اشتعلى بهذه النار التي اوقدت فى قطب الأكوان ليشعل من حرارتك اهل الديار ان اذكرى و افتنى لله الذى ايدك لعرفان مظهر نفسه الذى منه تموجت بحور العظمة و الاقتدار اياك ان تنسى ذكر ربك و انه ما انساك ان اذكره فى البكور و الأسحار انه معك فى كل الأحوال يشهد و يرى و انه لا يدركه الأبصار لا اله الا هو العزيز المقتدر البصير ان استقيمى على امر ربك على شأن يستقمن بك اماء الله ثم عبادنا الأحبار قومي على ذكر الغلام و ثنائه بالسر و الاجهار كذلك امرناك من قبل و حينئذ فضلاً من لدنا عليك و على الذين اذا تتلى عليهم من آيات الله تجرى من عيونهم الأمطار اولئك هم اوليائى قدسهم الله عن رجس الذينهم كفروا و اشركوا و حفظهم عن كل منكر مكاف عليهم صلواتى و رحمتى و ثنائى و ذكرى و بهائى من يومئذ الى يوم الذى لا يقدر ان يحصيه اولو الأفكار ثم اعلمى بأن حضر تلقاء الوجه الذى سميناه بالنبيل الأعظم و ذكر ما انتم عليه من حب الله و ذكره طوبى له و لكم بما اختصكم الله بذكره و جعلكم من الأطهار و انه حينئذ معنا و دخل بحر القرب و الوصال باذن من لدن ربك العزيز المختار و الروح و العز و القدس و البهاء عليه و عليك و عليهم بدوام الله مالك الأحرار

بسم الله العليّ الفرد الواحد القدير

هذا كتاب نزل بالحق انه لذكرى للعالمين و فيه ما يسقيهم كثر الحيوان الذى جرى بأمر الله المقتدر العزيز القدير يا قوم اسمعوا ندائى عن شطر ايمن العرش مقر الذى منه ظهر كل الخير من ازل الآزال و يظهر منه كل امر بديع الى ابد الأبدان ان الله يأمركم بالخضوع لى بابه العليّ الأبهى و ينهاكم عن الفحشاء اتقوا الله يا قوم و لا تدعوا ستنى عن ورائكم و لا تكونن من الغافلين ان اذكرونى فى العشيّ و الأسحار ثم فى البكور و الأصيل و من ذكره كلشيء حى لو انتم من العارفين لا تختلفوا فى شىء ثم بلغوا امر ربكم الرحمن الى كل وضع و شريف هذا ما كتبه لكل نفس ان انتم من العاملين بلغوا يا قوم بروح و ريحان اياكم ان تجادلوا بأحد او تكونوا من الفاتكين من يهدى نفساً بكتب الله له جزاء من جاهد فى سبيله و كان من المستشهدين نعيماً لك يا اشرف بما تشرقت مرة اخرى و دخلت بقعة الفردوس كره بعد كره و صرت من الفائزين و قد قدر الله لك خيراً كثيراً و انه يجزى من يشاء جزاءً حسناً و انه لموفى اجور المقبلين

رضواناً لك يا ايها العبد المسافر الى الله بما سلكت سبيل الهدى و توجهت الى مولاك القديم انا ارجعناك الى محلك فضلاً على امك لأننا وجدناها فى حزن عظيم انا وصيناكم فى الكتاب بأن لا تعبدوا الا الله و بالوالدين احساناً كذلك قال الحق و قضى الحكم من لدن عزيز حكيم و لذا ارجعناك اليها و اختك لكى تقر عينها و تكون من الشاكرين قل يا قوم عزروا ابويكم و قروهما و بذلك ينزل الخير عليكم من سحاب رحمة ربكم العليّ العظيم انا لما اطلعنا بحزننا لذا امرناك بالرجوع رحمة من لدنا عليك و عليها و ذكرى للآخرين

اياكم ان ترتكبوا ما يحزن به آبائكم و امهاتكم ان اسلكوا سبيل الحق و انه لسبيل مستقيم و ان يخيبركم احد فى خدمتى و خدمة آبائكم و امهاتكم ان اختاروا خدمتهم ثم اتخذوا بها الى سبيل كذلك نصحناك و امرناك ان تعمل بما امرت من لدن

رَبِّكَ الْعَزِيزَ الْجَمِيلَ

و اذا حضرت تلقَاء وجه عبدنا الَّذى سَمَّيناه بالبصير كَبَّر من قبلى على وجهه و انَّ له عندنا شأن عظيم قل يا احبَّاء الله آنسوا به و لا تفارقوا منه و انه يهديكم الى الله الملك الفرد العالم الخير ثم كَبَّر من لدنا على الَّذينهم آمنوا بالله و كانوا من الراسخين فى هذا الامر الَّذى زَلَّت عنه اقدام المريرين ثم ذَكَر من قبل الرحمن عبدنا الَّذى سَمَّى بالايامن ثم بَشَّرَه بنفحات السَّبْحان الَّتى تهبَّ عن جهة عرش عظيم قل انك من الَّذينهم فازوا بلقاء الله و ادركوه فى هذا السَّجن البعيد و الروح من قبل الله عليكم يا ملاء المخلصين و الحمد لله رب العالمين

العليم الحكيم

هذا كتاب نزل بالحق للَّذين اتَّخذوا سبيلاً الى الله و اتَّبَعوا الحقَّ اذ اتى من مطلع الغيب بسلطان مبين قل وربى الودود قد ظهر الموعود و عن يمينه جنود الوحي و الالهام و عن شماله ملكوت الله العزيز الحميد اياكم ان تمنعوا انفسكم عن النبأ العظيم الَّذى يشتاقل لقائه الملاء الأعلى و النبيون و المرسلون ان اقبلوا اليه بقلوبكم انه لهو الَّذى اخذ الله عهده قبل خلق السموات و الارضين يا قوم اكفرتم بالله الَّذى آمنتم ان هذا الا افك مبين لا تدعوا وديعة الله عن ورائكم توجَّهوا اليها بقلب منير ان اتَّحدوا فى ايام الله بذلك ينتشر امره بين العباد و تمرَّ النَّفحات على البلاد ان استمعوا ما نصحتهم به من قلم الوحي من لدن عزيز جميل لا تختلفوا فى امر الله لانَّ به تفرح افئدة المشركين ان اجتمعوا بالروح و الريحان ثم اتلوا آيات الرحمن بها تفتح على قلوبكم ابواب العرفان اذاً تجدوا انفسكم على استقامة و تروا قلوبكم فى فرح مبين لا تحزن من شئى ان اذكر مصائبى و بلائى ثم سجنى و ابتلائى كذلك القيناك ما يطمئنُّ به قلبك و تكون من الراسخين ان اشكر ربك بما جرى قلمه فى السَّجن على ذكرى لعمري ان هذا الا فضل عظيم ان اغتنم الفرصة فى تلك الايام قم على نصرة ربك بين العالمين انه يؤيِّد من اراد و يقدر لكل نفس ما ينبغى لها ان ربك لهو العليم الحكيم

الاقدر الامنع الاعظم

هذا كتاب نزل بالحق و انه تنزيل من لدى الله رب العالمين ان لا تعبدوا الا اياه و اتَّبَعوا ما نزل فى كتابه العزيز الحكيم هذه ايام فيها فرض الله الصيام على خلقه انه لهو الامر العليم قد صام الَّذين طافوا حول العرش و الَّذين آمنوا به اذ استوى على عرشه العظيم طوبى للَّذين اتَّبَعوا اوامر الله الا انهم فى مقام كريم ان الَّذين يتَّبَعون اهوائهم اولئك من الغافلين قد زيننا سماء البيان بانجم الحكمة و الاحكام فضلاً من لدنا و انا الغفور الكريم

يا احبَّاء الله فى الديار ان اعرفوا قدر تلك الايام و تمسَّكوا بما نزل من لدى الله العليِّ العظيم انه يذكركم فى السَّجن الاعظم و يأمركم بما يقرِّبكم الى مقام قرَّت به ابصار المخلصين البهلاء عليك و على الَّذين فازوا بكوثر الحيوان الَّذى جرى من قلمى البديع

بسمه المقتدر على ما يشاء

هذا كتاب نزل بالحق وفيه يذكر ما يلوح به وجه الأمر بين الأرضين و السموات قل انه لبيان الله لمن في الامكان قد اشرقت من افقه شمس التبيان و رقم عليها من قلم الرحمن السجى لمظهر امر ربكم العزيز المتان ان يا بقیة الآل ان استمع ما يقال من لسان العظمة و الاجلال ليجذبك ذكر ربك الى مقام لا تأخذك الأحزان بك اظهرنا الأمر على شأن منه اضطربت القلوب و عميت الأبصار ثم اعلم اننا لما اردنا خلق البديع احضرناه وحده و تكلمنا بكلمة اذا اضطربت اركانه امام الوجه على شأن كاد ان ينصعق عصمناه بسلطان من لدنا ثم شرعنا في خلقه الى ان خلقناه و نفخنا فيه روح القدرة و الاقتدار بحيث لو امرناه يستخر من في السموات و الأرض ان ربك لهو المقتدر المختار فلما تم خلقه من كلمة ربك و خلقه من نسمة الوحي ابتسم الوحي تلقاء الوجه و توجه الى مشهد الفداء بقدرة و سلطان و اقبل على شأن انقلب به الملاء الأعلى و سكان مدائن الأسماء اذا ارتفع النداء من شطر الكبرياء تبارك الأبهي الذي خلق ما شاء انه لهو العزيز الوهاب يا لبت كنت حاضراً لدى العرش اذ تكلم معه لسان القدرة بما تطير به الأرواح فلما اريناه ملكوت الأمر و تجليتنا عليه من مشرق الوحي انار من انوار ذاك الاشراق قد اخذه الابتهاج على شأن طار بقوادم الانقطاع لنصرة ربك مالک الابداع به قرّت عيون النّصر و زين هيكل الأمر تعالى هذا المقام الذي ما حملت ذكره الألواح و عجزت عنه الأقلام أ تحسب انه مات لا ومنزل الآيات به اهتزّ روح الحيوان في قلب الامكان ان اعرفوه يا اولي الأبصار انه لبالمنظر الأعلى و الرقيق الأبهي يدعو اهل الانشاء الى الله العزيز المستعان أ تحسبه كأحد من العباد لا ومالك اليجاد به اخذت الزلازل كلّ القبائل و اضطربت اركان الظلم و اشرق وجه النّصر من افق الاقتدار هل يصل اليه الأسماء لا ومالكها قد ارتقى الى مقام انقطعت عنه الأذكار به اظهرنا الصّيحة مرّة اخرى على شأن نادى الصّخرة الملك لله المقتدر القهار كذلك زيننا سماء البيان بشمس استقامة اسمنا البديع و سماء القدرة بذاك النّجم المشرق من افق الآفاق اذا يخاطبه القلم الأعلى من شطر ربه الأبهي عليك يا فخرالشّهداء ذكر الله و ثنائه و ثناء اهل الجبروت و ثناء اهل الملكوت و ثناء كلّ الأشياء في كلّ الأحيان قد كتب الله لكلّ نفس ان يتوجه بوجهه الى شطر الطّاء و يقول ما تكلم به لسان الكبرياء كذلك قضى الأمر من لدن ربك عالم السرّ و الاجهار لو فات منه في خدمتك شيء فاعف عنه ثم ارض كذلك يأمرک سلطان الأمر انه لهو العزيز العلّام

انّا كتبنا لكلّ ابن خدمة اييه كذلك قدرنا الأمر في الكتاب ان استقم على الأمر في كلّ الأحوال على شأن لا يمنعك نعاق الذين كفروا بالله ربّ الأرباب لا ترى المشركين الا كخراطين الأرض و لا زماجيرهم الا كطينين الذّباب هل يقوم مع امره من شيء لا ونفسى الحق ولكنّ الناس في غفلة و ارتباب نور الوجهه بشمس ذكر ربك و القلوب بنور وجهه المشرق على الدّيار البهّاء عليك و على من معك و على الذين اقبلوا الى الله في يوم التّناد

بسمي المهيمن على ملكوت البيان

هذا كتاب نزل من سماء مشيئة الرحمن على من في الامكان ليقرّ بهم الى الله ربّ العالمين هذا يوم فيه سطع النور بما استوى مكلم الطّور على عرش الظّهور و نطق امام الوجوه الملك لله العزيز الحميد و هذا يوم بشرّ به الكليم ثمّ الروح و من بعده محمّد رسول الله الذي اتى من مشرق الأمر بسلطان مبين قد فاح به عرف الرحمن في البلدان و ارتفع النداء بين الأديان طوبى لسمع فاز بالاصغاء و ويل للنّائمين انه اخبر الكلّ بهذا الظّهور الأعظم و بشرهم بيوم يقوم الناس لربّ العالمين و يوم يأتي ربك او بعض

آیات ربّک كذلك نطق الحبيب بما بشّره جبريل من لدى الله العليم الخبير يا ابناء الخليل وروّاث الکليم اسمعوا نداء الجليل من شطر السّجن أنّه یقرّبکم الى مقام استوى فيه جمال الرّحمن على عرش البیان و دعا الكلّ الى صراطه المستقیم انا اردنا فى هذا الحين ان نذكر اسماء الذين ارسلها الامين و نبشّرههم بعناية الله مقصود العارفين

يا حيمّ قد اقبل اليک الوجه بعد فناء الأشياء و يذكرک بما لا يعادله شىء من الأشياء و لا ما عند الملوك و السلاطين قد سمعنا ندائك اجبتک و ذکرناک من قبل بذكر جعله الله مفتاح كنوز العلم و الحكمة أنّه هو المقتدر القدير هو الذى سخر العالم من قلمه و زيّنه بطراز لوحه البديع الذى لاحت من افقه شمس العناية و الألطاف طوبى للعارفين قد كان لكلّ حرف من آياته سماء و لكلّ سماء شمس و اقمار و نجوم ما اطلع بها الا الله العليم الحكيم طوبى لك بما وجدت العرف و اتّخذت لنفسک سبيلاً الى الله مالک هذا اليوم المبين

يا رحيم قد اتى الحكيم من افق الاقتدار بايات واضحات و بينات لاثحات ولكنّ القوم فى حجاب غليظ قد اتى اليوم و ظهرت اللائى المستورة فى صدف عّمان العلم و الحكمة امرأ من لدى الله المهيمن على من فى السموات و الأرضين كن مشتعلاً بنار سدره امرى و منوراً بأنوار ظهورى و ناطقاً بشنائى الجميل

يا سليمان قل يا ملأ الأرض تالله فتح باب السماء و اتى مالک الأسماء بسلطان ما منعه صفوف العالم و لا سطوة الأمم و لا ضوضاء العلماء و اعراض الأمراء و دعا الكلّ الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه ارتفع النداء الملك لله مالک هذا اليوم المنير

يا يهودا ييشّرك مولى الورى بما قدّر لأهل البهاء من لدى الله العزيز العظيم طوبى للسان اعترف بما نطق به لسان العظمة فى اعلى المقام و اقرّ بالله و آياته التى احاطت الآفاق تالله قد تضوّع من تراب السّجن عرف البیان و من قلم الرّحمن ما كان مكنوناً فى كتب الله ربّ الكرسيّ الرّقيع اسمع النداء مرّة اخرى من يمين البقعة التّوراء أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد السّميع المجيب اياک ان يضعفک نعاق اهل الفرقان و اعراض اهل البیان الذين نقضوا ميثاق الله و عهده و كفروا بما نزل من لدنه أنّه هو العليم الحكيم

يا حيمّ انّ المذكور يذكرک لتفرح و تكون من الشّاكرين خذ الكتاب بقوة من عندنا و لا تكن من الصّابرين انا رأينا اقبالک اقبلنا اليک و ذکرناک بما قرّرت به عيون العارفين هذا يوم لو يتوجّه احد بسمع الفطرة الى الأشياء لسمع منها ما نطق به القلم الأعلى قد اتى الرّحمن بملکوت الآيات طوبى لمن فاز و ويل للأخسرین

يا يارى هل سمعت النداء ام كنت من الغافلين قد اتى من نادى الکليم فى طور العرفان و اظهر له سبيلاً فى البحر و نجّاه من فرعون و ملئه انّ ربّک هو القوىّ الغالب القدير طوبى لمن نبذ الأوهام و اقبل الى الأفق الأعلى بوجه منير ضع ما عند القوم فى هذا اليوم الذى فيه تشرّف العالم بنفحات الوحي طوبى لمن وجد و قال لك الحمد يا مقصود العالمين

يا مهدىّ رأينا اسمک ذکرناک سمعنا ندائك اجبتک بايات الله المهيمن القيوم قل

الهى الهى قد ذاب كبدى و ارتعدت فرائصى و ارتعشت مفاصلى و ضاق صدرى فى هجرک و فراقک ان معنى عن لقائك قضائك المبرم فاكتب لى اجر الوصال يا مالک القدم و مولى العالم انّک انت المقتدر على ما تشاء بقولک كن فيكون اى ربّ ايدنى على ما يقربنى اليک و ارزقنى ما انزلته من سماء فضلك لعبادک المقربين انّک انت العزيز الحكيم

يا سليمان ذكرت نزد مظلوم مذكور انشاء الله در اين ربيع رحمانى باوراد حقائق و معانى فائز شوى دو باران محض فضل و رحمت هاطل يکى از آسمان نازل و ارض طييه از آن انبات مينمايد و بلباس بديع ازهار و شقايق مزین ميگردد و ديگر از سماء قلم اعلى جارى و از آن در قلوب اوراد عرفان و ايقان ميرويد و زندگى ابدى عنايت فرمايد از حقّ بطلب کلّ را از فيوضات ايامش محروم نفرمايد اوست بخشنده و مهربان

يا لاله زار اسمع التَّدَاء من شطر السَّجَن اِنَّه يذكرك بما يؤيِّدك على خدمة امر الله ربِّ العالمين اياك ان تحزنك
شعونات العالم او تخوِّفك ضوضاء الغافلين انا ذكرناك و الذين آمنوا بما يغنيهم عن ذكر العالم يشهد بذلك مالک القدم و مولی
الأمم فی سجنه العظيم و نذكر ابنک الَّذی صعد الى الرِّقِيق الأعلى ان ربَّک هو المشفق الکریم البهَاء علیک و علیه و علی کلِّ
عبد آمن بالله الفرد الخبير

يا ايليا اراضی جزه لایق بذر حکمت الهی نبوده و نیست و هرچه در او ودیعه گذاری ضایع و بی ثمر بوده و هست هر
هنگام که ارض مبارکۀ طیبہ یافت شود باسم حقّ جلّ جلاله آنچه اراده نمودی در آن ودیعه بگذار اراضی و عیون بمثابة انسان
بوده و هست بعضی جز و شور و برخی طیب و شیرین از حقّ میطلبیم بشما توفیق عطا فرماید تا از فیوضات ایامش قسمت بری
و نصیب برداری اوست سامع و مجیب و هو العليم الحکیم

يا مهدی حقّ آگاه و بحار و جبال گواه که این عبد در جمیع احوال عباد را بافق رحمن دعوت نموده در ایامیکه کلّ از
سطوت امر خلف حجاب و تحت اطباق تراب متواری و چون از انوار نیر اعظم عالم روشن معرضین بیان از خلف حجاب
بیرون آمدند و ارتکاب نمودند آنچه را هیچ حزبی از احزاب ارتکاب نمود از حقّ بطلب کلّ را تأیید فرماید شاید بتوبه و رجوع
فائز گردند و به ما عند الله تمسک نمایند

يا نصیر در ایام خلیل یک ذبیح بقربانگاه دوست توجّه نمود و زنده برگشت و در عهد جلیل اولیا و اصفیا بمقام فدا
شناختند و جان را نثار قدوم مالک اسماء نمودند اگر اراده فرماید از صریر قلم اعلی من علی الأرض را جذب نماید و بمقرّ فدا
فرستد بر عرش یفعل ما یشاء مستوی و بطراز یحکم ما یرید ظاهر طوبی للعارفین

يا یوسف خداوند خدا میفرماید از یوم اوّل الی حین انبیا و اصفیا را مخصوص هدایت خلق فرستادیم تا کلّ را بحقّ جلّ
جلاله دعوت نمایند و کوثر بقا که سبب و علّت حیات ابدی و زندگی سرمدی است عطا نمایند تا کلّ بآنچه مقصود است
فائز گردند ولکن خلق نصایح حقّ را نشنیده بلکه انکار نمودند موسی را با ید بیضا فرستادیم قبولش ننمودند و قبل از او خلیل
بنور حضرت جلیل آمد تکذیبش نمودند حضرت روح با قدرت ملکوتی ظاهر طرّارش نامیدند حضرت خاتم با فرقان آمد کذابش
گفتند و بر قتلش فتوی دادند طوبی از برای ابناء خلیل و وراثت کلیم که در این روز پیروز بافق اعلی توجّه نمودند و باثر قلم
مالک اسماء فائز گشتند انشاءالله بکمال شوق و اشتیاق و روح و ریحان بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند

يا مهدی ندای مقصود عالم را بگوش جان بشنو چه که حیات میبخشد و زندگی دائمی عطا میفرماید اوهام علما امم را
از کوثر یقین محروم نموده عنقریب رنگهای مختلفۀ دنیا را ید فنا اخذ نماید و در خیمۀ یکرنگ تراب درآورد امروز ندای سدره
مرتفع و مکلم طور بر عرش یفعل ما یشاء مستوی طوبی از برای نفسیکه مال و آمال او را از فیوضات مال محروم نساخت کتاب
الهی را بید قدرت و تسلیم بگیر و چون بصر حفظش نما

يا خداداد امروز روز جزا است و روز عطا ابواب کرم مفتوح و دریای بخشش امام وجوه مؤاج طوبی از برای نفسیکه
بعرف ایام ظهور فائز گشت و از رحیق بیان که از قلم رحمن جاریست قسمت برد اهل دنیا طرّاً در شب و روز از حقّ جلّ
جلاله ظهورش را میطلبیدند و لقایش را مسئلت مینمودند و چون بحر نور ظاهر و هیکل ظهور بر سفینۀ اقتدار هویدا کلّ اعراض
نمودند الا معدودی اینست شأن مظاهر اوهام و مطالع آن بگو

الها کریمای یکتا خداوندا جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود از دریای رحمت محرومش منما این مظلومان را
در ظلّ سدرۀ عدلت مأوی ده و فقیران را بیحر غنایت راه نما توئی مالک جود و سلطان عطا

يا ابن هرون یذکرک الكنز المخزون تالله قد فتح الرِّحِیق المختوم باسمی القیوم هنیئاً لمن سرع و اخذ و شرب و ویل
للمعرضین قل يا ملأ التَّورِیة قد اتت الايام الّتی اخبر الله بها الکلیم ان اخرج القوم من الظّلمات الی النور و ذکرهم بأیام الله ربّ

العالمین قد فاز من اقبل الى الأفق الأعلى و خسر من اعرض اذ اتى المالك بكتاب مبين نوصيكم اليوم بما وصّينا به عبادنا و انا
التّاصح الحكيم ضعوا مطالع الظّنون و الأوهام متمسّكين بما اشرق و لاح من افق اللهّ العليم الخبير أنّه مع من احبّه و اراده و
يمدّه بأسباب السّموات و الأرض و هو المقتدر القدير قل هذا يوم الظّهور لو انتم تعلمون و هذا يوم الذّكر و الثّناء لو انتم تعرفون
هذا يوم فيه اشرق نير البرهان من افق سماء ارادة ربّكم الرّحمن طوبى لمن شهد و رأى و ويل لكلّ غافل محجوب
يا ابن سمعون اسمع نداء الله المهيمن القيّم أنّه يذكرك فى السّجن و يأمرک بما يیتسم به ثغر الانصاف بين الأحزاب
انّ ربّک هو العادل الحكيم قل

الهی الهی انا عبدک الذی اقبل الیک و اراد ان يشرب فرات الرّحمة الّتی جرت من یمین عرشک اسئلک یا مالک
الملکوت و الحاکم على الجبروت بشموس سماء فضلک و بأنوار وجهک و بالکلمة الّتی بها خلقت الخلق بارادتك بأن لا
تخیننی عمّا اردته من بحر جودک و سماء عطائک انّک انت الغفّار الکریم

یا یوسف یوسف الهی در سجن عظیم و حصن متین ساکن سطوت عالم و عداوت امم او را از ذکر و ثنا منع نمود
عالم احقر از خردلی لدى الوجه مذکور نیکوست حال نفوسیکه شکّ و ریب اهل بغضا ایشان را از مالک اسماء منع نمود
حجبات را باشمش شقّ کردند و سبحات را دریدند و بقلوب نورا قصد مقام ابهى و افق اعلى نمودند جميع اشیاء در سرّ
طائف آن نفوسند حمد کن مالک قدم را بتو توجّه نمود و باثر قلم فائز فرمود اوست بخشنده و توانا

یا اسمعیل ذیبح عالم معانی طائف حول است و بأعلى النّداء میگوید یا حزب الله این اسم عظیم است مقصود عالمیانرا
شکر نمائید که شما را بخود نسبت داد و باین اسم مبارک شما را در زیر و الواح ذکر فرمود جهد نمائید که شاید از فیوضات
ایام محروم نمائید اهل فرقان عهدا و قرنھا منتظر ایام الهی بودند و چون ظاهر شد انکار نمودند و وارد آوردند آنچه را که ذرات
کائنات نوحه نمود و صیحه زد

یا ابن یهودا مالک ملکوت بقا میفرماید باید جميع من على الأرض بمثابة گل خندان و مسرور مشاهده گردند اینقره در
کتب قبل مذکور و مسطور طوبی از برای نفسیکه عرف ظهور را یافت و باصغاء ندای مالک اسماء فائز گشت از حقّ بطلب
عباد خود را از کوثر بیان منع ننماید و محروم نسازد

یا ابن یامین امروز هر نفسی باصغاء ندای الهی فائز شد باید باخلاق مرضیه و اعمال پسندیده که از قلم اعلى در کتاب
نازل شده تمسّک نماید مقام انسان از اعمال ظاهر و مشهود بگو

الها معبودا این نهالی است تو غرس نمودی از امطار سحاب رحمت آیش ده توئى آن کریمی که عصیان عالم تو را از
کرم منع نمود و از بدایع فضلت بازداشت توئى که جودت وجود را موجود فرمود و بافق اعلى راه نمود عبادت را از صراط
مستقیمت منع مفرما توئى قادر و توانا

یا موسی در حضرت کلیم تفکّر نما بیک عصا بر اسیاف عالم زد قدرتش را سطوت امم منع نمود و اراده اش را
صفوف و الوف بازداشت امروز نار سدره ظاهر و بأعلى النّداء ناطق بگو ای طوریون مکلم آمد و ای نوریون مجلّی تجلّی فرمود
خود را منع منمائید و محروم نسازید

یا ابن الیاهو قل

الهی الهی اشهد بوحداثیتک و فردانیتک و بعزّتک و عظمتک اسئلک بصریر قلمک الأعلى و اثمار سدره المنتهی بأن
تؤیّدنی على الاستقامة على امرک و ذکرک و ثنائک بین عبادک ای ربّ لا تجعلنى محروماً من نفحات وحیک و لا ممنوعاً عمّا
قدّرته لأصفیائک انّک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القوى الغالب القدير
یا ابرهیم طهر فؤادک بما جرى من قلم الأعلى ثمّ اقبل الى الأفق الأبهى و قل

الهي الهى اشهد أنك خلقت الآذان لاصغاء ندائك و الأبصار لمشاهدة انوار ظهورك اسئلك يا مالك الأسماء و فاطر السماء بالسفينة الحمراء التى سرت على بحر البيان باذنك و ارادتك بأن تجعلنى فى كل الأحوال متمسكاً بحبلك المتين و متشبثاً بأذيال ردائك يا مقصود العارفين

يا سليمان امروز سليمان با بساط طائف حول است و باين كلمه عليا ناطق
قد اقبلت اليك يا مولى العالم منقطعاً عما عندى آملاً ما عندك اسئلك ببحر علمك و سماء حكمتك بأن تجعلنى مؤيداً على خدمة امرك اى ربّ ترانى مقبلاً اليك معرضاً عن دونك قدّر لى من قلمك الأعلى ما قدرته للذين ما منعتهم الدنيا و شئوناتها و وانها و زخارفها عن التوجه الى افقك الأعلى قصدوا و سرعوا الى ان بلغوا مقرّ الفداء و انفقوا ارواحهم فى سبيلك يا مالك الأسماء و المهيمن على الأرض و السماء

يا يحيى قد اتاك الكتاب خذه بيد الاقتدار امراً من لدى الله المقتدر المختار قل
الهي الهى لك الحمد بما ايدتنى على الاقبال الى بحر بيانك و التوجه الى انوار وجهك و اصغاء ندائك الاحلى الذى به انجذبت الأرض و السماء انت الذى انزلت دليلك و اظهرت سبيلك اسئلك بسماء جودك و شمس عطائك بأن توقّنى على خدمتك و خدمة اوليائك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الوهاب
يا اسحق انا زيننا اسمعيل بطراز سميك فكر لتعرف ان ربك هو المقتدر المختار بذلك اشرق نير يفعل ما يشاء من افق الامر اشكر الله بما كشف لك الحجاب و اظهر ما كان مستوراً عن الأبصار اذا وجدت نفحة البيان قل
اسئلك يا ربّي الرحمن بأنوار وجهك و بقوادم طارت فى هواء حبك بأن تقدّر لى من قلم امرك ما يؤيدنى فى كل الأحوال أنك انت الغني المتعال و الحاكم الامر فى المال

يا يحيى خذ الكتاب و قل
يا ربّي العزيز الوهاب اسئلك ببحار علومك و اشراقات انوار شمس حكمتك و بقدرتك التى سخّرت بها ملكوت البيان و من فى الامكان بأن تجعلنى قائماً باسمك القيوم و معترفاً بما اعترف به لسانك يا من فى قبضتك زمام العلوم اى ربّ ترى القاصد اقبل اليك و اراد كوثر الحيوان بجودك و عطائك اسئلك ان لا تخييه عما اراد أنك انت مولى العباد و مالك الابدان
يا خداداد اسمع نداء المظلوم و قل

الهي الهى اسئلك بالأوراق التى ما تحرّكت الا من ارياح مشيتك و بتراب تشرف بقدم اوليائك و ببحر ماج باسمك بأن تجعلنى مستقيماً على امرك الذى به زلت اقدام خلقك اى ربّ ترى المعدم اراد منك الوجود و الفانى كوثر الباقي اسئلك ان تقدّر له ما ينفعه فى كلّ عالم من عوالمك أنك انت العزيز الفضال
يا ابن مراد يذكر مراد العالم فى السجن الأعظم الذى هداك الى سوى الصراط قل

الهي الهى اسئلك بصبر قلمك و نفوذ كلمتك و مشرق آياتك و مظهر بيناتك و مصدر اوامرك و احكامك بأن تجعلنى من الذين ما منعتهم شئون الدنيا عن التوجه الى الأفق الأعلى اى ربّ لا تدعنى بنفسى ان النفس لأمارّة بالسوء ارحمنى يا مالك الوجود و سلطان الغيب و الشهود و اسئلك بذيلك الأطهر و اسمك الأنور بأن تجعلنى من الذين ما خوفتهم قدرة الأمراء و لا سطوة العلماء عن التوجه الى وجهك يا مالك الأسماء و فاطر السماء اى ربّ لا تمنعنى عن بحر آياتك و كوثر رضائك أنك انت المقتدر العزيز العلام

يا ابن ابراهيم طهر قلبك بماء التوحيد و نور صدرك بنور التجريد ثم اقبل الى كعبة الله و قل
الهي الهى اشهد بفردانيّتك و وحدانيّتك و بأنك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت فى علو القوة و الجلال و سمو العظمة و الجمال اسئلك بفضلك الذى احاط الممكنات و برحمتك التى سبقت الموجودات بأن تكتب لى من قلمك الأعلى

فى صحيفه الحمراء ما يقربنى اليك و يمنعنى عن دونك انا انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز العظيم
يا اسمع قل

الهى الهى تسمع حنينى فى هجرى و ضجيجى فى فراقى و ترى عبراتى و زفراتى فى ايامك اسئلك بدماء سفكت فى
سبيلك و اكباد ذابت فى بعدها عن ساحة قريب بان تجعلنى طائفاً حول ارادتك و عاملاً ما انزلته فى كتابك انا انت المقتدر
العزيز المنان

يا ابن مهدى قل

الهى الهى اسئلك بانوار وجهك و استوائك على عرش عظمتك بان تجعلنى من الذين نصروا امرى و فازوا بالاستقامة
الكبرى فى ايامك اى رب نور وجهى بانوار وجهك و قلبى بنور معرفتك و صدرى بضياء كلمتك العليا التى بها احييت الاشياء
انا انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الامر القديم

يا يارى اسمع نداء الله الأبدى قل

يا الهى اسئلك بالقلم الذى فاز باصبعك و بالورقة التى تشرقت بكلمتك و بمدادك الذى جعلته كثر الحيوان لمن فى
الامكان و بنفوذ امرى و اقتدار مشيتك بان تجعلنى راضياً برضاك و صابراً حين البأساء و شاكراً بنعمتك يا موجد الاشياء انت
الذى ما منع بحر جودك عصيان عبادك و ما صدت رحمتك غفلة خلقك لا اله الا انت العزيز الوهاب
يا هرون اسمع النداء من شطر عكا و قل

الهى الهى اشهد بان النار نطقت فى سدره امرى و النور اشرق من افق ارادتك و الايات نزلت من سماء مشيتك و
البيئات ظهرت بأمرى اسئلك بالاذان التى فازت باصغاء ندائك و بالأبصار التى تشرقت بالنظر الى افق عنايتك و بالقلوب التى
اقبلت الى شطرك و بأرجل ما زلتها ضوضاء الغافلين من خلقك و نعاق الناعقين من بريتك بان تجعلنى فى كل الأحوال راضياً
بما قدرت لى من قلم امرى انا انت الذى لا يعزب عن علمك من شىء تعلم و ترى انا انت السميع البصير
يا ايليا تالله قد اتى ايليا و طاف العرش فى البكور و الاصال و قال

الهى الهى لك الحمد بما شرقت اراضى عبادك بقدمك و زينت البلاد بنور ظهورك و قدست القلوب بماء بيانك و
النفوس بكوثر عرفانك اسئلك يا سابغ النعم و محيى الرمم بالاسم الأعظم بان تجعلنى ثابتاً على امرى و راسخاً فى احكامك
انا انت الذى هديت عبادك الى صراطك و عرفتهم دليلك و انزلت لهم آياتك و اظهرت لهم بيناتك اسئلك يا مالك القدم
و سلطان الأمم بان تؤيدهم على ذكرى و ثنائى و توقفهم على الاستقامة على امرى الذى به اضطربت افئدة الجهلاء الذين
زينوا رؤوسهم بالعمائم البيضاء و الخضراء انا انت فاطر السماء و منزل الأسماء لا اله الا انت العلى الأبهى

يا ابن رفيعا قد رفع الله قدرى و امثالك انه هو المقتدر المختار اذا فزت بلائى ما كنز فى قلمى الأعلى قم و قل
يا موجد الاشياء اسئلك بأسرار ملكوتك و آيات جبروتك و بسفائن بيانك التى سرت على بحر عرفانك و بانوار آفاق
سموات فضلك بان تجعلنى منجذباً بآياتك و منقطعاً عن اعدائك الذين انكروا برهانك و حاربوا بسلطانك ترانى يا مالك الوجود
و سلطان الغيب و الشهود متمسكاً بحبل كرمك و آملاً ما عندك اى رب لا تخيب الفقير عن باب غنائك و لا الذليل عن
ساحة عزك و لا العليل عن شاطئ بحر شفائك و لا الكليل عن ملكوت بيانك و لا الضير عن مشاهدة افقك الأعلى يا مولى
الورى و مالك العرش و الثرى و رب الآخرة و الأولى انا انت الذى ما منع فضلك شىء من الاشياء و انا انت الحاكم على
ما تشاء و فى قبضتك زمام من فى السموات و الأرضين

يا داود يذكر ربك الودود فى مقامه المحمود و يقول قل

الهي الهى اجد عرف ظهورك و نفحات بيانك و لم ادر اى شطر تشرف بلحاظ عنايتك و اى ارض تزيتت بعرش عظمتك و اى هواء تعطر ببيانك و اى مدينة فازت بصير قلمك الأعلى و اى عين رأت افقك الأبهى اسلك يا مالك القدم و سلطان الأمم بسلطانك الذى لا يقوم معه شىء من الأشياء و بأمرك الذى احاط الأرض و السماء بأن تكتب لى اجر لقائك و الذى شرب رحيق وصالك أنك انت الذى لا تضعفك قوة الأفياء و لا شوكة الأمراء تفعل ما تشاء لا اله الا انت القوى القدير يا مهديّ يذكر المظلوم من شطر السجن و يذكرك بآيات الله المهيمن القيوم قل

الهي الهى قد احرقنى نار هجرك اين نور وصالك يا مولى العالم و اهلكنى عذاب بعدك اين ضياء قربك يا مقصود الأمم اى ربّ ترى المظلوم اراد افق عدلك و الظلمة مشرق نورك اسلك بأثمار سدره فضلك و آيات مطلع وحيك بأن تكتب لى ما كتبه لأصفيائك الذين ما منعتهم التجارة و لا ما عند البرية عن الاقبال الى افق سماء بيانك و التوجه الى انوار وجهك أنك انت الكريم الذى ما خاب احد عن باب عطائك و لا نفس عن خباء مجدك لا اله الا انت العزيز الغفار

* * *

يصل الى جناب الحسين النهري من اهل الصاد ليكون من المعتصمين

هو البهيّ في جبروت البقاء

هذا كتاب نقطة الأولى لمن اتخذ الله لنفسه ولياً و اذا اشرق عليه شمس التقديس عن افق القميص خرّ بوجهه ثمّ سجد انّ الذينهم آمنوا بالله و مظهر نفسه الأولى في ظهوره الأخرى اولئك قدسهم الله عن كلّ دنس و غطاهم رحمة ربهم من غير حدّ و عدد قل يا قوم خافوا عن الله و لا تتبعوا الذين حاربوا مع الله و انكروا حجته و كانوا ممّن كفر و جحد اتقوا من مظهر الأمر في تلك الأيام ثمّ انصروا الله بارتكهم و لا تخافوا من الذى اشرك ثمّ الحد قل يا قوم أ تتخذون الهوى لأنفسكم الها من دون الله و تضعون الذى تشهد كلّ الذرّات بأنّه لا اله الا هو الواحد الأحد

ان يا اسمى اسمع ما ينطق الورقاء في قطب البقاء و لا تلتفت الى الذين تجد في قلوبهم البغضاء من هذا الجمال العلى المعتمد انّ الذين آمنوا ثمّ استقاموا فقد اخذتهم نفحات الرحمن عن شطر الرضوان اولئك من عناية الروح استمدّ فسيحان الذى اظهر نفسه على شأن احاطت الممكنات انواره و الذين اوتوا بصائر الروح يكتفون بذلك في حجّة الأمر و يشهدون بأنّه لا اله الا هو الفرد الصمد و من دون ذلك نزل الآيات كيف شاء و اراد بحيث ملأت الآفاق نفحات الروح و لا ينكرها الا كلّ ذى حقد و حسد قل يا قوم اتقوا الله ثمّ انظروا بطرف الانصاف في حجج التبيين و المرسلين اياكم ان لا تحرموا انفسكم عن حرم القدس و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم لأنّه خلق بأمرى و لا يعلم ذلك الا كلّ ذى بصر حدد و الذين ينكرون فضل تلك الأيام لم يكن لهم من امر و اولئك من اصحاب الرمد قل يا قوم صفوا مرآة قلوبكم ثمّ الطفوا ابصاركم لعلّ لا تضلّون السبيل في هذا الصراط المقدّس الممدّد كذلك الهمناك و القيناك لتستقيم على امر ربك و تدعو الناس الى صراط ربك و تكون من اهل الرشيد ثمّ اعلم بأننا وقعنا تحت سيف النكراء من هؤلاء الذينهم اتخذوا الهوى لأنفسهم ربّاً من دون الله و كذلك اخذتهم سياط القهر من حكيم ذى مدد و أنك انت فرّ من هؤلاء و لا تأنس معهم ثمّ ابتغ لنفسك في ظلّ عصمة ربك مقاماً ممجّداً اياك ان لا تعاشر مع الذينهم كفروا و اشركوا و انكروا بما آمنوا فويل لمن آمن ثمّ ارتدّ طهر نفسك عن كلّ الاشارات لتحكى عن مالك الأسماء و الصفات فهنيئاً لنفس لن يمنعه الحجابات عن اصغاء كلمة الله و كذلك كان حمامة الروح ان يغرد و الروح و العزّ عليك و على من اتخذ في ظلّ ربّه مقاماً ممرّداً

هذه سورة الذكر قد نزلت بالفضل لعلّ ملاً البيان ينقطعن عمّا عندهم و يتوجّهن الى يمين العدل و يقومنّ عن رقد الهوى و يتخذنّ الى ربّهم العلىّ الابهى على الحقّ سبيلاً

بسم الله الاقدس العلىّ الاعلى

هذا كتاب نقطة الاولى الى الذينهم آمنوا بالله الواحد الفرد العزيز العليم و فيه يخاطب الذينهم توقّفوا فى هذا الامر من ملاً البيانين لعلّ يستشعرنّ بدائع كلمات الله و يقومنّ عن رقد الغفلة فى هذا الفجر المشرق المنير قل انا امرناكم فى الكتاب بان لا تقدّموا طائفة التى يظهر منها محبوب العارفين و مقصود من فى السموات و الارضين و امرناكم ان ادركتم لقاء الله قوموا تلقاء الوجه ثم انطلقوا من قلبى بهذه الكلمة العزيز المنيع عليك يا بهاء الله و ذوى قرابتك ذكر الله و ثناء كلّ شئى فى كلّ حين و قبل حين و بعد حين و جعلنا هذه الكلمة عزّاً لاهل البيان لعلّ بها يرتقون الى معارج القدس و يكوننّ من الفائزين و انهم تركوا ما امروا به بحيث ما ظهر احد منهم تلقاء الوجه بما امرناهم فى الالواح بل رموا نحوه من كلّ الآفاق رضى التفاف و بذلك بكيت و بكت اهل جبروت العظمة ثمّ روح الامين قل يا قوم فاستحيوا عن جمالى انّ الذى قد ظهر بالحقّ أنّه لبهاء العالمين لو انتم من العارفين و أنّه لبهاء الله عليه ذكر الله و ثنائه ثمّ ثناء اهل ملاً الاعلى و ثناء اهل جبروت البقاء و ثناء كلّ شئى فى كلّ حين ايّاكم ان تحتجبوا بما خلق بين الارض و السماء ان اسرعوا الى رضوان رضائه و لا تكوننّ من الرّاقدين قل انّ جماله كان جمالى بالحقّ و انّ نفسه نفسى و كلّما نزلناه فى البيان قد نزل لامره المحكم البديع اتقوا الله و لا تجادلوا بالذى اخبرناكم به و بشّرناكم بظهوره و اخذت عهد نفسه قبل عهد نفسى و يشهد بذلك كلّ شئى ان انتم من المنكرين تالله بنعمة من نعماته قد ولدت حقائق كلّ شئى مرّة اخرى و بنعمة اخرى استجذبت افئدة المقرّبين ايّاكم ان تحتجبوا بشئى عن الذى كان لقاءه ذات لقائى و فدى نفسه فى سبيلى كما فديت فى سبيله حبّاً لجماله العزيز المنيع قل لو لاه ما ركّب الحاء بالباء و ما استقرّ هيكل الهاء على الواو و ما خلق ما كان و ما يكون لو انتم من الشّاعرين و لو لاه ما القيت نفسى بين يدى المشركين و ما علّقت بين الهواء تالله باشتياقى اليه و شوقى الى نفسه قد حملت ما لا حملة التّبيين و المرسلين و رضيت كلّ ذلك على نفسى لئلا يرد عليه ما يحزن به فؤاده اللطيف الارق اللطيف المنيع و وصيناكم فى كلّ البيان بان لا يحزن احد احداً لعلّ لا يرد عليه من حزن والا ما لى و ذكرى لكم و اشتغالى بكم يا ملاً التّاركين و اتى ما اردت فى البيان الا نفسه و لا من الاذكار الا ذكره و لا من الاسماء الا اسمه المبارك الامنع الاقدس الابدع البديع فوعمرى لو ذكرت ذكر الرّبوبيّة ما اردت الا ربوبيّته على كلّ الاشياء و ان جرى من قلمى ذكر الالهية ما كان مقصودى الا اله العالمين و ان جرى من قلمى ذكر المقصود فهو كان مقصودى و كذلك فى المحبوب أنّه قد كان محبوبى و محبوب العارفين و ان ذكرت ذكر السّجود ما اردت الا السّجود لوجهه المتعالى العزيز المنيع و ان اثبتت نفساً ما كان مقصود قلبى الا ثناء نفسه و ان امرت النّاس بعمل ما اردت الا العمل فى رضائه فى يوم ظهوره و بذلك يشهد كلّما نزل علىّ من جبروت ربّى العليم الحكيم و علّقت كلّ شئى بتصديقه و رضائه و أنّه لهو الذى قد كان بنفسه اله العالمين و مقصود القاصدين و انتم لو تدقّقون الابصار لتشهدنّ مظاهر يفعل ما يشاء فى ظلّه لمن العابدين و انتم قد فعلتم بنفسه ما لا فعل امّة الفرقان بنفسى و لا ملاً اليهود بالروح فاه آه من حرقه قلبى و حين نفسى فيما ورد علىّ محبوبى من ملاً المشركين افّ لكم و لوفائكم يا معشر الظّالمين انا خلقنا الوفاء و الادب لنفسه لعلّ عند ظهوره لا تفعلوا ما يجزع به حقيقتى و حقائق كلّ الاشياء و انتم تجاوزتم عمّا حدّد فى كتاب الله الملك العلىّ العظيم و خرقتم حجابات الحياء ثمّ ستر الحرمة و عملتم ما يستحيى عن ذكره قلم الانشاء بين الارض و السماء فاه آه بما ورد منكم على هذا المظلوم الفريد الغريب و لم ادر ما تفعلون به

من بعد لا فونفسى العليم بل اعلم و عندى علم كل شئ فى لوح جعله الله محفوظاً عن انظر المشركين و اخبرناه من قبل بما ورد عليه و يرد ولو انه قد كان بنفسه عالماً بما فى صدور العالمين لن يعزب عن علمه من شئ و لا يفوت عن قبضته ما خلق بكلمة من عنده لا اله الا هو الفرد الباعث المحيى المميت قل يا قوم انه لهو الذى لو يريد ان يجعل كل من فى السموات و الارض حجة باقية من عنده ليقدر و ان هذا عنده سهل يسير و انه لهو الذى قد خلق رضوان البيان لنفسه و منه بدء كل شئ و يعود لو انتم من العالمين و انتم بالذى كان فى قبضته ملكوت الابداع ما رضيتم بان يسمي نفسه باسم من الاسماء بعد الذى انما و ملكوتها قد خلقت بامر العزيز المنيع فاه آه عن غفلتكم يا ملأ البيان فاه آه من احتجابكم يا ملأ المشركين و انتم لما اسرفتم فى انفسكم و بلغت الى معارج العرفان بزعمكم تذكرون الوصاية لاحد من اعدائه و تستدلون بها على الله الذى به شرعت شرايع الاديان فى الاولين و الآخرين و رجعت الى ما استدلل به اولو الفرقان بعد الذى نهيناكم فى ساحته عن كل الاذكار الا بعد اذنه و كان الله على ذلك لشهيد و خير اذاً فانظروا فى شأنكم و عرفانكم فاف لكم و لعقولكم ثم درايتكم يا ملأ الاخسرين اما علمتم بانا طوينا ما عند الناس و بسطنا بساطاً آخر فبارك الله الملك الباسط العزيز الكريم قل يا قوم لا تفتروا على نفسى انى ما تكلمت الا بذكر هذا الظهور و ثنائه و ما تنفست الا بحبه و ما توجهت الا بوجهه المشرق المنير و جعلت البيان و ما نزل فيه ورقة من اوراق حديقة الرضوان لنفسه المهيمن العزيز القدير اياكم ان تغصوها و ترجعوها الى الذى اراد سفك دمي مرة اخرى بما اتبع النفس و الهوى و كان من الحارين قد فصلنا البيان من كلمة ثم رجعناه اليها و امرنا الكلمة بان تحضر تلقاء العرش ليشهد خلق قبله و يفرح به نفسه العليم الحكيم اذاً فانصفوا هل ينبغى ان يتصرف فيها صاحبها او دونها فما لكم يا معشر المحتجبين انا امرنا ملأ البيان بان يلبس الحرير و ينظف انفسهم و اثوابهم لئلا يقع عينه على ما لا يحبه و كذلك فى كل شئ فصلنا تفصيلاً فى كتاب مبين كل ذلك لنفسه لو انتم من المنصفين و خلقنا السموات و الارض و ما قدر بينهما لحياته فكيف جماله المشرق العزيز المنير و انتم تمسكنكم بما قدرناه له و اعترضتم به على محبوبى فما لكم يا ملأ البغضاء و ما يغنيكم اليوم يا معشر المفسدين و انتم اعترضتم عليه و بكل ما ظهر من عنده بعد ما وصيناكم به فى الالواح بان كل من يخطر بباله ذكر اسمه الاعظم البديع يقوم عن مقره و يقول سبحان الله ذو الملك و الملكوت تسعة عشر مرة ثم سبحان الله ذى العزة و الجبروت تسعة عشر مرة الى آخر ما نزلناه فى لوح عز عظيم و انتم كفرتم به و باياته و ما اكتفيتم بذلك و ما لاحظتم حقوق الله فى حقه و ما راعيتم امر الله فى نفسه العلوى العليم الى ان اعترضتم بكل افعاله واحداً بعد واحد و كنتم لمن المستهزئين و منكم من قال انه يشرب الجأى و منكم من قال انه يأكل الطعام و منكم من اعترض على لباسه بعد الذى كل خيط من خيوطه يشهد بانه لا اله الا هو و انه لمقصود المقرين و انى اشهد بنفسى ما كان عند حضرته فى بعض الاحيان من ثوبين ليبدل احدهما بالآخر كذلك يشهد لسان صدق عليم و ما كان فى بعض الليالى ما يسترقن به آل الله و انه ستر امره حفظاً لامر الله المحكم المتين بعد الذى خلق كل شئ لنفسه و عنده مفتاح خزائن السموات و الارضين اف لحياتكم يا ملأ البيان تالله خجلت من فعلكم و اذا تبرء منكم يا ملأ الشياطين فاه آه من ابتلائه بينكم فاه آه عما ورد و يرد عليه فى كل حين يا قوم فانصفوا ثم تفكروا اقل من ان لو انتم فى تلك الحجابات لم اظهرت نفسى و ما ثمر ظهورى يا ملأ المنافقين قد بعثنى الله لخرق الاحجاب و تطهيركم لهذا الظهور و انتم فعلتم ما يتدرف به عيناي و عيون المقدسين قد ابيضت وجوه ملل القبل من فعلكم لانكم احجب منهم و اغفل من ملأ التورية و الزبور و الانجيل فيما لیت ما ولدت من امي و ما اظهرت نفسى بينكم يا ملأ الخائنين فوالذى بعثنى بالحق احصيت علم كل شئ و كلما كنز فى كنائز حفظ الله و ما ستر عن انظر العالمين ولكن ما احصيت نفوساً اشقى منكم و ابعد عنكم لانا بعد ما فصلنا فى الالواح و ما نصحننا به انفسكم فى كل الاوراق ما ظننا بان يظهر فى الملك احد ان يعترض على الله الذى فى قبضته ملكوت ملك السموات و الارضين اذاً تحيرنا من خلقكم و لم ادر باي كلمة خلقتكم يا من تحير فيكم و من فعلكم افئدة اهل ملأ العالمين ثم افئدة المخلصين و المقرين كذلك قصصنا لك يا عبد فى هذا اللوح ما تغردت به حمامة

البيان حينئذ لدى عرش ربك العزيز الحميد و أنك انت فاقراء ما نزل فيه ثم احفظ لؤلؤ المعاني عن كل خائن سارق من ملائ الشياطين و ان وجدت من ذى بصر فانشره امام عينه ليشهد و يكون من الفائزين لعل اولى الابصار من عبادنا الاخيار يطلعن بما ورد على جمال المختار من هؤلاء الفجار الذين اتخذوا العجل لانفسهم رباً من دون الله و يسجدونه فى العشي و الابكار و يكونن من الفرحين و أنك انت لا تحزن عما ورد علينا ثم اصبر كما صبرنا و انه لخير ناصر و معين ان اذكر ربك فى الليالى و الايام ثم انطق بشيء نفسه بين عباده لعل بشأته تحدث نار حبه فى قلوب المحسنين و كل يقومن على ثناء الله ربهم و رب ما يرى و ما لا يرى و رب آبائكم الاولين

انا انزلنا عليك الآيات من قبل و ارسلناها اليك بيد احد من عبادنا الذى سمى بمحمد انا كنا مرسلين و لن يعادل بكلمة منها ما خلق بين السموات و الارضين ان رأيت محمداً ذكره من لدنا و ان ربك خير ذاك و عليم قل يا محمد انا وصيناك فى الكتاب بان لا تتجاوز عن العدل و الصدق اياك ان تكون من المتجاوزين ان اشكر الله بما شرّك بلفاقته ثم احفظ نفسك لئلا يظهر منها ما يحبط به عملك كذلك نوصيك بالحق رحمة من لدنا عليك و على عباد المقبلين

ثم كبر من لدنا على وجوه ابناك و ذوى قرابتك الذينهم اتخذوا لانفسهم الى الله سبيل ثم اذكر اخيك الذى سمى باحمد قل اياك ان تكون متوقفاً فى امر ربك اسمع قولى ثم مر عن الصراط كمر السحاب هل سمعت فى الابداع ظهوراً اعظم من هذا الظهور الذى ظهر بالحق لا فوربك و يشهد بذلك اولو الالباب و ان هذا لهو الذى تنطق فوق رأسه لسان العظمة و الكبرياء ان يا اهل الارض و السماء هذا ظهورى و بهائى ثم عظمتى و برهائى توجّهوا اليه بخضوع و اناب قل ان الذين يدعون حبك اولئك يحبونك لانفسهم ولكن الله احبك لنفسك و دعاك بلسان هذا الغلام ثم من قبل بالسن سفراته اتق الله الذى اليه يرجع حكم المبدء و المثاب

ثم ذكر من لدنا الذى سمى باحمد و حضر تلقاء الوجه فى العراق لعل ينقطع عما سوى الله و يتقرب الى نفس الرحمن ان يا احمد انا نريك متوقفاً حول النار اسمع قولى ثم ادخل فيها باذن ربك تالله انها لنور لمن انقطع عن كل شئ و تمسك بعروة امر الله المقتدر العزيز المتان ان يا احمد فكر فيما عندك ثم فى حجج التبيين من قبل و ما نزل فى البيان لعل تنقطع بكلك عن كل شئ و تتوجه الى حرم القرب مقر الذى فيه تستضيئ انوار الوجه بضياء تستضيئ منها حقائق اهل الاكوان لا مفر لاحد الا بان ينكر رسل الله من قبل او يتبع هذا الامر الذى اشرق عن افق القدس بقدرة و سلطان ان يا محمد بلغه رسالات ربك ليستقيم على امر ربه و لا يكون محتاطاً فى هذا الامر الذى يطوف فى حوله الحجة و البرهان

من اقبل الى الله فلنفسه و من اعرض فعليها و ما لك الا بان تبلغ الناس امر ربك و تدعوهم الى الرضوان اياك ان تحزن من شئ و ان ربك معك فى كل الاحيان و قد قدر لك عند ربك مقام ما اطلع به احد الا الله المقتدر العزيز السبحان لا تستقر فى مقامك و لا تصمت عن ذكر ربك ان اذكره بين عباده لعل يحدث فى قلوبهم حرارة محبة الله كذلك امرت من لدن ربك العزيز الرحمن كبر من قبل الغلام على وجوه الذينهم آمنوا ثم اجتمعهم فى ظل هذا الفردوس الذى خلقه الله فوق الجنان قل يا قوم ان اعرفوا قدر تلك الايام و لا تكونن من الذينهم نبذوا امر الله عن ورائهم و كانوا من اهل الخسران ان اشكروا الله بما ايدكم على عرفان نفسه و انزل عليكم الآيات من سماء الفضل ليقربكم الى مقام الذى جعله الله مقدساً عن عرفان اهل الطغيان الذين تجاوزوا عن حدود الله و نسوا عهده و ميثاقه تالله انهم الا من اصحاب الضلال و البهء عليك و على من تمسك بالله و تجنب عن الشيطان

الأقدس الأَمْنَع

هذا كتاب كريم نزل من جبروت مشيئة ربك العلي العظيم وفيه كثر الحيوان تحيى به افئدة العارفين ان الذى هزته نفحات قميصى يجد من كل كلمة من كلمات الله فوحات ربه الرحمن الا انه من الموقنين قل يا قوم ان اتركوا البغى والضلال انا خلقناكم لعرفانى و ذكرى ان انتم من العارفين قل هل ينفعكم الهوى لا ورب الأسماء انه يدعوكم الى الفحشاء انا ندعوكم الى الهدى اى الأمرين احق ان انصفوا ولا تتبعوا كل مشرك مريب قدسوا انفسكم لعرفانى و قلوبكم لحبى و السنكم لذكرى البديع ائى فى السجن ما اريد لكم الا ان تقرّبكم الى الله العزيز الفريد سوف يفنى ما اشتغل به اهل الهوى و يبقى الملك لله فاطر الأرض و السماء ان الذى اعرض عن الهدى انه فى ضلال بعيد تمسك بكتاب ربك ثم اقرأه فى الليالى و الأيام انه يحفظك بالحق و يقربك الى المنظر الأكبر ان ربك لهو الحاكم على ما يريد كن مستقيماً فى حب مولاك على شأن لا يوهنك ما يحدث فى الأرض قل

اى رب اقبلت بكلى الى مطلع امرك و مشرق وحيك و اجعلنى خالصاً لوجهك بحيث لا اريد الا ما اردت و لا اشاء الا ما شئت اى رب وضعت ارادتي و اخذت ارادتك فاكتب لى ما ينبغي لجودك و كرمك انك انت ارحم الراحمين لك الحمد يا اله العالمين

الأبهى

لا تحزن فى اخيك لعمري انه فى فناء رحمة ربك العزيز العليم يقول يا ليت القوم عرفوا هذا المقام المنيع انه فى جوار عناية ربه لا يرجع النظر الى من على الأرض كذلك يخبرك العليم الخبير لتعرف ربك و تشكره و تقول لك الحمد يا اله من فى السموات و الأرضين ثم اذكر من لدنا من فى حولك ان ربك لهو الغفور الرحيم

* * *

بسمى المظلوم الظاهر فى السجن الأعظم

هذا كتاب يجد منه الأشجار عرف الربيع و الأبناء رائحة الأب المشفق الكريم و العطشان خري مآء الحيوان و المقرّبون نفحة الرحمن و المخلصون انوار الجمال و العشاق آيات القرب و الوصال كذلك نطق القلم اذ يمشى جمال القدم فى قصر جعله الله مقرّ عرشه العظيم

يا اسمى اشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير اذهب بكتاب الله و آثاره الى دياره و ذكر فيها احبائى بهذا اليوم الذى كان مذكوراً فى افئدة الأنبياء و مسطوراً فى كتب التبيين و المرسلين قل اياكم ان تمنعكم حجابات اهل البيان عن الله رب العالمين انا وصيّنهم بالظهور الأعظم و امرناهم بالمعروف و بشرناهم بهذا اليوم العزيز البديع فلما ظهر المكنون و فكّ الرّحيق المختوم كفروا و اعرضوا عن الذى اتى بالحقّ بسلطان مبین يا اسمى يا ايها الشارب رحيق بيانى قل يا ملأ البيان اذكروا ثم انظروا ما انزله الرحمن فى الفرقان يوم يقوم الناس لرب العالمين قل يا ملأ المعرضين اتقوا الله و لا تعترضوا على الذى به نصبت راية العرفان على اعلى مقام الامكان و ماج بحر البيان و هاج عرف الرحمن انصفوا و لا تكونوا من الظالمين يا مهدى قل ان الذى اتخذتموه لأنفسكم رباً من دون الله كان يفرّ من مقام الى مقام يشهد بذلك مالک الأنام و كل منصف بصير يا

اسمى قل يا ملاً البيان لا تنفعكم اليوم كتب العالم ألا بهذا الكتاب الذى يمشى فى السجن الأعظم و ينطق امام الأمم أنه لا اله الا انا المبین العليم قل قد لاح الأفق الأبهى و تحرّك القلم الأعلى فى هذا الظهور الذى به ارتفع خباء المجد على البقعة التوراء و ظهر ما هو المسطور فى كتب الله العليم الحكيم يا اسمى قل يا ملاً المعرضين اسمعوا ما غنت به حماسة البيان على الأغصان ثم انظروا الجوهر الذى اخذه النقطة الأولى من كتب السماء بقوله و قد كتبت جوهرًا فى ذكره و هو أنه لا يشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان اتقوا الرحمن و لا تكفروا بالذى اتاكم من مطلع العرفان ببرهان مبين قل لا يغنيكم اليوم ما عند القوم ضعوا الأوهام مقبلين الى مظهر نفس الله العليم الحكيم هذا يوم اخذنا عهده عن كل نبي و كل ولي لو انتم من العارفين اياكم ان يمنعكم الحجاب الأكبر عن مالك القدر طهروا قلوبكم من كوثر بيان ربكم العزيز الحميد قدسوا مرآة صدوركم لينطبع عليها الملك لله مالك يوم الدين قل تعالوا ندع ما عند القوم و نصف فيما اشرق من افق علم الله الواحد الفرد الخبير قل ان تريدوا الآيات انها احاطت الآفاق و ان تريدوا البيّنات انها ظهرت على شأن لا ينكرها الا كل معتد ائيم قل تالله قد قمت على الأمر فى يوم فيه سكّرت الأبصار و زلت الأقدام من خشية الذين كانوا على جانب عظيم من الظلم اتقوا الله و لا تكونوا من المعتدين

يا اسمى و السائر باذنى اذكر لأصفيائي و اوليائي ما ظهر فى ارض السرّ من قدرة الله و سلطانه اذ طلع من افق البيت ناطقاً بآيات الله الملك العزيز الجميل تالله انّ البيان نزل لذكرى و أنه ورقة من اوراق سدره يبانى قد شهد بذلك مبشّرى الذى فدى نفسه فى سبيلى الواضح المستقيم قل يا ملاً الغافلين اياكم ان يمنعكم البيان عن ربكم الرحمن لعمر الله أنه نزل ليشهد لى اقرؤوا ما فيه و كونوا من المنصفين قل تالله مكلم الطور ينطق و انتم لا تشعرون و هو الموعد بلسان الأنبياء اتقوا الله و لا تجادلوا بآيات الله المهيمن القيوم قل هذا يوم فيه ينادى البحر طوبى لك يا برّ بما مرّت عليك نسمات الله العزيز العظيم قد وجدت نفحات الأيام و عرف قميص ربك اذ ظهر باسمه المبارك العزيز البديع و ينادى البرّ و يقول طوبى لك يا بحر بما سرت عليك سفينة الله ربّ العالمين

يا احبّاء المظلوم فى البلدان افرحوا بما اختصكم الله لعرفان مشرق الأمر و عصمكم عن الفزع الأكبر الذى اخذ البشر الا من شاء الله القوىّ الغالب القدير قد فزتم بما لا فاز به احد يشهد بذلك اهل الفردوس الأعلى و من عنده كتاب مبين يا اسمى ذكرّ عبادى و بشّرهم برحمتى و عنايتى ثم اقرأ لهم ما نزل من ملكوت يبانى البديع قل حرّم عليكم شرب الأفيون فى كتاب الله الأمر الحكيم أنه يضركم و ما ينفعكم هو ما امرتم به من قبل و من بعد بآيات واضحات و براهين ساطعات طوبى لمن عمل بما امر به من لدى الله المهيمن القيوم مرّ على البلاد بنفحات قميص بيان ربك و بشّر احبائه فيها بهذا الذكر الذى به ظهر ما كان مستوراً فى لوح مسطور خذ حقوق الله باذن من لدنا ثم اعمل بما امرناك به ان ربك لهو الأمر على ما يشاء لا تضعفه قوّة الأقوياء و لا تعجزه شؤونات الغافلين ان وردت ارض الألف و الرّاء كبر من قبلى على احبائي و نورهم بأنوار شمس عنايتى و ذكرهم بهذا النبأ الذى به ارتفع هذا البناء المرفوع قل ان اشكروا بما نطق بذكركم قلّمى الأعلى و توجه اليكم وجهى الأبهى و انزل لكم لسان عنايتى من ملكوت يبانى ما لو تضعونه على الجبل ليطير شوقاً للقاء مالك العلل الذى اتى بسلطان ما منعتة حجابات الأوهام و لا سباحات الظنون قل أنه اتى بحجّة الله و برهانه و أنه لصراط الله لمن فى السموات و الأرض لو انتم تعلمون و نذكر الامام الذى هاجر فى سبيلى و اقبل الى ان حضر تلقاء عرشى اذ كان التور مشرقاً من افق الزوراء و شرب كوثر وصالى من ايدى عطائى و قام لدى بابى الذى فتح على من فى الغيب و الشهود نشهد أنه سمع النداء و اجاب مولاه ربّ ما كان و ما يكون

يا علىّ قبل اكبر ذكرّ البشر بما جرى من قلّمى الأعلى قل اتقوا الله و لا تكفروا بالذى يأمركم بالمعروف و ينهاكم عمّا نهيتم عنه فى كتاب الله العزيز الودود لكم ان تداركوا ما فات عنكم فى ايامه ضعوا ما عندكم و خذوا ما يأمركم به من ينطق فى

قطب العالم أنه لا اله الا انا الحق علام الغيوب قل ان يعذب الله احداً بما آمن بهذا الظهور فبأي حجة لا يعذب الذين آمنوا بنقطة البيان و من قبله بمحمد رسول الله و من قبله بابن مريم و من قبله بموسى الكليم الى ان يرجع الأمر الى البديع الأول اتقوا الله و لا تتبعوا الأصنام الذين كفروا بالشاهد و المشهود من توقف فى هذا الأمر أنه توقف فى كل امر ظهر بارادة الله و مشيئته لو انتم تعلمون قل لا يرى فى الكلمة الا مكلمها و لا فى التجلى الا جمال المجلى و لا فى التنزيل الا المنزل المهيم على ما خلق بقوله كن فيكون

يا قلم اذكر اهل الميم و الرآء من لدن مالك الأسماء و بشرهم بعناية الله رب العالمين قل انا نذكركم فى السجن الأعظم بما يقربكم الى الله العزيز الحميد يا اوليائى فى الممالك و البلدان افرحوا بما توجه اليكم وجه الله و يشركم بما كتب لكم من القلم الأعلى فى لوح نطق أنه لا اله الا هو السامع البصير طوبى للذين صعدوا الى الله و للذين ورد عليهم من مطالع الظلم ما ناح به الفردوس الأعلى و مشارق اسمائى الحسنى عليهم بهائى و رحمتى و عنايتى و فضلى الذى احاط من فى السموات و الأرضين قل قد انزلنا لكم ما قرئت به عيون الما الأعلى افرحوا ثم اشكروه بهذا الفضل المبين اياكم ان تحزنكم الدنيا و ما يظهر فيها تالله الحق قد ماج بحر السرور امام وجه مكلم الطور اقبلوا بقلوب نوراء الى الأفق الأعلى هذا خير لكم ان انتم من العارفين ان الذين استشهدوا فى سبيلى اولئك من اهل خباء مجدى و قباب عظمتى يصلّى عليهم اهل ملكوتى و جبروتى و مظاهر اسمائى و مطالع صفاتى و مهابط علمى العزيز المحيط

يا اسمى عاشر مع احباء الرحمن بالروح و الریحان و ذكرهم بما تنجذب به قلوبهم فى هذا اليوم الذى جعله الله سلطان الأيام فى لوح حفيظ انا ذكرناك و رفعناك و اسمعناك و اريناك اشكر ربك و قل لك الحمد يا مولى العالم و لك الشاء يا مقصود العارفين و معبود المخلصين انا اذناك بأن تأذن لمن اراد مقام ربك هذه موهبة اخرى من لدنا عليك ان ربك لهو الفضل الكريم كذلك اشرفت شمس الفضل من افق سماء عنايتى و انا المقندر القدير ان الذى قصد الغاية القصوى و الحضور تلقاء وجه مالك الورى له ان يتبع ما امره القلم الأعلى من لدن عزيز عليهم أنه يمنعكم عن الانحناء و الانطراح على قدمى و اقدام غيرى هذا ما نزل فى الكتاب من لدن عليهم حكيم قل يا احباء الرحمن ان اردتم اللقاء فاحضروا بالروح و الریحان باداب كانت من سجية الانسان اتقوا الله و لا تكونوا من الغافلين أنه يحكم كيف يشاء و يأمر بما يهدى العباد الى هذا النور الأعظم الذى اذ ظهر سجد له الروح الأمين لا تقبلوا الأيادى و لا تنحنوا حين الورود أنه يأمركم بالمعروف و هو الأمر المجيب ليس لأحد ان يتذلل عند نفس هذا حكم الله اذ استوى على العرش بسلطان مبين قد حرّم عليكم ما ذكرناه خذوا سنن الله و امره و لا تتبعوا سنن الجاهلين من حضر لدى الوجه أنه من الزائرین لدى الله مالك هذا المقام الكريم من حضر زار أنه ممن فاز بما كان مسطوراً فى كتب الله رب العالمين قد حرّم عليكم التّقبيل و السّجود و الانطراح و الانحناء كذلك صرفنا الآيات و انزلناها فضلاً من عندنا و انا الفضل القديم ان السّجود ينبغى لمن لا يعرف و لا يرى و الذى يرى أنه ممن شهد له الكتاب المبين ليس لأحد ان يسجده و الذى سجد له ان يرجع و يتوب الى الله أنه لهو التّوّاب الرحيم قد ثبت بالبرهان بأن السّجدة لم تكن الا لحضرة الغيب اعرفوا يا اهل الأرض و لا تكونوا من المعرضين قل يا قوم ضعوا اصول انفسكم و خذوا اصول الله بقوة من عنده و لا تتبعوا كلّ عالم مريب اياكم ان تعترضوا على الذى جاءكم بآيات بينات و اياكم ان تنكروا هذا النبأ الذى اذ ظهر خضع له كلّ نبي عظيم

انّ المظلوم اراد ان يذكر ارض الباء و التّون التى شرقها بقدم اوليائه الذين وفوا بميثاقه المحكم المتين طوبى للذين استشهدوا فيها بما اكتسبت ايادى كلّ ظالم جبار نعيماً لمن فاز بالشهادة فى أيامى و انفق ما عنده فى حبي و شهد بما شهد به لسان عظمتى فى اعلى المقام من قام على خدمة امرى بشره بعناية الله و فضله الذى احاط الآفاق

و نذكر الأمين الذى اخذ كأس البأساء و الضَّرَّاء فى سبيل الله مالك الأسماء الى ان شرب منها بهذا الاسم الذى اذ ظهر خضعت له الأعناق يا امين نشهد انك كنت قائماً على خدمتى و ناطقاً بذكرى و صابراً فيما ورد عليك فى هذا الصَّراط انت الذى تمسكت بارادة الله و مشيئته تاركاً ما اراده كلّ مشرك نقض الميثاق افرح بما ذكرناك فى الواح شتى و فى صحيفة ما اطلع بها الا الله العزيز العَلام انا جعلناك نجماً مشرقاً من افق هذه السَّمَاء و حرفاً من كتاب الله ربّ الأرباب يا اسمى بشر اهل البهَاء فى ديار اخرى من لدى الله مولى الورى ثم أمرهم بما يرتفع به امر الله مالك الابدان قل ان انصروا ربكم الرحمن بجنود الأعمال و الأخلاق لعمر الله انها اقوى من جنود الأرض كلها يشهد بذلك من شهد انه لا اله الا انا المقتدر العزيز المختار تمسكوا بحبل الاتفاق فى كلّ الأحوال ليظهر منكم ما اراده الله ربّ العالمين لنا عباد فى تلك الجهات قد تركنا اسمائهم لئلا يطّلع كلّ ظالم انكر حقّ الله العزيز الحكيم

و نذكر اوليائى فى ارض التَّاء و نبشّركم بفضل الله و عنايته و رحمته التى سبقت الغيب و الشَّهود قل طوبى لكم بما وجدتم عرف الآيات و فزتم بنفحات ايام الله العزيز الودود انا نوصيكم بتقوى الله و بما يرتفع به الأمر انه يسمع و يرى و هو الحقّ علام الغيوب قل اياكم ان يمنعكم حبّ الدنيا عن مالك الورى دعوا ما فى القُرى ثم استمعوا ما يناديكم به سدره المنتهى عن شطر البقعة الثَّوراء من الأرض المقدَّسة البيضاء انه لا اله الا هو الظَّاهر الناطق الفاعل بما اراد بقوله كن فيكون قد اقبلنا اليكم فى هذا الحين و نذكركم بما لا ينقطع عرفه بدوام الملك و الملكوت دعوا ما تنخمد به نار الأمر بين الورى و تشتعل به نار النَّفس و الهوى اتقوا الله و لا تكونوا من الذين لا يفقهون نسأل الله بأن يوفّقكم على ما يرتفع به الأمر و تنطق به السِّدرة بين البرية انه لا اله الا انا العزيز الودود يا احبّاء الرحمن انتم الذين سمعتم فى الله لومة كلّ لائم و شماتة الذين كفروا بنعمة الله و اعرضوا عن الذى به قام من فى القبور طوبى لديار تنوّرت بأنوار الوجه و لحديقة مرّت عليها نسيمات الوحي من هذا المقام المحمود تمسكوا بالمعروف و تشبّثوا بما ينتفع به اهل العالم كذلك امرتم من لدى الله مالك القدم الذى هداكم الى صراطه الممدود

انّ سدره البيان ارادت ان تذكر اهل ميلان الذين آمنوا بالرحمن فى يوم فيه اعرض القوم عن الله المهيمن القيوم يا اهل ميلان اسمعوا نداء مطلع الثَّور من سدره الظَّهور انه يخبركم بما قدّر لكم من لدى الله مالك الوجود انا نوصيكم بالمعروف و بما ترتفع به مقاماتكم فى الملك و الملكوت طوبى لقلب اقبل الى افقى و للسان نطق بهذا الذّكر الأعظم و لوجه توجّه الى وجه الله ربّ ما كان و ما يكون يا اهل ميلان افرحوا برّكم الرحمن انتم اقبلتم اليه انه انزل لكم ما لا تعادله الخزائن و الكنوز

و نذكر اوليائى فى سيسان الذين وجدوا عرف بيانى و سمعوا ندائى و طاروا فى هذا الهوَاء الذى يسمع منه صفير طير المعانى التى تبشّر النَّاس بالله العزيز الجميل انا نوصيكم بالأمانة و العدل و الوفاء و بما يظهر به امر الله ربّ العالمين انّ الذين ظلموا و انكروا اولئك من اهل الضَّلال فى كتاب الله العزيز الحميد طوبى لكم يا اهل الفردوس بما شهد لكم الرحمن فى هذا المقام المنيع انّ الذى اقبل الى الله مالك الورى انه من اهل الفردوس الأعلى فى كتابه العظيم يا احبّائى احفظوا مقاماتكم باسمى الذى به ظهر ما كان مسطوراً فى صحف الله العزيز العليم

يا اسمى اسمع ما يوصيك به الله ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم اذكر اهل الرّاء من قبلى لعمر الله انهم تحت لحاظ عناية ربهم الغفور الكريم قل طوبى لك يا ارض الرّاء بما استشهد فيك اولياء الله و اصفياه الذين بهم ظهر حكم الوفاء فى ناسوت الانشاء و فاحت نفحة الاستقامة فى ملكوت الأسماء كذلك نطق قلمنى الأعلى فى هذا المقام الذى سمى بكلّ الأسماء من لدى الله العليم الحكيم طوبى لذاكر يذكركم و لقاصد يقصد رمسهم و يزورهم بما نزل من سماء مشيئة ربهم منزل الآيات يا اسمى كبر من قبلى على احبّائى هناك الذين تجد فى وجوههم نضرة الرحمن و من اعمالهم ما يرتفع به امر الله مالك الرّقاب

يا قلمي الأعلى ولّ وجهك شطر احبائي في الرّاء و الشّين و بشرهم بذكرى و فضلى و عنايتى و قل طوبى لكم بما وفيتم بميثاقى و عهدى و شريتم رحيق يبانى و سمعتم فى سبيلى لومة كلّ فاجر مراتب انا كنا معكم فى ايام فيها ظهر نعيم من نطق بما ناح به سكّان الفردوس الأعلى طوبى لمن صبر فى الله حاكم يوم المآب

انا نذكر من سمع ندائى و اقبل الى افقى و قام على خدمة امرى و اقتصر الأمور على ذكرى و ثنائى و شهد بما شهد به لسان امرى فى قباب عظمتى الذى سمّيناه بالعنديل فى كتاب الأسماء ليشارك الله فى اللّيلالى و الايام لعمر الله قد ذكرناكم بما لا ينقطع عرفه بدوام اسمائى الحسنى يشهد بذلك كتاب الله الأعظم الذى تطوفه الزّبر و الألواح

و نذكر احبائي فى القاف الذين ما منعهم شؤونات الخلق عن الحقّ و فازوا بكوثر البقاء فى اول الايام يا اوليائى هناك افرحوا بما يذكركم المظلوم بما تنجذب به افئدة اولى الألباب طوبى لكم بما خرقتم الأحجاب و كسّرتم بأيادى القدرة و الايقان اصنام الظّنون و الأوهام انتم الذين سمعتم و سرعتم الى ان دخلتم شاطئ بحر البيان المقام الذى فيه تنادى الذّرات الملك و الملكوت لمن ظهر بالحقّ و اظهر بسلطانه ما اراد قد وجدنا منكم عرف الوفاء انزلنا لكم ما لا تعادله كنوز العالم يشهد بذلك كلّ منصف بصّار

يا ايّها الناظر الى الوجه اذا رأيت سواد مدينتى قف و قل يا ارض الطّاء قد جئتكم من شطر السّجن بنى الله المهيمن القيوم قل يا امّ العالم و مطلع النور بين الأمم ابشرك بعناية ربك و اكبر عليك من قبل الحقّ علاّم الغيوب اشهد فيك ظهر الاسم المكنون و الغيب المخزون و بك لاح سرّ ما كان و ما يكون يا ارض الطّاء يذكركم مولى الأسماء فى مقامه المحمود قد كنت مشرق امر الله و مطلع الوحي و مظهر الاسم الأعظم الذى به اضطربت الأفئدة و القلوب كم من مظلوم استشهد فيك فى سبيل الله و كم من مظلومة دفنت فيك بظلم ناح به عباد مكرمون

انا نذكر اوليائى هناك الذين دخلوا السّجن فى سبيل الله مالك الملوك و نذكر الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى فى ايام فيها اشتعلت نار البغضاء فى صدور العلماء الذين نقضوا ميثاق الله و عهده و كفروا بنعمة الله ربّ ما كان و ما يكون و نذكر المهاجرين الذين هاجروا اذ اشتعلت نار الفتنة بما اكتسبت ايادى كلّ مشرك كفّار يا اهل الأرض اتّقوا الله و لا تتبعوا الذين انكروا حقّ الله و اصفياه و لا تكفروا بالذى تدعونه فى اللّيلالى و الايام هذا يوم وعدتم به من قبل و فى التّورية و الانجيل و الفرقان لعمر الله قد خلقتم لهذا اليوم اعرفوا و لا تمنعوا انفسكم عن هذا الفضل الذى شهدت له الألواح هذا يوم فيه ظهر الرّحيق و جرى السّلسيل و نادى الكوثر قد اتى الوعد و قام التّاس لرّبّ الأرباب هذا يوم بشر الله به انبيائه و رسله يشهد بذلك من عنده امّ الكتاب قل يا ملأ المعرضين تالّله انّ البيان نزل بأمرى و حروفه من كلمتى خافوا الله و لا تعترضوا على الذى به تنفّس الصّبح و وضع الميزان هذا يوم فيه ينادى الصّور و الطّور يطوف حول الظّهور و الصّراط يمشى على اعلى مشارف الأرض بقدرة و سلطان ان تنكروا بينات الله و برهانه بأىّ شىء يثبت ما عندكم انصفوا يا ملأ الاعتساف تالّله الحقّ ينوح البيان من ظلمكم و يقول ويل لكم بما نقضتم عهدى و ميثاقى و كفرتم بالذى وصّيناكم به فى كلّ الأحيان قد انزلنى الله لذكره و جعلنى مبشّراً باسمه الذى به ظهر السرّ المكنون و نطق التّار فى الأشجار يا اسمى من المعرضين من قال أنّه سرق الآيات و نسبها الى نفسه قل ان احضر امام الوجه لترى ما لا رأت عين الامكان و منهم من قال أنّه نهى التّاس عن المعروف قل ويل لك يا ايّها الغافل الكذّاب انّ المعروف يطوف حولى و ظهر بأمرى و العدل امام وجهى فى العشيّ و الاشراف هذا يوم فيه حدّثت الأرض و اشرقت بنور ربّها مالك يوم المآب يا قوم انصفوا باللّهِ لو لا الباء قبل الهاء من يقوم على الأمر اذ كانت فرائض الأرض مرتعدة من خشية الايام قد كنتم خلف الحجاب اذ ينادى المظلوم بين الأرض و السّماء يشهد بذلك مظاهر الأسماء و من عنده ملكوت البيان قد كنتم رقداء خلف الأستار و قلمي الأعلى يجول فى مضمار الحكمة و العرفان قد فتحنا باب التّصح على وجوهكم اذ وجدناكم اشقى العباد فى الأعمال قد عملتم ما نهيتهم عنه و تركتم ما امرتم به فى الكتاب نشهد انكم نبذتم احكام الله ورائكم و

اخذتم ما امرتم به من لدى النفس و الهوى من دون بينة و برهان أنا رأيناكم فى ظلمات الشّهوات تمسّكنا بحبل النّصح على شأن ما انقطع صرير يراعى فى اللّيل و الأيّام و فى الأصيل و الأسحار يا اهل البيان خافوا الرّحمن و لا تركنوا الى الّذى نبذ عهد الله ورائه و افترى على من ربّاه بأيادى الفضل بالروح و الرّيحان فلمّا ارتفع امر الله على قدر وجدناه كالرقطاء تسرى و تصبى ورائنا كذلك قضى الأمر فى أيّام فيها تزعزعت الأركان

و نذكر احبائى فى القاف و الميم ثمّ الّذى قصد المقصد الأقصى و الرّقيق الأعلى ليكون نوراً له فى كلّ عالم من عوالم ربّه العزيز الكريم

يا صادق يذكرك مولى العالم فى السّجن الأعظم اذ احاطته الأحزان من كلّ الجهات بما اكتسبت ايدى الظّالمين و نوصى الّذين نسبهم الله اليك بالصّبر و الاصطبار و نعزيهم بهذا الذّكر الّذى به قرّت عيون المقرّبين و نذكر الأخوين الّذين قاما على خدمة الأمر ثمّ الّذين اقبلوا الى الأفق الأعلى بوجوه بيضاء فى يوم فيه زلّت اقدام العارفين

و نذكر اهل الكاف الّذين ما منعهم فى الله لومة كلّ لائم و ما خوّفهم جنود الغافلين قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ من فى السّموات و الأرضين يا اوليائى هناك و ضواحيه اسمعوا نداء المظلوم أنّه يوصيكم بحفظ ما اوتيتهم به من لدى الله العزيز الكريم ايّاكم ان تضيعوا مقاماتكم و ما ورد عليكم فى سبيل الله العلّى العظيم قد رأيتم فى الله ما ناح به القلم الأعلى سوف ترون ما تفرح به قلوبكم يا اهل البهّاء كذلك يشرّكم الله فضلاً من عنده و هو العليم الخبير قد نزل لكم فى الكتاب ما لا يذكر عنده خزائن العالم و لا ما يفتخر به الملوك و السّلاطين خذوا كأس الاستقامة من يد عطاء ربّكم مالک الأسماء هذا ما امركم به المظلوم من قبل و من بعد ان انتم من العارفين

أنك انت يا اسمى و الناظر الى وجهى اذا رأيت بياض المدينة الّتى فيها غابت شمس الوفاء قف و قل يا ارض الصّاد اين مطالع نورك و مشارق عزّك و اين طراز هيكلك و اين الّذين بهم انارت آفاق الهداية بين البريّة و اين كلمات كتاب الله العزيز الحميد يا ارض الصّاد اين اعلامك و آياتك و اين بيناتك و راياتك هل محت آثار الظّلم فيك و هل يكون بمثل ما قد كان فأخبرينى و لا تكونى من الصّابرين هل الرّقشاء تصبى فيك و هل الذّئب يعوى كما عوى من قبل ان ربّك يسأل و يجيب و هو القوى القدير نشهد فيك كنزت كنوز الوفاء و غرقت السّفينة الحمراء و عقرت ناقة الله ربّ العالمين قد غابت من آفاقك شمس المحبة و الوفاء بما اكتسبت ايدى الّذين كفروا بالله العزيز المنيع قل يا ارض الصّاد أنا نوصيك فى امانتى و اماناتى و نسألك من نار البغضاء هل أنّها طفت ام يرى اشتعالها و لهيبها فاصدقينى لوجه الله ربّ الكرسيّ الرّقيع

يا اسمى يا أيّها النّاطق بذكرى فاعلم من اراد ان يستنير بنور البقاء و يتشرف بزيارة احد من اهل البهّاء المستقرّين على الفلك الحمراء و المتوجّجين الى الأفق الأعلى ينبغى له ان يطهر قلبه بماء الانقطاع و يقدّس وجهه عن التّوجّه الى ما خلق فى الابداع و ذوّت فى الاختراع و يكون على شأن يرى الملكوت امام وجهه و ما سوى الله ورائه ثمّ يمشى بوقار الله و سكينته و فى كلّ خطوة يقول بجوهر الخضوع و منتهى الخشوع يا الهى قد قصدت الّذين سفكت دمائهم فى سبيلك و انفقوا ارواحهم فى حبّك الى ان يصل الى الرّمس الأقدس و التّراب المقدّس يقف و ينظر الى اليمين كناظر ينتظر رحمة الله المهيمن القيوم ثمّ يتوجّه و يقول أوّل فلاح لاح من افق الكرم و أوّل عرف هاج من قميص طلعة حضرة مالک القدم و أوّل ذكر تكلم به لسان المشيّة فى العالم و أوّل نور انجذبت به افئدة الأمم عليكم يا هياكل النّاء و مطالع الأسماء و مشارق الأمر فى ملكوت الانشاء اشهد انّ بكم استوى الرّحمن على عرش الامكان و ماج بحر الغفران و فاض كوثر الحيوان و ظهر ملكوت البيان و اشرقت من افقه شمس العرفان انتم الّذين بمشيتاتكم ظهرت المشيّة و سلطانها و برزت الارادة و اقتدارها و القدر و ما قدر فيه من لدى الله المقدر القدير و بكم احاطت الكلمة و سرت النّسمة و انار العالم من تجلّيات نور طلع و اشرق من مطلع نور الأحديّة الا انّ

بكم هدرت حماسة الوفاء فى الفردوس الأعلى و نطقت سدرة المنتهى و غنّ عندليب البهّاء و نادى الأشياء بما شهد الله موجدكم و خالقكم و سلطانكم و مبدأكم و مبدعكم و محييكم و مميتكم و أولكم و آخركم و مظهركم و ملهمكم و مؤيدكم و معرّفكم انتم حروفات الكلمة الأولى و الطراز الأول فى ملكوت الانشاء و مظاهر العدل فى الجبروت الأعلى انتم الكتاب المسطور و الرمز المشهور و الرّق المنشور و البيت المعمور بكم ارتفعت رايات العدل و نصبت اعلام النّصر و بكم تضوّعت رائحة القميص و ظهرت آية التقديس و بكم فتح باب الكرم على وجه الأمم و هطلت من سحب العرفان امطار عناية الرّحمن طوبى لكم و لمن تقرب بكم الى الله و لمن تشبّث بأذيالكم و تمسّك بحبالكم و نطق بذكركم و ويل لمن انكر حقكم و اعرض عنكم و استكبر عليكم و جاحد عناية الله فيكم يشهد كلّ شىء بعزّتكم و ارتفاع مقامكم و ربحكم فى الآخرة و الأولى و خسارة الذين كفروا بالله اذ اتى بآيات مشرقا و بيّنات واضحات و انوار ساطعات

سبحانك يا من باسمك طار الموحّدون فى هواء قربك و لقائك و سرع المخلصون الى مقرّ الفداء فى حبّك و رضائك اسألك بالذين استشهدوا فى سبيلك و اخذهم جذب آياتك على شأن ما منعهم ما فى الدنيا عن التّقرب اليك بأن تكتب لنا من قلمك الأعلى ما ينفعنا فى الآخرة و الأولى يا الهى و سيّدى و رجائى اسألك بهذا التّراب الأطهر و الرّمس المطهر بأن تغفر لى و تكفّر عني جرياتي العظمى و قدّر لى بفضلك ما تقرّ به عيني و ينشرح به صدرى أنّك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك مفاتيح الرّحمة و الفلاح لا اله الا انت القوىّ الغالب القدير

انا اقبلنا هذا الحين الى ارض الألف و الرّاء و نذكر فيها احبائى الذين ما زلّتهم اشارات العلماء و ما منعتهم حجابات العرفاء سمعوا و اجابوا الا انهم من الموقنين اولئك كسّروا اصنام الهوى باسم ربّهم مالک الورى و تمسّكوا بحبل الله ربّ العالمين و نذكر الفتح الأعظم الذى فاز بما كان مسطوراً فى كتب الله و خرج عن البيت مقبلاً الى الفرد الخبير الى ان دخل الزّوراء و قام لدى باب فتح على من فى الأرض و السّماء و سمع نداء الله العزيز البديع يا اوليائى هناك ايّاكم ان تخوّفكم شؤونات العالم تمسّكوا بالأعمال و الأخلاق و بما يرتفع به مقام الانسان كذلك امرناكم من قبل و فى هذا المقام الرّقيع احفظوا مقاماتكم و ما قدّر لكم من لدن مقتدر قدير البهّاء الظّاهر المشرق من افق الفضل عليكم و على امائى اللّائى سمعن النّداء و اقبلن الى الأفق الأعلى فى ايّام فيها زلّت اقدام البالغين

و نذكر ارضاً اخرى الّتى جعلها الله مقرّ اوليائه و مطلع من سمّى بزين المقرّيين اسمعوا النّداء عن يمين البقعة النّوراء من السّدره الحمراء الملك و الملكوت لله مقصود المخلصين انا نذكركم كما ذكرناكم من قبل لتشكروا ربّكم المشفق العليم تمسّكوا بالمعروف و بما ينبغى لكم و لأمر الله المهيمن القيوم ايّاكم ان تمنعكم الشّؤونات الفانية عن ملكوت الله ربّ ما كان و ما يكون ضعوا ما عند القوم و خذوا ما امرتم به من لدى الحقّ علام الغيوب قد مسّتكم البأساء و الضّرّاء فى سبيلى و انا الشّاهد الخبير قد رأيتم فى الله ما لا رأت العيون يشهد بذلك كلّ الأشياء و هذا الكتاب المبين قد سمعتم شماتة الأعداء فى ايّام الله مالک الأسماء اسمعوا فى هذا الحين ما يجرى من قلمى الأعلى فى ذكركم و اقبالكم و خضوعكم و خشوعكم و توجّهكم الى وجه ربّكم العزيز المنير لعمر الله لا يعادل بذكرى ما ترونه اليوم اشكروا و قولوا لك الحمد يا مقصود القاصدين و لك البهّاء يا بهّاء من فى السّموات و الأرضين

يا قلمى الأعلى ولّ وجهك شطر الياء الّتى فيها تضوّع عرف الخلوص و الخضوع من الذين نسبهم الله اليه و كتب لهم من القلم الأعلى ما لا اطّلع به الا علمه المحيط انا رفعناهم الى مقام تنطق السن الكائنات بذكرهم و ثنائهم و ما نزل لهم من لدن منزل قديم انا نكبر على وجوههم و نصلى عليهم و نوصيهم بالاستقامة الكبرى و بحفظ ما قدّر لهم من لدى الله مالک العرش و الثرى و انا النّاصح البصير و نذكر احبائى هناك الذين قصدوا المقصد الأقصى و الذّروة العليا و قاموا على خدمة امر ربّهم الغفور الرّحيم كونوا كالجبال فى امر ربّكم الغنى المتعال هذا ينبغى لكم ان انتم من العارفين ستمضى الدّنيا و تأخذها ارياح

الفناء و يبقى ما جرى به قلمي و نطق به لساني الصادق الأمين خذوا كوب البقاء باسم ربكم الأبهي ثم اشربوا منه رغماً للذين كفروا بالله مالک الایجاد

و نذكر ارض الألف و الرآء فضلاً من لدنا و انا العزيز الفضال و نوصيهم بما ينبغي لأئام الله العزيز الوهاب يا اسمى ان رأيت الرآء و الجيم كبر عليه من قبلى و قل ان استقم قد اتاك امر عظيم الذى به ارتعدت فرائص الأرض و اضطرب الصور و انصعق الميزان و ناح الصراط امام الوجه فيما ورد على مظهر الأمر بما اكتسبت ايدى الغافلين قل ان اصبر فى الله ثم احفظ ما اعطيناك سوف يظهر لك ما قدّر من لدن مقتدر قدير و احفظ مقامك بهذا الاسم الأعظم كذلك يأمرک من دعا الكلّ الى الله الفرد الخبير تمسک بحبل عناية ربك و قل يا قوم تالله قد انار افق الظهور و ظهر ما كان موعوداً فى صحف الله الملك الحقّ العزيز الحكيم دعوا ما عند العالم و خذوا ما يأمرکم به مالک القدم الذى اتى بسلطان عظيم قل قد ظهر الكتاب الأعظم انه ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء و يدعوکم الى مقام خضعت له بقاع الأرض كلّها ان انتم من العارفين لا تمنعوا انفسکم عن البحر الأعظم و عمّا قدّر لكم فى لوح كريم انک کن على شأن ينبغى لأمر ربك انه يؤيدک و يقضى لك ما اردته من فضله المهيمن على كلّ صغير و كبير قم بالاستقامة الكبرى بين الورى هذا ما امرناک به من قبل اشکر و کن من الحامدين تمسک بحبل عناية ربك و تشبّث بذيله المنير لو يخالفک فيما امرناک ابنک دعه باسم ربك كذلك يأمرک من عنده علم كلّ شىء فى كتاب ما اطلع به الا من ينطق فى كلّ شأن انه لا اله الا انا الشاهد السميع اقرأ هذا اللوح و تفکر فيما نزل فيه من لدن قوى قدير قل يا قوم لا تجادلوا بآيات الله و لا تنكروا الذى اتاکم بما عند العالم اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين دعوا الذين ليس لهم علم فى هذا الأمر يتكلمون بأهوائهم الا انهم من الصّاعرين يا احبائى هناك افرحوا بما يذكركم القلم الأعلى فى سجن عكّاء و يبشّركم بفضل الله و رحمته التى سبقت من فى السموات و الأرض ان ربك لهو المشفق الرحيم قوموا على خدمة الأمر على شأن لا تمنعکم حجابات الذين تمسکوا بمطلع الأوهام و تكلّموا بما ناح به الرّوح الأمين انا نكبر من هذا المقام عليكم و على امائى اللّائى فزن بهذا الأمر البديع

و نذكر احبائى فى منشاد تالله قد حزن الملاء الأعلى بحزنکم و ناح الذين طافوا العرش بما ورد عليكم من جنود الظالمين قد كان المظلوم معکم يسمع و يرى و هو السميع البصير انظروا ثم اذكروا ما ورد على مالک الأسماء فى سجن الطّاء و فى ديار اخرى من الذين انكروا حقّ الله و اوليائه و اتبعوا الأوهام و التّمائيل افرحوا بما يذكركم مولى العالم بذكر اذ ظهر سجد له كلّ ذکر عظيم انا نوصيکم بالصّبر و الاصطبار و بما يظهر به تقديس الأمر فى المدن و الدّيار خذوا ما امرتم به من لدن أمر حكيم النور الظاهر اللّائح من افق عنايتى عليكم و على الذين نصروکم و اقبلوا اليکم حبّاً لله العزيز الحميد

و نذكر احبائى فى ارض الدّال و الهاء كما ذكرناهم من قبل فضلاً من عندنا ليشكروا ربّهم الرّحمن الرّحيم طوبى لكم بما مرّت عليكم نسمة عنايتى و شهد باقبالکم قلمي اذ كان مولاه فى سجن عظيم ايّاکم ان تمنعکم احزان العالم عن مالک القدم دعوا ما يفنى و خذوا ما يبقى باسم ربكم الباقي الدائم العزيز المنيع طوبى لعضد كسر اصنام الأوهام و سرع الى ظلّ قباب عظيمة ربّه الكريم انا نذكر كلّ عبد اقبل الى الأفق الأعلى و كلّ امة اقبلت الى صراطى المستقيم

و نذكر عليّاً قبل اكبر الذى وفى بميثاقى و عهدى و اقبل الى وجهى و طار فى هوائى و قام لدى بابى و سمع ندائى و فاز بقربى و وصالى و نطق بنائى الجميل افرح فى الرّقيق الأعلى بما يذكركم مولى الأسماء الذى نطق فى طور العرفان لموسى بن عمران من الشجرة انه لا اله الا انا الظاهر الناطق المقتر القدير يا علىّ قبل اكبر انا نذكرك اذ خرجت من وطنك مقبلاً الى الأفق الأعلى و مشتعلّاً بنار محبة ربك مالک ملكوت البقاء و اذ كنت فى القوم و ورد عليك فى سبيل الله ما ذرفت به عين كلّ منصف عليهم و نذكر اذ كنت طائفاً حول عرشى و عاملاً بما امرت به فى كتابى المبين و نذكر ابنک و الذين تمسکوا فى

حقّه بالمعروف و قاموا على اصلاح اموره حباً لله مالك هذا البيان و منزل هذه الآيات و مظهر البينات و الناطق بين الأمم اذ استوى على العرش الأعظم أنّه لا اله الا انا الفرد الواحد العزيز الحكيم

أنا اردنا ان نذكر الفردوس الأعلى و المدينة المباركة النوراء التي فيها تضوّع عرف المحبوب و انتشرت آياته و ظهرت بيناته و نصبت اعلامه و ارتفع خبائه و فضّل فيها كلّ امر حكيم تلك مدينة فيها سطعت رائحة الوصال و انجذب بها المخلصون الى مقرّ القرب و القدس و الجمال طوبى لقاصد قصد و فاز و شرب رحيق اللقاء من بحر عناية ربّه العزيز الحميد يا ارض المقصود قد جئتك من قبل الله و ابشرك بفضله و رحمته و اكبر عليك من لذه أنّه لهو الفضل الكريم طوبى لنفس توجّهت اليك و وجدت منك عرف الله ربّ العالمين النور عليك و البهاء عليك بما جعلك الله فردوساً لعباده و الأرض المقدسة المباركة التي انزل الله ذكرها في كتب النبيين و المرسلين

يا ارض النوراء بك ارتفع علم أنّه لا اله الا هو و فيك نصبت راية انّني انا الحقّ علام الغيوب ينبغي لكلّ مقبل ان يفتخر بك و بما فيك من افناني و اوراقى و آثارى و اوليائي و احبائي الذين اقبلوا بالاستقامة الكبرى الى مقامي المحمود أنا ما ذكرنا الذين جعلناهم مفاتيح الفلاح لئلاّ يطّلع بهم كلّ ظالم محجوب أنا نكبر من هذا المقام عليك يا ارضى و عليهم و على الذين تمسّكوا بهذا الحبل المحكم الممدود

يا اسمى قل يا ملأ الأرض ضعوا اراداتكم متمسكين بارادتي ايم الله أنّها خير لكم عمّا ترونه اليوم يشهد بذلك كتاب الله العزيز الودود اعملوا بما اراده الله لا بما ارادت انفسكم اتقوا الله و لا تكونوا من الذينهم لا يفقهون انّ الذي تمسّك بما عنده ليس له ان يتوجّه الى وجه الله الباقي بعد فناء الأشياء كذلك نطق قلبي الأعلى في هذا اللوح المبارك المحبوب يا لسان العظمة اذكر اولياء الله في الخاء ليجذبهم الى مقام لا يرى فيه الا عناية الله ربّ ما كان و ما يكون بكم ختم الكلام في هذا المقام و هذا من فضلى و عنايتي عليكم انّ ربكم الرحمن لهو المقتدر على ما كان لا اله الا هو الظاهر الباطن العزيز المشهود بكم لاح افق الايقان و ارتفع صليل سيوف المعاني في مضمار البيان و بكم نطق لسان الوحي الملك لله مالك الغيب و الشهود قد فزتم بأيام الله و امره و اقبلتم اليه اذ اعرض عنه امرأ الأرض كلّها و كلّ عالم غرته العلوم طوبى لوجوهكم بما توجّهت و لألسنكم بما اجابت و لأيدىكم بما ارتفعت الى الله مالك الملكوت كذلك طلع من افق البرهان شمس البيان طوبى لمن عرف و فاز و ويل لكلّ غافل مردود النور المشرق من افق سماء فضلى عليكم يا اسراء الله في الأرض و مهابط قضائه المبرم المحكم الممنوع

يا قلم الأعلى اذكر ما ورد عليك في هذا الحين من قضاء الله المبرم المحتوم أنا كنّا نذكر احبائنا في المدن و الديار حينئذ فتح الباب و دخل احد و قال قد طارت امتك قلنا الى الله العزيز الودود أنّها امة قصدت بيت الله الأعظم و خرجت عن مقامها الى ان وردت و طافت و اتّخذت لها مقاماً في ظلّ قباب العظمة يشهد بذلك مولى البرية الذى ينطق بما نطق في أول الأيّام و قبلها أنّه لا اله الا انا المهيمن القيوم يا امتى عليك بهائي و رحمتى و عنايتى و على الذين يذكرونك بعد ارتقائك و ينطقون بشنائك حباً لله مالك الملوك اشهد أنّك اقبلت الى الله و آمنت به و وجدت نفحات الظهور اذ ظهر بالحقّ بسلطان مشهود و شريت رحيق البيان من ايدى عطائه و شهدت بما شهد به قلمه الأعلى في مقامه المبروك البهاء المشرق من افق سماء رحمتى عليك و على عبدى الأمين الذى كان معروفاً بين الملأ الأعلى بخدمتى و خدمة اصفیائی الذين قاموا على نصره امرى و نطقوا في مواقع البأساء و الضراء أنا لله و أنا اليه راجعون

يصل الى التّيزيز ليقرؤوه احبّاء الله و يكوننّ من العاملين

هو البهّى فى افق الأبهى

هذا كتاب ينطق بالحقّ و جعله الله آية ظهوره و سلطان امره بين السموات و الأرض و أنّه كان على كلّ شىء قديراً و يشهد بأنّه لا اله الا هو و انّ عليّاً مظهر نفسه بين العالمين جميعاً و انّ بهائه لظهوره ثمّ بطونه و عزّة و شرفه و برهانه لمن فى ملكوت الأمر و الخلق و كذلك كانت رحمته على العالمين محيطاً

انّ الذينهم كفروا بالله و آياته اولئك لم يكن لهم من شأن و اولئك كانوا عن معين هذا التسليم محروماً يا قوم اتّقوا الله و لا تختلفوا فى امره و لا تتّبّعوا الذين تجددوا فى قلوبهم البغضاء من هذا الجمال الذى ظهر على هيكل التّثليث فى هيئة التّربيع مشهوداً ايّاكم يا قوم لا تدعوا كتاب الله عن ورائكم ان اتّبّعوا ملّة الله و دينه و أنّه اليوم حبّى و كان الله على ذلك شهيداً و اذا زينت هيكل الايمان بقميص حبّى فاشكروا الله بما ايّدكم على ذلك و أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده فى الواح حفيظاً ان اسمعوا يا قوم نداء ربّكم عن هذه الشّجرة الحمراء على بقعة البقاء فى فردوس ربّكم العلىّ الأعلى الله لا اله الا انا و انّى قد كنت على يمين الصّراط على الحقّ موقوفاً و اشهد الذين يمرّون عليه و منهم من يمرّ عنه كالبرق السّائر من الغمام و منهم من يمرّ بصدره و منهم برجليه و منهم من وقف تلقائه و كذلك اشهدناهم و كنّا على ذلك شهيداً

ان يا قلم الأمر ذكرّ عباد الذينهم دخلوا بقعة الفردوس مقام الذى كانت الأنوار عن افقه مشهوداً و منهم من دخل تلقاء العرش و سمع نغمات الله و كان من الفائزين فى امّ الكتاب من قلم الرّوح مكتوباً و منهم من آمن بالله و ما وفق بالدخول فى حرم الكبرياء مقام الذى طهره الله عن عرفان الخلايق مجموعاً و لكلّ نصيب فى كتاب ربّك و لا يعقل ذلك الا من ايّده الله على الأمر و جعله من الموقنين فى امّ الألواح مذكوراً

ان يا قلم ذكرّ عبدنا يوسف الذى دخل سيناء الأمر و سمع نداء الله من سدرة المرتفع على شاطئ قلزم البهاء بأنّى انا الله لا اله الا هو و انّى قد كنت على العالمين محيطاً ان يا عبد فاشكر الله بما رزقك عرفان مظهر نفسه و حضرك تلقاء العرش و اسمعك نغمات التى بها اجتذبت حقايق كلّ الأشياء عمّا خلق بين الأرض و السّماء و كذلك كان فضل ربّك محيطاً ان يا عبد قم على الأمر باستقامة من لدنا و قدرة من عندنا و لا تخف من احد و انا نحرسك عن كلّ ظالم شقيّاً قل اتّقوا الله يا قوم و لا تتخذوا من دونه ربّاً لأنفسكم ثمّ كسّروا اصنام الوهم و الهوى بسلطاني العلىّ الأعلى و انّ هذا خير لكم ان انتم به عليمّاً فسوف يدخل الشّيطان بينكم و يأمركم على بغض الغلام اذا فاستعينوا بالله و لا تقربوا به و انّ هذا ما يحكمكم به الله و أنّه يحكم ما يشاء بسلطان مبيناً قل اليوم لن ينفع احداً شىء الا بعد حبّى ولو يأتى بكتب العالمين جميعاً انّ الذين لن تجدوا منهم رايحة الرّحمن لا تقبلوا اليهم ولو يأتونكم بالواح عديداً ان يا يوسف قم عن رقدك ثمّ ذكرّ النّاس بما الهكم الرّوح فى هذا اللّوح الذى كان على العالمين محيطاً ثمّ اعلم بأنّ كلّ ما سمعت قد ظهر من عندى و ما اشرنا به الى دونى ذلك من حكمة التى كانت عن العالمين مستوراً ثمّ اعلم بأنّ الذى خلق بأمرى و ذوّت بقولى قد قام علىّ و اعرض عن الله و كفر بآياته و جاحد ببرهانه و كان من المشركين محسوباً ايّاكم ان لا يمنعكم الدّنيا و ما فيها عمّا قدّر لكم فى سماء عزّ رفيعاً فاشدد ظهرك لنصر الله و امره ثمّ لخدمة الله و عزّه و كذلك يأمرك قلم العزّ من جبروت عزّ منيعاً قل قد اسودّت وجوه لن يستشرق منه انوار حبّ ربّى الأبهى و عمت ابصار لن يرتدّ الى شطر رحمته الكبرى و خرس لسان لن يتحرّك على ذكره الأحملى و انعدمت نفس لن يقوم على التّصر فى هذا الأمر الذى اشرق عن افق قدس لميعاً كذلك علّمناك لتعلم سبيل ربّك لئلاّ يضلّك كلّ منكر اثمّاً

ثم ذكر حرف الميم قبل جعفر ليتذكر في نفسه و يكون من الذّاكرين في تلك الأيّام التي كانت العباد عن شاطئ القدس محروماً قل يا عبد أنا اريناك في المنام من قبل ما يهديك الى سبيل ربك اذا قم بأمر مولاك ثم بلغ الناس الى هذا الأمر الذي اندكت عنه كل جبل رفيعاً كن منادى الأمر بين عبادنا ثم اجمعهم على حبّي و أنّ هذا لخير قد كان في الكتاب عظيماً اياك ان لا يمنعك شيء عن ذكر ربك دع الدنيا عن ورائك ثم اتخذ في ظلّ ربك مقاماً أميناً قل يا قوم لا تجادلوا بآيات الله اذا نزلت بالحقّ و لا تتبعوا الذين كفروا و اشركوا و كانوا عن نعمات الله محروماً ان اتبعوا ما يلقي الروح عليكم ثم اجيبوا داعي الله بينكم ثم ادعوا الناس بالحقّ الأعظم الذي كان على هيكल الغلام مشهوداً

ثم الق على وجه الذي سمى بميرزا ثم بشره بعنايات ربّه ليكون مستبشراً في نفسه و كذلك امرناك بالحقّ ليحيط فضل الله على عباده الذينهم كانوا في ظلّ هذا الأمر مسكوناً ان يا عبد اذكر ربك في العشيّ و الاشرار ثم اتخذ لنفسك مقاماً كان لدى العرش محموداً فهنيئاً لك بما فزت ب لقاء ربك و كنت من الطائفتين في حول هذا البيت التي كانت على العالمين محيطاً تجنّب عن اعدائي و لا تعاشر معهم و كن في حفظ جميلاً تالله من استقام على حبّي ليجعله الله مقتدرّاً على كلّ شيء و يبعثه تلقاء العرش في فردوس الأعظم على جمال كان من نور العزّ منيراً ان اثبت على الأمر بحيث لا يزلّ اقوال الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا عن شاطئ العدل بعيداً ثم الق التكبير على الذين حضروا تلقاء العرش ثم الذين ما فازوا ب لقاء الله ولكن الله قبل عنهم و يجزيهم من فضله جزاءً موفوراً و يرزقهم من سماء الأمر من نعمة التي كانت عن غمام الروح منزولاً كذلك الهمناك و ارسلنا اليك روايح الرحمن من نفس السبحان لتكون على الأمر في سبيل ربك شديداً و الروح و العزّة و البهاء عليك و على كلّ صغير و كبيراً

هو المهيمن القيوم

هذا كتاب ينطق بالحقّ و فيه ما يجري الدّموع عن عيون المقرّبين و أنّه لتنزيل نزلت بالفضل من لدى الله العزيز العليم و فيه فصلت نقطة الحزن التي بها احترقت اكباد العاشقين و بذلك انقطعت الاوراق عن الاشجار ثم اصفرّت وجوه العارفين و منعت نسائم الروح عن رضوان البقاء ثم انقطعت نفحات القدس عن افئدة المرسلين لأنّ فيه يذكر ما تهبّ به روايح الفراق على هياكل العالمين و فيه غنت عندليب الهجر في شطر العراق بنغمة التي منها تفرقت اركان الكلمة و يفصل حقايق ملأ العالمين قل انّ طير الاحديّة قد طارت من غصن الى غصن آخر و بذلك تنعدم ارواح المحيّين قل انّ بلبل القدس قد قصد الى رضوان عزّ مبين فوالله قد لبست هياكل اهل البقاء قمص الفراق بما عرج حمامة الوثاق عن شطر العراق و هذا لحزن بديع قل انتم يا ملأ الارض قد كنتم غفلاء عمّا انعمكم الله بفضله و بذلك كنتم على ضلال مبين قل اذا قد رجعت مائدة السّماء عن بينكم و هذا لذّل على الخلايق اجمعين حينئذ فاستشعروا في انفسكم و خافوا عن الله بارئكم ثم ارحموا على ارواحكم و لا تكوننّ من الغافلين و قوموا على ما فات عنكم و تداركوا فيما غفلتم عنه و توبوا الى الله العزيز الكريم ثم اصبروا و لا تجزعوا في الفراق ثم ارضوا بما قدّر لكم من حكيم عليم لأنّه هو اعلم بالامور و يقدر مقادير الامر و هذا ما قدّر في الواح عزّ حفيظ ثم اجتمعوا على الامر و كونوا كالجبال في امر الله بحيث لن تزلّ اقدامكم على الصّراط ولو يجتمع عليكم كلّ من في ملكوت الخلق اجمعين

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

باسم ربنا العلیّ الأعلى

هذا کتاب ينطق بالحقّ وفيه ما يكفي الذين هم آمنوا بالله المهيمن القيوم ان يا امة الله قد حضر بين يدينا كتابك وفيه سطر ما يدلّ على حبّك و كذلك فاشهدى بأنّ كلّ شيء يشهد يوم القيامة لصاحبه ليطمئنّ بذلك قلبك و قلوب الذين هم في شاطئ القرب يوطنون و يسمعون نغمت الفردوس ثمّ عنها في كلّ حين يستجذبون أنّ الذين هم استبشروا ببشارة الروح في ايام الله اولئك هم الذين في طماطم ذكر الله يسبحون و يذكرون الله بقلوبهم و يعبدون الله بأركانهم و يوحدون الله بسرهم بحيث جواهر التوحيد يظهر من اعمالهم و اولئك من جند الله الا أنّ جند الله هم الغالبون و ينصرون الله في كلّ حين بأعمالهم و افعالهم و بكلّ ما يظهر منهم لو انتم في اسرار النصّر بعين الله تنظرون

و انك انت يا امة الله فاشكري بارئك فيما اعطاك بالحقّ و البسك من قميص قدس الذي به يعرفك اهل سراق البقاء و يشيرنّ اليك بأناملهم في غرفات عزّ مكنون و يجدنّ منك روائح الايمان كما أنّ الناس روائح العطر يجدون اذاً فاجهدى لتكوني مستقرّاً في حبّك مولاك ثمّ احفظي نفسك لئلاّ ينزع الشيطان قميص القدس عن هيكلك و تبقى عرياناً في ملا الفردوس حين الذي كلّ العيون اليك يوجهون كوني مستقيماً على امر الله و لا تلتفتي الى احد ولو يمنحك كلّ من في الأرض قولي سبحان الله عمّا انتم تقولون فوالله لو تكشف عن وجه قلبك حجابات العرضيّة لتنصعقين في الحين عمّا تأخذك جذبات الشوق عن كلّ الجهات بحيث تجدنّ نفسك في مقام تنقطع عنه افئدة الذين هم في خيام العزّ يسكنون اذاً قولي

سبحانك اللهم يا الهی انت الذي اكرمتني بفضلك الذي ما سبقه احد من الممكنات و اعطيتني بجودك ما لا يعرفه نفس من الموجودات بحيث عرفتنی نفسك الأعلى و مظهر اسمائك الحسنی فی اسمک العلیّ الأعلى و اقمتنی علی صراط الذي زلت عنه اقدام الذين هم كانوا في ايام عمرهم يركعون اذاً يا الهی لَمّا حشرتني باسمك القيوم و بعثتنی عن تراث القبور و اقمتنی علی اقامة حبّك و مذقّتنی حلاوة وذك اسألك باسمك الذي به كشفت الأسرار عن وجه الأبرار بأن تثبتني على محبتك و ترزقني لقائك و تشرقني بزيارة جمالك و انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت العزيز المحبوب ثمّ اقمني يا الهی في مشهد المقرّبين في قيامة الآخرة حين الذي تشرق فيه شمس الأحديّة عن جمال بدع محمود لأنّ هذا املي بك و رجائي منك و انك انت المعطي المتعالی القدّوس

هو العليّ

حمد خدا را که بشرافت کبری فایز شدی و بعطیۀ عظمی مفتخر گشتی پس تا وقت باقی است و بلبل قدسی بر سدرۀ معنوی در تغنی است جهدی باید تا انشاءالله از خمر صافی و فواکه طیبۀ مرزوق و مشروب شوید هرگز حزن بخود راه مدهید که دنیا

دار فانی است و برای شیء فانی حزن و غم جایز نه دل بجمال باقی بند تا در اقلیم بقا درآئی این لوح را درست تعلیم
گرفته تلاوت نمائید خصوص از اوّل مناجات ۱۵۲'

[يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

بسم الله البهيّ الأعلى الأبهى

هذا كتاب ينطق بالحقّ وفيه يذكر ما يسرّ به افئدة العارفين وبذلك يهبّ نفحات القدس على الخلائق اجمعين قل انا قدّرتنا في هذه الليلة بهجةً لأصفيائنا ثم سروراً لعبادنا المقرّبين قل ان يا اهل الأرض اسمعوا نداء الله عن سدرة القدس في هذا الوادي المقدّس المنير بأنّه لا اله الا هو و انّ عليّاً قبل نبيل لسلطان الوجود و كلّ عباد له و كلّ اليه لمن الرّاجعين قل يا ملأ الأرض لا تحزنوا في هذه الليلة الطيّبة المباركة الأحديّة السّرمديّة و لا تكوننّ من المحزونين عيّدوا في هذه الليلة و صباحها ثمّ تهلّلوا و تكبّروا و تمجّدوا ربّكم الرّحمن الرّحيم قل تالّله هذه لليلة فيه استوى هيكل الله على عرش قدس عظيم و به استضاءت وجوه الممكنات ثمّ وجوه اهل سرادق الخلد ثمّ وجوه المقرّبين انتم يا ملأ الأرض لا تحرموا انفسكم عن جماله ان اغتصموا الفضل من عنده و لا تكوننّ من الخاسرين قل ان اسرعوا الى رضوان الله و لقاءه تالّله انه قد ظهر بشأن تخطف الأبصار عن ملاحظة جماله ان انتم من النّاظرين قل تموجت بحور الأعظم من هذا البحر الملتطم المكفكف المّوّاج السّيّال العظيم و قد رفعت السّماء من هذا السّماء الّذى رفع في هذا البهاء انتم فاستظلّوا في ظلّه ان انتم من العارفين قل قد ظهر فضل ما سبقه فضل في الابداع ان انتم من السّامعين قل ان يا قوم لا تختلفوا فيه و لا تتبّعوا هواكم و لا تكوننّ من المعرضين فاتّبّعوا سنن الله في هذه السّنة الّتي ظهرت بالحقّ على هيكل الغلام و يسجد بين يديه اهل السّموات و الأرضين قل انه قد سمّى في ملاّ الأعلى بمحمّد ثمّ في رفرق البقاء بالروح ثمّ عن خلف سرادق القدس بالكليم ثمّ في جيروت الخلد باسم عليّ بالحقّ ان انتم من الموقنين اذا عيّدوا في انفسكم ثمّ سرّوا في ذواتكم و قولوا بلحن فؤادكم هذا جمال الله قد ظهر بالحقّ فتبارك الله موجد الخلائق اجمعين ان يا ملأ البيان فاقبّسوا من هذه النّار الّتي اشتعلت في هذا العراء و ظهرت على هيكل التّريّيع في هيئة التّثليث و تنطق بالحقّ في كلّ حين بأنّه لا اله الا انا المهيمن العزيز القدير تالّله ليس المفرّ لأحد في تلك الأيّام الا بأن يدخل في ظلّي و انّ هذا ما رقم من اصبع الله العزيز العليم

و انك انت يا صادق فاشكر الله ربّك بما اختصّك بما لا تختصّ به احد من الخلائق اجمعين و بعث بك كلّ من يذكر في نفسه اسم مولاه و ان لن تعرفوه و كذلك سبقت رحمتنا كلّ شيء و انا المقتدر المتعالى المعطى المنعم الكريم تالّله لو نشاء نبعت منك خلق الأوّلين و الآخرين ولكن لمّا وجدنا ملأ البيان اشدّ احتجاباً عن ملاّ الفرقان لذا سترنا الأمر عنهم و غطيّنا نفسنا في قناع غليظ و انك انت لا تلتفت الى احد فتوجّه الى وجه مولاك و كن في حفظ عظيم تالّله قد اشرفت شمس البقاء عن افق البهاء و مرّت الجبال كمرّ السّحاب ان انتم من النّاظرين قل يا ملأ الأحباب سرّوا في انفسكم ثمّ ان يا ملأ البغضاء موتوا بغيطكم ان الأمر قد ظهر بالحقّ و لم يكن مفرّاً لأحد من العالمين قل انه ظهر بشأن لو يأخذ كفّاً من التّراب و ينفخ فيه روح الحيوان اذا يصير باقياً باذن الله المقتدر العلّيّ العليم و كذلك اظهرنا الأمر لك و انزلنا الآيات بالحقّ و صرّفناها لك لتقرّ بها عيناك و تكون من الذاكرين ان يا صادق اوصيك في آخر اللّوح بأن تقرّ تلك الآيات و تحفظها في نفسك لتكون

من الحافظين و اذا رأيت فى وجه احد نضرة الله المهيمن العزيز القدير اذا فاتل عليه ما نزلناه حينئذ عليك لعل يقوم من مراد الغفلة و يفر من مقر امن مبين كذلك ينصحك حمامة القدس و علمك قلم الأمر لئلا تحزن فى نفسك اقل من الحين و تذكر ربك فى كل حين و تكون من الموقنين و الروح عليك و على الذينهم توجهوا الى شاطئ الأمر فى ساحل هذا البحر المتموج العظيم

* * *

جناب شيخ محمد فى التون الذى بلغ الى شاطئ القرب و كان من الفائزين

هو الأبدع العلى الأعلى

هذا كتاب ينطق بالحق و يذكر فيه عبد من عبادنا ليشكر الله ربّه و يكون من الشاكرين ان يا عبد بشر فى نفسك بما اذكرك الله فى هذا الليل الذى فيه حشر هياكل الأسماء بسلطاني العلى الأعلى و يشتاقل لقائه كل فجر منير قل يا قوم تالله الحق قد طلع فجر الله عن مشرق البهاء و ظهر جمال القدم عن خلف حجبات الأسماء بطراز اسمى الرحمن الرحيم ان اسرعوا يا قوم الى حرم الله و كعبة لقائه و هذا ما قدرناه لكم فى ملكوت القضاء من قلم عز حكيم ولكن توجهوا بقلوبكم لا بأرجلكم لأننا وردنا فى السجن بما اكتسبت ايدى الظالمين هذا المقر الذى وقع خلف الف جبال و منعت عن ذيل التقديس ايدى القاصدين قل ان الذين هاجروا من انفسهم و سافروا الى الله و دخلوا بقعة الفردوس مقر الذى استوى جمال الرحمن على عرش اسمه الأعظم العظيم و شرفوا بقاء السبحان و توجهت اليهم لحظات الله الملك المقتدر العزيز العليم اولئك فازوا بكل الخير و يصلون عليهم ملائكة البقاء فى الملا الأعلى و جنود الغيب خلف سرادق العماء و هياكل الأسماء فى ملكوت الانشاء و كذلك سبقت رحمة ربك على عباده المريرين فوالذى نفسى بيده لنظرة الى جمالى لكان خيراً عما خلق بين السموات و الأرض و عما قدر لمن فى جبروت الأمر و الخلق اجمعين ولكن اليوم من توجه بقلبه الى منظر الأكبر ليؤتيه الله جزاء ذلك و انه لهو الفضل القديم قل يا ملا البهاء لا توجهوا الى شطر القدس الا بعد اذن من لدنا كذلك يأمركم لسان القدرة و العظمة ان انتم من العاملين يا قوم ان اقصدوا حرم الله باذنه و امره و لا تتبعوا انفسكم و هواكم ان اتبعوا ما يأمركم به ربكم العلى العليم قل يا قوم اجيبوا داعى الله بينكم و لا تدعوا حجته عن ورائكم و لا تكونن من المسرفين ان الذينهم كفروا بآيات الله فى تلك الأيام اولئك بدلوا نعمة الله على انفسهم و عبدوا اصنام هواهم و كانوا عليها لمن العاكفين و انك انت يا عبد فأخرج نفسك عن بين الذينهم كفروا بآيات الله بعد انزالها و حاربوا مع نفسه و كانوا من المشركين ثم اعلم بأن الذين ما آمنوا بالله بارئهم فى هذا الظهور فقد حاربوا بنفس الله و انكروا برهانه و جادلوا بآياته و اشركوا بسلطنته و كانوا من المشركين فى الواح عز عظيم انك طهر نفسك عن حب هؤلاء و لا تلتفت اليهم و لا تؤانس معهم فى اقل من الحين تجنب عن مثل هؤلاء ثم اعتصم بفضل الله و جوده ثم ادخل فى شاطئ القدس مقر قدس امين ثم بشر فى نفسك بما اذكرك الله فى اللوح تالله الحق ان هذا لفضل لن يقابله شيء عما خلق بين السموات و الأرضين كذلك القيناك قول الحق لتتبع ما امرت به من لدن مقتدر قدير و الرحمة التى تنزل من سحب البقاء عليكم يا ملا البهاء و ان هذا لفضل مبين من لدن رب كريم

* * *

جناب متولى باشى

هو العزيز الباقي

هذا كتاب يهدى الى الحقّ و يذكرّ النَّاسَ بأيّام الرّوح و يشّهرهم برضوان الله المهيمن القيّوم و ينزل على المخلصين فى كلّ حين من ثمرات قدس منبع و ينفق على اهل الجبروت ما يقبّلهم الى الله العزيز المحبوب و على اهل الملكوت ما يدخلهم فى جوار عزّ محمود قل انّ هذا اللّوح بنفسه لكتاب مكنون لم يزل كان مخزوناً فى خزائن عصمة الله و سطرت آياته باصبع القدرة ان انتم تعلمون و ظهر حينئذ بالفضل ليحيى به افئدة الّذينهم فى حول الأمر يطوفون و لن ينظرون الاّ بشجرة الأمر و نفسها و ما يظهر منها من انوار الله العلىّ المعبود و لن تمنعهم السّبحات و لن تحجبهم الاشارات و هم يبصر الله فى نفس الأمر ينظرون و لا يسدّهم شىء عن ملاحظة الجمال و هم فى آيات الله فى انفس القدس يتفرّسون و فى بدع الأمر هم يتفكّرون قل يا قوم اتّقوا الله فى امره و لا تتّبّعوا الّذينهم على صراط الله فى هذا السّبيل لا يسلكون و يا قوم لا تكونوا بمثل الّذين يقرؤون كتاب الله ثمّ بآياته هم يكفرون و يتّبّعون احكام الله فى ايّامهم ثمّ عن جماله هم يعرضون قل قد كان جمال الله بينكم و يضىء وجهه بين السّموات و الأرض كاللؤلؤ الدّرّى المصقول و انتم كنتم محتجب عنه بحيث ما عرفه احد منكم ان انتم تعقلون و ما كان نقاب وجهه الاّ الظّهور ان انتم تفقهون و كنتم حضرتهم بين يدينا فى كلّ عشىّ و بكور و كنتم معى فى كلّ صباح و مساءً و شهدتم كلّما ظهر منّى و من قيامى و قعود كأنكم ما سمعتم نغمات الله بعد الّذى سمعتموها فى كلّ حين و ما فزتم بلفائه بعد الّذى فى كلّ آن كنتم ان تشهدون كذلك نذكر فى اللّوح ما فات عنكم لعلّ حينئذ تقومون عن مراقدة الغفلة ثمّ فى انفسكم تستشعرون و أنّك انت يا اسمى اسمع ما يلقي عليك الرّوح من اسرار الله المهيمن القيّوم و قم بتمامك على خدمة الله و لا تجاوز عمّا امرت به و لا تكن من الّذينهم الى شطر القدس لا يتوجّهون و أنّك كنت معى فى اكثر الايّام و سمعت منّى ما لا سمعت من احد و رأيت ما لا رأيته من نفس و مع ذلك ما عرفتنى فى اقلّ من آن و هذا لحقّ معلوم كذلك كنّا مقتدرّاً على كلّ شىء و غطيّنا عيونك و عيون النَّاس بعد الّذى كنّا مشرقاً بينهم كالشمس المشرق المنير المشهود فوعمرى لو عرفتنى فى اقلّ من لمح البصر و سألتنى عن علم ما كان و ما يكون لعلمناك بالحقّ اقرب من ان يسمع الحبيب نداء المحبوب و انت سمعت منّى فى بعض الأحيان ما يكفيك عن غير الله ولكن ما التفتت به لما احببتك الظّنون و الأوهام عن عرفان الله المهيمن القيّوم اذاً لمّا تمّت ميقات الله و ادخلونا المشركون فى السّجن كشفنا القناع عن وجه الأمر و اظهرنا نفسنا بالحقّ رغماً للّذينهم كانوا برّهم ان يشركون قل يا ملأ المشركين هل زعمتم بأنّ امر الله يضيّع بسجنى او يبدّل بذلّى فبئس ما ظننتم فى انفسكم و فى كلّ ما انتم تتخيّلون بل بذلك يرفع امره بالحقّ كما رفع من قبل ان انتم تشعرون و أنّك انت لا تحزن عمّا فات عنك فى ايّامنا فابغ فضل ربّك العزيز المحبوب ثمّ اشكر الله ربّك بما احبّك و ارسل اليك هذا اللّوح الّذى منه تهبّ نسّمات الله ان انتم تجدون قل يا قوم هذا اللّوح بنفسه حجّة عليكم و على اهل السّموات و الأرض ان انتم ببصر الله فيه تشهدون قل يا ملأ الأرض ان كان عندكم حجّة اعظم من هذا او برهان اكبر منه او دليل اعلى عنه فأتوا بها ان انتم صادقون و ان لم تكن عندكم من حجّة او برهان فبأى شىء منعتم انفسكم عن هذا الصّراط المرتفع الممدود اذاً فاعرف سرّ الثّمانين و ما وعدتم به فى التّسع لتوقن بأنّ الله يوفى وعده و يقدر مقادير كلّ شىء فى كتاب محفوظ كذلك تمّت نعمة الله و ظهر جماله و نزّلت آياته و بلغت كلماته و لاح وجهه ان انتم تشهدون و تسمعون ثمّ استمع نصحى فى آخر اللّوح و كن من الّذينهم بنصح الله يستنصحون اولاً تجنّب عن الّذين تجد منهم روايح الغلّ و التّفاق و لا تجمع معهم فى مقعد و هذا من امر الله عليك و على الّذين الى معارج الرّوح هم يعرجون و أنّك جلست معهم فى عدّة من الأوقات و علمناه من علم الّذى علّمنى الله لذا نهيناك و الّذينهم كانوا الى سماء القرب ان يطهروا ايّاك ان لا تلتفت بما يتكلّم به السنهم بل توجّه بقلوبهم لتجد الغلّ و البغضاء و يظهر لك ما فى صدورهم و هذا ما يعظك به الحقّ فى هذه الايّام الّتى فيها تذهل العقول فاحترز عن مثل هؤلاء كاحتراز النّور عن الظّلمة و المؤمن عن

المشرك فأعرض عنهم ثم أقبل الى الله العزيز القيوم أولئك ان يقرؤوا من آيات الله لن يقرؤوها الا لمكر الذي كان في سرهم و لو يذكرون احكام الله هم ما يتذكرون قل يا ملاء المبغضين فاعلموا بأن الله قد جعلنى فتنه لكم بحيث لن يتم ايمانكم الا بحبى ولو فى ابد الأبد انتم تعبدون او تسجدون و فى آخر النصح لا تحزن عما كنت فيه من الشدايد و العسر فاعلم بأن الدنيا و ما فيها سيفنى و ما قدر لك عند الله تالله خير لك عما تشهده فى الأرض او يعرفه العارفون لو تصبر فى الأمور و توقن بالله ربك و لن تجزع فى الأمور فاصبر يا اخى فيما يرد عليك ثم ذكر ايامى فى كل عشى و بكور ثم هجرتى و فراقى ثم ضرى و اضطرارى ثم نعماتى و بيانى ثم ترنماتى و جمالى ثم عن بلائى و ابتلائى ثم عن سجنى و غربتى فى هذه الأرض الممنوع ١٥٢

[يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

* * *

الأعظم الأقدس

هذا يوم فيه طار طائر من اطيّار العرش و طارت معه الأفئدة و العقول ان يا ميم المجد انت ارتقيت بروح و ريحان و محييك في الأحزان كذلك قضى الرحمن أنّه لهو المهيمن القيوم انت كنت بقيّة آل الله اذ اخرجني المشركون من ارض الطّاء و احترقت بنار الفراق في سنين معدودات اذا اتى الميقات هديناك الى كوثر الوصال الى ان دخلت السّجن و فديت نفسك امام وجه ربك العزيز المحبوب طوبى لك و لمن يتوجّه اليك و يزور تربتك و يتقرّب بك الى الله ربّ ما كان و ما يكون ان يا هاء الهويّة قصدت معارج القدس و تركت الدّنيا في سبيل ربك اشهد أنّك انت الذي ارتقيت الى مقام محمود و اشهد أنّك رجعت مظلوماً الى مقرّك طوبى لك و للذين تمسّكوا بذيلك الممدود ان يا دال الأبدية قد تشرّفت بك تلك الأرض و ما حولها أنّك وديعة الله و كنزه في هذه الدّيار سوف يظهر الله بك ما اراد أنّه لهو الحقّ علام الغيوب باستقراك على الأرض تزلزلت في نفسها شوقاً للقائك كذلك قضى الأمر ولكنّ النّاس لا يفقهون ان يا ياء القدميّة طوبى لك بما انفتحت روحك في السّجن الأعظم بعد الذي كنت بين ايدي الذين كفروا بالله في اليوم الموعود أنّا لو نذكر اسرار صعودك لينتهنّ اهل الرّقود و يشتعلنّ الوجود بنار ذكر اسمي العزيز الودود يا ايّها المذكور لدى الوجه قد قصصنا لك ما ورد اليوم على غصن الله لتطلّع بما قضى في السّجن من لدن ربك العزيز الغفور أنّك لا تحزن ان اشكر ربك في كلّ الأحوال أنّه مع الذين يذكرونه و بأمره هم يعملون أنّما البهّاء عليك و على من انقطع في حبّه عن الذينهم مشركون

* * *

ق ك

جناب سيّد محمود عليه بهّاء الله

هو الكاشف الشّاهد الأمين

هذه ليلة فيها ينوح القلم بما ورد على احرف الكتاب من لدن كلّ ظالم بعيد أنّا امرنا الكلّ بالعدل و الانصاف و بتقوى الله ربّ العالمين ولكنّ الظّالمين افنوا علينا و على اصفياء الله بظلم صاحبت به الأشياء و ناح به كلّ قلب سليم أنّا انزلنا عليهم مائدة البيان من سمّاء العرفان و هم نبذوها عن ورائهم معرضين عن الله المعطى البازل الكريم قد ورد علينا ما لا ورد على احد من قبل يشهد بذلك قلم الله العزيز الحميد أنّك لا تحزن من شيء توكلّ في كلّ الأمور على الذي في قبضته ملكوت الأمر و الخلق لا

اله الا هو المقتدر القدير بشّر احبائي بذكرى و توجّهي و اقبالي و رحمتي و عنايتي و شفقتي التي احاطت من في السموات و الارضين البهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على من شهد بما شهد الله مالک هذا اليوم البديع

* * *

سنگ

جناب ملا يحيى

الأقدس الأبهى

هذه ورقة الرضوان قد ارسلناها اليك لتشكر ربك فى العشي و الابكار ان اتبع ملة الله و سننه فيما نزل فى الألواح اياك ان يمنعك شيء عما اراد الله مالک الرقاب ينبغى لكل نفس ان يجعل مراده ما اراد ربه العزيز الوهاب ان الذين اتبعوا الظنون اولئك فى مرية و نفاق طوبى لقوى خرق الأحجاب و نبذ عن ورائه الأوهام قل هذه شمس اليقين قد اشرقت من الأفق المبين هل ينبغى الارتياب بعد اشراقها لا ومطر السحاب ان الذين ارتابوا اولئك غشّتهم الحجابات سوف ينوحون على انفسهم و يقولون وا حسرة علينا بما فرطنا فى جنب الله منزل الآيات انك فاشكر ربك بما ذكرت لدى العرش و فزت بلوح ربك اذ كان بين ايدى الفجار

* * *

هو السلطان العليم الحكيم

هذه ورقة الفردوس تغنّ على افنان سدره البقاء بالحن قدس مليح و تبشّر المخلصين الى جوار الله و الموّحدين الى ساحة قرب كريم و تخبر المنقطعين بهذا التّبأ الذى فضّل من نبأ الله الملك العزيز الفريد و تهدى المحيّين الى مقعد القدس ثم الى هذا المنظر المنير

قل انّ هذا لمنظر الاكبر الذى سطر فى الواح المرسلين و به يفصل الحقّ عن الباطل و يفرق كلّ امر حكيم قل انه لشجر الروح الذى اثمر بفواكه الله العليّ المقتدر العظيم

ان يا احمد فاشهد بانه هو الله لا اله الا هو السلطان المهيمن العزيز القدير و الذى ارسله باسم عليّ هو حقّ من عند الله و انا كلّ بامرّه لمن العاملين

قل يا قوم فاتبعوا حدود الله التى فرضت فى البيان من لدن عزيز حكيم قل انه لسلطان الرّسل و كتابه لامّ الكتاب ان انتم من العارفين

كذلك يذكركم الورقاء فى هذا السّجن و ما عليه الا البلاغ المبين فمن شاء فليعرض عن هذا النصّح فمن شاء فليتخذ الى ربه سبيل

قل يا قوم ان تكفروا بهذه الآيات فباى حجة آمنتم بالله من قبل هاتوا بها يا ملأ الكاذبين

لا فوالذى نفسى بيده لن يقدروا و لن يستطيعوا ولو يكون بعضهم لبعض ظهير

ان يا احمد لا تنس فضلى فى غيبتى ثم ذكر ايامى فى ايامك ثم كربتى و غربتى فى هذا السّجن البعيد و كن مستقيماً

فى حبّى بحيث لن يحول قلبك ولو تضرب بسيوف الاعداء و يمنعك كلّ من فى السموات و الارضين

و كن كشعله التار لاعدائى و كوثر البقاء لاحتبائى و لا تكن من الممترين
و ان يمسك الحزن فى سبيلى او الذلة لاجل اسمى لا تضطرب
فتوكل على الله ربك و رب آبائك الاولين لان الناس يمشون فى سبل الوهم و ليس لهم من بصر ليعرفوا الله بعيونهم او
يسمعوا نعماته باذانهم و كذلك اشهدناهم ان انت من الشاهدين
كذلك حالت الظنون بينهم و قلوبهم و تمنعهم عن سبل الله العلى العظيم
و انك انت ايقن فى ذاتك بان الذى اعرض عن هذا الجمال فقد اعرض عن الرسل من قبل ثم استكبر على الله فى
ازل الازال الى ابد الابد
فاحفظ يا احمد هذا اللوح ثم اقرئه فى ايامك و لا تكن من الصابرين فان الله قد قدر لقارئها اجر مائة شهيد ثم عبادة
القليل كذلك مثنا عليك بفضل من عندنا و رحمة من لدنا لتكون من الشاكرين
فوالله من كان فى شدة او حزن و يقرء هذا اللوح بصدق مبين يرفع الله حزنه و يكشف ضره و يفرج كربه
و انه لهو الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين
ثم ذكر من لدنا كل من سكن فى مدينة الله الملك الجميل من الذين آمنوا بالله و بالذى بيعته الله فى يوم القيمة و
كانوا على مناهج الحق لمن السالكين

* * *

بنام آمر توانا

هر منصفى شهادت داده و ميدهد كه اين مظلوم از اول ظهور كل را بافق اعلى دعوت نموده و از شقاوت و بغضا و بغى و
فحشا منع فرموده مع ذلك اهل اعتساف وارد آوردند آنچه را كه قلم از ذكرش عاجز و قاصر است حق حيات و راحت از براى
كل خواسته ولكن عباد در قتل احبا و سفك دم مطهرش فتوى داده اند
و مطالع اين ظلم جهلائى هستند كه باسم علم معروفند بشأنى بر اعراض قيام نموده اند كه نفسى را كه عالم از براى
خدام درگهش خلق شده او را بظلم مبين در سجن محكم متين حبس نموده اند ولكن الله بدل السجن بالجنة العليا و الفردوس
الأعلى رغباً لهم و للذين كفروا بهذا النبأ العظيم
و آنچه از اسباب ظاهره موجود شد منع نموديم نفوسى كه با اين مظلوم معاشر بودند كل گواهى ميدهند كه ساحت
اقدس مقدس از اسباب ظاهره بوده ولكن در سجن قبول نموديم آنچه را كه مشرकिन اراده منع آن نمودند و اگر نفسى يافت
شود و بيتى از ذهب و يا فضه و يا فوق اين دو از جواهر نفيسه بنا نمايد اذن داده و ميدهيم انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و
اذن داده شد كه در اين ارض بناهاى عاليه ترتيب دهند و باسم حق جل جلاله اراضى طيبه طاهره كه بنهر اردن متصل است
و يا حول او اخذ نمايند ليظهر ما كان مسطوراً من القلم الأعلى فى كتب القبل و ما اراده الله رب العالمين فى هذا الظهور
الأمنع الأقدس العزيز البديع
قلنا من قبل اوسعى ذيلك يا اورشليم ان اعرفوا يا اهل البهء ثم اشكروا ربكم المبين المبين اگر حكمتهاى بالغه الهى
ظاهر شود كل عدل محض را مشاهده مينمايند و بيقين مبين باوامرش تمسك ميجويند و تشبث مينمايند قد قدرنا فى الكتاب
خيراً كثيراً لمن اعرض عن الفحشاء متمسكاً بالتقوى انه لهو المعطى الكريم

أنك اذا فزت بكتابی و وجدت منه عرف بیانی قم و قل یا ملاً الأرض اتقوا الله و لا تكونوا من الغافلين ایاکم ان تمنعوا انفسکم عن لآلئ بحر علم ربکم الرحمن الرحیم ضعوا العالم و ما فيه متمسکین بعروة عنایة ربکم العلیم الحکیم انه اتی من مشرق القدرة و الاقتدار برایات العلم و العرفان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من المعرضین كذلك نطق لسان الوحی فی هذا الحصن المنیع البهاء علیک و علی الذین آمنوا من لدی الله مالک هذا الیوم البدیع

* * *

ضلع جناب مجید علیه بهاء الله

بنام خداوند سمیع بصیر

هر نفسی الیوم بکوتر عرفان محبوب امکان فائز شد او از اهل فردوس لدی العرش مذکور است اکثری از نساء عالم مع آنکه بکمال آمال مشتاق ظهور غنی متعال بودند بیوم الله فائز نشدند و عرفش را نیافتند قد منعتهم الظنون عن مشرق الیقین کتابت لدی المظلوم مذکور و لحاظ عنایت از شطر سجن بشما متوجه قدر این مقام را بدان و بذکر حق مشغول باش اگر مقبلین و مقبلات بر عظمت این مقام بلند اعلی مطلع شوند بشائی ظاهر گردند که کدورات و احزان عالم ایشان را اخذ ننماید و اعراض و اعتراض من فی الملک از حق باز ندارد طوبی لک بما شربت رحیق العرفان و آمنت بالله الفرد الخیر نکبر من هذا المقام علیک و علی امائی فی هناك اللائی دخلن حصن ولایة الله العزیز الحکیم ان یا قلم الاعلی ان اذکر من سمی بنورالله ثم الذی سمی بظهورالله لیفرحاً بذکری الجمیل البهاء علیهما و علی التی سمیت بکوکب و علی کلّ امة موقنة بالله رب العالمین

* * *

یا هو

هنيئاً لکم یا اهل البهاء انتم الذین شربتم الرحیق المختوم باسمه القيوم فی یوم عجاب

* * *

هو الحیّ القدیم

و اتی حینئذ بحول الله و قوته ارید ان افتح ابواب مدینة المعانی بمفاتیح الصمدانی لتطفح علی وجهک من نسایم انوار صبح البقاء ليقلبک عن شمال الحزن و الفراق الی یمین الوصل و اللقاء و تصلک الی رفرف السناء فی ملکوت البهاء و غایة فیض الله فی جبروت العماء فوالذی نفخ من روح القدم فی هذا الصور المعظم و هذا القرن المکرّم المفخم لو تدخل فیها او تستشرق علی قلبک من انوارها لتکون مقيماً فی حرم الله و قائماً علی امر الله و تصیر باقیاً فی مکان من الانشاء و مظاهر الکبریاء فیا طوبی لک لو تدخل فی حدیقة الحیّ الحيوان الازلیة لتشرب ما لا يشرب احد من العالمین و تشهد ما لا يشهد احد من السّابقین اذاً قل ان الحمد لله محبوب العارفين و مقصود المخلصین و الرحمة علیک و علی عباد الله المکرّمین

* * *

و اینکه احکام نکاح و طلاق خواسته بودند ما نزل فی هذا المقام فی کتاب الأقدس از قبل ارسال شد و همچنین خطبه از سماء احدیه در این ایام نازل بعد از رضای طرفین و رضای ابوبن در محلی از اتقیا حاضر شوند و این خطبه مبارکه را بکمال روح و ریحان تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و محبوبه در محلّ علیحده این دو آیه مبارکه که در بیان نازل شده قرائت نمایند آیتین که در بیان ذکر شده نوشته شود و بعد مهر را زوج تسلیم ضلع نماید و طرفین در ورقهائی مهر نمایند و همچنین شهدا و اگر محلی باشد که اهل آن عاجز باشند از قرائت خطبه لا بأس علیهم قرائت آیتین کافی است مقصود از آیتین للرجال انا کلّ لله راضیون و للنساء انا کلّ لله راضیات

خطبة النّکاح

بسمه المعطى الفیاض

الحمد لله القدّمی بلا زوال و الأبدیّ بلا انتقال الذی شهد لذاته بذاته أنّه لهو الفرد الواحد الغنی المتعال نشهد ان لا اله الا هو اقراراً بوحدانیه و اعترافاً بفردانیته لم یزل کان فی علوّ امتناعه و سموّ ارتفاعه مقدّساً عن ذکر غیره و منزّهاً مستغنیاً عن وصف ما سواه فلما اراد نظم العالم و اظهار الجود و الكرم على الأمم شرع الشّرايع و اظهر المناهج و فیها سنّ سنّة النّکاح و جعله حصناً للنجاح و الفلاح و امرنا به فیما نزل من ملکوت المقدّس فی کتابه الأقدس قوله عزّ کبریائه تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من یدکرنی بین عبادی هذا من امری علیکم ان اتخذوه لأنفسکم معیناً و نصلاً و نسلاً علی البیان من اهل البهّاء الذّین بذلوا جهدهم فی ارتفاع هذا الدّین المبین و ما اخذتهم فی الله لومة اللّائمین و الحمد لله ربّ العالمین

* * *

هو الله تعالى شأنه العظمة و الکبریاء

و ما سئل السّائل فی قول حکماء بسیط الحقيقة کلّ الاشیاء قل فاعلم انّ المقصود من الاشیاء فی هذا المقام لم یکن الا الوجود و کمالات الوجود من حیث هو وجود و من الكلّ الواجد و هذا کلّ لا یدکر عنده بعض و لا یقابله جزء و الحاصل انّ بسیط الحقيقة لمّا کان بسیطاً من جمیع الجهات أنّه واجد و مستجمع لجمیع الكمالات الّتی لا حدّ و لا نهاية لها چنانچه فرموده اند لیس لصنعه حدّ محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشیا در عبارت مذکوره کمالات وجود من حیث هو وجود است و از کلّ دارائی یعنی واجد و مستجمع جمیع کمالات نامتناهی است بنحو بساطت و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و قوّت و شدّت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحلّ بوجودات غیر متناهی شده سبحانه سبحانه عن ذلک چنانچه خود حکما گفته اند بسیط الحقيقة کلّ الاشیاء و لیس بشیء من الاشیاء و فی مقام آخر انّ انوار بسیط الحقيقة یری فی کلّ الاشیاء و این بیصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در کلّ اشیا آیات احدیه را مشاهده مینمایند چه که جمیع اشیا مظاهر اسماء الهیه بوده و هستند و حقّ لم یزل و لا یزال مقدّس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیا در امکنه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لمّا کان وجود الواجب فی کمال القوّة

و الشَّدة لو يجوز ينحلّ بوجودات غير متناهية ولكن لا يجوز ما انحلّ در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکما اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود

دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این است که کلّ را بلا نفی میکنند و حقّ را بالّا ثابت یعنی غیر حقّ را موجود نمیدانند باین معنی که کلّ نزد ظهور و ذکر او فناى محض بوده و خواهند بود کلّ شیّ هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند کان الله و لم یکن معه شیّ و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آنکه مشاهده میشود که اشیا موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیّ وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی کلّ هالک و فانی و وجهه که حقّ است دائم و باقی

و توحید شهودی آن است که در کلّ شیّ آیات احدیه و ظهورات صمدانیّه و تجلّیات نور فردانیّه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم در اینمقام در کلّ شیّ تجلّیات آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حقّ منحلّ بوجودات نامتناهیة شده تعالی تعالی من ان ینحلّ بشیّ او یحدّ بحدّ او یقترن بما فی الابداع لم یزل کان مقدّساً عن دونه و منزهاً عما سواه نشهد انه کان واحداً فی ذاته و واحداً فی صفاته و کلّ فی قبضة قدرته المهيمنة على العالمين و در مقامی کلّ ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر الاول چه که حقّ جلّ و عزّ غیب منبع لا یدرک است در اینمقام کان و یكون مقدّساً عن الاذکار و الاسماء و منزهاً عما یدرکه اهل الانشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود او است مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در اینمقام کلّ الاسماء الحسنی و الصفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه كما ذکر ان الغیب هو مقدّس عن الاذکار کلّها

و مقرر نور توحید اگرچه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود ولیکن در باطن بسیط مقدّس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کلّ الجهات در اینمقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربی کلّ اشیا است و دارای کمالات لا تحصی و از برای این کلمه در اینمقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه لهو العلیم الخیر و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیا استنباط کرده اند و اول من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هُرمس نیز گفته اند در هر لسان باسمى موسوم است و در هر فتی از فنون حکمت بیانات وافیّه کافیه فرموده اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمنسیّه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آنحضرت استخراج فنون علمیّه و حکمتیّه نموده اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظاً لامر الله در ظاهر ردّ فرموده اند ولیکن این عبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسان را غنی ننموده و نخواهد نمود مثلاً حکیمیکه باین کلمه تکلم نموده لو کان موجوداً و الذین اقرّوا له فیما قال ثمّ الذین اعترضوا علیه کلّ در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسما از یمین بقعه نوراً بکلمه بلی فایز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنّوا بانّ ما خرج من افواههم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المآل مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم بجمیع علوم ارض احاطه نماید و در

کلمه بلی توقف کند لدى الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حقّ بوده هر نفسی از این طراز
امنع اقدس ممنوع ماند از میّتین در الواح مسطور

ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواهد قول بلا عمل کنحل بلا غسل او کشجر بلا ثمر در حکیم سبزواری
مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه والّا زمزمه انّی انا الله در هر
شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار
تجلّی مجلّی منور و گوشش باصغاء نداء او از کلّ شیّ فایز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده‌اند
اینمقام قول ولكن مقام عمل مشاهده میشود نداء سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است
و باعلی النداء کلّ را ندا میفرماید ابداً اصغا نموده چه اگر اصغا شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه
بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حبّ نام از اینمقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر
باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده‌اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم
محروم مانده‌اند الامر بید الله يعطی من یشاء ما یشاء و يمنع عمّن یشاء ما اراد انه لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا
اله الا هو العليم الحکیم در این ایام در یکی از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و
اقلت و قالت لك الحمد يا اله العالمين کذلک جعلنا اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلامهم ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا
حسین قل لمن سئل دع الغدير و البحر الاعظم امام وجهک تقرّب الیه ثم اشرب منه باسم ربک العليم الخبير لعمری انه یبلغک
الی مقام لا ترى فی العالم الا تجلّی حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی العلم انه لا اله الا هو المقتدر العزيز القدير
هذا يوم ینبغی لكلّ نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء یدع الوری ورائه يقوم و يقول بلی یا مقصودی ثم لییک یا محبوب
العالمين

قل یا ایّها السائل لو يأخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فيه من الحکمة و التّبیان لنضع الامکان و تقوم
علی نصره هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الذی اذا یراه
احد فی الظّاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطّغیان و اذا یتفکّر فی الباطن یراه مهیمناً علی من فی السّموات و
الارضین استمع ما تنطق به النّار من السدرة المرتفعة النوراء علی البقعة الحمراء یا قوم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک
قضی الامر و اتی الحکم من لدن قویّ امین

یا ایّها السائل قد ذکر ذکرک لدى الوجه فی هذا السّجن المبین لذا نزل لك هذا اللّوح الذی من افقه لاحت شمس
الطاف ربک العزيز الحمید اعرف قدرها و اغل مهرها أنّها خیر لك ان كنت من العارفين نسئل الله ان یؤیّدک علی امره و ذکره
و یقدّر لك ما هو خیر لك فی الدّنیّا و الآخرة انه مجیب دعوة السّائلین و ارحم الرّاحمین یا ایّها العبد اذا انجذبت من نفحات
اشارات مالک الاسماء و استنورت بانوار الوجه الذی اشرق من مطلع البقاء توجه الی الافق الاعلی قل

یا فاطر السّماء و مالک الاسماء اسئلک باسمک الذی به فتحت ابواب لقائک علی خلّک و اشرقت شمس عنایتک
علی من فی ملکک ان تجعلنی مستقیماً علی حبّک و منقطعاً عن سوائک و قائماً علی خدمتک و ناظراً الی وجهک و ناظراً
بشأنک ای ربّ ایدنی فی ایّام ظهور مظهر نفسک و مطلع امرک علی شأن اخرق السّبحات بفضلک و عنایتک و احرق
الحجبات بنار محبتک ای ربّ انت القویّ و انا الضعیف و انت الغنیّ و انا الفقیر اسئلک بیحر عنایتک ان لا تجعلنی محروماً
من فضلک و مواهبک یشهد کلّ الاشیاء بعظمتک و اجلالک و قوّتک و اقتدارک خذ یدی بید ارادتک و انقذنی بسلطانک ثم
اكتب لی ما کتبه لاصفیائک الذین اقبلوا الیک و وفوا بعهدک و میثاقک و طاروا فی هواء ارادتک و نطقوا بشأنک بین بریتک
انک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزيز الکرم

* * *

هو المقتدر على ما اراد

وجه حقّ از افق اعلیٰ باهل بها توجه نموده میفرماید در جمیع احوال بآنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشید همّت را در تربیت اهل عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از مابین امم باسم اعظم محو شود و کل اهل یک بساط و یک مدینه مشاهده شوند قلب را منور دارید و از خار و خاشاک ضغینه و بغضا مطهر نمائید کل اهل یک عالمید و از یک کلمه خلق شده‌اید نیکوست حال نفسی که بمحبّت تمام با عموم انام معاشرت نماید در جمیع ایّام عباد الله را بمعروف امر نمودیم و از منکر نهی کردیم قسم بآفتاب ظهور که از افق سجن مشرقست فساد و نزاع و جدال شأن انسان نبوده و نخواهد بود باید کل به ما یحیه الله ناظر باشند و به ما امروا به فی الکتاب عامل طوبی لک بما اقبلت الی الله اذ اعرض عنه کلّ مشرک مریب ان احفظ هذا المقام باسم ربّک القوىّ القدیر

* * *

هو السّامع المجیب

وعزّیّک یا محبوب العشّاق و منور الآفاق قد اهلکتی نار بُعدی و ذاب کبدی من غفلتی اسئلک یا مقصود العالم و محبوب الامم باسمک الاعظم بان تجعل رزق قلبی نفحات و حیک و نعمة اذنی اصغاء ندائک الاحلی یا من فی قبضتک زمام الاشیاء و مائدة بصری مشاهدة آثارک و انوار تجلیاتک فی مظاهر اسمائک و صفاتک تری یا الهی عبرات المقرّین فی هجرک و اضطراب المخلصین من بُعدهم عن ساحة قریک و امرک المهیمن علی الوجود من الغیب و الشّهود ینبغی ان یجری بحور الدّم من عیون محییّک بما ورد علی اهل التّوحید من فراعنة الارض و اشرارها تری یا الهی انّ المشرکین احاطوا مدنک و دیارک اسئلک بانبیائک و اصفیائک و بالذی به نصبت رایة التّوحید بین عبادک بان تحفظهم بجودک انّک انت العزیز الفضّال ثمّ اسئلک بامطار سحاب فضلك و امواج بحر عطائک بان تقدّر لاولیائک ما تقرّ به عیونهم و تطمئنّ به قلوبهم ای ربّ تری القاعد اراد القيام علی خدمتک و المعدوم اراد الوجود من طمطام جودک و الصّعود الی سماء غنائک و الغریب اراد وطنه الاعلیٰ فی ظلّ قباب فضلك و السّائل قصد باب العطاء بکرمک و رحمتک و العاصی عمّان عفوک و غفرانک و سلطانک یا ایّها المذکور فی القلوب قد اقبلت الیک منقطعاً عن ارادتی و مشیّتی و ما تحبّه نفسی و هواى لتحركنی ارادتک و مشیّتک و ما قدرته لی من قلم قضائک و تقدیرک ای ربّ هذا عاجز اراد نیّر اقتدارک و ذلیل قصد افق عزّک و فقیر توجّه الی بحر عنايتک اسئلک ان لا تخیبه بجودک و عطائک انّک انت المقتدر الغفور الرّحیم

* * *

بسم الله الغافر

ولو انّ سوء حالی یا الهی استحقّنی لسیاطک و عذابک ولكن حسن عطوفتک و مواهبک یقتضی العفو علی عبادک و التّلطّف علی ارقائک اسألک باسمک الذی جعلته سلطان الأسماء بأن تحفظنی بسلطنتک و اقتدارک عن کلّ بلاء و مکروه و عن کلّ

ما لا اراده ارادتک و آنک انت علی کلّ شیء قدیر

* * *

۱۵۲'

حبیب روحانی جناب آقا میرزا عبدالمجید علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

پاک و منزّهست پروردگار عالمیان از مدح و ثنا و ادراک اهل ناسوت انشاء فی الحقیقه الی حین معروف نه و موصوف نه اوصاف عباد از اعلی و دون آن در یکمقام راجعست بنفوس ثابته راسخه مستقیمه راضیه مرضیه ایشانند ایادی امر حقّ مابین خلق و ایشانند اشجار بستان الهی اوراقش باراده متحرّک و اثمارش بمشیّت مشهود ایشانند مشارق اقتدار حضرت مختار تغییرات عالم و حوادث امم ایشانرا از اسم اعظم و مالک قدم منع نمود بافق ظهور وحده ناظرند بصر را از برای مشاهده میخوانند و سمع را از برای اصغاء لله الحمد بنور توحید حقیقی منورند و از اثمار سدره مبارکه مرزوق از رحیق قل الله آشامیده‌اند و به درهم فی خوضهم یلعبون عامل یسأل الخادم ربّه بأن یوفّقهم و یؤیّدهم و یمدّهم بجنود الغیب و الشّهاده

سبحانک یا قاسم ارزاق العباد و قاصم شوکه اهل العناد اسألك بتسخیر قلمک الأعلی و صریره و نفوذ و اقتداره و بمشیّتک الثافذه و قوتها و قدرتها و سلطانها بأن تؤیّد اولیائک علی اظهار امرک بین اهل الامکان بالحکمه و البیان ایربّ تربهم بین اعدائک و ما ورد علیهم فی سبیلک اسألك باسمک القیوم و رحیقک المختوم بأن تنزل من سماء عطائک ما یقرّبهم فیکلّ الأحوال الیک و قدرّ لهم ما یكون معهم فیکلّ عالم من عوالمک ایربّ تسمع ذکر عبدک المجید و اولیائک الذین اقبلوا الیک و ارادوا کوثر بیانک و رحیق غنائک قدرّ لهم ما تقرّ به عیونهم و تفرّج به قلوبهم آنک انت المقتدر القدیر لا اله الا انت السامع المجیب کبر اللّهمّ علیهم و صلّ علیهم بدوام ملکک و ملکوتک و قدرّ لهم بجدوک و فضلک ما ینبغی لاسمک العزیز الوّهّاب و بعد نامه آنحبیب روحانی یوم هفدهم ماه مبارک رمضان وارد گویا نامه نافه مشک اذفر بود که از هر کلمه آن عرف ثنای مالک ارض و سماء متضوّع حقّ شاهد و گواه که سبب فرح و علّت بهجت بود از ذکر مجمع و اولیای مجتمعه نسایم سرور در مرور و بعد از قرائت قصد مقام اعلی و ذروه منتهی نموده امام وجه و بشرف اصغا فائز اذاً توجّه الی وجه مولی العالم و انزل ما لا یحصیه احد الا نفسه المحصی العلیم الحکیم قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا مجید قد حضر العبد الحاضر بکتابک و قرأه امام الوجه اجنباک بهذا اللّوح المبین قد هزّتک نفحات الوحی فی ایام ربّک و اسمعک ندائه الأحلی و ادخلک فی مقام فزت فیہ بما کان مسطوراً فی کتب الله و بشرّ به امّ الکتاب طوبی لعبد فاز و ویل للغافلین یا مجید قد اقبلت الی المقام الأعلی و الذّروه العلیا الی ان حضرت فی مقام کان امل المقرّین قد وجدت عرف بیان الرّحمن و رأیت آثاره و فزت بأنوار وجهه ان ربّک هو الفضّال الکریم قد وجدنا من بیانک عرف استقامتک فی امر الله العزیز الحمید بشرّ احبائی بعنایتی و ذکرهم بآیاتی و نورهم بنور السّاطع من هذا الأفق المنیر طوبی لبیت ارتفع فیہ ذکر الله و ثنائه و لسان نطق بذکره الجمیل و طوبی لقلب اقبل الی الأفق الأعلی بالاستقامه ما منعها اعراض المعرضین الذین کفروا بالذی آمنوا به

فی القرون و افتوا علیه بظلم ناحت به کتب الله و بکت عیون العارفين انا نکبر من هذا المقام عليك و على اولیائی فی بلادی الدین ما خوفتهم صفوف فراغت الأرض و قالوا لك الحمد یا مولی العالم بما هدیتنا الی صراطک و اسمعتنا ندائک و اظهرت لنا ما کان مکنوناً فی علمک اشهد انّ بک نفخ فی الصور و ظهر السرّ المکنون و بک نصب علم الاقتدار بین الأبرار و نطقت الأشياء الملك لله المقتدر العليم الخیر البهاء علیکم و علی الذین اخذوا ریحیق البیان باسم ربهم الرحمن و شربوا منه من لدن امر قدیم انتهى لله الحمد عرف کوثر بیان امکانرا احاطه نموده ابصار اخیار بمشاهده انوار فائز و آذان ابرار باصغاء نداء حضرت مختار مشرف این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که اولیا را مؤیّد فرماید تا بحکمت و بیان ناس را بصراط مستقیم و نبأ عظیم هدایت نمایند تبلیغ امر از سلطان اعمال لدى الغنی المتعال مذکور و محسوب عنایتش موجود و مددش مشهود هر نفسی تمسک نماید بآنچه که از قلم الهی جاری و نازل البتّه مددش میرسد و لکن باید در جمیع احوال حکمت را از دست ندهند لئلا ترتفع زماجیر المعرضین و ضوضاء الغافلین

اینکه ذکر عید اعظم و اجتماع احبّا را در مجالس و اشتغالشان بذکر و ثنا و اشتعالشانرا بنار محبّت مالک اسماء مرقوم داشتند و همچنین ذکر جناب کربلائی محمّد علی علیه بهاء الله و عنایت و طلب استدعای ایشانرا در باره اولیای میم و راء و باء و نون و محلّ آخر فرمودند اینمراتب در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد و بعد از فوز باصغا از مشرق عنایت کبری این آیات در ذکر اولیا از قلم اعلى جاری هذا ما نزلّ لجناب کربلائی محمّد علی علیه بهاء الله قوله تبارک و تعالی

بسمی النّاطق فی السّجن الأعظم امام وجوه العالم

کتاب انزله الرحمن لمن فی الامکان و یدعوهم الی مشرق الأنوار یا اهل الأرض انا اظهرنا نفسنا بینکم لیهدیکم الی افق منه اشرفت شمس الحکمة و البیان طوبی لمقبل ما منعه اعراض القوم و لمستقیم ما حرّکته قواصف الأشرار و طوبی لناطق ما حجّبه حجبّات الظّنون و ما خوفته سبحات الجلال یا محمّد قبل علی انّ قلمی الأعلى فی سجن عکّا اقبل الیک و یذکرک بما یقرّبک الی الله مالک الرقاب کم من عالم منع عن المعلوم و کم من غافل اقبل و فاز بمطلع الآیات قد حضر اسمک لدى المظلوم ذکرک بذكر لا تعادله الأذکار لتقوم علی خدمة الأمر و تدع الناس بالحکمة و البیان الی مکمن الأسرار طوبی لك بما فزت بآثار قلمی الأعلى فی مقام جعله الله من اعلى المقام اذا شربت کوثر البیان من ید عطائی و اخذک جذب البرهان الی ملکوت عرفانی قل

الهی الهی لك الحمد بما اسمعتنی صریر قلمک الأعلى و عرفتنی صراطک و میزانک و ایدتنی علی الاقبال الی افقک بعد اعراض خلقک و سقیتنی کوثر حبّک فی يوم فيه قام العباد علی اطفاء نورک اسألك بأسرار علمک و امواج بحر بیانک و بأمرک الذی به سخرت الملك و الملکوت و بآیات عظمتک یا مالک الغیب و الشّهود بأن تجعل السن عبادک مفاتیح عنایتک لتفتح بها ابواب افئدة خلقک ثمّ اجعلنی یا مولی الوری و ربّ الآخرة و الأولى ناطقاً بشنائک و قائماً علی خدمة امرک بحيث لا تمنعنی حوادث الآفاق و لا نفاق اهل الشّقاق ثمّ اکتب لی یا الهی ما یقرّبنی الیک فیکلّ عالم من عوالمک انّک انت المقتدر العليم الحکیم انتهى

نیر عنایت از افق فضل مشرق و امطار شفقت از سماء جود مالک وجود هاطل بشأنیکه وصف ممکنات باو نرسد و نعت کائنات او را نیابد صدهزار شکر مقصود عالمیانرا که مسئلت حبیب مکرم جناب محمّد قبل علی علیه بهاء الله بشرف اجابت فائز و از برای هر یک از نفوس مذکوره نازل شد آنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد انّ ربنا الرحمن هو المشفق الکريم و هو الفضال الغفور الرحیم یا علی اکبر مالک قدر از شطر منظر اکبر بتو توجّه نمود و ترا ذکر مینماید تا باجنحه انقطاع در این

فضای بی انتهی باسم فیاض حقیقی طیران نمائی ذکرش محیی قلوب و مقوی ارکان قوت بخشد و قدرت عطا نماید آنه هو
الفیاض الکریم

هذا ما نزل لجناب ابوالقاسم آقا علیه بهاء الله

یا ابوالقاسم قد عرض العبد الحاضر اسمک امام الوجه نزل لک هذا اللوح اللّٰح المبین از حقّ بطلب تا بعرف آیاتش فائز شوی
قسم بآفتاب بیان هر نفسی فائز شد باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نماید بشأنیکه سطوت ملوک و مملوک و اهل عالم او
را از توجه بافی منع نماید و باز ندارد طوبی للفائزین
هذا ما نزل لجناب ملا حسین علیه بهاء الله

یا حسین قد جرى کوثر الحيوان من قلم الرحمن و القوم اکثرهم لا يعلمون انزلنا من سماء الارادة امطار الفضل و العطاء و بها
احيينا الذين كانوا في قبور الأبدان ان ربك هو المقتدر القدير قد ظهر و اظهر ما كان مكنوناً في العلم و مخزوناً في افئدة
المرسلين انك اذا شربت رحيق الوحي من بيان ربك اقبل بقلبک الى الأفق الأعلى و قل
الهی الهی و مقصودی و محبوبی ترى عبدک مقبلاً اليک و متمسكاً بحبل فضلک و راجياً ما قدرته لأمنائك و اصفیائك
اسألك بأنوار وجهک و آیات عظمتک و بالکلمة العليا الّتي بها خلقت الأشياء بأن تكتب لی ما يجعلنی منقطعاً عن دونک و
مشتبهاً بأذیال رداء عنايتک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام من فی السموات و الأرضین
و هذا ما نزل لجناب ملا عبدالأحد علیه بهاء الله

یا عبدالأحد طوبی لک بما اقبلت الى افقی و تمسکت بحبل عنايتی و آمنت بآياتی فأسأل الله بأن يؤيدک و یوفقک و یقدر لک
خير الآخرة و الأولى و ما قدره للمقرئين من عبادہ و المخلصین من بریته آنه هو العزيز الفضل
و هذا ما نزل لجناب ميرزا عبدالحسين علیه بهاء الله

یا عبدالحسين سمعنا ندائك اجبتاک رأينا ذکرک ذکرناک هل تعرف من يذكرک و من اقبل اليک من شطر السجن لعمر الله لو
تطلع لندع العالم ورائک قائماً علی خدمة امر ربک العزيز العظيم البهاء من لدنا عليك و علی الذين ما منعهم شبهات القوم و لا
اشاراتهم و لا سطوتهم و لا ثروتهم عن الله رب العالمين انا نحب من احبنا و نريد من ارادنا ولكن القوم حالوا بیننا و بین اوليائنا
الا انهم فی خسران مبين نسأل الله تعالی ان يفتح علی وجهک باب فضله و يكتب لک اجر الحضور امام وجهه آنه هو المقتدر
علی ما يشاء و هو العليم الحکیم
و هذا ما نزل لجناب ملا عبدالأحد علیه بهاء الله

یا عبدالأحد اذكر اذ كنت لدى الباب و سمعت نداء المظلوم اذ كان بين ايدي الغافلين قد اقبلت الى الأفق الأعلى الى ان
حضرت و رأيت ما كان مسطوراً من القلم الأعلى فی الواح ربك الغفور الرحيم نشهد انک حضرت و سمعت و رأيت ما كان
مستوراً عن اعين الغافلين قل

الهی الهی و مقصودی و رجائی ایدنی علی ذکرک و ثنائک و ما ينبغي لظهورک و ايامک اسألك یا مولی العالم و مقصود
الأمم بفرات رحمتک و آیات عظمتک بأن تجعلنی فيکّل الأحوال ناطقاً بثنائک و ثابتاً علی حبک و راسخاً علی امرک الّذي به
زلت اقدام العلماء و اضطربت افئدة المعتدين
البهاء علیک و علی من یسمع قولک فیهذا النبأ العظيم

و هذا ما نزل لجنتاب مير محیی الدین علیه بهاء الله

یا محیی الدین نسأل الله ان يجعلک مظهر اسمک و یک یهدی العباد الی صراطه المستقیم و یقرّبهم الیه فیکلّ حین رأینا اسمک انزلنا لک ما لا یعادلہ ما عند القوم یشهد بذلك کلّ عالم بصیر هذا یوم فیہ ینادی المناد بین العباد و یدعوهم من غیر ستر و حجاب الی الفرد الخیر قد کنا قائماً امام الوجوه فلما اشرق نور الأمر خرج عن خلف الحجاب شذمة من الذیاب و ارادوا سفک دمی من دون بینة من الله العلیم الحکیم قل یا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائکم اتبعوا من اتاکم بأمر مبین لولاه من یهدی العباد انصفوا و لا تكونوا من الظالمین طوبی لبصیر ما منعتہ حجبات الأوهام و لعالم ما زلّته شبهات المریین انک اردت لوحی قد ارسلناه الیک و لاح من افقه نیر عناية ربک الغفور الرحیم هذا یوم بشرت به کتب الله من قبل ولکنّ القوم فی نوم عجیب انک اذا فزت بأمواج بحر بیانی قل

الهی الهی لک الحمد بما ذکرنتی و اقبلت الی وجهی اسألك بأنوار عرشک و المقام الذی فاز بلقائک و فیہ ارتفع ندائک الأحلی و صریر قلمک الأعلى بأن تجعلنی منجذباً بآیاتک و متمسکاً بالطافک ای ربّ قدّر لی و لابنی ما ینبغی لسماء جودک و بحر عطائک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الحمید و هذا ما نزل لجنتاب کربلائی صمد علیه بهاء الله

یا صمد علیک بهائی قد اقبلت و سمعت و فزت بما لا یوصف بالأذکار و الأقوال انّ الله خلق العباد لعرفانه فلما اظهر مشرق آیاته و مطلع انواره و مصدر احکامه و معدن اسراره و مهبط علمه اعرضوا عنه الی ان کفروا به و بآیاته كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم الیوم من المعتدین فی کتاب الله مالک یوم الدین طوبی لک بما نذرت الأوهام مقبلاً الی نیر برهان ربک المشفق الکریم قل یا ملأ البیان انصفوا فی امر ربکم الرحمن هل تنکرون الأمواج و ترونها تعالوا تعالوا لأریکم ما کان مکنوناً فی ازل الآزال اتقوا الله و لا تكونوا من المنکرین انّ الحصاة تنادی و التّواة تنطق و انتم من الغافلین كذلك انزلنا الآیات و ارسلناها الیک لتشکر ربک الذّاکر العلیم انه دعاک و هداک الی افقه المنیر قل

لک الحمد یا مولی العالم و مقصود الأمم بما هدیتنی و شرقتنی بالحضور عندک انک انت القویّ الغالب القدير

و هذا ما نزل لجنتاب حاجی محمود علیه بهاء الله

یا محمود یدکرک المظلوم و یوصیک بما نزل فی کتاب الله مولی العالم اسمع التّداء من شطر البقاء الذی ذکر فی کتاب الله بالسّجن الأعظم انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العزیز الأعلم انا نوصیک بالاستقامة الکبری فیهذا الأمر الذی به زلّت اقدام الأمم ایاک ان یحجّبک شیء من الأشياء فیهذا الیوم الذی نزل فیہ ما لا یعادلہ ما عند القوم یشهد بذلك هذا النّبأ الأعظم الذی بذکره انجذبت الأشياء و بندائه احیا الله الرّمم البهّاء علیک و علی ابنک الذی سمّی بمحمّد و علی الذّین آمنوا بالله فی السّرّ و العلن

هذا ما نزل لجنتاب کربلائی پاشا علیه بهاء الله

یا حزب الله حقّ اولیای خود را دوست داشته و دارد هر یک باتّار قلم اعلی فائز و جمال قدم خود را از برای حضور و لقا ظاهر فرموده ولکن ظلم ظالمین و عناد معتدین و ضوضاء جهلا حایل شده و قاصدین را از مقصد اعلی و ذروه علیا منع نموده از حقّ بطلب اجر فائزین از برای تو مقدّر فرماید اوست سامع و اوست مجیب

و هذا ما نزل لجنتاب کربلائی محسن علیه بهاء الله

یا محسن در احسان حقّ جلّ جلاله تفکّر نما راه نمود و هدایت فرمود تا آنکه بطراز اعظم و نبأ عظیم فائز گشتی این مقام
اعلی را با اسم فاطر سماء حفظ نما اوست حافظ و اوست ناصر و اوست معین
هذا ما نزل لجناب آقا محمد علیه بهاء الله

یا محمد وجه قدم بتو متوجّه و ترا ذکر مینماید و حزب الله را وصیت میفرماید بتریت اولاد اگر والد در این امر عظیم که از قلم
مالک قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نماید حقّ پدری ساقط شود و لدی الله از مقصّرین محسوب طوبی از برای
نفسیکه وصایای الهی را در قلب ثبت نماید و باو متمسک شود آنه یأمر العباد بما یؤیدهم و ینفعهم و یقرّبهم الیه و هو الامر
القدید

و هذا ما نزل لجناب آقا عبدالله علیه بهاء الله

حمد کن مقصود عالمیانرا که ترا مؤید فرمود بر اقبال در یومیکه کلّ اعراض نمودند الا من شاء ربّک حزب الله را وصیت
مینمائیم بنصرت امر و نصرت در رتبه اولیه تبلیغ امر الهی بوده و هست طوبی از برای نفوسیکه منقطعاً عن الدنیا و متمسکاً
بالتقوی باین امر اعلی تمسک نمایند و لوجه الله قصد هدایت عباد کنند که شاید تشنگان بفرات رحمت فائز شوند و گمراهان
صراط مستقیم را بیابند

و هذا ما نزل لجناب مشهدی کاظم علیه بهاء الله

یا کاظم قائم آمد و ناسرا بحضرت قیوم دعوت فرمود و بشارت داد ولکن قوم بظلمی قیام نمودند که دخانش عوالم روح را تیره
نمود مانده عطا نمود ردّش کردند آیات نازل فرمود انکارش نمودند بیّنات آورد سخّارش گفتند اینست شأن غافلین طوبی از برای
نفوسیکه اقبال نمودند و قصد بیت ذکر کردند و فائز شدند بشنیدن آیات الهی و مشاهدۀ وجوه احبّای لایزالی
هذا ما نزل لجناب علی اکبر علیه بهاء الله

در این ربیع رحمانی و نیشان مکرمات سبحانی جهد نما تا فائز شوی بآنچه که ذکرش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند
ارض معرفت را امروز از نیشان مکرمات انباتی دیگر و ظهوراتی دیگر است این رحمت مخصوص این ایام است و این کرم لایق
این اوقات وقت را غنیمت دانید و بما ینبغی قیام کنید
و هذا ما نزل لجناب حاجی حبیب الله علیه بهاء الله

یا حبیب الله قلم اعلی در لیالی و ایام بنصیحت دوستان الهی مشغول مقصود آنکه کلّ بانوار توحید حقیقی فائز گردند و از
اوهامات قبل فارغ و آزاد هزار و سیصد سنه یا حقّ گفتند بالأخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند باید کلّ از حقّ جلّ جلاله
حفظ طلب نمایند تا بمثابه حزب شیعه شنیعه باعثساف قیام نکنند اوست قادر و توانا سبحان الله آن اوهام باخر نرسیده اوهاماتی
دیگر از شطر اهل بیان ظاهر اعادنا الله ایاکم من شرّ هؤلاء
و هذا ما نزل لجناب کربلانی محمد جعفر علیه بهاء الله

یا محمد جعفر تو لقا می طلبی و حقّ معطی و بخشنده و مهربان ولکن اهل اعتساف از انصاف گذشتند و اولیا را از توجّه منع
نمودند قل

الهي الهى ترانى مقبلاً اليك و متوجّهاً الى انوار وجهك لأدخل فى مدينة تشرقت بقدمك و ارتفع فيها ندائك و اقوم
لدى باب فتح على من فى الأرض و السماء و اشرب كوثر اللّقاء من ايدى عطائك و كأس الوصال من جودك و فضلك الهى
الهى ترى حالى و تسمع ضجيج قلبى فى هجرى و فراقك لو تمنعنى عن التّقرّب اليك حجبات عبادك و سبحات خلّقت قدر
لى من قلمك الأعلى اجر من فاز بحضورك و شرب رحيق الوحي من يد عطائك و شهد بما نطق به لسانك و شاهد افكك
الأبهى و سمع ندائك الأحدى أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الكريم
و نذكر ابنك الذى آمن بالله و آياته و نبّشه بفضل ربّه المشفق الأمين و نذكر ابنك الآخر و نوصيه بما وصّينا به عبادنا
فى الواح شتى و انا التّاصح العليم البهّاء عليكم من لدى الله ربّ العالمين
و هذا ما نزل لجناب نصرالله خان عليه بهّاء الله

يا نصرالله قد اتى التّصر و الناس اكثرهم لا يعلمون قد نصبت راية التّوحيد و الناس لا يفقهون قد اتى الموعد بأعلام الظّفر ولكنّ
البشر اكثرهم لا يشعرون قد حضر اسمك لدى المظلوم انزل لك ما لا تعادله ثروة العالم يشهد بذلك ربّك المهيمن القيوم أنّك
اذا فزت بآياتى و وجدت عرف يانى قل
الهى الهى لك الحمد بما عرّفتنى سبيلك و انزلت لى دليلك و علّمتنى ما كان مكنوناً فى علمك و مخزوناً فى اصداف
حكمتك اسألك يا محبى العظم الرّيم بنياك العظيم بأن تجعلنى ثابتاً على صراطك و ناطقاً بذكرك و متمسكاً بحبل فضلك
ايربّ ترانى راجياً ما قدرته لأوليائك اسألك ان لا تخيّننى بجودك و كرمك أنّك انت العليم الخبير
و هذا ما نزل لجناب آقا مير هاشم عليه بهّاء الله

يا هاشم اسمع نداء المظلوم أنّه يذكرك بآياته و يشّرك برحمته التى سبقت الوجود قمنا امام الوجوه بحيث ما منعنا حجبات
الفراغة و لا سطوة الجبارة دعونا الكلّ الى الله مالک الغيب و الشّهود فلما انارت الآفاق خرجت عن خلف الحجاب شزيمة
من اهل التّفاق و ارتكبوا ما لا ارتكبه الأوّلون قد نقضوا الميثاق و كفروا بالذى آمنوا به فى الأعصار و القرون كذلك ذكرنا ما ورد
علينا من الذين انكروا حقّ الله ربّ ما كان و ما يكون فأسأل الله ربّك ان يؤيّد عبادك على التّمسك بحبله الممدود
و هذا ما نزل لجناب آقا مير سيف الدين عليه بهّاء الله

يا سيف الدين قد اتى الوعد و اتى الله بسلطان مبين قد خسر الذين انكروا ظهور الله و حجّته بما اتّبعوا اهوائهم الا أنّهم فى
خسران عظيم قل يا ملأ الأرض قد اتى الحسين و فى ظلّه الملاء الأعلى و اهل خباء المجد ان انتم من العارفين هذا هو الذى
كان موعوداً فى كتب القبل ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين طوبى لقوى ما اضعفته سطوة القوم و لمستقيم ما زلّته شبهات
المعتدين الذين اعرضوا عن الحقّ اذ اتى من افق الاقتدار بطراز بديع قل طوبى لكم يا اهل البهّاء بما آمنتم بالذى كان مسطوراً
فى كتب القبل من لدن عليم خبير
هذا ما نزل لسمى المقصود

يا من سميت باسمى اسمع ندائى من شطر سجنى أنّه يجذبك الى ملكوت يانى و جيروت عرفانى ان ربّك هو المشفق الكريم
انا انزلنا للأعجام آيات عظمتى على اللّغة الفصحى و على الأعراب بلسان عجميّ بديع أنّه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو
المقتدر القدير طوبى لعبد اخذ كتابى بقوة من لدى الله ربّ العالمين و ويل لمن اعرض عن الحقّ و اتّبع كلّ كفّار اثم قل

الهی الهی اشهد بوحداثتک و فردائتک و اعترف بما انزلته من سماء مشیتک و ملکوت ارادتک اسألك بالأفدة الثی طارت فی هواء حبک و بأولیاتک الذین اقبلوا الی مقرّ الفداء بانقطاع ما رأت شبهه عین الابداع اسألك یا مولی العالم باسمک الأعظم بأن تؤیّدنی علی ذکرک و ثنائک ثمّ انزل لی من سماء عطائک ما یقرّبنی الیک فی کلّ الأحوال انک انت الغنی المتعال و هذا ما نزل لجناب میرزا عباسعلی علیه بهاء الله

یا عباس قبل علی انّ المظلوم ینادیک بما یجذبک الی الأفق الأعلى فضلاً من لدی الله مولی الوری لشکر و تكون من الذاکرین فاعلم بالعلم الیقین بأن لا یعادل بأثر قلمی الأعلى ما فی ناسوت الانشاء یشهد بذلك ربّ العرش و الثری طوبی لمن سمع و شهد و ویل للمعرضین قد اتی امّ الكتاب فی المآب و الناس اکثرهم من الرّاقدین قد ارتفعت الصّیحة و ظهر ما کان مکنوناً فی علم الله العلیم الحکیم ایاک ان تحزنک حوادث العالم و شبهات الأمم خذ ما اتاک بقوة لا تمنعها سطوة الغافلین كذلك انزلنا الآیات و ارسلناها الیک لتقرّ عینک و عیون العارفین
هذا ما نزل لجناب پاشا آقا علیه بهاء الله

یا پاشا ندای مالک اشیاء را بشنو از اعلى افق عالم ندا میفرماید تا کلّ فائز شوند بآنچه که از برای او از عدم بوجود آمده‌اند طوبی از برای نفسیکه اسیاف ظالمین و ظلم معتدین او را از مالک یوم پسین محروم نساخت از حقّ می‌طلییم ترا تأیید فرماید بر آنچه لایق امر او و سزاوار ایّام اوست
هذا ما نزل لجناب میرزا وهّاب علیه بهاء الله

یا وهّاب قد اتی الوهّاب فی المآب و القوم فی ربّ عجاب قد ظهر المکنون و اتی القيوم من افق البرهان برایات الآیات قد جاء ما قرّرت به اعین الفردوس الأعلى ولكنّ القوم کفروا به و ارتکبوا ما ناح به اهل مدائن العدل و الانصاف انک اذا سمعت نداء المظلوم و وجدت عرف اسمی القيوم قل
یا مالک الغیب و الشهود اسألك بالتّار الثّی هدیت بها الکلیم و بالتّور الذی اظهرت به فضلك العمیم بأن تجعلنی خاضعاً لأمرک و خاشعاً لظهورات عظمتک ای ربّ ایدنی علی ما تحبّ و ترضی ثمّ قدر لی خیر الآخرة و الأولى انک انت الله الفرد الواحد العلیم الحکیم
هذا ما نزل لجناب آقا مصطفی قلی علیه بهاء الله

یا مصطفی قلی در لیالی و ایّام قلم مالک انام متحرّک اولیای خود را ذکر میفرماید و بصرای مستقیم راه مینماید طوبی از برای نفسیکه راه را یافت و باو تمسّک نمود امروز عالم بانوار نیر اعظم فائز مقام این یوم مبارکرا بدانید و بثنای مالک آن ناطق و بخدمتش مشغول باشید عنقریب آنچه مشاهده میشود بعدم راجع و یقی لمن تمسّک بالعروة الوثقی ما قدر من لدی الله مولی الوری و ربّ العرش و الثری طوبی از برای مقبلین و طوبی از برای نفوسیکه بحبل متین تمسّک جستند و از اهل ارض خود را فارغ و آزاد مشاهده نمودند ایشانند اهل بها که در صحیفه حمرا از قلم اعلى مسطور
هذا ما نزل لجناب آقا محسن علیه بهاء الله

یا محسن فرات رحمت جاری و کوثر بیان مشهود و تسنیم امام وجوه موجود ولكنّ عباد غافل و محجوب الّا عدّة معدودات از حقّ میطلییم کلّ را تأیید فرماید و از دخان نفس و هوی مطهر سازد تا بافق تقوی توجّه نمایند و بآنچه حقّ اراده فرموده فائز شوند

این ایّام را شبه و مثل نبوده و نیست چه که بحر مَوّاج و آفتاب حقیقت مشرق از حقّ بطلب عباد غافل را آگاه فرماید و بافق
اعلی راه نماید اوست بخشنده و مهربان
هذا ما نزل لجناب آقا احمد علیه بهاء الله

یا احمد احمد برآیات آیات و اعلام بیّنات از مطلع امر الهی در ارض بطحا و یثرب ظاهر قوم بر اعراض قیام نمودند و کذابش
گفتند و بعضی بسحر نسبت دادند چنانچه احزاب عالم امورات وارده در آن اراضی را شنیده‌اند و دانسته‌اند و بعد امتش بر
تفریق قیام نمودند فرق مختلفه ظاهر و هر یک بهوی متکلم و بنار نفس مشتعل تا آنکه در یوم جزا مالک یوم را شهید نمودند و
بر کفرش فتوی دادند از حقّ بطلبید حزب الله باوهامات قبل مبتلا نشوند کلمه توحید را بیابند و بحبلش تمسک نمایند البهاء
علی من اتبع الحق
هذا ما نزل لجناب کربلائی اسمعیل علیه بهاء الله

یا اسمعیل در ایّام الله و آنچه ظاهر شده تفکر نما چه مقدار از نفوس مقدسه مطمئنه راضیه مرضیه که افسر زندگانیرا نثار قدوم
محبوب عالم نمودند و از مقرّ فدا زنده برنگشتند ولکن ناس نسناس مع آنکه بچشم خود دیده‌اند آنچه را که شبه نداشته
مع ذلک آگاه نگشته‌اند و از خواب غفلت سر بر نداشته‌اند بر منابر ذکر ذبیح قبل را مینمایند و نوحه میکنند و از آن نفوس
مقدسه بالمرّه غافل و محجوبند از حقّ بطلب آگاهی بخشد و بینائی عطا فرماید شاید بشنوند و بیابند و ببینند و بیابند کذلک
نطق قلمی الاعلی فی هذه اللیلة البلماء فضلاً من عندی و انا الفضال الکریم و المیین العلیم انا نذکر ابنک اسدالله فی هذا
المقام لیفرح بعنایة مولاه و یكون من الشاکرین
و هذا ما نزل لجناب آقا عبدالحسین علیه بهاء الله

یا عبدالحسین اذا وجدت عرف بیانی و فزت بنفحات آیاتی اقبل الی افقی و قل
الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی و عرّقتنی و اسمعتنی فی یوم فیهِ اعرض اکثر خلقک و قام علی الاعتراض من فی
بلادک الا من انقذته یدک القویة و سلطنتک الأبدیة ایربّ اماتنی هجرک و فراقک و اهلکنی بعدی عن ساحة عزّک اسألک
بأن تقدّر لی اجر من طاف حول امرک و حضر امام وجهک و سمع ندائک الأحلی و صریر قلمک الأعلی انک انت المقتدر
العزیز العلیم
هذا ما نزل لجناب کربلائی محمّد علیه بهاء الله

یا محمّد افق اعلی بمثابه آفتاب ظاهر و هویدا و رایت بیان بر اعلی مقام امکان مرتفع و منصوب نفحات وحی متضوّع و نسمة
الله در هبوب مع این فضلهای بیمنتھی قوم در خواب از حقّ بطلب نفوس غافله را بشطر آگاهی مؤید فرماید تا ببینند و بشنوند
آنچه را که از برای او از عدم بوجود آمده‌اند اوست گویا و اوست دانا و اوست ناصح و اوست مبین طوبی از برای نفسیکه
ندایش را شنید و باو تمسک جست
هذا ما نزل لجناب آقا حسن علیه بهاء الله

یا قلم اذکر من سمی بحسن فی کتاب الأسماء لیهدیہ الذکر الی المذکور و یقرّبہ الیه فی هذا الیوم العزیز البدیع انا ذکرنا من
حضر اسمہ لدی المظلوم فضلاً من عندی و انا الفضال الکریم لا یعزب عن علمی من شیء و انا الأمر الحکیم انک اذا
سمعت النداء قل

لک الحمد یا مولیٰ الأسماء و فاطر السماء بما ایدتنی علی الاقبال الی افقک و التوجّه الی انوار وجهک ایربّ اسألك بحركة قلمک الأعلى الذی به رفعت الأديان و وضعت ما اردته بسلطنتک و اقتدارک بأن تجعلنی مستقيماً ثابتاً راسخاً علی حبک و شارباً ما جرى من قلمک الأعلى کوثر عرفانک انک انت المقتدر العزيز العلام و هذا ما نزل لجنا ب داداش نایب علیه بهاء الله

یا نایب نبأ عظیم آمد و بکلمهئی نطق فرمود قلوب امم را مضطرب یافت در جمیع لیالی و ایام کلّ را ذکر نمود و متذکّر فرمود تا آگاه شوند و بر کلمه الهی گواهی دهند و لکن عنایت از برای اکثری سبب غفلت شد امر الله را نپذیرفتند و بکتاب الهی سخریه نمودند اهل بیان عمل کردند آنچه را که حزب شیعه عمل نکرد تو حمد کن مقصود عالمیانرا که ترا مؤید نمود بر اقبال و اقرار و اعتراف اینمقام عظیمست باسم اعظم حفظش نما و هذا ما نزل لجنا ب کربلائی حسن علیه بهاء الله

یا حسن اسمائیکه لدى المظلوم حاضر شد هر یک بآثار قلم اعلیٰ فائز گشت حیاً میثاً کلّ را ذکر نمودیم و بکلمه مبارکه مغفرت یاد فرمودیم این عهدیست که در یوم اول ورود رضوان از قلم رحمن جاری طوبی للفائزین قل لک الحمد یا مقصود العالم بما ذکرتنی فی السّجن از کنت بین ایدی المعرضین و هذا ما نزل لجنا ب کربلائی علی علیه بهاء الله

یا علی نار مشتعل و نور ساطع و امر ظاهر طوبی از برای نفسیکه شئونات عالم و شبهات امم او را از این ظهور اعظم منع نه نمود دخان سطوت ظالمین و غبار شوکت معتدین حایل نشد و او را از توجّه باز نداشت در هر حین معرضین باعتراض مبین ظاهر کلّ منتظر بودند و چون نیر ظهور از افق سماء اراده اشراق نمود کلّ معرض و منکر الا من شاء ربک المقتدر القدیر حمد کن مقصود عالمیانرا که ترا فائز نمود و توفیق عطا فرمود انه هو العزيز الفضال و هذا ما نزل لجنا ب شیخ کاظم علیه بهاء الله

یا کاظم حقّ عالم و گواه که از اول ایام الی حین قلم اعلیٰ متحرک و بتحریر آیات الهی مشغول و لکن قوم بی انصاف این برهان ساطع را انکار نمودند و این حجّت کامله را قبول نکردند بهوی مشغولند و باو هام متمسک قسم بآفتاب افق بیان از انوار یقین بعید و محجوبند و بذیل ظنون متشبّه قاتلهم الله از حقّ بطلب از رحمت سابقه و عنایت محیطه این مشتی ترا برا بافکش راه نماید و بصراط مستقیمش فائز فرماید اوست قادر و توانا و اوست عالم و بینا و هذا ما نزل لجنا ب عبدالحسین علیه بهاء الله

یا عبدالحسین طوبی لک و لاسمک و لمن عرفک سیلی الواضح المستقیم انک اذا رأیت امواج بحر بیانی و اخذک سکر رحیق عنایتی قل

الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی الی افقک الأعلى و انزلت لی ما لا یتغیّر بدوام الملك و الملكوت اسألك یا مولی الوری و ربّ العرش و الثری بکلمتک العلیا الّتی بها اضطربت الأسماء و انصعق عبادک و خلقتک بأن تؤیّدنی علی القبول بما انزلته فی کتابک ایربّ ترانی مضطرباً فی ایامک و محزوناً عند ظهورات انوار طلعتک و ما اردت منک الا قربک و لفانک انت الذی شهدت بلسان صدقک بقولک یوم تبدّل الأرض غیر الأرض ان تبدّل غیابی بالحضور امام وجهک و القیام لدى بابک و الطواف حولک و اصغاء ما نزل من سماء مشیتک انک انت المقتدر العزيز العلام

و هذا ما نزل في خرما لجناب صمد عليه بهاء الله

يا صمد يذكرک الفرد الأحد فی سجنه الأعظم بما یقرّبک الیه أنّه هو الجواد الکریم أنّک اذا فزت بنفحات الوحی و سمعت التّداء من افق الأعلى قم و قل

یا مولیّ الأسماء و فاطر السّماء اسألك باسمک الّذی سخرت به الوجود من الغیب و الشّهود و بمقامک المحمود بأن تجعلنی من الّذین وفوا بميثاقهم و طافوا حول عرشک الأعظم و خضعوا عند ذکر اسمک الّثمّ بأن تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی ما یقرّبنی الیک و یرفعنی بجودک ایربّ ترانی مقبلاً الیک و معرضاً عن دونک اسألك بأنوار وجهک بأن تکتب لی اجر لقائک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العليم الخبير
هذا ما نزل لجناب آقا احمد عليه بهاء الله

یا احمد حضرت قیوم در جمیع احوال ندا میفرماید و عباد را برحیق مختوم دعوت مینماید طوبی از برای نفسیکه حوادث عالم او را منع نمود ندای الهی را شنید و بقلب اقبال نمود و بقول بلی فائز گشت اینست فضل اعظم و عنایت کبری طوبی لمن فاز و ویل للمتوقّفين انا نکبر علیک و علی ضلعک و علی الاماء اللائی اقبلن و آمن بالله العزیز الحمید
و هذا ما نزل لجناب آقا فرج علیه بهاء الله

یا فرج فرج آمد ردّش نمودند رحمت آمد قبول نمودند نعمت آمد کفران کردند بجای شکر شکایت سزای عنایت شقاوت ظاهر اینست شأن مردم غافل جزای عمل کلّ را اخذ نموده و از رحمت باقیه دائمه محروم ساخته امروز نفوسیکه از کأس عنایت نوشیده‌اند و بافق اعلی ناظرند باید از حقّ بطلبند حزبشرا باوهامات قبل مبتلا ننماید و از شبهات و اشارات امم مقدّس دارد حمد کن حضرت مقصود را که ترا بمقام محمود راه نمود و ذکر از لسان مظلوم جاری گشت
هذا ما نزل لجناب محمّد پاشا علیه بهاء الله

یا محمّد یذکرک المظلوم فی مدینه اشعلت فیها نار البغضاء بما اکتسبت ایدی الظّالمین نقضوا عهد الله و ميثاقه و اعرضوا عن الّذی اتیهم بنور مبین طوبی لیت ارتفع فیہ ذکر الله و للسان نطق بشائنه الجمیل نعیماً لقاعد قام علی خدمة الأمر و لید اخذت کتابه البدیع نسأل الله ان يؤیّد اولیائه علی ما یحبّ و یرضی و یجعلهم مشارق الفضل و الکرّم بین العالم أنّه ولیّ المحسنین قد ارتفع التّداء و نصب الصّراط و وضع المیزان و القوم اکثرهم من الغافلین اعرضوا عن الحقّ متمسّکین بأهوائهم الا أنّهم فی ضلال مبین

هذا ما نزل لجناب کربلائی محمّد علیه بهاء الله

یا محمّد ناعقین بمثابه جراد در بلاد منتشر میگویند آنچه را نشنیده‌اند و ادّعی علم مینمایند آنچه را که از او غافل و محجوب بوده و هستند معرضین اهل بیان از فرقه شیعه اخسر مشاهده میشوند کذلک سوّلت لهم انفسهم و هم الیوم لا یفقهون سبحان الله در یوم الهی بذکر اسماء متمسّک و ناطق و از موجد آن معرض از حقّ می‌طلبیم عالم را از کوثر بیان مطهر فرماید تا امم بمولی العالم اقرار نمایند و ادراک کنند آنچه را که الیوم از او غافلند البهّاء من لدنا علی اهل البهّاء الّذین ما منعهم ظلم الظّالمین و سطوة المعتدین و وضوء الغافلین اولئک حزب الله فی العالم و آیات رحمته بین الأمم علیهم صلوٰة الله و سلامه و عزّه و بهائه أنّه هو المشفق الکریم الحمد لله المقتدر الغفور الرّحیم

و هذا ما نزل لجناح جواد آقا عليه بهاء الله

يا جواد يذكرک الجواد فی هذا المقام الرفیع و يذكرک بآياته و یبشّرک بفضل الله ربّ العالمین ما من عبد الا و قد ذکرناه و ما من مقبل الا ان هدیناه الی صراطی و وصّیناه بما ینفعه فی کلّ عالم من عوالم ربّه یشهد بذلك کلّ عالم بصیر طویّی لعبد نبذ الأوهام متمسکاً بحبل الیقین نسأل الله ان یؤیّدک و اولیائه علی الاستقامة علی امره انه علی کلّ شیء قدير و بالاجابة جدير یا مجید علیک بهائی و عنایتی اسماء مذکوره امام وجه حاضر تجلّینا علی کلّ واحد منهم من انوار شمس بیانی ما یقرّبه الی الله ربّ العالمین و اقبلنا الیه و سقیناه کوثر العرفان من کأس علمی الّتی سبقت البحور انه هو المقتدر القدير لا یعزب عن علم ربّک من شیء یشهد و یری و هو السّميع البصیر کبر من قبلی علی وجوههم و نورهم بأنوار بیانی و ذکرهم بآیات عظمتی و عرقهم افق فضلی نسأل الله ان یقرّبهم و یؤیّدهم علی ذکره و ثنائه و خدمة امره البديع انتهى

امواج بحر بیان الهی امام وجوه ظاهر و اشراقات نیر فضل باهر از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که به هیاکل ذکر و بیان عالم را باعلی افق امکان هدایت فرماید تا خلق فائز شوند و از ایام حقّ محروم نمانند انسان متحیر بل عالم متحیر چه که مشاهده میشود عمر دنیا که نزد صاحبان بصر اقلّ از آنست کلّ در تدارک گذران و معیشت ولكن از برای عالمیکه لا آخر له است فکری ننموده و نمینمایند و بهیچ تدارکی مشغول نیستند از خدا می طلبیم این غفلت را که مانع جمیع مراتب فضل و الطاف است از میان بردارد و عباد خود را آگاه فرماید انه علی کلّ شیء قدير البهاء و الذّکر و الثّناء علی جنابک و علی الذّین ذکرتم اسمائهم فی کتابک و علی کلّ ثابت مستقیم و کلّ راسخ تمسّک بحبل الله المتین

خادم

۱۹ رمضان المبارک سنة ۱۳۰۴

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

ظهور بلایا و رزایا در ارض یاء

اوست گوینده پاینده

چشم عدل گریان و انصاف نالان سبحان الله در ایران افتخار بظلم و ستم و بیرحمی و اخلاق درندگان صحاری و براری شده ذئاب جزائر جهل و نادانی اغنام الهی را دریدند خسارت عظیم را ربیع کبیر دانسته اند امروز حنین اشیاء در ارض یاء مرتفع و فریاد و ناله یوسفهای معانی از چاه چاه ظالمان بلند زخمی عظیم بر صدر عدل وارد و ضربتی محکم بر هیکل انصاف نازل غزالهای صحرای محبت و صفا را صیادهای کین در کمین و اطفال مهادر را طاغیان بی شرم و حیا از پی مقام عدل و جنودش ظلم و عساکرش قائم رحم در ایران بمثابه عنقا با اسم و بیرسم و انصاف بمثابه کبریت احمر مذکور و غیر مشهود

در شب بیست و سیم رمضان غبار و دخان عظیم از ضغینه و بغضای منکرین و معرضین برخاست بشأنی که تجلیات انوار نیر عدل را ستر نمود بل محو کرد دو مظلوم بیچاره و بی معین آقا علی و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله و عنایت را در جامع شیخ حسن سبزواری بدون سبب و علت اخذ نمودند و با گماشته والا حاجی نائب با خفت تمام بحضور نواب والا بردند و انواع سیاست را مجرا داشتند و بعد بحبس فرستادند و از قرار مذکور آنچه ممکن بود از زخارف اخذ کردند و مرخص نمودند و بعد دخان دیگر از مطالع بغی و فحشا مرتفع و آن اخذ نفوس مقدسه در کره آخری بوده هفت نفس را اخذ نمودند از جمله جناب ملا علی سبزواری بوده و همچنین جناب ملا مهدی علیهما بهاء الله و عنایت نواب والا یکی گفته تبری کن تا خلاص شوی آن منقطع حقیقی فرمود چهل سالست که من منتظر این یوم بوده ام و الحمد لله امروز فائز شده ام و نفس آخر در هنگام مرور در اسواق با میرغضبها و فراشها و رجالة عباد فرموده یا قوم سیّد الشهداء فرموده هل من ناصر ینصرنی و من عرض میکنم هل من ناظر ینظرنی باری نار بغضا بشأنی مشتعل که قلم از ذکرش عاجز این دو نفس مبارکه و نفوس آخری باستقامت تمام جان را فدا نمودند

خونهای این نفوس سبب شد که حال اهل ایران بعضی اذکار را میشنوند و ساکنند بلکه میپذیرند اهل ایران با نفسی از نفوس خارجه مشی نمینمودند چه که نعوذ بالله کل را نجس میدانستند ابدأ تکلم را جائز نمیشمردند حال از عنایت این ظهور اعظم ابواب معارف باز شده آن توحشهای زاید از اعتدال و اعراض و اعتراضها از میان برخاست و کل را بحضور و لقا بشارت فرمود و فائز نمود دماء عشاق در آفاق معجزها نمود و اسباب بعد را بسیاط بیان دفع کرد و قرب را بر مقامش مقرر و مأوی فرمود حال اکثری با جمیع احزاب معاشر و محب فی الحقیقه محبتی نسبت بکل ظاهر شده که ظهورش نزد عباد از محالات شمرده میشد تبارک الکریم ذو الفضل العظیم حال کل بصر شده اند تا ببینند و سمع شده اند تا بشنوند انکار را جنود اقرار از میان برداشت در نفوذ قلم اعلی و اقتدار کلمه علیا تفکر نمائید چگونه تقلیب فرمود و نزدیک نمود

باری نفوس مذکوره را بدترین عذابهای عالم شهید نمودند یکی را طناب انداختند و کشیدند تا آخر بلد و باقی را از عقب او میزدند و میبردند بعضی را با سنگ و بعضی را با چوب و بعضی را با زنجیر و بعضی را با سلاح آن هیاکل مقدسه را قطعه قطعه نمودند و بعد آتش زدند و استخوانها را در گودالها ریختند از قرار مذکور هزار نفر رو بصحرا گذارده اند معلوم نیست بکجا رفته اند و چه شده اند و احدی در آن ایام از عیال و اطفال آن مظلومها سؤالی ننمود و از بیم و خوف نزدیک نرفت آن مظلومها بی قوت ماندند و از قرار مذکور بعضی از ملت حضرت روح ایدهم الله در سرّ سرّ من غیر اطلاع احدی دستگیری نمودند و قوت یومیّه را ارسال داشته اند

یا حبیب روحانی امروز ناله سنگریزه ها از صحراها مرتفع و حنین اشجار بلند و شب آن یوم بامر حکومت ناس عید گرفتند جشن بزرگی برپا گویا اقلیمی را فتح نمودند سبحان الله ظلم و بیشعوری بمقامی رسید که اهل آسمانها و زمینها کلّ را متحیر نمود سوف یرون جزاء اعمالهم چه که بعد هر ظلمی نور عدل مشرق و بعد هر اعتسافی تجلّی نیر انصاف باهر در جمیع احوال نسأل الله تبارک و تعالی ان يؤیّد عباده علی الافبال و علی التدارک علی ما فات عنهم فی اللّیالی و الاّیام انه هو العزیز العلام

هو الله

چه شود که لطیفه جان قمیص دهد پوشد و بسای جانان سفر نماید و روح صافیه بخلعت بشیری مخّلّ شود تا بکنعان معنوی رجوع فرماید و لطیفه وجود از شئون غفلت منزّه شود تا سر از جیب حبّ و عشق درآرد و در سماء شوق پیرهای عزّ الهی پرواز نماید تا در مدینه شغف دوست پا گذارد و سر در صحرای بافضای عشق بیندازد و جان در سبیل محبوب نثار سازد تا بطلعت هدایت مهتدی و از دون جمال دوست مستغنی و در شریعه بقا وارد گردد و بلطیفه مقصود فائز شود

هو العجمیّ الفارسیّ العراقیّ

چون اهل فلک الهی باذن ملاح قدسی در سفینه قدمی باسمى از اسما تشبث نموده بر بحر اسما روان گشتند و قطع مراحل تحدید نمودند که شاید ییمن همّت سلطان تفرید بشاطی توحید درآیند و از جام تجرید بنوشند باری باعانت ربّانی آن فلک صمدانی بر آب حکمت روحانی حرکت مینمود و سیر میفرمود تا بمقامی رسید که اسم ساکن از اسم مجری سبقت گرفت و غالب شد لذا سفینه روح سکون یافت و از حرکت ممنوع گشت در اینوقت حکم محکم ربّانی از سماء قدس لا یزال نازل شد و ملاح بقا مأمور گشت که حرفی از کلمه اخفی بر اهل فلک تعلیم فرماید تا باعانت غیبی از وادی حیرت نفسانی بگذرند و بفضای بافرای وحدت روحانی درآیند و بقاف بقای جان و لقای حضرت جانان واصل شوند و چون اهل کشتی بکلمه دوست معنوی فایز گشتند فی الفور بر معنی گشودند و در هوای قدسی پرواز نمودند و بفضل الهی و رحمت سبحانی از عقبات نفس و هوی و درکات غفلت و عمی گذشتند و در اینوقت نسایم رضوان از مکمن رحمن بر هیاکلشان وزید و بعد از طیران در هوای قرب الهی و سیر مقامات معنوی در محلّ امن و امان و منتهی وطن عاشقان نزول نمودند و سگان آنمقام بخدمت و احسان قیام نمودند در اینوقت غلمان باقی و ساقی قدسی خمر یاقوتی ابدال فرمود بقسمی سکر خمر معارف الهیه و

کأس حکمت صمدانیّه جذب و وله آورد که از هستی خود و موجودات رستند و بجمال دوست دل بستند و قرنّها و عهدها در آنمقام خوش روحانی و گلزار قدسی رحمانی با کمال فرح و انبساط مسکن و مقرّ داشتند تا آنکه نسایم امتحان سبحانی و اریاح افتتان سلطانی از سبای امر لا یزالی بوزید تا آنکه بجمال ساقی اشتغال نموده و از وجه باقی غفلت نمودند بقسمیکه ظلّ را شمس و اشباح را نور انگاشتند و قصد معارج اسم اعظم نمودند که در آن هوا طیران نمایند و بآن مقعد و محلّ وارد شوند و چون عروج نمودند صرّافان الهی با محکّ قدسی بامر مبرم ربّانی بر ایشان نازل شدند و چون اریاح غلام معنوی استشمام نمودند جمیع را منع نمودند و بعد واقع شد آنچه در لوح محفوظ مسطور گشت

پس ای ساکنان بساط حبّ الهی و ای شاربان خمر رحمت صمدانی قرب جمال دوست را بدو جهان تبدیل ننمائید و از لقای او بلبقای ساقی نپردازید و از خمر علم و حکمت او بخمر جهل و غفلت دل مبنید لب محلّ ذکر محبوب است او را بآب کثیف نیالائید و دل منزل اسرار باقی است او را بتوجّه اشیاء فانی مشغول ندارید آب حیوة از کوثر جمال سبحان جوئید نه از مظاهر شیطان باری این غلام فانی در منتهی مقام حبّ دوستان الهی را ببدایع نصح احدیّه و جواهر حکمت سلطان صمدیّه متذکّر مینماید که شاید نفسی قدّ مردی و مردانگی علم نماید و از قمیص غفلت و شهوت بیرون آید و چون جمال منیر دوست پاک و منیر و مقدّس در ارض حبّ و انقطاع و ودّ و ارتفاع سیر نماید اقلّاً اینقدر از انوار صبح جبین و ظهور یوم مبین اخذ نمایند که ظاهر و باطن خود را متحد نمایند از علوّ تجرید و سموّ توحید و تنزیه کبری و تقدیس عظمی گذشتیم حال سعی بلیغ و اهتمام منیع نمایند که اسرار باطن مخالف اعمال ظاهر و افعال ظاهر معارض اسرار باطن نباشد از انفاق جان در سبیل جانان گذشتیم بانفاق عدل و انصاف بر نفوس خود قیام نمایند آخر یعنی قمیص حرص و آمال نفسانی از ثوب تقدیس ربّانی ترجیح میدهند و نغمه عندلیب بقا را بصوت منکر فنا از اهل بغی و بغضا مبادله میکنند فیئس عمّا انتم تستبدلون انا لله و انا الیه راجعون انشاء الله امیدواریم که هیاکل عزّ باقی بطراز قدسی و شئون الهی چون شمس صمدی روشن و لطیف و پاک و طاهر ظاهر شوند لیس هذا علی الله بعزیز ۱۵۲

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

هو

چون نغمات لطیف حجازی را از طلعت عراقی شنیدی حال نواهای شهنواز معنویرا از شاهباز الهی بشنو تا از چنگ و بریط بقا
آوازهای بدیع وفا ادراک نمائی و از مضارب احدیه آهنگ مزمار هوّیه بشنوی و بکوی جانان بتمام دل و روان قدم گذاری تا همه
روح شوی و بی پر برپری و بی خمر مخمور شوی و بی لسان نکته سرائی و بر مراتب جذب و شوق و وجد و ذوق اطلاع یابی
تا حزن فراموش کنی و از بحر سرور بیاشامی
گفت موسی را بحکم دل خدا
ای گزیده دوست میدارم تو را

لکن جهدی باید تا از کوی نفس و هوی هجرت نمائی و بحریم عزّ قدس پرواز کنی و محرم حرم جان شوی و در دل دوست
راه یابی چه ملیح است این گفتار و چه نیکو باید کردار اگر پند دوست بشنوی و در سبیل رضای او سفر نمائی بعد عن
نفسک و قَرَب بریک فالق ما تطلب هواک فابتغ ما یرید مولاک فانس غیره و انس بنوره از بادۀ حبّ بنوش و چشم از عالم
درپوش زیرا که آنچه بینی شود فانی و بگذرد در آنی و ما عند الله لباقی لا یفنی و دائم لا یبلی قدر این ایّام را دانسته که
همیشه وصال میسر نشود بلبل جز در بهار تغنی نماید و تا گل نه بیند بخروش نیاید آید وقتی که عندلیب ربّانی از ذکر معانی
بازماند و بشاخسار معنوی پرواز نماید و بگلزارهای غیب الهی مقرر گیرد بگوش جان بشنو و بتمام قلب اخذ نما اگرچه بلحن
پارسی القا شد ولکن نوای حجازی در او مکنون گشته و اسرار الهی در او مخزون شده و التّور علیک و علی الذّین کانوا معک

هو الدائم بلا زوال

کتاب آن جناب لدی العرش حاضر و بانوار ملکوت مشاهده و بیان فائز حمد محبوب عالم را که باشرافات صبح قدم منور و از
اهتزاز نفحه کلمه اوّلیّه مهتر گشته‌اید و بستّه ثانیه بعد از الف قائمه که مشعر بر انطواء ستّه اوّلیّه بوده عارف شده‌اید اینست
مقامی که جناب احمد احسائی علیه بهاء الله از آن اخبار فرموده قوله الواو ثلاثة احرف ستّه و الف و ستّه و قد مضت ستّه
الایّام و الألف هو التّمام و لا کلام فکیف الستّه الایّام الآخر والاّ لما حصل العود لانه سرّ التّنکیس لرمز الرّیس فان حصل من
الغیر الاقرار بالستّه الباقیه تمّ الأمر بالحجّه و ظهر السرّ الأعظم الی آخره ستّه اوّلیّه اشاره بسموات کور قبل است که در ستّه ایّام
خلق شده و قد مضت ای طویت بالألف القائمه الّتی هی النّقطة ثمّ ارتفعت ستّه اخری بظهور اسمی الأبهی کذلک ینبّک

العلیم الخبیر و به ظهر سرّ التّنیس لأنّ علم الرّیس قد نصبت علی کلّ علم باذخ رفیع کذلک جعلنا اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلامهم طوبی للعارفین

ای ناظر الی الله بیاناتی که در این مقام فرموده‌اند احدی تا حین ادراک ننموده و از اثیم کرمانی مخصوصاً سؤال شد که تفسیر نماید و عند عجز نفس خود از مطلع علم سؤال کند قد اخذه الغرور و الاستکبار علی شأن منع عن عرفانه الی ان رجع الی مقرّه ان ربّک لهو العادل الحکیم و مقصود از آن بیان همین فقره بوده به ظهر کلّ امر و برز کلّ سرّ و لاح کلّ مکتوم و انتهی کلّ ظهور و ختم کلّ لوح مبین نسأل الله ان یوفّق الکّل علی ما ینبغی لهذا الظّهور الذی به تشتّت التّرتیب و تفرّقت الأوہام المجتمعۃ فی الرّؤوس و زلّت ارجل المستقیمین قد وجدنا کتابک مقدّساً عن ذکر الغیر و مزیناً بهذا الاسم العظیم لا تحزن من شیء قد قدرّ لک فی ملکوتہ ما تقرّ به عینک و تفرح به قلبک انّه ولیّ من اقبل الیه و نطق بذكره المنیع

آنچه الیوم لازم است خدمت امر بوده و خواهد بود اکثری از ناس غافلند باید کل را بشأنی تربیت نمود که از نفاق ناعقین از صراط مستقیم و سیل مبین ممنوع نشوند آنچه در الواح از قبل و بعد مذکور بوده کل باین ظهور ابداع امع منتهی شد و میقات کل منقضی چنانچه اشارات کتب قبلیه در الواح منیعہ از قلم الهیه جاری شده طوبی للناظرین آن جناب باید در کلّ احیان بکمال جدّ و جهد ساعی باشند که شاید اشجار نفوس از هر ریحی متحرّک نشوند و بهر خاری نلغزند چنانچه در این ایّام نفس مجهولی در یکی از مدن الله بدعوی برخاست و بعضی از غافلین اقبال نمودند الی ان عرفوا و رجعوا الی الله و کانوا من التّائبین اگر قرار بر این باشد که هر روز ظهوری ظاهر شود هرگز امر الله مستقرّ نخواهد شد لذا باید الیوم مثل آن جناب ناس را باستقامت کبری دعوت نمایند و این مقام اکبر مقامات بوده و خواهد بود چنانچه در کتب از قبل و بعد مسطور و مذکور است آنچه در سبیل حقّ از آن جناب ظاهر شده لدی العرش مقبول و آنچه در این امر امع اقدس نوشته‌اند اگرچه لدی العرش حاضر نشده ولكن علم حقّ بآن احاطه فرموده بعد از قرائت این لوح رجوع بآن نمایید تا بتمامه بما نزل من لدی العرش مطابق شود طوبی لک بما شریّت ریحی الحیوان و کان بدئک ممّا و رجوعک الینا بالخلوص و العرفان هذه لشهادة الرّحمن فی حقّک ان افرح و قل لک الحمد یا مولی العالمین و لک الشّکر یا ایّها المظلوم بین ایادی الفاسقین و لک البهّاء یا بهّاء من فی السّموات و الأرضین انّما البهّاء علیک و علی ذوی قرابتک و الذّین معک علی ما انت علیه فی هذا الأمر الأعظم الأمع الأقدس المنیع

* * *

ده

جناب ملاّ عبدالعلی علیه بهّاء الله

بنام خداوند دانا

کتاب اعظم میفرماید عالم از انفاس نفوس ظالمه مکدّر بوده و هست حقّ موعود ظاهر و بأعلیّ البیان ناطق معذلک کلّ محجوب و غافل مگر نفوسیکه حجابات اوہام ایشانرا از اشراقات انوار یقین منع ننموده مطلع و مبدء ظلم علما بوده‌اند امرای ارض بفتوای آن نفوس مغرور غافله وارد آوردند آنچه را شنیده‌اید علمای یهود بر صلب حضرت روح فتوی دادند و علمای اصنام و تورا و انجیل بر قتل سیّد عالم در ارض صاد تفکّر نمایند بفتوای جمعی از علما بر نورین نیرین وارد شد آنچه رسول نوحه نمود و بتول بصیحه مشغول زمام ناس غافل در دست مظاهر ظنون و اوہام بوده و هست یحکمون ما یشاؤون انّ الله بریء

منهم و نحن برآء و الذین اعترفوا بما نطق به القلم الأعلى فیهذا المقام المحمود امروز استقامت از اعظم اعمال محسوب
تمسکوا بها یا اهل البهآء و لا تكونوا من الغافلین دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و جمیع را بذکر حق مسرور دار
شاید برحیق استقامت فائز شوند و متمسک گردند بآنچه دائم و پاینده است قل انه یسمع ما تنطق به السنکم و یری ما انتم
تعملون البهآء من لدنا علی اولیآء الله و احبائہ الذین نبذوا العالم و تمسکوا بالاسم الأعظم الذی ینطق انه لا اله الا انا الناطق
العلیم

* * *

سروستان
کربلائی صادق

الأقدس الأعظم الأبهی

کتاب الله قد کان علی هیکل الانسان مشهوداً قل انه لهیکل الأعظم بین الأمم الذی ینطق بالحق و یدع الناس الی مقام کان
بأنوار الوجه مضيئاً لا تعقبوا المتوهمین ان اتبعوا من یأمركم بالعدل اذ اتی المقصود بسلطان کان علی العالمین محیطاً قل لا ینفعنا
اقبال العباد کما لا یضرنا اعراضهم انما نذکرهم لوجه الله و کان الله علی ما اقول شهیداً طوبی لک بما فزت بذکر هذا الذکر
الأعظم و اجبت مولیک اذ اتی بأمر کان فی ازل الآزال بالحق قویاً ان اشکر الله بما یتدک علی الاقبال و انطقک بهذا الذکر
الذی کان فی الألواح مذكوراً

* * *

بنام محبوب عالم

کتاب الهی از سماء عنایت رحمانی نازل و افق عالم بانوار نیر اعظم مشرق اسرار مکنونه و آثار مخزونه کل ظاهر و مشهود طوبی
از برای نفسی که حجابات علم او را از مشرق وحی الهی محروم نمود و سبحات قوم از بحر اعظم ممنوع نساخت یوم یوم
اوست و ظهور ظهور او قدرش را بدانید و بکمال عجز و ابتهاج استقامت طلب نمائید اوست عطیة کبری و مائدة مبارکه عظمی
جهد کنید شاید فائز شوید بآنچه لامثل و لاعدل بوده اوست کریم و اوست معطی و اوست باذل لا اله الا هو الفرد الواحد
المقتدر العلیّ الأعلى حمد کن مالک یوم معاد را که ترا تأیید فرمود بر ذکر و ثنا و راه نمود و هدایت فرمود بگو
الها معبودا مسجودا شهادت میدهد عبد تو بوحدانیت تو و فردانیت تو و از بدایع فضلت مسئلت مینماید آنچه را که
سزاوار بخشش توست و ظهور و بروزش از دفتر عالم محو نشود سحاب اوام او را ستر ننماید و غمام ظنون او را از اشراق
بازندارد ای کریم هر صاحب بصر و سمعی بر کرمات شهادت داده و بر سبقت رحمت گواه عبادت را از دریای شناسائی
محروم منما و از انوار وجه ظهور منع مفرما توئی بخشنده و مهربان لا اله الا انت العزیز المنان

* * *

بنام آفتاب حقیقی

کتاب الهی ظاهر و کلمه ناطق ولکن نفوسی که باو متمسک و سبب و علت انتشار گردند مشاهده نمی شود الاّ قلیل و آن قلیل اکسیر احمر است از برای نحاس عالم و دریاق اکبر از برای صحت بنی آدم حیات باقیه منوط بقبول این امر اعزّ ابداع اعلى است

ای دوستان الهی بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه سبب ارتفاع امر الهی است تمسک نمائید آنّه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم این امریست ضعیف از او بطراز قوّت ظاهر و فقیر باکلیل غنا مزین
بکمال روح و ریحان بمشورت تمسک نمائید و باصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عمر گرانمایه را مصروف دارید آنّه
یأمر الكلّ بالمعروف و ينهى عن کلّ ما یضیع به مقام الانسان
ان احمد الله بما ائدک علی الأمر و عرّک ما احتجب عنه اکثر العباد آنّه سمع ندائک و اجابک لتفرح و تكون من الشاکرین الحمد لله ربّ العالمین

* * *

ط

جناب آقا میرزا علی اکبر علیه بهاء الله ص

بسمی المقدّس عن الامکان

کتاب الکرم انزله مالک القدم و الذی تزین به آنّه ممّن یشار بالبنان و یصلّی علیه الرّحمن من ملکوته الممتنع المنیع آنّه مع علوّ قدره و کبر مقامه لو یتجاوز عن حدّه یدکر بالاسراف من لدن علیم حکیم خذوا الاعتدال هذا ما امرکم به الغنیّ المتعال فی کتاب کریم ان انفقوا یا مظاهر هذا الاسم و مطالعه علی الذین تجدونهم علی فقر مبین قل ایاکم یا اهل الغناء ان یمنعکم لفظ المبین عن الانفاق فی سبیل الله ربّ العالمین قل لعمر الله لا یحتقر احد بالفقر عند ربّه بل یزداد لو یجده من الصّابرين طوبی لفقیر صبر و ویل لغنیّ امسک حقوق الله و ما فرض علیه فی لوحه الحفیظ قل لا تفتخروا بما عندکم من المال تفکّروا فی المال و ما قدّر لکم جزاء اعمالکم فی کتاب الله العلیّ العظیم طوبی لغنیّ ما منعه الغناء عن الله مالک الاسماء آنّه من افضل الخلق لدى الحقّ العزیز العلیم قل قد اتی الیوم و آنّه لربیع الأعمال لو انتم من العارفين ان اجهدوا یا قوم لیظهر منکم ما ینفعکم فی عوالم ربکم العزیز الحمید قل تمسکوا بالأخلاق المرضیّة و الأعمال الحسنه و لا تكونوا من المتوقّفين ینبغی لكلّ نفس ان یتشبّث بما یرتفع به امر الله ربکم المقتدر القدیر قل اما ترون الدّنیّا و شئوناتها و تلوّناتها و تغیراتها فکیف تقنعون بها و بما فیها ان افتحوا ابصارکم و کونوا من المتبصّرين سوف تذهب بهم کالبرق بل اسرع یشهد بذلك مالک الملک فی هذا اللّوح البدیع انک اذا اخذک جذب آیات ربک ان اشکر و قل لک الحمد یا مقصود القاصدین ان افرح بما توجّه الیک القلم الأعلى و انزل لک ما کلت عن وصفه السن الابداع و کلّ لسان منیع کبر من قبلی احبّتی و بشرهم بذکری ایاهم ثمّ اقرأ لهم لوحی الجمیل البهاء علیک و علی اهلک و من معک علی صراطی المستقیم

* * *

صحیفة الله المهیمن القیوم

هو الناطق العليم

كتاب انزله الحكيم لمن آمن بالله الفرد الخبير ليجذبه الى مقام لا تحزنه حوادث العالم و لا انكار الأمم الذين نقضوا عهد الله رب العالمين قد حضر كتابك لدى المظلوم و ما ارسلته الى اسمى اجبتاك بهذا الكتاب الذى به ارتعدت اركان الجهلاء و انصعق كل عالم بعيد

يا عبدالله انت الذى فزت بندائى و الواحى و آثار قلمى و ما جرى عن يمين عرشى ان ربك هو الذّاكر العليم افرح بذكرى اياك و قل لك الحمد يا مقصود العالمين

و نذكر من سمى بأحمد انا ذكرناه من قبل و فى هذا الحين يا احمد ان المظلوم بين انياب الذئاب و المشركون ارتكبوا ما ناح به كل صادق امين قد نبذوا الصدق ورائهم و اخذوا مقتريات انفسهم الا انهم من الصّاعرين
يا محمّد يذكرك المظلوم و ييشرك بعناية الله العزيز الحميد لا يعادل بذكره ذكر العالم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين طوبى لمن فاز اليوم بآثار قلمى و تمسك بحبلى المتين نسأل الله ان يؤيدك على ما يحب و يرضى و يكتب لك ما كتبه لعباده المقرّين

يا على قبل اكبر قد تزّين منظر الله المهيمن القيوم باستوائه على عرش عظيم و ندائه امام وجوه عباده و هو المقتدر القدير ما منعنى سجنى عن ذكر الله العليم الخبير و ما خوّفنى ظلم الذين كفروا بيوم الدين انظر انظر هذا اصبع القدرة قد انشقت به سماء الأوهام اسمع اسمع هذا صرير قلمى ارتفع امام وجوه العرفاء ثم العلماء ثم الملوك و السلاطين قل
يا مالک القدر اسألك بمنظرك الأكبر الذى به اضطربت افئدة البشر ان تجعلنى ثابتاً فى حبك و راسخاً فى امرک انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القوى القدير

يا محمّد قبل ابراهيم قد احاطت بى الأحزان من الذين كفروا بالرّحمن الا انهم من الظّالمين ان الذى قام امام وجهى و حرّر ما خرج من فم مشيئى قد اخذه الظّالمون لأنفسهم ربّاً من دون الله الا انهم من الأخسرین فى كتابى العظيم
يا ابراهيم انظر ثم اذكر الذين طاروا بأجنحة الانقطاع الى ان وردوا مقرّ الفداء و انفقوا ارواحهم فى سبيلى و ما عندهم لأمرى العزيز البديع ان الحسن سرع بقدرة الله و قوّته الى مقرّ الفداء بحيث ما منعت ثروته فى العالم و لا وضوء الأمم و لا صفوف الملوك و لا جنود الظّالمين و انفق روحه فى سبيلى بفرح تحيّر به الملاء الأعلى ولكنّ القوم اكثرهم من المنكرين يذكرون الخليل و ينكرون ما ظهر فى ايام الجليل الا انهم من الغافلين فى كتاب الله المقتدر العزيز الحكيم
يا ابا القاسم اسمع ما ارتفع من شطر عنايتى لأوليائى انه لا اله الا هو الفرد الواحد العزيز العليم انك اذا شربت رحيق بيانى قل

الهى الهى لك الحمد بما هديتنى و عرفتنى و ايدتنى على الاقبال اليك اشهد انك اظهرت نفسك لهداية خلقك و تقرّبهم اليك فى كلّ الأحوال انك انت العزيز المختار اى ربّ اسألك بأسرارک المكنونة فى علمك و بالأمواج الظّاهرة من بحر بيانك ان تجعلنى متمسكاً بحبلک انک انت القوى المتعال

يا قلمى الأعلى اذكر من سمى بمحمّد قبل اسمعيل قل انا ذكرنا الذّبيح من قبل و لو تريد نذكر آخر و نقول تالله قد تحيّر اهل الفردوس الأعلى اذ توجه الحسين الى مقرّ الفداء سرع بروحه و طار بأجنحة الشّوق و مشى برجل الاشتياق الى ان حضر فى المقام امام وجه مولى الأنام قال

الهى الهى هذا روحى و نفسى و جسدى و ارکانى اريد ان افدى بها فى حبك و فى سبيلك آه آه من عظمتك و قلّة بضاعتى و من رفعتك و حقارة عملى اسألك يا مالک الوجود و المهيمن على الغيب و الشّهود ان تجعل عملى مزبناً بطراز

قبولك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحيم

يا محمد قبل باقر قد انتهت الأسماء باسمك طوبى لك و لمن سرع الى افق رضائي و عمل ما انزلته في كتابي و طوبى
لمن شرب رحيق الحيوان من كأس عطاء اسمي الرحمن و طوبى لمن نبذ سوائي و تشبث بذيل عنايتي و طوبى لمن اخذ رحيق
الوحي من ايادي فضلي و شرب منه باسمي و طوبى لمن اشتعل بنار حبي و نطق بثنائي امام وجوه عبادي و طوبى لأوليائي هناك
الذين ما منعهم ظلم الظالمين عن التوجه الى افقى و لا سطوة المعتدين عن هذا النبي العظيم
يا عبدالله نذكرك مرة اخرى لتجد نفحات الوحي و تكون من الشاكرين هذا يوم فيه اشرفت الأرض بنور الله مقصود
العارفين و السماء بآيات الله العزيز الحميد طوبى لعبد تمسك بما امر به و ويل لكل غافل بعيد نسأل الله تبارك و تعالى ان يقدر
لك و لأوليائي ما يقرّبكم اليه و يذكرّكم بآياته و ينوركم بأنوار ملكوته انه هو ارحم الراحمين و نسأله ان يكتب لك ما ينفعك في
كلّ عالم من عوالمه انه هو المقتدر القدير البهاء من لدنا عليك و على اوليائي هناك الذين ما منعهم ظلم الظالمين عن التشبث
بأذيال رداء رحمتي و لا سطوة المعتدين عن هذا النبي العظيم

* * *

ط

جناب ح س عليه بهاء الله

هو الناطق في ملكوت البيان

كتاب انزله الرحمن انه هو الروح للابدان و الاثمار للاشجار و كثر البقاء لاهل البهاء طوبى لمن اخذ قدح العطاء من يد مالك
الاسماء منقطعاً عما ظهر في ناسوت الانشاء و شرب باسم الله رب العالمين قد حضر كتابك لدى المظلوم وجدنا منه عرف
حبك و استقامتك على هذا الامر الاعظم و النبي العظيم انا ذكرناك من قبل في الواح شتى قد انتشر بها عرف اقبالك و
خضوعك لمن اتى من افق الاقتدار بآيات محكمات و سلطان مبين سوف يرى الذي اعرض عن الافق الاعلى ما فات عنه في
ايام ربه و يجد نفسه في خسران عظيم هذه كلمة اشرفت من افق سماء علم ربك العليم الخبير قم على الامر بامري و سلطاني
انه معك و يحفظك من جنود الظالمين كذلك نطق القلم الاعلى اذ كان المظلوم في هذا المقام الرقيع هذه بشارة من لدنا لك
اذا وجدت عرفها قل

الهي الهي لك الحمد بما عرفتني مشرق آياتك و اشهدتني امواج بحر بيانك و اريتني افق ظهورك و هديتني الى
صراطك و شرفتني بآثارك و نور قلبى بانوار عرفانك اسئلك بان تقدّر لى خير الآخرة و الاولى و ما كتبته لاصفيائك و اوليائك
الذين بهم امطرت السماء و انبتت الارض اى رب ترانى متمسكاً بحبلك و متشبّثاً بأذيال رداء رحمتك اسئلك ان لا تخيبنى عن
كلّ خير انزلته في كتابك أنك انت الفضال الكريم لا اله الا انت الغفور الرحيم

يا ايها الناظر الى الوجه ان المظلوم اراد ان يذكر اخاك الذي سمى بعبدالله ليفرح و يكون من الشاكرين يا عبدالله اذا
اخذك سكر كثر بياني و اجتذبتك ندائي قل

الهي الهي انا عبدك و ابن عبدك قد اقبلت الى افقك الاعلى و الذروة العليا المقام الذي فيه ارتفع ندائك الاحلى و
صرير قلمك الابهي اسئلك باسرار امرك و آيات عظمتك و الكلمة التي بها نصرت اوليائك في القرون و الاعصار بان تجعلني

فى كلّ الاحوال ثابتاً راسخاً قائماً على ذكرك و ثنائك و خدمة امرك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القوى
القدير

و نذكر الورقة ضلعك و تكبر عليها من هذا المقام نسل الله ان يؤيدها و يوفقها على ما يحب و يرضى
و نذكر من سمى بالحسين و الذى سمى بفخر الدين نسل الله ان يقدر لهما ما تقر به عيون عباده و ينفعهما فى كل
عالم من عوالمه انه هو الفيّاض المشفق العزيز العظيم
البهاء المشرق من افق سماء رحمتى عليك و عليهم و على الذين ما منعهم شبهات المعرضين و لا نفاق النّاعقين عن
التّقرب الى الله ربّ العالمين

* * *

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المشرق من افق سماء البرهان

كتاب انزله الرحمن لمن فى الامكان ليجذبهم البيان الى افق اشرق منه نير الظهور فى هذا اليوم المبارك العزيز البديع يا ملأ
الفرقان اسمعوا نداء الرحمن فى طور العرفان انه يقربكم اليه و يهديكم الى صراطه المستقيم اياكم ان تمنعوا انفسكم عن هذا
الفضل الأعظم ضعوا ما عند القوم و خذوا ما اوتيتهم من لدى الله ربّ العالمين انه ظهر و اظهر ما اراد فضلاً من عنده و هو
الفضال الكريم يا ملأ الأرض اسمعوا النداء من شطر عكّاء من السدرة المرتفعة بالحق انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر
القدير قد جرى من القلم الأعلى كوثر البقاء اقبلوا بوجوه نوراء ثم اشربوا منه و لا تكونوا من الغافلين اياكم ان تحجبكم شبهات
انفسكم عن الله ربّ العالمين خذوا كأس الفلاح باسم فائق الأصباح ثم اشربوا منها امراً من لدن امر قديم تالله قد اتى اليوم و
القوم فى سكر عجيب نبذوا الههم بما اتبعوا اهوائهم الا انهم من الأخسرين فى كتاب الله مالك يوم الدين قد ماج بحر البيان
فى قطب الامكان و تضوّعت نفحات الوحي بين الأديان طوبى لمن وجد و اقبل وبل للمعرضين

يا قلمى ولّ وجهك الى شطر من سمى بمحمّد و ذكره باياتى و نوره بأنوار ملكوتى و بشره بعنايتى التى سبقت من فى
السّموات و الأرضين يا محمّد اقبل اليك قلمى الأعلى مرّة اخرى لتجد نفحات الوحي و تكون من الشّاكرين انا ذكرناك من
قبل بذكر فاح به عرف البيان بين الامكان و غرّدت عنادل البرهان على الأغصان انه لا اله الا هو الفرد الخبير

قل يا اوليائى فى منشاء تالله الحق قد فتح باب السّماء و اتى مالك الأسماء بقوة لا تضعفها قوّة العالم و بأمر لا تخوّفه
ضوضاء الأمم قام امام الوجوه و نطق بأعلى النداء يا ملأ الانشاء قد اتى القيوم بسلطان لا يقوم معه من فى السّموات و الأرضين
اياكم ان تحرّككم قواصف الاعراض او عواصف الاعتراض هذا ما امرتم به من قبل و فى هذا الحين طوبى لمن سمع و اجاب
ويل لكلّ غافل مريب نعيماً لمن خرج من افق البيت ناطقاً بهذا الاسم الأعظم و مبشراً بهذا النّبأ العظيم قل يا حزب الله اياكم
ان تكونوا كالذين يخشون الناس كخشية الله و اياكم ان تمنعكم حجبات المعتدين الذين نبذوا عهد الله ورائهم متمسكين بما
عندهم من همزات الشّياطين قل يا معشر العلماء انصفوا بالله و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم اقرؤوا ما انزلناه بالحقّ انه يؤيدكم و
يقربكم الى الله العزيز العظيم انظروا ثم اذكروا اذ اتى محمّد رسول الله انكره القوم و قالوا فى حقّه ما ناح به الرّوح فى مقامه
الأعلى و صاح به الرّوح الأمين ثم انظروا فيما ورد من قبله على رسل الله و سفرائه بما اكتسبت ايدي الظّالمين انا نذكركم لوجه
الله و نذكركم بآياته و نبشركم بما قدر للمقرّبين فى الفردوس الأعلى و الجنة العليا و انا المبشّر العليم انه اتى لنجاتكم و حمل

الشّدائد لارتقائكم بمرفاة البيان الى ذروة العرفان يشهد بذلك من عنده كتاب بديع اقرؤوا ما نزل بالعدل و الانصاف أنّه يرفعكم بالحقّ و يريكم ما منعم عنه و يسقيكم رحيقه المنير كذلك ماج البحر و هاج العرف طوبى لمن وجد و رأى و سحقاً لكلّ عارف بعيد البهّاء المشرق من افق سماء البيان عليك و على الذين آمنوا بالرحمن و اعترفوا بما نطق به لسان العظمة قبل ذكر الممكنات أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر المختار

از لغة فصحي بلغة نورا توجّه نمودیم تا کل ادراک نمایند آنچه را که از قلم اعلى جارى شده يا ايّها الناظر الى الوجه اوّل امر معرفت الله بوده و هست و بعد استقامت بر امر اين استقامت حاصل نشود مگر بمعرفت طوبى از برای نفسى که از کوثر بيان رحمن آشاميد و آنچه مقصود از آفرينش است فائز گشت و معرفت الله در مقام اوّل و رتبه اولى بکلمه مبارکه يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد معلق و منوط است هر نفسى بعرفان اين کلمه عليا فائز شد خود را بر سرير اطمينان مستوى مشاهده نمايد و از هيچ امرى و هيچ کلمه نئى نلغزد و مضطرب نشود و از برای او سزاوار است باين کلمه عليا نطق نمايد يا ربّی الرحمن و المهيمن على الامکان اشهد أنّک انت محمود فى فعلک و مطاع فى امرک طوبى از برای عبادى که باين کلمات عاليات تمسّک جسته اند و از بحر معانى که در آن مستور است آشاميده اند

جناب سيّد تقى عليه بهائى نزد مظلوم حاضر مع نامه آن جناب ندایت را شنيدیم و ترا ذکر نمودیم باذکاری که عرفش بدوام ملکوت الهى باقى و دائم است در جميع احوال عباد را وصيت نمودیم بامانت و دیانت فى الحقیقه جنودى که ناصر اين امر اعظمند اعمال طيبه و اخلاق مرضيه بوده و هست طوبى از برای نفوسى که باين جنود مدائن قلوب را باسم حقّ جلّ جلاله بگشايند

يا محمد عليك بهائى آيات بشأنى نازل که احدى قادر بر احصای آن نه از حقّ بطلب عباد را تأييد فرمايد بر قرائت آنچه نازل شده و تفکر در آنچه ظاهر گشته آنچه از قبل ارسال شد از برای مظاهر عدل و انصاف بسيار مفيد است و فى تبديل الحزب لآيات للمتفرسين و بينات للعارفين انا بدلائل حكمة من عندنا أنّه يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و هو المقتدر العزيز الحميد

ملاً على اكبر وفقه الله على العرفان اگر كتاب ايقان را ملاحظه نمايند البتّه بافق اعلى راه يابند نسأل الله ان يجذبه بآياته و يقربه بسلطانه و يؤيده بفضله أنّه على كلّ شىء قدير

ذکر ميرزا نصرالله و نفوس اخري را نموده اند انا ذكرناه و نذكره ليفرح و يكون من الشّاكرين يا نصرالله انّ اباك اخذ كتاب الله بقوة من عنده و ذكره الى ان انفق روحه فى سبيله لعمر الله قد قدر له مقام عجزت عن ذكره اقلام المحررين نسأل الله ان يؤيدك و الذين آمنوا على الاستقامة على هذا الأمر الذى به تزلزلت اركان المعتدين

يا عبدالله قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكرناك بذكر تضوّع منه عرف عناية الله مالک الایجاد انا نوصيك و الذين آمنوا بالحكمة و البيان هذا ما حکم به الله فى الزّبر و الألواح سيّح باسم ربّک و لا تلتفت الى الذين انكروا كلمتى العليا و صرير قلمى الأعلى الا أنّهم من الأخسرین فى كتاب الله ربّ الأرباب احفظ ما نزل من سماء مشيتى ثمّ اقرأه فى العشيّ و الاشرار يا عبدالحسين انّ المظلوم يذكرک فى السّجن الأعظم اذ احاطته الأحزان من الأشتار تالله لا تمنعه حوادث العالم و لا سطوة الأمّ ينطق امام وجوه الأمراء و العلماء بما امر به من لدى الله مالک الرّقاب ما خوفته السيوف و ما منعه الصّفوف قد ظهر و اظهر ما اراد امراً من لدى الله مجرى الأنهار طوبى لعبد تمسّک بكتابى و لعين رأّت آثارى و لأذن سمعت ندائى اذ ارتفع بالحقّ فى هذا المقام الذى جعله الله من اعلى المقام اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبير برسان و بآيات و بينات الهى متذکر دار جهد نما شايد ابواب قلوب را بمفتاح ذکر حقّ جلّ جلاله بگشائي و از اوهمات قبل حفظ نمائى نفوسى که از رحيق

مختوم آشامیده‌اند از ذکور و اناث لازال تلقاء وجه مذکورند از حقّ میطلبیم کل را بر امرش مستقیم دارد آنّه هو المقتدر علی ما یشاء فی قبضته زمام من فی الأرضین و السموات

یا محمدّ علیک بهاء الله الفرد الأحد ذکر من قبلی من سمّی بالحسین الذی اقبل الی الأفق الأعلى و فاز باللقاء و سمع نداء الرحمن اذ کان بین یدی الجاهلین قل یا حسین ایاک ان تمنعک شبهات العالم کن قائماً علی الأمر باستقامه لا تزلّها شوکه الذین اعرضوا عن الله ربّ آبائک الأولین اذکر الاّیام الّتی کنت حاضراً لدى المظلوم و شربت رحيق الوصال من ید عطاء ربّک الکریم احفظ هذا المقام الأعلى و ما امرک به فی الحضور انّ ربّک هو الناطق بالحقّ امام الوجوه ما منعه شیء من الاشیاء و لا اعراض المغلّین انّک اذا وجدت عرف یبانی من آیاتی قل

الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی فی اّیامک و شرّقتنی بلقائک و اّیدتنی علی القيام لدى بابک اسألك بمشارق آیاتک و مظاهر ینباتک و بأیادی امرک الذین قاموا علی خدمتک و نطقوا بشنائک بین عبادک و بلّغوا امرک و داروا البلاد لذكرك و ثنائک انّک انت المقتدر الذی ما منعک شیء من الاشیاء قد اظهرت ما اردته بقدرتک و قوّتک انّک انت القویّ القدير لا اله الا انت الفرد الواحد العليم الخبير کذلک نطق لسان العظمة فضلاً من عنده لیحمد ربّه و یكون من الشاکرین

یا محمدّ کبر من قبلی علی وجهه ثمّ اقرأ له ما ظهر من بحر علمی المحيط بهاء علیک و علیه و علی الذین ما منعتهم ضوضاء العباد و ما اضعفتهم قوّة الأمراء و ما خوّفتهم ضغائن العلماء الذین نقضوا عهد الله و میثاقه و عملوا ما ناح به کلّ ذی بصر و ذی سمع و ذی علم آمن بالله ربّ العالمین

هو الحاكم بالحقّ

یا محمدّ علیک بهائی این صحیفه مبارکه را قرائت نما تا از بحور مستوره در کلمات الهی بیاشامی و باجنحه معانی در هوآ قدس صمدانی طیران نمائی و بعد از قرائت و آگاهی بجناب محمدّ علیه بهائی در منشاد برسان تا ملاحظه نماید و اطلاع یابد و ندای مظلوم را باذن فؤاد اصغا کند لعمر الله این ندا روح بنخشد بل جسد را بروح تبدیل نماید الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید یا محمدّ انّه محمود فی فعله و مطاع فی امره و هو المقتدر القدير

جناب ملّا علی اصغر علیه بهاء الله

هو الذّاکر فی اللّیالی و الاّیام

کتاب انزله الرّوح الامین من لدى الله ربّ العالمین من آمن به انّه فاز بكلّ الخیر و الذی کفر انّه من اصحاب السّعیر یا معشر الخاء اسمعوا نداء الله مالک الاسماء انّه یدعوکم و یأمركم بالاستقامه الکبری فی هذا الأمر الذی به زلّت اقدام العارفين قد فتح باب السماء و اتی مالک الاسماء راکباً علی السّحاب بسلطان عظیم قل انظروا انظروا یا معشر العلماء و لا تكونوا من الظالمین انصفوا بالحقّ و لا تكونوا من الذین یرون الاّیات و ینکرونها الا انّهم من المعتدین یا علی اصغر قد حضر ما ارسلته قبلناه فضلاً من عندنا لتشکر و تكون من الحامدین قل

لک الحمد یا اله العالم و مالک الأمم بما ذکرتنی فی سجنک الأعظم و قبلت منّی ما ارسلته الیک لا اله الا انت الغفور

الکریم

اَنَا ذَكَرْنَاكَ وَضَلَعَكَ اِذَا كَانَ الْقَلَمُ اَلْأَعْلَى مُتَوَجِّهًا اِلَى اَرْضِ الْخَاءِ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ اِنَّ رَبَّكَ لَا يَعْرُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْفَضَّلُ الْقَدِيمُ

* * *

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المعزى المشفق الكريم

كتاب انزله المظلوم لمن آمن بالله المهيمن القيوم لتجذبه نفحات الوحي الى الأفق الأعلى و تؤيده على الاستقامة على هذا الأمر الذى به ذابت الأكباد و اضطربت القلوب الا من شاء الله رب العرش و الثرى و مقصود ما كان و ما يكون يا ايها الناظر الى افق الظهور اسمع ما ينطق به مكلّم الطور فى هذا المقام المحمود انه لا اله الا هو الواحد المقتر العزيز الودود انا ذكرناك و اباك من قبل بما يبقى به ذكركما فى عوالم الملك و الملكوت اياك ان تحزنك حوادث الدنيا او تخوفك ضوضاء الورى او تمنعك شبهات الذين كفروا بالشاهد و المشهود ضع القوم و ما عندهم بقدرة من عندنا و خذ كتاب الله بقوة لا تمنعك الجنود و الصفوف كذلك دارت افلاك الحكمة و البيان امراً من لدى الحق علام الغيوب

انا اردنا ان نذكر فى هذا الحين من صعد الى الرقيق الأعلى ان ربك هو المقتر على ما يشاء بقوله كن فيكون يا قلمى الأعلى اذكر من اتخذ لنفسه سبيلاً الى الله مالك الوجود و آمن به اذ ارتفع النداء بين الأرض و السماء و شرب رحيق البيان من كأس عطاء ربه مالك الغيب و الشهود يا رجب قبل على عليك بهاء الله و عنايته و رحمته و فضله تسمع و ترى ذكرك من قلم القدم فى هذا السجن الأعظم و استواء المظلوم عليه بما اكتسبت ايادى الذين كفروا بالله و آياته و انكروا حجته و نقضوا عهده بما اتبعوا كل جاهل مردود اشهد انك اقبلت اليه اذ اعرض عنه كل غافل محجوب طوبى لك بما تحرك على ذكرك لسان العظمة فى هذا المقام الذى يطوفه الملاء الأعلى ثم ملائكة مقرّون اشهد انك تمسكت بحبل الأمر بحيث ما منعتك حوادث العالم و لا اعراض الذين اعرضوا عن الذى نطق فى كل شأن انه لا اله الا هو العزيز المحبوب انت الذى ما خوفتك جنود الأمراء و لا شبهات العلماء و لا اشارات الفقهاء قد اقبلت و سمعت ما سمعه ابن عمران فى طور العرفان و وفيت بعهد الله و ميثاقه و اعترفت بما انزله فى كتابه نعيماً لك يا ايها المتوجه الى انوار الوجه و الناطق بثنائى بين العباد و المتشبهت بذيلى و المتمسك بحبل الممدود انت الذى ما اضعفتك قوة القوم نطقت فى سر السر بما لا اطلع عليه الا الله ربك و شهدت بما شهد به المقصود و فزت بما لا فاز به الأولون الا من شاء الله رب البيت المعمور البهاء المشرق من افق سماء العطاء و النور اللائح من شطر البقاء و العرف المتضوع من قميص عناية ربك مولى الورى عليك يا من فزت بعرفان الله اذ منع عنه الأحزاب طوبى لك و نعيماً لك و لمن يذكرك بما نزل فى هذا الحين من لدى الله مالك الرقاب نسأل الله تبارك و تعالى ان ينزل عليك فى كل الأحيان رحمة من عنده و نفحة من نفحات قميصه انه هو المقتر العزيز الوهاب

بلسان پارسی ندای مظلوم را بگوش جان اصغا نما شاید موفق شوی بر خدمت امر و اهل ارض را از اوهام قبل حفظ نمائی شاید انوار نیر اتفاق از آفاق قلوب عباد اشراق نماید و کل فائز شوند بآنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده اند یک کلمه لوجه الله ذکر میشود که شاید سدی شود مابین مظاهر اوهام و مطالع نیر ایقان و ادراک نمایند آنچه را که سبب حفظ نفوس است از ظنون غافلین و شبهات ملحدین و نفاق ناعقین چه مقدار نفوس از علما و عرفا و فقها که در قرون و اعصار بذکر حق مشغول و ظهور نیر اعظم را بکمال عجز و ابتهال از غنی متعال مسئلت مینمودند در اسحار عبرات نازل و زفرا

متصاعد و چون ایام ظهور باراده حق جلّ جلاله ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء مشیّت الهی مشرق کل معرض و باعراض
اکتفا نکردند تا آنکه سدره مبارکه را باسیاف اوهام قطع نمودند و حال علمای ایران بر منابر من غیر ستر و حجاب حق را لعن
مینمایند عمل نمودند آنچه را که هیچ حزبی از احزاب عالم عمل ننمود بشنو ندای مظلوم را و بر امر قیام نما قیامی که
اضطراب آن را اخذ ننماید و در اعمال و افعال و اقوال حزب قبل تفکر کن آنه یؤیدک و یوفقک علی التمسک بصراط الله
المستقیم و نباه العظیم انا نوصیک بما وصی الله اولیائه فی کتابه آنه هو الناصح الامین انظر الی السدره و اثمارها و الی الشمس
و اشراقها این کلمه مبارکه مکرر از قلم اعلی در زیر و الواح نازل تمسک بها و قل

لک الحمد یا الهی و سیدی و سندی بما هدیتنی الی صراطک الذی اعرض عنه اکثر خلقک و سقیتنی ریحک
المختوم باسمک القیوم و اسمعتنی ندائک الأحلی و صریر قلمک الأعلی اسألك بأمرک الذی احاط علی الأرض و السماء و
بافتداریک امام وجه الأمراء و بأمواج بحر بیانک فی ناسوت الانشاء ان تجعلنی ثابتاً علی امرک و راسخاً فی حبک و قائماً علی
خدمتک و ناطقاً بثنائک بین عبادک بالحکمة و البیان انک انت المقتدر العزیز المّان

یا ایّها الناظر الی الوجه منتسبین طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بنفحات وحی الهی معطر دار امروز حق جلّ جلاله
ظاهر و امرش باهر و هر یک را ذکر فرموده بذکری که باقی و دائم است و از او میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار یوم
اوست این یوم غیر ایام بوده و هست جمیع انبیا را باین یوم بشارت داده و همچنین اشیاء را طوبی از برای نفوسی که قصص
قبل و بعد ایشان را از کوثر بیان رحمن منع نمود و اعراض معرضین و اعتراض ظالمین ایشان را از توجه بحق بازداشت له
الحمد و الثناء و له الجود و العطاء يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

* * *

هو الناطق فی ملکوت البیان

کتاب انزلہ المظلوم لمن اراد ان یشرب الرّحیق المختوم من ایادی عطاء ربّه المهیمن القیوم لیقرّبه النّداء الی الأفق الأعلی و یؤیده
علی الذّکر و الثّناء طوبی لمن سمع و فاز و ویل لكلّ غافل محجوب انا سمعنا ذکرک ذکرناک من قبل و فی هذا الحین فضلاً
من لدی الله مالک الغیب و الشّهود قد حضر العبد الحاضر امام الوجه بکتاب من احبّنی و تمسک بحبلی و طار فی هواء حبّی
و قام علی نصره امری بین عبادی و کان فیہ اسمک انزلنا من سماء الفضل آیات لا یعادله شیء من الأشیاء لتشکر ربک مالک
الوجود ایّاک ان تمنعک حوادث العالم عن مالک القدم او تحجبک شبهات الأمم عن هذا الأمر المحتوم قل یا معشر البشر قد
انار افق الظهور بمالک القدر و ظهر ما کان مکنوناً فی کتب الله العزیز الودود ضعوا ما عندکم خذوا ما امرتم به من لدی الحقّ
علام الغیوب از لغت فصیحی بلغت نوراً توجه نمودیم امروز عالم بانوار ظهور منور و جمیع اشیاء بذکر و ثنا و فرح و سرور مشغول
در کتب الهی از قبل و بعد بیاد این یوم مبارک عیش اعظم برپا طوبی از برای نفسی که فائز شد و بمقام یوم آگاه گشت امروز
صریر قلم الهی مرتفع و افقش مشهود طوبی از برای نفسی که شبهات و اشارات اهل عالم او را از مالک قدم منع نمود و از
بحر اعظم محروم نساخت طوبی لک و لمن بشّرک و هداک الی صراطی المستقیم و نبای العظیم کذلک اسمعناک ندائی
الأحلی و ارسلنا الیک ما قرّرت به اعین المقرّین

و نذكر فى هذا المقام ضلعك و نذكرها بآياتى و نبشرها بعنايتى و رحمتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين
البهآء المشرق من افق سمآء عنايتى عليك و عليها و على الذين ما خوفتهم جنود الفراعنة و صفوف الجبابرة عن الله رب
العالمين الحمد لله الملك الحق العدل المبين

* * *

جناب ميرزا باقر عليه بهآء الله

بسم قلمى الأعلى

كتاب انزله المظلوم لمن رأى البرهان و آمن بالرحمن اذ اتى من سمآء البيان بسلطان مبين ليكون موقناً بعناية ربّه و يشكره بهذا
الفضل الذى شهدت بعظمته الكائنات و كلّ عارف بصير يا باقر قد حضر المنظر الأكبر ما انشأته فى ذكر الله مالك القدر
الذى به قامت القيامة و انشق القمر و ظهر كلّ امر مستتر طوبى لك و للسانك بما نطق بثنائى الجميل سمعنا ندائك اجبتك
بلوح يشهد كلّ حرف من حروفاته بفضل الله رب العالمين كن ناطقاً بذكرى و ذكر اوليائى الذين ما منعهم حجابات العالم عن
هذا الأفق المنير كبر على وجوههم و بشرهم بعنايتى و نور قلوبهم بنور بيانى البديع قد لاح من افق اللوح نور البيان من لدى
الرحمن طوبى لمن شهد و رأى و ويل للغافلين انك اذا فزت بنفحات الوحي فى كتاب ربك قل

الهى الهى لك الحمد بما هديتنى و سقيتنى و اسمعتنى الى صراطك و كوثر بيانك و ندائك الأحدى الذى ارتفع بين
الأرض و السماء اسلك يا مولى العالم باسمك الأعظم و بحفيف سدرتك و انوار وجهك و خيرى كوثر العرفان و هزير نسمات
عنايتك يا من فى قبضتك زمام الامكان بأن تقدّر لى من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك و
ابن امتك قد اقبلت اليك متمسكاً بحبل فضلك و متشبّثاً بذيل عنايتك فاكتب لى ما ينفعنى فيكلّ عالم من عوالمك اشهد
انك تعلم ما عندى و ما ينفعنى و لا اعلم ما عندك انك انت المقتدر على ما تشاء لا يعجزك شىء من الأشياء و لا يمنعك
امر من الأمور انك انت المقتدر المهيمن القيوم اسلك بأنوار وجهك و اسرار كتابك بأن تجعلنى مستقيماً على امرى بحيث لا
تمنعنى شئون العالم و لا ضوضاء الأمم انك انت المقتدر القدير و بالاجابة جدير

* * *

هو المقتدر المختار

كتاب انزله المظلوم لمن شهد و رأى آيات ربّه الكبرى و فاز بما كان مذكوراً فى كتب الله رب العالمين طوبى لمن عرف ما
خلق له و نعيماً لمن تمسك بحبل الله العليم الحكيم قد حضر كتابك لدى المظلوم رأيناه و سمعنا ما فيه اجبتك بلوح به نادى
المناد الملك لله العزيز الحميد

يا افنانى عليك بهائى و عنايتى قد فاز ندائك باصغائى و كتابك بلحاظى انّ ربك هو السامع المجيب اذكر الأيام التى
كنت فيها قائماً امام وجه ربك و قاعداً لدى عرشه العظيم انت الذى سمعت النداء و اقبلت الى الأفق الأعلى و شربت رحيق
العرفان من يد عطاء ربك الكريم قد قدر لك من قلم القدم ما لا يعادله العالم كذلك بشرك المظلوم فى سجنه الأعظم لتشكر
ربك الغفور الرحيم اذا فزت بلوحى و شربت رحيق الوحي من كؤوس كلماتى قل

الهی الهی لك الحمد بما قَرَّبْتَنی الیک و احضرتنی فی بساطک و شَرَّفْتَنی بِلِقَائِک و سَقِیْتَنی کَوْثَرَ بَیَانِک و عَرَّفْتَنی نَبَاک العظیم و صراطک المستقیم انا الَّذی یا الهی کنت غافلاً عَلِمْتَنی ظُهورات عَنایتک و کنت راقداً اِیقَظْتَنی ید جودک و کنت بَعیداً قَرَّبْتَنی شُؤنات فَضْلِک کَیف اذکر یا الهی بدائع عَنایتک و ما انزلت لی من سَمَاء مَشِیَّتِک و جِبروت ارادتک قد احاطت بی آثار قَلمک الأعلی و رَحمتک الّتی سَیقت الأشیاء بِحِیث جَعَلْتَنی من افنان سَدرتک و نَسَبْتَنی الی نَفسک و عَزَّیْتُک لو یَکون لی الف رُوح فی کُلِّ حَین و اَفدی به فی سَییلک لا تَعادل بِقَطرَة من بَحر عَطاءِک و جِذوة من نار شَجرَة امرک ای رَبِّ اَیْدِی عَلَی ذَکرک و ثَنائک و خَدمَة اَصْفِیائِک و عَزَّیْتُک یا مَولی الأَسْمَاء و فَاطِر السَّمَاء احبِّ ان تَجْعَلَنی فی کُلِّ الأَحْوال مُنْجَذِباً بِآیَاتِک و مُتَوَرِّداً بِنُورک و مُتَشَبِّهاً بِأُذْیال رِداء کَرمک و نَظراً الی افقک و اَکون عَلَی شَأْن لا یَمْنَعُنِی ما فی العالَم من القوَّة و القُدرة و السَّطوة اِنَّک انت المَقْتَدِر عَلَی ما تَشَاء و فی قَبضَتِک زَمَام الأَشْیاء اَسْأَلُک یا مَظْهَر البَیِّنات و مَنزَل الآیات بِکِتابِک المِبین و ما فیهِ من اسرارک و عِرفانک و بِشَمُوس المَحَبَّة و الوداد الّتی اشرقت من آفاق افئدة المَخلَصین من عبادک ان تَکُتِب لی ما یَحْفَظُنِی عَنِ الذَّین نَقَضُوا عَهْدَک و کَفَرُوا بِبَرهانِک و جادَلُوا بِآیَاتِک و اَنکَرُوا حَقَّک ای رَبِّ تَرائِی خاضِعاً لَوِجْهک و خاشِعاً لِأَمْرک قَدَّر لی خَیر الآخِرة و الأوَلی اِنَّک انت مَولی الوری و رَبِّ العَرش العَظیم و الکَرسِی الرَّقِیع

یا افنانی سبب تأخیر جواب انقلاب این ارض بوده از اوّل ایّام تا حین مظلوم دست اعدا بوده اگرچه قوّت و شوکت و اقتدار اهل عالم نفوذ کلمه علیا و اقتدار قلم اعلی را منع ننموده و نخواهد نمود و لکن چون مظلومیّت نزد حقّ مقبول بوده و هست لذا محلّ تعدّیهای ظالمین و معتدین واقع و فی تبدیل السّجن بالجنّة العلیا لآیات للمتفرّسین و بیّات للمتضرّین آنچه در الواح از قلم اعلی جاری شده ظاهر گشته و میگردد از حقّ میطلبیم ترا مؤیّد فرماید بر آنچه رضای دوست در اوست بعضی از افنان علیهم بهاء الرّحمن طائف حولند و در ظلّ قباب عظمت ساکن و مستریح و بعد الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر

و اینکه در باره گرفتاری خلق و عدم شعورشان ذکر نمودید حقّ لا ریب فیهِ آنچه بر اهل ارض وارد شده و میشود از جزای اعمالست انسان و جمیع اشیاء متحرّی حزبی در قرون و اعصار یا قائم گفتند و بالأخره شهیدش نمودند یا افنانی یومی از ایّام در ارض طاء که مقرّ سلطنت ایران است مشی مینمودیم بغتّه از کُلّ جهات حنین مرتفع بعد از توجّه ناله منابری که در مدن و دیار آن اقلیم است اصغا شد و باین کلمات ذاکر الهی الهی خاتم رسل و سیّد کل رسول الله روح ما سواه فداء ما را از برای ذکر و ثنای تو ترتیب داده مقصود آنکه بر ما ذکر حقّ و ثنای اوّلیایش مرتفع گردد و حال معشر جهلا بر ما بسب و لعن حضرت مقصود مشغولند الهی الهی ما را نجات بخش و از انفس مشرکه حفظ نما در جواب این کلمه علیا از لسان مالک اسماء نازل انا قبلنا البلیا لاظهار الأمر و نصبر فیها اِنَّه هو السّتار یأمرکم بالسّتر الجلیل و هو الصّبار یوصیکم بالصّبر الجمیل یا افنانی یک منبر از منابر ایران باقی نه مگر آنکه بر آن حقّ جلّ جلاله را سب نمودند و گفتند آنچه را که ذکرش ممنوع است اگر رحمت حقّ سبقت نگرفته بود کل هلاک میشدند دو امر سبب ابقا شده یکی عفو الهی و دیگر اعمال بعضی از نفوس که خود را بحقّ نسبت میدادند از حقّ میطلبیم نائمین را آگاه نماید و غافلین را بنور دانائی منور فرماید اوست مقتدر و توانا از مقصود عالمیان مسئلت مینمائیم آن جناب و منتسبین را موفّق فرماید بر آنچه که عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است

ذکر جناب افنان الَّذی سَمّی بِمُحَمَّد قَبْل باقر از قلم اعلی جاری بذکری فائز شده که در کتاب الهی از قلم قدم ثبت گشته انّ رَبَّک هو الفضّال الکَریم البهّاء المَشْرق من افق سَمَاء عَنایتی عَلَیک و عَلَی من مَعک و یَحْبِک لِوِجْه الله رَبِّ العالمین جناب امین لازال ذکر شما و افنان را نموده مراسلاتی که به عبد حاضر ارسال داشته هر یک بذکر افنان مزین بوده حال بآن سمت توجّه نموده لذا او را ذکر مینمائیم بذکر بدیع لیجذبه و افنانی الی الله رَبِّ العالمین امروز عرف ظهور عالم را احاطه

نموده لكن اكثرى محرومند از حقّ ميطلبيم اولياى خود را مؤيّد فرمايد بر آنچه سزاوار يوم الله است بارى امين در هر محل و مقام كه هست ذكر مظلوم را باو برسانيد ليفرح و يكون من الشاكرين

* * *

بسمه المشرق من افقه الأعلى

كتاب انزله المظلوم لمن وجد عرف البيان اذ استوى الرحمن على عرشه العظيم ليجذبه الذكر الى البحر الأعظم الذى ما ج امام وجوه العالم و يسمع من امواجه تالله فتح باب السماء و اتى مالك الأسماء بسلطان مبین طوبى لك يا محمد بما اخذك جذب ندائى و عرفك صراطى و علمك امرى و هداك الى نبأى العظيم قد حضر كتابك فى السجن الأعظم سمعنا ذكرك و ثنائك اجبناك بكتاب لا تعادله كتب العالم و ذكرناك بذكر اذ اشرق نيره من افق اللوح خضعت له الأذكار يشهد بذلك من عنده كتاب مبین انت الذى تمسكت بعروة عنایة ربك و تشبّثت بذيل رحمته و اقبلت الى افقه اذ كان الناس فى اعراض عظيم قل يا ملأ الفرقان اسمعوا نداء ربكم الرحمن انه ارتفع فى السجن امام وجوه الأديان و لا تتبعوا اهوائكم اتبعوا من يدعوك الى الله الفرد الخبير قل اياكم ان تمنعكم ظهورات الدنيا و زخرفها عن الذى به غرّدت حماسة الثناء فى الفردوس الأعلى و غنت حورية المعانى فى الجنة العليا و نادت و قالت قد اتى اليوم و القوم فى وهم عجيب قل يا اهل فاران اقرؤوا ما عندكم و ما نزل من سماء مشيئة ربكم المقتدر القدير اتقوا الله ضعوا الأوهام و الظنون قد اتى القيوم بأمر لا يقوم معه من فى السموات و الأرضين انك اذا شربت رحيق الوحى من كأس بيانى و اجتذبتك ذكرى و ندائى قل

الهى الهى ترى عبدك هذا مقبلاً الى افقك و متوجّهاً الى انوار وجهك و طائراً فى هواء قريبك و موقناً بوحدانيتك و فردانيتك و متمسكاً بما انزلته فى كتابك اى رب ترى عبرات عيني فى فراقك و زفرائى فى بعدى عن جوارك لم ادر يا مقصودى و محبوبى ما قدّرت لى من قلمك الأعلى الذى بحركته سخرت الأرض و السماء هل قدّرت لى الحضور امام وجهك و القيام لدى باب عظمتك و هل منعنى عن ذلك امرك المبرم و قضائك المحكم اسألك يا مالك الوجود و مربى الغيب و الشهود بأمرك الذى به جرت الأنهار و اثمرت الأشجار و ماجت البحار ان تجعلنى فى كلّ الأحوال ناطقاً بذكرك و ثابتاً على امرك على شأن ترتعد به فرائص اعدائك و تضطرب افئدة الذين كفروا بك و بآياتك اى رب ترانى مقبلاً اليك فى كلّ الأحوال و متمسكاً بحبل عطائك اسألك بنفحات وحيك ان تؤيّد عبادك على الاعتراف بما انزلته من سماء جودك و جرى من قلم فضلك انك انت المقتدر الذى شهدت بقدرتك الكائنات و بسلطانك الممكنات لا اله الا انت القوىّ العليم الحكيم

و نذكر الخليل عليه بهائى و نذكره بآيات الله العزيز الحميد و نبشّره برحمته التى سبقت العالم و بجلوه الذى احاط بالوجود من الصّغير و الكبير يا خليل اسمع نداء المظلوم انه قبل البلايا كلّها لاعلاء كلمة الله ولكنّ القوم فى اعراض مبین قمنا امام الوجوه و دعوانهم الى الذروة العليا و عرفناهم ما يقربهم الى الله الفرد الخبير من الناس من اخذه جذب ندائى و انزلنا له ما كان كوثر الحيوان لأهل الامكان و منهم من اعرض عن الوجه بما اتّبع كلّ عالم مريب و منهم من قام على الاعراض و منهم من افتى على سفك دمي كذلك قضى الأمر و القوم اكثرهم من الغافلين طوبى لك بما اقبلت و شهدت بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرضين قل

لك الحمد يا الهى و سيّدى و سندى بما ذكرتنى اذ كنت بين ايدى المعرضين اسألك ان تؤيّدنى على ذكرك و ثنائك و خدمة امرك انك انت المقتدر القدير

يا محمد عليك بهاء الله الفرد الأحد أنا ذكرنا الذين قبلوا اذ انار افق الظهور بنير عناية الله العزيز العظيم و اردنا ان نذكر اولياء الله و احبائه الذين صعدوا الى الرقيق الأعلى من الذكور و الاناث ان ربك هو الفضل الغفور الرحيم البهاء الذي اشرق من افق سماء العطاء عليكم يا اهل البهاء انتم الذين ما نقضتم ميثاق الله و عهده اقبلتم و اعترفتم بظهوره و عظمته و سلطانه و قوته و قدرته و اقتداره طوبى لكم و نعيماً لكم بما فزتم باثار القلم الأعلى قبل صعودكم و بعد صعودكم الى الأفق الأبهى نسأل الله ان يغفر لكم و يكفر عنكم سيئاتكم و ينزل عليكم من سحاب سماء كرمه امطار رحمته و يقدر لكم ما يزيّنكم بطراز الفرح و الابتهاج انه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز الغفار كذلك اشرق نير البيان من افق البرهان طوبى لمن شهد و رأى و بيل لكل منكر اثم

يا محمد بلسان پارسی بشنو در ایامی که از سطوت ظلم کل متفرق و خلف حجابات مستور این مظلوم بر امر قیام نمود بشأنی که ظلم اهل عالم او را از اظهار کلمه منع نمود حق شاهد و عالم گواه هیچ منصفی این فقره را انکار ننماید و چون عالم از نور امر روشن و منیر مشاهده شد کل از خلف حجاب با اسیاف بیرون دویند یعنی معرضین بیان باری از حق بطلب عباد را از اوهام جدیدۀ معرضین حفظ فرماید اوست مقتدر و توانا

* * *

ش

جناب افنان و افنان علیهما بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو الناطق من افقه الاعلى

كتاب انزله المظلوم ليقرب الكل الى الله المهيمن القيوم قد ظهر ما كان مخزوناً في علم الله و مستوراً عن الافئدة و العيون قد اتى اليوم و القوم انكروا حجة الله و برهانه بما اتبعوا كل غافل مردود نبذوا كتاب الله وراثتهم و ارتكبوا ما ناح به المقرّبون قد عملوا ما نهوا عنه في كتاب الله و تركوا ما أمروا به الا انهم من الذين نقضوا الميثاق و العهد قل يا ملأ الارض اتقوا الله و لا تتبعوا مظاهر الاوهام و الظنون انظروا انظروا ان الشمس تنطق امام وجوهكم و تدعوكم الى مقامها المحمود خافوا الله و لا تنكروا الذي بشرت بظهوره كتب الله من قبل و من بعد و نطق بشأته المرسلون

يا حسين ان المظلوم يناديك من شطر السجن و يعزيك فيما ورد عليك ان ربك هو الصبار يأمر بالصبر و الاصطبار و هو الامر فيما كان و ما يكون اسمع النداء من شطر عكاء انه ينطق في كل شأن انه لا اله الا هو مالک الغيب و الشهود لا يعزب عن علمه من شئ يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر العزيز الودود اياك ان تحزنك حوادث العالم او تزلك شبهات الذين انكروا كتاب الله و ظهوره الا انهم لا يشعرون خذ الكتاب بقوة من عند الله انه يأمر بالبر و التقوى و هو الفرد الواحد العزيز المحبوب قد ظهر و اظهر ما يقرب الناس الى صراطه الممدود قم على خدمة الامر ثم اذكره بالحكمة و البيان بحيث تنجذب به الافئدة و القلوب اياك ان تمنع ضوضاء العباد او حجابات الذين كفروا بالشاهد و المشهود قل تالله قد خرقت الاحجاب و اتى الوهاب في المآب بامر لا تقوم معه الصفوف و الجنود قل هذا يوم وعدتم به في كتب القبل و بشركم به محمد رسول الله بقوله يوم يقوم الناس لملك الملكوت أنا انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و القوم اكثرهم لا يفقهون هذا يوم الاقبال ولكن القوم عنه معرضون وضعوا الههم و اتبعوا هواهم الا انهم لا يشعرون كفروا بنعمة الله بعد ظهورها و انكروا آياته بعد

انزالها يشهد بذلك لسان العظمة في الافق الاعلى ولكنّ القوم هم لا يسمعون لعمر الله لو سمعوا سرعوا الى مقام تنطق ذرّاته قد اتى الوعد و هذا هو الموعود

انّ قلمي الاعلى اراد ان يذكر افنانه الذي صعد الى الرّيق الاعلى من قضاء الله المحتوم نشهد انه سمع النداء اذ ارتفع بين الارض و السّماء و فاز بما فاز به عباد مكرمون و اعترف بوحدايته و فردائيته و بما نطق به لسان العظمة في مقامه المرفوع انه طهره حين صعوده و غفره فضلاً من عنده و قدّر له في الجنّة العليا مقاماً لا تحويه الافكار و العقول طوبى لك يا افناني بما ورد عليك في اوّل الايام ان ربك هو الحقّ علام الغيوب قد شهد ما ورد عليك و حفظك بسلطان من عنده الى ان جاء الوعد و ما قدّر لك في لوح محفوظ يا اباالقاسم عليك بهاء الله و بهاء انبيائه و اصفياته و بهاء الذين طافوا العرش في الاصيل و البكور اوّل موج ارتفع من بحر الكرم من لدن مالك القدم عليك يا ايها المتمسك بحبل الفضل في ايام الله مالك الملكوت نسئله تعالى ان ينزل عليك في كلّ حين رحمة من عنده و يقدر لك ما تقرّ به العيون كذلك نطق لسان المظلوم في هذه الليلة الدلّماء امراً من لدى الله مالك الوجود انا لله و انا اليه راجعون

از لغت تازی پیارسی توجّه نمودیم تا کلّ مقصود را بیابند و بیابند یا افنانی محزون مباش از آنچه وارد شده عالم در جمیع احيان دفتر خود را مینماید و باعلیّ النداء بر فنای خود گواهی میدهد و اهل خود را پند میگوید و نصیحت میکند طوبی از برای اذنی که باصغاء ندایش موفّق شد چه که اگر انسان فی الحقیقه حوادث و تغییرات عالم را مشاهده نماید و بیاید خود را بر عرش اطمینان مستریح مشاهده کند از فنا ببقا راجع شود و از ذلّت کبری بعزّت عظمی دل بندد عالم و آنچه در اوست او را تغییر ندهد لله الحمد از برای شما مقدّر شده آنچه شبه و مثل نداشته سدره مبارکه شما را از افنان ذکر نموده و قبول فرموده این فضل عظیم است و این مقام کبیر باسم قادر یکتا حفظش نما شأن شما ترویج و تبلیغ امر الله است این مظلوم از اوّل اّيام ذکر افنان را بلند نمود صحف شاهد و الواح منزله گواه

در بلاایای وارده و مصیبات نازلّه بر مظلوم تفکّر نما از اوّل اّيام امام وجوه انام از امرا و علما قیام فرمود و لوجه الله من غیر ستر و حجاب کلّ را بافق اعلیّ دعوت نمود از قیامش مقصود اعلاء کلمه بوده و از ندایش تقرّب وجود بمالک غیب و شهود بر اهل بصر و اصحاب منظر اکبر واضح و مشهود است که در هیچ امری از امور از برای خود مقصودی نبوده و نیست یشهد بذلك عملی امام وجوه العالم و ارتفاع ندائی بین الامم و چون اشراقات انوار آفتاب حقیقت از افق سماء ظهور ظاهر جمیع احزاب بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و وارد آوردند آنچه را که غیر حق آگاه نه سبحان الله از اهل بیان وارد شد آنچه که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است

بعضی در ذکر الوهیت و ربوبیت اعتراض نموده اند قل یا ملأّ البیان لعمر الرحمن انه ما اراد ذکرّاً من الاذکار الا لتقرّب العباد و توجّههم الى الله مالک يوم المآب صمت نزد مظلوم محبوب بوده و هست چه که آذانی که لایق این ندا باشد کمیاب یشهد بذلك کلّ منصف بصیر ولكن حضرت مبشّر یعنی نقطه وجود در اوّل بیان میفرماید الذي ينطق في كلّ شأن انّی انا الله لا اله الا انا ربّ كلّ شیء و انّ ما دونی خلقی ان یا خلقی ایّای فاعبدون و همچنین در جواب یکی از حروف حیّ در ذکر من یشهره الله میفرماید انّی انا اوّل العابدین مکرّر این بیانات را فرموده اند قسم بآفتاب حقیقت اگر ذکر آن حضرت نبود این مظلوم در این مقامات صمت اختیار میفرمود الا لاهله سبحان الله عرفان اهل بیان از عرفان اهل فرقان پست تر مشاهده میشود چه که آن حزب کلمه انّی انا الله را از شجر قبول نمودند و این فته از سدره وجود و مالک غیب و شهود این کلمه را نمی پذیرند نفوسیکه بامثال این کلمات القای شبهه مینمایند مقصودشان عند الله مشهود و واضح است انه هو السّتر الصّبار المشفق الکریم قل لا یعزب عن علمه شیء و لا یعجزه امر یشهد و یری و هو السّميع البصیر یا افنانی نسئله تعالى ان یوفّقک و یؤدّک و یقدّر لك ما تفرح به القلوب و تقرّ به العيون

و در آخر لوح وصیت مینمائیم شما را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقا است و آن مشورت در امور است اگر با حضرت افنان علیه بهائی و عنایتی و رحمتی در امور مشورت نمائید لدى الله محبوب و مقبول است سوف يصلح الله اموركم و يقرّبكم اليه و يظهر لكم ما كان مستوراً عن اعين الناظرين الحمد لله رب العالمين

منتسبين طراً را از قبل مظلوم تكبير برسان البهاء المشرق من افق سماء رحمتی على افنانی الذين ما نقضوا عهدي و ميثاقی و عملوا بما امروا به فى كتابى المبين الامر لله المقتدر القوى الغالب القدير

* * *

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

كتاب انزله المظلوم من شطر سجنه الأعظم ليقربّ الناس الى الله ربّ العالمين و اراد ان يذكر احد افنانه الذى انجذب بآياته و طار فى هوائه و نطق بشئائه و تمسك بحبل فضله و اخذ كتاب الله بقوة ما منعه فراغة الأرض و لا جبايرة البلاد و قام على خدمة الأمر باستقامة ما زلته سطوة الذين كفروا بالله و آياته و اعرضوا عن صراطه المستقيم و نباه العظيم قد كنت مذكوراً لدى الوجه و تكون كما كنت ان ربك معك فى كلّ الأحوال انه هو المقتدر العليم الخبير

يا افنانى عليك بهائى و عنایتى قد حضر اسم الجود الذى طاف البيت فى الليالى و الايام و اراد ذكرک ذکرناک بهذا اللوح العظيم يشهد المظلوم باقبالک و خضوعک و خشوعک و استقامتک و خدمتک فى امر الله الملك الحق العدل المبين قد عملت فى الله ما لا ينفد بدوام ملكوته و جبروته كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لينشرح بها صدرك و يفرح قلبك و كذلك توجهت اليك لحظات المظلوم من هذا الشطر البعيد كبر من قبلى على وجوه افنانى و ذكرهم بآياتى و بشرهم بما نزل لهم فى الصحيفة الحمراء من قلمى الأعلى ان ربك هو المشفق الكريم نسأل الله ان يحفظهم من نفاق كل ناعق و من الذين ما اتحدت قلوبهم و السنهم هذا ما اخبرناكم به من قبل و فى هذا الحين لا يعزب عن علمه من شىء و هو الستار الصبار العزيز العظيم البهاء المشرق من افق سماء رحمتى عليك و على من معك و يحبك و يسمع قولك فى امر الله مالک يوم الدين

يومى از ايام اسم جود عليه بهائى تلقاء وجه حاضر و اظهار محبت و خجلت لانهاية نسبت به افنان عليه بهائى و عنایتى نمود مذكور داشت سبب زحمت ايشان شدهام در اظهار عنایت و محبت توقف نمودند از حقّ جلّ جلاله طلب نموده آنچه را باقى و دائم است گفتيم يا اسم جود افنان لأجل خدمت حقّ جلّ جلاله از عدم بوجود آمدهاند ايشان و ما عنده بحقّ راجع و اين کلمه در قطب کتاب الهى از قلم ربّانى ثبت شده هنيئاً له و مريئاً له اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تكبير برسان از حقّ ميطلبيم قلب و لسان عباد خود را متحد فرمايد تا عنايات ظاهره و آيات نازله از اثر و ثمر منع نشود كذلك نطق قلم المظلوم فى هذا الحين الملك لله ربّ العالمين

* * *

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو الشاهد من افقه الأعلى

كتاب انزله المظلوم و ما اراد منه الا ليجذب به افئدة العباد الى الله في المآب و يهديهم الى الأفق الأعلى و يعلمهم سبيل الرشاد طوبى لمن سرع الى مرضاة الله و نطق بما نطق به لسان العظمة اذ استوى على العرش بقدرة و سلطان قد خضعت الرقاب لربّ الأرباب ولكنّ القوم في نوم عجاب قد اظهروا ما كان مكنوناً في العلم طوبى لمن شهد و رأى ويل لكل غافل كفّار انا ذكرناك و انزلنا لك لوحاً يشهد امام وجوه العالم انه لا اله الا هو الفرد الواحد المختار اشكر الله بهذا الفضل الأعظم انه ذكرك بما لا ينقطع عرفه في القرون و الأعصار البهّاء من لدن مالك الأسماء على الذين فازوا بالاستقامة الكبرى في هذا الأمر الذي به زلت الأقدام

از لغت تازی بلغت پارسی توجّه نمودیم ندای مظلوم را بشنو بصر را بینائی تازه بخشد و نفس را آگاهی و حیوة سرمدی عنایت فرماید نامۀ شما رسید و در ساحت امنع اقدس عرض شد ندایت را شنیدیم و نامهات را دیدیم لله الحمد بانوار نبیّ محبّت الهی منور و مزین مشاهده گشت از حقّ میطلبیم از السن محبین سلسیل بیان جاری فرماید تا کل از آن آب لطیف روحانی یزندگان ابدی فائز گردند آب بیان را نفوذ و تصرّیست که اکثر اهل عالم از عرفانش عاجز مشاهده میشوند اینست آن آبی که میفرماید و من الماء کلّ شیء حیّ از حقّ میطلبیم قلوب عباد را بنور معرفت منور فرماید و ارکان را قوّت بخشد بشائی که شوکت معتدین و سطوت ظالمین او را ضعیف ننماید بقوّت و قدرت الهی کتاب را اخذ نماید و باو تمسّک جوید حروفات کلمه و کلمات کتاب لازال لدى المظلوم مذکور بوده و هستند طوبی لکم یا ابناء الخلیل و وراثت الکلیم قد فزتم بما لا فاز به اکثر علماء عصری هنیئاً لکم بما شربتم رحيق العناية من ایدای عطاء ربکم المعطى الکريم ابشروا بما غفر لکم الله فی هذا الحین و طهّركم عن العصیان و من بعد نوصیکم بتقوى الله و حفظ ما اوتیتم من عنده انه هو التّوّاب الغفور الرّحیم

یا ابن نصیر جناب عزیزالله علیه بهائی مکرّر ذکر دوستان مرو را نموده انا ذکرنا الذين فازوا بانوار العرفان بذكر طارت به الأرواح یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب ارض سجن هر یوم بلونی ظاهر اگر در ارسال الواح توقّف رود نظر بظلم ظالمین و انقلاب این ارض بوده و هست و همچنین کثرت عرایض که از اطراف میرسد انا نرید ان نذكر اولیائی هناك لیفرحوا بعناية الله ربّ العالمین

یا اسمعیل قد حضر اسمک لدى المظلوم و اظهروا لك من خزائن قلم الرّحمن لآلیء الحکمة و البیان لتنظر و تكون من الشّاكرین هذا یوم فيه نصبت رایة البرهان على اعلى المقام و علم العرفان على البقعة التّوّاء فی شاطئ عمّان علم الله مقصود العارفين

و نذكر من سمّی بموسی لیشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الخیر ایاک ان تمنعک حوادث العالم عن الاسم الأعظم او تحجبک شبهات الغافلین عن صراطی المستقیم طوبی لك بما اقبلت الى المظلوم اذ اعرض عنه کلّ ظالم بعید و کلّ عالم مریب

یا عزیزالله اذا شربت رحيق الوحي من كأس عطائی و اجتذبتک ندائی الأحملى الى ملکوت بیانی قل الهی الهی هل یقدر الضّعیف ان یذكر ظهورات قدرتک و هل یستطیع الکلیل ان یصف مشارق بیانک اسألك بالقدرة التي خضعت عند ظهورها الکائنات و بعلمک الذي احاط على الممکنات و بحلاوة بیانک و اقتدار ارادتک ان تجعلنی ثابتاً على امرک و مستقیماً على حکمک انک انت المقتدر العزیز المّان

یا رحمة الله قد سبقت رحمة ربک من فی السّموات و الأرض و احاط فضله على من فی ملکوت الأمر و الخلق یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر العزیز العّلام قل

لك الحمد یا الهی بما هدیتنی الى صراطک و انزلت لی فی سجنک الأعظم ما قرّرت به العیون اسألك یا سابع النّعم و مربّی الأمم باسمک الأعظم ان تقدّر لی ما یقرّبنی الیک و ینفعنی فی عوالمک انک انت المقتدر القدیر

یا الیاس انظر ثم اذكر اذ ارسلنا الکلیم بآیات یتینا عرض عنه العباد الی ان نصرناه امرأ من عندنا ان ربک هو ناصر المرسلین قد غلبت عصاه اسیاف فرعون و ملأه ان ربک هو القوی الغالب العلیم الحکیم

یا رحیم قل یا ملأ الأرض قد اتی الوعد و ظهر المکنون بسلطان عظیم ضعوا ما عندکم و خذوا ما اوتیتکم من لدی الله مالک یوم الدین قد اتی المیقات و سلطان الآیات استوی علی العرش و دعا کلّ الی العزیز الحمید قد فزت بأثر قلمی الاعلی هذا من فضل الله ربّ العرش العظیم یا رحیم انظر ثم اذكر اذ قصد الکلیم المقصد الأقصى و الذروة العلیا الی ان بلغ الوادی الأیمن و سمع النداء من سدرۃ الأبھی انه لا اله الا انا المنزل القدیم انا ارسلناه الی فرعون و ملأه و ورد علیه فی سبیلی ما ناح به اهل ملکوتی ولكنّ القوم اکثرهم من الغافلین طوبی لک بما فزت بأنوار الیوم و اقبلت الی الله العزیز العظیم

یا ابن یعقوب سطع النور و انار الدیجور و ارتفعت الصیحة و نزلت المائدة و القوم فی خسران مبین نبذوا حقوق الله ورائهم بما اتبعوا کلّ شیطان رجیم ایاک ان تمنعک شبهات الأمم عن مشرق آیات ربک المشفق الکریم سوف یتیکم ناعق دعوه بنفسه متوکلین علی الله ربّ الکرسی الرقیع کذلک انزلنا الآیات و ارسلناها الیک لتشکر ربک العلیم الخبیر

یا ابن مهدی الحمد لله دوستان الهی فائز شدند بآنچه که شبه و مثل نداشته امروز عرفان هر نفسی باید بدرجۀ بلوغ فائز شود و خود را غنی و مستغنی از اهل عالم مشاهده نماید کل الیوم باید بافق توحید ناظر باشند بعضی از اهل بیان اختلاف را دوست داشته و دارند منتظرند عجلی ظاهر شود تا عباد بیچاره را بآن دعوت نمایند بگو ظهورات منتهی شد هر نفسی قبل از اتمام الف سنه ادعا نماید هر که باشد و هر چه بیاورد باطل بوده و هست حمد کن مقصود عالم را که ترا تأیید فرمود و راه نمود اوست مقتدر و توانا

یا ابن دوست محمد معنی استقامت آنکه ناس آگاه شوند و یقین مبین بدانند که بعد از ظهور اعظم بظهوری محتاج نبوده و نیستند نقطه اولی یعنی مبشّر جمال کبریا ناس را بشارت داد تا قلوب را پاک سازند و مهیا نمایند و قبل از اتمام امر علمای ایران بر قتلش فتوی دادند و شهیدش نمودند و بعد نیز اعظم کشف حجاب نمود و عالم امر و خلق بظهورش کامل و محکم آنچه مقصود بود ظاهر شد اگر موهومی یافت شود و ادعائی نماید انه کذاب مفتر هر نفسی باین مقام فائز او از اهل استقامت کبری از قلم مذکور و مسطور بگو ای اولیای الهی بعضی از نفوس سست عنصر مشاهده میشوند بمجرد استماع حرفی از موهومی از صراط میلغزند ناعقین از یک سمت و مدعیهای کذب از سمت دیگر ظاهر شده و میشوند طوبی لقوی اضعفهم و لمستقیم اطردهم و لناصح نصحبهم چه که سبب فساد عالم و خسران امند نسأل الله ان یحفظکم و اولیائهم من شرهم و مکرهم انه هو المقتدر القدیر از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر ذکر و ثنا و خدمت امرش اوست سامع و اوست مجیب

یا خداداد یا ابن نصیر نفوس مذکوره هر یک بذکر مظلوم فائز و بانوار نیز بیان مزین و منور از حقّ میطلبیم هر یک را در عالم روح نجمی درّی مقرر فرماید و در عالم علم کتابی و در مدینه عشاق جوهر حبّی و در اقلیم عرفان دفتر ایقان انه علی کلّ شیء قدیر لا اله الا هو الفرد الواحد العزیز الحمید

الهی الهی هؤلاء عبادک و خلقتک و فی قبضة قدرتک محاطون بمشیّتک و ارادتک ان تغفر لهم انک انت مالک ازمتة الغفران و ان تعذبهم انک انت المختار فی کلّ الأحوال اسألك یا مولی العالم بالتّون و القلم و اسرار اسمک الأعظم ان تجذب افئدة عبادک من نفحات بیانک الی الذروة العلیا و مشرق آیاتک یا مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى

* * *

جناب یوسف الذی هاجر و فاز

هو المهيمن على الاسماء

كتاب انزله فاطر السمآء لمن فاز بالافق الاعلى و سمع صرير قلمى الاحلى لتجذبه نفحات الالهام الى اعلى المقام قد ظهر المكنون و برز المخزون الامر بيد الله رب الارباب شهد الله انه لا اله الا هو و الذى فاز بالسجن انه فاز بما نزل فى كتبه و الواحه و الذى اعرض انه من المشركين فى ام الكتاب طوبى لمن تشرف بتراب السجن و رأى اشجاره و اوراقها و اثمارها و حركاتها انها مرة تميل الى اليمين و تقول بلسان الحال تعالوا تعالوا يا حزب الله تالله قد ظهر ما كان مسطوراً فى كتبه و هذا يوم المآل و تارة تميل الى اليسار و تقول يا ملأ الاخيار تالله قد اتى المختار بسلطان لا تمنعه حجبات اهل الضلال يا ملأ الارض اتقوا الله و لا تتبعوا كل غافل مرتاب

يا قلم اذكر من قصد الغاية القصوى الى ان حضر امام وجه المظلوم في هذا المقام الاعلى انه سمى ييوسف فى كتاب الاسماء من لدى الله فاطر السمآء الذى اتى بجنود الوحي و الالهام نشهد انك قطعت السبيل متمسكاً بالجليل الى ان حضرت فيمقام سمى بالاسماء الحسنى من لدى الله مولى الورى و سمعت ندائه و رأيت افقه و فزت بما لا فاز به اهل العالم الا من شاء الله مالك المبدء و المعاد اشكر ربك بهذا الفضل الاعظم و قل

لك البهآء يا مولى الاسماء و لك الثناء يا من فى قبضتك زمام الارضين و السموات اسئلك بالاكباد التى ذابت فى حبك و بالافئدة التى احترقت فى هجرى و فراقك بان تقدّر لعبدك هذا خير الآخرة و الاولى انك انت الله لا اله الا انت الغفور الرحيم

جناب موزون عليه بهآء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المهيمن على ما كان و ما يكون

كتاب مرقوم نزل من لدى الله المهيمن القيوم انه لكتاب اذ ظهر ظهر البحر و امواجه و يسمع منها يا ملأ الانشاء قد اتى مالك ملكوت الاسماء بأمر انصعق به الطوريون و بسلطان اضطرب به البيانيون و بقدرة خضع لها الوجود من الغيب و الشهود و به اشرفت الشمس بأنوارها و تجلياتها و يسمع منها فى المآب تالله قد اتى الوهاب راكباً على السحاب باقتدار ما منعه صفوف العالم و لا جنود الأمم الذين نقضوا الميثاق و العهد قل هذا يوم فيه ظهرت اسرار الأرض و ما كان مكنوناً فيها من لدى الله العزيز الودود و ينادى بأعلى النداء يا ملأ الاسماء ضعوا ما عندكم قد اتى من كان مخزوناً فى العلم و مستوراً عن الأبصار و العيون اتقوا الله يا قوم ضعوا الغدير ثم اسرعوا الى فرات الرحمة الذى جرى من يراعة الله مالك اليوم الموعود انا نهيناكم عن البغى و الفحشاء و امرناكم بالبر و التقوى خذوا يا قوم ما امرتم به فى لوى المحفوظ

يا ايها المشتعل بنار الحب قد حضر لدى المظلوم ما ارسلته الى سمندر عليه بهآء الله و عنايته قرأناه و وجدنا منه عرف توجّهك الى الله مالك الملك و الملكوت و انزلنا لك من سماء العطاء ما يقربك الى الأفق الأعلى و يرفعك باسمه بين عباده انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون نسأل الله ان يحفظك بجنود الغيب و الشهادة و يحرسك باسمه المهيمن على كل شاهد و مشهود

أنا اردنا ان نذكر فيهذا الحين من ذكرته ليجد عرف عناية ربّه و يكون من الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون يا حسن اسمع النداء الذى ارتفع من ملكوت العطاء أنّه يجذبك الى الغاية القصوى و يؤيدك على انتشار امر ربك الرحمن بالحكمة و البيان و يرفعك باسمه أنّه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المقتدر العزيز الودود لا تنس فضل الله عليك أنّه ايدك و عرفك صراطه الممدود و انزل لك ما فاحت به نفحات الوحي و قرّت به العيون خذ الكتاب امراً من عندى منقطعاً عن العالم و متمسكاً بعروة الله ربّ الجنود البهّاء من لدنا عليك و على الذين اقبلوا الى افق الظهور و ما نقضوا الميثاق و العهود و اردنا ان نذكر من فاز بأيّام ربّه و سمع ندائه اذ ارتفع بين خلقه الذى سمى بعلاءالدين فى كتابي المبين انّ الذين وفوا بعهد الله و ميثاقه انهم من اهل هذا المقام الرفيع خذ كأس عنايتي باسمي ثم اشرب منها رغماً لكلّ جاهل كفر بالله ربّ العالمين هذا يوم فيه نزل الدليل و جرى السلسيل و برز سبيل الله ربّ العرش العظيم قل يا ملأ البيان دعوا ما عندكم قد اتى امر الله بسلطان خضعت له كتب العالم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين لا يقبل اليوم من احد عمل و لا ذكر الا بهذا الذكر الحكيم الذى ما منعه حجبات الأمم و لا سبحات العالم ظهر و اظهر ما اراد بقدرة عجزت عند ظهورها قدرة من فى السموات و الأرضين ايّاكم ان تتبعوا اهوائكم اتبعوا من يرشدكم و يهديكم الى كوثر بيان ربكم العليم الحكيم قل لك الحمد يا الهى بما انزلت لى آياتك و اظهرت لى بيناتك و نطقت امام وجوه عبادك و انطقت كلّشئ بشناك الاّ الذين نقضوا عهدك و ميثاقك و انكروا فضلک و جادلوا بآياتك اى ربّ اسألك باللالئى المكنونة فى بحر علمك و بالجواهر المخزونة فى كنائز عصمتك و بأمرک المبرم و حبلك المحكم بأن تؤيدنى بانتشار آثارك بالحكمة التى انزلت حكمها فى كتبك ثم اكتب لى ما يجعلنى قوياً بقوّتك و قائماً على خدمة امرک اى ربّ ترى الفقير قام لدى باب عطائك و اراد من سماء جودك و بحر كرمك ما قدرته لأوليائك الذين ما منعهم شئ من الأشياء و لا شبهات العلماء عن صراطك المستقيم و نباك العظيم انك انت ربّ العالمين و مقصود المخلصين

و نذكر من سمى بفضل الله ليفرح و يكون من الفائزين انّ الفضل فى المقام الأوّل و الرتبة العليا هو ما يعرف الناس سبل رضاء الله و فى مقام آخر هو تأييده الذى احاط المقربين نشهد انّ فضله احاطك و ايدك الى ان قربك اليه و زينك بطراز الاقبال بعد اعراض اكثر النساء و الرجال أنّه وليّ المقبلين اذكر احبائى من قبلى و زينهم بما نزل لهم فيهذا الحين يا اوليائى فى العالم اسمعوا ندائى من شطر سجنى أنّه يؤيدكم على ما يبقى به ذكركم و ما ظهر منكم فى نبا الله ربّ العرش العظيم احمد الله بما سمّاك بالفضل و انزل لك بالفضل ما لا يعادله شئ من الأشياء يشهد بذلك كلّ عارف بصير أنا نوصيك و الذين آمنوا بما يرفعهم بين العباد و يزينهم بأخلاق بها انجذبت افئدة الذين ما منعهم سبحات الأسماء و لا شبهات الغافلين قل

اى ربّ ايدنا على ما تحبّ و ترضى و قدّر لنا ما يقرّنا اليك و يحفظنا من جنود الظالمين انك انت المقتدر القدير يا لسان العظمة اذكر من سمى بابراهيم الذى سمع و اقبل الى الله مالك الرقاب ليجذبه بيان الرحمن الى افق العرفان الذى منه اشرفت شمس عناية الله ربّ الأرباب طوبى لك بما فزت بأيّامى و اقبلت الى افقى و نطقت بشنائى بين عبادى انّ ربك هو السّماع البصّار ايّاك ان تخوّفك ضوضاء الظالمين ضع الكائنات بقدرة ربك و خذ ما امرت به من لدن قوىّ قدير قل يا قوم اتّقوا الله و لا تتبعوا الذين كفروا بظهوره و جادلوا بآياته اتبعوا من يهديكم الى سبيل الرّشاد قل هذا يوم الله يشهد بذلك مشارق الوحي و مظاهر الالهام كذلك انزلنا الآيات و صرّفناها لتشكر ربك و تقول

لك الحمد يا مولى الورى و مالك ملكوت الأسماء بما نورّت قلبى بنور معرفتك و انزلت لى آياتك و اظهرت لى بيناتك التى لا ينكرها الاّ كلّ مغلّ كفّار الحمد لك يا من فى قبضتك زمام الأرضين و السموات

يا محمّد قبل هادى نساء الله ان يزينك بطراز التقوى و يقرّبك اليه فى كلّ الأحوال افرح بما جرى اسمك من قلّمى و ايدناك على عرفان مشرق آياتى و هديناك الى اعلى المقام ايّاك ان تمنعك شبهات المعرضين او تحجبك حجبات الذين

كفروا بالمبدأ و المآب أنا ذكرنا أوليائنا و زيتناهم بطراز حبى الذى اشرفت من افقه الأنوار أنا امرنا الكلّ بالائحاد و الاتفاق فيهذا الأمر الذى به اسودّت وجوه المشركين و ابيضّت وجوه الأبرار قل يا حزب الله لا تضطربوا من حوادث الدنيا لعمري ستغنى و ترون ما قدر لكم من لدى الله مولى الأنام قل هذا يوم سطع من افقه نور الأمر و نطقّت السدرة الملك لله مالك يوم المعاد كذلك ذكرناك فضلاً من عندى و انا العزيز الفضّال

أنا اردنا ان نذكر من ذكره احد اوليائى الذى تمسّك بحبلى و طار فيهوئى أنّه سمى بعلى فى كتاب الأسماء امراً من لدى الله مرسل الأرياح يا على أنا اقبلنا اليك من شطر السجن و رأينا اشتعالك فى حبّ الله مشرق الأنوار طوبى لك بما ذكرت لدى المظلوم و انزل لك ما لا ينقطع عرفه بدوام الله فالق الأصباح اذا شربت من كأس عنايتى و اخذك جذب ندائى قل لك الحمد يا الهى بما سقيتني من كأس عطائك و زيتنتي بطراز عرفانك و هديتني الى صفاتك و اجتذبت قلبي بنداك الأحلى اذ ارتفع من الأفق الأعلى اشهد بأنك ظهرت و اظهرت ما اردت بقدرتك التى غلبت الأشياء و بسلطانك الذى احاط من فى الأرض و السماء اى ربّ ترانى منقطعاً عن دونك و منجذباً بآياتك اسألك بمصباحك الذى ما حفظ نفسه من الأرياح بأن تقدّر لى من قلمك الأعلى ما كتبه للأصفياء أنّك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام ملكوت الأسماء لا اله الا انت العزيز الوهاب

يا كلبعلى قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكرك بما جرت به الأنهار أ تكون جارياً او ساكناً قل انت تعلم يا الهى ما عندى و لا اعلم ما عندك أنّك انت العزيز العلام اسألك بآثارك التى تنوّرت بها الآفاق و بأنوار وجهك الذى به ظهرت الأنوار و باسمك العليم و باسمك الذى به سخرت البلاد و افئدة العباد بأن تؤيّدنى على الاستقامة على امرك أنّك انت المقتدر على ما تشاء تشهد بسلطانك الكائنات و بقدرتك الممكنات لا اله الا انت العزيز المختار يا على اذا وجدت نفحات آياتى اقبل الى شطر سجنى بقلبك و قل

الهى الهى و مقصودى و سلطاني اسألك بسجنك الأعظم و حصنك الأمتن و بقيامك و قعودك فيه و بحركتك و سكونك و بزفرك و عبراتك و بآثارك و اسرارك و صنعك و باسمك الذى به سخرت الأسماء و بذكرك الذى به نطقّت الأشجار بأن تؤيّدنى على الاستقامة على حبّك و التمسّك بحبلك اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك قد اقبلت بكلى اليك و راجياً بدائع فضلك و ظهورات عنايتك اسألك بجودك الذى احاط الوجود ان لا تخيّننى عمّا قدرته لأوليائك و اصفياك الذين شربوا رحيق الوحي من يد عطائك و اقبلوا الى مشهد الفداء شوقاً للقائك أنّك انت الفضّال الذى اعترفت بفضلك الكائنات و بجودك الموجودات و بقدرتك من فى الأرضين و السموات لا اله الا انت المقتدر فى المبدأ و المآب

يا استاد قبل على أنّ مالك الايجاد يذكرك بين العباد بآيات لا يمنعها ظلم الظالمين و شبهات المشركين احمد الله بهذا الفضل الأعظم و هذه العناية الكبرى انّ ربّك هو المشفق الكريم طوبى لقلب اقبل اليوم منقطعاً عن القوم الى اسمنا القيوم الذى بشرّ به القائم من قبل كذلك نطق اللسان فى هذا المقام فضلاً من لدى الله ربّ العرش العظيم إياك ان تحزنك حوادث العالم او تضعفك قوّة الذين كفروا بالروح الأمين الذى يطوف حول كعبة الله المقتدر العزيز الحكيم يا حزب الله خذوا كتابى بقدرة لا تمنعها سطوة الظالمين ثمّ اقرؤوه بالروح و الرّيحان أنّه يجذبكم الى افق الظهور فيهذا اليوم الذى بشرّ به كتب الله العزيز الحميد أنا فى الشّدائد ذكرنا أوليائنا طوبى لمن سمع و فاز و ويل للغافلين ضع اوهام العباد ثمّ اقبل الى نور الايقان فى هذا الفجر المنير كذلك علّمناك و انزلنا لك ما انجذبت به افئدة العارفين

يا على قبل اصغر انّ المظلوم يذكرك و الذين آمنوا بذكر انجذبت به الأشياء أنّك اذا رأيت و سمعت قل لك الحمد يا مالك يوم القيام بما ذكرتنى و انزلت لى ما يبقى به ذكرى فى الأذكار و اسمى بين الأسماء أنّك انت المحمود فى فعلك و المطاع فى امرك لو تحكّم على الفناء حكم البقاء او على التور حكم الظلمة ليس لأحد ان يقول لم او

بم ومن قال انه اعرض عن الله رب الكرسى الرقيع

طوبى لبصير شهد و رأى و لسميع سمع نداء الله العليم الحكيم قد اتى من وعدتم به من قبل و ظهر من كان مكنوناً فى كنز عصمة الله المقتدر القدير افرحوا يا قوم و لا تتبعوا كل ظالم بعيد ثم اعلم ان الظالم من منع العباد عن التشبث بذيل الله الأطهر نشهد ان علماء الايران منعوا الخلق عن التقرب الى الفرد الخبير اذا ظهر الحق اعرضوا عنه و اعترضوا عليه الى ان افتوا على سفك دمه الأطهر الأقدس المنير و باعراضهم اعرض امرأ الأرض يشهد بذلك كل منصف بصير انا نسأل الله ان يزيّنهم بالعدل و الانصاف و يؤيدهم على ما ينبغى لأيامه انه هو الفرد الواحد العزيز العظيم

يا حسين ان المظلوم اقبل اليك و ذكرك بذكر مبین كلما جرى من قلمى ذكر خضعت له اذكار العالم و كتب الأمم يشهد بذلك كتاب الله الذى ينطق فى هذا المقام الكريم ان المظلوم ما اراد الا اصلاح العالم و ارتفاع مقامات الأمم يشهد بذلك قلمى الأعلى طوبى لمن سمع و فاز و ويل للنائمين قل

لك الحمد يا الهى بما انزلت لى ما تنور به قلبى و تزین به هيكلى اشهد انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المهيمن على كل صغير و كبير

قد ارادت ارادة الله ان يذكر من سمى بمهدى قبل قلبى ليجذب عينه الى النور الساطع من افق الظهور و سمعه الى مطلع النداء الذى جعله الله مطاف الملا الأعلى و يده الى سماء العطاء و قلبه الى مشرق آيات ربه المقتدر المهيمن القيوم اسمع نداء المظلوم به اخذت الزلازل قبائل الأرض و ارتعدت فرائص الذين كفروا بالله مالک الغيب و الشهود طوبى لناصر نصر امرى ببيانى و نعيماً لمن بلغ العباد ما جرى من قلمى و هنيئاً لمن شرب رحيق برهانى من يد عطائى انه من المقرين فى لوحى المحفوظ قل

الهى الهى لك الحمد بما ايدتنى على امر منع عنه اكثر خلقك اسألك يا اله الأسماء و فاطر السماء بانجذاب حبيبك اذ سمع اذن لفائك و بالروح الذى قام على نصرة امرک و ورد عليه من اليهود ما ناحت به مشارق الوحى و بالمبشر الذى انفق روحه لاعلاء كلمتك و اظهار قدرتك بأن تجعلنى مستقيماً على حبك بحيث لا يمنعنى من على الأرض انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المقتدر العزيز الودود

يا على قبل اكبر ان المظلوم يذكرک و يوصيك بتقوى الله رب العالمين انا جعلنا الأمانة اكليلاً لرؤوس عبادى و التقوى ثوباً لهياكل احبائى طوبى لمن اخذ نصح الله و ويل للمعرضين طوبى لك بما سمعت و اقبلت اذ كان القوم فى خسران مبین قد ربح من اقبل اليه و خسر من اعرض يشهد بذلك لسان الله الملك الحق العدل المبین اذا سمعت ندائى قل

الهى الهى لك الحمد بما نورت قلبى بنور معرفتك و هديتنى الى افق ظهورك الذى بنوره اشرفت الأرض و السماء اسألك يا مالک القدم باسمك الأعظم بأن تحفظنى من شرّ الناعقين الذين انكروا حجة الله و برهانه و كفروا بآياته و بما ظهر من عنده انك انت المقتدر الذى لا يضعفك شىء و لا يعجزك امر لا اله الا انت المقتدر على ما تشاء باسمك المهيمن على كل صغير و كبير

يا حسن اسمع ندائى انه يجذبك الى ملكوتى و يحفظك من اعدائى و ينصرک بجنودى طوبى لعبد فاز اليوم باصغائه و تشرف بآثاره و نطق بشائه الجميل يا حسن خذ كتاب الله بقدرة من عنده و لا تكن من الخائفين انه معك يشهد و يرى و هو السميع البصير طوبى لأيام فازت بيومه و لعبد اقبل الى افقه و ويل لكل غافل بعيد اذا فزت بآيات ربك اشكر و قل

لك الحمد يا مالک الوجود و المهيمن على الغيب و الشهود اسألك بأثمار سدره عرفانك و بالبحر الذى ماج باسمك و بالنور الذى لاح امامك بأن توفّقنى على الاستقامة على امرک اى ربّ ترانى قاصداً مقامك الأعلى و ناظراً الى افقك الأبهى و

متمسكاً بعروتك الوثقى اسألك ان لا تخيبنى عما كتبت للمخلصين من برّيتك و المقرّين من عبادك انك انت الفيّاض العليم الحكيم

يا حكيم اين درياقك و اين اكسيرك هل تقدر ان تعالج مرض النّفس و الهوى و هل تقدر ان تسكن نار الضّغينة و البغضاء نسأل الله تبارك و تعالى ان يعلمك ما تسكن به نار البغى و الفحشاء فى ناسوت الانشاء انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله العزيز الحكيم يا حكيم يا آقا بابا مرض نفاق عباد را از اتفاق منع کرده هل لك من ادوية لتعالج هذا المرض المزمن الذى منع العباد عن المحبة و الاتحاد و الراحة و الوداد قل

الهى الهى اسألك بسرور عبد من عبادك الذى وجد عرف قميص يوسف امرك بأن تطهر العباد عن الأمراض التى منعتهم عن التّوجّه الى انوار وجهك و التّقرّب الى كعبة لفائك انك انت الذى شهدت الكتب بقدرتك و سلطانك و الصّحف بعظمتك و اقتدارك لا اله الا انت المشفق العليم الخبير

* * *

جناب آقا سيّد احمد ابن جناب وحيد عليه بهاء الله

بسم الله الباقي الأبهى

كتاب من لدنا الى من آمن بالله فى يوم حشرت فيه اصحاب القبور من الذين سمعوا نداء الله اولئك شربوا رحيق المختوم فى هذا الظهور تنزل عليهم الملائكة من كلّ جانب سلام عليكم بما فزتم بأيام الله العزيز الغفور اولئك لا يشغلهم الدّنيا ولو يحكمون على شرق الأرض و غربها الا بهم امطرت السّحاب و نور الديجور عليهم بهاء الله و رحمته التى سبقت الاناث و الذّكور انّ الذين كفروا اولئك حقّت عليهم العذاب فسوف يدخلون النار كذلك قضى الأمر فى لوح مسطور قل يا قوم أ تعترضون على الذى باسمه جاء الحقّ و نصب ميزان العدل و نفخ فى الصّور اتقوا الله يا قوم و لا تعقبوا الذين كفروا بلقاء الرحمن ان اتبعوا ملّة الله خالق الظّلمة و النّور قل انه انفق مظهر ذاته ليقرّبكم الى مقام رقم لكم من القلم المحبور فونفسه لو يكشف الله لكم ليفدون انفسكم فى حبّه و عنده علم كلّ شىء و ما يظهر الا على قدر مقدور قل اتقوا الله و لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و لا تسفكوا الدّماء انه حرّم عليكم فى الكتاب و فى هذا الرّق المنشور انك يا ايها النّاظر الى الله طهر قلبك عن كلّ الاشارات ثمّ استقم على امر ربّك مالک الأسماء و الصّفات لينصرك الله بقدره من عنده و يجعلك غالباً على اهل الشّرور الذين كفروا بالله ربّ البيت المعمور كذلك امرك قلم القدم فى هذا البكور و البهاء عليك و على من سجد لوجه الله فى ايام الظّهور

* * *

رنگون

جناب محمّد اسحق عليه عناية الله

هو النّاطق الذّاكر العليم

كتاب من لدى المظلوم الى الذى نبذ الأوهام و اخذ ما نزل فى هذه الأيام من لدى الله المهيمن القيوم طوبى لسمعك بما سمع
نداء المسجون و للسانك بما نطق بثنائه و لعينك بما توجهت الى المقام المحمود قل يا ملأ الأرض تالله قد ظهر من يدع الكل
الى الله مالک الوجود و اتى من هدى الكل الى صراط الله الممدود دعوا يا قوم ما عندكم و خذوا ما امرتم به من لدى الحق
علام الغيوب قل يا معشر العلماء ضعوا اقلامكم ثم استمعوا صرير القلم الأعلى الذى ارتفع بين الأرض و السماء اتقوا الله و لا
تكونوا من الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و جادلوا بآياته اذ نزلت بالحق فى هذا اليوم الموعود اياكم ان تمنعوا العباد عن مالک
الايجاد دعوا الظنون عن ورائكم مقبلين الى الله مالک الغيب و الشهود كذلك نورنا افق سماء العلم بنير البيان نعيماً لمن اقبل و
عرف و ويل لكل معرض محجوب

* * *

سر

جناب آقا بابا عليه بهاء الله

بسمه المستقر على العرش

كتاب نزل بالحق لمن فاز بنور الله المهيمن القيوم ليأخذه الفرح على شأن يقوم على نصرة امر ربه و يقول يا قوم اتبعوا من اتاكم
بسلطان مشهود ان الذين احتجبوا من انوار العرش اولئك لا يشعرون قد خسروا فى تجارتهم و هم قوم هائمون قم على ذكر ربك
بين العباد لعل يتوجهن الى الله العزيز المحبوب طوبى لمن اقبل اليوم و ويل لكل معرض اتبع كل مشرك مردود اذا فزت بلوح الله
ضعه على رأسك قل لك الحمد يا الهى بما تحرك على ذكرى قلمك الأعلى اشهد انك انت الكريم الغفور

* * *

زوا

جناب آقا سيد يوسف

بسمه العليم الحكيم الخبير

كتاب نزل بالحق و فيه ما يقرّب العالم الى الاسم الاعظم و يسمعهم نداء الله الملك المقتدر العزيز الحكيم قد انتظر الكل ايام
القرب و اللقاء فلما فتح باب الوصال اعرضوا بما اتبعوا اهواء المرييين قد نبذوا بحر الايقان عن ورائهم مقبلين الى مناهل الظنون و
الاهوام الا انهم من الهائمين قد كفروا بالله و برّه مهطعين فى برّ الهوى و يحسبون انهم من اصحاب الهدى لا وامره المهيمن
على العالمين قد اهتز العالم من نسمة الوحي و هم فى حجاب مبين قل انه ظهر بما اراد لا باهوائكم انه لهو المقتدر على ما
يشاء لا اله الا هو المقتدر العلي العظيم اذا اتى الدليل كفروا به و اذا ظهر السبيل اعرضوا عنه و تكلموا بما احترقت به افئدة
المقرّين و انظر ثم اذكر اذ اتى محمد رسول الله اعرض عنه القوم بما اتبعوا كل مشرك بعيد ما جانهم من نير الا و قد انكروه و
قالوا فيه ما ناح به الروح الامين طوبى لك بما وجدت عرف القميص و توجهت الى الله رب العالمين ان اشكر الله بما ايدك
على خرق الحجاب الاكبر و اسمعك ندائه من شطر منظره الانور و قربك الى هذا البحر الذى ما بلغه احد الا من شاء الله

المقتدر القدير كن منادياً بين العباد باسم ربك مالك الابداع ثم ذكرهم بهذا الذكر البديع قل يا قوم دعوا الهوى و توجهوا الى الافق الاعلى هذا ما امرتم به فى لوح حفيظ اياكم ان تمنعوا انفسكم عن نفحات ايام الله او تتبعوا كل ناعق مريب قل تالله لو تعرفون ما ظهر فى الابداع لتفدون انفسكم فى هذا السبيل المستقيم قل هذا يوم لا ينفعكم شئ لو تتمسكون بالكتب كلها يشهد بذلك لسان العظمة و الكبرياء ان انتم من المتفرسين كذلك صرنا الآيات و ارسلناها اليك فضلاً من عندنا عليك لتذكر الناس بهذا التبا الذى به اضاءت وجوه المخلصين نسل الله بان يوفقك على خدمة امره و يكتب لك ما كتبه للذين طاروا فى هواء القرب و الوصال انه لهو المعطى الكريم

* * *

ممق

جناب آقا سيّد محمد عليه بهاء الله

هو الناطق بالحق

كتاب نزل بالفضل لمن اقبل فى يوم فيه اعرض الناس عن الله رب العالمين فلما جاء الميقات و اتى مشرق الآيات اعرض عنه علماء الايران و افتوا عليه بظلم ناح به الملاء الاعلى و الذين طافوا عرشه العظيم طوبى لجاهل ما منعه سبحات الجلال و ويل لعالم كفر بالله العزيز الحميد يا حزب الله اسمعوا نداء المظلوم انه يدعوكم الى صراطه المستقيم بلسان پارسى ذكر ميشود دوستان الهى را وصيت مى نماييم بحفظ امانة الله چه كه سارقين در بى و كمين بوده و هستند ذكر ناعقين در الواح نازل بايد بشأنى مستقيم باشند كه از براى احدى مجال نطق نماند علت گمراهى خلق بيچاره علما بوده و هستند چنانچه ديديد و شنيديد باعراض آن نفوس اهل ايران از عرفان مقصود عالميان محجوب ماندند و بسبب و لعن مشغول گشتند لعنة الله على القوم الظالمين از حق مسئلت نماييد شما را از اوهمات محفوظ دارد و بر امرش مستقيم فرمايد يا محمد نفوس مذكوره هر يك بعنايت حق فائز طوبى از براى نفوسيكه اين ايام تلقاء وجه مذكورند و از قلم اعلى ذكرشان جارى و نازل كل را تكبير برسان بگو امروز بايد كل بكمال اتفاق بر امر نير آفاق قائم و مستقيم باشيد عنايات منزل آيات شامل حال مقبلين و مستقيمين بوده و خواهد بود امواج بحر بيان رحمن امام وجوه عالم ظاهر و هويدا و انوار آفتاب ظهورش لائح و مشهود مع ذلك قوم بى انصاف باسياف ضغيينه و بغضا در اطفاء نور ساعى و جاهدند از حق جل جلاله ميطلبيم دوستان آن ارض را از ناعقين و ملحدين حفظ فرمايد انه على كل شىء قدير نذكر امك و اخاك بشّرهما بعنايتى و رحمتى التى سبقت الوجود البهاء عليك و على اوليائى هناك و على كل ثابت راسخ مستقيم

* * *

جناب زين عليه بهاء الله

الأعظم الأقدم

كتابت بمنظر اكبر وارد و آنچه از آيات الهيّه سؤال نموده بوديد عبد حاضر لدى الوجه ارسال مينمايد ان يا زين تعويق جواب ما سألته فى الآيات حفظ تغيير بوده چه كه در اوایل ابداء در حين نزول ملاحظه قواعد قوم نميشد و اين ايام نظر بحكمت ملاحظه

میشود لذا اگر لوحی از قبل تلقاء وجه قرائت شود ينزل في بعض المقام بغير ما نزل من قبل این نظر بظاهر عبارتست و فی الحقیقه آنچه نازل همان صحیح بوده و خواهد بود در ارض سرّ اراده چنان بود که قواعدی در علم الهیّه نازل شود تا کلّ مطلع باشند نظر باحزان وارده و اشغال متواتره و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد و دیگر سبب اعظم آنکه هر مجهولی کلمات مجعوله ترکیب نماید و ناس نظر بآن قواعد صحیح دانند مع آنکه اگر از خود او سؤال شود عالم بحرّی نبوده چنانچه در یحیی و اتباعش مشاهده مینمائید العلم فی قبضته یقلّبه کیف یشاء مثلاً در بعض مقام آیه بر حسب قواعد ظاهریّه باید مرفوع و یا مجرور باشد منصوب نازل شده در این مقام یا کان مقدرّ است و یا امثال آن از احرف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده و بر حسب ظاهر بین قوم دون آن مقررّ است در این مقام حرف جرّ و یا مضاف که علّه جرّ است محذوف و این قاعده را در کلّ جاری نمائید و همچنین در بعضی مواقع نظر بطرز آیاتست لا نحَبّ ان نذكر القافیه فی هذا المقام و همچنین نزد ائمّه نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدّی ظاهر بالتکریر و الباء و الهمزة این در نزد قوم معتبر است و لکن در علم الهی بقریئه مقام فعل لازم متعدّی و فعل متعدّی لازم میشود طوبی للعارفین و طوبی لمن کان موفقاً بأنّ العلوم کلّها فی قبضة قدرة ربّه العلیم الخیر و همچنین فعل متعدّی مثلاً مثل رفع ارفع نازل و مثال آن در کتب سماویّه هم از قبل بوده و این در مقام تأکید است لا بأس باری ای زین‌المقرّین جمال مبین بین حزیین مبتلا اگر آفرینش مطلع شوند که صریر قلم اعلی در چه حالتی مرتفعست و لسان عظمت در چه بلائی ناطق کلّ لباس هستی را خلع نمایند و طراز نیستی طلب کنند هزار سنه و ازید مابین علمای اسلام نزاع و جدال بود که آیا واضع الفاظ حقّ است و یا غیر او حال مع ظهور حقّ در ما نزل من عنده اعتراض نموده و مینمایند چنانچه کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لایحصى در کلمات الهی نموده‌اند و شنیده‌اید اگرچه از قبل امثال این مطالب مذکوره نازل و لکنّ المسک کلاً یتکرّر یتضوّع و اکثری از الواح در احیائی نازل که مجال رجوع بآن نشده آنچه از قلم عبد حاضر تلقاء وجه جاری شد همان باطراف منتشر شده لذا احتمال آنکه در بعض مواضع ترک شده باشد و یا زیاده و کم می‌رود چه که احدی قادر نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود بتمامه تحریر نماید آنچه در این مقامات سؤال شود محبوب بوده و خواهد بود اگرچه نزد مسجون تنزیل جدید احبّست از رجوع بما نزل من قبل و التّوجّه الیه الأولى اسهل و مالک العلل

و اما ما سألت عن اللّقاء ان اصبر انّ ربّک لهو الصّبار چه که این ارض چنانچه منظر مختار و مکمن اختیار واقع شده همان قسم مطلع اشرار و مقرّ فجّار واقع لکلّ حقّ باطل و لکن لا تیأس من روح اللّهِ و رحمته اذا اراد یدلّها بقوله کن فیکون نشهد أنّک من الدّین فازوا بلقاء اللّهِ و عاشروا معه و سمعوا ندائه و قاموا لدى بابہ الأعظم العظیم لا تحزن من شیء کن مستقیماً علی ما انت علیه لأنّ الأمر عظیم عظیم مشاهدۀ ضعف ناس نمائید مع ظهور حقّ و قدرت و عظمت و آیات او بکلمات جعلیّه قبل و توهمات لا یغنیه ناس را از مالک احدیّه منع نموده‌اند لعمری أنّهم من الخاسرین و یل لمن اقبل الیهم و سمع ما عندهم طوبی للمنقطعیّن این ظهور اعظم حقّ وحده بر عرش مستقرّ است هر نفسی تفکّر نماید در این ظهور اعظم و اشراق مطلع قدم یشهد بهذا الظّهور ثبت تنزیه ذاته عن المثلّیّة و تقدیس نفسه عن الشّبیّه مشاهده در ملّت فرقان کن که فی الحقیقه عبده اسماء و اوهام بوده و هستند لساناً مقرّک بتوحیده تعالی و من یتفکّر فیما یقولون یشهد أنّهم من المشرکین اینست که ماحصل اعمالشان اعراض از حقّ شده علیهم ما ینبغی لأنفسهم

در کلمات مکتونه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مرّه واحده نازل و لکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده‌اند و بعضی متفرّقست اگر جمع شود احسن بوده عند اللّهِ ربّک و ربّ العالمین در باب ارث آنچه نقطه اولی روح ما سواه فداه بآن امر فرموده‌اند همان محبوبست آنچه از اولو القسمة موجودند قسّموا بینهم اموالهم و مادون آن باید بساحت اقدس عرض شود الأمر بیده یحکم کیف یشاء در این مقام در ارض سرّ حکمی نازل و

قسمت نفوس مفقوده موقتاً بوراث موجوده راجع الى ان يحقق بيت العدل بعد از تحقق حکم آن ظاهر خواهد شد ولكن المهاجرين الذين هاجروا في سنة التي فيها هاجر جمال القدم ميراثهم يرجع الى وراثتهم هذا من فضل الله عليهم اسباب جناب ملا حسن عليه بهاء الله بحق راجع است لأنه من المستشهدين في سبيله و الفائزين بلقائه طوبى له بما وفى عهد الله و ميثاقه لعمرى قد فاز بأنوار الوجه و شرب رحيق الحيوان من اصبعى عناية ربه الغفور الكريم قدرى از مركب او ولو بقدر نخود باشد البته بساحت اقدس ارسال داريد و مابقى بشما عنايت شد نظر بعدم قابليت ظاهره آن مكن عند الله له شأن من الشؤون انه لهو العطوف الغفور

اگر نفسى به ايران راجع بجناب حاء عليه بهاء الله بنويسيد به امين اخبار نمايد توقف فيما امرت به فى امر الاماء انه لهو الحاكم على ما يشاء لا اله الا هو المقتدر القدير طوبى له يا زين بما استقام على امر ربه نشهد انه من المخلصين انا نكبر عليه من هذا المقام الامنع المنيع و نسأل الله بأن يحفظه من الذين كفروا و يؤيده على خدمته فى كل شأن و يقدر له ما قدر لأصفياه انه لهو الغفور الرحيم انما البهاء عليك و عليه و على الذين فى هناك من لدن اسير غريب و الحمد لله رب العالمين

* * *

بنام بيننده دانا

کتابت دیده شد و ندایت شنیده گشت انشاء الله لا زال بافق اعلى ناظر باشى و بما يحب و يرضى فائز جز او نخواهى و بجز او تمسک نجوئى امروز بحر کرم مواج و آفتاب جود در تجلّی و ظهور طوبى لنفس عرفت و اقبلت و ويل للغافلين اين يوم بطراز بيان مظاهر رحمن فائز بوده چه که جميع بآن وعده و بشارت داده اند طوبى للفائزين قسم بآفتاب معانى که بآفتاب بيان رحمن مزین است که اين لوح از صد هزار ولد صالح محبوبتر است و پاينده تر چه که ولد صالح و اشیای موجوده در عالم عنقریب بفنا راجع شود ولكن کلمه الله که از قلم اعلى نازل او را فنا اخذ ننمايد و مرگ از عقب درنمايد تفکر لتجد نفسک فى فرح مبین امروز انسان قادر است بر اينکه مقامی را اخذ نمايد که ذکرش بمثابة نجم در سماء لوح الهی بدوام اسما و صفاتش مشرق و روشن باشد قل

يا الهى لك الحمد بما ذكرتنى من قلمك الاعلى اذ كنت فى السجن الاعظم بما اكتسبت ايدى الاعداء الذين عرضوا عنك و عن آياتك الكبرى اى رب قد اقبلت اليك و توجهت الى افك اسئلك بمظلومية مطلع آياتك و مشرق بيناتك بان تقدر لى ما ينفعنى فيكلّ عالم من عوالمك انك انت اعلم بى منى و انك انت العليم الخبير ثم اسئلك يا اله الوجود و مالک الغيب و الشهود بان ترزقنى ولداً صالحاً ليدكرک فى ارضک و يثنيک فى بلادک ولو انك جعلتنى بهذا اللوح غنياً عن كلّ اثر و ثمر و ذکر و فى هذا الحين اختتم مناجاتى بما نطق به احد اصفياك رب لا تذرني فرداً و انت خير الوارثين

[یادداشت]

۱ قرآن مجید، سورة انبیاء، آیه ۸۹ ←

جناب زین علیه بهاء الله

بنام دوست بی نام

کتابت لدى الوجه حاضر آنچه مسطور مذکور آمد و شنیده شد انشاءالله همیشه ایام بذکر مالک انام مشغول باشید و آنچه سؤال شده بود از آیه منزله در هیکل که بملوک خطاب شده صحیح همان است که نازل شد کلمه‌ئی ترک نشده حرکت قلم اعلی در میادین الواح باطوار مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب بایجاز نازل این بیان موسوم است بسهل ممتنع و در مقامی جمع مابین مقامین لذا در سورة ملوک آیات مذکوره باختصار ذکر شده و این افصح است اذا قيل بأى جرم حبسوه قالوا انهم ارادوا ان يجلدوا الدين که معنی آن این است اگر گفته شود بچه جرم و عصیان نیز امکان را حبس نموده‌اید گویند این قوم اراده نموده‌اند که دین را تجدید نمایند از مصدر اعلی جواب نازل اگر قدیم را اختیار نموده‌اید و او است پسندیده نزد شما چرا شرایع قبل را ترک نمودید در اول این آیه قل مقدر است که چنین میشود قل لو كان القديم هو المختار الى آخر و چون از بیان رحمن معنی قل مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام ظهور کمال فصاحت است باری این آیه ترک نداشته و صحیح است و آنچه در آیه اخری مذکور داشتید قوله تعالى اطلع من افق الانقطاع بوده

و اینکه از آیه منزله در لوح پاپا سؤال نمودید این عبارات تلویحات کلمات ابن است که ذکر شده در مقامی میفرماید و اقول لكم ان كثيرين سيأتون من المشرق والمغرب ويتكثرون مع ابراهيم واسحق ويعقوب في ملكوت السموات و اما بنو الملكوت فيطرحون الى الظلمة الخارجية هناك يكون البكاء و صرير الأسنان و در مقام دیگر مذکور ان التور قد جاء الى العالم و احب الناس الظلمة اكثر من التور لأن اعمالهم كانت شريرة لأن كل من يعمل السيئات يبغض التور و لا يأتي الى التور لئلا توبخ اعماله و اما من يفعل الحق فيقبل الى التور لكي تظهر اعماله انها بالله معمولة انتهى از دو فقره مذکوره تلویح بیان مالک اسماء در آیه منزله معلوم میشود بعضی بیانات در بعضی از الواح راجع است بکتب قبل و ما سطر فیها در این ایام مخصوص از برای ملت زردشت الواحی نازل و آنچه در کتب ایشان تا امروز مستور بود مذکور آمد ولکن تا ما عندهم معلوم نشود احدی بر تلویحات کلمات منزل آیات مطلع نخواهد شد

و اما ما سألت من الأرواح و اطلاع بعضها على بعض بعد صعودها فاعلم ان اهل البهاء الذين استقروا على السفينة الحمراء اولئك يعاشرون و يؤانسون و يجالسون و يطبّرون و يقصدون و يصعدون كأنهم نفس واحدة الا انهم هم المطلعون و هم الناطرون و هم العارفون كذلك قضی الأمر من لدن علیم حکیم اهل بهاء که در سفینه الهیه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط بايقان و اعمال نفوس است نفوسی که در یک درجه واقفند مطلعند از کمیات و کیفیات و درایج و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقفند کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند لكل نصيب عند ربك طوبى لنفس توجه الى الله و استقام فى حبه الى ان طار روحه الى الله الملك المقتدر الغفور الرحيم و اما ارواح كفار لعمري حين الاحتضار يعرفون ما فات عنهم و ينوحون و يتضرعون و كذلك بعد خروج

ارواحهم من ابدانهم این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطَّلَع بافعال و اعمال خود خواهند شد قسم بآفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه نیکوست حال نفسی که رحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید

چون از قبل وعده جواب شد لذا این مختصر در حینی که ضوضاء مفترین مرتفع است و صیاح غافلین صوت و صیت رعد را منع نموده نازل و ارسال شد الیوم باید احبای الهی ناظر بظهور و ما یظهر منه باشند بعضی روایات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده اند و در کتب ذکر نموده اند اکثر آن بهوای نفس بوده چنانچه مشاهده نموده اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه اکثری بغیر حق بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمهئی از کلمات الهیه را ادراک نموده بودند مقصود آنکه اگر احبای الهی قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده اند طاهر نمایند و بتمام توجه بمطلع امر و ما ظهر من عنده ناظر شوند عندالله احب بوده مع این بلائی وارد و قضایای نازله قلم اعلی دوست نداشته و ندارد الا ما ینطق بالحق انه لا اله الا انا المهیمن القیوم چه که نفعه این کلمه مانع است از ورود احزان و لکن اگر بتأویلات کلمات قبل مشغول شود معین بر احزان خواهد بود تا بعد خدا چه خواهد و وقت چه اقتضا نماید حال باین قدر اکتفا رفت احمد و کن من الشاکرین کبر من قبلی احبائی الذین اختصهم الله لحبه و جعلهم من الفائزین و الحمد لله رب العالمین

* * *

محمد اسمعیل بورنجانی

بنام یکتا خداوند مهربان

کتابت لدی الوجه حاضر و بلحاظ عنايات مالک اسماء مشرف طوبی نفس حضر لدی العرش کتابها بعد از نهیت عن التوجه الیه بما اکتسبت ایدی الظالمین کلمهئی در کتابت مشاهده شد که فی الحقیقه کلمه تامه بوده و هست اگر نفسی موفق بر عمل باو شود کلّ خیر را ادراک نماید و آن این است یا مولای یا مقتدای مقاصدی رضاک از خدا بخواه بر این کلمه ثابت باشی طوبی لمن شرب من هذه الکأس و کان من العارفين کرم حق لایحصی و فضلش بی منتهای ابداً تعطیل در فیض فیاض نبوده و نیست حوائج کل را اجابت فرموده و خواهد فرمود اینکه در بعضی احیان تأخیر شده لأجل مصلحت آن نفس بوده البته باحسن از آنچه خواسته فایز شود و لکن از برای نفوسی که فی الحقیقه برضایش متمسکند مقامی دیگر مقدّر است طوبی لهم ثم طوبی لهم و کان فی کتابک اری السماء و الأرض و البحر الی آخرها کلّها آثار قدرتك کخطّ جری من قلمک فلا حاجة ان استدعی بک لارسال خطک انتهى

بلی در یک مقام اطلاق این شأن بر کلّ اشیاء شده و میشود یعنی در کل حرکت قلم صنعیه الهیه ظاهر و مشهود و اولو الأبصار بدیده ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و لکن وجود کل بحرکت قلم اعلی معلق و شرافت کل بنسبت به الیه بوده لذا کل محتاج بوده و خواهند بود موحد آن است که کل را مظاهر آیه اولیه حق داند و در کل ظهورات اسمائیه و صفاتیّه او را مشاهده نماید و آن آیه را مقدّس از کل و حاکم بر کل مشاهده نماید تا چه رسد بنفس حق تعالی من ان یقترن بخلقه

او يعرف بما سواه اگر نسبت را از وجود بردارد معدوم صرف خواهد بود چه جای آنکه مظهریت بر او اطلاق شود کل باو موجود و قائم و او از کل مقدّس و منزّه لا اله الا هو الغنیّ المتعال

ذکر مقام ابوبن در دار آخرت نموده بودید یکی از فضل‌های مخصوصه این ظهور آن است که هر نفسی که بمطلع امر اقبال نمود ابوبن او اگرچه بایمان بظهور فایز نشده باشند پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید هذا من فضله علی احبائه اشکر و کن من الحامدين

اوصیکم یا احبّاء الله بالأمانة الكبرى بین عبادى و خلقى لأنّ بها يرتفع امر الله فیما سواه و يظهر تقدیس امره بین العالمین كونوا امناء بین العباد كذلك وصیناهم فی الألواح ان ربك لهو العليم الحكيم قل توكلوا فی كلّ الأمور علی الحقّ الغفور انه يعطى من يشاء ما يشاء و يمنع عمّن يشاء ما اراد انه لهو المقتدر القدير لا تحزنكم شؤونات الدنيا قد قدر لكم ما لا يعادله شیء فی الابداع ان كنتم من العارفين استقيموا علی الأمر علی شأن لا یزلكم اریاح المضللین

* * *

ورقة الرضوان

بسمه الأعظم الأقدم

کتابت لدى الوجه حاضر و بنور حضور منور و آنچه در او مذکور ملاحظه شد حمد محبوب عالم را که بحبش فائزى و بافقدش ناظر و بر امرش مستقیم و بذکرش ذاکر انشاءالله باید بشأنی مستقیم باشی که اگر از افق امر بغیر اراده کلّ من علی الأرض حکمی ظاهر شود در کمال استقامت بگوئی هذا لهو الحقّ اعظم امور استقامتست و هر چه امر عظیمتر فتنه‌اش بیشتر اگر نفوس حقّ را بفعل ما یشاء میدانستند و فی الحقیقه باین کلمه مبارکه موقن بودند هرگز نفسی اعتراض بر حقّ نمینمود محبوب بحیب فرمود ان استقم كما امرت از این کلمه طیبه مبارکه شأن استقامت و عظمت آن معلوم و واضحست انشاءالله لازال از این کأس ییاشامی و باین مقام فائز باشی ذکرت لدى العرش بوده و هست از اختلاف امور محزون مباش انشاءالله کل باصلاح آید آنچه در دست داری تمام کن انه یؤیدک لبقی منک ما یكون مزیناً بطراز ذکر ربک العليم الخیر انما البهاء علیک و علی من معک من لدن عزیز عظیم

* * *

کلام الله ولو انحصر بكلمة لا تعادلها كتب العالمین انک لا تحزن بما اختصرنا اللّوح لأنّ فيه یری کتاب عظیم هذا لوح امتزج بملح الله اذا ذقت و وجدت قم و قل لك الحمد یا اله العالمین لو نمزح فی السّجن لا تعجب لأنّ الأحزان ما اخذتنا فی سبیل ربک و نحن فی سرور بدیع قد فدینا احداً من الأغصان بدعاً قل لك الثناء یا بهاء العالمین یا لیت عرفت تموجات هذا البحر الأعظم و ما فيه من لآلئ اسرار ربک العزیز الحمید

* * *

هو المبین الصادق الامین

كُنَّا مَاشِيًا فِي الْبَيْتِ وَ سَامِعًا حَدِيثَ الْأَرْضِ إِذَا ارْتَفَعَ النَّدَاءُ مِنَ الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى يَا مَلَأُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءَ الْبَشَارَةَ الْبَشَارَةَ بِمَا أَقْبَلَ عَلَيَّ قَبْلَ أَكْبَرِ إِلَى السَّجْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَالِكِ الْقَدَرِ ثُمَّ ارْتَفَعَ النَّدَاءُ مَرَّةً أُخْرَى مِنَ الْجَنَّةِ الْعُلْيَا يَا أَهْلَ السَّفِينَةِ الْحُمْرَاءِ أَفْرَحُوا بِمَا وَرَدَ الْأَمِينِ فِي حَصْنِ مَتِينٍ وَ سَجْنِ مَبِينٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

امروز روز نشاط و انبساط است لعمری در ملاء اعلی بساط فرحی گسترده شده که برچیده نشود چه که امروز عشاق مدینه وفاق و اتفاق بکمال اشتیاق جانرا در سبیل تیر آفاق انفاق نمودند و فدای مقصود یکتا کردند سطوت ظالمهای خونخوار منعشان نمود و آتش غضب سبعی ایشانرا از توجّه بازداشت امروز در مدینه عشاق نغمه‌ها مرتفع و زمزمه‌های لطیف روحانی مسموع طوبی از برای آذانیکه باصغا فائز گشت و از ندای احلی و صریر قلم اعلی محروم نماند

از ارض طاء و یاء خبرهای تازه رسیده حضرت پادشاه ائده الله جمعی را اخذ نمودند از جمله دو نفس از اهل بها و اصحاب سفینه حمرا را مع آنکه کلّ شاهد و گواهند که این حزب مقصودشان اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم بوده و هست و سبب و علّت این اخذ از قرار مذکور آنکه بعضی از مکتوبات و اوراق در خانه‌ها و بازارها یافته‌اند که مشعر بر خلاف آرای دولت و ملت بوده و گمان نموده‌اند بعضی از آن از این حزب بوده قسم بآفتاب حقیقت که الیوم از افق سجن عکا مشرق و لائح این حزب لا زال از اعمال نالائقه و افعال مردوده مقدّس و میرا بوده و هستند این امور و امثال آن از ارادل قوم است اهل بها من غیر ستر و حجاب آنچه را که سبب اتفاق و اتحاد عباد است و همچنین علّت عمار بلاد امام وجوه امرا و علما ذکر نموده‌اند بامید آنکه اسّ فساد و نزاع را از ارض بردارند و سلاح عالم را باصلاح تبدیل نمایند حقّ شاهد و نفس مبارک پادشاه ائده الله گواهد است بر آنچه ذکر شد چهل سنه میشود که این حزب تحت سیاط ظالمین مبتلا بقسمیکه اطفال را هم کشته‌اند چه مقدار از ابنا را که امام وجوه آبا سر بریدند خانه و اموال را نهب و غارت نمودند مع ذلک احدی از این حزب لم و بم نگفته و بر دفاع قیام ننموده از جمله حکایت وارده واقعه در عشق آباد و همچنین در ارض صاد وارد شد آنچه که سبب حنین خامه و آمه گشت امر منکری که سبب حزن اکبر شد آنکه شخص معروفی از جانب بزرگی در عکا وارد و مطالبی اظهار نمود نعوذ بالله از آن مطالب ذکرش بهیچوجه جایز نه چه که ظلمت ظلم نور عدل را مستور نموده بل محو کرده نفسی مشاهده نمیشود که نفسی لله برآورد و عرایض مظلومهای عالم را بشنود هل من ذی اذن لیسمع ما ورد علینا و هل من ذی عین لیری عبراتنا نسل الله ان یزین الامراء بطراز العدل و العلماء بنور الانصاف و یؤیدهم علی الرجوع الیه انه هو الغفار التّوّاب و چون مطالب آن شخص مقبول نیفتاد او و مرسل او بر عناد قیام نمودند سیّد قد ظهرت سیاده من علم الله ربّ العالمین بزرگواری را از اولاد رسول و ذریّه بتول در ارض ص شهید نمودند و بعد جسد انور اطهر را سوختند و قطعه قطعه کردند بذلک ناحت الاشیاء ولكنّ القوم فی غفلة و ضلال و از آن یوم الی حین آمر بکمال ظلم و عناد ظاهر اموال این حزب مظلوم را هر یوم باسمى اخذ نموده حال سندهای متعدّده در دست موجود ولكن مستور الی ان یأتی الله بنور عدله از جمله نفوس مأخوذه در ارض ط سیّاح افندی بوده مولای او چون این خبر منکر را شنید خوف ارکانش را اخذ نمود از بیم آنکه اسرار مکنونه ظاهر شود و بغضای مخزونه باهر گردد سبحان الله مع آنکه حضرت پادشاه در هر مقامی از مقامات ملاحظه عدل را داشته و بقدر وسع در عمار بلاد و راحت عباد ساعی و جاهد مع ذلک نفوسیکه از عنایات ملوکانه بمقامات عالیّه رسیدند و صاحب خزینه شدند قصد ضرّش نموده‌اند ولكن آنحضرت از عدو خانگی بیخبر باری چون خبر اخذ سیّاح را شنید در ارض یاء نار ظلمی برافروخت که شبه و مثل نداشته که شاید باین اعمال خود را طاهر نماید و بری سازد

اما حکایت ارض یاء در شب بیست و سوّم رمضان المبارک نوّاب والا حاکم آن ارض بامر آمر صاد قصد اولیای الهی نمودند و جنابان آقا علی و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله و رحمته را در جامع شیخ حسن سبزواری اخذ نمودند و با گماشته والا حاجی نایب با خفّت تمام آن دو مظلوم را بحضور میبرند بعد از اشتعال نار ظلم و غضب بحبس میفرستند و در حبس از

قرار مذکور زخارف فانیه اخذ نموده مرخص مینمایند و بعد مجدّد بامر والا این دو نفر را مع چند مظلوم دیگر میگیرند و اسامی آن نفوس مقدّسه در دفتر الهی از قلم عدل مذکور و مرقوم و در آن محلّ که اخذ مینمایند آن مظلومها را با زنجیر میندند و در عرض راه خلق ظالم با چوب و سنگ و زنجیر میزنند تا آنکه بحضور والا میرسند بسیار خوشوقت میشوند و بعد علما را حاضر مینمایند و تحریک میکنند لله الحمد آن نفوس مقدّسه باستقامت کبری ظاهر سطوت ایشانرا از صراط مستقیم منع نمود و غضب از نور یقین محروم نساخت آنچه سؤال نمودند جوابهای شافی کافی شنیدند و بعد امر بحبس شد و در حبس مبلغی اخذ نمودند و صبح دوشنبه سرکار والا جلال الدّولة آقا شیخ حسن و پسرهایش شیخ باقر و شیخ جعفر و همچنین آقا سیّد علی مدرّس با دو پسر دیگر و جمعی دیگر از علما را احضار مینمایند و آقا علی اصغر مظلوم را در حضور طناب میاندازند و شش نفر دیگر را با آن جسد اطهر با شیپور و طبل و ساز میزنند پشت تلغرافخانه جناب حکیم الهی حضرت ملا مهدی را گردن میزنند و جان نداده شکمش را پاره میکنند و سنگسار مینمایند و بعد جسد مطهرش را میزنند در محله دیگر آتش میزنند جناب آقا علی را هم درب خانه یکی از علما سر میزنند سر را بالای نیزه میکنند و بدن مطهرش را نشانه حجرهای بغضا مینمایند و از قرار مذکور عارف ربّانی ملا علی سبزواریا درب خانه شیخ حسن میآورند و لکن آن مست باده السّست بخلق میفرماید در ارض طف سیّد الشّهداء روح ما سوله فداه فرمودند هل من ناصر ینصرنی این عبد میگوید هل من ناظر ینظرنی سبحان الله از اینکلمه علیا نیر انقطاع مشرق نشهد انه شرب رحيق البقاء من ایدای عطاء ربّه المشفق الکریم و رحيق مختوم بقسمی اخذش نمود که از عالم و عالمیان گذشت و جان را که اعزّ اشیاء عالمست در سیل دوست فدا نمود او را هم سرپریدند و بدن مبارکش را سنگباران کردند جذب و اشتیاق عشاق در آن یوم ملاّ اعلی را متحرّیر نمود

آیا در دنیا نفسی یافت میشود که لله و فی الله اغنام را از ذناب حفظ نماید آیا ملوک ارض جمیع امور را بحفظ انفس خود مخصوص نموده اند آیا در پیشگاه کرسی عدل الهی جواب چه میگویند

یا تیمس یا دارای گفتار و مطلع اخبار یکساعت بر مظلومهای ایران بگذر و بین مشارق عدل و مطالع انصاف زیر شمشیر اصحاب اعتساف مبتلا اطفال بی شیر مانده اند و عیال در دست اشقیا اسیر زمین از خون عشاق نگار بسته و زفراّت مقرّبین عالم وجود را مشتعل نموده

یا معشر الملوک شما مظاهر قدرت و اقتدار و مشارق عزّت و عظمت و اختیار حقّید نظری بر حال مظلومان نمائید یا مظاهر عدل بادهای تند ضغینه و بغضا مصایح بر و تقوی را خاموش کرد در سحرگاهان نسیم رحمت رحمانی بر اجساد سوخته مطروحه مرور نمود و از هزیزش اینکلمات عالیات مسموع وای وای بر شما ای اهل ایران خون دوستان خود را ریختید و شاعر نیستید اگر بر کردار خود آگاه شوید سر بصحرا گذارید و بر عمل و ظلم خود ناله و ندبه نمائید

ای حزب گمراه اطفال را چه گناه آیا در آن ایّام بر عیال و اطفال آن مظلومان که رحم نموده از قرار مذکور از حزب حضرت روح علیه سلام الله و رحمته در خفیه قوتی فرستاده اند و محض شفقت مظلومانرا یاری نمودند از حقّ میطلبیم کلّ را تأیید فرماید بر آنچه رضای او در اوست

یا اوراق اخبار در مدن و دیار آیا حنین مظلومانرا شنیدید و نوحه ایشان بسمع شما رسیده و یا مستور مانده امید آنکه تجسّس فرمایند و بر اعلای آنچه واقع شده قیام کنند شاید نصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه عباد غافل را آگاه نماید و بطراز عدل مزین دارد

یا مهدی طوبی لک نشهد انّ الله کان معک اذ نطقت بالحقّ نشهد انّک شربت رحيق الشّهادة فی سبيله و فدیت بنفسک لاعلاء کلمته یشهد لسانی و قلمی بانّک نصرت دین الله حقّ النّصر و صبرت فیما ورد علیک من عباد الغافلین

و جناب آقا محمدباقر را هم درب خانه صدر العلما سر بردند و سنگسار نمودند دو برادر را هم میبرد میدان شاه آقا اصغر را سر میبرد و آقا حسن را میدوانند بضرب چوب تا سر میدان یکی از ملازمان شاهزاده باو که از همه کوچکتر بوده میگوید بیا و بد بگو من ترا میخرم و پول میدهم آن نونهال بستان محبت الهی جواب میگوید چه بگویم تو بآنچه مأموری مشغول شو و عمل نما در آن حین ظالمی شمشیری بر پهلوی مبارکش میزند و چند نفر دیگر با قمه آن جسد مقدس را قطعه قطعه میکنند و ظالمی دیگر نیزه‌ئی بر سینه‌ئی که مخزن حبّ ربّانی بود میزند بعد میرغضب میآید و سر را جدا میکند و بر سر نیزه مینماید و میبرد خانه آقا شیخ حسن مجتهد و بعد عمل نموده‌اند آنچه را که هیچ نفسی از قبل و بعد عمل ننموده و چشم ابداع شبش را ندیده و از قرار مذکور شیخ بمیرغضب انعام داده و بعد سر را در محلّها میگردانند و اجساد مطهره را بر خاک میکشند و خلق با سنگ و چوب میزنند و میبرند در گودالها میریزند و نواب والا امر میکند شهر را چراغان کنند و بعیش و عشرت مشغول گردند و مبارک باد گویند و آن شب مکرّر درب خانه شهدای مظلومین جمع میشوند و ساز میزنند و اهل و عیال مظلومان از خوف و ترس در را بروی خود میبندند دیگر حقّ آگاهست که چه گفتند و چه کردند و بر آنمظلومان چه وارد شده پسران جناب ملا مهدی دو نفر را مرخص میکنند بروند سیصد تومان بیاورند آنچه تا حال واقع شده هفت نفر را شهید نمودند و چند نفس را هم در حبس دارند دیگر معلوم نیست بآن نفوس و سایر عباد چه عمل نمایند انّ ربّنا هو العليم الخبير

یک نفس هم از آن نفوس بکلمه‌ئی نطق فرمود که بسیار مؤثر است حینیکه نواب والا جلال الدّولة بیکی از نفوس مطمئنّه موقفه فرموده انکار کن و تبرّی نما تا خلاص شوی آن پیر مدینه بیان فرمود چهل سالست من منتظر این یوم بودم که ریش سپیدم در سبیل الهی بخونم رنگین شود از این کلمه مقامات محبت و عشقش ظاهر و هویدا طوبی للعارفين

و از قراریکه نوشته‌اند این امور شنیعه واقعه از حضرت پادشاه ایران آیده الله نبوده و از دولت حکمی صادر نه فی الحقیقه چند سنه میشود که حضرت پادشاه آیده الله برأفت و شفقت با مظلومهای عالم سلوک فرموده‌اند این حکم و امثال آن از نواب ظلّ السّطان صادر گشته و گفته‌اند چون خبر اخذ سیّاح را شنیده باین اعمال خواسته رفع بعضی توهّمات را نمایند العلم عند الله لیس لنا ان نذکر ما نعلم نسئل الله تبارک و تعالی ان یعرف حضرة السّطان ما کان مستوراً عنه انه هو السّامع المجیب

چندی قبل هم اوراقی در بیوت و محلات یافته‌اند و بحضور ارفع اشرف پادشاه آیده الله برده‌اند بعضی از اعدا نسبتش را بیابی دادند آنحضرت فرمود تا حال از این حزب این حرکات دیده نشده این حرکت از شخصی است که بحضرت عبد العظیم پناه برده و در آنجا ساکن و بعد حکم فرمودند او را اخذ نموده از سرحدّ ایران خارج نمایند و بعد از اخراج او مجدّد در بعضی بیوت و اسواق هر یوم اوراقی بدست افتاده و در آن آنچه که سبب و علّت فتنه و فساد بوده مرقوم و مذکور بعد از مشاهدۀ ورقه حکم اخذ دو نفر از این حزب شده و این دو نفر قسم یاد نمودند و بکمال عجز عرض کردند که از فضل الهی اذیال این حزب مقدّس و میراست چه که این حزب دولتخواه و ملّت‌خواهند و از امثال این امور نالائقه کاذبه فارغ و آزاد باری بعد عدل الهی و همّت حضرت پادشاهی و جد و جهد ملازمان دولتخواه صاحب ورقه اخذ شد اسمش احمد از اهل کرمان او را اخذ نمودند اقرار کرد بر عمل خود از سبب و علّت پرسیدند عرض نمود عداوت با حزب بابی مرا واداشت بر تحریر این ورقه و مقصودش از اینعمل مردود آنکه این حزب مظلوم را مجدّد مبتلا نماید و کلّ میدانند که این ظالم با این حزب کمال عداوت را داشته و دارد و بنار بغضا مشتعل است چه که او از حزب مخالفست و عنادش بمثابۀ آفتاب ظاهر و واضح

یا سلطان اقسامک بعدل الله و سلطانه و بمظاهر فضله و مشارق آیاته اینکه تفحص فرمایند تا صدق اینمظلومان و عدم فساد و خیرخواهیشان در پیشگاه حضور حضرت شهریاری واضح و معلوم گردد یا سلطان قسم بافتاب حقیقت این حزب دولتخواهند چه که عاقلند دثارشان آداب پسندیده و شعارشان اخلاق مرضیه روحانیّه است امید آنکه از پرتو انوار آفتاب عدل

حضرت پادشاهی اهل عالم بطراز راحت و اطمینان مزین و منور گردند الامر و الحکم فی قبضة قدرة الله ربّ العرش العظيم و
الكرسى الرفيع

سه نامه از ارض یاء در اشتعال نار بغضا و شهادت نفوس راضیه مرضیه مطمئنّه ارسال نمودند ولكن مضمون هر یک
مخالف دیگری محض فضل مطابق هر یک لوحی از سماء مشیت نازل طوبی للفائزین و اینصحیفه مبارکه یکی از آنهاست
طوبی للقارئین

* * *

سر چاه

جناب ملا آقا بابا علیه بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المنادى امام وجوه العالم

يا آقا بابا عليك بهاء الله الأبهى هل تعلم من يناديك فلم الله الأعلى و هل تعرف من اى افق من هذا الأفق المشرق المنير افرح
بعناية ربك بما تحرك على ذكرك يراعة البيان من لدى الرحمن ليقرّيك الى مقام تسمع من الذرات الملك لله رب العالمين
قد جرى فرات الرحمة عن يمين العرش و ماج بحر الفضل فضلاً من لدى الله العزيز الحميد طوبى لمن نبذ ما عند القوم فى يوم
الله و اخذ كأس البقاء باسمى الأبهى و شرب منها رغماً لكلّ عالم مريب انا سمعنا ندائك مرّة فى الليل و اخرى فى اليوم و تارة
فى الأسحار ان ربك يسمع و يرى و هو الفضّال العليم الخبير لا يعزب عن علمه من شىء يفعل ما يشاء بسلطان من عنده و
يحكم ما يريد و هو المقتدر القدير

انظر ثم اذكر ما ورد على المظلوم اذ كان فى السجن تحت السلاسل و الأغلال و نصره الله بجنود الغيب و الشهادة و
اخرجه بسلطان تحرّرت منه افئدة العارفين فلما خرج اقبل الى الزوّاء و لما بلغ ظهر ما انزله الرحمن فى الفرقان و نفخ فيه اخرى
و انصعق الطوّيون الا من شاء الله ربّ العرش العظيم و خرقنا الأحجاب باصبع الاقتدار و كشفنا ما كان مستوراً فى كنز عصمة
الله الفرد الواحد العزيز العظيم كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتجد منها عرف عناية ربك المشفق الكريم اذا بلغت و
قرأت ولّ وجهك شطر السجن و قل

لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الأمم و من نفحات وحيك تعطرّ العالم اسألك باسمك الذى به سخرت القلوب و
نوّرت الغيب و الشهود ان تؤيّدنى على ما يتضوّع به عرف رضائك اى ربّ ترانى مقبلاً الى سماء عطائك و متشبّثاً برداء جودك
و كرمك اسألك بالذى به ارتعدت فرائض الظالمين و احترقت افئدة المعتدين و به بعث من فى القبور و ظهرت خافية الصدور
ان ترفعنى باسمك بين عبادك و تقيمنى على خدمة امرك بين خلقك فانصرنى يا الهى بالحكمة و البيان انك انت المقتدر
العزيز المنان

يا ايّها الناظر الى الوجه طوبى لك و نعيماً لك قد فزت بما لا فاز به اكثر العباد ندا را شنيدى و بكلمه مباركه لييك لييك
يا مقصود العالمين فائز شدى مقصود از عالم سمع و بصر مشاهده و اصغاء نداى الهى و افق ظهور بوده و هست ولكن عباد
غافل رحمت و فضل الهى را انكار نمودند و بنعمت عرفان و مائده ايقان كافر شدند و سبب منع عباد و علّت آن علمای عصر
بوده اند سبحان الله مع آنكه بصد هزار نوحه و ندبه و ناله از مقصود عالميان ظهور موعود و لقائش را مسئلت مينمودند و چون

ظاهر شد عمل کردند آنچه را که طراز اول و طلعت اول بر رماد مقرر اختیار نمود یا آنها المنجذب بآیاتی و الطائر فی هواء حبّی جهد نما شاید بمثابة حزب قبل عباد باوهام مبتلا نشوند طوبی از برای نفسی که خود را از قصص مذکوره بین عباد مظهر نمود از برای اصغاء کلمه علیا قل

الهی الهی اید عبادک علی ما یقرّبهم الیک و یطهّهم عمّا لا ینبغی لأیامک و یوفّقهم علی ما امرتهم به فی کتابک ای ربّ لا تدعهم بأنفسهم و لا تخیّبهم عن باب فضلک و لا تحرمهم عن بحر بیانک انت الذی شهدت الذّرات بجودک و عطائک و بقدرتک و اقتدارک وفّقهم یا الهی علی الاستقامة علی امرک و الرجوع الی بساط عزّک و الانابة امام وجهک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الفضل ذو الفضل العظیم و الفیاض ذو الفیض العمیم

اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان شاید نفحات تکبیر ایشان را سرمست نماید و بما ینبغی تمسّک جویند مستی که از باده معرفت حاصل شود عالم وجود را بنشاط آرد و انبساط بخشد باید اولیا رغماً للأعداء بحکمت و بیان عباد جاهل را بیحر علم و حکمت الهی راه نمایند سبحان الله آثار قدرت در هر شیئی از اشیاء موجود و آیات بمثابة امطار نازل و هاطل و مکلم طور من غیر ستر و حجاب بر عرش ظهور مستوی مع ذلک بکلمه علی کندی و ابن ذئب و امثالهما از مشرق وحی الهی و مطلع نور صمدانی محروم گشته اند و اهل بیان از کل غافلتی و محتجبتی مشاهده میشوند لعمری عرف یوم الله را نیافته اند بمراتب از حزب شیعه محجوبتر و بعیدتر بوده و هستند طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی را در امرش متوقّف بیند در ما ظهر من عنده توقّف نمایند اینست مقام استقامت کبری قد ذکرک کلّ ما ینبغی لأمری و ظهوری و طلوعی و استوائی ان ربّک هو الشّاهد العلیم و النّاطر الحکیم

جناب محمد علیه بهائی مکرّر ذکر شما را نموده و نامه آن جناب را بساحت مظلوم ارسال داشته و عبد حاضر عرض نمود و این لوح ابداع انور اعلی از سماء عطا نازل لتشرّب منه باسمی القیوم ریحقی المختوم و تقول
لک الحمد یا مولی العالم و لک الشّکر یا مقصود الأمم بما ذکرتنی فی سجنک الأعظم اذ کنت فی بحبوحه الأحران
بما اکتسبت ایادی اهل الطّغیان

طوبی للسانک بما شهد به الله و لقلبک بما تنور بنور العرفان نسأل الله تبارک و تعالی ان یقدّر لک نوراً یمشی امام وجهک فی کلّ عالم من عوالمه انه هو المقتدر العزیز الوهاب قد اتی فی هذا الحین ما کان مکنوناً عن الأنظار و مستوراً عن الادراک بما اراد مشرق عنایة ربّک ان یفتح باب الغفران لأیک و اخیک لعمری بذکری ماج بحر العفو و العطاء من لدی الله مولی الوری و مالک ملکوت الأسماء قد احاطهما فی هذا الحین فضل ربّک و نطق قلمی الأعلی و قال البهاء علیکما و التّور علیکما و الرّوح علیکما و نفحات الوحی علیکما و فوحات القمیص علیکما نسأل الله ان ینزل علیکما فی کلّ الأحيان رحمة من عنده و عنایة من لدنه و یجعلکما من الذّین عاشروا مع اصفیائه و انبیائه فی الفردوس الأعلی انه هو منزل الآیات و مظهر البینات و مالک الأسماء و الصّفات

یا ایّها المذکور قد فزت بما لا تعادله الأشیاء اشکر ربّک مولی الأسماء انه ذکرک بما اشرق نور البیان من افق الامکان و دلّع دیک العرش و قال البهاء المشرق من افق هذا البهاء علیک و علی من معک و یسمع ذکرک فی هذا الذّکر الأعظم و التّبا العظیم ان البحر اراد ان یتّهر بأموّاج اخری لیبشّر اولیاء الله برحمته و فضله و عطائه انه ما من اله الا هو یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الأمر الحکیم طوبی لعبد فاز بذکر الله الأعظم و شرب ریحق الوحی من بیان ربّه المشفق الکریم

یا علی قبل اصغر قد فزت بذکر الله مالک القدر من قبل هذه مرّة اخری اشکر ربّک بهذا الفضل المبین طوبی لک و لمن تمسّک بالتّقوی فی ایّام الله مولی الوری و اعرض عن الهوی انه من المخلصین فی کتابی العظیم

قد انزلنا الآيات و فيها اوامرى و احكامى التى بها حفظنا عبادى و نصرناهم بالحق ولكن القوم اكثرهم من الغافلين خذ كتابى بقدرة من عندى و ضع ما عند الذين انكروا رحمة الله و كفروا بما نزل من عنده الا انهم من الصاغرين البهلاء من لدنا عليك و على الذين اخذوا كأس فضلى من يد عنايتى و شربوا بهذا الاسم الذى به ارتعدت فرائص المشركين

يا محمد قبل حسن صيادهای بى وفا قصد مقام اعلى نموده اند و ظالمهای ارض با اسياف بغضا اراده هیکل بقا کرده اند ارادوا ان يطفئوا نور الله بمفتریاتهم ولكن مظلوم من غير ستر و حجاب امام احزاب قائم لم تمنعه سطوتهم و لا صفوفهم ينطق بما امر به من لدن امر حكيم سبحانه الله مع آنكه كل ندا را شنیده اند و آثار الله را دیده اند مع ذلك بر اعراض و انكار قائم لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا سوف يرون جزاء اعمالهم عدلاً من لدن حاكم خبير لا تحزن من شيء ستفنى الدنيا و سطوة امرائها و ضوضاء علمائها و يبقى الملك لله العزيز الحميد البهاء من لدنا عليك و على الذين شربوا رحيق الاستقامة فى هذا الامر المحكم المتين

يا قلمى الأعلى اذكر من سمى بمحمد قبل حسين الذى اقبل الى الله فى هذا اليوم المبارك العزيز البديع قد احاطت العالم نفحات وحي مالك القدم ولكن الأمم فى ريب مبين قل

الهي الهى لك الفضل بما ايقظتنى و لك الثناء بما عرقتنى و لك البهاء بما علمتنى صراطك المستقيم اسألك يا مالك القدم باسمك الذى به سخرت الكائنات و امرك الذى به اظهرت ما كان مكنوناً فى علمك و مخزوناً فى خزائن حكمتك ان تؤيد اوليائك على ما يرفعهم بين عبادك باسمك قدر لهم كل خير قدرته فى كتابك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المهيمن على من فى السموات و الأرضين

كذلك زيننا سماء اللوح بكواكب الحكمة و البيان امراً من لدنا و فضلاً من عندنا طوبى للعارفين و طوبى للمتفرسين يا آقا بابا عليك بهائى انا اردنا ان نختم كتابك بذكر من احببى و تمسك بحبلى و نطق بشئائى و فاز بلقائى و شرب رحيق الوحى من كأس عطائى و قام على خدمة امرى بين عبادى و سمى بجوان روحانى فى كتابى العزيز البديع حسب الأمر صورت اين صحيفه مباركه و آنچه بان اطراف ارسال شده و ميشود نزد جناب نورانى يعنى جوان روحانى عليه بهاء الله الأبدى ارسال دارند ليفرح و يكون من الشاكرين

* * *

جناب ابوالحسن عليه بهاء الله

هو الصادق الأمين

يا اباالحسن انشاء الله بعنايت مخصوصه حق فائز باشى و به ما ينبغى لأيام الله عامل ايمان را بمثابة درخت مشاهده كن اثمار و اوراق و اغصان و افنان او امانت و صداقت و درستكارى و بردبارى بوده و هست بعنايت حق مطمئن باش و بخدمت امرش مشغول قد جعلناك اميناً من لدى الحق و نوصيك بما يرتفع به امر الله رب العالمين و اذن داديم ترا باخذ حقوق الهى عاشر مع العباد بالروح و الریحان و كن لهم ناصحاً اميناً و صاحباً شفيقاً ثم ارض بما قضيناك لك امروز كل بايد بكلمه رضا فائز شوند نقطه اولی جميع را آگاه نموده و باين مقام بلند اعلى اخبار فرموده تا كل برضاى الهى فائز شوند و از اراده های خود كه نتیجه و خاتمه آن را مطلع نیستند بگذرند و بارادة الله ناظر باشند فى الحقيقه اين دو روز قابل نیست كه نفسى بملاحظه آن از حق غافل شود و يا بغير رضاى او حرکت نمايد

جميع دوستان را تكبير برسان و باين مقام كه فى الحقيقه اعلى المقام است متذكّر دار كذلك يأمرك المظلوم لتشكر ربك التّاطق الكريم البهّاء عليك و على الذين عملوا بما امروا به من لدن عليم حكيم

* * *

جناب ابوالحسن الذى فاز

بسمى المهيمن على الأسماء

يا اباالحسن لعمري قد فتح باب السرور بمفتاح اسمى الغفور فى ايام فيها اراد المشركون ان يطفئوا نور الله رب العالمين قل انه لا يشغله شأن عن شأن و لا تمنعه عمّا اراد سبحات العالم و لا حجابات المريين انا فتحنا على وجهك و وجه ابيك باب اللّقاء تبارك الله مولى الأسماء و فاطر السّماء الذى ايدكما الى ان وردتما فى البقعة النّوراء المقام الذى نطق مولى الورى الملك لله الواحد الفرد العليم الحكيم كبر من قبلى على وجه حبائى و بشرهم بعنايتى و رحمتى و انا الفضال الكريم قد انزلنا لكم من ملكوت البيان ما لا يعادله ما ترونه اليوم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين البهّاء عليك و عليهم و على الذين نصروا دين الله مالک هذا اليوم البديع

* * *

ط

جناب آقا سيّد ابوالفضل عليه بهّاء الله گل

بنام مقصود عالميان

يا اباالفضل باين كلمه طيبه مباركه كه بمثابة آفتاب از افق سماء لوح الهى مشرقست ناظر باش ينبغي للانسان ان يظهر منه ما يفرح به العالم لا بما يرتفع به حنين الأمم هذا مذهب الله لو هم يعرفون هذا دين الله لو هم يشهدون هذا امر الله لو هم يسمعون ان قلمى الأعلى فى كلّ الأحيان يجول فى مضمار الموعظة و النصيحة و الحكمة و البيان ولكن اهل الامكان يسمعون و لا يعملون الا من شاء الله ربك المهيمن القيوم آفتاب عدل را تيرگى ظلم از اشراق منع نموده البته روزى اصبع ارادة مالک احديّه حجاب مانعه را خرق نمايد و انوار آفتاب حقيقت ظاهر و باهر و هويدا گردد اگر جميع من على الأرض جمع شوند قادر بر اطفای نور الهى نبوده و نخواهند بود ان ربك ينطق بالحقّ و هو العليم الخبير

در جميع قرون و اعصار علمای عصر ناس را از افق اعلى منع نموده اند ايشانند حجاب اكبر و سبحات جلال هم علماء عند الناس و جهلاء عند ربك العزيز الحكيم احدى از خارج بر ارادة رحمانى و مشيت سبحانى مطلع نبوده و نيست بعضى اهل حق را بزعم خود اهل فساد دانسته و سبب اتحاد را علت اختلاف شمرده لعمر الله اگر به ما اراده الله مطلع شوند كل بشر دوست توجه نمايند و طائف حول ارادة الهى گردند بعض امورات در اول امر از بعضى جهال ظاهر و آن سبب ظنون و اوهام عباد گرديد از حق بخواهيد تا كل را مؤيد فرمايد بر عرفان آنچه مقصود است انشاءالله آن جناب بكمال روح و ريحان القا نمايند آنچه را كه سبب عرفان و اطمينان عباد است انه يؤيدك فضلاً من عنده و هو المقدر القدير انا ذكرناك من قبل و

فی کتاب عبدنا الحاضر و فی هذا اللّوح المنیر ان اشکر الله بهذه الموهبة الكبرى و هذا الفضل العظیم بهاء علیک و علی من اقبل اذ اعرض عنه کلّ غافل بعید

* * *

ط

جناب سیّد ابوطالب علیه بهاء الله

هو الشّاهد السّامع المجیب

یا اباطالب مظلوم میفرماید الحمد لله فائز شدی بآنچه که سبب عزّت شماست در جمیع عوالم الهی این ذلّت شما فخر عزّت‌هاست و انشاء الله سجن شما و دوستان الهی علّت و سبب حرّیت و آزادی اهل عالم است در همان ارض چهار ماه اینمظلوم تحت سلاسل و اغلال بود در حبسیکه شبه آن تا حال دیده نشده و قبل از آنهم در ساعات معدوده در سجن که محلّ حقیقی اصفیا و انبیا و اولیای حق بوده وارد شدیم حبس اوّل که ساعات معدوده باشد مدارا نمودند و حبس ثانی بکمال شدّت و غضب و لکن در جمیع احوال مسرور بودیم و بکمال تسلیم و رضا صابر و ساکن یا طالب در سبیل الهی بر تو وارد شد آنچه بر مظلوم اشدّ از آن وارد قد اقتدیت به فی سبیل الله ربّ العالمین اگر جمیع اهل عالم لذّت ذلّت را در سبیل الهی بیابند جان و روان در تحصیل آن نثار نمایند زندگانی این ایام فانیه و الوان آن ناس را از ملاحظه عاقبت و استقبال منع نموده بشنو ندای دوست را بسبب ذلّت خود ذلّت از برای کسی مخواه مقام صابری و شاکرین عظیم است جز حق مجو و جز او مخواه از مشیت خود بگذر و بمشیت الله ناظر باش ضع ما اردته و خذ ما اراده الله جلّ جلاله بلسان ظاهر و باطن بگو

یا الهی انا الذی اعترفت بوحدانیّتک و فردانیّتک و اکنون حاضراً بین یدیک و نبذت مشیّتی و ارادتت راجیاً ما اردته بامرک المبرم مرادی انت و جنتی رضائک اسئلک یا اله الاسماء و فاطر السّماء بان تؤیّدنی علی الاستقامة علی حبّک علی شأن لا یمنعنی غضب الامراء و لا شبهات العلماء ای ربّ فاکشف لهم کما کشفتم لی ثمّ ایدهم علی الاقبال الیک و التوجّه الی بحر فضلك انت الذی شهدت الذرّات بعنایتک و رحمتک و رأفتک لا اله الا انت القوىّ الغالب القدير

اَنَا نَكْبَرُ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ عَلَى وَجْهِ احْبَائِي فِيهِنَاكَ وَ نَبَشَّرُهُمْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ عَنَانِهِ وَ رَحْمَتِهِ الَّتِي سَبَقَتْ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ نَوْصِيهِمْ بِمَا يَرْتَفِعُ بِهِ شَأْنُ الْأَمْرِ وَ مَقَامَاتِهِمْ بَيْنَ الْعِبَادِ طُوبَى لِمَنْ سَمِعَ وَ عَمِلَ وَ وِيلَ لِلْغَافِلِينَ وَ نَذَرُ أَمَائِي كُلَّهُنَّ اللَّائِي سَمِعْنَ التَّدَاءَ وَ آمَنْنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْخَبِيرِ كَذَلِكَ نَطْقُ لِسَانُ عِظَمَتِي فِي هَذَا الْمَقَامِ الَّذِي طَافَهُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَ أَهْلُ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَ الَّذِينَ نَبَذُوا الْأَوْهَامَ وَ فَازُوا بِكَوْثَرِ الْإِيقَانِ مِنْ إِيَادِي عَطَاءٍ رَبَّهُمُ الْبَاذِلُ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ يَا أَبِاطَالَِبَ عَلِيكَ بِهَائِي وَ عَلَى أَوْلِيَائِي وَ أَصْفِيَائِي الَّذِينَ عَمَلُوا بِمَا أُمِرُوا بِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

* * *

هو الله

یا ابراهیم اَنَا اردنا ان نذکرک و نذکرک لوجه الله ربّ العالمین و نوصیک بالامانة و العفة و بما انزله الله فی کتابه المبین قل

الهی الهی استلک باسمک الذی به سخرت افئدة عبادک و نورت قلوبهم بنور معرفتک بان توفّقنی علی زیارة بیتک الحرام و علی العمل بما یبقی به ذکرى بین الاذکار أنّک انت المقتدر المهیمن المختار و نذکر آمّتين و نوصیهما بالذکر و الثناء و العمل بما أمرا به من لدى الله مولى الوری و نسل الله تبارک و تعالی ان یقدر لهما ما قدره لامائه القانتات انه هو منزل الآیات و مالک الاسماء و الصفات

* * *

طب

جناب میرزا محمد ابراهیم علیہ بہاء الله

هو السّامع العليم الحکیم

یا ابراهیم یک خلیل من عند الله ظاهر و ید عنایت حق او را از نار انفس مشرکہ حفظ فرمود بلکه آن نعمت را بنعمت و رحمت تبدیل نمود و ذکرش در عالم مشہور و اسبابیست عظیم از برای صاحبان منبر اکثری از احزاب عالم بذکر او و ابن او کہ در کتاب اعمال از قلم غنیّ متعال بذیح الله موسوم و مذکور مشغول و در این ظهور اعظم چه مقدار از نفوس طیبہ مطمئنہ مرضیہ مشتعلة قصد مقرّ فدا نمودند و جان را نثار کردند ولکن عباد بی انصاف مراتب و مقامات بلند اعلاى آن نفوس را بحجبات نفس و ہوی ستر نمودند سبحان الله عدل و انصاف چه شدہ سمع و بصر کجا رفتہ یاء ابراهیم ذیح اوّل بفدا نائل و بمقرّ خود راجع ولکن در این ظهور کل بشہادت کبری فائز گشتند بگو ای اهل یا بیصر الهی ملاحظہ نمائید و بسمع حقیقی اصغا کنید شاید فائز شوید بآنچه کہ از شبہ و مثل مقدّس و منزّه و میراست از حق بطلب عباد خود را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است و اهل عالم را بنور انقطاع و طراز تقوی مزین نماید اوست قادر و توانا لا اله الا هو المقتدر العلیّ الابهی لله الحمد آنجناب باقبال فائز شدند و همچنین بخدمت عباد فی سبیل الله عبادیکہ از عالم گذشتند و بافق ظهور تمسک نمودند طوبی لک و لمن نصر و ينصر اولیاء الله فی ارضه و امنائه فی بلاده البهّاء من لدناّ علیک و علی الذین اقبلوا الی الافق الاعلی و آمنوا بالفرد الخیر

* * *

بسمی المهیمن علی ما کان و ما یکون

یا ابن ابهر علیک بهائی و عنایتی و رحمتی و فضلی الذی احاط من فی السموات و الارضین ان اشہد بما شہد قلمی الاعلی انه لا اله الا انا الغفور الکریم قد ظهرت و اظهرت ما کان مسطوراً فی کتب الله و مخزوناً فی علمه ولکنّ القوم اکثرهم من المیّتین نشہد أنّک حضرت و رأیت و سمعت و ذکرک عبادی و امائی و انزلنا لكلّ واحد و واحدة ما لا تعادله خزائن الملوک یشہد بذلك من عنده کتاب مبین البهّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الذین تمسکوا بحبل الله العزیز العظیم

* * *

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

يا ابن ابهر عليك سلامی و عنایتی و رحمتی نامه‌ئی که نزد بدیع‌الله ارسال داشتی بحضور و شرف اصغا فائز لله الحمد مزین بود بذکر حق سبحانه و تعالی و منور بود بانوار محبت الهی از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید بر خدمت امر اگر بحکمت و بیان به ارض زاء توجه نمائی لدى الله مقبولست و از آنجا باراضی اخری ان ربک هو المبین العليم و همچنین نامه‌ئی که باسم جود علیه بهائی و عنایتی ارسال داشتی لدى الوجه مذکور ایام ایام الله است باید لوجه الله بتبلیغ امر مشغول شوی شاید اعراض عباد باقبال و کفر بایمان و شرک بتوحید تبدیل گردد فضل حق لایحصى بوده و هست عجب از نفوسی که بالوان فانیة دنیا و زندگانی دو یوم از نعمتهای باقیة الهی و زندگی سرمدی محروم ماندند از حق بطلب باصبع ایادی امر یعنی نفوس ثابته راسخه مطمئنه مرضیه حجابات را خرق فرماید و سبحات را براندازد و سد حائل را بردارد اوست مقتدر و توانا

ذکر فخرالدین علیه بهائی را نمودید انا نذکره فی هذا الحین بآیات الله رب العالمین و نبشره بفضلی و رحمتی و انا المبشر الکريم يا فخرالدین ذکرک من احببني ذکرناک بهذا الکتاب المبین انه یحب من احبه و یذکر من ذکره رحمة من عنده و هو الفضل العزیز الحمید ضع ما عند القوم و خذ ما اوتیت من لدى الله المقتدر القدير ایاک ان یمنعک ما عند العباد عن مالک الایجاد او تحزنک شماتة المعتدین خذ الکتاب بقوة من عندنا و حکمة من لدنا ان ربک هو الامر العليم قل

الهی الهی لک الحمد بما ایدتنی علی التوجه الیک و الاقبال الی افقک اسألك بخباء مجدک و سرادق حفظک و بأمرک الذی به سخرت عبادک و خلقتک بأن تجعلنی ثابتاً راسخاً مستقیماً علی امرک ثم اکتب لی یا الهی من قلمک الأعلى ما یقریننی الیک فی کل الأحوال انک انت الغنی المتعال

یا ابن ابهر نذکر فی هذا الحین امک التي اقبلت و سمعت و آمنت بالله العزیز الجمیل انا ذکرناها من قبل بما لا ینقطع عرفه بدوام اسمائی الحسنی و انا الشاهد التاطق الأمين طوبی لها و نعیماً لها بما وفّت بعهداها و ما نقضت میثاقها طوبی لها و لمن احبها لوجه الله العزیز العظیم کبر من قبلی علی وجهها و ذکرها بما نزل من سماء العطاء و بشرها برحمتی التي سبقت من فی السموات و الأرضین

ذکر موقفه جدید را نمودید از قبل مظلوم ذکرش نما بگو یا امتی عالم از برای عرفان حق جلّ جلاله از عدم بوجود آمد و چون مقصود ظاهر و برهان کامل و آیات نازل و بیّنات باهر کل اعراض نمودند و بسب و لعن مشغول گشتند لله الحمد ید عنایت ترا نجات داد و راه نمود فائز شدی بآنچه که ضدّ و مثل از برای او نبوده و نیست بشری امائی بعنایتی و ذکر و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود من الغیب و الشهود جناب خال و سمی را از قبل مظلوم تکبیر برسان ذکرشان لدى المسجون مذکور و هر یک بآیات و عنایت حق فائز نسأل الله ان يؤیدهما و یوقّهما علی ذکره و ثنائه و خدمة امره العزیز البدیع البهاء علیک و علی الذین سمعوا و اجابوا و علی اللّائی آمن بالله الفرد الواحد العليم الخیر

* * *

یا ابن ابهر یا ایها الناظر الی المنظر الأكبر یذکرک مالک القدر فی هذا المقام الذی فیهِ ظهر کل امر مستتر اقرب من لمح البصر ان ربک لهو العزیز الکريم قل یا معشر العلماء انا وضعنا العلم لیهدیکم الی صراطی و انتم به اعرضتم و استکبرتم علی الفرد الحکیم ایاکم ان تمنعکم العلوم عن القیوم او تحجبکم الظنون عن الله رب العالمین انا خلقنا القلوب لحبی و العیون

لمشاهدة آثار قدرتي و الألسن لذكرى الجميل قل فانظروا في عظمة الله و آياته ثم انصروه بالحكمة و البيان كذلك يأمركم من عنده كتاب عظيم أنا نكتب من هذا المقام على احبائي الذين راعوا حق الله في اوليائه و اتبعوا ما انزله الرحمن في لوح مبين

* * *

در جواب بعض مطالب از ملكوت بيان نازل

بسمي المهيمن على الأسماء

يا ابن ابهر يذكرك مالك القدر في هذا المقام الذي ينطق كل ذرة من ذراته و كل شيء من اشياؤه قد اتى الوعد و جاء الموعد من سماء الأمر بريات الآيات لا تنس فضلي عليك و لا عنايتي لك اذ كنت حاضراً لدى الوجه و اسمعناك ندائي الأحلى الذي به انجذبت الممكنات افرح بما استجبنا دعائك و ندائك و غفرنا الذين اردت غفرانهم من بحر رحمة ربك العزيز الوهاب أنا طهرناهم عن العصيان فضلاً من عندنا ان ربك سبقت رحمته و احاطت عنايته من في الأرضين و السموات كن متوجهاً الى الوجه و مقبلاً اليه و ناطقاً بشأئه و قائماً على خدمة امره و ذاكراً ما اربناك في السجن في اعلى المقام قد اذننا الذين اردت حضورهم امام المسجون و نوصيهم بالحكمة لئلا يرتفع بخروجهم ضوضاء الذين كفروا بالله مولى الأنام قل يا اهل البهائم خذوا الحكمة من عندنا و لا تجاوزوا عنها كذلك امرناكم في الزبر و الألواح قبلنا حضورك و زيارتك وكالة لأوليائه الله و اصحابه طوبى لعبد فاز بآياتي و وجد عرف قميصي و قام على خدمة امري الذي به زلت الأقدام قل يا ملاء الأرض اعملوا ما امرتم به في كتاب الله مالك الرقاب اياكم ان يمنعكم شيء او تخوفكم جنود الذين اعرضوا عن الله اذ اتى بجنود الوحي في المآب يا ابن ابهر مر على البلاد كنسائم الفجر ليجد منك كل ذي اقبال عرف رحمة ربك العزيز الفياض كبر من قبلي على وجه اوليائي و احبائي قل يا حزب الله قد ارتفع التعاق في الآفاق هذا ما اخبرناكم به اذ كان الزوراء مقر عرش ربكم الرحمن و في ارض السر و في هذا المقام الذي جعله الله مطاف الأبرار اياكم ان تمنعكم شبهات العلماء او اشارات الفقهاء او تخوفكم سطوة الذين غفلوا عن الله اذ اتى بقدرة و سلطان البهائم المشرق من افق سماء رحمتي على احبائي و اوليائي الذين ما منعهم شؤونات الخلق عن الحق قاموا و قالوا الله ربنا و رب العرش و الثرى و رب الآخرة و الأولى انه هو مالك الأسماء و فاطر السماء لا اله الا هو العزيز الغفار

* * *

بنام دوست يكتا و مقصود يكتا و محبوب يكتا

يا اثمار سدره ندای مالک بریّه را از این بریّه اصغا نمائید این همان صحرائیست که ندای روح در آن مرتفع و نفحات حبیب در او متضوّع در این پیدا اکثر از نبیین و مرسلین به لّیّک اللّهمّ لّیّک ناطق بودند چه که ندائی که الیوم مرتفع است از قبل شنیده و اصغا نموده اند و کل از حقّ لقای این یوم مبارک امّنع اقدس را سائل بودند اینست آن دیاری که بحجر و مدر آن قسم یاد نموده اند چه که بقدوم الهی مشرّف و بنفحات قمیص فائز اینست آن مقامی که مکلمّ طور از قبل بانّی انا الله ناطق و حال هم بهمان کلمه ناطق رغماً للذین كفروا بآياته و اعرضوا عن الذي بحركة اصبعه انشقت الأرض و انفطرت السماء و بارادة منه نفخ فی الصور و انصعق من على الأرض الا من شاء الله ربكم العليم الحكيم ابن عمران در این بیابان که طور عرفان در آن واقع است چه مقدار تضرّع و زاری نمود که شاید بلقای رحمن فائز شود و بالآخره اصغا نمود آنچه را که تفصیل آن در کتب

مسطور است طوبی از برای ارضی که امروز بشرافت کبری فائز شد و بانوار ظهور مزین گشت طوبی از برای ارضی که مقرّ عرش و محلّ کرسی ربّ واقع شد هذا مقام یجد منه کلّ ذی شَم عرف الرّحمن و یری کلّ ذی بصر افقه الأعلى طوبی لکم یا ائمار سدرۃ الوجود بما فزتم بایّامی و سمعتم ندائی و تشرّقتم بآثاری الّتی بشرّتم بها فی کتب القبل من لدی اللّٰه ربّ العالمین انا نوصیکم بالأعمال الحسنۃ تالّٰه بها یرتفع امر اللّٰه بین عباده و تنصب رایۃ العدل فی بلاده تمسّکوا بما علّمکم اللّٰه فی کتابه و تشبّثوا بما ینفعکم فی کلّ عالم من عوالمه انّٰه لهُو الَّذِی به اشرقت شمس الفضل من افق الابداع و ظهر بحر الکرم فی ملکوت الانشاء کذلک نطق القلم فی هذا المقام الأعلى من لدی اللّٰه مالک العرش و الثّری طوبی لمن سمع و عرف و ویل للغافلین انشاء اللّٰه باید بکمال الفت و اتّحاد بذکر مالک ایجاد مشغول باشید از حقّ میطلبیم جمیع را در ظلّ سِرادق یگانگی جمع نماید هر امری باسباب منوط و معلّق است کذلک قدّر من لدن مقتدر قدیر مشاهده در انسان نمائید که صاحب دو دست و دو رجل و دو چشم و دو گوش است و باین اسباب مسبّب الأسباب ظاهر فرموده آنچه که بر هیچ بصیری پوشیده نیست و اگر در این اجتماع ارکان تشتیّی واقع شود انسان بی اثر و ثمر خواهد ماند باید نفوسی که از کوثر حیوان آشامیده‌اند و بافق رحمن ناظرند بکمال اتّحاد و حکمت قیام نمایند آفتاب قدرت از افق اتّفاق مشرقست و قمر قوّت از آسمان اتّحاد لائح جهد نمایند تا آنچه از قلم اعلی ظاهر شده بیاید و عمل نمائید ایّاکم ان تحزنکم شؤونات الخلق و اشاراتهم و ضوضائهم و اعمالهم ان افرحوا باللّٰه و آیاته و ما یدکرکم به فی ایّامه معادله نمینماید بحرفی از کتاب آنچه مشهود و آنچه مکنون است هر نفسی الیوم بذکر الهی فائز شد او از اهل بهاء محسوبست کذلک ذکرناکم بما ترتفع به مقاماتکم و شؤوناتکم ان اشکروا اللّٰه بهذا الفضل العظیم یا اهل الکاف و الرّاء طهّروا اذانکم لتسمعوا ندائی الأحلی لعمری من فاز باصغائه انّٰه لا تمنعه شؤونات العالم و لا یحزنه ظلم الأمم یقوم علی الأمر و ینطق بالحکمة و الیّان بین ملا الامکان کذلک یأمرکم ربّکم الرّحمن الَّذِی ما اتّخذ لنفسه شریکاً و لا نظیرا ان اقرؤوا آیاتی و سیروا فی ممالک عرفانی و تمسّکوا بحبل عنایتی ثمّ اعملوا بما امرناکم به فی کتاب کان من سمّاء الأمر منزولا ایّاکم ان تختلفوا فی امر اللّٰه اتّقوا اللّٰه و لا تتّبّعوا کلّ کاذب کان عن بحر الصّدق محروما کم من عالم احتجب بالعلم و کم من غنیّ منع بالغناء و کم من امّیّ اقبل الی الوجه و آمن بالّذی اتی من سمّاء الأمر بسلطان کان علی العالمین محیطا تالّٰه لیس الیوم یوم الوقوف قد ظهر المنظر الأكبر و ینطق فیهِ مالک القدر طوبی لمن سمع و فاز بالتّداء و ویل لكلّ غافل کان عن بحر القرب بعیدا تمسّکوا بما ترتفع به مقاماتکم بین العباد و هذا الأمر الَّذِی کان من قلم الوحی فی امّ الکتاب مذکورا انشاء اللّٰه باید جمیع بکمال حکمت و همّت بر امر اللّٰه قیام نمائید بشائی که اعراض من علی الأرض شما را منع نماید امر بسیار عظیمست و یوم بسیار بزرگ اینست آن یومی که در اکثر کتب بیوم اللّٰه نامیده شده و اینست آن یومی که میفرماید حقّ در آن ظاهر میشود و صفوف ملائکه بخدمت قیام مینمایند احدی بر وصف این یوم مبارک علی ما ینبغی قادر نبوده و نخواهد بود جهد نمائید تا در ایّام اللّٰه عمل پاک مقدّسی از شما ظاهر شود مبلّغ امر امروز عمل نیکست بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه لوجه اللّٰه تکلم مینماید و امر میفرماید بآن عامل شوید تفکّر در اختلافات عالم و قبور آن و نفوسی که در آن آرمیده‌اند نمائید این ثروتهم و علومهم و فنونهم و این معاقلهم و مخازنهم و این جنودهم و صفوفهم و این غرورهم و قصورهم و این قدرتهم و اقتدارهم قد رجعوا الی التّراب بخسران عظیم الاّ من صعد الی الرّقیق الأعلى بحبّ اللّٰه مالک الاسماء لعمر اللّٰه انّٰه فی مقام کریم

و فی آخر اللّٰوح نذکر امائی اللّٰثی آمّن بالفرد الخبیر کم من عبد منعه الغرور عن مالک الظّهور و کم من امة اقبلت الی البیت المعمور و آمّنت باللّٰه ربّ العالمین یعطی من یشاء ما اراد انّٰه لهُو الفرد الواحد المقتدر القدیر طوبی لأمة فازت بایّامی و اقبلت الی افقی و تشبّثت بذیلی المنیر قسم بآفتاب افق بیان که آنچه من عند اللّٰه از برای یک عبد مؤمن و یک امه مؤمنه مقدّر شده احدی بر احصای آن قادر نبوده و نیست الیوم حجابات فانیة مکدّرة مختلفه ناس را از مالک برّیه منع نموده و اگر اقلّ از

سَمَّ ابره كشف حجاب شود كل بكلمة يا حسرة علينا بما فرطنا في جنب الله و ايامه ناطق گردند آيد يومی که آنچه حال مستور است ظاهر گردد سوف يرون الموحدون و المخلصون و الذاکرات و القانات ما قدر لهم و لهن في كتاب نطق بالحق بين السموات و الأرض و دعا الكل الى العليم الحكيم الحمد لله مالک هذا اليوم العظيم

* * *

سر چاه

جناب ملا علی اصغر عليه بهاء الله

هو الشاهد الخبير

يا احبّاء الله يا اسراء الأرض وارد شد بر شما آنچه که سبب حزن ملاً اعلى گشت يا علی قبل اصغر قسم بمالک قدر که در منظر اکبر ناس را بافق اعلى دعوت ميفرمايد اگر ناس غافل اقلّ از سَمَّ ابره آگاه شوند جميع خود را فدای يکی از مقبلين الى الله مينمايند عجب در اينکه مقبلين هم از مقامات خود غافلند چه که فضل بمقامی است در باره ايشان اگر پرتوی از آن ظاهر شود ارض غير ارض مشاهده گردد اسمت لدى المظلوم حاضر و انزلنا لك ما يقي به ذكرک ان اشکر و کن من الحامدين بر خدمت امر قيام نما باستقامتی که هر مضطربى از آن مطمئن شود و هر متحرّكى ساکن گردد بگو ای اهل بهاء ظلم امرا شما را از مالک اسماء منع ننمايد لعمري انّ الظالم اراد ان يطفئ ولكنّ الله اوقده بالحقّ و اراد ان يخمد ولكن اشعلته يد القدرة و اراد ان يضيّع امر الله ولكن عمل بما ارتفع به امره انّ الظالم فى وهم و ربك على يقين مبین دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبير برسان زود است که مکافات اصفيا و اوليا ظاهر شود و هر یک اسم خود را در کتاب الهی مشاهده نمايد انه هو الغفور الرحيم البهاء عليك و على من معك من الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى فى هذا اليوم البديع

* * *

هو المشرق من افق سماء البرهان

يا احبّاء الرحمن فى ميلان اسمعوا نداء المظلوم انه توجه اليكم من شطر السجن و اراد ان يذكرکم بآيات الله ربّ العرش العظيم انها تقرّبكم اليه و تفتح على وجوهكم ابواب اللقاء و تسقيکم کوثر البقاء من يد العطاء انه هو المشفق الكريم قد ورد علينا فى السجن ما ذابت به اکباد المقرّبين انّ القوم اعرضوا عن الوجه و اتبعوا اهواء الذين كفروا يوم الدين يا حزب الله انا نوصيکم بما وصّى الله عباده ان لا تشركوا بالله ربّ العالمين ضعوا مطالع الأوهام متمسكين بحبل الايقان كذلك وصّينا اولياننا من قبل و فى هذا اللوح المبين ايّاكم ان تحزنکم حوادث العالم و ما ظهر من الأمم توكلوا فى كلّ الأحوال على الله العزيز الحميد انه معكم و يسمع ندائكم و يرى اعمالكم انه هو الذى ما منعه ظلم الذين اشركوا بالله و لا ضوضاء كلّ جاهل بعيد زينوا هياكلکم بطراز التقوى و قلوبكم بالنور الذى اشرق و لاح من افق سماء قلمى الأعلى الذى انزل كلّ كتاب مبین ايّاكم ان تبدّلوا القرب بالبعد و الاقبال بالاعراض انا نحبّ ان نراکم على استقامة تضطرب بها افئدة القوم و تزلّ بها اقدام المشركين طوبى للذى قام على خدمة الأمر و نصر الله بالحكمة و البيان انه من المخلصين فى كتابي العظيم قد اظهر البحر الأعظم لآلئ البرهان امراً من لدى الرحمن و القوم اكثرهم من الغافلين ما فازت العيون بضيائها و ما سمعت الآذان ندائى الذى ارتفع بالحقّ الاّ الذين نبذوا مطالع

البغضاء و اخذوا ما امروا به من لدى الله فى هذا اليوم البديع يا قوم قد اتى القيوم و جرى بأمره السلسيل طوبى لمن اقبل و سرع و شرب و ويل للمعرضين الذين نقضوا عهدى و ميثاقى و نبذوا ورائهم نبأى العظيم الذى كان مذكوراً فى الفرقان و من قبله فى كتب الله المقتدر القدير اياكم ان تمنعكم سبحات الجلال عن التقرب الى الله الفرد الخبير

يا قلمى الأعلى اياك ان يمنعك ضجيج اهل التفاف عن صريرك الأحلى و اياك ان تحجبك شؤونات البغى و الضلال عن هذا المقام العزيز المنير الذى استقرّ فيه العرش الأعظم و استوى عليه المظلوم بقدره غلبت الأشياء و بقوة سخرت من فى السموات و الأرضين

يا اولياء الرحمن فى ميلان انتم الذين اقبلتم الى الوجه فى يوم فيه اعرض اهل الضلال عن الغنى المتعال و كفروا بآياته و جادلوا بسلطانه الى ان افتوا على سفك دمه كذلك سؤلت لهم انفسهم الا انهم من المشركين عند الله ربّ الكرسى الرقيع افرحوا يا اوليائى باسمى ثم اشربوا رحيق البيان من كأس عطائى رغماً للذين نقضوا عهدى و ميثاقى و ارتكبوا ما ناح به سكان الفردوس كذلك قضى الأمر و القوم اكثرهم من الخاسرين انا امرناكم من قبل و من بعد و فى هذا اللوح بما يرفعكم و ينفعكم فى كلّ عالم من عوالم ربكم الغفور الرحيم نسأل الله ان يؤيدكم بجنود العناية و الأطاف و يوفّقكم على ما تنتشر به آثاره فى مشرق الأرض و مغربها انه هو السامع المجيب لا تحزنوا عمّا ورد عليكم فى سبيلى انا حملنا الشدائد و البلايا لاصلاح العالم و نجاة الأمم طوبى لمن سمع و ويل لكلّ غافل مريب كذلك نطق القلم الأعلى اذ كان المظلوم ناطقاً بما يقرب العباد الى العزيز العليم انا وصيناكم فى الألواح و فى كتبى و صحفى التى كلّ كلمة منها تدعوكم الى المقام الرقيع هذا يوم فيه فتحت ابواب الرحمة و البيان على من فى الامكان اسرعوا يا ملأ الأرض و لا تكونوا من المتوقّفين ما خلقتم لأنفسكم بل لخدمة امر الله ربّ العالمين طوبى لوجه توجه الى انوار الوجه و لفقر قصد بحر الغناء و لقاصد فاز بالمقصود فى هذا اليوم الذى زين الله بذكره كتب المقرّين

يا قلم اذكر من حضر امام وجهك الذى سمى بعلى قبل عسكر فى كتاب الله العزيز الحميد نسأل الله ان يجعله خادماً لأمره و ناطقاً بثنائه بالحكمة التى امرنا اوليائنا بها فى لوحى العظيم

يا الف و حاء عليك بهاء الله مالک الأسماء قد كنت و ابنائك و من معك مذكورين فى أوّل الأيام نسأل الله ان يكتب لك اجر من فاز باللقاء مرة بعد مرة انا نذكرك فى هذا الحين و نراك لدى العرش اشكر ربك بهذه الشهادة التى جرت من قلمى الأعلى فى هذا المقام المنيع

و نذكر اماء الله هناك و نبشّرهنّ بعنايته و فضله العميم نسأل الله ان يؤيّدهنّ على الاستقامة و يسقيهنّ رحيقه المقدّس الذى جرى بأمره المحكم المتين

يا اهل ميلان عليكم بهاء الله و رحمته ثمّ فضل الله و عطائه انه معكم و يسمع ما يخرج من افواهكم و هو السميع البصير اذا اخذكم رحيق الآيات و اجتذبتكم نفحات الوحى قولوا

يا الهنا ترانا مقبلين اليك و متمسّكين بحبل عنايتك و الطافك و قائمين على خدمة امرك و منتظرين بدائع جودك و فضلك نسألك بالذين سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً للفائك و جمالك و انفقوا ارواحهم لاسمك و حبك ان تقدّر لنا ما يقرّبنا اليك و يؤيّدنا على اعمال امرتنا بها فى كتابك اى ربّ نحن عبادك و فى قبضتك و اقبلنا الى افق فضلك و بحر عطائك نسألك ان لا تخيّننا عمّا انزلته فى كتابك انك انت المقتدر الذى لا تعجزك فراغة الأرض و ذئابها قد غلبت سلطنتك و ظهر امرك و نزلت آياتك انك انت المقتدر العليم الحكيم

بلسان پارسى ذكر ميشود يا على قبل عسكر عليك بهاء الله ربّ العرش طوبى لك بما اقبلت الى المظلوم اذ كان فى سجنه العظيم قلم اعلى شهادات ميدهد بر حضور و اصغا و توجّهت بحقّ جلّ جلاله اوليائى آن ارض را از قبل مظلوم تكبير

برسان باید کل هر يوم از رحيق بيان مقصود عالميان بياشامند و اين رحيق در مقامى آيات حقّ جلّ جلاله بوده و در مقامى ذكر و ثنا و در مقامى عنایت و فضلش اين رحيق در مقامى سبب حيوۀ عالم است و در مقامى علّت حفظ امم من شرب منه فاز بالاستقامه الكبرى على هذا الأمر الذى به اضطربت افئدة الورى الا من شاء الله ربّ هذا المقام الرقيع الحمد لله عباد و اماء آن ارض طراً بذکر حقّ فائز گشتند و در اين يوم اقدس انور ذکر کل از لسان عظمت جارى قل افرحوا ثمّ اشكروا ربکم بهذا الفضل العظيم قدر ايام را بدانيد ندا در كلّ حين مرتفع و ملکوت بيان متکلم و فرات رحمت از قلم اعلى جارى و سلسيل جود موجود اقداح فلاح ظاهر و مشهود باسمش اخذ نمائيد و بذکرش بياشاميد الرحمة المشرقة الظاهرة من امواج بحر جودى على اوليائى و امائى الذين خضعوا لأمر الله مالک يوم الدين الحمد لله اذ هو مقصود العارفين

الأقدس الأعظم الأمنع

يا احبائى فى سروستان ان استمعوا نداء الرحمن فى الامكان انه لا اله الا هو العزيز المنان قد وجدنا عرف حبّكم ذكرناكم فى هذا السجن الذى فيه حبس محبوب الآفاق قد انتظروا ايامى فلما اظهرنا لهم نفسى كفروا بها الا من نبذ العالم مقبلاً الى الله مالک الرقاب ان اتحدوا فى كلمة الله ثمّ ذكروا العباد بالحكمة التى نزلت فى الزبر و الألواح قولوا يا قوم توجّهوا الى افق الفضل تالّله انار من شمس ذكر اسم ربنا العزيز الوهاب نوصيكم بالتقديس و التنزيه و ما يرتفع به امر الله فى الديار كونوا مصاييح الهدى بين الورى و مطالع الخير لمن فى الابداع لا تحزنوا من شىء انه معكم و يقدر لكم ما ينفعكم بدوام الله مالک الايجاد ان استبشروا فى هذا اليوم تالّله انه يوم الله ولكنّ القوم فى غفلة و ضلال ان اقرعوا آيات الله بها تنجذب قلوب الأبرار انها لكوثر الحيوان لأهل العرفان و الرّحيق المختوم لمن اقبل الى العزيز المختار ستفى الدنيا و ما فيها و يبقى ما قدر لكم من لدن مسخر الأرياح انما البهّاء عليكم و على الذين فازوا بأنوار الوجه و استقاموا على هذا الأمر الذى به ذلت الرقاب

بسمى الذى سخر اللوح و القلم و المعانى و البيان

يا احمد اسمع النداء من شطر الكبرياء من سدرة المنتهى عن يمين بقعة التوراء انه لا اله الا انا الفرد الواحد العليم الخبير قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و خرقنا الأحجاب على شأن اضطربت به افئدة الذين كفروا بالله ربّ العالمين قد فاز من اقبل و سمع و خسر الذين انكروا حجة الله و برهانه الا انهم من المعتدين فى كتاب الله العزيز الحميد قد حضر لدى المظلوم ما ارسلته سمعنا ما فيه اجيناك بهذا الكتاب الذى خضعت له كتب العالم يشهد بذلك من ينطق انه لا اله الا انا السامع البصير قد فكّ ختم الرّحيق بيد الاقتدار و خرقت السّبحات امراً من لدن مقتدر قدير يا احمد يا احمد انظر الى الأفق الأعلى تالّله قد اوضحنا السّيل و اظهرنا الدليل و اجرينا من معين قلمى الأعلى كوثر البقاء طوبى لمن تقرب و اخذ و شرب باسمى المهيمن على من فى السموات و الأرضين و ويل للذين منعوا و غفلوا عن هذا الفضل الأعظم و كفروا بالذى آمنوا به الا انهم من الميّتين فى كتاب الله العزيز العظيم قد خرقنا الأحجاب على شأن سمع كلّ ذى اذن صوت خرقتها ان ربك هو المقتدر على ما يشاء و هو القوىّ الغالب القدير طوبى لك بما فزت بأثر قلمى مرّة بعد مرّة و هذه كرّة اخرى فضلاً من عندى و انا الفضّال الكريم فكّر فيما نزل من سماء مشيّة ربك انه يعرفك ما اردت عرفانه و يبلغك الى سماء العلم اذ ترى

الأمر مشرقاً من افقها أنّ ربك هو المؤيد الحكيم أنّ الأمر اظهر من الشمس في وسط السماء سوف تعلم و ترى ما سألته من
عَمَّان علم ربك العالم الغفور الرحيم البهاء المشرق من افق سماء رحمتي عليك و على من معك و على من فاز بالاستقامة
الكبرى في هذا الأمر العظيم الذي به ارتعدت فرائض العالم و انصعق كلّ جاهل بعيد

بلسان پاریسی احمی بشنو ندای مظلوم را که از شطر سجن تکلم مینماید یا احمد امر اظهر از شمس و ارفع از سماء
مشاهده میشود در آیات منزله نظر نما و تفکر کن أنّها تعرّفک حقّ العرفان و تقرّبک الی صراط واضح مستقیم در حزب شیعه
تفکر نما از قبل از قلم اعلی امر نمودیم کل را بتفکر در این حزب غافل در قرون و اعصار بذكر حقّ جلّ جلاله ناطق و ایام
لقائش را سائل و آمل و چون فجر ظهور طالع و مشرق کل بر اعراض و اعتراض قیام نمودند در ثمرات اعمال آن نفوس تفکر
نمائید در سنین اولیّه جمیع علمای ارض ش و ارض صاد و ارض خاء و مداین اخری و تبعه آن نفوس فتوی بر قتل سیّد عالم
دادند مکتوب علمای ارض ش و ارض صاد بحضور آمد و بلحاظ رسید أنّ قلمی الاعلی لا یحبّ ان یذکر ما ذکروه تو میدانی
که چه گفتند و چه کردند نتایج کل در یوم حساب ظاهر و ثمرات اعمال در او مشهود از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و
ظنون مستغرق بعد خاتم انبیا روح ما سواه فداه و ائمه طاهرین دو نفس بحقّ واصل و بطراز آگاهی مزین مرحوم شیخ و سیّد
علیهما بهاء الله الأبهی و تأیید بر عرفان سیّد بشر آن دو نفس نمودند أنّا معهما و سمعنا منهما ما لا اطلع به احد الاّ الله العليم
الخبر بشارفت آن دو نفس نفوس مقبله بشطر شین توجه نمودند و بمطلع فیض و مشرق علم فائز گشتند و این از فضل آن دو
وجود مبارک بود یشهد بذلك کلّ منصف بصیر و کلّ عالم خیر

یا احمد در مقامی این کلمه علیا از قلم اعلی جاری و نازل قولی عجب سکری و عجب غفلتی کل را اخذ نموده از
صدر اسلام تا اوّل یوم ظهور نفسی از علمای شیعه بر کیفیت ظهور و کون آن جوهر وجود در اصلاّب آگاه نه این شأن علمای
قبل که بقدر سمّ ابره دارای علم نبودند اگر در این مقام فی الجمله تفکر نمائید صیحه زبید و حقّ مقتدر را در لیالی و ایام
حمد نمائید که کشف نمود و خرق فرمود و کلمه مذکوره در جواب مجمع منشا نازل صورت آن را بخطّ زین المقرّین علیه
بهاء الله ارسال نمودیم تا ملاحظه نمائید و بر ظنون و اوهام و غفلت اهل بیان اطلاع کامل حاصل شود ارتکاب نمودند آن
حزب آنچه را که یهود و نصاری و سایر احزاب عالم مرتکب نشدند بلی معدودی از حزب شیعه در زمان غیبت آگاه شدند
ولکن از سطوت علما اظهار نمودند و بافق اعلی شتافتند فساد این فرقه اظهر از شمس است در وسط سماء در اوّل ایام کل
بسب و لعن و طرد مشغول غفلت این نفوس بمقامی بوده که بر منابر ذکر سیّد الشهداء علیه بهاء الله الأبهی را مینمودند و
میگریستند و بعد بر نفسی که بکلمه او هزار حسین در مشهد فدا جان داد لعن و سب مینمودند و از منبر رو بسقر میشتافتند و
بعد آن جناب عالمنده که این مظلوم بچه قسم امام عالم قیام نمود نه وضوای علما او را مانع شد و نه سطوت امرا جمیع اهل
امکان را بافق رحمن دعوت نمودیم تا آنکه بعضی از اهل ایران بافق اعلی اقبال نمودند ایشانند جواهر خلق و همچنین نفوسی
که در این اراضی از اهل جماعت بنور یقین فائز گشتند و همچنین از ابنای خلیل و وراثت کلیم یا ایّها الناظر الی الوجه و
الشارب ریحی الفضل اگر حضرت مبشّر روح ما سواه فداه در این اراضی ظهور مینمود حال اکثر خلق را از اهل حقّ مشاهده
مینمودی چه که اوهامات حزب شیعه از جابلقا و جابلسا و ناحیه مابین این نفوس نبوده و نیست یا احمد این اوهامات سبب
سفک دم سیّد عالم شد این اوهامات از که صادر و که سبب منع اهل ایران گشت اگر نفسی کلمهئی بغیر آن تکلم مینمود
فتوی بر قتلش میدادند تفکر نما و بعین خود مشاهده کن که شاید بعروّه معانی و بیان غافلین را از بئر اوهام نجات دهی و
بشارقات انوار آفتاب یقین فائز نمائی

یا احمد عالم را بگذار فوق آن طیران نما قلم اعلی ممنوعست ولکن مع منع اهل عالم و قیام کل بر اعراض اصبع
قدرت بعضی از حجبات را شقّ نموده عالم بصیر و عارف خیر را آگاه فرموده میزان عنایت شد هر کلمهئی را بآن بسنج در

ثمرات اعمال احزاب تفکر نما در یک مقام همان میزان حق است چه که نفوس را معرفی مینماید لکن امید هست عالم بنور توحید حقیقی فائز شود شرک بالمره از میان برخیزد بحق وحده ناظر باش اینست وصیت مظلوم آن جناب و دوستان الهی را بیانی صاحب بیان در باب ثانی از واحد ثامن میفرماید قوله عزّ بیانه

اینست سرّ قول مرحوم شیخ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه‌ئی که حضرت میفرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقّیای آن ظهورند متحمّل نمیشوند و حضرت صادق ذکر کاف در حقّ ایشان میکند بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر المؤمنین بردار تو برمیداری فی‌الغور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باو شنودند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائست که نظر بمبدأ امر نمیکند انتهی

حال در بحر این بیان که از لسان نقطه و شیخ جاری شده تفکر نما تا مقام حق را مقدّس از کل بدانی و کل را بکلمه مخلوق مشاهده نمائی چه مقدار نیکوست این کلمه در آخر بیان حضرت که میفرماید این از آنجائست که نظر بمبدأ امر نمیکند چه اگر نظر بمبدأ نمایند یعنی نفس ظهور مادونش را بکلمه‌اش قائم مشاهده نمایند یا احمد مقام ظهور فوق آنست که عباد از او ذکر مینمایند اذّا اشرق نور التّوحید و طفئت سرج الأوهام و الظّنون یا ایّها الطّائر فی هوآء حبّی اعلم انّ ملأ البیان اخسر من ملل القبل کلّها چه که بعد از کشف سبحات و خرق حجابات و ظهور نور ظهور و ندای مکّم در طور گفته‌اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته باوهامات قبل متمسّکند و در اضلال خلق ساعی و جاهد بیانات نقطه اولی را آنچه مخالف ایشانست بتحریف نسبت میدهند باری اوهامات قبل لایق ذکر نه حیف است قلم و لسان بآن مشغول شود قل

الهی الهی قد اقبلت الی افق امرک و وجهت وجهی الی انوار وجهک اسألك بأن تؤیّدنی علی استقامة بها یستقیم عبادک علی امرک و القیام علی خدمتک الهی الهی اجد عرفک من بیانک و ما فزت بمقام علیه استقرّ عرش عظمتک ای ربّ شرّفنی بلقائک و زیارة جمالك و کوثر وصالک او تکتب لی من قلمک الأعلى اجر القائمین امام وجهک و الواقفین لدی باب رحمتک الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و آملاً فیوضاتک و عنایاتک اسألك بأسرار علمک و ما کان مستوراً عن اعین خلقک بأن تؤیّدنی علی القیام علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک انّک انت المهیمن العلیم الحکیم

و اما حکم الصّوم قد انزله الله فی کتابه الأقدس لا ریب فیہ انه نزل من لدن علیم حکیم صوم و صلوة آنچه نازل شده تغییر نیافته ولكن حکمت واجب است چنانچه تا حین غالباً بشریعت فرقان عمل شده اگر بالمره امام وجوه غیر آن ظاهر شود فصل اکبر بمیان آید دیگر احدی تقرّب نجوید تا اصغای کلمه الله نماید در هر حال عفو الهی شامل حال آن جناب بوده و هست ولكن ساین باید بحکمت تمسّک نمایند و بذیلش تشبّث این بیان رحمتی است از برای دوستان و فضلی است از برای حزب الله لئلا یرتفع ضواء کلّ عالم جاهل و کلّ معرض منافق یا احمد صلوتی نازل شده اگر قرائت نمائی مشتعل شوی اشتعالی که عالم بر منع آن قادر نباشد ولكن حکمت اظهار را منع نموده حزب الله را از قبل حقّ تکبیر برسان بگو کل لدی المظلوم مذکورید و ذکر هر یک از عباد و اماء از قلم اعلی جاری در آنچه ظاهر شده تفکر نمائید و بحقّ توسّل جوئید انه یفتح علی وجوهکم ابواب الفضل و یهدیکم الی سوء الصّراط از آنچه سزاوار این یوم است غافل نشوید و بر تدارک آن قیام نمائید کذلک ینصحکم المظلوم من شطر السّجن و یدعوکم الی ما یقرّبکم الی الله الفرد الواحد العلیم الخبیر

یا احمد مکرّر ذکر مینمائیم فضلاً علیک لتشکر ربّک الذّاکر العلیم مقصود از آنچه ذکر شد آنکه ناس را آگاه نمائی تا کل گواهی دهند بر آنچه از قلم اعلی جاری شده تا حال مقام نفس ظهور مستور بوده احدی بنور توحید حقیقی فائز نه الا من شاء الله مقصود آنکه مقام ظهور معلوم شود مثلاً رسول الله روح ما سواه فداه مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است و بر عرش لا یسأل عمّا یفعل مستوی در این مقام شریک و شبیه از برای او نبوده و نیست بلکه احدی در آن ساحت مذکور نه و

کل بکلمه او خلق شده‌اند و از این بیان بر مراتب هیچ یک نقصی وارد نمیشود طوبی از برای نفسی که مراتب و مقامات را تمیز دهد اوست از اهل بصر در منظر اکبر در این بیان منزل بیان تفکر نما که میفرماید اگر نفس ظهور بفرماید این شجر حجّت است حجّت است نفس ظهور مقدّست از شقونات دوش کل بکلمه او خلق میشوند و این مقام باقی مادام منحرف نشود و بعد از انحراف از اهل نار مذکور و محسوب امروز یوم الله است لا یذکر فیه الاّ هو امروز است روز توحید حقیقی طوبی للفائزین اگر نفسی صریح قلم اعلی را در غیاب این کلمات بیابد خود را در عالم تازه بیند و بنور توحید حقیقی فائز شود اختتم القول انه لا اله الاّ انا الفرد الواحد المقتدر المهیمن القیوم

یا احمد علیک بهائی ذکر صوم و صلوة مجدّد میشود تا معلوم و واضح گردد صوم بیان لدی الرحمن بطراز قبول فائز و در کتاب اقدس حکمش نازل و اما الصلوة انها نزلت من قلمی الأعلی علی شأن تشتعل به الصدور و تنجذب به الأفئدة و العقول ولكن تا حین احدی بآن فائز نشده مگر بعضی از طائفین ان ربک امر الکّل بالحکمة انه هو العلیم الحکیم و حکم صوم قبل مخصوص عباد این ارض بوده چه که ترک آن سبب ضوضا شد امروز آنچه مطابق حکمت است باید بآن تمسک نمایند آن جناب بطراز فضل مزینند لیس لک ان تصوم و لک ان تقوم علی خدمة الأمر بالروح و الریحان و بالحکمة الّتی انزلناها فی الزّیر و الألواح ان ربک یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید انه هو المقتدر القدير انظر ثمّ اذکر ما نطق به النقطة قوله انه لو یحکم علی الأرض حکم السّماء و علی السّماء حکم الأرض لیس لأحد ان یقول لم او بم و من قال انه کفر بالله ربّ العالمین البهّاء علیک و علی من معک و علی من یحبّک لوجه الله العزیز الحمید

هو الأقدس الأعزّ الأعظم الأبهی

یا احمد قد سمعت ندائی اذ كنت حاضراً فی محضری و رأیت امواج بحر بیانی و ارتفاع سماء حکمتی ان ربک لهو المهیمن القیوم و نسمعک مرّة اخرى ندائی الأهلی لیجذبک الی الأفق الأعلی ان ربک لهو الحقّ علّام الغیوب لیس هذا یوم القعود قم باسم ربک ثمّ ذکر النّاس بهذا الیوم الّذی فیه ینادی المناد انه لا اله الاّ هو العزیز الودود هذا یوم الذّکر و البیان ان افصح باب اللسان بمفتاح اسم ربک المقتدر علی الغیب و الشّهود و قل یا ملأ العالم قد ظهر الاسم الأعظم ان افرحوا و توجّهوا الیه بالأفئدة و القلوب ای احمد انشاءالله بعنایت الهی مدیر کوثر حیوان باشی امروز روزیست که جمیع ذرّات بندای قد ظهر منزل الآیات ناطقند باید بکمال حکمت و بیان اهل امکان را بشطر رحمن دعوت نمائی و از ریح حیوان که از قلم رحمن در کلّ احیان جاری و ساریست نصیب عطا کنی امروز روز تبلیغ است بقوّة اسم اعظم ندا کن که شاید امم باصغای آن فائز گردند و بجنت علیا که مظهر کلمه اولی است مشرف شوند ای احمد ذکرت لدی العرش بوده و خواهد بود و لحظات عنایت الهی باو بوده و هست ولكن باید در جمیع احوال بحکمت ناظر باشی که مباد امری حادث شود و سبب ضرّ عباد گردد اگر بدوستان الهی ملاقات نمودی تکبیر برسان و باّیام ظهورش متذکّر نما که شاید نار ذکر حجابات خلق را بسوزاند و بحقّ نزدیک نماید دنیا فانی بوده و خواهد بود قسم بآفتاب بیان که از مشرق فم رحمن مشرقست که اگر نفسی در آتی بدیده بصیرت ملاحظه کند و تفکر نماید جمیع را معدوم و مفقود مشاهده کند مگر نفوسیکه بحیل محبّت رحمانی متمسّکند و باذیال کرم متشبّث لعمری أنّهم هم الفائزون و أنّهم هم المقرّبون و أنّهم هم المخلصون طوبی لک و لهم و للذین کسّروا سلاسل الأوّهام باسم ربّهم مالک الأنام البهّاء علیک و علیهم من لدی الله ربّ العالمین

هو الله تعالى

یا اسم جود علیک بهائی عبد حاضر مکتوبیکه بنام آنجناب بود تلقاء وجه عرض نمود و ندای مظلوم‌های آفاق اصغا شد فی‌الحقیقه بعضی از ناس بدست خود غضب الهی را خریده‌اند بعضی را اخذ نمود و برخی را هم اخذ فرماید آنه علی کلّ شیء قدیر جمیع اشیاء بر مظلومیّت اهل حقّ نوحه نمودند و جمیع را حزن احاطه کرده ظلم‌هاییکه در اینکړه من غیر سبب وارد شده بمثابه اشجاری است که غافلین بایادی خود غرس نموده‌اند و زود است که اثمار آنرا مشاهده نمایند

سم علیه بهائی بعنایت حقّ فائز بوده و هستند و در سیل حقّ وارد شد بر او آنچه که جز علم الهی او را احاطه نموده در باره امور عدد نوزده ۱۹ بگوید الهی ترانی منقطعاً الیک و متمسکاً بک فاهدنی فی الأمور ما ینفعنی لعزّ امرک و علوّ مقام احبّائک و بعد تفکّر نمایند در امور آنچه بنظر آمد مجری دارند این شدّت اعدا را از عقب رخائی است عظیم یا اسم جود بعضی از نفوس مشاهده میشوند حزنشان سبب حزن حقّ جلّ جلاله بوده و هست و کذلک سرورشان علّت سرور حقّ ندای دو الف و شین از سجن رسیده اما الاول فهو العنلیب علیه بهائی من شطر الرّاء و الشّین قد ورد علیه ما ورد علی مبشری فی السّجن حضرت اعلی روح ما سواه فداه را در ارض تاء مع جمعی حبس نمودند و سطوت ظلم احبّا را چنان اخذ نمود که از آنحضرت بر حسب ظاهر اعراض نمودند مگر یکنفس که عرض کرد یا سیّدی انّی احبّ ان اکون معک فی الرّقیق الاعلی و الأفق الأبهی آن نفوس هم بعد از انقضاء اشهر معدوده بکمال خضوع و ابتهاج راجع شدند و توبه ایشان مقبول و بعنایت کبری فائز هنیئاً لهم آنه یعلم کیف رجعوا و کیف قدّسهم و کتب لهم من قلمه الاعلی یا اسم جود لو لا کتاب سبق من عندنا لأرینا الغافلین و الظّالمین انّنا اعلی و اقدر در این ظهور اعظم ملاحظه نموده‌اید که چه مقدار از اعدا را بقوّه عظیمه اخذ نمود معذلک احدی متنبّه نشد و کلّ از باده غفلت مدهوشند و از شطر رحمت الهی بعید و لکن عالم بظلم حامله شده سوف یرون الظّالمون ما عملوا فی ایّام الله المهیمن القیوم یا عنلیبی قد کنت مغرّداً علی الأفنان فی ربیع ربّک الرّحمن جهره و لک ان تغرّد فی السّجن سرّاً الی ان یأتیک الله بفرجه و رحمته و عنايته و فضله و جوده و احسانه

و اما الف و شین ثانی علیه بهائی از ارض الف و باء ندایش رسید قد اخذه الظّالمون و ادخلوه فی السّجن الا انّهم فی خسران مبین غفلت این همج رعا ع بمقامی رسیده که در قرون اولی و اخری تفکّر نمی‌نمایند یتبعون اهوائهم و یظنون انّهم من العارفین یشهد بجعلهم کلّ الاشیاء و عن وراثتها لسان الله المقتدر العلیم الحکیم یا اسم جود جناب سم علیه فضلی و رحمتی لدی الباب قائم قل ربّ افرغ علی من احبّک و یحبّک صبراً انک انت المقتدر القدر اگرچه الحمد لله بطراز صبر فائز است و لکن این ذکر اظهار عنایتی است از مظلوم عالم نسبت باو باید چندی ارسال مراسلاترا از جهتین ستر نمایند بشأنیکه از اهل بیت هم مستور دارند و اگر بجناب عنلیب هم بخواهند تفصیلی بنویسند باو هم امر بستر نمایند طوبی لمن عمل بما امر به من لدی المظلوم و نعیماً لمن فاز بطاعة الله ربّ العالمین

یا اسم جود جناب شیخ علیه رحمتی بزحمت افتاده و لکن چون قصدش لله بوده و برضا و امضا واقع شده مبارک بوده و خواهد بود و آنچه مواجهه بشما امر نمودیم باو بنویسید انشاءالله موفّقند در امور آنچه الیوم لازم است آنکه در ارسال و مرسل مکاتیب ملاحظه نمایند و حکمترا در هیچ حال از دست ندهند هذا ما وصّیاه به من قبل و فی هذا المقام الأرفع المنیع

بنام خداوند یکتا

یا اسمی آثار افنان که ارسال داشتید عبد حاضر تمام آنرا ذکر نمود لله الحمد بعنایت فائزند و در ظلّ سدره جمع ذکر جناب مبلغ و جناب میرزا آقا و سایر افنان علیهم بهائی مذکور انشاءالله بذكر و ثنا و خدمت امر مؤیدند

اینکه جناب افنان نبیل قبل تق علیه بهائی در باب مطلب جناب ملا رج علیه بهاء الله نوشتند قبول شد نصف حقوق آن ارض را بفقرای آن ارض قسمت نمایند و لکن جهد کنند تا جمیع ناس بامری از امور مشغول گردند آنه یزول من سماء العنایة برکة من عنده آنه لهو الفضال الکریم باینفقره بسیار تمسک جویند قسمهای دیگر که از قبل بوده لایق شأن انسان نبوده و نیست انا نحب ان نری احبائنا مشغولاً لا منتظراً قلم اعلى کل را به ما یرتفع به عزهم و شأنهم و مقامهم امر فرموده و عنقریب آنچه از بحر اراده ظاهر شده در ارض مشاهده خواهد شد الأمر یفعل و یحکم و هو الأمر الحکیم و از برای حقوق الهی قاریرست معین بعد از تحقق بیت العدل علی ما اراده الله حکم آن ظاهر میشود

ذکر جناب الف و س ارض صاد را نموده بودند انشاءالله باستقامت کبری فائز شوند و بکمال محبت با اهل بیت سلطان الشهداء رفتار نمایند خدمت ایشان لدی الحق اینست که ذکر شد طوبی للسامعین مخصوص ایشان لوح نازل و ارسال میشود جناب میرزا صادق انشاءالله به ما یحبّه الله مؤید شوند چندی قبل ذکر کل از قلم اعلى جاری از بعد هم لو شاء الله بآن فائز میشوند طوبی لمن یذكر الصاد و ما ورد فیها عالم را احزان و بلایا احاطه نموده آنچه ذکر شد البته واقع خواهد شد در عبیدالله ثانی ملاحظه کنید آنه سیئة من سیئات الذنب و الرقشاء چه مقدار از بلاد و نفوس که از شعله نار نفسش سوختند و مفقود گشتند اگر عباد بانابه و رجوع فائز نشوند یرون ما لا رأی عین و العاقبة للمتقین و آنچه از اراده جناب افنان سید قبل میم علیه بهائی ذکر نمودند مقبول افتاد طوبی له حق شهادت میدهد در آنچه ذکر نموده اند صادقند و عملشان لله بوده و هست لوح الهی که در سنین قبل مخصوص ایشان نازل و ارسال شد بر اینمقام شاهد و گواهد آنه لهو الشاهد الخیر و لکن باید آنچه از مشرق امر ظاهر شود بکمال روح و ریحان بآن عمل نمایند تا از نفوسیکه از بحر رضا آشامیده اند محسوب گردند لعمر الله اینمقام بسیار بلند است چنانچه نقطه بیان میفرماید جمیع باید سعی نمایند تا بکلمه رضا فائز شوند اراده ایشان قبول شد نزد خود ایشان بماند و بتجارت مشغول شوند آنچه حاصل شد نصف آنرا خود تصرف نمایند و نصف دیگر بآنچه امر صادر گردد عمل شود فی الحقیقه این وجه را قبول نمودیم و علامت قبول آنکه صد تومان آنرا بدو محل ارسال دارند نصف آن در اسکندریه نزد جناب آقا محمد مخصوص ایتم آقا علی قراباغی علیه بهاء الله که در مصر بافق اعلى صعود نموده و نصف دیگر در ارض ک بام حرم برسانند چه که مدیون شده اند و در مابقی عمل نمایند بآنچه ذکر شد

و اما فقره جناب میرزا محمد از افنان علیه بهائی قد قضی الأمر و بلغ الوجه الی جودی جود ربّه المعطی الکریم یا مهدی این اعمال خالصه آثار آن در ارض نافذ و ساری همان قسم که اعمال نفوس خبیثه سبب و علت بلایا و رزایای ارضست این اعمال طیبیه خالصه هم که لوجه الله ظاهر میشود سبب حیات و علت ظهورات خیریه بوده و خواهد بود جمیع افنان را تکبیر میرسانیم و بشارت میدهم انشاءالله موفق بوده و هستند ینبغی لهم ان یشکروا الله فی الایام آنه ایدهم بفضل و عرفهم سیله و انطقهم بشانه و اشهدهم ما منعت عنه عیون اکثر العباد و اسمعهم ما لا فاز باصغائه من فی البلاد الا من شاء الله مالک یوم الدین البهاء من لدنا علیهم

بسمه المغرّد على الافنان

يا اسمى اسمع ندأتى من حول عرشى ليلغك الى بحر ما له ساحل و ما بلغ قعره سابح ان ربك لهو العليم الكريم قد اردنا ان نمّن عليك بذكر ما رأيناه لئرى العالم الثوراني فى هذا العالم الظلماني و توقن بانّ لنا عوالم فى هذا العالم و تشكر ربك الخبير انه لو اراد ان يظهر من الدّرة انوار الشّمس و من القطرة امواج البحر ليقدر كما فصل من النّقطة علم ما كان و ما يكون انا كنّا مستويّاً على العرش دخلت ورقة نورآء لابسة ثياباً رفيعة بيضاء اصبحت كالبدر الطّالع من افق السّماء تعالى الله موجدها لم تر عين بمثلها لما حلّت اللّثام اشرفت السّموات و الارض كانّ كينونة القدم تجلّت عليها بانوارها تعالى الله موجدها لم تر عين بمثلها و هى تبسم و تميل كغصن البان فى منظر الرّحمن تعالى مُظهرها لم تر عين بمثلها ثم سارت و طافت من غير قصد و ارادة من عندها كانّ ابرة العشق انجذبت من مغناطيس الجمال المشرق امام وجهها تعالى موجدها لم تر عين بمثلها تمشى و الجلال يخدمها و ملكوت الجمال يهّل ورائها من بديع حسننها و دلالتها و اعتدال اركانها تعالى موجدها لم تر عين بمثلها ثم وجدنا الشّعرات السّودآء على طول عنقها البيضاء كانّ اللّيل و النّهار اعتنقا فى هذا المقرّ الابهى و المقصد الاقصى تعالى موجدها لم تر عين بمثلها فما احلى رضابها من ذاقه شهد بانّ بحر الحيوان فاض من نقطة فمها تعالى موجدها لم تر عين بمثلها لما تفرّسنا فى وجهها وجدنا النّقطة المستورة تحت حجاب الواحديّة مشرقة من افق جبينها كانّ بها فصلت الواح محبة الرّحمن فى الامكان و دفاتر العشاق فى الآفاق تعالى موجدها لم تر عين بمثلها و حكّت عن تلك النّقطة نقطة اخرى فوق ثديها الايمن تعالى مولى السّرّ و العلن الذى خلقها لم تر عين بمثلها و قام هيكل الله يمشى و تمشى ورائه سامعة متحرّكة منجذبة من آيات ربّها تبارك الذى خلقها لم تر عين بمثلها ثم ازدادت سروراً و فرحاً و شوقاً الى ان تغيّرت و انصعقت فلما افافت تقرّبت و قالت نفسى لسجنك الفداء يا سرّ الغيب فى ملكوت الانشاء تعالى موجدها لم تر عين بمثلها و كانت تنظر الى مشرق العرش كمن بات فى سكر و حيرة الى ان وضعت يدها حول عنق ربّها و ضمّته اليها فلما تقرّبت تقرّبتنا وجدنا منها ما نزل فى الصّحيفة المخزونة الحمراء من قلمي الاعلى تعالى موجدها لم تر عين بمثلها ثم مالت برأسها و اتكأت بوجهها على اصبعيها كانّ الهلال اقترن بالبدر التّمام تعالى موجدها لم تر عين بمثلها عند ذلك صاحت و قالت كلّ الوجود لبلائك الفداء يا سلطان الارض و السّماء الى م اودعت نفسك بين هؤلاء فى مدينة عكّاء اقصد ممالكك الاخرى المقامات الّتى ما وقعت عليها عيون اهل الاسماء عند ذلك تبسّمنا اعرّفوا هذا الذّكر الاحلى و ما اردناه من السّرّ المستسرّ الظّاهر الاخفى يا اولى النّهى من اصحاب سفيتى الحمراء قد تصادفَ هذا الذّكر يوماً فيه ولد مبشّرى الذى نطق بذكرى و سلطاني و اخبر النّاس بسماء مشيتى و بحر ارادتي و شمس ظهورى و عزّزناه بيوم آخر الذى فيه ظهر الغيب المكنون و السّرّ المخزون و الرّمز المصون الذى به اخذ الاضطراب سكّان ملكوت الاسماء و انصعق من فى الارض و السّماء الا من انقذناه بسلطان من عندنا و قدرة من لدنا و انا المقتدر على ما اشاء لا اله الا انا العليم الحكيم طوبى لمن وجد عرف الله فى هذا اليوم الذى كان مطلع الظّهور و مشرق اسمى الغفور و فيه فاحت النّفحة و سرت النّسمة و اخذ جذب الظّهور من فى القبور و نادى الطّور الملك لله المقتدر المتعالى العليم الخبير و فيه فاز كلّ قاصد بالمقصود و كلّ عارف بالمعروف و كلّ سالك بصراطه المستقيم

سبحانك يا الهى بارك على احبّائك ثم انزل عليهم من سماء عطائك ما يجعلهم منقطعين عن دونك و متوجّهين الى الافق الذى منه اشرفت شمس فضلك و قدّر يا الهى لهم ما ينفعهم فى الدّنيا و الآخرة انك انت المقتدر المتعالى المعطى البازل الغنىّ الكريم

بسمی المنادی امام وجه العالم

یا اسمی الجود علیک بهائی ان استمع ما سمعته من قبل اذ کان نیر البرهان مشرقاً من افق العراق و كانت الزوراء مقرّ عرش ربّک العلیّ العظیم اشهد أنّک سمعت نعمة الله و لحنه و تغرّدات حمامة الأمر و تغنیات عندلیب الوفاء علی غصن البهاء أنّه لا اله الاّ انا الفرد الخبیر

یا اسمی تحت لحاظ عنایت الهی بوده و هستی ندای حقّ جلّ جلاله را تلقاء وجه شنیدی و اشراقات انوار آفتاب معانی را مشاهده نمودی حال تفکّر نما حقّ در چه مقام و خلق در چه گفتگو آذان را ثقل اوهام از اصغای ندای الهی منع نموده و حجابات علوم و ظنون عیون را از مشاهده انوار وجه محروم داشته بذراعین قدرت و قوّت جمعی را از غرقاب فنا نجات دادیم و بافق اعلیٰ فائز نمودیم و اسرار و امورات بعد را از قبل بتصریح تمام ذکر نمودیم تا شبهات مشرکین و انکار معرضین و اشارات غافلین نفوس مقبله را از مطلع نور احدیّه منع ننماید معذلک بعضی صرعی و برخی کاعجاز نخل منقعر مشاهده شدند حقّ منیعی را که جمیع کتب قبل و بعد نزد یک آیه اش خاضع و خاشعست گذاشته اند و بقصص موهومّه قبل تمسّک بسته اند و اقتدا نموده اند أنّک شریعت من بحر بیانی و فزت بتجلّیات انوار شمس حکمتی و سمعت ما نطق به المشرکون الذّین ما اطّلعوا بأصل هذا الأمر و ما فازوا بهذا الرّحیق الذّی فکّ ختمه باسمی المهیمن القیوم از حقّ بطلبید نفوس مقبله عارفه به ما یحبّه الله موفق شوند بسیار عجب است مع این ندا و ظهور این امر اعظم مشاهده میشود اکثری بدنیا متمسّکند و از شبهات و اشارات مضطرب و متزلزل قل هذا يوم الله اتّقوا الله و لا تكونوا من المشرکین دعوا القصص عن ورائکم ان انظروا امری بعینی هذا ما امرتم به فی الكتب و الزّبر و الصّحف و الألواح

انّک قم علی خدمه امر ربّک ثمّ اخبر النّاس و بشرهم بهذا النور الذّی بشرّ به الله فیما انزل علی النّبیّین و المرسلین و جمیع را بحکمت منزله امر نمائید و از قبل حقّ بگوئید آنچه سزاوار يوم الله است باید هر نفسی بکمال حکمت و استقامت بتبلیغ امر مشغول شود اگر ارض طیّبه مشاهده نمود القاء کلمه الهی نماید و الاّ الصّمت اولی چندی قبل این کلمه علیا از قلم اعلیٰ در صحیفه حمرا نازل آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر است مشورت و شفقت انشاء الله کل بر عمل باین کلمه محکمّه مبارکه مؤید شوند بعضی از عباد بالمرّه از شعور محروم مشاهده میشوند بحبالهای موهومه از عروه محکمّه ممنوعند لعمری اگر فی الجمله فیما انزله الرحمن بانصاف تفکّر نمایند کل به أنّک انت الحقّ المبین ناطق گردند در جمیع احوال بحقّ ناظر باشید و بخدمت امرش مشغول ان اذکر از کنت معی فی سرادق العظمه و سمعت منّی ما سمعه الکلیم فی طور العرفان کذلک ایدناک و عرفناک و ذکرناک لتشکر ربّک الکریم لک ان تحفظ هذا المقام الأعظم باسمی القویّ الامین کبر من قبلی علی وجوه اولیائی ثمّ اسمعهم ندائی الأحلی کذلک یأمرک من امرک من قبل و انا الأمر الخبیر البهاء علیک و علی من یسمع قولک فی هذا الأمر الأعظم و یحبّک لوجه الله ربّ العالمین

* * *

هو المحیب

یا اسمی مکتوب جناب حسین علیه بهاء الله که بآنجناب نوشته عبد حاضر معروض داشت انشاء الله لا زال در ظلّ عنایت الهی ساکن و مستریح باشند أنّه یقدّر لمن اراد ما اراد أنّه لهو المقتدر القدیر چندی قبل لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل

و ارسال شد لحاظ عنایت متوجّه او بوده و انشاء الله خواهد بود جمیع دوستان را باتّحاد و اتّفاق امر نموده و مینمائیم ولكن هنوز رایحه اینمقام اعلی استشمام نشد از حق میطلبیم جمعی را مؤیّد فرماید تا باین خدمت اعظم قیام نمایند

ذکر جناب ملا محمد رضا نموده اند حسب الاستدعا لوحی مخصوص او نازل و ارسال شد انشاء الله باو برسانند تا از کوثر حیوان که در بیان رحمن مستور است بیاشامند و بتمامه بافق اعلی اقبال نمایند و بنصرت امر بالحکمة و البیان قیام کنند و نفوسیکه در ارض کاف بافق امر ناظرند جمیع لدی المظلوم مذکورند انشاء الله کل باستقامت کبری ظاهر شوند علی شأن لا تمنعهم شئون البشرو لا تزلّهم اشارات الذین کفروا بالله رب العالمین

از قبل اخبار نمودیم بظهور ناعقین در مدن و دیار انشاء الله باید لثالی محبّت الهی را باسمش حفظ نمایند و از ابصار خائنین مستور دارند یا حسین ذکرهم من قبلی ثم ارسل الیهم هذا الكتاب المبین قل ان جائکم احد بکتاب السّجّین فاعلموا انه من جنود الشّیطان و هو النّاعق الموعود فی کتابی المبین دعوا الواح النّار عن ورائکم مقبلین الی الله العزیز الحمید انشاء الله از بعد هم مخصوص دوستان آیات امنع اقدس نازل و ارسال میشود انه لهو الفضال الکریم الحمد لله رب العالمین یا اسمی بشّره برحمتی و فضلی و عنایتی انا ذکرناه من قبل و ارسلنا الیه ما تضوّع منه عرف عنایتی الّتی سبقت العالمین الحمد لله مؤیّد شدند بتحریر آثار الهی طوبی لقلم تحرّک و لمداد جرى و لیلوح حمل ذکره العزیز المنیع عبد الحاضر یذکره لدی المظلوم و یزور المقصود نیابتاً من عنده و عن الذی سمی بحیدر قبل علی علیه بهاء الله

یا مهدی انا مرّة نخاطبک و اخرى من قرء کتابه لدی العرش ان ربک یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر دو نفر از احبای الهی در آن مکتوب مذکور انا نکبر علیهما من هذا المقام الاعلی و نوصیهما بالاستقامة الکبری فی امر الله مالک العرش و الثّری کذلک نطق لسان العظمة فی هذا المقام المنیر

و نذکر فی آخر الکتاب حرف المیم و النّون قبل شین و نکبر علیه و نذکره بما یرقی به ذکره فی البلاد لیشکر ربّه الغفور الرّحیم البهاء علی اهل البهاء من لدی البهاء

و همچنین ذکر نموده که زیارت نورین نیرین سلطان الشّهداء و اخیه فائز شده طوبی له ثم طوبی له و للذین قصدوا ذاک المقصد لعمر الله نجد من تراب ذاک المقام عرف الفردوس یشهد بذلک من عنده فصل الخطاب انا نصّل علی الذین توجّهوا الیهما و زاروا رمسهما و نطقوا بما انزله الرّحمن فی الکتاب انّ الذی زار الاخت علیها عنایتی و رحمتی و فضلی و المسیح فی الرّئی انه کمن زارنی کذلک نطق القلم الاعلی فی اعلی المقام انا نذکرهم فی هذا الحین و نقول علیکم بهاء الله و بهاء من فی الفردوس الاعلی و النور المشرق من افق عنایة ربهم العزیز الوهاب الحمد لله مالک المبدء و المآب

* * *

احبّاء الله فی معموری

الأعظم الأبھی

یا اصحاب المعمور ان استمعوا نداء ربکم الغفور من شطر هذا الظّهور الذی به اضاء الدّیجور و انارت الآفاق لعمری قد صرتم معموراً بما ورد علیکم فی سبیل الله ربکم مالک الرقاب کم من بناء یتبعه الخراب و ما بنی لکم بما حملتم فی حبّی لا یتبعه الفناء و لا یخریه المیاه کذلک قضی الأمر من لدن فائق الأصباح

ان يا قلم الأعلى ان اذكر عبدنا محمد الذي فاز بالاقبال في يوم فيه اسودت الوجوه و شاخصت الأبصار لتجذبه نفحات الوحي و يأخذه سكر رحيق الرحمن على شأن ينطقه بثناء ربّه بين الامكان طوبى لك بما حملت الشدايد في سبيل ربك و عمّرت بيت القلب بهذا الذكر الذي جعله الله سلطان الأذكار قد ورد عليك ما ورد علينا طوبى لنا و لك و لكلّ موقن صبار بالبلاء انار وجه البهَاء و من افق السّجن و القضاء اشرق على شأن به اشرقت الأرضين و السموات ان يا محمد نور القلوب بذكر المحبوب و الوجوه باسم ربك مالك الابداع ذكر احبائي من قبلى و زين رأس كلّ واحد باكليل ذكر ربهم مسخر الأرياح اذا قرّرت عيونكم من نفحات اللّوح ولّوا وجوهكم الى جهة السّجن قولوا نشهد لك يا ايّها المظلوم بأنك حملت لحيوة العالم ما لا حملة احد من قبل طوبى لقلب اقبل اليك ويل لكلّ مشرك مرتاب كيف نسكن فى المعمور و انت سجت فى اخرب البيوت فداك المعمور يا مشرق الظهور فداك النفوس يا مولى العباد كذلك القيناكم من الآيات الّتى بها تضوّعت نفحة الرحمن فى الدّيار ينبغى لكلّ نفس ان يستنشق و يقول لك الحمد يا من ذكرتنى فى السّجن اذ كنت بين ايدى الطّغاة و البهَاء عليكم من لدن مالك الرّقاب

* * *

هذا لوح القدس قد نزل للأعراب الذين سكنوا فى المدينة و آمنوا بالله العزيز المقتدر القدير

هو العزيز

يا اعرابى ثمّ يا احبائى ثمّ يا اصفياى ثمّ يا جنودى ثمّ يا ظهورى اسمعوا ندائى ان انتم من السّامعين أ نسيتم حمامة الأمر الّتى طارت عن بينكم و صعدت الى الله العزيز الجميل أ نسيتم ورقاء الّتى كانت معكم و تلقى عليكم من آيات الله العالم العليم أحتجبتكم عن هذه العندليب الّتى وقعت تحت مخالب المشركين فوالله قد ورد علىّ ما لا يذكر بالبيان و جرت عنه الدّموع عن اعين المقرّبين و بذلك انقطعت هدهد الأمر عن ذكر السّبا و احمرّت من الدّم وجوه المقدّسين تالّله انّ بلبل الرضوان قد اغمض عيناه عن جمال الورد بما ورد الأحزان على هذا الجمال العزيز المنيع و انقطعت الأنهار عن وصال البحر بما انقطع الفرح عن هذه الشّمس المشرق المنير انتم يا احبائى لا تنسوا لقائى فى ايامى و لا تنكروا شفقتى بكم و لا فضلى عليكم و لا تكوننّ من الغافلين فوالله قد ارجعت سنّة الله فى نفس الحسين بل سنن المرسلين الى ان ورد فى هذا السّجن الأبعد البعيد و انتم اذا جمعتم فى بيوتكم فى ايام فرحكم اذا فذكروا مصايينا و بما ورد علينا من جنود الشّياطين و اذا دخلتم فى الرّبيع فى بساتينكم اذا تفكّروا فى رزائى و كربى و كونوا من المتذكّرين ثمّ اعلموا بأننا كنّا بينكم فى ايام من الدّهر و سنين من الزّمان و انتم ما عرفتمونى بما استرنا وجهنا عنكم و عن كلّ الخلاق اجمعين و بذلك منعتم عن عرفان الله و جماله ثمّ حجّته و بهائه ثمّ دليله و آياته ثمّ عبده و غلامه ان انتم من العارفين قل قد كان جمال القدم بينكم بطراز الله العزيز العالى الحكيم و سلطان الممكنات قد ظهر فى قميص الرّعيّة و انتم ما استشعرت به و ما كنتم من المستشعرين فلمّا قضى الحكم و جاء الوعد قد ظهر عن مشرق الهويّة بسطان عظيم و انتم يا احبّاء الله و جنوده فاسعوا الى الله و جماله و اذا سمعتم آياته فاشكروا الله بارئكم بما عرّفكم نفسه بعد الّذى كنتم عنه لغافلين ثمّ اسجدوا لله بوجوهكم و قلوبكم ثمّ احمده من هذه النّعمة المنزل القديم و اياكم ان لا تختلفوا فى امر الله و لا تتركوا احكام الله الّتى نزلت فى البيان من لدن عزيز كريم ثمّ اجتمعوا على الحبّ ثمّ اصلحوا ما وقع بينكم من الكدورات لتكونوا كنفس واحدة على مقعد صدق منيع اياكم ان لا تجاوزوا عن حدود الله و لا تتعدّوا عنها و لا تكوننّ من المفسدين و ان يكون بينكم ذات فقر فأنفقوا عليه ما وهبكم الله و لا تكوننّ من المانعين و ان وجدتم ذات ضرّ

فأرحموا عليه ثم استأنسوا به برفق منيع و ان وجدتم ذات ضعف فى الايمان لا تعترضوا عليه ثم ذكروه برفق و بلسان لين مليح
ليعرف امر الله فى نفسه و يطّلع بما امر به من لدن عالم عليم إياكم ان لا يختلف احد احداً و لا يضرب نفس نفساً و لا يخان
بعض بعضاً و لا يغترب مصاحب مصاحباً و لا ينكر اخ اخيه المؤمن اتقوا الله فى كلّ ما القيناكم به و كونوا من المتقين و إياكم
ان لا تمنعوا فضول اموالكم عن ذوى القربى منكم و لا عن الفقراء و المساكين كلّ ذلك نصحى عليكم و امر الله بكم و لكم
ان انتم من العارفين و كذلك نلقى عليكم من آيات التوحيد و ما امرتم به لتوحدوا بارتكم بلسان سرّكم و جهركم على شأن
الذى يظهر آثاره عن كلّ جوارحكم و تكوننّ من الموحّدين الله الذى اليه ترجع نفوسكم و قلوبكم و ارواحكم و ابدانكم و كلّ
ما لكم و عليكم و انه هو مرجع كلّ من فى السموات و الأرض ان انتم من العارفين و الروح عليكم يا ملأ الأحياء من كلّ
صغير و كبير ثم كبّروا من لدنا على وجوه اضلاعكم و اولادكم و هذا من امرى عليكم فاتبعوه لتكوننّ من المهتدين ١٥٢

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

جناب افنان آقا میرزا محمود علیه بهاء الله الابهی

بسمه المقتدر علی الاسماء

یا افنانی یا محمود لله الحمد بمقام محمود وارد شدی و زیارت بیت حقیقی فائز گشتی قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرقست لا زال این بیت مطاف ملاً اعلی و اهل جنت علیا بوده چه بسیار از مقرّبین که در طلبش جان انفاق نمودند و روح ایثار کردند بقوّت ایمان و ایقان قصد بیت الهی نمودی و بآن رسیدی و ندایش را شنیدی طوبی لک و لافنانی الذی فاز بزیارتی فی اوّل الاّیام قد ایدکم الله بما لا ینقطع عرفه ان اشکروا الربّ الذی اتی بمجده العظیم و امره المبرم الحکیم

الأعظم الابهی

یا الهی هذا غصن انشعب من دوحه فردائیّک و سدره وحدائیّک تراه یا الهی ناظراً الیک و متمسکاً بحبل الطافک فاحفظه فی جوار رحمتک انت تعلم یا الهی انّی ما اریده الاّ بما اردته و ما اخترته الاّ بما اصطفیته فانصره بجنود ارضک و سمائک و انصر یا الهی من نصره ثم اختر من اختاره و اید من اقبل الیه ثم اخذل من انکره و لم یرده ای ربّ ترى حین الوحی یتحرّک قلمی و ترتعش ارکانی اسألك بولهی فی حبّک و شوقی فی اظهار امرک بأن تقدّر له و لمحییّه ما قدرته لسفرائک و امناء و حیک انک انت الله المقتدر القدیر

ز

امّة الله امّ عبدالمطلب

هو المشرق من الأفق الأعلى

یا امتی چه بسیار از رجال که در قرون و اعصار منتظر ظهور بودند و چون نور از افق عالم اشراق نمود کل معرض مگر معدودی هر یک از اماء بعرفان مالک اسماء فائز او از رجال در کتاب مذکور و از قلم اعلی مسطور حمد کن محبوب عالم را که ترا

تأیید فرمود بر عرفان مطلع آیات و مظهر بینات این فضل عظیمست و این عنایت بزرگ باسم حق حفظش نما آنّ المظلوم یذکر فی هذا المقام امته الأخری و یبشرها بعناية الله المهيمن القيوم البهاء عليك و على اللائی آمنّ بالعزیز الودود

* * *

یاء

ورقه اخت امّ من ایدناه على خدمة هذا الثبّ العظیم

هو الشاهد من افق سماء العلم

یا امتی یا ورقتی قد شهد لك القلم الأعلى باقبالک و حبّک و توجّهک الی وجه القدم اذ اعرض عنه العالم الاّ من شاء الله العلیّ العظیم هذا یوم اخبر به رسول الله من قبل و من قبله الروح و من قبله من اتی بتسع آیات باهرات و سمّی بالکلیم فی کتابی المبین

یا ورقتی جمیع کتب قبل و رسل الهی خلق را باین یوم امنع اقدس بشارت داده‌اند مع ذلك نفوس شرّیة غافله اماره باعتساف تمام بر قطع سدره قیام نموده‌اند طوبی از برای تو که بطراز محبّت الهی مزین گشتی و بذکر و ثنائش فائز جمیع فضل در قبضه قدرت حقّ جلّ جلاله است بهر نفس اراده نماید عطا میفرماید چه مقدار از رجال که خود را صاحبان اسرار و از علمای اعلام میشمردند و چون اندک امتحان بمیان آمد باعراض و اعتراض قیام نمودند بشأنیکه اهل ملأ اعلی بنوحه و ندبه مشغول و تو از فضل الهی و عنایت لایتناهی بعرفان سرّ مکنون و کنز مخزون فائز شدی این مقام عظیم را باسم حقّ جلّ جلاله حفظ نما و از عیون خائنین مستور دار البهاء المشرق من افق ملکوتی عليك و على کلّ امة فازت بأنوار عرشى العظیم

* * *

هو

یا اهل الفردوس الاعلی علیکم ذکر الله و ثنائه و فضله و الطافه و سلامه و صلواته و کلّ ذکر خیر کان فی کتابه المبین

* * *

هو الله تعالى شأنه الحکمة و البیان

یا اهل قفقاز قد سالت البطحاء و انار الأفق الأعلى لعمری افترّ ثغر الحجاز بما ارتفع خبّاء المجد على کوم الله و اشرق نیر الظهور من افق الارادة بعدما انشقت سبحات الجلال من اصبع الاقتدار هذا یوم فيه اخذ سکر رحيق البیان من فی الامکان افرحوا ثمّ ابشروا بما فاحت النّفحة و ارتفعت الصّیحة و نصبت الرّایة الثّوراء على البقعة الحمراء و استوی هیکل العلم على عرش البیان و دعا کلّ الی الله مالک الأديان قد فزتم بیوم اخبر به رسل الله و اصفیائه و بشرت به کتب الله ربّ الأرباب ما من رسول الاّ و قد نطق بثنائه و ما من نبیّ الاّ و قد ذکره فی العشیّ و الاشرار هذا یوم فيه انجذبت الأشياء من نداء الله مالک

الأسماء و نطقت بما نطق به لسان العظمة الملك لله الواحد المختار ان السميع من سمع و اجاب و البصير من رأى الآية الكبرى اذ انار افق الظهور و ارتعدت فرائض العباد من خشية الله مالك الابدان

يا اهل قفقاز اسمعوا نداء المظلوم انه اقبل اليكم و ذكركم بآيات تطير بها الأجساد قد ماج بحر الكرم امام وجوه العالم و الأمم فى غفلة و ضلال الا من انقذته ايدى الاقتدار من لدى الله مالك الرقاب

يا معشر العلماء خافوا الله و لا تنكروا الذى اتى من سماء الفضل و العطاء بآيات لا تعادلها خزائن الأرض يشهد بذلك ام الكتاب من اعلى المقام انصفوا بالله و لا تتبعوا الظنون و الأهوام هذا يوم فيه انشقت سبحات الجلال من اصبع الاقتدار و ظهر ما كان مكنوناً فى ازل الأزال

يا معشر العلماء اسمعوا نداء المظلوم انه يذكركم لوجه الله بما يقرّبكم اليه انه هو العزيز الفضال و ما اراد منكم شيئاً ينطق بينكم بأعلى النداء و يذكركم بهذا اليوم الذى فيه قام الناس لرّب العباد قد ظهرنا و اظهرنا السبيل و فتحنا باب الفردوس الأعلى اقبلوا بقلوب نوراء كذلك ينصحكم من اتى بالحق من ملكوت البيان برايات الآيات

يا معشر البشر قد ظهر المنظر الأكبر و مالك القدر استوى على عرش اسمه الأعظم اتقوا الله و لا تتبعوا كل غافل مرتاب انا انقنا ما عندنا و حملنا الشدائد كلها لارتقاءكم بمراقبة الانقطاع الى مالك الابدان قد ورد علينا من المصائب و البلايا ما عجزت عن ذكرها الأقلام قد تزيّن العالم بنفحات الوحي و الناس فى نوم عجاب فلما اظهرت القدرة اعلامها و فجر الظهور لوائه اعترض العباد منهم من قال انه افترى على الله و منهم من قام على اعراض ناحته به الأرض و نسفت به الجبال لعمر الله انا ما اردنا الا تقرب العباد الى ما ينفعهم و يزيتهم بطراز الآداب انا امسكنا فى كل الأحوال زمام القلم و ما اظهرنا من كنوزه الا على قدر و مقدار قدسوا نفوسكم بما جرى من قلمي الأعلى و زينوها بالأمانة و العفة و العدل و الاضطبار

قل يا معشر العلماء أ تنكرون الذى اتى من سماء الأمر بجنود الحكمة و البيان و ما اراد الا تطهير القلوب و تقديسها من نار الضغينة و البغضاء بذلك ورد علينا ما صاحته به الحصاة هذا يوم فيه اهتزت الأرض و السماء من نفحات الوحي و نطقت الأشياء بما نطق لسان العظمة فى أول الأيام

يا اهل قفقاز قد اتاكم من سمى بعبد الكريم و اخبركم بهذا السر الذى بذكره انجذبت القلوب و بهجره ذابت الأكباد انه كان متمسكاً بحبل ولايتى و متشبهاً بذيل رحمة ربّه مالك الأنام اياكم ان تمنعكم شبهات القوم عن اسمى القيوم او تخوفكم سطوة العالم فى هذا الأمر الذى به اضطربت افئدة الأشرار لا تحرموا انفسكم عن البحر الأعظم الذى ماج امام وجوه العالم و لا تنكروا الذى به سرت نسمة الله و نادى الروح الملك لله الواحد الغفار تالله هذا يوم الآذان لأنها خلقت لاصغاء ندائى و يوم الأبصار لأنها ذوّت لمشاهدة افقى الذى به اشرفت الأنوار اياكم ان تمنعكم ضوضاء العالم عن مالك القدم ضعوا ما عند القوم متوجهين الى انوار وجه ربكم مالك المآب تالله قد اشرق النور من افق الظهور و نطق مكلم الطور و مرّت الجبال كمرّ السحاب يا معشر الفقهاء خافوا الله و لا تمنعوا العباد عن فرات الحكمة و البيان انصفوا فيما ظهر بالحق و لا تتبعوا كل أمر سفاك قد افترّ ثغر البيان بالبرهان و نطق العلم قد اتى المعلوم بقدرة و سلطان ضعوا علومكم قد اشرق نير العلم من آفاق الزبر و الألواح هذا يوم فيه ارتفع النداء من كل الجهات بما تشرقت الأراضي المقدسة بقدم من اتى من سماء الفضل بالحكمة و البيان كذلك زينّا سماء العرفان بأنجم البرهان و الألواح بطراز قلمي الأعلى الذى اذا ارتفع صريه نطق سدره المنتهى العزة لله المهيمن على من فى الأرضين و السموات

ندى مالك اسماء را بلسان پارسی احلى بشنويد او است کوثر حیوان و او است نفحه رحمن مقبلین را بفردوس اعلى راه نماید و در ظلّ قباب عظمت مقام و مقرّ معین فرماید طوبی از برای سمعی که از اصغاء ندا محروم نشد و از برای بصری که حجبات عالم او را از مشاهده بازداشت

ای اهل قفقاز بشنوید ندای مظلوم را اینست آن ندائی که اهل عالم از برای اصغاء آن از عدم بوجود آمده‌اند امروز صریح قلم اعلی مرتفع و سدره منتهی باثمار لطیفه جنبه ظاهر خود را از مائده معنوی الهی محروم منمائید جهد نمائید شاید در این دار فانی کسب مقامات باقیه نمائید سراج عالم دانائی است و نور آن بینائی از حق بطلیبید شما را مؤید فرماید بر آنچه سبب اعلاء کلمه الله است سبحان الله بعضی از ناس که خود را شخص اول در علم و دانائی می‌شمزند از ما ینبغی بی بهره و بی نصیب مشاهده می‌شوند مقصود از دانائی علمی است که سبب حفظ و عمار و اصلاح و منفعت اهل عالم است علوم و فنون و معارف از اثمار سدره انسانی بوده بی سدره ثمر یافت نمیشود ظهور این بعد وجود آن است طوبی از برای نفسی که باصغا کفایت ننماید و هر قائلی را تصدیق نکند و از هر واردی مطمئن نشود اگر نفسی در باره حزبی از احزاب بگوید یا بنویسد آنچه را که سبب ذلت و اذیت گردد اگر بحر علم باشد بقدر خسی وقر و قدر نزد صاحبان بصر نداشته و ندارد محلی که جز معروف از او ظاهر نشده در حقش گفته‌اند آنچه را که ذکرش لایق نه

ای اهل عالم ثمره سدره انسانی عدل و انصاف بوده اگر دارای این ثمر نباشد لایق نار است قد اعمی الغرور ابصارهم و بصائرهم عالم بدو چیز محتاج نظم و عدل ان الممالک تحتاج بنظام یحرسها و عدل یحرثها کذلک یعلمکم المظلوم من شطر السّجن امراً من لدنه و هو الحقّ علام الغیوب

ای اهل علم خود را بشناسید و بر مردم افتخار مکنید لا تكونوا کالذین بدّلوا نعمة الله کفراً و احوّلوا قومهم دار البوار علمی را بیاموزید که شما را از ضغینه و بغضا و حرص و هوی حفظ نماید و بفرح اکبر رساند اشرف و احسن و افضل و اعظم اشیاء عالم است علمی که نجات بخشد نه هلاک نماید این علم انفس اشیاء عالم است و اعزّ آن یشهد بذلک من ینطق انه اتی بالحقّ و هدی کلّ الی صراط الله المستقیم

جناب عبدالکریم نموداری بود از این ظهور اعظم و بمثابة نسیم صبحگاهی از شطر عنایت ربّانی مرور نمود او بنفسه بنار محبت این ظهور مشتعل بود و از دریای معرفت قسمتی باو عطا شد ذلک من فضل الله علیه ولکن از بعضی بیانات او مقصود معلوم نه یعنی بعضی از دوستان کما هی آگاهی حاصل نمودند کذلک نطق بحر البیان من لدی الرحمن فی مدینه عکاء الّتی سمّیت من قبل بالبقة البیضاء و بالأسماء الحسنی فی ایام الله ربّ العالمین

یا اهل قفقاز در آخر بیان شما را وصیت مینمائیم بامانت و دیانت و عفت و صدق و وفا امروز جنود الله اعمال طیبیه و اخلاق مرضیه بوده و هست باین جنود حق را نصرت نمائید و مدائن قلوب را اخذ کنید و سلطان این جنود تقوی الله بوده حق آگاه و عالم گواه که این مظلوم لازال اولیای حق را بنصائحی که سبب نجاح و علّت فلاح است وصیت فرموده و کفی به شهیداً و علیمّاً و از برای شما تأیید میطلبیم تا حلاوت صریح قلم اعلی را بیاید و باثمار سدره منتهی مرزوق گردید البهّاء المشرق من افق سماء عنایتی علی اهل البهّاء الذین بهم سرت السفینه الحمراء علی بحر الأسماء اولئک عباد یصلّین علیهم الملائه الأعلی و اهل الفردوس فی العشی و الاشرار

احبّاء الله فی جاسب

هو الأقدس الأعظم الأبهی

يا أولياء الله في الجاسب قد ورد علينا في سبيل الله ما ورد على بعض اوليائي في هناك يشهد بذلك من عنده أم الكتاب قد نأح اهل الفردوس بما ورد عليكم من الذين بدلوا نعمة الله كفراً و اهلوا قومهم دار البوار قل إياكم ان يمنعكم ظلم الأعداء او سطوة العلماء ان انظروا ثم اذكروا ما ورد على أولياء الله من قبل الذين قاموا على خدمة الأمر في القرون و الأعصار قد حبس الغافلون اسمى في ارض الطاء و اصفياي الأخرى الا أنهم في مربة و شقاق لعمر الله قد اشتعلت نار البغضاء في صدور العلماء و هم معادن الظلم و مطالع التفاف و بهم ذرفت عيون الملا الأعلى و عين العظمة في اعلى المقام

يا غلام قبل رضا ان استمع نداء ربك الأبهى أنه ذكرك و نأح لك بما ورد عليك من مظاهر الشيطان قد كنت تحت لحاظ ربك في أيام فيها ناد المناد الملك لله مالك الایجاد و نذكر اخاك و نبشره بذكرى و عنايتى التى سبقت الأخيار

و نذكر احبائي في هناك الذين ما منعهم لومة اللائمین و وضوء الغافلين عن الله رب الأرباب قل خافوا الله و لا تدحضوا من اناكم بحجج الأنبياء و بما لا رأأت شبهه عين الابداع كذلك غردت حمامة الأمر على غصن البقاء طوبى لمن سمع و اجاب الثور اللائح من يدى البيضاء عليك و عليه و على الذين تمسكوا بحبل الله مالك الرقاب

بسمى الأمر الحكيم امام وجهه من فى السموات و الأرضين

يا اوليائي فى الشين قلم اعلى در جميع احيان شهادت داده و ميدهد بأنه هو الفرد الواحد المقتدر القوى الغالب القدير يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو الفضال الكريم

توليت بيت مبارك را بورقه عليا حرم نقطه اولى و اخت ورقه عليهما بهاء الله و رحمته و عنايته عنايت نموديم اين توليت من عند الله بأن بيت عنايت شده كذلك زينها بطراز الفضل و امضينا الحكم بخاتمي العزيز المحبوب اين شرف و فضل مخصوص شد باخت و ذرية او من لدى الله المعطى الفضال الفياض الغفور الرحيم

اعظم

يا آيتها الورقة المباركة النوراء غنى و تغنى على افنان دوحة البهاء هذه الكلمة العليا أنه لا اله الا هو رب الآخرة و الأولى قد جعلناك من خيرة الاماء و اعطيناك مقاماً لدى الوجه الذى ما سبقته النساء كذلك فضّلناك و قدّمناك فضلاً من لدن مالك العرش و الثرى قد خلقنا عينك لمشاهدة انوار وجهى و اذنك لاستماع آياتى و هيكلك للقيام لدى العرش ان اشكرى ربك مولى الورى ما احلى شهادة السدرة لورقتها و الدوحة الأحديّة لثمرتها بذكرى آياها تضوّع رائحة المسك طوبى لمن وجد و قال لك الحمد يا ربى البهى الأبهى و ما احلى حضورك لدى الوجه و نظرى اليك و عنايتى لك و فضلى عليك و ذكرى إياك فى هذا اللوح الذى جعلناه آية عنايتى لك فى السرّ و الاجهار

هو العليم الحكيم

یا ایها الحاضر لدى الباب و المستقیم علی الامر علیک سلام الله و رحمته قد حضر المجد عند المظلوم و قرء کتابک فاز بالاصغاء و بهذا الجواب الذى بلسان سره يقول ان الجواب بلی بلی بلی لله الحمد از قبل و بعد بعنايت مخصوصه فائزى نسل الله تبارک و تعالى ان یقدر لک فی کلّ يوم ما ینبغى لسماء جوده و بحر عطائه انه هو الجواد الکریم

و اما ما رأیت فی المنام نسئله تعالى ان يجعله مبارکاً علیک و علی اولیائه و احبائه اینکه نفس مذکور در کالسکه بوده با شوکت خاقانی و از پیش آنجناب گذشته و بعد با او ملاقات نموده باسباب دیگر یعنی بعمامه شکى نیست که حال با شوکت و حشمت سلطانی موجود و ظاهر ولكن تغییر آن مشعر است بر تغییر احوال و تبدیل شوکت و عزت انا نحکم فی هذا الحین بتنزله عن المقام الاول لیستریح بذلك عباد الله و خلقه و آنچه ذکر شد از نوم مستفاد میشود و علم مستور بان حکم فرموده ولكن چون اینمظلوم از برای کلّ خیر طلبیده و می طلبد لذا یقول

یا اله الجود و مربی الوجود اسئلك باسمک المهیمن علی الغیب و الشهود بان تزین المذكور بانوار نیر عدلک ثم احفظه من شرّ الذین ارادوا فی سرّ السرّ اخذ مملکتهم ای ربّ نور قلبه بنور العرفان و ایده علی التوجّه الی افق ظهورک و مشرق آیاتک و مظهر نفسک ای ربّ لا تمنعه عن الاقبال الی شطر مواهبک و لا تجعله محروماً عن فیوضات ایامک انک انت المقتدر الذى شهدت به الکائنات لا اله الا انت الغفور الکریم

اینکه بعد توجّه نمودی و بخانه نئی رسیدی که بزرگتر و اعظمتر از سرایه بود و هر یک از بیوتش هم بعظمت سرایه مشاهده شد این فقرات گواه بر عظمت امر و بسط ظهور و طول ذیل مبارکست و اینکه کتاب در ید من بیده ملکوت کلّ شیء مشاهده شد اینهم مدل بر عظمت ظهور و اعلاء کلمه اعظم که نفس کتاب الله است بوده اینست آن کتابیکه هر کلمه آن در عالم متصرف و آمر و حاکمست سوف یظهر الله ما نزل فیهِ من جواهر اوامره و لثالی احکامه تعبیر کتاب و شرح آن فی الحقیقه خارج از احصا بوده العلم عند الله ربّ العرش العظیم و اینکه ذکر نمودی در همان عبارت در یکی از بیوت آن مجدّد مشرف شدی و بیاناتیکه اصفا نمودی این مدل و مشعر بر تعطیل زینت بیت است یعنی اسبابیکه سبب زینت و تلطیف صورت ظاهر بیت است و این فقره در ظاهر ظاهر هم همین قسم است الحمد لله بنیان بیت محکم و اثاث و اصولش ثابت البتّه از بعد اسباب زینت ظاهره هم باراده الهی ظاهر خواهد شد چون در عالم مشیت مکنون و در عالم لوح و قلم مذکور و مرقوم البتّه آثارش ظاهر شود و عالم را از این ذلت و تنگی فارغ نماید انه علی کلّ شیء قدیر

* * *

جناب عبدالوهاب

هو الله تعالى شأنه العظمة و الکبریاء

یا ایها الساکن فی الحدباء اسمع نداء هذا المظلوم الذى سجن فی العکا ثم اذكر ایام التی جعلوا الغافلون آل الرسول اسارى الذین استضعأت بوجوههم الثرب و البطحاء الی ان دخلوا فی الدمشق الفیحاء و کان بینهم سید الساجدین و زین الموحّدين قیل لهم ا انتم الخوارج قال لا والله نحن عباد آمنّا بالله و آیاته و افترّ ثغر الايمان بوجوهنا و اماطت ظلمات الأکوان بوجودنا بنا ارتفع سراق العرفان و شیدت ارکان الايمان قیل ا حللتّم ما حرّمه الله او حرّمتم ما احلّ الله قال لا والله نحن اول من اتّبع اوامر الله قیل ا ترکتم القرآن قال نحن من اهل البيت فینا نزل القرآن و منّا ظهرت آیه الرّحمن و عندنا معانیه و اسراره و منّا ذکره و انتشاره قیل فبأی جرم ابتلّیتم قال لحبّ الله و انقطاعنا عمّا سواه و الیوم ینکرون النّاس اعمال الذین ظلموا من قبل و یظلمون

اشدّ ممّا ظلموا و هم لا يشعرون كأنّهم امنوا اللّٰه و ضمنوا الخلود لم ادر فى اىّ واد يهيمنون اما يرون يذهبون و لا يرجعون اما يعلمون غداً يسألون و لا يفدون الى متى يجزّون اذبال الهوى و يمرّون اتلال الغوى تالّله لو علموا ما وراء الفدام من كوثر عرفان ربّهم العزيز العلام لبندوا ما عندهم من الأوهم و اشتغلوا بذكر الأعظم فى اللّٰيالى و الأيّام نحن بفضل الله و منه راض بقضائه و لا يمنعنا البلايا عن حبّه و لا القضايا عن ذكره و لو يجتمع علىّ من على الأرض كلّها برماح نافذة و سيوف شاحذة لا يسكن لسانى عن ذكر الله و انّك فكّر ثمّ انظر فيما ورد على اولياء الله فى اعصار الخالية و ما ورد علينا فى هذه الأيّام المظلمة فسوف تُعطّ يد الغفور جيب هذا الدّيجور و أنّه كان للضعفاء معيناً نسأل الله بأن يقربّك اليه و يرزقك خير الدّنيا و الآخرة و يجعلك معيناً لعباده الضّعفاء و موفقاً على ما يحبّ و يرضى أنّه على كلّ شىء قدير و بالاجابة جدير

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله

هو الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

يا ايّها الشّارب من كأس عنايتى و الطّائف حول ارادتى و المقبل الى كعبة جمالى و النّاطق بشنائى و الطّائر بقوادم الذّكر فى هوائى و المتشبّث بذيل عنايتى و المتمسّك بحبل فضلى و القائم على خدمة امرى بين خلقى قد حضر كتابك فى محضرى و قرأه العبد الحاضر لدى عرشى و اجنباك بكتابى هل يعرف احد مقامه فى العالم و هل وجد عرفه الأُمم لعمر الله لو وجدوا نبدوا ما عندهم و سرعوا بعيونهم الى مقام اذا ظهر خضعت الظّهورات كلّها و اذا نزلت آية خشعت لها كتب العالم بأسرها لعمر الله قد غفلوا عمّا ينفعهم و اعرضوا عمّا يقربّهم طوبى لك بما توجّه اليك وجه القدم و انزل هذا اللّوح باسمك فضلاً من عنده عليك ان اشكر و قل

لك الحمد يا مقصود العالم و لك الثّناء يا محبوب الأُمم اشهد بك سرت نسمة الرّحمن فى الامكان و تحرّك القلم الأعلى بين الأديان و ماج بحر العرفان و جرت عليه سفينة الرّحمن بهذا الاسم الذى اذا ظهر استفرح الملاء الأعلى و ناح العجبت الذى كفر بالله المهيمن القيّوم

هو الله تعالى له البيان و هو العطاء الذى ليس له شبه فى الابداع

يا ايّها الطّائف حول بحر عرفانى و النّاظر الى تيّر افق برهانى اسمع ندائى أنّه يجذبك الى مقام ينطق فيه كلّ الاشياء قد اتى المالك الملك لفاطر الارض و السّماء

نامه جناب على قبل عسكر بحضور فائز لله الحمد عرف محبّت مظلوم از آن ساطع و اينكه مذكور نموده اند كه الحمد لله از دولت حق جلّ جلاله بتمام نعمت واصلم ولى نميدانم چه جهت ميباشد كه دلم شاد نيست بعد از اصغاء اينكلمه اين آيه كبرى از قلم اعلى نازل يا على قبل عسكر عليك بهاء الله مالك القدر خوشدل باش چه كه مولى العالم از سجن اعظم بتو توجّه نموده خوشحان باش چه كه جانان تاج ظهور بر سر گذاشته و ترا بآن بشارت داده خوشروح باش چه كه روح الامين با قبيلى از ملائكه حاضر و باصغاء كلماتيكه محض عنايت از سماء فضل نازل گشته فائز خوشبيان باش چه كه ملكوت بيان

بذکرت مشغول یا علی قبل عسکر اسباب خوشی شما خارج از ذکر و بیان و مقدّس از احصا و ذکر لسان بوده و هست اسباب آن در مقام اوّل توجّه بافق اعلی است و در ثانی عرفان مالک ملکوت اسما و در ثالث اصغاء ندا از فم اولیا و رابع مشاهده آثار در ایّام الله باری اسباب خوشدلی بسیار امید آنکه از بعد خوشدل و خوشجان و خوشروح باشی چه که ایّام فرح اکبر است و اگر گاهی بمقتضای حکمت بالغه الهی امری منافی ظاهر شود البتّه آن سبب ظهور نعمتهای ربّانی و مانده‌های سمائی است

در امور واقعه در ارض یاء تفکّر نما لعمری هر فقره آن سبب اعلاء کلمه الله و ارتفاع امر اوست آنچه در ایّام ظهور ظاهر شود اگر بر حسب ظاهر ذلّت است صد هزار عزّت در آن مستور و اگر نقتت است صد هزار رحمت در آن مکنون اگر نفوس غافله بر اسرار شهادت آگاه میشدند هرگز مرتکب این امور نمیگشتند و لکنّ الله ضرب علی فهم و بصرهم و عقولهم و ادراکاتهم چه که ریح عظیم را از خسارت شمرند و بدست خود نصرت کردند و شاعر نیستند آنّه ینصر امره مرّه بعد آنّه و اخری باولیاّه از قلم اعلی در باره آن نفوس طیبّه مبارکه نازل شد آنچه که عالم و خزائن و اسبابش بآن معادله ننمایند سوف یرون الغافلون و الظّالمون جزاء اعمالهم

آنچه بر افغان سدره مبارکه و بر اولیایش وارد کل مرقوم و مسطور سوف یرفعهم الله فضلاً من عنده و ینصرهم بجنوده لله الحمد حضرات افغان در آن اشطار حاضرند و در جمیع احوال موفّق بوده و هستند الحمد لله الذی رفع عبده الکریم و اظهر ما اراد الله لهو المقتدر القدیر اولیای آن ارض هر یک بذکر حق جلّ جلاله فائزند

اینکه در باره حزن بعضی و بکاء بعضی در ارض یاء ذکر نموده‌اند اینعمل ایشان خطاست چه که آن نفوس مقدّسه بشهادت کبری فائز گشته‌اند و فی سبیل الله و محبّه وارد شده باید کل بلک الحمد یا مولی العالم ناطق شوند

الها الها محبوبا محبوبا مقصودا مقصودا از کرم عمیمت مسئلت مینمائیم که ما را مؤیّد فرمائی بر اینکه جانرا در سیبلیت انفاق نمائیم و ما یملک را بر قدومت نثار کنیم تویی قاضی حاجات سائلین و طالبین و فی قبضتک زمام من فی السموات و الارضین

یا ایّها الشّارب رحیق البقاء جناب میرزا مهدی را از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسانید مکرّر ذکرشان مذکور انشاء الله مؤیّد شود بر انتشار امر الهی این ایّام تبلیغ است چه که آیه نصر و ظفر از افق ارض یاء ظاهر و طالع و ساطع وقت و تبلیغ است باید اولیا همّت نمایند و بروح و ریحان غافلین را بشطر آگاهی کشانند عملیکه در آن ارض لاجل اظهار محبّت ظاهر شد لدی المظلوم مقبول و مذکور انشاء الله کل باعمالیکه سبب تقرّب عباد است تمسّک نمایند اینست امر مبرم که از افق قلم اسم اعظم ظاهر شده طوبی للعارفین و طوبی للعاملین الحمد لله ربّ العالمین

اهل آن بیت طراً را از قبل مظلوم ذکر نما و بانوار کلمه الله منور دار یوم عظیم است و عنایت کبیر طوبی لمن توجّه الی افق الظهور منقطعاً عمّن فی السموات و الارضین البهّاء علیکم اجمعین

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبهی

هو الامر الحکیم

یا ایّها القائم لدى الباب قد اتی الوهاب لیبلغ الأحزاب ما یقرّبهم الی مالک الرقاب نامہات بمشاهدہ و اصغا فائز نسأل اللہ بأن یؤیدک علی ما ینبغی لایامہ أنّه علی کلّ شیء قدیر آنچه ذکر نمودی مدّست بر محبت و خضوع و خشوع و استقامت جناب مؤمن و الورقة الّتی فازت بالحضور فی ایّام اشرق نیر الظهور من افق العراق للہ الحمد فائز شدند بآنچه کہ در کتاب الہی از قلم اعلی مرقوم و مسطور ہنیئاً لہما انّ الورقة شربت من ید العطاء ریح البقاء و المؤمن کتب لہ اجر الوصال من الغنی المتعال جناب امین علیہ بهائی و عنایتی مکرّر در حضور و غیاب ذکرشان را نمودہ فی الحقیقہ جناب مذکور لازال بذکر دوستان الہی مشغول ہنیئاً لہ در بارہ بیت آنچه ذکر نمودند از آن نفحات محبت اللہ متضوّع و این نفعہ قطع نشدہ و نمیشود و لکن ارادہ دیگر در چند سنہ قبل بر ارادہ شما سبقت گرفت و باین خدمت فائز گشت بیت شما ہم از فضل و رحمت نامتناہی بطراز قبول فائز حضرت مبشّر روح ما سواہ فداه میفرماید جمیع از برای آنست کہ بکلمہ رضا فائز شوند قل

لک الحمد یا الہی بما فاز عملی هذا بطراز قبولک و رضائک اسألك ان تکتب لی و لمن معی ما یقرّبنا الیک فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر العزیز المنان

و اما رسول علیہ بهائی و عنایتی در سنین اخیرہ بخدمت مشغول لازال بتحریر آیات و بتبلیغ امر متمسک نسأل اللہ ان ینزل علی رمسہ امطار رحمته أنّه ہو ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین للہ الحمد بلقا ہم فائز گشت و مدّتی در ظلّ قباب عظمت ساکن از حقّ میطلبیم نفوسی کہ لوجہ اللہ بخدمت و ترتیب امورش قیام نمودند کل را بعنایت و فضل و عزّ و عطا فائز فرماید

اما در باب ترکّہ آن مرحوم مرفوع ذکر نمودند اگر وارث مفقود باید بمشورت بفقرای این حزب داده شود اولیای آن ارض از ذکور و اناث کل را تکبیر میرسانیم و بتجلیات انوار نیر بیان مقصود عالمیان مسرور و متذکّر میداریم البہاء من لدنا علیکم یا حزب اللہ و رحمته و عزّہ و عطائہ جواب عرایض قبل را غصن اکبر از شطر ہاء میرسانند

حسب الأمر این عہد در حضور نوشت

مجید

* * *

ع ش

جناب عبدالحسین خان من ہم علیہ بہاء اللہ

هو المشرق من افق البرهان

یا ایّها المتمسک بحبل العمل و البیان حبّذا عملک فی سبیل اللہ و حبّہ و خلوصک فی ایّامہ و اقبالک بعد اعراض خلقہ نسأله تعالی ان یؤیدک فی کلّ الأحوال أنّه ہو الغنی المتعال للہ الحمد عملت بعزّ قبول فائز و علامت آن آنکہ جناب فضل علیہ فضل اللہ و بہائہ ذکرت نمودہ و بساحت اقدس ارسال داشته و علامت اخری این لوح امنع اقدس کہ از سماء مشیت نازل لعمر اللہ لو تمرّ نفحاتها علی العظم الرّمیم لتراہ قائماً ناطقاً بثناء نبی اللہ العظیم و علامت دیگر آنکہ ذکرت در ساحت اقدس باقی و دائم طوبی لک و لامساکک و طوبی لمن افطرك و لکن در این ظهور اعظم کتب الہی مجالس سرور برپا نمودہ و عرصہ

عالم را بنور فرح و ابتهاج منور داشته و از شرایط سرور مائدهٔ سمائی و نعمتهای ارضی بوده و خواهد بود باین مریم عرض نمودند یحیی معمدانی صائم بود و بزهده و تقوی متمسک و تو و اصحابت میخوريد و میآشامید قال الروح انه جاء یوحنا لا یأكل و لا یشرَب فتقولون فيه شیطان جاء ابن الانسان یأكل و یشرَب فتقولون هو ذا انسان اکول مقصود از یوحنا یحیی و از ابن انسان ابن مریم است نزد متبصرین واضح و معلوم است که جمیع امور معلق بامر و نهی است که از مشرق ارادهٔ رحمانی و مشیت ربّانی اشراق نماید اگر بفرماید صم و لا تعقبه کلمة افطر ینبغی ان تصوم الی ان تموت لذا تا حال آنچه از آن جناب ظاهر بطراز قبول فائز و حال میفرماید کل و اشرب هذا ما امرت به من لدن ارحم الراحمین انه خلق الآء الأرض و نعمائها اولاً لأصفیائه و اولیائه و لعباده با وجود نعماً اگر نفسی خود را منع نماید نعوذ بالله خلق اشیاء و سبب و ثمرش لغو ماند باید در جمیع احوال نظر بکلمهٔ مبارکهٔ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نمود هر چه از مصدر امر ظاهر شود حقّ لا ریب فيه باید بآن تمسک جست و شکر نعمت در یک مقام اظهار نعمت است ولکن حزب شیعه بعضی محل و منزل و لباسشان از لطافت خارج است و آن را سبب زهد میدانند و نفس تقوی میشمزند بلی اگر این امور از فقر ظاهر بآسی نیست و عندالله مقبول و عند وسعت هر چه اظهار نمایند و یا اتفاق کنند عندالله محبوب ملاً عالین و ارواح مجرّده بمقامات معطرهٔ مطهرهٔ لطیفه ناظرند چنانچه مبشر میفرماید صلوة در لباس حریر افضل است عندالله و همچنین میفرماید اگر بدانم چه محل را مقرر قرار میفرمائی هرآینه از حال امر مینمایم از وجه ماء از الماس بنا نمایند باید آن جناب شکر نمایند که سبب ظهور این لوح امنع اقدس گشتند امروز اهل بهاء اگر ممکن شود باید بغذاهای لطیفهٔ معطرهٔ متنعم گردند ولکن طوبی لمن اختار اخاه علی نفسه انه من المقربین العالمین عند الله الامر الحکیم البهاء من لدنا علیک و علی اولیائی هناك الذین نصروا العدل و الانصاف و تمسکوا بحبل الصبر و الاضطبار انهم من الناصرین فی کتاب الله رب العالمین

* * *

ط

جناب میرزا حسن علیه بهاء الله

هو القائم الظاهر التاطق امام الوجوه

یا ایها المذكور لدى المظلوم انّ قلمی الاعلی اراد ان یتظهر لک لئالی الحکمة الّتی کانت مکتونة فی خزائنه و یسمعک نداء الله و یریک امواج بحر البیان فی هذه الاّیام الّتی فیها ظهر المکتون باسمه القیوم و ادار بایادی الفضل و العطاء رقیقه المختوم طوبی لمن نبذ الوری ورائه و اقبل و سرع الی ان اخذ و شرب و قال لک الحمد یا مقصود من فی السّموات و الارضین هذا یوم فیهِ سرت نسمة الرّحمن علی من فی الاکوان و غرّدت حمامة البرهان علی اعلی الاغصان و بشرّت من علی الارض بما کان موعوداً فی کتب الله رب العالمین طوبی لک بما سمعت النداء و اقبلت الیه و ما منعتک حجبات العالم و ما خوّفک سطوة الامم الذّین نقضوا عهد الله و میثاقه و ارتکبوا ما ناح به الروح الامین انا اخذنا کفّاً من التراب و نفخنا فیهِ اقلّ من سمّ الابرّة روحاً من لدنا فلمّا تحرّک قام علی التّفاف بما غرّه من لم یکن له مقام عند الله ربّ العرش العظیم قم علی خدمة الامر بقوة من عندنا و قدرة من لدنا و قل یا ملاء المعرضین انصفوا بالله ثمّ انظروا فی آثار قلمه و ما ظهر من عنده و اخبر به فی کتبه و صحفه و الواحه و لا تكونوا ممّن انکر آیات الله و برهانه و حجّته و آثاره و افقی علی موله من دون بیّنة من الله العلیم الخبیر قد ذکرک من احبّتی و طار فی هوآئی و فاز بلقائی و شرب رقیق البیان من کأس عطائی ذکرناک بهذا الکتاب المبین الذی ینادی باعلی

التَّدَاء و يقول تالله الحقّ قد كشف الحجاب و اتى الوهّاب راکباً على السّحاب و ما اراد الاّ اصلاح العالم و تهذيب نفوسکم ان کنتم من العارفين و منع الكلّ عن الفساد و امرهم بتقوى الله العزيز الحميد قل انصروا ربکم باخلاق و اعمال يرتفع بها مقام الكلمة المباركة و مقاماتکم بين الاحزاب انه هو التّاصح العليم الحكيم انا نوصیک بالحکمة فى کلّ الاحوال و بما ينبغى للانسان تبارک الرحمن الذى امر الكلّ بما تنجذب به افئدة المقبليين ثمّ اعلم انّ الذّئب افترس غنمى و الظّالم عقر ناقة الله ربّ الكرسيّ الرّقيع و الثّعبان فغر فاه و لدغ من جعله الله نوراً لمن فى السّموات و الارضين طوبى لک بما نزل لک ما يكون باقياً ببقاء اسماء الله و صفاته و ملکوته العزيز المنيع احفظ هذا المقام الاعلى باسم ربّک مولی الوری و قل

سبحانک اللهم يا فاطر السّماء و مالک ملکوت الاسماء اسئلك بالدّماء التى شفکت فى سبيلک و باوليّاتک الذين ما منعهم شئ من الاشياء و لا ظلم الاعداء عن التّقرب اليک و الحضور امام وجهک ان تؤيّدنى على ما يجعلنى منقطعاً عن دونک و متمسّكاً بحبل عنايتک اى ربّ قد ترکت ملّة قوم انکروا فضلک و امواج بحر بيانک و تجلّيات نیر ظهورک اسئلك يا مالک القدم باسمک الاعظم ان تجعلنى مؤيّدّاً على ذکر ما انزلته فى الفرقان على مشرق وحیک و مطلع آياتک قلت و قولک الحقّ قل الله ثمّ ذرهم فى خوضهم يلعبون انا لله و انا اليه راجعون

البهّاء من لدنا عليك و على من سمع حفيف سدره المنتهى فى الفردوس الاعلى و قال لک الحمد يا من فى قبضتک زمام الاسماء و فى يمينک ازمنة ما كان و ما يكون

* * *

يکى از احبّاي الهى مکتوبى بحاجى محمدکريم خان نوشته و در آن مکتوب سؤالات چندی نموده و از قرارى که استماع شد خان مذکور از معانى غافل شده بالفاظ تمسّک جسته و اعتراض نموده ليدحض الحقّ بما عنده ولكن غافل از اينکه يحقّق الله الحقّ بکلماته و يقطع دابر المشرکين اوّل آن مکتوب باين کلمات مزین الحمد لله الذى كشف القناع عن وجه الاولياء خان مذکور اعتراض نموده که اين عبارت غلط است و صاحب اين مکتوب گویا بحررفى از علم و اصطلاحات قوم فايز نشده چه که قناع مخصوص رؤس نسا است باعتراض بر الفاظ مشغول شده و غافل از اينکه خود از علم و معلوم هر دو بی بهره مانده اصحاب الهى اليوم اين علومى را که او علم دانسته ننگ ميدانند علمیکه محبوب است آن بوده که ناس را بحقّ هدايت کند بعد از آنکه نفسى بآن فايز نشد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود و اعتراضات او ديده نشد مگر همين یک فقره که آن هم شنیده شد و آن فقره بمنظر اکبر رسيد لذا از مظهر امر در جواب اعتراض او اين لوح ابدع اقدس اطهر نازل که شايد ناس بامثال اين اعتراضات از مالک اسما و صفات محروم نمانند و کلمه عليا را از کلمه سفلى تمیز دهند و بشرط الله العلى الاعلى توجه نمایند من اهتدى فلنفسه و من اعرض انّ الله لغنى حميد

بسم الله العليم الحكيم

يا ايّها المعروف بالعلم و القائم على شفا حفرة الجهل انا سمعنا بانّک اعرضت عن الحقّ و اعترضت على احد من احبّائه الذى ارسل اليک کتاباً كريماً ليهدیک الى الله ربّک و ربّ العالمين انّک اعترضت عليه و اتّبعته سنن الجاهلين و بذلک ضيّعت حرمتک بين عباد الله لاّنا باعتراضک وجدناک على جهل عظيم انّک ما اطّلت على قواعد القوم و اصطلاحاتهم و ما دخلت روضة المعانى و البيان و كنت من الغافلين و ما عرفت الفصاحة و البلاغة و لا المجاز و لا الحقيقة و لا التشبيه و لا الاستعارة لذا نلقى عليك ما تطّلع به على جهلک و تكون من المنصفين انّک لو سلکت سبل اهل الادب ما اعترضت عليه فى لفظ

القناع و لم تكن من المجادلين و كذلك اعترضت على كلمات الله فى هذا الظهور البديع اما سمعت ذكر المقنع و هو المعروف بالمقنع الكندى و هو محمد بن ظفر بن عمير بن فرعان بن قيس بن اسود و كان من المعروفين انّا لو نريد ان نذكر آباؤه واحداً بعد واحد الى ان ينتهى الى البديع الاول لنقدر بما علّمنى ربّى علوم الاولين و الآخرين مع انّا ما قرئنا علومكم و الله على ذلك شهيد و عليم و انه اجمل الناس وجهاً و اكملهم خلقاً و اعدلهم قواماً فانظر فى كتب القوم لتعرف و تكون من العارفين و كان اذا اسفر اللثام عن وجهه اصابته العين فيمرض لذا لا يمشى الاً مقنعاً اى مغطياً وجهه كذلك ذكر فى كتب العرب العرباء و الادباء و الفصحاء فانظر فيها لعلّ تكون من المطلعين و انه هو الذى يضرب به المثل فى الجمال كما يضرب بزرّاء اليمامة فى حدة البصر و بابتن اصمغ فى سعة الرواية لو كنت من العالمين و كذلك فى طلب الثّار بالمهلهل و الوفاء بالسّموّال و جودة الرّأى بقيس بن زهير و الجود بحاتم و الحلم بمعن بن زائدة و الفصاحة بقسّ بن صاعدة و الحكمة بلقمان و كذلك فى الخطبة بسحبان وائل و الفراسة بعامر بن طفيل و الحذق باياس بن معوية بن القرّة و الحفظ بحمّاد هؤلاء من مشاهير العرب الذين ترسل بهم الامثال طالع فى الكتب لعلّ لا تدحض الحقّ بما عندك و تكون من المتنبّئين و توقن بانّ علماء الادب استعملوا لفظ القناع فى الرّجال كما ذكرناه لك بيان ظاهر مبين ثمّ اعلم بانّ القناع مخصوص بالنّساء و يسترن به رؤسهنّ ولكن استعمل فى الرّجال و الوجه مجازاً ان كنت من المطلعين و كذلك اللثام مخصوص بالمرّة يقال لثمت المرّة اى شدّت اللثام على فمها ثمّ استعمل فى الرّجال و الوجه كما ذكر فى الكتب الادبيّة اسفر اللثام عن وجهه اى كشف النقاب ايّاك ان تعترض بالكلمات على الذى خضعت الآيات لوجهه المشرق المنير خف عن الله الذى خلقك و سوّاك و لا تشمت الذين آمنوا و انفقوا انفسهم و اموالهم فى سبيل الله الملك العزيز القدير قل ما كان مقصودنا فيما ارسلناه اليك الاً بان تكون متذكّراً فيما فرطت فى جنب الله و تتخذ لنفسك اليه سبيلاً انّا اردنا هدايتك و انك اردت ضربنا و استهزئت بنا كما استهزء قوم قبلك و هم اليوم فى اسفل الجحيم انك من الذين اذ نزل الفرقان من لدى الرّحمن قالوا ان هذا الاً اساطير الاولين و اعترضوا على اكثر آياته فانظر فى الاتقان ثمّ فى كتب اخرى لترى و تعلم ما اعترضت به من قبل على محمد رسول الله و خاتم النّبيّين انّا عرّفناك نفسك لتعرفها و تكون على بصيرة من لدى البصير قل عند ربّى خزائن العلوم و علم الخلائق اجمعين ارفع رأسك عن فراش الغفلة لتشاهد ذكر الله الاعظم مستويّاً على عرش الظّهور كاستواء الهاء على الواو قم عن رقد الهوى ثمّ اتّبع ربك العلى الاعلى دع ما عندك ورائك و خذ ما اتاك من لدى الله العزيز الحكيم قل يا ايّها الجاهل انظر فى كلمات الله ببصره لتجدهنّ مقدّسات عن اشارات القوم و قواعدهم بعد ما كان عنده علوم العالمين قل ان آيات الله لو تنزل على قواعدكم و ما عندكم انّها تكون مثل كلماتكم يا معشر المحتجبين قل انّها نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه و جعله الله مقدّساً عن عرفان العالمين و كيف انت و امثالك يا ايّها المنكر البعيد انّها نزلت على لسان القوم لا على قواعدك المجعولة يا ايّها المعرض المريب انصف بالله لو توضع قدرة العالم فى قلبك هل تقدر ان تقوم على امر يعترض عليه الناس و عن ورائهم الملوك و السّلاطين لا وربّى لا يقوم احد و لن تستطيع نفس الاً من اقامه الله مقام نفسه و انه هو هذا و ينطق فى كلّ شأن انه لا اله الاً هو الواحد الفرد المعتمد العليم الخبير لو يتكدر منك قلب احد من خدام السّلطان فى اقلّ من آن لتضطرب فى الحين و انك لو تنكرنى فى ذلك يصدّقنى عباد الله المخلصون و مع ذلك تعترض على الذى اعترض عليه الدّول فى سنين معدودات و ورد عليه ما ناح به الرّوح الامين الى ان سجن فى هذا السّجن البعيد قل ان افتح البصر انّ الامر علا و ظهر و الشّجر ينطق باسرار القدر هل ترى لنفسك من مفرّ تالّله ليس لاحد مفرّ و لا مستقرّ الاً لمن توجه الى المنظر الاكبر هذا المقام الاظهر الذى اشتهر ذكره بين العالمين قل اعترض بالقناع على الذى آمن بسّلطان الابداع و الاختراع و الذى اعترض اليوم انه من همج رعا ع عند الله فاطر السّموات و الارضين قل يا ايّها الغافل اسمع تغنى الورقاء على افنان سدره المنتهى و لا تكن من الجاهلين انّ هذا هو الذى اخبركم به كاظم و احمد و من قبلهما النّبيّون و المرسلون اتق الله و لا تجادل بآياته بعد انزالها انّها نزلت بالفطرة من جبروت الله ربك و ربّ

العالمين و أنّها لحجّة الله في كلّ الاعصار و لا يعقلها الاّ الذينهم انقطعوا عمّا عندهم و توجّهوا الى هذا النّبأ العظيم يا ايّها البعيد لو أنّ ربّك الرّحمن يظهر على حدوداتك لتنزل آياته على القاعدة التي انت عليها تب الى الله و قل

سبحانك اللهم يا الهى انا الذى فرطت في جنبك و اعترضت على ما نزل من عندك ثمّ اتبعت النّفس و الهوى و غفلت عن ذكرك العليّ الابهى يا الهى لا تأخذنى بجريراتي طهرنى عن العصيان ثمّ ارسل علىّ من شطر فضلك روايح الغفران ثمّ قدّر لى مقعد صدق عندك ثمّ الحقنى بعبادك المخلصين يا الهى و محبوبى لا تحرمنى عن نفحات كلماتك العليا و لا من فوحات قميصك الابهى ثمّ ارضنى بما نزل من عندك و قدّر من لدنك أنّك فعّال لما تشاء و أنّك انت الغفور الجواد المعطى الكريم

اسمع قولى دع الاشارات لاهلها و طهر قلبك عن الكلمات التي تورث سواد الوجه في الدارين اطلع عن خلف الحجب و الاشارات و توجّه بوجه منير الى مالک الاسماء و الصّفات لتجد نفسك فى اعلى المقام الذى انقطعت عنه اشارات المرييين كذلك نصحك القلم الاعلى ان اقبلت لنفسك و ان اعرضت فعليها ان ربّك الرّحمن لغنىّ عمّا كان و عمّا يكون و أنّه لهو الغنىّ الحميد

بلسان پارسی ذکر میشود که شاید عرف قميص رحمانی را از کلمات منزله پارسیه ادراک نمائی و منقطعاً عن الاشارات بشطر احديّه توجّه کنی اگرچه هر طیری از کدس رحمت رحمانیه و خرمن حکم صمدانيّه نصیب نبرده و قادر بر التقاط نه طیر بیان باید در هواء قدس رحمن طیران نماید و از خرمنهای معانی قسمت برد تا قلوب و افئدة ناس بذکر این و آن مشغول از عرف روضه رضوان محروم بشنو نصح این مسجونرا و بیازوی یقین سدّ محکم متین بنا کن شاید از یاجوج نفس و هوی محفوظ مانی و بعنایت خضر ایّام بکثر بقا فایز شوی و بمنظر اکبر توجّه نمائی دنیا را بقائی نه و طالبان آن را وفائی مشهود نه لا تطمئنّ من الدّنيا فکّر فی تغییرها و انقلابها این من بنی الخورنق و السّدير و این من اراد ان يرتقى الى الاثير کم من قصر استراح فيه بانيه فی الاصيل بالعافيه و الخير و غداً ملکه الغير و کم من بيت ارتفع فی العشيّ فيه القهقهة و شدو الرّزقاء و فی الاشراق نحيب البكاء ائّ عزيز ما ذلّ و ائّ امر ما بدّل و ائّ روح ما راح و ائّ ظالم شرب كأس الفلاح و هم چنین بعلم ظاهره افتخار منما و فوق كلّ ذی علم عليم فاعلم لكلّ صارم کلال و لكلّ فرح ملال و لكلّ عزيز ذلّ و لكلّ عالم زلّة تقوی پیشه کن و بدبستان علم الهی وارد شو اتّقوا الله يعلمکم الله قلب را از اشارات قوم مقدّس نما تا بتجلیات اسما و صفات الهی منور شود چشم اعراض ببرند و بصر انصاف بگشا و بر احتیای الهی اعتراض مکن قسم بشمس افق ظهور که اگر از علوم ظاهره هم کما هو حقّها نصیب میردی هرآینه از لفظ قناع بر دوستان مالک ابداع و اختراع اعتراض نمینمودی صّه لسانک عن الاولیاء یا ايّها الهائم فی هیماء الجهل و العمی مصلحت در آن است که قدری در کتب بیان و بدیع ملاحظه کنی شاید از قواعد ظاهر مطلق شوی چه که اگر بر حقیقت و مجاز و مقامات تحویل اسناد و استعاره و کنایه مطلق میشدی اعتراض نمینمودی که قناع در وجه استعمال نشده بصر مشرکین در کلمات محبّین ربّ العالمین نظر مکن و امّا القناع و المقنعة دو جامه اند که نسا رؤس خود را بآن میپوشانند مخصوص است از برای رؤس نسا ولکن در رجال و وجه مجازاً استعمال شده و هم چنین لثام آن است که نسا بآن دهان خود را میپوشانند چنانچه اهل فارس و ترک بیشماق تعبیر مینمایند و در رجال و وجه مجازاً استعمال شده چنانچه در کتب ادبیّه مذکور است فانظر فی کتب القوم لتجد ما غفلت عنه و آن نامه را یکی از احتیای الهی بشما نوشته و مقصود او آنکه شما را از ظلمت نفسانیّه نجات دهد و بشطر احديّه کشاند و تو اظهار فضل نمودی ولکن اخطأ سهمک و عند اهل علم شأن و مقدرات معلوم شد اسمع قولی لا تعترض على من یدکرک و لا تضجر من يعظک و لا تعقّب العطاء بالاذی و عليك بالخضوع عند احبّاء الله ربّ الآخرة و الاولى دع العلوم لانّها منعتک عن سلطان المعلوم اثر من یدکرک عليك و قدّمه على نفسك لو تمشی بلا حذاء و تنام بلا وطاء و تنوح فی العراء لخير لك من ان تحزن من آمن و هدی یا ايّها المهتاض لا تعجل

على الاعتراض و لا تكن كالارقم اللّضلاض من عجلّ فى اللّلم سقط فى التّدم امسك اللّسان و القلم عن ردّ مالک القدم لا تجعل نفسك مستحقّاً للتّقم سوف ترجع الى مالک الامم و تسئل عمّا اكتسبت فى الحیوة الباطلة فى يوم تتقلّب فيه القلوب و الابصار من سطوة الله المقتدر القهار الى م تسلك سبل الفحشاء و تعترض على مالک الاسماء انسيت مرجعک و مأواک او غفلت عن عدل مولاک ان امنت اللّحد فاتّبع ما یأمرک به نفسك و هواک و الاّ اسرع الى اللّذی الى الله دعاک و تدارک ما فات عنک فى اولاک قبل اخراک خف عن الله اللّذی خلقک و سواک تب اليه ثمّ اذکره فى صباحک و مساءک و انّ اليه مرجعک و مثواک و از آن گذشته که بر کلمات احبّاء الله اعتراض کرده و میکنی در غفلت بمقامی رسیده‌ئی که بر کلمات نقطه اولی روح ما سواه فداه اللّذی بشّر الناس بهذا الظّهور هم اعتراض نموده‌ئی و کتب در ردّ الله و احبّائه نوشته‌ئی و بذلك حبّطت اعمالک و ما کنت من الشّاعرين تو و امثال تو گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتمّ غلط است و مخالف است بقواعد قوم هنوز آنقدر ادراک نموده‌ئی که کلمات منزله الهیّه میزان کلّ است و دون او میزان او نمیشود هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیّه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط

دوازده سنه در بغداد توقّف شد و آنچه خواستیم که در مجلسی جمعی از علما و منصفین عباد جمع شوند تا حقّ از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام نمود باری آیات نقطه اولی روح ما سواه فداه مخالف نبوده تو از قواعد قوم بی‌خبری از آن گذشته در آیات این ظهور اعظم چه میگوئی افتح البصر لتعرف بانّ القواعد تؤخذ من کلمات الله المقتدر المهيمن القيوم اگر احزان وارده و امراض جسدیه مانع نبود الواحی در علوم الهیّه مرقوم میشد و شهادت میدادی که قواعد الهیّه محیط است بر قواعد بریه نسل الله ان یوفّقک على حبّه و رضاه و انه مجیب لمن دعاه

فکر کن در ایامیکه فرقان از سماء مشیت رحمن نازل شد اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند گویا از نظر شما محو شده لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمدی از افق عزّ صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی غایت آن است که در آن ایام باسم دیگر موسوم بودی چه اگر تو از آن نفوس نبودی هرگز در این ظهور بر حقّ اعتراض نمینمودی از جمله اعتراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که میفرماید لا نفرّق بین احد من رسله اعتراض نموده‌اند که احد را ما بین نه و باین جهت بر کلمه محکمّه الهیّه اعتراض و استهزا نموده‌اند و همچنین بر آیه مبارکه خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ثمّ استوی الى السّماء فسویهنّ سبع سموات اعتراض نموده‌اند که این مخالف آیات دیگر است چه که در اکثر آیات سبقت خلق سما بر ارض نازل شده و همچنین بر آیه مبارکه خلقناکم ثمّ صورناکم ثمّ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم اعتراض نموده‌اند که سجود ملئکه قبل از تصویر خلق بوده و اعتراضاتیکه در این آیه مبارکه الهیّه نموده‌اند البتّه استماع نموده‌اید و همچنین بر آیه مبارکه غافر الذّنب قابل التّوب شدید العقاب اعتراض نموده‌اند که شدید العقاب صفت مضاف بفاعل است نعت معرفه واقع شده و مفید تعریف نیست و همچنین در حکایت زلیخا که میفرماید و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئين اعتراض نموده‌اند که باید خاطئات باشد چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنث و همچنین بر آیه مبارکه و کلمه منه اسمه المسيح اعتراض نموده‌اند که کلمه تأنیث دارد و ضمیر راجع بکلمه باید مؤنث باشد و همچنین در احدی الکبر و امثال آن مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که علمای آن عصر و بعد بر خاتم انبیا و سلطان اصفیا اعتراض نموده‌اند چه در معانی و چه در الفاظ و گفته‌اند این کلمات اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد بآن معدن عقل داده‌اند قالوا انها ای السّور و الآيات مفتريات و بهمین سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده از صراط حقّ مستقیم منحرف شده و باصل جحیم توجه نموده‌اند و اسامی آن علما از یهود و نصاری در کتب مذکور و از این گذشته چه مقدار از آیات را که نسبت بامرء القیس داده‌اند و گفته‌اند که آنحضرت سرقت نموده مثل سوره مبارکه اذا زلزلت و اقتربت السّاعه و مدّتها قصایدی را که معروف بمعلّقات است و همچنین بمجمهرات الّتی کانت فی الطّبقة الثّانیة بعد المعلّقات بر کلمات الهی

ترجیح میدادند تا آنکه عنایت الهی احاطه فرمود جمعی باین اعتراضات ممنوع نشده بانوار هدایت کبری مهتدی گشتند و حکم سیف بمیان آمد طوعاً و کرهاً ناس در دین الهی وارد شدند آیه السیف تمحو آیه الجهل و بعد از غلبه امر الله بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض مقطوع و محجوب و همان معروضین که آیات الله را مفتریات مینامیدند در بعضی از آیات منزله هفتاد محسنات فصاحتیه و بلاغتیّه ذکر نمودند چون بیان در ذکر اعتراضات مشرکین بود دوست نداشتیم بیش از آنچه ذکر شد مذکور دارم حال قدری انصاف ده و بینک و بین الله حکم کن شکّی نبوده که قرآن من عند الله نازل شده و شکّی هم نیست که کلمات الهیّه مقدّس بوده از آنچه توهم نموده‌اند چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غلّ و بغضا بوده چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را بقواعد داده‌اند ولکن علمه عندنا فاسئل لتعرف النقطة الّتی منها فصل علم ما کان و ما یکون شاید متنبّه شوی و بر احبّای الهی اعتراض نمائی

جمع علوم در قبضه اقتدار حقّ بوده و خواهد بود و آنچه از فطرت نازل بر فطرت اصلیه الهیّه نازل شده و میشود و این اعتراضات نظر بآن است که این امر بحسب ظاهر قوّت نگرفته و احبّاء الله قلیلند و اعداء الله کثیر لذا هر نفسی بااعتراضی متشبّث که شاید باین جهت مقبول ناس شود ای بیچاره تو برو و در فکر عزّت و ریاست باش کجا میتوانی در عرصه منقطعین قدم گذاری یعنی نفوسی که از کلّ ما سواه منقطع شده‌اند و حبّاً لله از ثروت و جاه و ننگ و نام و مال و جان گذشته‌اند چنانچه دیده و شنیده‌ئی اولئک عباد قالوا الله ربّنا ثمّ انقطعوا عن العالمین عنقرب نفوسی در علم ظاهر شوند و بکمال نصرت قیام نمایند و در جواب هر اعتراضی ادلّه محکمه متقنه مرقوم دارند چه که قلوبشان ملهم میشود بالهامات غیبیه الهیّه بشنو ندای داعی الی الله را و لا تکن من المحتجّین شاید از نفحات ایّام الهی در این ظهور عزّ رحمانی محروم نمائی و السّلام علی من اتّبع الهدی اگر کسی صاحب شامّه نباشد بر گل بستان چه تقصیری راجع بی ذایقه قدر عسل از حنظل نشناسد

صورت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد حال از شما خواهش مینمایم که بانصاف آن را معنی نمائی و اگر خود را عاجز یافتی از بحر اعظم الهی سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت واسعة الهیّه در ظلّ سدره ربّانیّه درآئی و تفصیل آن اینکه در ایّام توقّف در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبد آمده مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیّه استدعا نموده‌اند که این کلمات را معنی و تفسیر نمائید و این عبد نظر بآنکه سائلین را طالب کوثر علم الهی نیافت متعزّض جواب نشده چه که لؤلؤ علم الهی از مشاهده اعین غیر حدیده مستور به اگرچه فی الجمله ذکر شد ولکن بتلویح و اشاره و صورت آن مکتوب بعینه در این لوح نقل شده بدون زیاده و نقصان و هذه صورة ما کتبه الشیخ الاجلّ الافضل ظهر الاسلام و کعبة الانام الشیخ احمد الاحسانی الذی کان سراج العلم بین العالمین فی جواب من قال انّ القائم فی الاصلاح انا ترکنا اوّله و کتبنا ما هو المقصود

بسم الله الرحمن الرحیم

اقول روی أنّه بعد انقضاء المص بالمر يقوم المهدي عليه السلام و الالف قد اتی علی آخر الصاد و الصاد عندکم اوسع من الفخذین فکیف یکون احدهما و ایضاً الواو ثلثة احرف سته و الف و سته و قد مضت سته الايام و الالف هو التمام و لا کلام فکیف السّته و الايام الآخر و الا لما حصل العود لانه سرّ التّکنیس لرمز الرّیس فان حصل من الغیر الاقرار بالسّته الباقیه تمّ الامر بالحجّه و ظهر الاسم الاعظم بالالفین القائمین بالحرف الذی هو حرفان من الله اذ هما احد عشر و بها ثلثة عشر فظهر واو الذی هو هاء فاين الفصل ولكنّ الواحد ما بین السّته و السّته مقدّر بانقضاء المص بالمر فظهر سرّ السّته و السّتين فی سدسها الذی هو ربعها و تمام السّدس الذی هو الرّبع بالالف المندمجین فيه و سرّه تنزل الالف من النقطة الواسعة بالسّته و السّته و نزل القانی فی اللیلة المبارکة بالاحد عشر و هی هو الذی هو السّرّ و الاسم المستسرّ الاول الظاهر فی سرّ یوم الخمیس فیستتم السّرّ

يوم الجمعة و يجرى الماء المعين يوم تأتي السماء بدخان مبين هذا و الكلّ فى الواو المنكوسة من الهاء المهموسة فاين الوصل عند مثبت الفصل ليس فى الواحد و لا بينه غير والّا لكان غير واحد و تلك الامثال نضربها للنّاس ولكن لا يعقلها الّا العالمون انتهى

نشهد بانّ كلّ كلمة من هذه الكلمات الدّرّيات لبئر معطلّة فيها ماء الحيوان و ستر فيها غلام المعانى و البيان و ما ورد عليها سيّارة الطّلب ليدلّوا دلّوهم و يخرجوا بها غلام العلم و يقولوا تبارك الله الذى فى قبضته ملكوت العلم و أنّه على كلّ شىء محيط و كذلك نشهد بانّ كلّ حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج العلم و الحكمة ولكن ما استضاء منه احد الّا من شاء الله أنّه على كلّ شىء قدير بارى مقصود آنكه اينكلمات بيان واضح مبين تفسير شود و السّلام على من اتّبع الحقّ و أنّك ان لم تتّبع امر مولاك عسى الله ان يظهر منك من يتوجّه الى مولاه و ينقطع عمّا سواه أنّه لهو العليم الحكيم

* * *

بسم الله العزيز الحكيم

يا ايّها النّاظر الى المنظر الأكبر اسمع نداء جمال القدم من شطر سجنه الأعظم بأنّه لا اله الا هو العزيز الحكيم قد كنت تحت نظر ربّك الرّحمن فى كلّ الأحيان أنّه وليّ من اقبل اليه و أنّه لمولى العالمين اياك ان يحزنك ما ورد علينا و عليك تمسّك بحبل رحمة ربّك و تشبّث بهذا الذّيل المنير ذكرّ النّاس بالحكمة و البيان اياك ان يخوّفك ظلم الذين كفروا بالله العلىّ العظيم حدّث النّاس بما عرفت و رأيت اذ كنت حول العرش كذلك يأمر ربّك العزيز الحميد أنّا كنّا معك و اطلّنا بما ورد عليك فى سبيل الله و سمعنا ما تكلمت به فى حبّه و رضاه أنّ اجرّك عليه أنّه موفّى اجور المخلصين طوبى لك بما وفيت بميثاقى و اعرضت عن الذين كفروا بالله الا أنّك من الفائزين لا تحزن من الشّدائد أنّه يأتيك بملكوت الرّخاء أنّه لهو المقدر القدير البهاء عليك و على الذين وضعوا ما عندهم و اخذوا ما امروا به من لدن عليم خبير

ان يا محمّد اذا خرجت عن ساحة العرش ان اقصد زيارة البيت من قبل ربّك و اذا حضرت تلقّاء الباب قف و قل يا بيت الله الأعظم اين جمال القدم الذى به جعلك الله قبلة الأمم و آية ذكره لمن فى السّموات و الأرضين يا بيت الله اين الأيّام التى كنت فيها موطأ قدميه و اين الأيّام التى ارتفعت منك نغمات الرّحمن فى كلّ الأحيان و اين طرازك الذى منه استضاء من فى الأكوان اين الأيّام التى كنت عرشاً لاستقرار هيكل القدم و اين الأيّام التى كنت مصباح الفلاح بين الأرض و السّماء و تتضوّع منك نفحات السّبحان فى كلّ صباح و مساء يا بيت الله اين شمس العظمة و الاقتدار التى كانت مشرقة من افقك و اين مطلع عناية ربّك المختار الذى كان مستوياً عليك ما لى يا عرش الله ارى تغيّر حالك و اضطربت اركانك و غلق بابك على وجه من ارادك و ما لى اراك الخراب أ سمعت محبوب العالمين تحت سيوف الأحزاب طوبى لك و لوفائك بما اقتديت مولاك فى احزانه و بلاياه اشهد بأنّك المنظر الأكبر و المقرّ الأطهر و منك مرّت نسمة السّبحان على من فى الأكوان استفرحت قلوب المخلصين فى غرفات الجنان و اليوم ينوح بما ورد عليك الملاء الأعلى و سكّان مداين الأسماء أنّك لم تزل كنت مظهر الأسماء و الصّفات و مسرح لحظات مالك الأرضين و السّموات قد ورد عليك ما ورد على التّابوت الذى كانت فيه السّكينة طوبى لمن يعرف لحن القول فيما اراد مالك البريّة و طوبى للذين يستنشقون منك نفحات الرّحمن و يعرفون قدرك و يحفظون حرمتك و يراعون شأنك فى كلّ الأحيان نسأل الله بأن يفتح بصر الذين غفلوا عنك و ما عرفوا قدرك لعرفانك و عرفان من رفعك بالحقّ أنّهم قوم عمون و اليوم لا يعرفون أنّ ربّك لهو العزيز الغفور اشهد بك امتحن الله عباده طوبى لمن اقبل اليك و يزورك و ويل للذين انكروا حقّك و اعرضوا عنك و ضيّعوا قدرك و هتكوا حرمتك يا بيت الله ان هتك المشركون ستر حرمتك

لا تحزن قد زينك الله بطراز ذكره بين الأرض و السماء و انه لا يهتك ابدًا انك تكون منظر ربك في كل الأحيان و يسمع نداء من يزورك و يطوف حولك و يدعوه بك انه هو الغفور الرحيم

يا الهى اسألك بهذا البيت الذى تغير فى فراقك و ينوح لهجرى و ما ورد عليك فى ايامك بأن تغفر لى و لأبوى و ذوى قرابتى و المؤمنين من اخوانى ثم اقض لى حوائجى كلها بجودك يا سلطان الأسماء انك انت أكرم الأكرمين و مولى العالمين

* * *

بسم الله الأمتع العلى الأبهى

يا ايها الناظر الى الوجه اسمع ندائى و لا تضطرب عما ورد على احباء الله و امنائه ذلك من سنة الله قد خلت فى الأعصار السابقة و القرون الماضية فكّر فى الذين ارسلناهم بالحقّ و جعلناهم رحمة و ذكرى للعالمين فوعمرى انهم ما ارادوا لأنفسهم الا ما اراد الله لهم و دعوا العباد فى كل الأحيان الى ربهم الرحمن و ما ارادوا منهم جزاء كل ذلك فى لوح حفيظ فلمّا ظهر منهم ما امروا به اعرض عنهم العلماء و اعترض عليهم الأدباء و ارادوا ان يطفئوا نور الله بما كانوا عليه من العزة و الاقتدار و اخذتهم ايدى قدرة ربك المختار و منعهم عما ارادوا و حقّق الأمر بسلطانه رغماً لأنفسهم انه على كل شىء قدير قل لا عاصم لأحد من امر الله اتقوا يا قوم و لا تمنعوا انفسكم عما هو خير لكم عن ملك العالمين اين الذين كانوا قبلكم و تطوف فى حولهم ذوات الجمال ان اعتبروا يا قوم و لا تكوننّ من الغافلين سوف يأتى دونكم و يتصرّف فى اموالكم و يسكن فى بيوتكم اسمعوا قولى و لا تكوننّ من الجاهلين لكلّ نفس ينبغى ان يختار لنفسه ما لا يتصرّف فيه غيره و يكون معه فى كلّ الأحوال تالله انه لحبّ الله لو انتم من العارفين عمّروا بيوتاً لا تخربها الأمطار و تحفظكم من حوادث الزمان كذلك يعلمكم هذا المظلوم الفريد انك ذكر العباد بما فى اللوح لعلّ يتوجّهنّ الى مشرق الفضل و يكوننّ من التائبين و الحمد لله رب العالمين

* * *

جناب زين المقرّبين عليه بهاء الله الأبهى

بسم الذى هو مقدّر الأحرار

يا ايها الناظر الى وجهى و الشارب كأس عنايتى و كوب رحمتى و افضالى و الساكن فى ظلّ عظمتى و المستنشق نفحات قميصى و المتغمّس فى بحر ذكرى و المتعارج الى معارج امرى و الذاكر بشئائى بين عبادى اسمع ندائى عن يمين بقعة الفردوس على كتيب القدس من سدة الرحمن انه لا اله الا انا العزيز الكريم اياك ان تخدم نار حبك ان احفظ ما اوقدناه فى صدرك و كن من الشاكرين ثم اعلم بأننا بعثنا احداً من عبادنا و قوينا قلبه و زيناه بطراز الاطمينان بين الأكوان و ارسلناه الى السلطان بكتاب ربك الرحمن و بلّغناه فيه رسالات السبحان من غير ستر و حجاب كذلك قضى الأمر من لدن ربك العليم الحكيم لعلّ يستيقظ فى نفسه و يقوم عن رقد الهوى و يتوجّه الى المنظر الأبهى و يوقن بأنّ سطوة الملوك ما منعنا عن ذكر مالك الملوك و لم يجزعنا البلايا عن ذكر مالك الأسماء ان ربك لهو المقتدر القدير و فى هذه الظلمات التى احاطتنا قد اشرقنا من افقها بسلطان العظمة و الاقتدار و نبّغ ما نريد و لا يخوفنا الذين ظلموا و ربك على كلّ شىء شهيد فوالذى انزل الآيات و خرق السّبحات لو اجتمع من على الأرض كلها على من ينطق بالحقّ بما عندهم من القوة و الاقتدار اذاً ترى ربك المختار ينطق بينهم

بالاجهار يا قوم اننى انا ربكم العزيز الحميد ولو انا ما وجدنا منه رايحة الاقبال ولكن بلغناه لاعلاء كلمة ربك بين السموات و الارضين و ليعلم باننا لو اردنا ما كان الامر كما كان قد نفخنا فى روع احد من عبادنا روح القوة و القدرة و ارسلناه اليه ان ربك لهو العزيز الحكيم و من قبل ما تمت حجة الله عليه و ما بلغه احد حق التبليغ فلما جاء الوعد و تم الميقات نزلنا له آيات بينات و اتممنا عليه حجة ربك المهيمن المتعالى العزيز الجميل

تفكر فى الذين يحفظون انفسهم خلف الأحجاب و تمسكوا بالذين كفروا بالله فى ازل الآزال لضر من يدع الناس الى الله من دون ان يلاحظ نفسه الا انهم من اصحاب السعير فويل للذين اتبعوهم و اتخذوهم من دون الله لأنفسهم اولياء اولئك اولياء الطاغوت ولكن لا يفقهون ليس العجب من الذين ادعوا ما لا كتب لهم بل العجب من الذين يرون آيات ربك و ينكرونها و عقبو الذى كان عند الله ادنى منهم و يحسبون انهم من المحسنين و من رؤسائهم الذى سمى بعلي محمد انه تمسك بأمرهم فى العراق بالذين ظلموا و اذا جاء الافتتان اخذ و قال انى كفرت بالله المهيمن القيوم تبرأ من رئيسه و اذا امن يدع الناس بأول من كفر بالله مالك يوم الدين فانظر فى الذين يتبعونه بعد الذى يعلمون ما ظهر منه الا لعنة الله على القوم الظالمين و كذلك رئيسه تمسك بالتمرود و اذا جاء القضاء اخذ أول مرة و لم يجد لنفسه من محيص انهم يكفرون بالله جهرة تلقاء وجوه اولى بأس و اذا خلوا الى امثالهم يدعون الناس الى انفسهم و يقولون انا من ادلاء البيان نشهد بأن الرحمن برىء منهم و يلعنهم ملائكة مقرّبون اياك ان يمنعك الانقلاب عن ذكر ربك العزيز الوهاب بلغ الناس بما امرت به من قبل و ادع اهل ارضك و ما دونها الى الله رب العالمين عليك بالحكمة اياك ان تتجاوز عنها لئلا يحدث ما يجزع به العباد كما رأيت عينك كذلك امرتم فى اكثر الألواح ان ربك لشهيد و عليم ان اجمع الأسارى فى هناك و ذكرهم فى كل الأحيان لئلا يحدث بينهم ما يتفرق به قلوبهم كذلك امر ربك العزيز الفريد و اذكر ما نزل فى ارض السر فى السنة الأولى لعبدنا المهدي و اخبرناه به فيما يرد على البيت من بعد لئلا يحزنه ما ورد من قبل من الذى اعتدى و سرق عند ربك علم السموات و الارضين قلنا و قولنا الحق ثم اعلم بأن ليس هذا أول وهن نزل على بيتي و قد نزل من قبل بما اكتسبت ايدى الظالمين و سينزل عليه من الذلة ما تجرى به الدموع عن كل بصر بصير كذلك القيناك بما هو المستور فى حجب الغيب و ما اطّلع به احد الا الله العزيز الحميد ثم تمضى ايام يرفعه الله بالحق و يجعله علماً فى الملك بحيث يطوف فى حوله ملاً عارفون هذا قول ربك من قبل ان يأتى يوم الفرع قد اخبرناك به فى هذا اللوح لئلا يحزنك ما ورد على البيت بما اكتسبت ايدى المعتدين و الحمد لله العليم الحكيم

* * *

جناب باقر عليه بهاء الله

بنام مقصود عالميان

يا باقر نامهات رسيد و از حق بصر خواستى شكى نيست كه حق جلّ جلاله قادر و مقتدر است و باسمش اعلام يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد بر اعلى بقاع ارض مرتفع و منصوب از مقتضيات حكمت الهى احدى اطلاع نداشته و نخواهد داشت لذا محبوب آنكه شاربان كوثر معانى جميع امور را بحق تفويض نمايند و باراده حق جلّ جلاله ناظر باشند نه بارادات خود انا نشهد ببصرك و سمعك ببصر حقيقى فائزى چه اگر فائز نبودى بعرفان حق مؤيد نميشدى و همچنين داراى سمعى چه كه ندايش را شنيدى يا مقبل لعمر الله امروز روز بصر است و امروز روز سمع چه كه نداى الهى مرتفع و انوار وجه مشرق و لائح قل الحمد لله رب العالمين

* * *

هو الأقدس الأعظم

يا بديع نوصيك بالصبر والسكون والأمانة التي كانت وديعة الله بين خلقه طوبى لرافعي اعلامها و حافظي مقامها يا عليّ قبل محمد كن في النعمة منفقاً و في فقدها شاكراً و في الحقوق اميناً و في الوجه طلقاً و للفقراء كنزاً و للأغنياء ناصحاً و للمنادي مجيباً و في الوعد وفياً و في الأمور منصفاً و في الجمع صامتاً و في القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و في الظلمة سراجاً و للهموم فرحاً و للظمان بحراً و للمكروب ملجأً و للمظلوم ناصراً و عضداً و ظهراً و في الأعمال متّقياً و للغريب وطناً و للمريض شفّاءً و للمستجير حصناً و للضرير بصراً و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصّدق جمالاً و لهيكل الأمانة طرازاً و لبيت الأخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رايةً و لأفق الخير نوراً و للأرض الطيبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسماء الكرم نجماً و لرأس الحكمة اكليلاً و لجبين الدهر بياضاً و لشجر الخشوع ثمرأ فاسأل الله ان يحفظك من حرارة الحقد و صبارة البرد انه قريب مجيب

* * *

و اينکه ذکر حبيب روحانی جناب ابن ابهر عليه بهاء الله و عنايته فرمودند ذکر ایشان در ساحت امنع اقدس اعلى بشرف اصغا
فائز هذا ما نزل له من قلم ارادة ربنا الرحمن الرحيم قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

بسمی الامر الخبير

يا بن ابهر عليك بهاء الله مالک القدر ان استمع ما يناديك به الله ربّ العالمين انا القينا عليك من قبل ما لو يلقي على السماء
انفطرت و لو على الأرض انشقت و لو على الجبال نسفت ان ربك لهو المؤيد العليم انا اذناك و انزلنا لك ما يجذبك الى
الأفق الأعلى هذا المقام العزيز البديع لك ان تذكر ما رأيته في الواح ربك كذلك يأمرک من عنده كتاب مبين البهاء المشرق
من افق سماء عنايتي عليك و على الذين نبذوا ما عند الناس رجاء ما عند الله القوىّ القدير انتهى
لله الحمد اوليای مذکور بعنايت رحمن فائز شدند و از بحر اعظم قسمت بردند مخصوص حبيب روحانی جناب ابن
ابهر عليه بهاء الله الأبهي که هم بذکر فائز شدند و هم باذن اين عبد فانی خدمت ایشان و ساير اوليا تکبير معروض ميدارد و از
برای کلّ تأييد و توفيق و حفظ ميطلب

* * *

ق

جناب جواد عليه بهاء الله

هو الناصر المعين

يا جواد امروز روزيست که از ذکرش نفس ساعت مضطرب مشاهده شد و جميع کتب الهی از قبل و بعد بر عظمتش گواهی
داده‌اند امروز کتاب بأعلى البيان شهادت داده و ميدهد و ميزان بأعلى النداء ندا مينمايد امروز روزيست که صراط بکلمه انا

السَّيْلُ الْمُسْتَقِيمُ نَاطِقُست و طور بیان قد اتی مالک الظَّهْر گویاست چون اهل ارض از سکر هواهای نفسانیّه مدهوشند از آیت کبری و غایت قصوی و فیوضات لایتناهیّه الهیّه محروم و ممنوع مشاهده میشوند باید اهل الله مدارا نمایند و بقدر و مقام هر نفسی کلمه الفا کنند که شاید بشعور آیند و بافق مقدّس از آفاق متوجّه شوند ای جواد عنایات الهیّه با تو بوده و خواهد بود الحمد لله از فزع اکبر محفوظ ماندی و بمنظر اکبر اقبال نمودی در ایّامی که جمیع بشر بسبب سبحات جلال که علمای عصرند از عرفان سلطان بیزوال ممنوع و محروم شدند این شهادت که از قلم اعلی ظاهر شده چون جان عزیزش دار و باسم محبوب امکان در حفظش جهد بلیغ نما تا این مقام اعلی از عیون و ایادی سارقین محفوظ ماند آن ربّک لهو المبین العلیم جمیع دوستان آن ارض را از قبل این مظلوم تکبیر برسان و باذکار بدیعۀ منیعۀ متذکّر دار شاید از ما عندهم به ما عند الله توجّه نمایند و از شئونات و اعمال نالایقه محفوظ مانند البهّاء علیک و علی من معک من لدن عزیز حکیم

* * *

جناب آقا محمد جواد علیه بهّاء الله

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

یا جواد علیک بهّاء الله مالک الایجاد لازال بخدمت امر مشغول بوده و هستی جمیع واردین و قاصدین و زائرین ذکرت را نموده‌اند جناب امین ابوالحسن اردکانی علیه بهائی از قبل و بعد ذکر شما را نموده و این امور گواهیست صادق و شاهدیست ناطق بر اقبال و توجّه و استقامت آنجناب از حقّ میطلبیم ترا در جمیع احوال مؤیّد فرماید و از اثر قلم اعلی حیات باقیه بخشد و آن ذکر حقّ جلّ جلاله بوده و خواهد بود اوست وارث حقیقی و ذریّه معنوی هر اثری محو شده و میشود جز اثر قلم اعلی که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است یا جواد لعمر الله این مظلوم از اوّل امر تا حین راحت ندیده و آسایش نداشته هر یوم ضرّی وارد و بلائی نازل حزب الله شاهد و گواهند از اوّل یوم ظهور الی حین امام وجوه عالم من غیر ستر و حجاب قائم و کل را بافق اعلی راه نمودیم قد انزلنا الدلیل و اوضحنا السبیل علی شأن لا ینکرهما الا من کان محروماً عن السّمع و البصر و الفؤاد یا جواد نهر اسماء عباد را از بحر معانی محروم نموده احزاب عالم هر یک بوهمی متمسّک مگر نفوسیکه فی الحقیقه بخدمت عالم قیام نموده‌اند و قلب را از ضغینه و بغضا مطهّر داشته‌اند ایشانند ایادی امر حقّ بین خلق باری خلیج اسماء مانعست تا عباد از لیله دهما آزاد نشوند انوار صبح نورانی را ادراک نمایند بعد از انتظارها و تشبّها و نالها و طلب و اشتیاق چون فجر امید دمید و سدره مبارکه روئید جمیع با اسیاف ضغینه و بغضا توجّه نمودند و وارد آوردند آنچه را شنیده‌اید و دیده‌اید ای کاش کون آدم از عالم قطع میشد و این ظلم کبیر و امثال آن ظاهر نمیگشت یا جواد علیک و علی من معک بهائی ظاهر شدیم و فساد و صلاح عالم را ذکر نمودیم و نطق فرمودیم بآنچه که مقصود از خلق آذان اصغاء آن بوده معذلک ناس در وهم عظیم و ظنّ کبیر مشاهده میشوند اصبع قدرت چه مقدار حجابها را خرق نمود و شقّ فرمود و لکن حال ملاحظه میشود اهل بیان باوهم قبل قیام نموده‌اند و سبحات و حجبات اغلظ از اوّل بمیان آمده و حائل گشته بعد از علّمانهم سبلهم المضطربة و عرفناهم سبیلی الواضح المستقیم الی حین یوم الله را ادراک ننموده‌اند و بتوحید حقیقی فائز نشده‌اند بعضی از ناس مشاهده میشوند از تغرّات حمامه بیان که بر اعلی غصن عالم مغرّد است ممنوعند و بطین ذباب مشغول هر یوم بحبلی متمسّک و بذیلی متشبّث از حقّ جلّ جلاله میطلبیم ابصار قلوب را از اشراقات انوار فجر ظهور محروم نفرماید و کل را از شبهات و اشارات عالم فارغ و آزاد نماید لازال آنجناب و اولیای حقّ تحت لحاظ بوده‌اند فراموش نشده و نمیشوند الحمد لله بخدمت امر مؤیّد شدی نسله تعالی

بأن يمدّك بأسباب السموات و الأرض أنّه على كلّ شيء قدير و بالاجابة جدير قد احزننى ما ورد عليكم فى ايام الله ربّ العالمين قد ورد علينا ما ورد عليكم يا قلمى الأعلى اذكر عباد الله و امائه بما تبقى به اسمائهم و اذكارهم بدوام الملك و الملكوت ثم اشكر ربك بما ايدك و انطقك على أنّه لا اله الا انا المهيمن القيوم

ثم اذكر ورقى التى سعدت الى الذروة العليا و الرقيق الأعلى و بشرها بعناية ربها أنّه هو الغفور الرحيم و قل
النور المشرق من افق سماء البيان عليك يا امة الرحمن و ورقة السدرة التى تنطق امام الوجوه الملك لله مالک الوجود
نشهد أنّك كنت فى بيت ارتفع فيه ذكر الله فى ايام فيها اخذت الزلازل كلّ القبائل الا من شاء الله مالک الملوك انت التى
سمعت النداء و اجبت موليك و اقبلت الى افق اعرض عنه كلّ غافل محجوب و شربت رحيقى المختوم و وجدت نفحات
اسمى القيوم و شهدت بما شهد الله و اعترفت بما نطق به لسان العظمة فى مقامه الممنوع افرحى بهذا الذكر الأعظم الذى لا
تعادله كنوز العالم يشهد بذلك كلّ الأشياء و انا الشاهد الخبير يا امتى عليك بهائى و ذكرى و ثنائى نسل الله تعالى بأن ينزل
لك فى كلّ حين ما ينبغى لسماء كرمه و بحر جوده أنّه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو الحقّ علام الغيوب
يا جواد عليك بهائى انا نعزيك و من فى بيتك فيما ورد عليكم

و نذكر احمد و نبشره باقبالى اليه من هذا المقام المحمود يا احمد انا ذكرناك و نذكرك و نوصيك بالصبر و الاصطبار
انّ ربك هو العزيز المختار بلسان پارسى ذكر ميشود دنيا را وفا نبوده و نيست و اين كلمه ايست كائنات بآن تكلم نموده اند و
مع ذلك باو مشغول و از حقّ غافل يا احمد كن فى كلّ الأحوال ناظرّاً الى افقى و ناطقاً بثنائى و قائماً على خدمة امرى و
متمسكاً بحبل المتين اگرچه از فضل بى منتهاى الهى فائزید بآنچه اكثر خلق از آن محرومند سبحان الله الى حين اهل بيان و
علمای ارض از يوم الله آگاه نه قل هذا يوم الله لو انتم تعرفون و هذا عهد الله لو انتم توقنون تمرّ عليكم آياته و انتم لا تشعرون
بگو قدر ايام را بدانيد امروز اشجار ناطق و اثمار هویدا لعمر الله يوم توجه و اقبالست چه كه هيكل فضل بر عرش عدل مستوى
و رايه قد اتى الحقّ مابين خلق مرتفع و منصوب ناس متذکر لازم دارند هزار و دويست سنه بظنون و اوهام تربيت شده اند بسيار
مشكل است شكستن اصنام اوهام الا بقوة الله و قدرته طوبى از برای بصريکه ملاحظه نمايد و نفسيکه تفکر کند در آنچه
ما بين حزب قبل بوده اگر آگاه شود خود را بر نمارق استقامت جالس مشاهده نمايد طوبى للمتفكرين طوبى للمنصفين
يا معصومه انشاء الله بعنايت حقّ جلّ جلاله فائز باشى لعمري اسماء اماء قانات در صحيفه حمرا از قلم اعلى مرقوم و
مسطور ايشان از رجال مقدمند عند الله چه بسيار از ابطال و فوارس مضمار كه از حقّ محروم و از عرفانش بى نصيبند و شما بآن
فائز و مرزوق له الحمد فى كلّ الأحوال لازال مذكور بوده و هستى

و نذكر ضلع الجواد عليه و عليها بهائى و رحمتى و عنايتى لشكر ربها فى اللّيلالى و الايام يا امتى لحاظ حقّ بآن بيت
متوجه بوده كل در ظلّ سدره عنايت الهى ساكن و مستريح امروز سيد ايامست و مالک قرون و اعصار طوبى از برای نفسيکه
شبهات معتدين و اشارات معرضين او را منع نمود و محروم نساخت باستقامت تمام بحبل عنايت تمسك نمود و بذيل فضل
تشبث جست جميع اماء آن ارض را تكبير ميرسانيم و كل را به ما يحبه الله وصيت مينمائيم

يا عزيزه عليك بهائى بذكر تو كتاب ختم شد ايام حضور را فراموش منما لازال تحت لحاظ عنايت بوده و هستى كونى
لله فى كلّ الأحوال لا تنسى ما وصيناك به فى الحضور اذكرى المظلوم فى اللّيلالى و الايام و ما ورد عليه من المعتدين و
المشركين محزون مباش ذاكر باش انا نوصيك بالصبر و السكون و بالبهجة التى خلقت لأيام ربك الفياض العليم الحكيم
يا اهل القاف يذكركم فى هذا الحين قلم الله المهيمن القيوم لتجذبكم نفحات الوحي على شأن لا تمنعكم قدرة العالم
و لا قوة الأمم أنّه هو الأمر المهيمن على ما كان و ما يكون اياكم ان تحزنكم شؤونات المشركين او تخوفكم جنود الذين انكروا

حجّة الله و برهانه و كفروا بآياته و ارتكبوا ما ناح به اهل الملكوت البهّاء اللّائح المشرق من افق سماء رحمتی علیکم و علی الذّین اقبلوا بالقلوب الی الله ربّ الغیب و الشّهود

یا جواد اهل قری را که ذکر نمودی کل را تکبیر برسان بگو یا حزب الله امروز استقامت محبوبست امر الله را بمثابه لعب صبیان اخذ نموده اند مجدّد عمامه های سبز و سفید پیدا شده بمثابه حزب قبل در ترتیب بیوت اوهام مشغولند باید اولیای حقّ با کمال روح و ریحان بر امر مستقیم باشند استقامتیکه عالم قادر بر منع نباشد

انباء مرفوع مرحوم ملا عبدالرحیم علیه بهائی و عنایتی را از قبل مظلوم تکبیر برسان لدى الوجه مذکور بوده و هستند مکتوب جناب عبدالرزاق رسید طرف عنایت باو متوجّه لازال بعنایت حقّ فائزند وصیّت حقّ آنکه در جمیع احوال بروح و ریحان بتبلیغ امر مقصود عالمیان مشغول باشند البهّاء علیک و علیهم و علی الذّین نزلت اسمائهم من القلم الأعلى فی هذا المقام الکریم و السّجن العظیم

اخت اسم جود علیه بهائی مع ابن اذن داده شد بشطر اقدس توجّه نمایند در جمیع احوال حکمت را از دست ندهند

* * *

جناب محمدجواد ع ط علیه بهّاء الله

هو الأمر فی المعاد

یا جواد قد اتی مالک الایجاد بامر ما منعه الامور و بسطان لم تحجبه سبحات الذّین نقضوا عهد الله ربّ الارباب نبذوا الكتاب و اخذوا ما امروا به من لدن مطلع الاوهام قد حضر کتابک و قرئه العبد الحاضر اجنباک بآیات انجذبت بها افئدة اولی الالباب لا تحزن بما ورد علیک قد ورد علینا ما ذرفت به العیون و ذابت الاکباد لعمر الله هم الذّین انکروا حجّة الله و برهانه و ارتکبوا ما صعّدت به الرّفقات انک اذا فزت بآیات ربّک و وجدت منها عرف البیان قل

لک الحمد یا مولی العالم بما ایدتنی علی الاقبال و انزلت علیّ فی سبیلک ما انزلته علی اصفیائک الذّین ما منعهم سطوة الاشرار اسئلك یا مالک الملک و الملكوت باسرار الجبروت بان تجعلنی مستقیماً فی کلّ الاحوال علی امرک انک انت المقتدر العزیز الوهّاب

* * *

خوشنویس

یا حآء قبل سین علیک بهّاء الله ربّ العالمین قد حضر غصنی الاکبر و ذکرک ذکرناک مرّة بعد مرّة بهذا الذّکر المبین البهّاء المشرق من افق سماء قلمی الاعلی علیک و علی من معک و یسمع قولک فی هذا النّبأ العظیم

* * *

سرور مکرم جناب سمندر علیه بهّاء الله الأبھی الأبھی بلحاظ انور ملاحظه فرمایند

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء

يا حبيب فؤادی و المذکور فی قلبی یک آب از سحاب رحمت ربّ الأرباب نازل و جاری و در هر محلی حکمی از آن ظاهر در بحر قلوب اولی الألباب لآلی عرفان محبوب امکان موجود شد و در قلوب جرزه و اراضی کدره غیر آن سبحان الله این خادم فانی مشاهده مینماید که در ایام الله هر شیء از اشیاء میزان بوده و خواهد بود کلمه مبارکه که از مشرق فم رحمانیه ظاهر میزان الله بوده و کل بآن سنجیده شده و همچنین اعمال و افعال ظاهره که از مصدر امر مشاهده شد اگر انسان بعین بصیرت ملاحظه کند در هر یومی بل در هر آنی میزان حقّ و حجت حقّ و قدرت حقّ و اقتدار حقّ همه را ملاحظه نماید و در ما يظهر من الحقّ متحیر ماند عجب است از عیونیکه انوار شمس را مشاهده مینمایند و ملتفت نیستند بحر اعظم امام وجوه ظاهر و مشهود و لکن از آن بی بهره شده اند و لب تشنه مانده اند قد اشتعلت النار و هم لا یصرون قد نطقت السدرة و هم لا یسمعون قد ارتفعت الصیحة و هم راقدون قد انار افق الأمر و هم لا یتوجهون قد قام القيوم و هم لا یشعرون قد تغرد فم البیان عند کلّ اذن و ینطق انی انا ربکم الأبهی و لکنّ کلّ عنه غافلون الا من شاء الله ربنا المهیمن القیوم قد منعتهم اهوائهم عن فضل الله و جوده و رحمة الله و عنایت و الخادم یعبر الأهواء بالعلماء الذین ضلّوا و اضلّوا و فسدوا و افسدوا فی امر الله رب العالمین سبحان الله آنی در مظلومیّت انبیا روح ما سواهم فداهم تفکر ننموده و نمینمایند که سبب و علّت اعراض و اعتراض و سب و انکار قوم بآن انوار مقدّسه چه بوده یقتلون الحسین و یرثون علیه یکفرون بالله و یدخلون المعابد باسمه لعمرک یا ایها المشتعل بنار محبة الله قد تحیرت و تحیرت الأشياء عما ارتكبوا هؤلاء فی ایام الله مولی الأسماء و مالک الآخرة و الأولى مثل این خادم فانی مثل حوتیست که در بحر محبت اصفیای حقّ غوطه میخورد و هل من مزید میگوید چه که هر وقت و آن که اراده شد خدمت آنمحبوب عریضه ارسال دارم و باختصار کوشم میسر نشد چه که لسان حبّ در گوش قلم ان اسرع ان اسرع القا مینمود و ایاک ان تتوقّف میگفت بلی جذب محبت را این تأثیر و تأثیراتیکه بقلم درنیاید بوده و خواهد بود اسأله تعالی فی کلّ صباح و مساء بل فی کلّ یوم و فی کلّ ساعة و فی کلّ دقیقة بأن یوقّق حضرتک علی ذکره و ثنائه و خدمة امره بین عبادہ بالحکمة بالحکمة و یسقیک ما یجری به من لسانک ما تنجذب به افئدة دونک انه لهو المقتدر علی ما یشاء انه لهو العزیز الحکیم یا حبیبی آیا این گفتنها و نوشتنها و بیانها و نداها علی ما ینبغی ظاهر نشده و یا آنکه اذن عالم نظر باوهامات خود از آن محروم مانده لا والله اذان لایق اصغا نبوده و نیست گوشیکه باستماع اذکار نالایقه مشغول البتّه از اصغاء بیانیکه لله ظاهر شود محروم ماند بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال آمل و سائل که نائمین را منتبه سازد و باقی ماندگان در قبور را برانگیزاند و بذکر و ثنائش ناطق فرماید انه لهو المقتدر القدیر

بعد از اطلاع بر دستخطّ عالی نمره ۱۰ که بجناب اسم جود علیه بهاء الله الأبهی ارسال داشته بودید بمقصد اقصی توجّه نموده تلقاء وجه عرض شد فرمودند الحمد لله موفق بوده و هستند از اول امر تا حال بشای مظلوم آفاق ناطق بوده اند و بخدمتش قائم نفعات حبّش در مرور و مراتب خلوصش مشهود انشاءالله لم یزل و لایزال بطراز عنایت مخصوصه مزین باشند قد شهد القلم الأعلى باقباله و توجّه و حضوره و اصغائه و ذکره و ثنائه انه لا یعزب عن علمه من شیء انه لهو الحکیم الخیر انا نکبر علیه و علی اخیه و الذین فازوا بعرفان الله رب العالمین

یا محمد قبل علی قد سمعت ندائی اذ کنت حاضراً فی سجنی العظیم شهدت و رأیت ما منع عنه اکثر العباد ان ربک لهو المحصى العلیم البهاء علیکم و علی اهلکم و الذین معکم من لدن فضالّ قدیم

انا نذکر الجواد الذی وجدنا منه عرف الاستقامة فی هذا الأمر الذی زلّت به الأقدام لیفرح بذکری و ینطق بثنائی بین العباد یا جواد بذکرک مالک الایجاد فی هذا الحین الذی یمشی و ینطق انه لا اله الا هو العزیز الوهاب کن قائماً راقباً ناطقاً

ذاکراً فی العشی و الاشراق یا جواد عمر الله اگر ناس بر بحر رحمت الهی و طمطم شفت سلطان لایزالی مطلع شوند به ما ینبغی الیوم قیام نمایند و به ما یلیق الیوم ناطق شوند عمری اگر اقل از شعر بفیوضات سحاب الطاف الهی مطلع شوند قصد منظر اکبر نمایند و طائف حولش گردند از اراده حق و ما هو المستور فی کنز کرمه و علمه آگاه نبوده و نیستند انشاءالله آگاهی اصفیای الهی کل را از غفلت نجات دهد و آگاه نماید سبحانه و تعالی عما یصفون و عما یقولون و یعرفون

یا احمد ان افرح ببشارتی انھا انک مذکور فی ساحتی مقرر عرشی اماء الله که از کوثر حیوان آشامیده‌اند و در آن بیت ساکنند از قبل حق تکبیر برسان و بگو ایام سرور حزن جایز نه الحمد لله بحبل محبت الهی متمسکید و بذیل کرمش متشبث مالکید آنچه را که الیوم بآن آگاه نیستید عمری لو یکشف ما قدر لکن فی ملکوت الله ربکن لیأخذکن سرور تعجز عن وصفه الأقلام امروز هر نفسی آنچه را بخواهد مالک میشود در ظاهر ملاحظه کنید چه بسیار از نفوس که مساجد بنا نمودند و کنائس تعمیر کردند و پلها ساختند از برای آنکه ذکر خیر ایشان در ارض بماند و باقی باشد و عندالله بمکافات آن فائز شوند و همچنین نفوسیکه بصد هزار آمال و رجا و طلب و ابتهاج از غنی متعال اولاد خواستند تا اثری از ایشان در ارض باقی بماند و حال آنکه نمیدانند آن اثر صالح باشد یا دون آن ولکن در این ایام اگر نفسی بعرفان حق فائز شود و بشناش ناطق گردد و بخدمتش موفق شود ذکرش و ثنائش بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند طوبی از برای نفسیکه ذکرش و ثنائش از قلم اعلی جاری شد آن ذکر را محو اخذ ننماید و کرور اعصار و قرون او را کهنه نکند لایزال تازه و خرّم در ریاض بیان حق بوده و خواهد بود دوستان آن ارض را از ریح تکبیر بنوشان لیجمعهم التکبیر علی ذکر واحد و امر واحد و کلمه واحده کذلک نطق لسان المظلوم فی سجنه العظیم انتهى

عرض این فانی آنکه آنچه آنمحبوب ارسال داشته‌اند رسید از جمله پاکت حضرت جمال علیه بهاء الله و پاکتهای دیگر و همچنین عرایض انشاءالله جواب کل میرسد و اگر تعویق رفته و یا برود آنمحبوب میدانند که از هر سمتی مکاتیب و عرایض میرسد و جمیع را باید این فانی جواب معروض دارد شغل بسیار و فرصت کم از حق میطلبم تأیید فرماید تا این خادم فانی از عهده برآید

عریضة جناب همّت علی خا در ساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الرحمن فی جوابه

هو المبین العلیم

یا همّت انشاءالله بعنایت محبوب عالم بر این امر اعظم مستقیم باشی و در کلّ احیان از کوثر عرفان حضرت رحمن بیاشامی ای همّت امر بزرگست چنانچه در اکثر کتب سماوی عظمت آن مذکور و مسطور است باید دوستان الهی بر کلمه مبارکه واحده جمع شوند و بذکر و ثنائش مشغول مکتوبت رسید و لدی العرش معروض افتاد و نفحات محبت از آن استشمام شد و اینکه اراده حضور نمودی در این ایام نظر بضوضای انام جایز نه آنه یکتب لمن اراد اجر من توجه الیه و فاز ببحر لقاؤه ان ربک لهو الکریم ونفسی المهیمنة علی العالمین انتهى

و اینکه در باره جناب آقا میرزا محمد درباغی علیه بهاء الله مرقوم داشتید عریضة ایشان بتمامه تلقاء عرش معروض گشت فلما انتهت نطق لسان العظمة بما تعجز عن ذکره اقلام العالم و السن الأمم و بعد ملکوت علم الهی باین بیان ناطق

هو المقتدر علی ما یشاء

یا محمد قد توجّهت الی وجهی من مقامک و توجّه المظلوم الیک من هذا المنظر الکریم قدر اینکلمه مبارکه را بدان قسم باقتاب معانی که مثل و شبهی از برای او در ابداع نبوده و نخواهد بود و جواهر ثمینۀ ارض باو برابری ننماید و معادله نکند عریضهات نزد مظلوم تلاوت شد طوبی لک بما تضوّع منک عرف محبّه الله و اقبلت الیه بعد اعراض من علی الأرض الا من شاء الله ربّک العزیز العلیم طوبی للسان نطق بذكری و لقلب فاز بحبی و لبصر توجّه الی افقی و لقلم تشرف بتحریر آیاتی و لرجل قام علی صراطی المستقیم یا احبائی فهناک تمسکوا بحبل محبّتی و تشبّثوا بذیل ولایتی الّتی احاطت العالمین خذوا اقتداح العرفان باسمی ثمّ اشربوا منها کذلک یا مرکز مالک الأسماء اذ کان فی سجنه المتین یا محمد کبر من قبلی علی وجوه الّذین اقبلوا الی الفرد الخبیر و همچنین اماء الله را تکبیر برسانید کنیزان حقّ که بکعبه وجود اقبال نموده اند و بخدمت فائز گشته اند لدی العرش مذکور بوده و خواهند بود البهآ علیک و علی اهلک من لدی الله العلیم الحکیم ثمّ اعلم یا محمد انّ ربّک یحبّ احبائه و حضورهم لدی عرشه و لکنّ الغافلین حالوا بینه و بینهم کذلک قضی الأمر و الأمر بید الله العزیز العظیم و یکتب لمن اراد اجر لقائه انّ ربّک لهو المقتدر القدير قد غفر الله اباک و امک ان افرح بفضل ربّک و کن من الشاکرین انتهی استدعا آنکه از جانب این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر منیع برسانید از حقّ میطلبم که ایشانرا همیشه ایام بر ذکر و ثنا و خدمتش مؤیّد فرماید آنه لهو المؤیّد الکریم

و همچنین عریضه جناب مشهدی علی اکبر بتمامه تلقاء عرش عرض شد هذا ما انزله المحبوب فی جوابه

بسمی العزیز العظیم

کتاب انزله الوهّاب لمن اعترف بالله ربّ الأرباب یا علی قبل اکبر انا سمعنا ندائک و حضر لدی العرش ما عرضته و اجبناک بما تجذب به افئدة العباد انک فزت بآیاتی الّتی ارسلناها لک من قبل و هذه مرّة اخرى فضلاً من لدن ربّک المختار لا تحزن من البعد و الفراق قد کتب الله لک اجر لقائه اذ فزت بما هو المسطور فی الکتاب انا نوصیک بالاستقامة الکبری فیهذا الأمر الّذی له خضعت الرقاب بسیار سعی باید تا رایحه اتحاد مابین عباد مرور نماید کمر همّت را محکم کن که شاید در ایام ظهور از تو خدمتی ظاهر شود و سبب و علّت الفت و اتحاد شوی ای علی قبل اکبر امروز را ناظر باش که شبه و مثل نداشته و نخواهد داشت عمل احباب در این روز مبارک از سلطان اعمال محسوبست انشاءالله از نفحات ایام الهی و فیوضات بحر رحمانی قسمت برید آنه لهو المعطی الکریم انتهی جناب هبة الله قوله عزّ جلاله

هو الأقدس

قد قرئ ما عرضته فی کتابک آنه یجیبک بهذا الذکر المبین انا نذکر الّذین فازوا بذكر الله و نجیب من یدعوه آنه لهو العزیز الحمید ان احمد الله بما ذکرک لدی الوجه و نزل لک ما تشرح به صدور المقبلین انتهی جناب عبدالباقی و عبدالحسین و عبدالعلی قوله جلّ جلاله

هو الناطق العلیم

نیکوست حال نفوسیکه در ایام رحمن از کوثر عرفان آشامیدند و بنفحات قمیصش فائز گشتند اگر جمیع من علی الأرض عارف شوند بآنچه الیوم از او محجوبند کل بافق اعلی توجّه نمایند و باسم ابهی تشبّث جویند یا باقی آنچه معروض داشتی

باصغای محبوب عالم فائز شد و از لسان مالک قدم باینکلمات مشرقات مذکور آمدی قدر این نعمت را بدان عمر الله لیس لها شبه فی الابداع تا وقت باقی و نفس باقی بذکر دوست مشغول باش و باوامرش متمسک انشاءالله همیشه مؤید باشی برضای دوست و ناظر باشی بشطر دوست و قائم باشی بخدمت دوست جمیع اهل آن ارض را وصیت مینمائیم بمودت و اتحاد تا جمیع بر شریعه الهی جمع شوند و بکلمه مبارکه ناطق گردند چه اگر ناظر باینمقام بلند اعلی نباشند تأخذهم الحسرة ورب العالمین

یا عبدالحسین اسمت نیکوست و ذکرت مرغوب چه که اسم و ذکرت هر دو بساحت اقدس فائز شد قلم اعلی در کلّ احیان دوستان خود را ذکر مینماید و جمیع را بآنچه سبب عزّت و ارتفاع و بقاست امر میفرماید طوبی لنفس عملت و فازت بما اراد ربّها العلیم الحکیم ندایت را شنیدیم و جواب عنایت نمودیم انشاءالله از نفحات بیان رحمن بر امر مستقیم باشی و به ما اراد المقصود عامل

یا عبدالعلی امروز روزیست بزرگ و مبارک جمیع من علی الأرض در ظلّ عنایت حقّ ساکن و رحمت الهیه کل را احاطه نموده اعراض و اعتراض و جدال و خونریزی و فساد و آنچه سبب ضرّ اهل عالمست جمیع را نهی نمودیم تا کل از فضل الهی مسرور باشند و ببحر اعظم متوجّه ولكن اهل فساد در مرایای امکان عکس خود را مشاهده مینمایند و جمیع را مثل خود می‌پندارند فباطل ما هم یقولون و یعملون و یتوهّمون انشاءالله در این ربیع الهی بطراز عرفان مزین باشی و به ما هو المحبوب عامل جمیع ذرات مکبر و ذاکرند نفوسی را که در اتحاد و اتفاق اهل عالم جهد مینمایند طوبی لهم و لهم حسن مآب انتهى جناب عبدالصمد علیه بهاء الله هذا ما انزله الفرد الأحد فی الجواب

بنام خداوند دانا

یا عبدالصمد عریضهات نزد مظلوم حاضر و لحاظ عنایت باو متوجّه الحمد لله از کوثر عرفان آشامیدی و از ریحیق ایقان قسمت بردی امریکه بعد از عرفان بسیار بزرگست استقامت بر امر الله بوده و خواهد بود انشاءالله از فضل و عنایت حقّ الی حین ارتقا دارای آن باشی بحر استقامت را لآلی بینهایت بوده و خواهد بود طوبی للفائزین طوبی للعاملین طوبی للعارفين لا تحزن من شیء توکل فیکلّ الأمور علی الله الفرد الخیر قل

یا الهی و اله الجنود و مالک الغیب و الشهود اسألك بالاسم الذی به اخذت الزلازل قبائل الأرض کلّها و انفطرت السمآء و ناحت الأصنام بأن تؤیّدنی علی ما ینبغی لأیامک ای ربّ انت الذی سبقت رحمتک و احاط فضلک ترانی یا الهی قائماً لدی بابک و آملاً ما عندک من بدایع جودک و دعوتک و ادعوک باسمک المعطی الغفور الباذل المجیب البهآء علیک و علی ضلعک الّتی اقبلت و فازت و نادت ربّها العزیز المنیع کبرها من قبلی و بشرها بذکری و عنایتی انّ ربّک لهو الرّحمن الرّحیم انتهى

یا سمندر ان استمع ندآء مالک القدر انه یدکرک فی منظره الأكبر فی هذا السّجن الذی بدّله الله بالفصر الأطهر رغماً للذین حبسوه و انکروه انّ ربّک لهو المقتدر القدیر انّ الذی امر بسجنی یصیح و ینوح فی العذاب و ربّک الوهاب فی هذا المقام الکریم ان احمد الله بما انزل لک و للذین ذکرت اسمائهم و ارسلت عرائضهم ما انجذبت به افئدة العباد انّ ربّک لهو المبین الخیر انا نقرأ الآیات و یکتبها العبد الحاضر لدی العرش بسرعة عجز عنها دونه انّ ربّک لهو المؤید العزیز الجمیل کبر من قبلی علی وجوه احبائی الذین نبذوا ما سوائی و طاروا فی هوائی و نطقوا بثنائی بین عبادی و بشرهم بعنایتی و فضلی و رحمتی و کرمی الذی احاط العالمین انتهى

جناب محمّد حسین قوله عزّ سلطانه

بنام دوست

یا حسین عریضه‌ات تلقاء وجه حاضر و مشاهده شد انشاءالله لم یزل و لایزال بعنایت محبوب عالمیان فائز باشی و بشطرش ناظر نیکوست حال نفسیکه باو اقبال نمود و محبوبست لسانیکه بذکرش ناطق گشت و قلمیکه بتحریر آثارش مؤید شد و قلبیکه بنور معرفتش منیر گشت قل

یا الهی و مقصودی و سلطانی و مالکی اسألك بأن تؤیدنی علی حبك و رضائك علی شأن لا اتحرك الا باذنك و لا اتكلم الا بما انزلته فی کتابك من قلم امرک ای ربّ انا المسکین قد توجّهت الی باب فضلک اسألك ان لا تحرمنی من جودک و کرمک انک انت العزیز الوهاب

یا محمد قبل صادق ان استمع ندائی من شطر عرشی العظیم انه یدکرک و یدکر الذین اقبلوا الیه بیقین مبین باید جمیع دوستان الیوم باستقامت ناظر باشند و باو متمسک چه که مظاهر نفی بسیارند و در کلّ حین در کمین اکثری از اهل ارض یلعبن کلعب الأطفال کذلک یدکر الخیر انه لهو السّميع البصیر در جمیع احوال بذکر رحمن مشغول باشید و بحبل حبش متمسک

یا عبدالله ندایت باستماع مقصود عالمیان فائز شد و آنچه عرض نمودی عبد حاضر لدی الوجه معروض داشت انشاءالله جمیع دوستان فائز شوند بر عمل بما انزل الوهاب فی کتابه المبین سنه قبل لوح انقطاع و کتاب صدق و لوح میزان و لوح امانت از سماء مشیت نازل طوبی از برای نفوسیکه مشاهده نمودند و بعمل بان فائز گشتند باید هر یک از دوستان که از ریح محبت رحمن آشامیده‌اند همیشه بعملیکه سبب اتحاد و مودت اهل ارض شود مشغول گردد ان اتحدوا یا عبادی فی امری ثم اشریوا کوثر بیانی من بحر فضلی کذلک امرکم الله من قبل و من بعد انه لهو العزیز الحکیم انتهى

اینکه در باره جناب حاجی بابا مرقوم داشته بودید تلقاء عرش عرض شد فرمودند انشاءالله بعنایت الهی به ما امر به فی الکتاب عامل شوند یا سمندر قل ستفنی الدنیا و ما فیها من الزخارف و الآلاء و الملوک و المملوک و الصّعلوک و یتقی ما قدر لأصفياء الله و احبائه کذلک ينطق لسان العظمة نعیماً للسامعین متوکلاً علی الله مشغول باشند انه یقدر لمن یشاء خیر الدنیا و الآخرة انه لهو المقتدر القدیر اگر نفوس از عالم باقی مطلع و آگاه شوند البتّه در این دو یوم یا دو ساعت یا دو دقیقه دنیا محزون نشوند ینبغی لکنفس ان یقول فی هذه الايام

یا اله الأنام اشهد بلسان ظاهری و باطنی بأنّ ما عندک خیر لی عمّا یُشَهد و یری فیملکوت الانشاء

از لسان حقّ باو تکبیر برسان و بگو دلتنگ مباش ان اعمل بما امرت و کن من الشّاکین انتهى

و امّا مکتوب جناب آقا ملا ابراهیم باین خادم فانی رسید لو شاء الله و اراد جواب آن ارسال میشود

و اینکه در باره جناب آقا حسن خا مرقوم داشتید در منظر اکبر عرض شد فرمودند یا حسن ان اشکر الله بما فزت بذکره من قبل و فی هذا الحین الذی اشرقت شمس البیان من افق هذا القصر الرّقیع جمیع عالم رحلت نموده و خواهند نمود چه که حقّ جلّت عظمته دنیا را بمثابه صراط قرار فرموده تا کل از او عبور نمایند و بمقصود فائز گردند یعنی در مقام محمود ساکن شوند دنیا دار قرار نبوده و نخواهد بود از حقّ جلّ جلاله بخواهید دوستان را مؤید فرماید تا در حین ارتقا با قلوب مقدّسه منزّه صعود نمایند هر نفسی باینمقام فائز شد صعودش مایه فرح بوده و خواهد بود و لکن این بحر قسمت مقرّبین و مخلصین است یا حسن لا تحزن فی اخیک انه فاز بطراز الغفران و استقرّ فی جوار رحمة ربّک الکریم و الحمد لله ربّ العالمین انتهى

در دستخطّ دیگر آنجناب پاکتی از حضرت اسم الله جم علیه منکّل بهاء ابهاه ارسال داشته بودید رسید از جهات دیگر هم دستخطّ ایشان رسیده و لکن این خادم فانی از کثرت اشتغال و موانع دیگر هنوز موفق بر عرض جواب نشده‌ام

انشاء الله امید چنانست که در این ایام موفق شده جسارت نمایم و بعرض جواب پردازم یا حبیب فؤادی ملاحظه فرمائید از جمیع جهات مکتوب میرسد و جواب این بنده هم که عرض میشود مفصل است چنانچه بعضی عرایض از یک جزو میگذرد لذا اگر اینبعد بخواهد مکتوب هر یک از احبّا را در هر کرّه جواب عرض نماید البتّه این عمرها کفایت نکند و از اینمراتب گذشته تحریر آیات که این عبد لیلاً و نهراً بآن مشغولست سبحان الذی ایدنی علی هذا الأمر الخطیر و سبحان الذی وقّنی علی ما لم یخطر ببالی ان اقدر ان اقوم به سبحانه عمّا اصف و یصفون و سبحانه عمّا اذکر و یذکرون و سبحانه عمّا تکلم به السن العالم

اینکه مرقوم فرموده بودید که بعد از خبر رفتن مذکورین به یافا جناب جود علیه بهاء الله باینکلمه ناطق بوده‌اند که با وجود حبّ زیاده از حدّ که نسبت باو داشتم الی آخر قوله و آنمحبوب در آخر مرقوم داشته بودند که الحقّ و الانصاف نهایت استقامت و مراقبت در امر علی قدر الاستطاعة و القوّة منظور داشته و میدارند و مطلقاً ناظر باینگونه امور نبوده و نیستند الی آخر بیانکم یا محبّوبی قد صدقت فیما نطقتم فی ذکر من قام علی خدمة الله و ذکره فی سنین متوالات و انزل له من القلم الأعلى ما استفرحت به الأفئدة و قرّت به الأبصار لعمر الله قد اشتعلت فی قلبه نار و أنّها احترقت ما سوی الله ربّنا المقتدر العظیم الخیر یا حبیب فؤادی ناریکه بمحبّبه الله مشتعل شده ذکر غیر دوست را سوخته و خواهد سوخت طوبی له ثمّ طوبی له این تفصیل عرض شد فرمودند قد عمل بما ینبغی له فی ایام ربّه الظاهر التّاطق العظیم انتهى و فرمودند امروز نسبة الله محقّق است طوبی لنفس تمسّکت بها أنّها من اعلی الخلق فی کتاب مبین حسب الأمر جناب اسم جود علیه بهاء الله الأبهی مکتوب ایشانرا فرستاد به یافا ذکر دون خیر تا حال در اینفقره از سماء مشیّت نازل نشده و اظهار عنایت فرموده و میفرمایند

اینکه ذکر جناب آقا سیّد (ج) و جناب عندلیب علیهما بهاء الله و سایر دوستانرا فرموده بودید جواب عرایض ایشان نازل و ارسال میشود انشاء الله بحبل تبلیغ متمسّک باشند ولكن بالحکمة الّتی حکم بها الحکیم فی الکتاب اسأل ربّنا الرّحمن بأن یوقّهما و یؤیّدھما علی ذکر به تتوجّه الوجوه الی العزیز المحبوب

در این حین این خادم فانی بساحت اقدس فائز و اینکلمات مشرقات از افق سماء بیان ظاهر یا سمندر قد فزت بذكر الله بعد عرفانه و شریّت کوثر الحیوان من ایادی فضل ربّک الرّحمن انت الذی حضرت لدى الوجه و قمت لدى الباب و تشرّقت بما هو المسطور فی کتب الله ربّ العالمین انا نذکر الذّین آمنوا فیھناک و نبشّرھم بما قدّر لهم فی ملکوت ربّھم العزیز الکریم و نوصیھم بتقوی الله لأنّ به یرتفع امره العزیز البدیع قل تمسّکوا بما یرتفع به امری و یظهر سلطانی بین عبادی کذلک یأمرکم من عنده لوح حفیظ انّ الذّین اعرضوا الیوم اولئک فی غفلة و اولئک فی خسران و اولئک فی نفاق و اولئک فی بعد و اولئک فی ریب مبین قد تحیر العالم بما ارتکب الأمم الذّین نبدوا صراطی و اخذوا سبل الشّیاطین

ان یا قلمی الأعلى ان اذکر مرّة اخرى من سمّی بمحمّد قبل علی الذی فاز بذكری و ثنائی و التّوجّه الی وجهی و تحریر ما نزل من سمائی لیفرح بفضل ربّه الکریم انه توجّه الی الأفق الأسنى و فاز بالمنظر الأبهی المقام الذی یطوفه الملائّ الأعلى و الملائکة المقرّبین کذلک ماج بحر عنایتی و هاج عرف رحمتی ولكنّ القوم اکثرهم من الغافلین

یا سمندر انا نحبّ ان نذکر احبّائی فی الألف و الشّین لیشکروا الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ العرش العظیم یا احبّائی فیھناک تالّله الحقّ توجّه الیکم وجه القدم من هذا المقام العزیز المنیع الذی سمّی بکلّ الأسماء فی کتاب الله العزیز الحمید تمسّکوا بما ینفّعهم فی الآخرة و الأولى کذلک یعظّمکم ربّکم التّاصح الأمين آیاکم ان تمنعکم شئوننا الأرض عن فاطر السّماء الذی اتی بسلطان عظیم هذا یوم فیه انفطرت السّماء و انشقت الأرض و انصعق من فی ملکوت الأمر و الخلق الا من انقذته ید قدرة الله العظیم الحکیم یا احبّائی طوبی لکم بما توجّهتم الی افقی الأعلى و نبذتم دونی و اخذتم ما نزل من ملکوتی العزیز الرّقیع ان اعرفوا قدر تلك الاّیام ثمّ اعملوا بما امرتم به فی کتاب الله لعمری انه ینفعکم فی کلّ عالم من عوالم ربّکم

المقتدر القدير انشاء الله بكمال روح و ريحان بافق رحمن ناظر باشيد قسم بافتاب آسمان بيان كه هر نفسى توجّه نمود از كدورات عالم خود را فارغ و مقدّس مشاهده كرد بايد در كلّ احوال به ما يرتفع به امر الله ناظر باشيد و اعمال اليوم بايد بشأنى ظاهر شود كه هر نفسى عرف تقدّيس و تنزيه از او استشمام نمايد بايد بتمام جدّ و اجتهاد در آنچه از قلم اعلى جارى شده تفكّر نمائيد و عامل شويد آنّه ارشدكم سوء الصّراط و اظهر لكم ما وعدتم به فى الكتاب طوبى لكم و لمن استشهد فى سبيلى فى سجن الطّاء نشهد أنّه كان معى و طاف حول عرشى فى العشىّ و الاشراق انا نكبّر عليه و عليكم و على ابنه و على الذين فازوا بعرفان الله فى المآب

ان يا قلمى ان اذكر احبائى فى الكاف و اللّام (كله دره) ليحمدوا الله مالک الرّقاب ان اشكروا الله بما ايدكم على التوجّه الى هذا البحر الذى يسمع من امواجه أنّه لا اله الا انا العزيز المتان قد خلقت الخلق لعرفانى منهم من اعرض و منهم من اقبل و الذى اقبل أنّه من اهل الفردوس فى الزّبر و الألواح ان افرحوا فى ايامى و تمسّكوا بما يظهر منه لآئى الانقطاع بين ملاّ الأديان تفكّروا فى رحمة الله و فضله أنّه يذكركم من هذا المقام و يكبّر على وجوهكم فضلاً من عنده أنّه لهو العزيز الوهاب آفتاب ظهور مشرق و بحر بيان در امواج نيكوست حال نفسيكه خود را محروم نساخت و بفيوضات نامتناهيه الهيه در اين ربيع بديع فائز گشت اى دوستان لسان رحمن ميفرمايد فرصت را از دست مدهيد و وقت را غنيمت شمريد كذاك يأمركم مالک يوم الحساب

جناب حاجى آقا بابا بعنايت الهى فائز باشند و بذکر دوست مشغول و بما ينبغى عامل البهآ عليه و عليهم و على امآء الله فيهناك و على من سمع و اجاب ربّه الناطق العليم

يا سمندر انا وجدنا عرف ذكر الجواد الذى فاز بتبليغ امر ربك المقتدر القدير عليه تكبيرى و نفحاتى و عرفى الذى تضوّع فى العالم من قميصى المنير انا ذكرناه و نذكره فضلاً من عندنا ان ربك لهو الفضل الكريم قد فاز ذكره و ثنائه بالاصغآء فى هذا المقام الذى سمى بالأفق الأعلى فى كتاب الأسمآء و بالغاية القصوى فى الجزيرة الخضراء و بسمآء هذه السّمآء من قلم الأبهى و بالسّجن الأعظم فيملكوت الانشاء ان ربّه الرّحمن لهو العليم الخبير لعمرى لا يعزب عن علمه من شىء يسمع و يرى و هو السّميع البصير ولو اخذته الشّدائد و الأحزان فى الأرض سوف يظهر الله ما اراد أنّه لهو العليم الحكيم ان بهائى عليه و على الذين يسمعون قوله فى امر الله الملك الحقّ المبين

انا نذكر العنديل الذى قام على ذكرى و نطق بشئائى بين عبادى نشهد أنّه فاز بعرفان الرّحمن فى هذا اليوم الذى فيه اسودّت الوجوه و زلّت الأقدام يا ايّها المذكور لدى الوجه قد اشتعلت الأشياء من تغرّدات حمامة الأمر فى ملكوت الانشاء ولكنّ القوم فى غفلة و حجاب قد اسكرهم خمر الهوى على شأن منعوا عن مالک الأسمآء الذى وعدوا به فى كلّ كتب و صحف و زبر و فى كلّ لوح من الألواح قد اخذوا ما يرون فنائه و نبذوا ما يبقى لهم فى ملكوت ربّهم العزيز الوهاب يا عنديل غنّ باسمى على افنان سدرات العالم لعلّ تنجذب به الأمم الذين اعرضوا عن البحر الأعظم و اقبلوا الى كلّ همج رعا ع قد نطق لسان القدم بما صاحت به الصّخرة و ذابت به الجبال ولكنّ القوم فى وهم عجاب يرون برهان الله و ينكرونه كذاك يقصّ لك من عنده ام الكتاب دع ذكر الذين اعرضوا ثمّ اذكر من قبلى عبادى الذين سرعوا الى بحر عنايتى و توجّهوا الى ملكوت فضلى و شربوا رحيق الاستقامة من ايدى الطافى و سمعوا منك ذكرى و آياتى ليفرحوا فى ايامى ان ربك لهو المعطى العزيز العلام انتهى

عرض ميشود چندی قبل مخصوص جناب عنديل و جناب آقا سيد ج و عليهما بهآء الله الواح بديعه منيعه از سماء مشيت الهى نازل و همچنين جواب عرايض آنجهات و الواح ديگر ولكن تا حال نظر بحکمت ارسال نشد از بعد الأمر بيده يفعل ما يشآء و يحكم ما يريد لا اله الا هو العزيز الحميد

و مخصوص ذکر جناب نص و دو ابن ایشان علیهم بهاء الله از لسان مبارک جاری انشاء الله لم یزل و لایزال جمیع دوستان بذکر محبوب عالمیان فائز باشند قسم بجمال دوست که معادله نمینماید بذکرش جبروت امر و خلق و ملکوت سموات و ارض سوف یظهر الله ما کان مستوراً فی هذا الیوم و یربهم فضله و سلطانه و قدرته و اقتداره و مقام احبائه انه لهو المهیمن علی الأشياء لا اله الا هو الفرد العزیز العلیم ولو ان ذکر بهائی لا یلیق بکم ولكن اقتدی بمولای و مولی العالم و الهی و اله الأمم و اقول البهاء و الذکر و الثناء علیکما و علی حضرة الجواد الذی فاز بما منع عنه اکثر العباد و علی الذین فازوا بعرفان الله مالک الایجاد

عرض مخصوص آنکه حضرت غصن الله الأعظم و حضرت غصن الله الأكبر روحی و کینوتی لتراب قدوم اطهرهما الفداء بآمنحوب و جناب اخوی و جناب جواد ابلاغ ذکر بدیع و تکبیر منیع فرمودند و همچنین طائفین جمیع خدمت آمنحوبیان عرض خلوص و تکبیر و بها میرسانند

جواب جناب مخدوم مکرم آقا میرزا محمد تق علیه بهاء الله نوشته شده و در پوسته بعد ارسال میشود

خادم

فی ۱۱ ربیع الثانی سنة ۱۲۹۷

یک لوح امنع اقدس مخصوص جناب آقا محمد جواد علیه بهاء الله از سماء فضل نازل و ارسال شد و همچنین این بنده مکتوبی در جواب جناب ملا عبدالرزاق علیه بهاء الله نوشته ارسال داشت آمنحوب برسانند

در باره عید اعظم آنچه آمنحوب نوشته اند صحیحست لا ریب فیه یوم نوروز اول سی و دو ۳۲ محسوب است و عصر یوم سی و دویم ابتدای عید است که جمال قدم جلّ اجلاله وارد رضوان شدند و اینکه عصر یوم اول و یوم بعد یک یوم حساب شده این نظر بآنست که اشتغال در آن جایز نه و فیه حکمة اخرى ولكن بحساب دوازده یوم دو یوم حساب میشود

و اما در باره حقوق الله نصاب آن عدد واحد است یعنی هر نفسی اگر دارای نوزده مثقال ذهب شد و یا اشیائیکه باین قیمت برسد بعد از وضع مئونه سنه حقوق بر آن تعلق میگیرد و ادای آن واجب

و اما مقصود از حکمت مدارای با ناست اهل بها بمنزله حکما هستند باید باقتضا عمل نمایند لذا اگر نفسی حکم صوم که از اعظم احکام الهی است در کتاب او را الیوم نزد نفوس ضعیفه اظهار نماید از حکمت خارجست در جمیع امور باین قسم باید رفتار شود آنچه از احکام الهی که عمل بآن الیوم سبب ضوضا و غوغا نشود عمل بآن واجب اظهار اموری که سبب وحشت ناس شود البته نزد عاقل جایز نیست چه ضرور شخص صائم صوم خود را اظهار نماید

جناب آقا سیّد جواد علیه بهاء الله که از قبل ساکن ارض طفت بودند از ارض خاء بعضی سؤالات نمودند و بتفصیل جواب آن ارسال شد از جمله این بود که در کتاب اقدس خلق رأس نهی شده و حال در این اراضی بعضی از اصحاب باین حکم عمل نمودند و جمیع باین سبب معروف شده اند آیا این عمل مطابق حکمت است یا مخالف آن از مصدر امر اینکلمه مبارکه صادر که آنچه سبب ضوضای عباد است عمل بآن الیوم جایز نه الی ان یظهر الأمر انتهى

* * *

الروح فی افق القدس عن طرف الجبین قد کان مشرقاً

يا حرف البقاء البس نعلی الانقطاع ثم اركب على الرّقف الأعلى فسبحان من خلق فسوّى هذه ارض البقاء ما وقع عليها رجل احد من الأولياء فسبحان ربّی الأعلى

لا تحزن عن حوادث الدّنيا ثم اصعد الى جبروت الوفاء فسبحان من خلق فسوّى انّ لك مقاماً معی فی سرادق الأبهى فسبحان ربّی الأعلى

تسمع فيه نغمات الفردوس فوق سدرۃ المنتهى فسبحان من خلق فسوّى و تشرب فيه الخمر الحمراء من جمال الله الأسنى فسبحان ربّی الأعلى

تجد فيه من فواكه القدس ما لا يحصى فسبحان من خلق فسوّى و تطير فيه فی كلّ طرف بأجنحة الياقوت فی الممالك الرّوحاء فسبحان ربّی الأعلى

و تنطق فيه على كلّ لحن بلحانات الورقاء فسبحان من خلق فسوّى و تنجذب من لحظات الجمال فی الغرف الحمراء فسبحان ربّی الأعلى

إذا تجد فی نفسك انوار الهدى و تستغرق فی بحر اسمی الأبهى فسبحان من خلق فسوّى و ترزق ثمرات الرّوح من الشّجرة القصوى فسبحان ربّی الأعلى

و تسمع نداء الله على لحن الجهر و الخفا فسبحان من خلق فسوّى قل نزلت حور البقاء نزلة اخرى لتقبّل هذا الفهم الدّريّ الأحلى فسبحان ربّی الأعلى

اخذت الكأس الحمراء بيدها اليمنى فسبحان من خلق فسوّى لتسقى من رضى بهذا الرّضوان فی الجنّة العليا فسبحان ربّی الأعلى

رفعت يدها اليمنى و اتكأت على رجلها اليسرى فسبحان من خلق فسوّى ثم اظهرت حاجبها كالسيف و قطعت به الأكباد و الأحشاء فسبحان ربّی الأعلى

و حرّكت كتفها ظهر الثّعبان بما كشف سواد الشّع من تحت المقنعة البيضاء فسبحان من خلق فسوّى إذا بلغ كلّ ما فی السّماء الى تحت الثّرى فسبحان ربّی الأعلى

و ارجع الوجود الى الفناء فسبحان من خلق فسوّى و كشفت وجهها مرّة بعد اولى فسبحان ربّی الأعلى و لمّا كشفت خلقت الأرواح و ارجعت القضاء الى الامضاء فسبحان من خلق فسوّى ثم بعد ذلك غطّت الوجه مرّة اخرى لئلا يفنى البقاء من هذه الطّلة الحمراء فسبحان ربّی الأعلى

ثم رفعت البراقع السوداء عن غرّتها الغراء فسبحان ربّی الأعلى و قالت أ لست جمال المحبوب فی وسط الضّحى فسبحان من خلق فسوّى إذا صاح الوجود بلى ثم بلى فسبحان من خلق فسوّى و ترقص جواهر الرّوح فی هياكل البقاء ممّا ظهر و اخفى فسبحان ربّی الأعلى

انجذبت افئدة المخلصين بانوارها النّوراء فسبحان من خلق فسوّى و تولّعت عقول المقدّسين عمّا تنزل و تعلّى فسبحان ربّی الأعلى

إذا نادى المناد فی وسط الجوّاء على مركز البداء فسبحان من خلق فسوّى فقال وربّ السّماء نظرة اليها خير عن ملك الآخرة و الأولى فسبحان ربّی الأعلى

ثم قامت و قامت القيامة الكبرى فسبحان من خلق فسوّى جلست و تزلزلت افئدة اولى النّهى فسبحان ربّی الأعلى ثم بعد ذلك اخرجت عن خلف شعرها لوحاً من الزّبرجدة الخضراء فسبحان من خلق فسوّى و قرأت من اللّوح حرفاً من رموزها إذا خرجت الأرواح من هياكل الأسماء فسبحان ربّی الأعلى

ثم اشارت بالأنملة الوسطى و انعدمت الأديان من آدم الى عيسى فسبحان من خلق فسوًى و حرّكت بعد ذلك مرّة بعد
اولى فسبحان ربّى الأعلى

إذا شقّت الشمس فى سمآء القضاء فسبحان من خلق فسوًى ثم عرّت رأسها و علّقت الجعد على ثدى صدرها
فسبحان ربّى الأعلى

و ارتفع الصّوت من شعراتها فى ذكر ربّها العلىّ الأعلى فسبحان من خلق فسوًى إذا ظهرت آية اللّيل من غدائرها
الظلمآء و آية التّهار من غرّتها البيضا فسبحان من خلق فسوًى و نادى بندآء القدس فى فردوس العمآء فسبحان ربّى الأعلى
فقال ستفتنون يا اصحاب التّقى فسبحان من خلق فسوًى و ستمنعون عن حرم الجمال فى كعبة العمآء فسبحان ربّى
الأعلى

هذا ما رقم على لوح البقاء من القلم الأعلى فسبحان من خلق فسوًى و فيه حكمة من الأسرار الّتى لا تشهد و لا ترى
فسبحان ربّى الأعلى

* * *

جناب میرزا حسین علیہ بہاء اللہ

بنام مقصود عالمان

یا حسین بعضی از احزاب ارض منتظر ظهور حسینی بودند چه که از قبل اصفیای حقّ جلّ جلاله عباد را بشارت داده‌اند بظهور
آن حضرت بعد از قائم و همچنین اخبار فرمودند که در حین ظهور آن مطلع فیوضات الهی جمیع انبیا و مرسلین حتّی قائم در
ظلّ علم مبارک آن حضرت جمع میشوند چون وقت رسید و عالم بانوار وجه منور گشت کل اعراض نمودند مگر نفوسی که
اصنام ظنون و هوی را بقوّت مالک اسماء شکستند و قصد مدینه ایقان نمودند امروز رقیق مختوم باسم قیوم ظاهر و جاری خذ
کأساً منه ثم اشرب بهذا الاسم المبارک المحمود البهآء علی الذین فازوا بکوثر الاستقامة فی هذا الیوم الموعود

* * *

بنام یکتا خداوند بیمانند

یا حسین بمعجّبت الهی و شعله نار مودّت رحمانی بر خدمت امر قیام نما امروز هر نفسی اراده نصرت نماید باید از ما عنده
بگذرد و به ما عند اللّہ ناظر باشد یا حسین امروز دریای کرم مواج و اشراقات انوار آفتاب جود کلّ وجود را احاطه نموده هر
نفسی للّہ برخاست قعود او را نبیند و توقّف او را اخذ نکند بجنود بیان بروح و ریحان گمراہانرا هدایت نماید و ضعیفانرا قوّت
بخشد از اینکلمه علیا نفسی تعجّب ننماید ابن مریم علیہ سلام اللّہ و سلام انبیائہ صیّادی را ملاحظه فرمود که بصید ماهی
مشغول فرمود دام را بگذار و بیا تا ترا صیّاد انام نمایم بعد از اینکلمه کلّیل بود نطق یافت جاهل بود بیحر علم درآمد فقیر بود
بملکوت غنا راه یافت ذلیل بود قصد ذرّوہ عزّت نمود گمراہ بود بانوار فجر هدایت فائز گشت چه که از خود گذشت و بحقّ
پیوست آمال را بنار حبّ سوخت و حجابات را باصبع یقین شقّ نمود تا در دنیا بود بیا روح اللّہ ناطق و چون میل عقبی نمود
بمقامی فائز که اقلام عالم از ذکرش عاجز طوبی از برای نفوسیکه الیوم شبہات معرضین و اشارات منکرین و ضوضاء اهل بیان

ایشانرا از مقصود امکان منع نمود امروز روز استقامت است و روز خدمت جهد نمائید که شاید فائز شوید بآنچه که لدى الله مذکور و در کتاب مسطور البهآء علیک و علی کل ثابت مستقیم

* * *

هو الحافظ المقتدر القدير

يا حسين عليك بهائي نشهد انك فزت بما كان مسطوراً في اللوح و مرقوماً من القلم الأعلى من لدى الله رب العالمين طوبى لك بما اقبلت الى البحر الأعظم و رأيت امواجه و اللائكي المكنونة في اصداق بيانه و سمعت ما ارتفع من الأفق الأعلى بعناية الله رب العرش العظيم يا اوليائي في الممالك اعرفوا مقام من نصرکم و حکم بینکم بالعدل الخالص نسأل الله ان يؤيد هذا الحزب على ذكره و ثنائه و خدمته و يظهر منهم ما ينبغي لعمله الطاهر المقدس العزيز العظيم

يا اهل البهآء قد كان نير العدل مستوراً محجوباً تحت غمام الظلم ولكن الله ايد حضرة الدولة البهية الروسية على اشراقه و ظهوره و نجاته من كل حجاب غليظ و سحاب عظيم نسأل الله تبارک و تعالی ان يؤيده و اوليائه و امرائه الذين بهم نصبت راية النصر هناك و علم الظفر امام وجوه الخلق رغماً للذين حبسوا العدل و الانصاف و منعوهما عن اشراقهما و نورهما و ظهورهما على ان يخلص المظلومين بذراعي العدل و الانصاف كما خلصهم و نجاهم من الظالمين و المعتدين و المنكرين كذلك قضى الأمر من لدى الله العليم الحكيم

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو باید احباً طراً از این یوم پنجشنبه ۲ جمادی الثانیة سنة ۱۳۰۷ الى الآخر الذي لا آخر له قدر عنایت دولت بهیة ایدها الله را بدانند و آنچه سزاوار این عدل است بر آن قیام نمایند و نفوسی که من غیر ستر و حجاب عدل را تأیید نمودند و نصرت فرمودند و آن مظلوم مسجون را از بثر ظلما بحبل متین انصاف برآوردند و نجات بخشیدند سزاوار پاداش عظیمند از حق جلّ جلاله و عمّ نواله یشهد المظلوم بانهم هم الذين نصروا عباد الله و اخذوا حق المظلومين من كل ظالم عنید و فاجر مریب انشاءالله اولیای حق موفّق شوند در قرون و اعصار بر تدارک این عنایت کبری که از دولت مبارکه عادلّه ظاهر شد البهآء و الثور و العزّ و الثناء علی حضرته و علی الذين حکموا من جانبه بالعدل الخالص و منعوا الظالمين عن ظلمهم و اخذوهم اخذ عزيز مقتدر

* * *

هو المؤيد العليم الحكيم

يا حيدر عليك بهائي نامہئی جناب سیاح بعبد حاضر نوشته و در آن نامه اظهار تبری از اذکار قبل نموده جوابی باو نوشته و ارسال شد از حق میطلبیم او را مطہر سازد از افکار کلّ مفسد غدار و کلّ ظالم مکار مع ادّعی آن شخص بر اعانت مظلومین چون نیّت فاسدش مقبول نیفتاد بقهر برخاست و حضرت اشرف را شهید نمود لعمر الله اگر جمیع عالم بر ضرّ این مظلوم قیام نمایند با اهل فساد همراهی ننموده و نمینماید سبحان الله از قساوت آن شجره زقوم آن جناب افکارش را دانسته و میداند قل انا قلنا من قبل ليس افكاري افكاركم و لا امشي في طرقكم از هر امری از امور و هر فعلی از افعال رائحة فساد و نزاع و جدال استشمام شود اهل بهاء از آن مقدس و منزّه و مبرا نفسی که با پدر و برادر اراده ضرّ نماید البتّه با دیگران وفا نخواهد نمود عدم تصدیق مظلوم همزات نفسانیّه اش را بر عداوت قیام نموده و در قلبش نار بغضا مشتعل در حضور به سیاح گفتیم امثال آن نفس

وفا نداشته و ندارند لا تطمئن منه طهر ذیل فؤادک من سوء اعماله و افکاره و نیاته و توکل علی الله انه یرزق من یشاء بغیر حساب باری حال از قرار نوشته او بفضل الله و منه از بحر ظلم و فساد خود را فارغ و آزاد نموده لذا رضایش را طالبیم که مکدر نباشد چه که از اول ایام با ما محبت داشته وفا را دوست داشته و داریم نسأل الله ان یوفقه علی خدمة الأمر بالحکمة و البیان و یجعله خالصاً لوجهه و متمسکاً بحبله انه هو المقتدر العزیز الفضال

* * *

هو الله تعالی

یا حیدر قبل علی بگو یا اهل ارض آذان را از برای این کلمه مبارکه از آنچه شنیده‌اید مقدس نمائید لعلّ فائز شوید بآنچه از برای او خلق شده‌اید امروز از سدره مبارکه که در قطب فردوس اعلی بید اراده غرس شده این کلمه علیا اصغا گشت تالله قد ظهر ما لا ظهر فی ازل الآزال انصفوا یا ملأ الأرض و لا تكونوا من الغافلین قوموا علی تدارک ما فات عنکم سوف تمضی الاّیام و ترون انفسکم فی خسران مبین

یا حیدر قبل علی علیک بهائی انت الذی ألّفت بین القلوب بکلمة ربّک و نطقت بما یقرّب النّاس الی الله الفرد الخبیر یا حسین انا ذکرناک مرّة بعد مرّة و انزلنا لک ما تقرّ به عیون المقرّبین انشاءالله بنار محبت الهی مشتعل باشی و بر خدمت امر قائم قسم بانوار آفتاب معانی که از افق سجن اشراق نموده این ایام انسان قادر است بر تحصیل مقام باقی و نعمت باقیه و مائده دائمه ایام در مرور و مکلم طور بر عرش ظهور مستوی طوبی لک بما ادرکت ایامه و فزت بالاقبال الی افقه و قمت علی خدمة امره العزیز العظیم

یا دایی بافتاب این کلمه علیا که از افق سماء قلم اعلی اشراق نموده ناظر باش من کان لی اکون معه لا شک فی ذلک قد شهد بذلک لسان العظمة فی هذا السّجن العظیم ذکرک مکرّر از لسان جاری قدر این مقام اعلی را بدان و باسم مالک اسماء حفظش کن زود است آنچه از عدم آمده بعدم راجع گردد و المقرّبون یرون ما قدر لهم من لدی الله ربّ العالمین هیچ امری در منظر اکبر مستور نبوده و نیست ان ربکم معکم یسمع و یری و هو السّميع البصیر اجر هر عملی عندالله محفوظ انه هو الحافظ القویّ الغالب القدیر

یا عطاء علیک بهاء الله مالک الاسماء و فاطر السّماء چندی قبل از خزانه قلم اعلی لآلی بدیعۀ منیعۀ ارسال نمودیم لتفرح و تشکر ربّک العظیم الحکیم یا عطا حقّ بی ناصر و معین در سجن اعظم بذکر اولیا مشغول جنودی که الیوم ناصر و معین امرند اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و هست و رئیس این جنود تقوی اللهست بگو ای عباد امروز روز ذکر و ثنا و روز خدمتست بحر معانی موج آفتاب حقیقت مشرق خود را محروم نمائید باسم حقّ اصنام اوهام را بشکنید جهد نمائید شاید فائز شوید بآنچه از برای او از عدم بوجود آمده‌اید یا عطاء علیک بهائی مکرّر آن جناب را امر نمودیم بر خدمت امر قم و قل یا قوم انّ القیوم امام وجوهکم ینادیکم الی الأفق الأعلى ایاکم ان تمنعوا انفسکم عن البحر الأعظم و ایاکم ان تمنعوا عن النّبأ العظیم هذا نبأ اخبر به رسول الله و بشّر به الکلیم اسمع ندائی ثمّ اعمل ما امرت به من لدن قویّ قدیر کذلک نطق اللسان اذ کان المظلوم فی حزن مبین

یا علی ندای مظلوم در کلّ حین مرتفع و قلم اعلی در جمیع احوال متحرک از حقّ بطلب آذان را قابل این اصغا نماید و عیون را لایق مشاهدۀ این انوار امروز هر نفسی باقبال فائز شد او در صحیفه حمرا از اهل بهاء مذکور و مسطور مائده حقیقی از سماء معانی در کلّ حین نازل و نعمت باقیه دائمه امام وجوه حاضر و مشهود ولکن عباد غافل و محجوب و ممنوع الا من

شَاءَ رَبِّكَ حَمْدُكَ مَقْصُودُ عَالَمِيَّانَ رَا كِه تَرَا مُوَفَّقَ فَرَمُودَ بَرِ عَرَفَانِ اسْمُ مَكْنُونِ مَخْزُونِ وَ اَز حَقِّ بَطْلَبِ تَرَا مُوَيَّدَ فَرَمَايِدَ بَرِ اسْتِقَامَتِ بَرِ اَيْنِ اَمْرِی كِه فَرَائِضِ مُشْرِكِيْنَ اَز آن مَرْتَعِدُ وَ اِفْتِدَاءُ مُنَافِقِيْنَ مُضْطَرِبِ مُشَاهَدِه مِيْگَرَدَد طَوْبِي اَز بَرَايِ عِبْدِي كِه شَتُوْنَاتِ عَالَمِ وَ شَبَهَاتِ اِمَمِ اَوْ رَا اَز اسْمِ اعْظَمِ مُحْرُومِ نَمُودَ وَ مُحْجُوبِ نَسَاخَتِ

يَا مُحَمَّدَ عَلِيَّ جَمِيعِ عَالَمِ مُنْتَظَرِ اَيَّامِ اللّٰهِ بُوْدَه وَ جَمِيعِ كُتُبِ الْهِيْ غَوَاةِ اَيْنِ مَعْنٰی وَ چُونِ اَشْرَاقَاتِ اَنْوَارِ اَفْتَابِ ظَهْوَرِ اَز اَفْقِ عَالَمِ ظَاہِرِ كُلِّ بَرِ اَعْرَاضِ قِيَامِ نَمُودَنْدِ مَگَرِ مَعْدُودِي وَ بَايِنِ هَمِ اَكْتِفَا نَرَفْتِ بَرِ سَفْكَ دَمِ اَطْهَرِشِ فَنَوِي دَادَنْدِ وَ دَرِ مَسَاجِدِ بَرِ مَنَابِرِ گُفْتَنْدِ اَنْچِه رَا كِه عَيْنِ عَدْلِ گَرِيَسْتِ وَ قَلَمِ اَعْلٰی نُوْحِه نَمُودَ دَرِ اقْوَالِ حَزْبِ قَبْلِ تَفَكُّرِ نَمَا خُودِ رَا بَهْتَرِيْنَ اَهْلِ عَالَمِ مِيْشَمَرْدَنْدِ وَ دَرِ يَوْمِ قِيَامِ پَسْتِ تَرِيْنَ اَحْزَابِ مُشَاهَدِه شَدَنْدِ كَذَلِكِ اَرْتَفَعَ صَرِيْرُ الْقَلَمِ الْاَعْلٰی اِذْ كَانَ الْمَظْلُومُ فِی سَجْنِ مَبِيْنِ طَوْبِي لَكَ بِمَا اَقْبَلْتَ فِی يَوْمِ اللّٰهِ وَ سَمِعْتَ نِدَائِهِ وَ اَمَنْتَ بِه اِذْ اَعْرَضَ مِنْ عَلٰی الْاَرْضِ اِلَّا مِنْ حَفْظِهِ اللّٰهُ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ الْفَضَّلُ الْكَرِيْمُ

يَا قَلَمِي الْاَعْلٰی اِذْكُرْ مِنْ سَمٰی بِمُحَمَّدٍ الَّذِي شَرِبَ رَحِيْقَ الْمَعَانِي مِنْ اِيَادِي الْعَطَاءِ وَ اَقْبَلَ اِذْ اَعْرَضَ كُلُّ عَالَمٍ مَرِيْبٌ اَنْ النَّارَ تَنْطَلِقَ فِی السَّدْرَةِ وَ النَّوْرُ يَنْطَلِقَ مِنْ اَفْقِهِ وَ الْمَنَادِي يَنَادِي بَيْنَ الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَلَكِنَّ النَّاسَ فِی نَوْمٍ عَجِيْبٍ قَدْ اَهْلَكْتَهُمْ جُنُودُ النَّفْسِ وَ الْهَوٰی وَ هُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ قُلْ يَا قَوْمِ اتَّقُوا الرَّحْمٰنَ وَ لَا تَتَّبِعُوا اَوْهَامَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا يَوْمَ الدِّينِ اِنَّا اَنْزَلْنَا الْاَيَّاتِ وَ اَظْهَرْنَا الْبَيِّنَاتِ وَ الْقَوْمُ اَكْثَرُهُمْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ اَشْكُرُ اللّٰهُ بِهَذَا الْفَضْلِ الْاَعْظَمِ اَنَّهُ ذَكَرَكَ وَ هَدَاكَ اِلٰی صِرَاطِهِ الْمُسْتَقِيْمِ قُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَوْلٰی الْعَالَمِ وَ لَكَ الثَّنَاءُ يَا مَقْصُودَ الْعَارِفِيْنَ

يَا رِضَا اَز حَقِّ بَطْلَبِ تَرَا فَائِزِ فَرَمَايِدَ بَرِضَايِ حَقِيْقِي قِسْمِ بِمَقَرِّ عَرْشِ اعْظَمِ هَرِ نَفْسِي بَآنِ فَائِزِ شَدَ بِكُلِّ خَيْرِ فَائِزِ اسْتِ

بِگُو

اَلْهَا كَرِيْمَا رَحِيْمَا تَوْنِيْ اَنْ سُلْطَانِي كِه يِيَكِ كَلِمَهَاتِ وَجُودِ مَوْجُودِ گِشْتِ وَ تَوْنِيْ اَنْ كَرِيْمِي كِه اَعْمَالِ بَنْدِگَانِ بَخْشِشْتِ رَا مَنَعِ نَمُودَ وَ ظَهْوَرَاتِ جُودَتِ رَا بَاَزَنْدَاشْتِ اَز تُو سَوَّالِ مِيْنِمَايِمِ اَيْنِ عِبْدِ رَا فَائِزِ فَرَمَائِي بَآنْچِه سَبَبِ نَجَاتِاسْتِ دَرِ جَمِيعِ عَوَالِمِ تُو تَوْنِيْ مُقْتَدِرِ وَ تَوَانَا وَ تَوْنِيْ عَالَمِ وَ دَانَا

يَا هَاشِمَ قَلَمِ اَعْلٰی نَصِيْحَتِ مِيْفَرَمَايِدَ وَ اَمْرِ مِيْنِمَايِدِ اَوَلِيَايِ خُودِ رَا بَآنْچِه سَبَبِ رَاحَتِ وَ اَسَاشِ عَالَمِ اسْتِ دَرِ لِيَالِي وَ اَيَّامِ اَز خَزَائِنِ قَلَمِ اَعْلٰی لَآلِي حَكْمَتِ وَ بِيَانِ ظَاہِرِ اَز حَقِّ مِيْطَلِيْبِ عِبَادِ خُودِ رَا اَز اَيْنِ مَوْهَبَتِ كَبْرِي مُحْرُومِ نَفَرَمَايِدِ اَوْسْتِ بَخْشَنْدِه وَ مَهْرَبَانِ

يَا حَسَنَ اَز حَقِّ بَخْوَاهِ بِيْتِيْ بِنَا نَمَائِي كِه اَسَّشِ تَقْوٰی اسْتِ وَ جِدَارِشِ تَوْفِيْقِ وَ سَقْفِشِ اِمَانَتِ وَ دِيَانَتِ هَرِ نَفْسِي اَقْبَالَ نَمُودَ اَوْ لَدٰی اللّٰهِ مَذْكُورِ وَ اَز قَلَمِ مَظْلُومِ مَسْطُورِ قَدْرِ يَوْمِ رَا بَدَانِيْدِ وَ بِخَدْمَتِ اَمْرِ قِيَامِ نَمَائِيْدِ فَضْلِ حَقِّ شَمَا رَا اَخِذِ نَمُودَ وَ بِشَطَرِ اَيْمَنِ هِدَايَتِ فَرَمُودِ اَوْسْتِ كَرِيْمِي كِه كَرْمِشِ عَالَمِ رَا اِحَاطَه نَمُودَه وَ جُودِشِ مِنْ فِی الْوُجُودِ رَا

يَا مَهْدِي وَجِهَ مَظْلُومِ دَرِ اَيْنِ حِيْنِ بَتُو تَوَجَّه نَمُودَ هَلِ تَعْرِفُ مِنْ اَقْبَلِ الْيَكِ وَجِهَ اللّٰهِ الْمَهِيْمَنِ الْقَيُّومِ وَ هَلِ تَعْرِفُ مِنْ يَذْكُرُكَ مِنْ كَانِ مَكْنُونًا مَخْزُونًا فِی اَزَلِ الْاَزَالِ يَشْهَدُ بِذَلِكِ لَوْحُ اللّٰهِ الْمَحْفُوظِ شُكْرُكَ مَقْصُودُ عَالَمِيَّانَ رَا كِه فَائِزِ شَدِي بَآنْچِه مَآكَانِ وَ مَايَكُونِ بَاوِ مَعَادِلِه مِيْنِمَايِدِ اَوَلِيَايِ اَنْ اَرْضِ رَا تَكْبِيْرِ مِيْرَسَانِيْمِ وَ بَايَاتِ الْهِيْ مُتَذَكَّرِ مِيْنِمَايِمِ شَايِدَ كُلِّ بَاسْتِقَامَتِ فَائِزِ شَوْنَدِ وَ اَز مَا سَوٰی اللّٰهِ مُنْقَطَعِ

يَا حِيْدَرَ قَبْلِ عَلٰی عَلِيْكَ بِهَآءِ اللّٰهِ وَ عَنَايَتِه اَيْنِ اَيَّامِ دَرِ بَعْضِيْ اَز اَهْلِ اَيْنِ مَدِيْنِه نَارِ بَغْضَا مُشْتَعَلِ هَرِ هَنْگَامِ اَز مُشْرِقِ عَنَايَتِ الْهِيْ نَيْرِ اِذْنِ لَآئِحِ حَاءِ وَ سِيْنِ رَا هَمِ اِذْنِ مِيْدِهِيْمِ بِاتَّفَاقِ قَصْدِ نَيْرِ اَفَاقِ نَمَائِيْدِ

يَا اسْمَ جُودِ عَلِيْكَ بِهَائِيْ نَامُهُ عِنْدَلِيْبِ عَلِيْهِ بِهَائِيْ كِه بِشَمَا اَرْسَالَ نَمُودَه دَرِ سَاحَتِ مَظْلُومِ حَاضِرِ وَ غَصْنِ اَكْبَرِ عَرْضِ نَمُودَ وَ بِشَرَفِ اصْغَا فَائِزِ گِشْتِ نَسْأَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی اَنْ يُؤَيَّدَه وَ يَمْدَه وَ يُوَفِّقَه عَلٰی ذِكْرِهِ وَ ثَنَائِهِ وَ مَا يَنْبَغِيْ لِاَيَّامِهِ اَنَّهُ جَوَادُ كَرِيْمِ

و نذكر من سمى بغلام على و نذكره بآياتي و نبشّره بعنایتی نسأل الله ان يؤيّده على ما يحبّ و يرضى و يفتح على وجهه باب الفضل و العطاء أنّه هو مولیّ الأسماء و مالک العرش و الثرى و نذكر اخته و أمّه و نبشّرها بفضل الله ربّ العالمین
يا عندليب انا سمعنا ندائك اجبتك بكتابی المبين طوبى لك بما اقبلت الى الأفق الأعلى و اعترفت بما اعترف به لسان العظمة قبل خلق السموات و الأرضین كن ناطقاً باسمی و طائراً فى هوائی و متمسكاً بحبلی و متشبّثاً بذیل رحمتی كذلك يأمرک من عنده كتاب عظیم ایاک ان يمنعك شىء من الأشياء عمّا امرت به من لدى الله فاطر السماء كذلك اظهر البحر لآلئ الحکمة و الشمس اشراقها و انوارها لتفرح و تكون من الشاکرین
يا اسم الجود قد انزلنا من سماء الفضل و العطاء لكل اسم كان فى كتب الأبرار فضلاً من لدنا ان ربک هو المشفق الکریم قل

لک الحمد يا الهی بما اقبلت من شطر سجنک الى عبادک و ذکرتهم بما لا يعادله شىء من الأشياء اشهد انک انت الفضل الغفور الرحیم سبقت رحمتک و احاط فضلك لا اله الا انت العليم الحکیم البهاء المشرق من لدنا عليك و على الذين ذکرناهم فى هذا اللوح البديع

جناب حکیم داود

يا داود ربّ ودود میفرماید در کتاب مبين از قلم اعلى نازل شده آنچه که حصنى است متین از برای حفظ بشر و نورست راه‌نماینده بمنظر اکبر قل تمسکوا به يا حزب الله و لا تكونوا من الغافلین عدل و انصاف دو جناحند از برای عباد و نیکوست حال نفسی که باین دو فائز شد و از عالم و عالمیان فارغ گشت یوم یوم آزادست بدانید قصص کذب قرون اولی عباد را از مولی الوری منع نموده اهل ایران در لیالی و ایام بذکر مقصود عالمیان ذاکر و ظهور حضرت قیوم را آمل و چون حجبات باصبع منزل آیات خرق شد و فجر نورانی از افق اراده رحمانی لائح و ساطع کل اعراض نمودند و سبب و علّت اعراض نفوسی بوده‌اند که من دون اذن الله پیروی آن غافلان و بی‌دانشانرا کردند از حقّ جلّ جلاله میطلبیم جمیع را تأیید فرماید بر اتّحاد و اتّفاق و همچنین موفق دارد بر تفکّر و تدبّر در اموری که سبب راحت و نجاتست لله الحمد مشرق آیات ظاهر و مطلع بینات امام وجوه قائم تا وقت باقی جهد نمایید شاید بنعمت باقیه و مائده دائمه فائز گردید این نعمت حافظ عباد است و این مائده ناصر و معین احزاب يا داود مذکور از شطر سجن ترا ذکر مینماید و به ما یحفظک و یحرسک امر میفرماید اشکر ربک و قل لک الحمد يا ايها الناصح العليم و الذاکر الحکیم

سر چاه

امّة الله ضلع جناب احمد الّذی فاز

هو الغفور الرحیم

یا زهرا حمد کن مالک اسماء را که ترا بعرفانش موفّق فرمود و بیکی از موحدین بخشید ان اعرفی مقامه و کونی من الشاکرات فی لوحی العظیم جمیع عالم بکلمه الهی معادله نمینماید و چه مقدار از ملوک و مملوک و مالک و ملکه که منتظر ایّام الله بودند و بعد از ظهور یوم الهی کل بهوای خود مشغول و از او محجوب و تو باشراقات انوار آفتاب حقیقی فائز شدی و از بحر عرفانش آشامیدی طوبی لک و لکلّ امة فازت بهذا المقام الرقیع یا امتی لا تحزنی عن شیء توکّلی فی کلّ الامور علی الله ربّ العالمین البهّاء علیک و علی امائی فی هناک اللّائی سمعن و اجبن مولا هنّ القدیم

* * *

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

یا زین علیک بهائی و عنایتی مکتوب شما و اسم کریم علیه بهائی را عبد حاضر لدى العرش عرض نمود در حینی که نسیم فجر معانی در هبوب و طیور بیان در تغنی و شور جمیع آنچه مذکور داشتی بشرف اصغا فائز لله الحمد عالم را بطرازی مزین نموده و بردائی متردّی فرموده که صاحبان جنود و صفوف و عزّت و ثروت قادر بر نزع آن نه قل انّ القدرة کلّها لله مقصود العالمین و العظمة کلّها لله معبود من فی السموات و الارضین این مظاهر ترائیه قابل ذکر نبوده و نیستند بگو آبخشور این طیور صحرائی دیگر و مقامی دیگر است من یقدر ان یطفئ ما اناره الله ییده البیضاء و من یتطیع ان یخمد ما اشعلته ید قدرة ربّک القویّ الغالب القدر اشتعال نار فتنه را ید قدرت خاموش نمود آنه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون قل انّ جبل سکون اصفیائی لا یتزعزع من اریاح العالم و لا من قواصف الأمم سبحان الله این قوم را چه بر آن داشت که اولیای حقّ را اسیر نمایند و بحبس فرستند آن جناب اسم الله را دیده اند لعمری جز صلاح و فلاح از حقّ جلّ جلاله نخواسته و در لیالی و ایّام از برای جمیع امم عالم نعمت و رحمت و عنایت و شفقت حقّ جلّ جلاله را مسئلت مینمود جز خیر در نفسش مذکور نه معذلک وارد شد بر او آنچه وارد شد

و همچنین بر اولیای الهی جناب علی قبل اکبر علیه بهائی مع آنکه بکمال صدق تکلم نمود معذلک مفید نیفتاد بدلیل و برهان اقامه حجّت نمودند انا کنا معهم اذ نطقوا بالحقّ اگرچه یک نفر از دوستان الهی قدری خارج از حکمت تکلم نمود ولكن عفا الله عنه فضلاً من عنده

و نذکر فی هذا المقام ابا الفضل الذی سجن لاسمی قل لا تحزن سوف یرون المخلصون شمس العدل مشرقة من افق العلاء کذلک یخبرک مولی الوری فی سجنه الممتین

و ما ذكرت فی المشاورة انا جعلناها مرقاةً لسماء الفوز و الفلاح طوبی لآخذی زمامها و حافظی مقامها صعود بآسمان امن و امان بمرقاة مشورت معلّق انشاء الله در جمیع احوال اهل الله باو متمسک باشند

یا ایّها الفائز بلقائی بی اعتدالیهای بعضی در اوّل امر بمنزلۀ اریاح عاصفه قاصفه نهالیهای اطمینان و امید را برانداخت لذا دولت معرض و ملّت مضطرب چه که از اراده و احکام الهی غافل بودند و باراده خود عامل با آنکه نسیم صبح ظهور در مرور و مکلم طور ناطق معذلک احدی عملی که لایق ایّام الهی باشد از ایشان ندید باین سبب عمر ظالم مدد یافت تا باین ایّام رسید هر صاحب بصری بآنچه ذکر شد شاهد و گواهد

یا زین اقمار انصاف را غمام اعتساف منع نمود و از نور بازداشت و خورشید عدل را حجاب اکبر حائل گشت سبب و علّت ظلم علما بوده و هستند ایشانند حجاب کبیر و سحاب غلیظ ان استمع ما انزله الرحمن فی الفرقان بدّلوا نعمة الله کفراً و احلّوا قومهم دار البوار امروز آنچه سبب اعلاء کلمه و انتشار امر الهی است تقدیس قلوب اولیاست از ضغینه و بغضا و از

جميع آنچه لدى الله مقبول نه قسم بانوار آفتاب معانى كه چنين نفوس تحت لحاظ عنايت بوده و هستند ناصر و معين ايشان حقّ جلّ جلاله ظالم خاسر و مظلوم فائز نعم ما قيل من قبل نامت عيونك و المظلوم منتبه

يدعو عليك و عين الله لم تنم

اليوم ملاحظه اقتدارهاى ظاهره ننمائيد سيفنى ما تراه و ييقى ما نطق لك قلمى الأعلى در اين ظهور حقّ ظالم را مهلت نداده و نخواهد داد و اگر ايام معدوده نفسى باقى ماند اين بمقتضيات حكمت بالغه است انه لأمر آخر ان ربك لهو القوى الغالب القدير در جميع امور مراقب امر باشيد در ظلمت ظلم بمثابه نجم منير و در بحبوحه اضطراب باسم حقّ مطمئن شاوروا فى الأمور متوكّلين على الله المهيمن القيوم طوبى لك يا زين بما ذكرت اسمى المظلوم المسجون و ذكرته بالعهة فى كتابك انه يجزيك احسن الجزاء انه لا يضيق اجر المخلصين

و ما ذكرت فى امتى و ورقتى انا نكبر عليها من هذا المقام المنيع بشرها بذكرى اياها لتشكر ربها الغفور الكريم و اينكه در باب فروش ملك نوشته بوديد باسى نه آنچه اليوم لازمست تمسك و تشبث بامورى است كه سبب ارتفاع امر شود سوف ييسط الله رزقكم و ينزل عليكم بركة من سماء فضله انه على كلّ شىء قدير فروختن ملك لأجل اتباع بيت آخر لدى الوجه مقبول و حقّ جلّ جلاله در هر حال بمصلحت دوستان خود ناظر است و نذكر فى هذا المقام ابنك عبدالحسين ليكون ذخراً له فى كتاب الله ربّ العالمين كلّ ذكر جبرى من قلمى الأعلى انه لا ينفد بدوام اسمائى الحسنى يشهد بذلك كلّ عارف بصير

و نذكر ابنك الآخر الذى سمى بحسن يا حسن احسن كما احسن الله اليك ثم افرح بذكره البديع انه فى السجن الأعظم ذكرك بما لا يعادله شىء ان انت من العارفين ان اغتنم ذكر الله و عنايته و كن من الشاكرين و نذكر محمّد قبل على و نوصيه بما يرتفع به مقامه بين العباد و يثبت ذكره فى كتاب الله العليم الخبير كذلك نورنا افق قلبك بشمس ذكرى الحكيم ان اشكر الله بهذا الفضل العظيم

يا حبيب يذكرك المحبوب من شطر السجن اذ كان ناطقاً بسلطان مبين لا تعجزه شؤونات العالم و لا جنود الأمم و لا سطوة الظالمين ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء و يدعو الكلّ الى صراطه المستقيم و لا يرى الظالمين الا كالفراش المتحرّك فى الهواء كذلك نطق لسان العظمة فى مقامه الرقيع

اينكه در باره امانا ذكر نموديد جميع آن در ساحت اقدس مقبول و از قبل از قلم اعلى حكمش جارى ولكن تعيين آن در عالم ظاهر معلّق است بوقت كلّ امر اذا جاء حينه يظهره الله بالحقّ انه لهو المقتدر القدير

اگر از قبل نفسى را مخصوص مينموديم و بطراز تخصيص مزين البته بر او وارد ميشد آنچه كه سبب حزن ملاً اصفيا و ملاً اعلى ميگشت ولكن بعد از اطفاء نار مشتعله و سكون آن مجلس شورى بكمال روح و ريحان معين نمايند و در آن مجلس آنچه سبب علوّ و سموّ و سكون و وقار و اعمال طيبه و اخلاق روحانيّه و كلمات نصحيّه و تهذيب نفوس غافله شود باقتضاي ايام بأن تمسك نمايند الى ان يأتى الله بأمره انه على كلّ شىء قدير حال اين نفوس بامضاي اوليا واقع شود در آن ارض اقرب بمصلحت است چه اگر اهل بغى و فحشا يعنى علمائى عصر مطلع شوند بر نفوسى كه من عند الله معين شدهاند البته بصدهزار كذب و تدليس و حيل مزاحم امرا و وزرا شوند و امورى را كه مقدّس از دنيا و شئونات اوست بطين ظنون و اوهام خود بيالاييند و در محضر ايشان عرضه دارند ان ربك يقول الحقّ و يهدى السبيل و هو الحاكم الأمر المقدّس العزيز الجميل

و فى آخر الكتاب نذكر ذكر آخر لتفرح بفضل الله المهيمن القيوم انا اجبتاك و قضينا لك ما اردته و نسأل الله بأن يغفر ما اردت له الغفران انه لهو الرحمن من قبل و من بعد و هو الغفور الكريم البهاء المشرق من افق سماء عناية ربك عليك و

علی اهلک و علی الذین فازوا بهذا الأمر المبین

* * *

جناب صفر علی علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

یا صفر قبل علی ندایت را شنیدیم و از شطر سجن بتو توجّه نمودیم امروز از حقیف سدره منتهی این کلمه علیا استماع میشود ای اهل عالم محبوب مستور ظاهر و سرّ مکنون در انجمن عالم هویدا وقت را غنیمت شمارید و از فیض اعظم و نبأ عظیم محروم نمایند طوبی از برای نفسی که این ندا را شنید و بقلب بافق اعلی توجّه نمود دوستان آن اطراف را بذکر مقصود یکتا مسرور دار بگو امروز روز نعمت و خدمت و استقامت است خود را محروم نمائید بکمال عجز و ابتهال از غنی متعال مسئلت نمائید تا مؤید فرماید شما را بر ذکر و ثنا و استقامت بر امرش او است قادر و توانا البهاء علیک و علی الذین شربوا ریح البیان من ایادی عطاء ربهم الرحمن

* * *

هو الله لا اله الا هو

یا عبدالله علیک بهاء الله انا نبشّرك فی اول البیان بقبول عملک لوجه الله رب العالمین قد اعترف لسان العظمة بتوجهک و حضورک و قیامک لدی باب فتح علی من فی السموات و الارضین انا نبشّرك ببشارة اخرى لتبشّر النبیل قبل بآء علیه بهائی بما اشرفت شمس الاذن من افق ارادة الله رب العرش العظيم قل

لک الحمد یا الهی بما استجبت دعائی روحی لعنايتک الفداء یا مقصود افئدة الاولین و الآخرين

انا نحبّ ان نقضی حوائجک کلّها یشهد بذلك الفردوس الاعلی و الجنة العلیا و اهل خباء المجد فی هذا المقام الرقیع ولكنّ الامور بعضها یجری و یتوقّف بمقتضیات حکمة الله المقتدر القدیر و نبشّرك مرّة بعد اخرى بانّا نحبّک و نذکرک كما ذکرناک من قبل و ننزل باسمک ما لا یقطع عرفه بدوام ملکوتی العزیز المنیع

و اما وجه محل که ذکر نمودی تکلیف آن جناب آنکه بجناب ناظر علیه بهائی حواله نمائید باید باو برسد و جناب افنان علیه بهائی باید باو برسانند این سنه بر جناب ناظر علیه بهائی از مفتربات مفترین وارد شد آنچه که سبب هم اکبر بوده نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤید عبادہ علی الصّدق و الرجوع و الانابة لدی باب فضله انه هو الغفور الرّحیم باری نفوس غافله عمل نمودند آنچه را که سبب حزن اولیاء الهی گشته

و اینکه از برای جناب ناظر علیه بهائی اراده زیارت نموده‌اید و همچنین ذکر طلب کرده‌اید طوبی لک بما وجدناک من اهل الوفاء فی ناسوت الانشاء یا ایّها الحاضر لدی الباب حقّ جلّ جلاله وفا را دوست داشته و دارد و اوست طراز هیاکل مخلصین و مقربین و مقدّسین هر هنگام اراده نمائید حاضر شوید و عمل نمائید آنچه را که اهل عالم از برای آن از عدم بوجود آمده‌اند هنیئاً لک و هنیئاً له این عمل قبل از ظهور بقبول فائز گشت ان رأیته بشّره من قبلی و ذکره بآیاتی و نوره بتجلیات شمس

عنایتی نسأل الله ان یوفقه و ابنه الذی سمی بحیب و ابنه الآخر الذی سمی بأسدالله فی کتاب الأسماء علی ما ترتفع به کلمة الله مالک يوم الدین

ذکر جناب علی قبل اکبر علیه بهائی را نمودید و همچنین اذن خواسته‌اید بوکالت او بحضور و لقا و طواف فائز گردید این فقره قبل از ذکر بنور اذن فائز و منور اذا رأیته قم امام وجهه و کبر من قبلی علیه و قل هنیئاً لک یا اسیر البلاد لوجه الله مالک الایجاد این ایام از سماء بیان مالک ادیان در ذکر ایشان نازل شد آنچه که سبب فرح و سرور اهل مدائن عدل و انصافست هر هنگام اراده نمائید نیابت و وکالت را عمل کنید کذلک نزل حکم الاذن من سماء امر الله العلیم الحکیم

ذکر جناب علی قبل حیدر علیه بهائی را نمودید نشهد انه عمل فی سبیل الله ما عجز عن احصاء اجره المحصون بر جمیع احبای الهی محبتش لازم باید کل در ادای دینی که باید باو برسد سعی نمایند

الهی الهی تری عبدک قائماً بین عبادک باسمک الذی سمی بعلی قبل حیدر فی منظرک الأكبر و باسم آخر الذی کان مرقوماً من قلمک الأعلى فی الصحیفة الحمراء ای رب ایده بسلطانک ثم انصره و اولیائک و محبیک و مخلصیک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأمور

هر هنگام آن جناب اراده نمائید بنیابت او توجه کنید و بحضور و لقا فائز شوید قبل از حرکت این آیه را تلاوت نمائید و بعد توجه کنید

الهی الهی تعلم و تری انی اردت ان اتوجه الی مقامک الأعلى و ازورک من قبل من قام علی خدمة امرک ای رب ایده بجنود بیانک و حکمتک ثم افتح علی وجهه ابواب غنائک و عطائک ای رب اید اولیائک و احبائک و عبادک علی حبه و نصرته انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القوی الغالب القدیر

یا عبدالله علیک بهائی هنیئاً لک بما ذکرته و مرئاً لک بما وصفته نشهد انه من الفائزین و نزل له ما لا یعادلہ کنوز العالم نسأل الله ان یؤیده و یحفظ اماناته عنده انه هو الحافظ الامین

یا علی قبل حیدر علیک بحر الفضل و العطاء من لدی الله مالک ملکوت الأسماء قد کنت مذکوراً فی الیالی و الايام امام وجه مولی الانام نسأل الله ان یوفق کلّ علی ما یحبّ و یرضی و ما یرتفع به امره المهیمن علی من فی السموات و الارضین

و اردنا ان نذکر قاسم علیه بهائی انا ذکرناه من قبل و فی هذا الحین بما اقبل الی الأفق الأعلى اذ اعرض عنه الوری الا من شاء الله رب العالمین

انا ذکرنا احبائنا فی الباء و الدال و کل را بافصح بیان وصیت نموده و مینمائیم بامانت و دیانت و ما یرتفع به مقام الانسان فی الامکان این مظلوم شهادت میدهد بر اینکه عباد از برای اصلاح و الفت و اتحاد از عدم بوجود آمده‌اند فساد و نزاع لازال مردود بوده و هست کتب و صحف و زیر الهی بشارت داده که مقصود از این ظهور اعظم اصلاح عالم و امم بوده لاغیر که شاید بقوة بیان قوه حریه از میان برخیزد و عالم بقوة حبه اداره شود از حق میطلبیم کل را بطراز امانت که احسن طراز عالم است مزین فرماید خدوا یا عباد الله ما امرتم به من لدن ناصح علیم البهآ الساطع اللّاح من افق سماء الفضل علیک یا من اقبلت بکلک الی الله العزیز الحمید

* * *

سرک

بنام گویای دانا

یا عبداللہ مظلوم عالم جمیع امم را در کلّ اوان و احیان بحق دعوت مینماید و مقصود از این ظهور آنکه سحاب ظلم مرتفع شود و آفتاب عدل از خلف حجاب اشراق نماید تا جمیع اهل عالم در مهد امن و امان ساکن و مستریح شوند ای دوستان بمنزلۀ سراج باشید از برای عالم ظلمانی و بمثابۀ نور باشید از برای تاریکی با جمیع اهل عالم بکمال محبت رفتار کنید اجتناب و جدال و فساد کل در این ظهور اعظم منع شده نصرت باعمال طیبہ و اخلاق مرضیہ بوده و خواهد بود تمسکوا بالاستقامۃ الکبری فی امر ربکم مالک الوری ثمّ اعملوا بما امرتم به فی کتاب ربکم العلیم الحکیم

* * *

از یمین عرش نازل

یا علی از یومی که لوح معهود که به صبحه و ساعه و صور نامیده شده ارسال گشت مشرکین و منکرین در کمال مکر و تدبیر قیام نموده‌اند اگرچه در ظاهر امری مشهود نه ولکن انّ ربک لہو العلیم الخبیر بکمال جدّ در صدد جمال قدم بوده و هستند در این ایّام هر روز حادثہ جدیدی در این ارض حادث ونفسی الحقّ ابداً حزنی از این امورات و آنچه از قبل وارد شد و از بعد وارد شود نبوده و نخواهد بود بفرحی جمال قدم بر عرش اعظم مستقرّ که اگر نفعهائی از آن بر اهل ارض مرور نماید جمیع از شوق و فرح و سرور هلاک شوند ولکن حزن از آن است که عباد ضعیفند و حقّ نظر بتلطّف و مہربانی در بحر بلایا و محن ایشان را بمقرّ اقصی دعوت میفرماید و آن نفوس محتجبه شاعر نه ای علی کمال مجاہدہ مبذول دارید و بیت امر را از سارقین حفظ نمائید ملاحظہ در بیت ظاهر کن کہ اگر حفاظ آن را نوم غلبہ نماید البتہ سارقین داخل شوند و وارد گردند ولکن اگر حفاظ بحراست و حفظ خود مشغول ابداً دست نیابند حال بر مخلصین از احبّای الہی لازم است کہ کمال سعی را معمول دارند و امر الہی و بیت او را از سارقین حفظ نمایند قل کونوا قائمین لدی الباب ثمّ اطردوا الشّیاطین بشہاب ذکر اسمی العزیز المنیع مرّۃ اخری بہ علی قبل اکبر نازل

بعضی از ناس از بعضی مخصوص ساحت اقدس زخارف طلب نموده و مینمایند و این بغایت از شطر عدل و انصاف بعید است از اوّل ظهور تا حین ابداً بنفسی در چنین امور اظهار نرفته مقدّس است ذیل امر از این اذکار تا چه رسد بفعل آن بر کل لازم است کہ بعضی از عباد را نصحت نمایند و من قبل اللہ اظهار دارند منادی احدیہ از شطر الوہیہ ندا میفرماید ای احبّا ذیل مقدّس را بطین دنیا میلائید و بہ ما اراد النّفس و الہوی تکلم مکنید قسم بآفتاب افق امر کہ از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود است مقبلین قبلہ وجود الیوم باید از غیب و شہود مقدّس و منزّہ باشند اگر بتبلیغ مشغول شوند باید بتوجّہ خالص و کمال انقطاع و استغنا و علوّ همّت و تقدیس فطرت توجّہ باشطار بنفحات مختار نمایند ینبغی لہؤلاء ان یکون زادہم التّوکل علی اللہ و لباسہم حبّ ربّہم العلّیّ الالبّہی تا کلمات آن نفوس مؤثّر شود نفوسی کہ الیوم بمشتہیات نفسیہ و زخارف دنیای فانیه ناظرند بغایت بعید مشاہدہ میشوند در اکثر احیان در ساحت رحمن بحسب ظاهر زخارفی نبوده و طائفین حول در عسر عظیم بوده‌اند معذلک ابداً از مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و یا کلمہئی کہ مدلّ بر آن باشد اشراق ننموده و هر نفسی کہ موقّق شد و بساحت اقدس ہدیہئی ارسال نمود نظر بفضل قبول شدہ مع آنکہ اگر جمیع اموال ارض را بخواہیم تصرف نمائیم احدی

را مجال لم و بم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقبیح از این فعل نبوده و نیست که باسم حقّ مابین ناس تکدّی شود بر آن جناب و اصحاب حقّ لازم که ناس را بتزیه اکبر و تقدیس اعظم دعوت نمایند تا رایحه قمیص ابهی از احبّای او استشاق شود ولكن باید اولو الغنی بفقرا ناظر باشند چه که شأن صابرين از فقرا عندالله عظیم بوده و عمری لا يعادله شأن الاّ ما شاء الله طوبی لفقير صبر و ستر و لغنیّ انفق و اثر انشاءالله باید فقرا همّت نمایند و بکسب مشغول شوند و این امری است که بر هر نفسی در این ظهور اعظم فرض شده و از اعمال حسنه عندالله محسوب و هر نفسی عامل شود البتّه اعانت غیبیه شامل او خواهد شد آنّه یغنی من یشاء بفضلله آنّه علی کلّ شیء قدیر

و همچنین در حفظ نفوس و تربیت اهل ملّت و مملکت از مشرق مشیت رحمانی کلماتی مشرق که فواید آن شامل جمیع من علی الأرض خواهد شد لو یسمعون ما نزل من سماء الأمر حال مصلحت نبود که ارسال شود در سماء مشیت معلّق تا کی اراده الهیه تعلّق گیرد و ارسال شود الأمر بیده بسیار در تربیت نفوس جهد نمائید این از اهمّ امور بوده و خواهد بود و البهّاء علیک یا من نسّمع ندائک فی ذکر ربّک المقتدر العزیز المختار

ای علی بگو باحبّای الهی که اوّل انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط بآن قدری تفکّر در رزایا و بلاای این مسجون نمائید که تمام عمر در ید اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبّت الهی مبتلا تا آنکه امر الله مابین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی سبب شود و باوهم خود در تفریق ناس سرّاً او جهراً مشغول گردد او از اهل انصاف است لا ونفسه المهيمنة علی العالمین عمری ینوح قلبی و یدمع عینی لأمر الله و للذین یقولون ما لا یفقهون و یتوهّمون فی انفسهم ما لا یشعرون الیوم لایق آنکه کل باسم اعظم متشبّث شوند نیست مهرب و مفرّی جز او و ناس را متّحد نمایند اگر نفسی در اعلی علوّ مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاهر شود که سبب تفریق ناس گردد از شاطی بحر اعظم و علّت توجه بشطری جز مقام محمود مشهود که ظاهر است بحدود بشریّه جهاتیّه یشهد کلّ الاکوان بأنّه محروم من نفحات الرّحمن قل ان انصفوا یا اولی الألباب من لا انصاف له لا انسانیّه له حقّ عالم است بکلّ نفوس و ما عندهم حلم حقّ سبب تجرّی نفوس شده چه که هتک استار قبل از میقات نمیفرمایند و نظر بسبقت رحمت ظهورات غضبیّه منع شده لذا اکثری از ناس آنچه سرّاً مرتکبند حقّ را از آن غافل دانسته اند لا ونفسه العلیم الخیر کل در مرآت علمیه مشهود و مبرهن و واضح قل لک الحمد یا ستار عیوب الضّعفاء و لک الحمد یا غفار ذنوب الغفلاء ناس را از موهوم منع نمودیم که بسلطان معلوم و ما یظهر من عنده عارف شوند حال بظنون و اوهم خود مبتلا مشاهده میشوند عمری انهم هم الموهوم و لا یشعرون و ما یتکلمون آنّه هو الموهوم و لا یفقهون نسأل الله ان یوفّق الكلّ و یعرفهم نفس و انفسهم لعمری من فاز بعرفانه یطیر فی هوآء حبّه و ینقطع عن العالمین و لا یلتفت الی من علی الأرض کلّها و کیف الذین یتکلمون بأهوائهم ما لا اذن الله لهم

بگو الیوم یوم اصغا است بشنوید ندای مظلوم را باسم حقّ ناطق باشید و بطراز ذکرش مزین و بانوار حبّش مستنیر اینست مفتاح قلوب و صیقل وجود و الذی غفل عمّا جرى من اصبع الارادة آنّه فی غفلة مبین صلاح و سداد شرط ایمان است نه اختلاف و فساد بلّغ ما امرت به من لدن صادق امین انما البهّاء علیک یا ایّها الذّاکر باسمی و الناظر الی شطری و التّاطق بشّاء ربّک الجمیل

* * *

یا علی اشکر الله بما زین رأسک باکلیل الثّناء فی ایّام ربّک مالک الأسماء و هیکلک بطراز خدمته فی الامکان قد عرفنا توجّهک الی بعض الجهات و هجرتک فی سبیل الله منزل الآیات هذا ینبغی لک و لكلّ مقبل انقطع فی حبّه عمّا سواه ای علی در کلّ احوال در اتّحاد قلوب و اجتماعهم بر شریعه امریه الهیه سعی بلیغ مبذول دارید اگرچه بفضل الله بطراز اخلاق مزینی ولكن هر

چه بر آن یفزائی عندالله احبّ بوده تا کل باخلاق حسنه آن جناب بشطر وهّاب توجه کنند و در کلّ احیان مراقب امر باشید چنانچه در الواح قبلّه از قلم امریه نازل شده مشاهده در فضل و عنایت و الطاف حقّ نما سالها است که یکی از عباد که تو بآن عارفی مع آنکه در سرّ سرّ او و تبعه او بکلمات نالایقه و نفحات منتنه و شئونات نفسانیّه مشغول بوده‌اند و حقّ بر کلّ مطلع و محیط ستر فرمودیم و چون در ظاهر باسم الله و ذکر او ناطق تعرّض نمودیم و در سنین معدودات از مطلع آیات الواح منیعه مخصوص او نازل و ارسال شد و در جمیع احوال تصریحاً و تلویحاً او را بمقام پاک که مقدّس از شایئه نفس و هستی است دعوت نمودیم که شاید بمقامات عالیّه ممتنعه فائز شود کلّ ذلک من فضل ربّک و رحمته و عنایتی چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خلق له محروم ماند و از ما قدرّ له بی نصیب گردد مع این عنایات متواتره و الطاف متتابعه کأنّ حقّ را غافل دانسته و سبب این ستر حقّ بوده قل روحی و نفسی لک الفداء یا ستار العالمین ای علی مشاهده در امر رسول الله نما که اوّل امر در کمال ترقّی و استعلا بوده و بعد توقّف نموده یکی از اسباب مانعه آنکه نفوسی برخاستند و بدعوی اینکه ما اهل باطنیم ناس بیچاره را از شریعه الهیه و مکامن عزّ ربّانیه ممنوع نمودند قل تالله کلّ ظاهر اعلی من باطنکم و کلّ قشر انور من لبّکم قد ترک المخلصون بواطنکم كما تترك العظام للکلاب

این ایام احکام الهیه از مشرق بیان ربّانیه مشرق انشاءالله از بعد ارسال میشود و این دو آیه مبارکه در آن لوح اقدس نازل من الناس من یقعد صفّ النّعال طلباً لصدر الجلال قل من انت یا ایّها الغافل الغرّار و منهم من یدعی الباطن و باطن الباطن قل یا ایّها الکذاب تالله ما عندک أنّه من القشور ترکناها لکم كما تترك العظام للکلاب ملاحظه نمائید هر نفسی از نفوس موهومه که یافت شد خلیجی از بحر اعظم خارج نمود و بتوهمات نفسانیّه و شئونات هواییه بتمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را متفرّق ساخت قل یا ایّها الموهوم انّ الباطن و باطن الباطن و الباطن الذی جعله الله مقدّساً عن الباطن و الظاهر الی ما لا نهایه لها یطوف حول هذا الظاهر الذی ینطق بالحقّ فی قطب العالم قد ظهر الاسم الأعظم و مالک الأمم و سلطان القدم لیس لأحد مفرّ و لا مستقرّ الا لمن تمسک بهذه العروة الثوّراء الّتی بها اشرقت الأرض و السّماء و لاح العرش و الثّری و اضاء ملکوت الأسماء و انار الأفق الأعلى اتّقوا یا قوم و لا تتّبّعوا أهواء الذّین اتّبّعوا الهوی و لا اوهام الذّین قاموا علی المکر فی ملکوت الانشاء توجّهوا بوجوه بیضاء و غرر غرّاء الی مطلع آیات ربّکم مالک الآخرة و الأوّلی کذلک قضی الأمر فی اللّوح الذی جعله الله امّ الألواح و مصباح الفلاح بین السّموات و الأرضین

ای علی تفریق امّت سبب و علّت ضعف کل شده و لکنّ الناس اکثرهم لا یفقهون بعضی از ناس که ادّعی شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده و مینمایند کاش به دارالسلام میرفتند در تکیّه قادریّه ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند ای علی جمعی در آن محلّ موجود و مجتمع و نفسی الحقّ که مشاهده شده نفسی از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متّصلاً خود را بحجر و مدر و جدار میزد که بیم هلاکت بود بعد منصفه بر ارض میافتاد و مقدار دو ساعت ابداً شعور نداشت و این امور را از کرامات میشمردند انّ الله بریء منهم و نحن برآء انّ ربّک لهو العلیم الخیر یعلم خائنه الأعین و ما فی صدور العالمین و هم چنین جمعی هستند به رفاعی معروفند آن نفوس بقول خود در آتش میروند و در احیان جذبه سیف بر یکدیگر میزنند بشأنی که ناظر چنین گمان میکند که اعضای خود را قطع نموده‌اند کلّ ذلک حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا أنّهم من الأخسرین جمیع این امور برأی العین مشاهده شده و اکثری از ناس دیده‌اند بسیار محبوب است که یکی از آن نفوس موهومه بآن ارض توجه نماید و تکایای مذکوره و ما یحدث فیها را مشاهده کند که شاید بخطرات نفسانیّه و توهمات انفس خادعه از شطر احدیه و مالک بریه ممنوع نشود

ای علی جمعی در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده‌اند و با وحوش انس گرفته‌اند و لیالی و ایّام بریاضات شاقّه مشغولند و باذکار ناطق مع ذلک احدی از آن نفوس عندالله مذکور نه با اینکه خود را از اقطاب و اوتاد و

افراد ارض می‌شمرند اليوم رداء افعال و اكليل اعمال ذكر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده آنه لكلمة بها فصل بين كل حزب و نفس كل جبل و سقط كل نجم و كسف كل شمس و خسف كل قمر و انفطر كل سماء و انشق كل ارض و غيض كل بحر و ارتعد كل قنّه و انقعر كل جذع و اضطرب كل هضب و ارتعش كل بطح الا من شاء ربك المقتدر القدير من اقر بما اقره الله و اعترف بما اعترفه الله انه من اهل البهآء فى ملكوت الانشاء كذلك نزل من افق الوحى امر ربك المبرم العزيز الحكيم اگرچه لایق نه كه قلم اعلى باين بیانات مشغول شود ولكن نظر بفضل و سبقت رحمت قلم رحمن بامثال این بیان ناطق است این الأقویاء و این مظاهر الاستقامة فى ملكوت الانشاء و این مطالع الاقتدار فى جبروت الانقطاع اى على تا حال اصبع اقتدار خرق استار نموده ان ربك لهو الستار از خدا بطلب كه آن نفوس را باستقامت تمام منقطعین عن سواه بر امر مالك انام و سلطان ایام ثابت و راسخ فرماید لعمری بذلك ترفع اذكارهم و تثبت اسمائهم و تحقق مقاماتهم و تفتح على وجوههم ابواب عرفانی الذى كان اصل الأمر و مبدأه و اسّ المقام و سلطانه طوبى لمن نبذ الدنيا و ما يذكر فيها و توجه بالقلب الأنور الى منظر ربه المتعالى المقتدر العلى العظيم

زحمت شما بسیار است احمل كما حمل فوقها هذا القلب الأرقّ الأدقّ الأشفق اللطيف البديع المنير چه كه باید ناس را بحكمت چنانچه در كل الواح بآن امر شده از اوهامات نفسیه و شئونات غیر مرضیه بنصایح بالغه و حكم ربانیه مقدس نمائید و بشطر اقدس كشانید اول امر و اعظم آن استقامت بر امر بوده انشاءالله باید در كل احوال بخدمت مشغول باشید چنانچه هستيد انما البهآء عليك و على من احبك خالصاً لله ربك و رب العالمين

* * *

جناب ملا على عليه بهآء الله خضرا

انا المجيب من الأفق الأعلى

يا على اوهامات اهل فرقان بر كل واضح و معلوم مع ذلك حزب بيان از آن حزب غافلتري مشاهده میشوند قبل بذكر وصي و امثال آن هزار و دويست سنه يكديگر را لعن نمودند و بر سفك دم يكديگر فتوا دادند حال بعينه در نفوسى كه خود را از اهل بيان می‌شمرند همان گفته‌هاى قبل و اوهامات تازه بميان آمده عالم گواه كه این مظلوم در ليالى و ایام عباد را بآنچه سبب علو و سمو و انقطاع و تقوى الله است متذكر نمود و تعليم فرمود و احدى از منكرين ظاهر نه در خلف سبحات و حجبات مستور و چون نور امر ساطع با سيوف بغضا بيرون آمدند طوبى از برای نفسى كه حجبات اسماء را خرق نمود و به يوم الله و ما ظهر فيه تمسك جست لعمر الله حزب قبل از مشركين لدى الله مذکور هر يوم بامرى متمسك میشدند و بذكرى ناطق به آلهة من دون الله قائل بوده و هستند نشهد انهم من الأخسرین فى كتابى المبين

اوليا را تكبير برسان انا ذكرناهم من قبل و من بعد و ائدناهم بروح من عندنا يشهد بذلك من ينطق انه لا اله الا هو الحق علام الغيوب قل يا ملا الأرض ضعوا ما عندكم ثم ولّوا وجوهكم الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه ارتفع النداء ان ربكم الرحمن هو المقتدر المهيمن القيوم قل قد اتى اليوم و انتم لا تعرفون قد ظهر المكنون و انتم لا تعلمون خذوا كتاب الله بقوة من عنده ثم انصروه بجنود البيان امراً من لدنه انه هو المهيمن على ما كان و ما يكون طوبى لك بما تحرك على ذكرك القلم اذ كان مالك القدم فى السجن الأعظم قل

لك الحمد يا مالك الوجود و الظاهر باسمك الودود بما ذكرتنى فى سجنك و انزلت لى ما لا تعادله الخزائن و الكنوز
اسألك ان تجعلنى مستقيماً على حبك بحيث لا تزلنى شبهات الذين انكروا حججتك و اعرضوا عن برهانك و جادلوا بآياتك
التي احاطت الملك و الملكوت البهاء المشرق من افق سماء ظهورى عليك و على الذين عملوا بما امروا به فى لوحى
المحفوظ

* * *

هو الذاكر العليم الحكيم

يا على عليك بهائى ان المظلوم لا يشكو من البلايا و ما ورد على الأولياء فى سبيل الله مولى العالم فاعلم ان ابن الذئب افترس
غنماً من الأغنام و الظالم عقر ناقة الله امام وجوه الأمم طوبى لمن سعد و ويل لمن ارتكب ما ناحت به مظاهر اسمى الأعظم
انك اذا فزت بلوحى قل

لك الحمد يا اله الأسماء و فاطر السماء بما سقيت اراضى عرفانك من دم اوليائك الذين جعلتهم مطالع الاستقامة بين
بريتك اسلك بهم و بدمائهم بأن تنزل من سماء رحمتك فرجاً من عندك و سلاماً من لدنك و رحمة من جانبك اى رب قد
طالت اعناق التفاق و احاط سحاب الظلمة نير الآفاق اسلك بمظلوميك و مظلوميك اوليائك بأن تؤيد اعدائك على العدل و
الانصاف انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الفرد الواحد المهيمن العليم الحكيم و لك الحمد يا الهى بما ايدتنى
على القيام امام وجهك و اصغاء ندائك و الورود فى لجة بحر رحمتك اسلك بأن تكتب لى و لأخى الذى سمى بأصغر كل
خير انزلته من قلمك الأعلى فى الواحك و كتبك يا مولى الورى اى رب قدر لأخى الآخر الذى سمى بياقر و اختى ما ينبغى
لبحر عطائك و سماء رحمتك و شمس عنايتك اشهد انك انت الغفور الرحيم و المقتدر العزيز الكريم
كبر من قبلى على اوليائى هناك و بشرهم بعائيتى انا ذكرنا من سمى بمحمد قبل رضا ثم الذى سمى بمهدى فى كتاب
الله العزيز الحميد البهاء من لدنا عليكم و على الذين ما خوفتهم جنود الظالمين

* * *

اس

جناب على عليه سلام الله

هو المهيمن على من فى الأرض و السماء

يا على عليك سلام الله و عنايته تو شاهد و عالم گواه كه اين مظلوم حزب الله را در ليالى و ايام بنصايح و مواعظ از ما لا
ينبغى منع نمود و بما ينبغى امر فرمود مرقاة صعود اليوم موعظة حسنه و اعمال و افعال طيبة طاهره بوده و هست طوبى از براى
نفوسى كه مال و منال ايشان را از غنى متعال منع نمود ايشانند مظاهر انقطاع و مطالع تقوى عليهم سلام الله و عنايته و فضله
آن جناب بر اعمال و افعال اين حزب از قبل آگاه بوده و هست و اين مظلوم بعد از توجه به عراق در جميع احيان بتربيت عباد
مشغول لسان ناطق و قلم جارى و ايما و اشاره موجود در بعضى از مقامات بيان امكان را منور مينموديم و حرکت ميداديم و در
بعضى اوقات بقلم بنصرت امر الله مشغول بوديم و گاهى باشارات حاجب و چشم كوثر آگاهى عطا مينموديم مقصود آنكه

بجميع جوارح و ارکان بتطهير و تهذيب عباد مشغول که شاید مابين احزاب عالم الفتى حاصل شود و نار حبی مشتعل گردد نعم ما قيل من قبل حواجبنا تقضى الحوائج بيننا و نحن سكوت و الهوى يتكلم

يا على عليك عناية الله و فضله در سجن اعظم مشاهده نمودی چه مقدار از نفوس موجود مع اختلاف آراء و تفاوت مقامات بمحبت و وداد کل را نگاه داشتیم از اول دنیا الی حین شنیده نشده نفسی از اولیا و یا اصفیا در سجن مع این جمعیت وارد شده باشد حال در حالت این مظلوم تفکر نما که بچه محبت و خلقی این جمع را نگاه داشته بشانی که اکثری در جميع احوال بافق ارادة الله ناظرند اهل نور و نار در ایام ظهور موجود اهل نور معلوم يعرف من سیماهم نضرة الله العليم الحکیم و اهل نار نفوسی که نصح الله را نپذیرفتند و بیغی و فحشا ظاهر گشتند امانت را بخیانت و انصاف را باعتساف تبدیل نمودند حق شاهد و آگاه که عبادی که بمفتریات در مدینه کبیره ناطقند محض حفظ ایشان را از سجن روانه نمودیم چه که اعمال و افعال مکشوف شد و از برای هر یک خطر عظیم موجود محض عنایت و محبت عمل نمودیم آنچه را که حاکی از شفقت لانهایه بود ولکن آن بی انصافها عمل کردند آنچه را که کل آگاهند و میدانند از و حرص ایشان را از راز حضرت بیناز محروم نمود حال از حق میطلبیم جميع دوستان را در اطراف حفظ فرماید لازال نیر تقوی را امام وجوه مشرق و لائح مشاهده نمایند و بآن تمسک جویند و باعمال و اخلاقی ظاهر شوند که صیتش عالم را احاطه کند و از هر مدینه و دیار رایة اتحاد و علم اتفاق مشاهده گردد نامه آن جناب رسید و امام وجه مظلوم باصغا فائز طوبی لک و نعیماً لک قد نطقتم بما یجد منه المقرّبون عرف المحبة و الوداد فی الحقیقه خیرخواهی نمودی نسأل الله ان یحفظک و یحرسک بقدرته و سلطانه انه علی کل شیء قدیر السلام علیک و علی من معک و علی کل ثابت مستقیم

یا علی علیک سلام الله و عنایته ذکر اول آنکه باید در جميع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور اینمقام محال بوده و هست مگر بذیل توکل کامل توکل نمائی اینست شفای هم و فی الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات و توکل حاصل نشود مگر بایقان تمام ایقان را اثرهاست و ثمرها و ثانی بردباری و اظهار دوستی با عالی و ادانی استغفر الله کلّ عالی بوده و هستند اگر نصایح مشفقانه حق را بپذیرند اینمقام نیر خلق الهی قلب و صدر و رأس کلّ را بنور لا یوصف منور دارد و ثالث اخلاق و اعمال و اقوال بمقتضیات حکمت و وقت معلق گردد لله الحمد آنجناب مزیند بآنچه ذکر شد این شهادت در اینمقام لؤلئیسست لا عدل له و نورست لا نظیر له یا علی دوستان الهی را از قبل مظلوم سلام برسان انشاء الله کلّ مؤید شوند بر آنچه وقت آنرا طلب مینماید هنگام اجتهاد در امور توقّف جایز نه و مقام صلح و اصلاح تکلم بکلمه قهرآمیز لایق نه انشاء الله کلّ موفق شوند برضا و تسلیم که دو نیرند از برای آسمان وجود هنیئاً لکم و للعارفین

جناب استاد علی اکبر بنا علیه بهاء الله

هو السامع العليم الخبير

یا علی قبل اکبر ذکرت در منظر اکبر بوده و هست قد فزت بلوح لاح من افقه نیر عنایت ربک الکریم چندی قبل لوح امانع اقدس مخصوص آن جناب مع الواح منزله ارسال شد از حق میطلبیم عباد خود را از بحر معانی مستوره در آیات محروم نفرماید

و از صراط واضح مبین منع ننماید اولیا را تکبیر برسان و بعنایت و الطاف حقّ بشارت ده بگو از نار فتنه و فساد که از قساوت قلوب عباد مشتعل شده محزون مباشید قسم بانوار وجه الهی که از افق اعلیٰ مشرق و لائحتست این امور سبب اعلاء کلمة الله بوده و هست عنقریب کل بفنا راجع و یری المقربون الأمر کلّه لله ربّ العالمین البهّاء اللّانح من افق سمّاء رحمتی علیک و علی کلّ صَبّار شکور نظر بحکمت منزله کل را از اقرار و اعتراف باین امر امام وجوه منع نمودیم للکلّ ان یتمسّکوا بما قیل من قبل التّقیّة دینی و دین آبائی

* * *

جناب آقا علی اکبر علیه بهاء الله

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا علی قبل اکبر ظالم ارض یاء قصد اطفای نور نموده و عمل کرده آنچه را که از اوّل دنیا الی حین احدى مرتکب نشده قسم بنور بیان که آنچه کرده سبب اعلاى کلمه مبارکه بوده و هست رغماً لأنفه و لمن معه و یحبّه بشارت حقیقی آنکه اولیای الهی قصد صعود نمودند و جان در سبیل مقصود عالمیان فدا کردند طوبی لک بما نزل لک هذا الكتاب المبین

* * *

بسمی الأعظم الأقدس العلیّ الأبهی

یا عندلیب ان استمع النداء أنّه يظهر مرّة باسم الحبيب و اخرى باسمی المحبوب و تارةً باسم قلمی الأعلی و طوراً بهذا الاسم الذی به ارتعدت فرائض الأسماء و انصعق من فی الأرض و السّماء الّا من شاء الله ربّک المهیمن علی الأشياء أنّه لهو الفرد المتعالی العلیم الحکیم انا ذکرناک من قبل بما فاح به عرف البیان فی الامکان و سرت به نسمة الله علی من فی السموات و الأرضین تالله انّ البطحاء وجدت عرف قمیص مالک الأسماء و الحجاز اهتزّت و نادت لک الحمد یا اله العالمین بما اظهرت نفسك لعبادک و شرّقت دیارک بقدمک اشهد بک ظهر المقصود و توجه کلّ حبيب الی الله الفرد الخیر و الروح فی بریّة الاشتیاق یدعو ربّ البریّة و یقول لّیک یا مقصود العالم و لّیک یا محبوب العارفین هذا یوم فیہ تشرّف کلّ شیء بأنوار الظهور ولكنّ القوم اکثرهم من الغافلین انّ الطّور ینادی امام الظّهور و یدع کلّ الی مظاف المرسلین فانظر فی النّاس و مقاماتهم أنّهم كانوا ان یتنظروا فی اللّیالی و الاّیام من وعدوا به من قبل فی کتاب الله فلمّا اتی الوقت و ظهرت رایة الظّهور اعرضوا عن الله العزیز الحمید انا ندع ذکرهم و نذكر الذّین آمنوا فی هناك بذکر تنجذب به عقولهم و قلوبهم علی شأن لا تمنعهم علماء الأرض عن صراطی المستقیم تالله أنّهم عبدة الظّنون و الأوهام انّ العلم تبرّاً منهم یشهد بذلك لسانی فی ملکوتی العزیز المنیع هم الذّین اعرضوا عن الوجه و اعترضوا علی الله اذ اتی بحجّة غلبت الأشياء و بأمر لا یقوم معه من فی السموات و الأرضین قد حضر لدى المظلوم کتابک الذی ارسلته الی اسم الجود و قرأه العبد الحاضر لدى العرش انّ ربّک لهو المبین العلیم و اردنا ان نذكر کلّ اسم کان فی کتابک لیفرح بعناية الله العزیز الجمیل

یا مهدی انّ الكتاب علی هیئة اسمی الأعظم ینطق بین العالم أنّه لا اله الاّ انا العزیز الوهاب طوبی لأذن فازت باصغاء نداء الله و ویل لمن اعرض و اتّبع کلّ غافل مرتاب أنّه فی کلّ الأحيان ینادی من فی الامکان و یدع النّاس الی الله مالک

الرَّقاب قد ذكر ذكرك فى السَّجن و نزل لك ما ابتسم به ثغر البيان ان افرح بذكرى ثم اشكر ربك الذى خلقك و عرفك مطلع آياته و ايدك على هذا الأمر الذى به زلت الأقدام طوبى لك و لأبيك و امك و اختك و ضلعك انا نكبر عليه و عليهن من هذا المقام الذى جعله الله مشرق الآيات

يا على ان اشكر بما يذكرك لسان الكبرياء من افقه الأعلى و يدعوك و من على الأرض الى البحر الأعظم الذى ظهر امام الوجوه باسمى المهيمن على الممكنات انا اردنا ان نقرب الأمم الى الله مالك القدم و هم قاموا على ضربنا على شأن ناح به الملاء الأعلى و سكان الفردوس و الذين طافوا العرش فى العشي و الاشرار انا سمعنا ندائك و اجبتك من المنظر الأكبر الذى ينادى فيه مالك القدر انه لا اله الا انا العزيز العلام طوبى لنفس فازت بأيامى و للسان نطق بذكرى و لعين توجهت الى افقى و لبيت ارتفع فيه ذكرى و لرجل سرع الى سوء الصراط و نذكر الباقى و الأصغر و نبشرهما بالذكر الأكبر الذى جرى من القلم الأعلى فى اعلى المقام بهاء عليك و عليهما و على امك و اختك من لدى الله منزل الآيات

انا نذكر امتنا و نقول يا امتى كم من ملكة ما فازت بعرفان الله و كم من ملك غفل عن الذى يذكره فى الليالى و الأيام كم من امير غرته الدنيا و كم من كبير حجته الأشياء و انك اقبلت و عرفت مولاك و انشأت فى ذكره ما استفرحت به افئدة اولى الألباب ان اشكرى الله بما ايدك على امره و عرفك مطلع اسمائه الذى احتجب عنه العباد طوبى للسان نطق بذكرى و لقلب تزين بطراز حبى و لوجه توجه الى الله مالك الأديان قد قرئ ثنائك لدى العرش و قبلناه فضلاً من عندنا و اثبتناه فى الكتاب غنى يا امتى على افنان دوحة عرفانى انه ينفحك فى كل عالم من عوالمى يشهد بذلك ربك مرسل الأرباح

يا قلمى الأعلى ان اذكر من آمن بالله مالك الأسماء ليفرح و يكون من الراسخين يا يوسف قبل على انا رأينا اقبالك اقبلنا اليك من هذا المقام الذى جعله الله مقر عرشه العظيم قد رفع الله شأن السَّجن الى مقام يذكر دونه كل مقام رفيع ان اشهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض انه لا اله الا هو و الذى ينطق انه لهو الكنز المخزون و الغيب المكنون قد ظهر بالحق بسلطان لم تمنعه جنود الأرض و لا سطوة الظالمين قل

يا اله الأسماء و فاطر السماء اسألك بالاسم الذى كان مقدساً عن الحروف و الألفاظ و منزهاً عن الألسن و الأصوات بأن تؤيدنى على الاستقامة على امرى و القيام على ذكرى و ثنائى اى رب انا الذى توجهت الى وجهك اسألك بأن تجعلنى متغمساً فى بحر غفرانك و متمسكاً بحبل عطائك انك انت المقدر المتعالى الغفور الكريم

يا رسول يذكرك مالك الوجود و رب الجنود من هذا المقام المحمود انا نخبرك بالرسول الذى طار فى هوائى و نطق بثنائى بين عبادى و اخذه كوثر بيانى على شأن انفق روحه فى سبيلى كذلك يذكرك من عنده كتاب محفوظ يا قلمى الأعلى ان اذكر عبدى الرسول الذى استشهد فى الزوراء انه هو الذى فوض اليه سقاية بيتى الحرام بعد العبد الحاضر لدى عرش الله المهيمن القيوم انه خرج فى الاشرار ليسقى بيت الله فى يوم الميثاق اذ قتل المشركون بظلم ناحت به الأشياء و الذين طافوا العرش بخضوع و خشوع ان اذكره من قبلى و قل اول نفحة تضوعت من اوراد حديقة المعانى عليك يا ايها الناطق بذكر مالك الأسماء و المتوجه الى الأفق الأعلى اشهد انك سمعت النداء و اقبلت الى الزوراء مقر عرش ربك فاطر السماء الى ان دخلت المقام المحمود و فزت بلقاء الله مالك الغيب و الشهود انت الذى ما منعك ضوضاء الأمم و لا شؤونات العالم توجهت بوجهك و عينك و قلبك و كل اركانك الى الله مالك الملوك و كنت طائفاً حول البيت الى ان شربت رحيق الشهادة فى سبيل المظلوم عليك بهاء الله و بهاء من فى السموات و الأرض و بهاء كل من آمن بالله العزيز الودود

انا نذكر من اقبل الى افقى و تمسك بحبل عنايتى الذى سمى بمحمد قبل مهدى ليفرح بذكرى الذى اذا ظهر هدر عندليب البيان على الأفنان انه لا اله الا هو و نطقت الأشياء بين الأرض و السماء قد اتى الموعد من سماء العناية و الألفاف و نادى الملكوت تالله قد ظهر مالك الجيروت بسلطان لا يقوم معه من فى السموات و الأرض و نادى الحوريات من الفردوس

الأعلى تبارك مالك الأسماء و فاطر السماء الذى ظهر و تجلّى بأسمائه الحسنى على من فى ملكوت الأمر و الخلق ان اقبلوا يا
ملاً الأرض و لا تكونوا من الغافلين تالله قد ظهر يوم الله و كشف الغطاء من كان مستوراً و مخزوناً و مكنوناً فى حجب الغيب
فلما تم الميقات اظهر نفسه فضلاً من عنده انه لهو المقتدر القدير هذا يوم فيه تكلم منادى الطور و ينطق رب الجنود امام العالم
انه لا اله الا انا الفرد الخبير طوبى لك بما خرقت الأحجاب و اقبلت الى الوهاب اذ اعرض عنه كل غافل بعيد فانظر الذين
ينسبون انفسهم الى الفرقان و يدعون العلم انهم يفتخرون باسمى بين عبادى فلما اظهرت نفسى اعرضوا و كفروا بالذى آمنوا
كذلك يذكر المظلوم لتكون من العارفين ان افرح بما ذكرت من قلمي الأعلى تالله انه خير لك عما على الأرض يشهد
بذلك لسانى فى سجنى البعيد و نذكر ابنك الذى فاز بعناية ربه الغفور الكريم من اقبل اليوم الى الأفق الأعلى و اعترف بما
اعترف به مالك الأسماء انه من اهل البهاء فى لوح حفيظ نسأل الله ان يوفقك و آياه و يؤيدكما على الاستقامة على هذا الأمر
العظيم طوبى لك يا هدى بما اقبلت الى الله مالك العرش و القرى و رب الآخرة و الأولى فى يوم فيه انشقت الأرض و نسفت
الجبال نعيماً لقوى كسر الأصنام باسم مالك الأنام و شرب الرحيق المختوم باسمه القيوم و نطق بشائه بين الأحزاب انا رأينا اقبالك
اقبلنا اليك و سمعنا نداءك اجبناك بهذا الكتاب الذى اذا نزل بالحق صاحت كتب العالم و نادى تالله قد ظهر ام الكتاب ان
اطلع من افق البيان باسم ربك الرحمن و قل يا ملاً الامكان تالله قد فتح باب السماء و اتى مالك الأسماء على ظلل السحاب
ان اخرجوا من بيوت الظنون و الأوهام لعمر الله قد اتى الأيام التى تزينت بذكرها الزبر و الألواح

ان استمع يا جواد صرير قلم ارادتى و خرير ماء عنايتى و هزير نسائم الوحي فى أيامى و حفيف سدره المنتهى التى
ارتفعت بهذا الاسم الذى دلت له الرقاب فاسأل الله بأن يجعلك مشتعلاً بنار حبه و ناطقاً بشاء نفسه و متوجهاً فى كل الأحوال
الى باب فضله الذى ما قدر له البواب خذ كوب البقاء باسم ربك الأبهى ثم اشرب منه الكوثر الأصفى مرةً باسمى و اخرى
بذكرى الذى خضعت له الأذكار كذلك طرّ دياج كتاب البيان بذكر ربك الرحمن اذا فزت به ان اشكر و قل لك الحمد يا
منزل الآيات

يا على يخاطبك المظلوم من هذا المقام ليأخذك جذب بيان ربك مالك الوجود ان اشهد بما شهد الله انه لا اله الا
هو المهيمن القيوم طوبى للسان اقرّ بما اقرّ به لسان القدم و لوجه توجه الى وجه الله مالك الملكوت قل هذا يوم بشر به محمد
رسول الله من قبل و من قبله الانجيل و الزبور اتقوا الله يا قوم و لا تنكروا هذا الفضل الذى احاط الغيب و الشهود دعوا ما
عندكم و خذوا ما عند الله كذلك يأمركم مطلع الوحي فى هذا اللوح المسطور تجنبوا يا قوم عن الذين اتبعوا اهوائهم و كفروا
بالله رب ما كان و ما يكون تشبث بذيل عناية ربك و قل

لك الحمد بما عرفتني مظهر نفسك و ايدتني على ذكرك و ثنائك فى يوم فيه اسودت الوجوه اسألك بأن تكتب لى ما
كتبته لأصفيائك الذين وفوا بميثاقك و نصروا امرك المحتوم

يا محمد قبل على انا نبشرك بظهور الله و سلطانه و قدرته و اقتداره لتفرح و تكون من الشاكرين قد انار افق العالم بنير
اسمنا الأعظم ولكن الأمم فى حجاب مبين قد اشتعلت الأشياء من نار كلمة ربك مالك الأسماء ولكن ملاً الانشاء اتبعوا
اهوائهم و اعرضوا عن الذى وعدوا به فى كتاب الله رب العالمين كلما امنع القلم عن ذكر مالك القدم يأخذ بأيادى الرجاء ذيل
ربه فاطر السماء و يقول

يا مالك الأمم اسألك باسمك الأعظم بأن لا تجعلنى محروماً عن ذكرك فى أيامك انك انت المقتدر المتعالى الغفور
الكريم فائذن لى يا الهى بأن اخبر الناس بما علمتني من اسرار حكمتك و اريتني لآلى علمك لتنجذب بها افئدة عبادك الذين
اقبلوا اليك اذ اعرض اكثر خلقك

كذلك قضى الأمر اذ يمشى جمال القدم فى هذا المنظر الكريم طوبى لك بما توجه اليك وجه الله و يكلمك مكلّم الطّور فضلاً من عنده أنّه لهو الفضال القديم

يا محمود ان استمع ندائى من مقامى المحمود ثمّ اشهد بما شهد لسان العظمة أنّه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد ارسلنا الرّسل و انزلنا الكتب و فصلنا فيها ما يرفع العباد الى الغاية القصوى و الجنّة العليا ولكنّ القوم اعرضوا بما اتبعوا كلّ ناعق مردود كم من عالم تمسك بالشرّعة و بها افترى على منزلها يشهد بذلك اهل سرادق عظمتى و فسطاط عصمتى ولكنّ النّاس اكثرهم من الغافلين طوبى لبصير ما منعه الهوى عن مولى الورى و لسميع توجهه و سميع نداء الله الملك العزيز الودود

يا رضا تالله من فاز برضائى أنّه من اهل ملكوتى يصلّين عليه الملائة الاعلى و اهل مدائن الاسماء يشهد بذلك فاطر السّماء فى هذا الكتاب المحتوم من فاز به بكلّ الخير و الذى منع أنّه من اهل التّابوت طوبى لنفس نبذت ما ارادت و اخذت ما اراده الله المهيمن القيوم ليس فى علم الله مقام اعظم منه نعيمًا لمن شرب هذا الرّحيق من يد عطاء ربّه الغفور لو تجد لذّة بيان ربّك لتطير فى الهوّاء و تمشى على الماء و تنادى فى برّيّة العالم ليّيك لتيك يا اله الوجود و ليّيك لتيك يا مالک الغيب و الشّهود ليّيك لتيك يا سلطان الملوك اشهد بك تشرف العالم و بظهورك اهتزّ الطّور و ينادى و يقول لك الحمد يا من بك نطقت الاشياء و ظهرت الكنوز كذلك زينّا افق سماء البيان بنير العرفان ان اشكر ثمّ احمد ربّك العزيز الودود

يا علىّ قبل نقىّ انا نذكرك خالصاً لوجهى ليجذبك ندائى الى ملكوتى و يقربك الى بحر عنايتى ان ربّك لهو الغفور الكريم لا يعادل بكلمة من كلمات ربّك خزائن الأرض كلّها ان اعرف و كن من الحامدين تفكّر فى فضل ربّك أنّه يذكرك فى السّجن الأعظم بذكر لا يعادله ما عند الملوك و السلاطين انك اذا شربت رحيق بيانى و فزت بكتابى قم مقبلاً الى قبلة الوجود و قل

يا اله الغيب و الشّهود اسألك بنفحات ايّامك و تصوّعات قميص عنايتك بأن تجعلنى ثابتاً راسخاً على امرك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك ملكوت الاسماء تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد

يا اسد ان استمع نداء الفرد الأحد أنّه يدعوك الى الله ربّ العالمين من النّاس من اراد ان يطفئ نور الله قل تبتاً لك يا ايّها الغافل البعيد أنّه وضع امره على اساس ثابت راسخ متين لا تزعزعه ارياح العالم و لا اشارات الأمم كذلك قضى الأمر فى لوح حفيظ قل يا معشر العلماء لم اعرضتم عن الذى به ارتفعت اسمائكم و علت مقاماتكم اتقوا الله و لا تكونوا من الذين كفروا بحجّة الله بعد ظهورها و اعرضوا عن نعمة الله بعد انزالها كذلك ينصحكم مولى الورى فضلاً من عنده و هو النّاصح العليم قل بظلمكم ناح رسل الله فى اعلى المقام و اهل الفردوس فى مقام كريم خافوا الله و لا تفتوا على الذى به نصب الميزان و ظهر صراط الله العزيز الحميد أ تقتلون الذى يدعوك الى الأفق الأعلى و ينزل عليكم من سماء الرّوح ما ينجذب به اولو النّهى اتقوا الله و لا تكونوا من الظّالمين قد ظهر بحر العلم امام وجوهكم و انتم فى هيماء الظّنون من المتحيّرين ان ارفعوا رؤوسكم ان الشّمس فى وسط الزّوال كذلك يذكركم الله فضلاً من عنده أنّه لهو الغفور الرّحيم

يا نصرالله ايّاك ان تحزنك شؤونات العالم او تخوفك سطوة الأمم توكل فى كلّ الأحوال على العليم الخبير أنّه يشهد و يرى و فى قبضته ملكوت الآخرة و الأولى يكتب لمن اراد اجر من فاز بلاقائه و شرب من بحر وصاله أنّه لهو المقتدر القدير قل قد ظهر ما لا ظهر فى العالم ان استمعوا يا قوم نداء من ينطق بين الأمم ايّاكم ان تحجبكم شؤونات الخلق عن الحقّ دعوهم بأنفسهم و اقبلوا الى العزيز الحميد البهاء من لدن مالک السّماء على كلّ عبد اقبل و آمن و على كلّ امة سمعت و شربت كوثر محبّة ربّها الغنىّ العزيز الجميل

ان يا قلم الأعلى توجه الى الذين آمنوا بالله فاطر السّماء و لا تمنعهم عن صيرك الأحلى انا جعلناك مترجماً فى الملك من لدن ربّك المقتدر المتعالى المهيمن القيوم بشّر عبدنا الذى سمى باسكندر بما ذكره مالک القدر فى المنظر الأكبر ليفرح و

يكون من الشّاكرين قل أنّك شربت من عين الحيوان الّذى منع عنه اسكندر الأوّل يشهد بذلك سلطان الملل و مزيل العلل الّذى ينطق فى السّجن الأعظم بين الأمم أنّه لا اله الاّ هو العليم الخبير أنّه دار البلاد و ما فاز بما اراد و أنّك فزت به فى البيت فضلاً من لدن غفور كريم قل أنّ ماء الحيوان هو حبّ الرّحمن فى الامكان تعالى من اخذ و شرب باسمى العزيز البديع فكّر فى القرون الخالية اين اسكندر و امثاله و اين اعلامهم المنصورة و راياتهم المنصوبة و اين رماحهم المشروعة و سهامهم الطّائرة و اين اعناقهم المتطاولة و قصورهم المشيّدة و اين خيامهم المضروبة و خبائهم المرفوعة و اين اوامرهم النّافذة و معاقلمهم العالية و اين صليل سيوفهم و سهيل خيولهم و اين تغرّدات طيورهم و نغمات مغنّياتهم و اين هدير ورقائهم و خرير انهارهم و اين من ارتعد من سطوته العالم و اضطرب من ظلمه الأمم و اين من افتخر بالملك معرضاً عن الملكوت و اين من اخذه الغرور الى ان اعرض عن مالک الجبروت اين من حكم على الآفاق و اين من نقض الميثاق اين الّتى خجل غصن البان عند تمايلها و تطاولها و توقفت الشّمس عند كشف قناعها و ظهور جمالها اين قصور القياصرة و فروع الفراعنة و اين شوكة الأكاسرة و جبروت الجبابرة اين من غرّته الصّفوف و يرى عن ورائه الألوف و اين من طار فى هواء الغرور و اعرض عن الله مالک النّشور اين بساطهم و نشاطهم و عزّهم و اقتدارهم و اين خزائهم و زخارفهم و اوامرهم و هياكلهم قد انزلهم الله من اعلى غرفات قصورهم الى اسفل دركات قبورهم لو يتفحص احد فيها هل يقدر ان يميّز جماجم الملوك عن المملوك او براجم الغنى عن الصّعلوك لا ومالك الملوك و سلطان الجبروت قد رجعوا الى منازلهم و سكنوا فى مقابرهم قد اخذ منهم المقامات و الشّؤون انا لله و انا اليه راجعون كذلك نطق لسان العظيمة بين البريّة ان اقرأ و قل لك الحمد يا من ذكرتنى و لك الثّناء يا مقصود العالمين فاسأل الله بأن يجعلك مستقيماً على امر ربّك و يبلّغك الى مقام لا تمنعك جنود الظّالمين

ذكر من لدنا لمن سمّى بمحمّد قبل حسن ليقربه ذكر الله الى البحر الأعظم الّذى يستمع من خرير امواجه أنّه لا اله الاّ هو العزيز الودود يا اهل الأرض لا تجعلوا دين الله سبباً لاختلافكم أنّه نزل بالحقّ لاتّحاد من فى العالم اتّقوا الله و لا تكونوا من الجاهلين طوبى لمن يحبّ العالم خالصاً لوجه ربّه الكريم تمسّكوا بالكتاب الأقدس الّذى انزله الرّحمن من جبروته المقدّس المنيع أنّه لميزان الله بينكم يوزن به كلّ الأعمال من لدن قوىّ قدير طوبى لمن وجد منه حلاوة بيان ربّه و شرب من كلماته كوثر اوامر الله ربّ العالمين لا تسبّوا احداً بينكم و لا تتبعوا خطوات الغافلين قد جننا لاتّحاد من على الأرض و اتّفاقهم يشهد بذلك ما ظهر من بحر بيانى بين عبادى ولكنّ القوم اكثرهم فى بعد مبين ان يسبّكم احد و يمسّكم ضرّ فى سبيل الله ان اصبروا و توكلوا على السّامع البصير أنّه يشهد و يرى و يفعل ما اراد بسلطان من عنده أنّه لهو المقتدر القدير قد منعم عن التّزاع و الجدل فى كتاب الله ربّ العرش العظيم تمسّكوا بما يتنفع به انفسكم و اهل العالم كذلك يأمركم مالک القدم الظّاهر بالاسم الأعظم أنّه لهو الأمر الحكيم أنّك اذا فزت بكتابى قل اشهد أنّك انت الّذى بك نصب الصّراط و وضع الميزان و نفخ فى الصّور و انصعق من فى السّموات و الأرض و ظهر لوح حفيظ

قد اراد وجه الله ان يتوجّه الى احد من عبادہ و يذكره فضلاً من عنده أنّه لهو الفضّال الكريم ان يا سيّد قبل اسد انّ المظلوم يذكرک و يدعوك الى الله ربّ العالمين ان اشكر بما تحرّك على ذكرک قلمى و اقبل اليک وجهى و انزل لك لسان بيانى من ملكوت وحيى ما لو تضعه على الجبال لتراها خاضعة متذلّلة لله الفرد المتعالى العزيز الجميل قل

الهى الهى احبّ عند كلّ حجر ادعوك باسمک الكريم و عند كلّ مدر اذكرک باسمک الرّحيم و احبّ فى الجبال ارفع ندائى حبّاً لجمالک و فى الاكام صريخى و صيحتى شوقاً للقائک قدر لى يا الهى ما اراده قلم تقديرک فى سبيلک و رضائک ترى يا الهى عبراتى فى فراقک و زفراتى فى وصالک اسألك بالكلمة العليا الّتى تشيک بين الأرض و السّماء بأن تكتب لعبدک من قلمک الأعلى ما يجعله بكلّه منقطعاً اليک و متمسّكاً بك و قائماً على خدمتک و مترصّداً امرک اى ربّ بحر الفقر اهتزّ فى

نفسه بما رأى امواج بحر غنائك قدّر له يا الهى ما ينبغي لك فى ايامك انك انت المقتدر على ما تشاء فى قبضتك ملكوت الأشياء لا اله الا انت المهيمن العزيز الحكيم

كذلك فتحنا على وجهك باب البيان لشكر ربك الخبير

و نذكر من سمى بصادق ليفرح بذكر مولاه و يكون من الذين توجّهوا بكلهم الى الله مالک الرقاب قل

الهى الهى لم خلقت العيون لعبادك و اعطيتهم بصائر من فضلك ان اعطيتهم لمشاهدة جمالك و النظر الى انوار وجهك فاكشف الأحجاب عنها بجودك و الطافك لتشاهدك مستويًا على عرش عظمتك فى ايامك و ان خلقتها يا الهى لغيرك اذ تشهد الأشياء بأنهم فى خسران لم يكن اعظم منه فى مملكتك وعزتك يا محبوب فؤادى و مقصود قلبى احب ان تعذبني بعذاب لم يكن اكبر منه فى علمك و تكتب لى عذب لقائك اى رب كنت راقداً هزى نسيم يوم ظهورك فلما يقظنى الهمنى ما كنت غافلاً عنه فى ايامك اى رب وجدت عرفك سرعت اليك اسألك بأن لا تجعلنى محروماً عما قدّرت فى كتابك من بدائع فضلك و لا ممنوعاً عن الاستقامة فى امرك فاكتب لى يا الهى من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى انك انت المقتدر القدير

يا علىّ قلب العالم قد اقبل الى احبائه و ينصحهم بما نصحننا به احد اغصانى الذى سمى بديع الله فى كتاب الأسماء و بعلىّ قبل محمد فى لوح نطق انه لا اله الا انا العزيز الوهاب انا نوصى الكل بالصبر و السكون و الأمانة التى كانت وديعة الله بين خلقه طوبى لرافعى اعلامها و حافظى مقامها قلنا يا بديع كن فى النعمة منقفاً و فى فقدتها شاكراً و فى الحقوق اميناً و فى الوجه طلقاً و للفقراء كنزاً و للأغنياء ناصحاً و للمنادى مجيباً و فى الوعد وقياً و فى الأمور منصفاً و فى الجمع صامتاً و فى القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و فى الظلمة سراجاً و للمهموم فرحاً و للظّمان بحراً و للمكروب ملجأً و للمظلوم ناصراً و عضداً و ظهراً و فى الأعمال متّقياً و للغريب وطناً و للمريض شفأً و للمستجير حصناً و للضّير بصرّاً و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصّدق جمالاً و لهيكل الأمانة طرازاً و لبيت الأخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رايةً و لأفق الخير نوراً و للأرض الطّيبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسماء الكرم نجماً و لرأس الحكمة اكليلاً و لجبين الدهر بياضاً و لشجر الخشوع ثمرّاً فاسأل الله ان يحفظك من حرارة الحقد و صباة البرد انه قريب مجيب كذلك نطق لسانى لأحد اغصانى و ذكرناه لأحبائى الذين نبذوا الأوهام و اخذوا ما امروا به فى يوم فيه اشرقت شمس الايقان من افق ارادة الله رب العالمين

يا محمد قبل حسين ان استمع ما يناديك به المظلوم انه يذكرك خالصاً لوجه الله لتقوم على ذكره و ثنائه بين العباد اياك ان تحزنك شؤونات الخلق او تخوفك اشارات الذين كفروا بالمبدأ و المآل ضع ما عند الناس امراً من لدنا و خذ ما اوتيت به فى الكتاب قل يا ملأ الأرض تالله قد ظهر اللوح المحفوظ و انه يمشى بين عباده و يقول هذا يوم وعدتم به فى كتب الله من قبل اتقوا الله و لا تتبعوا كلّ مشرك مرتاب ان اخرقوا الأحجاب باسمى و السّبحات بنار حبّى كذلك يأمركم من نطق بالحقّ فى اعلى المقام طوبى لغريب قصد الوطن و لبعيد سرع الى بحر القرب و لعليل توجه الى كوثر الشفاء فى يوم فيه نطقت الأشياء الملك لله ربّ الأرباب ان اعرف قدر تلك الأيام و خذ قدح الانقطاع باسم ربك مالک الأنام ثم اشرب منه بالروح و الریحان فانظر ثم اذكر الدنيا و ما ترى فيها من شؤوناتها و تغييرها و اختلافها تالله انها تدعو فى كلّ الأحيان اهلها و تقول فاعتبروا يا اولی الأبصار انها تذكر الناس و تخبرهم بزوالها و فنائها ولكنّ القوم فى سكر عجاب ان استمع ندائى ثم اعمل بما امرت به فى هذا الكتاب الذى شهدت له الذّرات كم من عارف غرّه العلوم و المعارف و كم من جاهل اقبل الى الأفق الأعلى و قال لك الحمد يا من عرّفتنى مشرق آياتك فى هذا اليوم الذى فيه ناح الرعد و صاح السحاب بما ورد على اصفیاء الله من الذين شغلتهم اموالهم و انفسهم عن الله فى يوم المعاد طوبى لبصير فاز بأنوار الوجه و لقلب اقبل الى قبلة الآفاق

يا طير البيان غرّد على الأفنان باسم ربّك الرّحمن ثمّ اذكر من سمّى بيهاء الدّين ليأخذه جذب آيات ربّه على شأن يطير بأجنحة الاشتياق في كلّ الأحيان الى الله مالك يوم الطّلاق هذا كتاب انزله الوهّاب اذ اتى على السّحاب و اعرض عنه كلّ الأحزاب الّا من شاء الله مالك الرّقاب تالّله أنّه لهو الكنز المخزون و الغيب المكنون قد اتى من مطلع الرّوح بآيات عجز عن عرفانها من فى السّموات و الأرض الّا من أيّده الله بفضل من عنده أنّه لهو العزيز العلّام انا سمعنا ما تغرّد به العنديل الذى سمّى من لسان الله مالك الابداد و سمعنا ذكرك ذكرناك بهذا الكتاب الذى ينطق بين العالم أنّه لا اله الاّ انا العزيز الوهّاب طوبى لك و لأبيك الذى طار الى افقى و سمع ندائى و اخذه جذب آياتى على شأن فدى روحه فى سبيلى يشهد بذلك لسان العظمة فى اعلى المقام انا نذكره كما ذكرناه من قبل فضلاً من عندنا و انا العزيز الفضّال عليه بهائى و بهاء اهل ملكوتى و جبروتى و بهاء الدّين يطوفون العرش فى العشىّ و الاشراق انك تمسّك بحبل الحكمة ثمّ اسأل الله بأن يسقيك كوثر الاستقامة بأيادى العناية و يكتب لك ما كتبه لكلّ موقن صبور

يا محمّد قبل صادق ان افرح بما توجّه اليك وجه الله الملك المهيمن القيوم و يذكرك بما يتضوّع به عرف الرّحمن فى الامكان تبارك الله ربّ ما كان و ما يكون اذا انار افق سماء العلم و جرى فوات الحكمة اعرض عنه العلماء و افتوا على الذى تزين بذكره لوح محفوظ قد كانوا ينتظرون ايام الله فلمّا ظهرت بالحقّ كفروا بالشّاهد و المشهود قل يا معشر العلماء اتّقوا الله و لا تتّبّعوا اهوائكم ان اخرجوا من اماكنكم متوجّهين الى الله مالك الوجود لا تنفعكم اليوم علومكم و لا ما عندكم ضعوا الأوّهام خذوا ما اوتيتم من لدى الله مالك الملكوت كم من عارف افتى على المعروف و كم من عالم حكم على المعلوم و كم من امّى دخل الملكوت باسم ربّه العزيز الودود ان اخذك سكر رحيق بيانى و اجتذبك كوثر عرفانى خذ قدح الانقطاع باسمى ثمّ اشربه بذكرى المحبوب كذلك نطق القلم الأعلى اذ استقرّ مالك الأسماء على اعلى الجبال بسلطان غلب الغيب و الشّهود ان يا قلم الأعلى ان اذكر العنديل مرّة اخرى الذى اقبل الى الله مالك الابداد اذ اعرض عنه كلّ عالم و اعترض عليه كلّ عارف و افتى عليه كلّ ذى حكم كفر بالله ربّ العالمين تالّله قد صعدت زفراتى و نزلت عبراتى و بكت عين شفقتى و ناح قلبى بما ارى العباد معرضين عن بحر رحمتى و شمس فضلى و سماء كرمى الذى احاط من فى السّموات و الأرضين ييشّهم لسان المقصود و يدعوهم الى المقام المحمود و هم يفتون عليه بظلم مبین قد نقضوا ميثاق الله و عهده و كفروا بالذى آمنوا به من قبل يشهد بذلك من عنده لآلئ العرفان من لدن عليم حكيم هذا يوم فيه ينادى الميزان تالّله قد اتى الرّحمن و انا المميّز الخبير و يصيح فيه الصّراط و يقول قد ظهر السّبيل المستقيم و فيه تنطق الدّرّات يا ملأ الأرضين و السّموات قد اتى منزل الآيات بسلطان لا تقوم معه جنود العالم و لا سطوة الدّين غفلوا عن هذا الأمر العظيم قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع ولكنّ النّاس اكثرهم من الغافلين

يا اشرف انت الذى اقتديت بمولاك أنّه ما منعه عن الأمر ضوضاء من على الأرض نطق بأعلى النّداء و دعا الكلّ الى العزيز الحميد انك قد نصرت دين الله و امره و اشتغلت بالتبليغ فى هذه الايام التى فيها نطق لسان العظمة و بها تزينت كتب الله المقتر العزیز الجميل انت الذى ما منعتك شؤونات الدّنيا عن ذكر مالك الورى يشهد بذلك ربّ العرش و القرى فى هذا المقام الرّقيع لا تحزن من شىء توكل على الله أنّه معك فى كلّ الأحوال أنّه لهو الشّاهد البصير قل يا ملأ الأرض اتّقوا الله و لا تتّبّعوا اهوائكم ان اسرعوا الى البحر الأعظم الذى ما بين العالم بسلطان غلب من فى العالمين ان اذكر اذ نطق لسان العظمة فى أوّل الايام فى السّجن الأعظم قد ما ج بحر البلاء و احاطت الأمواج فلك الله المهيمن القيوم انك انت يا ملّاح لا تضطرب من الأرياح انّ فالق الأصباح معنا فى هذه الظّلمة التى احاطت العالمين كذلك اشرفت شمس البيان من افق ارادة ربّك الرّحمن ولكنّ النّاس اكثرهم من النّائمين انهم ما انتبهوا من نداء الله و ما وجدوا حلاوة آياته يشهد بذلك كلّ عارف بصير قل يا ملأ الأرض تالّله قد سرت سفينة الله على بحر البيان و أنّها تمرّ على البرّ و البحر لو انتم من العارفين تمسّكوا بها باسم الله ربّكم أنّه

ينجّيكم فضلاً من عنده أنّه لهو الغفور الكريم أنّك اذا وجدت عرفى من قميص بيانى و فزت بكتابى قل لك البهّاء يا محبوب العالم و لك النّاء يا اله من فى السّموات و الأرضين ان افرح بما ذكرك المظلوم مرّة بعد مرّة بآيات لا تنقطع نفحاتها عن العالم يشهد بذلك مالک القدم من هذا الأفق المنير ان يا قلم الأعلى قل بندائى الأحدى انجذبت الأشياء و باسمى الأبهى ماج بحر الأسماء و هاج عرف الله المهيمن القيوم قل بهذا الظهور رجع حديث الطور و نفخ فى الصّور و قام العباد لله العزيز الودود قل باصبعى فكّ ختم الرّحيق المختوم و ظهر الاسم القيوم و قام على الأمر على شأن ما منعه ضوضاء العباد و ما خوفته سطوة الجنود يا عيسى ان افرح بما يذكرك مالک العرش و الثرى لعمر الله هذا مقام لا يعادله شيء فى الأرض تفكّر و قل لك النّاء يا اله الغيب و الشّهود قل هذه ارض ارتفع فيها نداء ابن مريم الذى بشرّ الناس بهذا الظهور الذى اذا ظهر نطق الملاء الأعلى قد اتى الغيب المكنون بسلطان مشهود هذا مقام طافه الرّوح و اهل الفردوس الأعلى يشهد بذلك مالک الأسماء ولكنّ القوم هم لا يسمعون ضع سوائى و خذ كتابى كذلك يأمرک لسان عظمتى من هذا المقرّ الذى لا يرى فيه الا الله مالک الوجود

يا احبّاء الرّحمن فى البلدان ان استمعوا نداء المظلوم الذى ظهر باسمه القيوم أنّه يدع الكلّ الى الأفق الأعلى و المقام الأسنى يشهد بذلك كلّ الأشياء ولكنّ الناس اكثرهم من المعرضين ان اشهدوا بما شهد الله قبل خلق السّموات و الأرض أنّه لا اله الا انا الفرد الواحد العليم الحكيم انا نوصيكم بما وصّينا به احد اغصانى من قلمى الذى سمّى بضياء الله فى لوحى الحفيظ شهد الله اننى آمنّت بالذى بذكره شرب المقرّبون الرّحيق المختوم و المخلصون ما عجز عن ادراكه من فى السّموات و الأرض الا من شاء الله ربّ العالمين يا ضياء كن فى البأساء صابراً و فى الأمور راضياً و فى الحقّ موقناً و فى الخير سارعاً و فى الله قانناً و على الناس ساتراً و عن الهوى معرضاً و الى الحقّ راكضاً و للعباد سحاباً و عند الخطأ عطفاً و لدى العصيان غفوراً و فى العهد قائماً و على الأمر مستقيماً كذلك يوصيك المظلوم ثمّ بتقوى الله ثمّ يوصيك بالأمانة و الصّدق عليك بهما ثمّ عليك بهما طوبى لك و لمن احبّك لوجه الله و ويل لمن ابغضك و اعرض عمّا امر به فى الكتاب

يا ابراهيم ان استمع نداء الله الفرد الحكيم أنّه سمع ندائك و اجابك فضلاً من عنده أنّه لهو الغفور الكريم اذا فزت بآياتى و وجدت عرف بيانى ولّ وجهك شطرى و قل اشهد بك قام القيام و بظهورك نفخ فى الصّور و بكلمتك العليا نطقت الأشياء الملك لله الفرد الخير لو تجد لذّة بيانى تطير بأجنحة الاشتياق فى هوائى و تشهد بما شهد لسان عظمتى فى ملكوت بيانى ان ربّك لهو المفصل العليم و نذكر اخاك و من معكما من الذين اقبلوا الى الله فى يوم فيه ارتعدت فرائص كلّ ظالم بعيد كذلك زيتنا بحر البيان بفلك المعانى و أنّها سرت عليه باسمى العزيز البديع لكم ان تشكروا الله فى كلّ الأحوال بهذا الفضل العظيم

يا صفا يذكرك مالک الأسماء الذى ظهر باسمه القيوم و به فكّ ختم الرّحيق المختوم طوبى لقاصد قصد و شرب و قال لك الحمد يا اله العالمين قل أنّه اتى بحجّة الله و برهانه و ينطق فى كلّ الأحيان الملك لله العليم الخير يا ملاء الأرض خافوا الله و لا تتبعوا الذين اعرضوا عن وجهه به انار ملكوت الله العزيز العظيم تالله من حركة قلمى تحرّك القلم الأعلى و من ندائى ارتفع النداء من مكنن الكبرياء ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين أنّه يدع الكلّ الى البحر الأعظم ولكنّ الأمم اكثرهم من المعرضين كذلك انار افق البيان من نير بيانى البديع المليح

يا وهّاب ان استمع نداء من يناديك فى المآب و يدع الكلّ الى هذا الأفق الذى به ظهر ما كان مسطوراً فى كتب الله المهيمن القيوم ايّاك ان يحزنك شيء من الأشياء دع العالم عن ورائك و تمسّك بالاسم الأعظم الذى به ظهر ما كان مكنوناً فى حجب الغيب و مخزوناً فى علم الله مالک الوجود كن على شأن لا ترزعرك شؤونات الأرض عن هذا الأمر الذى به تحرّك كلّ بنیان مرصوص ستفنى الأرض و ما فيها و عليها و يبقى ما قدّر لأحبّائه فى لوحى المحفوظ

يا اباطالب يذكرك الفرد الأحد بذكر يجد منه المخلصون عرف الله العزيز الودود قل يا ملاً الفرقان قد اتى الرحمن بسلطان مشهود اياكم ان تمنعكم شؤونات الخلق عن الحق دعوا اهوائكم خذوا ما امرتم به من لدى الله مالك الغيب و الشهود قل يا ملاً الانجيل قد فتح باب السماء و اتى من صعد اليها و انه ينادى فى البر و البحر و يبشر الكل بهذا الظهور الذى به نطق لسان العظمة قد اتى الوعد و هذا هو الموعد كن على شأن لا تزلّك شؤونات الأرض خذ قدح الاستقامة باسم مالك البرية ثم اشرب منه باذن الله مالك الملكوت قد ارتفع التعاق فى الآفاق و هذا ما اخبرنا العباد به فى كتاب مسطور ان يأتكم فاسق بكتاب السجّين دعوه عن ورائكم مقبلين الى الله العزيز المحبوب سوف تنتشر الواح النار فى الديار كذلك يخبركم من عنده علم ما كان و ما يكون تمسكوا بحبل الله و رحمته التى سبقت الشاهد و المشهود

انا نذكر الألف و القاف قبل الألف و الجيم ليشكر ربه الغفور الكريم يا ملاً الأرض قد اتى يوم النصر و ظهر مكلّم الطور بآيات عجز عنها من فى السموات و الأرضين انا منعنا الكلّ عن الفساد و النزاع و قدرنا النصر فى الذكر و البيان كذلك قضى الأمر من لدى الرحمن فى كتابه المبين قل لا تفسدوا فى الأرض و لا تتبعوا اهوائكم ان اتبعوا ما امرتم به من لدن عالم خبير تمسكوا بالاستقامة الكبرى فى ايام ربكم مالك الورى انه يأمركم بما ينفعكم لا اله الا هو الغفور الرحيم انك اذا فزت بلوح الله و وجدت عرف القميص ولّ وجهك شطر السجن و قل

لك الحمد يا الهى بما اسمعنتى ندائك و عرفنتى مشرق آياتك و علمتتى سبيلك المستقيم اسألك بأن لا تمنعنى عمّا كتبتّه من قلمك الأعلى لأصفيائك و اوليائك انك انت الذى شهدت الكائنات بجودك و الطافك و فضلك و اقتدارك لا اله الا انت العزيز الحكيم

يا معصوم يذكرك المظلوم و يوصيك بالعصمة التى نزلناها فى الزّبر و الألواح من فاز بالاستقامة الكبرى فى هذا الأمر الذى به ارتعدت فرائض الأسماء انه من اهل العصمة فى كتب الله ربّ الأرباب طوبى لعبد عصمه الله عن الاعراض و هداه الى مطلع الآيات انا خلقنا الخلق لهذا اليوم ولكنّ القوم اعرضوا عنه بما اتبعوا مشارق الأوهام انا قدرنا العلم ليشّر الناس و يهديهم الى هذا الظهور الذى به افتترّ ثغر الامكان و اما العلماء به اعرضوا عن مطلع الوحي و استكبروا على الله فالى الصباح طوبى لقوى خرق الأحجاب باسمى الوهاب البهاء عليك و على اهلك و على الذين وفوا بالميثاق

ان يا لسان البيان ولّ وجهك الى الذين آمنوا بالله المهيمن القيوم ثم اذكر من سمى بسلام قبل حسين و بشره بنسمة الله التى سرت من حديقة عناية ربه الكريم قل هذا يوم فيه ظهر كلّ امر حكيم و هذا يوم قد ربح فيه المقرّبون و المشركون فى خسران مبين هذا يوم ينادى الله بلسان العظمة و يدع الكلّ الى صراطه المستقيم يا ملاً الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا كلّ جاهل بعيد دعوا ما عندكم و خذوا ما امرتم به من لدى الله الفرد الخبير كذلك نطق اللسان فى ملكوت البيان ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين

يا محمّد قبل صادق يذكرك الفرد الأحد من هذا المقام الذى يطوفه الملاء الأعلى و اهل الفردوس فى العشيّ و الاشرار طوبى لقاصد قصد افقى و لناطق نطق بثنائى و لمقبل اقبل الى هذا المقام العزيز المنيع قل تالله قد ظهر ما هو المسطور فى كتب الله ربّ العالمين انه لهو الذى سمى فى التورية ييهوه و فى الانجيل بروح الحقّ و فى الفرقان بالنبا العظيم تمسكوا يا قوم بما وعدتم به من قبل بلسان النبيّين و المرسلين اياكم ان تمنعكم الواح النار عن المختار و كتاب السجّين عن الحقّ المبين يا ايّها المقبل ان اشرب من كوثر البيان باسم ربك الرحمن و قل لك الحمد يا اله العالمين

كتاب من لدى المظلوم لمن اراد الرّحيق المختوم من يد عطاء ربه المهيمن القيوم طوبى لك يا صمد بما اقبلت الى الله و اعرضت عن الذين كفروا اذ تكلم مكلّم الطور لعمري هذا يوم الرّيح ولكنّ القوم لا يشعرون و هذا يوم القيام ولكنّ الناس هم لا يفقهون نعيماً لمن اشتعل اليوم بنار محبة الله و ويل لكلّ غافل محروم قد ظهر بحر البيان فى قطب الامكان ولكنّ القوم لا

يعلمون قد نبذوا اليقين عن ورائهم و اخذوا الأوهام و الظنون أيّاك ان تمنعك اشارات القوم عن اسمى القيوم كن مستقيماً على الأمر و ناطقاً بهذا الاسم الذى اذا ظهر نادى الملكوت الملك لله مالك الغيب و الشهود قد اظهروا الأمر و انزلنا الآيات ولكنّ الناس اكثرهم من المعرضين قد اشرق نير العلم من افق الارادة ولكنّ الناس فى جهل عظيم قد طلع نجم القرب ولكنّ القوم فى بعد مبين قد نطقت السدرة بين البرية و الطور يقول لك الحمد يا محبوب العارفين قد تشرف كلّ مقام بقدم ربّه و كلّ كتاب بهذا الاسم العظيم هذا يوم فيه يسمع حنين العشاق من كلّ الآفاق يشهد بذلك مالك الميثاق الذى اتى بمجد كبير

طوبى لك يا غلام قبل حسين بما اقبلت و فزت بلوح لا يعادله شيء فى الأرض انّ ربك لهو العليم الخبير ان اشكر الله بما توجّه اليك و انزل لك ما تضرّع منه عرف الرحمن بين السموات و الأرضين يا ملاً الأسماء قد اتى فاطر السماء بأمر لا تقوم معه جنود السموات و الأرضين قل قد ظهر اللوح المحفوظ و انتم من الغافلين و هذا لوح مسطور و أنّه رقم من قلمى الأعلى بأمرى المبرم الحكيم قد ارتفعت الصيحة بالحقّ و سجد البرهان لوجه الرحمن و طافت الحجة حول عرشى العظيم

يا جيم قبل الألف قد ظهر أم الكتاب و خضعت له كتب العالم ولكنّ الأمم فى اعتراض عظيم طوبى لمن نبذ الأوهام و توجّه بقلبه الى الفرد الخبير يا اهل البصر قد ظهر المنظر الأكبر و فيه ينادى مالك القدر بين البشر و يدعوهم الى الله منزل الآيات يا ملاً الأديان دعوا ما عندكم تالله قد اتى الرحمن بالحجة و البرهان ان انصفوا بالله و تفكروا فيما انزله الوهاب فى الكتاب أيّاكم ان تمنعكم شؤونات الأرض عن مالك السماء او اشارات الخلق عن الحقّ الذى اتى بقدرة و سلطان

يا مهدى ان افرح بما توجّه اليك المظلوم من هذا المقام الذى يشير اليه اصبع العظمة و يقول ونفسى هذا مقامى قد كنت ناظراً اليه فى ازل الأزال هذا لهو الغيب المكنون و الكنز المخزون الذى بذكره تزيّنت الزّبر و الألواح كذلك زيّنا سماء البيان بنير البرهان طوبى لبصير عرف و لسميع سمع هذا النداء المليح

يا حسين انّ المظلوم يذكرك اذ احاطته الأحزان من الذين كفروا بالله ربّ الأرباب قد كنت قائماً على الأمر فى يوم فيه ارتعدت الفرائص و اضطربت الأركان فلما ارتفع امر الله ظهر عن خلف الحجاب طنين الذّباب قد نبذوا الانصاف و اخذوا الاعتساف اذ تنفس الصّبح و انارت الآفاق من انوار وجه الله مالك المآب أيّاك ان يمنعك ذكر عن هذا الذّكر الأعظم او يحجبك شيء عن مشرق الآيات تمسّك بالله أنّه يشهد و يرى و هو العزيز العلّام كذلك سرت السفينة و جرت الأنهار و نادى البحار الملك لله الواحد السّتار

يا حرف الباء بعد الباء يذكرك البهاء الذى اذا ظهر انصعق من فى السموات و الأرض الآ من شاء الله ربّ العالمين هل الناس يسمعون و لا يفقهون و هل القوم ينظرون و ينكرون ما لهم لا يؤمنون بالله العزيز الودود الذى اتى برايات الآيات و ينطق أننى انا الله لا اله الا انا المهيمن القيوم قل هذا يوم الفرح الأعظم و انتم لا تشعرون قد ماج بحر العلم امام عيونكم و انتم لا تبصرون قل قد فتح باب فردوسى الأعلى ولكنّ الناس عنه معرضون انّ الله يذكر من ذكره و يتوجّه الى من توجّه اليه و يقرب الذين نبذوا ما ارادوا و اخذوا ما اراده الله ربّ ما كان و ما يكون قل ليس لأحد ان يتوجّه الى شطر السّجن الا بعد اذنه كذلك انزلنا الأمر و ما اراده المقصود

يا محمّد قبل ابراهيم يذكرك المظلوم من هذا الأفق الذى به انار افق العالم و ظهر كلّ امر حكيم ان استمع النداء من شطر سجنى الأعظم ثم ادع العباد الى الله الفرد الخبير قل يا قوم أنّه لا يشار باشارتكم و لا يمشى فى طرقكم قد ظهر بالحقّ و اظهر صراطه المستقيم أنّه لهو المذكور فى صحف القبل و الموعد فى كتب الله ربّ العالمين أنّه لهو الذى به خرقت الأحجاب و نزلت الآيات و ظهرت البيّنات ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين و الناس اكثرهم من المعرضين قد نبذوا اليقين عن ورائهم و اتبعوا كلّ عالم مريب قل أنا وضعنا العلم ليهدى الناس الى صراط الله العلى العظيم طوبى لعالم به وجد عرف المعلوم و اقبل الى الأفق الأعلى ييقين مبين و ويل لكلّ عالم به استكبر على الله و اعرض عن امره المبرم المتين أيّاك ان تمنعك

القصص الأولى عن مالك الورى كسّر اصنام العباد باسم ربك مالك اليجاد كذلك يأمرك من دعا الكلّ الى الله العليم الخبير أنّ المظلوم يذكرك لوجه الله و يأمرك بما ينفعك فى الآخرة و الأولى يشهد بذلك كلّ منصف بصير قل يا قوم قد اتى يوم القيام قوموا عن مقاعدكم و سبّحوا بحمد ربكم العليم الحكيم لعمري لو تجد عرف بياني و تسمع بأذن القلب ندائى تقوم على خدمة الأمر على شأن لا تمنعك جنود العالم و لا مدافع الذين غفلوا عن الله مالك يوم الدين قد ارتفعت الصيحة و اتت الساعة و ظهرت القارعة ولكنّ القوم فى حجاب غليظ دع ما عند الناس و خذ ما اتى به مطلع وحى ربك بقوة من عنده و قدرة من لدنه أنّه لهو المقتدر القدير قل

يا من بيدك زمام الكائنات و ازمة الممكنات اسألك بالاسم الذى به خرقت الأحجاب و اظهرت امرك فى المآب بأن تؤيّدنى على تدارك ما فات عنيّ فى أيامك ثمّ اجعلنى من الذين طاروا فى هوائك و شربوا كوثر الشهادة باسمك و حبّك اى ربّ انا الفقير الذى اقبلت الى افق فضلك و الجاهل الذى قصدت بحر علمك اسألك بأن لا تخيبنى عمّا عندك اى ربّ وفقنى على خرق حجاب عبادك و خلّك لأعرّفهم كتابك العظيم و صراطك المستقيم و اذكّرهم بما يقرّبهم اليك و يمنعهم عمّا دونك أنّك انت المقتدر الذى شهدت الذّرات بعظمتك و اقتدارك لا اله الا انت العليم الحكيم اى ربّ اسألك بالقلم الأعلى و باسمك الأقدس الأعظم الأمنع العليّ الأبهى بأن تغفر لى بجودك و فضلك و تكفّر عنيّ سيّئاتى بعنايتك و الطافك ثمّ اجعلنى قائماً على خدمتك و ناطقاً بذكرك و ثنائك أنّك انت المتعالى الغفور الرحيم

يا اسد ان استمع نداء المظلوم الذى حمل الشّدائد و البلايا فى سبيل الله مالك الأسماء الى ان سجن فى اخرب البلاد أنّه دعا الناس الى الجنّة العليا و هم اخذوه و داروا به فى المدن و الدّيار كم من ليل طار التّوم عن عيون احبائى حبّاً لنفسى و كم من يوم قام عليّ الأحزاب مرّة رأيت نفسى على اعلى الجبال و اخرى فى سجن الطّاء بالسّلاسل و الأغلال لعمر الله قد كنت شاكراً ناطقاً ذاكرّاً متوجّهاً راضياً خاضعاً خاشعاً فى كلّ الأحوال كذلك قضت ايامى الى ان انتهت بهذا السّجن الذى به تنزلت الأرض و ناحت السّموات طوبى لك بما نبذت الظّنون اذ اتى الغيب المكنون برايات الآيات أنّه اخبر الناس بما ظهر و يظهر ولكنّ القوم فى سكر عجاب يسمعون آيات الله و ينكرونها كذلك سوّلت لهم انفسهم فى هذا اليوم الذى كان مطلع الأيّام قد ماج امام وجوههم بحر الحيوان و هم يهرعون الى السّراب كذلك نورنا سماء القلوب بنير الحكمة و البيان

أنا نذكر فى هذا الحين الحرف الثالث المؤمن بنفسى الذى افنى عليه مطلع الظّلم من دون بيّنة و لا كتاب أنّه توجه الى الزّوراء الى ان حضر و قام لدى الباب و دخل بعد الاذن تلقاء الوجه و سمع و قال

لك الحمد يا اله الغيب و الشّهود و لك الثّناء يا ربّ الأرباب اشهد أنّك قد كنت مكنوناً فى ازل الآزال و اظهرت نفسك فى يومك هذا طوبى لمن آمن بك و شرب الرّحيق من يد عطائك يا من فى قبضتك زمام الكائنات
البهّاء المشرق من افق البقاء عليه و على الذين ما منعهم طنين الدّباب عن الله العزيز الوهّاب

يا يوسف يناديك يوسف البهّاء من هذا البئر الظّلماء و يدعوك الى مقام القرب و القدس المقام الذى ما اطّلع به الا الله ربّ العالمين كن مستقيماً على امر الله و حبّه على شأن لا تمنعك مقالات المشركين الذين جادلوا بآيات الله و برهانه و اعرضوا عنه اذ اتى بسلطان مبين طوبى لمن وجد نفحات الله فى ايامه و شهد بما شهد الله قبل خلق السّموات و الأرض أنّه لا اله الا انا العليم الحكيم ايّاك ان تحزنك شؤونات الخلق توكلّ على الله أنّه يحبّ المتوكّلين ان اعرف قدر هذه الأيّام ثمّ اشكر ربك العزيز المنيع الذى انزل لك ما لا يعادله شىء من الأشياء يشهد بذلك مالك الأسماء فى هذا المقام الكريم

يا عليّ انّ اسمى العليّ بشركم و اخبركم بهذا اليوم الموعود قال و قوله الأحدى فتوقّعوا ظهور مكّلم الطّور تالّله أنّه هذا و ينطق بأعلى النّداء قد اتى الله على ظلل السّحاب ولكنّ الناس هم لا يفقهون تلك كلمة علّمه رسول الله من قبل عنده علم كلّ شىء فى لوح مسطور قل انّ السّدرة تنادى بأعلى النّداء و الطّور ينطق قد اتى المكنون بسلطان مشهود هل من ذى شمّ يجد

عرف قميصي و هل من ذى بصر يرى افقى و منظرى و هل من ذى سمع يسمع هذا النداء الأحدى الذى به انجذبت الأشياء و هل من منصف ينصف فيما انزله الله من هذا المقام المحمود يا علىّ يذكرك مالك الورى و يشرك بما بشر به مبشرى النقطة الأولى قال و قوله الأحدى و قد اخذت جوهرة فى ذكره و هو انه لا يشار بشارتى و لا بما ذكر فى البيان ما نزل البيان الا لذكرى و انه ورقة من حديقة بيانى و خاتم فى اصبعى ان ربك يفعل ما يشاء و يحكم ما اراد قل انه يوزن كلّ شىء بالقسطاس الأعظم و يظهر ما كان مكنوناً فى الزبر و الألواح ان الذى لا يعرف بكلّ ما ذكر فى البيان قد اعترض عليه اهل البيان بكلمة منه الا انهم من اهل الضلال قد نبذوا منزل البيان عن ورائهم و تمسكوا بما لا يغنيهم فى أيام الله الغنى المتعال قل موتوا بغيظكم انه ظهر بالحقّ و لا تمنعه كتب العالم قد اتى من جيروت البقاء بقدرة و سلطان

يا صادق ان الصّدق ينادى بين الأرض و السماء و يقول هل من احد يحبّنى و يختارنى لنفسه لوجه الله العليم الحكيم قد انزلنا فى الصّدق لوحاً طوبى لمن يقرأه و يتمسك به امرأ من لدن أمر خبير طوبى لك يا صادق بما فرت بعرفان الله فى أوّل أيامك و اقبلت الى افق اعرض عنه كلّ جبار عنيد تمسك بالعروة الوثقى و تثبّت بأذيال رحمة ربك الغفور الكريم كذلك نطق قلمي الأعلى فى هذا المقام الذى تزين بنفحات وحى ربك السامع البصير

يا حسين ان استمع ما تكلم به مكلم الطور و دع ما سمعته من القصص و الأخبار و فكّر فيما تراه اليوم انه يغنيك و يهديك الى سواء الصراط انّ المظلوم اتى ليذكركم و يهديكم الى اعلى المقام من الناس من سمع و اقبل و منهم من اعرض عن الله ربّ الأرباب قد ظهر الملكوت و استقرّ عليه العرش ثم استوى عليه من عنده ام الكتاب قل يا قوم لا تحرموا انفسكم عن الفضل الأكبر و لا تتبعوا كلّ جاهل مرتاب قوموا و تداركوا ما فات عنكم ثم ارجعوا الى الله بخضوع و اناب تالله سيفنى ما ترونه اليوم و يبقى ما قدر من القلم الأعلى من لدى الله مسخر الأرياح ان يا قلم الأعلى ان اذكر من سمى بالحسين فى ملكوت الأسماء و بشره بما نطق به لسان القدم فى مقام جعله الله مقرّ عرشه العظيم انه ينطق بالحقّ و يذكر الذين اقبلوا اليه بوجوه نوراء انه لهو الغفور الكريم انا نوصى احبائى بما يرتفع به امر الله فيما سواه و بالأمانة التى بها يرتفع مقام الانسان و يظهر شأنه بين العباد يشهد بذلك من سخر العالم باسمه القوىّ القدير ان اشكر بما تحرّك على ذكرك قلمي و لسانى فى ملكوتى العزيز المنيع قل يا قوم لا تفسدوا فى الأرض و لا تسفكوا الدماء و لا تأكلوا اموال الناس بالباطل و لا تتبعوا كلّ ناعق رجيم انك اذا فرت بآيات ربك قم عن مقامك مقبلاً الى الله العليم الحكيم قل

سبحانك يا اله الوجود من الغيب و الشهود اسألك بالاسم الذى به تزلزلت الأرض و انفطرت السماء و مرّت الجبال و اضطربت الأفطار بأن تؤيّدنى على ذكرك و ثنائك على شأن لا تمنعنى حجابات البشر الذين اعرضوا عن مشرق وحيك و مطلع الهامك انك انت المقتدر العزيز الحكيم

يا نصير يذكرك الخير و يذكر الأيام التى كنت قائماً لدى الباب و سمعت نداء الله ربّ الأرباب انت الذى اقبلت الى الأفق الأعلى و قطعت البرّ و البحر الى ان دخلت و حضرت و رأيت و سمعت من آيات ربك مالك الرقاب انه يذكرك من بعد كما ذكرك من قبل و يقربك حين توجّهك و يقدّسك حين ارتقائك الى الله مالك الایجاد ان انظر ثم اذكر اذ تكلم معك مكلم الطور و توجه اليك وجه الظهور فى هذا المقام الذى طافه البيت المعمور فى العشىّ و الاشراف طوبى للذين يراعون حقّ اوليائى و يخدمونهم حباً لجمالى الا انهم من اهل خباء مجدى و فسطاط عنايتى التى سبقت العباد انا نوصى عباد الله بالصبر و الاصطبار و بالسكينة و الوقار ليظهر امر الله لمن فى الأرضين و السموات البهاء عليك و على الذين نبذوا الأوهام و اتخذوا لأنفسهم سبيلاً الى الله مالك المآب

يا محمد قبل علىّ يذكرك المظلوم فى السجن الأعظم ليقرّبك الى الله مولى العالم الذى ظهر بمظهر نفسه و مشرق آياته ان ربك لهو المقتدر القدير طوبى لمقبل اقبل الى افقى و لسامع سمع آياتى و لبصير شهد بما شهد لسان عظمتى قبل خلق

السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ الْعَظِيمُ إِنْ أَحْمَدُ اللَّهَ بِمَا تَوَجَّهَ إِلَيْكَ وَجْهَ الْمَظْلُومِ وَ أَنْزَلَ لَكَ مَا وَجَدَ مِنْهُ الْمَخْلُصُونَ عَرَفَ اللَّهُ الْمُقْتَدِرَ الْمُهَيِّمَ الْعَزِيزَ الْعَلِيمَ إِيَّاكَ إِنْ تَمْنَعُكَ شُؤْنَاتِ الدُّنْيَا عَنْ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ لَعَمْرُ اللَّهِ سَيَفْنِي مَا عَلَى الْأَرْضِ وَ يَبْقَى لَكَ مَا نَزَلَ مِنْ سَمَاءٍ مَشِيَّةٍ رَبِّكَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ كَذَلِكَ أَنْزَلَ لَكَ الْفُحْشَ مِنَ الْوَحْيِ مِنْ نَبِيِّ بَيَانَ رَبِّكَ الْعَظِيمِ الْكَرِيمِ

يَا مُحَمَّدُ قَبْلَ عَلَيٍّ إِنْ اسْتَمَعَ حَفِيفُ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى الَّذِي ارْتَفَعَ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ أَنَّهُ يَبْشُرُ مِنْ فِي الْعَالَمِ وَلَكِنَّ الْأُمَمَ فِي حِجَابٍ مَبِينٍ إِلَّا مِنْ كَسَّرَ اصْنَامَ الْهَوَى بِاسْمِ رَبِّهِ مَالِكِ الْوَرَى وَ قَامَ عَلَى الْأَمْرِ عَلَى شَأْنٍ مَا مَنَعَتْهُ شَبَهَاتِ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ أَعْرَضُوا عَنِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَانْظُرْ ثُمَّ أَذْكَرَ الْقُرُونِ الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ نَبَذُوا آيَاتِ اللَّهِ عَنْ وَرَائِهِمْ وَ افْتَوُوا عَلَى مَظَاهِرِ الْأَمْرِ بِظُلْمٍ مَبِينٍ كَمْ مِنْ عَالَمٍ نَاحٍ فِي الْفِرَاقِ وَ كَانَ أَمَلًا سَائِلًا فِي اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ بَأَن يَتَشَرَّفَ بِظُهُورِ اسْمٍ مِنْ الْأَسْمَاءِ فَلَمَّا أَتَى فَاطِمَةَ السَّمَاءِ أَعْرَضَ عَنْهُ وَ انْكَرَ حِجَّةَ اللَّهِ وَ بَرَهَانَهُ وَ قَامَ عَلَى ظُلْمٍ بِهِ ذَرَفَتْ عَيُونُ الْمُرْسَلِينَ أَنَّكَ لَا تَحْزَنُ مِنْ شَيْءٍ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ الْأُمُورِ أَنَّهُ يَسْمَعُ وَ يَرَى وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ كَذَلِكَ زَيْنَاكَ بِطَرَاظِ الذِّكْرِ إِنْ أَشْكُرْ وَ قُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا مُقْصِدَ الْعَالَمِينَ أَنَا رَأْيَاكَ وَ سَمِعْنَا نَدَائَكَ أَجْبِنَاكَ بِهَذَا الْبَيَانِ الَّذِي يَطُوفُهُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَ أَهْلُ هَذَا الْمَنْظَرِ الْمُنِيرِ قَمَ عَلَى ذِكْرِي وَ ثَنَائِي بَيْنَ عِبَادِي وَ قُلْ تَاللَّهِ قَدْ قَضَى الْمِيقَاتِ وَ أَتَى مَنْزِلَ الْآيَاتِ بِأَمْرِ بَدِيعٍ أَنَّهُ لِبَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طُوبَى لِمَنْ عَرَفَ وَ شَهِدَ بِهَذَا الْيَوْمِ الْعَظِيمِ طُوبَى لَكَ بِمَا شَرِبْتَ الرَّحِيقَ مِنْ يَدِ عَطَاءِ رَبِّكَ الْكَرِيمِ أَنَا نُوصِيكَ وَ أَحِبَّائِي بِالْإِسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي بِهِ زَلَّتِ الْأَقْدَامُ وَ اضْطَرَبَتْ أَفْتِدَةُ الْعَارِفِينَ الْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ فَازُوا بِهَذَا الذِّكْرِ الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ

يَا عِنْدَلِيبُ أَنَا أَنْزَلْنَا الْآيَاتِ لِكُلِّ اسْمٍ كَانَ فِي كِتَابِكَ فَضْلًا مِنْ لَدُنَّا إِنْ رَبِّكَ لَهُوَ الْفَضْلُ الْقَدِيمُ قَمَ عَلَى خِدْمَةِ الْأَمْرِ وَ ذِكْرِ النَّاسِ يَوْمَ اللَّهِ وَ ظُهُورِهِ بِالْحِكْمَةِ الَّتِي أَنْزَلْنَاهَا فِي كِتَابٍ مَبِينٍ كَبِيرٍ مِنْ قَبْلِي عَلَى وَجْهِ أَحِبَّائِي وَ بَشَرِهِمْ بِرَحْمَتِي وَ عَنَائَتِي وَ فَضْلِي الَّذِي أَحَاطَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ أَنَا نُوصِيهِمْ فِي آخِرِ الْكِتَابِ بِمَا يَظْهَرُ بِهِ مَقَامُ الْإِنْسَانِ فِي الْإِمْكَانِ هَذَا خَيْرٌ لَهُمْ عَمَّا عَلَى الْأَرْضِ إِنْ رَبِّكَ لَهُوَ الصَّادِقُ الْمُبِينُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قُلْ إِيَّاكُمْ إِنْ تَمْنَعُكُمْ الشُّؤْنَاتُ الْفَانِيَّةُ عَنْ مَالِكِ الْبَرِيَّةِ دَعَا مَا عِنْدَكُمْ وَ خَذُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ بِقُوَّةٍ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ الْبَهَاءِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أُمَّائِي اللَّائِي أَقْبَلْنَ وَ سَمِعْنَ وَ أَجَبْنَ مَالِكِ الْيَوْمِ الدِّينِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

هُوَ الشَّافِي الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

يَا غَصْنَ اعْظَمِ لَعَمْرُ اللَّهِ نَوَازِلَكَ كَدَّرْتَنِي وَلَكِنَّ اللَّهَ يَشْفِيكَ وَ يَحْفَظُكَ وَ هُوَ خَيْرُ كَرِيمٍ وَ أَحْسَنُ مُعِينٍ الْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَ عَلَى مَنْ يَخْدُمُكَ وَ يَطُوفُ حَوْلَكَ وَ الْوَيْلُ وَ الْعَذَابُ لِمَنْ يَخَالَفُكَ وَ يُؤْذِيكَ طُوبَى لِمَنْ وَالَاكَ وَ السَّقَرُ لِمَنْ عَادَاكَ

هُوَ النَّاطِقُ عَلَى مَا يَشَاءُ

يَا غَصْنِي الْأَعْظَمِ قَدْ حَضَرَ لَدَى الْمَظْلُومِ كِتَابُكَ وَ سَمِعْنَا مَا نَاجَيْتَ بِهِ اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ أَنَا جَعَلْنَاكَ حَزْرًا لِلْعَالَمِينَ وَ حَفَظْنَا لِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ حَصَنَّا لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْخَبِيرِ نَسَأَلَ اللَّهَ بَأَن يَحْفَظَهُمْ بِكَ وَ يَغْنِيَهُمْ بِكَ وَ يَرْزُقَهُمْ بِكَ وَ يُلْهِمَكَ مَا يَكُونُ مَطْلَعُ الْغِنَى لِأَهْلِ الْإِنشَاءِ وَ بَحْرِ الْكَرَمِ لِمَنْ فِي الْعَالَمِ وَ مَشْرِقِ الْفَضْلِ عَلَى الْأُمَمِ أَنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَ نَسَأَلَهُ

بأن يسقى بك الأرض و ما عليها لتثبت منها كلاً الحكمة و البيان و سنبلات العلم و العرفان أنه وليّ من والاه و معين من ناجاه
لا اله الا هو العزيز الحميد

* * *

هو الأمر بالحقّ

يا غلام عليك بهاء الله مالک الانام حمد کن مقصود عالم و مربی امم را ترا تأیید فرمود بشأنیکه اسمت از قلم قدم در سجن اعظم جاری گشت و در کتاب الهی ثبت شد اهل عالم طراً منتظر و در لیلای و ایام بذكر ایام ظهور ناطق و چون عرصه وجود بانوار نیر امر منور گشت عوض تسلیم بغضا ظاهر و مقام اقرار انکار باهر و حین اقبال اعراض مشهود این است شأن و مقام نفوسیکه تابع نفس و هوی بوده اند و از غایت قصوی و افق اعلى غافل افّ لهم بما اکتسبت ایادیهם فی ایام الله رب العالمین از حقّ میطلبیم ترا توفیق بخشد تا بر نصرت امر رحمن بحکمت و بیان قیام نمائی أنه یؤید اولیائے و ينصرهم بجنود الوحي و الالهام أنه هو المقتدر العزيز العلام وصیت مینمایم تو و اولیای آن ارض را بآنچه بر نار محبت و نور معرفت بیفزاید أنه على كلّ شیء قدير انّ المظلوم يدع الله و يسأله ان یقدّر لك من قلمه الاعلى خیر الآخرة و الاولى انه هو العزيز الفضال

* * *

بسمی المشرق من افق العالم

يا غلام قبل حسین مخصوص جمیع اسامی مذکوره در نامه آیات بدیعۀ منیعۀ نازل انشاءالله کل از اشراقات انوار شمس معانی منور شوند و از بحر بیان رحمن قسمت برند امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است باید کل بکمال اتّحاد و اتّفاق در ظلّ سدرۀ عنایت الهی ساکن و مستریح باشند و تمسّک نمایند بآنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع است طوبی لقوم تحرّک علی ذکرهم قلمی الأعلى و نعیماً للّذین سترنا اسمائهم حکمة من عندنا از حقّ بطلبید تا جمیع را مؤید فرماید بر آنچه لدی العرش مقبولست زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد انّ ربّک لهو الحقّ علام الغیوب انا نکبر من هذا المقام علی احبائی فی هناک و علیک و علی الاماء اللّائی سمعنا ندائهنّ فی ایامی و نذکر بالروح و الریحان کلّ عبد صعد و کلّ امة صعدت الی الله رب العالمین کذلک تحرّک قلمی الأعلى فضلاً من لدی الله العزيز الحميد البهاء علیکم و علی امائی و علی کلّ قائم مستقیم

* * *

حبیب مکرم جناب آقا میرزا ابوالفضل علیه بهاء الله گلبایگانی

هو الشاهد العليم

يا فضل یذکرک المظلوم و یشّرک بما نزل لك من القلم الأعلى فی هذا الكتاب المبین و یوصیک بذکره و ثنائه و تبلیغ امره العظیم هذا کتاب انزله الرحمن لمن فی الامکان لیشرّهم بعناية الله رب العالمین قل أنه ظهر بالحقّ و اظهر ما اراد و دعا

الملوک و المملوک الی اللہ الفرد الخبیر قل هذا يوم نطق بذكره كتب الله من قبل و انه سمى يوم الله لو انتم من العارفين قل انه ظهر بالحق و استقر فيه مكلّم الطّور على العرش الأعظم و ينادى الأمم و يدعوهم الی صراطه المستقیم من التّاس من انكر حجّة الله و برهانه و افتى عليه بظلم مبين و منهم من وجد عرف المحبوب و اقبل الی الأفق الأعلى بسرعة سبق البرق المتحرّك اللّامع السّريع طوبى للّذين ما منعهم شؤونات الهوى عن مالک الوری و نبدوا الدّنيا عن ورائهم و تمسّكوا بالحكمة الّتی امروا بها من لدن قوىّ حکيم طوبى لك بما نطقت بالحكمة اذ سألك السّائل عمّا اراد ان ربّک لهو المعلّم المحصى الخبیر

قل يا اهل البهّاء اياکم ان تخوّفکم شوكة الأسماء تمسّكوا بالمعروف و توکّلوا على الله العزيز الحميد يا فضل آنچه بعيد حاضر ارسال داشتی در ساحت اقدس معروض داشت لله الحمد که ترا موفّق فرمود بر حکمت منزله در الواح نعم ما تکلّمتم به اذ سألك عمّا سأل جميع دوستان باید آنچه از قلم رحمن نازل بآن ناظر باشند و بآن متمسّک انا امرنا الكلّ بالمحبّة الکبری طوبى لمن وجد عرف بياني و اطلع بما نزل فی کتابی المبين باید کل بکمال شفقت و مرحمت با عباد الله سلوک نمایند در این صورت اگر ظلمی بر آن نفوس مقدّسه وارد شود این منتها امل مقرّرين و مخلصين بوده و خواهد بود

بگو ای دوستان دنیا را شانی نبوده و نیست لابدّ انسان از او مرور مینماید حال اگر باسم حقّ واقع شود بدوام ملک و ملکوت باقی و دائم خواهد ماند جميع را تکبیر برسانید و بعنايات الهی بشارت دهید تا کل مسرور شوند و به ما اراده الله عامل گردند از بعضی نفوس عزّت اخذ شد و این فقره در کتاب الهی از قلم اعلى ثبت شده هر منصف بصیری شهادت میدهد بر اینکه آنچه در ارض واقع شده ذکر آن از قبل نازل طوبى لعين رأّت و لأذن سمعت ويل للغافلين انشاءالله باید اهل الله بعين حديد و قلب قوىّ و رجل مستقیم بر امر الله قائم باشند و با عباد باخلاق روحانيّه رفتار کنند امروز اخلاق طيّبه و اعمال پسندیده ناصر امر الله بوده و خواهد بود و این فقره در مواقع متعدّده از قلم اعلى نازل از حقّ ميطلبیم کل بيابند و بآن عمل نمایند انتهى

و اینکه مرقوم داشتید از قبل آن جناب مناجات مذکور را عرض نمايم در وقت مخصوصی مجدّداً تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزل فی الجواب مرّة اخرى يا فضل انّ مولى الوری يذکرک لتشکر ربّک العزيز الوهاب قد حضر العبد الحاضر و عرض ما ناجيت به الله مالک الرّقاب انا سمعنا و اجبتاک بهذا اللّوح الذی جعله الله مطلع الحیوة لمن فی الأرضين و السّموات انّک اذا وجدت عرف بيان الرّحمن و سمعت ما تکلّم به مکلّم الطّور فی اعلى المقام قم و قل

لک الحمد يا الهی و سيّدی و مالکی و رازقی و معینی بما انطقنتی بذكرک و عرّفتنی افک الذی اعرض عنه اکثر الأنام اسألك بآياتک الکبری و ندائك الأحلى الذی ارتفع بين الأرض و السّماء بأن تنزل من سماء جودک و سحاب رحمتک ما تطمئنّ به قلوب اودّانک على شأن لا تخوّفهم شؤونات العالم و سطوة الأمم انّک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز العلام انتهى

اینکه مرقوم داشته بودید یکی از دوستان الهی از اشتغال احبّا بصنعت اکسیر اظهار حزن نموده انه نطق بالحقّ فی الحقیقه حقّ با ایشانست در نهی این عمل الواح متعدّده از سماء مشیت الهیه نازل و باطراف ارسال شد بسیار عجب است با نهی صریح باین عمل لایسمن و لایغنی مشغول شوند بعضی از نفوس در عراق و ارض سرّ از صنعت معروف مکتوم سؤال نمودند در جواب از سماء مشیت رحمن نازل شد آنچه نازل شد بکرات این عبد از لسان مبارک اصغا نمود که فرمودند اگر سائلین حمل بر عجز و دون آن نمینمودند هرآینه کلمه‌ئی در ذکر آن نازل نمیشد و مکرّر عباد را از عمل بآن نهی فرمودند نهیاً عظیماً فی الکتاب حسب الأمر آنکه آن جناب و اولیای امر بحکمت و بیان دوستان حقّ را از اشتغال باین عمل که فی الحقیقه سبب تضییع عمر است منع نمایند انتهى

در اکثر الواح میفرمایند اهل ارض را آگاه نمائید و به ما ینفعهم هدایت کنید امروز سماء بینش مرتفع و آفتاب دانش مشرق فرصت را مگذارید و وقت را غنیمت شمارید امروز روزیست که انسان قادر است مالک شود امری را که در غیر این یوم بخزائن ارض کلّها مالک نشود امروز اصغا مینمائید آنچه را که در غیر آن اصغای او ممکن نه جهد نمائید تا ذکر ابدی را مالک شوید اینست نصائح مشفقانه و مواعظ حسنه محبوب امکان انتهی

در باره نفوسی که در واقعه مذکوره مرقوم داشته بودید که باخذ و حبس مبتلا گشتند در مقام ارفع امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة

هو الذّاكر المشفق العليم

يا ابا الفضل ینادیک لسان الفضل من سجن عکّاء و یشّرک بعنایة ربّک مالک الأسماء اذا سمعت و فرت ان اشکر و قل لک الحمد یا اله العالمین انا نرید ان نذکر اولیاء الله الذّین اخذوا و حبسوا من دون ینّة و لا کتاب من الله العليم الحکیم یا احبّاء الرّحمن ان افرحوا بما یدکرکم المظلوم بهذا الذّکر الذّی منه فاح عرف القمیص بین السّموات و الأرضین قد حملتم فی حبّی ما لا حملة العباد من قبل یشهد بذلك قلم الله النّاطق العليم لا تحزنوا عمّا ورد علیکم قد ورد علینا ما ناح به اهل الفردوس الأعلى و الجنّة العلیا و النّاس اکثرهم من الغافلین قد اخذونا مرّة بعد مرّة و حبسونا کرّة بعد کرّة و انه فی السّجن الأعظم امام وجوه العالم ینادی و یقول تالّله قد ظهر یوم الله و نطق فیهِ الغیب المکنون و الكنز المخزون انه لا اله الا انا الفرد الخبیر

ای دوستان بر شما وارد شده آنچه بر نفس حقّ وارد شده الحمد لله ظلم نمودید و مظلوم واقع شدید در صدد اذیت نفسی نبودید و بمنتها اذیت مبتلا گشتید از برای خلق بکمال شفقت از حقّ رحمت خواستید سطوت نعمت دیدید آزادی خواستید باسیری رفتید جمیع اشجار فردوس به طوبی لکم ناطق و اثمار به بشری لکم ذاکر اگر از نفسی ظلمی ظاهر نشود و به غیر ما حکم به الله عمل نماید آنچه بر او وارد شود فی سبیل الله آثار آن در ارض مثل علم علی الأتلال ظاهر و هویدا گردد یا احبّاء الرّحمن طوبی لکم بما صبرتم و لکم حسن المبدأ و المآب چه قدر محبوبست بلایا در سبیل مالک اسماء و چه قدر بائمر است رزایا در ره دوست یکتا لعمر الله سلطنت عالم باین مقام برابری نماید و عزّت و ثروت امرا بآن معادله نکند چه بسیار از لیالی که وحوش و طیور و سباع در اوکار و ایکات و غیاض خود مستریح بودند و شما در دست اعدا مبتلا وصیت این مظلوم آنکه این مقام بلند اعلی را از دست مدهید از شئون انسانیّت در هیچ احوال خارج نشوید اخلاق و اطوار سباع و وحوش را باهلش واگذارید بشنوید و نگوئید عطا نمائید و در صدد اخذ عطا نباشید انشاءالله امام وجوه هر یک از شما علم عدل و رایع عقل مشاهده شود و البتّه از این اعمال پاک و اخلاق پاکیزه طاهره انوار عدل که از ظلم ظالمین محبوب و مستور است باسم الهی اشراق نماید اذا ترون الأرض غیر الأرض و تنطق الذّرات بأعلى التّداء قد انار افق العدل بشمس ذکر ربّنا المقتدر الظّاهر السّميع البصیر

یا اهل صاد یا مهاجرین ارض صاد یا غربای ارض صاد یا اسرای ارض صاد قلم اعلی از شما غافل نشده در باره شما از او جاری شد آنچه که بحیات جاودانی مزین است آنچه بر حقّ بود ادا فرمود آنچه بر شماست حفظ این مقام است انشاءالله بکمال تقدیس و تنزیه و شفقت و عنایت و مهربانی مابین ناس ظاهر باشید هیچ عملی عندالله ضایع نشده و نخواهد شد نفوسی که از شما بافق اعلی صعود نمودند بعزّت و نعمتی فائزند که جمیع عالم از احصای آن عاجز و قاصرند یا اهل الصّاد ان استمعوا ما نطق به لسان العظمة من قبل و ینطق فی هذا الحین بما تقرّر به عیونکم و تفرح به قلوبکم انه لهو العزیز الوهّاب قد نزلت اسمائکم من القلم الأعلى فی الواح شتی یشهد بذلك مالک الأسماء اذ کان مستویاً علی عرش اسمه المختار

قد ورد عليكم في سبيل الله ما صاحبت به الصخرة و ناحت الجبال و الآكام قد اخذتكم الأحران في هذا الأمر سوف تجدون انفسكم في فرح من لدن ربكم العزيز العلام ان افرحوا بما يذكركم المظلوم و ييشركم بما قدّر لكم من لدى الله مالک الأنام و نذكر كلّ من سعد في ديار الغربة اذ كان مهاجراً في سبيل الله مالک الأرواح النور المشرق من افق ارادة مالک الأسماء عليكم و على الذين قاموا على نصرة امر ربهم بالحكمة و البيان اشهد انكم آمنتم بالله اذ كفر به كلّ مشرك مرتاب قد اقبلتم الى الأفق الأعلى و سمعتم نداء ربكم مالک الأسماء و فزتم بالبلى اذ ارتفع نداء الله ربّ الأرباب طوبى لكم و لمن يذكركم بعد صعودكم الى مقام انقطعت عنه اذكار العباد كذلك دلّع ديك العرش و هدرت حمامة العدل اذ احاطت الظلم من في الآفاق انتهى

في ٤ رجب ١٢٩٨

زيارت شهدای ارض یاء

بسمی المحزون المسرور

يا قلم الأعلى قد اتت المصيبة الكبرى التي بها ذابت اكباد الأصفیاء و ناحت الأشياء و سكّان مدائن الأسماء قل النور الساطع من افق سماء العطاء و الروح الذي به احيا الله اهل الفردوس الأعلى و السلام الذي جعله الله فخر الاسلام و الصلوة الظاهرة المشرقة من افق ارادة الله مالک يوم الجزاء عليكم يا مشارق العزّ و العطاء و مطالع الانقطاع في الابداع و مصادر الانفاق في الآفاق اشهد بذكركم انجذبت افئدة العشاق و ظهر حكم الاتحاد و الاتفاق في يوم الميثاق بصعود ارواحكم استبشر الملاء الأعلى و بأنوار وجوهكم تنوّرت مدائن العزّ و البهائم اشهد بمصيبتكم صاحبت الصخرة و ارتفعت الصيحة و ذرفت دموع اهل لجة الأحديّة اشهد بكم و بنور استقامتكم تزيّن ديباج كتاب الوفاء في ناسوت الانشاء و بحزنكم فيما ورد عليكم ناح قلب البهائم و صاح قلمه الأعلى و انقطع الفيض من سحاب الفضل و العطاء آه يا كنوز الوفاء آه يا مشارق الأنوار في سماء الذكر و النشاء بمصيبتكم منع بحر البيان عن امواجه و السدرة عن اثمارها و الشمس عن ضيائها انّ المقرّين ساروا و داروا في الصّحارى و البرارى و في الجبال و البوادي ليجدوا قطعات اجسادكم و اجسامكم و يجدوا منها عرف محبة الله موجدكم و محبوبكم و مقصودكم و معبودكم و محبيكم طوبى لكم و لمن يحبكم و يزورك و يزور زائريك اشهد انكم فزتم بالمقام الأعلى و الذروة العليا و بلغت مقاماً يعزّيكم الله بنفسه و يعزّي ابنائكم و اهلكم و ذرّياتكم فآه آه من ظلم احترقت به افئدة الجنة العليا و اهل مدائن الانقطاع خلف قلم الكبرياء طوبى لكم يا مشارق النور بين الورى و طوبى لكم يا مطالع الأسماء في الانشاء قد كان المظلوم ناطقاً بذكركم و ثنائكم و ما ورد عليكم في سبيل الله حضرت امام الوجه طلعة من طلعات الفردوس الأعلى نادى و قالت يا محبوب الأرض و السماء بحزنك كاد ان يرجع الوجود الى العدم ارحم على العالم يا محبوب القدم انّ الروح الأمين في هذا الحين نزل من اعلى مقامه بقبيل من الملائكة و الروح ليزور اوليائك و احبائك الذين شربوا رحيق الشهادة في سبيلك فآه آه يا فوارس ميدان الانقطاع فآه آه يا مطالع اسرار الشهادة في الابداع اشهد بمصيبتكم بكت عين الله في مقامه و القلم الأعلى امام وجهه اشهد انّ الآيات تنوح لبلاياكم و البيئات تصيح لرزاياكم لولاكم ما ظهرت اسرار العبوديّة بين البريّة و مقامات التسليم و الرضا بين الخليقة انتم الذين بقيامكم على الأمر قام العباد على ما اراده الله في المآب اشهد بكم فتح باب الجود على مظاهر الوجود و تزعزعت اركان الصفوف و الجنود اشهد باقبالكم اقبلت الكائنات الى مطلع الأسماء و الصفات و

بتوجهكم توجهت الممكنات الى منزل الآيات طوبى لأرض تشرقت بقدمكم و لمقام تزيت بدمائكم و لمحلّ جعله محلاً
لقطعات ابدانكم بحزنكم منعت نسمة الله عن سريانها و القلم عن جريانه و عرف القميص عن تضوّعه اشهد أنّ أم الكتاب ناح
عليكم نيابةً عن أمّهاتكم و صاحبت حوريّات الغرفات عوضاً عن اهلكم و اخواتكم طوبى لكم و لأولكم و آخركم و ظاهركم و
باطنكم و رحمة الله و بركاته

سبحانك اللهم يا الهى سبحانك اللهم يا مقصودى سبحانك اللهم يا رجائى اسألك بدماء هؤلاء و قطعات اجسادهم و
باستقامتهم و صبرهم و اضطبارهم و باشتعالهم بنار محبتك و توجيههم الى انوار وجهك و بذكرهم و اقبالهم فى ايامك و بانفاق
ارواحهم فى سبيلك و بخضوعهم و خشوعهم عند ظهورات اوامرك و احكامك ان تزين افئدة الأحزاب بنور محبتك و معرفتك
ثم وفق امرأ ارضك و علماء بلادك على اجراء العدل و الانصاف فى مملكتك اى ربّ ترى اصفياك بين ايدى الظالمين
الذين نبذوا عهدك و ميثاقك و كفروا بنعمتك و جادلوا بآياتك اسألك بأموج بحر رحمتك و الأنوار الساطعة من افق الواحدك و
بالذين نبذوا دونك و اخذوا ما انزلته من سماء مشيتك و هوأ اراذك ان تبدل ذلّ اولياك بعزّك و فقرهم بغنائك ثم اسألك يا
اله الأسماء و فاطر السماء بالدماء المسفوكه فى سبيلك يا مولى الورى ان تغفر لى و لأبى و امى ثم اقض حوائجى و ما اردته من
سماء فضلك و شمس عطائك انك انت الغفار الثواب المقتدر المشفق الكريم

* * *

هو الذّاكر العليم

يا قلم الأعلى قد اتت المصيبة الكبرى و الرزية العظمى اذكر من صعد الى الرقيق الأعلى و الأفق الأبهى قل
أول بهاء ظهر و اشرق من افق سماء رحمة ربك مالك الأسماء و فاطر السماء و أول عرف سطع من رياض العناية و
البقاء عليك يا مطلع الوفاء بين الأخيار و مشرق الرضاء بين الأحرار اشهد أنّك تمسكت بالكتاب اذ نبذه المشركون ورائهم و
تشبّثت بذيل الكرم اذ انكره المعتدون بأهوائهم طوبى لك يا اخى بما كنت هدفاً لسهام القضاء فى سبيل الله مالك ملكوت
الأسماء و نعيماً لك يا كليم بما فزت بأنوار القديم اشهد أنّك وفيت بالميثاق اذ نقضه اهل النفاق و سرعت الى الأفق الأعلى اذ
ارتفع النداء بين الأرض و السماء و كنت مع ربك فى موارد البأساء و الضراء الى ان خرجت معه منفياً من ارض الطاء بما
اكتسبت اياذى الأشياء و وردت مع مولاك فى الزوراء المقام الذى جعله الرحمن مقرّ عرشه فى سنين متواليات اشهد أنّك
أمنت بالله و اعترفت بما نطق به لسان العظمة بين البرية و شربت الرحيق المختوم اذ فتح ختمه باسمه القيوم و هاجرت مرة
اخرى من العراق مع نير الآفاق و كنت قائماً امام الوجه فى العشيّ و الاشرار الى ان وردت مع ربك ارض السرّ التى سميت
بأدرنة و منها الى السجن الأعظم و كنت معه فى سنين معدودات و حاضراً لدى المظلوم فى الصباح و المساء الى ان طرت
بقوادم الاشتياق الى الله مالك يوم الميثاق و اجتذبتك آيات ربك الأبهى الى الفردوس الأعلى المقام الذى لا يرى فيه الا
ظهورات عناية ربك الفضال القديم البهاء المشرق من افق سماء عناية ربك عليك و على أولك و آخرك و ظاهرك و باطنك و
رحمة الله و بركاته

سبحانك يا اله الغيب و الشهود و مربى الوجود اسألك بأنوار عرشك و باشراقات انوار نير برهانك و بالنور الذى سطع من
افق ارادتك فى ايامك بأن تغفر لى و لوالدىّ و لمن آمن بك و بآياتك اى ربّ اسألك بهذا الرمس المظهر المقدّس و بالذى
طاف حولك و قام على خدمتك الى ان انفق روحه فى سبيلك فى السجن الأعظم امام وجوه العالم بأن تؤيّد عبادك و امائك

على ما يتضوُّع به عرف رضائك ثمَّ قدَّر لهم بجدوك و كرمك ما يكون معهم فى كلِّ عالم من عوالمك أنك انت مولى الورى و مالک العرش و الثرى لا اله الا انت الغفور الكريم

* * *

هو المعزى المسلى التاصح العليم

يا قلم قد جاء كره بعد اخرى ما اخذت به الأحزان اهل البهآ الذين آمنوا بالله مالک الأسمآ و فاطر السمآ و طاروا بأجنحة العرفان فى هوآ الايقان و اعترفوا بما نطق به لسان العظمة فى الامكان يا قلمى الأعلى قد اتتك مصيبات ناحت بها سگان الفردوس الأعلى و الجنة العليا و الذين طافوا العرش فى الصبح و المسآ اسمع ندائى ثم اذكر المصيبة التى بها احاطت الهموم اسمى القيوم و انهزم بها الصبر و الاصطبار و تفرقا فى الديار قل

اول روح به ظهرت الأرواح و اول نور به اشرفت الأنوار عليك يا ورقة العليا المذكورة فى الصحيفة الحمراء انت التى خلقك الله للقيام على خدمة نفسه و مظهر امره و مشرق وحيه و مطلع آياته و مصدر احكامه و ايدك على شأن اقبلت بكلك اليه اذ اعرض عنه العباد و الامآ و سمعت ندائه الأحدى و اجبته و كنت معه فى كل الأحوال الى ان هاجرت من ارض الطآ الى الزورآ و من الزورآ الى ارض السرّ و منها الى هذا السجّ الذى سمى بكلّ الأسمآ من لدى الله فاطر السمآ و كنت فى اللآلى و الأيام فائزة بلقائه و ناظرة الى وجهه و طائفة حول عرشه و سامعة ندائه و ساكنة فى بيته و متمسكة بحبله و متشبثة بأذيال رداء كرمه و فضله الى ان جاء القضاء و اضعفك بما كان مكتوباً فى كتاب الله رب الآخرة و الأولى و حملت شدائده الى ان انفقت روحك فى سبيله امام وجهه طوبى لك يا امتى و يا ورقتى و المذكورة فى كتابى و المسطورة من قلمى الأعلى فى زبرى و الواحى اشهد أنك شربت رحيق العرفان من كأس البيان و صبرت فيما ورد عليك من البأسآ و الضرآ فى سبيل الله منزل الآيات و مظهر البيئات و نشهد أنك آمنت به و بكتبه و رسله و ما انزله من سمآ مشيئة و هوآ ارادته افرحى فى هذا الحين فى المقام الأعلى و الجنة العليا و الأفق الأبهى بما ذكرك مولى الأسمآ نشهد أنك فزت بكلّ الخير و رفعك الله الى مقام طاف حولك كلّ عزّ و كلّ مقام رفيع قد كنت نائمة على الفراش و كان قائماً على خدمتك الغصن الأعظم و من دونه الأغصان ثم ذوى القربى و الامآ اللآلى كنّ من اهل سرادق العظمة و العصمة ثم اللآلى جعلهنّ الله من اوراق سدره امره و اثمار شجرة فضله و كان الأغصان يدخلون عليك بسلام و يخرجون بأذكار و زفرات و اسفات و بعد صعود روحك نزلت عبراتهم و صعدت زفراتهم و ناح كلّ ذى قلب و ذى مقام عند ربك مالک الأرضين و السموات فآه آه بحزنك حزن اهل خبآء المجد و فسطاط الفضل و ذرفت عيون اللآلى طفن حول العرش بمصيبتك ظهر الفزع الأكبر و ذرفت الأبصار تلقآ وجه ربك المختار و نحن المقرّبات على شأن ناح بنوحهنّ اهل الجنة العليا و الفردوس الأعلى و المآ الأبهى الذين طافوا فى ازل الآزال حول ارادة ربهم مالک المبدأ و المآل يا ورقة العليا قد بدّل بحزنك اليوم بالليل و الفرح بالحزن و السكون بالاضطراب الى ان احاطت الأحزان من فى الامكان بما حزن الاسم المكنون و السرّ المخزون و القيوم الذى فدى لنفسه القائم امام الوجوه يا قلم اصبر لأنّ الأحزان اخذت الغيب و الشهود ضع ما كنت عليه و قل مقبلاً الى الله مولى الأسمآ و فاطر السمآ

الهى الهى اسألك بحزن اصفياك و دموع اوراقك و الأحزان التى بها ذابت الأكباد فى البلاد بأن تغفر عبادك و امائك الذين ذكروها بما نزل من سمآ عنايتك و فم ارادتك اى رب ترى الهموم احاطت مظهر اسمك القيوم و الأحزان اهل سرادق مجدك و عظمتك اسألك بزفرائهنّ و عبراتهنّ فيما ورد عليك فى ايامك بأن تنزل على اهل بيتك ما تسكن به افدتهم و تستريح به انفسهم لئلا يعملوا ما يزيد على حزنك فى ايامك ثم اغفر كلّ امة وردت بيتك و ناحت فيما ورد فى هذا اليوم الذى

غِيْرَه قضاىك و حزن اولىائك و اصفىائك ثم اَيّد عبدك الحاضر الذى كان قائماً على خدمتك و شريكاً فى مصائبك و ناطقاً بشنائك ثم اغفر اللهمّ الأمة التى سافرت و الذين هاجروا من ديارهم الى ان حضروا و سمعوا ثم رجعوا ثم الذين ارادوا فضلك و مواهبك و جودك و عطاياك انك انت المقتدر على ما تشاء لو تريد لتجعل الحزن فرحاً فى مملكتك و كينونة الهم سروراً بين عبادك لا اله الا انت الغفور الكريم ثم اسألك مرّة اخرى يا اله الأسماء بنفوذ امرك و احاطة مشيتك و اسرار كتابك و ما جرى من قلمك الأعلى فى صحفك و زبرك بأن تغفر فى هذا اليوم عبادك و امانك كلّهم و كلّهنّ الذين اقبلوا اليك و فازوا بذكرك و قاموا على خدمتك انك انت الكريم الغفور و العطوف الرحيم لا اله الا انت العلىّ العظيم

* * *

جناب آقا ميرزا هاشم عليه بهاء الله

هو المهيمن على الأسماء

يا قلمى اسمع ندائى ما لى اسمع حنينك و صريخك مرّة اراك متحيراً فى الذكر و البيان و اخرى اشاهدك كالمولّه الباهت فيما ورد على مولاك من كلّ جاهل و كلّ ظالم عنيد دع ما عند القوم و ما تراه اليوم بشّر الناس بما اشرق و لاح من افق الله ربّ العالمين قل تالله قد فتح باب السماء و اتى من كان موعوداً فى كتب الله العزيز الحميد لا ينفعكم ما عندكم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين يا اصحاب الاذان اسمعوا نداء الله مالک الأسماء و فاطر السماء انه يدعوكم بما يقرّبكم اليه يشهد بذلك لسان العظمة فى هذا المقام المنيع انا ما اردنا الا نجاهة الأمم و اصلاح العالم ولكنّ القوم اعرضوا عنا و ارتكبوا ما تفرقت به اركان الكلمة الأولى كذلك سوّلت لهم انفسهم الا انّهم من الأخسرين فى كتاب الله مالک يوم الدين قل يا ملأ الأرض ضعوا كتب القوم و خذوا كتاب الله المقتدر العليم الحكيم هذا يوم لا ينفعكم شىء من الأشياء الا بهذا الكتاب المبين قد ملئت الآفاق من برهان ربك و القوم فى سكر عجيب رفعوا اصنام اهوائهم و وضعوا الهمم الا انّهم من الأخسرين البهلاء عليك و على كلّ ناطق اقبل و قال لك الحمد يا اله العالم و يا مقصود العارفين

* * *

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

يا قلمى الأعلى اذكر من اقبل الى الله فى يوم فيه اعرض اكثر الناس و شرب الرّحيق المختوم باسمى القيوم اذ كان القوم فى ضلال مبين انه سمع النداء و اقبل الى الأفق الأعلى و اخذه جذب الآيات الى مقام اعترف بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا انا العليم الحكيم قد فاز باصغاء النداء اذ منع عنه اهل ناسوت الانشاء و اخذ كأس البيان من يد عطاء ربه الرحمن و شرب منها رغماً للذين كفروا بالله ربّ العالمين قد شهد بما شهد الله فى ايام فيها اخذت الزلازل قبائل الأرض كلّها الا من شاء الله الواحد الأحد الصّمد الفرد الخبير انظر انّ الوجه توجه اليك من شطر السّجن اسمع اسمع يناديك الله من جهة عرشه العظيم انه لا اله الا هو الفضّال الكريم ينطق امام وجوه العالم و يدعوهم الى مقام لا يرى فيه الا انوار وجه ربهم المشفق العليم قد سجّرت البحار و مرّت الجبال و نادى الأشجار و القوم اكثرهم من الغافلين قد اهتزّت البطحاء من نفحات ايام ربها مالک الأسماء و ماج البحر بهذا الاسم الذى به اسودّت وجوه المشركين قل يا ملأ الأرض قد اتى مالک الامكان برايات البرهان اتقوا

الرَّحْمَنُ و لا تكونوا من المعتدين اقبلوا بوجوه يبيضاء الى الله فاطر السَّمَاء اياكم ان تمنعكم شؤونات النَّفس و الهوى عن هذا الأمر الَّذى به ابتسم ثغر الوجود و نطقت الأشياء قد اتى المقصود من افق الاقتدار بسلطان مبين قل يا ملاء الانشاء قد استقرَّ العرش الأعظم على اعلى المقام و استوى عليه مالک الأنام و عن يمينه جرى فرات الرَّحمة و عن يساره كوثر العناية اياكم ان تمنعوا انفسكم عن هذا الفضل العزيز البديع دعوا ما عند القوم من الأوهام و الظُّنون و خذوا ما اوتيتم من لدى الله مالک يوم الدِّين هذا يوم فيه ام الكتاب ينطق و يقول قد ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و مخزوناً فى خزائن عصمة ربِّكم الفيّاض القديم تالله لا تنفعكم كتب العالم و لا ما عند الأمم الا بهذا الكتاب المبين اقرؤوا كتب الله لتطلّعوا بهذا الظُّهور الَّذى كان امل المرسلين قد ظهر المكنون و اتى المخزون و الأمر لله الفرد الخبير ما من كتاب الا و قد نزل بالحقّ و بشرّ النَّاس بهذا النبأ العظيم خافوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم و لا تكونوا من الخاسرين

يا ايّها المتوجّه الى الوجه قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و دعونا العباد الى الله العزيز الحميد و اظهرنا من كنوز قلمى الأعلى لآئى الحكمة و البيان ولكنّ النَّاس فى حجاب غليظ نذبوا ما امرؤا به من لدى الله مولى الورى متمسّكين بما عندهم من مطالع الأوهام الا انهم من الأخسرين فى كتاب الله ربّ الكرسيّ الرقيع يسمعون الآيات و يعرضون عنها و يرون البيّنات و يقولون ان هذا الا سحر مبين كذلك اظهر البحر امواج الحكمة و البيان و الظُّهور نور البرهان طوبى لمن سمع و فاز و ويل للغافلين امروز سدره بيان در قطب امكان باين كلمه عليا ناطق يا ملاء الأرض تالله قد اتى مولى الورى و ظهر من كان امل المرسلين لقاءه و تزيت كتب الله بذكره اياكم ان تمنعوا انفسكم عن عرفانه به ظهر السّر المكنون و الاسم المخزون و ما كان مرقوماً من القلم الأعلى فى الزّير و الألواح

سبحان الله حقّ جلّ جلاله از مقامى ظاهر شده كه وهم و گمان را بآن مقام راهى نه از بيتى ظاهر كه معروف بعلم و فنون و حكمت و عرفان نبوده هر آگاهى بر اين فقره گواهى داده و هر خيبرى شاهد اين گفتار آيات بشأنى نازل كه عقول و ادراك از احصاى آن عاجز و بيّنات بشأنى ظاهر كه هر منصفى بآن اعتراف نموده مع ذلك اكثر اهل عالم غافل و محجوب بورقى از اوراق متمسّكند و از ام الكتاب معرض از بحر علم الهى و اشراقات انوار آفتاب توحيد حقيقى محروم و ممنوع

يا ايّها المقبل الى الوجه حقّ بجميع جهات و اعمال و افعال و اقوال بمثابة آفتاب از دوش و واضح و ممتاز ولكن حجبات اوهام ابصار را از مشاهدۀ افق اعلى منع نموده امروز نور برهان از اعلى افق عالم مشرق و ندای الهى از اعلى المقام مرتفع ولكن الوان مختلفۀ دنيا و عزّت و ثروت دو يوم قوم را از توجّه بنعمت باقىۀ دائمه و مائده سماءيه بازداشته نادانى و غفلت بمقامى رسیده كه هر صاحب درايى را متخيّر نموده در قرون و اعصار حزب قبل از عالم و جاهل از كيفيت ظهور مطلع نور غافل يك نفس از آن نفوس بعلم حقيقى فائز نگشت و بتوحيد حقيقى عارف نه مجدّد حال معرضين بيان باوهام و ظنون قبل مشغول و بمفتریات ناطق آن جناب شاهد و ارض و سماء و انجم شاهد و آفتاب و ماه گواه كه اين عبد از اول ايام امام وجوه كلّ از ملوك و مملوك قيام نموده من غير ستر و حجاب جميع را بافق اعلى دعوت فرموده دليل نازل سبيل واضح و در يك آن خود را ستر نموديم لوجه الله گفتيم آنچه را كه عالم از براى شنيدن آن از عدم بوجود آمد مقصود آنكه از آثار قلم اعلى باثمار سدرۀ منتهى فائز شوند و باشراقات انوار توحيد حقيقى منور گردند ولكن سلاسل اوهام كلّ را منع نموده الا من شاء الله ربّك و ربّ العرش العظيم حال معرضين اهل بيان باعمال قبل متمسّك و باقوال آن حزب ناطق و متشبّث گفته اند بيان تحريف شده آنچه در ذكر اين ظهور اعظم و نبأ عظيم است انكار نموده اند و بتحريف نسبت داده اند مع آنكه اين امر بنفس خود ظاهر محتاج بذكري نبوده و نيست و جميع زير و صحف و كتب عالم بقبول او معلق و منوط از حقّ بطليد مطالع اوهام را آگاهى بخشد و انصاف عطا نمايد بكتاب ايقان از براى عباد استدلال مينمايند و از منزل و صاحبش معرض و غافل بر آن جناب لازم و واجب است كه بهمت تمام قيام نمايند شايد مجدّد عباد الله بظنون و اوهام مبتلا نشوند و بانوار نير توحيد حقيقى فائز گردند

الی حین مقام یوم الله را ادراک ننموده‌اند و از فضلش محرومند شکّی نبوده و نیست که ایّام مظاهر حقّ جلّ جلاله بحقّ منسوب و در مقامی بایّام الله مذکور ولکن این یوم غیر ایّام است از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود نبوّت ختم شد حقّ با رایة اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق معلوم نیست معرضین بیان از یوم یقوم الناس لربّ العالمین چه ادراک نموده‌اند و از کلمه مبارکه یفعل ما یشاء چه فهمیده‌اند لعمری یا ایّها الناظر الی وجهی اگر نفسی از بحر این کلمه بیاشامد و نفعه‌اش را بیابد خود را بر عرش استقامت و اطمینان مشاهده نماید مقبلین را از شبهات معرضین باسم حقّ حفظ نما و کلّ را باخلاق مرضیه و اعمال طیبه امر نما بگو یا حزب الله باین جنود مالک غیب و شهود را نصرت نمائید و بتقوی الله تمسک جوئید اوست قائد جنود و ناصر امر هیچ قوتی با قوّت او مقابله ننماید طوبی از برای نفسی که رأسش باکلیل تقوی مزین است و هیکلش بطراز عدل و انصاف

جناب امین علیه بهائی مکرّر ذکر آن جناب را نموده انا امرنا الكلّ بأن یسمعوا قولک فی هذا النّبأ العظیم و هذا الأمر المحکم الممتین باید آن جناب غافلین را آگاه نمایند ولکن بحکمت و بیان که شاید بیابند و بدانند امروز روز اسماء و شئونات آن نیست حزب قبل را اسماء و الفاظ از عالم معانی محروم نمود باوهم تمسک جستند و بنزاع و جدال متشبّث حزبی بالاسری حزبی شیخی حزبی سنی حزبی شیعی حزبی نعمه‌اللهی و جلالی و خراباتی و قادری و مولوی ان تعدّوا طرق الأوهام لا تحسوها طوبی از برای اقویا که این بساطها را پیچیدند و غیر حقّ را معدوم و مفقود شمردند ایشانند فوارس مضمار توحید و انوار آفاق تجرید علیهم بهاء الله و الطافه و عنایاته و مواهبه از قبل مظلوم حزب الله را تکبیر برسان بگو قدر این مقام را بدانید و بشناسید و باسم حقّ حفظ نمائید و به ما ینبغی لایّام الله قیام کنید آنچه امروز فوت شود تدارک آن محال

یا ایّها الطائر فی هواء محبّة ربّک قلم اعلی لازال عباد را نصیحت نموده و به ما ینفعمهم امر فرمود هر کلمه‌ئی از کلمات نصحیه را مکرّر اظهار داشته که شاید عارف شوند و نعمت ابدیه را باشیاء فانیه تبدیل نمایند طغیان و عصیان ناس را از صریر قلم الله و حقیف سدره مبارکه محروم نموده آن جناب باید بقوّت ذکر و بیان اهل آن ارض را بافق عنایت مقصود عالمیان هدایت نمایند آنه معک و یؤیدک بجنود البرهان منع عالم ثمری نداشت و ضغینه و بغضای امم حجاب نگشت کلمه نفوذ نمود اراده احاطه فرمود

قل یا معشر العباد انظروا الی السّدره و اثمارها و الشّمس و اشراقها و السّماء و انجمها و البحر و امواجه من اراد عرفانه له ان ینظر الیه بعینه این فقره در بیان مخصوص است باین ظهور مکرّر این بیانات از سماء مشیت نازل که شاید من علی الأرض کلّ آگاه شوند و بیابند آنچه را الیوم از او غافل و ممنوعند مجدّد کلمه تحریف بمیان آمده ابواب کذب بمثابه قبل بل ازید باز شده آیا فکر نمینمایند ثمر اعمال نفوس قبل چه بوده در ارض صاد گفته‌اند آنچه را که بیان نوحه مینماید و روح القدس بنده مشغول تکذّبهم اعمالهم و لا یشعرون یعبدون اهوئهم و لا یفقهون ینحتون الأصنام و لا یعلمون یرون الآیات و ینکرونها الا انّهم لا یعرفون در هر حال اولیای الهی باید از حقّ جلّ جلاله از برای کلّ توفیق طلب نمایند شاید از بحر فیض محروم نگردند و از امطار رحمت کبری در ایّام فیاض ممنوع نشوند حزب الله را بتقدیس و تنزیه و شفقت و عنایت و حکمت امر نمائید آنه یمدک بآیاته و ینصرک بسلطانہ آنه علی کلّ شیء قدیر قل

الهی الهی و سیّدی و سندی نور قلوب عبادک بنور معرفتک و وجوههم بأنوار وجهک و هیاکلهم بطراز الآداب الّتی انزلتها فی کتابک یا الهی و مقصودی لا تمنعهم عن بحر رحمتک فی ایّامک و لا عن تجلّیات شمس فضلک و لا عن انجم سماء عطائک تعلم یا الهی اهوئهم منعتهم عن التقرّب الیک و اواهمهم حالت بینهم و بین مطلع علمک و مشرق انوار حکمتک ای ربّ قو علی خدمتک قلبی و ظاهری و باطنی ثمّ اجعلنی فی کلّ الأحوال قائماً علی خدمه امرک و ناطقاً بما انزلته فی کتابک لعبادک و حافظاً امرک بین خلقک ثمّ اغفر لی و لمن معی من اقاربی و ابنائی الذین شربوا ریحی و حیک و ما منعتهم

شبهات النَّاعِقِينَ و اشارات المعتدين عن الاقبال اليك و التَّمَسُّك بكتابك اى ربِّ اَيِّد اوليائك الَّذِينَ كَسَرُوا اصنام الأوهام بعضد اليقين و اقبلوا اليك بوجوه نوراء منقطعين عَمَّنْ فى السَّمَوَاتِ و الأَرْضِينَ على ذكر تنجذب به افئدة العالم و تستضىء به وجوه المقبلين الحمد لك يا اله العالمين و مقصود قلوب العارفين

اينكه از هرم سؤال نموديد نزد اعراب اقصى الكبر بوده ولكن عندالله تجاوز از سبعين

* * *

هو الذَّاكر العليم الحكيم

يا قلمي الأعلى اشهد بما شهد الله أنه لا اله الا هو لم يزل كان مقدساً عن الذِّكر و البيان و منزهاً عن ادراك من فى الامكان قد خضعت الأعناق لعظمته و سجدت الأسماء لسلطانه قد اظهر السَّبِيلَ لأوليائه و انزل الدَّلِيلَ لهم بوجوده و كرمه و فضله و عطائه هو الَّذِى شهد قبل خلق السَّمَوَاتِ و الأَرْضِ بوحدانيَّة نفسه و فردانيَّة ذاته و شهد لمن اتى بالحقّ أنه هو السِّرّ المكنون و الكتاب المخزون و امره المحتوم به نادى المناد من كلّ الجهات و نزلت الآيات و ظهرت البيِّنات و انطق السَّحاب و امطر على الأحزاب أنه هو الَّذِى قام مقامه فى كلّ الأمور و استوى على عرش الظُّهور من اقَرَّ به اقَرَّ بما نطق به لسان العظمة و الَّذِى انكر و اعرض أنه من الظَّالِمِينَ فى كتاب ما اطَّلَعَ به الا نفسه كذلك ظهر و اظهر امره بسلطانه و هو الفرد الواحد العليم الخبير

سبحانك يا من باسمك جرت الأنهار و ظهرت الأسرار اسألك بوحدانيتك و فردانيتك و بما انزلته فى زبرك و صحفك و الواحدك و بقدرتك الّتى خضعت لها الكائنات و قوّتك الّتى احاطت بالممكنات اى ربِّ ترى عبدك هذا اقبل الى افقك الأعلى بعدما سمع ندائك الأحملى و تراه منقطعاً عن دونك و متمسكاً بحبل عطائك اسألك يا اله الوجود و مربّى الغيب و الشُّهود بأمرك الَّذِى به بدلت الأرض بالسَّماء و انطلقت امام وجوه الورى كلّ الأشياء بأن تجعلنى من الَّذِينَ ما خَوْفُهُمْ ظلم الظَّالِمِينَ و سطوة المعتدين الَّذِينَ نَبذُوا رحيق بيانك و كوثر عطائك اى ربِّ ترى الفانى اراد قدح البقاء من لقائك و العطشان رحيق بيانك و المسكين بحر غنائك و الضَّعيف افق اقتدارك و الغريب قباب عظمتك و المظلوم طمطام عدلك و الكلّيل ملكوت ذكرك و العليل عمّان شفائك و الأمّى طور علمك و برهانك و الرّاقد ندائك الأحملى و العريان ردآ فضلک يا مالک ملكوت الأسماء و المحزون شاطئ بحر سرورك يا ربِّ العرش و الثرى وعزّتك يا الهى و مقصودى و محبوبى لا يسكن القلب الا بنير الاطمينان من شطر فضلک و لا تقرّ العين الا بمشاهدة افق ظهورك و لا تسكن النفس الا بظهورات جودك و عطائك اى ربِّ ترانى طائفاً حول ارادتك و مشيتك و خاضعاً لما ظهر من عندك اسألك بشموس سماء حكمتك و امواج بحر فضلک بأن تجعلنى فى كلّ الأحوال متوجّهاً الى انوار وجهك و متشبّهاً بأذيال ردآ كرمك اشهد انّ اليوم يومك و الأمر امرک و النور نورک اسألك بها بأن تؤيّدنى على عمل يبقى به ذكرى فى كتابك و مقامى بين اهل ملكوتك انّك انت الَّذِى لا يمنعك شىء من الأشياء و لا تضعفك قوّة الأقوياء تفعل بسلطانك و تحكم بارادتك لا اله الا انت الغفور الكريم اى ربِّ بدّل عسر اوليائك باليسر و شدّتهم بالرّخاء و ذلّهم بالعزّ و حزنهم بالفرح الأكبر يا من بيدك زمام البشر انّك انت الفرد الواحد المقنن المشفق الكريم الحمد لك يا اله العالمين و مقصود العارفين

* * *

يا مالک الأسماء و فاطر السَّماء خلّص حبّاء من سجن اعداء انّك سلطان القضاء و المشرق من افق البدآ
يا اصل البقاء لعمر البهآ لا تقطع الرّجاء فانصر هؤلاء انت الحاكم على ما تشاء و فى قبضتك ملكوت الانشاء

قد شحذ الأنياب للحم الأحباب ان احفظ الأصحاب يا مالک الرقاب و الحاكم فى المآب
بسیار بامروز فردا گذشت باری منقطعاً عن الكلّ این کلمات مشرقا را نه ۹ بار تکرار نمایند آنه لهُو المقتدر المختار

* * *

جناب محبوب روحانی آقا میرزا علی محمد ابن جناب اسم الله الأصدق علیهما بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲۱

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهى

یا محبوب فؤادی و المذکور فی قلبی قد سرّتی نسمات الحبّ الّتی سرت من حدائق عرفانکم و هزّتی ظهورات مودّتکم الّتی
ظهرت من قلم ارادتکم فی ذکر الله و ثنائیه و حبّ الله و امره کأنّ جنابک ارسل مع نسیم الصّبا عرف الحدائق کلّها علم الله
انّ به انتعش جسمی و انشرح صدری و انبسط روحی اذا حمدت الله محبوب العالم و مقصود الأمم بما یدکم علی خدمة امره
و اظهار نعمته و اعلاء کلمته و اسأله تعالی ان یقدّر لکم ما ینبغی لجوده و کرمه و افضاله آنه لهُو المقتدر القدير

سبحانک یا من بک انار افق العالم و ظهر ما کان مکنوناً فی افئدة الأمم اسألك بالاسم الّذی به توجه کلّ وجه و نطق
کلّ کلیل و بلغ کلّ غافل و ظهر کلّ مکنون و برز کلّ مخزون بأن تؤیّد عبادک و خلّک علی الاقبال الیک ای ربّ ترى
اصفیائک و اولیائک قاموا علی نصرة امرک و دخلوا کلّ بلد باسمک و عاشروا مع احبائک بالروح و الریحان و عرفوهم سبیل
رضائک و ما امرتهم به فی کتابک ای ربّ انز بانوار وجوههم ابصار قلوب عبادک ثمّ ارزقهم حلاوة آیاتک فی ایامک ای ربّ
هذا یوم بشرت الكلّ به فی الواحک و نسبته الی نفسک و جعلته سلطان الاّیام بأمرک و قدرتک فلما ظهر اعرض عنه العباد
الّذین جادلوا بآیاتک و انکروا برهانک و کفروا بنفسک و نبذوا کتابک الّذی اذا نزل من سماء مشیتک و هوآ ارادتک خضع له
کلّ کتب و کلّ صحف و کلّ زبر ای ربّ اسألك بالقدرة الّتی احاطت بالممکنات و بالقوة الّتی غلبت الکائنات بأن تنزل من
سماء جودک علی اهل مملکتک ما یقرّبهم الیک و یسقیهم کوثر عطائک و یعرفهم ما نزل فی کتابک و سُطر من قلم تقدیرک
ای ربّ هم الفقراء و انت الغنیّ الکریم و هم الضّعفاء و انت القوىّ القدير اسألك یا من باسمک تحرّک القلم الأعلى و نطق
لسان العرفان فی ملکوت الانشاء بأن تکتب لمن قام علی ذکرک و خدمتک کلّ خیر قدرته فی کتابک تراه یا الهی ناطقاً
باسمک و صائحاً فی امرک و متوجّهاً الی وجهک و مقبلاً الی افقک اّیده بجودک و احسانک علی ما تنجذب به افئدة خلّک
انّک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک ملکوت الانشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم

اصلیّ و اسلمّ و اکبرّ علی انجم سماء عرفانک و ایادی امرک الّذین طافوا حول ارادتک و ما تکلّموا الاّ باذنک و ما
تشبّهوا الاّ بذلیک اولئک عباد شهدت بخدمتهم و نصرتهم و قیامهم و ذکرهم و ثنائهم کتبک و زبرک و صحفک و الواحک و
بهم نصبت اعلام توحیدک فی مدنک و دیارک و ریایات تقدیرک فی مملکتک اولئک لم یسقیوک بالقول فی امر من الامور قد
کانت آذانهم مترصّدة لاصغاء اوامرک و عیونهم منتظرة لأنوار وجهک اولئک عباد مکرمون اولئک عباد فائزون اولئک عباد قائمون
یصلّین علیهم اهل الملك و الملکوت و اهل الفردوس و الجبروت و عن ورائهم لسان عظمتک لک الحمد یا الهی بما اّیدتني
علی ذکرهم و ثنائهم و علی ما هم علیه فی امرک و فی ایامک لا اله الاّ انت المحصى المحيط العلیم

و بعد عرض این فانی آنکه پس از اطلاع بر آنچه در دستخطّ عالی مذکور بود قصد ساحت امنع اقدس نموده و تمام
آن در پیشگاه حضور معروض افتاد هذا ما نطق به لسان المحبوب اذ کان ماشياً فی منظره الأقدس المنیر قوله عزّ کبرائه

أَنَا نَكْبَرُ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ عَلَيْكَ يَا مَنْ كُنْتَ نَاطِرًا إِلَى افْقَى وَ قَائِمًا عَلَى خِدْمَةِ امْرِئٍ وَ نَاطِقًا بِشَائِي وَ نَذِيرًا وَرُودَكَ وَ مَا فَزْتَ بِهِ مِنْ بَحْرِ الْوَصَالِ وَ خُرُوجِكَ بَعْدَ الْإِذْنِ وَ تَوَجُّهِكَ إِلَى الْجِهَاتِ لِأَمْرِ اللَّهِ مَنْزِلَ الْآيَاتِ وَ مَظْهَرِ الْبَيِّنَاتِ طُوبَى لِعَمَلِ فَازٍ بِطَرَارِ الْقَبُولِ وَ لِسَانِ فَازٍ بِشَاءِ اللَّهِ وَ لِرَجْلِ سَرَعٍ إِلَى الْأُمُصَارِ وَ الْأَقْطَارِ لَخِدْمَةِ امْرِئِهِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ

امروز روزیست که قرون اولی بساعتی از آن معادله نمینماید لم یزل و لایزال این یوم امنع اقدس مخصوص بوده و در کتب الهی باو منسوب هر عملی که خالصاً لوجه الله در او ظاهر شود او از سید اعمال لدى الله مذکور است طوبی از برای نفسی که لله قیام نماید و لوجه الله ناطق گردد

يَا أَيُّهَا السَّائِكُنُ فِي السَّفِينَةِ الْحُمْرَاءِ بَايَدُ بَاعَانَتِ حَقِّ جَلِّ جَلَالِهِ فِي كُلِّ أَحْيَانٍ بِخِدْمَتِ امْرِئِ رَحْمَنِ مَشْغُولٍ بِأَشْيِ كَيْفَ شَائِدَ نَفُوسٍ بَعِيدَةٍ رَا بِكَوْثَرِ قَرَبِ فَائِزِ نَمَائِي وَ اجْسَادِ مُرَدَةٍ رَا از رَشَحَاتِ بَحْرِ بِيَانِ زَنْدَةٍ كُنِي نَاسِ مَرِيٍّ وَ مَذَكَّرِ لَازِمِ دَاشْتِهِ وَ دَارِنْدِ خَلْقِ بِيَانِ مَعَ آنْكَه بِيَصْرٍ ظَاهِرٍ وَ كَوْشِ ظَاهِرٍ دِيدَةٍ وَ شَنِيدِهْ اَنْدِ حِجَابَتِي رَا كِه حَزْبِ مُوْهُومِ بَآنِ مَتَمَسِّكٍ وَ مُحْتَجِبِ بُوْدِنْدِ حَالِ خُودِ آنِ نَفُوسِ احْجَبِ وَ اضْلِّ مَشَاهِدَه مِيشُوند بَايَدِ كَوْثَرِ حَيَوَانِ رَا بِكَمَالِ حِكْمَتِ وَ بِيَانِ مَبْذُولِ دَاشْتِ كِه شَائِدِ آگَاه شُوند وَ بَرِ عَظَمَتِ اَيْنِ امْرِ گَوَاهِي دَهْنْدِ جَوْهَرِ وَجُودِي رَا كِه عَمْرَهَا وَ قَرْنَهَا وَ عَهْدَهَا مَنْتَظَرِ ظَهْرُوشِ بُوْدِنْدِ وَ دَرِ لِيَالِي وَ اَيَّامِ از حَقِّ جَلِّ جَلَالِهِ لِقَائِشِ رَا سَائِلِ وَ آمَلِ چُونِ فَجْرِ يَوْمِ الهِي طَالَعِ شَدِ كَلِ مُحْتَجِبِ وَ مَعْرُضِ مَشَاهِدَه شَدْنْدِ اَلَّا مِنْ شَاءِ رَبِّكَ اِي كَاشِ بَآنِ اِكْتِفَا مِيرَفْتِ ضَغِينَه وَ بَغْضَا بِشَائِي ظَاهِرِ كِه فَتَوِي بِرِ قَتْلِشِ دَادْنْدِ قَسْمِ بَآفْتَابِ افقِ امْرِ كِه مُحْتَجِبِينَ اَهْلِ بِيَانِ از آنِ نَفُوسِ اَشَقِيٍّ وَ اَطْعِيٍّ وَ اضْلِّ مَشَاهِدَه مِيشُوند لَذَا بَايَدِ لُوجِهِ اللَّهِ اَنْ جَنَابِ وَ نَفُوسِ مَطْمَئِنَّةٍ مُوقِنَةٍ رَاضِيَه بِرِ حَفْظِ نَفُوسِ ضَعِيفَه قِيَامِ نَمَايِنْدِ كِه شَائِدِ از نَارِ نَفْسِ وَ هُوِي مُحْفُوظِ مَانِنْدِ وَ بَخْبَاءِ مَجْدِ وَ سِرَادِقِ فَضْلِ تَوَجُّه كِنْنْدِ

يَا أَيُّهَا الْمَتَوَجِّهُ إِلَى وَجْهِهِ وَ الْمَقْبِلُ إِلَى افْقَى اِنْ اسْتَمَعَ نِدَائِي أَنَّهُ يَذْكُرُكَ بِمَا لَا تَعَادِلُهُ خَزَائِنُ الْعَالَمِ وَ لَا كُنَائِزُ الْأُمَمِ لَتَشْكُرَنَّ رَبَّكَ الْمَهِيْمَنَ الْقَيُّومَ أَنَا ذِكْرُنَاكَ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْأَعْلَى اِذْ كَانَ الْخَادِمُ قَائِمًا تَلْقَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَبْهَى اِنْ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ عَلَامُ الْغُيُوبِ قَدْ نَطَقَ اللَّسَانُ فِي مَلَكُوتِ الْبَيَانِ عَلَى شَأْنِ طَافِ حَوْلِهِ أَمَّ الْبَيَانِ وَلَكِنَّ النَّاسَ أَكْثَرَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ قَدْ اشْرَقَتْ أَنْوَارُ الْجَمَالِ مِنْ افْقِ الْأَجْلَالِ وَ هُمْ لَا يَبْصُرُونَ يَمْشِي إِمَامٌ وَجْهَهُمُ الْكِتَابُ الْأَعْظَمُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ قَدْ اخَذُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ نَبَذُوا مَا أَمَرُوا بِهِ مِنْ لَدَى اللَّهِ مَالِكِ الْوُجُودِ قَدْ انْكَرُوا التَّعَمَّةَ وَ اعْرَضُوا عَنِ الَّذِي اتَّاهَمَ بِمَا كَانَ مُسْطَوْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ رَبِّ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ طُوبَى لِمُسْمِيعِ سَمْعِ نِدَائِي الْأَحْلَى وَ لِبَصِيرِ رَأْيِ مَقَامِي الْمَحْمُودِ نَعِيمًا لِبَعِيدِ قَصْدِ بَحْرِ قَرَبِي بِإِذْنِي وَ لَطَالِبِ تَمَسِّكِ بِحَبْلِ رِضَائِي الْعَزِيزِ الْمَمْنُوعِ كَبَّرَ مِنْ قَبْلِ الْمَظْلُومِ عَلَى وَجْهِ عِبَادِي الَّذِينَ شَرِبُوا رَحِيقِي الْمَخْتُومِ وَ بَشَّرَهُمْ بِذِكْرِي وَ عَنَائَتِي وَ فَضْلِي الَّذِي أَحَاطَ الْغَيْبُ وَ الشَّهَادَةُ قُلْ تَاللَّهِ هَذَا يَوْمُ الْقِيَامِ طُوبَى لِمَنْ قَامَ عَلَى نَصْرَةِ امْرِئِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ بَيْنَ الْأَمْكَانِ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبِهَاءِ فِي لَوْحِ مُحْفُوظِ هَذَا يَوْمٍ فِيهِ يَنَادِي الرُّوحُ مِنْ جِهَةٍ وَ الْكَلِيمُ مِنْ جِهَةٍ أُخْرَى وَ الْحَبِيبُ إِمَامٌ وَجْهِ الْمَحْبُوبِ قُلْ يَا مَلَأُ الْأَرْضِ أَيَّاكُمْ اِنْ تَمْنَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ هَذَا الْمَقَامِ الْأَعْلَى اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَتَّبِعُوا كُلَّ غَافِلٍ مُحْبُوبٍ قُلْ اِنْ أَنْظَرْتُمْ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى الَّذِي أَنْارَ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِ رَبِّكُمْ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ أَيَّاكُمْ اِنْ تَمْنَعُكُمْ شِبْهَاتُ الْمَعْرُضِينَ أَوْ تَخَوَّفُكُمْ أَشَارَاتُ الْغَافِلِينَ دَعُوا الْوَرَى عَنْ وَرَائِكُمْ مَتَوَكِّلِينَ عَلَى اللَّهِ الْمَهِيْمَنَ الْقَيُّومِ كَذَلِكَ تَحَرَّكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى وَ اهْتَزَّ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ مِنْ نَسَمَاتِ الْوَحْيِ اِذْ مَرَّتْ بِأَمْرِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ اَنْتَهَى

يا محبوب قلبی فی الحقیقه اگر انسان فی الجمله تفکر نماید در هر کلمهئی از کلمات الهی بحر عنایت مشاهده مینماید طبایع محجوبه غافله متنه هدییر عندلیب را ادراک ننمایند و بگلستان معارف الهی توجه نکنند آنکه بنعیق دل داده قدر رَحِیقِ نَشْنَسَانْدِ آنْكَه از بَرْكَةِ مِلْحِيَّةِ اِجَاجِيَّةِ آشَامِيدِه وَ باو اَنْسِ گِرْفْتِه بَكُوْثَرِ حَيَوَانِ اِقْبَالِ نَمَايَدِ لَمْ يَزَلِ وَ لَایْزَالِ از او محروم بوده و خواهد بود مگر آنکه ید عنایت اخذش نماید و از برکت انفاس نفوس طیبه موقنه بصراط مستقیم الهی راه یابد از حق جلّ جلاله و عمّ نواله این خادم فانی سائل و آمل است که حجبات اوهام و ظنون عباد غافل را بحرارت آفتاب یقین بسوزاند و

معدوم نماید تا کل ببحر توحید فائز شوند و در ظلّ کلمهٔ جامعه جمع گردند صدهزار افسوس صدهزار افسوس که این ایّام در مرور است و احدی قدر و مقام آن را ادراک ننموده الا من شاء الله المحصى العليم انشاءالله از همت آن جناب و نفوس کامله امید هست که غافلین از بحر آگاهی بیاشامند و معرضین از انوار آفتاب اقبال روشن و منیر شوند هر امر صعبی که نزد عباد بسیار مشکل است نزد او سهل و آسان بوده و خواهد بود يسأل الخادم ربّه بأن يفتح على وجه العباد بيد القدرة باباً ليدخلوا فيه باذنه و اسمه و ذكره و عنايته بهاء على حضرتك و على من معك و يتبع امر مولاك الذي ظهر بالحقّ بسلطان غلب من في السموات و الأرضين و الحمد لله رب العالمين

اینکه سؤال از الفت و ایتلاف جناب آقا میرزا اسد الله عليه بهاء الله و عزّه شده بود در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان ربنا الرحمن في الجواب این فقره مقبول و محبوبست مقام محبت و الفت و اتفاق و اتحاد بعد از عرفان الهی و استقامت بر امر از اکثری از اعمال حسنه مقدم است هذا ما شهد به الله في الزّبر و الألواح هذا ما اعترف به المقصود في المساء و الصّباح انشاءالله به ما نزل في كتاب الأقدس عمل نمایند یعنی برضای طرفین و رضای آن جناب انتهی چه که آن جناب حال بجای والد محسوب میشوند ای کاش این خادم در آن مجلس حاضر میشد و به ما تفرح به القلوب از کلمات محبوب ذکر مینمود و در فرح و انبساط با اهل بساط شریک بود یا محبوب فؤادی دستخط آن جناب دو بار در ساحت اقدس عرض شد فی الحقیقه از مراتب خلوص و توجّه و قیام آن محبوب بر امر الله و انتشار آثاره کمال رضامندی از ساحت امنع اقدس مشاهده شد طوبی لحضرتک بما فزت بعنايته و رضائه و در آخر بیانات که از لسانه تعالی ظاهر باین کلمه محکمّه مبارکه منتهی شد قوله جلّ بیانه انشاءالله جمیع آنچه با اوست از اعضا و جوارح و ایقان و اطمینان و اقبال و روح و وجود و انفاس در سبیل خدمت الهی صرف شود انا معه و معینه انتهی

اینکه در بارهٔ ارض خاء و آن دیار و اقبال و استقامت و اطمینان ذکر نمودید این مراتب در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله جلّ کبریائه هذا من فضل الله عليهم یا ایّها الناطق بشائی باید کل حقّ منیع را شاکر باشند چه که ایشان را باین مقام بلند اعلی فائز نمود لعمر الله این علویست که هر علوی نزد او خاضع است انا نعترف باقبالهم و توجّهم و ذکرهم و بیانهم و ودادهم و استقامتهم انا نحبّ ان نراهم اعلی عمّا هم عليه انشاءالله در مقام استقامت بشائی ظاهر شوند که اگر جمیع عالم یعنی اهل علم و دانش و عرفان او مع کتب الأوّلین و الآخرين اراده نمایند ایشان را از سلسیل رحمن و رحیق مختوم منع نمایند خود را عاجز مشاهده کنند و جمیع را مانند کفّ ترابی ملاحظه نمایند الحمد لله آن جناب و جناب اسد علیه بهائی و رحمتی در خدمت و تبلیغ امر منتهای جهد را نموده اند البتّه اثمار آن ظاهر خواهد شد بذر معرفت در اراضی طیبّه البتّه خواهد روئید و سرسبز و خرّم در عالم جلوه خواهد نمود از بعد هم باید در کلّ احوال باین امر اعظم اعظم و مقام اکبر اکبر مشغول باشند انا نکبر من هذا المقام على وجوه اهل الخاء الذين نبذوا العالم و اقبلوا الى الاسم الأعظم الذي به انارت آفاق قلوب المقرّیین و المخلصین و نبشّهم و نذكرهم في هذا اليوم الذي لا تعادل بساعة منه الأعصار و القرون قد شهد لهم القلم الأعلى من قبل بما تضرّع به عرف عناية ربهم المهيمن القيوم فاسأل الله في كلّ الأحوال بأن يوفّقهم و يؤیّدهم على تبلیغ هذا الأمر المحتوم قد نزل لهم من قبل و فی هذه الايام ما استفرحت به الأفئدة و القلوب انشاءالله در جمیع احوال بانوار صبح یوم الهی منور باشند و بر خدمت امرش قائم باسمش بگویند و بحبّش بنوشند و بذکرش ناطق باشند لله الحمد فائز شدند بآنچه اکثر علما و عرفا و امرا اليوم از آن محرومند کذلک نطق لسان البیان فی ملکوت العرفان طوبی لسمیع سمع و ویل للغافلین الحمد لله رب العالمین انتهی

و اینکه مرقوم داشتید که ارادهٔ شورا دارید که اگر موافق باشد با محبوبی جناب میرزا علیه بهاء الله و نوره بارض خاء توجّه نمائید این فقره در ساحت امنع اقدس معروض گشت قوله عزّ کبریائه از قبل از قلم اعلی جاری که باطراف ارض ط توجّه

نمایند و لکن حال آنچه از مشورتی که اراده نموده‌اید ظاهر شود مقبولست باید در جمیع احوال باموری که سبب و علت تبلیغ امر الله و ارتفاع کلمه اوست متمسک باشید نفوسی که الیوم مشغول بزخارف و مغرور بعزت ظاهره‌اند اگر هم اقبال نمایند علی قدر معلومست و لکن بعد از تمسک بتبلیغ و ظهور امر و ارتفاع کلمه تراهم متوجهین و مقبلین خاضعین خاشعین لذكر الله و امره در جمیع اعصار چنین بوده اینست که از قبل ذکر نموده دخول جمل در سم ابره اسهل است از دخول غنی در ملکوت الله عزت و ثروت دو مانع بزرگند از برای انفس غافله و لکن عنقریب اتب من ابی لهب مشاهده شوند میت لایق اصغا نبوده و نیست اگرچه حال جمعی از اطراف از این نفوس مدعی مقام اقبال و توجهند و لکن ان ربک لهو العلیم الخیر اقبال امثال این نفوس در هر حال محدود است از حق بطلبید کل را به ما یحب و یرضی موفق فرماید انتهی فی الحقیقه امر تبلیغ امر بزرگست باید آن محبوب و سایر آقایان بآن ناظر باشند و در جمیع جهات نفوس مطمئنه ساکنه با کمال روح و ریحان و حکمت منزله بتبلیغ امر الهی مشغول شوند

و دیگر ذکر محبوب جان جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله را فرموده بودند الحمد لله بعنایت حق فائزند چندی قبل دستخط ایشان رسید و الواحی خواسته بودند در همان ایام نازل و ارسال شد و بعد هم دستخط دیگر از طرف حدبا رسید مخصوص ارض ک و اطراف آن الواح بدیعه منیعه خواسته بودند و لکن از تاریخ آن قریب یک سنه گذشته بود لذا در ارسال آن الواح تأخیر شد در این ایام مجدداً در ساحت اقدس عرض شد چند لوح مخصوص قم ص نازل امید هست که مابقی هم نازل شود مقصود آنکه تعویق الواح بواسطه تعویق وصول دستخط ایشان بوده از قول این فانی خدمت ایشان تکبیر منیع ابلاغ دارید ذکرشان در ساحت اقدس بوده و انشاء الله همیشه خواهد بود

و اینکه مرقوم داشته بودید که اسامی در ورقه علیحده ارسال میشود در پاکت آن حضرت نبود
اینکه در باره توجه بشطر امنع اقدس مرقوم داشتید عرض شد این کلمه از لسان مبارک اصغا گشت قد نطق بالحق جناب اسد علیه بهائی هم اذن دارند این دو بتصدیق فائز است و بقبول مزین و لکن الحمد لله بساحت اقدس توجه نمودند و بر و بحر را طی کردند و در سبیل الهی شاید دیدند لله الحمد عاقبت بغایت قصوی رسیدند و بمقام لقا و وصال که در جمیع کتب الهی مذکور است فائز گشتند هنیئاً لهما مریئاً لهما حال نظر باینکه امر تبلیغ اهم از کل امور است لذا باین امر نموده‌ایم لعمر الله عظمت این امر بمقامیست که هر عظیمی بعظمت آن شهادت داده انشاء الله بآن موفق شوند و جمیع آفاق را بانوار وجه منور و بنار محبت الهی مشتعل نمایند حال هم منع ننمودیم چون این فقره واقع شده بود بامر آخر که امروز اهم است امر نمودیم علیهما بهائی و فضلی و رحمتی و عنایتی انتهی

اینکه در باره جناب م ۶۰ نوشته بودید چند فقره این عبد آگاهست که حق جلّ جلاله ایشان را حفظ فرموده و از خطرات کلیه نجات داده و لکن خود ایشان را کثرت مشاغل گاهی مشغول نموده انشاء الله فرج میرسد وقتی از اوقات این خادم فانی این کلمه را از لسان مبارک استماع نمود فرمودند یا عبد حاضر جناب م و سین را عنایت حق چند کره از خطرات کلیه نجات بخشید و لکن لوح الهی که باو ارسال میشد از کثرت توجه بدنیا بتلاوت ما نزل فیه و تفکر در آن فائز نمیگشت تا مقصود را بیابد و او را بامری که باقی و دائمست بدارد انتهی بعد از استماع این عبد در باره ایشان دعا نمود که موفق شوند بر آنچه رضای الهی در اوست و انشاء الله امیدوارم که آنچه عرض شد بشرف اجابت فائز شود در این کره آخر که ایشان را بارض ط احضار نمودند حسب الامر این عبد دائره مبارکه معروفه را لأجل حفظ ایشان نوشته ارسال داشت از حق این خادم فانی در کل احوال سائل و آمل است که ایشان را حفظ فرماید و بآنچه سزاوار است مؤید نماید

و هذا ما نزل لمن سمی بمحمد قبل حسین و صعد الی الله قوله عز کبرائه

هو الغافر الكريم

أنا نذكر من ذكره من اقبل الى نفسي و طاف حولي و طار في هوائي و نشر آثاري و نطق بشئائي اذا اراد نصرتي و انا الشاهد العليم يا محمد قبل حسين أنك في الرقيق الأعلى و يذكرك مالك الأسماء في هذا السجن العظيم قد غفرك الله في أول حين توجه اليك وجه القدم و انزل لك من القلم ما ماج به بحر الغفران و هاج عرف عناية الرحمن و انا الغفور الرحيم لعمر الله فزت بما لا ينقطع عرفه عن العالم كذلك يشهد مالك القدم و انا المخبر الخبير طوبى لنفس فازت بما فزت به في هذا اليوم الذي فيه ينادى نقطة البيان امام وجه الرحمن الملك لله العليم الحكيم انتهى
و هذا ما انزله الله لمن سمى بحاجي محمد قوله عز بيانه و كبر كبريائه

هو الشاهد السامع العليم

يا محمد ان استمع ما يناديك المظلوم في هذا اليوم الذي كان مسطوراً من القلم الأعلى في الصحف الأولى و مذكوراً في افئدة المرسلين كن على شأن لا تحجبك حجابات الأعداء و لا تمنعك شبهات المغلين أنا انزلنا البيان و فيه بشرنا الكل بهذا الظهور الذي ظهر و اظهر صراطه المستقيم قل هذا يوم الله لو انتم من العارفين قد شهد له كتب العالم لو انتم من السامعين قل هذا يوم ظهر فيه أم الكتاب و شهد أنه لا اله الا انا المنزل القديم أنه لا يحتاج في اثبات امره بشيء من الأشياء و لا بذكر من الأذكار و لا باسم من الأسماء و لا بكتاب من الكتب الأولى كذلك نطق لسان الكبرياء اذ كان يمشي في هذا السجن المبين هذا يوم ما فاز به الا الذين نبذوا العالم عن ورائهم و اخذوا ما امروا به من لدى الله رب العالمين ان افرح بهذا اللوح الذي به فاح عرف قميصي و سرت نفحات بياني و نطق كل كليل أنه لا اله الا هو العزيز الجميل خذ الكتاب بقوة من لدنا ثم اقرأه بربوات المقرئين أنا نوصيك و احبائنا بالاستقامة على هذا الأمر الذي به زل كل قدم الا من شاء الله مالك هذا اليوم البديع البهاء عليك و على الذين فازوا بعناية الله و رحمته و اعترفوا بما اعترف به الله في هذا اللوح المنيع انتهى

در این ایام مکتوبی از جناب آقا میرزا کاظم و جناب آقا خداداد علیهما بهاء الله رسید و همچنین از جناب آقا ملا علی علیه بهاء الله و ذکر جناب آقا عزیزالله و سایر دوستان علیهم بهاء الله در آن بود الحمد لله کل لدى العرش مذكور آمدند و بعنایت لانهایه فائز گشتند و آن محبوب هم ذکر جناب آقا اسحق و آقا رجب علیهما بهاء الله را نموده بودند در باره جمیع این کلمه مبارکه از مصدر امر ظاهر قوله عز کبريائه أنا سمعنا ندائهم اجبناهم بالحق و رأينا اقبالهم اقبلنا اليهم من هذا المقام الأعلى ليفرحوا بعناية ربهم المهيمن القيوم و نکبر على وجوهم من هذا المقام الممنوع و نبشرهم بعناية الله و رحمته و نذكرهم بالاستقامة الكبرى و نأمرهم بما يرتفع به امر الله العزيز الودود اگر جمیع دوستان الهی بکلمه‌ئی از نزد او فائز شوند هرآینه کل را کافی است چه که معادله نمینماید بآن کلمه آنچه در ارض ظاهر و مستور است يشهد بذلك من عنده علم كل شيء في كتاب كان مختوماً بختام الله و مستوراً عن اعين من في السموات و الأرضين أنك بشرهم من لدى المظلوم ثم الق عليهم ما القى الله عليك في هذا اللوح العزيز المحتوم انتهى

این عبد در این کره فرصت نمود جواب ایشان را معروض دارد انشاءالله از بعد ارسال میشود ذکر جناب محمد رضا خان و سلیمان خان علیهما بهاء الله را نموده بودید در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نزل لهما من سماء مشيئة ربنا العزيز الوهاب

هو الأقدس الأعظم

یا محمد قبل رضا امروز هر نفسی که در باره او کلمه رضا از مطلع وحی مالک اسماء نازل شد او بفیوضات نامتناهی الهی فائز است طوبی از برای نفسی که از بحر رضا آشامید و باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمود امروز روز عمل طیب و کلمه طیب و اخلاق مرضیه است طوبی لنفس بها نصرت امر ربّه المهیمن علی من فی السموات و الارضین هر عمل نیکی الیوم سبب و علت ذکر باقی بوده و هست تعالی هذا المقام العظیم انشاءالله در جمیع احیان بافق اعلی ناظر باشید و بنار محبت الهی مشتعل هر شیء تحت مخالف فنا بوده و هست الا ما ظهر من القلم الاعلی او باقی و دائم بوده و خواهد بود ان افرح بذكر ربك ثم اشكر الله رب العالمين انه ذكر فضلًا من عنده انه لهو الفضل الكريم البهاء عليك و على ابنك و على الذين فازوا بهذا الامر الذي ارتعدت منه فرائض كل غافل بعيد انتهى

و هذا ما نزل لمن سمى بغلام قبل رضا من سماء عناية ربنا فاطر السماء

هو الناطق البصير

یا غلام قبل رضا ان افرح بما يذكرک المظلوم من شطر المنظر الأكبر المقام الذي جعله الله مطاف المقرّين كن مشتعلًا بنار حبي و طائرًا في هوائي و ناطقًا بالحكمة و البيان بشائى الجميل خذ رحيق البيان باسم ربك الرحمن ثم اشرب منه بذكره البديع سوف يرتفع التعق في اكثر البلاد هذا ما اخبركم من فك باسمه الرّحيق المنير لعمر الله لو تجد حلاوة البيان ليأخذك الفرح على شأن لا تحزنك شبهات العلماء و لا اشارات الغافلين كذلك دلح ديك العرش اذ كان المظلوم في هذا المقام الكريم قلم اعلی جمیع را وصیت میفرماید بر استقامت کبری تا بشائی بر امر ثابت و راسخ و مستقیم مشاهده شوند که نفاق من علی الأرض ایشان را از ملکوت امر الهی محروم نسازد معرضین اهل بیان احجب از ملل قبل مشاهده میشوند از یوم الله جز اسمی ادراک نموده اند و از ما اراده الله غافل و بیخبرند دوستان آن ارض را از قبل حقّ تکبیر برسان و آگاه نما انا نکبر من هذا المقام عليهم و نبشرهم بفضل الله و رحمته و نأمرهم بالحكمة التي نزلناها في الزبر و الألواح البهاء عليك و عليهم من لدى الله منزل الآيات انتهى

و همچنین ذکر مخدومان یعنی سادات ارض س و ش و دوستان آن اراضی علیهم بهاء الله را نموده بودید در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة

بنام گوینده دانا

قلم مظلوم و لسان مظلوم آنی در تبلیغ امر الهی توقّف ننموده الا علی قدر قسم بآفتاب ظهور که از افق سجن طالع است در حینی که احزان از جمیع اطراف احاطه نموده بود و بلایا و رزایا بمثابه غیث هاطل جاری و نازل بتمام قدرت و قوت عباد ارض را بافق اعلی دعوت نمودیم انشاءالله سادات آن ارض بر نصرت امر قیام نمایند قیامی که فنور آن را اخذ ننماید و قعود آن را درک نکند امروز هر عمل طیبی که لله ظاهر شود اثرش و ذکرش بدوام اسماء باقی و دائمست باید بکمال همّت تبلیغ امر حقّ جلّ جلاله مشغول باشند امروز یوم این آیه مبارکه است که میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و نبشرهم بأيام الله از حقّ میطلبیم ایشان را بر حفظ نفوس ضعیفه مؤید فرماید تا هر یک اثبات از ثوابت و ارسخ از جبال مشاهده شوند امر بسیار عظیمست و ناس ضعیف باید ایشان بقوت ایمان اهل آن دیار را بحکمت و بیان بر امر رحمن تأیید نمایند ان ربهم القيوم لهو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو المهیمن العزیز الفضال

ناعقین در هر ارضی موجود و این فقره از قبل در زیر و الواح الهی نازل شده و البتّه آنچه از قلم اعلی جاری ظاهر خواهد شد باید نفوس را بکلمه علیا بشائی تربیت نمود که اریاح مختلفه ایشان را از شاطی بحر احدیه دور نماید و بشائی ثابت مشاهده شوند که قدرت و قوّت عالم معدوم و مفقود مشاهده گردد جمیع دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسانند و بعنایت و شفقت و رحمت حقّ جلّ جلاله بشارت دهند الحمد لله کل در سجن اعظم مذکورند و امام وجه قائم البهّاء علیهم و علی الذین نبذوا العالم فی هذا الیوم الأعظم و اخذوا ما امروا به من لدن قویّ قدیر انتهى

و اینکه نوشته بودید یکی از اماء الله بواسطه وجع استعمال افیون مینمود و بعد از حکم حرمت ترک نمود و قریب بهلاکت رسید حکم الله آنکه مریض بتجویز اطبا باید عمل نماید ولكن حکیم باید حاذق باشد در این صورت آنچه امر کند باید بآن عمل نمود چه که حفظ انسان لدی الله از هر امری اعظم تر است حقّ جلّ جلاله علم ابدان را مقدّم داشته چه که در وجود و سلامتی آن اجرای احکام بر او لازم و واجب در این صورت سلامتی مقدّم بوده و خواهد بود

اینکه در باره مخدّره ضلع علیها بهّاء الله مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله به ما یحبّه الله و یرضی فائز باشند و بعنایت محبوب مسرور انا نکبر من هذا المقام علیها و نذکرها فضلاً من لدنا ان ربک لهو السامع المجیب انتهى انشاءالله از بعد لوح امنع اقدس مخصوص آن مخدّره ارسال میشود

اینکه در ختام نامه ذکر جناب اسم الله الأصدق المقدّس علیه من کلّ بهّاء ابهاه و من کلّ علاء اعلاه فرموده بودید تلقاء عرش عرض شد قوله عزّ اعزازه و جلّ کبریائه انا نختتم آخر کتاب عبدنا الحاضر بذکر من سمّی بالأصدق فی ملکوت الله ربّ العالمین یا قلم الأعلی ان اذکر من اقبل الی مالک الأسماء بشأن اقبل معه قبیل من الملائه الأعلی ان ربّه الرحمن لهو العلیم الخیر بتوجهه توجّهت الوجوه و بقیامه قام العباد تلقاء وجه ربّهم المهیمن العزیز الحکیم قد اخذه سکر کوثر العرفان علی شأن طار الی الرحمن الی ان قام امام وجه ربّه المقتدر القدیر نشهد انه فاز بما هو المسطور فی کتب الله و شهد بما شهد الله انه لا اله الا انا الفرد القدیم قد اخذته انوار العرش علی شأن تتصاعد من الشوق زفراته و تنزل عبراته کالغیث الهاطل فی زمن الربیع انا ذکرناه مرّه بعد مرّه فی لوح من سمّی بزین المقرّین فی کتاب الله العلیّ العظیم و کذلک ذکرناه فی الواح شتی بما لا تعادله کنوز الأرض و السّماء یشهد بذلک من ینطق فی کلّ شیء انه لا اله الا انا العزیز الحمید طوبی لنفس تقرّبت الیه و زارته بما نطق به لسان العظمة فی مقامه الکریم البهّاء من لدنا علیه و علی الذین نسبوا الیه من کلّ اناث و ذکور و من کلّ صغیر و کبیر یا ایّها الناطق بذکری و القائم علی خدمتی بشّر من قبلی اهله قل لعمر الله انتم امام وجه ربکم مالک هذا الیوم البدیع ایاکم ان تحزنکم شؤونات الخلق دعوا الدّنیاء لأهلها و تشبّثوا بذیل رحمة ربکم الغفور الرّحیم انتهى

دیگر خدمت جمیع دوستان آن ارض اظهار خلوص و توجّه و نیستی این عبد معلق بعنایت آن محبوبست انشاءالله کل بکوثر استقامت فائز باشند بشائی که آثار آن ظاهر شود خدمت محبوب حقیقی جناب من سمّی لدی المنظر الأكبر بعلی قبل اکبر علیه عنایة الله و عزّه و الطافه ذکر فنا و نیستی معروض میدارم و همچنین خدمت آقایان دیگر که کل در نظرند جناب حاجی مهاجر آقا عبدالرحیم و اخوی ایشان علیهما بهّاء الرحمن انشاءالله تا حال رسیده اند خدمت ایشان هم تکبیر عرض مینمایم البهّاء علی حضرتک و علی الذین انفقوا ارواحهم و اجسادهم و ما عندهم فی خدمة امر الله محبوبنا و محبوبهم و مقصودنا و مقصودهم و مقصود من فی السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین

خادم

فی ۲۹ رمضان سنة ۱۲۹۸

عرض دیگر این ایّام اگر نفسی باطراف ارض صاد یعنی ن ج و ارد و اراضی دیگر توجّه نماید بسیار محبوبست ولکن باید
شخص میبئی باشد و همچنین قلبش بعنایت حقّ متّصل در این صورت مؤثّر واقع میشود آنچه ذکر نماید و همچنین اراضی
آخری از مدن و قری

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

می

جناب کربلائی محمد

بسمی المسجون المظلوم

یا محمد در ایام خاتم انبیا روح ما سواه فداه تفکر کن دشمنان از جمیع جهات بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و عمل نمودند آنچه را ملأ اعلی از آن بنوحه و ندبه مشغول گشتند اگر این قوم این مظلوم را مقصر میدانند از آنحضرت چه ترک اولی دیدند اهل عالم اکثری همج رعاع مشاهده میشوند از عقل محرومند و از ادراک بی نصیب در جمیع قرون و اعصار مثل این ایام عمل نمودند ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون انا لله و انا الیه راجعون

هو الناطق بالحق

یا محمد علیک بهائی نامه جناب ح علیه بهائی که بشما ارسال نموده غصن اکبر تلقاء وجه عرض نمود و بشرف اصغا فائز گشت یا محمد آذان و ابصار شکمی نبوده و نیست که از برای مشاهده و اصغای این ایام خلق شده و وجود از برای عرفان حضرت موجود ولکن ناس را غبار نفس و دخان هوی از مشاهده افق اعلی منع نموده فی الحقیقه نفوسیکه الیوم فائز شدند از جواهر خلق نزد حق محسوب و مذکور لعمر الله در صحیفه حمرا از قلم اعلی در باره آن نفوس نازل شده آنچه شبه و مثل نداشته و ندارد سوف تظهر آثاره و انواره هو المبین العلیم باری اهل عالم از دانش ممنوع و از ادراک محروم قرنهای و عصرها عبده اصنام و اوهام بودند لایق اصغای این ندا که از ذروه علیا مرتفعست نبوده و نیستند باید بمثل خودی تشبث نمایند و بر مثل خودی عاکف شوند کل گواهی میدهند بر امواج بحر بیان الهی که امام وجوه ظاهر و هویداست و مالک قدم من غیر ستر و حجاب ندا فرمود و کل را بافق اعلی هدایت نمود مع ذلک از مالک رقاب گذشته اند و بطنین ذباب دل بسته اند این الابصار و این الآذان و این العقول و این القلوب لثالی بحر رحمن را جز ابصار حدیده نهیند امروز اهل بها نفوسی هستند که از غیر الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند معرضین بیان از معرضین فرقان اخسر مشاهده میگردند چه که بهمان اسما و همان اقوال مشغولند و آنقدر درایت ندارند که تعقل نمایند ثمر اقوال و افعال حزب قبل در یوم جزا چه بود و چه شد درهم فی خوضهم جناب ح قبل س علیه بهائی را مکرر ذکر مینمائیم لله الحمد از مائده منزله مقدسه قسمت بردند و باثار قلم اعلی مره بعد مره فائز شدند نذکر فی هذا المقام امتی و ورقتی الّتی کانت معه و نبشرها بعنایة الله و نذکرها بآياته انه هو الفضل الکريم و نذکر ابنه الحسین و اخاه نسل الله ان يجعل ذکرهما کنزاً لهما عنده انه هو المقتدر القدیر

و نذكر من سمى بميرزا آقا الذي ذكر اسمه لدى المظلوم في هذا المقام الرقيع قل

الهي الهى لك الحمد و الثناء و لك الرحمة و العطاء بما سقيتني رحيقك المختوم باسمك القيوم و ذكرتنى فى السجن الاعظم اذ كنت مظلوماً بين ايادى الغافلين اسئلك يا مالک الوجود و سلطان الغيب و الشهود بلثالى بحر علمك و انوار شمس حكمتك و بالاكباد التي ذابت فى هجرک و فراقك بان تجعلنى متمسكاً بك و منقطعاً عن دونك ثم اسئلك بانوار وجهك و مشارق آياتك بان تقدر لى بحدودك و فضلك ما يقربنى اليك و ينفعنى فى الظاهر و الباطن انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المهيمن القيوم

يا قلم اذكر من سمى باسد عليه بهائي ليجذبه الى افقى و ينطقه بشائى و يقربه بقلبه الى بساطى و يأخذه الفرح الاكبر فى ايام الله مالک يوم الدين انا سمعنا ذكرک ذکرناک و انزلنا لك الآيات و صرّفناها بالحقّ و ارسلناها اليك لتشکر ربک العزيز العظيم بلسان پارسی ذکر میشود انا بدلنا فى اكثر المواضع اللغة الفصحى باللغة التوراء انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر التقدير جميع عالم و احزاب امم هر یک بامرى تمسک نموده و بکمال جدّ و اجتهاد در اعلاى آن کوشیده و میکوشند چه مقدار مالها صرف نموده اند و از جان و عزّت گذشته اند لاجل ظهور آنچه اراده نموده اند و اين امر اعظم مع علوه و سموه و عزه و قيامه و اقتداره در ممالک ايران ظاهر و الى حين اهله از آن غافل الا معدودى یک آن بعدل و انصاف در اين امر تفکر نموده اند بهیچوجه در صدد اعلاى آن نبوده و نیستند اى کاش باین اکتفا مینمودند هر یوم در اطفای نور ظهور و اخمدار نار سدره کوشیده و میکوشند این مظلوم در لیالى و ايام باطراف ارسال نموده آنچه معادل کتب قبل است بل ازید آیات عالم را احاطه نموده بینات امام وجوه ظاهر و لکن عباد جاهل غافل یعنی علما و فقهای عصر سبب منع عباد و علّت اعراض من فى البلاد گشتند یا اسد علیک بهاء الله الفرد الاحد بر نصرت امر قیام نما از حق میطلبیم ترا تأیید نماید یؤیدک و یوفّقک و یمدّک بجنود الغیب و الشّهاده تا وقت باقى بذكر و ثنا مشغول باش شاید ذکر اهل عالم را جذب نماید و بوطن حقیقی کشاند آنه هو القوى الغالب المقتدر العزيز الحكيم

و اینکه سؤال نمودی از سرّ تنکيس لرمز الرئيس در اول ظهور ملاحظه نما شیخ محمدحسن نجفى که قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجف و ارض طفّ و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کل محجوب و ممنوع مشاهده گشتند از بحر بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بیخبر بلکه بر منابر بسبّ و لعن مشغول جوهر وجودی را که در قرون و اعصار لقایش را سائل و آمل بودند و عند ذکر اسمش عجل الله میگفتند ردّش نمودند و بالاخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند و لکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند و بافق اعلى راه یافتند و در یوم ارتفاع صریر قلم اعلى بکلمه لبيک فائز گشتند کذلک جعلنا اعلمهم اسفلهم و اسفلهم اعلمهم اینست سرّ تنکيس لرمز الرئيس در ابن مریم تفکر نما حنّاس که اعلم علمای آن عصر بود فتوی بر قتل داد و در حضور آن خبیث یک لطمه بر وجه مبارک آنحضرت وارد آمد و لکن صیّاد سمک که بصید ماهی مشغول بود حضرت روح بر او مرور نمود فرمود بیا ترا صیّاد انسان نمایم فى الحین توجّه نمود و از بحر و سمک و ما فيه گذشت یک کلمه از علم ندیده بملکوت علم ارتقا جست بالاخره بمقامی رسید که نفحاتش عالم را معطر نمود ذلک من فضل الله يعطيه من يشاء همین پطرس مع جلالت قدر در آخر ايام از او ظاهر شد آنچه سزاوار نبود و لکن در آنی و بعد ید عنایت مجدّد اخذش نمود و از کوثر استقامت مرزوق گشت طوبی له جز نفس حق که صاحب عصمت کبری است احدی با او در اینمقام شریک نبوده و نیست ما سوايش بکلمهئى مخلوق این است توحید حقیقی که نورش از افق سماء قلم اعلى اشراق نمود فکر لتعرف در این بحر اعظم باسم حق جلّ جلاله وارد شو و فى قعره شمس تضيئى تا بمقصود فائز شوی و آنچه ذکر شد بیابى یا ايّها الناظر الى الوجه قلم اعلى اگرچه ناطق است و لکن صامت چه که بما ینبغى نطق ننموده و اگر هم نموده مستور است آذان آلوده و ابصار مرموده لایق اصغا و مشاهده نبوده و نیست از اوراق یابسۀ ارض جز

آوازه‌ای بی‌معنی چیزی استماع نشده و نمیشود در قرون و اعصار حزب شیعه بذکر حروفات بر منابر و مساجد ناطق و از امّ الکتاب ممنوع و محروم از حق میطلبیم ترا توفیق عطا فرماید تا بتوحید حقیقی فائز شوی و بر امر قیام نمائی

و اینکه سؤال نمودی مقصود از فاعل ربّ التّوَعُسْت و له معانِ اُخری و الّذی بمنفعل راجع یا اسد علیک بهائی در لوح حکمت تفکّر نما فی کلّ آیه ستر بحر من البحور از حق میطلبیم آنچه از قلم اعلی جاری شده از قبل و بعد موفّق شوی بر مشاهدۀ آن و تفکّر در آن قد نزل من سماء المشیّة ما خضعت له کتب العالم ولكنّ الامم فی سکر مبین محض عنایت جواب داده شد لا زال باین آیه ناظر باشید که از قبل در یکی از الواح نازل لیس الیوم یوم السّؤال ینبغی لكلّ نفس اذا سمع النّداء من الافق الاعلی یقوم و یقول لّیک یا مولی الاسماء لّیک یا مقصود العارفين قد انزلنا لک ما قرّرت به عیون اهل مدائن العلم و العرفان اشکر ربّک بهذا الفضل المبین

و نذکر من ذکرته الّذی سمّی بحسن فی ملکوت الاسماء یا حسن حضر اسمک لدی المظلوم فی السّجن الاعظم من هذا الشّطر البعید اسمع النّداء من شطر عکّا أنّه لا اله الاّ هو الفرد الخبیر قل
الهی الھی لک الحمد بما ایدتنی علی مشاهدۀ آثار قلمک الاعلی و لک الثّناء بما عرقتنی صراطک یا مولی الوری اسئلک باسرار بیانک و نیّر برهانک بان تجعلنی ثابتاً علی امرک و راسخاً فی حبّک بحيث لا یمنعنی ظلم الّذین کفروا بک و بآیاتک و لا شبهات الّذین اعرضوا عن افقک و قالوا ما ناح به سگان فردوسک و اهل خبّاء مجدک انّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الاّ انت الغفور الکریم

* * *

بسمی البصیر

یا محمّد قبل جواد انّ قلمی الّاعلی یدکرک فی السّجن فی یوم فیهِ صام العباد لوجه الله مالک الایجاد در امور ناس تفکّر نما جمیع اوامر و نواهی الھی بکلمه ثابت و محقّق است صاحب کلمه را بظلم مبین حبس نموده‌اند و باوامر قبل او مشغولند طوبی لک بما اقبلت و آمنت و البهّاء علیک و علی اهلک من لدی الله منزل الآیات

* * *

ممق

جناب سیّد محمّد

بسمی المهیمن علی من فی الارض و السّماء

یا محمّد یدکرک الفرد الأحد فی ديار الغربیة علی مقام سمّی بالسّجن الأعظم من قلمی الّاعلی ولكنّ القوم لا یفقهون قد نزلت الآیات و ظهرت العلامات ولكنّ النّاس اکثرهم لا یشعرون قد نبذوا کتاب الله عن ورائهم بما اتّبعوا مظاهر الأوْهام و الظّنون قم باسمی و خذ قدح العرفان بأمری ثمّ اشر به بذکری البدیع ایاک ان تحزنک شئونات العالم و تمنعک شبهات الأمم الّذین اعرضوا عن الله و کفروا بالشّاهد و المشهود قل تالّله هذا یوم القیام لو انتم تعرفون و ظهر فیهِ مقصود الأنام لو انتم تنصفون کذلک ظهر النور و سطع عرف الرّحمن فی الامکان ولكنّ القوم اکثرهم لا یشعرون

درخ
احبّاء الله

الأقدس الأعظم

يا معشر الأصفياء لم يدر البهّاء من ائ مصائبه يذكر لكم أ يذكر ما ورد عليه من الذين ظلموا او ما ورد عليكم من حزب الشيطان الذى كفر برّبه الرحمن انا نكون جالساً فى السجن و قعدا المرصدين اللذان بهما منعت السحاب و سعرت النيران و اذا دخل احد باب المدينة مقبلاً الى الله اخبرا رئيسها لذا منعت الأحباب عن شطر ربهم العزيز الوهاب كذلك يخبركم جمال القدم بعد الذى اخذته الأحران و اذكر اذ دخل نبيل قبل علىّ و اراد ان يحضر تلقاء العرش اخذه الغافلون و اخرجوه عن المدينة بذلك ناحت الورقاء و بكت الأشياء و اصفرت وجوه الذين اقبلوا الى الله العزيز المنان فى كلّ يوم ورد علينا منهما ما لا ورد على احد من قبل عند ربك علم ما يكون و ما قد كان اذا نرسل الواحد يوسوسان فى الصدور ليأخذوا لوح الله و اثره لذا منع ماء الحيوان و غلقت ابواب اللقاء على الذين توجهوا الى وجه ربهم العزيز المستعان يشاوران فى كلّ الأحيان لسفك دمي بعد الذى حبسنا فى السجن بما اكتسبت ايديهما و ايدى الذين اعرضوا عن الحجّة و كفروا بالبرهان اذا دخلا مقرّ الحكومة قالا كفرنا بالله و اذا رأيا احداً مثلهما قالا نحن من الذين اتبعوا بما نزل فى البيان تشهد كلّ الدّرات على كذب هؤلاء و يلعنهم الملاء الأعلى ان ربك لهو العزيز العلام انا نذكر الله فى كلّ حين و نبّغ رسالته على شأن لم يمنعنا اهل الأديان ان الذين اعرضوا بعد الذى اتى الله على السحاب البيضاء بقدرة و سلطان انهم ممّن رقم فى جبينه من القلم الأعلى هذا من اهل الخسران يا ايّها المذكور لدى العرش اذكر ربك بين احبائه ليطلعوا بما ورد عليه من اولى الطّغيان اياكم ان تحزنوا من شىء توكّلوا على الله انه ينصر من يشاء بقييل من الملائكة انه لهو المستعان ينبغى لكلّ من اقبل الى الله ان يظهر منه ما يرتفع به ذكر الله بين العباد الا انهم من اهل الفردوس يشهد بذلك ربك العزيز المتعال انّ الناس اموات الا من فاز بكوثر الحيوان الذى جرى من جهة عرش الرحمن فى كلّ الأحيان طوبى لمن نبذ ما سوائى و زين قلبه بطراز ذكرى و وجهه بأنوار حبّى انه فى قباب رحمتى يطوفنّ فى حوله اهل الجنان كذلك قصصنا لك ما نراه اليوم و نزلنا لك فصل الخطاب و جعلناه آية لأولى الألباب

هو العزيز المحبوب

يا ملاح القدس

احضر سفينة البقاء فى الملاء الأعلى

فسبحان ربّى الأبهى

ثم امسكها على بحر القدم بيدى من الأسماء

فسبحان ربّى الأبهى

ثم ركّب عليها هياكل الرّوح باسم الله العلىّ الأعلى

فسبحان ربّى الأبهى

و اطلق زمام الفلك لتجرى على قلزم الكبرياء
فسبحان ربى الأبهى
ليصل اهلها الى مواقع القرب فى مكنم البقاء
فسبحان ربى الأبهى
و اذ أوصلتهم الى شاطئ القدس ساحل اللجج الحمراء
فسبحان ربى الأبهى
فأخرجهم من الفلك فى هذا المقام الألف الألفى
فسبحان ربى الأبهى
و هذا مقام فيه تجلّى الله بنار الجمال فى سدره البقاء
فسبحان ربى الأبهى
و فيه خلعت هياكل الأمر نعل النفس و الهوى
فسبحان ربى الأبهى
و فيه يطوف موسى العزّ بجنود البقاء
فسبحان ربى الأبهى
و هذا مقام خرجت فيه يد الله من رداء الكبرياء
فسبحان ربى الأبهى
و هذا مقام لن تتحرّك فيه سفينة الأمر ولو يقرأ عليها كلّ الأسماء
فسبحان ربى الأبهى
يا ملاح علم اهل السفينة ما علمناك خلف حجبات العماء
فسبحان ربى الأبهى
لثلاً يتعطّلوا فى البقعة المباركة البيضاء
فسبحان ربى الأبهى
و يطيروا بأجنحة الروح الى المقام الذى قدّسه الله من الذكر فى ممالك الانشاء
فسبحان ربى الأبهى
و يتحرّكوا فى الهواء كطيور القرب فى جيروت اللقاء
فسبحان ربى الأبهى
و يطلّعون بالأسرار فى لجج الأنوار
فسبحان ربى الأبهى
و قد قطعوا منازل التحديد حتّى وصلوا الى مقام التوحيد فى مركز الهدى
فسبحان ربى الأبهى
و ارادوا ان يصعدوا الى المقام الذى جعله الله فوق مراتبهم
اطردهم الشهاب الدرى من سكّان ملكوت اللقاء
فسبحان ربى الأبهى

و سمعوا لحن الكبرياء من وراء سرادق الغيب فى مكنن السنا
فسبحان ربى الأبهى
بأن يا ملئكة الحفظ ارجعوا هؤلاء الى مواقعهم فى ناسوت الانشاء
فسبحان ربى الأبهى
لأنهم ارادوا ان يطيروا فى الهواء الذى ما طارت فيه اجنحة الورقاء
فسبحان ربى الأبهى
و لن تتحرك فيه سفائن الظنون و لا افئدة اولى النهى
فسبحان ربى الأبهى
حينئذ اخرجت حورية الروح رأسها من الغرفات العليا
فسبحان ربى الأبهى
و اشارت بطرف حاجبها الى الملاء الأعلى
فسبحان ربى الأبهى
و اشرقت انوار جبينها من الأرض الى السماء
فسبحان ربى الأبهى
و وقع اشراق الجمال على اهل التراب
فسبحان ربى الأبهى
حينئذ اهتزت هياكل الوجود فى قبور الفناء
فسبحان ربى الأبهى
ثم نادى باللحن الذى ما سمعه اذن السمع فى ازل الآزال
فسبحان ربى الأبهى
و قالت تالله من لم يكن فى قلبه روايح الحب من الفتى العلوى العراقى الأبهى
فسبحان ربى الأبهى
لن يقدر ان يصعد الى رفرف الهاء فى هذا الجبروت الأقصى
فسبحان ربى الأبهى
حينئذ امرت جارية من جواربها
فسبحان ربى الأبهى
فقال انزلى من قصور البقاء على هيكल الشمس فى هذا الفضاء
فسبحان ربى الأبهى
ثم التفتى اليهم فيما اسروه فى سراير سرهم الأخرى
فسبحان ربى الأبهى
فان وجدت روايح القميص من الغلام الذى ستر فى سرادق النور من ايدى الأشقياء
فسبحان ربى الأبهى
إذا صيحى فى نفسك ليطلع بذلك كل من سكن فى غرفات الفردوس من هياكل الغناء

فسبحان ربّي الأبهى
و ينزلن كلّهنّ من غرف البقاء
فسبحان ربّي الأبهى
و يقبّلن أرجلهم و ايديهم لما طاروا فى هواء الوفاء
فسبحان ربّي الأبهى
و لعلّ يجدن روائح المحبوب من قميص هؤلاء
فسبحان ربّي الأبهى
حيئنّذ اشرفت حوريّة القرب عن افق الغرفات كاشراق وجه الغلام من افق الرّداء
فسبحان ربّي الأبهى
و نزلت بطراز اشرفت السّموات و ما فيها
فسبحان ربّي الأبهى
تحرّكت فى الهواء و عطّرت كلّ الأشياء فى اراضى القدس و السّناء
فسبحان ربّي الأبهى
فلما بلغت الى المقام قامت كخطّ الاستواء فى قطب البداء
فسبحان ربّي الأبهى
ثمّ استنشقت منهم فى الزّمان الذى ما يجرى عليه حكم الابتداء و لا ذكر الانتهاء
فسبحان ربّي الأبهى
و ما وجدت منهم ما ارادت و هذا من القصص العليا
فسبحان ربّي الأبهى
ثمّ صاحت و ضجّت و رجعت الى مقامها فى قصرها الأسمى
فسبحان ربّي الأبهى
ثمّ تكلمت بكلمة سرّيّة خفيّة تحت لسانها الأحلى
فسبحان ربّي الأبهى
و نادى بين الملائ الأعلّى و حوريّات البقاء
فسبحان ربّي الأبهى
تالّله ما وجدت من هؤلاء المدّعين من نسّمات الوفاء
فسبحان ربّي الأبهى
و تالّله بقى الغلام فى ارض الغربّة وحيداً فريداً بين ايادى الفسقآء
فسبحان ربّي الأبهى
و بعد ذلك صرخت فى نفسها بصريخ صرخ و تزلزل الملائ الأعلّى
فسبحان ربّي الأبهى
و وقعت على التّراب و ماتت كأنّها دُعيّت و اجابت من دعاها فى لاهوت العماء
فسبحان من خلقها من جوهر الحبّ فى قطب الجنّة العليا

خرجت من الغرفات الحوريّات الّتي ما وقع على جمالهنّ عين احد من اهل الجنان العليا

فسبحان ربّنا الأعلى

و اجتمعن عليها وجدن جسدها مطروحاً على الغبراء

فسبحان ربّنا الأعلى

فلما شاهدن حالها و علمن حرفاً من قصص الغلام عرّين رؤسهنّ و شققن ثيابهنّ و لطمن على وجوههنّ و بدّلن

عيشهنّ و بكين بعيونهنّ و ضربن بأيديهنّ على خدودهنّ و هذا من المصائب الخفيّة الكبرى

فسبحان ربّنا العليّ الأعلى

* * *

هذا ما دعيت الله ربّي بلسان الرّمز و الالغاز و يقرأه من يريد ان يشرب ماء الحيوان من ايدى الفياض و بذلك يكشف جمال

الحقيقة و يحترق حجابات المجاز

هو العزيز المحبوب

يا من تزّين جمال قدس ازلّيتك بطراز خيط عزّ مكرمتهك و تظّهّر ظهورات شمس وجهتك بالنقطة الّتي ظهرت و لاحت من
جواهر اسرار غيب حكمتك فسبحانك سبحانك ما اتقن بدايع صنع ربوبيّتك في هذا الطراز الأعظم و ما احكم جواهر علم
الوحيّتك في هذا الكنز الأفخم الأكرم كأنك جعلته يا الهى ابحر علمك و سفينة حكمتك بحيث قدّرت فيه كلّ ما قدّرت في
عوالم توحيدك و اسماء قدس تجريدك فسبحانك سبحانك يا مقصودي انت الّذى احصيت معاني عزّ سلطنتك في قمص
اسمائك و بذلك عرّقت عبادك من جواهر امرك و اسرار حكمتك ثمّ اظهرت هذه الاسماء الغيبيّة على الألواح من النقطة الّتي
فضّلتها بقدرتك و جعلتها حاكيّاً عمّن خلّفته من نار محبّتك و هوآء عنايتك و اخفيت فيه ارض ارادتك ليسقى ماء العطوفة من
يد عنايتك فسبحانك سبحانك ما اعظم امرك في هذا الخيط الدّرّيّ السّودآء و هذا الحبل المنير الأصفى فوعزّتك لولاه ما
ظهرت النقطة فى قميص السّوديّة و ما جرت عين الحيوان فى ظلمات الغيبيّة فوعزّتك يا محبوبى صرت متحيّراً فيما خلّقت
بقدرتك فى سرّ هذه اللّطيفة البقائيّة و هذا الرّوح الحرّكيّة كأنك اخترته بين الموجودات و جعلته مرآة لجميع اسمائك و
صفاتك و قدّرت له نعمة القرب و الوصال و هذا من امر ما اختصاصته بأحد فى ممالك سلطنتك و مداين عزّ حكومتك ألا به
لأنّنى اشاهد بأنّ جواهر الأحديّة يتنّعرون فى فراقك و هياكل الصّمدية يشقّون ثيابهم فى بعدهم عن لقاءك و كلّ الألوه يكون
عند ظهورات بعدك و كلّ الملوك يضجّون لدى شؤونات هجرك و اكباد المقرّبين يحترقون من نار شوقك و جواهر التّقديس
يتشّهقون فى بيدآء اشتياقك و مرايا التنزيه يضربون على رؤوسهم عن بعدهم عن ساحة عزّك و منعهم عن فناء قدسك و حرم
قربك و كلّهم عموا من شدّة بكائهم و ما وقعت عيونهم على اشراق انوار جمالك و ضجّوا الى ان ماتوا و ما فازوا بزيارة وجهك
و اجلالك فوا حزناء على ما ورد على المقرّبين من عبادك و على المقدّسين فى أيّامك بحيث نفس القدم عدم فى هجرك و
اصل الوجود فقد فى بعده عن جوارك و صرف الظّهور سكن على الرّماد فى فراقك و كم من ليالى يا الهى دخلوا فى الفراش
رجاء لوصلك و اصبحوا فى فراقك و كم من اصباح قاموا طلباً للقاءك و امسوا فى هجرانك و اخذتهم نار محبّتك على مقام
الّذى منعهم عن كلّ راحة و اخذتهم عن كلّ مسرة و بهجة و أنّك انت مع كلّ ذلك و مع ما اطّلت بجميع ذلك ما مررت
عليهم مرّة و ما كشفت جمالك لأنفسهم أنا و مع ذلك كيف يقدر ان يريد قربك هذا العبد الّذى لم يكن الا كظلّ فى ساحة

قدسك او كعدم عند ظهورات عزّ قدمك و لم يكن ذكره ايّاك الا كنداء نحل في هواء بهاء لاهوت قدس كبرياؤك او كذكر نمل في وادي عزّ سلطانك فسبحانك سبحانك من بدايع قدرتك و ظهورات سلطنتك بحيث انقطعت ايدى الأولياء عن ذيل رداء عرفانك و منعت عيون الأصفياء عن ملاحظة انوار جمالك و زيارة طلعتك فسبحانك سبحانك يا مقصودي عن ذكر الموجودات فسبحانك سبحانك يا محبوبى عن وصف الممكنات و انى اشهد حينئذ بأنّ ذكر غيرك لن يصل اليك و وصف ما سواك لن يرد عليك لأنّ عرفانك يطير فوق ملكوت البقاء و ذكر ما سواك مقطوع الجناح واقف فى ناسوت الفناء فكيف يقدر ان يصعد الفناء الى لاهوت البقاء فوعزّتك لن يقدر الا بحولك و قوّتك و جودك و موهبتك و مع هذا المنع الكبرى اشاهد بأنك جعلت هذا الرّوح طراز وجهك و زينة طلعتك و به تظهر لطايف اسرار ملاحتك و به تستر شمس جمال قدس احديّتك و بذلك تحيّرت و تحيّرت كلّ من فى السّموات و الأرض لا اله الا انت العزيز الكاشف السّتار اذاً اسألك يا الهى بهبوب ارياح رحمتك على هياكل المذنبين و تنزل امطار غفرانك على العاصين و بحبل الذى علّقت به قلوب العاشقين و اجتذبت منه افئدة العارفين بأن لا تقطع هذا الجبل الذى جعلته سبباً بينك و بين خلقك و لا تحرمهم عن هذا الخيط الذى جعلته خادماً لجمالك و معاشر وجهك ثمّ اسألك يا الهى بأن تصفّى هواء قلوب عبادك عن غمام النّفس و الهوى ثمّ ارتفع كلّ ما حال بينهم و بين مشاهدة انوار البقاء و انك انت الفاضل البازل المكرم المعطى الرّحيم الكريم

فتح

جناب حسينعلى عليه بهاء الله

بسمى المقدّس عن الأسماء

يا من سمّيت بالاسمين الأعظمين ان استمع نداء مالك الأسماء أنّه يناديك من سجن عكّاء و يدعوك الى الأفق الأعلى المقام الذى ينطق فيه مولى الورى الملك لله ربّ العالمين انا نوصيك و الذين آمنوا بما يرتفع به امر الله مالك هذا اليوم البديع قل يا معشر الأولياء تمسّكوا بالأمانة و العفّة و الوفاء أنّه يأمركم بما ينفعكم و هو الغفور الكريم البهاء عليك و على الذين فازوا بهذا الذّكر الأعظم و اقبلوا الى افقه المنير

امّة الله فى التّاء فاطمه

بسم الله الاقدس الابهى

يا من قربك رجائي و وصلك املى و ذكرك منائي و الورود فى ساحة عزّك مقصدي و شطرك مطلبى و اسمك شفائي و حبّك نور صدرى و القيام فى حضورك غاية مطلبى اسئلك باسمك الذى به طيّرت العارفين فى هواء عزّ عرفانك و عرّجت المقرّبين الى بساط قدس افضالك بان تجعلنى متوجّهة الى وجهك و ناظرة الى شطرك و ناطقة بشانك اى ربّ انا التى نسيت

دونک و اقبلت الی افق فضلک و ترکت ما سواک رجاءً لقربک اذاً اکون مقبلة الی مقرّ الذی فیہ استضاء انوار وجهک فانزل یا محبوبی علیّ ما یثبتنی علی امرک لئلا یمنعنی شبهات المشرکین عن التوجّه الیک و انک انت المقتدر المهیمن العزیز القدیر

* * *

بسم الله الأقدس

یا من وجهک کعبة المشتاقین و لقائک امل المخلصین و قربک رجاءً المقربین و طلعتک صحيفة العارفين و اسمک روح المشتاقین و ندائک حیاة العاشقین و ما یرج من شفیتک کوثر الحیوان لمن فی السموات و الأرضین اسألك بمظلومیة نفسک و بابتلائها بین جنود الظالمین بأن تنزل علیّ من سحاب رحمتک ما یجعلنی مقدساً عما سواک لأکون لایقاً لذكرک و قابلاً لحبک ای رب لا تمنعنی عما قدرته لعبادک الذین یطوفون فی حولک و یتجلى علیهم فی کلّ حین شمس جمالک و انوار وجهک انک لم تنزل کنت معین من ارادک و معطى من سألک لا اله الا انت العزیز الباقى المعطى الکریم

* * *

بسمه الرؤف العطوف

یا مهدیّ استمع نداء من کان منغمساً فی بحر البلاء و اذا تمهله الأمواج یرفع رأسه ناظراً الی الشرق و یقول قد اتی المحبوب اقبلوا الیه ثم تأخذه الأمواج و تغرقه و اذا سکنت یطلع رأسه ناظراً الی الغرب و ناطقاً بأعلى الصوت هذا لمحبوب العالمین قد اتی لحياتکم و ارتفاع مقامکم انتم ترکتموه فی هذه المحنة الّتی ما رأّت شبهها عین الابداع انه لهو العليم الخیر یا مهدیّ لعمری لو اخرج الأحجاب و ترانی فی الظلم الذی اکون فیہ لتخرج و تصیح بین الامکان و تنسی نفسک و ما اعترتها من الأحزان ولكن سترناه فضلاً من لدن ربک العزیز الکریم و مع تلك الحالة و هذه الأحوال اکون مشرقاً من افق الجمال و طالعاً من مطلع القدرة و الاجلال علی شأن لو ینظرنی احد یجد من اساریر جبهتی فرح الله و من وجنتی نور الله المقتدر العزیز العظیم ولو انّ المرء یفرّ من البلاء ولكن به انس البهائم فی سبیل الله مالک الأسماء کذلک نلقى علیک لتدع الأحزان ورائک و تتبع مظهر الرحمن بین الأكوان انّ هذا لفوز عظیم دع عنک خيبتک ثم اعترف بما شهد لک القلم الأعلى فی الواح شتی انه اعترف بحبک مولاک و نزل لک ما فاحت به نفحة المحبوب بین الآفاق هل ینبغی الاقرار بما نزل لک او الارتیاب لا وربک العزیز الوهاب دع الآخر ثم اطمئن بفضل مولاک کذلک یأمرک المظلوم انه لهو المطاع فیما اراد

بلسان پارسی بشنو در آنچه نازل شده موقن باش و از حق استقامت بطلب علی ما انت علیه او لم یکفک شهادة الله قد شهد بایمانک و اقبالک و دعوتک و نصرتک لعمری لو تعرف ما نزل لک حقّ العرفان لتطیر بأجنحة الشوق ایاک ان تمرّ منک رائحة الیأس کن فی الرجاء ثم ارسل فی کلّ مرّة ما یتضمّوع به عرف السرور تلقاء وجه ربک العزیز الحمید هذا ما وصّیناک به من قبل و فی هذا اللوح المنیر اسمی از اوّل دنیا تا حین نفسی باین بلایا مبتلا نشده مشاهده در رسول الله نما مع قدرت ظاهره در غزوة خندق بعضی از اصحاب آن حضرت که بر حسب ظاهر کمال خدمت و جانفشانی اظهار مینمودند فی الخلاء اسرّوا بهذا القول انّ محمّداً یعدنا ان نأکل خزینة کسری و قیصر و لن یأمن احد منا ان یدهب الی الغائط و این امر در سنین معدودات من غیر غلبه ظاهره و حکم ظاهر جمال قدم بین مدعیان بوده معلوم است در اینصورت چه واقع شده و میشود طعمه یکی از اصحاب آن حضرت بود شبی زرهی سرقت نمود علی الصّباح یهود جمع شدند و باثر و علامت آن پی بردند و بعد از

اطّلاع بین یدی حضرت حاضر معلوم است یهود عنود چه کردند حضرت توقّف فرمودند و نخواستند این ذنب بر اسلام ثابت شود چه که سبب تضييع امر الله مابين عباد بود بغتۀ جبرئیل نازل و این آیه تلاوت نمود اَنَا اَنْزَلْنَا الْيَكُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِنَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرَاكَ اللَّهُ و لا تكن للخائنين خصيما و بعد طعمه اعراض نمود و مفترياتی بحضرت نسبت داده مابين قوم که لا يحبّ القلم ان يجرى عليها و بعد بارتداد تمام رجوع به مکّه نمود و نزد مشرکين ساکن و همچنين مابين زبير که بحضرت نسبت داشت و حاطب بجهت آب و زمینی گفتگو شد تا آنکه بمحاكمه خدمت حضرت حاضر شدند حضرت فرمودند يا زبير اذهب و اسق ارضک در این اثنا حاطب بکلمه‌ئی تکلم نمود مشعر بر اینکه حضرت از حقّ میل نموده‌اند این آیه مبارکه نازل فلا وربک لا يؤمنون حتّی يحکموک فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضيت و یسلّموا تسليماً بعد بیرون آمدند عمّار یاسر و ابن مسعود سؤال نمودند لأیّ نفس صدر الحکم حاطب بکمال استهزاء و سخریّه و غمز حاجب اشاره نمود به زبير چند نفر یهودی در آن مقام حاضر گفتند قاتل الله هؤلاء این چه گروهی هستند که گواهی داده‌اند برسالت این رجل و حکم او را متّهم میدانند در این اثنا عمّار یاسر فرمود بخدای محمد سوگند که اگر محمد فرماید خود را بکش بکشم و ثابت بن قیس و ابن مسعود هم بهمین کلمه تکلم نمودند این آیه نازل و لو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الاّ قليل منهم و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیراً لهم و اشدّ تنبیهاً و در مقام دیگر مابين یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد یهودی بمحاكمه حضرت اقبال نمود و مسلم به کعب بن اشرف مایل باصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند و صدر الحکم لیهودی و بعد نزلت هذه الآیة أ لم تر الى الذّین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الى الطّاغوت و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشّیطان ان یضلّهم ضلالاً بعيداً و مقصود از طاغوت در این مقام کعب بن اشرف بوده بعد مسلم اعراض نموده مذکور نمود که میرویم نزد عمر بن خطّاب بعد از حضور تفصیل را ذکر نمودند فقال عمر ان اصبر الى ان آتیک دخل البیت و اخذ السّیف و رجع و ضرب عنقه و قال هذا جزاء من لم یرض بما حکم به رسول الله فلمّا بلغ الرّسول سمّاه بالفاروق و من ذلک الیوم لقّب بهذا الاسم از این اذکار همچه معلوم میشود که الیوم قلم اعلی بتفسیر قرآن و شرح نزول مشغول است هذا حزن فوق حزن اگرچه ونفسه الحق لم یزل و لا یزال ذکر اصفیای حقّ و آثار ایشان محبوب بوده اشتاق ما نسب الیهیم و ما تفوّ به السنهم و ذکر ما ظهر فی ایّامهم حزن نظر بآن است که در کلّ اعصار بر مظاهر حقّ اینگونه بلایا وارد شده و دیگر ایّام چنین اقتضا نموده که مصلحه این اذکار از قلم مختار جاری تا آن جناب و احبّای حقّ از تلویح کلمات منزل آیات و محبوب ارضین و سموات برشخی از طمطام بحر بلایای وارده بر او مطّلع شوند باری نرجع القول فیما کنا فیه بعد از فتح مکّه غزوه حنین که مابين مکّه و طایف است واقع بعد از فتح و نصرت اموال کثیره خدمت حضرت جمع شد از قبیل اباعر و اغنام و غیره حضرت باعظم اهل مکّه مثل ابوسفیان و غیره هر یک صد ناقه عنایت فرمودند و ما دون هؤلاء اربعین عنایت شد شخصی عرض نمود لا اراک ان تعدل فغضب الرّسول و قال ان لم یکن العدل عندی فعند من و در این مقام انصار مکدر شدند چه که از همه فقیرتر بودند و از آن غنائم حضرت چیزی بایشان عنایت نفرمودند فلمّا اخذهم سوء الظّنون و الأوھام اخذتهم ید عنایة ربک مالک الأنام قال الرّسول روح من فی المملکوت فداہ اما ترضون یا انصاری بأنّهم یرجعون مع الأباعر و الأغنام و انتم ترجعون مع رسول الله باری ای عبد ناظر اگر بخواهم جمیع آنچه وارد شده بنصّ آیات الهیّه ذکر نمایم بطول الکلام و نبعد عن المرام مقصود آنکه مع اقتدار ظاهره و اتّصال حکم باطن بظاهر این همه بلایا بر ایشان وارد شده و حال آنکه حدود ظاهره را جاری میفرمودند چنانچه در یک روز هفتصد نفر را گردن زدند و این در غزوه بنی قریظه بوده و تفصیل او آنکه بعد از غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض نمود یا رسول الله یامرک ذو امر عظیم بأنّ تصلّی العصر و اصحابک عند بنی قریظه و امر النّبیّ اصحابه بما امر فخرج و معه الأصحاب الى بنی قریظه فلمّا بلغوا احاطهم جند الله و اخذ قلوبهم الرّعب عند ذلک سأل الأوس رسول الله فی اطلاقهم کما اطلق بنی قینقاع حلفاء الخضرج مجملاً آنکه اوس و خضرج

دو طایفه بودند و مابین ایشان در تمام ایام قتال و حرب قائم الی ان قام الرسول و ظهر بالحقّ جمعهما الاسلام لذا باین دو طایفه در اکثر مواقع بیک منوال حکم میشد و بنی قریظه حلفاء اوس بود و چون حضرت از قبل بنی قینقاع را که از حلفاء خضرچ بودند بوساطت بعض منافقین که در ظاهر دعوی اسلام مینمودند و از صحابه محسوب عفو فرمودند بنی قریظه هم همان قسم رجا نمودند قال الرسول روح ما سواه فداء أ لا ترضون بما يحکم فیهم سعد بن معاذ و انه کان سیّد الأوس فقالوا بلی ولكن سعد مذکور علیه رشحات التور بسبب جرحی که در غزوه خندق بایشان رسیده بود از حضور ممنوع بودند مخصوص حضرت فرستادند و او را بزحمت تمام حاضر ساختند فلما حضر اخبروه بما امر به رسول الله قال سعد انا احکم بأن یقتل رجالهم و یقسم اموالهم و تسبی ذراریهم و نسائهم قال الرسول قد حکمت بما حکم به الله فوق سبعة اربعة و بعد رجع النبی الی المدینة و عمل بهم الجند کما حکم به سعد ضربوا اعناقهم و قسموا اموالهم و سبوا نسائهم و ذراریهم در دو یوم هفتصد نفر را گردن زدند مع قدرت ظاهره و باطنه و شوکت الهیّه متّصلاً بعضی مرتدّ و بعضی رجوع باصنام و بعضی بانکار صرف راجع و مشغول

و این مظلوم در دیار غربت جمیع عالمنند که کلّ ملوک معرض و جمیع ادیان مخالف حال معلوم است چه بلایائی وارد شده و میشود مثلاً اگر بنفسی گفته شود لا تشرب الخمر و لا تقل ما لا اذن به الله فوراً قیام مینماید بمفتیاتی که شبه آن در ارض تصوّر نشده چنانچه دو نفس خبیثه را بعد از ارتکاب منهیّات لاتحصی طرد نمودیم قسم بآفتاب عزّ تقدیس بطغیانی ظاهر شدند که شبه آن در ابداع ظاهر نشده جمیع افعال مذمومه منهیّه خود را در نزد جمیع اهل بلد بحقّ نسبت داده اند علیهم حال تفکرّ نمایند ضرّ در چه مقام است و بلا بچه رتبه یفعلون ما یشاؤون و یحکمون ما یریدون الاّ الذینهم آمنوا بالله و استقاموا امر این ارض بسیار شدید است لوح صامصون را ملاحظه نمائید و هم چنین الواحی که در سنین قبل نازل شده و اخبار ما یأتی در آن مذکور این همه امور بنفس حقّ راجع مع ذلک در کمال سرور و ابتهاج مشغول بما امر به بین العباد بوده و هست لذا آن جناب نباید از بعض امور مکدرّ باشند امش علی قدم ربّک هذا حکم الله من قبل و من بعد اتّبع و کن من العالمین هر قدر مظلوم واقع شوید احبّ بوده و هست اتّباعاً لمظلومیّه مولاک

کبر علی وجه ابن اخیک من قبل هذا المظلوم الغریب قل یا علی قبل اکبر قد اشتعلت نار بأنامل ربّک و اشتعلت منها الآفاق ولكنّ الناس فی حجاب عظیم تقرّب بقلبک الیها خالصاً لوجه الله لعمری بها یوقد فی قلبک سراج محبّته علی شأن لا تطفئه الأریاح و لا بحور السّموات و الأرضین اشکر ربّک بما تقرّبت و دخلت و حضرت و توجّه الیک لحاظ ربّک العزیز العلیم اعرف قدر هذا الفضل قم بثنائه بین العالمین هل یحزنک بعد لقاء ربّک من شیء هذا لا ینبغی لک اقنع بحبّی و تمسّک به انه یکفیک لو کنت من العارفين انک لو تغفل انه لا یغفل عنک و یدکرک بما وجد منک عرف القمیص و یعطیک ما اراد انه لهو الغفور الرحیم استقم علی الأمر لعمری لا یعادلها ما خلق فی الأرض و کن من الرّاسخین ثم اذکر الانیس قل انت فی الغریة و ربّک هو الغریب و الفرق لیس عندک من یؤذیک او یعذّبک او یتکلّم بالسوء ولكن هذا الغریب قد وقع بین یدی الظّالمین یفعلون به ما یریدون و یتکلّمون فیه ما یشاؤون و یحکمون علیه ما لا حکم به المعرضون فی القرون الأولین اشکر ربّک فی هذه الحالة کما اشکر فی هذه البلیّة کذلک یأمرک اشفق العباد بک و ارحمهم الیک انه لهو المشفق الغفور الکریم لا تحزن من شیء ان اثبت علی الأمر و قل لک الثناء یا مثنی المخلصین نفسی لسجنک الفداء و غربتک الفداء یا ایّها المظلوم بین یدی الفاجرین ان رأیت اللّذین حضرا لدى الوجه و وجدت منهما عرف الله کبرهما من قبلی و بشّرهما بهذا الذکر المنیع انما البهّاء علیکم و علی الذینهم تمسّکوا بالحقّ و العدل من لدن عزیز قدیر و الحمد لله ربّ العالمین

بسمی الشّاهد العليم

يا مير يذکرک المظلوم في حين احاطته الأحزان بما اكتسبت ايدى الذين انكروا حجّة الله و برهانه و كفروا بنعمائه الا أنّهم في غفلة و ضلال أنّك لا تحزن من شيء ان افرح بهذا الذّکر الأعظم الّذى اذا جرى من قلمي ذکرک الملاء الأعلى و اهل ملكوت الأسماء كذلك يیشّرک مولی الوری لتكون من الشّاكرين

يا احبائي في الجاسب قد ورد عليكم في سبيل الله ما ورد علينا سوف يفنى ما عند القوم و يبقى ما عند الله مالک يوم المآب انا کنا معکم و سمعنا صريخکم و ضجيجکم أنّه لا يعزب عن علمه من شيء يسمع و يرى و هو العزيز البصّار طوبى لمن وفي بميثاقى و سمع ندائى و اقبل الى ملکوتى و فاز بالصّبر فيما ورد عليه في سبيل الله فالق الصباح انا نبشّرکم بعناية الله و فضله و نکبّر على وجوهکم من هذا المقام البهّاء الظّاهر من افق سماء سجنى عليكم و على الّذين فازوا بالاستقامة الكبرى قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ من فى الأرضين و السّماوات انتهى الحمد لله فيض فيّاض بمقاميست که فى الحقیقه از ذکر و بیان خارج است احدی بر احصاء بحور رحمت و شمس الطافش قادر نه أنّه يعلم ما يفعل و يعرف ما يقول و هو الحقّ علّام الغيوب

* * *

قائن

جناب نبیل قبل علیّ علیه بهاء الله

بسم الله الأقدس الأعظم الأكبر الأعزّ الأجلّ الأکرم الأفرّد الأوحد المتعالی الممتنع العزيز المنيع

يا نبیل قبل علیّ عليك بهائى و ذکرى و ثنائى طوبى لك بما حضرت لدى الوجه و سمعت نداء ربّ العالمين و فرت بما اراد لك أنّه لهو الحاكم على ما يريد يا نبیل قد حبس الغلام و ارتفع نعیب الغراب سوف تسمعه من اکثر البلاد اذا سمعت ولّ وجهک شطر الله المقدّس العزيز المحبوب قل

وجّهت وجهی اليک يا من توجّهت اليک افئدة الأصفياء و لاحت بك وجوه المرسلين اشهد أنّك كنت مستویاً على عرش التّوحيد ليس لك ندّ فى الابداع و لا شبه فى الاختراع من يدعى بعدك امراً أنّه من المفترين

قل يا قوم تمسّکوا بهذا الحبل المتين انا نهيناکم عن الأوھام و امرناکم بالتّوجّه الى سلطان الغیب و الشّهود الّذى اشرق من افق الاقتدار انتم اتّبعتم اھوائکم و تمسّکتُم بأوھام انفسکم و ظننتُم ربّکم غافلاً عنکم لا ونفسى عندى علم ما كان و ما يكون يشهد بذلك من عرف نفسى و قرأ ما نزل من لدن عليم خبير انا دارينا مع العباد على شأن ظنّوا ما ظنّوا الا أنّهم من الغافلين قل ايّاکم ان تشرکوا باللّٰه باسمى ارتفعت اعلام التّوحيد و ظهرت آيات التّجريد أنّه لهو الفرد الواحد المقنن القدير

ای نبیل حلم حقّ بمقامى است که بعضی از عباد خود را عالم و عاقل و حقّ را غافل شمردہ اند هذا خسران مبین حرکت نمیکنند شیئی مگر باذن و ارادۀ او و خطوط نمینماید در قلوب امری مگر آنکه حقّ باو محیط و عالم و خیر است بسا از نفوس که ارتکاب نمودند آنچه را که منہیّ بوده و مع علم بآن از حقّ جلّ فضله اظهار عنایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده نموده اند و این فقره را حمل بر عدم احاطۀ علمیّہ الھیّہ کرده اند غافل از آنکه اسم ستّارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجابات خلق را ندیده ای علیّ لعمری اسم غفّارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم وھابم علّت تأخیر عذاب تفصیل این ظهور اعظم ذکر نشده الاّ علی قدر معلوم ناس اگر در ما نزل فی البیان درست تفکّر نمایند بر شحی از طمطام این

بحر مرزوق خواهند شد آنچه تأکیدات که در اقرار عباد از سماء ارادهٔ مالک ایجاد در بیان نازل شده نظر بآن بوده که شجرهٔ ربّانیّه و سدرهٔ الهیّه و قرهٔ اعین ظهورات صمدانیّه را مشهود و موجود ملاحظه میفرمودند و الاً بکلمه‌ئی از آنچه نازل شده تکلم نمیفرمودند در این مقام بیان رحمن را بالمشافهه استماع نمودی متوهّمین بسیاریند و هر یک بوهمی مبتلا شده‌اند ناس را از موهوم منع نمودیم که بسلطان شهود تمسّک جویند بعضی باوهامات نفسانیّه خود تمسّک جسته‌اند و تشبّث نموده‌اند در تیه وهم سائرند و خود را از اهل مکاشفه دانسته‌اند و در مفاز غفلت ماشیند و خود را از فارسان میادین شهود شمرده‌اند لعمری آنهم من المتوهّمین آنهم من الهائمین آنهم من الغالین آنهم من الصّاعرین و آنچه را که صبیان ادراک نموده‌اند هنوز بآن نرسیده‌اند چه که هر صبیّی عالم است بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود اوامر الهیّه و احکام ربّانیّه مابین بریّه معطل و معوق و بی‌نفاذ خواهد ماند

بگو ای قوم اگر هوی شما را از مشرق هدی منع نمود اقلّاً از انصاف تجاوز ننمائید اگر نفسی فی‌الجمله منصف باشد هرگز بکلمه‌ئی که سبب تفریق ناس و اختلاف احباب شود تکلم ننمایید بلکه بتمام همّت و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعی بلیغ و جهد منبع مبذول میدارد لعمری هم راقدون لو تراهم بعینی لتجدهم من المیّتین در حین مهاجرت از عراق اکثری از عباد را اخبار نمودیم بما ظهر و یظهر چنانچه اگر الواح منزله قرائت شود کل تصدیق مینمایند آنچه را که در این لوح از قلم صادق امین جاری شده قل یا قوم لو تریدون ماء الحیوان تالّه أنّه قد جرى باسمه العلیّ الابهی طوبی للشاربین و لو تریدون الاقتدار أنّه اشرق من افقی تعالی ربکم و ربّ العالمین لو تریدون الآیات أنّها ملأت الآفاق خافوا و لا تكوننّ من المتوهّمین لو تریدون البیّنات أنّها بکینونتها قد ظهرت و اشرقت فی کلّ یوم من هذا الأفق المبین قل ان اجذبوا العباد بهذا الاسم الّذی به ظهرت الصّیحه و حققت السّاعه و اخذت الزّلازل کلّ القبائل و انفطرت السّماء و انشقت الأرض و نسفت الجبال و ظهر ما نزل فی الواح الله المقتدر الملك العزیز العظیم من یدعی مقاماً و جذباً و ولهاً و شوقاً بغير هذا الاسم أنّه من الأخسرین ولو یتکلم بکلّ البیان او یفجّر الأنهار من الأحجار و یسخرّ الأریاح و یطر السّحاب کذلک نزلنا الأمر فی هذه اللّیلة المبارکة الّتی ینطق فیها لسان القدم باسمه الأعظم و جرى کوثر البیان من فم ربک الرّحمن اذا فزت قم ثم ارفع یدیک قل لک الحمد یا اله من فی السّموات و الأرضین

ای نبیل بنصایح مشفقانه و مواعظ حسنه از قبل این مسجون احباب را تکبیر بلیغ منبع برسانید و بگوئید الیوم یوم نصرت امر الله است بحکمت و بیان ناظر باصل امر باشید و از دوش معرض که شاید سبب هدایت و اجتماع امم بر شاطی بحر اعظم گردید هیچ فضلی باین فضل معادله ننموده و ننمایید ظهور قبلم و مبشرّ جمالم جمیع بیان را در این ظهور اعظم معلّق بکلمهٔ بلی فرموده و کلمه‌ئی از سماء مشیتش نازل نشده مگر آنکه از آن کلمه نفحهٔ قمیص حیم استنشاق شده و میشود ناس را از انکار بالمرّه نهی فرموده‌اند و حال آنکه مدعیان کذب بسیار مشاهده میشوند و در هر وقت بوده و خواهند بود و احدی تفکّر در این نمود که آیا سبب چیست و علّت چه که جمیع را امر فرموده‌اند که در آن یوم به بیان و ما نزل فیه از جمال قدم محبوب نمانند طوبی للعارفین طوبی للمتفرّسین طوبی للمتوسّمین طوبی للفائزین لعمری این نبوده مگر آنکه مشاهده میفرمودند که لسان قدم در قلب عالم بآنّه لا اله الا انا ناطق است اگر در بحر این بیان تفکّر نمایند و تغمّس کنند بر علّت تأکیدات لانهایه که در بیان از قلم امر نازل شده مطلع میشوند عرفان این مقام مفتاح علوم حقّ است بر کل لازم است جهد نمایند که شاید بآن فائز گردند و یقین کامل شهادت دهند قد ظهر محبوب العالمین بگو ای منصفین الیوم یومی نیست که باوهام انفس خود ناس را متوهّم نمائید و از شاطی احدیّه محروم کنید الیوم یومی است که باین اسم اعظم مابین امم ندا نمائید سخرّوا العالم بهذا الاسم الممتنع المنیع اینست حقّ و ذکر حقّ و بیان حقّ و نیست بعد از او مگر گمراهی آشکار انشاءالله باید بکمال خلق

تبلیغ فرمائید نزاع و جدال و محاربه و فساد جمیعاً در این ظهور اعظم نهی شده هذا من فضله علی الأمم ولكن الناس اکثرهم لا یفقهون

بگو ای عباد امر الله را لعب صبیان مشمرید و از احاطه علمیه الهیه غافل مباشید جمیع بوجه منیر و لسان صادق و قلب پاک و استقامت تمام و امانت صرف و تقدیس بحت و تنزیه باتّ مابین بریه مشهود باشید و بذکر و ثنای حقّ ناطق کمر خدمت محکم نمائید که شاید در قره عین ایام الله بخدمتی فائز گردید و مرتکب نشوید اموری را که ضرر بر شما و عباد الله وارد شود سبب هدایت باشید قولاً و فعلاً اینست نصّح اعظم که از قلم قدم جاری شده چندین سنه حمل بلایا و رزایا نمودیم تا آنکه امر الله مابین ما سواه مرتفع و ظاهر شد حال سبب تضییع آن مشوید و ذیل مقدّس را بطین اوهام انفس غافله میلائید فوالذی اقامنی مقامه لمن فی السموات و الأرض که آنی ملاحظه خود را ننمودیم لم یزل و لایزال طرف ابهی بافق امر متوجّه نظر بعزّت امر ذلّت کبری را قبول نمودیم و ما اردت نفسی بل نفس الله لو کنتم من العارفين و ما اردت امری بل امر الله لو کنتم من المنصفين وعمری امره امری و امری طوبی للعارفين ولكن از برای حقّ نفوسی است که ندای ما سواه را طنین ذباب دانند و من فی العالم را معدوم مشاهده نمایند و از شطر قدم و منظر اکبر نظر بازدارند ایشانند اهل بهاء و ساکنین فلک حمراء علیهم ذکر الله و ثنائه و ثناء الملائه الاعلی

ای نبیل قبل علیّ بعضی از ناس بسیار بی انصاف مشاهده میشوند در حسن بجستانی مشاهده نما وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سواه فداه شیهاتی بر او وارد چنانچه تلقاء وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده آنکه آن حضرت در جمیع کتب منزله حروف حیّ را باوصاف لاتحصی وصف نموده اند و من یکی از آن نفوس محسوم و بنفس خود عارف و مشاهده مینمایم که ابداً قابل این اوصاف نبوده و نیستم نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آنکه زارع مقصودش سقایه گندم است و لکن زوآن بالتّبع سقایه میشود جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اوّل من آمن و عدّه معدودات حسن و امثال او بالتّبع بماء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند و این مقام باقی تا اقبال باقی والاّ باسفل مقررّ راجع

اینست که میفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور نیر اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الأمر بید الله انه لهُو الحکیم العلیم اوصاف حضرت نظر بآن بوده که این نفوس بر حسب ظاهر بکلمه بلی فائز شدند و لکن جمیع را تصریحاً معلّق و منوط باین ظهور اعظم فرموده اند ان رأیته ذکره من قبلی لعلّک تجده من الرّاجعین الی الله الذی خلق کلّ شیء بأمر من عنده انه ولیّ المقبلین قل ان انصف یا عبد تالله لو تنصف و تفکرّ فیما نزل فی البیان لتصحیح باسمی و ثنائی بین العالمین مخصوص میفرماید به بیان و ما نزل فی البیان و حروفات آن از مظهر رحمن محتجب نمایند چه که کلّ بیان ورقه ایست از آن رضوان حقیقی در امر نقطه اولی هم مستقیم نبوده همیشه مضطرب و متزلزل مشاهده میشده عسی الله ان یعرفه مطلع امره و یقرّبه الیه انه علی کلّ شیء قدیر مخصوص در بیان بحروفات حیّ خطابات فرموده اند که اگر عارف بآن شوند البتّه خود را هلاک نمایند که مباد کلمه ای از مصدر الوهیّه نازل شود که رایحه عدم رضا در حقّ ایشان استشمام گردد بگو ای حسن تفکرّ لتعرف لعلّک تجد الی المحبوب سبیلاً بر او لازم کتاب بدیع که باسم یکی از احباب از مطلع بیان ربّ الأرباب نازل شده بسیار ملاحظه نماید لعلّه یتّخذ المقصود لنفسه محبوباً عجب است که بحر فی از بیان فائز نشده اند و تفکرّ در تأکیدات لاتحصی که از معین قلم اعلی جاری شده ننموده اند لعمری لو یتفکرون لیعرفون میفرماید اگر نفسی بیک آیه ظاهر شود ابداً تکذیب او نکنید و اگر ادّعا نماید نفسی من غیر برهان تعرّض نمائید این بسی واضح و مشهود است چون طلعت احدیه مطلع ظهورات عزّ صمدانیّه را مشهود ملاحظه میفرمودند و عالم بآن بودند که احدی جز آن طلعت قدم قادر بر ندا نخواهد بود لذا کل را تربیت فرمودند که بر این شریعه جمع شوند و بشأنی در آیات منزله تأکید فرموده اند که از برای احدی مجال توقّف و

اعتراض باقی نمانده و الاً ابداً بامثال این کلمات تکلم نمیفرمودند چنانچه حال قلم قدم و اسم اعظم میفرماید اگر نفسی بکلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنة كاملة که هر سنه آن دوازده ماه بما نزل فی الفرقان و نوزده شهر بما نزل فی البیان که هر شهری نوزده يوم مذکور است ابداً تصدیق نمائید در یکی از الواح نازل من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه کذاب مفتر نسأل الله ان يؤیّده علی الرجوع ان تاب ان ربک لهو التّوّاب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه ان ربک شدید العقاب چه که ضرّ این نفوس بحقیقت شجره ربّانیّه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر مابین بریه بوده و خواهند بود فاسأل الله ان یعرفهم انفسهم و يؤیّدهم علی ما اراد ان ربک لهو الغفور الرحیم

بگو امر الله را لغو مدانید ای صاحبان ذایقه بحر عذب فرات در امواج بملح اجاج قانع مشوید در بیانات رحمانی تفکر نمائید و ببصر حدید در آن نظر کنید که شاید برشعی از بحر معانی که در بیان مستور است فائز شوید و در این فجر روحانی خود و عباد را از هبوب اریاح قمیص رحمانی محروم ننمائید قسم بساذج قدم انّ البهّاء ینوح علیکم و یکی لکم و ما اراد لنفسه شیئاً و قبل ضرّ من علی الأرض کلّها لخلاصکم و نجاتکم و اقبالکم الی الله العزیز الحمید کذلک القینا علیک لتبلغ امر مولاک بالحکمة و البیان انه يؤیّدک و انه لهو المستعان البهّاء علیک و علی ابنک و علی الذین یسمعون قولک فی امر ربک العزیز المنّان

* * *

هو

یا نفحات الارض و اسرارها و اوراق السّدره و اثمارها طوبی لکنّ قد اتّخذتنّ لانفسکنّ فی ظلّ عناية ربّکنّ مقاماً علیاً و مقاماً کریماً

* * *

بش

ورقة الفردوس علیها بهّاء الله الأبهی

الله ابهی

یا ورقة الفردوس انّ المکنون اتی بالحقّ و القوم لا یفقهون و المخزون قد ظهر بالفضل و النّاس هم لا یشعرون قد انار الأفق الأعلى بظهور مالک الوری و لکنّ القوم لا یعرفون هذا هو الذی بشّر به کتب القبل و خضع لاسمه ملکوت الأسماء یشهد بذلك من عنده کتاب مشهود انّ البیان و ما نزل فیہ کخاتم فی اصبعی یشهد بذلك اهل الفردوس و عن ورائها عباد مکرمون طوبی لقویّ ما اضعفه نعیق الفجّار و لقائم ما اقعدته ضوضاء کلّ جاهل مردود بشری عبادی بذکری و عنایتی الّتی سبقت الوجود یا امّاء الرّحمن فی البلدان انا ذکرنا کلّ واحدة منکنّ بما لا تعادله الخزائن و الكنوز و نأمرکنّ بالاستقامة الکبری علی هذا الأمر الذی به زلت اقدام الذین اعرضوا عن الحقّ اذ اتی بسلطان مشهود طوبی لعبد فاز بالمقصود و لأمة آمنت بالله المهیمن القیوم البهّاء المشرق من افق سمّاء رحمتی علیک و علیهنّ و علی کلّ امة اقبلت و سمعت و اجابت اذ ارتفع النّداء بین الأرض و السّماء و سرع الموحّدون الی افق الظّهور

* * *

ورقه ام افنان جناب میرزا آقا علیهما من کلّ بهاء ابهاه

بسمه الشاهد العليم الحکیم

یا ورقتی بگوش جان ندای رحمن را بشنو از سجن اعظم بتو توجّه نموده و ترا بذکر و آیاتش تسلّی میدهد اذن واعیه طاهره مقدّسه در جمیع احیان از کلّ اشطار کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون اصفا مینماید اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست لعمر الله اگر ظاهر شود بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی بشأنی مسرور گردند که در هر آئی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند موت از برای موقنین بمثابه کأس حیوانست فرح بخشد و سرور آرد و زندگی پابنده عطا فرماید مخصوص نفوسی که بثمره خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده‌اند این مقام را بیانی دیگر و ذکری دیگر است العلم عند الله ربّ العالمین از قلم اعلی در این مصیبت عظمی جاری شد آنچه بدوام ملک و ملکوت باقیست محزون مباش از ما بود و بما راجع و انا الحافظ الصادق الأمين طوبی لک و نعیماً لک بما توجّه الیک لحاظ المظلوم من مقامه العزیز المنیع البهاء علیک و علی اوراقی اللّائی تمسّکن بسدره امری العظیم

* * *

ق

ورقه ضلع جناب نبیل ابن نبیل الّذی صعد الی الله

هو المعزّی المشفق الکریم

یا ورقتی قد ورد علیک ما تغبّرت به الوجوه و ذابت به الأكباد نسأل الله ان یعزّیک و یسلّیک و ینزل علیک ما یبدّل الحزن بالفرح و یرتّبک بطراز الصّبر الجمیل و الاضطبار الّذی وصّی به عباده فی التّنزیل یا امتی اعلمی انّ الموت باب من ابواب رحمة ربّک به یظهر ما هو المستور عن الأبصار و ما الموت الّا صعود الرّوح من مقامه الأدنى الی المقام الأعلى و به یبسط بساط النّشاط و یظهر حکم الانبساط الأمر بید الله مولی العالم و الاسم الأعظم الّذی به ارتعدت فرائض الأمم نسأل الله تبارک و تعالی ان یعرف کلّ ثمرات الصّعود و آثار الخروج من هذه الدّنیاء الی الرّیقّ الأعلى لعمری انّ الموقن بعد صعوده یری نفسه فی راحة ابدیة و فراغة سرمدیة انّ الله هو التّوّاب الکریم و هو الغفور الرّحیم

* * *

هو السّامع

یا ولیّ علیک بهائی و عنایتی انّ لحاظی من افقی توجّه الیکم و النّور اشرق من افق اللّوح فضلاً لکم قل سبّوح قدّوس ربّنا ربّ العرش العظیم و الکرسیّ الرّقیع

* * *

س

جناب ملاً يحيى عليه بهاء الله

هو المهيمن على الأسماء

يا يحيى تحرّك قلمي الأعلى بين الورى فى العشىّ و الاشرار و دعا الكلّ الى الله مولى الأسماء و فاطر السّماء الذى اتى من سماء الفضل بقدرة ما غلبتها سطوة الفجّار قد حضر العبد الحاضر و ذكرك ذكرناك بما لا تعادله الأذكار أنا ذكرناك من قبل و فى هذا الحين الذى انار افق سماء برهانى بنير المعانى و البيان خذ كتاب الله بقوة و ضع ما عند مطالع الظّنون و الأوهام طوبى لك و لمن سمع قولك فى امر الله ربّ الأرباب أنا نذكر فى هذا المقام ابنك الذى سمى بغلام قبل حسين و ابنك الآخر الذى فاز بأنوار العرفان فى المآب و تكبر على وجه ضلعك و بناتك اللّائى آمنّ بالعزير الوهاب الذى باسمه ماج بحر البيان فى الامكان و سرت نسمة الله على البلدان البهاء المشرق من افق سماء عنايتى عليكم و على كلّ عبد قام على نصرة الأمر بخضوع و اناب و الحمد لله مالك المبدء و المعاد

برجيك

جناب يوسف

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

يا يوسف انّ المظلوم يوصيك بالملّة البيضاء و الشريعة الغراء نسأل الله تعالى ان يؤيّدك بما يحبّ و يرضى و يجعلك من المتمسّكين بالعروة الوثقى أنّه مالك العرش و الثرى و مولى الآخرة و الأولى و الصّلوة و السّلام على من تجدد العالم و ظهر منه كلّ شىء قل

اسألك يا اله الأسماء و فاطر السّماء بأسمائك الحسنى و بمطلع علمك الذى به انتهت نفحات الوحي و رفعت رايات التّوحيد بأن تؤيّدنى على العمل بما انزلته فى كتابك و بما يظهر به شأن الانسان فى الامكان انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم

هو الأبهى

يشهد المظلوم أنّه لا اله الا هو المهيمن القيوم لم يزل كان غيباً فى ذاته و الذى ينطق اليوم ينطق من عنده أنّه لا اله الا انا العزيز المحبوب أنّما الظهور يظهر من لدى الغيب و الغيب يثبت حكمه بالظهور اذاً اشرقت شمس التّوحيد من افق التجريد طوبى لقوم يعرفون قل لا يعرف الغيب الا بهذا المشهود تبارك الودود الذى اتى فى يوم الموعود
حس تخلق بأخلاقى ثم اتبع سبيلى على شأن لا تمنعك الدّنيا و ما فيها عن النّظر الى منظر ربّك الكريم

باسم محبوب عالمیان

یوم یوم الله است و کلّ ما سواه بر هستی و عظمت و اقتدار او گواه بعضی شناخته و گواهی داده و برخی گواهی میدهند و لکن او را نشناخته‌اند شکّی نبوده و نیست که کلّ در حقیقت اولّیه عرفان الله خلق شده‌اند من فاز بهذا المقام قد فاز بکلّ الخیر و این مقام بسیار عظیم است بشأنی که اگر عظمت آن بتمامه ذکر شود اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر این مقام را بانتهای نرساند طوبی از برای نفسی که در یوم الله بعرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد او است از مقدّسین و مقرّبین و مخلصین اگرچه این مقام در خود او بشأنی مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد و لکن ظهور آن را وقتی مقررّ است مشاهده نما چه بسیار از ناسکین که از ربّ العالمین محروم مانده‌اند و چه بسیار از تارکین که باین فیض عظیم فائز گشته‌اند چنانچه در اعصار قبل شنیده‌اید مثلاً تمار بلقاء مختار فائز شد و عالم که خود را از اخبار و احبار میدانست محروم ماند قدری تفکّر در کلمات منزل آیات نمائید تا از ریح صافی که در آن مکنون است بیاشامید چه بسیار از عصاة که اریاح رحمت رحمن مرور نمود و ایشان را طاهر و مقدّس فرمود و چه مقدار از عاملین و آملین که بهوای نفسیه تمسّک جستند و از شطر احدیه ممنوع و محروم ماندند امر در قبضه قدرت سلطان مقتدر است نسأل الله ان یوفّق کلّ علی ما یحبّ و یرضی مشاهده در علمای فرقه شیعه نمائید که خود را اعلی و اعظم و اجلّ و اکمل از سایر امم میشمردند و بعد از هبوب اریاح امتحان و ظهور جمال رحمن بهوی از مکنن قرب و لقا بعید ماندند و از کوثر ظهور و وصال نیاشامیدند خود را بهترین خلق میشمردند و پست‌ترین آن نزد حقّ مذکور و معذلک شاعر نشده و نیستند نیکو است حال کسی که از اراده و رضا و مشیّت خود بکلمه الهیه طاهر شد و باراده مراد عالمیان پیوست او است از جواهر خلق نزد حقّ متعال

ای مقبل الی الله بعضی از عباد عبده هوی بوده و هستند و بعضی عبده اقوال چنانچه مشاهده شد که چه مقدار از کتب در اثبات حقّ نوشتند و لیالی و ایام بذکر او مشغول بودند معذلک حرفی از بیانات حقّ را ادراک ننمودند و بغرفهائی از بحر علم رحمن فائز نشدند قدر این ایام را بدان لعمری ما رأّت عین الابداع شبهها و حقّ را مقدّس از کلّ مشاهده کن او است مجلّی بر کلّ و مقدّس از کلّ اصل معنی توحید این است که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلّ را قائم باو و مستمدّ از او دانید این است معنی توحید و مقصود از آن بعضی از متوهّمین باوهم خود جمیع اشیاء را شریک حقّ نموده‌اند و معذلک خود را اهل توحید شمرده‌اند لا ونفسه الحقّ آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منبع لایدرک یک دانی باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتها مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الرّاسخین در این مقامات بیانات لاتحصی از قلم اعلی جاری و نازل باید انشاءالله در صدد آن باشید که بیانات عربیه و فارسیه که در این ظهور احدیه از مطلع آیات الهیه نازل شده بقدر قوه جمع نمائید و مشاهده کنید لعمری یفتح من کلّ کلمه علی قلبک باب العلم و الحکمة ان ربّک لهو العلیم الحکیم لذا در این لوح مختصر نازل شده هذا من فضله علیک اشکر ربّک فی ایامک بهذا الفضل المنیع نفوسی که از این کأس آشامیده‌اند و باین مقام اعلی و رفرف اسنی فائز گشته‌اند کلمات ناس در ایشان تأثیر نماید و اشارات نفسانیه آن نفوس را از شاطی بحر احدیه منع نکند و اینکه بعضی از افتنانات و امتحانات لغزیده و میلغزند آن نفوس فی الحقیقه باین مقام فائز نشده‌اند مثلاً اگر شخصی ندای ورقا را فی الحقیقه استماع نماید البتّه بنعیق حیوانات از او ممنوع نشود

در این مقام کلمه‌ئی از مصدر فضل و مطلع رحمت کبری بر تو القا مینمائیم تا از اعراض و اغماض عباد و من فی البلاد و امتحانات قضائیه و افتانات محدثه از صراط احدیّه بازمانی و بدوام ملک و ملکوت بر امر و حبّ مالک جبروت ثابت و مستقیم مانی و آن کلمه کلمه‌ایست که لم یزل و لایزال در کتب الهیّه ظاهراً و باطناً بوده و آن این است که میفرماید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اگر نفسی بعرفان حقّ فائز شد و او را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی الحقیقه دانست دیگر از هیچ فتنه ممنوع نشود و از هیچ حادثه مضطرب نگردد او است شارب کأس اطمینان و او است فائز بمقام ایقان طوبی لمن شرب و فاز و ویل للمبعدین

قدری تفکّر نما تا از زلال سلسال بیان مالک مبدأ و معاد بیاشامی و چون طیر روحانی خفیف شوی و بهوای قدس معنوی پرواز کنی و اگر نفسی باین مقام فائز نشود از اهل حقّ محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز باین مقام بعنایت حقّ سهل و آسان بوده معذلک اکثری فائز نشده‌اند الاّ من شاء ربّک المقتدر القدیر چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس ادّعی عرفان نموده‌اند و در ظاهر بایام الله و عرفان آن فائز و معذلک بامری از امور بأسفل السّافلین راجع شده‌اند لعمری من سمع ندائی و وجد منه حلاوة بیانی لن تمنعه سطوة الملوک و لا اشارات من علی الأرض و لا حجبات العالمین فضل را مشاهده کن بمقامی رسیده که تو در محلّ خود ساکنی و حقّ در سجن اعظم مع بلایای لاتحصی بذکر تو مشغول تا از عنایاتش محروم نمایی و از الطافش ممنوع نشوی و بعد از عرفان حقّ اعظم امور استقامت بر امر او است تمسّک بها و کن من الرّاسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست او است سلطان اعمال وربّک العلیّ العظیم و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن جایز نه لأجل ضعف عباد ولكن اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدّر له و الصّبر فی البلیا بل الشّکر فیها و التّوکل علیه فی کلّ الأحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود انشاءالله بآن جناب میرسد و بما نزل فی الألواح عامل خواهند شد حال زیاده بر این ذکر آن جایز نه و آنچه از احکام از موثّقین شنیده‌اید و یا در الواح الهیّه مشاهده نموده‌اید عامل گردید تا بمابقی آن فائز شوید باری روح قلب معرفه الله است و زینت او اقرار به أنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت کذلک یبین الله لمن اراده أنّه یحبّ من توجّه الیه لا اله الاّ هو الغفور الکریم الحمد لله ربّ العالمین

جناب اخوی علیه بهاء الله را تکبیر منیع از قبل مظلوم برسانید قل نعیماً لک بما اقبلت الی قبله العالمین قد قدّر لکم اجر من فاز بلقائه و حضر لدی عرشه العظیم در اینصورت رجوع بوطن احسن است که شاید از رجوع شما نفحات حیّیه بر بعضی مرور نماید و انشاءالله بتأییدات حقّ بتبلیغ امرش مؤیّد خواهند شد قلب که بیحر اعظم متّصل شد البتّه از او انهار جاریه بظهور خواهد رسید نظر باضطراب این ارض و شقاوت و غفلت اهل آن بر حسب ظاهر اذن ورود ندادیم ولكن قد کتبنا لکم اجر الواردين قل الحمد لله ربّ العالمین

جواب مجمع منشاء

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

یومی از ایّام نشسته بودم در امر الهی متخیر و در آنچه در ارض کاف و راء ظاهر شده متفکر که آیا چه شده این مفتریات بمیان آمده و ناس بیچاره را از شریعه ربّانیّه منع مینمایند در این حین بایه مبارکه کتاب اقدس که در اوّل سجن از ملکوت مقدّس نازل متذکر شدم قوله عزّ کبریائه ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطلّع به احد الا الله العلیم الخبیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّ شیء فی لوح مبین لا تحزنی بذلک سوف یظهر الله فیک اولى بأس شدید یدکرونی باستقامه لا تمنعهم اشارات العلماء و لا تحجبهم شبهات المریین اولئک ینظرنّ الله بأعینهم و ینصرّنه بأنفسهم الا انهم من الرّاسخین انتهى

قلت صدق الله العلیّ العظیم در همان حین مکتوبی وارد و بختم چهار نفر مختوم لعمر مقصودی و مقصود من فی الأرض و السّماء که بعد از مشاهده و ملاحظه بر نقطه اولی روح ما سواه فداه نوحه نمودم چه که ملاحظه شد اهل بیان حرفی از بیان رحمن را نیافتند و بمقصود نرسیدند چه که مقصود از جمیع بیان عرفان این ظهور اعظم بوده لولاه ما نزلّ البیان و ما ظهر منزله حیرت بر حیرت افزود چه که آن حضرت در جمیع بیان وصیت میفرماید جمیع را باقبال و تسلیم و فنا و نیستی در این ظهور اعظم خوب عهد الهی بجا آمد و وصیتش عمل شد

صورت مکتوبی که وارد شد بعینه اینست و در اوّل مکتوب هم اسم حقّ جلّ جلاله مذکور نه و ممّا اتّفقت علیه الأزلّیّة عند جوابها علی التّصدیق من غیر عناد و ایراد کلماتن الأولى الاخبار بموت رجل او امرأة منشادی فی وقت معیّنه و یوم او لیلة من شهر الفلانی و ساعة فلائیة من مرض معین مع اسمه و اسم امّه و بیته و محلّته و قبیلته و عشیره و بالجملة ما یشخص بجمیع جزئیاته و الثّانیة الاخبار بتولّد ولد معین من ذکر او انثی من امرأة معیّنه باسمها و اسم ایها مع تعین وقت معیّنه و یوم معین و ساعة کذا و شهر کذا فی تلك السّنة المعیّنه و الله الهادی الی سبیل الرّشاد و هو المستعان فی کلّ الأحوال فی ۲۱ شهر رجب المرجّب ۱۳۰۲

حقّ شاهد و گواهست که بر این عبد فانی چه گذشت نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید آنچه در آن یوم میخواهید امروز از من سؤال کنید و میفرماید من تقصیر نکردم از نصیحتم این خلق را و تدبیرم بجهت اقبالشان پیروندگان و ایمانهم بالله بارئهم اگر مؤمن شوند باو یوم ظهور او جمیع من علی الأرض در آن وقت مسرور میشود کینونت من چه که کل رسیدند بذروه وجودشان و واصل شدند بطلعت محبوبشان و ادراک نمودند آنچه ممکن بود در امکان از تجلّی مقصود ایشان والا محزون میگردد فؤاد من بانی قد ربّیت کلّ شیء لذلك فکیف یحتجب احد الی آخر بیانه جلّ و عزّ و میفرماید قوله تبارک و تعالی فلتربّینّ اللّهم کلّ من فی السّموات و الأرض و ما بینهما لیوم ظهورک علی شأن حین ما یتلو مظهر نفسک آیه من عندک کلّ یقولون بلی سبحانک ان لا اله الا انت انا کلّ بما قد وعدنا الله فی البیان لمؤمنون انتهى خوب وصایای حقّ را اصغا نمودند صدهزار آفرین بر اهل بیان میفرماید حین اصغای یک آیه کل اقرار نمایند حال معادل جمیع کتب سماوی بل ازید در هر شائی از سماء مشیت نازل تازه مینویسند تفصیل مرأه حامله منشادی را ذکر نما که چه در بطن دارد و چه وقت میگذازد لعمر محبوبی و محبوب من فی الأرض و السّماء عین عدل میگرد و انصاف واغوثا میگوید

در باب ثالث عشر از واحد ثانی بیان میفرماید قوله عزّ و جلّ ملخص این باب آنکه سؤال عمّن یظهره الله جایز نیست الا از آنچه لایق باوست زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتّی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر انتهى مع این امر واضح مبین حال مشاهده نمائید که اهل بیان چه گفته اند و چه کرده اند و چه سؤال نموده اند یا قوم اتّقوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندکم ضعوا ما تمسکتم به و توبوا الیه انه هو التّوّاب الرّحیم آیا گمان مینمایند امروز شیئی از اشیاء و یا امری از امور

نفع میبخشد احدی را لا ونفس الرحمن کلّ من علیها فانّ الا من تمسک بحبله و تشبّث بذيله یکی از تدبیرات قلم رحمن در بیان آنکه میفرماید در رأس سنّه نوزده هر یک از اهل بیان کتابی در اثبات من یظهره الله بیکدیگر بنویسند و مقصود آن حضرت آنکه در میقات ظهور که سنّه نوزده است چنانچه در کتاب هیاکل معلوم است لسان و قلم و خاطر کل بذکر او و اثبات امر او مشغول باشند و کلمه ردّی از نفسی ظاهر نشود سبحان الله حال در رفیق اعلی مشاهده میفرمایند که چه وارد شده و چه گفته اند

بسیار عجیبت که از اهل منشاء مثل این امور ظاهر شده باری بعد از ملاحظه مکتوب این عبد متحیر ماند تلقاء وجه عرض شود و یا ستر از خوف آنکه مباد در ستر تقصیری رود لذا قصد مقام اعلی و ذروه علیا متوکلاً علی الله نموده الی ان حضرت و وقفت ساکتاً صامتاً الی ان قال جلّ جلاله یا عبد حاضر چه در دست داری عرض کردم نامهائی آمده فرمودند اقرأ الی آخر عرض شد بعد لسان وهّاب در جواب باین کلمات عالیات ناطق قوله جلّ کبریا یا عبد حاضر وصایای الهی چه شد آن همه عهدها و میثاقها کجا رفت امروز امّ الکتاب ناطق و امّ البیان ظاهر این امور لایق ذکر نبوده و نیست از بحر نصیح الهی قسمت نبرده اند و از دریای تدبیر رحمانی نصیب برنداشته اند هر نفسی الیوم بعد از استماع این امر اعظم اقلّ من آن توقّف نماید او قابل ذکر نه جمیع کتب بکلمه این ظهور معلّق و منوط امروز هیچ ذکری و هیچ عملی نفع نمیبخشد جز باذن حقّ جلّ جلاله بگو ارادة الله غیر اراده های شماست و سبیل او غیر سبیل های شما آنه لا یمشی فی طرقکم و لا یتبع اهوائکم آنه یدعو من علی الأرض و یهدیهم الی صراطه المستقیم من اقبل آنه فاز بکلّ الخیر و من اعرض آنه من اهل الجحیم فی کتاب عظیم

یا عبد حاضر بسیار حیفست اهل بیان اخسر از اهل فرقان مشاهده شوند بعد از زحمتهای در قرون و اعصار آخر نتایج اعمالشان آن شد که سیّد عالم را بالاجماع از عالم و جاهل شهید نمودند از لفظ لعنت کراحت دارم والا قلم اعلی میفرمود الا لعنة الله علی القوم الظّالمین در این ظهور اعظم و نبأ عظیم قلم اعلی بعضی از علما را نجات داد و از بئر ظنون و اوهام برآورد حال از حقّ استقامت آن نفوس را میطلبیم در یکی از الواح نازل علمای در این ظهور بمنزله بصرند از برای هیکل عالم و مانند روحند از برای اجساد حقّ ایشان را از مکر و خدعه نفوس غافله حفظ فرماید

ای عباد امروز روز مکاشفه و شهود است مشغول بسؤال و جواب مشوید براستی بر خدمت امر قیام نمائید در یکی از الواح این آیه کبری نازل لیس هذا يوم السّؤال ینیغی لمن سمع التّداء من الأفق الأعلى یقوم و یقول لَیّک یا الهه الأسماء و لَیّک یا مقصود العالمین بگو ای عباد ضعیفه و بغضا لایق نه باید کل بهمتّ تمام بر اخمداد نار جهانسوز قیام نمائید تا عالم ظاهر شود و بما ینیغی مزین گردد حزب شیعه را کل دیده اید ادّعاهای آن نفوس و اعمال و افعال آن حزب را کل میدانید حال جهد نمائید شاید ناس از نار نفس و هوی محفوظ مانند

ای منصفین در مکتوب جدید که اهل منشاء اعراضاً عن الحقّ و اعتراضاً علیه نوشته و بخاتمها مختوم نموده نظر نمائید و همچنین در اجماع مشرکین در امّ القری که چه امور را شرط ایمان قرار دادند که اگر ظاهر شود ایمان آورند والا فلا حقّ جلّ جلاله از لسان آن مشرکین میفرماید قوله تبارک و تعالی و قالوا لن نؤمن لک حتّی تفجر لنا من الأرض ینبوعاً او تکنون لک جنة من نخیل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجیراً او تسقط السّماء کما زعمت علینا کسفاً او تأتی باللّه و الملائكة قبیلاً او یکنون لک بیت من زخرف او ترقی فی السّماء و لن نؤمن لرقیق حتّی تنزل علینا کتاباً نقرأه الی آخر آنچه ذکر میشود از برای نفوس خالصة مطمئنّه است والا لا یزید الظّالمین الا خساراً ای اهل ارض بشنوید قول رحمن را در فرقان میفرماید مشرکین گفتند هرگز ایمان نمیآوریم بتو تا آنکه جاری نمائی از برای ما چشمهائی در زمین یا باشد از برای تو بستانی از خرما و انگور و جاری سازی در آن نهرها یا فرود آوری آسمان را بر ما پاره پاره همچنان که ادّعا کردهئی یا بیاری خدا و قبیلی از ملائکه را شاهد و

گواه یا باشد از برای تو ییتی از زخارف دنیا یا بآسمان صعود نمائی و بعد از غایت بغضا گفته‌اند هرگز بصعود هم ایمان نمی‌آوریم تا آنکه نازل نمائی بر ما کتابی را که قرائت نمائیم او را قساوت بمقامی بود که گفته‌اند اللّٰهُمَّ ان کان هذا هو الحقّ من عندک فأمطر علينا حجارة من السّماء او اثنا بعذاب الیم

در شرایط ایمان آن نفوس و شرایط ایمان این نفوس جدیده بسیار تفکّر لازم طوبی از برای متبّهین و متبّهین یعنی آن نفوسی که از نسمة الله بیدار شده‌اند و بافق اعلی توجّه نموده‌اند منقطعاً عن الدّنيا و ما فيها لعمر الله ایشانند اهل بهاء و اصحاب سفینه حمرا که در کتاب اسماء از قلم اعلی جاری شده امروز نقطه اولی نوحه مینماید و جمیع اشیاء محزون چه که مقامی که معادل کتب قبل و بعد از سماء مشیتش نازل و همچنین ظهورات قدرت و عظمتش بمثابة شمس ظاهر و لائح او را انکار نموده‌اند سبحان الله چگونه غفلت این نفوس را اخذ کرده که سالها قرآن را قرائت نمودند و این قدر ملتفت نشدند که بمثل مشرکین تکلم نمایند صد هزار حیف که اهل بیان بامراض مزمنه قبل مبتلا گشتند ابن جعفر کرمانی گفته صد کتاب از نقطه اولی و فلان نزد من موجود است قل کذبت وربّ الکعبة ایم الله به بی‌انصافی تکلم نموده‌ئی باری در هر حال آنچه از نقطه اولی است باید بساحت اقدس ارسال نمائی چه که معلق است بقبول و آنچه از دون اوست قدری آن را قرائت نما و انصاف ده لعمر الله با یک آیه معادله نمینماید ما برد و قبول کار نداریم ولكن لوجه الله این قدر میگوئیم که از اصل امر و مؤسس آن اطلاع نداشته و ندارید لعمر الله منصف را این یک کلمه بمنیع عذب فرات سائغ هدایت نماید ولكن حال نائم مشاهده میشود از حقّ بطلبید شما را از نسایم ربیع عرفان بیدار نماید و بافق اعلی کشاند آنه علی کلّ شیء قدیر انّ القلم الأعلی ینوح علی نفسه چه که کار بجائی رسیده که نفس حقّ استدلالیه مینویسد ای صاحبان آذان این آیه فرقان را باذن طاهره اصغا نمائید قوله تبارک و تعالی و لو اتّبع الحقّ اهوائهم لفسدت السّموات و الأرض و من فیهنّ الی آخرها میفرماید اگر حقّ متابعت مینمود خواهشهای ایشان را هرآینه فاسد شده بود آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست ای قوم ندای مظلوم را بشنوید و از هواهای خود بگذرید بارادة الله ناظر باشید و بمشیتش متمسک آنچه را بخواهد ظاهر میفرماید طوبی از برای نفسی که مشیتش در مشیت او فانی و اراده‌اش در اراده‌اش کذلک نطق الحقّ و هو یرهدی السبیل

حال در صفت مؤمن موقن که حقّ از او اخبار داده تفکّر نمائید قوله تبارک و تعالی و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدّمع ممّا عرفوا من الحقّ یقولون ربّنا آمنا فاکتبنا مع الشّاهدین و در باره مشرکین و مخالفین که بهوهای خود حجّت از برای خود اخذ نموده‌اند میفرماید قوله تبارک و تعالی و لو انّا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کلّ شیء قبلاً ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولكنّ اکثرهم یجهلون این آیه مبارکه در ذکر نفوسی است که لازال باعتراض قیام نموده‌اند و بهوهای خود متمسک جسته‌اند از حجّت و برهان حقّ جلّ جلاله اعراض کرده‌اند میفرماید اگر نازل کنیم ما بسوی ایشان ملائکه را و تکلم نماید ایشان را موتی و جمع آوریم بر ایشان از هر شیء گروه گروه ایمان نیاورند بحقّ جلّ جلاله و اقسما بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیه لیؤمننّ بها قل انّما الآیات عند الله و ما یشعرکم أنّها اذا جاءت لا یؤمنون

ای مجمع منشاء نباشید از نفوسی که در ظهور خاتم میگفتند والله اگر کوه صفا را طلا نماید یا جمعی از مرده‌های ما را زنده کند که بر صدق نبوتش گواهی دهند ایمان می‌آوریم در جمیع آیات حقّ جلّ جلاله منکرین را طرد فرموده و موقنین بآیات را ذکر نموده بما ینبغی لایمانهم و اقبالهم الی الله الفرد الواحد العلیم الحکیم و همچنین میفرماید قوله تبارک و تعالی هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکة او یأتی ربّک او یأتی بعض آیات ربّک یوم یأتی بعض آیات ربّک لا ینفع نفساً ایمانها حال در این آیات تفکّر نمائید و پند گیرید شاید از حجّت و برهان الهی بصراط مستقیم راه یابید

در باره نفوس معرضه از انوار آفتاب یقین میفرماید قوله تبارک و تعالی و ما یتبع اکثرهم الا ظنّاً انّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً انّ الله علیم بما یفعلون در این آیه مبارکه تفکّر نمائید در باره نفوسی که از مشاهده و اصغا محروم و ممنوعند میفرماید قوله

تبارک و تعالی و منهم من يستمعون الیک أ فأنت تسمع الصّم ولو كانوا لا یعقلون و منهم من ینظر الیک أ فأنت تهدی العمی ولو كانوا لا یبصرون فاعبروا یا اولی الألباب بشنود ندای مظلوم را و از جهل بعلم راجع شوید و از اعراض باقبال و از غدیر بحر اعظم جهد نمائید شاید از فیوضات قیاض حقیقی محروم ننماید امروز روز بصر است چه که افق اعلی روشن و ظاهر و روز سمع است چه که ندای مقصود مرتفع امروز است آن روزی که در جمیع کتب و صحف مذکور است باری این کری و کوری قهر الهی است و جزای اعمال ولکن از حقّ تعالی شأنه میطلبیم کل را مؤیّد فرماید و از بحر توحید الیوم محروم نسازد در این اعتراض مشرکین نظر نمائید شاید نسیم انصاف از یمین قلب مرور نماید و جمیع اعضا را طاهر فرماید قوله تبارک و تعالی و یقول الذین کفروا لو لا انزل علیه آیه من ربّه الی آخرها میفرماید میگویند آنچنان کسانی که کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد بر او آیتی از پروردگارش ملاحظه نمائید آنچه از حقّ جلّ جلاله ظاهر میشد مشرکین بآن قناعت ننمیدوند بهوای خود میخواستند آنچه را میخواستند ای نفوسی که خود را مؤمن میشمرد آیا حقّ را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید میدانید یا نه باید الیوم بانصاف در حجتّ الله تفکر نمائید و در برهانش نظر کنید لعمر الله لوجه الله گفته میشود ضرّ و نفع عالم باهلش راجع یشهد بذلک کلّ عارف بصیر و کلّ عالم خبیر اتقوا الله یا قوم و لا تکنوا من الظّالمین در این آیه نظر نمائید قوله تبارک و تعالی و لو انّ قرآناً سیّرت به العبال او قطعّت به الأرض او کلمّ به الموتی الی آخرها مقصود آنکه مشرکین قریش و معرضین این قسم امورات را از آن حضرت میطلبیدند تا ایمان بیاورند آسمان نوحه میکند و اهل فردوس اعلی بناله مشغول مشرکین آن عصر باین امورات تشبّث جستند و حال بعضی از اهل بیان پستتر از آن نفوس مشاهده میشوند چه که از حقّ خواسته‌اند ذکر زن حامله را نماید که کیست و چیست و چه در بطن دارد و کی میگذارد انّ کینونة الاستغفار تستغفر فی هذا المقام عمّا قالوا و یقولون سبحان الله آیا ذکر این امور لایق لا والله ولکن این مظلوم فرداً واحداً بر امر قائم و از حقّ میطلبد عباد خود را الیوم محروم نفرماید حال معادل کتب الله از قبل و بعد نازل و حاضر است در آنچه از قلم اعلی جاری شده تفکر نمائید در این ظهور ظاهر شده آنچه از اوّل ابداع تا حال نشده ولکن اعراض چشم ظاهر و باطن را منع مینماید از حقّ میطلبیم کل را نجات بخشد و از دریاها رحمت خود محروم نسازد

ای اصحاب مجمع براستی میگویم لازال در قرون و اعصار اشرار قوم باین اعتراضات مشغول بوده‌اند لیس هذا اوّل امر حدث فی البیان و لا اوّل قارورة کسرت فی الاسلام و لا اوّل امر اعتراضوا به علی التّبیین و المرسلین بحضرت روح اعتراض نمودند اگر تو حقّ هستی بگو این سنگ نان شود و یا خود را از بالا باسفل بینداز میفرماید لیس بالخبر وحده یحیا الانسان بل بکلّ کلمة تخرج من فم ارادة الله و مکتوب ایضاً لا تجرّب الربّ الهک آیا عرف بیان را ادراک مینمایند و حلاوت کلمه الهی را میبایند بسیار مشکل است مگر آنکه بصر و سمع و قلب بآب رجوع و انابه طاهر شود یهدی من یشاء و یضلّ من یشاء و هو علی کلّ شیء قدیر

امروز روزیست کل باید اطاعت نمایند و بکمال تسلیم و رضا اقبال کنند و بالسن ظاهر و باطن حقّ را شکر نمایند عوض شکر سیف آختند و بجای تسلیم نار بغضا مشتعل این الذین ما منعهم الأسماء عن مالکها و این الذین ما خوّفهم سطوة السّیحات فی ایّام الله ای طالبان بزعم خود در فرقه شیعه تفکر نمائید شاید قصّه و افسانه‌های قبل شما را از نیر افق ملکوت الهی منع نماید و از بحر بیان محروم نسازد أنّه یقول الحقّ و یهدی السّبیل من آمن لنفسه من اعرض فعلیها و الله غنی عن العالمین ای مدّعیان علم در این آیه نظر نمائید قوله تبارک و تعالی أ فرأیت من اتّخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله أ فلا تذکرون

از بیانات حقّ جلّ جلاله پند گیرید ایّام در مرور است لعمر الله این اعتراضات لایق ایّام الهی نبوده و نیست امروز روزیست که میفرماید و اشرقت الأرض بنور ربّها امروز روزیست که میفرماید طوریون در آن منصعق میشوند پناه برید بحقّ جلّ

جلاله و با قلب طاهر و بصر پاک بافق اعلی توجّه نمائید قسم بانوار آفتاب برهان که از اعلی افق عالم اشراق نموده این مظلوم از ایمان شما و غیر شما گذشته هزار و دویست سنه و ازید امثال شما به ما عندهم بر سایر احزاب افتخار مینمودند و در مجالس و منابر بجداًل و نزاع و سب و لعن یکدیگر مشغول بودند و بگمان خود لله عمل مینمودند بالأخره حاصل اعمال کل اتفاق بر سفک دم اطهر شد حال هم آن نفوس هزار سنه دیگر بسب و لعن و جدال اراده دارند مشغول شوند و بالأخره بثمره اعمال حزب قبل یعنی حزب شیعه میرسند عجب سکری و عجب غفلتی کل را اخذ نموده از صدر اسلام تا اول یوم ظهور نفسی از علمای شیعه بر کیفیت ظهور و کون آن جوهر وجود در اصلاّب آگاه نه این شأن علمای قبل شما که بقدر سم ابره دارای علم نبودند اگر در این مقام فی الجمله تفکّر نمایند صیحه زنند حال نوبت حزب قبل گذشت نوبت حزب بیان شد بگوئید آنچه میخواهید آنچه بر حقّ جلّ جلاله بود بأعلی البیان امام وجوه عالم فرمود یشهد بذلك كلّ الأشياء ان انتم تنكرون انصاف دهید بعد از اشراقات انوار آفتاب بیان رحمن و امواج بحر علم الهی و ظهورات نیر معانی در انجمن عالم آیا لایق است بمثل معرضین قبل نطق نمائید بل اشدّ لا والله قلوب را از حجابات ظنون و هوی مقدّس سازید شاید الحان بدیعۀ لطیفه طیر معانی را که بر اعلی غصن عرفان مغرّد است اصفا نمائید و خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کنید و پیر آزادی در هوای عدل و انصاف طیران نمائید حیف است مثل معرضین قبل مشاهده شوید لعمر الله اگر قلم اعلی نمیبود سبحات و حجابات کل را منع مینمود حال چون بقدرت قلم اعلی بعضی از سبحات خرق شد شاید نفوسی چند بیابند و مستقیم بمانند ملاحظه نمائید آیات عالم را فراگرفته و بیئات اطهر از شمس ظاهر و مشرق معذلک وصایای الهی را فراموش نمودند و عهد و میثاقش را شکستند و وارد آوردند آنچه را که قلم و بیان از ذکرش قاصر است یا عبد حاضر باین کلمه ختم مینمائیم قوله تبارک و تعالی انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصمّ الدعاء اذا ولّوا و بهتر آنکه از همه بگذریم و بذکر الهی مشغول شویم

الها معبودا مسجودا مقتدرا شهادت میدهم که تو بوصف ممکنات معروف نشوی و باذکار موجودات موصوف نگردی ادراکات عالم و عقول امم بساحت قدست علی ما ینبغی راه نیابد و پی نبرد آیا چه خطا اهل مدینه اسماء را از افق اعلاّیت منع نمود و از تقرّب ببحر اعظمت محروم ساخت یک حرف از کتابت امّ البیان و یک کلمه از آن موجد امکان چه ناسپاسی از عبادت ظاهر که کل را از شناسائیت بازداشتی یک قطره از دریای رحمتت نار جحیم را بیفسرد و یک جذوه از نار محبتت عالم را برافروزد ای علیم اگرچه غافلیم ولكن بکرمت متشبّث و اگرچه جاهلیم ببحر علمت متوجّه توئی آن جوادی که کثرت خطا ترا از عطا باز ندارد و اعراض اهل عالم نعمت را سد ننماید باب فضلت لازال مفتوح بوده شبنمی از دریای رحمتت کل را بطراز تقدیس مزین فرماید و رشحی از بحر جودت تمام وجود را بغنای حقیقی فائز نماید ای ستار پرده برمدار لازال ظهورات کرمت عالم را احاطه نموده و انوار اسم اعظمت بر کل تاییده عبادت را از بدایع فضلت محروم منما و آگاهی بخش تا بر وحدانیّت گواهی دهند و شناسائی ده تا بسویت بشتابند رحمتت ممکنات را احاطه نموده و فضلت کل را اخذ کرده از امواج بحر بخششت بحور طلب و طمع ظاهر هر چه هستی توئی مادونت لایق ذکر نه الا بالدخول فی ظلّک و الورود فی بساطک در هر حال آمرزش قدیمت را میطلبیم و فضل عمیمت را میجوئیم امید چنان که نفسی را از فضلت محروم نسازی و از طراز عدل و انصاف منع نمائی توئی سلطان کرم و مالک عطا و المهیمن علی من فی الأرض و السّماء انتهی

روح العالم لندائه الفداء و لذكره الفداء و لبيانه الفداء لعمر مقصودی و مقصود من فی الأرض و السّماء که در حین نزول این فقرات از اول الی آخر جمیع حقایق نبیین و مرسلین حاضر و جمیع ملأ اعلی و سگان فردوس ابهی را جذب بیان رحمن اخذ نمود حقّ شاهد و گواهیست که در حین بیان چه بر این عبد وارد شد جمیع ارکان و اعضا مضطرب و متزلزل و از جمیع جهات احزان احاطه نمود که از اهل بیان با وصایای حضرت رحمن این قسم رفتار شود سبحان الله این عبد متحیر است

که چگونه سبحات و حجابات ناس را باین زودی احاطه کرده است حضرت اعلی روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فداه بأعلى التداء میفرماید قوله جلّ و عزّ و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو أنّه لا یستشار بشارتی و لا بما ذکر فی البیان آیا اهل بیان این کلمه را که از فم مشیّت نقطه اولی روح ما سواه فداه جاری کذب میدانند یا صدق اگر نعوذ باللّه کذب میدانند دیگر حرفی باقی نمیماند و اگر صدق میدانند این حرفها و این اعتراضات چیست آفرین بر اهل بیان خوب در سدّ ابواب فیوضات الهی کمر بسته‌اند و در منع رحمت آماده‌اند این عبد فانی التجا مینماید و التماس میکند که بحق ناظر باشید و به ما ظهر من عنده آیا باین مقدار که شما خواسته‌اید از حقّ ندیده‌اید و ظاهر نشده در کتب منزله نظر نمائید آنچه از بعد احداث شده از قبل از قلم اعلی جاری ولکن بصر و سمع نیست تا ملاحظه نماید و پند گیرد این عبد با احدی حرفی ندارد آنچه گفته باید بگوید تکلیف او این بود که عمل نمود دیگر هدایت و ضلالت بید حقّ جلّ جلاله است ولکن از دعا تقصیر ننموده و نمینماید الأمر بید ربّنا و محبوبنا و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرض و از حقّ جلّ جلاله میطلبیم این نفوس مذکوره را مؤید فرماید بر رجوع و انابه لعلّ الله یکفر عنهم سیئاتهم و جریراتهم الّتی بها ذابت اکباد اهل الفردوس و ناح الملائ الأعلی و انصعق العبد الفانی مدّتی این عبد منصعق و مدهوش بعد از افافه و انتباه بکمال عجز و ابتهال از غنیّ متعال مسئلت نمودم که عباد خود را از اشراقات انوار آفتاب توحید محروم مسازد چه که امروز روز توحید حقیقی است طوبی از برای نفسی که یوم و صاحب یوم را شناخت امروز روز کلمه مبارکه لا اله الا هو است بشنوید ندای این خادم فانی را و تا زود است بتدارک مافات قیام نمائید عظمت این یوم در کتب قبل و بعد مذکور و از قلم اعلی مسطور این خادم فانی از حقّ میطلبید کل را موفق فرماید بر عملی که سزاوار این یوم عظیم است و تأیید عطا فرماید تا کل بوجه باقی توجّه نمایند و بافق اعلی اقبال کنند

در آخر اذکار این خادم فانی کلمه‌ئی ذکر مینماید و آن اینکه آنچه از اینجا خواستند و بکمال بی‌ادبی سؤال نمودند یکی از آنها را از مبدأ خود بکمال ادب سؤال نمایند و بعد از ظهور غیر آنچه گمان مینمودند بساحت اقدس توجّه نمایند تا آگاهی یابند و بمعرفت الله فائز شوند و مقام این یوم و توحید حقیقی را بشناسند اینست رحمت کبری و نعمت عظمی اگر بآن موفق شوند یا لیت القوم یعرفونه و یا لیت القوم یعلمون انا لله و انا الیه راجعون

البهَاء علی اهل البهَاء الذّین ما منعهم اشارات اهل البیان الذّین اعرضوا عن الرّحمن اذ اتاهم بسلطان مبین و الحمد لله الفرد الواحد المقتدر العلیم الخبیر

خادم

فی ۱۵ شوال سنة ۱۳۰۲

هو الله

بعد از چند یوم که جواب از سماء مشیّت الهی نازل این عبد مجدّد لوجه الله این چند کلمه را بعرض صاحبان آذان واعیه میرساند که شاید مقام حقّ را بشناسند و از عرف بیان بافق رحمن توجّه نمایند اهل مجمع یعنی نفوس اربعه اخبار غیبیه میطلبند میگویند ما آیات نمیفهمیم این کلمه بسیار بر این عبد تأثیر نمود چه که مخالف است با آیات الهی در باب ثامن از واحد سادس بیان میفرماید قوله جلّ و عزّ من استدّل بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الكلّ عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزة بغیرها فلا صحّة له الی قوله جلّ و عزّ لعلّ یوم ظهور من ینظره الله در حقّ او لم و بم گفته نشود ایکاش لم و بم گفته گفته شده آنچه که هیچ ظالمی نگفته نفوسی که میگویند ما آیات نمیفهمیم آیا معنی ظاهر آن را هم نمیفهمند در سورة

مبارکۀ رئیس تفکّر نمایند و انصاف دهند جمیع آنچه از بعد ظاهر از قبل از قلم اعلی بکمال تصریح جاری و نازل جمع شوند یک حزبی مقدساً عن البغضاء و در آن سوره نظر نمایند لعمر ربّنا کلمه بکلمه در عالم ظاهر ظاهر شده ملاحظه کنند و انصاف دهند و از تیه غفلت بعرضه آگاهی رجوع نمایند و از ظلمت اوهام و ظنون بنیر یقین راجع شوند اتّقوا الله یا قوم و لا تكونوا من المعتدين مباشید از حزب شیعه غافله که بر یک منبر اوّل نوحه مینمودند بر مظلومیّت حروفات فرقان و در آخر بر سید حروفات لعن مینمودند و فتوی بر قتلش میدادند باری بشهادت بیان و فرقان و کتب الهی ارسال نوشته متّفقه خطا بوده خطائی که بسیار مشکل است سوادش از دفتر اعمال محو شود الا بر جوع مبین لهم ان يستغفروا فی اللّیالی و الاّیام لعلّ یغفرهم و یکفّر عنهم ما ارتكبوا انه هو الغفور الرحیم سبحان الله گفته اند آنچه را که بر هر نفسی خطایش واضح و آشکار است ای نفوس متّفقه از حضرت اعلی چه اخبار غیب شنیده اید در سنه اوّل ظهور جمیع شما غافل و معرض بوده اید بعد چه غیب ظاهر شده که مؤمن شده اید حال فوق آن و فوق فوق آن را مشاهده نمائید و انصاف دهید حقّ شاهد و گواه که از آنچه عرض شده جز رضای او و نجات عباد او قصدی نداشته و ندارم انه هو العالم بما فی القلوب و ما فی الصدور و هو العلیم الخبیر

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

میرزا حسین نجّار

هو المشفق المشوّق الحکیم

یک اسم از اسماء الهی صانع است و صنعت را بسیار دوست داشته و میدارد لذا هر یک از عباد مظهر این اسم واقع شود لدی المظلوم محبوبست و صناعت دفتریست از دفاتر علوم الهی و کنزیست از خزائن حکمت ربّانی و این علمی است با معنی چه که بعضی از علوم از لفظ ظاهر و بلفظ منتهی و راجع طوبی لک یا حسین بما ظهر منک ما حضر لدی الوجه و فاز بطراز قبول علّق به کلّشیء فی کتاب اللّٰه العلیم الخبیر ان احمد اللّٰه بهذا الفضل ثمّ اشکره فی اللّیالی و الاّیام انه ایدک و عرفک و علّمک هذا الصّنع الحکیم

انا نذکر فی هذا المقام اباک الّذی صعد الی اللّٰه فی هذا السّجن العظیم طوبی له بما اقبل الی الزّوراء و سمع نداء المظلوم اذ کان منادياً بین السّماء و الأرض و داعیاً الی اللّٰه ربّ العالمین طوبی له بما فاز بهذا الذّکر الأعظم و شهد بما شهد اللّٰه انه لا اله الاّ هو الفرد الخبیر و نذکر ابنه الحسین الّذی دخل السّجن مع مظهر الأمر و فاز بما لا فاز به اکثر الخلق و نسئله تعالی بأن یکفّر عنه الذّنوب و یغمسه فی بحر الغفران انه لهو الغفور الرّحیم و نذکر ابنه الآخر و نبشّره بفضل اللّٰه و رحمته و نسئله تعالی بأن یزل علیه امطار سماء رحمته الّتی سبقت من فی السّموات و الأرضین البهّاء علیکم یا اولیاء اللّٰه فی الأرض انتم الذّین وفیتم بالمیثاق و صبرتم فی البأساء و الضّرّاء و فزتم بما کان مسطوراً فی صحف اللّٰه العزیز الحمید

و نذکر فی هذا المقام عمّک الّذی سمّی بأحمد و نسئله تعالی بأن یسقیه فی کلّ الاوان کوثر الحیوان و ما جرى عن یمین عرشه العظیم یا احمد ان افرح بما یدکرک المظلوم الّذی طرد و نفی و بلی و حبس و سجن فی سبیل اللّٰه مالک هذا السّجن المبین البهّاء المشرق من افق البقاء علیک و علی الذّین شربوا الرّحیق باسم ربّهم العزیز الکریم نوصیک یا حسین و امّک بما ینبغی للانسان کذلک یعلّمک العلیم کبّر من قبلی علی وجهها و بشّرها بذکری ایّها و انا المظلوم الغریب

هو الظّاهر الباهر المبین العلیم الخبیر

یک تجلّی از تجلّیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بحر جود مّوّاج و یک تجلّی از تجلّیات اسم علیم بر عالم اشراق نمود کل بطراز علم مزین و منادی عزّت از یمین عرش عظمت بکلمه مبارکه کلّ شیء احصیناه کتاباً ناطق یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر اللّٰه الاکبر تالّله هذا یوم فیه ظهر کلّ امر مستتر و به برزت السّاعة و انشقّ القمر

ایاکم ان تمنعکم حجبات من اعرض و کفر او تخوفکم سطوة اصحاب السّفر اللّذين بدّلوا نعمة الله کفرًا و اعرضوا عن الرّحیق و الکوثر یا قوم اتّقوا الله و لا تعترضوا علی الذی بنوره اشرفت الأرض و السّماء و به ظهر حکم القدر انه اتی لنجاتکم و تقرّبکم الی الله ربّ العرش العظیم و الكرسيّ الرّقیع انه لو يريد ان یزین الأشياء کلّها بطراز الأسماء فی هذا الحین و يأخذ عنها فی حین آخر لیقدر لیس لأحد ان یقول لم و بم انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدير قل

یا هادی بشنو ندای الهی را این مظلوم لوجه الله ترا ذکر نموده و مینماید لعلّک تتخذ لنفسک الیه سیلاً در اعمال خود تفکر نما و همچنین در آنچه از مشرق علم و قدرت الهی اشراق نموده شاید از غدیر ببحر راجع شوی و از ظلم بعدل و از اعتساف بانصاف یا هادی لا تس فضل الله علیک ولّ وجهک شطر الله العلیّ الأبهی و قل

الهی ترکت ما عند الأحزاب اللّذين ما آمنوا بک و بآیاتک و اقبلت الیک خذ یدی بقدرتک و سلطانک ثمّ انقذنی بعنایتک و الطافک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اعترف بغفلی و خطائی عند تجلّیات انوار شمس علمک و بظلمی عند اشراق نیر عدلک کم من یوم توجّه الیّ نور عطائک من افق سماء فضلک و انا اعرضت عنه آه آه منعتی اوهامی عن التّقرب الی نیر الایقان الذی اشرق من افق سماء مشیتک و حجبتنی الظّنون عند ظهور اسمک القيوم ای ربّ اسألک ببحر آیاتک و رایات ظهورک و اقتدارک و بکلمتک العلیا الّتی بها انجذبت حقائق الأشياء و بندائک الأحلی و صریر قلمک الأعلى ان تغفر جریراتی العظمی اشهد انّ بأمرک ما ج بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف اسمک الرّحمن بین الأدیان

یا ایّها المنجذب بآیاتی و الطائر فی هوآء حبّی مکرّر هادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و بافق اعلى دعوت فرمودیم ولكن آن غافل الی حین ملتفت نشده و بکلمه مبارکه آمیت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و اخذ الانکار بظلمی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته چه که مقامی را انکار نموده که از اوّل ایام الی حین امام وجوه غافلین و موحدین و مشرکین قائم بوده و بأعلى التّداء کل را بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نبأ عظیم بشارت داده بگو یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی به انا اوّل العابدین ناطق اتق الله انظر فیما نزل من سماء مشیّة ربّک ایاک ان تتبع سنن الجاهلین لو ترید الآیات أنّها ملأت الأفاق و لو ترید البیّنات ارجع الی الآثار ای بی انصاف میفرماید اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرّض منماید و حال معادل کتب اوّلین و آخرین موجود و ظاهر بیا و بین اهل بیان را مثل حزب شیعه تربیت منما و باسماء ایشان را از مولی الوری منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکر نما شاید از وهم بیقین توجّه نمائی و از شمال بیمین لوجه الله گفته میشود لوجه الله بشنو چه مقدار از نفوس مع عزّت و رفعت و ثروت و قدرت در آن ارض مقابل وجهت از کل گذشته و جان را رایگان بر قدم محبوب عالمیان نثار نمودند

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سپیدتان دمیده بر عذار

نقطه سودای قلب بر بیضا غلبه نموده و آثار آن را محو کرده تو بمجرّد ذکر بابیت خوف ارکانت را اخذ نمود بشأنی که بر منبر رفتی و تکلم نمودی بآنچه که اهل مدائن عدل و انصاف گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سر منبر ذکر نمودهئی تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهاء الله و رحمته تازه واقع شده در حفظ خود و انفاق او فی الجملة تفکر لازم شاید موفّق شوی و باقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبری و افترای تو سبحان الله حبّ دوروزه زندگی ترا از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی قد کنت حاضراً فی مجلس العلماء اذ نطق ابن الذئب و قال یا قوم اعراض و تبری و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سب و لعنش کافیست دیگر حجّتی از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن بکتاب الهی یعنی فرقان میدانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمیتوان او را نسبت بغیر طریقه ناجیه دهیم باری عمل نمود آنچه را

که کبد مقرّین از آن گداخته لم ادر بأی حجّة آمن بالله و بأی دلیل اعرض عنه نسأل الله ان يؤیّده علی الرجوع و الانابة انه هو التّوّاب الغفور الرّحیم انا نرید ان نراه عارجاً الی سماء المعارف و الدّقّائق و صاعداً الی ذروة الحقائق و هو اراد لنفسه مشتهیات الهوی معرضاً عمّا اراد له مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى

یکی از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو ای بی انصاف اتق الله نفسی که هزار ازل بکلمه اش خلق شده و میشود از او اعراض نمودی و بمفتریاتی تکلم کردی که صیحه اشیا مرتفع گشت از این گذشته تو نمیدانی که اسماء از چه محلّی ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت دّیان را ابوالشّروور نامیدید و خلیل الرّحمن را ابوالدّواهی گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید و شهید کردید و بمثابه حزب شیعه عمل نمودید آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرتست این اسمی که ذکر نمودی از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان بأعلی التّداء ردّت مینماید و میفرماید صه لسانک یا غافل چه که میفرماید به بیان و حروفات آن از منزل و مظهرش محروم نمائید و اگر آن اسم از مقام اعلی که مقام ظهور نبأ عظیم است ظاهر شده انه هو المقتدر علی ما یشاء يعطی و يأخذ انه محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علم یفعل ما یشاء امام وجهش منصوب رغماً لک و للذین نبذوا عهد الله و میثاقه و جادلوا بآياته اسمع نداء المظلوم دع خلیج الأسماء ثم اقصد بحر المعانی و البیان هذا ما امرت به من لدى الحقّ علام الغیوب لعمر الله لا ینفعک اسم من الأسماء و لا شیء من الأشياء الا بهذا الأمر المبین و هذا النّبأ العظیم اسماء را بگذار و بآثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه الیوم از اکثری مستور است اگر صاحب بصر و سمعی در این کلمه نقطه اولی تفکر نما قوله تعالی و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انه لا یستشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان آیا بعد از این کلمه محکمۀ تامه میشود به بیان تمسک نمود و از منزل آن محروم گشت لا ونفسه الحقّ از این کلمه مبارکه استدلال به بیان ممنوع و در ظهور اعظم ذکر دونش مقبول نبوده و نیست امروز نقطه بیان به اننی انا اول العابدین ناطق و شما مشغولید بآنچه که ذکرش لائق نه و حال آنکه آن حضرت جانش را در سیل این نبأ اعظم فدا نمود و در لیالی و ایام بذکرش ناطق و به ما یرد علیه ذاکر و محزون حنین بیان از ظلم ظالمین مرتفع ولکن آذان واعیه مفقود و ابصار حدیده غیر مشهود کجا بودید ایّامی که این مظلوم تحت سلاسل و اغلال بود گاهی در کند و تحت حکم و هنگامی بین ایدی غافلین در ارض میم بر این مظلوم وارد شد آنچه که بر احدی از قبل و بعد وارد نشده لو لا البهّاء من نطق امام الوجوه و لولاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا هو الذی به نصبت رایة انه هو الله علی اعلی الأعلام و ماج بحر العرفان امام وجوه الأنام در شدائد اول من کفر بالله اند و در رخا اول من آمن بالله قلم متحیر و لوح متحیر که چه ذکر نماید مع آنکه این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج بذکر دونش نبوده و نیست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفین را بافق امر فائز نماید و قاصدین را بکعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدمه حضرت سلطان بعدابی معذب که ذکر و شرح آن از قلم و مداد برنیاید و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است قل

یا ملأ المعرضین امروز حجّت و برهان طائف حولند ولکن حجابات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع ایام شداد میرزا یحیی تحت قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمعی اولاد و نساء بکمال راحت بوده یشهد بذلک کلّ منصف بصیر و کلّ عادل خبیر و یوم فصل او را مع نساء و اولادش بکمال صحت و عافیت در محل گذاردیم و خارج شدیم و سبب آن نزد منصفین معلوم و واضحست یک لطمه بر او و من معه وارد نه گواه صادقین حضور آن نفوس است که حال در قبرس موجود و مشهود قل

یا ملأ المعرضین بشنود ندای مظلوم را و خود را از تجلّیات انوار نیر عدل و انصاف و صدق و صفا محروم نمائید اگر تقصیر این مظلوم آیات الهی و ظهور بینات او بوده این فقره در قبضه اقتدار حقّ بوده و هست انه اقامنی اذ کنت قاعداً و هزّنتی

ید عنایتہ اذ کنت نائماً و انطقنی بین عبادہ اذ کنت صامتاً اَنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ قَدْ أَمَرَنِي بِاللَّذَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَ بَرَهَانِي مَا ظَهَرَ وَ يَظْهَرُ مِنْ عُنْدِي وَ حُجَّتِي قِيَامِي عَلَى الْأَمْرِ وَ أَظْهَارُ مَا أَمَرْتُ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ بِحِثِّ مَا مَعْنَتِي سَطْوَةُ الْعَالَمِ وَ لَا زَمَاجِيرِ الْأُمَمِ أَرْحَمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَى الْمَظْلُومِ الَّذِي بِهِ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَ قُدْرَتُهُ وَ عَظَمَتُهُ وَ اقْتِدَارُهُ قَدْ أَظْهَرَ الْأَمْرَ إِمَامَ وَجْهِهِ الْأُمَرَاءِ وَ الْمُلُوكِ وَ بَلَّغَ إِلَيْهِمْ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ أَحْكَامَهُ وَ أَوَامِرَهُ وَ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ إِلَّا إِصْلَاحَ الْعَالَمِ وَ أَطْفَاءَ نَارِ الضَّغِينَةِ وَ الْبَغْضَاءِ فِي أَفْنَدَةِ الْأُمَمِ أَكْفَرُ مَعْرُضِينَ بَعْدَ وَ انصاف در آثار نظر نمایند ادراک مینمایند الواحی که نزد نقطه اولی رفته از که بوده باری الیوم این مظلوم به ما نزل من عنده و ظهر من لدنه اظهار امر مینماید و کل را بحق دعوت میفرماید طوبی للمنصفین و طوبی للمتفرسین و نعیماً للفائزین لعمر الله معرضین بیان از هادی و غیر او از اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده اند ایکاش بیک قطره از بحر دانائی مرزوق میگشتند باسماء متمسکند و از مبتعث و محیش محروم قل لا تنفعکم الأسماء و لا ما عندکم من الأوهام و الظنون تالله الحق قد اتی المالك بسطان مشهود خذوا ما ظهر من الحق تارکین ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدی الله المهیمین القیوم قل ذروا ما عندکم من الأوهام تالله قد اشرق نیر الیقین من افق ارادة ربکم المقنن علی ما کان و ما یکون انظروا الشجرة و اثمارها بعیونکم و النور و اشراقه و الشمس و انوارها ایاکم ان تضعوا نصح الله وراثکم خذوه بقوة من عنده و سلطان من لدنه اَنَّهُ یَنْصُرُ مَنْ یَشَاءُ بِقَوْلِهِ كُنْ فیکون قد انزلنا من سماء الفضل ما انار به ملکوت الحکمة و البیان و ما قرّت به العیون طوبی لمن تمسک بآیات الله اَنَّهُا مَلَأَتْ الْجِهَاتِ قُلْ أَقْرَأُوا مَا نَزَلَ مِنْ سَمَاءٍ مَشِیَّةٍ رَبِّکُمْ لِلْأُمَرَاءِ وَ الْعُلَمَاءِ لَوْ یَرِیدُ أَحَدٌ أَنْ یرى سُلْطَنَةَ اللَّهِ وَ اقْتِدَارَهُ بَعِیْنَهُ لَهُ أَنْ یَطْهَرَ نَفْسَهُ عَنْ ذِکْرِ مَا سِوَاهُ وَ یَحْضُرُ إِمَامَ الْوَجْهِ لِیَسْمَعَ وَ یرى مَا مَاتَ فِی حَسْرَتِهِ مَظَاهِرِ الْعَدْلِ وَ مَشَارِقِ الْعُلُومِ لَمْ أَدْرِ أَنَّ الَّذِي أَعْرَضَ بِأَيِّ صِرَاطٍ تَوَجَّهَ وَ بِأَيِّ حُجَّةٍ ثَبَتَ مَا عِنْدَهُ وَ بِأَيِّ بَرَهَانٍ یَنْکُرُ مِنْ كَانَ مِنْ أَوَّلِ الْأَيَّامِ مُنَادِياً بِاسْمِ اللَّهِ مَالِكِ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ قُلْ أَتَقِ اللَّهَ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالشَّاهِدِ وَ الْمَشْهُودِ لَعَمْرُ اللَّهِ لَمَّا نَزَلَتْ الْآيَاتُ مِنْ سَمَاءٍ الْمَشِیَّةِ سَجَدَ النَّقْطَةُ الْأُولَى وَ قَالَ آمَنْتُ بِكَ يَا مَالِكُ الْوُجُودِ قُلْ هَذَا ظَهَرَ لَمْ یَحْطَ بِهِ عِلْمُ أَحَدٍ مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ بَعْدِ إِلَّا عَلَى قَدَرٍ مَقْدُورٍ قُلْ أَسْمِعْ مَا نَطْقُ بِهِ لِسَانُ الرَّحْمَنِ فِی الْبَيَانِ حَقٌّ لِمَنْ یُظْهِرُهُ اللَّهُ أَنْ یردَّ مِنْ لَمْ یَكُنْ أَعْلَى مِنْهُ فَوْقَ الْأَرْضِ ایَاکَ أَنْ تَنْکُرَ مِنْ تَرْتِیْتِ بَذَرَهُ کَتَبَ اللَّهُ مَالِكِ الْغِیْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَلَوْ أَنَّ لِمَثْلِي لَا یَنْبَغِي أَنْ یَسْتَدِلَّ لِاثْبَاتِ أَمْرِهِ بِذِکْرِ دُونِهِ وَلَكِنْ لَمَّا رَأَيْنَا ضَعْفَ الْعِبَادِ وَ عَجْزَهُمْ ذَكَرْنَا مَا نَزَلَ مِنْ قَبْلِ رَحْمَةٍ مِنْ عِنْدِنَا عَلَيْهِمْ أَنَّ رَبَّکَ هُوَ الْفَضْلُ الْعَزِيزُ الْوَدُودُ قُلْ أَتَقِ اللَّهَ يَا مَعْرُضُ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ نَقَضُوا مِثْقَالَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ بِمَا اتَّبَعُوا كُلَّ نَاعِقٍ مَحْجُوبٍ أَسْمِعِ النَّدَاءَ اَنَّهُ ارْتَفَعَ مِنَ الْأَفْقِ الْأَعْلَى فِی هَذَا السَّجَنِ الَّذِي سَمَّى بِالسَّجَنِ الْأَعْظَمِ مِنْ لَدُنْ مَالِكِ الْقَدَمِ اَنَّهُ یدْعُوكَ لَوَجْهِ اللَّهِ وَ ینصَحُکَ بِمَا یرَاکَ هَائِماً فِی هِمَاءِ الْهَوَى أَنْ رَبَّکَ هُوَ الْحَقُّ عَلَامُ الْغُیُوبِ أَنَا نَذَرْتُكَ وَ نَهَدِیْكَ لَوَجْهِ اللَّهِ وَ لَا نَزِیدُ مِنْكَ جَزَاءً قَدْ فَتَحْنَا عَلَى وَجْهِکَ بَابَ الْفَضْلِ لِنَدْخُلَ وَ تَرَى بَعِیْنِکَ شَمْسَ الْعِلْمِ وَ الْعَدْلِ مِنْ لَدَى اللَّهِ مَالِكِ الْمَلِكِ وَ الْمَلَكُوتِ

مجدّد بلسان پارسی ندای سدره مبارکه را بشنو شاید قصد کعبه الله نمائی و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولی مقدّس کنی حزب شیعه در قرون و اعصار با یکدیگر بمجادله قیام نمودند بالأخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال تفکر نما افتخار آن حزب بچه بود و جزا در یوم الله چه شد قدری بانصاف تفکر نما لعمری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم نه و از قبل احدی بآن فائز نه لو ترید ان تعرف قدّس نفسک عمّا سمعت ثمّ اسأل الله ربّ العرش و الثری و ربّ الآخرة و الأولى لیلقی علیک ما ینجیک من سلاسل النفس و الهوی و یهدیک الی صراطه المستقیم یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاکل الَّذی انزله الرحمن لاسمه الدّیان اَنَّهُ هُوَ الْعِلْمُ الْمَكْنُونُ وَ السِّرُّ الْمَخْزُونُ وَ الرِّمَزُ الْمَصُونُ الَّذی اودعه الله فی قلب من سمّاه بالدّیان فِی مَلَكُوتِ الْبَيَانِ باید هر نفسی در آن کتاب نظر نماید چه که او را علم مکنون مخزون نامیده و در سبب نزول و علّت ظهور آن تفکر باید نمود شاید بمقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطه اولی روح ما سواه فداه و وصیتش کل را در عدم اعتراض بظهور اعظم مع ذلك بعضی باسم مرآت و برخی باسم وصیّ و حزبی باسم ولیّ از حقّ محرومند عنقریب بمثابه

حزب قبل اسم نقیب و نجیب هم بمیان میآید شاید رکن رابع هم یافت شود بگو ای معرضین از مظلوم بشنوید به بیان از مقصود عالمیان محروم نمائید قل لعمر الله لا ینفعکم البیان و لا ما عند القوم الا بأم الكتاب الذی ینطق فی المآب قد اتی المالك و الملك و الملکوت لله المهیمن القیوم و اگر نفسی از کتاب هیکل مقصود را ادراک ننماید باید بین یدی حاضر شود و بر مقصود عارف گردد و اهل بیان را آگاه نماید لعلهم یتخذون الی الحقّ سیلاً باری الیوم بیان و دون آن معلق بقبول است و بعضی بلفظ مستغاث از فرات رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند بگو ای غافلهای عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال بآن بقول نقطه جائز نه قوله تعالی ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان مکرر فرموده از بیان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم نمائید و بعد از ذکر مستغاث میفرماید اگر در این حین ظاهر شود من اوّل عابدینم و در مقام دیگر میفرماید چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند بعضی آگاه نبوده و نیستند بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمائید شاید فائز شوید بآنچه که از برای آن از عدم بوجود آمدهاید در جهالت هادی تفکر نمائید مقامی که بحر بیان الهی در کلّ حین ظاهر و مشهود و نیر برهان از افق سماء اراده مشرق و لائح تابعانش را بر ردّ او امر نموده و حال بنار ضغینه و بغضا مشتعلند و شاعر نیستند بگو ای غافل مکرر فرمودیم سدره منتهی باثمار لاتحصی ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء عنایت مشرق بچشم خود نظر نما و بسمع خود اصفا کن اگر این امر انکار شود لعمری هیچ امری از امور لایق اقرار نه یشهد بذلک کلّ بصیر و کلّ منصف علیم اگر نقطه بیان روح ما سواه فداه این ایام حاضر بود امام وجه بتحریر مشغول میشد قل ضعوا الأوهام و الظنون و خذوا ما اتاکم من لدی الله المهیمن القیوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسی که صاحب سمع و بصرد و دارای قلب و فؤاد به جزیره توجه نمایند و بعد باین ارض شاید بطراز عدل و انصاف مزین گردند و بحقّ نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف محرومند و بکذب و مفتریات قبل مشغول کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الأبهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور آن را بغیر نسبت دادهاند بگو ای غافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد

یکی از منتسبین الذی سمی بمحمد قبل حسن باین ارض آمد و در مراجعت حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود ارض طاء حبشش نمودند و بعد او را بقریه معلومه فرستادند و در آن محل صعود نمود و آن الواح را یکی از نساء آن ارض سرقت نموده نزد اخت که در ارض طاء ساکنست فرستاد دیگر حقّ عالم است که آنها را چه کرده باسم خود یا باسم میرزا یحیی بمردم داده لعمر الله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه خطای بزرگی از او ظاهر و آن اینکه ورقهائی که از دوست بوده و باو منسوب لأجل عزّت ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و بغیر تمسک جست حرکات او نزد اکثری معلوم و واضحست از قرائت لوحی عاجز ولکن بر اوهام متوهمین بشأنی افزوده که غیر حقّ بر آن عالم نه آنه یسمع و یری و هو السّميع البصیر او با ما نبوده و مطلع نه در محلّ دیگر بودهاند باری از عمل خود مأیوس شد و بغیر توجه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش میگذرد و الی حین فائز نشد بآنچه سزاوار است حبّ دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرات مقرّبین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که بدست بیاورد دیگر معلوم نه که در آن چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسأل الله ان یؤیّدها علی الرجوع و علی الانابة و الخضوع آنه هو التّواب الغفور الرّحیم و هو الفیاض الفضال العزیز الکریم قل

یا مالأ المعرضین انّ النّقطة یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا مالأ البیان تالّله قد ظهر من فدیة بنفسی فی سبيله اعظکم و انصحکم و اوصیکم بأن تنظروا آثاره بعیونکم و تسمعوا ما نزل من سماء مشیته بأذانکم خافوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندکم تفکّروا بأی امر آنتم و بأی حجّة اقبلتم الی وجهی و اخذتم کتابی لعمری قد نصب خبأ المجد و سرادق العزّ قد

فترم بیوم ما رأت عين الابداع شبهه اعرفوا مقامه اما ترون رایة بیان علی اعلی مقام الامکان و اما تنظرون علم انّه لا اله الا هو بین الأديان ضعوا ما عندکم لعمر الله لا يعادل بکلمة عما نزل بالحق من سماء فضله از مرقاة اسماء صعود نمائید شاید بسماء معانی فائز گردید امروز روز اسم نیست

یا اهل بهاء تقوی مظلوم واقع شده چه که بی انصافهای عالم از آن گذشته‌اند و بفحشا تمسک جسته‌اند امروز باید کل بتقدیس و تنزیه حق را نصرت نمائید نفوذ و تأثیر کلمه از تقوی و انقطاع مکلم است بعضی از عباد باقوال کفایت مینمایند صدق اقوال باعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم میشود اقوال هم باید مطابق به ما خرج من فم ارادة الله فی الألواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفکر مینمودند باقوال بعضی از کاذبین و مفترین جوهر سمع را از مایبغی محروم نمیساختند این مظلوم از ارض طاء بامر حضرت سلطان به عراق عرب توجّه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند و بعد از ورود چندی گذشت یومی از ایام میرزا یحیی وارد حال ملاحظه نمائید اگر مقرر امنی جز ظلّ الله بود البتّه بآن مقام توجّه مینمود و از آن گذشته حین هجرت از زوراء به مدینه کبیره بعد از تبلیغ والی احکام دولت علیه را بآن شطر توجّه نمودیم حین حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم که باید بشطر ایران توجّه نمائی چه که آثار نقطه که بهزار زحمت از اطراف جمع شده همراه ببری که از دست نرود بعد از خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با یک نفر عرب به موصل توجّه نمود و در آن محل منتظر ورود اسرای ارض و چون وارد شدیم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسایشی اعظم و ابهی از ظلّ سدره مشاهده مینمود البتّه بآن شطر توجّه میکرد قل یا ملأ البیان فکروا فیما ظهر بالحق ثم انصفوا فیما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله رب العالمین مع این اشارات واضحه و علامات لائحته ظاهره قالوا ما لا قاله الظالمون و عملوا ما لا عمله المشرکون در آن هجرت هفتاد نفر در حضور بودند و او هم شب و روز با آن جمع بوده معذلک بعضی نوشته ما با حضرات نبوده‌ایم و آن مظاهر اوهام هم قبول نموده‌اند باری بهر جهت که توجّه نمودیم آمد و ملحق شد اگر در آنچه از قلم اعلی جاری شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند قل

یا هادی اتق الله اتق الله و لا تتبع اهوائک و لا مفتريات الذین نقضوا عهد الله و میثاقه انظر انظر ان البحر امام وجهک اسمع اسمع ان النداء ارتفع بین الارض و السماء ارجع الی آثار الله و رحمته لعلها تجذبک الی افق العزة و تری نفسک مستویاً علی سریر الانصاف من لدی الله مالک العناية و الألطاف چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل به ارض صاد فرستادیم که هادی منقطعاً عن دون الله قرائت نماید شاید برجوع فائز گردد و لکن صخره صماء از نفحات بیان مالک اسماء حرکت نمود و از امواج بحر عطا نصیب برنداشت آن مناجات را امر نمودیم در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار مؤثر است نسأل الله ان یوفق الکمل علی ما یحبّ و یرضی

یا ایها الطائر فی هوائی و المتوجّه الی انوار وجهی و الشارب ریحی بیانی اسمع ندائی انّه لا اله الا هو المقنن الامر الحکیم چندی قبل نامهات رسید و جواب از ملکوت بیان الهی نازل و ارسال شد اولیای مدن و دیار هر یک باشرافات نیر عنایت منور گشت لعمر الله فائز شدند بآنچه که شبه و مثل نداشته از حقّ میطلبیم کل را باستقامت کبری فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک بهائی و عنایتی بقدرت الهی و سلطنت صمدانی امام وجوه کل قیام نمودیم زنجیر منع نمود حبس حائل نشد کند احداث خوف نکرد سطوت و وضوا و صفوف و الوف مانع نشد تا آنکه نیر امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات بیان متضوع حال از خلف حجاب شرمهائی بیرون دویده‌اند و عمل نموده‌اند آنچه را که عین حقیقت گریست یا ایها المتمسک بحبل عطائی مع امواج بحر بیان و تجلیات آفتاب حقیقت معرضین اقبال نمودند و بما ینبغی فائز نگشتند قل

الهي الهى لك الحمد بما انزلت آياتك و اظهرت بيّناتك و نورّت افئدة المقرّبين بنور عرفانك و المخلصين بضياء بيانك
اسألك ببحر فضلك و سماء جودك و ما كان مخزوناً فى علمك و مكنوناً فى كنز عصمتك و بالآلئ المستورة فى خرائن
قلمك الأعلى و بأنوار وجهك يا مولى الورى و مالک العرش و الثرى ان تؤيّد المعرضين على الاقبال و المنكرين على الاقرار و
الغافلين على الرجوع الى شطر رحمتك و الانابة لدى باب عفوك و غفرانك انك انت التّوّاب الغفّار الفضّال العليم الحكيم

هو السّامع المجيب

قل سبحانك اللهم يا الهى تبت اليك انك انت التّوّاب الكريم سبحانك اللهم اشهد انى ارتكبت ما انفطرت به سماء العدل و
انشقت ارض الانصاف ارحمنى بجودك انك انت ارحم الرّاحمين انا الذى بظلمى صعدت زفرات المخلصين من اوليائك و
نزلت عبرات المقرّبين من امثالك انا الذى بعصيانى خرق ستر حرمتك و ناح اهل مدائن علمك و فضلك اشهد انى سبقت فى
الخطاء اشرار خلقك و عملت ما ذابت به اكباد اصفياك ارحمنى يا مالكى و سلطانى ثم اغفر لى بفضلك انك انت الغفّار
الكريم اشهد انى ارتكبت ما تغيّرت به الوجوه النّوراء فى الفردوس الأعلى و سقطت اوراق الجنّة العليا اسألك يا مأوى الخائفين و
مهرب المضطّرين و غاية آمال العارفين ان تكفّر عني سيّئاتى الّتى منعنتى عن الورود فى لجة بحر جودك و عنايتك و الدّخول فى
بساط عزّك و عطائك آه آه قطعت بسيف جفائى شجر رجائى و احرقت بنار عصيانى ستر عفّتى و مقامى اين الوجه يا الهى
لأتوجّه به الى انوار وجهك و اين الاستحقاق لأتقرّب به الى عمّان عفوك و رحمتك قد خلقتنى لاعلاء كلمتك و ارتفاعها و انا
ضيّعته و انزلتها انا الذى يا الهى كفرت بنعمتك و جادلت بآياتك و انكرت حجّتك و برهانك ترى يا الهى عبراتى منعنتى عن
بدائع ذكرك و ثنائك و زفراتى تشهد بغفلتى و خطائى امام علمك انا الذى ما استحييت من مشرق آياتك و مطلع بيّناتك و
مهبط علمك و مصدر اوامرك و احكامك فآه آه من خطيئائى الّتى ابعدتنى عن شاطئ بحر قربك و اجتراحاتى الّتى منعنتى عن
القيام لدى باب فضلك هل تحرم يا الهى من اقرّ بظلمه و اعترف بذنبه و اقرّ بكرمك العميم و جودك العظيم فآه آه بحر
الخطاء اقبل الى بحر عطائك و عمّان الغفلة و الغوى اراد عمّان عفوك و رحمتك وعزّتك يا مقصود العالم و محبوب الأمم
احبّ ان ابكى و انوح على نفسى بدوام ملكك و ملكوتك كيف لا ابكى ابكى لظلمى فى ايام فيها اشرق نير عدلك من افق
سماء ارادتك فكيف لا ابكى ابكى لبعدى عن ساحة قربك و خطائى عند نزول عطائك و كفرانى عند ظهورات نعمتك و
آلائك انا الذى يا الهى هربت عن ظلّ رحمتك و اتّخذت لنفسى مقاماً عند اعدائك فيما لبت اكتفيت بذلك بل نطقته بما
تشبّكت به افئدة اهل سرادق عزّك و مجدك و جرى الدّم من عيون اهل مدائن علمك و حكمتك سبحانك يا الهى و سيّدى
كم من يوم اقبلت الى عبدك هذا و ذكرته بجودك و دعوته الى بحر رحمتك و افق فضلك و هو اعرض عنك و عن ارادتك
و انكر بدائع عناياتك و مواهبك اى ربّ ارحم الذى لا راحم له الا انت و لا ملجأ له الا انت و لا خلاص له الا بجودك و لا
مناص له الا بقدرتك اشهد يا الهى بظلمى تغيّرت اثمار سدره المنتهى و اصفرّت اوراق الفردوس الأعلى ترانى يا الهى راجعاً
اليك و نادماً عمّا ارتكبت يدى و لسانى و قلبى و قلمى اسأل الجود يا مالک الجود و الكرم يا سابغ النّعم اشهد يا الهى
بفضلك و عنايتك و بظلمى و شركى بين اصفياك و امثالك آه آه بظلمى اخذت الزّلازل قبائل مدائن العدل و الانصاف ثمّ
الذين طافوا عرشك يا مولى الورى و ربّ العرش و الثرى اسألك بسلطانك و عظمتك و قدرتك الّتى احاطت على ارضك و
سمائك و بعفوك القديم و فضلك العميم ان تكتب لى ما يطهرنى من دنس اعمالى الّتى منعنتى عن التّقرب الى بساطك
الأقدس و مقامك المقدّس اشهد انى كنت من عبدة الأوهام و ظننت انى من الموقنين و مشركاً و حسبت انى من الموحّدين
فآه آه عملى سوّد وجهى فى حضورك و ارتكابتى اطرذنى عن باب عطائك الذى فتح على من فى ارضك و سمائك فآه آه قد
وردت سهام اوهامى على جسد امرك و اسياف عصيانى على هيكل مشيتك فآه آه بنار غفلتى احترقت افئدة الأولياء و بظلمى

ناحت الأشياء هل الرجوع اليك يقربني الى ساحة عزك و هل التوجه الى بابك ينجيني من نفسى و طغيانها و يخلصنى من سوء افعالها و ظلمها و غفلتها لا وعظمتك و عزتك لا تنفعنى الأشياء عمّا خلق فى ناسوت الانشاء الا بأمرک و حکمک اى ربّ اشهد هذا الحين بتقدیس ذاتک عن الأمثال و تنزيه کينونتک عن الذکر و المقال انک انت الغنى المتعال فى المبدأ و المآل الهی الهی انقذنى بذراعى قدرتك من بئر النفس و الهوى و خلّصنى من نار البغى و الطغى لم ادر يا الهی بأى وجه اتوجه اليک بعد علمى بأنّ جريراتى و خطيئاتى حالت بينى و بين رضائک و قربک و منعتنى عن الحضور امام کرسى عدلک فى العشى اذکرک يا الهی و فى الاشراق انادیک يا محبوبى و فى الأسحار ادعوک يا مالکى باسمک الفضل و باسمک الفیاض و باسمک الوهاب وعزّک و نفوذ نفحات وحيک و اقتدار مشييتک کاد ان ينقطع رجائى من سوء فعلى و عملى اى ربّ انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک قد سرعت الى بحر الغفران بذنب اکبر من الجبال و اوسع من ميدان الخيال اسألك يا غنى المتعال بدائع جودک و فضلک و رحمتک الّتى سبقت الأرضين و السموات و عفوک الّذى احاط امکانات لا اله الا انت مالک الأسماء و الصفات